اگر ماده حاره بود

در سده سوی سواد سهر مطلوبه ی السار هیمان کوید و اوراعفو دن بود

سوزش زبان و سوزش تلخی دهان شدت حرارت لمس ضعف رعش لمس صفرت سرمه صفرت چهار دارو در وقت دارد

میل مبردات و ملحمات میل صداع مقدم سر حسب طبیعت عطشان سهر و سواد تحلیل الی امعاء ان

طمس و حرات سورجه که از اعراض هرجه لشدت و رایحه باشد دلیل حرارت سه متاذی شدن از آنکه حرارت است

اسهال که زرد یا سرخ باشد و رنگ مونه در تلحی دستان زرد سواد ولد کثرت شود سواد و جعد ان

شدت اینکه و صفرت براز تشنگی و خشکی منخرین و خشکی زبان سهر سوزش علاوه صعود التهاب و تنبه

لاغر و خشکی سعرشدن ازمأکول حاره حصوصی در تابستان متاذی شدن از تسلیم بر دوا امثال آن

عرق منتن دلیل عفونت اخلاط باشد

ترشی علامت برودت است و اگر سودا بود سوزش ترشی معده

و نیز از خوردن غذا اشتهای کاذب از صعود اثر سوزش

میان هر دو برودت و حموضت است

جشاء ترش تخمه انتفاخ شکم قلت عطش سیلان لعاب بیاض قاروره بیاض براز و عدم حس در ضعف و بطوء

نبض کم و بطء وفات آن برودت لمس بشره مزمن آن رطوبت منخرین بیم صداع مؤخر سر کثرت خواب تهیج اطراف

سر عسر زوال حمی وجوه متاذی شدن از مبردات و مرطبات ستبر اعضاء بسیار مخاط اطلاق طبیعت

نفس بیرب بیرون شده سیاه و کدورت خراشی نفس بیر بلادت حواس بطلوع دیدن کبودی و سیاهی و بسیار رعی و سعدی و ترشی ان

نفس شور دلیل بلغم گرم و آنکه از شور در گیرد و تیز گردد علامت سوختگی و غایت حرارت بود و ترشی علامت

حرارت ضعف بود نفس بدبوی و ناخوش که مزه دلیل عفونت غلیظ بود

کثرت اشتها ضعف هضم ترشی دهان غلظ و سواد قاروره قرتش براز تمامی جسم و صلابت بدن از کثافت

سواد و غلظ خون شهوت کاذب خوف تحیر فکر و خیالات سر بد و همه رعشه فکر فلت شعور کبودی بدن

بیاض براز قلت براز بهاء درجی و سرش و طلیس و حرارت نحافت بدن وسوسه و ظنون فاسد که زیان ... قسم و اعدا از جمله ...

حدوث بخار آلود ... براز بنگ و سخ قلت لحم و سنگ تم بر هم نشستن اخرامی و ... حسک دهان و ... تنشنج نفس

سهر کثرت فکر

دانی در طبیعت مزاج بلغم صفراوی از

... سفید ... ده باشد و با ازاله بلغم

علامت خام بد شواری برآید و تخمه است

سبزی و تیرگی و سوختگی علامت ... عوارض

غیرزرد و سیاهی و کبودی علامت سوختگی و نفسی

سیری علامت غلبه خون و دیابیطس و ترشیدن عرق

در التهاب دم زدن و آلودگی سفیدی و سرخ

علامت بیماری سل باشد

دوای حار مسهل در مزاج و مرض حاره

اسهال تمام نماید بلکه مرض بد علت می شود

و هم چنین دوای بارد مسهل در مزاج

بارد و مرض بارده اسهال تمام نماید

و مرض علت می شود

... نکته ... اعراض ...

... در ... ممکن ...

در ... بحران بعرق وقی بوده باشد

و در ... مسهل و مدر و ... داد

...

... الرقاق ... زبانها و چون

... بول ... ید

# ذخیره نظام شاهی



دماغ

الباب الاول في الصداع وسرسام وفلغمونی و... صداع سرد وعطسه وزکام ونزله ومقولات ومفتحات
وادویه که تحلیل ریاح کند ونوم ومنومات وادویه مسکره وعکس آن مالیخولیا ووسواس عشق سدر ودوار کابوس صرع جنون سکته فالج تشنج
وخدر که از رعشه لقوه اختلاج الباب الثانی فی الرمد ونوازل سبل ظفره دمعه بکنه غلظ ورمد قرنیه وبثور عینی
بیاض ... حدقه اتساع واحتراق ... وغرب وسلاق وانتفاخ اجفان وغلظ ... آن ودوات باصره
وغشاوه ونزول آب الباب الثالث فی وجع الاذن واورام آن وانفجار دم وجمود دم وقرحه وکرم
گوش طنین وکری وگرانی وورم بیخ گوش وآب در گوش ورعاف ... منخرین وبول ... قرحه وبواسیر بینی وورم
زبان ... وقلع بی آلت مقویات دندان وکرم دندان وادویه ضرس وورم گوشت بن دندان وجراحت آن
وادویه ورم لب وشقاق آن وورم لهات وحلق الباب الخامس فی الصدر ... سینه ... ضیق
النفس وانتصاب ... سرفه ونفث دم وورم سینه وشوشی در ریش سینه وتشنج وادویه که سینه ... کند ووجع
پهلو ومفرح ... دل وغشی وورم ... وادویه شیر ... بیفزاید وعکس آن وبزرگ شدن آن الباب السادس
فی المعده مقویات معده ومضعف آن ... وعکس آن ووجع معده وفواق وازاله غثیان ومولد قی
وعکس آن وادویه که مورث عطش ... وعکس آن وریح ونفخ معده وعکس آن وورم معده وقرحه وقذف دم وشیر
وخون منجمد در معده وادویه قطع بلغم الباب السابع ... ادویه که تقویت کبد کنند
ووجع وورم ... واظهار حرارت آن وادویه که سده جگر وسپرز بگشاید ومولد ... یرقان ومنقی کبد
واستسقا ... الباب الثامن ... ادویه ملینه وحقنه ومسهل بلغم وصفرا وسودا ومسهلات
قویه ومسهل زرداب ومسهلات دماغی ومعدی ومراری وادویه امساک

کسی که بعد از فصد ... در انثای فصد غشی افتد
... ضعف معده و غلبه صفرا ...
... معده ...
چون ... آثار ... رب سیب و رب ...
... باید داد

دندان ... غلط
در خواب ... ازلم

[illegible]

مراقب ... علم

# ذخیره نظام شاهی

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

ثنائی که حاوی قانون تحمید و شامل کلیات تمجید بود حکیمی را که اصول و اوراق اشجار و طبیعت احجار را خاصیت حفظ صحت انسان
و زوال مرض حیوانی داد قدیمی که بی فیضان جود او نبات نبات را از بیدای ظلمات عدم بصحرای بیضای وجود قدم ننهاد صانعی که اثمار و ازهار
جهت غذای روح حیوانی و تقویت قوت نفسانی بیکرانشان خلعت زیبای نشو و نما پوشانید و بزینت کیفیات متعدده آراسته گردانید و درود
بی پایان بر مقتدای انس و جان و بر روان پیروان او باد که منهاج حیات اجسام و قانون شفاء اسقام و کشاف اسرار معالم تنزیل و منتخب
لطایف معارف تاویل اند اما بعد بنده جانی رستم جرجانی بتقدیر و مشیت ربانی و تدویر و خاصیت اجرام نورانی از نوایب و سوانح
در سنه احدی و خمسین و تسعمایه بدیار دکن افتاد که آب و هوا و سبزه و صحرای وی یاد از گلستان ارم و صبا میداد خاصه فضای
روح افزای معموره احمدنگر صانها الله عن الضرر که پیوسته بافر ملک متعال مهب شمال بود و با وجود آنکه از بلاد جنوبی بود هبوب
باد جنوب را در آن راه نبود و بکمال اعتدال هوا لا یرون فیها شمسا و لا زمهریرا مزین و محلی بود بنا بر این بنده حقیر از مهالک تقدیر مجاورت
بلده مذکوره اختیار نمود بعد از چند روز بعضی از فضلای مشاهیر عجم که از سکان آن دیار بودند بنده بیمقدار را بخدمت شاه عالم پناه محب
من ورد فیه و آل من و الاه اشرف همایون برهان نظام شاه دلالت فرمودند و بنده ربقه خدمت بر رقبه خود نهاده جهت معالجه بدرگاه
نواب کامیاب شاه سلیمان جاه تردد مینمود و شاه گردون بارگاه از حقایق و دقایق علمی و عملی فن طب وقوف تمام داشت و در آن زمان احدی
از پادشاهان بجود و سخاوت و ذکا و فطانت او نبود چنانچه اکثر طبیبان که در مجلس عالیشان وی حاضر بودند از اجوبه بعضی سوالها که در
این فن و غیره ایراد میفرمود عاجز میشدند و پیوسته کتابی بلغت فارسی میخواست که بطریق تذکره کامله باشد تا فارسی دانان از
مطالعه وی حظ کامل و فایده شامل حاصل کنند و نیز مشتمل بود بر ادویه مرکبه هر مرض که در باب معالجه آن بعد از ادویه مفرده
یاد کرده شود که صاحب تذکره ذکر آن نکرده پس بنده بی بضاعت بفرمان واجب الاذعان اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم
کمر اطاعت بر میان جان بست و کتاب شفاء الاسقام که بر نهج تذکره بود و اعتماد بر وی زیاده از تذکره و سایر کتب معتبره بود چه مختصر کتا
مالفی بود که اساتید در وی مذکور نبود و مالفی که معروف و مشهور بابن بیطار است شبیه و مانند او در معرفت ادویه نبود دلیل
اهل مصر و شام وی را عشاب خوانند و ترجمه آن در معموره بی نظیر دولت آباد از روی تحقیق و سداد در سنه اربع و خمسین و تسع
نمود و ادویه مرکبه مستعمله هر بیماری در باب وی بعد از ذکر ادویه مفرده چنانکه مطلوب مرغوب ملاذ و ملجا مومنان بود
صواب ایراد نمود و بنای کتاب بطریق عشاب بر بیست باب ترتیب داد و نام وی ذخیره نظام شاهی نهاد هذا فهرست ابواب باب
در معرفت ادویه سر و داروهائی که صداع را زایل کند باب دویم در ادویه که نافع بود بیماری چشم باب سیم در بیان د
که در مرضهای گوش نافع بود باب چهارم در ادویه که در مرضهای بینی سود دارد باب پنجم در ادویه مرضهای دهان
بوی بود باب ششم در ادویه امراض حلق و سینه و آنکه دم زدن باب هفتم در بیان داروها که در بیماری معده و جگر
بکار آید باب هشتم در ادویه مسهله و ملینه باب نهم در داروهای بیماریهای مقعد باب د

که در بیماری کرده بکار آید باب یازدهم در دواها که در بیماری ... بکار آید باب دوازدهم در بیان داروهای آلت تناسل باب سیزدهم
در دواها که در بیماریهای رحم سود دارد باب چهاردهم در ادویه که در مفاصل سود دارد باب پانزدهم در داروها که بجراحت و قروحها
و آماس پیها بکار آید باب شانزدهم در داروها که ورم کرم و بثور بکار آید باب هفدهم در داروهای زینت بدن و پاک کردن و ادویه
داء الثعلب باب هجدهم در دواها که دفع حمی و فساد هوا نماید باب نوزدهم در داروها که مضرت زهرها باز دارند باب بیستم
در بیان داروهای مفرد و مرکب و ذکر اوزان و مانند آن باب اول در معرفت ادویه سر و داروهائی که صداع را زایل کند
اکلیل الملک عصارهٔ وی با روغن کنجد یا روغن گل بیامیزند و بر سر مالند صداع کرم را مفید بود اسطوخودوس خداوند صداع با آب
یا شراب یا عسل بیاشامد از بیماری خلاص یابد بابونه بپزند و بر سر طلا کنند در صداع کرم مفید بود بسباسه با روغن بنفشه
سعوط کنند مفید بود در صداعی که تولد آن از ریاح غلیظه بود افیون بخور ساکن صداع بارد بود افیون مقدار اندک از وی
با روغن گل که از زیت ساخته باشند بیامیزند و بر سر مالند درد را ساکن سازند بزرقطونا با آب بیامیزند و بر پیشانی و مقدم
دماغ با روغن گل طلا کنند مفید بود در صداعی که متولد شده باشد از گرمی آفتاب اگر وی را با سرکه انگوری بجوشانند و بر سر
ضماد کنند درد سر که سبب آن حرارت بود زایل کند بقلة الحمقا با سویق جو ضماد کنند صداع کرم را مفید بود و ضربان ساکن
کرداند بنفشه تازهٔ وی بوئیدن مفید بود در صداع دموی و چون وی را با مقداری بابونه بجوشانند و آب طبیخ آن نیم کرم بر سر ریزند
صداعی که از تب بدید آمده باشد زایل کند حندقوقا بخور یا ضماد کنند در صداع بارد مفید بود دهن الورد برای درد سر که از
حمیات تولد کرده باشد نیکو بود اگر با سرکه طلا کنند درد سر که از آفتاب و شرب سموم و ضربه و سقطه متولد شده باشد
نافع بود دهن خیری بر سر و صدغ مالند درد صداعی که تولد از اخلاط مختلفه باشد مفید بود دهن یاسمین بر صدغ مالند
بادر بینی چکانند صداعی که سبب وی سردی بود زایل کند دهن بنفشه در صداعی که از گرمی متولد شده باشد از مالیدن وی
منفعت قوی بظهور آید دهن البان در صداعی که سبب وی برودت بود فایده مند بود ورد بوئیدن مسکن حرارت دماغ بود
ورق القرع برگ کدو بر سر نهند و چون کرم شود بردارند و دیگری بنهند درد سر که سبب وی گرمی بود ساکن سازد ورد بابونه بوئیدن
مسکن حرارت دماغ بود زهر حنا سحق کنند و با سرکه بر پیشانی طلا کنند صداع کرم را زایل کند و حرارت بنشاند زعفران
با سرکه حل کنند و بر صدغ مالند صداع کرم را نافع بود حجر مشاخ نرم بسایند و با سرکه بر پیشانی مالند صداع کرم را زایل کند
کافور وزن دو جو با آب خس سعوط کنند قطع حرارت دماغ کند و صداع کرم را ساکن سازد اگر در روغن گل حل کنند و در بینی
چکانند سوء مزاج کرم را مفید بود و اگر با روغن گل و سرکه بیامیزند و بر سر مالند صداع کرم را زایل کند خاصه صداع نقشارا
کبابه بسایند و با گلاب بر میان سر مالند درد در ساعت ساکن کند و این مجربست مسک با کافور و زعفران بیامیزند
و سعوط کنند صداع بارد را نافع بود و دماغ معتدل را نیکو باشد مرزنجوش پیوسته ببویند و از روغن وی استنشاق کنند
صداعی که از ریح تولد کند ماء الورد ببویند و بر سر مالند صداع کرم را زایل کند ماء الجبن بجوشانند و بخار وی دارند درد سر
که از گرمی بود ساکن کند مرزنجوش با شراب بسایند و بر سر مالند درد را زایل کند لوز مر سحق کنند و با سرکه و روغن گل بیامیزند
و بر سر مالند صداعی که از گرمی بود زایل کند خاصه که از گرمی آفتاب بود نعنا بکوبند و با سویق جو بیامیزند و بر پیشانی ضماد
کنند مفید بود نیلوفر بوئیدن نافع بود در صداع کرم اگر وی را در آب بجوشانند و بر سر ریزند مسکن حرارت دماغ بود
صبر سقوطری با سرکه و روغن گل بیامیزند و بر صدغ و پیشانی مالند درد سر را ساکن کند صندل قدری از وی با قدری از زروت
بیامیزند و با سفیدهٔ تخم مرغ بزنند و بر پیشانی مالند درد را زایل کند و نزول آب از چشم باز دارد و اگر با گلاب بسایند و قدری
کافور با وی بیامیزند و بر پیشانی طلا کنند صداع کرم را نافع بود و اگر با آب بسایند و بر پیشانی مالند همین کار کند عنبر
بخور کنند یا بر سر مالند صداع کرم را مفید بود عصیر اللیمو و حماض آن درد سر صفراوی ساکن کند و شراب وی در این باب
اقوی بود عروق الصفر نرم بکوبند و با روغن بیامیزند پس از آنکه سر را با آب نمک شسته باشند بمالند در صداع قوی که
کودکان را از سیح شیون تولد کرده باشد مفید بود زاخب التین با سرکه بیامیزند و بر صدغ و پیشانی ضماد کنند نافع بود در
صداعی که از گرمی پس از نفاس آید سمسم با روغن گل بیامیزند و بر سر ضماد کنند در صداعی که از گرمی آفتاب تولد کرده باشد
نافع بود سداب با روغن گل و سرکه بیامیزند و ضماد کنند درد را ساکن کند شونیز یک شب در سرکه بجوشانند بعد از آن
بسایند و با روغن گل سعوط کنند صداع مزمن را زایل کند فوق الصبغ ابن زهر آورده که از خواص فوق آنست که خداوند

دار حرارت باشد و اگر از مواد بارده باشد بسبب تخدیر مفید ... او غیره

دهن ... در صداعی که از گرمی متولد شده باشد از مالیدن وی منفعت قوی بظهور آید

... بنفشه ...
... ترجمه ...

... نحو ... بعد از صداع ... مطول

صداع او ازبرخود بیاویزد صداع وی ساکن کردد و از آن منفعت تمام یابد راس الغنم زهر کوید خداوند صداع سودا
بیاوید صداع وی زایل کردد خبث الحداد باب بجوشانند بر صداع مالند صداع کرم را نافع بود خس بلسرکه تناول کنند سدر
صفراوی را زایل کند و خواب آورد شاه بلوط با آب سرد حل کنند عرد سر نهند نافع بود غالیه بوئیدن صداعی که سبب آن سرما
بود زایل کند درد سر اکر از کرمی بیماری بود آنرا غلبه تشنکی و بیخوابی و خشکی دهان و بینی بیمار از چیزهای سرد راحت یابد و درد بیکران بود
بوئیدن صندل و کلاب و کافور و بنفشه تر و نیلوفر و مانند آن مفید بود و روغن بید مشک یا روغن کل یا روغن بنفشه یا روغن
نیلوفر با کلاب و سرکه بیامیزند و سر بکوده بر پیش سر نهند سودمند بود حرارت اکر میانه بود سرکه با روغن برابر باید و اکر
اندک بود سرکه ثلث روغن و اکر بسیار بود سرکه زیاده از روغن کلاب دو هم باب مقدار روغن باید برک بید و برک آبی و برک
کل و برک رز و ساق خرفه و غوره و عنب الثعلب بکوبند و با سرکه و کلاب بیامیزند و ضماد سازند نافع بود اکر حرارت سخت
قوی بود سویق جو و بزر قطونا با کلاب و آب برک بید و آب غوره بیامیزند و ضماد کنند مفید بود چون کرم کردد بردارند و دیگری
سرد کرده بکار دارند ضماد خشک از پس سر بسبب آنکه مبدا عصب بود دور باید تا مضرت داروی سرد بعصب نرسد کلاب
بسیار بر سر نهادن بغایت سودمند بود و اندک درد سر بیفزاید در وقت انحطاط یا داروی خشک روغن بابونه آمیختن و از
داروهای سرد مقدار حاجت کم کردن واجب بود درد سر که از آفتاب تولد کند اکر زود علاج کرده شود زود زایل کردد و اکر
نه علاج دشوار پذیرد چه درد سر که از آفتاب خیزد بخارهای بد بر انکیزد و بجانب دماغ متصاعد سازد بدین سبب استفراغ
مادّه بخار ناچار بود تا درد زیاده نکردد روغن کل با شیر زن بیامیزند و سرد کرده در بینی چکانند مفید بود خوردن آب انار ترش
و شیرین و کشکاب و سویق جو با شکر نافع بود مزوره آلوی سیاه و خرمای هند و آب غوره و کدو و قلیه و مغز خیار و آش عدس
سرخ با آب غوره سودمند بود اکر بر طبیعت یبوست غالب بود ماهی تازه کوچک که با سرکه پخته باشند مناسب بود نان مفلوق
سودمند دارد طریق وی آن بود که نان در آب سرد ریزه کنند و یکساعت بگذارند و آب از وی دور سازند و بار دیگر چنین کنند بعد از آن
با روغن ترش یا آب انار یا سرکه یا آب غوره تناول نمایند اکر بیخوابی بسیار بود میوه های سرد چون امرود و سیب و آبی و انار و ترشه
و ترنج و مانند آن خورند مغز تخم خیار و کدوی شیرین و تخم خرفه بکوبند و با سویق و شکر بیامیزند و تناول نمایند نافع بود سنبوسه
برک کل و کدو و اسفناج سودمند و اکر سبب ماده صفرا و شدت حرارت بود با زردی روی و تلخی دهن و شدت تشنکی و درشتی
زبان و کرمی سر و بیخوابی و خشکی چشم و بینی نبض سریع بود و پیش چشم خیالات زرد نماید استفراغ و تسکین حرارت بشراب بنفشه
و آلو و خرمای هند و آب انار ترش و شیرین و شیرخشت مناسب بود اکر حرارت اندک بود تسکین حرارت با شراب غوره و نارنج
و سکنجبین و مانند آن نیکو بود اکر در حلق یبوست بود کشکاب و لعاب بزرقطونا و شراب بنفشه و مانند آن سود دارد اکر حاجت
بتسکین حرارت دماغ بود بزرقطونا با شکر مناسب بود کشنیز خشک و بنفشه و کل سرخ اجزا برابر کوفته با سه مقدار
داروها شکر بیامیزند و با مداد و شبانکاه مقدار دو درم یا سه درم بکار دارند بخار از دماغ باز دارد و حرارت بنشاند
اکر طبع خشک و در شکم باد و قراقر بود طبع را بشیاف صابون نرم کردن نافع بود بوره و نمک بسیار در آب کنند و پارچه
یا پنبه بدان تر کرده بردارند مفید بود بعد از استفراغ آب بنفشه و نیلوفر و آب برک بید تر و کلاب و آب کوک و عنب الثعلب
و مانند آن بر سر نهادن سودمند بود اکر بیخوابی و یبوست غلبه کند آبها با روغن بنفشه و روغن بید و روغن نیلوفر بکار داشتن
نافع بود و شیر زن و روغن مغز کدوی شیرین و روغن مغز خیار و روغن نیلوفر و آب کوک بعد از استفراغ خداوند خشکی و بیخوابی
سودمند بود اکر بیخوابی سخت غالب شود شیر زن بر سر دوشیدن و شیر خر بر سر نهادن سود دارد اکر قوّت بیمار ضعیف بود
بدل بنفشه و خطمی و نیلوفر و خشخاش و کشک جو و کل سفید و اندک بابونه در آب بجوشانند و روغن بنفشه بر روی افکنند
و بیمار را بفرمایند تا سر بر بخار آب دارد و چادر بر سر او کشند تا بخار آب پراکنده نکردد با تدبیرهای کذشته اکر یکهفته بکذرد
و صداع زایل نکردد داروهای محلل چون بابونه و خطمی ضماد کردن مناسب بود اکر بنباشد بکرمابه رفتن و آب ملایم
نیم کرم بسیار بر سر ریختن و از پس کرمابه کوک با سرکه خوردن و روغن بابونه بکار داشتن موافق بود خداوند این بیماری
روغنها و ضمادها سرکه و کلاب و کافور و بنفشه و صندل و مانند آن بوئیدن سود دارد شراب که طبع را نرم کند
و جمیع بادیهای کرم را سودمند بود آلوی سیاه تا غبار از وی دور کردد و بمقدار آب بروی افکنند که سه انکشت بالا
آید پس بجوشانند و بمالند و مقدار اول آب با کلاب بیفزایند و صاف سازند و با مقدار نیم وزن آلو شکر بقوام آورند اکر حاجت

3

جلاب

بود نرم داشته باشد اگر سقمونیا با وی بیامیزند و بکار دارند جلاب که طبع را نرم کند و خشونت حلق و سینه را نافع بود و خداوند
قولنج و لقوه و فالج را سود دارد شکر طبرزد یک من با سه من آب بقوام آورند و با آب سرد آمیخته بیاشامند اگر حرارت قوی بود بر یک من
شکر بیست من لعاب بزر قطونا و سه من آب با گلاب بیامیزند و بقوام آورند مطبوخ هلیله که در اینجا بکار آید پوست هلیله
زرد بیست درم در یک من آب بجوشانند تا ثلث باز آید بپالایند و سی درم شیرخشت با هشتاد درم از این مطبوخ بیامیزند و بپالا
یند و تناول نمایند اگر شیرخشت نباشد سی درم از جلاب مذکور با چهل درم ترنجبین بیاشامند نقیع هلیله که در این
باب مفید بود پوست هلیله زرد پانزده درم در هاون سنگ بکوبند و با آب آلوی سیاه صد و سی درم اندک اندک بروی
افکنند و بسایند و بپالایند و سی درم از آب وی با سی درم جلاب با شیرخشت تناول نمایند مطبوخ بنفشه که در اینجا بکار آید
عناب بیست عدد عروق سوسن محکوک و مرضوض ده درم بنفشه خشک هفت درم در آب بجوشانند و بپالایند و بیست درم
فلوس خیار چنبر در وی حل کنند و صاف کرده بیاشامند حب بنفشه که در این باب سودمند بود گل سرخ و سقمونیا از هر یک دانگی
بنفشه یک درم نرم بکوبند و با لعاب بزر قطونا سرشته حب سازند نقیع صبر که در اینجا مفید بود آب کاسنی یک من صبر سقوطری
بیست درم در شیشه کرده بر آفتاب نهند و در وقت حاجت سی درم بیاشامند اگر با سافل درد و سوزش بود یک درم
کثیرا نرم نموده با شربت بیامیزند اگر حرارت قوی بود در حلق و سینه خشونت نباشد قدری سرکه با آب آمیخته بیاشامند
طبع را نرم سازد و صفرا فرود آورد ضمادی که در این باب سودمند بود تخم کوک و شیاف مامیثا و صندل سرخ و سفید
و فوفل و گل سفید از هر یک جزوی افیون نیم جزو کوفته و بیخته با سرکه و گلاب سرشته بکار دارند و خرقه با سرکه تر کرده بر صدغ
نهند اگر بیمار بیطاقت و بیقرار بود و قوت وی قوی نگردد و حرارت بسیار بود افیون در آب کوک حل کرده طلا کنند اگر حرارت
بغایت بود و درد بینهایت اندک کافور با اندک افیون در روغن بنفشه یا روغن بید حل کرده بعد از استفراغ در گوش و بینی
چکانند غذا از آنچه در باب گذشته یاد کرده شد تناول نمایند اگر درد سر بمشارکت صفراء معده بود نخست با سکنجبین و آب
نیم گرم قی کردن مناسب بود اگر اول ماهی تازه خورند و در عقب آن قی کنند اولی بود بامداد با آب غوره یا شراب انار و شراب لیمو
و شراب ریواج نان خوردن مفید بود سرکه و گلاب و روغن گل بر سر نهادن سود دارد اگر حاجت باستفراغ ماده صفرا بود
تدبیر آن مفید بود بابونه و برگ مورد و گل سرخ در آب بجوشانند و بعد از استفراغ سر بدان آب بشویند سر و یا روغن بابونه و روغن
مورد بیامیزند و بجهت تقویت دماغ بر سر نهند اگر برگ سرو در این روغنها بجوشانند اقوی بود استفراغ با هلیله زرد
و ایارج فیقرا سخت مناسب بود و حاجت بدوای دیگر نبود اگر درد سر از خون بود با سرخی چشم و روی و گرانی سر و تمامی اندام و بسیاری
خواب و تمطی و تثاوب و شیرینی دهان و دمیدگی آن و خاریدن سر و لک و جای حجامت و آمدن خون از بینی و مقعد و بن دندان
و برخواستن رگها بیمار در خواب چیزهای سرخ و خونها خون آلود بیند و دمامیل و بثور از بدن وی بر آید قیفال یا اکحل زدن
سودمند بود اگر قوت و فصل و سن مساعد بود خون بمقدار حاجت بیرون کردن مناسب بود اگر قوت ضعیف بود حجامت
مفید بود طبع را بعد از فصد بمطبوخ هلیله و مسهلات گذشته نرم کردن نافع بود شربت و غذا و ضماد و نطول که یاد
کرده شد سودمند بود بعد از تدبیرات مذکوره اگر درد باقی بود رگ بینی یا پیشانی یا صافن زدن یا بر ساق حجامت کردن سودمند
اگر درد سر از ماده بود درد سر و چشم گرانی نباشد و تری از بینی نیاید و اندیشه فاسد از جنس رعونت بسیار بود و بول سفید
و رقیق باشد روغن سداب کم کرده بر سر نهادن کافی بود اگر برودت قوی بود با وی فرفیون آمیختن روا بود روغن سوسن
و قسط و یاسمین و مرزنگوش و بان و حب الغار سودمند بود نمک و ارزن گرم کرده بر سر نهادن و شبت و بابونه در آب پختن
و بر سر ریختن مفید بود سیر خوردن و مشک بوئیدن و سرکه بر خاکستر ریختن و بر سر مالیدن درد زایل کند اگر درد از خلط
فاسد بود در آب نشستن و سر برهنه کردن سودمند بود اگر در معده ماده فاسده نباشد که بخاروی بر دماغ بر آید سر
انگوری خوشبوی یا زیره و تخم بادیان و انیسون و تخم کرفس و دوقو و فطراسالیون و مانند آن سود دارد اگر درد سر از بادی
بود غذا اندک دادن و طبع را بمسهل نرم داشتن و از آب سرد و سرما و حرکت بدنی و نفسانی چون غم و اندیشه و جماع و غیر آن
دور بودن غذا نخود آب با روغن زیت و گندنا و سداب و سعتر و خردل و زیره و کرویا و فلفل و حلتیت و سیر و مانند آن
مفید بود اگر با طبیعت یبوست بود چغندر را با خردل و آب کامه فرمودن اگر انجیر خشک در ماء العسل بجوشانند و تناول
نمایند مناسب بود اگر درد سر از ماده بلغمی بود با گرانی سر و چشم و کسلانی و کثرت خواب و نسیان و آمدن رطوبت از بینی

و بسیاری اشک و آب دهان و خواب کران منضج بطی و مستفرغ و نبض و بول سفید و رقیق بود و نمک چشم و غیره علامت مادهٔ بلغم بود که

مادهٔ دیگر با وی یار نگردد چه گاه بود که بعضی درد ماده که در تن آمیده بود میل بعضوی دردمند کند و عضو زیان کند که از رنج

وی خارج آید داروا قبول نماید و مادهٔ بیماری اگرچه بلغم بود چون با خون بیامیزد رنگ چشم و روی سرخ کراید و گرمی در ملمس

اید استفراغ بحب قوقایا و حب اصطمخیقون و حب صبر و شیافها و ایارج فیقرا و شحم حنظل و مانند آن فرمودن بعد از آن غرغره

کردن و روغن گرم بر سر و در بینی نهادن و گوش چکانیدن و نطول موافق ساختن و بر سر ریختن و عطسه آوردن و بخور مناسب

و ضماد موافق بر سر نهادن **صفت** حب صبر سودمند بود پوست هلیله کابلی چهار درم صبر سقوطری دوازده درم گل سرخ و افتیمون

دو درم وقت خواب بر سبیل شیافها بکار دارند **حب** دیگر صبر یکدرم تربد نیم درم شحم حنظل و محموده و مقل و کتیرا از هر یک

دانگی حب ساخته بآب کرفس یا آب بادیان تناول نمایند و این جمله یکشربت بود **صفت** حبی که در این باب صواب بود ایارج

فیقرا یکدرم شحم حنظل و انیسون از هر یک یکدانگ و نیم افتیمون و مقل و کتیرا از هر یک دانگی بآب کرفس حب سازند و در وقت

حاجت بکار دارند **صفت** دیگر ایارج فیقرا هفت درم پوست هلیله کابلی چهار درم نمک هندی و پوست بیخ کرفس و غاریقون

و بسفایج و فراسیون از هر یک سه درم تربد ده درم بزر الانجره پنج درم افسنتین چهار درم کوفته و بیخته حب سازند مانند

فلفل و بر سبیل شیافها هر شب دو درم یا دو مثقال بکار دارند **صفت** حب ایارج که در این باب مفید بود تربد یکدرم شحم

حنظل و ملح نفطی از هر یک دو دانگ سقمونیا و انیسون و عود خام و مقل از هر یک دانگی ایارج فیقرا یکدرم کوفته و بیخته حب

سازند و در وقت حاجت بکار دارند اگر از حبوب مذکوره فایده بظهور نیاید هفت درم افتیمون و بیست درم مویز دانه

بیرون کرده در یکمن آب بجوشانند تا بثلث باز آید بپالایند و چهار درم ایارج ارکاغانیس در وی بگدازند و یکدرم نمک و ناشتا

بیاشامند **غرغره** که در اینجا بکار آید عاقرقرحا کوفته و بیخته و ایارج فیقرا با سکنجبین یا با بکامه آمیخته بکار دارند خردل

بکوبند و با سکنجبین یا ابکامه بیامیزند و بدان غرغره کنند سودمند بود عاقرقرحا و سعتر و خردل و پوست بیخ کبر نرم بکوبند

و با سکنجبین بسرشند و در سرکه عنصل بگدازند و غرغره کنند مفید بود مرزنگوش خشک و انار دانهٔ ترش و صبر کوفته

با سکنجبین عسلی غرغره کنند نافع بود بودنهٔ بری و نمام و شیح و بابونه و اکلیل الملک و سعتر و مرزنگوش و قیصوم و شبت

در آب بجوشانند و سر بخار وی دارند و آب آن بر سر ریزند سودمند بود فرفیون با روغن یاسمین نرم بسایند و بر سر مالند

در ساعت درد ساکن گردد و ذلک تقدیر العزیز العلیم بورهٔ ارمنی و نشادر از هر یک یکدرم شونیز چهار درم کوفته و بیخته

با روغن یاسمین یا روغن بادام تلخ سرشته طلا کنند مفید بود روغن بابونه و یاسمین و قسط و سداب و شبت و بادام تلخ گرم

گرم کرده در بینی و گوش چکانند سودمند بود اگر درد قوی بود جندبیدستر و فرفیون از هر یک نیم دانگ با روغن یاسمین

قطور سازند مفید بود مرزنگوش و نمام و سداب و بابونه و نسرین بوئیدن سودمند بود عطسه آوردن و گرمابه رفتن و در گرمابه

مقام کردن و آب گرم بر سر ریختن و روغنهای گرم بر سر مالیدن نیکو بود و فرفیون با روغن یاسمین و سوسن بسایند و بر سر طلا

کنند درد در ساعت ساکن گردد جندبیدستر و فرفیون و خردل و افیون با شراب بسایند و بمالند مفید بود صبر و فرفیون

از هر یک دو درم صمغ عربی و زعفران و انزروت و افیون از هر یک یکدرم و نیم جندبیدستر یکدرم کندر سه درم قسط

یک درم شراب پخته بسایند و طلا غلیظ کنند و پارهٔ سرب بر وی نهند و به بندند اگر دماغ گرم و ضعیف بود این دارو ها

با سفیدهٔ تخم مرغ و روغن گل و سرکه بسایند و بکار دارند اگر از صداع بیخوابی تولد کند روغن شبت در بینی و گوش چکانند

و بر سر مالند نافع بود شبت با بیخ سوسن کبود در آب بجوشانند و نطول سازند سودمند بود اگر بعلاجهای گذشته

درد ساکن نگردد هر دو جانب کردن داغ کردن مناسب بود غذا نخود آب با روغن زیت و کنجد و زیره و کدو یا ودارچینی

و سعتر و گنجشک بریان و کبوتر بچه و تذرو و دراج خوردن مناسب بود گوشت سرخ از سفید جدا کرده با روغن زیت

بریان کرده تناول کردن مناسب بود حلوای انگبین موافق بود کم خوردن غذا سودمند بود اگر از شدت درد او را باطل

کرده آب گرم بسیار بر سر ریختن و روغن گرم در گوش چکانیدن مفید بود اگر در معده بلغم بود و درد سر بمشارکت

آن بود نخست بمطبوخ شبت و لوبیای سرخ و تخم ترب و انگبین قی کردن بعد از آن انگبین و انیسون و زیره و مصطکی

و مانند آن خوردن سودمند بود روز دیگر سه درم یا سه مثقال ایارج فیقرا که معجون بود با عسل دادن کسی را

که پیوسته درد سر بود با مداومت نقیع صبر این نسخه فرمودن سودمند بود سنبل و سعد و افسنتین رومی

داغ جهة درد سر

نقاح

وقسطون رومی وتخم کرفس وتخم بادیان وتخم انجره وبیخ رازیانه در آب بجوشانند تا قوت ایشان در آب باز آید بپالایند وده درم صبر با نیم من
ازین آب بیامیزند ودر شیشه کنند وسه روز بر آفتاب نهند وهر ساعت شیشه را حرکت دهند بعد از آن ده درم از وی
بپالایند وبامداد با سه درم روغن بید انجیر یا روغن بادام تلخ تناول نمایند حبها وطلاها که یاد کرده شد درین باب نافع
بود اگر درد بدین تدبیر مذکوره زایل نگردد داغ کردن بر هر دو صدغ ومیان سر وپس سر بالای مغاک کردن مفید بود غذا
وترتیب که درین باب یاد کرده شد مناسب بود حرمله وزیتون بوزن از غذا سودمند بود اگر درد از سودا بود با وسواس وفکر
فاسد وبیخوابی وتیرگی رنگ ودرد سر وگرانی وی مزاج وتدبیر سابق بر آن شاهد بود استفراغ بمطبوخ افتیمون
ومانند آن صواب بود حب که درین باب سودمند بود هلیله زرد چهار دانگ افتیمون نیم درم غاریقون دو دانگ
نمک نفطی وبسفایج وحجر ارمنی مغسول از هریک دانگی کوفته وبیخته حب سازند واین جمله یکشربت بود نقیع صبر
که درین باب صواب بود پوست هلیله وآمله مقشر وپوست بیخ بادیان وپوست بیخ کرفس وبیخ اذخر وبیخ سوسن
از هریک ده درم سنبل وقصب الذریره از هریک سه درم شکاعی وبادآورد از هریک پنج درم در دو من ونیم آب
بجوشانند تا بمقدار نیم من باز آید بپالایند وده درم صبر سوده با وی بیامیزند وبر آفتاب نهند شربت از ده درم
تا بیست درم بود اگر درد از سودای معده ومشارکت وی بود قی کردن نافع بود با مطبوخ ترب وشبت ولوبیای
سرخ که در وی نمک نفطی وترید وهلیله زرد از هریک یکدرم خردل نیم درم کوفته وبا عسل سرشته باوی
بیامیزند داروها که در باب مالیخولیا یاد کرده شد بکار برداشتن مناسب بود اگر درد از باد غلیظ بود با درد قوی
وبخس وتمدد قعر چشم ونمودن خیالات پیش چشم وی ودوی وطنین وانتقال درد ضربان وبخار بسیار بود کار سدر و
دوار آشکار کند معده وتن از مادهٔ فاسده که سبب تولد باد وبخار بود بحب ایارج فیقرا وقوقایا ونقیع صبر پاک کردن
مفید بود بعد از آن بر نهادن محاجم وبیخ رفتن وشونیز ومرزنکوش وجندبیدستر ومشک بوییدن وتخم بادیان دود کردن
وروغن بادام تلخ در بینی وگوش چکانیدن مفید بود صفت حب ایارج فیقرا که درینجا بکار آید پوست هلیله
زرد وهلیله کابلی از هریک پنج درم ایارج فیقرا وترید از هریک ده درم انیسون ونمک از هریک دو دانگ کوفته
وبیخته حب سازند واز دو درم تا سه تناول نمایند اگر در بدن مادهٔ سودا بود نیم درم افتیمون زیاده کنند سعوط
که درین باب صواب بود ایارج فیقرا یکدرم جاوشیر وجندبیدستر وافیون از هریک نیم درم مشک خالص یکدانگ
شکر ابرهمه نرم بسایند ومقدار یکدانگ وقت حاجت بکار دارند اگر داروها با شیر زن بیامیزند وقطور سازند
روا بود اگر تولد باد از معده بود قی کردن نافع بود پس ایارج فیقرا خوردن بعد از ایارج ماء الاصول وروغن بادام تلخ
سودمند بود صفت ماء الاصول اذخر وانیسون وسلیخه وغاریقون وپوست بیخ بادیان وبیخ کرفس از هریک پنج درم
مصطکی ونانخواه وقرد مانا وپودینه کوهی از هریک سه درم افتیمون واسطوخودوس از هریک هفت درم در آب
بجوشانند وبپالایند وبامداد مقدار سی درم از وی کم کنند وهفت درم گلنکبین در وی بگدازند وبپالایند
وناچهار درم روغن بادام تلخ بیاشامند ده درم صبر بر ماء الاصول حل کنند وسه روز بر آفتاب نهند بعد از آن
مقدار ده درم یا پانزده درم روغن بید انجیر بامداد تناول نمایند صواب بود خوردن دواء المسک وبحرهن
بزرگ ومثرودیطوس هفته یکبار سودمند بود روغن بید انجیر ومصطکی بر معده مالیدن وبامداد یکی باشد نتری و
بازیره ونانخواه ودارچینی خوردن واز چیزهای باد انگیز پرهیز کردن سود دارد آب بیاد جوشانیدن ودر وی
مصطکی انداختن وگلشکر با زیره مصطکی خوردن وشبها پایها از زانو تا قدم مالیدن وتخم شبت وتخم کتان
با شکر دادن وامثاله بخار کردن سودمند بود اگر درد سر از یبوست بود با یبوست چشم وبینی وبیخوابی سرسبک بود اگر
خشکی بر مزاج غالب بود چشمها فرو رفته باشد گاه بود که سر چنان سبک بود که بیمار پیوسته سر بجنباند چه پندارد که
حواس وی از کار مانده وبدان حرکت حدت میابد داروهای مرطب بکار داشتن مفید بود اگر مزاج مایل بگرمی بود
تخم مرغ نیم برشت با زرده وسفیده تناول نمودن سودمند بود ماء اللحم با گلاب وآب سیب وآب کوک وآب کدوی تر نافع بود
شوربا که در وی اسفناج وکدوی تازه وبرگ کوک وکشنیز تر بود سود دارد وروغن مغز کدوی شیرین وروغن بنفشه

وبنلوفر درکوش و بینی چکانیدن و کف پای و ناف و مقعد بدان چرب کردن مفید بود اگر به مزاج مایل بسردی بود جلاب
پخته و زرده تخم مرغ نیم برشت و ماء اللحم و شوربای مرغ فربه و حسوهای چرب نیکو بود ماء اللحم با دارچینی و عسل و شراب
کهنه و میثرودیطوس سودمند بود روغن بنفشه با روغن شبت و مانند آن پخته بکار داشتن و مغز ساق کوساله و پیه
مرغ و مسکه و پالوده با شکر و روغن بادام کرم بر سر نهادن صواب بود اگر درد از ضعف فم معده بود پس از جوع بدید آید
و غذا از وقت عادت اکر تجاوز کند در وقت طلوع آفتاب غذا خوردن باید در دقوی کرده و بیمار از کار زود ملول شود و از بوی
بد او را صداع و غشیان بدید آید با مداد سویق کندم با آب انار و سیب و آبی و امرود بخورد بادی نیکو بود اکر با ضعف معده
مزاج بیمار بارد بود کل انکبین و انیسون و مصطکی و شراب سنبل که در باب ضعف معده یاد کرده شده مناسب بود د
دارو های ضعف معده یاد کرده شده مناسب بود در کرده در این باب بکار داشتن و طبیخ ایارج فیقرا نرم ساختن موافق
بود یکبار در هفته یکمثقال مصطکی با دو مثقال شکر آمیخته وقت خواب خوردن معده و دماغ پاک کند و طبع نرم
سازد و فم معده را قوت دهد اکر درد سر از قوت حس دماغ بود از افعال دماغ سالم و مجرای بینی پاک بود و از خفی بوی
ضعیف درد پدید و از آن وی را خوش نیاید غذا های غلیظ چون کله بره و پاچه با کشک کندم و هریسه با کوشت کوساله
خوردن سود دارد اگر حرارت قوی بود غذای بیمار با تخم کوک و برک ساق خرفه و کشنیز تر دادن صواب بود شراب
خشخاش و ماهی تازه مناسب بود و از دارو های لطیف پرهیز کردن موافق بود درد سر اکر بعد از خواب بدید آید تا ز
مادهٔ غالبه باد آورد ها که موافق مزاج بود پاک کردن و خاکستر با سرکه آمیخته بر صدغ و پیشانی نهادن مفید بود اگر
از پس حرکت و خوردن غذا و شراب درد ساکن کردد اعتماد بر آن نباید کرد از بیرون کردن خلط غافل نباید بود اکر درد
از جماع تولد کند و خشکی بر مزاج غالب بود غذا های مرطب چون زردهٔ تخم مرغ نیم برشت و ماهی تازه کوچک و نان
خشکار با جلاب و مغز بادام و مغز پسته و فندق و حبة الخضرای کوفته و با نان سرشته و اندک با دیان با وی آمیخته
و کوشت آب بط و بز غاله و مانند آن دادن و حقنها که کرده را فربه کند چنانچه در جای وی یاد کرده آید و آنچه در باب
صداع خشک یاد کرده شد بکار داشتن سودمند بود اکر ممتلی بود از خلط فزونی بفصد یا اسهال پاک کردن و دماغ را
بروغن کل و روغن مورد قوت دادن و بابونه و برک مورد و برک کل در آب جوشانیده نطول ساختن و تا غذا هضم نکردد
مباشرت نا کردن و بعد از تنقیه اکر فصل تابستان بود و بیمار جوان بآب سرد غسل کردن و بینی با روغن کل چرب کردن
مفید بود اکر درد از بویها و بخارها بود که بدماغ رسد چون بوی مشک و زعفران و جندبیدستر و حلتیت و فلفل
و فرفیون و بخار معدن کوکرد و زرنیخ و مانند آن بوی کافور و صندل و کلاب و بنفشهٔ تر و نیلوفر و آب بید و میوه های
سرد و تر سودمند بود اکر با کرمی مزاج خشکی بر معده غالب بود کافور با روغن بید در تقویت مزاج دماغ نافع بود
و روغن مغز کدوی شیرین و روغن بنفشه و نیلوفر در بینی چکانیدن مفید بود و باعتدال باز آوردن فاضلتر از
روغنهای دیکر بود اکر درد از بوی چیزهای سرد تولد کند چون کافور و مانند آن بوئیدن مشک و زعفران و مانند
آن سودمند بود دارو های کرم خوردن و بکرمابه رفتن و آب کرم بر بدن ریختن نافع بود اکر درد از باد سر بود که از راه
بینی و کوش بدماغ رسد مشک یا جندبیدستر مقدار حاجت با روغن شبت یا روغن خیری و مانند آن نیم کرم در
کوش و بینی چکانیدن مناسب بود بوی مشک و جندبیدستر و حلتیت و مانند آن سود دارد ضماد های محلل که یاد کرده
شد بر سر نهادن نیکو بود اکر درد از باد کرم بود روغن کل با روغن شبت قطور ساختن موافق بود کرمابهٔ معتدل
و نطول محلل سود دارد طبع نرم کردن و از غذای بخار انکیز پرهیز کردن در این باب سودمند اکر درد از زخم و جراحت
بود نخست تدبیر تسکین درد کردن مناسب بود روغن کل درد ساکن کند و دماغ را قوت دهد اکر درد قوی بود
سرکهٔ اندک با روغن کل آمیختن و اکرنه از سرکه دور بودن چه سرکه پوست سر و عصب را است سازد و ماده بدان
سبب دوی بسوی موضع نهد و درد زیاده کردد بعد از آن تدبیر رویانیدن جراحت کردن و نخست مزاج و حوالی
جراحت باعتدال آوردن تا جراحت زود برویدچه تا موضع و حوالی آن معتدل نکردد جراحت نروید اکر بعد از زخم
وجراحت تولد کند و عقل شوریده کردد نشان ورم غشاء دماغ بود اکر فصل سال و مزاج و سن و قوت مساعد

نایه

تا بدید آید تصدیق فعال با الکحل کردن و اگر نه حجامت بعد از طبخ با آب میوه‌ها و فلوس خیار چنبر و حقنه نرم ساختن مفید بود
صفت حقنه خشک بنفشه و کتان جو نیم کوفته و گل خطمی از هریک بیست درم در خرقه کتان بسته در یکمن آب بجوشانند تا نیم من
آب بماند بپالایند و روغن گل بنفشه از هریک ده درم و نیم درم بوره یا نمک و نه مثقال قایند در وی گداخته صد درم
یا صد و ده درم از وی بکار دارند بابونه و شبت از هریک بیست درم بنفشه و خطمی از هریک ده درم بخیر بازده درم
با عدد مد آب جوشانیده بپالایند و بوره و نمک از هریک یکدرم با بیست درم انگبین بکار دارند اگر احتقان ممکن نبود
و تب نباشد استفراغ بحب قوقایا مناسب بود و اگر تب بود بعد از رگ زدن بامداد آب کاسنی و عنب الثعلب با مقدار پنج
درم فلوس خیار چنبر مفید بود اگر تب قوی نباشد آب عنب الثعلب و کاکنج از هریک سی درم با پنج درم فلوس خیار چنبر
و دو درم صبر و یکدانگ و نیم زعفران نافع بود اگر با ورم تب بود عنب الثعلب و صندل سرخ و فوفل و زعفران و گل زمنج
و صبر کوفته بر سر ضماد کردن نیکو بود عدس و سماق و گلنار و گل سرخ و برگ مورد و پوست انار در آب بجوشانند و خرقه
بدان تر کنند و با روغن گل بر سر نهند سودمند بود برگ کل و پوست انار و گلنار با سرکه و آب بجوشانند و اندکی میعه و عود خام
و قصب الذریره کوفته و اندکی شراب کهنه با وی بیامیزند و بر سر نهند سودمند بود اگر مدت دراز گردد ضماد معتدل
که با قوه قبض بود وی قوت تحلیل بود بکار داشتن سودمند بود اگر مدت دراز گردد ضماد معتدل که با قوت قبض بود وی
قوت گدازنده سودمند است صفت آن برگ مورد و برگ سرو و برگ بید و خطمی و اکلیل الملک بکوبند و آب آن بگیرند
و روغن سوسن و شراب کهنه با وی بیامیزند و قدری مر و قصب الذریره و گل ارمنی و شب یمانی کوفته و در خرقه بسته
با وی بجوشانند و بمالند و صاف کنند و خرقه بدان تر کرده بر سر نهند انار ترش و شیرین با پوست در شراب کهنه بجوشانند
و ضماد کنند مر و کندر و مرداسنگ از هریک یکدرم صبر سقوطری سه درم موم زرد پنج درم روغن گل بیست درم موم
در روغن بگدازند و داروها کوفته و با سرکه تر کرده با موم و روغن بسرشند و بر خرقه کتان مالند و نیم گرم بر سر نهند اگر حاجت
تحلیل زیاده بود بجای سرکه شراب کهنه و بدل روغن گل روغن سوسن یا سمن یا روغن شبت تازه کنند اگر با درد
بیخوابی بود روغن گل و روغن بنفشه کنند و اگر بیخوابی قوی بود روغن بنفشه در خواب آوردن غذا مزوره کدو و کشکاب
و مغز بادام بود اگر دماغ حرکت کند دو درم اسطوخودوس کوفته با جلاب مفید بود غذا مغز مرغ خانگی و بزغاله و مرغ
بود بعد از آن آب انار ترش و شیرین نافع بود اگر خون بسیار رفته باشد و تب نبود زرده تخم نیم برشت و گوشت مرغ خانگی
سودمند بود صندل و آبی و سیب و گل سرخ و بنفشه و برگ مورد با اندک کافور بوییدن نیکو بود اگر جراحت کوچک
بود برگ مورد کوفته و بیخته با مرهمی بیامیزند و ذرور سازند و اگر بزرگ بود و با شنج ان رسیده باشد صبر و انزروت
و کندر از هریک ده درم دم الاخوین و مر از هریک پنج درم کوفته و بیخته با سفیده تخم مرغ بسرشند و با موی خرگوش
بر جراحت مالند و اگر ذرور سازند روا بود اگر عقل شوریده و جراحت بسیار قوی نباشد ضماد و روغن نیم گرم بکار داشتن
مفید بود و بر حوالی جراحت ضمادها که یاد کرده شد نهادن سودمند بود حکمای هند گمان برده اند که بسبب تولد کرم
درون کاسه سر و حرکت آن صداع قوی پدید آید و بیمار پیوسته ادراک بوی ناخوش کند و دوی و طنین با وی یار بود و بانگ
حرکت کردن درد زیاده گردد و دماغ از ماده بد بحب اصطمیخون پاک کردن سودمند بود ایارج فیقرا و حب قوقایا
حل کرده در بینی چکانیدن نافع بود آب برگ سداب و برگ شفتالو با صبر خوردن و در بینی چکانیدن و عطسه آوردن
مفید بود اگر درد بیمار را زحمت بود با سکنجبین و آب نیم گرم قی کردن مناسب بود شبت با تخم وی با تخم ترب بجوشانند و سکنجبین
با وی بیامیزند و بیاشامند تا ماده زیاده بیرون آید و معده پاک گردد اولی بود اگر ممکن بود با یکدرم ایارج فیقرا و نیم دانگ
یا دانگی سقمونیا استفراغ کردن تا بقوت وی طبیعت زودتر اجابت کند و ایارج بسیار نکنند و از وی حرارت زیاده نگردد
اگر با دن ایارج ممکن نباشد با آب انار ترش و شیرین و مطبوخ هلیله استفراغ کردن روا بود خواب کردن و کف پای
با روغن بنفشه و نمک مالیدن و پای در آب گرم نهادن سود دارد خاصه که در آب بابونه و بنفشه پخته باشد بعد از خواب
بگرمابه رفتن و آب عذب نیم گرم بسیار بر سر ریختن مفید بود چه بقیه شراب که در سر بود تحلیل کند و خواب نیک
آرد بعد از گرمابه بیکساعت خوردن ماهی تازه و برگ کوک با سرکه که بسیار ترش نباشد و کاسنی و مانند آن موافق

بود خوردن چیزی که کی می فزاید زیان دارد و زرده تخم مرغ نیم برشت و گوشت دراج و طیهوج و بچه مرغ خانگی و کرنب
و عدس خداوند خمار را مناسب بود اگر تشنگی غالب بود و معده بیمار ضعیف نباشد آب سرد خوردن سودمند بود اگر
معده ضعیف بود آب انار ترش و آب غوره و شراب سیب ترش و شراب ریواج و شراب غوره و مانند آن با آب خوردن
موافق بود شرابی که خداوند خمار تناول نماید سرد باید کرد مگر شراب ریواج که از خاصیت وی آنست که اگر سرد کرده معده را
زیان دارد اگر بیمار از شرابهای مذکور نتواند خورد شراب انگوری سفید رقیق ممزوج با آب دادن چنانکه نصف آب و نصف
شراب بود سودمند بود و در وقت خواب اندک کشنیز خشک با شکر سفوف کردن و روغن گل نیم گرم بر سر نهادن و ریاضت
آهسته کردن تا دو ساعت از آن بگذرد غذای نان خوردن و ناخوردن غذا تا سه ساعت نکنند حرکت و ریاضت ناکردن
این تدبیر بد جمیع انواع صداع بکار داشتن بعد از غذا پای از بن ران تا قدم مالیدن و در خمار از سرکه و ابکامه ترش
پرهیز کردن موافق بود از وی که خمار زایل کند تخم کاسنی و تخم کرنب و زردشك و سماق پاك کرده و عدس پوست کنده و گل از وی که خمار زایل کند
سرخ و طباشیر اجزا برابر کوفته و بیخته مقدار سه درم یا دو جو یا یك طسوج یا نیم دانك کافور باندازه قوت و حرارت
مزاج با آب غوره یا آب انار ترش و شیرین بکار داشتن مفید بود اگر فقاع از آرد جو و سنبل سازند تا معده از بقایای شراب
پاك سازد و مقداری اندك نمك با وی بیامیزد تا گوارنده تر باشد روا بود اگر این فقاع از آب غوره سازند خوبتر و گویند
بود بوی صندل سفید و گلاب و کافور و شاهسفرم با سرکه و گلاب سودمند بود اگر با مداد پیش از خوردن شراب شربتی
از شراب افسنتین خورده شود شراب هضم کرده و خمار نکند یا سبک باشد بیخ سعد کوفته خوردن از مستی باز دارد شراب
مورد ساده خمار سبك سازد بادام تلخ تنقل کردن منع خمار کند و شراب بگوارد سخن کردن بسیار و خواندن خمار باز دارد روغن
گاو تیزی شراب از معده و دماغ ببرد اگر درد از ضربان و ماده بیماری سودا بود استفراغ با ایارج ارکاغانیس و لوغاذیا
و مانند آن مفید بود بعد از آن ماء الاصول و روغن بید انجیر و روغن بادام تلخ دادن و غالیه مشك و جند بید ستر
و مرزنگوش بوئیدن و غذاهای ملطف بکار داشتن پس از تلطیف ماده غرغره با ایارج فیقرا و مانند آن کردن اگر ماده گرم و لطیف
بود هوای خانه و جای خواب خنك ساختن و آوازها از وی دور داشتن و در مطبوخ بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و شاهسفرم
و کشك جو پای نهادن و مالیدن و بر ساق حجامت کردن و ضمادهای سرد بر سر نهادن و روغن بنفشه و نیلوفر بر پیشانی
و صدغ مالیدن مفید بود صفت آن ضمادی که در اینجا مفید بود بنفشه و نیلوفر و گل سفید و بابونه از هر یك دو
مثقال اکلیل الملك یك درم کشك جو مقدار داروها کوفته با چهل و پنج مثقال روغن بنفشه و آب بقوام آورند و نیم گرم بر سر
نهند اگر بتدابیر مذکوره درد زایل نگردد رگ بینی زدن شافی بود جالینوس صداع ضربانی را از جمله اورام شمرده چه گاهی
که ضربان بود رگها ممتلی بود و با گوشت فراخم گردد و تفرق اتصال پدید آید و درد صعب و ضربان تولد کند، بباید دانست
که تفرق اتصال بشرط سوء مزاج مادی ورم است نه مطلق بنا بر این مطلق صداع ضربانی را از جمله ورم شمردن خطاست
چه شاید که عروق از ماده ممتلی گردد بی آنکه سوء مزاج پذیرد اگر درد آهسته و پیوسته و ماده بیماری غلیظ بود خردل
و فرفیون از هر یك دو مثقال بوره و سداب بری و تخم هزار اسفند از هر یك یك مثقال نرم کوفته و با آب مرزنگوش بسرشته بر سر
نهادن سودمند اگر از ضمادی بیم زیادتی حرارت بود سفیده تخم مرغ و روغن گل با وی بیامیزند ضمادی که در این باب مفید
بود فرفیون نرم سوده ده درم موم زرد سی درم روغن زیت صد و بیست درم موم در روغن بگدازند و فرفیون با وی
بیامیزند و بکار دارند اگر ماده صفراوی بود تدبیر قرانیطس مفید بود اگر درد از تب بود و گرمی تب قوی گلاب و سرکه و روغن
گل سرد کرده بر سر نهادن سودمند بود پای در مطبوخ بنفشه نهادن و نطول بآبهای گذشته بکار داشتن و موی سر ستردن
و بابونه و بنفشه و خطمی پختن و ضماد کردن مناسب بود قرانیطس سرسام نیز بود که بجهت مرور صفرای خالص یا خون صفراوی
یا صفرای سوخته عارض غشاء دماغ گردد ورم جوهر دماغ را سرسام گویند و قرانیطس بجهت اعراض وی نامند گروهی
بر آنند که جوهر دماغ بسبب لینت قبول ورم نکند و این قول درست نباشد چه گوهر وی بازجی لزج بود و آنچه با لزوجت
بود با وجود لزوجت تمدد پذیرد و آنچه متمدد گردد قابل ورم بود گاه بود که بجهت ورم غشاء و کثرت ماده در جوهر دماغ
ورم پدید آید و بیمار روز چهارم هلاك گردد اگر از این مدت تجاوز کند امید نجات بود گاه بود که بیمار بی سبب

سرسام

بشخصه یا کره آید واین نشان بد بود گاه بود که غشا ورگها که از دو دنده برون زکرده ورم کند وبیمار کمان اختناق شیون بود
گاه بود که آفت فم معده ورم ومثانه بجهت مشارکت بدماغ باز آید واین علت بظهور آید گاه بود که ذات الریه بسرسام
انجامد واین نشان حرارت وکثرت مادّه ووردات حال بیمار بود گاه بود که قرانیطس لیثرغس گردد وگاه بود که بدق یا بدیو انجامد
باز آید بحران بیماری بعرق یا رعاف بود گاه بود که برفتن خون بواسیر بود گرانی سر وسینه وشش وتشنج وتب زنگاری نشان
موت بود وبا وجود قوّت زیاده از دو روز نماند قی صفرای سرخ با ضعف قوت روز اوّل هلاک کند اگر قوت قوی بود
روز دویم نیز از سرسام تیز خلاص نیابد چه سبب تا قوی نباشد این مرض دروی بدید نیاید وقوت سرما سبب قوی بر نیابد
گاه بود که آفتی مانند این بیماری بظهور آید وبیمار در لنگ وبی قرار گردد وبا غلبه تشنگی وسیاهی زبان وبازماندن چشم
دم باستا نتواند وآب فرو نتواند برد وحرکات مختلفه ازوی صدور یابد وخواهد که بدیوار بر آید وبتدریج حرکت ضعیف
وقوت ساقط گردد وبیشتر منجر بخناق شود وقوت زیاده از چهار روز نپاید واز این بیماری هیچکس خلاص نیابد وبجهت صدم
ورم غشا ودماغ از تب حاری بود سبب آفت آلت دم زدن وبجهت مشارکت بدماغ باز آمدن ورم اگر در مقدم دماغ
بود بیمار از جامه چیند وگاه از دیوار وپیوسته دست پیش چشم برد مانند کسی که مگس راند یا خواهد که بگیرد گاه بود که چشم
باز کرده این حرکت کند واگر در وسط بود هذیان بسیار گوید گاه بود که بی اراده بول از وی جدا شود واگر در مؤخر بود نسیان نسیان
بروی غالب بود در مکهٔ مشرفه جوانی بدین درد مبتلا بود وآب طلب مینمود چون حاضر میکردند طلب از یاد وی رفته بود
واگر در تمام اجزاء دماغ بود نشانها که یاد کرده شد مجمع بود واگر در غشا این بود نشانهای مذکور قوی تر بود واگر در غشا
صلب بود نشان مذکور کم واسلم بود واگر بمشارکت عضوی بود بخت بیماری ونشان وی بود در بول درین بیماری بجهت
توجّه مادّه وحرارت بدماغ مانند آب سفید ورقیق بود ونبض موجی چه دماغ نرم وتر وحجاب وی مایل بتری ونرم
بود گاه بود که عظیم یا متواتر گردد اضطراب نبض واختلاف حرکت اجزای شریان وارتعاش آن با ضعف قوت وعدم
صلابت آلت نشان غشی بود دیبوست طبیعت در صحت وتواتر دم زدن واختلاج اعضا در امراض حاده واندوه وثقل
ودرد سر وگرانی وی وزد دیدو وبعض بوشنائی وخواب پریشان مقدمهٔ سرسام بود چون ازین مرتبه تجاوز کند
رگهای چشم وسر ممتلی گردد ودرد زیاده شود خاصه پس سر وچون سرسام بدید آید بخت چشم خشک بود پس دمعه
بظهور آید وبیشتر از یکچشم وبیمار پیوسته چشم بمالد غفلت از درد نشان تولد سرسام بود ونبض شبیه بنبض خداوند تقلص
مند بتشنج مادّه اگر دموی بود با عظم نفس ودمعه ورمص وخندهٔ بی سبب زبان درشت وچشم سرخ بود وشاید که
زبان بسیاهی گراید وبیمار در سخن کسلان وتب سخت سوزان نباشد حمرت ونتو چشم وورم دموی بود که عارض جوهر
دماغ گردد وخواب بیمار بجهت ثقالت مادّه پیوسته برقفا بود اگر علامت خون ظاهر وقوت بیماری قوی بود روزی که
عقل شوریده گردد وبیمار هذیان کند قیفال زدن سودمند بود اگر آنروز میسر نگردد در هفتهٔ اوّل مناسب بود
با مساعدت قوت هرچند رگ زودتر زده شود فایده زیاده دهد اگر زدن قیفال ممکن نباشد اکحل زدن وخون باندازهٔ
قوت بیرون کردن واجب بود تا طبیعت با قوت علّت توانا کشید وصولت بحران تواند کشید در وقت رگ زدن طبیب
باید که دست بر نبض بیمار نهد گاهی که نبض منخفض یا مرتعش یا بی نظام شود چنانکه بعضی عظیم وبعضی صغیر گردد در
حال رگ به بندد تا بیمار از غشی ایمن بود اگر قوت سرسام قوی بود با دیگر رگ پیشانی زدن یا از بینی خون آوردن یا بر ساق
حجامت کردن مفید بود اگر قوت وتندی سرسام میانه بود ودر تاخیر رگ زدن خطر نباشد دو روز یا سه روز توقف
کردن نیکو بود تا مادّه قرار گیرد ومنفعت رگ زدن زیاده گردد سرکه پنج درم وگلاب وروغن گل از هر یک ده درم باهم
آمیخته وخرقهٔ کتان بدان ترکرده بر سر نهادن سودمند بود لخلخه از آب سیب وآب مورد تر وگلاب وصندل وکافور ساخته
بویانیدن سودمند بود بنفشه ونیلوفر از هر یک دو درم بابونه یکدرم با آب در آفتابه کنند وسر وی به بندند وبآتش
نرم بجوشانند تا پخته شود فرود آورند چون حرارت وی کم شود سر آفتابه پیش روی بیمار بگشایند تا بخار آب بدماغ
وی بر آید بعد از آن در طشت ریزند وروغن گل بروی افکنند وسر بیمار روی دارند وچادر بر سر بیمار اندازند تا بخار پریشان
نگردد بعد از آن آب آن بر سر ریزند سودمند بود در ابتدای داروهای رادع بکار داشتن مفید بود اگر در هفتهٔ اوّل

بجهت ضعف قوت یا مانعی دیگر فصد نتوان کرد و قبض افتد طبع را بحقنه نرم ما میشاء نرم کردن نافع بود صفت حقنه که
جو بیست درم بنفشه و نیلوفر از هر یک چهار مثقال و نیم عناب پانزده عدد سپستان سی عدد بابونه پنج درم در دو من آب
بجوشانند تا بیکمن باز آید بپالایند و مقدار پنجاه درم از وی با چهار مثقال و نیم شکر سرخ و روغن بنفشه بیامیزند
و نیم گرم بکار دارند اگر از کشکاب ساده و روغن گل حقنه سازند روا بود اگر حقنه از آب گرم و روغن زیت سازند نیکو
بود صفت شیاف که درینجا مفید بود بنفشه و شکر سرخ و اندک سقمونیا گرفته با عسل کف کرفته شیاف سازند
مقدار چهار انگشت بکار دارند عناب و سپستان و آلوی سیاه و بنفشه و خرمای هندی با آب بجوشانند و خیار چنبر
و شیرخشت در وی بگدازند و بیاشامند سودمند بود اگر شیرخشت موجود نباشد عوض آن شکر سرخ روا بود هر شب
سی درم خرمای هندی و سی عدد آلوی بخاری در آب بجوشانند و بامداد صاف کنند و بیست درم شکر سرخ در وی
بگدازند و بپالایند و بیاشامند نافع بود در وقت خواب دو درم بزرقطونا و هفت درم شکر با آب انار ترش و شیرین
تناول نمایند مفید بود بامداد و شبانگاه پای در آب گرم نهادن و مالیدن سود دارد چه ماده بیماری از سر فرود آورد
خاصه که در آب بابونه و بنفشه و خطمی یا سبوس گندم پخته باشند بستن تا از بن ران باید و گشادن از قدم محجمه
بر عضلهای ساق نهادن مفید بود تدبیر اماله ماده بچیزهای گذشته بعد از انقضای تندی نوبت تب مناسب بود
اگر تب دوا بندا و انتها تند باشد روز سیم تدبیر اماله ماده بطریق مذکور مفید بود در آغاز بیماریها اقتصار بر آب
انار ترش و شیرین و جلاب و سکنجبین ساده ممزوج با گلاب نمودن سود دارد اگر طبع خشک بود شراب بنفشه یا شراب
نیلوفر و یا آب انار یا کدو و آب خربزه هندی با جلاب یا شراب آلو و آب میوه‌ها با شکر دادن سودمند بود بعد از این
بیکروز یا دو با اندک کشکاب رقیق و سکنجبین قوت بیمار دهند باید داشت جای خواب وی بیرنگ و نقش باید و هوای
خانه در تاریکی و روشنی معتدل چه نظاره بسیار در رنگها و نقشها دماغ را زیان دارد نزد بیمار احبا باید که
او دیدار ایشان خوش آید و از ایشان شرم دارد پیش وی میوه‌های خنک چون سیب و آبی و امرود و بنفشه
و نیلوفر و برگ بید و مانند آن باید نهاد اگر قوت قوی بود افیون بو ئیدن و بر پیشانی و صدغ مالیدن مفید بود اگر
نه زیان دارد چه افیون قوت ضعیف را در حال ساقط کرداند تخم کوک یا تخم خشخاش در کشکاب پخته باید داد
شراب خشخاش درین باب صواب بود از برگ کوک ساختن سودمند بود از بنفشه و نیلوفر و بابونه نطول سازند تا
مضرت خشخاش باز دارد اگر بیمار مضطرب گردد و حرکات ناملایم از وی در وجود آید و از آن رنجور گردد بستن تدبیر ادرار بول
او صواب بود اگر بسبب شوریدگی و بیهوشی یا بجهت ضعف حس بیمار از قبول فراموش کند روغن زیت نیم گرم بر زهار
و بیخ ران وی مالیدن و انگشت بر زهار او نهادن و فشردن تا بول بیرون آید مناسب بود اگر تدبیر مذکور فایده
ندهد از بابونه و اکلیل الملک نطول باید ساخت و بر زهار باید ریخت اگر بیماری زیاده شود مدت دراز
و سرسام مانند سبات گردد و آرمیدن فزونتر از حرکت بود داروها که بسیار سرد بود از وی دور باید داشت
خاصه خشخاش و شراب آن بعد از هفت روز بابونه و سداب و نمام و اکلیل الملک بنطول باید افزود لعاب تخم
کتان با روغن زیت آمیخته بر سر باید نهاد تمام اندام با روغن نیم گرم چرب باید داشت اگر سرسام و تب زایل گردد
و بیمار ترک هذیان نکند و قوت وی قوی بود شیر زن بر سر او باید دوشید و اگر ضعیف بود شیر زن بعد از آنکه
دو بار شیر دوشیده باشند با آبی که در وی بنفشه و بیخ سوسن و بابونه و غیر آن پخته باشند سر باید شست
تا شیر خشک نشود و مسام بسته نگرداند و باقی ماده بقوت آب مطبوخ تحلیل پذیرد غذا ماهی تازه کوچک
بود با سرکه و غوره یا آب غوره و ساق چغندر با سرکه ممزوج بود با شکر و طفشیل از عدس یا ماش مقشر اگر ماده
بیماری صفرای خالص بود و عفونت نپذیرفته باشد یا زردی چشم و درد و درشتی زبان و بیخوابی و بدخویی و حب خصومت
تب تیز و سوزان بود تسکین و تعدیل وی مناسب بود و اگر عفونت پذیرفته باشد بامداد شراب غوره یا سکنجبین
یا شراب دیواج یا شراب ترنج یا شراب لیمو یا شراب انار موافق بود اگر طبع خشک بود شراب آلو یا خرمای هندی یا جلاب
و بعد از وی بدو ساعت کشکاب اگر تیزی صفرا قوی بود آب کدو و خربزه هندی مفید بود صفت آنکه دوی

برزن

... خمیر جو که در وی تخم کم برخشته نهند تا پخته شود پس بیرون آورند و خمیر از وی بعید کنند و کدو را سوراخ کنند
تا از وی بیرون آورند و سر کدو را باز بیاشامند و درون هندوانه رسیده بیرون کنند و بر خرقه سفید پاکیزه نهند و بیفشارند
و شکر سوده با عصاره وی بیامیزند و تناول نمایند شراب خشخاش و شراب بنفشه در این باب سودمند بود نیم روز آب
خیار ترش با شکر نافع بود اگر حاجت بغذا بود مزوره کدو و اسفناج و ماش پوست کنده با کوکنار و کشنیز تر و مزوره خیار
با روغن بادام نیکو بود اگر بیمار شربتی خواهد مزوره عدس پوست کنده و ماش مقشر با آب غوره مناسب بود فرق میان
تدبیر مرض صفراوی و خونی آن بود که در علت صفراوی شربتهای خنک و آنچه که بغایت سرد بود سود دارد تسکین حدت
صفرا و تدبیر خواب مفید بود شراب خشخاش و مزوره سماق و برگ کوکنار نافع بود و در علت دموی با تسکین حرارت تحلیل
ماده مناسب بود شربتهای سرد و آنچه که بغایت خنک بود زیان دارد اگر حاجت با جابت بود حقنه نرم تلیین طبیعت
کردن و روغن گل و روغن بنفشه با کشکاب بکار داشتن سودمند بود و بنفشه خشک و تخم خطمی و کشک جو و سپستان
گندم از هر یک کفی در دو من آب جوشانیده تا بنصف باز آید صاف کرده هفتاد درم از وی با پنج درم شکر سرخ و پنج درم
روغن گل موافق بود اگر حاجت بمسهل بود بنفشه و خرمای هندی و شیرخشت مناسب بود اگر بیمار از سرفه آزار یابد مسهل
از سپستان و بنفشه و نیلوفر و تخم خطمی و خیار چنبر و شیرخشت موافق بود اگر بعد از استفراغ حدت حرارت باقی
بود قرص کافور سودمند بود در وقت خلق معده خرقه کتان با سرکه و گلاب و اندک کافور آلوده بر سینه و جگر بیمار نهادن
سودمند بود و روغن گل با سرکه و گلاب آمیخته بر سر نهادن مفید بود اگر بیخوابی و هذیان باقی بود نطول از بنفشه
و نیلوفر و پوست خشخاش و کشک جو و برگ کوکنار ساختن مناسب بود وقت خواب ناف و مقعد و کف پا و بینی با روغن
مغز کدوی شیرین و روغن بنفشه چرب کردن و شیر دختر در بینی چکانیدن و شراب خشخاش دادن و بابونه و بنفشه
و کشک جو در آب ریختن و پای در آن نهادن و شستن نافع بود اگر قی پدید آید باز داشتن زیان دارد اگر از حد تجاوز
کند رب سیب و رب آبی و رب ریواج و رب غوره و شراب انار و شراب لیمو و سفوف حب رمان با رب سیب سود
دارد از عود و زعفران و آب سیب و آب بید ضماد ساختن و بر معده نهادن صواب بود اگر اسهال پدید آید و از وی
ضعف طاری گردد قرص طباشیر با شراب غوره و سویق جو با سماق و اندک بلوط مفید بود غذا مغز بادام بریان
و سویق جو با سماق و کاورس که با سماق پخته باشند موافق بود اگر عرق بسیار بود و موجب ضعف بیمار گردد آب مورد
تر و آبی و روغن گل با هم بیامیزند و بآتش نرم بجوشانند تا روغن بماند و از وی بر پشت و مفاصل خداوند علت
مالند سودمند بود اگر روغن گل با روغن بید یا روغن مورد با آب غوره بیامیزند و بمالند روا بود اگر ماده بیماری
متولد از صفرای سوخته بود با سرخی چشم و دلتنگی و دیوانگی و آشفتگی و بعض رو شبها نشانهای سودا که از صفرا
تولد کند ظاهر بود گاه بود که صوت وی منقطع گردد و خوابهای پریشان بیند گاه بود که در خواب فریاد کند
و شوریده بیدار گردد گاه بود که زبان ورم پذیرد و گاه بود که زبان بدندان گیرد و لب زیر زیر کشد تا زمان ظهور نضج
کشکاب رقیق با جلاب سودمند بود روغن بنفشه و روغن کدو و روغن تخم خیار در کف پا و ناف و مقعد مالیدن
و شیر زن بر سر بیمار دوشیدن و تدبیر قرانیطس خونی و صفراوی بکار داشتن و پیش از نضج ماده از حقنه و مسهل
اجتناب کردن واجب بود **فلغمونی** ورم خونی بود که عارض جوهر دماغ گردد و فساد و عفونت و سودا در عضو
پدید آورد و حس وی باطل سازد و در این علت درد سر قوی بود و بجهت عظم ورم شبکه منجذب و شیون منفصل
گردد و در چشم حمرت و نتو پدید آید و خواب بی نظام و بی هنگام و بر خلاف عادت بود و بیشتر بر قفا باز افتد و بجهت
مشارکت غشا با دماغ کزاز تولد کند و بسبب مشارکت معده با وی غثیان و قی و پیش از چهارم هلاک کنند و
مذکور را اشقاقلوس نیز گویند و بجای اطلاق بر غانغرایا کنند و آن بدایت شقاقلوس بود چه غانغرایا چون مستحکم
گردد و حس عضو بطلان پذیرد و موت در وی پدید آید شقاقلوس بظهور آید بقراط گوید شقاقلوس چون عارض
دماغ گردد و از سه روز تجاوز کند به شود مراد وی از شقاقلوس معنی دویم بود چه عضو فاسد مس محال اصلیه
باز نیاید و غانغرایا در سایر اعضا پدید آید و صحت یابد و دماغ بجهت شرافت یا صعوبت غانغرایا بر نیاید

بدین سبب روز سیم هلاك کند اکر ازین تجاوز نماید و علت در انحطاط افتد و دماغ قوت یابد و بعضی مستوی
کردد بهبودی روی نماید صاحب اسباب و علامات کوید سقاقلوس ورم تجویف شریان دماغ بود سخن وی مخالف
سخن شیخ و سخن دیکران بود و نیز ورم اکر در عضو مذکور بود باید که دماغ تشنج پذیرد و بیمار بتشنج میرد فصد قیفال
ورك پیشانی و زیر زبان و تدبیرهای قرانیطیس خونی مناسب بود صبارا دیوانکی و آشفتکی قوی بود که از صفرای سوخته
تولد کند و خواب بیمار اندك و مضطرب بود و خوابهای پریشان بیند و در خواب ترسد و بر جهد چشم سرخ بود و نفس بزرک
کراید و اشك بی اراده روان کردد و حرکات وی مضطرب بود بدان ماند که چیزی در وی افتاده باشد و هذیان بسیار
کوید و نسیان بروی غالب بود و کفت و شنود دوست ندارد و آنچه پرسند جواب مقابل نکوید در ابتدا سخت متحرك
و آشفته بود پس چنان بیار آمد که چشم بکراند بکشاید و برزبان توجا مه و کاه از دیوار باید و زبان درشت و دهان
خشك و تب سخت قوی و سوزان بود و نبض نخست قوی و سریع پس بجهت شدت یبوست صلب ضعیف و صغیر کردد
و نفس عظیم و متواتر و آخر بسبب ضعف عظم کم کردد و بجهت کثرت ابتغاء اجزه ردیه از قفا درد قوی پدید آید چنانکه
بیمار کمان برد اضطراب عرق کردن بر تدبیر تسکین حدت صفرا بدارو های تری فزا که در علاج قرانیطیس صفراوی یاد کرده شد
مناسب بود و دست و پای بیمار بسته داشتن تا اضطراب بسیار نکند قوبا و جمره ورم صفراوی بود که عارض جوهر
دماغ کردد چشم و روی بیمار بجهت میل حرارت بدرون زرد و دهان سخت خشك بود و درون سر سوزش و درد
قوی و پوست رو بسبب مذکور سرد بود و نبض بار کم و جفون صلب کردد و بیشتر به سرخی و زردی کراید و کاهی
سر کمتر از فلغمونی و اعراض وی قوی تر بود اکر از روز سیم تجاوز کند امید نجات بود و تدبیر وی تدبیر صبارا این علت
کردکار از بسیار تولد کند و جای مغز فرو نشیند و چشمها فرو رود و کوچکتر کردد و بشره خشك شود سفیده تخم
مرغ سرد کرده با خرقه کتان بر سر نهادن و چون کرم شود برداشتن و دیکری بکار داشتن و آب برك خرفه و آب کشنیز تر
و آب کدو و آب کوك و آب عنب الثعلب با روغن کل بر سر نهادن شافی بود لیثرغس و سرسام سرد بود سبب وی بخار
غلیظ بود که از بلغم غلیظ عفن خیزد و بلغم مذکور از کثرت سیر و پیاز و شرب شراب و ناکوارایدن غذا آماده بیمار
در مجاری روح بود چه بلغم غلیظ و بخار وی در غشا و کوهر دماغ بجهت صلابت حجاب و لزوجت دماغ نفوذ نتواند
کرد و در آنجا قرار نتواند کرفت بدین سبب غشا و کوهر دماغ از آفت ورم و ماده ردیه سالم بود و کن رهای وی آفت
پذیرد کاه بود که غشا و جوهر دماغ با بلغم مذکور بیامیزد و بتدریج بر سبیل استفراغ و طول زمان وی را نشر نب
نماید و آماس بظهور آید کاه بود که ماده سودا وی بود و با شدت درد بیمار تنکدل و هذیان بسیار کوید و نظر وی مانند
نظر متحیر بود سودا اکر در غشاء دماغ بود با صعوبت درد سر حرکت بیمار قوی بود و اکر در کوهر دماغ بود حرکت
ضعیف و سبات قوی و زبان ندهر بود حال سفید بود ماده اکر بلغم بود درد سر ضعیف و تب آهسته بود چنانکه
کمان برند که بیمار تب ندارد چه ورم که از ماده متعفنه تولد کند خاصه در عضو شریف بی تب نبود و بجهت غلظ
ماده سر بسیار سنکین و خواب کران بود و بیمار چشم نکشاید اکر بجهت استماع او از باز کشد زود فراز کند و نسیان
بروی غالب بود چنانکه آنچه کوید یا شنود در ساعت فراموش کند و در جواب سخن و غیر آن کسلان بود چه کاه بود
که دهان باز کند و فراهم آوردن از یاد وی برود و دهان باز ماند و نبض بطی و موجی و متفاوت بود و نفس بطی و ضعیف
کاه بود که بجهت کثرت ماده نفس تنك کردد و زبان سفید و آب دهان و تثاوب بسیار بود و بول تیره و عقل
شوریده و در بستر بجانب پا منحدر کردد کاه بود که بجهت مشارکت معده با دماغ قی کند و کاه بود که بسبب
مشارکت عصب با دماغ در دست رعشه پدید آید فرق میان این بیماری و سبات آن بود که ورم بی تب نباشد
و سبات از تب خالی بود سرکه و کلاب و روغن کل با هم بیامیزند و خرقه بدان تر کنند و بر سر نهند و از این داروها
نخلخه سازند و ببویانند تا ماده از دماغ باز دارد روز سیم اندك سرکه عنصل و جند بید ستر با وی بیامیزند
و روز چهارم با حقنه تیز ماده از دماغ فرود آورند صفت آن شحم حنظل پنج درم مغز تخم معصفر دو درم
بو دینه بری یکدسته بیخ کبر یکدرم در یکمن و نیم آب بجوشانند تا ثلث باز آید بپالایند و مقدار چهل و پنج مثقال

صبارا

اظهار
قوبا وجمره

سرسام سرد

ازوی

بوزنی باده درم ابکامه و پنج درم روغن زیت بکار دارند اگر بجای حقنه شیاف یا حمول سازند روا بود و اگر تب بسیار گرم نباشد
استفراغ با یارج فیقرا و حب صبر مفید بود اگر تخم حنظل و افتیمون و مقل از هر یک دانگی با یکدرم ایارج فیقرا بیامیزند قوی بود
اگر بدل افتیمون هلیله کنند و یکدانگ مصطکی بیفزایند روا بود اگر قی کردن آسان بود شبت و ترب در آب بجوشانند و با لختی
و سکنجبین عسلی و اندک نمک هندی با وی بیامیزند و بیاشامند و با پر مرغ چرب کرده و سر آن با خردل کوفته و عسل گرم با
ایارج فیقرا آلوده معده را حرکت دهند تا قدری از ماده علت بیرون آید بعد از پاک کردن معده با یارج و قی سکنجبین
و مصطکی و معجونها که رطوبت کم کند سودمند بود خاصه معجون بلادر و تیادریطوس داروها که رطوبت بادر از بول بیرون
برد درین باب نافع بود خانه بیمار از آغاز بیماری تا آخر روشن داشتن و پیوسته از خواب بیدار کردن و موی صدغ کندن
و با روغنهای گرم چون روغن بان و روغن سوسن و مانند آن مفاصل و بدن مالیدن سودمند بود فلفل و عاقرقرحا
و بطرون و تخم انجره نرم کوفته با روغن زیت و غیر آن امیخته مالیدن بغایت مفید بود غرغره کردن با سکنجبین که از سرکه
عنصل بود و حاشا و پودنه بری و زوفا و سعتر که با وی آمیخته بود سود دارد بوی مشک و عود و مرزنگوش و عنبر و
جندبیدستر و فرفیون و مانند آن نیکو بود ضماد محلل بر سر نهادن مفید بود خاصه ضماد عنصل **صفت** آن عنصل
تر بدهاون چوب یا سنگ نرم بکوبند و با سرکه حل سازند و بر سر و پیشانی مالند اگر ران و ساقهای مالند تا ماده
بزیر آورد و تحلیل زایل سازد اولی بود جندبیدستر با سرکه عنصل یا شراب انگوری بسایند و بر سر مالند نافع بود
تمام و پودنه بری و سعتر و زوفای خشک نرم بکوبند و با سرکه عنصل بیامیزند و طلا کنند فایده مند بود عطسه آوردن
با کندش و فلفل و مانند آن و غرغره کردن بعد از استفراغ سود دارد اگر مدت دراز گردد و مزاج سرد بود و رعشه
پدید آید و حاجت باستفراغ بود جندبیدستر چهار دانگ با یکدانگ سقمونیا دادن نیکو بود اگر بیم اعادهٔ تب بود به تبدیل
مزاج قناعت کردن و جندبیدستر بی سقمونیا دادن اگر بغیر این مسهل حاجت افتد حب از ایارج فیقرا و سکبینج و شحم حنظل
و بیمار گاهی که دارو کار خورده او را هر ساعت تقاضای برخاستن کردن و قضای حاجت بیاد وی آوردن و ارزن و نمک
گرم کرده بر میان سر نهادن تا دماغ را گرم کند و تری بگدازد و تحلیل زایل کند و پیوسته استفراغ کردن داروها که رطوبت
بادر او غیر آن از دماغ کم کند بکار داشتن و غذا نخود آب و صعتر و دارچینی و کرویا و آب سپوس با عسل و روغن
بادام فرمودن اگر حاجت بکشکاب بود نخود با کشک جو برابر کردن و با زوفا و برگ کرفس و یا بونه بری پخته دادن و اگر
تب گرم و ظاهر بود نخود و کشک جو تنها فرمودن اگر کشک جو با کرفس پزند و با عسل و روغن بادام دهند روا بود بعد از
خوردن غذا یکساعت یا دو پای بیمار مالیدن تا بخار و تری غذا از دماغ باز گردد **صفت** معجون بلادر بزبان
یونان انقردیا گویند در نسیان و ضعف عصب و درد معده و بیماری که از سردی بود سود دارد مر و سنبل و ساذج
هندی و سلیخه و زعفران و افتیمون و اذخر و ریوند چینی و حب بان پوست کنده و قرنفل و زنجبیل و صبر و حب بلسان
از هر یک ده درم مصطکی و عسل بلادر از هر یک سه درم غاریقون هشت درم بیخ سوسن کبود دو درم در نسخهٔ دیگر
شح ارمنی ده درم و عسل بلادر هشت درم و غاریقون سه درم بود بیکمن و نیم پوست بیخ بادیان در سه قنط سرکه انگوری
سه شب بجوشانند پس اندک بجوشانند و بمالند و بپالایند و با ده رطل و نیم انگبین بقوام آورند و عسل انقردیا در وی
حل سازند و داروهای کوفته و بیخته با وی بیامیزند پس از شش ماه شربت یکدرم بکار دارند اگر بیمار ضعیف بود نیم درم
**نسخهٔ دیگر** پوست هلیلهٔ کابلی و پوست بلیله و آمله مقشر از هر یک سی درم شونیز بیست و چهار درم سعد
و عسل بلادر از هر یک شش درم قاقلهٔ صغیر هشت درم طباشیر شش درم فلفل و زنجبیل و قلقمونه و انیسون از هر یک
دوازده درم تربد ده درم کوفته و بیخته با ششصد درم فانید حل کرده بسرشند و شش ماه در میان جو نگاه دارند
شربت از یکدرم تا دو مثقال بکار دارند اگر بدل فانید انگبین کنند روا بود مفلوج را چند روز ماء الاصول با روغن
بیدانجیر دادن و حب شیطرج و مانند آن چند بار استفراغ کردن و در عقب هر استفراغ کردن یک شربت از این معجون
خوردن سود دارد **صفت** حب شیطرج سکبینج و اشق و مقل و جاوشیر و فرفیون از هر یک یکدرم صبر
و افتیمون و غاریقون از هر یک یکدرم و نیم و زراوند گرد و قنطوریون باریک و جندبیدستر از هر یک دو درم

زنجبیل و دار فلفل و زیره و نانخواه و انیسون از هر یک دو درم و نیم وج و خردل و شیطرج و شحم حنظل و ملح هندی از هر
چهار درم و نیم وج و خردل کوفته و بیخته با آب کالنج سرشته حب سازند شربت دو درم بکار دارند سبات بکار بخنود
سهری و سهر سباتی و رم دماغ بود که از صفرا و بلغم تولد کند و علامت ورم کرم و سرد بظهور آید غالبا اگر ماده حاد بود
نشان قرانیطس اقوی بود و بیمار هذیان بسیار گوید و او را غنودن بود نه خواب بدین سبب این ورم را سهر سباتی
گویند گاه بود که در تن ماده ردیه بسیار بود و در بیداری آرمیده باشد و در خواب حرارت غریزی متوجه درون گردد
و قوت وی بنضج ماده وفا نکند و او را بجنباند و بخار برانگیزد و بجانب دماغ متصاعد سازد و نایم زود بیدار شود
و آرزوی خواب بسیار کند و او را خواب نیاید و این حالت بیشتر در مزاج خشک بدید آید و نوع از سهر سباتی بود و اگر
ماده بارده بود نشان سرسام سرد زیاده بود و بیمار اگر چشم بگشاید زود برهم نهد گاه بود که پلک تمام فراز نکند
بدین سبب وی را سبات سهری نامند اگر بیمار قوی بود شربت در حنجره و مری بماند گاه بود که از بینی برآید گاه بود که
بول و براز اندک بود و گاه بود که باز گیرد و ضیق نفس تولد کند و حال بیمار ماند حال خداوند اختناق رحم بود در این
علت چشم و روی بیمار با تهیج بود و نبض بسبب ورم سریع و متواتر و بجهت بلغم عریض و بصره و انبض و سرسام سرد
قویتر و از کرم ضعیف‌تر و با ضعف بی تمدد و تشنج بود و بیمار زود بیدار شود و جواب تواند داد و در اختناق چهره
برقرار بود و نبض با تشنج و تمدد و بند قوت و بیمار از جواب سخن عاجز آید اگر فصد ممکن بود نخست تدبیر وی کردن پس
حقنه فرمودن صواب بود سبب اگر کثرت و ورود غذای غلیظ بود از آن باز داشتن و معده بقی پاک کردن مفید بود
و اگر شرب شراب و تواتر مستی بود پس از زوال وی تدبیر خمار سودمند بود اگر نشان ورم کرم ظاهر بود حقنه که میل وی
بنرمی بود سرد دارد بطون از برگ بید و بنفشه و بیخ سوسن و کشک جو و بابونه و اکلیل الملک و شبت مناسب بود
و اگر نشان ورم سرد قوی بود حقنه حاده سودمند بود و بر نطول مذکور برگ غار و سداب و پودینه و سعتر و زوفا
و جند بیدستر افزودن صواب بود و اگر بلغم با صفرا برابر بود نطول شیح و مرزنگوش کافی بود داروها که در قرانیطس
و لیثرغس یاد کرده شد در این باب صواب بود در وقت انحطاط تدبیر ملطف نیکو بود آنچه مایل بسردی بود نشان ورم
که حس و حرکت آدمی از نهاد طبیعی بیرون رود و انسان بهیأتی که بوده باشد چشم باز یا بر پا یا نشسته یا خفته یا در کار
بر آن هیات بماند این مرض را بجهت گرفتن و فسردن و چشم باز ماندن اخذه و جمود و شخوص گویند ماده وی در موخر دماغ
بود و بجهت مشارکت این آفت بتمام اجزا در آید بدین سبب حالت مذکوره بدید آید و بجهت برودت و یبوست ماده
نبض صلب و بطی بود و تدبیر وی از تدبیر لیثرغس قوی‌تر چه ماده این بیماری خلط سوداوی بود نخست حقنه بدین نسخه
واجب بود شحم حنظل و افتیمون از هر یک یکجزو و بسفایج و جو و پودینه بری یکدسته بجوشانند و بپالایند و با روغن بابونه
بکار دارند اگر قوی‌تر باید یکدرم نمک هندی و ده درم آبکامه و دو درم فانید و سه درم بوره بیفزایند کاهی بود
که حس و حرکت باز آید چهار زاید حب ایارج فیقرا و غاریقون و نمک هندی مناسب بود مطبوخ از بسفایج و افتیمون
و اسطوخودوس و غاریقون و ضمادها که در سرسام سرد یاد کرده شد در این باب صواب بود سکنجبین عسلی در وقت
انحطاط و بجای ماء العسل سودمند بود از استفراغ و حقنه اگر بخواهند تولد کند نطول از بابونه و شبت و اکلیل
الملک و گل سرخ و تخم کوک و پوست خشخاش ساختن و روغن بنفشه نیم کرم بر سر ریختن مفید بود داروهایی که از وی
صداع تولد کند اظفار الطیب از بخوری صداع بدید آید شهدانج خوردن مولد صداع بود کندر از بسیار
خوردن وی صداع تولد کند بزر الخرمل خوردن مصدع و مسدد بود کرفس البستانی خداوند صداع را مضر بود
بسبب جذب وی رطوبات را بجانب دماغ کراث مصدع و مبخر بود خردل از خوردن وی خداوند مزاج گرم را
دردسر بدید آید شبت ادمان خوردن وی موجب امتلای دماغ بود از بخار کرسنه خوردن مولد صداع بود ثوم
خوردن موجب صداع بود و از وی بخار بد تولد کند و مضر بود بحواس بصل از خوردن وی صداع تولد کند رطب
از ادمان خوردن آن صداع بدید آید بسر فعل وی فعل رطب بود عدس خوردن مضر بود زعفران مصدع و مظلم
حواس بود و دماغ را از بخار ممتلی سازد لبن مضر بود بدماغ ضعیف و از خوردن وی صداع تولد کند باقلا از ادمان

سبات سهری و سهر سباتی
غنودن

ذکر داروها که از وی صداع تولد کند

دتون

ذکر ادویهٔ شقیقه

ذکر ادویهٔ مولّدهٔ شقیقه

ذکر ادویهٔ جراحت سر

...دن وی ثقلت بود یا مغز بدید آید بخنباع و سذاب و جوز همهٔ ازینها موجب تولّد صداع بود بهای درشت و بریان کنند و بخورند مورث دوار بود و خداوند بلغم را زیان دارد فجل سر و چشم را مضرّ بود بادنجان مولّد صداع و سده بود و ازوی خون سودا وی تولّد کند ادویهٔ که در شقیقه مفید بود بسبب وی بخاری بود که از معده متصاعد شده باشد علامت وی خفّت صداع بود نزد خلوّ معده و اشتداد وی گاهی که معده پر بود و راحت یافتن بقی عنبر بخور کردن و مالیدن شقیقهٔ بارده را مفید بود یاسمین بوئیدن در شقیقه که سبب وی برودت بود مفید بود دهن یاسمین مالیدن و سعوط کردن مسکّن شقیقه بود مرزنجوش بجوشانند و نطول و قطور سازند شقیقه را نافع بود دهن نوی الخوخ مالیدن و سعوط کردن شقیقه را نیکو بود بسباسه با دهن ورد سعوط کنند ازالهٔ مرض مذکور کند اکر با روغن بنفشه سعوط سازند صداع و شقیقه را مفید بود مرارة الذئب با روغن سعوط کنند شقیقهٔ مزمنه را زایل کند شعر الانسان خداوند شقیقه بر خود بیا ویزد درد را ساکن کند اصل السلق مقشّر سازند و بکوبند و آب وی بگیرند و سه قطره در بینی چکانند شقیقه را نافع بود سندروس مقدار دو دانک خداوند شقیقه بخور کند درد ساکن کردد حمرحرق نان در وی تید کنند و بخورد الم را ساکن سازد مداد مالیدن بر طرف شقیقه بغایت مفید بود زعفران و عفص ضماد کردن بر شقیقه نیکو بود ادویهٔ که مولّدهٔ شقیقه بود سذاب ازدمان خوردن وی شقیقه تولّد کند فرخ الحمام گوشت کبوتر بچه خاصه کردن و سری مورث شقیقه بود و از داروها آنچه مصلح بود اگر درد از غلبهٔ خون بود رک پیشانی و بینی زدن سود دارد و اگر از صفرای معده بود نقیع صبر با آب کاسنی نافع بود ایارج فیقرا در جمیع انواع شقیقه مفید بود اگر درد بنوبت باز آید پیش از نوبت تن از مادّهٔ علّت پاک کردن سودمند بود و جبّها که در باب گذشته یاد کرده شد بکار داشتن نیکو بود زعفران و مداد سران مالیدن فایده مند بود اگر درد دایم و چشم ضعیف بود تدبیر سلّ شریان صدغ کردن مناسب بود تا بیمار از تولّد علّت انتشار ایمن گردد و گاه بود که بجهت ورم و مادّهٔ ردیه و ضعف دماغ و قوّت حس وی صداع مزمن که بتازی خوده و بیضه خوانند تولّد کند و با حرکات اندک و شرب شراب و ورود مبخّر و صیاح در هیجان آید و از طول زمان بجهة فنای اجزای لطیفه و بقای مادّهٔ کثیفه برودت پذیرد اگرچه سبب حرارت بود و بیمار پندارد که شیون از هم گشاده و پیوسته مطرقه بر سر آید بدین سبب چشم باز نتواند کرد و پیوسته وحدت و ظلمت و راحت جوید و روشنی و آواز دوست ندارد سبب اگر در غشای داخل بود درد تا اصل حدقه ممتد گردد چه عصب مجوّف که روح باصره از وی بمقله آید ازین غشا بود و اگر در غشای خارج بود درد بیرون قحف محسوس گردد و از مسّ جلد اشتداد پذیرد رگ زدن و مادّهٔ بیماری از بدن بحبّ صبر و مصطکی و توقایا که در باب سبات یاد کرده آمد بیرون کردن پس مطبوخ خیارچنبر با چهار درم روغن خروع دادن و وادع و نطول که در وی قوّت تحلیل و تسخین و قبض اندک بود چون فقاح اذخر و بابونه و نعنا و مانند آن بکار داشتن و تدریج تدبیر نطول قوی کردن و بجهت تقویت دماغ و جب وی مشک و عنبر و کافور بوئیدن و ضماد از داروهای گرم فرمودن و با شدّت قوّت حسّ عضو با محدّد قوی آمیختن و سر تراشیدن و با حجر مصری و نطرون بجهت تفتیح مسام و تحلیل مادّه مالیدن پس بجهت تقویت دماغ و تحلیل موادّ چنانک یا نمک بر سر نهادن و آنچه در باب سرسام سرد و صداع بلغمی یاد کرده شد بدان عمل نمودن و با حدّت مادّه تدبیر تبرید دماغ کردن و پیوسته فلوس خیارچنبر با روغن بادام دادن و مومیا با روغن بنفشه و نیلوفر در بینی چکانیدن سودمند بود ادویهٔ که مفید بود بر ورم و جراحت سر قشر البطیخ بر سر کودک نهند در ورم که عارض دماغ وی شده باشد مفید بود و همچنین در تشنّج اطراف کودک قرع بر یافوخ کودک نهند بجهت ورم دماغ مفید بود خطمی با شراب بجوشانند و بر سر نهند ورم نضج را نافع بود دهن الورد نیم گرم بر سر ریزند ضربه که بوی رسیده باشد و استخوان شق شده و صفاق ظاهر گشته نیکو بود و بجای خون کبوتر بود دم الحمام گاهی که استخوان سر منصدع شود ریختن بر صدغ نافع بود و خون فاخته بجای خون کبوتر بود دماغ الدجاج هرگاه از ضربت یا صدمه تن غرغ در سر پدید آید از دماغ مرغ بسیار تنا ولد کند منفعت تمام یابد بسایند و با شراب و عسل بجوشانند تا غلیظ شود و بر خرقه طلا کنند و بر موضع جراحت و شکستگی نهند مفید بود اگر با آب بر موضع شکسته طلا کنند استخوان ریزه بیرون آورد دم الاخوین و صبر و کافور و کبس و زاج هر یک ازین ادویه بسایند و بر موضع جراحت پاشند که استخوان رسیده باشد فعل زداوند از وی بوجود آید

ذکر ادویهٔ معطسه

دویه که از استعمال وی عطسه تولد کند و آن حرکت دماغ بود بیاری هوای بینی که بدو رسیده و آنکه کسی را که عطسه آید
بخاری یا بادی یا مادّهٔ اندک بود سود دارد چه بتحلیل مادّه کرانی سر زایل کرده و کسی را که مادّه در دماغ وی نضج یافته باشد اگرچه
بسیار بود و کسی را که سکته تولد کرده باشد و زنی را که وضع حمل دشوار بود یا مشیمه که فرزند مانده باشد چه عطسه این هنگام
بر بیرون آمدن بچه و مشیمه یاری دهد و در ابتدای نزله و زکام زیان دارد چه مادّهٔ نزله باید که ساکن بود تا نضج یابد و عطسه
از آن مانع آید بدین سبب مادّهٔ وی خام بماند و بیماری دراز کردد و در آغاز تب زیان دارد بجهت آنکه قوّت ساقط سازد
و دماغ ممتلی کرداند و خداوند رعاف را زیان دارد چه عطسه رکهای بینی بکشاید و رعاف زیاده کردد و کسی را که در سینه
مادّه بسیار بود چه حرکت دماغ سینه را کرم کند و مادّه متوجّه کردد بدین سبب داروهائی که موجب عطاس و مسکّن
وی بود یاد کرده شد تا مدبّر آثار و فواید و مضرّات آن تا چیز باشد و هر یک را در وقت و جایگاه خود بکار نهد خردل
کوفته ببویید عطسه آورد ورد بوئیدن در خداوند صداع دماغ کرم عطاس پدید آید جندبیدستر بوئیدن مولّد عطسه
بود کندش و قسط و عاقرقرحا و فلفل و شونیز و بزر الحرمل و زنجبیل و صبر و بورق و شحم حنظل کوچک و خربق سفید فرادا

ادویه که مسکّن عطاس بود

مجموع بسایند و بعوض سازند عطسه آورد ادویه که مسکّن عطاس بود دهن الخلاف سعوط کنند بسیار نافع بود دهن ورد
فعل وی مانند فعل دهن الخلاف بود اسفنج البحری ابر دریا بویند منع عطاس کند و همچنین شبت و سویق جو و روغن نیم کرم
در کوش چکانیدن و آب کرم بر سر ریختن و بالش نیم کرم زیر سر نهادن و حسوی کرم آشامیدن و فکر کردن و بمهمّات مشغول
بودن و چشم و کوش و اطراف و کام مالیدن و دهان باز کردن و در چیزی بسیار نکاه کردن و بر بستر کردیدن و عضلهای

ادویه که در زکام مفید بود
مجرّب

بن کوش با روغن مالیدن و کرده کوسفند کباب کردن و از آب وی در بینی چکانیدن ادویه که در زکام مفید بود انیسون
بخور کنند زکام که از رطوبت بود زایل کند فندق بریان کنند و با فلفل تناول نمایند مادّه را نضج دهد و نزله را منع کند
بعیثران بوئیدن و خوردن در امراض نافع بود و منع زکام کند دهن النرجس بوئیدن زکام باز دارد که از بارد بود و این روغن
لطیف و محلّل قوی بود کتّان چوب وی بسوزند و سر بخان او دارند در منع زکام نافع بود سبوس کندم در سرکه تر کنند و بر آتش
ریزند و دود وی که از وی بر آید استنشاق کنند مفید بود حماحم بوستانی خداوند زکام رطب را مفید بود ثمرة الطرفا دود کنند
ازالهٔ زکام کند ریحان ابیض بوئیدن در زکام نافع بود و نزلات را نضج دهد شونیز قطع بلغم و تحلیل ریاح کند و زکام را نافع بود
خاصه که وی را بریان کرده در خرقهٔ کتّان بندند و پیوسته بویند قشر الکبر پوست کبر خشک بسایند و بر سر پاشند منع دماغ
کند از قبول رطوبات و زکام بشرط آنکه ذرور بعد از آن بود که سر را سه بار بتراشند و هر بار روغن زیت یا کاو بمالند یاسمین
بوئیدن و از وی قطور ساختن زکام را نافع بود خشن سدّهٔ منخر و زکام را نافع بود میعه تر و خشک وی منع نزله کند و ز
زکام بغایت نیکو بود چون بخور کنند کندر دود وی چون بدماغ رسد زکام را زایل کند و سندروس مانند وی بود
خود ازالهٔ زکام کویند و آنچه بجانب حلق و سینه توجّه کند و بر آن نزله نامند مادّهٔ وی بعضی کرم و رقیق بود و بعضی سرد و غلیظ
رقیق بعضی تیز و سوزان و تلخ بود و بعضی ترش غلیظ و بعضی شور بود و بعضی ناخوش مزه و بعضی بی مزه اکر نزله زود زایل
نکردد از وی بیماری بسیار تولد کند چه اکر مادّهٔ وی بجانب چشم توجّه کند بیماریهای چشم پدید آید و اکر بجانب کوش
فرود آید بیماریهای کوش تولد کند و اکر بجانب بینی میل کند وی را ریش سازد و بیماریهای بینی بظهور آید و اکر بکام فرود
آید بیماریهای ملازه ظاهر کردد و اکر بجانب حنجره و حلق متوجّه شود خناق تولد کند و اکر بمعده فرود آید در وی
درد پیدا آید و جوع الکلب و ذرب و ریش تولد کند و اکر بشش فرود آید سرفه و ذات الریه بوجود آید و اکر میل بجانب
حجاب کند ذات الجنب و شوصه پدید آید و اکر متوجّه امعا کردد اسهال دماغی و سحج تولد کند خاصه که مادّه تیز باشد یا
ترش بود اکر مادّه غلیظ و مخاطی بود قولنج پدید آید اکر قوّت دافعهٔ دماغ ضعیف بود یا منافذ زیر وی کوفته باشد
ابخرهٔ متصاعد از مادّهٔ غلیظه در آنجا بماند اکر در تجاویف و منافذ دماغ مانده باشد و بسیار بود کاه سکته بظهور آید
و اکر بود صرع و اکر در مجاری وی مانده باشد و بسیار نباشد صداع و شقیقه پدید آید و اکر بسیار بود و احتراق
یافته باشد مالیخولیا تولد کند و اکر در غشا یا کوهر دماغ مانده باشد سرسام و سبات و مانیا پدید آید
و اکر در عروق سر و دماغ بود دوار و سدد تولد کند در این بیماری تدبیر نضج مادّه کردن مفید بود اکر مادّه کرم و رقیق

[illegible]

بود بکشکاب که با سپستان و تخم خشخاش و عناب پخته باشند مناسب بود اگر ماده بسیار بود و بغایت گرم بود روز اول
فصد کردن موافق بود و اگر نه تا سه روز توقف نمودن تا ماده نضج یابد بیمار را تا روز چهارم جز کشکاب که یاد کرده شد
نباید داد تا زکام زایل نگردد حیوانی نشاید داد غذا تا زمان زوال بیماری مزورهٔ کشک جو و آب باقلا با روغن بادام و خربزه
و شیرهٔ سبوس گندم و مغز خیار و خیار بادرنگ و مغز بادام و ماش پوست کنده و اسفناج با روغن بادام یا مسکه باید داد ترشی
خواب کردن خداوند علت را زیان دارد چه این هنگام ماده بجانب سینه فرود آید عطسه در ابتدای زکام زیان دارد
بدارو ها که یاد کرده شد باز داشتن واجب بود از هوای خنک و باد شمال پرهیز باید کرد آب با برف و یخ سرد کرده بسیار
نباید خورد خواب روز ترک باید کرد خاصه بعد از تناول غذا گرمابه در ابتدای زکام اگر ماده غلیظ بود زیان دارد چه بعرق
آنچه رقیق بود تحلیل پذیرد و باقی غلیظ تر گردد و اگر رقیق بود سود دارد چه بعضی از ماده نزله را بتحلیل فانی سازد و بعضی
دیگر که باقی مانده بسبب قوام انسیلان منع کند و در آخر زکام مفید بود چه بقیه مادهٔ پخته را زود بتحلیل زایل کند
کسی را که این بیماری بسیار تولد کند در وقت صحت بگرمابه رفتن و عرق بسیار کردن نافع بود چه رطوبت و بخار که سبب
نزله و زکام گردد از بدن بعرق بیرون رود بدین سبب گرمابه منع زکام مزمن کند بشرط آنکه غذا ناخورده و بتدریج بگرمابه رود
و پوشیده بیرون آید موی ستردن و سر خاریدن و شانه کردن مسام بگشاید و ماده تحلیل پذیرد و زکام باز دارد اگر ماده
بحلق فرود آید و باز داشتن مفید بود با آب عدس و آب انار غرغره کردن مناسب بود اگر حاجت بداروی دیگر بود تخم خشخاش
در این باب سودمند بود صفت آن نیم من خشخاش سفید در چهار من آب یکشب و یکروز بجوشانند بعد از آن نیم کوفته
در آب بجوشانند تا بنصف باز آید بمالند و بپالایند و با یکمن شکر سفید بقوام آورند و شربت هفت درم با کشکاب تناول نمایند
اگر ماده بسیار گرم و تیز بود اندک پوست خشخاش با تخم باز کنند اگر خشخاش تر موجود بود صد عدد با پوست نیم کوفته
در هفت من آب باران چنانکه یاد کرده شد بجوشانند و بمالند و بپالایند و با یکمن شکر و یکمن مسیحه بقوام آورند بعضی
مروزعفران و اقاقیا و گلنار از هر یک یکدرم با عصاره لحیة التیس سوده با این شراب که آنرا دیاقوذا گویند افزوده اند
گاهی که زکام بسیار گرم و ماده وی تیز و دقیق بود با مداومت بیا نگاه از این شراب دادن موافق بود اگر مقدار چهار و پنج مثقال
در یکروز بچند بار خورده شود سودمند بود در وقت خواب غرغره کردن بدین شراب مفید بود شراب بنفشه و شراب
زوفا در این باب نیکو بود گاهی که ماده پخته بود شراب خشخاش زیان دارد در این وقت آب گرم سودمند بود باقلا با سر که
تر کردن و برا بخره نهادن و سر بخار وی داشتن و صندل سفید و مشک سوختن و زعفران شعر بخور کردن و بابونه و بنفشه
و کشک جو و خشخاش در آب بجوشانیدن و سر بدان آب شستن و نطول ساختن گرفتگی بینی و سده مضغات بگشاید
اگر نزله و زکام بسیار بود استفراغ بحب قوقایا نافع بود اگر حاجت بمسهل بود بنفشه و سپستان و عناب و بیخ خطمی
و خیار چنبر و شیرخشت نیکو بود سبجتی که خداوند زکام در روز کار صحت بود درم وقت خواب تناول نماید سود
دارد و صبر و تربد و ترب سوسن کوفته و بیخته و حب ساخته در وقت حاجت بکار دارد صفت شراب بنفشه نیم من
بنفشه در دو من آب یکشب و یکروز بجوشانند بعد از آن با آتش نرم اندک بجوشانند و بمالند و صاف کنند و با یکمن شکر
سفید بقوام آورند صفت شراب زوفا که در این باب مفید بود عناب بیست عدد سپستان سی عدد مویز دانه
بیرون کرده بیست درم انجیر خشک دوازده عدد پرسیاوشان و بنفشه و بیخ سوسن از هر یک چهار درم بیخ اذخر
و فقاح وی و زوفای خشک از هر یک سه درم زداوند گرد و مصطکی و اسقیل مشوی از هر یک دو درم در دو من آب
بجوشانند تا نیمی بماند بپالایند و با مداد چهار درم از وی با یکدرم روغن بادام تلخ و یکدرم روغن بادام شیرین بیاشامند
اگر مادهٔ نزله بارد بود ارزن گرم کرده بر سر نهادن و غذا و شراب از خداوند علت باز گرفتن و بر بیداری و تشنگی صبر
فرمودن و طبع را بحب صبر نرم کردن مفید بود صفت حب صبر که در این باب بکار آید مصطکی نیم درم رب سوس
و تخم بادیان و فانید از هر یک درد انگ صبر یکدرم مقل یکدانگ کوفته و بیخته حب سازند و با آب کرفس جوشانیده
و صاف کرده تناول نمایند بابونه و اکلیل الملک و مرزنگوش بجوشانند و سر بخار وی دارند و از وی نطول سازند
سودمند بود شونیز یکشب و یکروز در سرکه بجوشانند و بریان کنند و بکوبند و در خرقه بندند و پیوسته ببویند نیکو بود

و بسیار کرده در این علت ... [illegible]
... [illegible]

انیسون و عود و قسط و کندر و شونیز شوخته و لادن مفید بود شراب زوفا و کشکاب که در وی تخم بادیان و انجیر و مویز تخم پخته باشند و با انکبین بیاشامند سودمند بود صفت شراب زوفا که درینجا مفید بود انجیر سفید خشک پانزده عدد مویز دانه بیرون کرده بیست عدد حلبه و تخم بادیان و تخم کرفس و بنفشه و پرسیاوشان و زوفای خشک از هر یک پنج درم سوس ده درم بجوشانند و صاف کرده چهار درم از وی با دو مثقال معجون زوفا بامداد بنا ول نمایند بعضی درین شراب سه درم فراسیون زیاده کرده اند صفت معجون زوفا رب سوس و پرسیاوشان و زوفای خشک از هر یک سه درم فلفل و قرومانا از هر یک سه درم قلقل مغز بادام تلخ و زراوند کرد و تخم انجره از هر یک پنج درم کوفته و بیخته و با انکبین سرشته در وقت حاجت بکار دارند شراب بنفشه که با انکبین بود و ماء العسل و بنفشه با انکبین پرورده سودمند بود اطراف با روغن بابونه و مرزنکوش و سداب و بان و حب الغار و سوسن مالیدن مفید بود سر بهار بصابون و بوره ارمنی شستن سود دارد روغن بر سر مالیدن و در بینی چکانیدن زیان دارد داروی که سر بدان بشویند مشام بکشاید و ماده زکام را نضج دهد و بتحلیل زایل کند پنج درم نطرون سرخ با پنج درم نمک بسایند و در خرقه بندند و در کل کیرند و یکشب و روز در آتش بنهند بعد از آن بیرون کنند و بسایند و با سه شراب رقیق انکوری بیامیزند و در کرمابه سر بدان بشویند اگر بضماد کرم حاجت بود خردل و انجیر و بورینه بری بکار دارند تا سر جراحت کرد و رطوبت بالا آید بوی مشک و جندبیدستر درین وقت نیکو بود غذا آب سوس با انکبین و خریره که از آرد کندم پزند و کبوتر بچه و کنجشک بریان روا بود و تخم کتان بریان کرده و کوفته با انکبین و اندک فلفل سرشته نیکو بود خواب روز در زمستان زکام آورد خربزه زمستانی زکام را تازه کرداند تب نزله سرد را سود دارد کسی را که نزله بسیار تولد کند از علت طحال ایمن بود ادویه که مضر بود بزکام لوبیا خداوند زکام را بد بود و خوردن لوبیای تازه دماغ را از بخار ممتلی سازد و خداوند دماغ ضعیف را بسیار بد بود ماء الورد بوئیدن مهیج زکام بود ادویه که در نزله مفید بود اظفار الطیب بخور وی نزله را نافع بود انیسون دود وی خداوند نزله بارده را نافع بود بابونه عرق بطبخ وی در نزله سودمند بود خاصه در آخر دار چینی خوردن منع ماده نزله کند از دماغ بسینه زوفا یابس بجوشانند با آب عسل و سداب و سر بخار طبیخ وی دارند و بر نزله مخدره بصدر و حلق سودمند بود اکر با خشخاش تناول کنند مفید بود لیکن در ابتدا خشخاش بسیار باید داد و در انتها کم بیاض البیض با کندر بیامیزند و بر پیشانی مالند نافع بود اکر تخم مرغ نیم برشت با سفید حسو سازند سودمند بود و منع سیلان مواد کند از صدر مرارة الذئب سعوط کنند خداوند نزله قوی را نافع بود بنفسج دود وی در نزله مفید بود سندروس بتدریج ادمان بوئیدن او کنند از نزله ایمن باشند دهن الحنا بر مقدم سر مالند نیکو بود و با ادویه که نافع بود در نزله معجون سازند و بر مقدم سر ضماد کنند فعل وی قوی بود جندبیدستر بر مجمره نهند و استنشاق دخان وی کنند علتی که در دماغ و منشأ آن از رطوبت و برودت طاری شود سودمند بود مرزنکوش حل کنند با آب مرزنجوش یا آب ریحان قرنفلی و هر روز در زمستان درون بینی طلا کنند نزله را منع کند مسلن با روغن و بان بر سر مالند منع نزله کند عنبر دود وی در نزله بارده مفید بود عود بخور وی نافع بود در نزله صبر با نمک و نطرون بر مقدم سر مالند در حمام یا غیر آن منفعت وی در دفع نزله قوی بود و عظیم و مسخن دماغ و مجفف رطوبات وی بود لادن با روغن کل حل کنند و بر فوخ کودک طلا کنند در نزله و صداعی که از وی تولد کند مفید بود اکر بر مقدم سر ضماد کنند و بر آن مداومت نمایند بغایت سودمند بود عصارة اصل السلق سعوط کنند از نزله که انصباب وی بصدر بود خلاص شوند بجهت باز کشتن ماده بجانب خیشوم زفت یابس در خرقه مالند و بر مقدم سر نهند خداوند نزله را نافع بود همچنین استنشاق دخان وی قطران ضماد کردن بر مقدم سر مفید بود نزله و مسخن دماغ بود عاقرقرحا بسایند و بر مقدم سر پاشند منع توالی نزله کند سلیخه سحق کنند و بر مقدم سر ضماد کنند مفید بود قسط بسایند و بر مقدم سر پاشند مسخن دماغ بود و خداوند نزله را سود دارد و بخور وی در نزله بغایت مفید بود قرنفل بسایند و با عسل معجون سازند و بر مقدم سر پاشند دماغ را کرم کند و توالی نزله را باز دارد شونیز سایند بر مقدم سر پاشند مسخن دماغ و دافع نزله مفید بود خردل بسایند و با عسل معجون سازند و بر مقدم سر نهند مسخن و مفید بود ادویه که تقویت دماغ کند عنبر بوئیدن دماغ را قوت دهد اکر از بیرون طلا کنند مقوی اعضا و اعصاب بود سلیخه خوردن

ادویه که مضر بود بزکام

ادویه که در نزله مفید بود
برشعا العروق ... شراحسی کرد
۶۶۰

ادویه که تقویت دماغ کند
معجون بقراط ... الالا ...
... منجرلره ...
معجون ...
رسطو حودوسی ...

دماغ را قوت دهد بوئیدن مقوّی دماغ بود فقاح پوست بویند دماغ را قوت دهد بزرخ یکمثقال بسایند و با ماء
العسل تناول نمایند یا با عسل معجون سازند و استعمال کنند منفعت عظیم یابند و از امراض بدیه که از حرارت و رطوبت
حادث شده باشد خلاص شوند هلیلهٔ کابلی خوردن مقوّی دماغ بود بابونه جوشانیدن و نطول ساختن یا سر بخار وی
داشتن دماغ را قوت دهد عود خوردن و بخور کردن رطوبت زایل کند و دماغ بارد را بغایت نافع و مقوّی حواس بود
مشک خوردن و بوئیدن حرارت غریزی و دماغ و اعضای رئیسه را قوت دهد قرنفل خوردن دماغ را قوت دهد
و منع بخار از دماغ کند دهن البان مقوّی دماغ بود بدنا که بخت کرم بود سرد سازند و اگر سرد بود کرم کنند ادویه که منقی دماغ بود
دماغ بود اگر بخت کرم بود عنبر بخور کردن بلغم از دماغ فرود آورد عصارهٔ شقائق النعمان سعوط کردن منقّی دماغ بود عصارهٔ
کرنب سعوط سازند دماغ را از بلغم پاک کند مرزنگوش سعوط کنند یکدانک دماغ را جلا دهد و از فضول بلغم پاک کند
ماء البصل سعوط کردن منقّی دماغ بود کندش سائیده در خرقه بندند و بویند تنقیهٔ دماغ کند خردل بخایند یا غرغره کنند
رطوبت که در سر بود بتحلیل زایل کند و دماغ را پاک سازد سنبل الطیب خوردن مجفف مادّهٔ دماغ بود که در سر جمع شده
باشد مشک خوردن و سعوط کردن دماغ را از فضول پاک کند صبر خوردن و غرغره کردن موجب نقاء دماغ بود
زنجبیل خائیدن با مصطکی بلغم از دماغ فرود آورد غاریقون با آبی که در وی بسفایج پخته باشند تناول کنند دماغ را فتیات
سودمند بود مربای هلیلهٔ کابلی در تنقیهٔ دماغ از خشک وی اقوی بود اشق در آب حل سازند و بدان غرغره کنند بلغم بسیار ادویه که تحلیل ریاح کند از سر بجز
فرود آورد و دماغ را پاک سازد کمون بسایند و در خرقه بندند و پیوسته بویند دماغ را از فضول پاک سازد ادویه که تحلیل
ریاح کند از سر و سدّهٔ دماغ بکشاید نرگس یا سیسنبر خوردن و بوئیدن نافع بود بجهت تحلیل بادهای غلیظ که در سر کرد آمده
باشد بهمن بوئیدن در دفع ریاح نافع بود مرزنگوش سعوط کردن بدانکه مفید بود در تنقیهٔ دماغ و تحلیل ریاح غلیظه مرزنجوش
بوئیدن و بر سر نهادن مسخن دماغ و محلّل ریاح بود شاهسفرم آب بر وی بریزند و پیوسته بویند سدّهٔ دماغ بکشاید
سلیخه خوردن مفتّح سدّهٔ دماغ بود مرزنجوش سعوط کنند سدّهٔ دماغ را بکشاید ادویه که جوهر دماغ را بیفزاید و ذهن را ادویه که جوهر دماغ را بیفزاید و ذهن را تیز کند
تیز کند و عقل را زیاده سازد و در دفع نسیان مفید بود فندق بسیار خوردن غذای دماغ دهد و در جوهر وی
بیفزاید لبن الضأن شراب وی در دماغ و نخاع بیفزاید و علاج غم و نسیان و وسواس بود دارچینی تناول کردن ذهن را
بغایت نیکو بود خاصه با کابلی و آمله دهن البان مالیدن بر سر دماغ و فهم را قوت دهد آمله منع بخار کند که بجانب
دماغ بر آید و محسّن ذهن و فعل بلیله نزدیک بود بهلیله کابلی هلیلهٔ کابلی خوردن در علّت حواس بیفزاید و عقل و حفظ
زیاده کند میعه بخور کردن مقوّی ذهن بود سعتر در عقل و حفظ بیفزاید و بسیار خوردن موجب احراق دم بود
لحم الضأن حفظ را بیفزاید جعده خوردن ذهن پاک کند و نسیان را مفید بود زبیب بطائفی بر ناهار خوردن ذهن را
صاف سازد لحم الحمام البری مقوّی حواس و مذکّی ذهن بود ابریشم ذهن تیز کند و حفظ و روح دماغ را قوت دهد
اگر در چشم کشند نور وی بیفزاید جندبیدستر با روغن بیامیزند و بر سر و کردن مالند نافع بود در علّت نسیان و سبات
که از جمعی متولّد شده باشد ملح دراني ذهن را تیز کند رؤس الدجاج عقل را صاف سازد فروج گوشت وی عقل را زیاده کند
زنجبیل مربّا حفظ را بیفزاید و مفرد وی همین کار کند کندر هر روز یکمثقال با آب بیاشامند موافق بلغم بود و حافظه را قوت
دهد و ذهن را صاف کرداند و نسیان را زایل کند دخان شعر الانسان مداومت نمودن نسیان را نافع بود غبیرا اهل یمن وی را
بعیثران گویند و آن مقوّی دماغ بارد بود مخلب الضبع خداوند نسیان بر خود بندد مفید بود و هرچه از یاد وی رفته باشد
باز آید لوز حلو جوهر دماغ زیاده کند نارجیل با مویزکرد و اعضا را قوت دهد و دماغ را نافع بود و حفظ را زیاده کند شراب
اگر باعتدال خورده شود فهم زیاد کند و آنچه فراموش شده باشد بیاد آید ادویه که ذهن را فاسد کند و از وی نسیان ادویه که ذهن را فاسد کند
و بلادت حادث شود کرنب رطبه بسیار خوردن موجب فساد ذهن بود تفاح جمیع اصناف وی کسل و نسیان و غفلت
و بلادت پدید آید و تفاح حامض درین باب کامی که بر سبیل غذا تناول نمایند اقوی بود بیت سیبی گر عقل را بیفزودی
خرس در کوه بو علی بودی سذاب اکثار وی موجب بلادت فکر و تیرگی دل بود و هرچه کریه الرایحه باشد بجهت آنکه ضدّ روح
نفسانی بود همین کار کند بصل از بسیار خوردن وی نسیان و فساد ذهن تولّد کند خبز یابس مداومت نمودن

موذت نسیان بود انیوست فهم را باطل کند و ذهن را مشغول فساد تخیل را نیز لوشت مقدم دماغ بود و آفت قوت تخیل بود
جهت جمعی که صورتها سود ایچه از حس مشترک بر خلاف آنچه چون خارجی نماید و آنچه نباشد مشاهده فرمایند بباید بر اینها عمر نهادند

علامت مزاج دماغ

و گوید فلان را دور کنید و فلان را از من باز دارید نشان حرارت دماغ ذکای حس و کثرت و سرعت کلام و تواتر وی و حمرت
عین و قلت خواب و سرعت غضب و ذرور عروق و سرعت نبات شعر و سوادوی و سرعت نضج فضول بود و از سردی راحت
یافتن و از گرمی مضرت و زود باز گشتن از غربت نشان برودت کسل و فتور و بلادت و نقصان تخیل و بیاض چشم و روی
و احساس برد و دوری از سرخی موی و سرعت شیب و کثرت زکام و نزله بود و از گرمی راحت یافتن و از سردی مضرت
و عزایم ثابت بودن نشان رطوبت کسل و نسیان و کثرت خواب و تواتر آن و کدورت حواس و بطوء نبات شعر خاصه که با
برودت بود نشان یبوست جفاف بینی و کثرت بیخوابی و تقاحم مجاری فضول و صفای حواس و سرعت نبات شعر و قلت
زکام و کندی فهم و شدة حفظ بود و از مطرب منفعت یافتن و از محلل مضرت نشان حرارت و یبوست حمرت دم و قلت
سیلان فضول و کثرت موی و سواد وی و حدت حواس و سرعت صلع و حرارت ملمس و یبوست وی بود نشان برودت
و یبوست بیخوابی و جفاف بینی و کدورت حواس بود و ادراک محسوس و معقول دشوار و موی سر باریک و مایل بصفرت
بود و دیر بر آید و زود سفید گردد و موی که شتر از یاد نرود و آینده صورت نه بندد چه یابس نقش دشوار پذیرد و آنچه
پذیرفته باشد زود نگذارد نشان صفرا شدت حرقت و کثرت بیخوابی و صفرت چشم و روی و یبوست دهان و تلخی آن
و قلت ثقالت دماغ بود نشان خون گرانی سر و ضربان عروق و شریان و قدو روی و سرخی چشم و خواب میانه در قلت
و کثرت و خفت و ثقل نشان بلغم شدت گرانی سر و عرض عزه ن و قلت عطش و ترهل بدن بود نشان سودا وسواس و فکر
فاسد باشد و قلت نوم و کمودت چشم و روی بود درک پیشانی و فصال زدن و مادهٔ بیماری از بدن بیرون کردن و شیرهٔ تخم خرفه
و آب هندبانه و آب خیار و شراب سیب و شراب اجاص و شراب لیمو و شراب ریباس و شراب خرمای هند و شراب بنفشه

حمق

و شراب نیلوفر و آش جو و غوره و لیمو و ندشک و انار و خرمای هند و کدو و برگ خرفه و اسفناج و با ضعف قوت کوشت
مرغ و بره و بزغاله دادن و داروی سرد چون صندل و گلاب با خرقه کتان بر مقدم دماغ نهادن و ضماد از آرد جو و بنفشه
و صندل و کافور و لعاب بزرقطونا و آب عنب الثعلب و روغن گل و مانند آن ساختن و نطول از بنفشه و خبازی و برگ
بید تر و کشک جو و نیلوفر و مثل آن فرمودن و حرارت بسیار با بنفشه و نیلوفر و برگ بید تر و خیار کرد بیمار نهادن
و صندل و گلاب و روغن خس و روغن بنفشه و روغن نیلوفر بوینند و از روغن کدوی شیرین و خربزه هندی در بینی
چکانیدن و با بیخوابی از بوی سرکه دور بودن سود دارد غفلت و حمق از برودت و سطر دماغ بود و آن فساد فکر بود
چه سردی روح مفکره را فسرده و غلیظ گرداند و از کار باز دارد خاصه که با ماده بود بدین سبب باری تعالی جای فکر
و تمیز را از جای قوای دیگر گرم تر آفرید تا بقوت گرمی فعل تفکر و تمیز چنانچه باید و شاید در وجود آید و خشکی بجهت
قبض خلل در فعل روح دماغی پدید آورد و از رطوبت در آلت روح نفسانی رخاوت تولد کند و بقوای وی نقصان
و بطلان پذیرد کسی که حکمت عملی وی نیکو بود و تدبیر منزل و خدم و مباشرت وی با مردم بر وجه صواب بود در عرف عام
وی را عاقل گویند و آنکه تدبیر وی در این باب نا صواب بود وی را ابله و احمق خوانند اگر چه در حکمت نظری نظیر بود
عقل نزد عامه عبارت از حسن تدبیر بود حمق و رعونت در این عرف مخصوص بحکمت عملی بود و بلادت مخصوص بحکمت
نظری که مایه و تدبیر خواب فرمودن و روغنهای گرم چون نرگس و روغن خیری و روغن سوسن خاصه پس از ستردن
موی سر مالیدن و ضماد گرم و تر بر موضع نهادن و از بابونه و اکلیل الملک و شبت و حلبه و کله و پاچه بره نطول ساختن
و نالودهٔ عسل و عصیرهٔ خرما نیم گرم بر میان سر نهادن و بخرقه در شست چندانکه غذا بجهد کشند مالیدن و از غذاها
گرم تر چون نخود آب و مانند آن دادن و از چیزها که موجب تحلیل بود باز داشتن و استفراغ با ایارج فیقرا و شحم حنظل
و اندک جند بیدستر کردن پس ایارج لوغاذیا و روفس و جالینوس بکار داشتن و خردل کوفته و با انگبین سرشته نیم گرم
بجهت تقویت عضو و حرکت حرارت غریزی بر سر نهادن پس دماغ را ببوی مشک و عنبر و مرزنگوش و جندبیدستر و قرنفل
و مانند آن قوت دادن و داروهای محلل چون نطرون و آنچه در سرسام سرد یاد کرده شد بکار داشتن سود مند بود

اکرم

اگر بیم از دیاغوس؟ سخت گشته معجون بلادر و مانند آن نیز سود مند بود استفراغ رطوبت جبلیه را فانی سازد و غذای وی
موجب فنای حرارت غریزی بود بدین سبب یبوست تولد کند و بیش سبب اندیاد برودت بود و سردی و خشکی مزید
حمق و غفلت و کثرت خواب و بیداری روح را ضعیف سازد و دماغ از بخار ممتلی گردد تواتر مستی و امتلاء موجب
موت حرارت بود بدین سبب بدترین چیزهای امتلاء از غذا و کثرت شرب شراب بود بهترین غذا درین باب گوشت
دراج بود چه غذا بسیار که از وی تولد کند کوهر دماغ از آن بهره بیشتر یابد و قوی تر گردد از شرب شراب انگوری هم
روح قوت یابد و حرارت در تن بگستر(د) و از کثرت شرب باز دارد هذیان و اختلاط عقل از حرارت جز و اوسط و نقصان هذیان و اختلاط عقل
جوهر وی تولد کند و آن آفت تمیز و تفکر و اضطراب وی بود بر وجهی که بیمار آنچه گوید وجوید بکار نیاید و پیوسته دست پیش
چشم برد مانند کسی که مگس راند و بر دارد جامه و گاه از دیوار جوید و از درد موجود بی خبر گردد نشان صفرا و سودا و خون
بلغم و خشکی و نقصان گوهر دماغ در بابهای گذشته مذکور بود این بیماری بیشتر در تب و بیتابی بدید آید و سبب وی
بخار ردی بد بود که از تمام بدن متوجه دماغ گردد گاه بود که بخار از عضوی بر آید و خالی نبود از آن که از هر عضوی که
بخار مادّه محترقه بود که از تمام بدن خیزد تن از مادّه ردیه پاک کردن پس اماله مادّه و تعدیل مزاج نمودن و گلاب از سرکه
و گلاب و روغن گل بساختن و دماغ را بدان قوت دادن سودمند بود و اگر از بخار رطوبت عفن بود که در تجاویف دماغ
بود طبع نرم داشتن و دماغ از مادّه بخار پاک کردن و تیمار بستن و پا بگرم شستن و مالیدن و غرغره بحب بنفشه
و حب صبر فرمودن مفید بود اگر از آفت عضوی بود که بخار ردی بدماغ وی بر آید چون فم معده و رحم و آماس یا
وغیر آن تدبیر عضو کردن و دماغ را بمشمومات و بخالخ قوت دادن نافع بود و اگر از بیخوابی و تفکر بسیار و سوء مزاج گرم
بود که موجب یبوست دماغ گردد تدبیر هوائی کردن و سعوط و ضماد معتدل بکار داشتن و شیر زن دوشیدن و روغن
بنفشه مالیدن و شوربای کله و پاچه بره آشامیدن و با لوثه شکر با روغن بنفشه مالیدن و شوربای کله و پاچه بره
آشامیدن و شکر و روغن بادام بر سر نهادن و ناف و مقعد و کف پا با روغن بنفشه و کدوی شیرین چرب کردن مناسب
بود و اگر از حقنه بود کشکاب و روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن گل و مانند آن حقنه نرم ساختن مناسب بود اگر
با خلاط سبب یبوست و تب و ضعف و آفت عضوی نباشد و تدبیر صواب کرده آید و اثر صحت بظهور نیاید داغ صلیبی
بر میان سر نهادن و بر روی بیمار زدن نیکو بود نسیان از سر هیچ جزو مؤخر بود و آن فساد ذکر بود و نشان تدبیر وی گرمای ادویه که در اینها بکار آید
وج و دار فلفل درین علت بغایت مفید بود **صفت** آن وج مقدار انگشت پاره سازند و در برنیه کنند روغن گاو
بگدازند و بر وی بریزند تا دو انگشت بالا آید و چهل روز در میان جو پنهان کنند پس از روغن بیرون آرند و بجای روغن
انگبین صاف بر وی افکنند و چهل روز دیگر در میان جو نهند و شربت از او دو درم تا سه درم بکار دارند و در برودت
دار فلفل همین عمل نمایند **معجونی** که درین باب سودمند بود وج و سعد و دار فلفل و زنجبیل از هر یک ده درم کوفته
و بیخته و باده استار روغن گاو چرب کرده و با سی استار انگبین مصفّی سرشته و در برنیه کنند و چهل روز در میان جو نهند
پس هر بامداد دو درم تناول نمایند **نسخه دیگر** فلفل سفید و کندر و سعد و زعفران و مر با انگبین سرشته شربت یکدرم
**نسخه دیگر** فلفل و عسل بلادر از هر یک یکدرم وج و سعد و هلیله سیاه از هر یک دو درم تیز کرمانی پنج درم با سه وزن
ادویه انگبین سرشته شربت یکدرم بود **ادویه** که از وی نوم و سبات بدید آید **افیون** پیوسته بوئیدن خواب و سبات ادویه کنایه از نوم و سبات
آورد **افیون** مقدار کنجد از وی خوردن منوم بود و مسکن اوجاع **اشنه** در شراب خالص بجوشانند و آن شراب بخورد ادویه جهه ...
کودک دهند خواب کند **زهر البنفسج** بر سر ضماد کنند با خرقه نرم بطبیخ وی تر سازند و بر سر نهند خواب آورد **زعفران**
بوئیدن و روغن وی بر سر مالیدن منوم بود خداوند سرسام اگر از این روغن بر سر مالد و در بینی چکاند بغایت
مناسب بود **بزر الخشخاش** تخم خشخاش سفید نیم کوفته بر نان بریزند یا با عسل تناول کنند خواب معتدل آورد اگر از روغن
وی بر صدغ مالند و از وی قطور سازند از سهر خلاص یابد **مرارة الذئب** ابن زهر گوید کسی که زهره گرگ با نبید تناول
کند نوم شدید بدید آید و چون سرکه بیاشامند خواب زایل شود **دهن القثا** در بینی خداوند تب چکانیدن و بر یافوخ
وی مالیدن بیخوابی زایل کند **میعه** خوردن و بوئیدن گرانی سر و سبات و نوم بدید آورد **جوز ماثل** عشر ثمن مثقال

با شراب بیاشامند سبات ونوم پدید آید وخدر بدیگر اعضا تواند کرد بدین سبب استعمال وی با قلیله مرزنجوش بوئیدن
منوم بود وفعل وی قوی بود از فعل بنفشه بسبب آنکه ترطیب دروی زیاده بود خس خام وپخته منوم بود تخم زنجبار
با شراب یا آب بیاشامند سبات قوی پدید آید چنانچه شارب وی اصلا بیدار نگردد مرزنگوش رایحه وی منوم ومسبت بود
تفاح بوئیدن وبدان مداومت نمودن یا از مربای وی تناول کردن خواب خوب آورد کرنب خوردن منوم بود میر النفیق
اگر کسی حب الملك با خود دارد وی را خواب غرق پدید آید عین النعجه هر که بر خود بیاویزد در وقت نهان شدن ماه
خواب آورد ضرس المیت دندان آدمی مرده زیر سر نهند وانکس بر آن مطلع نباشد مادام که زیر سر وی بود بیدار نگردد واگر
از خاك قبر میت بر روی نایم پاشند مادام که زیر سر وی بود بیدار نگردد عین البوم چشم بوم آنکه بعد از کشتن باز بود موجب
بیداری بود وانکه پوشیده بود موجب خواب ومعرفت وی بدان بود که هر دو چشم بوم در آب افکند آنکه راست بود خواب
آورد وانکه در بالا بود بیداری واسب را در زیر نگین خاتم نقره نهند وطائفه از زیر نگین خاتم طلا نگاه دارند ودر وقت
حاجت بدانکه خواهند عمل نمایند شیلم در شراب بیاشامند نوم ثقیل آورد اگر روغن وی بگیرند وبر صدغ مالند خواب
معتدل آورد در حالتی که روح نفسانی در آلات از کار باز ماند واز فعل وی جز حرکت آلت دم زدن نمانده بود که بجهت کثرت
تعب وریاضت وحرکت قوی وسدی استفراغ جوهر روح حیوانی تحلیل پذیرد وبجهت کثرت تحلیل از سبات عاجز آید
بدین سبب طبیعت با جوید وروح حیوانی متوجه درون گردد تا بدل آنچه تحلیل یافته باشد وباز آید وروح نفسانی در این
حالت با روح حیوانی بیامیزد وبجانب وی میل کند واز کار باز ماند تا روح حیوانی قوت گیرد اگر مدت خواب دراز
گردد وخواب گران بود وبیدار شود بیدار گردد این حالت را سبات گویند بسبب آنکه اگر برودت بود با نسیان ونقصان فکر
گرانی خواب اندك بود وبیماری از نشان خون وبلغم عاری مشك ومرزنگوش وعود وجندبیدستر بوئیدن ومثرودیطوس
وتریاق فاروق دادن وبخور آب وعرق کنجشك ومطبوخ وقلیه خشك با نانخواه وزیره وکرویا وسیر دادن واز جندبیدستر
وتفاح اذخر وقسط وجوز سرو وابهل وفرفیون وعاقرقرحا ضماد ساختن صواب واگر برودت ورطوبت بود که آلت حرکت
استرخا پذیرد ومجاری روح فرو گیرد وروح تیره وغلیظ گردد واز حرکت باز ماند ماهیت بشم چشم نبض عریض ونرم وموج
بود وچشم وروی وزبان سفید وتدبیر گذشته بر آن شاهد قی بداروهای قوی فرمودن پس بدان انماقه بحب اصطخیقون
وحقنه حاده پاك کردن وبجهة تنقیه نواحی دماغ ومعده حب صبر وتوقایا وحب ایارج ونقیع صبر دادن وپیوسته غرغره
کردن وداروهای معطس چو کندش وفرفیون وفلفل وجندبیدستر بوئیدن ونطول که در سرسام سرد یاد کرده شد بکار داشتن
وداروهائی که موجب بیخوابی بود چون کلقند دیقی بمبدن وبر پشت چشم ودو صبر با برگ مالیدن وپای از زانو تا ناف
بسته داشتن وداروهای مقوی بوئیدن ومعده بداروها که در باب وی یاد کرده آید قوت دادن ونطول محلل وضماد
مقوی بکار داشتن واعضای زیر بستن ودر آب گرم نهادن نافع بود غضب در این علت بجهة حرکت حرارت واصلاح
مزاج بغایت مناسب بود تدبیر سرسام وصداع سرد در این باب صواب صفت حب اصطخیقون تربد سفید وایارج
فیقرا از هر یك ده درم پوست هلیله زرد وافتیمون وبسفایج ونمك هندو وتخم حنظل وسقمونیا وغاریقون از هر یك
دو درم مقل ازرق شش درم در آب طبخ انیسون بگدازند وداروها بدان سرشته حب سازند هر یك مقدار فلفل ودر
سایه خشك کرده شربت ده درم نیم بکار دارند نسخه دیگر پوست هلیله کابلی شش درم امله وافسنتین رومی وغاریقون
ومحموده از هر یك سه درم اسارون وتخم کرفس وقرنفل وانیسون از هر یك یك درم افتیمون پنج درم تربد سفید هفت
درم ایارج فیقرا ده درم نمایند چهار درم در آب بگدازند وبقوام آورند وداروها بدان سرشته مانند نسخه گذشته
حب سازند ودو مثقال تناول نمایند صفت حب صبر مصطکی یك درم ونیم صبر سقوطری سه درم نرم بسایند وبا آب
کرفس حب سازند شربت دو مثقال بود صفت حب ایارج تربد نیم درم ایارج فیقرا یك درم شحم حنظل یك دانك ونیم سقمونیا
نیم دانك مقل وکتیرا از هر یك دانگی افتیمون دو دانك با آب کرفس حب سازند نسخه دیگر ایارج فیقرا شش درم پوست
هلیله کابلی چهار درم نانخواه وکتیرا وانیسون ونمك هندی از هر یك دو درم شحم حنظل سه درم با آب کرفس حب سازند
وهفته دو درم ونیم تناول نمایند صفت حب توقایا سقمونیا دو درم ونیم شحم حنظل سه درم ودو دانك واسطوخودوس

وتربد

ونمر بود از هر یك پنج مثقال ایارج فیقرا ده درم با آب کرفس حب ساخته جمله ده شربت معتدل بود نسخه دیکر شحم حنظل و مصطکی
وصبر و محموده و افسنتین با عصاره وی با آب کرفس حب سازند شربت از یکدرم تا یکمثقال بود یکدرم از این حب تا یکمثقال
ایارج فیقرا منقی دماغ بود صفت حقنه تین شحم حنظل و بوزیدان و بسفایج و افتیمون از هر یك جزوی بسفایج دو جزو در یکمن آب
بجوشانند تا ثلث باز آید بپالایند و صد درم باده درم روغن بابونه بکار دارند صفت نقیع صبر سنبل و قصب الذریره
از هر یك سه درم بیخ کرفس و بیخ اذخر و بیخ سوسن و بیخ بادیان و پوست هلیله و بلیله و آمله از هر یك ده درم شکاعی و بادآورد
از هر یك پنج درم و شحم حنظل دو درم در دو من و نیم آب بجوشانند تا یکمن آب باز آید بپالایند و ده درم صبر سقوطری با وی
بیامیزند و در شیشه کنند و بر آفتاب نهند شربت از ده درم تا بیست درم بود ضمادی که بر معده نهند از تولد بلغم باز دارد عود
و لادن و سك و امك از هر یك سه درم کل سرخ چهار درم سنبل و مصطکی از هر یك دو درم مشك یکدانك کوفته با آب
مرزنکوش با آب تمام وقت خلو معده بکار دارند صفت غرغره که دماغ را از رطوبت پاك سازد و در نسیان و سبات و صدع و فالج
مفید بود ایارج فیقرا و خردل و سعتر و زوفای خشك و پوست بیخ کبر و عاقرقرحا نرم کوفته و با سرکه عنصل آمیخته و انکبین
سرشته حب سازند و در وقت حاجت با ابکامه یا سرکه عنصل غرغره فرمایند و اگر غلبه خون بود قیفال و اکحل زدن
پس بجهت اماله ماده حجامت ساق و فصد صافن کرده و آنچه در باب قرانیطیس خوبی یاد کرده شد بدان عمل نمودن سودمند
بود و اگر برودت بیرون بود که مزاج را سرد سازد و بر عصب حس و حرکت حذر باید آورد و روح در عصب چنانکه
باید کذر نیابد بدین سبب بدرون باز کردد و سبات تولد کند با عدم نشان اختلاط ذهن و نلرزد و بسیاری کراید و نبض
صلب و کشیده و متفاوت بود فرفیون و جندبیدستر و دوا المسك و تریاق و مثرودیطوس دادن و مشك و جندبیدستر
بوییدن و روغن قسط و جندبیدستر مالیدن و از عاقرقرحا و سداب و جندبیدستر نطول ساختن و غرغره با حلتیت
و سیر و فلفل و مانند آن تناول نمودن مفید بود و اگر ورود دوا آورد پارد چون افیون و جوز ماثل و کشنیز وقت نزد
و مانند آن بود و نشان و تدبیر هر یك در باب وی یاد کرده آید و اگر کثرت بخار بود که از عضوی چون معده و شش
و روده بدماغ بر آید دوار و دوی و طنین و نمودن خیالات چون پشه و مگس و خطوط زرد و سرخ و سیاه و مانند آن سابق
بود تدبیر عضو کردن و شیاف و ضماد و نطول مقوی بکار داشتن و بجهت اماله بخار پایها بستن و مالیدن و در آب
نهادن صواب بود و اگر شدت نوبت تب بود که طبیعت با علت مقاومت نماید و بدفع وی مشغول کردد و بجهت کثرت
ماده از دفع عاجز آید و روح نفسانی در ایجالت با وی مناسبت نماید از کار فرمودن آلت حس و حرکت باز ماند و خواب
غرق پدید آید خاصه که ماده بلغمی و سبب عفونت بدن بود از ماده تب پاك کردن پس تنقیه و تقویت دماغ فرمودن مناسب بود
و اگر کثرت تحلیل و ضعف روح بود سبب وی سابق بود و این بیماری بتدریج طاری کردد بیمار اگر محرور بود مثرودیطوس
و مفرح و دوا المسك با شراب لیمو و شراب سیب و شراب انار و طباشیر و ماء اللحم با کلاب و آب سیب دادن و صندل
و کلاب و کافور بوییدن و اگر مبرود و مرطوب بود با شراب و ماء العسل و می و ماء اللحم با شراب فرمودن و آنچه در باب
غشی یاد کرده آید بدان عمل نمودن سود دارد و اگر زخم و جراحت بود که عصب حس آفت پذیرد و مجاری روح بسته کردد
تدبیر آن در باب وی یاد کرده آید و اگر تواتر مستی و ناکوار یدن غذا بود قی کردن کافی بود و اگر کرم معده و روده بود که
بدن از غذا بهره نیابد و بدل ما یتحلل بد و باز نیاید و روح بدان سبب ضعیف کردد و بخار بد که از کرم بود بدماغ بر آید در ضعف
روح بیفزاید نشان وی پیش از تولد سبات بود معده و روده از کرم پاك کردن و دماغ را قوت دادن و بخار باز کردانیدن
مفید بود نبض بیمار در سبات قوی و رنگ و روی بر قرار بود و در غشی ضعیف و رنگ روی بر قرار نباشد و بیمار در سبات
بیدار کردد و حرکت وی مانند حرکت خفته بود و حواس وی بر جا بود و اگر چه کند بود و در سکته بیداری و حس و حرکت
بود در آفت دماغ آب سرد خوردن و بدان غرغره کردن زیان دارد سبب خرخر در خواب رطوبت و بهم آمدن حنجره
و حلقوم بود که بدان سبب دم زدن با آواز بیرون آید در خواب خفتن قوت سامعه و باصره از کار باز ماند و این نشان
آن بود که سبب سبات در جزو مقدم دماغ بود ادویه که از وی بیخوابی تولد کند کافور بوییدن موجب سهر بود جزع
از وی ظروف و اوانی سازند و طعام و شراب نوشند بیداری آورد جلد بلکسی بر خود بیاویزد مادام که با وی بود

سبب خرخره در خواب

ادویه که از آن بیخوابی تولد کند

اورا خواب نیاید شعر الذئب اگر کسی موی گرگ بر کوش خویشتن دارد [illegible] که با وی بود او را خواب نیاید عین [illegible]
بر سر وی بیاویزند مادام که بر آن بسته باشند هر که بر آن خواب کند وی را خواب نیاید عین القرطان هر که هر دو چشم سرطان
بر خود ببندد او را خواب نیاید عین الخفاش چشم راست لک لک هر که با خود دارد تا با آن بود وی را خواب نیاید عراق الهزار
در چشم کشند خواب بیاورد و چشم را جلا دهد و روشن کرداند ادویه که مولد خوابهای پریشان بود لوبیا تازه [illegible]

ذکر ادویه که مولد خوابهای پریشان

خورد خواب پریشان بیند و بترسد باقلا احلام ردیه کاذبه بدید آید جزع اگر کسی از جزع یمانی خاتم سازد یا جزع با خود
دارد غم و هم وی بسیار شود و خواب پریشان و ترسناک بیند بصل بسیار خوردن مورث احلام ردیه بود خاصه
که در عقب عرض خورده شود سن الانسان دندان آدمی زیر سر نایم نهند نوم وی زیاده شود و خبرهای هولناک بیند و در
خواب فزع کند و استخوان بال هدهد همین کار کند ادویه که منع احلام ردیه کند بلور هر که با خود دارد خواب پریشان
نه بیند بقلة الحمقا هر که زیر بالش نهد و بر آن خواب کند در خواب چیزهای پریشان بیند ادویه که منع فزع کند در خواب

ذکر ادویه که منع احلام ردیه کند

ادویه که منع فزع کند در خواب

انفحة الارنب انفحه مایه خرکوش اندکی بخور بکودک دهند در خواب فزع نکند هر قشیشا بر کودک بیاویزند از فزع ایمن کردد
شب یمانی هر که زیر بالش نهد خواب فزعناک نه بیند غار از چوب غار که تازه بود در جای خواب کودک بیاویزند فزع
نکند اصابع الصفر تمام و کامل در خانه بیاویزند هر که در آن خانه بود از فزع و غم و خیال فاسد ایمن بود ذهب احمر هر که بر خود بیاویزد
نافع بود وسخ اذن الحمار چرک کوش خر شود در رم بخور کودک دهند اصلا گریه نکند عین الذئب چشم راست کرگ بر کودک بندند
مفید بود بلور بیاویزند فزع را نافع بود خصیة ثعلب الثعلب نمک و کندس بر وی مالند و جامه را بوی بخور کنند ارواح
خبیثه و شیاطین از آن خانه فرار نمایند نبل القنافذ بیاویزند بر کودک که در خواب فزع کند ایمن کردد سمن البقر زیر سر
کسی که در خواب فزع کند نهند ایمن گردد بیداری حالتی بود که روح نفسانی در آن حالت آلات حس و حرکت را کار فرماید
و حرکت اختیاری از آدمی در وجود آید و از محسوس و معقول خبر یابد و چون از نهاد طبیعی بیرون رود بیماری بود سبب
اگر یبوست بود با عدم گرانی سر و تشنگی و حرقت درون چشم و حرارت وی کام و زبان و بینی خشک بود اموری محسوسه
زود درد یابد از حرکت و ریاضت دور بودن و روغن کدوی شیرین و نیلوفر بر سر مالیدن و در کوش چکانیدن و بینی و کف
پا و مقعد بدان چرب کردن و گرمابه و آب معتدل فرمودن و لعاب بزرقطونا و برگ خرفه و کدوی تازه کوفته بر سر نهادن
غذا از کدو و برگ کوک و خرفه و اسفناج و ملوخیه و بامیه ساختن سودمند بود اگر حرارت و یبوست بود با غلبه تشنگی
آنچه در سبب اول یاد کرده شد موجود بود تدبیر وی تدبیر یبوست بود پس از گرمابه اگر خواب تولد کند نشان شدت
یبوست و کثرت مادّه بد بود چه که حرارت گرمابه وی را بحرکت آورده و بخار آن بجانب دماغ بر آید بدن از مادّه پاک
کردن و تدبیر رطب فرمودن مفید بود و اگر رطوبت شور با بود در مص و گرانی سر و چشم و بینی تر بود و بیمار زود بیدار
گردد و از خواب بر جهد و تدبیر گذشته و عمر بر آن گواهی دهد ایارج فیقرا و شحم حنظل و هلیله زرد و شبیار و مرغ
فربه و ماهی تازه کوچک و شوربای گوشت بره و بزغاله مناسب بود با کثرت رطوبت تو بد با ایارج فیقرا و شحم حنظل
نافع بود با مداد گلشکر با سکنجبین عسل موافق بود و اگر کبر سن بود که بجهت وی دماغ خشک گردد و رطوبت شوربا
دروی کرد آید علاج دشوار پذیرد و روغن بابونه و اقحوان در بینی چکانیدن و نطول از بابونه و کشک جو ساختن و غذا
با اندک برگ کوک با تخم وی تناول نمودن با وجود مادّه بد پس از ریاضت بگرمابه رفتن و بعد از استراحت غذا خوردن
و از روغنها که یاد کرده شد بکار داشتن و در حال خواب کردن نیکو بود و اگر کثرت مادّه و سوء استمرا بود تنقیه
و تقلیل غذا مناسب بود و اگر ورود غذای بادناک بود چون باقلا و عدس و مانند آن که بخار وی متوجه دماغ
گردد و بیمار خواب شوریده بیند و فزعناک برخیزد ترک غذای مبخر و شبیار و ایارج فیقرا مفید بود و اگر کثرت
درد و فکر قوی و بخار دخانی بود که بجهت تب از تمام بدن بدماغ بر آید دفع سبب موجب خواب بود و اما قوی دای شانه
بخار تب از دماغ باز دارد و خواب بدید آورد پیشانی و صدغ با روغن خشخاش چرب کردن و نطول مرطوب فرمودن
و غذا با تخم کوک و خشخاش تناول نمودن و افیون و زعفران از هر یک نیم درم با روغن گل آمیخته از وی در بینی چکانیدن
و آنچه در باب صداع گرم یاد کرده شد بدان عمل نمودن و در وقت خواب اطراف بستن و چراغ نزد بیمار نهادن و افسانه گفتن

وصح ازه

و بجهة خواندن ... شنیدن قصه ... کتاب و چراغ برداشتن خواب پدید آورد نغمه و ساز
و بربط و زنگوله و بجا از خاصه از مجموعه خوش آواز بود در این باب صواب بود و از آب روان و حرکت برگ درختان در این بیماری
نیکو بود شرب شراب ممزوج با آب بغایت موافق بود گاه بود که بر غشای صلب رطوبت بسیار مانند آب گرد آید و بیماری در
کشیدن یابد و چشم باز ماند چنانکه فراز نیاید یا دشوار بهم باز آید و پیوسته اشک روان بود تدبیر این بیماری از امکان بیرون بود
که رطوبت بیرون تحف بود و این مرض در کودک بیشتر تولد کند و جای رطوبت فرو نشیند و در زیر دست نرم نماید اگر بنک
پوست از نهایت خود بیرون رود و نمود درد و سوزش پدید آید نشان ورم بود ماده اگر بسیار بود و با قوت انگشت باز گوشت
نا متوجه درون بود تدبیر وی دشوار بود اگر اندک و میان پوست و گوشت بود ضماد محلل کافی بود اگر کار بضماد بر نیاید
تدبیر صواب دستکاری بود پس روغن زیت با شراب انگوری بر جراحت نهادن و سه روز بسته داشتن بعد از آن مرهم
پاک کننده و نقو یا بتدریج فرمودن و بنفشه تا نه کوفته با آب کدو و آب کشنیز و آب خرفه و آب خیار و آب عنب الثعلب
و سفیده تخم مرغ با روغن گل بر سر کودک نهادن و دهان از گریه باز داشتن اگر تشنگی غالب بود مرضعه را کشکاب دادن

ادویه که از وی سکر پدید آید

اگر طبیعت نرم بود کشکاب از نبست جو بریان ساختن و جهة کودک شیره تخم خرفه بریان با طباشیر فرمودن ادویه که از وی
سکر پدید آید حرمل مانند شراب مسکر بود شیلم خوردن نان وی مستی آورد اگر در شراب بجوشانند قوت شراب

ادویه که با شراب بیامیزند زود مست کند

زیاده کند ادویه که با شراب بیامیزند زود مست کند زعفران با شراب بیاشامند زود مست شوند و از سبب تا مستی
گاه بود که رعاف پدید آید اوراد اذن الکلب کنه گوش سگ سیاه با موی وی در شراب بجوشانند و بخورند بدو ساعت
مست شوند ورق اذن البقر چک گوش اشتر ماده با شراب بکسی دهند بدو ساعت مست شود هدهد در کوزه فخار
بسوزند تا خاکستر شود پس در خرقه کتان بندند و در ظرف شراب اندازند هر کس از آن شراب خورد دو ساعت مست
شود اوانی فضه هر که از ظرف نقره شراب خورد زود مست شود عنبر در شراب ریزند و بخورند زود مست

ادویه که از وی مستی دیر پدید آید

شود ادویه که از وی مستی دیر پدید آید لوز مر بادام تلخ پیش از شراب پنج عدد بخورند منع سرعت مستی کند کرنب نبطی
هر که پیش از شراب برنهار تناول کند دیر مست شود ذهب شراب خوردن از جام طلا دیر مست کند غار هر که از

ادویه که منع خمار کند

ورق غار چند چنانکه بر زمین نریزد در زیر گوش نهد هر چند شراب خورد مست نشود ادویه که منع خمار کند
حب الآس پیش از شراب خورده شود منع خمار کند عصیر اللیمو منع تولد خمار کند حماض الاترج کار آب لیمو کند کرنب نبطی
خمار ساکن کند دانه شراب الرمان و رب وی در خمار نافع بود خس در جمیع علت که حادث شود از مستی مفید بود اگر
در میان شربت تناول کرده شود ورد بوئیدن مسکن خمار بود ماء الورد خوردن و بوئیدن نافع بود بول الجمل بول شتر
نو مست بیاشامد در ساعت هشیار شود غذاء مخمور آش غوره که بمغز خیار و ماچه پخته باشند و سنبوسه
و کله و کوفته با آب غوره و آب سماق و شلغم با سرکه و زیتون سبز هر یک از این غذاها شهوت مخمور زیاده کند و در وی

ادویه که در مالیخولیا مفیدند

[illegible] مطبوخ افتیمون

انتعاش پدید آورد ادویه که در مالیخولیا مفید بود افتیمون در دفع علت سودا بهترین داروها بود چه خلق بسیار
از مرض سودا بدین دارو شفا یافته اند اگر وی را با زبیب مطبوخ سازند و بیاشامند نافع بود در مالیخولیا که از
ادمان خمر حادث شده باشد و اگر با ماء الجبن بیاشامند همین کار کند و اگر با افستین بیامیزند اقوی بود اسطوخودوس
در مالیخولیا و جمیع مرض سودا مفید بود ماء الورد آشامیدن خداوند مالیخولیا را نافع بود دهن حب القرع خداوند
مالیخولیا و سرسام نشوق سازند و با سرکه بیامیزند و بر سر مالند نافع بود و حرارت دماغ و بیش وی زایل کند
کابلی بسایند و با افتیمون بیامیزند در مالیخولیا نیکو بود مسک نافع بود در مالیخولیا و جمیع علت سودا قرنفل
بجهة تقویت دماغ حواس مفید بود در علت سودا جند بیدستر مالیدن و آشامیدن سودمند بود در منع بخار غلیظ
که سبب تولد مالیخولیا بود اغذیه مخلوند سودا را نان میده بود و اسفیدبا که معمول بود بگوشت گوسفند جوان نر
و گوشت بزغاله شیرخوار مرغ بچه ماده و دراج و طیهوج و ماهی کوچک که معمول بزیت و شبت بود و خس
و بقلة الحمقا و اسفناج و کدو و سلوخیه و سلق و بامیه این بیماری مخصوص بدماغ بود و ماده وی سودا بود
که بمشارکت عضوی دیگر بود چون معده و سپرز لیکن مضرت آن در دماغ ظاهر گردد گاه آفت معده

بمشارکت دماغ بود و گاه آفت معده بسبب مشارکت بسبب ... دماغ ... آمده ...
حس قعر معده قوی تر بود از حس اندامهای دیگر گاهی که مبدا بیماری شده بود بیمار بحشاقی و تنفیه معده راحت یابد این
علت را اولی گویند و گاهی که معده سالم بود و دماغ آفت یافته باشد مبدا علت دماغ بود بعضی بر آنند که این بیماری
بمشارکت سپرز تولد کند سپرز خانه سودا بود و سبب وی مشارکت آن بود که هر روز قدری سودا از منفذی که میان
معده و سپرز بود بمعده در آید گاهی که سودا بسیار باغیر طبیعی متوجه معده گردد قوت دافعه وی از دفع آن عاجز آید
و حرارت از وی بخارها انگیزد و بجانب دماغ متصاعد سازد دماغ آنرا قبول کند و مزاج وی متغیر گردد این علت را مراقی
گویند و زود سفید گردد بعضی بر آنند که زیر معده که منفذ ثقل است گاهی که ورم کند مادهٔ سودا که از سپرز بمعده آمده
باشد بروده فرود نتواند آمد از وی باد و بخار تولد کند و بر دماغ بر آید و از این مرض پدید آید و مراقی مخصوص بدین بیماری
بود و بعضی بر آنند که این ورم در ماساریقا بود چند بسیار بود که بیمار غذا خورد و بسبب بستن منفذ غذا را بعد از
دو روز قی کند سبب این علت ورم نیست چه اگر ورم سبب بودی بایستی که خداوند مالیخولیا مراقی از تب خالی نبودی
اگر گویند که این ورم سرطانیست و او را تب لازم نیست گوئیم اگر ورم صلب بودی بایستی که بسبب وی مزاج جگر سرد
شدی و بیماریها که تابع سوء مزاج سرد بودی تولد کردی دیر ماندن غذا در معده و کند تا کردن لازم نیست که بسبب ورم
احشا بود چه ممکن است که بجهت ضعف قوت دافعه بود از بهر آنکه قوت هاضمه گاهی که ضعیف گردد بادهای
غلیظ در معده تولد کند و غذا را فراهم نتواند آورد و هضم وی چنانکه باید نتواند کرد گاهی که هاضمه از کار خویش باز
ماند و بادهای غلیظ را تحلیل نتواند کرد قوت دافعه از دفع آن عاجز آید و از کار خود باز ماند خداوند این علت عوق
ماک بود و موی سطبر و رنگ سرخ یا گندم گون بود و بیشتر مایل بسبزی بود و اعضای بالای وی بسبب کثرت تولد
ریاح قوی تر از اندام زیر بود و چشم وی تیز حرکت بود و پیوسته پلک برهم میزند و سخن باشتاب گوید و از طبیب علاج
خود پرسد و آنچه گوید بدو کار نکند و در معده و پهلوی آن بادهای غلیظ گرد آید و تحلیل دشوار پذیرد و حشا از وی
باسانی بر نیاید و اگر بر آید راحت یابد و حشا وی ترش و بدبوی بود گاه بود که بجهت غلظت باد و ضعف حرارت
باد و ضعف حرارت حشا بر نیاید و در امعای وی باد و قراقر بسیار بود بدین سبب سبق بروی و طنین در بیمار بسیار
بود که اختلاج اعضا پدید آید و غذا در معدهٔ وی بد گوارد اگر چه شهوت قوی بود و غذا اندک خورد و با وجود سوء
هضم اکثر اوقات طبیعت وی با یبوست بود گاه بود که با ثقل صفرا بیرون آید و در معدهٔ وی بسبب باد غلیظ سوداوی
سوزش قوی بود چه باد و بخار سوداوی گرد بدن آدمی کرم کرده مانند بخار دخانی بود که در هوا گرد آید و از وی
صاعقه تولد کند گاه بود که معدهٔ وی بدرد آید و گاه بود که درد و سوزش در ناف و حوالی آن پدید آید و گاه بود که درد
بجانب پشت و میان کتف بر آید میل قعر معده بسوی درون بود و میل فم معده بیرون گاهی که ماده در قعر معده بود درد
در ناف و حوالی آن ظاهر گردد و گاهی که در فم معده بود در میان کتف بظهور آید اگر خداوند علت خندان و شادمان
بود مادهٔ بیماری خون سوداوی بود و علاج زود پذیرد و اگر زرد روی و تند خوی و بسیار حرکت بود و آب بسیار خورد
ماده با صفرا آمیخته با صفرای سوخته بود و اگر ترش روی و گرفته و غمگین و گریان بود و پیوسته خلوت جوید و از دوستی
گریزان بود مادهٔ علت سودای سوخته بود و علاج دشوار پذیرد و اگر کم گوی و کسلان بود و خواب بسیار کند
و دهان پر آب بود ماده با بلغم آمیخته بود و اگر با کثرت دوی و طنین اندام بیمار سرد و حواس وی ضعیف و دست
و پای سنگین بود نشان تولد صدع و فالج و سکته و مانند آن بود و حال بیمار بسبب اختلاف کمیت و کیفیت ماده
و مختلف بود ماده گاه بسیار و گاه فربه و گاه سوخته و گاه تازه و گاه با عفونت و گاه آمیخته بود و گاه بدان
فربهی و سوختگی نبود و گاه دیرینه و گاه بی عفونت و گاه مفرد بود و از هر یک اثری که مناسب مزاج و حال وی بود
بظهور آید چنانکه بعضی گمان برند که زود خواهد مرد و از مرگ حکایت کنند و از آن ترسند و بعضی تصور کنند
که درویش خواهند شد و غم درویشی و افلاس خورند و از آن خایف باشند و بعضی خیال کنند که ایشانرا خواهند
کشت و بعضی گمان برند که ایشانرا زهر داده اند یا خواهند داد بدین سبب از غذا و شراب اجتناب نمایند تا هلاک

شود

بعضی بر آن باشند [illegible] و بعضی [illegible] که پیوسته ایشان چون کاغذ تنک شده و بعضی را وهم بر آن
دارد که مار بحلق ایشان اندر رفته روایت کنند که زنی بدین درد مبتلا شده بود و از اینگونه وهم بروی طاری گشته و وی را
ضعیف و بدحال ساخته طبیب ویرا قی فرموده داروی قی داد و از وی کیفیت آن پرسید زن گفت که در فلان جا
خواب کرده بودم مار بحلق من فرو رفت طبیب فرمود راست گفتی این بسیار واقع شده در آنجا مار بد بسیار است روز دیگر
ماری بگرفت و ماده کرد و نگاه داشت و داروی قی بدو داد بیمار وقتی که بقی کردن مشغول شد طبیب مار کشته در طشت
انداخت چنانکه خداوند علت ندید چون از قی فارغ شد طبیب آن مار بوی نمود آن وهم از وی دور شد و علاج پذیرفت
و بیشتر وهم خداوند این مرض از جنس کاری بود که در وقت صحت بدان اشتغال نموده باشد پس اگر لشکری بود دعوی پادشاهی
کند و سخن از مملکت و سایر حرب و قلعه گیری و مانند آن گوید و اگر دانشمند بود دعوی نبوت و اعجاز کند و سخن از خدا گوید
و خلق را دعوت کند جالینوس گوید منجمی بدین مرض گرفتار شد و همیشه گمان میبرد که فلان برج بر سر وی خواهد افتاد و پیوسته
دست بر هوا داشت که اگر فلان بیفتد بدست بگیرد تا بر سر وی نیاید مردی را دیدم که مرغ فروشی میکرد این مرض عارض وی
شد گمان وی آن بود که مرغ شده دایم بال میزد و بانگ خروس میکرد و گوید سفالگری را دیدم که بدین علت گرفتار شد و وهم
وی بر آن داشته بود که سفال شده و نزدیک دیوار نمیرفت که شاید بشکند روفس گوید مردی را دیدم که از آواز رعد بسیار
میترسید و چون آواز رعد می‌شنید نزدیک بود که هلاک شود بدین سبب سردابها و جایها در زمین ساخته بود که چون
وقتی که آواز رعد شنود در یکی از آن منازل پنهان شود تا آواز رعد نشنود و گوید دیگری را دیدم که از سگ میترسید بی آنکه
وی را ببیند و از سگ هرگز وی را مضرتی نرسیده بود پوشیده نماند که تخیل و فهم و فکر و حفظ اگرچه فعل قوت نفس بود
آلت وی در این کار دماغ بود و جای فعل روح نفسانی اگرچه دماغ بود معدن تولد وی دل بود و از آنجا بمسامی سنکی پدید آید
و در وی نضج یابد و شایسته کار قوت نفسانی گردد و با جزای بطن مقدم دماغ در آید و نضج دیگر یافته و شایسته‌تر و صافتر
گشته متوجه اجزای بطن اوسط گردد و آنجا نضج تمام یافته با جزاء بطن مؤخر در آید و قوت نفس این هنگام او را کار فرماید
و فعل خویش بوجود آورد گاهی که مزاج دماغ تغیر پذیرد فراغ روح متغیر گردد و قوت هاضمه دماغ این هنگام روح را نضج
تمام نتواند داد و چنانکه باید صاف و شفاف نتواند کرد و با وجود این مادها که در دماغ گرد آمده باشد با روح بیامیزد و فعل
وی تباه یا ناقص یا بی نظام گردد خداوند این علت همیشه ترسان و با اندوه و اندیشه و بدخو بود چه روح نفسانی شفاف
و نورانی و مادهٔ سودا وی تیره و ظلمانی بود گاهی که سودا با روح بیامیزد وی را تیره و تاریک سازد و آدمی در تاریکی بسبب
آنکه فرق میان نیک و بد نتواند کرد و چیزهای فریان کار نتواند دید خوف بروی مستولی گردد و شاید که مزاج وی منحرف
شود و تاریکی درون بدتر از تاریکی بیرون بود چه از تاریکی بیرون فرار توان نمود و از تاریکی روح قرار بر فرار نتوان داد
و بیمار پیوسته در ظلمت نفس خود گرفتار بود بدین سبب همیشه جفا و آزار بدو رسند و مادهٔ سودا سرد و خشک بود و فعل
سردی و خشکی قبض باشد و اثری که مادهٔ خشک پذیرد نزد وی زایل نگردد بدین سبب قوت روح طبیعی آدمی کم فتر و ناخوش
بود و خیالی که او را پدید آید و اندیشه که بخاطر گذراند مدتی مدید بماند اگر آفت در بطن مقدم دماغ بود خیالهای باطل
نماید جالینوس گوید یکی از اطبا را این علت تولد کرد پنداشت که در خانهٔ وی مطربان بعیش و طرب مشغولند امر باخراج
ایشان فرمود چون جای تمیز و فکر از آفت سالم بود بخاطر او رسید که آنچه خیال کرده بود باطل بود و مطابق واقع نبود
و دیگری را سگ دیوانه گزیده بود بگرمابه رفت در آب صورت سگ دید بترسید چون آفت ببطن او نرسیده بود با خود
اندیشه نمود که وجود سگ در آب گرمابه صورت ندارد و آنچه بخاطر رسیده بود فاسد بود بنابر این آب خورد و از آفت
برست و اگر آفت در بطن اوسط بود فکر و تمیز و قول و فعل فاسد بود چنانکه جالینوس روایت کند که مردی را این بیماری
پدید آمد و روزن مسکن وی ناظر بکوچه بود و پیوسته از آنجا نظر بکوچه میکرد و مردم بر سبیل بازی از وی چیزی
طلب مینمودند او نیز مردم را میطلبید و میپرسید که چه میخواهید که از برای شما بیندازم هر که آنچه میخواست میداد
تا آنکه نزد وی چیزی نماند کودکی پیش او بود فریاد کرد که غیر از این چیزی ندارم اگر کسی خواهد برای او بیندازم کودک را از
روزن بیرون انداخت و بر زمین آمد و هلاک شد مردم غمگین شدند و بازی و شادی ایشان بکدورت مبدل شد در مکه

مشترقه جوانی در وقت خریف باین درد مبتلا گردید ... از جهت جامعی از نفس همراه آورد و ایشان را
بیرون خانه خود نگاه داشت و درون خانه وی مشرف بر راه بود از نقد و جنس آنچه در خانه موجود بود تمام بدیشان قسمت
نمود بعد هم از آن قصه خبر یافتند و آن زنجیر کردند بندی دیدند یکماه بماء الجبن و حقنه نرم که در وی آب کله و پاچه بز
و قاوس خیار چنبر بود و بمطبوخ افتیمون و ادهان مرطبه چون روغن بادام و روغن مغز کدو و روغن بنفشه و مانند آن
و بغذاهای تری فزای چون ماء الشعیر و نخود آب و ملوخیه و قلیه کدو و مانند آن علاج نمودند اگر آفت در همه اجزای
دماغ بود اندیشه و قول و فعل وی تمام فاسد بود مردی را چون بر آن داشته بود که مردم را در خنده آورد و خویشتن بر زمین
می افکند و چنان مینمود که قدرت بر خواستن ندارد و زاری و تضرع میکرد که او را یاری دهند تا برخیزد اگر کسی وی را یاری
دادی آنکس را بکرفتی و نگاه داشتی و بر سبیل هزل بروی بتول کردی تا مردم را بخنده آوردی در نفس کوید که خداوند علت
گاه بود که از امور گذشته و آینده خبر دهد و مطابق بود و معرفت سبب وی بر فیلسوف بود نه طبیب بدین بیمار
زود بعلاج مشغول باید بود چه اگر مرض قوی شود اعراض لازم گردد علاج دشوار پذیرد چه بیمار بجهت خاصیت علت
فرمان طبیب نبرد و شربت و دارو که بدو دهند قبول نکرد بدین سبب مدبر باید که جهد کند تا دل بیمار شاد گرداند
و او را در خانه پاکیزه و دلگشا نشاند و هوای خانه بریاحین و میوه های خوشبو کرداند و عطرها و روغنهای معتدل
و غذاهای پاکیزه تری افزای باندازه هضم و قوت معده بکار دارد و پیش از غذا گرمابه فرماید و بیمار در آب خوش که در گرمی
و سردی معتدل بود بسیار استعمال نماید گاهی که از شدت خوردن غذا چهار ساعت بگذرد بمالیدن بدن مشغول کند
و اعتدال رعایت کند تا رطوبت غذا باعضا برسد عنایت بچیزهای تری فزای پیش از کم کردن مزاج باید و از جماع باز آید
نه از غذا اگر ماده در دماغ بود و مزاج وی گرم چنانکه خون دماغی را بسوزد و سودا سازد مزاج دماغ بضمادها و نطولها
و بوی داروهای سرد و تر باعتدال باز آورد و باتدبیر مزاج از تحلیل غافل نشود ضماد و نطول و شموم از محلل چون بابونه و اکلیل
الملک باید که خانه خالی نباشد دماغ از ماده سودا پاک کند و استفراغ برفق و تفاریق فرماید گاه بود که در ضماد و نطول
با شبت و بیخ سوسن و مانند آن حاجت بود از تدبیر آن غافل نکرد چه داروهای سرد که بی محلل بود ماده را غلیظ کرد
و تحلیل باندازه کند تا ماده لطیف خرج نشود و باقی کثیف نکردد با تدبیر مزاج و تحلیل قوت بیمار نگاه دارد چه داروی
محلل اگرچه ماده را تحلیل کند قوت را ضعیف سازد بدین سبب داروهای مقوی چون برگ مورد و آمله و مانند آن
در ضماد و نطول بیفزاید و ضماد از اینگونه سازد بنفشه و نیلوفر و برگ خرفه و برگ مورد از هریک جزوی نیم بابونه و اکلیل
الملک و شبت و بیخ سوسن از هریک یک جزو داروها کوفته در وقت حاجت بکار دارد و پیش از استفراغ از ضمادهای قوی
اجتناب نماید و با گلاب و آب بید و آب بنفشه و آب نیلوفر و اندک بابونه با روغن وی قناعت فرماید بعد از آنکه
دو بار استفراغ کرده باشد و مزاج بغایت گرم بود آب کوک با روغن گل آمیخته بر سر نهادن مفید بود و روغن بنفشه
با روغن گل نافع بود آفتاب و بیخوابی و فکر بسیار زیان دارد با مداد شربتی از ماء الجبن که از سکنجبین افتیمون بود و سود
دارم و هفته یکدرم ایارج فیقرا و ده درم اطریفل کوچک با مداد اند یا نیم درم افتیمون اگر قوت مساعدت نماید یکدانک
شحم حنظل زیاده کند		سکنجبین مذکور افتیمون و بسفایج نیم کوفته از هریک ده درم خربق سیاه یکدرم هریک
از داروها جدا در خرقه بندد و در یکشب و یکروز در نیم من سرکه بجوشانند و روز دیگر نیم من آب با وی بیامیزند و خرقه
بسفایج و خربق با آتش نرم در آن سرکه و آب بجوشانند تا بمقدار سرکه باز آید خرقه افتیمون در وی افکنند و یکجوش داده
فرود آورند و خرقها در سرکه مانند تا قوت دارو بیرون آید اگر سرکه نیم من بود یکمن نیم شکر بروی افکنند و بقوام آورند
و بامداد شیر بز در دیگ سنگ بجوشانند و بیست درم سکنجبین با وی بیامیزند و یکجوش داده فرود آورند و سر دیگ
پوشیده دارند تا آب از شیر جدا شود مقدار چهل درم از این آب بامداد بیاشامند غذاهای ماهی تازه کوچک و تخم
مرغ نیم برشت بر سر ریختن و روغن بنفشه بر اندام مالیدن و آسایش کردن و بعد از استفراغ اگر حرارت قوی بود
مفرح سرد دادن و اگر نه مفرح معتدل فرمودن مفید بود استفراغ قوی کردن و ایارجات بزرگ دادن زیان دارد
چه شاید که علت بجنون انجامد یا مالیخولیا مانیا گردد گاه بود که از پس بیماریها کدام این مرض پدید آید اگر تن پاک

سکنجبین افتیمون

بو

بود و تدبیر ماضی هوا مَعَین باشند بنفل تفصیل بود بها کرد کرده شد کافی بود اگر مزاج دماغ سرد و خشك بود مفرّح کرم
و دوآء المسك و تریاق کبیر و مثرودیطوس سودمند بود اگر مادّهٔ بیماری با خون آمیخته بود اکحل کشادن و غذاهای سبك
و چیزهای خشك دادن که کیموس آن پسندیده بود سودمند دارد بعد از یکهفته بار دیگر اکحل زدن نافع بود اگر قوّت قوی
بود آنقدر خون که طبیب تقدیر کند بیکبار بیرون کردن نیکو بود چه استفراغ کبیکبار بود قوّت بر آمدن بخار بر دماغ
باز دارد و اگر قوّت ضعیف بود آنقدر که بیرون باید کرد بدفعات بار یا به سه بار بیرون کردن صواب بود اگر خون رقیق بود باز نباید
داشت چه شاید که در ابتدا رقیق بود بعد از آن غلیظ گردد بدین سبب رگ کشاید تا خون غلیظ با سبک بر آید اگر بیمار زن بود ماء بض
یا صافن باید زد تا حیض روان شود و تن پاك گردد اگر بخار خون در دماغ استقرار یافته باشد رگ پیشانی زدن سودمند
بود بعد از یکهفته ماء الجبن و ایارج فیقرا و اطریفل کوچك و افتیمون دادن بطریقی که یاد کرده شد نافع بود اگر بدین
علاج اثر بهبودی بدید نیاید داروی قوی تر باید داد و بهترین داروها درین باب ایارج جالینوس بود اگر دو بار یا سه بار
استفراغ با یارج جالینوس کرده آید و اثر صحّت بدید نیاید از ایارج فیقرا و حجر ارمنی اجزاء آن موجب ساخته باید داد
اسکندر گوید حجر ارمنی از دو درم تا سه درم باندازهٔ قوّت بیمار باید و جای دیگر گوید با یکدرم بعد از داروها قوی یکبار باید داد
از یکدرم ایارج فیقرا و یکدرم افتیمون با سه درم اطریفل کوچك آمیخته باید داد اگر با تدابیر مذکوره علّت بجای خود بود
نا امید نباید شد و بطریق مذکور تدبیر باید نمود چه گاهی که هوا تغیّر پذیرد اثر دارو بظهور آید و اگر تغیّر هوا کند نیکو
بود معجون النجاح درین باب بغایت سودمند بود و مادّهٔ خون از سودا جدا سازد اگر بیمار بسیار ضعیف بود جز ماء الجبن
با سفوفی که مناسب بود نباید داد صفت ایارج جالینوس شحم حنظل و غاریقون و بصل الفار مشوی و اشق و سقمونیا
و خربق سیاه و سوفاریقون و فرفیون از هر یك شانزده درم بسفایج و افتیمون و مقل و کمادریوس و سلیخه از هر یك
هفت درم مر مکی و سکبینج و فراسیون و زراوند کرد و دار فلفل سیاه و سفید و دار فلفل و دار چینی و جاوشیر و جند
بیدستر و فطراسالیون از هر یك چهار درم افزوده اند و در بعضی نسخ فراسیون نیاورده اند و در بعضی بسفایج
و افتیمون و مقل و کمادریوس و فراسیون از هر یك نه درم کرده اند داروها کوفته و بیخته و با انگبین مصفّی سرشته شربت
بعد از ششماه چهار مثقال بود صفت معجون النجاح پوست هلیلهٔ کابلی و پوست هلیله سیاه و پوست بلیله
و آملهٔ مقشّر از هر یك ده درم تربد و اسطوخودوس و بسفایج از هر یك پنج درم حجر ارمنی دو درم و نیم غاریقون پنج درم
کوفته و بیخته با مقدار داروها انگبین مصفّی سرشته شربت چهار درم در وقت حاجت بکار دارند صفت سفوفی
که با ماء الجبن تناول نمایند افتیمون و پوست هلیلهٔ سیاه از هر یك یکدرم شکر چهار درم کوفته بکار دارند اگر قی کردن بر بیمار
آسان بود و بدان عادت کرده باشد نخست تدبیر قی باید کرد تا بقوّت وی مادّهٔ سوداوی حرکت کند و بعضی در آید
و بقیه بیرون رود تدبیر آن چنان بود که سه روز چیزهای لطیف کننده چون کرفس و ترب و سداب با سرکه بکار دارند
و روز چهارم غذاهائی که موافق قی بود با داروهای مذکور تناول نماید و از داروهای قی آنچه طبیب فرماید بکار دارند
و در مدّت بیست و یکروز سه بار بقی کردن مشغول گردد و هر بار که از قی فارغ شود از مصطکی و افسنتین رومی و گل سرخ
و سنبل و اسارون و سعد و سعتر ضماد سازند تا معده را قوّت دهد بعد از آن علاجها که یاد کرده شد بدان عمل نماید اگر
مادّهٔ سودا طاقی بود و از وی گر و حکاك و بهق سیاه تولّد کند علاج وی آسان بود چه مادّه لطیف و از خون ممتاز بود
و اگر راست بود و از وی بواسیر و داء الفیل و دوالی پدید آید از خون متمیّز بود علاج وی نیز آسان بود و اگر با خون
آمیخته بود بیماریهای کی نا گون بظهور آید این بیماریها ذکر سبب جگر و حوالی آن بود و حال بیماری حال مکوّد درین وقت تبهای
سرد چون آب خیار و آب کاسنی و آب کدو و آب خربزهٔ هندی و شراب بنفشه و نیلوفر و کشکاب مناسب بود استفراغ
بماء الجبن و آب لیلاب و فلوس خیار چنبر و خرمای هندی و شیر خشت موافق بود باسلیق کشادن و غذاهای خنك دادن
سودمند بود گاهی که غذا خورده شود اندك کوك یا سرکه خوردن مفید بود اگر سدّه باشد و حاجت بتلطیف مادّه بود
اندك کرفس با وی باید خورد اگر سبب ضعف طحال بود اسلیم بالله و آنچه در باب علاج وی یاد کرده آید بکار باید داشت
و ماء الجبن که با سکنجبین افتیمون بود باید داشت و نیز آنچه در باب مادّهٔ سوداوی با خون آمیخته یاد کرده شد عمل

باید نمود اگر بیماری مراتب بود وقتی با آسانی بر نیاید تدبیر [illegible] معده [illegible]
نه باید فرمود و طبع را با ایارج فیقرا و افتیمون نرم باید نمود اگر هر روز این دارو آنقدر که طبیب اراده کند تناول نماید و معده را
پاک سازد و مادّه که در وی بود به آسانی بیرون کند مناسب بود صفت شراب افسنتین که در این باب مفید بود گل سرخ بیست
درم افسنتین رومی ده درم تربد سفید تراشیده و غاریقون از هر یک چهار درم سنبل و مصطکی و داحر و سانج هندی
و صبر سقوطری از هر یک دو درم در دو من آب بجوشانند تا بنصف باز آید بپالایند و بامداد سه درم از وی با هشت درم
شکر سوده بیاشامند اگر قنطوریون باریک در آب بجوشانند و بپالایند و بامداد با شکر بکار دارند طبع را نرم کند و معده را
پاک سازد و غذا بگوارد گاه بود که معده پاک کرده و غذا هضم شود و ثقل وی بیرون رود و باد و بخار تولّد نکند و مادّه
علّت بریده شود ماء الجبن که از شیر گاو و شیر اسپ بود طبع را نرم کند و بسیار وی اسهال کند غذاهای گوناگون زیان دارد
چه قوّت معده با هضم وی وفا نکند و یکرنگ نیک هضم شود و گوشتی که بخورد بیمار دهند تا سه روز در برف و یخ
پنهان باید کرد تا نرم شود و آنچه بریان کرده دهند باید که سخت بریان نباشد گاهی که معده وی خالی بود افسنتین رومی
و شبت و پودینه برّی و زیره و انیسون و تخم کرفس در آب بجوشانند و صاف کرده در مثانه گاو کنند و بر معده نهند و نگاه دارند
تا معده را قوّت دهد و باد را تحلیل اگر سعتر و کندر با داروهای مذکور بیامیزند اقوی بود بیمار را غذا و شراب بارد و رطب
باید داد تا از وی باد و بخار تولّد نکند و بسبب تری مقاومت با خشکی سودا کند چیزهای گرم و تر اگرچه موافق‌تر بود لیکن
بجهة آنکه از داروهای سردتر سودا تولّد نکند و مدد بیماری منقطع شود و مادّه که حاصل بود بخار نکرده و طبیعت بر وی
مستولی گشته او را تحلیل زایل کند چیزهای سرد و تر اولی بود بدین سبب گاه بود که تدبیر غلیظ سود دارد و نگذارد که مادّه
سودا زیاده گردد گاه بود که تدبیر لطیف زیان دارد و سودا را یاری دهد بسبب آنکه لطافت تدبیر اخلاط را بسوزد
و تری کم سازد اصل در علاج این بیماری تحصیل رطوبت و استفراغ سودا بود خداوند علّت از تنقیه بلغم واجب باید بجهة
آنکه امتلا و مزاحمت مادّه کم کرده نه آنکه رطوبت وی را زیان دارد بولس گوید نه درم افتیمون با ماء الجبن برای استفراغ
سودا مناسب بود اگر ماء الجبن نباشد با ماء العسل روا بود تا استفراغ دیگر هر روز شراب افسنتین دادن بغایت مفید بود
چه معده را قوّت دهد و خون از مادّهٔ غلیظه باید از بول صاف گرداند اگر مادّه با بلغم غلیظ آمیخته بود سکنجبین که از سرکه
عنصل بود سود دارد و مادّه را نضج دهد روفس گوید طایفه افسنتین رومی تنها بکار داشتند از این بیماری شفا یافتند
ابوالخیر خمار گوید که من افسنتین را مکرّر آزموده‌ام چنانکه روفس گوید منفعت تمام یافتم روفس میگوید مردی را دیدم که در
امعای وی خلط غلیظ لزج جمع آمده بود و بسبب آن طبع وی بسته شد چنانکه بعد از روز چهارم طبع او اجابت میکرد
و چون دارو طبع او نرم نمیشد و گاهی که دارو میخورد بلغم غلیظ منجمد از وی بیرون می‌آمد از بهر آن سکنجبین عنصل با عسل [illegible]
و فرمودم که هر روز بکثرت از این سکنجبین بیاشامد و او بدان عمل مینمود و از او منفعت یافت و در وقتی یکبار طبع وی اجابت
میکرد و پاره از آن بلغم مندفع میشد بعد از مدّتی یکسال نزد من آمد و گفت در سر زخم درد می‌یابم دست بر سر وی
نهادم سوزش یافتم از او پرسیدم که چه خوردی گفت غیر از سکنجبین چیزی نخوردم او را از خوردن آن منع نمودم و بدل آن
چیزی دیگر فرمودم بعد از چند روز سوزش سر زخم کم شد گمان بردم که بسبب ادمان سکنجبین خلط غلیظ کم شده و مادّه بدتر
وی تولّد کرده است بنابراین داروی مسهل دادم دارو عمل نکرد روز دیگر افتیمون بسیار و اندک بسفایج و سقمونیا دادم
طبیعت اندک لینت پیدا کرد و از افتیمون در درون حرارت قوی پدید آمد روز دیگر افتیمون با ماء الجبن دادم شام از روز
وی را تب تولّد کرد دیگر روز اعراض مالیخولیا بظهور آمد ضماد نمود کسته و قوّت دهنده بر سر و شکم وی نهادم و قی
که اعراض مالیخولیا ساکن میگشت میگفت سوزش زیاده شده بجانب بالا میرود روز دیگر صافن گشادم و مقداری یک سیر
خون بیرون کردم سوزش سر زخم کم شد روز دویم بدو دفعه خون بیرون کردم بسبب آنکه قوّت بر جای بود روز سیم ماء الجبن
بسیار با افتیمون دادم و حقنه نیز فرمودم و ضمادهای سرد بر سر زخم نهادم و اندک سقمونیا با ماء الجبن دادم بدین ترتیب
او را در مدّت هشت روز علاج کردم از این علّت بیرون آمد و گوید مردی را دیدم که هر سال در پهلوی وی دردی و تب
و نفخ تولّد میکرد و میگفت درد سخت سوزان است و در جایگاه درد حرارت ظاهر بود و هر سال بسبب آن فصد

کردم مسهل میخوردم [illegible] جای بود کمان برد که رک زدن و دارو خوردن
فایده ندارد و عرض تا مدت خو بهتر آمد زایل نکرد بنا بر این اندک دفع نموا رو جو زدن باز آمد و آن درد بر روی میل اشتد
بعد از سه روز آغاز بالا آمدن کرد و نزدیک پیشان رسید رک زدم و دارو خوردم فایده نداد فکر کردم که سبا بد رو بجنبد و دماغ
و مخ آید و بیمار بهلاک شود رک دست زدم و باد دیکر رک پا و سه بار مسهل دادم و جائی که آغاز درد بود داغ کردم
روز چهارم درد زایل شد روز پنجم کفت چیزهای سیاه می بینم از بهر آنکه استفراغ بسیار کرده بودم و در بدن وی قوت بیست لد
کرده بود رک زدن و دارو دادن ممکن نبود تدبیرهای تری فزای کردم روز سیم خیالات فاسده که در نظر مینمود و اعراض
مالیخولیا تولد کرده مردم وی نا امید شدند چون ماده بیماری آنرا وی معد کرده بودم از هلاک ایمن بودم دارو هکوطب
چون کشکاب و غیر آن دادم در مدت سی روز صحت کلی یافت از ابتدای درد تا زمان زوال علت هشتاد روز بود طبا
در باب سبب این بیماری هر یک چیزی کفتند مرا معلوم بود که در شرائین فضله سودائی بود و بتدریج خون تباه
میکرد آن تباهی بالا می آمد و اعراض مالیخولیا ظاهر میشد چون استفراغ قوی کرده بودم و اصل آن فضله بیرون کرد
و ماده اندک که مانده بود بتدریج نقصان میکرفت و چون بدماغ میرسید ضعیف شده بود حاجت استفراغ نبود
و داروهای تری فزای در اصلاح آن کافی بود تدبیر آن کردم و استفراغ باز آمد و جوانی را نزد محمد زکریا بردند از
اعراض مالیخولیا آنچه در وی ظاهر بود کندن موی رو و چیدن کاه از دیوار محمد زکریا کفت او را فصد کنید اکر
خون سیاه بود چندان بیرون کنید که رنک خون بحال خود باز آید در ما هی دو بار مطبوخ افتیمون دهند آن شب
که بامداد مطبوخ خواهند داد سه درم افتیمون با مویز بیدانه کوفته بدو دهند و روغن بنفشه بر روی مالند
و دل او خوش دارند بیمار بدین تدبیر در مدت یسیر بتقدیر رب قدیر شفا یافت **صفت** مطبوخ افتیمون نوشته
هلیله کابلی و اسطوخودوس و مویز دانه بیرون کرده ده درم بسفایج پنج درم تد نیم کوفته چهار درم سنای مکی
در بعض نسخه هفت درم در یک من و نیم آب بجوشانند و بپالایند و بکار دارند کسی را که مطبوخ افتیمون مناسب بود
حب افتیمون نیکو بود **صفت** آن افتیمون دو درم غاریقون و بسفایج از هر یک یک درم خربق سیاه و نمک هندی
از هر یک نیم درم اسطوخودوس چهار دانک ایارج فیقرا یک درم و نیم این جمله دو شربت تمام بود **مفرحی** که در این
علت بکار آید بادرنجبویه و پوست ترنج و قرنفل و مصطکی و هوفه و جوز بوا و قاقله و نار مشک و بهمن سرخ
و سفید و زرنباد و درونج و زعفران و تخم بادرنجبویه و تخم فرنجمشک از هر یک دو درم و نیم مشک یک دانک و نیم
پنجاه درم هلیله کابلی و هفتاد و پنج درم آمله کوفته در دو من آب بجوشانند و داروها کوفته و بیخته بدان سرشته
شربت دو درم بکار دارند **ادویهٔ** وسواس **سنای مکی** متناول کنند در این مرض سخت مفید بود **افتیمون** در ازالهٔ
این مرض بسیار نافع بود چه خلق کثیر باستعمال این شفا یافته اند **تفاح** ترش در این باب اقوی از شیرین بود و
بوئیدن وی در این مرض از داروهای دیکر انفع **کندر** از وی وسواس تولد کند **بلادر** مهیج وسواس بود
**لحوم غلیظ** کوشتهای غلیظ مانند کوشت کاو و کوره خر و مانند آن خداوند علت را زیان دارد **ادویهٔ**
عشق **حرمل** شرب وی خداوند این مرض را مفید بود **عظم اللقلق** اکر استخوان لک لک با خود دارد عشق وی
ساکن کردد **نیل** وزن ده جو بسایند و بیاشامند عشق را زایل کند **قراد الجمل** بر عاشق بیاویزند یا بر ...
وی بندند که او را خبر نباشد عشق را بر طرف سازد **رخام** مقبره که تاریخ میت بر آن رخام نوشته باشد
بکیرند و بسایند و بخورد عاشق دهند ترک عاشقی کند اکر عاشق تمریغ کند در جائی که اشتر ماده تمرغ
کرده باشد عشق وی زایل کردد **داروئی** که عشق را در حرکت آورد طحال الغراب سپرز زاغ بر شخصی
بیاویزند عشق وی در هیجان آید عشق بیماری بود که آدمی وی را بسوی خود کشد چنانکه صورت محبوب را
همیشه تصور کند و شکل و شمایل او را پیوسته پیش نظر آورد و جمال معشوق را مرآت روی خود سازد
و در همه حال طالب وصل و دیدار وی بود و قوت شهوت امداد آن کند تا عشق در دل عاشق محکم
کردد این هنکام پیوسته خواهد که در کوی محبوب تردد کند و هر که مایل وی بود او را دشمن دارد

مطبوخ افتیمون

حب افتیمون

ذکر ادویهٔ وسواس

ذکر ادویهٔ عشق

داروئی که عشق را در حرکت آورد

ونخواهد که کسی نزدیک وی بود کاه بود که بجهة غلبت ریاضت وکثرت بفکر مرات دل عاشق مجلی کردد وفعلی که از
معشوق بوجود آید آنرا بصفای باطن دریابد واین نسبت بعاشق صادق از مرتبهٔ ادنی بود کاه بود که بمجرد رؤیت این علت
پدید آید وچشمهای بیمار در اینحالت فرو رفته بود ودم سرد بسیار کشد اگر غزلی یا بیتی که در وی ذکر وصال بود استماع
نماید شادی وطرب در وی پدید آید واگر بیت مشتمل بذکر فراق بود حزن واندوه بروی غلبه کند وبگریه در آید
وصورت بیمار از انچه بوده باشد بگردد ونبض وی مختلف وبی نظام بود خاصه وقتی که محبوب جمال خود بوی نماید
یا نام وخبر وی از کسی شنود اگر عاشق عشق ونام معشوق پنهان دارد طبیب انگشت بر نبض او نهد وبفرماید از آنها که بحسن
وجمال در آن دیار شهرت دارند حکایت کنند واوصاف ایشان در میان آورند ونام هریک بر زبان رانند از تغیر نبض
عاشق معلوم کردد که معشوق کیست ونام وی چیست اگر بدن بیمار ماده سوخته بسیار بود وقوت مساعدت نماید
تدبیر استفراغ کردن وبا ضعف قوت خداوند علت را بوصل محبوب امید وار ساختن تا قوت بدو باز آید بعد از آن
باستفراغ مشغول بودن صواب بود تدبیر مرطب در این باب بغایت سودمند بود بمهم قوی مشغول بودن مفید بود
وصف محبوب دیگر کردن وعاشق را بدو راغب ساختن نیکو بود محبوب دیگر بدو نمودن که بحسن وجمال قرین محبوب وی
بغایت مفید بود ومذمت محبوب وی فرمودن وذکر اوصاف ذمیمه باطنیهٔ وی پیش عاشق بسیار کردن نافع بود اگر بیمار
خردمند بود اورا نصیحت کردن کافی بود مواصلت بطریق حلال سبب زوال عاشق بود بعضی را سماع وطرب سود دارد وبعضی را
عشق تازه کرداند اگر بیمار را بصحبت کنیزکان صاحب جمال معشوق سازند عشق وی زایل کردد جوانی بدین علت کرفتار
شده بود وقوت وی ساقط کشته وبجد ذبول رسیده وی را نوید وصل محبوب دادند قوت بدو باز آمد وعلاج پذیر کشت
اگر بیماری محکم کردد انچه در باب مالیخولیا یاد کرده شد بدان عمل نمودن صواب بود ادویه که در سدر ودوار نافع بود خوانجان
آب مطبوخ وی آشامیدن مفید بود شراب افتیمون وآب وی در سدر ودوار که از صفرا متولد شده باشد سود دارد کزبره
کشنیز خشک بسایند ومقداری شکر سفید با وی بیامیزند یکهفته هر روز دو مثقال ونیم از وی با یک وقیه ونیم
شراب کل که ممزوج با آب سرد بود بر نهار بیاشامند سدر ودوار زایل کردد بسبب منع ابخرهٔ صاعده از معده بدماغ
کشنیز خشک بکوبند وبا موبزج دانهٔ وی را بیرون کرده باشند بیامیزد هر یک بمقدار فوفل بوقت خواب تناول
کنند در سدر ودوار نافع بود ومجرب ادویه که از وی سدر ودوار تولد کند بزر شربل خوردن سدر پدید آورد لبن
مضر بود بخداوند سدر جرجیر خوردن مسدد بود ومثل دادی از خوردن وی سدر تولد کند لوبیا مولد سدر
بود وآن علتی بود که بیمار چون میل برخواستن کند برنتواند خواست وچون برخیزد پندارد که زمین کرد وی میگردد کاه بود
که از شدت دوار چشم باز نتواند کرد وسدر آن بود که بیمار چون برخیزد چشم وی تاریک شود وسر او بگردد وبیم افتادن بود
سبب این دو مرض حرکت روح باصره بود در تجاویف ورگها وشریانهای دماغ چه روح باصره کاهی که در حرکت آید
انچه در مقابل وی بود متبدل کردد ومحسوس را در مرآتی در مکانی مشاهده نماید بدین سبب بیمار چنان کمان برد که زمین
کرد او کردد مانند کسی که بسرعت حرکت مستدیر کند یا در هیات حرکت مستدیر بسیار نظر کند قوت باصره آن هیات
پذیرد ومدتی بر آن حالت بماند چه هرچند محسوس قوی بود وقوت ضعیف آن محسوس در آلت حس قوی تر نماید وتوقف
اثر وی بیشتر بود ماده این علت بخار صفرا وبلغم بود کاهی که ماده خون بود با صفرا وبلغم آمیخته بود کاهی که ماده بلغم
منذر بصرع بود بیماری اگر از ضربه یا سقطه بود علاج تسکین وجع وتلیین طبیعت بود وقت خلط از دماغ باز داشتن
وآمله ماده نمودن واگر از نظاره حرکت مستدیر بود ترک آن کردن واگر از بخار خلطی بود که در تجاویف دماغ کرد آمده
باشد دوار دایم بود وپیش از پدید آمدن این عرض صداع وکرانی سر وطنین وتیرگی چشم وکندی حواس وضعف ادراک
طعام تولد کند کاهی که ماده غلیظ بود خواب بسیار ونبض نرم وبطی وضعیف بود سخنت دماغ بحب صبر وحب
قوقایا وحب اسطخیقون پاک کردن وترب بسیار با انکبین خوردن وشبت در آب جوشانند ومقدار صد درم
با چهار درم انکبین ونیم درم نمک آشامیدن وقی کردن مفید بود بعد از آن معده را با طریفل کوچک قوت دادن
نیکو بود مصطکی وعود کوفته وبا کلنکبین کهن سرشته دادن مناسب بود با مداد بیست عدد مویز منقی تناول نمودن

ادویه که در سدر ودوار نافع بود
ریحان کرد ودوار را دفع کند ... ودوار ... سعوط

ادویه که از وی سدر ودوار تولد کنند

نخست موافق بود بعد از آن صبر کردن سودمند بود [illegible] غرغره کردن و عطسه آوردن و سکنجبین عنصلی
خوردن و امالهٔ ماده فرمودن مفید بود نخود آب با گوشت کبک و دراج و تذرو و مانند آن با روغن زیت یا روغن جوز
بویان با دارچینی و زیره و اندک کشنیز خشک نافع بود اگر تدبیر مذکور مفید نباشد استفراغ با ایارج فیقرا و ایارج لوغاذیا
و ایارج روفس سودمند بود و اگر از بخار صفرا بود پیش چشم بخارهای صفراوی و خیالهای زرد بیند و سر بسیار گرم و خواب
وی کم بود نخست با آب گرم و سکنجبین قی فرمودن پس انار ترش و شیرین و آبی و امرود و بجرابادی و ریواج و شراب غوره و شراب
سماق و شراب زرشک و مانند آن دادن و دماغ با حب بنفشه پاک کردن مفید بود استفراغ بمطبوخ هلیله نافع بود مغول
هلیلهٔ زرد با ماء الجبن مناسب بود با مداد انار ترش و شیرین با شراب غوره و مانند آن خوردن موافق بود آش غوره
و زرشک و سماق و ریواج سودمند بود خمیر نان بیار با آب غوره و آب آبی و آب امرود و آب ریواج و آب سماق سرشتن
نیکو بود حجامت پس سر کردن مناسب بود اگر دماغ ضعیف بود با مداد و شبانگاه سویق جو و کشنیز خشک بریان
با شکر سوده و روغن بنفشه خوردن صواب بود و اگر از مادّه خونی بود فصد قیفال و زدن پس گوش و حجامت پس سر
مناسب بود بعد از آن طبع بمطبوخ هلیله نرم کردن و قوّت بخار از دماغ باز داشتن سودمند بود و اگر از ارتفاع
بخار معده بود غذا بد گوارد و شهوت طعام کم بود و اختلاج فم معده و ضعف آن ظاهر بود و دوار گاه بود که زیاده
و گاه کم باشد و آغاز صداع از پیش سر بود نخست قی کردن پس ایارج فیقرا و حب قوقایا بکار داشتن صواب بود اگر قوّت
ضعیف بود نقیع صبر دادن و روغن گل بر پیشانی و موضع صداع مالیدن بعد از چند روز با وی اندک روغن بابونه آمیختن
و در وقت انحطاط با روغن بابونه اکتفا نمودن نیکو بود و اگر از مشارکت رحم و مثانه بود تدبیر رحم و مثانه کردن مناسب
بود و اگر از دل و جگر و سپرز و رگها و شریانها بود علاج آن کردن موافق بود اگر بخار از دل بجانب دماغ بر آید پس از استفراغ
شراب سیب و معاجین مفرّحه بکار داشتن سودمند بود و اگر از جگر بر آید نقصان در افعال وی بدید آید و افتد حول
وی بر آن گواهی دهد اگر الم در جانب محدّب بود استفراغ با در ار بول کردن مفید بود و اگر در جانب مقعّر بود بمسهل و اگر
از سپرز بر آید اسلیم از جانب چپ زدن و ضمادهای محلّل بر سپرز نهادن نافع بود و اگر از پس گوش و گردن بر آید رگها و شریانها
گردن برخواسته و بزرگ بود و ضربان در شرایین بدید آید و گاهی که دست بر رگ و شریان نهند یا چیز قابض بر وی مالند
دوار ساکن گردد این هنگام مادّه بخار از تن بیرون کردن و هر عضوی که بعلاجی بید مخصوص بود چنانکه در جای خود
یاد کرده آید تدبیر فرمودن مفید بود و اگر از سوء المزاج قوی بود سبب و علامت وی طلب نمودن و بضد آن علاج فرمودن
و تعدیل مزاج کردن مناسب بود و اگر از جوع و خلوّ معده بود با مداد پیش از بر آمدن آفتاب و حرکت حرارت جوع نان
با رب غوره و رب سیب ترش و رب آبی و مانند آن خوردن و شراب لیمو و شراب انار و شراب سیب و شراب آبی و شراب
زرشک و شراب غرغره و شراب ریواج مناسب بود گاه بود که در بیماری دوار بدید آید و آن مقدّمهٔ بحران بود بعلاج
وی مشغول نباید بود دوام دوار خاصه پیران را مقدّمهٔ سکته بود تدبیر موافق قی کردن بود و معده پاک داشتن و ایارج
فیقرا و شبیار خوردن و مادّه بزیر آوردن گاه بود که پس از دوار صداع بدید آید و دوار زایل گردد و گاه بود که دوار
بعد از صداع بدید آید و صداع زایل شود ادویهٔ کابوس با دهخوبه در این باب صواب بود کابوس علّتی بود که آدمی
پندارد که شخص گران بر سینهٔ وی افتاده و او را می فشارد و نفس وی را تنگ می سازد چنانکه در خواب هر چند قوّت کند
بر شوراند خواست و فریاد نتواند کرد گاهی که این علّت زایل گردد در حال بیدار شود این مرض مقدّمهٔ صرع و سکته
و مانیا بود سبب وی بخار غلیظ بود که بیکبار بر دماغ بر آید و مادّهٔ وی بلغم بود یا سودا یا خون سوداوی گاه بود که
سرمای سخت بدماغ رسد خاصه در وقت خواب و دماغ را کثیف و منافذ وی را مسدود سازد بدین سبب بخار در
دماغ گرد آید و کابوس تولّد کند فصد و استفراغ با ایارج لوغاذیا و ایارج روفس و حب اصطمخیقون مناسب بود حبی
که در این باب سودمند بود و اقوی یاد اشاید ایارج فیقرا یکدرم خربق سیاه و سقمونیا و انیسون از هر یک دو دانگ شحم حنظل
یک دانگ و نیم کتیرا یکدانگ کوفته و بیخته با آب کرفس حب سازند و این جمله یکشربت بود اگر سبب کابوس برد قوی بود
روغنهای گرم قابض و ضمادها که یاد کرده شد مناسب بود ادویه که در دفع صرع مفید بود اسطوخودوس مداومت

ادویهٔ کابوس

ادویه که در دفع صرع مفید بود

نمودن با سهال صرع را زایل کند و شرب شراب [illegible] سود مند بود صابع الصفر بتمام و کمال
در خانه بیاویزند هر که در آن خانه بود از صرع ایمن بود افتیمون شربتی در صرع مفید بود و کیفیات استعمال وی
در مسهلات بیاید عرق العنزم هر که از وی نقیع سازد و چهل روز از آب وی خورند از صرع خلاص یابند اگر پوست
عرق عنزم با آب بسایند و سه روز متوالی قطور سازند بر خلاف یعنی روز اول در جانب راست دو قطره چکانند
و در جانب چپ یکی و روز دویم در جانب چپ دو قطره و در جانب راست یکی و روز سیم همچون روز اول بچکانند
سود دارد نفحة الارنب بخورد کودک دهند از صرع و فزع ایمن گردد دماغ الدیک مصروع پیوسته از دماغ خروس
سفید پیر سعوط سازند با روغن کنجد و سرکه سود مند بود جندبیدستر بر سر مصروع طلا کنند نافع بود اگر در درون
بینی کودک مالند در تشنج مفید بود زبل آخشف القنافذ بر کودک که ویرا شب صرع تولد کند بیاویزند شفا یابد حافر الحمار
بسوزند و کسی را که صرع بسیار افتد بدان تداوی کنند سود مند بود حلتیت با سکنجبین بیاشامند مفید بود
حرمل یکمن در سه رطل شراب بجوشانند تا بده رطل باز آید و هر روز مصروع را ده درم از وی بدهند نافع بود
مسک دل را قوت بدهد و صرع را سود مند بود و در این باب وی را خاصیت عجیب بود کبریت وزن یکحبه
با روغن سداب حل سازند و سعوط کنند یا وزن سه عدس ملح جاریه بسایند و اول ماه سه روز و آخر ماه سه روز
سعوط کنند صرع را زایل کند کندش بکوبند و در خرقه بندند و بوی کنند صرع را نافع بود مرارة الرخمه سعوط
کنند یا در گوش کودک چکانند با روغن بنفشه ام الصبیان را سود مند بود مرارة الذئب یکذانک سعوط سازند ما دام
که در حیات باشند از صرع ایمن باشند عظام استخوان سوخته خداوند صرع تناول نماید شفا یابد عاقرقرحا یکمثقال
خداوند صرع با آب کرم بیاشامد نافع بود سکبینج خداوند صرع تناول کند یا سعوط سازد بغایت سود مند بود
سنا مکی با آب خوردن مفید بود سداب با آب بسایند و در درون بینی کودک مالند ام الصبیان را نافع بود قند
بوئیدن در مصروع انتعاش پدید آید قاقلهٔ کبیر بسایند و در بینی مصروع دمند تا عطسه کند سود مند بود و از
بیهوشی باز آید زراوند در صرعی که متولد از بلغم بود بغایت سود مند بود راس الفار بتن بر خداوند صرع بیاویزند شفا
یابد تین انجیر خشک خوردن خداوند صرع را نیکو بود زبد ده درم بسایند و با هلیلهٔ کابلی بیامیزند خداوند
صرع را مفید بود شعر الکلب موی سگ سیاه بر مصروع بندند شفا یابد ظلف الجاموس سنبلهٔ پای گاومیش بسوزند
و بسایند و بخورند صرع را نافع بود خردل بکوبند و پیش دماغ مصروع دارند عطسه آورد و بهوش باز آید غالیه
بوئیدن خداوند صرع را نیکو بود ادویه که محرک صرع و جنون بود کرفس بستانی مصروع را زیان دارد اگر مرضعه
از وی بسیار تناول کند در کودک صرع پدید آید کندر خوردن در اسحار جنون پدید آید بصل بسیار خوردن عقل
فاسد کند کبد التیس جگر بز خداوند صرع تناول کند صرع وی در حرکت آید اگر بشاخ بز بخور کنند یا بخورد وی دهند
و از مرق گوشت وی بیاشامند همین کار کند جلد المعز پوست بز در ساعتی که ذبح کرده باشند و پوست کنده در آب فرو
برند پیش خداوند صرع در ساعت صرع وی در حرکت آید و زفت و قشور کندر و میعه و نفط هر یک از این داروها
که بخور کنند محرک صرع بود صرع علتی بود که آلت حس و حرکت بسبب وی بی نظام گردد و اندام آدمی در این حالت بر هیأت
طبیعی نماند و سبب کلی در این علت سدهٔ ناقصه بود که در منفذ مقدم دماغ افتد و بجهت وی تشنج کلی پدید آید سبب
کف در دهان مصروع تشنج و اضطراب و حرکت آلت دم زدن بود و سبب کف در دهان خداوند سکته دشواری
دم زدن و گرفتگی راه وی سبب تشنج امتلا و خشکی و فراهم نمودن عضو بود در این بیماری سبب تشنج ممکن نیست که
خشکی بود زیرا که زودتر از این علت پدید آید بلکه سبب امتلای دماغ بود یا گریختن وی از بخار یا مادهٔ بد که بدو رسد
مانند معده که چون غذای بد وارد شود و خواهد که دفع کند خویشتن را فراهم کشد بدان سبب فواق و تهوع پدید آید دماغ
نیز گاهی که چیزی نا ملایم بدو رسد تقلص پذیرد بدین سبب در عصبهای چشم و روی و غیر آن حرکتهای مختلف پدید آید
مادهٔ این بیماری از معده و سپرز و انگشت دست و پا بدماغ بر آید در مکهٔ معظمه جوانی بدین درد مبتلا بود و خبر داد که
در وقت آغاز صرع از انگشت شهادت وی مانند مورچه بجانب دماغ بر می آید و چون بدماغ میرسید بیهوش میشد

[illegible] معجون [illegible] معجون [illegible] معجون سکبینج [illegible] صرع [illegible]

ادویه که محرک صرع و جنون بود

و صرع تولد میکرد و در وقت آغاز ... ماده اکر ... عضو را می بستند نوبت صرع میکذشت یا سپید
می آمد اکر ماده از عضوی چنین بدماغ برآید وی را داغ یا ریش کنند و مدتی بکذارند تا ماده بپالاید صرع زایل
کردد و سبب این بیماری اکر کرم معده و روده بود از این نوع بود موضع کرم پاك کردد و مرض زایل شود کاه بود که
حیوانی زهرناك چون عقرب و زنبور و غیر آن زخم بر عضوی زند و زهر وی در عصب آن عضو ریزند تاثیر کند
واثر زهر بمشارکت عصب بدماغ رسد بدین سبب در آن تشنج پدید آید و صرع تولد کند و کاه بود که حیض بسته شود
و ماده آن در رکها تباه کردد و بخاری بدماغ برآید کاه بود که منی در موضع خود بسبب ترك مباشرت معتاد تباه
کردد بجهت ارتفاع بخاری این بیماری تولد کند کاه بود که حامله را در ایام حمل صرع پدید آید و چون وضع حمل کند
مرض زایل کردد کاه بود که تولد این علت از باد غلیظ بود که در منفذ قوتها ساکن کردد راه قوتها بسته شود تا قوتها بالکل
خود نرسد از اینجا معلوم شد که صرع علت دماغی است اکرچه بشرکت عضو دیکر باشد تا بخار و کیفیت از آن عضو
بدماغ نرسد صرع تولد نکند این بیماری اکرچه مخصوص بجزو مقدم دماغ است بسبب همسایکی و مشارکت مضرت
در اجزای دیکر پدید آید از این جهت افعال قوتهای نفسانی و بدنی مضطرب کردد دلیل بر انکه صرع مخصوص بجزو
مقدم دماغ است آنست که آفت وی اول در عضلهای چشم و روی و سمع و بصر پدید آید پس باجزای دیکر رسد
چه اکر باجزای دیکر نرسیدی افعال قوت حس و تمیز و غیر آن باطل نشدی و دم زدن از حال طبیعی بکشتی عطسه صرع
کوچك بود و صرع عطسه بزرك و لیکن فعل دفع عطسه مقدم دماغ بود بجهت انکه قوت قوی و ماده ضعیف و اندك
بود و دفع صرع بسبب کثرت ماده و ضعف قوت بجمیع جوانب کاه بود که بیمار از این علت نجات یابد و بسبب قلت
وقت و عدم کثرت تباهی ماده تشنج محسوس نکردد چه اکر ماده غلیظ و بسیار بودی سده تولد کردی و تشنج
پدید آمدی و اکر تحت بلبوبی دماغ از کیفیت وی متفرق کردی و فراهم آمدی و تشنج محسوس کشتی صرع کودك از
کثرت رطوبت بود پیش از انکه بالغ شود رطوبت کم باید کرد تا بوقت بلوغ زایل کردد کاه بود که نزد بلوغ و پس از
وی صرع تولد کند اکر تدبیر صواب کرده شود بجهت قوت حرارت غریزی بیمار از این علت نجات یابد اکر این
مرض بعد از بیست و پنج سال پدید آید زوال وی دشوار بود خاصه که مزاج دماغ بد بود این هنکام اکر مدبر علاج
مناسب کند شاید که نوبت خفت پذیرد و دیر آید و بیمار اصداع از سده دماغ کم تولد کند کاهی که صرع متواتر
و نوبت وی دشوار و دراز بود بیمار در ورطه هلاك افتد کاه بود که دماغ ضعیف بود و ماده بد و بخار و کیفیت
فاسد را قبول کند و زود تمام دفع نتواند کرد این هنکام اکرچه صرع کشاده شود همیشه تاثیر ماده ردیه در دماغ
بماند و باندك مدد در حرکت آید و صرع تولد کند کاه بود که حس دماغ قوی بود و کیفیت بد را اینك احساس کند و از آن
تحت و بخور کردد بدین سبب دماغ در حرکت آید و بدفع آن مشغول شود و از آن حرکت صرع پدید آید کاه بود که
بیمار را تولد کند و بسبب درازی مدت تب ماده صرع نضج یابد و تحلیل پذیرد و علت زایل کردد کاه بود که در آغاز
تب لرز قوی پدید آید و ماده بیماری حرکت کند و بحرارت تب نضج یابد و بعرق مندفع شود و صرع سبك یا منقطع
کردد کاه بود که مصروع مفلوج شود و از صرع خلاص یابد در دولت آباد که یکی از شهرهای هند است جوانی
بدین داء مبتلا کشت و دست چپ وی فالج پیدا کرد صرع وی برطرف شد کاه بود که بر سر و پیشانی بیمار برص پدید آید
و صرع زایل کردد در این علت زبان زرد و رکهای زیر زبان سبز بود کاهی که بیمار دلتنك شود و غضب او مستولی
کردد کرانی در سر پدید آید و کاهی که نوبت نزدیك رسد زبان کران شود و خواب شوریده بسیار بیند و نسیان
و خوف بروی غالب بود و از هر چیزی و آوازی بترسد و مانند خداوند مالیخولیا اندیشها بد کند و بسیار بعبیر
و تنکدل بود و از چیزهای حقیر چون آواز کلاغ و کنجشك و مانند آن بتنك آید و در غضب رود و در صرع
دماغی حواس کند و تیره و سر سبك بود و در حال هشیاری و تندرستی دوار و سدر لازم بود اکرچه معده سبك
و خالی بود طبیعت اجابت کند ماده این علت بیشتر بلغم غلیظ بود که با صفرا و سودا آمیخته باشد از خون صافی
صرع کم تولد کند و از خون بلغمی و سوداوی بسیار اکر نشان غلبه خون ظاهر بود صافن کشادن و حجامت ساق

کردن و مطبوخ هلیله دادن نیکو بود غذا [illegible] دادن
و در شلغم و غوره مفید بود در نان بیمار کشنیز خشک کردن و در مزوره کشنیز تر صواب بود شیرینی و لبنیات و ثوم
و در تک بو کماپه و کزبرا در دهان دارد خداوند این علت باید که سر پوشیده دارد تا سردی و گرمی بدو نرسد اگر خون
غالب نباشد استفراغ بحب قوقایا و اسطخیقون کردن و هر شب دو دانگ ایارج فیقرا خوردن نافع بود و حب غاریقون
در صدع دماغی بهترین داروها بود صفت ایارج فیقرا و غاریقون از هر یک یکدرم خربق سیاه و سقمونیا و مقل
از هر یک دانگی و نیم شحم حنظل دو دانگ کوفته و بیخته و حب ساخته بدهند این جمله یکشربت بود ایارج روفس
و ایارج لوغاذیا و ایارج جالینوس و مثرودیطوس و معجون هرمس سودمند بود شحم حنظل دو دانگ با یکشربت از
مثرودیطوس سرشته دادن صواب بود نیم درم افتیمون و دو دانگ شحم حنظل با یکشربت شادریطوس آمیخته خوردن
نیکو بود صرعی که از معده بود نشان وی آن بود که نزدیک نوبت غثیان و قی و دردسر و اختلاج فم معده پدید آید
خاصه که خوردن غذا بعد از وقت عادت بود و در حال صرع دست و پا و باقی اندامها سخت بلرزد و از وی آواز
بلند بر آید گاه بود که جامه از بول و براز و منی آلوده کرده اگر در وقت صرع قی تولد کند و خلط بسیار بر آید بیمار در
حال بهوش آید یا صرع سبک گردد معده اگر سنگین و آلوده بود صرع قوی آید و مدت نوبت وی دراز بود و اگر
سبک و پاک بود صرع آهسته بود و نوبت وی کوتاه ناگواریدن غذا و نفخ و قراقر و آروغ ناخوش و ضعف معده
بر آن گواهی دهد گاه بود که صرع در وقت خلو معده و سبکی وی آید و خلط تباه فم معده را خالی یابد و او را بگزد
و در وی اثر کند وقتی که غذای موافق خورده شود و مقدار وی معتدل بود صرع زایل گردد و ماده فاسده اگر صفراوی
بود حرارت و تشنگی و سوزش فم معده قوی بود و اگر سوداوی بود وسواس و فکر و شهوت غذا و آروغ ترش بسیار
گاهی که بیمار زیاده از مقدار معتدل خورده بود ترشاهنای وی پدید آید چون طعام هضم شود درد زایل گردد
پس اگر درد باقی بود سبب آن یبوست طبیعت بود گاهی که طبع اجابت کند درد مندفع شود علامت صرع
مراقی نزدیک بود پاین پیش از نوبت یا در وقت صرع قی فرمودن و پر مرغ با روغن سوسن چرب کرده بحلق بیمار فرو
بردن و حرکت دادن تا قی کند و معده با ایارج فیقرا و شراب افسنتین پاک کردن و با مصطکی و گلشکر و جوارش
معتدل و شراب پودینه و مانند آن قوت دادن و غذاهای پسندیده و زود گوار تناول نمودن و از تخمه و دخان
پرهیز کردن و ضمادهای قوی بر معده نهادن مناسب بود ضمادی که معده را قوت دهد سنبل و گل سرخ
و مصطکی و قشور کندر نرم سوده با شراب انگوری خوشبوی یا با آبی و آب سیب سرشته و گرم کرده بکار دارند
سبب صرع اگر بخاری بود که از تمام اندام بسوی دماغ بر آید رنگ روی بیمار و فربهی و لاغری و نبض و بول و تدبیرهای
گذشته بر آن و ماننده آن گواهی دهد ماده بیماری اگر خون بود قیفال از هر دو دست بیکبار گشادن تا قوت خون
کم شود خاصه در فصل بهار و بعد از چند روز رگ زیر پا زدن و بر قفا حجامت کردن نافع بود تا ماده از دماغ
باز گردد خاصه که دماغ ضعیف نباشد و بیرون کردن خون سبب فزونی سردی دماغ نگردد بعد از یکهفته
بار دیگر فصد کردن و هفته آسایش دادن پس اسهال فرمودن و در مسهل قنطوریون و شحم حنظل و خربق سیاه
بکار داشتن مفید بود پس از دارو اگر حاجت بود صافن زدن یا بر ساق و سر و میان شانه حجامت کردن سودمند
بود در تن اگر ماده بسیار بود بعد از هر استفراغ طبیب بیمار را آسایش فرماید و معده و دل و دماغ را قوت
دهد و بخار از دماغ باز دارد پس استفراغ دیگر بکند تا بدن از ماده فرونشاند پاک گردد بعد از آن غرغره و عطوسات
بکار دارد شلثیا با آب مرزنگوش گداختن و قطور ساختن در این باب صواب بود و اگر بلغم بود پیش از روز نوبت
و در حال الصرع قی کردن نافع بود قی در جمیع انواع صرع سودمند بود و بیمار در حال از وی راحت یابد بسیار
قی کردن در صرع دماغی زیان دارد استفراغ بحب ایارج و اسطخیقون سود دارد صفت حب ایارج
که در این باب صواب بود ایارج فیقرا یکدرم افتیمون نیم درم شحم حنظل و قنطوریون باریک و مقل از هر یک
دو دانگ ملح نفطی دانگی کوفته و بیخته حب سازد و در هفته یکبار بدهند ایارج روفس در اینجا مفید بود

درعلاج

[illegible] بود تخم حنظل دو دانك با يكشربت مثروديطوس مرشته
دادن مناسب بود با مداد يكمثقال معجون ماقرقرحا صفت آن عاقرقرحا كوفته و بيخته با دو وزن آن انكبين
سرشته بكار دارند اكر با مداد و شبانكاه نيم درم ايارج هرمس دهند سخت نيكو بود دانق وها كه مزاج بيمار
مكرد لند بتدريج بكار بايد داشت چنانكه بازخست از مثروديطوس يكدانك بليد داد و بار دويم دو دانك و بار
سيم نيم مثقال ولين شربت تمام بود و معجونهاى ديكر برين قياس بود غذاهاى غليظ و كوشت جانوران
بزرك زيان دارد و اكر سودا بود حب ايارج كه در صرع بلغمى ياد كرده شد سودمند بود شربت و مسهل و معجون و غذا
و شراب كه در باب ماليخوليا كذشت در اين باب صواب بود افتيمون و ثماذريطوس از هر يك نيم درم با دو دانك تخم
حنظل سرشته دادن نافع بود هر روز يكمثقال از ترياق ثمانيه يا معجون نجاح براى تبديل مزاج دادن مناسب بود
ترياق اربعه يكمثقال خاصه در تير ماه و زمستان با سكنجبين عنصلى يا مطبوخ ذوفا موافق بود و اكر صفرا بود انچه
در تدبير ماليخوليا و سرسام كرم و ديوانكى ياد كرده شد درين باب مناسب بود ام الصبيان نوعى از صرع بود بعضى
صرع صفراوى بود بدين سبب سردى و ترى و آبزن و شير زنان بر سر دوشيدن مفيد بود اكر مصروع كودك
تدبير دايه نيكو بود زهر صرعى كه كودك را بديد آيد ام الصبيان بود در اين باب اعتماد بر علامت ماده كردن و دايه را
علاج مناسب فرمودن و تا بستان در خانه خنك با سرداب خوش هوا نشاندن و زمستان در خانه معتدل و از
جماع منع كردن تا شير او تباه نكردد و كودك را از كرما و سرماى سخت و از ناكواريدن غذا و از شنيدن آواز بلند و آواز
طبل و مانند آن نكاه داشتن تا بر وى غلبه نكند و ماده در حركت نيايد سبب صرع اكر بخار جكر بود نشان
وى از جكر طلب نمودن اكر حرارت ظاهر بود تدبير تسكين آن نمودن و استفراغ بماء الجبن و آب لبلاب و فلوس
خيار چنبر و خرماى هند و شيرخشت و مانند آن فرمودن اكر خون غالب بود باسليق زدن و اكر برودت ظاهر بود
تعديل مزاج بماء الاصول كردن و اكر بخار سپرز بود بعلاج وى مشغول شدن و اكر بخار رحم بود احتباس طمث و منى
بر آن كواهى دهند و بدين زهار وبن دان و كرده و پشت درد و كرانى بود تدبير ادرار حيض كردن بادويه كه در باب
احتباس طمث ياد كرده آيد و اكر بخار عضو دور بود چون انكشت دست و پا و مانند آن بيمار احساس كند كه چيزى نا
با دسر دا از موضع معتاد تا آنكه بجانب دماغ بر آيد اين هنكام پيش از نوبت بالاى موضع ماده را سخت بستن تا وقت
نوبت بكذرد و صرع سبك كردد پس عضو در آب كرم نهاده بند آن كشادن و موضع را بخرقه درشت ماليدن تا سرخ كردد
و محجم بر جاى جراحت نهادن و مدتى ريش را تازه داشتن تا ماده بسيار از وى بپالايد دارو ئى كه عضو را تيز
كند فلفل و خردل و فرفيون از هر يك يكدرم كوفته و با عسل بلاذر سرشته بايد نهاد و اكر حدت حس دماغ بود شراب
خشخاش و غذاهاى لزج چون كله و پاچه بره و كوشت كوساله و ماهى تازه با تخم كوك و تخم خشخاش دادن نافع بود
در حال صرع بيمار اكر زبان خايد پنبه كرد ساختن و در رشته بسيار بر وى پيچيدن و در وقت نوبت در دهان وى نهادن
تا زبان را آفت نرسد حلتيت و جاوشير نرم سوده با سكنجبين سرشتن در حلق چكانيدن و كندش و حرف سپيد
و شحم حنظل و قثاء الحمار و فلفل و شونيز و زنجبيل و فرفيون و جندبيدستر از اين ادويه انچه موجود بود كوفته
و بيخته و با يكديكر آميخته در بينى دميدن سود دارد بوييدن سداب در وقت نوبت و پيش از وى مفيد بود عود
قرانيا پيش بينى بود كردن سودمند بود اكر از وى بسايند و در بينى دمند صواب بود شليثا با آب مرزنكوش در بينى
چكانيدن نافع بود بيمار را بر شكل طبيعى نشاندن و دارو ها چون ارزن و نمك كرم كرده بر سر وى نهند اكر زود
بهوش آيد علاج پذيرد پس از تنقيه و پيش از غذا برفق رياضت كردن و قبل از انكه ماده شود آسودن سود دارد
پس از غذا رياضت معتدله مفيد بود وقت رياضت حركت دادن سر را و پيچش زيان دارد ماليدن از جانب سينه
و پشت و بسوى قدم فرود آمدن سود دارد طريق ماليدن آن بود كه آهسته آغاز كنند و بتدريج قوى سازند تا بدن
سرخ كردد پس كام چند برود تا بقيه ماده تحليل پذيرد بعد از تدابير مذكوره اكر سر را داغ يا شانه كنند روا بود كرما
رفتن و غرغره كردن با ايارج فيقرا و صعتر و آبكامه و مانند آن پس از استفراغ و امالة ماده سخت نافع بود با مداد

ام الصبيان

شربتها که رطوبت لطیف کند و معده پاک گرداند و [illegible]
عود و معجون النجاح و معجون جافرقرها که یاد کرده شد و سکنجبین بزوری که بدو وی صعتر و تخم بادیان و انیسون و زوفا بود
سود دارد بهار و در زمستان سکنجبین بزوری و عنصلی با آب گرم و در تابستان با آب سرد مناسب بود صفت سکنجبین عنصلی
پیاز عنصل که او را اسقیل گویند پاره کنند و در آب و سرکه بجوشانند و بپالایند و با انگبین بیامیزند و بقوام آورند و اگر
سکنجبین از سرکه عنصل سازند روا بود معجونی که خداوند صرع بلغمی و دیگر را سود دارد دسیالیوس و حب الغار از هر یک
سه مثقال زراوند گرد و اصل فاوانیا از هر یک دو مثقال جند بیدستر و اسقیل مشوی از هر یک یکمثقال و بیخته و با انگبین
سرشته با مدار از یکدرم تا دو درم با سکنجبین عنصلی تناول نمایند از هوای تر بهوای خشک رفتن مناسب بود مغز ساق
گاو با روغن که آخته بر صدغ و سینه و گردن مالند نیکو بود عود فاوانیا بر بازو بستن سود دارد خاصیت این عود هنگام
تری بود و بروم ظاهر تر صفت تریاق اربعه در صرع و بادهای غلیظ که در معده و امعا بود و درد مفاصل و خفقان
و بیماریهائی که از سردی بود سود دارد زراوند طویل و جنطیانا و حب الغار و مر از هر یک جزوی کوفته و بیخته و با انگبین
مصفی سرشته شربت یکمثقال بود صفت تریاق ثمانیه پوست بیخ کبر و حب الغار و زراوند طویل و ریوند چینی
و مر مکی و جنطیانای رومی و قسط مر و عروق الصفر کوفته و بیخته و با انگبین صاف سرشته شربت یکمثقال بود
حب اصطمخیقون که در اینجا بکار آید ایارج فیقرا و تربد سفید از هر یک ده درم پوست هلیله زرد و افتیمون
و غاریقون و بسفایج و نمک هندی و شحم حنظل و سقمونیا از هر یک دو درم انیسون در آب بجوشانند و شش درم مقل
در آب وی حل سازند و داروها کوفته و بیخته و بدان سرشته حب سازند هر یک مقدار فلفلی و در سایه خشک
کنند شربت دو درم و نیم بود نسخه دیگر پوست هلیله کابلی شش درم پوست آمله و افسنتین رومی و غاریقون
و سقمونیا از هر یک سه درم اسارون و انیسون و تخم کرفس از هر یک دو درم تربد سفید هفت درم افتیمون پنج درم
ایارج فیقرا ده درم چهار درم فانیذ بقوام عسل آورده داروها کوفته و بیخته و با وی سرشته بطریق اول حب سازند
شربت دو مثقال بود حب قوقا که در این باب صواب بود ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل سه درم و بوره نمک
سقمونیا دو درم و نیم اسطوخودوس و تربد سفید از هر یک پنج درم کوفته و بیخته و با آب کرفس بخته سرشته حب
سازند این جمله ده شربت معتدل بود نسخه دیگر شحم حنظل و مصطکی و صبر و سقمونیا و عصاره افسنتین
اگر عصاره موجود نباشد افسنتین کوفته و بیخته با آب کرفس سرشته شربت از یکدرم تا یکمثقال بود اگر یکدرم
از این حب با یکمثقال بود اگر یکدرم ایارج فیقرا تناول نمایند بغایت نافع بود و دماغ را از ماده ردیه پاک کند
انیسون و کوباودار چینی سود دارد چه ماده از دماغ فرود آورد و باد را بیرون برد پودینه و شبت و سداب
و کشنیز در غذا مفید بود آنچه بدست نگاه کردن در چیزهای گردان و از جای بلند و در برف و آفتاب و جماع و با ران
بسیار و شراب و غسل کردن با آب و آب سرد و غذاهای سنگین و گوشت جانوران بزرگ و شلغم و کرنب
و گندنا و ترب و سیر و باقلا و پیاز و عدس و جمله ترها و چیزهای تیز و بخارناک و چون فلفل و خردل و میوههای تر
و شیر جانوران و آنچه از شیر سازند و شیرینیهای قوی و غذاهای چرب و بوی گوگرد و سوخته و قیر و قطران
و کندر و خواب روز خاصه بر امتلا و بخواب نی نبیذ و بخور شاخ گوزن و عرق گی و بسیار خوردن گوشت بز و غم
و خوف و غضب زیان دارد و چغندر بخته با ابکامه و روغن زیت پیش از غذا خوردن بجهت تلیین طبیعت
سود دارد دوائی که نافع بود در جنون ماء الجند قوقا خداوند جنون آب جند قوقا با آب بیاشامد شفا
یابد مرارة الثعلب زهره روباه خداوند جنون وی زایل کرد جمر الدیک خداوند جنون بر خود بیاویزد
شفا یابد و صرع را نیکو بود دیوانگی چهار گونه بود یکی را بلغت یونانیان مانیا گویند خداوند این علت
همیشه قصد مردم کند و نظر و خوی وی بنظر و خوی ددان ماند و آنچه باید بدرد و بشکند در مکه مشرفه جوانی
بدین مرض گرفتار بود کسی که پیش وی می آمد که با خود آلت حرب داشت با وی ملایمت می نمود تا آلت از وی
میربود پس حمله بر مردم میکرد و هر که متوجه وی میشد او را میزد و میخندید گاهی که شربت نزد وی میبردند

دوائی که نافع جنون بود

میکر

بکفشبیاله بمر [illegible] ... قل میساخت و پیاله بر دیوار یا بر سر اهل دار میزد

دویم خواندند و این نوعی از مانیا بود لیکن بیمار کاه بدخوی وکاه مهربان و چاپلوس بود همچون سکان ماده یا بینا

صفرای سوخته یا بخار سوداوی سوخته بود که در دماغ کرد آمده باشد و مادّهٔ مالیخولیا خون سوداوی یا بلغم سوداوی

یا بسیاری سودای طبیعی بود سیم را صبار را نامند این بیماری از پس سرسام کرم و تبهای محرقه بدید آید سبب وی

یبوست طبیعت بود که بجهة وی حرارت تب بخار صفرای سوخته بر دماغ برآید و تب ضعیف کردد چنانکه کمان

بردند که تب زایل شده چهارم را قطرب کویند و این نوعی از مالیخولیا بود خداوند این علّت مانند قطرب در یکجا

قرار نتواند کرفت بدین سبب این مرض را قطرب نام نهاده اند و آن جانوری بود مانند پشّه که بالای آب پیوسته

بسرعت حرکت کند و حرکت وی بی ترتیب و بی نظام بود کاه حرکت مستدیر از وی در وجود آید و کاه بجانب

چپ حرکت کند و کاه بجانب راست وکاه بجانب قدام وکاه بجانب خلف فرق میان سرسام و مانیا آن بود که خداوند

سرسام با تب مطبقه بود و چشم وی سرخ و رکهای چشم برخواسته باشد و چشم خداوند مانیا فرو رفته بود و تن وی

لاغر و پوست روی و پیشانی وی خشک و درشت بود و نبض بسبب خشکی صلب و صغیر بود قاروره کاه سرخ

وکاه مایل بسرخی بود و قوام وی دقیق بیمار در مانیا هذیان بسیار کوید مادّهٔ بیماری اکر صفراوی سوخته بود خداوند

علّت بسیار تندخو و جهنده و با حرکت بود لیکن بجهت لطافت مادّه زود فرود آید و اکر سودای سوخته بود خداوند

کوفت با وقار متکبّر بود کاهی که بغضب رود یا در حرکت آید بسبب کثافت مادّه از آن دیر باز کردد دزمکهٔ مشرّفه

جوانی را مانیا بدید آمد و مادّهٔ بیماری سودای محترقه بود کاهی که غضب بروی مستولی میشد یا چیزی بدست

میکرفت قریب ده ساعت بر آنحالت میماند شبی پای بر دست کرفته بود و یکسر بمیداد تا روز بروی دست داشت

بعد از آن بیکی از برادران خود بخشید حال خداوند داء الکلب بجهة آنکه مادّهٔ علّت با خون آمیخته بود میان این

و آن بود صاحب صبار سخت شوریده و بیقرار بود و هذیان بسیار کوید و دلیل وی بجهة توجّه مادّه و حرارت بدماغ

مانند آب صاف و سفید و رقیق بود کاه بود که بول وی باز کیرد و دست در دهان کند و از بیعقلی نداند که چه میشود

وکاه بود که اورا نافض بدید آید خداوند قطرب از مردم کریزان بود و پناه بکورستان برد تا مردم را نه بیند اکر کسی

منظور او کردد از وی فرار نماید و اکر از جهة مقابل دیکری بیند از وی نیز بکریزد و پیوسته ترش روی و غمناک بود

و پای وی بسبب بسیار کشتن بشب بسنک و مانند آن آمدن بادریش و جراحت بود از وی اجتناب باید کرد اکر کسی

بدست وی کرفتار کردد خلاص شدن دشوار بود اکر خون غالب بود فصد نیکو بود تدبیر تر طیب مزاج بغایت

مناسب بود مادّه اکر دموی یا صفراوی بود از رک زدن استفراغ بمطبوخ هلیله سودمند بود و اکر سوداوی

بود بمطبوخ افتیمون کبیر یاد کرده شد صفت مطبوخ هلیله بسفایج نیم کوفته و سناء مکّی از هر یک پنج درم

پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی افسنتین رومی و افتیمون و تربد سفید نیم کوفته از هر یک چهار درم

خرمای هندی و فلوس خیار چنبر از هر یک بیست درم ترنجبین پنجاه درم آلوی سیاه سی عدد داروها در آب

بجوشانند و بپالایند اکر حاجت بود نیم درم محموده در وی حل کرده بیاشامند طبیب باید که نظر بیمار در زیاده

و نقصان این مطبوخ تصرّف کند کاه بود که بنفشه و نیلوفر و عنّاب زیاده کند وکاه بود که بجهة رعایت معده

مصطکی و انیسون بیفزاید بامداد بجهة ترطیب مقدار چهل درم کشکاب با بیست درم شراب خشخاش با سه درم

روغن بادام فرماید صفت شراب خشخاش که در این باب مناسب بود آب بنفشه و آب نیلوفر و آب کدو از هر یک

نیم من تخم خشخاش سفید کوفته صد درم در آبها تر کرده سه روز بکار دارند بعد از آن بمالند و بپالایند و با یکمن شکر

بقوام آورند پس از خوردن این شربت کرمابه و آب دن و روغن کدو و بنفشه مالیدن و غذای سبک و کوارنده

دادن و از پس کرمابه آسایش فرمودن صواب بود بیمار از کشکاب اکر اجتناب نماید از این شراب با آب انار شیرین دادن

روا بود اکر دماغ خشک بود با شراب آلو مناسب بود بلغمی و تری هر دو بظهور آید بر دماغ اکر فضلهٔ خونی بود

رک زیر زبان یا پیشانی یا بینی زدن سود دارد و اکر سوداوی بود یکدرم شحم حنظل و یکدرم حجر ارمنی مغسول با یکدرم

لاجورد مغسول و چهار دانگ غاریقون سیاه و دو درم [illegible] باید [illegible] ساخته [illegible] سفید
بود اگر مادّه صفراوی سوخته بود حب شبیار بدین نسخه دادن صواب بود ایارج فیقرا و پوست هلیله زرد و افیمون
از هر یک جزوی سقمونیا جزوی شربت یک مثقال شبیار مقدار حاجت بکار داشتن تا خشکی زیاده نکند و منفعت
بظهور آید پس از استفراغ نطول بسیار بکار داشتن سودمند بود صفت آن بنفشه و نیلوفر و گل خطمی و شاهسفرم
و کشک جو و برگ بید و گل سرخ و برگ کوک و بابونه و برگ عنب الثعلب از هر یک مشتی در آب بجوشانند و کرها بر رقبه
و سر بخار وی داشته پس از آنکه نیم گرم شود بکار دارند آب کله و پاچه بره بر سر ریختن سودمند بود شیر دختر بر سر دوشیدن
و مسکه مالیدن مفید بود اگر خواب نیاید نطول از پوست خشخاش و بابونه ساختن نافع بود غذا از کوک و تخم وی
باندک دارچینی درین باب صواب بود ران و ساق بیمار پیوسته بستن و مالیدن و پای در آب گرم نهادن و شستن نیکو
بود اگر در آب بابونه پخته باشند سخت مناسب بود مغز کدو که در بنفشه پرورده باشند از وی روغن بگیرند
و در بینی چکانیدن و در ناف و مقعد و کف پا مالیدن سود دارد روغن مغز کدو با شیر زن یا سفیدهٔ تخم مرغ بر سر نهادن
و در بینی چکانیدن مفید بود شراب سفید رقیق تب بیفزاید و خواب آورد اگر کسی را برنجاند و خواهد که خود را هلاک
کند وی را بسته داشتن مناسب بود اگر ما تدقس چیزی سازند و او را در وی کنند و بیاویزند مفید بود داروها که او را
دیوانه کند و غذاها که سده آورد زیان دارد تدبیر خداوند قطرب بدین ترتیب فرمودن و از وی خون بسیار کم کردن
تا بحد غشی رسد چه خون وی سخت بود و در ازدیاد رطوبت مبالغه نمودن و استفراغ بماء الجبن و ایارج ارکاغانیس
و غیر آن فرمودن پس بجهت تقویت قلب تریاق فاروق دادن و مبالغه در تدبیر خواب کردن و منوم چون افیون و غیر آن
بقدر حاجت دادن صواب بود اگر مدتی علاج کرده شود و فایده بظهور نیاید بر سر و روی بیمار زدن بر میان سر داغ
نهادن نافع بود بار دیگر اگر شوریده گردد دیگر بار سخت مناسب بود دواهایی که سکته را نافع بود اطفال الطیب دخان
وی خداوند سکته را بهوش آورد کبریت مقدار عدس با آب مرزنجوش با آب بیخ سلق یا روغن بادام تلخ سعوط سازند
سکته در ساعت بکشاید غالیه بوئیدن در مسکوت انتعاش پدید آید حمام کبوتر اهلی در خانه که باشد اهل آنجا نه
از سکته در امان باشند شحم حنظل در سکته نافع بود سکته بیماری بود که تمام قوی و حواس را باطل سازد و جز حرکت
حجاب محسوس نگردد در این علت بیمار به پشت باز افتد و روی وی برآمده باشد و روی او به تیرگی و سیاهی مایل بود گاه
بود که میل بسرخی کند سبب حرکت عضلها در سکته و تعب و دشواری دم زدن بود بر طبیعت و مجاهدهٔ قوت
سبب کلی در این علت سده بود که بیکبار عارض شود دماغ را و راه قوت حس و حرکت را مسدود سازد چنانکه ابر
پیش آفتاب حایل شود و بر زمین سایه افکند و تابش آفتاب و منفعت وی از زمین باز دارد سدهٔ که در منفذهای
دماغ پدید آید راه فرود آمدن قوتها از دماغ بسوی اعضا بسته گردد و منفعت حس و حرکت از تمام بدن باز ماند
سبب سدهٔ امتلای دماغ و منافذ و تجاویف وی بود از مادّهٔ بارده که با غلظ و لزوجت بود با انضمام تجاویف
و منافذ وی سبب سده و امتلای ورم دماغ و تمدد وی بود بسبب کثرت مادّه یا بسیاری و غلیظی وی که در کنارها
و منفذهای دماغ گرد آمده باشد و سدهٔ راه قوت حس و حرکت کرده سبب سده که از فراهم آمدن منافذ بود مفرط بود
که بدماغ رسد و اجزای وی بدان سبب بهم باز آید یا الم و زخم قوی بود که بسر آید و اثر آن بدماغ رسد و منفذهای
آن منقبض گردد جالینوس گوید سکته علتی بود که بیکبار تولد کند سبب وی نیز چیزی تواند بود که بیکبار بدید آید
و سوء مزاج گرم یا سرد بتدریج حاصل گردد پس ممکن نباشد که سبب سده سوء مزاج بود زعم جالینوس فاسد بود
چه ممکن بود که برد بتدریج در دماغ اثر کند و باندازهٔ آن اجزای دماغ بهم باز آید و حد بپذیرد و بیهوش گردد تا آنکه برد
در مزاج دماغ غالب آید و اجزای وی تمام درهم نشیند و ناگاه راه حس و حرکت مسدود گردد مانند تشنج یابس که
مزاج بتدریج خشک گردد و چون خشکی بغایت رسد بیکبار تشنج پدید آید سبب اگر قوی بود امید گشادن نباشد
و اگر ضعیف بود دشوار گشاید گاه بود که سکته بفالج یا لقوه بگشاید و اگر یبوست طبیعت بود حقنه کردن و شیاف
نهادن و مسهل قوی دادن مناسب بود و اگر غلبهٔ خون بود که عروق و شرائین تن و تجاویف دماغ را پر کند و راه

برآمدن

[illegible] و راه نفس و رسیدن آن با عضا بسته کردد و حرکت
شریانها و دم زدن باطل شود و تمام اندام برودت پذیرد و در قاروره اثر امتلای خون بظهور آید رگ زدن خاصه
در بهار سودمند بود این را بعضی خناق قلب گویند گاه بود که مادهٔ فالج منتشر گردد و بجانب دماغ بر آید و سکته
بظهور رسد کسی را که فصد بسیار حاجت بود و از آن راحت یابد تاخیر آن زیان دارد چه بسبب آن سکته یا فالج تولد
کند گاه بود که خداوند صرع بارد و دوار پیش از تنقیه داروها و غذاهای گرم بکار دارند بدان سبب ماده در حرکت
آید و متوجه دماغ شود و سکته پدید آید خداوند مزاج گرم و خشک اگر بدین علت گرفتار شود بسیار بد بود
چه سبب تا قوی نباشد علتی که مخالف مزاج بود تولد نکند گاه بود که دم زدن بیمار بجهت قلت حاجت و حرارت
محسوس نگردد و فرق میان موت و حیات وی نتوان کرد و با وجود این علاج پذیر بود چه ماده سخت غلیظ نباشد
بدین سبب اگر حال بیمار معلوم نبود وی را زود دفن نکنند و هفتاد و دو ساعت نگاه دارند چه در این مدت یکی از
دوام مذکور مبین و متحقق گردد گاه بود که دوار و طنین و کسلانی و تاریکی چشم و اختلاج اعضا و گرانی سر و سودن
دندان در خواب و امتلای رگها گردن پدید آید و دست و پا سرد گردد و دلیل زنگاری با مایل بسیاهی و سوء
وی خالی بود نشان تولد سکته بود کسی را که ناگاه صداع بارد تولد کند منجر بدین علت بود اگر دم زدن تا آخر بود
و با وی بتکرم نباشد که ماده را بگدازد و تحلیل میدهد ساز بیمار در یکهفته هلاک شود گاه بود که سبب سکته
ورم دماغ بود نشان صعوبت و سهولت آن دشواری و آسانی دم زدن بود فرق میان سکته و وجع و صداعی که بتب
گرم زایل گردد آن بود که پیش از سکته وجعی نشان ورم پدید آید و پیش از سکته صداعی سر ظهور کند گویند این علت
علامت عجز قوت و شدت سبب بود گاهی که بیمار با آسانی نتواند زد و کف و خرخر ظاهر نگردد و چون آب در حلق
وی چکانند در وقت فرو بردن از بینی بر آید نشان قوت موت بود فرق میان سکته و سبات آن بود که دم زدن
خداوند سکته دشوار و بیشتر با خرخر بود و سکته بیکبار پدید آید و مقدمات وی چون دوار و طنین و غیر آن از
پیش گذشته باشد و سبات بتدریج تولد کند و دم زدن آسان بود سکته و وجعی با تب بود و سکته خونی و بلغمی با
علامتهای خون و بلغم و تدبیر سابق بر هریک گواهی دهد اگر اختلاج بسیار عارض تمام اندام گردد و سکته تولد کند
بیمار زود هلاک شود اگر سکته مشتبه بموت گردد چشم بیمار باز کنند اگر مردمک پیدا بود در سکته باشد و اگر نه
مرده باشد سبب سکته اگر غلبهٔ خون بود و امید نجات قیفال و رگ گردن زدن و خون بسیار بیرون کردن
و محجمه بر ساق نهادن و حقنه کردن و بعد از زوال سکته تدبیر لطیف فرمودن و بجلاب و کشکاب اقتصار نمودن
و بتدریج بگوشت طیهوج و تذرو و دراج و مرغ خانگی آمدن صواب بود و اگر بلغم بود و خون با وی آمیخته و علامت
هر دو ظاهر بود رگ زدن پس حقنه و شیافی که بدو جاوشیر و سکبینج و مقل ازرق و اشق و زهره گاو
و شحم حنظل بود فرمودن و بر سر با روغن گل چرب کردن با ایارج فیقرا آلوده بحلق بیمار فرو بردن تا بر آمدن
رطوبت کند و علت خفت پذیرد و اگر بلغم غلیظ لزج بود و امید شفا نخست استفراغ بحقنه تیز کردن اگر بیمار
غذای غلیظ لزج بسیار خورده باشد وی را بطریق مذکور قی فرمودن صواب بود لکن قی نباید قوتی که بدو رسد
و توقعی که پدید آید بجهت آنکه دماغ را گرم کند سودمند آرد روغن که بر سر بدان چرب کنند اگر روغن سوسن بود
نیکوتر بود پس مهرهای گردن و پشت با روغن فرفیون و روغن اسقیل و مانند آن مالیدن نافع بود پس گرم کردن
دماغ سود منجر بود طریق وی آن بود که تختهٔ آهن سرخ سازند و بر سر بیمار دارند تا موی که روی بسوزد خردل و جند
بید ستر نرم سوده و با سرکه گرم کرده پس از ستردن موی بر سر طلا کردن مفید بود و حب و قرنفل و بسباسه و جوز
بوا و قاقله کوفته و گرم کرده و در خرقه بسته و بر سر نهادن نیکو بود پس سعوطی که ماده را لطیف کند و سده
بگشاید بکار داشتن مناسب بود تریاق فاروق و مثرودیطوس با ماء العسل موافق بود مسهل اگر ممکن بود حب
فرفیون بغایت نیکو بود بعد از استفراغ در آب گوگرد نشستن و بگرمابه رفتن سودمند بود حقنه تیز که
در اینجا بکار آید شحم حنظل و قنطوریون باریک و نانخواه و شبت و حلبه و سداب و انگدان از هریک مثقی

حب بادروان تا مدام لیستین و انسنر و مالیدن
و سرکه با روغن گل بر سر نهادن

سکنبیج دو درم بورهٔ ارمنی هفت درم روغن [illegible] انکبین [illegible]
بجوشانند تا بنصف باز آید بپالایند و روغن و انکبین و بوره و نطرون کاو با وی بیامیزند و بکار برند حقنه دیگر شحم حنظل
و بخور مریم و قنطوریون باریك و عرطینثا و خربق سیاه از هریك مشتی در یکمن و نیم آب بجوشانند تا به نیم من آب باز آید
بپالایند و چهل و پنج مثقال از وی بکار دارند اگر زود بیرون آید و رطوبت نیاورد دیگر بدان عمل نمایند تا رطوبت بسیار فرود
آورد روغن فرفیون که درین باب صواب بود آب سداب یکمن روغن سوسن ده استار با آن بیامیزند و با آتش بجوشانند تا روغن
نماند بعد از آن قسط و عاقرقرحا و جندبیدستر از هریك سه درم جاوشیر و بیرزد و فرفیون از هریك یکمثقال نرم
کوفته با روغن که هنوز گرم باشد بیامیزند و بمالند اگر سه درم روغن بلسان اضافه کنند سخت نیکو بود و اگر موجود نباشد
روغن تب اگرچه ضعیف بود و بدل آن کنند و گرم کرده بکار دارند روغن قسط که درین باب بکار آید وج و اذخر و [illegible]
از هریك ده درم قسط سی درم سنبل دو درم در یکمن و نیم آب بجوشانند بعد از آن بپالایند و ده استار روغن زیت با وی
بیامیزند و بجوشانند تا روغن بماند با دیگر بپالایند و سه استار جندبیدستر و یکمثقال فرفیون نرم سوده بر وی
بیفزایند و بکار دارند صفت روغن اسقیل چهار درم پیاز عنصل تر با یکمن روغن زیت بجوشانند تا مهرا شود اگر
قوی تر خواهند خردل و جندبیدستر و قسط و فرفیون و مشك با وی بیامیزند نطولی که بجهت سر و مهرهای پشت
و گردن سازند سکبینج و شبت و مرزنگوش و برگ ترنج و صعتر و اکلیل الملك و بابونه و پودینهٔ بری و سداب و حاشا
از هریك مقدار حاجت بجوشانند و بدان عمل نمایند سعوطی که درین باب سودمند بود زهرهٔ کلنك با آب مرزنگوش
یا سداب سوده بکار دارند جندبیدستر مفید بود صفت حب فرفیون سکبینج و اشق و جاوشیر و مقل و صبر و جند
بیدستر و هزار اسپند از هریك دو درم فرفیون یکدرم شحم حنظل دو درم و نیم کوفته و بیخته حب سازند شربت یکمثقال
بود سجنی که معروف بود بجهت بیمارستان جندبیدستر نیم درم شحم حنظل دانگی و نیم فرفیون دانگی ایارج فیقرا
یکدرم کوفته و بیخته حب سازند این جمله یکشربت بود بامداد و شبانگاه مقدار یك باقلا حلتیت با شراب حل
کرده خداوند سکته و فالج و لقوه بیاشامند بغایت نافع بود چه تن از مادهٔ بیماری پاك سازد و تب پدید آید و اخلاط
بگدازد پیش از استفراغ سعوط سازد و روغن و نطول زیان دارد و روغنهای قوی سخت بکار داشتن روغن سداب
ساده و روغن سوسن که میعه در وی گداخته شود بود دارد اگر این روغنها مفید نباشد روغنهای قوی صواب بود
اگر موم در روغن بگدازند و بمالند روا بود بیمار چون بهوش آید تا بیست و چهارم روز نطول و سعوط و روغن [illegible]
و حقنه که یاد کرده شد مناسب بود غذا نخود آب و مرق گنجشك و کبوتر بچه با نخود و شبت و دار چینی و صعتر نافع
بود نان با انجیر خشك و مویز منقی خوردن موافق بود پس از مدت مذکور هر بامداد روغن بید انجیر با ماء العسل
آشامیدن سودمند بود هفته یکنوبت ایارج فیقرا و ایارج لوغاذیا و ایارج روفس و ایارج جالینوس و مانند آن
و آنچه در باب فالج یاد کرده آید بکار داشتن موجب شفا بود ادویه فالج افتیمون خوردن در فالج مفید بود اشق
محلل بلغم بود در فالجی که میل بجانب پشت کند سودمند بود اسارون در مرضهای بارد که عارض عصب شود بغایت
نافع بود دهن الیاسمین در مرض عصب که از برودت بود مفید بود دهن حبة الخضرا مالیدن در فالج سودمند بود
یاسمین خوردن و مالیدن مفید بود دهن قشر الاترج خوردن و مالیدن در فالج و جمیع مرضهای بلغمی موافق بود
دهن بزر الکرفس روغن تخم کرفس بستانی مفتح سده بود و برای درد پشت و جملهٔ ابتدای فالج نافع بود و مقدار شربت
از وی سه درم بود دهن البلسان با اندك عنبر و مشك حل کنند و بر مهرهای پشت خداوند فالج مالند مفید بود
دهن نوی المشمش گرم و محلل بود خداوند فالج بر عضو مفلوج مالد نافع بود دهن الاجر خوردن و مالیدن خداوند
فالج را بغایت مفید بود دهن الزیبق خداوند فالج بر خود مالد سخت نافع بود ماء الحمص آب نخود سیاه خوردن
در فالج و جمیع امراض بارده سودمند بود عنبر خداوند فالج را مفید بود جاوشیر در جمیع انواع فالج نافع بود
خوردن و مالیدن با آب یا روغن بزر التفاح خوردن در فالجی که از استرخا تولد کرده باشد مفید بود نفط الاسود مالیدن
مفید بود در فالجی که حس و حرکت عضو باطل شده باشد ماء المطر خوردن خداوند درد عصب را مناسب بود

ذکر ادویهٔ فالج

[illegible]

مسک خندیه [illegible] ستودن [illegible] بود لیکن بعضی طبیبان که در فالج و خدر [illegible] شد بیامیزند بغایت
سودمند بود و دماغ از بلغم پاک کند عاقرقرحا بسایند و بزیت بریان کنند و بر خداوند فالج مالند سودمند بود کندش
خداوند فالج ببساید و در خرقه بندند و بپوستن بوی مفید بود فلفل سیاه بسایند و بزیت بریان کنند و بر مفلوج
مالند شفا یابد و در علت عصب که تولد وی از برودت بود بی مثل بود ماء البحر استحمام بوی نافع بود در جمیع
امراض بارده و مزمنه و آلام عصب خاصه که آب گرم باشد و او را برهز نکند عود خوردن مقوی عصب بود و او را
چرب و نرم سازد و در وی لزجت لطیفه پدید آورد که معین بود بر جودت حرکت دهن البابونج مقوی اعصاب بود
زیت الانفاق موافق عصب بود و اجاو لیمو در فالج و استرخاء عصب نافع بود غذا خداوند صرع و فالج و رعشه
و سکته و کزاز و تشنج و جمیع امراض بارده نان گندم بود و گوشت مرغ فربه که جوان بود و تخم مرغ نیم برشت و کبوتر بچه و گوشت
آهو که بریان کنند و انجیر خشک و حب الصنوبر و آب نخود سیاه و روغن گاو و گوسفند ماء العسل در این باب بغایت مفید
بود عسل کف گرفته با آب بیاشامند بغایت نافع بود طیب و افاویه و مشک و عنبر و عود و قرنفل و قرفه و دارچینی و بل
بود فالج در لغت حالتی بود که در نیمه چیزی پدید آید و در صناعت عبارت از استرخای مطلق بود گاه بود که نیمه بدن
از سر تا پای مفلوج گردد و گاه تمام بدن غیر از سر و روی و گردن گاه بود که یک انگشت بیکار شود و باقی اندام بسلامت
بود اگر تمام بدن استرخا پذیرد بیماری سکته بود نه فالج سبب این علت یکی آن بود که قوت روح حساسه و محرکه در عصبها
و عضلها که آلت وی بود بجهت سده گذر نتواند کرد و دیگری آنکه بعض اعضا بسبب تباهی مزاج فرمان نبرد و قوت نبرد
پذیرد و قوتها را قبول نکند سبب تباهی مزاج بیشتر برودت و رطوبت بود چه مزاج سرد و تر بود قوت روح باز دارد
بجهت آنکه سردی ضد مزاج روح بود و جوهر وی را کثیف سازد و تری آلت روح را آلوده کند و لیفهای عصبها بر هم
نشاند و روح را غلیظ و تیره گرداند و فرود آمدن قوتها بسوی عضلها و عصبها باز دارد و مزاج را مستعد ضد
مزاج روح سازد حرارت قوت حس و حرکت باز ندارد چه حرارت بر مزاج خداوند دق غالب بود و با وجود آن حس
و حرکت وی بحال خود فالجی که سبب وی سوء مزاج ساده بود اکثر در یک عضو بود و علاج وی آسان بود چه روغنها
و ضمادهای گرم زایل گرداند گاه بود که سبب فالج انقطاع عصب بود سبب سده یکی بستن عضو بود چنانکه مسا
عصبها که راه نزول قوت روح بود بسته شود و عضو بی خبر گردد گاهی که بند بگشایند سده زایل شود دوم
رطوبت غلیظ لزج بود که در خلل اعضا در آید و منفذ قوت بجهت آن رطوبت مسدود گردد چنانکه ورم
در عضوی پدید آید و منفذ قوت را بگیرد سیم ضربه بود که عارض اصل عصب گردد و عصب کوفته و منفذ قوت
بسته شود چهارم مهره گردن یا پشت بجانب راست یا چپ میل کند و از جای خود بیرون رود و عصب نخاع
در میان مهره فشرده شود و راه بر قوت بسته گردد چه ثقبه که منفذ عصب بود بر پهلوی مهره بود بر این عصب
بغرض سبب بطلان حس و حرکت و نه بطول دماغ از مقدم تا موخر بدو بخش بود عشا و تجاویف هر بخشی جدا بود و هر دو
مماس یکدیگر نخاع نیز بجهت آنکه از هر دو بخش دماغ رسته مانند دماغ بدو بخش بود اگر چه محسوس نبود از بهر دو فایده
یکی آنکه هر بخشی از دماغ فضله خویش بدان بخش فرستد که از وی رسته دوم آنکه کار دماغ بفرمان آفریدگار همیشه
آن بود که فایده بدن نگاه دارد گاهی که طبیعت قوی بود فضله را از نیمه بدن باز دارد تا ماده بیماری در نیمه دیگر
نباشد و از مرض خالی بود بدین سبب فالج بیشتر در نیمه تن تولد کند از اینجا معلوم گردد که ماده در نیمه دماغ بود
و از آن ماده بعضی به نیمه نخاع فرود آید و فالج در نیمه تن و چشم و رو پدید آید اگر ماده تن تمام فرود آید رو بسلامت بود
و باقی مفلوج گردد گاه بود که در پوست روی خدر پدید آید چه رستن عصب حس پوست روی از نخاع بود و از مهره
گردن بیرون آمده باشد گاه بود که غضب و خوف و غم و لذت و حرکت و رد قوی رطوبت فزونی که در تن بود بگدازد
و با اطراف فرستد اگر عصب سالم بود وجع مفاصل تولد کند و اگر نه فالج گاه بود که حس عضو مفلوج بحال خود بود
و قوت حرکت باطل چه آفت در آلت حرکت بود نه در آلت حس گاه بود که سبب فالج بحران قولنج بود در زمان قدیم مردم
بسیار را قولنج طاری شد و اکثر هلاک شدند هر که از قولنج خلاص یافت بفالج گرفتار شد چه طبیعت ماده

قولنج را که با امعا میفرستاد بجهت غلظ نتوانست که [illegible] آن ماده [illegible] و بسبب
فالج کشت کاه بود که در بیماریهای دیکر بجهت ضعف طبیعت تمام ماده علت تحلیل نپذیرد و باقی ماده را طبیعت
بطریق بحران از مکان خود منتقل سازد بدان سبب فالج بدید آید کاه بود که صرع و اختناق رحم بسبب بحران انتقال
بفالج باز کردد این بیماری بیشتر در زمستان و بهاری و شهرهای جنوبی بدید آید چه امتلا و حرکت ماده در این فصلها
و شهرها بسیار بود کاه بود که نزله موجب فالج کردد فالجی که از میل بهره و کوفت عصب بود اکر سخت قوی بود علاج
پذیر نبود فالجی که از انقطاع عصب بود سخت پوشیده بود خاصه که عصب در آن بود نشان وی آن بود که عضو یکبار
کردد و ضربه و سقطه و مانند آن بر آن کواهی دهد علاج وی را سود ندارد سبب فالج اکر ورم کرم بود درد کشیدن عصب
و تب لازم بود و علاج آسان پذیرد اکر ورم صلب بود پیش از فالج درد بوده باشد و آماس بلمس معلوم کردد و اکر نرم بود
دشوار توان دانست لیکن از تب نرم و خلد و درد خالی نباشد و تدبیر سابق بر آن کواهی دهد و اکر غلظ عصب بود
یا غلبه یبوست بر مزاج وی حرکت انبساطی و انقباضی آن نتوانستی کرد و اکر خون بود امتلای رکها و نبض و رنک رو
و چشم شاهد وی بود و اکر قولنج و صرع و سکته و بیماری مزمن بود مرضهای مذکور پیش از وی بود و اکر سوء مزاج سرد بود
بیماری تدریج بدید آید و از داروهای کرم راحت یابد نبض مفلوج بطی و متفاوت و ضعیف بود کاهی که قوت اندک
بود ضعیف و متواتر و بی نظام بود بول اکثر اوقات سفید بود کاهی که سرخ کردد سبب وی ضعف جکر و عجز وی
از قسمت کردن خون و بهره هر عضو در خور وی دادن یا ضعف رکها بود که از بهر جدا کردن آب از خون بکرده پیوسته
باشد یا ورم یا درد قوی یا ضعیف بودن رکها و ضعف کرده و عجز وی بود از برداشتن حصه خود از خون که با آب
بدو رسد کاه بود که نیمه بدن مفلوج سخت کرم بود و نیمه سرد و نبض دستی مخالف نبض دست دیکر بود کاهی که عضو
مفلوج برنک حالت صحت بود و لاغر و کوچک نکردد نشان امید بود از آغاز بیماری تا چهار روز یا هفت روز اکر مرض
قوی بود تا چهارده روز داروهای قوی زیان دارد آنچه در ابتدا شاید حقنه حاده بود و شربتهای ملطف و منضج
چون ماء الاصول و زوفای خشک و سکنجبین عنصلی و اندک مثرودیطوس با آب بادیان و ایارج فیقرا با اندک
شحم حنظل و غاریقون در این وقت غذای لطیف چون نان کندم با ماء العسل مناسب بود اکر قوت ضعیف بود
کنجشک و دراج و طیهوج و فروج بریان روا بود بر جوع صبر کردن و بجای آب ماء العسل خوردن بغایت نافع بود
شراب در این بیماری بجهت آنکه ماده را با عصاب بفرود آورد و در معده بماند ترش کردد و ترشی عصبها را بد بود زیان
دارد اکر وقت و سن و مزاج و قوت مساعدت نماید رک زدن تا ماده کم شود و خفت حاصل کردد سودمند بود
چه خون مرکب جمیع اخلاط بود ماده اکر بلغمی بود تریاق و مثرودیطوس و شلیثا و سجزنیا و انقردیا با شراب کهن
با ماء العسل پیش از رک زدن بیکساعت نافع بود اکر فصل و عمر و مزاج و قوت مساعد نباشد استفراغ بحب مرفیون
و حب شبطرج و حب مرتن و مانند آن نیکو بود بیمار را بخربق سیاه و تخم ترب و مانند آن قی کردن و بعد از استفراغ
تبدیل مزاج بتریاق و مثرودیطوس و معجونها که یاد کرده آید نمودن اکر تریاق و معجون دیکر نباشد و مقداری با قلی
سکنجبین و جاوشیر با ماء العسل دادن تریاق از یکدرم انکور رسانیدن مفید بود خوردن حلتیت و طلا کردن سخت
سود دارد خاصه که برودت بسیار غالب بود با مداد و شبانکاه ماء العسل دادن سودمند بود بعضی از قدما
بر آنند که مفلوج را یکمثقال ایارج فیقرا و نیم مثقال فلفل با هم سرشته بی عسل دادن تا در معده دیر بماند و اثر بیشتر
بظهور آید و هر شب نیم مثقال فلفل و نیم مثقال جندبیدستر وقت خواب فرمودن و بعضی بر آنند که ایارج فیقرا و جند
بیدستر هر دو برابر با مداد از یکدرم تا پنج درم مناسب بود حسین بر آنست که هفته یکبار استفراغ کردن و هر روز
جوارش بلادر با ایارج هرمس دادن و روغن قسط مالیدن تا مزاج بکردد و عصبها کرم کردد **نسخه** کردد پاک
کردن عصب بهترین داروها بود صبر و شحم حنظل و مقل از هر یک نه درم فرفیون پنج درم کوفته و بیخته حب سازند
و دوازده قیراط تناول نمایند و یکهفته ترک کنند پس هجده قیراط بکار دارند بدین طریق سلوک دارند تا بیست و شش
قیراط رسانند **معجونی** که در خداوند علت حرارت برافروزد و تب تولد کند وج و زنجبیل و عاقرقرحا

علامت آنکه خون [illegible]

علاج

ومقد

وفلفل و شیطرج [illegible] سه درم نسخهٔ دیگر هلیله سیاه و آمله
از هر یك پانزده درم انکرد و مقل و عسل و بلادر از هر یك بیست درم کوفته و بیخته و باده درم روغن جوز
چرب کرده و با انکبین سرشته دو درم خداوند لقوه و فالج و سکته را سود دارد داروئی که خراج بکرد اند حرارت
بسوزد پیش از استفراغ زبان دارد **معجون** دیکر وج و عاقرقرحا و شونیز و قسط و فلفل و دار فلفل و زنجبیل
از هر یك دو درم برك سداب خشك و مرو انکرد و خبطیا ناوزراوند و حب الغار و جند بیدستر و خردل و
شیطرج و عسل بلادر از هر یك پنج درم کوفته و بیخته و با روغن جوز چرب کرده و عسل بلادر با انکبین آمیخته
بسرشند و دو درم تناول نمایند **حب** فرفیون شحم حنظل و سکبینج و غاریقون و مقل و فرفیون از هر یك جزوی
صبر دو جزو کوفته و بیخته مقل در آب کنند تا حل کرده حب سازند شربت دو درم و نیم بود اگر قوت ضعیف بود
یکمثقال **حب** شیطرج صبر بیست درم پوست هلیله زرد ده درم زنجبیل و خردل از هر یك دو درم و نیم
فلفل و دار فلفل از هر یك یکدرم وج و شیطرج و نمك هندی از هر یك دو درم فانید چهار درم کوفته و بیخته
و با آب کنند تا سرشته حب سازند و دو درم و نیم تناول نمایند **نسخهٔ دیگر** سکبینج و مقل و جاوشیر از هر یك
دو دانك وج و شیطرج و خردل و دار فلفل و زنجبیل از هر یك نیم دانك شحم حنظل و غاریقون و سقمونیا از هر یك
دانکی فانید نیم درم کوفته و بیخته و با آب کنند تا سرشته حب سازند این جمله یکشربت بود **حب** سکبینج جاوشیر
و مقل و شحم حنظل و سکبینج و هزار اسفند از هر یك دو دانك صبر نیم درم تربد چهار درم با آب کنند تا یا سداب
حب سازند و جمله را یکبار تناول فرمایند **حب** منتن صبر و تربد از هر یك نیم درم جند بیدستر و فرفیون از هر یك
دانکی مقل و جاوشیر و اشق و سکبینج و هزار اسفند از هر یك دو دانك با آب کنند تا حب سازند و تمام را بکار دارند
**نسخهٔ دیگر** ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل و قنطوریون باریك و عصارهٔ ماء الجماد از هر یك پنج درم فرفیون
دو درم و نیم انکرد و جند بیدستر و فلفل و سکبینج و جاوشیر و خردل و شیطرج از هر یك یکدرم با آب سداب حب
سازند این جمله ده شربت بود **حبی** که منفعت وی در این باب قوی بود و اثر وی زود پدید آید انکرد و شحم
حنظل و جند بیدستر و قنطوریون باریك از هر یك نیم درم مقل چندانکه داروها بدان حب شود این جمله یکشربت بود
**سفوفی** که در این باب سودمند بود فلفل نیم درم زراوند دراز نیم درم کوفته هر بامداد بکار دارند **نسخهٔ دیگر**
جند بیدستر و عاقرقرحا و قنطوریون باریك از هر یك نیم درم فرودما نا دو درم کوفته و بیخته در بیست درم آب
سداب تناول نمایند اگر حقنه از شحم حنظل و قنطوریون باریك و ابکامه و روغن زیت و انکبین سازند و هر چند
روز بکار دارند روا بود بعد از استفراغ محجمه آتش بر سر عضلها نهادن و روغنهای گرم مالیدن و ریگ مایه خشك
و ریگ گرم و آب کوکرد و آب دریا نشستن و در یا صنت و آواز بلند کردن و قرآن بلند خواندن و ابکامه و خردل و غرغره
کردن و کرسنکی کشیدن سخت نافع بود چه بقیهٔ ماده را تحلیل کند و حرارت برافروزد محجمه زود برداشتن
و بر جای وی ضماد گرم نهادن تا عصب را گرم سازد و اگر مدت دراز کردد ایارجهای بزرك دادن و مهرهای
پشت و سر عصبها بروغن قسط مالیدن مفید بود در اول و آخر این بیماری سخت نافع بود ماء الاصول با روغن
بید انجیر و روغن بادام تلخ در ابتدا و انتها سودمند بود مغز خر کوش بریان کرده خداوند فالج و رعشه را سود دارد
حب صنوبر با عسل بخاصیت سودمند بود **صفت** ماء الاصول بزرك که در اینجا بکار آید پوست بیخ کرفس
و بیخ بادیان از هر یك ده درم بیخ اذخر هفت درم تخم بادیان و تخم کرفس و انیسون و نانخواه و شونیز و قنطوریون باریك
و عاقرقرحا و زنجبیل از هر یك سه درم قسط و زراوند کرد از هر یك چهار درم قردمانا و تخم سداب و شیطرج هندی
از هر یك پنج درم جند بیدستر یکدرم نیم کوفته در سه من و نیم آب بجوشانند تا بیکمن باز آید بپالایند و هر بامداد
مقدار چهل درم با چهار درم روغن بید انجیر یا روغن بادام تلخ بیاشامند **روغن** قسط وج و راسن و ابهل
و اذخر از هر یك جزوی قسط سه جزو و سنبل دو جزو در آب بجوشانند پس بپالایند و ثلث وزن آب روغن کنجد
با وی بیامیزند و با آتش نرم بجوشانند تا روغن بماند پس جند بیدستر و فلفل و فرفیون سوده در وی حل سازند و بکار

بکار دارند روغن سداب روغن سوسن نیم من ... 
و عاقرقرحا و قسط از هر یک ده درم فرفیون پنج درم نرم سوده با وی بیامیزند و بجوشانند روغن سوسن سلیخه و قسط
و حب البلسان و مصطکی و زعفران از هر یک ده درم قرنفل و قرفه از هر یک پنج درم نیم کوفته با سه رطل کل سوسن و یکمن
روغن کنجد در ظرفی کنند و چهل روز در آفتاب نگاه دارند بعد از آن بکار دارند روغن شونیز بادام تلخ و سیاه دانه
هر دو برابر جدا بکوبند و با هم بمالند و روغن بگیرند ضماد فرفیون روغن زیت کهنه نیم من ... کنند و بیست درم موم
بگدازند و ده درم فرفیون تازه نرم سوده با وی بیامیزند و در هاون بمالند تا مانند مرهم شود ضماد که عصب را گرم
کند مویزج و عاقرقرحا و حرف و نکوش خشک و فرفیون از هر یک ده درم خردل و نطرون از هر یک بیست درم جندبیدستر
چهل درم فلفل یک درم نرم کوفته با روغن حب الغار بکار دارند موم روغنی که عصب گرم کند و حس باز آورد
موم زرد و میعه تر و پیه ... با روغن سوسن بگدازند و جندبیدستر و قسط نرم بسایند و با وی بسرشند و بکار
برند اگر حرکت باطل شده باشد و حس بحال خود بود ابهل و جوز سرو و برگ مورد و پوست بیخ کبر با شراب کهن بجوشانند
و ضماد سازند سودمند بود و سرد آب پخته بر عضو مفلوج نطول کنند مفید بود جز آب گوگرد و دریا گرم کرده ...
عضو مفلوج ریختن زیان دارد چه آب گرم که شیرین بود مادّه را منتشر سازد و عصب را نرم کند آب سرد عضو
مفلوج را قوی کرداند و از آن راحت یابد چه مادّه گاهی رقیق بود آب سرد بدو رسد فراهم آید و کوچکتر شود گاه
بود که مفلوج را اسهال پدید آید و فالج زایل گردد گاه بود که مادّهٔ فالج در یک عصب بود و گاه بود که بسبب فالج
کثرت صوم و حرارت بود که ماء و تدبیر مرطب سودمند بود و عضوی که بدو پیوسته باشد مفلوج گردد و باستی
بسلامت بود گاه بود که فالج در حنجره و مری پدید آید و فرو بردن غذا و شراب بر بیمار دشوار بود این هنگام محجمه
بر زیر ذقن نهادن و جندبیدستر و سکبینج و مانند آن مالیدن مفید بود عضو مفلوج اگر زبان باشد بر موضع مذکور
محجمه نهادن و رگ زیر زبان زدن و با خردل غرغره کردن نافع بود و اگر مثانه بود بول بی ارادهٔ بیمار بیرون آید روغن
سداب با روغن قثاء الحمار یا جندبیدستر و جاوشیر و بارزد و حلتیت در قضیب چکانیدن و بر حوالی وی مالیدن
سود دارد و اگر معاء مستقیم بود حقنه از قنطوریون باریک و شحم حنظل و قثاء الحمار ساختن و در آب نمک و آب
دریا و گوگرد و طبیخ شحم حنظل نشستن نافع بود اگر براز بی اختیار بیمار بیرون آید حقنه از مازو و جوز سرو و مانند آن
ساختن سودمند بود گاه بود که قوت دافعه مجرای بول و براز باطل گردد و دفع ثقل و بصره نتواند کرد و روغنها
و حقنها که در علاج استرخای معا و مثانه یاد کرده آید در این باب مفید بود سبب فالج اگر قولنج بود روغن سوسن
و روغن نرگس و روغن ناردین سودمند بود روغن جوز هندی خوردن و مالیدن نافع بود و اگر بسیار خوردن
آب سرد بود گرمابهٔ خشک مفید بود قلیهٔ گوشت مرغ و سنجشک با روغن جوز یا روغن زیت بریان کرده با دارچینی و زیره
و مانند آن موافق بود مویز و انجیر خشک و پسته و فانید و مغز جوز و حبة الخضرا و حب الصنوبر و انگبین
سودمند بود و مغز جوز هندی که مقشر بود یک رطل مغز حب صنوبر نیم رطل مغز حبة الخضرا نیم رطل فلفل
و دار فلفل و زنجبیل و دارچینی از هر یک دو درم نرم کوفته و با مقدار مغزها انگبین سرشته پیش از غذا بچهار
ساعت پانزده درم تناول نمایند و بعد از آن ماء العسل بیاشامند سود دارد آبی و سیب و انار و امرود بسیار
خوردن و غذای مرطب و شوربای چرب زیان دارد ادویهٔ تشنج و تمدد والتواء عصب جندبیدستر در تشنج
و تمدد امتلائی نافع بود زوفا با پیه گاو بیامیزند و بر موضع تشنج ضماد کنند مفید بود دهن التمسح خوردن
و مالیدن در تشنج که از یبوست بود نافع بود اگر کنجد بکوبند و در عصب ملتوی ضماد کنند منبسط سازد
و غلظ و التواء زایل کند خطمی با شراب مطبوخ سازند و بیاشامند در تمدد و عصب مفید بود دهن اللوز
روغن بادام شیرین بهترین دهان بود در ترطیب دهن الجوز مالیدن روغن کهنه که از گردکان گرفته باشند
در تشنج عصب و اوجاع بارده سودمند بود سناء مکی خوردن در تشنج عصب مفید بود بول در امراض
عصب مفید بود بول ماعز سعوط سازند در تشنج و تمدد بغایت مفید بود ملح نمک گرم سازند

ادویهٔ تشنج و تمدد والتواء عصب
معجون ... 
ضماد ... عصب / روغن زعفران

ومنفعت

[illegible] مزند وموالتوای عطب سود مند بود
سداب مرزنگوش یکدرم بیهقی جوشند در تشنج عصبی مفید بود و مجرب بود حلتیت خداوند تشنج مقدار
کرسنه با چهار وقیه ونیم عسل بیاشامند نافع بود مرق تمتا که تحلیل وی درین باب قوی بود دهن غار دهن [illegible] بود دهن
القسط ودهن البان السداب وما نند آن بود سبب این بیماری گاه امتلای عصب ولیفهای عضله بود از رطوبت
وسودا وخون بدین سبب درازی عضله کم کردد وپهنا زیاده این تبازی تقلص گویند گاه غلبه یبوست بود بر طبیعت
وخلو اعصاب وعضلات و از رطوبت بجهت کثرت استفراغ وتحلیل کا از تبهای محرقه وحرکات بدنی بود بنا برین
عضله فراهم آید و طول وعرض وی کم شود وگاه بود که باد غلیظ بود ووزوزا ایکردد وگاه بود که بحران انتقالی بود
که ماده روی بعضوی نهد و بر سر وی فرود آید وگاه بود که رنج قوی بود که عصب احساس ازوی نفرت جوید
وطبیعت بدفع آن کوشد وعصب بدان سبب متقلص شود چون فم معده که بجهت ماده ردیه که بدو رسید وطبیعت
متوجه دفع آن کردد فواق بدید آید وچون دماغ که بوی ماده حاده بدو رسد عطسه تولد کند وگاه بود که زخم
کژدم بود که بر عصب حس آید ومیل بمبدا کند وتشنج بظهور آید وگاه بود که برد قوی بود که رطوبت را کلیف سازد
وبدان سبب عنصل فراهم آید چنانکه آدمی در وقت سرد خود را فراهم کشد وگاه بود که ترس قوی یا غم بسیار بود
که بجهت آن روح بباطن باز کردد وعنصل به تبعیت وی تقلص پذیرد وگاه بود که آفت رحم ومثانه بود که بجهت مشارکت
بدماغ رسد وگاه بود که کرم کدو وغیر آن بود که بخار وی بدماغ رسد کودکان را بسبب کثرت رطوبت وضعف
قوت دماغ ونازکی وضعیفی عصبها وعضلهای بیماری بسیار بدید آید گاه بود که بجهت یبوست طبیعت وبحرانی
وتب گرم وکرم بسیار زود بتشنج گرفتار کردد وبسبب قوت جگر وعدم غلظ ماده وغرت وی آسان گذاشته
گاه بود که بعد از تب گرم وحده تشنج قوی بدید آید وازوی خلاص نیابد از پس هفت سالگی این بیماری بوجود نیاید
مگر اگر تب سخت سوزان بود تشنجی که در زبان ولب وپلک چشم بدید آید دماغی بود گاه بود که گردن بیمار بجهت
قوت بیماری ملتوی کردد ودندان برهم ساید که درین علت هلاک شود یکساعت بعد از آن کرم بود چه مزلت
خداوند این مرض بخناق بود اگر بعد از حرارت این علت تولد کند علامت موت بود فرق میان فالج وتشنج امتلائی
آن بود که عصبها در فالج رطوبت میان لیفهای عضل بود واگرنه از هر رطوبت فالج تولد کند فرق میان تشنج
خشک وامتلائی آن بود که تشنج خشک بتدریج بدید آید وبعد از استفراغ وتحلیل وامتلائی بیکبار تولد کند نبض
خداوند تشنج متواتر بود واجزای وی مختلف چه بعضی بر آمده وبعضی فرو رفته بود بیمار اگر بمشارکت معده بود
غشیان وکرب وسوزش معده بر آن مقدم بود واگر بمشارکت رحم ومثانه بود مرض آن عضو بر وی گواهی دهد واگر
بجهت ورم بود درد والم حوالی ورم بر آن شاهد بود ونبض صغیر ومتفاوت گاه بود که روی سرخ وچشم احول ونفس
منقطع یا دشوار کردد وبسبب الم نفس نتواند زد گاه بود که بیمار را مانند خنده حالتی بدید آید وگاه بود که طبیعت یبوست
پذیرد وبول باز کیرد وگاه بود که دلیل مانند خون آب وبا وی کف بود وبیخوابی ودرد سر وفواق ورعشه ودرد گردن
وکمر ومیان کتف بسیار بود واگر بسبب تبهای گرم بود وبیماریهای دراز بود رنگ روی بگردد ودر خواب بترسد
وزبان سیاه کردد وپوست سر وپیشانی کشیده شود ودندان برهم مالد وبول نخست رنگین بود پس بجهت
توجه دماغ سفید کردد ورگهای صدغ با ضربان بود وگاه بود که یبوست بر طبیعت غالب بود این تشنج علاج
کم پذیرد واگر تب وبیماری بدان مرتبه نباشد که رطوبت را فانی سازد ولیکن حرارت ازالهٔ رطوبت کند وبعضی
فرو آورد وسبب تشنج کردد علاج وی آسان بود چه این نوع تشنج یابس نباشد کلیه که با تب برد وقشعریره
بود ویا بول [illegible] وچشم تاریک کردد وسر عرق کند نشان تشنج بود بجهت انفجار دبیله که در احشا بود ضربان
وعروق واختلاج بد بود چه ضربان نشان ورم وضعف احشا ولاغری بود واختلاج نشان کثرت ماده بود
تیره بود وکرم در تشنج بد بود نشان حرارت ساده وتشنج یابس بود اگر بحران خناق یا ذات الجنب یا سرسام بود تشنج
بعد از حرکت اجفان وتنگی نفس وحول وسائیدن دندان واعوجاج کردن بدید آید قوت اگر قوی بود نان

اندک با ماء العسل مفید بود نخود آب [illegible]
بود واگر ضعیف بود گوشت کبک و گنجشک و طیهوج و مانند آن سودمند بود [illegible] گوشت جانوران که با [illegible] شد
با صعتر و شبت و دارچینی و کرویا صواب بود استفراغ بداروها که در علاج یاد کرده شد نافع بود اگر خون غالب بود رگ
زدن و خون بقدر حاجت بیرون کردن و قوت نگاهداشتن مناسب بود اگر بیماری در تمام اندام بود و بیمار جوان و گوشت
نازک و تن وی مجروح نباشد و فصل تابستان بود در آب سرد بیکبار رفتن و زود بیرون آمدن سخت نافع بود چه آب سرد
سد مسام کند و حرارت غریزی بدرون باز گردد و ریک کند قوی گردد و ماده را بتحلیل فانی سازد آب کوکرد و طبیخ روباه
و کفتار و حمار وحش و بچهٔ سگ سودمند بود کفتاری طبیخ وی در این علت و علل دیگر بکار آید کفتار مادهٔ لنگ بود
که آنرا بتازی ضبعه عرجا گویند بنابر انکه کفتار چون بمرض بری گرفتار شود عرج بروی طاری گردد صفت آن
روباه یا کفتار را بکشند و پوست ناکنده در آب جوشان اندازند و با شبت و نمک بجوشانند تا مهرا شود بعد از آن در آب
زن کنند و بیمار را سه روز اول ماه بامداد و شبانگاه و سه روز میان ماه و سه روز آخر ماه در وی نشانند طبیخ را حد
زیاده از سه روز بکار ندارند آب طبیخ آنقدر گرم باید که بیمار دو ساعت در وی قرار گیرد طبیخ عقاقیر ملطفه چون قیصوم
و پودینه بری و هزار اسفند و برگ غار و شبت و مانند آن سودمند بود روغن بیه کفتار و سوسن مالیدن سود دارد
اگر بیمار را تب بدید آید علت زایل گردد بنابر این عروض حمی بعد از تشنج به از عروض تشنج بود بعد از حمی تب ربع در این مرض
مفید بود چه ناقص در این باب قوی بود بجهت وی ماده در حرکت آید و در آخر تب بسبب کثرت عرق تحلیل پذیرد
بدین سبب هر گاه تب ربع تولد کند از تشنج ایمن گردد بند بر عضو متشنج بستن و نگاهداشتن تا متعفن شود و باز دیگر
تازه کردن و عضو را برق مالیدن و از مبعثه تر و فرفیون و جند بیدستر و موم نرد و روغن سوسن یا روغن کتان و روغن
کنجد و لعاب حلبه ضماد ساختن و نمک و هزار اسفند گرم کرده بر اصل عصب عضو نهادن مفید بود اگر حلتیت و
جند بیدستر بایکدیگر سرشته مقدار یک جوز تناول نمایند تب بدید آید و در حال تشنج زایل گردد و جاوشیر قوی تا یک مثقال
دادن و ضعیف را یکدرم یا دانگی همین کار کند معده را رعایت باید کرد بجهت انکه جاوشیر مضعف معده بود جند بیدستر
در این باب بهترین داروها بود خاصه بعد از غذا حلتیت و جند بیدستر و مانند آن جمله با ماء العسل یا طبیخ زوفا
یا انگدان دادن و بند ابریشم سیاه بر کردن بستن و هر ساعت با روغن گرم چرب ساختن و بگرمابه خشک رفتن
و در دیگ گرم نشستن و سنگ سیاه گرم کردن و شراب بر وی ریختن و سر بخار وی داشتن و روغنها که در باب فالج
یاد کرده شد خاصه روغن قثاء الحمار و روغن قسط بکار داشتن سودمند بود اگر بیماری از یبوست بود و تب نباشد
روغن مالیدن و مفاصل را پیوسته چرب کردن و ضماد از بنفشه و موم و پیه مرغ و روغن بنفشه ساختن مفید بود
و ابزن که در وی شیر تازه بود قرار گرفتن در آن بغایت نافع بود کشک جو و بنفشه و نیلوفر و کدوی تازه و خیار و برگ
کوک و بید تر با آب جوشانیدن و در آبزن ریختن و در وی نشستن نیکو بود اگر بجای آب در این آب کدو و آب خیار
و آب خربزه هندی بود سخت مفید بود اگر تب نباشد شیر بز و شیر اتان دادن و روغن بنفشه یا شیرخشت بر سر نهادن
و شیر زن با روغن نیلوفر و روغن مغز کدو در بینی و گوش چکانیدن و لعاب بزرقطونا و آب برگ
خرفه بر سر مالیدن و از آرد جو و برگ خطمی و بنفشه ضماد ساختن و بر سر نهادن و هر شب وقت خواب لعاب
اسبغول و جلاب و روغن بادام خوردن و حشوی نرم چون کشکاب غلیظ با جلاب و روغن بادام آشامیدن
و قلیهٔ کدو و قلیهٔ خیار و ماش پوست کنده و اسفناج و ملوخیه و آب گوشت بزغاله با کوک و کشنیز تر دادن
صواب بود اگر بیمار کودک بود تدبیر دایه کردن مفید بود بیماری اگر از زخم بود نطولها از کشک جو و خطمی و بنفشه و بابونه
و مانند آن ساختن و بر سر و موضع الم و اصل و اعصاب ریختن مناسب بود و اگر از گزیدن حیوان زهرناک بود
دفع مضرت زهر کردن بداروها که یاد کرده اند نافع آید و اگر از تب محرق بود هوای سرد و تر و آنچه در علاج
تشنج خشک یاد کرده شد موافق بود و اگر از درد بود تسکین آن کردن مفید بود و اگر ورم بود علاج وی بداروها
آماس سودمند بود گاه بود که شخصی غذا و شراب بسیار خورد و ریاضت نکند بنابر آن تن وی ممتلی گردد و باد

غذا

فقار

[illegible] گاه بود که بجهت [illegible] بخار رگها [illegible]
کشیده شود و بیمار [illegible] از وی بوجود آید و رنگ چشم و روی سرخ گردد این ایشانی
گویند گاهی که این حال پدید آید نشان امتلا بود نخست ماده خون و صفرا کم کردن مفید بود و آب سرد بکار بردن چه
آب سرد ماده را از غلیان باز دارد و بیمار را راحت باید و کشنیز خشک سعوط کردن اگر ماده بسیار غلیظ بود و مزاج
گرم نباشد مرزنجوش و سعوط وی بکار داشتن اگر رگهای سباتی بگیرند و حالتی مانند سبات و غشی پدید آید
بیمار را زایل گردد چه رگهای مذکور مجرای روح بود گاهی که بسته گردد روح گرد آید و چون گشوده شود روح بیکبار توجه
کند و ماده که متوجه روح بود و دماغ تحلیل پذیرد مدبر بدکوفتن باید که بسیار درنگ نکند و پیش از طاقت
ادویه که درد کرد را نافع بود
نگاه داشتن نفس دست از رگ بدیدیح بر دارند و اگر نه بیم هلاک بود ادویه که درد کرد را نافع بود زراوند طویل با آب بیاشامند
مجرب شیخ
در دفع کرد از بغایت سودمند بود عاقرقرحا بسایند و با زیت بیامیزند و بمالند نافع بود بدکها یعنی که عروض وی
بسیار بود حلتیت با شراب فلفل و سداب بیاشامند مسکن که او بود مقناطیس در دست گیرند منع کند از کند
در این علت عصبها و عضلها کشیده شود و عضو راست نماند و از حرکت عاجز آید کزاز گاه بر تشنج مذکور
اطلاق کنند و گاه بر تشنجی که از سردی و فسردگی پدید آید و گاه بر تشنج کردن خاصه که پیها و عضلهای وی از پس
و پیش کشیده شود فرق میان تشنج و کزاز آن بود که آغاز تشنج با حرکت عضله بود و آغاز کزاز بی حرکت و اعصاب
و عضلات بر عضو سخت گردد و حرکت نتواند کرد و در تشنج عضو بیک جانب کشیده شود و در کزاز از جمیع جوانب
بنا بر این کزاز نوع تشنج بود چه کزاز مانند تشنج عبارت از صلابت و آفت عصب بود کزاز اگر چه ضد تشنج
بود لیکن بوصف بد بحث بجنس ممکن بود مانند سواد و بیاض که در بحث لون بود سبب کزاز ورم و امتلا و خشکی
و بیخ و باد غلیظ عسر بود که مستولی بر تمام بدن بود که رطوبت میان لیف و عضل و عصب در آید و در اینجا
فسرده و صلب گردد و بر آن حالت بماند و حرکت انقباض باطل گردد و گاه بود که رطوبت بدرازی لیفها ماند
ماده استرخا بکند و درازی عضل بدان سبب نقصان پذیرد فرق میان استرخا و کزاز آن بود که ماده استرخا
بکدرد و درازی عضل بدان سبب نقصان پذیرد و دقیق بود و عصب را آگوده کند و ماده کزاز بعد از آنکه
میان لیفها گذر یافته باشد صلب و فسرده گردد و حرکت عضو باطل شود گاه بود که ماده کزاز بر زیر عضل
رسد و در اینجا فسرده شود و حرکت انقباض باطل گردد گاه بود که عصب بجهت قی کردن بسیار و کزاز بدین جهت
زبان کار باز آید چه ماده ردیه گاهی که فم معده را بگزد عصب از آن موضع فراز نماید و کزاز پدید آید و این بر سبیل
دور شدن بود از موضع الم بر سبیل تقلص گاه بود که عرض عصب بود و عضله بجهت فناء رطوبت اصلی
و غلبه خشکی فراهم آید و دراز قوت محرکه بسته شود و کزاز بظهور آید فرق میان تشنج خشک و کزاز آن بود که عرض
و طول عضله در تشنج بجهت بریان شدن عصبها کم گردد و در کزاز عرض وی کم شود نه طول بدین سبب خطر تشنج
خشکی زیاده از کزاز خشک بود گاه بود که بسبب بار سنگین و خوابیدن بر زمین سخت عضلها کوفته باشد
و یکساعت یا بیشتر بر آن حالت بماند و این از جمله کزاز بود کزاز دماغی مانند تشنج دماغی بد بود حال کودک در
کزاز مانند حال وی در تشنج بود گاهی که عضلهای قفا و پشت سخت شود و زبان کزاز و آب دهن فرو بردن
دشوار گردد و اختلاج و حکاک در تمام اندام پدید آید نشان تولد کزاز بود گاه بود که در احشا دبیله یا قرحه
بود و سبب بول ریم بود و ممکن نباشد که ریم بطریق بول پاک گردد بعضی از ریم بدماغ بر آید و کزاز پدید آید
نشان بر آمدن تاریکی چشم و عرق سرد و قشعریره پشت بود روی خداوند کزاز سرخ و چشمهای برخاسته بود
گاه بود که پلک بر هم زند و اشک روان گردد و دندان بر هم ساید و فواق پدید آید گاه بود که عضلهای روی کشیده شود
و بیمار خندان نماید گاه بود که سر بسوی پیش کشیده شود گاه بود که بقفا باز گردد و چپ و راست نگاه نتواند
کرد و گاه بود که عضلهای مثانه کشیده شود و قوت ماسکه باطل گردد و بول بی ارادت بیرون آید و گاه بود
که بجهت شدت تشنج سر رگهای مثانه بگشاید یا رگها پاره گردد و بجای بول خون آید و گاه بود که معاء مستقیم

وعضله وی کشیده و باز نتواند [illegible]
کهناک بود و قبهای کف بجهت کثرت بادهای غلیظ بسیار بود [illegible] شود چنانکه
بیمار از جامه خواب بیرون آید و گاه بود که در بیمار فواق پدید آید و هذیان بسیار گوید و هلاک گردد علامت و علاج
کزاز و دمی و امتلائی علامت و علاج تشنج ودمی و امتلائی بود و علاج کزاز خشک علاج تشنج خشک لیکن بجهة
آنکه سبب کزاز بیشتر سردی و فسردگی بود روغنها و ضمادها این نوع باید که مایل بگرمی و تری بود در کزاز امتلائی
مجمه بر سر عضلها نهادن سخت نافع بود و روغنهای گرم و پیه خوشتی و شیر و کفتار و خرس و گاو و کوهی گداخته مالیدن
و در روغن زیت که نیم گرم بود نشستن و حقنه از روغن سداب و جندبیدستر و قنطوریون ساختن مفید بود چه
اگر از حقنه تیز مضرت با معا رسد و روده را بسوزد و حقنه از شیر خر و روغن گاو و یا دنبه موافق بود در کزاز
خشک شیر بر عضلها دوشیدن و ضماد از پیه بط و مرغ خانگی و مغز ساق گاو و روغن دنبه و موم زرد و روغن
کنجد بکار داشتن مفید بود ضماد سی که در اینجا بکار آید ارده کتان و کنجد از هر یک دو جزو آرد حلبه یکجزو با شیر
یا روغن کنجد پخته بر عضلها نهادن نافع بود ضماد دیگر پیه بز و مرغ خانگی و مغز ساق گاو و دنبه گداخته
و نشاسته در وی پخته بکار داشتن سودمند بود غذای حسو نرم چون ماء اللحم و شوربای گندم و خود [illegible] زرده تخم
مرغ نیم برشت و شوربای مرغ فربه مناسب بود ادویه رعشه اصل الخطمی بیخ خطمی با شراب بجوشانند و تناول
کنند در ارتعاش سودمند بود اگر تخم خطمی در ماء العسل پخته بخورد خداوند رعشه دهند مفید بود اگر گوشت
بستانی خداوند رعشه تناول کند نافع بود دارچینی خداوند رعشه را بغایت مفید بود و همچنین روغن وی مالیدن
و خوردن جاوشیر نافع بود در رعشه که بعد از جماع حادث شود قسط خوردن و روغن وی مالیدن نافع بود دهن
السداب خداوند رعشه هر روز نیم درم بر نهار بخورد یا بمالد نافع و مجرب بود اگر یک وقیه سداب در هشت وقیه
آب بجوشانند تا بنصف باز آید صاف کنند و مثل وی زیت بیفزایند و بجوشانند تا زیت بماند خداوند رعشه نیم وقیه
از وی در حمام بیاشامد شفا یابد و این مجرب بود و روغن مذکور در جمیع مرضها که عارض زیر ناف گردد مفید بود
دهن الخروع گرم و لطیف بود و در امراض بارده و رعشه مفید بود اسطوخودوس آب مطبوخ وی در اوجاع عصب
و مرضهای بارد بغایت سودمند بود اگر وی را بسایند و با عسل بیاشامند رعشه که در سر بود زایل کند و شرب شراب
وی همین عمل کند و مقدار مستعمل از وی یک درم تا دو درم بود ماء المطر خداوند رعشه را بهترین آبها آب باران
بود و در جمیع مرضها عصبانی مناسب بود و استحمام با آب دریا در امراض عصب نیکو بود جندبیدستر یک درم بر نهار
خداوند رعشه بخورد شفا یابد مرقة الدیک الهرم شوربای خروس پیر با شیره تخم معصفر و سفایج خداوند فالج
و خدر بیاشامد بغایت مفید بود فلفل خوردن و با روغن مناسب مالیدن خداوند خدر را سخت سودمند بود
و هیچ دارو بمنفعت وی نرسد عسل کف گرفته با آب خوردن خداوند خدر را بهترین ادویه بود عنبر در دهن بان
حل کنند امراض عصب و خدر را نافع بود خوردن و مالیدن دهن نوی المشمش روغن دانه زردآلو گرم کرده محلل بود و چون
بر عضو خدر مالند خدر را زایل کند اشق محلل بلغم بود و مناسب خدر و شربت از وی دو درم حلتیت نیم درم
با نیم درم سکبینج خداوند خدر بیوسته تناول کند بغایت مفید بود خیارچنبر خوردن در خدر سودمند بود مسک
با روغن بان یا روغن زنبق حل سازند و بر مهرهای پشت خداوند خدر مالند نافع بود عاقرقرحا بکوبند و با زیت
بریان کنند و بر عضو خدر مالند سودمند بود اگر وی را بسایند و با عسل لعوق سازند در خدر و استرخای عصب مفید
بود فرفیون در زیت حل کنند و بمالند در خدر و امراض بارده نافع خردل بسایند و بر عضو بارد مالند گرم سازد
و حرکت وی [illegible] کرداند رعشه لرزیدن اندام بود و این بیماری در عضوی پدید آید که آلت حرکت بود چه گاهی
که حرکت یا سکون ارادی یا حرکت غیر ارادی بیامیزد بجهة ضعف قوت و آلت منفعت حرکت و سکون ارادی
نقصان پذیرد و این حالت پدید آید سبب ضعف قوت بیماری دراز بود و هیبت و ترس کار بزرگ و غضب و شادی
بسیار و از جای بلند نگاه کردن و بر دیوار بلند نگاه کردن و بر دیوار بلند رفتن و کثرت جماع خاصه که در آن وقت

ادویه رعشه
[illegible]

[illegible] بسبب ضعف آلت سستی [illegible]
بسیار خوردن آب [illegible] و سستی پدید آید یا امتلا و ناگواریدن غذا بود که بجهت ترک
ریاضت شده و غضب تولد کند و اگر قوت بسته گردد اگر مادّه سخت غلیظ و لزج بود و اگر نه گذر روی
دشوار بود یا غلبهٔ یبوست باشد که اعصاب را از حرکت و مطاوعت باز دارد گاه بود که برد قوی و یکبار چون
زهرناک و زخم و جراحت قوی و حرارت بیرونی و سردی مادّه و رگ زدن بسیار قوت را ضعیف کند و این علت
تولد کند رعشه بیشتر در دست پدید آید چه طبیعت گاهی که دفع مادّهٔ رعشه کند از دماغ متوجه بعضوی
سازد که نزدیک بود دیگر آنکه بفرمان باری تعالی طبیعت مادّه را از نخاع باز دارد و بشاخ عصب فرستد
که از نخاع رسته باشد تا آفت تمام نباشد و دیگر آنکه اندامهای زیر بجهت آنکه حامل اندامهای زبر بود قوت محرکهٔ وی
قوی‌تر بود بنابراین سبب آفت تا قوی نباشد زود قبول نکند اگرچه آلت وی ضعیف بود فزونی قوت او را کار
فرماید رعشه که در جانب پدید آید بدتر بود و رعشهٔ پیران علاج پذیر نبود سبب بیماری اگر خشکی باشد گرسنگی
و تشنگی و ریاضت و استفراغ رطوبت و در آب دنا و گوگرد و زرنیخ و قیر و بوره و مانند آن نشستن و ترک شراب
کردن و روغن مورد یا روغن گل با اندک سرکه بر سر نهادن و غذاها که خون را غلیظ کند چون کباب و عدس و مغز
خرگوش بریان سودمند بود اسطوخودوس یک درم با یک درم ایارج فیقرا حب ساخته بجهت رعشهٔ سر خوردن سخت
مفید و مجرب بود دو درم اسطوخودوس با ماء العسل دادن موافق بود هر روز یک درم یا یک مثقال حب قوقایا بکار
داشتن صواب بود اگر بیماری گرم جندبیدستر با ماء العسل دادن نافع بود مضرت آب باران در این علت کمتر بود
آنچه در باب فالج یاد کرده شد در این باب مناسب بود گاه بود که منفذ آلت حس بسته شود و حس عضو ناقص یا باطل
گردد و گاه بود بجهت انسداد منفذ آلت قوت محرکه بر حال طبیعی نماند چه شاید که منفذ حس گاهی که انسداد پدید
منفذ حرکت نیز بسته گردد سبب خدر خوردن داروی مخدر بود چون افیون و مانند آن که روح را غلیظ و ضعیف
سازد تا گرفتن مخدر چون ماهی رعاده که هر که او را بگیرد حس دست او باطل گردد و گویند این ماهی چون در دام
ماهی گیر افتد دست وی را خدر پدید آید و ریسمان دام نگاه نتواند داشت یا برد قوی بود که بعضو رسد و مزاج
او را تباه گرداند یا مادّهٔ غلیظه بود در عضو گرد آید و سدّ منفذ آلت کند یا فشردن عضو بود چنانکه کسی
بر پای کسی نشسته باشد و خواهد که برخیزد بجهت بطلان حس پای بر نتواند خواست یا ضربه و سقطه بود که بسبب آن
مبدأ عصب کوفته گردد گاه بود که خداوند مزاج خشک داروی گرم بکار دارد و خشکی زیاده گردد و در انگشتهای
وی خدر پدید آید و بتدریج با عضای دیگر رسد و گاه بود که بجهت فنای رطوبت اصلی و غلبهٔ خشکی در تبهای
محرقه در دست و پا خدر تولد کند و گاه بود که سبب خدر ضعف قوت حیوانی بود چنانکه در حال غشی و مرگ پدید آید
این بیمار اگر از امتلای دماغ بود حس و حرکت تمام بدن باطل گردد و بیمار همان روز هلاک شود و اگر از نخاع بود
نقصان در حس و حرکت یا نداند سبب در همه تن یا نیمهٔ بدن پدید آید و حس روی سالم بود و اگر از شاخ عصب
بود که از مهرهٔ گردن یا پشت بیرون آمده باشد آفت در عضوی بود که عصب بدو پیوسته باشد و اگر از کثرت
دم و خواب بسیار و دیگرها بود خدر مقدّمهٔ فالج و سکته و تشنج و صرع بود گاه بود که در عضوی خدر پدید آید
و باستفراغ زایل نگردد و دوار پدید آید و سکته تولد کند و گاه بود که ذات الجنب و ذات الریه و سرسام یا سرخاب
و خدر باز گردد اگر از خون بود رگ زدن و خون بسیار بیرون کردن و ترک غذای خون افزای فرمودن صواب
بود و اگر از بلغم بود علاج که در باب رعشه و فالج یاد کرده شد در این باب مناسب بود و اگر از یبوست بود
باز آوردن رطوبت بداروهای مرطب نیکو بود اگر سبب در شاخ عصب بود تدبیر موضع مفید بود بعد از استفراغ
موضع را بداروهای گرم چون روغن قسط و روغن فرفیون مالیدن سودمند بود داروها که عصب را گرم
کند در این باب صواب بود داروها که در لقوه مفید بود یاسمین خداوند لقوه را یاسمین بر تن بوئیدن یا روغن
و نیز بر خود مالیدن نافع بود لقوه الفجل بمالند یا سعوط کنند در مرضهای بارد سودمند بود و عضو را بغایت

داروها که در لقوه مفید بود
[illegible]

کرم کنند دهن الشونیز [illegible] وی بغایت بود [illegible] دهن شبث [illegible]
سازند نافع بود دهن حبة الخضرا مالیدن و سعوط کردن مفید بود عنبر [illegible] تقویت شود منفعت
شونیز یک شب در سرکه بجوشانند و با روغن گل سعوط کنند در این باب صواب بود عصاره گوشت جمیع انواع گنجشک
بدین مرض نافع فرفیون بسایند و با زیت بجوشانند و بر حنظل کردن مالند سودمند بود و روغن وی در لقوه نفع
واسترخاء عصب نافع بود و صفت وی آن بود که یک وقیه عاقرقرحا بکوبند و در یک رطل آب بجوشانند تا دو وقیه بماند
و مقدار وی زیت پاک اضافه نمایند و بجوشانند تا روغن بماند بعد از آن صاف سازند و استعمال کنند که در این باب
مجرب بود فرفیون وزن یک عدس از وی با شیر زن بسایند و سعوط کنند نافع بود اگر گوشت خرگوش و کشاورز و باده
و کاو کوهی و کفدر خرما مانند آن بجوشانند تا مهرا شود و بر سر و عضو خداوند لقوه ضماد کنند نافع بود شربة ماء العسل
در این باب بغایت مفید بود ادمان نشستن در وی [illegible] سودمند بود اگر در وی خردل بود سخت مناسب بود چوب گز
در زیر جامه خداوند لقوه دود کردن موافق بود جوز بوا و عاقرقرحا و هلیله سیاه بر جانب الم نگاه داشتن نافع
بود نشستن در جای تاریک و سعوط کردن بزهره کرک و آب مرزنجوش سودمند بود این بیماری در عضلهای روی بدید
آید و چشم و ابرو و پوست پیشانی از نهاد طبیعی بگردد و اعوجاج پذیرد سبب وی یکی تشنج بود که از رطوبت غلیظه
تولد کند چه عضلها که حرکت اعضا بدو بود از این رطوبت ممتلی گردد و عرض عضله زیاده و طول کم شود بدین سبب
اندام تشنج کند و از وضع خود بیرون رود دوم استرخای یکجانب بود چه رطوبت رقیقه که از دماغ فرود آید
اعصاب وی را مسترخی بین عصبها و عضلهای آجانب تمدد کند و اندام از وضع طبیعی بگردد سیم غلبه یبوست
بود که بجهت کثرت استفراغ و بیماریهای گرم و تبهای محرقه رطوبات اصلیه فانی گردد بدین سبب دماغ و نخاع و عصبهای
وی بریان شود چهارم خناق بود که بسبب ورم عضله که بدین تولد کند [illegible] عضلهای روی بجهت ورم کشیده شود
و لقوه در لب پدید آید چه منبت بعض وترهای عضلهای حنجره کردن و بعض سر استخوان سینه و بعض کتف در تشریح
مبین شده از این ورم گاه بود که فالج کند چه منفذ عضله بجهت ورم فشرده شود و راه قوت حس و حرکت بسته شود
و دست خدر و مفلوج گردد چه منبت عصب دست مهره گردن بود گروهی بر آنند که جانب سالم بیمار را بسوی خود
کشد بدین سبب جانب بیمار کج نماید چه ماده رقیقه که از دماغ فرود آید عصب و عضله را نرم و سست سازد بنابر این
عصب و عضله جانبی دراز گردد و میل بجانب کوتاه کند مانند قضیب که چون وتری از اوتار وی دراز شود قضیب
مایل بجانب دیگر گردد و اعوجاج پدید آید این در لقوه استرخائی درست بود نه در تشنجی و گروهی بر آنند که جانب بیمار
جذب سالم کند چه ماده غلیظه که بر عصب فرود آید و امتلا پذیرد در عرض وی بیفزاید و طول وی کم سازد بدین سبب
شق سالم را جذب نماید و بیمار بر رو خندد در جانب کج یابد اگر بیمار در جانب راست بودی بر رو خندیدن در آنجانب بظهور
آمدی و این در لقوه تشنجی درست بود نه در استرخائی محمد زکریا گوید خداوند لقوه را دیدم که مفلوج شد و فالج در جانب
کج پدید آید و این دلیل بود بر آنکه آفت در جانب کج بود نه در جانب راست وجود فالج در جانب لقوه دلالت میکند بر وجود
آفت چه شاید که بعضی از ماده دماغی بدان جانب فرود آید و فالج تولد کند پیری که فربه بود و جوانی که مزاج وی
حار بود اگر حجامت کند وی را لقوه پدید آید گاه بود که ماده از هر دو جانب دماغ بر عصب و عضل فرود آید و سبب
سستی عضل بیمار پلک یکچشم بر هم نتواند نهاد و پلک چشم دیگر بدشواری بر هم نهد و گاهی که آب خورد از دهان وی
فرو ریزد و بجهت آنکه آفت در هر دو جانب بود روی از نهاد خود نگردد و اعوجاج در چشم و دهان پدید آید گاه بود
که لقوه بسکته باز گردد و گاه بود که خداوند لقوه روز چهارم هلاک گردد اگر از این مدت بگذرد از سکته ایمن بود
اگر این بیماری تا شش ماه زایل نگردد برء وی دشوار بود بیمار در این علت اگر خواهد که آب دهان بیرون اندازد یا باد بکلی
از یکجانب دهان بیرون آید و هر چند سعی کند آب از دهان راست نتواند انداخت در لقوه تشنجی شکنجهای پوست
روی و پیشانی بجهت تشنج باقی بود و آب دهان کم و درد سر بسیار و حواس بر حال خود بود و در استرخای پوست روی
و عضلهای وی نرم و پلک زیرین مسترخی و غشای کام آویخته و آب دهان بسیار بود گاهی که در نیمه روی اختلاج

بسیار بود

[illegible] بدید آید نشان حول لقوه بود بسیار در جای
تا [illegible] نشان ندید [illegible] کردن اگر یبوست بر طبیعت غالب بود روزی دو بیم حقنه نرم بکار داشتن اگر
نه با لقوه نشان مقدمه فالج وسکته بود استفراغ بحقنه تیز و مسهل قوی فرمودن و در ابتدای غذای ملطف کرد در خشکی
[illegible] معتدل بود چون نخود آب با روغن زیت و انچه مسخن ومحلل بود چون انگبین دادن بعد از چهار روز یکمثقال ایارج
فیقرا با سیل شیبار تناول نمودن و از پس یکهفته استفراغ بحقنه تیز کردن سود دارد بیش از مدت مذکور استفراغ
قوی غرغره کردن و عطسه آوردن زیان دارد چه ماده لطیفه بتحلیل زایل گردد و باقی غلیظ تر گردد و اثر قوت داروی بدو دیر
قبول کند و بدین سبب صبر کردن صواب بود تا ماده تمام میل بموضع علت کند و در انجا قرار گیرد و در آغاز بیمار مشغول
بدان باید بود که ماده مدد نیابد و قوت بر جای ماند اگر تب نباشد سعوط بکار داشتن مفید بود حقنه که در اینجا بکار
آید شبت و بابونه و اکلیل الملک و هزار اسفند و مرزنجوش و تخم معصفر نیم کوفته و کتان و حلبه و برگ چغندر و سبوس
گندم و انجیر خشک و شحم حنظل و تخم بید انجیر نیم کوفته از هر یک مشتی در آب بجوشانند و بپالایند و با روغن زیت
کهنه و انگبین و ابکامه از هر یک یکوقیه بکار دارند حقنه دیگر تخم بادیان پنج درم سداب و شبت از هر یک دسته در آب
بجوشانند و هفتاد درم از این آب با یکوقیه روغن سداب بکار برند گوشت روباه و کفتار و خرگوش و کوهی بچه
و کومه با روغن زیت بر سر نهادن سودمند بود گوشت آهو در این باب بکار نیاید چه بکری گوشتهای دیگر نباشد
جوز بوا و قرنفل پیوسته در دهان داشتن نافع بود در آینه چینی نگاه کردن در خانه تاریک بغایت مفید بود چه آیینه
مذکور سخت روشن نباشد و در خانه تاریک بتکلف صورت خود در آن توان دید و آن تکلف سود دارد و هیات
اندام را بحال خود باز دارد پیوسته رو بسرکه شستن خاصه ابرو و پیشانی و در سرکه داروهای ملطف چون حاشا
و زوفا و صعتر و پودینه بری پختن و سعوط ساختن مناسب بود خردل با سرکه سائیدن و بر سر مالیدن و مرزنگوش و
قیصوم و هزار اسفند و سداب در آب جوشانیدن و سر بخار وی داشتن سودمند بود خداوند لقوه را بادرو رشتی
و میوه های تیز زیان دارد بامداد ناشتا بموز غرغره کردن بعد از آن غذا خوردن نافع بود هفته یکبار بر نهار بیست
قطره روغن جوز با حبة الخضرا نیم گرم بتغاریق در بینی چکانیدن از جانبی که چشم بر هم نتوانند و از جانب دیگر شش قطره
بعد از آن بابونه و صعتر و پودینه بری در آفتابه سربسته جوشانیدن و در طشت ریختن و سر بخار وی داشتن و ازار بر
سر کشیدن و صبر کردن تا عرق بسیار بیرون آید پس عرق پاک کردن و سر و روی بخرقه درشت مالیدن تا سرخ شود پس
روغن جوز نیم گرم کرده بر سر و روی و صدغ و پس گردن مالیدن و یکساعت آسایش دادن و از باد نگاهداشتن و در
هفته یکروز ده بار این کار کردن و روغن جند بیدستر و فرفیون و عاقرقرحا در بینی چکانیدن و غالیه و روغن بان
مالیدن و جانب علت بسته داشتن سخت نافع بود روغن ناردین بجهت قبض زبان دارد این بیماری تا یکماه اگر
بداروهای مذکور زایل نگردد علاج پذیر نباشد روغن قسط و روغن سداب مالیدن نافع بود در این علت اگر تب
بدید آید باک نبود داروها که از وی سعوط سازند وج بود و جند بیدستر و فرفیون و شحم حنظل و عصاره قثاء الحمار
و فلفل و زنجبیل و کندش و عرطنیثا و خربق سفید و مرزنگوش و نوشادر و بوره و شونیز و خردل و عاقرقرحا و مویزج
و سکبینج و جاوشیر و مانند آن [illegible] که در این باب صواب بود مرزنگوش و فلفل سفید و جند بیدستر کوفته
و با آب مرزنگوش سرشته شیاف سازند و در وقت حاجت بکار داشتن زهره کلنگ و شبوط و باشه و کرک
و فرفیون با شیر زن چکانیدن نافع بود عصاره بنگ و مرزنگوش و چغندر و سکبینج با آب یا روغن سوسن
سعوط کردن سودمند بود دانگی سکبینج با نیم درم روغن زیت و دو درم آب مرزنگوش در بینی چکانیدن بیماری
در مدت پنج روز زایل گردد اگر دارو در دماغ کند زیان دارد روغن بنفشه و روغن شیرخشت تازه با شیر زن و اندک
شکر در بینی چکانیدن و بر پیش سر نهادن سود دارد خطمی و سرکه با سفیده تخم مرغ بر سر ضماد کردن مفید بود
محجمه بر گردن نهادن و جذب ماده کردن و بآب گرمابه که بسیار شور بود بدن شستن مفید بود وج و هیل و قرنفل
و دارچینی خائیدن سودمند بود در لقوه تشنجی عضل را نرم کردن پس بتحلیل ماده مشغول شدن و روغن

پیه بط و مرغ بر صدغ و مهرهای کردن [illegible] کرده [illegible]
و طفل نرم بودن بان و روغن در نرم کردن عصب سخت نافع بود [illegible] عصب
داروها بود دماغ را بجهة عضلهای چشم با ایارج فیقرا و تخم حنظل و حب قوقایا پاک کردن مناسب بود داروها و ضمادها
که یاد کرده شد بر پیش سر نهادن سودمند بود نخود آب و داروهای تشنج بلغمی درین باب موافق بود لقوه که در خاش به جهة
بلید آید علاج وی دشوار بود **ادویه اختلاج** دهن الخردل خوردن و مالیدن در اختلاج نافع بود دهن البابونج مالیدن

ادویه اختلاج

روغن بابونه محلل بادهای غلیظ و مقوی اعصاب بود دهن السذاب مالیدن در اختلاج سودمند بود و عصب را قوت
دهد شراب العتیق بسیار خوردن شراب رقیق سفید کهنه مضر بود با عصاب فقاع که معمول از ماء الشعیر بود اعصاب
و مجب دماغ را زیان دارد حماض الاترج ترشی ترنج خوردن عصب را بد بود تفاح از خوردن وی در عصب تولد
کند و بسیار خوردن آبی و انار همین کار کند خل خوردن سرکه بی آنکه شیرینی با آن ضم کنند عصب را بغایت زیان دارد
سمک الطری ماهی تازه مولد بلغم مائی بود و از خوردن وی ارخاء عصب پدید آید و معده گرم را موافق بود گاه بود که بجهة
باد غلیظ حرکت غیر ارادی در عضلهای اعضا پدید آید این را بتازی اختلاج گویند دلیل بر باد سرعت تحلیل بود و دلیل
بر غلظ سردی مزاج و سیبهای سردی قرائن و دلیل بر وجود وی در عضل آن بود که عضو که نرم بود چون دماغ و عضوی
که سخت بود چون استخوان باد در وی قرار نگیرد و آنچه در نرمی و سختی میانه بود چون گوشت و عصب باد در وی نماند
و عضو را بحرکت آورد سبب درین بیماری مزاج سرد بود یا ماده سرد و تر گاه بود که اعراض نفسانی چون غم و شادی سبب
این بیماری گردد چه روح را در حرکت آورد و از حرکت روح ماده تحلیل پذیرد و از تحلیل باد تولد کند اختلاج اگر در تمام بدن
بود مقدمه سکته و کزاز بود مقدمه مالیخولیا و صرع و اگر در عضلهای رو بود نشان تولد لقوه و اگر زیر پهلو بود
نشان تولد ورم حجاب آنچه ماده و سبب بیماری زیاده کند چون آب یخ و غذاهای سرد و بادناک و کثرت شراب ترک آن
کردن و موضع روغن گرم چون روغن فرفیون و مانند آن مالیدن و با مداد کلنگبین با تخم بادیان دادن و تدبیرهای
لطیف بکار داشتن و غذا نخود آب و شوربای کبوتر بچه و گنجشک و مانند آن با صعتر و دارچینی و کرویا فرمودن و آب
گرم کرده در مثانه و مانند آن بر موضع نهادن و استفراغ با ایارج روفس کردن اگر اختلاج لازم بود علاجهای سکته
که در باب لقوه یاد کرده شد بکار داشتن مناسب بود **باب دویم** در ادویه مفرده که نافع بود

امراض چشم

در امراض عین چشم گرم و تر بود چه شریان و اورده بسیار بدو متصل بود و پیوسته حرارت بدو رساند و طبقه رطوبة
وی از دماغ بود حرارت ملمس و سرعت حرکت و ذرور عرق از حرارت بود و کثرت دمعه و رمص و کبر عین از رطوبت
و خفای اورده و برد ملمس و ثقالت حرکت از برودت و غور عین و خفت حرکت و عدم دمعه و صلابت ملمس از یبس
حمرت از خون بود و صفرت از صفرا و بیاض از بلغم و کمونت از سودا تری در ازرق کمتر و در اکحل بیشتر تولد کند و ازرق
بهتر بیند چه حرارت باعث نقصان رطوبت و برودت موجب ازدیاد وی گاه بود که چشم پیر بجهت شدت برودت
و یبوست زرقت پذیرد روح باصره اگر صاف و اندک و لطیف بود دیدن دور دشوار و نزدیک آسان بود چه حرکت
در مسافت بعیده روح را پراکنده سازد و وصول بمرئی نیابد و اگر بسیار و تیره و غلیظ بود رویت نزدیک دشوار
و دور آسان بود چه کثافت در مسافت مذکوره از روح دور کرده صفا و لطافت یافته بمرئی پیوندد و اگر دور و
نزدیک دشوار بود روح اندک تیره بود سهولت رویت دور و نزدیک و خط باریک و عدم نفرت رویت جرم مضی
و براق از قوت بود و اعتدال المزاج بود و خلاف وی چون گلاب و آب کاسنی و آب عنب الثعلب و سفیدهٔ تخم مرغ
سودمند بود و اگر سرد بود داروهای گرم چون مشک و فلفل و وج و اگر تر بود داروهای خشک چون سرمه
و توتیا و اقلیمیا و اگر خشک بود داروهای تر چون شیر زن و لعاب دانهٔ به و بزرقطونا و مغز بادام و اگر با ماده
بود قیفال و رگ پیشانی و گوشهٔ چشم زدن و محجمه بر نقره کردن و میان کتف نهادن و بدن از ماده پاک کردن نیز
بداروی معطس ماده از چشم بجانب بینی کشیدن اگر ماده از عضوی بچشم در آید تدبیر وی با خراج ماده
فرمودن و داروی که ماده از چشم بپالاید بکار داشتن و اگر از تفرق اتصال بود داروئی که رطوبت کم سازد و یبوست

[illegible] و صبر موافق بود چه داروی که یاد
کرده [illegible] بجهت [illegible] بسوی وی قوت دهد و عضوی که قوت یابد ماده بیماری قبول نماید
بدین سبب داروی قوی که مزاج وی موافق وی بود چشم را زیان دارد و اگر از سوی ترکیب بود چون جدوار و [illegible]
استفراغ و حیل که یاد کرده آید مناسب بود اگر از ورم بود و ماده وی در تمام بدن تن از ماده بیماری پاک کردن
پس تنقیه دماغ فرمودن مفید بود ماده اگر غلیظ و بادناک بود استفراغ بداروی که موافق ماده بود سود دارد پس
دماغ بحب ایارج و حب صبر و قوقایا و مانند آن پاک کردن و باقی ماده باز دماغ فرود آوردن و چشم را باب حلبه
و شیر تازه شستن و چون ماده آغاز نضج کند دارو کشیدن و بگرمابه رفتن و اگر رقیق بود یا با خون و صفرا آمیخته شدن
نخست حب ایارج صبر پس مسهل دادن و اماله ماده فرمودن پس تداوی چشم نمودن ماده اگر بادناک بود گرمابه
و داروهای محلل مفید بود و اگر خونی بود پس از فصد رگهای چشم از خون غلیظ صاف بود پس از گرمابه غذای
لطیف و شراب صرف خون و دماغ را گرم سازد و سده بگشاید شیاف احمر لین کشیدن و ضماد محلل نهادن در آن
بقیه ماده بغایت مفید بود اگر ورم نباشد و ماده پیوسته بچشم فرود آید و منفعت تداوی ظاهر نگردد نزول
ماده از بیرون محقق بود سرخی چشم و روی و گرمی سر و پیشانی و امتلای عروق بر آن گواهی دهد رگ سر زدن و بسل
شریان صدغ کردن و داغ نهادن و ضماد قوی بکار داشتن سودمند بود و اگر از درون محقق بود بسیاری عطسه
و خارش بینی و چشم شاهد آن بود زدن و داروی مسهل خوردن و دماغ از فضول پاک کردن و آنچه در باب سبل
یاد کرده آید بدان عمل نمودن صواب بود با تدبیر مناسب اگر رمد باقی بود مدبر دست از تداوی باز ندارد چه شاید
که ماده سخت غلیظ و عسر بود و مدتی مدید باید تا لطیف گشته تحلیل پذیرد اگر با رمد صداع قوی بود پس از
تنقیه بدن و دماغ و بسل شریان و دماغ ضماد نهادن مقوی که در بیماری سر یاد کرده شد مناسب بود حقنه در
بیماری سر و چشم که با ماده بود سود دارد پیش از استفراغ عطسه آوردن و دارو کشیدن زیان دارد خاصه داروی محلل
سبب بیماری چشم یکی ضعف مزاج وی بود بدین سبب ماده که از دماغ بدو فرود آید قبول نماید و از دفع وی عاجز آید
دویم مزاج دماغ قوی تر از مزاج چشم بود و ماده را بسوی وی فرستد سیم در بدن ماده بسیار بود و از غذای اعضا
زیاده آید چهارم قوت غاذیه ضعیف بود و غذا که بدو رسد بهضم وی وفا نکند و ماده فزونی در وی گرد آید پنجم
منفذی که ماده از وی بچشم در آید وسیع بود بدین سبب بیشتر متوجه وی گردد ششم منفذی که فضله چشم
از وی بیرون رود بسیار تنگ بود و آنچه بدو فرود آید در وی بماند هفتم چشم زیر دماغ بود فضول ناگوارده بدو
در آید مداوی پس از معرفت سبب باید که توجه بمنع وی نماید پس متوجه تدبیر عضو باید گردد داروهای وی
یکی مخدر بود چون افیون و لفاح این دارو در وقت ضرورت چون شدت حرقت و درد وقت قوی و کثرت
حرارت و بیم تاکل طبقه بکار آید و جز این وقت نشاید مخدر موجب ضعف بصر بود و شاید که دیده را تباه سازد
دویم منضج چون آب حلبه و حضض هندی و بابونه و انزروت و کندر و زعفران و جندبیدستر و اکلیل الملک
این دوا در ورم و قرحه و بثره و دیم و رطوبت غلیظ که پس قرینه بود سود دارد سیم مسدد و آن دو گونه بود
یکی بدرشت چون توتیا و اقلیمیا و ارزیز سوخته و اسفیداج و طین شاموس این دارو رطوبت فزونی کم سازد
و دمعه باز دارد خاصه که در چشم قرحه و بثره بود پیش از تنقیه زیان دارد که خاصه فضله بسیار در طبقه بود
چه این هنگام ماده از تحلیل باز دارد و درد بیفزاید و بیم خوردن و سوختن بود اگر در قرینه قرحه بود بحکم
ضرورت پیش از استفراغ استعمال وی روا بود و دیگری نرم و لزج چون کثیرا و صمغ عربی و نشا و شیر زنان
و سفیده تخم مرغ فایده این دارو یکی عدم حرقت بود دویم حفظ دوا در چشم تا وقت ظهور اثر سیم دفع مضرت دارو
چه مقله عضو نرم و نازک و حساس بود و از خشونت دوا آزار یابد خاصه که درد مند بود بدین سبب مدد
داروی نرم با درشت بیامیزند تا مضرت وی باز دارد و لذع و تیزی ماده و درشتی که از وی تولد کند دور سازد
چهارم مفتح و آن دو گونه بود یکی نزول آب باز دارد چون زهره جانوران و آب بادیان و مانند آن دیگری قوت

دارو بعضو رساند چون وج و دار چینی و [illegible] و غاریقون و آنچه [illegible] قرینه تیره و ماده غلیظه بود و قوت
مفتح و محلل بدو رسند این دوا با وی بیامیزد تا منفذ بگشاید و از [illegible] مسمن چون بنج
و زنکار و آن درشت و سوزنده بود و ظفره صلب و چوب مزهن و خشک ریشه بردارد ششم جالی و آن دو گونه بود
یکی وسخ و اثر قرحه بزداید چون کندر و صبر و ماشیا و دیگری سبل و ظفره و مانند آن چون توتیا و نشادر و
قلقطار و مس سوخته هفتم قابض و آن دو گونه بود یکی ردع ماده قلیله بکار آید و قبض وی اندک بود چون گل سرخ
و زعفران و سنبل و عصارهٔ لحیة التیس و سادج و مامیثا و دیگری در تقویت بصر و حدت وی و دفع نزول و قبض
وی زیاده بود ادویه رمد آبنوس در دیگ فخار بسوزند و مانند رصاص محرق بشویند و در چشم کشند مفید
بود انزروت در ورم گرم مفید بود و در رمد خاصیت و قوت وی عجیب بود و چرک از چشم بیرون آورد خاصه
که با نشاسته و شکر سفید بیامیزند اگر با سفیدهٔ تخم مرغ با شیر زن بسایند و در سایه خشک کنند و بار دیگر بسایند
و ذرور سازند در رمد سودمند بود زنبق زهرهٔ وی شبیه هر سوسن بود لیکن گل زنبق زرد بود و مستعمل روغن
وی بود و بیخ وی ضماد کنند مسکن درد بود اشنه از خارج طلا کنند در رمد مفید بود اگر بسایند و در رمد چشم کشند
سرخی زایل کند اسفیداج که از رصاص ساخته باشند با سرکه و روغن گل بیامیزند و بیرون چشم طلا کنند سودمند
بود بیاض البیض سفیدهٔ تخم مرغ با گلاب در چشم چکانند و ورم گرم را نافع بود و درد بنشاند و حرقت احقان ساکن
کند و چرک چشم پاک سازد بزرقطونا در آب کشنیز تر بجوشانند و ضماد کنند در ابتدای رمد بغایت سودمند
بود خاصه که در رمد صفراوی بود جلنار هر که اول سال سه عدد گلنار کوچک فرو برد در آن سال از رمد
ایمن گردد هندبا ضماد کردن بر ورم گرم که عارض چشم ایمن گردد مفید بود هلیلج هلیلهٔ سیاه درشت
بکوبند و مقداری مربای بنفشه بدو اضافه کنند و باندک روغن بادام شیرین بخورند در رمد مزمن سودمند
بود دهن السمسم تخم مرغ بجوشانند و زردهٔ وی بگیرند و با روغن سمسم معجون سازند و بر چشم ضماد کنند
دردی که از رمد بود زایل کند سماق در گلاب بجوشانند و در چشم چکانند در ابتدای رمد مفید بود
حضض مکی در چشم کشند درد ساکن سازد اگر از بیرون لطوخ کنند ورم گرم را نافع بود لبن خوردن جمیع
شیرها و چکانیدن نافع بود در رمد شیر زن گاهی که گرم بود در چشم چکانند درد و حدت خلط ساکن کند
و چشم از ادویهٔ حاده پاک گرداند لحم البطیخ با سویق جو ضماد کنند ورم گرم ساکن گردد و گوشت کدو همین کار کند
لحم البطیخ با سویق جو ضماد کنند ورم گرم ساکن گردد و حب الاس با سویق همین کار کند عدس با آبی یا روغن اکلیل
الملک بیامیزند و ضماد کنند ورم گرم را نافع بود حی العالم تنها با سویق ضماد کنند در رمد و اورام حاده که در
چشم بود نافع بود و اگر عصارهٔ وی در چشم کشند رمد گرم را مفید بود صبر خوردن در رمد سودمند
بود سلوی هر دو چشم وی بر خداوند درد بیاویزند شفا یابد کافور با ادویهٔ رمد گرم بیامیزند مفید
بود و اگر با ادویهٔ حاده بیامیزند حدت دوا ساکن کند دهن الکندر از دودهٔ کندر در چشم کشند درد ساکن سازد
و قطع سیلان رطوبات کند ذباب یک عدد مگس بگیرند و در خرقهٔ کتان بندند و موضع بستن و سبع سازند
و بر گردن یا بازوی خداوند الم بندند درد ساکن گردد صفرة البیض تخم مرغ با آب بجوشانند و زردهٔ وی بگیرند
و با زعفران و روغن گل بیامیزند و بر چشم ضماد کنند ضربان قوی ساکن کند سفرجل بجوشانند تا مهرا شود و با نان
خمیر بکوبند که چون مرهم شود و بر چشم ضماد کنند دردی که در ابتدای رمد بود ساکن کند اگر تنها ضماد کنند
در رمد نافع بود طباشیر نرم بسایند و با روغن گل بیامیزند و ضماد کنند در سوء مزاج چشم نافع بود و مادهٔ
گرم که چشم ریزد منع کند فوفل بسایند و بر پیشانی یا چشم مالند منع ریختن ماده کند و چشم را قوی گرداند
ماء زهر القرع آب گل کدو در چشم کشند رمد گرم زایل کند ورد گل تازه یا خشک بپزند و بر چشم ضماد کنند
رمد را مفید بود خاصه که با حلبه پخته باشند این هنگام در تسکین وجع بغایت سودمند بود الرمان الحلو
انار شیرین دیواس پزند و بر چشم ضماد کنند درد ساکن گردد صمغ عربی در گلاب حل کنند و در چشم چکانند

ادعیهٔ رمد
[illegible]

داروی مجرب
[illegible]

[illegible] الملک در درد چشم [illegible]

[illegible]

[illegible] چشم چکانیدن خرقتی که اندر ملد و غیر آن بود زایل کند

ورم طبقهٔ ملتحمه را بتازی رمد گویند این مرض اگر از خون بود چشم سرخ و سنگین و رگها بر خواسته و رمص و دمعه و التصاق
و انتفاخ و ضربان و حرارت ملمس بسیار بود و اگر از صفرا بود بسبب اختلاط وی با دم حمرت عن مایل بصفرة بود و سوزش
رمص بسیار و دمعه با حدت و رقت بود و التصاق اندک و اگر از بلغم بود بجهت کثرت رطوبت وی و ارخای بی ثقل و تهیج
و التصاق بسیار بود و درد اندک و اگر از سودا بود بسبب قلت یبوست و کمودت و عدم ارخای عصب ثقل و دمعه
اندک بود و چشم مایل بکمودت و اگر از ترکب مادّه اثر مادّه غالبه ظاهرتر بود رمد گرم یکی آن بود که بجهت دود و گرد
و آفتاب و مانند آن چشم آشفته گردد دویم آن بود که سببها که یاد کرده شد بجهت کثرت و دوام اثر وی قوی بود و مادّه که
میان عروق و طبقات چشم بود تباه کرداند یا مادّه فزونی که از بدن بدماغ بر آید وی را بر سازد و از دماغ بچشم فرود آید
خاصه که طبقهٔ ملتحمه ضعیف بود و دماغ و عروق وی طبعهای دیگر قوی سیم آن بود که بجهت سببهای یاد کرده مادّه
ردیه بطبقهٔ مذکوره بسیار فرود آید و ملتحمه بلندتر از قرنیه نماید گاه بود که پلک چنان ورم کند که بر هم نیاید و گاه بود
که بجهت شدّت ورم پلک باز گردد گاه بود که سبب رمد یبوست بود این هنگام چشم بالش و التصاق و الم اندک بود
گاه بود که رمد بنوبت غب باز آید و مدّت وی هفت روز بود رمد با تب نادر بود اگر با رمد تب بود زود زایل گردد
خاصه که رمد در تابستان بود و اگر با تب رمد صعب بود نشان آفت بزرگ بود سبب رمد اگر غبار بود و مانند آن
منع وی در زوال رمد کافی بود و اگر تباهی و تصاعد مادّه بود تنقیهٔ بدن و دماغ سودمند بود و اگر از خون تنها
یا از صفرا و بلغم و سودا بود نخست قیفال زدن و باندازهٔ قوّت بیمار بچند بار خون بیرون کردن مفید بود چه غرض
از فصد درین بیماری جذب و تقلیل مادّه بود و جذب فصد بدین طریق بود پس اگر حاجت بود استفراغ بمطبوخ هلیله
و مانند آن چون خیار چنبر و ترنجبین و شکر و بنفشه و شیرخشت و خرمای هندی و نقیع هلیله نافع بود غذا و شراب غلیظ
و شور و تیز و سرکه و جماع و سر پیش داشتن و از بلندی نگاه کردن و بسیار گفتن و گریه و تب و آواز بلند کردن و از میوها
جز امرود و آبی خوردن زیان دارد معده از غذا تهی باید و ممتلی نشاید نی شکر درین باب بد بود چه در معده احداث رطوبت
کند و اشک بیفزاید و کثرت دمعه چشم را زیان دارد جیب گشاده داشتن و بالین بلند کردن و در خانهٔ تاریک نشستن
و فرش کبود یا سیاه انداختن و بامداد شراب بنفشه و آب تخمها و شراب انار ترش و شراب نیلوفر خوردن مناسب بود
شربتهای مذکور اگر با شراب خشخاش خورده شود سخت نیکو بود داروی چشم باید که مرکب بود از رادع و مجفف
و معدل تا مادّه از چشم باز دارد و نشف رطوبت کند و مزاج چشم با عتدال آورد تا قوّت بدو باز آید و فضله
که در وی گرد آید دفع کند مرکبی که داروی این منافع بود شیاف است که در یکروز چشم نیکو کند بدین سبب وی را بتازی
بن یومه گویند بسریانی بریوما این دو گونه بود یکی انکه دروی داروی قابض و رادع بسیار بود و دیگری انکه در وی
داروهای معتدل بود تا کار با عتدال کند انکه دروی قابض بسیار بود با سفیدهٔ تخم مرغ یا با شیر زن یا طبیخ حلبه سوده
دقیق باید کشید و انکه دروی قابض کم و باوی منضج و محلّل بود غلیظ شیاف بریوما که مادّه از چشم باز دارد و ورم را
با عتدال آورد و ضربان بنشاند و دو روزی که بکار دارند چشم به سازد شیاف [illegible] ماميثا و انزروت از هریک هشت
درم زعفران دو درم کتیرا یکدرم افیون نیم درم کوفته و بیخته و بآب باران سرشته در وقت حاجت با سفیدهٔ تخم
مرغ بکار دارند نسخهٔ دیگر گل تازه پانزده درم زعفران هشت درم افیون و سنبل از هریک دو درم صمغ عربی
هفت درم با آب باران سرشند نسخهٔ دیگر سرمهٔ اصفهانی شسته و اقلیمیای ذهب از هریک هشت
درم مس سوخته شسته چهار درم صبر سقوطری دو درم مرو اقاقیا از هریک دوازده درم افیون یکدرم کوفته
و نرم سوده و با سفیدهٔ تخم مرغ سرشته نگاه دارند و در وقت حاجت با شیر زن حل کرده بکار برند و در آغاز رمد
وردی ابیض و گاهی که ورم کم شود وردی اصفر صفت وردی ابیض اسفیداج و صبر و اقلیمیای فضه از هریک
ده درم گل سفید تازه شصت درم نشاسته سی درم افیون ده درم کتیرا بیست درم صمغ عربی چهل درم کوفته و بیخته
و بآب باران سرشته بکار دارند صفت وردی اصفر سنبل و گل سرخ و صبر سقوطری از هریک بیست درم

اسباب شاید

شیاف بریوما

[illegible] … اکلیل الملک

بنر البنج یکدرم زعفران چهار درم و نیم عصارهٔ ماميثا [illegible] بیاض بیضه
برابند اگر درد قوی بود ازین شیاف بسیار بکار باید برد و اگر اندک بود آن سه بار بتجاوز نباید کرد پس چشم
بطبیخ حلبه و اکلیل الملک بیست درم زعفران چهار درم کشنیز تر ده درم زرده تخم مرغ سه عدد نان میده
که با او آمیخته آغشته بوده ده درم نرم کرده بکار دارند اگر درد باقی بود اندک پوست خشخاش باوی بیامیزند طلا
که بخت بکار دارند تا ماده از چشم باز دارد از صمغ عربی و صبر و زعفران و شیاف ماميثا و حضض باید سا
و بر پیشانی باید مالید ماده اگر بغایت گرم بود از عصارهٔ خرفه و عصارهٔ آبی و سویق جو و بزر قطونا و آب عنب
الثعلب و سفیدهٔ تخم مرغ و اگر بغایت سرد بود از جند بیدستر و زعفران و دانه تخم تریاق فاروق مالیدن سودمند بود
چشم از رمد پاک کردن خاصه از رمد خشک مناسب بود بارها برهان درد رمد خشک بهتر از کوچک تر
رمد خشک نشان دیر پختن ماده بود در آغاز رمد و سفیدهٔ تخم مرغ چکانیدن درد بنشاند و ماده از حرقت
باز دارد و شیر زن درد بنشاند لعاب سفرجل و صمغ عربی رادع بود و مسکن شیاف ابیض با شیر زن در این وقت نافع بود
صفت آن اسفیداج رصاص هشت درم صمغ عربی چهار درم افیون و کتیرا از هر یک یکدرم با سفیدهٔ تخم مرغ سرشته
بکار دارند ذرور که پس از شیاف ابیض مفید بود پوست تخم مرغ با آب و نمک درشت بشویند تا پوستهای باریک
از وی دور کرده بعد از آن با آب شیرین تا شوری از وی برود و در سایه خشک کرده و نرم سوده بکار دارند و پس از استفراغ
پیوسته ذره توتیای پرورده در گوشه انسی چشم نهند صفت پروردن آن توتیای کرمانی کوفته و بیخته تا مدت
ده روز در هاون با آب بسایند و هر بار آب تازه کنند و صاف سازند بعد از آن خشک کرده بکار دارند پیش از
استفراغ توتیا زیان دارد ذروری که داروی انزروت بود در وقت تزاید مضرت رساند در رمد خواب روز بد بود
بیمار اگر شب خواب نیاید درد وی زیاده گردد چه روز بخار روحانی بسبب گرمی هوا تحلیل پذیرد و شب بجهت سردی
مسام بسته گردد و بخار در تن بماند و بر دماغ بر آید و در عروق و شرائین دیده در آید و ورم زیاده بماند بدین سبب
داروهای سرد و تر چون بنفشه و نیلوفر و گلاب و سمامه لفاح و افیون و مانند آن در روز تا شب خواب کند بعد از
تنقیه اگر ماده بعد از فرود آمدن باز نه ایستد ضماد بنفشه و نیلوفر و گل سرخ بر چشم نهادن و طلاها که یاد کرده شد
بر پیشانی و صدغ مالیدن سود دارد چشم با آب سرد شستن سخت زیان دارد چه ماده خام بماند و دیر تحلیل پذیرد
گاهی که ماده باز ایستد داروهای قابض و محلل چون شیوف ابیض که داروی انزروت بود سود دارد صفت آن
انزروت پرورده بشیر خر و کتیرا و افیون از هر یک یکدرم صمغ عربی چهار درم اسفیداج رصاص هشت درم با آب
باران سرشته شیاف سازند و در وقت حاجت با آب سوده بکار دارند پس دو روز ملکایا صفت آن انزروت
مدبر و نشاسته و شکر سفید و صمغ عربی اجزا برابر نرم سوده در ذرور سازند نسخه توتیا انزروت پرورده
ده درم شکر طبرزد سه درم نشاسته یکدرم کف دریا نیم درم کوفته و بیخته بکار برند اولی آن بود که ذرور در گوشهای
چشم کنند اگر بعد از تنقیه و حمیه و تدبیر صواب درد و حمرت و سیلان بر حال خود نشان وقوف ماده در طبقات
عین بود در این وقت توتیا و اسفیداج و نشاسته کشیدن و طلا کردن تا رطوبت ردیه را نشف کند مناسب بود
اگر ورم باقی بود اقاقیا و مرو زعفران و مس سوخته و صبر مالیدن مفید بود چه نزول ماده باز دارد و آماس
تحلیل پذیرد گاهی که سیلان رطوبت و رمص خشک و التصاق حس زایل گردد نشان نضج ماده و انحطاط رمد
بود این هنگام شیاف احمر لین و کمابه سودمند بود اگر بدین شیاف رمد زایل نگردد شیاف احمر حاد مناسب
بود بعد از آن سرمه اغبر اگر بدین تدابیر شفا نیابد و رمد دراز کشد نشان چرب بود تدبیروی صواب بود صفت
احمر لین شادنج عدسی ده درم مس سوخته هشت درم بسد و مروارید و سادج از هر یک چهار درم صمغ عربی و کتیرا
و مر از هر یک دو درم دم الاخوین و زعفران از هر یک یکدرم کوفته و بیخته و با شراب انگوری کهنه سرشته شیاف
سازند بجهت فرق لین دراز کشد و حاد کرده صفت شیاف احمر حاد که در جرب و سبل و سلاق و کمنه
و انحطاط رمد مفید بود شادنج عدسی مغسول شش درم صمغ عربی پنج درم نحاس محرق دو درم قلقطار سوخته

داروی که از پس شیاف ابیض مفید بود

[illegible] هر یک دانکی و نیم نرم سوده با شراب کهنه نکو
کهنه بحنت سرشبند و شیاف سازند و بوقت حاجت بکار دارند صفت اغبر که در این باب و ریشهای چشم و سبل
کم وجرب سودمند بود توتیای کرمانی شسته و سنج سوخته شسته از هر یک ده درم شکر طبرزد پنج درم کوفته و بیخته بکار دارند
اکر سوده انزروت مدبر و یکدرم شیاف مامیثا با وی بیامیزند روا بود ماده اکر بلغم بود نخست استفراغ و تدبیر لطیف
کردن و شادنه شسته کشیدن و چشم با آب کرم نیم شستن مفید بود بعد از تزاید رمد شیاف احمر لین و از پس وی سرخ اعبر
سودمند بود داروهای مخدر درین باب زیان دارد کماب و شراب صرف سفید و تریاق فاروق خوردن و مالیدن
سود دارد و اکر باد غلیظ بود کاورس کرم نهادن و کماب رفتن نافع بود و اکر سودا بود دماغ و بدن از ماده سودا پاک
کردن و کماب رفتن و سرمهای محرق که وی را کی الان ادویه مصاصه کویند کشیدن سودمند بود درین باب فصد زیان
دارد و اکر مرکب بود علاج دشوار بود تنقیه دماغ کردن و ماده غالبه از بدن بیرون کردن مناسب بود تدبیر کلی بدن با
رمد استفراغ و تلیین طبیعت و رعایت قوت بود چه لینت اماله ماده بیماری کند بدین سبب باید که پیوسته طبع
نرم بود کاه بود که رمد مرکب با استفراغ زایل شود در زمستان و شهرهای خنک و مزاج سرد و رمد صعب بود و مدت وی
دراز تر بسبب انکه برد طبقات را متکاثف سازد و ماده تحلیل نپذیرد بنابرین باید که بیمار ملالت نیابد و مدبر ملازم
تدبیر صواب نماید کاه بود که بیماری مانند رمد عارض چشم کردد و آنرا ماشرا کویند فرق میان رمد و ماشرا آن بود که
رمد که با حس و دمعه بود و ماشرا ازین خالی بود و استفراغ زایل کردد بعضی ویرا از روی تجوز رمد کویند کاه بود
که طلا در ازاله رمد کافی بود طلائی که ورم و درد و حرارت بنشاند عدس پوست کنده و صندل سرخ و کل خشک
و اندک کافور با آب کاسنی بکار دارند نسخه دیکر شیاف مامیثا و حضض و صبر و زعفران و افیون و اقاقیا و کل ارمنی
و صندل سرخ با آب عنب الثعلب بکار برند نسخه دیکر که ورم و شری را سود دارد کل سرخ و پوست انار شیرین و عدس
مقشر به آب بخته و نرم کوفته و با روغن کل چرب کرده بکار دارند ضمادی که درد بخش بنشاند و ماده حاده باز دارد
کاسنی با آب بجوشانند و برک بنفشه و نیلوفر با وی بکوبند و با روغن کل چرب کرده بکار دارند کاه بود که از برودت و تری
رمد تولد کند کماب رفتن کاه و سر بخار وی داشتن مفید بود کاه بود که بسبب سردی رحم رمد قوی پدید آید حقنه
از شبت و بابونه و حلبه ساختن و روغن ناردین و روغن نرکس و روغن سوسن مالیدن و عرقیات کرم تناول نمودن
سودمند بود و جالینوس کوید بعد از تنقیه بهترین علاج در رمد مجمر بریان سر نهادن بود این تدبیر در رمد خشک
فرمن مفید بود در این بیماری چشم سرخ و خشک بود شراب بعد از فصد درین مرض موافق بود اکر ماده متوجه چشم بود
و بدن ممتلی نباشد کماب سود دارد و اکر ممتلی بود شراب درین وقت لبسیار بد بود ادویه که مانع بود از سیلان نوازل
زعفران با شیر زنان در چشم کشند منع نزول رطوبت کند اکر بر پشت چشم مالند همین کار کند آبنوس در منع
سیلان رطوبات مزمنه سودمند بود باقلا مقشر سازند و بخایند و بر پیشانی مالند قطع سیلان رطوبت کند
حضض مکی بر پیشانی مالند منع کند از نزول رطوبت مزمنه و رطوبت چشم زایل کند انزروت مالیدن قطع
رطوبت سایله کند صندل جزوی از انزروت دو جزو با سفیده تخم مرغ بر شقیقه بیمار طلا کنند منع نزول
رطوبت کند ماء الورد چشم بکلاب بشویند منع انصباب مواد کند اکر از کل تازه ضماد کنند همین کار کند کاه بود
که کوشت کوشه چشم از جانب بینی نقصان نپذیرد و از مقدار طبیعی کم کردد بدین سبب رطوبت باز نتواند داشت
و پیوسته آب از چشم جاری بود این را اینانی سیلان کویند سبب این بیماری یکی بر داشتن ناخنه بود و استقصا در آن
کردن و پاره از کوشت با ناخنه بیرون دویم دارو در ظفره و جرب و مانند آن بکار داشتن بود و دارو کوشت را خورده
سیم آبله بر آمدن بود از کوشه چشم و کوشت را فانی ساختن اکر از کوشت چیزی موجود بود علاج پذیرد بدار دوی قابض و دارو
کوشت برویاند و اکر نه علاج پذیر نبود داروئی که کوشت برویاند شیاف مامیثا یکدرم زعفران دو دانک صبر نیم درم
شب یمانی محرق یکدانک کوفته و با شراب کهن سرشته شیاف سازند و در وقت حاجت با شراب کهن بسایند و بچکانند
پیوسته اسفنج با شراب تر کرده نهادن و شب یمانی با شراب بختن و اسفنج بدان تر کرده بر موضع نهادن سود مند بود

رمد بسبب سردی رحم

ابه رکیتی
ادویه که مانع بود از سیلان نوازل
سلقون، سلقون، [illegible] بر [illegible] [illegible]
[illegible]

ادویه که در سبل مفید بود
بسلیقون برود و چشم را ... روشنا ... احمر ... 

دنوروبادی و ملکایا و شیاف ابیض [illegible] مفید بود ادویه که [illegible] بود انزروت در چشم کشند
نافع بود در سبل مزمن جوز بوا در چشم کشیدن سودمند بود حماض الاترج با اکحال سبل بیامیزند فعل وی قوی
بود زبیب عقیق در چشم کشند باد سبل زایل کند و چشم را قوت دهد و نور بصر بیفزاید قرنفل در چشم کشیدن
نافع بود مصلح با داروی چشم بیامیزند فعل وی قوی کرده قشور البیض پوست تخم مرغ در ساعتی که بیضه نهاده باشد
با سرکه تند بجوشانند و ده روز بنهند بعد از آن بسایند و در چشم کشند در سبل نافع بود و مجرب بود کحلی
که درازاله سبل و بنات شعر و ظفره و بیاض عین و حکت و دمعه و در رمد مجرب بود دارچینی یکدرم کوفته و بیخته
یکشب و یکروز بآب مرزنجوش تر کنند و توتیای هندی و هلیله زرد از هر یک چهار درم بکوبند و بحریر بربیزند
و با داروی گذشته معجون سازند و در سایه خشک کنند و باز بسایند که چون سرمه نرم شود و بنادق سازند و در وقت
حاجت با آب سرد بر سنگ محکم بسایند و در هر چشم سه میل بکشند یکروز بکار دارند و یکروز ترک کنند اگر چشم
بی سبب درد کند تا وجع ساکن نگردد و سبب معلوم نشود از این دارو استعمال نکنند و اگر از برای جلای چشم و صفای
وی بکار دارند در ماه دو بار بکشند کحلی دیگر که در دفع ظفره و طرفه سبل و بیاض عین و ابتدای نزول آب در مد
مجرب بود ملح اندرانی و شیشانج توتیا از هر یک جزوی و دو مقدار همه زبد البحر کوفته و بیخته بنکار [illegible] کدونک دارو
اندک سبز شود بیفزاید و باز دیگر بیخته نگاه دارند و در وقت حاجت وقت خواب بکار دارند کحلی دیگر که در دفع
ظفره و سبل و بیاض عین و دمعه و غشاوه مجرب بود فلفل و حب الوشاد و عفص و شیشانج و زعفران از هر یک جزوی
فلفل و حب الوشاد بریان کنند و داروها کوفته و بیخته در وقت حاجت بکار دارند گاه بود که رگهای چشم از خون غلیظ
سرخ و ممتلی گردد و حکاک در وی بدید آید این را تبارزی سبل گویند و این دو گونه بود یکی آنکه رگهای باطن ملتحمه سرخ و ممتلی
شود و بر ظاهر قرنیه غشای باشد سرخ و ممتلی شود و بظهور آید و در چشم و میان ابرو از درون حرقت بدید آید
و عطسه متواتر و اشک روان گردد و ضربان در قعر چشم تولد کند و بیمار نظر با آفتاب نتواند کرد و دیگری آنکه بر ملتحمه
رگهای سرخ و ممتلی طاری گردد و بر قرنیه غشای چون دود درخشان بیمار سرخ شود و پیوسته ابرو و حرارت و الم یابد
و آفتاب و چراغ نتواند دید گاهی که پلک زیر بسوی خویش کشند چنان نماید که رگهای سبل از روی ملتحمه بر می آید سبب
این مرض امتلای دماغ و بیزه رگهای چشم بود گاه بود که سبب افراط علاج بود در رمد کم بداروهای سرد و قرای
که مادة بدان سبب غلیظ گردد و تحلیل نپذیرد و در آغاز این بیماری فصد قیفال زدن و استفراغ با ایارج فیقرا و حب قوقایا
فرمودن و غرغره با بکامه و ایارج فیقرا و مانند آن کردن و عطسه آوردن و تقویت دماغ ببوی عنبر و لادن و غیر آن
نمودن سود دارد غذاهای مبخر چون عدس و باقلا و سیر و پیاز و کندنا و خوردنیهای سرد و غلیظ چون گوشت ماهی
و گاو و شیر برنجها و آنچه از وی سازند و شیرینیها و گردو نعد و جیب بستن و بالین پست ساختن و بسیار کشش و آواز
بلند کردن و نظر بشعله آتش انداختن زیان دارد داروئی که باد سبل و سدد بینی زایل کند کندش یکدرم مرصافی
دو دانک حضض یکی یکدانک و نیم صبر سقوطری چهار دانک کوفته با آب عرق مرزنگوش سرشته حب سازند هر یک مقدار
عدس و سه روز پیوسته هر بامداد یکحب با شیر زنان و روغن بنفشه سائیده بکار دارند داروی دیگر کندش و قصب
الذریره و گل سرخ کوفته نیم دانک بکار برند مرزنگوش بوئیدن و از پس آن سرمه روشنائی و با سلیقون کشیدن سود دارد
اگر با سبل حرارت بود شیاف اسود بود مثل بود صفت آن صمغ عربی و اقاقیای شسته از هر یک هشت درم نحاس
محرق پنج درم مرو افیون از هر یک یکدرم و نیم کوفته با آب روان سرشته شیاف سازند و بکار دارند این نسخه در این
باب مجرب بود و رگ پیشانی زدن سخت مفید بود داروهای تیز که خون را رقیق کند و رگها پاک سازد چون شیاف
احمر و باسلیقون و مانند آن کشیدن نافع بود طریق دارو کشیدن آن بود که پلک باز کرده باشند و درون پلک بسر میل
با دارو بخارند چون حرقت دارو ساکن گردد نزرور مادی بکار دارند صفت آن ماميران چینی یکدرم توتیای کرمانی
پرورده و مخ سوخته پرورده و توبال مس شسته و سرمه اصفهانی پرورده از هر یک ده درم کوفته و بیخته در سبل
و جرب و دمعه بکار دارند بعد از دارو کشیدن و آسودن بگرمابه رفتن و عنبر بخور کردن سود دارد اگر با سبل رمد گرم

بود [illegible] مثل الماء و [illegible] زرده تخم مرغ بر پلك چشم نهادن و این داروی سرمه و شیاف
ابیض و ملکایا اجتناب نمودن اگرچه رمد سخت بود اقتصار بشادنج غدسی شسته کردن صواب بود دیگر دوائی که در سبل
و رمد مفید بود آب سماق در آفتاب بگذارند تا غلیظ شود بعد از آن شیاف سازند و بکار دارند دیگر دوائی که سبل
رقیق زایل کند زردچوبه و شادنج مغسول و صبر و شیاف مامیثا کوفته و بیخته شیاف سازند و در وقت حاجت بکار
دارند صفت روشنائی که سبل و بیاض و جرب و دمعه و ظفره و تاریکی چشم را سود دارد شادنج عدسی شسته
و مس سوخته و اقلیمیای فضه و نمك هندی و بوره ارمنی و زنگار و دارفلفل از هر یك چهار درم فلفل سفید و سیاه
و کف دریا از هر یك هشت درم صبر سقوطری و سنبل هندی و قرنفل از هر یك چهار درم زنجبیل و آمله از هر یك
دو درم زعفران و نشادر از هر یك یك درم و نیم کوفته و بیخته بکار دارند صفت باسلیقون که در سبل و جرب و ظفره
و کمنه و دمعه و تاریکی چشم مفید بود فلفل و دارفلفل و زنجبیل و هلیله زرد و سیاه از هر یك پنج درم صبر سقوطری
یك درم و نیم کف دریا شش درم شنجرف پنج درم سلیخه و قرنفل از هر یك چهار درم نشادر یك درم زرم کوفته و بیخته
بکار دارند اگر سبل کهنه بود از بریدن که او را بتازی لفط گویند چاره نباشد طریق وی آن بود که بیمار را بعد از فصد
و مسهل مدبر بخوابانند و پلك بگشاید چنانکه لب وی بدرون باز نگردد تا در وقت بریدن سبل از لب پلك بریده
نشود چه اگر پلك بریده شود بر ملتحم ملتصق گردد بدین سبب کشاینده چشم باید که عارف بود در وقت باز کردن
پلك ابهام بر پلك محکم دارد تا لب پلك باز نگردد پس سبل از سوی گوشه انسی چشم بصناره بردارد و از میان
پلك زیرین رگی دیگر بصناره دیگر بردارد باید که صناره از قرنیه دور باشد و بلب پلك نزدیك و از گوشه دیگر رگی
دیگر بصناره دیگر بردارد و صنارها بدست چپ نگاه دارد و بدست راست بمقراض سبل را نخست از گوشه وحشی
چشم ببرد و هر بار که قطع رك کند مهبط زیر سبل بدر آورد چنانکه ظفره را بردارند سبل را بردارند تا رگهای سبل از ملتحم
برداشته شود بدین ترتیب لفط کند تا بگوشه انسی رسد پس بدین طریق از پلك زیر قطع کند و مهلت داند اگر باز مانده
رك مانده باشد وی را لفط کند تا دیگر باز روید پس زیره و نمك بخاید و آب وی در چشم چکانند و زرده تخم مرغ با روغن
گل بیامیزند و بر پنبه پاك نهند و بر پشت چشم بندد و بفرماید که بیمار هر ساعت چشم در زیر پلك بگرداند تا التصاق
نپذیرد روز دیگر گل سرخ بجوشانند و بدان آب بشوید و میل با روغن گل چرب کند و در درون چشم بگرداند اگر پلك بر
ملتحم رسته باشد بردارد و باز دیگر آب زیره و نمك بچکانند بعد از سه روز باسلیقون و مانند آن بکار دارند تا سبل
پاك گردد اگر رمد یا ورم گرم تولد کند علاج ورم و رمد کند پس علاج سبل ادویه که در ظفره نافع بود لسان البحر
با نمك بسایند و در چشم کشند ظفره زایل کند سقمونیا در چشم کشند ظفره ضعیف گردد زبد البحر در چشم
کشند نافع بود زنجار الحدید بسایند و در چشم کشند نافع بود و مفید ماء الرمان آب انار ترش در چشم کشند در ظفره
سودمند بود اگر انار ترش با شحم وی بکوبند و آب وی با عسل بیامیزند و در چشم کشند ظفره را قطع کند و چشم
از رطوبت غلیظه پاك سازند بصاق الصایم آب دهان روزه دار بر چشم چکانیدن نافع بود در دفع خونی که
در چشم ریزد حلبه بجوشانند و صاف سازند و نیم گرم در چشم چکانند ظفره زایل گردد کمون بخایند و آب وی
در چشم کشند نافع بود در ظفره و خونی که از چشم روان بود لبن النسا شیر زنان با کندر سحق بیامیزند و در چشم
چکانند مفید بود اگر از پستان در چشم چکانند ظفره زایل گردد عصا الرمان آب انار ترش در چشم کشند یا چکانند
نافع بود زرنیخ سفید با آب کشنیز تر بسایند و در چشم چکانند اگر با ظفره درد بود زایل کند اگر تخم مرغ بجوشانند
و زرده وی با روغن گل بیامیزند و در چشم ضماد کنند همین کار کند ناخنه را بتازی ظفره گویند و آن غشای غلیظ
عصبانی بود مانند ناخن که از گوشه چشم روید و بسبب آنکه پیوسته از آب دیده تر بود و نرم تر از ناخن بود و بیشتر
از جانب انسی پدید آید و بر ملتحمه گسترد و بقرنیه رسد گاه بود که از قرنیه بگذرد و رؤیت باطل گردد گاه بود که ظفره
از جانب وحشی پدید آید و دیگر از جانب انسی و با یکدیگر متصل شود و چشم را از حرکت و رؤیت باز دارند ناخنه
اگر سفید و نو بود و بسیار غلیظ نباشد داروهای حاد چون نحاس محرق و قلقدیس و نوشادر و ملح اندرانی

دارویی که در سبل و رمد مفید

از لعاب ...

ناخنه
ادویه که در ظفره نافع بود
بوره و حضرم ... شیاف ...

وذهب [illegible] وشیاف اخضر ودینار [illegible] ضعیف
زایل کند رسوده یکساعت در آب کرم بکذارند وبعد از آن بپالایند ودر چشم نشند مفید بود وبی مضرت بود با انکبین
باز هم سودمند بود واکر سرخ وصلب دیرینه بود درستکاری نافع نبود طریق وی آن بود که بعد از تنقیه قداح ناخنه
بصناره از روی ملتحمه بردارد واین را بتازی کشط وسلخ کویند پس بمقراض قطع کند چنانکه بقیه از وی نماند در این وقت
باید که نیک تامل کند تا ملتحمه را آفت نرساند وکوشت کوشه چشم را آسیب نرسد تا دمعه تولد نکند فرق میان ناخنه وکوشت
کوشه چشم آن بود که ناخنه سخت بود وکوشت نرم اکر بر ملتحمه رسته باشد بموی اسپ یا ابریشم خام بردارد اکر بدین میسر
نشود بابره غ یا آهن اکر منفذ نباشد وکناره ناخنه بر ملتحمه رسته باشد بمقراض یا آلت دیکر در پهلوی ناخنه منفذ سازند
آنقدر که مهب وآلت در وی کند باید وظفره را بدان کشط کند وبرفق ناخنه بصناره بردارد وببرد پس نمک در زه
بخاید وآب وی بچکاند تا داغ شود بعد از آن زرده تخم مرغ با روغن کل بر پشت چشم نهد تا سوزش بنشاند وبیمار را بفرماید
تا هر ساعت دیده در زیر پلك بکرداند وروز دیکر بر نهار آب نمك وزیره بکار دارد وبعد از سه روز باسلیقون ودو شیافی
ومانند آن باقی ناخنه منقطع کردد کاه بود که ناخنه از ملتحمه تمام کشط نتواند کرد این هنکام انچه تواند سلخ کند وببرد
وباقی را باسلیقون وغیر آن علاج کند طبقه ملتحمه مانند غضروف صلب بود در وقت کشط ولفظ اکر صناره در ملتحمه
آویزد اثر علت باقی بود دارویی که در چشم کشند پس از کرمابه باید صفت باسلیقون که در ظفره وضعف بصر ونزول
آب وانتشار وآماس پلك وحکاك مفید بود زنجبیل ومامیران وفلفل ودار فلفل از هر یك دو درم زعفران [illegible]
از هر یك یکدرم هلیله زرد کابلی وصبر وساذج هندی از هر یك یکدرم نمك هندی واندرانی وسرخ از هر یك دو درم
شادنج عدسی شسته وکف دریای هندی وحجر بصری وکحل اصفهانی ومرقیشای ذهبی واقلیمیای فضی از هر یك پنج درم
نرم سوده وبیخته بکار دارند صفت شیاف اخضر شادنج عدسی شسته دوازده درم صمغ عربی ومس سوخته از هر یك
شش درم قلقطار محرق وزنکار از هر یك دو درم کوفته وبیخته با شراب انکوری کهنه یا آب بادیان تر سرشته شیاف سازند
صفت شیاف زنکار که ظفره وجرب وسبل را سود دارد صمغ عربی ونشاسته وکتیرا واسفیداج ارزیز وزنکار از
هر یك یکدرم هلیله زرد ومر صافی از هر یك نیم درم توبال مس وروی سوخته از هر یك چهار دانك زعفران یکدانك
دار فلفل دو دانك کوفته وبیخته با آب بادیان شیاف سازند داروی دیکر که در ظفره وظلمت بصر وبیاض چشم مفید بود
مقناطیس وزنکار واشق از هر یك چهار درم زعفران دو درم انکبین مقدار داروها شیاف سازند داروی دیکر قلقند
ونشادر از هر یك یکدرم صمغ عربی نیم درم با شراب کهن شیاف سازند کاه بود که بر ملتحمه نقطهای سرخ یا کبود پدید آید
این را بتازی طرفه کویند سبب وی یکی آن بود که رکهای ملتحمه بجهت آفت بیرونی کوفته یا بدیا انقطاع پذیرد دویم انکه
بسبب کرمی وتیزی خون در ملتحمه خراج تولد کند ومنفجر کردد سیم انکه بجهت تنکی کردن عروق ملتحمه از خون ممتلی کردد
وتحلیل نپذیرد اکر بسبب بیرونی ورم تولد کند یا بیم تولد وی بود فی الحال خون وشیر زنان در چشم چکانیدن مفید بود
اکر ورم بزرك وچشم بسیار سرخ بود سفیده تخم مرغ چکانیدن وضماد رادع بر چشم نهادن سود دارد اکر ورم نباشد
خون زیر بال کبوتر بچه ومرغ بچه وبوتیمار که تنها وکاه با کل ادمی وشیر زنان از پستان چکانیدن نافع بود اکر رك زیر بال
کبوتر بچه بزنند وخون وی بچکانند سودمند بود اکر بتدبیر مذکور تحلیل نپذیرد کندر سوده با شیر زنان بکار دارند اکر بدین
کار بر نیاید نانخواه وصعتر وزوفای خشك بجوشانند واسفنج یا پنبه در آن بدان ترکنند وبر چشم نهند اکر بدین شفا نیابد
آب نانخواه ونمك اندرانی بچکانند اکر بدین زایل نکردد آب ترب اکر پوست ترب ومویز با اندك سرکین کبوتر بر پشت
چشم ببندند مفید بود اکر طبقه ملتحمه مجروح شده باشد آب زیره ونمك چکانیدن مناسب بود وزرنیخ سرخ بسایند وبا آب
بیامیزند وبرهم زنند وکرم کرده صاف سازند واز آن آب نیم کرم قطره بچکانند طرفه زایل کردد وچشم بر دوده سرکین کاو
داشتن ان الله طرفه کند شیافی که در این مرض سودمند بود اسفیداج ارزیز وشادنج شسته از هر یك یکدرم نحاس محرق
دو درم بسد وغیروا باید ناسفته از هر یك یکدرم ونیم فوفل چهار دانك زرنیخ سرخ ودم الاخوین وزعفران وکهربا از هر یك
یکدرم ونیم نرم کوفته وبیخته با خون مرغ بچه شیاف سازند وبا شیر زنان سوده بکار دارند اکر سبب انفجار خراج بود شیاف ابیض

و شیاف

و شیاف یا ... [illegible] ... نحاس محرق و اقلیمیای ذهب از هر یک دو درم
بسد و دم الاخوین و مروارید از هر یک چهار درم کثیرا و مرو عروق نشاسته و زرد چوبه و اقاقیا از هر یک دو دانک
زد نیخ سرخ و شکر طبرزد از هر یک نیم درم کوفته و بیخته با آب شیاف سازند داروی دیگر زد نیخ سرخ و مرو کندر و زعفران
کوفته و بیخته شیاف سازند و با آب کشنیز تر بسایند و بکار دارند سرکه با گلاب مساوی بجوشانند و سر بخار وی دارند
نافع بود مویز منقای دانه بیرون کرده و برگ عنب الثعلب و صبر و نمک سفید و سرکه ضماد کردن نیکو بود شیاف احمر
لین کشیدن سودمند بود اکلیل الملک و دم الاخوین و بیخ سوسن و زعفران و عدس پوست کنده با روغن گل و زرده تخم
مرغ بر پشت چشم نهادن مناسب بود صفت شیاف ابار اسفیداج ابدیرو اقلیمیای ذهب و نحاس محرقه و سرب اصفهانی
و صمغ عربی و کتیرا و ابار سوخته از هر یک هشت درم افیون و مرصافی از هر یک یکدرم کوفته با آب باران شیاف سازند
نسخه دیگر نحاس محرق و صمغ عربی و کتیرا و سرب و توتیا و ابار سوخته از هر یک هشت درم افیون نیم درم نسخه دیگر
اقلیمیا هشت درم مس سوخته و مرصافی و اقاقیا و ابار سوخته از هر یک ده درم افیون سه درم با آب باران شیاف سازند
رو نیکه بدد معه سودمند بود بصل آب پیاز در چشم کشیدن دمعه زایل کند و رطوبت خشک سازد زعفران
با گلاب بسایند و در چشم کشند سودمند بود اثمد سحق نرم بسایند و در چشم کشند نافع بود لولو در گلاب حل کنند
و قطور سازند نشف رطوبت کند و قطع دمعه هلیلج هلیله زرد با گلاب بسایند و در چشم کشند دمعه کم نماید
فایده مند بود دمعه آن بود که پیوسته آب از چشم بی اندازه بیرون آید اگر خلقی بود با قداح در وقت کشط و لفظ از
گوشت گوشه چشم بسیار بر داشته و بریده باشد علاج پذیر نباشد مبدا دمعه اگر رگهای درون قحف و باطن پلک
بود عطسه بسیار و دمعه دایم بود و اگر رگهای بیرون قحف بود رگهای پیشانی و صدغ ممتلی و متمدد بود و اگر عضلات
چشم بود دمعه پیوسته در چشم برخواسته و پلک دایم تر بود سبب نقصان گوشه چشم آنست بود چه این هنگام گوشت
باقی رطوبت از چشم باز نتواند داشت و از منفذی که میان چشم و بینی بود بجانب بینی نتواند فرستادن علاج تنقیه
بدن بود و غرغره کردن و عطسه آوردن و تعدیل مزاج دماغ کردن و قوت بوی خوش دادن و هر سه روز موی سر
تراشیدن و از پس کردن حجامت کردن و ضمادها که رطوبت باز دارد چون غبار آسیا و کندر سودن و خاک وی بر سر
نهادن و داروهای قابض بکار داشتن اگر دمعه از ضعف عضله چشم بود داروی مقوی و محلل چون برود حصرم
و باسلیقون و روشنائی کشیدن و اگر از نقصان گوشت گوشه چشم بود ذرور اصفر و صبر و دود کندر و شیاف
مامیثا و زعفران مفرد و مرکب بکار داشتن اولی آن بود که نخست چشم بشراب انگوری بشویند پس اندک صبر در
گوشه چشم کنند برگ بلک با شراب انگوری پخته بر پشت چشم نهادن سود دارد گاه بود که دمعه از حرارت مزاج
چشم و دماغ بود نشان وی غلظ رگها و امتلا و سرعت حرکت چشم و حدت و رقت دمعه بود و گاه بود که از سردی
مزاج چشم و دماغ بود نشان وی آن بود که رگهای چشم باریک و حرکت وی آهسته و دمعه سرد و غلیظ و چشم
سفید بود سرمه که خداوند مزاج گرم را سودمند بود مرقشیثا و شادنج عدسی شسته و توتیای شسته از هر یک
یکدرم مروارید و بسد از هر یک نیم درم شیاف مامیثا و صبر از هر یک دانگی و نیم نرم سوده بکار دارند سرمه که
خداوند مزاج سرد و تر را سود دارد فلفل و نمک هندی از هر یک یکدرم دارفلفل دو درم کف دریا نیم درم سرمه سه
وزن داروها روشنا و باسلیقون خداوند این مزاج را مناسب بود سرمه که در ضعف عضلهای چشم مفید بود
دانه هلیله زرد سوخته و نمک هندی و مازو کوفته و بیخته بکار دارند توتیا با آب هلیله زرد یا آب مورد تر پرورده
در این باب نافع بود پوست هلیله زرد یکهفته در آب بجوشانند و بمالند و بپالایند و توتیا در این آب پرورده سازند
سرمه که ازاله دمعه کند و عضلهای چشم را قوت دهد سرمه یکدرم توتیا هشت درم شادنج شسته یکدرم و نیم
اقلیمیا زر چهار دانک نرم کوفته با دو جزو آب هلیله زرد و یکجزو آب غوره و آب سماق پرورده بکار دارند سرمه
دیگر یکعدد هلیله زرد در خمیر گیرند و بر خشت پخته نهند و در تنور بگذارند تا خمیر سرخ شود پس هلیله بیرون کنند
و با یکدانک زعفران نرم بسایند و بکار فرمایند سرمه اصفر زعفران یکمثقال کافور ریاحی نیم دانک نرم سوده

بسایند و در چشم کشند نافع بود

بکار دارند مرهم که خداوند مزاج سرد سود دارد [illegible] بکوبند و خشک کنند و نرم بکوبند و از وی یکدرم با نیم درم تا قلیل بچشند و بکار دارند ادویه که در کمنه بکار آید مرزنجوش و برگ خشک وی بکوبند و با عسل بیامیزند و بر موضع کمنه نهند زایل کند قشر الفجل پوست ترب بکوبند و با عسل ضماد کنند کمنه را نافع بود صبر با عسل بیامیزند و ضماد کنند اثر ضربه و رنگ سقش که عارض زیر چشم و چیز گردد زایل کند ملح با عسل بیامیزند و ضماد کنند در کمنه مفید بود نانخواه با عسل بیامیزند و ضماد کنند سودمند بود خردل با عسل یا پیه بیامیزند و بر کمنه نهند زایل کند زوفه از خشک وی در آب بجوشانند و ضماد سازند کمنه را قلع کند مرزنگوش در آب تر بحل کنند و طلا سازند خون که منعقد بود زیر چشم تحلیل کند کمون درشت بکوبند و با آب ترب بیامیزند و بر موضع کمنه ضماد کنند نافع بود اگر خون بسبب ضربه بر طبقه ملتحمه زیر زیره بجایند و آب وی بر ملتحمه چکانند قطع سیلان دم کند کمنه مانند ریم بود در زیر قرنیه ماده این بیماری اگر مجتمع و اندک بود بدر زیر قرنیه ماند ناخنه نماید و اگر منبسط و بسیار بود سیاهی تماید سبب وی یکی آن بود که قرحه منفجر نگردد و ریم در وی بماند یا پاک نا شده التیام پذیرد و دیگری آنکه ماده بجهت صداع قوی بدانجا فرود آید یا قدری از ماده رمد بدانجا بماند و مستحیل شود علاج تنقیه بدن و دماغ بود با قرص بنفشه و ایارج فیقرا و حب قوقایا پس آب حلبه چکانیدن و شیاف ابیض از دولی و کندری و ملکایا کشیدن صفت شیاف کندری قیون و انزروت پرورده و کتیرا از هر یک یکدرم صمغ عربی چهار درم کندر نیم درم اسفیداج ارزیز هشت درم باب باران شیاف سازند گاهی که ماده آغاز نضج کند شیاف کندر مفید بود صفت آن اشق و انزروت از هر یک پنج درم کندر ده درم زعفران دو درم کوفته با لعاب حلبه شیاف سازند شیاف احمر لین در این باب مفید و محلل بود داروئی که در این علت بکار آید زعفران و صبر و مر از هر یک وقیه شراب سه وقیه عسل شش وقیه زعفران در شراب حل سازند و بعد از آن صبر و مر سوده با وی بیامیزند و با عسل سرشته در آبگینه نگاه دارند و با مداد و شبانگاه در چشم کشند صفت شیاف ورد که در رمد قوی بود و قرحه و بثره بزرگ و مو سرخ و رمدهای کهن و کمنه و نتوء چشم و نزول ماء نافع مفید بود برگ گل تازه هفتاد و دو مثقال اقلیمیا فضه سوخته و شسته بیست و چهار مثقال زعفران شش مثقال سنبل هندی دو مثقال مر صافی چهار مثقال زعفران شش مثقال صمغ عربی بیست و چهار مثقال سرمه و زنگار از هر یک دو مثقال کوفته و بیخته با آب باران شیاف سازند داروهای طرفه و نزول آب در این باب مفید بود اگر تدبیر مذکور زایل نگردد قدح کردن و آب و ریم از راه آلت قدح بیرون آوردن سودمند بود ادویه که در غلظ قرنیه و تفرق اتصال و سرطان که عارض وی گردد بکار آید اسارون در چشم کشیدن مفید بود در غلظ قرنیه آنچه در این باب نافع بود اسارون رومی بود و آنچه بعضی گمان برده اند که آن نوع از مامیران است مفید نبود دخان الکندر دود کندر در چشم کشیدن مسکن سرطان بود که عارض وی گردد دم الحمام خون کبوتر گرم در چشم کشند یا چکانند در جراحتی که عارض وی گردد مفید بود بسبب تفرق اتصال قرحه بود و یا یکی از اسباب بادیه اگر زود علاج نکنند یکی از دو آفت تولد کند جریان رطوبت چشم و مو سرخ علاج قیفال زدن باشد و امالهٔ ماده کردن و غذای لطیف خوردن و داروهای قابض چون توتیا با آب مورد پرورده و شادنج مدبی شسته بکار داشتن و پوستن چشم بر قاعده بستن و داروها بکار بردن سرطان ورم صلب سوداوی بود و مخصوص بعضوی نباشد و در بدایت حال وی پوشیده بود و مقدار دانه باقلا و رنگ وی تیره بود آنچه بر قرنیه بود و مایل بحرارت بعضی سخت بارد و بحس بود و بعضی ساکن و ریش نگردد آنچه درد وی قوی‌تر بود گرمی وی زیاده بود و زود ریش گردد آنچه بر قرنیه بدید آید درد و بحس وی بغایت بود و درد تا صدغ رسد و رگهای چشم با حمرت و ممتد بود بیمار گاهی که حرکت کند وی را درد سر بدید آید و ماده نیز رقیق بچشم وی فرو آید و او را شهوت غذا نباشد و از کشیدن داروی تیز بیطاقت شود در این بیماری امید بهبود نباشد چه دارو باید که قوی‌تر از علت بود تا دفع وی کند و داروی قوی‌تر از این علت نیست بدین سبب نوا السرطان و جذام بدارو دشوار بود علاج تنقیه بدن بود و ماده سودا کم کردن

ادویه که در کمنه بکار آید

رزور

شیاف ورد

ادویه که در غلظ قرنیه و تفرق اتصال و سرطان که عارض وی گردد بکار آید

ولیشرتان

وشیرها از [illegible] بود بجست کی وی مشغول نبودن وانچه بی درد بود بر قرار
داشتن وشیر تازه وآب کشنیز تر چکانیدن وهر شب روغن کل با سفیدهٔ تخم مرغ وزرده آمیخته بر پشت چشم
نهادن وشرمه که درین علت بمفید بود بکار بردن صفة آن توتیای پرورده وشادنج شسته از هر یکی ده درم شیا
مامیثا وطین مختوم از هر یك نیم درم مروارید دو دانك نرم سوده بکار دارند ادویه که در قروح قرنیه بکار آید
اشق قروح قرنیه سودمند بود اگر وی را بسوزند قوی بود اسفید الرصاص با ادویه که در چشم نافع بود بیامیزند
وروح عین را نافع بود ماء البصل آب پیاز با عسل در چشم کشند قروح عین را مفید بود با کلاب حل کنند ودر
چشم چکانند سودمند بود در قروح قرنیه وبجفیف رطوبات وی عرقیثا نرم بسایند ودر چشم کشند نافع بود
خاصه که وی را بسوزند وصاف کنند توبال النحاس که مغسول بود سحق کنند ودر چشم کشند مجفف رطوبت ومنبت
لحم بود خاصه در قروح قرنیه وملحمه ابنوس در وی قوتی بود که ظلمت با صره زایل کند ونور بصر بیفزاید ومنع سیلان
رطوبت کند وقرحه عین را نافع بود اگر از وی مس سازند وشافیات بالای او بسایند فعل وی اقوی بود طریق
استعمال وی آن بود که برادهٔ یا نشارهٔ وی بکشند ویکروز در آب بجوشانند وشیاف سازند ودر وقت حاجت
بکار دارند قرحه گاه بود که در ظاهر قرنیه بود واین چهار گونه بود یکی بزرك وبر سپیاهی ماند ودود نماید این را بتازی
قام گویند وسوفانی اخیلوس دویم کوچك وفرو رفته وسفید بود وبر سیاهی ماند ابر نماید بدین سبب وی را
بتازی غمام وسحاب گویند ویونانی مالیقون سیم بر کنارهٔ سپیاهی بود این را بتازی اکلیل گویند گاه بود که قرحه
از کنارهٔ سپیاهی تجاوز کند وانچه بر سفیدی بود بجهت کثرت خون سرخ نماید وانچه بر سپیاهی بود بسبب عمق سفید
این موضع را بتازی اکلیل السود نامند ویونانی ارخامون چهارم سفید بود ومانند پشم نماید بدین سبب وی را
بتازی صوفی خوانند وگاه بود که در باطن قرنیه بود واین سه گونه بود یکی فرورفته وصافی بود وخشك ریشه
وی اندك این را بتازی حافر گویند ویونانی لوبوناسیم باوسخ وخشك ریشه بسیار بود اگر مدت وی دراز
کردد بجهت تاکل غشای رطوبتهای چشم از وی بپالاید سبب مادهٔ حاده بود جمیع قروح با ضربان ودرد بود
علاج قیفال زدن بود وباندازهٔ قوت خون بیرون کردن وبمطبوخ هلیله وخرمای هندو خیار چنبر وماننده آن
چند بار استفراغ فرمودن وبر ساق محجمه نهادن واطراف بستن ومالیدن وشیاف ابیض افیونی کشیدن
وبر جانبی که قرحه بالا بود خوابیدن تا ریم در گوشهٔ چشم نکردد واو را نشوند قی کردن وعطسه آوردن وجیب
بستن وبالین پست ساختن وآواز بلند کردن زیان دارد قرحه اگر قوی بود وماده گرم شیاف ابیض تنها
وبا شیر زن سودمند بود بدین حب نرم کردن مناسب بود کثیرا ادر تاب سوسن از هر یك جزوی سقمونیا نیم جزو وشربت
نیم درم داروهای رمد گرم درین باب سودمند بود قرحه اگر دیر بجسته گردد آب حلبه با اکلیل الملك چکانیدن
صواب بود پس از انفجار شیاف ابیض از روشنه وشیاف ابیض که در وی اقلیمیا بود سود دارد وقرحه از ریم
پاك سازد صفة آن کثیرا ونشاسته وصمغ عربی از هر یك دو درم اسفیداج ارزیز پنج درم افیون واقلیمیا
فضه از هر یك یکدرم کوفته وبیخته با آب باران شیاف سازند اگر ریم غلیظ وبسیار بود شیاف ابیض
کندری مناسب بود اگر ماده جاری بود وغراج گرم شیاف کند زیان دارد گاهی که قرحه پاك کردد شیاف
انار نافع بود وگوشت برویاند صدف سوخته چند بار بشویند وذروری سازند نشف رطوبت قرحه کند
پس از رویدن گوشت شیاف احمر لین واز پس وی سرمه اغبر واز پس وی شیاف اخضر مفید بود اگر اثر
قرحه بماند داروی ازاله بکار بردن نافع بود اگر قرحه بلند شود ومعود سرخ گردد داروی قابض ومقوی که
در شب بیفزاید سودمند بود از فصد واستفراغ اگر درد وضربان ساکن نگردد علاج همین بود خاصه که با قرحه
بلك در شت وجرب بود چه طبقهٔ چشم تاب در شتی نیارد خاصه که با قرحه بود ادویه که اثار قروح عین را
جندقوقا که بستانی بود عصارهٔ وی با عسل بیامیزند ودر چشم کشند اثار عین را نافع بود کندر کشیدن
اثار عین را جلا دهد وقشر وی همین کار کند سکبینج کشیدن اثار قروح عین را رقیق سازد وجلا دهد

ادویه که در قروح قرنیه بکار آید
سے ۱۱ر

طریق استعمال ابنوس

ادویه که اثار قروح عین زایل

زنجار جالی آثار چشم وملطف بود وانرا در قروح [illegible] بغبار الکحل بچشم کرده
چشم کشند اثار قروح را زایل کند دم الاخوین قطور ساذج بود قطع آثار قروح چشم کند که از نصر به وغیر آن حادث شده باشد
بسد کحل وی جلای آثار قروح چشم دهد ادویه که بشوره چشم را نافع بود اقاقیا کشیدن مفید بود توتیا بسوزند
ودر سرکه یکشب بجوشانند وبار دیگر بسوزانند وبشویند وبا داروهای چشم بیامیزند در بثور چشم بغایت مفید بود
بسد بسایند ودر چشم کشند نافع بود بثره که از رطوبت فرو خیزد حاد محرق که در میان طبقهٔ قرنیه بود بدید آید
واین چهار طبقه بود وبعضی گویند که سه طبقه بود وحال بثور بجهت حال ماده متفاوت بود آنچه زیر طبقهٔ اول
بود زود علاج پذیرد ورنگ آن سیاه وصاف نماید سبب سیاه نمودن یکی آن بود که قرنیه در نهایت شفافی بود ونور
بصر را از رؤیت عینیه باز ندارد ورنگ وی سیاه نمودن یکی آن بود که قرنیه در غایت شفافی بود دویم آنکه
از نور باصره که از عقب مجوف آید دور بود وسبب صاف نمودن آن بود که بثره در پس یک طبقه بود وآنچه زیر طبقهٔ
دویم بود با درد وخطر بود ودر صفا وسیاهی میانه بود چه در پس دو پرده بود ودوری ونزدیکی او از نور بینایی میانه بود
وآنچه زیر طبقهٔ سیم بود درد وخطر وی زیاده بود وسفید نماید چه بثره بسبب آنکه در پس پرده بود نور بصر را از
رؤیت عینیه باز دارد ونیز بثره بنور عصب مجوف نزدیکتر بود وآن نور بروی تابد بدین سبب سفید نماید
آنچه مادهٔ وی زیاده وتیز بود درد وضربان وی قوی تر بود چه کثرت ماده موضع را وسیع سازد واین موجب
تفرق اتصال بود وتیزی وی لذع موضع کند واورا بسوزد وآنچه مادهٔ وی غلیظ واندک بود اثر وی برخلاف
آن بود لیکن بجهت غلظ ماده دیر نضج یابد وآنچه مادهٔ وی تیز وشور نباشد سوزش وی کم بود ودرد وتمدد
باندازهٔ کثرت وقلت ماده بود وسبب خطر بدان شود صلابت قرنیه بود چه ماده باید که در غایت حدت ونفوذ
بود تا در وی اثر کند ضربان اجزای وی درآید وماده که بدین صفت بود بی شک پرده را بسوزد وسوراخ سازد
اگر سوراخ کوچک بود واز محاذی ثقبه عینیه دور امید بهبودی بود واگر در مقابل ثقبه بود گاهی که ثقبه التیام
پذیرد منفذ نور باصره بسته گردد وبینایی باطل گردد آنچه زیر پوست دویم وسیم بود وبرابر عینیه یا نزدیک وی
آفت وی قوی بود چه پردها که بالای وی آن بود بخورد وپاره سازد و[illegible] بیرون خیزد و[illegible] سرخ گردد
گاه بود که رطوبت چشم از آن راه سیلان کند گاه بود که ماده سخت اندک بود بنابراین تحلیل پذیرد وطبقه را
آفت نرساند علاج رگ زدن واستفراغ کردن بود وغذاهای سرد چون [illegible] کوکنار اسفناج وساق
خرفه وخیار وکدو ومانند آن دادن وشیاف ابیض افیونی کشیدن وشیر زنان چکانیدن اگر درد قوی نباشد شیاف
ابیض از روشنی وملکایا بکار داشتن ودر وقت انتها شیاف ابیض کندری وبعد انحطاط شیاف احمر لین فرمودن
گاهی که بیم عزمن گردد وماده وی تحلیل نپذیرد وداروی تیز چون روشنا وداروی که در وی فرفیون وحلتیت
وسکبینج بود بکار بردن گاه بود که بجهت داروی تیز بانی وآهن وغیر آن پرده بیرون قرنیه خراشیده شود واز درد
پرده دیگر بر خیزد این را سلخ گویند وگاه بود که جراحت بطبقهٔ دویم وسیم رسد این را حفر نامند وبهترین دارو
در این وقت شیاف اباروذ روی وصدف سوخته شسته بود ادویه که در بیاض چشم مفید بود مسک کشیدن
بیاض را ببرد لؤلؤ با کحال که نافع بود در بیاض مفید بود سکر العشر بصر را جلا دهد وبیاض را زایل کند
ثمرة الفونج که تازه بود بکوبند وآب وی بگیرند وبا سفیدهٔ تخم مرغ وشیر زنان هفت روز در چشم کشند یا چکانند
ازالهٔ بیاض کند عفص کشیدن نافع بود قطران بیاض را جلا دهد ندا شبنم که بر ورق قصب فارسی نشیند
بیاض را نافع بود کرکم اکتحال بآن بیاض را جلا دهد نشا کشیدن جالی بیاض دهد لسان البحر سحق کنند
ودر چشم مواشی وعواجب ریزند بیاض ببرد من الزیت اگر سبز بود بشکنند وسحق کنند ودر چشم کشند سفیدی را
زایل کند مسحوقنیا پیوسته در چشم کشند مزیل سفیدی ومجفف رطوبت بود مرارة الحجل زهرهٔ کبک در چشم
کشند بیاض را مفید بود حلزون جانوری بود میان نرم وکیاه وبر پشت وی صدفی گاهی که بترسد در صدف
پنهان شود وبر سر وی دو زاید بود مانند شاخ مار ورنگ وی مایل بسیاهی بود وی را از نرم بسوزند وسحق

ادویه که بشوره چشم را نافع بود

ادویه که در بیاض عین مفید بود

[illegible]

کنند

کتف‌فو با [illegible] بیابرند بدرچشم کشیدن قلع بیاض کند **قشر البیض**
پوست تخم مرغ بسوزند و نرم بسایند و در چشم کشند قلع بیاض کند **ملح سجینی** داروی هندی بود و در بیاض شیبه
بکار برود زود منفعت شود و چشم را قوت دهد و جلای تمام بخشد و در قلع بیاض عین بغایت سودمند بود و سفیدی
کهنه زایل کند **ودع** بسوزند و در چشم کشند سفیدی را جلا دهد **لبن صلح هندبا** خشک بسایند و با مشک بیامیزند
و در چشم کشند سفیدی در ساعت زایل کند **زبد البحر** در چشم کشیدن بیاض جدید و قدیم را زایل کند و زهره
وی همین کار کند **دم الذباب** خون خروس در چشم کشند سفیدی را نافع بود و زهره وی در ظرف نقره نگاه دارند و پیوسته
از آن در چشم کشند ازاله بیاض کند **لسان الضب** زبان سوسمار خشک سازند و بسایند و در وقت فرو رفتن آفتاب
در چشم ریزند بیاض را قلع کند و سرگین وی با کحل بیامیزند سفیدی چشم را جلا دهد **بعر الهدهد** خون هدهد در چشم
کشند یا چکانند سفیدی زایل کند انزروت بسایند و در چشم کودک کشند سفیدی ببرد **آبنوس** با آب بسایند
و در چشم کودک کشند بیاض عین وی زایل شود سفیدی گاه بود که بر ظاهر قرنیه پدید آید این را سحاب گویند و گاه بود
که در باطن قرنیه این را بیاض نامند و این غلیظ بود سبب این بیماری بثره و قرحه و صداع قوی بود ماده اگر رقیق بود
عصاره شقایق تنها و عصاره قنطوریون باریک با عسل شافی بود شکر با نمک بر زبان نگاه دارند تا زبان درشت
کرده و دیده را از زبان بمالند و مرارا این کار کنند و بیمار از خوردنیهای زیان کار اجتناب نماید سحاب زایل گردد و اگر
غلیظ بود داروهای قوی چون مس سوخته و بوره و نوشادر و نمک اندرانی و کف دریا و سرطان بحری و سرمه
روشنائی مفید بود نطرون با روغن زیت کشیدن سود دارد گاهی که داروی زنان ندیم بکار دارند اولی آن بود که نخست
شیاف اخضر بکار دارند پس ذرور مشک **صفت آن** سرطان بحری و کف دریا و سرگین ضب و سنگدان حباری و توتیای
کرمانی و تخم شترمرغ و اسفیداج ارزیز و توبال نحاس و مروارید ناسفته و عقیق سوخته و سنگ سبز که بدان کارد
تیز کنند و آبگینه شامی و دار فلفل و سفال رنگین و اقلیمیای ذهب و توتیای هندی و بیخ مرجان و نحاس محرق و توتیای
کرمانی و محمودی از هر یک دو درم مرقیشا و سنباده از هر یک نیم درم ملح اندرانی و بوره ارمنی از هر یک چهار دانگ
کف آبگینه دو درم مشک خالص یو دانگ مانند غبار سازند **نسخه دیگر** سرگین ضب و مروارید و لسبد و پوست
تخم شترمرغ سوخته از هر یک سه درم نطرون پنج درم زنگار یک درم توتیای هندی دو درم و نیم مشک دو حبه نرم
ساخته سرگین خطاف با انگبین سرشته در این باب سخت نافع بود و مجرب پوست تخم مرغ سوخته و شکر طبرزد
از هر یک یک درم نرم کرده ذرور سازند سودمند بود و آزموده **داروئی** که بیاض عین ببرد عاقرقرحا و انزروت
و زنگار و کف آبگینه و اقلیمیا نحاس و سرگین خطاف با انگبین سرشته در این باب سخت نافع بود و مجرب پوست تخم
مرغ سوخته و شکر طبرزد از هر یک یک درم کوبیده ذرور سازند سودمند بود آزموده که بیاض عین ببرد عاقرقرحا
نرم کوفته و بیخته و با انگبین مصفی سرشته **نسخه دیگر** بوره ارمنی و نمک و انزروت از هر یک دو درم
سنباده یک درم نرم کوفته با دو وقیه شهد گف گرفته سرشته بکار دارند **ذرور** که در این باب مفید بود توتیا و اقلیمیا
و سرطان بحری و صدف محرق و معصفر اجزا برابر مشک نیم دانگ **شیاف** که ازاله بیاض عین کند کف دریا
و سرگین ضب و سکر حجاز و کف آبگینه اجزا برابر صمغ ده درم و نیم کوفته با نیم من آب بجوشانند تا ربع باز آید
داروها کوفته و بیخته چهار بار بدین آب بسایند و هر بار در سایه خشک کنند و باب مذکور سرشته شیاف
سازند **داروئی** که بیاض دیده رنگ کند مازو اقاقیا از هر یک درمی قلقند نیم درم با آب شقایق چند بار بسایند
و خشک کنند و شیاف سازند و باب مذکور سوده بر قرنیه چکانند شیر خر که تازه و گرم بود بچکانند رنگ
بیاض و زرقت بگرداند عصاره عنب الثعلب و عصاره پوست جوز و عصاره پوست انار شیرین کشیدن
و چکانیدن بیاض و زرقت بپوشد و دیده سیاه کند شیره کندر تر همین کار کند فندق سوخته با روغن زیت سوده
بر یافوخ کودک مالند زرقت عین وی زایل گردد میل بر میان حنظل تر کنند و در چشم ازرق کشند سیاه سازد
قوت این دارو بمرتبه‌ای بود که ازاله زرقت عین کند زعفران در این باب سودمند بود **سرمه** که دیده سیاه

شیخ [illegible] بیاض در چشم [illegible] سفیدی را جلا دهد [illegible]

سحاب

داروئی که بیاض دیده رنگ کند

کنند و نیز آلوایش قرحه و بثور شد مرو ارید یکدرم شادنج مغسول کافور مرد ... اسفیداج بیک درم توتیا مغسول غبار دو غیره دو درم زعفران یکدرم در این مرض اکر بیم جذب ماده از دماغ مرارات بدن و هذیان کرم نباشد حاجت بفصد و اسهال قوی کاه بود که قرنیه جهت کثرت کیموس رنگ تغیر پذیرد و مرئیات متغیر دو دیا ضبابات نماید رك پای زدن مفید بود و تنقیه بدن و دماغ بایارج فیقرا و حب قوقایا کردن و شیاف عراد و برمه روشنائی کشیدن و از غذاهای غلیظ دور بودن و نیز صحنی بسیار در غذا کردن کاه بود که بسبب رنگ کیموس متغیر کردد و محسوسات برنگ کیموس بنظر در آید اکر بلغمی بود مرئی سفید نماید و اکر خونی بود سرخ و اکر صفراوی بود زرد و اکر سوداوی بود سیاه تنقیه بدن از ماده غالیه سودمند بود و شربتهای مناسب خوردن و سر بخار طبیخ بابونه و بنفشه و نیلوفر و کل سرخ داشتن و تدبیر طرفه و یرقان بکار دارد [؟] و سرکه با آب جوشانیدن و استنشاق بخار وی کردن و در وقت انتها شیاف احمر لین کشیدن کاه بود که در قرنیه رطوبت غلیظ کرد آید و مانند ضباب یا سحاب دقیق بر قرنیه بدید آید و در کرده مرئیات دخان و سحاب نماید انچه در باب قرنیه از کثرت کیموس یاد کرده شد در این باب مفید بود کاه بود که بجهت نقصان رطوبات اصلیه و کم شدن رطوبت بیضیه طبقه قرنیه متشنج کردد کرمابه رفتن مناسب بود و چشم در آب باز کردن و بنفشه و نیلوفر در آب ریختن و در آب زن کردن و در وی نشستن و چشم در میان وی باز کردن و داروهای تری فزای بکار داشتن و روغن بنفشه و نیلوفر با دام و کدو و شیر زن با سفیده تخم مرغ در بینی چکانیدن و نطول از کشک جو و بنفشه و نیلوفر ساختن کاه بود که از اسباب بادیه جزوی از طبقه قرنیه برداشته شود و مانند بثره نماید ابتدای نتو کویند فرق میان نتو و بثره آن بود که نتو صلب بود چنانکه میل بروی مالند فرو ننشیند و بثره باید و ضربان بود و رنگ وی بسرخی یا سفیدی آمیخته کاه بود که بثره بر آب مقدار نخود بدید آید و با وی درد و ضربان نباشد غذاهای سبک دادن مفید بود و داروهای قابض چون شادنج و غیر آن کشیدن و تتوره ده بستن و آبا نبثره بیرون آوردن و شیاف ابار بکار بردن ادویه که در نتو عنبیه و حدقه مفید بود ورق العلیق و ورق شبستان ضماد کردن نتو عین را سودمند بود دقیق الباقلا با کل سرخ و کندر و زرده تخم مرغ بیامیزند در نتو عین نافع بود خاصه در نتو حدقه ماء ورق آس آب برك مورد نتو عین را بندارد این بیماری چهار کونه بود سبب وی جراحت قرنیه بود که بجهت قرحه یا اسباب بادیه بدید آید نام عام این مرض مورسرج باشد و نزد اطبا هر یکی را نام خاص بود که بدان نام اندیکری ممتاز بود بیرون آمدن عنبیه از شکاف قرنیه اکر مقدار سر موری بود آنرا راس النمل کویند و اکر مقدار سر مکس بود راس الذباب نامند و اکر مقدار دانه انکور بود عنبیه خوانند و اکر بسیار بزرك بود و بلند مانند سر میخ کویا سوهان کرده باشند مسمار کویند بعضی کحالان وی را ثؤلول خوانند و بعضی بجهت استدارات فلکی کویند مسمار چون کهنه کردد قرنیه بر روی وی روید و بلك باز ماند فرق میان راس النمل و بثره آن بود که سیاهی در راس النمل از نها د طبیعی بر کردد و کوچك و مخدب کردد و رنگ چشم بر حال خود بود و کرد وی خط سفید بود و آن شکاف قرنیه بود علاج پیش از انکه لبهای شکاف قرنیه غلیظ کردد بر فاده چشم را پیوسته سخت بستن سود دارد و شیاف ابار کشیدن و از شادنج شسته ذرور ساختن اکر شادنج با آب برك زیتون یا عصاره عصی الراعی بکار دارند اقوی بود توتیا پرورده با آب برك زیتون و آب مورد بغایت سودمند بود در نوع سیم و چهارم رفاده نرم باندازه چشم ساختن و بر رفاده تختهٔ از سرب که وزن وی از پنج درم تا ده درم بود بر شکل نهادن و بستن و شیاف ابار روز دوروزی بکار داشتن سودمند بود صفت آن اسفیداج ارزیز سه درم و چهار درم اقلیمیا فضه دو درم و نیم دانك صمغ عربی یکدرم و دو دانك انزروت نیم درم مس سوخته دو دانك شادنج شسته چهار دانك افیون دو دانك کوفته و بیخته بکار دارند ذرور [؟] که در این باب سودمند بود اسفیداج ارزیز هشت درم اقلیمیای فضه و صمغ عربی از هر یك چهار درم مس سوخته و نشاسته و افیون از هر یك دو درم کوفته و با لعاب بزرقطونا سرشته و در سایه خشك کرده و در وقت حاجت نرم سوده بکار دارند انچه در باب قرحه و بثره یاد کرده شد در این باب مفید بود کاهی که این مرض کهنه کردد علاج پذیر نبود کاه بود که از مورسرج کهنه سیلان خون بدید آید ذرور شادنج و طین مختوم سودمند بود ازاله از شق مورسرج رهان بود طریق وی آن بود که رشته با سوزن

ادویه که در نتو عنبیه و حدقه مفید بود
مورسرج
سر میخ ... سوهان [؟]

درزدل

ادویه که در اتساع و انخراق عنبیه را

مدتی ... کنند ... کرم ... به بندد ... ... ... ... برها ... ورد ... بود یا شاید هیچ شبته یا برهینه
... بپزند و ببندند وزرده تخم مرغ بر پیشانی چشم نهند **ادویه** که در اتساع و انخراق عنبیه بکار آید ...
با شراب بیامیزند سودمند بود **شیاف** با شیر زنان بیامیزند و قطور سازند در خرق عنبیه مفید بود گاه بود که ثقبه
عنبیه از اندازهٔ طبیعی فراخ تر گردد و نور باصره منتشر و پراکنده شود بدین سبب این علت را انتشار گویند سبب
وی یکی بادی بود چون ضربه و سقطه و مانند آن دویم صداع قوی که بجهت وی از دماغ فرود آید و مزاحم طبقات
چشم گردد سیم کثرت رطوبت بیضیه که طبقهٔ عنبیه را متمدد سازد و در ثقبه وسعت بدید آید نشان وی
آن بود که ریاضت و جوع سود دارد وکما به زیان و نیم روز بهتر بود و بامداد و شبانگاه بد چهارم یبوست رطوبت
بیضه بود که نشف رطوبت عنبیه کند و لبهای ثقبه بگشاید و سوراخ فراخ گردد نشان وی آن بود که سیاهی حدقه
کوچک بود و جوع و کما و ریاضت و کما به زیان دارد و غذاهای تری فزای سودمند بود پنجم ورم طبقه عنبیه
بود این هنگام انتشار با رمد و ضربان و تب و صداع بود گاه بود که از تنگی کردن بسیار اتساع بدید آید و گاه از
بریدن عصب مجوف و گاه از اتساع وی نشان وی آن بود که اتساع حدقه و تدریج تدریج طاری گردد گاه بود
که بجهت مادهٔ حادّه طبقه سکبیه بریده شود و سبب اتساع حدقه گردد نشان وی آن بود که انتشار بیکبار بدید آید
سبب اگر ضربه و سقطه بود قیفال زدن و حجامت کردن پس سر و گردن و بر صدغ صندل و شیاف ماميثا مالیدن
مفید بود و روی با گلاب و آب شستن و نیلوفر با آب بید تر کرده بر چشم نهادن سودمند بود اگر با ضربه و سقطه
جراحت بود ضماد آرد باقلا با شراب انگوری سودمند بود اگر حرارت باقی بود ضماد آرد جو یا باقلای پوست کنده
با آب برگ یا خرفه نافع بود خون کبوتر زندهٔ تخم مرغ و روغن گل و اندک شراب انگوری با پشم پاکیزه بر موضع نهادن
نافع بود خون کبوتر بچه چکانیدن و روز سیم شیر زنان و تدبیر ورم کرم و رمد کرم کردن مناسب بود و اگر صداع
قوی بود علاج وی کردن پس شیاف مرارات و تدبیر نزول آب بکار داشتن مفید بود و اگر کثرت رطوبت بیضه
بود رگ گوشهٔ چشم و صدغ زدن و سل بستن و استفراغ با یارج فیقرا و حب قوقایا کردن و شیاف مرارات
کشیدن و علاج نزول آب فرمودن و آب دریا و نشوغ خاصه که با سرکه بیامیزند و بر سر ریختن و بر قفا حجامت کردن
سودمند بود و اگر یبوست بیضه بود کما به رفتن و تدبیر تری فزای کردن و شیر زنان بر سر دوشیدن و روغن بنفشه
و نیلوفر و مانند آن در بینی چکانیدن سود دارد و اگر ورم بود رگ گوش زدن و حجامت قفا کردن و داروهای
منضج و محلل کشیدن و تدبیر ضربه و سقطه بکار داشتن و اگر اتساع عصب مجوف بود علاج دشوارپذیرد
و اگر خرق بشکیه بود علاج پذیر نباشد **صفت** شیاف مرارات زهرهٔ حد و زهرهٔ کلنگ از هر یک دو مثقال
نرم کوفته و با آب بادیان سوده و با انگبین مصفی سرشته بکار دارند و در نسخه دیگر بجای زهرهٔ حد زهرهٔ صبغه
عرجا بود و جای دارو ظرف مس باید **نسخهٔ دیگر** زهرهٔ کرکس یکمثقال زهرهٔ کلنگ دو مثقال سرگین ضب
یکمثقال و نیم نطرون نیم مثقال فلفل و زعفران از هر یک دو مثقال اشق نیم مثقال خربق سفید یکمثقال
با آب بادیان سوده و با انگبین کف گرفته سرشته شیاف سازند **نسخهٔ دیگر** زهرهٔ کرکس یکمثقال سرگین
سقنقور یکمثقال و نیم نطرون نیم مثقال با آب بادیان سوده و با انگبین مصفی سرشته شیاف سازند **نسخهٔ دیگر**
فلفل و زهرهٔ رخم از هر یک یکمثقال و نیم نطرون نیم مثقال با آب بادیان سوده و یا زعفران و خربق سفید
از هر یک نیم مثقال با آب ترب سوده خشک سازند و بار دیگر سوده خشک بکار دارند حرق عنبیه اگر اندک
بود مضرت وی در بینائی کم بود و اگر بسیار بود چنانکه رطوبت بیضه از وی بیرون آید چهار آفت از وی
تولد کند یکی آنکه رطوبت جلیدیه مماس طبقهٔ عنبیه گردد و رطوبتی که غذای جلیدیه بود خشک سازد و مضرت
این قوی بود دویم نور باصره که از عصب مجوف بچشم در آید در جلیدیه جمع نگردد و زود از ثقبهٔ عنبیه بیرون
رود پراکنده گردد سیم نور بیرونی بر رطوبت جلیدیه بسیار نزدیک شود و بر نور دماغی غالب آید و قوت وی را
باطل سازد چهارم بجهت زوال رطوبت بیضه رطوبت جلیدیه بتحلیل زایل گردد و یبوست بر وی غالب

شود سبب یکی [illegible] آن بود که طبقه [illegible] دو [illegible] بسیاری آید [illegible] طبقه [illegible] سیم [illegible]
بلدیه چون [illegible] شعله [illegible] تنقیه بدان [illegible] پس [illegible] و قابض و مقوی بکار داشتن [illegible]
و پیوسته چشم بستن تنگی ثقبه عنبیه را بتازی ضیق حدقه گویند تنگی اگر خلقی بود بجهت اجتماع روح باصره دلیل قوت ضیق حدقه
و قوت رؤیت پسندیده بود و اگر عارضی بود بسبب آنکه روح بر وجه طبیعی از ثقبه کمتر تواند گذرد بود و سبب یکی غلبه
رطوبت بود که بجهت وی عنبیه مسترخی گردد و تنگی در ثقبه پدید آید دویم غلبه یبوست بود که بسبب وی حلقه تشنج
کند و ثقبه تنگ شود گاه بود که تمام بسته گردد سیم کم شدن رطوبت بیضیه چه این هنگام مدد وی از عنبیه باز ماند
و حدقه پژمرده شود و در کشد پس برسام گرم بسیار بود و بیمار مرئی سایه بیند و شکل و رنگ نتواند دید چهارم کیموس
غلیظ بود که در ثقبه گرد آید و منجمد شود سبب اگر یبوست بود تدبیر ترطیب فرمای کردن و شیر زن بر سر دوشیدن و دماغ را
مرطب در بینی و گوش چکانیدن و آب خرفه و آب بید و کوکنار و لعاب بزرقطونا بر سر نهادن و غذاهای چرب و نرم دادن
سودمند بود و گرمابه رفتن و در آب نیم گرم نشستن و در آب چشم باز کردن و اگر رطوبت بود استفراغ با یارج فیقرا و حب
قوقایا فرمودن و افاویه در آب پختن و آب آن بر سر ریختن و شیاف زعفران کشیدن صفت آن اشق و زعفران و زنگار
از هر یک درمی اخلاط زعفران چهار درم و بعضی یکدرم جاوشیر زیاده کرده اند صفت اخلاط زعفران شیاف مامیثا
و گل سرخ و صبر [illegible] و نشاسته و صمغ عربی و زعفران از هر یک جزوی کوفته و بیخته بکار دارند ذروری که در این باب
مفید بود زعفران و اشق از هر یک دو مثقال زنگار چهار مثقال سرگین ضب سه مثقال صمغ عربی یکمثقال با انگبین
مصفی سرشته عمل نمایند ذروری دیگر اشق و فلفل از هر یک دو جزو زعفران و روغن بلسان از هر یک جزو اشق در آب
باذیان حل کرده و روغن بلسان با وی بیامیزند و با عسل کف گرفته سرشته بکار برند گاه بود که ملتحمه ورم کند و بتازی انتفاخ ملتحمه
انتفاخ گویند و این چهار گونه بود ماده یکی باد غلیظ بود و بیکبار تولد کند و با وی گرانی نباشد و نخست در گوشه اسفل
چشم سوزش پدید آید و رنگ وی مانند رنگ ورم بلغمی بود و ظهور وی بیشتر در تابستان و بحران ماده دویم فضله
بلغمی بود اگر انگشت بروی نهد اثر یکساعت بماند و با آن گرانی بود ماده سیم فضله مائی بود و اثر انگشت زود زایل
گردد و رنگ وی بحال خود بود درد و ضربان بود ماده چهارم فضله سوداوی بود و آماس تیره و بدرد و صلب
گاه بود که این بیماری در پلک پدید آید و اگر فرود رخسار رسد انچه در ملتحمه بود بعضی با دمعه بود و انچه در پلک بود از دمعه
خالی بود انچه از باد بود زود تحلیل پذیرد و حاجت بعلاج نبود اگر روز سیم باقی بود تدبیر لطیف کردن و با آب گرم شستن
زایل کند و انچه از فضله مائی و بلغمی بود استفراغ و ضمادهای محلل و منضج و سرمهای محلل که در باب رمد یاد کرده شد
سودمند بود گرمابه و شیاف احمر لین سودمند و داروهای قابض و رادع زیان ضمادی که در این باب مفید بود بابونه
و بنفشه و نیلوفر بجوشانند و چشم با آب آن دارو بشویند و اسفنج یا پنبه بدان تر کرده بر چشم بنهند اگر حاجت بود اکلیل
الملک با داروهای مذکور بیامیزند صبر بر پشت چشم مالیدن و آب وی در چشم کشیدن ماده باز دارد و چشم پاک سازد
و انچه از سودا بود تدبیر وی تدبیر باب سرطان و صلاع و آماس سوداوی بود شیافی که باد و نفخ زایل کند سنبل
و زعفران و کتیرا و صمغ عربی از هر یک درمی اقاقیا دو درم نحاس محرق سه درم با آب باذیان شیاف سازند شیاف [illegible]
که باد پلک و ملتحمه زایل سازد زعفران نیم درم مروارید و بسد و صبر و شیاف مامیثا از هر یک درمی افیون و نحاس
محرق از هر درمی و نیمی اقاقیا پنج درم با آب باذیان شیاف سازند و بکشند و از بیرون بمالند شیافی که از بیرون طلا
کنند زعفران نیم درم مروارید و بسد و سنبل و مر از هر یک درمی افیون یکدرم و نیم مس سوخته دو درم و نیم اقاقیا
سه درم با آب باذیان شیاف سازند گاه بود که ملتحمه بجهت خلط غلیظ خشک صلابت پذیرد و چشم از حرکت باز
ماند و پیوسته سرخ و خشک و با درد بود و بیمار چون از خواب بیدار شود چشم دشوار گشاید گاه بود که در گوشه چشم
رمص خشک گرد آید این مرض را بتازی جساء الملتحمه گویند تنقیه بدن پیوسته بگرمابه رفتن و سر بخار آب گرم داشتن
و اسفنج با آب گرم تر کردن و بر چشم نهادن و از غذاهای سرد اجتناب نمودن و روغن شیر خشت تازه بر سر
مالیدن و آب گرم در چشم چکانیدن مناسب بود و هر شب زرده و سفیده تخم مرغ با روغن گل یا پیه بط بر چشم

[illegible]اء ملتحمه
[illegible] چشم خشک و با درد
[illegible]

ضماد کند

نیاد کردن و ... [illegible] ... آید و روشنائی نگذارد ... بود ...
غریب رسته شکال ... ملتحمه پدید آید و ... بسیار سخت بود ... طبقه مایل بسرخی گاه بود که از ... [illegible]
تنقیه دماغ فرمودن و بامداد ... رفتن و غذاهای نرم خوردن و از غذاهای شور و تیز دور بودن و مانندهای اینها
و ... کشیدن سودمند دارد گاه بود که ورم صلب عارض ملتحمه گردد وی را ورقه گویند ورم گاه در گوشه و حشو و گاه زیر پلک ورقه
و گاه گرد سیاه و ورمهای کوچک مانند رشته مروارید بعضی سرخ و بعضی سفید بود این بیماری بیشتر در انتهای رمد کم بود
و تدبیر لطیف و فدور ملکایا مفید بود اگر چشم سرخ بود شیاف ابیض از زهوتی که در باب رمد یاد کرده شد سه روز کشیدن
پس ملکایا و غیر آن اگر مدت دراز گردد داروهای تیز چون باسلیقون و شیاف احمر حاد و مانند آن داروئی که درین باب
سودمند بود شادنج شسته دو درم و نیم باده درم پوست تخم مرغ شسته چنانکه در باب رمد یاد کرده شد بیامیزند و بکار دبیله
دارند گاه بود که فرجه بزرگ که در وی ریم بسیار بود عارض ملتحمه گردد وی را دبیله گویند گاه بود که رطوبت چشم از وی
بپالاید فصد و اسهال سودمند بود و شیاف ابیض از روی کشیدن و از پس آن شیاف ابار و توتیای پرورده که در رمد
یاد کرده شد درین باب مفید بود و اگر مدت دراز گردد و شیاف کندری و زرده تخم مرغ بر چشم نهادن و آنچه در قرحه
قرنیه یاد کرده آید بدان عمل نمودن گاه بود که گوشت نرم فزونی که بسیار سرخ بود مانند ناخنه نزدیک گوشه چشم بر ملتحمه پدید توته
آید وی را توته گویند فصد قیفال و اسهال نافع بود و بدن از ماده ردیه پاک کردن چه عود این بیماری بسیار بود و
پس توته بصناره برداشتن و مهت زیر دیگها که از گوشه چشم بدو پیوسته بود آوردن و مانند ظفره بمقراض بریدن و آب زیره
و نمک خاییده چند بار چکانیدن و زرده تخم مرغ به روغن بر چشم نهادن پس باسلیقون و مانند آن کشیدن گاه بود که
از سنگ و تیغ و غیر آن آفت بملتحمه رسد قیفال زدن و تنقیه بدن فرمودن تا ماده بد بدو نه پیوندد و خون پاک کردن و شادنج
شسته با کافور بروی ریختن و سخت مناسب بود و اگر خون نباشد توتیای پرورده بکار بردن و زرده تخم مرغ بر پشت
چشم نهادن و ملاحظه نمودن تا رطوبت چشم از وی نپالاید و تدبیر قرحه و دبیله درین باب بکار داشتن گاه بود که خس
دود و غبار بملتحمه رسد شیر زنان و آب عذب چکانیدن سود دارد گاه بود که پلک و مانند آن در چشم افتد اگر ظاهر نباشد
پلک بگردانند تا ظاهر شود پس بسر میل یا خرقه کتان نرم بردارند یا بر پلک مالند تا بیرون آید اگر چیزی درشت چون سر
خوشه گندم و جو در پلک یا ملتحمه مانده باشد وی را با آلت بردارند پس شیر زنان با سفیده تخم مرغ قطور سازند گاه بود که
بیضه از قوام بیرون رود و غلیظ گردد و اگر غلظ اندک بود بیمار آنچه دور بود نتواند دید و آنچه نزدیک بود چنانکه باید بیند
و اگر بسیار بود و شامل تمام اجزای رطوبت رؤیت باطل گرداند و اگر شامل بعض بود و آن میان بیضه بود آنچه را بر نزدیک بود
یکبار محسوس نگردد و اگر اجزای غلیظه پراکنده بود نزد باصره خیالات چون مگس و پشه و خطوط و مانند آن نماید گاه بود
که رنگ بیضه متغیر گردد و چیز برنگ وی بنظر درآید گاه بود که عکس بخار که بر دماغ برآید بر رطوبت بیضه افتد و چیزها
برنگ آن بخار نماید گاه بود که بیضه یبوست پذیرد و چشم مایل بصغر گردد و بیمار پیوسته بیدار بود حکم وی حکم غلظ
رطوبت بود گاه بود که رطوبت بیضه از اعتدال بیرون رود و چشم باندازه آن بزرگ گردد و تدبیر تری وی بسیار و
غلیظی تنقیه دماغ و بدن و سرمهای جالی کشیدن بود و علاج کمی و کوچکی تدبیرهای تری فزای کردن گاه بود که جلیدیه
میل براست یا چپ کند و چشم احول نماید و گاه بود که بجانب زیر یا زبر میل کند و بیمار یکی را دو بیند گاه بود که جلیدیه میل زیر
کند و دیگری میل زبر و یکی دو نماید چه خبر یکی زودتر از خبر دیگری بملتقای عصب رسد و گاه بود که میل درون کند
و بجهت تحلیل رطوبت و غلبه یبوست ازرق نماید و گاه بود که میل بیرون کند و چشم بسبب کثرت رطوبت اکحل گردد
سبب میل یمین و یسار و فوق تشنج عصب مجوف بود و سبب تشنج امتلا یا یبوست و سبب میل زیر و بیرون استرخای عصب
و سبب درون رفتن تحلیل رطوبت و غلبه یبوست سبب اگر مثلاً استرخا بود استفراغ رطوبت و غرغره و عطسه
مفید بود و اگر یبوست و تحلیل رطوبت بود تدبیر تری فزای گاه بود که جلیدیه بجهت کثرت ماده بزرگ شود و نور باصره
تیره گردد و بسبب آنکه نور بصر در وی پراکنده شود و قوت وی چنانکه باید بیرون نتابد مرئی از قدری که دارد کوچکتر
نماید گاه بود که بسبب یبوست و تحلیل رطوبت کوچک گردد و نور باصره قوی شود و مرئی بزرگتر از مقدار خود نماید

[illegible] هنگام [illegible] بصر بعضی [illegible] بیشتر بود [illegible] باید [illegible] بیماری نباشد [illegible]
ماند [illegible] گردد و گاه [illegible] بجهت غلبهٔ مادّه [illegible] جلیدیه سیاه [illegible] گردد و سرخ شود و مرئیات بر [illegible]
وی نماید [illegible] بود که رطوبت بروی غالب آید [illegible] چشم تر و خیره بود و گاه بود که یبوست بروی غلبه کند و رطوبت
منعقد گردد و رؤیت باطل شود استفراغ مادّه و شربهای محلّل مفید بود جائی که رطوبت غالب بود ایارج فیقرا و حب
قوقایا و باسلیقون مناسب بود و جائی که یبوست بود تدبیر مرطب گاه بود که تفرق اتصال عارض جلیدیه گردد علاج
وی علاج قروح بود و تدبیر بیماریهای این رطوبت دشوار گاه بود که بجهت مادّهٔ حادّه تفرق اتصال در عنکبوتیه پدید آید
علاج وی دشوارتر از تمام بیماریهای چشم بود تدبیری که مفید بود استفراغ مادّه بود گاه بود که زجاجیه کوچک شود
و بینائی ضعیف گردد و گاه بود که سردی و خشکی بروی غلبه کند و خشک و منعقد گردد و مضرّت بجلیدیه باز آید
و رؤیت باطل شود و علاج وی علاج بیضیه بود گاه بود که باسباب بادیه یا مادّهٔ حادّه تفرق اتصال در شبکیه
تولّد کند و نور باصره پراکنده شود و بینائی باطل گردد وی را انتشار گویند و آن سه گونه بود یکی در اتساع حدقه یاد
کرده شد دویم در کبر جلیدیه سیم در بیماری عصب مجوّف یاد کرده آید بیماریهائی که در طبقات دیگر یاد کرده در این
طبقه و مشیمه و صلبیه پدید آید سبب و علاج همان بود مضرّت عارضهٔ مشیمیه بجلیدیه باز آید چه غذا نخست
بمشیمیه رسد و آن نصیب خود بردارد و باقی را نضج دیگر داده و صاف کرده بشبکیه رساند و او حصهٔ خود گرفته
انچه ماند بزجاجیه فرستد انچه لایق وی بود برداشته باقی را بجلیدیه رساند گاه بود که از اثر ریح چشم متاذی گردد
کاه گندم در آب پختن و از آن آب نیم گرم در چشم چکانیدن و زوفا و بابونه و اکلیل الملک در آب جوشانیدن و سر بخار
وی داشتن و عصارهٔ سداب با عسل چکانیدن و سنگ آسیا گرم کردن و شراب انگوری بروی ریختن و چشم بخار وی داشتن
و داروهای محلّل کشیدن سود دارد گاه بود که در عصب نوری که وی را عصب مجوّف گویند سوء مزاج مفرد و مرکب
و ساده و با مادّه تولّد کند سبب بیماری دماغ بود و علاج وی گاه بود که سدّه و ضغط و تفرق اتصال و ورم و غیره
عارض عصب نوری گردد و باندازه قوّت بیماری بصر را زیان رسد گاه بود که نور باصره فانی شود چه جزوی
از اجزای چشم که آفت یابد نور بصر ضعیف گردد یا راه وی بسته شود سبب در بطون دماغ بود و بیماریهای
دماغ بروی گواهی دهد و معرفت این جز بطبیب حاذق دشوار بود رطوبت مادّه وی بابده بود که از دماغ
بعصب در آید و سدّه راه قوّت باصره کند بیمار را این هنگام اگر ضغط چشم سالم کند و ثقبه عنبیه وسیع گردد
آفت در عصب نباشد فرق میان سدّه و آماس آن بود که ورم با گرانی و الم بینائی بود و با سدّه و ضغط درد و گرانی
و بینائی نبود علاج تنقیهٔ بدن و دماغ بود با ایارج فیقرا و حب قوقایا پس رگ گوشهٔ چشم زدن و علقه بر صدغ نهادن
و امالهٔ مادّه کردن و علاج نزول آب فرمودن تفرق اتصال که از انقطاع عصب بود چشم بدرون رفته و پژمرده
بود و رؤیت فانی شده گاه بود که نم عصب مجوّف بجهت نزول مادّه یا ضعف عضله وسیع تر از مقدار طبیعی گردد
وی را بسبب پراکنده شدن نور باصره انتشار گویند و انتشار عرض سبب صداع قوی بود که از امتلا تولّد کند
فرق میان انتشار عصبی و ثقبه عنبیه آن بود که انچه از عصب بود بر بینائی نور در اجزای چشم پیدا بود و انتشار
بتدریج پدید آید و انچه از ثقبه بود پراکندگی ظاهر بود چه انتشار نور بعد از بیرون آمدن ثقبه بود علاج
تنقیهٔ بدن و تسکین صداع بود و داروهای ابتدای نزول آب بکار داشتن و شیاف مرارات کشیدن گاه بود
که عضله عصب مجوّف تشنج کند و حدقه منحرف گردد و چشم احول نماید سبب کثرت رطوبت و شدّت یبوست
بود تنقیهٔ دماغ و غرغره کردن و عطسه آوردن و سعوطهای قوی کشیدن و اطریفل تناول نمودن و بر پیشانی
و صدغ و پیش سر لادن مالیدن سودمند بود اگر سبب یبوست بود تدبیر تری فرمای کردن گاه بود که بجهت
تشنج خشک صرع و سدر و دوار قوی زایل گردد گاه بود که عضلهٔ عصب استرخا پذیرد و چشم بیرون آید اگر استرخا
قوی بود بجهت کثرت بیرون آمدن چشم و کشیدن عصب و انسداد منفذ نور رؤیت منعدم گردد علاج وی علاج
تشنج امتلائی بود گاه بود که کودک را احول پدید آید برابر چشم وی چراغ نهادن مفید بود و روز چیز سرخ آویختن

اگر دیدن مایل بسوی گوش بود بر بینی نشان سرخ کردن و اگر مایل بسوی بینی بود بر گوشه [illegible] علامت سرخ کردن
و در آن نظر کردن و شش گوسفند بکوبند [illegible] بگیرند و سرمه [illegible] آب [illegible] بند چون زایل شود گاه بود
که بجهت زادن و خناق و قوت فی چشم [illegible] سبب [illegible] خناق [illegible] کردن بود [illegible]
[illegible] بود و رفاده بعصاره برگ زیتون و برگ مورد و داروهای قابض کردن و بر پشت چشم نهادن و بر رفاده [illegible]
[illegible] باندازه چشم بستن و بر قفا خوابیدن و غذا اندک خوردن سودمند بود اگر زادن بود ادرار طمث فرمودن
و بر کردن حجامت کردن و چشم چنانکه یاد کرده شد بستن روح باصره گاه بود که بسیار بود و بجهت کثرت قوت
دور نتواند دید و دور را نیک تواند دید و گاه بود که از مقدار طبیعی کم شود بدین سبب آنچه دور بود دشوار تواند دید
گاه بود که روح باصره بسیار غلیظ بود و دور را بهتر از نزدیک بیند چه روح بقوت حرکت در این مسافت لطیف
گردد و گاه بود که اندک و غلیظ بود و آنچه دور بود نتواند دید و آنچه نزدیک بود دشوار بیند این آفت در پیری بسیار تولد
کند و علاج دشوار بود و گاه بود که بسیار و لطیف بود و آنچه دور و نزدیک بود نیک تواند دید و گاه بود که اندک بود
و آنچه نزدیک بود نیک بیند و آنچه دور بود رؤیت ممکن نگردد استفراغ با ایارج فیقرا مفید بود سرمه و روشنا کشیدن
سود دارد لبنیات و ماهی و باقلا و شب غذا خوردن زیان دارد مرزنگوش بوئیدن و در غذا دارچینی و صعتر بکار داشتن
سودمند بود اگر روح غلیظ و اندک بود ایارج فیقرا و غذای نیک فزای چون کشکاب و شوربای گوشت بره و گوشت
مرغ و مانند آن نافع بود گاه بود که یبوست بر مزاج روح باصره غالب آید بدین سبب اشیای قریبه و بعیده مرئی
نگردد و تدبیر خشکی جلیدیه در اینجا مفید بود ادویه که در ماق و غرب مفید بود سکبینج با سرکه بسایند
در غرب منفجر نافع بود عنب الثعلب نرم بکوبند و با نان ضماد کنند غرب منفجر را نافع بود کبر بکوبند و ضماد
کنند تا صور ماق را سودمند بود لسان الحمل با املج ضماد کنند همین کار کند ماش بخایند و بر غرب نهند بغایت مفید
مفید بود گاهی که غرب حرکت کند مرو از روت سودمند بود اگر زود چرک نکند روزی دو بار تخم حنظل بر وی نهند
و چون در چرک آید موضع غرب را از تخم حنظل سازند صمغ شجرة الخضر صمغ درخت بره با تخم کتان بیامیزند و بکوبند
تا مانند مرهم شود و نواصیر که در ماق بود از وی پر کنند نافع بود جرء الحمام سرگین کبوتر بسایند و غرب را پر کنند یا ضماد
سازند بغایت سودمند بود ورق مورد بکوبند و پر کنند مفید بود عصارة الحصرم آب غوره در چشم کشند یا چکانند
نافع بود در ماق متاکل زنجار رطب با پیه قاز بیامیزند و ضماد کنند در ماق متاکل سودمند بود قلقطار کشیدن
منقی عین و ماق متاکل بود ماق گوشه چشم بود غرب ورم کوچک که در گوشه اینی وی بدید آید گاهی که منفجر گردد
و ریم از وی بیرون آید بروی دشوار بود چه در موضع ورم گوشت نرم و تر بود بدین سبب جراحت وی بیشتر ناسور
گردد و علاج نپذیرد گاه بود که اندرون بینی گشاید و ریم بمنفذی که میان بینی و چشم بود در آید و از بینی آید و گاه بود
که از پلک بگشاید و غضروف تباه کرد گاه بود که استخوانی که زیر اوست تباه کند گاه بود که غرب منفجر گردد و با درد بود
و چشم بمشارکت وی پیوسته درد مند بود قیفال زدن و مسهل دادن و بدن از ماده ردیه پاک کردن مفید بود پس صبر
و مامیثا و زعفران و مر و صدف محرق جمله با بنها با آب طرخشقوق مالیدن سودمند بود زاج سوخته سوده و با
سرکه ممزوج داده و کندر با سرگین کبوتر آمیخته و کرسنه با انگبین سرشته پیش از نضج و انفجار ضماد کردن مناسب بود
چه داروی آنچه نرم بود ورم باز گرداند و آنچه تیز بود منفجر سازد و نگذارد که استخوان تباه گردد گاهی که ریم سر کند
ریم بیرون آوردن و مورد خشک و مانند آن سوده بر غرب ریختن موافق بود اگر زنگار بسایند و از وی فتیله سازند
و بسوراخ غرب فرو برند خشک سازد و زایل کند برگ سداب بستانی با زرما سوده در سوراخ غرب ریزند کار
زنگار کشیده داروها که یاد کرده شد در ابتدا محرق بود گاهی که مکرر بکار دارند بجهت عادت طبیعت و حرقت
محسوس نگردد داروئی که در ابتدای آن و انتها و پس از انفجار سود دارد حلزون و صبر و مر اجزا برابر بکار دارند آب
سداب تر با آب انار ترش چکانیدن مناسب بود برگ سداب با آب انار ترش بسایند و در ثقبه غرب نهند نافع بود
آب سماق خشک چکانیدن سودمند بود گاهی که [illegible] بکار دارند ریم از غرب بیرون آورند و با شراب قابض بشویند

ادویه که در ماق و غرب مفید بود

چون دهان غرب بسته کردد و بیم بیرون نماید تخم مرکوبند و با خمیر بیامیزند و با شیر زنان یا شیر خوش و زعفران بخته بر غرب نهند نرم سازد و دهان وی بکشاید تدبیر صواب آن بود که بسر میل ثقبه غرب پیدا کنند و پنبه بدارو تر کنند بنهایند و بر میل پیچیده بنقبه فرو برند و چرم را بعصابه بستیلیند و بکیاهی که آن را بن غر نامند شیف که در این باب مجرب بود زاج و زرنیخ سرخ و آهک و شب یمانی و نشادر نرم بسایند و با بول کودک سرشته بحشک سازند و باز دیکر بسایند و خشک بکار دارند ذرور که در دفع غرب سودمند بود زاج و صبر و انزروت و پوست کندر سوخته و شیاف مامیثا
غرب اگر پیدا بود تدبیر صواب آن بود که بمضغ بشکافند و انچه دروی بود پاک سازند و با شراب قابض بشویند و داروها که یاد کرده شد انچه مناسب بود بکار دارند و انتظار نضج نبرند تا گوشت پاک و استخوان تباه نگردد اگر کهنه نبود گوشت پوسیده دور سازند و استخوان را بخارند پس مرهم بکار دارند اگر استخوان تباه بود بتراشند تا پاک کردد پس دارو بکار برند نشان تباهی آن بود که میل بروی دارند درشت نماید اگر خواهند که غرب را داغ کنند آلتی که سروی سطح بود از آهن بسازند و خمیر بر چشم ضماد کنند و سر این آلت با آتش سرخ سازند و بر غرب نهند تا بسوزند و گوشت تباه از استخوان برخیزد پس مرهم اسفیداج و عدس پوست کنده و پوست انار نرم کرده بکار دارند بعد از قداح آلتی سازند مانند درفش که سروی تیز بود و غرب را بدان سوراخ کنند و سر درفش چنان دارند که میل بجانب بینی کند تا مثقب بمنفذی که میان چشم و بینی بود نرود و منفعت نقش باطل نکردد و آسیب بکنار طبقه نرسد پس بر درفش اعتماد کنند و بقوت بکردانند تا خون از بینی برآید پس پنبه کهنه بر میل باریک پیچیده و با روغن گاو یا مرهم زنگار بیالایند و بثقبه فرو برند اگر بیم تولد حرارت بود بتراشد مرهم زنگار کنند و هر روز پنبه تازه تا استخوان پاک کردد و هر بار پنبه کنده تر سازند تا سر جراحت وسیع کردد پس از تنقیه استخوان صبر و کندر و زاج سوخته و آبکینه نرم سوده جراحت بربندند تا خشک شود ادویه که در سلاق نافع بود سماق آب نقیع وی در چشم ریزند مفید بود یک وقیه سماق در نیم رطل آب بجوشانند تا قوت وی بیرون آید خرقه پاک بدان آب تر کنند و بر چشم نهند سودمند بود و مجرب شحم الرمان پیه انار ترش با گلاب بپزند و ضماد کنند مفید بود عدس مقشر سازند و با پیه انار ترش بجوشانند تا مهرا شود و نیم گرم ضماد کنند سودمند بود بقلة الحمقا بکوبند و با سفیده تخم مرغ و روغن زیت هر شب بر پشت چشم ضماد کنند و با مداد بگرمابه روند مفید بود سلاق غلیظ و سرخ شدن کناره پلک بود این بیماری اگر بسیار بماند کنار پلک بسوزد و خورده شود و انتشار هدب پدید آید بیشتر تولد این عرض نزدیک ماق بود گاه در انسی و گاه در وحشی سبب مادهٔ محترقه بود تب بود آب سماق چکانیدن مفید بود پیه انار ترش با گلاب پخته و عدس پوست کنده و پیه انار ترش و گل سرخ با گلاب پخته و برگ کاسنی و برگ خرفه و با سفیدهٔ تخم مرغ و روغن گل آمیخته و بپخته مانند عصیده ساخته هر شب بر پشت چشم نهادن سودمند بود با مداد بگرمابه رفتن و آب گرم ریختن مناسب بود بیماری اگر کهنه بود حجامت ساق کردن و رگ پیشانی زدن و هر روز بگرمابه رفتن بغایت نافع بود اگر حرارت قوی نباشد شیاف احمر لین و برود غوره و شیاف ذیره در آخر علت موافق بود صفت برود غوره که سلاق و دمعه و جرب و سبل را سود دارد توتیای کرمانی و زردچوبه از هریک ده درم پوست هلیله زرد و زنجبیل از هریک پنج درم مامیران و دار فلفل از هریک دو درم و چهار دانگ نمک هندی یک درم کوفته و بیخته و چند بار بآب غوره تازه پرورده بکار دارند صفت شیاف ذیره که در این باب و حرقت چشم و بیاض عین و جرب کهنه و موی فرو بنی و سبل کهنه مفید بود حضض مکی و سنبل و مازوی سوخته از هریک درمی اقاقیا و دم الاخوین از هریک درمی و نیم صمغ عربی و کتیرا و اقلیمیا و اسفیداج ارزیز و مرصافی و صبر و زنگار و ذرنیخ و قلقطار سوخته و نحاس محرق و فلفل سفید و دار فلفل و شادنج و نشاسته و زردچوبه و سکر العشر و توبال مس سوخته از هریک دو درم انزروت سه درم نرم سوده و یکدرم با رزد با آب سداب و ترشی ترنج آمیخته و داروها بدان سرشته شیاف سازند ادویه انتفاخ اجفان لبن با روغن گل و سفیدهٔ تخم مرغ بیامیزند و بر ورم پلک ضماد کنند نافع بود خطمی حرارت وی باعتدال بود و محلل تهیج و نفخ پلک سبب این بیماری یکی ضعف احشا و تعصیر قوی بود در هضم دوم کثرت مادهٔ بلغمی و عجز حرارت غریزی که نضج ماده نتواند داد بدین سبب باد تولد کند سیم ورم گرم بود از جنس فلغمونی سبب اگر ضعف احشا بود تدبیر آن بداروهای مقوی بود و اگر بسیاری ماده بود تدبیر

[margin:] ...کردن درد

[margin:] غلظ و سرخ شدن کناره پلک
ادویه که در سلاق نافع بود

[margin:] ادویه انتفاخ اجفان

ادویه که در شعیره و برده مفید بود

لطیف فرمودن و تن از مادهٔ بلغم پاک کردن و اطریفل بزرگ تناول نمودن و صبر با سرکه گرم مالیدن و با سرکه و آب نیم
گرم شستن و اسفنج با خرقه با آب گرم تر کردن و بر پلک نهادن و اگر فلغمونی بود قیفال زدن و شیاف مامیثا کشیدن و صندل
با آب کاسنی مالیدن [illegible] که در شعیره و برده سودمند بود زعفران در گلاب حل کنند و بر شعیره طلا کنند سودمند
بود [illegible] با سرکه حاد حل کنند و بر شعیره مالند نافع بود شعیر با سرکه بگدازند و بر شعیره و بر [illegible] طلا کنند زایل کند
[illegible] با گلاب و زعفران بر شعیره مالند نافع بود انزروت با زعفران و گلاب بسایند و طلا کنند سودمند بود شعیره
ورمی دراز بود مانند جو که بر رستنگاه هدب بدید آید سبب وی غلیظ فضله سوداوی بود که در انجا گرد آید و سخت گردد رگ
زدن و بدن از مادهٔ سودا پاک کردن مفید بود اگر در سر و حوالی وی حرارت بود شیاف مامیثا و گل ارمنی با آب
مالیدن صواب بود تکمید بکشکاب کردن و شعیره بدان شستن مفید بود طریق تکمید آن بود که دارو گرم کرده در مثانه
گوسفند یا گاو کنند و بر موضع علت نهند تا حرارت و قوت دارو بدو رسد بارزد و انجیر خشک با شراب پختن و بر موضع
نهادن سودمند بود نان گرم ضماد کردن نافع بود یکدانک بوره با چهار دانک بارزد سرشته مالیدن سود دارد خون
کبوتر بچه بروی چکانیدن مناسب بود داروئی که در شعیره و برده سودمند بود شب یمانی و قلّابین از هر یک نیم درم
موم یکدرم کندر و مر از هر یک دو درم نرم کوفته با روغن سوسن یا روغن زیت سرشته طلا کنند و برده رطوبت
غلیظ بود مانند ژاله که در پلک گرد آید و منعقد گردد این بیماری بیشتر بر ظاهر پلک بدید آید بارزد با سرکه ترش مالیدن
سود دارد انزروت و علک البطم با هم سرشته بر پلک نهادن مفید بود موم زرد و روغن گل و علک البطم با اشق و سرکه
مالیدن قوی تر بود اگر دارو مفید نباشد تدبیر مناسب شکافتن پلک و برداشتن برده بود اگر شکاف بزرگ بود میان
وی دوختن و ذرور اصفر کشیدن صفت آن مرمکی یکدانک و نیم صبر و نشاسته و افیون و تخم گل سرخ از هر یک
نیم درم شیاف مامیثای ذهبی دو درم زعفران سه درم انزروت پرورده بشیر اتان هشت درم برده اگر درون پلک بود
باز گردانیدن پلک و شکافتن و برده برداشتن و پلک با آب گرم شستن مفید بود ادویه که در انتشار هدب بکار آید

ادویه که در انتشار هدب بکار آید

وردیابس گل سرخ که خشک بود بسوزند و با کحل که محسّن هدب بود بیامیزند نافع بود و دودهٔ زفت همین کار کند
نشارة الابنوس منبت شعر اجفان بود سنبل هندی بکوبند و ذرور سازند موی مژه برویاند نوی التمر المحرق استخوان خرما
سوخته بسایند و بپزند و با یکدرم لادن بیامیزند و با آب مورد معجون سازند موی مژه از ریختن باز دارد لاجورد
نرم بسایند و ذرور سازند موی مژه که ریخته باشد برویاند و انچه باقی بود قوی گرداند مرارة الضبعة العرجاء زهره
کفتار لنگ که ماده بود در چشم کشند موی مژه برویاند زبل الفار سرگین موش بسوزند و با عسل بیامیزند و بر مژه
مالند موی ریخته نو برویاند و باقی را قوت دهد و غلظ پلک را زایل کند سلخ الحیه پوست مار در زیت فرو
بپزند و چهل روز در تابستان بیاویزند بعد از آن بسایند و در چشم کشند در رویانیدن موی مژه بغایت نافع بود
شحم الاوز بر مژه مالند و بر آن مداومت نمایند موی برویاند دخان الکندر موی مژه برویاند و در سلاق مفید بود
و دخان قطران و میعه همین کار کند گاه بود که با ریختن مژه پلک بحال خود بود و گاه بود که غلیظ و در ریش گردد سبب یکی
رطوبت گرم و تیز بود دویم رطوبت لزج که از وی داء الثعلب تولد کند سیم یبوست که بر مزاج پلک غالب آید سبب
اگر رطوبت لزج بود داروهای تیز روشنائی و باسلیقون بر سبیل مالیدن و بر پلک کشند سود دارد و اگر تیزی
ماده بود داروهای نرم چون شیاف مامیثا و مانند آن بی حرارت مفید بود و اگر غلبه یبوست بود سر تنها بکار برند
و سرگین موش با عسل سرشته مالیدن مناسب بود خاکستر نی و سرگین بز و موش اجزا برابر مادّهٔ فاسده تحلیل و زایل کند
و پلک را باریک سازد سرمه که مژه نگاه دارد و انچه ریخته باشد برویاند دانه خرمای سوخته سه درم سنبل رومی
دو درم نرم سوده بکار دارند سرمه دیگر زاج و قلقطار و سرمه اصفهانی اجزا برابر کوفته و با عسل سرشته بسوزند
و نرم بسایند سرمه دیگر فلفل و سرمه بریان کرده از هر یک درمی ارزیز سوخته شسته و زعفران از هر یک دانکی
و نیم سنبل هندی سه درم سرمه که مژهٔ کودک و غیر آن نگاه دارد و اگر ریخته باشد برویاند ارزیز سوخته
و سرمه از هر یک نیم درم توتیا و مس و گل سرخ و زعفران و مر و سنبل هندی و کندر و دار فلفل از هر یک دانکی و نیم

سرمه

دانه خرمای در سفال نو سوخته سه وزن ادویه نرم کوفته و با روغن بلسان مالیدن بکار دارند سرمه دیگر دانه خرمای
سوخته و سنبل هندی ده جزو دوده کندر اجزا برابر سرمه که دمعه باز دارد و مژه رویاند و جرب چشم نیکو دارد
اقلیمیا زر کوبند و با عسل سرشته در کوزه کنند و سفال پاره بر سر وی نهند و در میان تنور کوچک نهند و کنار سفال
بگل محکم سازند و بمقدار انگشت نهند تا بسوزد پس کوزه بگشایند و از وی یکجزو و دوری سوخته نیم جزو سرمه هشته
یکجزو نرم بسایند و بکار دارند سنبل و لاجورد و دود منه تریکی سوخته بر کنار پلک مالیدن مفید بود اگر با این بیاد سی
سلاق بود شیاف ذیره نافع بود انار درست با سرکه بپزند تا مهرا شود و بسایند و بر پلک ضماد کنند حرقت و حکاک
و حمرت را سود دارد مگس سر کنده و خشک کرده و فندق سوخته با پیه بز یا پیه خس سرشته مالیدن مژه برویاند
و سیاه و سرگین خرگوش سوخته هشت درم سرگین بز کوهی سه درم نرم سوده کشیدن در انبات مژه سودمند بود
گاه بود که مژه بسبب رطوبت لزج سفید گردد بدن از مادهٔ بد پاک کردن مفید بود بعد از آن لاله دشتی که وی را نباد ر
شقایق گویند با روغن زیت یا پیه بز یا پیه خرگوش سوده بر پلک نهادن موافق بود حلزون سوخته با پیه مذکور مالیدن
مژه سیاه برویاند و روشنائی کشیدن رطوبت بتحلیل زایل کند گاه بود که موی ابرو بیکی از سببها که در ریختن مژه یاد کرده شد
بریزد انگشت با روغن زیت یا پیه بط یا روغن دیگر چرب کرده بر ابرو بزن کشیدن و بر ابرو مالیدن سود دارد گاه بود که
بجهت کثرت ورود غذای ردیه و قلت ریاضت رطوبت غلیظه در تن گرد آید و طبیعت وی را بسوی جلد فرستد و بسبب
حرارت غریبه عفونت پذیرد و مستعد صورت حیوان خسیس گردد و در میان مژه شپش تولد کند خاصه که بیمار بگرمابه
دیر رود و بدن خویش پاک ندارد و آن سه گونه بود یکی سخت کوچک و سفید و در بن مژه پدید آید این شازی صبیان گویند
دوم بزرگ و رنگ وی مایل بسمرت یا غبرت بود وی را اطبا قمقام نامند سیم بسیار بزرگ و پاهای وی نمایان بود این قوده
گویند مادهٔ وی بیشتر و غلیظ تر بود بدن و دماغ از مادهٔ بد با ایارج فیقرا و حب صبر و غرغره پاک کردن و پیوسته بگرمابه
رفتن و تن پاک داشتن و جامه پاک پوشیدن و مویزج و عاقرقرحا و بوره کوفته با آب نمک و مژه با آب وی یا آب دریا و آب شور
و آب چغندر شستن و شب یمانی جزوی و مویزج نیم جزو با روغن زیت بر پلک مالیدن مفید بود و قمقام و قوده منقاش
کندن و شب یمانی و مویزج از هر یک جزوی صبر و بوره ارمنی از هر یک نیم جزو با سرکه عنصل مالیدن و سرمه روشنائی
کشیدن و کوکرد زرد با روغن زیت یا بوره و مویزج مالیدن ادویه که در زیادتی موی مژه مفید بود شحم ترنج آب وی ادویه که در زیادتی موی مژه مفید بود
با صمغ عربی بیامیزند و موی زاید را بکنند و بر آن موضع طلا کنند منع رویدن کند صدف کوچک که کهنه بود بسوزند
و بسایند و با قطران بیامیزند و در چشم چکانند یا بر موضع موی زایده طلا کنند بعد از آن که کنده باشند دیگر موی نروید
قیشه بپزند تا بقوام عسل باز آید و بر موی منقلب مالند قلع کند مصطکی و صمغ البطم همین کار کند حلق بسوزند
و خاکستر وی با سرکه خاد بیامیزند و بر موضع موی زاید مالند بعد از کندن منع انبات موی کند و این مجرب بود مرارة الهدهد
بعد از کندن موی زاید بر موضع مالند کافی بود در منع انبات و حاجت بدوای دیگر نبود گاه بود که پلک مژه موی
فرو نیبوید و رستن وی بر وجه طبیعی نباشد چه بعضی مایل بحدقه و بعضی بچشم فرو رفته بود بجهت خلش پیوسته اشک ریزان
و چشم خیره بود این را شعر زاید گویند سبب بسیاری رطوبت فاسده بود و با فساد حرقت و حدت بود چه اگر
بودی انتشار تولد کردی و موی نرستی مادهٔ فرو نیبوید از بدن و دماغ بیرون کردن و غرغره با ایارج فیقرا فرمودن مفید
بود مزاج اگر مایل بگرمی بود هلیله پرورده و اطریفل کوچک تناول نمودن و پیوسته هلیله کابلی و زرد در دهان داشتن
و آب وی فرو بردن سودمند بود و اگر مایل بسردی بود مصطکی و قرنفل خوایدن و جوز بوا در دهان داشتن و عنبر
بوئیدن و داروهای تیز چون باسلیقون روشنائی و شیاف احضر و دیگر کشیدن تدبیرهائی که یاد کرده شد
اگر مفید نباشد دستکاری مناسب بود و آن پنج گونه بود یکی کندن موی فرو نیبوید و جای آن بنشاد خاریدن و خوردن
قراد الکلب با رماد ماذریون ضماد کردن زهرها خشک کرده و سوده با مقداری جند بیدستر آمیخته و بخون
کبوتر بچه شیاف ساخته و با آب دهان حل کرده مالیدن و یکساعت صبر کردن مفید بود کف دریا با لعاب بزر قطونا
طلا کردن موضع موی سر بر حلق سازد و منع انبات موی کند خون ضفدع سبز در این باب سودمند بود پیه قمری

را الوی

بر آمدن موی فزونی و موی کنده باز دارند دویم بستن موی فزونی بر طبیعی بود طریق وی آن بود که صمغ عربی و مانند
در آب حل کنند و بر موی مالند و نگاه دارند تا یکی با دیگری متصل گردد و صمغ خشک شود سیم داغ کردن بن موی بود
بشرط آنکه موی فزونی اندک بود و آلت سوزنی ماننده سر جوالدوز [illegible] باید که پلک باز کرده باشند
و موی یکی یکی [illegible] سوزن [illegible] خمیر [illegible] رطوبت و طبقه [illegible] موضع موی
داغ کنند و هر بار زیاده از دو موی نکنند و تا اثر داغ و رنج وی زایل نگردد داغ دیگر نکنند و از پس داغ سفیدهٔ تخم مرغ با روغن
گل بر جای داغ ضماد کنند چهارم دوختن بود طریق وی آن بود که قداح موی باریک دو تو سازند و سرهای موی از سوزن
باریک بگذارند چنانکه بن موی حلقه گردد و سوزن از درون پلک نزدیک موی فزونی فرو برد چنانکه سر سوزن از پلک
بیرون آید پس موی فزونی در حلقهٔ موی زن کشد و بیرون آورد و بر موی زن کشد و بیرون آورد و بر موی طبیعی با صمغ
عربی وصل کند اگر حاجت شود بار دیگر سوزن نزدیک موضع اول زنند تا منفذ فراخ نگردد و موی از وی بیرون نیاید
و چند بار میل بر جای سوزن مالد تا کوفته شود و موی بماند پنجم تشمیر بود بشرط آنکه موی فزونی بسیار بود مدبر از
هنگام باید که پلک باز گرداند و سه رشته در سه سوزن باریک کشد و سوزنها از درون پلک بزند و از پشت وی بیرون
آورد و آن قدر که باید سر ورد و ددبرید بعضلهائی که از جای پلک بدان بود آسیب نرساند اگر بدل رشته پلک بمنقاره
بر دارد و ببرد روا بود گاهی بود که از گاهی گراز برید فارغ شود پلک را سه جای بدوزد و گره زند نخست میان پلک
بدوزد پس دو طرف را صفر با مرهم اسفیداج سرشته بر جراحت نهد طریق دیگر در این باب آن بود که دوخته باندازه پلک
آنقدر که باید برید و ببراشد و پلک در میان بحبها سخت بندد تا مدد غذا نشود در مدت ده روز بریده شود و اثر جراحت
بدید نیاید گاه بود که بیمار را طاقت دستکاری نباشد و آهن نتواند دید و حکایت دستکاری نتواند شنید وی را داروی
تیز تشمیر کند طریق وی آن بود که دارو بسر میل بر پلک مالد آنقدر که باید برید پوست در ساعت تهیج کند و اثر ریش
شدن بدید آید دارو از وی دور کند و یک ساعت آسایش فرماید و بار دیگر بمالد و بگذارد که سیاه گردد و خشک ریشه
بر آید پس پلک را بشوید و موم روغن بمالد تا خشک ریشه بیفتد اگر حاجت بود مرهم اسفیداج بکار دارد صفت داروی
تیز که در این باب مفید بود آهک آب نارسیده از هر یک دو جزو وی آب صابون دو جزو داروها بدین آب یا بول کودک
نابالغ یا آب خاکستر سرشته بکار دارد داروی تیز بیمار را سخت برنجاند و شاید که آفت بچشم رساند بدین سبب ترک
وی اولی بود که مژه اگر چه فزونی نباشد لیکن نه اندام رسته باشد و بعضی بسوی ملتحمه میل کرده بدین سبب دیده را
برنجاند و اعراض موی زاید بدید آید این را انبات شعر منقلب گویند و انقلاب شعر نیز نامند موی مایل موی راست بستن
چنانکه در شعر زاید یاد کرده شد سودمند بود این بستن را ایثاری فطم خوانند ادویه که در جرب و حکاک عین مفید
بود فوفل بسایند و در چشم کشند در این باب نافع بود حضض مکی کشیدن حکاک و جرب زایل کند صبر کشیدن
مسکن حکاک عین و ماق بود عصارهٔ قشر اترج پوست ترنج بیفشرند و آب وی در چشم کشند جهت دفع جرب بغایت
نافع بود شعر الانسان بسوزند و با مرداسنگ بسایند و بر چشم طلا کنند جرب و حکهٔ شدیده که در پلک بود زایل کند
قشر البیض بسوزند و بسایند و در چشم کشند جرب و حکهٔ عین را نافع بود بول در ظرف نحاس منعقد سازند خاصه
بول کودک در جرب سودمند بود اگر با گل آس بجوشانند و در چشم کشند همین کار کند ماء البصل یکجزو با یکجزو توتیا
بیامیزند و در چشم کشند حکه را ساکن کند زبد البحر در چشم کشند جرب را مفید بود قشر الکندر بریان کنند و بسایند
و در چشم کشند حکه را نافع بود ماء الحصرم آب غوره بجوشانند تا بنصف باز آید و در سایه خشک کنند و قرص سازند
و باز در سایه خشک کنند و در وقت حاجت بالای مس بسایند و در چشم کشند جرب زایل کند ماء الرمانین آب انار
ترش و شیرین که با پیه قشر به باشند در چشم کشند در حکه و جرب و ماق نافع بود و نور بصر بیفزاید سماق آب نقیع
وی در چشم کشند حکه را مفید بود اگر خرقه را بآب طبیخ وی تر کنند و بر چشم نهند در جرب مفید و مجرب بود این بیماری
چهار گونه بود یکی بدشت که وی را بلغت یونان اسیوطس گویند و این بیشتر از پس رمد گرم و تدبیر بد تولد کند و درون
پلک سرخ سازند و دمعه بدید آورد سبب رطوبت شود و غبار و دود بود ثقل از ذلک [illegible] نهادن و استفراغ بجلاب

نوشادر بود

ادویه که در جرب و حکاک عین مفید بود

[illegible]

بنفشه کردن مفید بود صفت شیاف بنفشه خشک کوفته و بیخته مقدار چهار درم با جلاب خمیر بیاشامند اگر طبع قوی بود بنفشه
زیاده کنند مسهلی که در این باب بکار آید پوست هلیله زرد بیست درم با صد درم آب در شیشه کنند و یک هفته بگذارند
نگاه دارند بعد از آن بپالایند و پانزده درم شکر با نصف آب هلیله بیاشامند شیافی که درد چشم و درد سر را
که بود زایل کند و در این باب صواب بود ترید سپید بنیم درم بنفشه دو درم کثیرا و ملکی سقمونیا و گل سرخ از هر یک دانگی
رب سوسن دو دانگ کوفته و بیخته و حب ساخته بکار دارند این جمله یک شربت بود و حب معروف بقرص بنفشه پس از
استفراغ پلک شیاف احمر خاریدن و انزروت در چشم کشیدن مفید بود اگر حاجت بداروی قوی بود شیاف اخضر و زنگار
مناسب بود اگر با جرب و مد بود شیاف احمر لین موافق بود خاریدن پلک با شکر در این باب خطا بود و بسیار گاه بود که از ریم
خاریدن و حرقت دارو بیاساید ذرور اغبر کشیدن روا بود بعضی را آنند که اگر پلک باز کرده اند و ما زریون سوده بر وی
ریزند و سه ساعت باز کرده اند و بگذارند جرب زایل کرده و پلک ماده جرب قبول نکند نوع دوم با کثرت خشونت و شدت
وجع و قوت دمعه بود بدین سبب وی را یونانی اطراخوطیس گویند رگ زدن و استفراغ بداروها که یاد کرده شد
سودمند بود پس پلک بشیاف احمر حاد و شیاف اخضر خاریدن و باسلیقون کشیدن اگر از داروهای حاد حرارت تولد
کند شادنج شسته بکار دارند تا حرارت ساکن گردد پس شیاف احمر لین بخارند و ذرور اغبر کشند و بتدریج با احمر حاد باز
آورند اگر حرارت قوی بود و پلک ریش گردد داروهای نرم و سرد که در باب شوره چشم یاد کرده شد بکار دارند بعضی در شیشه
جرب بمیل نرم سازند اگر حرارت بسیار بود این کار زیان دارد و بعضی جرب کرم بشادنج عدسی حل کنند بنا بر آنکه شادنج در
ازالت درشتی چشم نیکو بود و بعضی بمعرفت میل و بعضی بشاخ درخت انجیر غرض از خاریدن و تراشیدن زوال درشتی
و خون آمدن بود سرمه و نشاسته و شیاف ابیض جرب بیفزاید صفت شیاف زعفرانی که مخصوص بجرب بود زعفران
یک درم اقلیمیا و قلقند و فلفل از هر یک دو درم زرنیخ زرد یک درم و نیم نشادر نیم درم صمغ عربی ده درم با شراب کهن
شیاف سازند داروئی که در این باب مفید بود صبر سوخته یک جزو نشادر نیم جزو با سکنجبین سرشته بکار دارند سیم بتر از
دوم و اعراض وی قوی‌تر بود و پلک مانند پوست انجیر باشکاف بود بدین سبب وی را بتازی تینی گویند و بیونانی طاسوسیس
بدن از ماده بد بداروهای این پاک کردن پس رگ گوشه چشم یا پیشانی زدن و پلک بشیاف احمر و اخضر خاریدن اگر
شیاف فایده ندهد بشکر طبرزد و کف دریا تراشیدن و پلک باریک ساختن پس زیره و نمک خاییدن و آب وی چکانیدن
و زرده تخم مرغ با روغن گل بر پشت چشم نهادن و بعد از سه روز شادنج شسته کشیدن و ذرور اغبر و اصفر بکار دارند
و غذاهای لطیف و خفیف خوردن سودمند بود سعوط که در این باب صواب بود جاوشیر و جندبیدستر از هر یک
نیم درم صعتر و حضض هندی و زعفران و صبر تلخ و انزروت و شکر از هر یک درمی کندش پنج درم کوفته و بیخته
با آب مرزنگوش حب سازند هر یک مقدار فلفل و در وقت حاجت بکار دارند سعوط باید که بعد از تنقیه بدن بود
تا ماده بسوی چشم نیاید و بیماری زیاده نگردد چهارم بدتر و آفت وی قوی‌تر از سیم بود و درون پلک سیاه و تیره و با
خشونت و خشک ریشه استفراغ با یارج فیقرا کردن و سعوط مذکور بکار داشتن و غرغره فرمودن و پلک خاریدن و بآبزن
بگرمابه رفتن اگر جرب کهنه بود باشکر یا آهن تراشیدن و اگر تازه بود بشیاف احمر حاد و شیاف اخضر خاریدن و از پس آن
ذرور اغبر کشیدن مفید بود ادویه که در خشونت اجفان نافع بود شادنج بسایند و در چشم کشند خشونت پلک
زایل کند اگر با عسل بیامیزند اقوی بود اگر با خشونت ورم گرم بود شادنج با سفیده تخم مرغ یا آبی که در وی حلبه پخته باشند
بیامیزند خردل بکوبند و با آب بر هم زنند و با عسل بیامیزند و در چشم کشند خشونت زایل کند اشق در چشم کشند
جهت دفع خشونت پلک مفید بود عصارة الحصرم در چشم کشند خشونت پلک را بغایت سودمند بود و نبید انجیر
همین کار کند مرکی نرم بسایند و با عسل بیامیزند و در چشم کشند خشونت پلک ببرد و اگر سوده وی در چشم کشند
همین کار کند انزروت که مربی بود نرم بسایند و در چشم کشند خشونت پلک را مفید بود زعفران با ادویه خشونت
پلک بیامیزند فعل دارو زیاده کند سبب این بیماری باد غلیظ بود که زیر پلک گرد آید و در وی خشونت تولد کند
و بسیار گاه بود که بیدار شود در چشم مانند ریگ احساس کند این را بتازی کمنه گویند تدبیر لطیف کردن و کم گرمابه رفتن

تکمله ادویه که در خشونت اجفان نافع بود

ونیز

وشیاف زیره کشیدن سودمند بود [illegible] که در جرب و سبل کهنه و با سبل مفید بود شیاف اخضر نسخه دوازده
درم صمغ عربی ده درم زنگار و قلقطار و مس سوخته از هر یک [illegible] درم افیون و زعفران از هر یک درمی و در بعضی نسخ
شبیان سه درم اقلیمیا فضه چهار درم با شراب انگوری یا آب بادیان شیاف سازند شیاف سود و شیاف
خلوقی بر ظاهر پلک مالیدن سود دارد ادویه که در غلظ اجفان بکار آید افسنتین نرم بکوبند ضماد کنند در غلظ
پلک نافع بود ورد بجوشانند و از آب وی در چشم کشند نافع بود و روغن گل همین کار کند دخان الزفت در چشم کشند
سودمند بود در دفع غلظ پلک صبر بسایند و در چشم کشند غلظ پلک و خشونت وی زایل کند زنجار در چشم
کشیدن غلظ پلک را ببرد نحاس با سرکه تند و شیر زن بیامیزند و یکقطره عسل در وی افکنند و در هاون مس که
دسته وی مس بود بسایند تا سیاه شود و در چشم کشند جهت غلظ جفن بغایت مناسب بود و این از خواص وی بود
سبب این مرض باد سرد و تر و باد غلیظ بود که از عادت خوردن بی وقت تولد کند و پلک سطبر کردد و کمان جرب برند
کاهی که باز کرداند پلک پاک یابند کاه بود که با غلظ پلک حمرت مشاهده نمایند تدبیر لطیف کردن و ترک عادت
خوردن از پس شام و خفتن فرمودن و بر چشم شیاف مالیدن از مامیثا و زعفران و عروق مالیدن و شیاف لین کشیدن
ادویه که در استرخاء اجفان بکار آید
نافع بود ادویه که در استرخاء اجفان بکار آید زنجار با دویه که نافع بود در استرخای جفن بیامیزند سود مند بود
ماء الکراث با آب سماق و سرمه اصفهانی بپرورند و در چشم کشند پلک را قوت دهد دخان الصنوبر دود چوب درخت ناجو
در چشم کشند جهت استرخاء پلک مفید بود سبب این علت کثرت رطوبت بود که بجهت عضله که حامل پلک بود سست
کردد و پلک استرخا پذیرد چنانکه باز کردن آن دشوار بود کاه بود که بسبب کثرت استرخا موژه بچشم در آید تدبیر لطیف فرمودن
و رطوبت از بدن مسهل و غرغره و عطسه و مانند آن کم کردن و داروی قابض چون شیاف مامیثا و زعفران و عروق و اقاقیا
با آب مورد سرشته بر پلک مالیدن سودمند بود طلاء که در استرخا و آماس پلک مفید بود صبر یکدرم اقاقیا
دو درم افیون و مامیثا از هر یک چهار درم زعفران دو دانک با آب مورد تر سرشته بکار دارند اگر با ورم حرارت
ادویه که در جسای اجفان بکار آید
بود باب کاسنی تدبیر مذکور اگر مفید نباشد تشمیر چنانکه در موی فزونی یاد کرده شد مناسب بود ادویه که در جسای
اجفان بکار آید زیت عتیق در چشم کشند جهت صلابت پلک نافع بود و رطوبت غلیظه باریده را دفع کند باقلی
نرم بسایند و ربع وزن آن خرء البقر با وی بیامیزند و استعمال کنند مفید بود سر بخار آب کرم داشتن و چشم باب کرم
شستن و کرمابه رفتن و روغن کرم بر سر مالیدن و از بنفشه پخته ضماد ساختن و بر پشت نهادن سود مند بود کاه بود
که پلک صلابت پذیرد چنانکه بیمار بیدار شود تا پلک بمالد با تر نسازد و انتواند کرد و در کوشه چشم رمص خشک بدید آید
این را جساء الاجفان کویند سبب وی ماده یابسه غلیظه بود و خوردن غذاهای سرد و خشک چون عدس
و کوشت کاو و دوغ و مانند آن کاه بود که سبب و سوء تدبیر رمد بود اغذیه موافق فرمودن و کرمابه رفتن و سر بخار
آب کرم داشتن و چشم با آب کرم شستن و شیاف احمر لین کشیدن و روغنهای کرم بر سر مالیدن مفید بود کاه بود که
ورم صلب مانند دمل در پلک تولد کند وی را کودک کویند سبب وی غذاهای غلیظ و خوردنیهای شب بود بدن
از ماده ردیه پاک کردن و تدبیر لطیف فرمودن و شب غذا نا خوردن و بر ورم موم روغن نهادن و باب کرم شستن
و شیاف احمر لین کشیدن سودمند بود اگر تدبیر مذکور مفید نباشد بر موضع دیاخیلون نهادن مناسب بود اگر
بدین کار بر نیاید بمقراض بریدن و صبر فرمودن و خون تمام کردن تا ورم باز نکردد پس زنجار و اصفر بکار داشتن موافق
توثه
بود کاه بود که کوشت فزونی سرخ و نرم مانند توت درون پلک پدید آید بدین سبب وی را توثه کویند کاه بود که
مایل بسیاهی بود و کاه بود که بر پلک زیر پدید آید و کاه بود که از وی خون روان کردد سبب خون سوخته فاسد بود
رگ زدن و داروی مسهل خوردن و ترک غذاهای مبخر کردن و سفوف کشنیز بکار داشتن پس توثه بصنارة
کرفتن و بمقراض از بیخ برداشتن و بر جراحت آب زیره و نمک مالیدن و زرده تخم مرغ با روغن گل نهادن مفید بود
اگر از توثه چیزی بماند پلک باز کردن و خمیر اکیره بر چشم نهادن و داروی تیز که یاد کرده شد کار فرمودن و نگاه داشتن
تا موضع قطع سیاه کردد پس دارو پاک کردن و چشم بشیر تازه شستن نافع بود کاه بود که بجهت ماده سودا بر پلک

ثولول پدید آید بعد از آنکه علت پاک کردن و ثولول بدرود زیت بسیار مالیدن و شونیز با مویز با سرکه ثولول
بیرون نهادن [illegible] شستن و کذاشتن که خون روان کردد [illegible] قولون کلید
[illegible] مانند [illegible] دو [illegible] تبعیت زایل کردد و حاجت بداغ کردن نبود
[illegible] بود که [illegible] زیر پوست پدید آید مانند پیه که وی را غشا بود و پلک غلیظ و سنکین کردد و چشم پیوسته نم دید
این را شرناق کویند و چون انکشت وسطی و مسبحه بر پلک نهند و بروی اعتماد کنند شرناق در میان انکشت پدید آید و در شرناق
زیر پوست مانند سلعه نماید و در آفتاب از چشم بیمار اشک روان کردد و عطسه تولد کند این بیماری اکثر در مرطوبه
و خداوند نزله و زکام پدید آید ذرور اغبر و اصفر و اقاقیا و حضض مکی و شیاف مامیثا و اندک زعفران با آب مورد تر سرشته
نهادن سود دارد دستکاری در این باب مفید بود شکافتن پلک اگر کمتر از مقدار واجب بود مقصود حاصل نکردد
و اگر زیاده بود بیم شکافتن غضروف پلک بود و شرناق پیوسته پدید بود و برداشتن تمام وی متعذر بود و چیزی که بماند
نمک بروی باید نهادن تا سوخته و خورده شود بدین سبب شرناق از بیخ و خطر خالی نبود کاه بود که بجهت نزول ماده
بسیار از دماغ بر پلک ورم نرم پدید آید چنانکه بیمار چشم باز نتواند کرد این را وردینج کویند کاه بود که ورم بلغمی کردد
و خون رقیق از وی بپالاید و کاه بود که بر پلک شود بر آید این بیماری بسبب بسیاری ماده و لطافت چشم کودک در وی
بیشتر تولد کند اگر دموی بود چشم با ثقالت و حمرت و کثرت رطوبت بود و اگر صفراوی بود حکاک و حرقت بسیار و ثقل
و حمرت اندک بود و بعضی بر آنند که وردینج بر ملتحمه پدید آید و بیاض عین چنان بلند شود که بیمار پلک بر هم نتواند نهاد قیفال
زدن و خون باندازه قوت بیرون آوردن و محجمه بر پس سر و میان کتف نهادن سود مند بود غذا باز کرفتن و تدبیر لطیف
فرمودن نیکو بود روز نخست تا سیم شیر زنان چکانیدن و شیاف ابیض با شیر زنان مالیدن سخت مناسب بود ضماد
از کشنیز تر و اکلیل الملک و زعفران و زرده تخم مرغ ساختن سرشته نهادن سود دارد کل سرخ و شیاف مامیثا و حضض
و صبر بکار داشتن مفید بود نان میده با آب پخته آغشته و با زرده تخم مرغ سرشته نهادن سود دارد کل سرخ و عدس
پوست کنده و آرد جو با کلاب و روغن کل پخته بر پلک طلا کردن نافع بود زرده تخم مرغ با روغن مالیدن مناسب بود
پیه خوک با زرده تخم مرغ ضماد کردن سود مند بود و مجرب تا سه روز جز شیر زنان روا نبود پس ذرور ملکایا مناسب بود
و از پس یکهفته ذرور حیا نیم صفت آن نیم درم ذرور ملکایا نیم درم ذرور اصفر بود در وقت انحطاط بیماری اصفر صغیر
و در آخر اصفر کبیر سود دارد اگر با پلک ریش بود و باز نتواند کرد ذرور اغبر مفید بود صفت اصفر کوچک انزروت
مدبره درم شیاف مامیثا دو درم اصفر کبیر سه درم نشاسته چهار درم و نیم صفت اصفر بزرک انزروت
پرورده هفت درم شیاف مامیثای رهبانی دو درم صبر و افیون و نشاسته و تخم کل از هر یک نیم درم زعفران سه
درم هر یک دانکی و نیم از آغاز بیماری تا سه روز ذرور زبان دارد و جهد کوچک تر در آخر اگر حاجت بخار یدن بود
شیاف احمر لین موافق بود کاه بود که پلک بجهت کوتاهی بیکدیکر نرسد و دیده در خواب و غیر آن پوشیده نکردد این را
بتازی شتره کویند و بیمار را اشتر خوانند سبب اگر خلقی بود علاج پذیر نباشد و اگر بریدن پلک بد وختن بود علاج وی
دشوار بود صواب شکافتن بود و باز دوختن و مرهم ابیض و داروهای ملین نهادن و اگر غده بود تدبیر بریده بکار داشتن
و اگر کوشت فزونی بود داروهای تیز چون شیاف زنکار و مانند آن فرمودن اگر دارو کفایت نکند کوشت فزونی
بود داروهای تیز چون شیاف زنکار و مانند آن فرمودن بصناره برداشتن و سوزن زیر وی فرو بردن و با مقراض
بریدن و داروی تیز چون باسلیقون و روشنائی کشیدن و با زیره و نمک داغ کردن تا عود نکند و اگر تشنج بود کمابه
نهادن و سر بخار آب کرم داشتن و روغن مالیدن و موم روغن با بنفشه و خطمی بر پلک نهادن و با آب حلبه شستن
و از وی نطول ساختن و اگر استرخا بود که پلک را بر داروهای قابض چون اقاقیا و مامیثا و آبیلک مورد نهادن
کاه بود که پلک از کوشه و حشی یا انسی بروید و کاه بود که بر ملتحمه یا بر حدقه روید این را بتازی التصاق کویند سبب
وی یکی قرحه چشم یا پلک بود که بیمار مدتی چشم باز نکند و جراحت بدان سبب التیام پذیرد و پلک بر هم نهند
دویم بریدن ظفره یا سبل بود و بر جراحت زیره و نمک ناکوفته کذاشتن دستکاری در این بیماری مفید بود اگر میان

ثولول
شرناق
شتره
غده
کوشت فزونی
تشنج
استرخا
التصاق

بکوقم

پلک قرحه [illegible] کردن و پلک [illegible] شستن و جای رسته با آلت قطع ناخنه باز کردن اگر پلک [illegible] ملتصق یا جدا و رسته
باشد [illegible] کشیده نشود چه [illegible] هنگام [illegible] آن [illegible] پلک [illegible] و چشم [illegible]
پلک تمام رسته باشد چنانکه [illegible]
[illegible] زیره و نمک داغ کند و بقیه با روغن گل چرب کرده در میان هر دو پلک نهند تا باز نروید و زرده تخم مرغ با روغن گل
بر بیرون چشم ضماد کنند و ببندند و روز دویم بگشایند و آب زیره و نمک بچکانند و روغن گل و زرده تخم مرغ بکار دارند
روز سیم اگر ممتلی بود شیافی که گوشت برویاند بکار برند و اگر نه علاج با روغن گل و زرده تخم مرغ کنند تا وقت شفا
شتره — رسد گاه بود که بجهت فضله سودا اندر پلک ورم صلب پدید آید این را بعضی بجره و بعضی حدسه گویند سبب فسردن ماده
و لطافت پلک بود که بجهت وی ماده لطیفه تحلیل پذیرد و باقی آن غلیظ تر گردد قیفال از جانب ورم زدن پس استفراغ
بحب اصطمخیقون و قوقایا و ایارج فیقرا و مانند آن کردن و بکهنه چشم را آب گرم شستن و اسفنج با آب گرم تر کرده بروی
نهادن و از پس هفت روز باسلیقون بکار داشتن و ماده بیرون کردن بود اگر بیم باز آمدن علت بود لب جراحت با مقراض
بریدن تا زود التیام نپذیرد و ماده بپالاید پس با آب گرم شستن و اسفنج با آب گرم تر کرده بروی نهادن غرض از رگ زدن
و حب قوقایا و مانند آن دادن آن بود که مدد ماده بیمار منقطع گردد تا در وقت دستکاری و نهادن داروهای محلل
شری — ماده روی بموضع ورم ننهد و الم بیفزاید گاه بود که بسبب غلبه خون یا صفرا بر پلک شری پدید آید نشان وی حکه
پلک بود اگر بخارند ورم کند و آماس بگزیدن زنبور ماند رگ زدن و استفراغ بمطبوخ هلیله و خرمای هندی کردن سودمند
بود و غذا از غوره و انار دانه و مانند آن ساختن و چشم با آب غوره شستن و شادنج عدسی کشیدن گاه بود که بجهت صفرای
نمله — محترقه بثور کوچک و سوزان بر پلک پدید آید و کنار وی طرقیده و سرخ نماید و مژه بریزد این را نمله گویند گاه بود که بثور
ریش گردد و پهن شود استفراغ کردن و شیاف مامیثا و زعفران و حضض مالیدن و شیاف احمر لین کشیدن سودمند بود
سلعه — گاه بود که بر پلک چشم فزونی پدید آید و او را غشای بود مانند خریطه و از پوست و گوشت جدا وی را سلعه گویند
انچه نرم و رقیق بود چون عسل وی را شهدی نامند و انچه غلیظ بود مانند پیه وی را شحمی گویند سبب وی ماده فاسد غلیظه
بود که از غذاهای غلیظ ناگوار تولد کند بدن از ماده علت پاک کردن مناسب بود اگر چیزی نماند با روغن گاو و داروی
تیز تداوی نمودن اگر غشا مجروح گردد و از وی رطوبت بیرون آید علاج دشوار بود و سلعه نرسد و او را با غشا بیرون
کردن مناسب بود اگر چیزی نماند با روغن گاو و داروی تیز تداوی نمودن اگر غشا مجروح گردد و از وی رطوبت بیرون آید
سعفه — علاج دشوار بود و سلعه باز آید گاه بود که بر پلک سعفه طاری گردد و در بن مژه سبوسه پدید آید کانکه بود پلک ریش گردد
و ریم آید گاه بود که سعفه مایل بکبودت بود و سبب عفونت سودا گردد گاه بود که رنگ وی سفید بود بسبب عفونت
بلغم و ارتقای بخار تن از ماده بیمار پاک کردن و شیاف احمر حاد و زیره کشیدن سودمند بود و پوست ارزن سوخته با روغن
گل مالیدن و انچه کهنه بود با شکر خاییدن و سرمه روشنائی بکار بردن گاه بود که بجهت زخم یا قوتی بر پلک کبودی
پدید آید اگر جراحت بود رگ زدن و مسهل دادن و صندل و عدس و سنگ با گلاب سوده مالیدن مفید بود پس از زوال جراحت
سفال نو سودن و تخم ترب نرم سوده و پنبه نو با آب شور گرم تر کرده و نمک نیم گرم کوفته و در خرقه بسته بر پلک نهادن
ادویه که قوت باصره دهد — ادویه که مقوی عین و قوت باصره بود ذهب در چشم کشند نور باصره را قوت دهد اثمد مقوی عین
[illegible] — و حافظ صحت وی بود لؤلؤ عصب را قوت دهد و رطوبتهای عین را زایل کند و بخارات بنشاند مسک بادها
و رطوبتها که در چشم بود زایل کند بسد مقوی عین بود خاصه که محرق و مغسول بود مس بسایند و بکشند چشم را
قوت دهد و سائیدن شیافات عین بالای وی بد قوت اشیاف بیفزاید هلیلج هر یک از وی در گلاب بجوشانید
و در چشم کشند قوت باصره بیفزاید و رطوبت عین زایل کند و املج در این باب قوی بود هلیله زرد در چشم کشند
منع ریختن ماده کند و جهت استرخای چشم نافع بود مرقشیثا عین را جلا دهد و قوت باصره بیفزاید و محرق وی
همین کار کند مغناطیس در این باب اقوی از مرقشیثا بود آبنوس با آب حل کنند و در چشم کشند باصره را قوت دهد
کرکم مقوی باصره بود صبر بیاشامند نور باصره بیفزاید جوزبوا بسایند و در چشم کشند باصره را قوت دهد

[illegible] آب [illegible] با عسل در چشم کشند [illegible] زیاده کند [illegible] بسوزند و در چشم کشند قوت بصر [illegible] طریق سوختن
چنان بود که او را در [illegible] پاشیده و در تنور نهند تا بسوزد علامت سوختن آن بود که سپید شود
[illegible] بار دیگر [illegible] فخار کنند و [illegible] تا سپید شود پس با آب بسایند و خشک کنند بار دیگر بسایند
و استعمال [illegible] چشم زایل کند و منشف رطوبت بود و آب رفتن باز دارد و آن را جلا بدهد اگر با عسل بیامیزند
[illegible] زایل کند در تا سوخته جلا زیاده بود در سوخته نشف و تجفیف سنون وی دندان را جلا دهد و سکون وجع بود
اگر از وی آینه سازند در ضعف بصر که حادث شده باشد از کبر سن نافع بود و اگر از وی خاتم سازند و در انگشت کنند نور
بصر بیفزاید کبریت در چشم کشند قوت دهد حاشا در طعام تناول نمایند ضعف بصر را نافع بود حرمل با شراب و عسل
و زهره مرغ و زعفران و آب رازیانه بسایند و در چشم کشند مقوی بصر بود لبن آتشامیدن و در چشم چکانیدن نافع بود
در ضعف بصر که حدوث وی از یبوست بود افیون خوردن مقوی بصر بود ورق الفجل در چشم کشیدن مقوی
بصر بود عصارة الکرم بلک ترب خوردن بصر را قوت دهد قصب الذریره در چشم کشند قوت دهد مرارات از زهرها
آنچه پیدا شود با آب رازیانه در چشم کشند مفید بود و نیکوترین زهرها زهره آهو باشد کعب البقر سوخته بسایند و در چشم
کشند در حدت باصره نافع بود قرنفل در چشم کشیدن نافع بود در ضعف بصر ثمرة الاثل نقیع وی در شیافات
عین که مقوی بود داخل شود سودمند بود پیوسته در وی نظر کردن بصر را قوت دهد مرارة الافعی در چشم
کشیدن عین را جلا دهد و روشن گرداند حلتیت با عسل بیامیزند و در چشم کشند در حدت عین مفید بود جاوشیر
در چشم کشند در حدت باصره نافع بود عصارة الرازیانج باصره را تیز گرداند ماء السذاب در چشم کشند بصر را تیز کند
اگر در اکحال استعمال کنند قوی گرداند شادنج با گلاب بسایند و در چشم کشند گد و رطوبتی که از کثرت رطوبت عارض
وی شده باشد زایل کند مرزنجوش با آب رازیانه یا فودنج نهری یا آبی که در وی کرم پخته باشند حل کنند باصره را تیز
گرداند و دخان وی همین کار کند ماء الرمان که شیرین بود در قاروره سر تنگ کنند و در آفتاب گرم نگاه دارند تا غلیظ
شود بعد از آن در چشم کشند نافع بود و هر چند کهنه شود فعل وی قوی بود دارچینی خوردن و ایارج فیقرا و اطریفل بکار
داشتن و روغن بنفشه در بینی چکانیدن نور باصره بیفزاید آب بادروج در چشم کشیدن سود دارد کرنب خوردن
ضعف بصر که از رطوبت بود زایل کند شیاف که بینائی بیفزاید جاوشیر و سکبینج و نمک اندرانی و زنگار و فلفل
سفید و روغن بلسان و زهره گاو و دارفلفل و زنجبیل کوفته و بیخته و روغن بلسان با آب بادیان تر کرده شیاف
سازند داروئی که در این باب صواب بود و دار و درمانی گویند آب انار ترش و شیرین بپالایند و بجوشانند تا بنصف
آید و با نیم وزن وی عسل بیامیزند و بیست روز در آفتاب بگذارند و بعد از آن بکار دارند داروئی که بصر را قوت
دهد توتیا و اقلیمیای زر و توبال مس سوخته و صبر و شادنج شسته از هر یک درمی فلفل و دارفلفل و نشادر و زعفران
از هر یک نیم درم فرنجمشک و سرطان بحری از هر یک درمی و نیم مشک یک دانگ و نیم داروئی که چشم را قوت دهد
و جرب و حکه و بیاض زایل کند سرمه و اقلیمیا و شادنج مغسول و ساذج هندی و صبر و توبال مس از هر یک
درمی فلفل و نوشادر از هر یک نیم درم نمک اندرانی و برگ فرنجمشک و کف دریا از هر یک دو دانگ زعفران
یک درم و چهار دانگ مشک نیم دانگ با آب بادیان نرم سوده و خشک کرده بار دیگر سوده بکار دارند سرکه و غذا
شور و زیتون و بسیاری نمک و عدس و باقلا و سیر و پیاز و گندنا و بادروج و شبت و کرنب و شراب و مستی
و جماع و فصد و حجامت بسیار و کثرت خواب و خط باریک خواندن و نوشتن و بر پشت خوابیدن و بر گرد راه
پیوسته نشستن خاصه باد شمال و در برف و قرص آفتاب نگاه کردن و چیزها بر آب دیدن و بقلة الحمقا و کوك
و جز چیز بسیار خوردن و گریه کردن چشم را زیان دارد روغن بنفشه و نیلوفر بر کف مالیدن و بگرمابه رفتن و در وی بخار
آب گرم داشتن و چشم در آب روشن باز کردن و در بستان و آب روان نگاه کردن سود دارد و گوشت افعی مقوی
و حافظ صحت عین بود ادویه که در ظلمت عین مفید بود آبنوس بسایند و در چشم کشند تاریکی زایل کند
سکر در چشم کشند تاریکی دور کند دارچینی کشیدن چشم را جلا دهد و ظلمت را زایل کند مرارة عقاب در چشم

ادویه که در ظلمت عین مفید بود
باسلیقون [illegible]

لثه

کشند دفع ظلمت عین کند [illegible] با شیر زنان بیامیزند و بر چشم نهاد کشند تاریکی بصر زا ببرد [illegible] در چشم کنند تاریکی
دور کند [illegible] در چشم کشند جلا دهد [illegible] بار از بیرون [illegible] کشند [illegible] خوردن و در
چشم کشیدن نافع بود [illegible] کشیدن سودمند بود [illegible] خوردن و بدان مداومت [illegible] با شیر
[illegible] آورد اگرچه نزدیک برفتن شده باشد مرقشیثا تاریکی چشم زایل کند اگر بسوزند و در چشم کشند [illegible] تاریکی سبب این
علت بیماریهای چشم و گریه بسیار و بخار و رطوبت بود داروهایی که مقوی باصره بود بکار داشتن و آنچه مضعف بود
از وی دور بودن مناسب بود ادویه که در غشاوه نافع بود فیروزج در چشم کشند غشاوه را سودمند بود عرق السلق — ادویه که در غشاوه نافع بود
بکوبند و بحریره بیزند و در چشم کشند غشاوه را نافع بود سکبینج در چشم کشند غشاوه را جلا دهد ورق الجوز ورق
کردکان که نو بیرون آمده باشد بکوبند و با عسل بیامیزند و در چشم کشند غشاوه را زایل کند فستین با عسل بیامیزند بکشند
سودمند بود خردل بکوبند و با آب بهم زنند و با عسل بیامیزند و در چشم کشند مفید بود زعفران در چشم کشند غشاوه را
جلا دهد و از مجربات آن بود که قطره سرکه و قطره عسل با چند قطره شیر زنان بیامیزند و در هاون مس کنند که دسته وی
مس بود بسایند تا سیاه و غلیظ شود بعد از آن در چشم کشند نور باصره بیفزاید و غشاوه را جلا دهد و از وی منفعت عظیم
پدید آید کبد المعز جگر بز بریان کنند حرارتی که از وی بیرون آید در چشم کشند در این باب مفید بود اگر چشم باز کنند و بخار
کباب جگر بردارند نافع بود ادویه که در غشاوه بکار آید سندروس بسایند و بر کباب جگر بپاشند نافع بود و از آن کباب — شب کوری / ادویه که در غشاوه بکار آید / [illegible]
در چشم کشند غشاوه را نافع بود دم الحمام گرم در چشم کشند سودمند بود دار فلفل در چشم کشند غشاوه را مفید بود اگر بکوبند
و بر کباب بر پاشند و از آب وی در چشم کشند سودمند بود نفط موخروی پاره کنند و میان ابیان او فرو بند و در چشم
کشند قوت بصر دهد و شب کوری زایل کند کبد الغراب جگر کلاغ سیاه بسایند و در چشم کشند شب کوری را ببرد مرارة الذئب
زهره گرگ در چشم کشند شب کوری برطرف شود مغز کلنگ در چشم کشند همین کار کند سبب این بیماری یکی غلظ روح باصره
بود دوم تری اجزای چشم و غلظ رطوبت بیضیه سیم کثرت وقوف در آفتاب چه هوای روز نظر بهوای شب گرم بود و لطافت
هوای روز بنور آفتاب رطوبت چشم و غلظ روح و بیضیه را لطیف سازد و کثافت هوای شب رطوبتهای چشم و روح باصره را
غلیظ کرده اند بنابراین محسوسات در شب مدرک نگردد گاه بود که سبب شب کوری بخار معده بود که بر دماغ برآید و روح
باصره را غلیظ سازد نشان وی آن بود که بیمار نزد خلو معده ضعیف بود و نزد پری قوی شب کوری اکثر در تیرک
چشم و اکحال تولد کند قیفال و رگ گوشه چشم زدن و استفراغ با ایارج فیقرا کردن و تدبیر لطیف فرمودن و ترک عادت
خوردن شام کردن و پیش از غذا و شراب زوفای خشک با سداب سفوف ساختن و از پس هضم شراب انگوری کهنه تناول
نمودن سود دارد جگر بز بر آتش نهادن و رطوبت که از وی برآید با دار فلفل و نمک هندی در چشم کشیدن سودمند و دار فلفل
نیم کوفته بر کباب جگر بز ریزند تا رطوبت وی بپذیرد پس خشک سازند و نرم کرده در چشم کشند روا بود سر روشنایی
و شیافهای مرارات مفید بود عسل با آب بادیان کشیدن و چشم برهم نهادن سود دارد دار فلفل و قنبیل اجزا برابر نرم
کرده بکار داشتن نافع بود روغن بلسان با اندک افیون سودمند بود کباب جگر بز و قلیه آن خوردن و چشم بخار روی — روزکوری
داشتن مفید بود گاه بود که بجهت ضد اسباب شب کوری قوت باصره ضعیف گردد و بیمار در روز دید نتواند بدان را
بتازی جهر گویند این عرض اکثر در اشهل و ازرق پدید آید تدبیر تری فزای کردن و شیر زنان در بینی چکانیدن و روغن بنفشه
بر سر نهادن و از غذای تیز و شور و ترش اجتناب نمودن مناسب بود گاه بود که آدمی پیوسته در روشنایی و صحرا بود
و در زمستان پیوسته نظر وی بر برف افتد بدین سبب قوت روح باصره ضعیف گردد و آنچه دور بود نتواند دید و
نزدیک را دشوار بیند و محسوسات در نظر وی سفید نماید جامه ازرق پوشیدن و پرده سیاه پیش چشم آویختن و بتوتیا
در آن نگاه کردن سود دارد ادویه که مفید بود در نزول آب حلتیت با عسل بیامیزند و در چشم کشند نافع بود در ابتدای — ادویه که مفید بود در نزول آب
نزول ماء البصل با شهد در چشم کشند در ابتدای نزول سودمند بود زیبق قایم مقام قدح بود در نزول آب
چون در چشم کشند یا چکانند و بسر میل چشم را بسیار بمالند زوفا در آب بجوشانند و در چشم کشند نافع بود
دماغ الدیک مغز سر خروس بسی با شیر زنان در چشم کشند نافع بود مرارة القنبرة در چشم کشند سودمند بود در نزول آب
مرارة الذئب

الضبعه
مرارة الضبع با عسل بر چشم کشند نیک سودمند بود زهره کفتار با خون کنجشک بیامیزند و بر چشم مالند از نزول آب باز دارد مرارة الثور
هفت روز با آب مر چشم کشند و هر چه از وی باشد سودمند بود ... نیز که با ... ماه پیوسته در چشم کشند
آب که ظلمت شده باشد ... عصارة ... آب و ... بیاشامند در ابتدای نزول نافع بود صبر خوردن
... معده ... دماغ برآید باز دارد افیون خوردن در ابتدای نزول نافع بود ورق الاترج خوردن چشم را صاف کند
نظر کردن در مرات معموله از وی سودمند بود در ابتدای نزول سکبینج در باب نزول آب فاضلترین ادویه بود شیح
باشد عصارة ... آب رازیانه کشیدن در چشم نافع بود در نزول آب مرزنگوش با آب رازیانه یا آب چغندر یا آبی که در وی
کوکنار پخته باشند بسایند و در چشم کشند سودمند بود شعر التوی با عسل عوق سازند و بدان مداومت نمایند نشف
ابتدای نزول آب کند اگر ورق و شکوفه آن که تازه بود با شکر مربا سازند و هر شب یکمثقال تناول کنند در نزول آب معتمد
بود و بصر را قوت دهد و ذهن را نیکو کند اگر در وقت خواب هر شب از وی سه مثقال و نیم سفوف سازند بخارهایی که
از دماغ برآید منع کند و در قوت باصره بیفزاید شقایق النعمان عصارهٔ وی در چشم کشند منع ابتدای نزول آب کند و دیده را
سیاه کرداند و بصر را قوت دهد سبب این بیماری سده بود و ماده وی رطوبت غلیظه و موضع آب پشت قرنیه و روی
عینیه کاهی که رطوبت مذکوره در این موضع کرد آید منفذ شعاع که در وی بود ... بر جلیدیه نتابد و روح بصر بمرئیات
نه پیوندد بدین سبب باطل کردد جالینوس کوید سبب این علت غلظ رطوبت غریبه ملد یابد و بر سبیل ترشح بتدریج
از ثقبه عینیه بیرون آید و در پس قرنیه و روی عینیه کرد آید و انجا بماند اگر مزاج سرد بود فسرده کردد و اگر حرارت اندک
بود منعقد شود سبب فسردن برودت و غلظ رطوبت بود یا بعد وی از حرارت دوم و قرب وی ببرودت بیرون و سبب
منعقد کثرت رطوبت و قلت حرارت سبب سابق و در این علت یکی قی کردن بسیار بود دویم ضربه و سقطه سیم برد قوی و برودت
مزاج چهارم ضعف قوت روح باصره این در پیران و بیماران و کسانی که بیماری ایشان مزمن شده باشد بسیار پدید آید پنجم
صداع قوی که مزمن بود ششم غذایی که از کیموس غلیظ تولد کند این مرض بیشتر در سیاه چشم پدید آید بجهت آنکه رطوبت
وی زیاده بود دلیل بودن رطوبت میان قرنیه و عینیه آن بود که قداح کاهی که نظر بچشم بیمار کند آب را بر روی
عینیه منبسط سازد و جهت کار این طبقه نماید دیگر آنکه آلت قدح اگر از عینیه کذر کند برطوبت بیضیه رسد و کاهی که قدح
آب را فرو نشاند بیضه سیلان کند و از کذر آلت بیرون آید بدین سبب استاد این صنعت سر جهت که آلت قدح است
کرد سازد تا عینیه را نبرد و نخراشد و چون جهت میان دو طبقه در آید نیز از عینیه فشرده شود بنابراین نیز سریع
کردد و آب در ثقبه در آید و حمل عینیه رطوبت را بخود کشد و چون جهت بیرون آید در انجا بماند و پنهان شود و حلقه بحال
خود باز آید بعضی بر آنند که در موضع مائیه کمنه پنهان شود نه در حمل عنبیه و این از تحقیق دور بود نزد بعضی نزول
آب عبارت از غلظ رطوبت بیضه بود و این خطا بود چه اگر غلیظ بعضی اجزا بود در حال قدح تمیز آن نتوان کرد و اگر
تقلیل کرده شود بیضه از مقدار طبیعی کم کردد و مضرتی که تابع نقصان وی بود پدید آید و اگر تمام اجزا بود بقدح زایل نکردد
بعضی بر آنند که آب میان عنبیه و عنکبوتیه یا میان قرنیه و عنبیه یا در عصب مجوف بود انچه میان عنبیه و عنکبوتیه
بود بینائی باطل کند و در میان حلقه تیرکی مانند ابر پدید آید و این بدارو و قدح علاج پذیر بود و انچه میان قرنیه و عنبیه
بود اگر بسیار فسرده و سفید بود مانند کچ و گچ نماید این نیز علاج نپذیرد و انچه میان عصب مجوف بود اگر در چشم
تیرکی نبود یا اندک بود وی را آب سیاه کویند طبیب بیمار را بفرماید تا چشمی که قدح خواهد کرد باز کند و چشم دیگر
برهم نهد و بیفشارد و قداح در چشم مریض نگاه کند اگر ثقبه وسیع تر از اول بود آب قدح پذیرد و اگر نه در عصب مجوف
بود لیکن که رنگ و قوام وی نیک بود و در میان قرنیه و عینیه بود قدح وی ممکن بود و اگر نه ممکن نبود بنابر آن که جهت
در میان عنبیه و عنکبوتیه نتوان کرد و بعصب مجوف نتوان رسانید طبیب باید که از این معنی واقف بود تا در غلط نیفتد
و از خطا ایمن بود رطوبت اگر بسیار بود و تمام ثقبه را مسدود سازد بینائی باطل کردد و اگر اندک و پاره از ثقبه مسدود
کردد انچه برابر وی بود نتواند دید اگر رطوبت در میان ثقبه بود و اطراف خالی میان مرئیات سیاه نماید آب اگر رقیق
و روشن بود از دیدن آفتاب و چیزهای روشن باز ندارد و اگر غلیظ و تیره بود باز دارد این رطوبت کاه برنگ هوا

بود و کاه برنگ مروارید و کاه برنگ گچ و کاه برنگ یخ کبود ابرهمی گویند و کاه برنگ آسمان و کاه ازرق و کاه سبز و کاه زرد
و کاه برنگ سپید زده و کاه عسلی و کاه سیاه و کاه سیمابی نشان فرود آمدن آب بودن خیالها بود چون پشه و مگس و مانند
آن که بود که پیش نظر خیالها پدید آید و مقدمهٔ نزول آب به این فرق میان مقدمهٔ نزول آب و ... [illegible]
آب بتدریج بیفزاید و بینائی تیره کردد تا آنکه آب فرود آید و رؤیت باطل کردد و اگر از شش ماه بگذرد ... [illegible]
ایمن کردد دوم آنچه در نظر آید اگر یک رنگ و کوچکی و بزرگی یکسان نماید زیاده و نقصان نپذیرد سبب وی بخار معده بود
نه مقدمهٔ آب و اگر پیوسته در تزاید و رنگ وی بر قرار بود و نخست در یک چشم بود پس در چشم دیگر پدید آید مقدمهٔ آب بود
سیم رنگ حدقه اگر مانند رنگ حدقهٔ دیگر بود مقدمهٔ نزول نبود و اگر نه مقدمهٔ وی بود چهارم بعد از سه ماه
یا چهار ماه اگر تیرگی باقی بود مقدمهٔ آب بود و اگر نه نشانهٔ بخار معده کاه بود که بعد از بیماریهای گرم دماغی چون
سرسام و مانند آن بجهت احتراق رطوبت و تولد دخان و در آمدن در رگهای چشم و عصب مجوف نزد روح باصره
خیالها ظاهر کردد نشان وی آن بود که از پس بیماری دماغ پدید آید و دیده صافی نماید و بیمار از ماليخوليا خالی باشد
آبی که قدح نپذیرد نشان وی آن بود که برنگ آهن و سرب بود و مانند هوا صاف و شفاف باشد و روشنی چراغ
و آفتاب باز ندارد و تمام نزول کرده باشد و سده در ثقبه عنبیه بود نشان تمامی نزول آن بود که بغمز و تحریک آب پهن تر
شود و بتدریج بحال خود باز آید و نشان بودن سده در ثقبه از دیاد وسعت وی بود بلکه بر حدقه طریق وی آن بود که
قداح چشمی که قدح خواهد کرد باز دارد و پلک چشم دیگر بر حدقه فشارد اگر ثقبه وسیع تر کردد سده در عنبیه بود
و اگر نه در عصب مجوف کاهی که نشان نزول آب پدید آید زود بعلاج وی مشغول باید شد چه اگر آب محکم کردد شاید
که علاج نپذیرد غذاهای خشک چون گوشت کبک و تذرو و بریان و کباب و قلیه و مطجنه با دارچینی و صعتر و حلتیت
و سداب و زنجبیل و بادیان و ابکامه و نان جو و خشکار و مانند آن در این باب مفید بود پاک کردن بدن بحب قوقایا و حب
الذهب و ایارج فیقرا سودمند بود هفته یکبار ایارج فیقرا مطبوخ قنطوریون دادن سود دارد صفت آن قنطوریون
باریک و تربد سفید از هر یک سه درم بسفایج هفت درم و نیم کوفته با بیست درم مویز بی دانه و صد و پنجاه درم آب
بجوشانند تا ثلث باز آید بپالایند و با ایارج فیقرا تناول نمایند اگر ایارج در مطبوخ بگدازند روا بود صفت حب الذهب حب الذهب
صبر بیست درم پوست هلیله زرد ده درم مصطکی و کثیرا و محموده و زعفران از هر یک سه درم ورق گل سرخ پنج درم
شربت سه درم نسخهٔ دیگر صبر بیست درم پوست هلیلهٔ زرد و مصطکی از هر یک ده درم شربت سه درم نسخهٔ دیگر
صبر و محموده از هر یک مثقال پوست هلیلهٔ زرد و تخم کاسنی از هر یک دو مثقال تربد سفید مثقال شربت دو درم و نیم
معجونی که ابتدای نزول آب بکار آید وج حلتیت و زنجبیل و بادیان اجزا برابر کوفته و بیخته و با عسل مصفی سرشته
بامداد یک مثقال تناول نمایند بوئیدن یاسمین و شونیز و مرزنگوش نیکو بود شیافی که در آغاز بیماری سود دارد خربق
سفید ده درم فلفل سفید پنج درم اشق یک درم کوفته و بآب ترید سرشته شیاف سازند شیافی که در این باب و علت
انتشار مفید و مجرب بود یک درم انگزد در خرقه بسته با زهرهٔ گاو بمالند تا بگدازد پس یک درم روغن بلسان با وی بیامیزند
و شیاف سازند شیافی که در این باب و علت انتشار مفید و مجرب بود یک درم انگزد در خرقه بسته با زهرهٔ گاو
بمالند تا بگدازد پس یک درم روغن بلسان با وی بیامیزند و شیاف سازند پوست سبز سنگدان زاجای خشک کرده
بسایند و در چشم کشند نافع بود زهرهٔ شبوط کشیدن سود دارد زهرهٔ خروس در بینی چکانیدن مفید بود عصارهٔ
بخور مریم با انگبین کشیدن نزول آب باز دارد غرغره کردن با ابکامه و ایارج فیقرا خاصه پس از استفراغ مناسب بود
شیاف مرارت در این باب سود دارد زهرهٔ کلنگ و زهرهٔ بز و زهرهٔ شبوط و زهرهٔ عقاب و زهرهٔ باز اجزا برابر شیاف [illegible]
ده درم انزروت با دو درم فربیون و یک درم شحم حنظل و یک درم سکبینج بیامیزند و با آب بادیان نرم سوده شیاف سازند
داروی که در نزول آب و ضعف بصر نافع بود صمغ عربی یک درم و حب الغار پوست کنده دو درم بول کودک
نارسیده نرم سوده بکار دارند و بجهت ضعف باصره بآب سوده بکار برند داروی که از اله نزول آب کند سکبینج
دو درم حلتیت و خربق سفید از هر یک شش درم با انگبین سرشته شیاف سازند داروی دیگر فلفل هشت درم

اقلیمیا چهار درم مس سوخته شانزده درم مرسنا فی دو درم با آب بادیان بسایند و یکدرم زعفران با یکدرم روغن
بلسان سرشته با داروها امیزند و ده درم صمغ عربی نرم سوده با جمله اضافه کنند که بود با عسل حکاکه با آب بادیه
بکار دارند زهره افعی با عسل کشیدن بغایت مفید بود و مجرب بود و قدح باید که هوا صاف و شمالی بود بیمار را
صداع و زکام و سعال و مانند آن نبود و بدن و دماغ از مادهٔ بیمار پاک بود این هنگام قداح خداوند علت را بر تخت
مقابل روشنایی بر بستر نرم بنشاند و زانوهای بیمار بسینه وی منضم سازد و دستها نزدیک ساق از هم بگذارد
و او بر کرسی نشیند تا بروی مشرف باشد و چشم صحیح را برفادهٔ معتدل و عصابهٔ تنگ ببندد بجهت دو فایده یکی آنکه بیمار حرکت
نکند و قدح دشوار نگردد دویم چون آب بکشاید و قدح اندر فیت چیزها بر سعکمان آن نشود که بیماران را بچشم سالم
دیده پس بفرماید تا سر بیمار از عقب نگاه دارد و قداح چشم وی بکشاید و بگوید که بیمار بدو نظر کند چنانکه میل دیده
بسوی گوشهٔ انسی حدقه بود و سر مهت بر موضع قدح نهد و در محاذی ثقبه اندک بالا تر نشان نکند تا معلوم گردد که بیمار
صبر بوجع دارد و نشان برابر ثقبهٔ عنبیه هست یا نه و در قدح چشم راست آلت بدست چپ گیرد و در چشم چپ
بدست راست و با بهام و مسبحه ملک نگاه دارد پس سر مهت بر موضع مذکور نهد و اعتماد کند چون آلت از پس قرنیه
نمایان گردد سر مهت برابر ثقبه بیاورد و دنبال وی با بهام افکند و بیمار را بجهت تقویت قلب بشارت دهد پس آلت
بر فوق بگرداند و سر وی بآب رساند و دنبال مهت اندک بر فرازد و آب را بسر آلت در حمل عنبیه نهان کنند گاه بود که
حمل عنبیه لزج بود و آب را نرود جذب نکند و گاه بود که آب غلیظ یا رقیق بود بدین سبب کبس وی دشوار بود و گاه بود
که آب بسیار بود و بیکبار کبس نتوان کرد و گاه آب باز آید بنا بر این باید که مهت نرود بیرون نیاورد تا بار دیگر نهان کنند
اگر تمامی آب بدان موضع که باید میل نکند او را پراکنده سازد و هر جزوی را بدان جانب که میل دارد و در آنجا نهان کند
اگر کبس بسیار دشوار گردد و سر آلت بر گوشهٔ چشم قوت کند تا خون بیاید و آن را نگاه دارد و بسوزد و خود را اندر موضع
آب پنهان کند تا ضربه نگردد و طرفه بدید نیاید گاهی که معلوم گردد که آب در حمل عنبیه نهان شده و قرار گرفته آلت را برفق
بپیچد بیرون آورد و زردهٔ تخم مرغ با روغن گل بیامیزد و بر پشت چشم نهد اگر بر گوشهٔ چشم خون ظاهر گردد نمک سوده
بروی افکند و ببندد و بیمار را در خانهٔ تاریک بر قفا خواباند و از حرکت و تکلم منع نماید و از عطسه و سرفه نگاه دارد و وقت آمدن
عطسه بیمار بینی خود بمالد تا عطسه ساکن گردد و اگر سعال تولد کند جلاب با روغن بادام تجرع نماید و غذا اندک خورد
و از خوردنیها که باید خاییدن اجتناب کند و ضماد مخدر بر صدغ تولد نکند روز دویم اگر خواهد چشم بکشاید رفاده بر فوق
بردارد و چشم با گلاب و پنبه بشوید و آسیب بچشم نرساند و چشم باز نکند و سفیدهٔ تخم مرغ با پنبه بر پشت چشم نهد
و بر فاده به بندد اگر روز سیم بکشاید بهتر بود این هنگام گل سرخ بجوشانند و بیمار را بنشانند و چشم بدان آب بشویند
چنانکه بیمار حرکت نکند و برقع سیاه بر روی وی بیاویزند پس از سه روز شادنج مغسول و سرمه کشیدن روا بود اگر آب
بعد از سه روز عود کند و آماس نباشد بار دیگر کبس کند چه ملتحمه در این مدت ملتئم نگردد گاه بود که بر موضع قدح
گوشت فزونی بروید با مقراض قلع کند اگر زیر قرنیه با آلت قدح بکشاید و آب بیرون آورند بیم سیلان رطوبت بیضیه بود
چه شاید که آب غلیظه بود و رطوبت با خود بیاورد گاه بود که در وقت قدح قی و تهوع پدید آید شراب غوره و شراب
ریواج و شراب انار مناسب بود و روز قدح از غذا اجتناب نماید خیالها که مقدمهٔ آب باشد آنچه از معده بود ایارج
فیقرا و گلشکر و انیسون و مصطکی و مانند آن سودمند بود اگر معده گرم بود مطبوخ هلیله و شراب انار و شراب لیمو سوانق
بود و آنچه از دماغ بود امالهٔ بخار کردن و صندل و گلاب بوییدن و بر صدغ مالیدن صواب بود. فایده در بیان تدبیر
و ترکیب ادویهٔ عین و کیفیت باز کردن چشم و دارو کشیدن و حفظ و صحت وی شادنج عدسی و توتیا و مرقشیشا و سنگ
سرمه و مانند آن بشویند این را بتازی تصویل گویند طریق شستن آن بود که ادویه را بکوبند و نرم بسایند و در ظرفهای کثیره
رنگین کنند و آب بروی ریزند و بر هم زنند و آنچه نرم و سوده بود با آب در ظرف دیگر کنند و بگذارند تا ادویه از آب جدا
گردد پس آب بریزند و دارو بر آفتاب نهند تا خشک گردد و سر وی بپوشند تا از غبار محفوظ باشد و آنچه در ظرف اول
باند و درشت بود بار دیگر بسایند و بطریق اول تصویل کنند اقلیمیا و زاج و صدف و حلزون و مانند آن بسوزند طریق

سوختن آنچه [illegible] حکمت [illegible]
و بسایند [illegible] اسفیداج چند بار [illegible]
تا ترشی ازوی زایل کردد سنبل مقراض کنند و بکوبند [illegible] سیاه [illegible]
شود پس آب بروی ریزند و بکوبند و در سایه خشک شود و سر وی پوشیده دارند تا از غبار محفوظ [illegible]
و بمانند و در شب بود بار دیگر بسایند و بطریق مذکور تصویل کنند و اقلیمیا و زاج و صدف و حلزون در سایه خشک سازند
و از غبار و آفتاب نگاه دارند و بار دیگر بکوبند و از حریر بگذرانند از غبار تصویل کنند و ازوی اندک با اسفیداج بسیار
بیامیزند و اشق و سکبینج و مانند آن ریزه کنند و بجوشانند پس در هاون بمالند تا حل شود کتیرا و صمغ عربی بجوشانند و حل
سازند و بپالایند و سرشته بکار دارند صمغ عربی و کتیرا که در شیاف ابیض کنند نرم بکوبند و بیخته کنند و با سفیده تخم مرغ
بیامیزند و دارو بدان بسرشند چه در این شیاف صمغ عربی و کتیرا بیشتر باید و در باقی اشیاف بجهت سرشتن و قوام بکار آید
بنابراین اگر اندک بود شاید افیون ریزه کنند و بر تخته مس ریزند و بر آتش نرم یا رماد گرم نهند تا گرم شود و نگذارند که افیون بسوزد
و فعل و قوت وی باطل کردد پس بجوشانند تا حل شود بعد از آن دارو بدان سرشته نگاه دارند طبیب باید که منفعت و کیفیت
داروی چشم بداند تا آنچه نفع وی زیاده بود توتیای هندی در داروی کوشد و قوت وی بداروی دیگر ضعیف نسازد و آنچه
قوت وی نباشد چون اسفیداج مقدار وی زیاده کند و آنچه منفعت وی بسیار نبود چون کتیرا و صمغ عربی با ادویه اندک
بیامیزند و آنچه کیفیت وی قوی تر بود چون زنگار و [illegible] وزن وی باندازه کند و آنچه مصلح بود چون اسفیداج مقدار وی
زیاده کند تا مضرت تیزی دارو باز دارد غرض از اشیاف مراره تحلیل آب بود بنابراین سکبینج و حلتیت در شیاف مذکور زیاده
از داروی دیگر کند آب غوره و آب بادیان و آب هلیله و آب سماق و آب مرزنگوش و آب باران در قوت دارو بیفزاید بدین سبب
دارو با آبها که یاد کرده شد تر کنند و خشک سازند و چند بار این کار کنند تا قوت آب بدو باز دارد افیون قوت دارو نگاه دارد
از وی مقدار کفایت بکار برد داروها کوفته و پاکیزه و بیغش بود هر یک جدا بدان وزن که در نسخه یاد کرده شد بکوبند و از
حریر بگذرانند و بار دیگر وزن کنند و جمله در هاون کنند و بسایند تا با یکدیگر بیامیزند اگر داروی شیاف بود آب بروی ریزند و
صلایه کنند تا سرشته شود پس شیاف سازند و در سایه خشک کنند و از گرد و آفتاب نگاه دارند تا قوت لطافت دارو بحرارت
آفتاب نقصان نپذیرد و داروها که در شیاف و ذرور بکار آید اگر یکبار در هاون بکوبند از طریق حکمت بیرون بود چه اندر
بعضی دیر و بعضی زود کوفته گردد و آنچه نرم شده باشد تا نرم شدن بعضی باقی غبار گردد و بعضی بسوزد و قوت وی کم
شود و از وزن نسخه کم آید ساختن شیاف در فصل ربیع اولی بود و ذرور در آخر فصل مذکور در این وقت هوا گرم تر بود
و دارو زود خشک شود و کوفتن و بیختن آسان بود پروردن دارو با آب غوره و آب بادیان و مانند آن در این وقت بهتر بود
چشم راست با بهام و مسبحه دست چپ بگشاید و میل بدست راست گیرد و سر میل از گوشه انسی چشم تا بگوشه دیگر برساند
و میل بوسطی و ابهام بتابد تا دارو تمام بچشم رسد و آنرا [illegible] رساند و چشم چپ بخنصر و ابهام دست چپ بگشاید
و میل بدست چپ از گوشه چشم تا بگوشه دیگر رساند گاهی که میل بیرون آورد انگشت یکبار از پلک بردارد تا بتدریج
بجای خود باز آید سر میل سخت با پلک نباید تا دارو زیاده [illegible] گاهی که پلک باز گرداند مژه با بهام و سبابه بگیرد و آهسته
بردارد و مژه میل بر پشت نهد و بروی اعتماد کند تا پلک برفق باز آید چون فارغ شود پلک برفق بجای خود باز آورد
اگر درد قوی بود میل [illegible] رساند و دارو سوده و حل کرده در چشم چکاند یا میل [illegible] دارد تا قوت وی که اندر میل بود برسد
اگر دارو تیز بود میل متعاقب نکشد و صبر کند تا سوزش دارو ساکن گردد پس میل دیگر بکار برد اگر رمد یا درد و ضربان
بود داروی تیز بکار ندارد در بیماریهای مرض خون جرب و سبل و ظفره و مانند آن داروهای تیز بکار دارد اگر بیاض یا اثر
دیگر دارد باید که [illegible] وی آفت نرساند گرد و غبار و دود و هوای گرم و سرد و گریه و چیزهای روشن و براق و نقشهای
ریزه و خطهای باریک و بر قفا خوابیدن و مستی و غذا و شراب غلیظ و چیزهای مبخر چون گندنا و سیر و پیاز و مانند آن
خوردن و طبع خشک داشتن و بگرمابه بسیار رفتن و رگ زدن و حجامت و بسیار خواب کردن و بیخوابی کشیدن
و پیوسته در یک چیز نظر کردن و نمک بسیار خوردن و پر امتلا خوابیدن و در شب غذا تناول نمودن و مباشرت بسیار

کردن و شراب غلیظ و تیره آشامیدن و بادروسنت و زیتون رسیده وانچه فم معده را برخاند چشم را زیان دارد چشم
[illegible] صاحب [illegible] کردن و [illegible] باب بادیان و آب [illegible] حتی [illegible] افزاید و چشم را قوت دهد
[illegible] آب [illegible] با شکر [illegible] چشم را قوت دهد و نور بصر بیفزاید دانه انار ینبش و شیرین
[illegible] کوفته [illegible] بگیرند و صاف کنند و با یکمن آب [illegible] از هر یک درم انگبین مصفی بیامیزند و در دیک سنگ با آتش نرم
بقوام آورند **سرمه** که چشم را قوت دهد و پلک و حدقه را صاف سازد و ماده سبل و ظفره از چشم باز دارد پوست
هلیله کابلی و صبر و مامیران و زردچوبه از هر یک دو درم مروارید ناسفته و کف دریا و نمک طبرزد و زعفران و سنبل هندی
و شادنج عدسی و تخم بادیان و سرطان بحری و توتیای هندی و شیاف مامیثای رهبانا و کافور و اسفیداج ارزیز و اقلیمیا
زر و گل سرخ و حضض مکی و پوست هلیله زرد و شکر طبرزد از هر یک درمی کوفته و بیخته و با آب بادیان تر سوده و در سایه
خشک کرده و بار دیگر سوده بکار دارند **باب سیم** در بیان داروها که در مرضهای گوش مفید بود
پوشیده نماند که آلت قوت سامعه شریفتر از آلت قوت شامه و باصره بود چه شرافت و فضیلت انسان بر سایر حیوانات
بعلم است و علم بی تعلم میسر نگردد و تعلم موقوف بر سماع بود از این جهت هر که از مادر اصم زاید ابکم ماند پس معلوم شد که
بطلان فعل آلت شنوایی موجب بطلان کمال آدمیست نه بطلان فعل آلت بینائی و بویایی بنا بر این حفظ آلت شنوایی واجب
بود از گرد و خاک و باد گرم و سرد و آواز قوی و دخول آب و حیوان و از قرحه و بثره باستعمال شیاف مامیثا که محلول بود به سرکه
و از ریح پاک داشتن بتقطیر روغن بادام تلخ هفته یکبار تا راه قوت بسته نگردد **ادویه** درد گوش و اورام وی **افسنتین**
انکباب بخار طبیخ وی درد گوش را مفید بود و مجرب **اکلیل الملک** و زعفران بیامیزند و در گوش چکانند مفید بود **بیاض البیض**
در گوش چکانند ورم گرم بنشانند و الم ساکن کرداند **دهن حب القرع** قطور سازند مسکن درد گوش بود **رمان** درون وی
خالی کنند و روغن گل تر سازند و بر آتش نهند تا گرم شود و نیم گرم در گوش چکانند درد را ساکن کند **مرکی** با بول گاو
نر بسایند و در گوش چکانند درد زایل کند **بیضه** سفیده و زرده وی با روغن گل بیامیزند نافع بود در ورم گوش که حادث
شده باشد از ضربه و غیر آن **دهن حرمل** چکانیدن در گوش را سودمند بود و بادی که در وی بود زایل کند روغن جوز
و روغن قسط و روغن دانه شفتالو گرم کنند و در گوش چکانند همین کار کند **دهن اللوز** روغن بادام یا جوز در گوش
چکانند نیم گرم چند روز درد را ساکن کند **ادهان بارده** که در این باب سودمند بود روغن بنفشه و نیلوفر و دانه کدو در
گوش چکانند دردی که سبب وی حرارت بود ساکن کند و روغن گل سازند درد گوش که از ورم گرم یا باد گرم بود زایل
کند **حضض مکی** با سرکه بر سر بسایند و در گوش چکانند درد زایل کرداند و ماده که نازل بود بگوش باز دارد **حلزون** درد
گوش که از ضربه و سقطه بود سودمند بود رطوبت وی با کتیرا یا صبر یا مرمکی بیامیزند و بسایند تا بقوام عسل باز آید
و استعمال کنند در خفتن ورم بغایت نافع بود **حب الغار** با شراب کهنه بسایند و در گوش چکانند مفید بود **کندر**
با کتیره سفید در شراب بجوشانند تا حل شود و در گوش چکانند دردی که از ضربه بود ساکن کند **نادان** روغن گل بکدازند
و در گوش چکانند درد ساکن کرداند **ثوم** عصاره سیر قطور سازند مسکن وجع بود اگر با زیت بجوشانند و از آن
روغن در گوش چکانند دردی که سبب وی برودت بود ساکن کرداند و اگر با روغن بادام و روغن اقحوان بجوشانند بود
گوش چکانند در این باب اقوی بود **ملح** با سرکه حل کنند و در گوش چکانند نافع بود **غالیه** با روغن بان بیامیزند و قطور
سازند وجع ساکن کند **شیاف مامیثا** با آب بسایند و هفته یکبار در گوش چکانند از نوازل ایمن باشند **نسج العنکبوت** خانه عنکبوت
که سفید و غلیظ بود با روغن گل یا روغن سوسن بجوشانند و در گوش چکانند مفید بود **رمان** انار شیرین با شراب
بجوشانند و بکوبند و بر گوش ضماد کنند جهت ورم بغایت سودمند بود **شحم الاوز** پیه قاز یا پیه بط یا پیه مرغ نیم گرم
در گوش چکانند درد و ضربان ساکن کرداند **عصارة السلق** آب سلق یا آب سداب و روغن گل بیامیزند و در پوست انار گرم
کنند و در گوش چکانند همین کار کند **حب الرمان** دانه انار ترش که تازه بود بمالند و آب وی بجوشانند و با عسل بیامیزند
و در گوش چکانند سودمند بود **فجل** در آتش بپزند و بیفشرند و آب وی با فلفل بیامیزند و قطور سازند مفید بود
آب پیاز با پیه مرغ نافع بود **ترب** خالی کنند و روغن گل در وی نیم گرم سازند و در گوش چکانند سودمند بود و مجرب

جفت

[illegible] جوشانند و در گوش چکانند سود دارد و ساکن کند [illegible] شیر زن در گوش چکانند [illegible]
[illegible] با روغن گل [illegible]
بود سوء مزاج اگر سرد بود درد در وقت بروز یاد [illegible] چیزهای بارد مضرت [illegible]
گرم راحت و اگر گرم بود از سردی راحت یابد و از گرمی زحمت و اگر یابس بود تدبیر گذشته و بیچون [illegible]
نسیم ورم بود و با وی تب گرم و قشعریره و ناقص و هذیان و اختلاط عقل بود اگر ورم در عصب بود و اگر نه تب از جگر
حمی یوم بود چهارم تولد کرم بود حکاک و بیرون آمدن آن بر آن گواهی دهد پنجم دخول حیوان بود حرکت وی و دویت
بر آن شاهد بود ششم در آمدن ریگ و مانند آن بود و شاهد وی ضربان بی تب بود هفتم قرحه و بثره و جراحت و ضربه
بود و یا در تب بود هشتم یا سرد و گرم بود که ناگاه بدو رسد سوء مزاج ساده اگر گرم بود آب کوک و عنب الثعلب و کشنیز تر
چکانیدن سود دارد و اگر سرد بود روغن یاسمین و روغن سوسن و روغن قسط و روغن شبت و روغن بادام تلخ و روغن
بابونه مفید بود خاصه که با روغن جندبیدستر یا روغن بلسان بود شحم حنظل با بیخ وی با روغن کنجد بجوشانند و قطور سازند
در این باب سودمند بود و اگر خشک بود گرمابه رفتن و روغن بنفشه و شیر زن چکانیدن و سر بخار آب گرم داشتن مناسب
بود قطوری که در سوء مزاج گرم مفید بود سر انار ترش بر دارند و با وزن آب دانه وی آب بیامیزند و قدری سرکه و روغن
گل و کندر بیفزایند و بر آتش نهند و بقوام آورند و بکار دارند اگر با ماده بود و ماده علت گرم بود قطا الاذن و طبیخ با شراب بنفشه
و شراب آلو و طبیخ خرمای هند و حب بنفشه و مطبوخ هلیله و مانند آن نرم کردن مناسب بود و اگر سرد بود استفراغ بحب قوقایا
و شبیار و یا ایارج فیقرا کردن و از پس آن غرغره کردن و روغن گل نیم گرم چکانیدن مفید بود اگر درد قوی بود روغن بنفشه
یا کافور سود دارد چه روغن مذکور درد و ضربان ساکن کند و عصب نرم سازد شیاف ابیض با سفیده تخم مرغ و شیر زن
و آب عنب الثعلب و آب کشنیز تر چکانیدن سودمند بود سفیده تخم مرغ در این باب بغایت مفید بود شیر زن از پستان
چکانیدن سخت مفید و نافع بود روغن گل یکجزو با سه جزو سرکه بجوشانند تا روغن نماند و از وی قطور سازند درد
بنشاند روغن کدو و نیلوفر و بید و عصارهٔ کدو و برگ وی چکانیدن سود دارد اگر درد و ضربان قوی و بیم تشنج یا غشی
بود از چیزهای مرخی چاره نباشد در این باب چیزی بجای روغن گاو کهنه نبود روغن بنفشه و نیلوفر بود آمیخته بر
جوشانیدن و شمع بر سر وی نهادن و نایژهٔ آن در گوش کردن تا بخار بگوش در آید پی را نرم کند و درد ضربان ساکن گردد
اگر حاجت مخدر بود تا قوت حس ضعیف شود و بیمار بدانک الم بسیار نکند شیاف مامیثا و افیون با شیر زن سوده
قطور سازند فلونیا و اقراص کوکب با شیر زن چکانیدن روا بود افیون و جندبیدستر و زعفران با شیر زنان قطور
ساختن موافق بود اندر وی مخدر اگر مضرت بپدید آید جندبیدستر تنها چکانیدن مناسب بود روغنها و داروهای
مسکن سه روز بکار داشتن پس لعاب حلبه و لعاب تخم کتان و لعاب بهی با شیر زن چکانیدن صواب بود روغن زیت
شیرین و روغن کنجد که تازه بود گرم کرده در مثانهٔ گوسفند کنند و گوش و حوالی آن تکمید کنند و هر ساعت قطرهٔ روغن
گرم در گوش چکانند بچه قطور سازند باید که نیم گرم بود سبب درد گوش اگر تولد کرم و قرحه و بثره و ضربه بود تدبیر
آن در باب هر یک یاد کرده آید و اگر دخول ریگ و غیر آن بود علاج بیرون آوردن وی بود و اگر ریح یا سرد بود روغن
سداب و روغن شبت و روغن حب الغار و روغن اقحوان و روغن بید انجیر و روغن قسط و روغن فرفیون و روغن بلسان
و روغن زیت که در وی شیر جوشیده باشد سودمند بود روغن غالیه یکدانگ یا یکمثقال روغن بان آمیخته تقطیر
کنند نافع بود اگر شراب خوردن عادت بیمار بود شراب صرف قوی بیاشامد و خواب کند درد زایل گردد و اگر ماده
ناپاک بود روغنها که یاد کرده شد چکانیدن و کاودس و نمک گرم کرده نهادن و آب سداب و آب مرزنگوش با عسل
با روغن سوسن قطور ساختن خاصه که جندبیدستر در وی پخته باشد و روغن زیت که در وی جعده و زهرهٔ [illegible]
جوشیده باشد و روغن زیت عقرب که در باب سنگ مثانه یاد کرده آید سود دارد اگر ماده سخت سرد بود زهرهٔ
گاو با روغن خیری بجوشانند تا روغن بماند و نیم گرم بکار دارند و ورم درون گوش سخت با خطر بود خاصه که بیمار
جوان بود چه مزاج وی گرم و حس وی قوی و مادهٔ بیماری سوزان بود بنا بر این درد سخت قوی بود و پیش از نضج ماده

... زنجار دو درم قوت ساقط کرده و بار ها ... شود ... تحلیل ... نبوده ... شفود ... وبا ... و مرهم باسلیقون با روغن کل
وسپید ... وسپید مرغ ... [illegible] ... سود دارند ... که در
... سود مند بود سفیداج ... مرداسنک از هر یک ... کتیرا و ... از هر یک ... وقیه روغن زیت نیم من سپید تازه
یکمن روغن کل ... مقدار کفایت سپیده با روغن بکدازند و داروها بدان سرشته در وقت حاجت با شیر زن حل کرده قطور
کاهی که ورم پخته شود و سرکند انچه در باب ریش کوش یاد کرده آید بکار دارند **ادویه** که در انفجار دم و جوی نافع بود **بورق**
با سرکه بجوشانند و در کوش چکانند خون بسته بکدازند **عصارة الکراث** با سرکه بیامیزند و در کوش چکانند منع بستن خون کند
**حضض** با شیر زن بسایند و قطور سازند انفجار خون و بستن آن بازدارد حضض بسوزند و بسایند و نفوخ سازند منع
سیلان دم کند و این کار از زاج در وجود آید شیاف مامیثا و عصارهٔ عصی الراعی و عصارهٔ بادروج و آب لسان الحمل
با اقاقیا و پنیر مایه خرکوش با سرکه و عصارهٔ مازو و انار ترش که با سرکه پخته باشند جریان خون بازدارد کاهی که خون
از کوش جاری کردد و افراط نکند تا یکهفته باز ندارند شاید که جریان وی مانند رعاف از جانب طبیعت بود که فوهات عروق
بجهة کثرت دم بکشاید دارو که خون باز دارد یا مجمد و مخدر بود چون افیون که خون را باز دارد و مجمد سازد و حس عضو
باطل کند یا منشف چون مازو که بقوت تنشیف رطوبت ماده کند و متانت در وی بدید آورد یا کاوی چون زاج که عضو را بسوزد
وسد مسام کند یا مغری چون طین مختوم که بقوت تغریه فوهات عروق مسدود سازد و لزوجت در ماده بدید آورد **ادویه**
که در قرحه کوش و بیرون آمدن چرک و آب سرد و آبکم مفید بود **صبر** با آب لسان الحمل بسایند و بر قرحه طلا کنند سودمند
بود اکر با نبیذ بیامیزند و در کوش چکانند سیلان قیح باز دارد **انزروت** نرم بسایند و فتیله سازند و با عسل بیالایند و بر وی
مالند و در کوش چکانند شفا یابد **ابوال الصبیان** کمیز کودک در ظرف کنند و چند روز بکذارند و در کوش چکانند ماده که در وی
بود قطع کند **لبن الاتن** شیر زنان با عسل بیامیزند و در پوست انار کنند و بر آتش نهند تا نیم کرم شود بعد از آن در کوش چکانند
نافع بود و عفونت و بوی بد زایل کند **مرارة الثور** با شیر زن یا شیر بز در کوش چکانند چرک از وی پاک کند **عصارة الحصرم** با عسل
بیامیزند و در کوش چکانند مادهٔ سایله باز دارد **خبث الحدید** ریم آهن با سرکه تند نرم بسایند و بجوشانند و در کوش چکانند
تخفیف ماده جاریه کند و مجرب بود **ماء البصل** آب پیاز در کوش چکانند در جریان چرک و آب نافع بود **نبیذ** صرف
با روغن کل بیامیزند و در کوش چکانند در سیلان قیح مفید بود خاصه در کودک **برادة الحدید** در ظرفی کنند و سرکه بر وی
ریزند تا سه انکشت بالا آید و چند روز در آفتاب نهند و از آن سرکه در کوش چکانند جهت قرحه بغایت نیکو و سودمند
بود **شب یمانی** با عقید عنب بیامیزند و در کوش چکانند قرحه زایل کند **قشر الرمان** پوست انار ترش با شراب شیرین
بجوشانند و در کوش چکانند منع جریان ماده کند و از تقطیر قطران همین عمل در وجود آید پوست انار با اقماع ورد
یا ورق آس و سرکه بجوشانند و در کوش چکانند آبکم از کوش بیرون آید تدبیر لطیف و غذای پسندیده در این باب سودمند
بود غطسه آوردن و غرغره کردن و ماده بجانب بینی کشیدن مناسب بود شستن قرحه با سکنجبین و سرکه و ماء العسل
و شراب ممزوج موافق بود برک مورد و کل سرخ بجوشانند و انکبین با وی بیامیزند و بشویند نیکو بود طریق شستن آن بود
که اسفنج یا خرقه بدان بیالایند و سطح ریش پاک کنند اکر قرحه درون کوش بود و مرهم نکو بود از غسول‌ها که یاد کرده شد قطور
سازند و باز بیرون آورند و روزی چند بار این کار کنند کاهی که ریش پاک کردد نزور و منشف چون زاج محرق و مانند
آن بکار دارند **دارویی** که ریش خشک سازد کندر و دم الاخوین و صبر و انزروت و زنکار و خبث الحدید نیکو بکوبند
و با سرکه بیامیزند و بر فتیله عسل بمالند و بدین دارو بیالایند و نیم کرم کرده بکوش فرو برند ریم و زرد آب که از اندازه
بیرون نباشد باز ندارند و کوش بداروی قوت زدودن و باز داشتن بود چون عصارهٔ برک زیتون با عسل و عرابیب
کداخته و با روغن کل آمیخته بشویند قرحه درون کوش که تازه بود شب یمانی نرم سوده و عرهکی کوفته و بیخته از هر یک
درمی با انکبین سرشته چکانیدن سود دارد و آب غوره با انکبین و شیاف مامیثا با سرکه و صبر و عرهکی با شراب و مرهم
اسفیداج یا مرهم باسلیقون آمیخته قطور سازند مفید بود **صفت** مرهم اسفیداج دو درم موم پنج درم روغن کل
بکدازند و دو درم اسفیداج قلعی و سپیدهٔ تخم مرغ با وی بیامیزند و بدستهٔ هاون بمالند و بکار دارند **صفت** مرهم

ادویه که از انفجار دم و جوی نافع بود

ادویه که در قرحه کوش مفید بود

باسلیقون

ا فص

باسلیقون بز [illegible] جراحت که [illegible] وی سرد بود سود دارد موم نیم [illegible] زفت هشت [illegible] مرداسنج و [illegible] اسفیداج
از هر یک چهار وقیه روغن زیت [illegible] نسخه دیگر زفت [illegible] برابر روغن [illegible] مرهم [illegible] که در کرم
باب صواب بود دم الاخوین و کف دریا [illegible] وت [illegible] شیاف مامیثا [illegible] بر میل با ریک پیچند و با نگبین
فرو برند و بدین دارو بپالایند و در گوش نهند قرحه اگر درد کند مر و صبر و زعفران با روغن بادام چکانیدن سودمند بود
شدت وجع اگر اندک افیون با وی بیامیزند روا بود دانه هلیله سوخته و مازوی محرق با روغن ورد یا روغن کتان قطور
ساختن مفید بود گاهی که ریش کهنه و تباه کرده و سعت در منفذ او را پدید آید و عظم از لحم عاری شود و زرداب جاری
گردد درین وقت قطران با انگبین و زهره گاو و غراب و سلحفات با شیر زن چکانیدن نافع بود فتیله از نطرون و فرود مانا
و عسل انجیر نهادن مناسب بود توبال مس و زرنیخ و عسل و سرکه درین باب بغایت مفید بود داروی که ریش از وسخ پاک کند
و خشک سازد خبث الحدید نرم بسایند و بریان کنند و با سرکه بجوشانند تا بقوام عسل آید و بکار دارند قرحه که بسیار ریناک و وسخ بود داروی
مذکور و مرهم زنگار موافق بود صفت او توبال مس و زنگار از هر یک چهار درم آب کنند تا یک وقیه با یک وقیه انگبین مصفی
سرشته بکار دارند اگر ریم و زرداب بسیار آید فتیله با زهره گاو و بز بپالایند و در گوش نهند بول کودک در پوست انار گرم کنند
و در گوش چکانند اگر مدت دراز گردد و باجرای ماده درد بود ماهی شور بجوشانند و آب قطور سازند آب کندنا و مرهم
مصری چکانیدن قرحه پاک کند و بشوید صفت آن زنگار و سرکه و انگبین بپزند و فتیله بدان آلوده بکار دارند نسخه دیگر
زنگار و کندر از هر یک یک درم هشت درم انگبین با هفت درم سرکه بقوام آورند و زنگار و کندر سوده بدان سرشته بکار دارند
گاه بود که در فصل تابستان ریم گنده شود و در گوش کرم تولد کند نشان وی حکاک و بیرون آمدن وی بود داروها که یاد
کرده شود درین باب مفید بود ادویه که جهت کرم گوش نافع بود نفط در گوش چکانند کرم حیوانی که در گوش باشد بکشد
بصل بکوبند و عصاره وی نیم گرم در گوش چکانند کرم را بکشد لحم البقر گوشت گاو را غرکباب کنند و آب وی در گوش چکانند
کرم را بکشد بول الانسان کمیز آدمی که چند روز نهاده باشند در پوست انار گرم کنند و در گوش چکانند کرم بیرون آورد خل
کم کرده در گوش چکانند کرم بکشد دهن الاترج در جمیع علل بارده نافع بود اگر در گوش چکانند کرم بکشد لعاب الصایم آب دهان
روزه دار در گوش چکانند کرم در ساعت بکشد و دق زیب همین کار کند محموده با سرکه بسایند و نیم گرم در گوش چکانند نافع بود
نشادر با شیر زن بسایند و نیم گرم در گوش چکانند کرم بکشد و مجرب بود و جمیع مرارات درین باب مفید بود و مجرب
بشرط آنکه مرارات تازه در پوست انار نیم گرم کرده در گوش چکانند آب برگ شفتالو یا بوده سوده قطور سازند کرم را بکشد
روغن مغز شفتالوی تلخ با زهره گاو و خربق با سرکه بکار دارند کرم بیرون آورد اگر بجهت خشک ریشه ریم نیاید و درد قوی
گردد روغن گل در گوش چکانند تا خشک ریشه زایل گردد پس داروی منقی و منبت بکار دارند ادویه که در دوی و طنین
و بادی که در گوش تولد کند سودمند بود خل بجوشانند و سر بخار وی دارند دوی و طنین را نافع بود اگر در خرقه با سرکه
گرم تر کنند و بر گوش نهند سودمند بود ادویه که در دوی و طنین بکار آید با سرکه بجوشانند و بدان کباب کنند اقوی بود حنظل
درون وی خالی کنند و زیت طیب در وی بپزند و در گوش چکانند دوی و طنین را نافع بود مرارة الثور با آب کراث و زیت بیامیزند
و نیم گرم در گوش چکانند طنین را مفید بود بول الثور که خصی نکرده باشند در گوش چکانند دوی و طنین زایل کند عسل
با نمک سوده بیامیزند و نیم گرم در گوش چکانند دوی و حکاک را نافع بود دهن اللوز روغن بادام تلخ در گوش چکانیدن در دوی
و طنین سودمند بود بادام تلخ با بول کودک بسایند و در گوش چکانند جهت دفع باد بهترین داروها بود جند بیدستر مقدار یک عدس
با روغن بان بیامیزند و در گوش بچکانند بهترین داروها بود دهن مرزنجوش در گوش چکانند دوی و طنین و باد ساکن کند مرارة الضان
زهره میش با آب کراث بیامیزند و در گوش چکانند طنین را مفید بود عصارة الکراث آب کندنا با شیر زن در گوش چکانند نافع بود
کمون نرم بسایند و با پیه مرغ گداخته در گوش چکانند سودمند بود زیت شحم حنظل در وی بجوشانند و در گوش بچکانند
مفید بود سبب حدوث آن آواز شنیدن آن تموج هوا بود که بدفع قوت تکلم و غیر آن پدید آید و اشکال حروف پذیرد و بتجویف
گوش در آید و هوائی که درون وی بحرکت در آورد و بشکل خویش باز گرداند بنابراین سبب دوی و طنین تموج هوای درون بود
گاه بود که حس دماغ قوی بود و بسبب حرکت آهسته که در هوای درون پدید آید قوت سامعه پیوسته ادراک اصوات مختلفه کند

باسلیقون نزد
مرهم زنگار
ادویه که جهت کرم گوش نافع بود
داروی
ادویه که در طنین و باد نافع آید
مقدار

واین بیماری نباشد مانند [illegible] و [illegible] کی از کدورت عارض بود پیوسته خیالات که [illegible] اجزای [illegible]
ترکیب باید مشاهده نماید و [illegible] کاه بود که قوت [illegible] ضعیف کردد و [illegible] مانند [illegible] خداوند [illegible]
بود که [illegible] تولد کند [illegible] بیماری نباشد وانچه بیرون از این دو نوع بود بیماری
[illegible] مرض که بمشارکت معده و عضو دیگر بود و وقت پیری و خلو معده و آسایش و دیا صنت و سرما و کی ما زیاده و کم نکرید و آواز
مانند آواز غلیان دیک بود و اگر بجهت بیماری کوش بود که بسبب آن هوای درون وی در تموج آید پیوسته برقرار بود و زیاده
و نقصان نپذیرد و اگر بسبب قرحه بود که ریم و صدید از وی بپالاید و در کوش کرد آید با دوی و طنین قشعریره بود و آواز از حرکت
ریم و صدید که هوا را بحرکت آورد و اگر بجهت باد که در حوالی سر و کوش بود آواز مانند صدای درخت بود که از باد در حرکت آید و اگر
سبب حرکت کرم بود که در کوش تولد کرده باشد دوی حکاک بود و کاه کرم بیرون آید و اگر بجهت مستی بود یا خوردن غذا و در عقب وی
خوابیدن با سوء مزاج کرم که خلط بسبب وی در غلیان آید و بخار حرکت کند چنانکه در ابتدای نوبت تب این حالت بعضی بیماران را
بدید آید یا خوردنیهای مبخر چون فلفل و سیر و کندنا و مانند آن که بخار وی بدماغ برآید و هوای کوش و بخار ساکن را متحرک سازد
یا قوت قی که بعنف کرده شود یا ضربه و سقطه که بجهت آن دماغ را آفت رسد وجود سبب هر یک علامت وی بود کاه بود که بخار
غلیظ لزج تحلیل پذیرد و از حرکت وی دوی و طنین تولد کند روغن کل با سرکه جوشانیدن و یا افیون چکانیدن متا[illegible]
بود و حب صنوبر و جند بید ستر با سرکه سائیدن و با افیون و روغن کل قطور ساختن و بدن از ماده فزونی پاک کردن و دماغ
با روغن مورد قوت دادن و روغن بادام تلخ در کوش چکانیدن و غذای لطیف بکار داشتن و کوش را از ریم و صدید پاک کردن و داروها
و روغنها که محلل بود بکار بردن و داروها که قاتل دیدان و مخرج آن بود چکانیدن و ترک شراب فرمودن و در عقب غذا خواب نا کردن
و از آفتاب و کرمابه و آتش و حرکت و تب و بسیار کفتن و آواز بلند کردن و بسیار خوردن دور بودن و مزاج با عتدال آوردن و تدبیر
ضعف قوت کردن و سرکه با روغن کل و عصاره افسنتین با روغن چکانیدن و از لرتب بودن و ترک غذا و داروی مبخر فرمودن
و تن از خلط لزج بجب قوقایا پاک کردن پس آب طبیخ برگ صنوبر و برگ حب الغار در کوش چکانیدن نیم درم فرفیون و یکدانک مشک با آب
سداب و آب حرزنکوش و شیح و پودینه و صعتر جوشانیدن و سر بخار وی داشتن صفت قرصی که در این باب مفید بود خربق سفید سه درم
زعفران پنج درم نطرون ده درم کوفته و بیخته و قرص ساخته بکار دارند ادویه که در کری و کرانی کوش بکار آید ماء البصل در کوش چکانند
کرانی کوش را نافع بود ماء البحر آب دریا بجوشانند و سر بخار وی دارند یا خرقه بدان تر کنند و بر کوش نهند کرانی کوش را مفید بود خل
بجوشانند و انکباب بر بخار وی کنند در کرانی کوش سودمند بود دهن نیلوفر سعوط کنند در کری که بعد از برسام طاری شده باشد سودمند
و مجرب بود کبریت کوش را بوی بخور کنند نافع بود در کرانی کوش دهن الفجل در کوش چکانند بغایت سودمند بود چه مرهم بسیار بسبب وی
از کری بری شده اند مرارة الماعز زهره بز و بول وی در کوش چکانند کرانی کوش را نافع بود دهن لوز مر قطور سازند در کرانی کوش نافع بود
وسده وی بکشاید بابونج انکباب بر طبیخ وی مفید بود در ابتدای کری ادویه که خاصه در کری بکار آید دهن العقارب در کوش چکانند
کری را نافع بود صفت وی آن بود که زیت خالص در شیشه کنند و عقرب چند زنده در وی افکنند و سه هفته در آفتاب تابستان
نهند و بعد از آن بکار برند دهن الکادی که عتیق بود در کوش چکانند نافع بود مرارة المعز با روغن کل بیامیزند و در کوش چکانند بعد از آنکه
کری مفید بود خردل با انجیر خشک بکوبند و فتیله سازند و در کوش نهند کری زایل کردد کافور بسایند و شیاف سازند و در کوش
نهند نافع بود نخل با نمک بکوبند و آب وی در کوش چکانند بغایت سودمند بود خردل نرم بسایند و بر سر طلا کنند بعد از آنکه
سر تراشیده باشند در کوری که از رطوبت دماغ حادث شده باشد نافع بود شحم الحمر پیه کی کس بکدازند و بعد از آن بیرون کنند
و دیکری بنهند و چند بار این کار کنند کری زایل کردد جنفد با زیت بجوشانند تا مهرا شود و از آن در کوش چکانند نافع بود کری
بطلان فعل قوت شنوائی بود و کرانی نقصان وی چنانکه آواز پست و دور نتواند شنید سبب این بیماری سبب سده کوش بود
کاه بود که از سده و بحران انتقالی و باز ایستادن اسهال صفراوی و مقدمه بحران قی و رعاف این بیماری تولد کند سده یا از ماده غلیظه
بود که در حوالی آلت سامعه کرد آمده باشد و سده منافذ کرده یا ورم و تولد ثولول بود یا روئیدن کوشت فزونی بود از اندمال قرحه شود
یا بستن خون و در خول دیک و مانند آن یا عدم خلقت منفذ در عظم حجری رستن کوشت و پوست و بدل آن تولد کاه بود که ضم و نقات
اذن بمشارکت دماغ بود بیماریهای دماغ و کوانه زبان نشان وی بود علاج تعدیل مزاج بود با حبوب قطورات وادهان

ادویه که در کری و کرانی کوش بکار آید

[illegible] دار و [illegible]

ادویه که خاصه در کری بکار آید

وقطورات

ونطولات که درین باب مفید بود یاد کرده شد و عصارهٔ افسنتین [illegible] و بروغن [illegible] وزهره
باروغن گل بچکانند و بوره [illegible] باسرکه وانکبین وزهرهٔ بز باروغن [illegible] یا روغن بادام تلخ [illegible] یا باعسل
وروغن زیت وخربق سفید یا سیاه باروغن سوسن وطبیخ افسنتین وجند بیدستر باروغن بلسان یا روغن [illegible]
یا نفط سفید واندک قطران وزهرهٔ شبوط وکشف باروغن بابونه قطور ساختن واطریفل کشنیزی بکار داشتن
صفت آن پوست هلیله کابلی وبلیله وآمله از هریک ده درم گل سرخ وکشنیز خشک از هریک پنج درم کوفته وبیخته
وباروغن بادام چرب کرده وبا انگبین مصفی سرشته تناول نمایند اگر ماده غلیظ بود استفراغ بحب قوقایا وایارج
فیقرا کنا با شحم حنظل وافتیمون ونمک هندی بود سودمند داروهای محلل چون عصارهٔ سداب با عسل وجند بیدستر
باروغن شبت چکانیدن مفید بود قطوری که درین باب سودمند ومجرب بود جند بیدستر سه درم نطرون وخربق
سفید از هریک یکدرم ونیم کوفته وباآب سداب سرشته قرص سازند ودروقت حاجت بسایند ودر گوش چکانند
نسخهٔ دیگر کندش وزعفران وجند بیدستر وفرفیون وشحم حنظل وزهرهٔ گاو قرص ساخته بکار دارند گرانی گوش که از
بحران انتقال بود ایارج فیقرا وروغن بادام شیرین مناسب بود حبی که گرانی گوش که از سده وریاح بود وماده غلیظ
زایل کند تربد سفید کوفته وبیخته بیست درم شحم حنظل ده درم انزروت دودرم ونیم کتیرا هفت درم پوست هلیله
زرد ده درم کوفته وحب ساخته شربت یکدرم بر سبیل شبیار بکار دارند قطوری که درین باب سودمند بود کندر
یکوقیه روغن خیری دووقیه روغن بادام تلخ نیم وقیه با یکدیگر بجوشانند وبامداد سه قطره وشبانگاه سه قطره بکار برند
کمادی که درینجا بکار آید بابونه وشبت وبرگ غار یا پوست دانهٔ وی ومرزنگوش وپودینهٔ خشک بری وعاقرقرحا نیم کوفته
بجوشانند ودرمثانهٔ گوسفند کرده بر گوش وپس گردن بدان کماد کنند اگر پنبه یا اسفنج بدان ترسازند وبر موضع نهند
روا بود نطولی که درین باب صواب بود برگ بید وبابونه واکلیل الملک وشبت وبیخ سوسن وسداب وبرگ غار وپودنه
وصعتر وزوفای خشک وجند بیدستر وشیح ومرزنگوش در آفتابه بجوشانند وناره قمع بر سر آفتابه نهند چنانکه بخار
آب بگوش رسد بعد از آن بکار دارند واز طبل وبرق ومانند آن مناسب بود بیما واگر کودک بود صعتر با نمک اندرانی بخایند
واز آب وی قطره بامداد در گوش وی چکانند گرانی زایل کند واستفراغ که از بهر گرانی بود باید که بتفاریق کرده آید
تا قوت بماند وماده نضج یابد سده اگر از علم منفذ وروئیدن گوشت بود علاج نپذیرد ورستگاری دشوار بود
واگر از روئیدن پوست بود ومنفذ گشاده وخالی بود وآواز قوی تواند شنید علاج خرق پوست وبدید آوردن منفذ
بود وفتیله با قلقطار سوده آلودن ودر منفذ نهادن وملاحظه کردن تا منفذ بسته نگردد واگر از گوشت فزونی بود
که از پس قرحه تولد کرده باشد یا از تولد ثولول پیوسته گوش با نطرون وآب گرم شستن وروی سوخته وزنگار سرخ با سرکه نرم
سائیدن وقطور ساختن تا ماده سده بسوزد وریش کرده پس داروی اگر بسایند نیم گرم
چکانیدن تا چرب شود پس داروی معطس چون کندش ومانند آن بوئیدن مو در بیرون
آید واگر از کثرت وسخ بود شب روغن بادام تلخ چکانیدن وگوشت بر تابه گرما به نهادن تا وسخ بگدازد
بیرون آید تخم سپندان وبوره بکوبند وفتیله سازند ودر گوش نهند وسه روز بگذارند تا سودمند بود قرص خربق
که عصب حس از مادهٔ غلیظه وگوش از او وخربق سفید از هریک شانزده مثقال زعفران سه مثقال
کوفته وبا سرکه سوده قرص سازند ودر وقت حاجت با سرکه بگدازند وبکار دارند روغن عقرب گوش پاک کند وشنوایی
باز آورد واگر از دخول حیوان بود ترب وپیاز وپودینه وشفتالو یا اندک محموده وزهرهٔ جانوران وصبر
با آب نیم گرم چکانیدن سود دارد گرم بود طبیخ افسنتین وروغن وی مفید بود داروی که درین باب وبیرون
آوردن کرم مجرب بود شراب سه درم روغن گل یکدرم با سفیدهٔ تخم مرغ سرشته نیم گرم کنند وپارهٔ پشم
بدان بیالایند ودر گوش نهند وبدان جانب تکیه کنند ویکساعت نگاه دارند ادویه که گوش را زیان دارد واز وی
کری تولد کند اخراج نفس سعر را باطل کند غبار ورق ذهب غباری که بر ورق حان باشد وی بود گوش را زیان دارد
ادویه که درد ورم بیخ گوش مفید بود زرنگنان باآب بیامیزند وضماد کنند ورم بیخ گوش وهر ورم که سخت شده زایل کند

ادویه که از وی کری تولد کند

ادویه که در ورم بیخ گوش مفید بود

سمن [illegible] کاو با کوسفند ورم را نضج دهد [illegible] کوش عنب الثعلب بستانی نرم بکوبند و با [illegible] بیامیزند
و [illegible] نمد [illegible] با موبز تخم خرمهکو بکوبند و بر ورم پس کوش ضماد کنند همین کار
کند [illegible] تر با قلا وحلبه با عسل بیامیزند و ضماد سازند و ورم پس کوش بکدازند زفت محلل ورم بود اکر با انزروت
بیامیزند فعل وی اقوی بود بزر قطونا با سرکه و روغن کل و آب ضماد کنند ورم بیخ کوش که ظاهر بود سودمند بود
بعر المعز سرکین بز با سرکه بر ورم پس کوش ضماد کنند نافع بود زبد بر ورم پس کوش ضماد کنند سودمند بود نرسین
نرم بکوبند و با عسل بیامیزند و ضماد سازند و ورم زایل کند کزبره رطبه با مویز بکوبند بر ورم پس کوش ضماد کنند زایل کند
خثاء البقر سرکین کاو با سرکه بر ورم پس کوش بنهند مفید بود این ورم را طبیبان نبات الاذن کویند اکر روز بحران بدید آید
و بحران نیکو بود نشان سلامت بود و اکر پیش از نضج مادهٔ بیماری و روز بحران بدید آید بغایت بد بود مادهٔ ورم اکر صفرا
بود ملمس سخت کرم و درد قوی و سوزان بود و کرانی اندک و اکر خون بود رنگ سرخ و عروق برخواسته بود و کرانی ملمس
کرم و اکر بلغم بود ورم نرم و سنکین و درد اندک بود و اکر سودا بود با صلابت و ورم درد کم بود رنگ بدن
اکر مادهٔ عسر بود بطبع خویش باز کذاشتن تا درد و تب زیاده چون بنفشه و آب
خطمی و آب حلبه و ماء العسل و مانند آن مناسب بود الم در ابتدای ورم اکر بسیار بود خرقه با آب نیم کرم نهادن سود دارد و اکر اندک
بود نمک کرم کرده و اکر میانه بود تخم کتان نیم کوفته با ماء العسل و خطمی و بابونه یا آب حلبه طلا که ماده باز کرداند
زیان دارد خاصه که آماس بحرانی بود در ورم جذب مادهٔ بجانب آماس نهادن مناسب بود داروهای محلل بکار
داشتن سودمند بود ماده اکر بتحلیل زایل نکردد ضمادهای منضج چون انجیر نا پخته و سرکین کوسفند با پیه بط یا پیه
مرغ سرشته نهادن موافق بود آرد باقلی با آب کرنب و آب بیخ سوسن پخته با وی آمیخته با پنبه کهنه بکار داشتن مفید
بود ورم اکر غریب بود از نفت رومی و مقل و میعه و مغز کاو کوهی و مرغ خانکی و پیه کوسفند و بز کوهی و اهلی
و علک البطم و بارزد و عاقرقرحا و مویزج و قردمانا و فلفل و بیخ سوسن و صدف سوخته و انکبین مرهم ساخته نهادن
سود دارد اکر بدارو منفجر نکردد با آلت شکافتن و داروهای پاک کننده بکار داشتن سودمند بود اکر ورم صفراوی بود مرهم
کافوری و آب عنب الثعلب مالیدن موافق بود و اکر سوداوی بود تن از مادهٔ سودا بمطبوخ افتیمون و مانند آن پاک
کردن صواب بود ادویه که آب از کوش بیرون کند ماء العسل نیم کرم در کوش چکانند نافع بود اکر با پیه بط بیامیزند و نیم کرم ادویه که آب از کوش بیرون کند
در کوش چکانند اقوی بود عصارة الرمان آب انار ترش و شیرین در دیک مس سرخ بجوشانند تا ثلث وی بماند دو قطره نیم کرم
در کوش چکانیدن مفید بود و مجرب والله اعلم سرا بنوبه در کوش نهادن و مکیدن سود دارد سرفه و عطسه آب از
کوش بیرون آورد بر ساق شبت یا بادیان پنبه بپیچند و چوب سازند و برافروزند و سر دیکر در کوش کنند چون کرمی
بکوش رسد آوردن و روغن خیری دروی چکانند [illegible] چکانیدن آب از کوش بیرون آورد اکر کیک در کوش راست رود
بیمار خصیه چپ بمالد و اکر در کوش چپ رود خصیه راست در ساعت بیرون آید اکر از آب و درد و آماس تولد کند
پوست خشخاش و اکلیل الملک و بابونه و بنفشه و خطمی و تخم کتان و آرد جو با شیر زن بیامیزند و بر بن کوش ضماد کنند
کاه بود که از ضربه و سقطه کوش را آفت رسد و کوفت یابد صبر و مر و اقاقیا و کندر با سرکه و سفیدهٔ تخم مرغ طلا کنند سود دارد
مغز بان انکبین سرشته مالیدن سودمند بود باب چهارم در [illegible] که مرضهای بینی را سود دارد ادویه
رعاف اخثاء البقر بسوزند و بسایند و با سرکه انکوری سعوط کنند قطع رعاف کند [illegible] رعاف که حدوث وی از نجار ادویه رعاف سعوط طلی
بالای دماغ بود زایل کند ورق الاس برک مورد تر بکوبند و با سرکه بیامیزند [illegible] ضماد کنند قطع رعاف کند سداب
با سرکه ضماد کنند منع رعاف کند اکر بسایند و در بینی دمند قطع رعاف کند کافور وزن دو جو با آب خس سعوط کنند
قطع رعاف کند و اکر کافور بسایند و با آب مورد تر با سرکه انکوری سعوط کنند منع رعاف کند و حبس رفتن افراط
دم کند کهربا قطع رعاف کند و حبس رفتن خون کند از جمیع بدن کمون با سرکه نند بسایند و شموم سازند یا فتیله
سازند و با وی بیالایند و در بینی نهند قطع رعاف کند عظام استخوان ساق کاو و ران وی بسوزند و نرم بسایند
و بخورند در تر فدم نافع بود اکر استخوان پوسیده با سرکه بجوشانند و از آن بر سر ریزند قطع رعاف کند قرابیض

بسوزند [illegible] بینی دمند منع رعاف کند ماء الکزبره [illegible] کاغذ [illegible] رعاف [illegible] شالحما

سرکین حمار که خشک بود سرکه تند بر وی [illegible] منع [illegible]

رعاف کند فسرکین اسپ همین کار کند بعر الجمل سرکین شتر تر بخایند ودر بینی [illegible] رعاف [illegible]

بسایند وقطور سازند منع رعاف کند وبسوزند وبا جاورس بسایند وضماد کنند قطع رعاف کند قرطاس کاغذ [illegible]

قطع رعاف کند قلقطار با آب قلقطار کات درد رعاف نافع بود قلقند با آب بیامیزند ویک قطره در بینی چکانند قطع

رعاف کند براده قرن الثور تراشهٔ شاخ گاو نر با سرکه بسایند وبخورند اگر رعاف از جانب چپ بود براده قرن چپ بسایند

واگر از جانب راست بود از برادهٔ قرن راست واگر از هر دو جانب بود از چپ وراست بسایند وبدهند مفید

ومجرب بود رعاف گاه متقاطر بود وگاه جاری سبب تقاطر بخار گرم بود که بر دماغ بر آید ورگها گرم سازد وسر رگ

بکشاید وسبب جریان یکی غلبهٔ خون وغلیان وی بود در بدن ودیگر از رگهای وی کشادن دویم شدت حدت خون

بود در رگها وشریانهای دماغ وصداع قوی وانفتاح فوهات عروق وشرائین سیم بحران بود در بیماری حادّ چهارم

ضربه وصدمه بود که بجهة وی عرق یا شریان مصدع گردد رعاف که از انصداع وانفتاح شریان بدید آید علاج

وی دشوار بود فرق میان خون شریان وعروق آن بود که خون شریان رقیق وسرخ وگرم بود وبدور بافواید گاه بود که

اندر رعاف بازخداوند ابله وحصبه وذات الجنب وذات الریه در مزاج خون افزای ودرکسی که دماغ وجگر وی گرم بود

خفت وراحت بدید آید ورنگ چشم وروی باعتدال باز آید ومنفعت وی در ذات الجنب زیاده از ذات الریه بود وگاه بود

که از ضعف ولاغری وبرد اطراف وتیرگی روی وزردی تولد کند سبب آن بحران وامتلای عروق بود بازداشتن زیان

دارد اگر از حد تجاوز کند وموجب سقوط گردد تدبیر صواب بلک زدن بود از جانب رعاف وخون اندک بیرون کردن

ورگ بجهة اماله مآته یا رگ کشادن واز داروهای قابض چون اقاقیا وگلنار وگل سرخ وعدس ومازو وآب برگ

آبی ولحیة التیس وعصی الراعی واز داروهای مبرد چون کافور وافیون وتخم کوک وآب برگ بید وشکوفه خرما وبرگ

لسان الحمل وبرگ کوک وباقلی واز داروهای معری چون خاک کندر وگرد آسیا وانزروت واز داروها که بخاصیت

خون باز دارد چون عصارهٔ سرکین خر وآب بدیا درنج وپودینهٔ بری در بینی چکانیدن واز داروهای کاوی چون زاج

وسرکه اجتناب نمودن چه داروی داغ کننده جراحت بسوزد وخشکریشه بر آورد واز افتادن وی بیم معاودت رعاف

بود وشاید که زیاده از بار اول آید چه خشکریشه سرک وسیع تر سازد آب شکوفه خرما واقاقیا از هر یک نیم وقیه

کافور یک حبه در این باب مفید بود آب لحیة التیس وآب کشنیز تر وآب خیار وآب بادروج وآب لسان الحمل

وآب عصی الراعی وطین مختوم با کافور سودمند دارد واگر حاجت بداروی قابض وکاوی بود زنگار با سرکه قطور سازند

نافع بود آب سر بر سر ریختن سودمند بود فتیله بحر تر کنند وزاک بروی مالند وبر بینی نهند مناسب بود قلقطار

واقاقیا وموی خرگوش وخاک کندر وسرکین خر با آب کنند با سرشته فتیله سازند نیکو بود گرد آسیا وغبار کندر وصبر

با سرکه وسفیدهٔ تخم مرغ فتیله سازند نافع بود سفیدهٔ تخم مرغ بر فتیله مالند وبا بورهٔ ندکان بیالایند ودر بینی نهند

سود دارد کاغذ سوخته وزاک وغبار کندر با آب بادروج فتیله سازند سودمند بود سود دارد اگر گرد آسیا وغبار

کندر وکاغذ سوخته وسفال سفید نو وزاک نفوخ سازند ویکساعت نفس نگاه دارند خون باز دارد طلاها

که در این باب سودمند بود آب برگ بید وبرگ امرود وبرگ مورد تر وعصی الراعی واطراف زند با گلاب بیامیزند

وحوله خرقه کتان بدان تر کنند وبر پیشانی وسر نهند نسخهٔ دیگر آرد جو وخطمی وگلارمنی واقاقیا وعصاره

لحیة التیس وگلنار وصندل با اندک کافور وافیون سرشته مالند که بر سنگ آسیا کم کرده ریختن وسر نگاه داشتن

داشتن سود دارد رعاف اگر متقاطر بود فقاع زدن وخون اندک بیرون کردن مفید بود واگر جاری بود بیرون

کردن خون بسیار نیکو بود که رعاف قوی بود طبیب باید که پیش از سقوط قوت آن مقدار خون بیرون کند که بیاد

بغشی رسد تا خون در حال منقطع گردد در این باب تاخیر جایز ندارد بعد از فصد زدن اگر حاجت بود ورعاف از جانب

راست محجمه بر جگر بنهد واگر از جانب چپ بود بر سپرز واگر از هر دو جانب بود بر چپ وراست بر سر حجامت کردن

و طراف وخسیه وکوش و بینان بستن و نشستن [illegible] و آب برو [illegible] کوش مفید بود سبب اکر بعلت
وحدت و تلیان دم بو [illegible] تدبیر [illegible] علاج تخلیط دم بود و تسکین حرارت با شراب عناب وشراب خشخاش [illegible]
وعد [illegible] آب [illegible] زرده تخم مرغ نیم برشت و پنیر [illegible] مغز سر مرغ خانکی خاصه در رعاف که سبب
وی ضربه بود وصدمه بود بیمار باید که ملاحظه نماید تا خونی که بکام وی فرود آید متوجه معده نکردد چه اکر بمعده
فرود آید با در وی تولد کند وضعیف کردد و غشی پدید آید اکر غافل شود وخون بمعده فرود آید تدبیر قی کند و اکر از وی
بکذرند تدبیر حقنه تا از وی بیرون آید و در وی نماند و متعفن نکردد کاه بود که در بیماری دماغ تدبیر باید که خون از بینی
بیاید وبدان سبب بیمار شفا یابد بنا بر این طبیبان پیشین از بهر این کار تدارو ها ترتیب داده اند وتجربه نموده اند داروئی
که در این باب صواب بود کندش و مویزج وفرفیون کوفته وبا زهره کاو سرشته شیاف سازند و در وقت حاجت بکار
دارند ادویه که از وی رعاف تولد کند طیان از بوئیدن آن رعاف قوی پدید آید وروغن وی در خداوند مزاج ادویه که از وی رعاف تولد کند
کرم همین کار کند ابن الشواء صمغ عربی بود وطبیعت وی بغایت کرم بود بوئیدن وی عطسه ورعاف آورد چنانکه بیم هلاک واستشمام بوی خوش و ناخوش
بود حس بوی کاه بود که ضعیف کردد وکاه بود که باطل شود وکاه بود که از نهاد طبیعی بیرون رود این دو کونه بود یکی آنکه
بوی خوش با ناخوش آید واز بوی ناخوش محظوظ کردد دوم آنکه پیوسته ادراک بوی ناخوش کند بی آنکه از بیرون بدو رسد
سبب این آفات یکی سوء مزاج ساده یا با ماده بود که در جزء مقدم دماغ یا در دو فروزنی که ویرا بتازی حلمتی الثدی
کویند کرد آید کاه بود که سبب سوء مزاج کرم وسرد ورد آنها بود که در بینی چکانند یا در هوائی که از اعتدال بیرون بود
مقام سازند دویم ضربه وصدمه بود که باستخوان بینی رسد وعظم مصفات که منفذ بوی است بشکند و در هم نشاند
سیم سده بود که در مصفات یا غشائی که درون بود تولد کند سبب وی ماده غلیظه بود یا باد غلیظ یا ورم یا درون
منفذ یا کوشت فزونی واین کوشت مانند جانوری بود که وی را بتازی اربع واربعین کویند یا رطوبت غلیظه بود که از
دماغ به بینی فرود آید و در مجری بماند این را زکام کویند اکر دم زدن از راه بینی دشوار بود وآواز کرفته باشد نشان سده
بود اکر منفذ بینی کشاده وپاک بود و سوء مزاج در دماغ نباشد واز بینی رطوبت معتاد نیاید و بیمار بوی اشیا
درنیابد سده در مصفات بود اکر رطوبت بطریق عادت بود وحس بوی ضعیف یا باطل کردد از نهاد طبیعی
بیرون بود آفت در دماغ بود سوء مزاج کرم اکر ساده وکرم بود بنفشه وبابونه وکل سرخ وبرک نیلوفر وبید بجوشانند
وسر بخار وی دارند واز آن نطول سازند سنک کرم کنند وسرکه بروی ریزند واستنشاق بخار وی کنند واکر سرد
بود نطولها از بابونه واکلیل الملک وصعتر وشیح ومرزنکوش وسیسنبر سازند سداب وپودینه وصعتر با سرکه بجوشانند
وبینی بر بخار وی دارند واکر با ماده بود تدبیر استفراغ ماده بیماری کنند نطولها وبخارها مناسب وغرغره وعطوسات
بکار دارند سبب اکر سده بود داروهای مفتح چون خربق سیاه وبوره وشونیز با زهره کاو قطور سازند ادویه
که مفتح سده منخر بود عصاره الثمام سعوط کنند سده که در بینی بود بکشاید وعصاره مرزنجوش همین کار کند قرنفل ادویه که مفتح سده منخر بود منقول
پوست وی کمتر از ثمام بود ومرزنجوش بوئیدن وخوردن وبا عصاره وی سعوط کردن در این باب سودمند بود
ما قرقرحا مفتح قوی بود خل در تفتیح سده مصفات بغایت مفید بود بول الجمل کمیز شتران مفتح قوی بود شونیز
یک شب ویکروز در سرکه بجوشانند بعد از آن نرم بسایند وبا روغن کل سعوط سازند سده مصفات بکشاید کندش
بوئیدن وسعوط کردن محلل ریاح بود ومفتح سده مصفات بود بول شتر اعرابی در آفتاب خشک ساخته در وقت
حاجت با آب مرزنجوش یا آب چغندر در بینی بچکانند سود دارد زنجبیل سرخ وپودینه بری نرم بسایند وبا بول شتر
اعرابی تر سازند ودر آفتاب خشک سازند اکر قوی تر خواهند بیفزایند وخشک سازند وبا بول شتر ترکرده مقدار
یکدرم بر آتش ریزند وقمع بر سر وی بنهند ونایژه قمع در بینی کنند تا دود وی بمنفذ در آید سده بکشاید داروئی
که در این باب مفید بود زهره کلنک وشونیز وشحم حنظل وخربق سفید کوفته مانند عدس شیاف سازند وبا روغن
مرزنکوش بسایند ودر بینی چکانند کندش سوده دمیدن ومرزنکوش وسیسنبر پیوسته بوئیدن ومیعه جنطه
بر آتش ریختن وبینی بخار وی داشتن سود دارد شونیز با سرکه تر کنند وسه روز بکذارند پس بریان کنند وبکوبند

ا سودی

و بوئیدن درین [illegible] بغایت [illegible] نفوخ [illegible]
ریحان و خنوی گرم آشامیدن نافع بود سبب [illegible] اگر با دخلیط [illegible]
قطور ساختن سود دارد بخار صعتر و سداب و پودینه که با سرکه پخته باشند [illegible] و اگر بواسیر [illegible]
بود تدبیر وی در باب سیم بیاید و اگر زکام بود علاج در باب وی مذکور بود کسی که بوی خوش یابد و تا بوی ناخوش نیابد
جندبیدستر سوده ببوید و کسی که بوی خوش یابد و بوی ناخوش نیابد مشک سوده اگر مریض در بیماری حاد بوی
مشک و روغن گاو در یابد و از خارج بدو نرسد نشان قرب موت بود وقت قطور بیماری آید که دهان پر آب کند
و بقفا باز افتد و سر منخی سازد و خرقه با آب گرم تر کرده بر سر نهد پس دارو بکار دارد تا کار وی تمام بدید آید ادویه

ادویه که در دفع بوی بینی مفید بود

که در دفع بوی بد بینی مفید بود مرمکی در آب نعنا حل کند و در بینی چکانند بوی بد زایل کند عصاره حب الرمان آب دانهٔ انار
شیرین در دیگ نحاس بجوشانند تا یک بخش برود و از وی قطور بسازند نافع بود سعد بسایند و چند روز در بینی
دمند سودمند بود سبب این بیماری یکی عفونت بخار بود که از معده و سینه و شش بقوی دماغ بر آید و بوی دهان
و بینی ناخوش کند دویم مادهٔ حاد که بمنفذ در آید و گوشت درون مجری ریش سازد و دیر بماند و عفونت پذیرد
و هوا که از بیرون بدو رسد متکیف بکیفیت وی گردد و بیمار پیوسته انتعاک بوی بد کند سیم مادهٔ فاسده
بود که در عظم مشاش که وی را مصفات گویند گرد آید و در آنجا متعفن گردد و هوای بیرون با عفونت وی بیامیزد
و با آلت قوی شامه رسد چهارم تباهی مصفات که بجهت فرود مادهٔ بد عفونت پذیرفته باشد و تدبیر این دشوار بود
پنجم بواسیر بینی بود که دیر مانده باشد و کهنه و عفن شده علاج تنقیهٔ معده و سینه و دماغ بود پس عطسه آوردن و غرغره
و منفذ پاک کردن طبیب باید که نخست بینی بیمار با شراب ریحانی بشوید و از مادهٔ عفن پاک سازد پس از سعد
و سنبل و گل نسرین و قصب الذریره و حماما و قرنفل و برگ مورد و برگ گل سرخ و عفص و اقاقیا و مازو و سک و کافور
و مشک قطور و نفوخ و فتیله سازند نفوخی که درین باب سودمند بود قصب الذریره و گل نسرین از هر یک
یک درم سعد و سنبل از هر یک چهار درم برگ مورد چهار درم فتیله که درین باب مفید بود مر و اقاقیا و حماما
نرم کوفته و با انگبین سرشته و فتیله بدان آلوده بکار دارند نسخهٔ دیگر برگ مورد و قصب الذریره و گل نسرین
و قرنفل از هر یک یک درم مر و مازو از هر یک نیم درم مشک و کافور از هر یک چهار کبه اقلیمیا و ملح اندرانی
از هر یک چهار قیراط بکوبند و فتیله با انگبین فرو برند و بدان دوا بیالایند و در بینی نهند بهترین علاج درین باب
تقطیر بول خر بود و عصارهٔ پودینه و قرص اندروخوردن با شراب انگوری چکانیدن سودمند بود دار شیشعان
با شراب پخته چند روز پیوسته قطور ساختن مفید بود خربق سفید و عود بلسان کوفته و بیخته و صدف سوخته
دمیدن سودمند بود اگر مادهٔ عفونت در مصفات بود با سکنجبین و خردل کوفته غرغره کردن سود دارد غرغره
که از عقب غرغرهٔ مذکور بود مناسب بود سعد و سنبل و قرنفل و مشک با شراب ریحانی بجوشانند و بکار دارند

ادویه که در قرحهٔ بینی و بواسیر مفید بود

اگر ماده در دماغ بود بر میان سر داغ نهادن نافع بود ادویه که در قرحهٔ بینی و بواسیر وی نافع بود زرنیخ
سرخ در قرحهٔ انف موافق بود عصارة الرمان آب دانهٔ انار شیرین در دیگ نحاس احمر بجوشانند چنانکه یاد کرده شد
با عسل بیامیزند و قطور سازند در قروح بینی مفید بود حب الرمان دانهٔ انار ترش با شراب بجوشانند و بسایند تا مانند
مرهم شود و از بیرون ضماد کنند و از درون طلا نافع بود در سلع و قروح و عفنه و رایحهٔ متعفنه صبر بسایند
و با عسل بیامیزند و فتیله با وی بیالایند و در بینی کنند جهت قروح وی بغایت سودمند بود عصارة السلق سعوط
کنند نافع بود در قروح انف جوز السرو که تازه بود بکوبند و با شیر بیامیزند صلابت را لینت دهد و گوشت زاید
که در بینی تولد کرده باشد زایل کند قیفال و رگ بینی زدن و بر قفا حجامت کردن سود دارد اگر بدن و دماغ سخت
ممتلی بود بعد از فصد و حجامت استفراغ بحب قوقایا و حب ایارج و حب صبر سودمند بود قرحه اگر با خشکریشه
بود موم روغن که از موم سفید و مغز ساق گاو و روغن بنفشه و روغن گل بود سود دارد اگر روغن گل از زیت
انفاق سازند اولی بود اگر ریش خشک بود کتیرا کوفته و بیخته با لعاب بزرقطونا و لعاب خطمی آمیخته و روغن بنفشه

[illegible] بپزند [illegible] سازند نافع بود صفت [illegible] [illegible] در اینجا بکار آید دوغهای ترمیته بهلو بیه مرغ و مغز ساق کاو و موم
[illegible] [illegible] سفید [illegible] [illegible] طلائی کنند [illegible] سفید بوهدنا زو با پوست هلیله زرد با روغن
گل [illegible] سوده بمالند طلائی که در بینی بکار آید موم سفید و مرداسنگ با روغن مورد و روغن گاو و شکر
و گلاب سرشته بکار دارند نسخه دیگر سرب سوخته با روغن مورد و شراب کهنه بسایند و بقوام آورند و در ظرف
مس نگاه دارند و در وقت حاجت بمالند و اگر شیرسه بود اسفیداج و مرداسنگ بین طلا بیفزایند اگر شیرسه کهنه
گردد از این دارو بکار دارند مرداسنگ و شبیانی از هر یک چهار درم سداب تر دو درم با روغن گل بسایند و طلا کنند
داروئی که ریش بینی پاک کند آب انار ترش در دیگ مس بجوشانند تا بنصف باز آید و فتیله بدان بیالایند و در بینی
نهند نسخه دیگر زاگ سیاه و قلقطار و مر از هر یک هفت درم قلقدیس شش درم شب یمانی و زراوند گرد و مازو
و توبال مس از هر یک چهار درم کندر یکدرم کوفته و بیخته با ده استار سرکه بقوام آورند و فتیله بدان آلوده بکار
دارند داروئی که ریش پاک کند و خون بینی باز دارد شب یمانی و عروق زرد از هر یک چهار درم زراوند و اقلیمیای فضه
و زاگ سیاه و قلقطار و قلقدیس از هر یک دو درم مازو یکدرم روی سوخته و بوره ارمنی از هر یک یکدرم و نیم
گلنار و کلنار و سرب سوخته و کندر از هر یک سه درم کوفته و بیخته با سرکه بسایند تا بقوام انگبین آید و فتیله
بدو فرو برد و در بینی نهد منفذ باب چغندر شستن و فتیله بدان تر کردن و در بینی نهادن با داروهای دیگر سود
دارد قرص اندروخوردن گاه با شراب و گاه با سرکه چکانیدن نافع بود باسور بینی دو گونه بود یکی گوشت نرم سفید
و با وی درد و رطوبت نباشد دویم گوشت سرخ تیره و با درد بود و از وی زرد آب بدبوی بپالاید گاه بود که در بینی
گوشت فزونی صلب پدید آید و رنگ وی تیره بود و کام ورم کند و آن سرطان بود فرق میان ناسور و سرطان آن بود
که باسور نرم بود و بیشتر از پس سرسام و نزله فرهنه تولد کند گاه بود که دراز گردد و از بینی بیرون آید و گاه بود که
بکام فرود آید و سرطان سخت و تیره بود و از وی رطوبت نپالاید و بجهت صلابت و تمدد با درد بود و اعراض سوداوی
بر آن گواهی دهد بریدن و تراشیدن مفید بود و داروهای پاک کننده بکار داشتن داروئی که در این باب سودمند
بود انار ترش با پوست بکوبند و اندک بجوشانند و یکروز در طاس مس بگذارند و روز دیگر ثقل از وی جدا سازند و نرم
بکوبند و بسایند و شیاف سازند و بآب وی تر کنند و در بینی نهند اگر قوی‌تر خواهند در وقت پختن اندک نشادر
با وی بیامیزند اگر انار تازه نباشد پوست انار کوفته با آب انار دانه بجوشانند نسخه دیگر مرصافی و اشنان بسایند
و فتیله کتان بسرکه انگوری فرو برند و بدارو بیالایند و در منفذ نهند نسخه دیگر جوز السرو دو جزو و نیم با دو جزو
انجیر بکوبند و فتیله سازند و بکار دارند داروی دیگر پودینه بری بکوبند و از حریر گذرانند و فتیله بآب پودینه
کوفته با سرکه یا شراب تر کنند و با پودینه کوفته بیالایند و در بینی نهند نسخه قوی شب یمانی و مس سوخته و بیخ سوسن
سفید و قلقند و قلقطار و زاگ سیاه و نطرون و توبال مس نرم بکوبند و در بینی دمند اگر فتیله با شراب انگوری
با سرکه یا آب پودینه یا آب انار که با پوست کوفته باشند تر کنند و در منفذ نهند مناسب بود داروی قوی‌تر
قلقدیس و قلقطار و زاگ سیاه و زنگار و شب یمانی کوفته و بیخته و با سود برید ماتند داروهای دیگر بکار دارند
طریق بریدن آن که آلت این کار در بینی کنند و بگردانند تا گوشت فزونی بریده شود پس با سرکه و گلاب بشویند و خرقه
پاره پر مرغ بپیچند و بآب انار ترش و غیر آن تر کنند و بداروئی که یاد کرده شد بیالایند و در مجری نهند تا منفذ
نروید و مسدود نگردد و اگر ناسور در درون بود و آلت بدو نرسد از موی اسپ منشار سازند و بدان گوشت
فزونی بردارند طریق وی آن بود که بر موی گره بسیار زنند تا گره بجای دندانه اره بود پس موی از سر سوزن سرب
بگذرانند و سوزن را خم دهند و از منفذ بینی که بکام آمده بیرون آورند و سر موی بگیرند و بسان اره بکشند
تا گوشت بریده بیرون آید بعد از آن با سرکه و گلاب بشویند و دارو بدمند باید که دستکاری و استعمال داروی قوی
بعد از تنقیه بدن بود شیاف انار ترش که یاد کرده شد در اینجا مفید بود اگر شیاف مذکور از انار ترش و شیرین و خام
سازند اقوی بود اگر گوشت سخت بود انار ترش زیاده کنند و اگر با رطوبت بود انار خام اکم اندک زنگار و نشادر

وقلقطار

وقلقطار [illegible] بود بیمار [illegible] ملازمت نماید [illegible] کند و آب آنرا که یاد کرده شد بکار دارد **داروئی**
که درین باب صواب بود شب یمانی و [illegible] زهر [illegible] قلقطار [illegible]
[illegible] کند بیش [illegible] باید [illegible] در [illegible] نماید [illegible] سبب بیماری [illegible]
و از موم و روغن گل و انگبین موم روغن سازند و بمالند پس [illegible] بکار دارد خرنوب تازه بکوبد و پشم بدان تر کند
و در منفذ نهد گوشت فرونی خشک سازند و بیندازند چون سرو و زاک سبز نرم بسایند و با مداد و شبها نگاه در منفذ
دمد همین کار کند گاه بود که بجهت ضربه و صدمه بینی کوفته شود علاج پیچیدن پنبه بود بر انبوبه و در منفذ نهادن
و هر شبا عنبر بیرون آوردن و بینی برفق راست کردن و باز انبوبه نهادن و انبیرون صبر و ماش و مرو زعفران و سک
و رامک و گل ارمنی و لادن و خطمی با آب گشنیز مالیدن گاه بود که بجهت مقدمهٔ رعاف و ابله و حصبه و نزله و زکام
و توجه بخار گرم بدماغ در بینی حکاک پدید آید علاج قیفال زدن بود و داروها که در باب رعاف یاد کرده شد بکار داشتن
و علاج ابله و حصبه فرمودن و بعلاج زکام و منع مادهٔ موی مشغول بودن و مادهٔ بخار از بدن بیرون کردن و دماغ بوی
خوش چون صندل و کافور و سرکه و گلاب و روغن گل قوت دادن و بخار بسفوف گشنیز و اطریفل کشنیزی باز داشتن و غذاها
معتدل تناول نمودن **باب پنجم** در ادویهٔ مرضهای دهان و آنچه متعلق بود بوی **ادویهٔ** که اندر زبان و استرخای
آن **عاقرقرحا** بسرکه بجوشانند و بآب وی مضمضه کنند استرخای زبان سودمند بود **کندر** شرب نقیع وی دشوار
حرکت زبان را مفید بود **حجر المسا** بلور با سرکه و نمک و زعفران و مصطکی و نشادر بسایند و با عسل بیامیزند و بر زبان
مالند گرانی زایل کند و سخن گفتن یاری دهد **قطران** با خمیر بیامیزند و نان سازند و بخورند استرخای زبان را مفید بود
**یکرنب** خوردن مخفف زبان بود و ثقل وی زایل کند **شراب** که انگور خیری سازند هر روز دو وقیه بر ناهار بخورند کودک
دهند که زبان وی از بلغم زجاجی گران شده باشد در حرکت آید و بر تکلم قادر گردد **سعتر** با خردل بجوشانند غرغره
و مضمضه کنند بغایت مفید بود مادهٔ این بیماری رطوبت بود که بر عضو مستولی شده باشد اگر رقیق و با خون آمیخته
بود آب دهان بجهت رقت ماده جاری بود و رنگ زبان بسبب عدم غلبهٔ رطوبت بر خون بحال خود و اگر غلیظ بود
آب دهان کم بود و زبان بجهت غلظ رطوبت و غلبهٔ وی بر خون بسیار سنگین و سفید بود گاه بود که در الثغ بیماری
کم تولد کند و بسبب حرارت رطوبت بگدازند و تحلیل زایل گردد و در زبان خفت و در بیماری فصاحت پدید آید
بدین سبب کودک الثغ چون بحد بلوغ رسد فصیح گردد سبب اگر خاصیت زبان بود علاج غرغره و مضمضه بود و اگر
بمشارکت دماغ بود استفراغ با ایارج فیقرا کردن پس غرغره فرمودن رطوبت اگر رقیق بود غرغره از محلل و قابض چون
دار شیشعان و گل سرخ و فقاع اذخر و طباشیر ساختن چه منفعت داروی قابض در اینجا زیاده از محلل بود و اگر غلیظ
بود استفراغ با ایارج فیقرا و شحم حنظل و ملح نفطی فرمودن پس ایارجهای بزرگ چون ایارج روفس و ایارج جالینوس
و مانند آن دادن پس غرغره از صعتر و حاشا و خردل و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر و کندش و مانند آن بکار داشتن گاه دارو
کوفته بر زبان مالیدن و گاه با انگبین آمیخته غرغره کردن و گاه ناکوفته جوشانیدن و آب وی با سرکه عنصل با انگبین بکار
بردن اگر استرخا از تکلم باز دارد فرمودن و کندش نرم کوفتن و پیوسته بر زبان مالیدن اگر از این ادویه بر لب کودن
ضماد کنند بغایت مفید بود از داروها که یاد کرده شد اگر حب سازند و با داروی که دیر گدازند چون عنبر و لادن
بیامیزند و پیوسته زیر زبان نگاه دارند و آب دهان بیندازند سودمند بود **حبی** که درین باب مفید بود علک
الانباط دو درم حلتیت یک درم با هم سرشته بکار دارند **معجونی** که حکمای هند بجهت این علت ترتیب داده اند
زنجبیل دو مثقال قرنفل دو مثقال ملح نفطی دو دار فلفل صد عدد فلفل دویست عدد شکر هشت استار
کوفته و با انگبین سرشته چهار درم از وی تناول نمایند سلشا و متریدیطوس و حمرثا و سجرنیا خوردن و بر زبان
مالیدن سود دارد **غرغرهٔ** که درین باب صواب بود فلفل و نشادر و عاقرقرحا و خردل و بورق و زنجبیل و مویزج
و صعتر و شونیز و عرق زنکوش و ملح نفطی نرم کوفته و با آب گرم یا انگبین آمیخته بکار دارند اگر کودک دیر در تکلم آید
با وی سخن گفتن و از وی جواب آن پرسیدن و سخنهای مختصر تعلیم دادن و زبان وی با نمک و انگبین مالیدن

ماندن شود [illegible] ثقالت زبان گاه بود که از ضعف عصب بود نشان وی آن بود که بیمار در حرکت [illegible] کشند [illegible] زبان [illegible] و بعضی حروف چون سین و دال و مانند آن نتواند گفتن [illegible] تا شد [illegible] قوت بود [illegible] ضعف [illegible] بود داروها و غذاهای مقوی [illegible]

ورم زبان و بزرگ شدن آن زاج سبز بسوزند و کرم زیر زبان کیرند ضفدع را مفید بود اگر در ابتدا یخ در دهن هم نگاه دارند سودمند بود داروهای محلل چون نمک و سرکه و نشادر و زنگار بر وی نهند نافع بود صعتر فارسی و پوست انار ادویهٔ ورم زبان و بزرگ شدن آن ۶۶ه

و نمک کوفته و بیخته بر موضع نهند فایده مند بود ناک سوخته و سودنجان با سفیده تخم مرغ سرشته بر وی مالند سودمند بود نمک و فلفل بسایند و بر ضفدع ریزند و بمالند زایل کند صعتر و نمک اندرانی و دماد کرم بر وی مالند

شفا دهد عصارة الهندبا آب کاسنی و آب خس و دوغ ترش و کلاب در این باب نافع بود اگر زبان بشقاقلوی نانه بمالند

نیکو بود اگر ورم زایل نکردد تا نضج بیابد عسل با شیر یا مطبوخ انجیر یا حلبه یا مویز یا زیان بیامیزند و بدان ورم را نضج دهند

گاهی که ورم حرارت کند ادویهٔ قابضه چون طبیخ سماق و مورد و عدس و ماننده آن بکار دارند اگر ورم بلغمی بود یا صفراوی

یا دموی بود بیخ رازیانه بسوزند و بر وی نهند و اگر صلب بود حلبه و انجیر در آب یا در شیر زن یا در شیر بجوشانند

و در دهان نگاه دارند خرما و زنبق در نبید شیرین بجوشانند و در دهان کیرند در نضج ورم و تحلیل آن نافع بود حماض الاترج

بر زبان مالند در خروج لسان و انتفاخ وی سودمند بود اگر لعاب از دهان سیلان نکند زبان را بریواس و انار ترش و تمر هندی

بمالند بحال خویش باز آید و اگر با نمک بمالند اقوی بود ورم اگر دموی بود زبان را در رنگ سرخ و کرم و با ضربان بود قیفال و رگ زیر

زبان زدن و استفراغ کردن بمطبوخ هلیله سود دارد و اگر صفراوی بود رنگ زبان مایل بزردی بود و حدت و لحس بسیار

و عظم اندک در ابتدا آب کشنیز تر و آب کوک که وی را بتازی خس گویند و آب عنب الثعلب و کلاب در دهان داشتن

و گل سرخ و عصی الراعی و پوست انار با کلاب جوشانیدن و بدان مضمضه کردن و استفراغ بمطبوخ هلیله زرد و تمر هندی

فرمودن مفید بود اگر بتدبیر مذکور ورم باز نگردد عدس پوست کنده و گل سرخ و بیخ سوسن و پوست انار و کشک جو پختن

و بدان غرغره کردن و در دهان داشتن پس از چند روز بداروهای منضج و محلل چون انگبین با شیر تازه مضمضه کردن

نافع بود آبی که در وی سوسن یا حلبه جوشانیده باشند و روغن زیت که در وی تخم با دیان پخته باشند در آخر ورم

کرم و آغاز ورم سرد سود دارد در این وقت غذای منضج چون کرنب و سرمق با روغن شیر بخت تازه تناول نمودن مناسب بود

گاهی که ورم سر کند در یم بالاید مضمضه با ماء العسل موافق نبود و سماق و برلسنیون با شراب انگوری قابض

جوشانیدن و بدان مضمضه فرمودن سودمند بود انچه در باب قلاع یاد کرده آید در این باب صواب بود و اگر بلغمی بود زبان

سفید و سرد و بزرگ و نرم بود و در وی اندک استفراغ بحب ایارج و حب قوقایا و غرغره و مضمضه با آب طبیخ مویز و حلبه

و انجیر و بیخ سوسن سود دارد اگر تخم کرفس و بیخ بادیان و تخم وی و بیخ اذخر بدین ادویه بیامیزند تحلیل کند ماء الاصول با روغن

بادام تلخ یا روغن بید انجیر نافع بود شوربای کنجشک و نخود آب با صعتر و زیره و کرویا و دارچینی و کنجشک بریان و قلیه

خشک با ابکامه و انکبین با روغن زیت یا روغن جوز مناسب بود و اگر سوداوی بود زبان کبود و صلب بود استفراغ

بمطبوخ افیتمون و ایارجات بزرگ نافع بود پیوسته داروهای خنک چون آب کشنیز و آب کوک در دهان داشتن

مناسب بود جالینوس گوید پیری را زبان ورم کرد و رگ زدن عادت نداشت وی را حب قوقایا دادم خواست که دارو ے

سرد در دهان کیرد طبیبی که آنجا بود با من مخالفت کرد بیمار شب در خواب دید که آب کوک در دهان نگاه دارد چنان کرد

شفا یافت دالی و غذا که مولد سودا بود چون بادنجان و عدس و کرنب و قدید و ماهی شور زیان دارد ورم اگر

سرطانی بود و بزرگ چنانکه منع انضمام دهان کند تدبیر آن بکن بود گاه بود که در زبان بجهت خوردن افیون و سماروغ

که وی را بتازی فطر گویند ورم پدید آید تدبیر آن در باب سموم یاد کرده آید گاه بود که بجهة رطوبت غلیظه در زیر زبان

غدهٔ سخت پدید آید و رنگ وی با رنگ زبان آمیخته باشد و رکهای وی سبز بود بدین سبب وی را بتازی ضفدع گویند

و در بعضی بلاد خراسان غوک و در بعضی وزغ داروهای محلل چون نمک و نشادر با سرکه و زنکار و زاک بر وی

نهادن سود دارد اگر بدین زایل نکردد داروی تیز که در قلاع یاد کرده آید بکار داشتن و رگ زیر زبان زدن

نافع

ادویه که در تشنج زبان و خشونت مفید بود

نافع بود بیمار اگر کوکن بود صعتر و پوست انار و نمک کوفته بر موضع مالیدن و بر زبان مالیدن سودمند بود سوخته
وزاج سوخته با سفیده تخم مرغ طلا کردن مفید بود **ادویه** که در تشنج زبان و [illegible] آن بکار آید **بابونج** و مرزنجوش
و شبت و [illegible] و مجموع بجوشانند و بر کردن کاه کنند یا [illegible] زبان را بوها غرغره [illegible] در دهان [illegible]
[illegible] تشنج در حمیات بود کردن را بروغن بنفشه یا بروغن نیلوفر و مانند آن نیم کرم بمالند نافع بود **سماق**
که خشک بود بجوشانند تا مهرا شود و با عسل بیامیزند و در دهان نگاه دارند خشونت زبان را سودمند بود
**شحم الدجاج** در خشونت زبان نافع بود **بنفسج** زبان را بورق وی بمالند خشونت زایل کردد **کتیرا** در دهان نگاه دارند
خشونت زبان و حنجره را مفید بود **لعاب بزرقطونا** در دهان نگاه دارند خشونت زبان ببرد تشنج گاه بود که بجهت رطوبت
غلیظه بود که در عضله محرکه زبان در آید و ممتلی سازد و طول عضله زبان بیفزاید و عرض وی نقصان پذیرد و گاه بود
که بسبب بیماریهای حاده و تبهای محرقه بود که حرارت رطوبت اصلی بتحلیل فانی سازد و عضله مانند گوشت بریان
شود و یبوست بروی مستولی کردد و تشنج اگر در عضله بود زبان مایل بجهت عضله دیگر بود و اگر در عضلهای یمین و یسار
بود زبان بسوی این دو جهت حرکت نتواند کرد و اگر در عضلها بود که خروج زبان بدان بود کوتاه کردد و بیرون نیاید
و اگر در عضلها بود که حرکت زبان کرد دهان بود زبان از حرکت مذکوره عاجز آید و اگر در عضلها بود که بازکشیدن
و درو تو شدن بدان بود زبان راست بماند سبب اگر رطوبت بود استفراغ با ایارج فیقرا و شحم حنظل مناسب بود و از
داروهای محلل چون بابونه و اکلیل الملک و شبت و حلبه و مرزنگوش خشک بر پس کردن ضماد کردن و غرغره با آب
طبیخ حلبه و انجیر و روغن بابونه و روغن شبت و روغن مرزنگوش فرمودن و از روغنهائی که یاد کرده شد با روغن
جوز یا حبة الخضرا یا از روغن بادام تلخ یا از روغن سداب یا از حلبه و تخم بادیان و انکبین حلوا ساختن و تناول نمودن
و بر مهرهای کردن ضماد کردن و اگر یبوست بود ضماد از بنفشه و خطمی و موم سفید با روغن بنفشه نافع بود غرغره و مضمضه
با شیر خر و شیر بز و شیر زن و روغن بنفشه و نیلوفر و مغز کدو و بادام شیرین و آب عنب الثعلب و عصا الراعی و کشنیز تر
سودمند بود از آبهای گذشته بر سر و کردن نطول کردن و از روغنهای بسیار مالیدن مفید بود اگر آب داروها شد
آب نیم کرم در دهان داشتن و بدان غرغره و مضمضه کردن و بر سر و کردن ریختن نیکو بود آبها و روغنها که بدان غرغره
و مضمضه کند و در دهان نگاه دارند باید که نیم کرم بود گاه بود که خشونت زبان بجهت رطوبت غلیظه بود که از دماغ
فرود آید و از حرارت بیماری لزوجت و یبوست پذیرد و گاه بود که بسبب بخار معده بود که بجانب دماغ بر آید و در سطح
زبان بماند و حرارت وی را خشک سازد گاهی که بیمار از خشونت زبان شکایت کند طبیب باید که تامل کند تا بر حقیقت
حال واقف گردد و اگر از جانب دماغ بود تدبیر دماغ کند و اگر از معده بود بعلاج وی مشغول گردد با خشونت زبان اگر
حمرت بود نشان ورم دموی بود در دماغ یا در معده یا جگر سیاهی زبان در بیماریهای حاد نشان حرارت غریزی و قرب
موت بود سفیدی نشان برودت معده و جگر بود دلیل ماده بلغمی در سر و گاه نشان یرقان بود گاه بود که بجهت ورم
احشا و حرارت فم معده و دماغ و حمی محرقه و ادویه حریفه و اغذیه مالحه حرقت در زبان تولد کند و گاه بود که بسبب چیزها
تلخ و بغایت شیرین بود بیماری که از ورم درون بود با سلیقون بن و آب عنب الثعلب با شکر و کاسنی با اندک خیار چنبر و کشکاب
با روغن بادام دادن مفید بود و اگر از حرارت معده و دماغ و خوردنیهای تلخ و شور و تیز و شیرین بود لعاب بزرقطونا
و کشکاب با روغن گل و روغن بنفشه مناسب بود مضمضه با آب لسان الحمل و عنب الثعلب و روغن بنفشه و گل سود دارد
سپستان و دانه آلوی سیاه و خرمای هندی در دهان داشتن موافق بود **حب** که در این باب مفید بود مغز تخم خربزه
و خیار و کدوی شیرین و خیار بادرنگ و نشاسته و کتیرا و تخم بجیبی کوفته و حب ساخته در دهان نگاه دارند و اگر از تبهای

تشقق زبان

حار بود با علاج تب تدبیر مذکور سودمند بود گاه بود که از خوردن چیزهای تلخ و تیز و ترش تشقق در زبان پدید آید زرده
تخم مرغ نیم برشت و پاچه گوسفند و انچه در باب حرقت زبان یاد کرده شد در این باب سود دارد و غذاهای شور و تیز
و ترش زیان دارد با درنگ ببرند و بر هم مالند و کفی که از وی پدید آید بر زبان مالند مفید بود گاه بود که بجهت ورم و بثره
و قرحه و روئیدن جراحت و کوتاه شدن رباط و عصب و استرخای عضلهای زبان و تشنج آن و ریختن ماده بر عضله

[illegible] بیوست [illegible] رطوبت اصلیه و آفت [illegible] حتی کفتن
[illegible] آنقدر که زبان سستر [illegible]
[illegible] غرغره [illegible] مضمضه [illegible] دهان داشتن [illegible]
عضله بود [illegible] بتکلم بنفس [illegible] آید [illegible]
رباط اکر بیم آن بود که خون بسیار آید اولی حزم بوصطریق وی آن بود که رباط با بریشم ببندند و بکذارند تا بریده شود
باید که تامل کند تا رک بر رباط بسته نکردد کاه بود که بجهت فساد رطوبت تغیر در مزه دهان پدید آید سبب اکر خاصه — تغیر مزه دهان
زبان بود غرغره و مضمضه کافی بود و اکر بمشارکت عضوی بود تدبیر عضوی بود مشارکت سود دارد اکر باکرمی
مزاج ماده کرم و رقیق و خاصه زبان بود غرغره و مضمضه کردن با آب کشنیز تر و شراب توت و سرکه و کلاب نافع بود
و اکر غلیظ بود سرکه عنصل مفید بود و اکر سخت غلیظ بود غرغره که در باب استرخای زبان یاد کرده شد بکار آید
اشترغاز و خردل و سرکه و پیاز و سیر و پیاز خام سودمند بود و اکر بمشارکت معده و دماغ بود و مزاج کرم و ماده رقیق
استفراغ بحب بنفشه مناسب بود و از پس آن اطریفل کوچک بکار داشتن و اکر غلیظ بود با یارج فیقرا و حب قوقایا و اکر
مزاج سرد و ماده سخت غلیظ بود با یارج فیقرا و یارج روفس و یارج جالینوس صفت حب بنفشه که در اینجا بکار آید
کل سرخ و پوپیئه خشک از هریک دو دانک انیسون و کثیرا از هریک دانکی محموده یک دانک و نیم بنفشه دو درم نسخه دیکر
صبر مغسول دو درم مصطکی و کل سرخ از هریک دو دانک محموده و شحم حنظل و کثیرا از هریک دانک با آب کاسنی حب سازند
ترشی آب دهان نشان ضعف حرارت و رقت رطوبت بود در معده یا در تمام بدن و شیرینی نشان قوت خون و تلخی نشان — ترشی آب دهان
قوت صفرا عدم حس ذوق و لمس نشان آفت آلت ذوق و لمس بود کاه بود که استعداد قبول آلت [قوت] یکی زیاده بود بنا براین
آفت بدو رسد و کار وی خلل پذیرد و فعل وی ناقص و باطل کردد ادویه قلاع و ریش دهان طرثوث بسیار بخایند و در دهان — ادویه قلاع وریش دهان
نکاه دارند قلاع را نافع بود مویزج با عسل بیامیزند و در دهان کیرند قلاع و عفونت دهان زایل کند ورق الحنا کودک
بخاید قلاع وی زایل کردد کافور در این باب بغایت مفید بود زهر العصفر کل کاجیره با عسل بیامیزند و بر قلاع کودک مالند
زایل کند و سیلاب رطوبت دهان باز دارد مح با سویق جو و عسل بیامیزند و بر قلاع مالند سودمند بود بابونج
بخایند قلاع زایل کند ورق لسان الثور برک کاوزبان بسوزند و ذرور سازند قلاع زایل کردد رجله خرفه تر کودک
بخاید قلاع وی نیکو کردد شبت با عسل بیامیزند و بمالند قلاع را مفید بود شعر الانسان موی آدمی بسوزند و بسایند
و با عسل بیامیزند و بر دهان کودک مالند بغایت سودمند بود ورد بکوبند و ذرور سازند قطع قلاع کند
طباشیر با آب عدس یا با آب سماق بسایند و در دهان دارند قلاع کرم را مفید بود اکر تنها بسایند و بر ریش دهان ریزند
نافع بود قرن الایل بسوزند و بکوبند و بر دهان کودک مالند قلاع وی زایل کردد ماء الرمانین با آب انار ترش و شیرین
که با پنبه فشرده باشند کودک مضمضه کند قلاع وی را بغایت سودمند بود اکر بعد از استعمال ادویه در دهان
یبوست تولد کند روغن کل نیم کرم کرده در دهان کیرند و بدان مضمضه کند نافع بود قرطاس کاغذ سوخته ذرور
سازند بجهت قروح ساعیه سودمند بود کبابه ذرور کردن در قروح متعفنه دهان مفید بود زرنیخ
سرخ در قیروطی بکار دارند اکله دهان زایل کند بطم چوب درخت حبة الخضرا بجوشانند و بپالایند و باز بجوشانند
تا منعقد شود در بیماریهای دهان سودمند بود سعد بکوبند و ذرور سازند در قروح متاکله نافع بود لبن با وی غرغره
و مضمضه کردن در قروح فم مفید بود طین ارمنی قروح از تعفن باز دارد طین مختوم ذرور کند قطع دم اندر دهان
کند و در باز داشتن خون بهترین داروها بود مرارة السمک زهره ماهی بمالند در اکله دهان سودمند بود بردی بسوزند
و ذرور سازند قروح باز دارد در این باب کاغذ سوخته اقوی بود عصارة الرمان آب انار شیرین چنانکه یاد کرده شد بجوشانند
و با عسل بیامیزند و لطوخ سازند قروح را مفید بود ماء لسان الحمل پیوسته بدان مضمضه کنند قرحه دهان زایل کند اقاقیا
بر قرحه فم ذرور کنند نافع بود بثرها که درون دهان از حرارت تولد کند اکر ظاهر بود وی را تبانی قلاع کویند
و اکر کهنه و بکوشت فرو رفته بود وی را قروح الخبیثة نامند کاه بود که بجهت کرمی معده و بر آمدن ابخره و حرارت

سبز

[illegible] کویند [illegible] باشد [illegible]
و [illegible] با صبر و [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] رطوبت [illegible] قلاع [illegible]
سپید بود قلاع [illegible] سپیلی کوچک [illegible] دایم بودن و غذاهای ترش چون آش غوره
وسماق و انار و میوه‌های سرد چون سیب و آبی و انار ترش و مانند آن دادن سودمند بود ذرور از کلنار و طباشیر و کل
سرخ و سماق و آرد عدس مناسب بود و اگر صفراوی بود استفراغ بآب میوه‌ها نافع بود اگر مرض قوی بود استفراغ
بمطبوخ هلیله زرد موافق بود غذاها و میوه‌ها که یاد کرده شد سودمند بود ذرور از طباشیر و کل سرخ و صندل
سفید و کافور سود دارد و اگر بلغمی بود رطوبت کم کردن و بامداد کلنکبین با قدری آب کامه دادن و غذا قلیه خشک
و نخود آب با صعتر و زیره و کرویا و مانند آن فرمودن و ذرور از مامیران و سعد و حنا و شب یمانی ساختن مفید بود و اگر
سوداوی بود اخراج مادهٔ سودا کردن و از غذاهای سوداوی چون بادنجان و عدس و قدید و ماهی شور و گوشت گاو و مانند
آن دور بودن و ذرور از پوست انار شیرین و سعد و مامیران و حنا بکار داشتن نافع بود اگر ذرور دشوار بود دارو در
دندان و زبان مالیدن یا جوشانیدن و دهان بدان آب شستن روا بود اگر کودک غذا تواند خورد غذاهای مذکور مناسب
بود و اگر بزرگ بود و نعوذ کار و قوت مساعد باشد و قلاع دموی بود فصد قیفال و حجامت پس کردن نافع بود پس از آن
استفراغ بمطبوخ هلیله زرد فرمودن و شراب توت سیاه در دهان داشتن و بدان مضمضه کردن مفید بود ذرور از
مازو و حنا و آرد عدس و کلنار و طباشیر و سماق ساختن سودمند بود صندل و کشنیز خشک و نشاسته و کافور و تخم
خرفه با ذرور مذکور در قلاع صفراوی نافع بود آب لسان الحمل و آب عصی الراعی و آب عدس با صندل و کافور بغایت
سودمند بود برگ حماض و زیتون و ساق خرفه و زرشک با برگ عجوشانیدن و بدان مضمضه کردن مفید بود گمازو
و دانه مورد در دهان داشتن و بآب وی مضمضه کردن سودمند بود اگر سیلان لعاب بسیار بود مازو و برگ عنب
الثعلب خشک کرده بسایند و با کلاب در دهان بگیرند سود دارد اقاقیا با کلاب حل کرده با آب عنب الثعلب و اندکی سرکه
بیامیزند و در دهان گیرند مفید بود استفراغ بمطبوخ هلیله زرد سودمند بود حضض با سرکه پختن و بدان مضمضه
کردن در قلاع سرخ و سفید نافع بود استفراغ بحب صبر و توفایا و ایارج فیقرا در قلاع بلغمی سودمند بود ذرور از مامیران
و برگ زیتون و کزمازو و سعد و قاقله و شب یمانی و هلیله زرد مناسب بود استفراغ بمطبوخ افتیمون و معجون النجاح در قلاع
سوداوی سودمند بود **ذروری** که درین باب و قلاع مفید است من بکار آید برگ زیتون و اقاقیا از هریک ده درم شب یمانی
و قلقطار از هریک یکدرم و نیم ایرسا و سعد از هریک دو درم و نیم زعفران و کبابه از هریک چهار درم کوفته و بیخته بکار دارند
نمک سوده با عسل بیامیزند و بر قلاع سفید مالند نافع بود با سکنجبین و آبکامه مضمضه کردن و ذرور از عاقرقرحا و سعد
و فلفل بکار داشتن سودمند بود **ذروری** که در قلاع سوداوی کهنه مفید بود زرنیخ سرخ و عاقرقرحا و شب یمانی و حرمل یکی
و ایرسا و نشادر با قطران سرشته در خرقه بندند و در گل گیرند و در تنور نهند تا بسوزد بسایند و بکار برند **ذروری** که درین باب
سودمند بود زرنیخ سرخ و زرد و بورهٔ ارمنی و شب یمانی و قلقطار از هریک سه درم کف دریا یکدرم و نیم مازو و پوست انار
از هریک چهار درم اقاقیا دو درم با قطران سرشته بسوزند و بسایند و بکار دارند از پس دارو نهادن دهان با سرکه که در وی
دانه مورد و کزمازو پخته باشند شستن پس بکلاب و روغن گل مضمضه کردن مفید بود **ادویه** که دهان و کام پاک کند
ادویه که دهان و کام پاک کند
و لعاب که از دهان روان کرده باز دارد **لحم الزبيب** گوشت مویز با آرد جاورس و تخم مرغ بیامیزند و با عسل پخته بخورند منقی
کام و دهان بود اگر فلفل با وی بیامیزند بلغم بسیار از کام فرود آورد **مصطکی** با سکنجبین عسلی بیامیزند و بدان غرغره
کنند کام و دهان پاک کند و رطوبات لزجه از دهان بیرون آورد بیخ اذخر و زنج و فلفل سیاه و بیخ دلوعا و قرقرحا با سکنجبین
مذکور غرغره کنند کار مصطکی از وی بفعل آید **النعنع** مضمضه کردن بآب نعنا کام و دهان پاک کند **علک** تا باطم صمغ بطم
بخایند سودمند بود زوفای خشک و حلتیت و جاوشیر و نمک اندرانی و تخم بلسان بخایند یا بمالند نافع بود **الملح** و دادی
خوردن قطع رطوبت دهان کند **حجر الجزع** بر کودک بیاویزند قطع سیلان رطوبت کند **سويق الحنطه** و سنبل بازرانباد

[illegible] و بالنده [illegible] سبب [illegible] از دهان اگر حرارت معده [illegible] رطوبت [illegible]
[illegible] معده [illegible] ازعدا [illegible] فرای مضرت یابد و اگر [illegible] چون [illegible]
[illegible] و زبان نگذارد [illegible] منقی [illegible] و اگر برودت معده [illegible]
سرد [illegible] یابد و از گرم و خشک [illegible] راحت معده [illegible] بود با سلیق [illegible] [illegible]
امرود و شراب غوره و شراب انار دادن و از گوشت بزغاله و مرغ خانگی و دراج و تذرو و طیهوج مصوص و مطجنه فرمودن
و با آب سماق و عدس و دارو های قابض مضمضه کردن سود دارد و اگر سردوتر بود قی کردن و هفته یکبار ایارج فیقرا یکمثقال
و نمک هندی دو دانگ و انیسون و نانخواه از هریک دانگی سرشته تناول نمودن مفید بود پس از تنقیه معده تریاق بزرگ و جوارشهای
گرم و قلیهای خشک و کباب و بریان با سیر و فلفل و دارچینی و زیره و نانخواه با مداد و شبانگاه دادن سودمند بود نان خشک
با آبکامه خوردن و در وقت خواب و بامداد مسواک کردن و هر روز بر ناهار یکدرم نمک درشت با دسته کاسنی تری و از پس آن
اطریفل کوچک تناول نمودن مفید بود **ادویه** که بوی دهان خوش کند و بخر آن نافع بود **فوفل** بخایند بوی دهان خوش کند — ادویه که بوی دهان خوش کند
**فاغره** بجوشانند و به آب وی مضمضه کنند بخر را سود دارد قرنفل و خولنجان و مویز و تنبول و قرنفل و دارچینی و پوست ترنج
و مصطکی و بسباسه و سعد و سنبل رومی و کافور جوبانه بخایند بوی دهان خوش کند آب خنک در این باب سودمند بود
خاصه که با اندک نبیذ بیامیزند **کبر** خوردن نافع بود **حب الاترج** تخم ترنج بجوشانند و مضمضه کنند درازاله بوی دهان سودمند بود
**سداب** خائیدن قطع رایحه سیر و پیاز کند و بابونه همین کار کند **صحن** ادمان خوردن وی بخر که از فساد معده تولد کرده باشد
زایل کند **صورا** نوع از ورغه بود و سر وی بزرگ و مربع و بدن وی عریض زبان وی بر خداوند بخر بیاویزند زایل کند مجرب
بود **فستق** ادمان خوردن وی بخر که از معده بود زایل سازد و بوی دهان خوش کند **کرفس** خائیدن بوی دهان خوش سازد
**سحالة الفضه** خوردن در این باب سودمند بود **انیسون** بسایند و سنون سازند و بدان مداومت نمایند نافع در بخر که از عفونت
بیخ دندان و گوشت وی متولد شده باشد **مشمش** ادمان خوردن وی قطع بخر کند و نقیع وی همین کار کند **ورق التوت** بخایند بوی بد
از دهان ببرد **زرواند** و بیخ بنفشه بخایند بخر را نفع دهد **جوزبوا** جوزبوا خوردن و خائیدن بوی دهان که از معده بود زایل
کند **ذهب** در دهان داشتن خزایل بخر بود **شب** در ازاله بخر نافع بود **ادویه** که از وی بخر تولد کند **مسک** در طعام کنند مولد — ادویه که از وی بخر تولد کند
بخر بود **دخان الزیت** بغایت مبخر بود **میاه المعادن** آبهای معدن گوگرد و شب و مانند آن پیوسته بیاشامند مورث بخر بود **سمسم** اگر
خورده شود و از وی بقیه در بن دندان بماند بخر تولد کند باید که بعد از خوردن وی دندان بمسواک و مانند آن پاک کنند
بوی دهان که وی را بتازی بخر گویند از رطوبت و عفونت بود اگر در بن دندان و گوشت وی بود با غرغره و مسواک ماده عفونت
بیرون آید و دهان خوشبو گردد و باز معاودت نماید اگر ماده گرم بود دندان بزردی مایل بود و اگر سرد بود بکبودی یا سبزی
و گوشت بن دندان سست بود و اگر در سطح دهان بود که بجهت سوء مزاج گرم رطوبات وی از حال خود بگردد و زود لزوجت پذیرد
و بمسواک و سرکه و گلاب بوی ناخوش زایل گردد و نا روغن کند و اگر در معده بود سوء هضم و آروغ بد بوی بر وی گواهی دهد
اگر صفراوی بود با آروغ بوی غذای دود ناک بود و اگر بلغمی بود بوی ترش و اگر در شش بود سرفه و ذات الریه پیش از وی بود
قیفال و رگ زیر زبان زدن و بر گردن حجامت کردن و پیوسته با سرکه و گلاب دهان شستن و با مداد و شبانگاه مسواک
باراک کردن و سفوفها که یاد کرده آید بکار داشتن و با سرکه عنصل مضمضه کردن و عاقرقرحا و گزمازو و فوفل خائیدن
و ماده عفونت از بدن بمطبوخ هلیله زرد بیرون کردن سود دارد ماده که از بلغم و مزاج سرد بود پوست ترنج و قرنفل و سنبل
و ساذج هندی و مصطکی و عود خام و کبابه و بسباسه و جوزبوا و قاقله و فلنجمشک و زنجبیل و کندر و سعد خائیدن نافع
بود اگر بتدبیر مذکور زایل نگردد سطح دهان و بن دندان با قرص زعفران و اقراص زرنیخ مالیدن و شستن سودمند بود عفونت
اگر در جوهر دندان بود تراشیدن مفید بود دندان اگر تباه بود کندن آن سودمند بود و اگر در معده و سطح دهان بود خربزه
و شفتالو و زردالو و نان نیکو بود سویق با شکر و آب سرد خوردن و بدان مضمضه کردن و غذاها که مستحیل بصفرا نگردد
چون آش غوره و سماق و زرشک و ناردان فرمودن و نقیع آب شفتالو آشامیدن و بدان مضمضه کردن سود دارد ماده بیماری از
معده بقی بیرون کردن و هفته یکبار سه مثقال اطریفل کوچک با سه مثقال ایارج فیقرا سرشته دادن و بامداد

اطریفل تناول نمودن مناسب بود اگر معده سرد و ماده بلغم بود پس از نه حب ایارج سود دارد مویز با ابهل با مویز دانه بیرون
کرده سرشته مقدار یک جوز خوردن موافق بود شراب افسنتین و نقیع صبر و میبه درین باب سودمند بود سنون که دندان
جلا دهد و بوی دهان خوش کند و گوشت بن دندان محکم سازد سفال چینی و کف دریا و انجدان و نبات اندرانی از هر یک سه
درم جو سوخته و عود و سنبل و مازو و تخم مورد و شب یمانی سوخته و در سرکه انداخته از هر یک دو درم عاقرقرحا
پنج درم اگر مزاج کرم بود صندل و مورد فلفل و یکدانگ کافور با وی بیامیزند و اگر سرد بود قرنفل سه درم
و جوزبوا سه درم و کبابه سه درم و مشک دو دانگ و اگر معتدل بود برابر **صفت** قرص زعفران زاک محرق و بیخ سوسن و زعفران
از هر یک جزوی کوفته و با انگبین سرشته قرص سازند و با سرکه یا آب طبیخ ابهل بکار دارند **صفت** قرص زرنیخ کاغذ سفید
سوخته سه درم زرنیخ دو درم و نیم سماق و سکر و زنجبیل و فلفل سوخته و اقراص فلدفیون از هر یک دو درم مانند
قرص اول سرشته بکار برند **حبی** که بوی دهان خوش کند جوزبوا و قاقله و قرنفل و کافور و قرنفل و دارچینی و خولنجان
از هر یک درمی مشک دو دانگ ماء رب سیب یا آب سرشته حب سازند **نسخه** پوست ترنج و قرنفل و جوزبوا و نارمشک
و قاقله و زنجبیل و کبابه و بسباسه و سعد و فرنجمشک و برگ ترنج از هر یک دو درم مشک دو دانگ با رب آبی سرشته
پیوسته در دهان دارند **نسخه دیگر** میان آبی بیرون کنند و قرنفل کوفته بنهانند و سر وی ببندند و در خرقه در پیچند
و در زیر آتش کنند تا پخته شود پس بیرون آورند و بکوبند و با گل نشا بوری که وی را بتازی طین اکل گویند بسرشند
بیمار اگر محرور بود یکدانگ کافور و یکدرم صندل و سه درم ورد الوی خشک بیفزایند و با گلاب سرشته حب سازند
و اگر رطوبت بود یکدرم زنجبیل و نیم درم جوزبوا و یکدانگ مشک سوده اضافه کنند **صفت** حب ایارج که درینجا بکار
آید ایارج فیقرا یکمثقال تربد یکدرم نمک هندی و قرنفل و انیسون و زنجبیل و نانخواه و مقل از هر یک دو دانگ با آب
کرفس حب سازند **صفت** شراب افسنتین گل سرخ بیست درم افسنتین رومی پنج درم با یکمن آب بجوشانند تا بربع باز آید
بپالایند و با اندک شکر تناول نمایند **صفت** میبه که معده را قوت دهد و اسهال کهن باز دارد ثقل آبی شیرین یکشب
و یکروز در شراب کهن بجوشانند و بپالند و سه من از این شراب با چهار من آب و چهار من انگبین بقوام آورند و عود هندی و سک
خالص و جوزبوا و قرنفل و زعفران و دارفلفل و قاقله کوفته با وی بیامیزند و شربت از پنج درم تا ده درم بکار دارند دندان نزد
بعضی استخوان بود چو گوهر وی سخت و خشک و شکننده بود و حرارت وی اندک و برودت و یبوست بر مزاج وی غالب و از
سودن و تراشیدن الم نیابد و نزد بعضی عصب بنابر آنکه سردی و گرمی دریابد و از ترشی درد وی کندی که وی را بتازی ضرس
گویند پدید آید و کندی خلد بود جز در عصب تولد نکند و گاه بود که در جوهر دندان در دو ضربان پدید آید و مدرک آن عصب
بودنه استخوان درست مذهب اول بود چه عصبهای دماغ با جوهر دندان پیوسته بود و اکثر آن در اصول اسنان و ادراک
اشیا بود بدان عصبها نه باصل جوهر دندان عضوی که از نطفه بود چون پی و استخوان و رگ و پوست و غشا و صفاق
و رباط و غضروف و شریان بدل آن باز نیاید و عضوی که از غذا بود بدل وی باز آید چون گوشت که پاره از وی برود از پس
چند روز بدل آن باز آید بدین سبب بعضی طبیبان گویند دندان اگر از نطفه بودی بایستی که بار دیگر باز آمدی و درست قول
اول بود چه فرزند را در ابتدای تکون حاجت بدندان نبود و فک در آن وقت بسیار باریک و بی قوت بود و اگر دندانهای بزرگ
دندان قوی که مدت عمر وفا بخائیدن اشیا بکند بنا شد چه نسبت فک بدندان نسبت چوب بود بسندان چنانکه باید درو
مرکوز و استوار نگردد و تاب ضربه مطارق نیاورد از ایجهت مادهٔ دندان در فک اعلی و اسفل پنهان بود تا زمانی که استخوان
قوت گیرد و فرزند محتاج خائیدن نان و غیر آن گردد این هنگام طبیب بفرمان باری پاره از ناحیه دندان بهیأت
استخوان پدید آورد تا خائیدن بروی آسان گردد و این دندان نظر بدندان دیگر ضعیف و بی قوت بود و مدت عمر بخائیدن
غذاهای خشک و شکستن آن وفا نکند بنابراین طبیعت باذن خالق سال هفتم که استخوان بزرگ و قوی شده باشد و ماده
بسیار که از برای رویانیدن دندان قوی ذخیره کرده بود بظهور آورد و دندان و اهی بیندازد و دندان قوی که مدت حیات
قادر بود بر خائیدن غذاهای صلب برویاند و نیز تولد دندان اگر از غذا بودی بایستی که هر بار که ساقط شدی بدل
وی بظهور آمدی گاه بودی که بجهت کثرت خائیدن غذا گوشت دندان سوده شود و فضا ریس که دندان در وی

[illegible] نمایان [illegible] دندان برند وکویند فلان در صد سالکی دندان برآورد وشاید که بجهت قوت مزاج و[illegible]
در وقت [illegible] دندان [illegible] که پاره از وی در کم سن ظاهر کردد [illegible] غذاهای سخت وسود
آن [illegible] که در مقابل وی
بود [illegible] دندان [illegible] جوهر [illegible]
بنابراین ورم در وی تولد نکند واین درست [illegible] وصفرت وسو
وخضرت پذیرد واین بکاه از نفوذ مادّهٔ فاسده وقبول فضله ردیه بود ودندان با وجود صلابت در طول وعرض وعمق
بجهت قبول غذا بیفزاید بدین طریق تواند بود که فضله بسیار از حوالی دماغ بدندان فرود آید وآماس تولد کند کوشت
بن دندان اگر سرخ بود مزاج وی دموی بود واگر زرد بود صفراوی واگر سفید بود بلغمی واگر سیاه بود سوداوی ادویه
که مقوی دندان بود حبّ آس بجوشانند وبدان آب مضمضه کنند بیخ دندان محکم کند وخون رفتن از وی باز دارد
مرزنجوش با شراب وزیت بیامیزند ومضمضه کنند محکم کند وخون رفتن از وی باز دارد وشد اسنان کند ثمرة الاثل
بکوبند وبر بیخ دندان ضماد کنند اگر متحرک بود محکم کند کندر خائیدن بیخ دندان محکم کند قرنفل خائیدن بغایت
مقوی بود ماء الملح آب نمک که در وی زیتون بود بدان مضمضه کنند دندان ثابت ومحکم کردد تنبول خائیدن
مقوی دندان بود هلیله کابلی دانه وی بیرون کنند ودر دهان نگاه دارند دندان را قوت دهد فوفل بسایند
ودر دهان کیرند ویا در آب لسان الحمل بجوشانند وبدان مضمضه کنند دندان که از ضربه یا از انصباب رطوبت متحرک
شده باشد قوی کرداند عاقرقرحا با آب بجوشانند ومضمضه کنند دندان متحرک را سخت کند صندل وکافور وکرمازو
ودم الاخوین ومازو ومروارید وآرد جو وبرگ کز وپوست تود وشیح ونمک سوخته وسعد ودارچینی وزوفاء خشک
وتفاح اذخر وپودینه واهلیلج وزراوند کرد وشحم حنظل وساذج هندی وعاقرقرحا وپوست بیخ کبر وعود ومشک وکبر
وتخم خرما واستخوان سر خرکوش سوخته وپر سیاوشان وخاکستر چوب وی وعلک رومی وآبکینه سوخته درین باب سودمند
بود ودندان از فساد بان دارد سبب حرکت دندان اگر از کثرت رطوبت بود که در بیخ عصب وربا طوی کرد آمده باشد
دندان فربه بود واگر غلبه یبوست بود دندان باریک ولاغر بود ویابیر وناقه وکسی که غذا نیابد واگر تا کل کوشت بن دندان
وکنار استخوان بود که از وی رسته باشد نمایان بود واگر ضربه وصدمه بود وجودی شاهد بود سخن بسیار گفتن وغذاها
سخت خائیدن ودندان بدست وزبان جنبانیدن زیان دارد واگر بسیاری رطوبت بود استفراغ بایارج فیقرا سود
دارد داروهای کرم وقابض چون شبیانج ونیم وزن وی نمک اندر آب با شراب مویز جوشانیدن وبدان مضمضه کردن
وسکبینج وبرگ سرو با شراب پختن ودر دهان داشتن ومضمضه کردن وشبیانج دو درم ونمک سوده یکدرم بر بن دندان
مالیدن مفید بود ذروری که درین باب بکار آید کلنار وپوست انار ترش از هر یک شش درم زرنیخ سرخ وشب یمانی
از هر یک سه درم کل سرخ وسماق از هر یک هشت درم سنبل واذخر از هر یک ده درم نسخهٔ دیگر سماق وپوست انار ترش
ودانه هلیله زرد وکل سرخ وسک وکلنار ومازو وشب یمانی نسخهٔ دیگر نشادر وشب یمانی ونشاسته نسخهٔ دیگر
نمک سوده با انگبین سرشته در خرقهٔ کتان بندند ودر کل کیرند ودر زیر آتش کنند تا سرخ شود پس بیرون آورند وده
درم از وی باده درم رماد کزو دو درم زعفران ومر وسنبل ومصطکی وسه درم سداب خشک وسماق وکلنار کوفته بر بیخ
دندان ریزند واگر از تدبیر مذکور فایده بظهور نیاید داغ کردن مفید بود وطریق آن در باب دندان یاد کرده آید دندان سست
با بندان سخت با سیم بستن مناسب بود وسبب اگر غلبه یبوست بود وبیمار علاج پذیر بود واگر جوان بود علاج دشوار
پذیرد چه دندان بجهت صلابت جوهر زود فربه نکردد پیه بط وپیه مرغ ومسکه پیوسته بر دندان مالیدن وروغن
کل با روغن بید نیم کرم کرده در کوش چکانیدن وداروهای قابض در دهان داشتن وغذاهای تر وچرب خوردن
سودمند دارد سنونی که دندان را قوت دهد سعد وکرمازو از هر یک سه درم هلیله زرد ونمک هندی از هر یک پنج درم
خرفه ودارچینی از هر یک پانزده درم شبیانج وسماق وزعفران از هر یک چهار درم زرنباد شانزده درم کوفته بالند
نسخهٔ دیگر کشک جو با عسل واندک قطران بیالایند ودر کاغذ پیچند وبر روی خشت پخته در تنور بالای آتش نهند

تا سیاه شود

ادویه که قوت دندان دهد

ادویه درد دندان

از جمله درد دندان [illegible]
[illegible] میان انگشت کوچک
[illegible]
داغ [illegible]

تا سیاه شود ازوی بخور با بخور عود و سعد و کلنار و پوست انار و نمك کوفته بکار دارند و اگر [illegible]
داروهای قابض که درباب درد دندان مفید بود اگر خورده شدن بن [illegible] تو کنار استخوان بود داروهای قابض چون
شب یمانی و مازو سوخته و سنون مذکور و داروها که درباب کرم دندان یاد کرده آید سود دارد ادویه درد دندان
[illegible] بیخ حنظل بجوشانند و بآب وی مضمضه کنند درد ساکن کرده [illegible] بیخ حنظل و تخم پیاز و تخم حنظل
و سپندان [illegible] و جعده عاقرقرحا [illegible] بر اخگر ریزند [illegible] بر روی نهند و نایره قمع بر دندان دود [illegible]
درد ساکن کند اصل الکبر بیخ کبر با دندان که درد کند بگیرند در ساعت ساکن کرده دارچینی مالیدن و گزیدن و خائیدن
سودمند بود خردل بکوبند و بر بن دندان ریزند ضربان که از ورم بود زایل کند زبد بر دندان مالیدن نافع بود بزر الکراث
بسایند و با قطران شامی بیامیزند و بخور کنند درد ساکن کرده خل با نمك بیامیزند و مضمضه کنند درد دندان که از رطوبت
بود ساکن کند سرکه که در حنظل خالی کنند و در گل گیرند و در تنور نهند تا سرکه بجوشد و بدان مضمضه کنند درد ساکن
کرده عصیر الهندبا آب کاسنی بود مضمضه کنند درد دندان که از حرارت بود زایل کرده دهن الورد نیم گرم سازند و مضمضه
کنند سودمند بود اگر پنبه بدو بیالایند و بر موضع دندان کنده نهند درد ساکن کند دهن النسرین با پنبه بر دندان
نهند درد زایل کرده حلتیت و زوفای خشك و انجیر با سرکه و آب بجوشانند و مضمضه کنند درد ساکن کرده کبیکج
بیخ وی از کزبن بیامیزند درد خفت یابد اگر ورق وی بر بازوی بیمار بندند از جانب دندان علیل درد در ساعت ساکن
کرده صفرة البیض تخم مرغ بجوشانند و زرده وی بر دندانی که از آب سرد مضرت یابد بگیرند یا دندان بوی کماد کنند نافع بود
مویزج با سرکه بجوشانند و مضمضه کنند سودمند بود عاقرقرحا با سرکه بجوشانند و مضمضه کنند درد دندان که از باد
غلیظ بود ساکن گرداند جاوشیر بوزق همین کار کند خشب الصنوبر که از وی روغن بیرون آید ریزه کنند و با سرکه بجوشانند
و در دهان نگاه دارند درد ساکن کرده اگر با سرکه بجوشانند قوی بود و اگر با سرکه و شونیز بجوشانند و مضمضه کنند همین
کار کند فلفل با سرکه بجوشانند و در دهان نگاه دارند مفید بود ثوم بر دندان مالند اگر درد وی از برودت بود
در ساعت ساکن کرده شجرة الضرس شاخ تازه وی یا برك از جانب درد بیاویزند در ساعت ساکن کرده و باید که زود بردارند
تا خدر تولد نکند و حیوان که از وی تناول نماید دندان وی ساقط کرده و خدر در دهان وی پدید آید و مدتی بماند این نبات
در اصفهان [illegible] بود و رایحه وی کریه و ساق وی غلیظ تر از ابهام بود و رنك وی کبود مایل بحمرت و بر روی بندهای سفید
واو با سه یا چهار شاخ بود و شاخهای وی کج و برك وی سبز و اطراف وی سرخ بود و در بیخ ورق وی خارهای کوچك و زهر
وی چون زهر بنفشه و تخم وی چون تخم گل بود زیت سیر در وی بجوشانند و در دهان نگاه دارند درد ساکن کرده غالیه
در دهان نگاه دارند درد دندان که از برودت بود ساکن کند ورق الطرفا برك درخت گز و شاخ و بیخ وی با سرکه بجوشانند
و در دهان نگاه دارند درد زایل کرده ماء قشر القرع آب پوست کدوی تازه تنها یا با روغن گل سعوط سازند درد دندان را نافع بود
نوشادر مدحرج بکوبند و بمالند دندان از وسخ پاك سازند ماء الکافور در بیخ دندان ریزند مفید بود شعر الارنب بسوزانند
و با روغن گل بیامیزند و در گوشی که مخالف درد بود بچکانند درد ساکن کرده شجر التوت برك و پوست وی بجوشانند و مضمضه
کنند سودمند بود ضرس الارنب دندان خرگوش بر خداوند درد دندان بیاویزند ساکن کرده زرنباد پیوسته در دهان دارند
درد را نافع بود و دندان از حوادث نگاه دارد سبب این بیماری سوء مزاج بود با ماده و بی ماده و سبب سوء مزاج با ماده
گرمی بود یا بدی و تیزی یا غلیظ و بادناکی گاه بود که در تبهای حار و محرقه درد دندان پدید آید و سبب آن مشارکت
دندان بود در سوء مزاج با اندامهای دیگر و این از غایت حدت تب بود سوء مزاج اگر گرم بود بیمار از داروهای سرد راحت
یابد و اگر سرد بود از داروهای گرم ماده اگر رقیق بود منفعت دارو زود پدید آید و اگر غلیظ بود دیرتر و اما درد که از نفخ
بود و اگر بادناك بود درد با تمدد بود و از جای بجای منتقل کرده و اگر خشك بود دندان باریك و لاغر بود و بیخ وی
بجهت باریکی دندان وسیع و دندان متحرك و این بیشتر در هرم پیر بود ماده اگر در دندان بود از کندن آن درد زایل کرده
و اگر در گوشت بن دندان بود از کندن فایده بظهور نیاید و اگر در عصب بود فایده ممکن بود چه گاهی که دندان کنده شود
جای ماده وسیع کرده و مزاحمت دندان از میان برخیزد و طبیعت ماده موذیه تحلیل فانی سازد اگر با درد ورم

گوشت بن دندان و جوهر آن نباشد و رنگ وی بحال خود بود و تخلخل و تاکل دروی نباشد ماده در گوهر دندان بود و اگر با درد ورم
گوشت نباشد و از عرضها که یاد کرده شد درد دندان محسوس بود ماده در گوهر دندان بود و در سبب درد دندان بر آید و اگر در یک
جانب او درد و اختلاج بود ماده در عصب بن دندان بود و سبب اختلاج حرکت شریان در دماغ بمشارکت بدن بودن از ماده
بیماری [illegible] کردن سود [illegible] اگر بمشارکت دماغ بود و فضله از سر بدندان فرود آید استفراغ با ایارج فیقرا و شحم
حنظل و حب شبیار و قرص بنفشه و حب [illegible] و اگر بجهت [illegible] کردن بود
آب عنب الثعلب و آب کشنیز تر و آب لسان الحمل در دهان داشتن و بدان مضمضه کردن نافع بود اگر حرارت قوی بود اندک
کافور بدین آبها آمیختن روا بود و در ابتدای داروهای قابض چون آب برگ مورد با سرکه و آب برگ زیتون با آب عنب الثعلب و سرکه
که دانه مورد در وی پخته باشند و روغن گل که در وی مصطکی جوشیده باشد و روغن مورد و روغن زیت انفاق در دهان
گرفتن و بدان مضمضه کردن سود دارد روغن گل یکجزو با سه جزو شراب مویز یا میویزج بجوشانند تا بنصف باز آید و در آغاز
بیماری در دهان نگاه دارند مفید بود پس جذب ماده بارسال علقه و فصد رگ زیر زبان و حجامت ذقن روا بود محلل در دهان
داشتن و در گوش و بینی چکانیدن و بر رخسار روغن مالیدن و بر دندان نهادن و داغ و بخور کردن موافق بود و درد اگر قوی بود
عاقرقرحا کوفته و پخته با کافور بر بن دندان ریختن و افیون با روغن گل جوشانیده با پنبه بر دندان نهادن روا بود پس داروهای
محلل بکار داشتن واجب بود داروئی که درد بنشاند و درد دندان خدر پدید آورد افیون و تخم بنگ که وی را بتازی بزر البنج
گویند و میعه و بارزد از هر یک درمی درمی فلفل و حلتیت از هر یک درمی کوفته با عقید عنب که وی را دوشاب خوانند
سرشته بر دندان نهند آب سرد در تخدیر دندان و تسکین درد آن بهترین داروها بود بشرط آنکه بیمار چند بار آب سرد در
دهان کرده گاه بود که آب سرد در ابتدای درد زیاده کند پس درد دندان خدر پدید آورد و درد ساکن کند و اگر سرد بود
داروها که ماده باز گرداند و دندان را قوت دهد تا قبول ماده ردیه نکند چون شبیار بریان کرده و در سرکه انداخته
بروی نهادن پس با سرکه و روغن گل و شراب انگوری مضمضه کردن و بعد از سه روز داروهای محلل بکار داشتن سودمند
بود روغن گل با سرکه رادع و محلل بود چه روغن ماده بیماری باز گرداند و سرکه تحلیل رطوبت کند و ماده از بن دندان
و جوهر آن بیرون رود بدین سبب سرکه موجب ضرس گردد و چون با روغن بود رطوبت اصلیه تحلیل نتواند کرد اما بجهت
دندان از ضرس ایمن بود اگر ماده باردنا که بود داروهای محلل چون سکبینج و تخم بادیان و تخم حنظل و هزار اسفند و عاقرقرحا
و حلتیت و خردل و فودنج قثاء الحمار و کندش و صعتر و مانند آن سود دارد از بن با نمک گرم کرده در خرقه بندند و بر وی
ضماد کنند تا ماده از بن دندان بیرون آورد و آماس پدید آید داروی محلل تحلیل ورم کند بابونه و خطمی و شبت و حلبه
و تخم کتان با شراب پخته ضماد کنند نافع بود و روغن شبت و روغن بابونه و روغن کنجد با روغن گاو گرم کرده در دهان داشتن
بن گوشت بن دندان نرم سازد و قوت کند چه روغن ماده بتحلیل زایل کند خردل و حلتیت با سرکه جوشانیدن و اگر ماده بسیار
کم نباشد با شراب انگوری و بدان مضمضه کردن سودمند بود داروئی که در دهان گیرند و بدان مضمضه کنند تحلیل ماده
کند شحم حنظل و عاقرقرحا و گلنار برابر با سرکه یا شراب انگوری جوشانیده بکار دارند نسخه دیگر عاقرقرحا و خربق سپید
و شیطرج نیم کوفته با سرکه پخته در دهان دارند نسخه که در حال درد دندان مجرب بود سیر چهار مثقال و نیم کندر
پنج مثقال برگ مورد سه درم کوفته با سرکه بجوشانند و با چوب صنوبر بخیسانند و در دهان دارند پس روغن بلسان
و جاوشیر بر دندان نهند داروی دیگر عاقرقرحا و پوست بیخ کبر و فودنج کوهی از هر یک ده درم و نیم کوفته با یکجزو
سرکه و سه جزو شراب بجوشانند تا بنصف باز آید بپالایند و بدان مضمضه کنند ده مثقال تخم حنظل و چهار مثقال هزار
اسفند با سرکه یا شراب پخته در دهان دارند عاقرقرحا و میویزج و سیر با سرکه بجوشانند و در دهان گیرند عاقرقرحا و بوره
برنی و فلفل سپید با مویز بی دانه قرص سازند و بخایند و لعاب وی بیندازند سنونی که در تحلیل ماده غلیظه مفید بود
عاقرقرحا و میویزج و فلفل و آمله زنجبیل از هر یک ده درم بوره ارمنی سه درم تریاق بزرگ و سجزنیا و تریاق اربعه
بر دندان نهادن سودمند و جگر سام ابرص بر دندان نهند درد ساکن گردد داروی محلل بجهت یبوست دندان با داروی
خشک و قابض چون اقاقیا و گلنار آمیختن مناسب بود داغ کردن دندان خاصه که ماده در جوهر وی بود تدبیر قوی

و آلوده بود طریق وی آن بود که داروی محلل با روغن زیت بجوشانند و انبوبه بر دندان نهند و حوالی [illegible]
و حوالی [illegible] کنند و بروغن فرو برند و از انبوبه بکذارند و بر دندان رسانند و چندان بار این [illegible] تا آنکه بیرون
آید و درد ساکن کند اکر از این روغن در انبوبه چکانند روا بود و اکر دندان بی‌ناسه باد این [illegible]
[illegible] داروها که در کتب [illegible] کنند باید که [illegible]
و آب [illegible] مفید بود درد اکر از حشکی بود داروها که در باب
لاغری دندان یاد کرده شد سودمند بود و اکر از ورم بود و مادّهٔ وی خون میل کردن و بزر قطونا با سرکه در دهان
ورم داشتن و داروهای سرد که یاد کرده شد بکار داشتن مفید بود بعد از آن رعنا کردن با آب کرم و شیر
کرم و روغن کرم نضج دادن و بیرون آوردن ریم مناسب بود و اکر از رطوبت بود استفراغ با ایارج فیقرا مناسب بود و نمک
نمک سوده با سرکه بر دندان نهادن و چون بکذارند لعاب آن ریختن و چند بار این کار کردن داروهای محلل و تریاق
بزرک و مجرّبینا مالیدن سود دارد و اکر از نقص بود و سبب وی از غلبهٔ یبوست و فنای رطوبت دندان باریک و اکر غلبهٔ
رطوبت ردیه بود با تغیّر رنگ دندان سطبر و بالیده بود داروها و روغنها که در باب تحرّک دندان یاد کرده شد در این
صواب بود و اکر از تاکل بود که مادّهٔ حادّه بعفونت فرود آید و ماده مجوّف سازد داروها که در باب کرم یاد کرده آید سودمند
ادویه دندان کرم خورده حب الآس بسایند و با قطران بیامیزند و در سوراخ دندان کنند نافع بود شکاع در نقبهٔ
دندان نهند درد و ضربان ساکن کند و او را در این باب خاصیت قوی بود قطران در دندان کرم خورده چکانند
در ساعت درد ساکن کند و اکر با سرکه بیامیزند و مضمضه کنند همین کار کند و این مجرّب بود کافور در سوراخ دندان
نهند از توسّع باز دارد باد شیر بر دندان کرم خورده نهند درد زایل کند مرهم کی با شراب و زیت بیامیزند و بدان مضمضه
دنتا کل دندان نافع بود اکی تنها بر دندان مالند از خوردن کرم باز دارد عقیق با بحاله وی سفون کنند خون رفتن از بن
دندان باز دارد و حفر زایل کند شونیز با زیت بریان کنند و بر دندان مالند و یکساعت دهان بر هم نهند بعد از آن
بکشایند لعاب بسیار فرود آید شفا یابد مشک دو عدد خرما بکیرند و دانه بیرون کنند و با خردل نرم بکوبند و در نقبهٔ
دندان نهند بغایت سودمند بود میویزج با افیون در سوراخ دندان نهند نافع بود سبب این بیماری مادّهٔ حادّه بود که بدندان
فرود آید و تجویف در جوهر وی پدید آید و بجهت عفونت رطوبت در دندان و کوشت لثه کرم تولّد کند و کرم نسبت
تاکل بکرم کنند و این بر سبیل مجاز بود نه حقیقت ما تقدّم اکر اندک بود داروهای کذشته کافی بود و اکر بسیار بود تنقیهٔ بدن
و تدبیر دندان کردن و لعسبری و بیخ بنک با شراب پختن و از آن شراب در دهان داشتن سودمند است و علک رومی
برابر سوده در حفرهٔ دندان ریختن و آهن کرم بر وی نهادن تا علک بکدازد درد زایل کرد خربق سیاه کوفته و بیخته و با انکبین
سرشته در سوراخ دندان نهند از شکستن و ریزیدن نکاه دارد عفص مجوف و مطحون با عسل بیامیزند و بر موضع
کرم خورده نهند سودمند بود قطران با عسل بیامیزند و در مغرفهٔ آهن کرم کنند و پارهٔ پشم پاک بر چوب بپیچند و بدو
بیالایند و بر دندان کرم خورده نهند در ساکن سازد و از تاکل نکاه دارد سیر با مرهکی بریسن متاکله نهند نافع بود
تریاق کبیر و مجربینا و فلونیای فارسی و عاقرقرحا و افیون و زعفران با انکبین و قطران سرشته و زنجبیل نرم سوده
با سرکه و انکبین آمیخته و شونیز بریان کرده و با سرکه سوده و فلفل و عاقرقرحا کوفته و با پیه سرشته و مرصافی سوده
و با قطران شامی سرشته و شونیز و میویزج کوفته و با پیه آمیخته در ثقبهٔ دندان نهند آنقدر که دندان متاذی نشود
درد ساکن کند اکر در بن دندان کرم بود تخم کندنا و تخم بنک برابر بکوبند و با موم بیامیزند و بخور کنند کرم بیرون آورد
و در بعضی نسخ تخم پیاز یکدرم و بکدانه نیم بود و بدل موم پیه بز و مقدار بخور یکدرم ادویه که دندان کرم خورده
قلع کند شجر الضرس برک این درخت و ساق وی در قلع اسنان بغایت مفید بود اکر از چوب وی مانند خشخاش سازند
و در ثقبهٔ دندان نهند بیندازد اکر پنبه با رطوبت وی بیالایند و در سوراخ دندان فاسد کنند قلع کند بزر الانجره
بسایند و با قنه بیامیزند و بر بیخ دندان مالند بیندازد حنظل درون وی خالی کنند و زیت پاک در آن بجوشانند
و در ثقبهٔ دندان چکانند تا سانه برآید عکر الزیت دردی زیت با آب عنبه بجوشانند تا بقوام عسل باز آید و بر دندان

ادویهٔ دندان کرم خورده

ادویه که دندان کرم خورده قلع کند

ماند قلع کند عاقرقرحا چهار روز در سرکه انگوری بجوشانند بعد از آن نرم بسایند و بمالند و یک ساعت بگذارند پس دندان
را با انگشت بکشند باسانی برآید که دندان سلیم پیش از استعمال این دارو بموم طلا کنند تا اثر دارو بدان نرسد لبن الیتوع
شیر درخت تو دنا کند بیامیزند و بر دندان مالند در ساعت قلع کند بزر الکراث بسایند و با موم و روغن بیامیزند و دندان
بدان بخور کنند کرم بیرون آید بزر نیل چوب وی را بنگر نهند و با انبوه حنا که یاد کرده شد بخور کنند در بیرون آوردن
کرم بغایت سودمند بود پوست درخت توت و عاقرقرحا نیم کوفته و در آفتاب نهند و با سرکه نرم بسایند و در دندان بمالند
بر دندان مالند سود دارد عاقرقرحا و قثاء الحمار کوفته و بیخته و با سرکه سرشته چهار روز در آفتاب نهند و هر روز حرکت
دهند و کاهی که سرکه کم شود زیاده کنند و پیوسته بقوام انگبین نگاه دارند و مقطع بر گوشت بن دندان فشند و یک قطره
از این دارو بر روی نهند و یک ساعت بگذارند پس دندان بکشند اگر آسان بن نیاید روز دیگر چنین کنند و بیخ سرخ با سرکه
سرشته بکار دارند گوشت بن دندان سست سازند و درد وی برکه همین کار کنند دارویی که در این باب صواب بود بیخ الانجره
و با روغن این سر مقدار برات انجیر بکوبند و بجوشانند تا بقوام عسل باز آید و بر بن دندان مالند نسخهٔ دیگر پوست درخت
توت و پوست بیخ کبر و بیخ زرد و عاقرقرحا و زرد چوبه و سیرم و بیخ قثاء الحمار کوفته و بیخته و با سرکه سرشته بعد از سه روز
بمالند آرد گندم با شیرهٔ سیرم سرشته بر دندان نهند منفعت سازد سبب کندن اسنان و تدبیر داروهای استرخای
گوشت بن دندان درد قوی و استحکام لثه بود چه از قلع دندان که بیخ وی محکم بود درد عظیم تولد کند و تعدد تب
و صداع و درد چشم پدید آید و شاید که از قوت کندن بکنار رخا آفت رسد بنا بر این داروهای مرخی مخدر یاد کرده شد
تا بتدبیر آن دندان آسان برآید و از خطر ایمن بود ادویهٔ ضرس و آن خدر بود که عارض دندان کردد بقلة الحمقا برای خرفه تازه
بخایند ضرس زایل کردد و آن در این باب بهترین دارو ها بود جوز بکوبند و بر دندان مالند سودمند بود فندق و بادام
شیرین و نارگیل خاییدن نافع بود شمع و قیر بخایند نیکو بود بزر بقلة الحمقا تخم خرفه بکوبند و با آب تر کنند و بخایند نیکو بود
تنبول در این باب بهترین داروها بود و سبب اگر خوردن چیزهای ترش و عفص بود و مزاج دندان و بیماری کم برای خرفه
و سماق وی خاییدن مفید بود و اگر سرد بود مغز جوز و فندق و نارگیل و مغز بادام تلخ کرده دندان بر وی نهادن سود
دارد کندر و موم کم ندر خاییدن و در وی روغن زیت که با آفتاب غلیظ شده باشد مالیدن مناسب بود اگر حموضت
رطوبت معده بود که بقی برآید یا بخار آن متوجه دندان گردد چنانچه آب دهان و آنچه بقی بیرون آید ترش بود قی و استفراغ
بایارج فیقرا کردن و معجون فنداویقون که در باب تدبیر معده یاد کرده آید خوردن و حب الغار و مغز بادام تلخ و زراوند
مدان و حلتیت و نمک و تریاق بوشیده خاییدن و روغن بلسان و روغن بان مالیدن مفید بود یا دروج خاییدن
و زیت در دهان داشتن و بدان مضمضه کردن سود دارد گاه بود که دندان بجهت ضعف قوت از چیزهای کم سرد
که بدو رسد زحمت یابد و از خاییدن غذای سخت عاجز آید و این بیشتر از سوء مزاج سرد بود و گاه بود که مقدمهٔ درد
دندان بود نان کرم و زرده تخم مرغ پخته نیم کرم بدندان گرفتن و مسواک بایارج فیقرا کردن و تریاق بزرگ و روغن بلسان
و حب الغار و زراوند طویل و شب یمانی و روغن خردل کرم کرده بر بن دندان مالیدن و در دهان داشتن سود دارد اگر
مزاج دندان کرم بود تخم خرفه و برگ و سماق وی خاییدن و صندل و کافور در دندان مالیدن و روغن گل در دهان داشتن
سودمند بود ادویه که بسبب وی دندان کودک زود برآید مخ الضأن مغز استخوان گوسفند بر جای دندان کودک بمالند
زود برآید دماغ الارنب مغز خرگوش پخته بخورد کودک دهند و بوقت برآمدن دندان بر جای وی بمالند بدو آسان
کردد و دندان باسانی برآید الزبد با عسل بیامیزند و بر جای دندان مالند درد ساکن کند و دندان باسانی برویاند
پیه بط و پیه مرغ همین کار کند سن الثعلب دندان روباه از گردن کودک بیاویزند سبب برود دندان برویاند شیر سگ بر جای
دندان مالند مفید بود در وقت درد مندی آب عنب الثعلب با روغن گل بیامیزند و نیم کرم بر جای دندان مالند
نافع بود از خاییدن چیزها نگاه دارند تا ماده دندان بتحلیل خرج نکردد و چون دندان برآید و بن گوشت و ذقن
کودک پیوسته چرب سازند و قطرهٔ روغن نیم کرم در گوش وی چکانند ادویه که دندان را جلا دهد و حفر زایل کند
بزرک یا چوب وی مسواک کردن نافع بود عود البشام مسواک کردن بشاخ درخت بلسان دندان را جلای تام

ادویهٔ ضرس

ادویه که بسبب وی دندان کودک زود برآید

الطلب دندان دراز گر از عقب دندان

ادویه که دندان را جلا دهد

دهد و بوی دهان خوش کند شبادرع بسوزند و بر بن دندان مالند بغایت سودمند بود اگر بسایند و با مقدار وی
نمک سوده بیامیزند سنون اقوی بود اگر عسل با انگشت بر دندان مالند نافع بود اگر شکر با نمک بیامیزند و سنون کنند
سودمند بود شیح بسایند و سنون سازند دندان را سفید بود زراوند مدحرج بکوبند و بر دندان مالند جلا دهد و وارید
سوده همین کار کند قرن ایل بسوزند و سنون سازند دندان را جلا دهد و صفرت دور کند و جمیز ایل سازند و قرن
المعز همین کار کند زبد البحر دندان سفید کند و جلای تمام دهد جرع بسایند و سنون کنند بغایت سودمند بود رماد
خشب الطرفا خاکستر چوب گز بر دندان مالند قطع صفرت کند سقمونیا بسایند و سنون سازند جلا دهد و صفرت زایل کند
اگر با عسل بیامیزند اقوی بود قلی جالی و منقی بود دندان را ملسا سازد گاه بود که بجهت توجه بخار و نشستن آن بر بن دندان
و مدت مدید ماندن سفال که وی را بتازی جفر گویند بر سطح ظاهر دندان پدید آید و گاه بود که ماده ردیه در جوهر دندان نفوذ
کند و غذای وی کرده و رنگ وی از نهاد طبیعی بگردد سفال تراشیدن و بامداد و شبانگاه مسواک کردن و سنونها که یاد
کرده آید بکار داشتن و در وقت خواب دندان چرب کردن سود دارد سنونی که در این باب مفید بود کف دریا و نمک چنانکه یاد
کرده شد با عسل بسوزند و بسایند و بکار دارند نسخهٔ دیگر نمک اندرانی و صدف سوخته و زراوند گرد و خاکستر بیخ نی و جو سوخته
و سفال چینی سوده بمالند سقمونیا و آبگینه کوفته و نرم کرده و سنباده دندان در ساعت سفید کند سنونی که در باب بخر یاد
کرده شد در این باب بغایت سودمند بود زردی و رنگهای دیگر که بر دندان پدید آید و بسیار قوی بود زنگار با عسل سرشته
مالیدن سود دارد اگر سقمونیا با وی بیامیزند زودتر جلا دهد سنونی که ازالهٔ سیاهی دندان کند فنبیل ده درم فلفل چهار درم
ماما و ساذج هندی از هر یک سه درم مازوی سوخته دو درم در نسخهٔ دیگر بدل مازو حضض سوخته هشت درم بود
ماده اگر بسیار بود استفراغ بحب قوقایا و حب صبر و ایارج فیقرا و مانند آن سود دارد غرغره با آبکامه و ایارج فیقرا کردن
پس سنون جالی بکار داشتن مناسب بود داروئی که ماده از جوهر دندان بتحلیل زایل کند و ظاهر وی بزداید سعد پنج درم
سنبل یک درم فلفل شش درم قسط و زراوند گرد و انگژد از هر یک سه درم کف دریا و اشخار و سنباده و سقمونیا از هر یک ده درم
کوفته بمالند و دار وهای سیاهی دندان بکار دارند ادویه که دندان را زیان دارد ابن انادمان شرب وی گوشت بن دندان ادویه که دندان را زیان دارد
سست کند و عفونت پذیرد و تاکل در وی و دندان پدید آید باید که بعد از شرب وی با عسل یا شراب ممزوج با آب مضمضه کند
فجل خوردن مضر بود بدندان الماس در دهان داشتن اضراس را بریزاند انخوردن خرما فساد دندان و ارخاء لثه
و عفونت گوشت بن دندان تولد کند و رطب در این باب اقوی بود انجه دندان کند سازد چون غوره و ترشی ترنج و آب لیمو
و مانند آن و برف و یخ و میوه‌های خشک و ماهی و کامخ و صحنا و انجیر خشک و قبیطه و سیر و کندنا و جوز و تخمه و معده از غذا
گران کردن و چیزهای نازک چون ماهی تازه کوچک و مانند آن از پس ریاضت خوردن غذای لطیف و دقیق بالای غلیظ
تناول نمودن و قی بسیار کردن و چیزهای سخت بدندان شکستن و حلواهای علک چون ناطف و مانند آن خائیدن و چیزهای
سخت سرد یا گرم خاصه از پس یکدیگر خوردن زیان دارد داروهای سرد خشک چون گل وسک و صندل و کافور و گل نار
و کلنار و دم الاخوین و مازو و مروارید و فوفل و آرد جو و برگ کدو و پوست درخت توت و بیخ حماض و داروهای گرم و خشک
چون نمک و شبح سوخته و سعد و دارچینی و زوفای خشک و فقاح اذخر و شاخ گاو کوهی سوخته و پودینهٔ بری و ابهل و زراوند
گرد و تخم حنظل و عاقرقرحا و ساذج هندی و پوست بیخ کبر و سرخرگوش سوخته و پر سیاوشان و رمانی و خاکستر چوب رز
و بوره و مصطکی و آبگینهٔ سوخته و خلال کردن و آفت بگوشت بن دندان نرسانیدن و بامداد و شبانگاه مسواک باعتدال کردن
و سنونها که یاد کرده شد مالیدن و در وقت خواب انگبین با شکر کوفته و با انگبین سرشته بر دندان مالیدن و با روغن بان و مصطکی
و غیر آن چرب کردن اگر مزاج دندان گرم بود صندل کوفته با شکر مالیدن و با روغن گل و مانند آن چرب کردن سود دارد ادویه که گوشت ادویه که گوشت بن دندان سخت کند
بن دندان سخت کند و خون رفتن باز دارد فوفل بکوبند و در دهان گیرند یا با آب لسان الحمل بیامیزند و مضمضه کنند گوشت بن
دندان سخت کند و شب یمانی همین کار کند حب الآس خائیدن دانه مورد رفتن خون از بن دندان باز دارد و شراب مورد
در سستی گوشت بن دندان سودمند بود حب البان بخایند گوشت بن دندان محکم کند کابلی در دهان نگاه دارند مفید بود
در استرخاء لثه ملح نمک سوده خاصه اندرانی بر دندان مالند گوشت بن دندان محکم کند اگر بریان کنند و در سرکه

[illegible] کند [illegible] بود تا آبنمک که در وی زیتون نهاده باشند [illegible] باب مفید بود
سنند [illegible] سودمند بود [illegible] کوشت [illegible] ستیسون [illegible]
[illegible] نکاه دارند کوشت [illegible]
[illegible] عفص بسوزند [illegible] های کوشت بن دندان را از
[illegible] کند منقی رطوبت کوشت بن دندان بود ثمرة الطرفا [illegible] سازند یا بجوشانند وبدان مضمضه کنند نافع بود
ناوزر آبی که در وی آهن تابداده انداخته باشند پیوسته در دهان کیرند درد استرخای کوشت بن دندان سودمند بود
کعب البقر بسوزند وبسایند وسنون سازند لثهٔ مسترخیه را نافع بود حب الاترج دانهٔ ترنج بخایند کوشت بن دندان را
قوت دهد مصطکی وکندر بخایند کوشت بن دندان محکم کند ماء الحل آب ورق بار سلک در دهان کیرند ومضمضه
کنند رفتن خون از بن دندان باز دارد خل سرکهٔ انکوری با نمک سوده بیامیزند ودر دهان نکاه دارند کوشت بن دندان را
محکم کند وخون باز دارد ورفتن خون که از کندن دندان بود قطع کند ومادهٔ سرد که در بن دندان جمع شده باشد بیرون آورد
بسد نرم بسایند وذرور کنند رفتن خون از بن دندان باز دارد ومجرب بود نیش بر بن دندان زدن ومکیدن وانچه بر آید ریختن
وبعد از ایستادن خون صبر کردن پس با آبهای قابض مضمضه کردن مناسب بود ذروری که در این باب مفید بود کل سرخ وجفت
بلوط وکلنار وحب الآس از هر یک چهار درم خرنوب نبطی وسماق پاک کرده وعاقرقرحا از هر یک پنج درم کاه بود که بجهت حدت
ماده در کوشت بن دندان تاکل پدید آید قیفال ورک زیر زبان زدن وبر قفا حجامت کردن واستفراغ با قرص بنفشه وحب صبر
ومطبوخ هلیله وما نند آن فرمودن واز شیر وبرغ وشیرینی دور بودن وآش غوره وزرشک وسماق وانار خوردن
سود دارد بیماری اکر قوی نباشد با آب سماق وکلاب مضمضه کردن ودانهٔ مورد نیم کوفته با سرکه جوشانیدن واز آن در دهان
داشتن مناسب بود صفت حب صبر که در اینجا بکار آید هلیلهٔ زرد یکدرم صبر سقوطری دو درم کل سرخ ومصطکی وکثیرا
از هر یک دو دانک مجموع یکدانک ونیم با آب کرفس حب سازند داروئی که در این باب صواب بود برک مورد وپودینه برّی
وکلنار وکزمازو وعاقرقرحا ومازوی سبز وپوست انار ترش نیم کوفته با سرکه بجوشانند وبا آب وی مضمضه کنند
نسخهٔ دیکر قرظ وطراثیث ومازو وپوست انار وکزمازو وجوز سرو وکلنار وبرک سرو با آب سماق بجوشانند ومضمضه
کنند اکر از این داروها ذرور سازند روا بود طلائی که در کم شدن کوشت بن دندان مفید بود کندر وعنزروت ودم الاخوین
وکرسنه وبیخ سوسن کوفته وبیخته با عسل وسرکهٔ عنصل سرشته بکار دارند سنونی که خون از بن دندان باز دارد
وکوشت برویاند زرنیخ زرد وسرخ وآهک ومازو نرم بسایند وبکار برند پس روغن کل در دهان کیرند تا حرقت زایل کند
سنونی که خون از بن دندان باز دارد کلنار وکل سرخ ودانهٔ مورد واقماع رمان وسماق ونمک بریان کرده ومازوی سوخته
در سرکه انداخته وفوفل وقرنفل کوفته وبیخته بکار دارند واکر قوی بود قرص نشادر سودمند بود صفت آن قلقطار وقلقدیس
ونشادر ونمک سوخته از هر یک درمی شب یمانی وکاغذ سوخته از هر یک دو درم مازوی سوخته وآهک با سرکه کشته
وزعفران وکندر از هر یک درمی ونیم کرده با سرکه قرص سازند ودر سایه خشک کنند وبامداد یک قرص با سرکه بیامیزند ومضمضه
کنند ومالند تا خون بد بیالاید وخون خوش رنک پدید آید پس با آب غوره یا کلاب یا سماق مضمضه کنند ودهان بدان
بشویند اکر طاقت حرقت دارد نباشد روغن کل نیم کرم در دهان کیرند ویکساعت نکاه دارند پس مضمضه کنند کوشت
برویاند چنانکه یاد کرده شد بکار دارند واکر سخت قوی بود قرص آهک که ویرا قلقندیون کویند مناسب بود صفت آن
مرو آهک از هر یک سه درم شب یمانی واقاقیا از هر یک دو درم ونیم زرنیخ وزرد چوبه از هر یک درم نشادر یکدرم نرم
سوده وبا سرکه سرشته بر سفالی نو مالند تا خشک شود وبامداد با سرکه طلا کنند تا خون بیالاید پس دهان بشویند وروغن
کل بمالند وداروهای قابض چون عدس وکزمازو وکلنار وکل سرخ بجوشانند وبدان مضمضه کنند واز کلنار وخبث الحدید
ذرور سازند وسرکهٔ عنصل در دهان دارند وبدان مضمضه کنند ودر وقت انحطاط ذرور خشک کنند بکار دارند صفت آن
توتیای غوره درم ونیم مرهند نیخ وکندر از هر یک درم اسفیداج انذیرتک درم نرم سوده بر موضع علت ریزند وآب دهان
بینداز ند واز این دارو فرو برند ومرهم اسفیداج بمالند تا کوشت بر آید وبا آبهای قابض که یاد کرده شد مضمضه کنند تا کوشت محکم کردد

ادویه که در ورم گوشت بن دندان و درد و جراحت وی بکار آید

[illegible] که در ورم گوشت بن دندان [illegible] و جراحت وی بکار آید [illegible]

[illegible] تسبوری [illegible] قشر [illegible]

[illegible] خل [illegible]

مضمضه کنند مفید بود [illegible] زبد [illegible] ببیاید [illegible]

و بر ورم کرم که در دهان بود لطوخ سازند [illegible] نافع بود [illegible] ورم در بن سودمند بود لوز با دام شیرین [illegible]

و فندق پوست نا کنده بخورند درد دهان ساکن کند مصطکی سوده سه درم در سه وقیه روغن کل بجوشانند و نیم کرم بدان

مضمضه کنند یا در دهان دارند ورم تحلیل کند و درد ساکن سازد و در وی تسخین با اعتدال کند و تحلیل بی لذع نعنع الحمص

نخود در آب بجوشانند و بدان مضمضه کنند ورم صلب که از جراحت بود زایل کند ورق مورد با زیتون در آب بجوشانند و بدان

مضمضه کنند ورم بن دندان و دهان را سودمند دارد نرم پشم بر میل بپیچند و بزیت کرم فرو برند و بر بن دندان نهند درد ساکن کند

و در وی آماس بنشاند لبن شیر تازه کرم کنند و چند بار بدان مضمضه کنند ورم زایل کند حضض نرم بسایند و با عسل بیامیزند

و بر جراحت بن دندان مالند نافع بود و در این باب بهترین داروها بود عاقرقرحا بکوبند و بپزند و بر بن دندان ریزند جراحت

کهنه را مفید بود ماء الفاتر آب نیم کرم در دهان گیرند خون بن دندان و خون رفتن از وی و جراحت کام و ملاذه را سودمند بود

ابهل نرم بسایند و با عسل بیامیزند و بر جراحت بن دندان که متعفن شده باشد طلا کنند نافع بود طین مختوم بسایند و در دو

سازند رفتن خون از بن دندان باز دارد ورم اگر دموی بود گوشت بن دندان سرخ و کرم و با ضربان بود قیفال زدن و صندل

سرخ و سفید با شیاف امیثا و عدس در سلی با کلاب یا آب کشنیز تر یا کاسنی مالیدن مفید بود و اگر صفراوی بود رنگ گوشت مایل

بزردی بود و حرقت و تخس بسیار استفراغ با آب میوه ها کردن و شراب غوره و آبها نا خوردن و طلاها که یاد کرده شد بکار داشتن

مناسب بود اگر بلغمی بود ورم نرم و سرد و سفید بود و درد کم استفراغ با یارج فیقرا و تربد و شحم حنظل و ضماد محلل چون شبت

و بابونه و اکلیل الملک سودمند بود و اگر سوداوی بود ورم کبود و صلب بود استفراغ سودا بداروها که در باب مالیخولیا یاد

کرده شد موافق بود طلاهای تدبیر ورم سرطان سود دارد و ضماد کرم و محلل زیان چه این ورم بتحلیل زایل نگردد و داروی محلل

در صلابت بیفزاید بنابراین داروهای خلط مناسب بود تا ورم زیاده نگردد سنونی که در کل گوشت بن دندان بکار آید مازو

و پوست انار ترش از هر یک ده درم شب یمانی و عاقرقرحا از هر یک بیست درم کل سرخ و سک و سماق و نمک هندی از هر یک چهار درم

ذروری که گوشت بن دندان محکم کند گلنار و پوست انار ترش از هر یک شش درم ندینج سرخ و شب یمانی از هر یک سه درم کل سرخ

ادویه که در ورم لب و شقاق وی بکار آید

و سماق از هر یک بیست درم سنبل و تفاح اذخر از هر یک دو درم ادویه که در ورم لب و شقاق وی بکار آید مصطکی نرم بسایند

و با زیت بیامیزند و بر لب لطوخ سازند شقاق وی زایل کند شحم الاوز پیه قاز بگدازند و بر لب مالند شقاق را نافع بود وسخ الاذن

چرک گوش در ابتدای شقاق لب مفید بود سپستان در آب بجوشانند و از آن آب بر شقاق مالند سودمند بود کتیرا و لعاب

بزرقطونا و مسکه و نمک و گوشت گوساله و روغن حبة الخضرا و روغن کل و سفیده تخم مرغ و کتیرا و مازو که با سرکه سائیده باشند

در شقاق نافع بود اکارع خوردن پاچه در شقاق لب و زبان که از حرارت و یبوست متولد شده باشد سودمند بود عفص با علک

البطم که بان و فای تر با عسل بیامیزند و بر شقاق طلا کنند نافع بود اگر شقاق قوی و عمیق بود مازو با پیه گاو یا پیه قاز یا مغز استخوان

گاو بکار دارند و هر شب با روغن بنفشه و روغن نیلوفر ناف و مقعد چرب کنند و خیار بادرنگ بریده بر هم مالند و از کف

و عدس شقاق طلا کنند نافع بود طلا ئی مجرب که در این باب بکار آید پیه مرغ و روغن کل و مازو و اسفیداج ارزیز و نشاسته

و کتیرا کوفته و بیخته با ربع وزن جمله موم روغن سرشته با مردار سنگ با موم روغن سرشته طلا کنند نیکو بود طلا ئی که در

شقاق مزمن بکار آید مردار سنگ و شادنج و دودچوبه و دهنه از هر یک نیم درم زعفران دو دانگ کافور یک دانگ موم

یکدرم روغن کل دو درم و نیم طلا که در شقاق بکار دارند باید که بر پوست درون بود یا بر پوست درون تخم مرغ و غذای بیمار

پاچه گوسفند و گوشت گوساله و مرغ خانگی و تخم مرغ نیم برشت پیوسته لب با روغن بنفشه و نیلوفر و مغز کدوی شیرین چرب کرده

سودمند بود از روغنها که یاد کرده شد موم روغن ساختن و بر لب نهادن مفید بود عنبر با روغن بان کداخته مالیدن سودمند

ورم اگر دموی بود با حمرت و حدت و ضربان بود و اگر صفراوی بود با صفرت و شدت تخس و حرقت و اگر بلغمی بود با برودت و بیاض

وقلت وجع و غم وبیند و اکر سوداوی بود اکمودت و صلابت علاج ورم کوشت بن دندان مناسب بود کاه بود که مادهٔ حاره بن فرود آید و کوشت وی خورده شود تدبیر وی آنکه کوشت بن دندان بود کاه بود که در لب بثورهٔ خراج تولد کند اکر کرم بود از هوای سرد راحت یابد خرقه کتان با آب کوک و آب برک خرفه و آب کشنیز تر و آب لسان الحمل و آب کاسنی و آب عصی الراعی و آب خیار و آب کاهو و کلاب و لعاب اسبغول تر کردن و باخ سرد کردن برلب نهادن مناسب بود صندل سفید با کلاب و کافور مالیدن سود مند بود و اکر سرد بود در وقت بینکوید و حرارت وی باطل شود مشک با روغن بان و عاقرقرحا با روغن یاسمین و جندبیدستر با روغن نرکس و روغن سوسن طلا کردن نافع بود و اکر خشک بود پیوسته مشقق بود و پوست باریک از وی برخیزد لعاب بزر قطونا با شکر و کشکاب با روغن بادام خوردن و لب با روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن مغز کدوی شیرین چرب کردن سود دارد موم روغن از روغنهای مذکور ساختن و مالیدن مناسب بود داروها که در باب شقاق یاد کرده شد درین باب سود مند بود و اکر تر بود لب سترخی و نرم بود و از تکلم باز دارد تدبیر باب لقوه درینجا مفید بود کاه بود که بر لب کوشت فزونی تولد کند داروهای تیز چون دیک و قرص فلندیقون نهادن سود دارد اکر بیمار طاقت حدت دارو نباشد روغن کاو با وی بیامیزند تا حدت کم شود کوشت فزونی که بر بن دندان بدید آید ذرور قلقند و مرهم مناسب بود

**باب بیست و ششم** در ادویهٔ امراض حلق و سینه و آلت دم زدن **ادویه** که در ورم نغانغ و لهاة سود مند بود **حلتیت** با عسل بیامیزند و بر کام مالند تحلیل ورم لهاة کند **غراب الاس** با وی غرغره کنند یا در دهان دارند در وجع نغانغ مفید بود **عرق جاوشیر الا** برک درخت آلوی سیاه با شراب بجوشانند و صاف سازند و غرغره کنند قطع سیلان ماده کند از لهاة و عضله نغانغ **زفت** در ورم لهاة و عضله که پهلوی حلقوم و مری بود نافع بود **غاریقون** محلل ورم حلق و نغانغ بود **صبر** با آب کرم حل سازند و غرغره کنند تحلیل ورم نغانغ کند و آماس لهاة که از رطوبت بود زایل سازد و منع انصباب ماده بسوی لهاة کند اکر با عسل بیامیزند ورم عضلهٔ اصل زبان را سود دارد **خردل** بکوبند و با آب بر هم زنند و با شراب بیامیزند و غرغره کنند ورم جانب زبان را سود دارد **ماء الفاتر** آب نیم کرم بیاشامند ورم لهاة و حلق و سینه را نیکو بود شراب آب سرد با حرارت شش مضر بود **عسل** کهنه کفته با آب کرم بیامیزند و غرغره کنند ورم لهاة و نغانغ را نافع بود نمک نفطی با سرکه بیامیزند ورم لهاة زایل کند **عفص** نرم بسایند و بدهند کوشت زاید دور کند و منع سیلان رطوبت بلهاة کند **لبن** با وی غرغره کنند ورم زایل کند و درد ساکن سازد خاصه که جوشانیده باشند اکر بدو زمانی که دوشیده باشند بکار برند در ورم لهاة و نغانغ که از حرارت بود سود دارد و درد ساکن سازد لهاة عبارتست از ملازه بود سبب ورم وی تخلخل کوشت وی بود که ماده بدو فرود آید و درد وی بماند و از دم زدن و غذا و شراب خوردن مانع آید اکر دموی بود رنک وی و کام و زبان سرخ و مزهٔ دهان شیرین بود فیقال زدن و با آب بلاب یا کاسنی یا عنب الثعلب و خیار چنبر و ترنجبین طبع نرم داشتن سود دارد ماده اکر اندک بود غرغره کردن بداروی که قبض وی اندک بود چون شراب توت سیاه و عصارهٔ کل و آب عنب الثعلب و آب لسان الحمل و آب کشنیز تر و سرکه و کلاب و سکنجبین با آب کرم تا قوت قبض ماده باز کرداند و آنچه حاصل شود تحلیل پذیرد مناسب بود و اکر بسیار بود غرغره بداروی که قبض وی قوی بود چون آب خرنوب و جوز و آب سماق و مازو و کل مازو و کلنار و اقاقیا سود مند بود **داروئی** که در ابتدا با ابو به در ملازه سود مند بود کل سرخ و کلنار و مازو و کل مازو و صندل سفید و سماق و شیاف مامیثا و حب پوست کنده و ذرد چوبه و برک سوسن برابر نرم کرده بکار دارند **داروئی** که بر مغرفه سیل دیزند و لهاة بر آن بردارند شب یمانی چهار درم کلنار هشت درم زعفران دو درم کافور و نشادر از هر یک یک درم نرم کوفته بکار برند دانهٔ مورد و بلوط و مازو و کل مازو و سماق بجوشانند و بپالایند و بدان غرغره کنند کاهی که از داروی قابض پوست تولد کند با آب برک کوک و ساق خرفه و شراب توت و لعاب بزر قطونا و لعاب خطمی و کشکاب با جلاب نیم کرم در دهان دارند و بدان غرغره کنند و اکر صفراوی بود با حرارت و تشنکی دهان تلخ و کام و زبان زرد بود تن از مادهٔ صفرا بمطبوخ هلیله زرد و خرمای هندو شاهترهٔ و خیار چنبر و مانند آن پاک کردن و آبهائی که یاد کرده شد غرغره فرمودن و آب عنب الثعلب و کشکاب و آب خربزهٔ هندی خوردن و بدان غرغره کردن سود دارد بعد از سه روز داروهای قوی که یاد کرده شد باندازهٔ قوت ماده بکار داشتن مناسب بود و اکر بلغمی بود نرم و سفید و درد از بود و سوزش و کرمی نبود استفراغ بحب قوقایا و حب صبر و مصطکی و مانند آن سود مند بود با مدا د

ادویه که در ورم نغانغ و لهاة سود مند بود

وحلق و کام و زبان کند طلی با عسل کف کرده نیامیزند ورم لهاة

کمال

کل انگبین دادن و غرغره با سکنجبین و با بکامه و خردل فرمودن و مازو با سرکه سوده مالیدن موافق بود داروئی که بر لهاة زدن
ورم بنشاند سیاف ماميثا و گل سرخ و سماق و رب سوس و زعفران و نشادر و صعتر و عاقرقرحا و فلفل و نانخواه و زرنباد و کلنار
و زردچوبه و هلیله زرد و شبیانی و حضض و خانق قلة و قصب الذریره و بذر نخ و قسط و سرگین سگ که در بهار بود خوردن
وی استخوان و خاکستر خطاف نرم سوده نفوخ سازند و داروهای تدبیر استرخای ملازه بکار دارند و اگر سوداوی بود تمام روز با
تیره و دهان تر ... بود بعد ... افتیمون و ایارج فیقرا ... تن از ان پاک کردن و داروهای سرد چون آب کشنیز تر
و آب کوک در دهان داشتن و بدان غرغره کردن تا ورم زیاده نشود و منجر بورم سرطانی نگردد تدبیر ورم زبان در این باب صواب
بود اگر ماده از بلغم بود و غلیظ بود و مرض قابل علاج تدبیرها که در باب خناق سوداوی یاد کرده آید در این باب مفید بود
طلائی که در اینجا بکار آید مازوی سبز جزوی نال سرخ و سماق از هر یک سه جزو و نمک اندک بیست جزو با شراب بوم بکار
دارند نسخه دیگر شبیانی جزوی نشادر یک جزو و نیم مازوی سبز دو بخش یک جزو نال سرخ سه جزو در وقت انتهام و زعفران
و سعد و دار شیشعان و فقاح اذخر و عود بلسان داشته باوی بیامیزند و از این داروها جوشانیده مضمضه کنند اگر تدبیرها که
شافی نباشد عصاره قثاء الحمار و بنطرون سرخ و قنطوریون کوفته با انگبین سرشته طلا کنند اگر ورم سخت گردد انگژد با عسل
سرشته بمالند شبیانی و انگژد و نشادر هر سه نرم سوده در مغرفه میل ریزند و ملازه در وی نهند و نگاه دارند اگر داروها با کعبیز
عنصلی غرغره کنند روا بود اگر یبوست تولد کند بیخ سوسن بجوشانند و آب وی با میبختج بیامیزند و در دهان دارند سبب فرود
آمدن ملازه اگر حرارت بود داروهای سرد چون صندل و گلنار و کافور و گل سرخ با شراب توت سیاه سرشته ملازه بدان بر دارند
و اگر برودت بود بمازو و نشادر و آبکامه و خردل غرغره کنند ملازه کودک بمازو و سرکه بردارند بشرط آنکه مازو با سرکه بسایند
و بر یافوخ وی مانند دانه مورد و بلوط و گل مازو و سماق با گلاب بجوشانند و آب وی مضمضه کنند داروئی که در فرود آمدن
لهاة مفید بود شبیانی چهار درم گلنار هشت درم زعفران درم کافور و نشادر از هر یک درمی نرم سوده در ملعقه کنند
و لهاة بدان بر دارند ضمادی که در جذب ملازه کودک و بزرگ مفید بود مفاث و اقاقیا و گل سرخ و مازو و گلنار و مازو و اقماع
رمان و سرش و برگ مورد و کشنیز خشک و بزر قطونا با سرکه انگوری بجوشانند و بپالایند و داروها غیر بزر قطونا بکوبند
و بر یافوخ بیمار مالند ملازه بحالت طبیعی باز آید چه اصل وی با تعالیق و غشای قحف و پوست وی پیوسته بود و داروی
قابض پوست و غشا جذب کند و ملازه با وی کشیده شود در مکه مشرفه شخصی را لهاة فرود آمد و در وقت فرو بردن آب دهان
ملازه بحلق فرو میرفت بنده فلوس خیار با شیر شتر حل کرده بدو داد و بیمار پیوسته بدان غرغره میکرد در مدت یسیر شفا یافت
استرخای ملازه اگر بتداوی مذکوره زایل نگردد علاج وی بریدن بود طبیب باید که در این کار دو چیز رعایت کند یکی آنکه تن از
ماده فزونی پاک سازد دوم آنکه صبر کند تا بن ملازه باریک گردد و مانند انگور بیاویزد و در وقت بریدن آنچه زیاده از مقدار
طبیعی بود ببرد چه اگر زیاده برید شود بیم جریان خون و عدم انقطاع آن بود و شاید که معده و شش پر از خون گردد و بیمار در ورطه
هلاک افتد اگر خواهد که قطع وی بدارو کند شب یمانی و انگژد بر بن وی مالند و بیمار تکیه کند و پیوسته دهان باز دارد
تا لعاب و دارو بحلق وی فرو نرود بعد از بریدن قرص کهربا افیونی با شراب جوز با شراب توت سیاه بیامیزند و بدان غرغره کنند
تا خون بسیار نرود داروهای قابض بملعقه میل ریزند و با تیه ملازه در وی نهند و با آب سرد و آب لسان الحمل و قرص کهربا
با گل مختوم غرغره کنند و داروهای قابض چون آب غوره و آب ریواج و آب عنب الثعلب و آب آبی ترش پیوسته در دهان دارند
و بملازه رسانند خناق دشواری دم زدن و فرو بردن بود سهولت و صعوبت آن نظر بضعف و قوت سبب قرب و بعد وی
بود سبب اگر ورم دموی بود چشم و روی و زبان سرخ بود و دهان مزه خون دهد و درد با تمدد بود و با تنگی نفس رگهای
چشم و گردن برخاسته بود و ورم اگر بمشارکت بدن بود و قوت قوی رگ زدن و خون بسیار بیرون کردن مفید بود و اگر ضعیف
بود تا زمان ظهور نضج ناچیز چاین بیرون کردن خون بتفاریق سودمند بود خاصه که علت در تزاید بود و ماده در حرکت
طریق وی آن بود که طبیب تا سه روز روزی سه بار یا چهار بار پنج درم خون بیرون کند تا دم زدن آسان گردد و بیمار از
غشی ایمن بود چه اینحالت باقی قوت ساقط سازد و با تنگی نفس سقوط قوت بد بود خاصه که باز گرفتن غذا ضرورت بود خاصه
که ممتلی و متمدد بود و تاخیر این بد بود گاه بود که حاجت بحجامت ساق بود ماده ورم اگر در حوالی حلق بود باز گرفتن غذا سودمند

افتادن ملازه

بود چه بدن از خون غذا یابد و قوت ساقط نگردد و در رگ زدن بیم ضعف قوت بود و غذا دادن حاجت اگر بیمار چیزی فرو
نتواند برد غذا دادن دشوار بود پس از وقت تن اید نضج و تحلیل نافع بود اگر ورم در عضله و غشای حوالی عضله سر حلقوم بود
که وی را بتازی غلصمه گویند دم زدن تنگ دشوار بود در این باب رگ زدن بیش از نقصان زمان نزاید و خناق صعب گردد سبب
غلبهٔ خون اگر از ایستادن خونی بود که رفتن آن عادت بود چون خون حیض و مانند آن در این وقت صافن زدن و حجامت
ساق کردن مفید بود و محجمه بر مهره دوم گردن نهادن سود دارد چه ماده بیرون [illegible] دم زدن و [illegible] بگشاید هر دو
جانب گردن حجامت کردن روا بود محجمه بر میان سر و زیر زنخ و ساق و کتف نهادن سود دارد اطراف سخت بستن و مالیدن نیکو بود
بعد از رگ زدن تلیین طبیعت بحقنهٔ نرم مناسب بود **صفت آن** با بنفشه و بابونه از هر یک سه درم و انجیر بیست عدد زیاده کنند
و بجوشانند و بپالایند و ده درم شکر و ده درم بورهٔ ارمنی و نمک هندی و ده درم روغن بنفشه یکجا با وی بیامیزند و بکار دارند
خیارچنبر و شیرخشت با آب کاسنی و آب عنب الثعلب موافق بود بعد از اجابت طبیعت بابونه و اکلیل الملک و بنفشه و سبوس
با آب پختن و اطراف بدان شستن و مالیدن سودمند بود کشکاب با عدس پوست کنده و ده درم تخم خشخاش کوفته پخته باشند خوردن
مناسب بود گاهی که بیمار از کشکاب تنفر کند سکنجبین دادن روا بود ضماد از داروهای قابض و محلل چون لسان الحمل و کاسنی و آرد جو
و عدس پوست کنده و خطمی و بابونه و بنفشه و گلاب و روغن گل ساختن و بر گردن و حلقوم نهادن سود دارد بدین و در گلهای گردن
و زیر زبان اگر ممتلی بود غرغره کردن زیان دارد چه داروی قابض ورم درهم کشد و درد بیفزاید و جذب ماده کند مدبر باید که
داروی قابض با شراب ملطف چون سکنجبین بیامیزد تا قوت قبض بعمق رساند اگر درد قوی بود با داروهای نرم کنند چون
شیر تازه و شراب بنفشه تا درد بنشاند و بداروئی که در وی قبض بود و حدت خون باز دارد چون شراب توت و آب عنب الثعلب
و مانند آن غرغره فرماید **غرغرهٔ** که در این باب مناسب بود آب پوست جوز تر با وزن وی شکر بقوام آورند و بکار دارند انار ترش و شیرین
از هر یک صد عدد با پوست بجوشانند تا مهرا شود پس بمالند و دانه وی بیرون کنند و شب یمانی و مازو و گلنار از هر یک پنج درم
کوفته و بیخته با وی بیامیزند و با سکنجبین یا سرکه بگدازند و غرغره کنند و عدس پوست کنده و گل سرخ و گلنار و سماق بجوشانند و آب
بکار دارند فوفل و صندل سرخ و سفید و گل سرخ نیم کوفته با آب عنب الثعلب با کشنیز تر بجوشانند و بپالایند و شراب توت در وی
بگدازند و غرغره کنند **حبی** که در خناق دموی و صفراوی و سوداوی مفید بود تخم گل و تخم خرفه و نشاسته و طباشیر و سماق
و کتیرا از هر یک درمی کافور یک دانگ کوفته با لعاب بزرقطونا سرشته حب سازند و در دهان دارند روز دویم گل سرخ و بیخ سوسن
با آب کشنیز تر یا عنب الثعلب بجوشانند و فلوس خیارچنبر بامیخته در وی بگدازند و غرغره کنند روز سیم و چهارم که وقت
انتها بود آب عنب الثعلب با آب بادیان بیامیزند و بیخته با فلوس خیارچنبر در وی بگدازند و روغن گل با موم صاف بگدازند
و پنبهٔ کهنه با آن تر سازند و موم روغن بر وی اندازند و بر حلقوم نهند بیخ سوسن و اکلیل الملک بجوشانند و در آب وی فلوس
خیارچنبر حل سازند و غرغره کنند با داروها که یاد کرده شد اگر کار دشوار باشد داروی سرگین سگ بکار دارند **صفت آن** مازو و صعتر
و سرگین سگ از هر یک جزوی کوفته نفوخ سازند با پر مرغ با وی بیالایند و بر حنجره و حلق مالند در نسخهٔ دیگر بدل مازو صعتر
گل سرخ و زعفران بود باید که سگ را تشنه سازند و نان و آب بدو دهند تا شکم وی پاک شود و سه روز استخوان پاچه بدو دهند
تا فضلهٔ وی سفید گردد مرهمی و مر و زعفران بگیرد با شراب توت سیاه غرغره کنند در نضج ورم مفید بود چه محلل و معدل بود
وقت نضج زعفران بعضی متوهم بسا اندکی هم صلابت ورم بود غرغره با شیر تازه و خیارچنبر مناسب بود بورهٔ ارمنی با شراب
توت سیاه مفید بود غرغره با آب طبیخ انجیر و حلبه بامیخته یا فلوس خیارچنبر آمیخته سودمند بود نطرون و بوره و انگرد و مر
و فلفل و نشادر و عاقرقرحا و هزار اسفند و خردل و تخم ترب و سرگین خطاف و خروس جمله یا بعضی شراب توت سیاه یا سکنجبین
غرغره کنند در نضج ورم و انفجار وی نافع بود خمیر بد آب انار ترش و شیرین با روغن بنفشه حل کرده و سکه و روغن گاو و گداخته و آب
کرنب بامیخته یا انگبین آمیخته و بیخ سوسن و بیخ خطمی با ملح آمیخته و پیاز نرگس کوفته بر آن افزوده در نضج ورم سودمند بود
رب سوسن چهار درم انگرد نیم درم بامیخته با آب برگ کرنب حب سازند و در دهان دارند گاهی که ورم نضج یابد و نرم شود
و منفجر نگردد داروهای قابض چون مازو و گلنار و سرگین سگ که یاد کرده شد با شیر بز یا شیر خر یا آب فلوس خیارچنبر
با آب خمیر یا کشکاب یا آب طبیخ انجیر منضج و مفجر بود بعد از انفجار ده درم روغن گاو یا بنفشه یا آب گرم بیامیزند و بدان غرغره
کنند

وگلنار و سماق و پوست انار
کوفته و در عدس نان مناسب بود چه

کنند تا ورم پاك سازد پس زردهٔ تخم مرغ خام و نشاسته و کتیرا و روغن بادام با آب کرم بیامیزند و غرغره کنند در این وقت حریره
سبوس کندم با روغن بادام دهند و اکر صفراوی بود با بیخوابی و یبوست و حرارت دهان وجع و حرقت و حرارت و تشنکی
قوی بود و تنکی نفس کمتر از دموی رك زدن و رعایت قانون مذکور کردن مفید بود غرغره با سرکه و کلاب و سکنجبین و شراب توت
سیاه و آب غوره و آب سماق و شراب جوز و شراب خشخاش و کلنار با عصارهٔ کل سودمند بود [illegible] ورد و بلوط با آب کشنیز
تر بجوشانند و غرغره کنند مناسب [illegible] آب نارنج [illegible] یانی بجوشانند و بکار دارند کل سرخ
و نشاسته و طباشیر و تخم خرفه و کلنار و شکر طبرزد کوفته لعوق سازند نسخهٔ دیگر کل سرخ و کلنار و رمان و کزمازج و صندل
سفید و سماق و شیاف مامیثا و عدس پوست کنده و زردچوبه و رب سوس کوفته و بپخته بدهند طبع با فلوس خیارچنبر
و آب عنب الثعلب یا با آب کاسنی نرم سازند اکر بلع دشوار بود از بنفشه و سپستان و عناب و نیلوفر و بابونه و سبوس کندم و فلوس
خیارچنبر و روغن بنفشه و شکر حقنه ساخته بکار برند پس از لینت طبیعت کشکاب با آب انار شیرین دهند در کشکاب اکر
عدس بپزند اولی بود صندل سفید و فوفل و شیاف مامیثا و کل ارمنی با آب عنب الثعلب و آب لسان الحمل و کلاب و اندك
سرکه از بیرون طلا کنند از آنجمله لسان الحمل و عنب الثعلب و کشنیز تر و کلاب و روغن کل ضماد سازند و بعد از طلای مذکور
بکار دارند روز دویم و سیم با داروی قابض اندك محلل بیامیزند و در وقت انتها سبوس کندم بجوشانند و فلوس خیارچنبر در وی
حل سازند و غرغره کنند و اکر بلغمی بود آب دهان شور و لزج بود و تشنکی و حرارت اندك و زبان سفید کاه بود که زبان بجهت
رطوبت استرخا پذیرد و از دهان بیرون آید ماده اکر سرد و لزج بود ورم در حوالی ملاذه و عضلهای حنجره پدید آید چه رطوبت
بجهت لزوجت و غلظ از عضلات مذکوره تجاوز نتوان کرد و بعضلهای فروتر نتواند رسید و اکر کرم و رقیق بود بعضلهای درونی
در آید و موجب ورم کردد اکر بیمار نفس نتواند زد ورم در حنجره بود و بلع نتواند کرد در مری کاه بود که ورم حنجره قوی بود و مزاحم منفذ
مری کردد و از بلع مانع آید و کاه بود که ورم مری قوی بود و مزاحمت بحنجره رساند و از تنفس باز دارد اکر ورم از مری فروتر
بود با وجود عظم مزاحم حنجره نکردد و از دم زدن باز ندارد علاج استفراغ با یارج فیقرا و حب قوقایا و ماء شبت و بابونه و اکلیل الملك
و انجیر و قنطوریون باریك و شحم حنظل و بورهٔ ارمنی و نمك هندی و سبوس کندم و انکبین و روغن خیری با سوسن حقنه ساختن
و با شراب جوز یا انکبین عسلی که در وی اندك عاقرقرحا و ترب پخته باشند غرغره کردن و دواء الخطاطیف بکار داشتن
صفت آن تخم کرفس و انیسون و نانخواه و فقاح اذخر و عرق سوسن و دارچینی و حماما و ندداان و شب یمانی و هزار اسفند
و مرصافی و سلیخه و زعفران از هریك وقیه کل سرخ و تخم کل و معجون اقروفیمقا از هریك دو وقیه قسط و رماد الخطاطیف
از هریك سه وقیه سنبل و نشاسته از هریك نیم وقیه مازوی سبز هشت عدد کوفته و بپخته و با انکبین سرشته مقدار از مازو
مازوی با ماء العسل یا کشکاب یا آبی که در وی عدس و کل سرخ و بیخ سوسن پخته باشند روزی چهار بار غرغره کنند و از
بیرون بمالند صفت معجون اقروفیمقا که در دواء الخطاطیف بکار آید زعفران و دارچینی از هریك دو درم کل سرخ و حماما
و قسط از هریك درمی مرمکی چهار درم بیخ سوسن و ساذج هندی از هریك دو درم و نیم کوفته و بپخته با انکبین سرشته
قرص سازند و در سایه خشك کنند نسخهٔ دیگر تخم کرفس و انیسون و نانخواه و هزار اسفند و دارچینی و مرهندا و ندداان
از هریك یکوقیه کل سرخ دو وقیه قسط و رماد الخطاطیف از هریك سه وقیه زعفران یکوقیه سنبل و بسباسه از هریك نیم وقیه
مازوی سبز ده عدد و بیماری اکر سخت قوی بود یکمثقال دواء الخطاطیف و نیم مثقال قثاء الحمار و اندك فضلهٔ آدمی با میبختج
بیامیزند و بدان غرغره کنند کاهی که فضلهٔ انسان بکار برند باید که شخصی را حب صبر و مصطکی دهند تا شکم وی پاك شود پس
نان ارزن و برنج و کل و عدس و بلوط تا طبع وی خشك کردد عاقرقرحا و سرکین سك که یاد کرده شد با انکبین اندرون بمالند
مناسب بود اکر بفصد و حقنه و رك زیر زبان زدن و محجمه بر قفا و ساق نهادن صعوبت علت کم نکردد زهرهٔ کاو و عصی الراعی
و قثاء الحمار و قنطوریون باریك و رماد الخطاطیف با سرکه از بیرون طلا کنند و دواء الخطاطیف بروی نهند فضلهٔ آدمی و سك
و خطاف از بیرون مالیدن سود دارد عاقرقرحا و خردل و نوشادر را بکوبند و نطرون و فلفل و پودینه کوفته بدهند یا با ماء العسل
آمیخته غرغره کنند اکر ضرورت شود عسل و بلادر بمالند تا حلق ریش کردد و ماده بپالاید اکر از دارو یبوست تولد کند غرغره
با شیر تازه و روغن کل کنند و ماء بابونه و حنظل سیاه و اکلیل الملك و زعفران ضماد کنند و با نرکس یا روغن ناردین چرب کرده از بیرون

انبیرون بکار دارند گاهی که علت بآخر رسد موم با روغن سوسن بیامیزند و از بیرون بمالند و اگر سوداوی بود با ضمادها ورم
فرو نهند عفص یا ترش بود و ماده وی بسبب غلظ بتدریج گرد آید بدین سبب خناق سوداوی کم بود گاه بود که ورم سوداوی
گردد چه ماده رقیقه تحلیل پذیرد و غلیظه بماند و گاه بود که ورم ریش گردد و ریم بیالاید ماده بیماری گاه بود که متوجه
سینه گردد و صعوبت نفس [illegible] پدید آید و ذات الجنب و ذات الریه تولد کند و گاه بود که بعضلات فرود آید و نبض
کشیده شود و تشنج پدید آید و گاه بود که بمعده [illegible] کند و غشیان و [illegible] پدید آید و گاه بود که بجوانب دل فرود آید و نبض
ضعیف و متفاوت گردد و خفقان و ضعف و غشی و خناق [illegible] تولد کند و بیمار هلاک گردد استفراغ با ایارج فیقرا و مطبوخ
افتیمون و حقنه تیز مناسب بود و با ماء العسل و دواء الخطاطیف و دواء الحرمل و جلاب کرم و ماء العسل پخته و آب طبیخ بابونه
و اکلیل الملک و حلبه و تخم کتان و شیرانه غرغره فرمودن و ضماد از شبت و بابونه و حلبه و تخم کتان و برگ کرنب و تخم وی و مرزنگوش
ساختن و با روغن نرگس و روغن بط انبیرون نهادن **صفت** دواء الحرمل تخم ترب و هزار اسفند و انگزد و مرمکی و بوره
و نشادر کوفته و بیخته بکار دارند اگر از این دارو نفوخ سازند روا بود و اگر بیرون رفتن مهره گردن بود بجهت ضربه و صدمه و تشنج
عضلهای حلقوم و حنجره جای مهره فرو رفته بود و بیمار دهان باز نتواند کرد و سر بر نتواند داشت و بیمین و یسار ملتفت نتواند
و نا بر قفا نیفتد غذا و شراب فرو نتواند برد رگ زدن و حقنه کردن و مهره بجای آوردن سود دارد سبب اگر تشنج بود داروها که
در باب وی یاد کرده شد در اینجا مناسب بود باید که مهره بداروهای قابض بجا آورند با آلت چه شاید که در جای او ورم بود و آن آلت
زحمت زیاده کند **طلاء** که مهره بجای آورد مازو و پوست انار و سرشیر و قرظ و دانه مورد کوفته با سریشم گداخته برخرقه مالند
و بر گردن نهند و بگذارند تا خشک شود گویند کودکی را این علت تولد کرد قابله پاره قیر بر پوست پاره افکند و بآفتاب نرم
ساخت و بر گردن بیمار نهاد و گذاشت تا خشک شد مهره بجای خود باز آمد اگر تا روز پنجم در دستهای بیمار خدر تولد نکند و حس
عضو باطل نگردد امید نجات بود و گردن کج بماند در این وقت رگ زدن و با آب غوره و شراب توت سیاه و آب سماق و رب
غوره و شراب جوز غرغره کردن مفید بود تدبیرها که یاد کرده شد اگر فایده ندهد و بیم هلاک بود و در رباط حنجره ورم نباشد
شکافتن حلق روا باشد طریق وی آن بود که پوست حلقوم بصناره برآرند و از حلق جدا سازند و رباطی که میان دو حلقه
قصبه بود بشکافند تا بیمار نفس تواند زد پس از تدبیر مرهم و اماس بروند و آسیب بغضروف و غشا نرسانند اگر در رباط نیز
ورم بود دست از این تدبیر باز دارند و علت بطبیعت گذارند در علت آماس جانی بسبب ضربه حنجره منقطع شده بود و مری
سالم مانده و تکلم بجهت انفصال آلت نفس و انجذاب هوا باطل گشته پس از التیام جراحت و بقای منفذ کوچک که از آنجا نفس میزد
وی را بجهت استعلاج و سد منفذ نزد بنده آوردند کمینه گفت بیمار انگشت بر منفذ نهد اگر از راه معتاد نفس تواند زد
دوختن منفذ صواب بود بیمار بفرموده عمل نمود از تنفس عاجز آمد بنده فرمود که پاره از نقره و غیر آن در ثقبه نهد تا مسدود نگردد
و بیمار هلاک نشود چنان کرد از ورطه هلاک بیرون آمد و اگر تولد دیدان بود در معده و معا بیرون کردن آن بداروها
که در باب دیدان یاد کرده آید سود دارد و اگر جمود دم و لبن بود در معده و معاء دقیقه و غیر آن داروها گذارند مفید بود و اگر
غلبه یبوست عضله و غشای حنجره و حلقوم بود که عضله حنجره از جذب هوا عاجز آید داروهای مرطب سودمند بود
و اگر در وی داروئی بود که این علت بخاصیت از وی تولد کند چون فطر و غیر آن داروها که در باب سموم یاد کرده آید مناسب بود
پنجم نوع انخناق بود سبب ورم غلیظ و عضله حلقوم بود که وی را بتازی نغانغ و لوزتان گویند و این ورم در پیش حلق
مانند طوق از گوش تا بگوش پدید آید بدین سبب وی را ذبحه خوانند تدبیر وی تدبیر ورم گرم بود که بجهت کثرت ماده و انسداد
آلت دم زدن دهان باز ماند و زبان بیرون آید این را بجهت کثرت تولد وی در کلب خناق کلبی گویند گاه بود که سبب خناق
بیرون رفتن مهره پشت بود اگر مهره نخست و دوم بود بیمار روز نخست هلاک گردد چه منبت لیف و عضله که دم زدن
بدان تمام شود این دو مهره بود و اگر دو مهره دیگر بود و ضغط نخاع نکرده باشد و بجای خود باز آید امید نجات بود ورم اگر در
عضلهای بیرون بود نمایان بود و اگر در عضله و غشای درون بود دریافت وی ممکن نبود در روز پنجم اگر ورم نرم گردد نشان نضج
بود اگر حمرت وی زایل گردد و دم زدن آسان بود نشان نجات و تحلیل ماده بود و اگر دم زدن آسان نگردد نشان بد حالی
بیمار و توجه ماده بدرون بود اگر مخنوق کف بر دهان آرد قوت ضعیف بود نشان موت بود چه حاجت باخراج بخار دخانی

اگر بیمار باشد

اگر بسیار نباشد رطوبت با بخار دنیا میزد گاهی که روی بیمار سبز گردد و خانهٔ چشم سیاه مرضه نزدیک بود اگر نبض صغیر و کم سست
و با سر برون بان کند و سیاه گردد نشان قرب موت بود خناق که با تب بود سخت بد بود با حرارت تب حاجت بدم زدن بسیار
بود در تب کم اگر روز بحران خناق پدید آید دلیل بد [illegible] ت حال بیمار بود اگر دندان پس کند سفید یا سبز گردد و در بغل و بن
ران عرق سرد پدید آید بیمار در آن روز یا روز دیگر هلاک گردد اگر دم زدن بی نظام گردد و با تنفس سینه در حرکت آید سخت
بد بود داروها که در این بیماری بیاشامند و بدان غرغره کنند باید که [illegible] بود چه [illegible] سرد بود فجاجت در ماده پدید آید
و تحلیل نپذیرد و اگر گرم بود بجهت حرارت جذب ماده کند و در علت بیفزاید **ادویه** که حلق را زیان دارد **جبن قدیم**
از خوردن وی وجع حلق و خناق تولد کند **شونیز** خوردن حلق را زیان دارد **فجل** خوردن حلق و دندان و کام را زیان دارد
**حماض الاترج** خوردن حلق را بد بود **لحم الفروج** از ادمان خوردن گوشت مرغ بچه خناق تولد کند مگر آنکه مصوص سازند و تناول
نمایند **لب الخوخ** از خوردن وی وجع حلق تولد کند **ادویه** که علق و غیر آن از حلق بیرون آید **حماض الاترج** با سرکه بجوشانند و نصف
سکرجه بخورد بیمار دهند علق از حلق وی بیرون آورد **انف الغزال** زبان آهو خشک سازند و بدان بخور کنند علق در ساعت
بیرون آید **حلبب** بیمار با شیر تازه و سرکه غرغره کند علق کنده شود **خل** سرکه تند انگوری بیاشامند علق بمیرد **اشنان** در
با آب بسایند و از وی اندک تجرع کند علق بیرون آید **فوفل** بسته و کتان با سرکه یا شراب تناول کنند علق بیرون آورد
جائی که بسته بود اگر با علقه بخور کنند علق بمیرد **زنجار** در سرکه تند حل کرده بدان غرغره کنند علق ساقط سازد **خردل**
با بوره بسایند و در حلق دمند علق بیرون آید **ثوم** اکثار اکل وی علق بیرون آورد **بورق** دو مثقال از وی با سه دانه سیر
بکوبند و با سرکه تند بیامیزند و هر ساعت از وی تناول نمایند در اخراج علق مفید بود **دخان الکبریت** بر اخگر ریزند و انبوبه بر سر
دانند و طرف دیگر در دهان گیرند تا دخان وی بحلق رسد علقه در ساعت بیرون آید **زبل الفار** سرگین موش خرما بر دهان کسی
که در حلق وی خار استخوان مانده باشد بمالند در ساعت بیرون آورد **ماء الثلج** آب برف بیاشامند یا برف تناول نمایند
قطع علق کند و مجرب بود نمک در دهان اندازند و آب وی فرو برند همین کار کند علقه که وی را بفارسی دیوچه گویند گاه بود
که با آب شوربه شود و در کام و دهان و حلق و زبان آویزد و گاه بود که بمعده رسد و در بیمار غم و کرب پدید آید و گاه خون
رقیق از وی بر آید نخست آنکه وی را علتی بود آنچه نمایان بود با سرکه و نمک یا سرکه و انگژد مضمضه و غرغره کنند تا سست گردد
پس منقاش یا قالب گرفته بیرون آورند و آنچه نمایان نباشد بغرغره تداوی کنند **دارویی** که نرم بکوبند و با سرکه غرغره کنند در این
باب مفید بود خردل و نشادر از هر یک جزوی **نسخهٔ دیگر** خردل یکجزو و بوره نیم جزو **نسخهٔ دیگر** بوره سه درم سیر سه و دو عدد
**نسخهٔ دیگر** سیر و شیح و ترمس و حنظل و سرخس با سرکه بجوشانند و بپالایند و غرغره کنند آب برگ غرب که بفارسی وی را
بید گویند در این باب بغایت مفید بود غذا از سیر و پیاز و پودینه و خردل و کرنب مناسب بود و آنچه در معده بود شیح
و قیصوم و افسنتین و شونیز و ترمس و قسط و مغز برنگ کابلی و سرخس از هر یک ده درم با سرکه و آب بجوشانند و بپالایند
و بیاشامند بیمار اگر قی تواند کرد بعد از خوردن داروی مقی و غذای مذکور وی را قی فرمایند اگر قی کردن دشوار بود تدبیر
داروی مسهل کنند اگر دیوچه بجانب بینی برآید شونیز و عصاره قثاء الحمار و خربق با سرکه بجوشانند و در بینی چکانند یا بدان
استنشاق کنند سیر تناول نمایند و بگرمابه روند و بسیار درنگ کنند و هر ساعت آب سرد و برف و یخ در دهان ندارند دیوچه
بسبب طلب آب سرد بیرون آید سیر بخایند و در آفتاب به پشت باز افتند و دهان باز کنند و کوزه آب سرد با طحلب بر لب
نهند دیوچه بیرون آید اگر چیزی نرم چون نان و گوشت و استخوان لغزیده در حلق بماند مشت در گردن و میان کتف بیمار زنند
یا قی فرمایند و اگر چیزی تیز چون خار ماهی و استخوان و غیر بماند و نمایان بود بمنقاش و غیر آن گرفته بیرون آورند و اگر نه لقمه‌ها
و حسوهای نرم کننده بیاشامند اگر مدتی بماند هر روز یکدرم حرف که وی را بفارسی سپندان گویند کوفته با آب گرم تناول
نمایند و از بیرون ضماد کنند منضج چون آرد جو و روغن زیت و آب نیم گرم بکار دارند تا موضع ریم کند و خار و غیر آن از
جای خود جدا گردد انجیر خشک با رشته به بندند و نیم خائیده فرو برند و رشته بکشند آنچه در حلق مانده باشد بیرون آید
**ادویه** که در گرفتگی آواز و خشونت قصبه ریه بکار آید **کرنب** بستانی بخایند و آب وی فرو برند آواز بگشاید **مویز منقی**
بیاشامند گرفتگی آواز و درد گلو را مفید بود **ثوم** خام و پخته خوردن آواز صاف سازد **حلتیت** با آب بیامیزند و از وی

ادویه که حلق را زیان دارد

ادویه که علق و غیر آن از حلق بیرون آید

ادویه که در گرفتگی آواز بکار آید

زبان گیرا و ارند

تجرع کنند آواز کرفته و خشونت حلق را نافع بود [illegible] بدهان داشتن خشونت حلق را زایل کند و آواز صافی کرداند
[illegible] خوردن خشونت صدر و قصبه ریه را سودمند بود [illegible] که آواز که از رطوبت دماغ کرفته باشد بکشاید و بلغم
که از دماغ بحلق و قصبه ریه فرود آید تحلیل کند و رطوبات خشک سازند و در این باب بهترین داروها بود [illegible] بجوشانند
و با عسل بپالایند و از وی هر روز چهار درم فرو برند و بالای وی آب بجوزند آواز بکشاید اگر از آب وی با شیر کاو حسو سازند
کرفتکی آواز را نافع بود و شش را غذا دهد [illegible] در دهان کیرند و آب وی فرو برند آواز نیکو سازند و درد کلو را سود دارد
[illegible] از نرم بسایند و با عسل لعوق بسازند و در دهان دارند و آب وی فرو برند درشتی حلق و زبان زایل کند و آواز صاف
کرداند رب السوس در دهان کیرند و آب وی فرو برند آواز بکشاید و درشتی قصبه ریه نافع بود و بیخ وی بخایند و آب وی
فرو برند همین کار کند صمغ عربی در دهان کیرند و آب وی فرو برند خشونت قصبه ریه و حلق را بغایت نافع بود لعاب [illegible]
با جلاب بیاشامند خشونت حلق که از حرارت بود زایل کند لوز شیرین با شکر آواز را نیکو بود فجل با عسل تناول کنند
کرفتکی آواز که از کثرت صیاح بود در ساعت بکشاید بسبب کرفتکی آواز اگر از حرارت بود آواز بیمار چون آواز شیر و آواز
حیوانات کم مزاج سطبر بود کشکاب با روغن بادام خوردن سودمند و چیزی ترش و شور نیز زیان دارد و اگر برودت
بود خردل بریان سه درم و فلفل یکدرم و عرصاف شش درم و کندر و با رزد از هر یک چهار درم کوفته و بیخته حب سازند و در دهان
دارند نسخه دیگر مغز بادام شیرین و تخم کتان بریان و حب صنوبر از هر یک دو درم انیسون و صمغ عربی و تخم بادیان و رب سوس
از هر یک درمی باده درم فانید حب سازند و در وقت حاجت در دهان دارند و آب وی فرو برند و اگر بیخ و تعب بود که مایه و سایر
و چیزهای نرم چون شیربا نه و زرده تخم مرغ نیم برشت بی نمک و شوربای اسفناج و مرغ فربه و حسوی آرد باقلی و آرد کتان
با شکر و غرغره خناق کرم سودمند شراب در این باب زیان دارد از کثیرا و صمغ عربی و نشاسته و رب سوس حب ساخته پیوسته
در دهان داشتن سودمند بود و اگر رطوبت بود که از دماغ فرود آمده باشد انکبین و روغن کاو و بیخته موافق بود برای کوب
تر جوشانیده و آب وی با عسل یا فانید بقوام آورند و لعوق سازند مفید بود اگر مادّه رقیق و کم بود شراب خشخاش سودمند بود
مویز و تخم کتان و خرما و حب صنوبر و انجیر و حلبه و مغز بادام و نیشکر و ماء العسل و بیخته و سپستان و روغن بادام و انکرزد
و با رزد و عرو کندر و ملک البطم و لسرود انبج و سرکه عنصل و فلفل و بیخ جاوشیر و تخم کرو و تخم خیار و نشاسته و شیربا نه در این
باب مفید بود بهترین چیزها که این داروها با وی بیامیزند زرده تخم مرغ نیم برشت بود آلت صوت حنجره بود و حلق و کام
و لهاة و حجاب و شش و قصبه وی در این باب معین بود چه حجاب مرسل مادّه آواز بود و عضلات سینه مادّه که در شش
بود بحلق رسانند و عضله حنجره راه مادّه که در شش بود بحلق رسانند و عضله حنجره راه مادّه که در قصبه بود بتدریج و اندازه بکشاید
و حنجره وی را آواز کرداند و لهاة حفظ تصرف عضله حنجره کند تا آواز باندازه و آراسته بر آید و ثقبه بینی در این کار با وی یار بود
چه آواز بسبب این منفذ آسان و خوب بر آید و حروف درست نماید اگر منفذ بینی نباشد همگی هوا که مادّه آواز بود مزاحم مکان
ظهور حروف کردد و آواز ناسد آواز مزکوم بر آید و کام که وی را تا زی حنک کویند مانند قبه بود که آواز در وی کرد آید و زبان و دندان
آلت احداث حروف بود چه اگر زبان و دندان نباشد حروف چنانکه باید بظهور نیاید و بدون حنجره رطوبت معتدل لزج بود که عصب
و عضله وی بدان چرب و نرم بود کاهی که در حنجره و حجاب و عضله و سینه و رطوبت لزج آفت بدید آید آواز متغیر کردد و اگر
آفت قوی بود باطل شود و سخن کفتن باتمه بود چه دم زدن موجود بود کویند شخصی را بجهت دستکاری عصب راجع عارض شد و هوا
سرد بود و رسید آواز منقطع کردید و دیکری را بسبب قطع خنازیر عصب راجع از یک جانب بریده شد آواز از جانب آفت رسیده
باطل کشت مزاج حنجره در رطوبت و یبوست معتدل بود و تغیر و بطلان صوت بیشتر از تغیر مزاج حنجره بود چه کاهی که مزاج وی
در رطوبت و یبوست از اعتدال بغایت بیرون رود آواز منقطع کردد چه سر حنجره مانند سرنای بود کاهی که سرنای پر رطوبت بود
لب نای با یکدیگر باز آید و آواز بر نیاید و اگر سخت خشک بود لب کشاده ماند و آواز ندهد کسی را که آواز بگیرد و باطل کردد باید که زود
علاج کند چه اگر مدتی بر آن بکذرد علاجش دشوار پذیرد ادویه که در انقطاع صوت بکار آید شکر با آب کرم بیاشامند کرفتکی
آواز که از نزله بود زایل کردد دهن البنفسج روغن بنفشه در دهان کیرند و تجرع کنند آواز بکشاید لحم البط کوشت مرغ آبی در این باب
مفید بود عقید العنب تناول کنند سودمند بود و در آماس حنجره نافع و مطبوخ انجیر در این باب قوی بود خشخاش در باطل

ادویه که در انقطاع صوت بکار آید

سندن

شدن آواز که از نزله دماغ بود سودمند بود و شراب وی نیکو سبب اگر یبوست مزاج گشته بود آواز بیمار مانند آواز کلنگان بود و گرسنه
صیاح و بیداری و کرد و دود غذا و هوای خنک شاهد بود شوربای مرغ فربه و اسفناج و خیار و شکر و مسکه و شیر تازه با شکر و زرده
تخم مرغ نیم برشت و لعاب بزرقطونا نیم گرم با شکر خوردن و هر روز بگرمابه معتدل خوش آب رفتن و آب نیم گرم بسیار بر بدن ریختن
سودمند دارد انار ملسی به خرقه تر بپیچند و در زیر خاکستر گرم نهند و سر قفی بر دارند و درون وی بجنبانند و بجلاب بجوشانند و اندک روغن
بنفشه یا روغن بادام بروی افکنند و بیامیزند و نیم گرم تناول نمایند و اگر رطوبت بود سیر و کندنا و طبیخ حلبه و لعوق کرنب و زنجبیل
و انکزد و انجیر و میبختج نافع بود صفت لعوق کرنب و زنجبیل و انکزد و انجیر و میبختج بقوام آورند و در دهان دارند و آب وی فرو
برند صفت لعوق زنجبیل زعفران بیست درم فلفل پنجاه درم نرم بسایند و صد درم زنجبیل با شیر تازه بجوشانند تا نرم شود و بکوبند
و مقدار ده اروها نشاسته بیفزایند و با انگبین یا شکر مقوم سرشته هر بامداد یک معلقه تناول نمایند صفت لعوق انکزد زعفران
بیست درم انکزد ده درم باسی درم انگبین مقوم سرشته پیوسته در دهان دارند و آب فرو برند صفت لعوق انجیر بوسینه و انجیر خشک
بجوشانند و بپالایند و صمغ عربی سوده بروی افکنند تا بقوام عسل باز آید و در دهان دارند و آب آن بلع کنند صفت لعوق میبختج
مرصافی ده درم رب سوس و کندر از هر یک ده درم زعفران سه درم و نیم با میبختج سرشته بکار دارند ادویه که سینه و شش
از فضول پاک کند حلبه شرب طبیخ وی منقی صدر بود حماز بجوشانند و با عسل بجوشانند فضولی که در سینه بود تحلیل دارد
کند انیسون خوردن سینه و شش را مفید بود سمن سینه را نرم سازد و ماده را نضج دهد زبد با عسل بیامیزند و لعوق سازند
در نفث دم که از ذات الجنب بود سودمند دارد اگر تنها لعوق سازند ماده را نضج دهد بزر الکتان با عسل بیامیزند و تناول کنند فضول
از صدر بیرون آورد مح سعید خوردن منقی سینه بود خشخاش قلع بلغم لزج کند از سینه و غیر آن لحم ابط با پیاز بیامیزند
و بخورند سینه را پاک سازد و نفث باسانی بر اندازد و دیوانا نافع بود حرمل با عسل لعوق سازند سینه از بلغم لزج پاک کرداند سکر
با آب گرم بیاشامند سینه را پاک کند نخاله یکشب در آب بجوشانند و بپالایند و با شکر و روغن بادام بپخته تناول نمایند ماده
که در سینه بود نضج یابد حب المحلب خوردن معین بود بر نفث سینه و شش سنبل هندی خوردن ماده که در دماغ جمع شده
باشد تخفیف کند و سینه و شش از نوازل پاک کرداند انیسون با بیخ سوسن بجوشانند و بیاشامند سینه را از فضول پاک
کند فجل بپزند و بخورند کیموس غلیظ که در سینه بود زایل کند تین انجیر خشک با زوفا بجوشانند و آب وی بیاشامند
سینه را از فضول پاک کند زراوند طویل نرم بسایند و با عسل لعوق سازند منقی سینه بود مصطکی بسایند و با آب سرد بیاشامند
نفث فضول از سینه و شش آسان کرداند عسل کف گرفته با آب بیاشامند در تنقیه صدر نیکو بود رازیانه تخم و بیخ وی
بجوشانند و بیاشامند تحلیل ماده سینه کند و نفث آسان کرداند صمغ البطم بسایند و با عسل بیامیزند و لعوق سازند بیماری
که از برودت بود سودمند دارد و آماس نرم سازد فلفل سیاه ادمان خوردن وی با طعام سینه را از آفت اخلاط لزجه نگاه
دارد تخم خیار و خربزه و برگ سداب و قسط و جاوشیر و مویزج دانه در قرحه سینه و شش نافع بود گاه بود که آواز لرزان
کردد وی را ایتانی صوت مرتعش گویند این دو گونه بود ارتعاشی و اختلاجی ارتعاشی دایم بود اختلاجی گاهی سبب ارتعاشی امتزاج
حرکت ارادی بود با حرکت طبیعی چه قوت ارادی گاهی که بجهت آواز تحریک حنجره کند ماده غلیظه که در قصبه شش و عضله بود
با وی در حرکت آید و بسبب گرانی و غلظ سکون جوید و میل بمحل خود کند و از امتزاج این دو حرکت اضطراب تولد کند و حرکت
ارتعاشی بظهور آید و سبب اختلاج ماده غلیظه بود در عضله و غشای قصبه که بجهت حنجره و قوی ارادی تحلیل پذیرد و باد
تولد کند فریاد کردن و دویدن و بسیار رفتن و دست و پا جنبانیدن و خندیدن و سخن کردن و در غضب شدن زیان دارد
بر قفا خوابیدن و چیزی گران بقدر طاقت بر سینه نهادن و در این وقت تکلم کردن و استفراغ بحقنه تین و مطبوخ افتیمون
با ایارج لوغاذیا کردن و غرغره با آبکامه و ایارج فیقرا و مویزج و حب ازعاقرقرحا و جند بیدستر و حب نیل و حب الغار و خردل
و سکبینج و مقل و جاوشیر و تخم کرفس ساختن و غذاهای ملطف چون قلیه آبکامه و قلیه انار و ماهی شور و غذائی که در وی
خردل و مانند آن بود تناول نمودن سودمند دارد گاه بود که بجهت رطوبت غلیظه آواز تیره کردد چون آواز زیر که بهم باز آید
وی را ایتانی صوت کدر و مظلم گویند ریاضت کشیدن و نفس نگاه داشتن و مصارعت کردن و عرق آوردن و بگرمابه
رفتن و بدن مالیدن و غذای لطیف و شراب کهنه تناول نمودن سودمند بود گاه بود که بجهت کثرت بیخوابی و تعب و استفراغ

ادویه که سینه و شش از فضول پاک کند
معجون اقسی لعوق صنوبر لعوق کرم کمان
لعوق کرنب لعوق زعرور لعوق ...
لعوق حرف لعوق سیر

صوت مرتعش

و [illegible] و [illegible] در هم [illegible] بیرون آید مانند آواز کودکان و خصیان و زنان وی را بنا زی صوت رقیق گویند
کی [illegible] معتدل و غذای زود [illegible] چون [illegible] تخم مرغ و ماء اللحم و گوشت دراج و طیهوج و مانند آن مفید بود سبب اگر سوء مزاج سرد
بود آنچه در باب [illegible] یاد کرده شد نافع بود [illegible] بود که بر مرغضه حنجره شود بدین آید آنچه برم مری بود بسیار از مرید غذا [illegible]
که درشت و شور و تیز بود ملائم کرد با سلیقون [illegible] و طبع [illegible] و فلوس خیار چنبر نرم داشتن و با [illegible] دکشکاب نیم گرم یا شکر
و روغن گل خوردن و شبانگاه لعاب بزرقطونا نیم گرم تناول نمودن و غذای نرم آشامیدن سود دارد آب سرد و غذای خشک و شور
و ترش و تیز زیان دارد اگر نضج حاجت بود داروها که در انضاج خناق یاد کرده شد در اینجا بکار دارند گاهی که نضج یابد ریم بیرون آید داروها
که در باب انفجار خناق یاد کرده شد استعمال نمایند و در آخر کبا آب بیامیزند و بیاشامند و بدان غرغره کنند اگر تندی سر که مضرت رساند
روغن گل با لعاب تخم مرغ بیامیزند و در دهان دارند و آب آن فرو برند و در دبنشاند موم روغن در دهان دارند و آنچه بگداز د فرو برند
همین کار کند و آنچه برم حنجره بود بیمار از قرائت و تکلم و دود و گرد مضرت یابد و تغیر در آواز وی بدید آید و علاج وی دشوار بود چه غضروف
و غشا علاج دیر پذیرد بنابرین گاهی که درد محسوس کردد بتداوی آن زود مشغول شود رگ زدن و مسهل دادن و غرغره فرمودن و شربتهای
مذکور آشامیدن و حب سعال از بنفشه و کتیرا و رب سوس و تخم خیار و نشاسته و خیار بادرنگ ساخته و با لعاب بزرقطونا سرشته در دهان
داشتن و آب آن فرو بردن سودمند بود دم زدن کار شش بود و مبداوی از درون حجاب و از بیرون حلقوم و عضلات سینه بدین کار بازی حجاب
گاهی که هوا بیرون آید و شش بانداز خود منبسط کردد تا هوای بسیار در وی جا کیرد سینه مزاحم وی نکردد و آن دو گونه بود یکی بی قصد
و تصرف چون دم زدن در خواب و حال غشی و دیگری با قصد و تصرف چون دم زدن در حال یقظه و این تصرف در نبض ممکن نبود
و مزاج شش نسبت با مزاج دل سرد و تر بود و نسبت با مزاج قصبه و غلاف و جوهر خود گرم و خشک چه فعل وی دوام حرکت و غذای وی از دل
بود که از شریان وریدی بدو رسد و مزاج سینه نزد بعضی سرد بود چه ترکیب وی از استخوان و عصب و غشا و غضروف بود
و نزد بعضی گرم چه دل که معدن حرارت و مبدا شریان بود در میان وی بود و در وی گوشت و عضلات بسیار حق آنست
که مزاج وی در گرمی و سردی برابر بود چه گرمی گوشت و دل و عضله با سردی استخوان و پی و غشا و غضروف برابر کند و بجهت کثرت
یبوست اعضای مذکوره اندک مایل بخشکی بود و دم زدن مانند نبض بدو حرکت بود انقباضی قسری و انبساطی طبیعی و در عقب
هر یک سکونی لازم انقباضی بجهت دفع فضله دخانی متولد از خون از محیط بمرکز بود و انبساطی بجهت جذب هوا و ترویح روح از
مرکز بمحیط و این دو حرکت مدت حیات مستمر بود گاهی که قوت مدبره عاجز آید یا میان طبیعت و حرکت مانعی پدید آید روح
بمشیت باری تعالی مفارقت نماید و حیات منقطع کردد حرکت انقباضی مقدم بود چه احتیاج بدفع قبل از احتیاج بجذب بود و نبض
نزد بعضی بقوت حیوانی بود و نزد بعضی بر سبیل بوس و نزد بعضی بطریق مد و جزر انبساط شریان نزد این طایفه با انقباض دل بود و انقباض
وی با انبساط دل چه گاهی که روح متوجه مبدا کردد انبساط در دل و انقباض در شریان پدید آید و گاهی که از مبدا بیرون رود شریان
منبسط و دل منقبض کردد و نزد بعضی از مقوله این بود و نزد بعضی از مقوله وضع و نزد بعضی از مقوله کم سبب دم زدن فاعل و آلت
و حاجت بود فاعل قوت حیوانی بود و آلت حنجره و شش و حجاب و عضلهای سینه و حاجت دفع هوای دخانی و جذب تازه گاهی که
سبب تغیر پذیرد دم زدن از نهاد طبیعی بکردد و از حد اعتدال بیرون رود و عظیم و صغیر و متشاهق و طویل و قصیر و سریع و بطی و متواتر
و بارد و مختلف و مضاعف و عسر و ضیق و منتن و مصری کردد تغیر آلت بسوء مزاج و سده و آماس و تفرق اتصال بود گاه بود
که سوء مزاج و غیر آن شرکت بود آنچه از دماغ بود در وقت صرع و سکته بود و آنچه از نخاع بود در استرخا و تشنج چه عضلهای حجاب
بیشتر از زوج چهارم اعصاب نخاع بود و باقی از زوج پنجم و ششم و آنچه از دل بود اگر سوء مزاج سرد بود علاج پذیر بود اگر ورم
و تفرق اتصال بود بیمار زود هلاک کردد و آنچه از معده و جگر و رحم بود تدبیر وی ممکن بود و آنچه از تمام بدن بود در وقت تب
بود و زوال وی با زوال تب گاه بود که سبب عضلهای سینه بود و این در وقت نقاهت بود و تغیر فاعل ضعف و عجز وی بود
از اتمام فعل از این جهت در سرعت فزاید تا حاجت بسرعت تمام سازد و هر چند ضعف قوی بود سرعت زیاده کردد تا بجدی که بمرتبه
تواتر رسد و تغیر حاجت کثرت و قلت حرارت بیفزاید سرعت زیاده نماید چه فاعل آنچه در عظم تدارک نتواند کرد بسرعت تلافی
کند اگر حرارت اندک بود دم زدن متفاوت کردد و هر چند نقصان پذیرد دم زدن ناقص کردد تا آنکه از حد بطوء بگذرد
و بحد صغر رسد نفس عظیم آن بود که سینه و شش وسیع کردد تا هوای بسیار در او در آید سبب وی یکی شدت قوت بود

ولیکن متفاوت آلت سبب کثرت حاجت گاهی که حاجت بدفع هوای دخانی بیشتر بود حرکت انقباض قوی گردد و گاهی که حاجت بجذب
هوای تازه زیاده گردد حرکت انبساط بیشتر آید گاهی که حرکت انبساط ضعیف و انقباض قوی گردد نشان ضعف حرارت غریزی
و قوت حرارت غریبه بود نفس صغیر ضد عظیم بود و اسباب وی ضد اسباب آن گاه بود که بجهت درد و آفت آلت دم زدن
حرکت با تمام نرسد بدین سبب صغر در نفس پدید آید گاه بود که در میان دم زدن بسبب شدت حاجت و متفاوت قوت با او
نفس عظیم بر آید و گاه بود که نفس تنگ گردد و با تنگی صغیر بود گاهی که نفس با صغر متفاوت گردد دلیل بطلان حرارت غریزی بود اگر
با صغر در نفس تواتر پدید آید نشان آفت آلت دم زدن بود نفس شدید آن بود که قوت حیوانی هوای دخانی بسیار بیرون کند و هوای
تازه بسیار در آورد از این جهت در نفس عظیم پدید آید و این نشان کثرت حاجت بر بقای قوت بود و عدم آفت آلت بود نفس
شاهق دم زدن بلند بود و آن نوع از دم زدن عظیم بود و با عظم سریع و شدید و در این دم زدن نصف اسفل سینه حرکت کند بی حرکت
حجاب و عضلات وی و این بیشتر در تبهای و بائی بود و سبب وی حرکت حاجت نفس طویل آن بود که مدت حرکت انبساط
بجهت جذب هوای بسیار دراز گردد گاه بود که بجهت وجع و تنگی نفس جذب هوا دشوار بود بدان سبب دم زدن دراز گردد
تا در این مدت هوا باندازه حاجت کشیده شود نفس قصیر بر خلاف طویل بود اگر دم زدن با قصر متواتر بود نشان آفت
آلت بود و اگر متفاوت بود بطلان حرارت غریزی نفس سریع آن بود که زمان حرکت انبساط و انقباض اندک بود
بی آنکه در دفع و جذب تقصیر بود سبب وی کثرت حاجت بود از این جهة طبیعت در دفع و جذب هوا شتاب کند گاه بود که سبب سرعت
درد و ضعف قوت آفت آلت بود گاهی که حرکت انبساط در نفس سریع قوی بود حاجت بجذب بسیار بود و گاهی که حرکت انقباض
قوی بود حاجت بدفع زیاده بود نفس بطی بر خلاف سریع بود و سبب وی ضد سبب سریع بود گاه بود که سبب درد قوی بود
نفس متواتر آن بود که مدت میان دم زدن اندک بود سبب بسیاری حاجت و عدم کفایت عظم و سرعت بود گاه بود که آفت
آلت دم زدن باز دارد و بدین سبب طبیعت تواتر بظهور آورد بقراط گوید از تواتر دم زدن شش یبوست پذیرد و آلت ماند
گردد نفس بارد نشان برودت قلب و فنای حرارت غریزی بود خاصه که دم زدن نمناک بود نفس مختلف آن بود که بعضی
مشابه بعضی نبود سبب وی سوء مزاج و امتلاء و سده و اعراض نفسانی و ثقل معده بود نفس مضاعف از جمله دم زدن مختلف بود
و حرکت انبساط یا انقباض بیک حرکت تمام گردد مانند دم زدن کودک در اثنای گریه بدین سبب وی را مضاعف گویند چه آن قدر
هوا که بیک حرکت جذب کند با کثرت حرارت وفا نکند یا طبیعت بجهت آفت آلت هوای محتاج الیه بیک دفعه نتواند کشید بدین
سبب در میان راحت جوید تا هوائی که بدو حاجت بود بدفعه دیگر جذب نماید و این بیشتر در ورم جگر و سپرز و تشنج بود و در
بیماریهای حاد نشان رداءت نفس منتن آن بود که از وی بوی گنده آید سبب وی عفونت ماده و انفجار ورم بود فرق میان
بوی نفس و بوی دهان آن بود که بوی نفس در وقت انقباض شستن بود و بوی دهان پیوسته نفس منخری آن بود که پره
بینی بجنباند سبب وی ضعف قوت بود و انسداد مجرای دم زدن بجهت خناق و مادهٔ غلیظه نفس عسر و ضیق آن بود
که آلت دم زدن تصرف بسهولت در هوا نتواند کرد سبب وی آفت آلت بود و بیشتر مادهٔ غلیظه بود که در مجاری ماند
بود و راه هوا گرفته گاه بود که سبب داروی مسهل و حقنهٔ حاده بود که ماده در حرکت آورد و از دفع آن عاجز آید گاه بود
که در ذات الجنب فصد کرده شود و خون چندان که باید بیرون نیاید و در بدن پریشان گردد و لبو نه و دشواری دم زدن
پدید آید نوعی دیگر از دم زدن تا طبیعی تقلص حجاب یبوست و سبب وی سوء مزاج گرم و خشک که از شدت حرارت و یبوست
غشای درون سینه بهم باز آید و بسوی بالا کشیده شود چه تقلص غشا و عصب بجانب مبدا بود نشان این بیماری آن بود
که تب لازم بیمار بود و زبان بیرون نتواند آورد و حرکت و سرفه نتواند کرد و در وقت سعال بیهوش گردد و نفس در حلق وی بماند
و چشم باز نتواند کرد گاه بود که عقل زایل گردد و آغاز هذیان کند و در نبض صلابت پدید آید سبب آن مشارکت غشای
سینه با غشای دماغ بود سبب آنکه غایت حرارت بود تدبیر تری فزای کردن و کشکاب با آب خربزهٔ هندی و کدوی پخته
و با شراب بنفشه آمیخته و روغن بادام و روغن بنفشه و روغن مغز کدوی شیرین بر وی افزوده بامداد و شبانگاه دادن سودمند
بود ضماد از بنفشه تر و مغز کدو و لعاب بزر قطونا و آب خربزه هندی بر سینه و پهلو نهادن مفید بود بنفشه و خطمی کوبند و با
موم روغن بمالند سخت نیکو بود گاهی که تب خفت یابد آب طبیخ بنفشه و خطمی و نیلوفر در آب زن کنند و بیمار را در وی نشانند

ضیق النفس

وآب ... عسل ... بخته با ... آب انار شیرین با روغن بادام و لعاب بزرقطونا با جلاب و آب انار شیرین با روغن بادام
ولعاب بزرقطونا با جلاب و ... کند ... آب اسفناج بخته با روغن بادام و زرده تخم مرغ نیم برشت ... که
هوای ... بود ... و ... شیر تازه خوردن سود ... با آب
با ... تدبیر باب ضیق نفس ... مفید ... سکنجبین عنصلی و ... زنجبیل و مغز بادام
تلخ و ... از هر یک دو جزو کوفته حب سازند هر یک مقدار نخودی و بامداد چهار یا شش حب تناول نمایند و از پس آن سکنجبین
عنصلی بیاشامند جبی که بامداد سه عدد از وی بکار دارند و از پس آن سکنجبین مذکور جند بید ستر و شیح از هر یک جزوی افسنتین
رومی و زیره کرمانی از هر یک نیم جزو فایند یکجزو لعوق کنند در این باب موافق بود ادویه که در ربو و ضیق نفس و نفس انتصاب
مفید بود انیسون خوردن راه دم زدن با عتدال باز آورد اگر با بیخ سوسن بجوشانند و آب وی بیاشامند بهرها نافع بود انجدان
خشک خوردن در ربو مفید بود بول الصبی کنیز کودک محتلم نشده باشد با خداوند عسر النفس که محتاج بود در دم زدن با نتصاب
بیاشامد سودمند بود بزر الانجره بکوبند و با عسل بیامیزند نفس انتصاب را نافع بود جمجم میخی بود مانند شقاقل و در طعم وی
حرافه بود و حرارت که مایل بود بحلاوت وی را از ولایت چین آورند و مقدار نیم درم انعی ربو و دشواری دم زدن را سودمند
و مجرب بود و باه را برانگیزد و مسمن بود و گویند آن بهمن سفید بود دهن اللوز روغن بادام با عسل و بیخ سوسن و موم و روغن گل
بیامیزند ربو را نافع بود دهن البلسان بیاشامند دشواری دم را مفید بود دارچینی کثرت استعمال وی در طعام بعذا
نافع بود و ماده که در سینه بود زایل کند کبر که وی را در نمک نهاده باشند تناول نمایند ربو را نافع بود و سودمند
کراث با کشکاب بپزند و بخورند ربو که از ماده غلیظه بود سود دارد اگر با عسل بیامیزند نضج ورم شش دهد کهربا
خوردن ماده از شش منع کند کرفس خوردن مجرای دم زدن وسیع سازد و نفس را آسانی برآید سداب برگ خشک وی
با شبت بجوشانند و آب وی بیاشامند دشواری دم زدن را مفید بود تخم الحنظل با وی استفراغ کنند نفس انتصاب را بغایت
سودمند و مجرب بود لبن شیر تازه بیاشامند در تنگی نفس نافع بود شیر بهتر از شیرهای دیگر نافع تر بود حلبه با خرما
یا مویز بیدانه بجوشانند و بپالایند و آب وی با عسل بیامیزند و بقوام آورند و پیش از طعام باندک ساعت بکار دارند
ربو و تنگی نفس را سودمند بود زبل البقر سرگین لک لک با آب بیاشامند در تنگی نفس مفید بود زعفران مقوی آلات نفس
بود و دم زدن بر خداوند ربو آسان کرداند اگر با آب سوسن در دهان دارند و آب وی فرو برند ضیق نفس را نافع بود
نجل با گوشت بپزند و بخورند تنگی نفس را سود دارد رئة الثعلب شش روباه خشک کنند و بسایند و یکدرم از وی تناول
کنند ربو را نافع بود و شش گوزن در این باب سودمند بود شونیز بسایند و با عسل بیامیزند و بخورند تنگی نفس را مفید
بود اگر با نطرون بیامیزند و تناول کنند در این باب سودمند بود عصاره عرعر آب آبی بیاشامند مفید بود اگر خام خورند
همین کار کند تین بر اخگر ریزند و دخان وی با قمع استنشاق کنند سودمند بود و آن در علاج ربو بهترین داروها بود
صبر کرم سازند و بیاشامند در نفس انتصاب نافع بود خل مقدار یکدرم بیاشامند ربو را مفید بود غاریقون با شکر
و دارچینی بیامیزند و تناول نمایند تنگی نفس را سودمند بود مرتک خوردن ربو را نیکو بود شیح نرم بسایند و با عسل
لعوق سازند تنگی نفس را نافع بود زراوند مدحرج بسایند و با آب بیاشامند در ربو و نفس انتصاب نافع بود کرویا مقدار دو درم
بر نهار در دهان دارند و بخایند و آب وی فرو برند تنگی نفس که تولد وی از ضعف معده بود سود دارد و انیسون همین کار کند
سمسم خوردن ربو و تنگی نفس را مفید بود ... العالم با شکر بیامیزند و تناول کنند ربو که از خلط بارد غلیظ بود زایل
کند و مجرب بود ربو تواتر دم زدن بود مانند دم زدن کسی که دویده باشد و گاهی که بیماد بر قفا افتد تنگی نفس زیاده کردد
سبب کرفتگی منفذ هوا بود تدبیر در جوان دشوار چه ماده بسیار یا غلیظ یا رقیق بود با کثرت از غلظت و رقت بیرون
نبود آنچه غلیظ بود بسهولت کنده نکردد و آنچه رقیق بود اگرچه بآسانی کنده شود بجهت رقت بیرون نیاید چه آلت قوت دافعه
در بیرون آوردن ماده هوای تنفس بود که با قوت سرفه بیرون آید و ماده رقیقه زود از وی جدا گردد و در شش ماند و کاهی
که با غلظت و رقت کثرت یار شود بیشک بیماری دشوار گردد و در پیران ممکن نشود چه ماده بجهت ضعف حرارت نضج نیابد
و قوت بکندن و بیرون آوردن وفا نکند و ضیق نفس کرفتگی و تنگی منافذ و مجاری تنفس و دشواری نفوذ هوا بود و نفس

ادویه که در ربو و تنگی نفس و نفس انتصاب مفید بود

بر ... صبی بولی دیمک ... دواء الکبریت
تنگی نفس ... سینه ... 
... 
... معجون زوفا
معجون زراوند ... 
معجون ... لعوق ... زوفا
... 

انتصار ...

انتصاب آن بود که بیمار در تنفس محتاج باشد بامتداد و انتصاب کردن و این بدتر از آن بود [illegible] چه خداوند این علت بر پهلو و بر زمین نتواند نهاد
و در هر دو حال [illegible] بنشستن و ستادن و گردن راست کردن بود سبب آن [illegible] ماده سوی [illegible] فرود آید
بار [illegible] باشد [illegible] یاد کرده شد [illegible] بود اگر [illegible] سینه [illegible] بسیار سرخ بود اگر [illegible] غشا
و عضله بود [illegible] بانخس و سوزش و اگر [illegible] بود رطوبت زود و آسان برآید و اگر [illegible] آمدن رطوبت دشوار
بود و بسرفهٔ قوی برآید و اگر [illegible] گوشت شش بود [illegible] آید و قوی [illegible] گردد حجاب بود که وی را بیونانی دیافرغما گویند با بیمار
دوار بود و اگر در فضای سینه بود با نقلاب بیمار ماده منقلب گردد و صدای آن بظهور آید و سعال اندک بود و شفا زود پدید باشد
پاک کردن سینه از مادهٔ نازله یا داروی مسهل و غیر آن مفید بود داروهای مسهل باید که ملطف بود و بسیار گرم نباشد تا مادهٔ
لطیفه تحلیل نپذیرد و غلیظه در غلظ بیفزاید شاید که بجهة حرارت دارو ماده خشونت پذیرد و در شش خراج تولد کند
قدماء اطبا در ربو تجویز افیون و سروج و تخم بنگ و بزر قطونا نکرده اند تا غلظ در ماده پدید نیاید و کار دشوار نگردد بدین سبب
انسب آنست که ماده بداروی معتدل نضج دهد غرض از منع نزله بود از داروها که یاد کرده شد بکار دارند روا بود داروهای
مدر بجهت آنکه مادهٔ رقیقه را بیرون برد و غلیظه بماند زیان دارد ماده اگر در تخلل و رگها و شریانهای شش بود نخست رگ
زدن و از دست چپ پس تدبیرهای دیگر بکار داشتن مناسب بود تنگی نفس اگر عارض کودک گردد تدبیر دایه کند و آب بادیان تر با شیر
بکودک دهند شوربای خروس پیر با نان خمیر که در وی تخم بادیان بود و شوربای کنجشک و گوشت وی و شوربای کبک و دراج
و آهو و خرگوش و گوزن و شوربای گوشت روباه خاصه شش وی و ماهی شور و گوشت در این باب مفید بود شش روباه و خارپشت
خشک کرده بکوبند و با شکر بیامیزند و سفوف سازند در این علت بخاصیت سود دارد آب بسیار خوردن و بیکبار سیراب شدن زیان
دارد بجای آب ماء العسل مناسب بود خواب در عقب غذا خاصه در روز سخت زیان دارد مدت میان غذا و آب خوردن کمتر از
دو ساعت نباید بیمار که ضعیف و گرسنه نشود پس از غذا اگر اندک خواب کند روا بود پس از ریاضت غذا خوردن و آغاز ریاضت
با هستگی کردن و بآخر قوی کردن و اکثر اوقات طبع نرم داشتن سود دارد پیش از غذا ماهی شور و کبر شور خوردن طبع نرم دارد شوربای
خروس پیر با شیرهٔ مغز تخم معصفر در اجابت نافع بود چغندر در این باب نیکو بود افتیمون یک مثقال با یک وقیه مویخته موافق بود ماء العسل
با آب طبیخ حلبه و انجیر بسازند و پیش از غذا تناول نمایند مویز و حلبه با آب باران بپزند بپالایند و پیش از غذا بکار دارند قرص
که طبع نرم سازد و نفث رطوبت آسان گرداند خردل یک مثقال نمک طعام و عصارهٔ قثاء الحمار از هر یک نیم مثقال کوفته هشت قرص
سازند و یک قرص با ماء العسل بنوبت عب بکار دارند اگر عصاره حاضر نباشد بدل وی شحم حنظل کنند شراب خوردن اگر عادت بیمار
بود اندک شراب رقیق ریحانی بعد هند شراب انگبین دادن و سینه و پهلو بدست یا کف دریا و نطرون سوده مالیدن سود دارد
بیمار اگر از این به تنگ آید با روغن یاسمین و خیری و مانند آن مالیدن روا بود آواز بتدریج بلند کردن سود دارد در ابتدا اندوی(?) با
داروهای مفرد موافق بود زراوند گرد چهار دانگ با یک وقیه مویخته و آب گرم با مداومت تناول نمودن مفید بود سکبینج از یک درم تا یک مثقال
با آب سداب تر حل کرده خوردن نافع بود اسقیل سوی سوده با انگبین سرشته دادن مناسب بود قنطوریون با آب بجوشانند و آب
وی با انگبین تا مویخته بیاشامند سودمند بود بیمار اگر تازه بود قنطوریون غلیظ بکار دارند و اگر کهنه بود باریک قنطوریون
بکوبند و با انگبین سرشته لعوق سازند روا بود سکنجبین بزوری و عسلی و عنصلی در این باب بغایت مفید بود چه نضج مادهٔ غلیظه
دهد و بسهولت بیرون آورد و سینه از خلط پاک سازد و راه نفس بگشاید داروی مفرد اگر کفایت نکند داروی مرکب مناسب
بود حب که در این باب صواب بود غاریقون سه درم رب سوس و شحم حنظل و عرهکی(?) و انزروت و فراسیون از هر یک دو درم
تربد سفید پنج درم ایارج فیقرا چهار درم کوفته و بیخته و با مویخته سرشته حب سازند شربت از دو درم تا سه درم روا بود در بعضی
نسخه بدل عرعر صبر بود نسخه دیگر غاریقون چهار دانگ و نیم رب سوس یک درم شحم حنظل یک دانگ و نیم و بوره دو دانگ تخم انجره و ابرسا(?)
از هر یک نیم درم حب که بجهة حرارت سینه و تب سودمند بود غاریقون یک دانگ و نیم کثیرا نیم دانگ بنفشه و رب سوس از هر یک
درمی جمله یک شربت بود حب که در اینجا مفید بود جاوشیر نیم درم با آب بادیان حل کنند و نیم درم شحم حنظل سوده با وی سرشته
حب سازند و با ماء العسل تناول نمایند نسخه دیگر اشق یک درم با آب بادیان گداخته و با نیم درم جندبیدستر با ماء العسل
بکار دارند نسخه دیگر شحم حنظل دو دانگ تخم انجره یک درم افتیمون نیم درم با انگبین سرشته تناول نمایند و بعد از سه ساعت سه قی

[illegible]

ماء العسل نیز اثر قوی دارد پیوسته قی کردن بود داروی پیش از طعام و ماهی شور خوردن مناسب بود خربق سفید بر تربد نهند
و یک شب و یک روز بگذارند پس بیرون آورند تا طعام تناول نمایند در وقت قی از مضرت خربق ایمن باشد بوره ارمنی نیم درم
مطرون یک دانگ خردل و نمک از هر یک درمی کوفته با یک وقیه انگبین و پنج استار آب گرم بکار برند اگر قوی تر خواهند بوره ارمنی
چهار درم با پنج وقیه ماء العسل بیاشامند حب که پیوسته بود همانند اند سپید ... نفس خالی تر خاوند علت الانبساط باشد
بارد و سرشته حب سازند لعوقی که در اینجا بکار آید تخم پوست ... تخم سپندان کرده از هر یک سه درم زوفای خشک هفت
درم کوفته و با انگبین سرشته با مداد یک ملعقه بکار دارند حب که شب در دهان دارند شش عدد باد پنج درم پودینه بری
چهار درم تخم کرفس و سادج هندی از هر یک هشت درم حماما و فلفل از هر یک چهار درم تخم تنک دو درم کوفته با شیر تخم گاو
سرشته حب سازند اسقیل با انگبین مصفی برابر یک سنگی بجوشانند تا بهرا شود و مانند لعوق کرده با مداد پیش از غذا و بعد از
غذا یک لقمه تناول نماید ایرسا و حاشا و پودینه بری و فلفل و انیسون کوفته و با انگبین سرشته با مداد و شبانگاه مقدار فندق
بکار دارند باید که وزن داروها برابر بود مگر وزن فلفل که اندک کم باید جعده و شیح ارمنی و کمافیطوس و جندبیدستر و کندر و زوفای
خشک کوفته و با انگبین سرشته تناول نمایند جندبیدستر و زراوند گرد و راتیانج از هر یک مثقالی فلفل سفید و عصاره قثاء الحمار
از هر یک نیم مثقال شربت با ماء العسل گرم کرده نیم درم بود بوره ارمنی چهار درم فلفل سفید و اکدان و اشق از هر یک دو درم
کوفته و با میبختج سرشته حب سازند و شربت مقدار باقلی با ماء العسل تناول نمایند خردل و بوره ارمنی از هر یک دو درم
پودینه جویبار و عصاره قثاء الحمار از هر یک درمی کوفته و با سرکه عنصل سرشته شربت با ماء العسل مقدار نخودی کوچک بود اگر
با علت حرارت بود داروها با سکنجبین خوردن مناسب بود از داروهای قوی که در این بیماری بکار آید زرنیخ بود که با راتیانج حب
سازند و با ماء العسل با زرده تخم مرغ نیم برشت بکار دارند اگر داروی کم حرارت خواهند زرنیخ کرمانی کوفته و با سرکه آمیخته بخورند
اگر دم زدن بسیار دشوار گردد و خناق پدید آید بوره ارمنی چهار درم و تخم سپندان دو درم کوفته با پنج وقیه ماء العسل تناول
نمایند در ساعت زایل گردد دارویی که برا خکی بیزند و دود آن بحلق رسانند در این بیماری سود دارد کوکرد و زرنیخ کوفته با پیه گرده قرص
سازند و در وقت حاجت بکار دارند نسخه دیگر مرکی و قسط و سلیخه و زعفران و زراوند نسخه دیگر صبر و بارزد و میعه تر
نسخه دیگر زرنیخ و زراوند در انسوده با پیه گاو سرشته دو سه بار بکار دارند منفعت غاریقون و افتیمون و جاوشیر و داس
و آب وی در این علت قوی بود مضرت که از جاوشیر بعصب رسد بمالیدن روغنهای گرم و خوشبوی زایل گردد و اگر ورم درون
بود چون معده و جگر و غیر که بجهة وی جای حرکت انبساط تنگ گردد تنگی نفس پس از ورم پدید آید و نشان ورم عضو بر آن گواهی
دهد تدبیر وی تدبیر عضو متورم بود و اگر کثرت ماده بود که در فضای بخته باشد علاج وی علاج استسقا بود و اگر بسیاری
بخار بود که در شش گرد آمده باشد حرکت انقباض بجهت بیرون کردن آن سریع و متواتر بود و بسبب غلظ و کثرت بخار سینه تنگ و دم زدن
دشوار و تشنگی بسیار و بیمار از هوای سرد راحت یابد و در سینه گرانی بود دلک از دست چیزی و شراب سیب و مفرح بارد و میوه
سرد و تر چون سیب و آبی و امرود بحر آبادی خوردن و بنفشه و نیلوفر و گل صندل با گلاب و کافور بوییدن و بر سینه مالیدن مفید
بود استفراغ بماء الجبن و ایارج فیقرا سودمند بود دست و پا مالیدن و در آب گرم نهادن مناسب بود هوای منزل سرد و خوشبوی ساختن
یا بجایی که هوای وی سرد بود نقل نیکو بود و اگر باد غلیظ بود که در مجاری تنفس بجهت سده مانده باشد از ورود غذاهای بادناک
زیاد مکرده شکستن باد و گشادن سده با آب بادیان و ایارج فیقرا و حب الرشاد و تخم بادیان مناسب بود مالیدن سینه بار و غن سداب
و روغن حب الغار سودمند بود از شبت و بابونه و مرزنگوش ضماد ساختن و بر سینه و پهلو نهادن و سحرها و امروسیا و فحی و معجون
مشک تناول نمودن موافق بود حبوب گذشته که در وی سکبینج و جاوشیر و مانند آن بود دادن در اینجا مفید بود و سکبینج و جاوشیر
با آب سداب در این باب صواب بود تدبیرها که در سبب ورم یاد کرده شد در اینجا مناسب بود صفت امروسیا که سده بگشاید و ادرار
بول کند و سنگ گرده بریزاند و صلابت جگر و سپرز نرم گرداند ابتداء استسقا بغایت مفید بود نرم کند و در قو و عود بلسان و سلیخه و قردمانا
مانا و فقاح اذخر و تخم کرفس از هر یک درمی دار فلفل و قسط و زعفران از هر یک دو درم کوفته و با انگبین سرشته شربت مقدار
فندق با آب گرم بکار دارند صفت فحی سرفه کهنه و درد سینه و جگر و معده و سپرز و سوخته و اسوده دارد و آلت دم زدن پاک سازد
و آواز صاف گرداند و ادرار بول کند مویز دانه بیرون کرده بیست و پنج درم زعفران و سلیخه و سنبل و دارچینی و دار شیشعان از هر یک

بدل قثاء الحمار حنظل است

درمی قصب الذریره وفقاح اذخر وعلك البطم ومقل ازرق از هر یك دو درم مرصافی یکدرم مقل با شراب یا میبختج بجوشانند ومویز با شراب بسایند و یکروز بگذارند پس بکوبند و باد روهای دیگر بیامیزند و با شانزده درم انکبین معجون سازند شربتی یکدرم از جهت سینه و آلت دم زدن با شربت زوفا بدارد و از جهت درد معده و جگر و سپرز با آب کرم صفت معجون جهت درد معده جگر را سود دارد و تحلیل ریاح کند و سده بگشاید و معده و جگر را قوت دهد سنبل و ملیخه و تخم و مصطکی و دار چینی ومشك وخطبا نای درمی از هر یك دو درم زعفران و نانخواه و تخم کرفس و مصطکی از هر یك چهار درم دار چینی چند دانك کرد از هر یك سه درم عود هندی و قرنفل از هر یك درمی با انکبین سرشته شربت مقدار دانه باقلی بود با آب کرم و اگر علت یبوست شش بود که اجزای وی تشنج پذیرد و از حرکت انبساط عاجز آید تدبیر سابق و نشانهای خشکی از تشنگی و غیر آن بر آن کواهی دهد شیر خر و شیر بز که تازه و کرم بود خوردن و تدبیر تر فزای کردن و آنچه در باب تقلص حجاب یاد کرده شد بکار داشتن سودمند بود و اگر بر وقت آلت دم زدن بود که حدوث آن از بادخانك و غذا و شراب و داروی سرد بود و داروها و روغنهای کرم خوردن و مالیدن سود دارد داروئی که در این باب مفید بود حلبه و مویز دانه بیرون کرده از هر یك بیست استار با دو رطل آب باران بجوشانند و بپالایند و با مداد مقدار چهار درم و نیم کرم بیاشامند داروی دیگر حلبه و انجیر برابر با آب باران بجوشانند و بپالایند و با انکبین بقوام آورند و با مداد یك ملعقه تناول نمایند و اگر بیماریهای کرم بود که بجهت آن مادّه بسوی دماغ بر آید در وقت بحران بدید آید و در بیماریها و اندام احشا کاهی که مادّه بجانب بالا بر آید تنگی نفس بظهور آید اگر عقل با حواس دماغی سالم بود مادّه در پس کوش کرد آید و در انجا ورم بدید آید و اگر عقل شوریده کردد و حواس را آفت رسد مادّه در دماغ جمع کردد و سرسام تولد کند تدبیر عرض تدبیر مرض بود و آنرا علاج دیگر نبود و اگر تنگی فضای آلت دم زدن بود که شش را از انبساط باز دارد و آن خلقی بود علاج نپذیرد بیان باید که از رنج و اعراض نفسانی دور باشد و معده از غذا و شراب ممتلی نسازند تا کار بروی دشوار نکردد کاه بود که مزاج شش بجهت بحسب آفرینش از حد طبیعی بیرون بود و کاه بود که بجهت عارضی از طبیعت خود بیرون رود فرق میان مزاج اصلی و عرضی آن بود که نشان مزاج اصلی پیوسته برقرار بود و مانند فراخی و تنگی سینه که از صنعت آفرینش نکردد و تغییر نپذیرد و نشان مزاج عارضی در وقت تغیر مزاج اصلی بظهور کاه بود که ریو مبخر بذات الریه کردد و بیماری شش به بیماری جگر باشد سوء مزاج سرد و کرم که عارض جگر کردد و با ستسقا انجامد **ادویه** که در سرفه بکار آید **افیون** مقدار کرسنه از وی بخورند سرفه را نافع بود **اجاص** بجوشانند و آب وی بیاشامند در جمیع انواع سعال مفید بود **صمغ عربی** در دهان دارند سرفه را سودمند بود و نفث آسان کرداند **خطمی** بجوشانند و لعاب وی بکیرند و با فانید یا شکر بیامیزند و بیاشامند سعال که از کرمی بود زایل کند **اسفناج** خوردن خاصه که با روغن بود سعال و خشونت حلق و سینه را نافع بود **فندق** نرم بسایند و با ماء العسل بیاشامند سعال عزمن زایل کند و تخم کتان بسایند و با عسل بیامیزند و لعوق سازند سرفه کهن را ساکن سازند و اگر بریان کنند و بخورند مادّه سعال باز دارد و نضج دهد اگر انجیر خشك با نعناع خشك بجوشانند و آب وی بیاشامند سعال عزمن را نافع بود انجیر و حلبه بجوشانند تا مهرا شود و بپالایند و با مقداری عسل کف کرفته بیامیزند و با مداد یك ملعقه از وی تناول کنند سعال یابس را سودمند بود **عنبر** سعال کرم را مفید بود **قرط** بجوشانند و آب وی بیاشامند سعال و خشونت حلق و سینه را سودمند بود **خیار شنبر** با شراب بخته بیاشامند نافع بود **حب البلاذر** خداوند سعال را سودمند بود **حصحص** با آب بیاشامند مفید بود **حسو الشعیر** بغایت سودمند بود **خشك** در سعال تازه و کهنه نافع بود **خشخاش** آب وی بجوشانند تا بنصف باز آید و آب آن با عسل بیامیزند و بقوام آورند و لعوق سازند نافع بود در سعال و منع فضولی که بر قصبهٔ شش ریزد اگر تخم وی بخورند سعال کرم و نزله و نفث دم مفید بود **جنازی** خوردن مسکن سعال بود و تخم وی بجهت خشونت صدر انفع بود **بوحیا** و خس و بجله و مغز خیار چنبر و مغز خیار بادرنك و باقلای سبز خوردن سرفهٔ کرم را مفید بود **اکارع** پاچه کوسفند بجوشانند و شوربای وی بیاشامند سعال کرم را سودمند بود و معرطب قوی **ترنجبین** خوردن سعال را نافع بود و سینه را نرم سازد **دقیق الحنطه** آرد کندم با آب بپزند و لعوق سازند مفید بود اگر با آب و مسکه و نعناع پزند سینه را نرم سازد **دار شیشعان** خائیدن و آب وی فرو بردن سعال عزمن را سود دارد **راتینج** نرم بسایند و با روغن بادام بیامیزند و لعوق کنند سرفه را سودمند بود اگر دو مثقال از وی با زردهٔ تخم مرغ نیم برشت بر ناهار تناول نمایند سعال و ربو و جراحت شش را نافع بود و اگر دو درم انکو...

**ادویه که در سرفه بکار آید**

زرنباد اکر بپزد که بادل حرون [illegible] سردیشتی [illegible] دوا الکرکم بیرد [illegible] بیرد [illegible] معجون [illegible] معجون [illegible] قرص [illegible] قرص [illegible] قرص [illegible] لعوق [illegible] لعوق [illegible] لعوق [illegible]

نرم سازند و با حریره سپوس پخته هفت روز متوالی بیاشامند سعال الغزمین و ریش شش را مفید بود دهن الجبه که معمول بود غرغره کنند و بموم سفید بیرون بکنند و ... بچه کودک مالند سعال او را بعایت مفید بود زرنیخ سرخ با راتنج برآتش
ریزند و دود وی با انبوبه قصب ... کنند سعال الغزمین را نیکو بود اگر زرنیخ سرخ با مثل وی مغز جوز با مغز حب صنوبر با پیه
بیامیزند و لعوق ... برآتش نهند و با انبوبه دخان وی بلع کنند ددد بود ضیق النفس و سعال بارد رطب نافع بود باید که چند روز
بدین عمل نمایند و در عقب وی هر روز حسو که از سپوس گندم و روغن بادام و مسکه ساخته باشند تناول کنند تا ضرر دخان از
اعضای که بروی مرور کند باز دارد کتیرا با عسل بیامیزند و از وی لعوق سازند و در دهان دارند و آب وی فرو برند سعال و خشونت
قصبه شش را مفید بود لوز با دام شیرین پوست کنده نرم بسایند و مقدار یک جوز با شیره لعوق سعال یابس را سودمند بود
و روغن وی و دوی بادام تلخ مفید بود لسان الثور با ماء العسل بیاشامند یا با آب بجوشانند و بپالایند و با فانید بیامیزند و تناول
نمایند سعال و خشونت قصبه ریه و حنجره را نافع بود لبن آشامیدن جمیع شیرها سرفه را سود دارد معصفکی خوردن سعال
مزمن را سودمند بود اگر با روغن زیت سعوط سازند سعال که از بلغم تولد کند زایل کند موز خوردن سعال یابس و حرقت
حلق و سینه را سود دارد و سینه را نرم کرداند شیرج روغن کنجد خوردن خشونت حلق و سعال یابس را مفید بود و روغن دانه
کدو و مسکه و پیه مرغ مسکن سعال بود جزر پخته خوردن سودمند بود مس از وی حسو سازند سینه و شش و سعال را
مفید بود ماش بریان کرده و پوست کنده بپزند و مقدار باقلی از وی تناول کنند نافع بود فانید گرم و تر بود و سرفه و علت
سینه که از بیوست تولد کرده باشد مفید بود لبن حب القطن مغز دانه پنبه سینه را گرم سازد و سرفه را نیکو بود سمن
برنهار لعوق کنند سرفه خشک را نافع بود باید که در بیماری که سبب وی رطوبت بود استعمال نکنند سپستان خوردن سرفه
گرم و خشک را سودمند بود اگر بجوشانند و آب وی در دهان گیرند خشونت حلق را زایل کند زبیب دانه وی بیرون کنند و بخورند
سرفه و قصبه شش را مفید بود لادن با ادویه سعال بیامیزند در قوت وی بیفزاید فجل پخته بخورند سعال مزمن را سودمند بود
صمغ البطم با عسل لعوق سازند در سرفه و درد سینه که از رطوبت بود خاصه رطوبت که بر سینه کوفته بود مفید بود سویق القرع پوست
کدو در سرفه و درد سینه که از حرارت بود سود دارد ماء القرع آب کدوی مشوی خاصه که بآتش نرم مشوی کرده باشند سودمند
بود اگر جلاب از وی سازند و هر روز یکوقیه تناول کنند با آب گرم سرفه و خشونت سینه را نافع بود قصب السکر در حرارت
معتدل بود سرفه و خشونت حلق را زایل کند غاریقون با مثل وی رب سوس بیامیزند سرفه را نافع بود سداب برگ وی با شبت
خشک بیامیزند و بجوشانند و استعمال کنند سودمند بود عسل کف وی بگیرند سرفه را نافع بود و اگر نه حرارت سعال کودک
کردد قصب الذریره تنها یا صمغ البطم دود کنند و با انبوبه دخان وی فرو برند سرفه را زایل کند بزر البطیخ مغز تخم خربزه بکوبند
و با آب سرد بمالند و بیاشامند در سرفه و درد سینه که از ورم گرم بود سود دارد و نفث آسان کرداند و خشونت دهان و حلق
و حنجره زایل کند حمص باکر بجوشانند و آب وی بیاشامند سرفه را سودمند بود لبن المعز شیر بز و اتان بیاشامند در سرفه
نیکو بود اگر سیر در وی بجوشانند سرفه کهنه را نافع بود سویق الشعیر سپوس جو خوردن در سرفه و درد سینه که از گرمی بود سود دارد
دهن الفستق روغن پسته تناول کنند سرفه و درد سینه را مفید بود و معده را زیان دارد عرق السوس بیخ مهک و طبیخ وی جمیع
انواع سعال را سودمند بود و ادمان وی حرقت و خشونت حلق و سینه زایل کند سرفه حرکتی است دم زدن بود بجهت دفع موذی
سبب اگر سوء مزاج گرم ساده بود عرض آن از ورود غذا و شراب و دارو و عطر و هوای گرم بود تشنگی و خشکی حنجره و حلقوم
و سرفه خشک لازم بود چه گاهی که شش سوء مزاج پذیرد هوائی که بحرکت انبساط جذب کند اجزای وی را ناخوش آید و قوت
بجهت دفع شش پیش هوا باز آید چنانکه بجهت دفع دود و غبار و انجرای تنفس بر وجه غیر طبیعی باز گرداند بدین سبب سرفه پدید آید
و بیمار را از حرارت دارو و آفتاب و گرمابه و آتش مضرت یابد و از هوای خنک و شربتهای سرد و تر راحت یابد و از هو شراب
بنفشه و نیلوفر و لعاب بزر قطونا و آبی و کشکاب که در وی سپستان پخته باشند با مداد و شبانگاه خوردن مناسب بود صندل
و گلاب و کافور و آب کوک و برگ خرفه و بنفشه و نیلوفر و عنب الثعلب بر سینه مالیدن سود دارد خیار سرد کرده و صندل و کافور
و بنفشه و نیلوفر بوئیدن نافع بود موم روغن از روغن بنفشه و نیلوفر ساختن و کافور با وی آمیختن بر سینه مالیدن سودمند
بود از برگ بید و کدوی تر و بنفشه و نیلوفر بر سینه ضماد کردن نیکو بود از کشکاب که در وی عناب و سپستان پخته باشند حقنه

رضض

ساختن و با روغن بنفشه بکار داشتن بغایت مفید بود **لعوقی** که درین باب سودمند بود لعاب بهدانه و سفرجل و خطمی و آب
انار شیرین و خیار و خیار بادرنگ و کدو و بهی خوشبوی شکر از هریک بیست درم صمغ عربی و کتیرا و مغز بادام شیرین پوست
کنده و شکر عسکری از هریک بیست درم ... تخم خشخاش ... شکر ... با آبها و لعابها ... شد
بقوام آورند و از وی در دهان دارند و آب ... **حبی** که درین باب صواب بود نشاسته و صمغ عربی و کتیرا و مغز بادام
شیرین و مغز کدوی شیرین و مغز تخم خیار و وزن جمله ترنجبین سفید با وی بیامیزند و با لعاب سفرجل یا لعاب بهدانه قطونا
حب سازند و پیوسته در دهان دارند اگر بدارو ها که یاد کرده شد حرارت خشونت زایل نگردد مقدار صد درم صمغ با بادام
یا آبی با صد درم آب و صد درم جلاب و پنجاه درم لعاب بزرقطونا بقوام انگبین آورند و پنجاه درم روغن بادام با وی بیامیزند
و در دهان دارند سپستان بجوشانند و لعاب وی با شکر بیامیزند و بکار دارند صواب بود مکیدن سپستان مناسب بود غذا
از کشک جو و اسفناج و باقلی و ماش پوست کنده و کدو و برگ کوک نافع بود و اگر با ماده بود زکام و نزله و تشنگی و دغدغه
حنجره و گرانی سینه شاهد بود گاه بود که پوست مختلفه بیمار را بدید آید ماده اگر رقیق بود با مداد دیاقودا و در وقت
چاشت کشکاب که با سپستان و عناب پخته باشند و پیشین لعوق کتیرا و شبانگاه لعاب بزرقطونا دادن مناسب بود
اگر سرفه بحلبود پیوسته حب سعال در دهان داشتن سود دارد **صفت** لعوق کتیرا که بجزو کتیرای نیم کوفته با جلاب حل
سازند و با دو جزو مغز بادام پوست کنده سرشته بقوام آورند اگر شیرین خواهند شکر سوده با وی بیامیزند و پیوسته در دهان
دارند **صفت** حب سعال نشاسته و کتیرا و رب سوس از هریک پنج درم افیون نیم درم تا نیم دانگ با لعاب بزرقطونا یا آبی حب
سازند **لسخه دیگر** بنفشه و کتیرا و رب سوس و پوست خشخاش و نشاسته از هریک درمی مغز بادام تلخ پوست کنده و مغز تخم
کدوی شیرین و تخم خشخاش و آرد باقلی و مغز تخم خیار از هریک دو درم شکر هفت درم با لعاب دانه آبی شیرین حب سازند
**صفت** لعوق ابن ماسویه تخم خشخاش سفید و بیخ سوسن پوست کنده از هریک بیست درم تخم خشخاش سیاه ده درم مغز تخم
خیار پنج درم نیم کوفته در دو من آب باران یکشب و یکروز بجوشانند و بزرقطونا و تخم خطمی و دانه آبی از هریک پنج درم در آب
تر سازند و روز دیگر بجوشانند تا بنصف باز آید بمالند و بپالایند و کتیرا و صمغ عربی از هریک پنج درم در ده استار آب باران
حل سازند و با داروها بیامیزند و با نیم من شکر بقوام آورند و اگر غلیظ بود کشکاب که با چهار درم بیخ خطمی و ده درم بیخ سوس
و یکمشت باقلای پوست کنده پخته باشند با مداد با شراب بنفشه خوردن سودمند بود بنفشه پرورده پنج درم با آب
باقلا یا شراب زوفا بمالند و بپالایند و نیم گرم بیاشامند صواب بود **شربت زوفا** که درین سرفه موافق بود عناب بیست عدد
سپستان پنجاه عدد انجیر ده عدد مویز دانه بیرون کرده و بیخ سوس پوست کنده از هریک ده درم کشک جو یکمشت تخم خشخاش
هفت درم تخم خطمی و کتیرا و دانه آبی از هریک پنج درم زوفای خشک سه درم در دو من آب بجوشانند تا بنصف آید با مداد
پنج درم بنفشه پرورده با چهار درم ازین شراب بیامیزند و نیم گرم با سه درم روغن بنفشه یا بادام بیاشامند **شربتی** که سینه
و طبع نرم دارد عناب بیست عدد سپستان سی عدد مویز دانه بیرون کرده و بیخ سوسن پوست کنده از هریک ده درم بنفشه
خشک چهار درم در یکمن و نیم آب بجوشانند تا بنصف باز آید بپالایند جمله دو شربت بود با هر شربت هفت درم فلوس خیار چنبر
و ده درم ترنجبین آمیخته بکار دارند **شربت** بنفشه که طبع را نرم سازد و سرفه گرم و تب را سود دارد بنفشه تر نیم من در
دو من آب گرم یکشب و یکروز بخیسانند پس بجوشانند تا بنصف باز آید بمالند و بپالایند و با یکمن شکر بقوام جلاب آورند
**مسهلی** که درین سرفه بکار آید عناب سی عدد با بیست درم بنفشه خشک در یکمن و نیم آب بجوشانند تا بنصف باز آید
بپالایند و ده درم فلوس خیار چنبر و بیست درم ترنجبین و ده درم شکر و سه درم گاوزبان سوده با هفتاد درم ازین مطبوخ
بیامیزند و تناول نمایند در سینه اگر سوزش و حرارت بود از موم سفید و روغن گل موم روغن سازند و با آب خیار و آب
کدو و آب برگ خرفه در هاون بمالند و خرقه کتان بدان بپالایند و با یخ سرد کرده بر سینه بنهند سر باز کردن و در گرما به
بابونه مالیدن مسام بگشاید ماده تحلیل زایل سازد بوره و اندک نفسیا با انجیر پخته سرشته بمالند تا ریش گردد و رطوبت
بپالاید مناسب بود و اگر سوء مزاج سرد ساده بود حدوث آن از غذا و دوا و هوای بارد بود نشان برودت مزاج ظاهر گشتن
کردن سبب و نفس چند آنکه ممکن بود نگاه داشتن حرارت در وی پدید آید و سوء مزاج سرد زایل کند مرهم فی و مشعه ... انجیر

سرفه و درد همان دارند در شربت کهنه مفید بود سکنجبین یکدرم (با یکدرم) روغن بلسان بیامیزند و تناول نمایند سود دارد لعوقی که درین
باب صواب بود لعاب تخم کتان و لعاب حب السمنه از هر یک پنجاه درم با صد درم انگبین بقوام آورند آب انار شیرین یکجزو و
با یکجزو انگبین مقوم سازند شربتی که درینجا بکار آید انجیر سفید پانزده عدد مویز دانه بیرون کرده بیست عدد بیخ سوسن کوفته
کرده ده درم پرسیاوشان پنج درم زوفای خشک سه درم ابرسا دو درم بجوشانند و بپالایند و با انگبین بقوام آورند و با
مثرودیطوس یا مرهم یا دواء المسک تناول نمایند سینه با روغن نرگس و روغن سوسن و روغن خیری و روغن یاسمین
و موم زرد بمالند زوفای خشک و بیخ سوسن و پرسیاوشان از هر یک سه درم فطراسالیون دو درم علک الانباط یکدرم
مویز دانه بیرون کرده هفت درم با بیست درم شراب انگوری کهنه بجوشانند و بپالایند و بامداد پنج درم یا هفت درم با یکدانگ
روغن مصطکی بیاشامند غذا از حسوی گندم و آب سپوس که در وی حلبه و خرما و انجیر پخته باشند با روغن پسته یا روغن حبة
الخضرا یا روغن حب صنوبر نافع بود و اگر با ماده بود سبب وی نزله و نشان وی نشان ربو و تنگی نفس بود و آنچه در باب ربو
و تنگی نفس یاد کرده شد درینجا مناسب بود استفراغ بحب غاریقون که در تدبیر ربو یاد کرده شد مفید بود شرابی که درین سرفه
بکار آید انجیر و مویز دانه بیرون کرده از هر یک چهل عدد بیخ سوسن و پرسیاوشان و بیخ بادیان از هر یک هفت درم در دو من آب
بجوشانند تا بنصف باز آید بپالایند و بامداد چهل درم از وی با پنج درم گلنگبین و دو درم روغن بادام شیرین بیاشامند اگر ماده
غلیظ بود با روغن بادام تلخ اگر در سینه حرارت و خشونت اندک بود کشکاب بدین شراب پخته تناول نمایند و اگر بسیار بود کشکاب
که ربع وزن کشک جو بود و یکدرم تخم بادیان و چهار درم بیخ سوسن پوست کنده با وی پخته باشند بکار دارند اگر کشکاب در معده
ترش گردد اندک فلفل سوده با وی بیامیزند شراب زوفا درین باب مفید بود انجیر ده عدد تخم کرفس و حلبه و تخم بادیان و بیخ سوسن
و زوفای خشک و پرسیاوشان و فراسیون از هر یک پنج درم مویز دانه بیرون کرده ده درم با سه من آب بجوشانند تا بیکمن باز آید
بپالایند و بامداد ده درم نیم گرم با دو مثقال معجونی که یاد کرده آید بکار دارند صفت آن رب سوس و زوفای خشک و پرسیاوشان
از هر یک ده درم قردمانا و فلفل از هر یک سه درم مغز بادام تلخ و زراوند گرد و تخم انجره از هر یک پنج درم با انگبین مصفی معجون سازند
در بعضی نسخه ابرسا و حرف از هر یک پنج درم بود معجونی که سینه پاک کند و نضج ماده غلیظه دهد زوفای خشک و پودینه
و بیخ سوسن و خردل و قردمانا و فلفل و تخم انجره و انیسون با انگبین مصفی سرشته شربتی یک ملعقه بود حبی که سینه از ماده غلیظه
پاک سازد رب سوس و کندر از هر یک پنج درم فلفل و قردمانا و مر و مغز بادام تلخ از هر یک دو درم انگزد یکدرم با ماء العسل
سرشته حب سازند و پیوسته در دهان دارند لعوقی رب سوس و کتیرا و باروزد و مغز بادام شیرین حبی که خداوند سرفه
شب را سود دارد مر و میعه و کندر و ابرافیون دانگی و نیم حب سازند هر یک بوزن دانگی و شب در دهان دارند لعوقی که در
این باب مفید بود تخم کتان بریان کرده ده جزو فلفل یکجزو کوفته و با انگبین مصفی سرشته بکار دارند اگر بدل فلفل پودینه بری
یا تخم ترب کنند روا بود نسخه دیگر جاوشیر و خردل و مغز بادام شیرین برابر نسخه دیگر مغز بادام تلخ شش درم باروزد و میعه تر
از هر یک چهار درم زعفران و جاوشیر از هر یک دو درم نسخه دیگر پرسیاوشان چهار درم فلفل ده عدد مغز حب صنوبر
دو وقیه روغن ناردین یکدرم انگبین و روغن چندانکه داروها بدان سرشته شود نسخه دیگر باروزد و حلبه از هر یک سه
درم زعفران یکدرم جاوشیر و مر و مغز بادام تلخ از هر یک چهار درم لعوق سیر که سینه از فضول پاک کند نیم من سیر
با نیم من روغن گاو بجوشانند تا مهرا شود و با یکمن انگبین بقوام آورند معجونی که درینجا بکار آید مویز دانه بیرون کرده
صد درم در جلاب پخته یکشب و یکروز بجوشانند و بکوبند و با ده درم مصطکی کوفته سرشته بامداد سه درم بکار دارند
قطران با صبر سقوطری با انگبین سرشته در دهان دارند سود دارد استفراغ بایارج فیقرا بروش مناسب بود سرفه گاه
بود که بجهت ورم و ریش شش پدید آید چه بسبب آماس منافذ دم زدن تنگ گردد و هوای مجذوب در وی نگنجد و تمدد اجزای
شش پدید آید و از آن مضرت یابد و قوت بدفع آن پیش آید و در مجاری دم زدن پریشان سازد سبب یکی انصباب ماده
دماغی بود دوم انتقال ذات الجنب بذات الریه سیم شدت امتلای بدن از خون چه این هنگام خون بسیار بجهت غذا
بدو رسد و از هضم آن عاجز آید و عفونت در وی ماند و سوء مزاج پذیرد و آماس تولد کند اگر ورم موی بود با سرعت و عظیم
نبض گرانی سینه و دشواری دم زدن لازم بود و در خسا بجهت توجه بخار بسیار با حمرت چه گوشت وی خالص و مسام

سرفه شب

ورگها

وی کشاده بود [illegible] سبب [illegible] بسیار پذیرد و باقی اجزای روی از گوشت طبیعی بود از بهجت دردی [illegible] پدید آید و اگر باسمی بود
با سوزش سینه [illegible] بسیار و دم زدن با خرخره دشوار بود و تب آهسته و سرخی رخسار اندک [illegible] بود سرفه
خشک [illegible] و [illegible] بدید آید از صفرا بیشتر و هم تولد نکند چه [illegible] دیر بود و شش متحلل و نزار [illegible] سبب زود
کند کند و دردی باز نماید و در شش جراحت پدید آورد یا دهانهات عروق بگشاید [illegible] احاق خون [illegible] بود علاج ذات الریه و
و ذات الجنب یاد کرده آید گاه بود که جگر سوء مزاج گرم پذیرد و در وی خون گرم تولد کند و شش از آن خون غذا گیرد و از غایت حدت
خون در وی بثور که وی را بثانی بثرات السّعال گویند پدید آید و در آغاز بثره سرفه بی نفث بود و شاید که این خون موجب تولد خراج گردد
گاه بود که سوء مزاج گرم عارض شش گردد و خون که بجهت غذا بدو رسد طبیعی بود و بسبب گرمی مزاج شش در غلیان آید و تمدد و الم
در اجزای شش پدید آید و طبیعت متوجّه دفع آن گردد و سرفه بوجود و نبض ها سریع بود و از هوای آن هم شربت سرد راحت یابد و از
چیزهای گرم زحمت فصد و حجامت و استفراغ و آنچه در باب بثور حلق یاد کرده شد مناسب بود گاه بود که در جگر و حجاب ورم
پدید آید و معالیق جگر بجانب زیر کشیده شود و بجهت پیوستگی غشا معالیق تمام احشا منجذب گردد و اجزای شش و معالیق وی مضرّت
یابد و ضیق در منافذ دم زدن پدید آید و قوّت بجهت دفع الم زدن و دفع مضرّت هوا در حرکت آید و سرفه تولد کند و باوی خشکی
و الم و تمدّد بود علاج وی علاج عضو متورّم بود گاه بود که تب موجب سرفه گردد سبب آن احداث سوء مزاج در آلت نفس بود
یا اذابهٔ مادّه و نزول آن بر شش بر سبیل تقاطر چه اگر بطریق لغزیدن بود که از وی قصبه فرود آید تا منافذ و تجاویف شش ممتلی گردد
سرفه تولد نکند تدبیر وی تدبیر تب بود گاه بود که سبب سرفه باد و دود و غبار و غذای ترش و تیز و عفص بود و فرو رفتن غذا
و شراب بمجرای دم زدن علاج دفع سبب بود **ادویه** که در نفث دم سودمند بود **حضض** هندی با آب بیاشامند نفث دم را
مفید و مجرّب بود **فقاح** اذخر خوردن در نفث دم نافع بود **دقیق الحنطه** آرد گندم با آب بپزند و لعوق کنند بیرون آمدن خون
که از سینه بود سود دارد **بسباسه** خوردن نفث دم را نافع بود **ثمرة الطرفا** خوردن در نفث دم سودمند بود **یاقوت** نرم بسایند
و بخورند نیکو بود **کندر** نیم درم از وی تا یکدرم تناول کنند سودمند بود اگر سه درم از وی نرم بسایند و با یکوقیه رب بورد
لعوق سازند نافع بود **بزرالکراث** با مثل وی حب آس تناول کنند بیرون آمدن خون از سینه باز دارد **زمرّد** بر خداوند نفث دم
بیاویزند نافع بود **دارچینی** یکدرم با آب نیم گرم چند روز بیاشامند در نفث دم سودمند بود **لبد** در کوزهٔ فخار کنند و سر
وی بپوشند و یکشب در تنور نهند و بامداد بیرون آورند و سه دانگ از وی و یکدانگ و نیم صمغ عربی با سپیدهٔ تخم مرغ و آب
سرد بیاشامند در نفث دم نافع بود **بیض** نیم گرم سازند و بیاشامند مفید بود **ورد** با اقماع بکوبند و بخورند سودمند بود
و اقماع وی تنها نیکو بود **دوغ** حلزون محرق تناول کنند در نفث دم سودمند بود **ام غیلان** خاکستر وی بیاشامند قطع نفث دم
کند و کاغذ سوخته در این باب اقوی بود **البقلة الحمقا** خوردن نفث دم را قطع کند **البقلة الحمقا** بپزند و تناول کنند نفث دم که باوی
حرارت و عطش بود سود دارد **ماء المطر** آب باران پیوسته بیاشامند نافع بود **حبّ الرمان** دانهٔ انار ترش با آب باران بیاشامند
نافع بود **قرن الثور** شاخ گاو نر بسوزند و با آب بیاشامند سودمند بود و مجرّب **قشر الرمان** بسوزند و بسایند و با سرکه بیامیزند
و بر سینهٔ خداوند نفث دم مالند نافع بود **جلنار** با آب بیاشامند نفث دم باز دارد **بلوط** خوردن نفث دم باز دارد **مصطکی**
خوردن نفث دم کند و شرب دقیق وی همین کار کند **مصطکی ارمنی** خوردن نافع بود **طین ارمنی** خوردن نفث دم را مفید بود و در انحدار
مادّه بسینه بغایت سودمند **شب** اندکی از وی با سرکه بسایند و دو شب با وی بیالایند و بر تمام سینه نهند و چند بار این کار
کنند خون رفتن از سینه که سبب وی حرّیه یا سقطه بود باز دارد **لبن** شیر بز و گوسفند سودمند بود و شیر شتر اقوی بود **جبن**
پنیر تازه برای قطع نفث دم بهترین داروها بود **ثمرة الیبوع** خوردن با آب آشامیدن سودمند بود **عصیر الحصرم** آب غوره بیاشامند سودمند
بود نفث دم را که از انخراق بعض عروق بود سود دارد باید که از آب غوره اندک تناول کنند تا در حلق حرقت تولد نکند **عصارة النعنع**
آب نعنا با سرکه بیاشامند قطع نفث دم کند **ماء الرجله** آب خرفه بیاشامند نفث دم که از سینه و حوالی وی بود سود دارد **ریوند چینی**
بیاشامند سودمند بود در قطع نفث دم **شادنه** با آب انار ترش بیاشامند نافع بود اگر بر مس بسایند تا غلیظ شود و لعوق کنند
در نفث دم و جراحات باطن سودمند بود و مستعمل از وی برای قطع دم و اسهال تنها یکدرم بود و با ادویه نیم درم **بزر الخشخاش**
بجوشانند و از آن آب بیاشامند نافع بود **سفرجل** بجوشانند یا با آتش بپزند جهت نفث دم و سینه سودمند بود **ثمرة الآس** تخم مورد

ادویه که در نفث دم سودمند بود
قرص کهربا قرص [illegible] قرص بید قرص [illegible]
قرص [illegible]

تازه وخشك خوردن مفيد بود اگر بيخ مورد بجوشانند وازآن آب بياشامند موافق بود ثمر الطرفا هنیرمایه خرگوش یکدرم
با آب سرد بیاشامند نفث دم که از سینه بود قطع کند حب البلوط بجوشانند وبیاشامند مفید بود باقلی از خشك وی حشو
سازند نفث دم وسینه را سودمند بود ارزن کشنیز خشك یکدرم با آب لسان الحمل تناول کنند حبس نفث دم کند رب الآس
آشامیدن و لعوق کردن نیکو بود اقاقیا آشامیدن با آب سودمند بود اطریه نفث دم وسرفه را مفید بود خاصه که با خرفه
پخته باشند سبب این بیماری سه گونه بود بادی وسابق د واصل بادی یکی ضربه وسقطه وصدمه وجراحت ومانند آن بود دویم
سرفه وی سیم غضب چهارم خوردن دارو وغذای تیز پنجم برزمین خوابیدن بغیر بستر ششم تعلق علق هفتم هوای گرم وسابق یکی
امتلای عروق بود از خون وفزون آمدن آن غذای اعضا بسبب کثرت عدد غذا وقلت ریاضت یا بجهت کم آمدن نصیب عضو
مقطوع مانند دست و پا سبب دویم قطع خون حیض وبواسیر ومانند آن سیم کثرت حدت ماده که بجهت آن از عروق بلوچین آید
چهارم تولد باد در درون که موجب خرق عروق کند پنجم غلبه برودت ویبوست اگر دم زدن که بحرکت انبساط منشق گردد وخون
بیرون آید ششم غلبه رطوبت که بسبب آن عروق سست پذیرد وخون بیرون تراید وبقصبه شش درآید هفتم حرارت آفتاب وگرما
وآتش بود که پیوسته بخداوند نفث دم رسیده باشد واصل یکی انقطاع وانفتاح عرق بود بجهت قوت یا بسبب حدت ماده سیم ودم
بود پیش سینه وشش ومعده وجگر آنچه از حجره ولاله بود برنگ خوناب بود وبه سرفه وتنحنح برآید وآنچه از قصبه شش بود وبا درد وکفنا
بود وبسرفه وتنحنح برآید وآنچه از شش بود کم رنگ وتنک وبی درد وکفناك بود اگر چه بسرفه قوی برآید وچند روز منقطع گردد وباز
عود کند ورنگ وی مانند رنگ شش بود وآنچه از سینه بود بجهت بعد مسافت فسرده وسیاه وغلیظ بود وبا درد سینه از کف خالی
نباشد وبا سرفه قوی برآید ودر وقت خواب سرفه زیاده گردد وآنچه از رگهای شش بود بسیار وگرم وبا قوام وکفناك بود وآنچه از انصداع
عروق بود خون بسیار بود وضربه وسقطه وچیزهای خون را تیز سازد بروی سابق بود وبا حدت خون تب بود وآنچه از امتلای
عرق بود با کثرت خون بیمار از خروج وی خفت وراحت یابد وآنچه از پیش عضو درونی بود با بیم ودرد آب وقشود بود ونزله حاده
وخوردنیها نیز پیش از وی بود گاه بود که پاره گوشت از شش با سرفه برآید گاه بود که خون کم بتدریج از پیش درشش پدید آید وخون
بسیار بدرنگ برآید وآنچه از ورم دموی بود سخت اندك بود ونشان ذات الریه پیدا وآنچه از معده وجگر وسپرز بود بقی وبی سرفه برآید وآنچه
از علقه بود رنگین ورقیق بود وشراب آب ملق پیش از وی بود وسبب سرفه وبیماریهای دیگر نبود وبجهت عدم ترویح تام واحتراق روح
بیمار با غم وکرب بود نفث دم سینه اسلم از نفث دم شش بود ونفث دم که از ورم شش بود بهتر از نفث قرحه وی بود بلغمی که از خون
ممتلی بود طبیعت متوجه دفع وی گردد وبطریقی که آسان ونزدیك بود دفع کند یا عرقی از عروق بگشاید گاهی که عروق قوی بود وخون
بر وجهی منقطع نگردد امتلا بر حال خود بماند وخون فزونی بتجاویف دل درآید وجای هوا نماند ودم زدن باطل گردد وعرق نجاه بدید
آید گاه بود که بنفث دم ورم جگر وسپرز زایل گردد رگ زدن واماله ماده کردن ومزاج عضو باعتدال آوردن ودارو‌ها که خون باز دارد
وجراحت ببندد بکار داشتن سودمند بود نفث دم اگر از سینه وشش بود زدن باسلیق مفید بود واگر از کام ولاله بود زدن قیفال اقسام نفث دم ... لغو
واگر از معده وجگر بود زدن اکحل کسی را که نفث دم بسیار تولد کند گاهی که در بدن خود گرانی یابد باید که رگ زند خاصه کسی که سینه
وی تنگ بود اولی آن بود که اول صافن زند تا ماده میل بزیر کند پس باسلیق بگشاید تا ماده که در سینه وشش بود کم شود واماس تولد
نکند حرکت وکارهای سخت کردن وسخن بسیار گفتن وآواز بلند کردن ودر غضب شدن وشراب بسیار خوردن ودر چیزهای سرخ
نگاه کردن ومباشرت نمودن وغذاهای تیز وگشاینده چون کرفس وپنیر کهنه وصبر وکنجد وخرما وانگبین وشیرینی خوردن زیان دارد
حرارت اگر بسیار بود وتب نباشد آبجو یا بسماق وغوره وزرشك وانار ترش وترنج وبرگ حماض پخته دادن مناسب بود واگر تب
بود با شیره مغز بادام ومسکه با مداد شراب ریواج وکلار منی سود دارد واگر اندك بود پنیر تازه بی‌نمك وشیر تازه پخته ودوغ گاو با پاچه وحشو
گاو در پوست کنده وزرده تخم مرغ نیم برشت وگوشت دراج وطیهوج وکبك ومانند آن موافق بود اگر یبوست بر طبیعت غالب بود
با حقنه ومسهل نرم ساختن نیکو بود حقنه که در این باب مفید بود برگ چغندر وسبوس گندم وبنفشه وعناب وبرگ خطمی وکشك
جو بجوشانند وبپالایند وچهار درم بوره وپانزده درم شکر سرخ با وی بیامیزند وبکار دارند مسهلی که در اینجا بکار آید بنفشه خشك
ده درم آلوی سیاه وعناب از هر یك سی عدد سپستان هفتاد عدد خیار چنبر پانزده درم بجوشانند وصاف سازند وچهل درم
شیرخشت با وی بیامیزند وباز صاف کنند وتناول نمایند یا مداد کشکاب که در وی سرطان نهری پخته باشند بیاشامند اگر تب

فوز لبو

قوی بود کشک جو با آب کدوی پخته به بیمار دهند نیکو بود فلیهٔ کدو و اسفناج و ملوخیه با مغز بادام و روغن بادام مناسب
بود کاهی که بشبت زایل کرده بود داروها که خون باز دارد چون آب لسان الحمل با گل مختوم و آب برگ خرفه که تب زایل کرده داروها که
خون باز دارد کهربا و گل ارمنی و آب عصی الراعی موافق بود شادنج مغسول از یکدرم تا دو درم با یکی از آبهای مذکور داد بهترین
داروها بود چون خون باز دارد و ریش خشک سازد آب بسیار اگر با صمغ عربی بود و طباشیر و گل ارمنی و شادنه عدسی بود بغایت
مفید بود برگ لسان الحمل و برگ خطمی تر بکوبند و آرد جو با وی بیامیزند و با گلاب بر سینه بیمار ضماد کنند سودمند بود موم
مصفی با روغن گل بگدازند و با آب عصی الراعی بیامیزند و بر سینه مالند نافع بود دارو ئی که در این باب سودمند بود طباشیر
و گل سرخ از هر یک پنج درم بسد و کهربا و مروارید از هر یک سه درم گل ارمنی و گل مختوم و شادنه عدسی از هر یک پنج درم افیون
دو درم تخم خشخاش سفید و رب سوس و اقاقیا و عصارهٔ لحیة التیس از هر یک سه درم و تخم خرفه پنج درم کوفته و بیخته بیست
درم لعاب بزر قطونا با وی بیامیزند شربت دو درم با آب بادیان یا آب اطراف رز و گلاب بیاشامند اگر حرکت اندک بود
سه درم کنند با این دارو بیامیزند چه کند قوت دارو بشش رساند و خون باز دارد و جراحت خشک سازد و گوشت تازه
برویاند نسخهٔ دیگر کندر و گل مختوم از هر یک پنج درم صمغ عربی هفت درم بسد و کهربا از هر یک سه درم گلنار دو درم کوفته
و بیخته دو درم و نیم با آب لسان الحمل تناول نمایند نفث دم که از سینه و شش بود سبب وی اگر نزله گرم بود پس از رگ زدن
و حقنه کردن و اطراف بستن و از بالا بروغن نبت و روغن قثاء الحمار بجانب زیر مالیدن و روغن از سر باز داشتن
و کشکاب با داروهای قابض چون حب الآس و آبی و امرود خشک و زعرور و کوهی و بستانی پخته خوردن سود دارد قرص کهربا
یا رب آبی در این باب بغایت سودمند بود تریاق بزرگ نارسیده و مقدار باقلا تناول کنند مناسب بود چه تریاق بسبب
افیون خواب آورد و سرفه ساکن سازد و مادهٔ نزله غلیظ کرداند و انسیلان باز دارد از تدبیر مذکور اگر فایده ظاهر نیاید
ستردن موی سر اگر چه زن بود و ضماد سرگین کبوتر و تفسیا روی نهادن فایده مند بود سرفه اگر با نفث دم بود قوی نباشد غرغره
با سرکه و گلاب مناسب بود تا خون که در شش بسته باشد بیرون آید و پاک سازد و اگر از وی بیاشامند روا بود و اگر قوی باشد
سفرجل و لعاب بزر قطونا و مانند آن تسکین دادن موافق بود داروهای قابض چون عصارهٔ لحیة التیس و گلنار و سماق بریان
کرده و گل سرخ و اقاقیا و جفت بلوط و شاخ گوزن سوخته و تخم لسان الحمل تنها و با یکدیگر بکار دارند مفید بود و اگر تب نباشد وزن
درم داروهای مذکور با شراب قابض دادن سودمند بود و اگر نه با شراب آبی و شراب مورد اگر از گل مختوم و صمغ عربی و مانند کافور
حب سازند و پیوسته در دهان دارند نیکو بود بعد از مفارقت تب اگر نفث دم باقی بود با چه بره و ماهی تازه و گوشت طیهوج
و دراج و قطا مناسب بود چه از این گوشتها خون کم تولد کند رشته که در وی حب آس و عدس پخته باشند و دوغ کاو و شیر وی
که جوشانیده باشند و زردهٔ تخم مرغ نیم برشت موافق بود ضمادی که بر سینه نهند سودمند بود پوست انار و خاک کندر و آرد
و آرد جو و گلنار و کرد آسیا و برگ مورد و اطراف رز و خرما کوفته و بیخته با روغن گل یا روغن مورد بکار دارند سبب نفث
دم اگر حدت خون بود که فوهات عروق بکشاید بعد از فصد و امالهٔ ماده و تلیین طبیعت با سپستان و بنفشه و خیار چنبر
و ترنجبین و مانند آن کشکاب سرطان که با آب کدوی تر یا آب عنب الثعلب پخته باشند مفید بود لعاب بزر قطونا با جلاب خام و آب
لسان الحمل و آب عصی الراعی و آب خیار و آب تخم خرفه با شکر و شراب خشخاش و شراب بنفشه و آنچه تیزی خون زایل کند سودمند بود
دارو ئی که در این باب مفید بود طباشیر و گل سرخ و گل ارمنی و گل مختوم و شادانه از هر یک ده درم بسد و کهربا و مروارید و اقاقیا
و عصارهٔ لحیة التیس و نشاسته از هر یک شش درم تخم خشخاش سفید و تخم خرفه و تخم خیار و شاخ گوزن سوخته و برگ لسان الحمل
از هر یک هفت درم رب سوس سه درم کوفته و بیخته با مداد سه درم با آب باران تناول نمایند اگر تیزی خون چنان بود که سر رگ
بخورند علاج دشوار بود تدبیر صواب در این باب نخست رگ زدن بود و ماده با حقنه و مسهل از تن بیرون کردن و مزاج باعتدال
باز آوردن و تدبیر مرکب فرمودن و سرفه با لعاب و لعوق و حب مناسب ساکن ساختن و قرص کوکب و سندروس و شادنه و دم الاخوین
و کهربا و گل ارمنی دادن و اگر انفتاح افواه عروق سینه و شش بود بجهت برد قوی که بعد سیده باشد پس از تقلیل دم و امالهٔ ماده مزاج
عضو بداروها که مایل بگرمی بود و بسیار قابض نباشد چون سنبل و سلیخه و دارچینی و سعد و قسط و کندر و زعفران و مصطکی
و مرمکی و مانند آن باعتدال آوردن سود دارد اگر از این داروها بجوشانند و بپالایند و از داروهای قابض چون گل مختوم و گل ارمنی

وصمغ عربی وکتیرا ونشاسته وکهربا وبسد وشب یمانی بریان کرده وگل سرخ وگلنار وطباشیر وشاخ گوزن سوخته ودرم
کوفته وبیخته با وی بیامیزند وتناول نمایند سودمند بود ادویه که درین باب سودمند بود گلنار وعصارهٔ لحیة التیس وجفت
بلوط وخاک کندر وسلیخه وبسد کوفته شربت سه درم تناول نمایند با آب انار یا نبیذ قابض سفوفی تخم کاهو وبسد وگل سرخ
از هر یک پنج درم اقاقیا وسنبل از هر یک سه درم شکر سه درم ونیم وجندبیدستر یکدرم ونیم شربت با آب انار یا عصارهٔ کل یا نبیذ
قابض یکدرم ونیم بود غذا دراج وتذرو بریان یا با مویز وانار دان پخته وبدل آب نبیذ قابض خوردن موافق بود ضماد قابض که یاد
کرده شد بر سینه بیار نهادن مناسب بود موم سفید با روغن سوسن بگدازند وآب مورد تر با وی بیامیزند وبر سینه مالند نافع بود
واگر مورد تر نباشد روغن سوسن با روغن مورد بیامیزند وموم در وی بگدازند واگر انصداع عروق بود که بجهت حرکت قوی چون
از جای جستن یا فریاد کردن یا بار گران برداشتن یا بر سینه افتادن ومانند آن بود بعد از تدبیر کلی داروهای قابض با آب باران
وشراب مورد یا آنچه دادن سود دارد دارو قابض که درین باب صواب بود گل مختوم وکهربا از هر یک سه درم گل ارمنی دو درم
شب یمانی وزعفران از هر یک یکدرم ونیم شربت دو درم با مداد وشبانگاه در وقت خواب تناول نماید برای خرفه خائیدن وآب
وی فرو بردن وانزروت قلیه ساختن وخوردن سودمند بود اگر پیوسته با صمغ عربی وگل ارمنی بیاشامند مفید بود ضماد مذکور بکار داشتن
نافع بود اگر انصداع عروق بجهت باد غلیظ بود داروها که باد وانصداع زایل کند چون فلونیا ودحمرثا وتریاق کبیر تازه
دادن وداروها که در سبب انفتاح عروق یاد کرده شد بکار داشتن نافع بود واگر گشادن سرها بود بجهت نزول رطوبت رقیقه
بر سینه وشش بود بعد از امالهٔ ماده داروهای قابض که رطوبت کم کند وعضو گرم سازد چون بیخ اذخر ومصطکی وزیرهٔ بریان
وبو سینهٔ کوهی وجندبیدستر وقلقدیس وعحربثا وفلونیای رومی وفارسی بکار داشتن مفید بود چه رطوبت خشک کند ومزاج
بگرداند وخون باز دارد ضماد از اذخر وزیرهٔ بریان واقاقیا وعصارهٔ لحیة التیس وجندبیدستر وقلقدیس ساختن وغذا از گوشت
کبک ودراج وتذرو وگنجشک بریان ومانند آن فرمودن مناسب بود واگر ورم شش بود فصد وامالهٔ ماده واخراج وی بحقنه ومسهل
کردن ومانند داروهای قابض دور بودن تا عضو متورم درهم نکشد وآفت زیاده نگردد وداروها که نضج ماده دهد وشش پاک سازد
چنانکه در علاج ذات الریه یاد کرده آید بکار داشتن سودمند بود واگر زخمی بود که عارض حکی گردد شادنهٔ مغسول یکمثقال با عصارهٔ عصی الراعی
یا بادروج یا لسان الحمل یا برای خرفه دادن موافق بود واین در جمیع انواع نفث دم مفید بود بهترین داروها درین باب این بود برای
خرفه خائیدن وخوردن بغایت سودمند بود ودر ساعت خون باز دارد آب خیار یا یکی از عصارها که یاد کرده شد تناول نمودن سودمند
بود خاصه که با وی شاخ گوزن سوخته بود اگر خون بر غاله پیش از انکه ببندد سه روز هر روز نیم وقیه بجوز دبیار دهند خون باز دارد
حب الآس دو درم با عصارهٔ لسان الحمل یا عصارهٔ کلهٔ نافع بود پنیر مایهٔ خرگوش وآهو وبزغاله با گلاب یا عصارهٔ بادروج یا گل یا شراب
قابض مفید بود شب یمانی بازده تخم مرغ نیم برشت سودمند بود سرشیم ماهی نافع بود تخم لسان الحمل وآبی بریان مفید بود تخم کندنا وحب الآس
کوفته از وی دو درم با آب عصی الراعی در نفث مزمن سودمند بود اگر بیخ قنطوریون غلیظ بجوشانند وبیاشامند نافع بود اطراف درخت
گل که تازه بود چنانکه آب بروی دریزند بکوبند ویکوقیه آب وی با عصارهٔ برگ خرفه وعصارهٔ لسان الحمل وعصارهٔ لسان الثور از هر یک
ده درم بیامیزند وبا گل مختوم بجوز دبیار دهند بغایت سودمند بود آب معدن آهن وآبی که آهن تاب داده در وی انداخته باشند
لسیار نیکو بود سفوف که درین باب صواب بود ریوند چینی ده درم لک مغسول وگل ارمنی از هر یک پنجدرم شربت دو درم بود ثمرهٔ
عرب یکدرم سودمند بود شکوفهٔ گشنیز سه درم با آب سرد با مداد وشبانگاه خوردن مفید بود اگر سرفه قوی نباشد وبیم آن بود که
خون در شش ببندد دوا غاز نفث دم که ممزوج با آب باشد مفید بود صعتر با عسل درین باب سودمند بود حاشا ودماد جو با بحبیس
با آب بیاشامند سینه وشش از خون بسته پاک کند ادویه که در ورم سینه وشش ودردی که درین دو عضو بود بکار آید سطوخودوس
بجوشانند وآب وی بیاشامند درد سینه را سودمند بود لوز با دام تلخ با شراب بیاشامند یا با صمغ البطم بیامیزند ولعوق سازند ودرم
گرم را که در شش بود سود دارد بزر الانجره با عسل بیامیزند ولعوق کنند در ورم گرم که عارض شش گردد مفید بود تین انجیر خشک
با زوفای خشک بجوشانند وآب وی بیاشامند سودمند بود در ورم مزمن که در شش بود اگر با آب طبیخ وی غرغره کنند در امراض
حاده که عارض قصبهٔ شش گردد نافع بود حب الآس دانهٔ مورد خوردن درد شش را مفید بود فلفل سیاه با لعوق یا شهد
بیامیزند فعل وی قوی گردانند راوند خوردن درد سینه را مفید بود سداب ورق وی یا شبت خشک بجوشانند وبیاشامند

ذات الجنب
ادویه که در ورم سینه وشش بکار آید
لعوق خیارچنبر

نافع بو

نافع بود در جمیع اوجاع صدر و اورام ریه جند بیدستر استنشاق بخور وی در اورام ریه و امراض آن مفید بود زراوند دراز و روغن
وی خوردن در شوصه که تولد وی از سودا بود سودمند باقلی آرد کند با روغن گل حسو سازند در ذات الجنب و ذات الریه مفید
بود بلبه با موبیج پخته و آب وی بیاشامند در ورم سینه و شوصه نافع بود بزر بنج تخم کندر بری خوردن در شوصه
سودمند بود دهن الزنبق روغن نرگس بر سینه مالند و ورم بارد صلب که در حجاب بود تحلیل کند بزر الکتان تخم کتان بریان کند
و سه درم از وی بخورند درد سینه را نافع بود دهن الحنا خداوند شوصه را نیکو بود اسفاناج خوردن درد سینه و شش که از
صفرا و بلغم بود و ورم سودمند حمار دل خرما خوردن درد سینه را ساکن کند حنطیانا نرم بسایند و بیاشامند درد سینه را
مفید بود قشر السیخه بکوبند و با آب بیاشامند مسکن درد سینه بود ثوم خوردن در وجع سینه که از برد متولد شده باشد
سودمند زعفران و روغن وی بوییدن در خداوند برسام و شوصه خواب بدید آید شراب النبیذ شربت بنفشه در ذات الجنب و ذات
الریه نافع بود شوصه ورم عضله سینه بود خاصه عضله درون و برسام غشای مستبطن و ذات الجنب ورم حجاب حاجز
و ذات الریه ورم شش نزد بعضی شوصه و برسام عبارت از ذات الجنب بود و آن ورم عضله و حجاب سینه بود آنچه در عضله
درون و حجاب مستبطن و حجاب حاجز بود وی را بجهت لزوم حدت تب و ضیق نفس ذات الجنب خالص گویند و آنچه در عضله
و حجاب بیرون بود بجهت عدم لزوم حدت حمی و ضیق نفس وی را غیر خالص نامند و این ورم گرم را درد بود سبب وی یکی نزله
بود دوم آب سرد خوردن و در هوای سرد نشستن سیم شراب صرف بسیار و غذای غلیظ خوردن چه از هوای سرد مسام
انسداد پذیرد و ماده در سینه و حجاب بماند و از شراب خالص خون بیفزاید و مجاری سینه و حجاب برساند یا بجهت آن ماده در حرکت
آید و عروق ممتلی گردد و از غذای غلیظ خون تولد کند و در رگهای باریک بماند و ماده وی صفرای خالصه یا خون صفراوی بود
بدین سبب در این بیماری بیشتر تب نوبت غب اشتداد پذیرد و در بلغمی مزاج و از بلغم کم تولد کند چه جرم مثل عضله و حجاب متلذذ بود
و غیر ماده رقیقه حاده در وی نفوذ نکند گاه بود که بلغم شور متعفن گردد و این علت بدید آید و زوال وی دیر بود و وی نرم بود
گاه بود که سودا در بدن گرم شود و موجب ورم گردد و این نادر و بروی دشوار بود گاه بود که در جگر ورم تولد کند و معالیق وی
کشیده شود و درد آن بحجاب باز آید و سرفه و تنگی نفس بظهور آید و بیمار ذات الکبد را ذات الجنب پندارد این بیماری بیشتر در خریف
و زمستان و شهرهای سردسیر شمالی پدید آید گاهی که از پس باد جنوب هبوب باد شمال بود این علت بسیار تولد کند ذات الجنب اگر
عارض پیر گردد از وی خلاص نیابد چه حرارت و قوت پیر با نضج ماده و فنای آن وفا نکند اگر زن آبستن بدین داء مبتلا گردد در ورطه
هلاک افتد گاه بود که ورم تحلیل پذیرد و گاه بود که نضج یابد و منفجر گردد و ماده بعضوی دیگر چون شش و جگر در آید و از آنجا برون
آید آنچه متوجه شش گردد از مجاری دم زدن بوی در آید و بنفث بر آید و آنچه میل بجگر کند از رگها که بجهت رسانیدن غذا بسینه
پیوسته بود بسوی وی باز آید از آنجا اگر متوجه عروق متصله با امعا گردد باسهال دفع شود و اگر بعروق گرده در آید با بول بیرون
رود امید شفا در توجه ماده بجانب گرده باز آید زیاده بود چه در منفذ وی در قوت بود جاذبه که آب فزونی با اندک خون تنک
از جگر جذب کند و بگرده رساند و دافعه که فزونی بسوی مثانه فرستد و در عروق که بجهت غذا پیوسته با معا بود
قوت دافعه نبود و در دفع حاجت بمعاونت طبیعت بود و گاه بود که صلابت پذیرد گاه بود که ماده بجهت کثرت و ضعف
قوت در شش بماند و ذات الریه پدید آید و گاه بود که ذات الریه بسل باز گردد و گاه بود که در مجاری دم زدن بماند و خناق
تولد کند و گاه بود که متوجه دل گردد و خفقان و غشی بظهور آید و گاه بود که بعضلات متصله بدل در آید و تشنج تولد
آید بیمار زود هلاک شود و گاه بود که بجانب دماغ بر آید و بیماریهای دماغی چون سرسام و اختلاط عقل پدید آید و گاه بود
که بجای نرم و خالی چون پس گوش و بن دندان و بغل میل کند و در آنجا بماند و موجب ورم گردد و گاه بود که بجهت شدت حدت ماده و کثرت
وی طبیعت بیطاقت گردد و پیش از نضج بدفع آن مشغول شود و گاه بود که سبب دفع حرکت قوی بود چون حرکت قی و غضب و مانند آن
و این سخت با خطر بود علامت خاصه در شوصه درد و تمدد و نخس در پهلوی سینه بود و درد تا زیر شانه بر آید و در برسام درد
و تمدد بر قوه و در ذات الجنب بشراسیف و بجهت عدم کثرت شریان در موضع ورم نخس نبود و علامت مشترکه ضیق نفس و تواتر
و صغر وی بود با لزوم تب و صلابت و منشاریت نبض و درد و تمدد و نخس خاصه در وقت باز کشیدن نفس و سرفه خشک در ابتدای
علت تب و تنگی نفس بجهت ورم بود و تمدد و نخس بجهت کثرت و حدت ماده و خشکی سرفه بسبب عدم نضج و صلابت نبض و منشاریت

شبه ذات الجنب ذات الکبد

علامت خاصه شوصه

بجهت ورم عضو عصبانی چه عصبهای عضو متورم بجهت ورم تمدد پذیرد و عصبهای غشای شریان که متصل عصبهای عضو
متورم بود بجهت اتصال منجذب کردد و اعصاب غیر متصله لغشای شریانی یا اعصاب متمدده بسبب عدم اتصال انجذاب نپذیرد
و نبض منشاری بحسوس شود چه منجذب بوجه کال منبسط نکردد و نبض وی صغیر و بطی بود و غیر منجذب بوجه کال انبساط
پذیرد و نبض وی عظیم و سریع بود و شاید که بسبب کثرت مادّه خبیثه ضعف قوّت مدبره بود چه اکر مادّه بسیار و فاسد
نباشد اختلاف چنین در نبض بظهور نیاید بعضی که برآنند که منشاریت نبض بجهت نضج بعض مادّه ورم و نضج بعضی بود چه مادّه
نضجه موجب لینت بعضی اجزای شریان بود و مادّهٔ خام موجب صلابت بعضی و این موجب اختلاف نبض بود چه حرکت
اجزاء لینهٔ شریان بجهت مطاوعت سریع و شاهق بود و حرکت اجزای متصله بجهت عدم مطاوعت بطی و منخفض این وجه
اکر درست بود لازم آید که در نبض ورم عضله و غشا و حجاب سینه در وقت ابتدا و تزاید بجهت عدم نضج منشاری نبود و نبض
معده و جکر و مانند آن منشاری بود و نیز محل ورم غیر محل نبض بود و در این محل شریان از ورم عاری بود بدین سبب ورم سبب
نبض منشاری نکردد کاه بود که نفث در آغاز بیماری بسهولت برآید و این نشان سلامت و سرعت برء علت بود اکر از برآمدن
نفث بیمار راحت یابد و اینچه برآید مادّهٔ بیماری بود که از نضج ورم لبشش در آید نشان سرعت نضج مادّه و پاک شدن نفث بود
کاه بود که شوصه در عضله و غشا بیرون بود و آماس محسوس کردد و اعراض وی کمتر از اعراض برسام و ذات الجنب بود و با وی
نفث نبود کاه بود که ورم نضج یابد و میل بظاهر کند کاه بود که حاجت بنضج و شکافتن بود کاه بود که در آخر ذات الجنب اعراض برسام
چون تواتر دم زدن و تشنکی و خفقان و غشی و قلق و قی صفراوی و سوداوی و تنکی نفس و هذیان و تغیر سخنه پدید آید فرق
میان سرسام و ذات الجنب آن بود که اعراض مذکوره در آخر ذات الجنب بظهور آید و در آغاز سرسام و تواتر دم زدن در ابتدای
سرسام اندک بود و با عظم نبض چشم سرخ و رکهای وی ممتلی و برخاسته بود و در ذات الجنب آن بود که نبض ذات الریه موجی بود
و درد و کرانی و تنکی نفس زیاده از ذات الجنب و نشانهای دیکر که در ذات الریه یاد کرده آید ظاهر بود و فرق میان ذات الکبد
و ذات الجنب آن بود که خداوند ذات الکبد زرد و بدرنک بود و در پهلوی راست الم و کرانی یابد و درد وی نخس بود کاه بود که زبان
سیاه کردد و بول مانند مستسقی بود و ورم اکر در جانب زیر بود بلمس محسوس کردد و اکر در جانب زبر بود نفس کشیدن دشوار بود و بدان
ماند که باری کران از آنجانب آویخته بود ذات الجنب اکر در جانب چپ بود بجهت قرب وی بمعدن حرارت غریزی خطرو حمی و قلق زیاده بود
و بسبب قرب حرارت زود نضج یابد و بتحلیل زایل کردد و اکر در جانب راست بود بجهت دوری از حرارت غریزی اعراض وی کمتر بود و دیر
نضج یابد و تحلیل دیر پذیرد و نفث خداوند ذات الجنب اکر خون بود حال وی بد بود مانند خداوند استسقا که با تب بود چه در نفث
وی مدارای قابض بکار آید و در ذات الجنب دارویی نرم و محلل در استسقا دارویی خشک و در تب دارویی سرد و تن بول سرخ تیره در کرد
بیماری نشان شدّت حرارت دماغ و دلیل رداءت حال بیمار بود براز که بسیار زرد و بد بوی بود نشان رداءت بود سردی اطراف با کرمی
تب و درد پشت برآمدن اشتداد وی در وقت خوابیدن بجانب ورم نشان بدحالی بود اسهال در اول ذات الجنب مفید بود و در آخر نشان
ضعف جکر و قرب موت خاصه که تنکی نفس و تب و ناسه بدان زایل نکردد اختلاج حوالی شراسیف نشان حرکت مادّه بسوی دماغ
و تولد سرسام و اختلاط عقل بود بجهت مشارکت حجاب با دماغ باز کشتن ذات الجنب بدرون پی زوال تب و ظهور نفث تام
نشان قرب موت بود نفث خام و لزج و سرخ و سیاه و تیره که اندک بود و دیر برآید بد بود سبب دیر آمدن نفث کمی وی
یکی قلت مادّه بود دوم یبوست و لزوجت وی سیم آفت آلت چهارم ضعف قوّت کاهی که نفث اندک بود طبیب باید که نظر
بر سبب کند چه کاه بود که بجهت یبوست و لزوجت مادّه در مجاری دم زدن سدّه تولد کند و دم زدن دشوار کردد و هوای درد ناک
در دل و شش بماند تب بدان سبب اشتداد پذیرد و شدّت تب موجب تواتر دم زدن کردد و از تواتر نفس یبس و لزوجت بیفزاید
کاه بود که در ذات الجنب دم زدن آسان بود و نفث بسهولت برآید و درد بسوی پشت و درد وی تا بتدریج صعب نماید و بول
با خون و ریم بود و بیمار در روز پنجم یا هفتم هلاک کردد و اکر از هفتم تجاوز کند امید نجات بود کاه بود که میان کتف سرخ و شانه
کرم شود و نشستن دشوار بود و در شکم حرارت پدید آید و طبیعت اجابت کند و بیمار در ورطهٔ هلاک افتد اکر از روز هفتم
بکذرد و نفث بسیار برآید امید شفا بود کاه بود که با ذات الجنب از تریوه تا ساق درد و تمدد و ضربان بود و دلیل بی نفث
٧ و مادّه سخت کرم بود و زود نضج یابد و زود پاک کردد خاصه که مزاج و قوّت و فصل و سن مساعدت نماید آغاز نفث رقیق خام

٧ بی نفث و این نشان توجه مادّه بود بدماغ بتولد سرسام بود اکر از هفتم بکذرد امید نجات بود که ماده سخت کرم بود و زود نضج یابد

اکر

اگر روز نخست بود روز چهارم نضج آید و روز هفتم پاک گردد و اگر روز سیم یا چهارم بود روز هفتم اثر نضج پدید آید روز چهاردهم
پاک گردد اگر بعد ابتدا بجهت کثرت مادّه و ضعف قوّت پاک نگردد و دم ریم کند اگر روز هفتم اثر نضج ظاهر نگردد و نفث بر نیاید نشان طول
مرض بود اگر قوّت قوی و شهوت میانه بود و دم زدن در خواب دلیل نیکو تا چهل روز بماند از روز آغاز نفث اگر مادّه تا چهل پاک نگردد نشان
ریم کردن بود و اعراض آن در باب سل و ذات الریه یاد کرده آید ذات الجنب اگر قوی نباشد پاک شدن و تحلل بیست روز تجاوز نکند و اگر
قوی بود از دو ماه و قوّت تا این مدّت وفا نکند و بیمار هلاک گردد نشان ریم کردن ضعف قوّت و خشونت زبان و یبوست دهان و بطلان
شهوت و بیخوابی و بیهوشی و درد قوی و ازدیاد تب و تنگی نفس و گرانی پهلو بود پس از ریم کردن تب و درد کم شود و قریب انفجار نبض عریض
و تب و لرزه قوی گردد گاه بود که بجهت حدّت مادّه تب حار بظهور آید اگر ریم تا چهل روز پاک نگردد ذبول پدید آید و سل تولّد کند
حدّت تب سبب سرعت نضج و انفجار بود اگر در نفث بود و دلیل و غیر آن نشان خوب موجود بود از پس آن اعراض ردیه بظهور آید سبب
آن بیشتر ریم کردن بود ذات الجنب اگر بفصد و نفث و اسهال زایل نگردد و قوّت قوی بود نشان ریم کردن ورم بود و بذات الریه باز
گردیدن و اگر قوّت ضعیف بود نشان قرب موت علامت باز گردیدن ورم بذات الریه حمرت رخسار و حرارت انامل و تقدّم
غشی بود گاه بود که ورم بگشاید و ریم بفضای سینه فرود آید و بیمار گمان صحت برد و چند روز حال وی نیکو بود پس بتدریج بد شود
اگر ریم بسیار بود و قوّت ضعیف مریض هلاک گردد در ذات الجنب اگر تمدّد پهلو زیاده گردد و تواتر در نفس پدید آید و قوّت ضعیف
بود نشان غشی بود اگر تواتر اندک بود نشان سبات و تشنّج و در بحران ورم سبب سبات و تشنّج بر آمدن بخار بود بدماغ بجهت
عدم حدّت مادّه و تب اگر اندر دماغ بود و بر دفع بخار قادر بود تشنّج بظهور آید و اگر از دفع آن عاجز آید سبات تولّد کند و سبب
دیر بحران غلظ مادّه بود اگر اعراض ذات الجنب بی نفث و نضج مادّه ساکن گردد نشان دفع وی با درار یا اسهال بود اگر بدین [illegible]
از اثر آن ظاهر نگردد و در عضلات شکم و شراسیف حرارت و ثقالت پدید آید نشان ورم بران و ساق دلیل سلامت بود اگر تنگی
نفس و تاسه زیاده نگردد و در پستان و ترقوه گرانی و حرارت بوجود آید نشان ارتفاع مادّه و تولّد ورم در پس گوش و اگر مادّه
تیز بود و این نشانها پدید نیاید و دماغ از دفع آن عاجز آید سرسام و اعراض وی بظهور آید و بیمار هلاک گردد و سبب ذات الریه
یکی نزله بود و دوم گشودن خناق سیم انتقال ذات الجنب و این بیماری بغایت بد بود چه مادّه علت نضج نیابد و شش از وی
پاک نگردد و بهبودی در وی پدید نیاید چه شش عضو نازک و متخلخل بود و بجهت دو منفعت بزرگ که قوام زندگانی بدان بود پیوسته
در حرکت بود بحرکت انبساط جذب هوای تازه کند و او را بمزاج خویش باز آورد و بدل رساند تا حرارت غریزی بدان بر افروزد
و بحرکت انقباض هوایی که اندک حرارت یافته و دودناک شده باشد از شریان وریدی بیرون کند تا دل از آن راحت یابد
و بجهت این دو منفعت خونی که غذای وی بود در دل نضج یافته بوی رسد تا قوت نضج از وی دور شود و در دفع و جذب فتوری
واقع گردد پس عضوی که غذای وی در عضو دیگر پخته شود تا قوّت پختن غذای خویش نکشد مادّه علت که در وی بود نضج آن
نتواند داد و دفع وی بسهولت نتواند کرد بدین سبب بری ذات الریه بسیار دشوار بود و مادّه وی بیشتر بلغم یا خون گاه بود که ذات
الریه از جنس حمره بود و بیمار زود هلاک گردد چه مادّه وی سخت گرم و بدل نزدیک بود و اندرون داروهای سرد منفعت یابد چه عضوی
که داروها از وی مرور کند نصیب خود از آن بردارد و داروها از آن عضو حرارت پذیرد و آنچه مادّه که در آن عضو بود چیزی باقی
بیامیزد و دارو وقتی که بشش رسد با وی آن قدر برودت که با حرارت مادّه حمره مقاومت کند نماید و استخوانهای سینه
و غشا و عضلات وی از رسیدن برودت ضماد بموضع ورم مانع آید مادّه ذات الریه گاه بود که تحلیل پذیرد و گاه بود که صلب
گردد و گاه بود که ریم شود و گاه بود که بحجاب و غشا درآید و ذات الجنب تولّد کند گاه بود که در پهلوی خداوند ذات الریه
از جانب انسی خدر پدید آید و گاه بود که مادّه متوجّه دل گردد و خفقان و غشی بظهور آید و گاه بود که بجانب دماغ بر آید و سرسام
تولّد کند و گاه بود که رطوبت مائی در شش گرد آید و حال بیمار چون حال مستسقی گردد منفعت رعاف در ذات الریه اندک بود
و در ذات الجنب بسیار چه مادّه وی مخالف مادّه ذات الریه بود و شش دورتر از حجاب نشان وی یکی لزوم تب بود و نوبت
وی مختلف و در آغاز بیماری ضعیف بود پس باندازه ورم و حرارت مادّه قوی گردد و مادّه اگر بلغم بود رقیق اندک بود و صلب
و تب بظهور نیاید و بر حدّ اطراف پدید آید دوم با تنگی نفس در سینه گرانی و ثقل بود باندازه مادّه سیم درد با ستخوان سینه
و میان کتف بر آید چهارم درد زیر کتف و پستان و ترقوه ضربان بود پنجم بیمار در این علت بر قفا نتواند خوابید ششم

خون طوبت غلیظ لزج چسبنده بر نای ریه بود و در آخر زبان سیاه کردد هفتم عارض بیمار سرخ بود خاصه در وقت تب و در چشم
و روی ورم نمایند هشتم پیمار بود و حرکت چشم کمتر از عادت بود و نزدیک ذات الجنب کمتر باشد بیشتر میلان باید هشتم نفس موج
و نرم بود چه ورم در عضو نرم و مادّه نشو یابنده بود و نفس مختلف کثیر حاجت عظیم بود و تب اکر قوی بود عظیم با بسیاری حاجت
کفایت کند و اکر ضعیف بود بتواتر باز کردد ذات الریه از جنس حمره بود با تنکی نفس حرارت در سینه قوی بود کرانی اندک و اکر
صلابت پذیرد حرارت کم کردد و تنکی نفس زیاده شود و سرفه خشک و تواتر آن بحصول پیوندد کاه بود که در ذات الریه صلب سنک
تولد کند و با سرفه بر آید جالینوس کوید با سرفه بر آید و اسکندر کوید سنک بزرک مانند سنک مثانه بر آید و سرفه ساکن شود فرلیس کوید
سنک چند خورد و درشت مانند حنک با سرفه قوی بر آید و سرفه کم شود و ذات الریه بسل باز کردد و بیمار در سل هلاک شود مادّه
اکر رقیق بود با تنکی نفس آب دهان بسیار و تنک بود و حمرت رخسار و حرارت سینه بود و ورم اکر در قصبه شش بود درد و تب ضعیف
بود و ضربان در میان پشت محسوس کردد و در اعضا حکاک تولد کند و آواز تیز کردد و اکر ریش شود با سرفه رطوبت بر آید و بوی ما[ه]
از دهان بیرون آید اکر در شش شود بدید آید حرقت و حرارت قوی در سینه بظهور آید و نفس تنک و سریع یا متواتر کردد بر آمدن رطوبت
نضجه با سرفه بسهولت نشان تحلیل مادّه بود و بتدریج پاک شدن در دو تمدّد در معالیق شش با لزوم تب دلیل بیم کردن ورم بود
اکر قوت قوی بود زود نضج یابد و دیم بر آید یا ذات الریه خراج کردد زود بکشاید و بتدریج پاک شود و اکر ضعیف بماند بود دیر و عفونت
پذیرد و امید منقطع کردد شیرین شدن آب دهان نشان پختن و دیم کردن بود و اکر در مدت چهار روز پاک نشود بیماری در از
کردد و لیشت یا بجهت ضعف قوت غاذیه ورم کند بیم اکر با بدا و بیرون رود امید نجات بود و اکر بسل باز کردد تغیر در رنک رو
بدید آید و پیوسته انامل کرم بود و نشانهای سل که یاد کرده آید ظاهر بود اکر ذات الریه ذات الجنب کردد تنکی نفس کم شود و بخس در پهلو
بدید آید اکر در حوالی پستان خداوند ذات الریه خراج تولّد کند و ناصور کردد شفا یابد و اکر بر ساق بیمار خراج بر آید نشان سلامت ذات الجنب
بود تدبیر ذات الجنب دموی و صفراوی با یکدیکر نزدیک بود غالب اکر خون بود روز نخست که هنوز مادّه در حرکت بود بجهت باز کردانیدن
باسلیق از جانب مخالف زدن سود دارد پس از یک شب و یکروز که مادّه قرار یافته باشد فصد باسلیق از جانب ورم سودمند بود و قوت
اکر قوی بود بیرون کردن خون تا آنکه رنک وی بکردد مناسب بود چه در حوالی ورم خون سیاه بسیار بود اکر بجهت حفظ قوت
خون بتفاریق بیرون کنند روا بود و اکر صفرا بود استفراغ بحقنه نرم و مطبوخ خیار چنبر موافق بود بعضی بر آنند که نخست رک
زدن اولی بود چه مادّهٔ ورم اکر چه صفرا بود فصد بهتر از تدبیر مسهل بود چه شاید که داروی ملین اجابت نکند و خلط در
حرکت آید و در بیمار اضطراب تولّد کند و در اکر بجانب استخوان سینه و ترقوه بر آید صواب رک زدن بود و اکر بشراسیف بر آید
مسهل دادن چه باسلیق از این موضع خون بسیار جذب نکند در وقت استفراغ از روز نخست تا سیم شراب بنفشه و نیلوفر با آب
و جلاب دقیق دادن نیکو بود اکر تشنکی بسیار بود آب خربزه هندی با سکنجبین که ترشی وی اندک بود سود دارد پس از استفراغ
بنفشه پرورده با جلاب رقیق و روغن بادام سودمند بود **شراب** **انلی** که در این باب مناسب بود بنفشه تازه نیم من دانه آبی شیرین
ده درم کتیرا بیست درم تخم خطمی پانزده درم بزر قطونا ده درم با پنج من آب بجوشانند و با آتش نرم بجوشانند تا بنصف باز آید
بپالایند و با یکمن شکر بقوام آورند و با مداد بیست درم با چهار درم روغن بادام بیاشامند **نسخه دیکر** آب انار ترش یکمن با یکمن
آب نیشکر بجوشانند تا بنصف باز آید و با نیم من شکر بقوام آورند مانند شراب کذشته بکار دارند **نسخه دیکر** بنفشه خشک سی درم
عناب سی عدد سپستان پنجاه عدد مویز دانه بیرون کرده سی عدد تخم خطمی و آبی و بزر قطونا و کتیرا از هر یک ده درم ملوس خیار
چنبر بیست درم با نیم من شکر بقوام آورند و چون شراب تناول نمایند **مطبوخی** که در این باب بکار آید عناب سی عدد سپستان
پنجاه عدد بنفشه ده درم فلوس خیار چنبر پانزده درم ترنجبین سی درم بجوشانند و بپالایند و بیاشامند اکر قوی تر خواهند
سه درم تا پنج درم کاوزبان زیاده کنند صفرا اکر سخت غالب نباشد بیخ سوسن پوست کنده ده درم و تربد سفید نیم کوفته سه درم
با مطبوخ بیامیزند روز چهارم اکر نفث بدید آید و بیمار از مسهل کراهت کند سه درم کاوزبان کوفته و بیخته با جلاب دادن روا بود
اکر روز پنجم نفث ظاهر کردد پرسیاوشان و بیخ سوسن پوست کنده با شرابها که یاد کرده شد بیامیزند مناسب بود حقنه از بنفشه
و بابونه و انجیر و سپستان و تخم خطمی و حسک و شکر سرخ و روغن بادام و نمک نان موافق بود جلاب بکلاب و شراب بنفشه و نیلوفر
با آب سودمند بود داروهای نضج و منفث که در باب ذات الریه یاد کرده آید در این باب صواب بود **ضمادی** که مادّه نضج دهد

ذات الجنب

ودلو

و درد نشاند بنفشه و خطمی و بابونه از هر یک جزوی آرد جو و آرد باقلی از هر یک جزوی و نیم بیخ سوسن دو جزو با موم و روغن بنفشه سرشته
بکار دارند اکر حاجت بتحلیل زیاده بود تخم کتان بیفزایند و بدل روغن بنفشه کنند چنانچه اکر قوی بود بجای تخم کتان ... پهلو نهند
و کل سعد و کندر ... اکر ضعیف بود بدل روغن بنفشه روغن سوسن یا روغن نرکس کنند ... آرد جو و اکلیل الملک
و پوست خشخاش ... با آب کرم ... کنند و کمادی سازند نضج دهند اکر زیت با آب کرم بیامیزند ... نضج و تسکین درد
انفع بود پیه بط و پیه مرغ فربه و پیه کوسفند و زوفای تر با هم کداخته بمالند سودمند بود اکر از ضماد و کماد درد نقصان نپذیرد یا زیاده
کردد نشان امتلای بدن بود و حاجت باستفراغ خاصه بفصد بعد از فصد و مسهل اکر اعراض بیماری کم نکردد نشان ریم کردن ورم بود و دیکر باید
فصد کردن زیان دارد چه قوت ضعیف کردد و بعد حرارت خون منقطع کردد و آماس خام ماند و بیخ زیاده نماید اکر بی فصد مادّه نضج یابد
و نفث نیک برآید و قوت ضعیف بود فصد نشاید کردن اکر حاجت باستفراغ بود حقنه مناسب بود اکر قوت قوی بود و بعد از فصد
غشی تولد کند یا نفس تنک کردد نشان عدم تحلیل مادّهٔ بیماری بود این هنکام حقنه موافق بود اکر طبیعت روزی یکمجلس اجابت کند حاجت
بفصد و حقنه نباشد کاهی که مادّه نضج یابد جهد باید کردن تا پیش از ریم کردن با نفث برآید و سینه از مادّهٔ ردیّه پاک کردانند آب کرم
و کشکاب رقیق با شکر و مسکه با عسل یا شکر دادن و بر جانب ورم خوابیدن بر نفث یاری دهد و سینه و پهلو از مادّه ورم پاک سازد
جالینوس کوید در ابتدای بیماری ماء الشعیر دادن مناسب بود چه مادّه را نضج دهد و ساکن سازد و بعد بیمار خواب بدید آورد صواب آن بود که بیمار
اکر از بیخوابی آزار یابد و بیقرار بود اکر از تخم خشخاش بود بکار دارند چه شاید که بجهت وی مادّه غلیظ کردد و نفس دشوار برآید کاهی
که اعراض بیماری کم شود و نفث بسیار غذا از کشک جو و آرد باقلی و اسفناج و ملوخیه با شکر نافع بود و اکر اضطراب باقی بود
کشکاب رقیق سود دارد مادّه اکر بلغم یا سودا بود حقنهٔ تیز و ضماد منضج و محلّل سودمند بود بدل آب ماء العسل دادن و آب کرم
بتجرّع نمودن مفید بود کشکاب از کشک جو و کندم که با وی یکدرم تخم بادیان و بیخ سوسن پخته باشند نافع بود سکنجبین عسلی که ممزوج
با آب بود مادّهٔ غلیظه را لطیف سازد اکر با مداد بکثرت از وی بیاشامند صواب بود نخود آب با زیت یا روغن بادام شیرین و تلخ
مناسب بود حریره سبوس با انکبین یا فانیذ و شوربا که با وی چغندر و کرنب و شبت پخته باشند و حسو که از حلبه و آرد باقلی
ساخته باشند نیکو بود روغن بادام کرم کرده بتجرّع کردن سود دارد مسکه با انکبین منضج و منقّی بود ماهی شور با کندنا و شبت
پخته خوردن همین کار کند مادّه اکر غلیظ و فسرده و نفس تنک و نفث منقطع بود زوفای خشک و خردل کوفته مقدار سه درم
با ماء العسل کرم کرده تناول نماید مفید بود کاه بود که در تنکی حاجت زنکار بود وزن یک باقلی با انکبین سرشته خوردن سود دارد
اندک نطرون بریان کرده با وزن باقلی زنکار و اندک زیت با ماء العسل سرشته دادن نافع بود انکرد وزن باقلی با سکنجبین عسلی که
ممزوج با آب کرم بود خوردن درد بنشاند اکر حلق و معده از زنکار و غیر آن مضرّت یابد زردهٔ تخم مرغ نیم برشت با روغن بادام تلخ
تناول نماید بیخ آن باز دارد از برک کرنب و برک بادیان پخته از بابونه و اکلیل الملک و روغن سوسن و روغن یاسمین ضماد سازند
سودمند بود آفتاب و دود و باد و جماع و غذای بسیار خوردن زیان دارد ذات الریه اکر دموی بود زدن صافن از جانب مادّه در وقت
تب با حمرت و سینه سنکین بود و بر آن جانب خوابیدن نفث زیاده برآید اکر قوت قوی بود از فصد صافن و باسلیق اکحل و قیفال زدن
و خون باندازهٔ قوت بیرون کردن و هر سه روز رکی را فصد کردن و آخر باسلیق از جانب موافق کشودن مناسب بود پس از تقلیل مادّه
محجمه بر سینه نهادن و بقیهٔ مادّه بیرون آوردن نیکو بود جالینوس کوید اکر تب سخت باحدّت بود رک زدن بی خطر و مسهل دادن
با خطر بود چه شاید که دارو و مادّه در حرکت آورد و عمل وی بظهور نیاید یا زیاده از طاقت بیمار کار کند و درد و تمدد اکر در پیش
و معالیق بود و الم بترقوه برآید رک زدن نافع بود و اکر در شراسیف بود مسهل دادن آب سرد و داروی قابض چون آب کاسنی و داروی
معلظ چون دیاقوده از آن دارد مکر در ذات الریه که از جنس حمره بود شربتهای جالی چون ماء العسل و جلاب و کشکاب و آب خیار
و آب هندوانه و آب کدو و سکنجبین که بسیار ترش نباشد در ذات الریه و ذات الجنب سودمند بود چه سینه و شش از رطوبت پاک
سازد و حرارت و تشنکی بنشاند و سکنجبین ترش مادّه لطیف سازد و بکند اکر قوت قوی بود با نفث براندازد و اکر ضعیف بود مادّه
در سینه بماند و قوت از پاک کردن عاجز آید و بیم تولد ضیق نفس بود بدین سبب ترک وی اولی بود تا مقصود برفق حاصل آید
کاهی که حاجت بسکنجبین ترش بود با آب کرم ممزوج نکرده بتجرّع نمودن سود دارد اکر ذات الریه خام باشد در احشا ورم دیکر نباشد
کشکاب رقیق و جلاب ممزوج با آب چنانکه آب غالب بود بر جلاب موافق بود جلاب در ماء العسل زیاده از کشکاب و جلاب بود

نبید دردات الجنب و ذات الریه پیش از نضج ماده زیان دارد پس از نضج نبید شیرین خاصه که سفید بود سودمند بود از خوردن وی
اگر کرمی و تشنگی پدید آید سکنجبین ممزوج و آب خیار هندوانه تناول کند کاهی که درد جگر و سپرز الم بود زیان دارد نبید
سرخ و شیرین در قوت بیفزاید و ماده را لطیف سازد معده و امعا ممتلی از غذا ساختن بد بود چه کثرت غذا فراهم سینه و شش
و حوالی آن شود و دم زدن بر بیمار دشوار گرداند اگر طبیب باندازه حاجت اجابت نکند داروهای ملین که در باب ضیق نفس یاد کرده شد
بکار دارند **شربتی** که موجب لینت طبیعت بود ملوس خیار چنبر و مویز دانه بیرون کرده از هر یک سه استار با دوازده وقیه
آب بجوشانند تا بنصف باز آید بپالایند و سه وقیه آب عنب الثعلب با وی بیامیزند اگر قوت قوی بود جمله یک شربت بود و اگر نه
دو شربت ضماد و طلای منضج در ابتدا از موم و روغن بنفشه ساختن پس پیه مرغ و لعاب خطمی اضافه نمودن و تدریج بابونه و بیخ
خطمی و بیخ سوسن و بنفشه و خبازی بستانی افزودن و داروهای کوفته و بیخته بر موضع نهادن مفید بود اگر ماده بسیار بود
و خام برگ کرنب و برگ بادیان پخته و کوفته ضماد کردن نافع بود جائی که ماده بسیار بود ضماد سرد زیان دارد درین باب
تکمید خشک بغایت موافق بود در معده و امعا اگر باد تولد کند ازاله آن بداروهای مناسب واجب بود ذات الریه اگر از جنس حمره بود
کار در اول بود و اگر از جنس فلغمونی بود کماد خشک و کماد تر با روغن بنفشه بود که گرم کرده در مثانه کار کنند و کماد خشک ارزن گرم کرده
با سبوس گندم و نمک بخار ضماد و کماد از روی بیمار باز دارند تا کرب و ضیق نفس تولد نکند اگر یبوست غالب بود یا ماده بیاری
سخت غلیظ رسانیدن بخار در او بیشتر از راه نفس سودمند بود ضماد خردل در کشیدن ماده بظاهر تن بجای حجامت بود ورم
تا دام که خام بود غذای کشکاب و اسفناج و خبازی و باقلی و ماش پوست کنده و مانند آن بود حب صنوبر لعوق وی منضج نکو بود
**صفت** مغز بادام تلخ پوست کنده و نشاسته و صمغ عربی و رب سوس و تخم خطمی و مغز تخم خیار و کثیرا از هر یک سه درم حب صنوبر
ده درم حلبه شسته و تخم کتان بریان کرده و پرسیاوشان و مغز بادام شیرین پوست کنده و مغز پنبه دانه از هر یک پنج درم تخم بادیان
دو درم بیست عدد خرما با نیم من انگبین و پنج استار روغن گاو بجوشانند تا نرم شود و داروها کوفته و بدان سرشته بکار دارند اگر حرارت
اندک بود کشمش مناسب بود اگر در سینه خشونت بود عناب و سپستان و بنفشه و بیخ خطمی و مغز تخم خیار و صمغ عربی و کثیرا و دانه آبی
با کشکاب پخته تناول نمودن موافق بود اگر از این داروها بجوشانند و بپالایند و با شکر بیامیزند و شربت سازند و بیاشامند مفید بود
کاهی که ورم منفجر شود حسو از آرد جو و باقلی و کرسنه و آرد نخود و خندروس سازند و با انگبین تناول نمایند ماء العسل درین وقت
سخت مناسب بود چه سینه از ریم پاک کند لعوق کرنب که مغز دانه پنبه با وی پخته بود درین باب سودمند بود لعوق اسقیل با شراب آن
سخت مناسب بود اگر داروی مخدر چون پوست خشخاش و تخم بنگ با لعوق مذکور بجهت دفع سرفه بیامیزند روا بود حبها و لعوقها
که در باب سرفه یاد کرده شد درینجا مفید بود اگر دم زدن متواتر گردد لعاب بزرقطونا با جلاب تجرع نمودن و آب نیم گرم بر سینه
و پهلو ریختن دم زدن باعتدال باز آوردن درد ساکن سازد گاهی که نشان انفجار ورم چون تنگی نفس و گرانی سینه و شدت و جع
و حدت تب و نافض ظاهر گردد آرد جو و علک الانباط و خرما و انجیر خشک با شراب سفید شیرین پخته ضماد سازند و بجهت حفظ قوت
تریاق بزرگ و مثرودیطوس دهند بشرط آنکه بیمار لاغر نباشد و غذا اثار الریه گرم و با تب حدت اگر سرگین کبوتر و نطرون زیاده
کنند اقوی بود بیمار درین وقت بر جانب ورم خواب کند سودمند بود اگر حرارت بود ماء العسل با کشکاب یا ممزوج با آب بیاشامند
اگر زوفا و حاشا و فراسیون و انجیر و خرما با کشکاب پخته دهند صواب بود اگر حرارت قوی نباشد شراب زوفا مناسب بود
**داروئی** که ورم نضج دهد تخم خطمی و مغز خیار و خربزه و مغز تخم کدو و رب سوس و نقاح اذخر و اکلیل الملک و بنفشه و کثیرا
کوفته و بیخته با لعاب تخم کتان سرشته قرص سازند و با شراب انجیر تناول نمایند کاهی که ورم نضج تمام یابد و منفجر نگردد بیمار را بر کرسی بنشانند
و اکتاف وی بگیرند و کسی وی را سخت بجنبانند و لبنی را خرد کرده در وی بخور کنند و انبوبه نای و وی دارند و سر دیگر در دهان گیرند تا دود بحلق فرو رود
و ما بهی شور و خردل با ماء العسل دهند و حب قوقایا و ایارج فیقرا با شحم حنظل حب سازند و شب در دهان دارند و ورم بگشاید
و ریم بیرون آورد پس داروها که در باب سرفه تر و علاج ضیق نفس یاد کرده شد بکار دارند قی کردن درین باب زیان دارد
چه شاید که ورم زیاده از اندازه بگشاید و ماده بسیار در حلق آید و در مجاری تنفس بماند و خناق پدید آید اگر ورم پیش از نضج
تام بجهت غضب و قی و حرکت قوی و مانند آن بگشاید و خون از حلق بیرون آید رگ زدن و داروها که در نفث دم یاد کرده شد
بکار داشتن سودمند بود قدما داروهای منضج و منفجر و حالیه و تریاق و مثرودیطوس درین بیماری از پس هفت روز بکار داشته اند

ورعایت طریق ایشان جز طبیب حاذق را نشاید چه شاید که حالات دیگر پدید آید و حرارت بیفزاید و از تدارک آن عاجز
آید و ازدیاد حرارت مزید علت گردد گاه بود که بجهت انفجار شوصه و برسام و ذات الجنب و ذات الریه و دبیله ریم بفضای
سینه گرد آید و بنفث برآید اگر اندک بود بدین طریق پاک گردد اگر بسیار بود و بمدت چهل روز پاک نگردد بسل باز
گردد چه ریم که بنفث برآید بر شش مرور کند و شش را ریش سازد گاه بود که ذات الریه منفجر گردد و ریم بیرون آید و ریم
ذات الجنب بر وی بیرون رود و او را تباه کند و ریش را زیاده سازد گاه بود که قوت قوی بود ریم را از مجاری غذا که متصل
بصدر بود بجگر فرستد و بادرار یا اسهال بیرون آرد در این باب امید نجات بود و پیش کشودن ورم سینه نظر بقوت
و مزاج و سن بیمار و فصد قیفال بود فنای پیران در این بیماری مقدم بود و آنچه از دبیله سخت در سینه گرانی و تمدد پدید آید
و پس از دو روز درد تولد کند و بجهت شدت وجع و قرب ورم بدل تب گرم بظهور آید و در وقت انتها حدت تب بیفزاید
و دشواری دم زدن و سرفه زیاد گردد و در وقت انفجار ورم ناقص قوی پدید آید و در بیماری تاسه و تواتر دم زدن و حرارت التهاب
تولد کند و در وقت ریختن ریم در فضای سینه دم زدن آسان گردد و تب خفت پذیرد و باز ایل گردد و بیمار در سخن گفتن مبادرت
کند و در وقت دم زدن منفذ بینی بهم باز آید ریم اگر در یکجانب بود گرانی و تمدد و سوزش و گرمی در آن جانب بود و در وقت
انقلاب منقلب گردد و آواز آن برآید اگر خرقه بر سینه نهند جای ورم زودتر خشک گردد و اگر در هر دو جانب بود اعراض
مذکوره در تمام سینه بود گاهی که بیماری دراز گردد و بجهت ضعف حرارت غریزی پای بیمار ورم کند چه این هنگام حرارت
بدو کم رسد و قوت هاضمه وی کم شود این نشان بد بود گاه بود که ریم دشوار برآید سبب وی غلظ ماده بود یا ضعف قوت
دافعه فرق میان بلغم و ریم آن بود که بلغم گاهی که در آب ریزند طافی بود و ریم راسب و اگر ریم را بر آتش نهند بوی استخوان سوخته از وی
برآید و از بلغم بوی بد برنیاید سینه از ریم پاک شود تدبیرها که در باب ذات الریه یاد کرده شد پاک کردن و آنچه بادرار مندفع گردد
بداروهای مدر اعانت نمودن و آنچه باسهال بیرون رود داروی مسهل دادن تا زود مندفع شود و در دادن داروهای مدر
و مسهل رعایت مزاج و سن بیمار و فصل ساکن کردن موجب شفا بود ادویه که در ریش سینه و شش بکار آید م ما آب

ادویه که در ریش سینه و شش بکار آید

آشامیدن ریش سینه و شش را مفید بود غاریقون دو درم بیاشامند ریش شش را نافع بود قطران هر صباح یکمثقال بیاشامند
بجهت ریش کهنه که در سینه بود نیکو بود اگر وقیه از وی بیاشامند شش را از ریم پاک سازد رماد القرنها خاکستر کاغذ با داروی
سل بیامیزند ریش شش را سود دارد لبن الاتان شیر خر در نفث دم و قیح بغایت مفید بود مالقی گوید که مردم بسیار بعد از
نفث دم و ریم مثل قی کردند بعضی بشیر بز شفا یافتند و بعضی بشیر اتان و گویند لبن ماعز و لبن بقر قایم مقام لبن اتان و لبن
حبل بود و اگر غرض ترطیب بدن بود شیر و دوغ سخت مناسب بود چه مائیت شیر ریش را جلا دهد و از وسخ پاک گرداند
و دهنیت غذا دهد و خشکی زایل کند و تری بیفزاید و گوشت برویاند و غذای نیکو دهد شیر را با آب بیامیزند و با سنگ
تاب داده آب از وی جدا سازند بهتر از پخته هضم گردد شیر زنان در این باب بهترین شیرها بود باید که زن تن درست و بسیار
خون و گوشت ناک بود و شیر از پستان خورده شود و غذای زن لطیف و پسندیده بود و حیوان دیگر که شیر وی دهند
علف وی برگ لسان الحمل و لبلاب و شاخ رز و عوسج و برگ سیب آبی و امرود بود تا قوت قبض و انبات در وی زیاده بود
اگر غرض جلای جراحت بود علف وی حاشا و جند قوقا و مانند آن بود اگر وی را در کوه نگاه دارند و علف کوه و آب باران
یا چشمه دهند اولی بود اگر مسکن بیمار در کوهی بود که باران در آن کوه کم بود و هوای خشک سخت موافق بود شیر در ابتدای

طریق خوردن شیر الاغ

بیماری زیان دارد آتانی که شیر وی دهند باید که جوان بود از ولادت وی چهار ماه گذشته باشد قدحی که شیر در وی دوشند
باید که پاک بود اگر از سیم یا آبگینه بود اولی بود در وقت دوشیدن حیوان نزدیک بیمار آورند و قدح در میان آب گرم نهند
و شیر در وی دوشند و زود بخورد بیمار دهند تا فاسد نگردد روز نخست پانزده درم و روز دوم دو چندان بیاشامند
اگر در روز اول اجابت طبیعت نکند روز دوم و سیم با شکر تنها ولی نمایند و هر روز شیر بطریق روز اول بیفزایند اگر طبیعت
لینت نپذیرد دو دانک نمک هندی و یکدرم نشاسته با وی بیامیزند روز سیم اگر طبع نرم نگردد قدری شکر و دو دانک
نمک هندی و یکدرم نشاسته و پنج درم روغن بادام با ده درم شیر بکار دارند باید که طبیعت در یکشب و یکروز زیاده از
مجلس اجابت نکند و شربت شیر از ده درم متجاوز نگردد اگر بیمار را اسهال تولد کند شیر با ترطیب مفید بود اگر معده وی

ضعیف بود باز میوه کرد یا سودمند بود اکر سرفه قوی بود یکدرم کثیرا با شیر مناسب بود کاهی که بیمار را شیر دهند غذای دیکر
ندهند منافی کوید اکر بعضی اوقات نان میده با شیر بیامیزند یا رشته کاورس یا برنج نادی پخته تناول نماید و پیش از دیم پاک کند
و کوشت تازه بریاید جوانان اطبا بر آنند که اکر بیمار را سبب شیر ازوی باز دارند بنا بر این خداوند سل را باید بجهت لزوم شیر دهند
و تمام طبیبان بر آنند که شیر دادن در این علت بغایت سودمند بود آنچه در وجه تفسیر یاد کرده شد سخن قدماست اما متاخرین کفته اند اعتماد
بر قوت هاضمه بیمار کنند روز اول اندک دهند و بتدریج بیفزایند تا آن مقدار که قوت بیمار به هضم آن وفا کند و آنچه در لزوم داشتن طبیعت
یاد کرده شد در حق جمله بیماران اعتنا در آن نباید کرد تا بسبب نرمی طبع قوت ساقط نکردد خاصه که در تن فضله واجب الدفع نباشد
در میان شیر دادن اکر تب تولد کند شیر باز کرفتن و قرص کافوری دادن مناسب بود اکر لینت از حد تجاوز کند سفوف طین و شراب
مورد سودمند بود صفت قرص کافوری که در اینجا بکار آید مغز تخم کدوی شیرین و مغز تخم خیار و خیار بادرنک و تخم آبی از هر یک
پنج درم کل سرخ و صمغ عربی و مغز بادام و صندل سفید و کثیرا و نشاسته و رب سوس و طباشیر از هر یک سه درم کافور نیم درم
با لعاب بذر قطونا سرشته قرص سازند صفت سفوف طین که در این باب مفید بود صمغ عربی و طباشیر و کل ارمنی و حب الاس از هر یک
ده درم کندر و مهر سیاوشان از هر یک پنج درم شربت سه درم بود حمص آرد نخود سیاه با شیر تازه حسو سازند و بخورند جراحت
شش را مفید بود و غذا بسیار دهد دهن المصطکی بیاشامند قرحه شش را نافع بود لبن اللبا شیر زنان که از پستان خورده شود موافق
قرحه شش بود دهن السمسم روغن کنجد با نان تناول نمایند سینه و خشکی بدن را سودمند بود مخیض البقر دوغ کاو خوردن خداوند سل را
مناسب بود شحم المعز شوربای پیه بز بیاشامند قرحه شش را نافع بود اخثاء البقر سرکین کاو بخور کنند سل و علت شش را مفید بود
رب الرمان رب انار شیرین خداوند سل در وقت تشنکی بیاشامند سودمند بود در بدن احداث رطوبت کند اکر دانه انار تازه شیرین
بمکند سینه و شش را نافع بود صمغ البطم با حسو بیاشامند در ابتدای سل سودمند بود دهن الورد در قرحه شش و سینه موافق بود
[illegible] کوشت خارپشت بری خداوند سل را مفید بود صمغ در دهان کیرند در قرحه شش نافع بود حجر المها مقدار یکدانک
سوده بیاشامند قرحه شش را نافع بود زرنیخ سرخ و قودمانا و سرکین خرکوش و موی و قطران و تخم بادیان دخان هر یک از این
بمارو ها در قرحه شش که در تولدی از رطوبت بود سود دارد سل دو کونه بود حقیقی و آن ریش شش باشد و غیر حقیقی اکرچه در حقیقت مرض سل
ربو و ضیق نفس بود لیکن بجهت مشابهت حال بیمار در این علت بحال مسلول در سرفه و ذبول و ضعف قوت وی را سل کویند سبب وی
دوام نزول رطوبت لذاعه از دماغ بشش بود دیگر سبب مجاری دم زدن ممتلی کردد و تنکی نفس پدید آید سبب سل حقیقی یکی تر ماده
حاده بود که پیش از نضج شش را بسوزد و ریش سازد دوم انفجار ذات الریه سیم مرور ریم ذات الجنب بر شش در وقت بر آمدن با سرفه
چهارم انفتاح فوهات عروق شش بسبب درونی در این بیماری سرفه و نفث دم و سلاء و ذبول و دق و حمرت عارض لازم بود لیکن از
ورود غذا استمداد یابد سبب لزوم تب قرب موضع علت بود بقلب و سبب سرخی رخسار ارتفاع بخار و سبب ظهور تب پس از
غذا حصول رطوبت چه طبیعت کاهی که مقهور بود و تب لازم بدن از آن رطوبت بهره نیابد و تری بدل تب کردد و آن برافروزد
کاه بود که با تب سل تب دیکر چون ربع و خمس و نایبه و شطر الغب بیامیزد و خمس تر انجمه بود چه ماده وی سخت غلیظ بود و دیر نضج یابد
و علاج وی مباین علاج سل بود کاه بود که بجهت ضعف قوت و تحلیل حرارت و عجز طبیعت از تصرف در غذا بیمار را شب عرق کند
کاهی که لاغری بنهایت رسد موی بریزد و ناخن باز کردد و پوست پیشانی کشیده شود و در بعض بجهت کثرت ورود غذای و سوء
هضم و نقصان حرارت و عجز طبیعت و تباهی و فساد مواد پشت پا ورم کند سبب اکر ماده حاده بود در رطوبت که با نفث بر آید مانند
آب دریا شور و تیز بود و تشنکی بسیار و میل غذا بجهت ضعف قوت کم و در سینه و پهلو باد تولد کند و بجانب بالا بر آید و اکر
طبیعت بظهور آید و حلقهای قصبه و بادهای عروق با ریه بهم آید کاه بود که مدت بجهت غلظ و ضعف قوت دافعه منقطع کردد و در مجاری
نفس بماند و بیمار را خناق پدید آید و روز چهارم هلاک کردد کاه بود که در آخر بیماری سرفه قوی تولد کند و با نفث خوناب بر آید
اکر باز داشته شود و در شش بماند بیمار در ورطه هلاک افتد و اکر نه چندان خون بر آید که قوت ساقط کردد و روح منقطع و خون
که در ابتدا بر آید نشان خامی ریش و آنچه آخر بر آید نشان انفجار و دلیل قرب موت اکر ابهام بیمار سبز کردد و بر جبهه وی بثره سرخ
بر آید و از وی آب زرد بیرون آید روز چهارم هلاک کردد اکر بمیان سر بیمار دانه سیاه مانند باقلی بر آید و با وی درد نباشد
بیمار بیش از چهل روز یا چهل ساعت نماند اکر برقان وی بر آید از پس پنجاه روز هلاک کردد و نبض در سرعت و صغر مانند بود

کردد

کر و هیچ بر آیند که سل علاج نپذیرد چه عضوی که ریش بود ساکن باید تا مندمل گردد و شش پیوسته در حرکت آید بدین سبب قرحه
التیام نپذیرد جالینوس گوید اگر سبب دیگر با حرکت یار نباشد حرکت عضو از التیام مانع نیاید چه حجاب دایم در حرکت بود و قرحه
وی باتفاق اندمال پذیرد و گوید سبب آنکه ریم شش و حدّت مادّه بود صحت نیابد چه ریش از ریم تا پاک نگردد گوشت نرویاند
و پاک شدن بعضی بود و سرفه موجب و سبب قرحه چه از حرکت سعال درد زیاده گردد و الم جذب مادّه کند و اتساع عروق
شش و صلابت وی مزید علت بود چه قرحه که در عروق مذکوره بود صحت آن از حد امکان بیرون بود و در آن حدّت مادّه
به تبدیل مزاج و تعدیل آن بود و در مدت تدبیر وی چون دیگر که در دست بود لسبونند در ریش وسیع تر گردد و از بر آمدن نایژه در حلق
سینه و سرفه بیفزاید و داروی تجفیف ریش تازه دارد و قرحه تازه در دست نگردد و بجهت بعد مسافت دارو ضعیف گردد و از
مقاومت عاجز آید و داروی مبرّد بجهت عدم نفوذ نزد بموضع قرحه نرسد و داروی گرم تب را زیان دارد شاید که سبب تعذّر قرحه
حجاب صلابت و ارتکاب جرم وی بود چه از تمدّد متمزّق نگردد و سبب عدم برء قرحه شش تخلخل و رخاوت جرم وی چه در حین تمدّد
قرحه وی تشقق پذیرد و در وقت تقلّص اجزای قرحه بر هم ساید و توسّع دروی پدید آید بدین سبب پیوسته تازه بود و از مرور
هوای دخانی مضرّت یابد و غذائی که بدو رسد مشابهه منفذی نگردد و قرحه گوشت نرویاند برهان جالینوس اگر درست بود که
قرحه حجاب بجهت جریان برهان در شان وی اندمال نپذیرد بلکه بجهت عدم بعد مسافت اولی بود بعدم اندمال چه مادّه باید
که بیش بدو آید و از انجذاب سرفه بر آید و گوید سبب جراحات اگر گشودن سرباک بود و آماس تولّد نکند و تب پدید نیاید صحت یابد و قرحه
قصبه شش علاج نپذیرد و آنچه علاج پذیر بود قرحه غشای درون قصبه بود بشرط آنکه بگوشت شش نرسیده باشد با نسلدن دهان
عرق اگر موجب قرحه گردد علاج نپذیرد و اگر نه از قسم سل نباشد پس خلاف جالینوس وجهی ندارد بیماری در بلاد بارده و شام
سرد مزاج و تنگ سینه و گردن دراز که میل وی بسوی پیش بود و حلقوم بیرون آمده باشد و اکتاف از گوشت خالی و بسوی پشت
مایل بود بسیار تولّد کند اگر با صفتها که یاد کرده شد دماغ ضعیف بود و از نضج مادّه عاجز آید جمله شروط موجود بود خاصه که مادّه
تیز و صفراوی بود گاه بود که این علت بیست سال بماند و گاه بود که از زمان شباب تا وقت کهولت بدارد و بعضی بر آنند که سل
در ابتدا گاه بود که علاج پذیرد و آنچه مستحکم گردد علاج نپذیرد تدبیر سل حقیقی دشوار بود چه علاج وی ضدّ علاج تب بود خاصه
تب دق چه تداوی تب بداروی سرد و تر بود سردی از جهت تب و تری از جهت خشکی و لاغری و علاج ریش خاصه قرحه شش بداروی
گرم و خشک چه داروی خشک ریش خشک سازد و داروی گرم قوت داروی خشک بعضو رساند پس اگر علاج قرحه کرده آید
علاج حرارت و یبوست و ذبول بیفزاید و اگر علاج تب کرده شود ریش تازه بماند و بناسور انجامد با سلیق زدن و خون بتفاریق بیرون کرد
و اطراف بستن و مالیدن و آسایش فرمودن و از حرکات بدنی و نفسانی باز داشتن و حرارت تسکین دادن پس متوجه تدبیر
قرحه شدن و داروی تب با داروی قرحه آمیختن گاه بعلاج تب و گاه بعلاج ریش پرداختن یعنی روزی علاج قرحه و روزی
علاج تب کردن یا بامداد تبی قرحه و شبانگاه بتداوی حمّا اشتغال نمودن مناسب بود تا قرحه زیاده نگردد و چرک دیگر تباه نسازد
گاهی که نفث دم پدید آید و از شش بود قبل از تولّد ورم تدبیر آن کردن سود دارد در این وقت سرکه ممزوج با آب خوردن مناسب بود
چه شش از خون منزه پاک سازد اگر در سه ساعت دو بار از این سرکه خورده شود سخت نیکو بود جالینوس گوید نفث دم اگر از
شش بود و در روز نخست علاج کرده شود بیمار شفا یابد و اگر نه حال وی مختلف بود قرص کهربا با شراب مورد و قرص بسد با آب باران دهند
و آب خیار سودمند بود صفت قرص کهربا که در این باب مفید بود ودع سوخته و بسد و کهربا و مرجان و شاخ گوزن سوخته
و نشاسته شسته از هر یک سه درم تخم خرفه و کشنیز خشک و گل سرخ و سماق و نشاسته بریان و صمغ عربی بریان و گلنار از هر یک پنج درم
طباشیر و اقاقیا و عصاره لحیة التیس از هر یک سه درم و تخم خرفه کوفته و بیخته اگر سرفه قوی بود با لعاب بزرقطونا یا آب لسان الحمل
یا لعاب سفرجل سرشته قرص سازند از هر یک دو درم و اگر اندک بود با نقیع گلنار صفت قرص بسد که در اینجا بکار آید اقاقیا و گلنار
و کهربا از هر یک چهار درم بسد ده درم صمغ عربی و کثیرا و گل مختوم از هر یک سه درم ریوند چینی یک درم شربت دو درم بکار دارند
روز نخست کشکاب که در وی با چه بره و دانه مورد و آبی و عدس و انار رسیده بود دادن و بدین کشکاب قناعت کردن مفید بود
اگر قوت ضعیف بود حسو تنک از آرد جو و آرد باقلی و آرد نخود با روغن بادام و شکر یا عسل خوردن سودمند بود اندک نان
با ماء العسل تناول نمودن روا بود تخم مرغ نیم برشت نیکو بود تا روز چهارم غذاها که یاد کرده شد موافق بود سینه بهار

دیگر ابستان و بهار چرب کردن با روغن گل و در زمستان با روغن باردین یا روغن مصطکی نیکو بود اگر تب و سرفه قوی بود کشکاب
که بدروی سرطان ماده بود سودمند بود اگر قوت ضعیف بود کشکاب که بدروی پاچه بره و بزغاله بود نافع بود اگر طبع بیمار نرم
بود شراب مورد و کشکاب که بدروی دانه مورد بود سود دارد اگر سرفه سخت قوی بود کشکاب که بدروی تخم کوک بود مناسب
بود اگر دماغ گرم بود و بخار بدروی گرد آید و از آن بخار و رطوبت بر شش فرود آید مثل این پس تدبیر مسهل کردن نافع بود گاه
که تن از نمایه آن فضلات پاک کند داروهای منقی و منبت سود دارد از کشک جو و آرد باقلی و نشاسته و کتیرا و مغز دانه کدوی
شیرین که بدروی سرطان تازه بود با روغن مغز دانه کدو و شکر سودمند بود تقویت دماغ کردن و داروها که در باب نزله و زکام
یاد کرده شد بکار داشتن مفید بود اگر در سینه خشکی بود و آواز گرفته باشد هر روز یکوقیه آب لسان الحمل با دو مثقال در ذکر فتق آواز
روغن مغز دانه کدو دادن نافع بود بعد از ساعت کشکاب که بدروی سرطان با بنفشه پرورده بود با روغن بادام سود دارد
در وقت خواب لعاب بزرقطونا و لعاب سفرجل و آب بادیان با صمغ عربی و گل ارمنی دادن سخت مناسب بود چه گل ارمنی ریش
خشک سازد و گوشت برویاند و هر گل که شور بنا شد در این باب سودمند بود اگر تنگی نفس پدید آید گل دادن زیان دارد مسهلی
که در این باب مفید بود خیارچنبر و بنفشه خشک از هر یک هفت درم مویز دانه بیرون کرده بیست درم عناب ده عدد
سپستان پنجاه عدد با دو من آب بجوشانند تا بثلث باز آید بپالایند و سی درم ترنجبین سپید با وی بیامیزند و صاف سازند
و بجوشانند تا صد درم بماند و بامداد بیاشامند داروئی که نزله دماغ گرم باز دارد تخم خشخاش سپید بیست درم تخم خشخاش داروی ... نزله گرم آرد و دماغ باز دارد
سیاه ده درم بیخ مهک پاک کرده و کوفته و بیخته سی درم تخم آبی و تخم خطمی از هر یک پانزده درم کتیرا ده درم صمغ عربی پنج درم
یکشب و یکروز در آب باران بجوشانند بعد از آن با آتش نرم بجوشانند تا بنصف باز آید و یکمن بیخته و نیم من فانید و چهل و پنج مثقال
لعاب بزرقطونا با وی بیامیزند و بقوام آورند و بامداد ده درم با کشکاب تناول نمایند و شبانگاه پنج درم بی کشکاب حبی که ریش
در دهان دارند سودمند بود دانه آبی پوست کنده و رب سوس از هر یک پنج درم کتیرا و صمغ عربی از هر یک سه درم مغز تخم کدوی
شیرین از هر یک هفت درم کوفته با لعاب سفرجل سرشته حب سازند داروئی که خشکی سینه و پهلو زایل کند آرد باقلا پوست کنده
و تخم خطمی از هر یک پانزده درم نشاسته و کتیرا و صمغ عربی از هر یک پنج درم رب سوس و تخم خشخاش سپید از هر یک ده درم
مغز بادام پوست کنده بیست درم دانه آبی پوست کنده ده درم مغز تخم خیار و خربزه و کدو از هر یک پنج درم بیست درم مویز بی دانه
با روغن بنفشه یا بادام بپزند و مغزهای کوفته با مویز نرم بسایند و داروها کوفته و بیخته با وی بیامیزند و با بیخته سرشته اندوی بوسته
در دهان دارند گاهی که تب قوی بود دوغ دادن مفید بود طریق وی آن بود که دوغ از مسکه پاک سازند و یکشب در جای معتدل
نگاه دارند و بامداد وی را حرکت دهند تا آب با دوغ بیامیزد بعد از آن ده درم نان میده در سی درم دوغ ریزه کنند و بخورد بیمار
دهند روز دوم یکدرم نان کم سازند و ده درم دوغ بیفزایند و هر روز یکدرم نان کم کنند و ده درم دوغ زیاده تا نان تمام شود بعد از آن
هر روز یکدرم نان بیفزایند و ده درم دوغ بیفزایند و ده درم دوغ کم سازند تا نان و دوغ بمقدار روز اول باز آید اگر در ریش مزمن
و رطوبت در شش بسیار بود و غلبه حرارت و یبوست نبود یکمثقال قطران تنها یا با انگبین بیاشامند سودمند بود اگر تب بیمار
حرارت بود و از داروهای سرد منفعت نیابد و از داروهای گرم خایف بود شش روباه و تخم بادیان و بیخ سوسن و پرسیاوشان
بکوبند و بیزند و شکر بقوام آورند و داروها بدان سرشته بامداد یکمثقال لعوق سازند و گلشکر تازه آنقدر که بیمار میل کند بدو دهند
نافع بود اگر گلشکر با نان تناول کند صواب بود زنی بدین علت گرفتار شده بود و طبع از خوردن داروی گلشکر بسیار ربد و دادند
شفا یافت و گوشت بدان باز آمد و دراج و طیهوج و تذرو و کبک و کنجشک و قبره و باچه و ماهی تازه بریان کرده مناسب بود
عصاره برگ نی دادن خون باز دارد سرکه با آب نیم گرم بیامیزند و اسفنج بدان تر سازند و بر سینه نهند نافع بود گرد آسیا و خاک
کندر با سفیده تخم مرغ سرشته بکار دارند نسخه دیگر شب یمانی و اقاقیا و پوست انار کوفته و بیخته با سرکه ممزوج سرشته بکار برند
نسخه دیگر آبی عفص کوفته با شراب قابض بخته بکار دارند تدبیرها که یاد کرده شد پیش از تولد دم بکار آید لیکن از روز هفتم
پشم زوفای حوب با روغن گل و سرکه آلوده بر سینه نهند سود دارد روغن مورد با روغن مصطکی با شراب قابض نهادن صواب بود
ادویه که سینه و شش از ریم پاک کند دهن البدنع بیاشامند ماده که در سینه و شش جمع شده باشد بسهولت بر داده ادویه که سینه و شش از ریم پاک کند
زوفا تر نیم وقیه با عسل لعوق سازند مفید بود مرسکی در دهان دارند و آب وی فرو برند یا با تخم مرغ نیم برشت بیاشامند

برون امدن

بیرون آمدن خلط از سینه و شش آسان کرداند زوفا که خشک بود بجوشانند و آب وی بیاشامند سده سینه بکشاید و ورم
وخون منعقد که در شش بود بیرون آورد و آماس شش را سودمند بود [illegible] از آن سده حب سازند و بیاشامند در نفث دم
سینه نافع بود بر سیاوشان دود کشد چنانکه یاد کرده شد در نفث دم از سینه بیرون آمدن [illegible] که از وی سل تولد کند مغز استخوان بغا
بود که بر سبیل غذا خورده شود و انواع سینه که مالته او سینه و شش بسهولت بر آید شرب [illegible] عناب
سی عدد سپستان پنجاه عدد انجیر سفید پنج عدد پرسیاوشان پنج درم مویز بی دانه بیست درم بیخ سوسن کوفته [illegible] و فای حنطه
از هریک ده درم در ده من آب بجوشانند تا نیم من آب بماند پس بپالایند و با بنفشه پرورده هر روز چهار وقیه بیاشامند غذا از آب
سوس و روغن بادام سازند و از افیون و تخم خشخاش و دیاقوذا اجتناب نمایند چه این داروها ماده را غلیظ کرده اند و از بیرون آمدن
باز دارد اگر با ریم خون بر آید داروها که در باب نفث دم یاد کرده شد بکار دارند قرص که در این وقت سودمند بود گل مختوم صمغ
گل ارمنی و نشاسته و گل سرخ از هریک چهار درم کهربا و دانه مورد و بسد و شادنه مغسول و طباشیر و رب سوس از هریک
پنج درم تخم خرفه و سرطان نهری بریان کرده و صمغ عربی از هریک هفت درم کوفته و بیخته و با آب بنفشه تر سرشته قرص سازند
با آب بادیان یا آب خیار بکار دارند غذا برنج و ساق خرفه و برگ لسان الحمل با روغن تخم کدوی شیرین و روغن بادام اختیار
کنند و آب باران با صمغ عربی و طباشیر و گل ارمنی بیاشامند در سینه اگر رطوبت بسیار بود داروها که در علاج سرفه یاد کرده شد
بکار دارند غذا از آب سپوس و برنج و گاورس پوست کنده و مغز تخم خیار و شکر با انگبین سازند اگر پیش از غذا اگر بابه روند روا بود
حب که تری از سینه و شش کم کند و ریش خشک سازد صبر سقوطری با آب باران سرشته و تربد سفید تراشیده و کوفته
و بیخته از هریک چهار دانگ و رب سوس نیم درم کتیرا یکدانگ حب سازند و بکار دارند زیاده و نقصان در این داروها
بقدر قوت و ضعف بیمار تعلق بحدس طبیب دارد ادویه که در وجع پهلو بکار آید عود خوردن درد پهلو را سود دارد صمغ البطم

ادویه که در وجع پهلو بکار آید

مالیدن و ضماد کردن سودمند بود سداب ورق وی با شبت خشک بجوشانند و آب وی بیاشامند درد پهلو را نافع بود سکبینج
بر پهلو ضماد کردن سودمند بود زراوند گرد با آب بیاشامند بغایت مفید بود بزر الانجره تخم گزنه یکدرم بیاشامند
مناسب بود رازیانه تخم بابونه یا بیخ وی بجوشانند و بیاشامند درد پهلو که از ماده لزجه و ریاح غلیظه متولد شده باشد
زایل کند بسفایج درد پهلو و سینه سودمند بود و نفث آسان کرداند اگر بیخ بهک با وی بیامیزند فعل وی اقوی بود فجل
خداوند درد خاصره ورق وی تناول کند درد ساکن گردد الماء آب گرم خوردن و در وی نشستن درد ساکن کند
خاصه که درد در حوالی سینه بود ورق حنا با موم سفید و روغن گل بیامیزند و لطوخ سازند نافع بود قشر بیض النعام پوست
تخم شترمرغ نرم بسایند و با عسل لعوق سازند در تسکین درد پهلو بغایت مفید بود بیماری دل یکی سوء مزاج بود دوم
ورم و سیم تفرق اتصال چهارم بمشارکت عضو دیگر سوء مزاج اگر محکم بود علاج نپذیرد و اگر محکم نباشد علاج وی دشوار

سوء مزاج دل

بود ماده اگر در عروق دل بود راه دخول هوای تازه و خروج بخار دخانی بسته نگردد و اگر در غلاف دل بود گاهی که
بسیار گردد وی را ممتلی سازد و دل را بیفشارد و از حرکت انبساط باز دارد و مدد روح منقطع گردد ورم اگر در جرم دل
بود و ماده وی گرم بیمار در حال هلاک گردد و اگر سرد بود زیاده از یکروز نماند چه ورم با سوء مزاج و تفرق اتصال و الم
بود و از حرکت انقباض و انبساط باز دارد و اگر در غلاف بود چند روز بماند جالینوس گوید مرا خروسی بود و هر روز لاغر میشد
وی را کشتم در غلاف دل وی مقدار دانه عدسی ورم صلب یافتم دانستم که آن لاغری وی را حالی از ورم بود و گوید بوزینه
داشتم و آن لاغر میشد پس از کشتن مقدار دانه باقلا ورم صلب در غلاف دل وی یافتم معلوم شد که سبب لاغری آماس
بود سبب تفرق اتصال یکی ورم بود دوم قرحه و بثره سیم جراحت دل تاب قرحه و بثره نیاورد گویند گاهی که بر دل بثره بر آید

اسباب خفقان و غشی

و حاف سیاه پدید آید و بیمار هلاک گردد حرارت اگر بتجویف دل بگذرد در ساعت هلاک کند و اگر نه روز دوم عضو مشارکت
گاه بود که تمام بدن چون تب محرقه و غیر آن که از خفقان و غشی بظهور آید و گاه بود که دماغ بود چه گاهی که ضعف در وی پدید آید
عصبها که بعضلهای سینه پیوسته بود ضعیف گردد و دم زدن از نهاد طبیعی بیرون رود و هوای تازه چندانکه باید بدل نرسد
و هوای دودناک از دل پاک نگردد و سوء مزاج و خفقان و غشی پدید آید گاه بود که جگر بود و آن پنج گونه بود یکی آنکه جگر ضعیف بود
و آنچه خورده شود نیک نگوارد و غذا که دل را شاید از وی بحصول نه پیوندد و موجب ازدیاد ضعف و بی قوتی گردد دوم آنکه

در جگر خون سوداوی تولد کند و دماغ و اعضای دیگر غذا کیرد و از دماغ بطریق شرآئین بدل باز آید و خفقان و غم و اندیشها
بد تولد کند سیم انکه جگر مولد خون بلغمی بود و بعضی دماغ برآید و از وی بدل در آید و کسل و نسیان و بلادت بدید آید چهارم
انکه از جگر خون گرم یا سرد بدل رسد و موجب سوء مزاج دل کردد پنجم انکه در جگر ورم گرم یا سرد تولد کند و بجهت اتصال غشاء
تمام احشا با یکدیگر مضرت بغشای دل رسد و گاه بود که در معده بود و آنرا سه نوع بود یکی انکه در فم معده مادّه ردیه بود و بجهت
مجاورت بجهت بدل باز آید و موجب غشی و خفقان کردد دویم انکه مادّهٔ فاسده بعق برآید و این در مرض بدید آید سیم انکه در معده
بجهت قرب جوار بدل رسد و شاید که موجب هلاک کردد و گاه بود که حجاب و شش بود چه مادّهٔ ذات الجنب و ذات الریه کاهی
که میل بجانب دل کند غشی و خفقان بظهور آید و گاه بود که امعا بود چه شاید که در روده دیدان و حب القرع بود و بخار آن بدل
و دماغ رسد و ضعف و خفقان بدید آید و گاه بود که رحم بود چه بجهت مشارکت رحم با دماغ ابخرهٔ ردیه بدماغ برآید و وسواس
و فکرهای بد بظهور آید و از دماغ بطریق شریان بدل باز آید و مورث غشی و خفقان کردد گاه بود که بسبب خفقان قوی بود غشی تولد
کند خفقان طپیدن دل بود و غشی بیهوش شدن بعضی عامّه ربو را خفقان کویند فرق میان ربو و خفقان آن بود که در ربو دم زدن پی‌درپی
و کوتاه و سریع آن بود مانند دم زدن کسی که دویده باشد و خفقان حرکت اختلاجی بود گاه بود که سبب ذکای حس دل بود در این وقت
خفقان زود زود بی سبب قوی بدید آید و زود و بعلاج قوی زایل کردد سبب غشی یکی تحلیل روح بود دویم خفه شدن وی موجب تحلیل
یکی کثرت استفراغ بود چون قی و اسهال و رفتن خون اندک یا جراحت یا بر وجه دیگر چون رعاف و حیض و نفاس و کشادن عرق
بواسیر دویم شادی و لذّت بحد بیکبار بدل رسد زیاده از عادت منبسط کردد و روح بدین سبب تحلیل پذیرد و دل بازماند و غشی پدید آید
و بیمار بهوش باز نیاید سیم درد قوی بود چون قولنج و مانند آن که طبیعت روح را بجهت دفع وجع بموضع الم فرستد و دل سرد کردد و روح تحلیل
پذیرد و بیمار از غشی بیرون نیاید و سبب خفه شدن روح یکی شدّت امتلا بود که حرارت غریزی روح را فرو کیرد و از افروختن باز دارد
دویم کثرت غم و خوف بود که دل بجهت آن فراهم آید و حرکت روح منقطع کردد سبب سیم بیشتر امتلا بود که منفذ دم زدن بسته دارد گاه بود
که بخار غلیظ بود که از عضو دیگر بدل در آید مدبّر باید که در تداوی بیماریهای دل ملاحظه تمام نماید چه این عضو شریفترین اعضا بود
و بیماری وی علاج دشوار پذیرد بدین سبب قانون طبی که یاد کرده آید رعایت کند تا از خطا ایمن کردد در سدّه امتلای باسلیق راست بکشاید
و در بخاری باسلیق چپ و خون باندازهٔ قوت بیرون کند و داروئی که بجهت تبدیل مزاج و استفراغ بکار دارد با داروئی که مفرّح دل و مقوّی
روح بود بیامیزد و داروهای سرد با داروهای گرم که مخصوص بدل بود چون جدوار و درونج و مشک و عنبر و زرنباد و ابریشم و زعفران
و بهمن سرخ و سفید و قرنفل و عود خام و بادرنجبویه و شاهسفرم و فرنجمشک و پوست ترنج و قاقله و کبابه و سادج هندی و دارسنی
و مانند آن بیامیزد چه گوهر روح گرم بود و از سوء مزاج گرم تحلیل پذیرد و بسوزد و دودناک کردد و از استکثار داروی سرد بیم آن بود
که بقیهٔ روح فانی کردد بدین سبب قرص کافور که بجهت سوء مزاج دل سازند با زعفران بیامیزد و داروی استفراغ با کاوزبان و مانند آن
یار سازند تا طبیعت بمقتضای حکمت کاهی که قوی بود قوّت زعفران بدل رساند و روح بدان سبب برافروزد و قوّت گیرد و قوّت کافور
و غیر آن جدا سازد و بدل فرستد تا مزاج وی باعتدال باز آید و داروی سودمند کذرنده نباشد و قوّت وی بدل نتواند رسید
بدین سبب وی را با داروی گرم که محصول بود بیامیزد تا قوّت بدل رساند و داروهای گرم و سرد و معتدل که دل را سود دارد یاد کرده آید
تا معالج بکیفیت آن اطّلاع یابد و هر یک را در محلّ خود استعمال نماید ادویه که مفرّح و مقوّی دل بود ابریشم مفرّح بود و نیکوترین وی
خام بود و پخته وی در تفریح و تقویت قلب مستعمل بود و آن ملایم جوهر دل بود املج سرد و خشک بود و از ادویه قابضه بود و ذهن
و حفظ را نافع بود و مقوّی و مفرّح دل بود اترج پوست وی گرم و خشک بود و از مفرّحات تریاقیه بود و ورق و حماض وی مقوّی
دل گرم بود و خفقان گرم را سود دارد و در گزیدن مار و عقرب جرّاره نافع بود و تخم وی تریاق جمیع سموم بود و مصلح و مقوّی دل باشد
آس سرد بود در اوّل و خشک بود در دویم مقوّی دل و معده بود و در خفقان و ضعف دل سودمند بود اشنه گرم و خشک
بود و ملایم جوهر روح بود و خفقان را سود دارد و دل را قوّت دهد اسطوخودوس گرم و خشک بود خاصیت وی اسهال مادّهٔ سودا بود
خاصه از دل و دماغ بغایت مفرّح و مقوّی بود ارناک چوب یمنی بود و گویند هندی وی و خشن و خوشبوی و مشاق رفته بود طبیعت وی
گرم و خشک و بغایت مقوّی بود بهمن بد سرد و خشک و مقوّی دل بود و بخاصیت مفرّح بهمن گرم و خشک بود سرخ وی گرمتر از سفید
بود و در وی قبض و تجفیف بود و بخاصیت مفرّح و مقوّی بیض زرده وی بغایت مقوّی دل و موافق جوهر روح بود و غذای دل

ادویه که مفرّح و مقوّی دل بود

[illegible]

ادویه زیاده

درو وی زیاده از غذاهای دیگر بود و نیکوترین وی زردهٔ تخم مرغ و دراج و کبک بود بهمن بسبب آنکه استفراغ جوهر سودا
از دل و جمیع بدن کند مفرح و مقوی بود دارچینی گرم و خشک و بغایت لطیف و مفرح بود [illegible] هلیله کابلی و هندی سرد
و خشک و مسهل سودا بود و هندی اقوی بود و در هر دو تفریح قوی بود ورد در غشی و خفقان که از حرارت بود بغایت سودمند
بود و تجرع از آب وی جمیع احشا را سود دارد زعفران گرم و خشک بود و خاصیت وی در تقویت جوهر روح و تفریح قلب قوی بود
و مستعمل از وی نیم درم تا یک درم زرنباد مفرح و مقوی بود حجر ارمنی مفرح و مقوی بود و جوهر روح از دخان سودا بی
بدل از ماده سودا پاک سازد طباشیر غشی و خفقان را سود دارد و مقوی قلب و مفرح روح بود طین مختوم معتدل و مقوی
و مفرح بود یاقوت معتدل بود و نگاه داشتن وی در دهان مقوی و مفرح قلب کندر گرم و خشک بود روح حیوانی و نفسانی را
قوت دهد و در بلادت و نسیان سودمند بود و دل را قوت دهد کهربا گرم و خشک بود دل را فرح و قوت دهد و خفقان زایل کند
کافور سرد و خشک بود بخاصیت ملایم جوهر روح و مقوی قلب و مفرح وی بود و معتدل سردی مشک و عنبر بود کزبره
کشنیز خشک سرد و خشک بود و بخاصیت تفریح و تقویت دل کند خاصه خداوند مزاج گرم را کمثری دل را قوت دهد و سیب اقوی
بود لسان الثور گرم و تر بود و نیکوترین وی خراسانی بود و بغایت مفرح دل و مقوی وی بود و ماده سودا از تن بیرون کند لاجورد حکم وی
حکم حجر ارمنی بود و اندک از وی ضعیف تر بود لولو در خفقان و خوف و فزع که از سودا بود نافع بود و او را تفریح قلب قوت عظیم
بود گویند امساک وی در دهان مقوی دل بود لحم نیکوترین وی گوشت گوسفند جوان فربه و گوشت بره و بزغاله بود و از گوشت
طیور سودمند عرق وی بشرط آنکه گوشت وی را بکوبند و بپزند و بپالایند و شوربای وی بیاشامند مسک گرم و خشک بود و فعل
وی مانند فعل زعفران نیلوفر سرد و تر بود زعفران و دارچینی معتدل وی بود و مفرح و مقوی دل نعنع مفرح و مقوی بود سنبل
و ساذج و سعد و طبیع و نفع نزدیک یکدیگر بود و خاصیت همه تفریح و تقویت دل بود عنبر گرم و خشک بود و خاصیت وی در تفریح
و تقویت قلب عظیم عود قوت وی نزدیک بعنبر بود و مقوی تمام اعضا فضه سرد و خشک بود و فعل وی نزدیک فعل یاقوت فستق
مفرح دل بود صندل سفید سرد و تر و یبس وی کمتر از سرخ بود خداوند مزاج گرم را نیکو بود و مفرح و مقوی دل ریباس فعل وی نزدیک
بفعل حماض اترج بود تفاح سیب ترش سرد و خشک بود و در شیرین اندک حرارت بود و خاصیت تفریح و تقویت دل تمر هندی
سرد و خشک بود و دل را قوت دهد ذهب در تفریح و تقویت قلب در دون یاقوت و فوق فضه بود غاریقون گرم و خشک و مفرح و مقوی
دل بود و جمیع ماده کنده از بدن بیرون کند خلاف الطیب بیاشامند خفقان را سود دهد اجاص ترش و شیرین مسکن حرارت دل بود انس
النفس نباتی بود که چون گوسفند وی را بخورد هر کس از گوشت وی بیاشامد در خود فرح و شادی یابد چنانکه از خوردن شراب فرح شراب
با سکر و خمار بود و شادی این شیر بی مستی و آزار اگر تازه از این نبات بکوبند و بجوشانند و از آب طبیخ وی شراب سازند مفرح نفس بود
و در وسواس سوداوی سودمند بزر حماض الما تخم حماض آبی بسایند و با شراب بیاشامند شادی بیفزاید و توحش زایل کند اگر برگ
و تخم وی بسایند و با آب بیاشامند خفقان گرم را نافع بود دوص آبی که آهن تافته در وی انداخته باشند بیاشامند دل را قوت دهد
و خفقان زایل کند و در شارب شجاعت پدید آید و آب نقره و آب طلا همین کار کند حجر الفادزهر مقدار سدس مثقال خداوند ضعف
قلب که این علت در وی از کثرت هم متولد شده باشد تناول نماید نافع بود و دل را قوی گرداند و هم زایل کند و مارگزیده را بغایت سودمند
بود و معنی وی نافع السموم بود سلیخ کرمانی یا هندی دو درم با یک وقیه مربای گل تناول نماید در وحشت و غم سودمند بود و خفقان
زایل کند ادمغة الفواخت مغز سر فاخته با اندک مشک تناول کنند وحشت و غم را زایل کند لحم السلوی ادمان اکل وی قساوت قلب زایل
کند گویند این خاصیت در دل وی بود هندبا ضماد کردن خفقان را بغایت مفید بود ورد الغبیرا گل سپید در شاخ درخت وی کشند
و اکلیل سازند و سر برهنه کنند و این اکلیل بر سر نهند چندان فرح و سرور در خود یابند که در وصف نگنجد زهر الخطمی نظر کردن بر گل خطمی
که بر درخت بود فرح آورد و هم زایل کند و نظاره درخت زیتون در صباح همین کار کند زبد البقر مسکه گاو خوردن خفقان را
نیکو بود حمص مصری اکل وی سرور نفس و سکون وی بود سلق تناول نمودن مورث سرور نفس بود حجر الدیک سنگی بود مقدار باقلا
که در شکم مرغ یابند و رنگ وی رنگ مها بود با آب بشویند و بیاشامند و هم جنون زایل کند کعب بقر بسوزند و تناول کنند بخاصیت
مفرح قلب بود کرویا بیاشامند در خفقان که تولد وی از ماده لزجه بود در معده سود دارد موز خداوند غم و خفقان سوداوی را
نافع بود غالیه شرب وی مفرح قلب بود عقیق هر که خاتم وی بپوشد غضب وی نزد خصومت ساکن گردد تنبول خوردن

بتوفل و کلس صدف احداث سرور کند در نفس و قلب را قوت دهد قرنفل خوردن فرح آورد تین ادمان خوردن وی قوت
غضبی ساکن کند فوفل مقوی بود ناردین بوی آبی بوئیدن و بهی خوردن مقوی دل بود شب یمانی که سماق بود با آب سرد بیاشامند
خفقان را سود دارد اگر با سفوف خفقان بیامیزند بغایت سودمند بود فیروزه بخاصیت مفرح بود و در وی قبضی بود که بقوت
آن دل را قوت دهد و روح را جمع کند تا زیاده شود لعل جوهری نورانی بود دل را شادی دهد و روح را روشن کند در دوم گرم
و خشک بود در اول و سیم خاصیت وی در تفریح و تقویت دل قوی بود و در وی قوت قابضه بلیغ قوت تریاق جمیع زهرها بود و ضرر
زهر از دل باز دارد و حرارت وی بخاصیت تفریح دل گرم را باطل سازد اگر اندک کافور با وی بیامیزند تا گرمی وی شکسته شود و خاصیت
تفریح بماند و با بود جدوار گرم و خشک بود در سیم و با بیش بود و قوت زهرهای ضعیف سازد و باد کرمان افعی و قوی ترین بادزهرها که
بیش بود یاقوت بادزهری مفرح قوی بود بادرنجبویه گرم و خشک بود بخار سوداوی از روح حیوانی دور کند و بقوت عطریه و تلطیف
و تفتیح که در وی بود در این باب سودمند بود فلنجمشک معتدل بود بخاصیت و عطریت دل را قوت دهد و خداوند خفقان بلغمی و سوداوی را
نافع بود قاقله کبیر گرم و خشک بود در آخر درجه دوم مفرح و مقوی بود و بسبب قبضی که در وی بود کار به تقویت تلطیف و تفتیح و ادرار و عطریت
و پاک کردن بخار دل سود دارد سادج بقوت ادرار توحش زایل کند و دل مرطوب را مفید بود داس بلطف و مفرح قوی بود سوسن
قوت وی نزدیک بقوت زعفران بود و در تفریح و تقویت دل قوی تر چه زعفران با قوت تفریح دل را منبسط سازد و روح را تحلیل کند
و در سوسن با قوت تفریح قوت امساک زیاده بود بدین سبب زعفران در غشی زیان دارد و سوسن با درونج گرم بود در درجه دوم خشک
بود در اول و بخاصیت دل را قوت دهد داروها که بفعل و طبع دل را سود دارد و اندیون و انفحه و بسفایج و خیربوا و دارچینی و زرنب
و سلیخه و سنبل و سک و سعد و سندروس و طرشقوق و اسطوخودوس و آمله و مومیائی و فستق و غاریقون و کندر و خرمای هندی
و نیلوفر و نعنع و نمام و مانند آن ادویه قلبیه که یاد کرده شد بعضی مسهل بود و بعضی ملطف و بعضی مغلظ و بعضی مقوی و بعضی معرّی
و بعضی محلل و بعضی مفتح و بعضی رادع و بعضی مخدر و بعضی مجفف و بعضی ملزج داروی مسهل کسی را سودمند بود که ضعف قلب وی
توحش بود چه داروی اسهال کند بدن و دل و دماغ از ماده بد پاک سازد و روح حیوانی و نفسانی صاف و روشن گرداند بدین سبب
خداوند دل را پاکیزه کرده و دل تفریح یابد داروی مسهل از دو وجه سودمند بود و از دو وجه زیان کار دو وجه سودمند یکی آن بود که بدن از ماده
بد پاک کند و دیگر آنکه بعضی داروها که مقدار وی اندک بود چون لاجورد و حجر ارمنی با داروی دیگر بیامیزند تا بدل برسد و خون صاف سازد
و ماده بد از دل دور کند و در وی قوت و شادی پدید آید و وجه زیان کار دو بود که مسهل ماده نیک با ماده بد در حرکت آورد و با وی بیامیزد
و بیرون آورد بدین سبب ضعف تولد کند و دیگر آنکه داروی مسهل بر طبیعت غالب آید تا ماده از وی بستاند و باسهال دفع کند و کار
طبیعت آن بود که ماده را بقهر خود کشد و در جای خود بر قرار دارد و کار مسهل خلاف این بود و طبیعت تا عاجز نگردد اسهال نتواند کرد
بدین سبب بسیار ضعف پدید آید پس خداوند ضعف دل را که سبب ضعف توحش نباشد این دارو زیان دارد از اینجا معلوم گردد که مدبر
جاهل اگر اعتماد کند بر ادویه قلبیه که اطبا در کتب یاد کرده اند و بدان عمل نماید و قواعد کلیه و مواد جزویه که در کتب ایشان مذکور
و مسطور است چنان که باید رعایت ننماید بیمار در ورطه هلاک افتد داروی قابض و مفرح و مقوی کسانی را که خون ایشان رقیق بود — داروی قابض و مفرح و مقوی
و قوی ایشان ضعیف سود دارد چه بقوت قبض و تبرید و لزوجت جوهر روح را بقوام آورد و بسبب ادراک منفعل نگردد و تحلیل نپذیرد
و خداوند وحشت را زیان دارد و داروی ملطف اصحاب توحش را مفید بود و خداوند وحشت را زیان دارد و خداوند رقت
خون را زیان کار چه ماده غلیظه و عکره را لطیف کند و تیزی از خون جدا سازد و داروی مدر اصحاب رقت دم را نافع بود و خداوند
توحش را مضر چه بادرار ماده لطیفه و رقیقه از خون جدا کند و خون غلیظ و تیره در بدن بماند و خون خداوند وحشت قوی تر و تیره تر
در بدن بماند و خون خداوند وحشت قوی تر و خشکی زیاده شود و داروی مفتح کسی را که منافذ و مسام وی بسته بود سود دارد
چه منفذ بگشاید و قوت دارو زود بدل رسد و دارو قوت دهد و داروی محلل اصحاب توحش را که سبب وی یبوست و غلظ خون
بود سود دارد و داروی رادع خداوند مزاج گرم را سودمند بود و داروی مخدر قوت دارو نگاه دارد تا منفعت وی بدل رسد
و در اینجا نیز نگاه دارد تا اثر قوت دارو بظهور آید ادویه تریاقیه تمام موافق بود روح حیوانی بود و معدن وی دل بدین سبب جمله
داروها که یاد کرده شد دل را قوت دهد فرح و شادی در وی پدید آورد و داروی نفاخ اصحاب ضعف و توحش را زیان دارد
چه بخار غریب نا ملایم با جوهر روح بیامیزد و روح را تیره و تاریک گرداند و در افعال وی کسل پدید آید و ضعف و توحش زیاده

کردد سبب خفقان اگر سوء مزاج گرم بود که عارض دل گردد با حرقت شدت عطش بود و بیمار از هواهای بارده و بادبیزنهای سرد
راحت کاه بود که بیمار نابینا بود سبب سوء مزاج یکی اعراض نفسانی بود چون غضب و فکر بسیار دویم تنگی نفس و کرمی و فکر و مفد هوا
سیم در هوای گرم و گرمابه در رفتن بسیار کردن چهارم پیوسته اغذیه و اشربهٔ گرم تناول کردن خاصه بوقت تشنگی و آب سرد نایافتن
پنجم داروها و عطرهای گرم بسیار بوئیدن [illegible] با سلیق زدن و اشربه و اضمده و شمومات بارده بکار داشتن و هوای خانهٔ بیمار سرد
ساختن سودمند بود شرابی که در این باب مفید بود صندل سفید سوده سی درم کشنیز خشک کوفته پنج درم با صد درم آب [illegible]
درم سرکهٔ انگوری و یکمن آب یکشب و یکروز بخیسانند و آنگه بجوشانند تا ثلث باز آید بمالند و بپالایند و یکمن نبات با شکر با وی
بیامیزند و نیم درم زعفران ناکوفته در خرقه بندند و در وی بمالند و طباشیر سوده ده درم و کافور یکدرم و نیم بیفزایند و شربت پنج درم
با شراب سیب یا با آب خرفه بیاشامند شرابی که از حرارت و تشنگی بنشاند آب انار ترش و آب آلوی ترش و آب خرمای هندی
و آب ترشی ترنج و آب غوره از هر یک جزوی با مقدار آبها شکر بیامیزند و بقوام آورند و بکار دارند ضمادی که در این باب سودمند
بود صندل سفید با گلاب و اندک سرکهٔ خوشبوی بسایند و با آب سیب ترش و آبی بیامیزند و خرقهٔ کتان بدان تر کنند و بر دل
نهند آب آهن با گلاب بیامیزند و بعد ضماد بکار دارند صندل سفید با گلاب و کافور بسایند و جامه بدان تر کنند و خشک سازند
و بپوشانند و هر ساعت گلاب بر وی افشانند خرقهٔ کتان بدین صندل بیالایند و بر وسادهٔ بیمار بگسترند قرص کافور که در این
باب مفید بود طباشیر و گل سرخ و نیلوفر از هر یک چهار درم تخم خرفه و مغز خیار بادرنگ و تخم کدوی شیرین و صندل سفید سوده از
هر یک سه درم تخم کوک و تخم کاسنی از هر یک دو درم و نیم سرطان نهری بریان کرده و رب سوس و کتیرا و کشنیز خشک از هر یک
دو دانک ترنجبین ده درم کوفته با لعاب سفرجل سرشته قرصها زنند و در وقت حاجت بقدر حاجت تناول نماید سفوفی که حرارت
دل زایل کند گل سرخ و طباشیر از هر یک یکدرم کشنیز خشک دو درم کافور نیم دانک شربت یکمثقال بود با رب سیب سفوف دیگر
مروارید و کهربا و بسد و گاوزبان و شب یمانی و گل مختوم از هر یک یکمثقال و نیم شکر طبرزد هفت مثقال شربت دو مثقال بود
با شراب سیب یا شراب انار اگر حاجت باستفراغ بود ماء الجبن و مطبوخ هلیله مفید بود اگر حرارت زیاده گردد بامداد شراب سیب
یا شراب ترنج یا قرص کافور با آب انار یا شیرهٔ تخم خرفه یا آب خیار تناول کنند روا بود کشکاب رقیق بجای آب دادن صواب بود
در وقت خواب از سفوف مذکور با آب انار دادن نافع بود سفوف خوردن بر بیمار اگر دشوار بود گل ارمنی با آب انار یا لعاب بزر قطونا
دادن روا بود اگر تب نباشد بجای آب دوغ گاو سودمند بود غذا مزورهٔ ریواج و انار دانه و غوره و ماهی تازهٔ کوچک بود که با سرکه پخته
باشند نان با شراب سیب یا شراب ریحان و گلاب خوردن موافق بود آب ترشی ترنج یا لیمو با گلاب و شکر سرکه در دهن دادن سودمند بود اگر
قوت ضعیف بود و حرارت غریزی [illegible] شربت وفا نکند کبابه و قاقله و پوست ترنج [illegible] آن با غذا و شراب بیامیزند گاوزبان
و آب وی در این وقت سخت مناسب بود بیمار را بجای خنک بردن بهترین علاج بود خداوند این بیماری اگر در بلاد گرم مقام کند زود هلاک
گردد و اگر سوء مزاج گرم و خشک بود حال بیمار ماند حال خداوند دق بود تدبیر وی باید که با تدبیر خفقان گذشته و دق آمیخته بود و اگر
سوء مزاج سرد بود رنگ روی بیمار [illegible] بود و از هوای بارد و روایح طیبه راحت یابد و تشنگی اندک بود سبب سوء مزاج
سرد ضد سبب سوء مزاج گرم بود شراب صرف ریحانی و بوی مشک و عود و عنبر و مانند آن سودمند بود غالیه و روغن ناردین بر سینه
مالیدن نافع بود سیسر و دواء المسک در این باب سودمند بود ضمادی که خفقان سرد زایل کند قسط و سعد و سنبل و دارچینی و لک
کوفته با آب مورد و شراب ریحانی سرشته بر دل نهند صفت میبه آبی پوست کنده و درون وی بیرون کرده بکوبند و آب وی بگیرند
و یکشب بنهند و روز دیگر بپالایند و ثفل آبی با شراب کهنه تر کنند و روز دیگر بجوشانند و بمالند و بپالایند و یکمن از این شراب با یکمن
از آن آب و نیم من عسل بیامیزند سنبل و دارچینی و قرنفل و مصطکی و قاقله و کبابه از هر یک یکدرم عود هندی نیم درم عرق زعفران
چهار دانک و نیم کوفته در خرقهٔ تنک بندند و در شراب اندازند و بجوشانند و هر ساعت خرقه را بمالند چون شراب بقوام آید خرقه بیرون آورند
و یکدانک مشک با وی بیامیزند و بکار دارند تریاق کبیر و مثرودیطوس در این باب سودمند بود صفت جوارش عود زنجبیل و قرنفل
و عود خام و قاقله و ساذج هندی و فلنجمشک و دارفلفل از هر یک دو مثقال زعفران یکدرم کوفته و با انگبین مصفی سرشته شربت سه درم
بکار دارند سفوفی که در این باب سودمند بود کهربا و نعناع از هر یک پنج درم قرنفل دو درم بسد و خیربوا از هر یک سه درم شربت
دو درم با شراب سیب یا شراب انگوری یا میبه تناول نمایند نسخهٔ دیگر کهربا و جند بیدستر از هر یک دو درم پوست ترنج و فلنجمشک

[illegible]

از هر یک نیم درم با انکبین سرشته بکار برند و غذای کوشت کنجشک و کبوتر بچه بریان بابزیره کرمانی و نانخواه و دارچینی کو فراید و اگر سوء مزاج سرد بود بسیار بنشیند که دل وی بسوزاند آب که استفراغ با ایارج فیقرا و حب اصطمخیقون و قوقایا مثقال بود یکمثقال ایارج فیقرا و نیم افتیمون با سکنجبین سرشته تناول نمایند سودمند بود و رطوبت اکر بسیار بود ایارج لوغاذیا سود اندر بافتیقی کردن موافق بود بعد از استفراغ دواء المسک تلخ و شیرین و مفرح کرم مفید بود صفت ایارج فیقرا سنبل و سلیخه و مصطکی و دارچینی و اسارون و حب بلسان و عود بلسان و زعفران از هر یک جزوی صبر سقوطری مقدار ادویه کوفته و بیخته شربت تمام دو درم بود صفت حب اصطمخیقون هلیله کابلی سی درم امله و افسنتین رومی و غاریقون و محموده از هر یک سه درم اسارون و انیسون و تخم کرفس از هر یک دو درم تربد سفید هفت درم افتیمون پنج درم ایارج فیقرا ده درم قرنفل یکدرم فانید چهار درم با آب بکدازند و بقوام آورند داروها کوفته و بیخته با وی بسرشند و حب سازند مانند فلفل شربت دو مثقال بکار دارند صفت حب قوقایا مصطکی و عصارهٔ افسنتین و صبر و سقمونیا و شحم حنظل کوفته و بیخته با آب کرفس و بادیان وصاف کرده بسرشند شربت از یکدرم تا یکمثقال تناول نمایند صفت ایارج لوغاذیا شحم حنظل پنج درم بصل الفار مشوی و غاریقون و سقمونیا و خربق سیاه و اسقوردیون و اشق از هر یک چهار درم و نیم افتیمون و کمادریوس و مقل و صبر از هر یک سه درم حاشا و سوفاریقون و ساذج هندی و فراسیون و جعده و سلیخه و فلفل و زعفران و دارچینی و بسفایج و جاوشیر و جندبیدستر و مر مکی و فطراسالیون و زراوند طویل و عصارهٔ افسنتین و فرفیون و سنبل و حماما و زنجبیل از هر یک دو درم خنطیانا رومی و اسطوخودوس از هر یک یکدرم و نیم کوفته و بیخته و صمغها با آب کنند تا حل کرده با انکبین سرشته مصفی شربت چهار مثقال بود تا یکدرم نمک

صفت دواء المسک تلخ افسنتین رومی و صبر سقوطری و ریوند چینی از هر یک شش درم نانخواه و زعفران و تخم کرفس از هر یک چهار درم سنبل و ساذج هندی از هر یک دو درم جندبیدستر و مسک از هر یک یکدرم کوفته و بیخته و با انکبین مصفی سرشته یکمثقال بود با عرق کاوزبان صفت دواء المسک شیرین درونج عقربی و زرنباد از هر یک یکدرم مروارید کهربا و بسد و ابریشم مقرض از هر یک یکدرم و نیم بهمن سرخ و سفید و ساذج هندی و سنبل و قاقله و قرنفل و جندبیدستر و اشنه از هر یک چهار درم زنجبیل و دار فلفل از هر یک دو دانک مسک دانکی کوفته و بیخته با انکبین خام سرشته در وقت حاجت بکار دارند صفت مفرح کرم کهربا و ابریشم خام و تخم بادرنجبویه و بادرنک فلنجمشک از هر یک دو درم کاوزبان و کل سرخ از هر یک چهار درم مروارید هشت درم ساذج هندی و زعفران از هر یک یکدرم و نیم سنبل و سلیخه و قاقله و قرنفل و خیربوا و کل سوسن و کندر و عود هندی و اسطوخودوس و افتیمون و زرنباد و درونج و دارچینی از هر یک یکدرم آمله و بادرنجبویه از هر یک دو درم و نیم بهمن سرخ و سفید از هر یک چهار درم و نیم عنبر و مسک از هر یک دو دانک یاقوت سوده و حجر ارمنی شسته از هر یک دو درم بسد سه درم داروها کوفته و بیخته و با انکبین مصفی سرشته شربت دو مثقال بود سفوفی که خفقان سرد را سود دارد کهربا و نعنا و بسد و سنبل بریان کرده و سعد از هر یک سه درم زراوند کرد و درونج از هر یک نیم درم مسک دانکی سنبل و مروارید از هر یک یکدرم شکر بیست درم شربت با شراب افسنتین سه درم بود صفت آن افسنتین رومی پنج درم کل سرخ پانزده درم سنبل دو درم تربد سفید نیم کوفته دو درم با ده من آب بجوشانند تا بنصف باز آید بپالایند و بامداد مقدار بیست درم کرم کرده با سفوف بیاشامند صفت انوشدارو که درین باب سودمند بود و مجرب بود و دل را قوت دهد و رنگ روی را بفروزد و بوی دهان و عرق خوش کند و خوردن وی پیش از غذا و بعد از وی روا بود کل سرخ شش درم سعد پنج درم قرنفل و مصطکی و سنبل و اسارون از هر یک سه درم قرفه و زرنباد از هر یک دو درم زعفران و بسباسه و قاقله کبیر و صغیر و جوزبوا کوفته و بیخته نیم من قشر آمله با پنج من آب بجوشانند تا بثلث باز آید بپالایند و یکمن انکبین با وی بیامیزند و بقوام آورند و داروها بدان سرشته شربت دو درم بکار دارند و اگر سوء مزاج سرد و خشک بود حال بیمار با تند حال خداوند دق شیخوخت بود و علاج وی درین باب سودمند بود و اگر سوء مزاج سوداوی بود که بخار وی بجانب دل بر آید حال بیمار با تند حال خداوند مالیخولیا بود تولد سودا اگر از بلغم بود استفراغ بدین حب مناسب بود تربد و افتیمون و غاریقون و اسطوخودوس و هلیله کابلی از هر یک جزوی ایارج فیقرا بکجزو نیم عود هندی نیم جزو کوفته و بیخته حب سازند شربت دو درم تا سه درم نسخهٔ دیگر تربد و افتیمون از هر یک درمی شحم حنظل و غاریقون و حجر ارمنی شسته از هر یک دانکی خربق سیاه نیم دانک اسطوخودوس

دو انک

ادویه که در غشی بکار آید

دیوانات اگر [illegible] المستفرغ للعین حب سود مند بود ترید و افتیمون و سنای مکی [illegible] از هر یك جزوی [illegible]
بکجزو دو دانك صبر سقوطری نوجو [illegible] شسته دو [illegible] از هر یك جزو مصطکی یکجزو دو دانك کل [illegible]
[illegible] شربت چهار درم بکار دارند اگر سوداوی محض بود حب شبیار موافق بود که دماغ و حوالی آن [illegible]
رنده پاك سازند صفت آن هلیله کابلی و افتیمون از هر یك جزوی ایارج فیقرا یکجزو نیم اسطوخودوس [illegible]
یکدانك مصطکی و عود خام و بسفایج از هر یك نیم جزو حجر ارمنی مغسول دو دانك تخم حنظل یکجزو با آب سیب ترش یا شبرج
سرشته حب سازند و در وقت خواب از یکدرم تا یکمثقال تناول نمایند و بامداد با سکنجبین سرکه غرغره نمایند مسهلی که ماده سودا
از تن بیرون برد هلیله کابلی و هلیله سیاه از هر یك یکدرم افتیمون و قرنفل از هر یك نیم درم دواء المسك عرسه درم داروها
کوفته و بیخته با عسل سرشته سه روز بگذارند بعد از آن با شراب ریحانی بیاشامند در بعضی نسخ بدل قرنفل یکدانك و نیم حجر ارمنی
شسته بود سفوفی که در این باب سودمند بود هلیله کابلی و هلیله سیاه و آمله مقشر و تخم فلنجمشك و تخم بادرنجبویه و اسطوخودوس
و گاوزبان و افتیمون و گل ارمنی و عود هندی و سعد کوفی و قرنفل و کشنیز خشك از هر یك سه درم کهربا و بسد و مروارید و ابریشم
محرق و حجر ارمنی شسته از هر یك یکدرم و نیم تخم خرفه و مغز دانه کدوی شیرین از هر یك چهار درم کوفته و بیخته شربت یکمثقال با آب بادرنجبویه
یا شراب سیب یا شراب گاوزبان تناول نمایند صفت شراب گاوزبان سی درم با سه من آب بجوشانند تا بیکمن باز آید و با یکمن شکر
بقوام آورند شربت بیست درم بود با گلاب یا آب سیب شیرین صفت دواء المسك که در این بیماری بکار آید دارچینی و قرنفل
و مصطکی و سنبل و سك و کبابه و جوزبوا و حیزبوا و قاقله کبیر و سعد و پوست ترنج و عود خام و زعفران و دار فلفل و تخم بادرنجبویه
و تخم فلنجمشك و تخم مرزنگوش و زنجبیل و کهربا و بسد و ابریشم و ساذج و درونج و زرنباد از هر یك پنج درم مشك خالص دو مثقال
پوست هلیله کابلی چهل و پنج مثقال با یکمن آب یکشب و یکروز بجوشانند تا بثلث باز آید پس بپالایند و با یکمن و نیم شهد بقوام
آورند و داروها کوفته و بیخته بدان سرشته شربت یکمثقال با پانزده درم شراب سیب شیرین تناول نمایند ادویه که در غشی بکار آید
طباشیر خوردن در غشی که از انصباب ماده صفرا بود بمعده نافع بود و در غم و توحش سودمند محلب با ماء العسل بیاشامند
مفید بود نارنج بوئیدن نافع بود حب الآس تازه کوچك بکوبند و بوبند انتعاش در خداوند غشی پدید آید دهن اللوز روغن بادام
شیرین غشی زایل کند خاصه که غشی از صفرا بود که لذع فم معده کند مشك بوی آن خداوند غشی را بهوش آورد لحم الغزال گوشت
آهو بخاصیت مقوی نفس بود و عرق ری در خداوند غشی و در کسی که قوت وی بسبب استفراغ ساقط شده باشد انتعاش پدید آورد
بخاصیتی که دروی بود الماء البارد آب سرد خداوند غشی تجرع کند سود دارد سبب غشی اگر امتلا بود که ضغط دلها کند نبض قوی
بود و اگر تحلیل بود نبض ضعیف و صغیر و بطی غشی اگر بتدریج پدید آید ضبط صغر بود و رنگ روی بیمار بجهت توجه خون بدرون
تغیر پذیرد و پیش چشم ظلمت یا رنگ دیگر پدید آید و اطراف سرد گردد و عرق سرد بظهور آید گاه بود که برودت بر تمام بدن مستولی گردد
گاه بود که بجهت قوت غشی بیمار چشم باز نتواند کرد گاهی که از پس اسهال و رگ زدن و درد قوی نشان غشی پدید آید بحفظ قوت
مشغول باید بود اگر سبب سابق و باوی مشارکت عضو نباشد سبب خاصه دل بود و بیمار زود هلاك گردد و اگر سوء مزاج محکم
بود علاج نپذیرد و اگر بمشارکت عضوی بود امید علاج بود گلاب یا آب سرد بر روی صاحب غشی زنند بهوش باز آید تولد غشی
اگر از رقت ماده بر فم معده بود چرب سود و بر ایشان نندکل در خانه بیمار نهادن زیان دارد مزاج بیمار اگر گرم و صفراوی بود کافور
و صندل و گلاب و خیار بادرنگ با اندك مشك بوی یابیدن سود دارد چه مشك حرارت غریزی بر افروزد [illegible] روهای سرد حرارت
غریزیه بنشاند گلاب سرد کرده با اندك شراب ریحانی یا ماء اللحم در حلق بیمار چکانند نیکو بود چنانچه [illegible] شانیدن مناسب بود غذا
مصوص و دوغ سرد و آش غوره و لیمو و نارنج و مانند آن موافق بود و اگر سرد بود مشك و عنبر و غالیه و بوی آن بوییدن مفید بود دواء المسك
با شراب گرم کرده در حلق چکانیدن سودمند بود فم معده با روغن ناردین و روغن مصطکی و مانند آن مالیدن نافع بود سبب غشی اگر
گرسنگی بود بوی غذاهای خوشبوی سود دارد ماء اللحم در این وقت فایده مند بود و شراب زیان دارد چه بر معده تهی موجب
تشنج و اختلاط عقل بود و اگر اسهال قوی بود و بسیار خون رود بسبب رگ زدن و رعاف و مانند آن بوی کباب و مرغ بریان
و سیب و آبی و نان گندم مفید بود فم معده با روغن گرم مالیدن و ماء اللحم با اندك شراب رقیق دادن سودمند بود چه شراب ماء اللحم را
زود با عضا رساند و روح را مدد کند و اگر هیضه بود اندك مشك با آب آبی یا ماء اللحم نافع بود مکیدن گل نشا بوری که بوی

کافور پرورده باشند درین باب مفید بود و اکر عرق بسیار بود اطراف با آب سرد و کلاب مالیدن و برای معده ضماد نعنع و مانند آن
کوفته و بیخته بر اندام پاشیدن و قوت با آب آبی و ماء اللحم و بوهای خنک نکاه داشتن مناسب بود اکر هر وقت غشی قوی پدید آید
یا پیش از آن بوده باشد بالای قدم از وی دور داشتن و به پر مرغ بکلوی بیمار فرو بردن و او را قی فرمودن و آواز طبل و بوق
و مانند آن بیدار ساختن و دارو های معطس چون کندش و جند بیدستر و فرفیون و مانند آن بویانیدن سود دارد اکر بدین تدابیر
بیدار نکردد و در بیمار عطسه پدید نیاید نشان ناامیدی بود و اکر درد قوی بود چون قولنج و مانند آن جهت تسکین وجع اندک
فلونیا دادن بعد از علاج قولنج کردن مناسب بود و اکر از کزیدن حیوان ذی سم یا خوردن غذا های زهرناک بود تریاق و پادزهر
نیکو بود و اکر اعراض نفسانی بود بوئیدن عطری که موافق مزاج بود سود دارد اطراف با آب و کلاب سرد مالیدن و فم معده با روغن
کرم چرب کردن و بینی نعنانی کرفتن و کلاب و ماء اللحم در حلق چکانیدن نافع بود قی کردن در غشی که سبب وی بسیاری عرق بود
زیان دارد و در باقی سود مالیدن اطراف و کرم داشتن و فم معده با روغنهای کرم مالیدن و بیمار را بیدار داشتن و از سخن کفتن
منع کردن مفید بود اکر در وقت غشی اثر بدیه بیمار رسیده باشد یا از شربتهای سرد احشای وی برد پذیرفته بود فلافلی یا ترید آن
سودمند بود کسی را که در اثنای فصد یا بعد از آن غشی پدید آید نشان ضعف معده و غلبه صفرا بود پیش از رک زدن شربتهایی
که معده را قوت دهد و صفرا را تسکین سازد چون شراب انار ترش و رب سیب و رب آبی و شراب لیمو و مانند آن دادن صواب بود
و اکر اختناق رحم بود دارو ها که بوی وی موافق معده و مزاج بود چون سیر و اشترغاز و پنیر و مانند آن بویانیدن مناسب بود
بوهای خوش زیان دارد و اکر سوء مزاج محکم بود استخلاص بیمار از این مرض دشوار بود و اکر دلت روی مداوند این علت سر کرده
و سر خود نکاه نتواند داشت نشان مرک بود اکر کسی را در میان رک زدن عادت غشی بود نه آنکه خون بسیار بیرون رود و رک
زدن عادت بیمار بود و غشی آمدن معتاد وی بود نشان کثرت ماده بیماری و ضعف معده بود اکر در آغاز رک زدن غشی پدید
آید و رک زدن عادت انکس بود از آن غشی نباید ترسید خاصه که معده قوی بود چه سبب غشی عدم عادت رک زدن بود اکر پیشتر
از غشی بیمار نه قرار کردد سبب بیماری در معده بود ادویه که دل را زیان دارد سقمونیا موذی قلب بود لبن شیر خوردن ادویه که دل را زیان دارد
مضر بود بخفقان که از دم یا بلغم بود جوز ماثل عدو قلب بود کزبره کشنیز تازه مورث غشی و موجب حبس نفس بود ادویه که در ورم ادویه که در ورم پستان بکار آید
پستان بکار آید اثمار قاس زنبقی که از وی روغن کیرند و دهن زنبق بدان منسوب بود و او را زهر اصفر بود مانند سوسن ورق
وی بسایند و بر ورم کرم که بعد از ولادت عارض پستان کردد ضماد کنند ساکن سازد تفه با شراب بجوشانند و بر ورم کرم ضماد
کنند نافع بود کرفس بستانی با نان یا سویق جو بر ورم پستان که از کرمی بود ضماد کنند سودمند بود ماء الجبن آب دهنا کرم سازند
و بر پستان نطول سازند مفید بود بیض سفیده و زرده تخم مرغ خام با روغن کل بیامیزند و بر ورم کرم پستان که عروض وی از
ضربه و غیر آن بود ضماد کنند سود دارد حب البخوع بکوبند و با سرکه یا تنها بر ورم پستان که تولد وی در نفاس بود و بر ورم کرم که
پیش از نفاس و بعد از نفاس عارض شده باشد ضماد کنند مفید بود دقیق الکرسنه آرد کرسنه با عسل بیامیزند و بر ورم صلب که در پستان
بود ضماد کنند سودمند بود و خارش پستان بنشاند تین انجیر خشک چند روز با سرکه بجوشانند و بر ورم پستان چند روز طلا کنند
بعد از آن با آب طبیخ کرفس بستانی پستان را بشویند نافع بود شحم البط و دقیق جو و دقیق حلبه و شمع ابیض مفرده و مجموع بر پستان
ضماد کنند صلابت زایل کند جوز با عسل و سداب بر پستان مالند ورم زایل کردد رصاص انرا در هاون سایند و روغن آس
یا روغن زیت یا روغن سفرجل در وی سحق کنند تا غلیظ شود در او و ام بکار دارند بغایت نافع بود و در ابتدای نزول ماده مانند پی و قدم
و غیر آن از مفاصل مفید بود دهن اللوز در ورم پستان نافع بود عرق الانسان خوی آدمی با غبار موضع کشتی کیران و روغن حنا و روغن
کل بیامیزند و بر ورم پستان مالند که از ولادت عارض شده باشد تحلیل کند و حدت ورم بنشاند و شیر بسته در پستان مورم
بکشاید نعنع با روغن زیت یا پیه بکوبند و بر پستان ضماد کنند که حدوث ورم وی از بحس لبن بود سود دارد عدس با آب دهنا
بجوشانند و بر ورم پستان که از احتقان لبن عارض شده باشد ضماد کنند سودمند بود باقلی آرد وی با سویق جو بیامیزند و بر
ورم پستان که لبن در وی منعقد شده باشد ضماد کنند نافع بود زیت کرم کرده بر ورم پستان نطول کنند مفید بود بزر الکتان
نرم بکوبند و با سرکه بر پستان طلا کنند نافع بود تمر با نان و سرکه و آب نرم بسایند و در پستان ضماد کنند سودمند بود بقلة الحمقا
بکوبند و ضماد کنند نافع بود شبت تر و کشنیز تازه بکوبند و ضماد کنند نیکو بود مرقشیشا نرم بسایند و با روغن کل بیامیزند و بر

ورم

ورم پستان [illegible] سودمند بود و ورم پستان اگر از گرمی بود سرکه با آب گرم بیامیزند و بپیمایند [illegible] بر موضع ورم نهند
سودمند بود آرد باقلی با سکنجبین در روغن گاو سرشته بر پستان ضماد کنند نافع بود برای عنب الثعلب [illegible] برگ کل بر ورم
نهند مفید بود باقلی ماکلیل الملک با روغن کنجد با آب جوی سرشته بر ورم ضماد کنند سودمند بود ضماد [illegible] که بعد از سرد روز
بکار دارند نافع بود نان خشکار و آرد جو و آرد باقلی و آرد حلبه و آرد خطمی بیخته از هر یک یک درم مرسه [illegible] درم زعفران یک درم
با زرده تخم مرغ سرشته ضماد کنند گاهی که پستان درد کند رگ زدن و صندل و اقاقیا مالیدن مناسب بود تا ببرطان [illegible]
و اگر از سردی بود کرفس و بابونه کوفته با آب بادیان سرشته بر موضع نهادن سودمند بود موم روغن از موم زرد و روغن خیری
و روغن سوسن و روغن قسط مفید بود پودینه خشک کوفته و بیخته و با موم روغن دهاون سرشته بر پستان ضماد کنند نافع بود
حلبه کوفته و بیخته و با موم روغن دهاون سرشته با سرکه و روغن بنفشه ضماد کنند نافع بود برای کرب با اذان مرو زعفران
کوفته ضماد کردن مفید بود نان میده و آرد جو و جرجیر و حلبه و خطمی و تخم کتان با آب کرفس ضماد سازند سودمند بود
خراطین سوده طلا کردن سودمند بود پودینه با سرکه و شراب انگوری پخته ضماد کردن نافع بود مرقشیشا نرم سوده با روغن کل
و سفیده تخم مرغ طلا کردن مفید بود نطولی که ورم را تحلیل کند بابونه و شبت و نمام و حلبه و قیسوم و جندبیدستر جوشانیده
بر سینه و پستان ریزند اگر پستان صلابت پذیرد و دروی غدد پدید آید نخست با روغن بنفشه و زرده تخم مرغ ضماد کردن سودمند
بود موم روغن با زهره گاو آمیخته مالیدن نافع بود اگر حاجت بقطران بود که با وی بیامیزند آمیختن روا بود و دروی سرکه مالیدن
سودمند بود برگ مازو کوفته بر موضع ضماد نهادن سود دارد برگ شفتالوی تر و برگ سداب تازه کوفته ضماد کردن مفید بود
اگر بر پستان دسله پدید آید تخم کتان و کنجد و بیخ سوسن و سرگین بز و سرگین کبوتر و نطرون و زرنیخ کوفته با روغن و میعه تر و مغز
ساق گاو و بیخته سرشته ضماد کردن سود دارد اگر بر پستان ریش پدید تولد کند و گوشت وی بخورد شراب انگوری قابض ده من
سماق نیم من مازوی سبز و سلیخه از هر یک چهل و پنج مثقال جوز السرو نیم من بیست روز در شراب بجوشانند بعد از آن با آتش نرم
بجوشانند و بچوب سرو بجنبانند تا بنصف باز آید پس بپالند و بپالایند و باز اندک بجوشانند و در وقت حاجت در این مرض و دیگر ریش
اندامهای نرم چون دهان و زبان و غیر آن بمالند نافع بود اگر شیر در پستان به بندد و سبب بستن گرمی مزاج بود پیوسته روغن
بنفشه بر پستان مالیدن و آب نیم گرم بر پستان نهادن مفید بود موم روغن که از موم صاف و روغن بنفشه ساخته باشند با کشنیز
تر دهاون بسایند تا مانند مرهم شود و بر پستان نهند نافع بود سرکه با روغن کل بیامیزند و گرم سازند و خرقه بدان به بندند
و بر پستان نهند نافع بود برگ عنب الثعلب و برگ کاکنج کوفته ضماد کنند سودمند بود و اگر سبب سردی مزاج بود موم روغن
و ضماد و نطول که در ورم پستان یاد کرده شد بکار داشتن موافق بود تخم بادیان و آب وی خوردن نیکو بود نطولی که در این
باب مفید بود پودینه و مرو آرد نخود و تخم کرفس و زیره و انیسون و برگ غاروقاقله بجوشانند و بر سینه و پستان ریزند
ادویه که شیر در پستان بیفزاید ورق الزرنیخ برگ بادیان تری بجوشانند و آب وی بیاشامند شیر زیاده شود و ادرار لبن ادویه که شیر در پستان بیفزاید
پدید آید شونیز ادمان خوردن وی ادرار لبن کند و انیسون همین کار کند کشک الحنطه غلول گندم با تخم بادیان پخته بیاشامند
شیر زیاده کند حجر اللبن بر پستان که شیر از وی دشوار بیرون آید بمالند آسان کرداند اگر وی را بسایند و یکدانک تناول
نمایند همین کار کند و اگر با آب بسایند و بر پستان بمالند در حال ادرار لبن کند خباری پخته و خام تناول کنند شیر زیاده کند
خس خوردن لبن بیفزاید و ترب همین کار کند اشق با آب حل کنند و بر پستان بمالند در خشک شدن شیر مفید بود
لبن البقر شیر گاو بیاشامند شیر بیفزاید اتوتیمس آرد نخود سفید با شیر بجوشانند و بیاشامند شیر زیاده کند بزر الشبث
ادرار شیر کند خاصه در احتضان که مکثر لبن بود رازیانه خوردن ادرار لبن کند بزر ملقت تخم شلغم و کراث و کنجد و تخم خیار
بادرنگ و زیره و تخم خشخاش فراوان مجموع با عسل و روغن کشک جو خوردن شیر زیاده کند طبیخ الحجل تریب با سبوس
بپخته آب وی با عسل بیاشامند شیر زیاده کند لبن الماعز شیر بز آشامیدن و ماهی شور خوردن شیر بیفزاید و آب نخود
بیاشامند همین کار کند لیمون و آرد نخود بر پستان ضماد کنند از فضول پاک سازد ماء الشلق گندم پوست کنده با آب
سلق بجوشانند و بخورند ادرار لبن کند شونیز بکوبند و بر پستان ضماد سازند مفید بود کرنب بکوبند و آب سلق بر
پستان نهند نافع بود و هر یک از داروها که یاد کرده شد بر پستان بمالند شیر بیفزاید غذای مرضعه باید که در کمیت و کیفیت

معتدل نبود تا از وی چیزی ... باشد و بسیار تولد کند اگر تدبیر بخلاف این بود خون بد اندک پدید آید چه غذا که در گرمی و سردی
و خشکی و تری ... و سردی مزاج از اعتدال بیرون بود اندکی خون اندک تولد کند و گاهی که خون کم بود تولد
شیر اندک چه تولد شیر ... کثرت خون بود و کثرت خون از غذای معتدل مزاج پستان و دایه باید که در خشکی و تری معتدل
بود چه بسبب شدت یبوست مزاج مادّه شیر خشک گردد و بجهت کثرت رطوبت مادّه از استعداد لبنیت بیرون رود یا ارد
شیر نا پسندیده تولد کند چه شیر پسندیده از خون صرف بوجود آید و نا پسند از خون صفراوی و بلغمی و سوداوی شیر صفراوی
زرد و تنک و گرم و بو و طعم وی تیز بود و بلغمی سپید و آب ناک اگر با بلغم گرمی غالب بود مزه وی شور بود و اگر سردی غالب بود
مزه و بوی وی مایل بترشی بود و شیر سوداوی سطبر و اندک بود و گاه بود که بسبب غلبهٔ خشکی مزاج شیر ماتند رشته بیرون آید
و شیری که از خون خالص تولد کند رنگ وی سپید و قوام وی معتدل و مزه و بوی وی نیکو بود مرضعه اگر صفراوی بود کشکاب و شیره
تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم کدوی شیرین با جلاب مناسب بود مغز سر بره و شیر بز و شیر گاو با شکر و ماهی تازه کوچک و گوشت
بزغاله و مرغ فربه و شوربای گوشت که در وی ملوخیه و سپاناخ و اسفناج پخته باشند موافق و اگر بلغمی و سوداوی بود قلیه کنند با دارچینی
مفید بود حسوای آرد گندم و شیر تازه و برنج با بادیان و حلبه سودمند بود در غذا کنند چون زیره و شبت و کرفس و بادیان انداختن
مناسب بود سبب کمی شیر یا تباهی وی اگر غذای ناموافق بود ترک آن کردن و غذای موافق خوردن سود دارد و اگر ریاضت بود
آسایش کردن نیکو بود و اگر استفراغ خون بود تدبیر باز آوردن آن نافع بود و اگر سوء مزاج بود شربت و غذای ضد آن خوردن
موافق بود و اگر مادّه بد بود از این بیرون کردن واجب بود آنچه شیر زیاده کند چون تودری سرخ و سپید و تخم خشخاش سپید
و پستان بز و گوسفند و غذاهای مایل بود بگرمی و تری و مانند وی کیموس نیک تولد کند شیر بیفزاید زنی تا شیر وی ماتند رشته بیرون آید
غذاها و شربتهای مرطب دادن و بنفشه و خطمی و کشک جو پخته برهنه و پستان مالند و از آب وی نطول ساختن سودمند بود
غذایی معتدل که در اینجا بکار آید گندم پوست کنده و نیم کوفته سی درم جو پوست کنده و نیم کوفته و نخود پوست کنده و برگ شبت
تازه از هر یک بیست درم اگر برگ شبت تازه یافت نشود ده تخم وی بدل آن بود بو تری ده درم انجیر خشک ده عدد یا مقدار
بیست درم از این جمله با چهار عدد انجیر و اندک بادیان تر با یکمن آب بجوشانند تا پنجاه درم بماند و صد درم شیر تازه با وی بیامیزند
و بجوشانند و پنج درم روغن بادام و بیست درم شکر با وی بیامیزند و تناول نمایند ده درم روغن گاو گداخته با یک قدح شراب
انگوری بیاشامند سودمند بود ساق لاله با کشک جو بجوشانند و با شکر تناول نمایند مفید بود سبوس گندم با شراب بجوشانند
و صاف کرده بیاشامند نافع بود نخود یک شب با شیر تازه بجوشانند و بامداد شوربای وی بیاشامند نیکو بود ارده کنجد با شراب
انگوری بمالند و بپالایند و شراب بیاشامند و ثفل وی بر پستان ضماد کنند شیر بیفزاید تخم پیاز و تخم شلغم و گندنا و تخم شبت و تخم زب
و تخم گندنا و تخم بادیان اجزا برابر با مقدار تخمهای نخود بریان کرده بیامیزند و بامداد پنج درم کوفته و بیخته با بیست و دو مثقال و نیم
شیر تازه بیاشامند سودمند بود ضمادی که شیر زیاده کند آرد باقلا ده درم تخم بادروج پنج درم با آب بادروج سرشته بر پستان
نهند اگر شیر در پستان عفونت پذیرد چغندر پخته با مغز نان و آرد باقلا کوفته و با روغن کنجد سرشته بر پستان ضماد کنند مفید بود
آرد کنجد و روغن و انگبین و آرد باقلا و نان خشکار با هم سرشته بر پستان نهند سودمند بود تخم کتان و حلبه و خطمی و بابونه کوفته
و بیخته روغنی سه بار بر پستان طلا کنند نافع بود تکمید با آب گرم نیکو بود اگر گوشت پستان کوفته شود ماش و دانه مویز
کوفته با آب سرشته ضماد کنند سودمند بود ادویه که قطع لبن کند باقلا آرد وی با سویق بیامیزند و بر پستان ضماد کنند قطع لبن را ادویه که قطع لبن کند
کند آرد باقلا با روغن گل بیامیزند و ضماد سازند همین کار کند مرارة الکبش زهرهٔ گوسفند بر پستان مالند قطع لبن کند ادمان
خوردن عدس با سرکه مجفف لبن بود نان خشکار با سرکه و زیت و مری خوردن همین کار کند اگر از سداب و کشنیز خشک در غذا
و نمک در نان قطع لبن کند سرطان محرق نرم بسایند و بر پستان مالند تجفیف لبن کند حلبه بکوبند و با آب بر پستان
مالند روز اول قطع لبن کند اگرچه پستان پر از شیر بود نعنا با نمک بکوبند و بر پستان نهند و ببندند چند روز قطع لبن کند
[illegible] مرداسنگ با روغن گل بر پستان مالند در قطع لبن بغایت مفید بود که زنی که آبستن شود شیر در پستان وی پدید آید
خاصه که حیض وی منقطع شده باشد و گاه بود که چون بحد بلوغ رسد در پستان وی شیر بظهور آید و گاه بود که شیر زن بسیار بود
و بسبب کثرت شیر و گرد آمدن وی در پستان درد و آماس تولد کند بنابرین قطع وی ضروری بود تا منجر بامراض دیگر نگردد

سبب اگر

سبب اگر انقطاع حیض بود تدبیر کشادن آن نافع بود و اگر نبشیدن غذا و شراب بود از وی اجتناب نمودن سود دارد و اگر شیر نبود
و ضماد کردن و لعاب بزر قطونا مالیدن و پاشیدن بر پستان نهادن و آرد باقلا با روغن گل و سرکه ضماد کردن و مرهم بر پستان
مالیدن با روغن و آرد عدس و آرد باقلا و زعفران با آب سرشته بر موضع نهادن و آش عدس با سرکه خوردن و شیر با سرکه
ضماد کردن و با غذا اشامیدن نمودن و اشق با شراب مالیدن نافع بود **ادویه** که بزرگ شدن پستان زنان باز دارد **ضفدع** چون ادویه که بزرگ شدن پستان زنان باز دارد
وزغ بر پستان ابکار مالند منع عظم کند **مسن** کاهی که کارد و مانند آن با آب بر مسن تیز کنند و آنچه از وی بیرون آید بر پستان
مالند از بزرگ شدن باز دارد **مینجنیج** یعنی دو بار بر پستان مالند تا زنان بلوغ سه روز بکار دارند و بعد روز ترک کنند
پستان قایم کند و کوچک ماند تا زمان ولادت **طبیخ العفص** مازو بجوشانند و آب برف خشک سازند و خرقه کتان بدان تر کنند
و بر پستان نهند از افتادن باز دارد و اگر افتاده باشد قایم کند زیره کرمانی با آب نرم بسایند و مالند همین کار کند طین مر
و عفص فج و اسفیداج رصاص و روغن مصطکی و دقیق کنند و مرتک و شب یمانی و افیون و سرکه و لعاب بزر قطونا تمام این دارو ها
منع بزرگ شدن پستان کند آنچه مختار طبیب بود ترکیب کرده بکار دارد شب یمانی دو درم و سرب با روغن زیت بسایند
تا اندک سرب با وی بیامیزد و پیوسته بر پستان مالند نافع بود کل پاک که بتازی وی را طین حر گویند و مازوی سبز بکوبند و با آب
سرشته بمالند مفید بود اسفیداج و طین قیمولیا از هر یک دو درم با عصاره برگ بنگ یا طبیخ تخم کتب روغن مصطکی با وی
بیامیزند و سه روز بمالند سودمند بود پیوسته خرقه کتان با آب مازو تر کنند و سرد کرده بر پستان نهند سود دارد که از بسیار رفتن
زنان دارد شوکران دو درم طین حر پست درم با سرکه سرشته سه روز طلا کنند نیکو بود اقاقیا و اسفیداج و طین شاموس با عصاره
بنگ سرشته ضماد کنند مفید بود **تذنیب** در دشواری بلع اغذیه و اشربه سبب اگر ضعف قوت بود که در آخر بیماری بدید آید دشوار بلع غذا و شرب
نشان قرب موت بود و اگر سوء مزاج گرم بود روغن بنفشه و آب کشنیز تر و کوک و مانند آن و موم روغن بر گردن و میان کتف
مالیدن سود دارد دوغ ترش و شربتهای خنک تجرع نمودن مفید بود و اگر سوء مزاج سرد بود گردن بروغن سرب و روغن مشک
و روغن بلسان چرب کردن و تدبیر معده سرد بکار داشتن نافع بود و اگر تری و استرخای مری بود رطوبت بر سطح دهان و زبان
ظاهر بود تنقیه معده و دارو های خوشبو که در وی قبض و حرارت بود چون مصطکی و انیسون بریان و بهمن سرخ و سفید و سنبل
و ساذج و کندر و نار دین تناول نمودن سودمند بود اگر حاجت بقبض زیاده بود گلنار آن مقدار که قوت دارو ی گرم بر وی
غالب بود بیفزایند روا بود روغن مصطکی و روغن قسط مالیدن نیکو بود انگدان در این باب بغایت سودمند بود و اگر یبوست
بود پیه بط و پیه مرغ و مغز ساق گاو و مسکه خوردن و مالیدن نافع بود کشکاب با روغن بادام و لعاب بزر قطونا تجرع نمودن
و بدان غرغره کردن مناسب بود تخم مرغ نیم برشت و قلیه کدو و اسفناج و مانند آن غذا ساختن مناسب بود اگر ورم گرم بود بیمار
با تب بود و تشنگی بسیار و اگر سرد بود از تب خالی بود گاه بود که آماس منجر بجراح گردد و درد بیفزاید و نافض پیدا آید گاه
بود که خراج نگشاید و ریم بقی بیرون آید و تب زایل گردد تدبیر وی تدبیر ورم معده بود و دارو بر میان کتف نهادن و شربت
تجرع نمودن و دارو در دهان نگاه داشتن و آب آن فرو بردن و در ورم معده دارو بر شکم و زیر سینه نهادن و شربت بیکبار
خوردن و در آغاز بیماری دارو های رادع بکار داشتن خاصه که ورم گرم بود پس داروی محلل با وی آمیختن و در آخر اکتفا بدارو
محلل کردن و نخست لعوق از عدس و طباشیر و تخم خرفه و لعاب بزر قطونا و آب کدوی تر ساختن و بتدریج آب بادیان و رب
سوس و تخم کتان و انجیر و خرما و حلبه و مانند آن افزودن و حسو از آرد جو و عدس بریان با شیره مغز بادام ساختن و حریره سوس
با روغن بادام و شکر آشامیدن و در آخر تخم کتان و نخود و آرد کرسنه و بیخ سوس و کبوتر و خردل و اشق و بادام تلخ و خرما و انجیر
و انگبین زیاده کردن **ضمادی** که در آغاز بیماری بکار آید آب مورد تر و آب آبی و گلاب و آب سیب و آب برگ خرفه و آب حی العالم
با موم و روغن گل در دهان بمالند و یا صندل سفید سوده سرشته بکار دارند **نسخه دیگر** آرد جو و صندل و آب عنب الثعلب
و آب لسان الحمل و آب کدوی تر در هاون بمالند و ضماد سازند **ضمادی** که ماده را نضج دهد آرد جو و خطمی و بابونه و اکلیل الملک
و صندل با آب عنب الثعلب و آب کرنب و آب کاکنج سرشته بکار دارند و اگر حاجت بداروی قوی بود اشق و مقل و علک الانباط
و نفسیا و خردل و سرگین کبوتر و انجیر و پیه بط و پیه مرغ با وی بیامیزند و اگر بیرون نفث مهرم کردن بود علاج دشوار بود
سبب گاه بود که کرم معده بود که سد مجرای غذا کند و علاج اخراج وی بود و گاه قرحه و شرح آن بود که در ورم بیشتر از کم حجم لقمه بود

و در قرحهٔ [illegible] غذای [illegible] غذای چرب و نرم [illegible] کم تولد کند قرحه کما زوم
[illegible] بود خطرناک بود و [illegible] دشوار پذیرد و فرق میان قرحهٔ معده و قرحهٔ مری آن بود که در قرحهٔ مری [illegible] آید و درد قرحهٔ
معده در شکم بود و با وی تب و غشی و برد اطراف و خشکی کام و زبان و کرب و آروغ بدبوی و در انتها [illegible] بکار داشتن نافع
[illegible] بر سطح [illegible] بماند و شربت تجرع کردن و اجزای دارو از یکدیگر بدان رسانیدن **باب هفتم** در بیان داروها
که در بیماری معده و جگر و سپرز بکار آید **ادویه که مقوی معده بود** **املج** خوردن معده را قوت دهد و لزوجت سطح وی زایل کند
**افسنتین** وشراب وی در معده قوت پدید آید **اجاص** آلوی خام خوردن مقوی معده بود **به** خوردن و ضماد کردن مقوی بود
**انبرباریس** نیز شک در وی قوت قابضه بود و خوردن وی مقوی معده بود و مصفی حرارت **بزر الشداب** یکدرم از وی خوردن
معده را قوت دهد **املیج** مقوی و جاذب رطوبت بود **بادنجان** نشف رطوبت کند و استرخای معده زایل سازد و از وی غذای بد
تولد کند **البقلة الحمقا** تخم خرفه خوردن و بر معده ضماد کردن مقوی بود و سیلان رطوبت و فضلیه از معده باز دارد **بیض** تخم مرغ
با سرکه بپزند و تناول نمایند مادهٔ نازله بمعده و امعا باز دارد **دارچینی** خوردن مجفف رطوبت معده بود **جوز بوا** معده را قوت
دهد **هندبا** خوردن و ضماد کردن مقوی بود **اهلیلج الاصفر** هلیله زرد قابض و مجفف و مقوی بود و هلیله کابلی و مربای وی مقوی بود
و آلت غذا را سود دارد خاصه هلیله سیاه و غذا هضم کند و در استسقا نافع بود **ورق اترج** برگ ترنج و شکوفهٔ وی مقوی معده بود
**ورد** گل سرخ یکجزو و سنبل ربع جزو با شراب گل یا شراب آبی که در قوت وی بود بیامیزند و بجوشند در ضعف معده سودمند بود
**زعرور** خوردن در ضعف معده مفید بود **زرد** نکین سازند مقوی فم معده بود **زعفران** مجفف رطوبت و مغثی بود **زبیب**
قابض و مقوی بود و اسهال باز دارد و لذع فم معده زایل کند **حب الآس** مقوی معده و قابض قوی بود **طباشیر** عفونت باز دارد
و معده را قوت دهد **حرنوث** بسایند و با دوغ گاو یا شیر بیاشامند در استرخای معده سودمند بود و آب طبیخ وی در این باب مفید
بود **کمثری** خوردن مقوی معده بود **کندر** خوردن سخونت در معده پدید آید و او را قوت دهد **کشوث** بسایند و با شراب بیاشامند
در ضعف معده و نشف رطوبت وی نیکو بود **کرویا** از تخم وی یک مثقال هفت روز متوالی بر ناهار با آب بیاشامند در ضعف معده نافع
بود **لوز** مغز بادام که شیرین و تازه بود با پوست تناول نمایند نشف رطوبت معده کند مغز بادام خشک بریان کنند و بخورند در ضعف
معده که از رطوبت بود سود دارد **لحم البط** گوشت بط خوردن معده را قوت دهد **الماء البارد** آب سرد اندک بالای غذا بیاشامند در
تقویت معده و هضم طعام مفید بود و بر ناهار و در ضعف معده و در بیماری سپرز و یرقان و استسقا و بواسیر زیان دارد و آب
آهن تاب داده در استرخا و فساد معده سودمند بود **سویق الشعیر** سفوف سازند یا با آب انار ترش بیامیزند و تناول نمایند رطوبت
معده زایل کند و او را قوت دهد **سماق** بجوشند یا با آب بیاشامند در تقویت معده نافع بود و نشف رطوبت وی کند **سلیخه**
مقوی معده بود **سک** خوردن و ضماد کردن معده را قوت دهد **مصطکی** بسایند و لعوق سازند در تقویت معده سودمند بود
**عود** یک مثقال بخورند لزوجت معده و ضعف وی زایل کند و احشا را قوت دهد **قشر اترج** پوست ترنج تناول نمایند معده را
قوت دهد و مربای وی با شکر در استرخای معده و ضعف وی مفید بود و پوست لیموی خشک همین کار کند **قرنفل** خوردن در ضعف
معده که از برودت بود سود دارد **قسط** مقوی معده بود **رمان** آب انار شیرین مناسب بود و دانهٔ انار ترش در آفتاب خشک سازند
بکوبند و آب وی بگیرند و از وی غذا سازند سیلان فضول از معده و امعا باز دارد انار ترش و شیرین با پیه بیفشرند و از آب وی
نیم رطل با بیست درم شکر بیاشامند صفرا و رطوبت فاسده از معده باسهال بیرون کند و او را قوت دهد **راوند** مقوی معده بود
و بلغم خام بیرون کند **لادن** با روغن گل بیامیزند و بر معده طلا کنند استرخای وی زایل کند **فستق** خوردن جدا از غذا و پیش از
غذا و با شکر و مویز مقوی معده بود **شراب الورد** آشامیدن و ضماد کردن در استرخای معده سودمند بود **شراب [illegible]** بیاشامند معده را
قوت دهد شراب انار و عصارهٔ وی سیلان رطوبت از معده باز دارد و مقوی بود **صندل** در ضعف معده که عارض
وی از سوء مزاج گرم بود سود دارد **خوخ** آب طبیخ شفتالوی خشک بیاشامند منع سیلان فضول بسوی معده کند و شفتالوی
تازه در دفع سوء مزاج معده مفید بود **نعنع** مقوی و مجفف و مسخن بود و استرخای معده زایل کند **تفاح** سیب ترش و عفص
مقوی فم معده بود و سویق وی معده را قوت دهد و قی صفرا وی باز دارد سوء مزاج گرم که عارض معده گردد اگر ساده بود
نشان وی [illegible] ترش و دودناک بود و این بیشتر از غذای شیرین تولد کند چه حرارت معده وی را در غلیان آورد و ترش گرداند

حرقه که در معده بود
از صفرا تولد کند بتجربه [illegible]
[illegible] زایل گردد

[illegible]

مانند شیر که از هوای کرم تغیر ترش کرید حرارت از ضعف بود جشای ترش [illegible] آید [illegible] غذا [illegible]
بوی ناک [illegible] آید [illegible] مایل بحرارت بود و تشنکی بسیار و بیمار از آب و هوای سرد [illegible] بود [illegible]
و دود ناک بحرارت بود چه در این حالت طبیعت بهضم مشغول نتواند شد و غذا نا هضم در معده بماند [illegible] عفونت [illegible] بود
و لسوزد و دود ناک یا ترش کردد دویم غذای لطیف زود تباه کردد و غلیظ نیک کوارد سیم از روی غذا [illegible] و هضم [illegible]
مکر انکه سوء مزاج قوی بود و آرزوی آب سرد بسیار کند چهارم بیمار میل غذای سرد کند و غذای کرم نخواهد و سبب کرمی
معده از غذا و دوا و هوای کرم بر آن کواهی دهد دوغ کاو و آب انار ترش و شیرین و لسبیب جو با آب سرد درین باب صواب بود
اگر حرارت قوی بود دوغ با طباشیر و قرص کافور سودمند بود آب غوره و شراب ترنج و شراب ریواج و شراب لیمو بغایت مفید
بود قرص کافور با این شراب مناسب بود صفت آن طباشیر و صندل سفید و مغز تخم کدو و تخم خیار و خیار بادرنک و تخم خرفه
از هر یک پنج درم کل سرخ هفت درم کافور یکدرم ندشک شش درم کل ارمنی چهار درم کوفته و با آب برک خرفه یا کدو سرشته
قرص سازند هر یک مثقالی و یکقرص با شیره تخم خرفه تناول نمایند برک کوک و ساق وی با سرکه دادن و غذا با کشنیز تر و کوک کرده
پختن و کوشت مرغ با سرکه و آب غوره و آب انار و آب ندشک و آب سماق فرمودن سودمند بود اگر معده با کرمی ضعیف بود
شراب انار و سکنجبین سفرجلی مناسب بود صفت آن آبی ترش درون و بیرون وی پاک کنند و بکوبند و آب وی بگیرند و یک شب
بنهند و روز دیکر بپالایند و با یکمن از این آب نیم استار سرکه و یکمن شکر بیامیزند و بقوام آورند شراب انار که درین باب مفید
بود انار ترش یکجزو با نیم جزو شکر بقوام آورند سفوف که درین جا بکار آید کشنیز خشک دو درم کل سرخ ده درم طباشیر و سماق
از هر یک سه درم شربت دو درم با یکی از شرابها که یاد کرده شد تناول نمایند ضمادی که درین باب صواب بود آب کدو و تره خرفه
و برک بید با صندل سفید بیامیزند و بر معده نهند ضماد مطلب خاصه با صندل و کافور بغایت سودمند بود آب سرد در مثانه کاو
بر معده نهادن سودمند دارد و اگر برودت ضماد بحجاب و جگر رسد نکمید بر و غنهای کرم مفید بود یبوست اگر با سوء مزاج یار کرده
شیر خر و کشکاب با روغن بادام دادن و بیمار در آب زن نشاندن و بدن وی با روغن بنفشه مالیدن و تدبیر تر فرمودن
سودمند دارد و اگر ماده بود نشانها که درباب کذشته یاد کرده شد درین باب موجود بود و ماده صفراوی غذا و رطوبت تباه کند
و از جشا کاه بوی فاسد ظاهر کردد و کاه بوی آبها که وی را انبازی ناء الحمات کویند و کاه بوی مغزهای تباه شده چون
مغز جوز و غیر آن و کاه بوی زنکار و این نشان غایت حدت معده بود سبب جشا که یاد کرده شد غذای بود که بوی وی زود متغیر
کردد چون ترب و ماهی شور و تخم مرغ بریان کرده و حلوای سوخته بیمار اکر نان جو خورد از وی جشای دود ناک بر آید نشان حدت
معده بود در تن خداوند معده کرم خون اندک و تیز و بدبوی تولد کند و مخالف مزاج اصلی و تن درستی بود بدین سبب اندام وی از آن
غذا نکیرد و خون در عروق وی بماند و بدن از آن پرورش نیابد از این جهت صفراوی مزاج لاغر و رکهای وی با رز و پر خون بود
کاه بود که معده بغایت کرم بود و بسبب کثرت حرارت و لذغ ماده حاده تحلیل بسیار بود و طبیعت بدل انچه تحلیل یافته باشد طلب
نماید و کرسنکی پدید آید و بیماری قرار کرده و لعاب از دهان سیلان کند و پس از ورود غذا منقطع کردد و اگر در معده ماده صفراوی
بود غثیان و قی بسیار بود اگر معده سبک و غثیان و سوزش و تشنکی قوی بود نشان رقت ماده بود و دوام غثیان نشان
کثرت ماده بود تولد غثیان بعد از ورود غذا نشان قلت ماده بود و بودن وی در قعر معده بر آید و غثیان پدید آید اگر طبقات
معده تشرب ماده کرده باشد پیوسته تهوع و آرزوی قی بود چه ماده بقی بر نیاید و در بول و براز اثر آن ظاهر نکردد اگر با قی تهوع
زایل نکردد ماده بعضی بتشرب و بعضی در فضای معده بود اگر قی و تهوع نشان تولد ماده در معده بود اگر تشنکی از ماده کرم
بود و آب کرم قی کردن و داروی مسهل خوردن و فم معده بدارو مناسب قوت دادن مفید بود کاه بود که معده پاک بود و بسبب
عدم غذا قبول ماده کند و قی و تهوع پدید آید با مداد شراب انار و شراب غوره و شراب لیمو و شراب ترنج و شراب ریواج خوردن
و غذاهای ترش بکار داشتن و پیش از حرکت جوع و ماده غذا تناول نمودن سودمند دارد کاه بود که بجهت اعراض نفسانی ماده در حرکت آید
و متوجه معده کردد و این حالت تولد کند ماهی تازه و کشکاب و سکنجبین خوردن و قی خاصه که ماده مایل بفم معده و در فضای وی
بود پس شربت مقوی آشامیدن سودمند بود شربتی که ماده صفرا بقی بیرون آورد آب طبیخ سرهق بیست و پنج درم کشکاب سی درم
آب طبیخ تخم خربزه و خیار و سکنجبین از هر یک ده درم با نیم درم نمک بیاشامند و بیاشامند آب طبیخ سرهق و آب برک خیار با سکنجبین مقوی

معده جشا
و تهوع و قی

بمطبوخ هلیله انار ترش و سکنجبین سکری با آب انار ترش مناسب بود اکر تب بغایت صعب نبود یا مادّه در قعر معده بود استفراغ
بمطبوخ افسنتین تمامتر بود صفت آن کل سرخ بیست درم خرمای هندی بیست درم افسنتین رومی پنج درم با چهار صد درم آب بجوشانند
تا صد درم بماند بپالایند سی درم ترنجبین با شکر و یکدرم صبر مغسول با هفتاد درم ازین مطبوخ بیامیزند و تناول نمایند مطبوخ
که درین باب سودمند بود خرمای هندی بیست درم آلوی سیاه بیست عدد کل سرخ دو درم تخم کاسنی پنج درم بودینه تر و شاخ
با کلاب بجوشانند و سی درم ترنجبین با وی بیامیزند و بپالایند و با دو دانک ریوند بیاشامند اکر طبیعت مطبوخ مذکی ر اجابت نکند
مطبوخ هلیله بکار دارند مادّهٔ حادّه اکر در قعر معده بود پس از تنقیه وی با آب انار قوّت دادن سود دارد و اکر در طبقات
معده بود ایارج فیقرا و صبر ساده مناسب بود تقویت در صبر مغسول زیاده بود و تنقیه در غیر مغسول ایارج فیقرا در این باب
بهتر از صبر ساده بود چه با وی داروهائی که صبر را در تنقیه و حلّ یاری دهد ایارج ساده در تنقیه قوی بود و با انکبین در اسهال
اکر آرزوی غذا اندک بود و غشیان بسیار بجای زعفران در ایارج کل سرخ کردن سود دارد ایارج در سوء مزاج ساده زیان دارد
چه کاهی در معده مادّه نباشد سوء مزاج زیاده کردد و اکر با مادّه بود ایارج بهترین داروها بود خاصه با شراب افسنتین که بنسخه
جالینوس بود صفت آن کل سرخ بیست درم افسنتین رومی پنج درم با یکمن آب بجوشانند تا بربع باز آید بپالایند و با اندک شکر
بیاشامند اولی آن بود که ایارج فیقرا یکدرم هلیله زرد بکار دارند بدین صفت ایارج فیقرا یکدرم هلیله زرد دو درم کتیرا نیم دانک
با آب کاسنی سرشته حب سازند نسخهٔ دیکر ایارج فیقرا یکدرم هلیله زرد و کل سرخ از هر یک نیم درم با آب کاسنی حب ساخته
تناول نمایند صبر را با سکنجبین حب سازند و بدهند نیکو بود دانکی محموده با سکنجبین دادن سودمند بود محموده با دوغ بیامیزند و یکساعت
نکاه دارند تا نیک بیامیزد و بخورد بیمار دهند مفید بود محموده معده را زیان دارد در وقت ضرورت بکار دارند شراب کل مجرّب
و در این باب صواب بود داروها و شربتها که یاد کرده شد اکر بیمار دشوار بود دو استار کلشکر دادن و یا زده درم سکنجبین عنصلی
وی نیز آب آشامیدن مفید بود بر تشنکی صبر کردن و لیت جو یا آب انار خوردن مناسب بود اکر صفرا از جکر بمعده آید یا بدن
از وی ممتلی بود استفراغ بماء الجبن موافق بود صفت آن آن بزی که چند روز کاسنی و کوک و کشنیز تر و برک بید و جو نیم کوفته خورده
باشد بامداد شیر وی بجوشانند و سکنجبین ساده شکری که ترشی وی ظاهر کرده مقدار دو استار بر وی ریزند و از آتش برکیرند و بکذارند
تا سرد شود بپالایند و آب وی هلیله زرد و شکر و محموده مستوی و نمک هندی بیامیزند و بیاشامند اکر فصل و سن و قوّت
مساعدت نماید نخست باسلیق زدن پس تدبیر ماء الجبن کردن واجب طبیخ شاهتره و افسنتین در این باب سخت سودمند بود صفت آن
کل سرخ هفت درم شاهتره دو درم آلوی سیاه بیست عدد افسنتین رومی پنج درم مویز دانه بیرون کرده بیست دانه خرمای
هندی بیست درم با سه من آب بجوشانند تا دویست درم بماند بپالایند و بامداد چهل درم با ده درم شکر و یکدرم صبر تناول نمایند
ایارج فیقرا که معده از مادّهٔ صفرا پاک سازد فقاح اذخر و عود بلسان و اسارون و دارچینی از هر یک حبّی صبر شش حبّ و اکر
حاجت بجلا زیاده از استفراغ بود از داروها یکجزو نیم و صبر بوزن مذکور بکار دارند تا معده برفق پاک کردد شراب انار مسهل
که در این باب بکار آید آب انار ترش و شیرین از هر یک دو رطل تربد نیم کوفته دو وقیه بجوشانند تا بنصف باز آید بپالایند و
یکمن شکر بقوام آورند و پنج درم محموده و یکدرم زعفران در خرقهٔ کتان بندند و در وی نهند و شربت دو وقیه و نیم تناول
نمایند جوارشن محمد زکریا که معده از رطوبت صفرا پاک سازد تربد یکدرم عود و کل سرخ و عصارهٔ افسنتین از هر یک
نیم درم کافور یک حبّه محموده و طباشیر از هر یک دانکی انکبین که هلیله با وی پرورده باشند مقدار دهم اکر حرارت غالب بود
از خرمای هند و شکر جلاب سازند و با وی تناول نمایند جوارشن طباشیر که معده را قوّت دهد مصطکی و عود خام از
هر یک نیم درم قاقله کبار و کلنار از هر یک درمی کل سرخ و سماق از هر یک سه درم طباشیر ده درم شربت سه درم با آب
آبی نسخهٔ دیکر کل سرخ ده درم طباشیر پنج درم و نیم کافور نیم درم مصطکی و اذخر از هر یک درمی شکر مقدار داروها
شربت سه درم بکار دارند جوارشنی که اجابت طبع باز دارد طباشیر و کل سرخ از هر یک ده درم عود خام و سک از هر یک
پنج درم کوفته با رب آبی یا رب سیب سرشته شربت سه درم تناول نماید پس از پاک شدن معده فم وی را قوّت دهند تا قبول
مادّه نکند طلائی که در این باب صواب بود کافور و کل سرخ و صندل سفید سوده با آب آبی و آب مورد تر و آب سیب و کلاب
بیامیزند و خرقه بدان تر کنند و بر معده نهند غذا کوشت دراج و طیهوج با آب غوره و انار دانه مناسب بود اکر رطوبت

ما صفرا

ضعف معده

با صفرا آمیخته بود از وی غذا کم بود و آب دهان بسیار بود و معده بازنیفتد صبر با سکنجبین بود دانسته حبی که در این باب
بکار آید صبر و غاریقون از هریک درمی با جلاب سرشته بکار دارند و بعد از دو ساعت معجون خبث الحدید تناول نمایند نسخه دیگر
هلیله زرد یکدرم و نیم محموده مشوی سه طسوج صبر دو دانگ غاریقون نیم درم با آب عنب الثعلب سرشته حب سازند حب
اصطمخیقون که در این باب صواب بود صبر و محموده و انیسون و نمک هندی از هریک پنج درم تربد بیست درم شربت دو درم بعد از
استفراغ بجهت تقویت معده گلشکر و طباشیر و گل سرخ باهم بیامیزند و تناول نمایند ضعف معده عبارت از ضعف قوتهای معده
بود اگرچه ضعف هریک از قوتهای معده موجب ضعف وی بود و سوء مزاج معده و بیقوتی و ترهب و بسیار خوردن و بیوقت
و بسیار حرکت کردن سبب این علت بود گرمی و خشکی معین جاذبه بود و سردی و خشکی معین ماسکه و سردی و تری معین
دافعه و گرمی و تری معین هاضمه مضرت سوء مزاج سرد در هضم زیاده از گرم بود و مضرت سوء مزاج خشک و سوء مزاج
که در سردی و گرمی معتدل کمتر از سوء مزاج سرد و گرم بود سوء مزاج خشک بذبول انجامد و سوء مزاج تر باستسقا قوت هاضمه
در قعر معده و بجهت کثرت لحم زیاده بود تدبیر سوء مزاج تا آنچه آسان تر از سوء مزاج ساده بود تقصیر اگر در هضم اول بود آفت در قعر
معده بود و اگر در هضم دویم و سیم و چهارم بود بیماریهای بد چون برص و بهق و سرطان و استسقا و گری و حکاله و نمله و حمره تولد کند
چه خونی که پدید آید ملایم طبیعت نباشد قوت هاضمه اگر تصرف در غذا نکند بدن از وی بهره نیابد و لاغر و سست قوت گردد و قدرت
درک کند و از وی کراهت و جشا بدبوی پدید آید و در براز آنچه که به ظاهر گردد و زلق الامعا تولد کند و اگر اندک تصرف کند استسقا
پدید آید چه گاهی که حرارت غریزی ضعیف گردد بخار برانگیزد مانند حرارت آفتاب که بامداد ضعیف بود بسبب آن از آب و زمین بخار
برخیزد و ضباب پدید آید و هوا تیره گردد و چون حرارت قوت گیرد بخار تحلیل زایل گردد سبب اگر کثرت ورود غذا بود در جای معتدل
خوابیدن و ترک غذا کردن و معده و شکم گرم داشتن و اطراف مالیدن سود دارد اگر روز دیگر خفت پدید آید بگرمابه رفتن و غذای
لطیف اندک خوردن مفید بود اگر گرانی و سوء مزاج هضم تابع بود تدبیر گذشته بکار داشتن و نخست بر جانب راست خوابیدن
پس بر جانب چپ چه خواب بر پسیار بسبب آنکه جگر بروی پوشیده شود موجب ازدیاد حرارت معده گردد و نوم بر یمین سبب
سرعت خلو معده بود چه شکل وی چنان بود که کیلوس گاهی که تمام شود منفذ وی از این جانب از ماساریقا بجگر فرود آید مزاج
اگر سرد بود اطریفل زنیان و کوچک و جوارش عود و سیرها با شراب کهنه یا ماء العسل خوردن و ضماد گرم بر معده نهادن
و غذای گرم و تر که زود گوارد تناول نمودن نافع بود و اگر گرم بود سیب و سکنجبین سفرجلی و شراب انار ترش دادن و غذا مصوص
و هلام با آب غوره و سماق و انار ترش فرمودن مفید بود صفت اطریفل زنیان هلیله کابلی و بلیله و آمله و بوزیدان و
بسباسه و شیطرج هندی و شقاقل مصری و نانخواه و صعتر فارسی از هریک جزوی قرنفل سرخ و زنجبیل و لسان العصافیر
و بهمن سرخ و سفید از هریک نیم جزو کوفته و بیخته و با روغن گل چرب کرده با انگبین مصفی سرشته بکار دارند صفت هلیله
و بلیله و آمله و تخم کرفس جبلی و شیطرج هندی و نانخواه و صعتر از هریک وقیه سنبل و حماما و قاقله و وج از هریک سه درم دارچینی
چهار درم فلفل سفید و سیاه و ناردمشک و نمک هندی از هریک نیم وقیه خبث الحدید پرورده سه وقیه خردل یکوقیه و نیم
نشادر نیم درم کوفته و بیخته و با روغن بادام چرب کرده با سه وزن ادویه انگبین سرشته تناول نمایند صفت اطریفل کوچک
هلیله کابلی و بلیله و آمله از هریک نیم من مصطکی دو وقیه و نیم مقل مطاستار زعفران و زوفای خشک از هریک دو وقیه
مقل را استار و زعفران و زوفای خشک از هریک دو وقیه مقل در آب گرم بگدازند و با انگبین بیامیزند و داروها با روغن
بادام چرب کرده بدان معجون سازند صفت جوارش عود سنبل و تخم کرفس و مصطکی و انیسون از هریک مثقالی عود و هل خرد از هریک
سه مثقال جوزبوا و قرنفل و هلیله کابلی و فلنجمشک از هریک دو مثقال با میبه سرشته شربت سه مثقال بکار دارند نسخه دیگر
گل سرخ و طباشیر از هریک پنج درم عود چهار درم مصطکی و تخم کرفس و هل خرد و سک از هریک دو مثقال درم مشک دانگی با میبه
و شراب سیب سرشته تناول نمایند ضمادی که در اینجا بکار آید عود و مصطکی و لادن و پوست ترنج و قسط و کندر و قرنفل
و سک و جوزبوا و بسباسه و فلنجمشک و قاقله و زعفران و بادرنجبویه و قاقله کبار و قصب الذریره و سنبل و زیره و گل سرخ
اجزاء برابر مشک دانگی با آب مرزنگوش و آب برگ مورد سرشته با روغن مصطکی بیامیزند و ضماد سازند ضماد سکنجبین
سفرجلی که با یکمن از وی یکوقیه زنجبیل سوده بود در علل معده که سخت گرم نباشد سودمند و اگر سستی پیخ معده بود غذا

کوبید و اینجا خورده شود بر معده نهادن که ضعف بسبب سوء مزاج و آنچه نیامد و چون بسبب غذا و حرکت سود نداشته باشد رو به مانحه
قابض چون شراب مورد و اطریفل بزرگ و کوچک و جوارش عود که یاد کرده شد خوردن و مصطکی با روغن بر معده مالیدن نافع بود
غذای نازک و دراج و طیهوج موافق بود سنگ پشت بر معده آویختن بخاصیت مفید بود اگر نیم درم از وی بسایند و با معجون
تناول نمایند منفعت وی قوی بود تدبیر سودن آن بود که وی را چند بار بآتش سرخ سازند و در آب سرد اندازند تا سست شود و سودن
وی گرفتن آسان گردد درون سنگدان مرغ خانگی خشک سازند و بسایند و نیم مثقال با اطریفل یا شراب مورد یا میبه تناول نماید
در این باب سخت نافع بود صفت شراب مورد یکمن دانه مورد تر با سه من آب بجوشانند تا مهرا شود پس بمالند و دانه وی بیرون
کنند و با نیم من شکر بقوام آورند اگر دانه مورد تر نباشد بدل آن دانه خشک بود بشرط آنکه نیم کوفته بکار دارند و اگر ضعف جاذبه
بود غذا از فم معده دیر فرو رود از وی گرانی و کرب و تهوع و قی و خفقان و دوار و سدر بدید آید و بیمار نتواند قرار گیرد سبب این
بیماری اگر سوء مزاج سرد و تر بود غذای لطیف که زود گوارد و دراج و گنجشک و تذرو و بخته و بریان کرده با زیره و کرویا و دارچینی
و نانخواه و زعفران موافق بود شراب قابض در این باب سودمند بود ضماد از گلنار و مصطکی و سنبل و قرنفل و افسنتین و گل سرخ
و آبی پخته و صبر و آب برگ مورد بر معده نهادن مناسب بود اطراف مالیدن و از پس غذا ریاضت معتدل کردن و نفخ معده برای وی
محلل زایل ساختن و بر جانب راست خوابیدن مفید بود اگر ماده صفراوی بود که در فم معده گرد آید تدبیرها که در باب سوء مزاج
معده صفراوی یاد کرده شد سودمند بود و اگر ضعف ماسکه بود اشتمال معده بر غذا ضعیف یا باطل گردد و خفقان و ارتعاش
در معده بدید آید گاه بود که ارتعاش در ابتدا مخفی بود و آخر ظاهر گردد و با معده تمام اندام ارتعاش پذیرد سبب ضعف ماسکه یکی سوء مزاج
گرم بود که معده را بوزد و قوت وی را ضعیف سازد و غذا که بدان رسد از حفظ وی عاجز آید و این بیشتر از سوء مزاج سرد و تر بود که
بجهت وی معده از غذا بلغزد سیم قرحه و بثره بود که آنچه مماس وی گردد از وی زحمت یابد اگر چه اندک بود و خواهد که از خود دور کند
نشان وی یکی آن بود که بیمار پندارد که اگر حرکت کند غذا بقی بیرون آید و سبب این رطوبت فم معده بود یا ضعف جرم وی دیگر
غذائی که وارد شود زود معده از بیرون رود نشان ضعف جرم معده سرعت خروج غذا بود نزد امتلاء سبب اگر سوء مزاج گرم ساده
بود رب سیب و آبی و شراب لیمو و کشکاب با کاورس مناسب بود اگر مدت دراز گردد از طباشیر و گل سرخ و گلنار و قرص طباشیر
و کهربا مقدار پنج درم با ده استار دوغ گاو پخته با آهن تافته در وی انداخته بیاشامند سودمند بود برنج و گاورس و عدس
پوست کنده با آب غوره و انار ترش موافق بود ضماد از صندل و طباشیر و گل سرخ و آبی و سیب و برگ مورد بر معده نهادن مفید
بود اگر با ماده بود استفراغ کردن پس تدبیر سوء مزاج ساده بکار داشتن مفید بود و اگر رطوبت بود قی کردن و اسهال
با ایارج فیقرا فرمودن پس جوارش خوزی و شراب مورد و میبه و اطریفل کوچک دادن نافع بود صفت شراب خوزی هلیله
کابلی و هلیله سیاه کوفته و با روغن گاو بریان کرده پنج درم حب الرشاد بریان و نانخواه و صعتر از هر یک سه درم خبث الحدید مدبر
یک درم دارو ها غیر از حب الرشاد کوفته با انگبین سرشته بکار دارند نسخه دیگر مویز بریان کرده ده استار خرنوب نبطی و گلنار
و کندر و کزمازو از هر یک دو درم نانخواه دوازده درم با انگبین سرشته شربت سه درم تا پنج درم تناول نمایند ضماد از عود خام
و گلنار و گل سرخ و قرنفل و مانند آن سازند و غذا از کبک و تذرو و دراج و طیهوج و گنجشک و خر گوش بریان با زیره و کرویا
و نانخواه و صعتر و غیر آن و اگر ضعف دافعه بود غذا در معده بسیار درنگ کند گاه بود که زیاده از بیست و دو ساعت بماند و هر چند
غذا لطیف بود زود گوارد و از معده زود بیرون رود اگر غلیظ بود کوشش قوت با وی زیاده بود و از معده دیر بیرون رود گاه بود
که غذا در معده صحیحه تا پانزده ساعت توقف کند اگر مدت کمتر از دوازده ساعت و زیاده از بیست و دو ساعت بود نشان آفت بود
از جهت معده و جگر و امعا از جهت کیفیت و ترتیب غذا داروهای سرد و تر چون آب میوه ها و آب پنیر و سکنجبین و فلوس خیار چنبر
با آب کاسنی و مانند آن سود دارد هلیله پرورده در این باب مفید بود غذا از خرمای هندو ماش پوست کنده و اسفناج با روغن
بادام سودمند بود ادویه که مضعف معده بود شمش از خوردن زرد آلو نفخ در سطح معده بدید آید و محل وی در زیر
رطوبت بماند حصرم ادمان خوردن آب غوره ضعف بدید آورد و مضعف معده بود الماء البارد کثرت استعمال وی در معده
ضعف بدید آورد بیض النعام تخم شتر مرغ جوشانیده تناول نمایند موجب فساد معده و جشای حامض بود فقاع که معمول از
کشکاب بود مقیئ بود و از وی خلط بد تولد کند اگر بالای غذا خورده شود زود عفونت پذیرد و او را فاسد سازد و نفخ

ضعف ماسکه

ادویه که مضعف معده بود

ادویه که معین هضم بود

وقرص هلیله آمده ونمیر که معین هضم بود کبیند ز خوردن مسخن معده وموجب هضم غذا بود معجون جمیع انواع وی معین هضم
ومسخن معده بود وبوی غذا ببرد ماء المطر بیاشامند هضم نیکو بود الماء الحار اندک از وی بیاشامند مزید هضم بود جُلجُلان
اندک بالای غذا تناول نمایند مقوی هضم کبد بود وضرر وی اندک فلفل سفید وسیاه درین باب اندک سود مند بود دار فلفل
معده سرد را سود دارد وغذا بگوارد کرویا در معده سخونت بدید آورد وهضم غذا کند خولنجان هاضم ومسخن بود قشر بطیخ
پوست خربزه با گوشت گاو بجوشانند وتناول نمایند معین انحدار وی بود از معده فاغره هاضم ومسخن ومصلح معده بود التین
الیابس انجیر خشک خوردن مفتح مجاری غذا بود عود بلسان شراب آب طبیخ چوب بلسان در سوء هضم نافع بود ورق الاترج
برگ ترنج با غذا بپزند وبخورند معین هضم بود عصیر اللیمو آب لیمو عفونت ولزوجت وعفونت غذا که موجب ارخای فم
معده بود زایل کند ومعده از فضلات پاک سازد کابر مربای وی هاضم غذا بود زنجبیل وجوز بوا درین باب مفید بود
رب الرمان رب انار ترش در فساد معده نیکو بود ادویه که موجب فساد هضم بود کافور شش مثقال بسه دفعه تناول نمایند

ادویه که موجب فساد هضم بود

هضم معده باطل سازد چنانکه بر استمرا اصلا قادر نگردد نخل استکثار وی موجب فساد غذا وعفونت بود افیون
خوردن بی چند بیشتر موجب نقصان هضم بود ادویه که موجب غذا بود عنب انگور معده را نیکو بود وسفید وی

ادویه که موجب غذا بود

بهتر از سیاه بود وخشک وی مقوی ومشتهی بود کراث کندنا با طعام خوردن شهوت طعام بدید آورد قشر الاترج پوست
ترنج مشتهی بود عصیر اللیمو آب لیمو مشهی غذا بود وشراب وی همین کار کند فلفل مشتهی قوی بود تفاح سیب ترش
پخته وخام مهیج شهوت غذا ومشتهی بود تورب ترب خوردن اشتها بدید آورد بزر السذاب ومصطکی وخولنجان وبادیان وملح
ودارچینی خوردن شهوت طعام بدید آورد اقحوان معده را نیکو سازد ومهیج شهوت غذا بود بصل پیاز خوردن
وبوی کردن مشتهی بود خاصه با سرکه هندبا تناول نمایند شهوت غذا بدید آورد حماض الاترج ترشی ترنج محرک شهوت غذا
بدید آورد قشر اللیمو پوست لیموی خشک با سرکه پرورده تناول نمایند شهوت طعام بدید آورد وغذا بگوارد وحشا برآورد
خوخ شفتالوی رسیده مناسب بود معده را مشتهی بود اگر با چیزی دیگر خورده شود وی را فاسد سازد لحم الکرکی
گوشت کلنگ خاصه سینه وی با سرکه پخته تناول نمایند درین باب صواب بود حصرم با سرکه خوردن سود دارد خل مجفف
قوی ومشتهی بود وی را استمرا ایی دهد زیتون معده را جلا دهد ودر اثنای طعام خوردن شهوت غذا برانگیزد ترمس
مرارت وی را زایل سازند ونرم بکوبند وبا سرکه بیاشامند سود دارد ادویه که شهوت غذا زایل کند زعفران بخاصیت مبطل شهوت
بود شقاقل پرورده با عسل مزیل شهوت بود ادمغه مغز حیوانات مبطل شهوت بود باید که با انیسون خورده شود اگر مقصود

ادویه که شهوت غذا زایل کند

تقلیل کردن غذا بود خوردن وی روا بود البقلة الحمقاء برگ وساق خرفه خوردن مضعف شهوت بود سمسم خوردن کنجد
مسقط شهوت بود ومصلح وی عسل اگر بر این کند ضرر وی اندک بود بتن قاطع شهوات غذا بود الحبة الخضراء سه درم نرم
بکوبند وبر نهار تناول نمایند شهوت غذا باطل کند وادمان خوردن وی همین کار کند سبب سقوط شهوت غذا اگر استغنا
بدن بود امتلای عروق وثقل اعضا وتدبیر ساق وترک ریاضت بر آن شاهد بود باز داشتن غذا وبتدریج با ناوردن سود دارد
واگر انسداد منافذ بود که بجهت آن فضلهٔ غذا تحلیل نپذیرد صلابت گوشت وصبر جوع بر آن گواهی دهد ریاضت کردن
وبگرمابه رفتن وبدن در کرمابه مالیدن وعرق آوردن سود نافع بود واگر تقصیر جگر بود در جذب صفاوه کیلوس
از معده براز بیشتر سبز سفید بود تفتیح ماساریقا کردن وبامدادها شراب کهنه بر نهار خوردن وزنجبیل وترنج پرورده
وسرکه کبر ومیبه وسکنجبین بزوری وتریاق ومثرودیطوس تناول نمودن مفید بود کرمابه رفتن وریاضت بوقت ونزهت کردن
وغذا با دارچینی بسیار واندک فلفل خوردن مناسب بود واگر سده مجرای سودا بود که بجهت وی از سپرز اندک سودا که منبه شهوت
ومحرک فم معده بود بوی در نیاید اگر چه آرزوی غذا اندک بود اما آنچه وارد شود زود هضم باید دارو های تیز وترش که مفتح بود چون
فلفل وکبر وسیر وکامه وشلغم که با خردل بود وسرکه کبر وسرکه پیاز وحلتیت سود مند بود آش انار وعوره وسماق مناسب بود
ایارج فیقرا با اندک افتیمون سده بگشاید ومجری پاک سازد واگر آفت عصب فم معده بود تیزی غذا نیابد پاک کردن دماغ با ایارج
فیقرا وحب قوقایا وبروایح طیبه قوت دادن وانچه دماغ وعصب را زیان دارد ترک کردن وبر معده ضماد گرم نهادن مفید بود
ضمادی که درین باب صواب بود قسط حلو ومر وقشور کندر وحب غار از هر یک ده درم میعه خشک پانزده درم وج وصبر

برو بهل و تخم سرمه و شبیابه و تخم سرو از هر یک هشت قسط و زعفران و جند بیدستر از هر یک چهار درم قرو نا نانخواه
شش درم حضض و فوا مامیثا و سنبل و کلنار و اقاقیا از هر یک پنج درم مصطکی و شوپیز از هر یک هفت درم کوفته
و با موم و روغن که از روغن قسط یا روغن ناردین بود سرشته بکار فرمایند و اگر بیماری مزمن بود حال بیمار بد بود قی
کردن اگرچه چیزی بر نیاید مفید بود چه حرکت قی محرک قوت شهوت بود سکنجبین سفرجلی و میبه سودمند بود ما هیچ
آنچه محرک شهوت غذا و منقی فم معده بود نیست چو ابر که محرک شهوت محمود بود و تشنگی بنشاند شراب بود بهتر در این باب
صواب بود **صفت آن** انار ترش با پوست بکوبند و آب وی بگیرند و با مقدار وی آب بهی بیامیزند و با مقدار جمله شکر
بقوام آورند و شربت یک ملعقه بیاشامند **سفوفی** که در این باب مفید بود قاقله یک درم سماق دو درم گل سرخ ده درم
شربت دو درم **شراب** افسنتین که در این بیماری مناسب بود آبی در خمیر گیرند و در زیر آتش نرم بپزند و آب وی بگیرند
و صد درم افسنتین رومی با سه رطل آب بجوشانند تا سی استار بماند و بمالند و بپالایند و با ده استار آب به و ده استار
انگبین مصفی و پانزده استار شراب ریحانی بیامیزند و بقوام آورند و اگر سوء مزاج بود تدبیرها که در باب سوء مزاج
معده یاد کرده شد سودمند بود **ادویه** که قطع شهوت فاسده کند **حماض** ترش خوردن قطع شهوت گل کند **کمون** در سرکه
بجوشانند و در سایه خشک کنند و بسایند و سفوف سازند و بدان مداومت نمایند شهوت گل و مانند آن زایل کند
**البقلة الحمقاء** برگ و ساق وی خوردن شهوت ردیه قطع کند **فرخ** مرغ بچه کباب سازند و تناول نمایند خاصه بال
و استخوان و پوست وی شهوت گل باطل کند و بد طعمی فم معده بهترین داروها بود روغن سرخ سکرجه بیاشامند
قطع آرزوی گل کند سبب این بیماری مادهٔ ردیه بود که در معده گرد آید و در زنان آبستن بجهت باز ایستادن حیض تولد
کند خاصه در ماه دویم و سیم چه در ابتدا جنین ضعیف بود و تمامی خون حیض غذای وی نگردد و در ماه چهارم که بزرگتر
شود غذا بیشتر خواهد و بعضی ماده بقی برآید و بعضی دیگر نضج یابد بدین سبب آرزوی گل و انگشت و نمک و چیزهای حریف
زایل گردد تا هی شود و آب ترب و سکنجبین عسلی و آب شبت و آب لوبیای سرخ و مانند آن قی کردن و معده بجوارشها
و میبه قوت دادن و غذای زود گوار چون گوشت دراج و مرغ خانگی و بزغاله با اندک سیر و خردل تناول نمودن و معده با ایارج
فیقرا و حب صبر پاک کردن و زیره و نانخواه و مصطکی خاییدن و از پس غذا سفوف ساختن و گوشت قدید با قاقله و کلنار و سماق
خوردن سود دارد **داروئی** که در این باب مفید بود کبابه و قاقله کبار و صغار اجزا برابر کوفته و بیخته با وزن جمله شکر بیامیزند
و شربت سه درم سفوف سازند **داروئی** که در این علت معدهٔ بیمار تباه شده باشد و روی وی زرد گشته و باستسقا نزدیک رسیده
سود دارد جفت بلوط هشت درم صبر شانزده درم حشیش غافث شش درم بیخ اذخر چهار درم مر دو درم و نیم کوفته با یک من آب
بجوشانند تا بنصف باز آید و بپالایند و سه شربت سازند و سه روز بیاشامند **نسخهٔ دیگر** جفت بلوط ده درم انیسون سه درم
مویز هفت درم هلیلهٔ سیاه و بلیله و آمله از هر یک پنج درم و دیم آهن مدبر پانزده درم با هشت وقیه آب بجوشانند
تا بنصف باز آید و بپالایند و هفت روز تناول نمایند طریق مدبر کردن ریم آهن آن بود که وی را بکوبند و یک شب و یک روز در
در سرکه تند بجوشانند و چند بار این کار کنند و هر بار از سرکه بیرون آورند و بریان کنند نمک و اندک فلفل سوده با آب
بیامیزند و استخوان کبوتر بچه بریان و دراج و تذرو بدان شود سازند و بخایند و آب وی فرو برند آرزوی گل زایل کند
گوشت گوساله و گوشت آهوی قدید کرده با نانخواه و نمک آرزوی گل باطل کند در دفع شهوتهای تباه بهترین چیزها کبوتر
بچه بریان بود که بر نهار خورده شود شلغم با بادام تلخ نیکو بود نشاسته بریان و طباشیر و پسته شوربا بریان و شاه بلوط و مویز
منقی و کشمش بدل گل بود و مضرت نرساند اگر قی کردن بر زنان آبستن دشوار بود و در وقت قی قوت بسیار کند انقره
و دارو مسهل بازداشتن واجب بود **ادویه** که در وجع معده بکار آید **محلب** برخوردن وی مداومت
نمایند درد از اله درد سینه و احشا و درد باطن که متولد از سده بود سود دارد **زبرجد** بر معده بیاویزند یا انگشتری خاتم سازند
در وجع معده مفید بود **جار** تناول نمایند بخاصیت ازالهٔ وجع معده کند **امیر** بسایند و با آب بیاشامند درد معده
زایل کند **عنبر** در وجع معده که تولد وی از ریاح غلیظه و سده بود سود دارد اگر با دهن بیامیزند و پنبه بدان بیالایند
و بر فم معده نهند درد زایل کردد **اکلیل الملک** با شراب بجوشانند یا بکوبند و با شراب بیاشامند درد معده ساکن سازد **اطریفل صغیر**

ادویه که قطع شهوت فاسد کند

ادویه که در وجع معده بکار آید

دواء معجون ... درد معده را ... و اخلاط غلیظ براند

محرون

خوردن درد معده را نافع بود دارچینی در وجع معده بارد مفید بود [illegible] سنبل [illegible] از بیماری الصرع مجرب
معده را بار سود مند بود ادرو غنهای قابض بر معده مالند و مصطکی نرم بسایند و [illegible] با [illegible] با [illegible] وجع
معده بارده [illegible] سازند و خرقه بر وی ضماد کنند و بکذارند تا خرقه خود بیفتد درد از آن درد معده نافع بود [illegible] شیرین
مقداری بوقیه بیاشامند و بدان مداومت نمایند درد معده که از ماده بود زایل کند نانخواه در وجع فواد مفید بود
ادویه که مولد وجع معده بود طلع کثرخرما بسیار خوردن موجب درد معده بود فرع موجب حشا و درد معده
بود لب وی را بفارسی فاله کویند و در بعضی بلاد خراسان فرشته نامند و بشیرازی زهك خوانند مزاج وی سرد
و تر بود جکر کرم را سود دارد و بدن را فربه کند و دیر هضم شود و از وی خلط غلیظ تولد کند و درد و نفخ در معده پدید آورد
و از معده و امعاء دیر بیرون رود و از وی جشای دخانی تولد کند درد معده اکر از سوء مزاج سرد بود از وی غذا و هضم
اندك و طبع نرم و قراقر بسیار بود و انچه خورده شود نا کوارید بیرون آید شیر و انکبین و شراب ریحانی ممزوج خوردن
و روغنهای خوشبوی چون روغن سوسن و مصطکی و روغن قسط با روغن بلسان و اندك موم آمیخته بر فم معده
مالیدن و کودك کوشت ناك و کربه سیاه فربه در کنار کرفتن سود دارد عرق کردن و داروهای کرم محلل بکار داشتن موجب
برودت و یبوست بود مباشرت قوت غاذیه را زیان دارد غذا با زیره و کرویا و دارچینی و نانخواه و فلفل و سیر و انکدان موافق
بود سوء مزاج اکر قوی بود زفت کرم روغنی و بادیاسه با بر معده نهادن و پیش از آنکه سرد شود برداشتن و با مداد کلنکبین
عسلی با آب انیسون دادن و دواء المسك مر و سحر ها و فنداديقون و فلافلی و زنجبیل پرورده و تریاق کبیر و میبه و مثرودیطوس
و معجون کندر با جلاب که مصطکی و عود و سنبل و انیسون در وی پخته باشند دادن مناسب بود صفت فنداديقون
زنجبیل و فلفل و سنبل از هر یك شش درم مصطکی و نانخواه از هر یك چهار درم تخم کرفس و بودینه بری و سیر از هر یك پنج درم
زیره کرمانی و سلیخه و حب بلسان و عاقرقرحا از هر یك دو درم ساذج هندی یکدرم با انکبین مصفی سرشته بکار دارند
و اکر از سوء مزاج سرد و خشك بود تشنکی اندك بود و جشای ترش بر آید و غذا بکوارد و بیمار لاغر کردد و دهان با یبوست بود
شیر خر و شیرین و کشکاب با اندك فلفل و انکبین دادن و روغن مصطکی و روغن ناردین بر معده مالیدن و کشکاب با مرغ
خانکی فربه با دارچینی و فلفل تناول نمودن مفید بود و اکر از سوء مزاج سرد و تر بود دهان پر از رطوبت لزجه بود و جشای
ترش بر آید و بیمار از غثیان آزرده کردد اکر آب دهان بر ترشی حشا غالب بود نشان غلبه رطوبت بود و اکر ترشی بر آب دهان
غالب بود برودت مزاج بیش از رطوبت بود و نشان دیکر ظاهر بود ترب و ماهی شور خوردن و تخم ترب و تخم جرجیر و تخم
شبت برابر کوفته از وی پنج درم با سکنجبین و آب طبیخ شبت و لوبیا نیم کرم تناول نمودن و قی کردن مفید بود داروی مقیئ
که در این باب بکار آید تخم ترب و تخم سپندان سفید و تخم جرجیر از هر یك درمی بوره و نمك از هر یك نیم درم با سکنجبین عسلی
و طبیخ شبت و ترب بکار دارند بر تشنکی صبر کردن و میبه و زنجبیل پرورده و معجون هلیله و کلنکبین خوردن سود دارد
بعد از قی بدو روز استفراغ بحب اصطمخیقون کردن و هفته یکبار ایارج فیقرا دادن نافع بود اکر رطوبت بسیار بود ماء
الاصول با روغن بادام تلخ فرمودن و استفراغ بلوغاذیا و مانند آن کردن پس با مداد کلنکبین و مصطکی و عود خام و قرنفل
و کمونی و فلافلی و جوارش عود خوردن مناسب بود صفت کمونی زیره کرمانی یکشب و یکروز در سرکه بخیسانند و بریان
کنند زنجبیل و سداب خشك و فلفل و بوره از هر یك ده درم و از زیره مذکور صد درم کوفته با انکبین مصفی سرشته بکار دارند
اکر نا سرشته بکشکاب و غذا استعمال نمایند روا بود صفت فلافلی فلفل سفید و سیاه و دار فلفل از هر یك سه درم عود
بلسان یکدرم حماما و سنبل از هر یك چهار درم زنجبیل و تخم کرفس و سیسالیوس و سلیخه و باس و اسارون از هر یك درمی
با انکبین مصفی سرشته شربت یکدرم بود صفت میبه که معده را قوت دهد و باد زایل کند و اسهال لکن باز دارد ثقل
آبی شیرین یکشب و یکروز در شراب کهن بکذارند و بمالند و سه من از این شراب با چهار من آب آبی و چهار من انکبین بیامیزند
و بقوام آورند و از آتش بردارند و سك خالص و عود هندی و جوز بوا و قرنفل و زعفران و دار فلفل و قاقله از هر یك دو درم
بکوبند و با شراب بیامیزند و از پنج درم تا ده درم بیاشامند صفت جوارش عود و قرنفل و زنجبیل و ساذج و عود و دار فلفل و قلنجمشك
از هر یك دو مثقال زعفران یکدرم کوفته و با انکبین کف کرفته سرشته شربت سه درم بود صفت سفوف عود که نشف رطوبت معده کند

ادویه که مولد وجع معده بود

و قرنفل و کبابه از هر یک پنج درم ... و مصطکی از هر یک سه درم عود نیم درم شکر هم وزن داروها شربتی یکمثقال تا پنج درم
با انگبین بکار دارند جوارش عنبر که سردی معده و باد قولنج و ضعف اعضا زایل کند کبابه و عود و پوست ترنج و قرنفل و قاقله
و جوز بوا از هر یک پنج درم نانخواه مشک و انیسون و تخم کرفس و جندبیدستر و افیون و بزر البنج از هر یک سه درم روغن بلسان
... از هر یک باد نجویه و تخم مرزنگوش و زعفران از هر یک سه درم عنبر یکمثقال با روغن بلسان بیامیزند و بعد انگبین
بکدازند و داروها بدان سرشته دو درم تناول نمایند جوارش نانخواه مشک که در اینجا مفید بود فلفل و دارفلفل و زنجبیل از هر یک
دو درم نانخواه مشک و سعد و کندر و سنبل از هر یک پنج درم با وزن داروها انگبین سرشته بکار دارند شراب سنبل که در معده
و بنا بهجی وی زایل کند سنبل بیست درم با ده من آب بجوشانند تا نصف بماند بپالایند و با ده من انگبین بقوام آورند شربت
ده درم بود شراب مسک که در معده و مردم پیر را سود دارد و اعضا را قوت دهد و بدن را گرم سازد ده من انگبین با ده من
آب بقوام آورند یکدرم مشک و یکدرم زعفران سوده با وی بیامیزند و از دو درم تا پنج درم بیاشامند و شراب عنبر بدین طریق
سازند و یکمثقال زعفران و یکمثقال عنبر با وی بیامیزند شراب عود که در این باب صواب بود جوز بوا و قرنفل و مصطکی
و سنبل از هر یک دو درم عود و سلیخه از هر یک پنج درم و نیم کوفته در خرقه بندند و با ده من گلاب بجوشانند و خرقه هر ساعت
بمالند و بیرون آورند و با یکمن شکر بقوام آورند و یکدانگ مشک سوده با وی بیامیزند و پنج درم تناول نمایند شراب که در این
باب سودمند بود پوست ترنج ده درم عود هندی هفت درم زنجبیل و ساذج و قاقله و فلنجمشک و دارفلفل از هر یک دو
مثقال قرنفل و مصطکی و سنبل و جوز بوا از هر یک دو درم و نیم کوفته در خرقه بندند و با سه من گلاب بجوشانند و بمالند و بیرون
آورند و با ده من انگبین و یکمن شکر بقوام آورند و از آتش برنهانند و نیم گرم سازند و مشک و عنبر و زعفران سوده از هر یک
مثقالی با وی بیامیزند و از سه درم تا پنج درم بیاشامند سکنجبین که از الله رطوبت لزجه کند و مردم پیر و معده تر را سود دارد
پوست بیخ بادیان با نیم من سرکه و نیم من آب بجوشانند تا بنصف بماند بپالایند و با یکمن انگبین بقوام آورند و ده وقیه با آب
بیاشامند اگر بجای سرکه سرکه عنصل کنند اولی بود اگر سه وقیه صبر سرشته با وی بیامیزند اقوی بود شراب خبث الحدید
که در این باب مفید بود زیره و انیسون و نانخواه و صعتر و انگدان و کاشم و کرویا و کشنیز خشک و فلفل و دارفلفل و کندر و
دارچینی و سنبل و جوز بوا و قرنفل و زنجبیل و سعد و تخم کرفس و تخم بادیان از هر یک مثقالی خبث الحدید ده مثقال با ده من
شراب انگوری بجوشانند تا بنصف باز آید بپالایند و سه هفته بامداد از وی سی درم بیاشامند و از میوه های تر و ترش اجتناب
کنند و غذا نخود آب و کنجشک بریان و گوشت نزار با روغن جوز بریان کرده تناول نمایند ضماد که معده را گرم کند سعد
و فقاح اذخر و سنبل و عود و دارملک و کندر و مصطکی از هر یک جزوی کوفته و با میبه سرشته بکار دارند اگر افسنتین رومی و قصب
الذریره بیفزایند و با شراب کهن و آب آس بیامیزند صواب بود روغن مصطکی معده را قوت دهد و حرارت در وی پدید آید یا نزده
درم مصطکی نرم سوده با پنجاه درم زیت بیامیزند و سی درم آب بر وی ریزند و بجوشانند تا روغن بماند حب که معده از رطوبت
پاک کند دارچینی و قصب الذریره و سلیخه و عود بلسان و فقاح اذخر و لسان از هر یک سه وقیه و نیم کوفته با ده من آب باران
بجوشانند تا بنصف باز آید بپالایند و نیم من صبر بدین آب بشویند و در آفتاب تموز خشک سازند و زعفران و مصطکی و مرمکی از هر یک
وقیه کوفته با صبر کوفته بیامیزند و حب سازند و از دو درم تا سه درم تناول نمایند جوارش عود مسهل که در اینجا بکار آید ترید سفید
دو درم قرنفل و جوز بوا و زعفران و عود خام از هر یک دانگی و نیم محموده مشوی نیم دانگ با انگبین سرشته دو درم با آب گرم بکار دارند
صفت ایارج که ماده معده از غلظت پاک سازد تخم کرفس شش درم انیسون و افسنتین رومی و تخم بادیان از هر یک سه درم
اسارون و فلفل سفید و مرمکی از هر یک یکدرم و نیم قسط و سنبل رومی و کاشم از هر یک دو درم مصطکی و زعفران از هر یک یکدرم
صبر هشت درم شربت بامداد یکمثقال بود اگر بیمار ایارج و داروهای کاره نتواند خورد حب الافاویه مسهل دهند
صفت آن حب بلسان و عود بلسان و سلیخه و دارچینی و سنبل و اسارون و مصطکی و لسان و قرنفل و جوز بوا و زعفران
از هر یک یکدرم و نیم غاریقون و محموده مشوی از هر یک دو مثقال ترید ده درم زنجبیل دو درم با آب کرفس حب سازند شربت
دو درم و نیم بود غاریقون یکمثقال با انگبین سرشته تناول نمایند در جشای ترش مفید بود و اگر از باد غلیظ بود که در معده
و احشا تولد کند در دبا شخ و تمدد بود و باد بجشا بر آید سبب وی یکی غذای بادناک بود و با رطوبت چون عدس و لوبیا و شراب

بثرین

شیرین خام و لحم و بوسینه و خیار بادرنگ نفخ ... و مانند آن دوم ضعف حرارت غریزی بود ... که از ...
... آید و بخار در معده و امعا بماند و پدید تولد کند اگر حرارت قوی بود رطوبت و بخار بتحلیل زایل کند اگر چه غذا باد ...
و با رطوبت بود سیم ... غذا و داروی گرم بود که رطوبت معده بگدازد و باد تولد کند چهارم خلو معده بود چه این هنگام
طبیعت متوجه رطوبت وی گردد و بخار و هوا که در فضای معده و امعا بود در حرکت آید و باد و درد پدید آید و بود و بعضی
گردد سبب در علت عراقی سوء مزاج گرم و سده بود که در منفذها باد تولد کند و راه بیرون رفتن نیابد و متوجه معده گردد و بعضی
بجشا و بعضی به دماغ برآید و فرق میان نفخ سوداوی و نفخی که از غذای تری فزای تولد کند آن بود که نفخ سوداوی غلیظ بود و طبع
بیمار خشک و درد از پس کوابیدن غذا در حوالی سپرز و نفخ دیگر باتری دهان و نرمی طبع بود و چون دست بر شکم مالند قراقر ظهور
آید و تدبیرهای گذشته از سوء ترتیب و آب بسیار خوردن و حرکت قوی کردن بر هر یک گواهی دهد ترک غذای باد انگیز و تری بد بدآید
فزای کردن و ترتیب در غذا خوردن بجای آوردن و غذا با داروهای محلل چون دارچینی و زیره و کرویا و صعتر و شیر و انگدان
و مانند آن تناول نمودن و فم معده و عضلهای شکم با روغنهای گرم چون روغن بیدانجیر و روغن حب الغار و روغن سداب
مالیدن و حقنهای تیز با زیره و تخم کرفس و انیسون و صعتر و فطراسالیون و کاشم و حب الغار و جندبیدستر فرمودن و اگر توهم
ورم بود ترک داروهای تیز کردن و داروهای نرم چون شبت و بابونه و پیه مرغ و پیه بط بکار داشتن سود دارد و اگر درد قوی
نباشد ارزن و کاورس گرم بر معده و شکم نهادن کافی بود نمک گرم کرده نهادن باد غلیظ بتحلیل زایل کند شیشه و کدو با آتش
بر ناف نهند درد در حال ساکن گردد شرب جلاب که با انیسون و صعتر و مصطکی و مرزنگوش پخته باشند سودمند بود
کمونی بکوبند و یکمثقال از وی سفوف سازند و از پس آن جلاب یا شراب گرم بیاشامند مفید بود تا آنکه اگر غلیظ بود شربت گرم
زیان دارد چه شاید که ماده در حرکت آید و باد زیاده گردد نخست ماده بحقنه پاک کردن پس شربتهای محلل دادن سود دارد
جندبیدستر و فطراسالیون و زیره و سداب و حب الغار با شراب بجوشانند و بپالایند و ثلث شراب روغن کنجد یا روی بیامیزند
و بجوشانند تا روغن بماند و بر معده و شکم مالند نافع بود اگر نفخ سوداوی بود سداب و مرزنگوش و حب الغار و شبت
و بابونه و جعده و تخم کرفس با سرکه بجوشانند و بدان تکمید کنند پس آن حقنه استفراغ بحب سکبینج موافق بود معجون حب الغار
و ابهل و جوارش کندر و انگدان مناسب بود صفت حب سکبینج صبر و مقل و غاریقون و سکبینج اجزا برابر حب سازند و از
وا دو درم تا سه درم با آب گرم تناول نمایند صفت معجون حب الغار درج و پودینه بری و نانخواه و زیره و کرویا و صعتر و شونیز
و کاشم و فطراسالیون و بادام تلخ و فلفل و دارفلفل از هر یک سه درم جندبیدستر و جاوشیر و سکبینج از هر یک دو درم برگ
سداب خشک پنج درم حب الغار هشت درم کوفته و بیخته و با انگبین مصفی سرشته شربت سه درم بکار دارند صفت معجون
ابهل که در دفع ماده بارده و تحلیل ریاح غلیظ مفید بود وج و کندر و دارچینی و ابهل و نانخواه اجزا برابر کوفته و با انگبین
سرشته شربت یکمثقال تا دو درم بود صفت جوارش کندر فلفل و دارفلفل و جوزبوا از هر یک پنج درم زنجبیل و خولنجان از هر یک
ده درم کندر شصت درم سکر عسکری شصت و پنج درم با انگبین سرشته شربت سه درم بود صفت جوارش انگدان فلفل و دار
فلفل از هر یک پنج درم ابرسا و زنجبیل از هر یک شش درم مصطکی و انیسون و تخم بادیان و نانخواه و تخم کرفس از هر یک دو درم انگدان
پانزده درم کوفته و بیخته و با انگبین سرشته شربت دو درم بود تریاق و مثرودیطوس و سجزنیا و فنداديقون و کمونی پس از استفراغ
نافع بود شراب کهنه سده بگشاید و باد غلیظ بتحلیل زایل سازد اگر طبع نرم بود حب الرشاد دو درم بریان کنند و ناکوفته
با آب نیم گرم تناول نمایند و اگر خشک بود حب الرشاد و تخم کرفس از هر یک درمی با شراب جوشانیده بکار دارند یا بادیان زیره
و کندر بخایند و آب آن فرو برند معده را گرم کند و جشا برآرد گاه بود که مزاج اصلی سرد بود و سوء مزاج سرد با وی یار گردد
و باد و قراقر و تشنگی پدید آید پیش از غذا مقدار پنج درم تا ده درم شراب کهنه بیاشامند و غذا با ابزارها که یاد کرده شد بکار
دارند گاه بود که چیزی خشک خلط رقیق و آنچه شور بلغمی را ساکن سازد و از تحلیل باز دارد بدین سبب باد فرو نشیند و بدبر
گمان گرمی مزاج بود و فایده کردن داروی سرد و گاه بود که چیزی گرم تحلیل باد و بخار کند و گمان سردی مزاج و سودمندی
گرمی دارو پدید آید و حال برخلاف آن بود بدین سبب طبیب باید که علامتهای دیگر باز جوید و اعتماد بر آن کند تا از ورطه
خطا بیرون آید و اگر سودا بود در فم معده سوزش پدید آید و پس از ورود غذا زایل گردد گاه بود که حرقت بجهت انصباب

[illegible] از املا شدن صفرا و سودا بود کاه بود که پس از [illegible] غذا [illegible]
[illegible] معده بیمار پدید آید قی کند و چیزی ترش برنیاید و آنچه برآید از ترشی [illegible] سبب وی سودا
[illegible] بود که در قعر معده گرد آید و با غذا بیامیزد و بجانب فم معده برآید و پدید آید و گاه بود که [illegible] غذا معده [illegible]
[illegible] آن زایل کردد سبب نفخ غلیظ بود که از سوی استمرار تولد کند قی کردن بدین وجه مفید بود خربق سفید ترب فرو برند
یکشب و یکروز بگذارند پس ترب پاره کنند و یکشب و یکروز در سکنجبین عسلی نهند و با آب شبت و بابونه و لوبیای سرخ
گرم کرده بیاشامند و آن ترب پاره تناول کنند در معده که پس از غذا تولد کند مقوی زایل کردد قرص انیسون سودا رد
صفت آن افسنتین رومی ده درم سلیخه بیست درم فلفل و جند بیدستر و افیون از هر یک ده درم و نیم انیسون و تخم کرفس
از هر یک پنج درم قرص سازند هر یک درمی و یک قرص بکار دارند ادویه فواق اسرین بکوبند و با آب بیاشامند مسکن فواق ادویهٔ فواق . قرص قرص سودا
بود نعنع آبجوی با آب انار ترش بیاشامند در ازاله فواق نافع بود زراوند مدحرج بکوبند و با آب بیاشامند فواق ساکن کردد
بندق برخداوند فواق بیاویزند مفید بود الماء البارد آبی که سخت سرد بود بدین باب سودمند بود فو در فواق
که سبب وی برودت بود سود دارد جند بیدستر با سرکه ممزوج بیاشامند در عرض فواق که از ماده غلیظه بود مفید بود
دارچینی با مصطکی بجوشانند و آب وی بیاشامند فواق زایل کند فواق حرکت معده بود بجهت دفع موذی سبب اگر خوردنی
گرم یا تیز بود یا قی صفراوی یا ماده گرم و تیز که از جگر و عضو دیگر بمعده در آید اذیت وی بمعده رسد و قوت وی خواهد که دفع آن
کند تشنگی و تلخی دهن آب گرم با روغن بادام تجرع نمودن و با سکنجبین و آب گرم قی کردن و سکنه و حسوهای نرم آشامیدن
سودمند بود نان با آب سرد و آب انار ترش و شیرین خوردن مناسب بود یکدرم ایارج فیقرا و دو درم هلیله زرد با سکنجبین سرشته
دادن صواب بود پس از تدبیرها که یاد کرده شد کشکاب با آب انار شیرین و روغن بادام و آب کدو موافق بود و اگر ماده سرد و تر بود
که از بسیار خوردن غذاهای غلیظ در معده گرد آید و ناگوارنده در معده بماند و تیز و ترش گردد و معده بدفع آن برخیزد و این
بیشتر در اطفال تولد کند کثرت آب دهان و جشای ترش و غشیان و تدبیر سابق بر آن شاهد بود با آب شبت و لوبیای سرخ و تخم
جرجیر و ماهی شور و ترب و سکنجبین قی کردن و انگدان و جند بیدستر بوئیدن و بر تشنگی صبر کردن و کندر و مصطکی و پودینه
و داس خائیدن و معده پس از قی با ایارج فیقرا پاک کردن و غذا با نانخواه و سداب و صعتر و پودینه تناول نمودن و بر نهار دو درم
سفوف کردن و عطسه آوردن و نفس باز گرفتن و کمونی و سجزنیا و تریاق بزرک و تریاق اربعه و غاریقون خوردن سودا رد
مرزنگوش و برگ سداب تر بجوشانند و لختی از آب وی با یک ملعقه انگبین بیاشامند مفید بود اسارون سوده یکدرم با انگبین
و آب گرم مناسب بود انگشت دست و پای بستن و بیم و اندوه دادن نافع بود کما به رفتن و نیم درم جند بیدستر با سرکه تناول نمودن
فواق بلغمی و ریحی زایل کند سفوف که در فواق بلغمی و بادی مفید بود جند بیدستر و قسط از هر یک نیم درم فطراسالیون یکدرم کوفته
با طبیخ پودینه و انیسون و مصطکی و زیره و امثال آن تناول نمایند و اگر برودت مزاج معده بود یا باد غلیظ بود تدبیر گذشته و س
بر آن گواهی دهد آنچه در سبب دوم یاد کرده شد در این باب سودمند بود و اگر یبوست بود استفراغ و تدبیرها بر آن شاهد
بود داروهای تر غذای چون سیرتانه و کشکاب با روغن بادام و آب کدو و خربزه هندی با شکر و آب انار شیرین با کتیرا
و لعاب بزرقطونا و لعاب سفرجل با روغن بنفشه یا بادام مفید بود از روغن بنفشه سعوط کردن و مهره پشت و گردن بدان چرب
کردن و از بنفشه و خطمی و موم روغن بنفشه بر مبدا عصب و مهرهای گردن ضماد کردن و غذا از ماء اللحم و تخم مرغ نیم برشت و کشکاب
غلیظ فرمودن مناسب بود و اگر ورم معده و جگر بود تب و سوزش و موضع ورم بر آن گواهی دهد باسلیق زدن و آب عنب الثعلب
و آب هندبا با خیار چنبر موافق بود تدبیرها که در باب ورم معده و جگر یاد کرده آید در اینجا مفید بود ادویه که معین جشا بود مصطکی ادویه که معین جشا بود
محلل رطوبات و مخرج جشا بود زرنجمشک خوردن بوی جشا زایل کند الکزبرة الرطبة کشنیز تر در عقب غذا تناول نمایند مسکن جشای ترش بود
غاریقون بخایند و آب وی فرو برند در ازاله جشای حامض مفید بود خولنجان در این باب سودمند بود کرویا برخوردن
وی مداومت نمایند جشای ترش زایل کردد کراث قطع جشای ترش و بطی الهضم بود جشا بادی بود که از قوت معده تحلیل
پذیرد و بیرون آید سبب وی ضعف معده بود و یا ده کاهی که جشا بسیار گردد غذا بر فم معده برآید و ناگوارنده بماند و بیماریها
بدان تولد کند و گاهی که جشا برنیاید باد در معده بماند و استسقای طبلی پدید آید بدین سبب تدبیر جشا کم نیاید واجب بود و سبب

اگر باده

اگر مادّه بود غرغره کردن و حبّ الاصطمخیقون و حبّ صبر که در باب گذشته یاد کرده شد تناول نمودن [illegible] بقلا کردن
و جوارش کندری و زنجبیل پرورده تقویت دادن و از غذاهای غلیظ تا ثقل اجتناب نمودن مفید بود و اگر ضعف معده بود که از سوء
مزاج متولد شده تدبیرها که در باب سوء مزاج معده یاد کرده شد درین باب سودمند بود اگر حبشا برنیاید و معده از نجابت
پودینه و صعتر و زیره و نانخواه و کرویا و انیسون و کندر و مصطکی و قرنفل خائیدن و گلنگبین و معجون اهلیلج و حب الغار [illegible]

ادویه که ازالهٔ غثیان سودمند بود

کندر و انگدان و سنجرنیا مضاد بقوّت خوردن نافع بود ادویه که در ازالهٔ غثیان سودمند بود اصل الاذخر بیخ اذخر با ملعقه
چند روز تناول نمایند غثیان و تهوّع ساکن گرداند قاقله مسکّن غثیان بود خاصه که با پوست و انار ترش و شیرین خورند سماق هندی
بکوبند و آب بیاشامند نافع بود رازیانج با آب سرد بیاشامند ازالهٔ غثیان کند خاصه در حبّ ترمس مرارت وی زایل سازند
و نرم بکوبند و با سرکه بیاشامند مسکّن غثیان بود حماض ترش خوردن مزیل غثیان صفراوی بود تخم وی همین کار کند بادنجان
در نمک آب بجوشانند و با سرکه پخته تناول نمایند درین باب مفید بود ماء الهندبا آب کاسنی مسکّن غثیان بود رب الرمان آب
انار ترش و شیرین غثیان زایل کند و با نعناع اقوی بود نانخواه در ازالهٔ غثیان نافع بود کسی که مزهٔ غذا در دهنها بوی باسود
دارد عصارة ورق الکرم آب برگ رز در دفع غثیان سودمند بود خاصه در زمان آبستنی ثمر الحصرم شراب غوره در ازالهٔ
غثیان حامل زنان بود فستق خوردن مقوّی فم معده بود و منع ثقلت معده و غثیان کند قرنفل مقوّی معده بود و در ازالهٔ
غثیان و قی نافع بود غثیان حرکت معده بود بجهت دفع مادّهٔ ردیّه سبب یکی ضعف معده بود که از سوء مزاج تولد کند دویم
اعراض نفسانی چون غم و هم و مانند آن سیم ورود غذای تیز چون سپندان و فلفل که از وی لذع معده پدید آید یا غذای چرب که
از وی معده تنفّر کند و لینت و استرخا پذیرد یا غذای تباه شده یا غذای سوخته و دودناک چهارم مادّهٔ بد بود که در معده گرد آید
اگر معده پیوسته مضطرب بود مادّه در میان طبقات معده و خمل وی بود اگر بقی برآید در فضای معده و اگر آسان برآید در فم
معده و اگر دشوار برآید در قعر معده اگر قی پدید آید و اضطراب زایل گردد و باز عود کند مادّهٔ صفرا از عضوی دیگر بمعده در آید اگر با اضطراب
تشنگی و تلخی دهان بود و پس از ورود غذا ساکن گردد مادّهٔ صفراوی بود و اگر پیوسته دهان پر آب کند و تشنگی نباشد مادّهٔ بلغمی بود
شور گشتن دهان نشان بلغمی مالح بود و ترشی نشان بلغم رقیق اضطراب معده در شب نشان بد و در ناقه نشان نکس مادّه اگر صفرا بود
با سکنجبین و آب گرم قی کردن و با ایارج فیقرا و اندک سقمونیا استفراغ فرمودن و پس از تنقیه کشکاب و آب انار ترش و شیرین و شراب
غوره و سکنجبین دادن و غذا تدرّج و تذرو و طیهوج و فرّوج با غوره و انار دانه پخته تناول نمودن و بر معده ضماد صندل
و گل سرخ و سک و لادن و کافور و آب سیب و امرود و گلاب نهادن سود دارد و اگر بلغمی بود با سکنجبین عسلی و ترب و ماهی شور و آب
طبیخ شبت و لوبیا قی کردن و ایارج فیقرا با سکنجبین عسلی سرشته دادن و پس از استفراغ شراب پودینه و شراب افسنتین و میبه
و شراب کهنه دادن و غذا تذرو و کبک و گنجشک بریان و مطجنه و مانند آن فرمودن و ضمادهای گرم که در باب گذشته یاد کرده
شد بر معده نهادن مفید بود گاه بود که تهوّع بجهت عروض ورم کرم بود در معده نشان و علاج وی در باب ورم معده یاد کرده آید

ادویه که مولّد و مهیّج قی بود

ادویه که مولّد و مهیّج قی بود اصل الکرفس بیخ کرفس بجوشانند و تناول نمایند قی در هیجان آید بزر الجرجیر با سکنجبین و آب گرم بیاشامند قی
و بلغم پدید آید قشر الفجل با سکنجبین تناول نمایند در قی اقوی بود و مادّه با سانی برآورد و روغن وی همین کار کند الماء الحار آب
گرم بیاشامند قی پدید آید ملح مهیّج قی بود و بلغم لزج از معده و امعا قطع کند و قی آسان گرداند و امعا پاک سازد بزر الفجل
تخم ترب بکوبند و با سرکه بیاشامند قی تولد کند سمسم کنجد و روغن وی درین باب مفید بود جوز القی بجوشانند و آب وی
بیاشامند مقیّئ و مقوّی بود اگر یک درم از وی نرم بکوبند و با نمک تازه بیامیزند و بخورند بسهولت قی اعانت کند ادمغه مغز
حیوانات مقیّئ بود بورق بورهٔ سفید یک درم با آب گرم و اندک زیت بیاشامند قی شدید پدید آورد باید که در مادّهٔ قریبه
بکار دارند کندش وزن ربع درم با سکنجبین و آب گرم بکار دارند مادّهٔ لزجه بیرون آورد صبر شوکران برگ و اطراف تازه
وی بجوشانند و بپالایند و از آب وی دو وقیه تا سه وقیه بقدر قوّت مادّه بیمار بیاشامند مقیّئ قوی بود و بلغم از معده بسهولت
بیرون آورد عصارة حب البان آب دانهٔ بان یک مثقال از وی تناول نمایند درین باب سودمند بود آب طبیخ برگ کرفس لبلاب نیز
و بیخ وی بیاشامند قی پدید آید بصل پیاز خام تناول نمایند خاصه تازهٔ وی مکرب و مقیّئ بود عروق الصفر ریشهٔ درخت یاسمن
بهای نیم درم انیسون لبسایند و با آب طبیخ شبت بیاشامند قی بسیار پدید آید و اگر با آب خیار لبسایند و نیم درم بکار دارند همین کار کند

بسفایج بیاشامند [illegible] غثیان [illegible] نقیع الروناس آب مطبوخ [illegible] آشامیدن تولید قی کند حرف لبنیان خوردن
مقیی و مکرب بود عسل کثرت استعمال وی قی بدید آورد قشر البطیخ پوست خربزه خشک بجوشانند و آب گرم با آب ترب بیاشامند
درین باب مفید بود خربزه بالای غذا خوردن مقیی بود کرب وحلبه لبسیار خوردن غثیان بدید آورد دهن البلسان یکمثقال تناول
نمایند قی و اسهال بدید آید دهن الابریا روغن سوسن کبود بر پر مرغ یا انگشت بمالند و قی کنند تا آنکه تا بسلخ برآید قثا خشک سازند
و بسایند و یک درم از وی با ماء العسل بیاشامند قی بدید آورد و اقویا و ضعفا و زنان را شاید ماء البحر آب دریا مقیی بود ادویه
که در ازالهٔ قی مفید بود الملح تناول نمودن قی زایل کرده التمر الهندی صفرا بنشاند و قی ساکن سازد و معده مسترخی را قبض کند
الشنه قی باز دارد النعنع پنیرمایهٔ خرگوش نافع بود در قی که تولد وی از نجس لبن بود در معده کودک نعنع مسکن قی بلغمی
بود اگر با عود هندی و مصطکی بخایند اقوی بوده باشد رب الآس رب مورد بیاشامند یا لعوق سازند قی باز دارد باقلی با سرکه
بپزند و با پوست تناول نمایند قی منقطع کرده شراب الرمان قاطع قی بود شراب السفرجل که معمول با عسل بود در ازالهٔ قی بلغمی سودمند بود
کندر معده را قوت دهد و قطع قی کند قرنفل نافع قی بود لباب الفستق پوست بیرون پسته در آب بجوشانند و بیاشامند قاطع
قی بود و معده را قوت دهد کهربا نیم درم با گلاب بیاشامند قی باز دارد بقلة الحمقا خرفه خوردن نافع قی بود سماق
با زیره بکوبند و با آب سرد بیاشامند در حال قی ساکن کرده سویق الشعیر پست جو با آب انار ترش و شیرین بیاشامند یا سفوف سازند
رطوبت معده و قی صفراوی زایل کند طباشیر در این باب مفید بود حماض الاترج ترشی ترنج مسکن قی صفراوی بود و طبیخ
قشر وی همین کار کند عصیر الیمو آب لیمو و حماض وی قی بلغمی باز دارد زمرد نگین سازند فرح بدید آورد و قی زایل کند نعنع
بیاشامند یا ضماد کنند در ازالهٔ قی نافع بود رب الریباس در این باب سودمند بود و اکر با نعناع بود فعل وی اقوی بود دهن البلسان روغن
بان و عنبر و مشک بیامیزند و بر معده بمالند و ما مصطکی ذرور سازند قی منقطع کرده سنبل هندی در فعل قوت ماسکه بیفزاید
و تحلیل ریاح و قطع قی بلغمی کند جوزبوا نافع قوی قی بود سویق الدخن پست ارزن قی صفراوی باز دارد قی حرکت معده بود و دفع
ماده بسوی دهان سبب اگر بحران بود و قوت بجای و بیمار از آن راحت یابد باز داشتن زیان دارد مگر آنکه از حد تجاوز کند و ضعف
بدید آورد و اگر ماده ردیه بود که در معده گرد آید و طبیعت یابس بود اجابت آن بحقنهٔ نرم که از بنفشه و بابونه و حسک و کشکاب
جو و سپستان و خطمی و روغن کنجد و شکر سرخ مناسب بود تا ماده بسوی امعا فرود آید آب خرمای هندی و آلوی ترش خاصه که ماده
صفراوی بود سود دارد و اگر طبع نرم بود با آب گرم و سکنجبین قی کردن و معده با رب غوره و رب انار و رب لیمو ساده قوت دادن
مفید بود اگر از ترشی در معده لذغ بدید آید رب آبی و شراب ریواج و شراب ترنج سودمند بود آب طباشیر و گل و پست جو با آب انار
و نان خشک بریان موافق بود اگر بدین کار بر نیاید محجمه نزدیک ناف و میان کتف نهادن و اطراف مالیدن و خواب کردن صواب بود
بیمار بر سر پا آویخته خوابانیدن و برفق جنبانیدن خواب بدید آورد حجی که قی باز دارد و از وی خواب تولد کند سماق و قسط
و بزر الورد از هر یک چهار جزو و بزر البنج یکجزو کوفته و با شراب آبی سرشته شربت نیم مثقال تا یکمثقال بود و اطراف در خاییدن و آب
وی فرو بردن و غذا با غوره و سماق و انار دانه خوردن نافع بود اگر ماده از عضو دیگر بمعده در آید با سلیق زدن و حقنه که یاد کرده شد
بکار داشتن و نقیع صبر دادن و بعد مطبوخ هلیله پاک کردن و بر معده آبی پخته و سیب و صندل و گل و مورد تر و سک و لادن
و عود و زعفران و کافور ضماد کردن موافق بود شراب که قی صفراوی و درد جگر باز دارد آب خرمای هندی و آلوی سیاه
از هر یک سی درم لک مغسول یکدرم زعفران دو دانگ سوده با وی بیامیزند و جمله یکشربت بود شرابی که در ازالهٔ قی
و اسهال صفراوی مفید بود آب آبی ترش و آب سیب ترش از هر یک سه من دانهٔ مویز و حماض ترنج و عنبر از هر یک نیم من با آبها
بجوشانند و بپالایند و بیست درم با یکدرم طباشیر سوده بکار دارند نسخهٔ دیگر سیب ترش و غوره و آبی ترش و امرود چینی
و انار ترش بکوبند و آب بیرون آورند و سماق و عنبر و کنار دانه مویز نیم درم کوفته دو روز در آب میوه‌ها بجوشانند و بپالایند
و بآتش نرم بقوام آورند اگر حاجت بود پوست بیرون پسته با وی بجوشانند سفوفی که در این باب مفید بود عود و طباشیر از هر یک
سه درم پودینه و زرشک و گل سرخ از هر یک پنج درم سماق چهار درم دانهٔ انار ده درم کوفته با آب خرمای هندی و شراب ریواج
و شراب آبی تناول نمایند نسخهٔ دیگر گل سرخ و سماق از هر یک پنج درم طباشیر دو درم گل نشاسته سه درم بکوبند و نیم دانگ
کافور سوده با وی بیامیزند و سه درم با آب انار ترش و سیب و آبی بکار دارند نسخهٔ دیگر طباشیر و تخم حماض و تخم خرفه از هر یک

ادویه که ازالهٔ قی مفید بود
ورق [illegible]

پنج درم

پنج درم گل سرخ چهار درم سماق وگل نشا بوری از هر یک دو درم عود و صمغ عربی از هر یک سه درم اقاقیا و [illegible] از هر یک
درمی و نیم شربت دو مثقال بود با شراب ریباس یا آب سیب ترش با اندک شراب و صفراوی باید تا اگر بلغمی بود وقت
نگاه دارد اگر قی بلغمی بود و ماده وی مایل بقعر معده باشد قی کردن با آب طبیخ شبت و سکنجبین و اندک بوره مناسب بود پس
معده بجوارش عود و شراب پودینه و میبه و دواء المسک مرقوت دادن سود دارد اگر ماده در قعر معده بود استفراغ بحب صبر
و مصطکی و ایارج فیقرا و حب الافاویه موافق بود و از پس آن تقویت معده بجوارش و مانند آن کردن نافع بود باسهال و قی
زایل کردد چنانکه اسهال لبقی و اسهال چه زوال سبب مستلزم زوال مسبب بود سبب باز استادن قی باسهال و اسهال بعجز
بیرون آمدن ماده و اماله وی بود اگر ماده در طبقات معده بود با سکنجبین عنصلی و ماهی شور و ترب و خردل قی کردن
پس با قی ماده با ایارج فیقرا و حب صبر و مانند آن بیرون آوردن مفید بود پیش از انقطاع ماده غذا و شراب قابض و عفص
زیان دارد حب که خمل معده از بلغم لزج پاک سازد ایارج فیقرا شش درم هلیله سیاه و مصطکی و کابلی از هر یک دو درم
قرص گل و نمک هندی از هر یک سه درم پودینه خشک و جوزبوا و انیسون و نانخواه و کرویا و قرنفل از هر یک درمی ترید
هفت درم کوفته و بآب پودینه سرشته حب سازند و از یکدرم تا یکمثقال با شراب افسنتین یا میبه بکار دارند شرابی که معده را
قوت دهد دانه انار ترش سی درم مصطکی پنج درم کندر هفت درم پودینه تر و سیسنبر از هر یک یکوقیه با یکمن و نیم آب بجوشانند
تا بثلث باز آید بپالایند و عود و سک از هر یک درمی سوده باوی بیامیزند و اندک اندک بیاشامند سفوفی که معده را قوت
دهد عود و قرنفل و مصطکی و پودینه خشک از هر یک دو درم کوفته و بیخته یکدرم تا ده درم کلشکر تناول نمایند نسخه دیگر عود
و مصطکی از هر یک جزوی سک نیم جزو پودینه خشک و ریوند و نانخواه که در سرکه دو روز خوسانیده و خشک کرده از هر یک
دو جزو شربت یکمثقال بود با آب آبی اگر علت قوی بود با آب مورد تر و اطراف رز ضمادی که درین باب مفید بود سک
و قصب الذریره و مصطکی و سنبل و عود و قرنفل و جوزبوا و اندک زعفران بکوبند و با مسوس سرشته بر معده نهند و اگر ماده
سوداوی بود پیش از تقلیل ماده بازداشتن آن زیان دارد اما ازاله ماده بجفته که مایل به تیزی بود سود دارد ضماد از لادن
و اشنه و اکلیل الملک و برگ مورد تر ساختن و با شراب قابض بر معده و سپرز نهادن و ایارج فیقرا با افتیمون آمیخته دادن
و چون قی ساکن شود تن از ماده بمطبوخ افتیمون پاک کردن و ازاله آفت سپرز مناسب که یاد کرده آید نمودن پس معده بجوارش
کرم و دواء المسک مرقوت دادن نیکو بود اگر طبیعت با یبوست بود ماده بجفته فرود آورد و معده بداروی مسهل پاک کردن
پس تقویت وی فرمودن و از چیزهای قابض که قی باز دارد اجتناب نمودن و اطراف مالیدن و در آب کرم نهادن سود دارد
خاصه که ماده از بدن یا عضوی بمعده در آید اگر قی از درد تولد کند و ماده بسیار کرم بود داروهای سرد بر معده مالیدن
و اطراف در آب خنک نهادن مفید بود اگر پس از ورود غذا در معده قی بدید آید باسهال قرص افسنتین زایل کردد صفت آن
انیسون و تخم کرفس و افسنتین رومی از هر یک پنجدرم سلیخه بیست درم مرو فلفل و جند بیدستر و افیون از هر یک دو درم قرص
سازند یکدرم تا دو درم با شراب پودینه و مانند آن تناول نمایند صبر با آب کاسنی و اطریفل و خیار چنبر با آب کرفس و آب کاسنی
و آب بادیان نافع بود پس از اسهال کلنکبین با آب انار ترش مفید بود کندر و سماق و زیره و کرسنه که در قی اسهال نیکو بود
با قلا با سرکه ممزوج بخته خوردن و با غذا پودینه و سداب و کشنیز خشک تناول نمودن مناسب بود عدس پوست کنده بجوشانند
و آب وی بریزند و با سرکه بخته بکار دارند قی باز دارد اگر سبب غذای ناموافق بود با سکنجبین و آب کرم قی کردن و معده از غذای
ناملایم پاک ساختن سودمند بود و اگر غذای چرب بود پس از قی چیز شور خوردن و معده با شراب پودینه قوت دادن مفید
بود و اگر غذای کرم بود بعد از قی شراب لیمو و شراب انار موافق بود اگر از ورود غذا غشیان بدید آید و قی تولد نکند غذا بسیار
خورده تا معده پر شود و قی کردن آسان کردد و ماده بد با غذا بیامیزد و بیرون آورد تهوج بیشتر از کرمی و خشکی بود ضمادهای
سرد بر معده نهادن و شربتهای خنک با آب سرد آشامیدن سود دارد معده اگر ضعیف بود بورود غذا غشیان بدید آید
غذای نرم خوردن پس داروی قابض و آهسته حرکت کردن تا غذا بقعر معده رسد پس بجوارش قوت دادن و حرکت زیاده کردن
و بر معده ضمادهای قابض نهادن و قرص کوکب با شراب و جلاب که در وی مشک بود تناول نمودن مناسب بود قرص عود
و کندر و دواء المسک درین باب سخت نافع بود صفت قرص کوکب معده را قوت دهد و فضله که متوجه وی کردد دفع کند

و حشای ترش بازدارد ... و بعرق ... نشانند و تری ... زایل سازند و آب عرق نکوش چکانند درد ساکن کردد و در سعال و زحیر و نفس الدم سودمند بود و با بعرق ... سپستهای ... مفید بود و با سرد دفع ... کنند و شراب ... باز دارد و درد ریش روده و مثانه که از بلغم شود بود سود دارد و ارب چون می بچته غرغره کند ... بود و چند بیدستر و سنبل و سلیخه و کل مختوم و پوست بیخ لفاح از هر یک چهار درم افیون و زعفران و ... از هر یک پنج درم تخم خشخاش سفید هفت درم و وقر و انیسون و سیساليوس و میعه تر و تخم کرفس و بزر البنج از هر یک هشت درم افیون و میعه با شراب ریحانی بکدازند و داروها کوفته و با وی بیامیزند و قرص سازند هر یک نیم درم و در سایه خشک کنند و از پس شش ماه بکار دارند **صفت**
قرص عود قی و هیضه باز دارد و غشی که از پی استفراغ بجهت ضعف قوت تولد کند زایل سازد و قرنفل و سنبل و عود از هر یک درمی کبابه و کل نشابوری و سک بغدادی از هر یک دو درم و با شراب سیب و شراب آبی و ماء اللحم تناول نمایند اکر یک درم و نیم مشک و دو درم پوست بیرون پسته برین قرص بیفزایند سخت مناسب بود **نسخه دیکر** عود چهار درم قرنفل و کبابه و قاقله و ... و مصطکی و سنبل از هر یک درمی شکر بمقدار داروها و شراب یکمثقال **صفت** قرص که در دفع قی و هیضه مفید بود کبابه و قاقله و سک از هر یک دو درم قرنفل نیم درم کل ده درم مسک و کافور از هر یک دانکی قرص سازند هر یک مثقالی و با شراب نعنا بکار دارند در بعضی نسخ سک و مصطکی از هر یک درمی و طباشیر سه درم بود و در نسخه دیکر بدل سک قرنفل یک درم و کافور دو دانک **ادویه** که مسکن التهاب و لدغ معده بود **اترج** تناول نمایند بخاصیت اطفاء حرارت معده کند **ماء الرمان المحمض** آب انار ترش در التهاب معده و جکر سودمند بود **هندبا** تنها با سویق جو بر معده ضماد کند حرارت وی زایل کند و آب هندبا در تسکین حرارت معده بهترین داروها بود **مرق الدجاج** در تعدیل ابدان سقیمه و التهاب معده مفید بود **لبن الاتن** که بچه که از پستان خورده شود در لدغ معده و التهاب وی نافع بود **البقلة الحمقا** با سویق جو بر معده ضماد کند حرارت وی زایل کند **ورق البنفسج** برک بنفشه با آرد جو یا تنها ضماد کند در التهاب معده نیکو بود **نخود** یکمثقال تناول نمایند التهاب معده ساکن سازد **سمسم** حرقت و لدغ معده که از ماده حاده و شراب صرف و دوای حاد بود زایل کند **قثا** و خیار مبرد معده و جکر بود **ماء الارز** آب برنج در لدغ قوی که عارض معده کردد سود دارد **بقل** مقوی معده و مسکن و مطفی حرارت و مسکن عطش بود **لعاب بزرقطونا** آب طبیخ وی در حرقت معده که متولد از بلغم حامض بود سود دارد **فوفل** در التهاب معده و جکر سودمند بود **خس** مطفی حرارت معده بود و زود هضم کردد **شراب الرمان** در حرارت معده و جکر سودمند بود **طباشیر** ضرم لبا ... و با بعضی سیاه قابضه بیاشامند در اطفای حرارت معده و قلب و کبد مفید بود **التوت الحامض** توت ترش مطفی لهب معده بود **دهن الورد** با طباشیر تناول نمایند در دفع حرارت معده نیکو بود **اللبن الحامض** ترش بیاشامند در التهاب معده سودمند بود **السمک الطری** ماهی تازه بخاصیت مطفی حرارت معده بود **اجاص** و اسفناج در ازالة حرارت معده که از صفرا و دم بود سود دارد **قشر القرع** پوست کدوی تازه بکوبند و با روغن کل و سرکه بیامیزند و ضماد سازند در این باب صواب بود **ادویه** که مورث عطش بود **التین الیابس** انجیر خشک خوردن موجب تشنگی بود **الجبن العتیق** پنیر کهنه معده را زیان دارد و در باطن احداث حرارت کند و تشنگی پدید آورد **ملح** بجهت جمع کردن حرارت در احشا موجب تشنگی بود **لبن** از شرب وی تشنگی بیفزاید **سکر** شکر کهنه تشنگی پدید آورد و از وی خون غلیظ تولد کند **قشر الاترج** در بعضی مزاج موجب عطش بود **بصل** موجب حرقت معده و عطش بود **ادویه** که تشنگی نشاند **کمثری** امرود رسیده مسکن عطش بود **مشمش** زردالو بدین باب مفید بود **آلوچ** در آب بجوشانند و بپوسته بیاشامند سودمند بود **سماق** قطع تشنگی کند **قرع** خوردن کدو تشنگی زایل کند **التمر الهندی** هشت مثقال خرمای هندی در آب خیسانند و آب وی با اندک شکر بیاشامند در دفع شدت عطش نافع بود **خس** کوک بستانی تناول نمایند در این باب سودمند بود **انبرباریس** زرشک در قطع عطش نیکو بود **طباشیر** مسکن عطش و التهاب معده بود **اترج** کوشت نغز ترنج قاطع تشنگی بود **شراب اللیمو** با آب سرد بیاشامند در این باب مفید بود و از روی انتعاش پدید آید **لعاب بزرقطونا** با روغن کل در دفع عطش صفراوی سودمند بود **افسنتین** مسکن عطش بلغمی بود و بوم همین کار کند و احشای حاره را زیان دارد **عرق السوس** بیخ مهک در تسکین عطش نافع بود **شراب النیلوفر** مبرد و مسکن عطش بود **خوخ** شفتالوی رسیده در قطع تشنگی نیکو بود **کرفس** عصاره بستانی وی بجوشانند و بپالایند و با شکر بیاشامند

ادویه که مسکن التهاب و لدغ معده

ادویه که مورث عطش بود

ادویه که تشنگی نشاند

دارنج

و نوع تشنگی که از بلغم بود سود دارد [illegible] معتدل او مسکّن عطش بود تشنگی که از گرمی معده بود و غریزی و حرقت و منع
و حرارت فم و یبوست حلق بر آن شاهد بود آب تازه [illegible] و آب میوه‌ها [illegible] و ریواج و امرود و سکنجبین و آب سرد
خوردن [illegible] این شربتهای خواب کردن [illegible] ندارد چه خواب خنکی و تری شربت با عضا رساند و حرارت زایل سازد
و اگر از خشکی بود دهان [illegible] یبوست بود و حرقت و حرارت دهان و خارش بود آب خیار و آب کدو و لعاب بزرقطونا
و روغن بادام و کشکاب و روغن تازه و لعاب سفرجل با آب انار شیرین و کتیرا با آب انار و روغن بنفشه مفید بود و اگر از سوء
مزاج معده صایم بود با حرقت زیر معده طبع خشک بود این روده رطوبت بجانب خود کشد و کیلوس خشک ماند
و تعبین حکاک و یبوست تولد کند با سلیق زدن و بمطبوخ هلیله استفراغ کردن مفید بود ماء الجبن با سه درم هلیله
زرد و دو دانگ نمک هندی و ده درم شکر و یکدانگ محموده درین باب صواب بود پس از استفراغ ده هفته [illegible] و قرص
لعاب بزرقطونا فرمودن و غذا از کشک جو و ماش پوست کنده و اسفاناخ و کدو و روغن بادام تناول نمودن مناسب
بود و اگر از حرارت دل بود بیمار از هوای خنک راحت بیش از آب سرد یابد یاسمین و میوه‌های سرد در حوالی بیمار نهادن و بنفشه
و نیلوفر و گلاب و کافور و صندل بو یایند و روغن کدو با قرص کافور دادن و از صندل و گلاب و برگ خرفه ضماد کردن موافق
بود حبّی که تشنگی زایل کند تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم کدوی شیرین از هریک پنج درم تخم خرفه ده درم کتیرا هفت درم
کوفته با لعاب بزرقطونا سرشته حب سازند آبی که تشنگی بنشاند خربزهٔ هندی و کدوی تازه و مغز خیار و خیار بادرنگ
تقطیر کنند و گلاب و اندک کافور با وی بیامیزند و با مقدار جمله آب غوره و آب ترنج و آب خرمای هندی آمیخته و طباشیر بروی
افزوده بیاشامند اگر بیمار میل شراب کند شراب سفید رقیق با آب کدو و آب خربزهٔ هندی بیامیزند و سرد کرده بجای آب دهند
شراب ممزوج با آب تشنگی بنشاند و رطوبت بیفزاید و مضرت آب باز دارد و خواب پدید آورد اگر با تشنگی تب بود شراب
زیان دارد جلاّب خام با شراب بیامیزند و سرد کرده بیاشامند تشنگی زایل کند و رطوبت پدید آورد و اگر از هوای گرم بود دست
و پای در آب سرد نهادن و آب سرد بر سر بستن و بادبیزن و روغن گل سرد کرده بر سر مالیدن و زرد آلوی خشک و خرمای هندی
و ترنج در دهان داشتن تشنگی زایل کند زردهٔ تخم مرغ نیم برشت درین باب سودمند بود و اگر از شرب شراب عتیق بود بدارد
و آب سرد زایل نکرده و بیمار در ورطهٔ هلاک افتد و اگر از نبود غذا و آب شود دارو و غذای گرم بود سبب هر یک نشان
آن بود و زوال سبب آن و اگر از غلبهٔ صفرا بود مرارت دهان و یبوست حلق و صفرت قاروره و حرقت فم معده بر آن گواهی
دهد قی کردن و طبع نرم داشتن و داروهای سرد و غذاهای ترش خوردن مناسب بود و اگر از بلغم شور بود ملوحت دهان
شاهد آن بود نخست قی فرمودن و معده از مادّهٔ متعفنه با آب شبت و ایارج فیقرا پاک کردن مفید بود پس بامداد آب کم خوردن
تا باقی مادّه بگدازد و مادّه از معده پاک سازد موافق بود شراب سرد تشنگی بیفزاید مربای زنجبیل و سکنجبین و کلنکبین و اطریفل
درین باب سودمند بود مرغ بریان خوردن و از غذاهای شور و ترش و بلغم افزای دور بودن و خوابیدن و روغن بادام بر سر مالیدن
نیکو بود اگر طبع نرم بود آب انار ترش و آب غوره و ماننده آن فرمودن و از تعب و جماع منع نمودن نافع بود و اگر از برودت و یبوست
بود بیمار از برای آب بیقرار بود و صبر بر تشنگی نتواند کرد داروها و غذاهای گرم و تر چون جلاّب و نخود آب درین باب صواب بود
و اگر از ورم معده و روده و جگر و گرده بود وجود سبب هر یک نشان وی بود تدبیر هر یک در باب خود یاد کرده آید و اگر از سوء
مزاج تمام بدن بود و آن در تب صفراوی و محرقه بود ازالهٔ سبب بداروها که در سوء مزاج معده یاد کرده شد سبب زوال وی بود
کسی که بسیار تشنه باشد چون بآب رسد مضمضه و غرغره کند و آن آب جرعه جرعه نماید و بیکبار سیراب نکرده چه این هنگام حرارت
غریزی ضعیف بود و شرب آب بسیار اطفای بقیهٔ حرارت کند نخود آب و باقلا و آب موجب تشنگی بود هر که در روزه از عطش
رنج یابد از اینها اجتناب نماید شرابی که در ازالهٔ تشنگی مجرب و غیر آن سودمند بود مویز با شکر در آب بگدازند تا بجوش آید
پس بپالایند و تناول نمایند اگر بیمار میل ترشی کند آب انار ترش با وی بیامیزند و زیاده و نقصان در ترش باندازهٔ میل بیمار کنند
اگر مویز بی‌شکر خواهد چنان کنند اگر بیمار مرطوب بود بدل شکر انگبین کنند انکه ترشی خواهد طرخون و سداب و پودینه و سنبل
و اندک نمک با شراب بیامیزند و انکه بخواهد دارچینی و عود و زنجبیل و اندک فلفل و مشک بر وی بیفزایند ادویه که در دفع
ریح و نفخ معده مفید بود افسنتین با سنبل رومی تناول نمایند نافع بود انیسون درین باب نیکو بود ابهل درین [illegible]

ادویه که در دفع ریح و نفخ معده مفید بود

موافق بود اهلیج تناول نمودن ومطبوخ ساختن در تحلیل ریاح سودمند بود انگدان تخم کرفس بستانی محلل ریاح و نفخ معده
بود شبت تحلیل ریاح معده نمود مقدار [illegible] این باب سودمند بود [illegible] قاقله ریاح نیکو بود دو درم ازوی بدهان
[illegible] ولعاب وی فرو برند نفخ معده مناسب بود کمون در دفع ریاح غلیظ و نفخ معده نافع بود [illegible] نرم نیکو بکوبند و آب
سرد بیاشامند درد ازاله نفخ معده سودمند بود سکر جلاب سازند وتناول نمایند مسکن نفخ معده بود مسک بیاشامند
ریاح او جمیع بدن زایل کند دار فلفل محلل ماده بود که ازوی ریاح تولد کند شونیز در تحلیل ریاح بغایت نیکو بود زنجبیل مربی
با آب بیاشامند در دفع ریاح غلیظه مناسب بود ودرد اوند طویل نافع احشا بود مصطکی نرم بسایند وبیاشامند و با عسل
لعوق سازند دید دفع ریاح و تسخین معده مفید بود نانخواه با انکبین بیامیزند وتناول نمایند در تحلیل نفخ ودرد معده که متولد
از ریاح غلیظه بود سود دارد جند بیدستر با سرکه بیاشامند یا با زیت ضماد سازند در فواق و نفخ معده وتحلیل ریاح نافع بود ادویه که محلل ریاح ونفخ بود در معده
ادویه که مولد ریاح و نفخ بود در معده فقاح مولد نفخ وکیموس بد بود فجل اکثار وی مولد ریاح غلیظه کند عدس
مولد ریاح بود رمان انار شیرین مولد حرارت ونفخ بود و محرور را زیان دارد باقلی مولد نفخ وریح بود و در حدث وی زیاده
از عتیق بود بصل ازوی خلط بد تولد کند و موجب تولد نفخ وریح بود لبن مولد قراقر ونفخ بود لبا مولد نفخ بود بسر
خرمای نارسیده مولد ریاح و نفخ و قراقر بود خاصه که بعد از خوردن وی آب بیاشامند لحم الاترج کوشت ترنج دیر هضم شود
وازوی نفخ تولد کند سلق ازوی نفخ و قراقر پدید آید لوبیا و شراب شیرین وامرود وسیب و خیار و بادرنگ و ماست و جمله
سبزیهای شراب و شرب آب بسیار و حرکت بعد از ورود غذا مولد ریاح بود معجون حب الغار و ابهل و جوارش کندر و انکدان
و مانند آن در این باب مناسب بود ادویه که در ورم معده و قرحه سودمند بود اذخر بیاشامند یا ضماد سازند در این ادویه که در ورم معده وقرحه سودمند بود
باب مفید بود مصطکی محلل ورم معده و جگر بود خیار چنبر با آب کشنیز تر بیاشامند در تحلیل اورام تجاویف سودمند بود
تنبول در این باب نیکو بود عدس با آبی و اکلیل الملک و روغن گل بیامیزند و نیم گرم بر معده نهند بعد از آنکه ورم وی
نافع بود اگر عدس و پوست انار و گل سرخ با عسل بجوشانند و ضماد سازند مناسب بود قصب الذریره با تخم کرفس وانکبین
بیامیزند وتناول نمایند در ورم معده و کبد سودمند بود راوند از دو درم تا سه با روغن گل بیامیزند و لعوق سازند
و در قرحه معده مفید بود ورم معده اگر از خون بود با بطلان شهوت غذا تب گرم و خشونت زبان و حمرت آن و کرب و حرارت
موضع و تشنگی و غشیان بود باسلیق زدن و بر معده روغن مالیدن و آب برگ مورد تر و آب آبی و سیب و گلاب و صندل
با موم روغن گل آمیختن و خرقه بدان آلوده بر معده نهادن و آبی و سیب پخته وکدوی تازه و ساق خرفه کوفته ضماد کردن
و آب انار ترش و شیرین و رب آبی و رب سیب و آب خیار و آب کاسنی بکار داشتن و تدبیر لطیف فرمودن و غذا با زکرتن
و بر کشکاب و آب انار اقتصار نمودن و آب با شراب بنفشه و نیلوفر دادن و از پنجم تا هفتم آب لسان الحمل و آب عنب
الثعلب و آب کوک از هر یک ده درم با یک دانک زعفران و ده درم فلوس خیار چنبر تناول نمودن و از آبها آنچه موجود باشد
بی درم با خیار چنبر و زعفران چنانکه یاد کرده شد آشامیدن و در این مدت ضماد از آرد جو و صندل سفید و کدوی تر
و آب عنب الثعلب با اندک زعفران و روغن گل و آب کشنیز تر ساختن و از هشتم تا چهاردهم آب کاسنی و عنب الثعلب
از هر یک ده جزو و آب بادیان و کرفس از هر یک جزوی با هم آمیختن و چهل درم ازوی با چهار درم فلوس خیار چنبر و دو
دانک زعفران سود دارد اگر حرارت هنوز باقی بود و آب بادیان و کرفس زیان دارد تب و مسهل در این بیماری بد بود
اگر طبع نرم بود قرص طباشیر نیم درم تا یک درم قرص گل با رب سیب و آبی مناسب بود ضماد از عنب الثعلب و کشنیز خشک
و بنفشه و خطمی و آرد جو و بابونه و اکلیل الملک و بیخ سوسن و موم صافی و روغن بنفشه و روغن گل نیکو بود پس از
چهاردهم و زوال الحرارت تب کشکاب که در وی سه درم بیخ بادیان و سه درم بیخ کرفس پخته باشند با روغن بادام سودمند
بود صفت قرص طباشیر که در اینجا بکار آید گل سرخ و صمغ عربی بریان و گل ارمنی و گل مختوم و صمغ بلوط از هر یک پنج درم
طباشیر و دانه مورد از هر یک چهار درم زرشک و تخم حماض بریان از هر یک هفت درم نشاسته بریان سه درم شربت
یک مثقال صفت قرص گل سنبل و بیخ سوسن از هر یک چهار درم گل سرخ شش درم شربت نیم درم تا یک درم بوست اگر حرارت
اندک بود قرص گل بدین نسخه مناسب بود بیخ سوسن و سنبل از هر یک چهار درم بابونه و فقاح اذخر و اکلیل الملک از هر یک

سه درم کهربا و مصطکی از هریک دو درم گل سرخ شش درم کوفته با شراب سیب سرشته بسازند و آب عنب الثعلب بجوشانند
و بپالایند و تناول نمایند ضمادی که درین باب سودمند بود بابونه و بنفشه و بیخ سوسن از هریک پانزده درم بیخ خطمی و اکلیل
الملک ده درم آرد جو و آرد [illegible] از هریک بیست درم زعفران پنج درم و روغن بنفشه و روغن گل از هریک پنج استار داروها
نرم کوفته و بر خرقه کتان مالیده بکار دارند نسخه دیگر بابونه و بیخ خطمی از هریک بیست درم افسنتین رومی پانزده درم سنبل
پنج درم بیخ سوسن و اکلیل الملک و شبت و پیه بط از هریک ده درم موم زرد چهار درم روغن گل و روغن خیری یا سوسن
از هریک پنجاه درم نسخه دیگر روغن ناردین ده درم موم هشت درم داروی بگدازند تا سرد شود پس صبر و مصطکی سوده از
هریک مثقالی با وی بیامیزند اگر قوت ضعیف بود و شراب و غذا در معده قرار نگیرد رب غوره و افسنتین بیفزایند اگر دارو
چهار مثقال باشد موم و روغن از هریک بیست درم باید روغنی که درین باب ضماد بکار آید سنبل پنج درم مصطکی و قسط
و سعد و اذخر و قصب الذریره از هریک سه درم کوفته با یک رطل روغن بیامیزند و یکهفته بر آفتاب نهند و بمالند و بپالایند
و بکار دارند ضماد ثقل وی درین باب سودمند بود غذا ماش پوست کنده و برگ چغندر و لبلاب و اسفناج و کدو با روغن بادام
مفید بود اگر قوت ضعیف بود زرده تخم مرغ نیم برشت مناسب بود اگر تب قوی نباشد فروج با ماش و برگ چغندر و غیر آن نیکو
بود پیش از بیست روز سبکی تب مرغ زیان دارد گاهی که ماده رقیقه تحلیل پذیرد و غلیظه بماند ضمادهای محلل که در ورم بلغمی
یاد کرده آید موافق بود گاهی که ورم میل نضج و ریم کند درد و تب زیاده گردد و چون نضج یابد درد و تب در تناقص آید و ورم اگر
منفجر نگردد تدبیر انفجار طریق وی آن بود که شیر تازه و آب گرم دهند و دست بر معده مالند و بجنبانند اگر فایده بظهور نیاید ماء العسل
و انجیر خشک و مویز تناول نمایند اگر دیر منفجر گردد خردل کوفته بکار دارند داروئی که ورم را نضج دهد شراب انجیر بیست درم لعاب تخم
کتان و حلبه از هریک ده درم گرم سازند و دو دانگ زعفران و یک دانگ و نیم صبر با وی بیامیزند و بیاشامند داروی دیگر تخم مرو و کتان
و خطمی بکوبند و سه درم بامداد و شبانگاه با چهار درم شیرخشت یا شیرین تناول نمایند گاهی که ورم منفجر گردد در بیمار لرز پدید آید
و آماس فرو نشیند و اگر ترش و تیز بود در معده انواع سوزش تولد کند و با ثقل خون و ریم بیرون آید و در میان کتف یا زیر ناف
یا فم معده درد بظهور آید این هنگام اگر حرارت اندک بود جلاب مناسب بود و اگرنه ماء العسل تا معده از ماده پاک سازد و اورا
جلا دهد پس داروی که منبت اللحم بود سودمند دارد صفت آن کندر و دم الاخوین از هریک پنج درم گلنار و گل سرخ و کهربا از هریک
دو درم گل ارمنی سه درم کوفته با رب سیب و [illegible] بکار دارند داروی دیگر صمغ عربی و کثیرا از هریک دو درم گلنار و گل سرخ و [illegible]
مورد و عصاره لحیة التیس و اقاقیا و زعفران و کهربا از هریک نیم درم خشخاش دو درم کوفته با آب سماق سرشته قرص سازند
و در سایه خشک کنند شربت یکمثقال با آب سرد یا لعاب بزرقطونا تناول نمایند و اگر از صفرا بود دهان تلخ و رنگ روی و زبان
مایل بزردی بود و تب بغایت گرم و سوزان و تشنگی در نهایت تدبیر این ورم نزدیک بتدبیر دموی بود باید که داروهای مبرد
و مرطب درین باب زیاده از باب گذشته بود چه حدت صفرا زیاده از حرارت خون بود کشکاب سرطانی با آب انار ترش و شیرین
موافق بود آب کدو و آب انار و شیره تخم خرفه و آب خیار و یکدرم مغز تخم خیار کوفته با آب کاسنی و اندک شراب سودمند بود ضماد از
برگ و ساق خرفه و آرد جو و خطمی و لسان الحمل و عنب الثعلب و طحلب مناسب بود پس از دو هفته تدبیرها که در ورم دموی
یاد کرده شد درین باب صواب بود قرص که درینجا بکار آید زعفران و سنبل از هریک دو درم بیخ سوسن و مغز تخم خیار و [illegible]
از هریک سه درم گل سرخ شش درم کثیرا و صمغ عربی از هریک دو درم با آب سرد قرص سازند و یکدرم بکار دارند اگر بطریق حب السعال
در دهان دارند روا بود و اگر از بلغم بود بیمار میل بغذا نکند و تب آهسته و آب دهان بسیار و آماس نرم بود و با وی تشنگی نبود
تدبیر این ورم مخالف تدبیر ورم دموی و صفراوی بود در ابتدا آب بادیان و کرفس از هریک بیست درم با دو درم روغن بادام
سودمند بود و از پس هفت روز مطبوخ اکلیل الملک مفید بود صفت آن اکلیل الملک و پوست بیخ از هریک ده درم
با چهار رطل آب بجوشانند تا بربع باز آید بامداد چهار درم ازوی با دو درم روغن بید انجیر و سه درم روغن بادام شیرین بیاشامند
مطبوخ دیگر بیخ بادیان ده درم انیسون سه درم فقاح اذخر و مصطکی و تخم کرفس از هریک دو درم پرسیاوشان پنج درم چون
مطبوخ اول بجوشانند و صاف کنند آن بکار دارند شراب زوفا که در وی اکلیل الملک پخته باشند با روغنها که یاد کرده شد مناسب بود
ضمادی که درین باب صواب بود جعده و اکلیل الملک و حماما و بابونه و شبت و مصطکی از هریک ده درم سنبل و افسنتین

از هر یک شش درم مشت دیده کنند و شش درم بیخ خطمی با مغز پیه درم اشق و جاوشیر و مقل و میعه تر از هر یک ده درم
پیه بط و پیه مرغ از هر یک بیست درم موم ده درم و روغن سوسن و روغن ناردین از هر یک نیم رطل و زعفران سوده پانزده درهم
مقل و جاوشیر و اشق در شراب حل سازند و موم و پیه در روغن بگدازند و داروها کوفته و بیخته بدان بسرشند اگر پانزده درم
کتیرا باوی بیامیزند روا بود **ضماد دیگر** سعد و اذخر و سنبل نرم بکوبند و با سرکه و دمادچوب بذق روغن بادام و ناردین بر معده
مالند و غذا از هلیون و ابلاب و کرنب و چغندر سازند و ماء العسل بجای آب بخورند **ضماد** صبر پنج درم مصطکی و سنبل
و افسنتین و خاکستر چوب رز از هر یک سه درم موم پنج درم با بیست درم روغن یاسمین بگدازند و داروها کوفته و بیخته باوی
بیامیزند و بر معده نهند مثرودیطوس و غذای لطیف چون نخود آب تناول نمایند و روغن کرم چون یاسمین و خیری بمالند و از غذا
غلیظ و بسیار خوردن اجتناب کنند و اگر از سودا بود با بد از این بیماری که از نفخ معده و صلابت آن و اندیشهای بدن و وسواس بدن
لاغرو تب آهسته بود شیرزاقه و فلوس خیار چنبر با ماء الاصول و روغن بیدانجیر موافق بود و اگر ماء الاصول قوی تر باید مصطکی
و پرسیاوشان و فقاح اذخر بیفزایند اگر روغن بیدانجیر و روغن سوسن و روغن بادام از هر یک دو درم باوی بیامیزند صواب بود
قرص سنبل در این باب مناسب بود **صفت آن** سنبل و فقاح اذخر و سلیخه و گل سرخ و راوند و قصب الذریره از هر یک سه درم
زعفران و انیسون و قسط از هر یک درمی قرص سازند هر یک مثقالی شربت یک قرص بود با مطبخه **ضمادی** که در ورم
صلب و دبیله بکار آید بابونه و حلبه و اکلیل الملک و خطمی و حب الغار و افسنتین رومی از هر یک جزوی بیست جزو انجیر
خشک با آب بجوشانند و با انکبین نرم بسایند و اشق و مقل از هر یک ربع جزو در این شراب بگدازند و داروها کوفته باوی بیامیزند
**ضماد دیگر** مغز بادام تلخ و تخم کرنب و مقل و اشق و میعه تر و سنبل و مصطکی و سعد و ادخر صموغ با شراب حل سازند و داروها
باوی بیامیزند **ضماد دیگر** تخم کتان و حلبه و تخم کرنب از هر یک جزوی اشق و سنبل و سعد از هر یک سه درم مقل و مصطکی
از هر یک هفت درم صمغ در شراب حل سازند و داروها کوفته بدان بیامیزند **ضماد دیگر** مقل و حب البان و تخم کرنب از هر یک ده
درم سنبل و اشق و مصطکی از هر یک پنج درم موم سه درم روغن ناردین پانزده درم موم در روغن بگدازند و صمغها در شراب
حل سازند و داروها بدان بسرشند **ضماد دیگر** بنفشه و بابونه از هر یک سه درم سعد و قصب الذریره و اذخر از هر یک دو درم
حلبه پانزده درم داروها با لعاب تخم کتان سرشته معده با روغن ناردین چرب کرده بکار دارند پیش از غذا و بعد از آن بچهار
ساعت ترک ضماد کنند و غذاها که در باب ورم بلغمی یاد کرده شد تناول نمایند و ماء العسل و شیرزاقه و جلاب بجای آب بیاشامند
داخلیون با روغن قسط بگدازند و زعفران و سنبل و بادام تلخ باوی بیامیزند و ضماد سازند ورم معده از خون و صفرا بسیار بود
و از بلغم سودا اگاه بود که ورم دموی و صفراوی منجر بورم سوداوی گردد سبب قرحه و بثور معده یکی مادهٔ حادّه بود که در معده
تولد کند دویم خوردنیهای تیز سیم مادهٔ کرم که از سر یا عضو دیگر بمعده در آید در این بیماری کام و زبان با بیوست بود و جشای
دهان ناخوش و غشیان بسیار و آنچه بر آید در وی پوستهای قرحه بدید آید قرحه اگر دموی بود وقت مرور غذا درد در حلق
و پس گردن و میان کتف بظهور آید خاصه که با غذا خشونت و طعم وی قوی بود و اگر در فم معده بود درد در زیر مغالک سینه بدید آید
و گاه بود که برد اطراف و غشی تولد کند و باقی پوست قرحه و بثره بیرون آید و نفس تنگ گردد و اگر در قعر معده بود الم از زیر مغالک
سینه بدید آید که نا نزدیک ناف بود و درد بعد از استقرار غذا بدید آید و الم وی کمتر از الم فم معده بود با برازها ریک بود امتحان
این بیماری ببرکه و خردل بود قرحه و بثره اگر تازه بود رگ زدن مناسب بود خاصه که غلبهٔ خون ظاهر بود پس ده استار
دوغ ترش از گاو سیاه بود با یکدرم طباشیر و یکدرم تخم حماض سودمند بود **شراب** که در این باب صواب بود شیر گاو و آب
سماق و آب غوره از هر یک ده استار با هم بیامیزند و سنگ تابداده در وی اندازند تا شیر بماند و با آب انار ترش تناول
نمایند و اگر کهنه بود شستن معده با ماء العسل و جلاب مفید بود مضرّت قی زیاده از منفعت وی بود اگر قرحه بسیار
کهنه بود پس از تنقیهٔ معده با ایارج فیقرا دوغ ترش و آب انار ترش و کشکاب با آب مذکور موافق بود اگر بجهت غلبهٔ صفرا
غشیان تولد کند قی کردن بر نهار با شراب آب سرد بسیار نیکو بود اگر بر نهار قی تولد نکند آب انار ترش با کشکاب
خوردن و از پس آن آب سرد بسیار نیکو بود و قی کردن عجب بود پس دوغ ترش با طباشیر و گل ارمنی و گل سرخ تناول نمودن
و استفراغ بخیار و آب کاسنی مناسب بود اگر طبیعت نرم بود قرص طباشیر با رب میوه های قابض و کشکاب و پست جو

کومند بو

سودمند بود اگر خون از گلو [illegible] آنچه در [illegible] باید [illegible] و مخططی
قسماق و بهی و رب غوره و گلنار و [illegible] و سک و گل سرخ و آب برگ خرفه و آب غوره و آب سیب ترش و آب برگ مورد تر و آب لسان
الحمل نافع بود [illegible] شراب افستین و قرص کهربا و گوشت گاو و سکبه و [illegible] کاله و تن با سرکه و فروج با آب غوره و آب انار ترش
و سماق و آب ریواج و آب لیمو و آب ترنج در این باب موافق بود گاه بود که ورم معده منجر گردد بدبیله این هنگام تپ و امتلا و قلت
بول و نحافت بدن و غور عین و سکون تب و صلابت معده پدید آید چنانکه بقوت انگشت منخسف نگردد و درد و برد اطراف در
ابتدا پدید بود گاهی که نشان ورم بظهور آید رگ زدن و تقلیل ماده و اماله آن کردن و شربتها و ضمادها که یاد کرده شد بکار
داشتن سود دارد گاهی که ورم دبیله گردد نضج دادن و منفجر ساختن و پاک کردن ضرورت بود شیر تازه و آب گرم در این باب مفید بود
داروئی که ورم نضج دهد حلبه و تخم مرو از هر یک درمی ترخشقوق یکدرم و نیم کوفته و بیخته با سی درم شیر تازه با نیم گرم بیاشامند
آب طبیخ حلبه و حسک با روغن بادام تلخ و روغن بید انجیر مناسب بود ضمادی که در این باب سودمند بود ترخشقوق ده درم
حلبه بیست درم تخم مرو چهل درم کوفته با روغن کنجد چرب کرده و با شیر تازه سرشته نیم گرم بکار دارند در آب گرم نشستن و از بابونه
و حلبه و انجیر خشک افستین رومی مانند عصیده ساختن و بر ورم نهادن و با ادویه معده داروی قابض و مقوی چون افستین
رومی آمیختن واجب بود گاهی که ماده نضج یابد و آماس نرم گردد خوابیدن بر شکم و معده بر بستر فشردن موجب انفجار ورم میشود
داروها که در باب ورم دموی یاد کرده شد در اینجا مفید بود صبر با آب کاسنی و ایارج فیقرا در این وقت مناسب بود چه معده
از ریم پاک سازد و باسهال بیرون برد اگر تدبیر مذکور فایده ندهد آنچه در باب صلب یاد کرده شد نیکو بود اگر ریم و خون با تی
بر آید نشان هلاک زیاده از صحت بود در ابتدای علت غذا زرده تخم مرغ نیم برشت و حریره سبوس و نشاسته و کشک جو
بود و در آخر شوربای مرغ با شبت و حلبه ادویه که در ازاله قذف دم مفید بود و در ازاله شیر و خون که در معده منجمد گردد
انفحة الارنب پنیرمایه خرگوش خون که در معده بسته باشد بگدازد و انفحهٔ سایر حیوانات همین کار کند لیکن انفحهٔ خرگوش در این
باب اقوی بود تمر خون بسته در معده و مثانه تحلیل پذیرد ابن الماعز شیر بز بیاشامند خونی که در تجاویف بسته باشد
بگشاید نعنع بکوبند و آب وی با شکر بیامیزند و تناول نمایند شیر بسته در ساعت بگشاید قرطم نرم بسایند و بیاشامند
اگر لبن جامد بود در معده بگشاید و اگر ذایب بود منجمد گرداند رماد خشب التین خاکستر چوب انجیر در آب کنند و بگذارند تا صاف
گردد پس آب در ظرفی کنند و بار دیگر خاکستر تازه بر وی ریزند و چند بار این کار کنند و بیاشامند در اذابه لبن نافع بود دم جدی
خون بزغاله یکرطل با وزن وی سرکهٔ خالص بیامیزند و اندک بجوشانند و سه روز [illegible] بیاشامند در دفع قذف دم مفید بود
و مجرب عصاره ورق الکرم برگ رز بکوبند و آب وی تناول نمایند در قذف دم سودمند بود و شرب آن نقیع حنوط وی همین کار
کند قذف دم اگر از قرحه مری و معده و جگر بود الم اعضای مذکوره بر خروج دم مقدم بود و با خون ریم بر آید گاه بود که باسور یا
ثولول تولد کند و بر وی باد کرده و بقوت قی منقطع شود و پارهٔ گوشت بزرگ مانند جو با قی بیرون آید و بیمار صحت یابد آب
برگ خرفه و آب لسان الحمل و آب عصی الراعی و آب بادروج با قرص کهربا سودمند بود صفت آن کندر و دم الاخوین و گلنار از
هر یک سه درم کهربا پنج درم شادنج مغسول و گل مختوم از هر یک دو درم شب یمانی دو درم و نیم افیون و دارچینی از هر یک دو درم
کوفته و بیخته قرص سازند و شربت قرصی بکار دارند و اگر از انصداع و انفتاح عروق بود که بجهت ضربه و سقطه یا بسبب شدت
حدت صفرا و قوت دافعهٔ اعضا پدید آید قذف دم بیکبار تولد کند و از گلو خون بسیار بر آید خاصه که سببهای آن از پیش گذشته
باشد در آغاز بیماری اگر قوت و فصل و سن مساعدت نماید و مانعی نباشد باسلیق زدن و خون اندک بتفاریق بیرون کردن و دواها
که خون باز دارد چون رب سماق و رب آبی با شیرهٔ تخم خرفه بکار داشتن و برگ خرفه و آب لسان الحمل با رب به و طباشیر و گل ارمنی
و قرص کهربا و قرص گل تناول نمودن مناسب بود صفت آن سرمه و شادنج شسته و دم الاخوین از هر یک سه درم مازو و گلنار
از هر یک دو درم شاخ گوزن سوخته و شسته و اقاقیا از هر یک درمی زعفران و لادن از هر یک نیم درم پرسیاوشان یکدرم
و نیم کوفته و بیخته و با آب بارتنگ سرشته قرص سازند هر یک دو درم و شربت یک قرص تناول نمایند قوت اگر قوی بود غوره و سماق
و انار و غوره با روغن بادام موافق بود و اگر ضعیف بود فروج با آب سماق مناسب بود ضماد از مازو و اقاقیا و گل ارمنی و امیوث
و آب لحیة التیس و آب مورد مفید بود و اگر از بسیاری خون بود با حدت خون مری و معده و جگر گرم بود بعد خون جگر سرخ و خون سرخ

ادویه که در ازاله قذف دم و ازاله
شیر و خون که در معده منجمد کرد

... غلیظ ... [illegible] ... بود داند اگر بیمار از ترشح خون راحت یابد باید که اندکی ... دارد اگر ... درم
قوی بود اطراف بستن و قرص کلنار و طباشیر و گل مختوم و گل ارمنی با آب باران و آب لسان الحمل و ... بود
بر معده و جگر ضمادهای بر ... مناسب بود صفت قرص کلنار کهربا و بسد و کشنیز خشک و گل سرخ و طباشیر و سماق و کلنار
و عصارهٔ لحیة التیس و نشاسته از هریک ده درم صمغ عربی پانزده درم شاخ گوزن سوخته و شسته و اقاقیا از هریک هفت درم سماق
سه درم افیون یکدرم یا دو درم شربت سه درم با آب باران و اگر از کثرت رطوبت بود که فوهات عروق بگشاید و ضعف بد قوت
ماسکه پدید آید حدت خون اندک بود و مقدم تدبیر تنقیه برآید ... و خمر ... و ترک غذا و شراب ... معتدل بود
دارو که در حفظ صحت و منع قذف دم بغایت مفید بود مازو و کلنار از هریک دو درم افیون یک قیراط کوفته با آب لسان الحمل
بیامیزند و هر روز اندک بر ناهار تناول نمایند تب با این بیماری بد بود جمود لبن از شرب شیر بود و در عقب وی ماست و ترف و مانند
آن خوردن یا مادهٔ سودا در معده با وی آمیختن وجود سبب تب و تنگی نفس و نفخ معده و عرق سرد نشان وی بود با آب نیم گرم و آب
شبت و انگبین قی کردن پس فلفل با انگبین بکار داشتن و نیم درم پنیر مایه خرگوش با آب نیم گرم تناول نمودن سود دارد آب قیصوم و آب پودنه
و آب پودینه با اندکی نمک بغایت مفید بود شراب کهنه و غذای لطیف چون تلیه مرغ و بره و بزغاله و مانند آن سود دارد و غذای
غلیظ که سردی و تری بیفزاید چون گوشت گاو و کرنب و شیر و روغن زیان دارد گاه بود که خون در معده گرد آید و از وی گندنا بد و درد
فسرده گردد و تب و حرارت معده پدید آید طبیخ حاشا نیم گرم در این باب صواب بود خردل با آب مناسب بود تخم سپندان دو درم کوفته
بکار داشتن نافع بود غذای لطیفه چون زیرباج گوشت مرغ خانگی موافق بود گاه بود که بجهت کثرت ورود غذا معده از گواریدن وی
عاجز آید یا غذای ترتیب وارد گردد چنانکه غذای غلیظ پیش از لطیف خورده شود یا میوه‌های تری چون خربزه و انجیر و زردالو و مانند آن
در عقب وی تناول کرده آید و آنچه نازک بود زود هضم گردد و ثقل وی غذای غلیظ را تباه کند تا جوهر وی تباه بود و در معده تباهی
زیاده گردد یا چربی و شیرینی بسیار خورده شود یا صفرا در معده گرد آید و با غذا بیامیزد و او را تباه سازد و هیضه که وی را تبانی هیضه
تخمه گویند پدید آید این بیماری از جملهٔ امراض حاده و با خطر بود چه با قی و اسهال تولد کند و ماده آنچه بصفرا ماند بقی بیرون آید و آنچه بلغم
شبیه بود با سهال بیرون رود گاه بود که اسهال بی قی بود و از غثیان خالی نباشد گاه بود که بعد از نقای معده سوزش روده‌ها تولد کند
و قی صفراوی و اسهال پدید آید و آنچه بیرون آید مانند آب تیره بدبوی بود گاه بود که اسهال مانند آب گوشت شسته بود بیمار را ضعف و کرب
و اضطراب و قلق بود و صدغ و چشم فرو رفته و نبض ضعیف و صغیر و بینی باریک و اطراف سرد گردد و ناخن کبود شود و تشنج در عضلهٔ
دست و پا پدید آید و آنچه وارد گردد بیفتد برآید و تشنگی بسیار بود و بدن در گداز آید بدین سبب بول بسیار رود و بولنج و برنگ صفرا بود و عرق
سرد و جشای بدبو بود مدبر باید که دلیر بود و از صعوبت علت نترسد و تدبیر از وی باز نگیرد ما دام که دم زدن با نظام و رنگ روی
بر حال طبیعی بود اگرچه نبض ضعیف یابد و قی و تشنج بظهور آید چه بیمار بسیار از این بیماری بتدبیر طبیب را باز آمده این مرض در
کودکان بسبب بسیار خوردن بیشتر تولد کند و آسان کند و در مردم بزرگ و پیر با خطر بود خاصه که بدن قوی و فربه و گوشت وی
سخت چه ماده که در حرکت آید و خواهد که بیرون آید ماده دیگر را بجهت استحاله بسوی خود کشد بدین سبب قی و اسهال متواتر گردد
و باز داشتن وی دشوار بود کسی که عادت بدین علت کرده باشد از وی راحت یابد چه بدن وی از مادهٔ ردیه پاک گردد این بیماری
در تابستان بسیار تولد کند و در زمستان کم و آنچه در خریف تولد کند بغایت بد بود با آب گرم و شبت و سکنجبین قی کردن
و معده از غذای فاسده پاک ساختن پس ربا نار و گلنگبین تناول نمودن و در وقت تشنگی آب سیب و به و شربت تخم خرفه با آب زرشک
و طباشیر و گل ارمنی آشامیدن و چون قی کم شود و تب نباشد بکرات به روغن و آب گرم بدن شستن و غذا آب فروج که با سماق و زرشک
پخته باشند بکار داشتن و در وقت قوت اسهال و ضعف قوت سفوف حب الرمان و رب به و کشکاب که در وی آبی پخته باشند
فرمودن و آب مورد و آب سماق بر معده مالیدن و بویهای خوش بو بوییدن سود دارد اگر قی قوی بود یکدرم گل مختوم و نیم درم طباشیر
با اندکی کافور و رب به بکار دارند مفید بود بعد از تنقیهٔ معده جلاب با آب انار ترش در تسکین سودمند بود اگر با تشنگی حرارت
بسیار بود آب انار ترش با طباشیر سوده و آب سیب کوهی و آب اطراف درخت آبی ترش و جلاب با سکنجبین نافع بود و اگر آب بقی باز
گردد اندکی کافور سوده با سویق حب الرمان سود دارد نان سوده با شراب در این باب صواب بود و خواب بیمار آورد و نوم و صوم
در این علت بهترین علاج بود و ماده در خواب ساکن گردد بیمار اگر محرور بود ضماد از صندل و آبی و سیب بریان و برگ مورد تر

هیضه

واندکی

واندک کافور [illegible] آب مورد [illegible] با سرکه و شکوفه [illegible] نیلوفر [illegible] و کل [illegible]
و پشت [illegible] بر معده نهادن سودمند بود در نادنی و کل و شاخ رز با سرکه ممزوج بر شکم مالیدن و خرقه با کلاب [illegible]
وی نهادن موافق بود **ادویه** که قی باز دارد امرود و سیب خشک و دانه مورد و زرشک و انار ترش کوفته با آب انار ترش کشید
و یکروز بجوشانند تا بثلث باز آید بمالند و بپالایند و بقوام آورند و بکار دارند و قرص راسن و قرص طین درین باب نیکو بود **صفت**
قرص راسن قرنفل دو درم سک یکدرم قرفه دو درم راسن و مصطکی و افیون و بسبوج از هر یک درمی و نیم کوفته ده قرص سازند شربت
یکقرص بود **صفت** قرص طین کل نجاجی یک رطل قاقله و کبابه از هر یک پنجدرم سک دو درم فقاح اذخر سه درم کوفته با کلاب قرص سازند
شربت یکمثقال با یکوقیه شراب بوعینه تناول نمایند **نسخهٔ دیگر** کند و کل نجاجی از هر یک ده درم قاقله و کبابه از هر یک درمی
و نیم کافور یکدانک مشک و قرنفل از هر یک دانکی و نیم کوفته با لعاب دانه به قرص سازند و شربت مانند نسخهٔ اول بکار دارند
**صفت** قرص مورد که قی و اسهال باز دارد پوست انار و ماز و از هر یک پنج درم دانه مورد و سماق و کل و ماز و کل ارمنی و جفت
بلوط و نشاسته بریان و مقل از هر یک ده درم کوفته شربت یکمثقال بود اکر بیمار عرق سرد بدید آید و اطراف خشک کرد د
و فواق تولد کند دست و پا در آب سرد نهادن و دلک فرمودن و کل ارمنی با سرکه و آب مورد بر پای مالیدن و خرقه تر بروی انداختن
و خرقه پیوسته تر داشتن و اکر بیهوش کردد بینی و عضلهای وی بمالیدن و موی صدغ کشیدن و ماء اللحم و شراب خشک در حلق
چکانیدن و اکر تشنج بدید آید خرقه با روغن کرم چرب کردن و بر عضلهای بدن نهادن و موم روغن از روغن بنفشه و خطمی
کوفته و پخته و موم صافی ساختن و پنبهٔ کهنه با آب تر کردن و فشردن و موم روغن بروی مالیدن و بر عضلهای پس کردن نهادن سود دارد
اکر اسهال از حد تجاوز کند پوست خشخاش در آب جوشانیدن و با نشاسته بریان حقنه کردن مناسب بود و رطوبت را پس از قی
با آب انکبین کرم و تنقیهٔ معده قرص عود سودمند بود **صفت آن** قرنفل و کبابه از هر یک درمی سنبل و مصطکی از هر یک نیم درم عود
چهار درم شکر وزن داروها شربت یکمثقال پس از زوال بیماری مرغ و کبک و تذرو با آب انار و سماق و مانند آن موافق بود بعضی
کویند جلاب و ماء العسل و روغن درین باب زیان دارد چه روغن موجب ضعف معده بود و شیرینی در معدهٔ محرور تباه شود
و مستحیل بصفرا کردد و معای غذائی بود و ترک غذا درین مرض واجب بود اکر در معده حرقت بود جرعه از جلاب دوا بود اکر هیضه
از فساد غذا بود و قی نیاید آب طبیخ عود و مصطکی و کل سرخ و جوارش عود و زیربا بکوشت طیهوج مناسب بود و اکر از کثافت
خوردنیها بود آب به و رب سیب و شراب قابض موافق بود پیش از پاک کردن معده ادویه و اغذیهٔ قابضه زیان دارد **ادویه** که قطع ادویه که قطع بلغم کند
بلغم کند و معده از مادهٔ بلغم پاک سازد **حاشا** شرب وی منقی معده بود **میعه** بیاشامند رطوبت معده زایل کند **الماء الحار** آب کرم
تجرع کنند بر نهار معده را جلا دهد و از فضول پاک سازد و هیضه را بغایت سود دارد و درین باب بهترین داروها بود **ملح**
جمیع انواع وی مقطع بلغم لزج بود **دارفلفل** دفع فضول از معده و امعا کند **خولنجان** اصحاب بلغم را نافع بود **شکر** شرب وی
قطع بلغم کند **قراصیا** که شیرین بود زود از معده بکذرد و شکم براند و در قوت باه بیفزاید و مادهٔ از معده ردیه پاک سازد
**ماء الرمانین** آب انار ترش و شیرین که با پیه فشرده باشند شصت و چهار درم با بیست درم شکر بیامیزند و بیاشامند صفرا و مادهٔ
متعفنه از معده و امعا بیرون برد **شراب التمر** با آب سرد بیاشامند معده را جلا دهد و آنچه دروی بود منحدر سازد آب
کرم بیاشامند خروج مادهٔ بقی آسان کرداند **هلیلج** سیاه منقی معده بود و رطوبت که از غذا در معده بماند بعصر بیرون
برد **زنجبیل** محلل بلغم بود و منشف رطوبت و مزیل رهلت معده بود و لزوجت که از خوردن میوه بدید آید زایل کند
**راوند** درد فم تخمه که تولد وی از اکثار غذا بود بهترین داروها بود و با هلیله کابلی فعل وی اقوی بود **دارچینی** مذیب بلغم معده بود
**کرویا** درد همان دارند و آب وی فرو برند همین کار کند **رازیانج** تخم بادیان و پوست بیخ وی جالی و مسخن معده بود و رطوبت
باد را بیرون برد **تین** یکدرم و نیم از بیخ انجیر تناول نمایند در تقویت معده و ازالهٔ رطوبت عفنه سودمند بود اکر ناهار بیاشامند
معده از بلغم غلیظ پاک سازد **صحنا** ماهی آبه مجفف بلغم و رطوبت معده بود **ادویه** که معده را زیان دارد **خشخاش** [illegible] ادویه که معده را زیان دارد
بسیار بد بود **اجاص** شیرین مبرد و مرخی معده بود و سفید وی بدتر **اثونیان** فم معده را بد بود **زرالکتان** دیر هضم شود و غذا
وی اندک بود و معده را مضرت رساند **بورق** مضر معده بود **بزر باقلی** نیز بطی الهضم و بدتر از خشک بود **بندق** بر معده
کران و دیر هضم بود و قی بدید آورد **جوز الهند** نارکیل بر معده ثقیل بود **جبن** پنیر تازه و نمک بود مضر بود بمعده و امعا

[illegible] بود نبیذ [illegible] معده بد بود حمص [illegible] بود زبیب که [illegible] بخته

باشند بسیار بد بود زبیب بستانجاتی بد بود حرکت کند بسوی معده لبن دوغ معده سرد را [illegible] غلیظ خام

تولد کند و دیر هضم شود الیان مغز و روغن وی معده را بد بود اترج گوشت ترنج مولد قولنج و نفخ بود و دیر گوارد و معده

بد بود ماء الجبن آب دوغ پاک کننده معده و زیان ندارد ماء الشعیر کشکاب در این باب بد بود دهن الفستق روغن پسته بخاصیت مضر بود

بمعده سمسم کنجد و روغن وی معده را بد بود عدس دشوار گوارد و از وی در معده ثقل پدید آید عناب دیر هضم شود و معده را

بد بود ادمغه بطیء الهضم و مضر بود بمعده شبت و خردل و تخم نوب ترولح و قرطم بغایت بد بود دهن اللوز روغن بادام بر معده

ثقیل بود قطر دیر گوارد و از اکثار وی غثیان و هیضه و عرق سرد و خناق تولد کند تین انجیر توت و خمیر و شحم

حنظل در این باب بد بود گاه بود که شخصی غذای بسیار میل کند و از کثرت و دوام آن سیر نگردد این را بتازی شهوت کلبیه خوانند

سبب آن بسیاری سودا بود که از سپرز بمعده در آید یا کثرت براز آنچه وارد گردد نا گوارده بیرون آید و بدن از غذا بهره نیابد بدین

سبب بیمار لاغر شود و تن محتاج گردد و بجهت گزیدن ترشی سودا فم معده پیوسته آرزوی غذا پدید آید و از نایافتن آن حرقت

در فم معده تولد کند و بوی رود غذا زایل گردد و باسلیق و اسلیم زدن پس استفراغ بمطبوخ افتیمون کردن و محجمه بر سپرز نهادن

و خون بیرون نکردن و بجوارش خوزی و اطریفل معده را قوت دادن و بر نهار آب گرم آشامیدن و غذای چرب و نرم چون زرده

تخم مرغ نیم برشت و جوذاب و نان که در زیر بان بره و مرغ و بط فربه نهاده باشند فرمودن و حلوای نشاسته و شکر با روغن بادام

و لوزینه و ترید اسفیدباج چرب و بیتزاوه و گوشت بره و بزغاله فربه با نخود و شبت و زیره در آب مهرا ساختن و گوشت از وی

بیرون کردن و در آب گوشت کبوتر بچه و مرغ فربه با خولنجان و دارچینی و عود هندی پختن و از مرق وی آشامیدن سودمند بود

شراب رنگین شرب نمودن و آن کز انگور کوهی بود سودمند و اگر ممزوج با آب طبیخ زیره کرمانی کنند روا بود و اگر با مرقا از این

شراب بیامیزند و بیاشامند حرارت در معده پدید آید و حموضت سودا باز دارد و اگر سوء مزاج سرد بود که عارض فم معده گردد

علامتها که یاد کرده شد جز سوزش فم معده موجود نبود از قی و تنقیه معده با ایارج فیقرا و کمونی و تریاق کبیر و دواء المسک و سجزنیا و کلک

و دراج و تذرو و بریان و مرق مذکور با زیره و دارچینی و کی و یا و غذا و شراب که یاد کرده شد مناسب بود داروهای ترش و عفص نا موافق

بود با لوده با روغن بادام و زعفران نیکو بود اگر طبع نرم بود معجون کنند سودمند بود صفت آن فلفل و جوز بوا و قاقله از هر یک پنج درم

زنجبیل و خولنجان از هر یک ده درم شکر و کندر از هر یک شصت درم شکر و کندر کوفته با انگبین سرشته شربت سه درم بکار دارند نسخه

دیگر فلفل و نانخواه و انیسون و پودینه و کاسم و سنبل از هر یک پنج درم گلنار ده درم کنند سه درم کوفته و مانند نسخه اول سرشته

تناول نمایند اگر تحلیل بسیار و تخلخل بدن بیمار و سوء مزاج حار بود که عارض معده و اعضا گردد و ضعف در قوت ماسکه اندامها تولد

کند و منفذ تمام بدن متفتح گردد و غذا که باعضا رسد زود تحلیل پذیرد و از مسام بیرون رود و بدل آنچه تحلیل یافته باشد باز آورد

ضروری بود با غلبه تشنگی و بهره نایافتن بدن از غذا اندک بود باسلیق و حب زدن و شکم با آب میوها نرم کردن و ترک حرکت و ریاضت

فرمودن و روغن دانه مورد بر بدن مالیدن و در آب سرد نشستن و خیار و بادرنگ و ماهی کوچک که تا بر که بخته باشند و شراب ترنج

و لیمو و شراب ریواج خوردن و مصوص و هلام بگوشت گوساله و سکبینه کا و تناول نمودن نافع بود اگر شکم نرم بود آب انار ترش

و شراب توت سیاه و غوره و سماق و رب آبی و رب سیب و رب مورد و رب سماق مناسب بود و اگر استفراغ و ریاضت بود نیز

سوء مزاج غذاهای غلیظ چون هریسه و کله و پاچه و مانند آن خوردن و ترک غذاهای شور و ترش کردن سودمند بود اگر نزله بود

که از دماغ بمعده فرود آید و فم معده را سرد سازد و بحرارت معده که ضعیف بود غذا ترش گردد و فم معده را بگدازد و از ترشی و سردی

ماده نزله اجزای معده فراهم آید و در وی قبض پدید آید و بدین سبب معده تهی گردد و آرزوی غذا بظهور آید نزله باز داشتن معده

و دماغ از ماده ردیه با ایارج فیقرا پاک کردن و آنچه در باب نزله یاد کرده شد بکار داشتن مفید بود اگر بسیاری کرم بود که در معده و امعا

تولد کند و آنچه وارد گردد پیش از آن که جگر از ماساریقا بخود کشد کرم وی را غذای خود سازد و بدن بدان سبب گرسنه ماند

و جویای غذا گردد بیرون کردن کرم بداروها که در سفر پیش آید بیمار از دیر خوردن بیهوش گردد و پیوسته آشامیدن گوشت

آبه که در وی ابازیر حاره بود سودمند و در وقت بیهوشی آب سرد با گلاب بر روی زدن و بازو و ساق بستن و بویهای خوش

بوئیدن و کافور و مشک با گلاب و آب مورد بر معده مالیدن و عود و عنبر و زعفران و قرنفل و مصطکی و سک با می بوس

با شراب

باشراب ریحانی سرشته معده را آن بخور کردن سودمند بود گاه بود که بجهت این بیماری جوع [illegible] جوع
اعضا بود معده چه در این علت اعضا محتاج بغذا بود و معده آنرا نخواهد و بدین [illegible] بیهوشی پدید
سبب [illegible] قوت ساقط شود و بیمار بیهوش گردد گاه بود که سبب بیهوشی بلغم بود که فم معده را سرد سازد و قوت شهوت غلبه کند
و این بلغم بر خلاف آن بود که از وی شهوت کلبیه تولد کند چه بلغم اینجا ترش بود بجهت لدغ فم معده محرک شهوت بود و اینجا ترش
نباشد فم معده را فراهم آورد و دفع غذا کند و آنچه بمعده در آید با بلغم زود بر آید و فم معده جوی‌های غذا گردد و آنچه سبب بیهوشی
بود غلیظ و لزج بود مانند آبگینه گداخته بدین ثقل در معده پدید آورد و مزاج وی را تباه کند و قوت جاذبه از کار خود باز دارد
و شهوت غذا باطل شود و بجهت بطلان شهوت جوع بر اعضا مستولی گردد و از عدم غذا سقوط قوت و بیهوشی تولد کند
و تدبیر وی دشوار بود چه علاج استفراغ و تنقیه معده بود و ضعف و بیهوشی از این تدبیر باز آرد این مرض بیشتر عارض شود سوء
مزاج را خاصه که در وقت سرد سفر کند باز آوردن قوت و حفظ آن بغذای خوشبوی چون بره و بزغاله و مرغ بریان و نان گرم
و ماء اللحم کردن و نان با شراب دادن و میوه و بوی خوش که در وی قوت قبض بود چون سیب و آبی و امرود و بنفشه و فودانه مورد و مشک
و عود و مشک و شراب ریحانی که در وی زیره پخته باشند و مخ سوسن بجهت جمع قوت و عدم تحلیل بویانیدن و با عروض حرارت شموم
از صندل و گلاب و کافور و مانند آن فرمودن و در وقت بیهوشی وی را بیدار کردن و موی صدغ کشیدن و آب سرد و گلاب بر روی وی
زدن و عضله بازو سخت مالیدن و عود و عنبر سوختن و چون بهوش آید ماء اللحم با مخ سوسن و شراب ریحانی کوهی در حلق وی چکانیدن
و بوی غذاها و میوه‌های که یاد کرده شد بدان رسانیدن آنقدر که طاقت بیمار بود خاصه نان با گرم با شراب کوهی در حلق وی چکانند
و بوی غذا و میوه‌ها که یاد کرده شد بدان رسانیدن و آب برنج مورد تر و آب سیب و آب گلاب نه با اندک زعفران و عود و مشک بر مفاصل
و اعضا مالیدن و از گوشت گوساله سکباج خوشبوی کردن که قوت باز دهد بختن و با ابازیر چون کرفس و پودینه و پوست ترنج
و زعفران و مشک و سنبل و قرنفل دادن مفید بود غذای خوشبوی که قوت را باز دهد کبک با کبوتر بچه با زیت و نخود درست
و زیره و عود هم کوفته و دارچینی و خولنجان بزند تا آب وی اندک ماند پس آبکامه و آب آبی و سیب ترش با وی بیامیزند و اندک
بجوشانند و سداب کوفته بر وی افکنند و بوی وی بدان رسانند و عرق و گوشت بدو بدهند و گلاب و سعد و مشک و سنبل
و عود و عنبر و مصطکی کوفته با شراب و روغن مصطکی سرشته بر معده نهند اگر از نقل مخ سوسن با ضماد بیامیزند اقوی بود صفت

صفت ماء اللحم

ماء اللحم بگیرند گوشت پشت گوسفند جوان و فربه اجزای وی بود کنند و کباب سازند و در دیگ سنگین نهند و پنج درم گلاب
و پنج درم آب سیب ترش با آب انار ترش بر وی افکنند و سر دیگ بپوشند و بگذارند چنانکه آب از گوشت جدا شود آن آب
بردارند و دیگر بار گلاب و آب میوه بر او افکنند و بگذارند تا نیز بردارند و جمله را با یکدیگر با اندک آب کشنیز تر با آب کدو
و نمک پخته با صمغ عربی و نشاسته بریان کرده و طباشیر سوده بیاشامند اگر قوت سخت ضعیف بود بجای آب میوه شراب ریحانی

جستن فم معده و وجع الفؤاد

بیامیزند جستن فم معده که وی را تبانی وجع الفؤاد گویند اگر از صفرای حاره بود که در فم معده گرد آید لدغ شدید از وی
در فم معده پدید آید و بیمار بیهوش گردد و اطراف وی سرد شود با آب نیم گرم و سکنجبین قی فرمودن و معده از مادهٔ ردیه پاک کردن
و طبع بحقنهٔ لینه و شراب آلو و خرمای هندی نرم ساختن پس شراب سیب و رب آبی و انار ترش و کشکاب و ترشی و ترنج دادن
و پوسته صندل و گلاب و آب عنب الثعلب و آب لسان الحمل بر معده نهادن و غزوده سماق و انار دانه با روغن بادام خوردن
و در آخر که بیمار قوت یابد فروج با ترشیها که یاد کرده شد بکار داشتن و از داروها و غذای گرم اجتناب نمودن نافع بود و اگر از
سودا بود درد صعب بود و معده سخت گرم نباشد و مادهٔ حلت بقی بر آید و بیمار از داروهای گرم راحت یابد معده بقی و مطبوخ
افتیمون پاک کردن پس گلنکبین کهنه و قرص گل و سنجرنیا و مثرودیطوس و تریاق بزرالة و دواء المسک و فنجادیقون تناول کردن و [illegible]
و آب طبیخ عود و قرنفل و مصطکی تجرع نمودن و مطبوخ انیسون و تخم کرفس و مصطکی آشامیدن و از معجونها که یاد کرده شد آب
طبیخ زیره کرمانی و سنبل و مصطکی و انیسون بر نهار بکار داشتن و عود و مصطکی و گل و صبر و سک و افسنتین و زعفران با آب به
و شراب ریحانی بر فم معده نهادن و از موم و داروهای مذکور و روغن قسط و روغن مصطکی موم روغن ساخته بر موضع علت مالیدن
و غذاهای گرم و لوزینه که معمول بروغن بادام بود خوردن و ترک غذای سوداوی کردن مناسب بود صفت قرص گل که درد از اله
درد معده و رطوبت وی و تب بلغمی که مزمن بود سودمند بود گل سرخ بیست درم سنبل و پنج مثقال از هر یک ده درم کوفته با مثلث

فرو بساخته و در سایه خشک کرده شربت ... سکنجبین ساده یا سکنجبین عنصلی بکار دارند نسخهٔ دیگر ورم معده و دردی را
... کل سرخ ... سنبل ... اکلیل الملک و اذخر از هر یک سه درم [illegible] چهار درم مصطکی و کهربا
از هر یک دو درم شربت یک مثقال بجهت درد با طبیخ افتیمون تناول نمایند و بجهت آماس با عنب الثعلب بسیار آب [illegible]
بود ... غذا و هوای کرم رطوبت بیفزاید و تدبیر ساذج بر آن کواهی دهد با سلیق زدن و محجمه بر شکم کشیدن و مقوّی معده
چون آب سیب و آب انار و آب غوره و رب وی و سکنجبین رمانی با آب سرد آشامیدن و انار ترش و امرود و سیب ترش و فروج
با آب غوره و آب سماق و ماهی تازه کوچک با سرکه تناول نمودن و بر ناهار غرغره با آب سماق کردن و از کرمیها اجتناب نمودن و اکر
از سردی و کثرت بلغم بود در زمستان و از ورود غذاهای بلغم افزای زیاده کردد با شبت و نمک قی فرمودن و معده از مادهٔ ردیه
با ایارج فیقرا و انکبین پاک کردن پس کلنکبین و تریاق کبیر و مثرودیطوس و جوارش زیره و کمونی حبهٔ برهان و شراب کهن بکار داشتن
و پیوسته مصطکی خاییدن نافع بود صفت جوارش زیره که در این باب صواب بود کمون مدبّر یک رطل فلفل سیاه یک وقیه و نیم زنجبیل
دو وقیه سلیخه و دارچینی و سپندان و دانه بلسان و مصطکی از هر یک ده درم کوفته با انکبین سرشته بکار دارند ادویه که در تقویت کبد
مفید بود افسنتین تناول نمایند در این باب سودمند بود زرشک و جوز بوا و زرنباد و بسباسه و سعد و دارچینی و فاغره و کشوث و آب
بادران و رب غوره و قرنفل و مویز و اظفار الطیب و پوست سلیخه و عرتابیه و زعفران و سنبل خوردن و ضماد کردن و اجاد لیمو و آنچه
در باب تقویت معده یاد کرده شد در این باب بکار داشتن موافق بود راوند مقوّی اعضای درونی و مفتّح سدّه و مجفّف رطوبت بود
و فعل وی در کبد اقوی تنبول خوردن و ضماد کردن مناسب بود قاقله در ضعف کبد و ترهّل وی نافع بود اکر وی با تب نباشد
مرو مقوّی جکر سرد و مصلح معدهٔ ضعیفه بود مصطکی در این باب سودمند بود و روغن وی همین کار کند شاهتره خشک نرم
بسایند و با شراب ممزوج بیاشامند در ضعف کبد مفید بود کعب البقر بسوزند و سحق کنند و سه مثقال با سکنجبین تناول نمایند
در تقویت جکر نافع بود فستق خوردن پیش از غذا و بعد از وی تنها با شکر و مویز موافق بود لک ضماد کنند سختی جکر سرد بود
کندر با مویز مقوّی جوهر کبد بود بدین سبب در جبدی مناسب بود بل دوای هندی بود و مقوّی احشا و قابض بود جکر عضو
شریف و جای روح طبیعی بود و غذای بدن و پرورش تن از وی بود چه غذای حقیقی که عبارت از خون بود در کبد بحصول پیوندد
قوتها ضمه در کوشت وی بود و جاذبه و ماسکه و دافعه در عروق که میان وی پراکنده بود این قوی در معده و جکر بیشتر و ظاهرتر از
اعضای دیکر بود جکر آدمی از جکر حیوانات کلان وی باندازهٔ بدن آدمی بود و درازتر و بزرکتر بود درازی و کوتاهی انکشت نشان کبر و صغر
جکر بود سرخی و سفیدی و تاریکی رنک روی دلیل صحت و قوّت وی بود و زردی نشان کرمی و تری نشان سردی و خشکی فربهی
آنچه از کوشت بود نشان کرمی و تری بود و آنچه از پیه بود دلیل سردی و تری و لاغری علامت خشکی ظهور عرق و سطبری نشان
کرمی و تری بود و باریکی و پهنا علامت سردی و کوچکی خداوند جکر ضعیف را بتازی کبود کویند و ضعف جکر را کنا در رنک روی
کبود زرد بود کاه بود که زردی با سفیدی بیامیزد کاه بود که مایل بسبزی و فستقی کردد و کاه بود که بسیاهی کراید کاهی در زهره
و سپرز و کرده و معده و امعا و رحم و اعضای تنفس آفت تولد کند در فعل جکر خلل ظهور آید آفت زهره و سپرز و کرده آن بود که در
حدّت فضله صفراوی و سوداوی و مائی جکر را بار نتواند داد و آفت معده آنکه کیلوس هضم ناشده یا تباه کشته بسوی جکر فرستد
و آفت روده آنکه در منفذ صفرا که میان مرارت روده بود سدّه تولد کند و آنچه نصیب روده بود در زهره بماند و مرارت ممتلی کردد
و از جذب صفراوی دیکر عاجز آید و از عدم مرور صفرا بروده قولنج پیدا شود و آفت رحم آنکه حیض بسیار رود و خون بسیار از جکر
جذب و بر بدر کند و ضعف در بدن تولد کند یا منقطع شود و فضله در جکر و تن بماند و سبب بیماری کردد و آفت آلت دم زدن
آنکه دردی و ورم و المی بود بجهت پیوستگی عشاوها که از حجاب جکر بسته با آلت هوا مضرّت بجکر باز آید خاصه بجانب محدّب چه
اتصال این جانب و قرب وی با عضای مذکوره زیاده بود کار جکر آن بود که جذب کیلوس کند و خون کرداند و صاف کند و با عضا فرستد
و فضله را که بدان حاجت نباشد متوجه بمنفذ وی سازد و قوّت جاذبه منفذ فضله را بسوی خود کشد و قبول نماید و از این دفع
و جذب منفعت عظیم بحصول پیوندد و مشارکت جکر بدین اعضا با بیمغی بود بنابراین کاهی که اعضا آفت پذیرد اثر آن در کار جکر بظهور آید و
بیماریهای مختلف چون یرقان و استسقا و غیر آن بوجود آید کاه بود که قوتهای جکر یکبار ضعیف کردد ضعف جاذبه و هاضمه از سردی
و تری بود و ضعف ماسکه از تری و ضعف دافعه از خشکی و بر از غسل نشان تقصیر جکر بود در خون کردانیدن کیلوس سیاهی و غلظ

ادویه که در تقویت کبد مفید بود

و از علامت فساد گوشت جگر بود اسهال غسالی و سقوط شهوت نشان ضعف جگر بود اسهال که مانند دردی شراب بود دلیل احتراق خون
بود و براز غسالی منخر بمرض کرده بیمار اگر محرور بود نخست مانند [illegible] بود پس مانند دردی گردد و بیشتر مانند خون سوخته بود گاه بود که پیش از آن
صفراوی بود و اگر مبرود بود [illegible] عفن بود و براز هر [illegible] بحسب [illegible] مختلف بود [illegible] و کیلوس بماساریقا
[illegible] نزم در جگر پدید آید و تا اصلاح حلق بر آید ضعف جگر اگر از سوء مزاج گرم ساده بود تشنگی بسیار بود و از شرب آب زایل نگردد
چه ماده که در وی بود گرم سازد و با عضا فرستد و بدن بدان سبب زلحت حرارت پذیرد و با عدم آرزوی غذا طبع خشک و زبان درشت
و در وی تند و نبض سریع و قاروره رنگین بود و باشد که تب تولد کند و ذوبان در اعضا و اخلاط و ذبول در بدن پدید آید شربتهای خنک
چون دوغ ترش و کشکاب و سکنجبین ساده و آب خیار و آب کدو و آب خربزهٔ هندو آب عنب الثعلب و شراب غوره و شراب تمر هندی و شراب
لیمو و بزر قطونا با شکر و آب انار ترش و آب سیب شامی و امرود چینی و انار مناسب بود حرارت اگر قوی بود کشکاب با آب انار ترش و آب
سرد بر نهار سود دارد اگر بیمار جوان و روز کار گرم بود شراب ریباج و کشکاب سرطانی و آب تخم خرفه و آب سرد با طباشیر سودمند بود و اگر
از سوء مزاج با ماده بود با تب گرم و قی تند و سبز و سرخ و اسهال صفراوی نشانها که در باب سوء مزاج ماده یاد کرده شد موجود بود و در
جانب راست گرانی ظاهر آید گاه بود که بجهة احتراق ماده سودا تولد کند و اعراضها یخولیا پدید آید استفراغ بمطبوخ هلیله زرد و آلوی سیاه
و خرمای هندی و شیر خشت و آب لبلاب و آب عنب الثعلب و ملوخیا رچنبر با شکر و سفوف هلیله سودمند بود صفت آن هلیله زرد ده درم
لک مغسول سه درم طباشیر دو درم تخم بادیان یکدرم شربت سه درم با چهل درم آب پنیر روز اول بیاشامند و روز دوم شصت درم تا هفتم
هر روز بیست درم بیفزایند اگر بجای رازیانه تخم کشوث کنند روا بود سفوفی که در این باب صواب بود اگر با گرمی جگر تب نباشد هلیله زرد
ده درم لک مغسول و گل سرخ و طباشیر از هر یک پنج درم ریوند چینی سه درم تخم بادیان دو درم شربت یکدرم اگر اجابت طبیعت مطلوب بود چهار
درم بنفشهٔ خشک زیاده کنند آب کاسنی بدین بیماریهای کبد بغایت نافع بود حرارت اگر در نهایت بود کاسنی با سکنجبین سودمند بود و اگر اندک
بود با شراب مفید قرص زرشک که خداوند جگر گرم را سود دارد تخم کدو سه درم زرشک با عصاره ریوند ده درم گل سرخ و طباشیر از هر یک
پنج درم شربت دو مثقال با سکنجبین و آب کاسنی و آب عنب الثعلب تناول نمایند و اگر با سوء مزاج سده بود یکدرم تخم بادیان بیفزایند قرص
کافور که در اینجا مناسب بود گل سرخ و طباشیر و صندل سفید از هر یک سه درم تخم کاسنی و تخم خرفه و مغز تخم کدو و تخم کوک از هر یک دو درم
کتیرا یکدرم کافور دو دانگ تا نیم مثقال شربت دو درم با دوغ بیاشامند اگر طبع نرم بود قرص طباشیر با رب آبی و کشکاب که از پست جو بود
سود دارد صفت آن تخم حماض و گل سرخ و طباشیر و زرشک از هر یک پنج درم لک مغسول و ریوند چینی از هر یک دو درم زعفران نیم درم اگر
با حرارت جگر سرفه بود رب سوس دو درم و صمغ عربی و کتیرا و نشاسته از هر یک دو درم بر این قرصها زیاده کنند و با شراب بنفشه تناول نمایند
قرصی که در این باب مفید بود گل بید و نیلوفر از هر یک دو درم برگ گل سرخ نعناع ده درم لک مغسول و صندل سرخ و فوفل از هر یک هفت
درم ریوند چینی پنج درم طین قبرسی و مصطکی و پرسیاوشان و زعفران از هر یک سه درم کافور دو درم و نیم کوفته با عنب الثعلب و آب هندبا
قرص سازند هر یک دو درم شربت یک قرص با آب کاسنی و عنب الثعلب و کاسنی تناول نمایند ضماد از صندل و آب برگ خرفه و آب کوک و آب کدو و آب
برگ مورد و موم سفید و روغن گل سازند اگر طبع نرم بود دارویی قابض با وی بیامیزند کافور و صندل با گلاب سوده بر جگر نهند خرفه
روغن گل نرم کرده بمالند خطمی خشک نرم سوده با آب خیار یا درنگ و آب کدو و روغن گل ضماد کنند پست جو و پست عدس با آبها که یاد کرده
شد بکار دارند بزر قطونا با گلاب و روغن گل نیکو بود فوفل و بنفشه خشک از هر یک نیم وقیه گل سرخ یک وقیه و نیم زعفران نیم وقیه افسنتین چهار
وقیه صندل سرخ و سفید از هر یک یک وقیه کوفته موم سفید با روغن بید گداخته داروها با آن قدر کافور که بوی وی غالب آید با موم و روغن سرشته
بر جگر مالند سود دارد ضمادها که یاد کرده شد در ابتدا از این مادر موم روغن که در میان بیماری مناسب بود صندل پنج درم بنفشه خشک
و خطمی سفید از هر یک سه درم کافور و زعفران از هر یک دو دانگ برگ گل سرخ ده درم کوفته و با موم و روغن گل سرخ سرشته بکار دارند اگر
طبع نرم بود کنند و برگ گل پخته بر شکم نهادن سود دارد و تدبیر مرطب و مبرد بعضی آنقدر بود که جگر را نشانند و انوع سده پدید نیاید داروها
این باب باید که قوت جلا و قبض بود کشکاب بعد این باب بغایت مفید بود خاصه که معمول تخم کاسنی و زرشک بود چه با وجود قوت قبض و
تفتیح و قوت جلا زیاده کند این فواید در کاسنی بری و بستانی موجود بود و با سرکه اقوی اگر با سوء مزاج تب بود اسفناج و برگ خرفه
با اندک کشنیز و سرکه بختن و با کشنیز خشک و روغن گل بخوردن موافق بود و اگر از تب عادی بود گوشت تدرج و بز غاله و کوساله با آب
غوره و آب زرشک مناسب بود انار و سیب ترش و آبی و امرود چینی و انگور سفید که سخت شیرین نباشد و آلو و ریواج و توت سیاه

درین باب صواب بود انچه قابض بود کثرت آن زیان دارد واکر از سوء مزاج سرد سادة بود با عدم تشنکی لب وزبان سفید بود ورنک وروی
مایل بسیاهی وسبزی وفستق بود وبول رقیق وسفید وتبض فاتر وآن نوع غذا بسیار بود واز غایت با تب نباشد وخون سر بعد
جکر با اعتباه کردد وتب وکاه دردی پدید آید وکاه بود که بجهت ضعف برودت براز مایل بسفیدی کند وبوی وی نبود وشهوت
غذا باطل کردد وطبیعت کاه خشك وکاه نرم بود ثقل در آخر مانند خوناب وعفن بود وکاه بود که در ابتدا مانند صدید رقیق بود بی سیاه
وغلیظ کردد براز غسالة با شهوت غذا نشان سردی جکر بود وبطلان شهوت بجهت تباهی آنه تب بود وتدبیر با تو بر حال هر یك سا
ماء الاصول وقرص افنستین ودواء اللك وقرص لوز ودواء الکرکم واثاناسیای بزرك وکوچك وسجزنیا مفید بود صفت ماء الاصول
پوست بیخ کرفس وپوست بیخ بادیان هر یك ده درم تخم کرفس وتخم بادیان از هر یك پنج درم انیسون ونانخواه از هر یك چهار درم سنبل
واذخر از هر یك سه درم با ده من آب بجوشانند تا بنصف باز آید بپالایند وشربت سی درم تا چهل درم با سه درم روغن بادام بیاشامند
نسخه قوی تر پوست بیخ کرفس وبادیان از هر یك پانزده درم تخم بادیان وکرفس از هر یك هفت درم قنطوریون باریك وعاقرقرحا وزنجبیل
از هر یك سه درم قسط ونانخواه ووج از هر یك چهار درم شونیز وتخم سداب وقردمانا وشیطرج سفری از هر یك پنج درم حب بلسان
یکدرم با سه من آب بجوشانند تا بثلث باز آید ودر بعضی نسخه وج وپوست بیخ کبر وبیخ سوسن وسلیخه واسارون وداس از هر یك دو درم
مصطکی حلبه از هر یك پنج درم بود صفت قرص افسنتین انیسون رومی وتخم بادیان ومغز بادام تلخ مقشر وافسنتین کوفته قرص سازند شربت
یکمثقال با ماء الاصول وسکنجبین عسلی بکار برند صفت دواء المسك که در ضعف جکر وبدایت استسقا وتفتیح سده مفید بود قسط
وحب الغار وترمس ودارچینی ودارفلفل واسارون وقصب الذریره وفطراسالیون ودوقو وزراوند طویل ولك مغسول از هر یك
دو درم وخطیانا وفوه وریوند چینی از هر یك سه درم بادام تلخ وقرنفل ومصطکی وحب بلسان وساذج هندی از هر یك درمی ونیم
فوه وزعفران از هر یك درمی کوفته وبا انکبین سرشته یکمثقال تناول نمایند صفت قرص لوز انیسون وتخم بادیان وبادام تلخ وافسنتین
شربت یکمثقال بود با ماء الاصول صفت دواء الکرکم نزهات زعفران ده درم فوه وانیسون واسارون وریوند چینی وفطراسالیون
ومر از هر یك چهار درم سنبل شش درم قسط وسلیخه وفقاح اذخر وحب بلسان از هر یك درمی فوه دو درم رب سوس وجعد وغافت
از هر یك سه درم روغن بلسان پنج درم با انکبین سرشته شربت یکدرم با ماء العسل در بیماریهای سپرز وجکر وبادهای غلیظ وآماس
صلب مفید بود وسده بکشاید ودر بعضی نسخه سه درم پوست بیخ کبر وبجای حب بلسان یکدرم حب البان بود صفت اثاناسیای بزرك
شب در وقت خواب تناول نمایند ودر ازاله بیماریهای جکر ودرد سپرز ومعده که از سردی وبلغم وسودا بود وبادهای غلیظ که در رحم
واحشا بود وریش روده که از بلغم دشوار بود وسرفه بلغمی وتنکی نفس وخون بواسیر وحیض ونفث دم واسهال بلغمی ودرد کرده ومثانه سودمند
بود مر وزعفران وافیون وجندبیدستر وبزر البنج وقسطر وقردمانا وتخم خشخاش سیاه وسنبل وبیخ غافت وجکر کرك وشاخ ناست
بزکوهی سوخته وکوفته با انکبین سرشته پس از شش ماه شربت نیم دو درم تا یکدرم با عصاره کاسنی ورب سیب ورب آبی ومانند آن بکار دارند
صفت اثاناسیای کوچك میعه وزعفران وقسط وافیون وسنبل وسلیخه وعود بلسان از هر یك چهار درم عصاره غافت هشت درم
بیخ سوسن دوازده درم کوفته با انکبین سرشته شربت نیم مثقال بود جکر کرك نرم سوده یك ملعقه با ماء العسل وسکنجبین درین باب بغایت
سودمند بود چه مزاج وی اعدل واعدل جکرها نزد ان بود وبیماریهای کبد را سود دارد وخاصیت موافق جکر آدمی بود ضماد
که درین باب صواب بود مصطکی وصبر وبیخ اذخر وصندل وافسنتین رومی از هر یك چهار درم عود وحب بلسان ومیعه وسلیخه وقسط وسك
از هر یك دو درم کل سرخ شش درم لادن یکدرم ونیم با موم وروغن سوسن سرشته بکار دارند اکر حاجت بود بابونه یکدرم واکلیل الملك دو درم بیفزایند
نسخه دیکر صبر ومصطکی وافسنتین از هر یك جزوی کل سرخ سه جزو عود وسك وسنبل از هر یك دو جزو وزعفران یکجزو با روغن مورد
مقوی جکر بود کبك وکنجشك بریان ونخود آب با روغن بادام وماء اللحم ونان با شراب کهن مناسب بود فستق ومغز بادام ومویز وحلوای
عسل با روغن بادام وزیت موافق بود واکر سوء مزاج با ماده بود با نشانها که در سوء مزاج ساده یاد کرده شد از تپش وطبع نرم وبراز
کاه مایل بسیاهی وسبزی بود وبول غلیظ وسفید وپشت چشم واطراف متهیج بود وبا تب دشوار بود در طاب داشت بیاید کرد اول بود استفراغ
وتبدیل مزاج مفید بود وشب حب ایارج فیقرا ودارویی بامداد مطبوخ هلیله مفید بود صفت حب ایارج فیقرا که درین جا موافق بود
فیقرا وغاریقون از هر یك درمی لك مغسول وانیسون ومقل از هر یك دانکی ریوند چینی دو دانك کوفته ومقل با آب کرفس کداخته
حب سازند وجمله را بیکبار بکار دارند صفت مطبوخ هلیله غافت وافسنتین رومی وافتیمون از هر یك پنج درم پوست هلیله کابلی پانزده درم
ماء الاصول

اهليله

تربد سفید نیم کوفته سه درم گل سرخ و پوست بیخ کرفس و بیخ بادیان و انیسون و تخم بادیان از هریک [illegible] درم سنبل [illegible]
نیم کوفته هفت درم [illegible] با آب بجوشانند و بپالایند و [illegible] فانید [illegible]
پس از استفراغ بماء الاصول که یاد کرده شد تناول نمایند هفته [illegible] ایارج فیقرا [illegible] مناسب [illegible] اگر صفرا غالب بود ماء الاصول
با روغن بید انجیر و نقیع صبر با روغن بادام تلخ مفید بود پس از تنقیه بدن شراب افسنتین و قرص ریوند و خندیقون و قرص غافت و آنچه
در مداوای سوء مزاج ساده یاد کرده شد درین باب سودمند بود صفت شراب افسنتین قسط و مرمکی و مصطکی از هریک چهار درم
گل سرخ و غاریقون و ساذج هندی و سنبل و صبر سقوطری از هریک دو درم زعفران یکدرم افسنتین رومی هفت درم و نیم
کوفته با دو من انگبین و چهار من شراب انگوری هفت روز در آفتاب بگذارند و بمالند و دوبار دیگر ادویه تازه بیفزایند و یکهفته
چنانکه یاد کرده شد عمل نمایند و شربت سی درم تا چهل درم بیاشامند صفت قرص ریوند فوه و لک مغسول از هریک چهار درم تخم کرفس و
انیسون و غافت از هریک سه درم ریوند چینی هشت درم کوفته با سکنجبین عسلی قرص سازند شربت یکمثقال بکار برند نسخهٔ دیگر
سنبل و مصطکی و عصارهٔ غافت و تخم بادیان و انیسون و عصارهٔ افسنتین عسلی تناول نمایند صفت خندیقون قاقله و قرنفل و دارچینی
و زعفران از هریک دو درم و نیم کوفته در خرقه بسته با پانزده رطل شراب انگوری و پنج رطل انگبین با آتش نرم بجوشانند تا ثلث باز آید خرقهٔ
دارو بمالند و بیندازند و شراب از آتش نرم بردارند و یکدرم مشک سوده با وی بیامیزند و شربت یکوقیه بیاشامند صفت قرص غافت
سنبل و گل سرخ و طباشیر از هریک دو درم غافت شش درم ترنجبین ده درم شربت یکمثقال با سکنجبین بکار دارند اگر حاجت بداروی
معتدل بود معجون ناردین تناول نمایند صفت آن افسنتین دو درم ناردین رومی سه درم کوفته با انگبین سرشته شربت دو درم بود با
سکنجبین شیرخشت عرانی که خوردن وی شیح و سنا و اذخر و کرفس و رازیانه و مانند آن بود باده درم شکر بیامیزند تا ماده بارده از جگر
باسهال بیرون برد و سده بگشاید صفت دواء الکرکم درین باب مفید بود تخم کرفس و تخم بادیان و ابهل و سلیخه و اذخر از هریک ده درم
سنبل و قسط و فو و جعده و عصارهٔ غافت و سرخی و رب سوس از هریک پنج درم ریوند چینی دو درم و نیم زعفران پانزده درم
مرمکی مثقال و نیم با انگبین سرشته شربت یکمثقال بود با ماء الاصول حب که در بیماریهای جگر و ابتدای استسقا و تبهای کهن سودمند
بود افسنتین رومی و هلیله زرد و مصطکی و زعفران و ریوند چینی و لک مغسول و انیسون و شاهتره و ایارج فیقرا با آب عنب الثعلب
حب سازند و شربت یکمثقال وقت خواب تناول نمایند اگر با سوء مزاج سرفه بود نصف داروها و رب سوس با وی بیامیزند و از اکثار
غذا اجتناب نمایند و اگر سوء مزاج خشک ساده بود و بدن لاغر بود دهان و زبان خشک و بول رقیق و نبض صلب و متواتر و عضلهای
شکم کشیده بود تدبیر این بیماری دشوار بود داروهای تری فزای چون آب انار شیرین با روغن بادام و کشکاب و زرده تخم مرغ نیم برشت
و آب کدو و آب خربزهٔ هندی و آب خیار و لعاب بزرقطونا و شراب نیلوفر مناسب بود آب پنیر تازه با شکر و پنیر تر و گوشت بزغاله
و آنچه در دق شیخوخه یاد کرده آید سودمند آرد آب با جلاب و آب انار شیرین مفید بود اگر حاجت بداروی معتدل بود لعاب تخم
شاهسفرم موافق بود و اگر از سوء مزاج رطب ساده بود پشت چشم و روی بر آماس و زبان سفید و نبض نرم و ضعیف و بول رقیق
و گوشت اعضا و مسترخی بود خاصه شراسیف و تشنگی نبود مگر آنکه در بیماری بگرمابه در شده بسیار کند و حرارت بدو رسد و
رطوبت در غلیان آید و طول این علت باستسقا انجامد ریاضت کردن و کم خوردن و از آب چندانکه ممکن بود اجتناب نمودن
و آنچه در باب سوء مزاج سرد یاد کرده شده است و از تدبیر باب القینه آنچه لایق بود بکار داشتن سودمند بود اگر چه تدبیر
این مرض دشوار بود اگر از سوء مزاج گرم و خشک بود حرارت درون و مرارت فم و تشنگی و خشکی دهان و زبان و سرعت نبض و براز صفراوی
زیاده از سوء مزاج گرم بود استفراغ بماء الجبن و آب عنب الثعلب و آب کاکنج و آب کاسنی با فلوس خیار چنبر مناسب بود پس شیرخشت با شکر
و کشکاب با کدوی تر و روغن بادام و روغن بنفشه و روغن نیلوفر و آب کدو با آب انار ترش و آب خربزهٔ هندی و آب خیار و لعاب بزرقطونا
با شکر و بقله کدو و خیار و کوک و اسفناج و کشک و جو و تخم مرغ نیم برشت با روغن بادام سودمند بود و اگر از سوء مزاج سرد و خشک بود
نشان دق شیخوخه و ذبول و مزاج سرد با ماء الاصول و با روغن بادام و دواء المسک و داروهای گرم و خربزه خاصه پس از گرمابه و زرده
تخم مرغ نیم برشت با شکر و دارچینی و ماء اللحم و نان خمیر با شراب کهن و ماء العسل و شراب کهنه با آب معتدل بدهند و ضماد که در باب سوء مزاج
سرد یاد کرده شد با روغن نرگس و روغن سوسن و روغن یاسمین و موم زرد موافق بود مزاج گرم و تر اگر چه موافق بود بمزاج جگر چه مزاج
خون گرم و تر [illegible] در جگر بود مانند مزاج گرم و تر بود ولیکن گاهی که بسیار گردد و نشاط غلبهٔ خون بظهور آید گرانی در بدن خاصه در جگر

بدید آید [illegible] و شراب [illegible] و سکنجبین [illegible] دابن و آب خیار و عنب الثعلب و آب کاسنی و خیار چنبر
استفراغ کردن سود مند بود [illegible] بیست درم آب عنب الثعلب در این باب صواب بود [illegible]
کوک و سماق و زرشک و مانند آن موافق بود کاه بود که جکر کوچک بود و قوت وی از کواریدن کیلوس که از معده [illegible] آید
عاجز آید و از غذای لطیف اگرچه مقدار وی معتدل بود کرانی یا درد شکم تولد کند و بدن لاغر و قوتها ضعیف بود چه این هنکام
بدن غذائی که بدان وفا کند نیابد خوردنیها که غذای وی بسیار بود و زود کوارد در این باب مناسب بود آنچه یکبار روا دارد
شود خوردن آن بتفاریق صواب بود پس آنچند روز داروی مدر و ملین و مفتح بکار داشتن مفید بود و اگر ضعف جاذبه بود
کیلوس با ثقل بروده فرود آید چه این هنکام این قوت از جذب کیلوس عاجز و اسهال پدید آید و براز سفیدی کراید و بدن غذا نیابد
و لاغری در تن بظهور آید اگر با ضعف قوت جاذبه جکر معده قوی بود ثقل کوارده با معا در آید و اگر نه امر بر خلاف این بود و ضعف را
سبب این قوت سده یا ورم بود که میان روده و جکر تولد کند اگر در جکر مادهٔ دموی بود فصد موافق بود و اگر خلط غلیظ لزج بود
استفراغ بغاریقون مناسب بود و اگر رقیق و مایل بحرارت بود با فسنتین و عصارهٔ غافث یا بداروئی که قوت را باندازهٔ حاجت
یاری دهد داروهای کرم که منضج و مفتح و ملطف بود با داروی قابض که جکر را قوت دهد و عفونت بازدارد چون زعفران
و مانند آن مرغوب و سودمند بود انار ترش و شیرین که بتازی وی را مز کویند بغایت در این باب سودمند بود چه قوت قبض
جکر را قوت دهد ترشی قطع رطوبت غلیظ کند و حرارت بنشاند و شیرینی رطوبت بزداید و سده بکشاید و برودت با اعتدال
باز آورد مویز که با دانه خورده شود از این قبیل بود داروی آماس و سده اگرچه مقصود تحلیل بود از داروی قابض خالی نباشد
داروئی که جکر را قوت دهد و از مادهٔ ردیه پاک سازد لک مغسول و ریوند چینی از هر یک سه درم تخم بادیان و عصارهٔ غافث و تخم
سرمق از هر یک پنج درم افسنتین شش درم تخم کاشنی ده درم کشوث هشت درم تخم کرفس چهار درم شربت دو درم داروئی که در بیماریهای
جکر سودمند بود مویز دانه بیرون کرده بیست و پنج مثقال زعفران یک مثقال دارچینی و قصب الذریره و دارشیشعان از هر یک دو مثقال
سلیخه نیم مثقال سنبل سه مثقال و نیم صمغ البطم از هر یک چهار مثقال مقل در شراب حل سازند داروها کوفته با شانزده مثقال انکبین
بیامیزند و شربت یک مثقال تناول نمایند این معجون در این باب بهترین داروها بود چه دارچینی و سلیخه ضد عفونت و مصلح مزاج و دافع
سده بود و مضرت داروهای زیان کار را بازدارد دارچینی در این باب قوی تر از سلیخه و سنبل و زعفران بود و دارشیشعان مانند زعفران
منضج و قابض و دافع عفونت بود و مویز بغایت موافق جکر بود بدین سبب وزن آن در این ترکیب زیاده از داروهای دیکر بود مقل
محلل و منضج و ملین بود و علک البطم مفتح و جالی و اگر حرارت قوی بود افیون و بزر البنج بر این داروها بیفزایند مفید بود و فلونیا بجهت
آنکه در وی افیون و بزر البنج بری و داروهای مقوی بود در جمیع انواع ضعف جکر سودمند بود پس از تدبیرات مذکوره شیر شتر اعراب
مناسب بود ضمادها که در ضعف معده یاد کرده شد تفتیح سده و تسخین کردن نافع بود ضماد مطلا نیز سودمند بود سبب ضعف جاذبه
اگر سده بود آب کاسنی و سکنجبین و سکباج و مصوص مرغ که در شکم وی کشنیز تر بود دنبه بود سود دارد اگر حرارت اندک بود با سکباج
و مصوص دارچینی و سنبل مناسب بود اگر ضعف ماسکه بود طبیعت نرم و بدن را لاغر کند و براز بسرخی کراید و خروج وی
زود چه ماسکه این هنکام کیلوس را چندانکه هاضمه در وی تصرف کند نگاه نتواند داشت داروهای قابض چون
کلنار و طراثیث و گل سرخ با داروی کرم در این باب مفید بود کشکاب با انکبین و زرده تخم مرغ نیم برشت و غورهٔ انار با مویز
و فلفل و دارچینی موافق بود اگر از ضعف هاضمه بود کیلوس را جکر ناکوارده فرستد و بالتبع طبیعت آنچه بیرون آید غسالی
بود و مهیج در بدن پدید آید و از استسقای لحمی تولد کند سنبل و بسباسه و جوز بوا و کندر و مصطکی و قصب الذریره و سعد
با غذاها که یاد کرده شد سود دارد کوشت سبک و نازک در این باب صواب بود کاه بود که ضعف هاضمه و جاذبه از کرمی بود داروها
مبرد چون کشکاب و سکنجبین و آب کاسنی و خیار و خربزهٔ هندی و مانند آن سودمند بود و از ضعف دافعه بود فضله با خون
بیامیزد و بول لعبر از اندک و کم رنک بود و در منافذ سده تولد کند و تب عفونی بظهور آید و رنک روی ناخوش و تیره کردد و ضعف
در شهوت غذا پدید آید و بیماریهای مختلف چون قولنج و استسقا و یرقان زرد و سیاه و کلف و حکاک و قوبا بوجود آید
داروها و غذاها که در ضعف دافعهٔ معده یاد کرده شد در این باب مفید بود و اگر از مشارکت زهره بود رنک روی یرقانی
و زرد بود کاه بود که براز بجهت سده سفید بود و اگر از آفت سپرز بود بیماریهای وی سابق و رنک روی مایل به تیرکی و سیاهی

بود اگر از ورم و قرحه و فتیله [illegible] نماید آنکه بود نشان [illegible] جای [illegible] آید و اگر از آفت معده [illegible] سوء هضم [illegible]
کوا [illegible] اگر [illegible] آفت روده بود با دو قراقر و مغص و قولنج بر آن شاهد بود و اگر از آفت گرده [illegible] بود [illegible] و نشان وی
القیه [illegible] بود اگر از آفت رحم بود بغیر حیض نشان وی تدبیر هر یک بدان باب وی یاد کرده آید ادویه که در وجع کبد مفید بود
افسنتین نرم بسایند و با موم مذاب و روغن حنا بیامیزند و بر جگر و خاصره ضماد سازند و در ازاله درد این دو عضو نافع بود
افسنتین گرم بیاشامند در دفع وجع کبد سودمند بود اصل الاذخر بیخ وی با سرکه بجوشانند و آب وی بیاشامند در این باب بغایت
مفید بود اشنه تناول نمایند در زوال وجع کبد ضعیف نیکو بود قاقله در ورم نرم بکوبند و با سکنجبین بیاشامند در دفع
درد کبد که از برودت بود سود دارد بزر الفجل تخم ترب بسایند و سفوف سازند در این باب صواب بود غاریقون تناول
نمایند درد جگر زایل گردد [illegible] با آب بجوشانند و آب وی بیاشامند درد جگر را مفید بود هندبا آب کاسنی بجوشانند
و کف وی بردارند و با سکنجبین تناول نمایند درد جگر زایل گردد و درد وجع کبد که از حرارت و برودت بود سود دارد عوز
با آب بیاشامند و برگ حلبه تناول نمایند در این باب مفید بود لوز بادام تلخ نرم بسایند و یک لوزه با عسل السوس سازند
در ازاله درد جگر سودمند بود راوند چینی تناول نمایند در این بیماری نیکو بود ترمس یک درم با سکنجبین بکار دارند در وجع کبد
و طحال نافع بود بزر [illegible] در وجع معده و کبد مفید بود و رطوبت معده و جگر زایل کند و مصلح مزاج این دو عضو بود و اگر
نشان طبیعت نفس بد آید شرابها بود در این باب سودمند بود درد جگر اگر از سوء مزاج بود با عدم شهوت غذا تشنگی و صلابت
شکم بود بیمار از غذا و داروی گرم مضرت یابد آب خیار و آب کدو و آب کاسنی و آب عنب الثعلب با سکنجبین سودمند بود
کشکاب و مزوره غوره و زرشک و انار و ماهی کوچک که با سرکه پخته بود و آب سرد و انار ترش و توت سیاه و قرص زرشک
و زیت با انار ترش و زیت شیرین با سرکه و روغن بادام سود دارد و شراب در این باب زیان دارد اگر نشان خون ظاهر بود باسلیق
راست زدن و داروی مقوی جگر تناول نمودن و شکم بشراب آلو نرم کردن مناسب بود طبیعت اگر گرم بود آب انار و انار ترش و سکنجبین
ساده مفید بود ضماد از صندل و کافور و گل سرخ موافق بود بیمار اگر ضعیف بود فروج با سماق نیکو بود و اگر از سوء مزاج سرد بود
بیمار از ورود غذا و داروهای سرد مضرت یابد و با عدم آرزوی غذا طبع نرم بود قرص گل و دواء الکرکم را زیرک سودمند بود مصطکی
و سعد و فقاح اذخر و تخم کرفس و نانخواه از هر یک یک مثقال کندر دو مثقال سنبل نیم مثقال کوفته شربت سه درم با شراب کهنه
و ماء الاصول مفید بود و مزوره انار با مویز و داروهای گرم مناسب بود مویز بی دانه خوردن سود دارد ضماد از سعد و سنبل
و مصطکی و کندر و سک و جوز سرو موافق بود جوارش زیره و پودینه و زنجبیل پرورده و شراب کهن و مثلث و [illegible]
در این باب صواب بود ضماد از سعد و سنبل و مصطکی و کندر و سک و جوز سرو و اذخر و قسط با شراب ریحانی موافق بود عصاره
برگ سرو دو وقیه با سکنجبین مفید بود ریوند چینی نیم درم زعفران دو دانگ تخم کرفس و تخم بادیان از هر یک دانگی نرم کوفته
با دو وقیه مطبوخ برگ سرو سودمند بود سنبل و مصطکی از هر یک دو درم گل سرخ چهار درم عصاره غافث و افسنتین
و لک مغسول و ریوند چینی و زعفران و فقاح اذخر و فوه و اسارون و انیسون و تخم [illegible] از هر یک دو درم عود بلسان نیم درم شربت
دو درم با جلاب و گلشکر نافع بود اگر با درد جگر اسهال بود در وی نبید و لک و ریوند و سنبل از هر یک مثقالی خبث الحدید
هفت درم شربت دو درم تا سه درم با دو وقیه آب کشنیز تر بیاشامند و از غذای غلیظ اجتناب نمایند و اگر از ورم بود نشان
و تدبیر آن در باب وی یاد کرده آید گاه بود که درد از باد غلیظ بود که بجهت ضعف هاضمه یا غذای بادناک تولد کند و اگر سبب
جگر بود از نالیدن وی قراقر بظهور آید و درد بعد از ورود غذا پدید آید و پهلوی راست متورم نماید گاه بود که با لیدن منتشر
گردد اگر بدین غشای جگر بود درد با تمدد و گرانی و تب بود مدبر را دان گمان برد که درد از ورم و سده بود پیش از ورود غذا بگرمابه
رفتن و بر پهلو شراب صرف و آب گرم خوردن مناسب بود تمدد اگر بجانب حجاب و شراسیف بود یا بجانب پشت و گرده داروی
ادرار کننده موافق بود و اگر بجانب روده بود داروی مسهل بیش از تدبیر مذکور تکمید با دزن و نمک و مانند آن زیان دارد چه شاید
که باد را بجنبانند و از تحلیل وی عاجز آید و درد بیفزاید گاه بود که بیمار را تب پدید آید و بجهت حرارت وی باد تحلیل پذیرد
و درد زایل کند در این بیماری اگر بر قفای بیمار حکاک قوی و دانه مقدار باقلی پدید آید و انگشت هر دو پای وی ورم کند روز پنجم
پیش از طلوع آفتاب هلاک گردد و تقطیر بول بدین مرض یار بود سبب مادهٔ ردیه بود که بمثانه و اطراف گرده و انثیین و تلخی

ادویه که در وجع کبد مفید بود

[illegible]

ادویه که در ورم کبد مفید بود

و بود که اعراض مذکوره بظهور آید ادویه که در ورم کبد و صلابت وی مفید بود اشق با سرکه بکدازند صلابت جکر زایل
کند انزروت در از القهور صلب سودمند بود ورد کل سرخ که خشک بود بجوشانند و بکوبند و ضماد سازند در هر نوع ورم کرم
که عارض کبد شود نافع بود اقاح شیر شتر با روغن جوز یا روغن بادام تلخ بیاشامند ورم صلب که در احشا بود زایل کند زوفا
که خشک بود با نطرون وانجیر ضماد سازند در ازاله صلابت کبد سودمند بود حب البان دو درم با سرکه ممزوج تناول نمایند
در صلابت جکر و سپرز مفید بود افسنتین خوردن و ضماد کردن در دفع صلابت درون نافع بود ابو خلسا شرب طبیخ وی
در وجع کبد سودمند بود و در این باب بهترین داروها بود سلیخه تناول نمایند در درد و ورم کرم که عارض کبد کردد مفید بود
هندبا آب وی بیاشامند ورم کبد زایل کند بزر البطیخ تخم خربزه نرم بکوبند و شیره وی بکیرند و مصطکی تناول نمایند در ورم
کرم و علل کبد مفید بود مصطکی ضماد سازند در تحلیل ورم سودمند بود کرنب شراب وی در ورم کبد درد وی را آماس
سوداوی که در باطن تولد کند سودمند بود ورم جکر سبب ورم سده بود که مادته را در جکر باز دارد و اجزای کبد وی را تشرب
نمایند و مادته وی یا خون و صفرا و بلغم و سودا بود سبب قوی در ورم کثرت تولد صفرا و امتزاج وی بود با خون چه این
هنکام اجزای جکر مادته ممتزجه جذب نماید و آماس بظهور آید و ورم اکر در حدبه جکر بود هلالی نماید و کرانی مایل بسوی پشت
بود و در وقت تنفس درد جکر و ترقوه پدید آید چه جذب جکر بجانب نزدیک بود و حجاب از ورم جذب زحمت نماید بدین سبب
سرفه بی تعب و تنکی نفس بوجود آید و بول کمتر ان عادت بود و شاید که بانکیره و شهوت غذا اندک بود و قی صفراوی کرانی
پدید آورد و در اطراف بظهور آید و زبان بتدریج سیاه کردد و بجهت قوت جذبه جکر بدل باشد حدت تب تشنکی بسیار بود
و اکر در قعر جکر بدل باشد شدت عطش تنفس آسانتر و سرفه کمتر بود اکر در جانب محدب و مقعر بود نشان هر دو ظاهر بود که ورم
در یکجانب بود و بمشارکت جانب دیکر ورم کند و نشان جانبین پدید آید لیکن نشان یکجانب مقدم بود و اکر در عضلهای
جکر باشد باشدت حرقت تب درد سخت قوی بود و اکر در عضلهای شکم بود بصورت عضله نماید چه وضع وی بعضی بطول
و بعضی بعرض و بعضی بوسب بود و اکر در ناساریقا بود با زحی تب و کرانی و شدت تمدد انجذ در ورم جکر یاد کرده شد موجود
بود کرانی در جذبه زیاده بود چه قعر جکر بر معده نهاده بود و بر وی اعتماد کرده بدین سبب کرانی وی بسیار نمایان نکردد
و درد که بترقوه بر آید اندک بود خاصه کسی را که جکر با پهلو بسیار ملاصق بود تا ورم اینجانب فواق بسیار بود تا ورم جذبه اندک
ورم قعر کبد محسوس نکردد مکر انکه سخت بزرک بود و درد وی بجهت مزاحمت معده و انضغاط ورم قوی بود با عظم ورم بیمار
بر قفا و یمین و یسار نتواند خوابید و ورم قعر جکر اکثر با ورم ماساریقا بود و ورم حکر اندک کرم بود و مشتبه بذات الجنب چه سرفه
و تنکی نفس و درد ترقوه لازم این دو علت بود این هنکام مدبر بفرماید تا چندانکه تواند نفس بر کشید اکر درد بر شراسیف یا زیر
وی کرانی یابد ورم در جکر بود و اکر نه در جنب و ورم کرم و سرد در آخر باستسقا باز کردد چه ورم نوع سده بود مادته آنرا
بسبب وی در ماساریقا نماند و استسقای زقی و لحمی بظهور آید خشکی و لاغری عضلهای شکم نشان ورم کرم بود در جکر
یبوست طبیعت با ورم قعر کبد نشان قوت معده و جکر بود و لینت نشان ضعف و خطر براز سیاه غلیظ در ابتدای بیماری
دلیل عظم ورم کرم بود براز لبکوسی با تمدد درون تب نرم و قوت معده و عدم نشان ورم ماساریقا بود بحران ورم جذبه و عضله
شکم بعرق و ادرار و رعاف بود خاصه از بینی راست و بحران مقعر بقی و عرق و اسهال بدین سبب تدبیر ورم و سده و جذبه بادرار
مدر مناسب بود و تدبیر مقعر بمسهل سبب فواق و غثیان در این بیماری صفرای حاده بود که از جکر بفم معده در آید و او را بسوزاند
کویند سبب فواق مشارکت معده بود با جکر و عظم ورم چه عصب که از فم معده بجکر متصل شود و مشارکت وی بدین بود و
سخت نازک بود بدین سبب ورم کوچک مزاحم فم معده نکردد و فواق تولد نکند نقصان ثقالت و تمدد و ازدیاد حدت و تب و شدت
سود لسان و قوت ظهور علامت صفرا نشان ماشرا بود که ورم جکر بمشارکت معده بود چه کاهی که غذای غلیظ
و کرم خورده شود کیلوس بد تولد کند و مادته این بیماری کردد و کرم کی دموی بود با سرفه و حمرت قاروره لزوم تب بود با سلیق
و اکحل از جانب راست زدن و خون باندازه قوت بیرون کردن سودمند آرد و تاخیر فصد زیان چه اندرون وی رادع بیم صلابت
و ورم بود و از تحلل بیم ازدیاد آن در آغاز بیماری مدبر باید که رادع بکار دارد و در میان با محلل بیامیزد چه از رادع منفذ فراهم آید
و صفرا در جکر بماند و آماس بیفزاید و شاید که صلب کردد و بتحلیل حاجت آید و از محلل بیم ضعف و سقوط قوت بود چه کوهر

صبرام

جگر بهم متنازل بود و بعد صلابت پذیرد و بسرعت بسترخی گراید و بعد آخر محلل بیفزاید و رادع کم سازند الا آنکه رادع بقا بعض از آن کبیر محلل
بسیار کرده عوض از قابض قوت حفظ جگر بود و زیاده و نقصان در وی باندازه حاجت باید و این کار بعد از مدتها هر چه تمام تر باید از قدما
اطبا یکی قصد دوای این بیمار مشغول بود و داروهای محلل بکار می برد و ضماد از آرد گندم و زیت و غذا از نخود و برنج میفرمود حالی نفس
بدو گفت با محلل داروی قابض چون سعد و قصب الذریره و افسنتین بیامیز طبیب فرمان برد و بیمار در آن بیماری بمرد داروی حالی نه چه
تیز بود و انصباب در وی درد تولد کند و شرب ماء العسل اگر چه موجب وجع نگردد و تفتیح سده از وی بیاید و شاید که سده بیفزاید
چه سده جگر و سپرز بیشتر از شیرینی بود گشنگاب در این باب صواب بود چه تیزی در وی نباشد و سده بگشاید و داروی دیگر که
وی بیفزاید آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب کاکنج و آب لسان الحمل و آب کدو و آب خیار و آب عصی الراعی و شیره تخم خرفه
با سکنجبین قندی موافق بود خاصه در آغاز بیماری یبوست طبیعت ولینت در این علت زیان دارد چه پیش درد بیفزاید و اسهال
قوت را ضعیف سازد اگر طبع خشک بود آبها که یاد کرده شد با فلوس خیارشنبر و ترنجبین مناسب بود اگر بجهت تقویت جگر ریوند
چینی بیفزاید و با اندک روغن بادام تناول نمایند و اگر بود حرارت اندک بود آب کرفس و طبیخ افسنتین که در وی قصب الذریره بود با روغن
بادام و فلوس خیارشنبر نافع بود **صفت** قرص زرشک که در اینجا بکار آید مغز تخم خیار و کدو تخم خرفه و تخم کاسنی از هر یک سه درم تخم بادیان
دو درم گوشت زرشک ده درم طباشیر و گل سرخ از هر یک پنج درم کوفته شربت سه درم با سکنجبین بکار دارند اگر این مرض سرفه
بود دو درم کتیرا و سه درم رب سوس بیفزایند اگر حرارت قوی بود کافور و لک و ریوند چینی زیاده کنند و با جلیب تخم خرفه بیاشامند
شیره مغز تخم خربزه و تخم خیار و تخم کدو و خیار با درنک و آب پنیر با سکنجبین تناول نمایند اگر شکم نرم بود رب آبی و رب سیب بکار
دارند **سفوفی** که حرارت بنشاند و سده بگشاید و اماله بدید آورد و مغز تخم خیار و خربزه از هر یک پنج درم طباشیر و تخم کاسنی
و تخم کشوث از هر یک سه درم تخم انیسون و بادیان از هر یک دو درم عصاره زرشک چهار درم ریوند چینی یکدرم و نیم رب سوس
دو درم زعفران و سنبل و مصطکی و افسنتین از هر یک درمی لک مغسول چهار دانگ کافور دو دانگ کوفته تناول نمایند و با سرفه
کتیرا و صمغ عربی بیفزایند در آخر سفوف مذکور و قرص زرشک با سکنجبین بزوری بکار دارند اگر با حرارت یبوست بود آب پنیر سخت
موافق بود آب کاسنی در این باب بغایت مفید بود در آغاز بیماری ضماد از صندل سرخ و سفید و موم روغن گل و کافور و تراشه
کرده و آب لسان الحمل و آب اطراف رزد آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب کشنیز تر و آب خرفه موافق بود پس از چهار روز بابونه
و خطمی و اکلیل الملک آمیختن تا وقت انتهاء هر روز داروی محلل افزودن و در انحطاط رادع باندازه حاجت کم ساختن و محلل اضافه
نمودن و شربتها که یاد کرده شد با آب بادیان و آب کرفس و آب گاوزبان و آب لبلاب آشامیدن واجب بود **ضمادی** که در ابتدای
علت مفید بود آنست که با سرکه و آب بجوشانند و نرم بکوبند و صندل و روغن گل با وی بیامیزند و بر جگر بنهند **نسخه دیگر** آبی طبیخ
افسنتین پخته بکار دارند **نسخه دیگر** آبی پخته با آرد جو و گلاب سرشته بکار برند و در وقت تحلیل بابونه و حلبه و اکلیل الملک
و آرد جو زیاده کنند **ضماد دیگر** که در انتها سودمند بود صندل سرخ و سفید و گل سرخ از هر یک پنج درم بنفشه و بابونه و اکلیل الملک
و آرد جو از هر یک چهار درم افسنتین و قرنفل و شیافا میثا از هر یک سه درم مصطکی و سنبل از هر یک دو درم زعفران یکدرم
دو دانگ کوفته با موم سفید و روغن بابونه و روغن بنفشه سرشته عمل نمایند **ضماد دیگر** که در وقت انحطاط ورم سودمند بود صندل
سرخ و سفید و قرنفل و بنفشه و نیلوفر از هر یک سه درم بابونه و تخم کاکیان که وی را بتازی حب قرطم گویند و افسنتین و اکلیل الملک
و پرسیاوشان از هر یک پنج درم سنبل و مصطکی و میعه تر از هر یک سه درم زعفران یکدرم و نیم با روغن بابونه و موم زرد
سرشته بکار دارند **ضماد دیگر** که تحلیل ورم کند بابونه و اکلیل الملک از هر یک چهل درم مصطکی چهار درم صبر سقوطری سی درم
با روغن بابونه عمل نمایند **ورم مقعر** ورم اگر در مقعر جگر بود پس از تدبیر فصد و داروهای ورم جذب تلیین طبیعت بداروهای
مفتح و ملین چون آب میوه‌ها و سکنجبین و شراب خرمای هند و آب پنیر با بنفشه و آب عنب الثعلب و آب لبلاب با آب چغندر و لبلاب
سودمند بود از پنجم تا هفتم فلوس خیارشنبر با آب کرفس و آب لبلاب نافع بود اگر یبوست بر طبیعت غالب بود با سکنجبین و شربتها
که یاد کرده شد مجموعه مشوی عاملی مناسب بود پس از چهار درم خروره با تخم کاکیان و اسفایج و افتیمون تناول نمودن و مسهل از
صبر و تربد و غاریقون و مانند آن فرمودن و حقنه نرم خاصه از آب چغندر و انگبین و بوره و نمک و شکر سرخ ساختن و در آخر
مطبوخ زوفا و صعتر و اسفایج با تخم حنظل بکار داشتن سودمند بود **سفوفی** که ورم و سده قلیل زایل کند و طبیعت نرم سازد

تخم کاسنی و تخم کشوث و تخم خیار بادرنگ از هریک نیم درم لک مغسول و ریوند چینی از هریک درمی هلیله زرد ده درم محموده نیم درم
شربت یک درم با آب پنیر تناول نمایند در زمان نقصان بیماری مزوره غوره و کاهو و کاسنی و فروج بکار دارند و اگر صفراوی بود
با صعوبت قاروره و شدت و حدت تب نخس قوی بود آب انار ترش و کشکاب و شیره تخم خرفه با سکنجبین موافق بود و اگر با طبیعت یبوست
بود آب خرمای هند و جلاب و آب کاسنی با سکنجبین ملایم بود قرص زرشک بر ناهار خوردن نافع بود پس از زوال علت فروج با سماق
فرمودن و از داروهای دیگر اجتناب نمودن سودمند بود ورم گرم گاه بود که تحلیل پذیرد و اعراض وی زایل گردد و گاه بود که ریم کند
یا صلابت پدید آید نشان تحلیل صحت بیمار بود صلابت را نخس پدید آید علامت ریم کردن ازدیاد درد و تب بود و خواب بر قفا متعسر بود
بر پهلو متعذر گاهی که ورم تفتح یابد درد خفت یابد و آماس نرم گردد و در وقت انفجار اگر ریم پرورده فرود آید با براز بیرون آید و اگر
متوجه منفذ گرده و مثانه گردد با بول بر آید و اگر در فضای شکم ریزد از مجاری مذکوره بیرون نیاید و گرانی در موضع مده پدید آید
ورم اگر در مقعر جگر بود مده بیشتر با سیاهی گراید و اگر در حدبه بود بسفیدی ریم حدبه بیشتر بمنفذ گرده و مثانه در آید و مده مقعر پرورده
ورم اگر بفصد و حجامت و تلیین طبیعت و داروها که یاد کرده شد زایل نگردد تدبیر تفتح آن بداروی ملطف چون آب لبلاب و آب کاسنی
و فلوس خیار چنبر با ترنجبین و شیرخشت واجب بود و با صبر و افسنتین قوی تر بود شراب زوفا و شراب انجیر و ماء العسل و کشکاب با انگبین
درین باب صواب بود شیرخرما با شکر سرخ و ماء الاصول که در وی مویز و انجیر و حلبه و پرسیاوشان بود با روغن بادام و روغن خسک
مناسب بود اگر خواهند بیفزایند قوی بود ضمادی که درین باب سودمند بود بابونه و اکلیل الملک و بیخ سوسن و بیخ خطمی و پودینه و انجیر خشک
و مویز بی دانه و خمیر و پیاز بریان و روغن تخم کتان و بابونه و آرد جو و بوره و سرگین کبوتر کند و اگر علت البطم قوی بود سفوفی
که ماده را نضج دهد و مکیدن از ملح پاک سازد طرخشقوق یک درم تخم مرغ نیم درم با یک درم آب حلبه و ده درم شکر و سه درم شیرخشت تناول
نمایند گاهی از نضج پدید آید طبیب باید که اعانت طبیعت نماید تا مده زود مندفع گردد و بیمار را بفرماید تا حرکت کند و بکرات بر رو
و پهلو بر زمین نهد تا ورم زود بگشاید پس از انفجار ورم مریض را ماء الاصول که در وی غافث بود با چهار درم روغن زنبق و پنج درم شکر
و پنج درم فلوس خیار چنبر دهند و غذا جلاب ماء العسل با نشاسته و روغن گل و خندروس با روغن بادام تلخ دهند و تخم مرغ نیم برشت
و ماهی تازه کو حلت ریم اگر پرورده فرود آید داروی ملین بکار دارند و اگر بمثانه در آید داروی مدر اولی آن بود که ماده بجانب گرده مطبوخ
زوفا و حاشا و پودینه جویبار و قنطوریون و فراسیون و سفوف مذکور یا آنکه مانند و از داروی تیز نگاه دارند تا علت دیگر پدید
نیاید گاهی که بالای مجری از بقیه ماده بماء العسل و جلاب و مانند آن پاک سازند با قوت و حرارت مغز تخم خربزه و خیار بادرنگ
و بیخ سوسن و فانید با کتیرا بکار دارند پس داروی منبت چون ماء العسل و جلاب شکر با کشکاب اگر حرارت قوی بود سکنجبین ساده
و از پس از ده و ساعت داروی روئاننده فرماید و انچه در باب تدبیر ریش روده و گرده یاد کرده آید بدان عمل نماید ماده ورم اگر در
فضای شکم ریزد پوست موضع مده بگشاید و عضله را چندانکه اضعاف درون پدید آید درو ساز دو نیالد تا مده از وی بپالاید
پس داروی منبت بکار دارد صفت آن مصطکی و تخم کاسنی و گل مختوم از هریک مثقالی کندر و طباشیر و دم الاخوین از هریک سه
مثقال شربت سه درم بود با جلاب و سکنجبین و ماء العسل و اگر بلغمی بود جانب راست گران و درد اندک و آماس نرم و قاروره سفید
بود شراب صرف و گلنگبین بر ناهار خوردن و آب طبیخ سعد و مصطکی آشامیدن و نخود آب و گوشت دراج با زیره و دارچینی فرمودن
و قرص مقل و انانا سیای تناول نمودن سودمند بود قرصی که درین باب نافع بود انیسون و تخم کرفس و نانخواه و افسنتین رومی از
هریک سه درم فوه و لک مغسول از هریک دو درم ریوند چینی و سنبل و مصطکی از هریک درمی و نیم عصاره غافث و زعفران از هریک
درمی کوفته و بیخته با نبیذ کهنه سرشته قرص سازند و شربت یک درم تا یکمثقال بکار دارند ورم اگر در حدبه بود ماء الاصول با روغن بید انجیر
مناسب بود و اگر در مقعر بود مطبوخ افسنتین با روغن مذکور و اگر از بلغم لزج بود قرص بادام تلخ و افسنتین و لک مغسول و ریوند
دادن و ضماد از وج و ترمس و حجوره و تخم کرفس و سنبل و بادام ساختن مناسب بود صفت قرص مقل زعفران و گل سرخ و عرق کی از هریک
درمی سنبل هندی دو درم قسط و بادام تلخ از هریک درمی سنبل نیم درم مصطکی دو درم مقل سه درم در شراب حل کنند و داروها
بدان سرشته قرص سازند از هریک یک درم و در وقت حاجت یک قرص با آب کاسنی و آب بادیان تناول نمایند و اگر سوداوی بود با سیاهی
قاروره و ورم صلابت بود و ورم صلب علاج کم پذیرد خاصه با وی لینت طبیعت بود سبب آن انسداد فوهات عروق بود که غذا
از مقعر جگر از آن عروق بجانب حدبه بر آید و اعضا در آید بدین سبب غذا رسیده نیاید و با معا فرود آید و اسهال پدید آید و بدن بی بهره

ورم جگر که از زاد و بیلا نمند

بماند

بماند و تن لاغر و قوت ساقط کرده و بیمار دردمند طلب هلاک افتد [illegible] از مادهٔ ردیه و تحقیقه [illegible] و شربتهای [illegible] چون مطبوخ
انجیر و حلبه و حب ایارج فیقرا [illegible] شد آن پاک کردن مفید بود پیه بط و پیه مرغ و [illegible] خوردن و با ضماد [illegible] و دم با
[illegible] را نضج دهد لعاب تخم کتان و حب صنوبر درین باب سودمند بود قسط نیم درم تا یکمثقال با شراب انگوری
نافع بود روغن ناردین و روغن مصطکی و روغن بلسان با مطبوخ سداب و شبت مناسب بود حلتیت و بادام و روغن [illegible] با شراب
انگوری نیکو بود و روغن ناردین چهار درم و تخم بحسک یکدرم با آب کرفس و آب کاسنی و غافث با آبها که یاد کرده شد و برگ لسان
الحمل خشک کرده با آب بادیان سودمند دارد و علت البطم طبع را نرم کند جعده و [illegible] و کمادریوس و فیل و کوش و قرص مقل و معجون کل و دواء
الکرکم و معجون لک و اثاناسیا موافق بود صفت مطبوخ انجیر و مویز منقی دانه سی درم بیخ کرفس سه درم تخم بادیان و انیسون از هریک
دو درم حلبه و حسک از هریک ده درم عناب و انجیر خشک از هریک بیست عدد با آب بجوشانند و بپالایند و با سه درم روغن بید انجیر
دو درم با روغن بادام بیاشامند صفت مطبوخ حلبه که ماده را نضج دهد و صلابت زایل سازد و طبع را نرم کند ده درم حلبه
باده استار آب بجوشانند تا بثلث باز آید بپالایند و با سه درم روغن بید انجیر تناول نمایند صفت حب ایارج که بعد از مطبوخ
مناسب بود ایارج فیقرا و غاریقون و عصارهٔ غافث و نمک هندی و انیسون حب سازند و با آب کاسنی و آب عنب الثعلب بکار دارند
صفت معجون سنبل و سلیخه و زعفران از هریک سه مثقال سوسن هفت مثقال کل سرخ چهار مثقال ریوند چینی و لک مغسول
از هریک یکمثقال و نیم مرمکی نیم مثقال با زعفران در سرکه حل سازند و داروها کوفته با وی بیامیزند و با انگبین سرشته نیم مثقال با
مطبوخ زوفا بیاشامند صفت پرسیاوشان و بیخ سوسن از هریک پنج درم حلبه ده درم تخم کتان هفت درم تخم خیارین و تخم
خطمی از هریک چهار درم مویز منقی دانه بیست درم انجیر خشک ده عدد زوفای خشک سه درم با دو من آب بجوشانند و چهل درم
با یکمثقال روغن بادام تلخ و یکمثقال روغن بید انجیر تناول نمایند اگر با ورم حرارت بود ماء الجبن و دواء الملک بکار دارند و اگر
نه شیر شتر مثقال یکرطل یا دو مثقال کلکلانج یا با سفوف هلیله صفت پوست هلیله کابلی و هلیله سیاه از هریک جزوی
تخم بادیان و کرفس و انیسون از هریک چهار جزو شربت سه درم با هفت درم شکر سپید با شیر جو بیاشامند ضماد از سنبل
و فرسیون و مغز پسته مفید بود حماما با شراب قابض پخته موافق بود انجیر با آب پخته و آرد حلبه و سداب و اکلیل الملک و نطرون
با وی سرشته مناسب بود حلبه و تخم کتان از هریک ده درم میعه تر و موم سفید از هریک پنج درم پیه بط و پیه مرغ از هریک
هفت درم روغن ناردین بیست درم سودمند بود و با حرارت ضماد این کونه مناسب بود بابونه و اکلیل الملک از هریک جزوی
بنفشهٔ خشک دو جزو حلبه و تخم کتان از هریک نیم جزو مصطکی ربع جزو موم روغن بنفشه مقدار کفایت ایارج فیقرا یکدرم غاریقون
سرشته وقت خواب تناول نمایند و بامداد مطبوخ هلیله بدین نسخه بیخ کرفس و بیخ بادیان و تخم کشوث از هریک سه درم پوست بلیله
کابلی و هلیله سیاه از هریک ده درم بسفایج کوفته پنج درم مویز منقی دانه بیست درم غافث چهار درم ریوند چینی نیم کوفته نیم مثقال
بپزند و بپالایند و سی درم ترنجبین در وی بگدازند و صاف کرده بیاشامند ادویه که در ضربه و سقطه که عارض کبد گردد مفید بود ادویه که در ضربه و سقطه که عارض کبد گردد مفید بود
لک و راوند و زنجبیل و مرمکی و جند بیدستر و زراوند و رازیانه و صبر و زرنیخ اصفر و آب حلبه بود و آنچه مقوی جگر بود کاه بود
که جهت ضربه و سقطه در جگر ورم تولد کند رگ زدن و شربتها و ضمادهای رادع بترتیبی که یاد کرده شد بکار داشتن سودمند بود
اگر با قی و اسهال خون برآید داروهای قابض نافع بود طین مختوم با روغن کل و لعاب بزرقطونا بغایت مفید بود اگر حرارت
اندک بود ریوند چینی و فوه از هریک مثقالی کوفته و بیخته با شراب انگوری پخته نافع بود ریوند چینی یکدرم شربت یکدرم سه روز
با شراب مذکور نیکو بود داروئی که رادع و مصری و محلل بود کهربا و اکلیل الملک از هریک ده درم گل سرخ و اقاقیا و مصطکی و قسط
کندر از هریک چهار درم سنبل هندی و زعفران از هریک شش درم گل ارمنی هفت درم جوز سرو هشت درم کوفته و با آب
لسان الحمل سرشته قرص سازند شربت یکمثقال بکار دارند داروئی که در ابتدای ورم بکار آید و آماس و حرارت بنشاند و خون
و آرد کلنار و دم الاخوین و ریوند چینی و شب یمانی شربت یکمثقال با آب کاسنی تناول نمایند گل ارمنی و ریوند چینی با حب آس
بهترین داروها بود داروئی که درین باب صواب بود لک مغسول و نخود سیاه از هریکی هفت درم گل ارمنی و قنطافلیون از هر
یک ده درم ریوند چینی چهار درم زعفران سه درم و نیم اندک مومیائی و روغن سوسن حل سازند و داروها بدان چرب کرده
قرص سازند شربت سه درم بکار دارند گاهی که حرارت و آماس کم کرده قرص از لک و ریوند چینی و زنجبیل مناسب بود و ضماد

... و مصطکی و موم و روغن سوسن گاه بود که زاید از آنکه باید جگر از جای خود
بیرون ... و در عقب آن درد ... بدید آید و راست استادن و سینه بر فراختن و جو دادن لرزانیدن زاید بجای باز آورد
... زایل کرده ادویه که در اطفای حرارت کبد مفید بود قسّف غذای نیکو بود و حرارت جگر بنشاند ماء الرمان آب انار در آناله
... کبد که عرض وی از شرب نبیذ بود سود دارد خاصه آب انار ترش و میخوش ماء الشعیر ترشیه ترنج حرارت زایل کند و آنچه
از باب التهاب معده یاد کرده شد در این باب صواب بود ادویه که سدهٔ جگر و سپرز بکشاید ابهل تناول نمایند سدهٔ جگر زایل کند
اقحوان در این باب مفید بود ماء الهندبا در ازالهٔ سدهٔ جگر و سپرز نیکو بود و جگر از مادهٔ ردیه پاک سازد و معین فعل وی بود و از
شرب وی بزید قوی ظاهر بباید زعفران گل سرخ و تفتیح سدهٔ جگر که از حرارت بود سود دارد مغث مفتح سده و منقی عروق بود مصطکی
نرم کنایند و سفوف با لعوق سازند سده بکشاید و جگر را گرم سازد و در علل بارده که عارض کبد گردد نافع بود اسقولوقندریون
مفتح سدهٔ کبد گردد نافع و محلل صلابت وی بود و آب هندبا فعل وی قوی بود زراوند تخم خربزه بکوبند و شیرهٔ وی بگیرند و با آب بزر
بیاشامند سدهٔ جگر بکشاید غاریقون افسنتین تناول نمایند در ازالهٔ سدهٔ جگر سودمند بود جنطیانا سده در هر جا که باشد بکشاید
دارچینی و شاهتره و اشنه و بادنجان که با سرکه پخته باشند در این باب مفید بود لحم القطا گوشت سفرود ضعف جگر و سدهٔ وی سودمند
بود لوز بادام تلخ در تفتیح و قطع ماده که در عروق بود نیکو بود حب الخروع دانه بید انجیر مقشر با زن اذه تا بیست دانه تناول نمایند
عروق از مادهٔ ردیه پاک سازد لبن العصفر شیرهٔ بید بیاشامند سدهٔ جگر بکشاید ماء طبیخ الاذخر آب مطبوخ ترمس با اذخر و سداب
و فلفل بکار دارند در این باب مفید بود کراث سدهٔ جگر که از بلغم بود زایل کند کشوث مفتح سدهٔ کبد و عروق بود و آب مطبوخ
وی در این باب قوی کرسنه سده بکشاید فستق مفتح سده و منقی کبد بود قثاری سده را مفید بود فراسیون در ازالهٔ سدهٔ
جگر و سپرز سودمند بود کرفس سده بکشاید و جگر را سود دارد عود در این باب نیکو بود هلیون خاصه تخم و آب طبیخ بیخ وی
سدهٔ جگر و گرده بکشاید فوه سده بکشاید و جگر از ماده بد پاک سازد نانخواه در ازالهٔ سدهٔ یرقان که سبب وی سده بود سود دارد
حمص در این باب نیکو بود سلیخه سدهٔ جگر بکشاید در بیماریهای سپرز که از سده بود زایل سازد خاصه با خردل با سرکه خورده شود
لک مفتح قوی بود فلفل منقی کبد بود حب البان عصارهٔ وی با سرکه و آب بیاشامند در ازالهٔ بیماری جگر و سپرز نافع بود
رازیانج مفتح قوی بود لیمو آچار وی مفتح سده بود لبن اللقاح شیر شتر سدهٔ جگر و سپرز بکشاید و غلظ این دو عضو زایل سازد
ماء الجبن آب پنیر در این باب سودمند بود سیسنبر با فلفل و زنجبیل و حاشا در این باب بغایت مفید بود دهن البان در ازالهٔ غلظ
احشا و سدهٔ جگر نافع بود سده آنچه در مجاری بود از خون غلیظ و ضعف دافعه بود و آنچه در مقعر بود از غلظ و ناگواریدن کیلوس
سده در مقعر بیشتر از جذب تولد کند چه کیلوس از مقعر بجگر در آید و آنچه غلیظ و خام بود در آنجا بماند و آنچه رقیق و نضج یافته باشد
بحدبه در آید سبب قوی تولد سده و رود غذای غلیظ و لزج و خوردن گل بود خاصه که از پس آن حرکت و گرمابه و شرب نبیذ بود و گاه بود
که سده از تنگی و باریکی رگهای جگر بود یا از داروهای قابض چون آب زاک و مانند آن سده از امهات بیماریهای جگر بود چه اگر بسیار بماند
ورم و تب عفونی ظاهر آید و بیشتر منجر باستسقا گردد گاه بود که باد و عدد قوی بجد بدید آید و گاهی بر آمد که بر فوهات عروق جگر
گوشت فزونی و ثولول پیدا آید و شیخ الرئیس منکر این بود و گوید که عروق عصبانی بود و بر وی گوشت و ثولول نروید و این سخن از تحقیق دور
بود چه شاید که مادهٔ سده بجهت یک بسیار منعقد گردد و گوشت فزونی و ثولول بوجود آید و نیز عرقی اگرچه عصبانی بود از نشو
لحم خالی نبود سده جذب با دوار زایل گرداند و سدهٔ مقعر باسهال نشان سده یکی رقت و بیاض ثفل بود چه ناه کیلوس که بجگر در آید
در وی خون گردد و آب از خون جدا شود و بگرده و مثانه در آید مسدود و آنچه بهرم کبد بود از کیلوس و آب با ثفل بروده فرود آید
بدین سبب براز رقیق و سفید در آید دویم گرانی جگر بود خاصه که سده در حدبه بود چه کیلوس که بدان در آید کبد بجهت سده
ممتلی گردد و از وی بآسانی مندفع نگردد ورم با گرمی و تب نبود با درد اندک بود و خون خداوند سده بد رنگ و اندک بود بجهت
مشارکت جگر باعضای دیگر گاه بود که نفس وی تنگ گردد و سده اگر در حدبه بود تدبیر تفتیح آن بداروهای مدر سودمند بود اگر با
سده حرارت بود آب کاسنی و سکنجبین و آب طرخشقوق با سکنجبین و آب لسان الحمل مفید بود کشوث سده بکشاید و گرم نباشد
و بر یوبند نزدیک بود افسنتین رومی در این باب صواب بود آب کرفس و آب برشترعب و آب کاسنی با سکنجبین سده بکشاید و حرارت
بیفزاید آب کشوث و طبیخ وی نیکو بود مطبوخ غافث سودمند و معتدل بود بادام تلخ و آب بادیان تر و سکنجبین بزوری که در وی

ادویه که در تسکین حرارت کبد مفید بود

ادویه که سدهٔ جگر و سپرز بکشاید

زیان از ربعه سده جگر و سپرز ... چون حلبت صلابت جگر و سپرز ... اباره بوی زیا

علامات سده جگر ... و معرفت سپرز

ازاول بیمار نانخ

بزور بسیار نباشد باعتدال نزدیک بود بهترین داروی که سده بگشاید [illegible] مزاج گرم گشاید [illegible]
قوی بود و حرارت وی زیاده از سرخس بود با آب کاسنی اعتدال باز آید سکنجبین بزوری که [illegible] بود حرارت بیفزاید [illegible]
سرد باید سکنجبین عنصلی با آب کاسنی و آب کشوث مناسب بود و اگر گرم باید کمافیطوس با شراب کبر و سیر و انگدان با سرکه [illegible]
بکوبد بود و سده بگشاید اسارون و سلیخه و فطراسالیون و زراوند مدحرج و ابرهسا غاریقون و عنصل و افتیمون [illegible]
و خبطیانا و ترمس و سکنجبین بزوری که با قوت و انکبین بود و ابجر و پسته و قنطوریون باریک و عصاره وی و ماء الاصول
و دواء الملک و قرص لوز و دواء الکرکم و قرص افسنتین کرم و مفتح و دید بود صفت ماء الاصول پوست بیخ کرفس و بیخ بادیان
و بیخ اذخر از هر یک ده مثقال مصطکی و انیسون و ریوند چینی و قسط و فو از هر یک پنج درم حلبه ده درم مویز بی دانه چهل درم
انجیر خشک ده عدد با دو من آب بجوشانند شربت سی درم بود با دو درم روغن بادام تلخ و دو درم روغن بادام شیرین صفت
قرص لک سده بگشاید و جگر را قوت دهد انیسون و تخم کرفس و بادام تلخ و قسط و ریوند چینی و زراوند طویل و عصاره غافت
و لک مغسول شربت یک مثقال بود با سکنجبین داروئی که درین باب صواب بود خبطیانا و غاریقون و قفاح اذخر و بادام تلخ
شربت یکدرم و نیم بود با سکنجبین نسخه دیگر غاریقون و صبر و قسط و بیخ کبر شربت یکمثقال بود با سکنجبین صفت سکنجبین که سده
بگشاید و حرارت بیفزاید تخم کاسنی و پوست بیخ وی و تخم خرفه و تخم خیار و تخم حماض کوفته با سرکه و گلاب بجوشانند و سکنجبین سازند
پس از تدابیر مذکوره شیر شتر خاصه شتر اعرابی موافق بود و اگر علق شتر بادیان و کرفس و کاسنی و شیح و بابونه و اقحوان و اذخر بخت
مناسب بود تخم کرفس و بادیان و شیح و تخم کاسنی و بابونه خشک و اقحوان و اذخر و با علق بیامیزند روا بود و اگر بد قم جگر بود تدبیر
پختن و نرم کردن پس ما تقدم مسهل سیلان دادن مناسب بود صفت آن غاریقون و بسفایج از هر یک دو دانگ انیسون یک دانگ با یکدرم
ایارج فیقرا نسخه دیگر ریوند چینی دو دانگ ملح نفط دانگی ایارج فیقرا یکدرم و نیم نقیع صبر با انیسون و روغن بادام تلخ موافق
بود مطبوخ ریوند و خبطیانا ورم نرم سازند و سده بگشاید صفت آن ریوند چینی دو درم افسنتین و قفاح اذخر از هر یک هفت
درم مویز دانه چهل درم حلبه ده درم انجیر خشک بیست عدد سداب تر یک سته شربت چهار وقیه بود با روغن بادام صفت آن
مطبوخ خبطیانا افسنتین رومی هفت درم اکلیل الملک پنج درم خبطیانا نیم کوفته چهار درم مویز دانه چهل درم انجیر خشک
بیست عدد شربت چهار وقیه بود با روغن بادام حقنه که دروی بزور مفتحه بود بغایت مناسب بود ایارج لوغاذیا و دیطوس
و حب اصطمخیقون و مطبوخ افتیمون درین باب سودمند بود مزاج بیاید اگر سرد بود معجونهای گرم چون دواء الکرکم و فنداریقون
و دواء الملک و تریاق اربعه و اثاناسیا و معجون پودینه و امروسیاه و معجون مشک و معجون انگدان و سنجرنیا و معجون خبطیانا
مفید بود صفت معجون انگدان فلفل و برگ سداب و عرمکی و انگدان با انگبین سرشته شربت یکدرم بود با ماء العسل صفت
معجون خبطیانا سده جگر و سپرز بگشاید و درد معده و گرده و مثانه و درد جگر و سپرز و تبهای کهن زایل کند فلفل و خبطیانا [illegible]
از هر یک درمی سنبل و قسط و ساذج هندی از هر یک هفت مثقال کوفته و بیخته با سه وزن ادویه عسل کف گرفته سرشته شربت دو درم
بود با آب سداب صفت که معتدل بود در سده بگشاید سرخس سه درم پوست بیخ کاسنی بری و ناردین و افسنتین رومی از
هر یک دو درم با انگبین مصفی سرشته شربت سه درم بود تا چهار درم ضماد از کندر و اشق و کمافیطوس و انیسون و مصطکی
و زعفران و روغن ناردین و موم سفید یا از آرد ترمس و جده و فو و انیسون و مصطکی و تخم بادیان و تخم کرفس و مانند آن سودمند
بود سده اگر کهنه بود مانص از نای راست نعل نافع بود ادویه که مولد سده بود رطب از اکثار و ادمان وی در سپرز و جگر سده

ادویه که مولد سده بود

تولد کند و فعل رطب سیاه بسیار شیرین بود در بلاد حاره اقوی بود بادنجان موجب سده کبد و طحال بود با سرکه سده بگشاید
قمح کندم بریان مولد سده کبد بود موز دیر هضم شود مولد صفرا و بلغم بود مجیب مزاج و غذا اندک دهد و اکثار وی
موجب سده بود باید که محرور بعد از وی سکنجبین بزوری تناول نماید و مبرود انگبین بسر مانند بلح مولد سده بود در جگر
تمر مغلظ احشا و مولد سده بود عدس مولد سده و خون غلیظ بود و با شیر زبیج فعل وی قوی تر بود ماء الکدر آب تیره موجب
سده بود و دارو وی بعد ضرورت زایل سازد لبن شیر غیر شتر مولد سده باشد و آنچه ماست وی اندک و جبن وی بسیار بود از
اکثار آن در جگر سده تولد کند و سنگ در گرده کم و آنچه از آرد میده سازند همین کار کند فطیر مولد سده بود شراب شیرین
مولد نفخ و سده بود اطریه موجب ورم طحال و سنگ گرده و سده جگر بود و آرد گندم که با شیر پخته باشند مولد همین بود ادویه

[illegible] یرقان سودمند بود

که [illegible] یرقان سودمند بود [illegible] با شراب [illegible] انیسون تناول نمایند یرقان که سده بود زایل کند. انیسون آب طبیخ نخود
سیاه [illegible] مفید بود [illegible] بیخ حماض با شراب بجوشانند و بیاشامند دفع یرقان نافع بود. ابهل و حضض
هندی در این باب صواب بود. اسقولوقندریون در دفع یرقان بغایت سودمند بود. افسنتین با انجیر خشک تناول نمایند یرقان
زایل کند. بقل آب و برگ وی ده درم خداوند یرقان و سده جگر بیاشامد سود دارد. بصل العنصل بیا نبری که مشوی بود دو درم با
سکنجبین تناول نمایند در این باب نافع بود. بعر الماعز سرگین بز خاصه با افاویه دافع یرقان بود. بول الابل ببویند و بشویند و یک ملعقه
از وی تناول نمایند منفعت وی در این بیماری قوی بود. سنبل نرم بسایند و با آب سرد بیاشامند یرقان زایل کند. فو با شراب
ریحانی در این مرض سودمند بود و بیمار باید که هر روز بحمام رود و بعد از آن آب گرم بیاشامد. زبل الانسان فضله آدمی که خشک بود با انگبین
و شراب بکار دارند مفید بود. نعناع و شراب عسل و [illegible] و عرق بید مشک در این علت مناسب بود. ارخیق عروق صفر بود
که بدان جامه و غیر آن رنگ رسانند آب طبیخ وی سه روز متوالی هر روز نیم رطل بیاشامند [illegible] یرقان مجرب بود. قرد الکلب
فضله سگ که غذای وی استخوان بود نرم بسایند و با انگبین بیامیزند و سه درم هر روز تناول نمایند در دفع این بیماری نافع بود
شیر و روغن بادام و آب انار ترش و شیرین و بزر قطونا و آب نبات ترش در یرقان که سبب آن گزیدن حیوان زهرناک بود سودمند بود
یرقان دو گونه بود زرد و سیاه زرد بیشتر از جگر و زهره بود و سیاه از سپرز. یرقان زرد اگر از گرمی بود با تشنگی و مرارت فم
و عدم شهوت غذا جسم و روی و بدن و بول و براز زرد بود چه خون در جگر تولد کند بجهت شدت حرارت کبد صفراوی بود
و چون با عضا در آید رنگ تن را از نهاد خود بگرداند و زرد گرداند و با عراض مذکوره شاید که تب پدید آید. آب انار ترش و شیرین
و آب کاسنی و سکنجبین بزوری و قرص کافور و قرص زرشک که در سوء مزاج گرم جگر یاد کرده شد مناسب بود. پست جو که به آب
گرم شسته و سرد کرده با شکر تناول نمودن مفید بود. صفت سکنجبین بزوری که در این باب صواب بود پوست بیخ کاسنی تخم وی از
هر یک هفت درم ریوند چینی سه درم یکشب با صد درم سرکه و صد درم آب کاسنی بجوشانند تا بنصف باز آید بپالایند و با یک من
شکر بقوام آورند اگر آب کاسنی نباشد سی درم برگ کاسنی خشک بیفزایند و ضماد از برگ خرفه و آرد جو و برگ خطمی و طحلب و گل
سرخ و صندل و گلاب و سرکه سازند اگر طبع خشک بود طبیخ خرمای هندی و بنفشه و آلوی سیاه و خیارچنبر بکار دارند غذا گوشت
بزغاله و مرغ بچه با آب غوره و مغز تخم خیار و خیار بادرنگ و برگ کدو و کاسنی با سرکه و کشکاب خاصه که معمول با دانه باشد
و پوست بیخ کاسنی و سکنجبین و اسفناج و سیب ترش تناول نمایند و اگر از داروهای غذای گرم بود که ورود آن جگر را گرم کند و بجهت
حرارت وی خون مستحیل الصفرا گردد با غثیان و قی صفراوی و غلظ قاروره و حمره آن و دهان تلخ بود و شاید که بول بسیاهی گراید
و تدبیر گذشته بر آن گواهی دهد و آنچه از غذای گرم بود بروزگار پدید آید و آنچه از داروی گرم زهرناک بود بیکبار. یرقان که از سبب
مذکور بظهور آید با وی سده نباشد ضعیف بود. باسلیق و اسلیم از جانب راست و رگ زیر زبان زدن و محجمه زیر کتف بر جانب جگر
بازیر کبد نهادن و طبیخ خرمای هندی و آلوی سیاه و بنفشه و غلوس خیارچنبر و آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب لبلاب دادن مناسب
بود غذاها و شربتها که در باب گذشته یاد کرده شد در این باب مفید بود. مطبوخ هلیله زرد که در وی پوست بیخ کاسنی بود و تخم
وی و تخم کشوث و عناب و بیخ سوسن و افسنتین رومی و آلوی سیاه و خرمای هندی بود سودمند بود و با غلظ ماده غاریقون و غافث
و شاهتره و امثال آن نمک هندی و محموده بیفزایند روا بود. آب لبلاب با شکر و سقمونیا موافق بود. کشکاب با پوست بیخ بادیان و بیخ کاسنی
و بیخ کرفس نیکو بود با یرقان اگر تب نباشد آب پنیر با سفوف هلیله سودمند بود. صفت پوست هلیله زرد ده درم صبر نیم درم
طباشیر یک درم محموده مشوی یک دانگ جمله شربت بود. داروئی که جگر را از ماده ردیه پاک سازد غاریقون یک درم صبر نیم درم
سقمونیا یک دانگ آنچه از وی صفرا تولد کند زیان دارد و اگر از گرمی تمام بدن بود که خون بسبب آن از نهاد خود بیرون رود و مزاج اگر از فرط خون بسیار بود
صفراوی بود با غلبه تشنگی و بثره و حکاک و عدم آرزوی غذا بدن گرم و لاغر و بول و براز رنگین بود و شاید که تب تولد کند گاه بود
که بجهت شدت حدت مزاج صفرا محترق گردد و زردی بسیاهی گراید آب کدو و آب خیار و روغن تخم کدو و لعاب بزرقطونا با
جلاب و آب انار ترش و شیرین و آب خرمای هندی و کشکاب سرطانی و غذا که در سبب اول یاد کرده شد سودمند بود گرمابه و آبزن و [illegible]
پس آن روغن بنفشه و نیلوفر مالیدن مفید بود و اگر سوء مزاج با ماده بود تدبیر استفراغ و غیر آن بداروها که در سبب دوم یاد کرده شد
در این باب صواب بود و اگر از سده عروق کبد بود چه از زرد و سفید و چه جگر کوانی بود قی با تخم ترب و سکنجبین و آب نیم گرم در این علت

بغایت مفید بود چه قوت [illegible] سده بکشاید و مادّه قلع سازد با مداد [illegible] آب [illegible] شربت انجبار [illegible] خورند
با سه درم روغن بادام شیرین و یکدرم روغن پسته و یکدرم روغن بادام تلخ خوردن و [illegible] یکدرم تخم ترب و یکدرم مغز تخم خربزه
و یکدرم انیسون و نیم درم تخم کرفس با سکنجبین انگبین سودمند بود بسیار و شاید چهار درم کوفته و بیخته با مطبوخ انیسون [illegible]
دو درم نمک با یکدسته کاسنی تر هفت درم برنهار خوردن جگر و [illegible] از آن ماده رده پاک سازد برای چند روز شش درم کوفته و بیخته
با سکنجبین وانگبین سده بکشاید فوم یکدرم با یک زرده تخم مرغ نیم برشت در این باب صواب بود سلیخه یکدرم با شراب کهن خوردن
و دویدن با آنکه یرقان با مداد بیرون نبود و بیمار در آب زن نشیند و اندک توقف کند پس یکدرم بوره با ده درم شراب ریحانی و بیست
درم آب ترب بیاشامد و زردی در حال از وی فرو آید آبزن و کوزابه در این باب مفید بود شربتها که یاد کرده شد با شربتهای بیدمشک
در این بیماری پس از نضج مادّه مناسب بود و اگر از سدّه منفذ جگر و زهره بود با قوی صفراوی و کرانی جگر و تلخی دهان بول زیر اندند
بود و اندر زردی سرخی گراید و یرقان بظهور آید صفرا بجهت انسداد مجری در کبد بماند و با خون بیامیزد و قوت دافعه جگر وی را با عضا
فرستد و بدن اندک آن تغیّر پذیرد سدّه رنگ بول در این علّت نشان قوّت دافعه جگر و دفع صفرا بود شربتهای مذکور و قرص انیسون
و قرص ریوند چینی و قرص افسنتین با سکنجبین بزوری موافق بود و قی با تخم سرمق چنانکه یاد کرده شد مناسب بود تلیین طبیعت با حبّی که از
ایارج فیقرا و غافت و افسنتین و غاریقون بود سودمند آنچه در سدّه حدبه کبد بود یاد کرده شد در این باب صواب بود داروهای ادرار
کننده چون آب کشوث و آب کاسنی با ملوس خیار چنبر و آب خرفه و آب برگ ترب و آب ترشی ترنج با سکنجبین سدّه منفذ که میان مراره
و جگر بود بکشاید مغز تخم خربزه و کرسنه پوست کنده و تخم ترب از هر یک مثقالی کوفته با آب برگ ترب و آب کاسنی و آب کشوث
بجوشانند و بیاشامند در این باب سودمند بود سکنجبین بجای آب مناسب بود خاصه که تخم کاسنی بود ضماد با بادیان و اکلیل الملک
و بیخ خطمی و کرنب و بنفشه و شبت و افسنتین رومی و انجیر و صبر و مرمکی با روغن قسط و روغن سنبل نافع بود گوشت فروج با برگ ترب
و سرکه کبر مناسب بود برای کوفت با زیت پخته باشند موافق بود آرد کرسنه چهار جزو با یکجزو تخم ترب کوفته حسو سازند و با روغن بادام
و شکر بیامیزند و بیاشامند و آب با سکنجبین بزوری صفت قرص انیسون تخم کرفس و اسارون و افسنتین و تخم شبت و سنبل
و مصطکی و بادام تلخ از هر یک دو درم انیسون و غافت از هر یک سه درم غاریقون دو درم صبر سقوطری پنج درم کوفته و با طبیخ
افسنتین سرشته شربت یکدرم بود و اگر از سدّه منفذ زهره و روده بود براز نخست سفید گردد پس یرقان بظهور آید و طبیعت بیبوست
پذیرد و بقولنج انجامد چه این هنگام صفرا بجانب دیگر بر آید و با خون با عضا در آید و یرقان پدید آید و ثقل خشک بماند گاه بود که سوء مزاج
سر و قبض منفذ که بعرو صفرا بود کبد بماند و از ماندن آن حرارت جگر بیفزاید و تولّد صفرا زیاده گردد گاه بود که آفت از جانب مراره بود
و آن سه گونه بود یکی ضعف قوّت جاذبه زهره بجهت سوء مزاج که از جذب صفرا عاجز آید خاصه ضعف قوّت دافعه جگر با وی یار بود
دوم قوّت جاذبه وی که صفرای بسیار جذب کند و روده ممتلی گردد و از جذب باز ماند سیم دهان مجری که صفرا از آن بروده فرود آید
بجهت لزجت روده مسدود گردد و صفرای بسیار در مراره گرد آید و قولنج و یرقان پدید آید مطبوخ هلیله زرد که با افسنتین و شاهتره
و خرمای هندی و خیار چنبر و پوست بیخ کبر بود سودمند آید آب شاهتره و آب کاسنی تر تبی از هر یک سه وقیه با سه درم پوست هلیله زرد
و یکدانگ نمک هندی مفید بود شراب قوی که در این باب سودمند بود هلیله سیاه هفت درم پوست هلیله زرد شانزده درم
غافت و افسنتین رومی از هر یک پنج درم مویز بیدانه بیست درم مصطکی و انیسون از هر یک سه درم بیخ سوسن و بیخ بادیان و بیخ کبر
و بیخ خطمی از هر یک هفت درم تربد سفید و افتیمون از هر یک پنج درم ملوس خیار چنبر ده درم خرمای هند پانزده درم انگور سیاه
بیست عدد با سه من آب بجوشانند تا ثلث باز آید بپالایند و شربت هفت درم تا نیم درم غاریقون سوده و دو دانگ نمک هندی
و یکدانگ محموده مشوی هفته یکبار تناول نمایند تا سدّه بکشاید و از پس آن با آب پنیر یکدرم هلیله سیاه و یکدرم افتیمون و نیم درم
ایارج فیقرا و یکدانگ نمک هندی بکار دارند و باندازه قوّت بیمار دارو زیاده و کم سازند پس اندر تدبیر مذکور اگر سدّه باقی بود هر روز
پنجاه یا شصت درم شیر شتر با سه درم هلیله زرد و یکدرم و نیم انیسون و چهار دانگ ایارج فیقرا بیاشامند و حقنه حادّه که در وی
داروهای مفتّح بود بکار دارند و غذا از گوشت دراج و فروج با سرکه و پودینه و کرفس پخته تناول نمایند و آب برگ کبر و برگ
ترب و آب برگ کرفس با سکنجبین بزوری اگر با سدّه حرارت بود شربتهای سرد و غرغره نیشوق با کرفس عرق نمایند اگر از سدّه مسالم بود بیشتر
در زمستان و وقت وزیدن باد شمال تولّد کند چه صفرا در این وقت بجهت عدم تحلیل در بدن بماند و در تابستان و زمان اندک

بالجمله بیاید صبر ... کرده گاه بود ... عرق بر بدن نشیند و منافذ ... بود و در این بیماری
بظهور آید که بآبزن نشستن و در آبزن که در وی داروهای محلل بود نشستن بدن با عسوس و آرد نخود مالیدن آن نشستن مفید بود اگر با سبب مذکور بود
سدد و سوء مزاج بود آنچه در یرقان سددی و مزاجی یاد کرده شد در این باب صواب بود اگر از بحران بود نعوذ از روزهای بحران
پیدا آید چه طبیعت در این روز بر بیماری مستولی گردد و ماده بسوی جلد مندفع سازد صلابت جگر در این بیماری بد بود و تولد یرقان
در تب گرم روز هفتم و نهم و چهاردهم با صلابت شراسیف نشان بد حالی بیمار بود ظهور یرقان در تبهای حاده پیش از هضم بد بود
و با لینت طبیعت امید نجات بیمار با عدم تدبیر در این بیماری تا پنجاه هلاک گردد آبزن و گرمابه مناسب بود چه مسام بگشاید و ماده
از عفونت بیرون آید روغنهای مفتح چون روغن بابونه و روغن سوسن و روغن شبت مالیدن مفید بود سکنجبین بزوری که با پوست
بیخ کاسنی و تخم وی و تخم کشوث بود سود دارد بحران اگر عرق حد بود تدبیر آن تدبیر تب و تدبیر یرقان سبب اول و دویم بود و اگر
اندر جگر بود نشان و تدبیر آن در باب ورم کبد مذکور بود و اگر از گزیدن حیوان زهرناک بود عروض وی در عقب آن بود باسلیق
و اکحل زدن و ماده ردیه از دل باز داشتن و مطبوخ هلیله و آب پنیر با پوست هلیله زرد تناول نمودن و کشکاب سرطانی و آب
عنب الثعلب و آب لسان الحمل و آب کاسنی با فلوس خیارچنبر و سکنجبین و آب غوره بکار داشتن و آنچه در باب گزیدن جانوران
زهرناک یاد کرده آید بدان عمل نمودن سودا در یرقان سیاه اگر از سپرز بود با آفت وی رنگ روی و بول سیاه و تیره بود و براز
بسیاهی گراید سبب وی یکی انسداد منفذ بود که سودا از سپرز در آید دویم عجز قوت سپرز بود از جذب وی بدین سبب سودا در
جگر بماند و با خون باعضا در آید و رنگ روی و بدن سیاه گردد سبب عجز قوت از جذب سودا سودا ردی و مزاج با ورم طحال کبد بود اگر
چه ورم از سده و سوء مزاج خالی نبود باسلیق و اسیلم از دست چپ زدن و تلیین طبیعت نمودن مفید بود مطبوخی که در این باب سودمند
بود افتیمون پنج درم پوست هلیله هندی پانزده درم پوست هلیله کابلی هشت درم پوست بیخ کرفس و بیخ بادیان از هر یک هفت درم شکوفه
کبر و اسقولوقندریون از هر یک شش درم خربق سیاه دو درم بسفایج چهار درم مویز منقی دانه بیست عدد بجوشانند و بپالایند و هفتاد
درم با یک درم ایارج فیقرا و نیم درم غاریقون و یک درم تربد چند بکار دارند پس آب پنیر که معمول بسکنجبین و افتیمون بود بیاشامند و اگر
حاجت بود هفته یکبار سفوف هلیله تناول نمایند صفت آن افتیمون یک درم ایارج فیقرا نیم درم نمک هندی یک دانگ پوست هلیله زرد
سه درم پوست هلیله کابلی دو درم جمله یک شربت بود دارو باندازه حاجت و قوت بیمار زیاده و کم سازند سکنجبین در این علت مناسب
بود پوست بیخ بادیان و بیخ کرفس و بیخ اذخر از هر یک ده درم انیسون و افتیمون و حجه و دانه کبر و کمانزو و تخم کرفس و تخم بادیان
و اسقولوقندریون از هر یک پنج درم با سرکه بجوشانند و بپالایند و از وی سکنجبین سازند شربت یک وقیه بود با ده درم آب بادیان و آب کبر
و آب برگ ترب و شیر شتر با هلیله سیاه و غاریقون و افتیمون و نمک هند باندازه قوت نافع بود اگر مزاج گرم یا با یرقان تب بود آب
عنب الثعلب و آب کاسنی با سکنجبین مناسب بود مزوره با سرکه و کاسنی و کرفس و گوشت بزغاله با سرکه کبر موافق بود ضمادی که در این
باب مفید بود افسنتین و قردمانا و حاشا و فقاح اذخر و قنطوریون و پوست بیخ کبر و گل سرخ از هر یک ده درم کوفته مقل پنج درم و اشق
هفت درم با سرکه حل سازند و داروها بدان سرشته بر سپرز نهند و شبت و سداب و بابونه با سرکه بجوشانند و جای ضماد بدان بشویند
و اگر از جگر بود با آفت وی و صحت سپرز رنگ روی سیاه و مایل بزردی و سیاهی بود و مایل بسرخی و در آفتاب سرخ و مایل بزردی نماید
و اگر از جگر و سپرز بود نشان آفت هر دو ظاهر بود رگ زدن و داروی مسهل دادن مناسب بود صفت آن پوست هلیله زرد ده درم
هلیله سیاه هفت درم پوست بیخ کبر و بیخ کرفس و بیخ کاسنی و افسنتین رومی از هر یک پنج درم افتیمون سه درم مویز منقی دانه و خرمای
هندی از هر یک پانزده درم آلوی سیاه بیست عدد بجوشانند و بپالایند و با یک درم ایارج فیقرا و نیم درم غاریقون و یک دانگ محموده مشوی
با ده درم فلوس خیارچنبر تناول نمایند پس از آب پنیر بیاشامند و آب عنب الثعلب سی درم و آب کاسنی بیست درم و آب برگ کبر و آب
برگ ترب و آب برگ رز از هر یک ده درم بجوشانند و بپالایند و با ده درم فلوس خیارچنبر بکار دارند تخم کرفس و تخم کاسنی و تخم شونیز
و انیسون و پوست بیخ بادیان و کرفس و کاسنی با سرکه بجوشانند و از وی سکنجبین سازند در این باب صواب بود ضمادی که در این بیماری
مفید بود سنبل و حبه و حماما و کمافیطوس از هر یک هفت درم مصطکی سه درم قنطوریون شش درم کوفته و اطراف رز و بنفشه
از هر یک ده درم گل سرخ و آرد جو از هر یک بیست درم خطمی پانزده درم زعفران پنج درم بکوبند و چهار درم مقل در سرکه و میبختج
حل سازند و موم با روغن بگدازند و داروها با وی بیامیزند و با برگ کرنب و مانند آن بکار دارند اگر سودا بسیار بود در علاج سپرز

ادویه که در زوال یرقان عین مفید بود

بیفزایند واگر حرارت زیاده بود بدین علاج حکم ادویه که یرقان [illegible] عین مفید بود [illegible] که بر چشم [illegible] در چشم
کیرند و دفع بریان کنند و آب وی در چشم کشند بدید که از یرقان بود زایل کند [illegible] آب کشنیز تر در چشم چکانند در
دفع یرقان و منع جدری مفید بود محیض دوغ گاو و شیر زنان بهم بیامیزند و نیم گرم چکانند و یرقان سعوط سازند دیدار [illegible]
مفید بود مجرب عفص آب بیخ اسپست با روغن زنبق بیامیزند و نیم گرم موم سازند در دفع یرقان و صفرت عین [illegible]
بود عین البقر از کردن خداوند یرقان بیاویزند در ازاله آن مجرب و مفید بود یرقان اگر در چشم راست بود چشم راست
بیاویزند واگر در چپ بود چشم چپ شونیز هفت عدد در شیر زنان یکساعت بخیسانند و سعوط سازند در زوال یرقان عین

ادویه که منقی مقعر کبد بود

منفعت وی قوی بود ادویه که منقی مقعر کبد بود اسقیع نرم بسایند و دو مثقال با بیست درم سکنجبین قندی تناول نمایند
در این باب نافع بود افسنتین پنج درم با دو وقیه جلاب با سکنجبین بکار دارند مقعر جگر از فضول پاک سازند سه وقیه آب وی بیاشامند

ادویه که منقی حدبه کبد بود

همین کار کند آب نخود در این باب مناسب بود ادویه که منقی حدبه کبد بود غاریقون یکمثقال با سکنجبین سده حدبه کبد بگشاید
خربطینا کوفته و بیخته و با سکنجبین و آب رازیانه و آب کرفس در این باب مفید بود راوند یکمثقال با سکنجبین در ازاله سده
حدبه سودمند بود انیسون و لغنا و روغن بلسان و روغن جوز و اسارون و مرمکی و قسط با سکنجبین همین کار کند پوست درخت
مورد کوفته و بیخته سه درم با سی درم سکنجبین تناول نمایند درد حدبه که از حرارت بود زایل کند حماما دو مثقال با سه وقیه آب
ترب با آب کرفس بیاشامند در ازاله درد حدبه که از برودت بود سود دارد و بیخ اذخر ده مثقال غاریقون یکمثقال ریوند چینی
یکمثقال با سی درم آب کرفس در این باب صواب بود انچه تلخ و مفتح بود چون کاسنی و آنچه خوشبوی بود ماده از عفونت باز
دارد چون دارچینی و فقاح اذخر و آنچه جالی بود چون کشکاب و آنچه در وی قوت قبض و نفض بود چون زعفران و آنچه مزوره وی
نیکو و شیرین بود چون مویز و بادام جگر را سود دارد حلزون و جگر کرک در این باب صواب بود شراب ریحانی تلخ و آب کاسنی و آب

ادویه که در استسقا مفید بود

انکبین خداوند جگر سرد را مناسب بود ادویه که در استسقا مفید بود افسنتین با انجیر و نطرون و آرد شیلم ضماد سازند
در این باب سودمند بود اسارون خداوند استسقا را سود دارد اشنان سه درم مستسقی تناول نماید استسقا با سهال زایل گردد
اکلیل الملک آب طبیخ وی بیاشامند یا نطول سازند در استسقای زقی نافع بود حنظل شربت مطبوخ بیخ وی در استسقا
مفید بود قثاء الحمار بیخ خیارزه که تر بود بکوبند و ضماد کنند استسقای لحمی زایل کند اخثاء البقر سرکین گاو و در دیک سنگ با آمیز
با انکبین بجوشانند در استسقا و جذام نافع بود اذخر یکدرم و نیم از بیخ وی با یکمثقال فلفل در این باب نیکو بود انیسون تناول
نمایند سود دارد بول الماعز کمیز بز هر روز با سنبل بیاشامند استسقای لحمی با سهال زایل کند بول الابل کمیز اشتر بیاشامند
در ابتدای استسقا مفید بود خل بجوشانند و نطول سازند سود دارد پیاز نرکسی که مشوی بود با عسل بیامیزند و بمستسقی دهند
مناسب بود آرد کرسنه با آب پیاز بری قرص سازند و تناول نمایند در این باب صواب بود زوفا با انجیر و نطرون ضماد سازند
نافع بود سعد استسقای بارد را زود زایل کند شراب العنصل شراب پیاز بری در استسقا و فساد مزاج که موذی باستسقا بود سود دارد
شکر العشر با شیر شتر بیامیزند در این باب مناسب بود فجل آب برگ ترب موافق بود طین الارمنی خداوند استسقا بر خود مالد
منفعت یابد حمص آب طبیخ نخود سیاه و سپید مستسقی بیاشامد ادرار پدید آرد مرزنجوش بجوشانند و آب وی بیاشامند
نافع بود خربطینا و محلب در استسقای زقی مفید بود غاریقون نیم درم و اسارون نیم درم با انکبین بیامیزند و بر خوردن
وی مداومت نمایند در این بیماری مفید بود جبن پنیر کهنه نرم بکوبند و با آب بر مستسقی مالند نافع بود ورق الکرنب در استسقا
مطبوخ برگ وی بیامیزند و بمالند قوت وی بیفزاید سمند سنگ سبک بود و بر آب بایستد بر شکم مستسقی نهند که پر از آب
زرد بود نشف رطوبت و جذب آب کند نشان جذب آن بود که وزن سنگ زیاده آید و بر آفتاب نهند آب از وی بیرون تراود
و بوزن اول باز آید چند بار این کار کنند تا بدن از ماده پاک گردد و مقصود بحصول پیوندد حجر الراسخت در بلاد هند و افریقیه بود
وزن چهار جو از وی سوده مستسقی تناول نماید در ساعت اسهال پدید آید و شکم بصورت اصلی باز آید طاوس [illegible] وی با سکنجبین
و آب گرم بیاشامند سود دارد معز خون بز با عسل در این مرض نافع بود زوفا بکوبند و با شراب مداومت نمایند نیکو بود زبل الحمام
سرکین کبوتر با سرکه بر بدن مالند یا با سکنجبین تناول نمایند سودمند بود دراج گوشت وی نرم بکوبند و بخورند در این باب مفید بود
و نشف رطوبت اعضا کند ارنب درد وی که تازه بود بر پوست مالند و بر شکم مستسقی نهند ورم زایل کند هندبا خوردن

[illegible]

وی وقت وی آشامیدن مناسب بود ثافسیا در این علت نافع بود فقرون با انجیر ضماد کنند نافع بود قنفذ گوشت وی در این علت
و فساد مزاج مفید بود قنفذ گوشت خارپشت بری که قدید بود مقوی حرارت غریزی و مجفف رطوبت معده بود و کبد
و استسقاء لحمی را بجهت منفعت جگر سود دارد کرویا آب طبیخ تخم وی سه درم با ده درم زیت هفت روز بیاشامند در تحلیل
نفخ ما ابتدای استسقا مفید بود و مجرب لک در ابتدای این بیماری نافع بود شحم الحنظل پیه شترمرغ بمالند در تهییج اطراف و استسقا
سودمند بود راوند مقوی اعضا و مفتح سده و مجفف رطوبت فاسده و مسهل بلغم خام و لزج بود و در جمیع انواع استسقا که
سبب آن ورم گرم جگر نباشد سود دارد شربت وی یک مثقال تا دو درم بود حلزون بکوبند و بر اعضا نهند رطوبت زایل
کند و در استسقای زقی و لحمی و طبلی مفید بود قرطم دو وقیه بکوبند و در یک رطل آب تا بلند و بپالایند و با ده درم فانید بیاشامند
در استسقای زقی و لحمی نیکو بود تین انجیر خشک با شراب بجوشانند و با دو وقیه افسنتین و آرد جو ضماد کنند نافع بود ملاسب
با انجیر ضماد کنند در استسقای لحمی مفید بود در یک رطل آب بجوشانند تا بنصف باز آید و بیاشامند سودمند بود فجل پوست ترب
با سکنجبین تناول نمایند در این باب صواب بود برلنترب مستسقی بیاشامند شربت آب گرم سازند ماء الجبن دو درم از عرق با تخم
وی با دو درم شکر بر نهار هر روز تناول کند در ازاله رطوبت و فساد مزاج و استسقا و عروض ضعف که سبب آن خوردن
بسیار و شرب آب سرد بود سود دارد و ادرار بول و عرق پدید آورد ماء البحر آب دریا گرم سازند و بجای روی عرق کنند تا کماد
سازند در این علت مناسب بود زبل البقر سرگین گاو بر شکم مستسقی بمالند مفید بود خاصه که خوردن وی کی سنه بود دارچینی
مجفف بود و در استسقای لحمی و زقی نافع بود توبال النحاس نرم سوده مستسقی تناول نماید آب زند با ادرار بیرون آید و با سرگین
و بول گاو و گوسفند ضماد کنند ورم شکم زایل کند بول شاه کمیز بز سرخ و سیاه مستسقی بیاشامد استسقا زایل گردد سرگین نر با عسل
خداوند استسقا را سود دارد سکنجبین یکمثقال با دو وقیه بول ماعز تناول نماید در این بیماری مفید بود بول ماعز به استاد با آب
عنب الثعلب نافع بود شیر شتر اعرابی با بول وی سودمند بود سرگین گاو که خشک بود نرم لبسایند و با سرکه ممزوج بزنند و ضماد سازند
موافق بود فضله گوسفند با بول کودک بر شکم مالند سودمند بود انجیر خشک بجوشانند تا نرم شود و با ابهل سوده نرمیک جگر ضماد
کنند سود دارد عدس و زرت و جاورس و خبز و سویق جو و آب نخود و آب لوبیا و گوشت گنجشک کوچک و قدید و نان خشکار
با زیت و سرکه و عوض نابام و قلیه و مطجنه و بریان و شیر شتر و بز و انار دو گربه و سلق و کاسنی و کرفس و بابیان و تره مناسب بود
آنبی و انار سود دارد و معده و قوت جگر را قوت دهد و سیب و امرود در بعضی اوقات نافع بود و تشنگی بنشانند با شدت حرارت
زرد آلو و شفتالو و خربزه و خیار موافق بود و ادرار بول پدید آورد بادام و شکر و انجیر خشک و مویز نافع بود شربت سکنجبین
بزوری در عقب میوه‌ها که یاد کرده شد سود دارد و اکثار میوه زیان ادویه که در احشای جگر خداوند استسقا را زیان دارد
البارد شراب سرد بر نهار و پس از ریاضت و گرمابه و جماع مبرد کبد و مؤدی باستسقا بود و بجهت حرارت دهن بد بود در این
وقت که آب بسیار سرد نباشد با شراب صواب بود تجرع آب سود دارد و یکبار سیراب شدن زیان غاریقون مفسد مزاج
دهن بود و جگر را زیان دارد و زود استسقا پدید آورد و با دویه که مصلح بود چون تربد و افتیمون و هلیله زرد و ورق گل
سرخ و ربّ سوسن و زیره کرمانی و نمک هندی تا ته مرض سوداوی با سهال بیرون برد و داروهای بلغم را سود دارد و تقویت دهد با
انیسون و توبال النحاس و اسارون و عرهتی و سکبینج و هلیله زرد و نمک هندی و تخم کرفس و بسبایج و عصاره غافت و عصاره افسنتین
روحی و مصطکی بیامیزند و آب عنب الثعلب و آب بادیان ترب بجوشانند و صاف کرده با داروها که یاد کرده شد بیاشامند مسهل
صفرا بود کیفیت تدبیر آن بود که مازریون تازه ده روز در سرکه بجوشانند و سه بار سرکه تازه کنند پس با آب شیرین سه نوبت
بشویند و در سایه خشک کنند غایت شربت وی دو دانگ بود مضرت مدبر کمتر بود و سیاهی کشنده دوای شیرتازه و جلاب
و مثرودیطوس و تریاق الطین بود تمر موجب ورم جگر و احشا بود بلادر شرب عسل وی مهیج ورم درون بود نارنج
حماض وی بر نهار خوردن منفعت دهد ضعف معده و جگر سرد بود فبن خشک و تر مضر بود بکرده و جگر که متورم بود
بصل آب پیاز ورم درون و بخر و تهییج آن از زیان دارد نمل ادمان استعمال وی مؤدی بود باستسقا غذاهای مختلف
و بی ترتیب خوردن و غذای تمام ناکوارده غذای دیگر تناول نمودن و گوشتهای غلیظ و کله و پاچه گوسفند و سرتریخ و قطایف
و نان فطیر بکار داشتن جگر را زیان دارد استسقا سه گونه بود زقی و طبلی و لحمی گرد آمدن آب بود در فضای شکم و طبلی

ادویه که در احشای جگر خداوند استسقا زیان دارد

مازریون

استسقا سه گونه بود

درآیدن

در آمدن باد گاه بود که آب باوی یار گردد و باد غالب بود و لحمی گردد [illegible] بود با آب [illegible] که آبی که [illegible]
آنکه وی را کبد بگوید بعضی را باعضای شکم و بعضی را با خون جگر منضم باعضا فرستد و با در رو اسهال و عرق از بدن بیرون [illegible]
بنابراین بدن پیوسته تشنه بود و از جگر طلب آب کند بدین سبب این مرض را استسقا گویند سبب سابق در وی یکی سوء مزاج جگر
بود دوم سده سیم ورم چهارم مشارکت عضو دیگر بود با جگر انچه از سوء مزاج گرم بود بجهت یبوست تولد کند چه [illegible]
غریزی تحلیل کم سازد و ضعف در غریزی پدید آید و جگر از خون کردانیدن غذا عاجز آید جهت یبوست شدت حرارت بود و استفراغ
قوی چون اسهال و امداد و عرق و کثرت رفتن حیض و خون بواسیر و مانند آن و انچه از سوء مزاج سرد بود سبب وی رطوبت فزونی
و عجز حرارت غریزی بود سبب عجز شراب آب سرد بود بر ناهار و پس کرمابه و ریاضت و جماع و انچه از ورم بود سبب وی سده بود چه
این هنگام آب در ماساریقا بماند و استسقای زقی و لحمی بظهور آید و انچه بمشارکت عضوی بود سبب وی ضعف جگر بود عضوی
که بمشارکت وی استسقا پدید آید بیشتر معده و ماساریقا و روده صایم و سپرز و گرده بود سبب آفت اعضای مذکوره بود از ورم
و سوء مزاج و درد و مانند آن این بیماری اکثر از برودت جگر و عضو دیگر بود چه گاه بود که سودای بسیار از سپرز بمعده در آید و از
وی با ثنا عشری و صایم فرود آید و از ماساریقا بجگر در آید و کبد برودت پذیرد و سردی وی بشش و حجاب باز آید سبب سابق در وی
یکی ضعف دافعه جگر و جاذبه گرده بود سبب ضعف ورم سده و سوء مزاج و غیر آن بود چه این هنگام آب در جگر بماند و گرده از
جذب وی عاجز آید و قوت اعضا آن را باعضای شکم فرستد و استسقای زقی پدید آید دوم کثرت شراب آب سرد بود که غیر
منهضم بود و جگر بدفع وی قادر نگردد سبب شرب بسیار شدت عطش بود و سبب وی سده یا سوء مزاج جگر چه کبد آنقدر
آب که وی را کافی بود نیابد و بیمار پیوسته آب طلب نماید گاه بود که سبب تشنگی نایافتن آب ملایم بود چه آب گرم و آبی که در وی
کیفیت بد بود تشنگی بیفزاید سیم عدم استوای هضم غذا بود در معده چه این هنگام جگر و عضو دیگر بعضی غذا را قبول نماید و جرم
غذا ممتلی گردد و سده تولد کند زیاده اگر ماده آبناک بود زقی بوجود آید و اگر بادناک بود طبلی و اگر بلغمی بود لحمی و سبب واصل
گرد آمدن آب بود در فضای شکم را آید چهارم آب از مجرای بول باز گردد و بر رگها که از پهلوی غذای گرده تا ناف متصل بود در آید
با برگهای کبتول [illegible] در شکم ماند از آن رگها بود باز آید چه رگها که یاد کرده شد مجرای نخستین بود و فوهات عروق بجهت انسداد
منافذ در فضای شکم بکشاید و آب در وی گرد آید سبب سابق در لحمی نقصان هضم ثانی و ثالث بود بنابراین کیموس خام در بدن
گرد آید و مشابه مغتذی نگردد هضم ثانی در جگر و ثالث در رگهای تن بود سبب نقصان هضم سوء مزاج سرد بود که بر کبد و عروق
مستولی گردد سبب سوء مزاج عروق یکی سوء مزاج از جگر بود دوم سرد قوی بود که بدن از وی برودت پذیرد گاه بود که بر منافذ
عروق سده بود و حرارت ماده را بگدازد و ماده گداخته بجهت سده گذر نیابد تا از مجاری بول و براز بیرون آید بدین سبب در بدن
بماند و مانند اعضا نگردد و استسقای لحمی پدید آید این بیماری بمشارکت سپرز و جگر و رحم و گرده و مثانه و انقطاع و خون بواسیر و آفت
آلت دم زدن بسیار تولد کند گاه بود که سپرز بزرگ بود و خون بسیار از جگر بستاند و قوت وی را ضعیف گرداند خاصه که با سپرز
جگر کوچک بود که در روده بجهت قرحه ثقبه پدید آید و ثقل بفضای شکم در آید مانند استسقا بماند لحمی بدتر از زقی و طبلی بود چه در زقی
با بطلان هضم ثالث سوء مزاج عام بود نزد بعضی زقی بدین بود چه در لحمی جگر بدان ضعیفی نبود که در زقی و طبلی بود سرخی
قاروره و اسهال صفراوی و سرفه نزله و زکام و تب پس از بدل حد این بیماری بد بود با استسقا اگر مزاج اصلی گرم بود نشان بد حالی
بیمار بود چه سبب قوی بیماری که ضد مزاج اصلی بود تولد نکند تب با هم مرض نشان رداءت حال بیمار بود چه تب سبب ضعف جگر
زیاده سازد و تداوی جگر بداروی گرم حرارت تب بیفزاید انچه از ورم جگر و صلابت وی بود به از آن بود که از ورم سپرز و صلابت
آن بود قرحه بن دندان و دهان بجهت انجزه ردیه نشان عراقت بود گاه بود تمام بدن سبب تباهی ماده رایش کرده اگر ماند پاره گوشت
از بیمار فرود آید نشان هلاک بود مالیخولیا با استسقا زایل گردد اگر در حجاب بلغم بسیار بود و معده بدرد آید مرور آن بمثانه و عروق
موجب زوال علت بود جالینوس گوید مرور ماده غلیظه بمثانه از امکان دور بود چه اگر آب بوی فرود آمدن ممکن بود بی
و این قول فاسد بود شاید که بلغم تحلیل پذیرد و رقیق گردد و ترشح نماید یا طبیعت ماده را بمثانه فرستد چنانکه مدّه را از استخوان سینه
بکند و اندرون را جوف متوجه مثانه سازد بقراط استسقای لحمی را بلغم سفید نامد و گوید اسهال قوی [illegible] بود تولد
استسقا پس از اخراج سنگ مثانه دلیل قطع مجری بود که آب از وی بمثانه در آید گاه بود که مزاج کبد از نهاد طبیعی بگردد

... بیماری مستولی کردد و[illegible] وبدن بزردی وسفیدی کراید وتهیج در چشم ودر روی وسوء هضم وباد در شکم بدید آید
واشتهای غذا زیاده کردد وبول وعرق کم کردد وکاه بود که ورم در اطراف وتمام بدن بظهور آید ویا ورد خصیه تولد کند
کاه بود که بجهت ارتفاع ابخره ردیه حکاک در کوشت بن دندان بوجود آید وقرحه وبثره بآسانی اندمال نپذیرد اطبا این علت را
سوء القنیه وسوء مزاج کویند وآن مقدمه استسقا بود کاه بود که در ذات الریه رطوبت آبناک در شش کرد آید وبیمار مانند خداوند
سوء القنیه نماید ماده بیماری اکر صفراوی بود ایارج فیقرا مناسب بود چه ایارج بدن از فضول پاک سازد وبا رطوبت اصلیه
بنا ونیز دوا اکر بلغم غلیظ بود معاجنج استفراغ بصبر وغاریقون وتخم حنظل وبسفایج وسقمونیا مفید بود زیاده وکم کردن دارو باندازه
قوت بیمار وباندازه ماده روا بود اکر حاجت آید خربق سفید با داروها آمیختن مناسب بود استفراغ زود کردن بغاریقون فرمودن
موافق بود خاصه که ماده مجتمع بود عود ومصطکی وسنبل ومانند آن بجهت حفظ قوت معده با داروهای مسهل واجب بود پس دارویی
که سده بکشاید وادرار بول بدید آورد سود دارد فصد در این بیماری زیان دارد مکر آنکه سبب سوء مزاج انقطاع حیض وخون
بواسیر بود رک زدن پس از مسهل سبک چون ایارج فیقرا ومطبوخ افتیمون بجهت تصفیه دم وخون اندک بیرون کردن وبامداد
شراب افتیمون وتریاق بزرک ودواء الکرکم ومثرودیطوس ودواء المللک وکل کاکنج با سکنجبین خوردن صواب بود اکر مزاج
محکم وبیم تولد استسقا بود شیر شتر اعرابی با بول وی خاصه کسی را که بدن وی قوی بود سودمند بود واکر صفراوی بود قی بول
شتر یا بن با دوه المشا نیم درم سکنجبین خاصه که قوی بود سودمند بود واکر صفراوی ورقیق بود هلیله زرد بروی افزایند روا بود
آب انار شیرین ومیبه وشراب ریحانی ومی سوسن ونیرا وشوربای کبک وتذرو ومصوص با زیره ودارچینی وزعفران
ومصطکی وقرنفل وکرویا ونخود موافق بود معده وجکر کرم داشتن وتکمید بداروهای ملطف چون سنبل وسلیخه وبوره ودارچینی
وزراوند کرد فرمودن وبعره وکوکود وسرکین بز وروغنهای کرم بر شکم مالیدن سودمند بود در استسقای زقی شکم سنکین
ودست وپای وپشت چشم وروی بسبب ضعف حرارت غریزی باورم بود وچون دست بر شکم زنند آواز زق پر آب
برآید وپوست شکم روشن ومجذب بود وکاهی که بیمار از پهلو بپهلو بکردد صدای آب بدید آید کاه بود که ذکر ورم کند وپوست
خصیه پر آب شود وچون علت مستحکم کردد وکراب مزاحم حجاب شود تنکی نفس وسرفه تولد کند استسقا اکر از ورم جکر بود
سرفه متولد از وی بی نفث بود یا نفث اندک وطبع خشک ونبض صغیر ومتواتر ومایل بصلابت ووتری بود ودر آخر میل بنرمی
کند وبول اندک وبا حمرت بود سبب سرفه مزاحمت ورم بود با حجاب وسبب یبوست طبیعت کمی ورم وسبب وتری نبض امتلای
جکر وفضای شکم ووتر غشای پرده ودرون وسبب سرخی بول یکی قلت وی بود چه رنک که در بول بسیار بود در اندک
کرد آید ودوم ضعف جکر وعجز قوت ممیزه بود که خون وصفرا از آب جدا نسازد از بجهت حمره قاروره در استسقا دلیل غلبه
حرارت نبود سبب اکر کرمی جکر بود باقی صفراوی وحرقت بول وصفرت لون ومرارت فم وعدم شهوت غذا تشنکی ویبوست
وهزال بدن بود واکر از [illegible] وعدم جریان ماده بمجرای طبیعی آغاز ورم از کرمی کاه بود ودر جمیع انواع استسقا که سبب حرارت
وبیماری کرم بود آغاز ورم از موضع مذکور بود وبول وبراز صدیدی وغسالی وعلامت صفرا پیدا بود بیماری اکر از سوء مزاج کرم
ساده بود تعدیل وی بداروهای سرد مناسب بود چه اعتدال مزاج سبب صحت وعدم وی موجب علت بود کاهی که مزاج با اعتدال باز آید
قوت اعضا وتندرستی بدید آید واکر از ورم جکر کرم بود داروها که در باب وی یاد کرده شد سودمند بود آب کاسنی با سکنجبین وآب
بادیان تر وآب عنب الثعلب وآب کشنیز تر با فلوس خیارچنبر وآب عنب الثعلب با آب کاکنج موافق بود بیرون کردن آب بقی وغاریقون
وپیش از غذا وبعد از وی هفته دو بار قی کردن مفید بود واما اسهال ورک زدن زیان دارد واکر از حبس حیض وخون بواسیر بود
در وقت فصل ومزاج مساعدت نماید بیرون کردن خون روا بود چه کثرت خون سرد موجب فنای حرارت غریزی بود وا تقلیل
وی حرارت برافروزد عرق وادرار بول وریاضت وغرغره در جمیع انواع استسقا مفید بود آب خرمای هندی با شیرخشت یا ترنجبین
آب بقی بیرون برد ومزاج کرم نشاند آب شاهتره وکاسنی از هر یک سی درم با چهل درم آب اشنان در این باب نیکو بود ریوند
چینی ولک مغسول با اندک زعفران نافع بود سه درم اشنان تناول نماید اسهال وادرار بدید آورد ماده صفرا اکر بسیار بود
مطبوخ هلیله زرد وخرمای هندی سودمند بود واکر اندک بود استفراغ زیان دارد چه صفرا با ماده استسقا مقاومت نماید
این هنکام تسکین صفرا واخراج آب صواب بود هلیله زرد در استسقای کرم بهترین داروها بود چنانکه سکبینج در استسقای

سوء القنیه

سپردن روز دویم استفراغ بجهت حفظ قوت و بتقویت جگر با داروهای خوشبوی که ... بعض بود چون شراب لیمو و شراب
سیب و شراب آبی و قرص زرشک و مانند آن مناسب بود خاصه که با مسهل ماذریون و اشق و فرفیون بود میان دو استفراغ
داروها که سده بگشاید و تعدیل جگر نماید سودمند بود اگر مرض مستحکم بود شیر شتر با شکر العشر بغایت مفید بود قرص زرشک
با آب کاسنی و مانند آن سودمند بود انار و آب برگ ترب و سکنجبین موجب زوال بیماری بود قوت اگر ضعیف بود گوشت
بزغاله بریان و کبک و دراج و طیهوج و قریص و مصوص و نان خشکار موافق بود خوردنیهای ترشی فزای زیان دارد بپرهیز
از داروی مسهل بیک روز زیرا غلبه تشنگی بنشاند مسهلی که درین باب مفید بود پوست هلیله زرد هفت درم شاهتره
چهار درم افسنتین رومی سه درم غافث و سنبل و تخم کاسنی از هریک دو درم کاسنی یک دسته در یکمن و نیم آب بجوشانند تا بنصف باز آید
بپالایند و با سه درم شکر بیاشامند شیر سرج با انجیر بخورد و شکر معقود حب سازند هریک مقدار نخود و سه حب پیش از غذا تناول
نمایند پس آب غوره و رب ریواج بکار دارند ماذریون با عصاره گل بجوشانند و از آن آب شراب گل سازند و بدان استفراغ
نمایند شیر سرج با شراب گل بیاشامند برای ماذریون کوفته و بیخته باشد انجیر حب سازند انجیر خشک و مغز بادام تناول نمایند و بر
تشنگی صبر فرمایند ضماد از صندل و گل ارمنی و آرد جو و کاورس و سرگین گاو و سرگین بز و خاکستر بلوط و خاکستر چوب رز با سرکه
بکار برند و ضماد محلل بر ناف و حوالی آن بنهند برای ماذریون و تخم وی در غذا و شراب پنهان کنند خاصه که از بهر کسانی که از
دارو تنفر نمایند و شربت یکدرم با ماء العسل با سکنجبین بیاشامند روی سوخته و بیخ سوسن کبود با نیم وزن وی قرنفل با پوست
بیرون پسته بیامیزند و با مغز نان سرشته تناول نمایند معده را مضرت ... سازند برای ماذریون با سرکه بجوشانند و از آن سکنجبین سازند
نیکو بود بیخ سوسن کبود یکدرم تا سه درم تناول نمایند کوفته و بیخته با یکوقیه سکنجبین در بیرون آوردن آب صواب بود عصاره وی یکوقیه
تا دو وقیه سکنجبین بغایت مفید بود ده درم عصاره این بیخ با یکوقیه بول گوسفند سودمند بود ماذریون در اخراج آب قوی ترین
داروها بود صفت ککلانه ... که درین باب صواب بود برای ماذریون مدبر و پوست هلیله زرد و غاریقون از هریک پنج درم
عصاره افسنتین سه درم ایرسا و گل سرخ و تخم کاسنی و مغز خیار و رب سوس از هریک دو درم ترنجبین فلوس خیار چنبر و فانید
از هریک پانزده درم با آب بقوام آورند و داروها کوفته و بیخته با وی بیامیزند و شربت از آن دو درم تا چهار درم تناول نمایند نسخه دیگر
ماذریون مدبر و تربد و غاریقون و پوست هلیله زرد از هریک پنج درم عصاره افسنتین سه درم گل سرخ و تخم کاسنی و رب
سوس از هریک دو درم با ده درم ترنجبین مقوم بیامیزند و از دو درم تا سه درم بکار دارند نسخه دیگر محموده و رب سوس و تربد
و پوست هلیله زرد از هریک درمی با ترنجبین مقوم و خیار چنبر سرشته از سه درم تا چهار درم با مطبوخ هلیله زرد تناول نمایند
مسهلی که درین باب صواب بود آبی پاره کرده سه روز با سرکه بجوشانند و وزن وی ماذریون تا نه بیامیزند و بر وقیه سرکه ده
استار شکر بیفزایند و بقوام آورند و ماذریون و آبی سوده بدان سرشته بکار دارند نسخه دیگر تخم کاسنی و تخم کشوث از هریک
ده درم عصاره طرخشقوق بیست درم عصاره زرشک پانزده درم لک مغسول و ریوند و عصاره قثاء الحمار و شحم حنظل از
هریک پنج درم غاریقون و عصاره افسنتین از هریک هفت درم کوفته با جلاب سرشته شربت پنج درم بود تا هفت درم با آب کاسنی
حبی که آب باسهال بیرون برد ماذریون مدبر یکدرم روی سوخته نیم درم فرفیون یکدانگ و نیم با سه وزن ادویه شکر سرشته
حب سازند جمله شربتها یکشربت قوی بود اگر با وی قرنفل و دارچینی و زعفران بیامیزند نیکو بود نسخه دیگر تخم بادروج? پوست
کنده نیم درم مغز بادام یکدرم و نیم کثیرا یکدانگ و نیم شکر مقدار کفایت حرقت که در معده بود و از حسبه تولد کند تجرع روغن
بادام زایل گردد و غثیان بخوردن بهواجات طبیعت حرارت که از پس حب و غیر آن پدید آید کاسنی و آب انار و آب زرشک با
طباشیر سود دارد حب ریوند که درینجا بکار آید تخم کاسنی و عصاره غافث و ریوند چینی از هریک سه درم غاریقون پنج درم
ماذریون مدبر ده درم شربت دو درم هفته یکبار بکار دارند حبی که درین باب مفید بود مغز تخم خیار بادرنگ و مغز تخم
کدو از هریک دو درم گل سرخ و ماذریون از هریک سه درم و ثلث مصطکی و کثیرا از هریک نیم درم با عصاره آبی سرشته شربت
دو درم تا سه درم با جلاب و سکنجبین و آب کاسنی و آب عنب الثعلب سفوفی که موجب لینت طبیعت بود مغز تخم خربزه و محموده از هریک
درمی ریوند چینی و عصاره غافث از هریک پنج درم لک مغسول و تخم کشوث از هریک دو درم شربت یکمثقال بود با شیر شتر
یا آب پنیر سکنجبین که شکم براند و آب کم سازد برای ماذریون ترنا? به استار سرکه و نیم من آب یکهفته بجوشانند تا سرکه

بماند بپالایند و با یکمن شراب بقوام آورند و شربت یکوقیه بیاشامند اگر جگر سخت گرم بود بدل آب کلاب کنند اگر بجهت تقویت
دل دفع مضرت مادریون عصارهٔ آبی ترش بیفزایند و اگر بود لینت کم بظهور آید اگر آنچه یاد کرده شد سازند و با مادریون در سرکه
بجوشانند صواب بود قرصی که در این باب مفید بود برگ مازریون شصت درم آبجو و گل سرخ و ربّ سوسن از هر یک
بیست درم قرص سازند هر یک مثقال شربت یکقرص بود با دو مثقال شکر قوت اگر ضعیف بود یکدرم و اگر سخت ضعیف بود
قرص بدین نسخه مناسب بود صفت آن تخم کاسنی ده درم مادریون و غاریقون از هر یک درمی چهار دانگ گل سرخ و تخم خیار
از هر یک دو درم و نیم جمله ده شربت بود با سکنجبین سفوف مدر که حرارت بنشاند مغز تخم خیار بیست درم مغز خربزه پنج درم
کرفس و تخم کدو و ربّ سوسن از هر یک دو درم شربت پنج درم بود با سکنجبین مدر صفت آن تخم کاسنی بیست درم تخم کرفس سه درم
یکشبانروز در سرکه بخیسانند و بجوشانند تا بنصف باز آید بپالایند و تخم خیار و خربزه از هر یک بیست درم بکوبند و شیره بگیرند
و با این سرکه و شکر بقوام آورند و در وقت پختن سه وقیه آب خیار ترش با وی بیامیزند سفوف دیگر گل سرخ شش درم تخم خیار
و خیار بادرنگ و تخم خرفه و لک مغسول و ریوند چینی از هر یک دو درم عصارهٔ غافث و افسنتین رومی و زعفران از هر یک
درمی سنبل و مصطکی از هر یک نیم درم تخم بادیان یکدرم و نیم بیخ سوسن و مادریون مدر از هر یک سه درم اگر حرارت قوی
بود شربت سه درم بود با سکنجبین اگر اندک بود با آب عنب الثعلب کوسفند صواب بود برای افسنتین و عصارهٔ غافث و سنبل
بود با آب ونکین نکرده و تشنگی بیفزاید روزی که شربت مسهل خورده شود بجهت حفظ قوت اندک قرص زرشک دادن مناسب بود
صفت تخم خیار و تخم خربزه و ربّ سوسن و گل سرخ و زرشک و تخم کاسنی و تخم کشوث از هر یک سه درم سنبل و مصطکی و فوه و ریوند
چینی و زعفران از هر یک دو درم طباشیر یکدرم و نیم شش درم ترنجبین بگدازند و داروها بدان سرشته قرص سازند شربت یکمثقال
بود با سکنجبین و آب انار و طباشیر و عصارهٔ زرشک و سکنجبین و آب انار و طباشیر و عصارهٔ زرشک و سکنجبین سفرجل نسخهٔ دیگر
ریوند چینی و لک مغسول و گل سرخ و عصارهٔ زرشک و طرخشقوق و تخم کاسنی و تخم کشوث اجزا برابر شیر شتر اعرابی که علف وی بابلا
و کاسنی و کشوث و کشنیز تر و کرفس بود در این علت بغایت مفید بود چه بیمار اگر سخت محرور باشد بجای غذا آب تناول نماید شفا یابد شیر
شتر در این بیماری از دو وجه سود دارد یکی بخاصیت چون کاسنی در جگر سرد و سقمونیا در عرض صفرا و دوم بقوت غسل و جلا که در وی
بود آب از بدن بیرون کند بهترین فصول بجهت شیر دادن بهار بود و بهترین اوقات صبح باید که شیر از کف بپالایند و در آن ساعت که بدوشند
بنوشند و اندک ریاضت کشند شتر که علف تر خورد شیر وی بیفزاید اگر بول وی تر بیفزاید اگر بول وی بیامیزند صواب بود
اگر شیر موجب کثرت لینت بود از خبث الحدید مدبر کوفته و بیخته دو درم قرط و طراشیت نیم کوفته از هر یک پنج درم تخم کرفس سه درم با یکشربت
شیر بیامیزند و دو ساعت بگذارند و بپالایند و بیاشامند پیش از شرب شیر بیمار باید که چند روز غذا را اندک خورد و اگر تواند دو روز
یا پانزده ساعت صبر کند روز نخست دو وقیه یا سه وقیه بیاشامند و سه روز ترک کند گاه بود که طبیعت بعد از سه روز لینت پذیرد
گاه بود که بر اندک بود این هنگام اگر شیر غذا کرده بیمار راحت و قوت بیفزاید و اگر نه پیدا شود کرمی و تنگی نفس و ثقل معده و عدم شهوت
غذا پدید آید در این وقت ترک شیر و تدبیر حقنه صواب بود کلکلانج مز قوی در این باب و یرقان و دبیله و تحلیل ریاح و بادهای جگر
و سپرز مفید بود و سده و قولنج بگشاید پوست هلیله زرد بیست درم پوست بلیله و هلیله سیاه از هر یک پانزده درم آمله
مقشر یکمن و نیم خرمای هندی پنجاه درم مویز نیم من در پانزده من آب بجوشانند و بپالایند و نیم من فلوس خیار چنبر در وی بگدازند
و با دو من فانید بقوام آورند و سی استار روغن کنجد با وی بیامیزند و بیست درم مازریون در نیم من آب و سه وقیه روغن کنجد
با روغن بادام بجوشانند تا روغن بماند بپالایند و غاریقون و لک مغسول و سنبل و گل سرخ و دوقو و فطراساليون و ریوند چینی
و بیخ سوسن کبود و نمک هندی و فوه از هر یک شش درم سیساليوس و کمادریوس و وزا و مدطویل و اسارون و مصطکی و عود بلسان
و بهرامکابلی پوست کنده و خبطیانا و سلیخه و زیره کرمانی از هر یک چهار درم عصارهٔ غافث و عصارهٔ افسنتین و سعد و اذخر
از هر یک پنج درم تخم کشوث و تخم سرمق و ربّ سوسن و سقمونیا از هر یک ده درم وج و تخم کرفس و قسط و تخم بادیان و انیسون از
هر یک سه درم تربد پنجاه درم کوفته و بیخته با روغن مذکور بمالند و با فانید مقوم سرشته شربت چهار درم تا پنج درم با شیر شتر
یا آب عنب الثعلب تناول نمایند شبا فحر نوشند آب بسیار فرود آورده نمک اندر آنچه یکدرم تربد سفید سوده پنج درم در یکرطل
آب پنیر بجوشانند و بپالایند و چهل درم بیاشامند آب باسهال بیرون برد و بدن کم سازد اگر قوت قوی بود هر بار ده درم بیفزایند

الرماء الحبس

اگر ماء الجبن از شیر شتر سازند اولی بود اگر حرارت بسیار بود آب پنیر از شیر بز یا شیر خر مناسب بود اگر بیمار کودک بود یا از دارو نفرت نماید یا بعد از کار نا موافق بود قوت قوی و بدن توانا بود تدبیر گشودن آب که وی را بتازی بزل گویند صواب بود بیمار اگر ضعیف و لاغر بود بزل زیان دارد و آن خاصه استسقاء زقی بود صفت بزل مدبر باید که بیمار بر پای دارد یا راست بنشانند و پهلوهای وی بجانب زیر مالد چنانکه صفاق را زیر بجانند و زیر ناف مقدار سه انگشت سوراخ کند اگر آغاز استسقاء از روده و جگر بود بزل از سوی چپ کند و اگر از سپرز بود از سوی راست و نخست عضلهای شکم که وی را بتازی مراق گویند سوراخ کند و از صفاق جدا سازند و فروتر از سوراخ کوچک مراق در صفاق سوراخ کوچک کنند و انبوبهٔ مس در وی نهند و آب بتدریج بیرون کنند و دست بر نبض دارند اگر قوت ضعیف یابند ناپره بیرون آوردند و چون پارهٔ آب بیرون رود بیمار را بر قفا بخوابانند گاهی که اکثر آب بیرون کرده باشند تا به بزاز فتن کرده پس شش داغ بر شکم بیمار بنهند سه از نزدیک استخوان سینه که آن را بتازی قص گویند تا زهار و یکی زیر ناف و یکی از جانب چپ و بیمار بر گرسنگی و تشنگی صبر کند و اگر بر معده و سپرز و زیر ناف با آهن کوچک داغ کنند روا بود که نخست بشیر شتر و ماء الجبن و غیر آن استفراغ کند و آب کم سازند و آماس بنشانند و از پس استفراغ بیمار یا سه روز یا بیشتر آسایش فرمایند پس تدبیر داغ کنند ضمادی که در این باب صواب بود سرگین بز و سرگین آهو و آرد جو و آرد کاودس با سرکه بمالند نسخهٔ دیگر سرگین گاو و بکری و آرد گرسنه چهار جزو با بول بز بکار برند نسخهٔ دیگر آرد حلبه و آرد جو و سرگین کبوتر از هر یک جزوی سه جزو علک البطم با شش جزو پیه بگدازند و داروها با وی بیامیزند نسخهٔ دیگر آرد جو و سعد و سرگین گوسفند و بوره و گل ارمنی نرم بکوبند سرکه زیت یا روغن بادام و گاو تشنگی خداوند استسقاء بنشانند سده بگشاید چه تشنگی در این علت از رطوبت و حرارت بود و سرکه رطوبت و حرارت فانی سازند قرص و مصوص ناپ ندشک و آب انار مناسب بود کبک و طیهوج و تذرو و دراج باندشک موافق بود انار ترش و شیرین و اگر بود تشنگی بنشاند مغز بادام و شکر و مویز سفید و انجیر خشک مفید بود پس از انجیر سکنجبین سود دارد خربزه و خیار بجهت ادرار نافع بود اکثار سکنجبین زیان دارد و اگر سردی جگر بود بدل از رطوبت فرونی بقی و اسهال و ادرار بول و عرق و عطسه ترک کردن و ریاضت چندانکه حرارت برافروزند فرمودن و پیش از آنکه تحلیل پدید آید ترک وی نمودن و تقویت بروایح و حب غاریقون و سکبینج و قرص سرم و حب ماذریون و مانند آن بکار داشتن و مزاج کبد چنانکه در باب سوء مزاج وی یاد کرده شد باعتدال آوردن مفید بود قی کردن و عطسه آوردن آب را بجنباند و از مجرای طبیعی بیرون بود پیه و روغن بادام و روغن فستق سود دارد پس از استفراغ بجهت حفظ قوت جگر و تعدیل مزاج تریاق بزرگ و مثرودیطوس و اثاناسیا و معجون لک مناسب بود داروئی که ادرار بول کند باید که بغایت نرم بود تا زود بجگر رسد و آن وج و تخم کرفس و تخم بادیان و نانخواه و سنبل و اسارون و انگدان و پودینه و دوقو و حلیون و خرفش و مانند آن بود صفت حب غاریقون عصارهٔ غافت و ریوند چینی از هر یک دو درم غاریقون و شکر طبرزد از هر یک ده درم شربت هر روز یکدرم بود صفت حب سکبینج غاریقون و افسنتین و محموده از هر یک سه درم صبر و افتیمون از هر یک پنج درم سکبینج شش درم مصطکی و انیسون از هر یک درمی شربت دو درم نسخهٔ دیگر سکبینج و برنگ کابلی و پوست هلیله زرد و غاریقون از هر یک پنج درم ریوند چینی و عصارهٔ غافت و اسارون و سنبل از هر یک دو درم شربت دو درم اگر با انگبین و معجون سازند شربت سه درم تا چهار درم بود صفت قرص سرم پوست هلیله زرد و سرم آغاز شربت از نیم درم تا یکدرم هفتهٔ یکبار با سکنجبین بنوشند اگر معجون حب سازند روا بود نسخه که آب با اسهال بیرون برد انیسون و ماذریون و تودری شربت یکمثقال اگر قوت ضعیف بود یکدرم نسخهٔ دیگر سنبل و ترید و شیرهٔ سرم و عصارهٔ افسنتین از هر یک دانگی غاریقون و گل سرخ از هر یک نیم درم با آب عنب الثعلب تناول نمایند نسخهٔ دیگر انیسون و تودری و کمافیطوس اندک مقل را در گرفس بگدازند و داروها بدان سرشته حب سازند شربت از یکدرم تا یکمثقال بکار دارند داروی که ادرار بول آورد فلفل و زنجبیل و سعد از هر یک درمی سنبل یکدرم و نیم مصطکی سه درم شکر معجون کنند ادویه شربت تا دو درم سه درم پس داروهای مدر عرق کردن و در آفتاب و ریگ گرم و گرمابهٔ خشک و تنور گرم نشستن خاصه بعد از استفراغ سود دارد باید که ریگ نرم بود و مقدار سه و چه محصود بود و آفتاب در وی تابیده باشد و بیمار سر پوشیده دارد و زمانی نیک در ریگ نماید تا قوت حرارت بقعر بدن رسد و رطوبت را لطیف سازد و بظاهر تن کشد اگر کیسه پیوسته ریگ گرم بر وی باشد سخت مناسب بود پس از عرق بدن مالیدن کردن و گاه بسرکه و روغن و گاه با نمک سود و بورهٔ سرخ و گاه با نمک و بوره و روغن مالیدن صواب بود جائی که بیمار در آفتاب

نشستن بايد كه كذرباد نباشد و بر ميوه از تاب آفتاب كرم شده باشد حقنه و شياف بدان بيماري مفيد بود ضمادها كه دركرم
جكر ياد كرده شد در اين باب صواب بود بدل سركه ماء الجبن بود شير ايشتر كوسپند بود ضمادي كه در جميع انواع استسقا مفيد بود حماما
وسنبل و قردمانا و سليخه و عرق و قسط و عاقرقرحا و ميعه تر و فقاح و ند كرده و اكليل الملك و ابرسا و قثاء الحمار و تخم حنظل از هر يك
ده درم قرنفل و مصطكي از هر يك هفت درم كل سرخ و سركين كبوتر از هر يك پانزده درم مقل و اشق و مس سوخته و سعد و زعفران
از هر يك پنج درم صمغها با زعفران در شراب كهن بكدازند و داروهاي كوفته با روغن بمالند و قدري موم كداخته با وي بياميزند و بر
شكم مالند سركين بز با بول كودك و نطرون با نمك ضماد نيكو بود اگر ورم صلب بود خلاص بيمار از وي دشوار بود چه هر بار كه استفراغ
كرده آيد باز معاودت نمايد و در طبلي ناف بيرون آيد بول سرخ كردد و كرانيء شكم كمتر از زقي بود و چون بروي زنند آواز طبل برآيد
و بيمار آرزوي جشا كند اگر برآيد راحت يابد و نبض وي ميانتر از زقي و لحمي بود بيشتر سريع و متواتر و مايل بتصغر بصلابت بود
آب كرفس و آب بادیان تر و آب خشك و مطبوخ بابونه و اكليل الملك با غلبه حرارت مفيد بود ضماد عود و صندل و لاذن و سلت
بر جكر نهادن سود دارد ماء الاصول و فقاديقون و سكنجبين و روغن بادام تلخ با غاليه بر وي فايده دهد كر ثيلدرون اروي مسهل و مدر دهان
زيره و كندر خاييدن و معجون حب الغار تناول نمودن مناسب بود محجمه آتش و كاورس و نمك و سپوس كندم كرده بر شكم نهادن سودمند
بود و مصطكي و كلنكبين خوردن و با روغن سداب حقنه كردن و بوره و سداب خشك با انكبين سرشته و پنبه بدان آلوده برداشتن
سودمند بود خنداقون و ميبه نوشيدن صواب بود پس از استفراغ و تحليل رياح شير شتر با بو درم سكبينج دادن مفيد بود در جاي
شتر مقام كردن و شير وي با بول آشاميدن بغايت سودمند بود صفت معجون حب الغار سكبينج چهار درم جاوشير سه درم برگ
سداب پنج درم وج و نانخواه و زيره و شونيز و كاشم و صعتر و فطراساليون و كرويا و مغز بادام تلخ و عاقرقرحا و فلفل و جندبيدستر و حب الغار
از هر يك دو درم صمغها در شراب حل سازند و داروها كوفته و بيخته با انكبين مصفي بياميزند شربت دو درم تا سه درم تناول نمايند
صفت معجوني كه در تحليل رياح مفيد بود پودينه و سداب و صعتر و كرويا از هر يك ده درم وج و شونيز و فلفل و نانخواه از هر يك
پنج درم جندبيدستر و جاوشير و سكبينج از هر يك دو درم و نيم با انكبين سرشته دو درم بود با ده درم شراب كهن كه نيم كرم بود در لحمي
بجهت استيلاي سوء مزاج سرد دست و پا و تمام بدن متورم بود چه هيچ عضوي بسبب سوء مزاج تحليل فضله دماغ و دفع وي نتواند كرد
و بجهت بعد معدن حرارت غريزي نخست ورم در پا بديد آيد پس در شكم و خصيه و ذكر و اعضاي ديگر و جاي انكشت بر وي نهند
فرو نشيند و بتدريج بجاي خود باز آيد و بسبب قرب معدن حرارت غريزي و عدم استيلاء سوء مزاج در زقي و طبلي ورم در دست
و رو بظهور نيايد و بجهت ميل رطوبت باسافل پاي در زقي متورم كردد و نبض بيمار عريض و موجي و شكم وي بيشتر نرم بود و آنچه
مشاركت عضوي بود آفت وي مقدم بود كاهي كه در بيني حكاك و در بدن ترهل بديد آيد بيمار روز دويم و سيم هلاك كردد تي
و غرغره كردن و طبع نرم داشتن و حب شبرم و ايارج فيقرا و حب بهرام و قرص لك و كلكلانه مزوري و دواء الكركم دادن سخت نافع بود
رگ زدن در اين بيماري زيان دارد اگر حبس خون حيض و بواسير بود و اگر تب نباشد فصد سود دارد خاصه كه بول سرخ و غليظ بود با وجود
تب بيماري بجز زيان ندارد مسهل نشايد داد و هر روز در آب دريا و معدن چون آب كوكرد و شب و زاك و آفتاب و ريگ نشستن
و رياضت كردن چندانكه حرارت برافروزد و بر خاك و ريگ نرم رفتن و اگر آب دريا نباشد نمك در آب كردن و مدتي در آفتاب
نهادن و در وي نشستن صواب بود صفت حب شبرم پوست شبرم يك جزو با سه جزو مغز بادام سفيد و سه جزو فانيد سرشته شربت يك درم
بود تا دو درم صفت حب بهرام حماما نيم درم زعفران يك درم و نيم سنبل و سليخه و مصطكي و تربد از هر يك دو درم غاريقون سه درم
محموده چهار درم افتيمون شش درم صبر سقوطري دوازده درم شربت دو درم بود تا سه درم صفت قرص لك سده بكشايد و ادرار
بول بديد آورد زراوند و خبطيانا و سنبل و مصطكي و اسارون و تخم كرفس و اذخر و انيسون و نانخواه و ابهل و مغز بادام تلخ و فوه
و افسنتين و عصاره غافث و قسط تلخ از هر يك دو درم لك و ريوند چيني از هر يك سه درم فلفل و زنجبيل از هر يك درمي شربت
يك مثقال صفت كلكلانه مزوري در تبهاي كهن و ضعف معده كه از سردي و تري بود سود دارد و بول بكشايد و در بهق و برص
و سرفه بلغمي و تنكي نفس و صلابت جكر و سپرز و بواسير و قولنج و استسقا و صرع و سوء مزاج سرد و اختناق رحم و بيماريهاي ديگر
مفيد بود پوست هليله كابلي و بليله و آمله از هر يك هفت درم فلفل و دار فلفل و فلفلمويه و زنجبيل و نمك هندي سرخ و سياه
و نمك اندراني و نمك طبرزد و نمك نان و لسان العصافير و شيطرج هندي و سعد و قاقله صغير و تخم كرفس و كشنيز خشك و تخم حرفه

وفلفل

وقرنفل وفلفل کابلی پوست وصعتر فارسی وشونیز وحب نیل وفنزه کرمانی وساذج هندی [illegible] پنج درم ترنجبین
پنجاه درم فلوس خیار چنبر پانزده درم مویز منقی یمنی بایکمن شیرامله ودوازده من آب بجوشانند تا ثلث باز آید بپالایند وعصاره
درو حل سازند وسه من وده استار فانید درو بکدازند ونیم من روغن کنجد باوی بیامیزند وبآتش نرم بقوام درآورند ودارها
بدان سرشته چهار درم تا پنج درم بکار دارند صفت حب سکبینج در این علت ودرد پشت وحیض بسته مفید بود مصطکی
وصبر وتخم هزار اسفند وپوست هلیله زرد از هر یک دو درم وتربد وسکبینج از هر یک هفت درم شربت دو درم تا سه درم
ضمادی که باد بتحلیل زایل کند ودرون کرم سازد افیون وبطرهن ودانج وپیه کاو واشق باهم سرشته بر جگر بنهند چون
بشکافند بر شکم نهند وبگذارند تا خود بیفتد در این بیماری وذات الجنب نافع بود ضماد دیگر اشق پانزده درم میعه تر وپنج سوسن
وزعفران وعاقرقرحا وقردمانا از هر یک ده درم صبر ومقل از هر یک بیست درم حماما وشب یمانی وبوره ارمنی وکندر
وکبر با رند وعرطنیثا از هر یک سه درم دانج پانزده درم صمغ آب با زعفران ومی شراب حل سازند وبا موم روغن که از موم
زرد وروغن ناردین بود بیامیزند وبر روی پاره کرباس منطبع کنند وبر جگر نهند اگر در جگر ورم بود پیه بط وپیه کوساله
با این ضماد بیامیزند سرگین بز با بول کودک یا بول اشتر ضماد کنند نیکو بود تا زخشکانه با تخم بادیان وزیره ونانخواه وتخم کرفس
وانیسون سرشته مناسب بود گوشت کبک ودراج وطیهوج وتذرو با زیره وفلفل ودارچینی وکرویا وکندر ونخود موافق
بود پسته روغن وی سودمند بود اودیه که ورم طحال وصلابت وضعف وی مفید بود اسارون نرم بسایند وتناول نمایند
در صلابت طحال نافع بود اشق با سرکه حل کنند وبر جگر وسپرز بنهند صلابت زایل کند سرخس سه درم با سکنجبین
بیاشامند در ازالهٔ ورم طحال مفید بود کرم خاکستر چوب رز با روغن گل یا سداب وسرکه ضماد کنند ورم طحال که از
حرارت بود سود دارد حماض بیخ وی با سرکه بجوشانند ونرم بکوبند وبر سپرز نهند ورم وی بتحلیل زایل کند غاریقون با سکنجبین
تناول نمایند در ازالهٔ ورم طحال وضعف احشا نافع بود نیلوفر بیخ وی نرم بسایند وبا شراب بیاشامند در تحلیل ورم طحال
نیکو بود زراوند مدحرج با آب بیاشامند ورم طحال زایل کند جعده شراب طبیخ وی با سرکه بکار دارند سود دارد حلبه
آرد وی با بطرهن ودبس که ضماد سازند ورم بتحلیل زایل کند جوزبوا محلل ورم احشا وطحال بود سقولوقندریون با سرکه بجوشانند وچهل
روز بیاشامند وثفل طبیخ وی نرم بسایند وبا شراب ضماد سازند ورم بتحلیل زایل کند راوند ملک در تحلیل ورم سودمند بود
مسن آهن تا وی تیز ی آرند وآنچه از وی بیرون آید با سرکه بیاشامند محلل ورم طحال بود بزر بقلة الحمقا دو درم با سرکه ممزوج
بیاشامند در دفع وجع طحال وصلابت وی سودمند بود خل در ازالهٔ خلط طحال که از حرارت بود بجهت تلطیف علاج
تسخین بهترین داروها بود حماض دو درم تخم وی با آب سرد بیاشامند در این باب صواب بود وپوست کدوی خشک و
کمیزن وشیر اشتر نافع بود وج وشونیز وسداب وروغن افسنتین در ازالهٔ باد که عارض طحال گردد مفید بود شیطرج برگ
وی با بیخ وی نرم بکوبند وبر طحال ضماد کنند وپنج ساعت بگذارند نافع بود فودنج نهری وترمس با سرکه بر سپرز نهند سودمند
بود فوع پوست وی خشک سازند وهر روز یک درم با پنج درم سرکه بیاشامند در صلابت طحال که از حرارت بود سود دارد
مرو خوردن وضماد کردن صواب بود طرفا شاخ درخت گز با سرکه بجوشانند وبر سپرز نهند مناسب بود وبرگ وی با شراب
بجوشانند وبیاشامند نافع بود شرب آب وغیر آن در کاسه گز سودمند بود زعفران خوردن وضماد کردن مفید بود عنصل
با سرکه وی مداومت نمایند ورم طحال زایل گردد نجل تخم وی بکوبند وبا سرکه بجوشانند ورم طحال زایل کند پوست وی نرم
بسایند وضماد کنند موافق بود تخم ترب با سرکه نرم بکوبند وبر طحال نهند صلابت ورم بتحلیل زایل گردد سداب خوردن
وضماد کردن نافع بود فلفل با سرکه بیاشامند وضماد سازند در ازالهٔ ورم نیکو بود خردل با انجیر بکوبند وضماد کنند موافق بود
وارجیل بیاشامند ورم طحال زایل کند بعر الماعز سرگین بز با آرد جو وسرکه ضماد سازند در تحلیل ادام جنبشه که در طحال
وکعب وغیر آن بود سود دارد کبر پوست بیخ وی با سرکه تناول کنند یا با آرد جو ضماد سازند در تحلیل ورم بغایت مفید
بود حب البان روغن وی با لذ غلظ طحال وکبد زایل کند سفرجل با ضمادی که در صلابت طحال نافع بود بیامیزند قوی‌تر
سازد موف در سرکه انگوری بجوشانند ودر آفتاب خشک کنند وبا جمیز آرد گندم بیامیزند ونان تنک سازند ودر تنور
ریزند وخشک ساخته نرم بکوبند وهر روز چهار درم از وی سفوف سازند غلظ طحال زایل کند اگر خوف با عسل ضماد کنند

اودیه که ورم طحال وصلابت وضعف وی مفید بود

معجون بقراط معجون حب قرص طباشیر قرص بزر
قرص اوبه قرص قرص فوه قرص ابرسا قرص
قرص غاریقون مطبوخ دو اکرکم مطبوخ
ضماد

همین کار کند اذخر دو درم از وی اشق حل سازند و بر طحال بنهند صلابت طحال ببرد و عنبیان ازالت نایل کند قسط
بیاشامند محلل صلابت طحال بود نوفل قبض وی مانند صندل قوی با سکنجبین تناول نمایند سدهٔ طحال بکشاید و دفع صلابت
وی بغایت مفید بود بطم میوهٔ وی بول براند و طحال را نافع بود جاوشیر خوردن و ضماد کردن مزیل صلابت طحال بود بروی
بسوزند و بسایند و با سرکه بیاشامند در این باب نیکو بود کرفس برگ وی با سرکه تناول نمایند نافع بود اشنه با سرکه بجوشانند
و ضماد سازند در تحلیل غلظ طحال سودمند بود خبث الحدید ضماد سازند محلل ورم طحال بود وج تناول نمایند در ازالهٔ صلابت
طحال و عظم وی و تحلیل ریاح فعل وی قوی بود زوفا با انجیر و نطرون ضماد کنند نافع بود کعب البقر بسوزند و نرم بسایند
و سه مثقال با سکنجبین بیاشامند محلل ورم طحال بود کعب بز با سکنجبین همین کار کند قرطاس کاغذ سوخته هر روز دو درم
با سرکه بیاشامند مزیل ورم طحال بود غافث دو درم با سکنجبین تناول نمایند سدهٔ طحال بکشاید و صلابت زایل سازد
اقحوان خوردن و ضماد کردن در این باب صواب بود بعر الغنم با سرکه نرم بسایند و بر طحال نهند سود دارد اگر با روغن گاو
بجوشانند و ضماد کنند در ازالهٔ ورم سخت سودمند بود طحال خانهٔ سودا و منفعت وی بسیار بود چه سوداوی معتدل که بنیاد
بدن بود قوت اندام و صلابت عظام و صبوری ایام از وی بود و پیوسته کار طحال آن بود که دردی خون بود از کبد جذب
نماید و مزهٔ آن بگرداند و ترش سازد و غذای خود از آن بر دارد و هر روز حصهٔ از سودا بجانب معده فرستد و ترشی آن فم
معده را بگزد و مطالب غذا که باشد متنبه سازد و فواید مذکور کما هی بظهور آید که مزاج وی معتدل بود و چون از حد
اعتدال و نهاد طبیعی بیرون رود فعل وی تباه گردد بیماریهای سوداوی تولد کند و گاهی که فربه شود بجهت آنکه مبدا کبد بود
و بدن غذا نپذیرد جگر و تمام بدن لاغر گردد و تباهی فعل وی از ضعف قوی بود چه اگر قوت وی قوی بود پیوسته با صحت و از
فربهیهای سوداوی خالی بود و چون یکی از قوتهای وی ضعیف شود بیمار گردد بیماری که منسوب بدان قوت بود ظاهر نماید
سبب ضعف مزاج و آماس و جراحت بود ضعف اگر در قوت جاذبه بود وی از خون جدا نتواند کرد و بسوی خود نتواند کشید بدین سبب
سودا با خون بیامیزد و با عضا در آید و رنگ روی بسیاهی گراید و منجر بکلف و یرقان و بهق سیاه گردد و اگر سبب سوء مزاج گرم بود
و جگر گرم باشد جذام پدید آید ریاضت کردن و بر ستور نشستن و جای سپرز مالیدن و ضماد مقوی و محجمه بر وی نهادن و خون بیرون
نکردن و آنچه در یرقان یاد کرده شد بکار داشتن سودمند بود و اگر در قوت هاضمه بود سودا چنانکه باید نکو نگردد و اگر از نهاد خون بیرون
آید اگر سخت ترش گردد و بمعده در آید آرزوی غذا بیفزاید و جوع بقری پدید آید و اگر با معا فرود آید اسهال سوداوی بظهور آید اگر
بعضوی در آید ورم صلب بوجود آید و اگر مایل بسافل گردد و بواسیر و دوالی و داء الفیل پدید آید و اگر سبب سوء مزاج گرم بود سودا
بسوزد و اگر بمعده در رود ریزد موجب سحج و اسهال و ریش معده گردد و اگر بدماغ بر آید مالیخولیا پدید آید تدبیر جوع بقری در
معده و مالیخولیا در بیماری دماغی یاد کرده بود و تدبیر هر یک از مرضهای گذشته در باب وی یاد کرده آید و اگر در قوت ماسکه بود سودا
ناگوارید از وی بیرون آید اگر متوجه معده گردد غثیان و قی سوداوی تولد کند و اگر با معا در آید سوداوی پیدا آید و اگر میل بعضوی
کند ورم و بیماریها که منسوب بسودا بود بظهور آید قی و اسهال سودا مفید بود تدبیر قی در معده یاد کرده شد و تدبیر اسهال
یاد کرده خواهد شد و اگر در قوت دافعه بود از دفع سوداوی و فضول عاجز آید و سپرز بزرگ گردد و آماس تولد کند و اگر ماده عفونت
پذیرد تبهای سوداوی پدید آید بجهت آنکه سودا بمعده در نیاید آرزوی غذا باطل گردد اگر ضعف دافعه قوی نباشد اندکی از سودا بمعده
در آید و عظم ورم بدان مرتبه نپذیرد و سبب آنکه دفع بی وقت بود اسهال بی ترتیب تولد کند گاه بود که ورم بجهت بحران بیماری بود
که بیماری سوداوی بود بسبب کثرت ورود غذای سوداوی و مزاج سپرز اگر چه سرد بود روی حرارت و رطوبت غریزیه معتدله بود
فعل جاذبه بدین حرارت بود فعل هاضمه بدین رطوبت و حرارت تمامی فعل جاذبه بحرارت و یبوست غریزیه بود و تمامی فعل هاضمه برطوبت
و حرارت غریزیه سبب نقصان فعل دافعه یکی غلبهٔ رطوبت رقیقه غریبه بود دوم سدهٔ منفذ بیرون آمدن سودا و سبب نقصان فعل
ماسکه غلبهٔ رطوبت بود بر یبوست غریزیه گاه بود که سبب سوء مزاج حدت ماده سودا و سبب حدت احتراق خون بود یا صفرا انشان
و ای حرقت و ریم و ریش شدن وی بود در عضوی که پدید آید تدبیر وی تدبیر ورم قی و اسهال سوداوی بود و ورم گرم در این عضو کم تولد
کند و زود صلابت پذیرد بجهت آنکه معدن سودا بود و ورم دموی بیشتر از صفراوی و بلغمی تولد کند و بلغمی کمتر از صفراوی خداوند طحال
تبانی مطحول گویند و ورم وی بجهت آنکه ماده وی غلیظ و سنگین بود بیشتر در جانب زیر بود و ورم سپرز را که با گرانی و درد بود از جانب

چپ

چپ بحجاب و کتف و ترقوه بر آید و بسیار لاغر و خون وی رقیق بود چه سپرز دردی خون تمام جذب کند و سر بینی و کوش وی محجب شود
سر معده انقباض سپرز بود کاه بود که باوی مطحول کرم بود چه فم معده بمشارکت طحال لاغر بود بسبب منفذی که سودا از وی بفم معده بدر آید
و چون سودای بسیار متوجه معده کردد فم معده برودت پذیرد و حرارت انسی فرار نماید و در اطراف قرار کیرد کاه بود که دم زدن
بیمار مانند دم زدن اطفال مضاعف کردد و آن نشان عظم ورم بود چه حرکت حجاب بجهت تزاحم ورم بیکبار اتمام نیابد و در میان تمام
کردد و حرکت واحده بدو دفعه اتمام پذیرد پس اکر ورم عظیم نباشد مزاحم حجاب نکردد چه مشارکت سپرز با حجاب اندک بود و مشارکت
جکر بسیار و در ورم کرم تاب و سوزش و تشنکی بود در صفراوی تب کرم و تشنکی بیشتر و کرانی کمتر خداوند ورم صلب ترش روی و با غم
و وسواس و اندیشهای بد بود و بجهت ثقل ماده و میل وی باسفل سوزندکی اندک بود و اکر ماده بسیار و آماس قوی بود اخلاط عقل
بدید آید چه سپرز مشارکت حجاب مشارک دماغ بود و زحمت از حجاب بدماغ باز آید کاه بود که بر ساق قرحه و بثره بدید آید و دندان
بریزد و کوشت بن وی خورده شود سبب قرحه و بثره میل خون سوخته سودای بود و سبب ریختن دندان و خورده شدن کوشت بن وی
توجه اجزاء ردیه بسوی آن کاه بود که سبب ریش بحران ورم بود و ورم بلغمی نرم بود و رنک روی بیمار سفید و غبار ان سیاهی بود کاه
بود که بول مطحول مانند بول استسقایی بود و بریاضت سودا تحلیل پذیرد و بول سیاه کردد بول غلیظ و رنکین در بیماری نیکو بود و سوء
پراکنده نشان پراکندکی ماده علت بود اکر در بول مطحول که تاب بود خون جامد بدید آید ورم زایل کردد بیمار اکر از درد سپرز
شکایت کند امید سلامت بود بجهت آنکه حس سپرز هنوز باقی بود اسهال خون در این علت نشان تحلیل ماده بود اکر اسهال دراز
کردد و لواحق استسقا تولد کند و مطحول در ورطه هلاک افتد چه این هنکام مزاج برودت پذیرد و حرارت غریزی فانی سازد
عدم شهوت غذا در رفتن خون سرخ و بزود شود سعید که نه درد بود دلیل آن بود که بیماری روز دوم هلاک کردد کاه بود که بحران
ورم برعاف بود خاصه از سوی چپ و کاه بود که در پس کوش ورم صلب تولد کند و بجهت غلظ ماده تفتح دشوار بود تحلیل دیر پذیرد
کاه بود که ورم جکر بطریق بحران سپرز و ورم سپرز بجکر باز آید و آنچه از جکر باز آید اسلم بود و کاه بود که قوت سپرز بدان باز آید و قوت
دافعه بر ماده و ورم مستولی کردد بر انماته در دری زیت باسهال بیرون آید کاه بود که سپرز نظر بخلقت بزرک بود خداوند وی تمام
عمر بصحت بود کاه بود که سپرز بزرک کردد بر آن هیات بماند و مضرت نرساند در این بیماری قی دشوار و طبع خشک بود داروی
مسهل باید که قوی بود تا فایده بظهور آید تدبیر ورم سپرز نزدیک بتدبیر ورم جکر بود مدبر باید که در تداوی ورم این دو عضو توجه
نماید چه ورم کرم در سپرز و جکر بود و صلابت پذیرد و داروی قوی تر و لطیف کننده تر از داروی جکر و سپرز بکار دارد تا قوت تلطیف
سخت کرم نباشد تا ماده بسوزد و غلیظ تر نکردد چه غذای سپرز و ماده که در وی بود نظر بغذای جکر و ماده وی غلیظ تر بود
بدین سبب دردی سپرز بدید آید و تلخ و تیز بود و داروی قابض بجهت حفظ قوت باوی بیامیزد و باسلیق از دست چپ یا حبل الذراع
زدن پس اسیلم کشودن و استفراغ بمطبوخ هلیله زرد کردن سودمند بود و غاریقون دو درم با بیست درم سکنجبین منقی سپرز بود آب
عنب الثعلب و آب کرفس از هر یک ده وقیه با شکر یا سکنجبین یا بادیان بیاشامند نافع بود آب برک کدو و آب برک بید و آب برک
عنب و آب کشوث با سکنجبین سودمند بود قرص ریوند و غاریقون با سکنجبین و آب کاسنی و اکر تب نباشد با آب پنیر مناسب بود پوست
بیخ کبر با سکنجبین بزوری ماده سودا از راه بول و براز بیرون آید و سپرز را نافع بود برک عنب در سایه خشک کنند و بکوبند و با دو
درم شکر یا مداومت تناول نمایند مفید و مجرب بود برک بید بجهت تلیین و قبض در این باب صواب بود برک کبر در سایه خشک کنند و کوفته
و بیخته با شکر بکار دارند نیکو بود قوت یک درم با سکنجبین یا طبیخ انیسون بیاشامند سودمند بود تخم خرفه ده درم با شکر بخاصیت محلل ورم
سپرز بود برک لسان الحمل خشک کرده کوفته و بیخته یک ملعقه سفوف سازند نافع بود قرص بحکمت موافق بود سبوس کندم
با سرکه بجوشانند و نمد یا ازار سپرز بدان تر کنند و نیم کرم بر سپرز نهند و سبوس بر نمد ریزند و بر بندند اکر بیمار از ضماد تنفر کند
و معده اقتضا باشد و سرکه با آب کرم سازند و نمد بدان بیالایند و بر سپرز نهند و چندانکه طاقت بود نکاه دارند اکر حرارت
قوی نباشد سداب با سرکه بیامیزند این تدبیر چندکونه با قوی بود و ضماد سرکین کوسفند و رماد کلخن با سرکه بر سپرز نهادن سودمند است
چغندر با سرکه پخته ضماد معتدل بود بیخ خطمی و سرکین کاو با سرکه پخته ضمادی نیکو بود اکر کوکرد زرد با وی بیامیزند کرم تر کردد
شربت و ضماد کرم زیان دارد صفت مطبوخ مذکور هلیله سیاه و پوست هلیله زرد از هر یک هفت درم و نیم شاهتره هفت
درم کبر و بادرو از هر یک سه درم تخم کاسنی و تخم کشوث از هر یک دو درم و نیم آلوی سیاه و خرمای هندی از هر یک باندازه حاجت بجوشانند

وبپالایند و بامداد بیاشامند و یکمثقال ایارج فیقرا با یکدرم غاریقون حب سازند و پیش از مطبوخ بیک ساعت تناول نمایند
صفت آن قرص مذکور تخم کاسنی و تخم خرفه و تخم حسک و کدوی خشک نرم بکوبند و شربت دو مثقال بکار دارند اگر ورم
صلابت پذیرد پس از فصد عروق مذکوره شربتهای ملطف که معتدل بود بدارویی قابض چون سکنجبین خاصه با سرکه کبر و شکر
و زعفران بود و سرکه خاصه که با کبر بود و آب بادیان تر و آب کرفس با سکنجبین سودمند بود انجیر در سرکه جوشانیده موافق بود
پس از خوردن داروها که یاد کرده شد بچند روز استفراغ بمطبوخ هلیله مناسب بود صفت آن شاهتره و هلیله سیاه
از هریک ده درم غافث و بیخ اذخر از هریک پنج درم کزمازو و اشنه و تخم کرفس و انیسون و تخم بادیان از هریک سه درم شربت بیست
درم بود با یکدرم ایارج فیقرا و یکدرم غاریقون حب که در این باب صواب بود ایارج فیقرا و هلیله زرد و تربد از هریک ده درم
غاریقون و برگ کز از هریک پنج درم مقل و انیسون و اشق از هریک سه درم نمک هندی دو درم شربت دو درم وج و قنطوریون
باریک و عصاره وی با انکبین سرشته هر روز یک ملعقه تناول نمایند مادهٔ غلیظ را لطیف کند و برفق سپرز پاک کند حب العقد
و کمافیطوس و فراسیون و کمادریوس با آب آهنگران سودمند بود حبة الخضراء و غاریقون با سکنجبین سودمند بود حرف و شونیز انجه حاضر
بود دو درم با پنج درم افتیمون و ده درم سکنجبین منقی سپرز بود شربت با بول شتر نافع بود شیر شتر با بول بختیت معتد بود علف شتر باید
که شیح و برگ غرب و بید و کرفس و بادیان تر بود ماء الاصول با یکدرم بادام تلخ و چهار دانگ تریاق اربعه نافع بود نوفای خشک
و حسک و پرسیاوشان اجزا برابر شربت سه درم با سکنجبین موافق بود افتیمون و پوست بیخ کبر برابر با انکبین سرشته پنج مثقال
سودمند بود تخم ترب دو درم و نیم با سرکه سودمند بود برگ جوز با سرکه عنصل پخته نیکو بود بسد یکمثقال با سکنجبین زوری و با
ماء الاصول مناسب بود پسته و بادام و فانید و حب صنوبر و جوز و انجیر خشک نافع بود شراب تلخ قوی سپرز بگدازد زیتون
و حسک و چغندر با سرکه پرورده سودمند آب باران در این باب بهترین داروها بود فلفل با غذا صلابت سپرز زایل سازد
ترب در این باب سودمند بود زیره و نانخواه و کرویا و تخم بادیان موافق بود و قرص فوه و قرص کبر سودمند بود صفت آن پوست بیخ کبر
و زراوند از هریک دو درم فوه دوازده درم با سکنجبین ترش سرشته شربت یکمثقال بود با طبیخ افسنتین و پوست بیخ کبر
صفت قرص دیگر حب الفقد و پوست بیخ کبر از هریک ده درم برگ سذاب و شونیز و تخم سپندان و زراوند گرد از هریک سه درم
اسقولوقندریون هفت درم چهار درم اشق در سرکه بگدازند و داروها بدان سرشته شربت دو درم با سکنجبین یا ماء الاصول
تناول نمایند ارزن گوید طبیبی که این قرص ساخت خوکی را سه روز این قرص داد و او را بکشت سپرز وی را نیافت قرص که در اناالله
عظم سپرز مجرب بود سنبل و فلفل سفید و اشق از هریک دو درم ایرسا چهار درم مانند قرص کبر سرشته شربت دو درم بود
نسخهٔ دیگر پوست بیخ کبر و اشق از هریک چهار استار زراوند دو استار بدان تخم حسک و فلفل از هریک شش استار مانند قرص مذکور
قرص سازند سفوف که در این باب صواب بود حب الرشاد پنج استار در سرکه یک شب و روز بجوشانند و برگ سذاب خشک نرم سوده
با وی بیامیزند و قرص سازند در تنور نیم گرم بریان کرده بکوبند و هر روز یکمثقال با سکنجبین تناول نمایند نسخهٔ دیگر تخم سپندان چهار
درم بکوبند و با یکمن آرد بیامیزند و خمیر سازند و قرصهای کوچک بزنند و بامداد با سرکه بکار دارند سکنجبین که در این علت مفید بود
وج و کزمازو و پوست بیخ کبر و اسقولوقندریون و فوه و پوست درخت غرب و اسارون با سرکه بجوشانند و بپالایند و با انکبین سکنجبین
سازند نسخهٔ دیگر پوست بیخ کرفس و بیخ بادیان از هریک چهار درم بیخ اذخر و پوست بیخ کبر از هریک دو درم و تخم کرفس و تخم بادیان
و انیسون و فطراسالیون از هریک درمی و نیم در سرکه سه روز بجوشانند و بپالایند و انکبین سکنجبین سازند و یکدرم زعفران با وی
بیامیزند شش و جگر روباه و سپرز اسپ و خر بزی از آنچه موجود بود دو درم با سکنجبین بخاصیت در این علت مفید بود شب پره که بتازی
وی را خفاش گویند شکم وی پاک سازند و خشک کرده بکوبند و یکدرم با سکنجبین یا شکر تناول نمایند نسخهٔ دیگر که در این باب مجرب بود
هفت عدد خفاش پاک کنند و در دیگ سفال نهند و سرکه بروی ریزند و سر دیگ گل کنند و در تنور گرم بریان کنند و سرد سازند و بیرون آرند
و در سرکه مالند و بامداد دو درم تناول نمایند کاهی که بیمار چنانکه ممکن بود از شراب باز آید تا قوت دارو بماند و بجای دیگر باز نیاید
پودینه و سذاب با سرکه بجوشانند و نمد باندازهٔ سپرز بپالایند و نیم گرم بروی نهند انجیر و اکلیل الملک با سرکه بجوشانند و برگ سذاب
خشک سوده و بوره با وی بیامیزند و بر عضو نهند کاغذ باندازهٔ سپرز با انکبین بپالایند و خرطل را کوفته بروی مالند و بر طحال ضماد
کنند چندانکه بیمار صبر تواند کرد بگذارند برگ سذاب خشک پنجاه درم اشق بیست درم بورهٔ ارمنی ده درم با سرکه بسایند و ضماد کنند

نافع بود

نافع بود برای لیز هزار اسفند و تخم ترب با سرکه بجوشانند و بهرا اسپان ضماد نیکو بود سداب و بیخ کبر و افسنتین و بوزینه
و سعتر با سرکه بجوشانند و نیم گرم بیست و یکروز بر نهاد بکار دارند سودمند بود خربق سیاه و اشق و نطرون از هر یک سی درم محموده
بیست درم خربق سفید چهل درم فلفل سه دانه نرم بسایند و علک البطم در نبیذ تلخ بگدازند و داروها با وی بیامیزند و بر طحال
نهند ضماد قوی بود اشق و سرگین گوسفند با سرکه ضماد نیکو بود اشق و بادام تلخ از هر یک ده درم برگ سداب پنج درم با سرکه مناسب
بود اگر بیمار از تدبیرهای گذشته شفا نیابد بسپرز حجامت کردن و خون بیرون آوردن و داغ نهادن و منع اندمال جراحت نمودن
تا مادّه بسیار بالا آید پس داروی روبا تنه فرمودن صواب بود پیش از ضماد بر نهادن بگرمابه رفتن و در آبزن نشستن و در وی بدنك
کردن و از پس آن ماهی شور و خردل و ماهی آبه و مانند آن خوردن پس نبیذ تلخ ممزوج با آب در پیا آشامیدن و روز چهارم ریاضت
و عرق کردن پس ضماد بکار داشتن تدبیر مناسب بود و ورم اگر نرم بود استفراغ بلغم کردن و از داروهای معتدل که در ورم صلب یاد
کرده شد کار فرمودن شوربا و نیز با کبر و نخود و مصوص با کرفس و سداب و نان با سکنجبین خوردن موافق بود گوشت دراج
و تذرو و طیهوج و کبک و کنجشک و کاسنی و کرفس با سرکه بروز تناول نمودن مفید بود نانخواه که در این باب صواب بود تخم سپندان
سدس من کوفته و بیخته با یکمن آرد خشکار سرشته نان سازند و بر سبیل تنقل تناول فرمایند اگر با سرکه بکار دارند اقوی بود ادویه

ادویه که وجع طحال را مفید بود

که وجع طحال را مفید بود لوز با دام تلخ در ازالهٔ وجع طحال العاضلاع که از مادّهٔ غلیظه لزجه بود سود دارد مومیا بالغراط
با آب کشنیز تر در این باب صواب بود کرنب آب برگ وی با نبیذ چند روز بیاشامند وجع طحال زایل کند عنصل شرب شراب وی
در وجع طحال نافع بود شلجم عروق بیخ وی نرم بسایند و با انگبین لعوق سازند وجع طحال ساکن گردد کزبرة البئر مطبوخ وی بیاشامند
بیاشامند وجع طحال زایل کرده ثعلب جگر روباه دو مثقال با سرکه و سکنجبین تناول نمایند وجع طحال زایل کند و بغایت مفید بود
اسارون با سرکه بکار دارند در وجع طحال که از برودت بود سود دارد فراسیون یکمثقال با سکنجبین تناول نمایند وجع طحال را زایل کند
طرفا ثمر وی بجوشانند و دو ملعقه با یک وقیه سکنجبین بیاشامند در دفع وجع طحال بغایت مفید بود بلیلج خاصه سیاه
در وجع طحال و آلت غذا نافع بود تین انجیر خشک در سرکه تر چند روز بجوشانند و هر روز سه عدد تناول نمایند و در عقب
آن یک ملعقه از سرکه وی بجوشانند و بیاشامند در وجع طحال و صلابت وی سودمند بود اگر چند عدد انجیر در یک رطل سرکهٔ انگوری
نهند شش روز بخیسانند و چهار حبه تناول نمایند و از وی ضماد سازند در دفع وجع طحال و صلابت آن فعل وی عجیب بود تدبیر
وجع طحال نزدیک تدبیر ورم صلب بود داروهای محلل بکار داشتن و محجمه آتشی نهادن و تقلیل غذا نمودن و بر عطش صبر کردن
و بجای آب شراب کهن خوردن و ارزن و نمک گرم بر عضو نهادن سود دارد بر امتلای معده خوابیدن زیان دارد قرص
که باد طحال را بتحلیل زایل کند تخم سپندان سی درم نرم بکوبند و با سرکه خاد قرص سازند و بر تابه بریان کنند و بکوبند و با پنج درم حب الفقد و کمانو
هفت درم اسقولوقندریون بیامیزند و سه درم با سکنجبین تناول نمایند داروئی که در این باب صواب بود تخم کاسنی و تخم خرفه از هر یک پنج درم
کرمانو و تخم مرو از هر یک ده درم شربت سه درم با سکنجبین بکار دارند انجیر با سرکه بجوشانند و نطرون و بابونه و اکلیل الملک و تخم بنجنکشت
و سداب و زفت و بوره و کوکرد و جاوشیر و اشق و با تاج نادی بیامیزند و با روغن قسط و افسنتین و نادین ضماد سازند قرص فوه و قرص
کبر نافع بود صفت قرص فوه که در این باب و در درد جگر و تبهای کهن سودمند بود پوست بیخ کبر و زراوند گرد و فوه و افسنتین
شربت یکمثقال بود با سکنجبین ترش صفت قرص کبر که در وجع طحال و جگر نافع بود جعده و کمانو و حب
البان و کاکنج و بلوط و قسط و کاوشیر از هر یک دو درم اسقولوقندریون پنج درم شربت سه درم

ادویه که مفتح سده طحال بود

ادویه که مفتح سدهٔ طحال بود هر دارو که سدهٔ جگر بگشاید در این باب صواب بود نان خمیر که در وی رازیانه
و شونیز بود و گوشت جانوران بری چون کبک و دراج و طیهوج و تذرو و کنجشک و مانند آن سیر و پیاز و کندنا
و ترب و پسته و بادام و فانید و جوز و حب صنوبر و سرکه و پیاز و نخود آب و آب طلع و حماد که در وی تلخی
بود و رازیانه و کاسنی و کرفس و خردل و سلق و زیت و روغن بادام با سرکه و انجیر خشک که در سرکه جوشانیده بود
مطبوخ را سود دارد و آنچه مولد سودا بود زیان دارد سرکه که خداوند طحال را نافع بود شاخ کرفس و بوزینه
و رازیانه و کرفس و کشوث و کاسنی تازه از هر یک یک وقیه در سه رطل سرکه بیندازند و در تابستان سه روز بگذارند
و در زمستان ده روز بعد از آن بپالایند و بعد از آن تناول نمایند باب هشتم

در صفت ادویه مسهله و ملینه انچه تیز بود چون تربد و خربق سیاه و سقمونیا و تخم حنظل و غیر ان مسهل کویند چه داروی تیز ماده از تمام
بدن بیرون برد و تن از مادهٔ ردیه پاك سازد و از حال خود بکرداند مدبر وقت حاجت اکر و بر اثر وجهی که باید و شاید
بکار دارند منفعت وی مضرت کردد بدین سبب باید که داروی مسهل بداند و انچه از جملهٔ سموم بود چون شیر شبرم و
حب السلاطین و مازریون غیر مدبر از وی اجتناب نماید چه داروهای زهرناك بجهت کثرت استفراغ مضرت قوی در قوی
بدن آید و از بهر بیمار آن مقدار که طاقت قوت وی اختیار نماید و با مضر داروی که مضرت وی باز دارد بیامیزد تا منفعت مضرت
نکرد و انچه تیز نباشد چون هلیله و بیه انار و ترنجبین و سپستان و خیارچنبر و بوره و خرمای هندی و بر املین نامند چه داروی
غیر تیز مواد معده و روده و حوالی آن ماده بیرون نیاورد پس مسهل حقیقی داروی تیز بود نه ترش و شیرین و قابض و شور اکر چه
اسهال وی بقوت دیکر بود بتیزی قوت مسهله را یاری دهد و باعضا رساند و ماده را رقیق سازد و در حرکت آرد چه اکر اخراج
ماده بقوت تیزی بودی که هر داروی تیز ماده در بدن بیرون بردی پس قوت مستفرغه طعم دارو نباشد ادویه که طبع را نرم کند
لبوب بجوشانند و تناول نمایند موجب لینت بود کرنب بجوشانند و بخورند احداث لینت کند لبن بیاشامند خاصه با نمك
طبع را نرم سازد شیر بز درین باب اقوی بود فجل بعد از غذا تناول نمایند لینت در طبیعت آورد معین نفوذ غذا بود شکر
با آب بیاشامند نافع بود خاصه شکر سرخ قثا شکم را نرم سازد عسل غیر منزوع الرغوه موجب لینت بود قصب مورث ادرار
بول و تلیین بود کراع بجهت لزوجت محدث لینت بود قرایا که تازه بود لینت پدید آورد حب القطن مغز پنبه دانه بکوبند و با آب
بیاشامند نافع بود ادمغه مغز سر جانور مورث لینت بود دکال حریرهٔ وی محرك امعا بود بر دفع ما فیها زیت نیم وقیه با آب
کرم یا کشکاب بیاشامند لینت در طبیعت پدید آورد بصل موجب لینت بود زبد اکثار وی طبع را نرم کند جوز تر با شهد
مربا سازند و تناول نمایند شکم نرم سازد تین همین کار کند و فعل وی قوی تر بود خوخ مورث لینت بود سلق بجوشانند
و آب وی بیاشامند موجب تلیین بود عدس پوست کنده موجب قبض بود و با پوست فعل وی اقوی بود و آب طبیخ وی ملین
سمن با عسل تناول نمایند درین باب صواب بود موخیه طبع را نرم کند خردل و اسفناج ملین بود کوشت فربه درین باب
قوی تر از لاغر بود ثوم ملین بود دو درم با عسل تناول نمایند اخراج بلغم کند رجله شیرهٔ تخم خرفه مورث ادرار بول و لینت بود
تخم جرجیر بستانی همین کار کند شیرهٔ خرفهٔ بریان موجب قبض بود حنظل بجوشانند و آب وی با عسل بیاشامند مادهٔ ردیه
از روده بیرون برد ولسیمی مرق وی بجوشانند و آب وی با عسل بیاشامند یا تازهٔ وی تناول نمایند شکم نرم سازد و سایر اصناف
ذوات الاصناف را همین کار کند حلبه با شهد طبع را نرم سازد و روده از فضول ردیه پاك سازد عنب بادام شیرین با شهد
با فانید محدث لینت بود نمك موجب تلیین بود خاصه که از عقب وی شراب آب بود مرق ماهی تازه ملین بود خاصه
با شراب فوفل از یك درم تا دو درم تناول نمایند موجب اعتدال اسهال بود لبان تخم وی بکوبند و با آب بیاشامند درین
باب صواب بود سوخنیه تخم وی بسایند و یکمثقال و نیم با آب بیاشامند طبع را نرم کند نیلوفر روغن وی از درمی تا سه
درم بیاشامند نافع بود سوسن فعل روغن وی فعل روغن نیلوفر بود سنج بجوشانند و آب وی بیاشامند سودمند بود
اشنه با سرکه درین باب مفید بود اظفار الطیب ملین بود ورد روغن وی بیاشامند شکم نرم سازد سنبله دو درم تا
دو مثقال با آب کرم سودمند بود باد و وقیه شیر و یك وقیه عسل دماغ و سینه از فضول پاك کند ادویه حقنه حمول
مراره زهرهٔ حیوانات با پشم بر دارند موجب لینت بود خاصه در کودك سلق از آب وی حقنه سازند مخرج بلغم بود
و آب طبیخ و تخم وی نیم وقیه با یك درم غاریقون خلط غلیظ لزج که غاریقون بر اجزای وی قادر نبود بیرون برد فودنج بود نه
جبلی بستانند و با عسل شیاف سازند در تلیین و اخراج ثفل مفید بود طبیخ تخم کتان و حلبه با عسل همین کار کند محلب با زیت
عتیق بیالایند و بر دارند شکم نرم کند شحم حنظل با عسل کف کرفته شیاف سازند نیکو بود نیلوفر درین باب قوی تر
از بنفشه بود برك سداب و بوره و نمك و زیره و تخم ترب و زبل موش هر یك از این ادویه با عسل شیاف سازند موجب
اخراج ثفل و لینت بود درجه کیفیت چهار بود چه اکر ضعیف بود درجهٔ اولی بود و اکر قوی بود چهارم و اکر میانه و نزدیك
باولی بود دوم و اکر قریب بقوی بود سیم تاثیر دارد و اکر اندك بود مرتبهٔ اولی بود و اکر بسیار بود در چهارم و اکر نزدیك
باولی بود در دوم و اکر قریب بچهارم بود در سیم درجهٔ اولی در روی یکجزو از کیفیت بود در دوم و در سیم و در چهارم

ادویه که طبع را نرم کند

ادویه حقنه حمول

ادویه که مسهل بلغم بود
وگویند گرم بود در سیم

چهار انچه درین مرتبه بود بجهت مدت قوت کثرت و در دوی مهلک بود بدین سبب ویرا داروی سمی خوانند ادویه که مسهل بلغم
بود شحم حنظل گرم وخشک بود درسیم وخشک بود در دوم کندی گوید سرد وتر بود قول وی از صواب دور بود نرم وسفید
وزرد وی نیکو بود سیاه وصلب وخام وی موجب کرب وغثیان وتنگ نفس وشحج وعرق سرد بود شاید که هلاک کند
وقت چیدن غیوبت ثریا بود چون اول شب برآید وقت رسیدن وچیدن بود بحیکه با وی یکدانه بود پیه وی کشنده بود
باید که پیه وقت حاجت بیرون کنند تا ضعیف نکردد پوست وتخم وی زیان دارد پیه وی در کرما موجب مغص وکرب
بود وبجهت حرارت هوا وانحدار ماده بظاهر اعضا شاید که اسهال نکند ودر سرما هورت اسهال خون بود اگر سخت نرم نسا[بسایند]
ودر روده بماند موجب شحج کردد ویرا در مطبوخ بکار دارند جیکه درد وی شحم حنظل بزرک یا خشک نسازد تا در معده
دیر نپرماند واسهال قوی بدید نیاید وی موذی معده ومورث شحج ومغص وصمغ عربی وکتیرا ومصطکی ونشاسته
مضرت وی باز دارد کتیرا درین باب اولی بود جهت دفع مضرت مقوی فعل وی وصمغ منافی مصلح درجب باید نه
در معجون وایارج وی سینه ودماغ وعصب از بلغم غلیظ پاک کند وکیموس لزج ومرة سودا وصفرا از بدن بیرون
کند درنقرس وقولنج بلغمی وریحی ودرد مفاصل وفالج ونسا وبیماری کرده ومثانه مفید بود وشربت از یک دانک
تا ثلث درم گویند تا بنصف درم وبا ادویه از یکدانک تا دو دانک وبجهت قی تا نیم درم بیخ وپیه وی با سرکه بجوشانند ومضمضه کنند
درد دندان زایل کند با زیت بجوشانند ودر گوش چکانند در ازالهٔ دوی وطنین سودمند بود از این روغن بر دندان
مالند کندن آسان کردد وعقرب زده یکدرم از بیخ وی تناول نمایند یا بر موضع الم مالند در ساعت شفا یابد وقت
چیدن حنظل با برک بچینند ودر سایه خشک سازند در مالیخولیا وصرع ووسواس وداء الثعلب وداء الحیه وجذام
بغایت سودمند بود ودر اخراج سودا اگرچه کتب قدما از وی عاری بود بهترین داروهای سودا بود برک سبز وی
بکوبند وبر ورم نهند زایل کند وبرجذام وداء الفیل مالند سود دارد تربد گرم وخشک بود در سیم انچه تیز وسفید
بود ومجوف ومصمغ بود در باریکی وسطبری میانه وزود سوده شود وریشه از وی نماید نیکو بود زرد وگرم و
خورده وسیاه بد باشد بلغم غلیظ وکیموس لزج وخام از مفاصل تمام اندام بیرون برد وبا بلغم سودا فرود آورد ودماغ
ورم از مادهٔ غلیظه پاک سازد ودر صرع وفالج ودرد پشت ورحم که نزد حیض پدید آید وسرفه که از رطوبت فم
معده تولد کند نافع بود وجرم وی بلغم زیاده از ماده سوخته آورد ومطبوخ صفراوی داروی تیز مسهل بلغم رقیق
بود واندفع بلغم غلیظ که غیر معده وروده بود عاجز آید وشاید که ماده بمعده وروده در آید درد وی بماند و
مضرت دماغ باز آید چون از داروی تیز مدد یابد قوت وی بر دفع ماده مستولی کردد واز مجاری بیرون برد
با کابلی جهت مصروع نیکو بود وسدهٔ رحم بکشاید واگر در معجون کنند سخت نرم باید واگر بر مطبوخ ریزند برآن نرم
نشاید واگر با مطبوخ بزند میانه باید موذی معده ومکرب ومجفف بدن بود پوست وی دور کنند وبا روغن بادام
بنفشه چرب سازند مضرت باز دارد شربت از یکدرم تا دو درم بود در مطبوخ از دو درم تا سه درم وگویند
تا پنج درم غاریقون گرم بود در اول وخشک بود در دویم وگویند تر بود در دویم ودرست نباشد سفید ونرم وسبک که زود
سوده شود نیک بود زرد بد وسیاه کشنده بود وی منقی دماغ وعصب ومحلل وملطف خلط غلیظ بود در صرع و
یرقان زرد بود ونفث دم واختناق رحم وتبهای سرد وناقص که از بلغم زجاجی بود وتبهای کهن که از خلط غلیظ تولد
کند وعسر البول ودرد معده وجگر وگرده ورحم واروغ ترش وآماس درون سودمند بود وحیض وسده جگر وگرده
بکشاید یکدرم با شراب انگور شیرین در قرحهٔ شش مفید بود وسه دانک با سکنجبین در نسا ومفاصل وآماس سرین
وسه قیراط با جلاب در سقط با وزن وی زراوند دراز سنک کرده بریزانند با انیسون درد درون که از سردی بود
زایل کند وبا جندبیدستر قولنج بلغمی وثقل وایلاوس بکشاید وبا شراب مضرت زهر دارد وبا قوت وی مقاومت
نماید وبر موضع عقرب زده یکمثقال با شراب ضماد کنند شفا یابد وقوت دوا باعضا رساند ودر مرضهای درون سود
دارد وقطع کیموس لزج کند واز بعضی صفرا وسودا بیرون آورد باید که آنرا از آید بیز موی بیرون کنند وشراب بروی پاشند
وتناول نمایند شربت یکمثقال تا دو درم بود وگویند که از یکدانک تا نیم درم سورنجان گرم وخشک بود وگویند

گرم بود در سیم خشک بود در دویم و این دو را صنوبر بود و گویند سرد بود در دویم چه اگر گرم بود ریش بسوزد و با زیت
و فلفل خورده نشود و اگر بغایت سرد بود اسهال نکند از بهر آنکه با وجود آنکه گرم بود در سیم جسم و جراحت را نسوزد
پس عدم حرقت دلالت بر جراحت نکند و آنچه صلب بود و بیرون و درون وی سفید نیکو بود و سرخ و سیاه کشنده بود و در معده
جنس دوای مسهل کند بلغم خام از بدن بیرون برد و نقرس و درد مفاصل را سود دارد در وی رطوبت فزونی بود بدین
سبب در منی و باه بیفزاید خاصه که با زنجبیل و پودینه و زیره بود نیم درم با روغن گوسفند کهن جهت بواسیر سه
بار بر رانند زایل کند و جراحتهای کهن خشک سازد معده را بد بود و کرب آورد کتیرا و قند و زعفران مضرت وی
باز دارد ادمان وی موجب تحجر مفصل بود باید که فلفل و کمونی با وی بیامیزند و تدبیر تری و نرمی مفصل کنند
شربت یکمثقال بود با شکر و بادام و زعفران باد و بیرا از نیم مثقال تا یکدرم **فرفیون** گرم و خشک بود در چهارم گویند خشک
بود در سیم آنچه رایج و طعم وی با حدت و حرقت بود و صاف و زرد نیکو و تازه بود و آنچه در روغن دشوار گداز د و از زردی بسرخی
گراید بد و کهنه بود و قوت وی پس از چهار سال تغیر پذیرد و بعد از هفت سال باطل گردد و گویند تا چهار سال بیش نماند
با قاوی پوست کند حفظ قوت کند عیش وی با از بهر آن بود وی محرق و ملطف بود با داروی مسهل که در وی افاویه
بود بلغم از بندها و پیها بیرون کند بدین سبب در لقوه و فالج و خدر و نسا سودمند بود و قولنج بگشاید و کرده گرم سازد
و چون در چشم کشند جلاء دهد و سوزش وی تا سه روز بماند با عسل و شیاف حرقت نیاورد با زیت بیامیزند و بر بدن
مالند فالج و خدر زایل کند و بر گزیدگی سگ دیوانه و جانوری که زهر وی سرد بود طلا کنند سود دارد پوست قحف
بشکافد و فرفیون در وی سوده ریزند و بدوزند مضرت زهر باز دارد و بلغم غلیظ و لزج که در رگ و روده و پشت
بود بیرون برد گرم مزاج و دموی را زیان دارد خوردن وی تنها نشاید و سودن سخت نرم نباید تا موجب غش و عرق
سرد و کرب و انضمام فم معده و ورم نگردد و روغن بادام و صمغ عربی و مقل ازرق و مصطکی و سنبل و دارچینی
و سلیخه و اسارون مصلح وی بود و شربت با ادویه از نیم دانگ تا یکدانگ سه درم معده و روده ریش سازد و هلاک
کند **سکبینج** گرم و خشک بود در سیم و گویند خشک بود در دویم آنچه بیرون وی سرخ و سفید درون سفید و
صاف و حریف و چرب بود و مایل بمرارت نیکو بود گویند نیکو آن بود که بیرون و درون سرخ و تیز بود و زود
بگدازد غش وی با زرد بود وی محلل و ملطف و مسخن و جالی و مخرج بلغم غلیظ لزج بود که در پشت و سینه
و مفاصل بود و در صرع و فالج و هتک عضله و باد و درد سر و سینه و پهلو و سرفه کهنه و بواسیر و سردی معده
و روده و رحم و ناقص و خدر که در دست و پا تولد کند مفید بود چهار دانگ با آب سداب در تنگی نفس و فالج
که میل کردن بسوی پشت بود سود دارد با سر که بنوشند اختناق رحم زایل کند اصفهانی قوت باه بیفزاید و آب
زرد بیرون برد و سنگ گرده بگدازد و حیض و قولنج بگشاید و بول براند و با سرکه بر غلظ جفن و شعیره
مالند سودمند بود و جهت صرع سعوط سازند مناسب بود در استسقا و معص خوردن و مالیدن در نقرس و
درد پشت و درد مفاصل و نسا و ظلمت بصر و نزول آب و بادهای غلیظ سودمند بود با سرکه خنازیر و صلابت
مفاصل و سلعه بگدازد و نشف رطوبت معده کند و سوک بیرون آورد و بچه گرم کدو و با کرمهای دیگر بکشد
شربت وی از یکدرم تا یکمثقال بود و گویند تا دو درم **عاقرقرحا** گرم و خشک بود در سیم و گویند در چهارم
آنچه تیز بود و محرق و فربه و غلیظ و درون وی سفید نیکو بود در منع کزاز و استرخای عصب مزمن و فالج و صرع
و تقویت باه نافع و سده مصفات بگشاید و درد دندان که از سردی بود زایل کند با زیت بر بدن مالند عرق بدید
آورد با شهد بلغم بزداید و با سرکه بجوشانند و مضمضه کنند در استرخای ملازه و زبان و درد دندان که سبب
بلغم بود سود دارد و بلغم از تمام بدن بیرون برد روغن وی در لقوه و استرخای عصب و فالج بغایت مفید بود و
با شهد صرع را نافع بود پیش از مباشرت بر قضیب مالند انعاظ تمام آورد و شش را زیان دارد مصلح وی مویزج بود و
شربت دو درم **فرطم** بوی گرم بود در اول و خشک بود در سیم و بستانی خشک بود در دویم گویند گرم بود در دویم
و این خلاف بود شیر تازه ببندد و بسته بگشاید و آب شیر که بد و بسته باشند شکم براند و مغز وی ده درم با

نیم رطل آب کرم بمالند و بپالایند و باده درم شکر سرخ تناول نمایند مسهل بلغم غلیظ بود و با ماء العسل یا شوربای مرغ خاصه پخته بیخ
بیرون مخرج بلغم غلیظ لزج بود و مداومت ان تلخ جماع و تقویه انجیر خشك سی عدد انیسون و نطرون از هر یك ده درم مغز قرطم یك قسط بکوبند
و با انکبین سرشته یك جزو تناول نمایند درین باب صواب بود و در جرب و دفع ریاح و استسقای زقی و لحمی نافع بود با شیر
و عسل و انجیر باه بیفزاید و قولنج بکشاید و سینه پاك کند و اوازصاف سازد و بلغم سوخته بیرون برد بیست درم از وی بکوبند
و با دو رطل شیر بیامیزند و بگذارند تا ببندد پس آب وی با افیمون بیاشامند در مالیخولیا و جذام سودمند بود و با فلوس خیار چنبر
تب بلغمی زایل کند برك قرطم بوی و تخم وی با فلفل و شراب انکوری بیاشامند درد نیش عقرب بنشاند و تخم وی در دهان کیرند
درد ساکن کند چون بیرون آورند باز آید مغز وی باده درم فانید و آب کرم اسهال بدید آورد و منی بیفزاید و معده را زیان دارد
شربت وی ده درم کویند از ده درم تا بیست درم **زنجبیل** کرم بود در سیم خشك بود در دویم کویند تر بود در اول و دور از
صواب بود محلل ریاح غلیظه و مخرج بلغم لزج بود کویند بلغم و مره سودا بیرون برد و رطوبت دماغ و معده و روده بزداید
و در لقوه و فالج و خدر و جمود و نقرس و نسا و درد سر و شقیقه و قوة باه و سدهٔ جکر و دماغ و تاریکی چشم و شبح و برد معده و
جکر و درد ها که از سردی و تری بود سود دارد و حفظ و منی بیفزاید دو درم با قند و آب کرم بیاشامند مسهل خلط لزج بود با
روغن خیری بر صدغ مالند حلق را زیان دارد مصلح وی عسل بود و شربت یکدرم **توبال مس** کرم و خشك بود در سیم آب زرد
و بلغم بیرون برد و کوشت فزونی بزداید و تاریکی چشم و خشونت زایل کند بهترین وی نیك قرمزی بود و بد رنك طاوسی نیم مثقال از
بسایند و با یکمثقال علك الانباط حب سازند و فرو برند و بقوت اسهال بلغم کند کویند یکمثقال با ماء العسل تناول کند همین
کار کند باید که پس از وی اندك سرکه بیاشامند تا در درون نماند بجهت چشم پیش از آن سحق چند بار بشویند و با نشاسته بیامیزند
تا حدت وی بنشاند شربت وی از یکمثقال تا یکمثقال و نیم بود **انزروت** کرم بود در دویم و خشك بود در اول کویند سخت کرم
بود بهترین وی سفید بود مایل بزردی انچه در سایه بود سفید بود و انچه در آفتاب بود زرد بلغم غلیظ و خام از بدن بیرون کند
خاصه از ورك و رکبه در پیر زود عمل کند و در جوان دیر کوشت بو سیده زایل کند و ریش زود خشك کند و از وی حرقت تولد
نکند فتیله وی با شهد بیالایند و در کوش نهند قرحه زود پاك کند و محلل و منضج ورم بود با شیر خر پرورند در مص چشم که
ماده از دماغ فرود آید سود دارد با نشاسته و شکر قدر از چشم بیرون کند و درین باب بهترین داروها بود بسیار خوردن موی سر
صلعه بود و آب انچشم باز دارد با نطرون بر خنازیر مالند مفید بود روده را زیان دارد و مصلح وی صمغ عربی و سکنجبین بود تنها
موجب شبح و محرور امعا انچه با وی بیامیزند سکبینج و تربد و مقل و صبر و هلیله بود شربت از نیم درم تا یکدرم و جهت مشایخ باده
وزن وی روغن بادام با روغن جوز **حب الصنوبر** کرم و تر بود در اول کویند در دویم مغز وی مسهل صفرا و بلغم بود باه و
منی بیفزاید ده درم از وی بکوبند و با آب بمالند و بپالایند با آرد و قند و روغن بادام یا کنجد پخته تناول نمایند در لاغری
که سبب سردی و خشکی بود سود دارد و بطی الهضم بود و شش را زیان دارد و مصلح وی قند بود و عصاره وی نیم رطل بیاشامند
بلغم و مره صفرا فرود آورد **حلبه** کرم و خشك بود در اول و کویند در دویم در وی رطوبت غریبه بود و اماس بلغمی در ون
و بیرون و بنضج و تحلیل زایل کند و بوی دهان و عرق ناخوش کند و تنکی نفس و سرفه که از رطوبت بود دور کند و شکم و
حلق و رمل و اماس صلب نرم سازد و حیض بکشاید و بول براند و ماده بد که در روده بود بیرون برد و تحلیل ریاح کند
با خرما و عسل و انجیر بجوشانند و آب وی بیاشامند سینه از فضول پاك کند و آواز صاف کند جهت درد رحم در آب طبیخ وی
نشستن نافع بود با نطرون بر سپرز مالند سودمند بود آب وی در چشم چکانند طرفه زایل کند روغن وی در صلابت
رحم مفید بود لعاب وی با روغن کل در شقاق و حرق نار نیکو بود سر با آب وی بشویند سبوسه و ریش پاك سازند با سرکه
تناول نمایند معده و ریش روده را نافع بود با ادویه بر کلف مالند بغایت سودمند بود با مری پیش از غذا خوردن شکم براند
براند و بجهت درد پشت و جکر و برد مثانه و درد رحم و تقطیر البول که از سردی بود سود دارد **زامل** کرم و تر بود انچه تازه
و فربه بود و تیز خی کرا بد نیکو بود بلغم بیرون آورد و منضج ورم و دمل بود بریان وی درد و منظار یاد شبح و اسهال سود
مند بود و شش را زیان دارد جلنار دفع مضرت کند و شربت دو درم بود **ماء البحر** بیاشامند اخراج بلغم کند شوربای
مرغ و ملح اسهال لزج و حدت وی باز دارد **بصل الفار** کرم و خشك است در دویم و کویند در سیم استسقا و یرقان

نصل البصل سیر بوصدیغ وما یجری لیلا و سعال بر مزمن وتنکی نفس ونسا را سود دارد و شهوت بیغر بیفزاید ومعده مبدا قوت دهد
وبول براند با عسل وماء الثعلب مالند نافع ومجرب بود با آب وشهد بخته بنا ولنمایند بلغم غلیظ لزج بیرون آورد عصب
را زیان دارد مصلح وی حمام بود کویند صداع و دوار آورد وسکنجبین سکری مضرت وی باز دارد **حاشا** کرم وخشک
بود در دویم کویند در سیم وآن پودینه کوهی بود حیض وبول براند وبچه بیندازد وسدد بکشاید ومحلل وقطع ومنضج بود و
سینه را وشش ومعده وجکر پاک سازد ونفث دم باز دارد با شراب وسویق جو بر نسا ضماد کنند با سرکه بر ورم بلغمی مالند
بتحلیل زایل کند وقوت باه وکرده بیفزاید ودرتش وثولول وفالج ولقوه ونسیان ودرد دهان وحلق سودمند بود
با غذا قوت باصره نکاه دارد و یکمثقال با عسل تناول نمایند قولنج را نافع بود شهد بر سرطان مالند نیکو بود در حمام مجذوم
برخود مالد فایده یابد با سرکه وآب کیموس بلغمی فرود آورد شراب وی شهوت غذا بدید آورد ومخرج کرم وبلغم بود کویند
شش را زیان دارد مصلح وی نعنا بود وشربت دو درم **بذر الکرفس** تخم کرفس کرم وخشک بود در دویم یا سیم وکویند تر بود
ودرد وی قوت تلطیف بود بر ورم بر کوش مالند نرم سازد با شراب تازه بیاشامند قوت باه بیفزاید بر ریش متاکل و
سرطان ریزند سود دارد با آب کرم یا ماء العسل تناول نمایند بلغم خام از بدن بیرون برد ودرد قولنج واستسقا سودمند
بود با شهد بر قضیب مالند غلیظ کرداند با سکنجبین جهت درد کرده وسپرز سودمند بود با عسل لعوق کنند دشواری
دم زدن را نیکو بود حلق را زیان دارد مصلح وی روغن کل بود مضر بود بکرده مصلح وی کتیرا وصمغ عربی بود قوت
اسهال دروغن وی زیاده بود وشربت نیم مثقال کویند تا دو درم مستعمل اکر تخم وی بود باید که پوست کنده نرم
بسایند وباشهد بیامیزند وتناول نمایند پس روغن کل بیاشامند تا مضرت از حلق باز دارد **حب الخروع** دانه بید انجیر
کرم وخشک بود در آخر دویم کویند تر بود وکویند کرم وخشک بود در سیم لقوه وفالج ودرد مفاصل وعصب وقولنج
بلغم را سود دارد بر کلف وثولول مالند زایل کند جهت صلابت خوردن وما لیدن نافع بود بخاصیت مسهل بلغم ورطوبت
مائی بود ماده بکدازد ولطیف سازد واعضا را قوت دهد ضعف وارخا در معده بدید آورد بدین سبب موجب
غشیان وقی بود روغن وی محلل بود عصب را نرم سازد ودر جذام وبیماری که از سردی بود سود دارد وکرم از
شکم بیرون آورد وکر وریش تر که در سر بود واماس مقعد وانقلاب رحم وانضمام وی سودمند بود برک وی
محلل وحالی بود بر ورم بلغمی ونقرس ودرد مفاصل واماس پستان که وقت نفاس تولد کند ضماد سازد نافع بود روغن
وی فعل قوت مرهم بیفزاید وبدل زیت کهنه قوی تر شربت ده دانه پوست کنده بود تا بیست دانه وبعضی کویند
سی دانه مقشر سازند وکوفته تناول نمایند وبلغم مائی بیرون برد کویند مضر بود بسینه مصلح وی کتیرا بود **دهن**
کرم وتر در دویم کویند کرم بود در سیم وکویند کرم بود در آخر اول وخشک بود در سیم وکویند تر بود انچه صاف وازرق
ومایل بسرخی بود وزود بکدازد نیکو بود سنک کرده ومثانه بریزاند وبول وحیض براند وقوت باه بیفزاید وفربه سازد
ومسهل از شحم باز دارد ودر سعال مزمن وکزندکی جانوران زهرناک نافع بود سده کرده ومثانه وانضمام رحم بکشاید
وبچه بیرون آورد وبخاصیت مسهل بلغم وسودا بود وطاعون را سود دارد با آب دهان روغن دار مرهم سازند وبر ورم
حنجره نهند زایل سازد در ازاله خنازیر وبواسیر بغایت سودمند بود در نقرس ونسا وتحلیل ورم انثیین وخون بسته
نیکو بود شربت تنها دو درم بود وبا داویه نیم مثقال **راوند** کرم وخشک بود در دویم کویند معتدل بود وکویند خشک بود
در اول وکرم بود در سیم انچه مانند کوهان کاو بود وسم اسپ ماند نیکو بود ریشان وفواق وخفقان وضعف معده
ودرد جکر وکرده ومثانه ورحم ومغص واماس سپرز واسهال که ضعف معده بود وقرحه امعا وسموم وصداع بلغمی
وتب وایره وکزندکی جانوران ونفث دم که از سینه بود سود دارد وبا سرکه بر کلف وقوبا مالند زایل کنند وقوت جکر بیفزاید
واماس وصلابت بنشاند مقوی اعضا باطن بود سده جکر وروده بکشاید ونشف رطوبت فاسد کند وبول براند
وسنک کرده ومثانه بریزاند وبلغم لزج وخام بیرون برد اسهال که از کثرت رطوبت وسده باساریقا وجکر بود باز دارد با
آب بر ورم مزمن ضماد سازند بکدازد ودهن را نیکو بود در استسقا وقولنج بلغمی وریحی وتخم که از اکثار غذا
بود سود دارد ومعده وروده از ماده دیر پاک سازد ودر خدر وفالج وبیماریهای سرد دماغی وتب صفرائی ودرد شش

و اماس معده سودمند بود با ایرسا و مصطکی ضعف معده و بواسیر مقعد بریزند نافع بود با هلیله کابلی دماغ را از فضول پاک کند و با
صبر فعل وی اقوی بود و گویند مضر بود بسفل مصلح وی صمغ عربی بود و شربت از نیم مثقال تا دو درم و گویند از یکدانک
تا یکدرم **اشق** گرم بود در آخر دویم و خشک بود در اول گویند گرم و خشک است در دویم با شهد یا کشکاب لعوق
کنند تنگی نفس و خناق بلغمی و سوداوی را سود دارد و ریش حجاب پاک کند و گوشت فاسد دور سازد و گوشت
تازه برویاند و نسای بلغمی و درد مفاصل و تهیگاه خوردن و ضماد کردن نافع بود با سرکه تناول نمایند و دم سپرز بنشاند
و در استسقا مفید بود و بلغم لزج و رطوبت باسهال بیرون برد با آب در چشم کشند جرب و تری باز دارد و سفیدی و تاریکی
چشم را سود دارد با سرکه بر غدد و اماس سخت ضماد کنند نرم سازد و سده بکشاید چنانکه از رگ خون بر آید و کرم کدو و بچه
مرده و زنده بیرون آورد با شهد و زفت بر مفاصل ضماد کنند ماده که در وی سخت شده باشد نرم سازد با عسل بیامیزند
و بر جراحت نهند خار و چوب بیرون آورد و سنگ گرده بریزاند و آب زرد براند با زیت بر کلف و بهق و خنازیر و سلعه
مالند زایل کند جهت درد پشت و صرع و فالج و خدر و تحلیل ریاح نافع بود با آب بگدازند و غرغره کنند دماغ از فضول
پاک کند مضر بود بگرده مصلح وی زوفا و شربت از نیم مثقال تا یکمثقال بود باید که در شراب پخته بگدازند پس تنها یا با ادویه
تناول نمایند **میعه سائله** گرم و خشک بود در سیم گویند گرم بود در اول و خشک بود در دویم و گویند تر بود سایل
و زرد و خوشبوی نیکو بود جرب و خشک و تر و سرفه مزمن بلغمی را سود دارد و او صاف و طبع نرم کند و منضج و
ملین بود بیاشامند با فرزجه سازند بول و حیض براند نزله و زکام باز دارد و گوشت برویاند یکمثقال با سه وقیه آب
گرم بیاشامند بلغم لزج باسهال بیرون برد و مضرت رساند شربت یکمثقال بود و با وتر وی صمغ بادام **زوفا رطب** گرم و
خشک بود در سیم ریش روده و درد معده و سینه و پهلو و ران و نسا و فالج و تشنج و قولنج و داء الثعلب و داء الحیه را سود
دارد با انجیر بجوشانند و گوش بر بخار وی دارند درد وی زایل سازد با شهد و شراب انجیر بپزند و آب وی بیاشامند و دمه
و سعال مزمن که از سردی بود زایل کند با سکنجبین کیموس غلیظ فرود آورد و با انجیر نرم سازد با شهد بیامیزند و
لعوق سازند کرم و بلغم خام بیرون آورد و دم زدن آسان کردد با سرکه بجوشانند و ضماد کنند و مضمضه درد دندان
ساکن سازد و قرو ما نا و ابرسا قوت اسهال بیفزاید با شراب برورم ضماد کنند نافع بود با انجیر و نطرون بر سپرز مالند
بگدازد جهت خناق با طبیخ انجیر تناول نمایند بغایت سودمند بود با شراب بیاشامند و استسقا و مضرت گزندگی
جانوران باز دارد گویند مضر بود بجگر و مصلح وی صمغ عربی بود و شربت چهار درم **ساوسیر** گرم و خشک بود در
سیم گویند در دویم و گویند گرم بود در سیم و خشک بود در دویم خدر و فالج و سکته و صرع و ام الصبیان و درد سر
و قولنج بلغمی و ریحی و جرب مثانه و گزندگی جانوران و سعال مزمن که از بلغم غلیظ لزج بود و درد مفاصل
و نقرس و درد گلو و پهلو که از سردی بود و صلابت و اختناق رحم و استسقا و تقطیر بول را سود دارد و بول و
حیض براند با شهد بگدازند و فرزجه سازند جنین بیندازد و بر دندان کرم خورده نهند درد ساکن گرداند جهت درد
زانو و نسا بمالند نافع بود با سرکه بر سپرز ضماد کنند صلابت زایل کند و در چشم کشند جلا دهد و روشن گرداند
و بر ذات الجنب مالند سودمند بود و بلغم خام باسهال بیرون برد بیماریهای سرد که از ماده باد غلیظ بود دفع
کند مضر بود با بیشین مصلح وی مربای جوز بود و شربت از نیم مثقال تا دو درم . . که مسهل صفرا بود
**سقمونیا** گرم و خشک بود در سیم گویند در دویم گرمی وی زیاده از خشکی بود مره صفرا از جمیع اعضا بیرون
برد و بلغم شور و ماده که با صفرا آمیخته بود از اقصای بدن جذب کند اسهال وی رسد و تب صفراوی و جوع
زایل کند با سرکه بر بهق و برص و کلف مالند شفا دهد با روغن گل و سرکه بر سر نهند صداع مزمن ساکن کند
با زیت و شهد پخته بر جراح ضماد کنند بگدازند زن فرزجه سازد جنین بیندازد یک جزو تربد با شیر تازه تناول نمایند
کرم بیرون کند و بیخ بتاوی با سرکه و آرد جو بر نسا مالند سود دارد و با سرکه بر جرب و ریش سده و برص مالند
نافع بود جهت گزندگی عقرب خوردن و مالیدن سودمند بود دل و جگر و معده و روده زیان دارد کرب و
غثیان و تشنگی آورد و شهوت غذا ببرد مصلح وی کتیرا و انیسون و دوقو و نشاسته و آب هلیله زرد و روغن

ادویه که مسهل بلغم بود

بادام بود انچه سبك و سفید و نازك و بزرك و دیریخ بود و زود بکداز دو آب ماننده شیر سازد و از آن طاکیه و دمشق
و فلسطین بود نیکو بود و قوت خام تا چهل سال بماند و قوت مشوی زود باطل سازد بابیه کبسیلونیم سازند و با آب سیب و
آب بهی ترش و کلاب که در وی سماق جوشانیده باشند معجون سازند و در سایه خشك کنند و با انیسون و مصطکی و تخم
کرفس بیامیزند و با روغن بادام چرب سازند و بکار دارند شربت از یکدانك تا دو دانك بود و با ادویه از ربع درم تا نیم
درم کویند شربت از یك تسوج تا دو دانك بود و با ادویه تا یکدانك در شهرهای سرد بیشتر از شهرهای معتدل باید اکر
زیاده از مقدار واجب وارد کردد طبع باز دارد و عرق سرد و کرب بدید آید پس اسهال مفرط رب آبی و رب ریواس و
رب سماق و دوغ و سویق سیب مناسب بود اندك وی ادرار کند نه اسهال و صبر فعل وی کم سازد اکر در سیب بریان کند
مضرت وی کم کردد و فم معده را مضرت نرساند اکر در آبی یا با مصطکی بریان کند مضرت وی زایل کردد صفت وی
آن بود که درون پوسیده بیرون کنند و محموده سوده برسازند یا بسایند و با وزن وی مصطکی سوده بیامیزند و سر محکم سازند
و در خمیر کیرند و در تنور نهند تا پخته بیرون آورند و در سایه خشك کنند که بر دروی یکدرم تا دو درم محموده بریان کرده با شند
بوشند اسهال وی بی مضرت بود بنفشه و مصطکی و آبی که در وی محموده مشوی بیامیزند و قرص سازند در انازله تب بحران
اقراص بنفشه بود **افسنتین** کرم بود در اول خشك بود در سیم کویند و در دوم سوسی و طرسوسی و رومی نیکو بود قبض وی
نبطی زیاده بود قوت بنات وی بیشتر از عصاره بود بنات وی فم معده و عصارهٔ معده کرم را زیان دارد و درد سر آورد
بنات وی فم معده و عصاره معده کرم را زیان دارد درد سر را و درد معده سرد و مد مزمن را سود دارد رنك را
نیکو کرداند و قوت بدن بدهد بر ورم صلب ضماد کنند نافع بود با قوت قبض مسخن و جالی و منشف بود معده و عروق
از صفرا با اسهال و ادرار پاك کند با عسل فرزجه سازند بول و حیض براند در تقویت معده و جکر تب مزمن و بواسیر و
شقاق مقعد و صلابت درون و کزندکی عقرب و داء الحیه و داء الثعلب و درد مفاصل خوردن و ضماد کردن سودمند
بود با روغن بادام پخته زهرهٔ بز با وی بیامیزند و در کوش چکانیدن جراحت پاك سازد و باد و کری زایل کند با شهد و
نطرون بر کام مالیدن خناق را سود دارد با آب بجوشانند و بر بدن مالند نشف رطوبت کند با می پخته بر چشم نهند
درد و ضربان بنشاند با موم روغن بر معده و جکر و تهیکاه مالند درد ساکن کند با سرکه و انجیر و نطرون پخته بر سپرز
نهند مفید بود با شهد تناول نمایند کرم بیرون آورد با عسل کبودی و خون مرده که از ضربه بود ضماد کنند زایل کند با سرکه
بیاشامند خناق که از خون سمارغ بود بکشاید شراب و طبیخ وی معده را قوت دهد و غذا بکوارد و شهوت طعام بدید آورد
و بول و حیض براند پیش از شرب و شراب بیاشامند منع خمار کند با سنبل و سیسالیوس نفخ و درد معده و درد شکم معده باز
دارد و کرم دراز بکشد درد و باد که در پهلو بود زایل کند و عروق از صفرا و آب پاك کند بدین سبب در استسقا و ابتداء
سوء مزاج و تب و تهبج و داء الثعلب و یرقان وافق کرده و جکر نافع بود بخار وی جهت درد کوش سودمند بود اکر
در سینه و معده و شش رطوبت بسیار بود بجهت قبض و خشکی منفعت وی بظهور نیاید بدین سبب طبیخ افسنتین بی تدبیر
نباید قابض وی باز دارد و رطوبت با سهال پاك سازد و از نشف رطوبت معده مانع آید سده که میان معده و جکر بود
بکشاید و معده خشك کند و غیر صفراوی را زیان دارد و مصلح وی مصطکی و انیسون بود و شربت از یکمثقال تا
دو درم و در مطبوخ از یکدرم تا چهار درم و کویند تا پنج درم **هلیلج** زرد و سیاه و کابلی سرد بود در اول و خشك
بود در دویم هلیله زرد انچه هندی بود باید که فربه و صلب و مایل بسبزی بود و انچه چینی بود مانند منقار مرغ
با خم و انچه کابلی بود فربه و سنکین و در آب فرو رود و بسرخی کراید زرد و صفرا با اندك بلغم رقیق براند و معده را
قوت دهد و داروی چشم بکار آید و آب از وی باز دارد و استرخای پلك زایل کند با زیت بریان کنند و تناول
نمایند شکم بر بندد و در تب صفراوی بهترین داروها بود صفرای سوخته بیرون برد و خفقان را سود دارد و
شربت وی در نقوع از هفت درم تا ده درم بود و در مطبوخ از پنج درم تا هفت درم و در غیر آن از سه درم
تا شش درم مسنی بود پرورده مصلح وی در مطبوخ عناب و سپستان و آلوی سیاه بود و در غیر آن کویند قند و
ترنجبین **زهر البنفسج** کل بنفشه سرد بود در دویم و کویند در سیم مرهٔ صفرا که در معده و روده بود براند و درد

قوت

قوت مسهله بود که جذب ماده نماید کویند لینت وی بالبزوجت بود چهار درم از وی بزم البایند وسرد وز ضعوف سازند
اسهال صفرا ومرکه بعد سوزش بود باز دارد وباقی ماده سوزنده بیرون برد با آنکه جو یا سنها برودم کرم ضماد سازند
بود دارد سینه وقصبه خشن نرم سازد ونرفر کرم وخشك را ببرد بوشیدن وضماد کردن درد سرکه از کرمی بود زایل کند
دو درم با لینت جو تناول نماید ام الصبیان را نافع بود بر ورم معده وجکر وشقاق مقعد نهند بغایت سودمند بود
بوشیدن زکام ونزله کرم باز دارد ودرد ذات الجنب وسوزش مثانه ودرد کرده مفید بود وازوی خون معتدل تولد
کند آب ورق وی با قند کودك بیاشامد خروج مقعد وی باز دارد برجرب دموی وصفراوی مالند نیکو
شود شربت با شکر وآب کرم یکمثقال بود وکویند تا چهار درم وکویند از سه درم تا ده درم وکویند از دو درم
تا چهار درم ودر مطبوخ تا هفت درم مضر بود بمعده مصلح انیسون **کشوث** کرم وخشك بود صفرا براند وسده
جکر بکشاید فعل وی قریب بفعل افسنتین بود معده وسپرز را از ماده ردیه پاك سازد وتبها که از بلغم ومره
صفرا بود زایل کند وماده فاسد از عروق بیرون برد ومعده قوت دهد وبول وحیض براند وسیلان رحم
باز دارد وعصاره وی با قند دیرقان مفید بود با سرکه بیاشامند فواق بنشاند تخم وی جوشانیده تناول نماید شکم
ببندد وعصاره با آب طبیخ وی بشویند نقرس را سود دارد آب برك وی بجوشانند قوت تفتیح بیفزاید وقوت اسهال
کم سازد وشربت از آب وی با ده درم شکر با فانید نیم رطل بود واز تخم دو درم مضر بود شش را مصلح وی شهد بود وصمغ
عربی **خیار چنبر** تر بود در کرمی وسردی معتدل وکویند کرم بود وکویند سرد هندی بهتر از کابلی بود واز مصری
کابلی بهتر بود باید که سیاه ودسیم بود وتازه از قصب بیرون آورده وفلوس وی براق وسنکین بود پوست رقیق
دی جرب صفراوی محترقه براند ومعده وروده از صفرا ورطوبتها پاك سازد وثعل خشك بیرون برد وقولنج بکشاید اسهال
وی بقوة جاذبه بود کویند بلزوجت تا بکدو مسهل بلغم بود با تمر هندی مره صفراوی اسهال وی بی مضرت بود وزن آبستن
را زیان ندارد وزائیدن بروی آسان کرده دو درم بتحلیل زایل کند با آب الثعلب وآب کشنیز تر غرغره کند خناق بکشاید
یرقان ودرد جکر را سود دارد بر نقرس ودرد مفاصل مالند سودمند بود اکر روده ضعیف بود با روغن بادام مناسب
بود تا معص نیارد شربت وی از پنج درم تا ده درم بود کویند تا پانزده درم مضر بود بمعده مصلح وی مصطکی بود وانیسون
**تمر هندی** سرد وتر بود در سیم کویند در دویم وکویند سرد وخشك بود در سیم بهترین وی تازه وفربه وبسیار ترش
بود صفرا از تمام بدن براند ومعده را قوت دهد ودر حفظ بیفزاید وحدت صفرا بنشاند واشتها بدید آورد یرقان و
خفقان که از کرمی بود سود دارد وتب صفراوی وغشی وکرب زایل سازد وقی وتشنکی برطرف کند کویند مسهل
مره صفرا بود مضمضه کردن قلاع را ببرد وجکر را نافع بود شربت از جرم وی ده درم از آب وی نیم رطل مضر بود
بسینه مصلح وی شراب خشخاش وبنفشه **ترنجبین** مایل بکرمی بود کویند کرم بود در اول وبهترین وی تازه
وسفید بود بخاصیت صفرا براند واسهال وی برفق بود در تب صفراوی وآماس کرم وسرفه نیکو بود حرارت
وتشنکی بنشاند وسینه نرم سازد با لوی سیاه دفع حدت مره صفرا کند با شراب بنفشه درین باب وذات
الجنب بغایت سودمند بود شربت وی از ده درم تا بیست درم بود کویند تا سی درم مضر بود بسپرز مصلح
وی آب تمر هندی بود **شیرخشت** معتدل بود در کرمی وخشك بود در دویم کویند سرد بود در اول وکویند
سرد وخشك در سیم بهترین وی سبز وتازه وتلخ بود وعصاره وی خام با شکر بیامیزند صفرای محترقه براند خاصه
که با هلیله زرد بود تخم وی درین باب اقوی بود خون بیرون صاف کرده اند وحکه وجرب وبثور که از خون عفن
وصفرای سوخته بود زایل کند ومعده را قوت دهد با سرکه بجوشانند وبیاشامند قی وغشیان ساکن سازد و
معده وروده از فضول پاك کند وبا عصاره وی مضمضه کنند حرارت دهان وزبان بنشاند وبن دندان محکم سازد
وحنا با آب وی بسرشند ودر حمام برجرب مالند مفید بود شربت از آب وی با شکر از ده درم تا نیم رطل بود واز خشك
وی در مطبوخ از چهار درم تا ده درم واز جرم وی کوفته با شکر از سه درم تا هفت درم مضر بود بسپرز ندا مصلح
وی هلیله زرد بود **اسفاناخ** سرد وتر بود در سیم کویند سرد بود در اول وتر بود در آخر دویم بیاشامند صفرا براند

وحدت وی وتشنکی وحرارت بنشاند خاصه که با تریخبین بود شیر بز وی مضر بود بمعده ومصلح وی کل قند بود کویند مضر
بود بدماغ ومصلح وی عناب بود وشربت از نقیع وآب طبیخ وی نیم رطل قراصیه سرد وخشک بود درسیم قابض وی شکم
را نم دارد وصفرا براند مرخی معده بود در تب صفرا وی سودا بود ونقوط آورد وخشک وی شکم ببندد وصمغ وی
با شراب وآب بیاشامند سرفه زایل کند ورنگ روی صاف کند وچشم روشن سازد وشهوت بیفزاید با شراب شک کرم
ومثانه بریزاند سپستان معتدل بود کویند کرم وخشک بود دراول وکویند سرد وتر آب وی صفرای سوخته بدر
بیرون برد اکر بجوشانند ضعیف کرده بار وغن کل در کوش چکانند درد را ببرد سینه وشش وتنکی نفس را سود دارد
قسمت جکر ودرد سر وسرفه زایل کند وقی لنج که از کرمی بود بکشاید باروغن بادام در قرحه روده سودمند بود با فلوس
خیار چنبر محلل ورم احشا بود ومفاصل برک وی با سرکه بر سر زنند نافع بود شیر لبلاب انچه از دموی بود وخون فاسد
براند با فلوس خیار چنبر اسهال وی قوی مضر بود بسر زدا مصلح وی نبات بود شربت پانزده درم با نیم رطل شکر وکویند
شربت وی رطلی بود با نیم رطل قند ماء الجبن مایل بود بکرمی چه تولد شیر از خون بود ودر کرمی نزدیک بآن واز صفرا
وبلغم دور چه حرارت صفرا درغایت بود وبرودت بلغم درغایت وخون در کبد تولد کند وشیر در پستان وکوشت
کبد کرم وخونی از پستان درآید ببرمی کراید چه هاضمه وی در آن تصرف نماید وخواهد که مانند عضو کرداند
چه غذای نامشابه مغتذی نکردد عضو از آن بهره نیابد واز تصرف عاجز آید واو را قبول نماید بدین سبب باید که
بیاض پذیرد وبصورت عضو باز آید تا غذاییت وی را شاید کروهی برانند که چون به پستان درآید قوت طبیعی او را از
پختکی بکرداند وبرنک ومزاج عضو باز آرد مانند منی که در انثیین بخامی باز آید ورنک ومزاج آن پذیرد وچون
بعضوی درآید حرارت در آن تصرف نماید زود برنک خون باز آید ومرطوب را بدان سبب زیان دارد که حرارت
وی چنانکه باید وشاید شیر را نکوارد وبحال پختکی نیاورد واین سخن اکر درست بود باید که ماده ورم خون چون
بسفیدی کراید بخامی درآید وجمله برآنند که ماده ورم چه صفرا وبلغم چه سودا ودم چون نضج یابد سفیدی پذیرد
بدین سبب لازم آید که نضج شیر زیاده از خون وغیر آن بود که ماده از کبد بعروق درآید ودر مفاصل واطراف
کرد آید وغلظت ولزوجت پذیرد ونقرس وداء الفیل ومانند آن پدید آید وکاه بود که توجه بظاهر کند
ومیان کوشت وپوست بماند وجرب وحکاک ومانند آن بظهور آید ودارو که قوت وی وصول بماده یابد
که قوی وتیز بود یا بحسب مقدار بسیار چه وصول قوت دوای معتدل بموضع ماده وکندن آن دشوار بود و
کثیر المقدار بسیار بود چه داروی وی قوی در معده قرار کیرد وقوت وی بموضع ماده وصول یابد وبحدت قوت
قلع ماده نماید وافراط در حمل وحرقت در معده وامعا پدید آید وددو شج وحرارت جکر روی نماید ومناسب
درین باب دوای بود که از شدت حدت قوت عاری بود وجرم وی بعروق درآید تا قوت وی بماده وصول
یابد وقوام وی رقیق باید تا زود بمجاری وعروق درآید ومانع بود تا نرمی در ماده غلیظ پدید آورد با
اندک تیزی بود تا بر کردن ماده لزجه قدرت یابد وداند تا ماده کند براند این فرایدجز از آب پنیر نیابد چه غیر
مفرد بود ومرکب مفرد نبات بود ومعدنی نباتی انچه شیره بود چون اشق وجاوشیر وبارزد وسقمونیا از کوجه جرب
وبرهم بود بغایت کرم بود وانچه بیخ وپوست وبرک وکیاه بود چون تربد وشیطرج وسنا وشحم حنظل وافتیمون
پوست وی درغایت بود وانچه صمغ بود چون مصطکی وکثیرا وعلک الانباط از مقدار معتدل فایده بظهور
نیاید ومعدنی سخت تیز بود چون بوره ونشادر ونمک بسیار کرم چون کوکرد وموميایی ونفط ومرکب چون
تریاق کبیر کار نیاید وشربت وی ماده براند وزیاده از شربت نباید چه قوت این قدر که اسهال کند بر نتابد
وپیوسته خوردن نشاید آب پنیر در تابستان وغیر آن مضرت رساند وصفرا براند ویرقان وکلف وجرب
سود دارد وبا افتیمون سودای محترق بیرون برد وحدت صفرا وحرارت جکر بنشاند وانچه در بدن ماند
غذا کردد ومعده وروده چون داروهای دیکر نسوزد ونخراشد وموجب کرب واضطراب وباعث غشیان
والتهاب نکردد چه اجزای شیر روغن وآب وپنیر بود کاهی که پنیر از وی جدا کردد وروغن وآب نماند روغن

نرم کند و مزمن بود و آب شوینده و ادرار نده و آنچه از شیر حیوان اندک‌تر به کیرند بهتر بود در شرب و بجده و بهار نیکوتر چون کار باید
که بار دیگر زاده بود و از آن چهل روز گذشته چه پیش از این مدت شیر وی غلیظ بود و آنچه خورد مناسب بیماری و
و باجی باید و مقدار آن قدر که بگوارد چه اگر زیاده بود فضله و شیر آبناک گردد و اگر کم بود فضله بسیار خشک
بود و شیر غلیظ و اندک در جرب و حکاک شاهتره زیاده باید و در سوء مزاج گرم کوک و کاسنی و خرفه و کشنیز تر
و در سل برگ کرفس و لبلاب و کاسنی و رازیانه و در ضعف معده برگ آبی و سیب و امرود و شاخ رز و پودینه و
کرفس و در مرض سوداوی سنا و فلنجمشک و لبلاب سوء مزاج اگر ساده بود ماء الجبن بدین نیکو نه مناسب بود
شیر تازه دو رطل در دیگ سنگ بجوشانند و با چوب بید برهم زنند و سکنجبین تازه و آب غوره از هر یک بیست درم
بر وی ریزند و فرود آورند و بگذارند تا سرد شود و آب وی جدا سازند با خرقهٔ کتان بپالایند و بیاشامند کرمی
اگر بسیار بود ده درم شیرهٔ خرفه و نیم دانگ طباشیر و یک دانگ صندل و یک حبه کافور با وی بیامیزند و اگر با ماده
بود بدین سفوف سودمند بود هلیله زرد دو درم با سه درم روغن بادام و شکر بیامیزند و میان روز بدین
سفوف دهند هلیله زرد دو درم صبر سقوطری یک درم گل سرخ و کشنیز از هر یک دانگی و نیم سقمونیا یک طسوج
انیسون نیم دانگ سفوف اگر بر بیمار دشوار بود حب سازند و در جرب و حکاک بدین سفوف نیکو بود هلیلهٔ
زرد و سیاه و کابلی و افسنتین از هر یک درمی افتیمون یک درم و نیم صبر و غاریقون از هر یک نیم درم نمک نفطی
دانگی و نیم شربت از نصف تا دو بخش بود در سل و درد جگر با آب کاسنی و شاهتره و لبلاب صواب بود در مالیخولیا
و کلف و ثؤلول و صرع و داء الفیل بدین نوع سازند پنیرمایه با شیر بیامیزند و دو دانگ نمک سوده بر وی ریزند
و بپالایند و آب وی بیاشامند و میان روز از این سفوف تناول کنند افتیمون و بسفایج و اسطوخودوس و
گاوزبان از هر یک نیم درم هلیلهٔ زرد و سیاه و کابلی از هر یک درمی نمک دانگی بیماری اگر قوی بود با
سکنجبین بزوری مناسب بود صفت برگ بادرنجبویه و بسفایج نیم کوفته و گاوزبان از هر یک پنج درم تخم
فلنجمشک دو درم تخم بادرنجبویه سه درم با یک من سرکه و آب یک شب بجوشانند و دو درم افتیمون در خرقه بندند و
در وی اندازند و بمالند و بپالایند و بیاشامند اگر یک درم ایارج لوغاذیا و ارکاغانیس با وی بیامیزند صواب
بود در استسقا و بیماری بلغمی و صفراوی بدین وجه سازند شیر تازه با یک دانگ پنیرمایه و ده درم تخم معصفر
کوفته و بیختهٔ پنیر سازند و نیم درم نمک نفطی بر وی ریزند و بپالایند و با این سفوف تناول نمایند تخم بادیان و
کرفس و مصطکی و انیسون از هر یک نیم درم افتیمون یک درم هلیلهٔ کابلی دو درم نمک نفطی دانگی و نیم شربت در
ابتدا سی درم باید اگر بگوارد بتدریج تا نود درم شاید بامداد سی درم میان روز سی درم عصر سی درم املیلج
سرد بود در اول خشک در سیم و گویند در دوم صفرای سوخته براند و حدت از رطوبت ببرد ایل و امعای
مستقیم سود دارد و در وی قبض اندک بود گروهی برانند که فعل وی فعل هلیله زرد بود شربت از جرم وی
دو درم بود و در مطبوخ از سه درم تا پنج درم لسان الثور سرد و تر بود در آخر اول گویند در سیم گویند
گرم و تر بود و گویند نزدیک باعتدال رطوبت در خشک وی کم بود شامی به از هندی و خراسانی بود مره صفرا
و سودا براند مفرح و مقوی دل بود در خفقان صفراوی مفید بود با نباتات سرفه و خشونت سینه زایل
کند در مرض سوداوی نافع بود سوختهٔ وی در قلاع کودک و التهاب دهان سودمند بود شکوفهٔ خشک وی
سوده با وزن وی شکر با آب بنوشند اخلاط مختلفه بیرون برد مضر بود به سپرز مصلح وی صندل بود گویند
هلیلهٔ پرورده شربت وی با شکر از سه درم تا پنج درم بود گویند خوردن با طین ارمنی باید بیخ و شان گرم
بود در اول و خشک بود در سیم گویند در گرمی و سردی معتدل بود و گویند مایل بگرمی و خشکی بود چه
محلل و ملطف و مفتح و قبض وی اندک سبز و ورق و سیاه ساق بر بود گویند سرخ ساق مرهٔ صفرا که در
معده و امعا بود بیرون برد سینه و شش از فضول پاک کرده اند بول و حیض براند سنگ مثانه و گرده
بریزاند خون شکم باز دارد و مشیمه بیندازد با شراب انگوری در گزیدن جانوران زیان کار چون سل بود

ومالیخولیا سودمند بود بوی خناز یر و دما میل مالند بکمان و موی ریش بد به شاود در دما وی برد آ الثعلب و داء الحیة مالند موی برویاند
یرقان و عسر البول و درد سپرز را سود دارد با لادن و شراب و روغن مورد با سوختن بر موضعی مالند از ریختن باز دارد
بر سر کل مالند موی برارد باشراب موی دراز و پر موی سخت شاود کویند سه درم سودا و بلغم براند مضر بود سپرز
را مصلح مصطکی بود و شربت از سه درم تا پنج درم انار غذا اندک دهد شیرین وی سرد و تر بود کویند کرم بود باعتدال
ترش سرد و خشک بود در دویم کویند در سردی و خشکی معتدل بود قبض و ادرار بول در ترش زیاده بود و قبض در
کل بیشتر از آب وی حدت صفرا بنشاند و سیلان فضول از درون باز دارد و در حمای حاره و جکر کرم و التهاب
سودمند بود سویق وی اسهال صفراوی و آنکه وی زن ابستن باز دارد معده و جکر کرم را قوت دهد شراب و رب
وی خمار و قی و غشیان که از صفرا بود زایل کند و تشنکی بنشاند دانه وی شکم ببندد انار سبز پوست کنده با پیله
بکوبند و از آب وی نیم رطل با بیست درم شکر سرخ بیاشامند مره صفرا براند شیرین مضر بود بمعده کرم مصلح
ترش بود و ترشی با معا مصلح حلوا بود نبق کنار سرد و خشک بود و غذا اندک انچه شیرین و تر بود مره صفرا از معده
و امعا براند و حرارت بنشاند شربت لعاب وی با شکر از ثلث رطل تا نصف بود و انچه ترش و خشک بود شکم ببندد
و ترف دم و اسهال که از ضعف معده بود باز دارد خاصه بریان که با استخوان بود سردی در خشک کمتر بود ورد سرد
بود در اول و خشک بود کویند در سیم غنچه وی نیکو بود تا زه وی ده درم مجلس شکم براند و خشک معده را قوت
دهد و مضرت مسهل از معده و جکر باز دارد زرد مربا بیند و بر ریش پاشند کوشت بر و یاند لثه و بن دندان محکم
شاود و سده جکر بکشاید و صداع کرم ساکن کرداند حقنه با طبیخ وی در قرحه امعا سودمند بود در حمام بر بدن
مالند بوی عرق زایل کند با شهد پخته بر معده نهند درد ریش وی نافع بود آب وی تجرع نمایند در غشی و خفقان
کرم نیکو بود در روی در سیح بز ران و بغل مناسب بود بوی وی معقوی دل و دماغ بود و بقطعه تب ملایم
جوهر روح تخفیف وی زیاده از قبض بود و قوت جکر بدهد و بر وی خوابیدن نقصان باه بود و مزاج سرد زکام بدید
آورد اقماع وی دم نفث دم مفید بود سپستان معتدل بود کویند سرد بود و کویند کرم و تر شکم براند و تشنکی
بنشاند و سینه و حلق نرم دارد سرفه که از کرمی و خشکی بود زایل کرداند مقوی بدن و منقی وی بود امعا
از ماده بد بزداید اندک دهد بلغم بیفزاید شربت سی عدد بود کویند مضر بود بجکر مصلح عناب بود قثا سرد و تر
بود در سیم آب وی چهل درم باده درم شکر سفید صفرا و بول براند و حرارت و تشنکی بنشاند و مثانه از ریک
پاک کند خوردن وی در کزیدن سک دیوانه نافع بود کیموس وی بد و مستعد عفونت بود مضر بود بمعده مصلح
شهد و نانخواه بود خیار سرد و تر بود در دویم آب وی با شکر مره صفرا از معده و امعا و بول براند و تشنکی و
حرارت جکر و معده بنشاند و حدت حمای محرقه باز دارد اجار وی با دو عسا و عسو ره با هم خوردن نشاید جرم وی
در معده دیر بماند و تشنکی و درد معده و خاصه آورد جوارش کمونی مناسب ادویه که مسهل سودا بود افتیمون
کرم و خشک بود در سیم انچه از بیت المقدس و جزیره قرطبیه سرخ و سنکین و تیز بود نیکو بود سود دارد و صرع و
مالیخولیا و جرب و سرطان و تشنج و کهل و بیس را سود دارد و صفراوی را زیان دارد دو درم با آب پنیر چند روز
تناول نمایند مره سودا فرود آورده درم با بیست درم سکنجبین بیاشامند مره بلغم باز دارد و باد و وقیه آب سرد و دو
وقیه سکنجبین سودا خالصه بیرون برد قی و غشیان و کرب و تشنکی آورد شربت از یکدرم تا دو درم بود کویند
از چهار درم تا شش درم با روغن بادام یا روغن بنفشه چرب باید کرد و بسیار نرم نشاید ارقیطون خرزهره
انچه بر پشته روید قوی بود و انچه نزدیک روید قوی نبود برک وی در سایه خشک کنند و نرم بسایند و آرد وی
صمغ عربی سوده تناول نمایند سودا براند صبر و افتیمون و نمک هندی و ایارج فیقرا و مانند آن قوت وی بیفزاید
با شیر بیامیزند و پنیر سازند و آب وی بیاشامند مره سودا و بلغم خام فرود آورد و قولنج بکشاید در دیار بارده که
طبیعت بد و الینت نپذیرد بدین دارو اجابت کند خاصه طبع کسی که شیر و پنیر خورد قوت وی تا سه سال بماند
در بیماریهای سوداوی مانند ندارد شربت چهار درم جهت اقویا و کویند یکدرم بود و برای ضعفا از یکدانک

تا دو درم پنیرا از دو درم تا چهار درم ... بیخ وی بکار آید پوست وی سیاه بود و درون وی زرد در اول و چهارم
کرم و اخر سیم خشک ... بغایت بود و حرارت وی در غایت مرهٔ سودا و بلغم از معده و مفاصل بکند بر بهق سیاه
و برص و جرب ... زایل کند سپرز بگدازد و بول و حیض براند و سنگ کرده و مثانه بریزاند سوده وی در بینی دمند
عطسه آورد سعوط وی در خزان و زمستان و بهار باید و در تابستان جهت آنکه نشف رطوبت کند بکار نیاید با شهد
فرزجه سازند بچهٔ مرده بیرون آورد یکدانگ یا یکدرم کوفته و بیخته با سه عدد زردهٔ تخم مرغ نیم برشت تناول نمایند
و جو پوست کنده و عدس نیم کوفته با آب بجوشانند و نیم رطل بیاشامند قی بدید آید و ماده بسیار برآید و مقدار عکسی
با روغن بنفشه سه نوبت سعوط کنند شب کوری ببرد و بصحت باز آورد گویند از داروی کشنده بود که خناق و
تشنج پدید آورد قی و حقنه نیز که درو وی شحم حنظل بود سود دارد و آنچه در باب تشنج یاد کرده شد شربت از یکدانگ تا
چهار دانگ بود گویند یکدانگ و نیم مضر بود و نیشش مصلح کثیرا بود و بدل در قی بوزن وی جوز القی بسفایج گرم بود
در دویم و خشک بود در سیم گویند گرم بود در اول و در تری و خشکی معتدل آنچه تازه و کنده بود درون وی سبز خی
و زردی گراید و از وی خاصیت قرنفل آید و از مرارت و عفوصت تعد و تب باز آید نیکو بود سودا و بلغم لزجه براند خاصه
از دل و دماغ پنج درم با خروس پیر بجوشانند و آب وی بیاشامند قولنج بگشاید و بلغم بی مفص و کرب فرود آورد و نفخ
تحلیل و زایل کند بر عصب ملتوی ضماد کنند سودمند بود جهت جذام و مالیخولیا دو درم با شکر چه آب خیار چنبر هفت
روز پیوسته تناول نماید منفعت قوی یابد گویند شیر ببندد و بسته بگشاید تنها اگر بکار دارند با کشکاب یا
آب خیار باید شربت در مرکب از یکمثقال تا دو درم بود و در مطبوخ تا پنج درم و مفرد از دو درم تا چهار گویند مغص
بود بکرده مصلح بوزن وی افتیمون بود نیم وزن وی نمک هندی اسطوخودوس گرم بود در اول خشک بود در دویم
گویند مرکب بود از جواهر ارضی و ناری بدین قوت سده بگشاید و با عضا در آید و عفونت باز ندارد و مقوی اعضای درونی
و محلل باد غلیظ و ملطف و مسکن درد پهلو و تبها بود و بیماریهای سرد عصبانی زایل کند در جذام و مالیخولیا بغایت سودمند
بود با قرقرحا و سکبینج در صرع نیکو بود در صفرا وی تشنگی پدید آورد حرکت دماغ از ضربه و غیر آن بود در دو درم با آب یا شراب
بیاشامند فایده مفید بود بلغم لزج و مرهٔ سودا براند و دماغ از مادهٔ ردیه پاک کرداند در تقویت دل و ترکیهٔ ذهن بغایت
نیکو بود معده و احشا از مادهٔ فاسده بزداید جهت زهر خورده و مفص و گزیدن جانوران زهرناک نافع بود طبیخ وی بر
مفاصل ضماد کنند درد بنشانند جهت سردی معده دو درم با یکدرم پوست کبر کوفته و بیخته و با شهد آمیخته بنوشند مناسب بود
شربت از دو درم تا سه درم بود و با سکنجبین انسب مضر بود بشش مصلح صمغ عربی و کثیرا بود و بدل وزن وی افتیمون املج
کابلی سرد و خشک بود گویند گرم بود و معتدل مرهٔ سودا و بلغم و صفرا براند و حفظ بیفزاید و قولنج بگشاید و رطوبت بزداید
بدین سبب استسقا را سود دارد و درد سر و تبهای کهن زایل کند در خفقان نیکو بود حواس را قوت دهد با زیت بریان کنند
شکم رفتن باز دارد مربای وی هاضم و مقوی معده بود و خل وی محکم دارد و بن دندان قوی کرداند بواسیر را سودمند بود یکسال
پیوسته هر روز یک هلیله تناول نماید سیاهی موی نگاه دارد شربت از جرم وی سوده با شکر از سه درم تا پنج درم بود در نقوع
از هفت درم تا ده درهم گویند در نقوع از پنج درم تا ده درم بود و در غیر وی از دو درم تا پنج درم هلیلهٔ زرد سرد بود در اول خشک
بود در دویم سودا براند و رنگ صاف کرداند جذام و بواسیر و درد سپرز را سود دارد در چشم کشند قوت باصره بیفزاید مضر بود بجگر
مصلح شهد بود بدل کابلی اترج گرم بود در دویم و خشک بود در سیم گویند سرد و خشک بود در دویم جالی و محرق و مفرح بود تقویت
و تفریح جهت قرب وی بلعل در بدخشی زیاده بود مرهٔ سودا و مادهٔ بلغم که مخالط دم بود براند نیم درم تا یکدرم زیت فرزجه سازند تا
زمان ولادت نگاه دارد با سرکه بر برص مالند زایل کند و موی مژه برویاند و بدین باب بهترین داروها بود و مالیخولیا و درد
گرده و مثانه و تقطیر البول را سود دارد و حیض براند در تب ربع چهار قیراط با شراب کل بیاشامند بغایت مفید بود صنه وی نیکو بود
با سنه قی آورد شربت بی دارو یکدرم و نیم بود و با دارو از نیم درم تا یکدرم مضر بود بمعده مصلح مصطکی بود و بدل حجر ارمنی
افسنتین گرم و خشک بود در اول و گویند خشک بود در دویم و گویند سرد بود و گویند معتدل تلخی وی از صبر بود مرهٔ سودا براند
نیم مثقال با سکنجبین بیاشامند ورم درون و تب ربع و تبهای عفونی زایل کند در جگر و صلابت سپرز نیز برد و در بدایت داء الثعلب

نیکو بود وریش منفعه وتبهای کهن را سود دارد وصفرای سوخته ببرد وببرد وحیض بکشاید وسدّه جگر بازپیه برجراحت مالند گوشت
برویاند عصارهٔ وی کاربعی کند شربت با سکنجبین نیم مثقال بود مضر باد مطبوخ تا دو درم مضر بود بسپرز مصلح انیسون
بود بدل نیم وزن افسنتین با یک وزن اسارون جوز ربّ گرم وخشک بود در اول سودا براند دیف الب قوی تر از لاجورد
بود بهترین حریف سیاه سنه وی مفرح ومقوی دل وناسه مفتی ومقی شربت از نیم درم تا نیم مثقال بود مضر بود بمعده مصلحه انیسون بود
وبدل جهت دفع مادهٔ سودا ودخان سودا وی یک وزن ونیم لاجورد خرنوب سرد بود در اول وتر بود در دوم گویند معتدل بود وگویند
سرد بود وگویند گرم بود وگویند خشک بود در اول وگویند گرم وخشک بود در دوم بستانی تازه سبز نیکو بود عصارهٔ وی سودا
براند جذام ومالیخولیا زایل سازد بر ورم گرم ضماد کنند سود دارد با شهد ریش بن دندان وعفونت آن ببرد وسنگ کرده ومثانه
بریزاند باه ومنی بیفزاید قولنج بکشاید درد مثانه وعسر البول را نافع بود با شراب بیاشامند اثر داروی کشنده باز دارد آب
خشک بری جهت کز بدن افعی بغایت سودمند بود آب طبیخ وی بیاشامند کیک بمیرد داروی چشم بیامیزند قوت دهد مضر بود
بسپر مصلح روغن بادام بود دار فلفل سفید گرم بود در سیم وخشک بود در چهارم درخت وی ودار فلفل غیر درخت سیاه بود ثمرهٔ
سودا وبلغم براند وشهوت غذا بدید آورد وغذا بگوارد با سرمه چشم را جلا دهد ودرم سپرز بگدازد ومنی خشک سازد مضر بود بگرده
مصلح شهد بود وبدل زنجبیل بزرنج بری گرم وخشک بود در سیم سبز وتازه وخوشبوی نیکو بود سودا براند وعرق بدید
آورد جذام وریش دهان وفواق را سود دارد با شراب پخته برآثار سیاهی بدن ضماد کنند زایل سازد آب طبیخ وی در حمام
بر حکه وجرب مالند نافع بود با شهد ونمک هندی بیاشامند معده از فضول بزداید وبول وحیض براند وبچه ومشیمه بیرون
آورد سوخته وی بر بن دندان ریزند استرخای لثه باز دارد با بستجوی بر ورم گرم ضماد کنند بنشاند در یرقان واستسقا
مفید بود عقرب زده را سودمند بود شربت سه مثقال با ماء العسل بود گویند یک درم ونیم با جلاب مضر بود بروده مصلح
کتیرا بود وبدل یک وزن ونیم بود بینر نهری حاشا گرم وخشک بود سودا وبلغم براند وسدّه وحیض وخون بسته بکشاید و
بچه وکرم معده ورووده بیندازد نفث دم باز دارد سینه وشش از فضول پاک با شراب وبستجوی بر عرق النسا نهند سود
دارد با سرکه بر ورم بلغمی وبس وثولول مالند زایل کند با غذا تناول نمایند نور باصره بیفزاید وقوت وی نگاه دارد معده
وجگر از ماده بزداید ده مثقال باشد وآب قولنج بکشاید در فالج ولقوه ونسیان ودرد حلق ودهان سودمند بود در حمام بر جذام
وسرطان مالند نیکو بود کرده وباه را قوت دهد وسرکه ونمک هندی قوی وی زیاده سازد شراب وی غذا بدید آید شربت
دو درم مضر بود بشش مصلح وی نعنا بود وبدل یک وزن ونیم افتیمون ح گرم وخشک بود در دوم آنچه تلخ بود سودا
بقوت براند وآنچه شیرین بود مادهٔ غلیظ بگدازد ومعده وسینه ورووده از بلغم بزداید وقوت هضم بیفزاید وورم بلغمی و
ناخنه وسبل وبیاض ودرد معده وجگر ونقرس وقوبا وجذام وگوشت فزونی زایل کند وعفونت باز دارد با زیت وسرکه
وشهد بر کام مالند خناق بنشاند با تخم کتان بر گزیدن عقرب نهند سود دارد با جو سوخته وشهد بر اکله وقلاع واسترخای
لثه مالند مفید بود با زوفا وپودینه بوی وی مضرت زهر افعی باز دارد وبا شهد با زفت وقطران مضرت مار شاخ دارد
با سرکه وشهد مضرت زنبور وهزار پای وسکنجبین مضرت قطر وافیون با شهد بر ورم طحال وبعایع مالند بنشاند با سرکه
تند بر عضو گزیده نهند درد ساکن کرده با مویز وشهد منضج دمّل وبا پودینه وشراب منضج ورم بلغمی با سرکه مضمضه کنند
خون از بن دندان باز دارد وبلغم از دماغ وکام فرود آورد وبرقی واسهال یاری دهد بسوزند وسنون سازند دندان پاک
سازد کثرت شرب وی مورث حکه وجرب ومورث احتراق دم وضعف بصر وقلّت منی بود شربت نیم درم بود مضر بود
سپرز مصلح وی شیر بود با صقر خوردن وبدل نیم وزن بورم ظیان برگ وی ثلث درم با وزن آن مقل ونشاسته با بسفایج
تناول نمایند دوازده مجلس خلط سوداوی براند در چهارم با سرکه بر بهق سفید وسیاه مالند سود دارد بر عرق النسا
ضماد کنند نافع بود وعضو بسوزد وریش سازد گل وی ببویند درد سر وباد غلیظ که در وی بود زایل کند روغن محلّل
قوی بود ودر فالج ولقوه وعرق النسا ورعشه وبیماریهای سرد سودمند بود دیک درون خروس پیر پر نمک سازند
وبه وزند وبا دو رطل آب بپزند تا ثلث باز آید بیاشامند سودا براند ونفخ معده بنشاند وتبهای کهن که بدور باز آید
زایل سازد رعشه وربو ودرد مفاصل را سود دارد واگر با قرطم وبسفایج بپزند کیموس لزج سوداوی فرود آورد زبیب

سیف

لطیف ومعتدل بود کویند کرم بود نخاله وی بادانوکه معمول ایراند بنوشند بغایت مناسب بود عرق النسا ونقرس وفالج را
سود دارد بدن فربه کردانه بسهل فند مقوی بهق وجنقان ودرد دل وبتقویت آن سود منک بود با داء الثعلب وداء الحیه
بر موضع مالند منبت بود درد دهان دارنده بجز ناکل کشد درجشم کشند روشنای بیفزاید وبصرها قوت دهد وبهق
رزا ویی والطف بود غم واندوه ازدل بیرون برد عشق ونوع وجذام ودوار سوداوی بخاصیت باز دارد با کاوزبون و
هیفانج وماننده آن بیماریهای سوداوی راسوددارد قوت اعضای اصلیه بیفزاید زند خالص برکودک بیاویزند ترسد و
از صرع ایمن کردد خاتم زندرنا حرق بنشاند نیم دانک زند درده درم زیبق فروعود غیر برند یکمثقال فروشربت دانکی
بود کویند قراطی کویند مضر بود بمثانه مصلح دانه مورد وشاه بلوط بود که زیاده از ماده براند صبر کرم بود وخشک
بود درسیم کویند کرم بود دراول کویند درسیم انچه سقوطری بود بکار آید عربی وسمخانی مفص وکرب بود وانچه ایل بجرت بود وزرد
زوکرود نیکو بود صفرا وبلغم از تمام بدن براند ودماغ ازفضول پاک کرداند وبخارات وی باز دارد وبوز سر بیفزاید وریش بد
به سازد وورم دهان وبینی وچشم بنشاند ماده ازعضو باز دارد وانچه کرد آمده باشد بکدازد وسده وجکر بکشاید جرب و
درد وسوزش ورطوبت که درچشم بود زایل سازد درابتدای نزول سوددارد رک وپی از وبیخ پاک کرداند با آب کند ناسود
چند بار بر بواسیر مالند بیندازند پس جای وی باروغن کل چرب سازد تا پوست بیغزاید کویند درین باب بهترین داروها
بود با آب لسان الحمل بر ریش بینی وکوش مالند کوشت برویاند باسرکه بر جبهه وسر طلا کنند سود دارد وقت شدت حرو برد
خوردن نشاید چه فوهات عروق مقعد بکشاید وجریان خون بدوی نماید با ضعف معده غیر محرور باشهد باید تا شسته
ماده را زیاده راند وشسته زود ضعیف پذیرد وطریق شستن آن بود که مصطکی وحب بلسان ودارچینی وسلیخه وعود بلسان
وسنبل واسارون ازهریک سه درم با دو رطل بجوشانند ونبالند وبپالایند وصبر کوفته وبیخته آب بروی ریزند وچند
بار بشویند تا صبر پاک از ریک شود وخاک جدا کردد آب بریزند وخشک سازند وسه درم زعفران باوی بیامیزند وبکار
دارند شربت از یکدرم تا دو درم بود کویند ازنیم درم تا دو درم جکر ومعده را زیان دارد وپیچ آورد بنابرین کثیرا ومصطکی
ومقل وکل سرخ باوی باید حب النیل کرم وخشک بود درآخر سیم کویند دردویم وکویند سرد وخشک بود دراول انچه
سنکین وصاف بود بکار رسود او بلغم براند کرم معده ورودها بیرون آورد وسده جکر بکشاید وورم سپرز بنشاند رودها از ماده
ره تیز دواین وقوت معده بیفزاید نقرس وعرق النسا را سود دارد برص وبهق سفید را زایل کند وجز قوی را نشاید باهلیله
وسقمونیا امیخته باید شربت از یکدانک تا نیم درم بود وبدل وی دراسهال نیم وزن وی تخم حنظل ودانکی حجر ارمنی وند کرم و
خشک بود درچهارم سکزی وهندی مفصل کوب وزنجیر آورد وزود بعمل درنیاید سکزی برابر دانه انجیر بود وبیشتر کراید
وکوچکتر از هندی بود وبروی نقطهای سیاه ومقدار پسته بود وچینی بیر از هندی بود وبه از سکزی رطوبت خام وسودا
وبلغم که دربندها بود بقوت براند جز در بلاد بارده ومردم قوی نشاید تنها وانچه دروی افیون وفرفیون بود نباید درد
مفاصل سوددارد سیاهی موی نکاه دارد پوست وی دور سازند ونزدیک لب نیاورند چه سفیدی در لب بدید
آید ومانند برص نماید انچه درون مغز وی بود بیندازند وباکل سرخ ونشاسته وزعفران وکتیرا سرشته تناول
نمایند اکر با داروی مسهل خواهند با تربد وعصاره افسنتین ومانند آن بکار دارند شربت یکحبه ونیم بود کویند
تا دو حبه وکویند تا نیم درم قنطوریون صغیر کرم وخشک بود درسیم وحرارت وی درنهایت درازی یک وجب
بود وشکوفه وی سرخ وبرک وی مانند برک سداب فایده شاخ وبرک وشکوفه بود نه دربیخ وصفرا وبلغم ورطوبت
خام از تمام بدن بدماغ وعصب از فضول پاک کرداند خوردن وحقنه کردن درد بندها وعرق النسا وکزاز وکوفت
عصب ودرد بواسیر سود دارد قولنج بکشاید وبچه مرده ومشیمه بیندازد وآب در استسقای زقی وحمی فرو داورد
دو درم با شراب انکوری درذات الجنب سودمند بود درپیچ شکم ودرد رحم برد ونفث دم پاک کند وریش بیخ خشک
سازد شرب وضماد وی سده جکر بکشاید وصلابت سپرز بکدازد تر وی کوفته برجراحت تازه وکهنه بنهند به
سازد خشک وی با مرهم منشف بیامیزند در ناصور ودیشی که بکوشت فرو رفته باشد بکار دارند کوشت برویاند
وماده از عضو باز دارد وکوشت اکیاره سازد فراهم آورد عصاره وی با سرکه بکدازند وبر صدغ وپیشانی مالند

ادویه کرده باید

درد سر که از حرارت و شرب شراب صرف بود زایل کند باداغ بود و سرکه در بینی چکانند دعلق باز دارد یا شراب قابض
پیوسته مضمضه کنند ریش دهان را سود دارد با کلاب درد دهان بدان دو درم لطات و نغا نغ و شقاق لب و خناق
و صفان متحرک مفید بود یکدرم با بیست درم آب که در وی باد آورد و خشک باشد بیاشامند مضغ هر جا نوران باز دارد
با شراب بر جای کزیدن زنبور و نحل مالند درد ساکن کردانند با آب بر سنک سبز که برای کارد تیز کنند بسایند و بر پیشانی
مالند منع دمعه کند با شیر دختر بر پلک مالند ورم و درد شعیره بنشاند در چشم کشند جرب و سبل و سفیدی و ریش مرچه
ما مفید بود با شهد بصر را قوت دهد و تاریکی ببرد با روغن سوسن یا خیری نیم کرم در کوش چکانند درد ضربان زایل کرد
با آب برک شفتالو کرم کوش بکشد و روی و طنین و قرحه شفا یابد و اماس عصب سمع بکدازد و فرزجه سازند حیض
براند از یکمثقال تا دو مثقال در سه ربع رطل آب جهت خوردن بجوشانند تا دو وقیه بماند بیالایند و بیاشامند و
جهت حقنه سه وقیه با روغن شیرخشت تازه بکار دارند مضر بود برده مصلح صمغ عربی و کتیرا بود و بدل بوزن وی برک
حنا و دو دانک سورنجان **قنطوریون کبیر** کرم و خشک بود در دوم درازی ساق وی دو کز بود و برک وی مانند برک
عرکردکان و شکوفه سیاه و رنک بیخ سرخ و کنده و سنکین و سخت و قابض و تیز و شیرین عصاره بیخ وی بکار آید
و ماده براند و سده و حیض بکشاید و ریش بهم سازد و خون از کلو باز دارد سستی و کوفت عضله و سرفه کهن و تنکی نفس
و مفص و درد پهلو و رحم را سود دارد چه بدان ماده را پاک سازد و عضو قوی کرداند راندن تیزی بود و قوت دادن
بقبض داروی تیز مضرت رساند و شیرینی مضرت باز دارد و بدین سبب دارو که در وی قبض و تیزی بود با وی
شیرینی باز منفعت وی بسیار بود فعل بیخ از عصاره بدین آید فرزجه سازند بچه بیندازد شربت دو درم و کویند
دو مثقال **قثاء الحمار** کرم بود در دوم و خشک بود در سیم زود وی نیکو بود و زمان چیدن غروب ثریا بلغم غلیظ
و سودا و صفرا براند تنها و بداروهای تیز چون شحم حنظل و سقمونیا و مانند آن فشاید و با صبر و قنطوریون باریک و قوت
و قسط و سورنجان و سنبل و دارچینی و زراوند کرد و تخم کرفس و انیسون کادریوس و تربد و نمک هندی و حب بلسان
و مانند آن باید عصاره وی بیاشامند حیض بکشاید و بچه بیندازد با بعضی داروها که یاد کرده شد بیامیزند فالج و لقوه
و قولنج و نقرس و درد مفاصل و خدر و درد کمر را سود دارد در کوش چکانیدن درد ساکن کرداند با روغن شیرخشت
تازه سعوط سازند ماده از دماغ فرود آورد و درد سر و شقیقه و دوری دیرین که یرقان بود زایل سازد با صمغ البطم
بود مل فند بکشاید با زیت کهنه با روغن کاو و بر کام و بن زبان مالند ورم حنجره بنشاند و خناق بلغمی بکشاید
و روغن وی بر بواسیر مالند خشک سازد در کوش چکانند دوی و طنین و کرانی زایل سازد و دو کلف و جای آبله
و غیر آن مالند ببرد بر عضو سرد مالند کرم کند خوردن و مالیدن درد بندها سود دارد آب بیخ وی نیم رطل با دو قسط
شراب انکوری آمیخته هر سه روز چهل و پنج درم مستسقی بیاشامند شفا یابد بیخ وی با سرکه بجوشانند و بر نقرس
ضماد کنند سود دارد مضمضه بدان سرکه درد دندان ساکن کرداند ضماد وی ورم کردن و بن کوش از بلغم بود بکدازد
آب طبیخ ورق و بیخ وی در جذام و دبو و تنکی نفس سودمند بود و با حقنه در عرق النسا عصاره وی استفراغ با سهال
و قی کند کاه بود که خون با سهال و قی بر آید که با دو وزن وی نمک هندی بیامیزند و حب سازند و بنوشند پس آب
کرم بجرع نمایند کویند آنقدر سرمه که رنک دارد بکردانند با وی یار سازند از زهها اکر خواهند که قی فرمایند آب
نمک بکدازند و بر صمغ بدان بیالایند و بر زبان و حوالی آن مالند اکر قی دشوار باشد با زیت یا روغن سوسن بکدازند
و بطریق مذکور بکار دارند بیمار تا زمانی که دارو کار کند باید که بیدار باشد اکر از قی نیار آمد شراب انکوری با زیت
تازه با روغن شیرخشت تازه بیاشامند پس از وی اکر قی برانجاند میوهای قابض و نبت جو با آب و سرکه تناول نمایند
با حقنه بلغم خام بیاورد و سستی زایل کند شاید که بسیار کار کند و روده بخراشد و جریان خون پدید آید با وزن وی صمغ
عربی و نیم وزن نشا باید تا مضرت باز دارد شربت جرم پنج قیراط بود و عصاره از یکدانک تا دو دانک کویند از نیم درم تا
نیم درم و کویند از یکدانک تا یکدانک و نیم و در حقنه از یکدرم تا یکمثقال **صمغ عصاره** بیخ وی بکوبند و آب وی بیالایند
و در ظرفی مس بر خاکستر کرم نهند و بقوام آورند و در سایه خشک سازند از ثمره و برک و عصاره بطریق مذکور کیرند

قوت غضبان بیخ زیاده از صمغ بود و قوت عصاره از صمغ زیاده و از عصاره برگ و بعضی یکسان ضعیف کرده کویند قوت
بیخ و صمغ و برگ یکسان **صفت روغن** نیم رطل آب بیخ با یک رطل زیت بجوشانند تا روغن بماند **شبرم** گرم و خشک
بود در چهارم کویند گرم بود در دوم و خشک بود در آخر دوم و شیر وی گرم بود در چهارم چیزیست که بسرخی کراید و باریک
و سبک و نازک بود و مانند پوست برهم پیچیده نیکو بود فاسد کند و تیره و کم رنگ و بسیار بد بود و شاخ و پوست و شیر
بکار آید جرم صفرا و سودا و آب زرد و رطوبتهای غلیظ که در منفذها بود براند و قولنج باز دارد مضرت درین دارو بی
غایت بود خاصه در شیر چه فوهات عروق بگشاند و تب و ضعف معده و جگر و عرق سرد و مغص و کرب آورد اگر
هلیله و انیسون و زیره با جرم بیامیزند مضرت از معده باز دارد و لیکن حدت بیفزاید طبیب اگر تدبیر حدت کند
قوت ضعیف کردد و مطلوب بحصول نپیوندد بدین سبب الانسب آنست که شبرم بکار ندارند درین باب متابعت متاخرین
کنند نه متقدمین تا آزار به بیمار نرساند طریق تدبیر آن بود که دارو را کوفته یک شب و یک روز در شیر کاو بجوشانند و
سر باز شیر تازه کنند و در سایه خشک سازند یا با ورد و کثیرا بیامیزد و با ماء العسل سه شب و سه روز بجوشانند و
هر روز تازه بر وی افکنند و خشک کنند و با نمک هندی و تربد و هلیله زرد حب سازند و شربت از یک دانگ تا چهار
دانگ بود کویند از یک دانگ تا دو دانگ و کویند از یکدرم تا دو درم شیر وی دو درم کشنده بود روغن کاو سودمند
بود بر قوبا مالند زایل کند و مجرب بود **خربق سیاه** گرم و خشک بود در سیم بسیار باریک و کنده و تازه و کهنه
نباید بیرون سیاه و درون اغبر و تیز مزه و در دفع شکوباید بحره صفرا و سودا و بلغم و ماده که با دام آمیخته بود از قضای بدن
باسانی براند مزاج فاسد ببرد و قوت جوانی بیارد و جوان را نشاید کوشت کند و دور سازد و تازه بروید با سرکه
بر بهق طلا کنند و با قطران ها آب رفت و کند و موم بر جرب مالند سود دارد با سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند
درد دندان بنشاند شراب پاک که نزدیک خربق روید بیاشامند شکم براند با دارو چشم قوت بصر بیفزاید در دفع
صفرا قوت وی زیاده از سقمونیا بود و بیماریهای مزمن چون وسواس و مالیخولیا و درد سر و شقیقه و ماسا بغایت
سودمند بود و درم سحج و خناق و تشنج کردد اگر با شراب و سکنجبین بجوشانند و با کشک جو یا مرغ فربه بجوشانند
و بیاشامند بلغم و صفرا فرود آورند شربت از نیم درم با بودینه و صعتر و داروها که معده را قوت دهد تا نیم مثقال
بود با ماء العسل مضر بود بکرده مصلح کثیرا و دوغ و صعتر و فطراسالیون بود و بدل نیم وزن کندس باید که بیخ
وی تر تازه زنند و پوست براشانند و در سایه خشک کنند و نرم بسایند و بپزند و با فطراسالیون و دوغ بیامیزند
**خربق سفید** گرم و خشک بود در سیم کویند در دوم کیاه وی مانند لسان الحمل بود و بیخ وی مانند بیخ کبر
و درازی ساق یک وجب قوت و مرارت وی زیاده از سیاه بود آنچه سفید و با لعاب بود زود متعفن کردد
و حراقت وی در بدایت ظاهر نکردد پس زبان بغایت بسوزد و نیکو بود معده از بلغم و سودا پاک کرداند و صرع و
فالج و مالیخولیا و شقیقه مزمن و درد مفاصل را سود دارد بدن با پوست از ماده که با خون آمیخته بود پاک سازد
بدین سبب بهق و برص و کلف و جرب و مس بزداید و فرزجه سازند حیض براند و بچه بیندازد با شیافات
باصره را قوت دهد آب وی در کوش چکانند قوت سمع بیفزاید و دوی و طنین زایل سازد بلغم غلیظ با قی
زیاده بسیار بود که بیمار خربق سفید بکار دارد و قی و اسهال بدید نیاید و غایت قی و اسهال یابد بوی سوده
وی بدماغ رسد سرفه و عطسه آورد و شربت وی کزاز و تشنج و قی رساند که بخناق انجامد باید که
بادام که وی را زود بکار اندر معده را قوت دهد چون بودینه بری و دوغ و صعتر و فطراسالیون بیامیزند و در که
وی را زود بکار آورد مانند محموده بیفزایند تدبیری که مضرت وی باز دارد و ضعفا را شاید پوست بیخ وی یک
رطل در ده قسط آب باران سه روز بخیسانند و بجوشانند تا بثلث باز آید بپالایند و با دو رطل شهد بقوام
آورند و ملعقه بر ولت یا آب کرم تناول نمایند تا پنج مثقال در نه وقیه آب باران تا سه روز بجوشانند و صاف
کرده بیاشامند یا با حسوی بسیار بکار دارند یا پیش از وی اندک غذا بنوشند شیر وی بر ثقوبا و بهق و
جرب مالند نافع بود شربت وی در اسهال و قی چون شربت سیاه بود و در حقنه نرم سوده از نیم درم تا دو درم

وبدل وی جوز الهی **جوزالکی** بندق هندی بود وگویند جگتر از بندق گرم وخشک بود در اوّل عصارهٔ وی مرّه سودا وبلغم
صفرا بی اذیّت از تمام بدن براند درصداع سرد وفالج ولقوه وسدد وصرع ومالیخولیا وکابوس رخصی سود مند بود و
شراب بیاشامند ربو وذات الجنب وسرفه کهن ونفث دم که از سینه بود زایل سازد هاضمه وعصب را نوبت دهد باسکنجبین
وقولنج بگشاید فرزجه سازند حیض براند وبچه بیندازند باسرکه برخنازیر مالند بگدازد وخداوند لقوه را بدو خانه مالید
بنشانند وسه روز از وی سعوط سازند صحّت یابد با آب مرزنگوش درچشم نزول بازدارد وسبل وشب کوری ببرد
وباسرکه حل دراز اله برص وکلف ویرقان وتب ربع بغایت سودمند بود مضرّت زهر عقرب ورتیلا وتمام زهرها
بازدارد سقمونیا قوّت اسهال بیفزاید شربت هجل قیراط بادو قود نظر اسالیون وشراب شیرین بود یا باسکنجبین **ترمس**
گرم بود دراوّل وخشک بود در دویم وگویند گرم بود در دویم خلو سازند وپوست وی بیندازند ودر دیک مس شیر
تازه بروی افکنند آنقدر که بجوشد بجوشانند تا شیر خورده شود پس مقدار شیر روغن گاو بروی ریزند وپزند تا
منعقد گردد نیم گرم بر قوفه مالند وبیرا به بهند سود ورما من ریک نهند مادهٔ خام لزج وبرجگر نهند صفرا وسودا
وچون برداره وباب سرد بشویند از کار بازماند این ضماد از اسرار طبیبان بود وبرای کودکان وپیران بکار آید و
بسیار مناسب ومجرّب بود آرد وی باسرکه وشهد بیامیزند گرم معده ورود بکشد باسرکه برعرق النّسا مالند
سود دارد یا آرد جو بر ورم گرم نهند مفید بود باسرکه پخته بر نارفارسی مالند نافع بود جرب وشوره وآبله و
غیر آن وریش تر که در سر بود ببرد ببرد بدن مالند بزداید با مر وشهد بردارند یا بیاشامند حیض براند وبچه بیندازد
سدّهٔ سپرز وجگر بگشاید وباسرکه وشهد وسداب بزند قوّت تفتیح بیفزاید بکوبند وباسرکه تناول نمایند غشیان باز
دارد برناف کودک مالند کرم بیندازد باسرکه پخته بر ورم بلغمی نهند بگدازد شربت سه درم مضر بود بمعده مصلح
سرکه وآبکامه ونمک وصعتر وابخان وبدل وی جلاد روغن باقلا **ابن الیربوع** نباتی که شیره دار بود وشیرهٔ ماده براند
وی از یتوع گویند وآن عشر وشبرم ومازریون ولاغیه وحرفشیشا وماهودانه وقنطافلیون بود واذان الغار و
لبلاب وبرک خرفهٔ بری ومانند آن اگرچه شیره دار بود بسبب ضعف قوّت در شمار یتوعات نباید شیره
یتوع از جملهٔ سموم بود صفرا وبلغم مائی براند وتب ربع باز دارد تنها مفسد معده وخراج بود درد جگر واماس ودوار
ودهان وگلو بسوزد وریش سازد باز بید وهلیله وافسنتین وغافت ونمک هند وزعفران ونشاستهٔ و
صبر ورب سوسن وگل سرخ وروغن گل مضرّت رساند شیر لاغیه کشنده بود در آب ریزند ماهی بمیرد برثؤلول
مالند بکند وموی بسترد وباموم روغن بر ریشهای عفن ودبون مالند خشک سازد وسه قطره بر انجیر ایان نسبح
چکانند وتناول نمایند شکم براند وروغن بیامیزند همین کار کند ومضرّت باز دارد وبرک یتوع تر براخکر بریان کنند
ونرم بسایند وبا بسبح وآب بیاشامند کار شیره کند برک خشک ضعیف بود سه قطره یا چهار بود وگویند چهار قیراط بود
**مازریون** گرم وخشک بود درچهارم سیاه کشنده بود وقوّت وی زیاده از شبرم بود انچه بزردی گراید وبرگ وی
از برک زیتون کوچکتر بود واز برک مورد بزرگتر ودرخت برک کوچک غیر درخت برک بزرگ بود بو دوی مدر
بود وغیر وی تنج وکرب وقی آورد مدبر قوی ومرطوب واصحاب ریاضت را شاید ضعیف ومحرور وجوان و
ارباب رفاهیت را زیان دارد ودرجوب واقراض نباید در زمان جرو بلاد حارّه مضرّت رساند شرب وی در
بهار وخزان باید با ایرسال وتوامالس واسارون ومصطکی وسکنجبین وعصاره غافت ونمک هندی وهلیلهٔ زرد
وتخم کرفس بستانی وعصاره افسنتین وسنبل ومصطکی بیامیزند وآب عنب الثّعلب ودانیانهٔ تر بجوشانند و
بپالایند وبیاشامند قوّت راندن آب زرد بیفزاید اگر طبیب قوی بود بافلوس خیارچنبر وآب مذکور نیکو بود تدبیر
وی آن بود که یکشب ویکروز یا دو روز در سرکهٔ تند بخیسانند ودو نوبت یا سه نوبت سرکه تازه سازند ودر سایه
خشک کنند ومانند ترید بکوبند وکتیرا با وی بیامیزند وبا روغن بادام شیرین یا روغن بنفشه چرب سازند وبا
داروی مناسب چون ترید وافتیمون وهلیله زرد وزیرهٔ کرمانی وگل سرخ ورب سوسن ونمک هندی بکار
دارند ده درم برک وی در سه من آب بجوشانند تا یکمن آب بماند بمالند وبپالایند وباکن وقیه روغن بادام بجوشانند

تا روغن

تا روغن بماند داءالفیلها که با وی تناول نمایند بدین روغن چرب سازند مضرت وی باز دارد شش درم از مدبر در یک رطل
نیم آب بجوشانند تا بنصف باز آید یا کلاپیلن و بیاشامند رعده از کرم کل و پاک سازد دو درم مهالک و معنی رطوبت جگر بود
شربت دو دانگ بود نوبند نبود دانگ تا نیم درم ادویه که مسهل آب زرد بود اصل قثاء الحمار بیخ خیار بری با شهد تناول نمایند
آب زرد براند و اندرین معنی فوبالس گرم و خشک بود در سیم قرصی و سیاه تنک که بسرخی گراید بکار آید با آرد
کنجد یا علک البطم نیم مثقال بسوده حب سازند و بنوشند کیموس مائی و آب زرد براند و استسقا را سود دارد اما آنکه
تناول نماید همین کار کند باید که از پس وی اندک سرکه بیاشامند تا در معده وروده نماند پیش از سودن چند بار
بشویند و با داروی چشم بکار دارند بغایت نیکو بود رطوبت و گوشت فزونی سازد خشونت جفن و ظلمت بصر ببرد گاو
او دیدم بزداید باطلی گرم و خشک بود در اول آب زرد آسان براند جگر را قوی کرداند ازار بمعده وروده نرساند
شربت با ده درم شکر سرخ با شکر العسر از ثلث رطل تا دو رطل بود آب لبلاب با آب شاهتره و شکر سرخ درین باب
قوی تر از سفید بود مسل طلی که بر درخت یا شنک آید چون ترنجبین و شیرخشت و کز انگبین و بید انگبین و مانند
آن و برا بتازی من گویند وی گرم بود در اول گویند در دویم و در خشکی و قوی معتدل بیاشامند یا بر شکم
ضماد کنند آب زرد براند و تشنگی بنشاند و سینه و شش نرم دارد و رطوبت بزداید و استرخای معده و سرفه که از
رطوبت بود زایل کند با شراب بکیلد اندک سعوط کنند دماغ از فضول پاک کرداند با داروهای بزرک بیامیزند
قوی کرداند منفعت وی بسیار و مضرت کم بود شربت از ده درم تا بیست درم بود شیر یتوع و ماهودانه و فرفیون
و نمک هندی و مادریون و کرم دانه و خروع و قنطوریون هریک آب زرد بقوت براند ادویه که قوت داروی مسهله
با عضا رسانند و مضرت وی باز دارد بزرالکرفس قوت دوا بمثانه رساند و از درد و کرب و بیچ باز دارد منفعت وی
درین باب اقوی بود طبیب باید که با ادویه بیامیزد تا بیمار از رنیا بدکر غافل شود و بیماری که یاد کرده شد طاری
کردد با تخم کرفس تدارک نماید عرق السوس با مطبوخ بیامیزند مضرت نرساند و قبول دوا بر اعضا آسان کرداند اسطو
خودوس با صعتر و تخم کرفس بجوشانند مغص و کرب بدید نیاورد سک با مسهل تناول نماید قوت تنقیه بیفزاید و
بدن از ضعف دارو نگاه دارد حاشا پیش از شرب مسهل آب طبیخ وی بیاشامند ماده لطیف کرداند خاصه بلغم و
سودا برای راندن مهیا سازد کثیرا مقوی امعا و معین دوا و مزیل مضرت مسهل بود بدین سبب با وی بیامیزند
سقل شجح و غایله ادویه حاد چون شحم حنظل و محموده باز دارد بدین سبب مسهل بی وی نباید نانخواه مغص که از مسهل
بود باز دارد صعتر مسهل با آب طبیخ وی بیاشامند از مغص در امان باشند ملح با داروی قی معین وی بود و با مسهل
مره سودا و رطوبت لزجه از اقصای اعضا بکند و بر دفع یاری دهد هندی و نفطی حدت دوا بنشاند و ادویه وی باز
دارد با مسهل بیامیزند مضرت وی از معده کم سازد صبر آب طبیخ وی بیاشامند ماده بلغمی لطیف کرداند و برای دفع
مهیا سازد زوفا با حقنه بیامیزند فعل وی بیفزاید عسل در حقنه حاره بکار از مضرت باز دارد بزرالکتان با مسهل
بود درد زایل سازد انیسون با غاریقون بیامیزند قوی بیفزاید غاریقون قوت مسهل با عضا رساند و فعل وی
قوی کرداند سکبینج مضرت دارو باز دارد طرخون بخایند ودر زمان خدر پدید آورد و شربت مطبوخ آسان
کرداند و کراهت دوا نماید و دارو در معده نگاه دارد و غثیان نیاورد برک عناب درین باب اقوی بود مرطلی
حدت دوا بنشاند و مضرت باز دارد فریون الثعر حدت دوا و مضرت دوا زایل کرداند با یتوع بیامیزند مضرت کم سازد
جندبیدستر گرم و خشک بود در سیم گویند در دویم پیش از مسهل تناول نماید ماده لطیف کرداند جهت دفع مهیا
سازد و محلل قوی بود و بلغم بکدازد و دردها که از سردی بود زایل سازد با مسهل بیامیزد قطع ماده غلیظ بکند
و مضرت باز دارد درد عصب و خدر و فالج و رعشه و نسیان و درد سر که از سردی بود زایل کند حیض
براند و بچه و مشیمه بیندازد با سرکه نیم درم بیاشامند مغص و قراقر و مضرت داروی کشنده باز دارد و سده
بکشاید و کرمی که از سردی بود ببرد فوزنجر سازند محلل باد رحم بود بر عقرب فده بمالند نافع بود روغن نایت
بر سر مصروع مالند سودمند بود با روغن زیت نقرس و استرخای را سود دارد قولنج ریحی و بلغمی بکشاید

ادویه که مسهل آب ز...

ادویه که قوت داروی مسهل با...

جهت خفقان مرد نیکو بود مضرت زهرهای حیوانی و نباتی باز دارد در قضیب چکانند عسر البول بلغمی زایل شود
دو درم از سیاه وا غبر کشنده بود دوسر که اسهال دماغی معدی و مراری و کبدی و طحال و معوی و بدنی باز دارد
بریان کنند نیکو بود ابرنیا آب وی بیاشامند مفید بود انبج شربت شراب وارد وی سودمند بود
خوردن نافع بود بلوط بریان بنوشند مناسب بود اقماعالو آب طبیخ وی سود [illegible] باماز و ونمام
بجوشانند و تناول نمایند فایده مند بود بزر الریحان بریان شکم به بندد برسیاوشان شرب آب مطبوخ وی نیکو بود حماما
طبع لینت کند جاورس نان وی مفید بود جوز بوا بریان کنند سودمند بود هندبا بجوشانند و با سرکه تناول نمایند
نافع بود و باز دارد ثمر عنبی شکم به بندد زر السوس با شراب سیاه قابض بیاشامند در اسهال معدی سودمند بود
زیتون سبز مناسب بود جرعف بریان کنند نافع بود حماض ترنج اسهال مراری زایل کند کمون زیره کرمانی مدبر
اسهال معدی و معوی بود که از رطوبت باز دارد کرفس آب طبیخ برگ و شکوفه وی بیاشامند فایده مند بود کزبرا
کار کمون کند کندر با دانه مورد و پوست امرود بری و قرظ و طراثیث و حماض بزند سود دارد کابلی با زیت بریان کنند
و بسایند و تناول نمایند نیکو بود لبا درین باب صواب بود لسان الحمل برگ دشتی بکوبند و با سرکه تند بیامیزند و بنوشند
اسهال که از حرارت بود باز دارد با زیره کرمانی و مانند آن تناول نمایند لینت که از برودت بود زایل شاند
و حسوی بغایت سودمند بود کرنب دو بار بجوشانند و آب وی بریزند و بخورند مناسب بود بزر الکتان بریان سازند
و بنوشند نافع بود لالی با شراب عقیق بیاشامند سودمند بود لحم گوشت جانوران بری خاصه کبک و قطا و
طیهوج کباب و قلیه و مطجنه سازند منع لینت کند لحم البقر با سرکه بپزند اسهال مراری باز دارد ماء ورق الآس
بر شکم مالند از اجابت باز دارد نعنا ضمادی که درین باب مناسب بود با آب وی بسرشند قوت بیفزاید سیاله بنوشند
مفید بود نشا بریان کنند نیکو بود صمغ البطم خوردن سود دارد عدس با پوست بجوشانند و آب وی بیاشامند
نافع بود با برگ کاسنی و بارتنگ و خرفه و دانه مورد و زعرور و آبی و امرود بجرابادی و سماق و گل سرخ
و پوست انار و مازو و بپزند قوی بود با سرکه بجوشانند طبع باز دارد و اگر نه محرک بود سکر لینت که
از ضعف معده بود و روده و جگر و ماسکه و ضعف از برودت بود زایل سازد و در اسهال کودک که بلغم خام آید سخت
موافق بود رامک شکم به بندد و حرارت بنشاند ثمر الاراک آب طبیخ وی نافع بود رازیانه آب تخم رازیانه و بیخ وی بیاشامند
سودمند بود شراب قابض شکم به بندد و سیلان مواد باز دارد و اقاقیا و خرنوب خشک و سیب ترش و میخوش و دیبا
و غوره و شفتالو و شراب مورد و رب وی و رب امرود و بسب سماق و سیب و امرود و کنار و مورد و سنجد
و انار و جو و سداب بستانی و پوست سداب و پوست پسته و بلوط و شاه بلوط و باقلای بریان و انار دان و گوشت
ترنج و دوغ و کبابه و پنیر حکی و دیباس و حماض و انار و آبی و سیب ترش و دوغبا و آش سماق با گوشت مرغ و حسو حج
بود درین باب صواب بود بیماری که از دماغ بود که ماده از وی بمعده و روده فرود آید پس از خواب بدید آید
بامداد که بیدار کردد چند نوبت طبیعت بسرعت اجابت نماید و تا روزه یکی شاید که ماده اگر نرم بود بلغم آید و اگر
کرم بود روده نحراشد چون پس از خواب قی کردن مناسب بود و ماده نازله از معده بر آوردن و بر قفا خوابیدن
و بالین پست ساختن و بدن بحب صبر و ایارج فیقرا و حب قوقایا و مانند آن پاک کردن و نزله بوی داروها
مناسب و غرغره و عطسه و شرب شراب خشخاش باز داشتن و ماده بجانب مخالف کشیدن و سر شانه کردن و
با خرقه درشت مالیدن و محجمه بر فقره کردن و ضماد مقوی بر سر نهادن غرغره که درین باب صواب بود
عدس و گل سرخ و بیخ سوسن بجوشانند و بپالایند و با اندک زعفران و سکنجبین با آب طبیخ افسنتین
در دهان دارند غرغره که نزله باز دارد و دماغ را قوت دهد سرکه و آب لسان الحمل و آب عدس با گلاب
بیامیزند وقت خواب ملعقه شراب خشخاش بیاشامند اقاقیا و برگ سماق و عصاره لحیة التیس و گل نار و کثیرا
و زعفران از هر یک چهار دانگ کوفته و بیخته با یک رطل از ین شراب پیش از آنکه از آتش بر دارند بیامیزند
اقوی بود قرص خشخاش که در ازاله نزله مفید بود صمغ عربی و گل سرخ از هر یک چهار درم زعفران

بوی کرمی رودده که ... [illegible]
[illegible] اسهال معوی ... [illegible]
[illegible]

نیم درم تخم خشخاش سفید و سیاه از هر یک سه درم سوس و کثیرا و نشاسته از هر یک دو درم شربت دو درم
ضماد دیگر که دماغ گرم را سود دارد قرنفل و اقاقیا و شیاف مامیثا و طین قیمولیا و گل ارمنی و عدس پوست کنده
و مصطکی و صندل سرخ و زعفران و حضض مکی کوفته و آب خرفه و لسان الحمل سرشته و بوی سرکه مقوی
دماغ بود و شرب ضعف آب سرد که بر تشنگی صادق دماغ گرم را قوت دهد و بسیار وی ضعیف ماده اگر بلغم بود
تدبیر مبادات و لیثرغس و صداع سرد سود دارد و موی سر باز کردن و قیمولیا با سرکه و زهره گاو بر سرها لیدن پس آب چغندر
و نمک با شستن و کندر و قسط و لادن بخور کردن و شونیز بریان بوئیدن و پا از بن ران تا قدم مالیدن و از آب طبیخ بابونه
و اکلیل الملک پاشویه ساختن و اگر از ضعف هاضمه معده بود داروها که یاد کرده آید سود دارد سبب ضعف [illegible]
و رطوبت لزجه بود که سطح معده بیالاید غذا ناگوارنده آید و با وی قراقر بود و با عدم تشنگی پیوسته غثیان و
معده گران بود و جشای ترش بر آید وی درین باب ستوده بود چه خصوصیت نشان و قوت غذا و بقای حرارت
بود و معده بحث وی خشونت و دباغت پذیرد و قوت هاضمه و ماسکه بیفزاید گاه بود که بسبب رقیق ماده طبیعت
جویای آب کرده و تشنگی کاذب روی نماید ظاهر شود و چغندر و ترب و خردل و آب طبیخ شبت با انگبین و نمک
خوردن و از پس آن قی کردن مناسب بود پس معده بحب صبر و ایارج فیقرا پاک کردن و بجوارش خوزی و امرود
سیاه و سی سا و جوارش خبث الحدید و جوارش کندر و سفوف حب الرمان و مقلیاثا و سفوف عود و سفوف
خشخاش قوت دادن جوارش خوزی اسهال بلغمی باز دارد و غذا بگوارد و باد زایل سازد دانه انگور سرکه بریان کرده
سی درم دانه مورد شصت درم خرنوب و گلنار و کزمازو از هر یک ده درم کندر و نانخواه و سعد و مصطکی
و سنبل از هر یک پنج درم با شکر یا انگبین مقوم سرشته شربت از سه درم تا چهار درم نسخه دیگر فلفل و دار فلفل
از هر یک پنج درم برنگ کابلی پوست کنده هشت درم قسط و قرفه و سنبل و حب بلسان و سلیخه هر یک
ده درم بلیله ده عدد جوز بوا پنجاه عدد زنجبیل و هلیله کابلی بیامیزند در بعضی نسخه زنجبیل ده درم
سعد ده استار بود معجون خبث الحدید خبث الحدید و یرا فنجوش گویند کشنیز خشک و سوکران هر یک سه درم طباشیر
چهار درم قشور کندر یکشب و یکروز در سرکه خیسانیده پنج درم ریم آهن مدبر هشت درم با میبه ساده سرشته
شربت سه درم بود با شراب میبه بامداد و شبانگاه جوارش کندر معده گرم دارد و غذا بگوارد و اسهال بلغمی
باز دارد و مزاج سرد را سود دارد مشک نیم درم قاقله و قرفه و قرنفل و جوز بوا هر یکی پنج درم فلفل
و دار فلفل هر یک ده درم زنجبیل و خولنجان هر یک دوازده درم شکر بیست درم کندر شصت درم با انگبین مقوم
سرشته سه درم بود نسخه دیگر پودینه و گلنار و کندر و انجان سفید و سیاه و انیسون و شونیز و فلفل سفید
و نانخواه سفوف حب رمان قوت معده بیفزاید اسهال رقیق سفید باز دارد خرنوب و سماق و گلنار از
هر یک ده درم کرویا در سرکه خیسانیده بیست درم انار دانه بریان صد درم شربت سه درم بود با رب آبی
سفوف مقلیاثا هلیله کابلی و سیاه و بلیله و آمله با زیت بریان کرده از هر یک پنج درم زیره کرمانی مدبر
بریان و انیسون در سرکه جوشانیده و بریان کرده هر یک چهار درم سنبل و مصطکی و قرنفل و قاقله و عود
هر یک ده درم سعد سه درم کوفته با هفت درم حب الرشاد بریان بیامیزند شربت سه درم صبح و شام
سفوف خشخاش کندر و تخم خشخاش [illegible] کوفته شربت دو درم تا سه درم بود با آب سرد سفوف عود زیره کرمانی
مدبر بریان و قاقله و عود قماری و دانه سرکه مویزی یا انگوری بریان شربت سه درم داروی که درین
باب مناسب بود مویز سیاه با دانه بسایند و نانخواه و کندر و گلنار کوفته با وی بیامیزند و صبح و شام
مقدار جوزی تناول نمایند داروی دیگر وج و ابهل و تخم کرفس و بادیان هر یک درمی و نیم نانخواه و کندر
هر یک سه درم کندر و کزمازو و خرنوب هر یک پنج درم با مویز بیامیزند حبی که اسهال بلغمی باز
دارد مر و قرفه و افیون و جند بید ستر مانند فلفل حب سازند شربت هفت حب بود با آب سرد کوچک
دارای حب نحو هند و ده ساله دو حب در بعضی نسخه بدل القرفه تخم کرفس بود حبی دیگر افیون و سندروس

و مرو زعفران مانند نخود حب سازند و وقت خواب بخورند **معجونی** که درین باب صواب بود زعفران و مر و افیون
و ناخواه و انیسون و بارتنگ و جند بیدستر و بزر البنج هر یک ... با شهد مقوم بیامیزند شربت مقدار فندقی بود
**ضماد** ... که درین باب بکار آید اقسنتین رومی ده درم یک شب و یک روز در شراب قابض خوشانند ... بیالایند و
آب مورد ... باوی بیامیزند و لادن در روی بگدازند و خرقه بدان بیالایند و بر معده نهند ... مورد ... شـ...
... مورد خشک با شراب بخیسانند و بمالند و بیالایند کبوتر بچه و گنجشک بریان و مانند آن با فلفل و ...
... نمایند و اگر حرارت معده و کثرت تولد صفرا بود شدت شهوت و تشنگی و مرارت دهان و صفرت براز
... گواهی دهد بامداد رب مورد ساده با رب انار ترش و رب غوره با رب آبی و رب ریواج با رب سیب و
طباشیر نیکو بود بزر قطونا بریان دو درم گل ارمنی یکدرم صمغ عربی بریان با روغن گل چرب کرده نیم درم با رب
گذشته با آب سرد سود مند بود بیماری اگر تب حادی بود دوغ گاو بیالایند و سنگ با آهن تاب داده در وی
اندازند و طباشیر و تخم حماض هر یک درمی با وی بیامیزند شیر بز بلا آب سماق بجوشانند تا شیر جامد باد اروها که
یاد کرده شد بیامیزند و لب انار مغز بادام بریان و پاچه بز و بزغاله که با سماق بپزند تناول نمایند برگ کاسنی و لسان
الحمل بجوشانند با سرکه بنوشند تخم مرغ نیم برشت با غوره خشک و مازو و گلنار و دانه مورد و پوست انار ماده
از معده و روده باز دارد باقلا با سرکه بپزند و با پوست خورند مناسب بود جوارش طباشیر و قرص وی و جوارش سماق
درین باب صواب بود تخم مرغ جوشانیده در اسهال معوی منفعت رساند و در کبدی و معدی مضرت **جوارش**
طباشیر تشنگی بنشاند و قوت معده بیفزاید سماق و گلنار و عصاره لحیة التیس و افیون و زعفران هر یک سه درم
بود بیهر و عود ده درم بیفزاید و با رب بیامیزند اقوی بود **قرص طباشیر** طباشیر گلنار و تخم خرفه بریان هر یک
سه درم سماق و طباشیر هر یک پنج درم صمغ عربی بریان هشت درم تخم حماض بریان ده درم بود **جوارش** سماق
بست کنار و بست جو و سیب و کاک بغدادی و خرنوب شامی هر یک ده درم سماق پاک سی درم شکر وزن
داروها با آب مازو سرشته پنج درم **داروی** که در اینجا بکار آید مازو یکدرم پوست انار نیم درم سماق
دو درم با رب مورد یا آب یک شربت بود **شرابی** که اسهال صفرا باز دارد تخم خشخاش و کف پست جو
و کف پست خشخاش برابر هم و بجوشانند و بپالایند و با سویق حب رمان با سماق بنوشند اگر حرارت
اندک بود با یکدرم پنیر کهنه بریان **داروی دیگر** مازو و کندر هر یک نیم درم مایه خرگوش و افیون هر یک
دو دانگ شربت نیم مثقال در وی محل دیگر چه ماده غلیظ کرداند و خواب پدید آورد و سوزش صفرا باز
دارد مضرت وی قوی بود گاه بود که از شیاف افیون بیمار هلاک کردد بدین سبب ترک وی انسب بود
اگر حاجت بد و بسیار بود با زعفران و جند بیدستر باید و اگر صفرا و بلغم بود بر او آمیخته آید سماق و دانه
مورد و سنگ کز و مازو و سعد جزو حب الرشاد نیم جزو هلیله زرد یکجزو شربت دو درم بود دم
الاخوین و پوست انار هر یک نیم درم بارتنگ دو درم جمله یک شربت بود و جوز تب با آب باران و بار بهم
که یاد کرده شد مناسب **داروی** که درین باب صواب بود نمک اندرانی ریزه کرده بریان کنند و چند
بار در بریان کردن سرکه بر وی افشانند و ربع وزن وی زوشک و تخم کشنیز بریان و مقدار وی
سماق و دانه انار بریان با وی بیامیزند بیمار باید که روزی زیاده از یکبار غذا نخورد و بوقت ... حد
غذا قرار دهد و در کم خوردن کوشد و پیش از غذا دوای قابض چون آب انار ترش و مانند آن
بنوشند و از آب اجتناب نماید خاصه که صفرا یا بلغم بود مضرت آب سرد در اسهال بلغمی بسیار بود
اسهال صفراوی اسلم بود و زودتر علاج پذیرد و بیشتر از بحران بیماری حاده و تبهای محرقه و غب
خالصه بود و اگر تولد باد غلیظ بود نشان باد ظاهر بود و خروج براز با قراقر و تدبیر با آب نضج معده درین
باب مناسب بود قوت ماسکه بود آنچه یاد کرده آید صواب بود سبب اگر رطوبت لزجه بود که بر سطح معده   و اگر ضعف
گرد آید نشان ضعف هاضمه پدید آید چه رطوبت مذکور از وصول غذا بجرم معده مانع آید و حرارت

بغذا

بغذا وصول نیابد بدین سبب لغذیه برده فرود آید و معاد روی تصرف نماید چه کاهی که معده از هضم عاجز آید
عضو دیکر وی را نکوارد و دماغ و جکر و روده چون از آفت سالم بود و ماده از سپرز و زهره نیاید نشان اسهال
معدی بود قی کردن و ناجه با یارج فیقرا از معده برآوردن پس بجوارش خوزی و قرص کلنار و جوارش جوزی
و سفوف قرط و قوت ... کبک و دراج بریان و قلیهٔ سماق و انار دان نوشیدن صواب بود **جوارش** خوزی
دانه ... که مویز انکوری و بلوط و شاه بلوط و خرنوب و پست کنار هریک جزوی دانه مورد و جزو سوده ... شراب
مورد سرشته شربت از سه درم تا چهار درم **قرص** کلنار زعفران نیم درم مازو و سماق و اقاقیا و عصاره لحیة التیس
وکندر از هریک درمی کلنار و تخم کل و حماض از هریک سه درم با آب مورد قرص سازند شربت یکدرم ...
باشراب مورد **سفوف** قرص بلوط و ذیرهٔ کرمانی مدبر و بریان هریک چهار درم قرط و طرانیث و کلنار و تخم
کل و سماق هریک پنج درم خرنوب ده درم دانه مویز بریان پنج استار کوفته شربت دو درم بود با رب به و اکر
تولد شود بود شرها بر زبان بدید آید و بخار بدبوی از معده برآید و از دهان بوی ناخوش آید و از ورود غذا
خاصه که شوربای ترش بود درد و سوزش بظهور آید و بر از صد بدی ناکواریدن آید و تشنکی بسیار بود چه این هنکام
معده غذا بر نتابد و التفات بوی ننماید و از مساس آزار یابد و ماسکه از کار خویش باز آید و آنچه بمعده در آید
ناکواریده برده فرود آید و شاید که تب بدید آید باسلیق زدن و محجمه بر ساق نهادن و استفراغ بنقیع خرمای
فصد باید هند و هلیلهٔ زرد کردن و کشکاب با دانه مورد و تخم خشخاش پخته آشامیدن و صمغ عربی یکدرم و بزر قطونا
و ماسرلک و تخم ریحانی بجوشانند و روغن کل بر وی چکانند و تناول نمایند **دارویی** که حرارت تب بنشاند
و سوزش باز دارد کافور نیم درم زعفران یکدرم عود دو درم دانه مورد و برک سیب و کل و مازو و صندل
و کلنار و رامک و قرط و سماق و به با سرکه پخته و اقماع انار ترش هریک پنج درم نرم سوده با آب مورد تر
ضماد کنند حسو از کشک جو بریان و برنج بریان و مغز بادام ترش پانزده درم کاک سوده با ده استار دوغ ترش
با لوده و آهن تاب داده در وی انداخته بنوشند برنج بریان با پیه کرده پخته تناول نمایند شرح که از پس قولنج
تولد کند علاج نپذیرد و اکر سوء مزاج ساده یا ماده بود نشان و تدبیر هریک در باب معده مذکور بود و اکر
حرکت قوی بود که از پس غذا بوجود آید ناکواریده برده فرود آید و معا از هضم عاجز آید و از پس حرکت بدید
آید معده و روده با یارج فیقرا پاک کردن و خواب و سکون و رزیدن سود دارد و بیمار اکر مسافر بود در منزل
که فرود آید غذا تناول نماید و اکر دوای مسهل بود بر سطح معده و روده بماند عرض بیماری پس از ورود دوا
بود سفوف طین مختوم و بزر قطونا بریان با روغن کل سودمند بود و حب الرشاد بریان ناکوفته و با روغن
کل چرب کرده مرطوب را موافق بود با دوغ کاو بجوشانند صواب بود با آب معتدل بود روغن کاو بکدازند
فصد باید ودم الاخوین با وی بیامیزند و حقنه سازند نیکو بود و اکر از سپرز بود که سودای بسیار بمعده فرود آید
امتلا و آفت وی بران کواهی دهد اسلیم رحب زدن و استفراغ بمطبوخ افتیمون کردن و فم معده بسفوف
کندر و انار قوت دادن و محجمه بر سپرز نهادن و ماده از معده باز داشتن و تدبیر ابطال بجای آوردن
صواب **سفوف** کندر سعد و جوز سرو و سلک و کندر هریک نیم درم کاک یکدرم جمله یکشربت بود
با شراب کهن **سفوف** انار زرنباد بریان و کهربا و سعاب و تخم ریحان و برنج بریان هریک درمی
بهمن سرخ بریان دو درم انار دان ترش یک وقیه شربت ده درم دانه انار ده استار با نیمن مویز
ضعف جاذبه سیاه بکوبند و با اندک نمک و صعتر بیامیزند و با نان بنوشند و اکر از ضعف جکر بود آنچه یاد کرده
آید سود دارد سبب اکر ضعف جاذبه بود که از ورم و سده و سوء مزاج تولد کند و از جذب عاجز
آید و کیلوس از ماساریقا برده فرود آید و براز سفید و آبناک آید سفید سبب آن بود که غذا در
معده بکوارد و آبناک بجهت آنکه جکر در آبی که خورده تصرف ننماید نشان ورم و سده و سوء مزاج
تدبیر هریک در باب کبد مذکور بود و آنچه قابض بود در اسهال رحمی و سدی زیان دارد چه منفذ

فراهم آورد و سدّه قوت یابد و صلابت ورم بیفزاید و انچه حشیان بود بیماری زیاده سازد و حرارت غریزی منطفی شود
وبیماری را در سقطه هلاک آید که نیک تأمّل نماید سدّه تمام گشاید و اکر ورم بود داروهای محلّل فرمایند تا ورم بگدازد
اکر حاجت بمسهل قوی وحقنه تیز بود که سدّه بگشاید مادّه براند تیر بران تقدیم رسانند تا عزیزی اخراج مادّه سدّه
باز ندارد و چه کاهی که سدّه بگشاید و مادّه بیالاید غذا بر کهادر آید و کوشت باز آید خداوند سدّه اکر نه تکلّف
کند نیکو بود عرق کردن و غذا اندک بتفاریق خوردن و پیش از وی داروی مفتّح چون فلافلی و فودنجی و مانند آن
فرسودن پس از کواریدن غذا اندک شراب صرف آشامیدن و بدن بخرقه درشت مالیدن سودمند دارد و اکر انفجار ورم
و انفتاح سدّه و فوهات عروق بود که صدمه و سقطه و مانند آن تولّد کند خون و ریم آید و بتدریج مانند
درد شراب سیاه و غلیظ کردد در آفت جگر و ضربه و سقطه بران کواهی دهد کاه بود که از سوء مزاج کرم خون
بسوزد و کاه بود که جگر بسوزد و پارهای کوشت ببیند و زرد کاه بود که بسبب ترشّح مادّه ورم و دبیله صدید آید کاه بود که بجهت
ذوبان مادّه و غلیان آن صدید با کف بیامیزد بران کاهی که مانند آب آید پس غسالی یا ماستد ریم کردد نشان
بد بود سیاهی مادّه متعفّنه چون بسبزی کراید نشان قوّت بیمار و قرب صحت وجه سواد نخست تخمرت پذیرد و پس بصفرت
باز آید و منقطع کردد اسهال پس از استسقا بد بود خاصه که استسقا از ورم جگر بود مادّه سوخته که از جگر آید غلیظ
و کم رنک بود و سوده که از سپرز بمعده در آید رقیق و بسیار رنگ و انچه از سدّه آید با عفونت بود تدبیر ورم جگر و
سدّه و ضربه و سقطه و کشودن رگ درین باب صواب بود کشککاب که از پسته جو بود سود دارد **سفوفی که**
درین باب مناسب بود صمغ عربی و قرع و طباشیر و صندل سفید از هریک دو درم زعفران یک درم ریوند چینی
یک درم و نیم تخم حماض سه درم کل سرخ شش درم زرشک و ملک مغسول هریک ده درم شربت دو درم بود با دوغ
آهن تاب داده کاه بود که بیماری دراز کردد بسبج انجامد داروهای مقوی سود دارد و قابض **سفوف** مغز تخم
خیار و خطمی هریک پنج درم نشاسته و کل ارمنی و صمغ عربی بریان هریک ده درم کوفته با شراب مورد
بیامیزند و سه درم تناول نمایند با ریش روده اکر طبیعت یبوست پذیرد مغز تخم خیار و خطمی کوفته و تخم مرو
اسبغول و تخم شاهسفرم نا کوفته با روغن کل چرب سازند و سه درم با آب نیم کرم بیاشامند فلوس خیار چنبر
با آب پنیر بگدازند و تخمها با وی بیامیزند صواب بود کاه بود که با براز خراطه آید و مداوی کمان روده برد و از
تداوی باز آید و بیمار آزار یابد و هلاکت روی نماید بدین سبب باید که نشانهای جگر و روده بیابد و از رعایت
جگر باز ماند تا بیمار از بیماری بر آید و اکر ضعف جاذبه بود براز کیلوس بود داروهای کرم و نفوذ کننده چون
فلافلی و فودنجی و شراب صرف کهن سودمند بود **داروی که قوت** که قوّت جاذبه بیفزاید نشاسته و قاقله
و قرنفل و انیسون و کندر هریک دو درم سلیخه و سنبل و دارشیشعان و فقاح و زعفران هریک سه درم
سک و نانخواه هریک چهار درم و قصب الذریره و عود بلسان و تخم کرفس و اذخر و حب بلسان هریک پنج درم
دانه مورد بریان سی درم جوزبوا پنج عدد کوفته و بیخته و با میبه سرشته شربت چهار درم بود با آش نار و غذاهای لطیف
و نود کوار با خردل و چغندر و انکدان و مانند آن مناسب بود سبب ضعف اکر سوء مزاج بود تدبیر وی
در باب جگر مذکور بود و اکر ضعف ماسکه بود که از سوء مزاج سرد و تر تولّد کند و کیلوس شود و برود فرود
آید و اسهال پیش از انکه بدید آید و بر از بتدریج آید چه بروز از قوت دافعه بود و اکر ضعف وی با ضعف ماسکه
یاد کرده بیمار زود برخیزد و سغل اندک آید و انچه در باب تقویت جگر یاد کرده شد درین باب صواب بود **داروی**
که قوّت بیفزاید و اسهال باز دارد مصطکی سه درم زعفران و اذخر هریک چهار درم کلنار و کل سرخ و
عصاره قرظ از هریک پنج درم سنبل هفت درم شربت دو درم بود با رب آبی یا رب سیب و غذا کبک و دراج
و تذرو و گنجشک بریان و صفادماز و زعفران و کندر و سنبل و تخم کل و کلنار و مر با آب مورد و کلاب و
آب سیب و اکر ضعف هاضمه و دافعه جگر بود از هضم کیلوس و دفع وی بمجرای طبیعی عاجز و جگر ممتلی کردد و
کیلوس و دفع وی بمجرای ماساریقا نیم هضم برود فرود آید و اسهال غسالی بدین آید اکر ضعف معده با وی

یاد کرده شد بر شرناکو ادیدم آنچه نشان درین بیماری نزدیك دو دو چه کبد او را نکو ارد و قبول نماید صواب درین باب پسته جو
بود که کاورس و پوست کند دیواری پزند و اکر قوت و فا نکند بپالایند تخم بریان جماض نرم بکوبند و با جکر بپالایند و کباب
سازند و بنوشند در خوردن موبز بکوشند کشکاب ساده بیاشامند کاه بود که اسهال خون تولد کند اکر از جکر
آید منقطع کرد ذوبان آید و معده و روده از آفت سالم بود و سوء مزاج و ضعف جکر ظاهر کاهی که بیمار بخند بیفزاید ماده
خون بالای شراب آید و کند رکف ناك بود سوداکف و عفونت عاری بود کل مختوم و ارمنی و قرص و سفوف
طین و قرص طباشیر سودمند بود **سفوف** طین کندر و خون سیاوشان هریك دو درم و نیم دانه مورد و صمغ
عربی بریان و طباشیر و کل ارمنی هریك ده درم شربت سه درم بود با شراب مورد **قرص** طباشیر اسهال خون
که با تب بود سود دارد طباشیر چهار درم صمغ عربی بریان و کل سرخ و کل ارمنی و رومی و بلوط هریك پنج درم
تخم حماض بریان هفت درم دانه مورد و نشاسته بریان هریك ده درم شربت یك درم و نیم بود با رب آبی کاه
بود که لاغر و محرور در هوای کرم و آفتاب تردد کند و آب نیابد بدین سبب جکر حرارت و یبوست پذیرد و این بیماری
طاری کردد داروهای سردی و تری فزای چون کشکاب و شراب خشخاش و آب یخ برنهار خوردن و آبی که درو
خربزه و هندوانه و آب خربزه و سیب و امرود بوئیدن مناسب بود کاه بود که از جراحت و بواسیر و مانند آن خون
بپالاید و برعاف و قی و اسهال خون برآید بدین سبب ضعف جکر پدید آید و حرارت غریزی نقصان پذیرد
و غذا ناهضم بماند داروها که قوت جکر بیفزاید و خون باز دارد بکار آید کاهی که روی خداوند اسهال و قی
زرد کردد و دست و پای وی سرد و شکم برآید و نبض نماند نشان بستن خون بود و درون داروها که خون
بسته بکشاید تناول کند کاه بود که اسهال خون از امتلای بدن بود اکحل زدن نیکو بود و غذا اندك خوردن
و شکم بتدریج باز کرفتن و آب خرفه و لسان الحمل نوشیدن کاه بود که بیماری آفت جکر بکذارد و اسهال صدیدی
پدید آید تدبیر تری فزای و تسکین حرارت مفید بود و قرص کافور و طباشیر و کشکاب که در باب دق یاد
کرده آید و مصوص و هلام نوشیدن ماهی تازه باسر که پختن و سرد کرده تناول نمودن و از مغز کاك
و صمغ عربی و نشاسته و مغز بادام بریان حسو ساختن **قرصی** که درین باب صواب بود زرشك و طباشیر
و کل ارمنی و کل سرخ و سرطان و تخم حماض و شاه بلوط و صمغ عربی بریان کرده کوفته و با رب سرشته شربت
سه درم بود مایه خرکوش اسهال کهن در ساعت باز دارد شربت وی بتدریج باید تا بعوق نه انجامد شربت
روز نخست دانکی بود و اکر مفید نیفتد روز دیکر دو دانك اکر کفایت نکند سه دانك و اکر از روده

سبب ونشان وتدبیر

بود ویرا معوی و ذلق المعا نامند سبب و نشان و تدبیر وی معدی بود مکر ضعف هاضمه که خاصه معده
بود روده ها را ایارج فیقرا و حب صبر پاك کردن شراب افسنتین و سکنجبین عنصلی و میبه و خند یقون و جوارش
خرنوب با آب غوره و جوارش سماق با آب خرنوب و جوارش خوزی با شراب مورد دادن و آنچه در معده
یاد کرده شد بدان تحمل نمودن و کنجشك بریان و کبك و طیهوج و تذرو و پست کنار و غیره انار و شراب و میوها
چون امرود و سیب و زعرور و کنار و غیر او سماق و انار خوردن و مطجنه جانوران که درمیان زیره
و کرویا و دارچینی و کشنیز خشك و سماق و کرفس و سداب و بورینه و انار دان بود تناول نمودن و ضماد مصطکی
و کندر و افسنتین نهادن خرفه با آب مورد تر صندل و کلاب آلودن و بخار برهکی معطر ساختن و بر شکم
انداختن **دارو** که شکم باز دارد سعد و مصطکی و تخم کرفس و سك و دامك و زیره کرمانی مدبر و بریان
و دانه مورد و کنار هریك پنج درم انار دان بریان ده درم شربت سه درم بود با میبه **ضماد** مصطکی و
سك و زعفران هریك درمی سعد و تخم کرفس هریك پنج درم دامك شش درم مصطکی هفت درم
ماذو و دانه مورد و قصب الذریره هریك ده درم ازین دارو بامداد و شبانکاه دو درم با میبه بنوشند
روا بود **ضماد** کندر و مصطکی و اقاقیا و شب یمانی و لادن و ورد و افیون و بزر البنج و صبر و کندر
هریك چهار درم آرد جو و سماق و کل سرخ و کلنار و سك و عصاره لحیة التیس و ماذو و حضض و مامیثا

مرا بهشت ... با سرکه و آب ... ضماد سازند و یکبار ... کرده و بر ... این ضماد بازند و ضعیف
افسنتین ده درم ... درم شراب قابض یکشب ... بخیسانند و بپالایند و آب برگ ... و تر و سلیخه
... با وی بیامیزند و پس از ضماد کنند بر شکم اندازند گاه بود که از مزاج گرم و ماده حاره برق
شحوه تولد کند و این بیماری بظهور آید بدن از صفرا پاک گردانند و مزاج باعتدال آوردن کافی بود چه اسهال
صفراوی اسلم بود و ... تداوی ... انچه در باب تولد صفرا و شور معده یاد کرده شد درین باب بصواب
بود طباشیر و گل سرخ و تخم حماض هر یک ده درمی کوفته و بیخته با نیم رطل دوغ ترش بامداد بیامیزند شیر بز و
آب سماق هر یک نیم رطل با هم بیامیزند و سنگ تاب داده در وی اندازند تا بنصف باز آید هر روز ده درم با
آب انار ترش و شیرین بنهار بنوشند وقت خواب بیست درم آب انار ترش با اندک شکر تناول نمایند آب
غوره بی شکر دوا بود طباشیر و گل سرخ و تخم حماض با وی بیامیزند اقوی بود اگر بیمار ترشی برتابد بامداد سفوف
طباشیر یا رب آبی دهند صفت آن تخم حماض و بزر قطونا و صمغ عربی و گل ارمنی بریان کشکاب انجو بریان و
کاورس پوست کنده بریزند و صمغ بچه و با چربره با آب سماق و آب انار و دان شراب انار ساده با آب
بیاشامند از کدوی تازه و آرد جو و گل سرخ و گلنار و مازو و صندل و پوست انار و آب سیب ترش و آب آرد
مورد تر ضماد سازند موم روغن که از روغن گل و موم سفید بود با آب برگ خرفه و آب لسان الحمل و آب انار
ترش و آب غوره بر شکم مالند ماده اگر بسیار بود بازقی فرمایند پس نیم رطل دوغ بز با سفوف طین بامداد تناول
نمایند صفت آن طباشیر و کهربا و گل سرخ و گل مختوم و گل ارمنی شربت سه درم بود و اگر سوء مزاج باد و ابود که بر رگ
روده بماند انچه در معده یاد کرده شد درین باب سود دارد ادویه که در اسهال مزمن و سحج و بوحر بکار آید اقاقیا
بیاشامند با حقنه و ضماد سازند در سحج و اسهال دم مفید بود شربت جهت کودک نیم درم بود و جهت بزرگ
دو درم انفحة الارنب نرم بسایند و نیم گرم در شکم کودک نهند سود دارد اگر تناول نمایند اقوی بود انفحة الجدی
یکدانک و نیم با آب سرد بگدازند و بخورد کودک دهند نافع بود انجبار عصاره وی بیاشامند اسهال مزمن باز
دارد و روده را قوی گرداند و رطوبت بزداید و در ریش روده بغایت سودمند بود افیون مقدار کرسنه بنوشند
با حمول سازند در اسهال مزمن نیکو بود البخور العرعس شکم به بندد و منع خراط کند ارز لدیغ معا و اسهال مزمن
باز دارد و سریع وی درین باب اقوی بود بزر الکتا لعاب وی با روغن گل بیامیزند و حقنه سازند در ریش
معده و لدیغ وی مناسب بود بزر المرو بریان در سحج نافع بود و خون باز دارد خاصه با تخم ریحان و بارتنگ و
گل ارمنی بریان کنند و یکمثقال با روغن که از زیت بود بنوشند در سحج و زحیر و اسهال صفراوی مفید بود خاصه در
اسهال کودک بزر الحرف بریان با حسوی نشاسته با صفره بازرده تخم مرغ نیم برشت با سیر گداخته تناول نمایند در
سحج و اسهال که از بلغم شور بود و در ریش روده سفلی و اعوجاج و التوی وی که از سردی بود سود دارد باقلا با سرکه
و آب بجوشانند و با پوست بنوشند اسهال مزمن که با وی ریش نبود باز دارد نعلة الحمار در قرحه معا نیکو بود با
نشاسته بجوشانند و بمالند و بپالایند و بیاشامند سحج که از ماده حاده بود به سازد و جریان دم و اسهال باز
دارد و خون غلیظ گرداند با پوست جو ضماد سازند از سیلان ماده بروده مانع آید و لعاب وی بیاشامند
حقنه با آب طبیخ وی در سحج و اسهال مراری سودمند بود سفرجل با سرکه بجوشانند یا در خاکستر بریزند و
با سماق و آب غوره خورند در سحج و اسهال نافع بود بزر القطونا بیاشامند ریش روده به سازند و اسهال مزمن
باز دارد بزر الشانج بریان با آب سرد و آب آبی تناول نمایند قطع اسهال مزمن کند و روده را قوت دهد
بزر لسان الحمل بریان منع سیلان ماده کند بلوط بجوشانند و آب وی بیاشامند در سحج و اسهال مناسب بود
پنیر کهنه که بریان بود همین کار کند دم الاخوین نیم درم با زرده تخم مرغ نیم برشت بنوشند شکم به بندد و دفع
سحج مفید بود دم المعز بریان نرم بسایند و بخورند اسهال ماده از جهت که با خوف بود باز دارد خون شتر و
خرگوش و تیس که بریان بود در ریش روده سود دارد و قطع سیلان مزمن کند دوصی در اسهال و سحج

ادویه که در اسهال مزمن بکار آید

مفید بود آهن تابیده را بعد در شراب اندازند فی الحال حقنه کنند در ابتدا صواب بود دوج بعد از آن بزر قطونا نوند در
شحج که از نزع فوتیت بود به سازد ورق لسان الحمل با سرکه و نمک بجوشانند و تناول کنند در اسهال مزمن و زحیر و ریش روده
مناسب بود زعرور بادانه بنوشند ریش روده را زایل کند و دانه وی بجوشانند و آب آن بیاشامند در منع اسهال
نیکو بود ورد با آب طبیخ وی حقنه سازند درد معا مستقیم بنشاند و ریش روده به سازد و از شربت به شربت
همین کار آید زمرد نرم بسایند و سه قیراط بنوشند اسهال خون که از روده و جکر بود در ساعت باز دارد حب الرمان
دانه انار ترش با آب بجوشانند و بیمار بدان آب بنشانند صواب بود دانه وی در آفتاب خشک سازند و با وی غذا
بزند یا نرم بسایند و با غذا تناول نمایند سیلان فضول از معا باز دارد سلیقه با داروی قابض بیامیزند قوت
وی بیفزاید و آمدن لزجه مانع آید مزدن بسوزند و نرم بسازند و چهار جزو با دو جزو و مازوی سبز و یکجزو
فلفل بنوشند ریش روده که از عفونت سالم بود به سازد با غذا و شراب مفید خوردن روا بود حب الآس درشک
به بندد و قوة معده کرم بیفزاید و ریش روده ~~که از نوست بر انتولد کند~~ خشک سازد و ترف دم باز دارد با
داروی کرم چون سنبل و مانند آن در اسهال که از سردی جکر بود سود دارد عفص در ریش روده که از سوست
بر از تولد کند نافع بود الطین کل ارمنی اسهال و ریش روده و زحیر باز دارد طباشیر منع اسهال صفراوی
کند طین کل مختوم با سرکه بیاشامند ریش روده که بی عفونت بود به سازد و روده به ماء العسل بشویند
پس با آب نمک و آب لسان الحمل و با کل مختوم حقنه سازند نیکو بود کافور با داروی قابض بیامیزند اسهال
صفراوی باز دارد و قوت دارو بیفزاید کهربا بر شکم به بندد و از سیلان رطوبت مانع آید و در زحیر
و وقف دم بغایت سودمند بود لبن تنها یا با کشکاب حقنه سازند لدغ زایل سازد سنک تاب داده در وی
اندازند و بیاشامند در زحیر و اسهال که از ریش روده بود سود دارد با کاورس با برنج بزنند در امساک دفع دم
اقوی بود مخیض دوغ شکم به بندد و تشنگی بنشاند و صفراوی و افراط مسهل باز دارد بجوشانند فعل وی
اقوی بود خمیر ترش با وی بیامیزند و یکشب بگذارند در قطع مسهل و اسهال صفراوی بغایت سودمند بود
خمیر شعیر درین باب قوی تر بود ریب دوغ ترش در قطع افراط مسهل قوی تر از مخیض بود لادن با شراب
کهنه بیاشامند یا با روغن کل حقنه کنند در شحج و اسهال نافع بود نغزو کل سرخ تناول نمایند یا حقنه سازند
ریش روده به سازد و باز رده تخم مرغ خورند اسهال باز دارد ماء الملح با آب ماهی نمک سوده روده پاک کردانند
و ریش کهنه خشک سازد قاعه پوست درون وی خشک سازند در اسهال معدی سودمند بود خاصه
در حیوان خشک مزاج اقوی بود عنا نرم بسایند و سفوف سازند ریش روده به سازد تخم وی بسایند و
با آب سرد بیاشامند شکم به بندد ملح خوردن و حقنه کردن نیکو بود بنق بنوشند اسهال باز دارد و درد
عراروی نخورند اسهال که باز داشتن وی مشکل بود زایل کند پست وی در اسهال که از ضعف معده بود
سود دارد ماسح باپیه بزحسو سازند در شحج و اسهال نافع بود و منع افراط عمل دوای مسهل کند از وی حقنه
سازند ریش روده به سازد صمغ عربی در شحج و اسهال سودمند بود و بریان وی اقوی عبیرا در اسهال که از
سردی و ضعف معده بود سود دارد عظام ساق کاو بسوزند و سفوف سازند اسهال و ترف دم باز دارد
عصفر برک پنبه بکوبند و آب وی بکو ده هند اسهال وی زایل کردد عود بسایند با آب یا شراب بیاشامند
در اسهال مزمن و قرحه مناسب بود بسایند و با آب تناول نمایند در ریش روده مفید بود فودنج
آب برک بودینه بریجی با آب انار بیاشامند در شحج و زحیر که از بلغم لزج بود سود دارد ثلج با غذا بنوشند
شحج که از بلغم غلیظ بود به سازد رمان پوست انار شیرین بسایند و با وزن وی بیامیزند و با سرکه تند بقوام
آورند و مانند فلفل حب سازند و هفت عدد تناول نمایند در اسهال و ریش روده و مقعد مفید بود
کهربا بخ دو درم با شهد خام سه روز نهار لعوق سازند شحج و ترف دم که از سردی بود باز دارد خشخاش نیم درم
پوست وی با مداد و نیم درم شبانگاه سفوف سازند در منع و عرق و صفراوی و بلغمی سودمند بود و حرارت

مجربست

بنشانند سیم ادا قبض زود زیاده از نخود دیگر بود با تخم خمیه تناول نمایند مرقشیه روده به سازند با نشاسته یا
برنج حقنه سازند در اسهال لذع و سحج که از ماده لذاعه بود سود دارد باکتکاب حقنه کنند لذغ قولون ومعای مستقیم
بازو دارو شیح امله لذاع رطوبت شور از معا زایل کند. دهن الورد ازوی سحج شفا یابد و درد ساکن گردد رو ماسکرونش
با وتد لذو قوت اعضا آریسه بیفزاید زریشک کویند یکی را دیدم اسهال طاری شد وازدو کنایع بیافت و بیماری وی را
بسیار ضعیف ساخته امید از حیات برداشت اهل آن دیار دو درم زرنباد سوده با آب سرد بدو دادند نجات یافت
تربد قسط تناول نمایند اسهال معدی ومعوی که از برودت ورطوبت بود زایل سازد راوند خوردن وحقنه کردن
در اسهال مزمن وریش روده نافع بود وسیلان مزمن واسهال که از سده جگر ورطوبت معده وروده بود باز دارد
خشخاش پوست وی با آب بجوشانند وبپالایند وباشهد بیامیزند وبقوام آورند ولعوق سازند اسهال
مزمن زایل کند زاج با روغن بادام بکداازند ولعوق سازند ریش روده شفا یابد زرطاب بسوزند وباحقنه
که موافق ریش روده بود بیامیزند سودمند بود سنبل مشوی بنوشند در اسهال مزمن وسحج که ماده حاده
بود قوی تر از غیر مشوی بود سیوی پوست گندم بریان با دیم آهن سوده که یکشب در سرکه خیسیده بود بیامیزند
وتناول نمایند در سحج واسهال کبدی ومعوی ومعدی وقیح او که از رطوبت بود سود دارد شعیر پوست وی
با شراب ورد ومسکه تازه خورند در سحج که بیمار بسیار برخیزد وطبیعت اجابت نکند نیکو بود سمن با آب رماد
حقنه سازند در سحج وزحیر نافع بود پوست خام خشک کنند وبسایند با غذا وباشراب تناول نمایند جهت اسهال
وریش روده صواب بود سماق با غذا در اسهال مزمن وقرحه معا مناسب بود آب نقیع وی بجوشانند تا بقوام
آید درین باب اقوی بود شوم بریان کنند وچند بار شیر تازه بروی افکنند وروغن وسیر بنوشند سحج
که از ماده لزجه بود زایل کند خل با آب نمک بعد از حقنه لینه بکار دارند در قرحه ساعیه معا سودمند
بود به سازند حندریسا از آب طبیخ وی حقنه سازند سوزش معده وروده باز دارد خباری در اسهال روده
وسحج صفراوی مفید بود شمع مانند کاورس حب سازند با نبات شیرین با روغن گل بکدازند وبنوشند یا
حقنه کنند ریش روده به سازد وشهوت غذا برد وحضرت باریتعالی برودت ورطوبت لزجه که ویرا صهروج
وغشای مخاطی کویند آفریده تا درستی برازو تیزی ماده از وی باز دارد کاهی که ماده حاره برروده درآید
ورطوبت بتراشد وروده بخراشد ریش روده که ویرا بتازی سحج کویند پدید آید ماده اکر صفرا بود مدت چهارده
بعد این بیماری روی نماید اکر بلغم شور بود سه روز بود یکماه واکر سودا بود چهل روز کاهی که بیماری دراز
کردد پارهای پوست که ویرا بتازی خراطه وقشاوه وخراده نامند با براز بیاید از روده های کنده بزرگ آید
معده اکر سالم بود قشاده از روده بود واکر نه از معده ریش روده باریک بدتر بود خاصه ریش صایم چه درد وی عرق
بسیار بود وصفرای خالصه بد وفزود آید وآفت که بدو رسد مضرت آن بجهت قرب مکان بجگر باز آید وغذا
ودوا دروی نماند بدین سبب روده از دوا منفعت نیابد اسهال خون وریم وصدید از ورم وقرحه ودبیله
بود که در روده وبالای تولد کند وبکشاید یا از کشودن رک یا خوردن تربد وشحم حنظل ومانند آن وزود ابیشتر
از کدازش تن واماس بود که اغاز بحق کند کاهی که متمادی کردد مضرت با معا رساند ریم اکر از ورم ودبیله
آید که از احشا پدید آید وبروده درآید وبجز اشد انچه از رک روده بود بتدریج ظهور کند واز درد غاری واسلم
بود وانچه از رک احشا بود سکنار وانچه پس از سحج بود واسهال صفرا بود آید بسیار دید بود چه افت بقعر روده رسیده
بود بدین سبب خون صرف آید ودرد بیفزاید وبیمار از درد بیقرار کردد واز مرور ماده ازار یابد وشهوت غذا
نماند کاهی که خون بند دست وپا سرد کردد وشکم براند وغشی پدید آید رتب صفراوی کاهی که بول سفید بود
ودماغ از آفت سالم وحواس برجای نشان تولد سحج بود اسهال که از اغاز بسیار بود نشان انفجار ورم و
سرطان وقرب موت بود اسهال سیاه در اخر بیماری خار نشان مرک بود اکرچه روده سالم وقوت باقی بود
خاصه که بوی وی ترش بود وزمین بجوش آید ومکس نزد وی نیاید واکر زمین بجوش دفع فضله سودا را امید

شفا بود

شفا بود و انچه از نجرین نشان هلاک بود اسهال پس از استسقا بود بخاصه که استسقا از ورم جگر بود که ریش روده با استسقا
انجامد گاهی که زمستان جنوبی بود و بهار شمالی و تابستان ابرناک و نزله که از روی بهار بود و شیخ تولد کند بنهایت بود
گاهی که در شهرهای جنوبی باد جنوب [illegible] بسیار بود این بیماری آشکارا کرده گاه که با اسهال یا ابعاد یا نفث دم
و بیمار از تب غاری بود [illegible] روی زیاده از سه و پیش از بیماری کار سخت کرده باشد و آسایش اختیار نموده [illegible] بیشتر
بعضی زیاده بیالایند بیمار شفا یابد گاه بود که روده سوراخ گردد و ماده بفضای شکم در آید و بیمار مستسقی نماید و در مرض
هلاک آید گاه بود که در شکم مجاری سوراخ روده ثقبه پدید آید و براز از وی بیالاید و بیمار بماند گاه بود که صفاق با شکم
سوراخ گردد و انچه خورده شود از وی بر آید و بیمار از جوع بیقرار گردد و ذبول پیش آید و موت روی نماید سبب ریش روده
یکی ثقل درشت بود که بقوت دافعه با قوت ثقلی که بدو رسد از جای خود جدا گردد و جای فضله جراحت پذیرد دوم
ماده که بروده بکشد و بریزد سیوم درد ادویه که بر روی روده بماند و بگزد و بسوزد چهارم تولد شود گاهی که از
براز بروده آفت رسیده باشد ازار یابد و درد برخیزد یا زیاده گردد خاصه که براز از غذای شور و ترش و تند بود و شهوت
بجهت مشارکت نقصان پذیرد اسهال انچه از ریش روده بود اهل لغت یونان دوسنطاریا گویند و انچه از ضعف جگر
تولد کند و سنطاریای کبدی گویند و انچه از رگ روده بظهور آید دوسنطاریای دموی نامند چون باسور ان
رگ مقعد آید و سنطاریا از رگهای درون معا بقراط گویند پس گوش چپ خداوند دوسنطاریا گاهی که دانه
مانند نخود بر آید و تشنگی غالب بود زیاده از بیست روز نماند و گویند قی و مغص و کزاز و فواق و اختلاط
عقل در بیماری نشان مرگ بود مدبر درین بیماری و بیماریهای دیگر باید که دماغ از فضول پاک کند و داروها
که قوت وی بیفزاید و ماده تحلیل زایل گرداند بکار دارد تا فضول از دماغ بمعده و روده بیاید و بیمار از
آفت امان یابد و قوت دل بدوای غذائی نگاه دارد چه گاهی که دل قوت یابد حرارت غریزی بتحلیل فضول
و دفع ماده بر آید بدین سبب در تداوی حفظ قوت ضرورت بود و جگر را رعایت نماید چه سبب این بیماری بیشتر
سوء ودی بود گاهی که سوء مزاج
ضعف جگر و سوء مزاج ضعیف نماید ماده بد تولد نکند و معده بقی و استفراغ بزداید تا غذا بگوارد و ماده ردیه
کم بیاید چه گاهی که معده از هضم باز آید جگر و اندام از گواریدن عاجز آید و ماده های بد گراید و بیماریها روی نماید
و از غذای فزونی و امتلا باز دارد تا مده بیماری نماند و تدبیر عضو درد مند اسان گردد و فایده دارو زود
پدید آید پس تداوی عضو بیمار پردازد و روده از غذا سنگین نساند و حرارت غریزی بدوای غذائی که ماده
وی اندک بود و قوت وی بسیار برافروزد چه گاهی که قوت عضو باز آید ماده از خود باز گرداند و مداوی
دست از تداوی باز دارد ابگوشت درین باب بهتر از غذاهای دیگر بود چه قوت وی بسیار و ماده لطیف و
فضله اندک بود و انچه بروده در آید گران نماید بدین سبب باید که بدو اقتصار نماید و بیمار را از خوردن
جرم دوا باز دارد تا روده گرانبار نگردد دارویی قابض با آب آبی و سیب بجوشانند و بمالند و بپالایند و بالعاب
اسبغول و لسان الحمل بتدریج بدو دهند تن از ماده بیماری پاک کردن نیکو بود ماده اگر دوانی بود تدبیر موافق بود
اگر صفراوی بود خیارچنبر و آب عنب الثعلب با اندک زعفران و آب کاسنی تر و اگر بلغمی شود یا سوداوی بود طبیخ هلیله
زرد و سیاه و مویز و خیارچنبر شحم اگر تا نم و درد روده زیر بود لعاب بزرقطونا و آبی و تخم مرو تخم کتان باید تا ماده
بروده انار رسانند و درد بنشانند و اگر کهنه بود داروهای زداینده چون جلاب و ماء العسل و ایارج فیقرا گوشت
مرده برداند و تا نم بر رویانند پس روغن و شیر تازه که سنگ تاب داده باشند در وی انداخته بود اشامه خدروی
با پیه بط و پیه مرغ درین باب صواب بود پیه بز بجهت کثرت پوست اقوی بود اشامه دیگر قدری خشخاش با آب
بجوشانند و بپالایند و گاورس پوست کنده با برنج نیم کوفته با وی بیامیزند و اندک نشاسته و صمغ عربی
بریان با وی بیامیزند اشامه دیگر سماق با آب باران یکشب و یکروز بخیسانند و بمالند و بپالایند و پیه
بز با وی بیامیزند و بجوشانند و با چوب بید بخیسانند و با صمغ عربی بریان تناول نمایند اگر تب نباشد اشامه
از برنج و پاچه بره سازند و صمغ عربی بریان با وی بیامیزند عدس پوست کنده دو باز بجوشانند و آب وی بریزند

وابرلنجماسن یابرک خرفه واب سماق وبیرطبا مغز بادام بریان بزند کبک وتذرو وزاج وتیهو با آب سماق وانار هند
وزرده تخم مرغ نیم برشت با سماق وروغن بادام بریان مناسب بود خاصه که با آب به واب سیب واب سماق تر
سازند وروغن کیرند خرنوب وسماق ودانه مورد بجوشانند وبپالایند وخمیر نان بدو بسرشند آب بی وشراب
سیب وشراب انار وشراب مورد ومیوهای قابض بیاشامند شراب انکوری قابض مناسب بود اکر نباشد شاه بلوط
بادانه مورد کوفته یکشب ویکروز دروی بخیسانند بزرقطونای بریان دو درم با روغن کل چرب کرده بایک
درم کل ارمنی وقت خواب بنوشند پنیر کهنه یکدرم بهتر از داروهای دیکر بود که وی را بجوشانند وشوربی از
وی بستانند وخشک سازند وبکوبند با دانه مورد وتخم کندنا هر یک دو درم کوفته وبیخته بواسیر را به سازد
واسهال کهن باز دارد پای پلاس بسوزند وبسایند ونیم درم تناول نمایند اسهال کهن زایل کرداند سرکین سک
که جز استخوان نخورد که در تموز افکند وسفید بود یکدرم ونیم در اسهال سود دارد سنکدان شترمرغ خشک
سازند وباسوهان بسایند وسه درم با شراب مورد یا شراب آبی بنوشند اسهال کهن شفا یابد سفوف
مقلیا تاکه در انجا بکار آید بزرقطونا وتخم مرو تخم خرفه وبادرنک وتخم کل وتخم حماض وتخم خطمی وتخم ریحان
هر یک ده درم ونیم بریان طباشیر وقیمولیا ونشاسته وصمغ عربی بریان وکهربا از هر یک بیست درم کل
ارمنی پنجاه درم غیر اسبغول بکوبند واز سه درم تا پنج درم با شراب مورد ومانند آن بنوشند داروی دارویی که انواع اسهال بازدارد
که انواع اسهال باز دارد خاصه اسهال کودک که وقت دندان برآمدن تولد کند دانه مورد وتخم خشخاش سفید
وسعد وکندر کوفته وبیخته بازرده تخم نیم برشت با شراب مورد دهند کودک را به بنه د داروی دانه مورد
سوده واستخوان سوخته وکشنیز بریان وسماق وخرنوب وتخم کرفس وزیره کرمان مدبر وبریان وکندر و
نانخواه ونان فطیر هر یک جزوی پنیر مایه خرکوش باشد یا آهو هر یک نیم جزو بزم بسایند وهر ساعت سفوف سازند
تا بیست درم خورده شود همان روز اسهال باز دارد داروی رموز که منع اسهال خون کند افیون ومازو و
کلنار وبا آب صمغ حب سازند ودو دانک تناول نمایند کرما به رفتن وروغن سیب ومانند آن مالیدن
آن مالیدن مسام بکشاید وماده بظاهر تن کشد واسهال باز دارد محجمه بر شکم نهادن چهار ساعت کذاشتن نیکو بود
داروهای مخدر خاصه افیون اکر چه درد بنشانند وماده غلیظ کرداند وخواب آورد وقیام کم سازد زیان دارد چه
ماده حاره از رفتن باز آید وبیماری بیفزاید اکر ضرورت بود باشیاف ضماد باید وبی زعفران وجند بیدستر
نباید با ضعف نبض وقوت اصلا نشاید در مکه مشرفه جوانی بدین درد مبتلا بود مداوی جهت تداوی دوای
افیون بود فرمود آن روز درد وشکم رفتن بنود روز دیکر درد فزود وبیمار از رفتن بسیار بیقرار بود روز
سیم مرک روی نمود داروی درد بنشاند افیون وبذرالبنج هر یک جزوی بلوط وکلنار واقاقیا وزعفران
وکندر ومر وهر یک پنج جزو با عصاره خشخاش با آب طبیخ وی بر شکم مالند داروی دیکر پنیر مایه خرکوش و
افیون هر یک دو دانک مازوی سبز وکندر هر یک نیم درم شربت نیم مثقال بیماری اکر در روده‌های زیرین بود حقنه
مناسب بود حقنه آن برنج سه درم کشک جو هشت درم کل سرخ ده درم پیه کرده بز بیست درم با
یکمن ونیم آب بجوشانند تا یک رطل بماند بپالایند وبکار دارند وبا سوزش روده پنج درم حقنه برنج
شسته وکشک جو بریان هر یک ده درم برک مورد تر بیست درم بدستور مذکور بجوشانند وبپالایند
وقیمولیا واقاقیا وسفیداب ارزیز وکاغذ سوخته وسرب سوخته وشسته وعصاره لحیة التیس ونشاسته
بریان ودم الاخوین هر یک نیم درم زرده تخم مرغ پخته بکعدد بسایند وده درم عصاره برک خرفه وده درم
روغن کل با وی بیامیزند حقنه دیکر عصاره الراعی وبرک لسان الحمل وخرفه هر یک سی درم روغن کل یازده
درم صمغ عربی واقاقیا ودم الاخوین وکاغذ سوخته وکل ارمنی هر یک یک درم نرم بسایند وبا یکعدد
سفیده تخم مرغ بیامیزند با عدم شورش روده بجای سفیده زرده سازند تا دارو زود باز نکردد مازو و
کلنار واطراف رز بجوشانند واسفنج بدان تر سازند وبر شکم اندازند حقنه سوختن لبد وی را بسایند

دورکوزه

ودرکوزه کنند وبا دل کرم ودر تنور نهند و دیکر روز آتش کنند و برآرند قرص آن کل نیش بوده و اسهال احوکرباید
دارد وقرص ریوند سود مزاج جکر [illegible] نسخه دیگر صمغ عربی وکثیرا ونشاسته بریان هریک درم ونیم وتخم خرفه وتخم
حماض بریان هریک [illegible] درم با لعاب اسبغول قرص سازند هریک مثقالی صفت قرص ریوند آب روشن دهانه
وی ودر ریوند [illegible] با آب [illegible] لسان الحمل قرص سازند هریک دو درم نسخه دیگر کهربا وریوند چینی وکلنار وکل ارمنی
شربتی [illegible] با آب کاسنی ملیونه بکوبند وبا روغن کل چرب کنند واز نیم درم تا یک درم با آب سیب ترش
تناول نمایند اگر تب نباشد یا دوغ یا شراب کهن که آهن تاب داده در شراب اندازند وسنگ تاب داده کرده دوغ شراب
سیب وشراب به وکشکاب با آب دانه مورد پخته باشند با کل ارمنی بنوشند با درد روده بزرقطونا وتخم ریحان و
بارتنگ وتخم مرو با آب کرم لعاب کیرند وبا دو درم روغن کل دهند ریوند چینی در باز داشتن اسهال وریش
روده بغایت سودمند بود خاصه با آب لسان الحمل وشراب کهن کاهی که ریش تازه کردد حقنه با ماء العسل ونمک
نبیون وآب ملح وآب طبیخ ماهی شور مناسب بود اگر زحیر بسیار آید نیم درم تا دو درم قرص زرنیخ با یکی از آبهای
مذکور باید تا ماده بیرون آید اگر بیقرار کردد بحسب داروی مخدر بکار آید وروغن کل سوزش حقنه باز دارد کل مختوم
با سرکه وآب پس از حقنه سودمند وپس از وی داروی باید که اسهال باز دارد وگوشت برویاند وریش خشک
کرداند حقنه نرم اگرچه درد بنشاند ماری به بیمار دهند چه ریش بپوشاند وازدوا مانع آید وبیمار آزار یابد و
شفا روی ننماید حقنه تیز اگرچه درد بیفزاید ریش برداید وقبض در عضو پدید آید وبه سازد صفت قرص زرنیخ
اقاقیا هفت وقیه کاغذ سوخته هشت وقیه زرنیخ زرد وسرخ هریک نطلی آهک دو رطل بسایند وبا آب لسان
الحمل قرص سازند نسخه دیگر آهک واشقار وقلقند واقاقیا وزرنیخ با سرکه پرورده نسخه دیگر مرداسنگ وعصاره
لحیة التیس هریک سه درم سفید وزاج عوض هریک پنج درم زرنیخ زرد زرد وکاغذ سوخته هریک پانزده درم زرنیخ
سرخ بیست وپنج درم شسته با مویز نرم بکوبند وبا آب بمالند وبپالایند ونیم درم تا یک درم از این قرص با وی با
آب سماق وآب لسان الحمل وآب برگ مورد بکار دارند اگر بلغم شور بود ماده با قراقر وباد پدید آید وتشنگی
وخواطه وخون اندک بود گوشت خرگوش وکبک وگنجشک بریان غذای بیمار بود وکرویا وزیره کرمانی وانیسون
وقرنفل وانکدان وابزار ورب مورد ومیبه ورب آبی ورب سیب وشراب داروی داروئی که در این باب
صواب بود تخم کتان وتخم فرو وتخم سپندان همه بریان وریوند چینی وانیسون هریک سه درم مصطکی وصمغ
عربی بریان وپوست هلیله کابلی با روغن چرب کرده بریان هریک پنج درم جز سپندان بسایند وسه درم با
شراب مورد بیاشامند نسخه دیگر نانخواه وتخم کرفس بریان ودانه بلسان هریک پنج درم زیره ملین هفت درم
کرویای بریان هشت درم صمغ بادام وتخم سپندان بریان هریک ده درم غیر سپندان بکوبند وسه درم با
میبه تناول نمایند دوسنطاریا اگر از قوت طبیعت بود که بطریق بحران فوهات عروق بکشاید تا ضعف پدید
نیاید باز داشتن نشاید تا بیماریهای بد روی ننماید باز کرفتن کلی که ضرورت بود قرص کهربا وبسد وکلنار
باید وآنچه در باز داشتن خون یاد کرده شده است کشودن رگ واسهال خون اگر از رطوبت بود فلونیای
رومی وفادزهر وسحرها وتریاق بزرگ مناسب بود آوازخوب وسازمرغوب وحکایتهای زیبا وبازیهای دلربا
ونظاره بستان وآب روان ودیدن جواهر وبوییدن چیزهای معطر ودیدار محبوب ورقص بوار ونشاط بیفزاید
وبیمار از فکر باز ماند پس روده اخیر را از جبر کویند چه پیوسته بیماران را برنجانند وبیقرار سازند وبسیار
برخیزانند وبا آزار اندک بلغم مخاطی آید گاه با خراطه وخون بیامیزد وگاه با بران بیماری اگر ماده صفراوی بود
که برروده فرود آید وبکوبد وبرانند وقوت روده از دفع ماده عاجز آید با سبق اسهال صفراوی درد وخس وخراطه
وخون وحرقت وتشنگی وحرارت غالب بود وسوزش مقعد در نهایت وبیمار از آب سرد راحت یابد واز
چیزهای کرم مضرت بیکرو زخوردن آن بیمار باز دارند روز دیگر بزرقطونا با روغن کل چرب سازند و با
شراب آبی تناول نمایند تا تب اسام از کشک جو بریان واز پست وی سازند وبا عدم تب نان باشید

سنان تلخ داده بنوشند وقرص طباشیر یا رب آبی ورب سیب [illegible] سودمند ودع سوخته ولبدو کهربا هر یک
چهار درم صمغ عربی وصمغ اس وصمغ عنبر وصمغ ابی وقرص حماض بریان وتخم خطمی وکل ارمنی هر یک یک درم شربت
دو درم بود با شراب آبی [illegible] مناسب زرده تخم مرغ با روغن کل [illegible] اسنک سفید شسته بیامیزند
وبا پنبه بر [illegible] حمولی دیگر مازو واقاقیا وکلنار ومرداسنک وسفیده وزرده تخم مرغ بیامیزند وباخرقه نرم بر [illegible]
شیاف موافق وزعفران وکندر وصمغ عربی هر یک جزوی افیون ربع جزو شیافه سازند وآب بیخ [illegible] وکلنار
وخرنوب ومورد وبلوط استنجا کنند وکل سرخ دو عدد سماق ومازو وعنب الثعلب بجوشانند ودر آب وی بنشینند
عدس وکل سرخ پخته با روغن کل بر مقعد نهند واکر بلغم شور بود مقلیاثا بدین نسخه دهند تخم کندنا وتخم
کتان وحرف بریان ومصطکی از هر یک پنج درم پوست هلیله کابلی وبلیله وآمله هر یک ده درم در آب بی
بجوشانند وخشک سازند وبا روغن کاو بریان کنند وبسایند وده درم کل ارمنی با وی بیامیزند شربت سه
درم بود با آب آبی نسخه دیگر حرف بریان پنج درم تخم کندنا وتخم کتان بریان هر یک ده درم با ماء العسل قرص سازند
وبریان کنند وبیوزند ونرم بسایند وسه درم با شراب قابض بیاشامند اکر بیمار از قیام بسیار از رایحه چیزی
نیابد کو کرده زود با پیه کرده بر زبر طعام سوراخ دارد ودود کنند وبیمار بر وی نشیند ومقعد رساند بنفشه
وبابونه واکلیل الملک ومرزنکوش وبرک کرنب وشبت بجوشانند ومقعد با روغن کل چرب سازند وآب
داروها نشانند همان زود صحت یابد بابونه وقصب الذریره یکشب ویکروز بجوشانند ومقعد با روغن
کل چرب سازند وبیالایند وآب آن با شراب کهن بیاشامند سفوف مناسب کند ونیم درم تا بخواه یک درم مغز
جوز بریان سه درم بکوبند وبا آب کرم بنوشند شیاف سودمند زعفران وصبر وتخم سیب وکندر نسخه دیگر افیون
وزعفران وکندر وجند بیدستر وسکبینج واکر بیماری دراز کردد حقنه با شراب انکوری نیم کرم وروغن نارین
وآب مورد سودمند بود واکر از برودت خرقه‌های سرد بود بامداد دو درم حرف بریان با آب کرم بنوشند سبوس
وخرقه‌ای کرم بر مقعد وزهار وبر ران بیمار نهند وبر کاورس وارزن ونمک وخاکستر کرم نشانند زیت با
شراب نیم کرم بمالند ومقعد بر تابه کرما بر مالند واکر از صلابت زیر وبرودت زمین بود روغن بابونه وشبت
کرم کرده بمالند واز ورم کرم بود باسلیق بکشایند وبر کمر حجامت کنند وقی فرمایند وروغن کل وآب عنب الثعلب
بر مقعد مالند وورم اکر صفراوی بود از کاهو وآب کاسنی وصندل سرخ ضماد سازند بنفشه ونیلوفر وبرک
کاکنج وبرک عنب الثعلب وبرک اسبغول بجوشانند وبسایند وبا روغن کل وروغن وروغن نیلوفر بر موضع
نهند مازو نرم بکوبند وبا آب به با شراب قابض بزنند وبر ورم سرخ مالند قیمولیا با آب عنب الثعلب بجوشانند
وبا روغن کل وزرده تخم مرغ ضماد سازند سرب سوخته شسته وسفیده ارزیز ومرداسنک پرورده شسته
با زرده تخم مرغ وروغن کل در دهان بسایند وبر مقعد مالند اکر نضج یابد ضماد از حلبه وبابونه واکلیل الملک
وکرنب پخته وپیاز بریان سازند وانک مقل با وی بیامیزند واکر از ورم سرد بود ضماد وکماد از تخم کتان
وتخم حباری وبیخ خطمی وپیه کاو وکرنب پخته فرمایند وبرک کرنب پخته وروغن کل وورم باز دارد واکر از ترشی
بود که بر قفا وارد کردد جلاب خام وزرده تخم مرغ نیم برشت وصمغ عربی وکل ارمنی وترک ترشی سودمند
واکر از پوست وخشونت بر از بود که در روده بماند وبعصر رطوبت از وی فرود آورد بحرکت خویش روده ریش
سازد با تخم ریحان وبزرقطونا ومانند آن بیان نمایند اکر تخم نیابد تدبیر دیگر ونقل باید شهریاران ولعوق خیار چنبر
آب خرماهای هندی با ترنجبین وشیرخشت وشراب نیلوفر وشیاف بوده وخطمی وشکر سرخ ونمک وشحم حنظل و
سابون رقی ومانند آن بکار آید ادویه مغص قنطوریون باریک دو مثقال از بیخ وی با آب یا شراب موافق بیاشامند درد مغص
نافع بود مو یک درم ونیم تا دو درم مغص زایل سازد وسده بکشاید وباد بیرون آورد وبیخ وی نرم بسایند وباشهد
لعوق سازند درد باد معده وبیخ شکر سودمند بود جاورس کماد سازند درد بنشاند افیون بنوشند یا بمالند
درد زایل کردد اسارون درد درون زایل کند که درد از باد غلیظ بود بزرقطونا با آب سرد تناول نمایند مغص

صفرا و خشونت امعا باز دارد دو درم اسبغول با دو درم روغن گل بنوشند درد شکم که از حرارت بود سود دارد
[illegible] شیره وی بیاشامند مغص زایل کرداند [illegible] رطوبت بگدازد و پیچ شکم باز دارد و قوت احشا بیفزاید
[illegible] درم با شراب تناول نمایند مغص و درد کمر که از برد بود باز دارد نخاله سپوس میده با شراب بجوشانند
و کماد کنند نیکو بود [illegible] روغن وی حقنه سازند مناسب بود آذریون حقنه کنند شکم براند و مغص بنشاند
جهت تسکین حدت وی آبگوشت مرغ بیاشامند نانخواه با آب سکنجبین یا شراب بنوشند درد [illegible] زایل
کند کویند یکمثقال با ماء العسل یا آب گرم خورند پیچ شکم را بغایت سودمند بود انیسون یکمثقال با دو درم [illegible]
بسایند و با آب گرم تناول نمایند درد بنشاند و فضول بگدازد و باد بتحلیل زایل سازد عنصل شرب [illegible]
وی درین باب صواب بود کرسنه آرد وی با سرکه یا شراب بیاشامند سود دارد بلسان روغن و چوب وی
قوت احشا بیفزاید و تخم مغص باز دارد حسک درد فع پیچ شکم نیکو بود قرع روغن کدو درد رودن که
از کرمی بود زایل کند سعتر بسایند و با زیت بیاشامند درد شفا یابد نارنج پوست وی خشک سازند
و بیاشامند و با آب گرم بیاشامند نافع بود فودنج چهار درم روغن شکوفه بنوشند درد ساکن کرداند سیر آب
طبیخ بادیان با شیر تناول نمایند درد بنشاند فستق بنوشند دل بنشیند [illegible] بکوبند و ضماد سازند درد زایل کرداند
عصاره وی بیست درم با زیت کهن یا روغن گل بیاشامند در تسکین وجع بغایت نیکو بود نفط شرب وی مسکن
ریح و مغص بود [illegible] با کمون بسایند و با آب طبیخ شبت بیاشامند درد بنشاند سکبینج محلل ریاح و مسکن وجع بود
و قوت معده بیفزاید و غذا بگدازد و میوه وی مغص ریحی باز دارد کبر بجوشانند و با زیت حقنه سازند یا با آرد
جو ضماد سازند درد بنشاند مرزنجوش شرب آب طبیخ وی مناسب بود نانخواه با شراب نیکو بود سداب با شبت بجوشانند و
آب وی بیاشامند سودمند بود شبث شراب آب مطبوخ وی مغص زایل کند فلفل با برگ غار بنوشند درد بنشاند
صبر با سرکه بیاشامند یا با زیت کهن ضماد سازند درد شفا یابد رمان آب انار میخوش چهل درم با دو درم روغن
بیاشامند مغص صفراوی باز دارد آب خیار همین کار کند جلنار نرم بسایند و مقدار سه درم با آب گرم خورند
درد روده بنشاند دانه غار بخایند و آب وی فرو برند و فلفل بر ناف مالند و نعل بر ناف مالند منفعت قوی یابند
جعده بجوشانند و آب وی بیاشامند شکم براند و نفخ و تمدد و درد که در معده بود بنشاند و باد از جمیع اعضا زایل
کند درد روده اگر از باد بود که درد کرد آید قرار نیابد و قراقر با وی یار بود و بیماری از کرانی مگر آنکه باد از بلغم عارض
خام بود چه هنگام کرانی بظهور آید باد اگر از ماده بود روده با یارج فیقرا و مانند آن پاک کردن پس جوارشنها و فندادیقون
دادن و زیره کرمانی و نانخواه و بادیان جوشانیدن و از آن آب آن با شراب ریحانی نوشانیدن و آنچه در باد معده یاد
کرده شد و آنچه در قولنج ریحی یاد کرده آید بکار داشتن سود دارد و اگر از ضعف روده و نقصان حرارت بود سحرها
و جمرها معجون حب الغار فرمودن نخود آب با روغن جوز و زیره و سعتر آشامیدن و پس از وی ترک حرکت کردن
و از روده و غذا تا دو ساعت آب نا خوردن و بجهت تقویت حرارت غریزی و افروختن وی خندیقون و شراب
کهن نوشیدن و زیره و نانخواه و تخم سداب و انیسون و تخم کرفس و حب الغار با فانید سرشتن و با مداد یکمثقال
تناول نمودن با برودت مزاج روده و حرارت دماغ ترک داروی گرم کردن و حقنه فرمودن صفت آن زیره
و شبت و سداب و حلبه و تخم کرفس و بادیان و بسفایج و قنطوریون با ریک بجوشانند و بپالایند و مقل و سکبینج
هر یک درمی با صد درم آب مطبوخ بگدازند و با انگبین و روغن سداب هر یک ده درم با وی بیامیزند و اگر
از صفرا بود و روده با سوزش بود و تشنگی غالب و براز زرد و سوزان آب طبیخ بنفشه و نیلوفر و
خرمای هندی و خیار چنبر و شیرخشت مناسب بود و دانگی محموده با آب آلو صواب بود فلوس خیار چنبر و شیرخشت
با آب عنب الثعلب با آب آلو مناسب بود پس از استفراغ بزرقطونا با روغن گل یا حب القرص سرد نیکو بود
با پوست طبیعت آب انار با شکر و روغن بادام موافق بود بامداد شربت شراب آلو سود دارد طعسل با چند در
و بسوده و مزوره خرمای هندی نافع بود کشکاب با روغن درین باب صواب بود شکم اگر نرم بود شراب انار

وشراب ویواج مناسب نبود واکر از بلغم لزج بود که طبیعت از دفع وی عاجز آید بلا تنم بود وانتقال پذیرد و براز با
رطوبت آید و جای دود سر نماید ایارج فیقرا در آب طبیخ بادیان بکدا نکر و ودو دمان ماده لزج بدان پاک سازند
وحقنه مذکور باده ودم ابکامه ویکدرم بوره بیامیزند وسحر سا وقل الافا حب الا فافقیدین نسق بنوشند صفت
آن فلفل و دار فلفل وقرنفل ودارچینی وزنجبیل وقاقله ومصطکی وشکر ومحموده ... ده درم مانند
نخود حب نمایند حبی که مجلسی شکم براند واروغ براند وغذا بکوارد و شهوت بدید آورد و باد وقراقر بنشاند و پیش از
غذا ... زوی شاید شوربای خروس پیر و کنجشک با زیره و فلفل وقرنفل و دارچینی وخارپشت بریان تناول نمایند
حب بلسان وبان بکوبند وآب کرم صبح وشام بیاشامند درد شکم که از باد و بلغم بود به سازد نانخواه وحب بلسان بکوبند
وبا آب کرم بنوشند واکر رطوبت شور بود ایارج فیقرا با آب انار ترش وشیر ... وترید وشیرخشت هند وحقنه
از بسفایج وسپستان وترید وبنفشه وبادیان سازند وشوربای مرغ فربه وکوشت بره خورند **ادویه** که رفع قولنج
نماید **خولنجان** تناول نمایند درد بنشاند وقولنج که از باد غلیظ بود زایل سازد **دیک** شوربای خروس پیر شکم براند و
قولنج بکشاید درون وی با شبت وقرطم وبسفایج ونمک پر سازند وبا آب بجوشانند ومهرا سازند ومرق وی بیاشامند
درب مزمن ودبو ودرمعده درد وقولنج بلغمی سودمند بود ولینت در طبیعت بدید آورد **بذر الکرفس** قولنج ریحی
بکشاید ونفخ بتحلیل زایل کند **جاوشیر** مسکن قولنج ومحلل باد غلیظ **فودنج** بسایند وبا شهد بیامیزند درد بنشاند
وثقل بیرون آورد **بادام** بادام تلخ با شهد بیامیزند وپنج درم تناول نمایند درد قولون ساکن کرداند وشکم براند
**حاشا** سه درم با شهد بنوشند معده وروده از فضول بزداید وقولنج بکشاید **حرف** پنج درم با آب کرم بیاشامند
وشکم وباد غلیظ براند وقولنج بنشاند **حرمل** یکدرم بسایند وبا شهد تناول نمایند شکم براند وقی آورد وبلغمی و
سوداوی وقولنج ریحی وبلغمی زایل کرداند محلل ریاح غلیظ بود **سداب** باد از روده زیر بیرون آورد ورطوبت
لزج از وی بزداید با شبت بجوشانند وبیاشامند درد روده که از ریاح غلیظ بود بنشاند با زیت بجوشانند وحقنه
سازند درد قولنج ساکن کرداند وبروده زیر موافق تر از داروهای دیگر بود **راوند** تناول نمایند شکم وباد براند و
قولنج که از باد وبلغم بود نماند وسده روده وایلاوس بکشاید کویند روغن وی همین کار کند **غاریقون** یکدرم
با نیم درم جند بیدستر بنوشند قولنج ثفلی وبلغمی وایلاوس بکشاید **ثوم** در تسکین وتحلیل باد بهترین داروها
بود با روغن بریان کنند وچند بار تازه سازند وروغن بیاشامند قولنج که از بلغم بود زایل سازد **سعتر** تناول
نمایند باد غلیظ وقولنج که از سردی بود باز دارد وثقل براند **زفت** پوست بر شکم بیمار بندند بخاصیت قولنج بکشاید
**زنجبیل** باد براند وقولنج باز دارد **عسل** تناول نمایند از تولد وقولنج بلغمی مانع آید **عنصل** شرب شراب
وی باد که از بلغم غلیظ تولد کند زایل سازد **شبت** بجوشانند وآب وی بیاشامند باد براند از روغن وی
حقنه یا حمولی سازند درد بنشاند **خلاف** برگ وی با اندک فلفل نرم بسایند وتناول نمایند ایلاوس را سود دارد
**سکبینج** بنوشند یا حقنه سازند قولنج سرد بکشاید وباد غلیظ براند **دجاج** زبل وی با شراب بیاشامند قولنج را زایل
کند **ذیب** زبل کرگ در پوست بز کنند که وی را کرفته باشد کرگ وبا ریسمان موی وی بر میان بیمار بندند قولنج
بکشاید بجلد ابل بر ران بندند همین کار کند انبوبه از نقره سازند ویک با مثقال زبل کرگ در وی کنند واز خداوند
قولنج بیاویزند شفا یابد بدانچه بر خار یا درخت خشک کردد با فلفل سیاه بسایند یا با شهد بیامیزند وبنوشند همین
عمل کنند **ارنب** عرقوب چپ وی بر بیمار بندند قولنج بکشاید **بعر** سرکین وی با زیت ودو دیک ... بجوشانند
ونیم کرم بر ناف وخانه وخاصره مالند درد بنشاند باد براند **نانخواه** بسایند وبا شهد کف کرفته تناول نمایند ودرد
روده که از باد غلیظ بود زایل سازد **غنم** زبل وی با بول کودک بجوشانند وبر شکم مالند مره صفرا وباد غلیظ
براند وقولنج که از بلغم لزج بود بکشاید **سوس** بجوشانند وآب وی بیاشامند درد که در روده زیر بود ببرد **خلک**
بکوبند وآب وی بیاشامند قولنج زایل کردد **هدهد** کوشت وی با شبت بجوشانند وشوربای وی بیاشامند قولنج
بکشاید **کراث** بیخ وی با روغن گاو یا کنجد بزند وخورند نافع بود **موبیا** کا نی یک قیراط با آب زیره یا کرویا

ادویه که دفع قولنج نماید

[illegible]

تناول نمایند ... بود **اسهل** درین باب صواب بود **بذر الکراث** ... بریان کنند و بنوشند ... نفع تجربه ... **سیف**
بپزند و با تو ابل ... خورند یا با آب ... سازند مناسب بود **صابون** ... حمول کنند قولنج ... و بلغم خام
براند **سوس** ... خداوند ... صفراوی بیاشامند شفا یابد **مازو** شرب زبل وی با شراب نبیذ
... **سنجاب** ... رطوبت از روده بزداید **کلب** سرگین وی که سفید بود بسایند و با شهد لعوق سازند
مناسب بود **حیوان** در قولنج ریحی و بلغمی سودمند بود **سداب** روغن وی خوردن و حقنه کردن در روده
و مادهٔ غلیظه را زایل کند تخم وی بنوشند درد روده که از برد بود باز دارد **سنج** بیخ وی از خداوند قولنج بیاویزند
سود دارد ناف فرو نهند ببرند و زیر نگین انگشتر نقره یا طلا الهند هر که بپوشد درد قولنج نکشد **ذئب** روده وی خشک
سازند و تناول نمایند در دفع بهترین دوا بود **ایل** شاخ وی بسوزند و سفوف سازند در ساعت درد بنشاند **عقرب**
بریان در دفع قولنج بغایت سودمند بود مرق وی شکم نرم دارد و ثقل خشک بیرون آورد پیه وی خداوند قولنج را سود
مند بود شوربای مرغ بچه برای اصحاب قولنج صواب بود اشامه زود گوارد و در معده بسیار نماند و خداوند قولنج را شاید
... بد گوارد و قولنج آورد **شراب** با آب سرد بیاشامند باد در معده و روده بدید آورد **نماه** موروث قولنج بلغمی بود **امری**
از ادمان خوردن وی قولنج ریحی بدید آورد و درد بگشاید دوغ و سیر و هریسه و غلو و شیر برنج و دوغبا و باقلی و
نخود تر و پالوده و کشک گندم و فوسنج و پنیر و انگور خاصه که بر وی آب خورند و مباشرت کنند و شبت ترش و زردالو
و شفتالو و جوز و بادام تر و کوک و خرفه و بامیه و کدو و خیار و باز داشتن باد موروث قولنج ریحی بود و گوشت گاو و شتر
و ماهی بزرگ و خرگوش و بز و آهو و خرد شتر و گاو وحشی و شکنبه و روده و ماست و نان میده و فطیر و رشته و
تتماج و قطایف و سیب و خیار و خربزه هندی و الو و شفتالو و تواتر امتلا موجب قولنج بلغمی بود و تخم مرغ پخته و قلیه خشک
و کباب و گندم بریان و کاورس و پست سیب و کنار و جو و گندم و نان خشک و ماست و پنیر و سنجد و آبی و زعرور و سیب
و انار ترش و توت سیاه و زرشک و انار دان و عوسج و سماق و ریباس و گوشت جانوران بری و حبس براز و کثرت ادرار
و ریاضت بسیار باعث قولنج ثفلی گاه بود که حرارت رطوبت فانی سازد و ثفل خشک بماند و درد روده بدید آید
قولنج ریحی از غذاهای بادناک تولد کند و بلغمی و ثفلی از کثرت بلغم و شدت یبوست براز اگر چه آن ماده باز تولد
کند نسبت قولنج بماده کنند و قولنج بلغمی و ثفلی گویند نه ریحی بیش از تولد باد ماده فضای روده پر سازد و روده از کثرت
ماده در تمدد آید و قولنج روی نماید گاه بود که ماده از بالا بزیر آید و از حقنه و داروی گرم که بر شکم مالند زیاد
آید و درد بیفزاید گاه بود که ماده رقت پذیرد و در عضلهای دست و پا ریزد و قولنج منجر بدرد مفاصل و درد پشت
بلغمی یا دموی گردد چه از درد حرارت بیفزاید و ماده بگوارد فصد در انجا سود دارد گاه بود که روده قوت یابد و مادهٔ قولنج
قبول نماید و از خویش باز دارد و بدماغ بر آید و قولنج بصرع و وسواس و مالیخولیا انجامد گاه بود که جگر سوء مزاج
پذیرد و قولنج باستسقا باز گردد گاه بود که با سهال ماده لطیفه بیاید و کثیفه بماند و قولنج بدید آید گاه بود که قولنج باد رده
دیگر باز گردد و درد باز آید و از درد و بی خوابی نیاید و از بی خوابی و بی غذائی و درد ماده تحلیل پذیرد گاهی که شکم
براند مولک دروی نماید تب قولنج بلغمی و ریحی بگشاید گاهی که بیمار از غذا باز آید و از چرب و شیرین کراهت یابد
و دغدغه ترشی و شوری نماید و آنچه خورد بد بگوارد و پیچ شکم و آروغ و قی و درد پشت و پا بدید آید و بدر یج بیفزاید
و براز یبوست پذیرد و کم آید و از وقت عادت باز ماند نشان تولد قولنج بود گاهی که حس او باد و براز نیابد و پیچ بیفزاید
و چنان نماید که روده سوراخ میشود و بیمار بیقرار گردد و از حرکت عاجز آید و تشنگی از آب تسکین نیابد چه در مجاری
سدد بود و از وصول آب بجگر مانع آید نشان استحکام قولنج بود با قی صفرا و بلغم و سودا بر آید و گاهی گرانی و زنگاری نماید
ماده اندر دو بی خوابی و داروهای گرم بسوزد روده بجهت سده و پر شدن از ماده و مشارکت وی با معده صفرا که
از زهره بدو در آید گذر نیابد بسوی معده باز گردد و بول سرخ آید چه صفرا بیشتر بگرده در آید و بی غذائی و درد
بیفزاید گاه که در آغاز بیماری بول مانند آب نخود و آب پنیر آید بر آمدن بثره مانند با قلی برابر و ریش شدن ...
آن نشان هلاک بود و تواتر قی و عرق سرد و صعوبت درد و رفتن رنگ رو و برودت دست و پا و ناگشودن قولنج

دو تولد قولنج و کر از نشان قریب بموت بود و کار بی دکر تویه لذیذه بکرند و ضعیف کرده از دفع ثفل عاجز آید و احتباس بدید
آید و بقولنج کراید اغاز درد روده از سوی راست بود و از ناف تا خاصره و بعد آن بهمه شکم در آید کاه باشد بسوی چپ
بود کاه بدرد بن هار آورد و خایه انجذاب نماید مترددکرده و کمر بود بیشتر بادیك و سفل کاه در قانون بدیك بدید آید
و بول تیره بود در قوام مانند دوغ و از رفتن شکم درد کرده بیارامد و قولنج سفل از شدت پوست و خشونت براز
تولد کند که در مجری بماند و انچه آید کذر نیابد و روده تمدد نماید سبب اکر غذای خشك بود بند قه با رطوبت آید و روده
از جای خود تجاوز نماید شکر سرخ و فانید با روغن شیرخشت یا ترنجبین بیاشامند مویز بی دانه و انجیر و سپستان بجوشانند
و فلوس خیار چنبر با وی بیامیزند و با روغن بید انجیر یا ایارج فیقرا تناول نمایند صبر و مثقال باده درم انکبین و
بیست درم شیر بنوشند اب طبیخ لبلاب با خیار چنبر بیاشامند شراب انجیر و صحنه تناول نمایند تخم کتان و حلبه
و سپندان بجوشانند و لعاب بکیرند و بیست درم تا سی درم ترنجبین و ده درم روغن کنجد روزی دو بار بکار دارند
قولنج بکشاید و ثفل فرود آید از تخم کتان و حلبه و خطمی و بابونه و مویز و انجیر و سپستان و سبوس سیده حقنه
سازند و با روغن کنجد و زهرهٔ کاو و نمك هند و انکبین بیامیزند شیاف از نمك اندرونی و بورهٔ ارمنی و شکر
بمانی سازند شوربای خروس پیر و نخود آب و اسفیدبای جب و اسفناج و حریرهٔ سبوس با شکر و روغن بادام شیرین خورند
بامداد بیست درم آب چغندر پخته با نیم درم بوره بیاشامند و اکر از معاودت احتباس ترسند آب کوشت با توابل
بنوشند و نان خوشکار با شراب و آب با شراب بنفشه و شراب انجیر و شراب نیلوفر و جلاب و بامداد پیش از غذا
یازده عدد انجیر با ماء العسل و با حرارت مزاج الوی سیاه با جلاب و زردهٔ تخم نیم برشت بر نهار بیاشامند شکم نرم
دارد سپستان پنج استار انجیر و مویز سرخ بیدانه و کشمش هر یك ده استار عناب و الوی سیاه و شفتالو هر یك نیم من
مویز سیاه بی دانه و زرد الوی خشك هر یك یکمن یکشب در آب بخیسانند و بپالایند و پنج درم بنفشه در خرقه بندند
و در وی اندازند و با یکمن شکر بقوام آورند و بیست درم بنوشند و اکر در ادرار بول بود و رود غذا و دوای مدر پیش
از وی بود حرارت اکر بسیار بود شراب نیلوفر و شراب بنفشه و شراب خرمای هند و شراب الو و جلاب با سبوس
و آب خربزهٔ هند و اسفناج و بامیه و ملوخیه و شکر با مسکه و ترك مدر مناسب بود و اکر اندك بود شراب انجیر و طبیخ
وی و غذای چرب و برك چغندر و روغن بادام و پالوده و حلوای نرم و شکر سرخ با روغن شیر بخت و اکر ریاضت
و عرق بسیار بود ترك آن کردن و در آب سرد و جای خنك نشستن و عرق باز داشتن و شربتهای لین و غذاهای لغزنده
نوشیدن سود دارد و اکر از سوء مزاج کرم و خشك بود که در معده و جکر و روده بدید آید بیمار کرم و لاغر بود و تشنکی
بسیار و عضلهای شکم لاغر و خشك و پوست وی درشت شربتها و غذاهای سرد و تر و آب میوها که یاد کرده شد
موافق بود و کشکاب با روغن بادام و اسفیدبای جب با مرغ فربه و اسفناج و شیرهٔ مغز تخم معصفر و آب طبیخ الوی
سیاه و زرد الو با روغن بادام و آب عنب الثعلب و کاسنی با فلوس خیار چنبر و شیرهٔ تخم خرفه با شکر و آش ماش
مقشر با برك چغندر و اکر تحلل کوشت اندام و انفتاح مسام بود پیش از بیماری براز پوست مدبر و دانك آید
بیمار برلو پوست مدبر دو دانك آید و بیمار زود کرسنه کردد سد مسام کردن و در آب سرد و جای خوش هوا نشستن
و صندل و کلاب و موم روغن که از روغن کل و روغن موردبود بر تن مالیدن و شربتها و غذاهای لطیف خوردن
نیکو بود و اکر کرم روده بود که رطوبت جذب نماید و ثفل خشك بماند با براز کرم نماید داروها که در باب کرم یاد
کرده آید درین باب سود دارد آبکامه بر نهار خوردن تولد کرم باز دارد و اکر از بستن منفذ صفرا بود که بروده پیوسته
براز سفید آید و شکم براند و یرقان روی نماید و ثقل در روده بماند و رطوبت بادرار بول یا عرق برآید و درد
بران پوست بدید آید داروها که در باب سده و یرقان یاد کرده شد درین باب صواب بود پیش از غذا آبکامه
و خردل و برك چغندر و زیتون مدبر سودمند بود و بلغمی از بلغم غلیظ و لزج که در امعاء و قولون کرد آید
و سده ایراز نماید با سبق و رود غذای غلیظ و بلغم انکیز و ناکواریدن و باد کرفتن باد و براز جای درد سرد و
سنکین نماید غذا باز دارند و از شوربای خروس تجاوز نمایند روده بحقنه و شیاف پاك سازند پس بمسهل

بلوازم.

بیفزارند با بیمار آن از شیاف چندانکه در اصل بیرون آید و باد بیرون آید و کمتر بیابد و در مجاری تجاوز نکند و در دمشم بیفزاید و
بیرون جستی نظهور آید و اگر اندک بود دست فرو بایند اگر سخت بستیان آید و آزار رساند با شراب بنوشند که درویی نضج و قوی باشد و
اندر وی باشند بهار و از وی شیافی که در اینجا بکار آید فانید بکدازند و بوره و نمک باوی بیامیزند دراز شیاف چهار انکشت
کنند و کویند شش انگشت نسخه دیگر بوره و انزروت و فانید و شحم حنظل نسخه دیگر محموده ده درم و نیم شحم حنظل پنج درم
بوره ده درم شکر سرخ پانزده درم نسخه دیگر در درد قولنج بلغمی را سود دارد سقمونیا و زنجبیل و شقاقل و نمک هندی و برگ
سداب و مقل و جاوشیر و سکبینج و صابون و اشق و تخم سداب و شحم حنظل و هزار اسفند و فانید نسخه دیگر شحم حنظل
یکجزو مغز بادام دوجزو نسخه دیگر مقل و شحم حنظل صابون رقی ترب بستان شیاف تراشند و عرطنیثا بجز اشند
و برد ارند شیاف ترب با شهد بیالایند حقنه که ثقل و ماده فرود آورد و قولنج بلغمی بکشاید و بادام تلخ پنجدرم
حلبه و برگ خطمی و بیخ سوسن و تخم کتان و برگ غار و زیره کرمانی هریک ده درم سپوس میده بیست درم انجیر
ده عدد سپستان و عناب هریک بیست عدد و درم شبت و سداب و برگ چغندر و کرنب هریک دسته شش من آب
بجوشانند تا دو من بماند بپالایند و دوانک نمک سیاه و نیم درم جند و یکدرم اشق و یکدرم جاوشیر و یکدرم و نیم
مقل و ده درم سکبینج و دوازده درم فانید در هفتاد درم آب مطبوخ بکدازند و با هفت درم روغن کل و هفت درم انکبین
و ده درم روغن پیه بط یا پیه مرغ و دوازده درم انکبین بکار دارند حقنه معتدل کل خطمی سفید پنج درم سپوس کندم
ده درم انجیر شامی ده عدد برگ چغندر یکدسته با دو من آب بجوشانند تا نیم من بماند ده درم بوره در چهل درم آب
مطبوخ بکدازند و ده درم روغن کنجد باوی بیامیزند حقنه قوی مغز بادام و حلبه و بیخ سوسن و تخم کتان و سپوس کندم
و بیخ خطمی و زیره کرمانی هریک ده درم تخم بید انجیر سی درم انجیر سی درم انجیر سفید سی عدد سداب تر یکدسته سپستان
پنجاه عدد برگ کرنب و بیخ چغندر هریک پنجاه درم با سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند اگر حرارت اندک بود دو درم
مقل و چهار درم سکبینج در شصت درم آب داروها بکدازند و با ده درم روغن ناردین و ده درم پیه کبوتر بچه و ده درم
انکبین بیامیزند شحم حنظل در حقنه وقت ضرورت باید که شاید که ماده برآید و در روده و احشا بماند و از وی درد
بدید آید حقنه که بلغم و صفرا براند و درد بنشاند و جز وقت ضرورت نشاید شبت و حلبه و اکلیل الملک و بابونه
و کل خطمی از هریک ده درم در یکمن و نیم آب بجوشانند تا نیم من آب بماند بپالایند و پنجدرم روغن شبت و ده درم روغن
پیه بط و ده درم روغن پیه کوزن و ده درم عصاره بیخ لفاح باوی بیامیزند نسخه دیگر وقت ضرورت شاید
درد بنشاند و خواب آورد زعفران یکدرم و نیم بابونه پنج درم بذر البنج سفید ده درم در یکمن آب بجوشانند تا
بنصف باز آید بپالایند و چهل درم روغن بان بیامیزند و بجوشانند تا روغن بماند بذر البنج با کنجد بیامیزند و روغن
کیرند و حقنه کنند درد بنشاند و خواب آورد کنجد با بذر البنج برابر باید نسخه دیگر قولنج ریحی و بلغمی و ثقل بکشاید
تخم کتان و انیسون و تخم کرفس هریک چهار درم در یک رطل آب بجوشانند تا نصف بماند بپالایند و هفت درم بوره
و ده درم شکر سرخ یا فانید در وی بکدازند و ده درم روغن کنجد باوی بیامیزند میعه تر ده درم با بیست درم
زیت بکدازند و بکار دارند هفت درم بوره با ده درم روغن سداب و ده درم زیت بکدازند و حقنه سازند
قولنج ریحی و بلغمی در حال بکشاید نمک بجای بوره بود جائی که ده درم بوره باید نمک پانزده درم شاید ده درم
بوره با آب کرم بکدازند و حقنه سازند قولنج زود بکشاید آب برگ چغندر چهل درم با دو درم و نیم بوره و ده
درم روغن کنجد بکار دارند قولنج بکشاید حقنه تیز که وقت ضرورت بکار آید شحم حنظل دو درم بخور
مریم پنجدرم عرطنیثا ده درم با دو من آب بجوشانند تا نیم بماند و بپالایند و بیست درم نوشادر با سی درم آب مطبوخ
بکدازند و دو درم روغن کنجد باوی بیامیزند وقت حقنه معده از غذا خالی باید کاه بود که از حقنه درد سر
بدید آید مسهل سبک که حقنه را یاری دهد از این بیماری باز دارد بدین سبب حقنه به تیزی داروی مسهل
نباید ایارج فیقرا یا عسل دو درم پس از تنقیه روده ادریل قرص مناسب بود و از پس وی ماء الاصول شربه
تخم معصفر سی درم با سی درم ماء الاصول و سه درم روغن بید انجیر و ده درم فانید بیاشامند حب که شکم

فرو برانند قولنج بلغمی و ریحی و ثقل بکشاید سقمونیا جزوی صبر نیم جزو شربت از نیم درم تا یکدرم حب دیگر فیرا حب
قولنج گویند تخم حنظل دو درم سقمونیا سه درم و نیم سکبینج ده درم با آب سداب حب سازند شربت یکدرم و نیم بود نسخه
دیگر محموده یکجزو شحم حنظل دو جزو صبر سه جزو شربت از یکدرم تا سه درم بود صبر در قولنج سخت سودمند بود
و شکم وی برانند جای عوض سرعت لینت بود دادن نشاید ایارج فیقرا درد بنشاند قولنج بکشاید بافسنتین بجای زعفران
کل یسرنج باید داروی که درد بنشاند و روده سرد سازد و شکم باز دارد محموده نیم دانگ خولنجان و زنجبیل هر یک دانگی و نیم
بیخ لفاح دانگی بذر البنج دو دانگ جمله شربت بود حبی که شکم زود براند سقمونیا نیم جزو شحم حنظل نیم جزو و ثقل و شیرخشت
هر یک جزو و سکبینج سه جزو و شربت از یکدرم تا دو درم بود نسخه دیگر کتیرا دانگی شیرخشت دانگی و نیم شکر و دانگ نسخه دیگر که شکم
براند و روده پاک سازد کتیرا دانگی شیرخشت و محموده هر یک دانگی و نیم شحم حنظل دو دانگ حب که در حال درد بنشاند خاصه
درد خاصره پس شکم براند سکبینج نیم مثقال صبر یکمثقال جمله یکشربت بود داروی که شکم زود براند و بیمار کراهت نیابد پوست شیرخشت
بسایند و با خرما بیامیزند شیرخشت با سقمونیا با نخود آب با شراب گل بیاشامند حب که درین باب بهتر از جمله حبهای
دیگر بود و ایرا حب لولونا مند سکبینج جزوی با آب گرم بگدازند و شیرخشت یکجزو با اندک زعفران با وی بیامیزند
شربت از نیم درم تا یکدرم بود بیمار اگر کودک بود ربع درم حب حب سکبینج و هلیله زرد و صبر هر یک سی درم
تربد صد درم درد معده و نقرس و قولنج بنشاند انزروت و شحم حنظل هر یک پانزده درم در نسخه دیگر تخم کرفس پنج درم
بود شربت دو درم و نیم اگر باد در نفخ و غثیان بود حب الاقاوی که در پیچ شکم یاد کرده شد سود دارد داروی که قولنج سخت
بکشاید و وقت ضرورت شاید تخم کرفس و انیسون هر یک سه درم سرگین گرگ چهار درم تربد پنج درم فانید پانزده درم
شربت هفت درم سرگین گرگ سفید و خشک و بی بو باید با استخوان باید و اگر بر سنگ یا خار افکند شاید
روده گرگ خشک سازند و بکوبند و بنوشند منفعت قوی یابد ریزه استخوان که در سرگین وی یابند بکار دارند
شفا یابند از پوست وی کمر سازند و بر میان بندند و هر حال تا آن کنند ازین بیماری امان یابند و بر پوست وی
نشینند و بر وی خوابند درد نه بینند معجون که انواع قولنج قوی بکشاید یکجزو سکبینج با انگبین بگدازند و جند
و تخم کرفس هر یک جزوی بکوبند و نیم جزو محموده با روغن بادام بسایند و با وی بیامیزند شربت از یکدرم و نیم بود
تا سه درم بود معجون معجون خیارچنبر درین باب صواب بود مصطکی و تخم بادیان و انیسون از هر یک پنج درم ربّ سوس
و نمک هندی هر یک هفت درم محموده مشوی دوازده درم بنفشه بیست درم تربد چهل درم خیارچنبر و فانید
شهد هر یک صد درم بجوشانند و بپالایند داروها بکوبند و دو استار روغن گاو بر وی افکنند و با وی بیامیزند
شربت با آب گرم با مطبوخ مسهل از هفت درم تا ده درم بود گاهی که درد قوی گردد و بیم غشی و ضعف قوت بود مدتی
باید نخست فلونیای رومی فرمایند تا بیمار آرام دریابد و آسایش یابد پس تدبیر نمایند داروی که خواب آورد و درد بنشاند
و قولنج بکشاید افیون و بذرالبنج هر یک درمی پودینه و سداب و فلفل و نانخواه و زیره و جند و حب الغار هر یک سه درم
با انگبین مقوم بیامیزند و یکدرم و نیم تناول نمایند داروی که شکم براند و درد بنشاند فلفل و دارفلفل و خولنجان و
سداب و زنجبیل و محموده و زیره کرمانی هر یک ده درم با انگبین بیامیزند و در صحت از نیم درم تا یکدرم بنوشند و در بیماری
یکدرم و نیم تا سه درم جوارش سند قولنج و درد پشت و درد مفاصل را سود دارد دارچینی و زنجبیل و قرفه و قرنفل
و نارمشک و فلفل و قاقله بزرگ و سقمونیا هر یک ده درم شکر سفید صد درم با انگبین بیامیزند و از پنج درم تا
ده درم بکار دارند اثرسس نقرس و درد مفاصل و یرقان و استسقا و درد معده و گرده و ریش روده و فالج و
لقوه و قولنج بلغمی و ریحی و تشنج و استرخای عصب را سود دارد و فضله از گرده و مثانه براند و حیض براند و ج
و قردمان و غاریقون و تخم سداب و اسارون و فرزود و فانید و فرفیون هر یک ده درم سلیخه و قسط هر یک
سی درم سنبل و پودینه بری و زراوند دراز و بیخ عرطینا و کمادریوس و نانخواه و قرنفل و حاشا و تخم کرفس و
فطراسالیون هر یک بیست درم خبطیانا شش درم قنطوریون باریک و اسقوردیون و کمافیطوس هر یک
هشتاد درم با انگبین بیامیزند و از یکدرم و نیم تا دو درم وقت بهار بکار دارند داروی که قولنج بکشاید و قراقر

حیض باز دارد و صرع و لقوه و گرانی و بیماریهای رحم شفا یابد زرنیخ زرد و کشوثا و تخم سوسن از هر یک دو درم [illegible]
و بیخ بروج و تخم بادیان و زراوند گرد و دوقو و تخم هزار اسفند و ابهل و جوزبوا و مشک و عنبر و قاقله کبیر و تخم بلسان
از هر یک چهار درم میعه تر و زر و بیخ و سکبینج از هر یک شش درم سعد و بسباسه و ناردین و زعفران هر یک ده درم
قسط و افیون و قاقله صغیر و هلیله زرد هر یک دوازده درم سفات پانزده درم قرنفل و فلنجمشک هر یک بیست درم
و چهار درم میعه و سکبینج با میعه بگدازند و با انگبین بیامیزند و پس از شش ماه از یک درم تا دو درم بنوشند **شیاف**
کشوثا مشک و عود از هر یک نیم درم قرنفل واشنه و قرفه و زعفران هر یک دو درم سعد و کندر و قصب الذریره
و میعه تر هر یک چهار درم میعه با شراب بگدازند و داروها با وی بیامیزند و قرص ساخته در سایه خشک سازند
**معجون** که قولنج و بول بگشاید و درد بنشاند محموده پنج درم برگ سداب و بادام پوست کنده هر یک ده درم زنجبیل
و فلفل سفید و فطراسالیون و زیره کرمانی و بورهٔ ارمنی هر یک دوازده درم خرمای هندی ده درم یکشب و
یکروز با سرکه بخیسانند و مغز بادام و داروها جدا بکوبند و با انگبین بیامیزند **معجون** تربد قولنج بگشاید و
درد پشت و اعضا و درد مفاصل را سود دارد زنجبیل و قاقله صغیر و کبیر و قرفه و دارچینی و قرنفل و فلفل سیاه
و ناردین از هر یک هفت درم و نیم محموده پانزده درم تا ده درم تناول نمایند **معجون** سفرجل شکم براند و قولنج
بگشاید و غثیان باز دارد به پاک کرده و دانه بیرون آورند نیم من با سرکه یا شراب بجوشانند و در هاون سنگ چرب
نرم بکوبند و با شهد مقوم بیامیزند دارچینی دو درم زعفران و قاقله صغیر و کبیر از هر یک سه درم زنجبیل و دار فلفل
هر یک چهار درم مصطکی پنج درم محموده ده درم تربد سی درم کوفته و بیخته بروی افکنند و پنج درم و نیم بنوشند
**معجون** فیروزنوش قولنج بگشاید و بادهای غلیظ براند و هیچ شکم باز دارد و نسیان و بیماری زنان که از سردی بود
زایل کرداند فربیون و سنبل و زعفران و عاقرقرحا هر یک هفت درم افیون و بذرالبنج سفید و فلفل سفید هر یک
بیست درم با انگبین بیامیزند و شش ماه نگاه دارند **معجون** که شکم براند و قولنج بگشاید و مزاج گرم و خشک را
شاید انیسون و تخم بادیان و مصطکی هر یک پنج درم رب سوس و نمک هندی هر یک هشت درم بنفشه بیست درم
تربد چهل درم عسل خیارچنبر و فانید هر یک صد درم فانید با صد درم انگبین بگدازند و پنج استار روغن بادام
و خیارچنبر با وی بیامیزند و داروها کوفته با وی افکنند و هفت درم با آب بادیان بنوشند **جوارش** شهریاران
شکم براند و معده و جگر سرد و سوء القنیه را سود دارد فلفل و قرفه و قرنفل و قاقله کبیر و صغیر و ساذج و شیطرج
و مصطکی و دارچینی و سلیخه و سنبل و تخم کرفس و بادیان و نانخواه و انیسون هر یک شش درم محموده ده درم تربد
و افتیمون از هر یک دوازده درم شکر سفید بیست درم با شهد مقوم بیامیزند و چهل روز نگاه دارند **ضماد**
که شکم براند و درد بنشاند مویزج و عاقرقرحا و مرزنگوش و حب الغار و تخم الحرمل و ترمس و تخم حنظل هر یک یکدرم
نیم تربد سه درم محموده چهار درم علک البطم شش درم نرم بکوبند و با روغن غار چرب سازند و با زهره
گاو بیامیزند و بر زیر ناف و تهیگاه مالند **حقنه دیگر** موم و زهره گاو هر یک نیم جزو خربق و تخم الحرمل و افسنتین
هر یک جزوی بپه بط سه جزو از ناف تا خاصره و قضیب بمالند تخم کرفس و حلبه و نانخواه و ارزن گرم کرده بر ناف
نهند درد بنشاند روغن شبث و قثاء الحمار و خردل مالیدن سود دارد فربیون و جندبیدستر قوت روغن
انجیر با ماء الاصول بیامیزند و بنوشند از باز آمدن قولنج مانع آید روغن و در نخست مثقال با ماء الاصول
بیامیزند و تا یک هفته هر روز نیم مثقال کم سازند تا به مثقال باز آورند پس از شراب وی نمک بریان و روغن
گل بر دندان مالند تا بوی روغن نجشا برآید غذا خوردن نشاید غذا اسفیدباج با فلفل و زیره و کرویا و انگدان
باید و با میل ترشی نیز با **[illegible]** که عود قولنج باز دارد پوست برو زنجبیل و سداب بجوشانند و بپالایند و
با مداد بیست درم بیاشامند **[illegible]** که شکم براند و منع باز آمدن قولنج کند دو درم زیره با چهار وقیه آب بجوشانند
تا بنصف باز آید بپالایند و ده درم فانید در وی بگدازند و پنج درم مغز تخم معصفر بسایند و با وی بیامیزند
و چند روز بنوشند دو درم روغن بادام زیاده سازند قوت وی بیفزاید **مجرب** ! بتجربه غایت مناسب بود یکمن

انجیر سفید پر شیره با چهار من آب بجوشانند تا بنصف باز آید بپالایند و با اینه و دارچینی و زنجبیل و خولنجان هر یک درمی
سوده و خرقه بسته دروی اندازند و با نیم من فانید بقوام جلاب آورند و بخرقه بپالایند جوز و خرما و انجیر و فانید خورند
تدبیرها که یاد کرده شد اگر سود ندارد روده را با یا بچهای بزه لب پالک سازند تخم مرغ نیم برشت و فانید و کامه و کبر و چغندر
پخته و اشامه با مغز تخم معصفر بود و جوز و بادام و انگبین بر غار خورند از عود و قولنج باز دارد ریحی که از باد و بخار غلیظ
که در فضای روده و طبقهای وی درآید و بماند پیش از وی در شکم باد و قراقر بسیار بود پس از آن قرار یابد و درد
قوی پدید آید و بیمار بیقرار گردد و پندارد که روده پاره میگردد درد ریحی زیاده از بلغمی بود و گرانی کمتر بود گاه که
طبیعت لینت پذیرد و درد نیارامد چه باد میان طبقهای روده بماند و تحلیل نیابد گاه بود که براز از سبکی بالای آب
آید گاه بود که در روده مادهٔ رقیقه بود و بیمار از تکمید فایده نیابد چه کماد بخار و باد برانگیزد و درد زیاده گردد گاهی که باد
قرار یابد و شکم براند و صلابت پذیرد و سخت غذا از بیمار باز دارند پس شیاف و حقنه بردارند باز گرفتن غذا به از
دادن دوا بود چه شاید که ماده بگدازد و از تحلیل عاجز آید و باد زیاده گردد و درد بیفزاید **شیافی** که درین باب صواب
بود برگ سداب تر و بوره و نانخواه بسایند و با انگبین مقوم بیامیزند و برفتیله مالند و بر دارند و رشته بیرون
گذارند تا شیاف براند **شیافی** که درد بنشاند و خواب آورد و ماده در خواب نضج یابد چند روز زعفران و سکبینج
و افیون و شیافها که درین باب گذشته یاد کرده شد درین باب نیز صواب بود **حقنه** که باد بنشاند و روده گرم
سازد و مزاج وی بگرداند وج و سداب و تخم خروع نیم کوفته و بابونه و تخم بیخ انگشت و تخم سداب و سعتر و نوفا
و فنطوریون و شبت و حاشا و تخم کرفس و بادیان و نانخواه و انگدان و فطراسالیون با عصارهٔ سداب با بودینه
بجوشانند و بپالایند و عصارهٔ بودینه با سداب بجوشانند و دو جزو از وی با یکجزو زیت بجوشانند تا زیت
بماند ده درم ازین روغن و پیه بط ده درم با آب مطبوخ بیامیزند و یک درم جاوشیر و دو درم سکبینج در وی
بگدازند جند و انگژد در حقنهٔ این بیمار بغایت سودمند بود **حقنهٔ دیگر** عصارهٔ سداب با زیت بجوشانند تا
روغن بماند و جند و جاوشیر و سکبینج هر یک درمی با سی درم روغن مذکور بیامیزند و بکار دارند بیمار اگر
از درد بیقرار بود پنج درم بذر البنج با سی درم روغن سداب بجوشانند و حقنه سازند دو دانگ جند و دو دانگ
افیون بجای بذر البنج بود ده درم میعه تر با سی درم روغن سداب سودمند بود ضماد و کماد بدستور باب
گذشته باید نهاد مدبر باید که تا زمان تحلیل باد و تلطیف ماده و استفراغ درد با محجمه آتش بنشاند پس حب سکبینج
و معجون حب الغار و ایهل و جوارش کند و انگدان و داروهای مسهل که در باب گذشته یاد کرده شده است بکار فرمایند
**شربتی** که روده گرم سازد و قولنج بگشاید و باد بنشاند زیره و تخم کرفس و زنجبیل و بادیان و کرویا و انیسون و انگدان
هر یک پنج درم بجوشانند و بپالایند و چهل درم تا پنج درم روغن بادام و ده درم انگبین بیاشامند پوست بیخ کرفس و
بادیان و روغن بید انجیر بیامیزند قوت مطبوخ بیفزاید حب الشاد بجوشانند و با ده درم فانید و پنج درم روغن کنجد نیم گرم
بنوشند زیره و انیسون و شبت و سعتر و مرزنگوش و جند بجوشانند و بیمار را در آب وی نشانند یا در مثانه کاو کنند
و بر ناف وی نهند روغن سداب و سیب که با فرفیون و عاقرقرحا و قسط و جند بود بر ناف و شکم مالند شیر درین بیماری
بهتر از داروهای دیگر بود چه باد بنشاند و تشنگی نیاورد این فایده از داروهای دیگر نیاید بدین سبب غذای بیمار
با شیر بسیار باید شیر خام بخار انگیزد و چشم را زیان دارد نان با شیر بامداد تناول نمایند و شب شراب قولنج بیاید تریاق
کبیر در اینجا بکار آید درون کنجشک و خروس پر از زیره و انیسون و بادیان و شبت و نمک و سداب و کرویا و گندنا
و سیر و فلفل پر سازند و شوربای وی بیاشامند و بجای آب شراب کهن گاهی که شکم براند و درد بماند ده استار
شراب بتفاریق نیم گرم بنوشند و از پس وی آب گوشت خواب پدید آید و ماده نضج و تحلیل یابد و درد نماند **ما**
**عروس** که باد بنشاند خردل ده درم بکوبند و با آب بمالند و با لیف خرما بپالایند و ده عدد جوز و پنج دانه سیر
کوفته با وی بیامیزند و نان خشکار با وی بکار دارند و غالیه و لخلخه و مشک بر ناف مالند **قولنج** ورمی
از ورم روده و جگر و سپرز و گرده و مثانه و رحم تولد کند چه دافعه بسبب ورم ضعیف گردد و از دفع عاجز آید و باد و براز

نباید کاه بود که ورم روده بزرگ بود تنداه آب بگیرد و حبس بول پدید آید مانند ورم جگر و اندام دیگر که تو ورم قوی بود
منفعد نیل نیک سازد و باد و براز کشد نیابد ورم اگر گرم بود رطوبت خشک سازد و اگر سرد بود غلیظ در رطوبت
بیفزاید و با ورم گرم تب و تشنگی و ضربان و حرقت بود و درد و احتباس بتدریج طاری گردد و بیماری از آفت اندامها
که یاد کرده شد عارض بود مدبر درین بیماری اگر شتابی بتدبیر مسهل نماید بیمار در ورطه هلاک آید یا بیماری با یلاوس
انجامد بدین سبب در آغاز بیماری باید که باسلیق بگشاید و با حبس بول صافی پس داروهای سرد و تر چون آب خیار با
شکر و لعاب اسبغول با جلاب و شراب بنفشه با آب غوره دهند و اگر حاجت بلینت بود آب عنب الثعلب و آب برگ
خطمی و کاسنی و آب انار ترش شیرین با شیرخشت و خیارچنبر سازند و اگر قوی تر باید آب عنب الثعلب و آب
کاکنج با وی بیامیزند حقنه که درین باب صواب بود شیرخر و روغن بادام و روغن کنجد و خیارچنبر حقنه دیگر خطمی
سفید و خبازی و دانه آبی بجوشانند و بپالایند و ده درم فانید در سی درم آب مطبوخ بگدازند و ده درم روغن
بنفشه با وی بیامیزند شیرخشت و خیارچنبر بر او فانید بود سرگین کرک در حقنه نیکو بود حقنه از بابونه و
کشکاب صواب بود حقنه دیگر بوره دو درم روغن کنجد و شکر هریک ده درم آب برگ چغندر پنجاه درم حقنه دیگر
خطمی سفید پنج درم بنفشه و سپوس میده هریک ده درم بجوشانند و بپالایند و بوره و شکر هریک ده درم
روغن بنفشه و روغن کنجد هریک پنج درم با آب مطبوخ بیامیزند سعتر اگر بسیار بود اندک محموده با آب کاسنی و خیارچنبر
دهند اگر قوی تر باید تربد بیفزایند و در حقنه نیز تخم کتان و بابونه و شبت و کرنب و حلبه خرقه کتان با سرکه و گلاب
سرد سازند و بر جای درد اندازند گاهی که گرم کرده بر دارند و دیگر بکار دارند ضمادی مناسب برگ بنفشه تر و خطمی
و عنب الثعلب و نیلوفر و کاکنج بکوبند و اندک آب جو و بابونه و اکلیل الملک و روغن گل با وی بیامیزند نسخه دیگر
آرد باقلی و زرده تخم مرغ بریان هریک ده درم موم و روغن بنفشه و روغن بابونه هریک پنجاه درم موم با روغن
بگدازند و زرده و آرد با لعاب کتان آمیخته با وی بیامیزند نسخه دیگر بابونه و آرد جو و خطمی و بنفشه با آب عنب الثعلب
و کشنیز تر و روغن گل بیامیزند غذا از کشک جو سازند و مقدار جو نخود با وی بیامیزند و با روغن بادام بیاشامند
اگر حرارت قوی بود از آلو و اسفناج و آلوی سیاه در جلاب بجوشانند و بامداد بنوشند شرابی که در آخر بیماری
بکار آید بنفشه ده درم مویز بی دانه بیست دانه انجیر سفید پنج عدد بجوشانند و بپالایند و چهل درم با سه درم
روغن بادام بکار دارند و سه درم خیارچنبر دو هفته بامداد بیاشامند خیارچنبر پنج درم بنفشه ده درم مویز بی
دانه بیست درم عناب ده عدد سپستان سی عدد بجوشانند و بپالایند و با نیم من شکر و چهل و هفت درم روغن
بادام بقوام آورند و هفت استار بنفشه نرم سوده با وی بیامیزند و از پنج درم تا هفت درم لعوق سازند شکم نرم
دارد آب کدو درین بیماری بخاصیت زیان دارد اگر سرد بود شربت و حقنه و ضماد محلل باید گاه بود که روده بسوراخ
فتق در آید و قولنج فتقی بظهور آید بیمار بر قفا خوابیدن و دست بر موضع نهادن و فشردن و روده بجای آوردن
و بستن مناسب بود اگر بدین تدبیر بجا نیاید پای بیمار برداشتن و کمر و پیچ خم ساختن و جنبانیدن روده اگر خالی
بود آسان بجای آید اگر پر بود دشوار قی کردن و شیاف نهادن و باز آن روده و ماده از بدن بیرون کردن
پس از تدبیر باز آمدن روده و فرمودن اگر باز نگردد و بیمار بگرمابه بردن و آب گرم بسیار نرم خوابانیدن
و بالین بلند ساختن و باتش تیز سرپی نهادن و پشت خم داشتن و بر آن هیئت صبر کردن اگر روده باز آید
و دوباره بماند تدبیر قولنج ریحی و ثقلی نمودن گاه بود که از زور کردن و کشتی گرفتن و چیزی برداشتن و از جای
جستن روده پیچ یابد قولنج الهواء بدید آید بیمار را نشانیدن و شکم و پهلو و پشت وی مالیدن صواب
بود اگر پیچ بگشاید بر بستر خوابانیدن و پای برداشتن و سخت جنبانیدن اگر پیچ باقی بود آشامه چرب نوشیدن
و بیست درم سیماب شسته خوردن و گام چند رفتن پس نشستن و شکم و پشت مالیدن و جنبانیدن
و سیماب با مسهل تناول نمودن اگر سیماب بماند بیمار را سرنگون ساختن اگر باز نگردد تردد فرمودن و چند روز
با آشامه چرب و آبگوشت قناعت نمودن گاه بود که دافع قولون ضعیف گردد و براز بی شیاف و حقنه و داروی

بعضی نسخ ... قولنج فتقی ... [illegible]

میحین منباید بقولنج ریحی نمایند بتنقیه‌های معقوی چون تحرکهای مرتبه بطبوخ و قنطوریون و ایارج فیقرا بنوشند
مطبوخ سلیخه و سنبل و دارچینی و لبنیا سیه و قاقله و اشنه و تخم کرفس با روغن بادام تلخ بیاشامند و روغن بید انجیر
مقابله بین و سوسن که در وی افاویه بود با ایارج فیقرا نیم گرم بر شکم مالند غذا اسفند بای جرب سازند پس اندکی لیه
شراب ریحانی تناول نمایند وان ترشی و قابض نیاید تا آزار نیاید گاه باشد که بسبب ورود داروهای مخدر بد بود و
بهیوفسطیقون قولون نماید و براز نیاید و شکم برآند و قولنج پدید آید روده با ایارج فیقرا و لوغاذیا پاک سازند پس آب
طبیخ مذکور بنوشند و شراب کهن و جندبیدستر و شوربای کنجشک و کبوتر با افاویه و بحرها و اثاناسیا با روغن بید انجیر
بر شکم مالند ایلاوس قولنجی بود که در روده‌های بالا تولد کند تفسیر وی بیانی رب ارحم بود و بیماران وی
کم شفا یابد چه معده و روده درین بیماری تباه کردد بدین سبب غذا و دوا قبول نماید و از شیاف و حقنه و وصول
بروده نیاید وانچه بروده و معده درآید باقی برآید چه معده کاهی که برنهاد طبیعی بود غذا بکوارد و دافعه ثفل بروده
بفرستد و مزاج روده فرستد کاهی که مستقیم بود وانچه بدو درآید قبول نماید و از راه معتاد بیرون کند و
کاهی که آفت یابد از دفع بمجرای طبیعی عاجز آید و بسوی معده باز کرداند گاه بود که باد و براز کذر نیابد و بمعده
درآید و از انجا برآید بیمار اگر از ورم صفراوی بود با تب سوزان و تشنگی و قی صفراوی دهان تلخ نماید ضماد
از برگ عنب الثعلب و خطمی و بابونه و آرد جو و اکلیل الملک سازند و با روغن بنفشه و پخته بیامیزند و بر موضع
نهند شربتی که درین باب صواب بود عنب الثعلب و لسان الحمل و کاسنی هر یک بیست درم بجوشانند و بپالایند
و خیارچنبر و شکر هر یک ده درم در وی بگدازند و با دو درم روغن بادام بیاشامند شربت آب کاکنج و
لبلاب بجوشانند و بپالایند و با روغن بادام و خیارچنبر بنوشند نسخه دیگر بنفشه و خطمی و اکلیل الملک و سوسن و
بابونه بجوشانند و بپالایند و آب خیار و لبلاب با عنب الثعلب هر یک بیست درم با چهل درم آب مطبوخ بیامیزند و ده
درم شکر در وی بگدازند و با ده درم روغن بنفشه تناول نمایند و غذا از اسفناج و برگ چغندر و روغن بادام و شکر
و جلاب بجای آب و اگر از ورم دموی بود یا پری رگها و شیرینی دهان و تبخر و درد مکان ضربان بود با قوت بیمار
باسلیق بگشایند پس داروهای ورم صفراوی کار فرمایند و اگر از ورم بلغمی بود با عدم تشنگی و حرقت پیوسته
دهان با رطوبت بود و با قی بلغم برآید صبر و سکبینج و حب منتن و شیاف و حقنه که در ورم روده زیر یاد کرده شد
بکار دارند نایره حقنه درین بیماری دراز باید و سوراخ نزد سر تا دوا بروده بالا رساند پیوسته ماء الاصول
با روغن بید انجیر و ایارج فیقرا بیاشامند انچه بمعده درآید اگر در دباقی درآید زیره کرمانی با سماق یا شراب
پودینه خورند و داروها که در هیضه و قی یاد کرده شد بدان عمل نمایند دوائی که قی باز دارد و قولنج بگشاید
قرنفل و فلفل و دارفلفل و زنجبیل و جوزبوا و مصطکی هر یک دو درم تخمیر ده درم با جلاب که از شکر
و آب بود بیامیزند شربت از یک درم و نیم تا دو درم بود و اگر از ورم سوداوی بود درد و گرانی بود و ترشی دهان
بسیار و تدبیر وی تدبیر ورم بلغمی بود قولنج که از ... خشک بود و اگر از سوء مزاج گرم و خشک بود شدت حرقت و
کثرت عطش موجود بود سبقت حمای حاره بران گواهی دهد از بنفشه و خطمی و بابونه و تخم کتان و کشک جو
و سبوس میده و سپستان و روغن کنجد و بنفشه و فانید و نمک سنگ حقنه سازند بابونه و اکلیل الملک و کرنب
و شبت و بنفشه و سبوس و بیخ خطمی و سوسن بجوشانند و در آبزن ریزند و بیمار در وی نشانند موم سفید
با روغن بنفشه یا بابونه بگدازند و بر شکم مالند عناب و سپستان و مویز بی دانه و بیخ سوسن و خطمی و خیارچنبر
بجوشانند و بپالایند و با چهار درم روغن بادام و دو درم بید انجیر و یک درم ایارج فیقرا بنوشند و غذا
زیربا و اسفناج با روغن کنجد و جلاب بجای آب ماده بشیاف حقنه نیز فرود آورند سپستان بجوشانند
و بپالایند و سرد سازند و با شکر بیاشامند و اگر از غلبه مره صفرا بروده بود که ثفل خشک بماند و بیرون نیاید
بحبس و سوزش و درد زیاده از قولنجهای دیگر بود و با تب تشنگی بسیار و دهان تلخ و تدبیر وی تدبیر سوء
مزاج گرم و خشک و تدبیر قولنج ثفلی و اگر از ورود غذای خشک و قابض بود درد کوفته بود و شاهدان تدبیر

گذشته

ادویه که قاتل کرم روده و مخرج ا

در مرکبات
در باب حبوب ... 
... ذکر کرده شد

... بداره ...
... 

کذشته وتدبیر قولنج ثفلی واکر از رطوبت لزجه بود عرق سرد خوا آید وعرق ترش آید وباد بسیار تولد کند وتدبیر سابق ونیز
کوا دیدن غذا برآن کواهی دهند تدبیر قولنج بلغمی بود اکر از پیچیدن روده بود از پی بازی وکشتی کرفتن واز جای جستن وی تدبیر
بدید آید معالجه وی معالجه قولنج التوائی بود واکر از خوردن داروی سمی بود بیماری پیش از وی دوده طارح کرم
دعای وی دوا آب سموم باید ادویه که قاتل کرم روده ومخرج آن بود بذر اکشوث دو درم بنوشند کرم شکم بمیرد
ماء الکراث حمول سازند کرم بیرون آورد بذر الرشاد تناول نمایند کرم بیرون آید حمص خام بنوشند مخرج دیدان
بود ثوم یکشب در سرکه بجوشانند وبر ناشتا خورند وتا نصف روز صبر کنند کرم بمیرد صبر کرم از معده
بیرون کند کاشم دو درم باشراب بیاشامند در دفع کرم دراز وکدو دانه سودمند بود شونیز بسایند
وبا آب حنظل بر ناف مالند بمیرد سماق بجوشانند وبپالایند وبا شیره تخم خرفه بنوشند کرم بیرون آید مر و
سعد وکافور وافتیمون وآب بید درین باب صواب بود سی درم آب سداب با بیست درم شهد بیاشامند
نافع بود شرب وضماد بیخ قثاء الحمار سود دارد نارجیل روغن وی ربع رطل بیاشامند کرم بیرون آورد ترمس
آرد وی با انکبین لعوق سازند یا با سرکه تناول نمایند یا بر شکم مالند نیکو بود خروع روغن وی بنوشند
مناسب بود در کثرت شربت وی موجب استرخای معده وخروع بازیت بجوشانند وینه وقیه بیاشامند مفید
بود روناس بجوشانند وآب وی بیاشامند یا با انکبین لعوق کنند نافع بود راسن بکوبند وآب وی سه وقیه
بیاشامند کرم بیرون آورند فودنج بازیت بجوشانند وحمول سازند در اخراج کرم مقعد بغایت سودمند بود
روغن بید انجیر وکنجد ودانه شفتالو حقنه سازند نیکو بود آس سکرچه از عصاره وی بیاشامند سود
دارد ابهل آب وی بیاشامند کرم برآید حاشا بسایند وبا انکبین تناول نمایند کرم دراز بیرون آورد
محلب محلب بنوشند نافع بود نعنا خوردن سودمند بود قطران حقنه سازند کرم بمیرد حب البان
حیات از روده برآورد سیح بجوشانند وآب وی با شهد بیاشامند یا بر شکم مالند مناسب بود خوخ برگ
شفتالو بکوبند وآب وی بیاشامند یا ضماد سازند کرم بمیرد نفت با پشم بردارند کرم از مقعد برآید
حب النیل کرم براند مرزنجوش تناول نمایند کرم بیرون آورد دادی بسایند وبا انکبین لعوق سازند کرم
بمیرد کبر آب عنب وی چهار درم بنوشند انواع کرم که در شکم تولد کند بمیرد ... کرم بمیرد ... کهن
خوردن سود دارد قطران با داروی قاتل دیدان بیامیزند قوت وی بیفزاید بر ناف مالند وپیش آتش نشینند
کرم بمیرد دهن الآجر با پشم بردارند در قتل کرم مفید بود سه درم با شراب یا شیر بیاشامند انواع کرم را
بکشد نارنج پوست وی بسایند وبازیت بنوشند کرم دراز برآید ... بکجز با دو جزو مسکه بیامیزند و
با شیر بر ناشتا تناول نمایند در بیرون آوردن کرم بزرگ وکوچک عجیب وغریب بود ... آب وی با سرکه
بیاشامند در اخراج کرم دراز نافع بود رمان پوست درخت انار بسایند وده درم با آب کرم بنوشند کرم بیرون آورد
با آب بجوشانند وبیاشامند کرم برآید که پیش از وی سه عدد خرما خورند در وقت شراب انار استشمام رایحه
وی نمایند اکر حاجت بکوابیدن بود سه بار بکار دارند اسق بنوشند کرم کدو بمیرد قسط خوردن درین باب
صواب بود فودنج سود دارد کرنب بری بجوشانند وبخورند واخراج حب القارع به از بستانی بود نیلکها
آب وی بیاشامند کرم کدو برآید حرف شکوفه وی بسایند ... تناول نمایند نیکو بود جعده بنوشند
مناسب بود ثوم خوردن یا بر ناف مالند نافع بود سنبل خوردن باتفاق درین باب صواب بود رمان
پوست درخت انار ترش بجوشانند وآب وی بیاشامند سود دارد جوز بسیار خورند کرم برآید خوخ
عصارهٔ برگ وی بیاشامند شفا یابد کرو یا وحب النیل ومحلب وعلم وحرمل وبادریون وسند روس وخولنجان
کرم کدو بیرون آورد غذای بیمار نان خمیر خشکار آید وکاله وقلیه ومطجنه با سرکه تند وآب کامه وزیت و
خردل وترب ونعنا وجوز ومغز بادام وبرک خرفه واشامه کاروس پوست کندم کرنب وسلق وزیتون سود
وآبکامه وروغن جوز پیش از غذا بنوشند از تولد کرم باز دارد غذای غلیظ وکندم خام وبرنج ومیوهٔ خام

و گوشت تیم بجشته و شیر و ماست و فطیر و نخود و لوبیا و ماهی سبز و پنیر تر و لبا و مباشرت بر امتلا و نا گواریدن غذا مولد
کرم بود چه ماده که مزاج باید صورتی که لایق وی بود بدو بار آید ماده کرم رطوبت عفنه بود که حرارت از تحلیل
وی عاجز آید و صورت لایقه صورت وی چه این صورت نسبت بماده فاسد بر از آن بود که بر حال عفونت بماند
و صورت نیابد کرم از صفرا و سودا و خون در وجود نیابد چه صفرا که برود در آید رطوبت بزداید و بار بر آید و مزاج
وی ضد مزاج حیوان بود چه طبیعت وی کرم و خشک و تیز بود و سودا اگر برود در آید و مزاج وی دور از حیات
بود طبیعت وی کرم و خشک و تیز بود خون در روده نماند و غذای اعضا و قوام اندکی و بود بدین سبب طبیعت
وی را محافظت نماید و از تولد کرم مانع آید کرم دراز که ویرا بتازی حیات گویند در دیک بایک تولد کند عدد
وی از سه و درازی از گز تجاوز ننماید چه ماده که بدین روده در آید زود فرود آید و آنچه غذا را شاید ماساریقا
جذب نماید و صفرا نخست برود بالا در آید و ماده بزداید و از کرد آمدن مانع آید و مزاج روده‌های زیر بود بدین
سبب رطوبت عفونت کم پذیرد و حیوان اندک تولد کند و آنچه وجود یابد بیش از جذب ماساریقا بود و سبب
درازی اتصال اجزا و تنگی و درازی جا کثرت رطوبت و طول و فوق حیوان بود کرم که ویرا بتازی حب
القرع نامند بیشتر مدور و لون و اعور روی پهن و کوتاه بسیار بود چه ماده منقطع و جای وی وسیع بود
با یکدیگر پیوسته چه طبیعت ویرا بر آن هیات بدارد تا مضرت کمتر رساند و از غثیان مخاطی آنچه عفونت
پذیرد غثیان وی کرده و کرد وی در آید و کرم جوک که ویرا دود الخل نامند در امعای مستقیم نزدیک مقعد سبب
کوچکی و قلب ماده بود و پیوسته با ثقل بیرون آورد کرم دراز زود نیاید چه قوت وی بسیار و جای وی تنگ بود و بیرون
آمدن از جای تنگ دشوار بدین سبب طبیعت بر دفع وی قدرت نیابد اگر چه دارو بدهند زودتر وصول یابد
کرم کدو زود بر آید چه قوت ضعیف و جای وی وسیع و نزدیک بمقعد بود در مکه مشرفه کودکی بدین
بیماری گرفتار گردید ویرا اسهال معوی بدید آمد و از داروی قابض فایده ندید و نزدیک بموت رسید
مداوی را معلوم نبود که مرض از دود بود بر از وی آوردند در وی کرم کدو بود بنده از داروکه وی را
کیسو گویند ربع شربت با خرمای هندی بدو خوراندند و در آفتاب نشاندند دارو کرم بسیار براند و شهوت
غذا بجنباند مریض آب گوشت نوشید و لباس آسایش پوشید و در نسیم فقیر دروی قوت دید از دوا
که یاد کرده شد نصف شربت بوی خورانید غشا که خانه کرم بود مانند روده بر از وی نزول نمود درازی
شش گز بود تب با این بیماری بسیار بد بود چه بیمار از غذا باز آید و رطوبت روده که غذای کرمان از آن بود
حرارت بکدازد و خشک سازد و حیوان سبب طلب غذا در حرکت آید و بخار وی بدل و دماغ بر آید و صرع
و خفقان بدید آید و از کثرت حرارت و شدت جوع بر خود بپیچد و غثیان بدید آید و چیزی نیابد و آزار برود
رساند و قولنج روی نماید و بیمار بیقرار گردد بیرون آمدن حیوان در تب سوزان بد بود و مرده بدتر گاهی که
بی تب آید و با خون بیامیزد نشان آفت روده بود گاه بود که شکم پاره سازد و بیرون آید گاه بود که از بخار وی
تب تولد کند گاه بود که جوع الکلب و ذبول بدید آید و قوت نماند چه غذا که وارد یابد کرم رباید و تن از وی بهره
نیابد و بوی دهن زشت نماید مضرت وی در خواب و شب زیاده بود چه بیمار از حرکت و غذا باز آید و کرم بر وی
بیمر و یکر و زنج و ریاضت کرم براند گاه بود که بجهت ارتفاع بخار بیمار مانند خداوند سرسام هذیان گوید
گاه بود که آواز نیابد گاه بود که تشنگی بیفزاید و از آب تشنگی تسکین نیابد گاهی که غثیان و درد روده و حس
آن بدید آید خاصه وقت خلو معده و نبض ضعیف و بشره و پاسر کرده و براز نیاید و آنچه آید سفید بود و بیمار
در خواب دندان ساید و لعاب از دهان آید و زود لعاب بخشکی گراید چه حرارت پراکنده گردد و رطوبت
بادی تحلیل یابد و پیوسته زبان بر لب و در جواب سخن گوید و بر خود بپیچد و بر جهد فریاد کند و بدخلقی نماید
و از سخن شنیدن به تنگ آید و با غضب نماید و بر ان نرم آید و بر شکم مالد نشان تولد کرم بود در خریف
بیشتر تولد کند چه در تابستان سوء بسیار دارد و هاضمه از گواریدن عاجز آید با کرم در آن شهوت غذا

بیابد

نیابد و بیماران بوی کراهت یابد و بلع دشوار و سوزش معده پیچ روده با وی یار بود گاه از معده و گاه از دهن برآید گاه بخار بوی
بدل و شش در آید و غشی و سدر پدید آید و گاه شکم بر آید و مانند شکم مستسقی نماید و بیمار کسلان و جسم وی گرانی
بود و گاه بسرخی گراید و با حب القرع از روی غذا بسیار و قوت ضعیف بود که غذا که روده در آید کرم در روی مضرت نماید
و گاهی که غذا نیابد رطوبت روده بزداید گاه با براز و گاه بی وی فرود آید اگر بدین نشانها کرم کدو از دراز امتیاز نیابد
بیمار بکرمها به روده و بسیار درنگ نماید و قی و تشنگی پدید آید و یخ بر شکم مالد اگر بالای ناف بر آید که مولد کرم از بیمار باز دارد
و روده از ماده پاک سازد و داروی کشنده بکار دارد پس از طبیعت بر دفع کرم مرده قدرت نیابد داروی راندن فرماید
چه مضرت بخار مرده و زیادت از زنده بود و داروهای تلخ چون صبر و شیح و ترمس و شحم حنظل کشنده داروهای کرم ضد
مزاج وی یابد دارو که حرارت وی در سیم بود درین باب انسب بود این هنگام باید که بیماری از تب و اماس کرم خالی
بود بسفایج و لبلاب و حب النیل کشنده و راننده بود داروی کرم با انگبین و ابکامه و سکنجبین باید صبر و زیت کرم
مرده براند بیمار کشنیز خشک دو درم بامداد سه روز با پخته تناول نماید و با شدت حرارت و تب با سکنجبین و تخم کرفس با
دوغ و از تخم بادیان و کرفس و بیخ وی سکنجبین سازند و با تب آب کاسنی و طرخشقوق بیاشامند خرنوب و کولنج تلخ و
شیرخ تخم خرفه بنوشند و با اسهال آب لسان و طراثیث و گل مختوم با شراب آب سماق کرم بکشد و روده را قوت دهد
خربزه کشنده و بیرون آرنده بود داروی کرم کدو قوی تر از دراز باید چه حب القرع از معده دور بود و دوا از دو
بوی نرسد و رطوبت که با وی آمیخته بود از وصول دوا مانع آید بدین سبب قوت دوا بظهور نیاید و عفونت ماده
و تباهی مزاج وی زیاده بود بیمار باید که در روز تنها و شیر تازه بیاشامد چه کرم چرب و شیرین دوست دارد بدین سبب
دهان بگشاید و رغبت بوی نماید و باید که بر شیر اقتصار کند تا گرسنگی بر وی غالب آید روز سیم وقت شرب
دوا کباب بخاید و آب وی در دهان دارد تا حیوان ببوی او در حرکت آید و دارو با شیر بیامیزند و بوی وی بمشام
نرم رسانند و با نفس بیامیزد چه کرم از بوی دوا کراهت نماید و رغبت بشیر نماید و دهان نگشاید اگر پیش از دوا
قوت کند یا بار گران بر واند اثر وی بیشتر و نفوذ تر بظهور آید تریاق فاروق خوردن و مالیدن سود دارد گویند
درین باب بهترین داروهای مرکب بود خرما و انجیر خشک بر غذا بنوشند و از پس وی معجون ترمس صفت آن ترید
و شکطرامشیع هر یک سه درم سرخس چهار درم آمله و افسنتین رومی و هلیله کابلی و زنگی و درمنه ترکی و
قسط تلخ و برنک کابلی هر یک پنج درم و نیم غافث شش درم ترمس یک درم و نیم با انگبین بیامیزند شربت سه درم
بود پس از وی بر گرسنگی صبر کند و غذا اندک خورد داروی که کرم بکشد و بیرون آرد نمک هندی دانگی شحم حنظل
بدانگ و نیم ایارج فیقرا و درمنه ترکی و افسنتین رومی جمله یکشربت بود داروی دیگر زیره و نطرون هر یک مثقالی
داروی دیگر دیگر که کرم دراز بکشد و حب القرع بیرون آورد فلفل و دارفلفل و قاقله و زنجبیل و سعد و دارچینی
و برنک کابلی هر یک چهار درم تربد بیست و چهار درم نایند وزن داروهای دیگر شربت دو مثقال نسخه دیگر نمک
هندی هفت درم ترمس و قردمانا هر یک هشت درم قسط تلخ و پوست درخت توت و تربد و نعناع و قنبیل و
برنک و سرخس هر یک ده درم شربت سه درم بود با شیر تازه یا آب درمنه یا سرکه کهن با آب نخود داروی که وقت
خواب تناول نماید خرما و مغز جوز و برنک پوست کنده هر یک ده درم بکوبند و با هم بیامیزند داروی دیگر
مازریون و نشادر هر یک دانگی بوره و شحم حنظل هر یک دو دانگ فادزهر کانی بیامیزند جمله یکشربت بود عصاره
بیخ داس سه درم بیاشامند کرم دراز و کدو را بیرون آورد شونیز با انگبین ماده کرم از روده بزداید و اگر
بیماران دارو کراهت نماید نخست تدبیر ضماد معوی از داروهای قابض باید پس تدبیر حقنه شاید ضمادی که
قوت معده بیفزاید سماق و طراثیث و اقاقیا با شراب قابض بیامیزند گل مختوم با شراب ضماد سازند حقنه مجرب پوست
درخت توت و بیخ انار ترش بجوشانند و با آب برگ شفتالو بکار دارند حقنه مرطوب شحم حنظل سه درم افسنتین
و مازریون باریک هر یک ده درم با یکمن و نیم آب بجوشانند تا ده استار بماند بپالایند و با سی درم ابکامه و چهل
درم آب نمک که زیتون نهاده باشند بیامیزند حقنه دیگر قثاء الحمار یک درم و نیم صبر دو درم شحم حنظل سه درم تخم

کرنب وکرفس و دمنۀ ترکی هریک پنج درم و قسط تلخ و قنطوریون باریک و ترب هریک ده درم بجوشانند
و بپالایند و دو درم قطران در وی بکدازند و باده استار نفط سیاه بیامیزند نسخه دیگر افسنتین ده درم بابونه
و ترمس و شونیز هریک پانزده درم بجوشانند و بپالایند و با ابکامه و نفط سیاه با قطران با آب زیتون بیامیزند
اگر حقنه نشاید تدبیر ضماد باید تریاق بزرگ با آب طبیخ شیح یا قسط یا مثل طراشیع بر شکم مالند اگر قوی تر
خواهند داروها بجوشانند و بپالایند و تریاق در وی بکدازند و قلقند با تریاق یار سازند و باعدم تریاق
قلقند بکار دارند ضمادی که حب القرع و کرم دراز بکشد و بیرون آورد شونیز نرم بسایند و با آب طبیخ
تخم حنظل بیامیزند جهت کرم دراز بر بالای ناف نهند و برای حب القرع زیر ناف نسخه دیگر زهرۀ گاو و ترمس و
صبر و افسنتین و تخم حنظل نسخه دیگر زیره و صبر و انکبین و زهرۀ گاو و مغز ساق وی یا کوزن یا پیه وی
ترمس و صعتر و قطران زیاده سازند قوت وی بیفزاید یا کرم خورد خارش مقعد بدید آید و با کری یا ثقل برآید
بیمار باید که زود تداوی نماید چه در آغاز بیماری تداوی سود دارد و گاهی که محکم گردد دوا دشوار پذیرد و درین
باب شیاف و حقنه و حمول باید داروی وی اگر بقوت داروی کرمهای دیگر نباشد روغن زردالو بر مقعد
مالد شیاف از نطرون و شونیز و تخم حنظل سازند و حقنه از آب بودینه و برگ شفتالو و طبیخ و تخم حنظل و
شونیز و ترمس و بابونه انبیسون بجوشانند اگر قوی تر باید بودینه و قطران و نفط زیاده نماید آب زیتون با
نفط سیاه و آبکامه بیامیزند فتیله با زهرۀ گاو و نیز با نفط سیاه یا قطران یا آب برگ شفتالو بپالایند و بر دارند
شیح ارمنی با خرد بکوبند و بنوشند و کوذل و جوز هندی والله اعلم بحقایق الاشیاء باب نهم در داروهای
تمامیهای مقعد ادویه ادویه که ورم مقعد را سود دارد اکلیل الملک با زردۀ بیضه یا آرد حلبه با تخم کتان
با خشخاش دو درم کرم که عارض مقعد گردد نافع بود سکاعا بجوشانند و در آب وی نشسته ورم شفا یابد
زفت با موم بیامیزند صلابت مقعد بنشاند بنفسه روغن وی درد و ضربان باز دارد اسفیداج ارزیر
با روغن وی مرداسنگ بسایند و با روغن گل برشود و اماس مقعد مالند ماده باز دارد و اماس بکدازد
و مفید بود بنفسج شکوفۀ وی بسایند و با روغن گل بر مقعد نهند درد ساکن کرداند صبر با آب بسایند
و بر مقعد مالند ماده باز دارد و اماس بکدازد جماب حقنه سازند لدغ باز دارد قطن با اسباب
بجوشانند و آب وی بیاشامند تا کاد سازند و ورم سودمند بود رصاص با زیت یا روغن گل یا روغن مورد
بسایند و بر ورم مالند نیکو بود بواسیر را سود دارد حلبه مقعد با روغن وی چرب سازند مناسب
بود سمسم روغن دانه وی بمالند ورم و غلظ سرخ زایل کند بصل پیاز سفید بریان کنند و با زردۀ
بیضه با پیه یا روغن بکوبند و بر مقعد نهند درد و اماس بنشانند عفص با آب عنب الثعلب بجوشانند و
ضماد کنند ورم زایل کند عیرن با شیاف و غرزجه و ضماد بیامیزند و بکار دارند درد مقعد و ورم ساکن سازد
حنظل پوست وی بسوزند و بسایند و دارو سازند درد بنشانند بط مغز وی بمالند ورم را نافع
بود خروع دبر با روغن وی چرب سازند ورم باز دارد حصص مغز استخوان خاصه از شتر درد و اماس زایل کند
حصص بمالند درد بنشاند اخولن روغن وی در ورم نافع بود ورد روغن گل درد و اماس کرم زایل
کند ورم مقعد بیشتر از خون صرف یا خون صفراوی تولد کند و اکثر پس از شقاق و قرحه و حکه
و قطع بواسیر با سلیق بگشاید و ضماد از روغن گل و سفیدۀ بیضه و موم سازند و دهان سرب بسایند
تا سیاه گردد و با شدت وجع اندک آب کشنیز تر با مرهم حل با روغن گل بکدازند و با وی بیامیزند مرهمی
که در اینجا بکار آید سفیداج دو درم مرداسنگ پنج درم نشاسته هشت درم پیه بط ده درم روغن گل
بیست درم موم سه درم با روغن کنجد بیامیزند ضماد که درین باب صواب بود نان خمیر با آب بجوشانند
و با زردۀ بیضه و روغن گل بیامیزند ضماد افیون و زعفران هریک ده درم نان یکرطل با پیخته
بیامیزند اگر بیم ریم و ناسور بود پیش از نضج بشکافند و اگر بیم صلابت بود مرهم باسلیقون با زردۀ

ورم مقعد

بیضه

بیضهٔ نیم برشت بکار دارند و مرهم دیاخلیون با روغن گل ضماد مرکه در اخراج فیر متشانند برای چشمه بکوبند و
با روغن گاو بپزند فایده حلبه با وی بیامیزند مرهم مرداسنگ بسایند و با چهار وزن وی سرکه و دو وزن وی
زیت بپزند اگر غرض اندمال تخفیف بود زرده چوبه زیاده سازند مرهم باسلیقون ودم سازند و بنضج دهد و ریم
بیرون آورند و گوشت برویاند و ریش عضو عصبانی را سود دارد علک البطم و راتیانج هر یک ده درم مرهستاندرگ
موم زرد دیگر رطل زیت سه رطل و در نسخهٔ دیگر بجای مرهم کافور وزن موم بود مرهم دیاخلیون مرداسنگ زرد ده سیر
بسایند و با یک رطل زیت بجوشانند تا سیاه کرده و نیم من لعاب کتان و ده سیر لعاب اسبغول و ده سیر لعاب
خطمی با وی بیامیزند و بقوام آورند ادویه که در قرحهٔ مقعد مفید بود صبر گوشت برویاند مسحوق وی
باریک با مرهم بیامیزند قوت وی بیفزاید حضض بر وی بر مالند سود دارد رمان آب وی بجوشانند و
با انگبین بیامیزند ریش مقعد و سایر اعضا بسازد توتیا بشویند در مداوی قرحه خبیثه بهترین دواها
بود زفت با اکلیل الملک بر ریش مالند نافع بود مرارهٔ زهرهٔ گاو بر قرحه بر مالند به سازد بذر الکتان درد وی
بمقعد رسانند ناصور خشک سازد غزال زبان آهو بسوزند و ناسور بر سانند نیکو بود طیان عرق وی
بناسور فرو برند و چند ساعت بگذارند شفا یابد خربزهٔ لیشم با عصارهٔ وی بیالایند و بر ناسور نهند به سازد
آنچه در باب جراح یاد کرده آید در اینجا بکار آید ریش کهنه و فرو رفته که از وی صدید آید ناسور بود و ویرا از
دیم پاک سازند و پنبه بر سر میل پیچند با داروی سوزنده و خشک کننده چون شیاف غرب و قرص اهک
که وی را فلقند یقون گویند بیالایند و بر ثقبه فرو برند و میل بر آورند و اندک پنبه بگذارند تا آسان بر آید
اگر ثقبه تنگ بود و میل در وی نرود زود بر سانند و با سر میل باریک دارو فرو برند گاهی که ریش پاک کرد مرهم
سفید و شیاف ابار با سفیدی بیضه بکار دارند پس داروی قابض چون برگ مورد و سعد و پوست انار
و جفت بلوط و مازو و کزمازو و گلنار بجوشانند و بیمار را در آب وی بنشانند مرهم سفید ناسور و شقاق
لب و سوختگی آتش را سود دارد سفیداب ارزیز و مرداسنگ سفید هر یک ده درم بسایند و بپزند و موم
با روغن گل بگدازند و با وی بیامیزند و با سفیدهٔ بیضه و اندک کافور در هاون بمالند مرهم دیگر کثیرا
دو درم و نیم نقره سه درم مرداسنگ سفید پنج درم سفیداب ارزیز هفت درم باده درم موم و چهل درم
روغن گل بیامیزند قرص اهک نشادر چهار دانگ زرنیخ سرخ و زرد هر یک دو درم اقاقیا و شب یمانی
هر یک دو درم و نیم مرمکی و اهک آب نارسیده هر یک سه درم با سرکه بسایند و بر سفال مالند و با آفتاب
خشک سازند و با سرکه وقت حاجت بمالند ناسور اگر کناره بود و بمقعد نزدیک تن بیرون وی برید
بود با سلیته که ویرا ابجل ناسور گویند پس داروی خشک کننده و ربایننده درورس که ریش خشک سازد
و گوشت برویاند صبر و انزروت و کندر و خون سیاوشان و مراکو قوی تر باید سرمه و زنگار و زاج سفید
و گلنار بیفزایند ناسور اندرون از کناره مقعد بود بجز اشیدن و مرهم و شیاف ربایننده بکار دارند و
از بریدن باز آیند چه شاید که منجلی عضله مقعد ببرد و سرخ استرخا پذیرد و ثفل بی اراده بیرون آید مرهم
خشک کننده و ربایننده روی سوخته و گلنار و دم الاخوین و سرمه و زرد چوبه و شب یمانی و اقلیمیای
نقره هر یک درمی شش درم مرداسنگ با سرکه و زیت بسایند و داروها با وی بیامیزند ادویه که در شقاق
مقعد مفید بود حصص بسایند و بر شقاق مالند نافع بود صبر با شراب شیرین بگدازند و بر شقاق مالند
شفا یابد زفت تر بر وی مالند به سازد بنفسج ضماد سازند نیکو بود مرارهٔ زهرهٔ گوسفند بمالند منفعت قوی
یابند آس روغن وی بمالند سود دارد مخ مغز استخوان در دکه از حرارت بود بنشاند و شقاق بر
سازد و مغز استخوان شتر قوی تر بود مقل با پیه بط بیامیزند و ضماد سازند مناسب بود مغز ساق گاو
با مغز پای خمیر سازند و بر ساق مالند سودمند بود افیون و زوفای تر و کثیرا و کندر و مومیایی و کاسنی
و علک البطم و پیه مرغ و پیه بط و روغن سوسن و روغن گل و روغن کوهان شتر و روغن دانهٔ زردالو

ادویه که در قرحهٔ مقعد

قاحه و خارش مقعد

ناصور

ادویهٔ شقاق

وشفتالو وروغن کنجد تنها و با موم و زعفران و سفیده و مرداسنگ و شنگرف و توتیا و اقلیمیا ی شسته و نیم
ارزیز و بیاض بیضه درین باب صواب بود شقاق مقعد سبب شقاق اگر ورم و بواسیر و امتلای عروق بود باسلیق
و صافن و بانص بگشایند و بالای عصعص حجامت کنند و ورم اگر گرم بود سفیدهٔ بیضه با روغن گل برهاون بسرشت
بسایند تا سیاه کردد و بر شقاق مالند مرهم مقل و کافور و سفیده بکار دارند مرهم مقل پیه بط و مغز ساق
کاو و گوهان شتر و موم روغن کنجد و مقل هر یک ده درم مقل را لعاب کتان بگدازند و داروها با وی بیامیزند
مرهم کافور و افیون و نشاسته هر یک درمی موم سفید دو درم و نیم مرداسنگ پرورده سه درم کافور
نیم درم سفیده ارزیز و روغن گل هر یک ده درم با سفیدهٔ بیضه بکار دارند مرهم سفیدهٔ اقلیمیای نقره دو درم
کندر دو درم و نیم سفیدهٔ ارزیز پنج درم با روغن گل و آب حنا و آب کاسنی و آب عنب الثعلب در هاون بمالند
با شدت حرارت و حرقت سفیدهٔ بیضه و کافور با وی بیامیزند مرهم سودمند مومیائی پنج درم نشاسته
و کتیرا و مغز ساق کوزن و پیه وی و مغز ساق کاو هر یک ده درم روغن کنجد بیست درم مرهم نشاسته
و پیه بط و پیه مرغ و روغن گل و مغز کوساله و زوفای تر و اگر هر دو نبود برگ کرنب بجوشانند و با روغن پیه کاو
مرهم سازند ورم و درد بنشانند و بیمار را پیوسته در آب گرم نشانند با صلاح و بتعرهم بدین نسخه عمل نمایند سفیدهٔ
ارزیز و مرداسنگ پرورده و موم زرد و پیه بط و مرغ هر یک چهار درم زعفران یک درم و نیم زردهٔ بیضه
پخته دو عدد با روغن کنجد بیامیزند و درد مقل و کوهان شتر بمقعد رسانند اگر پوست برازبود بنفشه
و خیارچنبر و حب مقل بنوشند صفت آن هلیله سیاه و کابلی و بلیله و امله هر یک دو درم مقل وزن
داروها با آب کنند تا بگدازند و داروها با وی بیامیزند و حب سازند و دو درم تناول نمایند پنج درم
شیطرح زیاده سازند منفعت مخصوص یابند نسخه تخم سپندان سفید دو درم سکبینج سه درم هلیله
کابلی ده درم مقل با آب کنند تا بگدازند و داروها با وی بیامیزند شربت دو درم بکار دارند در آب طبیخ
بابونه و اکلیل الملک نشینند درد بنشانند داروی که در طبع نرم دارد شقاق و ناسور زایل کرداند
مقل پانزده درم کتیرا هفت درم و نیم انجیر سفید تازه با مویز سیاه بی دانه دو وزن داروها بکوبند
و باهم بیامیزند و پنج درم پیش از غذا بنوشند جوارش مقعد شقاق و ناسور و درد مقعد را سود دارد
نانخواه پنج درم انیسون و مصطکی و بلیله و هلیله کابلی هر یک ده درم کوفته با روغن مغز شفتالو چرب
سازند و بیست درم مقل با آب کنند تا بگدازند و داروها با وی بیامیزند و چهار درم و نیم با آب گرم بیاشامند
کاهی که شقاق کهنه کردد بخراشند و بگذارند که خون بسیار بیاید پس بمرهم باسلیقون تداوی نمایند شام
و قلیه کنند تا و زردهٔ بیضه و روغن کاو و کوهان شتر و پیه مرغ و پیه بط و جو هندی و مغز بادام
و مویز انجیر و فانید و بامیه و عجه و زردهٔ بیضه با کرات و شراب مویز کهنه و شراب دوشاب بنوشند
از ترشی و آب سرد و چیزهای قابض اجتناب نمایند و اگر سوء مزاج گرم و خشک بود بدوا غذای مناسب
تبدیل فرمایند ادویه استرخا و بیرون آمدن نافع بود اقاقیا ضماد سازند مقعد باز کرداند سماعا در آب
طبیخ وی نشینند استرخای مقعد باز دارد آس آب طبیخ وی از خروج سرم مانع آید ورد عصارهٔ
وی با شراب قابض بجوشانند و بر سرم مالند از بیرون آمدن باز دارد سفرجل از آب طبیخ وی حقنه
سازند سرم بیرون نیاید صمغ بر لثه ی بسایند و با پسته جو بر مقعد مالند نیکو بود عفص بسایند
و ضماد سازند در منع خروج مقعد بغایت سودمند بود کاهی که قبض زیاده باید با شراب عفص بیامیزند
با آب بگدازند و سرم بدان بشویند بازگرداند و خارش بنشانند مجفف قوی و مقوی بود
کنبار بسایند و ضماد سازند سود دارد شراب آهن تاب داده در وی نشینند منع خروج مقعد
کند پوست انار و گزمازو درین باب صواب بود سبب خروج مقعد اگر سبب استرخای مقعد کند پوست
انار و گزمازو درین باب صواب بود و جفت بلوط و گل سرخ و عدس پوست کنده بجوشانند و

مقعد

[illegible]

بیالاید

بیالایند وبیمار در آب مطبوخ نشانند ومقل وپیه با روغن کل بپالایند وضماد سازند باسرد مزاج مرزنکوش وجفت
بلوط و اقاقیا وکلنار ومازو بانبت بریان وآهن زنکبار با شراب کهن بکشد وبکوفته بجنسانند وبپالایند
ویکساعت در وی نشیند وبدن خشك سازند وروغن دانه دو الو وشفتالو بر مقعد مالند وازین دارو بر
وی پاشند ودع وصدف وسرطان وکاغذ سوخته وبلوط ومازو وجفت بلوط و اقماع رمان وعصاره لحیة التیس
وضماد پلاس کهنه مرکید ودرم با آب مورد تر بیامیزند وقرص بندند ودر سایه خشك کنند وبکوبند ودرود
سازند دارو سود مند سفید واقاقیا وعصاره لحیة التیس وضماد صدف ومازو واقماع رمان وشب یمانی
مانند سرمه بسایند وبکار دارند ازین دارو با شراب قابض بجوشانند ودر وی نشیند واکر مقعد از بیرون آمده
بیش کرده داروی که در وی قوت قبض بود با شراب قابض بجوشانند وبر با آب وی بشویند پس ازین
دارو بر وی ریزند وبر بندند مرهم دو درم سماق وکل سرخ از هر یك چهار درم سرب سوخته مغسول هشت درم نرم
بسایند وبکار دارند اکر ورم کرم بود برك عنب الثعلب بجوشانند وکل سرخ وعدس پوست کنده با آب
عنب الثعلب بجوشانند وبا روغن کل بسایند ومانند مرهم بسازند وبر ورم نهند اکر سرد بود در آب کرم نشیند
وموم روغن انموم زرد وروغن بابونه وروغن شبت سازند بیماری پس از زوال ورم اکر باقی بود روغن
قسط وروغن کل بر مقعد مالند وازمازو وکزمازو وپوست انار وبرك مورد وطرثوث وزرور وسماق
وپوست درخت بطم دود سازند وبیمار را در آب طبیخ داروهای قابض نشانند اکر باز نکردد در آب طبیخ
بابونه وخطمی وبنفشه وپوست خشخاش وخبازی کاه بود که مقعد استرخا پذیرد وبراز بی اراده آید سبب
اکر ضربه وسقطه قوی بود بد وتداوی نباید اکر باسور وضربه بسیار بود از ضمادهای که در فالج یاد کرده شد
بر مهره اخیر نهند وبیمار در آب داروهای قابض نشانند وسنبل وقسط وجوز سرو باوی بیامیزند اکر سردی
وتری بود برودت ملمس وسستی مقعد وبر جای سود وتر نشستن نشان درست بود وبیمار را در آب
داروهای قابض نشانند پس روغن قسط وروغن جند وروغن فرفیون بمالند سنبل وکل سرخ وبرك
مورد واذخر وکندر ومقل بر عضو بریزند واکر ورم بود از درد معلوم کردد بداروهای ورم تداوی نمایند
واکر استرخای عضله بود با صلابت نماید داروی مقوی سود دارد کاه بود که در مقعد حکه تولد کند سبب
اکر مقعد نه ناسور بود خارش با سوزش نماید وکرم مانند باسلیق بکشایند ومحجمه بر عصعص نهند وبدن از ماده
بد وقی ومراری بمطبوخ افتیمون ومانند آن پاك سازند از غذای سوداوی باز آیند ومقل با روغن
مغز بادام الو وشفتالو بکدازند وبر موضع مالند قطران با شب یمانی بریان بیامیزند ویکدرم با خرقه
بیالایند وحمول سازند برك مورد دو درم شونیز چهار درم جوز سوخته دو عدد با انکبین مقوم شیاف
سازند ضماد مناسب قطران دو دانك شب یمانی چهار دانك با سرکه بکدازند وخرقه بدان بیالایند
وبر مقعد اندازند ضماد دیکر صبر یکجزو ومازوی خشك دو جزو با روغن کل وسرکه وآب انار ترش بسایند
وصبح وشام بکار دارند صبر وزهره کاو وروغن بید انجیر وآب بودینه وآب سداب بمالند واکر کرم کوچك
بود بابراز بر آید بداواهای کرم تداوی نمایند واکر ریش مقعد بود از وجود وی معلوم کردد داروهای وی
بکار دارند ادویه ناسور مقعد که در ورم مقعد وناسور وسیلان هم مفید بود املج مقوی سرخ
بود ومانع ناسور وانصباب ماده باز دارد ابهل با پوست رمان بجوشانند وبر ناسور مالند زایل کرداند مازو
اقماع وی خشك سازند وبسایند ومقعد با روغن کرم چرب کنند وبر وی ریزند در ازاله ناسور سود مند بود
ابهل ده درم با روغن کاو بریان کنند وبکوبند وده درم فانید سفید با وی بیامیزند وهر روز دو درم
برنهار با آب نیم کرم بیاشامند درد ناسور باز دارد بسد مرهم با ضماد سازند نیکو بود روغن وی در
باب صواب بود هلیلج اسود مقوی مقعد بود ومفید ناسور ابرنتا روغن وی بمالند دهان ناسور
بکشاید اشق بخود سیلان خون باز دارد فرفیر یکدرم با آب سرد برنهار بیاشامند از ترف دم

ادویه ناسور مقعد

[illegible] قوت [illegible] ماسور منحو ومقعد [illegible]
[illegible] آید حب [illegible] حب [illegible]
[illegible] ضماد [illegible]

مانع آید شبت تخم وی بسوزند و بر ناسور مالند نیکو بکند [illegible] فوهات عروق بکشاید و خون جاری سازد
بقلة الحمقا بکوبند و بر ناسور بازدارند مج قطع جریان خون کند بقعاب آب طبیخ بیاشامند یا حقنه سازند باد ناسور
بنشاند بسفایج مقوّی و معای مستقیم بود بزر دوای مقعدی بود باد ناسور را سود دارد بسد بایه باد ناسور
زایل کند جاوشیر با قروطی بیامیزند و حمول سازند مناسب بود بیخ بن پوست وی نشیند ناسور زایل کرداند
اقماع وی بسایند و با وزن مغز بادام تلخ بیامیزند و با روغن بنفشه بر ناسور مالند شفا یابد بادآورد دو درم
با شکر بیاشامند نافع بود اترج روغن پوست ترنج بر ناسور مالند نیکو بود ماجیل روغن وی در ناسور بنشاند
حلیق برگ وی ضماد کنند ناسور بر سازند آس برگ وی بکوبند و با زیت یا روغن گل بر وی نهند ناسور
شفا یابد زرنیخ سرخ با روغن گل بر ناسور مالند زایل سازند زاج بکلانند و با وزن وی زیت بیامیزند
و چند بار ضماد سازند ناسور بکلاند رصاص بنوشند سود دارد کرم بسوزند و بسایند و نیم کرم در خرقه
بندند و کاد سازند نیکو بود مر تخم وی تناول نمایند یا دود وی بمقعد رسانند باد ناسور بنشاند صبر
با آب کندنا بسایند و بر ناسور مالند بیندازد وی درین باب بهتر از داروهای دیگر بود پس از زوال ناسور
با روغن گل و دهاون سرب بسایند و بمالند از باز آمدن مانع آید عسل با اشم بیالایند و شونیز سوخته
بسایند و بر وی بریزند و بر ناسور نهند نافع بود حدق بادنجان بری بود ثمرهٔ وی بخور کنند ناسور خشک
سازد حنظل پاره سازند و کمیز شتر اعرابی بر وی ریزند و بر آفتاب تابستان نهند و هر گاه که بول نقصان
پذیرد زیاده سازند چون فصل منقضی کرد بسایند و بر ناسور مالند ساقط سازد حنظل سمن روغن کهن
و روغن دانهٔ زردالو و روغن کوهان شتر و روغن خاوتر مس محرق بر ناسور مالند درد بنشاند سلیخ کابلی
خوردن سود دارد کعب الغزال بسوزند و بسایند و بر ناسور ریزند شفا یابد کهربا خون ناسور باز دارد
کندر خوردن کار کهربا کند لبن شیر کاو سیاه با آرد جو ضماد سازند درد بنشاند افسنتین خوردن
مناسب بود سد بر ناسور مالند درد زایل کند مقل با روغن گل بکلانند و بر ناسور مالند درد بنشاند
و ماده و خون بازدارد بخور وی همین کار کند مرو بر ناسور مالند بیندازد تناول نمایند باد بتحلیل
زایل کند صبر فوهات عروق بکشاید و محرور را نشاید با شراب شیرین بیاشامند یا بمالند جریان دم باز
دارد و ناسور انسداد پاک سازد آب معدن زاج و مس خوردن و در وی نشستن و مقعد بدان شستن نافع
بود فرفل با ضماد با سعد بیامیزند قوّت وی بیفزاید سندروس بخور کنند ناسور خشک سازد سعد با شراب
بن بیاشامند ناسور بر سازد خفنا با زیت بریان کنند و روغن وی بر ناسور مالند شفا یابد حیّه
پوست وی یک درم با دو درم آرد جو قرص سازند و بپزند و بنوشند نیکو بود آس برگ وی بخور کنند مناسب
بود لوف بخور بیخ وی ناسور خشک سازد تر وی با روغن دانهٔ زردالو بسوزند و بر ناسور مالند
بیندازد با اشم حمول سازند ناسور درون بر سازد شونیز بسایند و ذرور کنند بغایت سودمند بود قنه
دو درم با آب سه بار بیاشامند ناسور شفا یابد و باز نیاید اقولن روغن وی مسا بکشاید و خون ناسور
جاری سازد روغن دانهٔ زردالو و شفتالو و کوهان شتر و مغز ساق شتر ماده خون ناسور جاری سازد
بصل آب وی با مویزج ناسور بکشاید برگ سداب تر همین کار کند عسل بجوشانند و ضماد سازند
فوهات عرق بکشاید ریحان سلیمانی خوردن ناسور درون و بیرونی بر سازد سماق با انگشت چوب
بلوط بسایند و بر ناسور مالند شفا یابد زرنباد بسایند و با روغن گوسفند کهنه بیامیزند و با اشم دو شب
حمول سازند ناسور درون بر سازد و بیخ وی بر اند و خاصیت بشب سیم نماید عناب خوردن نیکو بود سمک
سرماهی شور بسوزند و بسایند و بر ناسور ریزند نافع بود قثاء الحمار پوست بیخ وی با روغن کنجد بجوشانند
و بر حوالی مقعد مالند ناسور خشک سازد حدید ریم وی با شراب بجوشانند و بیاشامند ناسور بر
سازد و سیلان خون و استرخا باز دارد و رنگ رو نیکو کرداند ادویه که ناسور بدان بخور کنند بعال

و به که ناسور بدان نوشنند

۱۳۷

بدرود اقیح بیدنیخ وکبریت وایرسا وانجدان وبیخ ... وبیخ کرفس وبیخ حنظل وبیخ ... تخم کبد نا و قلی و اشنان
وقنه وانزروت وپوست هارف وبیخ ابنج وخردل ضعف بحر زمین حفره سازند وپشیر بیر بروی انبارند وبتوی
سوراخ بنشانند وحوالی وی بگیرند تا دود غیر از ثقبه بیرون نیاید ودود این سوراخ بر اخگر ریزند ومقعد بر ثقبه
کرده و زرده
هند ودخان به ناسور رساند باید که هفته یکبار این کار کنند گوشت مرغ جوان وبره وبزغاله ودنبه وبیضه
نیمبرشت وزرده ومویز وبادام وجوز هندی واسفند یای جرب وزیرباو نخوداب وروغن جوز وروغن نارن
کنجد وروغن دانه زردالو وکوهان شتر وکنجد نا وروغن گاو وگوسفند منفعت رساند وباقلی وعدس و
کرنب وبادنجان وانار ترش وسماق وماش وبرو قدید وماهی شور وگوشت گاو وشتر وگاو کوهی وخرگوش و
بز ومرغ آبی وجانوران بری وهریسه وکشک وپنیر شور ودوغ وماست وشیر وفطیر وکله وپاچه وسرکه و
آبکامه ولوبیا وشلغم وخربزه هند وقطایف ولیبا وخرما ولیبا مضرت ناسور یکی قروحی بود که بر مقعد برآید
ودیگری باد غلیظ که در خاصره وکمر وحوالی کرده وزهار گرد آید قروحی دو گونه بود یکی ظاهر ریش کند ویکی بزیر
گاه بود که از وی چیزی نیاید وی را عمیا گویند گاه بود که خون وزرداب آید وی را دامیه خوانند گاه بود که ثقبه
کرده وازوی باد وبراز بیرون آید گاه بود که ثقبه انسداد یابد وممتلی گردد ودرد تولد کند گاهی که بگشاید درد
نماند وی سه گونه بود یکی مانند درخت خرما با شاخ بسیار وپنجره دار وی را نخلی گویند دویم گرد واین دو گونه
بود یکی مانند انجیر وی را تینی خوانند ودیگری مانند دانه انگور دراز وی را عنبی نامند سیم کوچک واین دو گونه
بود یکی مانند ازخ او را ثولولی گویند ودیگری مانند دانه توت وی را توتی خوانند نخلی وثولولی بسیار بد بود چه
بیخ وی استوار بود وبریدن وبرداشتن دشوار وزنهار باید که از بیخ برآید وبیمار درین علت رنج یابد واز آن بیند
آنچه نمایان بود زودتر دوا یابد وآنچه پنهان بود ونظر وی سوی زیر دیرتر چه وی را نتوان دید ودارو بدو نتوانند
رسانید گاه بود که ناسور بر یکجانب مقعد برآید ناسور پیش مدبران ناسور جانب دیگر بود چه درین صورت
شاید که ورم مزاحم مجرای بول گردد وبول باز دارد وگاه بود که از نزدیک گرده تا کنار سرج کاذ ورود دوا و
غذای گرم تولد کند با صفرای سوخته که با خون بیامیزند واورا بسوزند وتیره سازد با خون سوداوی که از غذاها
سوداوی چون بادنجان وگوشت جانوران بری وی ومانند آن پدید آید کمی این خون اندک بود خاصه که
بیمار حریص وبسیار خوار بود وآنچه خورد نیک نخاید وآنچه از بلغم تولد کند مانند ماهی بزرگ ونهی بود
مرد در جای خداوند علت مولد باسور بود ودر جای طهارت بسیار نشستن وروغن بید انجیر وخوردن سیر درین
بیماری زیان دارد چه درد سر وگرما وسوزش مقعد پدید آید وفوهات عروق بگشاید باسور در جای که هوای
وی با عفونت بود بسیار تولد کند خاصه که مردم آن دیار سیر وخرما وپنیر بسیار خورند آنچه از خون
صفراوی بود با درد قوی ونخس وسوزش بود وآنچه از خون غلیظ بود با وی نخس وسوزش اندک بود و
گرانی بسیار وباد باسور با قراقر بود که در ناف پدید آید گاه بزهار وقضیب وخصیه وپشت در آید وگاه بسوی سینه
وپهلو وکتف وگردن برآید گاه اسهال خون بظهور آید وگاه زحیر وگاه شکم باز دارد وبیمار از درد قرار نیابد
وتکسیر اعضا ودر بندها با وی یار گردد وهنگام نشستن وبرخاستن از بندها صدا که وی را تمازی قرصه
نامند برآید وضعف در قوت مباشرت پدید آید ومباشر از مباشرت لذت نیابد واز پی وی ضعف قوی
یابد وغذا بد گوارد بدین سبب رنگ روی یکی را بزردی گراید ویکی را بسبزی ویکی را برصاصی ونحاسی
بیمار گاهی که بیدار گردد اندام زیر سنگین تر از زبر یابد گاه بود که بحره زیر از ناف بدملغ برآید وحکالت
درین عمر پدید آید وبیمار پیوسته سوی دو کنده گاه بود که موجب شب کوری وصداع گردد وحبس خون
باسور موجب صرع وجنون ومالیخولیا وجرب وسرطان وحمی وذات الریه وسرسام وبرسام وسل واستسقا
ودق وجذام بود چه ماده ردیه در بدن گراید ومزاج جگر واعضای دیگر تباه سازد از رعاف وحیض رحمت
پدید آید مدبر باید که خود را از داروی تیز وخوردنیهای سودا انگیز چون سیر وپیاز وخردل وگوشت

ما بوید زنند و صمغ آب و شرب شراب خلیص... بپرهیز... از بهر آنکه داده و رنج ریاضت و بدن
مالیدن و بگرما به رفتن و اسب تاختن فرماید تا فضول در بدن بگدازند و حرارت غریزی برافروزد پس اسلیق
بگشاید و بدن بمطبوخ هلیله و آمله و سپستان و آلوی سیاه و خرمای هند و خیار چنبر و مانند آن
پاک سازند پس اطریفل مقلی بکار دارد صفت آن هلیلهٔ کابلی و بلیله و آمله هریک ده درم مقل سه درم
با انگبین بیامیزند و چهار درم تناول نمایند مرهم که درد بنشاند زعفران یکدرم افیون دو درم حلبه و خطمی
و تخم کتان هریک شش درم بابونه و اکلیل الملک هریک یازده درم با میبختج بکدازند و داروها کوفته و بیخته با آن
بیامیزند و زردهٔ بیضه یکعدد بیفزایند و با خرقه مالند و با روغن گل چرب سازند و نیم گرم بر موضع اندازند
مرهم دیگر که درد و ورم بنشاند موم سفید با روغن کافوریه بط بکدازند و سفیداب با وی بیامیزند مرهم
کند نای ریزه کرده در دیگ کرده و سر وی بپوشند و بپزند و با روغن جوز بریان کنند و در هاون بسایند و بمالند
مرهم دیگر افیون و جندبیدستر هریک نیم درم میعهٔ تر یکدرم مقل و سکبینج هریک دو درم روغن دانهٔ زردآلو
ده درم صمغ با روغن بکدازند و داروها با وی بیامیزند مرهم دیگر برگ خطمی و اکلیل الملک با زردهٔ بیضه
و روغن گل بیامیزند یا خلیون و میبختج باز عفران و روغن گل بکار دارند نان پخته با روغن کاو در هاون بسایند
و بمالند درد بنشاند کاهی که داروی کشاینده بکار دارند بیمار را در آب گرم نشانند و روغن دانهٔ زردآلوی
تلخ و شفتالو و روغن کوهان شتر و کودن بمالند و صافن و مابض بکشایند چه شاید که از رگ کشودن
باسور بکشاید و حاجت بتدبیر دیگر نباید پس بدن بمطبوخ هلیله و افتیمون و مویز پاک سازند و هلیلهٔ پرورده
بکار دارند هلیلهٔ کابلی با روغن گل بریان کنند و با انگبین تناول نمایند آب کندنا بیست درم با ده درم
روغن جوز بیاشامند خون باسور اگر سیاه بود تا ضعف قوی نیاید باز ندارد اگر از وی زرد آب آید منشف
بکار دارند دارویی که باسور بکشاید و درد بنشاند آب پیاز با زهرهٔ کاو باهم بردارند نسخه دیگر شحم حنظل
و بادام تلخ هریک چهار درم بکوبند و شیاف سازند و هر ساعت یکشیاف بردارند نسخه دیگر مقل سه درم
با آب کندنا بکدازند و سه درم شحم حنظل با وی بیامیزند و شیاف سازند نسخه دوم مقل با عرطیثا بیامیزند
اگر قوی‌تر باید سوع بیفزایند نسخه قوی‌تر زهرهٔ کاو با فضلهٔ کبوتر کاهی که مقعد بسوزد و بیمار بیقرار
کردد پنبه با روغن گل بیالایند و بر دارند روغن که خوردن و مالیدن و حقنه کردن شاید پوست بیخ کبر
و تخم هزار اسفند هریک یکدرم با یک رطل آب کندنا بجوشانند تا بنصف باز آید بیالایند و با نیم رطل روغن
بادام تلخ یا روغن کاو بجوشانند تا روغن بماند حب که درین باب صواب بود تخم سداب سفید دو درم سکبینج
سه درم هلیلهٔ سیاه و کابلی هریک ده درم مقل پانزده درم با آب کندنا بکدازند و داروها با وی بیامیزند سفوفی
مناسب تخم بادیان و هلیلهٔ سیاه با روغن کاو بریان کرده هریک ده درم حب الرشاد با آب کندنا با شراب ممزوج
چهار درم بنوشند سفوف دیگر تخم سپندان دو درم خبث الحدید مدبر سه درم با ده درم روغن جوز و ده درم
آب کندنا تناول نمایند حب که خون باسور باز دارد شب یمانی دو درم کهربا پنج درم رماد صدف هفت درم
هلیلهٔ سیاه و بلیله و آمله با روغن کاو بریان کرده هریک ده درم مقل شصت درم با آب کندنا بکدازند
و داروها با وی بیامیزند و دو درم تا سه درم با آب سرد بنوشند حب دیگر زاج سفید یکدرم مقل دو درم
هلیلهٔ سیاه و بلیله و آمله هریک پنج درم با آب کندنا بیامیزند شربت یکدرم بود اگر قوی‌تر باشد سه درم
کهربا پنج درم رماد ودع بیفزایند و مقل زیاده سازند حب دیگر مازو سه درم کهربا و بلیله و امله هریک
چهار درم صدف و هلیله کابلی با زیت بریان کرده پنج درم داذی شش درم مقل پانزده درم با آب
کندنا حب سازند شربت دو درم تا سه درم بود با آب کندنا حب دیگر کهربا ده درم هلیلهٔ کابلی با روغن
کاو بریان کرده سی درم مقل چهار درم با آب کندنا بیامیزند شربت دو درم بود سفوفی قوی سودمند نانخواه
و تخم کندنا هریک دو درم تخم کرفس چهار درم زیر آهن مدبر پنج درم شربت یک درم بود با ده درم آب کندنا با بیست درم

ابزام

آب کوم **قرص کهربا** که در انجا بکار آید کیرند کوفته شاسته و گل مختوم هر یک نیم درم کهربا و صمغ عربی هر یک درمی بلوط دو درم
یا آب لسان الحمل قرص سازند شربت دو درم بکار دارند **نسخه دیگر** افیون دو درم کندر سه درم کلنار و عصاره لحیة التیس
فنک و کهربا و صمغ و جوز هر یک پنج درم با لعاب اسبغول بیامیزند شربت دو درم بود با ده درم آب سماق **معجون خبث الحدید**
سعد و سنبل و اذخر و زنجبیل و کندر و فلفل هر یک ده درم زیر آهن مدبر و هلیله و بلیله و آمله و کرمانه هر یک پانزده درم
آمله با آب بجوشانند و بمالند و بپالایند و با شهد بقوام آورند داروها باوی بیامیزند شربت پنج درم بود **معجون**
**مقعد** بسد و مصطکی هر یک سه درم مقل کهربا و رماد صدف و هلیله سیاه و زرد و بلیله و آمله و ماروی
با سرکه پرورده و قرنفل و کلنار و نانخواه و بلوط و فوفل هر یک پنج درم مقل بیست درم با انگبین معجون سازند شربت
دو درم تا پنج درم **دروری** که خون باز دارد دم الاخوین و صبر و کندر و شیاف مامیثا و کلنار مانند غبار بسایند
و خانه عنکبوت یا موی خرکوش با سفیده بیضه بیالایند و بر زرد الوده با سوی نهند مازو و اقاقیا و قلقطار بکوبند و
دود کنند اگر باز رود مذکور بیامیزند قوت وی بیفزاید اگر از دو روز فایده بظهور نیاید زیت بجوشانند و پنبه بدان
بیالایند و با سور ابدان داغ کنند برگ مورد و کلنار و رمانو و خرنوب و بلوط و شب یمانی و پوست انار بجوشانند
و بیمار در آب وی نشانند **شرابی** که خون باز دارد دانه مورد و قشر کندر و زیر آهن و دانه مویز با شراب یکشب
و یکروز بجوشانند و بپالایند و بیاشامند آش غوره و سماق بنوشند **جوارشی** که با سور خشک سازد و باه برانگیزد
نوشادر نیم درم کندنا و شیطرج هندی و بودری سفید پوست بیضه هر یک سه درم زیر آهن مدبر چهار درم
نیم با روغن گاو چرب کرده از دو درم تا چهار درم تناول نمایند **جوارشی** که باسور بیفزاید و وجع پاک سازد و
شهوت غذا برانگیزاند تربد و مصطکی و دار فلفل و بلیله هر یک ده درم هلیله زرد بیست درم در نسخه دیگر اسارون
و دارچینی هر یک پنج درم دو رطل انگبین با شصت درم روغن گاو بقوام آورند و داروها باوی بیامیزند و از سه
درم تا پنج درم بنوشند **معجون** برهکی سرمه و ضیق نفس و درد گلو را سود دارد برنگ پوست کنده و هلیله
کابلی هر یک بیست درم نانخواه چهل درم با آب بگدازند و بقوام آورند و داروها باوی بیامیزند و از چهار درم
تا ده درم با موبز آب تناول نمایند **حب** مقل باسور را خشک سازد و غذا بگوارد و خون باز دارد نشادر نیم درم
تخم کندنا و شیطرح هر یک درمی خبث الحدید مدبر چهار درم مقل آنقدر که داروها باوی بیامیزند و پنج درم
پس از کرما به هر روز پیوسته بنوشند و بروی اسفند با جوب بدن از ماده سودا پاک سازد **وزدری** که
باسور خشک سازد تخم حنظل و جفت بلوط و جوز سرو بسوزند و باسور با شراب قابض بشویند و ذرور سازند
**داروی** که شقاق و باسور و استرخای مقعد را سود دارد جوز سرو و جفت بلوط و پوست انار با شراب
قابض بجوشانند و صبح و شام باسور با وی بشویند **داروی** که باسور سیاه سازد و بیندازد بوره و فلفلمویه
بسایند و با روغن زرد الوی تلخ چرب سازند و بمالند و بسته دارند **صفت** توتیای سلک و دم الاخوین مانند
غبار سازند و باسور با شراب مذکور تر کنند و بروی ریزند تا سیاه کردد پس مرهم سفید بمالند تا بیندازد
**شیافی** آن از روت و دم الاخوین و سفیده با موم روغن زرد الو بیامیزند و شش روز بکار دارند
**داروی** که باسور را قطع کرداند مازو و کندر و کلنار و سرمه و اقاقیا و شب یمانی با شهد مقوم بیامیزند
جوز سرو با پوست بسوزند و مغز زرد الوی پوست کنده بریان سازند و با کوهان شتر بسایند و بمالند
پس ماذریون با کوهان شتر بیامیزند و دو دوی بباسور رسانند تا خشک سازد **داروی** که پیوسته بکار
دارند درد بنشاند و خون باز دارد و باسور خشک سازد و بیندازد خر زهره و کوکرد زرد هر یک
نیم درم کندر و قسط و پوست بیخ هزار اسفند و میعه تر هر یک درمی روغن کنجد و زیت و روغن زنبق
هر یک ده درم کوکرد درمی بکدازند و داروها باوی بیامیزند و در شیشه دارند و بر باسور بمالند
**نسخه دیگر** سوده سند زرنیخ زرد و سرخ و زاج و نشادر و نوره و ناس بسایند و ذرور سازند **داروی** آهک
و مغز تخم سیاه و شنجار و زرنیخ زرد و سرخ و زاج و نشادر و موبزج و قثاء الحمار با آب شنجار **روغن خر**

بر بواسیر مالند و خشک سازند و بریزاند صفت آنکه که از آب مقود بود بشیر قمع وی مقدار چهار انگشت ببندند
و شکم وی پاک سازند و بانبت در دیک سنگ بجوشانند و سر دیک استوار دارند تا مهرا شود عصارهٔ خرنوب
با انبه بر بواسیر نهند خشک سازد و بیندازد خرنوب پوست کنده بر بواسیر و ثولول مالند زایل سازند بواسیر
زیت چرب سازند و اشنا سیر سوده بر وی نهند بیندازد داروی که گوشت فربونی سازد سیماب و نشادر
هر یک ربع رطل آهک آب نارسیده نیم رطل سنجار یکرطل زرنیخ زرد یکرطل و نیم باسر که بسایند و خشک سازند
و بار دیگر با آب سرد تصعید کنند و بر بواسیر و گوشت فربونی بریزند شیاف آزموده سه شب بر سبیل
غب بردارند بواسیر خشک سازد و بیندازد عشقه در دیک مس آب نارسیده بریزند و بمالند و بپالایند و بجوشانند
تا غلیظ گردد و در طاس آب نارسیده چهل روز در آفتاب نهند و شب بپوشند و از غبار نگاه دارند و هر روز
بر هم زنند و صبر و مر و تخم سپندان هر یک شش درم با وی بیامیزند و شیاف سازند و شوربای چرب بیاشامند
زرنیخ سرخ با عسل بلادر بیامیزند و بواسیر با وی بخور کنند پوست بیخ کبر و بیخ حنظل و بیخ هزار اسفند و
بلادر و سورنجان و فربیون نیم کوفته با نفط سیاه بیامیزند و بر اخگر ریزند و دود وی به بواسیر رسانند پوست
بیخ کرفس و بیخ کبر و برگ خرزهره و خارق بجنین و بیخ انگدان با عسل بلادر قرص سازند و بر آتش سرگین شتر
ریزند و دخان او بمقعد رسانند تخم کندنا و پوست بیخ کبر و شونیز و هزار اسفند و داتیابخ و کندر و مقل
قرص سازند و بواسیر بدان بخور کنند دود برگ مورد و پوست مار سیاه و بلادر سوده دارد دیک بر دیک
و قلنقطیون بواسیر بیندازد صفت دیک بر دیک نکار دیگر درم مر دو درم زرنیخ زرد و سرخ هر یک
شش درم بورهٔ سوخته پانزده درم باسر که قرص سازند صفت قلنقطیون بوده و زرنیخ زرد و سرخ
و شب یمانی هر یک هفت درم اقاقیا دوازده درم باسر که بیامیزند و قرص سازند و بسایند و فرو با آب
کندنا بر بواسیر مالند داروی تیز مستولی بگذارند و از پس وی برگ کرنب بجوشانند و با روغن گاو مرهم
سازند و بمالند بواسیر اگر پنهان بود و قوت دارو بدان نرسد حقنه فرمایند صفت آن گل سرخ و عصارهٔ
خبازی با برگ وی بجوشانند و بمالند و بپالایند و ده عدد زردهٔ بیض بر وی افگنند و با روغن گل
بکار دارند پس از یکساعت حقنه را آب سداب و آب لسان الحمل و کاغذ سوخته و گل مختوم سازند و چندانکه
ممکن بود نگاه دارند بریدن بواسیر با آهن بهترین دارو بود چه دوا مقعد را بسوزد و درد قوی برانگیزد
و شاید که ورم تولد کند مدبر باید که بواسیر یکبار زد تا ماده از وی بپالاید چه اگر تمام بران و مادهٔ بد در جگر
بماند و در بدن گرد آید و مزاج جگر تباه سازد و سده با اماس در وی پدید آید و باستسقا انجامد و تن از
خون عفن ممتلی گردد اگر بگشاید پس باز آید و اگر بر عضو دیگر ورم زند سوداوی و داء الفیل و مانند
آن بظهور آید و اگر بخاری بر دماغ برآید مالیخولیا و صرع و جنون و مانند آن روی نماید باید که بواسیر ظاهر
با قالب بگیرد و ببرد و از رگ گوشت نرساند تا بیمار از ورم و درد قوی امان یابد و خون باز ندارد مگر آنکه
ضعف قوی پدید آید و رنگ روی بزردی گراید اگر خون اندک بود باسلیق بگشاید اگر از بیخ نتواند آنقدر
که تواند بردارد چه هنگام قوت دارو درد بد و بسد و خشک سازد و بیندازد اگر پس از بریدن درد و اماس
تولد کند ضماد بیان که یاد کرده شد بکار دارد مقل با کوهان شتر بیامیزند و دود وی بموضع رسانند با آن پاکیزه
و زردهٔ بیضه با اندک افیون بمالند بیمار آب طبیخ خطمی و کتان و برگ کرنب نشاند تا درد بنشاند و طبع
نرم دارد بیمار اگر تاب آهن نیارد بواسیر با موی اسپ یا ابریشم ببندد و دارو بمالد بواسیر اگر درون بود
با مجمره بیرون آید زود زود برنارد غذا زود گوار فرماید و از داروهای سوداوی باز دارد بواسیر اگر بادی
بود از خوردنیهای باد انگیز منع نماید و داروهای محلل فرمایند داروی که باد بواسیر دور سازد و درد گرده
و خاصره و درد بندها بنشاند مقل دو درم شحم حنظل سه درم جاوشیر و اشق و غاریقون و تخم هزار اسفند
و عصارهٔ غافث و حب النیل هر یک پنج درم صبر شش درم با آب کندنا بیامیزند و حب سازند و از دو درم

تا سه درم تناول نمایند حب که باد کرده شده و باسور عفن و نیز اسود دارد نیم بادرنجبویه و هلیله سیاه و بلیله و
نشادر و عاقرقرحا و شیطرج و مقل و دارفلفل و تخم کندنا و ورد و بیخ بامو به آب بیامیزند و از دو درم تا
سه درم با آب کندنا بنوشند حب که باد باسور و سردی کرده و جذام باز دارد و غذا بگوارد و رنگ و رو
معتدل و فربه سازد تخم کرفس و بادیان و کندنا و حلبه هر یک ربع جزو مقل و تخم هزار اسفند هر یک جزوی قلیل
آهن مدبر هفت روز با آب کندنا بجوشانند و هر روز آب بیفزایند و خشک سازند و از وی یک جزو با داروها
بیامیزند و آب کندنا مانند نخود حب سازند و بیست و یک حب یکبار بکار برند سفوفی که باد دور کند
سعتر پنج درم بیخ کبر ده درم با شوربای چوب دو درم با آب گرم بنوشند لوق که درد سر و باد باسور بنشاند
و قوت باه بیفزاید و تخمه و تاریکی چشم را سود دارد سنبل و قرنفل و دارچینی و دانه بلسان و فلفل سفید
و اسارون و سلیخه و قصب الذریره و دانه مورد و سعد و قرفه و زنجبیل و عاقرقرحا با انگبین بیامیزند و از
دو درم تا سه درم تناول نمایند دارو که باد باسور بنشاند روغن کنجد و روغن بزرهر یک بیست درم
آب کندنا سی درم شیت شصت درم با هم بیامیزند و حقنه سازند گاهی که بر زانوی خداوند باسور دانهای
سیاه ظهور کند زیاده از بیست روز نماند والله اعلم باب دهم در داروها اندر داروهائی که در بیماریها
کرده بکار آید ادویه که در لاغری کلیه مفید بود تبن یابس چون تناول نمایند شفا یابد زبیب بی دانه بنوشند
کرده فربه سازند موز خوردن سود دارد حلیون مسمن کرده بود اسارون مقوی کرده و مثانه بود
قوت کرده و مثانه بیفزاید لاغری کرده از کثرت مباشرت و سوء مزاج گرم و خشک و خوردن داروها بود
با این بیماری آرزوی مباشرت نماید و بیمار تاب رنج نیارد و در پشت ضعف قوی یابد و بول سفید
و بسیار آید گاه بود که بدن بگدازد و درد سر و ضعف باصره پدید آید و بیمار از حفظ عاجز آید
و کمر سرد نماید باید که از مباشرت و داروی گرم باز آید و مغز بادام و بن و جوز و فندق و تخم خشخاش و فستق
با شکر تناول نماید داروی مدبر با مقوی بیامیزد تا قوت وی بکرده رساند نخود و لوبیا و باقلی و پیه قاز
و بط مرغ پیه کرده بز سود دارد نان پیه دار که در وی زنجبیل و بادیان و ملک معمول بود بسیار نیکو بود
چه زنجبیل قوت داروی بکرده رساند و بادیان و ملک قوت بیفزاید و کرده فربه سازد بیمار اگر از ملک کراهت یابد
مغزها که یاد کرده شد با نان تناول نماید کرده گوسفند با پیه مرغ و پیه بط و پیه کرده بکوبد و با کشنیز خشک
و بادیان و زنجبیل بنوشند شیر گاو و گوسفند بیاشامد باید که حیوان نر خود بد و شد و شیر گرم بنوشد
جوز و پسته سود دارد هریسه و پاچه بره و مرغ بچه با روغن لبوب مذکوره و روغن دنبه موافق بود زرده
بیضه نیم برشت و حلوا که در وی دانه خشخاش و مغز تخم کدو و خیار و جوز و پسته و خیار بادرنگ و خربزه
بود سود دارد غذای این بیماری باید که تبرید کند حقنه از روغن دنبه و شوربای کله بره و گوشت کبوتر
بچه باید روغن جزوع بسیار گرم بود روغن قرطم معتدل پیه کرده حقنه سازند کرده فربه سازد گاه
بود که از کثرت برخاستن و نشستن و مباشرت کردن و اسب راندن و پیاده رفتن از زخم و دق لگد
و دم دبیلی و سنگ و سوء مزاج سرد و گرم ضعف کرده پدید آید و از فعل خویش باز ماند فعل کرده آن
بود که آب با خون تنک که از جگر بدو در آید اخذ وی را باید بگوارد و نصیب خود بر دارد و آنچه بماند با
آب بمثانه رساند تا وی با قی خون بگوارد و غذای خود سازد و آب از مجرای بول دفع نماید گاهی که ضعف یابد
از گواریدن عاجز آید و آب با خون بمثانه دارد و مانند گوشت آب بر آید و بیمار از مباشرت باز آید
گاه بود که آب با رطوبت غلیظ بیامیزد گاهی که در آب رسوب بماند و بالای وی کف دریا پدید آید
دلیل قوت اورده و نشان عدم آفت مجاری بود پیش از گواریدن غذا مانند آب آید و پس از گوارید
مانند خون آید چه هنگام جگر غذا بگوارد و آب با خون بکرده در آید و کرده از تصرف عاجز و نصیب خود
بر ندارد بدین سبب بول غساله نماید و لاغری و درد سر و ضعف بصر طاری کرده بول غسالی اگر از

داروئی که در بیماریها بکار

... به نوبت باز آید و بیمار پس از وی راحت یابد و از لاغری و درد سر عارض شود درین بیماری دردناک
بود و از ریاضت و مباشرت و گرمابه و داروهای گرم باز آید و باسلیق بگشاید و در مداوی تاخیر نماید چه گاهی
که بیماری استحکام یابد دوا نپذیرد غذا و دوا که گوشت کرده بیفزاید تناول نماید داروی مسهل و مدر فضله
بجز ای بول رساند و بیماری زیاده سازد رب سیب و رب انار و رب آبی ترش و شراب مورد و شراب نارنج و
شراب ریواج و شراب ریباس و شراب لیمو و شراب نارنج و شراب غوره و قرص طباشیر بنوشند گوشت
کبک و تذرو و دراج و تیهو و کله و پاچه بره و گوشت گوساله و عدس پوست کنده با آب غوره و سماق و انار
دانه بکار دارد نان با پیه و مغز گنده و زرده بیضه نیم برشت سماق در وی افکنده و پوست جو و گندم تناول
نمایند ذغر و آبی و امرود و قصب سود دارد و اسفندباو فربهی گوشت زیان **قرص** طباشیر گل سرخ و سماق و
صمغ عربی و گل مختوم و گل ارمنی و قریشی و صندل سفید و طباشیر هریک یکدرم و نیم گلنار و تخم حماض و نشاسته
بریان و اقاقیا هریک دو درم دانه مورد و بلوط و تخم خرفه بریان هریک سه درم با آب شبت و آبی ترش قرص
سازند هر یکمثقالی یک قرص با یکی از شربتها که یاد کرده شد بنوشند **قرص** که درین باب صواب بود
شب یمانی و دم الاخوین و صمغ عربی و گلنار هریک درمی کتیرا ده درم شربت با شراب غوره یا شراب مورد
دو درم بود **عصارہ** سود مند برگ مورد و گل سرخ و برگ سماق و طباشیر و صندل سفید و عصاره لحیة
التیس و گل ارمنی و خرنوب نبطی هریک دو درم کالک و پسته جو هریک سه درم قصب و سنبل از هریک | دیگل مختوم
هفت درم با آب مورد تر و آب سیب ترش بر کمر و بن ران و زهار نهند پوست انار و گل سرخ و لحیة التیس
و خرنوب و بیخ عوسج بجوشانند و در آب وی نشینند و بر کمر و زهار ریزند در آب سیب و زاج نشستن و
از وی بجرع نمودن مجاری تنگ سازد و قوت بیفزاید هوای سرد سود دارد و قی در بیماری کرده نافع بود
شاید که بقی زایل کرده ضماد ملازم با شراب آبی مناسب بود آبهای قابض نیکو بود حرکت سخت زیان دارد
و راحت سود دراخر بیماری شیر شتر با فلونیای فارسی و رومی و قرص گلنار مناسب بود و بدن قوی
کرده اند و آنچه شور و تیز و تلخ بود مضرت رساند بول عسالی اگر بحرانی بود بگذارند تا بدن پاک کرده و اگر بسیار
آید و ضعف رو نماید داروها که یاد کرده شد بکار آید بدوای استسقای لحمی تداوی نماید **ادویه** که در سردی | ادویه که در سردی گرده مفید بود
گرده مفید بود **حرف** برودت کرده زایل سازند **حاشا** بسایند و با شهد بیامیزند و یکمثقال بنوشند فضول
بگدازد و خراج کرده باز آرد **فونیار** مسخن گرده بود **جوز** مرّبای وی سردی گرده ببرد **سداب** روغن وی بر
ناف و کمر و بن ران مالند گرده و مثانه و پشت گرم سازد **نارجیل** سخونت در گرده بدید آید **ابه** روغن
دنبه حقنه سازند گرده گرم سازند و قوت وی بیفزاید **راوند** مقوی گرده بود **مابید** مسخن نیکو بود برد گرده
از بسیار خوردن آب سرد بود خاصه بر ناهار و پس از گرمابه و ریاضت بسیار و بر جای سرد خوابیدن
و هوا و غذای سرد نوشیدن درین بیماری رنگ روی بسفیدی گراید و قوت مباشرت و آرزوی وی
نماند و پشت ضعیف و منحنی نماید و بیمار در وی سرد یابد سوی مزاج اگر ساده بود روغن قسط و فرفیون
و غاریه شیر و عو باه و کفتار بمالند روغن بادام و روغن گاو گنجد و جندبیدستر و قرطم و پسته و آب
شبت و حلبه و شوربای کله و پاچه بره حقنه سازند دراج و تذرو و گنجشک بریان بنوشند مرق کبوتر
بچه که با نانخواه و زیره و دارچینی و زعفران بود بیاشامند ذوالمسک و جوارش زیره که اجزای وی نرم سوده
بود تناول نمایند اگر با ماده بود قی فرمایند داروی و غذا که در مباشرت یاد کرده آید با داروها که در | ادویه که در حرارت گرده جهت کرده یاد
قولنج بلغمی یاد کرده شد بکار دارند روغنهای گرم بمالند **ادویه** که در حرارت و جراحت گرده بکار آید | قرص قرص قرص کالج قرص لیمو
**بزرالبنج** شیره وی با شکر یا شراب نیلوفر بیاشامند بول و سخونت کرده بنشانند و حرقت باز دارد و
جراحت به سازد شیره تخم خیار بادرنگ همین کار کند و خشکی کرده زایل کرداند **ورد** روغن وی بمالند
یا بشیر میش بیاشامند ریش کرده شفا یابد و التهاب نماید کرده کرده از رنج و ریاضت بود و از چیزهای

گرم حفرز

و دو

کرم خوردن و بر جای کرم خوابیدن بیماری که بی ماده بود یا غلبهٔ تشنگی بعضی و یا عفونت و حمرت بینا صفرت
بر آید و بیمار از حفظ بول بسیار عاجز آید و بوقت ادرار مجری از آب بد شاید که پیه گرده از حرارت گداخته شد
و بالای لیل چرب نماید گاه بود که تب تند پدید آید درین بیماری منی حدّت پذیرد و قوت مباشرت بیفزاید علاج
علّت آن ریاضت و چیزهای گرم باز آید و پیوسته سیب و آبی و انار ترش بنوشند و جامهٔ کتان بپوشند آش
عدس و کشکاب با آب غوره و روغن گل بیاشامند حقنه از آب خیار و برگ خرفه و عنب الثعلب و روغن
گل سازد بیماری اگر بد یا سطش باز آید تدبیر وی نماید و اگر با ماده بود در تدبیر وی کوشد ماده اگر خون بود یا سرخی روی
و حمرت قاروره و امتلای عروق و دهان شیرین بود و بدن سنگین باسلیق بگشاید پس آب انار ترش و شیرهٔ
آب خیار بادرنگ یا شراب بنفشه یا شراب نیلوفر یا شراب آلو یا شراب هند بیاشامند ضماد از آرد جو و سرکه
و آب کشنیز تر و لعاب بزرقطونا سازند اگر قوی‌تر باید سفیداج بنفشه و روغن گل و آب خرفه و آب عصی الراعی
و بنفشه و نیلوفر و آب کدو و آب خیار و آب عنب الثعلب با او بیامیزند غذا که در سوء مزاج ساده یاد کرده شد
تناول نمایند و کشکاب با روغن بادام و اگر صفرا بود با تب و تشنگی و زردی آب و حس و سوزش بود بدن
با طبیخ بنفشه و سپستان و عناب و آلو و خیار چنبر و شیرخشت و خرمای هند پاک سازند پس رگ بگشایند
دوا و غذا که در مادهٔ دموی و سوء مزاج گرم یاد کرده شد بکار دارند سبب ورم یکی مادهٔ حاره بود که بگرده
در آید و جرم وی بسوزد و بحرارت ورم کند و ورم که انفجار پذیرد و ریم آید سیم رگ گرده بگشاید و خون بیالاید باد انه
کوچک بر آید و بیمار نیابد با علت بطبیعت بگذارد بدین سبب ریش و جای رگ ریش کرده گاه بود که ورم بالا
کرده بگشاید و ریم بگرده فرود آید و ریش سازد درین بیماری درد در کمر بود و ریش سازد بجانب پهلوی
کوچک که وی را اضلاع الخلف گویند بر آید و آرزوی آب بسیار بود و ریش سازد بجانب پهلوی کوچک
و غثیان و عسر البول با وی یار گردد قرحه اگر گوشت بود پارهای گوشت در بول نماید و اگر در غثیان
بود بیمار اندر وی قرار نیابد و حدت تب و شدت حرقت و صلابت نبض روی نماید سهولت و صعوبت
علت از نشان و اعراض وی در حیز ظهور آید قرحه اگر در گرده راست بود باسلیق راست بگشاید و اگر
در چپ بود باسلیق چپ گرده از ریم پاک سازند و داروها که گوشت برویاند بکار دارند تخم کرفس و بیخ
بادیان و اذخر بجوشانند و بپالایند و با ماء العسل بیامیزند و با عدم تب و حرارت مزاج بیاشامند ریم
براند سفوفی که ریم پاک سازد راسن و فرصو و تخم کرفس و انیسون و تخم مغز خیار و خیار بادرنگ
و مغز خربزه و فطراسالیون بکوبند و دو درم با ماء العسل تناول نمایند نسخه دیگر نعناع و تخم کرفس و
بادیان و انیسون و فطراسالیون هر یک دو درم کند و سه درم شربت دو درم بود با بیست درم ماء العسل
گوشت تیهو و کنجشک بنوشند و در آسایش کوشند با تب و گرمی مزاج شیرهٔ تخم خربزه و خیار و
بادرنگ و شیرهٔ تخم خرفه با جلاب بیاشامند تا قوت بیمار مغز تخمها با تخم کتان بکوبند و با میخته با
جلاب بیامیزند مغز چلغوزه با اندک تخم کرفس آمیخته با ماء العسل تناول نمایند و گرده و مثانه
از ریم پاک سازد و شیر خر با شیر تخمها و شکر بغایت سودمند بود مزورهٔ غوره و سماق و انار دانه
که ترشی وی اندک بود منفعت رساند و آنچه بسیار ترش و تیز بود و شور مضرت و اگر درد بیالاید
و با وی درد قوی بود بذر البنج و لفاح و افیون با سفوف که یاد کرده شد بیامیزند و بیمار را
در آب طبیخ پوست خشخاش نشانند و مثانه با روغن گل چرب سازند و شیاف ابیض با شیر زنان
و روغن گل بگدازند و با نذافه در احلیل ریزند اگر بیش از پالنش ریش ریم نیاید سپوس گندم
و حسک و پرسیاوشان و برنجاسف و اندک فضلهٔ کبوتر بجوشانند و بیمار را در آب داروها نشانند
و پیوسته جای گرده و بر ران و زهار را با روغن گل چرب دارند نسخه که در نشانند سپوس گندم
و کشک جو و برگ عصا الراعی و لسان الحمل بجوشانند و بپالایند و یک وزن آب عصی الراعی با

لسان الحمل یا سپیدی بیض روغن کل بجوشانند تا روغن بر آید و انفود ده درم با نخل در آب مطبوخ بکار دارند
ده درم بنشانند یا افیون نیم دانک بذر البنج یك دانك تخم خرفه وتخم کوك هر یك درمی خیار دو درم جمله
یك شربت بود شراب بنفشه وشراب خشخاش یا شیر خر درد بنشانند قرص کا کنج درد بنشانند صنعت افیون
یکدرم رب سوس ونشاسته وکتیرا وتخم کرفس وخشخاش سفید وبادام شیرین هر یك دو درم کا کنج شش
درم کنند ودم الاخوین ومغز خیار وصمغ عربی وکل ارمنی هر یك ده درم شربت با شراب بنفشه سرد
بود نسخه دیگر بادیان دو درم مغز بادام تلخ وجلغوزه وتخم حماض وافیون وزعفران هر یك سه درم شهدانه
وتخم کرفس وبذر البنج هر یك شش درم مغز خیار دوازده درم کاکنج بیست وپنج عدد در نسخه دیگر کندر
دو درم وکاکنج پنجاه عدد شربت سه درم بامیخته بنوشند کاهی که ریم بیالایند وخون صرف آید دارو
باید که گوشت قرحه برویاند قرص خشخاش درین باب صواب بود صفت آن ریوند دو دانك بذر البنج
چهار دانك کندر نیم درم نشاسته وکتیرا وصمغ عربی وسماق وکل سرخ وکلنار وکل ارمنی وقرسی هر یك
درمی کهربا وطباشیر درمی ونیم خشخاش سفید وسیاه هر یك دو درم با آب لسان الحمل بیالایند وازان
یکدرم ونیم تا دو درم با بیست درم سکنجبین آبی یا کشکاب تناول نمایند اگر قوی تر باید کاغذ سوخته و
دم الاخوین ودانه مورد بیفزایند وضمادهای قابض بکار دارند صفت آن قصب وبرگ سماق وحضض
وشیاف ماميثا واقاقیا وکالك بریان وکل سرخ وکلنار با آب برگ لسان الحمل بیامیزند وبر خاصره
وجای کرده نهند نسخه دیگر سیب وآبی ترش وکل سرخ وکلنار وشیاف ماميثا وبرگ مورد با آب به یا مورد
ترضماد سازند پوست انار وخرنوب وبرگ مورد وعوسج بجوشانند وخرقه با آب داروها بیالایند
وبر جای کرده وخاصره وبن دندان وزهار نهند سفوف زنند ورویانند بسد وکاه ربا وشاخ
گوزن سوخته وطباشیر وکتیرا ونشاسته وصمغ عربی هر یك درمی کل مختوم وقرسی وبیخ لیلای شسته
هر یك دو درم با تنك سه درم شربت یکدرم ونیم بود با رب سیب یا شراب خشخاش سفوف پاك کنند و
رویانند انیسون وتخم کرفس ونعنا ودم الاخوین وکهربا هر یك درمی ریوند یکدرم ونیم تخم خرفه وطباشیر
وکل ارمنی وکتیرا ونشاسته وصمغ فارسی وکل مختوم وقرسی هر یك دو درم مغز خربزه وخیار بادرنك هر یك
پنج درم شربت سه درم بود با شراب ریواج ومانند آن حقنه که قرحه پاك سازد وگوشت برویاند
کتیرا وتخم خرفه وطباشیر وصمغ عربی وکل مختوم ومغز خیار وخیار بادرنك وصمغ فارسی با آب لسان
الحمل بیامیزند وازان دو درم تا سه درم بامیخته با شراب شیرین بنوشند وباکرمی مزاج با آب لسان
الحمل با لعاب بزرقطونا یا کشکاب نسخه دیگر اهلك صدف با سرکه وآب حب الآس شسته نیم درم صمغ عربی وکتیرا
ونشاسته وصمغ البطم هر یك درمی کاغذ سوخته ودم الاخوین ودانه مورد هر یك درمی ونیم سفیده
ارزیز مغسول دو درم با شراب شیرین قرص سازند ویکدرم با رب سیب با آبی یا شراب مورد بنوشند
قرص سیب وکهربا درین باب صواب بود قرص ـــــ تخم خرفه وکلنار وکل ارمنی شسته وشب یمانی
وشاخ گوزن سوخته با آب برگ خرفه بیامیزند شربت دو درم بود نسخه دیگر صمغ عربی دو درم دم الاخوین
وکلنار وشب یمانی هر یك سه درم کتیرا شش درم با آب برگ خرفه قرص سازند شربت دو درم بود
با شراب مورد قرص کهربا اقاقیا یکدرم ونیم کلنار دو درم مغز خیار بادرنك وکتیرا وصمغ عربی و
نشاسته وکهربا هر یك سه درم در نسخه دیگر کهربا یکدرم بود با آب برگ لسان الحمل بیامیزند ودو درم
با آب سماق بنوشند استفراغ خریفی وحقنه وشیاف نرم بفرمایند منفعت فی دبیماری کرده و
مثانه قوی بود چه ماده که دروی کرد آید بکند وانچه متوجه کرده باز آید دارو که قرحه از ریم پاك سازد
وگوشت برویاند ودغ وشاخ گوزن سوخته ومرواريد هر یك درمی ونیم افیون ورب سوس
هر یك دو درم سماق وعفص وکل فارسی وریوند چینی وخشخاش سفید وسیاه وبذر البنج وطلق

وخیار

ودوا بر

و دانک هر یک سه درم [illegible] و صعتر و تخم کرفس و [illegible] و [illegible] و عصاره لحیة التیس هر یک چهار درم تخم
خرفه و خیار زه و خطمی و دم الاخوین و مغز خربزه و کدوی شیرین و خیار و خیار بادرنگ هر یک پنج درم مغز
چلغوزه و بادام پوست کنده و دانه قلب و قصب ذریرة و کثیرا و نشاسته و صمغ تازه هر یک هفت درم کاکنج بر
چهار عدد با انگبین معجون سازند و یک درم و نیم با هفت درم ماء العسل سه درم شیر خر در آغاز بیماری جهت
راندن ریم تناول نمایند و باکرمی مزاج نیم مثقال با آب غوره یا آب شراب ابی و در میان علت سه درم با هفت
درم آب برگ لسان الحمل و در آخر که ریم نماند و خون صرف آید نه دانگ و نیم با ده درم آب غوره با شراب مورد گوشت
کبک و تیهو و دراج و کنجشک و بچه مرغ و مغز بیضه نیم برشت و ماهی رضراضی و پسته و بادام بریان و بسته
و قصب و خربزه و خیار و سیب و امرود و انار و آبی و زعرور مناسب بود شیر خر و حیوان دیگر قرص ها که داند
و بکذارد که ریم گوشت تا نه بسوزد و ریش پهن سازد باید که نشاسته و صمغ عربی و کثیرا با شیر و غذا بیامیزند در آغا
بیماری دو درم ازین معجون با سفوف قرص سازند که یاد کرده شد با چهار وقیه شیر خر بر ناهار بنوشند و در میان
با شیر بز و در آخر کره بکذارند و بخشکی گراید با شیر گاو تا بدن فربه سازد و رطوبت بدن باز آید و طبیعت قوت
یابد و جراحت برویاند و درین وقت با شکر و شیر بیاشامند روا بود گاهی که بیمار بسیار لاغر گردد و اعضای
اصلیه بخونت پذیرد و رطوبت فانی سازد شیر زنان مناسب بود خاصه که پستان پس از کواید شیر کشکاب
سرطان و پاچه بزغاله و بره و با مغز بادام مزوّره گاه بود که ورم بکشاید و ریم و سنبل و ترشح برود در آید این
هنگام کشک جو و خسک و برگ چغندر و خطمی و پرسیاوشان بجوشانند و بپالایند و با روغن کنجد و ماء
العسل بیامیزند و بکار دارند نسخه که ریم از روده بیرون آورد سبوس گندم و کشک جو برگ
خطمی و برگ چغندر و برگ کرنب و لعاب کتان و تخم معصفر نیم کوفته بجوشانند و بپالایند و شکر سفید
در وی بکدازند و روغن بنفشه با وی بیامیزند ادویه که درد گرده بنشانند سنبل با آب سرد بیاشامند
بیماری گرده بر سازد لوز بادام تلخ با شراب بنوشند درد گرده که از ماده غلیظ بود زایل کند دارچینی
با مر تناول نمایند درد گرده بنشاند سلیخه در دفع درد گرده نیکو بود مر درد بر سازد نجذ بجوشانند
و نیم گرم بیاشامند درد گرده و مثانه که از افزونی ماده بود زایل کند شبت تخم وی درد گرده و مثانه از غلظ
برد بنشانند علک انباط شیر تخم وی حرقت گرده و مثانه از حمیات بود باز دارد شراب کهن در بیماری گرده و مثانه
مفید بود لوز روغن بادام شیرین درد گرده بنشاند اطرح روغن ترنج خوردن و مالیدن درد
گرده که از سردی بود زایل کند مرزنجوش روغن مغزوی بیاشامند یا بمالند درد گرده که از باد و ماده بود بقوت
تحلیل زایل کند درد گرده گاه بود که درد گرده و حوالی وی باد غلیظ گرد آید و درد و تمدد در گرده و کمر نماید
و بر روده فرو تر آید و بیماری بادی باوی گرانی نماید باد که از خوردنیهای باد انگیز باز آید و داروهای
محلل چون زیره و تخم کرفس و بادیان و کرویا و سداب و مانند آن با جلاب با ماء العسل تناول نمایند
و روغن قسط و شبت و سداب و جند و فرفیون بر کمر بمالند و از بابونه و زیره و کرویا و اکلیل الملک
و بودینه و تخم سداب و کرفس و بادیان ضماد و حقنه سازند ادویه که در ورم و صلابت گرده بکار
آید زوفا که تر بود صلابت بنشاند خاصه صلابت گرده و مثانه خبازی برگ وی با روغن گل بجوشانند
و بر ورم گرده و مثانه نهند سود دارد تخم کتان و مر و خطمی و خبازی و حلبه و ماء العسل و کشکاب
مناسب بود گاه بود که درد گرده و ورم تولد کند و بکدازد گاه بود که نضج یابد و بکشاید و ریم آید
و گاه بود که صلابت پذیرد و ورم اگر در گرده راست بود درد تا جگر بر آید چه گرده راست در جانب
جگر بود و از گرده دیگر بالاتر و خواب زین جانب آسان تر چه درین صورت ورم نیاید و معالیق وی
انحراف نیابد اگر در گرده چپ بود درد و مثانه فرود آید و اگر در چپ بود و راست هم بود در هر جانب
بدید آید و اگر در گوشت بود درد ادرس بود و اگر در غشا بود قوی چه این هنگام بیمار پشت راست کرده

ادویه که درد گرده نشاند

دوا اگر نم گرد درد گرده و مثانه بنشاند
معجون برسی درد گرده و [illegible] گرده
و مثانه با بول براند [illegible] کر
درد مثانه و گرده [illegible] قند الملک
درد گرده [illegible]

ادویه که در ورم و صلابت

نتواند و اگر از سرفه و عطسه بسیار و از ... یا بد سبب ... بتنگی ... بود که از گرده بر آید و گوشت بجز اشد
دوم منی به و سقطه که آفت بگرده رساند سیم چیزی گران مانند همیان که بیاید بر میان بر بندد چهارم آب باز دارد
و بیم اگر از ورم بود جانب وی گران بود و تمدد و گرمی و تشنگی باندام و بول کم و سهولت و صعوبت در درو ب
نظر بسکی و بدی ماده و اگر از صفراوی بود گرانی اندک بود و با تلخی دهان و تب سوزان گرمی و تشنگی و
بول بسیار و در آخر بیماری قاروره تیره گردد و رسوب مانند سحاله ند نماید گاه بود که خون با صفرا بیامیزد
اگر خون بسیار بود ورم از جنس حمره بود اگر صفرا غالب بود ورم از جنس نمله و بیمار قرار نیابد و آب اندک
آید و نبض سرعت و تواتر پذیرد گاه بود که دست و پای سرد گردد و تب نقصان یابد و بار بر افزونده گاه
بود مانند ربع نماید گاه بود که بجهت صعوبت ورم و مشارکت غشای دماغ اختلاط عقل پذیرد و درد بچشم
و روده فرود آید و باقی صفرا بسیار بر آید گاه بود که رحم مزاحم روده گردد و جای تنگ سازد براز نیابد تا روده
نخست سفید بود پس بزردی و سرخی گراید و با زیت دردی بدید آید درین بیماری بول سفید و غلیظ
بد بود چه منجر بد بله با صلابت ورم بود و رسوب نیک نشان نضج و صلابت بود گاهی که باد در شکم گرد آید
و درد گرانی بیفزاید نشان دبله بود گاهی که بول غلیظ آید و رسوب نیک نماید و تب نقصان یابد نشان
نضج ورم بود گاهی که بر دو فاصل روی نماید و تب نماند نشان انفجار بود ریم اگر با خون بیامیزد بد بود و اگر سفید و
هموار بود و بمثانه در آید امید نجات بود و اگر سوی روده آید و اگر گاهی حرارت بیفزاید و پیر کرده بکلا زد بول بد بود
زود آید بالای وی چرب نماید بول زیت نشان سخونت گرده بود گاه بود که ورم بگشاید و ریم بجگر در آید و مزاج
وی بگرداند و از ماسار یقا بر وده فرود آید و بسوزد و ریش سازد گاه بود که ریم در فضای شکم گرد آید و بماند و
با نشتر بر آید گاه بود که ورم نضج یابد و بگشاید اختلاط عقل درین بیماری بد بود خاصه نشان بد با وی یار گردد
چنانکه بر روی آب دلیل آفت گرده و درازی بیماری بود و داروی مسهل در آغاز بیماری زیان دارد خاصه
که در بدن ماده بد بود چه دواء مسهل ماده بکلیه رساند و گرده بجهت ضعف از دفع عاجز آید و در وی بماند و علت
بیفزاید و بیمار ترک آب نماید چه در بازماندن با ماده بیامیزد و بگرده ریزد و بیماری زیاده سازد گاه بود که شربت
ضرورت بود تا بجهت رطوبت وی حرارت و یبوست تب باز دارد این هنگام آب کدو نو که تر او تجرع
نماید آب بسیار سرد بود و ورم صلب سازد و از نضج باز دارد و از دوی مسهل ماده از روده که نزدیک گرده بود
بگدازند و از ادویه رساند و آنچه بد بود در آید درد بیفزاید و در آغاز بیماری شربت و ضماد و حقنه رادع بکار دارد
پس داروی منضج و محلل با وی یار سازند و در آخر محلل باز دارد داروی سوزنده بیازارد و اگر ضرورت بود با
داروی نرم بیامیزد گاهی که در قاروره نشان سردی بدید آید دوا چون بنادق البزور تناول نمایند آب بیرماده
برو ده اورده و عروق پاک گرداند و گرمی مزاج باز دارد درین باب خیار چنبر بغایت سودمند بود چه ماده
بی عنف بر آید و آنچه رقیق بود بقوام آورد و آنچه غلیظ بود بلغزاند ورم دموی ورم گرده گر از دموی بود باسلیق
و صافن بگشاید و اگر کهنه بود یا بیمار ضعیف یا بض و شراب بدین نسخه بیاشامند عناب دانه بیرون کرده و
تخم خشخاش سفید و کشنیز خشک و عدس پوست کنده هر یک صد درم با آب یکشب بخیسانند و بجوشانند تا
چهار صد درم بماند و بپالاید و با چهار صد درم شکر بقوام جلاب آورد شربت هر روز بیست درم بود
با ده درم سکنجبین ساده یا کشکاب با شیره تخم خرفه یا کدو یا خربزه یا خیار یا آب کدو و خیار با درنگ یا دوغ
بادام و شکر تناول نمایند و مزوره عدس و سماق و اگر صفراوی بود و خون غالب باسلیق بگشاید پس
مطبوخ هلیله بنوشد ورم صفراوی اگر صفرا زیاده بود مطبوخ هلیله بنوشد و اگر صفرا زیاده بود مطبوخ
هلیله و رگ زدن باز دارد صفت آن تخم کشوت سه درم بنفشه تا نخود درم پوست هلیله زرد و
ترنجبین هر یک ده درم خرمای هندی بیست درم آلوی سیاه و عناب هر یک سی عدد سپستان بیست
عدد برگ کاسنی و برگ عنب الثعلب هر یک دسته بجوشانند و بمالند و بپالایند و بر ده درم خیار چنبر

زرد

دروی بگدازند و صاف سازند و باید که آن محموده مشوی یکبار تناول نماید و کشکاب با سکنجبین ساده بنوشند
و آب خیار با شکر و شیرهٔ تخم خرفه با سکنجبین و مزوره و آب غوره و خرمای هند و کشکاب با شراب بنفشه و شب
تا زمان نضج کشکاب با شراب بنفشه با لعاب بزرقطونا شیرهٔ تخم خرفه با شکر **ضماد** رادع بنفشه و آرد جو و
باقلی و صندل و شیاف مامیثا و کدوی تر و روغن گل و فلوس خیارچنبر با آب عنب الثعلب بیامیزند و
خرفه با وی بیالایند و برجای کرده اندازند با شدت درد پوست خشخاش با فلوس بیامیزند باز دارد ورم اگر
صفراوی بود از روغن گل روغن بنفشه و آرد جو و آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب کشنیز تر و آب برگ
خرفه و آب کدو و گلاب و سرکه و موم سفید ضماد سازند و خرقهٔ کتان با وی بیالایند و بکار دارند و اگر در
انتها حلبه و بابونه و روغن کنجد بیفزاید و از آرد جو کم سازند و انحطاط بابونه و خطمی و قیصوم با زیت بجوشانند
و شبت با وی بیامیزند و بیالایند و نیم گرم بر کرده نهند **حقنه** رادع لعاب تخم خطمی و خبازی و کتان و
کشکاب و خیارچنبر و روغن گل **سفوف بطیخ** نشاسته نیم مثقال تخم کتان بریان یکمثقال **ضماد محلل**
آرد گندم و برگ حلبه و کرنب و شبت و خطمی و بابونه و بیخ سوسن با انگبین و روغن کنجد و ماء
عصید سازند و بکار دارد اگر قوی تر باید پیه مرغ و پیه بط بیفزاید **ضماد پزنده** انجیر با ماء العسل
بجوشانند و مادریون و ایرسا با وی بیامیزند [illegible] آرد جو و حلبه و خطمی و اکلیل الملک و تخم
کتان و بنفشه و شبت با آب طبیخ انجیر و روغن بنفشه بیامیزند آب طبیخ و بنفشه و شبت و حلبه نطول سازند و
نیم گرم بر جای کرده ریزد پس از نضج گرد آسیا و سرگین کبوتر و آرد کرسنه با ضماد که یاد کرده شد بیامیزند کاهی
که ورم بگشاید و ریم آید بنادق البزور بکار آید **صفت** تخم خرفه و خطمی و مغز تخم کدوی شیرین و بادام
و خشخاش سفید و نشاسته و کثیرا و رب سوس و گل ارمنی و تخم کرفس و بزر البنج هر یک دو درم تخم
خربزه دو درم در نسخهٔ دیگر بزر البنج یک درم شربت سه درم بود با شراب بنفشه **سفوفی** که ریش پاک
سازد نشاسته و گل ارمنی هر یک دو درم مغز خیار بادرنگ و تخم کتان هر یک سه درم خشخاش چهار درم
شربت دو درم بود با شراب بنفشه **قرص** که ریش گرده و مثانه پاک کرده اند زعفران یک درم تخم کرفس
کوهی و بادام از هر یک دو درم تخم خرفه و خطمی و خبازی و محلب و مغز حلغوزه و دانهٔ آبی و تخم حماض و
مغز بادام تلخ و کثیرا و صمغ بادام هر یک سه درم شهدانه و نشاسته و مغز بادام پوست کنده هر یک چهار درم
مغز تخم کدو و خربزه و خیار و خیار بادرنگ هر یک پنج درم رب سوس شش درم شربت دو درم بود با پخته
و آب نخود سیاه گاه بود که سبب دیر پختن ورم غایت سختی و غایت حدت مزاج بود چه این هنگام حرارت
و رطوبت فانی سازد و غلظ در ماده بیفزاید و خام بماند صواب درین باب کشکاب با روغن بادام و جلاب و
شراب بنفشه و شراب نیلوفر با آب کدو و خیار و خربزهٔ هند و شیرهٔ تخم خرفه و با عدم تب شیرخر با شکر غذا
اسفناج و بامیه و ملوخیه و کوک بود با روغن کنجد تازه و روغن بادام پس از تبدیل مزاج استفراغ با آب
طبیخ انجیر و عناب و سپستان و خیارچنبر و بیخ کرفس و بادیان باید که از آب مطبوخ هر روز سی درم با پنج درم
فلوس خیارچنبر بیاشامند شاید ماده اگر بسیار بود سکنجبین ساده مناسب بود و اگر تیز بود بجای ماء العسل
آب نیم گرم **ورم بلغمی** که حدت مزاج باز دارد کشکاب و لعاب حلبه و تخم کتان و روغن کنجد پیش از پاک
شدن ریم گرمابه زیان دارد در مادهٔ آمیخته داروی ورم دموی با صفراوی بیامیزد با غلبه یکی داروی
دیگری زیاده و کم سازند **ورم بلغمی** و اگر بلغمی بود جانب ورم گران نماید و چشم و بدن ورم بر آید و غلیظ نماید
و رنگ وی و بران بسپیدی گراید و بیماری از آب و هوای گرم راحت یابد و نبض بطی و مسترخی بود منی
رقیق و سرد و پشت راست نتواند کرد و درین بیماری قی بسیار کند و پیوسته گلنگبین عسلی و شراب التین
بکار دارند **صفت** باز آید بیالایند و با وزن وی انگبین بقوام آورند و دو درم شیر انجیر با یکمن شراب وی
بیامیزند و بنوشند شکم نرم دارد **لعوق** خیارچنبر ورم بر و بگدازد و خناق و اماس معده بنشاند و شکم

براند انجیر بجوشانند وبپالایند وانذك انكبین ازو بجوشانند وغسل خیار چنبر باوی بیامیزند ویك ملعقه
بنوشند واكلیل الملك وبرك سلاب وكرنب وچغندر هر یك خزمه پرسیاوشان وبنفشه وحلبه و
تخم كتان وسپوس كندم وكل خطمی هر یك قبضه حسك جبلی دو قبضه انجیر سفید فربه سی عدد بجوشانند
وبپالایند وهفتاد درم با پنجدرم روغن بید انجیر ودو درم روغن كنجد وچهار دانك بوره ارمنی نیم درم
نمك اندرانی در هاون بمالند وروزی یكبار بكار دارند یا غلظ بول هر شب وقت خواب چهار دانك ایارج
فیقرا بنوشند وازپی وی یك شربت آب تجرّع نمایند اكر پیه باقی بود چنانكه یاد كرده آید پاك سازند و
ماده دیم بازدارد وپیش از غذا وپس از وی شاید نیز وانخواه ومصطكی هر یك درمی صبر سقوطری دو وز
داروها با آب برك ترنج یا بادرنجبویه حب سازند هر یك چهار دانك وهر روز حب بنوشند ضماد سودمند
سنبل دو دانك هر یك چهار دانك مصطكی نیم درم صبر سقوطری مكیدرم نرم بسایند وموم زرد با روغن
كل بكدازند وداروها باوی بیامیزند واكر سوداوی بود كرانی وی كمتر از كرانی ورم بلغمی بود وبول اندك
ورقیق وسبب وی سل بود ودرد كرده قوی بنود وپشت خم واندام زیر لاغر وضعیف كردد وشاید
كه بجهت سل وضعف قوت كرده آنكه با كیلوس بجكر آید با خون بركهاد رآید ودر اعضا بماند واستسقا بدید
آید كاهی كه سودا با خون بیامیزد بول كدر نماید وكاهی كه صفراوی بیامیزد سرخ بود ودرو نشان بد بود
بمطبوخ افتیمون پاك سازند اكر قوت ضعیف بود وبیماری دشوار آب پنیر وسكنجبین وافتیمون كه در
باب حمیات یاد كرده میشود بنوشند ودرخوردن اطریفل بزرك كوشند داروها كه در ورم بلغمی یاد كرده شد
بكار دارند تا در قاروره رسوب اندیز با تجاوز نمایند ضماد سب كه ورم صلب وماده غلیظ بكدازد وقوی تر
قضیب زایل سازد آب شكوفه بید وآب كدو وخیار در هاون سرب بسایند تا كبود كردد وروغن بنفشه
بروی افكنند وبسایند تا بیامیزد وبجای كرده مالند وانچه بماند خرقه كتان بدان بیالایند وبر كرده اندازند
وپیوسته تر همی دارند كاه بود كه ورم كرده بسبب تدبیر صلابت پذیرد واز نضج باز ماند چه ماده لطیفه تحلیل یابد و
كثیفه در غلیظ بیفزاید وباستسقا انجامد كاه بود كه بسبب كثرت سوء مزاج كرم باسرد بود چه كرمی رطوبت
ببوزد وماده خشك سازد سردی فسرده دارد بدین سبب ماده كه دركرده بماند ریك یا سنك كردد ورم
سوداوی بی درد بود وصلابت وی زیاده از دموی وصفراوی بود دوای این بیماری دشوار بود كاه
بود كه ورم بكشاید یا بول ودیم فرو داب آید وبدن بكدازند وموت روی نماید باسلیق بكشاید و
كشكاب با شراب بنفشه وشراب انجیر وخیار سپوس با انكبین وروغن بادام وآش ماش پوست كنده
با خباری واسفناج بنوشند واز حركت مباشرت باز آیند وداروها كه در صلابت جكر یاد كرده شد
بكار دارند حقنه كه ورم نرم سازد برك چغندر وكرنب هر یك دسته خطمی وسپوس در خرقه بسته
وحسك وپرسیاوشان وتخم خیار وخربزه وخیار بادرنك هر یك قبضه انجیر سفید سی عدد بجوشانند
وبپالایند وشصت درم وپانزده درم روغن كنجد بیامیزند وسه عدد بیضه وزرده بیضه روزی
سه بار بكار دارند با پیه بط وپیه مرغ ومغز ساق كاو وجای كرده چرب سازند وضماد كه یاد كرده خواهد
شد با قرحه بروی اندازند صنف ان مقل واشق واكلیل الملك البطم هر یك سه درم بابونه وشبت و
خطمی هر یك چهار درم حلبه وتخم كتان وخبازی هر یك پنج درم صمغها با آب بكدازند وداروها باوی
بیامیزند وتنیج ورم نرم سازد كاهی كه اماس بكشاید وكشكاب با شراب خشخاش وشراب بنفشه وشراب
انجیر بیاشامند باشد حرارت مغز تخم خرفه بكوبند وپنج درم هر سه روز یكبار بنوشند كرمی اكر اندك
بود مسكه با انكبین با ماء العسل تناول نمایند دیم براند كاهی كه دیم نیاید اشامه سپوس با شكر
وروغن بادام بكار دارند شیرخشت باكاكنج وشراب انجیر درد وكرانی زایل سازند سفوفی كه ورم بكشاید
وكرده پاك كرداند تخم بادیان وانیسون هر یك درمی راسن وتخم هلیون وحرشف هر یك درمی ونیم

تخم كرفس

تخم کرفس دو درم فطراسالیون سه درم شربت با شراب انجیر دو درم بود **شعوبی** که دیر براند تخم بادیان و کرفس و
انیسون وفو ومو وفطراسالیون وخسک جبلی وتخم هلیون ورازیانه وعنصل مشوی با سرکه بجوشانند وبپالایند
وبانیم من سرکه یکمن انکبین بیامیزند وبقوام آورند شربت بیست درم پیوسته کرده جرب دارند نیم اکر بپالایند
ازین شربت باز آیند قرص کاکنج که درین باب صواب بود بیوند بیک درم کهربا یکدرم ونیم کل سرخ وطباشیر
وتخم خرفه ونشاسته وصمغ عربی وکتیرا وکل ارمنی وقرسے وبسد ومروارید هریک دو درم تخم خیار وخیار
بادرنک هریک سه درم کاکنج سی عدد بالعاب بزرقطونا قرص سازند هریک دو درم روزی یک قرص باچهار
وقیه شیر خر بنوشند وپس از سه ساعت اشامه سبوس وازکوشتها کوشت کشک وتیهو ودراج **سفوفی**
که کوشت برویاند فیتولیا وحب قلت وجلغوزه وتخم کرفس وریوند چینی وکل ارمنی وقرسے هریک درمی کل
سرخ وطباشیر وآرد سنجد وعدس وکاکنج وسماق وبست کنار وسیب وآبی وبوزیدان وتودری وتخم خشخاش
سفید وسیاه وبزرالبنج وپوست لفاج هریک درمی ونیم مغز خیار وخیار بادرنک وتخم خرفه وبیخ انکشت هریک
دو درم خرنوب ودانه مویز هریک سه درم بامداد بایک قدح شیر خر سه درم بیاشامند وشام وقت خواب
دو درم با آب سرد **شیافی** که دیر بسته بکشاید پوست بیخ کرفس وبادیان وتخم کرفس وصمغ البطم وقصب
الذریره وداسن وفطراسالیون وبرک سپستان باموم وروغن خیری بیامیزند وآب نیم کرم بجای کرده ریزند
خاصه برنهار بکار دارند **شیافی** رویانند رامک دو دانک اقاقیا وحضض وکل سرخ وکلنار وشیاف
ماميثا هریک درمی آرد کرسنه دو درم کالک بریان سه درم با آب برک مورد ترشیاف سازند وجر وقت
غذا برنهارند با عدم کرمی مزاج یکدرم کند بیفزایند خرفه با آب مورد بپالایند وبجای کرده اندازند
وپیوسته با آب مورد ترسازند کاه بود که در جرب جرب کرده تولد کند ودرد وسوزش قوی وحکاک
وتشنکی پدید آید وبا بول رطوبت غلیظه بپالایند وشاید که تب آید باسلیق بکشایند پس حجامت کمر وحقنه
فرمایند وهفتهٔ دوبارے از مسهل باز آیند تا ماده بکره نیاید وبیمار بیفزاید **جرب کرده** مناسب حسک و
بابونه واکلیل الملک وسپستان وعناب وتخم معصفر وکتان وحلبه وسبوس کندم وخطمی هریک قبضهٔ
برک چغندر وکرنب هریک دستهٔ کشک جو وقبضه بجوشانند وبپالایند وهفتاد درم باده درم شکر سپید
وپانزده درم روغن بنفشه ونیم درم نمک هر روز یکبار برنهار بکار دارند واسفیداج جرب وآش ماش
با اسفناج وپس از درازی مدت آش انار وغوره که بسیار ترش نباشد **سفوفی** که پس از استفراغ بکار آید
تخم خشخاش سفید وصمغ عربی وکتیرا ونشاسته وبزرالبنج سفید هریک دو درم رب سوس چهار درم
خیار وخربزه وخیار بادرنک از هریک پنجدرم تخم خرفه ده درم بکوبند وباده درم بزرقطونا بیامیزند وبامداد
سه درم آب شاهتره جوشانیده وپانزده درم شراب شیرین تناول نمایند شیاف ابیض باشیر زن وروغن
کل در قضیب چکانند اب کوکرد بیاشامند وبیمار را در نشانند وروغن زرنیخ برکمر مالند **صفت**
آن زرنیخ زرد پنجدرم نرم بسایند وباصد وبیست درم روغن کنجد در دیک کل بجوشانند تا دود زرد
وسبز برآید ودر طشت ابدار ریزند ویکشب بکذارند وروغن اندوی آب آنرا بشعله وی بسوزند ودر
زیر سقف نشانند با عدم آب کوکرد ده روز مداومت نمایند جراب نماید **سفوفی** که جرب زایل سازند ریوند
وطباشیر انچینی هریک درمی تخم خرفه وطباشیر ونشاسته وکتیرا وکوکرد وصمغ عربی هریک دو درم زرشک
بی دانه هفت درم مغز تخم خیار وخیار بادرنک وکنجد سفید بریان هریک ده درم شکر سفید بیست درم
بامداد سه درم با پنج درم لعاب بزرقطونا بنوشند وشام وقت خواب دو درم با آب سرد هفتهٔ دوبار
بکرمابه روند ودر آب رز نشینند وکرده وقضیب وزهار با روغن کل بمالند شیراتان بیاشامند
**اشامه** مناسب کرسنه سه درم نشاسته چهار درم کنجد بریان کوفته ده درم شکر سفید پانزده درم
باروغن بادام تناول نمایند کاه بود که با بول خون آید سبب اکر کثرت دم بود که فوهات عروق کرده

جدا زند و نکاهداشت نمانند و نمالند بایک
دیک با حب دنارا استخوان سازند تا نفت
بیختن روغن در آب ع

بکشاید گاه خون صرف آید بوقت دم وگاه بود که باقوت بیامیزد واستلال در رگهای او ونشانها وخون نمایان بود
انچه ذکر کرده شد پیدا بود وغثیان ودرد پشت وپهلو باوی یار وانچه از مجری آید اندک بود ودر تنگ باب حاصره
خبر یابد وانچه از مثانه آید بغایت اندک بود چه وی اندک که درروی خون بسیار بود وانچه از قرحه کرده آید با قدیم
بیامیزد باسلیق از چپ وراست بکشاید واندرون مدر وغلیظ باز آید وسفوف کاکنج ومعجون وی تناول
نمایند سفوف آن افیون مصری دانگی ریوند چینی چهار دانگ ودع محرق وکهربا وبسد وعقیق هریک درمی
کل مختوم وطباشیر ونشاسته وکثیرا وکندر وصمغ عربی هریک درمی ونیم صمغ خیری دودرم کاکنج بیست عدد نصف
دارو بزم بسایند وبا آب لسان الحمل بیامیزند ویکدرم بامداد با پانزده درم شراب عوسج یا شراب مورد یا شراب ریواج
بنوشند نصف دیگر بکوبند وبا چهار وزن وی مغز تخم خیار وخربزه وخیار بادرنگ وکدو بیامیزند وشام
وقت خواب دو درم با شراب مورد یا آبی بیاشامند اگر تب قوی بود وتشنگی وحرارت بسیار با کشکاب
بکار دارند واز پس سه ساعت سکنجبین آبی بنوشند خون اگر غلیظ وسیاه بود پس از آنکه رقت پذیرد بداروهای
قابض باز دارند عوضی که خون باز دارد درامک واظفار الطیب واقاقیا وکندر شربت دانگی ونیم بود
با آب سرد قرص شب که درین باب صواب بود صمغ عربی نیم درم شب وگلنار ودم الاخوین هریک درمی
کثیرا دو درم با آب لسان الحمل بیامیزند قرص دیگر کثیرا وگل ارمنی وتخم خشخاش سفید وکهربا وعصاره
لحیة التیس وصمغ آلوی سیاه هریک درمی با آب لسان الحمل قرص سازند قرص سلک یکدرم گلنار
دو درم نشاسته وکثیرا ومغز تخم خیار هریک چهار درم با آب لسان الحمل بیامیزند قرص کهربا که درانجا بکار آید
تخم کرفس یکدرم کندر وافیون هریک دو درم گلنار وعصاره زرشک هریک دو درم ونیم صمغ بادام
وکهربا هریک پنج درم قرص سازند هریک مثقالی شربت یک قرص بود با آب سماق وماء رمان که وی را بتازی
هان باکوبند بسوزند وبسایند ویکجزو ازوی با یک جزو گل مختوم ویک جزو سعد بیامیزند ویکدرم باده درم
شراب مورد یا شراب عوسج یا شراب ریواج بنوشند عصاره برگ مورد وگل وبرگ لسان الحمل ولحیة التیس
باندک کافور وشاخ گوزن سوخته در قضیب چکانند بیارد وآب رز نشاسته وضماد قابض بکار دارند
صفت آب [illegible] جوز سرو وگل سرخ وپوست انار وبرگ مورد تر وگلنار بجوشانند وبپالایند ودرروی
قرار گیرند صفت ضماد تخم خشخاش وعدس پوست کنده وسیب وبه کوهی قابض وپوست خشخاش ودانه مورد
با آب برگ مورد تر بیامیزند ودر کمر وزهار نهند اگر قوی‌تر باید اقاقیا وسماق وگلنار بیفزایند واز مباشرت
وحرکت باز آیند وپاچه بره وبزغاله وآش غوره وسماق وزرشک وانار با لوده با روغن بادام تناول نمایند
نه با غذاهای چرب وشیرین فرمایند عجه زرده بیضه شتر مرغ بنوشند پس شراب قابض خون باز دارد نشا
یکجبه با یکدرم گل مختوم بکار دارند چون هنوز باز ماند خیار بریان بغایت سودمند بود اگر غذا و
داروی تیز بود چون فلفل وسپندان وسیر وفرفیون وصمغ سداب وجند وماننده آن که رگ بکشاید خون گرم
وسوزان آید با اشامه کنند شیر تازه بیاشامند حقنه آن شیر گاو وروغن وی هریک سی درم شیر
بز صد درم میل پنجدرم بجوشانند وبیاشامند واز پس وی آب نیم گرم اشامه اگر غذا سازند روغن از ده درم
بیفزایند وباندک شکر وروغن بادام بنوشند واگر سوء مزاج گرم وخشک بود واز غذای سرد وتر سود دارد
واگر وثبه وضربه وسقطه وماننده آن بود بیکبار تولد کند وخون بسیار آید رگ زدن وقی کردن وغذای
سبک خوردن واز گل ارمنی وحضض وصبر واقاقیا ومر وسرکه وگلاب ضماد ساختن وحقنه زم
بکار داشتن مناسب بود واگر کثرت مباشرت بود زرد وتنگ آید وکمر سست نماید با ترک وی وانچه
درباب مباشرت یاد کرده آید سود دارد واگر بسیاری رطوبت بود که رگ نازک وا غشته سازد وخون
ازوی تراود واندک آید ونشان تری نمایان بود قی کردن وانچه سوء مزاج رطب یاد کرده شد کار
فرمودن نیکو بود واگر سردی وخشکی بود حقنه از آب کله بره وگوشت کبوتر بچه وروغن دنبه نافع بود

۲۷۶

ونان با پیه ومغز اکنبن که درو ی یا دیان بوند هر نیسه و با چند و ونیده ؤ بیضه نیم برشت و یا لوده یا تخم خشخاش
روغن بادام وپیه بط وپیه مرغ سفید روغن یاسمین و سوسن مالیدن صواب بود و اگر با باد که دهد فرصه
بود نشان و داروهای هر یک مذکور بود **جمود دم** گاه بود که خون در گرده و مجاری که میان مثانه و
گرده بود که وی را برنج خوانند و گویند بماند و منجمد کرده و در گرده و مجاری گرانی و تمدد پدید آید و
بول دشوار برآید داروها که خون بسته بگشاید ساذج یکدرم و نیم با سه وقیه آب کرفس با سکنجبین ساده یا
بزوری بنوشند و قرص ها یکدرم و نیم با آب گرم یا آب کرفس و قوانیا دو درم با آب گرم و پنیرمایه خرگوش
یکدرم با نخود آب و دانه بلیا دو درم با آب گرم و غاریقون یکدرم با نخود آب زراوند دراز یکدرم و نیم یا آب
یا شراب ممزوج یا سکنجبین یا نخود آب و اطفار الطیب دو درم با آب گرم با بونه و سداب بجوشانند و بار بماد
شبت و پنیرمایه خرگوش هر یک درمی چند نیز بوسته بنوشند سکنجبین مجری پاک سازد **باب یازدهم**
اندر داروهای که بیماریهای مثانه را بکار آید **اذخر** سنگ گرده و مثانه مفید بود **حماض** بیخ وی با شراب بجوشانند
و بیاشامند سنگ گرده بریزاند **حمص** تخم وی با انکبین و روغن بلسان بنوشند سنگ گرده ریزه سازد
آب نخود سیاه منشف سنگ گرده بود **ریوند** سنگ گرده و مثانه بریزاند **سعد** و خطمی سنگ
گرده پاره سازد و با دانه بلسان اقوی بود **خسک** دانه وی بکوبند و آب وی بیاشامند نافع بود **درد مثانه**
درین باب صواب بود **اسارون** سنگ گرده بریزاند و درد بنشاند و مجاری از مادهٔ سنگ پاک سازد
**اسقولوقندریون** در دیر ایستادن سنگ گرده و مثانه قوی بود باید که بسایند و شش درم سفوف
سازند پس آب نخود سیاه بیاشامند **حجر البر** سنگ سفید مانند مروارید بزرگ از دریای
حجاز آورند مجاری مثانه بیاویزند بول براند و در ادویه است و سنگ گرده بریزاند **حجر الحوت** سنگ
سفید و دراز بود در سر ماهی تولد کند در دریای حجاز یابند فعل وی در دیر ایستادن سنگ قوی بود
**صنوبر** مغز جلغوزه بزرگ با عقید عنب کرده و مثانه از ماده کرده سنگ پاک کرداند و سنگ پاره
کرداند سرومزاج با انکبین بنوشند که مزاج با شکر **قاقله** بزرگ و مغز تخم خیار و خیار بادرنگ دو درم
بکوبند با سکنجبین تناول نمایند **ارنب** بری بسوزند و از رماد وی دو درم بنوشند سنگ پاره سازد **کبابه** و
مجاری پاک کرداند و دیگر سنگ از گرده و مثانه بیرون آورد **فجل** سنگ گرده و مثانه بریزاند **حلب**
خام و پخته سنگ گرده پاره سازد **قره العین** در روغن وی خالی سازند و سه درم تخم شلغم در وی بزنند و در
خمیر گیرند و در تنور اخگر کنند و بگذارند تا خمیر سیاه کردد بیرون آورند و با تخم سه روز بنوشند گرده و
مثانه بریزاند **فاوانیا** با آب و اندک زیت بجوشانند و سه روز بر ناهار روغنی سه وقیه بیاشامند
در پاره سنگ گرده و مثانه بغایت سودمند بود **سرطان** محرق با شراب سفید تناول نمایند عسر البول زایل
سازد و سنگ بریزاند **ماء الحمات** شرب آب کبریت و نشادری و مانند آن سنگ گرده و مثانه پاره سازد
و بیش از شرب آب حمات سرحمات نفع یابند چه شراب آب درین باب کافی بود **حجر الیهود** مقدار یک نخود
بسایند و با آب گرم بنوشند سنگ گرده ریزه سازد **ملح** با آب ملح بگدازند و بیاشامند سنگ مثانه
بیرون آورد **نجم الارض** سنگ پاره سازد **تخم السحج** و نیز دو جو تناول نمایند سنگ پاره سازد در روغن
بادام و روغن گل و روغن خیار سود دارد **اطراغو لبدطوس** بجوشانند یا بریان سازند و بنوشند سنگ
پاره سازد بسوزند و خاکستر وی با شراب بیاشامند همین کار کند **آس** بری برگ و دانه وی همین
کار کند با شراب بیاشامند سنگ مثانه بریزاند **فجل** آب بیخ وی یکوقیه بر ناهار خورند سنگ بزرگ
و کوچک که در مثانه بود پاره سازد فعل وی درین باب قوی بود **حسک کنفرا** روغن وی بیاشامند سنگ
مثانه زایل سازد **رجل** شیرهٔ تخم وی بنوشند از تولد سنگ مانع آید **پرسیاوشان** آب طبیخ وی سنگ
پاره سازد **اموسس** سنگ مثانه بریزاند **زبل الفار** با شراب انکبین بیاشامند بسهولت بیرون آید

ادویه سنگ گرده و مثانه

زن اگر سنگ مثانه بریزاند ...
دوا [illegible] گرده و مثانه ...
دوا [illegible] سنگ مثانه و گرده بریزاند و بول
[illegible] معجون [illegible] معجون [illegible]
[illegible] گرده و مثانه و بول الدم معجون حجر الیهود معجون [illegible]
معجون [illegible] دارو [illegible]
[illegible] سفوف مطبوخ [illegible]

تولد سنگ بود ترکیب و تقطیر ماده سنگ رطوبت لزوجی بود که از گوشت گاو تولد کند و گوشت شتر و شیر مرغ و مرغابی و ماهی تازه بزرگ و کاف کوهی و نخود و عدس و گوشت بریشته و پنیر و بیضه بریان و هریسه و فطیر و دشته و تتماج و برنج با شیر و هریسه و کله و پاچه بریان و قطایف و پالوده کنند و میوه خام و ترنج و امرود و غذای بی ترتیب و کثرت منی و باز داشتن شهوت مباشرت خاصه پس از حرکت منی و معانقه و ملاعبه و آب تیره و شراب غلیظ با ضعف هاضمه معده و جگر و گرمی گرده چه اجزای ارضی که در آب تیره و شراب بود با غذا بیامیزد و نضج یابد و لزوجت پذیرد و بگرده و مثانه در آید و رسوب نماید و از حرارت که فاعل وی بود منجمد گردد و بدی شیر دایه موجب علت بود چه اگر صفراوی بود سخونت در بدن زیاده سازد و اگر بلغمی بود در غلظ بیفزاید سنگ بیشتر در مثانه کودک تولد کند سبب یکی شدن قوت دافعه بود که فرو فی از اعضا بمثانه رساند دوم تیزی که بول چه کودک غذای بسیار و بی ترتیب خورد و دهان مثانه وی تنگ بود و تیزی که با بول تمام بیالاید و بگرمی مثانه منعقد کردد و مانند سفال که بر دندان نماید سنگ در دیگ گرمابه پدید آید سیم نمک در بول کودک زیاده بود نمک از نوعی سنگ تولد کند نمک از اجزای ارضی بود که بحرارت آفتاب بسوزند و با آب بیامیزد و حرارت و رطوبت بتحلیل فانی سازد و بسیاری نمک در بول کودک بود بجهت شدت حرارت بول بسبب کثرت اجزای ارضی و در گرده فربه چه عروق و مجاری وی تنگ بود بدین سبب ماده گذر نیابد و در گرده بماند سنگ در زن وقت صغر تولد کند و در سن کبر نه زیرا که دهان مثانه زن فراخ بود و ماده که بدو در آید گاه بود که در روده و بندها گردد و شش تولد کند صفراوی بول تیره مند بود بتولد سنگ در گرده سیاهی بول بی آفت منجر بسنگ بود خاصه در پیری درد و گرانی و حس در کمر نشان تولد سنگ بود در گرده گاهی که در دو بندها فرود آید در مجری بماند و گاهی که زایل گردد بمثانه در آید ریگ زرد و سرخ از گرده آید و بیمار دیگر گرانی یابد وقت مرور بر اند و پس از ورود غذا درد در گرده نماید گاهی که غذا بگوارد و ثقل فرود آید درد نماید گاه بود که در حقنه جانب الم بود و درد بدید آید و در ان حذر و اعراض قولنج نمایان گردد و رسوب مانند رسوب بیماری جگر بود و درد قولنج مایل بناف و شکم بود و بر تر و فرود تر آید و درد گرده از جای خود تجاوز نماید سنگ اگر در مثانه بود بول و رسوب مفید آید درد و گرانی و حکاک در بن قضیب نماید و بول دشوار آید و اندار نماید و بیمار قرار نیابد چه گاهی که از بول باز آید در حال تقاضا پدید آید سنگ مثانه بزرگ و درشت و هیچ جای وی وسیع بود و پیوسته ماده بدو پیوندد با سنگ مثانه درد گاهی کاهی که سنگ بدهان مثانه آید و بول باز دارد از نیاضت و تب در قضیب جذر تولد کند گاه بود که در مثانه دو سنگ بدید آید و با حرکت بیمار سنگ بر سنگ شاید رسوب نماید چه اصطکاک در شتی سنگ بتراشد و آرد سازد گاه بود که سنگ بسیار بزرگ در طهارت مزاحمت بمقعد رساند و اودا باز کرد اند خاصه که شرج ضعیف دشواری سول از دشواری سنگ بود چه سنگ بزرگ بدهان مثانه بیاید و بول باز دارد و کثرت ریگ در قارورة نشان رخاوت سنگ بود و نیامدن علامت صلابت گاهی که از کثرت حرکت بن قضیب بدرد آید و از سکون بیاساید سنگ از مثانه جدا بود بدن از ماده پاک سازند و از امتلا و ادخال و خوردنیها که مولد سنگ بود اجتناب نمایند و از کارها که حرارت گرده بیفزاید باز آیند و داروها که سنگ بریزانند و بیرون آورد بکار دارند با ضعف قوت غذاهای زودگوار چون گوشت بره و بزغاله و تیهو و کبک و دراج و تذرو و مرغ جوان فربه و زرده بیضه نیم برشت و نان خشکار تناول نمایند و با عدم چیزهای که غذائیت وی اندک بود چون ماش و جو و اسفناج و قلیه کدو و قلیه خیار و نخود آب و مزورّ ساده با مغز بادام و روغن کنجد و روغن بادام در بن باب به از مسهل بود چه ماده از گرده باز کرد اند و انچه در وی گرد آید بکنند و بیرون آورد و بیمار با وی ضعف نیابد خاصه که عادت نماید و پیوسته شاید با غلبه حرارت مسهل قوی باید و

علامات بول کودک

سنگ نیک

باعدم

با علاج وی ضعف تا ماده بر وی باز کرداند مالیدن و ریاضت بوقت واشنان اکر حدید دیکر ما به دفتن نیکو بوده
چه کر ما به منفذ بکشاید واعضا نرم باید وماده بظاهر آید و اکر بحوره باز مانداز افراطوی ضعف بیفزاید کرده
باز مانند افراطوی ضعف بیفزاید وکرده نیوش شاید داروها که قوت معده یاد کرداند و غذا بکوارد سود دارد
شراب آب سرد در میان غذا خاصه ناشتا از تولد سنگ مانع آید خواب بر فرش کتان حرارت کرده باز دارد و بر فرش
پوستین حرارت بیفزاید بودینه و شبت و بادیان و کشوت و خسک و ترب و قنبیط و خیار و خیار بادرنگ
و انجیر و بادام تلخ و ذغرور و اچار کبر و هلیون و سرکه عنصل و زیتون پرورده و سکنجبین که از سرکه کبر
و سرکه عنصل سازند و شراب سفید رقیق و کرفس جبلی و مقل یمانی و افسنتین رومی و سلیخه و بیخ خیار
بری و عود بلسان و پرسیاوشان و حب بلسان و بیخ فنطافلیون و آب وی و جعده و سعد مصری و بیخ
هلیون و بیخ غار و سداب و زیره و بوره ارمنی سنگ بریزاند و مثانه پاک سازد فعل حجر الیهود و شکطراشیع و
کافیطوس در کرده قوی تر بود قوت رماد العقارب و دهن العقارب و رماد الزجاج و سنگ اسفنج و خون
تیس و رماد پوست بیضه بمثانه رسد و سنگ پاک سازد فضله کبوتر و خروس سنگ بریزاند دارچینی
و فلفل و زنجبیل قوت دارو بکرده و مثانه رساند و ج و لوومر و اسارون و نانخواه سیسالیوس و اذخر و قردمانا
و تخم خسک سنگ با بول بیرون آورد مداوا باید که داروی مدر و مبدق با داروی منقت بیامیزند تا منگ
دو ابسنگ رساند و دارو سنگ را بریزاند و مدر بقوت ادرار بیرون آورد با درد کرده و مثانه دارو که
درد بنشاند و قوت داروی ریزاننده نکاه دارند چون تخم کتان و لعاب بزرقطونا و حلغوزه و فندق و تخم
خطمی و صمغ عربی و بسفایج و صمغ بادام بیفزاید و با ضعف کرده داروهای مقوی چون بهمن و زرنباد
و کل سرخ و سوسن و تخم فنجمشک و رب سیب و صندل و کلنار و رب آبی و با شدت وجع داروی مخدر
و با کرمی کرده و مثانه داروی کرم بسیار بکار ندارد داروی که حرارت باز دارد مغز تخم خیار و خربزه
و خیار بادرنگ هر یک درمی تخم بادیان نیم درم شربت سه درم با سکنجبین یا کلاب سرد دارو دیگر تخم کرفس
دو درم بادیان و سنگ اسفنج و آبگینه سوخته هر یک سه درم مغز تخم خربزه و کدو و خیار و خیار بادرنگ
هر یک پنج درم بود با سکنجبین شکر باترید و خیار چنبر و آب بادیان و قرص بنفشه نرم دارند با بونه و خسک
و اکلیل الملک و مرزنکوش و کرنب و کرفس و شبت و برگ خطمی و پرسیاوشان پس سنگ اسفنج و حجر
الیهود هر یکی نیم درم با شیره تخم خیار و خیار بادرنگ بنوشند مجرب که درین باب صواب بود خسک و تخم
بادیان و کرفس هر یک دو درم خبازی و خطمی هر یک سه درم بیخ سوسن و پرسیاوشان هر یک پنج درم
انجیر سفید ده عدد سپستان سی عدد بجوشانند و بپالایند و چهار وقیه با یکوقیه نیم سکنجبین بیاشامند برات
خبازی بری بجوشانند و با انکبین و روغن کاو تناول نمایند سنگ از مجری بلغزاند و بیرون برد
فلوس خیار چنبر با آب بادیان بکدازند و با روغن بادام بنوشند روغنهای ملین چون روغن شبت و
روغن خسک با روغنهای مقوی چون روغن سوسن و روغن خیری بیامیزند و بمالند ریاضت کردن
و اسپ راندن و از نردبان بزیر و بالا رفتن سنگ از کرده و مجری فرود آید پس از نزول سنگ بابونه
و اکلیل الملک و خطمی بجوشانند و در احلیل چکانند روغن سداب و شبت درد بنشاند روغن عقرب
در قضیب ریزند و بر جای مثانه مالند و با پشم بر دارند سنگ بریزاند با عدم درد و غلبه حرارت
آب طبیخ شبت و مرزنکوش با روغن بلسان و ناردین و نفط سفید در قضیب چکانیدن با ورم کرده
و مثانه آنچه در باب وی یاد کرده شد بکار دارند با شیاف و حقنه طبع نرم دارد و بعضی درین مسهل
نفرماید قی ماده کم سازد و اکر کرده و مثانه باز دارد نشاید که سنگ از مجری باز کرداند و بماند و درد
بیفزاید با تب بیرها که یاد کرده شد اکر درد باقی بود فلونیا و تریاق نو باید چه درد بنشاند و داروهائی که
در وی بود سنگ بریزاند و بیرون آورد پس از رك زدن درد ساکن کرد و سنگ آسان برآید سنگ

ودكرده كاهى كه قرار دهيد [illegible] تخم خيار و خربزه و خيار و خيار باد رنك و آب طبيخ پرسياوشان و كاه و سبوس ارزن
سوده باشد و ادويه كرم مدر و محلل قوى [illegible] سنك بپاره در آب داروها كه ياد كرده شد نشانند زيرا
با آب كرم بياشامند يا بياميزند و كابوسا زند داروئى مثانه كرمى قوى ياد كرده بايد و بسيار كرم نشايد چه شدت
حرارت ماده منعقد سازد و علت بيفزايد داروها كه ياد كرده آمد باسردى مزاج بكار آيد حب كه بلغم
غليظ براند شحم حنظل دانكى و نيم ملح نفطى دو دانك حب النيل چهار دانك تربد يكدرم و نيم صبر دو درم جمله يك
شربت بود كه سنك كرده بيرون برد زيره و نانخواه و تخم كرفس و ترب و بادام تلخ و سعد و مغز تخم خربزه شربت داروئى
يكدرم بود با آب طبيخ پرسياوشان داروى كه سنك كرده و مثانه بريزاند حجر اليهود و رماد كرنب نبطى و رماد
پوست بيضه بچه بيرون آمده داروها نيم كوفته يكمثقال با آب شراب كهن بنوشند داروى ديكر دانه بان و بلسان
و ماش هندى و مغز تخم خربزه و سنك اسفنج شربت يكدرم و نيم بود با شراب ممزوج داروى ديكر فرفيون و جند
بيدستر و عاقرقرحا هريك درم تخم كرفس برى و بستانى و انيسون و سليخه و سنبل و دارچينى و مغز تخم خيار
و ماش هندى هريك درمى شربت يكدرم و نيم بود با سكنجبين و آب نخود سياه داروى كه سى روز پيوسته
بنوشند سنك بريزاند و كرده و مثانه پاك سازد دارچينى و سنبل و سليخه هريك چهار درم مر و تخم كرفس و
دوقو و تخم خيار هريك شش درم شربت مانند دانه ترمس بود با چهار وقيه آب حسك بكوبند و با كوبنده دارو
آلت كه از آهن بود نبايد آب ترب هر روز بر نهار يكوقيه بياشامند سنك بريزاند و مثانه پاك سازد فضله
كبوتر با وزن وى شكر بيامیزند و يكدرم با آب سرد بنوشند كرده و مثانه از سنك و ريك بزدايد دانه كبوتر
تخم كتان بايد شربت براى كودك نيم درم بود كوبيد فضله با فلفل و نمك و آب طبيخ مشكطرامشيع بايد خربزه پيش
از غذا از تولد سنك مانع آيد خاصه كه بروى سكنجبين و رود بايد آب نخود نيم كرم هر روز بر نهار بياشامند سنك
پاره سازد اسارون و سه درم با آب طبيخ خطمى با پرسياوشان بنوشند مثانه پاك كرداند فضله خروس دو درم با آب
ترب تناول نمايند سنك بريزاند زراوند كرد و دراز با آب كرفس و رازيانه سنك مثانه پاره سازد و آب نعنا
سه مثقال مثانه پاك كرداند سرهاى كرم شب چراغ بينداند و در ظرف مس خشك سازند سه روز با نقيع انكرد
روزى يكدرم بنوشند سنك پاره سازد ماش هند و آبكينه سوخته دوقو و مغز تخم خربزه نرم بسايند و يكدرم
با آب حسك بياشامند رماد عقرب دو قيراط با خند يقون بر نهار تناول نمايند مثانه بزدايد از نيم دانك تا دو دانك
با آب داس با آب طبيخ پرسياوشان بنوشند سنك بريزاند بيمار در آب طبيخ كرنب نشانند و ده درم مغز تخم خربزه
كوفته با شكر هر روز دهند مثانه از سنك پاك سازد بوره ارمنى پنج درم با انكبين بيامیزند و با آب ترب سه روز
تناول نمايند از سنك پاك كرده بوره نيم درم و آبكينه سفيد سوخته نيم مثقال با يكوقيه آب كرم بنوشند سنك
مثانه بريزاند و بيرون آورد خون تيس يك ملعقه با اندك باديان و سنبل بسايند و با شراب شيرين بياشامند
سنك پاره سازد و وقت ذبح خون تيس بر ظرف بهار ريزند سود دارد روغن بن با نخود آب نيكو بود مغز عصيه
الخضرا با حلوا در دكرده بزدايد بادام تلخ سنك كرده بريزاند خون دارو در كرمابه ابزن بايد داروى كه
سنك مثانه پاره سازد اشق و فلفل و نظرون هريك مثقالى دانه بلسان دو مثقال با شراب شيرين مانند
نخود حب سازند و بامداد سه حب در كرمابه با ابزن چهل روز بنوشند داروى كه مثانه پاك سازد وج و
صمغ عربى بادام و حجر اليهود و خون تيس و آبكينه سوخته و رماد عقرب و رماد كرنب و خركوش و سنك
اسفنج و رماد پوست بيضه بچه بيرون آمده هريك درمى فلفل و خطمى و فطراساليون و دوقو و مشطراشيع
و صمغ الو با انكبين معجون سازند و يكدرم آب حسك با آب نخود سياه تناول نمايند معجون عقرب بغايت سود
مند بود صفت آن زنجبيل يكدرم خبطيانا يكدرم و نيم فلفل و دارفلفل هريك دو درم و نيم خاكستر
عقرب سه درم و نيم جند چهار درم بيخ كاكنج پنج درم با انكبين بيامیزند شربت جهت كودك نيم دانك و براى
بزرك دانكى بود با آب كرفس روغن عقرب درين باب صواب بود صفت وى سعد و پوست بيخ كبر و خبطيانا

وزراوند هریک ده درم ونیم کوفته با کرد ل روغن بادام [illegible] فیکروز [illegible] نند ودو [illegible] باشند

ودو عدد عقرب [illegible] زنده [illegible] درو ی اندا [illegible] هفته در آفتاب [illegible] وعاف کرده بکار دارند دم تیس صفت

خون تیس [illegible] چون [illegible] آغاز کند وقت در کیسه [illegible] میان خون [illegible] ظرف سنگ [illegible] ویکذارند تا یه بند دوپاره سازند وبر غربال

یا بسعانی [illegible] کنند واز کرد وغبار وبر نکاه دارند وباحریر نازک بپوشند ودر وقت حاجت بنوشند سوخته المغه

کنگ [illegible] بر آتش نهند وآبکینه سفید دروی افکنند پس از سرخ شدن در آب اشتعار اندازند وچند بار این کار کنند

تا آبکینه پاره کرده بسایند وبکار برند سوختن عقرب کژدم زرد بزنند در شیشه کنند وکل حکمت گیرند ودر تنور

کرم نهند بسیار نسوزند تا قوت وی برود وخام نباید تا سوده کرده گاغر تر بود وغرهر ماده گوشت بره وبزغاله و

مرغ جوان وکنجشک ودرّاج وکبک با مری وسرکه وزیت وروغن بادام ونخود آب با روغن کنجد وبادام وپسته

ونیشکر ومویز وکشمش وفانید وبادام با شکر ونعنا وکرفس ورازیانه وکاسنی وسلق وخبازی وملوخیه وسداب

ادویه مولد سنگ

وخیار وخیار بادرنگ وکرنب وانکبین وشکر وسکنجبین سوداردو زردآلو وشفتالو وسیب وآب برف وآب

شور ونان میده وآب که بسیار بود وکافور وگوشت بط وکلنک وشراب غلیظ سیاه وسرخ وجوز وخرما و

ماهی نمک سود سنگ بدید آید فندق ومغز چلغوزه وتخم کتان وتخم خطمی وبه نشانند گاه بود که سنگ از گرده

ومثانه جدا کرده ومجری گرده ومثانه بخراشد وریش سازد اگر بول باخون بیامیزد ریش در گرده ومجری

بالای مثانه بود واگر خون پیش آید ریش در مثانه ومجری قضیب بود وجای درد بر آن گواهی دهد باسلیق

بگشایند تا از ورم امان یابد پس داروهای ریاننده فرمایند داروی که ریش برویاند اقاقیای شسته

سدس درم کل ارمنی وکندر ودم الاخوین هریک درمی مغز تخم خربزه وزن داروها با آب لسان الحمل

قرص سازند وبامداد یکمثقال با آب سرد یا آب لسان الحمل بنوشند داروی دیگر سفیدهٔ ارزیز وکل مختوم ودم الاخوین و

کندر هریک درمی افتیمون عشر درم شیاف سازند وبآب لسان الحمل با شیر خر بسایند ودر قضیب ریزند داروی که

داروی که خون از گرده ومثانه وروده ومقعد ونزف دا

خون از کرده ومثانه وروده ومقعد وجکر دیگر باز دارد افیون ربع درم کهربا وکل ارمنی واقاقیا وکلنار هریک

درمی با آب سماق یکدرم ونیم تناول نمایند وداروها که در خون بسته یاد کرده آید بکار دارند گاه بود که سنگ

در مجری بماند وبول دشوار آید وبیمار از آزار یابد وبن قضیب گران نماید بیمار بر قفا خوابانند وپای وی برداشند

وبجنبانند تا سنگ مثانه باز آید بدین ترتیب باز نگردد بنایره فاناطیر باز گردانند وروغنها بوره وشبت

بر قضیب مالند ودر آبزن نشانند وآب بر مثانه وقضیب ریزند وآب وشربت که ادرار کند بسیار بیمار

دادهند تا قوت آب سنگ براند صفت قاثاطیر نایره سازند از سیم وغیر آن لسا وباریک تا بمجرای قضیب

در آید وسر وی گشاده باید تا بول بدو در آید بس آلتی سازند مدوّر مانند مودی وسر وی استوار دارند و

درمیان سوراخ بگذارند وسر نایره بدو بپیوندند وآلت به بن مودی وصل سازند چنانکه لب وی بمودی در

آید ومنفذ هوا نماید وثقبه درمیان وی بگذارند تا سیل بدو در آید مودی بزرگ باید تا همگی بول از وی

بکذرانند ودر جای نشان محکم سازند چنی وی باندازه دهان مودی سازند بدرازی مودی از میل معلوم

کنند ودر نیمه وی نشان سازند وطبقه دیگر مانند طبقه اول از میل بگذرانند ودر جای نشان استوار

کنند ومیان طبعه ومودی با ریسمان ابریشم پر سازند تا هوا در جای ریسمان نماند وبیمار که بسی نشانند ونایره

با لعاب اسبغول یا آبی بیالایند وبمجرای قضیب در آورند وسر نایره بمثانه رسانند گاهی که نایره بمثانه رسانند

بن قضیب رسد آلت بزیر آورند ونایره در وی بگذارند پس بالا برند تا دهان مثانه بگشاید ونایره

در قضیب دارند تا آب بسبب امتناع خلا از مثانه بمودی در آید چه این هنگام جای ریسمان خالی ماند

وهوا در وی راه نیابد گاه بود که سنگ بزرگ وصلب بود وداروها که یاد کرده شد بریزاند وبیرون

نیاورد تدبیر وی دستکاری بود بیرون آوردن سنگ مثانه آسان تر بود وخطر وی کمتر یابد وبیمار

مراهق یا کهل باید چه مراهق درد جراحت بر نیابد وفلغمونی در کهل کم بدید آید ودر جوان بسیار وتدبیر

ودر اینجا دشوار بود خاصه چون آنکه ریش [illegible] نباید تدبیر و جراحت برد در جبر امکان نیابد
ریش [illegible] و توقیعت چون [illegible] خاصه [illegible] عصبانی بود [illegible] الم نیابند
شکاف سنگ بزرگ وسیع باید وشاید که [illegible] سنگ کوچک [illegible] باید [illegible] دشوار بود
وبیمار از آن باید سنگ مثانه وکرد آسان بر آید و در از دشوار چه باید که دو بار بر شکاف [illegible] آید
سنگ درشت قوی تر بود چه وقت بیرون آمدن ریش بجراشد بیمار اگر تهان نباشد بیرون آید
سنگ آسان بود چه بقوت جلادت دار پیش آید و اندر دار از بسیار آزار نیابد خاصه که دردهای قوی کشیده
باشد و رنجهای صعب دیده بیرون آوردن سنگ کرده از پشت دشوار بود وخطر وی بسیار مد بر باید که
بجز این کار نفرمایند تا بیمار در ورطهٔ هلاک نیابد ادویه که خون بسته بگشاید دهن الاذخر بیاشامند خون
که در کرده و مثانه بسته باشد بگدازد و روغن کدوی شیرین با سکنجبین و روغن بادام با آب طبیخ بابونه
و مغز تخم خیار و خربزه و حب بلسان سه درم و الطفا دالطیب دو درم بنوشند خون بسته بگشاید فردانا یکدرم و
نیم با آب کرم یا سکنجبین ترش یا سرکه انگور و زیت بیاشامند همین کار کند و حلتیت و اشق و سکبینج و جاوشیر و بقیه با ماء
الاصول تناول نمایند مناسب بود بسته و در اوند دراز درین باب صواب بود ارنب پنیرمایه وی یکدرم و نیم نطرون
سازند نافع بود حمص آب نخود سیاه و آب خسک و آب خاکستر رز بیاشامند سودمند بود گاهی که خون در
کرده و مثانه و معده و روده منعقد کردد رنگ روی بزردی گراید وضعف وصفر و تواتر در نبض پدید آید
و دست و پا سرد نماید و غثیان و غشی و عرق سرد پدید نماید و شاید که تب لرز آید و ضربه و سقطه و صعب
بول دم از جای جستن بر بستن گواهی دهد داروها که سنگ مثانه بریزاند با سکنجبین خاصه سکنجبین عنصل
که با انگبین سازند بکار دارند پنیرمایه خرگوش نیم درم با آب طبیخ شبت و بابونه و سداب و قیسوم با آب نخود
سیاه یا آب خسک تناول نمایند پنیرمایه و سرگین کبوتر با آب طبیخ بابونه و شیح و برگ کرنب و اذخر بگدازند
و اسفنج بدان تر سازند بر مثانه نهند پیش از غذا سکنجبین با آب بیامیزند و بیاشامند و پس از غذا آب ساده انچه با آب
خاکستر زرد انجیر با آب خاکستر و نخود انجیر و بلوط و ماء الاصول بگدازند و در قضیب چکانند جگر خر و زهره سلحفا
که با پنیرمایه خرگوش کند داروی که خون بسته بگدازد و مثانه از دیر بالک سازد و قرومانا و اهل و اشق و حلتیت و فره
و صو و خسک حب سازند و یکدرم و نیم با ماء الاصول بنوشند و در مجری چکانند روغن بید انجیر با ماء الاصول
بیاشامند سحر با تناول نمایند داروی دیگر حلتیت خمس درم بوینه و دو دقوهر یک نیم درم پنیرمایه خرگوش یکدرم و
نیم روغن سه بار با سکنجبین و سرکه ترش بنوشند و آب طبیخ بابونه در قضیب ریزند و بیمار در وی نشانند و از نخود
سیاه نخود آب سازند و دارچینی و شبت در وی اندازند ادویه که درد مثانه بنشاند لسان الحمل برگ و بیخ وی با
شراب بیاشامند درد زایل کرداند الجزره تخم وی با بیخ مهک بجوشانند و آب وی بیاشامند شفا یابد جاوشیر درد مثانه
که از سده و باد غلیظ بود ساکن کرده فراسیون با آب یا زیت بجوشانند و کماد سازند در مثانه از باد و غیر آن بود باز دارد
صعتر درد کرده و مثانه بنشاند راوند درد مثانه زایل کرداند و سده بگشاید نفل بنوشند درد ساکن کرده
بلدیانه سودمند بود شبت تخم وی درد مثانه که از باد غلیظ بود بنشاند بان روغن وی بر زهار مالند
یا در قضیب چکانند سود دارد شبت با سیر و سداب وابی بسایند و با روغن شکوفه در ضماد سازند نیکو بود
دارد روغن وی با شکر حقنه سازند درد نماند دجاج گردن و سنگدان وی خشک سازند و با مرمکی بسایند
و تناول نمایند سنگ مثانه بریزاند و درد بنشاند حنطه پیه وی در بیماری کرده و مثانه مناسب بود خسک
آب طبیخ وی سودمند بود سکر العشر درد مثانه بنشاند سکر با آب سرد درد ساکن کرداند نارجیل روغن
وی بنوشند یا بمالند تا در قضیب ریزند نافع بود لاجورد تناول نمایند روغن نرگس بمالند درد بنشاند
رجسته با پست جو ضماد سازند درد نیابد فار خصیه وی بر خود بیاویزند شفا یابند اطرح روغن وی
بمالند درد مثانه که از سردی بود زایل کند سیر قضیب وی با قرنفل بسایند و بجوشانند درد نماند

ادویه که خون بسته بگشاید

ادویه که درد مثانه بنشاند

بنوشند یا ضماد سازند درد بنشاند بابونه با آب بپزند که کهنه ورم بنشاند و روغن یاد داود سبب اگر باد بود که از هذا
ومیوه که باد انگیزد تولد کند و حرارت آن بتحلیل محتاج آید باو... و نمک دبوه فزیرش و غیره در آید و کمادهای یاد از
خورندنیهای باد انگیز پرهیز و روغن بید انجیر بیاشامند و روغن سوسن و یاسمین و جند و عرقیون و روغن بان و حلتیت
با روغن سوسن در مجری چکانند ضماد از سداب و پودینه و شبت و جند بید ستر سازند و شیاف از تخم کرفس و
فلفلین و انیسون و فلفل و سکبینج و غایت و غذاکه در قولنج ریحی یاد کرده شد تناول نمایند و اگر ورم گرم بود با
حس و درد قوی و غلبهٔ تشنگی و تب سوزان و سیاهی زبان و بسیاری هذیان و قی صفراوی و سرخی چشم
بود و وست و پا سرد نماید با اگر ورم بول و براز نیاید و زهار و خاصره بر آید و با عظم وی بر پهلو خواب نیاید
و نشستن آسان نماید و تقطیر البول پدید آید خاصه بول بد بود خاصه که ورم دو بیله کرده اگر دبیله در هفت
روز نکشاید و نشان نضج پدید نیاید در آن هفته هلاک کردد و رسوب حمد امید نجات بود کاهی خداوند
درد مثانه را در بغل چپ ورم بزرگ پدید آید و یکهفته بماند بیمار زیاده از پانزده روز نماند در ابتدا باسلیق
بکشایند و در تزاید و انتها مابص ورم اگر صفراوی بود ضماد رادع بکار دارند و روده بملین باز آید تا صلابت
نیابد اگر در ابتدا بسبب عضو عصبانی ضماد ملین سازند شاید مثانه گاو بر آب گرم کنند و بر مثانه نهند اسفنج
با پشم یا روغن بنفشه بیالایند و نیم گرم بکار دارند آب عنب الثعلب با اندک خیار چنبر بیاشامند لعاب
اسبغول با شیر زن در احلیل چکانند حقنه که درین باب صواب بود خطمی و حلبه و تخم کتان و سپوس گندم
و روغن بنفشه حقنه که ورم گرم نرم سازد و درد بنشاند کشکاب و لعاب اسبغول و شیر زن و خیار چنبر
و روغن بنفشه با اندک روغن بابونه بیامیزند و مثانه پیوسته بدان چرب سازند و پس از سه روز از روغن بادام
یا بابونه تجاوز نمایند ضماد از مغز نان میده و کنجد پوست کنده و شیر و روغن بابونه و بنفشه سازند پس از یکهفته
که درد ساکن کردد ضماد از آرد باقلا و بابونه و تخم کتان و پخته فرمایند وقت انحطاط صافن بکشایند و ضماد
محلل که در ورم کرده یاد کرده شد بکار دارند حلبه و تخم کتان و بابونه و اذخر و سعد و سنبل و قرطمانا و شلغم و خسک و برگ
کرنب بجوشانند و بیمار در آب دارو ها بنشانند و ورم بکداند و درد بنشاند تدبیر دبیله مثانه تدبیر قرحه و دبیله
کرده بود با شدت وجع زعفران دانگی و افیون یکدانگ و نیم با روغن بنفشه بکدازند و بمالند یا قرحه بدان بیالایند
و حمول سازند دارو ها که در سر هام یاد کرده شد کار فرمایند و اگر ورم سرد بود بول و براز دشوار آید و مثانه
سنگین نماید و ضعف و ضربان ساق پدید آید روغن و دارو های محلل بمالند و در قضیب چکانند و ضماد و کماد
که در ورم یاد کرده شد بکار دارند و شربتهای مدر با انگبین و خیار چنبر بنوشند و اگر جرب و قرحه بود
داروی هر یک یاد کرده آید ادویه که در قرحه و جرب و حکاک مثانه بکار آید سوسای یک قیراط با روغن
زنبق با شیر خر بکدازند و تناول نمایند ریش مثانه به سازد کثیرا بنوشند قرحه زایل کرده اند اسیوس آب طبیخ
وی با شکر بیاشامند سودمند بود شراب شیرین موافق بود مغز جلغوزه و تخم خربزه با وی بیامیزند قوت
بیفزاید لبن درین باب صواب بود کتان تخم وی در قرحهٔ مثانه سودمند بود شراب شیرین موافق
بود مغز جلغوزه و مغز خیار سود دارد شحم الدجاج با اشامه حرقت مثانه و قضیب باز دارد بطیخ در قرحه
مثانه و کرده و مناسب بود تخم خیار و خربزه و خطمی و تخم کرفس و گل مختوم و خشخاش سفید و کهربا و نشاسته
و زعفران و مغز دانهٔ پنبه و تخم خرفه و تخم حماض و مغز بادام و محلب و فندق بریان بنوشند قرحه شفا یابد
دارو ها که با آب ترب یا آب نخود سیاه بیاشامند قرحه پاک سازد و لعاب دانه و اسبغول با روغن بادام
و پاچه بره و بزغاله شوربای مرغ فربه و هریسه گوشت مرغ و کشکاب با روغن بادام و شیر گاو و گوسفند
جرب مثانه را نافع بود آلت بول کرده و مثانه بود و مجاری که بتازی برابخ گویند و بزبان خراسان مودی سبب
قرحهٔ مثانه و کرده یکی بود در قرحه مثانه در عانه و بن قضیب بود بول با دیر و خون آید خون وی رقیق
و اندک بود و در قرحه مجاری در ناف خاصره و بن ران نماید و بول اندک و دشوار آید و با بول پارهای

ادویه که در قرحه و جرب و ...
دوسا... ... ... ... ... ...

پوست بر آید و در وقت مرور آب درد بیفزاید و دست و پای بپهلو گراید و انگشت بآنکه می نیاید نقبه مثانه اگر نزدیک
منجر بقرحه مثانه بود اگر تیزی و شوری و ترشی و شیرینی پرهیز نماید و از ریاضت و حرکت که بدن گرم سازد و ماده
بجنباند باز آید دوا و غذای نرم و اسفید باج و ترشهای معتدل تناول نمایند ریاضت معتدل کنماده بدانند و قوت
بیفزاید بفرمایند مثانه از ریم با ماء العسل و جلاب که درو داروی مدر بود پاک سازند و بار را قیچ بحکا نند
با کثرت قیح آب خاکستر انجیر و بلوط و شیح بنوشند اسبغول با روغن گل در شیر خر با شکر و شیر بز و شیر اسب بنوشند
بیاشامند شیر از سی درم بیفزاید چیزهای خشک و قابض چون ارزن و کشنیز خشک و برگ سیب آبی و امرود
و برگ گل با علف حیوان بیامیزند قرص خشخاش و کاکنج که در ریش کرده یاد کرده شد بامداد یکدرم و نیم با شیر
و شراب انجیر و شراب مورد و رب غوره و کشکاب و آب سرد تناول نمایند ضماد که درین باب صواب بود
سیعه یکدرم پیه بط چهار درم موم سفید دوازده درم روغن بنفشه مقدار کفایت ضمادی که قرحه از تو سع
باز دارد خرما و مویز و مازو و شب یمانی و اقاقیا و طرسب بکوبند و بر زهار نهند اگر قوی تر باید صمغ تر و
نوعا بیفزایند از روت مدبر و نشاسته و سفیدآب با شیر بیامیزند و بانزاقه در احلیل ریزند اگر قوی تر
باید کندر زیاده سازند بیمار بر وخوابانند و ازین دارو حقنه فرمایند نحو دو کرات در قرحه کرده و مثا
مضرت رسانند در ایج و حب راس قرحه مثانه آید و رد با جرب مثانه خارش بود و بول با سوزش آید و درد
بیفزاید و رسوب بجای نماید وگاه مانند لعاب گاه بود که با بول خون آید داروها که قرحه بزداید خون کشکاب
با انگبین و ماء العسل و جلاب بنوشند و از داروهای سوزنده باز آیند و قی فرمایند و شیر خر بیاشامند
پس از نقاء مثانه لعاب آبی و اسبغول با روغن بادام و شکر تناول نمایند طبیخ حلبه با انگبین و شیره خربزه و خیار
و خرفه و با مصفه و آب کوکرده بنوشند و بیمار در آب نشانند و شیر زن با نزاقه در مجری بچکانند و انچه در جرب
کرده یاد کرده شد بکار دارند ادویه که در حرقت مثانه بکار آید بطیخ شیره تخم وی بیاشامند حرقت که از ماده
حار بود زایل سازد مس خوردن و ضماد کردن سوزش که از صفرا بود بنشانند لور روغن بادام شیرین
بنوشند یا در قضیب چکانند یا بر عانه مالند حرقت باز دارد کزبره آب کشنیز تر با شوربای مرغ فربه بیاشامند
نافع بود سفرجل لعاب دانه آبی سودمند بود با روغن بنفشه قوی تر بود اسفاناخ درین باب مناسب بود سفیدج روغن
وی نیکو بود نوذجها شیره تخم مرغ مثانه که در بت تو لد کند بنشانند جلغوزه با مغز بادام و مغز تخم خیار بنوشند
حرقت زایل سازد قصب نیشکر حرقت باز دارد بیض زرده وی نیم برشت تناول نمایند شفا یابد آس
دانه مورد بنوشند نیکو بود لوز روغن بادام با شیر کوسفند بیاشامند درد مثانه و سوزش بول ساکن
سازد لعاب اسبغول و تخم مرو صمغ عربی و سفیدآب و بیاض و شیر زن و شیر گاو و بز و شیر خر با نزاقه در
احلیل ریزند اگر قوی تر باید لعاب با شیر بیامیزند سبب بیماری اگر شره و جرب مجاری و مثانه بود انچه
در تداوی شره و جرب یاد کرده شد طلب دارند اگر کثرت مباشرت و حدت دوا بود که مثانه و مجاری از
رطوبت با عاری سازد و صهروج بزداید ترک مباشرت و چیزهای ترش و تیز و تلخ و زداینده نمایند و اگر سخونت
بول بود با غلبه تشنگی و شدت حرقت زند سرخ آید و ناری نماید با کشکاب و ماهی تازه قی فرمایند پس
باسلیق بگشایند و در وقت حجامت نمایند و بنادق البزور با شراب بنفشه یا نغراب خشخاش یا کشکاب
بامداد تناول نمایند و شب اسبغول و شکر با اندک روغن بادام شراب کاکنج درین باب صواب بود
تخم شاهسفرم با جلاب مناسب بود غذاهای نرم چون کدو و اسفناج و بامیه و ملوخیه و پاچه بره
و زرده بیضه نیم برشت و آش خرمای هندی مناسب بود دارو که حرقت بول باز دارد و حدت مزاج بنشانند
بذر البنج سفید دو درم نشاسته و کتیرا و رب سوس هر یک سه درم مغز تخم خیار و خیار بادرنگ و
کدوی شیرین و تخم خرفه و خشخاش سفید هر یک ده درم مغز تخم خربزه سی درم شربت سه درم بود دارو
که در ریش که در ریش مثانه و سوزش آن صواب بود تخم کرفس یکدرم افیون سه درم صمغ عربی و کندر

بعلاوه نمود ... (marginal note, right, partly illegible)

ادویه که در حرقت مثانه بکار آید
قرص کاکنج قرص قرص ... ضماد جهه خون مثانه ... (marginal note)

ادویه که در [illegible]

ودم الاخوین هر یکی ده درم مغز تخم خربزه وخیار وکدو هر یکی بیست درم شربت ده درم داروی دیگر کثیرا ونشاسته وکل ارمنی

وتخم خشخاش سفید ورب سوس ومغز بادام وکدو وخربزه وخیار هر یکی دو درم شربت سه درم با مرقت خشخاش

بیفزاید وشیاف بیضی [illegible] بیاض بیض [illegible] وقضیب چکانند بیاورد [illegible] کشانند [illegible] نشاسته ورب

سوس [illegible] خشخاش شیاف سازند وباشیر زنان بسایند [illegible] در مجری ریزند اکر بیمار بسیار [illegible]

افیون با بذر البنج بادارو بیامیزند ادویه که در استرخای مثانه بکار آید عود درین باب مفید بود قرنفل استرخای

مثانه باز دارد وسعد وشکوفه اقحوان ودانه محلب وکندر وزیره کوهی وآب طبیخ تخم سداب وحشیشه خرکوش با

شراب ریحانی مناسب بود حجرالیهود بسوزند وبر نهار با آب نیم کرم بنوشند نیکو بود روغن قسط وجند وسداب ودقیق

ودانه غاریقون وجلغوزه وحلتیت وقیه وجاوشیر بر عانه وخاصره مالند سنبل وسعد ودارچینی وبسباسه ومقل

وبابونه وشیح وفرفیون با انکبین ضماد سازند آنچه سبب استرخای اندامهای دیکر بود سبب استرخای مثانه کردد

وکاه بود که سبب ضربه وسقطه وباد غلیظ مثانه از جای خود بیرون رود وعسر البول یا سلس البول پدید آید تمدد

عضله مثانه اکر بطول بود بیمار اول بظهور آید واکر بعرض بود بیماری دویم وآنچه از ضربه وسقطه بود تداوی دشوار

پذیرد میانه بجای بردن وداروهای کرم که یاد کرده شد وبر عانه نهادن وبستن سود دارد وآنچه از جنس فالج بود

بدن از ماده بلغمی بقی واسهال پاک کردن وتدبیر فالج بکار داشتن اکر بول بی اراده آید آنچه در سلس البول یاد کرده

آید فرمودن واکر دشوار آید تداوی بداروهای عسر البول که یاد کرده آید فرمودن واکر دشوار آید تداوی بدواهای

مناسب نمودن ودواهای مرخی با محلل ومقطع آمیختن ومحلل زیاده ساختن وآنچه از باد غلیظ بود تداوی بدوای

شانه کردن مثرودیطوس وبحرشا وامروسیا دوسه ودواء الکرم در استرخای مثانه سود دارد تخم سداب و

شکوفه وی با آب سداب بجوشانند وبیاشامند ودر مجری چکانند وبنجکشت وزیره وجاوشیر ضماد سازند

وبادشواری بول پوست خربزه خشک سوده با شکر در آبزن سفوف سازند جوجه خروس بسوزند وبسایند وبا آب

نیم کرم بر نهار بنوشند روغن سداب وروغن قسط وروغن حب الغار وروغن ناردین با جند وحلتیت و

بازرد وجاوشیر در قضیب چکانند وبر عانه وزیر ناف مالند داروهای کرم که در وی قبض بود چون سعد

وسنبل وبسباسه وبابونه ومقل با انکبین ضماد سازند وقنطوریون وشحم حنظل وخروع با حقنه بیامیزند

وبیمار در آب دریا وآب کوکرد نشانند ادویه که در بول دم بکار آید انجبار شراب وی بجوشانند وبنوشند

بول دم باز دارد کویند یکی را ده سال بول دم بود از شراب انجبار شفا یافت فشا بجوشانند وآب وی بیاشامند

خون که از کلیه ومثانه آید منع نماید کل ارمنی ونشاسته وکهربا وصمغ عربی وشادنه عدس ودم الاخوین وکلنار واقاقیا

وتخم خربزه وخیار وتخم خرفه ومازو وجفت بلوط وتخم کوک وپوست انار وافیون وبذر البنج وکندر وآب برگ خرفه

وعنب الثعلب ولسان الحمل وسماق وریباس ولعاب اسبغول ودوغ کا وقطع بول دم کند فوه وارمان

آرد کرسنه موجب بول دم وآنچه از کرده ومثانه وجکر آید بسبب داروی وی کذشته بود وآنچه از تمام

اندام آید سبب فزونی خون بود چه این هنکام فوهات عروق بکشاید وبکرده ومثانه در آید کاه بود سبب

شدت مزاج وحرارت بود که از کثرت ورود دوای کرم بحصول پیوند وعلت خون دهان رک

بکشاید وبول وبا آن خون صرف آید وبیمار در جکر واندام دیکر آفت نیابد واز مثانه اندک آید چه رکهای

وی باریک بود وخون زیاده از غذا آید ودرد نیابد واز کرده بیشتر آید چون خون زیاده بود ودرد آید و

آنچه ویرا باید بر دارد وآنچه بماند بمثانه رساند صافن یا باسلیق بکشاید غذای سبک ومزوره عدس با کوک

ومغز بادام بنوشند شراب عناب وشراب خشخاش وریواج وشراب کاکنج بیاشامند در آغاز بیماری

خوردنیها قابض زیان دارد چه خون منعقد سازد وریح بیفزاید وشاید که مجاری تنک سازد وماده

باز کرداند یا در مجاری بماند وعفونت یابد وبیماری روی نماید پس از فصد شربت وآبزن قابض بکار

برند شربت قابض صمغ عربی نیم درم شب یمانی وکلنار ودم الاخوین هر یکی درمی کثیرا دو درم

ادویه که در بول الدم

قرص طباشیر وقرص [illegible] وقرص [illegible] وقرص [illegible]
وقرص [illegible] وقرص [illegible] مسطور.

شربت یکدرم ونیم وبا آب برلنک یا شراب ابی سرشک کل مختوم وتخم خشخاش وعصارهٔ لحیة التیس وصمغ آبو هر یک درمی
شربت دو درم کثیرا وشاخ کوزن سوخته بسایند دو درم با رب مورد تناول نمایند صفت آبزن خرنوب
وپوست انار [illegible] کنار [illegible] ودعس پوست کنده [illegible] ها نشاستد و با
آب [illegible] خرفه در قضیب چکانند محجمه بر [illegible] بیمار نهند خون باز دارد کاهی که علقه [illegible] که
یا کرده شد بکدازند با حدت خون وکشودن رک تدبیر و یا سطش بکار دارند اگر خون از بالای کرده آید
[illegible] سوزش بر جای الم کواهی دهد محجمه بالای جای بیمار کذارند وچون از جای آفت باز کرداند ودوا [illegible]
بکار فرمایند صفت آن اقاقیا وصندل وبیخ عوسج با آب سماق وآب برلنک خرفه بیامیزند آش غوره وسماق وکونه
انار با کوشت مرغ وزردهٔ بیضهٔ نیم برشت وخبازی وحماض ومغز بادام وخشخاش سفید ودوغ گاو با نان خشکار
وآبی وامرود وزعرور وکنار بنوشند واز آب طبیخ خرنوب وکلنار وعدس پوست کنده وپوست
انار بطول سازند اگر ماده باز نکرده جای آفت بشکافند تا ماده از جای ریش بپالاید وان مثانه باز
آید پس تدبیر ریش پیش گیرند تا کوشت بر رویاند بول عسالی انچه از ضعف کرده بود با غلظ سفیدی
کرده آید وانچه از ضعف جگر بود بسرخی بول غلیظ نشان کثرت ماده وضعف هاضمه بود با دلیل پاک
شدن بدن بطریق مجرای بول جرب نشان گداختن پیه کرده وسخونت وی بود زیتی دلیل بیماری گرم
بود در کلیه بول سیاه در صحت نشان تولد سنگ بود خاصه که خداوند بول پیر بود بول خون در صحت زیان
ندارد بول شعری دلیل مادهٔ غلیظ بود که بخشکی گراید ومانند رشته باریک نماید ودرازی وی یک
وجب بود گاه سفید وگاه سرخ آید چه مادهٔ وی در میان عروق والتهای بول بود واز غذای غلیظ
بدید آید وازار رساند بول ریم دلیل دبیله بود در آلت دم زدن که بکشاید یا نشان ریش وانفجار
ودم التهای بول ریم اگر با بول بیامیزد از بالای التهای بول آید وآفت موضع بر آن کواهی دهد واگر
پس از بول آید آفت در کرده ومجاری بود واگر پیش از بول آید در مثانه وبن قضیب ادویه که در عسر
البول بکار آید خطمی بیخ وی با شراب بجوشانند وبیاشامند نافع بود سک پنج درم با ده درم روغن
بنوشند بول بکشاید تخم کرفس بری دشواری بول باز دارد برسیاوشان بجوشانند وبیاشامند نافع بود وبول
جاری سازد وبسایند وبا انگبین لعوق سازند شفا یابند سداب با زیت بجوشانند وضماد کنند برانند
ناخواه [illegible] شرب وی مناسب بود ناخواه بکوبند وبا شهد بیامیزند وتناول نمایند کرسنه آرد وی
با سرکه بنوشند بول بکشاید خسک آب طبیخ وی بیاشامند بول براند ملح بردارند بول بسته در حال
بکشاید زعفران یکشاخ بقضیب فرو برند صحت یابد بلسان روغن وی در احلیل چکانند بول براند
ریحان طبیخ وی برهانه ضماد کنند عسر البول باز دارد وآب طبیخ سداب وعوسج همین کار کنند قردمانا
بسایند وبا شراب بیاشامند دشواری بول زایل کند خولنجان بجوشانند وآب وی بیاشامند بول
بکشاید شراب عنصل درین باب صواب بود [illegible] بنوشند شفا یابند حمامه فضلهٔ کبوتر اهلی بجوشانند
وبیمار در وی نشانند بول بکشاید دارچینی با مصطکی تناول نمایند مناسب بود دارشیشعان آب طبیخ وی
بیاشامند سود دارد جراد زن بخور کنند بول بکشاید ذئب یکدانک بنوشند بول براند قنفذ کرده
وی خشک کنند وبسایند ویکدرم با آب نخود سیاه تناول نمایند شفا یابند عنب نافع بود اگر سوزش
نباشد حمص آب نخود سیاه تناول نمایند سودمند بود ثوم بول بکشاید وتقطیر وسلس باز دارد
منبق با سیر یا پیاز بسایند وبر قضیب مالند بول در ساعت بکشاید خرشف با قلا وکشکاب وبادام
شیرین وشکر واسامرو نشاسته سودمند بود [illegible] وکوشت خاردپشت مورث عسر البول بود دشواری بول
سبب دشواری بول اگر ورم بود باسلیق بکشایند ومثانه با روغن بنفشه چرب سازند وروغنهای
مناسب در قضیب چکانند وضمادهای محلل بر زهار نهند وانچه در ورم مثانه یاد کرده شد بکار دارند

ادویه که در حبس البول [illegible]
[illegible] کر بول [illegible] دواء الاکم
[illegible] غنطار اند
ماده غلیظ بول [illegible]
دواء الکبریت بول [illegible]
[illegible] معقود [illegible]
[illegible]
که با شکر بنوشند

واگر باد غلیظ بود که در مثانه گرد آید روغن شبت و فرفیون و جند و سداب و ناردین در قضیب ریزند ... که
درینجا بکار آید وج و سنبل و فو و ... و بیخ سوسن و کل ... هر یک سه درم تخم کرفس و بادیان و ... و
کرنیا و نانخواه ... و ... با سه من آب بجوشانند تا نصف از آن ... بمالایند
و بامداد ... روز با چهار درم روغن بید انجیر بنوشند ... و انچه در بالا یاد کرده شد بدان
عمل نمایند واگر ریم بود که در مثانه گرد آید و سده بول نماید ... فرمایند پس حقنهٔ نرم از تخم خطمی و خبازی و
تخم کتان و جو پوست کنده و سبوس گندم و مغز خیار چنبر و روغن بابونه و روغن شبت سازند پس از ... ای
... داروهای رانده و گشاینده بنوشند روغن بابونه نیم گرم حقنه سازند ریم بگدازند و بیرون آورد
ضماد از برگ چغندر و کرنب و حلبه و اکلیل الملک و بابونه و پیاز پخته و آرد باقلا و جو و نخود و فضله کبوتر
و زیت سازند و پیوسته با آب گرم یاد کرده شد تناول نمایند و آب ترب بیاشامند حبی ... که مثانه
از ماده پاک سازند در ادیح بی سر و پا و پرکه درم اشق پنج درم مغز تخم خربزه ده درم فو و سنبل و بادام تلخ
و نانخواه و اسارون و تخم کرفس و انجل و حماما و فطراسالیون هر یک چهار درم صمغ با آب کرفس بگدازند
و داروها با وی بیامیزند و از دو درم تا سه درم بنوشند با علاج قرحهٔ مثانه داروها که مثانه از سنگ
و ریگ پاک سازند تناول نمایند مثانهٔ راسو که بتازی ابن عرس گویند بسایند و سه درم با شراب ریحان بیاشامند
سرطان بریان دو درم با آب ترب و آب نخود سیاه و آب بادیان و آب کرفس بنوشند سحرها و تریاق کبیر
و مثرودیطوس و امرود سیاه و دواء الکرکم و سکنجبین عنصل تناول نمایند کودک را با شیر دایه بامداد دهند
واگر بستن خون بود نطول از بابونه و عاقرقرحا و خردل و هزار اسفند و شکطرامشیع نمایند با فضله
کبوتر و بوزیدان ریزند ضمادی که خون بسته بگشاید تخم کرفس بستانی و بری و دوقو و تخم ترب هر یک
هفت درم در شب یمانی و حماما و بابونه و اکلیل الملک و دانهٔ غار و آرد نخود سیاه هر یک ده درم با
آب طبیخ کرنب و روغن بلسان با روغن سوسن بر عانه نهند ضمادی دیگر وج و مقل و اشق و سکبینج با
آب طبیخ شبت با کرنب بگدازند و پایهٔ بط و موم زرد و روغن سوسن بیامیزند و سکنجبین شب یمانی
بنوشند صفت آن دو درم شب یمانی یک شب و یکروز با سرکه بجوشانند و بپالایند و با انگبین
سکنجبین سازند و داروها که در خون بسته یاد کرده شد بکار دارند واگر قرحه بود که گوشت برویاند
و مجاری تنگ کرداند یا گوشت فزونی و بول بر آید تدبیر وی دشوار بود بیمار بر نهای ملین نشانند
و روغنها و ضمادهای نرم کننده فرمایند و از خوردنیهای ترش و قابض باز آیند اگر مجری تمام بسته گردد
بیمار در ورطهٔ هلاک افتد مثانه بشکافند و نایزه و اساطیر در شکاف نهند و آب بیرون آورند شکاف چندان
باید که نایزه بدو در آید و از ردین کار آن بود که جراحت نزدیک و این به از آن بود که بیمار نماند واگر رطوبت
قروحی بود که در مجری گرد آید و بول کند ریناپه فضلهٔ کبوتر و موش و مومیائی با بول کودک با آب طبیخ
شبت بسایند و در قضیب چکانند سنگدان مرغ خشک سازند و نرم بسایند و یک درم نمک هندی و آب
گرم بنوشند و حلتیت دو دانگ با شیر خر ضمادی که مثانه و بدن از مادهٔ غلیظه پاک سازد شب یمانی دو درم
اسطوخودوس پنجاه درم با سرکه بجوشانند تا مهرا شود بمالند و با شکر و با انگبین بقوام آورند آب کرفس و آب
ترب با روغن بادام بنوشند و روغن عقرب و روغن بادام بمالند و ضماد که در بستن خون مثانه یاد کرده
شد بکار دارند واگر سنگ و ریگ بود انچه در باب وی یاد کرده شد بدان عمل نمایند واگر ضعف قوت
دافعه بود که وی را موت العقوة خوانند پس از باز داشتن بول پدید آید و گاهی که دست بر عانه نهند بول
بتقطیر بیرون آید بیمار در آب گرم نشانند و روغن شبت بر عانه مالند و بول با قاثاطیر بیرون آورند
و بول باز نمانند تا بدین دا مبتلا نگردد چه سبب موت باز داشتن بول و ان وقت پس انداختن واگر سوء
مزاج سرد و بطلان حس مثانه بود ... فرمایند و تریاق بزرگ و مثرودیطوس سحرها و ماء الاصول با روغن

با روغن بید انجیر تناول نمایند و روغن فرفیون و جند و قسط و مانند آن بر نخاع مالیدن و اگر سوء مزاج
گرم بود نشول از آب طبیخ بنفشه و بابونه مالند و بیمار در آب طبیخ بیخ خطمی و حسکات و بابونه نشانند و زهار
با روغن [illegible] و [illegible] خصیه [illegible] مهره
کمر بود که آفت نخاع رسانند و اسامه [illegible] که [illegible] دران و مثانه خدر یابد اگر اندک بود باسلیق بکشایند و
[illegible] بجای آورند و تریاق کبیر و مثرودیطوس بدو دهند و فاثاطیر بکار دارند و آب گرم و آب طبیخ بنفشه
و بابونه و خطمی و اکلیل الملک و پودینه جویبار و درمنه ترکی و قیسوم و سپوس گندم بر زهار ریزند بدن اگر
ممتلی بود آب تخمها زیان دارد چه ماده دیگر بمثانه آورد و قوت وی از دفع عاجز آید و امتلا پذیرد و درد بیفزاید
و محل روی نماید کودک باید دامبتلا گردید و مداوی آب تخمها داد بیمار همان روز رو بوادی عدم نهاد و اگر ورم
روده اخیر و پوست دراز و درد روده در رطوبت غلیظ و باد غلیظ داروها که درین باب هر یک یاد کرده شد
کار فرمایند و اگر ورم رحم بود تدبیر وی یاد کرده آید اگر استرخای مثانه بود بیمار بنشانند و دست بر زهار
وی مالند و آب بیرون آورند اگر بدین کار برنیاید فاثاطیر بکار دارند و سحرها و تریاق بزرگ و مثرودیطوس
وامروسیا بنوشند ~~داروها که یاد کرده شد بکوبند~~ دارچینی و سعد و سنبل و ملیخه و بسباسه و قرنفل
بکوبند و بیاشامند و کاد کنند و ازین ماء العسل سازند و بجای وی بنوشند داروها که یاد کرده شد
بکوبند و با انگبین بیامیزند و بامداد تناول نمایند روغنهای گرم و حقنه نرم بکار دارند بیمار اگر کودک
بود مغز تخم خربزه و خیار بادرنگ با شکر فرمایند شاخ زعفران بمجرای قضیب فرو برند شش بمجرای فرستد
قوت دافعه بجنباند و بول براند حیوانی که بتازی قراد گویند با سیر یا پیاز بیامیزند و بر عانه مالند بول بکشاید
مثانه گوسفند زنبور زنند و بسایند و با شراب شیرین بیاشامند سرطان نهری بریان دو درم با شکر یا
انگبین بنوشند کبوتر بچه بکشند و خون وی بر زهار چکانند سینه وی بشکافند و گرم بر عانه نهند بول
بکشاید نمک سفید بسایند و شیاف سازند بول و بر انبر اند و مشک با جند و روغن سداب بگدازند و در
قضیب ریزند قوت عزیزی وی بیفزاید و بر دفع بول و قدرت زهره حیوانی در مجری چکانند بول براند
بوره ارمنی و نمک اندرانی بمجری فرو برند قوت مثانه خبر باید کرد زهار زخیر بگیرند و گوسفند ذبح کنند چنانچه
خون بر عانه ریزد و بول در حال بکشاید سبب قلت بول یکی قلت شرب آب بود دویم فراخی مسام و تحلیل
و عرق بسیار سیم کثرت اسهال چهارم ضعف کرده این دو بیماری باستسقا انجامد چه درین دو صورت
آب با خون بعروق درآید و در مجاری بماند و بدان برآید ترشی و مباشرت علت بیفزاید تدبیر ضعف جگر
کرده و عرق و اسهال از باب هر یک طلب دارند دوبر که در تقطیر بول مفید بود عود بنوشند تقطیر
باز دارد توبر در تقطیر نافع بود خاصه در پیر وج آب طبیخ وی بول براند و تقطیر زایل کرد اند رمان
با روغن زنبق بگدازند و در قضیب چکانند یا حمول سازند بول بکشاید سعد در مثانه بارده و تقطیر
بول سودمند بود مغز تخم جلغوزه با مغز تخم خیار بنوشند رطوبت از مثانه و گرده بزداید و قوت مثانه
بیفزاید اسقولوقندریون خوردن سود دارد [illegible] قضیب وی با قرنفل بسایند و تناول نمایند تقطیر
باز دارد کندر یک درم و نیم با آب سرد هفت روز بیاشامند تقطیر و کثرت بول زایل سازند دانه مورد
و برگ وی و ماشا و رامک و هلیله کابلی بریان و بهمن سرخ و سفید و عاقرقرحا و هلیله سیاه و بلیله
و جفت بلوط و پودینه و سندروس و قرنفل و نشاسته و شکر و دانه محلب و مر و سعتر و لادن و گلنار و
میعه تر و قسط تلخ و جند و کهربا ازین داروها با دبس و با انگبین بیامیزند و بنوشند تقطیر بول باز دارد
معرفت رطوبت بمثانه فرود آورد و از ادمان وی تقطیر بول پدید آید نان کاورس همین کار کند
پوست وی زیر جامه بیمار دود کنند تقطیر زایل کند گاه بود که بسبب کثرت ریاضت و مباشرت و حدت (و غذا)
دوا و حرارت جگر و اندام دیگر بول سخونت پذیرد و مثانه بسوزد و آنچه باد آید بحفظ وی برنیاید و درد حال

دفع نماید و تقاطر بدین آید گاه بود که بسبب ورم و جرب و قرحه خند و سوء مزاج واسترخاء مثانه اعضلیه
ضعف قوت دریا سکه تولد کند مثانه از باز داشتن بول عاجز آید و انچه بود در آید بی توقف بر آید و این
باعث بیماری کردد و خاصه که عضله مذکور ضعف و سوء مزاج باوی یار بود بسبب تقاطیر و جرب و قرحه
در او سوزش بود و درد و ورم سده و تنکی منفذ سنگ و ریگ از قبیل سده بود گاه بود که ورم رحم
ور بوده مستقیم مجری تنگ سازد و تقطیر بدین آید بسیاری بول از کثرت رطوبت رقیقه بود که در بدن
کرد آید و از خوردن میوه و غذای تری فزای و شرب آب بسیار مدد یابد سوء مزاج اگر کرم بود بول بوی
و تیزی و زردی رنگ بود داروها که تیزی بول و کرمی مزاج باز دارد بکار دارند کشکاب با روغن گل و شراب بنفشه
و شراب خشخاش یا شراب غوره یا شراب ریواج بنوشند شیره تخم خرفه و آب کدو و خیار و خربزه هندی با طباشیر
و شکر بیاشامند هفته دوبار بنادق البزور با جلاب تناول نمایند آش ماش پوست کنده با کدو و اسفناج و
روغن بادام و غوره و سماق و خرمای هندی و دانه انار و بچه مرغ و نان با سکنجبین با جلاب بنوشند و اگر
سوء مزاج سرد بود بول سفید و بی سوزش آید بحرشا و مثرودیطوس و تریاق کبیر و اطریفل بزرگ و داروها
که در قوت باه یاد کرده آید تناول نمایند اطریفل کوچک با بحرشا و بلوط بیامیزند و بنوشند دانه مورد و بلوط و زیره
بکوبند و سه درم با مداد سفوف سازند **شرابی** که بول خون و تقطیر باز دارد گلنار و مورد و بلوط و کندر و برگ
خیار و شنبت و برگ مورد با شراب بجوشانند و بپالایند و با مداد ده درم بیاشامند **سفوف** ماسک البول و ج
و کهربا و قرفه و سعد و خولنجان و دانه محلب هر یک درمی بلوط و کندر هر یک ده درم کوفته و بیخته درمی
با پخته با شراب کهن تناول نمایند **حبی** که درین باب صواب بود جفت بلوط و عاقرقرحا و قسط تلخ و مروجند
و حاشا هر یک دو درم با آب مورد بیامیزند و هر شب یک درم بنوشند **معجونی** که درانجا بکار آید مر و کندر و
سعد و بسباسه و بودینه و دانه مورد و سندروس هر یک سه درم و ربع قرنفل و بهمن سرخ هر یک پنج درم
هلیله کابلی بریان ده درم راسن و دانه محلب هر یک بیست درم کرفته با انگبین بیامیزند شربت سه درم بکار
دارند **نسخه دیگر** قشور کندر پنج درم هلیله کابلی و بلیله و آمله بریان هر یک هفت درم دانه مورد تر ده درم
با آب آهنگران چند بار تر سازند و با شراب مورد بیامیزند **نسخه دیگر** مر و جند هر یک درمی و نیم بسد و کهربا
یک درم و نیم هلیله سیاه و کابلی هر یک پنج درم کندر و دانه محلب هر یک ده درم با انگبین بیامیزند و با مداد
یک درم و نیم بنوشند تاقله و سعد و کندر سفوف سازند و روغن بید انجیر بر عانه مالند مومیائی که با روغن
زنبق بکمازند و در قضیب چکانند و اگر سوء مزاج سرد بود بول بسیار آید و تدبیرهای گذشته بر آن گواهی دهد
بدن با یارج جالینوس پاک سازند پس داروها که یاد کرده شد بکار دارند و اگر ورم و قرحه و جرب بود نشان و
دوای هر یک از باب وی طلب دارند **ادویه** که در سلس البول بکار آید **بسیط** بنوشند شفا یابد فایده در ضماد
داروهای سلس زیاده از خوردن یابند باید که دارو بر عانه و ناف و خاصره مالند **خولنجان** مثانه کرم سازد
و بول باز دارد **خرنوب** نافع بود **تین** انجیر سک موافق بود **سداب** روغن وی کرده و مثانه کرم دارد و سلس
زایل کرداند **بیضه** نیمبرشت بر ناهار تناول کنند بسیاری بول باز دارد مر و محلب و سعد و خرما و جند و جفت
بلوط و آب طبیخ امرود و کندر و رشته و فطیر سیده و برنج و هریسه و شیر کاو و کوسفند و پاچه بره و بزغاله
و شراب شیرین و کولک و خرفه و ماهی تازه مناسب بود بی ارادهٔ سبب وی یکی سوء مزاج سرد و تر بود که مثانه
و عضلهای سست سازد و دیگر درد و دوا مدر و شرب شراب رقیق و ممزوج سیم آفت مبدأ عضله مثانه
بود که از بیرون و درون کمر تولد کند چهارم و دم درون کان از بمثانه رساند سفل بالین و حس بود پنجم شدت
حرارت مثانه که بسرعت جذب آب کند گاه بود که قوت نفسانی بجهت شدت حدت بول از از یابد و تحریک قوت
ارادی دفع بول نماید و بیمار از حرکت قوت بسبب جفاء ارادت خبر نیابد مانند کسی که در خواب باشد
سول تدبیر تقطیر بول بکار دارند وقتی و حقنه فرمایند و بیمار را در آب کرم کرده و آب در یا نشانند و سفوف

ادویه که در سلس البول بکار آید
معجون کندر ... سلس ... جوارش ...
... جالینوس ... سفوف ... طلا ...

کهربا و ما سلس البول بجوشانند سفوف کهربا کندر با ... بریان کرده یکدرم عدس پوست کنده و مغز بلوط و
کهربا ... سیاه و گل ارمنی هر یک دو درم ... سفوف ... البول ... حلب و ...
خرنوب ... و قرفه و سعد و بلوط هر یک ... سه درم و شام ... درم بنوشند ... و صمغ عربی
و کندر ... خشک با سرکه پرورده کرده هر یک ده درم کندر سی درم بلوط پنجاه درم شربت سه درم با غلبه برودت بریان کرده
تریاق کبیر و مثرودیطوس و بحرساوانقوذیا با شراب کهن با ماء العسل تناول نمایند و از شراب مورد و سفوف کهربا
مانند آن تناول نمایند و کموفیه که از اجزای وی زم بود بکار دارند برگ مورد و کندر و شب یمانی و بلوط و
کلنار با شراب شیرین بجوشانند و بپالایند و بر نهار ده درم با یکدرم روغن مورد بیاشامند داروئی که بسیاری
بول باز دارد مغز دانهٔ زردالوی تلخ پوست کنده و ده سیر کنجد سفید و مغز بادام پوست کنده هر یک نیم من
حبة الخضرا یکمن کوفته و با یکمن فانید بیامیزند و هفت روز بنوشند داروئی دیگر شونیز و نانخواه و کندر و کنجد
پوست کنده هر یک ده درم بکوبند و بامداد کفی بر انبارند و فانیذ داروئی هلیلهٔ کابلی و بلیله و آمله هر یک بجلد کرده
در آب آبی بجوشانند و بریان کنند و بلوط با سرکه پرورده و بریان کرده ده درم بامداد سه درم و شام سه درم
سفوف سازند گوشت روباه بریان درین بیماری و درد پشت و زانو و تاریکی چشم نافع بود تخم کرفس و عاقرقرحا
هر یک نیم درم کرده خرگوش و تخم شبت هر یک درمی شربت دو درم و نیم بود با ده درم آب سرد و مغز سرخرگوش
بریان با شراب صواب بود که چهار درم بسایند و سفوف سازند سلس البول باز دارد و آنچه در فالج یاد کرده شد
در اینجا بکار آید روغن فرفیون با مشک و انگزد بمالند سود دارد حقنه که در اینجا بکار آید تخم محلب ده درم
سعد بیست درم خسک صد و بیست درم نیم کوفته با چهار رطل آب یکشب و یکروز بخیسانند و بجوشانند تا ثلث
بماند بپالایند و با نیم رطل روغن کنجد بجوشانند تا روغن بماند حقنهٔ دیگر روغن حب البان و روغن تخم
محلب و روغن حب الغار و روغن پسته و روغن فندق و روغن حب الخضرا هر یک ده درم با شصت درم
آب در حقنهٔ اول بیامیزند و بکار دارند با سخونت دماغ و جگر و عضوی دیگر از داروهای گرم باز آیند و قرص ادویه که بول فراش باز دارد
تباشیر که در درد باییطس یاد کرده آید بنوشند ادویه که بول فراش باز دارد ارنب گوشت وی بنوشند جوارش
و بعد از ملاومت نمایند بول در فراش نیاید تیس ناخن پای بسوزند و با شهد بیامیزند و یا با آب بیامیزند
شفا بیابد لیمو آب وی با نمک و انگبین بنوشند و لباس آسایش بنوشند ارنب سرگین وی بیاشامند
و بسایند بران زهرهٔ بوم با ... طرفا و شهد و آب گرم تناول نمایند از بول فراش امان یابند قنفذ
گوشت وی بگوساله دهند شفا یابند ارنب دماغ وی با شراب بنوشند ثور زهرهٔ گاو نر بسایند
و با آب سرد و سرکه بخورد بیمار دهند مامانا مغز ساق وی و خر وحشی بکار دارند و با آب خس وقت خواب
تناول نمایند داروها تقطیر و سلس و استرخای مثانه بکار دارند وقت خواب تناول نمایند و آب انار
خورند ترک غذای شام کنند داروئی که بول فراش باز دارد مر و کندر و اقاقیا و شیاف مامیثا هر یک
دو درم شب یمانی بریان سه درم تخم خطمی هفت درم راسن و تخم کتان و هلیلهٔ کابلی بریان هر یک
ده درم با انگبین بیامیزند و سه درم بامداد بنوشند کندر و دانهٔ مورد و زیره بکوبند و دو درم بامداد
سفوف سازند ادویه که در دیابیطس بکار آید ورد روغن وی با شیر گوسفند بیاشامند قرع بریان ادویه که دردیابیطس بکار آید
کنند و آب وی با اسبغول بیاشامند آب انار ترش و آب توت سیاه و آب خیار و آب آلو با لعاب بزرقطونا
و طباشیر و گل مختوم و گلاب و عصارهٔ گل و تخم خرفه و خشخاش و خس و کهربا و گل تناول نمایند عوسج و سماق
و پوست انار و پوست جو و شکوفهٔ آبی و سیب و زعرور و ضماد کنند اقاقیا و مامیثا و لادن و کندر
با آب مورد تر بمالند شیر و روغن کدو و روغن بادام و عصارهٔ برگ مورد حقنه سازند ماهی تازه
و پاچه گاو و اسفند با ای چرب با گوشت گوسفند جوان و مرغ جوان فربه بنوشند و با نبطس عبارت
از شدت عطش و سرعت بول بود سبب وی یکی ضعف کرده بود که بحفظ آب ساید دویم وسعت

ونهایت

بوقات عروق وجمای عسر بول سیم جرودت کرده و جکر و اقدام دیکر که از شربت آب سرد و غیر آن باید [illegible] حرارت کرده [illegible] جکر [illegible] عرق [illegible] وتشنکی [illegible] آید چه درین صورت که [illegible]
[illegible] کرده [illegible] سانید [illegible] ومعده بنوشیده جواب [illegible] بود [illegible] و کلاب نسبت این بیماری
باکرده [illegible] نسبت [illegible] المعا بود رود ه بدین سبب [illegible] لکلیه نیز کویند کاه بود که تیقوب بین قابجا
[illegible] وبکاهند ورطوبت اصلیه فانی سازند و با عدم ضعف باسلیق بکشاید پس کشکاب غلیظ سرد با روغن کل
تناول نمایند شکر با اسبغول وآب خیار ترش وشیره تخم خرفه با آب کدوی بریان ورب آبی ورب ریواج
وحماض ترنج ورب غوره وآب انار ترش ودوغ کاو بیمار بهوای سرد و تر برند ودر آب سرد نشانند تشنکی
بنشاند وکرده با اعتدال آید بنفشه تر وکافور وصندل وکلاب ونیلوفر بویانند از آب دوغ ترش وآرد جو
فقاع سازند بنوشانند وترف ودانه انار ترش وخرمای هندی وسماق وآلوی سیاه در دهان دارند آب
سرد بسیار به بیمار دهند وقی فرمایند پس از اعتدال کرده آب از وی باز دارند طبع پیوسته نرم سازند
وا حقنه معتدل تجاوز نمایند در اوان بیماری با قوت بیمار عرق فرمایند اسفیدبای جوب با مرغ فربه و
کشکاب واشامه مندمس و پاچه کوسفند جوان وماهی تازه وقلیه سماق وکولک وآش غوره ونان با
دوغ ترش وقرص طباشیر وکلنار بنوشند ضماد وحقنه مناسب کار دارند با کثرت ماده رگ بکشاید
وقی فرمایند و با کرمی بول وحدت ماده داروهای سردی قرای تناول نمایند و با فراخی دهند
رکهای بدن ومجرای بول داروهای قابض و با سردی ماده پس از قی وفلافلی و سحرها و فلافلی وماسکه البول
وشراب انجیر داروها که قوت باه بیفزاید بنوشند وروغنهای کرم بر کمر وزهار مالند وبیمار در آب کولک
نشانند جوز بریان با انکبین خوردن بول باز دارد **قرص طباشیر** کافور نیم درم کلنار وصندل سفید واقاقیا
وصمغ عربی از هریک دو درم کشنیز خشک با سرکه سه شب وسه روز خیسانیده بریان کرده وکل ارمنی
وکل سرخ هریک پنج درم طباشیر ده درم تخم خرفه وکولک هریک پانزده درم شربت سه درم بود با انار ترش و
رب موزه **قرص کلنار** کثیرا نیم درم صمغ عربی یک درم اقاقیا دو درم کل سرخ سه درم کلنار چهار درم شربت
با لعاب اسبغول با آب کدوی سرد دو درم **ضمادی** که حرارت کرده بنشاند مانند یک درم کندر ولادن و
رامک وعصاره لحیة التیس هریک دو درم اقاقیا چهار درم با آب موزه بکار دارند **نسخه دیکر** شاخ زند ولو
وبید وبرک خرفه وحی العالم بکوبند و با آبست و روغن کل بر کمر و بر ران نهند **نسخه دیکر** کندر دو درم
اقاقیا چهار درم با آب موزه تر بیامیزند اکر قوی تر باید عدس وکلاب بیفزایند خرفه با آب یخ وکلاب بیالایند
و بر جای کرده اندازند و پیوسته آب سرد بر وی پاشند از سفیده بیضه وآب خرفه ولسان الحمل سازند
دارو را آلت تناسل
اکر قوی تر باید آب دوغ ترش بیفزایند **باب دوازدهم** در بیان داروهای آلت تناسل **انیسون**
قوت باه بیفزاید **آبلج** شهوت مباشرت برانکیزد **املج** سقط ومنجح بود **کزر** بری وبستانی وتخم کزر وشلغم
درین باب مناسب بود **برج** بجوشانند وآب وی با انکبین بیاشامند قوت قوی یابد **انبهون** یکی درم
بسایند و با نبیذ بیاشامند نعوظ آورد **انغره** بنیرمایه شتر اعرابی مقدار یک نخود با ثلث رطل آب یا
شراب بیامیزند و بنوشند ومباشرت نمایند تا آلت با آب سرد نشویند لباس آسایش بپوشند **حرف** تخم وی
محرک شهوت مباشرت بود **بهمن** بغایت مفید بود خاصه بیض کنجشک **کرفس** تخم وی بسایند و با شکر و روغن
کاو بیامیزند وسه روز بنوشند از مباشرت عاجز آیند حرفه در بدن محرور منی بیفزاید **بهمن** سرخ وسفید
درین باب صواب بود **بوزیدان** قوت باه بیفزاید **جاوشیر** با روغن کنجد بکدازند و بر قضیب مالند قوت باه برانکیزند
ونعوظ آورد **روص** بیاشامند تمام شب آلت بر پا دارد واز مباشرت نیاساید **نسل** روغن وی بر مافوق
احلیل مالند قوت مباشرت بیفزاید **صفنان** آن مورچه در آن هفت عدد با روغن زنبق در شیشه کنند
وسر وی استوار سازند ودر میان سرکین کوسفند یک شب دیکر روز دفن کنند و بیالایند و بمالند **خنک**

روغن [illegible] ده درم با [illegible] یا نبید بیاشامند [illegible] منی و قوت مباشرت زیاده سازد [illegible] بسایند و با شیر

کاو بر ناشتا تناول نمایند شهوت برانگیزد [illegible] و همین کاربند [illegible] بوی شکوفه وی شهوت زنان برانگیزد

و [illegible] سازد بدین سبب [illegible] حرص [illegible] عنبر [illegible] خانه [illegible] باید [illegible]

یا روغن زنبق بمالند [illegible] و زعفران و حب الزلم و حب السمنه بنوشند [illegible] وی [illegible]

در شیر بکشند و [illegible] بجوشانند و بسایند و بر قضیب [illegible] بمالند قایم سازد معرب و جلغوزه و فستق و [illegible]

[illegible] و شکر تناول نمایند قوت مباشرت و منی بیفزاید باذورد زن یک خرنوب بنوشند قوت قوی یابند مغز بادام

و دانهٔ پنبه و نارکیل منی زیاده سازد و باه برانگیزد صمغ پنج درم با بیست درم روغن زنبق بریان کنند و هفت شب

پیوسته وقت خواب بر کف پا مالند و پا بر زمین نرسانند فایده عجایب بینند سلک با روغن خیری بسایند و

بر سر قضیب مالند بر کثرت مباشرت قدرت یابند مر با زیت بکدازند و بر ابهام پای راست مالند جوز منی

و شهوت بیفزاید نعنع در وی رطوبت فضلیه بود بدین رطوبت شهوت مباشرت برانگیزد ترنفل نیم درم

بسایند و با شیر کاو بر ناشتا بیاشامند دارچینی و قسط و فلفل و دانهٔ بان و روغن وی و بوزیدان بری و

قاقله و بسباسه و اسارون و عاقرقرحا و حماما و کنجد بریان با تخم خشخاش و کتان و سلق و ترب و تخم وی هیج

و مقوی بود خرما با شیر بجوشانند و بر ناشتا بنوشند مویز با نخود سفید بخیسانند و بجوشانند و آب وی

چند روز بیاشامند نعناع منی بیفزاید و باه را قوت دهد روغن دانهٔ پنبه و روغن جوز و روغن

کنجد و روغن کاو و روغن پسته و روغن فندق و روغن نارکیل و دانهٔ محلب و روغن قرطم مناسب

بود روغن خسک و روغن خشخاش و روغن تخم کدو و روغن تخم خربزه بر قضیب و فانه و خایه مالند

خولنجان یک درم بسایند و با نیم رطل شیر کاو بر ناشتا بیاشامند شلغم و حلبه و نخود و باقلا و لوبیا و پیاز

و بیل انجیر و نبید خرما و بادام با شکر و کوشت بره و بزغاله و مرغ جوان و قلیهٔ کزر و کوشت شتر و بط و

قاز و ناف سقنقور و نمک وی و کنجشک بریان و خایهٔ کوساله و کاو کوهی و دوباه و مرغ و خر وحشی

و جکر مرغ تناول نمایند ثعلب قضیب روباه سیاه خشک سازند قوت مباشرت بیفزاید ابل دم وی

و دم سایر حیوانات ز [illegible] و با شراب بسایند و بر قضیب مالند الت در ساعت در حرکت آید دجاج

بیه مرغ بر دارند قوت یابند ثور قضیب کاو پیر بسایند و با زردهٔ بیضه نیمبرشت بنوشند قوت

قوی یابند سمک ماهی بریان نیم کرم تناول نمایند منی و شهوت مباشرت بیفزاید و مجرب و دراسود

دارد زردهٔ بیضهٔ مرغ و کبک و کنجشک و تخم ماهی و مغز سر جانوران خاصه بره و کنجشک و مرغ و بط

قوت مجامعت زیاده سازد لبن جمیع شیرها مضرت مباشرت باز دارد و قوت بیفزاید خاصه شیر اسب

و شتر و کاو و بز و شیر خر بر قضیب مالند نعوظ آورد دوغ ترش خداوند مزاج را نافع بود [illegible] صیدا

حیوانی بود مانند وزغه کوچک وقت بهار کیرند صیدا قریه بود نزدیک شام سر وی کوچک بود و دم

وی دراز چون خشک شود پنهان کرده وقت کرفتن نمک بر وی ریزند و خشک سازند و بر ابدست

کیرند نعوظ آورد ذئب زهرهٔ وی بر قضیب مالند قوت یابد دب زهرهٔ وی بر ران راست بندند چندانکه

خواهند مباشرت ~~[illegible]~~ نمایند و مضرت نیابند بدانکه غرض از خلقت انسان

عبادت بود و طاعت چنانکه باید ذات ربوبیت را شاید بی مباشرت صد و دنیا بد چه اکر زن موافق

و هم خوابه لایق نباشد لذت جسمانی و قوت شهوانی شهوت نفسانی آدمی بچیزی کشد که خارج بود از

شریعت و آن ضد عبادت بود بدین سبب مباشرت با زنان و صحبت ایشان شرط صحبت ایشان شرط

صحت عبادت بود و کیفیت عشرت و مباشرت و معرفت صحت دادن شهوت و تحصیل لذت و تخیر

عورت و حفظ تندرستی و ازالهٔ بیماری و حفظ بقای نوع موقوف بر علم طب بود و تدبیر الت از جملهٔ

اسباب حفظ نوع و آن مربوط بر تناسل بود و تناسل منوط بر حصول قوت مباشرت و ادراک لذت

دوا [illegible]

وحرکت شهوت و توافق انزال چه ماده در بدن زن [illegible] موافق [illegible] فرزند بدید آید و لذت یابند و اگر یکی لذت نیابد
و در نزول منی موافقت [illegible] فرزند نیابد [illegible] لذت تمام نبود گاه بود که مثانهٔ مرد ضعیف بود و منی بقوت بیرون نیاید
[illegible] فرزند تولد نکند و زن از مباشرت [illegible] باید وطبیعت [illegible] لذت نیابد [illegible]
باید در وقت عشرت اطاعت نکند و این سبب کدورت و مفارقت گردد گاه بود که مزاج مرد گرم و تر بود و فعلش
از مباشرت بلند آید و شهوت زن در حرکت آید در صحبت مرد راغب بود درین وقت مرد از وی جدا گردد و شهوت
زن ناقص و لذت ناتمام بماند و از شرب شراب شهوت مست و بیهوش گردد اگر از پردهٔ عصمت و عفت
بیرون آید در آن وقت هر که یابد با وی صحبت دارد گاه بود که مزاج منی مرد یا زن از اعتدال بیرون بود یا منی
یکی اندک بدین سبب فرزند تولد نکند گاه بود که ابر مرد موافق آلت زن نباشد بدین سبب از یکدیگر لذت نیابند
و خواهند که مفارقت کنند تدبیر حصول لذت و توافق انزال و تعدیل مزاج و تدبیر آلت بدست طبیعت بود
بدین سبب حاجت بعلم طب زیاده از سایر علوم بود و طبیب خلیفهٔ ذات ربوبیت و مباشر باید که وقت عشرت
شمعهای کافوری برافروزد و منزل بروایح طیبه و انهار معطر سازد و چیزهای خوشبوی چون عنبر و
گلاب و زباد و عرق بهار بر بدن مالد و جامهٔ پاک و لباس عطرناک درپوشد و محبوبهٔ خود را بزیب و زینت بیاراید
و بدن بعطریات بیالاید و نزد مرد آید و مرد وی را بر پهلوی خود نشاند و دست در گردن وی اندازد و حکایات
محبت آمیز و روایات شهوت انگیز آغاز کند و دست بسینه و ران فرود آورد و در کنار گیرد و جای ببوسد
و ناخن بزند و بگزد و بمالد تا قوت شهوت زن در حرکت آید و از مباشرت لذت یابد و از دایرهٔ شرم بیرون
رود و منی وی زود فرود آید و مرد را دوست دارد و آنچه بدو فرود آید قبول نماید جای شهوت زن پانزده روز
جانب چپ بود هر روز در عضوی اول ماه انگشت بزرگ پا دویم کف پا سیم کعب چهارم اینهٔ زانو پنجم
سرین ششم ناف هفتم سینه هشتم پستان نهم بغل دهم گردن یازدهم رخسار دوازدهم لب زیر سیزدهم چشم
چهاردهم موی پیش سر پانزدهم تارک و پانزده روز جانب راست روز اول تارک دویم موی پیش سر
سیم چشم چهارم لب زیر پنجم رخسار ششم گردن هفتم بغل هشتم پستان نهم سینه دهم ناف یازدهم
سرین دوازدهم زانو سیزدهم کعب چهاردهم کف پای پانزدهم انگشت بزرگ پا و جای بوسه پیشانی و چشم
و رخسار و لب و ذقن و گلو و پستان و جای گزیدن لب و رخسار و ذقن و سینه و گردن و جای ناخن زدن
سینه و پستان و پشت و پهلو و گردن و ران و سرین و کعب و کف پا باید که وقت مباشرت علی الخصوص بر
عضوی که شهوت در وی بود بعمل آورد و اگر وقت عشرت شهوت در انگشت بزرگ پا و کف پا و کعب و زانو
و سرین و بغل و سینه و ناف بود آهسته اعضای مذکور ناخن زند تا شهوت عورت در حرکت آید و بیهوش
گردد و اگر در پستان بود سخت بگیرد و بمالد و ببوسد و بگزد و اگر در لب و رخسار بود بوسه دهد و بدندان
بگیرد و اگر در چشم بود ببوسد و اگر در پیش سر و تارک بود موی وی بگیرد و آهسته بکشد تا عورت
مست شهوت شود و رغبت مباشرت نماید باید که وقت عشرت سر آلت بر جای [illegible] مالد [illegible] و پیاپی
حرکت دهد پس بجانب زیر تا عورت مست شود و منی وی زود فرود آید درین وقت یکی تمطی و تثاوب
پدید آید و یکی آب در دیده گرداند و یکی چشم برهم نهد و یکی ران بر یکدیگر ساید یکی را منی در آغاز مباشرت فرود
آید و یکی را پس از یکساعت و یکی را مدت بطول انجامد باید که حکمت چنان کند که منی زن مستعد سرعت
نزول گردد وقت نزول منی یکی آواز زاغ کند و یکی آواز زغن و یکی آواز کبوتر و یکی آواز طاوس و
یکی بدن مرد بدندان گیرد و یکی بگریه در آید و یکی بیهوش گردد و یکساعت در آن حالت بماند و از مباشرت
بهوش آید و یکی را بدن بلرزد و یکی را پنجه در کمر مرد افکند و بسوی خود کشد و یکی پا در کمر مرد استوار کند و
یکی آه سرد برآرد و یکی میل بیجانب کند و یکی کمر از زمین بردارد و یکی بوسه از فاعل رباید و چشم برهم نهد و یکی نظر
بسوی مباشر کند و یکساعت نظر از وی برندارد و یکی بجانب یمین و یسار خود نگرد و یکی بجانب زیر و یکی

بجانب [illegible] مرحشم [illegible] و [illegible] و باید از [illegible] و [illegible] بکر دو مباشر باید که وقت عشرت از
کسوت حیا معرا باشد و [illegible] شرم معرا و جان مباشر [illegible] عشرت بنو شد و مفعوله را
بر بستر [illegible] بر پشت [illegible] شکلهای مباشرت [illegible] که زن زیر مرد باشد [illegible] منی با سانی
برآید [illegible] که [illegible] باشد یا بر پشت یا بر پهلو خوابیده بود چه از شکل اول
درد سر و کمر و سرین و زانو و عرق النسا و خفقان تولد کند خاصه که مباشرت در کرمابه و پس از عرق
بسیار در دکرده آید اعتماد بر سخن جاهلان نباید کرد که کویند با استاده مباشرت کردم زیان نداشت چه در وقت
شباب اکر بسبب شدت قوت جوانی و موافقت هوا مضرت ظاهر نکردد وقت دیکر بظهور آید و تدارک وی
دشوار بود و از ورم و درد مثانه و جرب و حکاک و ریش قضیب و اماس خصیه و باد فتق چه منی که در
مجری بماند با دوی بخصیه در آید و از سیم درد کرده و شکم و جکر و قولنج و اماس زهار و ذکر مضرت مباشر
بر پهلوی راست بیشتر بود چه جکر و ریمان و میل مثانه بدین جانب بود و در بیصورت منی چنانکه باید
بیرون نیاید و بار بسیار بر همین قرار باید کرد و هی بر آنند که مجامعت پس از سه روز باید چه غذا پیش از ین منی
منی نکردد این قول اعتماد را نشاید چه حال همکنان در حصول منی یکسان نبود و صواب درین باب شهوت
صادق و استلای اوعیه منی بود نشان وی آن بود که پس از مباشرت در بدن خفت و راحت یابد و خفقان
و ضعف اعضا و قوی بدید نیاید و دم زدن از حال خود نکردد و نزول منی دیرتر از عادت طبیعی نبود
منفعت مباشرت یکی بقای نوع بود دویم منفعت بدن چه کاهی که بدن ما تحلل بدو رسد و نفس جبار و اسباب
مهیا بود شروع در مباشرت ضرورت بود چه شهوت بوقت حاجت موجب صحت قوت بود و نشاط و لذت
بیفزاید و نعوظ زیاده سازد و غضب فرو نشاند و اندیشهای فاسد و غم و اندوه ببرد و دل و دماغ از
وسوسه خالی کند و کرده و مثانه پاک کند و بدن سبک سازد در بیصورت اکر مباشر خود را محافظت
نماید مضرت او با عضاء رئیسه رسد و باز داشتن دشوار بود سیم منی فضله تن بود و بیرون کردن
وی چون صفرا و بلغم و سودا لازم چه این دفع مانند آن بود که بدن چیزی بعضب از هضم سیم
کیرد بدین سبب تن سبک و مستعد قبول زیادت غذا کردد و طبیعت جهت طلب عوض در حرکت آید و
هضم و شهوت غذا زیاده کردد و اعضا غذا بهتر قبول نماید و قوت نفسانی بیفزاید و قوت غضبانی
با اعتدال باز آید و آدمی هشیار و کرار کردد و دخان فضله ردیه که متوجه دل و دماغ بود زایل
کردد و صداع و سدد رود و اروتیرکی چشم و حول و اندیشهای بد و اعراض جنون و مالیخولیا و درد
پشت و کمر و کرده و امتلای وی و مادهٔ ورم و بثره و ریش قضیب و خصیه و اماس بر ران و حوالی
آن زایل کرداند و باقی حرارت غریزی بیماریهای بلغمی بدین سبب منی اکر در بدن بماند و عفونت
پذیرد و بخار وی بدل و دماغ بر آید و دوار و کابوس و غشی و خفقان و مانند آن بدید آید چهارم
قوت آلت چه از عدم مباشرت آلت سست کردد و نفس از شهوت فراموش کند و بر مجامعت قوت
نیابد و در وقت حاجت فرو ماند و از آن بیماریهای مختلف بظهور آید بعضی طبیبان جاهل و جوکیان
ناقابل که فطرت قدرت بر مباشرت ندانند بر آنند که آدمی را شهوت نشاید اکر ضرورت شود در تمام
عمر زیاده از یکبار نباید چه شهوت موجب ضعف قوت و فنای حرارت و نقصان حیات بود
و خران و بعضی حیوان که شهوت از ایشان نباید مدت حیاتشان طرز بود دعوی این طایفه دراز
کار بود و منفعت مباشرت بسیار و کثرت مجامعت و افراط شهوت موجب مضرت بود چه غذا که
با عضا رسد آنچه ملایم جوهر هر عضو بود بردارد و باقی را با وعیه منی فرستد این را فضله کویند
و منی فضله شریان بود و در انثیین اتمام پذیرد و او غذا از وی کیرد و کثرت مباشرت سبب فنای
غذای وی کردد و درین وقت غذا از اندام طلب نماید و او از دل و دل از جکر و جکر از معده بضرورت

عرفز

غذای نیکو آنچه بخود کشند و از غذا بجهت غلظت و لزوجت در مجاری عروق بماند و سدّه و اماس بیکو تولد

کند و باستسقا و یرقان انجامد [illegible] اجناکه باید و جمله اعضا را شاید نضج نتواند داد و آفت

آن بتمام اعضا [illegible] تولد کند و عد ماده صرع و سکته و فالج و لقوه و رعشه

و نسیان و شوریدگی [illegible] و آنچه بدل در آید [illegible] و خفقان و آنچه در غل[illegible] بماند و متوحش شی

کر بدسل [illegible] ضیق النفس و آنچه با ضلاع و حجاب در آید [illegible]

بود و سل و ورم صلب و آنچه متوجه اسافل کردد و در مفاصل و نقرس و عرق النسا و از مباشرت بر امتلا این

علتها پدید آید و مضرّت مباشرت بر خلو معده زیاده بود چه درین حالت شهوت رطوبت غریزی فاسد سازد

و حدت و یبوست در بدن بیفزاید و قوّت حواس ضعیف و ساقط کرداند بدین سبب پای سست کردد و

بیخ موی بیفکند و در پشت و زانو و کرده و مثانه پدید آید و موی سر بجهت یبوست دماغ بریزد و

کوشت دهان و بن دندان عفونت پذیرد بنا برین مباشر باید که همیشه رعایت حفظ صحت و قوّت کند و

وقت مجامعت منفعت و مضرّت آن بمزاج و طبیعت زنان و خاصیّت مباشرت ایشان بداند و از ادویه مفرده

و مرکبه و اغذیه و اشربه و حبوب و اطلیه که یاد کرده آید بکار دارد تا مدّت حیات بعیش و خوشی گذراند

و پیوسته بدل ما یتحلل به بدن رساند تا قوای اعضا بعمر طبیعی وفا کند چون بدن انسان دایم به تحلیل بدن

و نقصان بود و آنچه حفظ قوت نماید غذاها و شرابهای لذیذ و لطیف بود که خون بسیار و صالح از وی بظهور

آید و هر یک از اعضا نصیب خود بردارد و منی زیاده کرداند و قوّت و صحت بر جای ماند درین باب صواب

و فو[illegible] بود و آن موقوف بر غذای مذکور اکر خواهد که شهوت بسیار کند و قوّت ساقط نکرداند از آنچه

یاد کرده آید اجتناب نماید بسیار دویدن و در رکها به مباشرت کردن و بر زمین و تا به کرها به پشت نهادن

اسب تاختن و قی کردن مسهل خوردن و باسلیق خون کرفتن استاده شهوت راندن ترشی بسیار خوردن در

مستی و خمار آب بسیار آشامیدن غذای شب مانده نوشیدن بول نکاه داشتن دارو های سرد و خشک چون

افیون و مانند آن تناول نمودن پس از مجامعت آب سرد خوردن بر پهلو مباشرت کردن زنان پیر و زنی که از این کار

مهجور بود در کنار کرفتن و بر خلو معده و پری کار کردن پیش از قوی شدن اعضا و مغز سر و استخوانها و استوار

بیخها مباشرت در نوجوانی پیری و عضو ضعیف و ناقص ماند و کمر و کرده استرخا پذیرد و رنگ رو زرد کردد

و پشت منحنی و درد پیهای کردن ضعف و لاغری پدید آید و دیگر سر قدرت بر مباشرت نیابد و حسرت و

ندامت روی نماید پیر فرتوت و لاغر بعضی برد امباشرت زیان دارد لاغری که سفید بود و پوست وی نرم و موی

تن وی کم و خون اندک و رکها تنک و سفیدی برصاص مایل بود یا بسبزی این علامت برودت و یبوست مزاج

بود و قلّت و غلظت منی و دیگری سیاه بود و یا سبز و پوست وی سخت و درشت و موی بسیار و رکها فراخ و بندها

قوی و نمایان و این علامت حرارت و یبوست مزاج و قلّت و غلظت منی بود و کثرت رغبت شهوت و قوّت و

شدّت مضرت چه مباشرت درین صورت رطوبت اصلیه فانی سازد و حرارت غریبه راه یابد و بر بدن

مستولی کردد و بدق بازآید با حرارت غریزی نماید و بذبول و دق شیخوخت انجامد فربه بر یکی از سه بود فربه

وی سفید و پوست وی نرم و بی موی و رکها باریک و خون اندک و بندها پنهان این علامت برودت و رطوبت

مزاج بود و کثرت رقت منی و قلت رغبت شهوت و دیگری از کوشت و رنگ وی مایل بسرخی و حمرت

بود و رکهای وسیع و خون بسیار و این علامت حرارت و رطوبت مزاج و کثرت منی بود اگر بدن وی

سوی بالند بود قوت مباشرت بسیار بود و مضرّت کم فربه اگر چه فربه از ذبول دور بود به بیماریهای

دیگر که یاد کرده شد نزدیک بود چه در بدن وی ماده ردیه بسیار بود و بوقت مجامعت در حرکت آید

و بیماریهای مذکور تولد کند پیر و لاغر که از شهوت بسیار لذت یابد و از پی آن ضعف یابد که از این

کار باز آید تا هلاک خود در آن نیابد کاه بود که از کثرت مباشرت حمای محرقه و بیخوابی و عرق لیخ ریحی پدید

آید جوانی که تندرست و دموی بود و رکهای وی از خون ممتلی اگر در مباشرت بیفزاید شهوت بد و مضرت نرساند
گاه بود که در بدن مادهٔ ردیه بود و در وقت مباشرت در [illegible] بجانب پشت [illegible] آید و بدن بلرزاند
یا بالذات مباشرت [illegible] اندام رنج یابد یا بوی ناخوش [illegible] از شهوت [illegible] بودن و غذاهای
مناسب خوردن [illegible] از مادهٔ ردیه پاک [illegible] مزاج گرم و تر در مباشرت [illegible] تر بود و مضرت
[illegible] گرم و خشک اگر قوی بود زود بخشکی [illegible] و زود و
بدن لاغر کند و مزاج سرد و [illegible] ضعیف بود و حرارت غریزی سبب مباشرت منطفی کرده و بیمار و خامت
پذیر بود و درد اعضا تولد پذیرد و مزاج سرد و خشک درین کار دشوار بود و مضرت در وی زودتر پدید آید
چه منی گرم و تر بود و در وی اجزای هوائی و ناری بسیار و از خون صاف و پخته تولد کند و غذای اعضای
اصلیه از وی بوجود آید و احتیاج بدن بماده وی بیشتر چه منی بکثرت مباشرت از آدمی جدا کرده و زیاده از نگاه
دعم بنود و ضعف وی زیاده از آن بود که از بدن دویست درم خون بیکبار آید و ازین نشان شدت احتیاج
بود و کثرت مباشرت موجب برودت و ضعف قوت و غشی و یبوست چه اگر چهار یا پنج بار بر توالی این کار رفد
وجوه آید غذای اوعیهٔ منی فانی کرده و از غذای اصلیه باز آید اگر دیگر مباشرت وقوع یابد خون بجای
بیاید و از خون غذای اندامهای اصلی بود و چون طبیعت غذای تن از بدن بستاند مدتی باید تا خون بدل انجا
بدل آید و غذای وی گردد درین مدت قوت ساقط شود و بیماریهای بد روی نماید بدین سبب [illegible] حزن
از پس ریاضت و سقی و اسهال و گرمابه و خلو معده یبوست بیفزاید و حرارت غریزی کم سازد و تشنج خشک
ظلمت عین پدید آید و شهوت غذا ببرد و ببری درد بندها و سستی پیها و سدهٔ واحشا و تنگی نفس و رما
و استسقا و لرزیدن دست و باری تعالی انچه آفرید ویرا طبیعت و خاصیت لایقه داد و انچه اتفاق بود در
نفس بنی آدم نهاد او را مخصوص کرد اینه بیانی که از صورت و سیرت [illegible] توان شناخت و پارسائی و سازگاری
زنان و منفعت و مضرت مباشرت مردان با ایشان از ان توان یافت بنا برین همه از نشان کنیزان پری پیکر و
دوشیزگان سیمین بر دو چیز بیان آمده تا جویند منفعت و مضرت زنان بدانند و عفت و موافقت ایشان بستانند
و ان نافع تمتع یابد و از ضار اجتناب نماید نزد حکمای یونانی زنی نرم اندام گرد روی پیوسته ابرو بود و
دبغبغی و لاغرپای میانه و دست و پای وی کوچک موضع مخصوص وی گرم و نرم بود و با لذت و شهوت قوی
و مباشرت وی موجب خفقان و ضعف جگر جوارش و هریسه که یاد کرده آید با دارچینی مفید بود
زنی که دراز بالا و کشیده روی و گشاده ابرو و جعد مو و باریک بینی و فراخ پیشانی و سفید
فام و خورد لب و کوچک دندان و باریک میان بود بسیار حریص و تیز شهوت بود و موضع وی نرم و زود
فریفته شود و مباشرت وی مورث حرارت جگر و زردی روی و بواسیر بود صحبت وی اگر ضرورت
بود جته که یاد کرده آید سودمند بود زنی که فربه و کوتاه بالا و گرد روی و گشاده ابرو و کوتاه گردن
و نرم اندام و سرخ فام و بزرگ دندان و سرین کلان بود بغایت حریص و پارسا بود و زود فریفته نگردد
و مباشرت وی موجب ضعف دل بود کباب و شربت قند با گلاب و عرق بید و عرق گاوزبان و
تخم ریحان مناسب بود زنی که پهن بینی و فراخ پیشانی و کبود چشم و پیوسته ابرو و کنده لب و خرد
دندان و کوچک ذقن و نار پستان و نرم اندام و باریک میان بود جای شهوت وی گرم و نرم بود و از
جماعت سیر نگردد و از مباشرت وی سپیدی مو و بواسیر و صفرا و سودا تولد کند سکنجبین قندی
و قلیه ریباس و انار نیکو بود زنی که خوش قد و تنگ چشم و گشاده ابرو و سیاه چشم و باریک
مو بود با عفت و پارسا بود و مباشرت وی زیان ندارد زنی که فربه و کوتاه قد و سیاه چشم و گرد
روی و بزرگ ابرو و باریک لب و سیاه مو و کوچک دندان و سبک روح و نار پستان بود چون کشمیریان
موضع ایشان گرم و نرم بود و صحبت وی بی مضرت زنی که سرخ و سفید و دراز بالا و پیوسته ابرو

و سیاه

و سیاه چشم [illegible] و فراخ [illegible]
[illegible] بی شهوت زن [illegible]
[illegible] اندام بود موضع وی کرم و خشک بود [illegible]
نماند و بدن وی لاغر و دراز بالا اکر ماه سیاه بود مباشرت وی چون سنک آهن ربا بود و صحبت وی
موجب فنا زنی که بغایت سفید بود موضع وی سرد و تر بود مباشرت وی موجب عرق النسا زنی
که میانه بالا و دراز و سیاه چشم و کوچک ذقن و پیوسته ابرو و خوش آواز و نرم اندام و سرخ و سفید و
جوان و ناز پستان و کرد ساق و باریک میان بود موضع وی کرم و نرم و با حلاوت بود و مباشرت وی بیضرت
تنکی دهان زن نشان تنکی مکان بود و کشادی دهان نشان فراخی و کنده لب نشان فربهی و باریکی نشان
لاغری و ناری و سرخی نشان کرمی و خشکی و سفیدی نشان سردی و تری زن نزد حکمای هند
چهار کونه بود بدنی چتینی سنکنی هستنی بدمنی زیبا و بلند بالا بود و نرم اندام و خوش خرام و کرد
رو و دراز موی و کشیده ابرو و سیاه چشم که سیاهی در نهایت بود و سفیدی در غایت و شیرین [illegible] و پسته دهن
و نرم انکشت و پر غمزه و ناز و شرمجوی و خوش خوی و خوشبوی و نار پستان و باریک میان و پهن سرین این زن
بسیار پاک دامن بود و غذای خوب و مرغوب اندک خورد و میوه و تنبول و شیرینی بسیار و جامهای پاک
و چیزهای عطرناک دوست دارد و مرد دانا را در وقت عشرت یاد کرد شوهر کام الف سازد و مباشرت وی
نیاز ندارد کویند بدمنی سفید پوست و شهوت دوست بود و بغایت مهربان و پاک دامان و پیوسته شاد و
خوش دل و بزیب و زینت مایل و باریک لب و شیرین کفتار و دندان چون دانه انار اکر شوهر وی بسفر رود
غمناک ماند و هم حیض بود و دهان وی چون غنچه تر بود و عضو نهانی چون کل نیلوفر از آلت مرد آزار و
زحمت یابد و [illegible] راحت و لذت آلت دراز سه شت بود و کوتاه شش انکشت چتینی میانه بالا بود و بلند
بینی و دراز موی و کرد رو پیوسته ابرو غنچه دهان و خوش کفتار و نیک کردار و در رفتار ناظر بمین و میل وی بسیار
در بدایت مباشرت جای شهوت وی باندک رطوبت نماید و نحو بخشکی کراید و موی بر اندام مرد دوست ندارد
و کویند چتینی سفید پوست و بزرک لب و ساعد دراز و نظرباز بود و در فربهی و لاغری میانه و شکم تنک
و کشاده سینه و بزرک پستان و کوچک دندان غذا اندک خورد و جامه رنکین و پیرایه و مباشرت و بوس و
کفتن و بوسه دادن و پستان مالیدن و بر جاهای شهوت ناخن زدن بسیار دوست دارد و اندام نهانی وی
کرم و نرم بود سنکنی فربه بود و کوتاه قد و بوی منی و خوی وی و بلا فی مهر و کینه دار و سخن بد و فتار فراخ
کوش و بزرک سر و پیوسته در جنک با شوهر و بدن وی کرم و نرم و بسیار خشم و بی شرم و ساق وی فربه و موی
ناک و چرکین و بیباک کویند سنکنی لاغر و سرخ و بلند بود بسیار کوید و بسیار خندد و دهان کلان و
بزرک دندان و کوتاه کردن و دراز پستان و کم هنر و پریشان دل روز و شب بمباشرت مایل هستنی بغایت
فربه و کوتاه قد و کوتاه کردن و بزرک سر و بزرک پستان و کنده دهان و کنده میان و درشت موی و بد
بوی بود و ترشی و تلخی دوست دارد و بی ترشی غذا نخورد و بسیار بی شرم بود و مرد بیکانه را دوست
سر و سینه برهنه دارد و از مباشرت سیر نکردد و بیکانه را پیوسته طالب و راغب بود و اعتماد را نشاید
و تنها نماند و حرالت دراز تخیل بلند نزد محبوب مرغوب آنست که متصف بدین صفات بود بالا بلند
کیسو کمند کل اندام خوش خرام خوب رو باریک مو کشاده پیشانی بلند بینی خندان رو سیاه مو ابرو و
کمان دراز مژکان آهو چشم صراحی کردن شیرین سخن دندان پسته دهان یاقوت لب سیم غبغب چرب
زبان مهربان ساعد دراز نرم اندام فراخ سینه بی کینه راست پشت دراز انکشت نار پستان سخی دل نازک
میان سرین کلان خوش شکم ناف پهن بد بوی معالد و موضع وی کرم و نرم و پاک تیز بازار بی آزار بدن خوش بوی
مشکبو پاکیزه پر غمزه پای کوب پر آشوب در فربهی میانه در عشوه یکانه بهار بهشت چین کار بهتر از

فصول دیگر بود [illegible] حرکت [illegible] اشربه حرکت قوی
بود و قوی در شب چون پای راحت [illegible] روز با حرکت شب بیامیزند از قوت باز مانند و ضعف پذیرد
و مستولی گردد که این مزاج مباشر ضعیف بود و چون بر مباشرت قدرت نیابد در مخصوص بیت شهوت
انتصاب بود چه در نهار شرم از این کار مانع آید و وقت بر شهوت یاری ندهد و در ظلمت حرارت برآورده
و شرم زایل گردد و قوت شهوت در حرکت آید و باید که غذا از معده گذشته بود و هضم اول و دوم اتمام
پذیرفته و درین باب بغایت میان افراد انسان بسیار بود و تعیین مدت دشوار چه غذا در معده یکی
زود گوارد و در معده دیگری دیر و کسی که پیشین غذا خورد وقت خفتن مباشرت نماید چه در خواب شب
قوت بدن باز آید و نطفه در رحم قرار یابد گروهی بر آنند که وقت مجامعت پس از هضم چهارم بود و این دور
از صواب بود چه درین وقت معده خالی بود و مضرت مباشرت بر خلو معده بسیار و باید که حرکت شهوت
از قوت تن و کثرت منی بود نه از دیدن مباشرت و شنیدن و بازی کردن دوشنبه منسوب بماه بود و
پنجشنبه و جمعه بزهره و این روزها بشریعت و حکمت جهت مباشرت نیکو بود و فرزند که درین ایام تولد
کند نیک کردار و صابر بود و پدر و مادر از وی شاکر و شنبه منسوب بزحل و یکشنبه بآفتاب و سه‌شنبه
بمریخ و چهارشنبه بعطارد و مباشرت درین روزها و روز کسوف و شب خسوف و وقت طلوع و غروب
و استوا و سیم و پنجم و سیزدهم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و پنجم و ایام حیض مضرت رسانند و فرزند که درین
اوقات بوجود آید اکثر نمام و غماز و عوان بود و پدر و مادر از وی در زحمت و زیان پس از مباشرت شرب شراب
صرف قوی موجب زیادتی تحلیل و یبوست و ضعف قوت بود اگر از کثرت مباشرت برودت بر بدن مستولی
گردد و ضعف در حرارت غریزی پدید آید از شراب مذکور اندک خوردن روا بود و آب و شراب سرد پس از
مجامعت مورث برودت جگر و رعشه و استسقا و رخاوت اعضا بود و بدن شستن بآب سرد موجب برودت
و ضعف حرارت بود و مضرت وی بسیار مزاج اگر سرد و خشک بود چیزهای گرم و تر سودمند بود چون نان
میده و گوشت بره و اسفند یا و کباب و هریسه با زنجبیل و دارچینی و فلفل و شیرینی چون زلبیای عسلی
و قطایف و لوزینه و شیر تازه با خرما و انگبین و شراب شیرین و چیزهای تیز و شور و ترش زیان کار بر بستر
نرم خوابیدن و پس از هضم غذا بگرمابه رفتن و روغن یاسمین و خیری مالیدن و راحت جستن و بخلخه مشک و
عنبر بوییدن و قرص های شقاقل و ترنج تناول نمودن و با سفوف ماء اللحم با اندک شراب ریحانی آشامیدن
و شراب زبده و بیضه نیمبرشت با دارچینی و دواء المسک با ماء العسل نوشیدن پس ماء اللحم بکار داشتن
و بخلخه بوییدن این حالت در پیر و ناقه و مسلول بسیار تولد کند و در کسی که از مجامعت لذت قوی
یابد و کسی که دور از صحبت ماند و کسی که بر خلو معده و تعب شهوت راند اگر بیمار جوان و تندرست بود و
فصل تابستان باب سرد رفتن و زود بیرون آمدن سخت مناسب بود اگر در تن ماده عفنه بود بحرکت
مباشرت حرارت پذیرد و بدن گرم سازد و تن از ماده ردیه پاک کردن و تسکین حرارت غریبه نمودن پس
بعادت باز آمدن و اگر سرد و تر بود مشک و عود بوییدن و بریان و قلیه خشک با فلفل و زنجبیل و دارچینی
تناول نمودن و بدل آب ماء العسل و شراب کهن و شراب انگبین نوشیدن و داروهای گرم چون
مثرودیطوس و دواء المسک بکار داشتن و با غشی و سقوط قوت ماء اللحم و شراب کهن آشامیدن و اگر
گرم و خشک بود تدبیرهای ترطیب فزای فرمودن و از رنج و ریاضت که بدن گرم سازد دور بودن و از
غذاهای گرم باز آمدن و آسایش کردن و غذا از کدو و تره و اسفناج و ماش مقشر و کشک جو و دوغ
تازه و گوشت بره و بزغاله و مرغ فربه و ماهی تازه کوچک و زرده بیضه نیمبرشت ساختن و انگور سفید
و امرود چینی و خربزه و آب هندوانه تناول نمودن و در آب نیم گرم نشستن و روغن بنفشه یا روغن
یاسمین مالیدن و شیر تازه با شکر جوشانیدن و با نان میده خوردن و داروهای باه افزا بکار داشتن

واکر کودک بود با شهوت ... بغلتکند معف
عنج معده وضعف معده بود دماغ ضعیف دیدن جالت انزال شبی مباشرت دیسوار جهت تیرکی چشم بدید آید و این
مباشرت سوء هضم وخفقان وغشی وانتعاظ که سببش بر یا بنوعی نیلوفر بنفشه بق و برک کل و
بزرقطونا و بزرالبنج بکار بردن مناسب بود و شراب لیمو وشراب نارنج و شراب غناب و شراب نیلوفر و
شیره تخم خرفه وبرک بقله غذا با غوره وسماق ودیواج ودانه انار وسیب ترش وترشی ترنج و آب تمر و
کشنیز تر وخشک و تخم کوک و کدو و اسفناج و برک خرفه وکاسنی و عنب الثعلب و بامیه و ملوخیه ساختن
وچیزهای سرد وخشک چون پست جو و عدس و کاورس تناول نمودن کلنار و تخم شبت و تخم کوک و کافور
و آب سرد خاصه بر نهار و آب عنب الثعلب و گوشت خرگوش و ماهی شور و پنیر کهنه و سرکه و زیت و انجامه
و سداب و کرنب و حماض و ترنج و لیمو و پودینه و سعتر و زیره و فلفل سیاه و خرنوب و نعرور و کنار و توت
سیاه و عنبر و دارو های تلخ چون شاهتره و مر و ترمس و کرسنه و شونیز و مرزنجوش و تخم سداب و کل سرخ
و عناب و دوغ ترش شهوت مباشرت ببرد داروی که منی کم سازد کافور یک دانک و نیم نیلوفر و کلنار هر یک
دو درم بزرقطونا و تخم کشنیز خشک هر یک سه درم تخم خرفه و تخم کوک هر یک ده درم شربت سه درم یک
هفته تناول نمایند برک خرفه و کشنیز تر و بزرقطونا طلا بر خصیه و مقعد نهند اگر قوی تر باید برک
شوکران و برک بنک و کوشت خربزه هندو کدو و خیار بادرنک و سفیده شسته و مرداسنک و سرکه
بیفزایند اگر رطوبت زیاده بود و حرارت باندازه کمونی بنوشند چه این دارو منی خشک سازد و از
کثرت تولد باز دارد اگر حرارت قوی بود کمونی با سرکه و سکنجبین مناسب بود کثرت شهوت اگر حدت
و حرارت منی بود بسرعت بیرون رود و بیمار در مجری حرارت و خرقت یابد و از پس مجامعت و ضعف
در بستر کتان خوابیدن و تخته سرب بر کمر بستن و عصاره برک نی با اندک کافور نوشیدن و
داروها که یاد کرده شد بکار داشتن مفید بود اگر کثرت باد و ماده سودا بود داروهای محلل ریاح
و مخرج سودا موافق بود داروی که منی خشک سازد تخم خرفه و تخم کوک هر یک بیست درم شربت پنج
درم بود با آب عدس پخته نسخه دیگر تخم سداب و جند و بزرالبنج هر یک دو درم کل سرخ و کلنار
هر یک سه درم شربت دو درم با آب سرد با دوغ ترش نسخه دیگر تخم سداب سه درم و نیم تخم کوک مجفف
شربت دو درم با سکنجبین چند روز پیوسته دو درم تخم کوک با شیره تخم خرفه با مداد بیاشامند قطع
شهوت مجامعت کند صحبت عورت حایض و نابالغ و زن مجرد و عورت پیرزن مکروه وقت مباشرت
بر دو اگر بیاشران مباشرت باز نیاید و اعضا منکوده سرد بود داروهای کرم چون دواء المسک و مفرح
و بلیثا و شراب معتدل بنوشند و اگر کرم بود مفرح سرد و اطریفل بندک و صندل و کلاب و سیب و
آبی و شراب ریحانی بوید کاه بود که پس از مباشرت رعشه تولد کند رطوبت لزجه با شحم حنظل و قثا
الحمار و قنطوریون باریک و بزرالبنج از بدن بیرون کند و دماغ بمشک و عنبر و روغن ناردین
و روغن سوسن که در وی مشک و عنبر و سنبل و اهل بود بر عصب مالیدن کاه بود که در بدن
ماده بد بود و بحرکت مجامعت بخار وی بدماغ بر آید و درد سر و تیرکی بصر بظهور آید تن از ماده
در به با یارج فیقرا و حب قوقایا پاک سازد و روغن کل و کلاب و با آب غوره با سرکه بر سر مالند و غذا
با سماق و غوره و نار دانه و مانند آن با کشنیز تناول نماید و نطول از برک سیب و آبی و امرود و کل
سرخ و بابونه و اکلیل الملک سازد و کاه بود که از شرب شراب صرف قوی درد سر بدید آید بدن
از ماده شراب بزداید و داروها که در باب صداع مذکور یاد کرده شد بکار دارند کاه بود که پس از
مباشرت مانندسکه بوجود آید بدن کرم دارد و بخوابد پس ماء اللحم و زرده بیضه نیمبرشت با شکر بنوشند
و بکرمابه روند و آب نیم کرم فرا کیرد پس از بیرون آمدن غذا و شراب لطیف تناول نمایند آبی که از

بان و مانند آن قوت دهد جند بیدستر درم
جاوشیر با بلیغ درم مشک ده درم ابهل
روغن قسط و روغن ع

دعب تولد کند و بر سینه کو ... بر بعضی بامجو بر کفتن ... معبر امذی خوانند ... رقیق
لزج که از عقب بول از مجرای قضیب بر آید و بر او وذی نامند سبب اگر کثرت منی و بسیاری خون و بعد
مباشرت بود با قوت و مزاج معتدل بود و علامت خون ظاهر و تدبیر گذشته بر آن شاهد و قوای سایر اعضا
قوی رگ زدن و مباشرت کردن و غذا اندک خوردن و از شراب دور بودن و با مداد آب غوره و آب انار
و سکنجبین خوردن مناسب بود و اگر خامی و رقت منی بود رنگ و قوام وی بر آن گواهی دهد و وذی بسیار
بود داروهای گرم و قابض خوردن و مالیدن و گوشت بریان و مطنجنه و قلیه خشک با زیره و سعتر و دارچینی
و مانند آن تناول نمودن و شهدانه بریان با انگبین و سکنجبین خوردن منی نضج یابد و مذی و وذی باز دارد
و اگر گرمی و تیزی منی بود وقت بیرون آمدن مجرای قضیب حرقت پذیرد و منی زود بر آید دوا و غذا و ضماد
که حدت منی بنشاند و با عتدال باز آورد سود دارد تخم خرفه و تخم کوک با سکنجبین مفید بود و داروی که
در کثرت منی یاد کرده شد درین باب صواب بود صندل و گلاب و کافور و نیلوفر بوئیدن نیکو بود نیلوفر
خوردن و روغن وی مالیدن نافع بود غذای ترش درین باب سودمند بود در آب سرد و آب طبیخ عوسج
و مورد و گل سرخ و گل نار و سماق و لحیة التیس و گزمازو نشستن و ضماد سرد بر کمر نهادن سودمند بود و
اگر ضعف قوت ماسکه و آلت و بود منی بی نعوظ بر آید مزاج اگر گرم بود داروها که در باب رقت منی
یاد کرده شد درین باب نافع بود و اگر سرد و تر بود قی کردن پس داروی مسهل چون حب شیطرج و حب
منتن و اسطمخیقون خوردن و گوشت بریان و قلیه خشک و حلوای انگبین و روغن قسط و روغن
نرگس با مشک و روغن سوسن با روغن نرگس و مانند آن بر بدن مالیدن و در آب طبیخ مورد و مرزنگوش
و مانند و پوست انار و جفت بلوط و سعد نشستن پس قسط و فرفیون و سعد و سنبل و اقاقیا و رامک
با روغن نرگس و روغن سوسن بکار داشتن و عصاره مرزنگوش هر یک سه درم اقاقیا و رامک و
قسط و میعه تر و سک و عصاره لحیة التیس و فرفیون هر یک دو درم روغن بلسان نیم درم با دو درم روغن
نرگس بیامیزند و بر بدن مالند فنجنوش درین باب و جمیع امراض عصبانی سودمند بود و اطریفل بزرگ
که با خبث الحدید بود کسی که بسیار محتلم گردد داروهائی که یاد کرده شد بکار دارند و بر بستر کتان
و برگ گل نیلوفر و برگ بید تر بخوابند و صحیفه سرب بر کمر بندند گاه بود که اوعیه منی و آلت تناسل
استرخا یا تشنج پذیرد و منی بی نعوظ بیرون آید تشنج عضله مقعد برای حفظ ثقل بود و تشنج
اوعیه منی برای دفع گاه بود که بسبب کثرت مباشرت بیه کرده بگدازد و رطوبت لزجه از مجری فرود آید
و بدن ضعیف و لاغر گردد داروی که مذی و وذی مرد و زن باز دارد گلنار و تخم پنجنکشت و تخم سداب
هر یک پنج درم شربت سه درم با سکنجبین قرص ما نا دو درم با سرکه خوردن سود دارد تخم شبت وذی
و مذی زن باز دارد و تخم پنجنکشت با قمع دو دکنند مفید بود گلادن با روغن یاسمین بکار برند و قسط و
و تفاح اذخر و قصب الذریره و اقاقیا با می بیامیزند و ضماد سازند و در غذا نعناع و سعتر و سداب و زیره
بیندازند مباشرت فعل طبیعی بود و خلقت قوی در آدمی و سایر حیوانات جهت بقای نوع بدین سبب اوعیه
منی چون دل و جگر و دماغ عضو رئیس بود و بقای نوع موقوف بر قوت عضو اول بود و بقای شخص منوط
بر قوای سه عضو دیگر ازین جهت فعل مباشرت تمام نگردد مگر قوت و صحت دل و دماغ و جگر چون قوت
یکی از اعضای رئیسه ضعف و نقصان پذیرد فعل مجامعت ناقص و ناتمام ماند بدین سبب نشان ضعف قوت
هر یک در حیز بیان آید تا هر که از شهوت دور ماند و سبب مذکور نداند درین رساله نظر کند و نشان
ضعف عضو که در خود یابد در تقویت آن کوشد تا قوت اصلیه باز آید و آرزوی قدرت بمباشرت
اقدام نماید سبب نقصان شهوت اگر ضعف دماغ بود قضیب سست و پژمرده بود و آرزوی مجامعت
بود و مباشر از مباشرت لذت نیابد سبب ضعف اگر برودت بود خداوند علت در هوای سرد مباشرت

دارویی که ...

در بیان ادویه باه

نتواند کرد و چیزهای سرد و تر دادن و اگر رطوبت در [illegible] شهوت نباید و شرب آب و چیزهای
سرد و تر هر آینه مضرت رساند و اگر حرارت بود در زمستان به مباشرت قدرت یابد و چیزهای گرم بهتر آید
و اگر یبوست بود نشان سوء مزاج خشک ظاهر بود و چیزهای تر نفع تمام دارد و مباشرت زنان
و بدن گران و کسلان بود و خواب و شتاب بسیار اگر دماغ قوی بود قضیب سخت و رغبت شهوت بسیار
بود و از صحبت لذت تمام یابد و سرما و گرما و سستی و هشیاری و گرمابه و بیرون وی یکسان ماده از دماغ با ایارج
فیقرا و حب قوقایا و شحم حنظل و اسطوخودوس بیرون کردن پس غرغره و عطسه فرمودن مزاج دماغ اگر
گرم بود کافور و صندل و گلاب و بنفشه و نیلوفر و خیار تر و مانند آن بوئیدن و چیزهای سرد چون
خیار و خیار بادرنگ و کدو و صندل و گلاب و سر نهادن و اگر سرد بود دواء المسک و مثلثا و مانند
آن دادن و مشک و عود و عنبر بوئیدن و غالیه با مشک در بینی چکانیدن و داروها که دماغ را قوت
دهد بکار داشتن و غذاها که موافق مزاج دماغ بود تناول نمودن و شیرتان با خرما و مغز پسته و بادام
نوشیدن و اگر ضعف دل بود نبض ضعیف و متفاوت بود و رنگ رو بسفیدی گراید و رغبت مجامعت
اندک بود و قضیب زود سخت نگردد و لذت صحبت کم بود و در وقت مباشرت خفقان تولد کند و قضیب
باریک و خصیه سرد گردد و منی فسرده و اندک بود و شرم و ترس و اندیشه از کار باز دارد اگر دل و زبان
وی قوی بود مباشر شوخ و جلد بود و ترس و شرم از مباشرت باز ندارد سبب اگر سردی و تری یا گرمی و
خشکی بود از چیزهای سردی و تری و گرم و خشک مضرت یابد دواء المسک و مثرودیطوس و تریاق
بزرگ و مفرح جوارح یاقوتی و جوارش سقنقور و مفرح مسیحی و جوارش زرعونی و زنجبیل پرورده و
شراب گاوزبان شراب بادرنجبویه و شراب ریحانی و شیرتان با انگبین و اشربه و معاجین که مقوی دل بود تناول
نمودن و از اندیشه و غم و غذاهای غلیظ و سوداوی دور بودن و عیش و کامرانی جستن و آواز خوب و ساز
مرغوب شنیدن و چیزهای خوشبوی بر بدن مالیدن دل را قوت دهد و اگر ضعف جگر بود منی و رغبت
شهوت و اشتهای غذا اندک بود و بدن لاغر و رنگ رو بزردی گراید و خداوند علت در آخر پهلوی راست
الم یابد و بیشتر آلت در اثنای مباشرت سست گردد و از کار باز ماند و نشان سوء مزاج جگر ظاهر بود
اگر جگر قوی بود و منی بسیار کثرت مجامعت قدرت یابد یا قوت جگر باید که معده و گرده قوی بود چه معده
باید که غذا کیلوس سازد تا جگر وی را خون گرداند و گرده آب از خون جدا سازد و بجانب خود کشد تا خون
که در وی تولد کند پسندیده و قوی بود اگر معده و گرده ضعیف بود نقصان در فعل هر یک پدید
آید بدین سبب قوت جگر بر حال خود نماند و بیماریهای بد بروی نماید غذاها که قوت جگر بیفزاید و بدن
فربه سازد چون قلیه گوشت بره و بزغاله که با گزر بسیار و پیاز بود تناول نمودن و داروها که تن
را فربه کند و آب پشت زیاده سازد چون شیرتان و جوز هندی و جلغوزه پرورده و مانند آن
خوردن و آنچه در ضعف سوء مزاج جگر یاد کرده شد کار فرمودن مناسب بود اگر ضعف قضیب
و اوعیه منی بود خلل در این کار بسیار بود مزاج وی اگر گرم بود خصیه بزرگ و بر قضیب رگهای
بزرگ پیدا و قوت شهوت قوی و منی بسیار بود و خداوند مزاج حریص زود بالغ گردد و بر زهار
و موی بسیار زود بر آید و فرزند وی بیشتر نر آید و اگر سرد بود منی اندک و فسرده بود و
قضیب و خصیه کوچک و در مباشرت ضعیف و بی قوت اگر تر بود قضیب سست و رگهای
وی و در نعوظ ضعیف و منی بسیار و تنک بود و قوت مجامعت کم و اگر خشک بود منی اندک
و غلیظ بود و نعوظ دیر و چون بر خیزد دیر کار قوی بود و اگر گرم و خشک بود منی اندک و
غلیظ و تند بود و موی در پشت بسیار بر نهار بر آید و بر زهار فزود آید و خداوند مزاج زود
بالغ گردد و در مباشرت حریص بود و زود از کار باز ماند و اگر گرم و تر بود منی بسیار سفید و

معتدل بود و منی کم و نرم و قوت شهوت ایشان و مضرت صحبت کم و اگر سرد و تر بود منی رقیق
و کبود بود و قضیب سست و موی زهار و مار زوی شهوت کم و اگر عصب ضعیف بود قضیب
لاغر بی حس و حرکت و بی ادراک و منی بی نقوظ بیرون آید عنین عبارت از این بود و نباید کسی را
که قدرت بر مباشرت ندارد یا بر بردن بکارت و آن دو گونه بود ذاتی و عرضی یا دوم قضیب اگر لاغر
بود دوا سود ندارد گاه بود که این بیماری از جنس فالج بود و اگر قضیب و خصیه در آب سرد تشنج کند
دوا نبود و اگر نه بدبر نه تا نبود مزاج گرم و تر که دگرگون و تر معتدل بود در شهوت قوی‌تر از
مزاجهای دیگر بود و چون از درجه اعتدال بیرون رود ضعف و سستی روی نماید گاه بود که
سبب ضعف قوة ترک شهوت بود چون زاهد و عزب که از محافظت مباشرت سعی نماید و خواهد
که مجامعت کند بر وی قدرت نیابد و از صحبت عاجز آید و ضعف و لاغری بر وی مستولی گردد
و شهوت غذا نماند و رنگ روی بزردی گراید و شاید که فایده از دوا نیابد گاه بود که مزاج او
منی و معده و گرده و رگها دیگر حال طبیعی بود و سوء تدبیر آب و باد کم تولد کند و خلل در قوت
شهوت بظهور آید باد دو گونه بود یکی آنکه باد منی خیزد و سبب قضیب از وی بود تا منی موجود باشد
قضیب سست نگردد دیگری از گوارید غذا این باد با کیلوس از معده بجگر آید و از وی بگرده و
اوعیه منی و رگهای قضیب فرود آید و قضیب را بر انگیزد چنانکه همکنان و کودکان را در خواب
قضیب بر خیزد این باد مجامعت را نشاید چه بحرکت حرارت شهوة زود تحلیل پذیرد و در اثنای
مباشرت قضیب از کار بماند قی کردن مفید بود و ماده غلیظه بقنطوریون باریک و شحم حنظل
و قثاء الحمار از بدن بیرون کردن و حقنهای تیز بکار داشتن و روغنهای گرم تا آلید سبب سستی
قضیب اگر سردی بود فرفیون و جندبیدستر و فلفل و شیطرج بعضی از آن با روغن یاسمین و اگر تری بود
وج و سعد و دارفلفل را بمالد اگر نقصان آب و باد بود غذا و شراب مناسب خوردن و کثرت باد از حرارة
بود که رطوبت بگدازد و باد و بخار بر انگیزد اگر حرارة قوی بود بخار فانی سازد و اگر اندک بود بخار کم تولد
کند و مقصود بحصول نپیوندد و نقوظ اگر مجوع و خلو معده و از پس ریاضت قوی و داروهای گرم قوی
بود نشان نقصان حرارة و باد بود و اگر بر امتلای معده قوة باید نشان نقصان رطوبت تدبیر
کند تشنه و آبنده سودمند بود صواب درین باب زیاده کردن آب و باد بود چه ازدیاد آب و باد
سبب امتلای اوعیه گردد و امتلا موجب حرکت شهوة و دفع ماده فرو ریزی مانند بول و براز و چون
طبیعت جهت دفع فضله در حرکت آید قوت مباشرت روی نماید و آلت سر از بالین خواب بردارد و
خود را بی باد سازد مگر آنکه آفت بدو رسیده باشد چه درین صورت اگر چه آب و باد زیاده گردد قوة
شهوة در حرکت آید آلت با در انتظار بماند و سر از بالین ضعف بر ندارد فزونی آب و باد از غذا بود
که از وی خون نوعی خیزد و آن خون گرم و تر و لزج بود تا گرمی از وی باد و بخار بر انگیزد و بادی که از خون
قوی و لزج خیزد و زود تحلیل نپذیرد و قوة وی تا هضم ثالث و رابع بماند و قوت مباشرة و سد
آلت از این باد بود بدین سبب غذای که مدد بر جهت مجامعت سازند باید که در وی سه حالت بود
حرارة و نفخ و کثرت دم اگر این سه معنی در یک غذا بود چون نخود و لوبیا و کرنب و شلغم و مانند آن
از وی تجاوز نماید اگر غذای مذکور نیابد دو چیز باشد با یکدیگر بیامیزد تا مقصود بحصول پیوندد
و درین باب اعتماد بر غذا کند نه بر دوا و آنچه سبب قوة شهوت و سختی آلت کثرت آب و باد بود و
این از غذا بحصول پیوندد چه ماده آب غذا و فاعل باد حرارت بود و دوا بعضی منی بیفزاید و بعضی
منی اکم سازد و پختن آب باید تا حرارت و برا در حرکت آورد و آب از غذا بود و دوای سرد
در اینجا بکار نیاید و دوای گرم در مزاج سرد باید که منی بغایت فسرده باشد و محرور از آن زیان دارد

جرعو

به ضعف در قوت شهوت بیفزاید و شاید که چندین ماده نوعی ضعیف بگشاید و چون از راه بول
بپالاید و منی وی از تدارک عاجز آید و تشنج خشک پدید آید و موت روی نماید و قوت دارو با
قلت مقدار زیاده بر قوت طبیعت بود و آنچه قوت وی قوی و مقدار وی اندک بود از طبیعت تصرف
سودمند بیاید و از وی بهره تمام بیابد بدین سبب در باب شهوت اعتماد بر دارو کردن خطا بود با
غذای بسیار دهد و در وی رطوبت فزونی بود داروی گرم که مزاج وی ضد مزاج منی باشد چون
زنجبیل و شقاقل و دار فلفل و مانند آن با وی بیامیزند تا بحرارت داروها از رطوبت با امتلا باد
برخیزد و شهوت در حرکت آید پیاز گرم و تر و بادانگیز بود و غذای وی با اندک گوشت بره غذا بسیار
دهد و آب و باد زیاده سازد زرده بیضه نیمبرشت و مغز سر مرغ و بره و گنجشک و مغز استخوان
بسیار غذا و تری فزا بود با نمک و اندک زنجبیل بیامیزند خاصه با نعناع چه در وی قوتی بود که آن
بر مباشرت یاری دهد غذای چرب بهتر از کزر و شلغم بود و حرارت وی بیشتر و در وی حرارت
معتدل و رطوبت فزونی بود که نه تا گرم و تر و بسیار غذا بود و باز زرده بیضه بهتر انگور شیرین
بسیار غذا و تری فزا بود و بادانگیز و قوة وی از شلغم کمتر و آنچه باید بیشتر انجیر و موز و جوز
و بادام شیرین و فستق و فندق و جوز هندی و حب الزلم و هلیون و حرشف و خصیة الثعلب
و کبوتر بچه و بط و خایه گنجشک و خروس و جگر مرغ و کباب شیر تازه و حلیم و انگبین و روغن
گاو در این باب صواب بود و آنچه گرم و ملطف بود چون صعتر زیان بود چه یاری که بحرکت شهوت
بود بتحلیل زایل کند انگور با قوت تحلیل در وی قوت باد بالد بدین سبب اعانت قوت مباشرت
نماید نخود در وقت مجامعت قوی‌تر از غذای بسیار تولد کند و در وی رطوبت فزونی بود و در
حرارت معتدل نخود در آب بجوشانند با ما دیگ شب خام تناول نماید قوت قوی یابند اگر
مزاج سرد یا اندک زنجبیل تناول نمایند گویند مرد از افتضاض بکارت اگر عاجز آید از نخود خام قدح
باید خاصه که در شراب جوشانیده باشند غذاهای معروف که قوة بیفزاید و آلت سخت سازد و شهوت
برانگیزد شیر گاو و گوسفند و بز و شتر و گاومیش و اسب بود و روغن گاو و زبده و گوشت کبوتر بچه
و مرغ فربه و گنجشک و کبک و دراج و تیهو و تذرو و بط و قاز و گوشت شتر و گوسفند و بزغاله
و آهو و اسب و گور خر و گاو کوهی و ماهی تازه و میگ و زرده بیضه مرغ و قاز و بط و تخم کبک و گنجشک
و کبوتر و ماهی و دراج و تذرو و مغز گوسفند و گنجشک و مرغ و بط و ماء الشیر و نان گندم و نخود و باقلا
و لوبیا و گزر و شلغم و پیاز و هلیون و شکر و خصیة الثعلب و آنچه نفاخ بود و غذا بسیار دهد غذای مرکب
که منی و قوت شهوت زیاده سازد نرگس که با کدو و گوشت بره و مرغ فربه و کند با نخود و باقلا و زرده
بیضه مرغ و زنجبیل بود در این باب قوی بود با انگبین قوی‌تر غذای دیگر ماهی تازه بریان با پیاز سود
دارد و سرد مزاج با زنجبیل و قرنفل و خولنجان و دار فلفل و مانند آن تناول نماید غذای دیگر هلیون
بجوشانند و باد و روغن گاو بریان کنند و بر زرده تخم مرغ و دارچینی بر وی افکنند و بخورند غذای
دیگر بچه مرغ فربه سر عده با نخود و باقلا و لوبیا بسیار در نمک مقنقور با نمک زنجبیل بپزند و با اندک
ابازیر تناول نمایند غذای دیگر گوشت شتر جوان و دجو و پیاز سفید بگیرد با نخود کوفته و دارچینی
پخته با انگبین بکار دارند غذای دیگر تخم ماهی تازه بریان کنند و زرده تخم مرغ و زنجبیل و دار فلفل
و دار فلفل و مانند آن بر وی افکنند غذای دیگر پوست سیاه جوز هندی دو روز بسازند و در به کرده
و با نان سپید و شیر تازه بیامیزند و در تنور نهند و بط فربه و مرغ فربه بالای وی بیاویزند و سر تنور
بپوشند چون بریان شود بیرون آورند و بخورند غذای دیگر که بدن فربه کند و در قوه مباشرت

بیفزاید مغز بادام مقشر و کثیرا مقشر و مغز فندق و جوز هندی پوست کنده و تخم خشخاش و سماق بلل
و انجیر خشک سفید از هریک جزوی نرم بکوبند و با کاک سوده سه وزن ادویه بیامیزند و هر صبح
درم بامداد با شیر تازه بجوشانند و بیاشامند بچه مرغ و کبوتر بچه که غذای ایشان نخود بود و مغز پنبه
دانه و لوبیا و تخم معصفر و باقلا و گنجشک و کبوتر بچه که در شکم وی شیر و توذری و جرجیر بود و بیا
با روغن گاو بریان کرده و زرده تخم مرغ بروی افکنند و کباب و گوشت گوسفند جوان با پیاز سوده شده
بود ماهی تازه بریان و گوشت بزغاله و بره باکوک و اسفناج و خیار و سرطان نهری و مغز سرپه و بزغاله و مرغ
خانگی با پیاز و مویز و شیره تازه با ترنجبین با شکر و آب تخم خرفه در مزاج گرم و خشک نافع بود کسی که بوسته ومکث
گنجشک خورد بدل آب شیر همیشه آلت وی سخت بود و آب وی بسیار غذای نخود سیاه در آب جرجیر بخیسانند
و در سایه خشک و در سایه خشک سازند و سه بار این کار کنند و با مقدار روی قامید بکوبند و با روغن
حبة الخضرا با پسته و جوز هندی یا روغن پنبه دانه بسرشند و بامداد و شبانگاه مقدار جوز بزرگ
با سی درم پنبه تناول نمایند دیگر غذا آن نخود در شیر تازه بخیسانند تا بزرگ شود و با روغن گاو بریان کنند و با
مقدار وی حب صنوبر نرم بکوبند و با انگبین بسرشند و اندک دارچینی و مصطکی اضافه نمایند
و مقدار جوز بزرگ بامداد و شبانگاه بکار دارند دیگر کرانه خشک خشک بسایند و در آب وی بخیسانند
و خشک سازند و پنج بار این کار کنند و ده درم از وی تا بیست درم قامید در شیر تازه بجوشانند و با اندک
زنجبیل بیاشامند دیگر خشک بر عدده سه جزو عاقرقرحا و شکر سفید از هریک چهار جزو شربت
دو درم بود با آب گرم غذا ترنجبین سفید پاکیزه نیم رطل مغز حبة الخضرا اگر فتته نیم رطل و جو لبجان کوفته
و بجته نیم رطل با سه رطل شیر تازه بجوشانند تا غلیظ شود بامداد ده درم تناول نمایند غذا ماطلی و نخود ولو بیا
در آب بخیسانند تا بزرگ شود و با گوشت بزغاله فربه و پیاز و نمک و انگژد و قرنفل و مغز گنجشک و مغز و سقنقور
کبوتر بچه و آب گزنه ام بجت ساخته بنوشند غذا قامید و شیر تازه و آب پیاز هریک بیست درم بقوام
آورند و بامداد ده درم بخیزند غذا آب پیاز ده درم شیر تازه بیست درم باده درم قامید بقوام آورند
غذا دیگر تخم شلغم و وارز و تخم جرجیر و مغز تخم خربزه هریک ده درم بکوبند و بامداد سه درم با شیر
تازه بیاشامند غذا زنجبیل و دار فلفل و توذری سرخ و سفید و شقاقل هریک ده درم بکوبند
و باد و وزن ادویه نمک سقنقور بیامیزند و با زرده بیضه نیمبرشت با عسل تناول نمایند غذا تخم
جرجیر دو درم لسان العصافیر یک درم بکوبند و با زرده بیضه نیم برشت خورند غذا محرور سوداوی
شیر گاو جوان دو رطل با دو کف ترنجبین پاکیزه بقوام آورند و بامداد ده درم بکار دارند غذا که در
مزاج سرد سود شد بود دارچینی ده درم با یک رطل شیر تازه بجوشانند و بامداد بیاشامند غذا بجای آب
بیاشامند و از شرب آب اجتناب نمایند و نرگس و کباب بنوشند و یکهفته بدین تدبیر بکار دارند دیگر
مباشرت کنند اگر در بدن ماده بد یا حرارت یابند از تدبیر نکو رماز ایند و اگر بدن پاک بود و در اثنا
تدبیر حرارت بد بد اید ترک آن نمایند و کشکاب و شراب سرد بکار دارند غذا کبوتر بچه فربه با پیه بط و
روغن گاو تازه و پیاز بریان کنند و یک پیاله آب و ده درم نخود پوست کنده بروی افکنند و با اندکی
نرم بخار اسازند و زعفران و دارچینی و مصطکی و گلاب بروی افشانند و با نان میده تناول نمایند
غذا دیگر گوشت بره فربه با پیاز سفید و روغن جوز بریان کنند و نمک سقنقور و فلفل و قرنفل و دارچینی
بادی بیامیزند و با نان میده بنوشند دیگر گنجشک خانگی نر با روغن جوز هند با روغن گاو و پیاز و
زیره و نمک سقنقور بریان کنند و در وقت فرود آوردن ده عدد زرده بیضه و نیم درم کبابه
چینی و اندک مصطکی بروی افکنند و نیم برشت فرود آورند و با نان میده بکار دارند غذا دیگر بط فربه

بط فربه با روغن گاو تازه و پیاز و سیر و نمک سقنقور بریان کنند و هلیون و مغز جوز هندی و مغز
گردکان با وی بیامیزند و مقدار کفایت آب بروی ریزند و همواره سازند و چند عدد زرده بیضه
و فلفل و دارچینی و قرنفل بروی افکنند و نیم پخته فرو دارند و بر نان میده ریزند و بخورند
گوشت بره فربه با پیاز و سیر و نخود سفید و شیره خشخاش و زعفران و نمک سقنقور و شلغم
و گزر همراه سازند و برگ چغندر و اسفناج و برگ چند بقراهی نازک در روی اندازند و در صحن
چینی ریزند و ماست از خرقه بگذرانند و سیر و نعناع و گشنیز تر و زنجبیل تازه بکوبند و با
ماست بیامیزند و بروی افکنند و تناول نمایند دیگر گوشت سینه گنجشک نر را با بچه کبوتر با
پیاز سفید قیمه کنند و زیره و گشنیز و زعفران و کبابه چینی و خولنجان و زنجبیل و دارچینی و آرد
نخود برشته با وی بیامیزند و با پیاز و سیر و نخود سفید و گزر و شلغم و چغندر همراه سازند
و روی بغرا نکرده و نمک بعد اندازند و مغز جوز با نعناع و گشنیز تر و زنجبیل سایند و با آب لیمو
کرده روی شکر یا نبات بود بیامیزند و بر بغرا ریزند و با کبوتر بنوشند عدد کبوتر بچه یا ماکیان یا بط
یا اندرو یا مرغ فربه استخوان از وی بیرون کنند و شکم وی زیره و گشنیز تر و زنجبیل سایند
زعفران و مصطکی و کبابه چینی و انار دان و سیر و پیاز و خولنجان بر سازند و قدری بر جانور
مالند و شکم وی بدوزند و با روغن تازه و پیاز بریان کنند و با آب همراه سازند و جانور
از آب بیرون آورند و آب وی بپالایند و با یکسیر روغن تازه در دیگ سنگ بریان کنند و
جانور درست در روغن اندازند و یکسیر پیاز سفید حلقه کرده با نخود پوست کنده و زیره و
قرنفل و زعفران بروی افکنند و چهار سیر برنج دو نه بروی کشند و آب مذکور بروی ریزند
و سر دیگ بپوشند تا بر نزد فرود آورند و برنج در صحن کشند و آب مذکور بروی پاشند و بنوشند
عدد شکم مرغ آن داروها که یاد کرده شد بر سازند و بدوزند و در دیگ سنگ با نقره همراه سازند
و بیرون آورند و قدری زعفران و مصطکی بروی مالند و با روغن گاو تازه بریان کنند و زیره و فلفل
و قرنفل با سه درم زعفران و پنج سیر برنج بروی افکنند آب مرغ با یکسیر روغن بروی ریزند و سر
دیگ بپوشند و در چینی فغفور نصف برنج کشند و مرغ بروی نهند و باقی بروی ریزند برنج
و قند سفید با گلاب بروی پاشند و بنوشند عدد گوشت گوسفند جوان فربه نیم با ده سیر
گندم سفید پوست کنده همراه سازند نیم بیرون آورند و از استخوان جدا سازند و آب بپالایند
و دیگ بشویند و آب گندم در دیگ کنند و بر دیگدان نهند و پنج سیر شیر جوشیده بدو بر
بروی ریزند و گوشت ریزه سازند و در وی اندازند و مغز جوز هندی تازه و چلغوزه هر یک
شش درم دارچینی دو درم خولنجان و تخم هلیون هر یک درمی کوفته و بیخته و بر هریسه ریزند و
بکشند و با روغن تازه گرم و دارچینی سوده و نان تنک بنوشند عدد بچه کبوتر و بچه مرغ فربه هر
یک دو عدد گنجشک خانگی ده عدد و گوشت گوسفند و گندم سفید پوست کنده هر یک پنج
سیر با دارچینی کوفته بجوشانند تا همراه شود و استخوان از گوشت جدا کرده آب وی بپالایند
و گوشت در خرقه اندازند و بفشارند و دقیقت گوشت بگیرند و گندم بمالند و شیره وی بیرون
آورند اگر حاجت باب بود از آب گوشت بروی ریزند و در دیگ سنگ با آب گوشت مذکور بجوشانند
تا غلیظ گردد مغز بادام و چلغوزه و جوز هندی هر یک ده درم و شیره کوفته با وی بیامیزند
و دارچینی و زنجبیل و قرنفل و هلیون و مصطکی هر یک نیم درم کوفته بروی افکنند و روغن
تازه گرم کرده بیفزایند و بر هم زنند و بر ظرف چینی کنند و بیاشامند عدد بچه کبوتر فربه
پنج عدد با یکسیر روغن جوز با روغن گاو و زیره و گشنیز و انگوزه بریان کنند و یکسیر نخود سیاه برنج

سیراب بجوشانند تا بگسرخ شود آب نخود بستانند با نیم سیر پیاز ریزه کرده بروغن بریان کنند و ده درم
زنجبیل تازه سه درم زعفران و تخم هلیون و کبابه چینی و خولنجان و زیره و کشنیز هریک نیم درم با آب
نرم بسایند و بپالایند و باوی بیامیزند و مغز بادام و جوز هندی و جلغوزه نرم بکوبند و با چند عدد
گزر در دیک اندازند و با آتش نرم بپزند و بر ظرف چینی کشند و با نان سپید بخورند ند ماهی تازه
فربه با دوغ و نمک و هنک بشویند و از داروها که یاد کرده شد با آب نرم بسایند و با وی بر بیخ بروی ماهی
و با روغن تازه در تنور یا تابه بریان کنند و نیم گرم با نان سپید تناول نمایند عد پیاز و فلفل و زنجبیل
و دارچینی و زعفران و تخم هلیون و خولنجان و انگزد و انار دان نرم بسایند و درون مرغ فربه
پر سازند و بدوزند و در سیخ کشند و نیم پخته زعفران و زیره و کشنیز خشک سوده با آب لیمو
بمالند و بگردانند تا سرخ شود و بالای نان تنک در صحن چینی ریزه سازند و با پیاز تازه بخورند
و پس از غذا و پیش از وی مقدار نیم سیر شیر جوشیده بیاشامند و پس از سه ساعت مباشرت نمایند
مدآ دید مغز گنجشک خانگی و مرغ فربه هریک ده درم زرده بیضه بیست عدد پیاز سفید قیمه کرده
نیم سیر مغز بادام و جوز هندی و جلغوزه گرفته هریک سه درم نمک سقنقور و زیره و کشنیز
و دارچینی و فلفل و هلیون و کبابه چینی و دارفلفل و خولنجان و زنجبیل سوده هریک نیم درم
با اندک آرد نخود برشته بیامیزند و با روغن جوز هندی یا روغن گاو در تابه بریان کنند و زرده
بیضه با مغز و داروها بروی افکنند و با آتش بپزند و چون زیر و زبر سرخ شود با برنج یا نان
سپید تناول نمایند عد مغز گنجشک یا مغز کبوتر بچه پنجاه عدد تخم گنجشک تا زه تخم مرغ ده
عدد و ماء اللحم که از گوشت گوسفند جوان بود یک پیاله آب پیاز سی درم آب جرجیر و روغن گاو
هریک پنجاه درم نمک و ابازیره بقدر حاجت بپزند و تناول نمایند و از پس هضم او اندک
شراب ریحانی ند پیاز ریزه با روغن گاو بریان کنند و تخم گنجشک یا کبوتر یا تذرو یا کبک
بروی افکنند و نیم درم خولنجان و اندک نمک سقنقور با وی بیامیزند عدا در زرده بیضه ده عدد
روغن گاو بیست درم شکر سوده سی درم دارچینی نیم درم نیم برشت سازند اگر بجای شکر
انگبین کنند روا بود ز که جهت قوه مباشرت با غذا بیامیزند نمک سقنقور و فلفل و دارچینی
و دارفلفل و زیره و کشنیز و زنجبیل و مصطکی و مشک و عنبر و زعفران و هلیون و خولنجان
و مغز بادام و جوز هندی و تخم خشخاش و جلغوزه و نخود و پیاز و سیر و لوبیا و باقلی و موز
و گزر و شلغم و پسته و کلاب و بیاه و تخم خربزه و حلبه و انگزد و هنکسه زرد چوبه و قرنفل
و قاقله و اسفناج و چغندر و دانه خشک و مانند آن کوهان شتر و گوشت فاخته و خایه بز کوهی
و قضیب گوزن و عیک دریا و گوشت تذرو با داروها که یاد کرده شد در تقویت شهوة
مفید بود و در تحریک الت در نهایت خوبی خو که پشت را قوة دهد و گرده و قضیب سخت
سازد و قوت مجامعت و منی بیفزاید گزر شیرین رسیده بکمن ریزه سازند و در شیر گاو
بپزند و شیر از وی بگیرند و با روغن گاو بریان کنند و نیمن نباه یا قند بسایند و دارچینی
و قرنفل و جوز هندی و عاقرقرحا و تخم گزر بیامیزند و دوازده درم تناول نمایند از پس
آن شیر یا نبات یا قند یا خرما بجوشانند و بیاشامند شهوت انچنان قوة یابد که ده بکر را بکارت
برند حلوای نخود برشته پوست کنده نیم سیر مغز جلغوزه یک سیر جوز هندی تازه نیم سیر
دارچینی و قرنفل و عاقرقرحا و زعفران هریک سه درم مشک نیم درم کوفته با یک گز انگبین
با چهار سیر قند بقوام سرشته نگاه دارند و وقت حاجت نه درم بخورند و از پس آن شیر گاو
که خرما در وی جوشیده باشد بیاشامند قوة چنان بیفزاید که در وصف نیاید حوا گزر د

ظرف

ظرفی نو کنند و دو بوتو رخنه نند که سخت کرم باشد و یکشب بگذارند و با شش سیر شهد بقوام
آورند و دارچینی و جوز بوا و قرنفل و قاقله و خولنجان و زعفران هریک دو درم نرم سوده
باوی بیامیزند و در ظرف چینی کنند هر روز سی درم تناول نمایند ان قدر که خواهند تجاوز
کنند مضرت نیابد سوف که شهوت و کمر و کرده را قوت دهد و باد ان کرده و روده بیرون
برد و معده کرم دارد سیر پاک کرده پنج سیر با هفت سیر شیر گاو تازه همرا سازند و با پنج سیر
قند یا نبات بیامیزند و ده درم تناول نمایند و از عقب وی شیر با نبات جوشانیده بنوشند
چندان قوت مشاهده نمایند که در سن شباب ندیده باشند حلوی سه سیر قند سفید بقوام
آورند و ارد نخود برشته یکسیر با یکسیر روغن گاو و اندک دارچینی و خشخاش بریان کنند و
ده درم برهم نهاده بنوشند حلو سه سیر قند سفید بقوام آورند و اندک مشک و مصطکی و زعفران
باوی بیامیزند و دو سیر جوز هندی تازه پوست وی دور سازند و نرم بکوبند و در وی
اندازند و برهم زنند و بر تخته ریزند و ببرند و در وقت حاجت بخورند حلو پسته و
بادام و چلغوزه و مانند آن بدین طریق سازند مربای که قوت و حفظ بیفزاید ~~صحیح~~ و قوت
دهد و قوت شهوت بیفزاید و مضرت نرساند شراب انگوری لعل فام ده سیر با سه سیر
شهد بقوام آورند و زنجبیل و جوز بوا و قرنفل و دارچینی از هریک یک درم زعفران
سه درم عود و عنبر و مشک هریک یک دانک و نیم کوفته در جوش آخر نمیده اندازند و نه درم
از این شراب با نه درم از آب گلاب بیاشامند مربای آب به ترش و شیرین هریک سه
سیر با شش سیر شراب ریحانی بیامیزند و یکشب و یکروز بگذارند و بجوشانند و
بپالایند پس از یکشب و یک روز دیگر اندکی بجوشانند و کف بردارند و سه بار
این کار کنند و بپالایند و یکسیر و نیم شکر سفید و سه سیر شهد باوی بیامیزند و بقوام
آورند و جوز بوا و قرنفل و زنجبیل و دارچینی و قاقله هریک سه درم عود و مشک
و عنبر هریک نیم درم نرم بسایند و در جوش آخر بیندازند و بوقت حاجت بیاشامند
که قوت مباشرت و منی بیفزاید و آلت سخت سازد و کرده را قوت دهد و مثانه را
پاک کرداند و نقوط تمام آورد سه سیر آرد نخود در پانزده سیر آب بجوشانند تا ثلث
باز آید و شش سیر انجیر سفید در ده سیر آب بجوشانند تا چهار سیر آب بماند بپالایند
و با نخود و چهار سیر و نیم شهد بجوشانند و دارچینی و قرنفل و سنبل و خولنجان هریک
درمی و زعفران نیم درم بکوبند در خرقه کتان بندند و در دیگ اندازند و بقوام آورند و پنج
مثقال پیش از غذا و پس از وی بنوشند مربا که منی بیفزاید و قضیب سخت سازد و نقوط
آورد و شهوت بر انگیزد دو من کوزبا دو من آب بجوشانند تا ثلث بماند بمالند و بپالایند
و با یمن قند سفید بقوام آورده و کف بروی افکنند و بجوشانند و قرنفل و دارچینی و
خولنجان هریک شش درم و زعفران دو درم کوفته و بیخته باوی بیامیزند و بپالایند و
بیست درم وقت حاجت بنوشند مربا در ضعف معده و جگر سرد و درد پشت و مفاصل
و کرده و رعشه و فالج و لقوه و تحلیل باد و سلس البول و نسیان که از بسیاری رطوبت
بود سود دارد و رنگ و روی نیکو کرداند و قوت مجامعت بیفزاید و نقوط آورد و کوشت
کن سفید و نیم جوان یکمن و نیم با هفت من و نیم آب انگور تازه شیرین که بغایت رسیده
باشد بجوشانند عود ده درم و زعفران و جوز بوا و مصطکی و خولنجان هریک پنج
درم قرنفل و لسان و سعد و زرنباد هریک سه درم سنبل و عاقرقرحا و سلیخه و زنجبیل و

شرابی

شراب گرز

و دار چینی هر یک [illegible] دیگر [illegible] در خرقه بندند و در آن دیگ بیاویزند بگذارند تا گوشت
مهرا شود و یک سیر و نیم گلاب و برنده بسر نهند [illegible] دیگ اندازند و یک جوش دهند و فرو آورند و
بمالند و گوشت بیفشارند و شراب بپالایند در ظرف چینی کنند و در وقت حاجت ده درم
تناول نماید اگر بدل گوشت گوسفند گوشت مرغ و قاز و بط خربه و آهو و کبک و کبوتر و گور
خر و گاو کوهی و مانند آن کنند قوی‌تر بود شراب انجیر خشک و تخم جرجیر و تخم شلغم هر یک ده درم
به آب بجوشانند و بپالایند و قدری قند سفید با وی بیامیزند و بگذارند تا بجوش آید و شراب
گردد شراب دیگر انجیر خشک سفید پنج من با سه درم حلبه در آن قدری آب که چهار انگشت
بالا آید بخیسانند در زمستان یک شب و روز جایی گرم محافظت نمایند و در تابستان یک شب
و یک روز و در بهار و خزان دو شب و روز و آنگاه بجوشانند و بیفشارند و بپالایند و
با وزن وی انگبین در دیگ سنگ بار دیگر بجوشانند و تودری سرخ و سفید و تخم هلیون
هر یک ده درم زنجبیل سه درم بسباسه و دارچینی و جوز بوا و قاقله هر یک درمی نرم بکوبند
و در خرقه کتان بندند و در دیگ اندازند و بقوام آورند و هر ساعت خرقه را بمالند تا قوة
دارو بشراب باز آید خرقه را بیفشارند و بیندازند و بیست درم بیاشامند شراب گزر
با گزر ده من ریزه سازند و با سه درم حلبه و ده من آب در دیگ سنگ بجوشانند و سر دیگ
استوار کنند تا بخار بر نیاید پس فرو آورند و گزر بیفشارند و آب بپالایند و با وزن
وی انگبین و قدری شراب بیامیزند و آن داروها که یاد کرده شد در خرقه بندند و در شراب
اندازند و بقوام آورند شراب دیگر نخود سیاه پنج من در ده من آب تر سازند و سه روز بگذارند
و بجوشانند و بپالایند و با وزن وی انگبین و قدری شراب انگوری بیامیزند و با داروها
بطریق شراب گزر بقوام آورند اگر قوی‌تر باید نخود در آب جرجیر یا گزر یا شلغم تر سازند
شراب دیگر تخم شلغم و جرجیر و هلیون و تخم گزر و بهمن سرخ و سفید و لسان العصافیر و حب
الفلفل و لعبت بربری هر یک پنج درم بکوبند و در خرقه بندند و در ده من آب انگور اندازند
و هر روز خرقه بمالند و بیفشارند و چون شراب برسد خرقه از وی دور سازند و در وقت
حاجت بنوشند شراب انگوری یاقوت رنگ که روشن و تنک از دل [illegible] درین باب نیکو
تر از شرابهای دیگر بود و اندلسی [illegible] شراب اگر کم بود قوت مباشرت و روشنی بصر
بیفزاید و غذا هضم کند و بدن فربه و قوی گرداند و فرح و شادی پدید آورد و عرق
النسا و ذات الجنب زایل کند و [illegible] اگر بسیار بود بیماریها چون خناق و خفقان
و فالج و رعشه و لقوه و نسیان و خدر و مانند آن روی نماید دارو آنچه معدنی بود باید که از
معدن مشهور بود و جوهر وی پاک و نورانی و مزه بی تفاوت و آنچه حیوانی بود باید که
از حیوان جوان تندرست بود و ذبیحه از حیوان زنده گیرند نه از مرده و آنچه نباتی بود
چون بیخ و پوست و شاخ و برگ و گل و شکوفه و میوه و تخم و عصاره و صمغ باید که تازه
و رسیده بود در وقتی که باید و شاید گرفته باشد تا اثری که از آن ترکیب بظهور آید مطلوب
و مقصود بود و جواهر بحصول پیوندد و جوهر را با سنگ سماق صلایه کنند یا با سنگی که از
وی با جواهر بیامیزد و در سحق مبالغه نمایند و در کاسه چینی خشک سازند گهر با صمغ
اگر در هاون صلایه کنند شاید مروارید ناسفته و مرجان سوخته باید عنبر یا نبات
بسایند یا با شهد بگدازند و مشک با زعفران و گلاب و مصطکی و مانند تر سازند تخم
از پی هم بسایند و پوست و برگ و شکوفه و [illegible] و صندل از پی یکدیگر ابریشم مقرض

شراب گزر

بسا

157

بهتر از سوخته بود عنبر اگر بگدازند پیش دارو ها بیندازند پس وبعد زر و نقره پس جواهر پس ابریشم
پس عنبر اگر سوده بود پس حج پس سوده پس تخم پس عود و صندل پس مشک و زعفران و شهد نخست
گرم بباید تا قوت دارو ضعیف نباید در ترکیب قند صاف سازند و با شهد هم گرفته بیامیزند
قرص در سایه خشک سازند و در کافور و جوز و فلفل [illegible] با قلا تا قوت دوا
بماند مشک و کافور در ظرف سرتنگ دارند و سرش استوار کنند تا بوی بیرون نیاید دارو
در جایی باید که در گرمی و سردی معتدل بود و از تری عاری و از گرد و باد دور دار داروی خوش
بوی چون گل و زعفران نزدیک داروی بدبوی چون صبر و امثال آن نباید داروها که درین باب
بکار باید ابریشم خام بود و مغز بط و کبخشک و ناف سقنقور و قضیب گاو کوهی و پیاز نرگس
و بیخ ماه بستر اعرابی و ماهی رضراضی و اشنه و حرشف و شقاقل و انیسون و جوز هندی
و لسان العصافیر و الجزر و بسباسه و انجدان و تخم کندنا و تخم گزر و تخم جرجیر و تخم کرفس و تخم
اسپست و تخم شلغم و تخم پیاز و تخم خربزه و تخم خیار و بوزیدان و پسته و فندق و مغز
گردکان و تودری سرخ و سفید و پوست ترنج و خرما و انجیر و جلغوزه و جوز بوا و جدوار
و حب الزلم و حب السمنة و بهمن سرخ و سفید و پیاز دشتی و تنبول و خیولنجان و حب الخضرا
و حب البان و حرف و خسک و عنک و نخود و حلبه و خصیة الثعلب و خولنجان و فلفل و
دارفلفل و دارچینی و راسن و زنجبیل و سک و کنجد و سکبینج و سورنجان و عاقرقرحا و
قرنفل و قسط و قنب و مشک و عنبر و شهد و زعفران و مغاث و مقل و قرطم و هلیون
و زرونباد و مروارید و یاقوت و مرجان و مانند آن و مرکب معجون سقنقور و اسرار الاطباء
و معجون لبوب و فلاسفه و معجون زرعونی و لولوی و معجون جلغوزه خسک و اطریفل کبیر
و معجون مسیحی و مفرح یاقوتی و مثرودیطوس و دواء المسک و جوارش سقنقور و زرعونی
و جوارش جالینوس و سمسم و جوارش هندی دوا بعضی گرم و بعضی سرد و بعضی تر و بعضی
خشک و بعضی نافع و بعضی ضاد و بعضی ملایم و بعضی منافر بدین سبب حکما در ترکیب
ادویه زحمت بسیار کشیده اند و مشقت بسیار دیده اند و دفع مضرت ضار بنافع کرده
اند و اصلاح برودت بارد بحار و شربت دارو و وقت خوردن او بیان نموده و ترکیب که ترتیب
صنع ترکیب ادویه
داده اند در امزجه مختلفه تجربه فرموده اند بدین سبب در ترکیب اختراع نباید و جز
ترکیب ایشان خوردن نشاید معجون سقنقور قوت مباشرت بیفزاید و دل و دماغ و گرده و پشت
را قوت دهد و نشاط آورد بهمن سرخ و سفید و بوزیدان و شقاقل و تخم خرفه و بسباسه
و کبابه و خولنجان و قاقله کبیر و صغیر و سنبل و فرنجمشک و نارمشک و قرنفل و
مصطکی و ساذج هندی و عنبر اشهب و مروارید و لسان العصافیر هریک سه درم
عود خام و زعفران هریک دو درم مشک ترکی و زر محلول و نقره محلول هریک نیم
مثقال یاقوت زرد یک درم لعل یک درم و نیم خصیة الثعلب و تخم خشخاش هریک
ده درم قضیب گاو سوهان کرده پنج درم ناف سقنقور پانزده درم جوز و اعظم سه مثقال
کوفته و بیخته باده درم روغن بادام چرب کرده با شیره قند مقوم با شهد بسرشند
شربت از یک درم بود تا یکمثقال اسرار الاطباء قوت باه و دل و دماغ بیفزاید و قضیب سخت سازد
و رنگ روی نیکو گرداند تودری سرخ و سفید و لسان العصافیر و خصیة الثعلب و شقاقل و خولنجان
و بهمن سرخ و سفید هریک سه درم زنجبیل و بوزیدان و قسط شیرین و مغز حب الزلم و درونج
عقربی هریک دو درم قرنفل و دارچینی و سنبل و اسارون و بسباسه و کبابه چینی و سعد هندی

وقرنفل ودارفلفل وجوزبوا وعود خام وبادرنگ وزعفران وعنبر هریک یکدرم ونیم مغز پسته وجلغوزه
وحبة الخضرا ومغز بادام [illegible] پوست کنده وجوز هندی هریک هفت درم بادنجان [illegible] شش درم
حب حب الزلم وحب البلسان فلفل [illegible] وخیارین وتخم جرجیر وتخم [illegible]
پیاز وتخم شلغم [illegible] وحب الرشاد و[illegible] هریک
ده درم مشک ترکی یکدانگ ونیم کوفته بیخته با شهد کف گرفته سرشته شربت پس از طعام [illegible] یکمثقال
تا سه درم بود **معجون** لبوب دل ودماغ ومعده وگرده مقویست وگرده را قوت ومنی بیفزاید وقضیب محکم دارد
ونشاط وفغوظ تمام آورد مغز بادام پسته فندق گردکان جوز هندی وجلغوزه وحب فلفل وحبة
الخضرا ومغز تخم خربزه ومغز حب الزلم وخشخاش سفید وکنجد پوست کنده هریک ده درم کبابه وقرنفل
وخولنجان وقرنفل وشقاقل هریک پنج درم بسباسه ولسان العصافیر وسنبل هریک سه درم بهمن
سرخ وسفید وبوزیدان وتخم شلغم وتخم پیاز وتخم اسپست هریک شش درم کشمش خرما وقضیب
گاو سوده هریک چهار درم زنجبیل وفارسنک وفلنجمشک وزعفران ودارفلفل هریک سه درم مغز
دماغ گنجشک نر که در وقت هیجان گرفته باشند ده درم خصیة الثعلب پانزده درم شهد دو برابر ادویه
وشربت دو مثقال بود وغذا تلیه ونخوداب وزرده بیضه نیم برشت وکباب با پیاز خام **فلاف** در
دفع بلغم ودرد پشت وگرده ومفاصل وتقطیر البول وتحلیل ریاح سودمند بود وفرح وشهوت
فزاید وباه وحفظ منی بیفزاید وقضیب محکم دارد وجوانی باز آورد وخاصه بلغمی مزاج بود
فلفل ودارفلفل وزنجبیل وپوست بلیله واملج وشیطرج هندی وزراوند گرد وخصیة الثعلب ومغز
جلغوزه وجوز هندی وزعفران هریک ده درم مویزمنقی سی درم انگبین سه وزن داروها شربت
سه درم **معجون** زرعونی دل وجگر وگرده را قوت دهد ومنی وقوت باه بیفزاید وفغوظ آورد وقضیب
سخت دارد تخم کرفس وشبت ونانخواه ورازیانه ومغز تخم خیار وخیار بالنگ وپوست بیخ کرفس
هریک هفت درم ونیم بسباسه قرنفل فلفل موبه کبابه وعاقرقرحا هریک سه درم قرفه وزعفران
وکندر ومصطکی وعود هریک چهار درم شقاقل وتخم هلیون وبوزیدان وبهمنان ولسان العصافیر
وتودریان هریک پنج درم زنجبیل وتخم شلغم وتخم اسپست وتخم جرجیر وتخم خربزه وحب الرشاد
وکرویا وتخم گندنا وخولنجان ودارفلفل وجوزبوا هریک سه درم استقنقور بریان یکدرم ونیم حب
فلفل ومغز حب الزلم وجلغوزه هریک هفت درم ونیم وخصیة الثعلب وقضیب گاو سوهان زده
وشکوفه خرما ودماغ گنجشک هریک سه درم عنبر دو درم مشک ترکی نیم درم شکر سفید برابر داروها
یا وزن مجموع شهد مقوم بسرشند گرم مزاج دو درم پس از شراب یک پیاله شیر تازه یا دو درم شکر سفید
تناول نماید وسرد مزاج بعد از شربت یک پیاله ماء العسل **معجون دوالمسک** دماغ وعصب را قوة دهد وقضیب
سخت گرداند وشهوت مباشرت زیاد گرداند واوعیه منی بگشاید ودر حین منانب بیرون آید
چنانکه منی بلذت تمام بیرون اید وفغوظ آورد ومحبت مرد در دل انداز دو محبوب را واله گرداند
انیسون وبهمن سفید هریک درمی سعد وفقاح اذخر وکرمانی هریک پنج درم دارچینی وسلیخه
ومصطکی هریک دانگی ونیم صمغ عربی وکتیرا هریک دانگی مروارید وسنبل هریک درمی ونیم کاکنج نیم مثقال
کوفته وبیخته وباوزن او ادویه شهد کف گرفته سرشته در وقت صحبت یکمثقال با آب نیم گرم بنوشند
**معجون جلغوزه** جوز هندی ومغز حب صنوبر هریک بیست درم خولنجان شش درم تودری سرخ وسفید
وشقاقل وزنجبیل هریک چهار درم مشک یکدانک ونیم با چهل درم شکر سفید مقوم بسرشند و
شربت دو درم بنوشند **معجون** معده وگرده وجگر را قوة دهد وکرم معده را وبلغم مثانه بیرون
آورد وخون شکم باز دارد ودفع بلغم وباد خام کند وقوة شهوت بیفزاید هر سال یکهفته تناول نماید

نقصان در شهوت مباشرت وخلل در اعضاى رئيسه نباشد ومحتاج بداروى ديكر نشوند اكر باده عودت
مجامعت كنند قدرت يابند تا نخواهد و تخم كزر هريك شصت درم پسته ومصطكى وعاقرقرحا
هريك ... وقرنفل نيم درم شهدانه دو درم با سه وزن ادويه شكر سفيد قوام داده بياميزند وسه درم
بنوشند معجون قوت مباشرت ومنى بيفزايد ومضرت ... مركب يكدرم عاقرقرحا دو درم
زنجبيل يكدرم ونيم با شكر مقوم بياميزند وسه درم تناول نمايند معجون ديكر خسك بريده ده درم سپندان
سرخ دو درم با بيست درم شكر سفيد بياميزند وچهار درم بنوشند اطريفل كبير در تقويت معده
وباه وصفاى رنك ودرد ودفع بواسير بغايت سودمند بود شير امله وهليله سياه وفلفل وپوست
هليله كابلى وبليله هريك سه درم شقاقل وزنجبيل وبوزيدان وبسباسه وشيطرج هندى هر
يك دو درم تودرى سرخ وسفيد ولسان العصافير وكنجد وپوست كندر وبهمن سرخ وسفيد
وحب فلفل وقند سفيد هريك درمى كوفته وبيخته با روغن كاو چرب كرده وبا شهد كف
كرفته سرشته دو درم بنوشند معجون هاضم غذا بود وكرده وپشت را قوت دهد واشتها بدهد
آورد وقوت مجامعت بغايت بيفزايد زعفران سه درم مشك تركى نيم درم عاقرقرحا شش درم
قرفه ومصطكى وفلفل سفيد هريك هفت درم وقرنفل وقاقله كبيرها هريك ده درم عنبر يكدرم
جوزبوا سى عدد شكر سفيد صد درم جز واعظم سى درم شهد بقدر حاجت وشربت يكمثقال
مفرح ياقوتى وسواس وخفقان زايل كند ودل را قوت دهد وقوت كرده وكمر ونشاط ومنى
بيفزايد ياقوت رمانى وصندل سرخ وكل مختوم وبهمن سرخ وسفيد وبادرنجبويه و
ريوند چينى هريك دو درم تخم كاسنى وعنبر وكافور جدوار ولعل وعقيق ويشب و
كهربا وتخم كل وكشنيز خشك وابريشم وعود وپوست ترنج وكاوزبان ونيلوفر وزرشك
بيدانه هريك سه درم ورق زر ونقره هريك يكمثقال ونيم طباشير وكل سرخ وصندل سفيد
هريك پنج درم مشك تركى نيم مثقال شير آمله وپوست هليله كابلى هريك بيست درم
نبات مصرى دو رطل كوفته وبيخته با ده درم آب انار شيرين وبيست درم شراب بيرنكن
كلاب سرشته در ظرف چينى كنند وچهل روز درميان جو نكاه دارند ويكمثقال تناول نمايند معجون
مسيح معده وجكر ودل ودماغ را قوت دهد وكرده وپشت محكم سازد ومنى ونشاط بيفزايد
واشتها ونعوظ پديد آورد وهضم را يارى دهد ورق كل سرخ وقرفه وكاوزبان وبادرنجبويه
وريوند چينى هريك دو درم تخم كاسنى وعنبر وكافور جدوار ولعل وعقيق ويشب وكهربا
وبهمن سرخ وسفيد واشنه وسنبل هريك پنج درم كبابه وقرنفل وجوزبوا وقاقله كبير وصغير
وتخم فرنجمشك وخولنجان وورق قرنفل ومصطكى وزعفران وخصية الثعلب وپوست ترنج
ولسان العصافير وبسباسه هريك سه درم ساذج هندى ومرواريد وعنبر هريك دو درم عود
يكدرم ونيم لعل وكهربا وبسد وزنجبيل ودارفلفل هريك درمى وورق زر ونقره هريك نيم مثقال
مشك تركى نيم درم جز واعظم سى مثقال تخم خشخاش دو درم با بيست روغن بادام چرب
كنند وبا شهد مقوم بياميزند ودر ظرف چينى محافظت نمايند وسه درم بنوشند دواء المسك
در ضعف شهوت ودل ودماغ وبيماريها سوداوى وبا زن ابتن سود دارد مرواريد و
كهربا وبسد وابريشم خام وزرنباد ودرونج هريك يكدرم ونيم بهمن سرخ وسفيد
وسنبل وقاقله وقرنفل وساذج واشنه وجند هريك درمى وزنجبيل ودارفلفل و
مشك تركى هريك نيم درم با سه وزن دارو شهد انكبين بياميزند واز يكدرم تا
يكمثقال تناول نمايند دارو كه درين باب ودار وهاى بلغمى وسوداوى وضعف دل

وجنون ونسیان ووسواس وفکرهای بد وسرفه کهن وسرصل ودق وصرع وبرص وبهق وعسر ونقرس
ودرد معده ومفاصل وداء الحیه وداء الثعلب وداء الفیل وغب وربع ویرقان ودرد پهلو وحمی
ودرد جگر وسپرز وتاریکی چشم بغایت سودمند بود ویرا مفرح مخزون خوانند نارمشک ترمشک
وفرد ماناو خبطیانا وحب الغار وزرنباد از هریک درمی چند وانیسون وحب البان وعود بلسان
واسارون وسلیخه ومصطکی هریک درمی ونیم وحب وزرنباد ودرونج وتخم کرفس وتخم جرجیر وتخم
بیان سفید وتخم کندنا هریک دو درم زعفران وجوزبوا وقرنفل وبوزیدان چینی وقاقله کبیر وکبابه
واشنه وافتیمون شوی وشیطرج هندی هریک سه درم بادرنجبویه وگل سرخ وگل مقول هریک پنج درم
صبر سقوطری ده درم تربد سفید بیست وپنج درم عود خام دوازده درم سعد پوست کنده وحب محلب
هریک چهار درم هلیله سیاه وامله وبلیله هریک شش درم بار روغن بادام چرب کرده با سه وزن دارو
انگبین کف گرفته بیامیزند ودر ظرف چینی میان جوشش ماه بدارند وار دو درم تا هفت درم تناول
کنند دارو دیگر دل ودماغ وجگر وگرده وکمر را قوت دهد ومنی ونور بصر بیفزاید وبدن فربه سازد
وقضیب محکم دارد ونشاط آورد وخفقان زایل کند ورنگ وروی نیکو گرداند وقوة جوانی نگاه دارد
ومغز استخوان زیاده سازد ناف سقنقور وبهمن سرخ وسفید وخصیة الثعلب ولسان العصافیر
وخولنجان هریک سه درم وتخم خیار وتخم خربزه وتخم کدو وتخم ریحان وتخم اسپست وتخم هلیون
وحسک بریده هریک شش درم قرنفل ودارچینی وجوزبوا واسارون وسنبل وکبابه وبسبایج
وسعد وقرفه ودار فلفل ونارمشک وزعفران وزنجبیل وحب الزلم وقسط وبوزیدان ودرونج
وحب الرشاد هریک درمی ونیم مغز پسته وبادام وجلغوزه وجوز هندی وکنجد سفید هریک
پنج درم باقند مقوم سرشته پنج درم بنوشند دارو دیگر بوذری سرخ دو درم وعاقرقرحا یک درم کوفته
وبیخته وبا شهد وشکر آمیخته شربت دو درم بکار دارند دارو دیگر تخم هلیون وسقاقل وحب
الرشاد ولسان العصافیر وزنجبیل هریک پنج درم بوذری سرخ وسفید اسقیلی شوی ناف سقنقور
وبهمن سرخ وسفید وامقیلی شوی یکی هریک سه درم تخم اسپست وتخم شلغم وتخم کندر
وتخم ترب وتخم جرجیر وتخم انجیر وهریک دو درم فانید چهار درم با شهد مقوم بیامیزند وپنج درم
بنوشند دارو دیگر تخم بیان سفید وسقاقل ومغز سر گنجشک خانگی نر وشکوفه خرما وکندر هریک
ده درم با آب نیم گرم ناشتا مخ وحب سازند در وقت حاجت هفت عدد تناول نمایند عورت زیاده
از بن تاب نیاورد دارو مغز بادام وفندق وفستق وجوز هندی وجلغوزه وحب فلفل وحب الزلم
وحبة الخضرا هریک پنج درم نارمشک ودار فلفل وزنجبیل عشر کوفته وبا فانید سرشته شربت
مقداری جوز بزرگ بخورند دارو دیگر مغز حب فلفل وحب الزلم وحب الرشاد وکنجد پوست کنده
هریک بیست درم زنجبیل دار فلفل هریک پنج درم نعنا وخصیة الثعلب وتخم هلیون وتخم کندر
وتخم جرجیر وتخم شلغم وتخم ترب وتخم بیان وتخم کندنا ولسان العصافیر ونمک سقنقور هریک ده
درم تخم انجره شش درم سقاقل پانزده درم وج بهمنان ونوذریان هریک هشت درم بکوبند
وبا روغن بادام چرب سازند وبا انگبین بیامیزند ودر وقت خواب یک مثقال تناول نمایند دارو دیگر
دیگر مغز تخم خربزه وتخم خیار بادرنگ وتخم خرفه سه درم او هریک سه درهم مغز تخم کدو ونخود درم
مغز بادام شیرین پوست کنده وتخم خشخاش سفید هریک شش درم کتیرا دو درم زنجبیل و
خولنجان وسقاقل هریک درمی بوذری سرخ وسفید تخم کندر وتخم هلیون ومغز جلغوزه
هریک دو درم ترنجبین یکمن شربت دو مثقال بود دارو که قضیب سطبر ودراز سازد وقوة
شهوت ولذت مباشرت مرد وزن بیفزاید وجای شهوة عورت خشک وتنگ گرداند

جون وکرم سازند و برغبت انزال و بر نزلت شهوت بستان زن با زاید و مقصود از درازی قضیب آنست
که جون نطفه جدا کردد در رحم رسد و دیربانی تمامه و عوض رنجکی آنکه منی بقوت حرکت کند
جهیدن آنکه بر وقت بدین بر رحم در آید بعضی تا جای شهوت عمیق و کم بوست بود اکر الت دراز و کنده
باشد عورت از عشرت لذت نیابد و از مباشرت نفرت نماید وجون الت بدین هیات رسد وقت
دخول و خروج مساس زیاده احساس کند و از آن لذت بی حد یابد و رغبت وی در مجامعت بیفزاید
و محبت مرد در دل عورت بدید اید و از فرمان وی بیرون نرود و پیوسته رضای وی جوید و
منفعت لذت حرکت شهوت عورت جه درین حال طبیعت رحم جویای نطفه کرده و توافق انزال
و ملاقات نطفه پدید آید منی زن مانند شیر بود و منی مرد مانند مایه پنیر بود اکر آب مرد و زن با یکدیکر
نیامیزد نطفه بسته نکردد و اکر انزال یکی بسته بود یا منی ضرده در رحم قرار نیابد و فرزند نزاید
داروی که قضیب سطبر و دراز سازد خراطین خشک با روغن کنجد بسایند و قضیب در کرمابه با آب
کرم بشویند و بخرقه درشت بمالند تا سرخ شود و دارو سه روز متواتر طلا کنند و سه ساعت
بکذارند داروی دیکر علق خشک بسایند و با روغن کنجد بر الت مالند داروی دیکر زهره کاو را با انکبین
سه هفته بمالند داروی دیکر مغز دانه بنبه دانه نرم بکوبند و با پیه کوسفند با روغن جند روز
بمالند داروی دیکر یک درم انکزد با دو درم شهد بمالند داروی دیکر دو درم لسان العصافیر بسانند و با
شیر تازه جو شانده بیامیزند و قضیب را آب کرم بشویند و در وقت خواب جند شب بمالند
داروی که الت سخت سازد و نعوظ آورد روغن یاسمین و روغن جلغوزه و روغن زنبق و روغن
قسط در شیشه کنند و جند روز در آفتاب بکذارند و در وقت خواب بر ظاهر آلت و خصیه
مالند داروی دیکر بوزه ارمنی و سنبل و سعد و خردل و دارچینی و سداب و خولنجان هر یک
ده یک کوبند و در شیر تازه بجوشانند تا جذب کند و خشک شود باز دیکر بکوبند و در زهره کاو
بجوشانند و بکذارند تا خشک شود و با انکبین سرشته بر قضیب مالند داروی دیکر پیه کاو بکذازند
و بیاز نرکس و مویزج و عاقرقرحا سوده با وی بیامیزند و بر آلت و حوالی وی بمالند داروی دیکر مغز دانه بنبه داروی
بسایند و با روغن بان یا زنبق یا قسط یا خیری با قضیب و خصیه و مقعد و کمر و سرین و کف پا مالند
داروی دیکر خردل و فرفیون و جندبیدستر و سعد و جوزه و عاقرقرحا و هنک و فلفل و مغز دانه بنبه
هر یک درمی مشک ترکی ثلث درم بکوبند و با روغن یاسمین و مانند آن بمالند داروی دیکر پیه شیر داروی
بز کوهی و عانه و کمر مالند قوه دهد داروی دیکر فرفیون و حرمسان و عاقرقرحا هر یک نیم درم مشک
ترکی ربع درم با روغن کنجد بر آلت و بغاد و خصیه و حوالی وی مالند داروی دیکر بوزیدان کوزد بسایند
و با شهد بر قضیب و زهار و کف پا مالند داروی دیکر پیاز نرکس و مویزج و عاقرقرحا هر یک درمی
بسایند و با زهره کاو بمالند قوت بسیار دهد تا با آب سرد نشویند فرو ننشیند داروی دیکر پیه شیر کاو
با روغن کاو بکذازند و نیم دانک مشک با وی بیامیزند و بر آلت مالند جندان دهد که در وصف نکنجد
داروی دیکر مغز دانه بنبه دو درم سعد نیم درم خرسیان دو دانک نرم بکوبند و با روغن نیم کرم
بیامیزند و بر زهار و قضیب و انثیین بمالند تا بر جند عورت روند قرار نیابند داروی بوره و انکزد
هر یک درمی بسایند و با شهد بر قضیب و زهار و انثیان مالند و آب نخورند داروی دیکر مصطکی و
قسط شیرین و قرنفل و مشک ترکی هر یک نیم درم کوفته و بیخته و با شیره زنجبیل بروده سرشته
مالند مانند نخود حب سازند و در وقت حاجت در دهان دارند و آب وی فرو برند داروی دیکر
پنیر مایه خرکوش با شراب انجیر حب سازند و در وقت مباشرت در دهان دارند و آب وی فرو
برند قوة وی جنان بود که بکرده بوسیله آلت سخت کردد بی فراغ شهوت قایم بود داروی دیکر

مرا ان بچهٔ عندلیب دور کنند و در خانه نیز بسوزنند و با روغن گاو بریان کنند و در وقت عشرت با ان
روغن قطره بر کف پا مالند هرچند مجامعت کند انشیلت نگردد باید که مرد بر سر پا بنشیند تا قوت
بیفزاید داروی دیگر بچهٔ کنجشک بی پر در خانهٔ نبو بنشند تا نفس زنند و بکشند و با روغن یاسمین در دیگ
سر پوشیده بریان کنند و کنجشک را بیفشارند تا روغن بیرون آید و یک دانگ فرفیون سوده با وی بیامیزند و در
شیشه کنند و سر وی استوار سازند و در وقت عشرت با پنبه بر کف پا مالند هرچند صحبت دارند آلت از
کار باز نماند داروی که مرد بر آلت مالد لذت مباشرت بیفزاید و زن دیوانه و بیقرار گردد و جز وی را نخواهد داروی دیگر
لذت بیابد زهرهٔ گرگ دو دانگ با یک درم و نیم روغن نرگس بر قضیب مالند لذت بیفزاید و آلت جز با آب
سرد شستن فرود نیاید داروی دیگر گل نرگس یک درم با چهار درم نبات بسایند و با شیرهٔ زنجبیل پرورده بر
قضیب مالند چندان لذت دهد که در وصف نیاید دیگر زهرهٔ گاو و نروبیان نرگس و عاقرقرحا و دارچینی
و میویزج هر یک درم نرم بکوبند و بر آلت مالند لذت عجب یابند داروی دیگر کبابه و بسباسه و دارچینی را با شهد
و شیرهٔ زنجبیل پرورده بمالند لذت وی یابند داروی دیگر کبابه و دارچینی و عاقرقرحا و میویزج هر یک درمی با شهد
بر قضیب مالند چندان لذت یابند که تاب نیارند و عورت فریفته گردد داروی دیگر زهرهٔ خرگوش و مردارسنگ
و شهد بمالند لذت قوت یابند داروی دیگر فلفل و دارفلفل و کبابه و عاقرقرحا و دارچینی و مشک ترکی و تخم
بادیان سوخته هر یک درمی کوفته و بیخته با شهد مقوم بیامیزند و در ظرف چینی نگاهدارند و در وقت شهوت
بر آلت مالند و مباشرت نمایند چندان لذت یابند که بطاقت گردند داروی دیگر قضیب گاو با سوهان بسایند و با
شهد مقوم بیامیزند و در وقت مجامعت با الحیو بر آلت مالند داروی دیگر قضیب گاو کوهی و کافور هر یک دکی بمالند
دیگر بیدآهو یکجا زنند و با شهد بیامیزند و در وقت مباشرت بمالند داروی دیگر خصیهٔ گربهٔ سیاه خشک کرده بسایند
و با روغن یاسمین بمالند داروی دیگر قضیب گرگ بسایند و با آب دهان بسایند داروی دیگر خصیهٔ گرگ خشک سازند
و با زیت در شیشه کنند و چند روز در آفتاب بیاویزند و قدری بمالند داروی دیگر فضلهٔ کبوتر با نبات سفید
بسایند و با شهد بمالند داروی دیگر خون هدهد با ارهٔ عدس خمیر سازند و با روغن گاو بریان کنند و در وقت
عشرت با آلت مالند داروی دیگر پوست ندوچه خشک دور کنند و آب لیمو بر وی بریزند تا انجا را گشت
بر آید و بگذارند تا خشک شود و در وقت حاجت بسایند و بمالند داروی دیگر زعفران و دارچینی و قرنفل و
عاقرقرحا یک درم با یک درم مشک بسایند و با شهد مقوم حب سازند مقدار نیم درم و با آب دهان بمالند
داروی دیگر چند عدد بادنجان در گل گیرند و در زیر آتش کنند تا مهرا شود و پوست از وی دور سازند
و آب وی بگیرند و چند عدد دارفلفل در وی اندازند و یکشب و یک روز بگذارند و بسایند و با شهد
بیامیزند و قدری بر سر آلت مالند چندان لذت بدید آید که زن دیوانه گردد داروی دیگر عاقرقرحا بسایند
و با روغن گاو و قدری سفیده بیامیزند و نیم گرم سازند و چون سرد شود بمالند و اندک در زیر کنند
و بکار دارند داروی دیگر زهرهٔ ماکیان سیاه با مردارسنگ زرد مرد بر آلت مالد و مباشرت نماید دیگر بر ان زن
قدرت نیابد داروی دیگر زهرهٔ خروس سفید با شهد بیامیزند و بجوشانند و در وقت حاجت بمالند شهوت و لذت
بیفزاید و زن دیگری را نخواهد داروی دیگر زهرهٔ زاغ سیاه با روغن گل بر آلت مالد و صحبت دارد زن بی آرام
گردد دیگر زهرهٔ خرگوش مرد بر آلت مالد و مباشرت نماید زن جز او را نخواهد داروی دیگر جابی شهوة صوة
نیلوفر کرم و خون ببوشانند بجد بکارت ماند عاقرقرحا و لحیة التیس و تخم مورد با بیخ مهیب قابض
بجوشانند و بپالایند و با کرد و ان فشیند و پنج ساعت در ان توقف نماید داروی دیگر پوست انار نیم کوفته
با خرقهٔ کهن و آب بجوشانند تا آب برود و خرقه را یکی فرزجه سازند و یک ساعت بگذارند زن انچنان شود
که مرد نخواهد یا بماند داروی دیگر پوست انار درد بلوس بجوشانند و بصوت موضع را بدان آب بشویند داروی دیگر
سیر بادیان با خرقه بر دارند تا بکر شود داروی دیگر کف دریا با تخم هلیله بسایند و در اندام نهانی بمالند داروی دیگر

سعد

سعد و سازو و برگ ترنج و جوز بوا و قرنفل و پوست ترنج آب بسایند و بر عضو بمالند داروی دیگر
عود و زعفران و مشک بسایند و با خرقه بر دارند داروی دیگر سنبل الطیب و راسن و اقاقیا و قرنفل و
سنبل و سعد و دارچینی هر یک درمی با اندک مشک ترکی بسایند و شیر را با هیچ سن تر سایند و باز دارد
بیالایند و بر دارند داروی نانخواه خام و تفاح اذخر هر یک درمی کوفته و بیخته و با شراب قابض بیخته با خرقه بر
بر دارند و هر ساعت تازه کنند تا بحد بکارت رسند داروی دیگر پوست صنوبر با شراب قابض بجوشانند
و هر ساعت خرقه بدان بیالایند و بر دارند داروی دیگر قرنفل و نانخواه خام و مشک بسایند و شیاف
سازند و بر دارند داروی دیگر غافث و قرحا و سنبل و جوز بوا و برسیاوشان و مازو و گلنار و سعد و فلفل
و زنجبیل و دارچینی و سک و مشک هر یک جزوی شیاف ساخته بر دارند داروی دیگر کهربا و گلنار و مشک
و سنبل هر یک دو دانگ بکوبند و با شراب صرف و غالیه و روغن رازقی بیامیزند و شیاف سازند
داروی دیگر عصاره لحیة التیس و مازو و ابهل و پوست انار و ترنج و عود هر یک نیم درم بکوبند و با شراب
بجوشانند و با پشم بر دارند داروی که سرعت انزال باز دارد شهدانه و جفت بلوط و علک رومی هر یک
دو درم شهدانه و جفت با هم بسایند و کندر با علک با وزن دارو شهد بیامیزند و شربت دو مثقال
تناول نمایند و غذا دو نوبت کباب داروی دیگر جفت بلوط و گلنار و سونیز و کندر هر یک ده درم
زیره کرمانی و نانخواه و کرویا هر یک پنج درم پوست هلیله کابلی و هلیله زرد و سیاه و آمله
هر یک سه درم کشنیز خشک ده درم کوفته و بیخته و با وزن ادویه شهد مقوم سرشته شربت
دو مثقال بود و غذا صبح و شام کباب داروی دیگر قرنفل و فوفل و جوز بوا و کبابه چینی و خصیة
الثعلب و نانخواه و مصطکی هر یک سه درم کوفته و بیخته با سه وزن دارو شهد کرفته بیامیزند و
یک مثقال تا دو درم تناول نمایند و غذا کباب با آب گوشت مزوره بیضه نیم برشت دیگر
بهمن سرخ و سفید هر یک دوازده درم تخم سنبالی شش درم کوفته و بیخته با شهد مقوم سرشته
مانند فندق حب سازند و در وقت صحبت یک حب بنوشند و تمام شب بکوشند داروی دیگر
قرنفل و جوز بوا و زعفران و مصطکی و قضیب گاو و دارچینی و خصیة الثعلب هر یک درمی
مشک ترکی نیم درم افیون دو و نیم چهار درم با شهد مقوم مقدار نیم حب سازند و یک حب تناول
نمایند داروی دیگر تخم دهتوره سیاه یکسیر با ده سیر بجوشانند و نشاسته سازند و سکه وی بیرون
آورند و باز در روی بریان کنند و محافظت نمایند و در وقت صحبت دو برگ با تنبول بنوشند
داروی دیگر زیبق تکلیس و براده نقره و جز و با هم بیامیزند و حب سازند و دو روز بگذارند
و در خمیر گیرند و نان شام بخورد مرغ سفید دهند و بامداد بکشند و حب بیرون آرند و بشویند
و در وقت حاجت در دهان دارند و پس آرند و روز با خمیر کبوتر دهند و بیستم روز ذبح
کنند و بیرون آورند و در وقت مباشرت در دهان دارند داروی دیگر روغن پنبه دانه با
روغن گوسفند بر قضیب بمالند امساک پدید آورد بشویند تا بکر گردد داروی دیگر بیخ راسن سفید
در دهان دارند تا بیرون نیاورند فارغ نگردند بیخ کدوی تلخ در وقت کسوف بکشند و
در وقت بکمر بندند و چون خواهند فارغ شوند بجانب شکم آورند داروی دیگر فادزهر حیا تکلیدر
تخم ریحان هفت درم قند سفید نه درم حب سازند مقدار یک درم حب تناول نمایند تا آب
لیمو ننوشند انزال نشود داروی که بزرگ شدن پستان باز دارد صندل و کافور با
گلاب بسایند و بر پستان بمالند داروی دیگر مازو و فرفیون و روغن نرگس با شهد بمالند داروی دیگر
پوست انار تازه با روغن در ظرف آهن بجوشانند تا غلیظ شود و از آن روغن بمالند داروی دیگر
اقاقیا و صمغ عربی و صندل با آب بمالند و بامداد با آب سرد بشویند و سینه بند بر پستان نهند

تا موقع بیاید وار کیرا نع اید حافظ ... عشرت چنانکه مراعات نوشیدن کنند که رعایت نوشیدن
نماید و در بهار جامه و دستار اخیه ترکند و در تابستان جامه کتان و در زمستان قاقم و سنجاب
و دامندان و عبارات ابریشم زرد یا سفید سازد تا قوت شهوت وی بیفزاید و جامه عورت
باید که از حریر رنگین بو بو بسیار نازک باشد تا اندام وی بنماید و پیراهنهای مرصع که رویت
ان بهجت افزاید بپوشد و پیوسته چیزهای خوشبو و اقاویه بپوشند و همیشه در نظافت
بدن و پاکیزگی کوشند و لباس سنجاب و عود و برمکی معطر سازد و بدن و موی سر با مشک و
زباد و گلاب و صندل و عنبر بیالایند و موی سر بیاراید و روز و شب پان و کافور و مشک
در دهان دارند ادویه که در ورم خصیه بکار آید اکلیل الملک بابونه بجوشانند یا زرده بیضه ادویه که در ورم خصیه بکار آید
با آرد حلبه یا تخم کتان یا تخم خشخاش بیامیزند و ضماد سازند و ورم گرم بنشانند سوس پوست بیخ
وی با سکی با برگ در بند و آرد گندم بر موضع ورم نهند زایل سازد باقلی آرد وی با پوست
جو نافع بود حنظل تناول نمایند ورم خصیه زایل گردد برگ وی نرم بسایند و با زیت و
روغن گل بر ورم نهند سود دارد زبیب دانه وی بیرون کنند و با برگ باقلا و زیره ضماد سازند
مفید بود با خیر و بونه بری و ورم بلغمی نضج دهد زهره وی از خداوند ورم
بیاویزند در ساعت منفعت یابد زهره گاو نمایند شفا یابد برگ وی مانند بکوبند
و بر ورم نهند درد ساکن سازد نعنا برگ وی بسوزند و با سفیده بیضه مالند سودمند
بود ارنب با انگبین یا شراب مالند فایده یابند صبر وزن یک گندم هر روز با شیر دایه بکودک
دهند باد خصیه بنشاند توتیا با سرکه بیامیزند و بر ورم سرخ مالند نافع بود نفط سفید
بر خصیه مالند ورم صلب زایل کند نیز با روغن گل و آب و شراب در هاون مس که فعل وی
از مس بود بسایند تا غلیظ گردد و بر عانه و قضیب مالند ورم باز گردد بر شیر نهند بر ورم
خصیه و ارسه کودک ذو شند درد نماند و اماس بنشاند خطمی آرد وی با آرد دانه خرما
بیامیزند و با سرکه ضماد سازند و ورم خصیه که از بد بر وی فاجر آیند بسازد دخن با سرکه
بکدازند و بر ورم خصیه و قضیب مالند زرنیخ با موبز دانه بیرون کرده بکوبند و بر عضو
موتم نهند ورم زایل گردد اگر بسیار گرم بود سرکه با وی بیامیزند لوز با آرد باقلی با موبز بکوبند
و بر ورم سخت نهند نرم سازد فوا از خداوند ورم بیاویزند شفا یابد ورم گاه بود که در
خصیه باشد و گاه در پوست و شاید که با وی تب بود و ورم خصیه ملمس ممتاز گردد
گاه بود بحران انتقال نماید و ماده بسینه فرود آید و بسرفه بر آید گاه بود که لملا عبه و محاکاه
سبب حرکت می گردد و مباشرت وقوع بیابد و ماده در محاذی بماند و عفونت پذیرد
و اماس پدید آید و ورم اگر از دم بود با حدت ملمس و حمرت جلد و شدة وجع ضربان قوی بود
در ابتدای بیماری باسلیق با صافن از جانب ورم بگشایند پس بر ساق و روی ران و وطن
حجامت نمایند و گوشت از بیمار باز دارند و حرافه با گلاب و سرکه و آب کاسنی و
آب عنب الثعلب و آب کدو و خیار و لعاب دانه به و تخم اسفغول بیالایند و بر جای
ورم اندازند و ضمادها که یاد کرده آید بکار دارند طلا آرد جو و باقلی را با آب کشنیز و روغن
گل بیامیزند نسخه دیگر آرد جو و عدس و برگ کاکنج و زرده بیضه و روغن نسخه دیگر برگ
کاکنج و آرد باقلا و بنفشه و خطمی سفید و روغن گل و زرده بیضه پس داروها محلل چون
بابونه و لعاب تخم کتان و آرد حلبه و آرد جو و برگ کرنب پخته و ماء العسل بیفزایند
و در انتها ضمادها از بن کونه سازند موبز و زیره نرم سوده با ماء العسل شراب شیرین بیامیزند

برك كرنب وحلبه با كلكو بجوشانند تا مواد كرنب نبطى پانزده بيضه بيامبزند پنج سوسن وپنج خطمى
دشتى بكوفته وبيخته با ماء العسل عصيده سازند واگر از بلغم بود نرم وسفيد بود ودرد وى كم
وعلاج وى سرد ضمادهاى محلل ومعتدل بكار دارند اكليل الملك با بيخته عصيده سياه بنفشه
بوبرداده كرده بيرون با روغن كنجد وارد باقلا با شراب كهن با ماء العسل بيامبزند وزرده بيضه
با آرد كندم نابيخته وارد نخود سياه وباقلا وبابونه وروغن پيه كرده با موم وروغن مصطكى
وانزروت با ماء العسل بكدازند مثلث با روغن بيد انجير وروغن زنبق بر قضيب چكانند
اگر تنقيه بايد نخست قى فرمايند پس حقنه وپيلغ معتدل واگر از صفرا بود تشنگى وضربان
درد وگرمى زياده بود وقاروره زردى وداروها كه صفرا برآيد وضمادها كه در ورم موبوى
ياد كرده شد سود دارد با حدت ماده وسلعت وجع برگ كوك وبرگ خشخاش بيفزايند و
حدة صفرا بداروهاى سرد بنشانند ورم اگر صلابت پذيرد جو وارياسر كه بسايند ومالند
مقل واشق وپيه بط وكوساله وانچه در ورم صلب ياد كرده ايد بكار دارند واگر از
سودا بود صلب وتيره بود ضمادها كه ياد كرده ايد بدان عمل نمايند صفت زيره وآرد نخود
ودانه كشنيز هريك سه درم مقل پنج درم آرد حلبه وباقلا هريك ده درم نرم سوده وبيخته
با ماء العسل عصيده سازند نسخه ديكر تخم بنجنكشت پنج درم آرد نخود وباقلا وپيه بط وكوساله
وزيت روغن سوسن هريك ده درم موم پانزده درم مانند نسخه اول بكار دارند نسخه ديكر برك
كرنب بخته با آرد حلبه بيامبزند اگر قوى تر بايد پيه مرغ وارد باقلا وبابونه بيفزايند نسخه
ديكر اشق وبرك زيتون وبرك سرو هريك پنج درم پيه بط وانجير خشك هريك ده درم
با ماء العسل وروغن كاو بكار دارند ومقل واشق وآرد باقلا با ماء العسل واگر حركتى
بود پس از نعى بد بداى پيش از ورم مباشرت نمايند پس باسليق بكشايند در يكه سرفه
علوى بدين ابتلا شد بيند اين بعضد باسليق نمود فصاد باسليق اكسود روزد بكروزم
نبود كاه بود كه بى ورم حصيه عظم پذيرد وعصاره برك شوكران وبنج وى مالند وداروها
كه جاذبه وغاذيه صعب سازند بيفزايند وضماد محلل كه ياد كرده ايد بكار دارند ضماد نفع زرده وروغن
پيه كرده هريك ده درم با روغن كنجد بكدازند وده درم موم وپنج درم مصطكى سوده با وى
بيامبزند وبا زرده بيضه درهاون مرهم سازند كاه بود كه حصيه برزها برآيد ومن اهم مجارى
بول كرده وعسر البول پديد آيد ودر بيمارى نشان فرقت بود ودر صحت نشان سردى ضعف
قوة كى با به وابزن وضمادهاى كرم مقوى كه در نقصان ياد كرده شد بكار دارند وروغنهاى
كرم مالند كوبند تا بى در قضيب بسيد تابدن مانند مثلث پيمار كرده حصيه فرود ايد كاه بود
كه پوست حصيه دراز كردد ودر وقت نيز بر زمين ايد ودر وقت نشستن زير با ابنها وضمادها
قابض وداروها كه استرخاى مقعد ياد كرده شد دارند وعفص وپوست انار وختن بپزند دوا كم
در ورم قضيب ودرد قرحه وى مفيد بود نوره زهره كاو با شهد بمالند قروح حشفه بپرسانند
ودردالت تناسل مرد وزن بنشانند شب خاكستر هوى گوشت رسى كهنه برويانند وسيلان خطو
بانزدارد ورد روغن وى با شيرزن بر قضيب چكانند حرقت بنشانند فرج كه وى خشك بسوزانند
ودر قروح مرسانند پس خشك سازند صبر با آب لسان الحمل ومانند آن بكدازند وبمالند ماده از
عضو باز دارد وانچه در وى بود بتحليل زايل سازد وگوشت برويانند عظام خاكستر استخوان كهنه
درين باب صواب بود فايده در استخوان بزرك زياده بود اثمد پس خشك سازد وگوشت برويانند
موجب ورم حصيه باعث ورم قضيب بود وتدبير وى تدبير ورم حصيه بود حصيه قضيب وحوالى

بود مفيد قرحه قضيب ادويه كه در ورم
دواء ضماد

مقعد پیشتر همین کرده و بر ابتدای زخم فرو هم ساخته کنند این بیماری بیشتر بود اندامهای ... سبب آن
وی که بی جاوید رسیدن هوا بود خاصه که عرق بسیار با وی یار گردد و ریش عضله بر قضیب ... بعد
بد بود چه مس وی تر از اندامهای دیگر بود و عرق و رطوبت جراحت بیفزاید بدین سبب زود
عفونت پذیرد و جای ریش خشک باید و بداروی خشک شفا یابد مرهم اگر تازه بود از صبر و توتیا و مرد
سنگ و مازو و کندر و شبت ذرور سازند و اگر کهنه بود و تر بسیار داروهای قوی چون خاکستر پوست
صنوبر و روی سوخته و آرد پوست انار بکار دارند مرهم که ریش خشک سازند و گوشت برویاند اقاقیا و کندر
و صبر و انزروت و شادنج و گلنار و رماد پوست عرب و زاج محرق و شب یمانی و مازو و انواع انار ترش
هر یک درمی و زنگار یک درم و نیم با روغن گل بیامیزند نسخه دیگر کاغذ سوخته و دم الاخوین و خبث الحدید و
مرداسنگ با روغن گل بیامیزند و جهت ریش کهنه صبر و کندر بیفزایند دارو که قروح شاکله و ناسور به
شاندس سوخته و کندر و شب یمانی هریک چهار درم پوست انار ترش و زراوند دراز و قلقطار هر
یک هشت درم با شراب قرص سازند نسخه دیگر مرو قشار و نحاس و شب یمانی و صبر و کندر هر یک
هفت درم زر بالسن دوازده درم با سرکه بسایند و قرص سازند نسخه دیگر زرنیخ زرد و اهلیلج ... هر یک
ده درم کاغذ سوخته سی درم بسایند و با آب برگ اسبغول با سرکه قرص سازند زرد که در بن باجب صواب بود
خاکستر ... ادم و انگوان و عسل اگر اندام داء استسقا روی نماید بریدن لازم تا بیمار سالم بماند گاه بود که
ثؤلول بر قضیب و خصیه و مقعد و زهار بر آید نوره ساخته و خاکستر با آب بسایند و بمالند اگر به
دارو زایل نگردد بآلت برآرند و زاج و زنگار در سازند گاه بود که در وز قضیب تشنج و استرخا پدید
آید و قضیب اعوجاج پذیرد روغن نرگس و روغن سوسن و پیه مرغ و پیه بط و مغز ساق گاو و گوزن
و ابنانج با موم بیامیزند و بمالند گاه بود که بسبب ورم گرم تمدد در قضیب وا و عیزی پدید آید اگر
تداوی بر وجه صواب و فرع نیابد جای منی استرخا یا تشنج پذیرد و عرق مرد بظهور آید و شکم بر آید
در وی ظاهر هلاک آید باسلیق بگشایند و بر روی ران حجامت فرمایند پس داروی ملین چون آب لبلاب
و آب چغندر و آب عنب الثعلب و خیار چنبر تناول نمایند و حقنهای نرم و طلاها که شرح کرده در
ورم گرم خصیه یاد کرده شد بکار دارند و بنفشه و نیلوفر بو دهند و بمالند و مزوره و اسفناج و الو باشند
این غذا سازند گاه بود که بسبب ماده حاره در قضیب و خصیه خارش پدید آید فصد باسلیق و حجامت
رویان و مسهل سود دارد پس طلا که یاد کرده آید نسخه زعفران نیم دانگ صبر و نشا در هر یک دانگی
مامیثا و اقاقیا هر یک دو دانگ اشنا و زن داروها کوفته و بیخته با روغن زنبق بیامیزند و روغن
گل و بوره با سرکه در کف پا به بمالند بهاری اگر قوی بود اندک مورج بیفزایند پس اگر ما به سفیده بیضه
با انگبین بکار دارند ادویه که در ورم نرم ران سودمند بود این موضع را ابتدای اربیه گویند لح با
بود پنبه گوهی جمر ورم بلغمی پهند نضج یابد مرهم روغن گاو کرم سازند و بر طاعون ریزند به سازد
نسخه با آب بسایند و بر جاها ضعیف مثل نعل و کعب و بن ران و ... مالند قوی گردد و این
قبول ماده باز دارد ضماد روغن وی ورم کرم را سود دارد ضماد بخور وی بر خلاف و ند ورم بیاوند
خایه باید از شاخ سوده تر خاتم سازند و در خنصر کنند در زه ساکن گردد تا دو یکی در
بند از ربند نه سودمند بود و از خروج دمل مانع آید فصد و حجامت و مسهل و ضماد که
در ورم خصیه و قضیب یاد کرده شد نیکو بود دارو که در فتق و قیله بکار آید جوز با سرکه و
سفیده بیضه ضماد سازند قوت عضو بیفزاید و فتق را سود دارد و نزول روده بخصیه مانع
آید کوبند برگ و شاخ وی همین کار کند مقل تازه با آب دهان صایم مرهم سازند
و بر قیله مالی نهند رطوبت بتحلیل زایل کند مرهم قوت دارویی قابض بدرون عضو رساند

ادویه که در ورم نرم ران سودمند بود

ادویه که در فتق و قیله بکار آید

قیصوم دشتی

نوع دیگر دستنبویه ابن رطل صبح آب در دیگ کنند و بسوی استوار سازند و یکشب در تنور کرم بگذارند تا آب بیک رطل بماند بپالایند و بر ناهار بیاشامند و تا پنج ساعت از غذا و شراب اجتناب نمایند سه بار این کار کنند فتق نماند نوع دیگر سفید خشک سازند و بسایند و با سرکه تند و سریشم ماهی بر فتق کودک مالند زایل کند بر ناف وی نهند فتق را ببندد فروج ضماد کنند بر فتق کودک بار دارد نوع دیگر روغن وی در قضیب چکانند ورم و عظم خصیه بنشانند حمص اردوی ضماد سازند ورم صلب که در خصیه پستان بود نرم سازد نوع دیگر بجوشانند و با موم بکوبند و بر خصیه مالند سود دارد کتان تخم وی با حلبه تر فیله مائی را زایل کند نوع دیگر روغن وی بیاشامند فیله ریحی شفا یابد نوع دیگر درین باب نیکو بود نوع دیگر خون وی در قضیب کودک چکانند نافع بود بیمار در آب طبخ وی بنشانند فتق زایل کرده صمغ عربی و سریشم ماهی و صبر و مر و انزروت و کندر و اقاقیا و کثیرا و مصطکی و دم الاخوین و برگ مورد خشک و گل سرخ و مازو و کنار و نوبا ش بوست کندر و برگ حضض و دبق و پوست انار و سرگین و آرد جو و سماق و شب یمانی و صمغ طرفا و بلوط و عصاره لحیة التیس ضماد سازند فیله مائی و ریحی را مانند مویزج و زیره و مویز و فلفل و برقیشا و عاقرقرحا و خاکستر بلوط با نبیذ مانند عصیده بسازند و بر فیله مقوی نهند برگ سداب و بالخواه و پودنه بری بابونج و حب الغار و مرزنگوش و سعتر ضماد کنند و روغن قسط و زنبق و نارد بمالند پوشش احشا و طبقه بود یکی ما ش ورده و روده بود و برابر تاری مطیف گویند و دیگری بیرون وی این را زبان یونان بارسطون خوانند و بتازی منبسط فایده آن حفظ حرارت اعضای درونی بود و احشا از گرمی وی سده یابد بارسطون تا این فایده رود بر نهاد طبیعی نگاه دارد و نگذارد که بجای خالی فرود آید وی تا بر ران کشیده و از آخر او از هر سو منفذی مانند سوراخی ساخته شده و نزدیک خصیه و بهت بدریده و هر یک تا دیگری پیوسته و خریطه کشته و کرد خصیه در آمده گاه که امدی قوت کند با رنج قوت یابد از جای بلند جهد یا بار گران بر دارد شکاف در بارسطون بدید آید نقبه اگر در برابر ناف و حوالی بود روده و ثرب بدید آید این را بتازی فتق مراق البطن گویند منفذ اگر کوچک بود روده از این ران تجاوز ننماید و بر ابتازی فتق الورک نامند و اگر فراخ بود روده با عطیف بکیسه خصیه در آید این فیله المعا خوانند گاه بود که سبب نزول روده رطوبت بود که در آنجا گرد آید و منفذ را بپالاید و فراخ سازد فتق را سبب و مراق البطن و ورک هم پدید اید اگر قوی بود بیمار در خصیه قرار یابد و از غذای باد انگیز و بسیار رفتن روده فرود آید و بدست باز گردد و مفتوق مراق البطن و اوربها گاهی که بیمار بر قفا خوابد روده باز آید و چون بنشیند عود نماید و دست بر وی نهند باز آید و چون بر دارد بیرون رود از زن بکار دارند و روغن بابونه گرم کرده بمالند و روده باز گردانند و پیوسته بر فاده مربع بسته دارند و از خوردنهای باد ناک چون باقلا و لوبیا و عدس و امرود و سیب و انگور فرار نماید و از ریاضت و مباشرت و امتلاء و بسیار رفتن و بر سود نشستن و سرهجر کردن باز ایستد و جوارشن بزر و معجون حب الغار بنوشند و منفذ بداغ و دارها قابض که یاد کرده شد تنگ سازند و داروی نشف چون جوز سرو و برگ وی و دوای محلل چون زیره و انیسون و داروی مسخن و مقوی چون زفت و ملک

البطم و بر ابنج و سقل با قابض بیامیزند و ضمادها که یاد کرده آمد بکار دارند. [illegible] اقاقیا و ابر [illegible] هر یك درمی
و سقولوقندریون درم کندر و مصطکی و دم الاخوین و گلنار و بلامستا و مرو سرشیم ماهی هر یك پنج درم [illegible]
بکوبند و سرشیم را با آب عنب الثعلب بگذارند و داروها با وی بیامیزند. دیگر جوز سرو و عصیر اقاقیا و پوست
انار با آب صمغ بکار دارند. سنخ دیگر اقاقیا و سرو کندر و جوز سرو و بلوط و سرونکوش و سعد صمغ گلنار آب
قابض. ضماد که قوت کودك زایل کند زعفران و عصفر هر یك دو درم پنج موی کهنه سوخته چهار درم با زرده
بیضه نیم بخته بکار دارند. سنخ سماروغ خشك بکوبند و بیزند و سرشیم ماهی بگدازند و با وی یا هیچ بیامیزند
و بروغن یاسمین و چند بمالند و اگر بچه بود بیمار در خصیه درد و تمدد و قراقر یابد و با بلغم بار آید و
خصیه سبك نماید جوجبا بخیر در حصول بیمار سوزند درد و قراقر بیفزاید ترك چیزها بادناك نمایند
و جوارش بزره و معجون حب الغار و سحر بنا و داروها که در استسقای طبلی یاد کرده شد تناول نمایند
سك و حبتستر هر یك درمی و نیم باده درم روغن زنبق بگدازند و قطورسا زند چند و فرفیون با روغن
یاسمین بیامیزند و بمالند و ضمادهای گذشته بکار دارند و از حرکت خاصه بر سیری و مباشرت باز آیند
اگر ضرورت بود پس از خلو معده حرکت و مباشرت نمایند و خصیه استوار سازند [illegible] که در این باب صواب
بود بوینه و فطراسالیون و فقاح اذخر و قسط و زرنباد و اسادون و درونج هر یك نیم درم تخم
کرفس و انیسون و هزار اسفند و مصطکی و زعفران هر یك درمی هلیله کابلی و بلیله و آمله هر یك
دو درم سعتر و سکبینج هر یك درمی و نیم شربت بر ناهار یك درم و نیم بنوشند و اگر بالی بود گران نماید و از
قراقر خالی بود و کیسه بروزگار بسیار بزرك گردد و بیمار از حرکت عاجز آید و بریق در پوست خصیه
پدید آید معجون کندر بنوشند و خصیه بضمادها و طلاها که در استسقا زقی یاد کرده شد بپوشند
ضمادی که در این باب مناسب بود آرد حلبه و جوز و سرگین کبوتر هر یك چهار درم سرگین گاو هشت درم
ملك البطم دوازده درم پیه کهنه بیست و چهار درم با زیت بگدازند و داروها با وی بیامیزند. دیگر
سعد و کلارینی و زیره و مویز و سرگین گوسفند و آرد جو با سرکه تا آب مورد تر بکار برند خاکستر بلوط
و رماد بیخ کرنب با زیت بمالند و اگر آب بسیاری بود پس از بدل داغ کنند بر نه بمضیع و بر یك جانب فرو تابند
در این وقت قوت بیمار نگاه دارند و آب بسبه روز بیرون آورند روزی یکبار [illegible]
رحم را سود دارد [illegible] اگر درد رحم بنشانند [illegible] آب طبیخ وی بیاشامند نافع بود سعتر بنوشند قصب الذریره بجوشانند
و آب وی بیاشامند یا بیمار در وی نشانند درد زایل کند [illegible] عصاره وی خشك سازند و با شراب
بجوشانند و مطول سازند شفا یابند [illegible] روغن وی حمول یا مطول کنند درد بیابند [illegible] بنرم بیابند و با
انگبین و روغن گاو بنوشند [illegible] تناول نمایند یا حقنه سازند درد که پیش از حیض تولد کند ساکن گردد
سلیخه با آب طبیخ وی حقنه سازند دردی که پیش از حیض پدید آید ساکن گرداند [illegible] تخم وی بجوشانند و حقنه
کنند لیخ رحم را بنشاند [illegible] بنوشند نافع بود [illegible] پوست وی تناول نمایند دردی که از کوفتگی بود زایل کند
شبت بیمار در آب طبیخ وی بنشانند روغن وی با موم روغن بیامیزند و فرزجه سازند دردی که از برد بود
زایل گردد حلبه با آب و شهد بجوشانند و بپالایند و بیاشامند قسط با فرزجه بیامیزند و از وی گاودو
نطول [illegible] سازند زن آبستن مریا با شراب بیاشامد اندرد امان نیابد [illegible] شیر وی حقنه سازند درد بیابند
اوز مغز سروی با آب رازیانه بجوشانند و بپالایند و بر ناهار بیاشامند دردی که وقت مباشرت پدید آید بیابد
[illegible] بسایند و انگبین بر حوالی فرج مالند بج در آب طبیخ وی نشیند [illegible] پیه مرغ و قاز حمول سازند سعتر
دو درم سوی آدمی بر رحم رسانند [illegible] بجوشانند و از آب وی حقنه سازند [illegible] روغن وی بردارند و بمالند
فاغیه روغن وی با موم روغن بیامیزند و فرزجه سازند دردی که از برد بود زایل گردد آدویه که در اختناق
رحم بکار آید [illegible] بخور کنند نافع بود لوز روغن بادام تلخ و دم کرم انقلاب رحم و دردی که از بیماری تولد

کند

با نظاره نگرند در این باب صواب بود که بکوبند و ببویانند عطسه آورد و چون بیمار بهوش آید قیفه ببویانند انتعاش
عقربیه یفتد وی بسوزند بیمار شفا یابد این بیمار بیشتر از نیامدن حیض طاری گردد و مانند غشی و سکته
نماید چه درین صورت ماده ردیه در رحم گرد آید و رگهای وی ممتلی گردد و غلیظ شود و درد رحم پدید
و درد و تشنج پدید آید و اختناق منی نماید گاه بود که در عروق بماند و اماس تولد کند و ماده حیض یکی
بدو نرسد و لکن بنیاید آنچه در رحم و رگهای وی بماند مزاج اصلی اگر سرد بود بسردی و غلیظی گراید
و اگر گرم بود احتراق و عفونت پذیرد و بخار ماده غلیظ و محرقه بدل و دماغ در آید و غشی و دلتنگی
و بخارهای دماغی بظهور آید چون رحم عضو عصبانی بود و رباطات وی بحجاب سینه پیوسته باشد
سبب دم زدن از مجاری طبیعی بگردد گاه بود که نفس منقطع و بیمار بمیرد و آنچه باز گردد و با عضا در
آید تب و اماس و درد سینه ها و سدد و دوار و صداع و فکرهای بد تولد کند درین بیماری منی
پدید آید تواتر نوبت نشان هلاک بود و وقت نوبت فکرهای بد روی نماید و درد سر و دوار و طنین و
خفقان و تنگی نفس و درد پشت بظهور آید پس رنگ روی بزردی و سبزی و کبودی گراید و در
لب و بینی و رخسار حرکتهای ناهموار نماید و بیمار دندان برهم ساید و آنچه با وی گویند نیک در
نیابد رنگ روی در آخر غشی برقرار بود و نبض ممتلی و متفاوت گاهی که قوت نماند متواتر و بی نظام
گردد و در سکته حس نماند با ثبات رنگ روی و دم زدن از مجاری طبیعی بگردد سبب اگر حیض بود
پس از حبس وی تولد کند و شیر در پستان پدید آید با غلبه خون باسلیق و صافن بگشایند و بر
ران و ساق حجامت فرمایند و بیمار را در آب طبیخ بابونه و بنفشه و اکلیل الملک و مرزنگوش و حلبه
نشانند و روغن بنفشه با روغن سوسن بر زهار مالند و حوالی وی و با بشم بر دارند و داروهای
بد بوی ببویانند و بخار داروی خوشبوی بر رحم رسانند و داروهای مدر بنوشند و آنچه
در احساس در طبیب یاد کرده آید بکار دارند و اگر ماده غلیظ بود بیمار کسلان یابد و با خراب بسیار
و فراموش کار و بوتن و عرق ناهموار پدید آید و در بیداری مانند خفته نماید گاه بود که حیض وی را
باز دارد گاه بود که بیهوش گردد و مانند بیهوش آید تدبیر لطیف فرمایند تا ماده نضج و تحلیل یابد و
پیوسته اندامهای زیرین مالند و بسته دارند و دست و پا در آب طبیخ بابونه و شبت و اکلیل الملک
و مانند آن بشویند و در وقت حرکت علت پا در آب گرم نهند و با نمک و صندل مالند و از
ران تا بقدم ببندند و محجمه بر روی ساق و ران گذارند و جاوشیر و سکبینج و جند و قطران
بنوشانند و با مقل بخور کنند تا و ... و مثل آن در حمول بخور کنند و بیمار را در آب
طبیخ انگدان و حلبه و ... و هزار اسپند و کرنب و شبت و اکلیل الملک و تخم کرفس و سعد و
محلب و قسط و برنجاسف و بابونه و ادخر و سداب و نانخواه و عاقرقرحا و سلیخه و پودینه بوی
نشانند و از وی کماد و نطول سازند و ضماد سازند و در صحت بدن با ایارج فیقرا و شحم حنظل
و ایارج روفس و تیادریطوس و حب سکبینج و حب منتن و اصطمخیقون و ایارج لوغاذیا و
معجون النجاح پاک کنند پس ... و ... و تیادریطوس و حب با دفلافلی و کمونی و غاریقون
و با شراب انگوری و سرکه عنصل و سکنجبین عنصلی و جند بیدستر با ماء العسل و دو درم رازی
با شراب ... تناول نمایند و ضمادهای گرم و محلل با اشیائی که یاد کرده اند بکار دارند صفت ... تخم الجزر
شش درم فلفل و کندر هر یک ده درم ... بط چهل درم و اگر ماده سوخته بود با غلبه تشنگی
خشم و رخسار سرخ نماید و بیماری اندک و رمد عارض باشد بدن از ماده ردیه بداروها
که در ماده غلیظ یاد کرده شد پاک سازند پس داروهای دیگر بکار دارند و اگر کثرت منی و عفونت
وی بود پس از شدت رغبت بظهور آید و حیض بیاید و در وقت نوبت رطوبت فرود آید و بیمار

و برابخور هم بسایند و از کرم دانه و فلفل و مانند آن شیافه سازند و با روغن حب الغار و سوسن بیالایند و بخور
رحم ما وی بیالایند و بخارند تا الفت یابد و بهی حرز و باید سحوبسا با روغنها که یاد کرده شد بفم رحم رسانند و دائی
با شراب بگذارند و فرزجه سازند از دیگر در ورم رحم نافع بود اکلیل الملک بادرده بیضه با آرد گندم با آرد تخم کتان بیامیزند و ادویه که در ورم رحم نافع بود
ضماد سازند و ورم اگر بود بر مغز استخوان شتر از بیرون ضماد کنند نیکو بود سنبل بجوشانند و بیمار در آب وی
وکا دنشانند و ورم کوهر رحم بنشاند خطمی با شراب بجوشانند و با صمغ البطم و پیه گاو بکوبند و بردارند و ضماد
کنند و ورم کو مزمن زوارد حلبه بیمار در آب طبیخ وی نشیند حام سنگی کرد در بنک وی بایند و بسایند و حمول
سازند در ازاله سرطان رحم بهترین داروها بود دهن البلسان فرزجه سازند فایده یابند و ورم اگر دموی باد رحم بود
و درد سر غشیان و تاسه و فواق و عسر البول بود شاید که بول و براز نیاید و باد کم نیاید که باشد گاه بود که درد در
بن علها وانگشتهای دست و پا بماند و بیمار با ضربان بدن گران یابد و ضعف و ضعی و تواتر در نبض پدید آید
و تب و نافض و سیاهی در زبان و عروق در دست و پا بظهور آید و آواز بر نیاید و غشا و تشنج روی نماید و
اگر ورم رحم بود درد در زهار پدید آید و بیمار اندر درد قرار نیابد و اگر درون رحم بود درد تا ناف بر آید و
تداوی دشوار پذیرد و اگر در پس بود تا کمر و اگر در پیش بود تا زهار و اگر یمین و یسار بود تا بن ران و خاصه
بر جانب مخالف ورم خواب نماید و برخاستن و نشستن دشوار نماید و شاید که لنگی پدید آید گاهی که
ورم دبیله گردد و نشانها که در دبیله کرده یاد کرده شد پدید آید نخست قی فرمایند و بفصد باسلیق
ماده از رحم باز دارند پس بسبب ماده از موضع صافن بگشایند و قوت با غذای اندک نگاه دارند و
از شراب و آب اجتناب نمایند چه بول ماده برحم رسانند و درد بیفزاید و پس از زوال ورم داروها
که حیض براند بکار دارند و در آغاز ورم ضماد و نطول از عدس پوست کنده و برگ لسان الحمل و عصاره
وی و برگ خرفه و اسبغول و عصی الراعی و آب عنب الثعلب و طحلب و کدوی تر و آرد جو و گل نیلوفر و روغن
گل و زیت سازند و نیم گرم بر زهار اندازند و پوست خشخاش بهم سازند و بسایند و با روغن گل و زرده
بر غانه نمسند پس داروهای محلله از ادع بیامیزند پس اکلیل الملک بجوشانند و بسایند و با زرده بیضه
و روغن ناردین و روغن زعفران بکار دارند و در آخر داروهای محلل چون شبت و بابونه و حلبه
و اکلیل الملک و تخم کتان و مقل و اشق و بابونه و بیعه تر و علک البطم و مغز ساق گاو و پیه بط و پیه مرغ
و روغن بابونه و روغن خیری و روغن سوسن و روغن سداب اگر حاجت بلیغت بود بنفشه و سپستان
و عناب بجوشانند و بیالایند و ترنجبین و خیار چنبر در وی بگدازند و با روغن بادام بیاشامند آب
لسان الحمل و مانند آن با روغن گل نیم گرم در فرج ریزند با پشم بدان بیالایند و بردارند و آب نیم گرم با
روغن گل بیامیزند و بیمار در وی نشانند خطمی و تخم هزار اسپند و تخم کتان و خطمی بجوشانند و بیالایند
و آب لسان الحمل بکوبند و بر زهار نمسند داروی که ورم گرم بنشاند مرهم واخلیون با روغن گل بگدازند داروی که ورم گرم بنشاند
و داروها با وی در هاون بمالند گاهی که ورم آغاز ریم کند لعاب حلبه و خطمی نیم گرم در فرج ریزند
و گندم و حلبه و شیر تازه بجوشانند و با سرگین کبوتر ضماد کنند و شیاف علک البطم و زوفا و بارزد
و روغن گاو کهنه پیوسته بر دارند شما که ورم زود نضج یابد انجیر و خردل و سرگین کبوتر سحق آرد جو و حلبه
و انجیر و اکلیل الملک و تخم کتان گاهی که ورم دبیله بگشاید این دارو بکار آید صفت سرو صمغ عربی و کثیرا
و نشاسته و مغز تخم خربزه هر یک سه درم تخم خطمی و خیارزه هر یک چهار درم اسبغول نیم لایدم
گل ارمنی ده درم غیر تخم سر و اسبغول بکوبند و سه درم با جلاب و روغن گل با شیر صبح و شام
بنوشند و ریم اگر زمانه آید شیر خر تازه باید و جلاب با شیره تخم خربزه و بنادق البزور و اگر از
روده بالا آید حقنهای نرم شاید و آنچه در ریش روده و گرده بکار آید و اگر از رحم بر آید و سفید بود
مرهم باسلیقون با روغن گاو بگدازند و بر ریزند و ریم اگر گنده بود آنچه در قروح رحم یاد کرده آید بود

دارکد

کند و نرم سازند و درد بنشاند و خواب آورد مر و کتیرا و افیون هر یک درمی سنگ سه درم مغز
سر گوسفند و پیه بط هر یک چهار درم و روغن گل ده درم خشخاش تازه بزرگ بیخته بکوبند
و یک شب با میبخته بخیسانند و بجوشانند و بپالایند و داروها با وی بیامیزند در هاون
بسایند و با پشم فرزجه سازند و اگر بلغمی بود با گرانی جای نهانی درد اندک بود و عضلهای
اشکم استرخا پذیرد و نشانها که در ورم بلغمی یاد کرده شد نمایان بود حقنه فرمایند چون داروها
که در ورم گرم کرده ذکر شد بکار دارند و اگر سوداوی بود مجرای بول و براز فراهم آید و عسر البول
پدید آید و براز چنانکه باید نیاید و درد اندک نماید و ملمس صلابت ورم دریابد با سلیقون بکشایند
پس بدن از ماده پاک سازند و با ملیقون و داخلیون با پیه بط و مغز نرگوهی بگدازند و مقل ازوی
بیامیزند و با روغن نرگس ضماد سازند و با پشم بردارند با علم نرگس روغن سوسن و روغن زیت
و روغن بابونه و روغن اقحوان و روغن بید انجیر و پیه گورخر و روغن کتان بکار دارند
و اگر قویتر و گرمتر باید صبر و جند و بیدستر و زعفران و علک البطم و صمغ و بادام و اقحوان
بیفزایند آب نیم گرم و شیر زنان با روغن گل و آب کشنیز تر و آب برگ خرفه در فرج ریزند و داروها
که ورم نرم سازد بکار دارند گاهی که ورم سرطان گردد درد بیفزاید و بحس قوی پدید آید و درد
زهار و بن ران و بندهای سرین و حجاب سینه برآید و شاید که درد چشم و صداع بظهور آید
تن بیمار لاغر نماید و در ساقها ضعف قوی پدید آید و ورم سرطانی سخت ناهموار بود و
رگهای وی مانند رگهای دوالی برآید و ورم سرطانی رنگ روی تیره سازد و بسبزی و کبودی
گراید و شاید که تب آید و هر چند درد بیفزاید تب زیاده نماید گاه بود که ورم ریش گردد و
ریم و صدید سبز بپالاید و گاه بود که قرحه تاکل پذیرد و خون صرف آید و بیماران خیض برد
سبب قرحه ماده محترق بود و با ماده حاره که با ماده ورم بیامیزد با هلیلج و صافن بکشایند
و بدن از ماده ردیه بپالایند و تدبیر تری فزای فرمایند و آب کشنیز تر با مرهم صلایه سرب بسایند
تا کبود گردد و در رحم حمول ریزند گاهی که درد بیفزاید شیر زنان با روغن نیم گرم بکار دارند
و مرهم رسل بزهار بمالند آب طبیخ حلبه نیم گرم بریزند درد بنشاند زیت چند روز در مس
بگدازند و با موم بیامیزند و طلا سازند عنب الثعلب و کشنیز تر و تخم خشخاش و روغن گل با
سفیده بیضه در هاون سرب بسایند و ضماد کنند گل ارمنی و عصاره لحیة التیس و صندل
ابریز با عصاره لسان الحمل در فرج ریزند چون رحم باز دارد باید که در صلابت رحم و انقلاب وی بکار
سبعه بیاشامند یا حمول سازند صلابت بنشاند بابونه فرزجه بیامیزند منفعت یابند حلبه با پیه
قاز بجوشانند و بر دارند رحم نرم سازد با موم فرزجه سازند صلابت زایل کرده دونوخ در آب
طبیخ وی نشینند صلابت رحم و انقلاب وی باز دارد با سرکه و آب بجوشانند و در روی تنیده
سود دارد با موم و زیت بردارند صلابت بنشاند روغن وی فرزجه سازند شفا یابد گاه
بود که بجهت سوء تدبیر سوء مزاج رحم بسطول و ضماد و طلای سرد ماده در وی بماند و صلابت
پذیرد داروها که در ورم صلب یاد کرده شد بکار باید گاه بود که بسبب ضربه و سقطه و فزع و
عسر ولادت و سوء تدبیر قابله و بادگران و مانند آن رحم باز دارد این را بتازی انقلاب
رحم و مقلوب گویند و بیمار را عقلا گاه بود که رحم مانند خصیه عظم پذیرد و برا فزون باشند و خلاف
علت را قرنا گاه بود که رطوبت در رباطهای رحم گرد آید و استرخای قوی پدید آید و رحم
منقلب گردد و چنانکه درون وی بنماید گاه بود که قرحه بندهای رحم تباه سازد و انقلاب
بظهور آید و بیمار در زهار [illegible] و کمر درد قوی یابد و شاید که تب پدید آید و بگزار

ادویه که در صلابت رحم و انقلاب بکار آید

در عشره اخماند و عامه کران نماید دوز ابتدای قابله صنفد با نکشت دور باید کاهی که رودیا رحم
بیرون اید منفد نماید و کاهی که استرخا پدید اید و بر نهاد طبیعی نماید منفذ بنظر در اید کاه بود
که رحم مزاحم روده و مثانه کردد و بول و براز نباید و بیمار اکر جوان بود و بیماری نو شاید که شفا
یابد بدن ان ماده بدارویی مسهل بزدایند و روده به شیاف و حقنه پاک سازند کاهی که ثقل
در روده نماند بول اسان براید و رحم بسهوت باز کردد و این هنکام بیمار را بر قفا خوابانند و با نسیم
نرم یا ابریشم رحم باز دارند پس دیکر باز با عصاره اقاقیا تا سرانجه که در وی داروی قابض بود بیالایند
و بفم رحم رسانند و خرقه با سرکه و اب تر سازند و بر فرج و عانه اندازند و بر پهلو خوابانند
و ران بر یکدیکر دارند و محجمه بر کمر و زیر ناف دارند و عطریات ببویانند و از چیزهای بدبوی
اجتناب نمایند دوز سیم برک مورد و کل سرخ و اقاقیا و مازو و پوست انار و مانند آن بجوشانند
و بیالایند و نیم کرم پشم و خرقه بدان بیالایند و فرزجه و ضماد سازند محجمه چند انکه توانند بر
بر ندارند و باوی بخوابند و بیمار در آب قابض نشانند و نطول و ضماد قابض فرمایند دیکر در انضمام
فم رحم بکار آید خطمی با صمغ البطم و پیه قاز بکوبند و حمول سازند دهان رحم بکشاید پیه بیاشامند
یا بر دارند شفا یابند یا پیه قاز فرزجه سازند و در اب طبخ وی نشینند فایده یابند خروع روغن وی
با پشم بر دارند انقلاب و انضمام بیاید کرنب آب وی بیاشامند انضمام رحم که بخناق انجامد امان
یابند کرفس تخم وی با آب دو یا و سرکه بجوشانند و بیمار در وی نشانند سعتر بر دارند یا دود وی
بفم رحم رسانند بکشاید ادویه که در تنقیه رحم نافع بود عفص بجوشانند و بیمار در آب وی
نشانند خل کماد سازند رحم کرد انند سرکین کاو دود کنند تنو نماند سبب و نشان و
تدبیر سبب و نشان تدبیر انقلاب بود عرضها که یاد کرده شد در تو ضعیف بود و در
انقلاب قوی ادویه که باد رحم بنشاند عاقرقرحا زرنب یکدرم تناول نمایند باد بنشاند نورج بود بنه جبلی بجوشانند
و بیمار در آب وی نشانند زنبق بر بوشند منفعت یابند آب زیت بجوشانند و حقنه سازند کاه
بود که بسبب ضربه و سقطه و عسر ولادت و برد قوی ضعف در رحم پدید آید و ماده فزونی و
در فضا و زاویه و لیفهای وی کرد اید و تحلیل نیابد و باد غلیظ پدید اید کاه بود که تمدد یا
برزها و روده و معده و حجاب براید و شکم مانند استسقای طبلی نماید و قراقر بحس و ضربان
و درد قوی بظهور اید کاه کرم درد باد بنشاند و باز اید کاه بود که تداوی نیابد و متن صحبا
بماند بدن با یارج فیقرا و لوغاذیا و ارکاغانیس پاک سازند پس سحرسا با آب طبیخ بزور
و اصول تناول نمایند و روغن سداب و شبت نیم کرم بمالند و کماد سازند و سداب با تخم
افلیبون
تنکشت و زیره و قنطوریون و برنجاسف و افیون و مرزنکوش و پودینه بری و تخم کرفس و
نانخواه و سلیخه و کرویا بجوشانند و بیمار در آب وی نشانند و ثفل وی را با روغن سداب
ضماد کنند با مداد یکدرم و نیم و حجر با دنکی مصطکی و یکدرم زیره و نه درم مقل بنوشند و
دار و ها که در باد کرده و مثانه یاد کرده شد بکار دارند ادویه که سیلان رحم را نافع بود اقاقیا
بر دارند از سیلان رطوبت مزمنه امان یابند حماما پوست بیخ وی خشک سازند و بیا
و بر دارند کندر پوست وی حمول سازند سیلان رطوبت مزمنه بیاید فرزجه سازند شفا
یابند عفص بجوشانند و بیمار در آب وی نشانند تمر با شب عتیق بر دارند کثرت حیض و سیلان
رحم زایل کردد رامک بیاشامند یا حمول سازند منفعت یابند ابهل فرزجه بسازند رطوبت نیابد
کاه بود که آب در رحم کرد آید و حیض نیاید و قراقر پدید اید خاصه وقت حرکت و زیر شکم
ورم نرم بظهور آید و شکم بر اید و مانند استسقای زقی نماید و کاه رطوبت از رحم بپالاید

ادویه که در انضمام رحم نافع بود

ادویه که در تنقیه رحم نافع بود

ادویه که باد رحم نشاند

ادویه که سیلان رحم را نافع بود

وبیمار

ادویه که رطوبت عفن زداید

وبسیار بینند که حمل نبارند داروها که در استسقای زقی یاد کرده شد سود دارد ادویه که رطوبت عفن از
رحم بزداید چون سداب بکشاید و حیض براند و بچه بیندازد زیره تناول نمایند رحم پاک شاند و سداب
بکشاید مر شیرخشت با زرده بیضه بردارند رحم بزداید و حیض براند مریا آب بغنا بکدازند و در
فرج دبزند رطوبت نیابد ابوا با شهد بیامیزند و حمول سازند انیسون بخور کنند شفا یابد انجره آب طبیخ

ادویه که فرج و رحم را گرم کند

وی در جای حرث ریزند رطوبت عفنه بردارد و حیض براند و بچه بیندازد فرج و رحم گرم
شاند سعد با مغز بن تناول نمایند برودت بنشانند کرم یا بردارند رحم گرم سازد زیتون روغن وی حمول
سازند منفعت یابند سنبل بخور کنند از برد رحم امان یابند باردین روغن وی بر جای نهانی ریزند فائده

ادویه که خون از رحم باز دارد

قوی یابند ادویه که خون از رحم باز دارد زرد بیاورند یا بیاشامند شفا یابند بلخ زحه سازند منفعت
یابند عفص بردارند خون باز دارد دجه با گوشت بجوشانند و بنوشند خون زایل کرداند و حرقت
بنشاند و متانت در خون پدید آورد و عصاره وی بیاشامند خون از بدن باز دارد گل ارمنی
درین باب صواب بود بریشم درم با زرده بیضه بنوشند خون نیاید جفت بلوط تناول نمایند
یا حمول سازند شفا یابند عفص با آب کراث برآرند پوست انار بجوشانند و بیمار در آب وی
نشانند صمغ عربی تناول نمایند عظم استخوان ساق گاو بسوزند و با آب سرد بیاشامند نمک بسایند و با
آب سرد تناول نمایند گاه بود که بسبب سقطه و ضربان و سقطه و حدت ماده و کثرت دم و عسر ولادت

ادویه که قروح رحم را سود دارد

دهان رگ بکشاید و خون از رحم بپالاید انچه در بسیاری حیض یاد کرده اید بکار آید ادویه
که قروح رحم را سود دارد عفص روغن وی با موم و زیت و زرده بیضه بیامیزند و حمول سازند
درد بنشاند و قرحه به سازد لبن شیر گاو در فرج ریزند منفعت یابد غبیرا بسایند و بردارند
قرحه باشد گاه که بسبب ضربه و سقط و عسر ولادت و جدن مشیمه و بچه مرده عروق رحم آفت یابد
و خون بپالاید و گوشت بخراشند و ریش پدید آید گاه بود که حدت خون گوشت را بسوزد
و تباه شاند و خون سیاه آید و قرحه اگر در رحم بود زرد بسیار و سیاهی خون کم بود گاه بود
که خراج بکشاید و خون بار بیم بیمار در آب داروهای قابض و مقوی بنشانند و از کندر و دم
الاخوین و انزروت و گل ارمنی و صمغ عربی و پوست انار و مانند آن فرزجه سازند در
اگر قوی بود مخدر با وی بیامیزند ماء العسل با ذراقه و محقنه در فرج ریزند و قرحه از سده
پاک شانید پس داروها که گوشت برویاند و ریش خشک سازد چون صبر و کندر و دم
الاخوین و سپید و کهربا و مرهم زعفران و ماسیبا و نشاسته و سفید ارزیز و حضض و مرداسنگ
سنگ و زرالسرخ و توتیا و انزروت و اقلیمیای نقره بکار دارند اگر قوی تر باید کاغذ
و شاخ گوزن و مازوی سوخته بیفزایند مرهم که رطوبت بزداید و گوشت برویاند سفید
ارزیز و مرداسنگ و انزروت بسایند و با موم روغن گل بیامیزند اگر سده بسیار بود
زنگار زیاده سازند پس از اخایند و پیدن گوشت مرهمی که یاد کرده اید بردارند
صفت اسفیداج ارزیز و انزروت و اقلیمیای نقره هر یک درمی و توتیای شسته دو درم با موم
روغن گل بیامیزند نسخه دیگر صبر و انزروت و مرو دم الاخوین و کندر بسایند و با سفیده بیضه
بردارند ریم اگر از بالای رحم آید حقنها که اندرین بوده و شافها که در حرقه مثانه یاد
کرده شد بکار دارند درد و حبس اگر قوی بود مرهم کافوری با آب سرد بکدازند و در

ادویه که بر حبل اعانت کند
حمل

رحم ریزند ادویه که بر حبل اعانت نماید جندبیدستر با خرگوش با خایه وی با شراب بسایند و
بنوشند فرزند نرینه آید پنیر مایه خرگوش ماده تناول نمایند دختر زاید اور خصیه وی
بریان کنند و بخورند زن دهند و در حال با وی مباشرت کنند آبستن گردد بازی عفان

باشراب بیاشامند بار بردارند اگرچه عقیم باشند علاج شناره وی یعنی از حیض سه روز متوالی هر روزی یکدرم
وتخم بابکه العسل بر ناشتا تناول نمایند آبستن گردند سعن ساق شتر سه روز بعد از حیض بخورند منفعت
یابند دیگر خصیه وی یعنی از بیرون آمدن حیض سه روز بنوشند فایده یابند شراب زن بیاشامد و
نماند پس مباشرت نماید بار بردارد بالکتکت سنگ هندی بود وی را حجر الولادة وحجر العقاب وحجر النسر گویند
کاهی که بجنبانند سنگ دیگر در وی باشد و بزبان یونان اباطیطس خوانند با شیر زن بسایند و با بیم بردار
آبستن گردند سنبل با ثبت جوز وزعفران وکندر بخور کنند جرانا فرزجه سازند رطوبت ببرد اید و رحم گرم
شاند و سیلان خون باز دارد و زن بار بردارد تخم داناه سپند یک رطل با سه رطل شراب بجوشانند تا
ثلث بماند و سه روز هر روز ده درم بیاشامند منفعت یابند نشان وی آن بود که رنج پدید آید زیب
زهره کولک بمقدار باقلا پس از حیض بنوشند فرزند زاید زهره کولک ماده تناول نمایند دختر یابند فار
خصیه وی خشک سازند و بسایند و بیاشامند زود آبستن گردند اوبستر دی با روغن بکدازند
و در فرج مالند و درون سیوم مجامعت کنند بار زاید نمحه ناخن وی بسوزند و با شراب بیاشامند زود بار
بردارند نجیر بسایند و با انگبین بیامیزند و فرزجه سازند در رحم سخت نیست باید زنی که آبستن نگردد وی را
نازی عقیم و عاقر گویند سبب آن گوناگون قضیب بود که نطفه رحم در نیابد التی که عورت وی موافق بود
طلب باید و پس از حیض به ستور ستور دراید یا بر قفا خوابانند و سرین وی بر دارند و در حال انزال ذکر
در بغل گیرند و زود نگذارند و اگر دوانی بود که منی در مجری سرد گردد و فسرده به رحم دراید شفا نیابد چه
آب سرد قبول عورت نکند و تباه گردد و اگر کوزی بود که نطفه در برابر فم رحم نیاید تداوی نباید کرد هم
بر انند که آلت با موم و روغن بیالایند و بر تخته استوار دارند باید سر قضیب با آلت برد آرند و مرهم
بمالند و اگر ورم رحم بود آنچه در باب وی یاد کرده شد بکار دارند و اگر سیلان فم رحم بود منی سیلان
نماید چه در بن صورت وصول تم بحیل و بیمار از مباشرت الم یابد صافن از جانب دیگر بگشایند و حجامت
ساق بگذارند پس فصد اکحل نمایند و حب سکبینج تناول نمایند ماء الوصول با دو درم روغن بید انجیر چند
ذلک ایارج فیقرا نه روز بر ناشتا بنوشند انیسون و بادیان و تخم کرفس هر یک کفی با یکمن معنی دانه بید انجیر
بیامیزند و روغن بستانند و فتیله ما وی بیالایند و نیم گرم بردارند ابزن از حلبه و شبت و بابونه
و زیره و پودینه و مرزنگوش سازند گوشت و حلبه بجوشانند و بسایند و برزها ریمنند شبت و بانو
و مرزنگوش و حلبه و انجیر خشک بجوشانند و بیالایند و با ده درم روغن کنجد حقنه سازند و اگر سبب آن
بود که رطوبت عفنه در رحم گرد آید و بوی و بخار آن داد ان رایحه دوا مانع آبستنی رحم از ماده فاسده
بردایند و اگر انقلاب رحم بود بجنبانند و اگر دیبه بود بار نیابد و اگر غم و خوف بود که ضعف در قوت
ماسکه پدید آید زایل سازند و اگر آفت عصب و عتبه منی بود که از بیرون آوردن سنگ تولد کند
دوا نباید و اگر قرحه و ناصور رحم بود آنچه در برص و باسور مقعد باید کرد یاد کرده شد بکار فرمایند
و اگر فرجی بود که از وصول مانع آبستنی بود بردارند و اگر آب غلیظ بود ماء الوصول و روغن بید انجیر و ایر نوشطی
که یاد کرده شد بکار دارند و از غذای باد ناک و میوه اجتناب نمایند و کمونی و شراب الوصول و سراج
صرف تناول نمایند و اگر فربهی بود بدان روها که یاد کرده شد لاغر سازند و اگر انضمام فم رحم بود با
میل سرب بگشایند و هر بار میل کلفت تر بردارند و پیوسته مباشرت نمایند و زیره و انیسون و تخم کرفس
بنوشند و اگر گرمی بود منی بندی گراید و سوختن بر آید روغن و لعاب و ضماد سرد بکار دارند و دوا
و غذا اگر حرارت نشانند تناول نمایند که تیمار اگر با ماده بود بدن را از وی پاک سازند پس داروهای سرد
بنوشند و اگر سردی بود کبودی گراید و غلیظ و سرد نماید بدن را از ماده بیمار بپردازند و فلافله
و تریاق بزرگ و مثرودیطوس و امثال آن تناول نمایند و روغن بان و سوسن و بلسان بمالند و بردارند

واکر حلیه

واگر خشکی بود منی اندک آید و صمغ عربی و لزج و غلیظ نماید و در جای تولد فرزند اینها نمایند دواها و غذاهای
تری فزای چون حمام و مرطب بکار دارند و شیر بنبات آشامند و اگر گرمی و خشکی بود منی اندک و زرد و غلیظ و
بدبوی بود داروها و غذاها سرد و تر بکار آید و اگر سردی و خشکی بود منی کم و اندک و غلیظ بود آنچه
گرمی و تری بیفزاید سود دارد و اگر سردی و تری بود منی رقیق و بسیار و سفید بود پس از تنقیه داروها
گرم کرده دفع مضرت مباشرة و تقویت باه یاد کرده شد بکار فرمایند گرمی و سردی و خشکی و تری رحم
قضیب در یابد با گرمی حیض گرم و تند و سیاه آید و با سردی سبز و کبود و با خشکی اندک و با تری
بسیار و کم رنگ بخور که رحم گرم سازد و عود بر اخگر برزند و با نایژه قمع بخور بر رحم رسانند و از مشام
باز دارند پس قمع بر خاکستر گرم نهند و نایژه وی بر دارند و چندانکه توانند بگذارند پس مباشرت
نمایند نسخه دیگر سداب و موی خرگوش و دار شیشعان بکوبند و با موم قرص سازند و پس از حیض بسوزند
نسخه دیگر بارزد و میعه تر با شراب بگدازند و حب الغار و دانه سرو و زرنیخ سرخ کوفته با وی بیامیزند
و قرص سازند دارو دیگر که رحم از رطوبت بزداید و سردی زایل سازد عود و سماق و مر و زعفران هر
یک درمی شب یمانی دو درم کوفته با انگبین بیامیزند و پس از حیض سه روز بر دارند نسخه دیگر زهره
خر یا گرگ یا شیر خرگوش دو دانگ با روغن ناروین بسایند و پس از حیض بر دارند و پیوسته عضو
نهانی با آب طبیخ شحم حنظل و زیره کرمانی بشویند دارو دیگر که رحم نرم و گرم سازد زعفران و حماما و
سنبل و اکلیل الملک هر یک سه درم و نیم قردمانا و ساج هندی هر یک ده درم پیه مرغ و پیه بط
و پیه بز و موم سفید هر یک بیست درم روغن ناروین سی درم بیستا روغن بگدازند و داروها کوفته
بیامیزند و زرده بیضه پخته یکعدد بیفزایند و در هاون مرهم بسازند و پس از حیض سه روز بشیشه
با پشم کبود بر دارند نسخه مشک و زعفران و مصطکی و سنبل و میعه تر هر یک دو درم ساذج و
قردمانا هر یک ده درم پیه مرغ و پیه بط و پیه بز هر یک بیست درم روغن ناروین سی درم زرده
بیضه یکعدد در روغن بلسان و روغن سوسن و نفط سیاه با پشم کبود فرزجه سازند و نیز
مایه خرگوش با سکه یا روغن بنفشه بر دارند و زهره آهوی نر با انگبین حقنه کردن برودت و
رطوبت زایل کند مر و سنبل و مصطکی و کرویا هر یک ده درم سعد هندی سی درم با سه
رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند بپالایند و نیم گرم سه روز بر بزند و اگر ضعف جگر و دل
و دماغ بود داروها که در ضعف مباشرت یاد کرده شد بکار دارند و اگر قلت منی بود غذا و
دوا که منی بیفزاید تناول نمایند و اگر کثرت مباشرة بود باز آیند و اگر سرعت نزول بود در مرد یا
زن داروها که در سرعت انزال یاد کرد بنوشند نطفه سست و پیر و بیمار و صغیر بکار نیاید آبی
که نطفه دیگری تباه سازد فرزند نیاید بقراط گوید منی از دماغ آید و منفذ وی رگ پس گوش بود از
بریدن آن نسل منقطع گردد و فرو نیاید مخرج را باریکی بطن نامند اگر بر بندد دراز گردد و از مباشرة
مانع آید و شاید که زن با وی مباشرة نماید و در زمستان پنهان گردد و در تابستان نمایان گاه بود که غشا
یا عضله در فرج پدید آید و از مباشرت باز دارد گاه بود که فرجه بسته شود و منفذ نماند یا بیماری منفذ
زاید و حیض راه نیابد و بیمار بیماری بهبودی نماید غشا و عضله بر دارند و منفذ بمبضع بگشایند
پس پشم با زیت و شراب قابض بیالایند و نیم گرم بر موضع نهند و سه روز بگذارند پس با ماء العسل
بشویند و مرهم رویاننده بکار دارند و پس از صحت مباشرة نمایند وقت رستگاری بیمار را ابتدا بندند
و ران وی بشکم منضم سازند و دست اندر زانو بگذارند و بنوار نرم محکم بندند نطفه گاهی که در
رحم قرار گیرد قوت وی فراهم آید و معده آب مرد و زن با هم بیامیزند و لایق هر یک از اعضا مستعد و مهیا
سازد و مصوره خواهد که هر یک از اجزای منی را صورتی که مناسب عضو بود بپوشاند این هنگام نطفه

کف بود از جهت قوتها که در نطفه بود بقصد یابد جای خود طلب نماید و چون نطفه گرم آید و حرکت قوی و حرارت
رحم باد برانگیزد و بار رطوبت نطفه بیامیزد و باد بفرمان باری تعالی سوی حب آید و جای دل پیدا سازد
و از نطفه بجهت نضیج که بود بادی بدانجا درآید و ماده وی گردد پس باد در جای دل و نخاع سوی بیرون
بجانب بالا برآید و جای دماغ تعیین نماید و رطوبت که با وی بود جهت ماده در انجا قرار یابد و دیگری
سوی راست رود و جای جگر سازد و نطفه برای ماده در انجا بماند و باقی آب هنوز کف ناک بود و
بادی که در وی بود بظاهر گراید و جای ناف پدید آید چه غذا از وی بالا آید و جنین از غذا پرورش
یابد بدین سبب اندامهای مذکور پس از وجود ناف صورت پذیرد و اگر چه خلقت جای هر یک مقدم
بود و رگها از ناف برای جذب غذا بفم رحم بپیوندد و از این غشا تولد کند و گرد نطفه درآید و
از رحم جدا سازد و انقدر سدها و که در غذا از وی بود بکشند و این در مدة شش روز تمام گردد
و نطفه درین مدت غذا نیابد و سه روز دیگر خطوط و نقطه پدید آید و پس از شش روز دیگر خون
در رگها گذر یابد و نطفه علقه گردد پس از دوازده روز دیگر علقه صورت مضغه یابد و دل و
دماغ و جگر از یکدیگر ممتاز گردد و رطوبت نخاع امتداد پذیرد و پس از نه روز دیگر سایر اعضا
پدید آید درین وقت جنین بنفس مادر تربیت یابد و از تنفس وی که بظهور آید و مجرای غذا وسیع
گردد و حیض نیاید و در هر یک از اعضا جاذبه و ماسکه و هاضمه و غاذیه و نامیه و دافعه و متصرفه
بوجود آید درین حال جنین غذا طلب نماید و خون حیض در رحم بود جاذبه معده از راه ناف جذب
نماید و در انجا نضج یابد و جگر کیلوس که در معده بود از راه ماساریقا بسوی خود کشد چون کیلوس
در جگر بگوارد زبده روح نباتی گردد و از باقی وی اخلاط اربعه تولد کند مراره جذب صفرا نماید و
طحال جذب سودا و بلغم را و روح حیوانی جهت ترتیب اعضا با اندامها فرستد و خون را بتمام اعضا
توزیع نماید چون غذا باعضا درآید و نمو پدید آید و روح نباتی قوت گیرد و معده قوی گردد و
بر هضم قدرت یابد زبده این روح را جاذبه دل جذب نماید و در انجا نضج یابد و صفاده وی
روح حیوانی گردد و باقی بتمام اعضا درآید و حیاة در بدن حیوان پدید آید این هنگام از مبدا
فیاض بر بدن نفس فایض گردد و معدن روح حیوان دل بود و زبده این روح بدماغ درآید و
بگوارد و خلاصه وی روح نفسانی گردد و باقی برای حس و حرکت ارادی از اعصاب دماغی
بجمیع اعضا درآید گاه بود که فرزند مدة سی روز تمام یابد و گاه سی و پنج روز و گاه چهل و
پنج روز گاهی که مدت صورت مضاعف گردد و جنین در حرکت آید و گاهی که مدت حرکت مضاعف
پذیرد وقت ولادت آید پس اگر مدت استکمال سی روز بود ماه ششم زاید و اگر سی و پنج روز
بود ماه هفتم و اگر چهل و پنج روز را زمان در حد اگردد پس ده از وی برشمارند و در آن سر ماه اندازند
اعضای وی نماید گاهی که جسم بکمال رسد و غذا وفا نکند در فرزند اضطراب پدید آید
و بحرکت جوع از رحم بیرون آید جمهور بر انند که اول متکون از اعضای حیوانی دل است و در
بدایت بسبب صغر حجم نمایان نیست بقراط بر انست که اول متکون دماغ است این از خلقت
اعضای مرغ وقتی که در بیضه بوده شاهد وی شده و بعضی بر انند که اول متکون جگر است
چه فعل نخستین حیوان غذا گرفتن و از ان ترتیب یافتن و تولید غذا جگر است حق مذهب
اولست چه عضو که قوة حیوانی و حرارة غریزی بروی نتابد و قوة حساسه در وی پدید
نیاید غاذیه موجود نگردد و هیچ از اعضا جذب غذا نکند و از آن بهره نیابد نخست حاجت
با یجاد عضوی بود که معدن قوت حیوانی و منبع حرارت غریزی بود به خلقت عضوی که قوة
اغذیه از وی بوجود آید و نطفه را در حالت تصور حاجت بغذا نبود بلکه حاجت بقوت حیوانی

و حرارت

حیوانی و حرارت غریزی بود چه اندر اعضا حیوانی یا بزرگانی بدید نیاید جنین طلب غذا نماید و در جمله
اعضا بنفس بالقوة بود و قوة حیوانی بالفعل پس باید که اول معدن وی پدید آید تا اثر وی بسیار و اعضا
رسد چه لایق حکمت باری نباشد که قوتی که قوام زندگانی است بیکار بود و نخست معدن الجنین
بحسب قوة بود بوجود آید خاصه وقتی که بدان حاجت نباشد چه در حالت تصویر تحلیل حرارت
وی محسوس نگردد و غذا بدل ما یتحلل بود و طلب غذا و جذب وی در زمان تصویر ممکن نبود چه مجاری
جاذبه تا ظهور نیاید و حرارت غریزی از دل بر اعضا نتابد تجاریف پدید نیاید و تجاریف غاذیه
فایده بود پس نخست حاجت بخلقت دل بود نه با تحاد دماغ و جگر فرزند از نطفه پدر و مادر تولد
کند بنیاد اندامها پیش از آب مادر بود و مغزه و مصوره بیشتر در آب پدر بود بدین سبب فرزند
بیشتر بمادر و برادر وی ماند بنابراین جمیله باید تا فرزند با جمال آید اگر آب یکی غالب بود تشابه
بیفزاید مرد و زن بوقت انزال صورت شخصی زیبا بخواطر آورند فرزند صورت یابد آب مادر
مانند شیر بود و آب پدر مانند پنیرمایه کاهی که مایه با شیر بیامیزد پنیر گردد و کاهی که آب پدر
با آب مادر امتزاج یابد اندامهای فرزند صورت پذیرد و منی فضله هضم رابع بود و از همه اعضا
در انثیین گرد آید و در انجا تمام گردد و ماده و غذا و اندامهای اصلی از وی بود و بدین
سبب دل و دماغ و جگر و استخوان و غضروف و عصب و ورید و شریان از غذا پرورش
یابد پیش بقراط منی بمثابة الاجزا بود و نزد ارسطو بمثابة الامتزاج بدین سبب بیماری پدید
در پسر نماید و بمادر باز آید جنین را چه غشا بود یکی را ابتاری مشیمه گویند که رگها
و شریانها بناف آید و انجا دو شاخ گردد و بند و در آید و در وی شاخها بر آرد و برای حمل
غذا بفوهات فم رحم پیوندد نهایت رگ باریکتر از بدایت بود چه مبدا وسیع تر از
منتها بود اغاز حرکت از نهایت بود بدین سبب رحم صعد نماید دوم را لفائفی خوانند فا
وی ان بود که رگها از ناف بدر و پیوندد و بول بدو در آید و بدین از افت حرقة بول امان
یابد و مجرای بول وی باریک و تنگ بود و در وی تفاریج و عضله بود که باختیار دفع
بول نماید بنابرین قوت جنین بر دفع بول از مجرای طبیعی قادر نباید و منفذ ناف وسیع
و بی تفاریج بود و بول آسان بر آید و بغشاء در آید غشای سیوم برای آن بود که عرق در وی گرد
غذای جنین رقیق و لطیف بود و از وی جز بول و عرق نیاید بدین سبب بر آئی بر آن حاجت بغشا
بود درین وقت حیض سه قسم شود یکی غذای جنین گردد دوم به پستانها در آید سیوم در بدن
بماند و پس از نفاس بالا آید کاهی که زن آبستن گردد از مباشرت نفرت نماید اگر وقوع یابد درد
در رحم پدید آید و بناف بر آید چه درین وقت فم رحم فراهم آید چنانکه میل در وی راه نیابد
و از مجامعت منی باز گردد کاهی که نطفه در رحم قرار گیرد شور در زن پدید آید و فرج خشک
و تنگ نماید و قضیب خشک بر آید و حیض باز ایستد و رگهای پستان بسبزی گراید و دوار
و غثیان بظهور آید و رنگ رو تیره گردد و گرد بیاض دیده زرد یا کبود نماید و بول
در اغاز آبستن غمامی بود و بکبودی گراید و در آخر بسرخی پس از چهار ماه که جنین قوت
گیرد و فزونیهای غذای وی گردد غثیان و غیره نماند و قرحات شهد با آب سرد
بیامیزد و بیاشامد و اگر در ناف پیچ یابد آبستن بود چه حرارت شهد را باد بر انگیزد و در
رحم گرد آید و بسبب فرزند که زن نیابد پیچ پدید اید زن روزه دار پیش از ورود
غذا سعد و عود و عنبر و مانند آن با قمع بر رحم رساند اگر بوی نیابد حامله بود پس از روزه بر
دارد اگر حامله بود مزه وی نیابد و آبستن بود کاهی که آبستن گرم بود و قوی تر از آب زن

نشانه حامله شدن

اوقات جماع که فرزند پسر یا دختر شود

بود فرزند نراید خاصه مباشرت پس از حیض وقوع یابد در زمستان و شهرهای سرد و روزی که باد شمال
حرارت بدرون باز گردد و دو منی در رحم سخونت بیفزاید بدین سبب فرزند نر آید و در تابستان
و شهرهای گرم و روزی که باد جنوب آید ماده زاید گروهی بر آنند که آب مرد گاهی از خصیه
راست آید و بسیار بود و گاهی در جانب راست رحم قرار یابد فرزند نر آید و اگر از چپ بچپ قرار
آید ماده و اگر از چپ بجانب راست رود خنثی مرد گیرد و اگر از راست بچپ گردد ماده زاید
گویند پس از حیض تا پنج روز فرزند نر آید و از پنج روز تا هفت روز ماده از پس هشت روز
تا یازده روز نر و از پس آن خنثی فرزند اگر پسر بود شیر نخست در پستان راست پدید آید
قطره بر آینه چکانند و برآفتاب دارند مانند مروارید یا سیماب نماید و سر پستان سرخی
گراید امتلاء و تواتر و نبض دست راست زیاده نماید و وقت رفتن نخست پای راست
بردارد و هنگام برخاستن اعتماد بر دست راست کند و غثیان و آرزوی بد و گرانی
و سستی کم بود پس از سه ماه در حرکت آید و اگر دختر بود شیر نخست در پستان چپ تولد
کند و تواتر و امتلای نبض دست چپ بیفزاید و هنگام رفتن نخست پای چپ بردارد
و در وقت برخاستن اعتماد دست چپ کند و سستی و غثیان و آرزوی بد بسیار بود و پس
از چهار ماه در حرکت آید اگر پسر ضعیف و بیمار بود حال آن در یابند ایستن را دختر نمایند
زراوند بکوبند و با انگبین بیامیزند و با پشم بر نهار بردارد و تا پسین از حمول دنی باز دارد
مزه در دهان اگر شیرین یابد پسر زاید و اگر تلخ یابد دختر مردی که در وی بهی و لاغری پیدا
بود و گوشت اندام وی سستی گراید و خصیه وی بزرگ و رگها نمایان بود و از مباشرت
زود مضرت نیابد و زود بحد بلوغ رسد و بر زهار موی بسیار روید و در کودکی خصیه راست
وی بزرگ مزاج وی قوی بود و فرزند وی زاید زنی که مدت پاکی وی بیست و یک روز
بود و حیض وی بسیار غلیظ یا رقیق نیاید و با نشاط خلق نماید و حواس وی درست
بود و زود بالغ گردد غذا در معده وی نیک گوارد و عروق وی سخت پنهان نباشد فرزند
نر زاید مردی که فرزندش وی آورد و بر انبات قیس گویند و زن را القوه آب و مرد وزن
باید تا فرزند آن چیزهای خوشبوی ببویند تا منی بیفزاید مشک و زعفران یا عنبر بیامیزند
و شموم سازند و از بوی کافور باز آیند و غذای مناسب چون زرده بیضه نیم برشت
بریان بره و مرغ فربه و حصر بسبد شیر برنج و بر کسی و مانند آن تناول نمایند و از ترشی و
مستی و شراب و آب سرد و ناگوار بدن غذا اجتناب نمایند و پیوسته فرح جویند و از
ترح باز آیند و با و نوز منی و شهوت صادقه مباشرت نمایند چه ترک مباشرت منی تباه
سازد و بسوزد و بستر نرم و پاکیزه سازند و با صندل و گلاب بیالایند لباس پاک
بپوشند و دواء المسک و مثرو دیطوس بنوشند چیزهای عطرناک بر بدن مالند
هوای خانه بخار عود و عنبر معطر کردانند وقت شادی مباشرت نمایند و در حال جماع و
انزال صورت پسر و مرد قوی پیکر بخاطر آورند بیماری مادر و کثرت استفراغ و
آمدن خون پس از حمل نشان ضعف فرزند بود و تولد شیر در پستان پیش از عادت
نشان توجه ماده ببالا و نا کرمتن غذا و حرکت بی وقت و عدم حرکت در وقت نشان بد حالی
داوا و عطسه ناکردن وقت بریدن ناف نشان بیماری گرانی پشت و درد بن ران و آمدن
رطوبت از رحم نشان قرب ولادت بود بر آمدن پشت پا و بن ران و سستی سرین
نشان وقت زادن گاهی که غثیان و آرزوی گل و چیزهای تیز و شور و تلخ و مانند

آن

آن بدید آید آب طبیخ شبت با انگبین نیم گرم بیاشامند و معده از باده و ریاح پاک سازند و
ریاضت معتدله فرمایند و گلشکر با مصطکی و عود و ترنج پرورده و آبی بریان کرده و جوارش
عود تناول نمایند قصب الذریره و انیسون و سنبل و حزما و آبی و گل با شراب ریحانی بر معده
ضمادها
طلیند که در ضعف معده و جگر یاد کرده شد بکار دارند گوشت مرغ و دراج و بره و بزغاله
با سرکه بیاورند و خردل بنوشند آبی و امرود و سیب شیرین و انار تناول نمایند با گرمی مزاج شراب
ترنج و شراب لیمو و شراب غوره و شراب انار بیاشامند گاه بود که باد در معده ورود کرده
ضعف
آید و بجای آن باید سفوفی که یاد کرده آید آن کندر و سعتر و زیره کرمانی مدبر و بریان
هر یک درمی چند ثلث درم بکوبند و با دو وزن دارو شکر بیامیزند و یک درم و نیم بنوشند
سفوفی که غشیان باز دارد و ارزوی بد زایل کند مسک و قرنفل و جوزبوا و مصطکی و دارچینی
وکبابه و عود و قسط شیرین بکوبند و یک درم و نیم آب آبی و آب سیب تناول نمایند معجونی
که که درین ابواب صواب بود اشنه و سنبل هر یک نیم درم بسباسه و زعفران و سعد و مروارید
و قرنفل و کهربا و ابریشم خام هر یک درمی چند یک درم و نیم و زرنباد و درونج هر یک دو
درم با انگبین بیامیزند حصض با آب کرنب طلا سازند و صبر و صندل با آب عنب الثعلب و برگ
کرنب بجنبه برو دم نهند گاه بود که زن پس از آبستن شدن حیض بیند در آب طبیخ مازو و بلوط
و گلنار و عدس پوست کندر و پوست انار نشیند مازو و پوست انار و ابخیر خشک و گلنار با سرکه
بجنبه بر تهیگاه مالند و آنچه در باز داشتن حیض یاد کرده اید بکار دارند اگر تب آید و فصد و مسهل
باید پیش از چهار ماه و پس از هفت ماه نشاید و در میان احتیاط باید از داروی ملین چون خیار
چنبر و ترنجبین و شیرخشت و شراب الو نباید ادویه که در منع حمل بکار آید عز برگ و بید با آب بیاشامند
بعد پس از بیاشامند بردارند نوع پس از مجامعت فرزجه سازند از پیه مایه دی پس از حیض سه روز
بردارند کمر پیشاب گوسفند بر بیاشامند هر که انیسون نکرد در فرزند اول در بدن مالند ملک
فرزند نیاید نوع زهره وی بر کمر زن بیاویزند باحنا بیامیزند و دست بدان خضاب سازند
حیض باز دارند و منع حمل نماید سرگین فیل بر دارند پای چپ خرگوش وقت مباشرت
بیاویزند نوع با انگبین بیامیزند و حمول سازند دل سقنقور با سرگین خرگوش بیاویزند تا
بگشاید بار بگیرند سرگین موش با شهد فرزجه سازند دندان اول کودک پس از آنکه بر زمین افتد
دواء نوبه نیک بند و از زن بیاویزند بدی فرزند نه بیند گاه بود که زن کوچک بود و فم رحم وی
تنگ بود تاب سبب ولادت نیاورد و فرزند در شکم بماند و هلاک کردد و عفونت پذیرد و در
مادر غشی پدید آید و شکم وی براید و بوی روی بد نماید بنا بر این منع حمل لازم اید تا مادر رهاند
اگر مثانه ضعیف بود سلس البول پدید آید و از کثرت رجوع سماق رحم تولد کند مباشرت
حال الرنال ملاحظه نماید تا موافقت با زن ننماید و سر قضیب با قطران و سفیده و روغن بید
بیالاید زن شکوفه کرنب و تخم وی بسایند با قطران با عصاره بود بینه بیامیزند و پس از
حیض و پیش از مباشرت و پس از وی بردارد و سرگین بار و دو کند و فرزجه سازد از آب درونج
سی درم بیاشامند ابستن نگردد دکو کرد و خشب الحدید و سقمونیا و تخم کرنب و شحم حنظل
شیاف سازند و پس از مباشرت بردارند ادویه سهولت ولادت زاییدن اسان کردد نوع تناول
نماید یا در آب طبیخ وی نشیند فرزند اسان بر آید ابهل از شاخ وی بیاویزند درد بیابند
عوسج بسایند دکوی سازند و از ران بیاویزند در ساعت بزاید نوع بر ران بندند اسان
زاید مقناطیس در دست چپ دارند دشواری ولادت نیابند زنجبیل در ران راست بندند در حال

ادویه که در منع حمل

ادویه سهولت ولادت

کردند توتناخ وی بخور کنند ولادت آسان کردد ورنج بیا و بزهد از دشواری باید امان یابند ظفر زهره
آهوی ماده بنوشند آسان زاید لنز رهی زیر بانهند در ساعت بزاید خر از بالابرست و بیابت
برهنیان هر دو باد آرند ولادت آسان کردد مهار زان بیاویزند فایده یابند کز کشنیز سبز با بیخ اندر آن
جیب بیاویزند در حال خلاص شود از منظر حامله بروی افتد در حال بزاید صفحی بود مانند خاو سرم برزد
آوردن فرزند بهترین داروها بود جاوز دود کنند و حلتیت و جند بیدستر تناول نمایند سبب دشواری با ید
اکر غلظ مشیمه بود که بقوت فرزند پاره نکردد بناخن یا آلت بشکافند اکر تنکی رحم بود که جنین در
وی حرکت نتوان کرد موم روغن و پیه مرغ و روغن شبت بر کمر و عانه و بر دان و فم رحم مالند و
حامله را ناف در آب طبیخ شبت و حلبه و کرنب و تخم کتان نشانند و معطس چون فلفل و کندس و عرطنیثا
و فرفیون بویانند و اکر یبوست رحم بود انجه در تنکی رحم الله بود که جنین در وی حرکت نتوان کرد موم روغن
و پیه مرغ و روغن شبت بر کمر و عانه و بر ران و فم رحم مالند و حامله تا ناف در آب طبیخ شبت ایضاً یاد کرده
شد بکار آید و اکر وقت مشیمه بود که زود پاره کردد و رطوبت از رحم بیالاید و ماده که فرزند را
بلغزانند تدبیر وی تدبیر خشکی رحم بود و اکر ضعیف حامله بود قوت بمعجونهای مقوی و با اللحم
و زرده بیضه نیم برشت و شوربای مرغ فربه بیفزایند و روغن کنجد و بابونه بر پشت و کمر و خاصره
و بن ران مالند و اکر وهم بود وی را از آن بیرون آورند و بدن بموم روغن و مانند آن چرب سازند
و اکر فربهی حامله بود و خوابانند و شکم و سینه بر بالش نهند و زانو و ران فراهم آورند و با موم روغن
فم رحم چرب سازند و اکر تازکی بود دلداری دهند و اکر آفت رحم بود داروها که در باب وی یاد
کرده شد بکار فرمایند و اکر باز کرفتن بول بود داروهای مدر تناول نمایند و روغن شبت بر زهار
مالند و اکر یبوست بر ثانو بود شوربای خروس پیر که در وی نخود و شبت و تخم بادیان و بفشه
بود بنوشند آب طبیخ حلبه و خرما با روغن بادام بیاشامند و حقنه نرم بکار دارند و اکر ورم روده
و مثانه بود روغنها و لعابهای لغزاننده و داروهای عطسه آورنده و انچه در ورم روده و مثانه
یاد کرده شد و داروهای معطر بکار برند و طبیخ حلبه و خرما با روغن بادام بیاشامند و اکر کراهت
شموم بویهای خوش بود که رحم بپوست بالا آید داروهای بدبو ببویانند و قت زاییدن داروها
عطر بازاینند اکر غشی پدید آید قوت بدان نکاه دارند و اکر بردی قوی بود که منافذ را فراهم آورد و سعاف
در رحم و بر عضلهای شکم پدید آید جای حامله کرم دارند و روغنهای کرم مالند و اکر قوت ضعیف
کردد هوای بادی با اعتدال آورند و اکر غم و مانند آن بود که روح و قوت بدرون باز آید و قوت دافعه
ضعف یابد غم از وی زایل سازند کاه بود که فرزند دو سر بود یا بسیار بزرک اندام وی جدا کنند و به
همواری بیرون آرند بود که سبب دشواری ولادت صغر جنین بود این هنکام کرانی ننماید و رجع
بسیار باید تا فرود آید ولادت ماده سخت تر از این بود کاه بود که فرزند زیاده از یکی بود بدین سبب
قدرت بر حرکت نیابد و در رحم بماند کاه بود که زن بیست و چهار فرزند نزاید و بانکاه بود که
جنین ضعیف بود و از حرکت عاجز آید کاه بود که پیش از وقت سیل بیرون آید زکنند و اکر قوی بود
قوت وی تا تمام بود بدین سبب دشوار آید کاه بود که بسبب درد بر حوالی سینه و شش بکشاید
و خون از کلو بر آید و سرفه و سل روی نماید کاه بود که تا بسر ع بعصب رسد یا پاره کردد و کرانی ظاهر
آید پیش از وقت زاییدن بکرمابه بروند و بیرون کرمابه در ابزن نشینند و روغن شبت و بابونه و
خیری بر کمر و عانه و بن ران مالند موم روغن از بط و پیه مرغ و روغن کنجد سازند و رحم رسانند
باشد دلعاب تخم کتان و حلاب بنوشند اسفیدبای چرب با مرغ فربه و اسفیلج تناول نمایند و از غذای
قابض پرهیز نمایند وقت اغاز درد آب کوشت چرب بیاشامند پس از یکساعت بر قفا خوابند بین بنیز ران

پد و عطسها بعد و اکر تنشکل صبح با زنکرده یا به سازند و از آن کر یا مذکور بد روغنها و لعابها که یا داد کرده شد

در آمد

بوانید وفرود ایند وبنفس نگاه دارند ودارویی بویند که ولادت اسان کرد دان مشک دانکی ونیم
افیون یکی درم ونیم میعه دو درم مرو قرفه وزراوند کرد وقسط تلخ هریک پنج درم سلیخه هفت درم دارچینی
وابهل هریک ده درم شربت چهار درم ونیم بود با بیست درم شراب کهن دیگر فوه وحلتیت واشق
هریک سه درم تخم هوا امفند چهار درم سداب خشک پنج درم ابهل ده درم شربت سه درم
بود با آب سداب یا آب لوبیای سرخ وآب طبیخ ابهل وفوه وسلیخه اسطوخودوس نسخه اشق وحلتیت و
فوه هریک نیم درم ابهل دو درم حلبه یک شربت بود دیگر که درین باب صواب بود دارچینی وابهل هر
یک نیم مثقال میعه ومر وجند هریک مثقالی شربت دو مثقال بود با ماء العسل یا شراب کهن دیگر
دیگر فوه وقردمانا وسلیخه اسطوخودوس هریک دو درم برک سداب خشک بیست درم با شیره انجیر تر
بیامیزند اگر نباشد انجیر خشک بجوشانند وبپالایند وشیره وی بقوام آورند وصبح وشام یک درم
ونیم بنوشند وتخم کتان بکوبند وبا ماء العسل وروغن کنجد بجوشانند وبر زهار وخاصره نهند
مر عصاره سداب با آب طبیخ تخم حنظل بر عانه ونافه طلا کنند نیم با آب سداب بپالایند وبر دارند
وزراوند راز بسایند وفرزجه سازند وکوکرد زرد وجاوشیر وبارزد با زهره گاو بیامیزند ودود
وی برحم رسانند چشم ماهی شور وسیماب بخور کنند زهره گاو وخربق سیاه وجاوشیر شیاف
سازند جند با فلفل وماء العسل تناول نمایند سکنجبین بنوشند وحمول سازند فوه وشکوفه
کرنب وخطمی وترمس بر دارند دارچینی با مر بسایند پوست صنوبر دود کنند وبا شراب
یا آب ترمس یا آب افسنتین یا آب سداب فرزجه سازند فلفل سیاه وچوب سداب نفخ
رحم رسانند موم با روغن کل ودهن البلسان بگدازند وحمول سازند زراوند با فلفل ومر
تناول نمایند وبر دارند برگ با ابهل بنوشند ودود کنند فوه العین تناول نمایند نیم
دارند تخم حنظل چهار قیراط با زهره گاو بیامیزند وبرحم رسانند سم اسب خشک بسازند و
بخور کنند ازان خون که فرزند بکشد تناول نمایند جند از پنج وی چهار درم با ماء العسل بنوشند
پوست مار وسرگین گاو دود کنند شکوفه وی بر دارند دانه وی حمول سازند دود وی
برحم رسانند وزفت وسم اسب بخور کنند محرج مشیمه وبچه مرده بیرون آورد مر
تناول نمایند یا حمول سازند آب طبیخ لوبیای سرخ بیاشامند بنوشند وبخور کنند وبر دارند
پس از فصد صافن دو درم با شهد وبوره تناول نمایند از مشیمه بیابند بسایند وکوی سازند
وازان بیاویزند بوره برگ بنوشند در آب طبیخ سیر بنشینند بخور کنند شاخ گاو
نر ولادن وچشم ماهی شور وسم اسب وسرگین کبوتر با خاک بیزند ودود وی برحم رسانند مرارة
زهره آهو با ده بنوشند ... تمشن در یا نیم درم قطران شامی لعوق سازند پیه گاز بر دارند
... بکوبند وخرقه بندند وبویند مشیمه وعطاس بیرون آید تناول نمایند پوست مار دود کنند
مشیمه باز گشته فرود آید قطف برگ پنج درم در یک رطل آب بجوشانند تا نصف بماند بپالایند وبیاشامند
مشیمه در حال فرود آید روغن البلسان وروغن بادام وروغن سوسن بکوشند وروغن بان با مر بیامیزند
وبا نیم بر دارند گاهی بود که بچه فرود آید ومشیمه بماند داروی معطر بکار آید گاه بود که مشیمه فراهم
آید وبیرون نیاید قابله بگیرد وبرفق بیرون آورد گاه بود که بعضی مشیمه برآید وبعضی اندر رحم بماند
نیاید قابله بجنباند اگر آسان بیرون تواند آورد واگر دشوار بود بگذارد باید که وقت تحویل قوت کند تا رحم
منقلب نگردد این هنگام بر مشیمه بدان بندند وداروی معطر بویانند گاه بود که مشیمه عفونت پذیرد
وبوی وی بدل ودماغ برآید واقتهای قلبی ودماغی بظهور آید داروهای مفرح چون مفرح ملیسوس ودواء المسک
شیرین بنوشند وداروهای عطر وسوی بر معده ودل نالند ودود چیزهای خوش بوی چون عود
وعنبر برحم رسانند شیاف وحمول ضمادی که در عسر ولادت یاد کرده شد کار فرمایند وشفا از

اودیه قاتل جنین ومخرج فرزند مرده

اودیه مخرج مشیمه وجنین مرده بیرون آورد وفرزجه

... بیا بر دارند ... فرزجه سازند ... بنوشند ... از رحم بیرون آورد ... تناول نمایند ... سرگین گاو ... دود کنند ... تخم ... فرزجه سازند ... با ماء العسل بیاشامند ... بنوشند قطران ... برحم رسانند

ادویه نفاس

طلب نمایند ادویه که زن از نفاس پاک سازد زراوند دراز با فلفل و تخم بادیان بنمایند یا فرزجه سازند رحم
از فضول پاک آید دیگر آب بادیان بجوشانند و بیاشامند فضول در رحم نیاید دیگر آب
طبیخ وی رحم پاک سازد و سیلان دم باز دارد لوبیای سرخ بیاشامند و آب وی بنوشند دیگر بکوبند
و با عسل روغن بیامیزند و لعوق سازند از درد احتباس چون امان نیابند دیگر آب طبیخ بیاشامند
ده درم قند یا تخت درم روغن گاو و [illegible] نیم درم بنوشند فضول [illegible] و درم براند و درد بنشاند
خونی که پس از زادن آید وی را باز نفاس گویند و آن باقی حیض بود که در بدن گرد آید و
غذای جنین و شیر را نشاید مدت وی تا سی روز بود و یا تا ده تا چهل روز گاه بود که نفاس
نیاید یا کم آید و بیماریها که از گرفتن حیض پدید آید روی نماید آنچه در باب درد حیض
یاد کرده آید سود بایی مرغ با دارچینی و شبت و کبر و تخم دیگر باشند سود دارد زن را که

ادویه که اسقاط بار دهد

را قلت نفاس مضرت نرساند گاه بود که نفاس بسیار آید آنچه در بسیاری حیض یاد کرده آید
مد وی بدان تداوی نمایند ادویه که اسقاط بار دهد دیگر ابریشم سرخ در خرقه بندند و بر
کمر بیاویزند و وقت ولادت بگشایند تا بر آید دیگر [illegible] بیابند و فرزجه سازند رحم از رطوبت
بزداید و اسقاط که سبب وی انصباب رطوبت باز دارد پیش از حمل حمول سازند از اسقاط
ایمن گردد بدین سبب وی را حافظ جنین گویند دیگر بیاویزند اسقاط نه بینند دیگر مرده در خرقه
بندند و بیاویزند بچه نیفکنند دیگر مرجان بر حامله بیاویزند فرزند وی بماند دیگر پوست کفتار را
پاک و جب بر شکم حامله بندند فرزند نیفکند اگرچه عادة وی بود دیگر سوراخ کنند
و تار ابریشم کر حامله رشته بر کمر وی بندند فرزند وی ایمن نیاید دیگر برگ وی با شراب
بجوشانند و بپالایند و بیاشامند بیماریهای سرد زایل سازند و فرزند در شکم نگاه دارد
گاه بود که عورت پیش از ولادت بچه بیفکنند این را باز نی اسقاط گویند پیش از سقوط درد
در پستان پدید آید و سر گران گردد و چشم سرخی گیرد تب گیرد یکی را اندر بجیرد و بلغم اند
تخت چون این پیش درود آید گاهی که شیر از پستان بپالایند نشان ضعف فرزند غذا نا
گرفتن بود سبب اگر باد غلیظ بود که در رحم گرد آید و جنین را بجنبانند و دفع نمایند از
چیزهای باد ناک باز آیند داروهای کاسر بکار برند و اگر رطوبت بود که در رحم گرد آید
فرزند را بلغزاند پیش از بار گرفتن رطوبت از بدن با حب ستن و حب اسطوخ و حب
سکنجبین بزدایند پس داروهایی بر چون ماء الاصول با روغن بیامیزند بادام تلخ و مانند
آن بیاشامند بابونه و شبت و نانخواه و سداب و خسک و حلبه و کاسنی و اکلیل و صعتر
در یکمن آب بجوشانند تا بنصف باز آید بپالایند و هفتاد درم با سی درم روغن سوسن
حقنه سازند سر حنظل بر آرند و دانه وی بیرون آرند و از روغن سوسن یا سوسن یا
روغن قسط پر سازند و یک شب و یک روز بگذارند و با خاکستر گرم بجوشانند و از وی نیم گرم
در فرج ریزند پس روغن خوشبوی بمالند و شیم با وی بپالایند و بر رحم رسانند سنبل و
زعفران و مصطکی و سک و مقل و جند بیدستر هر یکی با روغن یاسمین و روغن بادرنبویه
بطبخ دارند شونیز و اشق و مقل و علک البطم و عود دود کنند هفته دو بار مفرح یاقوتی
و دواء المسک مجرب است و جرنا و کابکینج تناول نمایند از صعتر و نانخواه و روغن البان و
نفط سیاه شیاف سازند پیش از آنکه حمل کوشش [illegible] پرزارند مسک دو دانگ بیخ درخت
جاوشیر یکی درم تریاق بزرگ یکی درم و نیم جند و روغن بلسان و زوفای تر و عود و بیخ وزن [illegible]
[illegible] دو درم با شهد بیامیزند و هفته نیم درم بنوشند و با پشم بر آرند در حال حمل مفرح

و مرهم دیگر

ومثرودیطوس ودوا المسك بكار دارند پس از اسقاط شعر وحی دل سفید وعلك البطم
وهزار اسفند بمثقل بخور کنند حیض كه در رحم بود براند ورد زایل کرداند واكر برود در رحم
بود كه فرزند برود شیافها بداناکرآن نمایند واكر کثرت رفتن خون بود با سهال وحیض چه
سفید وزعاف ومانندآن غذاها وشربتهای خون افزا نوشند ولباس اهاتیر پوشند
واكر بیماری حم بود ابخره در باب وی یاد کرده شد کار فرمایند واكر اسهال صفراوی وبلغمی
وتبهای عفونی ومانندان بود وداروهای این بیماری بکار دارند واكر لاغری حامله بود
كه غذا از وی بیفزاید وجنین غذا نیابد داروها كه بدین فربه سازند تناول نمایند واكر
هوای سرد بود كه برحم برسد وسنفذ غذای جنین فراهم آید وفرزند غذا نیابد ودروی
ضعف پدید آید واز شدة برد بمیرد وداعیه از دفع عاجز اید دوا نیند درین هنکام شكم
براند وکران نماید ونماف برودت بدبرد وپستان لاغر کردد واز رحم زرداب سیالالی
وسبزبینی وکوش سفیدی کراید وبیاض ویره تیره نماید واكر هوای کرم حامله دریابد وقوة
وی جنین را ضعیف کند واضطراب در فرزند بد پدید آید وطلب هوای سرد نماید اعتدال
هوا سود دارد كه حامله درکرما به درنك نماید واز رطوبت وی وبالطهای شیما اسر حا
بدبرد وجنین فرود اید باید كه ازین کار باز آید کاه بود كه وثبه وضربه وسقطه وبار کران
وصدمه وغم وهم وبیم عظیم سبب سیلان جنین کردد ودرفع سبب باید كه تا حامله زاید کاه
بود كه شیمه رقیق بود وبسبب ضعف پاره کردد وجنین بیرون آید کاهی كه مستان
کرم وبهار سرد بود این بیماری بسیار بظهور آید وافتد وی زیاده از ولادت بود چه
نادر طبیعی بود وانداختن ناطبیعی وبیشتر در ماه اول ودوم وسوم پدید آید چه در
این زمان فرزند کوچك وسبك بود وباد كه در رحم کرد آید وی را دفع نماید ودر ماههای
دیکر بزرك ورآن بود ورطوبت فزونی رحم وی را بلغزاند زن ابستن باید كه در اول
واخر ازو حسا سقاط باز آید وبیش از ماه چهارم وبیش از ماه هفتم رك بکشاید ومسهل
تناول ننماید مکر انكه در بدن زیاده فساد کرده اید وغذای جنین را تباه سازد این هنکام ما
بحجم وششم رك زدن ومسهل خوردن ضرورت بود تا فرزند بماند [illegible] کاسکبیج بسیار
حیض باز دارد وقولنج بکشاید وصرع وکزاز ولقوه اختناق رحم وبیماریهای وی را سود
دارد موبد ومیلیخه وحضض بنج برودوبرز آونك کرد ودرازو مشك وعنبر وتخم بادیان وابهل
جوز سرو وتخم هزار اسفند وحب بلسان هریك چهار درم وسعد وبسباسه وبار تنك وزعفران
هریك ده درم هلیله زرد وافیون وجوز بوا وشبط هریك دوازده درم قاقله صغیر چهار
درم سقا پانزده درم قرنفوقرنفل وتخم سوسن وزنجبیل زرد وکسوتا هریك بیست وچهار درم عنبر
بامیخته بکدارند وداروهای کوفته با انکبین بیامیزند وپس از سه ماه از یکدرم تا سه درم
بنوشند ودوان کشوتا عود ومشك هریك نیم درم قرفه وقرنفل وزعفران واسنه هریك دو
درم کندر وسعد وقصب الذریره واظفار الطیب وسعه تن هریك چهار درم میعه با شراب
انکوری بکدازند وداروها کوفته با وی بیامیزند وقرص ساخته در سایه خشك سازند کاه
بود كه حامله در ولادت برنیاید ودر ورطه هلاك آید درین صورت پیش از انكه فرزند
بزرك کردد ضرورت كه بیفکنند وافت امان یابد داروها كه جنین را بکشاید وبیفکند
بکار دارند شاخ اشنان وسداب وعرطنیثا با قطران بپالایند زن بردارد وروغن بلسان

اسقاط ما به

وانگزد و بخور مریم و بابونه و بفم رحم رسانند عصاره برگ حنظل با پشم فرزجه سازند سرگین خر و شحم وی
و چشم ماهی بخور بخور کنند گویند زن آبستن پای بر بخور مریم نهند بچه بیفتد دیگر که دیگر با بهواب
بود انگور نیم درم مر مکی یکدرم سداب خشک سه درم حلبه یکسربت بود و شام با آب طبیخ ابهل بنوشند
نسخه مر و زراوند دراز و صبطیا نا و قسط و فوه و عصاره و افسنتین و قردمانا و فلفل و شکم
و سلیخه سیاه با انگبین بیامیزند و سه درم بر ناهار ده روز بیوسته تناول نمایند نسخه مر پنج درم دار
و ابهل و قردمانا هر یک ده درم هر روز سه درم بنوشند دیگر که بچه مرده و زنده بیفتد از ذات ابدا
ترعاب طبیخ حلبه که در وی انجیر بود هر یک سی درم با سه درم صعتر بیاشامند دیگر که در اینجا بکار
آید سه درم اشق با زهره گاو بکدازند و دو درم نشادر سوده با وی بیامیزند نسخه دانه با دریون و
بخور مریم و زراوند گرد و مویز و شحم حنظل و اشق با زهره گاو و شیاف سازند نسخه که بچه مرده
و شیمه فرود آورد مر مکی یکدرم برگ سداب و شحم حنظل و قسط از هر یک سه درم با زهره گاو
بر ناف و نهفتا با الکد تریاق اربعه و شاهترج و بن باب قوی بود گاه بود که زن آبستن نماید و شکم
وی بر آید و شهوت غذا نماید و فم رحم فراهم آید و پستان بزرگ گردد و ماننده این حال و منه
سوء القنیه بیتی گراید گاه بود که در رحم و پستان ورم بدید آید گاه بود که قولنج بظهور آید گاه بود
که چیزی مانند مرده در شکم بحرکت آید خاصه وقتی که دست بر وی مالند این را بتازی رحا
گویند گاه بود که چهار ماه و پنج سال پاره گوشت بر آید گاه بود که حیض بسیار آید و بیمار خلاص یابد
گاه بود که تداوی نیابد و مدت حیات بماند و باستسقا انجامد سبب یکی سده عروق رحم بود که حیض باز
دارد دوم باد غلیظ که در رحم گرد آید و تحلیل نیابد سیوم نطفه زن که در رحم ریزد و از حیض مدد
یابد و مصوره که وی را صورت جنین بخشند با وی نبود بیوسته حب منتن و حب کشنیج و ایارج
لوغاذیا تناول نمایند با ماء الاصول با روغن بیدانجیر بیاشامند دواء الکرکم و تریاق اربعه و سحر
و بکوبی و دحمرتا بنوشند ضماد بطول ملین و محلل و انجه در باب گرفتن حیض یاد کرده آید بکار دارد
بخور داب با زیره و دار چینی تناول نمایند و از غذا دوا باد انگیز باد آید اری که حیض بگشاید قسمین
بر دارند و با آب بیاشامند با انگبین بیامیزند و بنوشند الطبیخ افعال دود کنند سود دارد او قرص فرزجه
سازند ادخر بیاشامند و ضماد کنند حماما پوست بیخ وی با شراب بجوشانند و تناول نمایند
شونیز نیم درم تا یکدرم بنوشند اوز نمده مبعضه با زیت نیم گرم در فرج ریزند پس از چهار روز
حیض بگشاید بابونه در آب طبیخ وی نشینند بادرنجبویه و بیخ وی بخور کنند و حمول سازند کرنب تخم وی تناول نمایند
حند یکدرم و نیم پس از استفراغ با بوره و ماء العسل بنوشند حلبه آب طبیخ وی با شهد بیاشامند
دارچینی با مر مکی تناول نمایند و بر دارند حمص برگ درخت وی بجوشانند و بیاشامند زراوند در آن با مر
و فلفل بنوشند و آب طبیخ حلبه و نخود سفید و دانه محلب و کرنب بستانی و لوبیای سرخ
و مرزنگوش و بادیان و پوست ترب بیاشامند مر بنوشند سده بگشاید و حیض براند
انجبار آب وی بیاشامند بنجه با شهد بنوشند نانخواه و برگ مورد و دانه وی با شراب تناول
نمایند کنجد پوست کنده بنوشند فو بیاشامند و بر دارند آب کرفس بستانی با ایرسا و فرزجه
سازند قلی نیم درم تا یکدرم بنوشند ابهل بیاشامند و حمول سازند سلیخه بخور کنند و بر دارند
و دود وی بر رحم رسانند نوم در آب طبیخ وی نشینند بیش از مباشرت بر دارند موز چند روز بنوشند
با پیه قاز فرزجه سازند نیل بشره وی با زرده بیضه بفم رحم رسانند نهم بر دارند بول و حیض براند
حیض طبیعی پس از چهار ده سال آید و زن در آن وقت بلوغ یابد چه پیش از این خون وی
خام و نا تمام بود و از پروردن بدن فزون نیاید و از پس چهل سال انقطاع یابد چه در این

بیفتاند داروی که بچه مرده و زنده

زمانی که بچه مرده بیفتد از شکم

ادویه ایکه حیض بگشاید

زمان

زنان مزاج ایشان بسوی ... مبتلا گردد و خونی که تولد شد بروقت نماید و ماهی یکبار بیالاید و کم از ده روز
نیاید و بیش از هفت روز نیفزاید گاهی که ملتب و کمیت زیاده و نقصان پذیرد و در غیر طبیعی بیاید
اگر یازده روز آید یا از ماه تجاوز نماید یا کم از عادت بیالاید در تیرگی و زردی گراید و از کردارهای
بجهت آن تیره در دماغ سوء گران نماید و زبان بجهت امتلای عضلها از تکلم عاجز آید و باد در شکم
گرد آید و قراقر در شکم بظهور آید و دوار و سدر و درد سر و ضعف معده و آرزوی گل و انگشت
و چیز شور و تلخ پدید آید و در فم معده سوزش تولد کند و تشنگی بیفزاید و سرفه و تنگی
نفس و عسر البول و درد پشت و کمر و گردن و گرانی اعضا و حمای محترقه و بخارات جگر روی
نماید و یا باستسقا و قولنج و صرع و سکته و فالج و لقوه انجامد باید گویند آغاز زمان حیض سال
دهم بود و انجام چهاردهم ابتدا انقطاع پس از سی و پنج سال بود و انتها پس از شصت عبارة چیز
بقول فقها نشاید در مذهب جعفری ع کم از سه روز نباید و از ده روز تجاوز ننماید پیش
حنفی کم از سه روز نباید و نزد شافعی کم از یکروز و زیاده از پانزده روز نباید سبب نیامدن
حیض اگر بسیاری گوشت که خون را بگوارد و بگذارد که از بدن زیاده آید ریاضت و داروها
که فربهی پالند آرد بکار دارند و اگر کثرت شحم بود که مجاری دم را تنگ سازد و خون غلیظ کند
نیاید و در عروق بماند بدن از ماده غلیظه بقی و اسهال بزدایند و از داروها سیسنبر و فوتنج
چون وج و تخم کرفس و انیسون و خردل و عصفر و شیرو شونیز و حاشا و حلتیت و دوقو و اسارون
و جاوشیر و اشق و سکبینج و جند و فرفیون و فلفل و سداب و زیره و سعد و سلیخه و فوه و دارچینی
و سعتر خشک و مریکی و قردمانا و افسنتین رومی و افتیمون و فطراسالیون و فقاح اذخر و
مسکطرامشیع و راسن و سنبل کاد سانند و با ماء العسل و آب طبیخ فوه و اهیل و بودینه ...
بیاشامند نیم با شراب انگوری تر سازند و با دارچینی سوده بیالایند و بر دارند شبت و
بابونه و اذخر و سلیخه و مرزنگوش و قسط و حاشا و اکلیل الملک و کبریت و بودینه و کندناو
سداب و سیاه دانه و تخم کرفس و سعتر و قردمانا و افتیا به بجوشانند و قمع بر بمهروی بنهند
و بخار دارو بر رحم رسانند و چندان که توانند صبر کنند تا درد سر انجامد فرزجه و شیافها و
بخار دواها را بایند این هنگام بیمار در آب داروها نشانند و بپنبه بدان بیالایند و بردارند و
ایارج فیقرا استعمال نمایند وقت عادت حیض از داروها که یاد کرده شد بنوشند و بجوشانند
و در آب وی بنشینند و ضماد سازند ... و مایض در ایام حیض بکشایند و بر ساق حجامت
فرمایند رگ ... ساق و ... بر ساق دیگر دارو بودینه و سکطراشیع و فوه و حلتیت
و جاوشیر و سکبینج هر یک دو درم مویز سه درم سداب خشک پنج درم قرص سازند هر یک دو درم
قرص با آب طبیخ اهیل و لوبیای سرخ میوشنه و دوقو و فرفیون و فلفل و انیسون و تخم کرفس بری و
غاریقون و دارچینی و افتیمون بکوبند و دو درم با شراب ممزوج سازند بیاشامند پس از
گرمابه یک درم حلتیت با ماء العسل تناول نمایند و دو درم بودینه با شراب ممزوج نیم درم تا یکدرم
فرفیون و فطراسالیون با آب طبیخ اسارون و دو درم سلیخه و قسط با شراب انگوری دو درم جاوشیر و
سکبینج و قردمانا و حلتیت و شحم حنظل بر رحم رسانند فرفیون سوده با پنبه بردارند داروی دیگر
سداب سه درم انیسون و فوه هر یک پنج درم لوبیای سرخ و حلبه هر یک بیست درم با سه من
آب بجوشانند تا یک من بماند بیالایند و پنجاه درم بیاشامند نسخه تخم هزار اسفند پنج درم تخم کرفس
جبلی هفت درم کاشم و لوبیای سرخ هر یک دو درم با دو من آب بجوشانند تا بنصف باز آید

اکثر ایام حیض عادت ...

داروی که حیض آرد

زمان که حیض بکشاید ...

بپالایند و یک درم جندبیدستر با سکنجبین در وی بگدازند و تناول نمایند نسخه لوبیا و فوه بجوشانند و بپالایند
و یک سکرجه با نیم سکرجه آب سداب تر و یک درم روغن زنبق بدو بسرشند نسخه تخم سداب تخم کرفس
و بادیان هریک یک درم تخم کنب هفت درم بجوشانند و ده استار با انگبین بپالایند لوبیای سرخ
و کنجد سیاه و فوه و قرفه و سلیخه و نخود سیاه شب با آب بخیسانند و بامداد آب وی بپالایند فوه
و سلیخه و قرفه هریک سه درم و کنجد و نخود سیاه هریک ده درم حلبه سی درم خرما صد و بیست درم
بجوشانند و سی درم از آب وی با پانزده درم آب سداب تر بپالایند داروی که حیض بسته چند
ساله بگشاید مر مکی و جندبیدستر هر یکی چهار درم ابهل هشت درم سداب ده درم مویزج دانه
بیست درم بکوبند و با زهره گاو شیاف سازند نسخه فرفیون و اشنان و غافت و قردمانا و شونیز و سداب
تر بسایند و با هر دو مثل وی جندبیدستر و روغن بان با نیم برهم آرند نسخه حنظل و کندس و خربق سیاه
با زهره گاو بیامیزند اگر حمول تر باید روغن بلسان بیفزایند شونیز یکدرم مر یکی دو درم اشنان
و بوره ارمنی و مویزج دانه هریک چهار درم انجیر با شراب بجوشانند هشت درم نرم بکوبند و
بفم رحم رسانند و اگر لاغری بود سبب وی اگر گرمی بود که سخونت رطوبت را بسوزد و
عروق را خشک کرده باشد و تنگ ساخته و ماده غلیظ کرده باید که مجاری گشاید شراب نیلوفر و آب
خربزه و شیره تخم خرفه و شراب سیب و سکنجبین ساده و دوغ تازه و کشکاب با روغن بادام بنوشند
غذا مرغ فربه و گوشت بره و بزغاله و ماهی تازه سازند و بسیار در آب زن نشانند و روغن بنفشه
و روغن کدو و روغن بادام و سکر بر بدن مالند و پیوسته شادی و راحت جویند و از رنج
ریاضت باز آیند و داروهای سرد افزا بکار دارند و اگر سردی بود که ماده را فسرده ساخته و سد
مجاری نماید داروهای گرم و تریاق تناول نمایند و روغنهای گرم بمالند و آنچه در عرق سخونت یاد
کرده آمد بکار فرمایند و اگر سودا و بلغم بود که در بدن گرد آید و با خون بیامیزد و بعروق در آید و
سر رگهای حیض را ببسته دارد و بدن از ماده غلیظ پاک سازند و داروها که سده بگشاید تناول
نمایند و اگر گوشت فزونی و فربهی مفرط بود بدن از ماده فزونی بفصد و اسهال بپردازند
پس ریاضت معتدله و غذاهای معتدل فرمایند و اگر ورم بود که از مجاری فراهم آید و ماده گند
باید تدبیر وی نمایند و اگر افتادم و از با وی طلب دارند گاه بود که رعاف و بواسیر و رگ زدن
و ماندن خون بسیار از بدن بپالایند و حیض نیاید گاه بود که ریاضت بسیار کرده آید و ماده
تحلیل یابد و حیض باز ماند گاه بود که زن غذای وافر نیابد و آنچه ورود یابد غذای بدن گردد
و ماده حیض پدید نیاید گاه بود که جگر آفت پذیرد و خون کم تولد کند آنچه بوجود آید از بدن
بیفزاید گاه بود که هاضمه قوی بود و خونی که به اعضا در آید بگوارد و مثانه معدی گردد و هیچ
نماند مانند فضله غذای مرد تحلیل پذیرد یا ماده سرد گردد سیما زن قوی بود و گوشت
عضلهای وی سخت و سینه وی پهن‌تر از سرین و ساعد و ساق وی پر موی حیض پس از حمل
و در حال شیر دادن نیاید چه درین وقت خون ماده غذای فرزند گردد و به پستان در آید
ماده حیض ناموجود باید سبب بیماری نگردد هیچ قلت دم و قوت هضم در سلک اسباب
احتباس طمس نیاید پس اسباب نابودن حیض از جمله اسباب احتباس شمردن خطا بود مانند
که حمل و رضاع و کبر سن در سلک اسباب در آید زنی که خون وی بسیار نبود آید پیوسته
ضعیف و لاغر بود و بعضی اندک چه مزاج وی گرم بود و مجاری بسبب گرمی وسیع بدن
سبب رطوبت غریزی تحلیل پذیرد و درد یابی گردد و زنی که حیض وی در آید کسلان

و ناتوان

ادویه که حیض را براند

اتانکسار کرحصی ادرار ... معجون شبیح قرص کهربا ... مطبوخ حمول

و ناتوان بود چه مزاج وی سرد یا خشک بود و عروق وی تنگ و باریک و خون وی کم و غلیظ از این
جهت که هر چه کاهد باید کن رنیا باید و باز کردد و در بدن بماند و کسلانی و ناتوانی پدید آید اندرو نکه
حیض باز ندارد قیفه تخم وی پس از حیض بر دارند صبا با حنا بیا میزند و دست بران خضاب سازند حیض ننه
بیند و باز نکیرد غزال حضیه وی با زیت بسایند و با پشم بر دارند فرزجه تخوی بسوزند و حمول سازند ابهل
زرب وی بر دارند و تناول نمایند فرزجه دو درم با پشم یا سرکه بعفت روز بنوشند جوز بسوزند و بسایند
و با شراب فرزجه سازند جدید تناول نمایند بول و ترشحم و حیض باز ندارد مره اسفار دود وی رحم رساند
خون در حال باز کرداند مو با زیت کهن بر دارند کل بیاشا سند منیق کرزل وی مانند زنان اکو رست
بود خاتم سازند حیض و ترف دم باز ندارد بهمن سنکدان وی با روغن سوسن بسایند و بیا ینا مند
سبب کثرت حیض اکر دفع طبیعت بود خفت و راحت پدید آید با منع تعجیل کشایند و پس از ضعف
منع باده جاریه نمایند واکر کرمی و تیزی خون بود بدن از ماده صفرا وی مطبوخ هلیله زرد
و شاهتره بر دارند و حرارت بنشانند و اقاقیا و ماسیاکو با جکر کرک بود بنوشند و فلوس با آب
برک مورد تر بر دارند با افت دو ون اتانا شاجکر تناول نماید بذر البنج بکوبند و نبودانک
با سکوسوف سازند آب برک خرفه و لسان الحمل یا کلنار و کل ارمنی بیاشامند و خاکستر شاخ
کوزن با سرکه ممزوج و تخم خشخاش سیاه با شراب انکوری و قرص کهربا و شیاف یمانی و معجون تسید
بنوشند صنوان آن کهربا و شب یمانی و شادنج مغسول و دم الاخوین وکل ارمنی و تسید و کلنار و کل
مختوم بکوبند و با ... بیامیزند و دو درم با آب سماق یا آب برک خرفه بیاشامند و بخار
را در آب داروهای قابض بنشانند و مضادو شیاف قابض بکار دارند شیاف که درین باب صواب
بود سرمه و کلنار و حجت بلوط بکوبند و با آب برک مورد تر بیا میزند نسخه سفت ما زو و اقاقیا
و کندر و فوفل و سعد شیاف سازند با آب برک مورد تر کهربای سوده تناول نمایند و مجمره زیر
زیر نشیان کذارند و ماده باز کردانند داروهای سرد قابض چون کل سرخ و عدس و مورد
و عنب الثعلب و سماق و عصی الراعی و کلنار و حجت بلوط و مازو و اقاقیا و عصاره
لحیة التیس و پوست انار پس از رک زدن بنوشند و بمالند و بجوشانند در آب طبیخ وی نشیند
غذای بیمار کوشت کبک و دراج و تیهو و نخود با غوره و سماق و زرشک و دانه انار
باید و بالوده نشاسته و لوبیه و قطایف و ابی حانا زرشک و زعرور و عنب او کنار شاید طبیخ
با شراب کل و شراب نیلوفر بوم سازند و با قرص طباشیر باز دارند دم اکر با بلغم بیامیزند قی
فرمایند و داروها که بلغم براند چون حب منتن و حب کنجد تناول نمایند و اکر با سودا

قرحه رحم

استفراغ باید مطبوخ افتیمون و حب اصطمخیقون بنوشند پس تدبیر دیکر بجا آرند و اکر قرحه
رحم بود خون با ریم بیامیزد مدة با ماء العسل و زرافه با کشایند و انداروهای خشک کننده
و رو بانندة چون صبر و کندر و دم الاخوین و تسید و کهربا و مر و زعفران و ماسیا و نشاسته
و سفیده ارزیز و مردار سنک و حضض و انزروت و زراوند سرخ و اقلیمیای نقره و
توتیا مرهم و شیاف سازند و بر دارند اکر دارویی با بیرون باید کاغذ سوخته و خاکستر
و شاخ کوزن و ماز نعیی سوخته در سرکه انداخته بیفزایند مرهم که ریش خشک سازد
و کوشت بر آرد مردار سنک و انزروت و سفیده ارزیز و اقلیمیای نقره و انزروت
هر یک درمی توتیای مغسول دو درم با موم روغن کل بیامیزند صبر و مر و انزروت
و دم الاخوین و کندر شیاف سازند با سفیده بیضه بر دارند و اکر ریم از بالا آید حقنها
که در ریش بوده و شیافها که در ریش کرده و شانها یاد کرده شد کار فرمایند یا در رحم

مرهم کافوری با آب سرب سوده بگدازند و حقنه سازند و اگر با سوء [illegible] بود گاه باشد
که استخوان ریزها بپوسانند و در دهانه سوراخ کوچک پدید آید و ماده از وی بالا [illegible] رحم سبب
مشارکت دماغ بود پدید بدین سبب تدبیر قوی بگذارد انجامد شاید که او از نیابد مداوی باید
که تداوی برفق نماید و بالطف بگشاید و بر کرم عفونی آن مجاست فرمایند و تن از سوء جا بردارند
و قرص کهربا و حب مقل با عصاره کندنا بجیه بگذارند و حقنه سازند بخار روغن کندنا و ورق
مقل تنها حل نمایند و بمالند و با پشم بردارند روغن اول ده درم روغن کنجد با چهل درم آب کندنا
بجوشانند تا روغن بماند روغن دوم مقل با شراب بگدازند و با روغن کنجد بجوشانند تا شراب نماند
و اگر شقاق رحم بود پس از خشکی مزاج و عسر ولادت پدید آید بیمار در آب قابض نشانند و
از وی حقنه سازند و مرهم و شیاف که در قروح رحم و شقاق مقعد یاد کرده شد کار فرمایند
با ظهور شقاق مرهم سفید و نوتیای شکسته با زرده بیضه بمالند گاه بود که ازالت بکارت باعث
شقاق گردد و خاصه که عروق غشای رحم قوی بود و باکره کوچک و آلت بزرگ بیماری اگر
تازه بود بیمار در نبیت و آب داروهای قابض و شراب قابض نشانند و پشم نرم بر پاره بچند
و با مرهم رسانند و بیالایند و بردارند و از حرکت باز ایند تا بکارت باز گردد و فراهم شود
و اگر خارش بود که از ماده صفراوی یا بورقی یا سوداوی بظهور آید سبب [illegible] بردارند و بدن
شاید خشک سازند زردی نشان صفراوی بود و کبودی نشان بلغم و سرخی و سیاهی نشان
سودا حکاک رحم گاه بود که خارش از سخونت آب زن بود پدید آید و بیمار از مباشرت باز نیاید
و مجامعت حدت بیفزاید و شاید که به بثور رحم انجامد بدین [illegible] بردارند و حل و
صابون بگشایند و کرمی آب بداروها که از وی مباشرت باز دارد بنشانند گل و صندل و
شیاف ماميثا و نوش و [illegible] و اقاقیا و عصاره لحیة التیس با آب برگ خرفه یا برگ
و روغن گل بر فم رحم بمالند پوست انار و عدس پوست کنده و برگ بودینه با شراب قابض بجوشانند
و از آب وی حقنه سازند و از [illegible] شیاف و ضماد دو و حضض و مغز دانه ترنج بر رحم رسانند یا
بیخ یا قطران [illegible] بردارند خارش فرج و مقعد بنشانند و آنچه در جرب مثانه یاد کرده شد
حل نمایند زعفران و کافور هر یک دانگی مرداسنگ دو دانگ حب الغار سه دانگ بسایند
و با روغن گل و سفیده بیضه و قطره شراب قابض بردارند و اگر انفتاح فوهات عروق رحم بود
با صفای خون درد سر و غثیان بود خون که از [illegible] آید سیاه بود و آنچه از شریان پالاید سرخ
و درخشان انار با عصا الراعی [illegible] داروهای قابض چون گل سرخ و پوست انار و جوز سرو و
گلنار [illegible] حقنه سازند و از سنبل و اقاقیا و عصاره لحیة التیس و مازوی خام و شب یمانی
شیاف [illegible] مصطکی و بلوط و آبی ترش و ضمادی خشک و برگ زرشک و پوست انار و جفت بلوط و
لاذن و اقاقیا و عصاره لحیة التیس و دانه مورد و گلنار بکوبند و با آب مورد تر یا آب [illegible] بر شکم و زهار
مالند و اگر انقطاع عروق بود صمغ عربی و گل مختوم و کهربا و کندر و گل ارمنی و مرداسنگ
و اقاقیا و دم الاخوین و شب یمانی بسایند و با آب لسان الحمل ضماد سازند و حقنه و شیاف هم
کنند و بردارند و اگر ضعف رحم بود پس از بیماری مزمن پدید آید و در تشنج و تحلیل بظهور آید
و پیوسته از وی خون آید با رطوبتی که زن را حاجتی نبود بپالاید نیز حبل نماید و ضعف که با وی
افتد نکو نباشد در بیماری ضعف رحم سیلان رحم گاه بود که آب زن پیوسته آید با رطوبت عفن
پیوسته بپالاید این سیلان رحم بود در این بیماری نفس دشوار آید و بیمار میل بغذا نماید و رنگ و
روی بزردی گراید و [illegible] بر آید و شاید که [illegible] پدید آید کیفیت ماده از رنگ [illegible] که سبب بود دانند

بنماید

شقاق رحم

حکاک رحم

سیلان رحم

بیماری ... سبب ضعف ماسکه عروق رحم بود و ماده حیض در وی عفونت یابد اگر بی سبب عفونت
... آید پس از وی ضعف رحم و استرخای وی در وی پدید آید و اگر با شهوت منی شهوت
باشد پس از کثرت و حدت اسباب آنگاه بود که بیمار از مباشرت لذت یابد و آب پیوسته فرود آید
ماده بیماری از بدن بزدایند و سوی مزاج باز دارند پس داروی قابض فرمایند و با وی داروی
خوشبوی چون سعد و سنبل و دارچینی و مانند آن بیامیزند سبب سیلان اگر عفونت بود
بدن از ماده عفونت پاک سازند و معده و جگر با یارج فیقرا و شراب افسنتین بزدایند پس ...
با شکر پرورده معجون ... و شراب پودینه جهت تقویت معده بنوشند و غذای خشک
و زود گوار چون گوشت تیهو و کبک و تذرو و دراج بریان و نخوداب با گوشت این جانوران
و دارچینی و زعفران تناول نمایند شافه یا آماد الاصول و دود عود با دام تلخ پاک سازند
لعاب تخمها با حرارت بکار دارند پس حقنه و ضماد و شیاف قابض فرمایند و اگر بسیاری و گرمی
آب و ضعف رحم و استرخای وی بود و آب وی از باب مباشرت طلب نمایند و اگر رطوبت
بود تن از رطوبت بنقیه اسهال و ادرار پاک سازند و ریاضت عروق فرمایند پس حقنه و ضماد
استسقای لحمی و زقی بکار دارند و پستان با خرقه درشت ممالند و دو یک زنجبیل با یک درم ترید و
هفت درم گلشکر تناول نمایند یک درم تریاق با دو دانگ زنجبیل و سه درم اطریفل صغیر بنوشند گاه
بود گاه که بیمار آبستن نماید رطوبت لزجه از وی بیالایند و گوشت بدن ... استرخا یابد و باشد که در
وی طپش و درد ولادت پدید آید و اگر ضربه و سقطه بود با سلیخه بکوبند قرص کهربا تناول نمایند
و حقنه و شیاف و ضماد قابض بکار دارند آب برگ لسان الحمل بیاشامند و حقنه سازند کهربا
طین مختوم و قرص طباشیر با شیر تازه بجوشانند و یا یک درم بنوشند رب توت و صمغ کتیرا
و تخم کتان با آب گرم تناول نمایند داروی ... در رحم صواب بود شک اگر کافور و حبه درم الاخوین
و گل ارمنی و گل مختوم و شب یمانی هر یک دو درم با ده درم شراب مورد بیاشامند شرابی که
خون باز دارد و نیک و ... قوت معده بفزاید سنگ و قشور کندر و فنجنکشت یک هفته
در شراب قابض بخیسانند و بجوشانند و بیالایند وان شراب تناول نمایند با عدم شراب
قابض را بسیر بکوبند و با وی بیامیزند و ... سیب بگذارند و بیالایند ... بکوبند
داروی بداربند نسخه دیگر افیون و کندر و جلنار و سماق و اقاقیا و گلنار با سرکه بیامیزند و نیم درم
بنوشند کندر و افیون و حب بلوط ... حب سازند و یک درم تناول نمایند و ... سوخته
مورد با آب سماق و آبی بیاشامند باقی که در اینجا بکار آید حضض و گل سرخ و جلنار و عصاره لحیه
التیس و اقاقیا و گلنار و کاغذ سوخته با آب مورد ترش بیامیزند و بردارند نسخه ... و اقاقیا
با آب زرشک ... و شیاف سازند نسخه ... و گلنار و حب بلوط ... با آب ... مورد ترش
بیامیزند و با پشم برد آرند گل مختوم و مرداسنگ ... پوست انار و گل ارمنی و ... و گلنار را با
آب مورد ترش بیامیزند نسخه گل سرخ و دانه مورد نارسیده و افیون و ریوند چینی و ... و شب
یمانی و جلنار و روی خام و گلنار و کشنیز خشک و سفال نو و گل مختوم و شادنج عدسی و صندل سفید
و کندر و دانه عوسج و سماق و کاغذ سوخته و عصاره لحیه التیس و اقاقیا ... بیامیزند و ...
شب با آب برگ مورد ترش سازند و با چهار درم از این دارو بیالایند و شام بردارند و ...
نگاه دارند نسخه دیگر ... درم ... و کاغذ سوخته و شب یمانی و گلنار و اقاقیا و زیره پرورده و گل
ماهی و زراوند و پوست انار با آب کشنیز تر ... بردارند ... با صمغ عربی و قشور کندر و

و قلقطار و گل ارمنی با جبیته درم اب لسان الحمل با آب برگ سود با آب سرد بیامیزند و حقنه
سازند بات سهار درهم و راد و برد و نوشسود دارد ازین بنوشند درد مفاصل که از گرمی بود نیز از اهند
پوست بیخ وی بسایند و با انگبین و زفت بیامیزند و ضماد سازند و ماده متحجره بگدازند بول با
بیامیزند قوت وی بیفزاید شبه ضماد کنند صلابت زایل کرداند بطو خودرا از طبخ وی ضماد سازند
درد عصب و مفاصل ساکن کرداند عنبر با ادرکندم بیامیزند و بر ورك مالند درد نشاند قیطونا
با سرکه و روغن گل ضماد کنند درد مفاصل و التوی بازدارد بوزیدان بسایند و با شهد بمالند سرکه
و آب و آرد جو بر آن ما آلند صنفعه قوی باید جوز تخم وی بیم درم با وزن وی شکر بنوشند
از درد ساق امان یابند بوزیدان بیاشامند عضل و عصب پاک سازد و درد مفاصل که از بلغم
بود با نخار و ماده برانند چون کهنه بجایند و درد ساق منشنج که از یبوست بود بمالند شحم
سازند حنظل درون وی بیرون کنند و زرده بیضه در وی اندازند و بپزند و در گرما تناول نمایند
بلغم برانند و عسر اسود دارد مرو بیمار در حمام با کلای برگ بوك وی بخایاند با درد
خروع دانه وی ماده براند و درد بنشاند شربت وی ده دانه تا بیست دانه بود خردل ضماد وی
درد مزمن را زایل سازد مصطکی زرده وی بر آن کنند و بر بندهای دست و پا بندند شفا یابند
روغن شبت و یاسمین بمالند روغن زقوم شای بیخ درم تا هفت درم با اشامه سه روز بیاشامند
با سرد که در مفصل و عصب و مهره بود تحلیل یابد و پای کشاید روغن شکوفه نارنج
باد راند و قوت مفصل بیفزاید روغن خشك بنوشند و بمالند درد نماند روغن جند
بیاشامند باد زهر تیابند روغن روباه بمالند و بیمار در وی نشانند صلابت زایل سازد
و پی بگشاید روغن کفتار زیاده لنك بماند با در وی نشینند درد نه بیند روغن حناء الجار
دو درم با رجو تناول نمایند درد مفصل که مزمن بود بر سازند روغن بارکل بمالند و بیاشامند
درد زانو که از باد بود بنشاند روغن جوزع مانند زیت کهنه درد زایل سازد و محلل قوی
بود روغن بابونه و شبت و امثال ان درین باب صواب بود عسل خیار چنبر ورم صلب مالند
نرم سازند آب برگ کرنب بستانی با سرکه و آرد کندم ضماد کنند سود دارد عود خاکستر استخوان
ادم مخفف و محلل قوی بود شربت وی درد مفاصل صرع زایل کرداند ضماد نمك کرم درد
بنشاند حمص آب نخود سیاه در بیماریهای سرد و درد مفاصل نیکو بود ارنب در آب طبیخ وی نشینند
صلابت مفصل نماند نفط سیاه بمالند در دبندها که از بلغم بود شفا یابد شبت بجوشانند
و کماد سازند برك خروع بجنبد و خام بر مفصل بندند صابون مغربی با وزن وی حنا بیامیزند و
بر زانو نهند درد بنشاند قسط تلخ ضماد کنند درد که عضل و مفصل زیاده بارزه بود زایل
کند شمر بجوشانند و در آب وی نشینند بحر بار رود از صلابت بنشاند شونیز ضماد کنند درد
که از برد بود نماند شعیر در شبت بکوبند و کرم سازند و در خرقه بندند و کماد کنند دردی که از کرمی
بود نماند سنا بکوبند و با انگبین ضماد کنند یا با شبت بجوشانند و آب وی بیاشامند سکبینج بمالند و با
تناول نمایند بلغم برانند با سرکه ضماد کنند صلابت نماند سطر دوای هندی بود و مانند لود
بسمانغ و کرم و خشك بود در سیوم نیم درم با اب کرم بیاشامند حم الکنبی ور سازند روغن
بود بدینه ری بیت و یکروز متوالی یعنی سه درم بنوشند دست و پای کشند بگشاید بلادری
بیمار حضری بکنند چندانك نوم بر وی باشند و کرم سازند و آتش بیرون آورند و فراسیون در وی بگسترند
و بیمار بر وی خوابانند و فراسیون بر وی ریزند و بپوشند و یکساعت بگذارند تا عرق بیرون آید درد

وتنخ

وتنقیه شکم از باد بود وحجامت بر رفتار رفتار جز بر حال زایل سازد دوا که درد پشت را نافع بود دوا
روغن وی دو درم با آب زرد چوبه بنوشند بلغم براید ودرد بنشاند اگر با اول فایده نیابد بار دوم
تناول نمایند این روغن بر بدن بمالند منفعت یابند ترمس پوست بیخ وی ده درم با شهد
واب گرم بیاشامند بلغم بقی براید ودرد پشت واطفال نماند غاریقون باریوند بنوشند سوس دو درم تناول
نمایند باد براند بلغم تحلیل یابد ودرد بنشاند حلبه ونخود سفید بنوشند روغن حنظل ده درم با
قسط نهد بیامیزند با روغن کنجد بمالند وبیمار در آب گرم نشانند لعوق قوت پشت وکمر بیفزاید اذخر
روغن وی بنوشند وبمالند درد پشت وبندها وعرق النسا را سود دارد تودری درد ورک وکمر
زایل کند سقنقور درد پشت که از خون بود بنشاند ثمر بنوشند درد بلغمی زایل سازد حمار کوشت حمار
بری تناول نمایند دفلی با زیت بجوشانند وبیاشامند بلغم براند ودرد پشت وزانو بنشانند
بر روی با روغن گل بکدازند وبمالند درد کرده وپشت نیابند شحم دو درم با اسامه بنوشند درد
خاصره وپشت نبیند روغن الجزه بیاشامند وبمالند از ماه سه روز نماند یک عدد عقرب زنده در
شیشه کنند وزیت بروی ریزند وبگذارند تا قوت عقرب بزیت اید وبر پشت ورآن بمالند در
اعضای عنکبوت نیابند روغن وی بمالند درد پی وکمر با زعفران دارد درد پشت سبب درد پشت اگر سوء
مزاج بود سرد وماده بمانند بیمار در کمر برودت یابد واز حرارت راحت تریاق اربعه وسجرنیا وتریاق
بزرک ومثرودیطوس وفلاسفه تناول نمایند وروغنهای کرم که یاد کرده آید بمالند واکر با ماده
بود درد بتدریج پدید آید وپشت سرد وسنگین نماید در خاستن دشوار آید واز حرکت وریاضت
خفت یابد دست اکر بجای درد رسد یا درد در رکها وعضلها بیرون بود واکر نه درد در توها وعضلها
درون بدن بس از نضج ماده بماء الاصول وروغن بید انجیر بقی وحب منتن وحب کنیح وایارج
فیقرا وشحم حنظل پاک سازند تریاق اربعه واب نخود سیاه با عسل داد یا وج وانکبین وروغن گاو
بنوشند نخود با وج نیم کوفته شام بجوشانند وصبح بجوشانند وبپالایند وبا شهد وروغن گاو در
هفته بیاشامند کر با این درد پشت بمالند پس روغن فرفیون وروغن سوسن قسط وروغن
سداب وروغن حب الغار سازند نخوداب وهلیون پیوسته تناول نمایند واکر ابتدای درد
بزرک بود با کرمی وضربان در رکها زی برآید باسلیق ومابض بکشایند وروغن گل بمالند و
غذای لطیف بنوشند واکر رنج وتعب بود اسایش فرمایند وبکرمابه روند وروغن بنفشه وروغن
بابونه بمالند واکر باد غلیظ بود بیمار از درد ونجس از لرزه بماء الاصول وروغن بید انجیر بنوشند
واز غذای باد انکیز پرهیز نمایند وحب کبیح دو درم بدین نسخه با عسل داد بکار دارند سوف حلبه وحرف
وتخم کرفس ونانخواه مساوی با وزن همه سکبینج بیامیزند واکر از کثرت مباشرت بود کرده بود داروها
که در باب هر یک یاد کرده شد کار فرمایند کاه باشد که سبب باد غلیظ ورطوبت غلیظ مهره پشت
وبجای نماند کاه بود که درد درون وورم تولد کند وباده غشای فقار را بسوی خود کشد ومهره بجانب وی
کشیده شود واز جای بیرون رود کاهی که مهرهای سینه بکشاید واز جا بر آید دم زدن از نهاد
طبیعی بکردد وچه این هنکام اندامهای تنفس بر حال طبیعی نماند کاه بود که مرضعه کودک را غذا دهد
بهنکام غذا دادن نباشد بدین سبب ماده غلیظ در بدن کودک آید ومهره در آید کودک را کاهی که سرفه
با تنکی نفس پدید آید پس حدبه پیش از بلوغ هلاک کردد چه ماده سرفه وتنکی نفس انتقال نماید وخراج
من بن ظهور آید کاه بود که حدبه از سقطه وضربه پدید آید سان خداوند حدبه باریک بود چه مهره

کامی بر جا ماند مجاری که غذا ازوی با عضای عقلی آید بر حال طبیعی نماند و در آن تنگی
غذا چند آنکه باید وصول بعضو نیابد و نمو ناقص بماند بدن از ماده بر دارند و دارو‌ها که در تشنج یا
کرده یاد کرده شد کار فرمایند و دارو‌های ربوه و تنگی نفس و سکنجبین عنصلی و لعوق زوفا و لعوق
لعوق کرنب و اسقیل بکار دارند دارو‌های گرم و محلل چون مقل و اشق و جاوشیر و سکبینج و حلبه
و اکلیل الملک با دارو‌های مقوی چون اقاقیا و گلنار و گل سرخ و راسن و برگ غار و جوز سرو
و برگ وی و قصب الذریره واشنه و ابهل بیامیزند و ضماد سازند چه داروی گرم و محلل ماده بگدازد
و تحلیل برد و دوای مقوی و تر و رباط و مهره را قوت دهد تا بجا آید پیش از سقبه داروهای
قوت دهنده زیان دارد چه مهره و آنچه بدو پیوسته قوت یابد و دفع ماده نماید و باید انتهای دیگر
در آید و انتهای بد چون دم و فالج و لقوه و مانند آن بدید آید اقاقیا و گلنار ابی و وج و چند
و برگ خرزهره و دانه غار بکار دارند و روغن سداب و روغن فرفیون بمالند صفت عاقرقرحا و شحم
حنظل و فلفل و جند و انکرد و فرفیون نرم بسایند و ده درم با یک رطل روغن سداب در شیشه
کنند و یکهفته بر آفتاب نهند و در روزی دو بار بجنبانند پس بپالایند و دارو تازه سازند و چند
بار این کار کنند و بکار برند دو صفت که رطوبت بگدازد و باد بتحلیل برد باید سازد سیح و ابهل و جوز سرو
و برگ مورد و مرزنگوش و اکلیل الملک و ادخر و قرنفل و سلیخه و عاقرقرحا با آب بجوشانند و بپالایند
و بار ربع آب روغن سداب بیامیزند و بر آتش نهند تا روغن بماند و فرفیون و ابهل بسایند و اضافه
نمایند داروها که درین باب صواب بود وج و ابهل بکوبند و با آب سرد بجوشانند و ضماد کنند داروی
وج و راسن و ابهل کوفته با شراب نبیذ آمیخته سازند و مقل در وی بگدازند و بمالند از دارو شفا یابند و داغ فرمایند
با ورم دوا را ماس حلب نمایند و با ضربه و سقطه و آنچه در باب پهلوی یاد کرده آید بکار دارند ادویه که عرق
النسا و درد سرین و نقرس و مفاصل را سود دارد کسنا بیاشامند که از مره و بلغم فسادی که بود زایل سازد
خیارشنبر با شراب و بسبجر برشتا بمالند درد بیابند اشارون و فردما ناشناول نمایند شفا یابند روغن
زقوم شامی در حمام بمالند از نسا و درد و رک و بادی که در حقنه وی بود خلاص یابند نمک آب ماهی شور
حقنه کنند نسا و درد و برک را سود دارد خردل با انجیر خشک بکوبند و بمالند عنصل سرکه وی بنوشند درد
نسا نماند و قوت بدن بیفزاید و رنگ و رخسار نیکو سازد سداب با برگ شبت بجوشانند و آب وی بیاشامند
و روغن فندق بمالند سداب بنوشند سورنجان جذب ماده بلغمی نماید و نسا و خدر باز دارد شونیز با سرکه و قطران
و روغن بمالند اعیا و نسا نیابند شیرج با پوست بیخ راسن بسایند و ضماد سازند از نسا و درد امان یابند
زفت روغن وی بمالند و تر و عصب بگشاید و نسا نماند و نفط سیاه بمالند درد و رکی که از بلغم بود
نیابند سرکه اندوی با سرکه برورک بمالند ریش سازد و از وی ظاهر کی و کار آتش آید بلوط بیخ وی بجوشانند
و آب وی بیاشامند جاوشیر بمالند سرگین تازه گاو ماده از صحرا بر دارند و در برگ نهند و زیر خاکستر
گرم سازند و برک بیندازند و بر نسا نهند فایده قوی یابند حرمل با روغن کنجد بجوشانند و بمالند عاقرقرحا
بیاشامند درد نقرس نیابند کنو ضماد سازند از درد نقرس امان یابند صندل سرخ بسایند و با آب
عنب الثعلب یا آب حی العالم یا خرقه بمالند ورم و نقرس گرم نماند و فضول از عضو باز دارد زرنباد با زیت
بمالند بوسه و ربندی با آب گشنیز و گلاب بسایند و بمالند نقرس که از گرمی بود سود دارد بهمن سرخ و
سفید بنوشند درین باب صواب بود حرمل آب طبیخ وی بیاشامند و در وی نشینند از نقرس امان
یابند بلوط تناول نمایند نقرس و استرخای عصب نیابند بورق بیاشامند رطوبت غلیظه بگدازد و نقرس و درد

ادویه که عرق النسا و درد سرین و نقرس را سود دارد

[illegible]

ماحلل

بیامرزند
نقیع ... بجوشانند و بپالایند و بپایه چوك در نقرس نهند و بپوست شیر نشینند نقرس نه بهبند ثعلب
بجوشد با زیت بگدازند و بمالند نقرس و درد مفاصل زایل سازد خراطین سرو با روغن زنبق دردبک بسرس
با آهن مترا سازند و بپالایند و بمالند نقرس بیابند پی پای کرکس بر ضماد نهند نقرس بپا و بزنند درد
ساکن سازد کویند پی چپ از برای پای چپ و پی راست از برای پی راست بپا و بزنند کرویا خام
بکوبند و بر ورم کرم نهند شفا یابند نمک شیر کهن کبوتر بری با خردل بمالند سردی نماید و بیمار بماند
مزمن چون نقرس و درد مفاصل خلاص یابند صبر یکدرم و نیم با ماء العسل بنوشند لباس اسب ایش
بپوشند عقاب پیه وی با زیت بگدازند و بمالند از نقرس و درد مفاصل امان یابند روغن قثاء الحمار
بنوشند وضماد سازند روغن کاو وی بمالند قوت عضو بیفزاید مغز ساق کفتار و ماده لنك
با زیت بگدازند و بر نقرس سرد مالند فایده دهد سبب ارز بسیار در آب وی نشانند سمن بجوشانند
و فطول سازند حلبه با آرد جو ضماد سازند حب الرشاد در دفع نقرس سود آوری قویتر از سورنجان
بود شربت دو درم بود عصاره وی درد مفاصل را سود دارد روغن زقوم سای در حمام مالند
نقرس سرد بیابند خون خروس بمالند از درد نقرس امان یابند کوشت تشی بنوشند و خون
وی بر نقرس بمالند برگ سبز پنبه با برگ خرفه و روغن کل ضماد سازند درد مفاصل که از کرمی و سردی
بود بنشانند و ضربان نقرس نماند باری تعالی پیوندهای را برای حرکت حیوان آفرید و جهت سهولت
حرکت جای بندها را وسیع کردانید و در هر یک رطوبتی پدید آورد تا وقت حرکت استخوان بر
هم نشانند و اثر حرارت در تر و رباط پیوندها پیوست نیابد و حرکت اعضا از حرکت باز ماند چه کاهی
که حرکت بسیار بوجود آید معظم رطوبت تحلیل یابد و اعیا که عیار و تار مانده کی بود پدید آید
و سبب وی فنای رطوبت و سخونت بندها بود و پیوند پیوسته جذب رطوبت نماید و برای
نرمی جا و تری و تر بندها مهیا دارد مانند کردون نشان که جای کردش چوب کردون و چرب سازند
از حرارت کردش آتش نخیزد و چوب کردون نسوزد و از حرارت حرکت ماده در حرکت آید و بجای
کراید که حرکت از وی آید مانند کشتی بان که در آب عیر روان کشتی را بمجراق جنبانند و آب بسوی
وی کراید و جریان بر روی پدید آید و حرکت موجب حرارت بود و حرارت محرق و جاذب رطوبت
بدین سبب پیوسته جذب رطوبت نماید و فانی سازد هضم از پیوند نیابد و دفع فضله نماید در
هضم حرارت و رطوبت یابد و جوهر پیوند و تر و رباط و غضروف بود و مزاج هر یک سرد و خشک
بدین سبب ماده فزونی که بد و در آید بماند و سبب تولد ماده یکی عدم ریاضت بود چه این هنگام
رطوبت در بدن کرد آید و غلظ یابد و درد و اماس بحجر در مفاصل پدید آید ماده اکر بقی و اسهال
و ادرار برآید شاید که شفا یابد و اکر در عروق بیاه کردد و بشب عفونی بظهور آید و اکر در کوشت
نم کرد آید ورم و خراج روی نماید و اکر در بندها بماند درد پیوندها بوجود آید دوم ضعف
معده چه درین وقت غذا بد کوارد و غذای بیفزاید سوم تواتر سستی و در هضم غذا بر غذا چه درین
صورت ماده ناکواریده در بدن کرد آید و رکها و مفاصل را آید چهارم وقوع مباشرت و ریاضت
و استحمام پس از ورود طعام چه پیوند درین حالت از حرکت و ریاضت حرارت بپذیرد و مردمهای
ناکوار بجوذ کشند و حمام رك و پیوند کرم سازد و ماده بسوی وی کراید و غذا ناکواریده از جگر
و معده برکها در آید و در پیوندها بماند و ماده که در تن بود بگدازد و بر مفاصل ریزد و از وی
کذر نیابد و در روی کرد آید پنجم ماده نزله که از دماغ فرود آید و بمفاصل در آید ششم عدم استفراغ
معتاد چون قی و اسهال و خون باسور و حیض و رعاف کاه بود که از دوای قولنج روده فوت

اعیا مانده

یابد و قبول ماده نماید و از خود باز ندارد و بمفاصل رساند گاه بود که عصب مستولی گردد ...
ملایم گرداند و از حرارت عصب ترقی بکشاند و بحرکت ناهموار مفاصل رنجد گویند که مردی به
سر و بود و چند بسکاروی چیزی تباه نمود غضب بروی غلبه کرد در ساعت درد سرین پدید آمد و جمله
دردهای که یاد کرده شد از بادهای ترقی پدید آید که در بندها گرد آید انچه در بند دست
تا بن بود و بر ابتا ریح وجع مفاصل گویند و انچه در پیوند انگشت پا بود نقرس و انچه در سرین و
حقنه و ران بود وجع ورک و انچه از سرین تا انگشت کوچک آید نسا و عرق النسا بر این نام
نامند چه نسا نام رگ بود و بیمار درد روی بدین سبب و برا نسا خوانند درد از اسد و محلل
امتداد باید نام عام این دردها وجع مفاصل بود گاه بود که پیوند صلابت پذیرد و عوج در انگشت صابع
پدید آید گاه بود که ماده از خون در بندها گوشت فزونی نظهور آید گاه بود که در پیوند درد
پدید آید و گاه قرار یابد و در مزاج کرم بیش تولد کند مفاصل در پیر و ناقه زیاده پدید آید و در
سکالی که بیمار بهادرا زکشد و تدبیر صواب بود پیدا بد گاه بود که پیر نقرس را بیر بارث یابد چه بیرون
از تمام اندام آدمی آید بیاموزد باید که دختر هم بیاید و واقع خلاف نماید گاه بود که بند از دواقوه
یابد و ماده را قبول نماید و از خود دفع نماید و ماده فزونی باز گردد و باعضای رئیسه در آید و
بیمار در ورطه هلاک آید و این در نقرس صفراوی زیاده بود خاصه که بیمار دارویی سرد بکار
دارد و ماده این بیماری صفرا و دم و سودا و بلغم بود و بیشتر از صفرا و بلغم تولد کند و از سودا کم چه
این هنگام ماده در بدن کم بود باید که صفرا با بلغم بیامیزد تا از مجاری ضیقه گذر یابد گاه بود که
از بلغم خام پدید آید و دوا دشوار پذیرد و ماده در بندها گچ و سنگ گردد گاه بود که ماده باد
با بیامیزد و درد قوی خیزد درد بندها در بهار و خزان بسیار بود چه بهار وقت حرکت ماده
و از دیاد وی بود و در خزان میوه بسیار دریابد و ماده در بدن گرد آید و غذا نیک نگوارد
و از حرارت روز کذرها بکشاید و شب فراهم آید و ماده بمفاصل در آید این بیماری دوا الفیل و
دوالی زوال یابد وجع نسا با سهال بیاراید گاهی که در وجع ورک ران سرخ نماید و در جای
سرخی جوی پدید آید و درد نماید و اندر ریسیر بها گرآید رو زبیست و پنجم بیمار رحلت نماید در
وجع نسا و نقرس اگر چه تدبیر صواب کرده اید زود عود نماید گاه بود که در وجع نسا و درد و
رگ استخوان ران از حقنه بیرون آید و درد بیفزاید داغ مانع آید این بیماری در زن و صبی
و خصی کم تولد کند چه در بدن ها صغر اگر با ماده بود بیامیزد کم بود آغاز درد نقرس گاه
از انگشت پا بود خاصه ابهام و گاه از عقب و از کف پا و گاه از پهلو گاه بود که از همه پا
درد خیزد و بر ان براید در نقرس کسی حضیه دراز گردد و زن از نقرس عاری بود چه در نا
حیض بدبت از فزونی بزداید گاهی که حیض به هنگام بادهای بد در تن نماند و در بندها
گرد آید از مباشرت در تولید نقرس قوی بود نقرس در صبی و خصی گاهی پدید آید که غذای
بیوقت و بی ترتیب تناول نماید گاه بود که ماده بیماری تباه بود مانند ریم که بنازی مده
گویند بیماری اگر از خون بود جای درد سرخ و گرم نماند و باضربان و تمدد گرانی بود و مزاج
بیمار گرم و تر از چیزهای سرد راحت یابد و از گرم مضرت الحل برای پیوند دست بکشاید
و باسلیق برای پیوند پا در واگر درد بند دست بود رگ از جیب بکشاید و اگر جیب ...
بکشاید و اگر در پای جیب بود از دست جیب واگر درد در دو دست و دو پا بود از دو دست باید

واکر درپای راست بود از دست راست

که خون

نرم کنند یکبار بیرون آورند و پس از دو روز باشد روغن فرمایند پس از استفراغ ماده رادع قوی
بکار نبرند چه از قوت رادع فراهم آید و درد بیفزاید و ماده به دل و جگر و دماغ در آید و بیماریهای
قلبی و دماغی و کبدی پدید آید و خطر وی قوی بود مداوی اگر رادع قوی تداوی نماید و درد
بیفزاید و اعراض بیماریهای اندامها که یاد کرده شد بظهور آید بد و اها بر دارد دیگر جای و ورم
نرم سازد صواب در این باب آنست نیم گرم بود خاصه که دروی بابونه و بنفشه جوشانیده باشند
ماده اگر کم بود و حرکت وی آهسته داروی باز دارنده زیان ندارد سکر در عرق النسا چه رادع
ماده در قعر پیوند اندازد و در آنجا باز دارد گاهی که ماده بسیار بود و حرکت وی قوی و ضماد
و تطول کرد درد بنشاند بکار دارند پس بدن از ماده صفراوی بمطبوخ هلیله زرد و کابلی و زهره
و خرمای هند و آلوی سیاه و مویز و افتیمون رومی بپردازند یا درد اگر تب بود آب عنب الثعلب
و آب کاسنی بجوشانند و بپالایند و با فلوس خیار شنبر و آب لبلاب بیاشامند و بمانند
و باده درم لباب اسهول بنوشند پس از زوال تب آب عنب الثعلب با آب بادیان یا آب کرفس با سه
و یکدرم و نیم ایارج فیقرا در هر یکبار دهند و یکشب و یکروز بگذارند و بپالایند و تناول نماید بیماری
اگر از تب عاری بود مطبوخ سورنجان و بوزیدان و حب سورنجان فرمایند و پس از روی داروها
که بول براند بکار دارند چه ماده بیماری فضله هضم ثانی و ثالث بود و داروی مدر بر جگر و عروق
از ماده بزداید گاه بود بیمار از مسهل و حقنه فایده نیابد و از آن آثار شفا یابد بیمار اگر تب بالا عرض
بود از آن درآمد اسهال باز آید چه این هنگام رطوبت دیر نماند و چون احتراق باید مدر بول روی ناید

بیمار اگر بسیار لاغر بود از اسهال و ادرار … (?)

مطبوخ سورنجان مصطکی یکدرم سورنجان دو درم بنفشه و گل سرخ هریک پنجدرم پوست
هلیله زرد بیست درم با دو رطل آب بجوشانند تا یک رطل ماند دو بخش رطل بیاشامند سفوف
تخم کرفس و بادیان و افسنتین و مصطکی و اسارون و عود و سورنجان و بوزیدان از هر یک دو درم
پوست هلیله کابلی هفت درم شاهتره و پوست هلیله زرد هریک ده درم مویز پانزده
درم با سیصد درم آب بجوشانند تا صد درم بماند بپالایند و با یکدرم ایارج فیقرا و دو دانگ
زهر و چهار دانگ غاریقون بیاشامند نسخه در درد پشت و زانو و پیوند بنشاند زنجبیل سه درم
سورنجان و حب و پوست بیخ اذخر شیطرج و بوزیدان هریک پنجدرم پوست بیخ کرفس و بیخ بادیان
هریک هفت درم حلبه و مویز هریک ده درم بجوشانند و چهل با سه درم روغن بید انجیر
تناول نمایند و اگر صفرا بود و جای ورم گرم و سوزان بود و درد و تنش قوی و سرخی و ضربان
و تمدد و گرانی گرم و مزاج گرم و خشک و تدبیر سابق شاهد علت تقی بزدایند و پس از
نضج مسهل قوی فرمایند و ماده بمطبوخ هلیله زرد و عناب و شاهتره و آلوی سیاه و خرمای
هند و تخم کشوث برانند اگر قوی تر باید صبر و سقمونیا بیفزایند روز چهارم و هفتم و یازدهم
و چهاردهم مسهل بفرمایند و بر جای درد آب سرد و گرم ریزند الخ که خوش آید از وی تجاوز
نمایند در آغاز بیماری ضماد گرم و مخدر زیان دارد چه داروی گرم ماده دیگر بجای الم کشد
و مخدر ماده در جای الم باز دارد و اماس صلابت پذیرد خاصه که ماده غلیظ بود و اگر قوی بود
غلیظ گرداند و بیماری بطول انجامد کثرت آب گرم بند و عصب نرم سازد از داروی گرم و سرد
پاک باید سکنجبین ترش و برودی (?) و مسهل ضعف در آغاز بیماری بکار ندارند چه از ترشی
ضعف در عصب پدید آید و ماده ساکنه بجنباند و با ماده بیماری بیفزاید و انجاری نکرده اند

… اگر … هلیله زرد ده درم
با صد درم … بجوشانند … (?)

وبجاي ورم رساند وگرمي بزور ماده نشوند وتوبي از روي جاي بماند وآنچه بماند بجز بد بیرون دهد و
ضعیف ماده بیماري چنانکه باید نراند وماده دیگر بجاي درد رساند یا ضعف قوت ماده بجوارش
مفرحه بر آیند **صفت** دانه نخ عدد الي بیرون آورند وانرا از جمیز بیرون آورند ودر هاون حنك مکوبند
وبا انگبین بیامیزند وانفدر که درویي یکدانك تا دودانك سقمونیا بود بنوشند **حب** که در نقرس و
دموي وصفرایي بکار آید زعفران دانکي سقمونیا دانکي ونیم شحم حنظل چهار دانگ سورنجان نیم درم
هریك درمي صبر وهلیله زرد هریك درمي ونیم شربت سه درم کاهي که صفرا با بلغم بیامیزد
حب سورنجان بکار آید **حب** که صفرا وبلغم براند کثیرا سه درم محموده وشحم حنظل هریك نیك
درم مقل نیم درم پوست هلیله زرد وتربد هریك درمي شربت سه درم **نسخه** سقمونیا دانکي تا نیم
زهره وبوزیدان هریك دودانك صبر چهار دانك پوست هلیله زرد جمله یکشربت بود **ضمادي**
که درد بنشاند مریکد رم کرنب سوخته چهار درم زعفران شیاف ماميثا وصندل و صبر هریك
ده درم بسایند وبا آب عنب الثعلب بیامیزند سپیده بیضه یا شیره تازه مانند خرقه کتان را آب
کشنیز بیالایند وبرجاي درد اندازند افیون وزعفران مساوي با سرکا وبسایند وبا موم
روغن بیامیزند وطلا سازند **طلي** وامسقول با سرکه بکار دارند **ضمادي** که ورم بنشاند وحرارت
بماید لوبیا بجوشانند ونرم بسایند **ضمادي** قابض که در آغاز بیماري بکار آید صبر وحضض واقاقیا و
پوست درختي وصندل سرخ وشیاف ماميثا وگل ارمني با آب عنب الثعلب بیامیزند **نسخه**
عدس پوست کنده با اندك کافور وآب کشنیز تر بسایند **نسخه** پوست انار با سرکه قابض بجوشانند
وبسایند وسماق وآرد جو وحي العالم با وي بیامیزند **ضمادي** که آخر بکار آید برگ کرنب بجوشانند
وبکوبند وزرده بیضه وسرکه وآرد جو وروغن گل بیفزایند در تابستان ضماد سرد باید
ودر زمستان گرم مسهل درین بیماري بر دانند صفرا باید چه بلغم زود کم نماید وبقوت
صفرا در بدن حرمان باید وبجاي درد باز آید وبیماري عود نماید واگر بلغم بود ورم
همرنگ بدن بود ودر روي نجس وضربان وگراني بسیار وجاي درد سرد نماید وبیمار از
داروهاي گرم راحت یابد واز چیزهاي سرد مضرت پس از قي ابیا دیان تریاکي که در روي
تخم بادیان جوشیده باشد وسکنجبین با ملا دبنوشند وانخود آب بتجاوز ننمایند روز دوم
اگر اثر نضج یابند ماء الاصول با روغن بید انجیر چند روز بیاشامند یا گلنگبین با ملاد
بنوشند پس ایارج فیقرا وتربد هریك درمي ونیم با انگبین بیامیزند وتناول نمایند روز
سیوم ماء الاصول بنوشند وروز چهارم گلنگبین وروز پنجم حب سورنجان وحب منتن
وحب شبطرخ دباقي ماده ماء الاصول جدا روها سه بر ابند **صفت** ماء الاصول تخم کرفس وتخم بادیان
وانیسون ونانخواه وشبطرخ وفطوریون باریك وسورنجان وسایبي زهره وبوزیدان هریك پنج درم
بیخ کبر وکرفس وبادیان هریك ده درم با سه رطل آب بجوشانند تا بنصفه بماند بپالایند وده درم تا پنج درم
ونیم روغن بید انجیر بیاشامند واگر سودا بود ورم کوچك ودرد کم بود وجاي ورم بسیري وکبودي و
سیاهي گراید وخشکي مزاج وتدبیر سابق بران گواهي دهد بدن از ماده سودا بشبطرخ ومطبوخ افیمون

ماء اصول

و مانند آن

و مانند آن بر آیند و اگر بر یک ماده بود بتنها مرکب نماید و گاه اندر وی گرم و گاه اندر وی سرد
بیاید چنانکه اندر وی گرمی و سردی شناسند و سودی ندارد و ماده ایشان در مزاج سرد زیاده بود و از غذاها
بیهوده و میوهای تر بیفزاید و بسیار روی بی ترتیب خوردن و حرکت بر امتلا کردن سر به علت کرد و
بدانچه اگر یاد کرده آید تناول نماید و سورنجان با دوا بیامیزند چه دارو دیگر منفذ بگشاید و
ماده انجا یکی بکشد اند و منفذ گشاده بماند و ماده که تر بود بما منفذ راید و سورنجان پس از
بر آمدن ماده منفذ را قوت دهد و فراهم آورد و فرو بندد و ماده رقیقه از سیلان باز دارد و پیوندها
سخت کرداند صبر محموده قوت اسهال وی بیفزاید و ماده رقیقه زیاده براند و از بدن زود
بیرون آید پس از بعد وی داروهای محلل و ملین چون پیه بط و پیه مرغ بر مفاصل بمالند
صلابت باز دارد و بعضی طبیبان سورنجان بکار ندارند و نبات وی با زهره بجوشانند و آب وی
بیاشامند مطبوخی که درین باب صواب بود ماهی زهره بکلید فوه و تخم کرفس و انیسون و تخم
حنظل هر یک دو درم بوزیدان و سورنجان هر یک سه درم تربد چهار درم با یکی رطل و نیم بجوشانند
تا نیم رطل بماند بپالایند و بیاشامند مطبوخی که صفرا و بلغم و سودا راند سورنجان و تخم کرفس و تخم
بادیان هر یک دو درم گل سرخ سه درم تربد و شاهتره و بسفایج هر یک چهار درم پوست هلیله
زرد پانزده درم گل سرخ سه درم شاهتره با یکی رطل و نیم آب بجوشانند تا هفتاد درم بماند بپالایند
و هر روز نیم رطل بیاشامند ایارج ترمس دو بار یکهفته در ناشتا بنوشند قوت بیفزاید
و ماده بعرق اندر رفع نماید و درد بنشاند ایهل ربع کسیله بجوشانند تا آب سیاه بپالایند و نیم
رطل با سی درم روغن کنجد بیاشامند و دیره با عوره تناول نمایند حبی که درد را بجا بکار آید زنجبیل
و ماهی زهره و سورنجان هر یک درمی صبر دو درم و نیم با آب طبیخ شبت بنوشند نسخه دیگر
مرزنجوش و ماهی زهره و تخم حنظل هر یک دانکی عصاره قثاء الحمار یکدانگ و نیم مقل و قنطوریون
باریک هر یک دو دانگ جمله یکشربت بود نسخه محموده و ماهی زهره و بوزیدان و سورنجان هر
یک سه درم و نیم ایارج فیقرا شش درم پوست هلیله زرد هفت درم مقل هشت درم با
آب کشنیز ناحب سازند و سه درم تناول نمایند حب سورنجان بزرگ اسقوردیون و جاشیر و سکبینج و
مازریون و هزار اسفند هر یک درمی زهره و نمک سیاه و بوزیدان و مقل و سیطرج هر
یک دو درم و نیم ایارج فیقرا سه درم سورنجان چهار درم غاریقون بجلاب با آب سداب بیامیزند
و سه درم تا چهار درم بنوشند دارو که سستی عصب و درد مفاصل را سود دارد و از آن نیز
کوبند و پوست هلیله کابلی و آمله و تودری سرخ و زرد و تخم کرفس و تخم بادیان و بهمن
سرخ و سفید و سطو افسنتین با عصاره وی و تخم مرزنجوش و تخم خشخاش و تخم شبت و زراوند
کرد و قاقله و اکلیل الملک و خولنجان و گل سرخ و بذر البنج کوفته و بیخته با انگبین کف گرفته
بیامیزند و دو درم تناول نمایند استخوان سوخته انسان بنوشند نقرس و درد مفاصل را ساکن
و منفعت وی درین باب قوی بود چه ماده غلیظ گرداند و از سیلان باز دارد بدین سبب از تنقیه
نشاید تا مرض در بندها نماید سورنجان سه درم قند سفید پس از استفراغ سفوف سازند و
درد بنشاند و منع سیلان نماید و سه درم تا سه درم شکر تناول نمایند ضماد که درین باب صواب بود
حضض و ماش ناشاسته بکوبند و زیت با وی بیامیزند ضماد که ماده غلیظ نرم سازد روغن گل
ده درم دانه بیل انجیر سوده سی درم باده درم انگبین بیامیزند ضماد حلبه در دیگ سنگ یا سفال
با سرکه و آب بپزند و با انگبین بسایند و بمالند و دو روز بگذارند و با روغن گل یا سوسن
پیوسته چرب دارند نسخه مرقوق با روغن سوسن بکار دارند نسخه کنجد و تخم کتان و حلبه سوده

سرد در

بادشبه کوفته بیامیزند نسخه استخوان سوخته و اجمل و جوف سرد هر یکی ... [illegible]
پس از استفراغ با برسیم ماهی بر جای درد نهند کفتار ماده لنک که بیلدی و بر اضیعه و جا کوبید
بکشند و با پوست در آب جوشان اندازند و با پشت و دنبه مرهم سازند و بیالایند و مرهم گرم در
آبزن ریزند و بیمار در وی سه روز صبح و شام نشانند و هر بار دو ساعت قرار فرمایند پس از
بیرون آمدن بدن با آب گرم بشویند و خود را از هوای سرد نگاه دارند اگر کفتار نیابند روباه و
خرگوش همین کار دارند شراب درد بیفزاید و شرب وی پس از زوال بیماری تا یکسال نشاید کسی
که شرب عادت وی بود بید ریح باز آید و درد عود کند بر بکار آید در رنج نسا و سرین اگر نشان
خون یابند باسلیق بگشایند و اگر از سوی نسا بر نیاید صافن و مابض پس رگ پشت پا که میان
خنصر و بنصر بود گویند منفعت این رگ در عرق النسا زیاده از عرق النسا بود چنانکه در
بیماری جگر و سپرز فایده اسلیم زیاده از باسلیق بود جالینوس گوید صافن و مابض گشودن سودمند
تر بود از عرق النسا و مابض سودمندتر از صافن رادع ماده در ترقیع بود باز دارد و گاهی که ماده
بیفزاید پیوند بگشاید و استخوان از جای براید بدین سبب در بیماری رادع را قوی نشاید اگر
درد قوی بود بیمار در خانه دوم گرمابه در آبزن نشستن نشانند و مرهم روغن کنجد و روغن شبت نیم
گرم بمالند از آنکه این بیماری در زمستان و شهرهای سرد دشوار بود خاصه که بیمار از نوع ماده بلغم
خام و مرض در جانب چپ بود و اگر نشان بلغم یابند قی فرمایند پس حب شبرم و حب شیطرج
و حقنه تیز که در وی قنطوریون باریک و بوره و شحم حنظل و شبت و آکامه و بلندان
بود اگر قوی تر باید سورنجان و ماهی زهره و عاقرقرحا و مازریون و فوزبان بیفزایند پس رگ
بگشایند و داروی مدر بنمایند و ضماد و نطول حلال و کماد و محجمه آتش بکار دارند و ماده
بداروی مفرح بیالایند داروی مدر زراوند گرد بیست درم خبطیانا و کماذریوس هر یکی
نود درم تخم سداب صد درم کوفته و بیخته سه درم با سه درم شکر سفوف سازند ضماد که در
آغاز بیماری بکار دارند کرنب بجوشانند و بکوبند و با ... و زعفران بیامیزند و نیم
گرم سازند ضمادی که ماده بگدازد اشق و جاوشیر و مقل قیبه کرده و پیه مرغ و مغز
ساق گاو و انکبین و موم زرد و روغن گاو هر یک ده درم بابونه و اکلیل الملک و حلبه و
خطمی هر یک بیست درم سرکه سی درم صمغها در وی حل سازند و داروها کرده در روی ...
و موم با پیه و مغز و روغن بگدازند و داروها با وی بیامیزند گاهی که ضماد بر دارند جای وی
با آب گرم با آب طبیخ بابونه و اکلیل الملک و شبت و سعتر و پوست بیخ کرفس بشویند ضمادی
که جای درد و ریش سازد و ... بیالاید خردل و سرگین کبوتر بکوبند و با آب طبیخ انجره با
وی بیامیزند ضماد که جذب ماده نماید و تحلیل زایل گرداند ... لقار و انگدان و تخم سداب بری
و قطرون و فودنج ارمنی و شحم حنظل و نانخواه و کوکرد و جاوشیر هر یک چهار مثقال موم و
... روغنی هر یک ... استاذ بوره و فرفیون و عاقرقرحا با موم و روغن سداب
بیامیزند روغن قثاء الحمار بمالند درد و بادی که در وی دشوار بود به ... زیت کهنه ده درم
عصاره قثاء الحمار بیست درم بجوشانند تا روغن بماند اگر قثاء الحمار نیابند شحم حنظل بدل سازند
... عرق النسا و درد سرین بسبب و اسهال ... زایل کرد بدین سبب داروهای ... کنند چون
زهره گاو و عاقرقرحا و قنطوریون و شیطرج و حرف و آب طبیخ ماهی شور و طبیخ قثاء الحمار و طبیخ
حنظل سود دارد این داروها پیش از حقنه و مسهل زیان دارد و ... راه ... نماید حقنه ...
کنند فوه و شیطرج و قثاء الحمار قنطوریون و حرف و بیخ کبر و شحم حنظل و مسهل زیان دارد

بجوشانند بیالایند

۱۷۱

بجوشانند و بپالایند و بکار دارند و از ثفل وی ضماد سازند شونیز که درد سرین و پشت بنشاند زنجبیل
و اشق و جاوشیر و مقل و سکبینج و انزروت و سقاقل و شحم حنظل و سورنجان و جند و نمک هندی زرنباد
و قسط و ماهی زهره و بهرامج سداب و بورق و انیسون و دفلی و تخم بادروج اگر قوی‌تر باید سبعه و اهلیلج
اهک بنفزاید ایارج هرمس ترنجبین که یاد کرده شد تناول نمایند و اگر از داروهای مذکور فایده
نیابند نفط سفید سه روز روزی یکدرم و نیم با شراب بیاشامند ترش و هلیون و سماغ و ملح
و ماهی و گوشت بزغاله و گاو و شتر و کبک و بط و مرغ فربه و نمک سود دارد و کله و پاچه و فطیر و
خشکار و نان جو و نان بی نمک و رشته و قطایف و زلیبیا و عصیده و حریره و هریسه و پالوده
آنچه از نشاسته حاصل آید و برنج و نخود سازند و بیضه پخته و سیر و دوغ و ماهیت و جوز و خرما و جلغوزه
و خرنوب و زردالو و شفتالو و توت و کنار و انجیر و انگور و مویز و سیب ترش و حلوا که خاصه
از آرد و انگبین سازند و کرفس و جرجیر و کندنا و طرخون و نعنا و کرنب و قسط و عدس و بادنجان
و کدو و خیار و خیار بادرنگ و پیاز خام و کرنب و شلغم و ترب و قلقاس و لوبیا و باقلی و کبیکج و مغز
سر حیوانات و سرین و مفاصل بیفزاید تا زمستان و ماش پوست کنده و گوشت دراج و تیهو و کبک
و مرغ بچه و گوشت بره و لوزینه که از شکر سازند و انار و سیب شیرین مناسب بود ادویه که در استخوان
شکسته و از جای رفته بکار آید طین گل ارمنی تنها یا با اقاقیا بمالند استخوان شکسته درست سازد طین مختوم
همین کار کند صمغ عربی بگدازند عضو را نگاه دارد و از تفرق مانع آید ~~سیب شیرین مناسب بود~~ که در
~~استخوان شکسته و از جای رفته بکار آید طین گل ارمنی تنها یا با اقاقیا بمالند استخوان شکسته درست سازد~~
~~طین مختوم همین کار کند صمغ عربی بگدازند عضو را نگاه دارد و از تفرق مانع آید~~ و جبر شکسته نماید اشق
بکوبند و ضماد سازند کسر و وهن را سود دارد قنا رطوبت خشک سازد و گوشت برویاند و در جبر
قوت وی زیاده از سایر ادویه بود در صرایف ثوم از عضو شکسته بیاویزند به سازد ثوم ضماد کنند
و بر کسر و خلع نیکو بود و درد بنشاند و گوشت برویاند روغن قاعیه با موم بیامیزند و بمالند شفا
یابند ببر با عصاره قابض بمالند کسر و رض و فسخ و عضل که از ضربه و سقطه بود سود دارد کبر برگ
وی با به بکوبند و بر جای فسخ بمالند منفعت یابند مصطکی با طبیخ برگ درخت وی بر شکسته ریزند
به سازد و قوت عضو بیفزاید و استرخا باز دارد مقل و در جبر کسر کند و در رض و فسخ سود دهد
نوع بشم جرکین با سرکه و زیت با شراب بیالایند و بر عضو پوست رفته و از ضربه و استخوان شکسته
بنهند فایده یابند مومیا نیم مثقال با گلاب تناول نمایند از کسر خلاص شوند مومیا با گلاب مختوم و شراب قابض
بنوشند در کسر و خلع و ضربه و شکستن مناسب بود جبر پیاز وی بکوبند با انگبین بیامیزند و ضماد
سازند درد بنشاند و استخوان بجای آورد نارنج چوب درخت وی بکوبند و بر عضو شکسته و بیرون
رفته بنهند منفعت یابند مویز آب طبیخ دانه وی بر استخوان شکسته ریزند گوشت بر جای دهند قصب
بیخ وی بکوبند و ضماد سازند درد بنشاند و جبر کسر نماید نی با برگ وی بکوبند و با سرکه بمالند البته
عضو بیرون رفته بجا آید و کند شاهانه از زیت و مورد و ماش و برنج و نمک و سک و برگ و صندل
و خطمی و لادن در وهن و خلع و کسر و رض سود دهد لوبیه پنبه ... در آفتاب بمالند خلع و رض
و تعقد ... بغایت نیکو بود بشم با سرکه و زیت بیالایند و بر استخوان شکسته و شکافته نهند
به سازد کتیرا با آب بگدازند و طلا سازند گاه بود که مفاصل استخوان در وی برگو بود عسیر باشد
و استخوان چنانکه باید در ان استوار نگردد ضابط کلی استخوان بیان استحکام باید بی قوت بود

غذا شکسته

غذا نیز

ادویه استخوان شکسته

سبب بقوة بود بدین سبب بند از جا بیرون رود و این را بتازی خلع گویند اگر بیرون رفتن اندک بود
پی زوال مفصل نامند و اگر بند برجا بود و گوشت و رباط را بیالاید و بشکافد و آفت اندک
که بدو رسد در جا نماند گاه بود که رطوبت در مغاک گرد آید و رباط را بیالاید بجهت ضربی و حرکت
قوی استخوان مغاک از کنار بر نهد و روان بود و اینه زانو و پیرا محافظت نماید پیوند انگشت و پا زود
دیر بیرون رود و دشوار باز آید گاه بود که پیوند محکم بود و رطوبت لزجه در وی گرد آید و سستی پدید
آید و استخوان آسان بر آید مانند عرق النسا که مدت وی دراز گردد پیوسته استخوان سرین از حقه
بیرون آید کنار استخوان مغاک گاهی که منکر گردد و پیوند بیرون آید بسیار بد بود چه استوار استخوان
بیشتر بکنار مغاک بود گاهی که وی نقصان پذیرد و استخوان در مفصل نماند و گاهی که خلع پدید
آید جای بند مغاک نماید و عضو از حرکت باز آید و اگر خلع پرورده و از جوانی بود برابر عضو دیگر
بدارد تفاوت نماید و در زوال مفصل بلندی پست نماید و پست بلند گاه بود که استخوان در پا بود
عصب و رباط کشیده شود و عضو بیامیزد و از حرکت باز ماند و شاید که در روی مغاک بد پدید آید
چنانکه انگشت بدو در آید و گاهی که راست سازند و دست از وی بدارند قرار نیابد از آن بکشاید
خاصه رگی که بدان عضو پیوسته بود پس بگیرند رگ و نیم گل ارمنی با جلاب که در وی گلاب بود بسرشند
و شکم با فلوس خیار چنبر و آب لبلاب و خرمای هندی و ترنجبین نرم دارند و آب میوها با شکر بیاشامند
مزوره با روغن بادام تناول نمایند تا از ورم و تب امان یابند اگر با خلع ورم و قرحه بود بحسب تدبیر
وی نمایند پس عضو بجای آورند اگر بیمار از خلع بسیار آزار یابد و بیم تشنج بود و باز آوردن عضو آسان
و بیمار درد قوی نیابد بجای آوردن و التفات بورم و قرحه ننمایند اگر بیمار را ماند درد دشوار گردد
آنگاه وی خلع باز آید و اگر از بستن مضرت یابد دست از وی باز دارند روز دیگر اگر عضو را
آهسته بجنبانند و راست سازند و برفق باز آوردند و گل ارمنی و آب برگ مورد ضماد سازند و خرقه
بدان بیالایند و سرد کرده بر موضع نهند و ببندند تا بیرون نرود و از نهاد طبیعی محکم کرده
و از ورم باز دارد و خرقه خشک و بند سخت استوار نباید تا موضع سخونت نیابد و آماس
پدید نیاید و عصابه زیاده از سه تا چهار باز نگردانند بر عضو جهت زوال مفصل از بار رودها
مقوی و سخن چون مازو و اقاقیا و گلنار ضماد سازند و اشنه و قسط و چند با جوز سرو
ایهل با وی بیامیزند و اگر در رفق یاد کرده شد فرمایند بیرون شدن زنخ گاه بود که زنخ که بتازی وی را
فک اسفل گویند از جا بیرون رود و از حرکت باز آید و دهان باز ماند اگر از یک جانب بیرون رود
دندان برابر یکدیگر ننماید که رها د شتاب نماید و توجه بر عضو فرماید و در عقب بیمار بنشیند و سر
وی راست دارد و زنخ را بسوی خود کشد تا استوار در جای خود قرار یابد و دندان برابر یکدیگر آید این
هنگام رفاده با قیروطی و روغن گل بیالایند و زنخ را ببندند و بیمار را در پشت خوابانند و
بالش از بر قفا یا پنبه نرم سازند و بیمار سر بر روی بالش نگاه دارند اگر در باز آوردن مدت دیرک
نماید ورم پدید آید و عضلها کشیده شود و تب لازم و صداع قویتر تولد کند و شاید که قی
اسهال پدید آید و درد دشوار گردد در گرمابه عضو را با روغن بنفشه نرم سازند و باز گردانند
بیرون شدن ترقوه اگر چنبر گردن که بتازی ترقوه گویند بیرون آید دست بجانب سر نهاید و سر دوش
بلند نماید و جای ترقوه بدین سبب زیاد باز آید در وی ببندد که عضله از جای رفته استخوان
ترقوه راست سازند و ببندند و اگر سر بازو از مغاک دوش که وی را بتازی منکب گویند از جا

بیرون

ز ردن اید تا از جانب وحشی و زیر چه بلندی سر دوش و شانه وی را باز دارد و سر دوش فرو داید و جای
تهی ماند و مهره زیر بغل نماید و باد زیر پهلو نباید بند بازو در لاغر زود بیرون اید و زود باز اید
و اگر وقت ولادت بازوی کودک بر اید بنا له در آید و جای بند باریک و بازو کوتاه ماند و دست
ماند دست را سو نماید اگر خلع تازه بود زود ایشان باز اید و اگر کهنه بود دیر و دشوار مدبر
باید که بازوی بیمار بگیرد و ابهام با وسطی زیر بغل وی در آید و مهره بازو بجای رود اگر بیمار این
کار کند مهره ایشان باز اید اگر بروز گار بر آید و باز آوردن دشوار نماید عضو بگرما به بار وغن
و آب گرم نرم سازند و بیمار را بر پشت خوابانند و از خرقه و رشته گوی سازند در سختی و نرمی میانه
بود و زیر بغل وی کذارد و بر بار و در برابر قیام نماید و پاشنه بر گوی استوار سازد و قوت کند
و دست وی بسوی خود کشد تا مهره بجای خویشتن باز آید باید که وی را دیگری نگاه دارد تا کشیدن
بر پهلو نگردد و انار بنا باید اگر خلع در بازوی راست بود پاشنه راست بکار دارد و اگر در
بازوی چپ بود پاشنه چپ اگر مرد بلند قوی دوش خویش زیر بغل وی در آورد و به پشت
بر دارد چنانکه پای وی بر زمین نباید بازو باز آید مهره اگر آرنج که او را ابتا رنج مرفق گویند
بیرون رود بپیچید و بلمس دریابد ن زاد بفرماید تا روی بیمار دیگری بگیرد و بر خلاف جهت رفتن جذب
نماید تا مسجد نگردد و جذب ناقص نماید کام که اندام تمام کشیده شود مرفق باز اید بقراط گوید
اگر خلع از پیش بود بیمار ساعد بر بازو نهد و کف دست بر دوش نهد باز اید و اگر از پس
بود جز بکشیدن نباید اگر انگشت و ساعد بیرون رود تدبیر وی تدبیر بازو بود مهره پشت
اگر مهره پشت بیرون رود موت روی نماید نخاع و پی که از وی رسته از آن یابد و آفت
پی و نخاع موجب فنا بود و اگر مهره گردن بیرون رود خاصه مهره نخست نفس بر نیاید
جز پی که حرکت دم زدن از وی بود آفت یابد اگر مهره پشت که وی را فقار القلب گویند
درون دود باز نباید مهره کاه بود که بر مهره که وی را ابتا رنی سناس گویند کسر یابد و جای
وی فرو فرود رود مداوی کان درون رفتن مهره برد و تداوی نماید و بر سازد و بیند از
که مهره بیرون او برد و آن در حیز امکان نباید بر مهره صلب گاهی که درون رود و بول و براز
بیرون نیاید و موت روی نماید اگر مهره تمام درون برفته باشد و بول و براز باز نماند پی
نخاع آفت پذیرد و بول و براز بی اراده آید پی که زیر مهره بود ضعف یابد و در پای
عضله و مثانه و مقعد سستی پدید آید گروهی مجمره بر جای مهره نهاده اند و بیمار را از فرو
فرو نموده و دار و ها معطس و بادنان داده و از تدبیر فایده بظهور نیاید و بقراط دوارا
ملامت کرده اگر یک مهره از پشت بیرون رود و معوج نماید و کسر بر مهره مضرتی نرساند
مدبر پشت بیمار بر صدر دو زانو نهد و بر دارد و یک زمان بدارد و بجنباند اگر باز نیاید
چوب نان بر پشت وی مالند و قوة کنند تا مهره باز آید و ضماد مقوی بر کردن نهد و خرقه
باندازه کردن بروی نهد چنانکه سر بند بر سر با سینه بود سینه اگر عصعص بیرون رود
جای وی مغاک نماید و زانو تا گردن بر نیارد دشوار گردد و سطی در مقعد بود و عصعص بجا
آورد و بیمار غذا اندک خورد و شکم نرم دارد بیرون شدن مهره ران اگر بیرون رود و پای الم دراز تر
از سلیم نماید و بزران بر آید جز مهره بدان جانب گراید مداوی بیمار را با نشیند آنچه بدارد و مرد
قوی را گوید که بر ران وی بگیرد و در دو سر ران گرفته بکشند و بجنبانند تا مهره از جانب
انسی بسوی وحشی اید پس بر ران بر دارد گاهی که مهره برابر حقه اید در روی نشانند و خرقه

روغن نصونی

باضماد بیالایند و بر موضع اندازند و بربندند و پس نواری نرم بردارند و سر وی حلقه سازند و از نای چپ
و ساق وی بریان بندد و از سوی دوش زیر بغل در آورد و بر سینه گردانند و بند کنند تا مهره بر جای
بماند و اگر بیرون آید بن ران و پشت برابر وی بلند نماید مهره بطریقی که یاد کرده شد باز گرداند
اگر پیش آید باز دراز کردن آسان بود و پشت برابر وی ملبند نماید و فراهم آوردن دشوار و
در رفتار جز پاشنه بر زمین قرار نیابد و بول بیاید و بن ران برآید و حوالی مقعد تاخیر نماید
مد بر بر ران بیمار استوار سازند و بفرمایند که یکی نوار بر دوش اندازند و بکشد تا بیمار از پای الیم
بیاویزد و مهره باز آید و اگر پس آید از دراز کردن پا و فراهم آوردن عاجز آید از کشیدن
ران و جنبانیدن مهره بجقه در آید فرد اگر زانو بیرون رود بیمار بر کرسی نشانند و مرد قوی رفتن مهره زانو
دست از بغلها بکف راند و نگاه دارد و دیگری ساق وی بکشد و رفاده دست بر جای پیوند
دارد گاهی که استخوان برابر بیاید در جای خود قرار یابد در حال خرقه باضماد بیالایند و بر عضو
اندازند و استوار سازند بیرون آمدن آینه زانو اگر آینه زانو بیرون رود پای بیمار بکشد و آینه بجنباند تا باز
آید پس با رفاده و خرقه استوار سازد چنانکه در جا بماند و زانو فراهم نیاید گاهی که بندد
بگشاید بفرماید که بیمار زانو فراهم آرد اگر سالنک بیرون بجذب باز آید درین وقت باید
که یکی ساق بگیرد و دیگری پا درین بیماری ضماد باید که تا کعب پا فرود آید و بیمار تا چهل روز
از رفتن باز اید بند انگشت دست و پا بکشیدن باز آید اگر جای بند سخت یابد بدار و ها
که در ورم صلب یاد کرده شد نرم سازد مرض از جذب آنست که عضو برابر عضو آید و عظم
منفصل در آید و از ربطه آنکه در جا بماند و بر وی شنید پدید آید بیمار باید که از غضب و حرکه
و ریاضت و مباشرت باز آید چه درین صورت چون لطافت پذیرد و ماده رشیدی بگذارد و
عضو استحکام بیابد پس از بستن عضو شکسته را چندانکه تواند ساکن دارد اگر ورم و جراحت
و الم یابد وقت حاجت بگشاید و عضو را بجنباند تا بر پرده نماید جابر وقت کشیدن و بستن که
آزار بسیار به بیمار نرساند و شکسته را نرم نبندد چه اگر سخت استوار سازد و در گشاید عفونت
پذیرد و تباه گردد و قطع لازم آید و در جای سرد نشانند و از داروهای قابض و مقوی گرد
وی حرارت بود ضماد سازند اگر دور کار برآید و استوار نگردد و موضع را بخراشند تا ماده بیالاید
یا دست بر وی مالند و او را گرم دارند تا ماده تحلیل یابد و چون قوی بود در آید و درستند بند
اید اگر زنک استخوان بگردد و پوست بر آید بند بگشایند این هنگام زیاده باید و بخیه نشاید اگر با
کسر جراحت یابد از بند بر وی نطله باز آید و توجه براست کردن و بستن نماید اگر بند بر جراحت
برد از جای عضو صلابت پذیرد و اگر راست کردن عاجز آید اگر با کسر درد قوی باید از جبر باز آید
چه در ترک عضوی کوژ ماند و این بر آن اولی بود که بیمار نماید اگر پس از بستن بیمار از درد قرار نیابد
بگشاید و اگر از کشیدن آزار یابد بگذارد اگر عظم از هم جدا باید که جدا سازد تا بیمار از خطر
امان یابد چوب جبیره باندازه حاجت باید چه اگر کم بود اندام بانتظام نیابد و اگر زیاده بود شاید که تشنج
تشنج پدید آید یا استرخا روی نماید مضرت جبیره در مزاج تر کمتر بود چه رگ و پی که نرم و
تر بود فرمان بردارتر بود این معنی در شکسته و بیرون رفته یکسان بود گاهی که عضو چندانکه باید
و چندانکه شاید کشیده شود رفاده دست بر وی مالد و بجا آورد و با رفاده به بندد کسر اگر در طول
بود او را بتازی صدع گویند و اگر در عرض و طول بود هلالی و اگر در عرض بود مد قوری
و جبل اگر بادی درازی بود مشط و اگر شاخ دار بود متشعب و متشظی اگر استخوان ریزه گردد

رز

[illegible] و اکر [illegible] بود سبوس و جرب و خشخاش در حجلی درد و آماس پدید آید و دیر التیام
پذیرد چه درین صورت عظم جدا کردد و از ریشها و لحم و ساید اکر سوی وحشی آید بر آن زیان بود که سوی
انسی کراید چه ملاقات دمی یا آبی زیاده بود کسر اکر در جای بند وقوع یابد عضو از حرکت باز آید چه
بردمی دشبند پدید آید و پیوند صلابت پذیرد یا دوری اکر صلابت ورم با جراحت بود کوشت
حوالی کوفته باید و خون بپالاید بسیار بد بود چه مداوی باید که هر یک را تداوی نماید و کوشت
از عفونت باز دارد و خون از وی باز دارد و نکذارد که سیاه کردد شکسته در کودک بروید چه قوت
منوی در بدن وی باقی بود و در پیر و جوان بسته کردد و دشبند و غضروف بر آید و عضو را محکم
دارد اکر بیمار بسیار بر عضو ریزد یا بند بر زند بکشایند یا غذای لطیف سوشد یا در حرکت شتاب نماید شکسته
بعد التیام نیابد بند جای شکسته سخت باید و بند حوالی نرم تا از غذا مانع نیاید در ماده و عصابه
نرم و پاکیزه باید پهنای عصابه به اندازه عضو باید و رفاده یکی آن بود که جای بند هموار کردد و شکسته
کوژ نماند و دیکری آنکه بر رفاده آید و عضو آزار نیابد شکسته اکر بر ران بود یا رفاده و بخیه و عصا
ببندد بخیه نرم و هموار باید و عدد وی چهار و رفاده بر تخته بعدد تخته و عصابه یکی را از بالا به
پایین بود و دوم وی دیکر از بالا بر زبر آورد اکر بیم کوژ بودن عضو باشد پیش از پنجم بر تخته ببندد
و هر چند شکسته بزرکتر بود تخته در بر بندد اکر بیم آفت بود زودتر برفاده از کتان سازد و آب
سرد و سرکه ممزوج بپالاید تا از ورم امان یابند و اکر بیم ورم بود موم سفید بکدازند و با البته روغن
بابونه و شراب قابض و زیت کرد روی مصطکی و اشق بود ورم بنشاند و قوت بیفزاید و اکر با شکسته
جرح بود از موم روغن باز آید و رفاده با شراب قابض بپالاید و داروها که یاد کرده آید بکار دارد
پیش از هفتم بند بر سبیل عنب بکشاید تا بیمار از حکاک آزار نیابد و هر بار که بکشاید رفاده و تخته
بکار دارد تا آنچه بسته باشد سیاه نکردد و عضو بر نهاد خود بماند و در دو بند نیاید و پس از هفتم
یا روز پنجم بکشاید چه درین وقت بیمار از ورم و حکاک امان یابد و بتدریج بند نرم سازند تا غذا
بموضع رسانند و دشبند تا استحکام نیابد ترک تخته نشاید کرد پس از کشودن اکر در کوشت و پوست
تغیر یابد تداوی نماید اکر با شکسته جراحت بود رفاده و تخته بر حوالی وی نهند و جای جراحت
بکذارند و رفاده با شراب سیاه قابض بپالاید و مرهم با مرهم به سازد یا رفاده بر حوالی پیش نهد و
تخته سوراخ کند تا مرهم بدو در آید و ریم از وی بپالاید و عصابه بر تخته بپیچد تا مکس و هوای
سرد و کرم نرنجاند اکر شکسته کوژ ماند و خواهد که راست کرداند باید که جای دشبند بداند اکر
صلب باید با پوست دنبه و نمک و روغن بادام و مغز پسته و خرما و دنبه و مغز دانه پنبه نرم سازد
و بیمار را در آبزن نشاند و آب بسیار بر عضو ریزد و دشبند بجنباند و استخوان پاره سازد
و باز بندد و رعایت جراحت نماید اکر کسر در طول بود و بستن وی چنانکه باید که شکاف استخوان فراهم
آید و اکر در عضو بود تا عظم بهم باز نیاید بستن نشاید اکر با کسر شاخها بود که درین ابار شظایا
کویند برابر یکدیکر آورد و راست سازد و هر یک را در جای خود دارد و دست بر موضع نالد و
بر اندام بندد تا اندام بر جا بماند و بند جان نشاید که درد فزاید اکر پاره استخوان جدا کردد و درد
بیفزاید موضع را بشکافد و آنچه تواند بر دارد و آنچه نماند بالب بر جا آرد وقت شکاف از ارباب کهاد
بیمار نشاند اکر بیم آفت بود از نطوبات آید اکر استخوان ریزه باید بیرون آورد و اکر خشخاش
بود بکذارد چه این هنکام دشبند بر آید و انجام استحکام یابد وقت بریدن شظایا پاره نمک
پوست سوراخ کند و شظیه از ثقبه نهد و پوست بکذراند و با مقشار تیزی باریک ببرد باید که
شظیه با مثقب بر ندارد چه نشاید که مثقب کلن رباید و آفت رساند عضو را نعوذ و خارش با موم

روغن و شراب قابض باز دارد و برفاده کتان با سرکه و گلاب یا آب مورد بیالاید ببندند روغن با بونه با شراب
قابض بیالایند و ببندند و بمالند دارو که قوت عضو بیفزاید و شکسته محکم سازد اقاقیا و مر و صبر و خطمی
هر یک پنج درم ماش پوست کنده و سماق هر یک ده درم گل ارمنی بیست درم با سفیده بیضه بمالند
سک و لادن و صندل سرخ و ماش پوست کنده و اقاقیا و گل سرخ و فوفل و خطمی و مرزنگوش و اکلیل الملک
و گل ارمنی با آب برگ بید و برگ سرو و برگ مورد بکار دارد اگر گرم تر باید راسن بیفزاید صفت اقاقیا و صبر هر
یک ده درم با آب مورد بیامیزند با طبخ دانه دی بجای عصاره بود اگر روغن مورد نشاید دارو که شکسته
و پیوند محکم کند ماش و زعفران و مر و شراب قابض و دنبه و روغن کنجد بپزند و شکسته نرم کرده اند دارو که
که درین باب سودمند بود تخم بید انجیر بساید و با نیم وزن وی روغن گاو و ربع وزن انگبین بیامیزند و
بر موضع پیوند مالد اگر داروی گرم باید حنظل و کبیج و جاوشیر بیفزاید حلبه با شیر بمرسانند و بساید
و با روغن دنبه و روغن کتان و روغن کنجد بیامیزند اشق و جاوشیر و مقل با خاحل ستانند و پوست بیخ قثاء
الحمار و بیخ خطمی اضافه نماید اشق و لادن و زوفای تر و پیه بط و مقل و بارزد و مغز ساق گوساله و روغن
بریده با لعاب حلبه و لعاب کتان و لعاب قثاء الحمار بکار دارد و فرفیون و علک البطم هر یک بیست درم
میعه تر سی درم مغز استخوان گاو چهل درم روغن سوسن شصت درم زیت کهنه دویست و چهل درم با
شصت درم موم زرد بمالد سرگین کبوتر و قسط و حزول و جند بید ستر و مفاصل بگذارد و براس و
زعفران و اهیل و جوز سرو و اقاقیا و دارچینی با آب طبخ و ضماد سازند استرخای مفاصل بگذارد
انجه در سده محکم سازد در اینجا کار فرماید اگر در موضع الم باید ضمادی که یاد کرده اید بدان عمل نماید صفت
ان جوز سرو و زعفران هر یک درمی سنبل و برگ مورد و اقاقیا و مصطکی هر یک پنج درم گل سرخ
ده درم شبت پخته پنجاه درم با آب لسان الحمل بیامیزند و سکنجبین سفرجلی با ده درم نبید و کهربا بنوشند
اگر با جگر گرم الم باید ضماد سرد بکار دارند صفت ان کافور نیم درم زعفران یک درم آرد جو سه درم صندل
سرخ و سفید و بنفشه و گل سرخ هر یک پنج درم با گلاب و روغن گل داوند و سکنجبین ساده با آب گل
و شیوف ریوند کار فرماید صفت ان طباشیر و ملک مغول هر یک پنج درم و ریوند چینی هر یک ده درم
شربت یک درم با عدم حرارت ضمادی که یاد کرده اید سود دارد سنبل و مصطکی و دارچینی و لادن هر یک
دو درم برگ مورد سه درم گل سرخ پنج درم لادن با روغن حنری بگدازند و داروها با وی بیامیزند و بر موضع
بطوس با پیوند تا بتحلیل دهد ضماد که در الم جگر و اندام دیگر بکار اید برگ مورد و گل ارمنی و معاب
و با آب بکار دارد آب گرم روغن گستن سود دارد چه اندام نرم سازد و بسیار حب الم کم کند بس
بس از بستن زیاده ماده شبیدی بگذارند و نگذارند که محکم گردد اگر ضماد و پوست بدبو و از وی بوی
خیزد گاهی که بند بگشاید روغن بمالند تا درد بنشاند خاصه که بیمار کودک بود یا مزاج وی تر بود
شکسته گاهی که بسته کرده و باوی صلابت بود آب گرم و روغن بکار آید چه این هنگام جای بند
اندام نرم سازد و فزونی که در وی بود بگدازد و خشکی رطوبتها که از بستن بدید آید زایل سازد
کسر استخوان سر را تا رنی هاشمه گویند اگر استخوان برهنه شود موضحه اگر از وی شکسته بیرون
نیاید منقله اگر با کسر جز غشای دماغ نماند ماموسه اگر غشا پاره کرده دامغه اگر شکاف بود مفرسه
اگر پوست ورد شود قاسره اگر گوشت دور گردد باضعه اگر پوست و گوشت نماند خالعه اگر برش پوست
استخوان رسد سمحاق و اگر نه متلاحمه اگر از شکسته خون آید دامیه گاه بود که تداوی با شکسته ورم عفونت
پذیرد و تب گرم و آفت دماغی چون سکته و سدر و رعشه و بطلان او از اختلاط عقل پدید آید که
پوست بشکافد و تدبیر شکسته نماید اگر از شکاف خون آید خرقه با سرکه ممزوج با گلاب تر سازد و
فشرده بر موضع اندازد و برفاده با زیت و شراب بیالاید گاه بود که شکسته زیاده از یکجا بود و تداوی را

تداوی باید

[illegible]

چه درکان وی تعقد نیاید بدین سبب از جنبد و زانچها کرباد کرده شد ظهور نیاید درین صورة
باید که نیک تامل نماید تا عدد جای کسر ببندد پس از زوال ورم اگر با وی الم نیاید تدبیر استخوان نماید با
وجود افتاد از تداوی نباید صداع اگر باریک بود بتراشد بخت الت بهن بر ده آرد ریش آلت باریک
واگر غایر بود از تراشیدن باز آید غشای درون تحف اگر بر نهاد طبیعی نماند ورم و تب و غشی بر
نظهور آید واگر از وضع خویش بیرون رود انچها کرباد کرده شد بنماید باکسرا گر جراحت بود
بد ونند وار کنند روزراوند و آرد کرسنه و پوست درخت بیخ حجاو سیر و مروا نی دوست چهارم
او جوین زرد و سازند و خرقه کتان با سفیده بیضه بروی اندازند و رفاده با شراب قابض و زیت
بیالایند و استوار سازند و وقت شکسته بستن و پاره بیرون اوردن و تراشیدن و تدبیر جراحت
کردن هوا سرد نباید و بیمار پیوسته آسوده باید اگر رگ باید ند بیرون بنماید و منقله پاره
تمام بیرون آورد چه اگر ذره بماند شکسته التیام نیابد و ریم بیرون اید چه بر استخوانی درشتهد
بروید و بند ماده باز نکرداند اگر بر استخوان صدید پدید آید بر منفذ و از دوار صدید بزداید و
نگذارد که جراحت فراهم اید کاهی کرصدید نماید بند بر روپاشیدن نماید اگر از دوا فایده نباید
و ماده پیوسته بیالاید استخوان از جای صدید با آلت بردارد و افت عصب و هوای سرد
بغشای دماغ نرساند و روغن نیم کرم بروی چکانند اگر غشا سیاه یابد از تداوی باز آید و
غشا له وی را ام الدماغ کویند ان شکسته از زیاد ورم شکسته و تشنج پدید آید از هنگام بیمار
رابغشاند وموی سر بتراشند و پنبه در کوش کنند تا اواز بدین در نیابد و پوست بر شکل
صلیب بشکافند و شکسته بیرون آورند انچها کرباد کرده شد در حال زایل کردد و اگر باید برید
با اره و افت بغشا نرساند اگر استخوان قوی بود در روی مثقب ثقبها سازند و میان هر ثقبه
باندازه سر میل بکذارند الت باندازه کند کی استخوان باید غشا افت نیابد وانچه میان ثقبه بود
باره قطع نمایند و بمقاش تند ریج بردارند تا غشا بیکبار هوا در نیابد و کنار شکسته هموار
سازند تا در نیتی بام الدماغ آزار نرساند باید که باره سر دبیه شکسته دارد تا غشا آفت نیابد و اگر
ریزها استخوان باید بر فق بدارد و خرقه و عن کتان با روغن کل بیالایند و بر موضع اندازند و خرقه دو تو با
شراب و روغن کل لوده بروی نهند و عصابه بند سازند و کرانی بدماغ نرسانند و پیوسته خرقه بار دهن
کل چرب دارد روز سیوم بکشایند و برود از داروهای سرد سازند و داروهای ریش بکار دارد و اگر
با شکسته تب ظاهر شد تدبیر وی نماید کاه بود که از هوای سرد و بریدن و بستن و خلیدن و بسیار خوردن
درغشا دماغ ورم کرم پدید آید سبب بیماری باز دارد و رگ بکشاید و تدبیر لطیف فرماید و از طبیخ
خطمی و حلبه و بابونه و تخم کتان نطول سازد و بر سر کردن و ضماد آرد جو با روغن بابونه بکار دارند
و زرده بیضه مرغ بکدازد و بر سر کردن و عصرهای بیت مالد و روغن بنفشه در کوش و بینی چکانند و بیمار
در آب کرم نشانند اگر مسهل باید بیرون نماید اگر غضروف بینی کوفته یابد و فرو رود با سبابه و بناخن
بر دارد و فتیله بانزام بینی در وی نهد تا وی را نکاهدارد و فتیله تازه از بر موغ یا بیضا نفس از غضروف
بیکسو کراید و انزام طبیعی نیابد خرقه قوی با مرهم بیالاید و بر پهلوی بینی بدن اجابت آید

## کسر بینی

شکسته اگر بینی بود زود تداوی نماید چه اگر دیرتر کنند بیماریات پدید آید یکی انکه بیماری بود در بینا
این را بتازی اخشم کویند دوم انکه بینی کوز ماند پس اندر ده روز تمام بنماید مدبر باید که شکسته با میل
بر دارد و دست بینی مالد و هموار سازد و میل بیرون آورد و فتیله با اقاقیا و سنخا بیالایند و از عار و که

و در آید یا ورم دنبا جلسان بکار دارد
تا ورم تحلیل یابد از زنیب و سکرفنان
صبح تنسو و کنند ضماد سازند

که یاد کرده شد بر قاعده مالد و از بیرون بجنباند و خشتله پیش از زوال بمالد ... [illegible]
تا پهن نگردد که اسنه راست بود و سطح و سبابه جنب درنهان کند و شکسته باز آرد و بر
آمدن دندان نشان باز یافتن بود اگر لحی جدا کرده نفر باید یکی بر سر انگاه دارد و دیکری
سر منجذب نماید و بعد بر دست بروی مالد و درست سازد چنانکه دندان برابر یکدیگر آید کسر بوده
اگر با وی شظیه بود بر آورد پس با رفاده و با روی عصابه استوار کند باید که میان عصابه بر قفا اندازد
و از گوش و کنار سنه و میان سر بگذارد و از جبهه و جهت سفره قفا فرود آورد و زیر سنه در بازو
و در خنا بر دارد و از میان سر محکم سازد اگر تخته باید تدبیر وی نماید اگر ورم گرم باید ضماد و نطول
سکین و محلل بکار دارد و بیمار از حرکت باز آید و اشیا تناول نماید و اگر جبر کردن بر دوش ... نباید و
بر باید باید که بیمار بر گوشه نشاند و یکی از زوی ای بر دارد و یکی کردن و دوش وی بر دارد و آنچه
بیرون بود درون برد و آنچه درون بود بیرون زند اگر بدین تدبیر باز نیاید بیمار بر قفا خوابانند
و پاره کرباس کرد سازد و میان کتف گذارد و سر دوش زبر آورد و اگر شظیه باید بیرون آورد و فتق
بصفاق بنشانند و جراحت ببندند و با مرهم بسازد اگر ورم گرم باید از روغن باز اید و مرهم
با روغن گل بیالاید اگر شانه بود لمس دریابد و آفت در حرکت دست بدید آید دارو وی در این باب
کافی بود اگر با وی ورم بود تدبیر وی نماید و اگر سما باید که وی را بتاری نقصع گویند محجمه باید تا
بیرون رفته باز آید این تدبیر پیش از زوال زدن و تقلیل غذا نمودن و شکم با نقیع فواکه و فلوس
خیار چنبر نرم کردن نشاید چه این هنگام ماده موضع گراید و در وی گرد آید و اگر شظیه باید بیرون
آورد و اگر مهره کردن بود لامسه دریابد با کسر اگر مهره بیرون آید یکی باز نهد و دیگری دوش
بیمار بالا برد و بداوی مهره بجا آورد و رفاده و ضماد موافق بکار دارد و اگر درون درد به
سینه در آید سرفه و تنگی نفس بظهور آید و نشاید که با سرفه خون بر آید مهره با محجمه باز کرداند
و ضماد مناسب فرماید و آنچه در تدبیر کتف یاد کرده شد رعایت نماید و اگر پهلو بود تنگی نفس
و سرفه خناق و نفث دم بدید آید و درد وی با درد ذات الجنب زیاده نماید کسر اگر بیرون بود
بدست فراهم آید و اگر درون بود با محجمه باز آید گویند بیمار باید که غذای بسیار تناول نماید
خاصه غذای بادناک تا معده و روده وی ممتلی گردد و شکم بر آید و پهلو بجای آید این تدبیر
دور از صواب نماید چه استلای ورم بیفزاید و بیمار بیقرار گردد اگر از تحتی شظیه از زیادتی
جای الم بشکافد و شظیه ببرد و بیرون آورد و آفت بصفاق بنشانند پس جراحت ببندد و
مرهم بکار دارد کسر و اگر مهره پشت بود ولی و نخاع آفت یابد از تداوی باز آید تا عدم
نشان بر تدبیر ورم نماید و از روغن گل و آب نیم گرم نطول سازد و ضماد مسکن و محلل بکار دارد
شکسته اگر بر مهره بود بیرون آورد اگر باز ... بود یکی نزدیک دوش سر باز و بگیرد و دیگری بر
بگشد و بعد بر راست سازد و بر رفاده مالد و گرد باز و در آورد و چنبر بر تخته بنهد و بر رفاده
نهد و ببندد چنانکه بیمار آن را نیابد و دست کوز نماند بیمار باید که عصابه در کردن اندازد و
دست از وی بکذارد و پیوسته بر سینه نهد پیش از هفتم روز سوم بکشاید و پس از هفتم اگر
ورم فرود نیاید روز دهم اگر آماس یابد روز بکشاید و تدبیر وی نماید اگر ورم پیش از بستن
باید از تخته نهادن باز آید و روغن بنفشه نیم گرم بر ورم ریزد و رفاده با ضماد مسکن و محلل
بیالاید و صندل سرخ و سفید با آب کشنیز تر بر گرد ورم مالد و تدبیر لطیف فرماید پس از دو

ورم

از خرقه گوی سازد و قدری نعل دارد و بالا بعد
تا مرفق ... سلع و سبد اگر گوشت ... ددرن
... بد بر بند بیاز زباید ع

و بر وی نهادن شکسته را بپیچند و بعد چهل روز با رفیده دارد اگر ساعد واگر ساعد بود تدبیر وی تدبیر بازو بود
جهت بستن چه بود بود و شکسته اگر استخوان زبر بود در وقت پیوند باید واگر زیر بود دیر واگر عضو
بود بپیچد کردن خلع یاد کرده شد تداوی نماید واگر انگشت دست بود بیمار بر کوی نشاند و کف دست
وی بر کرسی و شکسته را بکشد تا جای باز آید و ابهام را ست باز شکسته اگر ابهام بود با کف دست بندد
اگر سبابه یا وسطی بود با بنصر و اگر بنصر با وسطی واگر خنصر بود با بنصر باید که شکسته با دارو بپایند ورفاده
بروی نهند و لفافه بروی پیچد و با انگشت درست بندد چه سلیم بجای تخته الیم بود و اورا راست دارد
اگر ورک بود بر وی دشوار بود چه شکسته اگر به رون کرا بر بحشن رده قوی به بین آید و ساق حذر
نماید اگر عظم تداوی باید که بیمار را بر شکم خوابانند و یکی پا نعقان وی نگاه دارد و دیگری پای بکشد
و دیگر دست بقوت نبرهن تا الله و شکسته باز آرد و با ضماد بسته دارد و بیمار بر پشت خوابانند
و بالش سخت زیر وی گذارد و از حرکت باز دارد واگر زیاده بود بیست راست کنند اگر فخذ واگر ران
بود تدبیر بازو بکار دارد و شکسته اگر نزدیک ورک بود میان از ازار نیفه با ریسمان بر شاره و بنهد
و از میان ران بیمار گذراند چنانکه بعضی بر مقعد و بعضی بر زهار آید و سر ریسمان را از پیش و پس بالا برده
هر یکی را یکی نگاه دارد و سر ران نزدیک زانوی مرد و وی بگیرد و بکشد و تداوی شکسته راست
سازد و با رفاده و دارو و تخته ببندد و باید که تخته مقعر بود تا بسیار بر فاده نباید واگر شکسته
نزدیک بود تخته و رفاده دراز باید تا بچسپاند و مدت پنجاه روز بسته دارد شفا یابد واگر زانو
بود با اندام طبیعی باز نه آرد و با رفاده و دارو استوار سازد واگر ساق بود تدبیر وی تدبیر ساعد بود
شکسته اگر از استخوان کوچک بود ساق بجانب چپ میل کراید و بیمار از رفتن باز نماید واگر استخوان
بزرگ بود بجانب راست میل کراید و از رفتن باز آید پس از نکشیدن و بستن با تخته و دارو و رفاده
ببندد باید که تخته تا قدم فرود آید تا مفصل حرکت ننماید واگر پاشنه بود تداوی کم آید اگر
التیام بپذیرد و بیمار وقت رفتن الم یابد واگر شفا یابد منفعت وی یابد اگر در کف پا خون
کرد آید و عفونت بپذیرد تب کرم و ارتعاش و تشنج و اختلاج عقل پیدا آید و شاید قطع کردن
توقف کنند و رنگ دم باز گردد و ورم اگر نماید بود شاید که نضج یابد و انفجار پذیرد واگر قدم
بود بستن وی مانند بستن انگشتان دست خواهد بود باب پانزدهم در دارو ها که جراحت ولدیها

ادویه جراحات والتیامها ورلیشها

و اماس ها بکار آید ادویه ورم عصب و صلابت و تعقد و جراحت وی نایل سازد سعتر با مرهم سلیمن طالند
صلابت بحیه بخشاند و تعقد وی باز دارد با شهد و شراب تناول نماید نیکو بود مخ استخوان گوساله
و شتر و ترو با طو عضله نرم سازد و محلل قوی بود لوز تمام الصلابت و شبید و عصب نماید حنا
روغن وی عصب نرم دارد زرده بیضه پخته بسایند و بیرون نهند لینت پدید آید حلبه با زیت
کهنه بجوشانند و ضماد کنند صلابت پی زایل کند دجاج ورم عصب بخشاند عسل ضماد از وی ورم
گرم پی باز دارد و منع تحلب فضول نماید ابله نیز شیر لطافت و تحلیل در وی زیاده از دیگر حیوانات
دیگر بود و در ورم صلب سر بن و تعقد عصب و محجر مفاصل مجرب دارو ها بود ورع زند با زیت
بریان کنند و از زیت بر و تر مالند نرم سازد کهربا خاکستر چوب وی با پیه کهنه با زیت بیامیزند
و بر عصب نهند از تعقد باز آید پیه خرس و پیه کاو و پیه وبنه و صمغ صنوبر و بیخ قثاء الحمار
و روغن دو زوفاء تر و موم اصفر و لعاب حلبه و لعاب بزر قطونا و حرمای نرم در این باب صواب
بود اشق و سکبینج و جند و بیدستر انبساط و سخونت در عصب پدید آید سوسن بیخ سوسن بسایند
و با انگبین ضماد کنند و نرم عصب مفید بود رب زهره وی در جراحت پی نیکو بود و تشنج
و کزاز باز دارد قلی از وی با ماء العسل بجوشانند و بر جراحت و تشنج و هتک پی طلا کنند به

نماند با شهد و سرکه بباید بست و قرحه و فسخ عصب نهند سود دارد نوع دیگر اگر پوست بدین نا پیدا آید ریسمان را
اسپا بیالاید و بر جراحت عصب نهند گوشت برویاند ترمس بیا ردو بر رویاند و قوت وی چنان بود
و تر کشته بهم باز آرد با روغن اقحوان بیالاید و بر جراحت نهند شفا یابد مبدا پی دماغ بود و
جزوی قوی از این جهت جراحت پی باعث تشنج و اختلاط عقل کردد و جوهر وی رطوبت ضرر
بود بدین سبب از حرارت و رطوبت غریبه عفونت پذیرد و آب گرم و سرد زیان دارد چرا که آب
گرم عفونت یابد و از آب سرد تشنج پذیرد جراحت عصب گاه بود که در عصب و عضله بود و ورم بظهور آید
و به تشنج انجامد گاه بود که در جای الم و ورم تولد کنند و بیمار را با غلبه تشنگی و خشکی دهان از بیخواب
ان از یابد و طال جراحت وتر و عضله بدین منوال بود و جراحت در ان پی از همه بتر بود چه در بن
صورت لیف بسیار از آفت امن یابد و در آن هیات کم و شاید که آفت بدماغ برآید و بیمار بیمار
دماغی روی نماید زخم غشا بالم از زخم وتر و عصب بود داروهای این بیماری در گرمی و خشکی
میانه بود تا اگر محلی پی برانگیزد و خشکی پوست بیفزاید و از خلط عارضی بیاید در ابتدا تا بعض
نشاید و در انتها باوی قوت نداید باید چون روی سوخته و توبال مس جوهر وی سوخته کثیف
بود با سرکه بشاید لطافت پذیرد چه جراحت لطیفه کرد را شاید کثیف بود سرکه ظاهر سازد لطیف
کردانند و قوت و اثر باعضا رسانند دوا یکه گرم بود مدبر سخونت وی نشانند و باعتدال باز آرد دارو
باید که بگرمی گراید چه بنم گرم نسبت با طبیعت پی تر نماید اگر پی برهنه باید از چیزی که تری
بود باز آید درد با خرقه و روغنهای گرم خاصه ماز بیت نشانند پس بند بر جراحت نهد دارو
داروی سرد بکار ندارند و اگر با زخم آماس بود سخت بنهد ورم نماید ارد باقلا با نخود با کرسنه با
ترمس با آب خاکستر و سکنجبین عسلی که بشیرینی گراید بیامیزد و بر عضو نهد ضمادی که ورم زایل سازد
تلقدیس یکدرم و نیم نشاسته و زاک و پیرزد هر یک ده درم قشور کندر پانزده درم توبال مس
بیست و سه درم موم هفتاد درم سرکه انگوری دو رطل و نیم داروها با سرکه ده روز بباید
و موم بگدازند و باوی بیامیزد دو بار با زیت نیم گرم بکار دارد و نسیم با سرکه و زیت نیم گرم
بکار دارد و نسیم با سرکه و زیت نیم گرم بیالاید و بر گرد موضع بنهد و این دو چیز سرد نگاه دارد تا مضرت
بعصب نرسانند اگر زخم انسان و غزال بود و باوی ورم نباید مرهم فرفیون فرمایند عفونت
با سکبینج دارد که رسته باز دارد و اماس باز آرد جو و باقلا باید که آرد با خاکستر بیامیزد یا با آبی که سکبینج
در وی بگدازند اگر پی برهنه باید و جراحت دراز با گوشت بپوشاند و دارو بر وی ریزد و بنبد
چنانکه لب جراحت فراهم آید اگر زخم برهنه آید بد و زد اگر باوی درد باید و بیم تو سیدن
پی بود از همه به برد و از ورم و عفونت باز دارد چه باورم و تشنج پدید آید و با عفونت
بکار نباید و نگذارد که جراحت زود فراهم آید اگر تنگ باید خونت فراخ سازند تا ریم و آب
زرد در وی نماند بدین سبب صبح و شام بگشاید و ماده از وی بیفزاید و با وسعت جراحت
از داروی محرق چون فرفیون باز آید و دارو مشف چون توتیای مسحوق باید و روغن
مورد و روغن گل و مرهم اهلک شسته بکار دارد و داروی مسخن با حالی مشف بانداره
مزاج بیامیزد و دارو بیاشامد اگر مناسب این بدان عمل نماید اگر مضرت یابد و دارو باندازه
حاجت بیفزاید و کم سازد زخم اکر ازمیان بالا بود سر و گردن و دوش و بغل ضرب دارد و اگر با
بین بود کمر و رانها و بن ران با روغن بیالاید آب و روغن از زخم باز دارد و باخرقه و
پنبه و نیم نرم پاک سازد اگر روغن باید پخته سازد پس روغن بمالد رباط استخوان

قوی

نیز ازبی بود بدین سبب داروی قوی‌تر باید و رباط عضله میانه اگر بی کوفت باید و با وی ورم و جراحت
نباید درد بار روغنهای محلل چون روغن اقحوان و شبت و سداب بنشانند از گوشت صدف و برگ
خطمی سازند داروکه ریش بگشاید نشاید اگر با کوفت ورم بود عقید العنب با شراب انگور سود دارد واگر
به صلابت پذیرد دو درم مقل در آب بگدازند و باده درم بیخ خطمی بیامیزند و ضماد سازند و بیخ سوسن و عنب
الثعلب و فرفیون و اشق و بارزد با روغن زیت و تخم مرو بسحنه و ماخلیون با نیم وزن وی سرگین بز
ضماد نیکو بود بسیار باید و احتراس از غذای خون افزا باید چه درین صورت استفراغ خون باید و از
غذای بد گوهر بیماری بیفزاید علک البطم دو درم در جراحت پی بهترین داروها بود خلاصه کسی را که
مزاج وی تر بود مدبر باید که وی را بشوید و زرد روز سازند با اندک زیت بیالاید را نیایج بجای وی
بود با پوست مزاج و صلابت گوشت عسر علک فرفیون تازه با وی بیامیزند با علم فرفیون بدل وی
و بیخ خانه سکس الکبیر سازند اگر داروی گرم قوی باید حلتیت و سکبینج و جاوشیر حر باید و اگر ضعیف
باید للدا والذهب بس مرهم باسلیقون بکار دارد جراحت کوچک را ادخر کوبند و برگ راحرق
و خواندی بخوانند بگو آنکه مزاج و گوشت بد بود و درد و اماس بد پدید خاصه که زخم از گوشت
کند زیاد و بگوشت درآید و در حرق بذیر و ورم و درد و زخم باید جراحت دماغ و گرده و مثانه و
روده باریک و جگر با خطر بود دل جراحت برنتابد زخم که بر عصب و کنار عضله آید زبان روی
تغیر پذیرد و نبض و قوت ساقط گردد و غشی و تشنج و اختلاط عقل پدید آید تدبیر وی بر بدن
عضله بود زخم که بر بینی زانو آید صحت دشوار باید زخم شکم که با وی تهوع و فواق و اسهال بود شفا
نیابد زخم عصب و عروق گوشت برویاند و مانند کمان گرد وی درآید ولب جراحت فراهم دارد گروهی
برآنند که جراحت شریان التحام نیابد الخ بر گوشت روید مانند پوست نماید چه پوست باز نیاید
تدبیر وی نمایند اگر درد بماند و ورم و بثره و تب بد پدید اگر بسیار باید با داروها که یاد کرده آید با
دارند واگر زخم راست و ناهموار باید لب وی فراهم آورد با رفاده و عصابه استوار سازد باید که در
میان جبرتی مانند سونماند تا زود التیام یابد بیمار از غذا و دوای خون افزا باز آید تا ورم روی ننماید
و زود گوشت رویاند و خرقه با سرکه و گلاب بیالایند و بر گرد موضع نهد تا ترش و شیرین با شراب
بجوشانند و بکوبند و ضماد کنند ورم باز دارد و اماس بنشانند اگر رگ باید زد تدبیر وی نماید و باد
بجانب مخالف باز گردانند و اگر مسهل باید تدبیر وی فرماید جراحت اگر تازه و غایر بود و غور روی
راست با رفاده و عصابه استوار کنند و سه روز بدارد گاهی که بگشاید با التیام یابد اگر باز سیوم
و روز چهارم بگشاید شاید و اگر ناهموار بود جز بگشادن دوا نباید تا بگشاید و اگر کهنه بود تداوی نماید
بداروهای فرجه اگر جراحت بزرگ بود و بریدن عضو قطع نماید اگر غایر بود و سر تنگ نگذارد که
وی فراهم آید چه این هنگام ماده در وی گرد آید و بسیار ابنا زیاید تدبیران بود که ببینه کهنه با روغن
گاو و زیت بیالایند و فرو برد تا گوشت اندرون برآید و غور نماید و اگر باز و آیا بود و لبها فراهم
نیاید و زود باز داروی تیز باید و داروی رادع و منشف و سبب بکار دارد و قوت دارو در
تنشیف و جلا میانه باید چه شدت تنشیف پوست بیفزاید و ماده که برای غذا بعضو آید
خشک گرداند و حدت جلا رطوبت بگدازد و ماده گوشت فانی سازند داروی در گرمی و
سردی مناسب مزاج عضو و فصل باید دوای هم منشف باید نه حالی چه غرض درینجا انست که
خون قوت یابد و این از داروی حالی نیاید جراحت اگر در گوشت بود برگ صنوبر باید با شراب
بپخته و مانوی سبزه و پوست انار و شادنج مغسول و اقلیمیا شسته بالای داروها که یاد کرده شد و گرد

عقید العنب

و اگر جراحت بر لب خاص باید و بر لب دو و بر لب هو بیج و بر لب کوب و بر لب طیق و اگر در عصب بود سود
دارد اگر تازه بود ازین داروها شفا یابد و اگر کهنه بود جو سوخته باید و سفیداب ارزیز با موم روغن سوزد
و عصاره قنطوریون و سرو و سنکطاس نع با شراب و قلقطار سوخته با سرکه اگر در سر بود خمیر خشک سوده
بکار آید و زراوند کرد با شراب بجوشد و از روغن سوده سوهم ساخته و بیخ جاوشیر با سرکه ممزوج آمیخته برهم
کتان کوشت برویاند با زود تاربیت و روغن موم بکذارند و خرقه کتان پاک مانند سرمه سازند و
تا وقت بیاسیزند داروی که درین باب صواب بود مرو مانو و حب الرصاص هر یک نیم درم سفیده و مرداد
سنک هر یک درمی نسخه پوست صنوبر هر یک شش درم پوست انار و سفیداب و شب یمانی هر یک هشت
درم صدف سوخته ده درم و ده درم بیخ سوسن و اقلیمیا و زاج و شاخ کوزن سوخته هر یک چهار
درم قلقدیس ها نار نارسیده کوچک هر یک سیزده درم جراحت شکم و عضله او که وی را باریطون
مراق البطن کویند و اگر بدرون در آید و روده بیرون آید باز کرد اند و سنفد بدو زد اگر تنگ بود
بود و در روده باد رود بدین سبب بازگردد اسفنج با آب گرم تر سازند و بیفشارند تا آب نماند
و بدان تکمید کنند تا باد تحلیل یابد اگر قوی تر باید شراب قابض سیاه فرماید اگر بدین تدبیر باد تحلیل
نه پذیرد و نقبه بکشاید تا روده باز آید پس بدوزد سنفد سوزن نزدیک بود و رسانید چه اگر
نزدیک بود سنفد بهم باز آید و اگر دور بود روده بر آید سوزن از درون مراق بکذارند و لب
شقاق بهم باز آرد اگر جراحت دراز بود دیگری لب وی فراهم آورد و بند بیچ بکذارد رفاده دو
باید تا لبهای وی فراهم بماند وقت خواب گرانی روده باید که بر جراحت نیاید پس از بستن
نمد با زیت گرم بباید بر بن ران بیارند و از لعاب و روغن حقنه سازند اگر زخم بر روده آید
از شراب قابض سیاه نیم گرم حقنه فرماید زخم اگر در صایم باید از تداوی باز ایستد چه مزاج وی گرم
بود و صفرای بسیار از جگر بدو در آید و عروق و شریانات در وی بسیار بود اگر ثرب بیرون
آید قطع نماید چه هوا که بدو رسد بر او اثر کند سازند و اگر باز کرد اند تباه کردد ادویه که خار و
پیکان و غیر آن از بدن بیرون آورد برپیا روی با انگبین و آرد سلم ضماد سازند پیکان و
مانند آن از کوشت بر آید بصم صمغ وی خار و پیکان بر آورد ضفدع پوست وی درسازند و
دست و پا و سر وی جبند ازند و بر زخم نیز نهند در ساعت بیرون آورد در خار وی جدن
خار و پیکان کند عنبر بینه ناخون وی برالاید و بر جای پیکان و خار نهند در ساعت بیرون
آورد نسخه بیخ نی با بیخ کوس تا نیت و آرد حظی بیا میزد و ضماد سازد خار و پیکان آسان بردارد
فار موش بندلک بریان کنند و بر زخم نشسته نهند بیرون آید فر نیون ریزه استخوان بیرون آورد
بیوه حمیره و کوشت ودلک سود دارد نرس کرم برقدم ما لند خار بیرون آید کرم بیخ وی بر جای خار
بندند بیرون آورد خار اگر باقی از بیرون آید سد بر تدبیر وی نماید اگر بدین کار بر نیاید
و نمایان بود با آلت بر آرد و اگر پنهان بود بدارد و اگر از جدن عاجز آید چند روز بکذارد تا کرد
وی تباه کردد و پس بشکافد و بیرون آورد و در بیرون آوردن پیکان تدبیر خار بکار دارد
کاه بود که پیکان بکوشت در باید با شاخ دار نماید اگر بشکنند بیمار را زار باید درین صورت اگر
بر بدن پی و شریان ایمن بود جای پیکان بشکافد و با ابزار بیرون آورد اگر از جای زخم بیرون
نیاید جای دیگر که مناسب داند بشکافد کاه بود که پیکان زهرناک بود و کوشت تباه کرد اهل
و مانند کوشت مرده نماید کوشت تباه از جای زخم بردارد اگر پیکان در استخوان بود و
بیرون نیاید کرد وی با منقب خالی کرد اند تا آسان بر آید اگر در عضو شریف بود چون

ادویه که خار و پیکان و غیر آن بیرون آورد

و یکنیسه و بکو و زنگبار و بنکبار نیند نمایان بیاید و قلع پیکان از استعمال نماید و کند پیکان کرد با ابزار شهید ضماد کنند

دل و دماغ

دل ودماغ وشش وجگر وروده ومثانه وگرده وباوی نشان بد یابد از تداوی باز آید تا از
ملالت نیابد اگر تداوی ضرورت نماید مردم بیمار از صعوبت بیمار خبردار سازد اگر رای ایشان بتداوی قرار
یابد تدبیر مناسب فرماید اشق وسپنجی یا انگبین جاذب قوی بود وبرگ خشخاش سیاه یا بیخ جو
بذر البنج با قلقوس وعصا یا مرداوند ودیا بخور یا دسرطان یا بیخ نی ادویه که در ضربه وسقطه بکار آید قارما
شرب وی نافع بود نقد با آب بیاشامند در کوفت عضله سودمند بود مصل عالند در کوفت عضله
نیکو بود واماس در وی بود بنرم سازد وتحلیل زایل کرداند سکنجبین بنوشند یا بمالند سخونت
در وی پدید آورد ریوند تناول نمایند در درهن عضله وضع صب نافع بود شما آب طبیخ بروی عضو
کوفته ریزند از مرهم مایزد آرد حسن بکوبند وبروی نهند درد بنشاند فوه دو درم یا سه درم ریوند
وملک بپیاله شراب بنوشند در ضربه وسقطه مفید بود سم بسایند وبرجای ضربه وسقطه مالند
از حضرت باز دارد کمون پوست وی در ساعتی کران گوشت جدا کند بر جای ضربه بنهند درد بنشاند
باید که نمک سوده بر جای ضربه پاشند وپوست بروی پوشند ودود بر بندارند خاکستر گلخن
وسفال نو بجای نمک بکار دارند از موم سفید وروغن گل ومرداسنگ وسفیده قیروطی
سازند وبمالند نخود آب با لوبیای سرخ ونخود پوست کنده فرمایند وآب نخود بجای آب
بیاشامند در تابستان با گرمی وخشکی مزاج قلیه کدو وماش پوست کنده وکولک وبرگ
چغندر بنوشند زنجبیل وریوند هر یک نیم درم تناول نمایند در سقطه اگر مانع نباشد رگ
بگشایند یا بر جانب مقابل حجامت فرمایند وشکم با آب میوها وفلوس خیار چنبر نرم دارند
ادویه که در سحج موزه ومانند آن سودمند بود بصل آب پیاز با پیه مرغ بیامیزند وبر سحج موزه مالند
حنا بر قرحه وسحج ریزند آس برگ وی بسایند ودر سحج عرق پاشند مرداسنگ بر سحج بر ران
ریزند وسفیده وپیه سوخته واستخوان سوخته شسته بر سحج موزه پاشند استخوان از گوشت
جدا سازند واز خداوند سحج بیاویزند در دیابند موزه کهنه بسوزند وبرجای سوخته وسحج
بر ران ریزند استخوان پوسیده بسایند وبا گلاب بیامیزند وبر ریش وجای پوست رفته مالند
سماق سرخ بر سحج ریزند از ورم باز دارد عدس بر سحج پاشند شفا یابد گاه بود که پیاده رفتن
ران برهم ساید ودر سواری بروس وپوست بیاوبزد هوای خشک بجای سحج رسانند وآب
با گلاب سرد بر وی بریزند مرداسنگ با گلاب وشراب بسایند وبمالند یخ بروی نهند
آب طبیخ سماق وسقیع وی بکار دارند کباب شش خاصه از شتر بر جای سحج موزه نهند ورم و
درد بنشاند ده درم موزه کهنه بسوزند وبسایند وبروی ریزند که وی سوخته وروغن گل و
زرنیخ سرخ وموم سفیده کاوری نمایند صمغ اشق با شراب یا آب بگدازند وروغن گل با مورد یا
بید انجیر یا سوسن سفید با وی بیامیزند باب بیستم بکار آید ادویه که در ورم دموی نافع بود بقر
سرگین گاو ماده که در مرعی انداخته بر ورم گرم نهند سود دارد اسفناج بر ورم گرم مالند بنشاند رجله
با پست جو ضماد کنند ورم گرم نماید بنفشه ورم بگشاید وسخونت بنشاند بهی آرد وی با رب انگوری
مالند ورم نضج یابد با پست جو ضماد کنند وورم از ضربه بود شفا یابد ورد روغن وی در وقت
تزاید ورم سودمند بود مرزنگوش آرد وی با سویق سکن حرارت ورم بود ارده جو در حین تابش آب برد
هندبا ضماد کنند یا بنوشند ورم گرم را سود دارد برگ کتان وورم برساند ضماد چنان نیکو
بود برگ بنفشه تنها با آرد جو مناسب بود برگ نی بکوبند وبمالند ورم بیابد برگ کوکنب
ورم بگدازد سکه ورم نرم سازد ونضج دهد با ادویه ورم بگدازد ودر عقد کرانه جگر
حلت بدید آید سود دارد عفص در اقانیم مالند سودمند بود زایل سازد زرنباد با شراب ضماد کنند

که در ورم گرم
باب ... ورم ... دار ...
وشور بکار آید باب نهم
ادویه که در ورم دموی

ریوند غاریقون درم تربد زراوند مدحرج مقل افیون
سم ۹ اسم ۸ که ۳۱ ۴ کد
۶ کدم ۴ کده‌م ۴ کد ۱۶ ۱۶ دم ۲ ک
۱۶ اکو ۳۱ سم ۶ کد ۲ ۶ کد سم ۱۳ اکوسم ۶ کو

ریوند غاریقون تربد زراوند مدور افیون
جهارده کو یکسه ۳ یکد دو مثقال ۶ کد سم سم ۱۶ اکد ۶ کد
سم ۲ د

[illegible] عرق [illegible]

[illegible] بجا [illegible]

صفت سعال [illegible] بکدازند البته [illegible]

[illegible] محلل [illegible] با روغن [illegible]

[illegible] و صمغ [illegible]

[illegible] بکشند [illegible]

[illegible]

بمالند و یا بد اب کشنیز با سرکه و روغن گل و سفیده ارزیز بمالند التهاب ورم بنشاند کاهو و بنفشه
نیکو بود کوفتن سبانی و ورم بتحلیل زایل کند صندل سرخ و سفید با آب برگ خرفه مناسب بود زهره
گاو با سرکه او رام حاشیه بگدازد و بر هوند با آب بسایند و بر ورم گرم سرخ مالند سود دارد بگویند
و ضماد کنند سخونت بنشاند ورمی فلغمونی بود و جمع او باشرا و طاعون و دمل و خراج و شرا و شیره گرم
جمره و نار فارسی و نفاطه و کاورسه و نمله و حصید و جدری فلغمونی ورم و سوسن بود این ورم اگر
نشا جوهر ام دماغ بود و برسام گویند و اگر در ملتحمه بود رمد و اگر در غشا و حجاب و پهلوها بود
ذات الجنب بود و اگر در شش بود ذات الریه و اگر در حنجره بود خناق و اگر در گوشت نرم و عضلهای
بزرگ بود خراج درد و ضربان در ورم غایت بسیار بود خاصه که شعبه بزرگ بود از شعبه شریان خاست
نزدیک بود و ورم اگر در عضو حساس بود درد قوی نماید گاه بود که صفرا تحلیل یابد و اماس صلابت
پذیرد و گاه بود که رطوبت رقیقه با خون بیامیزد و اماس گرم و نرم پدید آید مانند نضج نماید و
گاهی که در ریم آید درد و ضربان بیفزاید و گاهی که نضج یابد بیارامد گاه بود که ماده تباه بود و ضعف
و زبونی جای ورم و سبب مادی زخم و اسیب و افتادن از جای بلند بود و اگر در بدن امتلا
باید رگ بگشاید یا با علق و حجامه خون بیرون آورد پس مسهل اب منوها و مطبوخ هلیله و بنفشه
و لبلاب فرماید با عدم امتلا تدبیر ورم و داروی طلی و محلل بکار آید و ورم اگر در عضو شریف بود
در ابتدا رادع فرماید و در انتها با محلل بیامیزد و در اخر بمحلل باز آید در آغاز ورم امتلایی از داروی
ملین و محلل باز آید چه ملین عضو را زبون سازد و ماده زیاده از آنکه تحلیل یابد رود در ابتدا ورم بادی گرم
که از ران و دنبه بود با روغن کتان بر ورم نهند درد بنشانند و اماس بگدازد گاهی که درد و ضربان بیاید
بکار آید زعفران و صندل سرخ با اب کشنیز بسایند و بمالند آرد جو با اب کشنیز سود دارد بابونه
و خطمی و سبوس گندم پخته با اب کرنب بمالند درد اماس نماند موم سفید با روغن شبت بگدازند و
بابونه با وی بیامیزند و بمالند ورم تحلیل یابد با شدت حدت ماده ورم و درد و ضربان حی
العالم و پوست انار با شراب بجوشانند و بسایند و ضماد سازند سماق با آب و جو پخته بر ورم نهند
ماده از وی باز دارد و آنچه در وی بود تحلیل زایل گرداند و حرارت بنشاند و تعدیل مزاج عضو نماید
اگر درد قوی بود با داروی قابض محلل بیامیزد از بن وقت بسیم و بنفشه با موم روغن و روغن گل بیالایند
و بر جای درد نهند در تابستان سرد کنند و در زمستان نیم گرم اسفنج با سرکه و گلاب یا شراب قابض
بکار آرد با اول نضج داروی ملین و منضج فرماید و با عدم وی محلل داروی که ماده باز گرداند و در آغاز ورم
بکار آید فوفل و شیاف مامیثا و صندل با اب کشنیز بمالند دارو که وقت تزاید خرما یا آبی مهرا سازد
و بسایند و با آرد جو بیامیزند دارو که ورم بگدازد مر و شیاف مامیثا و حضض و زعفران و حماما با
آب کشنیز بمالند دارو درد مفاصل گرم درین باب صواب بود کشنیز با آرد جو صلابت ورم
باز دارد و روغن گل با کشنیز تر و ورم اگر بسبزی و سیاهی گراید نکاری باید اگر از بن گوش
و بغل و بن ران بود بیرون آن ماده بیرون آید پس منضج فرماید با ورم بزرگ اگر ضربان قوی بود داروها
برنده و تحلیل کننده باید و گرم کننده نشاید که صلابت یابد و بسبزی و سیاهی گراید داروی که
ورم گرم نشاند و ماده بگدازد و نگذارد که ماده صلابت پذیرد و رنگ بگرداند جو با پوست وی
با سرکه و اب کشنیز بپزد و بمالند اگر اماس و درد و ضربان و گرمی نقصان نیابد ماده بر اعضای بسیط
بود تن از ماده ردیه پاک سازد پس بر ورم بگذارد و علقه بروی گذارند و آرد جو و روغن
کتان هر یک بیاید درم آب صاف بقوام آورد و بمالد پس داروی که تحلیل وی قوی بود
بکار دارد اگر نپرسد باید کرد داروی ریش کننده فرماید و ورم اگر نرم یک سند باید تا جای که

و نضج نیابد و عضو را نباید بشنازد و حس
دی نیابد فیلک و علی لسبزی و سیاهی گراید
سبب شاقی و عدم نباید ماده بود و جع

دگر

ادویه که در حمره مفید بود

تباه
رك دروي تيبا بيايد زود بشكافد تا رك وبندكاه نكردد واكر در كوشت بايد فشردن از نضج تمام
بايد چه بيش از وي ريم وزرد آب سخت بيايد بجاي وورم تن زان وماند ان وسيع بود بدين سبب
بيمار ديد وضربان هم بسيار دارد بيايد ودرين صورت بكذارد تا نضج تمام يابد بيمار اكر نشتر نخواهيد
داروي كشاينده فرمايند صفت ان زفت وروغن بلاذر در معرفه كنند وبر آتش نهند تا بهم بيايند
وبر سر ورم مالند ونيم روز بكذارند نسخه اهل ادب تاسيده با بيهه بيامیزد ادويه مفيد بود در ابتدا بمالند
حمره جشانند سبك با سركه مناسب بود بوك كرنب بستاني تنها يا با سويق جو ضماد كنند نيكو بود مرداسنك
بمالند كرنبه بكوبند وبا مغز نان با سويق بر حمره نهند شفا يابد نمك با سركه وشوكار بر حمره بمالند
از تر ايد بآن دارد مرجان بسايند وبا سركه بمالند عصاره آب حي با سركه وسفيده از زيت وروغن كل طلا
سانند حمره بيايند افيون با سركه بمالند برك سوسن تر بكوبند وبا زيت وروغن كل وشراب ضماد
كنند شراب حي با سفيده اردزبور وي با سويق سود دارد بر يا قيصوم با سركه وآب بجوشانند وبر حمره
نهند لسنت نشاند ضماد ضما ان ترابد نافع اين محلب تنها با سويق موافق بود وحمره وورم دموي بود
بيشتر ريش كردد چه ماده وي بد بود اين ورم در پوست بود ونملة در كوشت سرخي حمره به
زردي كرايد وسرخي نمله بسبزي اكر انكشت بر وي نهند جاي وي سفيد نمايد وسرخي
زود باز ايد ودر نمله بنا بر حمره بيشتر ريش بر آيد واغاز وي از بيني بود كاه بود كه از كك
حدت وي پوست را ببوزد بدن از ماده صفرا با مطبوخ هليله وآب ميوها پاك بشانند و
پس رك بكشايد وحجامت فرمايد خاصه كه ماده در پوست يابد ودارويهاي سرد وقابض بكار
دارد وآب سرد بر ورم ريزد چندانكه رنك بكرداند بايد كه ان دارويها وآب ماده بعضو فرو نيف
نيايد وجاي ورم سياه وتباه نكردد واكر هم وي بود ان دارويها كه ياد كرده شد بازايد
داروي تلين ومحلل فرمايند وورم اكر چنين كردد مرهم ابيض ومحلل ومنشف بسازد صفت
روغن سوسن بنجه درم خبث الرصاص نه درم پيه كهنه سوخته وموم ده دو در بالهاند ودارو
باوي بياميزد نسخه موم سفيد وخبث الرصاص وعصاره سداب وروغن سوسن نسخه برك چغندر
ماشرا با شراب كهنه بجوشانند وبسايند وخبث الرصاص باوي بياميزند وماشرا ورم سوزان
بود ماده وي خون كرم با صفرا بياميزد اين ورم بيشتر در بيني وروي بديد ايد واغاز وي
مانند حمره خالصه از بيني بود بدن از ماده صفرا باب انار ترش وشيرين وهليله زرد
وحقنه قوي بزدايد تا ماده از سر فرو رود وفرود ايد عصاره دارويها سرد چون كوك وعصى
الراعي وحي العالم وكاسني وكشنيز وعنب الثعلب ونيلوفر وروغن كدو از موم سفيد وروغن
كل بود بياميزد آب كدو وبا بزر قطونا سود دارد پس از تسكين حدت صفرا رك بكشايد
وانجاي ورم بيارد خاصه كه بسياهي كرايد يا در وي صلابت نمايد وعصاره نعنا با روغن
كل بمالد وعصاره سداب با روغن كل وسركه وقيموليا وسفيده با سركه وروغن كل وعصاره
برك چغندر با مرداسنك سداب ونعناء خشك بدل عصاره بود وزعفران وكوكرد زرد
وسفيد ومرداسنك با سيحه بمالد مرهم كه در حرق نار ونمله وماشرا بكار آيد برك چغندر تر
يك رطل با آب وروغن كنجد مصرا ساند وبا بيست وبنجاه درم مرداسنك سوده وچهل درم روغن
كل واندك مغز بان جنبر وآب كشنيز با اسفيده بياميزد مرهم كه درين باب صواب بود سفيده شش درم
روغن كل سي درم ماريعون وموم زرد هر يك چهل درم مرهم كه شراي بر اين را سود دارد زنكار
بيست وپنج درم مرداسنك چهل درم موم پنجاه درم روغن بيد انجير صد وبيست درم موم و
روغن بكدازند وزنكار ومرداسنك با سركه بسايد وباوي بياميزد طاعون ورم سوزان بود

طاعون
ادویه ورم نرم راشرا بايد ديد

که در پس گوش و پستان و خصیه و بن ران پدید آید و ماده متحیل بسم گردد در عضو رئیسه بنشاند و ...
تشریان بدل باز آید و خفقان بیهوشی پدید آید و ورم پس گوش و بغل و پستان بسبب آنکه نزدیک دل و ...
بود منجر بهلاک گردد و آنچه بسرخی و زردی گراید نیک بود و آنچه بسیاهی گراید بد و ورم بیشتر در هوای
بد و سال وبا و شهرهای [illegible] تولد کند و درین بیماری شربتهای سرد فرماید چون شربت لیمو و
شربت انار و شربت ترنج و رب آبی و صندل و گلاب و کافور و نیلوفر باید و هوای منزل با سیب و آبی و
امرود و برگ بید تر و صندل و گلاب و کافور و بنفشه و نیلوفر و گلاب و برگ بید تر دل بیمار را [illegible] علاجی که
در تب دموی یاد کرده آید بکار دارد و از طلا و ضماد رادع باز باید و رگ زدن نشاید مگر آنکه در بدن
امتلای قوی یابد از جای ورم با علقه خون بیرون آورد و آب گرم بشوید تا خون فسرده نگردد با فوت
خفقان نطول از آب گرم و طبیخ بابونه و شبت فرماید تا با ماده از دل باز دارد و بجای ورم باز
آورد و در اینجا تحلیل باید اگر نضج باید داروهای منضج که در خراج یاد کرده اید بران عمل نماید گاه
بود که در پستان و بغل و بن ران ورم گرم پدید آید و در شمار طاعون نباید آنچه بر سبیل بحران بود با
نداید و رادع باز نشاند اگر داروی نرم کننده باید تا جمله ماده بسوی ورم گراید تدبیر روی نماید
پس داروی محلل فرماید گاه که زیر جای ورم بسبب فراخی و نغولی بماند با امتلای بدن از ماده
باز نشاند پس از تنقیه رادع ماده باحشا باز گرداند و در اینجا ورم پدید آید و بلین جای ورم
نرم شاند و ماده در رود راید و اماس عظیم باید و بجز بخراج گردد و با نقای بدن داروهای نرم
کننده بکار دارد تا ماده تحلیل یابد اگر با ورم درد باید بشبّم با زیت گرم بیالاید و بروی نهند
در ابتدا از نمک باز آید و در انتها کار فرماید اگر باید که ماده ورم خصیه و پستان توجه بعضو شریف
ننماید رادع بکار دارد تا ماده مدد نیابد و قانون تدبیر ورم در ابتدا و تزاید و انتها کار فرماید اگر
بیم صلابت ورم بود داروهای ملین که در فلغمونی یاد کرده شد سود دارد خراج ورم بزرگ خراج
بود و ماده وی خون گرم و رنگ وی سرخ و شکل وی مخروط گاه بود که ماده غلیظ بود و اماس
بیرون بباید چون اگر بدرون گراید بد بود و ورم اگر اندرون گشاید بدتر بود خاصه از جایی
که فضله آن عضو از آنجا بپالاید و در آغاز نضج درد تمدد و ضربان و گرمی بیفزاید و پس از وی
بپالاید ریم سفید هموار که از وی بوی بد نیاید نشان قوت طبیعت بود چه اگر قوت قوی
نباشد ماده از عفونت باز دارد و رنگ اندامهای اصلی نگرداند و ورم اگر درون بود نبض
صلب نماید و بخار از آنجا برآید و تب بی نظام پدید آید و ناقص تولد کند و در آغاز بیماری
مدت وی دراز بود و بتدریج کوتاه گردد و گاهی که ورم نضج یابد گران نماید و درد و تب
و عرضها نماند و گاهی که درد و تب باز آید و در جای ورم نخس و سوزش پدید آید نشان
سر کردن بود اگر بیماری ناقص قوی تب و درد و نخس و گرانی نباید نشان انفجار بود خاصه که با
بول یا براز باقی بود یا نفث ریم بر آید و بیمار [illegible] سوزش یابد اگر ریم بسیار یکبار
بیرون آید ضعف در بیمار پدید آید و شاید که غشی و خفقان تولد کند و قوت تحلیل یابد
و شاید که موت روی نماید و ورم گرم اگر در سینه گشاید و ریم بفضای وی درآید حال بیمار
مانند حال [illegible] خناق نماید و شاید که بیمار نماند بدن از ماده بزد آید و جذب وی بجانب
مخالف نماید درین وقت باید که ماده بعضو شریف نیامده پس داروی منضج فرماید و قوت
بغذای ستوده نگاه دارد و ورم اگر بزرگ بود در وقت نضج ماده وفا نماید و در جای ورم
بیم آفت نماید بگشاید و آلت بعضوی که آفت وی نیارد برساند ورم و قرحه غیر جنس [illegible]
شکستها بگشاید و اماس پیشانی [illegible] فامت چه پوست جبین متصل بعضله بود اگر از آنها بگشا

عضله

تضعیف بسته کرده اگر بر داشتن ابره و بلک عاجز آید اگر خواهد که بی آن عمل ابنا آید و بیمار
از تنبج امان یابد لیف وی از بنها قطع نماید و رانی و بینها و لیفها بیشتر بند و رانی قیامت بود
روغن و آب و داروی که در وی نیه بود نفرماید اگر ضرورت بود با ماء العسل و شراب ممزوج
با آب بشوید پس از رستگاری داروهای بعوبانده فرماید اگر با جراحت سخونت و سوزش
باید عدس پوست کنده بجوشانند و بسایند و ضماد کنند گاهی که ریم بپالاید و ریش پاک
نماید خرقه بر هیات بالش بوی نهند و ببندد تا پوست بر گوشت روید اگر مقعد در میان بماند بار دیگر
آید و با صورت وی نماید جای نشتر لاغر باید وانبی و رک شریان دو و حیه مزاج لاغر باید وانبی و رک
خشک بود و جراحت وی کوچک بدین سبب ریش وی زود تداوی یابد و گوشت بر وماند و مزاج فربه
تر بود و ریش وی بزرگتر بود از ین جهت زود به نگردد و پوست بر گوشت بروید سر ریش نیز باید تا ریم آسان
بپالاید و سلاء بر وی ننماید جای ریم حرد باید گاهی که ماده نضج تمام نیابد جای سلاء بسبزی و زردی و سیاهی
گراید اگر بیمار از رستگاری نفرماید پوست و ورم بشکافند و دارو بر نهند و سوراخ کنند بر وی نهند آب
گرم و ورم تنک را نضج دهد و ماده سوس ایاس بر آورد بیابان نرکس بر نهند بود خاصه که با ماء العسل و روغن سوسن
بجنبد بود و بیخ نی تر با انگبین و زفت روی با و سنج خانه نحل و با خلبون بالعاب خردل بر نهند و کشاینده بود و ضماد
شراب نادیه با انجیر دیگر که ماده نضج یابد و اماس بکشاید زنکار سه و زفت و انگبین هر یک نیم رطل رابح و
موم زرد و روغن گاو و هر یک رطلی بنیت سمن از کفایت نسخه دیگر درم قطران و کوکرد زرد هر یک سه درم
موم و علک البطم هر یک چهار درم زیت چندانکه باید نسخه برک کرنب و بیاز بجنبه و مغز دانه بنبه و مغز جوز
تر کسته و خردل و سرکین کبوتر بوره و مویزج و عاقرقرحا با انگبین بما لند ریش اندیم نهد باید صمغ قوی تر بار زر
ربع درم نشادر دری بردار سنک یکدرم و دو دانک زیت کهنه یکدرم و چهار دانک ورم اگر در روی نود
بدن از ماده بیرون آید و تبدیل مزاج نماید و خون صاف گرداند پس دارو بر نهند چون شراب سفید رقیق و
و غذا با دارچینی اگر بیماری بر بیماری یکدیک زعفران و دو دانک صبر تناول نماید و ورم زود نضج یابد و بکشاید
پس از انفجار اندارو که یاد کرده آید سه درم با آب سرد و روغن گل با مداد بنوشد تا ریش از ریم پاک سازد
صفت ان تخم مرهد و دو درم صمغ عربی و کثیرا و نشاسته و تخم خربزه هر یک سه درم تخم خیار و تخم خطمی هر یک
چهار درم بزر قطونا پنج درم گل ارمنی ده درم اسامه انبرج و کشک جو و نشاسته و مغز بادام و صمغ
عربی سازند تریاق بزرک و شربت بطوس و امرود سیاه تناول نماید دارو دیگر که درد بنشاند تخم خیار و تخم خرفه
تخم خطمی و کثیرا بسایند و با روغن گل بنفشه با بادام چرب سازند و سه درم با سی درم شیر صبح و شام بیاشامد
و ورم اگر در روده بود حقنه از لعاب حلبه و لعاب کتان و کثیرا و صمغ عربی و روغن گل و زرده بیضه فرماید
انجیر و فلوس معده و روده و مثانه و گرده یاد کرده شد طلب نماید ادویه که در درد دمل بکار آید تین با سرکه
بجوشانند و بکوبند و بر دمل ها لند نضج یابد بطلا با صمغ البطم دمل بکشاید دیگر گوشت وی با شد آب بیاید
دبر دمل نهند درد بنشاند دیگر با مویز و شهد دمل بتحلیل نایل کنند عفص با زوی ریشه سوراخ دار ... ریکم
بند ندارد خروج دمل بازماند باید با نمک ضماد کنند دمل نضج یابد دمل از گوارید بدن غذا و از حرکت و ریاضت
بر امتلا تولد کند و اگر جنس خراج بود بجارک بکشاید و حجامت نماید و بدن با مطبوخ هلیله زرد و
شاهتره و سنا مکی و خرمای هندی پاک سازد و با بعد از آب نقیع عناب و آلوی سیاه و زردالوی ترش
و خرمای هندی و زرشک بیاشامد و آب انار ترش و سنبهت و آب کاسنی با سکنجبین بر غذا با زرشک باید
و از گوشت و شیرینی باز آید در آغاز ورم داروهای سرد بکار دارد چون بزر قطونا با گلاب و سرکه و آرد جو
با آب عنب الثعلب و آب کشنیز تازه پس از سه روز تدبیر محلل و منضج نماید اسفنج با آب و روغن نیم کرم
بیو سنه بر ورم نهند آرد گندم و نان وی با زیت و آب عصید سازد و بر وی طلا زود نضج یابد کند

ادویه که در درد دمل بکار آید
ضماد

خایه‌ی منضج نیکو بود و نرفت و مراهم منضج و سوم با روغن سوسن و کتان و تخم مرو و تخم کتان با ماء العسل و خمیر ترش و پیه
با موم ضماد بربندد حلبه و تخم کتان هر یک پنج درم تخم مرو کوفته و اسبغول ناکوفته و روغن کل هر یک پانزده درم خمیر ترش
بیست درم سبوس گندم سی درم با شیره بجوشانند و درم اگر نضج نیابد رگ که بر فم بود شکافته بگشاید پس از جای قرحه با علقه
یا محجمه خون بیرون آورد کسی را که دمل بسیار برآید کرمابه و ریاضت معتدل را یا الحجه یاد کرده‌اند سود دارد و بسر
او رامهای کوچک و پهن بود خارش و تاسه وی قوی و بیشتر یکبار ... برآید سبب وی بخار غلیظ بود که از دم صفرا و
خیزد یا از بلغم بود ... و موی سرخ و سوزان بود و زود برآید و بیشتر پیش از حاجت نماند و بلغمی بدان ... چی
و سوزانی نماید و شاید که بسفیدی گراید و اکثر شب ... آید و یا شد عرق از وی رطوبت سیلان کند مدبر با
که از عوره برورم ماله و حرارت با شراب خورده و آب وی و آب خرما پخته و دوغ ترش و آب سماق بنشانند
اگر اب عوره نیابد طلا از سرکه و گلاب و روغن و آب گرمش سازد با آب انار ترش و شیرین فرماید پس رگ
بگشاید و توجه به علقه و حجامت نماید پس از تنقیه باز آید ماده با ایارج فیقرا و هلیله زرد بر آنها ایارج یک
درم باید و هلیله دو درم با یک ذلک کثیرا و اب کرمش حب سازد گرمی اگر قوی بود انار ترش و دوغ با قرص
لبا شیر و قرص کافور مناسب بود با دارو به ذات تنقیع صبر با اب کاسنی و اب عنب الثعلب باید که اگر بنا
بر اغتیان باید اجابت نماید تا قی پدید آید دو درم بلغمی پس از تقلیل دم بدن از ماده بلغم با حبی که یاد
کرده‌اید پاک سازد صوص محموده و کثیرا و انیسون هر یک دنکی زنجبیل دو دنک تربد یک درم و نیم هلیله
زرد دو درم با اب کرفس بیاید برج جمله یکشربت بود با ماء ادده درم گل انگبین با دو درم سکنجبین فرماید
بگرمابه رفتن و عرق کردن و تفتیح مسام نمودن ترتیب نماید و بیمار یک درم کبابه با سه درم شکر
سفوف سازد حمره بثره سوزان و حرقتی و خارش وی قوی پوست بسوزد و بگوشت فرو رود ادویه حمره
خشک ریشه وی سیاه نماید و ماده وی سود اگر اید وی اندک و پراکنده بود در بزرگی مانند نخود گاه
بود که نتن نماید و جای وی بخارش در اید وی اندک سرخ و سوزان نماید بر صاحب وی ... گراید
و شاید که تب صعب پدید اید و بیمار بماند مداوی رگ بگشاید و خون چندان بیرون آورد که بیمار را
بعد غشی رساند و جای بثره بیا زد با علقه روی بگذارد تا خون بدرآید غذا باید که بسردی و تری
گراید و ضماد با داروی محلل و مجفف نباید خمار که دوا ایجا بکار آید برگ لسان الحمل و عدس پوست کنده
و با خشکار که سبوس وی بسیار بود پخته بکار دارد خمار که در ابتدا و انتها سود دارد و صبح و شام کاد
فرماید انار ترش با سرکه بهترا سازد و بیاید و بر خرقه مالد بر بثره اندازد اگر حمره بر لب و قضیب و حصبه
بر آید داروها خشک کننده باید ضرورة بیخ درم قلقطار و قلقدیس هر یک بیست درم با آب بساید و
بمالد نار فارسی آتش فارسی و بر ابتازی نار فارسی گویند بثرهای سوزان و پر آبله بود و خارش وی قوی نار فارسی
بود و سبب بسیاری خون تیزی وی رگ بگشاید پس بدن از ماده رد ته با مطبوخ هلیله و خرمای
هندی پر دارد و کشکاب و اب کدو و اب خیار و اب خربزه هندی فرماید و اب از بثره بیرون آورد و گل
ارمنی با سرکه بر گرد بثره مالد و مرهم سفید بر بثره ادویه نمله که در نمله بود ضماد بمالند نمک با سرکه و زوفا نمله ادویه نمله
از انتشار باز دارد سرکه با پیه با اسفیج بر نمله نهند سود دارد ضماد اب کرنب بمالند نمله از سعی باز دارد
حضض مناسب بود ملطف خاصه محرق بر نمله ساعیه ذرور سازند گوشت فرو نی نسوزد و خشک سازد نمله
سور کوچک که بر روی گراید و با وی حکاک بود و سوزش وی مانند گزیدن مور بود گاه بود که پهن گردد
و با هم بیامیزد گاه بود که زیاده از یک بثره نماید و بن وی باریک بود و مانند ثولول سا و پرزد گاه بود
که ریش گردد و گاه بود که بتحلیل یابد سبب وی ماده حاره بود که در زیر پوست گرد اید ... خون ... مغز
و ان رگهای باریک بر پوست در آید رگ بگشاید و حرارت بنشانند پس بدن از ماده صفرا با مطبوخ هلیله
بر دارد خیار چنبر با گلاب بکار زند و با سرکه بر گرد بثره مالند و مرهم سفید بر بثره ریش شده با وجود سوزش

وخارش وعلاج ریش بالجمله که یاد کرده اید بر شره وبدن مانند صفرا ان قشور بیروج وافیون هر یک
نیم درم فوفل وصندل وشیاف مامیثا وسفیده ارزیز وکل ارمنی هر یک درمی با کلاب بیا میزد وقت سوزش
برک بید بجوشانند وبا ابی سوید وماش ماش وعدس پوست کنده با اب عوره وانار ترش وآب سماق
فرماید کاورس بثرهای کوچک بود که بصلبی کراید جر ماده وی سودا بود یا بلغم که با صفرا بیامیزد وصلابت پذیرد
وتدبیر وی تبدیر نمله بود ومسهل وی ان زهر وافیون خالی نباید سعفه بثرهای کوچک بود که از تن برویند
وخارش نماید وسوزش وخارش با وی کم نماید سبز بینه مانند سعفه بود بیشتر بر سر پدید اید وشیر بیرون
رو سوزش وی زیاده باشد از سعفه کاه بود که سعفه مانند نمک سوده بر ارد وکاه بود که از وی ریم غلیظ
بالاید واز شیر بینه ماده رقیقه آید سعفه بیشتر از خون بد پدید اید که با صفرا تیره یا بلغم شور تباه سیاه
بیامیزد وانچه از خون صفراوی بود ریم وی رقیق وسوزان اید وانچه از بلغم شور بود غلیظ ثقال بکشاید
پس بر کردن از بیرون ولیکن بحجامت فرماید پس فصد رگ پیشانی نماید سعفه اگر خشک بود رگ پس گوش
بکشاید وازخون وی بر سر مالد وان سرکه وزیت وزرد چوبه ومرداسنگ بر هم سازد برگ چغندر وسبوس
میده با سرکه وآب بجوشانند وسر را وی بشویند وروغن بنفشه ونیلوفر وروغن کدو در بینی چکانند
نقای بدن از صفرا با مطبوخ هلیله وافسنتین وسقمونیا باید واز بلغم با حب صبر وحب قوقایا پس
دارو وطلا دارو که در سعفه نافع بود کوکرد زرد یک درم توبال مس وسر پیه سوخته ان روت وکاغذ
سوخته هر یک دو درم با سرکه بسایند وبمالند نسخه مرداسنگ وزرد چوبه ومغز بادام تلخ با سرکه وروغن
کل بمالند نسخه نمک نیم درم سفال تنور کهنه یک درم با سرکه بیامیزد نسخه کشنیز سوخته وسفال تنور وحنا با سرکه
وروغن بسایند دارو که سعفه تر زایل کرداند زراوند دراز وصبر وقلقطار وآسیاخ در زهر یک درمی
وعسل ومر وتوبال مس هر یک دو درم کند روشنا وشب یمانی هر یک چهار درم با سرکه وروغن کل بمالد اگر آب
نیابد خاکستر دفن نماید نسخه که سعفه کودک را زایل سازد پوست انار دو درم راوند دراز وحنا وزرد چوبه ومردار
سنگ با سرکه وروغن کل بیامیزد نسخه دیگر زرد چوبه وبادام تلخ سوخته ومرداسنگ واقلیمیا با سرکه وروغن
کل بکار برند نسخه ماذوی خام با روغن کاو بریان کنند وبا سرکه بسایند وبمالند وماهی سه روز از این روغن در بینی
کودک چکانند نسخه دیگر زرد چوبه ومغز بادام تلخ ومرداسنگ با سرکه بسایند وبا روغن کل بیامیزد وبمالد که سعفه
برود سعفه که بر روی پدید آید تیره سرخ نماید رگ پیشانی بکشاید وگرمابه فرماید وبیمار سر بخار آب گرم دارد
وگل ارمنی وکافور با سرکه وگلاب بمالد حصف بثرهای کوچک وسوزان بود که تابستان تولد کند خاصه وقت گرم
رگ بکشاید پس بدن ماده با مطبوخ هلیله وشاهتره پاک سازد وآب کشنیز با سرکه وگلاب با روغن گل در گرمابه
بمالد وحنا با سرکه وآب مورد با گلاب وسرکه بمالد در آب سرد قرار گیرد باید که غذای سرد تر تناول نماید گاه بود
که شام انشدا بپذیرد وپوست درشت گردد وغذا چند انکه باید نگوارد وشبهای سرد خارش در تن وبثرهای
کوچک بر بدن پدید آید وی را تبارزی بنات اللیل گویند رگ بکشاید وماده با نقیع صبر ومطبوخ هلیله وآب
انار براند وحنا با آب گرم در گرمابه بمالد وسبوس میده وآرد باقلا با سرکه خارش اگر استداد یابد وماده
وی بورقی فرماید وآب انار وآب طبیخ شحم حنظل بمالد وسبوس میده وارد باقلا با سرکه خارش اگر امتداد یابد ماده
با آب کرفس وسرکه وروغن گل بمالد که در روی چون بصره چون شیوه باشد وآرد حلبه با انگبین در گرمابه ارد برنج
بیست درم با سرکه بر هم سازد وده درم کوکرد سوده با وی بیامیزد ودر جای گرم بمالد داروی که در بن باب سود آب
بود افیون وتخم کرفس وتخم بادیان هر یک دو درم نیم ریوند وگل سرخ هر یک سه درم ترنجبین وزن همه شیرخشت
چهار درم با عصاره سیسنبر تا سه روز پیوسته بنوشد اگر زیاده باید تا یک هفته مسهل ادویه که در حک وجرب بکار
آید بصم صمغ وی بافطرون وزهکار بیامیزند بمالند جرب از وسخ پاک سازد مرهم روغن کهنه تا لجنا بر جرب
کهنه مالند به سازد توتیا بید وبارزیت وبیخ بیخ سرخ بیامیزند وبمالند حکه وجرب زایل کند تخم سیاه پاک کند

وقطران تا لند شفا یابد خربق سفید وحکه وجرب منتشر طلا کنند فایده یابد حرمل از وی چون رقیق بدید
آید وحکه را سود دارد خل جرب متقرح با وی بشویند حماما با سرکه طلا کنند وبر جرب متقرح مالند سفال تنور با
سرکه طلا کنند وبر حکه مالند بلبلاب طلا کنند وبا زیت بجوشانند وبمالند تمر هندی با سرکه بمالند پوست بسوزد وجرب
زایل کند شبت با آب بیامیزند وبر حکه بریزند بنشاند با اکلیل بجوشانند وبر جرب مالند شفا یابد کرکم
بیاشامند جرب وحکه نیاید کبریت با بطرون بیامیزند وبر بدن مالند حکه بنشاند شاه بلوط با مرهم جرب بیامیزند
وروغن بید انجیر وروغن ارز بمالند حکه وجرب نیاید صد روغن مصطکی وقطران وزیت بر جرب دو آب
وگلاب مالند زایل سازد وگوشت برویاند وقرار بمیراند روغن گل با سرکه بعد از تنقیه بر بدن مالند جرب
وحکه وشرا نیاید شاهتره عصاره وی نیم رطل با ده درم شکر بیاشامند حکه بنشاند وجرب نیارد شونیز
با سرکه طلا کنند وبمالند از آفت جرب امان یابند فستق صمغ وی بر بدن مالند حکه بنشاند قیصوم ... حکه وجرب
نیکو بود خرما ... خرمای هندی نیم رطل بیاشامند حکه وجرب نماند برگ بنفشه بکوبند وبر بدن مالند ودور از
حکه وجرب مجرب بود فودنج بدن را با آب طبیخ وی بشویند نیاید نوره زهره گاو با بطرون ودقیق لبنی بیامیزند وبمالند
آفت جرب متقرح نیاید رمان انار ترش وشیرین با پوسته بفشرند ونیم رطل عصاره وی با بیست درم شکر تناول نمایند
جرب وحکه نیاید زیبق با آب لیمو وسرکه وآب ترب طلا کنند تا سیاه گردد در زیبق نماند وسه روز در آفتاب
بر جرب مالند زایل گرداند آب دریا کم کند وبر حکه وجرب ریزند سود دارد حمص طلا کنند در بدن مالند
حکه نیاید کرسنه آرد نخود سفید در رفع حکه وجرب نافع بود عصاره وی با سرکه وناج بمالند حکه وجرب
نیابند آب رازیانه قوت داروی جرب بیفزاید صابون با روغن وی نمک در گرمابه بمالند از حکه امان یابند
عرق سرخ شربت عصاره وی در جرب صفراوی نافع بود حنا با آب وی بیامیزند ودر حمام بمالند حکه وجرب
نیابد که وبا ابتدای جرب گویند ماده وی چون غلیظ ومحترق (عفن) بود که در عروق گرد آید وبظاهر تن گراید مدتی
رگ بگشاید پس بدن را با مطبوخ هلیله وشاهتره وخرمای هندی وقرص وحب شاهتره ومعجون وی پاک سازد
وبیمار پس از تنقیه هلیله زرد با شکر تناول نماید وآب شاهتره ونقیع صبر بیاشامد صفت آن صبر یک درم
با آب کاسنی بگدازد ویک شب ویک روز بگذارد وسه روز بپوشند ناشتا بخورند وسه روز بیاشامد تا نه
درم تناول نماید حب شاهتره هلیله زرد وسیاه ومحموده هریک پنج درم صبر هفت درم تناول نمایند و
محموده را با آب شاهتره حب سازند وداروها با وی بیامیزند ودر سایه خشک سازند پس آب شاهتره تا سه روز
بیاشامند وحب سازند شربت دو درم بود تا سه درم معجون شاهتره وریوند یک درم سنا مکی وشاهتره هریک
پنج درم هلیله زرد ده درم بکوبند وبا کشمش بیامیزند شربت سه درم بود با آب میوها تا چهار درم معجون
شاهتره گزیدن را سود دارد مامیران وگل سرخ هریک دو درم تخم کاسنی وافسنتین رومی هریک سه درم سنا
مکی پنج درم شاهتره هفت درم هلیله زرد پانزده درم بجوشانند وبپالایند وسی درم شیرخشت وپانزده درم
فلوس خیار چنبر در وی بگدازند وصاف سازند جمله یک شربت بود حب بهلیله زرد کابلی پوست
کنده وهلیله وبلیله وامله هریک درمی تربد دو درم با قند بیامیزند شربت سه درم بود واز بهر ... زعفران
... تا بیست درم دارو که درد دفع گزندگی سودمند بود کندس واشقار وخبث نقره وسیماب کشته ومرداسنگ
سنگ وحجر زهره شب با روغن گل بمالند وبامداد در گرمابه بدن بشویند نسخه سیماب مقتول یک درم ونیم نقره
وکندس وزرد چوبه ونشادر وزراوند دراز ومرداسنگ وزرنیخ زرد وسرخ وحجر نقره هریک سه درم
با سرکه وزیت بمالند اگر بجای ریم اقلیمیای سیم بکار برند بهتر بود نسخه زرد چوبه وسماق وکندس وعدس پوست
کنده وبادام تلخ ومرداسنگ وزراوند دراز هریک درمی مرداسنگ درم نقره هریک دو درم با سرکه و
زیت بمالند نسخه کندس دهن سورد وزراوند دراز وریم سیم وروی سوخته واشقار وسیماب کشته واشنان و
مرداسنگ وکوکرد وزرنیخ زرد وسرخ وسفید وحب الغار با زیت با روغن گل روغن حب الغار بکار

ادویه که دفع گزندگی ... از جمیع اعضا مثل رحم و غیر آن

دارند

داروی نسخه مرداسنگ و اقلیمیای نقره و خاکستر بلوط و نمک و کندس و کوکرد و سفال تنور کهنه و زرد چوبه
با زیت کهنه بمالند دیگر بیم نقره و مامیران و قسط و مرداسنگ و زرد چوبه با سرکه و زیت و روغن کل بمالد
داروی که در کر خشک و تر سودمند بود کندس و سیماب کشته هریک دو درم زرد چوبه سه درم زراوند
دراز چهار درم و نیم سیم شانزده درم با سرکه و روغن کل کار دارند نسخه نمک و سیماب هریک دو درم تخم ربا...
و مغز دانه و زهر الویی تلخ هریک بیست درم با سرکه و ماست با اره کنجد در کرمابه بر بدن مالد داروی که در دفع
کر خشک نافع بود کندس و قسط شیرین هریک درمی روغن کل و سفیده تر هریک پنج درم در حمام بمالند نسخه
کندر سه درم و نیم نقره و کلنار و فلفل و مرداسنگ و کشنیز سوخته هریک یکدرم با روغن کل شبی دوبار
بکار دارند داروی که خارش بنشاند آب کرفس با سرکه و کلاب و روغن کل در حمام بمالد نسخه بوره با آب انار ترش
بجوشانند و در حمام بمالد نسخه تخم خشخاش با سرکه بسایند و بمالند سفیده بیضه با نشاسته و کلاب بر هم بزنند
خارش باز دارد انکشت در آب کرم چند زنند و روغن بان بمالد خارش وی نماند بوره و شحم حنظل هریک
درمی صندل سرخ دو درم سنا مکی یکدرم با سرکه و روغن کل بهم زده بمالد خارش بنشاند در کرمابه آب طبیخ
شاهتره و سوسن و کوشت خوک بدن مالند زرنیخ و شب یمانی و قطران هریک درمی با پیه بز دارند
خارش و فرح و سعفه بنشاند آب انار ترش و شیرین در آهن بکذارند تا غلیظ کردد و نیم کرم حمول سازند و آنکس
را باید اول استفراغ نماید بعد کندم با شکر و آب بسیار بپزند و بر ناشتا بنوشد بهتر که آب شاهتره خورده
شیر وی چنانچه کرده است یاد کرده درکر دارو خشک کنند قوی باید و در خشک منافع روغن که حکاک
بعنایت و جرب خشک زایل کند زرنیخ بند سوده یکدرم با بیست درم روغن کنجد در دیک سفال کهنه
بجوشانند دو روز تر آید و روغن در طشت آب ریزند و بکذارند تا سرد کردد پس روغن از روی آب بردارند
و در آب سه روز بمالد باید که سرنی یا چوب دراز بنکاه دارد و بکذارند و استوار بشانند تا وقت بختن
روغن در آب شعله از ان نشاند بطشت در زیر سقف بنهایند از شعله روغن احتیاط باید ادویه که در قوبا
نافع بود حماض سیح دی با سرکه بمالند حلبه روغن وی مناسب بود درع بپزند و با سرکه بمالند قیر زفت با وزن وی
موم بیامیزند و بمالند حریق سیاه با سرکه بسایند و بمالند قوبا منافع بر بون بجوشانند و آب لیمو بر وی بایشند
راوند با سرکه بیامیزند و طلا سازند مر با سرکه بسایند و بمالند مر راوند با سرکه و زیت طلا سازند کندر مغزوی بر بهار
بخایند و بر قوبا کو دک بمالند شهد کف کرفته با شب بجوشانند در قوبای تر بمالند بر بون با روغن کتان
حجت بسازند اطرح توشی وی بمالند خردل با سرکه بسایند و طلا سازند فوه با سرکه بمالند کندس با زفت بر قوبا
کهنه بمالند بر بون که وی را بنا رنی قوبا کویند سبب وی ماده بد بود فحوت طبیعت که ماده از عضو شریف
باز دارد و بظاهر تن رساند بدن از ماده حار بد اردها که در تدبیر یاد کرده شد پاک سازند و اکر غلیظ و
سوداوی بود بخنکی کراید و بسیار سوزش و تحسن بدان مرتبه نماند تن از ماده بد بیماری روها که در ما لیخولیا
یاد کرده شد بزداید فرار در آب کرم در بن بیماری بهترین تداوی بود چه آب کرم مسام بکشاید و از تری
آب و کرمی و خوشی ماده غلیظ تحلیل یابد و به تری ماده رقیق نماید پس از کرمابه داروی هندکور مالد
با کثرت رطوبت داروهای خشک کننده باید و با قلت وی داروهای نرم باید و با کهنکی داروهای
بر بنده و کدازنده و با عدم عود بر بون کشکاب غلیظ مالیدن سود دارد خاصه با آرد جو و باقلا و تخم برب
کوفته و نشاسته با روغن کندم با تر شی ترنج و بروید با سرکه و آب لیمو و آب ترنج و هلیله زرد با سرکه
سوده و صمغ الو و کتیرا با سرکه و آب دهان و جوز بن دندان بر ناشتا بر قوبای کودک مالد شفا یابد اکر
رطوبت بسیار باید حضض و مازو و صمغ الو و کتیرا و سقل و توبال مس و شیاف مامیثا با سرکه بمالد اکر از
داروها فایده نیابد دو وجه باید با ماده بد حرب بماند پس بحجمه بیرون آید پس موم با روغن کل بیامیزد
و شب بمالد و بامداد در کرمابه با آب طبیخ بابونه و خطمی بدن بشوید اسوق با سرکه طلا سازد نفط

ادویه جرب

تکمله

ادویه که در قوبا نافع بود

طلا

چندبار بمالد داء آخر که ریون بریان دارد و کوشت برویاند در اریح باید روغن کل وکیا باید و مصطکی یکبار دو
بپالاید پس بداوی برهم نهاید نسخه دیگر سرکه وبول گاو هریک سی درم پنجه درم مازو بجوشانند تا نیم بود
بپالاید و بمالد نسخه کندر ده درم سرکین ماهی چهل درم ونیم خربق سیاه شش درم داء آخر که بر بون
حضیه اسود دارد سونج یک درم کوکرد دو درم سفیداب هشت درم با سرکه بمالند پس از زوال بر بون
داروهای رادع که موضع آن ان قوت باید بمالد تا معاودت ننماید روی بر بون با نمک بر دارد قطران
شامی که روا بود بر وی بمالد و سه روز باز بدین تدبیر عمل نماید و از قوبا اثر نماند دوا که در ورم بلغمی بکار
بکار آید قطرنا بدر با سرکه و روغن کل ورم بنشانند نسخ فثاء الحمار با آرد جو ورم بکار زند با صمغ البطم بر ورم مالند
منفجر شاند و روغن شبت درد بنشاند حون گاو و کوسفند کرم بر ورم نهند زود نضج یابد داء آخر دی
با کشنیز تر بمالند ورم یکبار از جبینا رد وی آماس تحلیل زایل شاند و رفت تر با وزن وی موم بیامیزد و بر ورم
مالد تحلیل یابد مرد در نضج و تحلیل ورم بلغمی قوی بود سو نیز محلل ورم بلغمی بود صبر عربی در طلای
ورم بکار آید و سقوطری صابون دقی بر ورم بلغمی نهند نضج و تحلیل یابد با داروی منفجر چون سرکین کبوتر
و بیخ فثاء الحمار بیامیزند قوت وی بیفزاید سداب بر تهیج ریحی و بلغمی ضماد کنند زایل کند زهره مرغ و کبوتر
و کبک بمالند ورم بنشاند فلفل سیاه با موم و اخلیون بیامیزند و بر ورم بلغمی و تهیج ریحی بمالند شفا
یابد بلبون بپوشند ورم دست و پا و تهیج نماید نمرا بسایند و با عسل بر ورم مالند زایل کرد فلفل فعل آن
افوی بود مرسا بر روی با آب ضماد کنند با آب در پا بریزند و بر ورم و تهیج بلغمی نهند سود دارد ورم نرم گنند
بود ماده وی بلغم بیمار از غذای مرطب باز آید و بدین ماده بر آید و داروی منضج و محلل بکار فرماید
جای ورم با کرباس درشت بمالد و اسفنج با سرکه ممزوج بیالایند و بر وی نهند و با سختی گوشت و پوست
با سرکه ناب در ابتدای سرکه خوش باید و در تراید ترش و در انتها بسیار ترش با علم اسفند خرقه دو تو
از نبی بکنند بکار دارد اگر از سرکه فایده نیابد شب یمانی در روی بکار زد آب بوره و آب خاکستر چوب بلند و انجیر و
بلوط بجای سرکه بود و آب اهله درین باب قوی بود و روغن کل با سرکه و نمک سود کند ورم اگر کرم و در جای
بی بود و با وی درد باید با زوفای تر و سبحنه و سوم روغن زیت درد بنشاند و شراب سیاه نیم گرم بر وی
حکانند پس داروها که یاد کرده آید بمالد و سعد مقل و صبر و حضض و اقاقیا و زعفران و گل ارمنی و سنباف با میتا
با سرکه و آب کرنب مانند ساده و مطبوخ بنادق سازند و با سرکه بسایند و بمالد طبیخ کرنب و شبت و پوست
ترنج بر ورم ریزد بوره و سعد و گل ارمنی و جذبره کرمانی و نیلک بر دارد جو و خاکستر برگ کرنب و قصب
الذریره با سرکه بیامیزد و ضماد سازد و حضض و شب یمانی با سرکه و آب خاکستر بمالد و قیمولیا با سرکه و شیاف
و سرکین گاو با کندر و شیطرج و قصب الذریره و سنبل و افسنتین گاه بود که ماده غلیظ در غشای عضو
کرد آید و تحلیل نیابد و بیمار در ورم زاید گاه بود که باد در بند کرد آید و آماس بلغمی نماید اگر بشکافد جز
باد بیرون نیاید بنادق با سرکه و آب کاسنی بمالد نهیج از پس تپ و بیماری مزمن پدید آید سرکه و کلاب
و روغن کل و آب برگ مورد و اسفنج بدان بیالایند ضماد برگ مورد تر و حنا و برگ کز سود دارد و بعضی
آب خاکستر چوب رز و بلوط و انجیر بسوزند و با آب بیامیزد و شب بگذارد و با مداد بیالاید و سرکه
بیفزاید اسفنج با نمک با وی بیالایند و بکار دارد و ورم نرم و باد ناک بنشاند در ورم بخاری
داروهای محلل بکار دارد تا ماده تحلیل یابد روغنهای گرم چون روغن قسط و روغن فرفیون و
روغن سداب و نریت که در وی ذیره و تخم کرفس و بادیان و نانخواه و افتیمون و سداب و مانند آن
جوشیده باشد و محجمات و نفط سفید بر ورم بگذارد و بیخ دیوار حام با اهله و آب باد تحلیل زایل
سازد خاصه بادی که در کرد و تر و عضله کرد آید زوفای خشک با موم زرد و روغن شبت آماس
بنشاند و ورم بادی اگر در عضله بود یا سبب ورم صلب داد و محلل باید با داروی که ترد بنشاند

علاج اورام

در شربت

بمحنرنا

ادویه که در خنازیر بکار آید

الایفرجه

ورم

سینه اینست بنفشه وخطمی سود دارد آکر با کرمی بهم بود خطمی با روغن کل باید واکر با کرمی بود با روغن کل مناسب بود

دارو چی کرم باید چه داروی سرد لبی وعضله را زیان دارد ونکذارد که باد تحلیل یابد در آغاز ورم

روغن بنفشه وروغن کل با روغن شبت ونطرون وسرکه وآب خاکستر ادو که در خنازیر بکار آید خنزیر

زبل کهنه دی با سرکه وشهد بسایند وبمالند خنزیر بنشاند ضماد سرکین بر خنزیر بتحلیل زایل کند

حماض بیخ وی با سرکه بجوشانند بر خنازیر بمالند شفا یابند آکر دوکردن خنازیر وند علت بنشاند زایل شود

ثعلب کوشت وی بیازند خنزیر بر کردن بنشاند مرس اردوی با سرکه وشهد بزنند وبر خنزیر وسکروب

خنازیر بمالند مرمر ماقلیا ورد وی با زیت کهنه دبت جوب بهم خنزیر بکدازد ازز با سرکه خنزیر زایل شاند

حمام با آب نطرون بر ورم کردن مالند بکدازد حمام زبل وی با شهد وتخم کتان خنزیر زایل شاند بغنا

بکوبند وبر خنازیر وامیه مالند سود دارد فلفل با زفت مالند سداب بر خنازیر بر حلق وبغل بندند

فلفل با سرکه بزنند وضماد سازند مار خاکی بسوزند وخاکستر وی با زیت بمالند خنازیر بود ورمهای سخت

کوچک بود که بر کردن در آید وکاه بر پستان وبغل وبر بدن نماید وحرکت نماید کاه بود که

سخت یکی بود دیر پیدا کرد وبیشتر در مرطوب وکوتاه کردن بدید آید انجیر بیدید بود دروی

نداوی بباید خنزیر کودک زود تر از جوان دوا پذیرد بیمار از غذاهای ترش وغلیظ وخوردن شب

باز آرد وبر بالین بلند دارد واز غضب وبسیار کفتن واواز بلند کردن اجتناب نماید وبدن

از ماده بیماری پاک کند وقی وحب واصلی وحب حیراق وحب افیمون وما نندان بر جاید ماند

انکلیدم سعوف تربد تناول نماید روغن پیه بط وپیه مرغ ومانندان بمالد پس مرهم داخلیون و

مرهم حواریون ومرهم زنکار بکار دارد وعلقه وحجامت زیان دارد چه ماده لطیف برآید حب

واصلی وسلیخه وحب بلسان ودارچینی واسارون وعود بلسان ومصطکی وزعفران از هر یک

درمی نمک هندی دو درم سقمونیا چهار درم وشحم حنظل واسطوخودوس هر یک پنج درم تربد هفت

درم افیون ده درم صبر سقطری ده درم سرشت دو درم ونیم بود با سه درم حب حیراق جاوشیر وشحم حنظل

ومحموده هر یک درمی ونیم نشادر دو درم فاریقون دو درم ونیم ایارج فیقرا سه درم انزروت چهار

درم تربد هفت درم با آب کند با سرشته شربت هر روز یکی درم بود زفت وبیخ سوسن کبود و

زراوند کود وقسط بن وتخم سپندان وبیخ قثاء الحمار وآرد جو وباقلی ومغز بادام تلخ وانجیر با

مویز اندر حب افتاده وثقل کوشت مرهم داخلیون بیفزاید کاهی که ورم نضج یابد شوری

لازم آید مرهم زنکار این هنکام کار آید کاهی که ماده وکوشت پوسیده نماند داروی رویانده

باید مرهم که ورم نرم سازد شب یمانی وزفت تر وبیخ سوسن وبیخ حنظل هر یک نیم درم آرد جو وباقلا

وروغن وپیه بط هر یک درمی زفت با زیت بکدازند وداروها با وی بیامیزند نسخه اشق و

نطرون هر یک درمی آرد حلبه چهار درم با انکبین بیامیزند نسخه راسن وتوبال مس هر یک دو درم

شب یمانی وزرنیخ هر یک چهار درم نسخه مویزج وارد کرسنه ونطرون وراسن با سرکه وانکبین بمالند

نسخه بیخ سوسن وتخم کتان با شراب بجوشانند وبا سرکین کبوتر طلا سازند ماده اکر از سرطانی بود

داروی کرم با روغن کل بیامیزند اکر با ورم کرمی باید ضماد از داروی آرد جو وپوست کندم وآب

کشنیز تر سازند ومرو حضض با آب کشنیز بکدازند وبمالند روغن مغز مشمشا لوی بریان در بینی چکانند

در شکافتن ورم آفت رک وپی بر سانند چه اکر شاخ عصب را چه انقطاع پذیرد او را منقطع کردد

واکر برهنه ماند از هوای سرد مضرت یابد واز کار باز آید غده از بلغم غلیظ منعقده پدید آید سد

وبر اندام لد وسرب باندازه غده بر روی نهند وسر روز بسته دارد اکر صبر وافاقیا وسریشم کاو و

حضض بر کاغذ مالند وبر غده نهند وبالای وی سرب غده بکدازد خاکستر حلزون با پیه خاکستر

واسن یا موم و روغن سوسن نهند پس کوشش فانی سازند ثالث سفید بود و ماده وی رطوبت فسرده و مانند ثولول

از بدن بدر آید صبر و نحو چون سرمیخ نماید و بیخ وی بگوشت در آید و بیشتر انگشت طلوع کند و شاید که بجا

ان زخمی باز ماند صیادی مبهر مانند شعله بر دارد اگر نتواند سرب بکار دارد و نشادر و زنگار و از روغن و آب

صابون بمالد ادویه که در ثولول بکار آید کرنب بسوزند و پوست عود بلسان مالند ورع با نمک کباب کنند و بر ثولول

وی بمالند روغن گندم و روغن باقلی و روغن ترمس و روغن حرفیون و آب سلق و روغن بان و

بابونه و سپند و خربق با سرکه بمالند شونیز با گیز کودک بسایند و بر ثولول سماری سلق و منکوس مالند قلع

نماید سیر سرهی بر کرد ثولول سماری مالند بکند آرد عزب پوست وی را بسوزانند و با سرکه بر سر ثولول

نهند و سماری و منکوس مالند شفا یابد حرع دانه وی بکوبند و بر ثولول نهند حدب با زهره کاو بمالند

سرکین کوسفند با ده با سرکه بسایند و بر ثولول سماری مالند نخود بستانی اول ماه بر ثولول سماری

و غیر ان مالند و در خرقه بندند و بر عصب بندارند زایل کردد باید که بر هر ثولول یک دانه بمالند تخم کتان

بکوبند و با بوره و خاکستر ضماد کنند بادنجان بسوزند و با سرکه بمالند روغن بادنجان بمالند ثولول

بیابد بیفته کهنه فتیله سازند و ثولول باوی داغ کنند و با چوب عود خشک داغ کنند چنانکه بیمار

حدت یابد در ساعت بر آید روغن بلادر بر ثولول سکوس و کوشت فزونی مالند بر دارد

… از ماده غلیظ پدید آید بدن ناروی بماء الجبن بدر آید و تدبیر فرا فرماید سبب … و بار و شحم

حنظل بمالد و با آب صابون و اشنان و اشقار و بسوید ضماد انگنار و و سرکه سازد ثولول از بیخ

بر اندازد حب بوب ترب برک کوینب و برک مورد تره نمک با سرکه سود دارد و زرنیخ زرد با موبرید آ

بکوبند و ضماد کنند و سه روز بگذارند … از بیخ بر دارد ثولول اول سه روز با چوب مجوف داغ

کنند پس از فنای وی باقی نماند ادویه که در سرطان بکار آید سع با روغن گل بمالند سرطان نرم سازد

رنیب با شراب بسایند و سرطان نهند زایل کرداند نخود سیاه ضماد کنند سود دارد بنیر ماهه خرکوش

بمالند سرطان بیابند ابرشاخ وی بسوزند و بسوند و با شیر طلا سازند فایده یابند جو صمغ

وی بسایند و بر سرطان منفجر باشند عجایب ببینند خاکستر سرطان دریا بر موم و روغن گل بیامیزند

و خرقه باوی بیالایند و بر سرطان نهند شفا یابد سرطان ورم سخت و تیره بود و ماده وی سودای

خالصه کاه بود که صفرای سوخته باوی بیامیزد و درد و سوزش و التهاب حفزان شدید آید و

رکها و کرد و ورم ممتلی کردد و نماید و مانند پایهای خرچنک که و برا بتازی سرطان کویند ظاهر کردد

تیری و تیرکی کرا این بیماری در پستان و رحم و حنجره و حلق و قضیب و خصیه زیاده از اندامها

دیکر تولد کند و رسحر حب بدایت تولد کند و در بدایت معرفت وی نهایت دشوار بود و در

نهایت تداوی انجه درد و سوزش وی قوی بود و زود ریش کردد و ماده وی سودای سوخته بود که

از صفرای محترقه پدید آید انچه کهنه بود تداوی نیابد مداوی بدن از ماده بیماری با ماء الجبن زدایل

و هر چند روز چهار درم افتیمون باوی با ماء العسل فرماید و از تن ایدر ورم و ریش بدن مانع آید کر نوع حلو

بود و از عضو شریف دور از بیخ بر دارد چنانکه با وی کوشت تازه بر آید و بکذارد تا خون بسیار از وی

بپالاید پس از بریدن اکر داغ یابد بس وی نماید کرمی حکیمی با غذا و شربت و ضماد سرد بنشاند مزاج

اعتدال یابد و از احتراق باز آید و دارو ی هلال زبان دارد چه ماده رقیقه بکدازد و انچه ماند در

غلظ بیفزاید در بن بیماری داروی کافی نیابد که حرقت و تحلیل در وی اینک نماند مدبر اکر بزود

در یابد با توتیای شسته و روغن گل ساده ورم تحلیل یابد کل ارمنی و کل مختوم با سفیده سرب یا زیت

با آب کرنب یا حی العالم یا لعاب اسبغول در هاون سرب بسایند و بمالند ورم از تن آید و تفرح باز دارد

حکاک سنک اسا و سنک تیغ بمالد و حکاک سرب با آب کاسنی ضماد عوره و سرطان نهی تازه با اقلیمیا

نقره

ادویه ثولول که نافع آید

حصر … ثولول …
در … روز …

ادویه که در سرطان بکار آید
ورم سخت تیره بود

نفع و سود دارد خاصه که با ورم گرمی و سوزش حصر بود باید حضض و توتیا و صبر با آب کشنیز تر و برگ عاون
مرهم ساخته باید و بمالد و گل ارمنی با سرکه کاهی بپزد کرده و خرقه کتان با آب عنب الثعلب بیالایند و بر وی نهاده
و نگذارند که پوست پژمرده شود اگر بارش رطوبت پذیرد زرورد که یاد کرده آمد بکار دارد کندر و نشاسته و عید
از هر یک ... صبر و گل ارمنی و گل مختوم هر یک دو درم از این ها رو با روغن گل و چکاند مرهم با آب خرفه
و آب کوک با لعاب اسبغول سرشته اگر از سودای خالص بود مانند سرب بماند و اگر از بلغم بود برصاصی گراید و نشان
که بر وی موی ضعیف که وی را بتازی زغب گویند بر آید و اگر از سودا و بلغم بود از رنگ بدن نجا و نماید
این بیماری تداوی نماید و ورم اگر درون بود از بدنا وی بیاید و علت بطبیعت گذارد و غذای سرد و تر چون
کشکاب یا روغن بادام و ماهی تازه کوچک و بیضه نیم برشت و آش ساخته با اسفناج و کدو فرماید و با شدت
سخونت دوغ تازه گاو ادویه که مناسب بود مثلا با سرکه بپزند و بنوشند نیکو بود و شراب نیلوفر بو او نوبود
حرفا دو به موی سود دارد ورد یا بپزند و بر فراش حفاوند حصبه گویند و جدری باشند
ریش خشک شاند حمر جدری سرخ بود و بر وی ظاهر اند رخانه بیاید و بزند خانه از جدری مانند
زیت با سداب بپزند و ضماد سازند جدری بنشاند عناب شراب وی حدت خون صفراوی باز دارد
رمان حدت خون بنشاند و طاعون و جدری و بثور سودا سود دارد شراب سیبی چون شراب خورده
و حماض سخونت صفرا باز دارد حدت خون بنشاند اب عنب الثعلب با سعیده بر جدری ریش
شدن مالند خشک سازد سماق اب وی در چشم حنا و نجد ری چکانند وقتی که حمرت پذیرد ظهور د
جدری را از چشم باز دارد آب ماهی شور در اغاز جدری در چشم کشند قوت حدقه بیفزاید و از افت جدری
و حصبه نگاه دارد گاه بود که جدری از کف پا بر آید و بسبب غلظ پوست در زیر جلد بماند کیخند با آب
بسا بیند در کف پا مالد و شب بگذارند اگر یکبار فایده ننماید سه بار کار فرمایند حنا در اغاز جدری
بر کف پای صبی مالند ماده جدری از چشم باز دارد و نگذارد که ابله از چشم بر آید گاه که جدری نضج یابد
بیمار را برنج خوابانند و دو دبرک مورد و زیتون بجدری رسانند ماده جدری چون یا رطوبت بود
و در عروق غلیان یابد و سخونت پذیرد و ماده صفراوی بدین سبب دانهای جدری بزرگ و آب ناک
بود و دانهای حصبه کوچک رکانت حصبه از جهت ردائت ماده زیاده بود جدری در کودک بیشتر
تولد کند چه غذای وی بی ترتیب و بی هنجار باید و بی حرکت نماید بدین سبب خون آبناک در بدن وی
گرد اید و رطوبت رود و بجای که پس از ولادت در بدن گرد اید و با خون بیامیزد از وی جدا سازد تا خون
نضج یابد و قوام پذیرد و قوت کودک بیفزاید و سنانت در عضو بدید اید چنانکه طبیعت وی احتیاج
ان کند که دندان واهی بیندازد و دندان قوی بر آرد تا خاییدن چیزهای سخت اسان نماید گاه بود که
از خوردنیهای نو چون سیر کاو و گوسفند و بز و اسب و شتر و شراب و خربزه و امرود برابر و هندوانه
و مانند آن رطوبت خون بیفزاید و از حرارت غریزه در غلیان آید و ماده فرزنی از وی جدا کرد د
و بظاهر تن گراید و جدری بدید آید چون خون کودک در خامی و انباکی مختلف بود مزاج و تدبیر غذا
و شراب و حرکت و سکون و نوم و یقظه و استفراغ و احتباس و هوای هر جا متفاوت و جدری متعدد
باشد از یکی بعذر بر اید و از یکی دیر و از یکی بسیار و از یکی کم و از یکی اسان و از یکی دشوار و از یکی با سلامت
و با خطر یا پیش و از یکی سلامت جدری در جوان کم تولد کند گاه بود که در کودک رطوبت فزونی از خون
جدا نگردد در جوانی جدری بدید اید گاه بود که مزاج گرم و تر بود و تو چیزهای تری فزای یابد
و بدین سبب در جوانی جدری بر آید و در بن مزاج زیاده از یکبار بروز نماید گاه بود که مزاج کودک گرم و
خشک بود و در جوانی غذا و هوای تری فزا اختیار نماید و مزاج وی تر و گرم گردد و در جوانی
جدری بر آید بنا بر جدری عاری بود مکرر و با که مردم را ابله بسیار بر اید و هوای بد و نفس

حصبه و جدری

وازیکی

بیماران بدرون وی درآید و رنج و چون را اشتباه کرده اند درین وقت شاید که ابله و وی نماید لاغر و صفراوی
مستعد حصبه و نوبه و دموی مستعد جدری خاصه که انجیر و جوز و انگور و شیر و شیرینی و شراب بسیار
خورد اگر ابله از لاغر برآید حاذا ابتدا تا انتها ثابت نماید خطر وی کمتر بود این بیماری بابتدا راه خوف
و اول بهار بد بدآید و در تابستان اگر باران و با جنوبی بسیار آید و خریف ابله بسیار آید سرمای زمستان
اگر کمتر بود از عادت و زیت بود و تابستان و با پیر بجشکی کرد این حصبه بسیار ظهور نماید با جدری تب
و کوفتگی بود و بیمار در سر فکر درد یابد و بدن سرگران نماید و چشم و رخسار سرخ و اشک روان گردد
و خارش در بینی پدید آید و سرفه و درد گلو و تنگی نفس روی نماید و آواز گرفته آید و با حصبه غشیان
و کرب بجد بود و سخونت تب در نهایت بیمار در دیگر کمتر از جدری یابد چه سبب وی غایت
را ستاده بود که بیکبار برآید و جدری تا هفته نماید سفید و زرد و سرخ نیکو بود و سبز و بنفش و سیاه
بد چه ماده وی خون سوخته سوداوی بود بد رنگ دگر دو پراکنده نشان قلت ماده وی چون سوخته
بود و مضاعف و با هم پیوسته و بزرگ باز او به نشان کثرت ماده کوچک و بسیار سخت نشان غلظ
ماده و دیر پختن بود دلیل بد آمدن اگرچه سفید بود چه بیمار پیش از نضج ماده پریشان روزگار گردد
و قوت وی نماند و موت روی نماید اگر چه وی بسیار بود و از یکدیگر دور و پس از روز تب و کرب
نماید نشان سلامت بود کوچک و محکم دیر و دشوار برآید نشان غلظ ماده بود روز اول که تب پدید
آید اگر جدری نماید دلیل بسیاری ماده و سرعت نضج بود ابله اگر روز سوم برآید میانه بود و اگر پس از
چهارم برآید دیر نضج نماید اگر زود بحران چه برآید نشان سلامت بود و اگر [illegible] نشان خطر
اگر ابله باز گردد و غشی پدید آید اگر دیر برآید و قوت ضعیف بود و عضو بستر را سیاه کرد و بیمار
نا نباهی ماده و کرب قوی نماید اگر پس از آغاز بیرون آمدن عوض مرض نقصان پذیرد و پس این روز تمام
تب نماید بیمار از آفت امان یابد اگر تب پس از جدری پدید آید نشان بدی بود و ابله بسیار و پیوسته
کرب قوی نماید و شکم برآید تا کوچک وی آنب بود و بیمار درهم بان ماند موت روی نماید اگر نفس و آواز
متغیر پدید نشان ورم حجاب با سقوط قوت بود یا تشنگی و کرب بسیار اگر جسد سرد گردد و جدری
سبز نشان قرب موت بود اگر از روی شکم و سینه بسیار برآید و اندک دست و پا کم نشان غلظ ماده بود
اگر بول چون خون آید پس سیاه گردد بیمار نماند خلاصه که قوت ضعیف بود و اسهال دموی یا صفراوی
یا غشیانی با وی یار گردد گاهی که نشان ابله در وصل پدید آید و بعضی را ابله برآید اگرچه چارده ساله
بود و ابله بیرون نیاورده باشد رگ بگشاید و اگر عمر وی کم از این بود یا علقه یا حجامه خون بیرون آورد
و انجیر در باب و یا یاد کرده آید کار در نماید و چیزهای سرد چون هلام و فلفل و کوکنار و کاسنی و
کشنیز تر و برگ خرفه و عناب و شراب کدو و سکنجبین و قرص کافور و سفوف طباشیر و مانند آن
تناول نماید و در آب سرد نشیند و بدان بشوید و از شراب و شیرینی و میوه ها باید خاصه انگور و
انجیر ماده بظاهر تن گراید و انگور رطوبت خون بیفزاید و مستعد غلیان شاید از ریاضت و سینه
و آفتاب و دخان و غبار و خوردن آب ایستاده اجتناب نماید و بدن از فزونی تا آب [illegible] گرد
ما الجبن بز داید انجیر که درینجا بکار آید گلنار بختیه ده گل سرخ دو درم درصدله درم سرکه انگور و دویست
درم گلاب بجوشانند و سه روز بگذارند و اندک بجوشانند و پالایند و با سیصد درم شکر سفید بقوام
آورند شرابی که قوام وی برابر قوت شراب کدر بود و بیماریهای دموی و صفراوی و خناق و
طاعون را سود دارد و آب کوکنار و آب طرخون هریک شصت درم آب غوره و آب انار ترش
و آب ترنج و آب ریواج و آب توت ترش و نقیع سماق و آب زرشک هریک نیم من آب طبیخ
عناب دانه بیرون کرده و عدس پوست کنده هریک منی با یکمن و نیم سرکه و چهار من شکر

بقوام

بقوام آورده وده درم کافور وبست درم طباشیر سوده باوی بیامیزند وده درم باکلاب پیش از اوردن
آبله وپیش از نیرون باید آمد یعنی بانشا مند شربتی که خداوند آبله را سود دارد وجدری ایشان برآید وکثیر اوالت معنول
سه درم تخم بادیان وتخم کرفس هریک چهار درم کل سرخ وعدس پوست کنده هریک هشت درم مویز
دانه بیرون کرده ده درم انجیر خشک ده عدد بایکمن ونیم اب بجوشانند تا ثلث باز آید بپالایند و
بست درم بایکدیک زعفران سه بار تناول نمایند سفوف طباشیر غلیان خون واسهال صفراوی باز
دارد وکرمی جکر بنشاند کافور یکدرم صندل سفید دو درم ونیم سماق وتخم حماض وعدس سرخ وکل
زرشک باعصاره خشک وی وتخم خرفه وتخم کوک وپوست خشخاش سفید هریک یکدرم کل سرخ
ده درم طباشیر بیست درم بامداد سه درم باسکنجبین یا شراب غوره یا شراب لیمو یا شراب انار ترش
یا شراب ریواج یا شرابی که درین باب یاد کرده شد بنوشند قرص کافور صندل سفید سه درم کافور
یکدرم کل سرخ وطباشیر هریک ده درم بالعاب اسبغول قرص سازد هریک یکدرم وبن مقدار یکقرص با شربتها
که یاد کرده شد تناول نمایند کاهی که تب وفتنان آبله پدید آید ان تن تدبیر مانند بد با طبیعت نگاه
نماید اگر قوت قوی بود درروز اول یا دوم باسلیق بگشاید یا قیفال یا اکحل ویکبار دو کرخون
بسیار برآید تا ماده باطراف نیاید وا ورا سیاه نکردانند پس از بیرون آمدن جدری فصد نشاید
اگر خون بسیار بود اندک بکیرد تا ماده نقصان پذیرد وبیمار سبکبار کردد اگر قوت ضعیف بود
خون بسیار نباشد پیش از ظهور جدری اندک کم سازد حرارت با آب سرد که برد وپس برنبات
بود بنشاند از این اب بهم من بیاشامد سخونت نماند اگر بار برافروزند بار دیگر بنوشد باید که در
نیم ساعت یکمن ونیم وارد کردد کرمی اگر تسکین نیابد وشکم پرآب نماند قی فرماید پس از آب سرد
تا حرارت بنشاند عرق وادرار بول نشان منفعت آب بود دلیل رستن بیمار انافت کاهی که
اب از معده کذر نیابد وحرارت را فزوده شراب کوه قرص کافور باید اگر بحوب زایل نکردد تا
تن اید بزرد نشان قوت ماده وبروز جدری بود درین وقت انچه یاد کرده شد باز آید تا عانت
طبیعت نماید تا ماده بظاهر کراید وابله زود برآید هوای خانه درکرمی وسردی میانه بود تا
که بیمار اب سرد تجرع نماید وپیوسته خود را پوشیده دارد تا عرق آید وماده بظاهر میل کند خاصه با
حدت شدت تب وسخونت باطن وکرب ندبیر باید که ظروف آب جوشان زیر وآسن بهار
کنار دتا بخار اب بتمام اندام وی برآید وبدن را نرم سازد ومسام بکشاید وفی الحال زود بیرون
اید اگر هوای معتدل موجب ضعف وبیهوشی کردد سیب سازند وکلاب وصندل وکافور بسوزانند وحرارت
دل بنشانند وجامه کرم بپوشانند تا مسام بسته نکردد اگر بیمار از کرمی انار باید کاهی جامه از سینه
بر دارد تا هوای سرد برآید اگر ابله بیرون نیاید وتب وکرمی درون وکرب ونقصان نیابد وزبان
بسیاهی کراید پوشیدن بیمار رو کرباید وابرن نشان جه کرمی قوت ساقط سوزند وبیهوشی آورد
اگر بیمار بیهوش کردد رعایت دل وتدبیر بیهوشی نماید وهوای منزل سرد سازد خیار وبرک بید تر
وبنفشه ونیلوفر کرد بیمار نکذارد وصندل وکافور وسرکه وکلاب بوی باشد اگر ماده غلیظ بود وبیمار
بی قرار وجدری دشوار برآید وروز پنجم تمام بروز نیابد ترک تدبیر تسکین حرارت نماید با
بخار آب کرم بدن نرم سازد ومنافذ بکشاید وبیمار اب کرم بنوشد کرمی درون اگر کم بود از
تداوی بیفزاید وبیمار بیقرار نکردد واب زود بیرون نیاید اب کرم واب بادیان واب کرفس
بباید آب طبیخ تخم بادیان وکرفس تناول نماید اب طبیخ انجیر ماده بظاهر تن رساند نبض وتنفس
سریع وعظیم ومتواتر نشان شدت درون بود دیگر که درین باب صواب بود کثیرا سه درم
لک مغسول پنجدرم عدس سرخ هفت درم با نیم من آب بجوشانند تا نصف بماند بپالایند وبنوشانند

حصبه وجدری

دیگر کشنیز تخم بادیان هریک دو درم عدس سرخ و لک مغسول هریک سه درم انجیر خشک با یکمن آب بجوشانند تا بنصف رسد
تا نصف رسد بماند بپالایند وبعد ازان مویز دانه بیرون کرده بیست عدد انجیر سی عدد با یکمن و نیم
آب بجوشانند وچهل درم با جلاب ده درم آب طبیخ بادیان با کرفس بیمار یک شب ویک روز تناول کند سرکه
که دایم ملایم بود کشنیز ولک مغسول هریک سه درم گل سرخ چهار درم تخم بادیان وکرفس هریک پنج درم
عدس سرخ هفت درم انجیر بیست دو مویز دانه بیرون کرده هریک ده عدد با یکمن و نیم آب بجوشانند تا نصف
بماند بپالایند ویک دانگ زعفران سوده با وی بیامیزند با پنج ده درم بدهند گاهی که نشان جدری ظهور
یابد چشم وبینی وحلق وشش وروده از آبله نگاه دارند چه اگر بر چشم برآید دیده سفید نماید ومحو
نماید اگر از بینی برآید نسیم کند بینایند اگر از حلق برآید خناق روی نماید واگر از شش برآید تنگی نفس
وسل پدید آید اگر از روده برآید نسیم کند بینایند ودیش سازد اگر از بند برآید بپوشند سیاه کرده آب
کشنیز تر وآب انار ترش در چشم چکانند وکافور با گلاب وآب سماق ملما و با گلاب بسایند وبچکانند
چشم بپوشند برابر سرمه بکار برند واین داروا از بیرون بمالند ونخست انزروت و رنگ صبر واقاقیا وحضض
ونیلوفر مامیثا هریک شیاف سازند وباب کشنیز تر بسایند اگر جدری برآید کافور با گلاب تقطیر
نماید اگر بر قرنیه پدید آید سرمه اصفهانی با گلاب وکافور با آب کشنیز تر بسایند بپوشند بکار دارد ونفع
بر چشم نهد وتخته سرب با ندازه رفاده بر وی بسته دارد شیاف مامیثا با رب عوسجه در بینی چکانند
روغن گل وروغن خود با کافور اندرون بمالد سرکه وگلاب وصندل بچکانند دورن ظهور بثور
نشان جدری با شراب توت سیاه وآب سرد غرغره فرماید وبچاره دانه انار وبکلاب گل سرخ وسماق
وعدس سرخ با گلاب بجوشانند وغرغره کنند وپس از بیرون آبله اگر در سینه خشونت بیابد ودر حلق
خشونت ود... از لینه مسکه با شکر سپید بیخ تناول نماید با شدت حرارت لعاب اسپغول با روغن
بادام وشکر بخورند که آبله از چشم باز دارد کشنیز ومغز بادام بپوست کنند هریک دو ... ومغز تخم
کدو وشیرین دو درم شکر سپید سه درم با لعاب اسپغول با دانه آبی بیامیزند اگر طبع نرم بود لعوق
بادام وصمغ عربی ومغز تخم خیار ونشاسته بریان سازند ولعاب اسپغول بریان بیامیزند وشربت عند
وقرص طباشیر وشربت آبی روده از جدری باز دارد این تدبیر پس از اختلاط آبله باید وشیاف مامیثا
وصندل وگل سرخ وکافور با گلاب وسرکه بسایند وبر مفاصل بمالند اگر از مفصل خراج برآید روز بسکاید
تا آنکه در وی بود بپالاید پس تدبیر جراحت نماید گاهی که جدری برآید وتب وکرب نقصان نیابد
ونبض وتنفس بحال طبیعی باز آید وآبله نضج بیابد بنفشه وبابونه واکلیل الملک وخطمی بجوشانند وبخار
وی بجدری رسانند آبله آنچه برد بود نیز از نضج بشکافند وآب آبله بر دارد در زمستان دود گل
سرخ وبرگ سوسن وچوب گز بوی رسانند ودر تابستان دود صندل ومورد اگر بدن ریش کرده
از گل سرخ وصبر وصندل وکندر رفاز زروت ودم الاخوین ذرور سازند اگر پوست بجراشد بیمار
بر برگ سوسن نیز خواباند وبرگ گل سرخ ومورد خشک سوده بر وی پاشند اگر بر برگ نرم
خواباند همان روز فایده یابد آبله اگر زود خشک نگردد گل سرخ وچوب گز وعدس سرخ بجوشانند
ونمک بر وی افکنند وپنبه نرم با وی بپالایند وبر جای نهند وآبله شکفته وجای خراشیده آب
نمک بنشانند با شدت حرارت کافور وصندل با وی بیامیزند وبرگ بید وبرگ زعرور ومرد ارسنگ
وسفیداب ارزیز بمالند اگر آبله ریش یابد مرهم کافور نهند جایی آبله خشک با روغن گل چرب سازند
گاهی که جدری پوست بیفتد خشک ریشه بماند با روغن شیر خشت تازه چرب سازند تا خشک
ریشه برآید اگر آبله بر روی بود ازین روغن باز آید تا نشان وی بر روی نماند وبود این هنگام اگر روغن
نشنه فرماید خشک ریشه اگر کنده بود ذرور سازد اگر در وی رطوبت یابد با پنبه بر دارد اگر

عارض بود

حصبه و جدری

غبار بود مر و صبر و قند و به و سفیده و مرداسنگ و اقلیمیای نقره بساید و بر روی ریزد اگر با پوست برار
بود شب نمک اندر آب روی را بشویند اگر بار خشک ریشه بر آید بردارد و از رطوبت پاک کرداند پس روغن
بمالد غذا در جدری باید که بسردی و خشکی گراید چون پوست جوریان و پوست عدس با آب غوره
و آب انار ترش و آب ریباج و ماش پوست عدس با آب غوره و آب انار ترش بپوست طبع و خشونت
سینه و حلق و خفت تب بنشیند با جلاب باید و اگر نه با قرص طباشیر صمغ عربی با شکر سفید و طباشیر
سود دارد اگر شکم نرم بود کشکاب با تخم خشخاش و دانه انار ترش فرمایند و هر سه برابر باید چو اگر
در سینه و حلق خشونت باید و بیمار از بیخوابی آزار یابد کشکاب از جو مقشر و تخم خشخاش سازد
و کشکاب با عدس سرخ و مغز بادام در این باب صواب بود با نمی کسک و مغز بادام بریان باید و
عدس را سه بار بجوشانند در حصبه خوردنیهای سرد و تر چون کشکاب با آب غوره و انار ترش
باید تا حدت و سوزش صفرا بنشاند و خون تباه بصلاح آورد و آب کدو و آب سرد و آب
خربزه هندی و آب خیار ترش و کشکاب با آب غوره و آب ریباج و آب زرشک در حصبه انسب
از جدری بود در آغاز حصبه و جدری بدن از ماده بیماری به روی راننده بیرون آید تا بیمار سبک
بار گردد و گرمی و درد سر بنشاند انار ترش و شیرین با پیه بکوبند و آب وی با شکر سفید بنوشانند
اگر قوی تر باید به بیفزاید پوست هلیله زرد بجوشانند و آب وی با شکر بیامیزند شکم براند
الوی سیاه شب در جلاب بجوشانند و بامداد با یخ سرد کرده خداوند حصبه بنوشانند ترنجبین و
سقط و آب لبلاب در حصبه زیان دارد چه کرب و اشتیاق و اضطراب در جدری نشان غلبه
خون بخت و رگ بگشاید و در حصبه ضعف اگر شاید بنشکین حرارت بپردازد خاصه با شدت
و حدت تب و صفرت چشم و مرارت دهان و تاریک بول اگر شکم نرم بود کشکاب از جو بریان
فرماید اگر قوی تر باید حب رمان ماوی بیاورد اگر زیاده باید صمغ عربی و طباشیر بیفزاید
و بیمار بیش از کشکاب سه درم صفوف اطین با دو درم رب ابی یا رب انار ترش تناول نماید
و با در از حد اسهال دوغ ترش یا صمغ عربی و کان نرمی شکم پیش از بحیم زیان دارد خاصه در
حصبه چه مرد ماده حار و رطوبت مخاطی بتراشد و روده بخراشد اسهال خون رقیق در آخر
حصبه نشان موت بود و اسهال چون آب بیمار زود رحلت یابد اگر مداوی بداروهای قابض
تداوی نماید ورم بجاویف طاری گردد خطر در اسهال عینی دموی کمتر بود خداوند حصبه در
خراسان تا هشتم از ترسی یک باید و در حجاز تا شانزدهم تا بیست و یکم در مکه شرفها الله تعالی مبتلا
گردید و در آغاز بیماری شربتهای ترش ننوشید و بر اگر ان زبان دهان نیار گوی بدید آید نقیر با
کشکاب و شراب نیلوفر و سبزه تخم خرفه روغن مغز کدو و آب خربزه هندی در مدت بسیار ناله
مرض و عوض بود دیر که نشان ابدا ند و بعد از آن دانه بان وسط شیرین و ترمس و زراوند
دراز هریک پنج درم سرکین کهنه گوسفند و سفال نو و تخم خربزه و آرد نخود و نشاسته و پنج
شسته و استخوان پوسیده سوخته هریک ده درم پنج نی خشک بیست درم با آب خربزه یا با
یا کشکاب یا روغن شب بمالد و روز با آب طبیخ بنفشه خشک بشوید نسخه دیگر آرد نخود و
باقلا و پنج نی خشک هریک سه درم مغز تخم خربزه پنج درم مرداسنگ نه درم با کشکاب پس از گرمابه
بمالد و پوست خربزه و بنفشه و سبوس میده و نخود نیم کوفته بجوشانند و روی با آب چار و لوند
نسخه دیگر قسط شیرین دو درم پنج نی سه درم آرد باقلا پنج درم مرداسنگ ده درم مانند
نسخه کف شسته طلا نماید نسخه دیگر قوی تر تخم ترب و مغز بادام تلخ و قسط شیرین هریک دو درم ترمس
پنج درم لسان نسخه دیگر بکار زود آرد نسخه قوی تر شاده عاج و سفیده مرداسنگ شسته هریک

سه درم آرد نخود و بیخ و استخوان پوسیده و مغز تخم خربزه و قسط شیرین و بیخ نی و فاتنه بان پوست کبلا ادویه که در قرحه کار آید
هر یک چهار درم با لعاب تخم کتان بسرشند و با بدانند آب طبیخ بنفشه و بابونه بشویند ادویه که در این عمر بکار آید
بطبیخ پوست بیخ خربزه با انگبین ضماد کنند قرحه شهد به سازند مثلا شهد بیامیزند و بر قرحه خبیثه نهند
از عفونت باز دارد اگر بیاید با انگبین ضماد کنند گوشت برویاند سعید ج با مرهم گوشت برویاند و قطع لحم زاید نماید
سرکهٔ کبوتر بسوزند و بسایند و بر قرحه ریزند شفا یابد برقطونا با روغن گل و سرکه ضماد کنند سود دارد
مرهم آب طبیخ وی بر قرحه خبیثه ریزند به سازد سرمه قرحه را پاک سازد و گوشت برویاند توتیای
شسته در قرحه ریزند و در سرطانیه مفید بود دانه سورد با شراب بجوشانند در قرحه کعب و قدم نهند
شفا یابد حلتا در وی سازند گوشت برویاند ضماد حلو بسیرد در قرحه مزمنه و نار فارسی نافع بود در بیخ کرکی بنا
و درم زد بدی بیاید و جراحت و تفرق اتصال که اندر نیم آید و بر اسباب قرحه گویند ریم اگر رقیق بود صدید
گویند و اگر غلیظ بود وسخ گویند و اگر معتدل و سپید و هموار بود مده و وسخ گاه سپید بود و گاهی
سیاهی گراید و گاه باشد در رسراب نماید ریم از ضعف هاضمه موضع بود چه غذا که بدو در آید تباه
گردد و عضو از وی بهره نیابد و فضلهٔ عضوی که بدو پیوسته و بر از بوت یابد بدین سبب در وی
گرد آید ماده صدید گرم و رقیق بود و ماده وسخ تباه غلیظ و ماده مده معتدل قرحه اگر غایر بود و لبهای
کنده و حوالی وی سخت و درا ... گویند اگر گرد وی نرم بود بجای وکهن باشد نه بعضی کهن آن بود
که بگوشت در آید و بیکجانب گراید و لکن روی کنج و دو بعد و سیع نماید و مجتبا اگر از پوست گذر یابد
و ریم میان گوشت گرد آید کهن نیز بعضی آن بود که بگوشت در آید و قروح تی در وی پدید آید و ناصور
آنکه در درون وی ناسور نماید این بیماری اگر بعصب رسید بیمار درد قوی یابد خاصه وقتی که سبیل بد در آید
و اگر برباط رسد اندک و اگر با استخوان سمی گردد با قلت وجع با دو رقیقه که از وی بپالاید بر روی گراید
و ایجه از رباط آید بسبب ... اگر بر وید در آید چون صاف آید و اگر بشریان وصول یابد چون گرم و سرخ
و در اقسام قرحه اگر در گوشت بود رطوبت تیره غلیظه از جراحت بپالاید کا دید که تا صور یا ده از یک
سفید پدید آید و در بطن ... نباید بد بوی صوت دارد و دریقه نمایان ریزند اگر منفذ نمایان گردد
قرحه یکی با ورم بود یکی بی ورم و یکی با درد و یکی بی درد و یکی پاکیزه و یکی آلوده و یکی هم رنگ تن و یکی مخالف
رنگ بدن و یکی نرم و یکی سخت و یکی گرم و یکی سرد و یکی با عفونت و یکی بی عفونت قرحه عفنه اگر بس
رود ماده وی گوشت را بخورد و بیرا قرحه ساعیه و آکله گویند قرحه گرم با خارش و سوزش بود
و سرخی و بی سوزش و کودن و نبض باید قرحه که بسبزی و سیاهی گراید نشان تباهی خون و مزاج
کند بود و بدین سبب زود شفا یابد قرحه که پس از بیماری بد پدید آید بد بود چه سبب وی ماده ردی بود
که در بدن مانده باشد و قرحه اگر بزرگ و بی ... بود و اما سر وی پدید ... باز گردد و بکشاید و از
وی ماده بپالاید بتشنج و اختلاط عقل انجامد قرحه اگر در سینه ریز بود خاصه در پهلو و سینه و شکم مثل
بوصه و ذات الجنب و نفث دم و اختلاط عقل بود اگر شبیه ... بود با انحلال دم اگر مزاج بدن و جگر
بی آفت بود قرحه و جراحت زود صحت یابد و گاهی که از ... بیرون رود بخشکی و تری گراید تداوی نبود
نیابد قرحه در مزاج تر زود شفا یابد و در مزاج خشک دیر خاصه در مزاجی که خشکی اصل بود و مزاج طبیعی
عارضی تر بدین سبب قرحه و جراحت پیر التیام بدیر شود با از تازه کرد چه در بدن وی خون حوف
تولد کند بدین سبب ماده ردیه در جای قرحه گرد آید و او را کشاید زلفی که مدت وی دراز گردد
و عفونت پذیرد فتاکل در روی پدید آید و ماده بسیار از وی بپالاید پس از اندمال جز وی باید
ریش سود داری نباید مگر آنکه مثلا وی لحم از وی بر دارد و عظم بیرون آید پس تداوی نماید از
ریش ... و خشک کننده و ... باید در بعضی ریشها دار و بصورت سیال ...

دبوت

ز بهوت خشک نداروی باید که بوسته ریش بسته دارد تا ریم از وی بپالاید و داروی وی بگاه کار آرد و
لب ریش فراهم آید بار تیش اگر ریم باید تا بشد بهره نماید پس تدبیر ریش برد آرد اگر گوشت گنده و ریش سیاه
یا سیاه کرد با محجمه خون از وی بیرون آورد و اسفنج خشک بر وی نهد و ببندد و داروی نشف
بکار دارد و اگر باد و سوی قرحه بپالاید تن از وی باسهال و فصد و قی پاک سازند در آغاز قرحه داروی
برده باید تا ریم در آید پس داروی زداینده و رویاننده در قرحه که از وی ریم بسیار آید داروی
تیز و زداینده خاصه در ابتدا چه درین وقت اگر رگ و پلیدی بسیار بود حس تیزی دارو دریابد
پس بیرون باندازه قلت و فتح تیزی دارو کم سازند چه گاهی که سبب نقصان پذیرد تیزی دوا
کرد چه این هنگام دارو با قرحه بیامیزد و گوشت را بسوزد و قرحه باد برد التیام نباید داروی
ملین و روغن در وی چکانند و ریش را زیان دارد با وجود ضرورت روغن مصطکی و بید انجیر و مورد
بکار دارد گاه بود که ریش نرم بود و گوشت نرم بروید و محرم تا برآید برف یخ و آب عنب الثعلب
و صندل و کافور و گل ارمنی باید اگر با ریش فرحی بود با داروی تیز بر آرد و داروی مبرد و
منشف برگرد وی بمالد اگر نازک بود بدن داروی تیز با داروی نرم و قابض بیفزاید و سروز
بر قرحه بسته دارد عضو الیم ساکن باید خاصه که ماده بد در بدن کم آید و ریش درون داروی
معرج چون صمغ عربی و دم الاخوین و گل ارمنی فرماید و از داروی تیز چون زنگار پرهیز باید کهف
تا در ناسور گردد ریشی که نزدیک ورید بزرگ و شریان بود زود متورم گردد گرد قرحه
اگر سبزی و سیاهی و تیرگی گراید داروی گرم بیفزاید اگر بکی و سرخی در آید داروی سرد فرماید
دارو اگر تنی بود و قرحه زهل بپذیرد داروی قابض چون گلنار و مازو بر وی بپاشد و اگر بسیار تر
و خالی بود و خشکی بیفزاید و بیمار را ناز باید قوت حدت و یبوست مازر دارد چه داروی حالی که
قوت وی قوی بود عضو را بخورد و گوشت را گداز دو بیخونت و غور و قرحه پدید آید و لب وی
باز گردانند و ریش زشت نماید بیماران داروی مناسب شفا یابد تدبیر مزاج فرماید بسبب اگر مزاج
عضو بود دارو که ضد مزاج بود در ضدیت وی بکار آید ریمی که از وی صدید آید وی را داروی
منشف و قابض چون شب یمانی و روغن مورد و گلنار باید پس داروی رویاننده تا گوشت برویاند قرحه
اگر بسیار تر بود و از داروی خشک کننده فایده نیابد داروی زداینده چون انگبین بیفزاید داروی
منشف بعضی سرد بود چون بیخ لفاح و بنگ و افیون و بعضی گرم چون زفت و دواسیج و بعضی میانه چون
مازو و شب یمانی و مردار سنگ و پوست انار و دارچینی و قشور کندر و شقایق و گلنار ضماد که رطوبت
بزداید و ریش خشک سازد جوز تر و برگ وی بکوبند و با شراب بر نهند داروی که ریش و جراحت کهنه
بکار آید مردار سنگ گاه با سرکه و گاه با زیت بسایند تا سفید گردد مرهم که ضعف و ریشهای بد از وی
شفا یابد زردچوبه و مردار سنگ پرورده هر یک ده درم با سرکه و زیت بیامیزند داروی که درین باب صواب
بود مازو و گلنار و شب یمانی و دم الاخوین و روی سوخته و اقلیمیای نقره و زردچوبه هر یک دری
مردار سنگ پرورده شش درم درشتی قرحه آب دریا و آب شب یمانی و آب مطبوخ سعد و هلیله و بلیله
و آمله باید انگبین قوت نشف و جلا در دزود و در مرهم بیفزاید و قرحه پاک سازد اگر قرحه ورم
بود پیش از زوال وی داروها که یاد کرده شد زیان دارد ریشی که از وی ریم و پلیدی بسیار آید
دنبالهای کوتاه کون بپالاید و پیرامون دهای زداینده قوی باید پس از آن با داروی نرم چون مرطوخ
روز آوند دراز با انگبین و سرکه و اسقوت با انگبین دبس و بیخ پاک سازد و کرسنه با نبات و جاوشیر
و علک البطم با وزن وی روغن گل و بیخ سوسن با انگبین و ضماد زیتون پرورده با نمک و مرهم
و زنگار و مرهم قلقطار ضمادی که درین باب بکار آید درد و زیت و شب یمانی و انگبین مرهم خل ریش

ضماد که رطوبت بزداید

خشک سازد و گوشت برویاند سرو ارسنک سوده دو درم زیت بیست درم سرکه چهل درم مرتک
با زیت بیامیزند و سرکه بتدریج بروی ریزند **مرهم** زنکار قرحه و فزونی بزداید و نسفت رطلی نیم
و گوشت برویاند موم و علک البطم و راتینج هر یک پنج درم با زیت بکدازند و دو درم زنکار سوده
با وی بیامیزند **مرهم** اسود گوشت پوسیده بزداید تا زود برویاند و قرحه از ریم پاک سازد زفت و
راتینج هر یک ده درم موم پانزده درم با سه وزن ادویه زیت بکدازند و بپالایند و بر اهم زفت
بر کوبند **مرهم** قلقطار گوشت برویاند و جراحت فراهم آورد و درد نقرس و اماس بنشاند و کسته
و سوخته و سرما برده و ضربه و اماس مقعد و غانغرایا سرطان و طاعون را سود دارد قلقطار چهار
درم و مرداسنک سه رطل نرم بسایند و با دو رطل روغن پیه خوک و سه رطل زیت بیامیزند
و پوست بیخ سعتر زود رسانند و قطعهای کوچک در روی اندازند و بجوشانند و با بیخ سعتر بجنبانند
و بس از قوام با رهای بمحل برون آورند و بر آن ابدان حلبه دو وقیه قلقطار بیفزایند دیبه کهنه
و بجی نمک بکدازند و در ابتدای ورم و تراید جهت از دیاد در دفع با شراب قابض بکار دارند و در
ابتدای برای کثرت تحلیل با زیت با روغن خروع شراب صاف باید و بسبا ر کهنه و نو نشاید
مرهم در هابا روتابستان اگر ده درم بود روغن که برای تحلیل با وی بیامیزند نه درم باید و در
زمستان هفت درم تا قوت دوا متفاوت نماید و کند سیا ارکان حبس و کسر و فسخ مجد رجون
افیون و آب بروج و لفاح با وی بیامیزند مرهم اگر یک رطل بود آب یک وقیه باید و زیاد و کم باندازه
حاجت نشاید با ورم دموی کرد و کرمی بحجره کراید با روغن کل و آب عنب الثعلب و آب حی العالم و
آب خرفه باید اگر آب عوره با وی بیامیزند و برابر خرفه بیفزایند تا قوت نبض و عضو مضرت نیابد
با روغن کل در درد بنشانند و ریش خشک کرداند و با سرکه عضو سوخته زود شفا یابد در قرحه غائره
و کهف و مخبا داروهای زداینده و خشک کننده باید اگر سر قرحه بالا بود مداوی بیمار را بفرماید
که عضو را بر عضوی دارد که ماده از وی بپالاید اگر بیمار از این کارها عاجز آید قرحه بگشاید تا پلیدی از
وی بقوت طبیعی فرود آید اگر در بطرافت باید قرحه از ابتدا تا انتها شق نماید چنانکه درون کهف
و مخبا نماید پس بند بر جراحت فرماید بندی که از دم قرحه و دور بود محکم باید و بندی نزدیک نرم
تا ماده بپالاید اگر جای نشتر نیابد فتیله با داروی زداینده و خشک کننده بپالاید و شعر فرو برد
ترکیب دارو چنان باید که یکی کار دیگری با وی نداند و در کهف و مخبا و قرحه غائره جز بدارو سیال
و زداینده پاک نکردد انکبین درین باب صواب بود خاصه با شراب آب دریا قرحه بر جای آنست ماده
باز دارد قرحه پاک سازد و قیطوطی و پوست انار دکر سنه در هم سل در کهف و مخبا بپالایند خشکی
روی نماید و پوست بر شکم بدید آید **مرهم** سل درم نرم سازد و ناصوریه و گوشت پوسیده و ریم از
قرحه بزداید و تازه برویاند و این مرهم از جهت عیسی عم ترتیب دادند و ایشان دوازده تن بودند
هر یک دارویی ترتیب دادند مازو و مر و زنکار و جاوشیر و هر یک دو درم مرداسنک چهار درم
اشق پنج درم موم نزو بیست درم راتینج بیست و چهار درهم زیت صد و بیست درم صمغ با سرکه
حل سازند و موم با زیت بکدازند و دارو ها با وی بیامیزند **مرهم** توتیا رطوبت از قرحه عفنه
باز دارد و گوشت برویاند و در اندمال جراحت و ریشهای کهن و ناصور بی نظیر بود روغن
کنجد صد و پنجاه درم چند برک الجبن با وی بجوشانند تا رطوبت برک نماند بپالایند و شصت
درم موم سفید در وی بکدازند و توتیای هندی دو درم نیم مر و کافور هر یک ده درم با وی بیامیزند
پس از برودت موم روغن چهار عدد زرده بیضه بیفزایند مداوی **قرحه عفنه** باید که تن از ماده
ردیه بزداید و تعدیل مزاج بدن و عضو نماید و با علقه و محجمه از جای قرحه خون بیرون آورد

نفعای موافق وستیقد بل مزاج بدن وعضو نماند وطلا وضماد لایق فرماید وکوشت بوسیده تا آن
با دارویی تیز بر دارد تا خون صاف وکوشت پاک بدید آید وقرحه را زو سنج با آب دریا ومانند آن
پاک سازد ودر دارو با روغن کل بنشاند پس تدبیر رویانیدن کوشت نماید وداروها که در پوست
وجلا میانه بود چون آرد جو وکندم وبیخ سوسن کبود وابرسا وزراوند وبیخ بستاوجا وشیرخار دکرسنه
واقلیمیا وتوتیا بکار دارد وبا میلان رطوبت دارو باید که پوست وجلا بیفزاید واز انکبین
مدد باید اگر دارو خشکی نماید وتوبع در روی نماند تدبیر موم روغن نماید کاه بود که دوای جالی
کوشت بکدازد وصدیه سازد ورطوبت بیفزاید وعور زیاده کردد واب قرحه نا هموار وصلب
ووسخ نماید درین صورت قوت جلا کم سازد واب طبیخ دشقایق وپوست صنوبر با قروطی سازد
ودارو سر روز بر قرحه نسیه دارد کوشنه با بشب یمانی سود دارد وکوشت ماهی شور با مغزان وبیخ
کرنب وبیخ جنید وبیخ قثاء الحمار وزراوند دراز وتخم کتان با قلدیس وخاشا با موم تر با
انجیر وزیره ونطرون وارد جو با انکبین طلایی کردن با آب صوکب بود وابیرلت بید انجیر وزراوند
دراز هر یک درمی زنکار نیم درم اگر قوی تر باید زاج سوری وعصاره قثاء الحمار بیفزاید نسخه دیگر
مازو وزراوند دراز وزیت مرهم که پس از پاکی قرحه بکار آید مازو وزنکار وزراوند دراز
وعلک البطم در روی سوخته وانزروت نسخه شب یمانی شش درم اهلت آب ناردانه وپوست انار
هر یک شانزده درم زاج سرخ بیست وچهار درم مازو وکندر هر یک سی ودو درم موم
صد وبیست درم زیت کهنه نود درم روغن باندازه حاجت بیفزاید وکم سازد نسخه ارزیز وس
سوخته وسفیده وسرداسنک ومرو اقلیمیا واشق وجاوشیر ومصطکی هر یک دو درم روغن
کرده کاو وراتیج وعلک البطم وموم روغن موزه هر یک سه درم صمغ با سرکه بکدازند وموم با روغن
وداروها با وی بیامیزد پس اگر جرب وقضیب بود کاغذ واندرون بکار دارد صفت مرهم دیگر
هر یک شش درم کندر دوازده درم اقماع رمان پانزده درم قلقند وزراوند دراز هر یک هفت درم
با سکنجبین بیامیزد دوا که ریشهای عفن را سود دارد قلقند چهار درم ونیم شب یمانی هفت درم ونیم
زهره کاو زنه درم صبر ومر هر یک دوازده درم پوست انار پانزده درم با شراب شیرین قرص
سازند وبسایند وبمالد یا ذرور کنند با کرمی وقت عفونت قرحه مرهم سرد وخشک کننده
ترماید پس داروهای رویاننده آنچه سردی وی بغایت بود چون مروج ودیلبنک وانچه کرمی
وی درنهایت بعد چون زفت وراتیج بکار باید آرد همان اگر مزاج سخت برودت پذیرد مرهم
که درد کراید ومرداسنک با سرکه وروغن کل بساید تا غلیظ کردد وبیخ درم سفیده واندک
کافور با وی بیامیزد واگر صبر وکندر ودم الاخوین وانزروت بیفزاید شاید مرهم رویاننده
ده درم مرداسنک با سی درم زیت بجوشانند تا بکدازد وکندر وانزروت ودم الاخوین و
انزروت بیفزاید شاید وبا زیره وزفت تر هر یک درمی با وی بیامیزد وبقوام آورد دارو که رطوبت
برد آید وکوشت برویاند زراوند دراز ونشادر وانزروت وکندر ودم الاخوین اگر قوی تر
باید زنکار یا اشقار بیفزاید کاه بود که قرحه بود اندمال نپاید سبب اگر بسیاری خون بود متصل
واسهال باید پس تدبیر قرحه باید کرد واگر کمی وی بود تدبیر معتدل بیفزاید وبهل بر پیوسته با آب کرم
تکمید عضو نماید تا سرخی وتری در روی بدید آید واز وی تجاوز ننماید تا ماده زیاده نشود وی باید
ومرهم سیاه بدین نسخه فرماید صفت علک وزفت وموم وزیت واگر بدی خون بود که ماده بد با وی
بیامیزد بدن از ماده ردیه پاک سازد پس از آن بر روی قرحه وسخنه بکار دارد وروغن کاو بمالد تا کو
تباه نماید اگر داغ باید تدبیر وی نماید کاه بود که ماده سوزنده وکدازنده با وی بیامیزد پس از تنقیه

از حوالی قرحه با محجمه یا علقه خون بیرون آورد و داروهای خشک کننده فرماید که سوی مزاج بود تبدیل
نموده نماید و اگر ورم عضوی بود که ماده از وی بقرحه بالا آید چون ورم جگر و سپرز که ماده وی بقرحه
شانی آید ورم بنشاند تا قرحه شفا یابد و اگر رگی بود که ماده از وی بیاید رگ بکشاید اگر تواند قطع
نماید و اگر گوشت بد بود قطع نماید و اگر استخوان پوسیده بود بخراشد و پاک سازد و اگر باید بریده ببرد
(داروی) کرد و اینجا بکار آید سیر سوخته و زاج و نمک اندرانی هر یک بیست درم با موم روغن مورد
بیامیزد (دیگر) که درین باب صواب بود براده مس و آهن با سرکه یا آب غوره تر سازند و در گل گیرند و بسوزند
و بسایند و با مرداسنگ مرهم سازند شاید (مرهم) سودمند اقلیمیا سه درم قلقطار شش درم صمغ صنوبر
نه درم شمع ده درم با روغن مورد بیامیزد (قرحه که از وی ...) که رطوبت و عفونت بود که کرم در وی تولد کند وی
را با شراب یا انگبین بشوید پس داروی خشک چون برگ سرو و نیم سوخته و خاکستر کدو و خشک
و جوز سرو سر فرماید پس طبیخ قنطوریون و افسنتین و قراسیون و زرور فراسیون و افسنتین
و قنطوریون و عصاره بود بهتر و عصاره برگ کبر با سقمونیا کرم را بکشد و از تولد باز دارد اگر قوی
تر باید زراوند دراز و قنطوریون کنده و بیخ بادنجان یا عصاره بیامیزد و داروها که تدبیر کرم گوش
یاد کرده شد کار فرماید ریش تخی بر روی گوشت بد بر آید و سیه کرد و با وی خفقان بود و
شاید که غشی و تب تولد کند این ریش در بلخ بیش بود بدین سبب وی را بلخی گویند و مردم بلخ از آن
ریش پیوسته ترسند و نخست به پیش کنند مداوی رگ بکشاید و تن از صفرا پاک سازد و بامداد
آب میوه ها و شربتهای ترش و قرص کافور فرماید و بیمار غذاها که سردی و تری کرا آید چون کشکاب
تناول نماید و داروهای سرد چون صندل و گلاب بر برگ مالد و مرهم سفیده بکار دارد جای سرد
اختیار نماید در قرحه ساکله علقه باید تا ماده از حوالی وی جذب نماید و عضو در آب یخ نهند و
آب برگ مورد تر و گلاب و عصاره عصی الراعی سرد کرده بروی ریزد و از پوست انار و عدس
و برگ مورد تر و برگ حماض ضماد سازد و از آب طبیخ این داروها نطول برگ حماض با شراب قابض
جوشانیده بکار دارد گل ارمنی با سکنجبین با سرکه و برگ لسان الحمل با بستج و برگ زیتون تر
و کدوی خشک سوخته با برگ بارهنگ اگر کرمی اندک باشد شراب قابض و سرکه با گلاب فرماید تا
اگر کهنه بود گوشت پوسیده از وی برداید و لب قرحه بتراشد و داروی تیز فرماید و اگر در وی تجویف
باشد بشکافند و داغ کنند یا دوای سوزنده بکار دارد تا گوشت تباه را بسوزد و جدا سازد (صفت ...)
کهنه و زرنیخ و گوگرد و زنگار هر یک بیست درم اهک و اشقار هر یک ده درم براده آهن بیست درم
در شیشه کنند و در گل حکمت گیرد بسوزند و بسایند و بر قرحه ریزند پس از پاکی باد رده و سوزش باروغن
گاو بنشانند و تدبیر قرحه نماید اگر تازه بود با آب دریا بشوید یا با آب صابون و با وی نشادر و زرنیخ
بیامیزد آب آهک و اشقار در اینجا بکار آید پس داروی خشک کننده و رویاننده فرماید (دیگر که)
درین باب صواب بود و بر ما دیوست بیضه و صبر و مرداسنگ و زنگار اگر جلا زیاده باید انگبین
بیفزاید و مرهم سل و مانند آن بکار دارد گاه بود که عفونت قرحه با استخوان ما رسد و او را سیاه
گرداند و آب زرد از وی بیالاید اگر عفونت بر استخوان بود تدبیر باشد و اگر در استخوان بود و در
مغز آن از بدن جدا سازد و اگر مهره پشت و مهره ران بود دست از وی باز دارد اگر زیر استخوان
صفاق بود صحیفه عاج و غیر آن زیر استخوان دارد تا منشار بصفاق را نرساند ریزه استخوان
که در جراحت و ریش بود بگذارند تا طبیعت وی را بسوی پوست اندازد پس داروی جاذب بکار
دارد چه اگر پیش از دفع طبیعت استخوان بماند بحساند تسبیح و اختلاط دماء و حمی و حمرة
انجامد و قرحه ناصور گردد اگر کار با طبیب بگذارد و قرحه در ریم آید و استخوان بظاهر گراید

ادویه که خون باز دارد

از عضوها که یاد کرده شد التیام یابد داروی که استخوان بیرون آید بسوزد و فرفیون بهر یک دو درمی
نشادر و زراوند ده درم باوسنج بکس خانه انگبین و موم زرد و زیت مرهم سازند صقل و اشق با روغن
سوسن بیامیزند ادویه که خون باز دارد سفوف بازیت بیالایند و بر موضع نهند منع جریان نماید دیگر تخم
دانه کشنیز بریان درم با سبج درم اب لسان الحمل بیاشامند تریف درم بیاید سوده در رود ستانند
شفا یابند صفت پوست وی بسوزند و بسایند و بر زخم ریزند سیلان خون باز دارد زاج محرق
و غیر محروق ازین باب صواب بود بسیار بکار دارند و ازین وعضله صدغ در دردارند تا آفت
تشنج نفر خون وی بر زخم ریزند حبس دم کند خانه عنکبوت بر عضله نهند و اهلک بروی
پاشند و سند روس در ذرور سازند شفا یابد نافه نیم وی بر جای قم علقه نهند مرغ دم در بیایند ریخ
با سرکه بکهانند و حوف بادی بیالایند و بر موضع اندازند عفص بسوزند و در سرکه ما نیز بیاندازند
ذرور سازند ودع و حلزون بسوزند بسایند و بر عضو ریزند فایده دیابند سرکین خر و اسپ بسوزند
با سرکه بیامیزند و ضماد کنند سیلان خون از درون و شریان باز دارد کند رو دم الاخوین و گل ارمنی
و طلق و گل مختوم و خاکستر بلوط و مصطکی دکندر وی خشک سوده آرد ضماد و طلب بیا سبب بود پنبه
کهنه بسوزند و بکار دارند ریاد ضفدع موافق بود کاه بود که دهان رگ بگشاید و جریان دم پدید
آید سبب یکی جراحت بود دوم ضعف تشنج لبهای رگ سوم پر اید چهارم حرکت قوی نجم و بهره
دوای حاره و برور یا رحاره کاه بود که شریان در زیر پوست بگشاید و خون در وی گرد آید و عضو
برآید و ماند ورم نماید باز داشتن خون وی دشوار بود چه شریان از حرکت باز نیاید و بحرکت
انقباض سر شته خون برآید اندامها که از وی خون برآید بینی و جگر و شش و گرده و مثانه و رحم و
روده بود خون بینی بخطر بود و خون جگر و عضوهای دیگر با خطر و خون شش بتر از جگر و خون
شریان کبیر بتر از صغیر بود خون شریان صغیر گرم و تنکست و ارغوانی بود و مانند نبض حرکت
نماید و خون ورید ستبر و پیوسته آید مداوی باید که خون بجانب دیگر باز گرداند و اگر از سفله راست
بینی آید محجمه بر جگر نهد و اگر از سفله چپ آید رگ دست چپ بگشاید و عضوی که بالای جراحت
بود با عصابه بسته دارد و در بستن سوی بالا بر آید تا خون کم ریزد و از موضع با ما آید اگر بستن
دشوار بود گرد زخم با کج بگیرد تا کذر خون تنگ گردد و غذای قر باید که از وی خون ستبر پدید
آید و بیمار را در هوای خشک و آب سرد نشاند و دارویها که خون باز دارد کار فرماید اگر فایده نیابد
پوست بشکافد و رگ با صفاره بر دارد و با ریسمان کتان استوار سازد پس دارو بکار دارد با رگ
از بیخ قطع نماید خشک کند و بستن خون بر جراحت از ریختن مانع آید اب یخ و دارویی سرد خون
فسرده سازد داغ درین باب صواب بود زرد زیره و کف دریا کادی بود و زخم خشک ریشه بر
دارد داروی کاوی اهل اب نادیا با سفیده بیضه بیامیزد و با موی خرگوش که بتازی و بر گویند بر زخم
نهد و بر بندد داروی وی اهلک و زیره و قلقطار بسایند و ذرور سازد و بر خرگوش با مریا جنبه با سفیده
بیضه الوده با صبر و کندر و ما میتا و دم الاخوین هر یک نیم درم صبر و پوست کندر هر یک دو دی
بیالایند و بر زخم رگ نهد و استوار سازد پس از روز سیوم گوشت بگشاید داروها که یاد کرده شد
خون باز دارد و گوشت برویاند داروی قوی تر زرنیخ نیم درم قلقل و صبر هر یک هشت درم کندر نشا
درم حسنین و قلقطار هر یک بیست درم نسخه دیگر دم الاخوین و صبر و انزروت داروی که زود گوشت
برویاند انزروت دم الاخوین هر یک نیم درم صبر و پوست کندر هر یک درمی با سفیده بیضه و
موی خرگوش با خانه عنکبوت بکار دارد داروهای بهری چون نشاسته و کرد آسیا و علک البطم
و صمغ عربی و کندر را سحق و دارویها که منشف بود چون صبر و پوست کندر و فانه انگور و سرکه

ادویه که در حرق آب و آتش مفید بود

وبارزد وصدف واستخوان سوخته و زنگار آهن چون بار دارند ادویه که در حرق آب و آتش مفید بود خس بیاز
وی با شهد بیامیزند و بمالند سفیده ارزیز با روغن گل طلا کنند حض سفیده وی در آغاز بمالند تا از آبله
مانع آید با پشم بر جای سوخته نهند سوسن بنشاند سرگین گوسفند بسایند و با موم روغن گل بیامیزند مردار
سنگ ضماد کنند کسنبرک وی بسوزند و با موم روغن زیت بکار دارند حنا برگ وی بجوشانند و با زیت
بسایند و بر عضو نهند دردی وی بپزند و ضماد کنند موی انسان بسوزند و با روغن گل بمالند ذنب عضو تا وی
داغ کنند زود شفا یابد و آبله بر نیارد سنجرف با موم روغن بیامیزند و طلا سازند حنا با آب کشنیز تر بیامیزند
و در ابتدا بکار دارند قیمونیا با سفیده بیضه لطوخ سازند تا آبله باز دارد خطمی برگ وی نرم بسایند و با گلاب
بمالند سیاهی که از دود صنوبر برگیرند ثلث صمغ عربی بیفزایند و باب طلا سازند روغن گل با سرکه
و گلاب بیامیزند و بمالند حلبه لعاب وی با روغن گل بکار دارند صمغ عربی بسایند و با سفیده بیضه بمالند نیل
ضماد کنند جبن با اسفنج بر عضو سوخته نهند حرقت بسرعت بنشاند ضماد کنند مناسب بود و روغن
سوده و آب طبیخ حنا سود دارد عفص نرم بسایند و با آب بمالند زرده بیضه با روغن گل بیامیزند و با وی
بیالایند و بر عضو نهند شفا یابد مداوی در آغاز بیماری باید که داروی سرد کنند که تا وی بهوش
بنشاند چون سفیده بیضه با روغن گل بکار آرد و از بر آمدن عضو و آب گرفتن و ریش گشتن طین
مانع آید فوفل و صندل و خشت سفید و سفال نو با گلاب و آب عنب الثعلب بمالد و قیمولیا و گل
ارمنی و گل سفید با سرکه ممزوج ملاس و برگ گل پخته با روغن گل بیامیزد و برگ کاسنی کوفته و آرد
جو پخته با روغن گل پخته طلا سازد برگ خطمی یا خبازی بجوشانند و بسایند و ریشه از وی جدا
سازد و ضماد کند روغن گل و آب کشنیز تر و عنب الثعلب هر یک ده درم مردار سنگ و سفیده ارزیز
هر یک بیست و پنج درم در هاون بسایند و بمالند پس مرهم سفید و مرهم آهک فرماید صفت آهک
آب نادیده نسوده و خشک سازد و هفت بار این کار کند و بیست درم موم سفید با شصت درم روغن
گل بگدازند و چهل درم آهک با وی بیامیزد سفیده بیضه و سفیده ارزیز و آهک شسته با روغن
گل طلا کند و اقلیمیای فضه و بیاض قدری سرکه با مرهم آهک بمالد دارو نیز خشک سازد و حرارت
بنشاند مغزه و براده آهن دو بنو بسوزند و بسایند و ذرور سازد سرگین کبوتر در خرقه کتان بسوزند
و خاکستر وی با روغن گل بمالد ریش اگر بی عفونت بود این دارو بکار آید برگ مورد خشک کوفته
با حریر بیخته بر خرقه پاشد و آنچه در قرحه عفنه یاد کرده شد بر آن عمل نماید سوخته که از آب گرم روغن
بود صندل و کافور با گلاب بمالد و از خشک شدن مانع آید و پیوسته با آب سرد خرقه بیالاید و برگ
اندازد تا عضو بر نیاید پس مرهم سفیده فرماید اگر ریش نیابد مرهم آهک کو نهد در ابتدا آب زیت
و آب خاکستر و آب سماق و آب کامه که بس ترش نباشد بکار آید ادویه که در جذام سفید بود مصطکی
بیا زوی هر روز نیم مثقال با ماء العسل بنوشند و برادر تابستان بکنند و نگاه دارند تا آن زمانی
که سبز گردد و سیره را خشک سازند و با روغن خار بسایند و بر جذام مالند پیوسته بیندازند و شفا یابد
خربق برگ وی تناول شده سپرز بگشاید و جذام از سده شکم تولد کند زایل سازند و در ابتدا که بیمار
سوداوی بیش دارد نافع بود مرزنجوش آب طبیخ وی با زیت بیاشامند و دو درم سپرز بگدازند و شیر به بکند ساله
و جذام از ورم و سده بود نافع بود فلوس خیار شنبر در یک سکرجه آب بمالند و بپالایند و با دو درم و
نیم سقایح هفت روز بیاشامند فایده قوی یابند شرابی که در وی افعی افکند بنوشند شفا
یابند دانه بید انجیر سود دارد دوازده دانه یا بیست دانه تناول نمایند گویند چهل روز به
نهار پیوسته دو درم بنوشند از جذام خلاص یابند طاوس گوشت وی بنوشند عاج یک درم براده وی

ادویه که در جذام مفید بود

زمان گرم بیمار سوداوی ... جذام
زایل ... شود در ... حب
...

با ده درم

باده درم آب بود بنه بعضی تناول نماید جذام نیاید خوع با آب زیت بجوشانند و بیاشامند
در دفع جذام و سم سوام سود مند بود خنفر که سبز بود بمالند شفا یابند زر بیاشامند و بمقدار روزن
هفت جو با آشناسب بود هفت روز بیاشامند ملح با سرکه و زیت بجوش آتش بمالند و عرق کنند الم
جذام بجشانند طارق شرب وی قلع جذام کنند نیم درم بسابند و با انگبین تمر روغن گاو پس از
سه شب بپوسته بنوشند از الرحذام نماید مخ بنام خداوند جذام بسوزند و بسایند و با شراب
کهنه بدهند شفا یابند حاج با افیمون تناول نمایند سود دارد پوست آلتصبی وقت خسته
برند خشک سازند و با شک بسایند و بنوشند جذام نیاید دجاج مرق وی در ابتدای جذام
نافع بود و تعدیل مزاج کند شراب وی در بدایت و بیماری نیکو بود رحم حلق وی بهشت حب
بکبرند تا بمیرد و با سیزده رطل زیت سیر اسازند و مجذوم در وی نشانند از تن آید جذام نافع
آید ملی خون بچه وی بمالند منفعت یابند خاده درم در آب بجوشانند و بپالایند و بیاشامند
ناخن برویدآب نقیع برگ وی روزی یکی درم سی و هفت روز باده درم شکر در بدایت
جذام تناول نمایند و گوشت گوسفند جوان بنوشند شفا یابند با روغن گاو بیامیزند و بر قرحه
نهند که از وی آب زرد آید در دهن نشانند و ماده باز دارد و گوشت برویاند عوسج بیخ وی با شراب
ریحانی بجوشانند تا ثلث باز آید بپالایند و ربع رطل بیاشامند سودای محترقه براند باید که
پیش از شرب وی گوشت گوسفند جوان سه روز بی ترشی بنوشند طبیبان فارس و هند و یونان
در بدایت جذام بدین دوا تداوی نموده اند غلب زهره وی با انبق در آب کرفس بگدازند و هر ده
روز یکبار در آغاز جذام امان یابند و پس از تولد نیز آید نیابد باید که سعوط سازند سقف یابند
هدهد چشم وی از باز و بیاد بن تدان تولد جذام بر آید تماح زنده چشم وی بیرون آورند و ذکر ادویه مولد جذام
بیاوبزند جذام نیفزاید ادو که از وی جذام تولد کند عدا کشا اکل وی محترق دم و مولد جذام
بود کندر ادمان وی بورث جذام بود و خوردن از ضربه از از بیاید خون سیاه رطوبت فانی
سازد و جذام آورد کماه اکل و شرب در اوانی مولد جذام بود بلا خوردن و روغن وی هیچ این
بیماری حمص اکثار گوشت وی مزاج تباه کرداند و بدن ریش سازد آبی ادمان وی بجفف
دم و مورث جذام بود باید آب در وی بکنند و ثقل ببندد از دبادنجان و عدس و کرنب و بیر
شور و گوشت گاو و شتر و خر کوش و گورخر و گاو کوهی و قدید و ماهی شور و جوز و بطم و نان
غیر هیده و پیاز خام و سیر و کندنا و خرما و انجیر خشک مولد سودا و مورث جذام بود گاه بود که
سوده در یکجا گرد آید و بیماری سوداوی چون سرطان و اماس و صلب و مغیره پدید اید ماده گر
دقیق بود اکله تولد کند و اگر بظاهر تن گراید بهق سیاه و برص و قوبا و کلف و نمش اگر بتمام اندام
در آید جذام سرطان جذام دشوارتر سبب اعلی درین بیماری حرارت و یبوست مزاج بود که خون
را لبوز دو سودا سازد و سبب مادی غذای سوداوی و بلغمی که اجزای لطیفه بگرمی تحلیل یابد
و کثیفه بماند و حرارت وی را سودا گرداند و زود غذا بر سیری ماده بلغمی بیفزاید و سد مسام و
کثافت لبس اعانت وی نماید و حار غریزی را ضعیف سازد و خون را سرد و غلیظ خاصه
که سپرز ضعیف بود که از جگر بد و در آید کند رنیابد و با خون باعضا در آید مجاورت مجذوم
و فساد هوا و تولد در ایام حیض سبب این بیماری گردد که نطفه پدر تباه بود یا در رحم تباه
گردد بدین سبب جذام با رث بار آید خون مجذوم و غلیظ بود اگر رگ بگشاید مانند ریگ
با خون بیرون اید و روی بیمار بهن گردد مانند چهره شیر شاید بدین سبب ویرا نسبت بشیر
کنند و داء الاسد نامند و تدبیر وی دشوار بود مزاج بیمار ضد مزاج حویه بود بدین سبب

تباهی در ابتدا پیدا آید و گاهی که سرایت در عضو رئیس نماید بیمار نماند اغاز تباهی اندست و پا جای بوم
بود و موی ریزد و رنگ بدن تغییر پذیرد در بن ماهی چشم و رو سرخ گردد و بسیاهی گراید و آواز گرفته در
شب بر آید چه درین وقت شش و قصبهٔ وی آفت یابد و درشتی آواز بیماری سحح گویند و گرفتگی را
عنه در جذام عطسه بسیار آید و نفس به تنگی گراید و سفید بینی نماید و بیمار بوی در یابد و موی بارید
گردد و موی سر و رو و سینه و بیا ریزد و بوی عرق و نفس گنده و بیمار سنگین و لجوج و کینه دار
و پیوسته خواب پریشان بیند و پس از ابتدای در انتها ما گرانی یابد و موی رو بریزد و شاید که از جای
موی پوست برخیزد و ناخن شکافته پذیرد و چهره زشت و لب گنده و سیاه نماید و عصبان تمام بدان
بر آید و خون بندها گرد آید و تباهی در روی پدید آید و با مادهٔ صفراوی بدن ریش گردد و بینی
و دست و پا ساقط و پیوسته صدید کنده بالا آید و نبض بجهت برودت و علت و ضعف قوت
و قلت حاجت و صلابت آلت ضعیف و بطی نماید اگر قوت یابد بتواتر گراید چه بر سرعت و عظم قدرت
نیابد مداوی در آغاز بیماری اگر خون بسیار بود رگ دست بگشاید و اگر اندک باید رگ بینی و پیشانی
و با گرفتن آواز وسم خناق و داج و پس از هفت روز بدن از ماده بیماری با ایارج لوغاذیا و مطبوخی
که در وی افتیمون و اسطوخودوس و بسفایج و پوست هلیله کابلی و هلیله زنگی و خربق سیاه و
حجر ارمنی بود بپزد اید و در سودای صفراوی شحم حنظل و صبر و محموده و قثاء الحمار با داروهای مطبوخ
بیامیزد و ازین دارو حب سازد و قوت ایارج فیقرا با حجر ارمنی و خربق سیاه و سقمونیا بیفزاید و
ماهی دو بار بعد لحزماید و تدبیر آن نماید که روزی یکبار بیمار شکم او بگشاید و او را از غم و رنج و اندیشه
و بیخوابی و از چیزی که رطوبت عزیزی فانی سازد و پیوسته بیفزاید و بادها رد و داروی قوی در
هر فصلی زیاده از داروها باز بکار ندارد و گاهی که غثیان پدید آید بیمار مگر مابه رود و روغن بورد
و مصطکی و مانند آن بر بدن مالد و بیرون اید و نیم ساعت بیاساید و تدبیر قی نماید پس شراب
افسنتین بیاشامد و پس از استفراغ شراب تازه با روغن بادام و روغن گاو بر بدن مالد و در آفتاب
نشیند تا گرم گردد و هفته لوغاذیا یکبار ازین مطبوخ بنوشد صفت از حلتیت نیم درم
تا نخواه پنج درم هلیله سیاه و پوست هلیله زرد از هر یک ده درم مویز دانه بیرون کرده یک رطل در دو
من آب بجوشانند تا نصف بماند پیاله بد هفتاد درم با پنج درم انگبین تناول نماید و داروهای محلل
در گرمابه بر بدن مالد صفت بوره وارد حلبه و باقلا و اشنان سحق بوره و آهک نشسته و بیخ حماض و گل ارمنی
سوخته صابون رقی در آب طبیخ حلبه بگدازد و بدن بدو بشوید و دار فلفل و مویزج و عاقرقرحا و خردل
و صبر و بودینه بری و دانه غار و تریاق کبیر و سلسال در گرمابه بمالد و در مفاصل ضماد سازد سادریطوس
و تریاق فاروق و تریاق اربعه بنوشد و قرص افعی که در تریاق کبیر بکار آید در دوری روزی یک درم و نیم باد
درم شراب غلیظ تناول نماید و قرص عنصل و داروی که درون گوشت افعی بود سود دارد گوشت افعی که
بکار اید آنچه در زمین شوره بود گوشت وی تشنگی آورد و هلاک کند و آنچه نزدیک آب بود از گوشت وی
فایده نیابد وقت کشتن مدین سر و دم وی بیکبار جدا سازد اگر از وی خون بسیار آید و زمانی بسیار
حرکت نماید قوی بود و منفعت وی بسیار و اگر خون اندک آید و خون از حرکت باز ماند ضعیف
و بی منفعت بود شوربای گوشت افعی سودمند بود صفت آن گوشت افعی با شبت و نخود و گندنا و نمک
اب بپزد و بالا بدو نان ریده در وی نهاد و بنوشد و شوربا بیاشامد و از گوشت تناول
نماید اگر شوربای افعی خوش ندارد کبوتر بچه با وی بجوشانند فایده وی زود ظهور یابد و یکبار بدید
اید و شاید که بیمار چند روز شوریده گردد پس شفا یابد که گاهی که عقل نماند و بدن بر اید دیگر
بیدا زد نشان منفعت و عافیت بود و زبان ترک بود مار سیاه که بیماری اسود سالخ گویند بکشد

صفت افعی که در معالجه بکار باید

و در طاس

ودر خاك پنهان كنند تا كرم در روي افتد بيرون آورده و با كرم خشك سازد و بسايد و كسي را كه جذام قوي بود
سه روز بر نهار دو روزي يكدرم با شراب عسل بنوشد و مطبوخ وي بماله صفت آن كوشت مار سياه هشتاد
درم سركه انكوري ده درم آب ده درم شبطرخ ده درم بيخ لوف پنج استار دو بپالايد و بموي سر و روي
بستر و پيش از ورود داروها كه در روي كوشت افعي بود بماله تا پوست تباه بيندازد و كوشت و پوست
درست برآرد بدن باز نبت كه در روي كوشت افعي بخته باشد ضرب دارو با غلبه يبوست داروهاي
نوعي فرا كه سخونت بيفزايد چون پيه شير و پيه كرك و پيه روباه و پيه كفتار و پيه خرس و پيه كاو و
پيه سوسمار و روغن سوسن و روغن قسط بماله و شيرزن و روغن بنفشه با روغن خيري در بيني
چكانند و بر بدن ماله بيش از تنقيه طلا نشايد چه سد مسام نمايد با عدم يبوست دماغ بعز عزه
و سعوط كه در بيماري سر ياد كرده باشد پاك سازد سعوطي كه درين باب سود آيد بود مسلكطرا مشيع و
جوزبوا هر يك نيم درم ماميران و دار فلفل و شيطرخ هندي و برنك و كابلي پوست كنده هر يك
درمي روغن تازه سي درم عصاره بيخ انكشت پو دو درم با آب بجوشانند تا روغن بماند بپالايد بيمار
با نفس اب بسيار پيش روغن بكار دارد تا تنكي نفس و كرفتكي وان شير تازه بنوشد خاصه شير كوسفند
و بروي اقتصار كنند اكر كافي نباشد نان سپيده با وي تناول نمايد يا از كوشت بره سفيد با سازد
كاهي كه بحال طبيعي باز آيد و او از بكشايد ترك شير نمايد و با غذا چيزهاي تيز بنوشد تا قي بديد آيد
و پيش از وقت شير بپا شايد و در سالي چند بار اين كار كنند كاهي كه بيمار استوار بود از فصد و مسهل باز
آيد استفراغ ماده بجنبانند و بدين باك نكردانند بدين سبب طبع نرم دارد تا ماده سيل پرورده نمايد
داروهاي محلل بماله و شربتهاي كه ياد كرده ايد بياشامند صفت آنكه سركه پانزده درم ماسي درم
عصاره كوشت بريج و ده درم قطران شامي صبح و شام بنوشند شربت ديكر براده عاج ده قيراط ماسي
درم شراب و روغن كاو بياشامد شربت عنصل سوري ده قيراط با ماء العسل كه بقوام آيد بياميزند
و تناول نمايد چيزهاي تيز و شور جز وقت بكار نبايد دارد داروي كه درين بيماري مناسب بود بيش
سعيد دو درم و نيم فلفل پنج درم هليله زنكي و شيطرخ هندي هر يك ده درم با روغن كاو
بماله و با انكبين بياميزد و پيش از استفراغ و تنقيه بدن يكدرم و نيم بنوشند اين دوا مسوسه پسند
بود بايد كه بوقت شربت دار المسك بياميزند و تناول نمايند تا مضرت بيش پيش نيايد كسي كه پيش
كوبد بيني با روغن كاو چرب سازد و دهان و بيني بسته دارد داروي كه جذام و بهق و برص و خارش و
قوباء كهن را سود دارد و نسيان زايل سازد و عقل بيفزايد و برا جوان دارد و ما سه تن كبود شش
درم فلفل مورد و قاقله صغير و جوزبوا و فلفل و دار فلفل و پوست كندر و فلغلمويه و نار مشك
و كندس و عصاره عنصل و سارج هندي هر يك دوازده درم پوست هليله و بليله و امله و شيطرخ
هر يك بيست و چهار درم قانيد دو من و نيم بكدازند و بقوام انكبين آورد داروها با وي بياميزند
و بنادق سازد هر يك مثقالي با مدادي بندقه با اب كرم ناشتا بنوشد داروي كه وي را معجون سلاجه كويند
جذام و خفقان را و تنكي نفس و ريختن موي و ابرو و اسهال قوي و استسقا و باسور و سقوط
شهوت و كر و خارش و ريشهاي كهن و يرقان را سود دارد و سياهي موي حفظ نمايد تا لي وقت
بياض نيايد و زن تناول نمايد آبستن كردد و پير را بقوت جواني باز آرد فلفل و دار فلفل و جوزبوا
و قرفه و بسباسه و عود و برنك كابلي و اكتمكت و طباشير و پوست هليله و بليله و آمله هر يك شش درم شكر
زر و نقره و فولاد و مس و سرب سوخته هر يك دوازده درم مقل دويست درم سلاجه شسته دويست
و شصت درم شكر صد و سي و چهار درم داروها با روغن كاو چرب كند و با انكبين بياميزد و
يكدرم و نيم با شير تا با اب كرم بنوشد و روغن سي و چهار درم بايد شهد شصت درم و هفت درم

سلاجه کبیر بر کوهی نسخه سلاجه یکی درم روغن گاو دو درم و نیم مقل چهار درم انگبین و شکر هر یک پنج درم بمار یکدو نیم
کرم بیاشامد سوختن فولاد و آهن و ارد سیم هلیله و بلیله آمله برابر در آب بجوشانند و پالایند و در دیگ مس بجوشند و دو
صفایح نوره سرخ سازند و در وی اندازند بیست بار این کار کنند و آنچه از نوره در زیر آب نشیند بر دارند و آب دارو ها
در دیگ ریزند و بجوشانند و آهن و مس مانند نوره ببوزانند و سیم را سوهان کنند و یکمثقال سرب سیاهون کرده
بر روی افکنند و با نمک آب در دیگ آهن بجوشانند تا از دو سرب بماند جمله را نرم بسایند و با دارو بیامیزند
سستن سلاجه کبیر گاو آب خشک بر وی ریزند و یکساعت بر آفتاب نهند و بمالند و بپالایند و سه روز در آفتاب
گذارند و بپالایند و آب خشک و کبیر گاو با وی بیامیزند و سه روز در آفتاب نهند و بپالایند و سه بار این کار کنند
و بترتیب کار فرمایند و ثقل را بیست و یکروز در آفتاب محافظت نماید تا غلیظ سوداوی بیفزاید داروی
که در اینجا بکار آید حلتیت سه درم نانخواه بیخ درم زنجبیل و هلیله زنگی و پوست هلیله زرد هر یک بیست
پانزده درم مویز دانه بیرون کرده سه رطل آب بجوشانند تا ثلث بماند و بپالایند و با انگبین بپالایند و
بیمار یک رطل بیاشامد و روغن گاو بر بدن مالد و در آفتاب نشیند تا عرق پدید آید گاه بر پهلوی
راست و گاه بر چپ و گاه بر شکم و گاه بر پشت بخوابد و نان با انگبین تناول نماید که هفت روز این
دارو بد ستوری که یاد کرده شد بنوشند و سرو ابرو بستره و طبیخ مار سیاه که یاد کرده شد سه روز
طلا سازند هلیله و مازوی سوخته با سرکه بسایند و بمالند آمله و هلیله سیاه و مویزج با زیت بسوزند
و بعض از دواهای طلا با آب عوسج بشویند نان جو و جند روس و اسفاناخ وی تناول نمایند و آبه
با گوشت مرغ و بره و بزغاله و ماهی تازه با برگ چغندر و کرنب و نان و شیره انگبین و جوز و انجیر و مویز
و مغز بادام برهان و چلغوزه و تخم کاکیان غذا باندازه بباید و گاهی که بیماری آرام یابد شربت شراب
رقیق نوشانند و از کهنه باز آید ادویه که در داء الفیل و دوالی نافع بود زرنباد بسایند و بر کرم ضماد کنند داء
الفیل مالند از تزاید باز دارد نمش زهره بر تن مالند شفا یابند زهره حربی طلا سازند
داء الفیل بیابند قطران بمالند یا العوق سازند سود دارد فربیون بنوشند و پس از وی ماء الجبن بیاشامند
داء الفیل و دوالی بیابند بزر خروع بر دوالی مالند بتحلیل زایل کردد و آب پیه سولد دوالی بود
و گوشت گاو مولد هر دو گاه بود که بجهت سعت عروق و نزول خون بلغمی و سوداوی و ساق
و قدم عظیم بر دو ماده نازله غذای عضو کردد و پا مانند پای فیل نماید بنابرین وی را بدین نام
خوانند در آغاز بیماری پای بیمار سرخ بود پس منتفخ کردد ماده اگر بلغمی بود پای نرم بود و رنگ وی
سفید بی گراید و اگر سوداوی بود درشت نماید و ساق در وی پدید آید و شاید که ریش کردد و
رنگ وی به سبزی و کبودی و سیاهی گراید گاهی که سرخ بود زود تعادی یابد و گاهی که تیره گردد
دوا نپذیرد رگ بکشاید و اشاییس فرماید و از رفتن باز آید و معده بقی بزداید و داروهای
قوی که بلغم و سودا قلع نماید بلع کند و هفته یکبار ایارج فیقرا با حجر ارمنی بنوشند و سکنجبین
ماء الجبن از سکنجبین افتیمون بود با نمک بیاشامد پس از سقیه کزمازو و سرگین بز و خطمی
و تخم نرشت و تخم جرجیر کوفته و بیخته و با زیت و خاکستر کرنب آمیخته و زرشک بخته بمالد و آب طبیخ
بشوید و نطول سازد و قت داروهای قابض بمالد و پا از قدم تا زانو با خرقه استوار سازد
گاه بود که در ساق سفله پدید آید و در نظر مدبر و بیمار دوا الفیل نماید سعد با البت بر دارد
گاه بود که خون بلغمی یا سوداوی بعروق آید و در وی گره آید و رگها بر آید و سطبر و کنده نماید
وی را دوالی گویند این بیماری بیشتر در بیلک و حمال و پیاده پدید آید و ماده وی از عفونت
جاری بود بدین سبب عروق بشوند و با ریش نگردد گاه بود که دوالی از پس بیماری سر زوی
نماید چه ماده بیمار انتقال یابد و بدین عروق در آید گاه بود که ماده بجهت حرارة ذاتی یا عرضی

در عروق

در عروق وعفونت پذیرد وریشه پدید آید رگهای کنده بدر آید ران را بکشاید وماده ردیه بیرون آید
بریدن عروق که ویرا ابنا ونجسبیل گویند یا غذا نیابد وساق ضعیف ولاغر گردد اگر باین تدبیر
تداوی فرماید که تمام عروق را قطع نماید تا بیمار را زنیابد داغ بهتر از بریدن بود پیش از تنقیه سرکار
نشاید چه ماده پیوسته بنیالاید ودرپس صحت نیابد بدین از ماده بحاری بمار وهای که درد آن العلل
یاد کرده شد پاک سازد واز رفتن باز دارد گاه بود که ماده سوداوی فرود آید ودر ساق تن رهای
بزرگ چون تمره الطرفا وحبة الخضرا پدید آید ویرا ابتاری بطم گویند وبثرها که مانند تمره وی
بود پدید ناید وانچه در دوالی یاد کرده شد کار فرماید گاه بود که در قدم درد پدید آید سبب
اگر زخم بود ماميثا با گل ارمنی با آب بگدازند وبمالند واگر از ارسوره بود اب سرد بروی ریزند
ودارودی سبب اول بکار دارند واگر نزول ماده بود تنقیه فرماید وروغن گل بمالد گاه بود که ناخن
انار نیابد ودرد پدید آید ضماد برگ مورد وبرگ سرو ترسوده دارد ضماد انار رسیده با شراب
پخته انار اگر قوی بود ضماد از زیره ونمک ومغز جوز باید دار جوز سرو واهیل ومغز پسته و
پخته با پیه بط یا پیه گرده یا سرکین بز یا سرکین گاو سرشته اگر کبود گردد ضماد آرد گندم با زفت کبودی
زایل شاند ودرد بنشاند گاه بود که در بیخ ناخن خارش پدید آید پیوسته با آب دریا بشوید و
زفت با الخبر پخته بیایند وضماد سازند گوسنه وعلس بجوشانند تا بهتر اشود بیاید وبروی
بنهند دارو که در دفع ناروبکار آید ویرا ابتاری از جهت کثرت حدوث وی در مدینه عرق
مدنی گویند صبر روز اول نیم درم وروز دوم یک درم وروز سیوم یک درم ونیم بنوشند تا درد
نیابند وپیش از خروج رشته بمالد شفا یابد کافور فلفل با اب بسایند وپیش از بروز
طلا سازند از خروج ونفرج باز دارد گاه بود که در بدن بثره بزرگ پدید آید وبکشاید
از وی مانند رشته ولی برابد سبب شرب آب تیره وحرارت بود که در ماده اوبر دو بصورت
عرق منعقد گردد این قول دور از صواب بود چه ماده اگر سودا وبلغم سوخته بود مالد اگر
عرق بسیاهی گراید واگر در عروق بود باید که وقت خروج خون بر آید ودر زیر پوست
مانند حلقه گرد نماید ودر رستکاری نشاید مداوی رگ بکشاید وبدین از ماده ردیه
بپرداید واز شرب آب تیره واب ایستاده باز آید ورشته بقطعه سرب ببندد تا مثل
وی عرق را بند وهیچ بیرون کشیده باید که وزن وی یک درم بود وقت رستکاری پیوسته
روغن بادام بمالد وآب گرم بروی ریزد تا آسان برآید اگر پاره شاند عضو برآید و
ورم در وی گرد آید وبیمار بسیار آزار یابد واگر از ملک بود یا آبر اید شاید که لنگی پدید
آید چنانکه شاعر گوید شعر در بخارا هرکجا کو راست لنگ   لنگ از رشته است کور از چنگ
وچنگ دارو که بیمار ده روز بنوشد لباس عافیت بپوشد قرنفل وترید وزنجبیل هر
یک دو دانگ فانید سه درم ادویه که در عضو سرما برده بکار آید بهل یا ابخیرها بپزند در دست
وپا نهند منفعت یابند ایرج روغن بوکف یا مالند از اثر شدت برد امان یابند
جزمه دست وپای کودک با آب طبخ وی بشوید خون بسته که از شدت برد بود بکشاید
اگر قوی تر باید واسپ در وی بگذارند اگر زیاده باید سیر در وی بجوشانند ایضا پنیر
مایه کهنه بمالند ورم دست وپا نیابند فایده در پنیر مایه خرگوش زیاده یابند گاه گندم
بجوشانند وطول سازند درد برد نیابد گاه بود که دست وپا از سرما دریابد وچون
وبخار بجهت دفع برد وضماد وی بعضو رساند ودر وی گرد آید وتحلیل نیابد وعضو نبود
وعفونت پذیرد مسافر باید که بدن از سرما نگاهدارد وپوستین سمور وروباه بپوشند

ادویه سرما برده

وتحلیل نیابد ... تمام یا روغن ... حیو ورم نیابد ... وروغن ... برده دست ... باید ناشر ... بیرف ومخ نیابند ... بجوشانند وروغن وی بمالند ... بکشاید صح

وغیرها با بیخ حنا و فلفل و زنجبیل و خردل بپوشند و زیت و روغن ناردین و سوسن با بیخ و پیاز و فلفل
و زنجبیل و خردل بپوشند و زیت و روغن ناردین و سوسن و جند بمالند پس از روده بره نجام رفیع و
روغنهای گرم بمالد کاهی که بنای و بیخ نماید جای آفت باز دیاخن باشد نزاید درین وقت عضو
در آب گرم باید تا ماده ردیه تمام بیالاید پس گل ارمنی با آب و سرکه بمالد و روز دوم با شراب گرم و نمک
و آب بشوید پس از ظهور قبض بر اسفنج زنجبیل با روغن گاو بجوشانند و ضماد سازند تا گوشت فاسد
نماند پس بر قرحه نماید ادویه که در شقاق بکار آید صندل بیاز با وی زیت بجوشانند و روغن | ادویه که در شقاق بکار اید
وی بر شقاق حادث از برد بریزند زایل سازند زفت تر بر شقاق مالند اثر وی بیابند تین
انجیر خشک بسوزند و با موم و زیت بیامیزند و بمالند سعوری برادبح کنند و در روی بسوزند و خاکستر
وی با سرکه بیامیزند و با مرغ بر شقاق انگشت دست و پا مالند شفا یابند دکان روغن نرگس
بجوشانند و روغن با موم زرد بیامیزند و بر شقاق کف دست و انگشت پا مالند سمسم در شقاق
سوداوی چون دران ذکر در نافع بود عفص بسوزند و بسایند و با روغن بمالند کنجد خشک و بد سودا
بپوشند و بر شقاق مالند اگر حدوث وی از سودا باشد بهتر سازد شاه بلوط بر شقاق میان انگشت ضماد کنند
لوز روغن وی بپوشند و بر شقاق سوده از بیش مالند کندر بسایند و با روغن پیه بط بمالند آب
دریا نیم گرم حیض از تفرج شقاق بر بدن ریزند برنج نرم سایند و با چهار روزن وی زیت بجوشانند
تا بقوام زفت آید و نیم گرم در شقاق چکانند شیرزد کسد با روغن گل بقوام آورند و بر شقاق مزمن
مالند شلجم درون وی بیرون کنند و بر خاکستر گرم نهند و موم با روغن گل در وی بگدازند و بر
شقاق منفتح مالند با ابطیخ وی بر شقاق مالند و از مطبوخ ضماد سازند بیه مرغ در فاضل لعاب
تخم خلبه عالمنه سم حر بسوزند و ضماد کنند ابرشاخ وی بسوزند و بسایند و با روغن گاو
بر شقاق دست و پا مالند بان روغن وی بر شقاق مالند بیابند ربع با روغن کتان بگدازند
و بر شقاق کف مالند این بجاری از خشکی پدید آید و خشکی از گرمی با سردی و مدد بر بدن
از ماده ردیه بر آید و چیزهای تری فزای چون نخوداب و شراب ماده و شیر تازه فرماید و بیمار
پیوسته بگرمابه و در آب نیم گرم که در وی بنفشه و خطمی و خشخاش و نیلوفر جوشیده باشد در آب
زن ریزد و در وی نشیند و روغن بادام و کنجد و قیروطی که از موم سفید و روغن بنفشه
و مغز ساق گاو و پیه مرغ و لعاب دانه به و کثیرا بر وی مالد زوفای تر حلشلته و کثیرا و موم
با روغن بنفشه و پیه بط بیامیزد و بر وی طلا کنند و موم و پیه بط با روغن بادام بگدازند
و بنفشه سوده بگدازند و بر دست مالد زفت تر با زیت بیامیزد و بر پا مالد علک البطم با زیت
بگدازند و بر شقاق نهد پا در آب گرم نهادن سود دارد و پیه بز و مغز ساق گاو بگدازد
و مازو و کثیرا و موم با وی بیامیزد و بر پاشنه مالد مرداسنگ با روغن بنفشه و قلیه
با روغن باجه بکار دارد گاه بود که ماده ردیه در عضو گرد آید و مزاج وی را تباه کند و مدو
مداوی از مداوی عاجز آید چه ماده اندر وا انقطاع نیابد و پیوسته رطوبت بیالاید
درین صورت داغ کردن که وی را اتشزنی کی گویند لازم آید تا ماده باز ماند چه فنا قد به
داغ الشد ادیه برد و ماده کدنیابد و صحت روی نماید بیماری اگر رسید بر من
بود و تنگی نفس که سبب وی ترک شده باشد ملاوی سوی سر بکشاید و داغ بر میان
سر نهد و بگذارد که پوست بسوزد کاهی که خلید بر ضرر استخوان را بر اسد تا بخار ماده بر آید
و جای داغ باز دارد تا رطوبت بیالاید پس مرهم رویاننده فرماید ماده نزله اگر قوی بود داغ
دو بسر باید و اگر جذام بود سیخ یکی بر جای رستن موی پیشانی و دو بالای یافوخ سیوم بر قفا

بالای فقره چهارم پس کوشش راست پنجم پس کوش چپ این دو داغ بر دو زنش باید و اکر درد کمر
و شقیقه بود و بیم نزول بود صدغ بشکافد و شریانرا برهنه سازد و داغ کند دارو سوزنده ضماد
و اهک آب نادیده با آب دماد چوب بلوط و انجیر و کمین کوچک نارسیده بیامیزد بمالند و یکروز بکذارند
پس بشوید و نقد دوم اندوا باز آید و سوم بکار دارد و چند روز بدان ترتیب عمل نماید تا پوست
بلک سیاه کردد و اسفنج با آب کرم بیالاید در جای محرق نهد تا پوست بیفتد پس مرهم تا توقف نماید
بلک اکر استرخا پدید برد داروهای قابض چون مازو و شب یمانی و اقاقیا و طین قبرسی باید اکر بهم باز
آید از موم و روغن و مرهم باسلیقون شفا یابد و اکر عرب بود بردارد تا استخوان بنماید اکر پاک بود
بتراشد اکر تباه باید اسفنج با خرقه با آب سرد بیالاید و بر وی نهد و استخوان بیالاید بالت داغ کند
اکر سنفذ بمجرای بینی در آید فتیله با مرهم زنکار و روغن کاو بیالاید و در وی فرو برد پس روزی
بینه کهنه و روزی مرهم زنکار بکار فرماید و اکر سوء بود و اماس بزرک و سلاوی باند که ماده بیض
بالا نکذارد و در بیم آید زیت کرم سازد و بر آورند در از فرو برد بدارد تا کرم کردد و جایی که ترقوه
باهم بپیوندد و نزدیک دو داغ کند و یک داغ کوچک سوی راست و یکی سوی چپ نهد و یکداغ
بزرک بر ضلع سیوم و یکی بر چهارم این دو داغ مایل بقوام باید و یکداغ بر ضلع پنجم و یکی بر ششم باید
که میل این دو بسوی حلق بود یکی بر میان سینه و یکی بر فم معده و یکی بر کتف راست و یکی بر میان چپ
و یکی فروتر از میان بر پشت نا ده و داغ شانه و پشت میانه بود و دوا مرهم آهک و سفیده زرد تخم
و فم و با آهن داغ کردن بیم خطر بود و نشاید که ریش ناصور کردد و کوشت بر رویاند و اکر ورم غشای
جکر بود برابر کبد نزدیک بر ران با آلت داغ کند چنانکه پوست بسوزد و بیم بیالاید و داغ باز
دارد و شربتهای سوزنده و داروهای رویاننده فرماید اکر ورم سپرز بود پوست شکم از روی ورم
با صبع بر دارد و سه جا داغ کند الت از آهن باید و سر وی دو شاخ آلت اکر چنان سازد که شش داغ
یکبار کرده اید بهتر بود و اکر استسقا بود داغ بر فم معده و جکر و سپرز و قعر معده و بالای ناف نهد
و اکر نزله بود که پیوسته ماده بمعده فرو آید و او را تباه کرداند سه داغ بر فم معده نهد یکی عرض و خنجره
و دو وی دیکر فروتر آورد و جانب داغ بر شکل مثلث باید و کندکی پوست زیاد و کم بیاید و
بکذارد تا رطوبت بیالاید و اکر بیرون رفتن مهره شانه بود باز آورد و بیمار بر پهلوی سالم خواباند
و پوست جای مهره با صبع انکشت بر دارد تا پی و رباط را انکی آزار باید و کرد وی بر شکل مربع
داغ کند چنانکه سطبری پوست تمام بسوزد و عرق النسا و در سرین بود که مدتی دراز کردد
و رطوبت لزجه در بند کرد آید و پی رباط بپیوند استرخا پدید برد و مهره از حقه بیرون آید و یا
باریک نماید مهره باز آورد و داغ بر کرد وی بمدالنسب اینست که از آهن آلتی بر هیات دایره
سازد چنانکه در وی دو دایره بود و دوری میان هر دایره برابر کندکی انکشت و سطبری لب
دایرها مقدار کندکی دانه خرما و بر حقه ران نهد چنانکه دایره سیوم احاطه مهره نماید و سه داغ
بیکبار کرده آید دنبال آلت وا نباید و فرجه داغ باز تا رطوبت بیالاید پس مرهم رویاننده فرماید
باب هفدهم در داء الثعلب و داء الحیه و یکی تن ادویه که دفع داء الحیه و داء الثعلب نماید بهل با سرکه بسایند
و بمالند از وی نشان نیابند خربق سیاه فرعی با سرکه بکوبند و کرم دانه با وی بیامیزند و ضماد سازند
مغز طلوقی بسوزند و با سرکه تند بمالند سنبل بنوشند داء الحیه و داء الثعلب نیاید عنصل پیاز
وی موم سازند و با ربع وزن او نطرون بیامیزند و بر داء الثعلب نهند موی برویاند اکر جای
وی با خرقه درشت بمالند تا خون آید نارد یکی دوا نباید با شهد داء الحیه و داء الثعلب مالند
بیماری نیاید مصر بن داء الثعلب مالند موی نرود تا زنبا بلحر برویاند مجد تخم ترب بسایند

داء الحیه و داء الثعلب

بسایند و با آب برگ وی بر داء الثعلب مالند موی بر آید **فندق** با پوست بیرون بسوزند و بسایند و با پیه
کهنه خرس بر داء الثعلب مالند موی بر وی آید سرگین بز بسوزانند و با سرکه و سکنجبین بمالند و روغن
چراغ و چرک وی لطوخ سازند بر سیاوشان سبز بکوبند و ضماد کنند موی برویاند خاصه موی سر
کودک **قنفذ** پوست وی بسوزند و بسایند و با زفت تر بر داء الثعلب بر سر کچل ضماد سازند بر آید
**جو** با پوست بسوزند و با پیه کهنه بر داء الثعلب کودک مالند سود دارد **شبت** با زیت مطرا سازند و
بیالایند و روغن وی بمالند هر سر وی بر سر کچل و داء الحیه و داء الثعلب مالند موی بر آید آسیاخون
وی بسوزند و بسایند و با زیت بجوشانند و بر داء الثعلب و سر کچل مالند مو برویاند **مفرنج**
روغن وی بمالند **ثوم** برگ وی بکوبند و ضماد کنند پس از آنکه جای داء الثعلب با خرقه درشت
بمالند **زرنیخ** بکوبند و بر کف پا مالند بیمار بهما که در سر بود زایل کند و داء الثعلب را سود دارد **سیح**
بسایند و با روغن بیامیزند و بر داء الثعلب بمالند موی رویاند **حلتیت** با سرکه و فلفل لطوخ سازند
**کندر** بمالند موی بر رویاند **ترمس** بریان بنوشند و پوست هلیله کابلی بر افسمون بنوشند شش
روباه خشک سازند و بسایند و با پوست بیضه سوخته بیامیزند و بمالند داء الثعلب سود یابد
**دبق** بسایند و با سرکه تند بجوشانند و بر داء الثعلب بلغمی مالند **عرعر** بسوزند و با آب بمالند **سیساریون**
بجوشانند و بر داء الثعلب و داء الحیه مالند مو بر آید **کرسنه** با زیت بسوزند و بر داء الثعلب مالند
زایل گردد گاه بود که ماده ردیه در پوست و مسام که موی بر آید گرد آید و غذای وی را تباه
کرداند و موی را بر اندازد اگر گوشت بر نیاید و جای موی گرد بود بسبب کثرت تولد این بیماری
در روباه وی را بتازی داء الثعلب گویند و اگر موی بریزد و از جای وی پوست بر نیاید و جای
موی گرد بود بسبب کثرت تولد این بیماری در روباه از پوست برخیزد یا جای انتشار برار
بود داء الحیه چه درین علت جای بیماری مانند مار پوست بیندازد یا جای انتشار مانند مار بماند
در داء الثعلب و داء الحیه موی سر و روی و ابرو مژه بریزد جای الم اگر زرد و سرخ و سود زود دواید
بیماری اگر از دم بود جای وی سرخ نماید و عروق ممتلی و نبض عظیم و قاروره غلیظ مداوی رگ
دست بگشاید پس رگ پیشانی پس بار و ها که ماده بتحلیل زایل سازد و حدت خون صالح نماید
چون زوفای تر و بیاز عنصل سیر و خردل بمالد داروی قوی چون ناسینا و فرفیون با روغن
معتدل بیامیزند فرفیون اگر نو بود در طلا و ضماد ها ندک بکار دارد و زود بر دارد و اگر کهنه بود
مقدار وی زیاد سازند پس از سه سال فرفیون و ناسینا ضعف بدید آید درین بیماری داروی
قوی باید تا از پوست تجاوز نماید و از داروی قابض حاری نباید که جلد قوت یابد و ماده ردیه
از خویش باز گرداند و قبض میانه باید تا غذای عضو باز ندارد و اگر قاروی ضعیف فایده باید از
اینجا تجاوز نماید و اگر نه قوت بیفزاید اگر دوا قوی فرمایند و از روی اثر قوی بظهور آید قوت وی
کم سازند و جای الم از عدم و فوضه کا هد از خاصه که اندام نرم بود کاهی که نشان التهاب و ریش روی
نماید از دارو فایده باز دارد و روغن پیه مرغ و پیه بط و قیروطی با شیر بمالد پس از زوال
نشان طلای معتدل فرماید اگر از دارو کردن و انگشت مالیدن جای مو سرخ نشود بر خرقه
درشت بروی راند پس داروی تیز چون پیاز و پوست ترب بمالد اگر فایده نیابد جای الم سازد
یا سوزن بد و فرو برد تا ماده بسوی وی گراید و بیمار پیوسته کلاه موی دار بر سر دارد تا آزاله ماده
نماید و هر روز استره بر جای برانند پس دوا بمالد اگر بیمار از مو ستردن نفرت نماید طلا رقیق
باید تا درین مو در آید و اگر از صفرا بود جای الم زرد نماید و نبض سریع و دهان تلخ و بدن
لاغر و پوست مانند پوست مرغ بر کنده و دلیل زرد بدن از ماده فروتی بجیب دوا و ایارج

بیفزاید و قوی بسقمونیا و حب شبیار و مطبوخ هلیله بزداید و غرغره فرماید و بسیار از غذاهای گرم و
خشک و از چیزهای تیز و شیرین باز باید و سرکه نیم گرم و روغن گل و کبریت و فندق سوخته با سرکه
کهنه و سم خر محرق با روغن کنجد و شونیز و قیصوم سوخته با زیت بمالد و از تکرار مسهل سبک
چون ایارج فیقرا اجتناب نماید و اگر سودا بود جای موی بسیاهی گراید و نبض صلب نماید ماده تمام
بمطبوخ افتیمون و ایارج لوغاذیا و ایارج روفس براند و غذاهای رطوبت افزا بنوشد و از چیزها
که سودا افزاید باز آید و سیر و پیاز و عنصل و کوکرد و نافسیا و تخم جرجیر و بیخ نی سوخته و فرفیون
و خردل و لادن و روغن ناردین و میویزج و پیه شیر با سرکه بمالد و اگر از بلغم بود جای الم سفید
و نرم نماید ایارج فیقرا و تربد و شحم حنظل باید تا بدن از ماده غلیظه بزداید و با سکنجبین عنصلی
و خردل و بیخ کبر و ایارج فیقرا با ماء العسل غرغره فرماید و از جماع و شرب شراب و امتلا و غذاهای
رطوبت انگیز پرهیز نماید و گویند شراب مجرح مسام بگشاید و ماده موی بیفزاید آب بر سر
ریختن زیان دارد پس از نقای بدن با آب طبیخ شیر و مرزنگوش و تمام و پرسیاوشان سر
در و بشوید و فرفیون و نافسیا و خردل و حرق و ذراریح سوخته و میویزج و تخم جرجیر و زبد البحر
و سرگین موش سوخته و سرگین گوسفند و مار فلفل و کندش و خربق سفید زفت و زهره گاو
و بادام تلخ سوخته و مامیران و قطران بمالد از شیر سوع ساطعی پیدا آید پس از آن آب و سقوط
جلد موبرآید کیکج بر داء الثعلب قوی بود و زود بر دارد موبرویاند ذراریح و خردل با روغن
بجوشانند و بمالد بعد از برآید نافسیا و فرفیون و میویزج و خردل و نافسیا با غالیه سود دارد
داروی که درین بیماری بکار آید روغن حب الغار و فرفیون و نافسیا هر یک درمی و نیم با قیروطی
بیامیزد داروی دیگر نشادر یک درم بوره دو درم بسوزند و با سرکه بسایند و خرقه درشت بر جای موی
و مار و بمالد و پس از سه ساعت تازه سازند و سه روز پیوسته عمل نماید نعاط برآید ادویه
که موی برویاند و از ریختن مانع و طول موی بیفزاید و بیخ وی قوی گرداند سوس زهره وی چون بمالند
موبرآید دارچینی روغن وی بر جای محاسن بمالند موبرآید لادن با شراب و بر مکی و روغن مورد بمالند
موبرآید و از بیاض باز دارد کبر زهره وی بسوزند و با زیت بر جای ابرو که موی وی کم بود بیفزاید
حنا با زیت و قطران بر موی سر بمالند رنگ وی نیکو گرداند غراب کلاغ سیاه بسوزند و بسایند با زیت
و بر سر کچل بمالند تمر دانه وی بسوزند و با روغن بسایند و بر جای ابرو و ریش بمالند ابرج
روغن وی بر جایی که موی بریزد بمالند موبروید نحل سم وی بسوزند و بسایند و با روغن
مورد بر سر کچل بمالند و بر جایی که موی روید هامه بیضه وی بر جایی که موی بروید سه
روز بمالند بروید بوم و براد و بیضه بود تا بیره وی بر جای موی مالند موبرآید و در زنگ نماید
ایرج بیخ موی قوی گرداند و از انتشار باز دارد و روغن وی درازی مو زیاده سازد مورد دیگر
زبیب الجبل خوانند مو دراز گرداند و از ریختن مانع آید و از آفت نگاه دارد تمر مو با آب
طبیخ وی بشویند یا بر وی مالند از ریختن باز دارد شور مو با وی بشویند و بیخ وی قوی
گرداند ماده مو بخار دخانی بود که در مسام گرد آید و در وی منعقد گردد و از خداوند مدد
باید پیوسته بخار بر گراید که در بدن رطوبت جرب و لزج بسیار بود و ماده آبی و خاکی کم بدن
سبب سرو و زیتون و مورد و مانند آن برگ ببندند و دایم سبز و خرم نماید سبب نارستن
مو یکی قلت بخار دخانی و رقت وی بود بدین سبب وی از کودک و زن را موی نروید در
گسستن مدح بود در بیماری مزمن مانند دق و سل که در وی بخار بریزد و باز بیا میجه
درین وی ماده که غذای مو گردد نماند و عدم غذا سبب نباز گردد مانند نباتی که آب نیابد

ادویه که موبرویاند
[illegible]

بپوشنه بنزد بسیوم برد رطوبت و نیز اگر سردی صعب بود چه این هنگام مرو دیت باعضای بیرونی
باز اید و حرارت بر نشستن و تبخیر وقوت نیاید و بخار دخانی پدید نیاید و آنچه آید مانند موی را
نشاید بدین سبب از وی حضی مو بر نیاید گاه بود که از گرانی مسام بخار رقت پدید نزد و تحلیل
نیابد و بناقط بپدید آید و صلح روی نماید گاه بود که جوهر دماغ فرو نشیند و ملاقاتی که وی را
با خف بود نماند بدین سبب غذا بموی نرساند و سر از موی برهنه ماند چهارم انسداد مسام بود
چه این هنگام ماده کذر نیابد و در زیر پوست بماند انسداد اگر ذاتی بود پوست نماید
کاغذ برزبر آید و خشکی بروی غالب آید بدین سبب در مجرور صلع زود تولد کند و بر سینه
و اندام وی موی بر اید پنجم تحلیلی پوست و فراخی مسام بود چه این هنگام ماده بموی در اید
و نیاید ششم تباهی ماده و تغیری بود در زیر پوست چنانکه تولد موی اکنتا ید صلع دوا
نیاید در ین بحایب اگر دوالی پدید آید موی بر اید موی ابرو و غضروف بود بدین زوف
افت نیاید مسام حبشی و زنگی تنک بود و بیخ موی ایشان محکم از ین جهت صلع در ایشان
تولد کند و موی ایشان باریک نیاید و در از نگردد دماغ اسع بر رطوبت بود و پوست
مد دیند برد بنا بر ین اصلع امان نیاید و بنزله و درب درماند بیمار از کثرت پوست
و قلت تولد ماده بخاری بود آنچه بدن بکدازد و رطوبت بتحلیل فانی سازد پیش از وی
پدید آید غذا هاي تری فزاید و بیماران شا سرت و شرب شراب کهن باز آید و از خوهای
تیز و عفص و شور و ترش پرهیز نماید و آب زن و گرمابه معتدل کار فرماید و مرهی با
لعاب خطمی و بزر قطونا و تخم خربزه و آرد باقلا و مانند آن بسوبید و از اشنان و صابون
و بوره دور دارند و روغن بادام و روغن بنفشه بمالد و اگر از تنگی مسام بود باریک بر اید
و زود بر نیاید بیان و خردل و بودینه و سداب بر جای موی مالند و با کف دریا و بوره بسوبند
و روغن از وی دور دارد اگر از تحلل پوست و فراخی منافذ بود اسان بر اید دارو ها که یاد
کرده آید بکار داید باید که با وی دارو های قابض بیامیزد و از آب گرم بر اید و خود را دیا
سرح اندازند و روغن گل و روغن بادام بمالد و اگر از تغیر ماده بود و رنگ موی بزردی و سرخی
گراید و از بیخ بر اید و از جودت باز اید آنچه در داء الثعلب یاد کرده شد طلب نماید داروی که
از وی حفظ موی بر اید در وی حرارت لطیفه و قوت جاذبه و قابضه باید دارد که بخاصیت موی نگاه
دارد اکلیل الملک و اطراف انجیر هر یک دو درم بر سیاوشان دو درم لادن سه درم شقایق چهار
درم نرم کنند و با روغن مصطکی بمالد دارد حب صنوبر و بیخ ماش و مورد و رنا دوی هر یک
دو درم بوره دو درم با روغن مورد بسایند دوای که موی دراز سازد در وی رطوبت و گرمی
باید چون برگ خطمی و کنجد و کدو و کتان و با حرارت و قبض چون روغن سوسن و روغن
حنا و روغن مورد و لادن با زیت بگدازد و مغز زرد آلو تلخ بسوزد و بساید و با وی بیامیزد
و بمالد تخم کتان سوخته با روغن کنجد سوده بآرد مرو آمله و پرسیاوشان و برگ انار و درخت
با لعاب خطمی و مانند آن بمالد و یکشب بگذارد و با آب طبیخ چغندر بشوید و روغن آمله و
مورد بمالد هلیله کابلی و بلیله و آمله و زهره کرک و زهره گاو با آب عنب الثعلب هفت
روز بجوشانند و خشک سازند و بسایند و موی با انگبین بشوید و با لعاب خطمی بمالد و بیخ درم
آمله و سی درم کسک جو با سه من آب بجوشانند و خشک سازند و بسایند و موی با انگبین بشوید
تا نصف باز اید برگ خطمی و برگ کندر و برگ کنجد هر یک ده درم با وی بجوشانند و بمالند
و بپالایند و نیم وزن آب روغن بنفشه با روغن با وی بیامیزند و بجوشانند تا روغن بماند

پس سه درم لاذن در وی بگدازند و طلا سازند در آن موی سفید آید داروی برجای موی بمالد از رستن
مانع آید و پس از بر آمدن کنده بمالد شب یمانی یک درم سفیداب ارزیز و قیمولیا هر یک دو درم
با عصارهٔ بیخ نیلوفر بیامیزد نسخه بورهٔ سرخ و مرداسنگ و صدف سوخته و خون کیف خشک
کرده با آب بمالد و افیون و سرکه و اسفیوس با سرکه و بزر البنج با آب بزر الانجره با روغن
بمالد موی بر نیاید پیه وزغ و دراج بر بغل بمالد موی بر نیاید داروی که از وی جعودت پدید آید مرداسنگ
و مازو و سدر و اهلیلج و آرد حلبه و بزر البنج سفید با آب چغندر بیامیزد و شب بمالد و روز
بشوید نسخه مازو و کزمازج و برگ سدر و کتیرا و املج و مرداسنگ هر یک درمی اهلیلج نیم درم با آب
مذکور بمالد با روغن شبت و کنجد و لعاب بمالد و با آب گرم بشوید موی از جعودت باز آید
بوره و آرد جو و باقلا و تخم خربزه موی را نیک سازد داروی که ازاله مو نماید زرنیخ سرخ درم آهک آب نادیده
بیست درم با آب سرشته نیم گرم بمالد اگر خواهد که موی ضعیف بر آید خاکستر رز و بوره با وی
بیامیزد و با آرد جو و باقلا و تخم خربزه بشوید نسخه زرنیخ و آهک با آب بیامیزد و بر آفتاب
نهند و یک روز بگذارند و بمالایند چند بار این کار کنند و پر مرغ بر او فرو برد اگر موی وی
بریزد روغن کنجد بر وی افکنند و بجوشانند تا روغن بماند سود بوی آهک نماند نسخه اشقار
یک درم آهک بیست درم زرنیخ زرد دو درم با آب بیامیزد و سه روز بگذارد و بمالایند و دیگ
و زیت آب روغن کنجد بر وی ریزد و بجوشانند تا آب نماند نسخه جهت تا دکان بریده کو
زرنیخ ده درم آهک و نشاسته هر یک پنجاه درم کاهی نوره لیبره بسوزد در آب سرد نشینند
پس آرد عدس با صندل و گلاب یا آب بمالد با شدت حرقت مرهم سفیداج و مرداسنگ پرورده
با کافور و سفیدهٔ بیضه و گل و روغن بیش از مالیدن داروها و روغن گل بمالد تا از حرقت امان
یابد سعد و حنا و گل سرخ و ادخر و گلاب و برگ شفتالو و مورد و برگ ریحان بوی نوره زایل سازد
و تشقق موی از خشکی باشد با لعاب اسپغول و خطمی و تخم کتان و تخم مرو و سفیدهٔ بیضه و لعاب حلبه و کتیره
آبی و آب کدو بشوید و روغن بنفشه و نیلوفر و تخم کدوی شیرین بمالد اگر بسیار بود بدن از ماده سودا
بپالاید و غذاهای تر فراوان فرماید ادویه که ازاله سبوسه نماید فار غار و روغن وی در گرمابه بمالد سلق
ادویه که ازاله سبوسه نماید
سر را به آب طبیخ وی بشوید حنا با سرکه بیامیزند و بر سر مالند نوره زهره گاو سیاه با آرد خطمی بر سر مالند حلبه
آب طبیخ وی بر سر ریزند و روغن وی بمالند کندر با آب نقیع وی بشویند ثوم با انگبین بیامیزند
و بر سر مالند سیر برگ وی با آب سلق بجوشانند و بمالایند و سر را وی بشوید عفص با روغن زیت
بجوشانند و بمالایند موم و کوکرد با وی بیامیزند و بر سر مالند کرفس سر را آب وی بشویند بیض
بیاض وی بر سر مالند و با آب گرم بشویند سر با کمیز شتر و گاو بشویند سبوسه نیابند کاهو با آب
طبیخ وی بشویند ابحاله امان یابد صمغ بر سر مالند بوره در آب بگدازند و سر با وی بشویند سرگین
سوسمار بر سر مالند ثوم بسایند و با شراب بیامیزند و سر با وی بشویند سبوسه را تباری خزاره
و نخاله گویند سبوسه گاه تنک و اندک بود و گاه کلان و بسیار و گاه چندان بر خیزد که سر ریش گردد
ماده وی رطوبت فی بود یا خون سوداوی نخاله اگر باریک بود از روغن بنفشه و روغن گل و لعاب
خطمی اسپغول و آب طبیخ چغندر و عصاره برگ وی تخم خربزه و آب طبیخ حلبه و آرد نخود و سرشته گرسنه
و باقلا و عصاره برگ بید و کنجد و کرنب شفا یابد آرد ترمس و باقلا و قیمولیا با عصاره چغندر سود
دارد و اگر کند بود بدن از ماده ردیه پاک گرداند که سودا و بلغم بر آند بر داند و بادام تلخ پوست کنده
و آرد حلبه با سرکه و آرد نخود و برگ چغندر و عصاره برگ کنجد با سرکه بر سر مالد شکوفه خطمی با روغن
زیت پرورده سود دارد پس از شستن موی روغن بنفشه و روغن گل و روغن بادام و روغن مورد

بروغن مصطکی نمالند و بپوشند بکرمابه روند و آب نیم گرم شیر بر تن ریزند پس داروهای زدایندهٔ
چون بوره و زهره کاو و شحم حنظل و آب طبیخ وی و گل سراب و خربق و خردل و هلیلج و انگبینه سوخته
و بادیان و کوکرد و آرد نخود و حلبه و زاج سفید با سرکه با لعاب و عصاره که یاد کرده شد بکار دارند
و ترمس با زهره کاو و بیامیزد و بر سر مالد دو ساعت بگذارد و بشوید و حب البان و باقلا در آب بجوشانند
و سر بدان بشوید بوره چهار درم صابون ده درم با صد درم شراب بر سر مالد و یکساعت بدارد و
با آرد نخود و آب چغندر بشوید و روغن مورد نمالد ما بقی ربع درم روغن خیری و سه بط هریک درمی
زوفا یک درم و نیم لادن دو درم پس از نشستن سود دارد ادویه که موی را سفید سازد نسرین شکوفه
وی خشک سازند و بسایند و نیم مثقال چند روز تناول نمایند منع سرعت بیاض نماید هلیله سیاه
و کابلی بپوشند لباس سفید موی بپوشد ارزن و دنه دو حبه از دماغ وی با ده درم سرکه و بیاشامد
هرگز موی سفید نیاید بطوخودوس سیاهی موی نگاه دارد روغن زیتون ترکی هر روز بمالند
سفیدی موی نیاید قطران بمالند و چهار ساعت بدارند روغن قسط و روغن بان و روغن
شونیز بمالند سفیدی موی از ماده بلغمی بود بدن از وی به سهل و قی برداید و دماغ با یارج
فیقرا و شحم حنظل و غرغره پاک سازند کباب و قلیه خشک و بریان و مطبخه باندازه بپوشند
و ترک غذاهای تری فراموش کنند و از میوهای تر و سستی و کثرت شرب آب و رک زدن و
گرمابه رفتن و مباشرت کردن باز ایند و کلاه که موی بزشاند پس از گرمابه موی زود خشک
سازند بوره و شونیز و آب طبیخ حنظل و شحم وی با کل سر شو بیامیزند و مردم مرطوب غذا با توابل
چون خردل و فلفل و کد و دارچینی و زیره و زنجبیل و مانند آن تناول نمایند روزی یک هلیله
کابلی پرورده بخورند سفیدی در موی نیاید شرودیطوس و تریاق بزرگ و کوشت افعی قوت
و جوانی نگاه دارد کاه کا هلیله پرورده اطریفل کوچک اید ابکامه برها خوردن و شراب
کهن نوشیدن رطوبت برداید داروی قوی عسل بلادر نیم درم امله و هلیله سیاه هریک درمی با
انگبین معجون سازند و روغن گاو بیامیزد داروی معتدل آمله و برنگ کابلی و دار فلفل و هلیله سیاه
هریک درمی با انگبین معجون سازند داروی دار فلفل و قرنفل و زنجبیل هریک سه درم نیم اهن
چهار درم غاریقون پنجدرم پوست هلیله کابلی بیست درم با انگبین بیامیزند از این داروها بر
نهار بخورند و تا نیم روز غذا نخورند روغنی که بر سر مالد سفیدی نیاید سعد و سنبل و سلیخه
و شونیز و شحم حنظل و قسط و قصب الذریره و تفاح اذخر و عود و قرنفل هریک ده درم با عصارهٔ
پوست جوز تر بجوشانند تا نصف بماند بپالایند و روغن آمله و روغن بنفشه و روغن مورد
هریک چهل درم با وی بیامیزند و بجوشانند تا آب بماند نگاه دارد که موی سفید سازد داروی که بمالند موی سفید
کرداند یاسمین شکوفه وی بسایند و بر موی بمالند خضاب سرگین وی با زهره گاو بر سر مالند کافور بر موی
مالند سفید کرداند کبریت بسایند و با سرکه بمالند یا ذرور وی بر موی رسانند غالیه بمالند ماش
آرد وی با سرکه طلا سازند شکوفه نسرین و پوست ترب و شکوفه کبر و زهره گاو و تین با سرکه و گل
وی بمالند کوکرد سوده بر سر بمالند و بشویند طرف سپید بمالند و بزود با انگبین یا شیر یا شکر
بشویند آب بیخ و بوشنی نارنج و عرعر و برف و بیخ زردی از موی برداید و سفید سازد
خضاب که درین باب صواب بود و اس و پوست ترب و سبب ... وصمغ عربی خضاب دیگر نسرین و پوست
خشخاش و لعاب اگر قوی تر باید کافور و کلام سفیداب غری که در اینجا بکار اید ارده کنجد بر طغار بمالند

دیگر

ادویه که موی سفید کند

ادویه که موی سیاه کند

ادویه که موی سرخ کند

ادویه که موی سپید سازد

بنکون سازند و بخار کوکرد بوی رسانند و بیوسته طغار باز کردانند و ارده برهم زنند وچند بار این کار کنند
وروغن کیرند وبمالند ادویه که موسرخ کرداند مرس بحره زرد اب نطرون بخیسانند و موبدان بشویند
حضض و روغن خاغیه بمالند و زیرکا اهن ما اب زالک وحنا با اب طبخ کند س و شب و زعفران یا
اسفرک خضاب که مو سرخ سازد بوره سه درم مر بیخ رم ترمس ده درم با آب زباد و با اب طبخ کند س
بیامیزند ادویه که موی سیاه سازد نوع عصاره وی بازیت بجوشانند و بمالند و یکرطل از وی با نیم رطل
بوره پوست جوز تر بود ابکینه کنند و دو هفته میان سرکین کوسفند بکذارند و بمالند ابکینه از وی
برسازند و بر مو وکف دست مالند سیاه کرداند مام برک وی ضماد کنند عفص بسوزند و سرکه با آب بیامیزند
ودر وی اندازند و مو بدان بشویند اقاقیا موی با وی بشویند برک توت با برک رز و برک توت سیاه و
اب مازان بجوشانند و مو با وی بشویند قصد روغن وی مو از سفید ی بازدارد قرع درون وی بیرون
کنند و ان ریم اهن پر سازند و چهل روز بر درخت کذارند وانچه در وی بود باید بفشارند وحنا
با وی نرم سازند و بمالند موی با اب طبیخ دانه مورد و برک وی بشویند بیدق بازیت بسایند و بر فرخ
کودک مالند موی چشم وی سیاه کردد خانزیر بیضه بروی بمالند موی سیاه کرداند و سیاهی بر وی
بماند این کار از بیضه ماده نباید رشته از بیضه بکذرانند اگر سیاه کردد نر بود حلق درون بیضه وی بمالند
حنظل درون وی بیرون کنند و از زیت پر سازند و در خمیر کیرند و بر اخکر نهند تا زیت بجوشد بر آرند
وبمالند قلی در رهاون مس بسایند و بر افتاب نهند و خضاب سازند آب سرد بر بدن بریزند سیاهی مو
نکاهدارد و اب کرم سفیدی آورد حماحم کرد وی بسوزند و در رهاون مس مدت ده روز بسایند و لیس از
تراشیدن مو بمالند سیاه برویاند قطران بمالند و چهار ساعت بکذارند و در کرمابه بشویند و هر چهار
روز یکبار کار فرمایند مو سیاه کردد و بسیار بماند کرم مزاج ازین داروها بازاید تا انا رنیاید رفت
سرعت سببی ندارد و مضرت بر سانند انچه در وی شدت قبض و کثرت بود باعث نزله و سکته و
سل کردد و صابون دو درم سقلیقون و بوره هر یک درمی در کرمابه بمالند و نیم ساعت بکذارند بقر
عجوی که در زهره وی یابند با شراب بسایند و بر موی سفید مالند سیاه کردد و برداء الثعلب مالند
سیاه روید روغن قوت داروها از مو باز دارد اگر دار و قوی بود چون زنکار آهن عصاره پوست جوز
تر روغن وی نشاید و با وی سرکه یا شراب شاید تا قوت دوا بمو رساند ابکینه پیاز روغن زیت
با کنجد سازند و بیخ درخت چون اول بهار قطع نمایند و سر بیخ درخت متصل بدرخت در ابکینه
نهند و در زمین بکنند و بکذارند تا ریشه درخت جذب روغن کند آخر تیر ماه که درخت آب
بریشه رساند روغن بیشتر باز اید ازین روغن بمالند مو سیاه سازد و مدتی بماند اگر قوی
تر بود باید چند بار این کار کنند وسمه وحنا نیکو بود حنا بسر مالند و یکساعت بدارند و بشویند
و مو خشک سازند پس وسمه مالند اگر وسمه با حنا بیامیزند رنگ طاوسی نماید مو از وسمه هندی
بود و رنگ کبود وار کرمانی و بر سیاهی در کرمانی زیاده بود طاوسی در هندی اگر سیاه تر باید پس از
وسمه بار دیکر حنا مالد و نبود بشوید اگر قوی تر باید وسمه وحنا با اب سماق یا اب انار ترش یا عصاره
پوست جوز بیامیزند ۱ هلیله و مرداسنگ با آب بجوشانند و نیم بد و فرو برند اگر سیاه بر اید وسمه
وحنا بدان آب تر سازند تر نفل بسوزند و با حنا بیامیزند سیاهی بیفزاید و مضرت وی از دماغ
باز دارد خضابی که در این باب صواب بود نمک اندرانی یکدرم شب یمانی دو درم روی سوخته ده درم
با بجیت عدد مازو که با زیت یا روغن کنجد سوخته باشند بیامیزند نسخه نمک اندرانی هفت درم
کثیرا و روی سوخته ده درم با بجیت عدد مازو که با زیت یا روغن کنجد سوخته باشند بیامیزند و شب
یمانی هر یک پانزده درم مازوی محرق صد و بیست درم با اب کرم بمالند و سه ساعت بدارند اگر

نسخه دیگر

موی تر باید و سمه و حنا بیفزاید خضاب وسمه و حنا و اهلج و مرداسنگ و مازوی محرق و روی سوخته و کتیرا و شب یمانی و قرنفل و گل سرشوی بمالند و پس از شش ساعت بشویند باید که برگ چغندر با موی بر ببندند و خضاب پوشیده در حفظ تری کوشند وسمه و حنا اگر با آب بیامیزند و بجوشانند تا برابر آب بهنه تا رنگ آب بر دارد خضاب بدان آب تر سازند صواب بود خضاب وسمه و مازوی سوخته و شب یمانی و دیم و آهن و روی سوخته و نمک اندرانی با سرکه یا ترشی ترنج بسایند نسخه هلیله زرد کابلی با زیت و روغن کنجد بسوزند و سه درم قرنفل نیم سوخته بجای درم روی سوخته با وی بیامیزند و با آب پوست انار و آمله که در وی آهن بود در پیاله مس یا آهن بر روی اخگر بجوشانند تا بقوام مرهم آید نیم گرم بمالند و سه ساعت توقف کنند و با آب سرد بشویند پس از آن عدس و آب گرم در روز هلیله پس از سوختن باید که بسیاهی گراید و در روی قرنفل چربی نماید هوا اگر با آب مذکور تر سازند رنگ بهتر نماید دارو که موی سیاه کند وسمه و امله و خطمی و حنا و صمغ عربی هر یک پنجاه درم شب یمانی ده درم مازوی بریان بیست عدد کوفته و بیخته با صد و هفتاد درم آب برگ مورد تر بجوشانند تا بقوام غالیه آید پس اندک مشک و سک با وی بیامیزند و بمالند و خضاب دماغ را سرد و ضعیف گرداند و مستعد نوله و ماننده آن سازد صواب در این باب است که داروی گرم که دماغ را قوت دهد چون مشک و قرنفل با وی بیامیزند و دوایی که جودت نگاه دارد بر خضاب بیفزایند و دارویی که سواد غلیظ بار دارد اضافه نمایند و پس از خضاب روغن بنفشه و روغن خیری بمالند سیاه سپیده آرد [illegible] و نخود و باقلا و ترمس زایل سازد گاه بود که از شدت برد و حدت حر و غذاهای سوداوی رنگ روی بسیاهی گراید و از بیماری و درد و غم و کثرت مباشرت بزردی در جای گرم بودن و خانه که در وی زیره بسیار بود نشستن و سرکه بسیار خوردن و بوییدن و نظر در [illegible] بسیار کردن و زیره با سرکه بر روی مالیدن مورث وی بود و سده باعث زردی بشره چه این هنگام خون بر گونهای رنگ در نیاید و آنچه در آید با صفرا بیامیزد و آب گوشت و نخود آب و زرده بیضه و نان میده و شراب ریحانی و سیر تازه روی را سرخ گرداند آنچه حرارت غریزی برافزاید و خون لطیف سازد هلیله پرورده و اطریفل کوچک صفا در خون پدید آورد و رنگ از تیرگی برداید سعد و فلفل و حلتیت و قرنفل با غذا چون لطیف گرداند و بظاهر تن رساند زعفران رنگ خون بیفزاید عصب معتدل و شادی و ورزش با صحت معتدل و کشتی گرفتن و عطر بوییدن و جامه پاک پوشیدن و با ظرفا نشستن و نظاره بازی کردن و سیر کردن [illegible] و ترب و کرنب نوشیدن و سکر و پست جو [illegible] تناول نمودن رنگ رو برافروزد آرد جو و باقلا و ترمس و کرسنه و نخود و عدس مقشر و برنج و نشاسته و سریشم ماهی و بیخ بنفشه و لادن و کندر و مصطکی و پوست بیضه و گوشت صدف و مقل و مرداسنگ و سفیداب و نشاره عاج و استخوان پوسیده و محلب و فره و مغز بادام و تخم خربزه و خیار و تخم کرفس و ترب و چغندر و حرمل و کتیرا و عصاره برغست و زرد آب عصفر و آب طبیخ گوشت صدف و حلبه و اکلیل الملک و سفیده بیضه رنگ از تیرگی برداید و روشن گرداند دارو که رنگ روی بحال طبیعی باز آورد کرسنه و ترمس و باقلا و نخود و نشاسته و تخم ترب و خربزه طلا که در این باب صواب بود آرد عدس پوست کنده و نخود و کتیرا و نشاسته و زعفران هر یک نیم درم آرد جو و باقلا هر یک درمی تخم خربزه دو درم شب بمالند و روز با آب طبیخ بنفشه بشویند نسخه مغز بادام شیرین و کتیرا و صمغ عربی و بیخ بنفشه و سریشم ماهی و آرد باقلا سریشم بگدازند و داروها با وی بیامیزند ؛ تخم سپندان و زرنیخ شب بمالند آب صمغ عربی و سفیده بیضه بر وی مالند مضرت سرما و گرما ننمایند ادویه که اثر ضربه و ریش و زخم بر دارد [illegible] طلا پوست وی بسایند با انگبین بمالند اثر جدری و غیر آن بنمایند طلا خاکستر و کاه وی در گرمابه بمالند از انگشتان جرب

نماید

ادویه که اثر ضربه و ریش و زخم بر دارند

نماید عظام استخوان پوسیده با کشکاب بیاشامند و بمالند نشان حبه زیت و غیره بزداید بابونه مغز دانه وی
با سرکه بمالند نشان سیاه در بدن زن بیابند فوفل با شراب بجوشانند و ضماد کنند کرسنه آرد وی با سرکه و
شهد بیامیزند نشان نماند و بدن را جلا یابد بیاز بسایند و بمالند سیاهی در پوست بیابند جوز با زهره
گاو بر بمالند حمامیه وی بر اثر زخم بمالند زنجبیل نده بر نشان ضربه بمالند کنگر تخم بسایند و ذرور
سازند نشان سیاهی بیابند سمسم ضماد کنند سبزی که از ضربه بود و خون بسته زایل سازد
و شقاق و خشونت سودا وی را سود دارد دفلی ضماد تخم وی جمیع الوان غریبه و نشان بیابند
مردار سنگ سفید با پیه مرغ و پیه بط بمالند و سلق با فلفل و بولک کرنب و ترب و پودینه و زنجبیل
و کندر با آب کرفس و آب کشنیز و افسنتین با انگبین و علک البطم بالادن آهک و بوره سرخ
با سرکه نشان سبز بزداید و بوره و کندر اثر ضربه اثر باز بیابد کندر در این باب صواب نو بیضا بون
و کندر و قیمولیا و سرگین کبوتر با سرکه بیامیزند نسخه ترمس و ماش پوست کنده هر یک نیم درم کرسنه
کفه ریا و انزروت و استخوان پوسیده هر یک درمی و مغز بادام تلخ و نخود پوست کنده و تخم سپندان
پوسیده هر یک درمی دو درم با کشکاب جو بیامیزند و باز در آب عصفر بکدازند انجیر با سرکه تر بسازند
و ضماد کنند از خون مرده بیابند دمغ اگر در وشم و کلف و نمش و خیلان و برص بکار آید و رنگ در
و نیکو کرداند نقاطیما آهیج وی ذرور سازند نشان سیاه بیابند قیسوس تناول نماید رنگ و بو نیکو
کرداند فلفل بیخ وی بمالند جلا در روی پدید آید سنا تخم وی با نطرون و انجیر ضماد کنند کلف
زایل سازد حرف بیضه و دم وی بمالند کلف بیابند جرجیر تخم وی بسایند و با زهره گاو
و انگبین بمالند نمش و کلف نماند فجل تخم وی بمالند از آنکه نشان سبز و غش نماید درس بیخ وی
با کرسنه و شهد بر بدن بمالند از بیخ پاک سازد بطیخ مغز تخم خربزه در دفع کلف سودمند بود
باقلا کلف و غش و بهق که در روی بود بزداید نفت سرگین وی برص و کلف زایل سازد جوزجوز
بوا بمالند از برص و کلف و جرب امان یابند حمص در بیا شامند رنگ رصاصی بیابند خلر روغن
وی بمالند رنگ و رنیکو کرداند دارچینی بسایند و با انگبین بمالند کرسنه آرد وی بر کلف و نمش
مالند زایل کرداند آس روغن وی آثار بزداید و جلا بیفزاید روغن قثاء الحمار کلف
و ثبور سیه که بر روی پدید آید زایل سازد آس خون وی کرم بر کلف مالند بزداید روغن
دانه حبه انار کلف و نمش نماید لوز روغن وی قلع نشان و کلف نماید و تشنج روز زایل کرداند
با موم و انگبین و بیخ سوسن کلف بزداید سر آبلایی وی بمالند کلف و نمش بیابند هلیله
سیاه هر روز بخورند رنگ و روی صافی یابد برنج برک وی پنج روز بمالند قلع برص نماید
بید برک توت با انگبین در کرمابه بر کلف مالند زایل کرد دورل زبل وی وضح و کلف
قوبا زایل سازد زعفران وی کرم مکن بر وشم نهند قلع نماید سریج موم در روی بکدازند و بر رو
مالند جلا دهد و نرم سازد و تعطف زایل سازد طاوس استخوان وی بسوزند و بسایند و بر کلف
مالند نشان کبود بزداید علک البطم نرم سازند و بر موضع لهند و یکهفته بسته دارند و بکشایند
و با نمک مالند و چند بار علک بکار دارند اگر خاییده بیابند عسل بلادر بمالند طلای سودمند بود بیخ بنفشه
و قسط و مردار سنگ شسته و بوره و اشق و شاخ گوزن سوخته با برداب عصفر بیامیزند نسخه دیگر
نشاسته و ترمس و مغز تخم خربزه ارد برنج و نخوداب و دانه بان و سرگین کو سفند و بیده شتر و
استخوان پوسیده هر یک ده درم بیخ نی خشک بیست درم با کشکاب بمالند اگر قوی تر باید مر و زرد و
بیفزاید نسخه مر و قرد ماناد ناقسیا بان عنصل و انگبین عصاره برغست کلف و نمش بزداید انجیر در
سرکه معصفر سود دارد دا خیلون که در این باب صواب بود مر و مقل هر یک پنج درم مردار سنگ ده درم

رخسار و جلاء
و برص
و دمل و حیلان
ادویه که در وشم و کلف بکار آید

طلاء کلف و بثور

با بیست درم زیت بگدازند در آب و چهار درم خردل پوست کنده با وی بیامیزند و بنهند داروی که در اینجا بکار
بکار آید سقل و اشق هر یک دو درم در آب بگدازند و چهار درم خردل پوست کنده با وی بیامیزند و قرص سازند
داروی دیگر دو درم سیماب با سه درم مغز بادام تلخ پوست کنده بسایند تا مغز سیاه گردد و سیماب نماند پنج
درم مغز تخم خربزه سوده با وی بیامیزند و هر شب بمالند و پس از یک هفته بشویند کلف و نمش ننماید پس بیماری
از ماده سودا آید با ماء الجبن و مطبوخ هلیله و افتیمون برنمایند پس داروی ننمایند فرمایند گاه بود که
بخار دموی زیر پوست گرد آید و تحلیل نیابد و بروی سرخی منکری پدید آید و مانند ابتدای جذام نماید و برا
بشنام مانند این در زمستان بسیار ظهور نماید و شاید که بر لثه حجامت رگ زدن و حجامت کردن و علق
نهادن و مسهل بکار بردن و داروهای ابتدای جذام کار فرمودن ازالهٔ وی نماید ادویه که در ازالهٔ بهق بکار آید
حنظل بیخ وی با آب بمالند ... پوست بیخ وی با سرکه بسایند و طلا سازند جعده ... کنند بهق ببرد باید خضر
بیخ و تخم وی با سرکه در آفتاب بمالند شفا یابند حرمل بیخ وی با نطرون بمالند فوه طلا سازند شونیز بمالند
خربق سفید و سیاه با سرکه بمالند بهق نماند ... زهرهٔ وی با زعفران بر بهق سیاه بمالند ببرد باید لیمو عصارهٔ وی
بمالند ازالهٔ بهق سیاه نماید ... آب وی با سرکه در آفتاب بمالند اثر بهق نماند حجر ... بسایند و بر بهق سیاه
بمالند ... با افتیمون بنوشند نشان از بهق سیاه نماند کبریت با سرکه و زراوند بمالند قلع بهق نماید عرق اسب
گرم بمالند بهق زایل گردد خل لای وی با گندم بیامیزند و با انگبین در گرمابه بر بهق سیاه بمالند زایل گردد
ماعز گردهٔ وی کباب کنند و گوگرد زرد در وی بریزند و رطوبت کباب بر بهق بمالند در ساعت زایل گردد
سبب این بیماری ضعف قوة مغیره بود چه این هنگام غذا چنانکه باید نگوارد و مانند متعدی نگردد ماده
وی رقیق بود و قوت دافعه قوی پس سبب وی با پوست اندازد و در زیر وی گرد آید و ماند بهق سفید
که وی را با تازی وضح گویند از بلغم خام تولد کند و بهق سیاه از سودا از جای وضح موی سیاه و خون بر آید
و از جای برص موی سفید و رطوبت بهق سیاه و نرم بود و برص سیاه درشت زمی در برص و بهق سفید
بد بود و در بهق و برص سیاه نیک گویند سبب در بهق سفید رطوبت بود که از شدت حرارت بسوزد
و خاکستر گردد و با خون بیامیزد و بعروق در آید و از فوهات شعب رگها بگدازد و در زیر پوست گرد آید
سخن دور از صواب بود چه این بیماری در مزاج سرد و بلغم بد پدید آید و با خراج بلغم و داروهای گرم شفا یابد
در بهق سفید بدن از بلغم نقی و اسهال برنمایند و تربد و غاریقون و شحم حنظل تناول نمایند و ... 
و تلقند بنوشند و در تعرق کوشند و از غذاهای و سبزهای تری فزا باز آیند و داروها که یاد کرده
و داروها که یاد کرده آید بمالند طلای که ازالهٔ بهق سفید نماید ترمس و بیخ کبر و کندس و تخم ترب و عاقرقرحا
با سرکه بیامیزند ... کندس و تخم ترب و جرجیر و فوه و شحم حنظل و مادریون و شیطرج و سقمونیا و خردل
و سرکه اگر آبله بر آید از طلا باز ایستند پس از زوال آبله اعاده نمایند در بهق سیاه کحل بکشایند و سودا
با مطبوخ افتیمون و هلیله سیاه و بسفایج و اسطوخودوس و غاریقون و لاجورد و خربق و دیگر منقی
و انجبره و حجر ارمنی شسته برانند و با ضعف قوت با ماء الجبن و افتیمون و معجون النجاح روزی یک درم
افتیمون با سی درم ماء الجبن بیاشامند داروی که دفع برص نماید وج بنوشند حمام زبل وی که با آرد و قطران و آب
بیامیزند و بر خرقه کتان بمالند و بر جای برص اندازند و سه روز بگذارند و مکرر بکار دارند ایل شاخ وی
بسوزند و با سرکه بمالند عروق سفید با سرکه بسایند و طلا سازند حیه خون وی با خون کبوتر سیاه بمالند حیه
پوست وی در کوزه فخار بسوزند و با زیت بمالند فاخته سرگین وی با سرکه طلا سازند ... بر دماغ وی
بمالند برص از تن باید باز دارد نانخواه با روغن بیضه بمالند ... ترشی وی با شراب بمالند برص ببرد باید ...
با سرکه بمالند کرکر زهرهٔ وی را با سرکه طلا سازند ... با سرکه بمالند ... بگدازند و بمالند نشان از
برص نماند ... وی هموار بدرم بسایند و با آب ترشی ترنج بیامیزند و در ظرفی بریزند و

بادنشنام

ادویه که در ازالهٔ بهق بکار آید

ادویه که دفع برص نماید

درم

مدو وخرم سرکه بیاویزند و بیست و چهار روز میان سرگین تر نگاه دارند خرزهره با سرکه بمالند مغز سرگین وی بسوزند
و طلا سازند بوره ارمنی وی با قطرون بمالند عصفر با سرکه طلا سازند بجا با صمغ البطم و تطرون طبخ کنند حدوه
بیضه وی با روغن بجوشانند و روغن بمالند تربوس عصاره وی بر جای حجامت بمالند اثر بیاض نماند
اطرلال سیم بزبربست ورا رجل الطیر و رجل الغراب و حرز الشیطان گویند تخم وی یک درم بکوبند و با انگبین
بیمار را سه ساعت برهنه در آفتاب بدارند قوت دارو در جای بیماری آبله برآورد و برص بسازد و آب
روز تا زوی بپالاید و زنگ پوست بحال طبیعی باز آید و آفت بجای سلیم نرساند گاه بود که آبله روز
اول پدید آید وگاه روز دوم و سوم باید که بیمار پس از ظهور آبله شرب دوا باز آید یک درم تخم وی با
یک درم پوست مار و یک درم زرنیخ سلاب بسایند و پنج روز روزی سه درم با شراب عنب بنوشند
و در آفتاب وقوف نمایند تا عرق پدید آید البته برص نماید دانه وی بسایند و با شهد مقوم بیامیزند
و با نوزده روز متوالی روزی سه درم با آب گرم تناول نمایند اثر از برص نماند زن ناشستن از وی
سوخ سازند بچه بیفکند قرع پوست خشک وی بسوزند و با سرکه طلا سازند نمک بسر وی با هلیله
و آمله سوده بیامیزند و بر وضح بمالند رنگ بگرداند ماده این بیماری غلیظ تر از ماده بهق بود و در
عضو ضعیف تر بود سبب ماده در گوشت براند و مزاج وی تباه گرداند و غذا که بوی در آید مزاج
وی گیرد چه مزاج بد ماده نیک ماده تباه را بصلاح آورد چون هوا و زمین بلد میوه سمی را
جالینوس گوید در فارس درختی بود بروی زهرناک بمصر بردند ثمره از کیفیت ردیه باز آمد و
اعضا نسبت بغذا چون شهری بود که درخت در آنجا نشو نما یابد چنانکه رنگ و مزاج مردم
هر جا بحسب هوا و قرب و بعد آفتاب بود و تغیر پذیرد و ماده بنیند در اعضا مزاج اندامها پذیرد
و بیاض روی نماید گاه بود که تمام بدن سفید گردد بسبب ضعف معده و سوء مزاج اعضا بود بدن
نقی و ایارج فیقرا روفس و ایارج ارکاغانیس و شادریطوس و بلادری با مطبوخ افتیمون و
مطبوخ هلیله بزدایند و تدبیرهای سخن و ملطف فرمایند و خندیقون و سبه گرم و شراب
کهن بیاشامند و از چیزها که سردی و تری فزاید باز رانید تا ضعف قوت ماده با ایارج فیقرا
برانند دارویی که در این باب صواب بود سنبل و قرنفل و دارصینی و مصطکی و انیسون و زعفران
و بودینه و شحم حنظل و بسابج هندی و اشنان و عود بلسان هر یک درمی صبر دو درم داروی دیگر
ایارج اطریفل ماهونی بدر کوبند کندر و مصطکی و انیسون و قرنفل و جوزبوا و خیربوا هر یک
دو درم قسط و سعد و زنجبیل و شیطرج هندی هر یک سه درم قرنفل و دارفلفل و نارمشک
هر یک چهار درم ساذج پنج درم غاریقون شش درم بسفایج و اسطوخودوس هر یک هفت درم
بلیله و آمله هر یک ده درم زرنیخ پوست کنده پانزده درم هلیله کابلی بیست درم با انگبین بیامیزند
و از دو درم تا سه درم تناول نمایند داروی سیم شیطرج و عاقرقرحا و جوزبوا هر یک دو درم قردمانا و
دارفلفل هر یک چهار درم دو قو و افتیمون و هلیله کابلی و بلیله و آمله هر یک پنج درم با شهد
انجبیره سه درم بنوشند بوره و خربق سیاه با سرکه بجوشانند و تطرون و ذراریح و کف دریا
و براده آهن با وی بیامیزند و جای برص با نطرون بشویند و دوا با پر مرغ در آفتاب بمالند
و بگذارند تا آبله برآید آب از وی بیرون کنند و پس از خشکی باز دیگر بمالند خربق سیاه و
بازو بیانزه ضب با سرکه بجوشانند و طلا سازند داروی دیگر سود خربق سیاه و ایارج فیقرا و
زنجبیل و فلفل سفید هر یک درمی با رزند با شراب بگدازند و باروها با وی بیامیزند و حب
سازند و سه درم تناول نمایند قیس سرهو استخوان ماهی سوخته و زاج سرخ و شیطرج
با سرکه بمالند در یک ظرفی بدین بید سان البرص ستمود ابو الحسن پس از ملازمت لیا را زوی

کبد نبابد این عضو که بلغم بعد کوفتن
روی با نشکو نشت ما اهی وخونار
بید و در آید زنگ و صلاح بلغم

اخذ فرنود برص سیاه را بهق اسود و قوبای مقشر نیز کویند چه وی پوست درشت سازد و مانند فلوس
ماهی ازوی بر خیزد و بیمار درین بیماری از خارش بسیار آزار یابد چه ماده وی سودای سوخته بود که
از پوست و حوالی وی کرد آید و امتداد به جذام بود اکر زنک وی دور از زنک بدن بود و اکر بیفزاید دوا بباید
رک بکشاید بمطبوخ افتیمون و ماء الجبن و معجون النجاح و اطریفل و حب اصطمحیقون براند و سبها کف یا
با روغن بادام و کدو و خیرسبجا آرند و روز بکرمابه فرماید پس خربق سفید و سیاه و اهک ششسته با آب مالند
دارو که بهق و برص سیاه ببرد این زوفا پنج درم هلیله سیاه و آمله و سونیز هر یک درم با مویز بپزند
و صبح و شام سه درم بنوشند دیگر بهق و برص پدید آورد و زبان از نهاد طبیعی بکرداند کماه کثرت
اکل وی موجب بهق بود تیز از خوردن کوشت وی بهق تولد کند دنبلان بشره سیاه سازد و کلف پدید آورد
کنند اکنار شرب وی موجب برص بود سماک بسیار بو نیدن زنک زرد کرداند سیر دود وی زبان سیاه
سازد نیل وقت پوست کندن با آب رساند سفید کرداند کمه خوردن و مالیدن موجب صفرت
بدن بود مرد سنج با سیر مالیدن بدن سیاه سازد زعفران ادمان بوییدن موجب یرقان بود بیش شرب وی
وضع پدید آورد ادویه که ازاله برص ناخن نماید کتان تخم وی با حرف و انکبین بمالند کبریت با صمغ البطم
طلا سازند قسط با موم بکدازند و بمالند بلبوس قلع برص ناخن نماید بورق با راسیج ضماد کنند سفیدی ببرد
بوره آب تا دیده با پیه بز بمالند حجر با سرکه طلا سازند سفیدی و زردی و سبزی که در ناخن بود زائل
سازد حضض با انجیره در سرکه جوشیده ضماد کنند ناخن افتاده و سیاه شده بیندازد ماده این
بیماری از بلغم بود و بدن را از وی تنقیه باید پس جو سرشته و ارد ترمس و نخود با سرکه بمالند لای کل
با سرکه بسوزند و با زفت تر و زرنیخ سرخ و راسیج ضماد سازند زرنیخ سرخ و جو سرشته با سرکه نیم ما هی
بمالند اکر قوی تر باید راسیج و زفت و لای شراب با سرکه بیفزایند تا زود بنماید با پیه بط یا
زهره کاو نیز ضماد کنند زردی ناخن ببرد ایدی تخم الجزر با سرکه بسایند و بمالند در ناخن زردی
پیدا بود ادویه که در تشقق اظفار بکار آید سماق بیخ وی بجوشانند بمالند باید که بیش از ده روز ناخن
با سرکه بشویند حنا ناخن بیفزاید و از تشقق مانع آید ده درم از وی با آب بیامیزند و شب
بکذارند و بر ضماد بیاشامند ناخن کنده و پوسیده برآرد و ایل بیرون آید جرجیر تخم وی با زهره کاو بمالند
هلیله بجوشانند و بمالند ناخن از تشنج باز دارد کیلان با وزن وی شهد و حرف بیامیزند و بمالند ناخن از
تشقق و تشنج باز دارد بابونه ضماد کنند تشقق و تعشر در ناخن پیدا نبود کبر کوشت وی با خاکستر بر ناخن
متحرک بمالند قلع نماید حماحم سم وی بسوزند و بسایند و بروغن بیخ ناخن بریزند به سازد اس
برک تر وی بسایند و ضماد سازند کوفت ناخن زایل سازد باز کشتن ناخن را تشنج و تعقف کویند
طریق علاج تشقق سبب اکر غلبه سودا بود تن از وی بپالایند که در برص سیاه یاد کرده شد بیرد یا
و دواها که یاد کرده آید بمالند و اکر خشکی مزاج بود غذاهای تری فزا تناول نمایند و پای بید تازه
و روغن بادام با کتیرا بیامیزند نعل بقاع بمالند ناخن نرم سازد و استعداد راست شدن در وی پیدا آید
پیه کوسفند بکدازند و تخم کتان با وی بیامیزند و ضماد سازند و چند روز بسته دارند ناخن
از تشنج باز آید دارو که ناخن بیندازد و نیک برویاند بلوط و دیق و اقاقیا و ذراریح و زرنیخ
سرخ با سرکه بمالند و ببندند و پس از چند روز بسته دارند پس از سقوط ناخن انکشت از سبب
هوای سرد و کرم و جامه و غیر آن محافظت نمایند و انکشت در غلاف دارند و پس از یک ما
بیرون آورند ادویه که در داحس بکار آید زیت عصاره وی یا زیت بجوشانند و با شهد بمالند اس
برک وی بسوزند و با موم و روغن زیت طلا سازند صبر بر داحس بمالند کوشت برویاند حبه الخضرا
زنک وی با روغن کل بمالند کندر با ماء العسل ضماد کنند تین با پوست انار بیامیزند و بر داحس

ادویه که بهق و برص سیاه را ببرد
ادویه که ازاله برص ناخن نماید
ادویه که در تشقق اظفار بکار آید
ادویه که در داحس بکار آید
خوار درد

هند

کنند حنا بیخ وی بمالند شفا یابد نقرس با انگبین بیامیزند و در بدایت بیماری طلا سازند داحس
ورم گرم بود که در بیخ ناخن پدید آید و درد وی تا بغل برآید و شاید که ریش کردد و ریم بیالاید
وافت بناخن رساند رک بکشایند و ماده حاره برانند در ابتدا بزر قطونا با سرکه ضماد کنند و
خرقه کتان با آب یخ بیالایند و برجای اندازند و انکشت بر آب یخ دارند تا شدت درد و ضربان
افیون و بزر البنج با سرکه بمالند و مازو با انگبین و کلنار و صبر و مازو با سرکه اگر درد ساکن
نکردد انکشت در روغن گرم دارند وقت تر آید و احتیاط دارند تا که در ورمهای گرم یاد
کرده شد کار فرمایند ادویه که بوی بغل و عرق زایل سازد آس برک خشک وی بسایند و ذرور
سازند مرز با عصاره شبت بمالند نرکس با آب بسایند و طلا سازند شبه در زرور کنند اسپر دو
بیاشامند خاصه با شراب درین باب صواب بود عود و صندل بمالند بوی بد بنشانند خوخ برک
وی ازالت رایحه بوده نماید حنا با سرکه و زیت بمالند هم روغن بمالند سک بوی عرق زایل سازد
بادروج با آب بجوشانند و با کوشت فربه پزند و بنوشند عرق زایل سازد و بوی بنشانند بام برک وی
بسایند و بر موی سر پاشند خوشبوی سازد سبب بوی بد و عفونت و تاخیر در غسل حیض
و جنابت ماده عفن بر اندامها بسوزند و جامه پاک بپوشند و در نظافت کوشند و حلبه
و انکزد و سیر و پیاز و مانند آن بنوشند و چیزهای خوشبوی بر بدن مالند و از ریح و تعب
نمایند بر بهار سلیخه و دارچینی و قرنفل و جوز بوا و کبابه که وی را بتازی خرشف کویند
تناول نمایند و آب نقیع زیدالو بیاشامند مورد و سعد و قصب الذریره و پوست ترنج
و شاهسفرم و مرزنجوش و برک سیب بمالند آب طبیخ تمام و مرزنجوش و برک سیب عالی آمد
آب طبیخ خرشف بنوشند بول براند و بوی عرق و کند بغل زایل سازد هلیون بوی بغل
باز دارد و بول بد بو سازد حلبه و انکزد و پیاز بوی عرق و غایط و بول بیفزاید داروی که درین
باب صواب بود کافور نیم درم سلیخه و صندل و مشک و مرو و حب بلسان و کل سرخ و سارج ضد
هر یک درمی مرداسنک و توتیا هر یک سه درم با کلاب قرص سازند و در سایه خشک
کنند و بسایند و بمالند نسخه سعد و سنبل و سک برو شب هر یک ده درم کل سرخ صد
بیست درم با کلاب بیامیزند و میان برک کل نکاه دارند نسخه سفیده شسته و ریم سرب هر یک
پنج درم سنبل و سعد هر یک ده درم قسط و سنبل و اظفار الطیب دارچینی هر یک بیست درم
زعفران و کل سرخ هر یک سی درم با آب مورد تر قرص سازند و با کلاب و کافور بسایند و بمالند
سبب کند بول و غایط یکی عفونت بود که در معا کرد آید و دیکری خوردنیهای چون حلتیت
و استرغار و سیر و جرجیر و کندنا و پیاز یا با رج فیقرا بر خایند و غذاهای زود کوار با اندک
قوت تناول نمایند و شراب ریحان بیاشامند و آنچه بوی آن تغیر یابد باز آیند ادویه که از وی
عرق بد پدید آید آزاد درخت بسایند و با زیت بمالند تین بنوشند اقحوان روغن وی بمالند نطرون آب گرم عرق پیش
از هوا آورد در آغاز تب ناقص چند بار بیاشامند فایده قوی یابند پس از حمام آب نیم گرم تجرع
نمایند بلغم از غضل بیرون آورد بورق با زیت در حمام بر پشت بمالند تمر هندی با روغن وی
چرب سازند ببوتر بنوشند ازالت بلغم نماید و عرق بد پید آورد حب النیل مقدار نخود با آب کرم بیاشامند
بزر با نمک بمالند در روغن بابونه و شبت با فلفل زیلوند کرده و دراز با بلیخه بسایند و پیش آتش بمالند
و دارچینی و قصب الذریره با روغن ترب یاسمن و قسط تلخ با روغن بان تخم جرجیر و ترب
سداب و دانه بلسان و بور بنه و چند بجوشند و زیره و پسته بنوشند ادویه که عرق باز دارد سک بنشانند

ادویه که بوی بغل و عرق زایل سازد

ادویه که از روی عرق بد پدید آید

ادویه عرق باز دارد

وذرور سازند سنبل بمالند دوش بیاشامند گریز ضعیف سازند کمال الملک قوی بسایند و بر بدن ریزند و
روغن ورتب وی بمالند حمل و نبت وارد کنند و بر بدن پاشند گلاب و صندل و کافور و کهربا و بست
کتان و آب بود و آب بید تر و نیلوفر و روغن گل و بنفشه و زیت بمالند عرق اگر از ریاضت و حرکت و
تعب و حرارت پدید آید و صحت و قوت بیابد دلالت کند بدن ان آنکه رده بیرون دادند باید و از بسیار خوردن
باز ایند و اگر از فتور ماسکه و اتساع مسام بود ضعف روی نماید سعید و مازو با روغن گل بمالند
و مرداسنگ و گل ارمنی و گل سرخ با گلاب و برگ مورد و گلنار با روغن به و صندل و کافور با آب
غوره و گل سرخ و آب برگ رز گاه بود که صفرا با خون بیامیزد و حدت و لطافت وی بیفزاید
و عرق سرخ پدید آید رگ بگشایند و ماده بزنند و حدت باز رهانند سرد چون آب خرمای هندی و زردالو
و زرشک و کاسنی و توت سیاه و مانند آن بخشانند و با نار و زیت انار و بلوط با آب برگ سیب
و آبی بمالند ادویه که دفع قمل و صئبان نماید حس بیخ وی با روغن گل بمالند سر با آب طبیخ وی بشویند مرح
با سکنجبین بمالند ترمس بسایند و با آب طبوخ سازند زیبق سرخ با زیت بمالند ... طلا سازند
زیبق رشته نشیم با روغن بیالایند و بند و فرو بربند و بر گردن ببندند قرطم روغن وی بمالند در گرمابه
سر با صابون رقی بشویند روغن حار در حمام بمالند شاهسفرم در آب بجوشانند و سر با وی بشویند ترمس
آب طبیخ وی بر داء به ریزند که بمیراند و حبوب زایل سازند خر با آب دریا بیامیزند و بر سر ریزند
حرمل روغن وی بمالند بورح و دارچینی و سلیخه و قصب الذریره و غافت قرحا و بیخ حنظل و کندر
و انیسون و زراوند گرد و دران با روغن شبت و روغن ترب و روغن نانخواه بمالند و از شراب
شیر و جور ... باز ایند و ترب بسیار تناول نمایند گاه بود که طبیعت رطوبتی که در روی عادت
بود بسوی پوست اندازند اگر رقیق بود عرق پدید آید و اگر غلیظ بود ... و ... و اگر با غلظ
بد بود و زیر پوست گرد آید داء الثعلب و اگر صدید با وی بیامیزد و پوست را بسوزد قوبا و ...
و اگر بدان بدی نباشد و با صدید نیامیزد مستعد صورت حیوان جنسی گردد شپش و رشک که
در ... صبیان گویند پدید آید گاه بود که شپش بسیار بیکبار تولد کند در ... و ... بر دو
و شهوت غذا نماند و قوت ساقط گردد رگ بگشایند و ماده برانند و از بسیار شربت و حرکت
باز ایند و بدن از وسخ پاک سازند و جامه کتان و حریر بپوشند و هر روز تبدیل ...
و ابچه بپوشند و داروهای نشف و محلل چون سماق و برگ حماض و بیخ وی و شب یمانی و آمار و
و برگ حنظل و برگ مورد و برگ سرو و کتان و قصب الذریره و دارچینی با زیت بمالند و سلیخه و
غافقرحا و جعده و تمام انیسون و شکر ... و ... و تخم الجزر با روغن ترب طلا یکی که درین
باب صواب بود قسط نیم درم بوره یک درم تفسیا ما میثا سه درم نشاسته وزن همه با بیخ و ...
بر بدن بمالند و بشویند پس این دارو بکار دارند آب طبیخ ... و ... برگ سرو و بوذینه کوهی
و کبر بر بدن ریزند زهره گاو و زهره بز با گل سرشوی بیامیزند و موی بشویند نسخه قوی بورح
و بوره و زرنیخ سرخ با سرکه و زیت بر موی بمالند بوره و برگ ... زهره و برگ حنظل و خربق سفید
با زیت طلا سازند ... با زهره گاو و گاو ... بمالند قطران و زرنیخ و حبطیانا با روغن سوسن
در گرمابه بمالند دود کندس و زرنیخ و مویزج و شک ببدن رسانند و قسط و مر و زرنیخ و
بادام تلخ و زیبق با سرکه و زهره گاو طلا سازند و ترک غذاهای تری فزا نمایند ادویه که بدن
فربه سازد بهمن سرخ و سفید تناول نماید نسخه بوزیدان بسایند و با شیر تازه با اشتا بیاشامند
زرنباد بپوشند نسخه بیرمایه خرگوش تناول نمایند آب لسان الحمل بیاشامند بورکعب وی بسوزند و

چهار

ادویه که دفع قمل و صئبان نماید

ادویه که بدن فربه سازد

... حقه

وچهار درم نیم بنوشند لوبا بجوشانند و بارنیت تناول نمایند سمنه دانه وی بنوشند روغن خشخاش
سفید بیاشامند نان نیمه هریسه و بریان بره و مرغ فربه و خاگینه و بط و ماهی تازه و کوشت کوساله و بزغاله و نیز
کاو و کوسفند بیز تازه خربزه و انکور و انار شیرین و مغز بادام و پسته با شکر و حب صنوبر و پست جو و زلیبیا
و مانند و حلوا تناول نماید سبب لاغری اگر خوردنی بود که از وی خون تنک یا اندک تولد کند تبدیل
وی نمایند و اگر ضعف هاضمه معده بود رطوبت از وی بزدایند و قوت وی بداروها که در باب ضعف
معده یاد کرده شد بیفزایند اگر کسلانی جاذبه اعضا بود که از سوی مزاج و ترک ریاضت و حرکت پدید آید
خاصه که ریاضت عادت بود کرمابه و صبح و ابزن بکار دارند و پس از تمامی ببدن بیمار بمالند و حرکت و ریاضت
فرمایند اگر بدی دم بود که با صفرا و بلغم بیامیزد و طبیعت از وی کراهت نماید و در وی تصرف نماید
دم از ماده ردیه با اطریفل کوچک و مانندان جدا سازند و اگر درسرز بود که بر احم جکر کردد و خون بسیار حدث
نماید و بدن از غذا بهره نیابد تدبیر وی از باب عظم سپرز طلب آرند و اگر کرم دراز و حب القرع بود که غذا و بهره
باید از ایشان بیفزاید تدبیر کرم نمایند و اگر تنگی منفذ بود که غذا در اعضاء درنگ نماید و زود تحلیل یابد از غم
و اندیشه و حرکت و ریاضت باز ایند و شادی و کامرانی و آسایش جویند و عطرهای موافق ببویند و
بستر و جامه نرم اختیار نماید و شراب غلیظ بیاشامند و غذاها که از وی کیموس نیک و قوی تولد کند چون
هریسه و شوربا برنج و بره و بزغاله و مرغ فربه و کبک بریان و مغز پسته و بادام و جوز هندی با شکر
بنوشند کوشت مرغ بچه و بره و بزغاله و کوساله و پنیر تر و دوغ تازه خاصه با نان پاکیزه و کوک و کاکنج
و انکور سفید و بادام تر با شکر محرور تناول نماید و از غذای تلخ و شور و تیز و ترش و قوید پرهیز فرمایند
و اگر شور و تیز آرزو نماید انقدر شاید که طبع وی را خوش آید داروی که فربه سازد و رنک و روی نیکو کرداند و باد
بیفزاید چلغوزه و دانه کنب و فندق و مغز بادام و بن و فندق با انگبین بیامیزند و مانند جوز بوا بنا دو بهار
و بر یمار از پنج عدد تا ده بنوشند و از پس اندک شراب ریحانی نسخه سمن نان سپید خشک و کنک جو و
نخود سفید در شیر کاو جوشانیده و خشک کرده هر یک ده درم با شیر تازه بجوشانند و پنج درم نان سپید سوده
و اندک ریزه کرمانی و شکر با وی بیامیزند تناول نماید اگر قوی تر باید پنج درم تخم خشخاش سفید و ده درم مغز
بادام پوست کنده بیفزایند و بیش از آن بیمار را بمالند نسخه دیگر دو من شیر تازه با یکمن آب بجوشانند تا شیر
بماند و فانید و روغن کاو هر یک ده درم با وی بیامیزند و بیاشامند داروی فربه کننده بهمن سرخ و
سفید و دانه کنب و مغز بن و پسته و بادام و تودری سرخ و زرد و پوست نخود و شونیز و نخود کوفته
کنده هر یک درمی آرد حلبه بریان کرده وزن همه با روغن کاو چرب سازند و با شهد بیامیزند وزن
مقدار بیضه مرغ با شیر تازه بنوشند مقدار جوز با آب نیم کرم چلغوزه و پسته و فندق و مغز بره و تخم خشخاش
سفید و دانه کنب و مغز بادام پوست کنده با روغن کاو و قند حلوا سازند و صبح و شام پانزده درم بنوشند
و از نبات شربت باز آیند لاغری اگر بروزکار پدید آید زود زایل نکردد چه قوت بیماری غذا بر نتابد
و از تصرف باز آید لاغری تاب کرمی و سردی و رنج و اندیشه و بیخوابی نیاورد بدین سبب تدبیر وی
ضرورت بود کاه بود که عضوی لاغر بود و دیگری فربه و خواهند که لاغر را فربه سازند یا فربه را لاغر
در این صورت عصابه بر عضو فربه به پیچند و غذا از وی باز دارند و عضو لاغر را بمالند و غذا
بسوی او آرند و موم و زیت بکار دارند و کرم کرده طلا سازند یا برودت مزاج عضو با آب کرم بشویند
و زفت رومی بمالند اگر زفت غلیظ بود با روغن بکار دارند یا با تنش نرم سازند و بر پوست مالند
و بر عضو اندازند و پس از زوال سخونت بردارند و تابستان روزی یکبار بکار دارند و در زمستان
دو بار اگر عضو زود حمرت پذیرد زود بردارند مویزج و عاقرقرحا و خردل و بافسا بجای زفت
بود فربهی اگر دیر نهی نماید دست از دوا باز دارند ادویه که از وی هزال پدید آید نطرون با فلفل

ادویه که از وی هزال پدید آید

بمالند تک و سند روس هر روز سه ربع درم با سکنجبین با آب نیم گرم بنوشند و بنوشته نان جو یا هریسه جو و ارزن
دکا و برس با سرکه و اچار زیتون و صبر و سیر و پیاز نخورند تا و چیزهای ماهی شور و سیر و پیاز قلیه نماید بکار
دارند فربهی بدتر از لاغری بود چه فربه از حرکت آید و رگهای وی میان گوشت بماند و روح حیوانی کند
بیابد و هوا چنانکه باید بعروق در نیاید و روح تباه گردد و تنگی نفس و خفقان پدید آید و مرگ
ناگهان پیش آید خاصه کسی را که از کودکی فربه بر آید چه رگهای وی باریک بماند و مستعد غشی و سکته
و فالج گردد و بسبب کثرت رطوبت مستعد تب بلغمی و نزله و دردها و گرسنگی و تشنگی بر نتابد و قلت
بر شهوت بیابد چه منی خون وی اندک بود و فرزندی ضعیف و کم و تدبیر بیماری وی دشوار چه
رگهای وی نماید بنابرین کشادن از گشودن باز ماند و دارو بعروق در نیابد و بجای که باید وصول
نیابد و نشاید که ماده بر اند و در رگها بماند و موت روی نماید و اگر از مجاری بر آید بجهت قلت حرارة
غریزی ضعف قوی پدید آید گاه بود که رگ بکشایند و خون بمفصل نیک در آید و در روی بماند و بیمار
بماند زن فربه اگر آبستن گردد بچه بیفکند تدبیر لاغر ساختن ضد تدبیر فربه کردن و چیزهای
تلخ و تیز و شور و ترش سود دارد غذای فربه چرب باید تا زود از وی باز آید تا وی داروهای گرم چون
فلفل و زنجبیل و خردل و زیره و کرویا بنوشند و در تعدیل غذا کوشند و خانه درست بنوشند و تبدیل
مزاج نماید افتی و کمون و نوبان بزرک و فلافلی و اطریفل کوچک و سجزینا و انقرویا و اثاناسیا و آمروسیا
بنوشند و بر گرسنگی و تشنگی صبر نماید و در آب معدنها که وی را بتازی حمات گویند نشینند و داروهای
مدر بول و حیض که بلطف چون تخم کرفس و جعده و مرزنجوش و قنطوریون و تخم سداب و زراوند گرد
و جنطیانا و فطراسالیون تناول نماید خاصه پس از هضم دوم تا غذا از عروق باز گرداند و اعضا بهره
نیابد سند روس چهار دانک با سکنجبین و آب گرم بیاشامد اگر خواهد که بیماری وی قوی گردد و باریک
اندام و سبک نماید و از تنگی نفس و خفقان امان یابد از این دارو تناول نماید که در وی نمک و زاک و
شب و کوکرد پخته باشد بجای آب نمات بورقی و ریاضت بسیار لاغری آورد و میانه فربهی
شرب شراب بر ناهار موجب تحلیل هزال بود پیش از ورود غذا اگر ما به رفتن و عرق کردن و پس
از تدبیر بیرون آمدن خوابیدن و از بسیری بدن نالیدن و ترک آسایش نمودن و بر ناهار سرکه باکامه خوردن
و غذا که خون وی اندک بود نوشیدن سود دارد دار نوره لاغری و مرزنجوش هر یک ربع درم ناتخواه و زیره
و تخم سفیداب و ملک هر یک درمی با انگبین بیامیزد و یکدرم و نیم تناول نماید ماء سه درم در دارو کرد دفع
حماد فساد هوا نماید ادویه که دفع تب صفراوی نماید تمر آب خرمای هندی مقدار نیم رطل بیاشامند صفرا برا
و غشی و کرب باز دارد جلاب بنوشند و شیره تخم وی بیاشامند صندل با گلاب بسایند و بر پیشانی و معده و
جگر بمالند خیار آب وی بنوشند خاصه آب ترش رمان شراب وی تناول نماید حصرم رب وی بنوشند
بزر قطونا با لعاب وی تناول نمایند تشنگی لعب بزر صفرا بنشاند نارنج با آب جامی ترش بیاشامند
حدت تب و تشنگی بنشانند قرع کدوی کوچک در خمیر جو بگیرند و بریان کنند و آب وی بنوشند
سخونت و تشنگی نماند جبن ماء وی رطوبت بیفزاید و گرمی جگر و تشنگی بنشاند و حمای محرقه و تب
خالصه و تب متولد از صفرای بحاری که ماده در معده و سینه و جگر و باسلیقا و صافن عفونت پذیرد
و درد سر در زمان باز دارد سرد مزاج از وی باز آید و گرم مزاج تناول نماید قثا شیره تخم وی حدت
تب و تشنگی و کرب صفراوی بنشاند تمر هندی آب نقیع وی بیاشامند شکم نرم دارد و گرمی معده و
تشنگی بنشاند و تب صفراوی نماند نیلوفر شراب وی در حمای حاده و اطفای حرارت بغایت نافع
بود رمان آب انار ترش بنوشند شعیر خمیر نان وی ترش سازند و بپزند و با دوغ ترش بیامیزند
و شب بگذارند و بر ناهار تناول نمایند تشنگی و حرارت معده بنشاند و قی و اسهال صفراوی باز دارد دیم

ادویه که دفع تب صفراوی نماید
شراب لیمو شراب ... شراب تمر ...
خیار
زرجبی

آرد

آب وی در طبقه و عب خالصه ... بود علاج غذای گرم مزاج بود قی صفرا نماید خباز برجای حار سوده بود

سپستان ستور بشش بول باز دارد و حدت حبابشاند ابهر برادهٔ شاخ وی بیابید و با شراب بنوشند

عب وقتان نیابند جز که در پستان بیابید در کردن خداوند عب بیاویزند تب زایل کرد قز

کرم وی در خرقه سرخ بندند و از بیمار بیاویزند قثا یکعدد در مهد کودک رضیع نهند حدت تب

تب نماند و کودک شفا یابد کو برویی بخور کنند از تب امان یابند رشح بخور وی حمای مزمنه

زایل سازد نر کنه گوش چپ سگ بر خداوند تب بندند شفا یابند مرزنجوش رشیلی سیاه در خرقه سیاه

بپیچند و یکساعت پیش از نوبت تب بر بازوی خداوند حمای دائمه بندند زایل کرد و باز نیاید

شاخ گوزن از خداوند حمای لیل بیاویزند شفا یابد بخور ناخن پای راست خارپشت تب

زایل سازد و آن حرارتی بود غریب که از دل برافروزد بواسطهٔ خون روح از راه عروق و شرایین

در تن پراکنده گردد و تب بدن را گرم سازد چنانکه مضرت آن در افعال طبیعه که جذب و امساک

تب سه گونه بود — آن بود بدید آید تب سه گونه بود یومی و خلطی و دقی چه بدن مرکب از استخوان و رگ و پی و

خلط و روح بود حکما این مرکب را بگرمابه مانند کرده اند و استخوانها و پیها را بجای خانه گرمابه

نهاده اند و رگها را بجای جویها و معده را بجای دیگ و دل و جگر و سپرز و مراره را بجای حوضها

و اخلاط را بجای آب و ارواح بجای هوا و منافذ را بجای روزنها و کلیه بجای بالوعه گاهی

که حرارت در روح اثر کند تب یکروزه بدید آید و گاهی که در خلط اوبزد و تب خلطی و گاهی که

در استخوانها و رگها و پیها تصرف نماید تب دقی تب یکروزه را بتازی حمای یوم گویند

و آن سه گونه بود یکی منسوب بود باحوال نفس و آن از غم و فکر و غضب و خوف و هم تولد کند

دوم منسوب بود باحوال ظاهر تن و از گرما و سرما و کثافت بشره و شستن بدن با بهای

معدن چون زاک و شب و گوگرد و مانند آن بدید آید سیوم منسوب بود باحوال باطن و آن از

رنج و ریاضت و استفراغ و دارو و اماس و نایافتن غذا و شراب و تخمه و سده روی نماید تبها

خلطی و دموی و صفراوی و بلغمی و سوداوی بود چه ماده که این تبها ازوی بدید آید بخار دو

خون و صفرا و بلغم و سودا بود عفونت ماده تب اگر درون رگها بود ویرا بجهت دوام

دائمه گویند و اگر بیرون رگها بود بسبب رفتن و باز آمدن دایره خوانند خون اگر گرم شود و عفونت

نیابد و از وی تب تولد کند ویرا سونوخس نامند و اگر عفونت پذیرد مطبقه صفرا اگر بیرون

رگها بود بسبب رفتن و باز آمدن دایره خوانند خون اگر گرم شود و عفونت سیاه ... از وی

تب تولد کند تبی که از وی بدید آید غب گویند و اگر درون رگها عفونت پذیرد و بنزدیک

دل و جگر و فم معده بود ویرا محرقه خوانند و اگر نه غب لازمه صفرا اگر با رطوبت بود ویرا خالصه

گویند و اگر با بلغم بیامیزد چنانکه اثر هر یک محسوس نگردد ویرا غیر خالصه نامند ماده وی در

عروق بود بلغم اگر درون رگها عفونت پذیرد و تب آورد لثغه گویند و اگر نه نایبه سودا اگر

درون عروق عفونت پذیرد حمای متولده ویرا ربع لازمه خوانند و اگر نه ربع دایره دق دو گونه بود

حقیقی و سخونت سبب این تب حرارت معده و شش و جگر و تب یومی و عفونی بد و انجامد گاه بود

که بیمار بسبب ضعف قوت ابگوشت و شراب و دواء المسک بنوشد و دل سخونت پذیرد و بیماری

بدق باز گردد و تب یکروزه بجهت لطافت ماده از سه روز تجاوز نماید و بنزد جالینوس از شش

روز این بیماری یوم ورمی درست نیاید چه ورم در این مدت تحلیل نیابد گاه بود که از

جهت شدت لطافت روح زیادت از یکروز نماند بدین سبب ویرا بتازی حمای یوم گویند

کاهی که از سه روز تجاوز نماید جنس دیکر کردد و سخونت روح در اخلاط و اعضای اصلیه آویزد پس
اکر تداوی بر وجه صواب نیابد مضرت وی در مزاج کرم و خشک زیاده نماند چه درین مزاج تب
یکروزه کو سنکی و بیخوابی از ریاضت و اعراض نفسانی زود پدید آید اکر تدبیر مناسب نیابد زود بعفونت یا دق
انجامد خاصه که در جای و هوای کرم و خشک بود و تدبیر سابق موافق ودر مزاج کرم و تر تبهای عفونی
انجه تب یکروزه را جنس دیکر سازد خالی بدن بود با ماده و تب هر چه بسیار بود که خالی بیمار تقاضای غذا
کند و مداوی از وی باز دارد این هنکام بود مزاج اکر کرم بود و بدن نخشک و لاغر زایافتن وی
دق پدید آید و اکر صفرآوی بود محرقه یا غب و اکر بیمار فربه دموی بود خون سخونت پذیرد و سونا خس
و اکر عفونت یابد و مقتضای خالی بدن تفتیح مسام بود و مداوی بدان نحرارت در ماده فزونی
آویزد و تب یکروزه عفونت کردد و کاهی که حمای یوم بکردد در بدایت یا اختلاط نشان آن از علامتهای
تبهای دیکر روی نماید اکر چشم و روی سرخ و رکها ممتلی و برخاسته و نبض عظیم نماید نشان کردیدن
تب یکروزه بسونا خس بود و اکر قشعریره پدید آید و نبض مختلف و صغیر کردد و سوزش باطن بیفزاید
و تب کران تر و دیرتر بجای زیاده نماید نشان آن بود که حمای یوم عفونی شده و اکر پیشتر یا بیما کرم بود و حرارت
تب در بدن آهسته و هموار و پس از در رود غذای سرد حرارت برافروزد و نبض مستوی و با نظام
و مایل بصغر و صلابت بود نشان کردیدن تب یکروزه بدق بود فی الجمله کاهی که تب زوال یابد و
عرق نیاید یا با وجود وی بقیه تب بماند و مدت انحطاط دراز کردد و تب بدشواری کذارد و صداع
انقطاع نیابد نشان جنس دیکر بود تب در مزاج کرم و تر زیاده از مزاجهای دیکر پدید آید خاصه که تری
بر کرمی غالب آید نیز در مزاج کرم و خشک درین مزاج بیشتر تب یکروزه تولد کند و شاید که محرقه
یا دق با آید از ین کذشته در مزاجی که سخونت غالب بود بر رطوبت درین مزاج تبهای یکروزه
کم از بخار تولد کند بسیار پدید آید اکر از ین تجاوز نماید عفونی کردد از ین کذشته در مزاجی که تری
غالب بود بر سردی درین مزاج تبهای عفونی زیاده تولد کند در مزاج سرد و خشک تب کرم پدید آید
خاصه تب یکروزه سبب تب یکی عفونت هوا بود دوم بخارهای بد که با وی بیامیزد سیوم در آفتاب
یا کرمابه یا نزد آتش نشستن چندانکه دل و دماغ سخونت پذیرد چهارم در آبهای معدنی نشستن یا
انان خوردن پنجم بدن بهوقت شستن اکر چه آب نیک بود ششم حرکت قوی کردن الحاح در نکاح
ازین قبیل بود هفتم ریاضت بسیار هشتم بیخوابی نهم فکر بسیار دهم اندوه بسیار یازدهم عفونت
اخلاط دوازدهم زیادتی ماده بی آنکه عفونت یابد سیزدهم عفونت ریش و آماس چهاردهم از قوت
وهم خویش پانزدهم بازایستادن استفراغ معتاد خویش چون عرق و ادرار بول و خون حیض و بواسیر
و بینی و مانند آن شانزدهم غذا و دوا که مخالف مزاج بود هفدهم خوردن بسیار هجدهم نایافتن
بمقدار کفایت از غذا و شراب نوزدهم ترک ریاضت بیستم خواب بیست و یکم غضب بیشمار
بیست و دوم بسیاری فرح بیست و سوم بسیاری خوف بیست و چهارم بسیاری غشی بیست و پنجم
انسداد مسامات از سرما و آبهای قابض و آب سرد و کرد آمدن وسخ بسیار غلیظ و غبار بر بدن
و از وقوف بر آفتاب چندانکه بشره بسوزد و از بستن سر و رکهای باریک بسبب غلظ ماده و
لزوجت وی و از تولد ورم و روییدن کوشت فزونی چه این هنکام تحلیل کم کردد و بخار در تجاویف
عروق بماند و روح چندانکه باید از مجاری کذر نیابد و خون سخونت پذیرد و سونا خس پدید آید کاهی
که ماده فزونی در بدن کرد آید و حرارت بر کوارش قدرت نیابد قدری بخار در بدن کرد آید ماده روح
شریان را غلیظ کرداند و ایشان بمجاری در نیاید بدین سبب حرارت وی بدل باز آید و بشریانها
در آید و تب پدید آید چه سوی مزاج کرم و بر عضوی که رو نماید شریانهای وی و شریانهای عضوی

نشان کردیدن تب یوم بعفونت

سبب تب

که نزدیک

که نزدیک وی بود و روحی که در شریانها باشد متعفن گردد و گرمی بدل باز آید چه شریانها همه
از دل رسته و بدو پیوسته اگر چه شریانها بحرکت انقباض فراهم آیند خون و روح که در ایشان که در وی بود که زینا باید و بدل
باز نگردد ولیکن پیش از فراهم آمدن لمن آنچه در شریان بود مقداری اندک سوی مزاج بپذیرد و بدل باز آید و روحی که در
وی بود سوی مزاج را قبول نماید فی الجمله آنچه باید که بخار گردد و تحلیل پذیرد گاهی که بیرون باز آید و خون و روح
را گرم سازد و از دل بشریانها در آید تب پدید آید ماده بد اگر در بدن نباشد تب یکروزه تولد کند و اگر تبی که
منسوب بدو بود بدین سبب دل مبدا حرارت غریزیه گردد و آنچه خون و روح را گرم سازد چون بگوارد و بر
افزوند و بخار گردد و بیرون آید و تحلیل پذیرد تب سبب درازی نوبت تبهای غلظ ماده و ضعف حرارت ماده
سبب درازی تب
و انسداد مسام و عدم تحلل بود بدین سبب مدت نوبت ربع دایره درازتر از مدت نایبه بود چه سودا غلیظ
تر از بلغم بود بدین سبب دیرتر نضج یابد و تحلیل دیرتر پذیرد و مدت نوبت غب کوتاه تر از مدت نوبت نایبه
و ربع دایره چه صفرا لطیفتر از بلغم تحلیل پذیرد و سودا زودتر نضج یابد مدت نوبت نایبه میان غب و
ربع دایره چه بلغم غلیظتر از صفرا و لطیفتر از سودا بود از این جهت دیرتر از صفرا و زودتر از بلغم تحلیل پذیرد
گاهی که سببهای کوتاهی گرد آید مدت نوبت کمتر باید و گاهی که سببهای درازی جمع گردد مدت بطول انجامد
تب بلغمی نایبه بود و سوداوی دایره و صفراوی غب چه بلغم زیاده از سایر اخلاط بود و زودتر از مادهای دیگر
گرد آید و از جهت رطوبت زودتر عفونت پذیرد بدین سبب هر روز بنوبت باز آید و سودا کمتر از خلطهای
دیگر بود و بسبب یبوست دیرتر عفونت یابد بنا برین ربع نماید و صفرا در کمیت و کیفیت میان بلغم
و سودا بود از این جهت روزی آید و روزی نیاید غب سلیم تر از تبهای دیگر بود چه بیمار روزی بیاساید
و مدت نوبت وی کمتر از مادهای دیگر و نایبه خطرناک بود چه بیمار پیوسته در تب بود و آن دم که زوال یابد
بقیه از وی بماند و ماده وی بسیار و غلیظ بود و مدت نوبت وی دراز و ربع سلیم تر از نایبه بود چه بیمار
دو روز از تب عاری بود و ماده وی کمتر از ماده نایبه بود لازمه بسبب دوام تب و کثرت ماده خطرناک
بود سبب لزوم تب عدم سرعت تحلل و کثافت جرم عروق و سرایت عفونت بود چه بعض ماده گاهی که
عفونت پذیرد بعضی دیگر بمجاورت عفونت بدل باز آید و از شریانها بتن در آید بدین سبب تب
دایم و لازم نماید تا زمانی که ماده نماند و سبب ادوار سرعت تحلل و عدم سرایت عفونت چه ماده تب
دایره بتدریج گرد آید و در مدت نوبت تب حرارت رطوبت وی را بتحلیل فانی سازد و بخار عفونت از دل
ماند و تب زایل گردد تا زمانی که ماده گرد آید و آن بقیه عفونت ماده اولی عفونت یابد و ماده که نزدیک
وی بود و مستعد قبول استحاله باشد ماننده خود گرداند تا زمانی که ماده انقطاع یابد و ماده قابل استحاله
در قطع قوت بیمار
نماند تب فانی گردد مداوی گاهی که قوت بیمار بچیز غذائی نگاهدارد پیش از وی باید که دو چیز محافظت نماید
تا در ورطه خطا نیفتد یکی طبیعت بیماری بود چه مرضهای بعضی حاده و بعضی مزمنه بود و تدبیر غذا باندازه
بیماری و درجه وی باید پس اگر در غایت حدت بود و قوت قوی تا وقت انتها باید غذا از وی باز دارد
و طبیعت را بغذا که در وی قوت کثافت بود مشغول نسازد تا بر وی استیلا یابد و رو بماده بیماری
آورد و او را فانی گرداند درین صورت اگر ضرورت بود از شکر جلاب سازد و با آب بسیار بیامیزد چنانکه
نامند این را تدبیر غایة اللطافة گویند اگر مزاج بیمار با فصل سال بسیار گرم بود پس از جلاب سکنجبین معتدل
فرماید و او را با آب یا گلاب بیامیزد باید که اکتفا بسکنجبین نماید تا از نضج امان یابد بیماری اگر حاده مطلقه
بود و هفتم بحران نماید بیمار روز نخست کشکاب رقیق با شراب بنفشه با جلاب تناول نماید و با غلبه
صفرا آب انار ترش و شیرین و روز ششم اندک آب انار با جلاب با کشکاب این را تدبیر بس لطیف غایة
اللطافة گویند و هفتم ترک وی نماید اگر تشنگی بیفزاید گلاب سرد بیاشامد اگر نهم یا چهاردهم یا در بین
میان بحران نماید روزی دو بار کشکاب غلیظ با نقل بنوشند و با قوت شهوت غذا صبح و شام مزوره ده

الطف

با اسفناج و با شدار این تدبیر مطلق باشد بیماری که هر چند نقاهت زیادت تدبیر لطیف‌تر باید این منزلها مبتلا

و تیهو و دراج و کبک و گوشت بزغاله و ماهی تازه و زرده بیضه نیم برشت کار آید این را در بیماری

تدبیر غلیظ گویند و در صحت تدبیر لطیف و اگر مزمن بود تدبیر لطیف نشاید چه مانی قوت تا انتها

بیماری نیاید مدبر در این وقت باید که تدبیر غلیظ فرماید و تدبیر لطیف کرده اند تا وقت انتها بتدبیر لطیف

باز آید و در انتها علت طبیعت گذارد و قوت در بیماری چون توشه بود و بیماری چون مسافت سفر

و طبیعت چون مسافر سفر کننده از در راه باندازه مسافت سازد و باندازه خرج نماید تا پیش از انقطاع مسافت

انقطاع نیابد بنابرین باید که وی رعایت طبیعت نماید اگر بیماری حاد و قوت قوی باید از غذا از آغاز

بیماری باز دارد چون مسافری که مسافت سفر وی اندک بود اندکی توشه نماید و اگر مزمن بود از

ابتدا حفظ قوت نماید تا قوت پیش از انتها ضعیف نیاید چون مسافری که سفر وی دراز بود زاد

راه نگاه دارد تا پیش از قطع مسافت سفر توشه منقطع نگردد دوم اوقات بیماری تا تدبیر بتدریج

بگرداند چه گردانیدن وی بیکبار در صحت زیان دارد مرض پس رعایتی که غذا دادن جایز بود ابتدا

تدبیر غلیظ کند و بتدریج لطیف سازد تا وقت انتها بغایت لطافت رسد و تدبیر بر خلاف عادت

نگردد و قوت ضعیف نیاید و در وقت نوبت تب و نزدیک وی در وقت تزاید نوبت از دوای غذا

باز باید چه نارونی که در وی غذا نبود سبب گرانی طبیعت بود و در رازی نوبت گردد و منافذ

مجاری و مواد نفس را تنگ سازد و بیمار در ورطه هلاک آید سیوم قوت بیمار چه تدبیر غلیظ اگر چه

قوت ضعیف گرداند مدت بیماری باز دارد و تدبیر معتدل حفظ قوت نماید بیماری اگر از استیلا بود

و قوت قوی تدبیر لطیف فرماید و اگر ضعیف بود تدبیر معتدل و اگر از استفراغ یا از فقدان غذا بود و

قوت قوی تدبیر غلیظ و اگر ضعیف بود تدبیر معتدل و اگر حاد بود و قوت قوی تدبیر بغایت اللطافه

و اگر ضعیف بود تدبیری که مایل بود بغلظ و اگر قوت قوی بود و انتها دور تدبیر لطیف و اگر ضعیف

بود تدبیر معتدل بود و انتها دور تدبیر معتدل‌تر اکنند و اگر نزدیک بود تدبیر لطیف سازد گردانیدن

بیمار و مراد وی بر آوردن و رضای وی جستن و بهوای موافق بردن و دوستان وی را حاضر کردن

و بشارتهای نیک دادن از تدبیر نگاه داشتن قوت بود چه بدینها قوت حیوانی و نفسانی برافروزد

و قوت یابد چهارم عادت بیمار چه اگر عادت وی بسیار خوردن بود در بدایت و در انتها در

بیماریها خاصه غذا از وی باز ندارد چه باز گرفتن غذا در این حالت مضرت رساند چه ماده حاره

بمعده در آید و جرم وی تیز بود و قوت معده نماند و غشی پدید آید بیمار را اگر صفراوی بود و

قوت ضعیف بدبول انجامد و اگر فربه و قوی بود ضعف و لاغری روی نماید با شدت حرارت

عزیزی بیماران تاب بی غذایی نیاورد و با ضعف علت بیفزاید گاه بود که غذا از وقت ورود بیابد و

بیمار دفع معده درد یابد و بیم باشد که درد سر پدید آید این هنگام کشکاب رقیق باید و پس از وی

آب انار و مانند آن تا قوت فم معده بیفزاید و اگر عادت وی کم خوردن بود غذا نشاید اگر ضرورت

بود اندک کشکاب با رب انار و مانند آن فرمایند تا غذا بر وی گران نگردد و قوت ضعف نیابد

پنجم سحنه بیمار تا نظر در بشره وی کنند اگر نازک و متخلل باید غذا از وی باز ندارد و اگر درشت متخلل

و متکاثف نیابد تدبیر لطیف فرماید چنانکه طبیعت بیمار اقتضا نماید ششم شهوت بیمار باید

که وی چه میل دارد اگر میل وی بغذایی سودمند بود سکون یاری بجای آورد و اگر آرزوی غذای

کند که زیان دارد منع نماید چه طبیعت بیمار غذاهایی که خواهد بهتر قبول نماید و زود گوارد و از

وی قوت بیشتر یابد و اگر آرزوی بیمار باز دارد و غذایی مفید بدهد مضرت رساند چه زیان غذا در سیری

طبیعت از غذایی که نفرت یابد وی را قبول نکند و در معده بسیار بماند و بر وی گران گردد

و چنانکه

وچنانکه باید نکوارد و از غذا بد پدید آید وقوت از ان بهره نیابد وضعف بیفزاید وبیماری بطول
انجامد بدین سبب متابعت آرزوی بیمار کاهی ضرورت بود بیمار اگر غذای بخواهد که بسیار زیان
ندارد تدبیر وی نماید ومضرت وی بچیزی دیگر باز دارد اگر از نوعی که وی خواهد چیزی که مفید
بود تواند ساخت بسازد فی الجمله باید که شهوت بیمار و مضرت متابعت و عدم مضرت از ا
بر ان خود سازد و بر حکم آن تدبیر نماید هفتم نوبت تب چه اگر نوبتهای با نظام بود پیش از وی
بشش ساعت وپس از زوال تب بیکساعت غذا نفرمایند اگر بیمار بیقرار گردد وقت انحطاط
تجویز نماید اگر این وقت با وقت زوال تب وقت عادت بود مضرت کم رساند واگر بی نظام بود وقت
عادت با وقت شهوت بیمار فرماید در ابتدای لازم وقت اشتداد تب از غذا باز آید چه از شدت
حرارت سخونت معده و احشا بیفزاید و غذا بگوارد و ماده زیاده گردد و بیماری بطول انجامد هشتم
فصل خاصه اگر تابستان بود و بیمار پیش از گرمی هوا غذا خواهد غنیمت داند چه حرارت غریزی در
این وقت قوی تر بود و غذا زودتر و بهتر گوارد و قوت قوی تر گردد و حرارت غریزی و تشنگی
بیفزاید اگر وقت دیگر خواهد بکوشد تا بوقت مذکور قرار یابد و غذای لطیف و بسیار ویرا کنده
فرماید چه درین فصل منافذ بکشاید و تحلیل بیفزاید و بدل آنچه متفاریق زایل گردد متفاریق
باز آورد غذای بسیار بیکبار طبیعت برنتابد و قدرت بر گواریدن نماید واگر خریف بود بدل
معتدل ویرا کنده نماید و تدبیر حفظ قوت و نضج ماده علت برفق فرماید چه مزاج وی سرد و خشک ویرا کنده
بود و در وی بیماریهای بد چون قوباء و کرم و درد مفاصل و سنگ و تقطیر البول و عرق النسا و قولنج
وحصبه و جدری و سرطان و مانند آن روی نماید و اگر زمستان بود غذای بسیار بشبان روز
فرماید چه حرارت غریزی درین وقت قوی تر بود و مسام در زمستان بسته و تحلیل کم بود و بدل
باندازه تحلیل باید و هاضمه درین فصل قوی باید چه حرارت غریزی بدرون کراید بدین سبب اگر
بیمار غذای بسیار تناول نماید هاضمه از گواریدن عاجز نیاید و اگر بهار دیگر و دیرتر از زمستان
فرماید چه این مزاج این فصل اگر چه موافق مزاج خون و روح بود لیکن در وی خون بجوش آید و بظاهر گراید
و بدن سرخ گرداند و ماده بجنباند و بگدازد و متخلخل سازد و فزونی غذا امتلا بیفزاید نهم سال
چه اگر بیمار اگر کودک غذا از وی باز ندارد چه کوهر اندامهای وی نازک بود و تحلیل زود پذیرد
و حرارت معده وی قوی بود و غذا زود گوارد و از نایافتن غذا ضعیفی در قوی پدید آید و اگر
پیر بود غذا اندک فرماید چه حرارت وی ضعیف و اندک بود و پیوسته وی را مدد باید تا قوت
سقوط نیابد غذای پیر متفاریق باید چه غذای بسیار بیکبار حرارت وی را فرو نشاند مانند آتش
اندک که هیمه بسیار روی را فرو گیرد و نگذارد که برافروزد تدبیر کهل و شاب درین باب میان
تدبیر کودک و پیر نماید و هم سببی که از غذا مانع آید چه اگر در معده و یرقوده یا لک گرد غذا
نفرماید و اگر فصد و قی و حقنه و مسهل ضرورت بود پیش از تدبیر آن تجویز غذا ننماید دهم خداوند
تب را غذای تر باید خاصه کودک و جوان و مزاج تر را چه غذای تر موافق مزاج بیمار بود و ضد
مزاج تب آنچه خورده شود و در معده ماند کشکاب گردد و ویرا کیلوس گویند و آنچه قوت جاذبه
جگر از معده جذب نماید ویرا کیموس نامند و بعد چون در جگر خون گردد با عضا در آید و شبیه عضو
گردد و از کیفیات مزاج طبیعی تغییر نپذیرد و ویرا غذا خوانند خوردنی را غذا بمجاز گویند
و آنچه مزاج بدن را کمتر اند و اکثر داند و مانند معتدی کمتر از غذا گردد اگر در وی غذائیت نا
بود چون کشکاب ویرا غذای دوائی گویند و اگر دوائیت زیاده بود چون حنظل ویرا دوای
غذایی خوانند جوهر چیزی که غذای حقیقی بود گرمی و تری بر وی غالب بود بدین سبب زود

تحلیل یافته باشد بجای وی باز آید و آنچه بدن را غذا دهد گوشتی ... و گرمی و
تری بود و کیفیت هر یک ذکر کرده بود بدین سبب یکی را سرد و تر گویند و یکی را سرد و خشک و یکی را گرم
و تر خوانند و یکی را گرم و خشک چه خونی که از کعک و شهد تولد کند و خونی که از گوشت و نان
بحصول پیوندد تفاوت میان ایشان بسیار بود و قوت هاضمه معده از گرمی عرضی که در غذا بود متغیر
نشاند و جاذبه اعضای بسیط چون را جذب نماید پس غیره امثال مایل مشابهه و پیوسته نشاند متعدی
گرداند و آنچه غیره از نضج باز ماند دافعه از مجاری وی دفع نماید غذای نیک گوشت مرغ بود و مرغ بچه
و بزغاله و زیربا و اسفیدبا که از این گوشتها سازند و گوشت ماهی تازه کوچک که جای وی سنگ و ریگ
و آب شیرین بود و گوشت ماهی تازه کوچک و گوساله و گوسفند و جگر وی و بیضه نیم برشت و نان میده
که از گندم تازه پاکیزه افشانده بود و شیر تر و تازه که از زادن وی چهل روز گذشته باشد در ساعتی که
بدوشند و شراب رقیق خوشبوی خوش مزه صاف شراب شیرین غذا بیشتر دهد این را غذای محمود
نهند و گویند غذاهای بد گوشت گاو بود و گوشت بز و میش و شتر و گاو کوهی و خرگوش و مرغان آبی
و سر حیوانات و مغز و شکنبه و روده ایشان و نانی که در وی سبوس بسیار بود یا از گندم آفت
رسیده باشد و رشته و تتماج و تمت و بیضه پخته و جاورس و سیب و امرود نارسیده و ماهی
تازه بزرگ و ماهی نمک سوده و خیار و کدو و جمله تره‌ها غذاهای میانه گوشت پخته بود نان
خشکار و انگور رسیده و انجیر و کوک و کاسنی و مانند آن غذاهای لطیف سه گونه بود یکی آنکه از
وی خون صاف تولد کند و آن گوشت مرغ بچه و دراج و تیهوج و زرده مرغ و ماهی تازه کوچک
و ماش پوست کنده و مغز نان گندم شسته این غذا کسی را شاید که حرکت و ریاضت کم کند یا
حرارت غریزی وی کم و ضعیف بود چون کسی که از بیماری برخیزد یا نخواهد که در تن او ماده بد
گرد آید دوم آنکه بقوت گرمی و تیزی وی کم و ضعیف بود خون را گرم کند و تنک گرداند چون
پیاز و شلغم و ترب و گندنا خام سیم آنکه از وی خون لطیف تولد کند و خونی که در بدن بود لطیف
سازد این چهار گونه بود یکی حالی و شیرین چون شهد و انجیر و خربزه و کشکاب در جلا و لطافت از
این قبیل بود لیکن خون را گرم سازد دوم بقوت تیزی رطوبت بزداید چون سیر و گندنا و کند
و سداب و شبت و زیره و کرویا و کبر و تره این جمله سده بگشاید و بسیار بکار داشتن نشاید
سیوم بقوت شوری ماده بگدازد و لطیف سازد چون کامه و ماهی شور و چغندر و آب مری این
نوع معده و روده بهتر بشوید و بزداید و شکم نرم دارد چهارم بقوت ترشی ماده لطیف گرداند چو
سرکه و سکنجبین و ترنج و محرور را شاید غذاهای غلیظ چیزهای خشک و صلب و لزج بود مانند عدس
و باقلای خشک بریان و حنطه و شاه بلوط و گوشت خرگوش و شتر و گاو و شکنبه و روده و جگر
و بیضه بریان و شیر پخته کرده و شلغم جوشیده و نان فطیر و کاک و مغز سر جانوران و گوشت
ماهی بزرگ و کبوتر بچه و کنجشک و شراب سیاه و شیرین و کله و پاچه و زبان گوسفند و کنار عضلها
و کوکو و هریسه و کماد و شمار غذا که زود گوارد آنست که بد مزه و سخت و بسیار چرب نبود
گرم نباشد و آنچه کسی را آرزو کند غذای لطیف گوشت مرغ زودتر از گوشت گوسفند گوارد
و گوشت جانوری که مزاج وی خشک بود چون بز جانوری و میش کوچک و آنچه نرم بود و خایه
وی آسان و آنچه مزاج وی تر بود بزرگ و بیش از آنکه قوی گردد زودتر خورد وی گوارد گوشت
حیوان زودتر از پیر هضم یابد آنچه سخت آگنده نباشد چون جوز و فندق زودتر از آگنده گوارد
همه پیش جانوران زودتر از همه پس نضج یابد جانب راست حیوان زودتر از جانب چپ گوارد
گوشت پشت زودتر از جای دیگر زرده بیضه نیم برشت زود گوارد و بسیار غذا بود غذاهای

کوشت

پخته بود

اقسام غذا که بهر اقسام مرضا

که فربه

که نرم ... وی کم ... و گوشت جانوران اهلی و وحشی که رونده بود و جانوری که خایه
وی کم بود خاصه که فربه بود و ... فضول و زهومت وی کم بود سینه مرغان آبی و حیوانات بری و جبلی
و جگر مرغ و بچه ایشان و بچه جانوران شیرخوار و نخود و باقلای تر و گوشت حیوان کم حرکت خاصه که مزاج وی
تر و گوشت تازه بقوت فضول وی بسیار بود غذاهای غلیظ کسی که قادر بر گواریدن بود بدن وی از آن
بهره بیشتر یابد و آنچه بی زهومت و کم فضول و زود گوارد تن از وی غذا پذیرد غذاهای خشک
چون نانهای بریان بود و گوشت بریان و مطجنه و قلیه که با ابزار چون سیر و سداب و صعتر و زیره و
کرویا سازند و مزوره که از برنج کنند و گوشت بریان مرغ وحشی چون کبک و تیهو و گنجشک
و مانند او بریان بزند غذاهای تر خربزه بود و هندوانه و خیار و کدو و آلو و توت و اسفناج
و باقلا و نخود تر و جوز و بادام و عناب تر و کشکاب و آنچه با آب پزند و گوشت حیوان کوچک و
مزوره که از ماش پوست کنده سازند و پنیر تازه و کوک و نان میده که در آب یخ ترید کنند و حلوا
که از شکر و تخم خشخاش تر و مغز بادام و مغز تخم کدو و تخم خیار سازند و آب گوشت که از پهلوی
دنبه و پوست بزغاله پزند غذاهای سرد و تر شیرها بود و چیزهای زیجت و خیار و کدو و خربزه

غذاهای مفتح سدد ...

هندوانه و امرود و آلوی ... و زردآلو و شفتالو و توت سیاه و اسفناج و کوک و باقلا و دوغ
و کشکاب و ماش و بامیه و ملوخیه و شراب تازه سفید ترش سرد و لطیف بود و زیجت سرد
و غلیظ غذاهای سد در شیرها بود و شیر کم آب و شراب غلیظ و آنچه از گندم سازند غذاهای
مفتح چون خربزه و مویز و باقلا و نخود آب و حلبه و اچار کبر و کشکاب و شهد بر نهار و شیر و ... سازد
کند تا ترب خام و چغندر با خردل معده و روده بزداید و سده بگشاید و ... سازد بادام تلخ
جگر و شش و سپرز بگشاید جلاب عسلی سده بگشاید و ماده لطیف سازد و شش از فضول
بزداید سکنجبین ماده لطیف سازد سده جگر و سپرز بگشاید شراب صاف عروق بزداید شراب
تنک ماده لطیف گرداند سیر با پودینه کوهی و صعتر و فلفل سده بگشاید آب عدس و کرنب و شوربا
خروس پیر و چغندر و شیرا ... و خربزه و هندوانه و خرمای هند و انجیر و توت و جوز تر و شراب
توت و اسفناج و آب حلبه شکم نرم سازد و آنچه در وی سردی و شوری و تیزی و نرمی بود چون
با سرکه و ابکامه قوت معده بیفزاید و غذایی بد که در وی گرد آید دفع نماید و فضول از وی بزداید
زعرور و غبیراء و زرشک و سماق و دوغ و سیر ... و پنیر خشک و برنج بریان و کاورس و انار ترش
و عدس که با آب سه بار بجوشانند پس با سرکه و آب انار و زرشک بپزند و خربزه که از مغز بادام
بریان سازند و باقلا که با پوست در سرکه بخیسانند و بیضه که با سرکه یا سماق بپزند و مزوره زرشک
و انار و ... حب رمان اسهال صفراوی باز دارد خربزه و آلوی ... توت سیاه و کدو زود
تباه گردد باید که بر نهار و معده یابد تا زود گوارد خداوند معده گرم انار شیرین با ترش بیامیزد تا
صفرا انگیزد نخود و عدس و باقلا و ماش و فقاع و شیر و شراب شیرین و شهد کف ناگرفته و انگور و
سیب و امرود و آلو و ماست و دوغ و غوره و انار ترش و شیرین و شلغم و خیار باد رنگ بود چغندر به
سبب قوت بورقی و شلغم و برگ خرفه و اسفناج بجهت نرمی و لعاب و مسکه و روغن بسبب چربی
و نرمی معده را زیان دارد شیر در معده سرد ترش گردد و در معده گرم صفرا انگیزد معده را بگزد
و کرب آورد مغز سر حیوانات بسبب لزوجت دیر در معده بماند و شکم براند با دارچینی و پودینه
و صعتر و فلفل و نمک و خردل باید تا مضرت بنشاند خربزه موجب کرب بود اگر در معده تباه گردد
و ماده بد تولید کند از زردآلو و شفتالو و آلو و شراب نو رطوبت غلیظه بظهور آید غذا بر شهوت
صادق بنوشند گاهی که شهوت سیر خورده بدید آید در خوردن تاخیر نماید و با بقایای ...

[illegible] جای [illegible] آن غذا باز دارد معده از وی سنگین سازد تا آنکه معده هضم [illegible]
بخوابد اگر خواب نیاید حرکت و ریاضت فرماید و شراب صرف [illegible] مقدار چون ترتیب اهل
شهر باشد پیش از ترید نوشند و ترید پیش از گوشت چه اگر شوربا پس از ترید ورود یابد زودتر از وی
گوارد و جرم وی بالای ترید بدآید و گذر نیابد و تباه گردد و آنچه زیر وی بود تباه گرداند و زالو و مانند
آن پیش از غذا تناول نماید و با یبوست طبیعت بعد از وی پس از نضج و ریاضت ترک خوردنهای
نازک نماید چه در این حالت غذای نازک زود تباه گردد و خلطها را تباه گرداند غذا بالای غذا زیان
دارد و در تابستان ترشی و دوغ بسیار نوشند و در زمستان کم صفراوی و دموی غذای سرد و
خشک پس از غذای گرم و شیرین در ترک شراب کوشند و با بلغمی صرف آب سرد تجرع نمایند غذای
مضر که معتاد بود به از غذای مفید بود که معتاد نباشد غذای مختلف یکبار نوشند در خوردن
مدت دراز و لقمه بزرگ نسازند در روز سه بار غذا نوشند یکروز صبح و شام و یک روز یک
پیشین اگر عادت دو بار بود اندک باید و اگر یکبار بود از عادت تجاوز نماید تا ضعف و کسلانی
نیاید با گرمی فم معده و تولد صفرا نان با شراب غوره یا شراب انار ترش اول روز بنوشند و به
گرمابه روند و از حرکت و ریاضت باز آیند و غذا بتفاریق تناول نمایند در این صورت گرسنگی
زیان دارد و صفرا در معده گرد آید و غذا تباه گرداند پس از وقوع وی در شکم با شراب آلو و حماض
هند نرم سازند و معده از ماده ردیه بزدایند با تباهی غذا و امتلای وی قی سود دارد و اگر
نیابد آب گرم بنوشند و بیاسایند و اگر فایده نیابند و مزاج گرم بود شکم با طبیخ کوچک یا
گلنگبین سهل نرم سازند و اگر سرد بود با کمونی غذای غلیظ باندازه نوشند و میوه بسیار نوشند
چه میوه رطوبت خون بیفزاید و از حرارت تیره بجوش آید چون شیره انگور و آب میوهها که یکروز
بماند در غلیان آید میوه تر محرور را سود دارد و خون که از وی تولد کند زود عفونت یابد
بدین سبب کثرت ورود میوه تر موجب تری گردد غذای خشک شهوت ببرد و یبوست پدید
آورد و رنگ و روی تباه گرداند غذای چرب کسلانی آورد و ترشی ستوه شود با غذای نیک بود
نان اگر بد گوارد مضرت وی زیاده از گوشت بود که سنگ هضم نیابد پس از آلو و زالو و [illegible]
و میوههای ترش چیزی بنوشند و با دوغ و غوره و با بکامه و نمک سوده و شیر و پنیر با میوه
و ماهی شور و نمک سود با سکبا و عفوبا و کبوتر بچه با سیر و خردل و پیاز و نمک سود با سرکه
و گوشت مرغ با ماست و پیاز با سیر و پس از میوه ترش آب یخ و بریان نوشند و ترشی
پس از فصد و حجامت و شیر با ماهی و پنیر و خربزه و انگبین یکروز و پیاز بسیار کلف
آورد و از آن عقل نماید در محرقه و مطبقه و غب خالص حرارت غریزی ناری بود و ماده
تبهای عفونی بعضی خام و بعضی سوخته تب بر نضج خام و دفع سوخته باهم نیابد و تدبیر در این
میان باید که حفظ قوت نماید و آن تبدیل مزاج و دادن غذا بحصول پیوندد و آنچه مزاج را
بگرداند شربتهای سرد بود و آنچه قوت نگاه دارد چیزهای گرم غذای حکما برای تبها
شربتی که این منفعتها در وی بود طلب نمودند جز کشکاب نیافتند چه در وی رطوبت و
لزوجت و نرمی و لغزندگی و یبوستگی بود و در معده بیفزاید و نضج نماید رطوبت تشنگی بنشاند و نفخ نماید
نرمی و یبوستگی ماده نضج دهد و درشتی نرم سازد و سردی و تری با گرمی و خشکی مقاومت
نماید و از جهت خشکی زود گوارد و بسبب سرعت هضم قوت نگاه دارد و بدن را غذا دهد
و از جهت لغزندگی و جلا زود بر رگها در آید و عرق برداید و از وی آلودگی در مجاری
نماند و از قوای متضاده ساری بود بدین سبب از وی غذا نیک پدید آید و قوت پدید
آید

... ازکشکاب بظهور آید اب گندم اگرچه بقوام کشکاب بود
درو ... از وجع و تعب و ... لیکن از نضج و جلا عاری بود و لیکن بپالاید در بعضی نیز ...
جلا بود و در نفخ معده نماند بنابرین غثیان آورد اینجا کشکاب بیامیزد منفعت وی باطل سازد
چه امتزاج خواص مخالف بظهور اید و اضطراب پدید آید و هاضمه از گواریدن عاجز آید سکنجبین قوام
کشکاب بگرداند و نا گواریده از معده بیرون برد صواب درین باب آن بود که پیش از کشکاب
یک دو ساعت و ... باید تا ماده لطیف سازد و سستی دفع گرداند و خشونت در معده پدید
آید و سببهای چشا ... بیرون آورد یا ازکار باز دارد این هنگام معده مستعد گواریدن
گردد و کشکاب نیکو گوارد و ماده که سکنجبین لطیف سازد کشکاب بزداید و براند و
تجاویف از مواد پاک گرداند پس از چهار ساعت همان سکنجبین تناول نماید تا آنچه از کشکاب
نفخ ... دفع نماید و سردی و تری که از وی بظهور اید با اندامها رساند در آغاز بیماری
کشکاب رقیق فرماید و در انتها تابع آید و از جلاب و سکنجبین تجاوز ننماید در حفظ قوت
کشکاب غلیظ باید و در وقت انحطاط کشکاب با ثفل تناول نماید اگر در معده حموضت باید
کشکاب رقیق بنوشد و پنج کرص ناوی با ... اگر قوی تر ... فلفل با انگبین صاف
که از وی در فم معده نفخ تولد کند شراب با سبوس طبیعت کشکاب زیان دارد چه این
هنگام جرم کشکاب گذر نیابد و ثقل بیفزاید و بخار بسیار گردد و درد قوی بظهور آید
تواتر دم زدن پدید آید و التهاب تنفس سخونت پدید برد و خشکی و تشنگی بیفزاید صواب
آن بود که شکم بحقنه و شیاف نرم سازد پس بجوی سکنجبین نماید اگر مرض قوی بود و عرض
خطرناک و فصد و مسهل ضرورت از کشکاب باز آید و قناعت بسکنجبین و جلاب نماید
صفت پختن کشکاب یک پیمانه کشک جو با بیست پیمانه اب بجوشانند تا پنج پیمانه بماند آنچه نیک بود
بپالاید این را کشکاب رقیق گویند وی غذا کم دهد و رطوبت بیفزاید و ماده بهتر بزداید و زود
تر گوارد و تدبیر با اعتدال نماید و حموضت کم باید اگر خام بود و غذا را نشاید سکنجبین ترکیب نیکو
بود چه سرکه سرد و خشک بود و با سردی تیزی گزنده و مضرت وی در پیها و اندامهای عصبانی چون
معده و رحم بسیار چه عصب سرد بود و سرد پیها وی را زیان دارد خاصه که با سردی قوت نفوذ
بود چه جزو وی انگبین نماند که مضرت بیابد و سرکه قطع صفرا نماید و حدت وی باز دارد و نیز
گرمی بیفزاید و تیزی صفرا زیاده سازد و با دبراند و ماده که غلیظ و لزج بود لطیف گرداند شکر
در مضرت و منفعت نزدیک بعسل بود گاهی که سرکه با شکر یا عسل بیامیزد و مضرت هریک دیگری
باز دارد و منفعت هردو با منفعت آب گرد آید تشنگی و تندی صفرا بنشاند و کام و دهان
تر دارد و با غذاهای غلیظ و لزج که در گذرهای دم زدن و مجاری گرد اید لطیف سازد ...
بسرفه آسان برآید و سده بگشاید و ماده رقیقه بادرار بیرون برد نشاید که شکم نرم سازد بسیار
ترش نباید چه اثر سکنجبین ترش قوی بود بدین سبب جایی که نافع بود منفعت وی زود
پدید اید و جایی که مضر بود خطر قوی روی نماید اگر فایده وی زود بظهور نیاید نشان
خطر ... نجاست و غلظت وی بود و بجز سکنجبین از لطیف این هنگام لطیف سازد
و آسان بسرفه بر اندازد و مجاری نفس پاک گرداند و اگر ضعیف بود خناق تولد کند چه ...
بسیار در مجاری دم زدن گرد آید و قوت از دفع وی عاجز آید مداوی باید که ملاحظه قوت
نماید و کیفیت ماده بداند اگر قابل نضج باید و در بیمار ... زمستان بود سکنجبین
معتدل ... گرم باید تا ماده نضج یابد و لطافت در وی پدید آید و اگر تابستان بود ...

صفت پختن ک...

صفت سرد بباید تا تشنگی و سخونت تب بنشاند و سده بگشاید ... لطیف آید
در محرقه و مطبقه و صفت سکنجبین از لطیف باز دارد در محرقه و مطبقه و صفت سکنجبین معتدل با ...
تا از لزوجت و لعاب مانع آید در تبهای بلغمی سکنجبین بزوری فرماید با سکنجبین از سرکه عنصل با کوبیدند
بزوری در نضج و تلطیف و تفتیح زیاده از ماده بود سکنجبین ترش صفرا و ماده بورقی بر آید و برودت کاهد
و از مرور ماده شحج بدید آید خاصه که روده ضعیف بود و سرفه زیان دارد بنابرین از سکنجبین معتدل
تجاوز ننماید صفت سکنجبین ساده معتدل شکر سفید با آب و گلاب بقوام آورند و سرکه تند بروی ریزند
و اندک بجوشانند ده درم تناول نمایند صفت سکنجبین بزوری تخم کرفس و بادیان هریک دو درم و نیم
پوست بیخ بادیان و کرفس هریک ده درم و نیم کوفته با نیم من سرکه تند و دو من آب یکشب و یکروز
بخیسانند و بجوشانند تا به ربع آید بپالایند و با یکمن شکر یا انگبین بقوام آورند اگر خواهند
یک درم و نیم زعفران بیامیزند سرکه عنصل شش و قبضه وی پاک سازند و از صاف کرده اند و غذا
بگوارد و در وسواس و صرع و عرق النسا سود دارد و صلابت سپرز زایل کند و کدورت بشره
ببرد آید و قوت بصر بیفزاید و مزه با وی گوشت لثه محکم سازد و خون از بن دندان باز دارد و
بوی دهان نیکو کرده اند در گوش چکانند درد که از سرد بود بنشاند صفت پیاز کوهی که وی را
بتازی اسقیل گویند پاک سازند و با کارد چوب قطع نمایند و در رشته کشند و باید تا از یکدیگر بر دارند
و چهل روز در سایه بیاویزند و یکمن از وی با دو من سرکه در ظرف چینی یا شیشه دو ماه بر آفتاب
نهند و بپالایند و بکار دارند پس از شش ماه اسهال وی بیفزاید باید که مداوای شربت وی را
بتدریج در تداوی به ده درم رسانند و از پانزده درم تجاوز ننماید ماء العسل مرطوب و سرد مزاج
را سود دارد و بلغم که بسخت غلیظ نباشد لطیف گرداند و رطوبت که در نواحی گرده بود بادرار
بیرون برد و ماده که در حوالی سینه و شش بود سرفه آسان بر آرد سکنجبین درین باب قوی
تر بود چه نفوذ و جلا و تلطیف در وی زیاده بود و قوت وی بسرعت از غشای صلب گذر
نیابد و لطافت در ماده بدید آید سده و اماس و درد زایل گرداند چه در ورم گرم سازد و صفرا
بیفزاید و جگر و بر جهت حلاوت بیش از نضج معده جذب نماید و جوفی که از وی بپالاید بسبب
خامی و غلظ برگهای شوهرد ننماید چه آنچه در معده نگوارد در جگر نضج کامل نیابد بدین سبب
ضعف معده باعث استسقای لحمی گردد سکنجبین جهت این ترکیب یافته تا شهوتی که سرکه اکتسا
یابد و جگر را در جذب چندان شوق نماند و سرکه ماده زود لطیف سازد و سده بگشاید اگر بیم
تولد صفرا بود دیر اسهل بن تا آب بیامیزند و چنان سازند که آب بر ماء العسل غالب آید در استعمال
صفراوی پس از کشکاب و برا در معده نگاه دارد و نفخ و اضطراب بدید آید و شاید که بسبب
توقف در معده صفرا گردد و کشکاب را تباه سازد صواب در این باب آن بود که پیش از وی
ورود یابد تا زود بگوارد و بجگر در آید و در راه کشکاب بگشاید در مزاج خشک بجای سکنجبین
جلاب فرماید و با غلبه خشکی پیش از کشکاب در تبهای حار اگر قوت قوی باشد اکتفا بجلاب
نماید با غلبه صفرا و بیم استحاله جلاب بوی با آب بیامیزند تا صفرا نیفزاید و تشنگی بنشاند
شربت وی بدین طریق بهتر از آب بود چه در معده زود گوارد و تجاوز ننماید و تشنگی و حرارت
زود بنشاند اگر آب کم بود شکم بیش نرم سازد در تبهای قی با جلاب و سکنجبین و ماء العسل
زیان دارد و با یبوست طبیعت شدت سخونت بیمار بجای ماء العسل آب حزما صفت شاه ولی
تنها یا با جلاب دهند ماء العسل بیماریها سرد و درد سینه و جگر را سود دارد صفت وی انگبین

یکمن

... بعد آب خوشبو ... بماند بپالایند آنگه صوفی تر باید دارچینی و زعفران
... صمغ لیخان بیفزایند و جلاب ساده شکر سفید بکمین پاسه بن کلاب بجوشانند
... بماند یکدرم زعفران سوده با وی بیامیزند و با آب خنک بنوشند آب سرد از خداوند (منفعت)
تب گرم باز ندارند اگر بیمار نیز بالاغر با ماده بیماری خام و غلیظ یا حرارت غریزی و معده
و جگر ضعیف یا در تجاویف ورم یا در اندام دیگر الم یا دانند که وی آب سرد عادت ندارد ان
شراب وی بارد چه آب سرد فجاجت و غلظ بیفزاید و حرارت غریزی بنشاند و ضعف زیاده
سازد و شاید که فواق و تشنج پدید آید ماده بیماری اگر رقیق و صفراوی بود و بیمار از آنچه یاد کرده شد عاری
شرب آب سرد بهترین تداوی بود چه برودت و رطوبت آب با سخونت و یبوست تب مقاومت نماید
صفراوی رقیقه نضج یابد گاه بود که طبیعت از شرب وی قوت یابد و ماده تب بعرق و ادرار و قی و
اسهال دفع نماید و بیمار شفا یابد در تب حار اگر قدر آب سرد بنوشند که اندام وی بلرزد و رنگ وی
بسبزی گراید سخونت و تب نماند که تب بلغمی گردد اگر باید که ترک آب سرد بقبول انجامد با وجود
موانع منع نماید چه تدبیر خامی معده و ماده و صلابت ورم استان ترا تدبیر تب ذبول بود باب بسیار سرد
بیاشامد با سکنجبین و جلاب مضرت کم رساند گاه بود که از شراب آب سرد مسام انسداد پذیرد و تب دیگر (مضرت آب)
نوبه کند و شاید که دوم قوی‌تر از اول بود با عدم تب شرب بسیار زیان دارد خاصه که در بدن ماده خام
بود چه با ضعف عضو افت در فصل وی پدید آید و دم زدن دشوار نماید و غذا و شراب بمجری اسان فرود
نیاید و رعشه و تشنج و ضعف معده و جگر و گرده و مثانه و روده بظهور آید و آب سرد که در روده باید در
معده بماند و قراقر پدید آید و غذا که در وی بود تباه گرداند بمسام رساند و در وی درنگ نماید و فرود به
جگر و صول نیابد و شاید که در وی بسیار بماند بدین سبب ادرار بد پدید آید و تشنگی تسکین نیابد چه
این هنگام آب سخونت یابد پس بجگر و اندام دیگر در آید و آب گرم تشنگی ننشاند اگر ضرورت بود با سکنجبین
یا جلاب تناول نماید تا در اید در معده توقف ننماید در آغاز نوبت تبهای دایره بسیار مضرت رساند
و در میان کم کسی که در صحت از آب سرد احتراز نماید در مرض ترک وی نماید روفس گوید شراب حرارت (خواص و مضرت شراب)
غریزی برافروزد و غذا بگوارد و چون از ماده بر آید فربه و روشن گرداند و ناقه فربه سازد
و صفرا که با خون بیامیزد با درار براند و بلغم خام بگدازد و قوت روح بیفزاید و چون گوشت سازد و
تن درستی نگاه دارد و عروق از دهای بد پاک دارند و ازاله سخونت کلی نمایند و غذا با طراف رساند و
قولنج و سده بگشاید جالینوس گوید شراب باد معده براند و شکم فراخ گرداند و غذا بتمام اندام رساند و بخار
غلیظ لطیف سازد و بعرق بیرون برد و خواب آورد بقراط گوید شراب ماده بد که در تن بود لطیف سازد و در
نفس شادی بیفزاید و روح بیفزاید و دل قوی گرداند و در اخر بیماریهای و تب کم شاید بسقوط و تبش
گوید با منافع بسیار که زهر دارد را سود دارد خاصه زهرهای سرد چون افیون و شوکران و مانند آن شراب
قوی در مالیخولیا و غشی مفید بود و زهر عقرب سود آورد شرب شراب کسی را که عادت بود اگر از آن باز
آید وسواس و مانند آنها پدید آید و همهای بی سبب پیش آید و غذا بگوارد و مزاج سرد و بدن لاغر و غریزی
کم و قوی ضعیف گردد و ماده‌ها که بعروق و ادرار قی و نم شدن شکم بیرون شدی در تن بماند و
بیماریهای مختلف پدید آید منفعت قوی در شراب آن بود که حرارت غریزی قوت یابد این گاهی به
حصول پیوندد که باندازه وارد گردد چه کثرت شرب ضعف در غریزی پدید آورد چه شراب غذای
بود و مغتذی گاهی قوت یابد که غذا باندازه قوت وی ورود یابد چه غذا گاهی که بر مغتذی غالب
آید غاذیه وی روی نماید و تصرف نکند بدین سبب ضعف روی نماید پس قوی هضم پدید آید و تن
از فضول ممتلی گردد و بجهت کثرت ماده و ضعف حرارت طبیعت از دفع عاجز اید بنا برین مادها

بد در اعضا پیدا کرد این خاصه در معده و جگر و دماغ و اعصاب [illegible] شراب [illegible]
بد و دیوانگی و کند ذهنی و فراموشی و بلی جوذی و تیره چشمی و [illegible]
و بیداری و سکته و عسر و فالج و سرسام و نقرس و سوء مزاج و ضعف جگر و استسقا و درد [illegible]
گرم و درد دندان و ورم لثها پدید آید چه شراب گرم و تر بود و زیاده بخار و رطوبت و فاعل حرارت [illegible] در سر
موجود بود گاهی که بسیار وارد کرد و ضعف در حرارت غریزی پدید آید بدین سبب سردی در بدن بیفزاید
و حرارت ضعیفه وی ابخار رساند و بدماغ بر آید و مزاج وی سرد و تر بود و طبیعت بجهت ضعف بر دفع
قدرت نیابد و بخار در مجاری که حس و حرکت بتمام اندام از آن مجاری در آید بماند و کثرت مرضهای تعوق
حس و حرکت امتلا پذیرد و بیماریها که منسوب بدماغ بود روی نماید بخار اگر سرد و تر بود بیماریهای
بلغمی چون صرع و سکته و مانندان پدید آید و اگر سرد و خشک بود وهم و مالیخولیا و اگر گرم و تر بود بیماریها
خواستها و تبهای گرم و خناق دموی و اگر خشک بود بیماریهای صفراوی چون سرسام و تب غب و دیوانگی
که وی را قطرب گویند خراج اصلی جگر اگر گرم بود شراب وی را گرمتر سازد و بیماریها گرم و تبهای سوزان
پدید آید و اگر سرد بود کثرت شرب ضعف در حرارت پدید آید و سردی جگر بیفزاید و قوت گوارنده
شراب مجاید و فضول بر بدن گرد آید و سقه روی نماید و استسقا پدید آید زندگانی آدمی و جمله حیوانات
بروح بود و معدن وی دل و در وی سه تجویف بود یکی سوی راست و یکی سوی چپ و یکی در میان که آن را
این را دهلیز نامند و طبیبان تجویف دل را بطن القلب گویند و هوای لطیف که روح انسی غذا کرد
مدام در تجاویف با خون موجود بود در بطن راست هوا بیشتر از خون بود و در بطن چپ خون زیاده
از هوا و رگ بزرگ از جگر بتجویف ایمن آید و تا خون بدو در آید پس تجویف ایسر انتقال نماید و دو رگ
از تجویف چپ بشش پیوست تا یکی غذا که وی را شاید از دل بوی رساند و دیگری بخارهای گرم از دل
بیرون برد و هوای تازه وقت دم زدن بتجاویف آورد گاهی که شراب از اندازه تجاوز نماید رگها
ممتلی گردد چه شراب زود با خون بیامیزد این هنگام تجاویف از شراب و خون امتلا پذیرد و جای هوا
نماند و از راهی که آمده باشد عود نماید و هوای تازه بجهت امتلا پذیرد و تجاویف راه نیابد و موت
روی نماید آدمی مرکب بود از بدن و نفس که وی را قوت و روح گویند و او را سه قوت بود یکی حیوانی
کار وی طلب عز و جاه و ریاست و ظفر و غلبه و انتقام بود و معدن وی دل دوم شهوانی کار وی
تحصیل لذت و ادای شهوت بود جای وی جگر سیوم نفسانی کار وی طلب علم و حکمت بود از کارهای
زشت باز دارد و مکان وی دماغ بود و قوت نفسانی اشرف بود و شهوانی اخس چه پیوسته لذات
دنیوی جوید و از زشتی ملامت و ملالت نیابد قوت حیوانی میان این و آن بود گاهی که تابع قوت
نفسانی گردد کارهای پسندیده از وی در وجود آید و گاهی که با قوت شهوانی یار گردد کارهای نا
پسند از وی صدور یابد و کار هر یک از قوی مخالف کار قوت دیگر بود و باز داشتن هر یک از
کار خود بی قهر میسر نگردد و مقصد دانا پیوسته آن بود که بر قوت شهوانی که وی را کارهای زشت
فرماید غالب آید و کارهای پسندیده از وی بحصول پیوندد و بدین سبب پیوسته رنج و تعب یابد پس
بدین چیزی که وی را از رنج برهاند و از استعمال وی راحت یابد حکما تجسس نموده اند جز شراب انگوری
نیافته اند و از تناول وی فرموده اند تا قوت نفسانی بیاساید و قوت شهوانی و حیوانی از قهر وی
امان یابد چه عمارت این جهان در آن بود که بهره هر قوت جدا نگه باید چه اگر پیوسته قوت شهوانی
و حیوانی مقهور قوت نفسانی بود اساس عمارت عالم و بقای نسل بنی آدم نماند ازین جهت خردمند
ارتکاب شرب وی نماید مزاج شراب انگوری مناسب مزاج بدن آدمی بود چه [illegible]
و آب از وی بخار بر خیزد و ثقل و اجزای ارضی در بن خم نشیند و گوهر وی صفا پذیرد و تری فرونی

وجود دار

... که بمعده گران ... خشکی نماید با وی نماند و شیره چیزهای دیگر مانند شیره انگور
... صافی باید و اجزای ارضی چنانکه باید جدا نگردد و مزاج میوه خود باید و از شراب انگور گرم تر
آید ... و غلیظتر و بادناک تر انچه در سبوهای دیگر دیزند تا نیک بجوشد و نفخ نماید از گرمی که منافی
حرارت غریزی بود بیرون برد و حرارتی که مناسب بود پدید آید شراب سفید رقیق که رنگ و قوام
وی نزدیک به آب بود و بوی وی تیز نباشد در بیماریهای بلغمی و اخلاط الریه و ذات الجنب که
ورم نضج یابد و تب نماند با آب سود دارد چه قوت حرارت غریزی بیفزاید و اعانت هاضمه نماید و
شکم نرم دارد و بول براند و خواب آورد و بیمار در خواب بیاساید و طبیعت قوت یابد و ماده امتلا
براندازد شراب شیرین بجهت غلظ سده آورد و در تب صفراوی و دموی مضرت رساند شراب معتدل
سرفه را سود دارد و مجاری نفس از ماده لطیفه پاک سازد و با ماده غلیظ بر نیاید چه در وی قوت برنده
و جلا دهنده باید درین باب ماء العسل و سکنجبین معتدل و کشکاب صواب بود جاکه نفس دشوار آید
شراب نشاید خفقان و صداع و کسی که در سر گرانی یابد از شراب وی باز آید شراب که بسیار تنک بود بیش
از منفعت بخار کند و با هوا بیامیزد و از راه نفس بر آید شراب قابض قوت روده بیفزاید و اسهال را
باز دارد شراب تلخ معده را سود دارد که ضعیف و سرد بود و محرور را زیان کاهی که معده سرد گردد و غذا
نگوارد و شهوت نماند و حشای ترش پدید آید و غذا دیر بماند و گران نماید شراب لازم آید شراب
رقیق خوش رنگ خوشبوی غذا کم دهد و زود از معده و جگر بگذرد و برگها در آید و بول بسیار براند
و زود شادی آورد و زود زوال یابد شراب غلیظ غذا بسیار دهد دیر بسازد و در معده بماند و در
بدماغ دارد و نشاط دیر آورد و مستی دیر بگذارد و خماری بسیار بود شراب شراب سفید سخت گرم
نباشد شانه و کلیه‌ها و بول بزداید و محرور را شاید شراب زرد گرم تر از سفید بود و سرخ گرم تر از زرد
کسی که در معده و روده بلغم یابد بنشاید شراب سیاه غذای بسیار دهد شراب کبودی وی قوی نباشد و ضعیف
بود و بر معده بماند و محرور را شاید شراب خوشبوی که وی را ریحانی گویند خداوند غشی و خفقان و درد
معده بنوشند شراب بدبوی دماغ را زیان دارد و از وی بادهای بد گرد آید شراب صرف خداوند فالج و انواع
قولنج را سود دارد و باد معده و روده براند و لاغر و محرور را مضرت رساند ناقه و خداوند سل و تب
و درد سر و ضعف دماغ شراب با آب تناول نمایند و در تابستان لجلاب بنابد شراب خام روده سست
کند و زود گوارد و خماری سبک نماید و شادی وی قوی بود و غذای وی معتدل بود دل
و بدن قوی گرداند و خون صاف سازد و رطوبت دماغ بیفزاید و بخار آورد شراب نو بد گوارد و دماغ
تر و شکم نرم دارد و خوابهای شوریده نماید و رطوبت در بدن گرد آید و مزاج گرم و خشک را شاید و
در معده از وی نفخ پدید آید شراب کهنه گرم و خشک بود در سوم بخار وی دماغ را خشک سازد و حواس
تیره گرداند و غذا بگوارد و باد براند و بلغم بگدازد و شکم نرم سازد و روده را زیان دارد مرطوب
را سود دارد شراب سوبی خشکی بر وی غالب بود نفخ در معده پدید آید و بد گوارد و زود با سودا بیامیزد
و غذا کم دهد کسی که مزاج وی به سردی و خشکی گراید ترک وی نماید شراب خرما گرم بود شکم نرم دارد
و ثقل از معده و روده بیرون برد و تشنگی و سده جگر آورد و با سودا بیامیزد و خون را تیره و سیاه
گرداند و بدن فربه سازد و غذا بسیار دهد و قولنج بگشاید و اندوی شبش پدید آید شراب کودک
و جوان را نشاید و کهل را چندان زیان ندارد و پیر را بغایت موافق بود چه مزاج وی سرد
و خشک بود و مزاج شراب گرم و تر در بهار بسیار باید چه رطوبت که در زمستان گرد آید لطیف
گرداند و باد را دارد و اسهال بیرون برد در تابستان و آخر بهار و خزان شراب نشاید با گرمی مزاج

سخت زیان دارد درین فصول با آب سرد باید و غذاها و [illegible] و شراب بیرون [illegible]
شارب چندان صبر کند که غذا از معده گذر یابد یا نقصان پذیرد و از مستی اجتناب نماید [illegible]
بدنی و نفسانی باز اید وقت شرب بسیار نکوید نخست شراب صاف با آب بیاشامند [illegible]
نکو دارند کتاب وی نماید که گرمابه ماده نضج دهد و تحلیل زایل سازد و رطوبت بیفزاید پس از استفراغ
در تبهای صفراوی که ماده بیماری صفراوی خالصه بود و انعام از عدم فادی سود دارد و در
محرقه که ماده تب بسم سو ربود زیان دارد چه رقیق بلغم فانی سازد و باقی در غلظ بیفزاید در ذات
الریه و ذات الجنب پس از نضج و استفراغ در بیماری عفنی بود چه بی نضج باقی ماده یاری دهد و درد
ننشاند و بهنا و پیوندها و مجاری نفس نرم سازد و دم زدن و نفث انداختن آسان کرداند کسی
که دوین درستی گرمابه دوست دارد بیماری اگر بوی گراید تداوی پس از تنقیه منع نفرماید اگر عرض
نوتب بود در خانه معتدل نشاند و آب نیم گرم چرب سازد تا مسام بگشاید و بهاویکها نرم دارد و
رطوبت آب در بدن نماند و بیش از درود عرق بند بیچ بیرون آید سر و بدن پوشیده دارد تا هوای سرد
بدو راه نیابد فایدهها که یاد کرده شد از روغن خشک بیابد و نشاید که فرا شاید انجا از گرمابه مانع اید یکی
ضعف قوت چه در گرمابه بجهت تحلیل قوت قوی ضعیف ساقط گردد دوم قی و غثیان چه سبب وی
ضعف فم معده بود و ضعف وی سبب ضعف قوه و بیم تولد غشی سیوم رعاف چه گرمابه ماده بگدازد و
در حرکت آورد و این هنگام نشاید که خون بجنبد و رعاف بیفزاید در بیماری اگر رعاف یابد مداوی گرمابه
فرماید چهارم اسهال چه گرمابه جذب ماده بجانب مخالف نماید و از اسهال مانع اید پنجم پس طبیعت چه گرمابه
یبوست بیفزاید و قولنج ثقلی پدید آورد نخست روده از ثقل پاک سازد پس گرمابه فرماید در تبهای عفونی
کاهی که استفراغ فرماید ده چیز رعایت فرماید یکی وقت نوبت چه تب اگر دایره بود روز نوبت استفراغ — برای ده چیز که در استفراغ باید
نفرماید چه درین وقت ماده بیماری در حرکت بود و بیمار مضطرب و استفراغ اضطراب آورد و اگر ضرورت بود
تا انقضای مدت توقف نماید و اگر لازم بود وقتی که تب خفت یابد یا وقتی که هوا ملایم گردد دوم قوت
چه بیمار اگر قوی بود ماده بیماری یکبار بیرون کند تا بدن از ماده فاسد بیک دفعه سبکبار گردد و اگر
ضعیف بود مزاج با شربتهای سرد باعتدال آورد پس تدبیر استفراغ نماید چه در مدت قوت مابین
زاید و اگر نهایت بود استفراغ نماید چه در قوت بتفاریق باید و سیوم میان استفراغ چندان باید که ماده
خام نضج یابد و قوتی که با استفراغ اول نقصان پذیرد در ان مدت باز اید جای که فصد باید تاخیر
نماید قوت ضعف یابد و از فصد مانع آید و ماده فاسده در تن بماند و طبیعت از دفع عاجز آید و موت
روی نماید اگر توجه ماده بعضو شریف بود در آغاز بیماری بی آنکه ماده نضج یابد استفراغ فرماید
تا عضو شریف کوران آفت امان یابد در وقت انتها تا اثر نضج نیابد ماده نجنباند گاهی که ماده نضج نا
وطبیعت بدفع وی توجه نماید علت طبیعت کذ آرد اگر در کار وی تقصیر یابد اعانت نماید اگر
از دفع عاجز آید تدبیر استفراغ بجرمای هند و بنفشه و شیرخشت و امثال آن نماید چهارم سحنه و با علت
حرارت استفراغ بهلیله زرد و شاهترج و مانند آن نماید پنجم سحنه چه بیمار اگر فربه بود و ماده
بسیار از استفراغ باک ندارد و اگر لاغر بود ترک تدبیر وی نماید و بعید یل مزاج باز آید ششم
سن و جا و هوا چه بیمار اگر جوان یا کهل بود جای وی معتدل و فصل بهار یا خزان استفراغ شاید
فرماید و اگر پیر و کودک بود و جای گرم چون شهرهای جنوبی یا سرد چون شهرهای شمالی و فصل تابستان
یا زمستان از استفراغ باز اید اگر ضرورت بود برفق تفاریق فرماید ششم عادت وی اگر تنومندی بود تدبیر
وی نماید و اگر فصد بود درک کشاید و بگذارد تا خون چندانکه باید بیاید اگر بیمار باید که فصد و دارو

بسهل

[illegible] ... نفقم وفصل زمستان اکر بود مسهل نفرماید اکر ضرورت بود حاجت
[illegible] ... نیم روز باید چه دربن وقت [illegible] اکر بود و حرارت غریزی برافروزد مسهل قوی بسیار بخورند ما
[illegible] بیماری از ماده خون بود وقت قوی ولیکن باید خاصه که بول سرخ وغلیظ نماید اکر طبع خشک بود
باکشکاب وبرخشت وشراب لوعنفشه وحرای هندی نرم دارد وازروغن بنفشه واب برلحیند د وبوره و
شکر سرخ حقنه سازد ونیز سکنجبین کردویی تخم کرفس وماننداین بود بول راند وسام بکشاید روغن
بابونه بمالد باشراب سعید با آب نیم کرم بنوشاند تا عرق آورد باشدت سخونت تب از تمریح وتنطیل
داروهای کرم نباید مالیدن روغن تمریح کویند انچه بر بدن ریزند یا حکانند تطول کویند ریختن
وحکانیدن را تنطیل کویند بول اکر زرد یا ناری باشد رنگ نکشاید چه ابن هنکام حدت صفرا بیفزاید و
قوت سقوط یابد وبیماریها اند سه نوع اکر ماده بیماری بود وقوت وی بکدارد تا تمام برآید وکرنه باز
دارند تا قوت ضعف نیابد وبیماری نیفزاید ماده اکر غلیظ بود وقوت ضعیف مسهل قوی فرماید که
مقدار بعضی وی اندک بود تا قوت دوا دفع ماده نماید وشکم بسیار رنیابد وضعف روی نماید صفت
آن تربد نیم درم سقمونیا یکدانک کلشکر یکدرم نسخه غاریقون نیم درم محموده دانکی با هفت درم کلشکر
بیامیزد نهم ماده چه اکر خام واندک بود ومدارا باید که توجه بعضو شریف ندارد پس ان نضج کابراند چه
پیش از وی ماده خام در حرکت آید وبا بخته بیامیزد واضطراب پدید آید وشاید که نیاید یا بار قیقه
آید وغلیظ بماند وحرارت غریبه ویرا غلیظ سازد وطبیعت از دفع عاجز آید وبیماری بطول انجامد
قوت ضعیف یابد وبیمار بماند یا بیماری دیکر روی نماید وشاید که دوم بتر از اول بود باید وی
نیاید در یکه مشترقه رنجی آکستن بود ونادن نزدیک وکروفتار تب نابه سداوی نضج ماده وی را
دوا ومسهل داد بیست مجلس ماده براند وبحیره نماند وتب باقی بود وقولنج روی نمود مدهی ادا حجت
تسکین داروی مخدر فرمود بیمار قسبق الفشیه کشید وباستسقا لحمی انجامید وبیمار شربت موت
نوشید واکر بسیار ومتحرک بود وبیمار بیقرار وقوت تا زمان نضج نیاید یا بیماری جسیم باز آید یا
ورم در عضوی پدید آید پیش از نضج استفراغ نماید چه کاهی که ماده در حرکت آید وطبیعت وی را
ازجای بجای برد اکر طبیعت اعانت وی نماید وبرد فع قدرت یابد وچنانچه باید دفع نماید وشاید
که بیمار راحت یابد وهم میل ماده چه اکر توجه وی بمعده بود قی فرماید وسکنجبین واب نیم کرم تجاوز
نماید واکر بروده زیر وقعر جکر بود مسهل واکر بروده زبر بود حقنه واکر بحدبه کبد بود مدر خشکی
طبع نشان کرمی جکر بود ابن هنکام ضماد و چیزهای سرد وتر باید تعلل ساید کاهی که در معده غذا بود ضماد
از جکر باز ندارد وجرقته تر بر جکر نبندد اند چه برودت جکر از کار خود منع نماید در آغاز تب خواب نشاید
خاصه که بروی فراشا ولرز بود چه در خواب حرارت غریزی بدرون کراید وبیرون سرد نماید وتب
طول انجامد وفراشا زبان ندارد سبب فراشا کرو براشارتی قشعریره کویند ولرز که وی را نافض
نامند یکی تیزی وسوزانی ماده بود که عضلها بسوزند دوم ضعف حرارت غریزی سیوم سردی هوا
چهارم برودت ماده پنجم توجه حرارت بدرون سبب اکر تیزی ماده بود بیمار را دراک برد بیرون و
احساس بحسی درون کرمی یابد وپیوسته آب طلب نماید واکر سردی وی بود با برودت بحس پندارد که در
میان برف جا یافته اند یا حرکتهای عنیز ازادی بود چون لرزیدن اندامها وبر هم آمدن دندانها وبافرا
نبود سبب اسباب دشواری لرزه ضعف وقوت دافعه عضلها بود وقلت وکثرت حدت ماده و
برودت وی چه ماده بدنیه درجا بماند اندام باوی الفت یابد بنا برین کیفیت وی در نیابد
حرارت غریبه کاهی که تحریک وی نماید وبر بنیان سازد اندامی که باوی عادت ندارد کیفیت در یابد

دخواهد که دفع ماده موذیه نماید بدین سبب در حرکت آید چنا[illegible]
محسوس نگردد چه هوای که مماس تن بود در مدت سکون بدن [illegible] نگردد و بهوای [illegible]
ملامسه از چیزی که مانند وی بود منفعل نگردد و اورا درنیابد و گاهی که هوای دیگر آید [illegible]
را دوریابد در این هنگام لامسه بجهت عدم الفت کیفیت وی دریابد تا نفض کند و بحرانی نیز که نضج نیابد
آید و بیمار راحت یابد نشان غلبه طبیعت بود بر دفع ماده علت و اگر نه دلیل کثرت ماده بود نه قوت
طبیعت نافض پس از ظهور علامتها یبوست و نقصان حرارت و ضعف قوت نشان رحلت بود تب
یکروزه حرارت غریب بود که روح را گرم سازد سبب اگر غم بود نبض ضعیف نماید و چشم غایر و بول ناری
و رنگ و [illegible] بسفیدی یا زردی گراید چه طبیعت درین حال گریزان بود و روح و حرارت غریزی بدرون
مایل حکایتهای دلربا و بازیهای عجم فزا و نشادیهای غم زدا باید تا غم از دل [illegible] باز دارد و اگر هم بود نبض
عظیم نماید و حرکت چشم مایل بسوی بیرون اگر هم از بهر کاری بود که شاید [illegible] چه درین حالت نفس
جویای مراد بود لیکن از بهر کاری بود که بهمش آورد نشان بر خلاف آن نماید بیمار چیزهای خوشبو بوید
و گرمابه و آبزن بکار برد پس روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن مغز کدوی شیرین بمالد اگر شراب
باید با آب بیامیزد شراب آب با آب برابر باید از رنج و تعب باز ایستد و بر بستر نرم خوابد و خرقه با آب برگ
خرفه و آب برگ بنفشه و صندل و گلاب و کافور بیالاید و بر سینه اندازد و از شیاف شربت باز آید
بستر نرم و شربتها چون سکنجبین و شراب و نیلوفر و شراب [illegible] هندبا با آب سرد با برف بنوشد
و غذاهای تری فزا چون [illegible] تازه کوچک و کدو و قلیه و خیار و اسفاناج و کشک جو و ماش کوفته
کنند و [illegible] نیم برشت و گوشت بزغاله و مرغ فربه و دوغ تازه و آب هندوانه و مطالعه
کتب و استماع قصه و افسانه و نظاره گل و [illegible] نماید و اگر فکری بود نشان وی نشان هم بود
جز اگر فکر در کاری بود که بیم آورد نبض صغیر گردد و حرکت چشم مایل بدرون و اگر در کار [illegible]
بود نبض و حرکت دیده بر حال اعتدال باشد [illegible] یاد کرده شد کار فرماید و خود را بچیزهای
جزوی مشغول دارد غم از وجهی مخالف هم بود چه حرکت روح در غم بسوی درون بود و در هم بسوی بیرون
رود و در یافتن [illegible] قدرت نیابد تا کار [illegible] که وی را نیاید و از [illegible] عاجز آید این
هنگام غم روی نماید و حرارت بدرون باز آید و روح حیوانی را گرم سازد و هم [illegible] ممکن
بود و آدمی خواهد که با تمام رساند و همگی همت بران دارد از جویایی این کار حرارت برافروزد
و روح حیوانی [illegible] یابد و از وجهی موافق چه غم مانند طالب امر غایب بود و اندیشه میان
این و آن چه گاهی از جهت امر حاضر بود و گاهی از جهت امر غایب بدین سبب ترتیب تب یکروزه
که از غم و هم و فکر تولد کند اختلاف نپذیرد اگر غضب بود که حرارت برافروزد و دل بجوشد
بدنرا و روح را گرم سازد چشم و رنگ و بول سرخ نماید و نبض شاهق و متواتر بود و ممتلی
دیده [illegible] پوست رنگین و گوشت [illegible] و رگهای گردن برخاسته اگر [illegible]
امتلاها بلرزند و رنگ و روی بزردی گراید بسبب ضعف قوه بود [illegible] حرارت غضب
بگذارند و در حرکت آورد حکایتهای مضحکه و بازیهای طرفه غضب بنشاند [illegible]
بیمار بگرمابه معتدل رود یا در آبزن معتدل نشیند اگر تابستان بود گاهی که از آبزن بیرون آید
خود را در آب سرد اندازد و [illegible] برآید و صندل و گلاب و کافور و بنفشه و نیلوفر ببوید و بر سینه
ضماد سازد و آب انار ترش و شیرین و شراب غوره و شراب لیمو و شراب سیب ترش و ریواج [illegible]
و اسفاناج و کدو و خیار و بامیه و ملوخیه تناول نماید و ماهی تازه و مزوره غوره و ریواج و ترنج بود

وجوب

[illegible] نماید چه شرب وی غضب بیفزاید در تب یکروزه بیماری اگر از
[illegible] غذای لایق از [illegible] بگذارند و اگر بخوابی بود بول تیره و چشم غاین نماید در بیداری روح
در [illegible] تحلیل یابد و نوری چشم اندروح بود و گوشت زود دست چشم بر آید چه بخارهای گرم از آنکه از
غذا کرده آید و بالا بر آید و بیمار بسبب تحذیب در اندام تکسیر یابد درین بیماری خواب باید اگر بیاید از بابونه
و بنفشه و نیلوفر و پوست خشخاش و کشک جو نطول سازند و نیم گرم بر سر ریزند یا در ظرفی کنند و بخار در
بر سر کنند و بخار دار و بدماغ رسانند و در وقت انحطاط تب بگرمابه معتدل البعد و آب نیم گرم در بدن ریزند
یا در آب زن نشینند و بیش از دو روزه عرق بر آید و از غذای زود گوار اندک تناول نماید و شرابها با آب
بیامیزد و اندک بنوشند تا رطوبت بدید آید و درد سر بیاید و از مباشرت باز باید تا بیس و بیخوابی بیفزاید
و اگر بسیاری خواب و آسایش بود بدن کسلان بیاید و نبض ممتلی نماید چه در بیداری روح نفسانی
حواس را بکار فرماید و روح حیوانی حرکتهای اندامها را بر وفق قوه نفسانی با نظام دارد و درین حرکتهای
فضول تحلیل یابد و از کثرت خواب و ترک ریاضت معتاد بخارهای فزونی در بدن گرد آید و روح
را تیره گرداند و از کدورت روح تب یکروزه بدید آید و درین تب گرمابه و عرق و ریاضت و مالش
باید و بیمار از خواب و شراب باز آید تا بخار نیفزاید و از غذاها که یاد کرده شد اندک تناول نماید و اگر
شادی بود نشان وی نشان تب غضبی بود و اثر شادی از غضب از چشم نمایان و تند بیرون اگر سبب گرم
حرارت بدبرون باز آید و روح را گرم سازد و اثر وی در چهره نمایان بود و نبض مختلف نماید چه وهم
گاه بیفزاید و گاه در تناقض آید و اضطراب در طبیعت بدید آید شراب و تند بیر حمامی غمی سود دارد
و اگر تعب بود بندها گرم تر از جاهای دیگر نماید و نبض بضعف و صلابت گراید و بول رنگین و رقیق
آید و عرق اندک و بیمار در اندام درد و ماندگی یابد چه رطوبت بسبب تعب بگدازد و تحلیل
پذیرد و یبوست بیفزاید بیمار آسایش نماید و پس از انحطاط تب بگرمابه فرماید یا بآب زن در آید
و پیش از عرق بر آید و بدن پاک سازد و روغن بنفشه و نیلوفر و مغز کدو بمالد تا اندام نرم گردد
و تری آب بماند و میوهای تری فزا بنوشند و جامه نرم بپوشد و شراب با آب بیامیزد و جلاب با کلاب
و غذای مناسب تناول نماید و بر بستر نرم بیاساید و از مباشرت و آنچه خشکی فزاید باز آید و اگر
استفراغ بود پس از وی بدید آید چه دارویی مادهد در حرکت آورد و روح در حرکت آورد و حرارت
پذیرد و شاید که احشا از دوا الم یابد یا دارو ماده و روح را گرم سازد و لذت تری از بدن بستاند
و خون باقی گرم تر گردد و صفرا بیفزاید و بخار دخانی بدید آید بیمار آرد و معجون وی و تریاق بزرگ
و طلوبیا بنوشند بذر قطونا و صمغ عربی و گل ارمنی بریان با رب آبی یا شراب سوره تناول نماید و بر
معده از پوست جو و سنک و گلنار و اقاقیا و طباشیر و خرنوب و آب آبی و اسپغول ترضماد کنند
و بگرمابه درنگ نمایند تا عرق بدید آید نان با شراب قابض بنوشد و شکم با روغن مصطکی و با سنبل
بیالایند و زیر معده نهند و با گوشت بیاساید اگر تب قوی بود و تشنگی بسیار داروهای سرد
بر خرقه کتان مالند و بر دل و جگر اندازند و بگذارد که یبوست پذیرد و روز دیگر بگرمابه رود یا
در آب زن نشیند و غذاهای سرد و تر تناول نماید در تبی از استفراغ خون بدید آید از داروهای
قابض باز آید و اگر ورم بود از آن وی نماید چه تب عرض بود و درد و مرض پس از زوال وی اگر تب
بماند آنچه در تب تعب یاد کرده شد کار فرماید و اگر ورم بود نبض بسبب حرارت سرعت و
تواتر و عظم پذیرد و از جهت ورم بصلابت گراید و تب پس از ورم بدید آید گاهی که ساق یا قدم
الم یابد طبیعت جهت دفع وی توجه بدانجا نماید و چون با وی بجای الم گراید و از گوشت نازک
چون بغل و بن ران و با سندان تجاوز نماید و از آن در جاها که یاد کرده شد بماند و سخونت پذیرد

دانا حس روغنی نماید و بخار عفونت از شریان تبدیل یابد آید و تب [illegible]
جای بوم و ری بیاید این ورم فزونی بود که در بدن کرد آید و از حرارت تب بگدازد و بر محلها
مد کوره در آید مدبر آنکه بگشاید فصد و ضمادهای سرد مقوی بکار دارد تا جای ورم قوت یابد و ماده باز دارد
چه ضمادهای سرد مقوی افراط نماید تا ماده خام قوت دل با شراب سیب ترش بیفزاید تا بخار بسبب سردی
ضماد بدل نیاید ماده ورم بداروهای مسهل بزاید و شکم نرم دارد و بیمار از غذا اندک نوشد و در ترک گوشت
کوشد و از شراب باز آید تا حرارت وی اعانت عفونت ننماید و بازمانی کرما د تحلیل یا نضج یابد بیاساید
که در اینجا بکار آید سماق و آرد جو با شراب برد و دینار بکار دارد و اگر غشی بود نبض مختلف نماید غشی
چه گاهی که سردی فزاید نبض ننماید و گاهی که حرارت برافروزد سرعت یابد و بیشتر نبض غشی دودی
نماید چه بسبب غشی در روح اضطراب پدید آید مزاج اگر گرم بود کافور و صندل و گلاب با اندک مشک
ببویانند تا حرارت غریبه تسکین یابد و حرارت غریزی برافروزد گلاب سرد بر روی و سینه بیمار زنند تا به
هوش باز آید با جلنک با شراب یا آبگوشت در دهان وی چکانند و جامه صندل آلود پوشانند و زرده بیضه
نیم برشت و دوغ خنک و آبگوشت بنوشانند و اگر سرد بود غالیه و مشک ببویانند و دود عنبر و عود
بمشام رسانند و شراب نیم گرم با دوا المسک در فم چکانند و روغن نارون و مصطکی بر فم معده مالند و اگر
از شراب منع نماید چه با خلو معده شراب تشنج و اختلاط عقل آورد اگر غشی از اسهال یا رفتن خون بود
گلاب و آب سرد از اندام غشی و [illegible] کباب و مرغ بریان و سیب عطر گرم ببویاند اگر از فصد بود
مشک با آب آبی یا آبگوشت در فم چکانند گاهی که بهوش آید آبگوشت بنوشانند اگر از عرق بود دست و
پا با گلاب و آب سرد بمالند و برگ مازو و مورد و سنبل بسایند و بر بدن بپاشند تا عرق باز دارد با آب
آبی و آبگوشت و بوی‌های خوش قوت بیفزاید اگر با وی فواق یابد قی فرماید و از نوع غذا منع
نماید یا آواز طبل و بوق و مانند آن و گرفتن عضلهای دست و کندن موی با هوش آورد
کندس و فلفل و فرفیون و جند ببویانند تا عطسه پدید آید اگر بدینها افاقه نیابد و عطسه نیاید
قطع امید نماید اگر از درد قوی بود چون قولنج فلونیای کهنه فرماید پس قولنج بگشاید اگر از گزیدن جانور
و مار یا خوردن غذاهای زهردار بود بیمار با زهر و تریاق تناول نماید اگر از اعراض نفسانی بود چیزهای
عطسه که موافق مزاج بود ببوید و با گلاب سرد دست و پا مالد و با روغن گرم فم معده چرب دارد و آب
گوشت با گلاب بنوشد و در تدبیر قی کوشد اگر در غشی هوای سرد کرد د [illegible] و مانند آن تناول
نماید کسی که در حال فصد یا پس از وی به بیماری گرفتار آید وی را پیش از آن شربت انار ترش
و رب سیب و رب آبی و شراب لیمو باید تا قوت دهد معده بیفزاید و حدت صفرا بنشاند
اگر از اختناق رحم بود بوی خوش از وی دور دارد و داروها که موافق مزاج وی بود چون شیره
[illegible] ببویاند و اگر از گرمی تب بال ننمارد گاهی که بیمار بهوش آید تداوی تب به
شربتهای سرد و تر نماید اگر گرسنگی بود نبض ضعیف صلب نماید چه بدن گاهی که غذا
نیابد حرارت غریزی بماده بر دارد و بخار مرطوب روح را تیره و گرم سازد چنانکه [illegible] به رود و
در آبزن نشیند پس روغنهای سرد و تر بر بدن مالد و غذاهای سرد و تر چون کوک و اسفناج و
کشکاب تناول نماید و بعد برنج و اسفیدبا و دیگر غذاها باز آید و اگر تشنگی بود نبض با تواتر
و سرعت نماید و بول رنگین چه از نابودن آب حرارت برافروزد و بخارهای سوزان روح را اگر کم سازد
غرغره فرماید و آب سرد بتجرع نماید آب انار و خیار ترش و مانند آن بیاشامد و آب سرد بر بدن
ریزد و غذای سرد و تر بنوشند و در آسایش کوشد و اگر بستن شام بود که از برد تولد کند
نبض موجی و سریع نماید اگر از وی قوی بود ضعیف و مختلف و با صلابت گراید و شاید که بول سفید

... طبیعه نماید و رطوبت بکدازد و تحلیل نماید مدبر کاهی که حرکت
... بند پس از زمانی حرارت تب دریابد چه این مسام بکشاید و بخار در حرکت پدید آید و جای مجلس گرم
نماید بیمار در خانه گرم نشاند و جامهای گرم و نرم در روی پوشاند تا عرق آید در آخر گرمابه فرماید و آب طبیخ
بابونه و شبت و مرزنگوش بر بدن ریزد و آهسته بمالد تا مسام بکشاید پس روغن بابونه و روغن قسط و
روغن ناردین چرب سازد و این ترتیب رعایت نماید بیمار وقت بیرون آمدن جامه در گرمابه بپوشد و در
جامه خانه بیاساید پس غذاهای لطیف چون تیهو و دراج بریان و نخود آب بنوشد و ترنج و مرزنگوش بوید
شراب داده در حرکت آورد و بخار برانگیزد مسام بسته باید و در تجاویف بماند و بیماری بیفزاید مدبب
سبب شرب و عیاس انکشودن مسام نشاید و اگر تب قابض بود بتره بیمار مانند دست و پای کسی بود که
به آب مازو و پوست انار کار کند و نبض قوی نباید حرارت بدرون گراید و ماده تحلیل نیابد و شاید که
بسبب شدت امتداد و کثرت حاجت صفیره سریع گردد و بول سفید و رقیق گردد چه این هنگام طبیعت
توجه بنضج بخار نماید و از نضج ماده باز آید و شاید که بول بجهت کثرت رطوبت بیفزاید بیمار بگرمابه فرماید
و در هوای وی زمانی توقف نماید پس بر ابزن که در وی بابونه و شبت و مرزنگوش و اکلیل الملک
قیصوم جوشیده باشد بنشیند تا عرق آید و مسام نرم گردد و مسام بکشاید و بخار تحلیل یابد پس
روغن شبت و بابونه و مرزنگوش و دانه غار بمالد و غذاهای لطیف چون اسفناج و ماش پوست
کنده و نخود درست با زیره و سعتر و دارچینی و کامه و مری تازه تناول نماید غذا و دوا در خور بیمار
فرماید و کار بر وفق روز کار کند چه اگر بیماری گرم بود و هوا سرد و برودت هوا یکی از سببها و اگر
سرد بود و هوا گرم حرارت نوعی از تداوی بود لا تکلفه رعایت ترتیب مذکور نماید و از غذاها که یاد
کرده شد تجاوز ننماید و اگر از آفتاب بود یا در چشم سرخ نماید و بیمار روشنی دوست ندارد و گرمی سر
زیاده از جای دیگر بود و سخونت بیرون زیاده از درون بدین سبب درین بیماری تشنگی کمتر از تبهای
دیگر بود بیمار در خانه سرد نشاند و جامه نرم بپوشاند و راه باد از خانه باز دارد تا عرق آید و هوای
خانه بوی بنفشه و نیلوفر و صندل و کافور و بوهای سرد و تر معطر سازند لخلخه سرکه و گلاب و روغن
گل و صندل سفید و کافور و آب کشنیز بر یخ یا برف سرد کرده ببویاند و خرقه کتان بدان بیالاید
و بر سر و سینه اندازد شراب بنفشه و شراب نیلوفر و شراب غوره و شراب ریواج و شراب لیمو و شراب
ترنج و آب انار ترش و شیرین با اندک روغن گل بنوشاند تا درد سر و تشنگی بنشاند بیمار آب سرد بسیار
ننوشاند کشکاب با آب سرد یا شکر سفید تناول نماید وقت انحطاط بگرمابه فرماید و از نشستن در آبزن کام الله
نماید آب نیم گرم بسیار بر بدن ریزد و زود بر آید از خانه گرم و هوای وی اجتناب نماید در آبزن نیم
گرم که با بونه و بنفشه و نیلوفر در وی جوشیده باشد نشیند یا عدس مقشر و زر کام روغن بنفشه و نیلوفر
بر سر مالد درین تب گرمابه و آبزن بیش از دعن مالیدن بود بمزوره کوک و برک خرفه و ماش و مغز خیار
و خیار بادرنگ و نان سیده با آب یخ بنوشد و بیاساید و اگر آتش و گرمابه بود بیمار آب بسیار طلب نماید
چه حرارت درین تب در دل بیشتر بود و در تب یکروزه که از آفتاب بود در دماغ تدبیر وی تدبیر حمای
یوم شمسی بود و اگر غذای و دوای گرم بود باد سر و خشکی دهان و سرخی چشم و ریختن تشنگی
بسیار بود و جانب گرم توجه درین تب حکم گرم کرده و روح طبیعی سخونت پذیرد و در تب یکروزه
که از گرمابه و آتش پدید آید دل سخونت یابد و روح حیوانی گرم سازد با شیره تخم خیار و خیار بادرنگ
و تخم خرفه و خربزه و سکنجبین ساده بر اند و با شیر خشت و آب خرمای هندی و آب انار ترش و شیرین شکم
نرم دارد توت سیاه و شراب وی و مغز خیار تناول نماید و آنچه در تب یکروزه آفتاب یاد کرده

بس از زوال تب صح

شد کار فرماید و اگر شراب بود آب انار ترش و آش غوره بنوشد [illegible]
با آب خرمای هندی و آلو و زردآلو نرم سازد یا رگ بگشاید وقت اختلاط بگرمابه رود و آب نیم گرم
و تیهو و دراج و فروج و مرغ خانگی با آب انار ترش و غوره و زرشک بنوشند و چیزهای سرد و خوشبوی بوید
و از شراب اجتناب نماید و اگر غذا بود چه گاهی که بسیار خورده بود باید بغیر بر گواریدن قدرت نیابد و
در معده تباه گردد و حشای ترش و دخانی بر آید و حرارت غریبه برافروزد و روح گرم سازد و این تب را
در کسی که پیش از گواریدن غذا در گرمابه و آفتاب درنگ نماید یا حرکت ریاضت فرماید بیش پدید آید چه
این هنگام بخارهای بد در بدن گرد آید و روح سخونت یابد خاصه که مزاج صفراوی و مسام بسته بود
و نبض سریع و عظیم نماید و چشم و چهره سرخ و حرارت سیال و بول بسبب ناگواریدن غذا سفید آید
و شاید که بجهت شدت سخونت تولد صفرا بخارها و گرم رنگ یابد و شاید که هفت روز حبس دیگر نگردد
و نبض مانند نبض تب دق درست نماید شکم اگر نرم بود و غذای فاسد آید بسیار آب گرم بنوشد تا معده و روده
بزداید و اگر ماده آید و قوت ضعیف باید سفوف حب رمان و بگرمابه رفتن فرماید قوت معده با گلشکر و سه
ساده و سکنجبین و سفرجل بیفزاید آب سیب ترش و آبی بجوشانند تا روغن گل بجوش آید تا روغن نماند پشم
با وی بیالاید و بیفشارد و گرم بر فم معده نهند و استوار دارد از گل سرخ و صندل و اقاقیا و عصاره
لحیة التیس و سعد و رامک و آب مورد تر و شاخ رز بر فم معده ضماد سازد شراب لیمو و شراب غوره و شراب
انار و شراب سماق و شراب زرشک بنوشد و غذای سرد و تر فساد کم باید چون آش غوره و انار و زرشک
و سماق تناول نماید گاهی که شکم باز ماند و روغن افسنتین جهت تقویت معده بمالد یا عدم شدت تب
پشم با روغن ناردین یا مصطکی بیالاید و روغن از وی دور سازد و گرم بر فم معده گذارد آنچه بر فم
نهند گرم باید چه نیم گرم ضعف بیفزاید روغن با آب گرم بیامیزد تا ضعف نیابد در این تب پس از آنکه
شکم دو بار نرم آید اگر رگ گشاید نیز زوال یابد و شاید که باسهال گیدی ماند باید گاهی که
تب نماند جوارش که قوت بیفزاید و غذا بگوارد و شهوه بگشاید تناول نماید در تابستان و در
خانه سرد نشیند و چیزهای سرد و عطر ببوید اگر شکم نیاید و در معده غذای فاسد یابد قی فرماید
پس تدبیر نرمی شکم نماید اگر قی نیاید معجون الراحه و حب الوفا و سه و کمونی که در وی بوره نان بود
بنوشد اگر در روده ثقل یابد شیاف و حقنه باید با سورش روده حقنه از عناب و سپستان
و کشک جو و بنفشه و روغن بنفشه سازد و اگر در معا باد و قراقر یابد حقنه که در وی تخم کرفس
و تخم بادیان و بوره و زیره و کرویا بود بکار دارد و گاه بود که غذای غیر معتاد یا زیاده از عادت
وارد گردد و تب پدید آید در این صورت انتظار مفارقت نبرد و تدبیر گواریدن و دفع نماید چه
تب مانند مطبقه چند روز بماند اگر غذای مزاج گرم یابد شکم با آب خرمای هندی و آلو و زردآلو
و شیرخشت و آب انار ترش و شیرین نرم سازد و اگر سرد یابد با کمونی و معجون الراحه و حب الوفا

سفرجلی سرکه انگوری کهنه بیست و پنج درم آب آبی صد درم شکر سفید دویست درم
در دیگ سنگ بقوام آورند و بیست و پنج درم گلاب بیفزایند ساده آبی ترش پوست دور
وی دور سازند و در هاون چوب بکوبند و آب وی بگیرند و ثفل وی در شراب کهنه بجوشانند
پس بکشند و یک روز بمالند و بپالایند و سه من از این شراب با چار من آب آبی و چهار رطل شکر در
دیگ سنگ بقوام آورند حب رمان اسهال دقیق و سفید باز دارد و قوت معده بیفزاید
درم کرمان مدبر و بریان بیست درم خرنوب و سماق و گلنار هر یک ده درم انار دان بریان
صد درم کوفته و بیخته سه درم با رب آبی تناول نمایند درون و بیرون آبی ترش دور سازند
و آب وی بگیرند و در دیگ سنگ بجوشانند تا ربع بماند و بگذارند تا سرد شود بار دیگر بجوشانند

تا بقوام آید

لیموآب لیموی تازه پوست کنده در دیگ سنگ باشد بقوام آورند    غوره آب وی
در دیگ سنگ بجوشانند تا نصف بماند و یک شب بگذارند و روز بپالایند و با یکمن آب غوره نیم من شکر
سفید بیفزایند و بقوام آورند شراب انار و شراب سماق و شراب زرشک و شراب سیب مانند شراب لیمو
افسنتین عصاره وی سیزده درم و نیم با عسل و بیست درم زیت با روغن جوز یا بادام تلخ در
آبگینه کنند و میان آب در دیگ سنگ بیاویزند و بجوشانند و چهل روز در آفتاب نهند    ناردین
درد سر و درد گوش زایل گرداند و باد کردن معده و روده ببرد و قولنج بگشاید و پیچ شکم باز دارد
و رحم گرم دارد و درد حیض را و اندام دیگر را سود دارد در قضیب چکانند قوت شهوت بیفزاید و آن
استرخا را نفع آید و ... بیماریهای سرد نماید ناردین تازه پانزده درم و نیم سعد و عود بلسان و سابج
و قصب الذریره ... و اذخر و اهلیلج و برگ مورد و ... هر یک بیست درم با شراب
... هر یک مساوی بجوشانند تا ثلث بماند بپالایند و با پنج رطل روغن کنجد بجوشانند تا روغن
بماند ... و دارچینی هر یک شانزده درم برگ مورد و سلیخه و گل سرخ هر یک سی درم و سه درم
و نیم با آب و شراب بجوشانند و بپالایند و با روغن مذکور بجوشانند تا آب نماند    صفت مصطکی زیت
با شیره تازه پنجاه درم با بیست درم مصطکی سوده اندک بجوشانند تا روغن بماند این طبیعت بهاران
بود که مصطکی با روغن در آب کهنه و در دیگ انبار بیاویزند چو درین صفت مصطکی بگدازد و فراهم
آید و درین شیشه نماید و با روغن بیامیزند و در آن صنعت اثر او ... بماند قوت معده بیفزاید و غذا بگوارد
عود و مصطکی هر یک نیم درم گلنار و ... هر یک درمی سماق دو درم طباشیر سه درم با شراب
آبی بیامیزند و از سه درم تا پنج درم بنوشند    الراحه قرنفل و مصطکی و جوزبوا و فلفل و زنجبیل
و دار فلفل هر یک درمی و سقمونیا مشوی ده درم اب ابی با شکر بقوام آورند و داروها با وی
بیامیزند و از یک درم تا دو درم تناول نمایند    حب الوفا ... قرنفل و فلفل و زنجبیل و دارچینی
و نارمشک و سنبل و دار فلفل و مصطکی هر یک درمی سقمونیا برابر داروها شکر سفید مثل سقمونیا
یکی درم کتیرا با آب پودینه یا گلاب یا انار ترش باشند بخود حب سازند حبی یکبار شکم براند و
غذا بگوارد و باد در روده و معده نگذارد    فلفل و زنجبیل و برگ سداب و بوره نان هر یک
ده درم زیره کرمانی ... صد درم ... بکوبند و با انگبین ... بیامیزند و یکدرم و نیم
تناول نمایند با داروهای گرفته ... بنوشند و نرم کنند کنکر زد نیم درم نمک و بوره ارمنی
و گل خطمی هر یک دو درم بنفشه ده درم و نیم با شهد کف گرفته شیاف سازند و با روغن گل بیالایند
و برآرند درازی چهار انگشت باید    ... بنفشه و گل خطمی و سپستان و عناب و انجیر هر
یک کفی بجوشانند و بپالایند و برآرند و با نمک هندی یک درم و یک نیم بوره ارمنی پانزده درم روغن
کنجد سی درم قند ... و شصت درم آب سلق بکار دارند گاه بود که در رگهای باریک اندر ...
و تب یکروزه که ویرا بتازی حمای یوم سددی گویند پدید آید چه این هنگام بخار در رگها ...
نیاید بدین سبب خون عفونت پذیرد و تب یکروزه روی نماید درین تب خون بی عفونت بود
چه بخاری از گرمی و تیزی عاری بود و گاهی که بخار خون بتیزی و گرمی گراید تب از جنس یومی
بیرون رود بعفونی در آید درین وقت فراشا و لرزه پدید آید در تمام بدن تبهای یومی نیم دق
بود مگر در تبهای یوم سددی یافتن این تب بسیار دشوار بود چه مانند تب عفونی نماید اگر
سده قوی بود بیرون نماند گاه بود که مانند تبهای دایره عود نماید چه سده که سبب تب بود

باقی بود و مدت نوبت درین تب دراز بود خاصه که در آخر نوبت عرق نیاید اگر مدتی باقی
یابد حکم بر جای تب یومی مدید نماید خاصه در بدنی که چون بر نماید ماده غلیظ کرده باشد یا امتلاء
بر افروزد و رگها بر خیزد و نبض عظیم نماید و با غلظ ماده نشان امتلاء نماید سبب سده اگر امتلاء
بود رگ بگشاید چون مسهل فرماید اگر امتلاء قوی یابد و اگر نه شکم با سکنجبین ساده و آب میوه
نرم دارد گاهی که تب روی بزوال دارد یا در انحطاط ابتدا و بگرمابه رود و آب نیم گرم بر بدن بریزد
و در آب زن نشیند و بدن نرم نماید و از جو و باقلا و نخود و سبوس کنند و تخم خربزه و تخم سوسن و
اشنان نرم سوده بر بدن بمالد تا مسام بگشاید سده اگر قوی بود بر زانو بنشاند [illegible] میان بریزد
با آب گرم بگدازد و بمالد اگر تب بعوض آید و نوبت قوی بود پس از نوبتی [illegible] تدبیر نماید و در این
توقف نماید و در گرمابه خواب بخواهد تا عرق آید بیمار [illegible] از شربت [illegible] باید سکنجبین بزوری
و ساده یا شراب افسنتین و آب کاسنی و آب بادیان و بیخ بادیان [illegible] در درون بکار باید و با دیگر لطیف
سازد [illegible] با روغن بادام بخورند کشکاب که در تخم بادیان جوشیده باشد بیاشامد
و از چیزهای که موجب سده در درون بود باز آید و در گرمابه روغن بنفشه و امثال آن بمالد [illegible] استفراغ
بند بر تفتیح سده نماید چه شاید که ماده که در رگها بود [illegible] کرده و بجهت کثرت یا غلظ در رگهای باریک
بماند و سده قوت دریابد و تب عفونی پدید آید و علامت تب نشان قوت سده بود درین تب
اگر غذا از بیمار دور دارد ماده عفونت پدید رود و تب بیکبارگی جای گردد و اگر این تب از سه روز بگذارد
یا بگذارد و بدان گرمی که بود باز آید و بول رنگین نماید نشان عفونت بود تدبیر عفونی باید کرد و اگر تب
گرمی نیاید تدبیر سده کند تا باقی سده بگشاید و تب یکروزه از جنس خود تجاوز نماید سبب سده یکی غلظ
ماده بود دوم ورم سوم فزونی گوشت تب عفونی چون [illegible] بود که از دل بر افروخته و ماده عفونت پدید
و بدن را گرم سازد گروهی بر آنند که صفرا و سودا بجهت یبوست عفونت نپذیرد این سخن دور از
صواب بود چه مزاج هر یک اگر چه خشک بود صورت هر یک تر بود چه صفرا رطوبت رقیقه بود
که مزاج وی گرم و خشک بود و مزه وی تلخ و سودا رطوبت غلیظ بود که مزاج وی سرد و خشک بود و
مزه وی ترش و آنچه بصورت تر بود عفونت یابد اگر چه مزاج وی خشک بود چون برگ بود و بار
که بر هم نشانند و هوا در وی راه نیابد بجهت رطوبت عفونت پذیرد و متغیر و متکرج گردد و آنچه
بصورت خشک بود چون خاک و گچ عفونت نیابد و باید که تب صفراوی و سوداوی نیابد پس
از تب عفونی تب تا سحر بخوابی پدید آید و بدن گرم نماید هر روز بیمار در خود ماندگی و کسلانی
یابد و اندام تمام سازد و گاه نفس تنگ گردد و رگها و سر پهلوها که در نازکی و [illegible]
تمدد پدید بود و در صدغ اختلاج پدید آید گاه بود که غشیان روی نماید و آب دهان و بینی بسیار
قبول [illegible] نیفزاید و نبض متواتر نماید با این نشانها اگر [illegible] نیابد تب عفونی بظهور
آید و ضعف آورد و رنگ و روی زرد گراید گاهی که نبض صغیر و متغیر و سریع و مختلف گردد و نشان
آغاز تب بود و در نبض و تنفس حرکت انقباض سرعت یابد چه حاجت باخراج بخار بیفزاید گاه بود
که نبض صلابت پذیرد خاصه [illegible] با صلابت نبض تب عفونی در ابتدا و تزاید و مختلف نماید
در غب خالصه بجهت [illegible] ماده اختلاف چندان نماید و در وقت تزاید و نوبت اول عرق
نیاید و تزاید بیماری از نسبت عارض بود و نبض تا عظم فزاید زمان تزاید بود این تب نماید و
در آغاز بیماری بول خام آید در تب دائمه نخست فرا شود و لرز نماید در وقت زوال تب عرق آید

تب عفونت

چه

... سبب بگدازد و بیرون اندازد کاهی که رطوبت بیرون عرق بود تحلیل نیابد
[illegible] بیفزاید در آغاز تب لازم حرارت اشتداد و سرما نیاید سردی دست و پا در آغاز این تب نشان کثرت
و غلظت ماده بود و ضعیف حرارت گاه بود که در تب بسبب امتزاج صفرا با بلغم در اثنا با لرز پدید آید
یا ضعف قوت و کثرت ماده بی بحران انتقالی تب زوال نیابد پس از سکون ورم نشان بقای ماده وی
بود و جایی که ورم علت ماده بسوی وی گراید گاه بود که ماده بسیار بود و چون عفونت بسبب لرز کم شود تا
عفونت سبب تب گاه بود که حرارت توجه بورم درون نماید و بیمار سرما یابد و لرزه ناقص پس
از نضج درون بحران نشاید زوال بیماری بود و غلبه طبیعت بعضی از وی نشان کثرت ماده و ضعف
سحون لواد قوت بود پس از نقصان حرارت و ضعف قوت ناقص نشان موت بود غب خالص نوبت غب
بار آید و ماده وی صفراوی خالص بود بدین سبب این تب را غب گویند و در این تب خواب کم
آید و بیمار بیقرار گردد و پریشان بسیار گوید و تشنگی و غضب غلبه نماید و بدین عفونت زود بزود
و گرمی وی زیاده از تبهای دیگر بود و سبب آن حدت تب بسوزد و پس از زمانی حرارت کم گردد چه لطافت زیاده
از گرمی دست بیفزاید و زود تحلیل یابد در آغاز نوبت نبض ضعیف و متفاوت نماید چه غرض زیر دفع ماده
بدفعه گرآید و عفونت [illegible] تب انتشار یابد و روز و قوت و عظم و اختلاف یابد بسبب قوت و عدم
ثقالت صفرا بود بر طبیعت و بسبب کثرت حرارت صفرا شدت حاجت بهوا و بسبب اختلاف ماده
عفنه نبض در تب چندان اختلاف نیابد چه صفرا بجهت خفت و لطافت بر طبیعت چندان گران
نیاید عرق بیرون تب [illegible] تمامی دیگر آید چه صفرا رقیق تر از مادهای دیگر بود بدین سبب بسوی
پوست و گوشت گراید پس از پیش آب بشره بیمار تر نماید و شاید که عرق آید و با دردسر بجهت خفت صفرا
گرانی نیابد زوال این تب غالبا بعرق بود و بول زرد و ناری رقیق آید گاه بود که روز دوم و سوم نضج روی نماید و
پیش از روز چهارم و هفتم و چهاردهم گاه بود که بسبب لطافت ماده یک نوبت آید و با عرق باقی با اسهال
صفراوی زوال پذیرد مدت این نوبت این تب دوازده ساعت بود و در این [illegible] نوبت با [illegible] تب هفت ساعت
و کوتاهی چهار [illegible] و عرق [illegible] و اسهال و بول [illegible] گراید نشان ماده این تب بود [illegible] در آغاز نوبت بسوی
پشت بر آید چه حرارت ناری ماده از رطوبت بگدازد و بر عضلها ریزد و بسوزد و بخار آن سوزان بسوی
پوست بر آید و مسام در آید و بیمار پندارد که سوزن بر پوست او فرو می خلد در اثنا و لرزه در بدایت این تب
ضعیف بود پس قوت یابد چه حرارت [illegible] بسبب نضج ماده و حمایت دل بدرون گراید و لرزه زود
بیارامد و گرمی تب بر افروزد و بدین [illegible] گرم شود پس از نوبت سوم بسبب لطافت ماده و نضج لرزه
آهسته نماید در ربع نوبت اول ضعیف بود پس قوی گردد چه کیموس سوداوی سخت خام و غلیظ بود
پس نضج یابد و لطافت پذیرد و بر عضلها ریزد بدین سبب لرزه و نبض قوت گیرد گاه بود که زیر پوست
ماده بسیار [illegible] نرم [illegible] با لرزه [illegible] صفراوی بهمان تلخ نماید و لرزه سوداوی بلغمی آن
تلخی [illegible] بود و پس از نضج تلخی گراید گاه بود که غب خالص با خالص بیامیزد و بیمار هر روز زیر تب بود [illegible]
حوم اگر نشان این تب [illegible] نوبت [illegible] و [illegible] نشانهای دیگر نماید بیمار [illegible] آید بسبب تبهای
عفونی یکی ماده [illegible] بود و دیگری بحرارت مزاج از عفونت بنا بر این تقلیل ماده باید بل مزاج باید
در غب خالص حرارت ناری بود قوی و ماده لطیف بدین سبب تدبیر تعدیل مزاج و تسکین حرارت زیاده
از تحلیل باید و بعد از تحلیل [illegible] بیمار آب انار ترش و شیرین که با آب فشرده بود بنوشد تا حرارت تسکین یابد
و شکم نرم سازند و آب آلو [illegible] با [illegible] خیار چنبر [illegible] شراب بنفشه و شربت گل [illegible] بنفشه
[illegible] ده [illegible] و [illegible] تا [illegible] دوم [illegible] اسقول [illegible] اگر با تب [illegible] بود
بیرون باید شکم [illegible] نرم سازد [illegible] از عناب و سپستان و کشک جو [illegible] کوفته هر یک [illegible] بنفشه گل خطمی و

و سبوس گندم هر یك ده درم با چهار من آب بجوشانند تا یکمن آب بماند بپالایند و پنجاه درم [illegible] درم [illegible]
و پنج درم انکاه بکار دارند نسخه دیگر انجبین پنج عدد سپستان پنجاه عدد برگ خبازی ده عدد کشنیز [illegible]
کفی بنفشه و بابونه و گل خطمی و نیلوفر و سبوس میده و بیخ سوسن هم کوفته هر یك ده درم با چهار من آب
بجوشانند تا یکمن آب بماند بپالایند و چهل درم یا دو درم بوره ارمنی و ده درم روغن بنفشه و ده درم لعاب
اسپغول بر زیر شکم اگر روزی یکبار باید تدبیر تلیین نماید اگر قوت قوی بود بیش از تلیین چیزی که
در وی غذائیت بود تناول نماید تا از قولنج ثفلی ایشان امان یابد گروهی بر آنند که در بدایت و تزاید
اگر حاجت به تلیین بود بیاد نه مثقال ترنجبین در یکمن آب بگدازد و بنوشد اگر شکم نرم نگردد و ده [illegible]
شیرخشت یا ترنجبین با آب خرمای هند صبح و شام تناول نماید خوجلی کوید که تدبیر لطیف باید ترنجبین
دوازده مثقال با آب سرد بجای کشکاب بود ترنجبین در تبهای گرم با آب غوره و آب انار ترش و آب آلوی
سیاه و خرمای هند و مانند آن باید تا صفرا نیفزاید دارو که در وی گرمی و خشکی بود بنوشد تا [illegible]
بحرقه بر شام نه نجامد در اغاز این تب شدت سخونت و بیم محرقه از اطلبوز خورد تبهای سرد نماید
اگر روز کار گرم بود و مزاج بیمار نازك یا ضعیف پیش از بر آمدن آفتاب کشکاب بنوشند خرمای
هندی سی درم با بیست عدد آلوی سیاه صبح بخیسانند و شام بی نکه بمالند بپالایند و با ده درم شکر
سفید بیاشامد روز نوبت چیزی که مانند نفذا بود چون کشکاب بنوشد شیره تخم خرفه با ترنجبین
بنوشد آب غوره و آب خرمای هند و آب خیار ترش با شکر تناول نماید بعد [illegible] و آب انار ترش
شیرین بیاشامد اگر حرارت قوی بود با شربتها طباشیر یا سیر در وقت نوبت [illegible] عدد غذا و دوا [illegible]
آب سرد بر ابتدو ال ناقص و برد سود دارد روز اسایش سکنجبین و پیش از نوبت ساعت مزوره اسفاناج
و ماش پوست کنده با آب غوره و سماق کوك و شکر و شیره مغز بادام و شکر مناسب بود شب و وقت
خواب آب غوره با شکر و طباشیر تناول نماید و آب انار ترش با شیرین و شیره تخم خرفه با شراب نیلوفر
و لعاب اسپغول با شکر اگر وقت نوبت بیش بود و روز پیش از طلوع آفتاب کشکاب رقیق بنوشد و
پس از زوال تب سکنجبین معتدل یا در آب گرم نهادن و مالیدن بسود دارد خاصه در اخر تب و روز
پنجم و ششم سکنجبین بزوری باید اگر بیمار غلط نکرده باشد پس از نوبت پنجم و ششم در تقلیل غذا
کوشد و روز نوبت ششم جز کشکاب و آب انار ننوشد تا نوبت هفتم بحران کامل روی نماید [illegible]
نماید وقت بحران اگر طبیعت بدفع ماده ضجه بکوشد تدبیر بدفع وی نماید اگر غثیان باید
فرماید اگر در روده باد و قراقر و پیچ و گرانی باید مسهل اگر تقاضای بول نماید مدر دهند و اگر
بر پوست تفاوت باید معرق چه دفع ماده بر خلاف میل وی خلاف میل طبیعت بود اگر نشان
میل ماده نیابد تدبیر مسهل نماید استفراغ روز هشتم نهم و دوازدهم و شانزدهم باید و در
روز نوبت نشاید خاصه روز بحران چه طبیعت در این روز بدفع مرض کوشد و دارو از کوشش
مانع آید و در روز هفتم چه نشاید که بحران بد بیاید و بحران وی قوی بود و بیمار تا به مسهل و بحران
نیاورد و امید از نجات بردارد بیمار پس از هفتم بکرمابه رود اگر چه از نضج نیاید چه ماده بجهة
لطافت تحلیل ایشان باید پس از استفراغ و نضج گرمابه بهترین تداوی بود این تدبیر روز
اسایش باید نه روز نوبت پس از گرمابه و نضج اگر تشنگی و درد سر و گرانی و درد نباشد شراب باده
حصرم آب بیامیزد و بیاشامد زیاده از هم من از رکاب ننماید و بعد از شرب خود را بپوشد و
در عرق کوشد پس از نوبت هفتم اگر سخونت باید سکنجبین بزوری تناول نماید صفت وی
شیره تخم خیار و خیار بادرنك و خربزه هر یك بیست درم شیره تخم کاسنی سی درم با سی درم
سرکه کهنه انگوری و سی درم آب بجوشانند تا نصف بماند بپالایند و شصت درم شکر حلاب

که دروی نازك بود و در معدهٔ صفراوی صفرا گردد
و ترشی از وی صالح آید مصلحه دوشاب و الکوهم
باسیّ باداد [illegible]

طریقهٔ سیر دادن ماده

شانزده

... ده درم بنوشد اگر قوی تر باید پنج کرمس بفزاید داروی که بدن را از صفرا
... تب ... نباید سقمونیا دانگی و نیم با بیست درم جلاب پنج روز ایشان را بیاشامد داروی
دیگر پوست هلیله زرد بیست درم با آب گرم بخیسانند و بمالند و بپالایند و با بیست درم ترنجبین دو روز
که بیاشامد تناول نماید با خشکی دهان و غلبه تشنگی پیش از کشکاب داروی تری فزا چون جلاب
با آب آلو و خرمای هند و آب خیار ترش و آب کدو و آب خربزه هندی و شیره تخم خرفه و لعاب
اسبغول با شکر بنوشد و با عدم سپوست سکنجبین آب کدو با آب انار بجای کشکاب بود آب تخمها
بول براند و این تب را سود دارد اما سرد چون درین تب شاید غب لازمه ماده وی صفرا بود که در وی
رگها بار رطوبت بیامیزد بنابرین تحلیل دشوار پذیرد و تب لازم گردد و بدین سبب تدبیر نضج درین
تب زیاده از غب دایره باید و بیمار از چیزها که بسیار سرد بود باز آید و بگرمابه نفرماید و پیش از
نضج ترک استفراغ نماید نخست با آب میوهها و شراب بنفشه و حقنه نرم بر شکم بر آید و آنچه در غب
دایره یاد کرده شد بکار دارد غب غیر خالصه ماده وی هم صفرا بود که با رطوبت بیامیزد و در عروق
از حرارت وی عفونت پذیرد و غالب رطوبت بود بدین سبب نرم تر از تبهای دیگر نماید و دیر
نماید که زرد مدت برد و با فض زیاده از غب دایره بود و شاید که تب برد و با فض باید و نبض در
آغاز نوبت ضعیف و ناقص شود و اخر مختلف گردد و قوت و عظم کمتر از خالصه باید و وقت
نوبت غیر بود و نزاید نوبت غیر ساعت عدد نوبت این تب معلوم نگردد چنانکه هم دیر
صواب باید گاه شش ماه بماند و گاه زیاده و مدت نوبت بجهت دشواری تحلیل رطوبت بطول
انجامد گویند بیست و چهار ساعت بیاساید و پیش تا دان ربع غامد نضج دیر پدید آید و عرق
کمتر از غب دایره آید و بدین زود نگذارد و سیر عظیم باید و پشت چشم و رخسار بر آید و گوشت
و پوست بیمار بیاورد این را ابتاری تر هل گویند و بول با غلظ رنگین نماید گاه بود که صفرا باغ
برآید و بول کم رنگ یا سفید آید و دوری این تب از خالصه مقدار درازی نوبت بود و نوبت وی
از دوازده ساعت تجاوز نماید و اندک ترک از نوبت خالصه زیاد آید از وی دور مانند و گرد اینکه
تدبیر باندازه دوری باید اگر نزدیک بود اندک نگردانند و اگر دور بود بسیار بول اگر غلیظ و رنگین
باید و قوت مساعد رگ بگشاید در بدایت غذاهای غلیظ فرماید و بتدریج تلطیف آید در
دوا و غذای سرد دلیری ننماید پیش از نضج مسهل نفرماید بیمار هر چند روز غذایی که قابل نضج
بود چون ماهی تازه با سکنجبین بنوشد و قی کند خاصه وقت نوبت با کشکاب داروهای نضج ده
چون نخود و تخم بادیان و عروق بودینه و سنبل بجوشانند چو اگر با نخود سازی بود کشکاب بوافق
و معتدل آید با سرعت نبض اگر بول رنگین بود باید کشکاب ساده با شکر بیاشامد و پس از
چهار ساعت سکنجبین با آب سرد روز نوبت جز سکنجبین ننوشد و با شدت جوع احوت کشکاب
با شکر و اشامه سبوس با قند و روغن بادام و آب سرد با شکر و روز آسایش زیره باو غوره که
با ابازیر فیتحا دیبو فروج سازند تا حرکت و ریاضت ماده نضج یابد و توجه بجای دیگر نماید
و بیماری بیفزاید گرمابه در آغاز این تب زیان دارد چه حار رطوبت خام بگدازد و پریشان سازد
و ماده عفونت پذیرد و رطوبت لطیفه تحلیل یابد و کثیفه بماند و پس از استفراغ سود دهد
که در پوست خارش پدید آید بدن با آب طبیخ بابونه و اکلیل الملک و مانند آن بشویند سکنجبین
بزوری منضج نیکو بود و گلشکر و سکنجبین با آب بادیان و گلقند با آب تمالد و با تخم بادیان
بجوشانند و بپالایند و با سرکه انگور سکنجبین سازند و تناول نماید ماده نضج یابد مسهل که صفرا
و بلغم بر آرد تربد نیم درم سنبل یک درم گل سرخ پانزده درم افسنتین رومی پنج درم ... آب

بجوشانند تا یکمن بماند بپالاید و با ده مثقال هلیله درم با یکدرم صبر ...
نیم درم مصطکی و صبر و غاریقون و گل سرخ و ادخر و سادج هندی و سنبل هر یک ...
رومی هفت درم با دو من آب بجوشانند تا نصف بماند بپالایند و با یکمن شکر یا انگبین بقوام آورد و
در نسخه دیگر تخم بادیان و اسارون هر یک نیم درم بود و بیخ بادیانه و کرفس هر یک درمی این شراب
درین باب بغایت مناسب بود چه در افسنتین سه قوت نافع بود یکی قبض که معده از وی قوت یابد و غذا
بگوارد و از تولد البلغم مانع آید دوم قوت تلطیف و تفتیح که سده بگشاید و ماده لطیف گرداند و مجاری
از رطوبت پاک سازد و بول بر آید سیوم قوتی که حدت صفرا نماند مسهلی که درین باب صواب بود و پس
از نضج تام شاید سقمونیا دانگی و رب سوس نیم درم تربد سفید یکدرم بنفشه دو درم با آب گرم و پنج
درم شکر سرخ بنوشد دارو دیگر محموده دانگی و رب سوس نیم درم تربد یکدرم بنفشه دو درم کثیرا دانگی
با آب کرفس یا کاسنی و گلاب بگدازد و داروها با وی قرص سازد مطبوخ سودمند تربد نیم کوفته یک
درم تخم خرفه دو درم غافث و هلیله کابلی و افسنتین رومی هر یک پنج درم حیاچنبر شش درم تخم خیار
و خربزه و خیار بادرنگ هر یک ده درم کلنگبین یا انجبین ده درم مویز دانه بیرون کرده بیست درم انجیر
ده عدد سپستان سی عدد بجوشانند و صد درم با نیم درم سقمونیا بیاشامند مطبوخ که صفرا و بلغم
براند انیسون نیم کوفته و مصطکی هر یک درمی و نیم تربد مرصوص سه درم شاهتره پنج درم مویز سرخ بی دانه
پانزده درم عناب ده عدد آلوی سیاه بیست عدد با یک رطل آب بجوشانند تا نصف بماند بپالایند
و بیست درم خرمای هندی در وی بگدازد و صاف سازد و با یکدرم تربد سفید سوده تناول نماید
مسهلی قوی که فعل وی اندک بود و ماده غلیظ براند سقمونیا دانگی تربد و غاریقون هر یک نیم درم
با هفت درم گلشکر بیامیزد و بنوشد گاهی که صفرا بیفزاید قرص گل باید نسخه وی سنبل سه درم
تخم کاسنی و مغز تخم خیار هر یک چهار درم بیخ بهک پنج درم گل سرخ ده درم کثیرا در آب
بگدازد و با وی قرص سازد گاهی که صفرا با رطوبت مساوی بود قرص گل بدین نسخه باید مصطکی
درمی سنبل و تخم کاسنی هر یک پنج درم گل سرخ ده درم شربت یکدرم و نیم اگر با تب سرفه بیاید قرص
بنفشه باید نسخه وی سنبل یکدرم مصطکی یکدرم و نیم نشاسته و گل ارمنی و بیخ بهک هر یک سه درم
بنفشه و گل سرخ و مغز بادام پوست کنده و مغز تخم کدو و خیار و خربزه و صمغ عربی هر یک پنج درم شربت
یکمثقال اگر با تب سرفه و یبوست طبع بود قرص بنفشه بدین نسخه سازند و یکمثقال با جلاب بنوشد
کثیرا و رب سوس هر یک چهار درم تخم کاسنی و خشخاش و مغز تخم خیار هر یک پنج درم بنفشه ده درم
قرص بادریون تشنگی بنشاند و درد سر زایل گرداند و شکم براند جو و پوست هلیله و شکر سفید
و بادریون مدبر هر یک سه درم شربت یکدرم و نیم قرص زرشک تشنگی و حرارت بنشاند و ضعف
معده و جگر زایل سازد کافور نیم درم لک و سنبل و ریوند چینی هر یک درمی عصاره زرشک چهار
غافث و بیخ سوسن و مغز تخم خیار و خیار بادرنگ و کثیرا و نشاسته و صمغ عربی و طباشیر و تخم خرفه
و زعفران هر یک دو درم عصاره زرشک چهار درم گل سرخ ده درم ترنجبین چهار درم در آب بگدازد
و داروها با وی بیامیزد شربت یکمثقال بود ما بت اگر ضعف معده و جگر بیاید قرص زرشک بدین
نسخه سازند طباشیر یکدرم و نیم مصطکی و سنبل و فوه و عصاره غافث و ریوند چینی و زعفران
هر یک دو درم تخم کشوث و تخم کاسنی و زرشک دانه بیرون کرده و رب سوس و مغز تخم خیار و
خربزه و گل سرخ هر یک سه درم ترنجبین شش درم شربت یکدرم و نیم قرص غافث در یرقان و درد
جگر و اواخر تبهای عفونی بکار آید سنبل و گل سرخ هر یک دو درم طباشیر سه درم عصاره غافث
پنج درم ترنجبین ده درم شربت یکمثقال قرص طباشیر در اواخر تبهای صفراوی باید رب سوس دو درم

ترنج

... تخم کوک هر یک سه درم کل سرخ و طباشیر سه درم عصاره غافث
سنجد ... سکنجبین ده درم شربت یک بیم و نیم اکر با تب سرفه و تشنگی باید قرص طباشیر بدین نسخه باید
کافور نیم درم زعفران دو درم انسلیسته درم تخم خرفه کثیرا و طباشیر و کل سرخ هر یک چهار درم
تخم خرفه و مغز تخم خیار و خیار بادرنک هر یک پنج درم با لعاب بهدانه قبول باید قرص قرطبونی سنگ
باند ... دانه ... و تخم حماض و طراثیث و حفت بلوط و قرظ هر یک دو درم شربت یک مثقال
صاحب کتاب که ماده نضج یابد و قوت معده بیفزاید مصطکی و سک و زرنباد هر یک دو درم کل سرخ پنج
درم بنهد ... باید و سه درم لادن با هفت درم روغن سوسن بکدازد و دارو ها با وی بیامیزند و پس
از خلو معده بکار دارند اگر قوی تر باید دارچینی دو درم و اذخر دو درم بیفزاید که درین باب مفید
بود مغز تخم معصفر پنج درم بنفشه و بابونه و خسک هر یک ده درم انجیر سه عدد برشیاوشان پنج عدد
سپستان سه عدد با سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند و ده درم خیار چنبر در وی بکدازند و صافی
سازند و با یک نیم بوره ارمنی و ده درم خیار چنبر در وی بکدازند و صافی سازند و با یک درم بوره
ارمنی و ده درم روغن کنجد بکار دارند آن مسهلی که اسهال وی باعتدال بود ده درم کلشکر با آب کرم
بکدازند و ده درم سکنجبین بزوری با وی بیامیزد و یا ده درم مکوس خیار چنبر و با یک درم روغن
بادام تناول نماید کاهی که نشان نضج تمام ظهور نیابد دارو ها مدر باید بهترین همه سکنجبین بزوری بود
تدبیر غب لازمه غیر خالصه تدبیر غب دایره غیر خالصه بود محرقه تب سوزان بود و برا طا
نیز کویند و ماده وی صفرای محترقه بود و این خلاف مشهور بود و از صواب دور زیرا رطوبت
رقیقه که با صفرای محترقه بیامیزد بلغم شور بظهور اید پس رطوبت از جملت آبه صفرا سوی مقوت
باید بنابرین ماده محرقه صفراوی حاره بود که با رطوبت بیامیزد نه بلغم این تب در پیر کم تولد کند چه
صفرا و حرارت وی کم بود و در کودک و جوان بسیار بیراز این تب دشوار خلاص یابد چه قوت
وی ضعیف بود و سبب قوی و ضعیف با قوی بر نیاید محرقه کودک ایشان کند زاید چه مزاج
وی به تیزی کراید کاه بود که بخار تر بدماغ وی برآید و سبات و مانند وی بدید آید سرخاره بیان
نکرده و ایچه حذر ده درعه وی ترش کردد درین تب اگر رعشه بدید آید و بیمار پریشان کوید
رعشه زوال یابد چه هذیان از شدت حدت دماغ بود و حدت دماغ موجب سخونت اعصاب
ذکی عصب موجب فنای رطوبت و زوال رطوبت موجب زوال رعشه درون درین تب
سوزان تر از بیرون بود بدین سبب شش یبوست نیذیرد و تشنگی بسیار کردد اگر سرفه
بدید اید تشنگی نماند چه بحرکت سرفه آن کوشت نرم که نزدیک شش بود رطوبت بوی دراید و
یبوست زوال یابد فرا شیا و عرق چرو در بحران سابد زبان بسبب شدت حرارت و فنای
رطوبت سیاه یا زرد یا درشت نماید سیاه بسیار بد بود بیخوابی و کرب و غثیان و درد سر و تلخی
دهان و تشقق لب درین تب بسبب رد آیت ماده و قرب وی با عضای کریمه و نیابد از
تبهای دیکر بود و شاید که دندان سیاه کردد درین تب بیمار پریشان بسیار کوید و بروشنی دوست
ندارد و از سخن تنک آید بحران وی بقی و عرق بود نه با سهال و رعاف بول بجهت حدت ماده
نزد و یاری نماید کاه بود که بسبب توجه ماده بدماغ سفید اید و بی رعاف و سرسام روی نماید
این تب بنوبت قوی کردد و سرخی چشم ورود و امتلای عروق اندک بود و در طبقه بسیار و حرارت
درین تب زیاده از غب خالصه باید چه اعراض این تب بجهت حدت ماده و قرب وی با عضای
رئیسه قوی تر از اعراض غب خالصه بود هوای خانه بیمار با برف و یخ و برک بید تر و بنفشه و
نیلوفر بسیار سرد سازند و سیب و خیار کرد بستر بیمار بکذارند و سرکه و کدو و صندل و کلاب بر

حرارت طاهر سکنجبین ... سی ... نرود
... عرق ... ساده ... مطبوخ
... حمر ... ماده ... مطبوخ
... بسیار ...

بر سوها باشد وان کتان کهنه فرش سازند و در کتان لیمه وان بخیلا ...
با سرکه و کافور و صندل و گلاب بمالاید تا هوای خانه کیفیت روائح طیبه یابد و تقویت دماغ ... بدیع
روح و تفریح دل نماید و عفونت بخار مادهٔ ردیه از درون بیرون آید در خانه دیوار قیی گل بود و
بجای کاه بنفشه بستر بر تختی که اندر روی آب جاری باشد بکسترد و بیمار بروی خواباند فایدهٔ قوی یابد چه سردی
خانه و آب گرمی تب بنشاند و تری رطوبت بیفزاید و خواب آید و بیمار در خواب بیاساید شراب انار
ترش و شراب ریواج و شراب لیمو و شراب سیب ترش با گلاب بنوشند و آب خربزهٔ سفید و آب خیار ترش
و آب کدو و آب غوره با شکر و سکنجبین که از شیرهٔ تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم خرفه و تخم کاسنی سازند
در این تب بغایت سودمند بود آب سرد بسیار مناسب بود پس از ظهور نشان نضج اگر اعراض تب برقرار
بود صبح قرص کافور با سکنجبین ساده فرماید و در وقت برآمدن آفتاب کشکاب و نیم روز آب خیار و آب
خربزهٔ هندی و شام وقت خواب لعاب اسبغول در تبرید مزاج و تسکین حرارة مبالغه نماید و از پس افتادن
نضج و بحران اندیشه نماید چه در اغلب بیماری با سلامت تر از تبری بود در این تب طبیبان نادان
منع تبرید نمایند و بیمار را به بیماری سپارند و گویند تبرید بحران پیدا ندارد و از نضج باز دارد و از آن
نیندیشند که حدت تب دماغ را زیان سازد و معده را بسوزد و پی فراهم آید و لقوهٔ خشک روی نماید
گاه بود که پی و عضله سینه زیان سازد و گردن تشنج نماید و نفس تنگ بر آید سینه و گردن با موم روغن
و انار روغن بنفشه بود چرب دارد اگر قویتر باید بنفشه و خطمی بیفزاید و ضماد از برگ خرفه و روغن
گل سازند و قیراطی که بکار دارد گاه بود که بخار بسیار بدماغ بر آید و سبات یا مانند آن بظهور آید و بیمار
تشنگی در یابد آب سرد با عرق بید مشک و گلاب در دهان دارد خشکی زبان و تشنگی بیابد
با علاج خرما پارهٔ گوشت انار دانه آلو برآرد در تشنگی که از گرمی تب بود کشکاب در خواب و سردی
شربتهای دیگر بدرون اعضا در آید و تشنگی و حرارت و خشکی کم سازد بر پشت خوابیدن خشکی
دهان و تشنگی آورد با مداد روغن بادام در دهان دارد تا زبان نرم کردد و با خرقهٔ درشت بمالد تا
بخار از وی برخیزد پس لعاب اسبغول با جلاب بنوشد حب که تشنگی بنشاند مغز تخم خیار و خیار
بادرنگ و کدو و رب سوس و بیخ وی و ترنجبین با لعاب آبی یا اسبغول مانند نخود حب سازد و در
دهان دارد قرص طباشیر تشنگی بنشاند کثیرا و صمغ عربی و نشاسته هر یک سه درم مغز تخم خیار
و کدو و خیار بادرنگ و تخم خرفه هر یک چهار درم طباشیر پنج درم رب سوس هفت درم با لعاب اسبغول
بیامیزد و قرص در دهان اندازد اگر با تب نزله و سرفه و گرانی بود سر بیابد روغن گل با نیلوفر
با یخ سرد سازد و خرقهٔ کتان با وی بیالایند و بر سر اندازد و شیر خر بر سر دوشد این تدبیر تشنگی
بنشاند گرانی سر از بخار بود که بدماغ بر آید بخار اگر صفراوی بود آب سرد و روغن و شیر سود دارد
و اگر بلغمی بود زبان با بخار صفراوی بیخوابی و خشکی بینی بسیار بود و سرگرانی کم و با بخار بلغمی علت
پیدا بود و تر رطوبت بینی و گرانی سر نوعی با سرخی رو و بینی تدبیر رعاف نماید اگر خون نیاید اماله
فرماید خرقهٔ کتان با صندل و گلاب و آب خرفه و کشنیز تر بیالاید و بر سینه اندازد و از سرکه و صندل
و گلاب و کافور و آب کشنیز تر و روغن نیلوفر لخلخه سازد پیوسته ببویاند وقت عرق خرقه بردارد تا
سردی عرق باز ندارد و بیماری دراز نگردد در این تب غذاهای سرد و تر باید چون کشکاب روزی
که حدت تب بیفزاید و کشکاب با آب آلو باید چه این هنگام اگر معده از شربت سرد و غذای دوائی
خالی بود لیبونه و بخار گرم و خشکی بدماغ بر آید و خشکی و بیخوابی بیفزاید و قوت نماند جالینوس
وقت صعوبت این تب جهت حفظ قوت غذا فرماید گاه بود که بیمار از غذا باز آید سبب اگر ضعف
معده بود تقویت وی بدارویی مناسب نماید اگر ماده بود که در فم کرد آید قی فرماید و چیزهایی

[illegible] صعوبت این تب جهت حفظ قوت غذا فرماید کاه [illegible]

[illegible] بسبب ضعف معده بود تقویت وی بدارویی مناسب نماید اگر ماده بود مجتنب باید
چون [illegible] صفرا [illegible] و مرغ بریان بیو باید اگر شهوت کلی بد باطل آید از سکنجبین و جلاب باز آید و شراب
آبی و شراب ریباج و شراب انار ترش و شراب حماض و قرص طباشیر و سفوف طین تناول نماید اگر
با سهال خون آید ریوند چینی و کهربا و دم الاخوین با سفوف بیامیزند و با شراب آبی و آب سماق و آب
برگ خرفه و آب برگ حماض بنوشند و غذا مزوره انار ترش و زرشک و سماق وقت اختلاط بیماری
کرباسه مندل و آب نیم گرم مناسب بود شراب ریباج آب ریباج تا [illegible] و ریک سنک بقوام آورد
شربت صندل که اینجا بکار آید صندل سفید سوهان زده پنجاه درم با یک رطل آب و سی درم [illegible]
سی درم آب غوره یک شب [illegible] بجوشانند تا نصف بماند بمالند و بپالایند و با یکمن شراب شکر بهم
قوام آورد ده درم با شیره تخم خرفه بیاشامد اگر با تب سرفه باشد لترشی کلاب نماید قرص طباشیر کافور
دانکی و نیم [illegible] رب سوس و نشاسته و صندل هر یک [illegible] مغز تخم خیار و کدو هر یک
درمی مغز تخم خیار و کدو [illegible] کل سرخ و طباشیر هر یک [illegible] و نیم تخم خرفه و تخم کاسنی هر یک
نیم درم با آب صمغ عربی بیامیزند [illegible] بنوشند قرص طین ضمغ عربی [illegible] طباشیر و کل قبرسی و
بزر قطونا بریان هر یک [illegible] جمله یکشربت بود تا روغن کاهو [illegible] اگر بلغم شور بود با سکنجبین و آب
کرم [illegible] و در اخلاط بکرباسه [illegible] اگر غلیظ بود یا بجرم معده در آید استفراغ با جبصر و ایارج
فیقرا باید و بیمار [illegible] صبر مغسول [illegible] با آب انار ترش و شیرین [illegible] دوا قی آید و بیمار
از [illegible] ضعف باید سیب ترش [illegible] بنوشند و آب آبی که در وی [illegible] ناشتا [illegible] شراب
انار ترش که در وی بود [illegible] صندل و کلاب و آب سیب و آب مورد [illegible] ضماد
سازند [illegible] و پوست انار و کل سرخ و کلنار [illegible] و با شراب خاص و سرکه بر معده بمالند نافع اگر
سودا بود اسفنج با سرکه بیالاید و بر معده نهند بحران این تب اگر بعرق بود [illegible] لازم آید
تدبیر هوای خانه و تخفیف جامه نماید و عرق پاک کنند و روغن [illegible] بمالد و [illegible] کلنار
و برگ مورد نرم [illegible] اگر از حد بگذرد لعاب [illegible] و لعاب [illegible]
صمغ عربی بمالد و دست و پا در آب برف و یخ دارد سکنجبین و آب خربزه هندی [illegible] باید
اگر رعاف بود و بیمار با وی ضعف باید سرکه با کلاب در بینی چکانند و برف و یخ بر پیشانی و سر نهند
اگر انقطاع نیابد قیفال از جانب رعاف بکشاید روغن مورد آب برگ وی با آب آبی و روغن کل بجوشانند
تا روغن بماند نسخه برگ مورد و کلنار و کل سرخ و عصفر و آبی [illegible] کوفته با آب بجوشانند و بمالند
و بپالایند و ربع آب روغن کل با وی بیامیزند و بجوشانند تا روغن بماند [illegible]
نماید و با بیمار سخن کوید و با وی از [illegible] استوار دارد چنانکه [illegible] و شکم
نرم سازد [illegible] کردن [illegible] کف [illegible] با قوت بیمار خون بیرون آورد اگر بجهت کثرت
عطسه دماغ ممتلی کردد و ضعف روی نماید [illegible] پیشانی و بینی بمالد و روغن بنفشه نیم کرم در کوش چکانند و گردن
[illegible] کاه بود که بجهت شدت تب صفرا بفم معده فرود آید و بیمار بیهوش کردد و آب سرد بر روی
و سینه وی زنند صندل و کلاب و کافور بر سینه و معده و شکم بمالد تا ماده [illegible] اگر بهوش نیاید
بینی [illegible] بکیرد تا نفس تنک کردد و حرارت بدرون آید و سکنجبین با آب کرم در دهان چکانند
تا ماده از معده بقی در آید و شکم براند اگر [illegible] سه درم شراب ریباج در آب سرد در دهان
ریزد اگر بیهوشی عادت بیمار بود [illegible] نان [illegible] آب غوره و آب لیمو بنوشند

منع عطسه

غشی [illegible]

در اواخر این تب اگر بیمار برود و نبض مانند سفاردی نماید اگر باید بحینه

تولد کند و تب یکروزه از گرمی روح و تبهای عفونی از عفونت ماده کائن بود ... و ... و جب
و سرسام انجامد این هنگام نشان بیمار بتبهای دیگر نماید و درین تب جشار بیفزاید و ... جهت ... و ابلک
روان گردد و تب لازم و دایم بود و بیمار در بینی خارش یابد و رگها و شریانها و جایی حجامت بر آید و حدت
کمتر از مطبقه و محرقه بود و از غب خالصه بود و بحس مانند مجس کسی بود که از گرمابه بیرون آید در دهن خشکی و گرمی
ملتهب همین تب زیاده از تب یکروزه بود گاه بود که خون در دل و جگر و حوالی وی بسیار بود و بجوش آید و بجای
در سینه و شش گرد آید و راه نفس تنگ سازد و انجاری نفس هوای استنشاق ایشان بیرون نیاید
و بیم زدن مانند دم زدن خداوند تنگی نفس نماید بدین سبب گروهی این تب را حمای ربو گویند و این سوآری
دم زدن بود و نبض بسبب تب سریع و متواتر بود و بجهت نرمی عظیم و قوی و بسبب بسیاری خون
ممتلی و بجهت امتلای دموی و عدم عفونت دم اختلاف در مرتبه مطبقه و محرقه و غب خالصه نماید
و بول بسبب جوشش و گرمی خون لطیف و ارغوانی نماید درین تب تداوی به امر فصد نیست با قوة
بیمار باسلیق و اکحل بگشاید و بگذارد که خون بسیار آید اگر عمر و فصل مساعد باید خون چندان بیرون
کند که بیمار را بحد غشی رساند تا هیچ نحو رسانا بیماری سرسام یا تب عفونی نگردد چه خون بسیار گرم شود
باید طبیعت از حفظ وی عاجز آید این هنگام اگر رعاف بدید نیاید بر عضو شریف ریزد یا عفونت پذیرد
و یا ضعف قوت منتهی سازد و تاخیر در فصد ننماید از سیوم پس بینداز و انتظار نضج نبرد چه تا آن
باب تدبیر سد ود شاید چه درین تب بتقلیل ماده و تسکین حرارت باید تقلیل بفصد و اسهال بود
و تاخیر فصد حرارت بیفزاید و قوت ضعف یابد و با ضعف قوت فصد نشاید و اسهال حرارت
زیاده سازد و تسکین بدواهای سرد بود و سردی سده و امتلا بیفزاید چه بخار بیرون بار آید
و در مجاری بماند بنابرین تداوی گاهی که بیمار را در باید فصد فرماید اگر چه پس از هفتم و دهم — ایام فصد
بود خاصه که نشانهای امتلا قوت مساعدت یابد در مکه مشرفه جوانی در بهار بدین تب گرفتار شد
طبیبیان نادان در فصد تاخیر کردند بدین سبب جوان از زبان باز ماند و چشمهای وی از نهاد
طبیعی بیرون رفت بنه روز دهم ویرا دید فصد فرمود طبیبیان زبان طعن گشودند و بنده را زجر
نمودند و گفتند پس از سیوم فصد جایز نیست فقیر گفت اگر بیمار را رگ نگشاید از چهاردهم تجاوز
ننماید فصاد را امر نمود و رگ پیشانی زد و مقدار یک رطل خون بیرون کرد در زمان زبان بیمار گشود و
چشمها بحال طبیعی باز آمد پس از مشاهده این حال حضار فقیر را ثنا گفتند و زاجران منفعل گشتند
اگر وقت و سن و عادت و شهر و قوت بعضی نا موافق حجامت فرماید اگر بیشتر موافق باید فصد و
خون بمقدار بیرون کند گروهی بر آنند که فصد در آغاز بیماری تا بهفتم قدرت نماید و ابتدا نشاید چه قوة
درین وقت چنان مساعدت ننماید که در نهایت اگر فصد بوقت وقوع باید بجا آورد نماید که
اعتماد بر قوت کنند اگر ضعیف باید در آغاز بیماری هم فصد نفرماید اگر جمیع اسباب دیگر موافق بود
و اگر قوی باید و اسباب نا موافق فصد فرماید چه با مساعدت قوت عدم موافقت اسباب مضرت
نرساند گروهی بر آنند که استفراغ درین تب مانند محرقه باید بدواهای وی اگر با تب تخمه بود
با غذا در معده بدگوار و فصد پس از گوارش باید و مداوی در جوهر خون نگاه کند اگر رقیق و — رقیق کردن خون غلیظ و غلیظ کردن رقیق
اندک یابد یا صفراوی با شراب عناب و شراب انار و مانند آن بقوام آورد اگر غلیظ بود با سکنجبین
ساده لطیف سازد تا تحلیل بفزاید بیمار پس از فصد آب انار ترش و شیرین بنوشد و شراب غوره
و شراب ترنج و شراب ریواج و آب خرمای هندی با شکر و جلاب با آب غوره و آب خربوزه هندی با سکنجبین

و در فصل
تا آب لیمو با حلاوت [illegible] شراب سکنجبین با آب بهی معتدل را بیان دارد و روز
[illegible] مزوره با نخود و دراج و فروج در روز دیگر اگر گشاید گاه بود که
در یک روز آب سرد کافی بود جالینوس گوید اگر فصد و حجامت میسر نگردد و درون از آفت سالم بود با
ثلاً بروی اسهال و با مضرت و کمتر از مضرت تب تداوی با آب سرد در تبهای حار تب در ساعت ختماً
پس سلب آید و شاید که از چهل روز تجاوز نماید و بی عرق با رعاف زوال نیابد جز آب سرد نماید بیمار
اگر حار فی الغایه بود و قوت قوی جز جلاب و آب غوره و آب انار ترش و شراب بنفشه و شراب نیلوفر
ننوشد اگر ضعیف بود بامداد شراب غوره و مانند آن بیاشامد و نیم روز کشکاب رقیق با آب انار و
اگر حار مطلق بود و توقع بحران هفتم صبح سکنجبین و مانند آن تناول نماید و پس از دو ساعت مقدار
چهل درم کشکاب با ده درم شکر سفید و پس از چهار ساعت سکنجبین ساده با آب سرد و شام لعاب
اسپغول با شکر و آب انار ترش که درین باب صواب بود آلوی سیاه پنجاه درم با دو من آب بجوشانند
تا یکمن بماند و پنجاه درم آب انار ترش و شیرین و پنجاه درم آب ترنج یا لیمو با وی بیامیزند و بجوشانند تا
نصف بماند و با صد درم شکر سفید و پنجاه درم گلاب بقوام آورد و هر شب پانزده درم با دو درم
تخم خرفه سوده بنوشد با حدت تب و شدت تشنگی نیم درم طباشیر بیفزاید اگر قوت ضعیف بود و
بیمار بسیار خوار بود و با کشکاب فرماید اگر از وی تنفر نماید با دو درم کاک سوده با شکر
و آب سرد بنوشانند با مغز خیار و خیار بادرنگ و اگر مزوره بود و بحران بیستم یا بیست و چهارم
یا بیست و هفتم نماید آن شربت کشکاب فرماید و نیم روز آن مزوره عنب خالصه آنچه بیمار رغبت
نماید و با حاجت تلیین آب انار ترش با شکر یا شیرخشت و آب تمر هندی با خیار چنبر عناب از گل
خطمی و شکر سرخ و بوره ارمنی سازند یا از بنفشه و سقمونیا و شکر و حقنه نیز بکار دارد با درم در روز خیار
چنبر پنج درم ترنجبین سه درم عناب و آلوی سیاه هر یک ده عدد با یکمن و نیم آب بجوشانند تا ثلث
بماند بپالایند و بیاشامد کشکاب با آب انار ترش بنوشد خیار چنبر پنج درم با آب کاسنی بمالند و بپالایند
و صبح تناول نماید و شام بزر قطونا و شکر با آب انار در بدایت و درم ضماد از صندل و فوفل و گل ارمنی
و آب کاسنی و عنب الثعلب سازند و در نهایت از صبر و زعفران و آب کشنیز یا از خطمی و بزر قطونا
و آب عنب الثعلب و آب کشنیز و موم سفید با روغن گل یا بنفشه بگدازد و آب کاسنی و آب برگ خرفه
و آب کشنیز با وی بیامیزند و با خرقه کتان بمالد و در جای الم نهند و اگر در جگر بود یا معده یا در ورم وی
بود مصطکی و بابونه و سنبل اضافه نماید تا قوت اعضای مذکوره بیفزاید در تابستان ضماد سرد با
مطبقه
و در زمستان نیم گرم مطبقه از خونی که عفونت کرده تولد کند و او را سه مرتبه بود یکی آنکه حرارت بجهت
کثرت تحلیل و قلت تعفن تا زمان مفارقت پیوسته در نقصان بود این را بتازی منحط گویند بد
و آسان بود دوم آنکه حرارت بسبب کثرت تعفن و قلت تحلل پیوسته در تزاید بود و تدبیر
وی دشوار و بحران بیشتر روز هفتم نماید این را بتازی المتزاید فی الصعوبة نامند سوم آنکه حرارت
بنا بر تساوی تحلل تا زمان فراق بر یکقرار بود و تدبیر وی در دشواری و آسانی میان اول و ثانی
این را بتازی واقف خوانند این تب بدق و محرقه و سرسام و جدری و حصبا بجاید خاصه در جائی که هوای
وی گرم و خشک بود و تدبیر سابق موافق گاهی که روز چهارم نشان نضج و بحران پدید آید و هفتم بحران
نماید یا هفتم نشان نضج و بحران بظهور نیاید نشان درازی بیماری بود و دلیل آمیختن ماده با
خون اگر از رطوبت خام غایت بود شاید که چهاردهم بحران ننماید این تب در کودک بیشتر تولد
کند و در بهار و در کسی که شراب و گوشت بسیار خورد و در کسی که رگهای وی فراخ بود و بدن وی
گوشتناک گاه بود که بسبب کثرت تدبیر مرتعش باز آید درین تب وداج برآید و رگها پر نماید
درد و برافزوند و سر و بدن گران نماید و تشنگی و درد سر قوی نماید و دهان بشیرینی گراید و خار

در بعضی پدید آید واشتها روان گردد و نفس تنگ [illegible] علو وزبان خشک باشد واعراض
وی زیاده از سونا خس و کمتر از محرقه و عنب خالصه بود اتفاق بر سبب [illegible] و بعض
قوی و ممتلی ولین وسریع و متواتر و مختلف و عظیم نماید و عرق نزدیک بحران و شاید که صفت بحران پدید
اید یا بسبب اگر شکم بر آید وازوی اواز طبل آید و بیمار بیقرار گردد وازاجابت راحت نیابد تو بید جهت ضعف
سبز و پیش بظهور اید مرلیدویی نماید مدبر اگر قوت ساعد یابد فصد فرماید پس شراب غوره شراب
لیمو و شراب عناب و شراب ریباج و شراب نیلوفر تسکین حرارت نماید بیمار اگر طبع خشک یا درد درون
الم یابد پیش از نرمی شکم و زوال درد از غذا و کشکاب باز آید و شکم با آب الو و خرمای هند و سنا
و حقنه و مسهل نرم سازد و اگر گرمی و تشنگی قوی بود قرص کافور با آب کدو بنوشد پس از دو ساعت
کشکاب رقیق با آب انار و شام آب خیار تر با جلاب و آب خرمای هند با شراب بنفشه هوای خانه بیمار
سرد باید تا دل از استنشاق هوای خنک راحت یابد و بیمار جامه بپوشد تا بجهت برودت هوا
حراره بدرون نیاید و دل را کرم سازد بنفشه و نیلوفر و صندل و گلاب ببوید و از رنج تا باز آید
و او از ناخوش استماع ننماید نزدیک بحران سبب لطیف آید و آب انار و سیب و جلاب بیاشامد
گاهی که نشان بحران عرق نماید بخانه معتدل فرماید تا بحران تمام بگردد یا ناقص نماند پس اگر ماده در
عروق نماند و تحلیل نیابد آب کاسنی بجوشاند و با بیست درم سکنجبین تازه بنوشد اگر عفونت صفرا
با خون بیامیزد و مانند محرقه نوبت غب اشتداد یابد و قوت قوی بود رگ بکشاید و مبالغه در تسکین
حرارت بلغار نماید پس از فصد کشکاب نیاید منهی که در اینجا بکار آید افیمون و تخم بادیان و شاهتره
هر یک ده درم بنفشه و تخم خرفه و تخم کشوت هر یک چهار درم سنا و گل سرخ هر یک هفت درم پوست هلیله
زرد یا نوزده درم مویز بی دانه بیست درم عناب و آلوی سیاه هر یک بیست عدد سپستان سی عدد با سیر آب آبک
بجوشانند و در آبگینه سرکشاده کنند و سه روز بر افتاب نهند و شب در خانه گرم و با بلد جهل درم با ده
درم سکنجبین و ده درم شراب بنفشه تناول نماید و تدبیر سونا خس بکار دارد تا باشد که ماده وی رطوبت
که در تجاویف چون معده و جگر عفونت پذیرد رطوبت طبیعی سفید و بی مزه بود و یا طبیعی شور و شیرین و
ترش شود اگر سخت گرم گردد واز شوری بشوری گراید این را بورقی گویند اگر رطوبت چون آبگینه گداخته
بود و یرا ابتداء زجاجی نامند رطوبت اگر درون رگها بود از وی سرما و فراشا بیاید چه ماده از جای
خود تجاوز نماید و بر عضو حساس وعضلها بریزد و یا فضه رطوبت ترش قوی بود و زجاجی
و نماید سبب نافض بلغم عفن بود و سبب برد بلغمی که در راه عفونت پذیرد نخست بلغم ترش و شور عفونت
پا پذیرد پس بلغم شیرین و زجاجی بود زجاجی نخست در دست و پا نماید و بتدریج سرایت نماید و بیمار خود را
در میان برف پندارد و پس از آن زود سخونت نیابد و بسبب غلظ ماده بر هر ساعت معاودت نماید هر
و نافض قوی نزدیک انتها پدید آید بره بلغم شور کمتر از زجاجی بود پس از چند روز بیفزاید و یا زجاجی
برابر نیاید بود بلغم شیرین بسبب قرب وی برطوبت طبیعی کمتر از رطوبتهای دیگر بود گرمی تب ناهموار
بود چه جای گرم تر از جای دیگر نماید مدت این تب بیشتر هجده ساعت بود و مدت استراحت شش ساعت
عرق درین تب بجهت غلظ ماده اندک و نا هموار بود و شاید که بسبب رطوبت بخار تر پدید آید و
عرق نیاید غلبه تشنگی نشان بلغم شور بود رنگ رو درین تب بسبزی و سفیدی گراید نبض
ضعیف و صغیر و متفاوت نماید و اختلاف پذیرد بول سفید رقیق یا سفید نماید و اخر تب
و بیره آید قوت درین تب بجهت ضعف معده و قلت شهوت غذا ضعیف گردد و غشی پدید آید و
مزه دهان ناخوش نماید یا این تب بسبب تری ماده و سنگینی وی گرانی و عفونت بود و شاید کر
در پهلو تشنج پدید آید و در طحال عظم گردد هی براند که نافض در تب بلغمی قوی تر از صفراوی بود چه بلغم
جهت لزوجت زود از عضو جدا نگردد بدین سبب حرکت قوی باید تا ویرا جدا سازد و دفع نماید

مواظبه

کردهی

[illegible] نوبت ثانیه [illegible]

[illegible] قوی بود چه حدت صفرا عضو را بکزد و بسوزد و قوت دافعه عضو بدفع وی برخیزد و حرکت قوی بظهور آید بدین سبب نافض و بدایت ضعیف بود پس از ظهور نضج و رقت ماده و حدت وی قوت یابد و این نشان زوال تب بود سبب شدت نافض اکر لزوجت و حدت ماده بود باید که عضوی که سرد نه باده بروی بود یا عضوی که ماده در وی کرد آید حرکت نماید نه تمام اندام و شاید که شدت نقض در تب بلغمی بجهت کثرت برودت بود نه سبب لزوجت چه نقض زجاجی بجهت شدت برد قویتر از رطوبتهای دیکر بود و نقض بلغم شیرین سبب قلت برد کمتر از بلغمهای دیکر بود و چنانکه برد بیرون اعضا را بلرزاند برد درون اندام را بجنباند ماده اکر بلغم شیرین بود داروها که در کرمی و لطافت میانه بود چون کلنکبین بکار دارد داروی سرد باید سکنجبین ساده یا وی یا بزوری و اکر ترش یا زجاجی بود داروی کمتر و قویتر و لطیف کننده تر چون کمونی و فلافلی اکر بیم ضعف قوت نباشد کرسنکی و ریاضت سود دارد ماده اکر لطیف بود یا اندک و انتها نزدیک در بدایت کلنکبین با شکر یا شهد بنوشد و اکر نه آب فروج و نخود آب و رشته و شوربا مادام و پس از کشکاب سکنجبین ساده و بزوری و عنصلی و در انتها دراج و تیهو و کبک و کنجشک و فروج بریان و کوشت بره با زیره و کرویا و دارچینی و مصطکی و بودینه و صعتر و شبت و زنجبیل و فلفل و بادیان و از چیزهای تری چون خیار و خربزه هندی و میوههای تر و آب و ماهی تازه و دوغ و شیر اجتناب نماید در بدایت نوبت با آب کرم و سکنجبین عسلی قی فرماید و مبالغه در وی نماید چه اینجا باید سکنجبین وی را لطیف سازد و از روده بیرون آورد آب کرم و سکنجبین بسیار باید تا این کار در وجود آید ماده اکر غلیظ بود با سکنجبین بزوری و عنصلی و ساده لطیف سازد کلنکبین با آب کرم درین باب بهترین داروها بود قی با آب ترب و سکنجبین بزوری باید ترب با سکنجبین بزوری بیاشامد اکر قی بی تکلف آید خاصه در بدایت نوبت و بیم ضعف قوت و تولد یبوست نباشد باز ندارد اکر ضرورت بود شراب بودینه و میبه تناول نماید قی پس از هفتم باید تا از بیم ورم معده امان یابد اکر قی دشوار آید از وی باز آید پس از هفتم داروی که بلطافت بیفزاید چون آب طبیخ بادیان و کرفس با کلنکبین بیاشامد درین تب عنایت بهضم معده زیاده باید که قوت وی بیفزاید زعفران درمی لادن دو درم سک سه درم کل سرخ پنج درم با آب مرزنکوش و شبت بیامیزد و کرم کند و بر فم معده نهد کلنکبین و بودینه و انیسون و مصطکی بخاید در آغاز تب با کلنکبین نرم دارد با آب لبلاب بنوشد و ده درم کلنکبین با هفتاد درم آب لبلاب اکر با بلغم صفرا بیامیزد شراب بنفشه باید و شیرخشت و کلنکبین و بنفشه پرورده و ترنجبین با آب لبلاب آلو و عناب و خرمای هندی درین تب نشاید مبالغه در شربتها که یاد کرده شد نماید تا بیماری بسیار نماید شکم نرم سازد و قوت معده بیفزاید و پس از هفتم شاید اکرچه نشان نضج نیاید تربد و مصطکی و زنجبیل هر یک ده درم شکر سفید سی درم شاید یک درم و نیم بنوشد و صبح بنجدرم کلنکبین با ده درم سکنجبین عنصلی شکم از روزی دو بار آید از این شربت باز آید حرارت اکر قوی بود کشکاب ضرورت بوست بیخ بادیان و کرفس با وی بجوشاند و پس از آن کلنکبین بیاشامد و اکر ضعیف بود از کشکاب اجتناب نماید از آغاز تب تا سه روز بامداد سی درم سکنجبین ساده با آب بنوشد پس بامداد ده درم کلنکبین و پس از دو ساعت بیست درم سکنجبین با غلبه تشنکی و حرارت سحر کلنکبین تناول نماید و در وقت بر آمدن آفتاب کشکاب و پس از چهار ساعت بیست درم سکنجبین ساده بول اکر غلیظ و رنکین بود رک مکشاید پس از چهار درم سکنجبین بزوری با قرص کل باید درین تب تا لیین اعضا ماده از تبهای دیکر باید اکر قوت بیماری نافض

نوبه بلغم وصفرا

[illegible] و قوی بود و قوت ماده [illegible] ضعیف آید [illegible]

قوی بود وتب بسیار گرم باشد روغنهای ملطف بمالد از قبیل ...
اگر برد و نافض قوی بود و تب بسیار گرم باشد شراب سعتر و شراب مرزنگوش و ... افسنتین بنوشد ...
ماده اگر متحرک بود ترک روغن نماید چه شاید که این هنگام ماده بدرون باز آید و اعضای درون آفت یابد
شراب سعتر زنجبیل را هرگاه بخواهد و بودینه و گل سرخ و سعتر و دانه کشنیز هر یک سه درم مویز بی دانه بیست عدد
با دویست درم بجوشانند تا ثلث بماند بپالایند و سی درم گرم یکساعت پیش از نوبت بیاشامد شراب
مرزنگوش دارچینی و عاقرقرحا نیم کوفته بودینه و بابونه و مرزنگوش هر یک پنجدرم مانند شراب سعتر سازد قرص
افسنتین در این تب و تبها که دو وقت یا بر این سود دارد تخم کرفس و مصطکی هر یک دو درم عصاره
غافث و اسارون و سنبل هندی و سنبل و بادام تلخ و افسنتین رومی هر یک سه درم انیسون و
صبر سقوطری هر یک چهار درم با آب کرفس بیامیزد و یکدرم و نیم با آب بادیان و سکنجبین تناول نماید
انیسون سه درم با سکنجبین در آخر تبها که نبض وی قوی بود و بدن دیر گرم گردد بنوشد و غاریقون
یکدرم و نیم شحم یکمثقال تخم الجزر پس از نضج با عسل اگر حرارت قوی بود ترک داروهای گرم نماید
پس از نضج شراب بیاشامد تا منضج بیفزاید و ماده لطیف سازد و عرق آورد و بول براند و حرارت
غریزی برافروزد در وقت انحطاط آب گرم و ابزن کرده روغن قوت بابونه و مرزنگوش و اکلیل الملک
و مانند آن بود بکار دارد پس از نضج داروها که ماده و بول براند تناول نماید اگر دوای مسهل نشاید
ماء الاصول و قرص گل باید مسهل که بلغم براند ایارج فیقرا و نمک هندی و مقل ازرق هر یک دانگی تربد و
غاریقون هر یک چهار درم حب النیل یک درم با آب کرفس بیامیزد نسخه مقل دانگی انیسون و تخم کرفس هر
یک دانگی و نیم نمک هندی دو دانگ غاریقون چهار دانگ تربد و مغز تخم معصفر هر یک درمی هفته
یکبار از این مسهل بنوشد و در میان تب کنند حب که معده و دماغ از ماده ردیه پاک سازد انیسون
و مقل و نمک هندی هر یک سه درم گل سرخ و عصاره غافث و شکاعا بادآورد هر یک چهار درم
هلیله سیاه پنج درم ایارج فیقرا هشت درم تربد ده درم مقل با آب کرفس گداز دو داروها با وی
بیامیزد و یکدرم و نیم بنوشد نسخه مصطکی و شحم حنظل هر یک دانگی عصاره افسنتین دانگی و نیم ایارج
فیقرا و غاریقون هر یک نیم درم با سکنجبین عسلی بیامیزند مسهل که تن از بلغم برداید مصطکی و
شحم حنظل هر یک نیم درم با سکنجبین که یاد کرده شد بیامیزند و تناول نماید ماده اگر بسیار
سرد و غلیظ بود پس از استفراغ تریاق بزرگ باید پیر و سرد مزاج در زمستان پس از استفراغ
معروق و مرود بطوس و سجزینا و تریاق اربعه با آب بادیان و آب طبیخ زیره و انیسون و حاشا
بنوشد و در تابستان کلنگبین و سکنجبین بزوری با ماء الاصول بول براند و پس از نضج شاید تخم کرفس و
مصطکی هر یک دو درم انیسون و بزرسیا و شان و پوست بیخ کرفس و بادیان و اذخر هر یک کفی با
یکمن آب بجوشانند تا نصف بماند بپالایند و با صد و چهل درم یا دویست درم گلشکر بیاشامد نسخه انیسون
و تخم کرفس هر یک دو درم قنطوریون باریک سه درم شکاعی و غافث و افسنتین و بادآورد هر یک
پنجدرم کرفس و بادیان و کبر هر یک ده درم با دو من آب بجوشانند تا نصف بماند و پالاید دسی درم
با هفت درم کلنگبین تناول نماید اگر سه درم مصطکی بیفزاید شاید لثقه مانند دق بود و
ماده وی رطوبت بود که در عرق گرد آید و عفونت یابد نشان وی نشان ناپیر بود بیمار در این
تب برد و نافض نیاید و عرق روزی بدید آید که تب مفارقت نماید نبض لثقه با لینت بود و
نبض دق با صلابت و عرق در وی بسیار بود تدبیر با نیه بود داروهای منضج و ملطف بسیار
نشاید خاصه با درد سر و ضعف دماغ چه ماده گاهی که لطافت پذیرد به دماغ برآید و سرسام ردی
نماید تدبیر باید که با گلشکر قوت معده بیفزاید و در تلطیف ماده از سکنجبین ساده و قرص گل

ن در تبها که دو ... سبا
برای ...

ماء الاصول

لثقه
دواء الربع تب ... نایبه
و ... ... جوارش ...
... ... اسطوخودوس

بجاوز

[illegible] و آب کرفس بر جوشیده باشد و از سکنجبین کردن روی
[illegible] نکردد و بیماریهای کرم بفزاید با قوت دماغ و علم دو دو سر
بدان ماده بلغم باشد که در وی شحم حنظل بود بدهد و حب ماء الوصول براند قرص افسنتین و
غافث درین باب صواب بود نسخه کل مصطکی و کهربا هر یک سه درم بیخ سوسن و سنبل هر یک چهار
درم کل سرخ شش درم شربت یکدرم و نیم نسخه افسنتین تخم کرفس مغز بادام تلخ و سکاعی باد
آورد مصطکی و عصاره غافث و سنبل و انیسون و افسنتین و اسارون هر یک دو درم شربت
یکدرم و نیم بود با بخلدم کلشکر پانزده درم شربت یکدرم و نیم بود با بخلدم کلشکر پانزده درم
سکنجبین ساده اگر این تب باستسقا انجامد گاهی که نشان وی پدید آید تدبیر استسقا غاید

غشی

حالی غشی بیمار درین تب بیهوش و بی قوت گردد سبب ضعف معده بود یا بسیاری ماده گاه
گاه بود که ماده ردیه بسوی دل گراید و حوالی وی درآید و روح برودت پذیرد و این بیماری
روی نماید نشان وی نبضان نا سیر بود و رخسار و پشت چشم برآید و رنگ زرد و گاهی برزردی
و سیاهی گراید و گاه بکبودی و گاه بسبزی و گاه برصاصی و چشم تیره نماید و در پهلو درد و
نفخ پدید آید تدبیر این تب دشوار بود چه اگر مداوی غذا از بیمار باز دارد قوت سقوط
یابد و اگر غذا فرماید مدد بیماری بیفزاید و اگر علت بطبیعت گذارد قوت تا زمان نضج و تلطیف
نپاید و اگر ماده بداروی ضعیف براند بیم آن بود که در حرکت آید و در مجاری تنفس و منا
بعج بماند و خناق پدید آید و بیمار در ورطه هلاک آید و اگر بداروی قوی براند قوت تاب
وی نیارد و از حرکت ماده بیهوشی بیفزاید بدین سبب تدبیر این تب بالیدن باید نه باستفراغ
بیمار در بدایت و با فور قوت جز ماء العسل نوشد و در زهره باجعفر که از اسبغول دو نوره
بود و روغن که از قبض عاری بود چون سیرج تازه و روغن خیری بر بدن مالد تا ماده لطیف
گرداند در زمستان روغن خیری به بود هوای خانه بیمار خشک باید و در گرمی و سردی میان
آب سرد و خواب بسیار در اندامهای دردی گران پدید آید خواب معتدل سود دارد اگر
روزگار گرم بود و شرب آب سرد عادت بیمار با سکنجبین روا بود در زمستان آب گرم تنها و با
سکنجبین مناسب بود اگر وقت سخت گرم نباشد شربت نیم گرم باید و با عدم بیم حدت ماده
ماء العسل با آب طبیخ زوفا و کرفس و با وجود قوت لینت باز بدارد اگر از حد تجاوز کند آب که
در وی انار دانه و سماق بود تناول نماید اگر ماء العسل نخواهد کشکاب بیاشامد با بیضیف
بیض اگر در رود از ورم سالم بود و نان گندم با شراب ممزوج بخورد در آغاز بیماری اگر قوت
ضعیف بود کشکاب از نخود و کشک جو سازد اگر زیاده باید نان با جلاب یا ماء العسل
بیاشامد اگر جز کشکاب و جلاب خواهد شراب بیاشامد تا ماده نضج یابد و قوت بیفزاید
و درین تب فصد ماده خام سازد و غذا انباه کرده اند هوای سرد و گرم زیان دارد چه گرمی
ماده بگدازد اگر بدماغ برآید سرسام پدید آید اگر بسینه و شش فرود آید سل و دق ظهور

تب لیلی و نهاری

آید و سردی ماده از نضج باز دارد و درین بیماری اگر فی الجمله این بیمار زود شفا یابد تب
لیلی تب آید و روز مفارقت کند و نهاری روز آید و شب نماند تدبیر نهاری دشوارتر بود
پیش غذا پیش از زوال تب باید و شب غذا دادن نشاید چه به معده از خواب مانع آید و
بجوالی ضعف بیفزاید و خواب روز زیان دارد و فایده خواب شب از وی نیابد و هوای
روز گرم بود و حرارت غریزی پراکنده و مسام گشاده و تحلیل ماده با کرب اسباب مقارن
گاهی که تب زوال نیابد نشان فزونی ماده و دشواری نضج بود ماده در رطوبت بود که
بیرون عروق عفونت پذیرد مدت این تب دراز بود و شاید که باستسقا انجامد تدبیر هر دو

شدید نباشد بود تبی که درون سرد و بیرون گرم نماید ماده [illegible]

و بیمار وی بظاهر آید و انچه عفونت نیابد درون او سرد [illegible]

نماید و بعضی گویند که با برودت وی الفت نداشته سردی وی دریابد و به سبب بی شکلی انعام

باید کی هر یک از اعضا ادراک سردی کرده نماید فی الباب گرم و تخم مرتب و سکنجبین سود دارد و اندر آغاز

بیماری تا هفتم بیمار هر روز بامداد شش درم گلشکر بخورد تا معده قوت یابد و از پس وی اسپغول

و پس از دو ساعت بیست درم سکنجبین ساده تا شدت برودت بجای گلشکر گلنگبین و سکنجبین

عسلی و بزوری تناول نماید و پس از یک هفته نقیع صبر و حب وی و ایارج فیقرا دهد شکل نقیع صبر

سقوطری چهار دانگ با چهار درم آب کاسنی بگدازد و یک شبانروز بگذارد و بر او زبیاشامد اگر

ایارج فیقرا بدل صبر سازد شاید حب صبر گل سرخ و افسنتین و زعفران و کثیرا و مقل هر یک درمی

مصطکی سه درم پوست هلیله زرد چهار درم صبر سقوطری دوازده درم شربت دو درم نسخه

دیگر معده از ماده لزوجت برهاند و درد سر که از بخار معده تولد کند زایل سازد و تخم بادیان بیخ

بادیان اسپ بجوشاند تا نصف بماند بپالاید و ده درم ایارج فیقرا با وی بیامیزد و جای گرم حفظ

نماید و روز سیوم سی درم بیاشامد ایارج فیقرا سنبل و مصطکی و سلیخه و دارچینی و زعفران و حب

بلسان هر یک درمی صبر سقوطری دو وزن داروها شربت دو درم شراب گل ورد دو وقیه گل سرخ

باده من آب بجوشاند تا نصف بماند بپالاید و با گل تازه بجوشاند و صاف سازد و با دو من انگبین

و روغن شکر سفید بقوام آورد مسهلی که پس از نضج شاید صبر سقوطری نیم درم غاریقون چهار دانگ

تربد درمی با سکنجبین بیامیزد و سحر بخورد و روز دیگر قرص گل با گلشکر یا گلنگبین با ضعف معده

عود و مصطکی بیفزاید و با قوت وی قرص گل با سکنجبین تناول نماید در تب ماءالبدن مفید بود

حقنه که مایل بگرمی بود سود دارد و کمونی و فودنجی مانند آن در آخر مناسب تر از تب خلاص

یابد کهل و جوان را داروهای ملطف چون دواء المسک مرتا ماءالاصول باید و در زمستان [illegible]

و پیلستان و تریاق بزرگ تبی که درون گرم و بیرون سرد نماید ماده وی بلغم رطوبت بود که در [illegible]

عفونت پذیرد و درون را گرم سازد چه بلغم تحلیل دشوار یابد و بخار وی بسیار ظاهر نیابد

با حرارت غریزی سوی ماده گراید و درون گرم و بیرون سرد نماید در آغاز بیماری سکنجبین ساده

سکری و گلشکر باید در انتها نقیع صبر و ایارج فیقرا و آب بادیان و آب کاسنی و قرص گل و مانند

آن تدبیرها که در تبهای بلغمی یاد کرده شد در اینجا بکار آید ادویه که در تب ربع بکار آید اطریفل بود

دانه وی از آن تب نماید استخوان آدمی مرده از بیمار بیاورند تب نیابد [illegible]

تا نکه وی نداند شفا یابد شاخ وی در بیمار [illegible] و سخن نکنند و بر بیمار [illegible]

شفا از آن تب نماید [illegible] استخوان وی در خرقه بندند و بر گردن بیمار بندند و تب نیابد [illegible] دو

خرقه سیاه بندند و بیاورند تب ربع [illegible] زایل سازد [illegible] چشم [illegible] خرقه کتان

بندند و بیاورند تب زوال یابد [illegible] تب نماید [illegible] با سکنجبین بخورد ربع

[illegible] با سکنجبین تناول نمایند شفا یابند عصاره [illegible]

معده [illegible] مناسب بود خانه عنکبوت که غلیظ بود در پوست بندد و در بازوی

بیمار [illegible] تب ربع نماید [illegible]

سه روز بخور کنند تب نیابد [illegible] چشمهای وی در خرقه کتان بندند و [illegible]

[illegible] ربع بیاورند قلع نماید [illegible] بر گردن بیمار بندند شفا یابد [illegible]

[illegible] و بر بیمار بیاورند از آن تب نماید [illegible] تب بیاورند زوال یابد

تبیکه درون گرم و بیرون سرد نماید

ادویه که در تب ربع بکار آید

دواء [illegible]

حد [illegible]

مفرد ... تب نیابد امتحان وی بدان بود که بر دیگ نهند اگر جوش نیا
آید بخور با شعیر غول ... زایل شود ربع دائره دموی نشان وی غلبهٔ خون بود و سحنه و عادت (ربع دموی)
بیمار و فصل و سال و عقد بیرسابق بران گواهی دهد با لیق والحال ز جانب لیان رگ گشاید اگر خون
تیره بود و بسیاهی گراید بگذارد تا بسیار آید و اگر نه بجهت حفظ قوت باز دارد پس نقش ...
باید تا خون غلیظ بیرون اید قی در آغاز نوبت با سکنجبین و اب گرم سود دارد روز نوبت از غذا
و فصد و اسهال و تدبیر و ادرار بول باز آید روز نوم نوبت بگرمابه معتدل رود و آب نیم گرم
بسیار بر بدن ریزد و بیش از عرق بیرون آید روزی که میان دو تب بود دراج و تیهو و فروج
و زرده بیضه نیم برشت و گوشت بره و بزغاله با تره و دارچینی و کرویا و شبت بنوشد
و از غذاهای خشک و غلیظ باز اید و غذاها که بگرمی گراید تناول نماید کشکاب و سکنجبین مترتب
با آبهای گذشته بکار دارد و غذاها که سخت نازک بود و زود عفونت پذیرد نشاید خربزه شیرین
زیان دارد چه ماده لطیفه براند و غلیظه بماند و در غلظ بیفزاید مثل از نضج استفراغ قوی
نباید از غم و فکر و غضب و حرکت قوی باز باید بماری اگر جز تابستان تولد کند بجهت سرعت
مفارقت تلیین لطیف فرماید چون شوربا و فروج و زیربا تجاوز نماید استفراغ بسیار نشاید روز
آسایش کشکاب و سکنجبین بیاشامد و ترتیب نگاه دارد ماده اگر غلیظ بود هفت درم گلنگبین
با ده درم سکنجبین ساده بامداد تناول نماید مویز ده دانه با مغز بادام و پسته بشوید غذا نخود
آب سازد این تب در حریف زود زایل نگردد بدین سبب در بدایت تدبیر تبهای عفونی کار
فرماید و رعایت قوت نماید و ماده بمطبوخ شاهتره براند صفت آن پوست بیخ بادیان و بیخ کرفس
هر یک دو درم تخم کاسنی پنج درم شاهتره ده درم عناب و آلوی سیاه و مویز ده دانه هر یک سی عدد
با یکمن و نیم آب بجوشانند تا بنصف بماند بپالایند و چهل درم ترنجبین در وی بگدازند و صاف
سازد و بیاشامد نسخه افتیمون رومی پوست بیخ کرفس و بیخ بادیان هر یک دو درم سنای مکی
و بنفشه و گل سرخ و تخم کاسنی هر یک پنج درم شاهتره و پوست هلیله زرد کابلی هر یک هفت
درم فلوس خیار چنبر پانزده درم بودینه تر ده شاخ برگ کاسنی و کرفس هر یک دسته مویز
دانه و سپستان و آلوی سیاه هر یک سی عدد چون مطبوخ اول بجوشانند و بپالایند و با سی درم
ترنجبین تناول نماید این مسهل پس از بیست روز شاید و پس از وی آب کاسنی و سکنجبین
و آب انار ترش و شیرین و آب آلو با سکنجبین بر آب بادیان ربع دایره صفراوی نوبت وی کوتاه (ربع صفراوی)
بود و نبض سریع و متواتر و تشنگی و عرق بسیار بود سحنه و عادت بیمار و فصل و سال و تدبیر گذشته
بران شاهد قی در آغاز بیماری سود دارد و روز دیگر در آبزن گرم نشستن و کشکاب و سکنجبین
و آب انار و لعاب کاسنی و آب بادیان و گلشکر و شراب گل و مطبوخ هلیله و ماء الجبن که با جبن
افتیمونی بود و حقنه لینه شکم نرم ساختن مطبوخی که بیمار بدان قی کند افتیمون و سنا هر یک چهار
درم بنفشه و تخم ترب و شبت و تخم خربزه و بیخ وی هر یک پنج درم پوست هلیله زرد و کابلی هر
یک هفت درم بجوشانند و بپالایند و صد درم یا پنجاه درم سکنجبین بیاشامد بامداد و ...
تب این قرص تناول نماید انیسون و تخم کرفس و غافت و زعفران هر یک سه درم پوست بیخ کبر
و لک مغسول و راوند و سنبل و حب البان هر یک چهار درم تخم بادیان پنج درم کشوث و گل سرخ هر
یک شش درم با آب کرفس بادیان ده درم با آب بادیان یا کاسنی با سکنجبین بیاشامد نسخه دیگر لک
مغسول و عصاره غافت و ریوند هر یک نیم درم صمغ عربی و نشاسته هر یک درمی تخم کاسنی
و تخم کشوث هر یک دو درم و نیم زرشک و رب سوس و گل سرخ هر یک سه درم شربت یک درم

سکنجبین افتیمون که در ماء الجبن بکار آید خربق سیاه دو درم کاوزبان [illegible] درم [illegible] بسفایج [illegible] درم
خربق و بسفایج نیم کوفته در خرقه بندد و افتیمون در خرقه دیگر و اصل [illegible] سیر [illegible] بجوشانند [illegible]
افتیمون بیندازند و بمالند و بپالایند و با یکمن شکر بقوام آورند و بر هر ده [illegible] از وی [illegible]
ناجار حبی و مانند آن تناول نماید و پس از بیست و یکروز تمودوداج [illegible] گوشت بره و [illegible] و از
میوها انار ربع دایره بلغمی نوبت وی دراز بود و نبض وی نرم و بطی و بول غلیظ و عروق اندک [illegible]
و آب شبت و زبیب و انگبین و سکنجبین عسلی و آب گرم پیش از خوردن ناهی سود [illegible]
و ریاضت معتدل کردن و مشام گشادن و بدن باعتدال مالیدن و ماده نرم ساختن در ابتدا استفراغ قوی
نشاید چه در هنگام ماده لطیفه صفراوی برآید و غلظت سوداوی ماند و درد غلیظ بیفزاید و بیماری بطول
انجامد آب کرفس ده درم و آب بادیان پاک ده درم بجوشانند و بپالایند و بامداد با ده درم گلنگبین تناول
نمایند با پنج درم مغز تخم معصفر و ده درم گلشکر و نیم من آب لبلاب شکم نرم دارد با علم لبلاب بخید که
معصفر با آب [illegible] بنوشد و هفته یکبار گلنگبین سهل صفراان نخیل نیم دانگ بسفایج نیم درم تربد
سفید چهار دانگ گلنگبین ده درم با انگبین بیامیزد جمله یکشربت بود بالاجمله گرمی وقت و مزاج جهت
ماء الجبن بیاشامد و حقنه نرم بکار دارد سوان چنلد دو درم و شبت پنج درم سبوس گندم ده درم بابونه
بانو ده درم با یکمن و نیم آب بجوشانند تا ثلث بماند بپالاید و با یکدرم نمک طبیعت [illegible] بر او چند [illegible] مفتح
با انکبا [illegible] تناول نماید و شوربای خروس پیر و کنجشک بیاشامد از میوه انجیر و مویز خراسانی بنوشد و
از غذاهای و میوهای تر و [illegible] و شیر و چیزهای بادناک [illegible] آید از آنچه سرد و تر بود بسیار بدارد و با
ماده خام نماند اگر چیز گرم با وی بیامیزد صواب بود بادنجویه و بسفایج نیم کوفته هریک چهار درم سنای
مکی و بلیله و امله هریک پنج درم افتیمون هفت [درم] هلیله سیاه و کابلی هریک ده درم مویز [illegible] دانه و آلو
سیاه هریک بیست عدد با دو من آب بجوشانند تا ربع بماند بپالایند و صد درم با یکدرم و نیم غاریقون
و نیم درم صبر سقوطری و نیم درم نمک نفطی بیاشامد حب که درین باب صواب بود تخم کرفس و بادیان
و انیسون و نانخواه هریک دو دانگ با آب بودینه بیامیزد و یکدرم و نیم وقت سحر بنوشد و بامداد مطبوخ
و هفته یکبار دو درم و نیم از این حب وقت خواب تناول نماید سوف که پس از نضج هفته یکبار بکار آید
افتیمون و بسفایج هریک سه درم هلیله سیاه و کابلی هریک هفت درم شربت سه درم بود با سه درم
شکر سفید از پس وی آب گرم بیاشامد در آخر علت و سردی وقت داروهای گرم چون فلافلی
و معجون حلتیت چهار درم انیسون و بودینه بری هریک پنج درم سنبل ده درم انگبین سه وزن
داروها شربت یکدرم و نیم با آب کرفس و بادیان قرص که درین باب صواب بود [illegible]
سوخته دو درم و نیم انیسون و [illegible] افتیمون هریک سه درم [illegible] و برگ [illegible] هریک چهار درم
تخم خشخاش سفید شش درم ریوند [illegible] هفت درم باهم بیامیزد و پس از نضج و استفراغ روز نوبت
پیش از وقت نوبت بسه ساعت دو درم با آب گرم بنوشد و هفته یکبار مقدار دو دانگ [illegible]
و تریاق بزرگ ربع دایره سوداوی اندر وی خون طبیعی تولد کند نبض وی با صلابت بود و ربع سوداوی
رنگ و مزاج و عادت بیمار [illegible] سابق بران گواهی دهد در آغاز انواع نوبت ربع بول
سفید و خام آید و بسبزی گراید و در انتها سیاهی [illegible] اندک بود و هر نوبت تا
وقت انتها بیفزاید پس بتدریج نقصان پذیرد و این نشان نضج بود و تکسر اعضا در ربع زیاده از
تبهای دیگر بود و بجهت برودت و غلظ ماده بدن زود گرم نگردد و سخونت وی زیاده از تبهای
بلغمی بود تب ربع بیشتر بی خطر بود و بجهت کثرت عرق و شدت نقص از تولد بیماری سوداوی
چون صرع و مالیخولیا و دوالی و داء الفیل و نقرس و درد مفاصل و تشنج و سکته و بثور و جرب

[illegible]

و [illegible] دوام [illegible] ربع دایره بیست و چهار ساعت بود و مدت نزل
و نقصان [illegible] استخوان پدید آید و نحو باهم آید از بدایت نوبت دیگر هفتاد و دو تا بدایت نوبت سیم
ساعت [illegible] که دق ربع خالص از چهل و نه تجاوز نماید چه سبب حرکت بیماریهای سودا
حرکت [illegible] سیاره ها و سیاره هفت بود هر یک را فلکی و از ضرب هفت در
هفت چهل و نه محصول بود بنا بر قول این گروه باید که این تب زیاده از پنج ماه بپاید و شاه هلاکو
مبتلا بود و در بدایت لیث ... که در ربع یاد کرده شود دارد و پس از نضج فصد و استفراغ بداروی
که در وی بسفایج و افتیمون و حجر ارمنی و خربق سیاه و غاریقون و حجر لاجورد بود شراب رفیق صاف
دهیت تب مناسب بود جالینوس گوید تدبیر این تب بدین ترتیب کردم پس از نضج مسهل دادم و پس از
چند روز شراب افسنتین پس تریاق بزرگ اگر این بیمار خلط بپاید و از مداوی غلط تب ربع از یکسال
تجاوز نماید و اگر نه تا دوازده سال بماند و شاید که با ستسقای ... انجامد و مکه شریفه جوانی در تابستان
بدین تب وجوب گرفتار شد بنده وی را غذای و دوای مناسب داد و وی را باایارج لوغاذیا و برانه
سه ماه فصد سلیم حرمود روز هفتم تب وجوب بمفارقت بود ربع دایمه نشان وی نشان ربع دایره
بود و ربع اشتداد باید و از به دو نقص عرق عاری بود وجود وی نادر بود و تدبیر دوای معتدل
و بهترین دواها سکنجبین ساده شکری و گلشکر و سکنجبین بزوری و گلنگبین و ماء الاصول معتدل
و آب بادیان و شراب کرفس فصد باسلیق بصافن درین تب صواب بود چه ماده در عروق
بود و تدبیر ربع دموی برابر حمی و سلس متغیرات ماده این تبها کمتر و غلیظتر ماده ربع بود ملک
تنج در آن هم زمان سبع بود بعضی از تب حمی بدتر از تبهای دیگر بود چه گاه عضو رئیس بسبب وی
و سمومیت باید و بدی باز آید جالینوس منکر این تبها بود و گوید من در عمر خود از این تبها
ندیدم شاید که تولد این تبها انحرارت و ریاضت قوی بود و اعراض نفسانی و غذای ناموافق
انکار جالینوس بی صورت بود چه این تبها اگر از این سببها بود باید که با تدبیر مناسب در روی
معین بپاید تدبیر این تبها تدبیر ربع بلغمی بود با کره مزاج روز دوم نوبت سکنجبین و شیره
تخم خرفه مناسب بود پس از دو ساعت کشکاب رقیق و روزهای دیگر سکنجبین ساده و
گلشکر و غذا زیرباج با شبت و نخود روغن اول راحت نخود آب و در دوم معجون النجاح و روز
نوبت سکنجبین با آب شطر الغب ماده وی صفرا و بلغم بود که درون رگها یا بیرون و عفونت
یابد مساوی کمیت و کیفیت ماده وی چنانکه باید در بپاید چه صفرا گاه با بلغم غلیظ بود و
گاه با رقیق گاه امتزاج محکم بود گاه صفرا درون رگها عفونت یابد و بلغم درون رگها عفونت
یابد و صفرا بیرون بدین سبب گاه تب سرخ و لازم بود و گاه تب یکی ماده تبی در حرکت آید
و از پس وی ماده تب دیگر و گاه ماده هر دو یکبار در حرکت آید و از پس وی ماده تب بود تن
سبب تبی که از هر یک تولد کند اشان بپاید و فرق میان هر یک با سانی تواند کردن گاه بود که ماده
در حرکت آید و نوبت خود براند و بگذارد و روز دیگر ماده دیگر در حرکت آید و نوبت خود تمام
سازد بنا برین نشان هر یک نمایان بود گاه صفرا زیاده بود گاه صفرا مساوی بود با بلغم از این
جهت گاه اثر هر دو برابر بود و گاه اثر یکی نمایان تر بدین سبب هر یک از تبهای مرکب را نام
خاص نهاده اند و از جمله تبها که وی را نام خاص بود شطر الغب بود گاه بلغم صفرا را غلیظ کرداند و
نوبت وی دراز کرده و بحران دیر نماید و گاه صفرا بلغم را لطیف سازد و زود نضج یابد و نوبت
بلغمی کوتاه کرده و بحران زود نماید بدین سبب تب بلغمی دشوار و بر گذارد گاه بود که این تب از شش
ماه زیاده آید و گاه تب حار و دق انجامد کسی که در تن وی تولد صفرا اسباب بود و زود عفونت

شطر الغب و معنا ری نیمه
محرون از صفرا و بلغم زاید و سوز ... قرص
و در ... قرص ... حبه

[illegible] ریاضت معتاد فرماید وتدبیر تری [illegible] آید [illegible] که حاجت
[illegible] بسیار بود وتدبیر سخن بیش کرد وبر این بیماری [illegible] بود مثالی
کودک در سن شباب مانند حال کسی بود که رطوبت وی [illegible]
شاب در سن کهل چون حال کسی بود که در بدن وی صفرا بغیر آید [illegible]
این دو بیشتر شطر الغب بود گروهی بر آنند که ترکیب در زبان یونانی توصیفی بود وبمترجم از روی شهو
ترجمه ترکیب اضافی نمود وگروهی بر آنند که ترجمه درست است ومراد نشطر نصف چه صفرا گاهی که
با بلغم بیامیزد سورت وی نقصان پذیرد وتب بضعف غب خالصه نماید درین صورت اگرچه برودت وبلغم
هم این صفرا انکسار رمی یابد که شطر نایبه گویند لیکن چون ظهور اثر صفرا در بیماری زیاده از بلغم بود
خاصه در تب نسبت وی بصفرا کرده اند نه بماده بلغم شاید که صفرا در جای گرد آید وبلغم در جای دیگر
وتب صفراوی یا بلغمی بیامیزد وسورت انکسار نیاید غالب اگر بلغم بود نوبت دراز گردد وفراشا ولرز
ضعیف بود ودست وپا سرد گردد ودیر سخونت پذیرد واگر صفرا بود نوبت کوتاه نماید وفراشا ولرز
قوی ودست وپا زود گرم گردد وبول رنگین بود وتشنگی وعرق بسیار رواگر با صفرا برابر بود اثر
مساوی نماید نشان قوی درین بیماران بود که تب روزی دراز ونرم آید وروزی کوتاه وگرم گاه بود
که پیش از آنکه نوبت تب اتمام یابد نوبت دیگر آغاز نماید ودر بیمار دو بار فراشا آید گاه بود که درد
تب ماده باد دیگری بکوشد وتب انحرکت باز آید وحرارت بیرون گراید وبیرون نشر نماید تا ماده
برد دیگری دست یابد این هنگام اگر صفرا رقت پذیرد وعضلها دبرد بدن را بلرزاند واگر بلغم نیزی
بود صفرا کم سازد وغلیظ گرداند فراشا روی نماید بدین سبب نوبت دراز گردد گاه بود که تا
نایبه وغب بیامیزد وبیمار فراشا نیاید قی با سکنجبین وآب گرم تب سود دارد وادرار بول با آب نخود
ومانند آن وعرق آوردن ومسام گشادن تدبیر استفراغ پیش از تسکین حرارة باید استفراغ قوی
پیش از نضج نشاید غالب اگر بلغم بود بیمار با آب لبلاب وکلنگبین پیش از نضج شکم نرم دارد
واگر صفرا بود با شیرخشت وترنجبین واگر بلغم با صفرا امتلا ترید وخیار چنبر وامثال آن هند و
شربتها که در غب خالصه یاد کرده شد تناول نماید روزی که تب سوزان بود مزوره آب غوره واناب
نورش وانغناج ومغز بادام وزیرباینوشد وروزی که تب نرم بود دراج وتیهو وتذرو وفروج
بریان وغذا با نخود آب وعتروانکامه وزیره وبادیان وکرویا رجح بلغم وصفرا غذاها که در غب غیر
خالصه یاد کرده شد بدان ترتیب تناول نماید وگلشکر وسکنجبین ساده میلی وشراب غوره شهد بیع
نقیع صبر با آب کاسنی وآب بادیان استفراغ بدارو ها غب غیر خالصه نماید وترتیب نکاهدا آرد
که بیرون از نضج بکار آید مقل دانگی سقمونیا دانگی ونیم کثیرا دو دانگ شحم حنظل نیم درم
ایارج فیقرا دو درم که در اواخر تبهای بلغمی سود دارد زعفران نیم درم پوست هلیله زرد وعصاره
غافت وریوند چینی وعصاره افسنتین وگل سرخ ومصطکی هریک درمی با آب کاسنی بیامیزد
وهر شب دو درم بنوشد بدل هلیله صبر سقوطری سازند شاید وبا عدم عصاره بدل غافت و
افسنتین گل که در اواخر تبهای مزمن مفید بود ترنجبین سه درم گل سرخ وبیخ سوس هریک چهار
درم شربت دو درم که در تبهای گرم بکار آید کافور دانگی زعفران وسنبل وکثیرا وریوند
هریک درمی تخم خرفه وطباشیر ونشاسته وزرشک وعصاره ری هریک دو درم صمغ عربی وتخم
حماض هریک چهار درم گل سرخ شش درم گل ارمنی هفت درم شربت دو درم جالینوس گوید در
این تب کشکاب با اندک فلفل باید طبیبان پیشین گویند این تدبیر خطاست چه فلفل تب را تیز
افروزد وکشکاب رطوبت زیاده سازد جالینوس را شاید که گوید در بیماریهای ترکیب دوا

[illegible] عفونت حرارت بماده رساند تا لطافت در وی پدید آید
[illegible] و با عفونت تب مفارقت نماید دیگری فلغمی [illegible]
[illegible] گاهی که وصول بماده یابد اگر چه اندک بود ویرا لطیف کرداند
[illegible] با دیگری بیامیزد این تب مرکب گویند اگر ابتدای یکی پس از
از انتهای دیگر [illegible] متبادله خوانند واگر در بدایت و نهایت موافق بود وی را متشا
و متشابکه نامند واگر بدایت یکی پیش از نهایت دیگری بود ویرا مداخله گویند گروهی بر آنند که
دائمه با دائمه نیامیزد چه تبی که ماده وی درون رگها عفونت یابد تعدد نپذیرد چه جای ماده یکی
بود ویکبار عفونت یابد و تب یکبار در حرکت آید شاید که ماده تبی در عروق عضوی عفونت
یابد و ماده تبی دیگر در عروق عضو دیگر و تبی پس از دیگر روی نماید چه عفونت ماده دیگری بود
گاهی که تب پس از لرز آید و مفارقت و عرق نماید یا در میان تب بود و بعض باز آید و پس
از دو روز یا سه روز عرق پدید آید نشان ترکیب بود در مطبقه گاهی که نافض قوی بود و بدن
وی سردی دست و پا در آن تب مرکب بود و ترکیب اگر ثنائی بود سی و شش تب بحصول
پیوندد ده از لازمه و ده از دایره و شانزده از لازمه و آن درین جدول روشن کرد
واگر ثلاثی بود صد و بیست و چهار تب بیست از لازمه و بیست از دایره و هشتاد و
چهار از لازمه و دایره و این درین جدول صورت بیان پذیرد

کاه بود که تب یکروزه با سونا خس و مطبقه و محرقه و غب خالصه و غیر خالصه و شطر الغب و
نایبه و لنقه و تب ربع و دق و ربع لازمه و دایره و سکن سا معزد بترکیب ثنائی و ثلاثی
و رباعی و غیر این بر سبیل مداخله و مشارکه و مبادله بدین سبب عدد حمیات مرکبه در تحت ضبط نیاید و ملت
نوبت اینها اعتقاد در اشاید اگر مدبر نشان این همها از مدت نوبت جوید بیاورد و روطه هلاک افتد کاه
بود که غب خالصه با خالصه بد و نایبه نا با آید اگر بد بیرتب بلغمی کرده آید صفرا بیفزاید و بر قوت علت
مدبره غالب آید و از شدت حدت ماده و کثرت وی قوت متصرفه عجز و نقصان پذیرد و حرارت
غریبه اشتعال یابد و جمیع رطوبات بدنی بسوزد و حرارت غریزی فانی شود و موت حیات از
فنای غریزی بود بدین سبب مداوی باید که اعتماد با عراض خاصه حمیات مرکبه نماید تا از ورطه
خطا بیرون آید چون فرق میان نوبت مداخله و مشابکه دشوار بود بر بنا این مبادی جنس آ
بود غب ثنائی مانند نایبه بود بدین گونه   چه راحت اولی نوبت ثانی بود و غب ثلاثی مانند
شطر الغب و معنی قوی تر از روزی دیگر بود چه نوبتی بطریق مبادله بدین وجه
غب رباعی روزی دو نوبت تولد کند بدین صورت   ربع غیر خالصه دو گونه بود ثنائی
و یکی بدین هیات بود   چه نوبت دوم راحت اولی بود این را بعضی ربع منعکس خوانند
و دیگری بدین نوع   سرح نشان نوبت سیاهی نشان راحت و ثلاثی بطریق نایبه آید
بدین گونه   مبادله ربع رباعی صورت نبندد جز سه گونه بود ثنائی و یکی بدین
نهج بود   چه راحت اولی نوبت ثانی بود و دوم مانند غب بدین وجه   چه راحت
ثانیه نوبت دوم بود و سیوم بدین گونه   چه راحت ثالثه نوبت ثانی بود و ثلاثی
بدین هیات   و رباعی بدین صورت   خماسی مبادله در حیز وجود نیاید مگر
چهار گونه بود ثنائی وی یکی شکل اید   چه راحت اولی و نوبت ثانی بود و دوم
بدین طریق   چه راحت ثالثه نوبت ثانی بود و ثلاثی بدین هیات
و رباعی بدین صورت   خماسی مبادله در حیز وجود نیاید سدس چهار گونه بود
ثنائی و یکی شکل اید   چه راحت اولی و نوبت ثانی بود و دوم بدین طریق
چه راحت ثالثه نوبت ثانی بود و چهارم بدین هیات   چه راحت
رابعه نوبت دوم بود و ثلاثی بدین وجه   و رباعی بدین نهج
سیاهی راحت چهارم اولی بود و خماسی بدین شکل
در این صورت و بیاز پیوسته مذنب بود سداسیه مبادله از امکان بیرون سیم پنج گونه بود

و ثنائی وی

ثلاثی و چهارم بدین هیات … چه راحت ثالثه
نوبت دوم بود و ثلاثی بدین وجه
رباعی بدین نهج سیاهی راحت چهارم
اولی بود …

ودوم بدین هیات

چه نوبت دوم راحت پنجم    وپنجم بدین نوع بود

[illegible] بدین وجه    وخماسی بدین نوع

وسداسی بدین [illegible] مبادله سباعی نخود بود ثمن شش گونه بود ثنائی وی بدین

وجه بود    دوم بدین طریق    وسیوم بدین گونه    چه نوبت دوم راحت

چهارم بود وپنجم بدین هیات    چه نوبت دوم راحت پنجم بود وششم بدین شکل

چه نوبت دوم راحت ششم بود ثلاثی بدین وجه

ورباعی بدین گونه    وخماسی بدین هیات    وسداسی بدین صورت

وسباعی بدین وجه بود    ثانی مبادله ثمن انحین امکان بیرون

بود تسع هفت گونه بود ثنائی وی یکی صورت بود    ودوم بدین شکل

وسیوم بدین هیات    وششم بدین طریق بود    هفتم بدین وجه

وسداسی بدین هیات بود    ورباعی بدین گونه

بدین صورت    وسباعی بدین طریق    تساعی بر سبیل مبادله

ممکن بود عشر هشت گونه بود ثنائی وی یکی بدین طریق بود    ودوم بدین صورت

وسیوم بدین شکل    وچهارم بدین هیات

وپنجم بدین گونه    وششم بدین وجه    وهفتم بدین نوع

وثلاثی بدین صورت    ورباعی بدین هیات    وسداسی بدین طریق

وسباعی بدین وجه    وثمانی بدین گونه    عشاری مبادله

از دایره وجود بیرون نبود ربع ماخوذ بود از اربعه وخمس از خمسه وسدس از سته چه از

نوبتها اعداد مذکوره تحقق نپذیرد سبب تنهایی بود واوی مسمی باین اسما بود مداوی

باید که نشان تب مرکب وعدد ماده وی بداند اگر ماده دو بود ونشان برابر بود ودر حوز

هریک بیامیزد واگر نشان یکی قوی تر یابد تدبیر آن زیاده نماید واگر یکی خطرناک بود بدبیر

وی اهم داند تا از خطا امان یابد در تب مرکب وحصن وسکس ومانند آن استفراغ بسیار

نفرماید تا ماده نقصان نپذیرد وعفونت در ابتداها اصلی پیدا ونزد وتب بدفعه انجامد و

قوت ضعف بیابد وبا علت مقاومت نماید وتا نهایت نماند وفور قوت از عوارض ومدت

بیندیشد با قوت عفونت قرص کافور فرماید ودارو های سرد وتجون مغز تخم خیار و

خیار بادرنگ وتخم خربزه هندی وتخم کدوی شیرین وتخم خرفه وتخم خشخاش وتخم کوک

وتخم آبی ومغز بادام شیرین وکتیرا با قرص بیامیزد وبها رغذاها که بسردی وتری گراید

عفونت باز دارد ودق حرارت غریبه بود که در ابتداهای اصلی اوبزد سبب این تب حرارت

دل بود کاه عفونت معده وجگر وتنها عفونی ویکرونه وغذا ودوای گرم بدق انجامد

این تب را سه درجه بود چه در بدایت به رطوبت طبیعی بود یکی لسان شبنم در بدن بر نبات

تا النشان کاهی که غذا اینا بد وی را غذا سازد دوم با اندام منجمد بود وکیفیت بدن

سیوم بود ... بدین صورت

چه نوبت دوم راحت ...

چهارم بدین گونه

کرا بید چون عود نابا ...

با غذاها ...

چه ...

[illegible]
نماید و عرق بانعقاد کاهی که حرارت وی بدین رطوبت [illegible]
آید بگذارد و تحلیل پذیرد سیوم سبب انتقال اعضا [illegible]
وفنای رطوبت ثانیه درجه دوم این را ذبول گویند [illegible]
نعقت خوانند معرفت درجه اول دشوار بود چه مداوی [illegible] دریابد و تداوی
ذبول آسان بود و بر اسه درجه بود تداوی درجه اول و دوم دشوار بود و سیوم تداوی نپذیرد
بود نشان وی یکی دقت و تواتر و ضعف و صلابت نبض بود دوم چربی بول کاهی که روغن
بعد ذبول رسد چربی بیفزاید و در بول مانند صفایح سبوس نماید سیوم نرمی تب بود و
بیماران گرمی وی و حرارت و سخونت شریان زیاده از جای دیگر چهارم محس در بدایت سخونت
پاک گردد
در نیابد و پس از زمانی بسیار سخت نمایان گردد و پنجم کاهی که دق بدرجه دوم رسد بینی باریک
و چشم و صدغ فرو رود و پوست پیشانی تمدد پذیرد و رونق بشره نماند و مانند غبار پوست
بشره بیمار پدید آید و موی ریزان نماید و شبش در وی پدید آید و استخوان سینه و کتف نماید
کاهی که ذبول بدین وجه بدرجه سیوم رسد موی بریزد و ناخن منجذب گردد و اسهال دوبانی
بظهور آید هوای منزل در تابستان سرد باید و برگ بید تر و بنفشه و نیلوفر و صندل سوده
و کافور و گلاب و برف و یخ و سیب و آبی سالاید بسیار در جای بیمار ریزد و اوانی تازه پر آب
شیرین بسیار و جامه کتان کهنه با صندل و کافور و گلاب و برف و یخ و سیب و آبی بیالاید و
بپوشد و بر بستر کتان در کنار آب روان خواباند یا بر تختی که بر بالای آب بود بستر نرم باید اگر
از چرم بستر سازد سلکی تضاریب بسیار بروی زند و پر از آب شیرین کند و در زیر اندازد بعد یک
شب بود خرقه کتان با کافور و صندل و گلاب و آب کشنیز و برگ خرفه و روغن گل و بنفشه
بیالاید و در وقت خلو معده روزی دو بار بر سینه و کتف اندازد و زود برآرد چه ضماد سرد که بسیار
بماند باعث تنگی نفس و گرفتگی آواز گردد و از ضماد نقض پدید آید نیم گرم سازد شب
روغن بنفشه و کدو و نیلوفر در گوش و بینی چکاند و ناف و مقعد و دست و پا چرب دارد و
بر هوای زمستان هوای منزل باید تا از برودت آزار نیابد جامه و بستر از کرباس نرم و درون پنبه باید
بسیار گشکاب نوشد و پس از دو ساعت تدبیر گرمابه و آبزن نماید و پیش از عرق برآید و
روغن بنفشه و مغز کدو و نیلوفر تا اندک آب بیامیزد و در بدن مالد پس چیزی نرم چون دوغ
تازه و بیضه نیم برشت و گشکاب تناول نماید و پس از چهار ساعت بار دیگر بگرمابه فرماید یا در
آبزن نشیند تا آب برگ بید تر و برگ کدو و جو نیم کوفته و بنفشه و نیلوفر بجوشانند اگر با دق
تب دیگر و مادهٔ که عفونت پذیرد نباید شیر زنان و شیر خر بیاشامد چه این شیر رقیق بود
و حرارت وی کم بدین سبب زود گوارد و زود در رگها درآید و عروق را بدو قوت بار یابد و تری
بود و خشکی بروی غالب درین باب چیزی باید که رگ را نرم سازد و رطوبت بیفزاید و
این کار از غیرش نیاید و خداوند شیر پیر نباید و باید که بار دیگر زاییده باشد و از چهار
ماه گذشته خوردن وی ماش مقشر با قلای تر و برگ کوک و خرفه و اسفناج و کدو و خیار
و خربزه هندی و مانند آن باید وقت دوشیدن قدح چینی پیش خود در آب گرم و شیر در وی دوشد طریق شیر
و پیش از آنکه تغیر پذیرد بنوشد روز اول بیست و یک درم تناول نماید و روز دوم چهل و دو درم

و باغنم

تا هفتم [illegible] [illegible] چهار درم [illegible] باره پس هر روز بدست [illegible]
[illegible] باید روزی که بخار شیر بنوشد مداوی نبض وی را بانبض
[illegible] [illegible] باید نشان جودت هضم بود وعلامت شیر بود بیفزاید
[illegible] ضعیف [illegible] باید با عفونت [illegible] نشان تباه بود در افزودن توقف کند اگر در اثنای
شرب شیر کرمی تابش دیگر پدید آید بجای شراب وآب خربزه هند و شیره تخم خرفه با قرص کافور
بنوشد اگر شیر عفونت یابد شکم با آب میوها وشراب آلو وشراب بنفشه وشراب نیلوفر وخرمای
هند چنانکه آن نرم سازد چالینوس گوید شیر با اندک نمک یا انگبین باید تا در معده تغیر نکرد
دیگران گویند از شکر منفعت انگبین بظهور آید چه آن گرمی بنماید یا لیکن طبیعت دوغ
تازه بی مسکه با داروها قابض چون طباشیر وطراثیث بیاشامد سنگ یا آهن تاب داده در
دوغ انداخته و بنوشد اگر سرفه با دق یار کرده یکدرم کثیرا با شیر و شکر بیاشامد نان با کرده
بریان ده درم نرم سازد وبا دوغ بیامیزد وتناول نماید هر روز پنجدرم دوغ بیفزاید ویکدرم
نان کم سازد تا نان اتمام پذیرد پس هر روز پنجدرم دوغ کم سازد ویکدرم نان زیاده تا دوغ
سه درم گردد ونان ده درم اگر بیم تولد عفونت بود دوغ با قرص طباشیر بکار دارد صفت
از تخم خرفه ومغز تخم خیار بادرنگ ومغز تخم کدوی شیرین وکهربا وگل ارمنی هریک سه درم طبا
چهار درم گل سرخ شش درم با آب لسان الحمل یا لعاب اسپغول بیامیزد ویکدرم ونیم بنوشد وصبح قرص
کافور با شراب خشخاش وآب انار شیرین وآب خربزه هند وآب کدو وحلیب و از خیار وقت
برآمدن آفتاب کشکاب سرطانی با آب انار یا جلاب ویس از چهار ساعت بیست درم شراب
نیلوفر یا خشخاش یا عناب با آب سرد وشام وقت خواب لعاب بذرقطونا با جلاب یا شیره
تخم خرفه با شکر وروغن بادام یا شراب عناب یا لعاب آنزآبی با جلاب با ضعف معده جز آب انار
شیرین تناول نفرماید کشکاب سرطان پای سرطان نهری جدا زند وبا نمک وخاکستر کرم چند بار
بشوید ویا کشک جو بهم راست سازد سرطان تازه آن بود که سوزن بدو فرو برد رطوبتی مانند شیر
آید سرطان اگر نیابد صاب وخشخاش وروغن بادام بدل سازد کشکا که در اول زمان بکار آید
کشک جو یا سرطان بجوشانند ویا روغن بادام وروغن تخم کدو یا روغن کنجد بنوشد قرص کافور
که درین باب صواب بود کافور نیم درم تخم کوک وصندل سفید وکثیرا ونشاسته وصمغ عربی
هریک دو درم طباشیر ورب السوس وگل سرخ هریک سه درم تخم خرفه ومغز تخم خیار وخیار باد
رنگ وتخم کدوی شیرین ومغز دانه آبی هریک پنجدرم با لعاب اسپغول بیامیزد ودو درم تناول
نماید نسخه کافور نیم درم رب السوس سه درم مغز تخم کدوی شیرین چهار درم تخم خرفه شش درم
تخم کوک هفت درم طباشیر وگل سرخ ومغز تخم خیار وخیار بادرنگ هرکدام ده درم لعاب اسپغول
آمیخته دو درم بنوشد اگر با دق اسهال بود قرص خشخاش تناول نماید صفت آن کافور یکدرم
نشاسته ده درم تخم حماض دو درم صمغ عربی وگل قرمزی هریک سه درم گل سرخ پنجدرم تخم خرفه
ومغز تخم کدو وتخم خیار وخیار بادرنگ ومغز دانه آبی وتخم خشخاش سفید هریک شش درم
صمغ عربی ومغز وتخم بریان باید وقرص یکدرم ونیم با مداد قرص با آب سیب وآبیه وآب
امرود تناول نماید کشکاب از پست جو سازند ودانه مورد وآبی بریان در وی اندازند وبا گل
ارمنی وصمغ عربی بیاشامد قرص که اسهال را باز دارد کهربا وطباشیر هریک سه درم تخم حماض
وگل سرخ ونشاسته بلوط بریان هریک چهار درم گل ارمنی پنجدرم [illegible] شش درم با رب مورد
بیامیزد ویکدرم ونیم با آب آبی وآب سیب وشراب مورد بامداد بنوشد وشام گل ارمنی
نیم مثقال وسرطان بریان درمی ونیم با رب آبی یا شراب مورد وآش ماش پوست کنده و

آب اسفاناج و شیره مغز بادام کشک جو با عدس مقشر و کدو ...
وی مناسب بود و قلیه کدو و قلیه خیار و اسفاناج با آب و دوغ ...
پنج تناول نماید با ضعف قوت شراب با آب بیاشامد آب شوربا ... شراب باید ...
تیهو و فروج و دراج و قریص گوشت بز و کوهساله و زیرباج دراج و فروج که بسیار ترش نباشد
با شکر و شیره مغز بادام و مصوص ماهی تازه گوشت و زرده بیضه نیم برشت و پنیر تازه بی نمک انار
ملسی و سیب و به و عناب تر و امرود بر آب نیکو بود و خربزه و آب هندوانه موافق پالوده و حلوای
تر که از شکر و روغن بادام و تخم خشخاش بود و آرد مغز تخم کدو و تخم خیار و مغز بادام
با درنک بجای تخم خشخاش تر بود و فطر نان دارد آب سرد حرارت غریزی نشاند با ضعف
با بیماری بد و شیخوخت انجامد شربه که خداوند ذبول را شاید و رطوبت بیفزاید مغز بادام پوست
کنده پنج درم تخم خشخاش سفید و ماش پوست کنده هر یک بیست درم باقلای مقشر ده درم خوب نیم
کوفته بیست درم آب انار ببوشند و پس از دو ساعت در ابزن نشیند و ماش و پوست کنده
و از ریاضت و مباشرت باز آید و معده از غذا و شربت گران سازد با لینت طبیعت عنبرا
و زعفران و شاه بلوط تناول نماید با ضعف قوت و بیهوشی ماء اللحم بنوشد نظاره باغ و بستان
و آب روان و استنشاق نسیم بهار و استشمام روایح گلزار و مجلس شاهدان خوش آواز و
صحبت مهوشان چنگ و قانون نواز و بر نوا و عشاق و عراق و حجاز و شراب ریحانی ممزوج
با آب در این باب صواب بود و در مکه مشرفه جوانی در بستان بدین درد ابتلا کرده بود و با فقیر
انس تمام داشت و بنده ویرا صبح تخم خرفه با شراب نیلوفر داد و پس از بر آمدن آفتاب خربزه
با آب و پس از دو ساعت کشکاب رقیق و پس از چهار ساعت آب خربزه هندی با شکر سفید
و گلاب و شام شراب نیلوفر با عرق بید و لعاب دانه به در مدت یکماه بدین تدبیر شفا یافت
دق شیخوخت در پیر زیاده از جوان تولد کند و در جوان زیاده از کودک بسبب غلبه یبوست
بود و شاید که با وی در گرمی و سردی معتدل بود و شاید که سردی یا گرمی غالب بود صورت
بیمار در این بیماری مانند صورت خداوند دق حقیقی بود بدین سبب ویرا دق گویند اگر چه از
تب عارضی بود سبب پیش که آب سرد بود پس از ریاضت قوی و گرمابه که مسام بگشاید و
قوت تحلیل یابد و حرکت آب شتاب نماید و برودت بدو رسد حرارت غریزی ضعیف
گردد و غاذیه از کار بازماند دوم بخار ردیه بود که بجانب دل گراید و مزاج ویرا تباه گرداند
سیوم استفراغ بسیار بود که ماده حرارت غریزی از بدن کم سازد چهارم سدد بیماری
گرم بد وای سرد بود چندانکه مزاج از گرمی بگردد و سردی پذیرد نشان وی یکی خشکی سحنه
بیمار بود و رنگ وی از زردی بسبزی گراید دوم سردی بشره سیوم دقت و بطوء نفس
و صغر نبض چهارم بیاض و رقت بول این بیماری پس از استحکام تداوی نیابد پیش از
گواریدن غذا نکو نابه فرماید و این حقنه بکار دارد بابونه ده درم روغن کنجد تازه و اندک
موم گداخته سه روز پیوسته بکار برد و پنج روز باز آید پس روز بدان عمل نماید پنج روز ...
و پس از حقنه روغن نرگس و سوسن و خیری بر بدن مالد و بامداد مربای ترنج و شقاقل و
و زنجبیل که از انگبین بود بنوشد پس از یکساعت زرده بیضه نیم برشت و پس از ... پنجاه درم
شراب ریحانی و پس از دو ساعت مکوبا به یا مصدرای گوشت بره و بزغاله با شبت و نخود و
زیره و قرنفل و دارچینی و زنجبیل و خولنجان تناول نماید پیش از غذا اگر شراب خواهد زیاده
از صد درم نیاشامد عنبر و عود و نرگس و مرزنگوش و ترنج ببوید مرو و بطوس و تریاق

[illegible] گرمی سرما شود و از غضب و تعب و فکر و غم و مباشرت و
ریاضت پیدا آید تا بیماری [illegible] تب و وجع و گرمی بود چه ورم یکی بیرون تن بود و دیگری
درون بدن آنچه از ورم بیرون تولد کند نخستین نوعی تب یکروزه بود چه حرارت کم
بدل باز آید در بدایت عفونت پیدا نیاید و این ورم بیشتر بادی بود گاهی که تب یکروزه جنس
دیگر کرد نشان صعوبت ورم و کثرت ماده ردیه بود و سبب امتلا که حصول وی از تب
نائبه بود و آنچه از ورم درون تولد کند رقت و غلظت وی بود و حرارت و بعد ورم آن
معدن روح حیوانی بدین وی پدید ورم بود مد بر آید چون آب جوزه و کوک و کسیر بابونه
و با خوف کتان بیالاید و ورم در سوی صفرا وی اندازد در این تب آب سرد نوشیدن و
بکربا [illegible] رقیق [illegible] نشستن زیان دارد تب وبائی از هوای تباه تولد کند چه گاهی که
هوا در مغاک و میان درختان بوی طالع و غبستان و بیخ زار بسیار بماند و بخار بد با
وی بیامیزد حرکت نیابد از درجه اعتدال بیرون رود و عفونت پذیرد یا باد از این
بوی دار کوهستان و خلنگاه بخار بد بجای دیگر رساند و هوای وی را تباه سازد یا در
زمین بخار بد تولد کند و بظاهر گراید و عفونت در آب و هوا پدید آید و هوای بد
نبات و میوه را تباه گرداند و مضرت با کل رساند و بیماری و مرگ در نوع حیوانی پدید
آورد و گاهی که هوا روزی تیره بود و روزی صاف و روزی غبار ناک و روزی نمناک و
حشرات که تولد ایشان از عفونت بود بسیار گردند و حیوانات زیر زمین بهوس بیرون
آیند و جانوران زکی الحس چون لکلک و خطاف و غیر آن از عادت غایب شوند نشان فساد
هوا و تولد وبا بود و با این تب کرب و حدت درون و عرق بدبوی بسیار بود و دم زدن از
نهاد طبیعی بگردد و نبض صغیر و متواتر گراید و غثیان و درد در جانب دل و معده
پدید آید و بیمار از غذا باز ماند و قی با سودا و صفرا بر آید و بول سیاه آید و با غلبه تشنگی
و خشکی زبان و دهان ریش گردد و گوشت بن دندان بر آید و سرفه خشکی و بیخوابی و شوریدگی
و بیهوشی تولد کند و شکم نرم آید و براز بدبوی و بد رنگ و کف ناک و نیزهای سرخ بر
بشره پدید آید و باز گردد گاه بود که سیر عظیم پدید آید و شکم بر آید و گاه بود که بیماری و سرسام
و کزاز و تشنج انجامد گاه بود که سخونت اندک بود و نبض و بول تندرست بحال طبیعی و بیمار بماند
گاه بود که همه نشانها ظهور یابد تدبیر از خانه بیرون نرفتن بود و پیوسته در وی عود و عنبر و قسط
و کندر و مصطکی و میعه و سندروس سرخ و لادن و زعفران و سعد و ملک و اشنه و اسارون
و ادخر و اشنه و چوب سرو کنجد سوختن و سرکه و صندل و گلاب با کافور بر دیوار خانه پاشیدن
و از گرمابه و مباشرت و ریاضت و چیزهای صرطب دور بودن و دوا و غذای مجفف استعمال
نمودن و گوشت با سرکه و سماق و زرشک و ریواج و غوره و انار پختن و کم از عادت خوردن و
مصوص با سرکه و آب غوره و لیمو و سماق نوشیدن وقت ظهور وبا جهت تقویت دل و قوی باز
داشتن عفونت تریاق فاروق و مثرودیطوس تناول نمودن و تن از رطوبت فزونی پاک
کردن و در پیش بیمار بنفشه و نیلوفر و برگ بید تر و سیب و آبی نهادن و سرکه و گلاب و صندل و
کافور پاشیدن و خرقه کتان با سرکه و صندل و گلاب و کافور آلوده پیوسته بوییدن و با ماء الشعیر
کافور ناردانه غوره و رب سیب و رب آبی و رب امرود و رب ریواج و رب انار ترش و رب لیمو و
ترشی ترنج نوشیدن و با عدم ربوب سرکه با آب سرد اسامیلت و قرص کافور با سرکه تناول کردن
ترو ترش با گلاب تشنگی و گرسنگی سخونت بیفزاید و قوت ضعیف سازد و با غلبه بیخوابی و

حمی وبائی

وجه قوت

وقت دم زدن اگر سینه سوی بالا برآید و دست و پا سرد نماید [illegible] تا گرمی بجا
آید والله اعلم باب بیست و نهم در دواها که مضرت زهرها باز دارد [illegible] که مضرت زهرها
باز دارد زمرد وزن هشت حبه بنوشند مضرت زهر حیوانی و نباتی دفع نماید عود نباتی بود
انفنج مهک تلخ مزه و صلب نیم درم از وی تناول نمایند آسیب زهر گرم و سرد نیابند در دست دارند
زهر از جای خود تجاوز نکند باری که بنظر دارند در آید بیهوش گردد و بی حرکت قدرت نیابد در
دهان وی دمند بمیرد دجاج مغز سر وی بنوشند منفعت یابند گویند مغز سر همه جانوران دفع
زهر نماید بقر سرگین وی بسوزند و ضماد سازند مضرت زهر جانوران باز دارد بخور مریم ضماد بیخ وی
با زهر زهر حیوانات بود هرن تناول نمایند زهر جانوران مضرت نرسانند سلحفا خون بنوشند از نیت
زهر باز دارد داروی زهرناک دو گونه بود یکی بکیفیت مضرت رسانند و دیگری بخاصیت الحجر به
کیفیت مضر بود یکی خورنده و تباه کننده بود چون ارنب بحری دوم سوزنده چون فرفیون سیوم سرد کننده
سازنده چون افیون چهارم راه نفس گیرنده و بسته ازنده چون مرداسنگ و آنچه بخاصیت مضر بود
چون بیش و عسل بصل و قرون السنبل بدترین زهرها بود زراریح مضرت بمثانه رسانند و ارنب بحری
بشش و افیون بتمام اندام مضرت زهر سرد و مزاج گرم با مزاج سرد مقاومت نماید و از وجه بسیار چیره
گرمی مزاج گوهر غلیظ را لطیف سازد و شریان و برانگیختن انقباض زود بدل رساند بدین سبب
مضرت بیفزاید بخاصه که مزاج وی ضد مزاج دل بود جالینوس گوید شوکران ازین جهت مضرت
بانسان رساند چه قوت وی بجهت حرارت مزاج و شدت حرکت شریان زود بدل الحصول یابد
سار را که بتابی نرد زود گویند زیان ندارد چه در معده و جگر بسیار دیر زنگ نماید و [illegible] زانکه از حرارت
غریزی تغیر پذیرد و ضد دل [illegible] اگر در دل در آید شاید که شوکران نسبت بمزاج نرد روزی زهر بنا
تا بتدریج عادت کند چنانکه زنی در زمان پیش خورده وی را زبان نداشت و بتدریج زیاده ساخت و ضرر
روضی گوید بعضی ملوک زهر بکنیزی صاحب جمال دهند و پرورده وی را عادت فرمایند و بر سبیل تحفه پیش
دشمن فرستند تا خصم با وی مباشرت نماید و در ورطه هلاک افتد چه مزاج کنیز چنان بود که مگس
گرد آب دهان وی بگردد و جانوری که نزد وی نماید بمیرد و صحیح و سوزش نشان داروی تیز و برنده بود
چون زرنیخ و زیبق سوخ جسم و تشنگی و حرارت قوی و زرد عرق و کرب نشان داروی سوزنده
چون فرفیون سرد بی هست و با خارش [illegible] داروی سرد چون افیون و ضعف قوت و بیهوشی
و عرق سرد نشان داروی بود که مزاج وی ضد آدم بوده باشد بیهوشی و بیما شدن تمامی جسم نشان
مهلک بود و عرق سرد و سرخی چشم و بیرون آمدن زبان و سقوط نبض نشان بد حال بیمار پس از التیام
زهر بد بر قی نماید آب و روغن کنجد بنوشند و در وی مبالغه فرماید آب طبیخ شبت با بوره ارمنی
بیاشامد برای قی آب و غذا بسیار تناول نماید چه اگر قی نیاید کثرت آب و غذا [illegible] هم نماید و از
کار خویش باز دارد در بدایت تریاق الطین بنوشند قی پدید آید و تمام زهر بیرون آید گویند سرگین
خروس زهر در ساعت باقی بیرون آورد مسموم از خواب اجتناب نماید چه درین حالت حرارت بدن
گراید و زهر بسرعت بر گها در آید در نوع اول شیر و مسکه و پالوده نرم با روغن بادام و روغن گاو
بمالید و در دوم کاهو و گلاب و شیره تخم خرفه و عرق بید و دوغ گاو با برف و یخ و ضماد عضو [illegible]
از طحلب و صندل و گلاب و در سیوم تریاق و شراب و در چهارم دواء المسک و تریاق [illegible] و شربت [illegible]
و آب گوشت و شراب آب طبیخ تخم انجره با روغن گاو زهر باقی بود باید یا باسهال دفع نماید پس شیر و مسکه
سود دارد مسکه بهتر از شیر بود شراب شیرین با روغن [illegible] و آب طبیخ کتان مناسب بود اگر
زهر و مضرت وی در روده باید که بحقنه نماید و با شدت اضطراب تدبیر قی و اسهال د

[illegible] در دواهای زهر

[illegible] از نفعه مضرت زهر جانوران باز دارد
[illegible] زهر سام جانوران ماده دارد
زهر از [illegible] جانوران
[illegible] دواء الکبریت مضرت
زهر جانوران [illegible] دواء [illegible]
[illegible] زهر [illegible]
[illegible]

مولته

[illegible] زهر یافته باشد منزل بیمار خوش هوا و خوش بوی باید کشید
موی صمغ و گوشت [illegible] طعامهای بارد و نبات بارد آرد و نیز زهر در غذای ترش و شیرین و تیز
و شور نماید کسی که با غلبه دارد پس در جای تهمت این غذاها باز آید باید اینجا گرسنه و تشنه
نباید چه با قوت جوع و عطش مزه و بوی زهر در آب و غذا نیابد و در گرسنگی و تشنگی قوت
زهر زود به رگها در آید و به دل وصول یابد و غذای بیش از سرعت نفوذ مانع آید چه زهر با وی بیامیزد
و بسبب امتلا زود از رگها گذر نیابد و زود به دل نرسد و شاید که در غذا اقوتی بود که با
زهر باز گردد یا ضد وی بود پس بسبیل احتیاط پس از تعدد غذا و شراب مثرودیطوس و
تریاق الطین و مانند آن بنوشد چه دافع مضرت زهرها باشد و تخم شلغم پنج درم با شراب
تناول نمایند و انجیر خشک با نمک درشت و برگ سداب و پودینه با شراب گاه بود که جاهلان
زیان کار بوی شراب دوست دارند و بسوی وی گرایند و بنوشند و در وی قی کنند بدین سبب
غذا و شراب باز نیاید و زهر درخت و سیاه گیاه نشاید تریاق و مثرودیطوس و گل مختوم و
تریاق الطین و تریاق اربعه با زهر مقاومت نماید و نگذارد که مضرت وی به دل رسد تخم نورد
درین باب بی نظیر باشد برگ الکلان و بیخ وی هر یک نیم درم شیح ارمنی دو درم با شهد
و با آب سیب تناول نماید غاریقون دو درم با شراب بنوشد و دارچینی و مغز سر خرگوش
با بیست درم سرکه انگور و یکدرم و نیم جند بادستر و وقیه زیت جلنجبین و عصاره حسک و آب
طبیخ جعده و سلیسا لبوس و تخم درخت سکبینج و خیاری و تخم وی درین باب همچو آب بود داروی
که زهر از دل باز دارد جند و برگ نی و تخم درخت سکبینج هر یک درمی و شحم حنظل نیم درم بستا
مقدار بیک بندق داروی دیگر انجیر خشک و نمک درشت هر یک یکدرم مغز جوز پوست کنده ده
درم برگ سداب بیست درم با انگبین بیامیزد داروی دیگر برگ سداب و نمک هر یک درمی مغز
کوکان شش درم انجیر مقداری که دواها بیامیزد تریاق الطین دانه غار و گل مختوم با ارد
کاو سلایه و با شهد بیامیزد و قدر بندقی که بتازی ابن عرس گویند در دفع مضرت زهرها
بهترین داروها بود داروی زیان کار سه گونه بود معدنی و نباتی و حیوانی نام این داروها
بتازی یاد کرده اید تا جاهلان بر آن اطلاع نیابند و خود را یا دیگری را هلاک نسازند مانند
زنان هندی که از مرد بیزار شوند داروی زهرناک بنوشند یا بدو دهند یا خود را یا مرد را به ورطه هلاک
اندازند و قدمای اطبا باب سموم را از جاهلان پنهان داشتند و متاخرین درین فن یاد نمودند
تا به سبیل اتفاق اگر داروی کشنده خورده شود بر مداوای آن اطلاع یابند و دفع مضرت وی نمایند داروهای
معدنی زرنیخ زنده در گوشت معده درد قوی و تشنج و اختلاف عقل و گرانی گوش پدید آید گاه
بود که بصرع و سکته انجامد چه سردی و گرانی وی به دماغ راه برد بخارها اگر بنوشد از آن برسانند و زود
از روده بر آید بیمار پای جانب سالم بردارد و جانب الم گراید و از زهرین برچهد تا ریخته بر
آید یا میل زند بوی برساند زرنیخ سوخته درد و پیچ شکم و اسهال خون پدید آورد و زبان گران
سازد و بول باز دارد و بیمار پس از قی سه درم هر یکی با شراب ریحان تناول نماید و ماء العسل
بسیار بیاشامد و با وی بوره ارمنی حقنه سازند و داروهای شیح بکار دارند و با طین مختوم
و مانند آن حفظ قوت دل نماید مرتک و براده رصاص نمک نفس و گرانی زبان و درد معده و
روده پدید آورد و بنات بیمار عصا نماید و صد بر دی تنجلین و بول و براز باز ماند گاه بود
که شکم بر آید و گاه بود که اعراض ایلاوس نماید و گاه بود که تنگی نفس بخناق انجامد بدین زیاده
ردیه با داروهای گشاینده چون آب طبیخ تخم شبت و کرفس و انجیر بند آید و شکم و بول براند

[illegible] ... بر آید
بیرون آید ... [illegible]
[illegible]

پس از سه درم تا یکدرم فرفیون و نیم درم فلفل بنوشند سنبل ...
دارد اگر شکم نیاید سقمونیا با ماء العسل بکار دارد سک ورنجرف ... پدید آورد گاه بود
که شکم براند شوربای چرب جاشامه بیاشامند و ندمر زنبق بکار دارد سفیداج فواق و سرفه و اختلاط
عقل و سرخی دماغ و تنگی نفس و سفیدی زبان و سستی اعضا و تمدد در استخوان سینه و درد
دل پدید آورد و بیمار در گلو عفوضت یابد و در کام و زبان بپوست شود ماء العسل بنوشند و
داروها که بول براند تناول نماید کنجد بخاید و فوفل و بر وی شراب ریحانی بیاشامند و تن ...
و حقنه تیز بکار دارد و با داروی قی سوسن و روغن نرگس و روغن گاو و چشم کور یا تیار یا احوان گویند
بیاشامند حسک اعراض سفیداج آورد و حبس طبیعت در وی زیاده بود اشامیدن ... و لعابها بنوشند
و ماء العسل با سقمونیا و خاکستر گرم با جاشنا و آنچه در تدبیر سفیداج یاد کرده شد کار فرماید زاگ خشونت
گلو و حرقت و سوزش درون خناق و تب لرزه پدید آورد و روده ریش شاند گاه بود که با وی قی تولد
کند آب گرم و جلاب با روغن گل و بادام بنوشند تا قی پدید آید پس کشکاب جاشامه بورخ و گندم و شیر تازه
و سکه و لعاب دانه آبی و اسبغول و آب خیار با انگبین و حسو بچه نیم تا روغن بسیر بط تناول نماید
دارد سکرم بیاتی بیش ورم قلب و مخبوط بین و غشی و دواب پدید آورد و قوت شاند بیمار اگر از وی
خلاص یابد بسل و دق گرفتار آید و شاید که از بوی وی صلع پدید آید قی با آب طبیخ شلغم و شبت
و روغن گاو سود دارد پس تا بسک بایکدرم دواء المسک ... و اندلبا زهر از مومنو و قولنج از
دار تحیط روغن بیش مضرت بیش باند و اداره کار دار تریاق بزرگ بر ساید گویند که در ملتان نیم مثقال
بیش کسی تناول فرمود و در ساعت تب و چشم خون شد و بیهوش شد معاوی نیم مثقال جدوار
سوده با شیر یا وی داد پس از یکساعت قی پدید آمد بار دیگر نیم مثقال با شراب نوشانید و قی تولد کرد
و جواب بو بیمار ظلیه کرد و عرق پدید آمد و شفا یافت فرو ابل سیاه زبان و تغیر بول دم و اعراض
سرسام پدید آورد کشکاب با روغن گل و روغن بنفشه بیاشامد حبس ارزقی یکدرم و نیم کافور یا ده
درم گلاب بنوشند و از صندل و کافور و گلاب ضماد سازند و بر سینه و جگر اندازند و ... و سیب
با جلاب تناول نماید آب انار ترش و آب خربزه هندی و آب عنب الثعلب و دوغ ترش و آب خیار و ...
فرفیون کرب و سوزش درون و فواق و اسهال قوی آورد پس ارزقی شیر تازه و سکه و دوغ تناول
نماید و آب سرد بر بدن ریزد و در وی نشیند شیر گرم دو درم و شیر گاو عنبر و غیره سه درم کشنده بود
و در مدت سه روز هلاک برساند سقمونیا تشنگی و اسهال قوی و ضعف و حله و جگر آورد دوغ ترش و بیت
آبی و شراب ریباس و بیت و بی ونر قوه سماق و حبت جو و سیب مضرت با وی باز دارد دفلی
بسیار وی کشنده بود و اندک تب و کرب و درد شکم و اسهال آرد بود طبیخ حلبه و تلیخمنک تریاق وی
بود انجیر با شکر و انگبین نافع بود و شوربای چرب و پالوده سفید و حقنه نیم سودمند بود آب
که در وی دفلی بود مضرت رساند بلادر گلو بسوزد و کرمی نماید و از وی بیمار بهای تیز پدید آید گاه بود
که عضوی تباه شاند سه درم کشنده بود بیمار اگر خلاص یابد و سواس در وی نماید جیر ماده احتراق یابد
بعضی با مضرت رساند بجهت خاصیتی که در مزاج ایشان بود نفع کرد کان بنوشند و بدن با روغن
و بیت چرب دارد بیخ بهک لیسایند و با سکه یا روغن کنجد بمالد مویزج اعراض ضرار یح آورد و تدبیر
و مضرت مویزج باز داره سداب بوی سوزش درون پدید آورد و بدن گرم شاند و دید
سو نماید پس ارزقی تب سرد قلی بکار دارد خربق سیاه تشنج و خناق و اسهال قوی آورد و جشا و د
و شکم باد کرده دو درم کشنده بود پس ارزقی تب پر دی کسر قوت زهر بود با روغن تازه و نمک
و نمک گرم با شکم کماد کردن و شوربای چرب و شراب شیرین و نیز با انگبین نوشیدن و

ورد غن گاو بنوشند و تلد بعض ترو ورغن بسد ...
اسهال ... آورد ... و سکه ...

ده بره

وزرنیخ و افیسون [illegible] سوده دو درم با شراب تناول نماید کرم داج ورم بدن و خارش قوی
آورد قی و اسهال [illegible] و شوربای چرب و روغن تازه و مسکه سود دارد جندبیدستر انچه بیا
بود با سیاهی گراید اعراض سرسام آورد و گلو بیفشارد و راه نفس تنگ سازد پس از قی
با آب طبیخ شبت و بنفشه و سپستان و شراب و انگبین و شیرخشت و شراب لیمو و دوغ ترش و
ترشی ترنج و لیمو و ریباس وی و میوه های ترش و شراب انار تناول نماید عنصل تب درد سینه
و معده پدید آورد پس خون شکم بندد و بیضه نیم برشت و مقلیاثا و دوغ آهن تاب داده و
انچه اسهال خون باز دارد دفع مضرت وی نماید فرالادی ورم دهان و زبان و درد معده و روده آورد
زیت که آبی در وی جوشیده باشد ورم بنشاند و درد زایل گرداند و انچه در ضراریح یاد کرده شد
سود دارد عرق حنین برک وی مضرت با انسان و حیوان رساند تدبیر وی تدبیر دفلی بود کندش و خربق
سفید و ترید سیاه و عرطنیثا و عصاره قثاء الحمار و غاریقون زرد و سیاه هر یک از این
داروها غثیان و خناق و اسهال و بیهوشی و عرق سرد و تشنج آورد و قوت ساقط سازد خاصه
خربق و شاید که چندان قی آید که بیمار دفع قدرت نیابد و ماده در مجاری دم زدن بماند و
واکر سوی [illegible] طبیعت از دفع خلط عاجز آید حقنه حاره باید پس مسکه و روغن گاو و با تشنج
روغن بادام بر مفاصل مالد و داروهای تشنج کار فرماید دبق [illegible] ورم معده و روده آورد
و پیران [illegible] دارد انگبین نوشیدن و قی و حقنه کردن و افسنتین رومی یا هندی با سکنجبین
خوردن دفع مضرت وی نماید دارکنا روی کشنده بود قی و اسهال و شیر و مسکه نافع جهندک
اعراض وی اعراض کندش و [illegible] بود و تدبیر وی تدبیر اعراض کندس و خربق بود نافیا باد
و قراقر در شکم پدید آورد و گلو و معده بسوزد و چشم بیرون خیزد و رو بر افروزد و [illegible]
گاه بود که شرابها پدید آید و گاه بود که بیهوشی و تنگی نفس پدید نماید پس از قی کشکاب و روغن
گاو و شیر تازه بنوشد و یا روغن گل غرغره کند [illegible] و آب طبیخ سعتر و جعده
با سرکه نیم گرم یا انگبین مضرت وی دفع نماید بوجیزا اسهال قوی آورد و شیر تازه بیاشامد و مسکه
بنوشد پس از اسهال با تریاق بزرگ باز دارد انجره مضرت وی مضرت عنصل و تب فرزاده
و تدبیر وی تدبیر عنصل و کشکاب و شراب بنفشه و داروها جهت سرفه نوشیدن شراب
بیماران درد سر و تشنج و خناق و اخلاط عقل آورد زبان بکشاید و قی فرماید و شکم نرم دارد
و فقاع سرد و دوغ ترش و آب میوها و قرص کافور تناول نماید در حجاز علوی از شراب بر
بیماران تشنج گرفتار شد کف پای وی با سیخ آهن داغ کردند و انحلال تابافت مغزهای
مغزهای تیز باسه و غثیان و بیهوشی آورد و [illegible] جوزه و ریواج و سیب ترش بنوشد
و انچه تدبیر عنصل یاد کرده شد بکار دارد نبیذ بد بوی عطسه آورد بنوشد باعث بیهوشی
و عرق سرد گردد و انچه در عنصل و انجره یاد کرده شد پدید آورد بعضی انگبین مضرت
سرکوان نماید تدبیر وی [illegible] سور و شراب خوردن و قی کردن بود و اسفیدباهای چرب
نوشیدن دررومانا سرد بناتی افیون خارش و فواق و حدر و تنگی نفس و ظلمت بصر و گرانی
زبان و سبات [illegible] و عرق سرد آورد کشنده بود و پس از قی با آب نیم گرم و روغن گاو و
نمک و بوره و سکنجبین تریاق بزرگ و مثرودیطوس بنوشد و ماء العسل با انگزد و جند
و سکبینج و فلفل با شراب و شیرها جوز و جند و کندش ببوید و از خواب باز دارد و روغن قسط
بر وی بمالد و در آب گرم نشیند تا تشنج بیاید و شراب کهنه و بجمل تناول نماید تریاق کر
مضرت افیون باز دارد جند و فلفل و انگزد و بصل با انگبین بیامیزد و سه درم بنوشد

جوز ماثل چشم سرخ و تاریک سازد و درد در رون بدید آورد و بکیلدم و بیم کشتن بود پس تدبیر وی سرون
بود دحنک و دارچینی و عاقرقرحا و جند و دانه غار با شراب نوشیدن و دست و پا در آب
گرم نهادن و روغن تازه و غذای چرب و شراب شیرین تناول نمودن بنج اعراض جوز ماثل آورد
خارش و گری و ظالمی مانند سرسام سرد تدبیر وی تدبیر افیون و جوز ماثل بود شوکران تاریکی
چشم و خناق و تشنج و سرد بی حست و با آورد و اندام بلرزاند تدبیر وی پس از قی و حقنه و سهل
بود و شراب صرف اشامیدن و شیر گاو با افسنتین رومی نوشیدن و فلفل و جند و سداب و حلتیت
و انگدان و قردمانا و میعه با شراب تناول نمودن و سیحته و دانه غار و تخم انجره و تریاق افیون
خوردن و روغن بلیسان با شیره انجیر بر معده و شکم نهادن و فلفل و جند و سداب با شراب در
حدیث مبارکه عطارد و کسی را برسبیل سهو بدل تخم کرفس شوکران داد در بیمار رعشه و حمره بدید
و بیهوشی و تاریکی چشم و خناق و سوزش گلو و زبان بدید آمد بنده با آب گرم و روغن کنجد قی فرمود
پس نیم درم گل مختوم سوده با آب گرم داد پس از یکساعت نیم درم تریاق بزرگ بیمار داد از روز
آفت شوکران امان یافت بذر البنج بدن سست سازد و تاریکی چشم و تنگی نفس و خارش و گری
پدید آورد و عقل زایل گرداند تدبیر وی پس از قی با ماء العسل بود و شیر گاو و گوسفند و بعد آب طبیخ
انجیر و شراب شیرین و تخم انجره و بیاز و خردل و حرف و سیر نوشیدن و تریاق افیون و مثرودیطوس
و تریاق بزرگ و سجرینا و مغز جلغوزه با سیحته تناول نماید کزبره نیم رطل از وی با عصاره
وی بنوشند دوار و ظلمت بصر و اختلاط عقل و غلظ صوت آورد تدبیر وی قی و بعد با
آب طبیخ شبت و بوره ارمنی و زیت و روغن سوسن پس شراب صرف و بنده بیضه نیم
برشت با نمک نوشیدن و شوربای مرغ فربه با نمک و فلفل و سیحته با دارچینی و فلفل
و افسنتین رومی تناول نمودن و آب شوربا وی خوردن بذر قطونا اکثار وی نبض و قوت ساقط کند
و تنگی نفس و تمدد و حفظ رو و بیهوشی آورد و بدن سرد سازد تدبیر وی تدبیر کشنیز تر بود
عنب الثعلب زبان خشک و رنگ روی تیره سازد و تب حرف و فواق و اسهال مخاطی و تشنج آورد
پس از قی شیر خر با ماء العسل پاشامد و شیرین با انیسون و بادام تلخ و سینه مرغ بنوشد
قطر سیاه و سبز طاووس و انجه نزدیک حجر شراب و سوراخ حیوانات و انجیر بود
کشنده بود غشی و خناق و عرق سرد و تنگی نفس و نفخ معده و روده و مغص و صغر نبض
آورد پس از قی با آب طبیخ تخم ترب و بوره ارمنی و نمک سوده گرم کرده بر شراسیف و معده
نهند و انکامه و خاکستر رز با سکنجبین و آب رود و نمک هندی و بر لسان نهند که در بلبشه بیابان
روید و بوره و انکبین و عقاب بوینه و سکنجبین و شراب کهنه و در دوی ونه آورند و تخم
و حزدل و حرف و سپند از سرخ و صعتر و افسنتین و آب طبیخ انجیر و فلفل و کمونی و
مانند آن بنوشند طراسی زهرآلود بود و حرارت وی بد تدبیر وی وقت زخم خوردن بازرد
بود پس و نیم قدید با سوسا شراب نوشیدن زهر حیوانی زراریح کند بوی دهان و مثانه بسوزد
و ریش سازد و آماس قضیب و حوالی وی و اسهال و سحج و اختلاط و غشی و عسر البول و
تقطیر البول آورد گاه بود که پارهای گوشت از مجری برآید پس از قی بسیار آب طبیخ شبت و
انجیر و بوره بجهت مثانه با حقنه بکشاید پس شیر تازه و لعاب اسبغول و شیره تخم خرفه و
مسکه و مغز جلغوزه با سیحته و شوربای مرغ فربه و بزغاله و آب طبیخ انجیر با شراب بنفشه
تناول نماید و از کشکاب و بیاض بیض و خطمی و صمغ و لعاب تخم کتان حقنه سازد یا از آب
طبیخ حلبه و شحم و حنظل و روغن بیه بط و روغن بادام و زرده بیضه و آرد جو و ماء العسل

تا در دو غن گل و روغن ... بر قضیب چکانند و در آب زن یا بنشیند و پس از گرمابه اشامه
حرب بیاشاید وقی کند تا باقی زهر بر آید زنبوری سرفه خشك و تنگی نفس و درد معده و کرده آورد   از نسب بحر
و خون از حلق بر آید و بول نماید وقی با صفرای تا سه و یرقان و عرق نشستن پدید آید و بر ازعیس
با مخاطی نماید و بیمار از ماهی ترسد و از دهان وی بوی ماهی کهنه آید اگر از زهر نجات یابد بسل گرفتار
گردد علم کراهیت از ماهی نشان خلاصی بود از حیوان آبی چون سرطان نوشد شیر بز و شیر خر
و شیر زن از پستان تناول نماید و شوربای سرطان نهری و گوشت وی و حبار نیم پخته و گوشت
خارپشت بریان و خون وی و بودینه جوبی با آب و خون بط و بیخ مریم با میبه و شراب گاهی که
بو زهر نماند از خولنجان سیاه و محموده و غاریقون و کثیرا و زرنب سوسن حب سازد و یکدرم و نیم نوشد
جرد گوشت وی کشنده بود در شراب عرق زهر کرد شرب وی درد دل و قی آرد گویند   جرد
سر وی بجوشانند و آب وی با آب گرمابه بیامیزند هر که بدن شوید سبز نماید و سبزی مدتی نماند
و تبدیع زوال یابد تدبیر دراریح بود ... گوشت وی حکاك و درد سر و اماس زبان و ظلمت
بصر آورد تدبیر وی پس از حقنه وقی تین و شوربای حرب و تریاق زبلك و مثرودیطوس بود
سلامندر کزانه و درد معده آورد و شکر براید و بول باز ماند و عقل نماند و بعضی مواضع بدن سیاه گردد
و عفونت پدید تدبیر وی پس از قی حقنه بود و تدبیر امیون کار فرمودن و تریاق زبلك و مثرودیطوس
و راسن و علك البطم با میبه نوشیدن و خبطیا نا با انگبین و آب طبیخ کماقسطوس و مغز جلغوزه و تخم
انجره ببضه سلیقا تریاق وی بود ضفدع سبز بوست ورم و شورش گلو و تم بود و تنگی نفس و دوار
تاریکی چشم و کمودت لون که مایل بود بصفرت گاه بود که غشی و اختلاط عقل آورد و گاه بود
که باعث لذف منی و تشنج گردد و گاه بود که شکم براند خون آگنده اگر شفا یابد دندان وی نماند
تدبیر وی قوی بود با آب گرم و زیت و شراب و دوا الکر کم نوشیدن و ریاضت کشیدن و
عرق کردن و بگرمابه رفتن و در آبزن نشستن و روغنهای گرم بر بدن مالیدن و سعد و
قصب الذریره و بیخ نی با شراب تناول نمودن و تدبیر استسقا کار فرمودن ضفدع زرد
شهوه غذا ببرد و اروغ ترش آورد و رنگ روی سیاه سازد وقی و غشیان و درد دل و
اماس شکم و ساق پدید آورد و تدبیر وی ضفدع سبز بود مراره الا فعی کشنده بود و تداوی نیابد
تدبیر وی قی بود با روغن گاو و داروهای آزموده و سکنگبین و دوا المسك در دهان چکانیدن
و مثرودیطوس و تریاق افعی گاهی که غشی پدید آید اگوشت مرغ بچه گرفته و آب شراب نگاهدارند
و دوا المسك در دهان چکانیدن مراره النمر کشنده بود مسموم اگر از سه ساعت تجاوز کند
شفا یابد یا بد درین زهر قی سبز و زرد آید و از دهان و نفس بوی صبر و چشم زرد نماید و
بیمار در دهان مزه صبر یابد پس از قی تریاق خاصه وی بنوشد و در آبزن نشیند ضفدع بریان
مرو تخم سداب هر یك نیم درم گل مختوم و دانه غار هر یك درمی و پنیر مایه آهو چهار درم با ...
بیامیزد شربت سه درم بود کرم صنوبر بوست ورم زبان و سوزش بدن بود و در کام و دهان
درد پدید آید و بمعده و روده فرود آید تدبیر وی داروهای سرد و داروهای فراریح بود روغن
آبی مضرت وی باز دارد براز کلب الماء سقد ادعکس کشنده بود روغن گاو با دارچینی و خبطیا
رومی و مایه خرگوش بنوشد و روغنهای خوشبو بمالد زنبب کشنده بود و درد سینه و قی و
بیهوشی پدید آورد تدبیر وی پس از قی و روغن گاو دوائی بود که یاد کرده آمد که روزی
چهار بار تناول نماید صبر با مقدار فندق صمغ ان پسته و فیل زهره و فندق با انگبین بیامیزد
دم الثور الطری درد حنجره و مجرای غذا پدید آید و زبان سرخ سازد و در میان دندان پارها ...

خون نماید و تاسه و غثیان بسیار بود و تکرار و خناق نماید حقنه بمسهل سود ندهد و فی زبان سیاه باید
ماده بسیار و بیمار بر دفع قدرت نیابد و در مجاری دم زدن بماند و راه نفس بگیرد پنیر مایه خرگوش و مغز
و آهو بره و خاکستر انجیر و بیخ انگور و انگدان با سرکه سوده تا خون بسته بگدازد و پاسیها الی ابدالجبر
که در روی ... بسیار بود شکم نرم دارد و ضماد از آرد جو ما العسل با ماء السماق نزد نشان خلاصی بود
عرق اللو زنک رو بگردانند و ماس در روی بدید آید و از بدن عرق کند آید خاصه از بغل پس انفع تریاق
الطین بنوشد و نیم درم زراوند و نیم درم نمک هندی و بنج درم روغن گل با شراب شیرین لبن فاسد و آر
و غشی و پیچ شکم آورد و شاید که هیضه پدید آید و خون بمیرد تدبیر وی پس انفع ما العسل
شرب شراب صرف بود با فلافلی و روغن با ردین کرم برقم شعله ما لیدن بزور الم انجا اگر در معده بود زلک
رو تغیر پذیرد و غشی و استرخا در تمام بدن و اعراض خناق پدید آورد و قوت ساقط شود و نبض ضعیف و صغیر
باید و بدن سرد نماید اگر در مثانه بود با اعراض مذکوره درد و تمدد در روی پدید آید و اگر در روده
بود با انتشا ... که یاد کرده شد الم در شکم نماید پس انفع با انگبین و آب کرفس تریاق الطین حار و
تخم معصفر با آب گرم بنوشد داروی که مخصوص نخود درم بود حنطیانا و زراوند که هریک چهار درم
کل مختوم هشت درم پنیر مایه آهو سی و دو درم پنیر مایه خرگوش شش درم با انگبین بیامیزد و مقدار
نخود با آب یا سکنجبین بنوشد داروی دیگر مغز استخوان خرگوش یکدرم و نیم خاکستر انجیر سه درم با سرکه
انگور تناول نماید که اندر ... و پنیر مایه بزغاله مضرت آن ... تریاق بزرگ و شرودیطوس دفع
مضرت وی نماید عصاره برگ رزبن درخت سود دارد و بیوسته سکنجبین خوردن نگرد و تخم ... سکون
و عصاره برگ کرفس مناسب بود فرد ما نا یکدرم و نیم با آب گرم صواب بود و انگدان نیم درم عاقر
یک درم و سیاله نیوس دو درم و دانه بلسان دو درم عود فاوانیا مقدار دانه خرما با نمک بباید
و با آب گرم در قیض حیکانند آب خاکستر و زوفا روها که در مثانه یاد کرده شد کار فرماید گویند
شیر بز خون فسرده بگدازد انگدان و کوکرد هریک جزوی با سرکه تناول نماید اگر آن دارو فایده
نیاید بشکافد و خون فسرده مانند سنگ بیرون آورد ماست مانند اعراض قطر آورد خاصه
که در جای نمناک بود گاه بود که مضرت وی دور و زند پدید آید تدبیر وی پس انفع تریاق قطر
بود ماهی ... که از شور بر آید اگر ... بحار بنوشد تا سر و هیضه آورد گاه بود که خورنده
بیهوش گردد و گاه بود که از وی نشا پدید آید و گاه بود که هلاک کند پس از قی بسیه فی معوس
د شراب ریحان با عصاره سیب و آبی بود کل مختوم دفع مضرت وی نماید کاهی که بیهوشی پدید آید مدا و
یکدرم سکار ... بباید و با آب سیموم دهد در ساعت بهوش آید این دارو در دفع سم نظیر ندارد
داروی که بوی آن مانند جانوران زیان کار نزدیک نیایند و ان آنرا بسایند تعز خرگوش با زیت
و سرکه بمالند و سبعه با زیت برگ صنوبر تازه بکوبند و با زیت بجوشانند و روغن وی بمالند
شاخ سرو بادانه عرعر و برگ ... و قیصوم و بیخ انگدان زرد و قو و تخم بلسان مجموع و
قوادا با زیت بجوشانند و بمالند روغن دیگر شاخ صنوبر یکدرم بیخ لعاج دو درم بنفشه
سه درم روغن ... آرد دود ار وها که یاد کرده شد ببدن رسانند از جانوران
مضرت نیابند داروی که از دود وی جانوران بگریزند بیخ سوسن و جوب نار و سم و موی حیوانات
و مقل و سکبینج و دانه ... و برگ وی و جعده و ... ؛ افیون و بار زد و شونیز و شاخ گوزن
دکوکرد داروی که جامه بدان بخور کنند از آفت جانوران امان یابند موی بز و سم وی هریک
نیم درم سیعه و فضله یهود و شونیز هریک ... قرص سازند و در درون جامه ها سازند نسخه

دوائیکه حیوان موذی نگریزند

بسوء ...

بیخ و بو بیت لفاح بصل و بیخ بنفشه صحرایی و صلی هر یک ... 
موعیه ... در ... با ... چوب ... بسوزند در ذکر که بکشند حشرات بکوبند در منزو بپیچه
بودینه دشتی و کوهی و ... سنجیت و غار و مرغ آبی سفید و لقلق و طاوس و کوزن و راسوی
و خارپشت در خانه نگاه دارند جانوران موذی را بجا نمانند در ذکر بعض حیوانات را هلاک سازد
خربق و سک و کوک را بکشند و خانق النمل بوزن او خانق الذیب گرگ و سگ و شغال را و بادام تلخ روباه
را و جوز ماثل و برگ آزاد درخت بهایم را مار از دود شاخ گوزن و سم بز و بیخ سوسن و عاقرقرحا و کوکرد
بکوبند و حوض و برا بکشند بنادر با ایکدار زند و بیابند مار در خانه نماند از آب دهان روزه دار مار
بمیرد خاصه که بشنار در دهان کیرد عقرب از آب تربت و برگ وی یا در وج آب وی و آب دهان صایم که موافق
وی کرم بود هلاک کرد دیاره ترب بر سوراخ وی نهند بیرون نیاید عقرب از بوی عقرب سوخته
بکوبند میعه و زرنیخ و سرگین گوسفند با پیه بز بیامیزند و نزدیک سوراخ وی بر آتش نهند بمیرد برغوث
از آب حنظل و آب طبیخ خرنوب و علیق و بوی کوکرد و بوی برگ جوز ماثل بکوبند چون بزنند در زمین
کنند کیک در آنجا کرد آید پیه خارپشت بر چوب آلند کیک سوی وی کراید و بوی جمع آید حشیشة
البراغیث بر کنار بستر نهند بمیرد پشه از دود برگ سوده و کوکرد و برگ سرو و مقل و سرگین گاو و
شونیز و قلقدیس و سوس چوب صنوبر تراشه وی فرار نماید آب طبیخ شونیز و هزار اسفند و افسنتین
و سداب و بیخ ترمس پاشند پشه که بتازی و برا بعوض گویند بیاید و اسوار بوی سداب بکوبند فار
خربق و مرداسنگ و بنگ البنج و بیخ کبر و بیاز موش که و برا بتازی بصل الفار گویند و سک
و خبث الحدید و زعفران و برا بکشند موش از بوی حضروم بریده بکریزد نمل از مغناطیس و
قطران و زهره گاو و نفت و اکره و بخور مور نماند زنبور از دود ربیح و کندر و آب طبیخ خربق
سیاه بمیرد زنبور از بخور کوکرد و سیر بکریزد و آب خطمی و حبا نیک و زیت بر بدن مالند نزدیک
نیاید حمام از دود برگ چنار بکریزد خنفسا از دود استخوان هدهد فرار نماید و در خانه که هدهد
بود و درخت کوک و برا بتازی معار گویند ارضه نماند افسنتین و شونیز و بودینه جری یا ردکوی
ترنج بیشمینه از دیو جه که بتازی و برا سوس نامند نگاه دارد در ذکر آنکه بنوشند مضرت زهر جانوران
باز دارد تخم بنجکشت و دانه بلسان و روغن وی و خبطیا نا و جاوشیر و جند آوند دراز و شکوفه و حر
زهره و برگ وی و ثمره چنار که و برا بتازی دلب گویند و دارچینی و کا سیم و ازربون و کما فیطوس
و تخم بادآورد زیره سیاه و خوفه سیر و فلفل و ابهل و غاریقون و قیصوم و آب طبیخ و سرطان بهری
و تخم جرجیر و خون سنگ پشت و بلوط و بادرنج و تخم شلغم و تخم کرفس و صدف و اسطوخودوس و جند
و زنجبیل و نعنای وی و حلتیت و بانخواه و مغز جلغوزه و پسته و عرطنیثا و قردمانا و مغز کردکان
با انجیر و فندق و سنبل رومی با شراب و تخم حنظل قوقا با آب و قطران با قرنفل و فلفل و فندق هندی با شراب
بیخ انکدان دفع زهر تمام جانوران نماید سیر لا غنیه که و برا تریاق نوشیجه گویند تریاق زهر افعی شراب که
افعی در وی افتد با زهر زهرها بود سه درم تخم ترنج مضرت زهرها باز دارد آب طبیخ موی زنده و بیخ
با شراب نافع بود و تریاق الطین و شراب بجنیه بنوشند تریاقی که درین باب صواب بود زیره هندی و هزار اسفند
هر یک درمی فلفل یکدرم و نیم مر و افیون و سداب هر یک دو درم خبطیانا و بیخ زراوند کرد هر یک سه
درم شونیز پنج درم آب جرجیر بجوشانند و کف بر دارند و بپالایند و داروها در وی بجوشانند و با
انگبین بیامیزند و مقدار یکدرم و نیم تناول نمایند تریاقی که دفع زهر جانوران و داروها نماید مر و فلفل
سفید هر یک نیم درم خبطیانا و زراوند کرد هر یک درمی زیره و شونیز و تخم هزار اسفند هر یک دو درم
با انگبین بیامیزند و مقدار باقلی با شراب بنوشند نسخه دیگر وج و زوفا و تخم بلسان و فلفل سفید

در ذکر بعض حیوانات را هلاک سازد و گریزانند

وسیاه وتخم شلغم بری وزیره وبذر البنج وآسارون وفطراسالیون و... سنبل ...
اذخر هریک شش درم با انکبین ومقدار باقلی با شراب بنوشند تناول نمایند زراوند بر جای گزیدن جانوران
بیامیزند
مالند دفع زهر نماید نفط سفید وسیاه با شیر یا روغن گاو وچند بار زیت یا عصاره کنند پای نشسته با عصاره
بودینه جویبار وکوکرد با کمیز وسرکه یا نمک وخاکستر رز وانجیر وسرکه واهک یا صابون وارد گندم با شراب
ویرا لحظی با زیت وزفت تر یا نمک وزراوند دراز با شراب وکوکرد با زیت وزهره کرکس در سایه خشک
سازند وبسایند وبمالند ودر چشم مخالف کشند زهره گاو نر وبز کوهی بمالند سرگین سوخته وحرزون
ومالیدن دافع سموم بود آب دریا گرم کرده تنها یا با سرکه نطول سازند طبیخ ابن عرس ویربوع زنده بکار
دارند وبفارسی موش را گویند ... که بر جای گزیدن کی مالند حدت زهر نماند سکبینج وحلتیت
وزبل حیوانات خاصه زبل کبوتر وبط وبودینه جویبار وخمر درین کار قوی بود کبریت با بول مالند از
انتشار زهر مانع آید مدبر باید که بشش وجه تدبیر دفع زهر نماید یکی باقی وفصد واسهال تا زهر با رطوبت
بماند زنبش درنیاید این تدبیر وقتی شاید که باید که دارو وجذب زهر بظاهر نماید ودر بدن انتشاری
یابد خاصه که بدن ممتلی نماید دوم دارویی آزموده فرماید ومضرت زهر بدو واند که خاصه وی بود یا آن
دارو سیوم داروها که حرارت غریزی برافروزد وقوت اعضای درونی بیفزاید وزهر بریزد درین
باب تریاق الطین ولعب بربری وماننده آن باید چهارم دوایی که ضد مزاج زهر بود کار فرماید پنجم
دارویی که عرق آورد وحدت زهر بسوی پوست نماید بمالد ششم نگذارد که زهر در بدن بر پنهان گردد
وتدبیر وی بریدن عضو بود وداغ کردن یا بالای وی بستن ودارویی جاذب نهادن یا با علقه
ومحجمه مکیدن زهر بیرون آوردن کسی که میمکد باید که دندان وی سالم باشد وغذا بنوشد ودهان
بشوید وشراب بیاشامد وباوی مضمضه کند ولب با روغن گل یا بنفشه چرب سازد وانچه مکید بیندازد
اگر بریدن وبستن میسر نگردد وان نداوی نیاید گوشت حوالی موضع تا استخوان بردارد ودارویی که
مزاج زهر بگرداند یا بیفشرد یا بسوزاند بمالد اگر داروی جاذب معوج بود تدبیر فرج نفرماید تا زهر
تمام بیالاید زانک تا زفت وزیت باید نمک با زفت ترکاری بود تدبیر باز داشتن زهر نیش و
گزیدن جانوران زهرناک رتیلا شش گونه بود یکی سرخ وگرد وبرا غنینه نامند گزیدن وی
درد وسوزش آورد وبراز نیاید وبیمار نماند سیوم سفید وگرد وشکم کوچک دهان ودر پشت
وی خطهای درفشان وبرا کوکبه گویند گزیدن وی درد قوی وخدر وخارش وسستی اعضا
وگرانی سر آورد چهارم زرد موی ناک گزیدن وی رعشه وعرق سرد ودرد قوی آورد وبراز باز دارد
وبکشد پنجم سیاه سر وسرخ گردن ومور شکل وسفید پوست ودر روی نقطهای مختلف وبیمار
غلبه خواند گزیدن وی نفض وحکاک آورد تدبیر وی پیش از آنکی جذب سم بود آب شور نیم گرم
بر موضع ریختن وجهت تسکین درد بگرمابه رفتن ودر آبزن نشستن وبوره ومرمکی ونمک
اندرانی ورماد انجیر بر موضع نهادن وتریاق عقرب وتریاق عصا نوشیدن تریاک که مضرت زهر
ماروسن بحری ورتیلا باز دارد بیخ سوسن کبود وعاقرقرحا وناندین ودوقو وخربق سیاه وفلفل
سفید وقطرون وقمای رشان وزیره کرمان وسیعه ودارچینی وعصاره خشخاش وزراوند دراز
وپنیرمایه خرگوش وسرطان نهری وتخم بلسان وابهل وتخم جندقوقا وبیخ سوسن سفید وخطیا
وعود بلسان وجوز سرو ودانه غار وزراوند گرد وتخم کرفس با عصاره *اکبر بیامیزد ویکدرم ونیم
با شراب بنوشند نسخه دیگر سنبل ودانه غار وزراوند گرد وتخم بلسان ودارچینی وتخم کرفس و
تخم جندقوقا وخطیای رومی هریک دو درم ابهل وجوز سرو هریک سه درم زیره ودوقو
هریک پنج درم سونیز ده درم با انکبین بیامیزند وسه درم با شراب کهنه تناول نمایند آب طبیخ

سوختان و ... بپزند یا مازریون بیاشامند و اب طبیخ مرغ آبی و هلیون با شراب و آب طبیخ حبارک
با نبیذ دیرینه و فنداوند بیابانی با هم بیامیزند و سه درم بنوشند مغز جلغوزه و زیره و برک
چنار و پوست وی و بخور سیاه و تخم سوسن و تخم شیلم و تخم شبت و فنداوند کرد و عصارهٔ حی
العالم و زیره کوکب یکی از این داروها سه درم با شراب بیاشامند و دو درم عصاره برک توت تناول
نمایند دو درم ابسنتین با شراب بنوشند خاکستر انجیر با شراب بمالند و بنوازند با شیره انجیر انار ترش
و شیرین با نمک بسایند و ضماد سازند زراوند و آرد جو و سرکه بر موضع نهند و پوست انار
پخته و عصاره سوسن با شراب کهربا و برا بتازی سام ابرص کویند و دندان وی باریک و کوچک و
سیاه بود بر کزیدن وی جای لطیفه و انتفاخ و قلق و کرب و اضطراب و التهاب درد قوی
آورد و دندان وی بموضع بماند و صد یا زوی بیالاید و جای جای دندان وی بسبزی کراید که بیمار
از شدت الم قرار نماند بزر قطونا با آب صمغ ضماد کنند بگذارد و برفق بر دارد تا دندان برآید و نیز بر
موضع مالد دندان برآورد پس عضو در آب کرم دارد و زهر یا محجمه جذب نماید و تریاق ربیلا بنوشد
سلامندرا مانند سام ابرص بود و برا آتش نسوزد و اتش از وی بمیرد کزیدن وی درد و سوزش قوی در
تمام اندام پدید آورد و در زبان المس کرم تولد کنند و زبان کران کردد و بیمار از سخن باز ماند
و اندام وی بلرزد و ضد زردی نماید و شاید که موضع سیاه کردد و عفونت پذیرد و غوط
یابد را صبح با انکبین تناول نماید بیضه سنک پشت بری و بحری بنوشد اب طبیخ کمافیطوس
بیاشامد و کوشت ضفدع بر جای دندان نهند و تدبیر درایج بکار دارد عنکبوت کزیدن وی فشا
و سرخی پوست و با و انتشار قضیب و باد و قراقر پدید آورد عرق و کردن و بکرمابه رفتن و در
ابزن نشستن سود دارد و شونیز و سعد و سداب با شراب قوی نوشیدن و تدبیر رتیلا بکار
داشتن شبه کزیدن وی حکاک و جای لطیفه آورد زهر وی مخالف زهر عنکبوت است پس
از فصد سکنجبین ساده و اب خرمای هند و آب هندوانه و مزورهٔ ترش و کشکاب تناول نمایند
و شکم با آب سوهانم براند اگر موضع عفونت یابد کوشت بوسیده بر دارد پس تدبیر قرحه
نماید عنکبوت که وی را بتازی ... کویند کزیدن وی حکاک قوی آرد بیخ کبر با سرکه بجوشانند و
بیالایند و حضض در وی بگدازند و روغن کل با وی بیامیزند و طلا سازند نیش کژدم کزیدن
وی خون از بینی و بن دندان و مثانه بگشاید و ناقی و سرفه خون بر آید و شاید که بیمار قرار نماید
و تسبیب و رقی آلی و رق لیمو و رب پوست جو با آب سرد بیاشامد کشکاب و شیر تازه و سکه
و شیره تخم خرفه و لعاب بزر قطونا و اب خمره آب خبازی و اب انار ترش و شیرین و آب جرزه هند
بنوشند جند (؟) کل مختوم تناول نماید و صندل سرخ با عصاره حی بر موضع مالند و دارو های کرم را
بیاشامند بکار دارد ضفدع بحری که سرخ بود کزیدن وی ورم و الم قوی پدید آورد بیمار قرار نماید
تریاق بزرک و مثرودیطوس و تدبیر رتیلا سود دارد هزارپا وی را بتازی اربع و اربعین کویند و
بیونانی سقولوقندریا کوچک وی مقدار یک انگشت بود و بزرک یک وجب و سه کونه بود سرخ و
سیاه و کبود درد کزیدن نوع دیگر قوی و بیمار ریسل بشرب (؟) نماید پوست بیخ کبر و آرد کرسنه
و خطمیا و فنداوند دراز مساوی با شراب زنجا بنوشند و کوبند و را بکوبند و بر زخم نهند زنبور دد
کزیدن وی زودتر بر اندام در آید ضماد سیر و پیاز و انجیر خام و آرد کرسنه درد بنشانند مورغالی
بار یکتر و کوچکتر از زنبور و رنک وی خاکستری و دهان وی دراز کزیدن وی درد قوی آورد
و سرایت بتمام اندام نماید و در حوالی زخم بثرهای سوزان و پر آب پدید آید کاه بود که رطوبت
با خون بیامیزد و کاه بود که سود با کل بپذیرد کاه بود که بیخ روده عرق سرد و دشواری بول رکی

نماید گویند این جانور اکثر در ازبکی و کوچک جثه بود و زرد و هیئات وی مانند جوجی هندسی(؟) دی
سه تو و سر دندان مایل بسوی بالا و جانور نر که بیند خانه وی یکبود بادمرج و سرکه بمالد تا آید جوز یا
سکنجبین و سبعه و طبیخ قیصوم و جلاب با شراب و سکنجبین با شیر و با عدم ورم برگ خبازی و
عاقرقرحا با شراب بر موضع نهند و آب سود نیم گرم بر عضو ریزند با وجود ورم پوست انار شیرین
زنبور بر سر سیاه باب بجوشانند و ضماد کنند و تمام با جوز و شیح ارمنی با شراب و گوشت حیوان گزنده
سر سیاه که دایره بسیار دارد نیش وی بشنج و ضعف تا لوبجا مد و شاید که بیمار بماند بر رگ گوی
یکدرم و کشنیز خشک سه درم بنوشد و زهر با مجمجه یک آب خبازی و آب بادروج و آب عنب الثعلب
بر موضع مالد کنجد و برگ وی کوفته و انجیر با سرکه آمیخته ضماد سازند خرقه کتان با آب غوره و آب
برف و سرکه بکار و بپالاید و بر جای نیش نهانند شراب ریباس و شراب غوره و شراب لیمو و آب خیار
و خیار بادرنگ و آب کدو و آب خربزه هند و آب انار ترش و شیرین و آب سیب ترش و آب غوره
با گلاب بیاشامد سرکه با آب سرد تجرع نماید جای نیش در آب گرم نهد پس در ساعت آب یخ بر وی
زنبور ریزد درد نماند زنبور اگر بزرگ بود زرد یکسان باید زنبور که وی را بتازی تازی گویند نیش وی ورم و
درد قوی آورد و گوشت جای نیش خورده شود اگر موش مرده نشیند و نیش زند بیمار همان
خرخون روز فرا نماید افیون و تخم شوکران با آب خرفه بمالد و طلب مذکور یاد کرده شد کار فرماید
بجری مانند خفاش بود زرد و هیات و بر دم وی مانند دم موش و در بیخ دم وی مانند خاری
مقدار سوزن نیش بدین خار زند و از وی درد قوی خیزد و اشک روان گردد و جای نیش و
حوالی وی تیره نماید و گزنده لشکافد و بر عضو نهد و انچه تدبیر افعی یاد کرده آید بکار دارد
گربه وی را بتازی هر و سنور و قط گویند گاه بود که از گزیدن وی درد قوی خیزد و جای
دندان سبز گردد زهر وی جذب نماید پس بود که بنوشند و از کنجد و شونیز و پیاز و بوره
کنه ضماد سازند وی را بتازی قرد گویند گزیدن وی ورم و درد و سوزش آورد ضمادهای جاذب
بکار دارد سرکه و پیاز و انگبین و بادام تلخ و ترنا دکر و انجیر خاصه جذب سم نماید با دیان با
نهنگ انگبین مناسب بود و سرداشک سوده با آب ورم بنشاند شونیز با انگبین زخم باز دارد
وی را بتازی تمساح گویند در مصر و هند بسیار بود تدبیر وی چدن سم بود و گوشت وی
وی بر عضو نهادن و روغن پیه گوزن و پیه مرغابی و قطران و روغن گاو و شهد البلد
و پس از بقای جراحت داروهای رویاننده کار فرمودن مناسب بود و بر زخم ناخن سیر و پوز
و بلینک مجمجه نهادن و زهر بیرون آوردن پس تدبیر جراحت کردن مناسب بود مور پرنده وی
را بتازی نمل طایر گویند از مور بزرگتر بود و مانند زنبور با نیش وی مانند پای عنکبوت خانه
وی انگل بود و درون بنهای خانه فراخ بچه وی مانند عنکبوت رونده بود پس نوبت بیندازد
وی بر آرد و زخم وی چون زخم زنبور بود و تدبیر وی کژدم وی را بتازی عقرب گویند ماده
وی بزرگ و فربه بود و نر کوچک و لاغر نیش ماده باریک بود و نیش نر کند بعضی را دو نیش
بود و زخم وی بد نماید و کژدم پرنده بسیار بود و باد وی را از شهری بشهری برد گویند
کژدم نه گونه بود سفید و زرد و سبز و سرخ و کبود و سیاه و دملی و زیتونی و ذهبی سیاه
بعضی موی ناک و بزرگ بود و وقت برآمدن شعر زهر وی قوی بود درین وقت نیش وی هلاک
بعضی را شعره دنبال شش بود بعضی را زیاده نیش وی ورم و الم پدید آورد بدین گرم و جای
نیش سرد نماید و بیمار بیندارد که بر جای آفت رسیده برف می بارد گاه بود که درد بیفزاید و
عرق سرد و فواق و لرز قوی و خفقان پدید آید و باقی رطوبت لزجه بر آید و دست و پا

وحش وی نماند و آواز انقطاع آید و افتیمون رومی با اکلیل الملک بنوشند و کبریت تازه بالله ص

بر دوست

برو کوفت بد بود و بدن سست کردد و بیخ ران بر آید و شکم باد کند و کاه بود که باد با اراده بیرون
خاصه که نیش بر بینی زنند و بن بغل ورم کند و درد بیرون آید و قضیب ورم پذیرد و زبان
کند کردد و دندان بر هم آید و بیمار قرار نیابد نیش اگر بر شریان آید بیهوشی روی دهد و اگر بر پی آید
تشنج پدید آید و اگر بر رگ آید عفونت پدید آید تدبیر وی بستن بالای عضو بود و زهر بیرون
آوردن و کردم سیر و انجدان خام و پیلاد در مرزنکوش و علک البطم و ماهی شور و سیر پخته با روغن کاو
و سبوس کندم با سرکین کبوتر و نمک کرم و کاورس و ضفدع و موش زنده شکافته و تریاق بزرک
بروی نهادن و ذبح که ضفدعه در وی پخته باشد و نفط سفید نیم کرم چکانیدن و سیر با شراب
تناول نمودن و بدن پوشیدن و بکرمابه رفتن و عرق کردن پس شراب صرف آشامیدن و روغن
فرفیون و روغن جوز ماثل بر بدن مالیدن و سیر و لعبت بربری و عاقرقرحا و حلتیت و تریاق خاصه
عقرب نوشیدن اربعه و تریاق الطین و تریاق بزرک و مثرودیطوس و سجزنیا و تریاق صفت
آن پوست بیخ کبر و بیخ حنظل و زراوند چوبه و دانه غاریقون و زراوند دراز و فاشرا و جنطیانا با انکبین
بیامیزند و یکدرم و نیم بنوشند نسخه مرو و سداب و حلتیت هر یک پنج درم جوز و سیر هر یک
ده درم با انجیر سرشته سه درم تناول نماید نسخه مانند ندارد و درد در ساعت بنشاند و تریاق
تریاق عسکری کویند افسنتین و بیخ کبر و ططر خشقوق و زراوند کرد با انکبین امیخته کوکی ثلث
درم بنوشند و بالغ یکدرم دارو شونیز و بیخ جاوشیر و تخم حرمل و زراوند کرد شربت دو درم بود
با شراب دیکر که در این باب صواب بود سنبل دو درم زراوند کرد و بیخ حنظل هر یک سه درم دار
فلفل پنج درم فلفل سیاه هشت درم با شراب بیامیزند و یکدرم تناول نمایند نسخه زنجبیل
و مرو و جند بیدستر بودینه و سداب و قسط و عاقرقرحا و حلتیت و دانه غاریقون و زراوند کرد و جنطیانا
و شونیز با انکبین بیامیزند و بقدر جوزی بنوشند نسخه ترکیب طبیبان هندی ططر خشقوق
و کشنیز خشک و شکوفه سیب ترش با آب سیر تر با کشنیز سبز بیاشامند و دو درم با شراب سیب
ترش تناول نمایند زرامی که وی را داء الحلتیت کویند درد زهر عقرب و رتیلا بنشاند و بیمار
و بیماریهای سرد را سود دارد مرو و قسط و بودینه و فلفل و عاقرقرحا و قردمانا و برگ سداب
نعناع و حلتیت و ربع داروها انکبین بیامیزند و مقدار کنار بنوشند نسخه دیکر مرو و برگ
سداب و حلتیت با شهد بیامیزند و یکدرم جهت دفع زهر عقرب و رتیلا با شراب تناول نمایند
و جهت دفع تب ربع و نائبه با سکنجبین و قردمانا و فاشرا و حلتیت و سعد و دانه مورد و نارد
و تخم وی و ططر خشقوق و تخم حماض بری و سکنجبین و کاسنی با شراب بنوشند و مالند بود
بری و سرطان نهری با شیرخوره تناول نماید بیخ حنظل دو درم بکار دارند و دو سانند فرفیون
و بنج البنج با انکبین بیامیزند و بنوشند کوفتن خورده نیش عقرب هلاک سازد و تریاک درج
خورده را مضرت نرساند عقرب زده را باید که از داروهای مفتح نان آید و اشنان بهر یا انکبین
بیامیزد و سه درم تناول نماید عقرب جراره کویند در خوزستان و جایی که ان بسیار بود اثر
زهر وی بر عضو اول نماید درد و زدوم تاسه و یرقان و اماس زبان پدید آید و جای نیش ریش
کردد و بجای بول خون آید کاه بود که بول باز ماند و خفقان و غشی روی نماید تدبیر بیرون
آوردن زهر بود و داغ کردن و فرفیون و جند و مانند آن بر جای نیش نهادن و کل ارمنی
با سرکه بر حوالی اعضا مالیدن و سرپانه و دوغ و کشکاب و تریاق عسکری و هراس و لیت سیب
با شراب نوشیدن و التهاب با آب میوه‌ها و آب برف نشانیدن و خفقان با شراب سیب

رب توش وقرص کافور ماند داشتن وناشتا با آب سپید اذرو روغن گل زایل ساختن وبا پیوست طبیعت
حقنه فرمودن وبا بول دم اکحل وباسلیق کشادن وبا ورم لسان رگ زیر زبان زدن وبا آب کاسنی وغوره
وانار ترش وسکنجبین غرغره کردن وریش بش بدواهای مناسب تداوی نمودن زنبا که مضرت زهر حراره
ماند آرد برگ سیب ترش وکشنیز وطرخشقوق بسایند وبر کف سعوف بسایند بیسه‌تر مرغ وتخم ترنج
ومحموده بنوشند وبمالند وتخم حماض بیش از نیش تناول نمایند زهر مضرت نرساند ونیش زنبور ومغ
زهر نماید تسکین آرد وبرزخم عقرب نهند درد بنشاند بیخ حنظل بسایند وبمالند خاصه بیخ حنظل
تر شفا یابد بیخی که در وی یک حنظل بود ویرا مرکویند داحنی بدزخم نهند زهره کوکر بمالند بعد
بنوشند نعنا بخایند وبر موضع نهند شیر انجیر بروی چکانند غاریقون بیا و زهر عقرب مضرت
نیابند روغن خردل بمالند درد نیابند خورنده بیخ حنظل را عقرب آزار نرساند اگر چه در
مشت کیرند باید که ویرا انکشت کسی که خاتم فیروزه دارد عقرب ومار نزد وی نیاید عقرب بحری
از زخم وی شکم بر آید ومانند شکم مستسقی نماید وبیمار بی اختیار باد رها کند تدبیر وی تدبیر تیلا
بود مار بسیار بود وطبقه وی سه زهر اول قوی‌تر از دوم ودوم در زهر قوی‌تر از سیوم زهر طبقه اول
تداوی نیابد وبیمار بیش از چهار ساعت نماند این را تبار یاصم کویند زهر ماده بدتر بود چرا که ناب
وی بیشتر بود زهر مار جوان بدتر از پیر نوع خود بود وزهر بزرک بدتر از کوچک وزهر دراز
بدتر از کوتاه وزهر کرسنه بدتر از سیر زهر ماری که از آب دور بود بدتر از زهر ماری بود که نزدیک
آب بود زهر زخم دار وخشم آلود بدتر از زخم بی قصد بود زهر در تابستان بدتر از زمستان بود
زهر مار کویند سرد بود چه مار زده در خود سردی یابد وبدن وی سرد کردد وسرد مزاج در زمستان
بمیرد وکرم مزاج در زمستان حرارت بیفزاید بدین سبب محرور در زمستان قوت یابد ومار مرده
نماید زمستان شاید که بخاصیت در مار ضعف پدید آید سبب افتتن سردی شاید که فنای
حرارت غریزی بود نه برودت زهر مزاج رتیلا باتفاق کرم بود ودر زمستان مرده نماید ومزاج
از سبب سرد یابد که یکی خاند کویند ماری که آدمی از زخم وی بیش از دو ساعت نماند زهر وی
سرد بود وبسبب زود کشتن فسردن خون دل بدین سبب از زده حذر کردد سبب حذر رشاید
که فنای حار غریزی بود نه سردی زهر کار زهر بخاصیت بود نه بکیفیت بود باید که در بدن حر
حرارت وبرودت ورطوبت ویبوست پدید نیاید واز بیم بدن ورم کند وبکدازد ویبوست
ببینند زهر که بنزد وی آید پوست وی نماند وبیمار تنهایی جوید واز شراب آب باز آید تدبیر
کزیدن طبقه اول بریدن عضو بود وداغ کردن پس تریاق نوشیدن زرافه ومفرنه وخطاف وخنه
ومیصره ازدیوس وسکلله که وی را زبان یونان باسلیقوس کویند از طبقه اول بود وافعی ومعطسه
وقابه وبلوطیه وحاورسیه ورفشا وباعثه نازقه از طبقه دوم وساسه وتنین بری وبحری از
طبقه سیوم زرافه دندان برهم فشارد وآب دهان که بنا رنگ وی‌را لبناق کویند بیندازند اکر برادمی آید
بمیرد واکر نه بوی وی بکشد درازی وی دو کز بود ورنک روی زمادی وزردی کراید مار در
مصر بسیار بود بعضی سفید بود وبعضی سرخ وبعضی دینار کون وبعضی را دندان مانند صداره
بود کزیدن وی تتاوب وکزاز آورد وحس وحرکت باطل سازد وسبات روی نماید مفرنه
درازی وی تا دو کز بود ورنک وی ریگی وبر سر وی دو برآید مانند شاخ وبر شکم وی فلسهای
خشک ودرشت واز رفتار وی آواز درشت آید وجای وی زمین ریگ بود ودر مصر بسیار کویند
وی کشتن سر وظلمت بصر آورد وبدن سنگین سازد وپشت چشم بر آید بیمار در جای زخم سوزن

وبینی نیازارد

وپنج پنداره خفاف درازی وی یک بدع بود رنگ وی رنگ پرستو که بتازی ویرا خطاف گویند
بدین سبب ار ویرا بدین نام خوانند گزیدن وی خفقان ودرد قوی وفواق آورد وزبان ورد
بگردد وبدن برودت پذیرد وپلک برهم آید وسبات روی نماید وبیمار بیش از دو ساعت
قرار نماید خشنه بوست وی خشک ودرشت بود وچشمها سرخ وتا بدیده درازی وی از سه گز
تا پنج گز بود ورنگ وی وبندهای کوانه نشانها که در گزیدن خطاف یاد کرده شد از گزیدن وی
بظهور آید وبیمار بیش از دو ساعت نماند قیره کوتاه تر از مقرنه بود وبدن وی باریکتر وجای
دندان که بتازی ویرا لحی گویند بزرک بدین سبب ویرا الحنا هم گویند وگروهی ویرا از نوع مقرنه
دانند ونشان گزیدن وی نشان مقرنه بود بشمار زند ازرکور کوتاه قد وپهن گردن بود کاهی که
در آب بود ویرا اشر بوس گویند وکاهی که در خشکی بود وسد ویس گزیدن وی گرمی قوی در
وی آورد وجای زخم سبز گردد ودوار وقی پدید آید وما وی صفرای بد بوی برآید وقوت ضعف
یابد وبیمار بیش از سه ساعت نماند مکلله سرخ چشم ودراز سر بود ورنگ وی بسیاهی گراید وقد وی
شبری بود گویند تا شبر بر سر وی نشان بود مانند تاج وتاج را بتازی اکلیل گویند وتاج دار را
مکلل گویند این ملک مار آن بود بر هر چه بزند بسوزد وگرد سوراخ وی گیاه نروید مرغی که
نزدیک ماوای وی آید از هوا در آید جانوری که قریب او جوید از حرکت باز آید حیوانی که بوی
وی یابد قرار نیابد نظر وی از یک تیر کشنده بود این مار در ترکستان بسیار بود واز زخم
وی ورم کند وبگدازد ورم بیالاید وبیمار در حال بمیرد وهر که نزدیک وی آید قرار نماید طارس
که چون قصد آدمی کند سر بجارد وپیوسته زهر اندازد تا خود را بدو رساند ویرا الجغه مار گویند
در هند بسیار بود ودرازی یک گز از زخم وی دل بدرد آید وخون سیاه آید وبویه زوال
وبیمار زنده زیاده از سه ساعت نماند افعی پهن سر وباریک گردن ومیان گنده وبکردن بود وهر
نوعی تواند زهر یا ده بود ونر سیاه بدتر از سفید وهیچ دندان زهر ماده چهار بود و
دندان زهر نر دو ودندان پیش بود ویرا انیاب گویند در جای زخم ورم کم بدید آید
وما سوخته اتش البها برآید وازوی رطوبت غسال بیالاید پس زردی وزنگاری آید ورنگ
بدن بسبزی گراید چه رطوبت استحاله بزهر یابد ورنگ وی گیرد وتب گرم ودعشه وعرق سرد
وسوند روی وخشکی دهان وتواتر نفس وصغر نبض وغثیان وفواق وقی صفراوی و
دشواری بول وگرانی سر وپشت وبیهوشی روی نماید واز بینی وبن دندان خون آید وبیمار به
روز سیوم قرار نماید گاه بود که تا هفتم بماند ودر حال تریاق وسیر ودیطوس وتریاق افعی بنوشد
وبالای زخم جای استوار دارد زهر بعصر ومص ومحجمه بیرون آورد وجای زخم داغ کند عضو را جدا
سازد شراب بسیار بیاشامد کند تا وی بیازد وشیر با شراب تناول نماید قضیب گوزن بریان
در حال بنوشد مضرت زهر بیابد وروغن گاو وخاصه کهنه بسیار تناول نماید وتخم وکرفس بری
وزراوند وبرک دی وغاریقون وبیخ مرزا با شراب شیرین بنوشد ودر خاصه کوهی وتخم کاشم وبیخ
وی وتخم هزار اسفند وآب کندنا وآب کرنب وآب کنگر که بتازی ویرا حرشف گویند تناول
نماید آب طبیخ ضفدع وآب سداب برگ سیب وآب مرزنکوش بیاشامد گوشت نمک سود جا
را بنوشد مار مهره با خود دارد زهره مرغان وخون سنگ پشت بحری وزهره خروس وعقرب
بریان کار فرماید ونمک خشک بو با شراب ضماد سازند بیاز بحری بخاید وآب وی فرو برد
وبفضل وی بمانده شفا یابد بیوسته در آبزن شیر نشیند جای خواب بار آید ودر گرمابه عرق
کند پس از آن نمک بیزها به بنوشد خاصه بیزها به تا زه خر گوش وبیزها به گوزن با شراب روغن غار

وآب طبیخ برگ وی بیاشامد وبمالد شکم ضفدع ومرغ زنده بشکافند وبر زخم نهند گوشت افعی ودآردها
که زهر بسوزد وبیرون آورد چون سیر وپیاز ونطرون وزفت وفرفیون وجاوشیر که تا بر موضع
ضماد کنند وارد سه که در بن باب صواب بود ارد کرسنه وبابونه واهل ودانه غار واسقیل مشوی با شراب
بر زخم نهند ضمادی که زهر بسوزد وبیرون آورد پیش از ظهور ورم باید تریاق افعی ارد کرسنه سه درم
سداب بری دقاق کنند وهر یک چهار درم جند وپوست زراوند که هر یک پنج درم فلفل وانیسون
وتخم کشوث هر یک ده درم با شراب بیامیزند وسه درم با شراب بنوشند نسخه ارد کرسنه سه درم سداب بری
وارد گندم هر یک چهار درم دانه غار وزراوند گرد وبیخ سوسن کبود درمنه زنجبیل پرورده هر یک
پنج درم با شراب سرشته یکدرم ونیم با شراب تناول نماید نیم مثقال بیخ حرمل ویکدرم ونیم مخلصه
وسه درم حلتیت با شراب سفید بود رگ زدن پیش از انتشار زهر زیان دارد وپس از انتشار سودا
اگر درد قوی بود تدبیر تسکین وی باید واگر بیهوشی وضعف قوی یابد بباید بمبادرت مقاومت با
زهرهای بد نماید گروهی برانند که ورود تریاق پس از انتشار زهر آلت وی گرد وبعضی از
متاخرین در دفع این گویند کارفرمای آلت طبیعت بود واز وی بباید که حس غریب کارفرما
چه گاهی که تاخیر در شرب تریاق وقوع یابد زهر رطوبتهای بدنی را مانند خود سازد درین
صورت قوت تریاق بدل رساند تا مضرت زهر از وی باز دارد این هنگام رطوبتها وی متوجه
دل گردد وزهر با رطوبت بدل درآید وتریاق بواسطه آلت گردد وپیش از انتشار اثر تریاق
بدل رساند واز وصول زهر ومضرت وی مانع آید سعط گوچلیه که کنده گردن بود وتن باریک تر از
گردن درازی وی شبری بود وبر روی نشانهای سیاه گاهی که بسوراخ درآید دم بر دارد این
مار در شام بسیار بود گویند از میان تا دم بسیاهی گراید ودم بر داشته رود گزیدن وی سوز
درون وتشنگی آورد وبآب تسکین نیابد ودر معده وروده ورگها بماند وشکم تمام اندام بر
آید تدبیر وی پس از نقی حقنه وادرار بول وضماد با آب طبیخ کرفس وسنبل هندی واسارون
وسیسالیوس وفطراسالیون ودارچینی وماننده آن بول براند نمک واهک ضماد مناسب بود وضماد
گویند بکلیه سودمند وثابه باریک وکوتاه بود وبسرخی گراید این مار در مستان بسیار بود هر که
را بیند بجهد وخود را بروی اندازد بدین سبب وی را ابتاری وثابه گویند گاه بود که بر درخت
رود وخود را بر آدم اندازد مار دیگر بود از ین ضعف سر وگردن ومیان تنگیان وجستن وی
بیش وپس تدبیر وی تدبیر افعی بود دبوسه در جای بلوط بود واز وی بوی بد بیاید ودر گزنده
سرایت نماید هر کرا بگزد پوست انداند وانچه از گزیدن افعی پدید آید زهر وی روی نماید
وهر که نزدیک گزنده آید پوست وی نماند بیمار را زراوند گرد با شراب بنوشند وبلوط بماند پس
داروهای زهر افعی بکار آرد جاورسی رنگ وی مانند گاورس بود بدین سبب وی را ابتاری جاورسی
گویند اثر زهر افعی بود وتدبیر دفع بتدبیر زهر افعی قفار (?) در روی رنگهای مختلف بود زهر
وی جگر بگدازد وروده بخراشد وبیمار روز دوم قرار نماید تدبیر وی پس از نقی تدبیر
افعی بود باغنه ماری بود که از گزیدن وی مسام وگوشه چشم بگشاید وخون بپالاید وبالا سرفه
خون برآید رنگ وی زالی بود ودر روی نقطهای سفید وسیاه ودرازی وی درازی مقرنه
گروهی برانند که باغنه کوچکتر از افعی بود وسر ودم وی باریکتر وبر روی خطهای سفید بود
از یکدیگر گذشته ودندان وی بسیار از این مار بعضی سرخ بود وبعضی سفید وبعضی سیاه وبعضی
شکم وی درشت وزهر وی درون معده واسهال وتنگی نفس وسستی بدن ودشواری نبض (?)

پس از ضم این مقدمه معنا بدین که مراد با آلت آن بود
که زهر تریاق را از جنس خود سازد آلت تریاق
زهر را کارفرما باید صح

ودرجای

و در جای زخم ورم پدید آید و سیاه گردد و از وی رطوبت اسناک بپالاید و اوان انقطاع نپاید
و هذیان و کراز روی نماید و دندان بر هم آید و بیمار روز اول قرار نیابد تدبیر وی پس از قی با
ماهی شوربا شراب خوردن سیر و نان بود با ماهی کباب و مویز و تخم ترب و عصاره خشخاش و
بیخ سوسن کبود و سفیده مرغ با شراب ضماد سماق و ساق خرفه و برگ وی و آرد جو و کرنب و
برگ وی بجنه و برگ لسان الحمل جوشانید و کنند با ماجوه و سداب و سفیده بیضه مرغ خون
نماید آنچه در تدبیر افعی یاد کرده شد سود دارد **نازفه** زهر وی درد مفاصل و قی و خون آورد
و قوت ساقط سازد و دیده بر براند و مسام بگشاید و خون بپالاید بدین سبب وی را نازی
نازفه گویند تدبیر وی تدبیر با عسر بود **ویلسه** در دریک بیمان کرد و در وی تخم کند مانند ماهی
و در آب زنک وی رملی بود و تدبیر گزیدن رتیل تدبیر رتیل بود **بن** بری کوچک وی پنج کز
و بزرک شش کز زیرا که خلک وی زاید بود مانند وقن دهان وی بسیار فراخ بود و دندان زهر
وی شش سه زبر و سه زیر دیده وی بزرک بود و ابرو دیده را بپوشد بر گردن وی ظلوس بود و
درد کرد دی مواین مار در بونه و سند بسیار بود و تدبیر ریش وی تدبیر ریش و ساسه **بن عرج**
بجری سه گونه بود و یش یکی مانند ریش بن بری بود و تدبیر وی تدبیر زهر سرد بود و رد
کوکرد با سرکه ما لیدن و با روغن بیه نهنک چرب کردن و تدبیر تیلا و تریاق وی کا در زهر
و دیش دوم چون زخم افعی و تدبیر زخم سموم درد و برد قوی آورد و بیمار حذر کرد و دو بیمار
و تدبیر وی تدبیر زهر سرد بود و روغن قسط و روغن عاقرقرحا و سرکه نیم گرم مالیدن و
برگ غار با سرکه نوشیدن تریاق و تیلا و مرو فلفل و سداب و ساوی با شراب تنها و لا نوش
خاصیت او که عبارت از صورت نوعیه بود طبیعت وی را کار فرماید و سخونت وی را فانی کرداند
بدین سبب در زهر کرم مار وی کرم مضرت رساند و اگر دو سرد بود بر عدت وی را با خاصیت
آلت سازد و دفع زهر کرم نماید زهر اگر سرد بود سخونت را با خاصیت بکار دارد چه کار وی
کرمی آن بود که نافع را کار فرماید و منع ضاد کنند کار زهر بخاصیت بود چه کرمی نار زیاده از زهر
مار بود و عضوی که بسوزد و افتادن وی تجاوز نماید و زهر مار بتمام بدن در آید اگر این کار
از حرارت عنصری در وجود آید کرمی آتش دلیل باشاید و اگر از حرارت غایبه بر زهر مار بود
کرمی نار بکار نیاید چه کرمی حرارت عزیزی زیاده از کرمی وی بود بدین سبب سنک در شکم
کبک بکدازد و در انفعار مدت از آتش کداز نیابد و شتر مرغ اخکر فرو برد و آثار نیابد
چه کرمی اخکر بیش مزاج وی سود نماید نشاید که گویند سخونت اخکر بیش بود مت مزاج وی
نماید چه این مزاج سرعت حرکت و حرمت بدن و سواد شعر بیاید صواب آنست که کار زهر
بخاصیت ماده براند و بکیفیت حرارت بدید آورد و حیثی بخاصیت و کیفیت هلاک کرداند
گویند کار کافور بصورت بود نه بکیفیت چه سردی که از یخ جو کافور در معده اید از یک
شربت آب بطهور نیاید با آنکه سردی آب در چهارم بود گویم آب معتاد بدن بود بدین سبب
کیفیت وی را چنانکه باید در نیابد مانند سخونت وقی که زیاده از ذهب خالصه بود
و بسبب الفت بدن با وی سخونت را در نیابد و باده که در عضو ساکن بود و بسبب الفت
کیفیت محسوس وی نگردد و گاهی که عضوی دیگر در آید بسبب عدم الفت عضو با وی کیفیت
را دریابد و لرزه پدید آید **گزیدن** آدمی و حیوان گرسنه و غذای بد و تباه خورده بسیار
بود و آن گزیدن روزه دار خالی تمامی بد تولد کند بیاز با نمک بکوبند و با انگبین ضماد کنند
و بمالند خاکستر و بیاز با سرکه و انگبین بیامیزند و ضماد سازند استخوان ساق گوساله

که تا آتش سفید شده باشد با انگبین بسایند و طلا کنند نمک سوده با انگبین اگر حال بد پدید
آید جای زخم با زیت چرب دارند زره سگ و گرگ غیر دیوانه سرکه بر جای گزیده مالند و
کف دست چند بار بر روی زنند پس نطرون با سرکه بر روی فکنند و بر بندند و هر سه روز باز
گشایند اگر نه با سرکه مالند با باقلا و بوره و پیاز و بادام تلخ با انگبین ضماد کنند و برگ بادنجان
با برنگ با نمک و برگ خیار با دزیک و پودینه با شراب و آرد کرسنه با انگبین و بعضی با
انگبین و نمک مارهم و برخی با سنگ با روغن مالند زره سگ دیوانه که ویرا تازی کلب گویند
سرخ چشم بود و بیرون آوردن زبان و رفتن لعاب کفناک از دهان و بینی وی پیوسته
رطوبت آید و از آب اجتناب نماید و از وی برمد و بلرزد و تاریکی چشم روی نماید و نظر وی
بیمناک بود و پیوسته گوش پا ویزد و سر در پیش افکند و خطا و ندحولش نداند و دم در
میان پا آورد و بسته برداشته دارد و رفتن وی مانند رفتن مستان و در رفتار بسر آید
و بر درخت و دیوار حمله آورد و پیوسته گوش جنباند و آواز وی گرفته نماید و از خوردن باز
آید سگ از وی گریزد گویند گرگ و روباه و شغال و کفتار دیوانه بد توبره گویند روباه
دیوانه بردی تا گوید مرد دهقان دیوانه گردد سبب دیوانه شدن کلب و حیوان ذی
مخلب غلبه سودای و هوناک بود که از هوا پدید آید چه گرمی تابستان ماده بسوزد و سودا
سازد و در خریف دیوانگی بظهور آید و سردی زمستان ماده بیفسرد و مستحیل بسودا گردد
و در بهار چون پدید آید گاه بود که خوردن خان جانوران و آبها گندیده و گوشتهای پوسیده
سبب تولد سودا گردد زره گزیدن سگ دیوانه درد قوی کند و پس از چند روز بد روی
نماید و گزیده اندوهناک گردد و در وی فواق پدید آید و تشنگی و خشکی دهان و وسوسه و
تشنج دست و پای و اختلاج ابرو و اختلاط عقل روی نماید و خوابهای پریشان بیند
و هذیان بسیار گوید و تنهایی جوید و روشنایی نخواهد و از آب ترسد و نتوند چه
صورت سگ در وی بیند و از تن ها بگریزد و غضب با سیاید و بدن وی سرخ و روی
وی ریش گردد و آواز بگیرد و گوید روی نماید و منی بی اراده آید و گران و بیهوشی و عرق سرد
پدید آید گاه بود که آب طلب نماید و چون نظر بر وی افتد فریاد برآورد و اگر بحیله در حلق وی
ریزند در گلو بماند گاه بود که مانند سگ بفریاد در آید گاه بود که آواز بر نیاید و با بول
پارهای گوشت مانند سگهای کوچک برآید گاه بود که بول سیاه آید و گاه بود که باز گیرد
و طبع یبوست پذیرد گاه بود که در وی آرزوی گزیدن آدمی پدید آید اگر بگزد مانند خود
سازد پس مانند وی هر که خورد خوی وی گیرد هر گاه از آب ترسد تداوی نپذیرد آنکه از
زخم وی خون بسیار آید بهتر باشد خوردن دوا اگر بول خون آید از ترس آب پس از یک هفته
پدید آید و گاه پس از چهل روز گاه پس از شش ماه و گاه پس از هفت سال گاهی که در
آیینه صورت سگ بیند و بمرغ دوست دارد و مرگ نزدیک بود حیوان اگر مشتبه گردد نان با
العلاج از زخم بپالایند بپالایند و پیش سگ فکنند اگر بخورد گزنده دیوانه بود و پس باید سازند و
با محجمه خون بسیار بیرون آرند و تا چهل روز از روییدن مانع آید اگر جراحت روییده باشد
بگشایند و پارهها گشاینده و ریش کننده مالند و تدبیر عرق نمایند و تا رهض تمام بالا
استفراغ نفس نماید چه پیش از وی زهر بدرون آید و آثار نماید زهر پس از چهار روز بدن
گردد و در این وقت از توسیع جراحت فایده نیاید این هنگام داغ باید تا بیمار از ترس آب
باز آید اگر داغ در حال یا روز اول و دوم وقوع باید بغایت سودمند بود داغ بر پهلو باید

فرزوی

قوت قوی و رقیق و تن آن بردن زهر و بوعض و تباه کردن قویست تا قوت دارو بود کاهی که
ماده بسیار باید و بیمار عرق بسیار کند و براسه روز آسوده دارند پس مسهل فرمایند تا غلبه خون رگ
بکشایند و از دیدن تا نوامید نا عدم تن بر جراحت و حدت ماده و در و فرض و قا استفراغ واجب نمایند
و مسهل قوی تر باید و پس از وی هر چند روز حقنه بکار دارند و روده را پیوسته بدارو بر نگاه دارند
اگر حقنه میسر نگردد شکم را افتیمون و اسطوخودوس نرم دارند و غذاهای تری فرا کرد روی بسیار بود بنوشانند
و جود را گرم دارند اگر داغ میسر نگردد دارو و غذای مجرب بکار دارند با داغ از گرما بود و هوای سرد بازآید
کاهی که شفا روی نماید گرمابه معتدل و آب نیم گرم و ریاضت معتدله اختیار نمایند و اندر دیان آب بار آیند
و مرهم نعنا بی بالند و شراب با آب بیاشامند و تدبیر شراب آب نمایند جگر سگ دیوانه کباب کنند
بنوشند از ترس آب امان یابند از پوست کفتار دستره سازند و آب در روی ریزند بیمار بنوشد از ترس
آب امان یابد آب در کوزها یا در چوب کاسه کنند و پوست کفتار بر روی کشند آب زودتر و بهتر بنوشند
کویند جز این سود ندارد که مشربه سازند و با یره وی بکلوفر و برند تا نظر بر آب نیفتد از دای که بود هند با
که آهن داده چند باید روی اندازند جدوار و حلتیت و افسنتین و حضض و گل مختوم با شراب تناول نمایند
فایده شونیز در این باب مشاهده فرمایند خبطیا نا و کاد زنوس و چشم سرطان و خون سگ دیوانه و
پوست کفتار رنگ ماده تازه و دواء الدرایج بنوشند بیزر مایه سگ با آب تناول نمایند سوی یک بیا
از کردن بیاورند از آب بترسند داروی ریش کننده سی درم جاوشیر با سرکه بگدازند و صد درم فرستاوی
بیامیزند سیر و پیاز و انگور جر جر بر عضو نهند داروی زخم بزرگ سازند دو تخم فراسیون هر یک
دو درم زنگار سه درم سداب و مس سوخته هر یک چهار درم قلقدیس هفت درم بوره ده درم عنصل
بریان شانزده درم حب بدن از ماده سودا پاک سازند نمک نفطی نیم مثقال اسفایج و حجر ارمنی هر یک
مثقالی افتیمون و غاریقون هر یک مثقال نیم پوست هلیله کابلی خربق سیاه هر یک دو مثقال شربت
سه درم حقنه از زیت و آب برگ چغندر و طبیخ وی سازند داروی سرطانی کاهی که آفتاب بدر اسد بود
سرطان زنده بر دیک سر نهند و در تنور بریان کنند و پنج درم از وی با یک درم و نیم با آب و روغن گاو
در آغاز بیماری بنوشند و پس از چند روز سه درم و هر چند روز بیفزاید تا شش درم باز آید
سرطان را خشک چوب بد که انکو روی سفید بود بریان سازند و تناول نمایند داروی دیگر بیزر مایه خرگوش
و خبطیا نا و طین البحیره که از اسکندریه آرند و دانه عرعر هر یک چهار درم مر و دانه غار هر یک هشت
درم با انگبین بیامیزند و یک با قلای مصری بنوشند داروی تخم سداب بری و فودنج و زراوند کرد
و دانه غار هر یک هشت درم با انگبین سه درم بیزرمایه آهو و خرگوش هر یک شش درم خواتیم البحیره
و دانه عرعر هر یک ده درم با شهد بیامیزند و یک با قلا تناول نمایند دواء الدرایج فلفل و قرنفل و دارچینی و
سنبل هر یک شش درم عدس پوست کنده و درایج بی سر و پا و بر هر یک درمی با سفرجل سازند و با آن دو
دو دانک بنوشند و بگرمابه روند و در آب ننشینند و اسفیدباج مرغ فربه بنوشند اگر از درآرد و
درد و درایج باید آب طبیخ عدس پوست کنده با روغن بادام و شکر و روغن گاو بیاشامند داروی دیگر
درایج بکشت و یک روز در دوغ بگذارند و دوغ از وی ده و رها زند و در دوغ تازه اندازند و سه
بار این کار کنند و در سایه خشک سازند و باد و وزن وی عدس پوست کنده قرص سازند و دو
دانک با شراب تناول نمایند اگر با سر بد بیاید شکر و روغن گاو بنوشد داروی گل ارمنی دو درم
کندر و بوزیدان هر یک درم سرطان روی و خبطیا نا هر یک پنج درم صبح و سه درم و شام سه درم
سفوف سازند و هر روز ده و نارو عقر بنده و سگ دیوانه گزنده باید که جوز و پسته و فندق
و انجیر و پیاز و سداب و سیر بهما با نان بسیار بنوشند زیت و شهد و روغن و شیر تازه و شراب قوی

تناول نمایند زهر اگر گرم بود و قوی حرارت سکنجبین و شراب انار و شراب نیلوفر و فقاع ترش و آب حصرم
و آب کاسنی و عرق بید و شراب ممزوج و آب یخ بناشد و از گوشت بان آید چه حیوانی که در بدنش بد بود
از زهر عفونت یابد بدین سبب حالتهای بد روی نماید و گوشت خون بیفزاید و حیوانی که از وی
بد پیدا آید از بوی زهر زود عفونت یابد بدین سبب حالتهای بد روی نماید و گوشت خون بیفزاید و
حیوانی که از وی پدید آید از بوی زهر زود عفونت یابد بود و هر چه علت کرد و نمک زهر بپوزد و بنا
شاند بدین سبب زیاده از غایت یابد شوربای سرطان نهری و گوشت ماهی نمک سود زیان ندارد
گریف بخاصیت سود دارد و سرعتها از زهر بیرون آورد باب هشتم در بیان داروها مفرد و مرکب
و ذکر اوزان و مانند آن مداوی باید که فایده درجه کیفیت داروها مفرد بدانند تا بر قیاس آن کیفیت
داروهای مرکب اطلاع یابد بیماری و اگر دوای معین تداوی باید از وی تجاوز نماید و داروی
مرکب نفرماید درجه کیفیت دارو چهار بود چه کیفیت ضعیف و قوی و متوسط بود ضعیف
درجه اول بود و قوی درجه چهارم و متوسط اگر نزدیک باول بود و قوی درجه دوم و اگر نزدیک
چهارم بود درجه سیوم داروی در درجه اول در وی بجز و از کیفیت بود و در دوم و سیوم و در چهارم
چهار کیفیت این درجه کشنده بود بدین سبب و [illegible] دوا آنچه کشنده قوة داروی بری زیاده از
بستانی بود و قوت داروی جبلی زیاده از بری کلیل الملک دارمکی گرم و خشک بود در اول تازه و رسیده
و نرم بود بوست که بیفشانی که آید نیکو بود و ورم صلب نرم شاند و بگدازد با افسنتین بر ورم جگر و سپرز
نهند سود دارد با شراب بجوشانند و بیاشامند درد معده بنشاند و آب وی با [illegible] در گوش چکانند
درد بنشاند شربت یکدرم بود اثین زیان دارد و مصلح شهد بود و بدل فراسیون ابریشم گرم و خشک
بود در اول بدن از بلغم و سودا بیرون آید و فربه شاند و روح حیوانی و طبیعی و نفسانی و نوح و
[illegible] بیفزاید و دل را قوت دهد زیاده از سوختن بود و شربت یکدرم مضر بود بمعده مصلح رب
ریواج بود بهل سرب و سوخته سرد و خشک بود در دوم و زود روی ریش [illegible] و تضبیب و حضیه
و ریشهای بد به شاند بدل اثمد بود بهار یار سرخ گویی گرم و خشک بود در دوم گویند در سوم
و فربه نیکو بود کرم بکشد و حیض براند و بچه مرده بیرون آورد و فی الجمله اهلاک کرده اند نیاشهند و بروغن
گاو بنوشد تشنگی نفس زایل شاند با سرکه بر داء الثعلب مالند سود دارد با روغن گنجد در ظرف آهن
بجوشانند و در گوش چکانند گرهی نماند بر آکله باشند منفعت یابند زن بیابد و برد آرد بچه
بیندازد مضر بود بجگر مصلح وی خولنجان و حماما بود و بدل جوز السرو بزرگ گرم و خشک بود در دوم
با آب بیابند بر ورم چشم کشند سفیدی و شب کوری زایل شاند و موی سره بر رویانند و بشویند
[illegible] زند خارش چشم بنشاند بر ریش ریزند خشک گرداند بنوشند سنگ گرده و مثانه بریزاند
اترج پوست وی گرم و خشک بود در اول و گوشت سرد و تر تخم گرم و خشک در دوم و ترشی سرد
و خشک پوست او بنوشند شادی آورد و مضرت زهر باز دارد و غذا بگوارد و قوت معده بیفزاید
و قی و غثیان بنشاند تخم وی جهت زهر نیش عقرب خوردن و ضماد کردن نیکو بود و دود وی باه
را سوده دارد و زن با فلفل سوده بو دارد بچه بیندازد برگ وی سخونت در معده پیدا آورد و [illegible]
بگشاید و نفخ بنشاند و اندام درونی را قوت دهد و مضرت زهر باز دارد ترشی صفرا ساکن سازد
و شهوت غذا باز آید [illegible] دفع خمار نماید و دل را قوی گرداند و [illegible] زهر حرارة و [illegible] معده
بود بر کلف مالند نماند و در چشم کشند زردی ببرد اید برگ و شکوفه لطیفه از پوست بود ابن عرس گوشت
او را با نمک خشک شانند و با شراب بنوشند مضرت زهر جانوران ببرد اید در سرکه بجوشانند و

ادویه مفرده

ابقر [illegible] کوید در آخر
سیم گرم و خشک است و مقطع سده
و [illegible] بلغم و [illegible] بدن [illegible]
و در نهایت حدت و قوت
و قوی تر از [illegible] جوزه [illegible]
و جهة علل [illegible] و درد کمر [illegible]
[illegible]
مصلحش کثیرا و عسل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
در ظرفه روح [illegible]

وخشک نماید وبید و عن انار بر نشانند تا شراب تناول نماید از صرع امان یابد بر نقرس و زخم سگ
دیوانه و زخم وی نهند درد بنشاند خاکستر وی با موم روغن سوسن بیامیزند و کهنه سازند و بر خنازیر
و غدد و نسا میرها لند بگدازد تا سرکه بر نقرس مالند درد بنشاند آب طبیخ وی بر زخم جانوران زهردار
دیزند دفع زهر نماید چون تازهٔ وی بر خنزیر بمالند نماید غذای که در وی زهر بود را سوم مناهد
نماید فریاد برآورد دمشند بس به سرد و خشک بود در دوم پاک و چشم را نیکو بود ببویند و در خشم کنند
روشن کرداند بر صلابت بندها مالند بگدازد مضر بود برودة مصلح انیسون بود و بدل قردمانا اشنه
گرم و خشک بود در اول گویند در دوم مکی و سرخ و باریک و خوشبو نیکو بود سنگ مثانه و
گرده بریزاند باد و حیض براند بر ورم جگر و معده نهند نرم سازد درد و روی خاصه رحم را سود
دارد با شراب بجوشانند و بیاشامند بول براند و مثانه گرم سازد قوت خام زیاده از پخته بود
شکوفهٔ وی ورم شش و جگر و کرده و اختناق رحم و درد معده و نفث الدم زایل کرداند بیخ وی
با جلاب بیاشامند درد بندها که از سردی بود بنشاند با سکنجبین در اخر تبهای بلغمی نافع بود و حیض
در بیخ زیاده بود و تبخیر در شکوفه در درد سر آورده و صندل و گلاب درد بنشاند بدل قصب الذریرة
بود اذخر گرم و خشک بود در دوم وی نوعی از شقایق بود مضرت زهر جانوران باز دارد و قرحه
شش و جگر و معده را سود دارد با روغن گل بر ورم مالند بگدازد و بر مقعد نهند شقاق و باسور را
به سازد در نقرس و عرق النسا و لقوه و درد بندها نافع بود و منی بیفزاید تا سرکه بر داء الثعلب مالند
بر دماند شربت یک درم بود و بدل آن آورده مضر بود بسپرز و مصلح شهد اسفیداج سفیداب سرد و خشک
بود در سوم سفید و پاک و خوشبو نیکو بود با روغن گل بر سعفه و داء الثعلب و داء الحیة
مالند زایل کرداند تا بر هم بر ورم نهند نرم سازد و حرارت بنشاند و شقاق را سود دارد و
ریش خشک کرداند آس مورد گرم و خشک بود در دوم گویند سرد بود در اول و خشک بود در دوم
تازهٔ وی نیکو بود معده و دل را قوت دهد و شکم رفتن و عرق خون باز دارد و خفقان زایل سازد
و آب وی در چشم کشند نور بصر بیفزاید و از دمعه مانع آید در آب طبیخ وی نشینند منع خروج
مقعد و رحم نماید و خون رحم باز دارد و روغن وی موی سیاه گرداند و بیخ وی محکم
سازد تخم وی تشنگی و حتی بنشاند و دفع سرفه و نهش عقرب و رتیلا نماید نرمی شکم و نفث الدم
باز دارد قوت معده و دل بیفزاید سرفه زایل کرداند بول براند ریش درون به سازد با شراب بجوشانند
و بر ریش کف و قدم نهند شفا یابد دانه مورد تر با شیر بر ورم پلک نهند بنشاند عرق و باسور را
سود دارد بر کلف و ماس مقعد مالند نماند مثانه و ازبان دارد صمغ عربی دفع مضرت نماید شربت
سه درم بود و بدل عصارهٔ وی برگ مورد بجوانی آورد نفخه تازه مصلح وی بود و بدل عصاره
و زنک اسقولوفندریون گرم بود در اول خشک بود در دوم گویند در گرمی و خشکی معتدل بود وی
مانند پرسیاوشان بود با سرکه یا سکنجبین بنوشند سپرز بگدازد و فواق را بنشاند و یرقان را
زایل سازد و سنگ مثانه و گرده بریزاند با شراب بیاشامند تقطیر البول باز دارد و وسواس و
فالج و لقوه و نسیان و صرع و سکته را سود دارد زن با خود دارد آبستن نگردد شربت دو
درم بود و بدل پوست بیخ کبر گویند در معجون کار زیوس بود مضر بود بمعده مصلح مصطکی بود
کاورا بزبان یونان اسقولوفندریون گویند و سپرز را قندریون چون بز دارادرا ذابه سپرز قوی با قند سمی
بدین اسم ساختند اسارون گرم و خشک بود در دوم ابجذ در باریکی و کنفکی میانه بود نیکو بود سدهٔ جگر
بگشاید و بلغم لزج کرد معده و دماغ بود برداید و نسیان و بیماریهای دماغی را سود دارد با شراب
بیاشامند درد ورک و عرق النسا و درد بندها زایل دنزول باز دارد و دفع سبل و داء الثعلب و

وآن الجیه واستسقا نماید وحیض براند وسپرز بگدازد وقوت معده وگرده ومثانه وباه بیفزاید شربت سه
درم شش زیان دارد مصلح مویز بود وبدل وی خولنجان گویند وبدل وزن وی زنجبیل بود ویکوزن
ونیم وج افربیون شیری گرم وخشک بود در چهارم جذب رطوبت فالج ولقوه وبیماریهای بلغمی را سود دارد ابا
دارو زیانها نیابد وبا شهد در گرمابه بر بهق وجرب وبرص طلا کنند زایل سازد وسده بگشاید ودرد شقیقه
بد وفتح عضل سودمند بود زن بر دارد حیض براند خشک ویرا بشراب پخته بنوشند سینه از کیموس
غلیظ پر دآید ومضرت زهر ادویه وجانوران باز دارد دو درم با ماء العسل بنوشند دفع لدغ معده
وقرحه مثانه وعسر البول نماید با حرف وراسیج وانگبین لعوق سازند سرفه مزمن زایل سازد با سرکه بر
نقرس طلا کنند درد بنشاند انجدان بیخ انجدان اشترغاز گرم وخشک بود در آخر سیوم گویند در دوم وی در سرکه
پرورده باید معده گرم سازد ومضرت باز دارد ونفخ رطوبت معده نماید وحیض براند ونعوظ آورد
دردوده ومعده گرم نارد در سلس البول سودمند بود با روغن زیت وجای بر مالند بگدازد با روغن سوسن
بر عرق النسا مالند زایل سازد در تب ربع که از بلغم سوخته پدید آید بخاصیت سودمند بود سرکه وی
قوی معده وشهوت غذا بیفزاید وغذا بگوارد غیر پرورده قی آورد شراب خورده وریاسر قی بنشاند
بدل لطیفت بود اظفار الطیب ناخن بویان گرم وخشک بود در دوم گویند در سیوم درد معده وجگر وخفقان
را سود دارد با سرکه بیاشامند شکم نرم آورد ودود وی بر رحم رسانند اختناق زایل گرداند وحیض
براند مضر بود پرورده مصلح گل مختوم وقرسی بود بدل قصب الذریره افیون سرد وخشک بود در
چهارم وخشک در سیوم با شیر زن بیاشامند ودر چشم کشند درد بنشاند با زعفران وروغن گل بر
سر طلا کنند درد سر زایل گرداند در گوش چکانند در بیاشامند بنوشند اسهال باز دارد بر ورم گرم مالند باز
گرداند ودرد بنشاند ودر عضو خدر پدید آید وریش خشک سازد ودر چشم کشند مصلح فلفل وجندبیدستر
وجند وفرفیون وزعفران بود وبدلش سه وزن بزر البنج با دو وزن تخم لفاح انجوسیکا وحشیم گرم وخشک
بود در دوم گویند گرم بود در سیوم خشک بود در دوم بلغم وسودا براند وسده بگشاید وسنگ گرده
بریزاند وچون فرزجه بکار دارند وبا سوربه سازند وتحلیل صلابت رحم نماید آب وی بر خصیه ورها
مالند قوت باه برانگیزد فرزجه سازند حیض براند بنوشند خواب آورد شربت سه درم بود
معده وسپرز را زیان دارد مصلح انیسون بود با کشنیز وقند اقاقیا عصاره قرظ سرد بود در دوم خشک
بود در سیوم گویند سرد بود در اول خشک بود در دوم سخت وکهنه وسرخ نیکو بود در چشم کشند
آبله بر نیاید بادار وی چشم بیامیزند روشنی بیفزاید بنوشند دفع سحج واسهال دم واسترخاء معده
مقعد ورحم نماید بود دارند چون باز دارد بر ورم گرم مالند درد وگرمی بنشاند باطلای عضو شکسته
بیامیزند از انصباب ماده مانع آید بر ریش دهان وعضو سوخته باشند سود دارد بدل وزن وی
حضض بود اقلیمیا در گرمی وسردی معتدل بود وخشکی وی در سیوم فضی سردتر از ذهبی بود وذهبی
لطیف تر از فضی اگر در چشم ریزند بهتر آن بود که بسوزند فضی ریش خشک سازد جلا وتجفیف
وی با اعتدال بود وفعل وی در گوشت سخت وجرب ضعیف مرهم بکار آید ذهبی از نزول مانع
آید وسفیدی وگوشت فزونی بر داید ونور بصر بیفزاید وریش چشم زایل سازد وجراحت از
سده پاک گرداند ونسوزانند بدل اقلیمیا سرداسنگ سفید املج آمله سرد وخشک بود در اول
گویند گرم بود سیاه وی نیکو بود وبلغم وسودا براند معده ودل ومقعد را قوت دهد وشهوت
غذا پدید آید وباسور را سود دارد وحفظ بیفزاید حنا با آب وی بر مو مالند سیاه سازد دو درم
حیم کوفته با آب بجوشانند وبپالایند ودر چشم کشند سفیدی ببرد شربت سه درم بود سپرز
را زیان دارد ومصلح شهد بود وبدل شیر الملح انبرباریس زرشک سرد وخشک در دوم معده وشرح

دارد

تو آرد و سوخ کرده بیاشامی کرایه نیکو بود تشنگی و حدت صفرا بنشاند و قوت معده و دل و جگر گرم بیفزاید
و قی صفراوی و دو موی باز دارد و با داروی گرم مانند سنبل بیامیزند و بنوشند نفخ شکم از سردی جگر
جگر بود باز دارد و ضعف معده که از تب بلغمی بود زایل سازد **کبابه** سرد و خشک بود در دوم پوست
بیخ که سرخ و کنده بود نیکو بود در رفتن خون از تمام اندام باز دارد خاصه از معده و روده و سینه و شش
و حجاب قوت معده و روده بیفزاید و باسور و سحج زایل سازد و قرحه شش خشک کرداند و قی
و غثیان بنشاند و منع اسهال نماید و از آن بریان سازند و عضو شکسته را سود دارد شربت دو درم بود
طرائیث **بهمن** گرم و خشک بود در سیوم سدهٔ جگر و سپرز و مثانه و رحم بگشاید و شهوت مباشرت
بیفزاید و مضرت زهر جانوران باز دارد و نفخ معده و قراقر را زایل و استسقا و تبهای کهنه
را سود دارد بسایند و با روغن گل در گوش چکانند درد بنشانند در چشم کشند سبل ببرد و آید شود
بول و حیض براند و شکم رفتن باز دارد و بدماغ رسانند درد سر و نزله سرد را سود دارد بدل تخم
شبت بود با کوزنا **انجره** بیخ ها به گرم و خشک بود در دوم مضرت سم زهر شوکران و جانوران باز
دارد شربت نه قیراط بود **ارنب** چون خرگوش بر کلف مالند ببرد آید بریان کرده با شراب تناول
نماید از زهر بر ارمنی مضرت نیابد شکم و روده وی بریان کنند و بسایند و با روغن گل بمالند
مو برویاند خاکستر کاسه سر وی با سرکه و شیر خوش بر داء الثعلب مالند سود دارد مغز سر وی با روغن
کاو بر جای دندان کودک مالند آسان برآید و کودک آن را بیابد بریان سازند و بنوشند رعشه
که پس از بیماری پدید آید نماند بیخ ها به وی چون و شیر بسته یکجا زند و پیش روده برسانند با
سرکه بیاشامند صرع و مضرت زهر جانور باز دارد یک قیراط با شراب کهن تناول نماید دفع زهر
مار و عقرب نماید زن اگر پسر خواهد خیه های خرگوش نر با شراب ممزوج بنوشد و اگر دختر خواهد
خیه های خرگوش ماده پس از حیض با مشک بر خود آرد آبستن گردد و پس از وی سه روز بنوشد و
باز نگیرد اختناق رحم و اسهال مزمن و ترف دم باز دارد خیه های اسب در دفع اختناق رحم قوی
تر بود بر سرطان مالند نماید کودک بنوشد از صرع امان یابد با خطمی و زیت حار و بیرون آورد
موی وی با داروها که رویانند چون از جراحات باز دارد طبیخ وی درد مفاصل را بجای طبیخ
روباه بود دود سرگین وی بولول ببندد از آن گوشت وی خون غلیظ خیزد با موی وی بخور کنند
از سرما مضرت نیابند بیخ های شتر بمقدار نخود با آب گرم با شراب حبش از پس آن شربت بنوشند نماید
زیاده از داروهای ماهی یابند لاغر بیخ ها به خرگوش تناول نماید فربه گردد **ارنب بحری** چون وی بر
بهق و کلف مالند نماند خاکستر سر وی با پیه خوک با پیه مار بر داء الثعلب مالند موی برویاند
سر وی بسوزند و ضماد سازند سود بنماید صدف وی بسایند و در چشم کشند روشنی بیفزاید **ابن عرس**
مرده گرم بود در اول و خشک بود در دوم تازهٔ وی نیکو بود آب از شراب جدا سازد خاکستر
وی بنوشند رفتن خون باز دارد بسوزند و در چشم کشند روشنی بیفزاید بر بواسیر ببندند خشک
سازد روده زیان دارد مصلح رب غوره و ریباس بود **افعی** شوربا و قرص وی و زیت که افعی
در وی پخته باشد جذام را سود دارد و ریسمان که افعی با وی خفه کنند بر گردن ببندند ورم
ملاذه و خناق زایل سازد گوشت وی بر زخم وی نهند درد بنشانند و دفع زهر نماید **ایل** کاو کوهی
در هستی بینی بر سوراخ مار نهند و با نفس وی را بسوی خود کشد و از دنبال وی بگیرد و بخورد و
مار وی را بگزد و آب از چشم وی روان گردد و در چشم گوشه گرد آید و مانند و سخ گوش گردد
و از وی در دفع زهر کار تریاق بزرگ آید شاخ وی بسوزند و سنون سازند دندان بود آید
و بن وی محکم سازد و درد بنشاند بسوزند و در چشم کشند منع نزول ماده نماید با سرکه بسایند

وبر بهق و برص مالند و در آفتاب نشینند زایل کرداند سه درم با کتیرا تناول نمایند بنشیطرا بن زهر بیت
رحم و ذوسنطاریا و اسهال کهن و نفث دم باز دارد و ریش روده را سود دارد و درد دندان نشاند
با سرکه بیاشامند سپید بگدازد با روغن گل بر شقاق دست و پا مالند شفا یابد بر قلاع باشند تا
بر پستان و زهار مالند حیض براند با مرهم بر ریش بد مالند بهتر سازد پیه وی با روغن گاو سر مرغ
بر زخم نهند درد بنشاند بر بهق مالند جانوران زیان کار نزدیک نیایند بر ورم صلب نهند
نرم سازد و منع تشنج نماید بیخ رازیانه وی مار گزیده تناول نماید شفا یابد قضیب وی خشک سازد
بسایند و با شراب بنوشند مضرت زعفرانی باز دارد و قوت باه بیفزاید دنبال وی بسوزند
با شراب بر قضیب و خصیه و بن ران مالند در حال نعوظ آورد با آب گرم یا شراب تناول نماید
قولنج در ساعت ساکن کرداند گوزن زهر ندارد شکطراشیع خوردنیکان بیندارد از گوشت
وی خون غلیظ تولد کند گویند درد دنبال وی زهر بود که وقت کشتن دنبال جدا از دپس
ببرند از گوشت مضرت نیابند تالقی گوید من دیدم که دنبال وی جدا نکرد اند هر که از گوشت
خورد مرد گویم آن کار مار خورده بود و زهر مار هنوز در گوشت بود بنده بسیار دید که دنبال
جدا نکردند و سر بریده گوشت خوردند و آزار ندیدند برسیا بیخ سوسن کبود گرم و خشک بود در
درجه دوم بسیار گره و خوشبو و سخت نیکو بود درد سر مزمن و سرفه و درد سپرز و عرق النسا
و نقرس و فالج و تشنج را سود دارد سینه و شش از ماده غلیظ پاک سازد بر کلف و نمش مالند بر آید
بول و حیض براند بر زخم مار و جانوران چکانند زیانکار نهند مضرت زهر باز دارد و دفع زهرها
کشنده نماید با ماء العسل هفت درم بنوشند مرة صفرا و بلغم غلیظ براند زن با شهد فرزجه
سازد بچه بیفکند بر ورم صلب و خنازیر مالند نرم سازد بر ناصور نهند گوشت برویاند با
شراب بنوشند درد جگر و سپرز بنشاند با سرکه و روغن گل بر سر نهند درد زایل سازد با آب
بجوشانند و مضمضه کنند درد ملازه و دندان نماند در آب طبیخ وی نشینند درد رحم و صلابت
وی که از سردی بود شفا یابد روغن وی در گوش چکانند درد بنشاند و از نزله مانع آید مضر بود
بشش مصلح شهد بود شربت دو درم آذربو گرم بود در سوم خشک بود در دوم زرد و نرم و تیز
بو نیکو بود نقرس و عرق النسا را سود دارد با شراب و مویکی تناول نمایند دفع مضرت زهر
نماید با مرهم بیامیزند و بر ورم و خنازیر مالند تحلیل دهد و گوشت برویاند دو درم با آب بشاند
باد و درد سرد و درد گوش که از وی بود زایل کرده با انگبین لعوق سازند سنگ کرده بریزاند
و سلهٔ وی بگشاید و زاییدن آسان کرداند ده درم زن بردارد بچه بیفکند و حیض براند
سپرز را زیان دارد مصلح اشق بود و شربت دو درم بود و بدل در وزن یکسبع و نیم وزن
اشق بادرنجبویه گرم و خشک بود در دوم بیماری بلغمی و سوداوی را سود دارد و سده دماغ بگشاید
و قوت دل و معده و جگر بیفزاید و شادی آورد و خفقان که از سودا و بلغم سوخته بود
زایل سازد و غذا بگوارد و فواق باز دارد برگ وی با شراب بسایند و بنوشند یا بر زخم
عقرب و رتیلا و سگ دیوانه نهند مضرت زهر نیابند با نمک بر خنازیر ضماد کنند بگدازد
بر مفاصل مالند درد ساکن کرداند با آب طبیخ وی مضمضه کنند درد دندان نیابد برگ
بیخ و تخم وی در خرقهٔ کتان بندند و بریشم بروی بپیچند و با خود دارند پیوسته شاد باشند
و هر که دارنده را ببیند دوست دارد شربت سه درم بود و بدل در تفریح وزن وی بریشم
و ثلث وزن پوست ترنج بادروج گرم و خشک بود گویند سرد بود ضعف معده و نفث دم و
تشنج و تبهای بلغمی و اماس را سود دارد مضمضه با آب طبیخ وی درد دندان بنشاند بر زخم

عقرب

عقرب وجانوران زهردار زهند دفع مضرت زهر نماید بیخ وی بجوشانند وبیاشامند درد
معده واسهال بزین باز دارد وبول براند تخم وی بنوشند سنگ گذار نماید وزهر جانوران ضرر
رساند تشنش را زیان دارد مصلح افسنتین بود وشربت یکدرم ونیم وبدل شاهترج بارزد گرم و
خشک بود در دوم از وی خون سوداوی تولد کند وخون را بسوزاند وسودا سازد و
دیر گوارد وچشم را زیان دارد درد معده وخاصره وناسور وجذام آورد با سرکه بر بندد سده
سپرز وجگر بگشاید شکوفه وی با روغن بادام بکوبند وبا روغن بنفشه بر ناسور مالند
بیندازد با دیجان زرد با روغن جو بر بندد وبر شقاق پا ومیان انگشتان مالند شفا یابند
خاکستر وی بر بول مالند بزداید بابونج بابونه گرم وخشک بود در اول درد شکوفه و
برگ بر نزله نیکو سده بگشاید وتحلیل نفخ جلاب نماید وورم سخت نرم گرداند وورم درون
بگدازد وبول وحیض براند وقت زادن بچه آسان نماید بیرون اید بر جرب تر مالند نماند قوت بلی ودماغ
بیفزاید وبدن از ماده پاک سازد بر ورم جگر نهند تحلیل یابد ودر آخر بنزله سر بخار آب
وی بچشم رسانند درد بنشانند واز رمص پاک گرداند چشم با آب وی بشویند درد بیابند
حلق را مضرت رساند شهد دفع مضرت نماید بدل در بویت دماغ وازاله درد سر بجا
بود بادرنج گرم بود در دوم خشک بود در اول خوشبو نیکو بود عصاره وی نور بصر بیفزاید
واز سیلان رطوبت مانع اید وشهوت وباه برانگیزد وبول براند اکثار خوردن وی
نفخ معده وظلمت بصر آورد وشکم نرم دارد ودیر گوارد کرم در شکم پدید آورد بر زخم
زنبور وعقرب مالند سود دارد وقت تحویل آفتاب بحمل بخایند انسال از درد دندان امان یابند بخایند
ودر گوش نهند درد بنشاند با سرکه وروغن گل وپوست جو بر ورم نهند شفا یابند وبرای ادویه قلبیه
شمارند مضر بود بمعده ومعده مصلح تخم خرفه بود وبدل وزن وی سیسنبر بورم گرم در سیوم خشک در
دوم در چشم کشند نزول آب نگذارد وقوت وی بیفزاید وشراب تناول نمایند دفع ادویه کشنده وزهر
جانوران نماید خاصه اینهب بحری با پیه بر آرند یا بر زید نافع الله شکم نرم سازد بر کلف مالند ببرد آید بر
سخت بنوشند کرم دراز وکدو دانه بیندازد وحیض براند وبچه مرده بیرون آورد با شراب بیاشامند نفع
برنج برنگ کابلی گرم بود در اول وخشک بود در دوم کوچک وی کرمسخی گرآید نیکو بود ودرم بنوشند
بلغم لزج براند ودرد مفاصل نماند وکرم بکشد وبیرون آورد درین باب مانند ندارد گوینی شربت وی جهت
کرم ودانه ده درم بود با شیر تازه روده را زیان دارد مصلح کتیرا بود وبدل وزن وی ترمس بود وزن
قسنبل برنجاسف بوی مادران گرم بود در دوم خشک بود در اول نیکو بود سده روده وارز ایل سازد ونبذ
کرده بر نهند وبچه ومشیمه بیندازد وپیش رحم پاک سازد وآماس وی بگدازد نطول وی صداع سرد
بنشاند با شهد بنوشد کرم بزرگ وکوچک نماند در خاکستر وی وپیش فرج خشک گرداند بخار آب
وی دارند سده مصفا بگشاید وازاله زکام نماید گرده را زیان دارد مصلح انیسون بود وبدل در دسر بابونه
بزرقطونا اسبغول سرد وتر بود در دوم گویند در سیوم سفید سردتر از سرخ بود گرمی وتشنگی بنشاند
بریان وی با روغن گل بنوشند شکم رفتن باز دارد ودفع ریش روده وپیچ شکم نماید با جلاب گرم تناول
نماید شکم براند لعاب وی خشکی دهان وسینه زایل سازد وسوزش بنشاند بر ورم گرم نهند باز
دارد با سرکه بر نقرس نهند باز دارد با سرکه با گلاب بر پیشانی درد بیابند کوفته وی بنوشند در روده
بماند وریش سازد شربت دو درم بود بدل در تلیین تخم مرو ودر رتبه بزر تخم خرفه بزر البنج تخم بنگ سفید سرد
وخشک بود در اول سیوم سیاه در اول سفید نیکو بود سیاه ورم زبان وتنگی نفس وخناق وجنون
وخدر وسبات وتاریکی چشم وگرانی گوش آورد آب وی در گوش چکانند درد بنشاند بر نقرس مالند

بفضله تعالی

برسد بخدمت عالیشان جناب نواب سید محمد قاسم خان بهادر دام اقباله

موصول باد

دارد نماند بیخ وی بر خداوند قولنج بندند شفا یابد و برص ملند زایل سازد بقلة الروم افتیمون بزر الجرجیر
کنوجه کرم وتر بود باعتدال بر ورم نهند نضج دهد بریان وی ببویند ریش روده ودوسنطاریا اسهال را
سود دارد شربت دو درم بود شش را زیان دارد مصلح کلنار بود و بدل در دفع بیماریها که یاد کرده شد
بذر قطونا در نضج تخم کتان بزر الکتان خشک بود در اول و در کرمی وسردی معتدل قوت معده بیفزاید
وسده جگر بگشاید و ماده عفنه بر دارد ومعده وسپرز پاک کرداند و تنها مرکب با صفرا و بلغم زایل
سازد با سرکه ببویند فواق بنشاند وشکم رفتن وسیلان رطوبت رحم باز دارد و بول وحیض براند
عصاره کشوث بر نقرس مالند درد نماند شربت دو درم بود شش را مضرت رساند شهد دفع مضرت
نماید بسد بیخ مرجان سرد بود در اول وخشک بود در دوم و سیم با زیاب و سرخ نیکو بود قبض وی
زیاده از تخفیف بود بسوزند و بسویند ودر چشم کشند قوة باصره بیفزاید و منع دمعه دفع فم و کوشت
فزونی بر آید در ریش روده و عسر البول را سود دارد بنوشند دل را قوت دهد و فرح آورد بر کردن
بندند صرع نیاید بر پا بندند درد نقرس بنشاند بر زخم ریزند خون باز دارد با مسنون بیامیزند
دندان سفید سازد شربت یکدرم بود و بدل او در حبس خون دم الاخوین کرده را زیان دارد کثیرا
دفع مضرت نماید بسباسه کرم و خشک بود در دوم کویند در اول کویند معتدل و کویند سرد بود زرد
نیکو بود قوت معده و سینه و شش بیفزاید و شهوة باه بر انکیزاند با مرهم بر ورم صلب نهند بکدازد
شربت دو درم و بدل او ربع وزن جوز بوا خوردن وی درد سر آورد صندل و کلاب درد بنشاند
بصل پیاز کرم وتر بود در سیوم کویند در دوم کویند کرم و خشک بود در چهارم شهوت غذا دردوم کویند
بدید آید و قوت باه بیفزاید و منع مضرت اختلاف میاه نماید و شکم نرم دارد و خون بظاهر
آورد و حیض براند و دفع زهر نماید در سرکه نهند تیزی وی کم سازد و قوت معده بیفزاید آب وی
در کوش چکانند از طنین و دوی امان یابند در چشم کشند سفیدی ببرد و از نزول الماء مانع آید
با شهد بر زخم افعی و سک دیوانه و عقربا و بهق و داء الثعلب مالند سود دارد پیاز سفید پخته با
روغن و زرده بیضه بر مقعد نهند درد بنشاند و اماس بکدازد ببویند غشیان که از داروی مسهل
تولد کند باز دارد اکثار وی دهان را کنده و بواسیر بکشاید و درد سر آورد سرکه و کاسنی مضرت وی
باز دارد بطیخ سرد وتر بود در اول و شیرین و نازک و پر آب نیکو بود سده بکشاید و بول براند و سنک
مثانه و کرده بریزاند و بدن فربه سازد و بهق و کلف زایل کرداند بر غذا نباید خورد چه زود بر کها
در آید و ماده ناکوار بکرده و مثانه رساند و ریک در سنک بدید آید و پس از وی شهد نشاید
چه شیرینی وی زود صفرا کردد و شهد ویرا اعانت نماید و حدت صفرا از زهر بظهور آید
و بیم او فزار نماید سکنجبین ساده پس از وی دفع مضرت نماید اکر بر ناهار ورود باید پس از وی غذای
ترشی باید تا صفرا بمضرت نرساند اکر در معده تباه کردد در حال تدبیر قی نماید یحیی بن ماسویه کوید
پس از خربزه شراب و جوارش باید کویم از شراب و جوارش کار شهد آید اکر مراد وی خربزه ترش
بود که سرد مزاج نوشد جوارش شاید کسی که از سنک مثانه و کرده آزار یابد بی نان تناول نماید
پوست وی بر پیشانی نهند از نزول ماده مانع آید خشک سازند در دریک اندازند کوشت مهرا
سازند بیخ وی دو درم بجوشانند و بیاشامند قی آورد و تخم منی بیفزاید و سده جکر بکشاید و درد
از ماده پدید آید و ریک مثانه و کرده بریزاند و حرقت بول باز دارد شیره وی سرفه که از کرمی
و خشکی شش بود و درد سینه که از ورم کرم تولد کند زایل سازد و خشکی دهان و حنجره و کام باز دارد
و تشنکی بنشاند و دفع حدت تب و اماس کرم نماید شربت از دو درم تا پنج درم بود سپرز را زیان
دارد شهد دفع مضرت نماید بطیخ خربزه هندی سرد وتر بود در دوم شیرین و آبدار نیکو بود تشنکی
حرارت

وحرارت بنشاند و شکم نرم دارد و محروره و بیماریهای گرم مزاج و مسلک سود دارد آب وی با قند تبرید
بیفزاید و با سکنجبین بول براند و مثانه را بشناند و حرقت باز دارد و بر صبر و مزاج ها مضرت
رساند گاه بود که بسبب گرمی معده و جگر بیوند و بخار دود نالک برخیزد و بر دماغ آید و درد سر
پدید آید و مداوی بیند آرد که سردی و تری زیان دارد اگر از وی باز آید مداروی گرم فرماید که مجب
بیفزاید و اگر بدان مداومت نماید در روز اول نباید این هنگام پرهیز فرماید و بر وی غذا سرد
نباید تا از فساد دماغ آید و سردی و تری بیفزاید و با گرمی معده و جگر مقاومت نماید بلادر گرم
و خشک بود در چهارم سیاه مغز وی نیکو بود و عسل وی بکار آید بیماریهای دماغی را که از سردی
و تری بود چون خدر و رعشه و فالج و لقوه و استرخای عصب سود دارد و رطوبت فزونی
بر دارد و حفظ بیفزاید و دود وی بنا سور رساند خشک سازد عسل وی بر داء الثعلب
بلغمی مالند زایل گرداند سوزش گلو و معده و روده و حمای حاره و سرسام و جنون آورد مغز گردکان
مضرت وی باز دارد و شربت نیم درم با روغن جوز بیامیزند و تراکیب بکار دارند بل سرد و
خشک بود در دوم و میوه هندی بود و ماننده جوز نارسیده و سبز پوست و عفص و تلخ مزه معده را قوت
دهد و نشف رطوبت کند و اسهال بلغمی باز دارد بلسان برگ وی ماننده برگ سنا بود در مصر اندک بود
و در مکه شرفه بسیار کوچک را ابشام گویند و بزرگ را ابشام گویند دانه وی گرم و خشک
بود در دوم سرفه و صرع و سدد و عرق النسا و عسر البول را سود دارد و دفع زهر جانوران نماید
بلغم و سودا را براند زن در آب طبیخ وی نشیند انضمام رحم بگشاید شربت دو درم بود مثانه را
زیان دارد مصلح کثیرا بود و بدل نیم وزن وی سلیخه و عشر وزن وی چوب وی تناول نماید
سده بگشاید و دوار و صرع و ظلمت بصر و تنگی نفس و عرق النسا زایل گرداند و دماغ از رطوبت
بر دارد مضرت زهر جانوران دافع باز دارد سختی در معده و جگر سرد پدید آید درد وی بجم
رساند رطوبت نماند شربت یک درم بود و بدل حب وی روده را زیان دارد مصلح کثیرا بود
روغن وی بیماریهای بلغمی را سود دارد و مضرت افیون و قطر و حا و السم باز دارد سنگ گرده
بریزاند و بول براند و در چشم کشند از نزول آب آید منع شود زهر جانوران مضرت نرساند
رعشه مزمن زایل گرداند بدل یک وزن و نیم زیت کهنه بود گویند دو وزن زیت پاک و گویند
وزن روغن داذی و نیم وزن روغن نارگیل و یک ثلث و نیم زیت کهن و گویند وی روغن رازقی
بود و نیم وزن آب کافور و روغن بلسان تازه بهتر بود بی غش باید اگر بشیر تا وی بپالایند و ببندد
اثر نماند چه وی صمغ بود روغن گویند روغن بلسان شیر ببندد و در آب نشیند کو نیم از شیر
سوع کار وی آید روغن کتان و سوسن نماید بنجنکشت گرم و خشک بود در دوم گویند در سیوم برگ
و شکوفه و تخم بکار آید سده جگر بگشاید و مضرت زهرمار باز دارد با سکنجبین تناول نمایند ورم
سپرز بنشاند و استسقا را سود دارد با سرکه بجوشانند و بر پیشانی مالند درد سر که از سردی بود
نماند بگسترند و بر وی خوابند منع احتلام نماید و بر زخم سگ دیوانه ضماد کنند ازار بیاویند دود
وی سپرز بگدازد بخور وی غلبه شهوت زن بنشاند درد سر آورد و منی خشک سازد مصلح سیر
و سکنجبین بود گویند صمغ عربی بندق در گرمی و سردی معتدل بود و بخشکی گراید مغز وی باه بیفزاید
بسایند و با ماء العسل بنوشند سرفه کهن باز دارد با پوست بسوزند و با پیه خرس بیامیزند و بر داء
الثعلب مالند موی برویاند بندق سوخته با زیت بسایند و بر یافوخ کودک ازرق مالند زرقت بر دارد
پوست وی منع اسهال نماید بعضی درد سر و نفخ معده آورد مصلح فانید بود و بدل مغز جوز و چلغوزه
بوزیدان گرم و خشک بود در سیوم تازه و سفید و کنده نیکو بود و در غیر مصر نروید در وی قرط

بود قوت باه بیفزاید مضرت زهره دارد بادزهر آن دار فلفل بود و جوز بویا

بو دقوت باه بیفزاید مضرت زهرا دارد منی زیاده کرد لیکن آب نبید و بلغم بر اند و بهار ماده برد کید
با شیر بیاشامند بدن فربه سازد درد نقرس و مفاصل بنشاند شربت درم تا دو درم بود و بدل وی وزن وی بهمن
سفید مصر بود بخصیه مصلح خردل بود **بورق** گرم در دوم خشک در سیوم بود بوره ارمنی خمیر و تنکار بود
با روی قوت افریقی زیاده بود بر بهق و برص مالند ببرد آید و حکه بنشاند و قلع ماده غلیظ نماید نادره
وی بجنه بنوشند شکم نرم دارد و پیچ زایل کرد اند و با دبراند با آب بسایند و در گوش چکانند کرمی که
با آب بسایند و با شهد در چشم کشند سفیدی ببرد آید با سرکه بیامیزند و غرغره کنند دیو جه بیرون
آید با شهد بر قضیب و خصیه و بن ران مالند آلت برخیزاند با صدف سوخته در بینی زن چکانند آکی
عطسه زند دو مثقال بود با روغن گل بر ناسور و ناصور مقعد مالند زایل گرداند و با روغن زنبق بر مستسقی
مالند ورم بنشاند فرزجه سازند نشف رطوبت رحم نماید بر شکم و ناف مالند و بعض آتش نشسته
کرم معده و روده بیرون آورد در حقنه انگیدم تا دو درم نیمچه را زیان دارد مصلح صمغ عربی
بدل نمک تلخ و انبرانی **برادکهد** سوده آهن سرد و خشک بود در دوم بنوشند درد سر و درد شکم آرد
و دهان خشک سازد تدبیر وی آن است شکم بود دبیس شیر تازه و مسکه و روغن گاو و ستو با جوجب
نوشیدن و روغن گل بنفشه و بادام بر سر مالیدن بر دندان سایند ببندد انسایدن تا زانی
زهر ان شراب حب نماید و شرب وی زیان ندارد **بوس بیدبیر** سرد و خشک بود در دوم گویند گرم و
خشک بود سفیدی وی به از سرخی بود منی بیفزاید و قوت باه برانگیزد و بدن فربه سازد و
دل را قوی دهد و خفقان باز دارد و سنگ مثانه بریزاند شربت یک درم بود روده را زیان دارد مصلح
انیسون بود و بدل وی وزن وی تودری و نیم وزن لسان العصافیر **بیض** زردی وی گرم و تر بود و سفیده سرد
و تر نیم برشت زود گوارد و غذا بسیار دهد سرفه و سل با سود دارد و او از نکبساید و شهوت
مباشرت بیفزاید و درد بیش روده به سازد بر قرحه خصیه و مقعد مالند شفا بخشد سوخته مالند
و درد نماند زرده بریان کنند و با شهد بر کلف مالند ببرد آید با سرکه بزنند و بنوشند نرمی شکم
و دو سنطاریا باز دارد سفیده در گوش چکانند درد و اماس بنشاند با بنبه در چشم نهند درد نماند
بیضه خام بنوشند از زهرها نگاه دارد نیم گرم تناول نمایند ریش کرده و مثانه و خشونت گلو و
سینه و نفث دم و سل را نماند بجنه وی کلف آورد و مطبوخ سرکه و قولنج باد و فلقل دوار
بنوشند پس از وی نجنبیل پرورده بیضه غاز و بط و شتر مرغ غلیظ بود و قولنج و دوار آورد
و سعتر و نمک دفع مضرت نماید بیضه گنجشک در قوت مباشرت زیاده از بیضهای دیگر بود بیضه
کبک لطیف تر از بیضه مرغ بود و بیضه تذرو و مرغ و کبک مقوی دل بود **بیش** بیش در غایت
گرمی و خشکی و تیزی بود و دو رنگ کشنده تریاق بزرگ با وی بر بیاید **بیش موش** مانند موش بود
و جای جو بش سازد برص و جذام را سود دارد و دفع مضرت زهر افعی و بیش نماید **بط** رطوبت
گوشت وی زیاده از رطوبت گوشت مرغان آبی بود و گرمی وی بیش از گوشت مرغ و جگر وی
بهتر از گوشت وی غذا بسیار دهد و دیر گوارد و رنگ و روی نیکو دارد و قوت مباشرت بیفزاید و
بدن فربه سازد و از وی خون نیک بدید آید گویند سرد مزاج را گرم سازد و گرم مزاج را
آرد پیه وی تشنج باز دارد و اماس صلب نرم سازد و درد گوش و رحم و اماس وی بنشاند و پیه
از پیه مرغان دیگر بود **بقر** گوشت وی گرم و خشک بود در دوم گویند در سیوم گوشت گاو جوان
نیکو بود و در بهار خوردن وی نیکوتر بود دیر گوارد و غذا بسیار دهد جز دشوار کار را نشاید
چه از وی خون سوداوی خیزد و بیماریهای سوداوی چون وسواس و ربع و اماس سپرز و بهق
و جرب و سرطان و قوبا و جذام و مالیخولیا و داء الفیل و دوالی روی نماید اسهال که از سودا

با آب عنب الثعلب بو نقرس آماس گرم مالند زایل سازد بدل وی
حصض بود و شیاف مامیثا بجمس گرم و تر بود در دوم صح

نماید تنبول گرم و خشک بود در دوم گویند گرم بود در اول گویند سرد بود در اول و را تنبول
و بان نیز گویند وی مانند برگ لسان الحمل بود و در هند و کنار دریا بار روید مزه و بوی
وی تیز بود دهان خوشبوی سازد و شهوت غذا پدید آید و قوت باه و شادی بفزاید
و بن دندان محکم دارد و معده و دل و جگر را قوت دهد با فوفل و کات و اهک بخورند لب و
دندان سرخ سازد و رخسار برافروزد و غذا بگوارد و منع ضرر نماید بدل وی قرنفل بود
تذرو گوشت وی گرم و خشک بود و از وی غذای نیک خیزد قوت دماغ و فهم بفزاید
گرم مزاج با سرکه تناول نماید و سرد مزاج با زیت بریان کنند و بخورند و مرطوب کباب سازد و
قولنجی شود باید و با روغن بادام بیاشامد و پس از وی زنجبیل پرورده تناول نماید زهره
وی سعوط کنند وسواس زایل سازد تیهو گوشت وی بهتر از گوشت مرغان دیگر بود و از وی کا
گوشت تند زیاد تفاح سیب شیرین سرد و تر بود در اول گویند گرم و تر بود و خشک و ترش بود
در دوم و میخوش معتدل و هر گونه که باشد نافع بود و از وی غلیظ سرد تولد کند معده و دل را قوة
دهد و شکم ببندد و محرور را منفعت رساند و از انصباب فضول نافع آید و چون در لطیف کرده بندد
خمیر بیان کنند شهوت غذا بیفزاید و دفع صفرا نماید پست وی منع قی کند و مضرت زهر
باز دارد بروی آب سرد و غذای ترش بخورند و سیب ترش در مرطوب نسیان آورد و جوارش
و شراب وی دفع مضرت نماید و معده قوت یابد برگ وی بکوبند و ده درم تناول نمایند
از زهر جانوران و زهرهای گرم از ار بنیابد درد دماغ قوت اکثار خوردن وی درد پی آورد
و بادرد عرق پدید آورد و دهان را نگاه باید اگر بر شش پزند در پیش بازدارد از سیب نارسیده
خون بد تولد کند و بعود عفونت پذیرد و تب پدید آید تمر خرمای گرم و خشک و تر بود
در اول گرمی وی زیان دارد بن دندان تباه سازد و جگر و سپرز سده پدید آورد و از بسیاری
خوردن وی رمد و درد سر و قلاع و خناق و درد دندان پدید آورد با قوت احشا و اعتدال
مزاج منی بیفزاید و شهوت را برانگیزد و معده از رطوبت برهاند و شکم نرم دارد در سینه خشونت
آلت برخیزاند و بن دندان سست سازد و نیکو کرده اند و درد پشت که از سردی بود زایل
سازد و محرور پس از سکنجبین و انار ترش تناول نمایند و دهان با سرکه و گلاب بشویند و درد
بن دندان پاک سازد تمساح در مصر و هند بسیار بود زهره و زبل وی سپیدی چشم ببرد
پیه وی درد زخم بنشاند بگدازند و در گوش چکانند درد بنشاند مداومت نماید کرمی
زایل سازد بر ضماد و نه تب زوال یابد با روغن گل بمالند انا له درد پشت کرده نماید و شهوت
مباشرت بیفزاید و با موم بیامیزند و فتیله سازند و برافروزند ضفادع از آواز باز ایستد
پیه وی بر پیشانی و صدغ مالند درد شقیقه زوال یابد گوشت وی بدن فربه سازد در زینه
چشم وی بیرون آورند و بر مجذوم بندند شفا یابد جگر وی زیر جامه دیوانه بسوزند از جنون
باز آید دندان راست وی بر بازوی راست بندند در مباشرت قوت یابند تنکار گرم و خشک بود
در دوم معدنی یکی مانند یخ بود دیگری مانند برف دندان سفید سازد و درد بنشاند و کرم
وی بکشد مار خوردن نافع آید زهر خورده و بیهوش شده و بدن سیاه کرده را یک درم تنکار
شیرین سوده با آب در گلو ریزند در ساعت بهوش آید و زهر باقی برآید و بیمار شفا یابد توت گرم و
تر بود در دوم معده را بیالاید و ریح باد پدید آید و بول براند محرور را درد سر آورد باید
پیش از غذا بخورند و پس از وی سکنجبین تناول نماید مضمضه با آب طبیخ برگ وی درد دندان
بنشاند برگ وی با برگ انجیر سیاه و برگ مورد بجوشانند و با آب موی بشویند سیاه سازد توت شامی سرد و خشک بود

در دوم گویند سرد و تر بود شکم نرم دارد و صفرا بنشاند دمه‌ئی که نقصان و اماس گلو را سود دارد
عصارهٔ وی خشک سازند و بر ریش ریزند به سازد خشک و سطاریا شکم رفتن باز دارد
پوست وی دفع مضرت شوکران نماید آب برگ وی پانزده درم بنوشند از زهر رتیلا مضرت نبیند
نارسیدهٔ وی بجای سماق بود مرطوب دفع مضرت وی بجوارش مشک نماید و عین ازوی ترشی باز آید
**تودری** گرم و خشک بود در دوم گویند تر بود در اول و نیکوتر آن سفید بود سرخ و گلگون با آب بر
ورم بن گوش و اماس صلب نهند زایل گرداند با شهد در چشم کشند پاک سازد با شراب بزند و
تناول نمایند قوت مباشرت بیفزاید با انگبین لعوق سازد سینه و شش از مادهٔ غلیظ باز دارد
**توتیا** سرد بود در اول خشک بود در دوم گویند سرد و خشک بود در دوم سندی نیکو بود بیرزدیس
کرمانی سنگ در چشم بنشاند و منع نفوذ ماده نماید و صحت وی نگاه دارد با مرهم ریش قضیب و
خصیه و مقعد بیامیزد خشک سازد شستهٔ وی بهترین مجففات بود با آب غوره بپرورند بصر
بیفزاید بدل وزن وی شادنه و نیم وزن توبال آهن بود گویند بدل رماد سرطان بحری بود **توبال**
آهن سرد و خشک بود قوی تر زیاده از توبالهای دیگر بود و بدل از آهن سرخ وقت کوفتن جدا گردد
مجفف و قابض بود در ریشهای بد بکار آید **تین** انجیر تر گرم و تر بود در اول گویند گرم بود
در اول تر بود در دوم پر آب و شیرین بود و کم دانه نیکو بود شکم نرم دارد و بول براند و گرده
و مثانه از ریگ پاک گرداند و بدن فربه سازد و تن ازوی بهره بیش از میوه‌های دیگر یابد
و زود گوارد و دفع صرع و خشونت سینه و گلو نماید تشنگی که از بلغم بود بنشاند پیر را موافق
بود و معده نفخ و غثیان آورد و در محرور تشنگی و تب ماده بسوزاند و تباه سازد بدین
سبب از بسیار خوردن وی شپش پدید آید سکنجبین و انار ترش دفع مضرت نماید و رماد
چوب وی درد و سطاریا و اسهال باز دارد خشک وی با شهد بیامیزند و بر زخم سگ دیوانه
مالند درد بنشاند بر ریش مالند خشک سازد برگ وی با کرسنه و شراب بر زخم راسو نهند
سود دارد شیر وی بر زخم عقرب و رتیلا چکانند دفع زهر نماید و خون و شیر بسته بگشاید
با پشم بیالایند و بر درد دندان نهند کرم نماند با شهد در چشم نهند از نزول الماء مانع آید خورندهٔ انجیر کشند
از زهر مضرت نیابد **تین یابس** انجیر خشک گرم و خشک بود در اول در دیست و تقطیر البول و خشکی
گلو و سینه و قصبهٔ شش و سرفهٔ کهن را سود دارد سدهٔ جگر و سپرز بگشاید ریگ مثانه و گرده
براند و بدن فربه سازد و سینه از فضول برد آید و قوت مباشرت بیفزاید و شکم نرم دارد
و مادهٔ عفنه از مسام بیرون آورد بدین سبب شپش پدید آید عرق کردن و بدن در گرمابه با
اشنان و بوره آرد نخود شستن دفع مضرت نماید با مغز جوز و بادام گرم مزاج قبل از وی
اسبانا ترش و سکنجبین قندی تناول نمایند جگر و سپرز متورم را مضرت رساند مغز بادام
و جوز مضرت باز دارد بکوبند و با روغن گل بر ورم صلب نهند بگدازد بر دمل نهند نضج یابد
بجوشانند و با آب وی غرغره کنند خناق را زایل سازد در سرکه چند روز بجوشانند و بر سپرز نهند
و بر مرهم بپاشانند بر ناهار چهار عدد از این انجیر بنوشند سپرز بگدازد پوست انجیر خشک دو درم بارزد
و برصد درم ده درم انجیر بنوشند با شیر انجیر خام بیفزایند و با پنج درم سداب خشک و
صد درم مغز جوز پوست کنده بسایند و ده درم بر ناهار تناول نمایند قولنج ریحی و ثفلی بگشاید
و دفع زهر مار و عقرب نماید بدل در نضج حب صنوبر بود **تافیا** صمغ سداب کوهی گرم و خشک
بود در سیوم و تافسیا نیز گویند بدن از فضول پاک سازد و ماده براند نقرس و درد مفاصل
و استسقا و عرق النسا را سود دارد پوست بیخ وی بر داء الثعلب مالند مو برویاند غایت
شربت وی نیم درم بود زیاده بول و حیض باز دارد و بادفراقر و اماس زبان و سوزش گلو و معده

دارچی

سرخی بود و سستی عصب و سموم آورد و مضرت وی باز دارد به شربت شیر تازه و کشکاب و غرغره
با سرکه و روغن گل و آب طبیخ تخم سداب برلدر از آله دار الثعلب خوف بود ثدی پستان سرد و
تر بود گویند گرم و تر گوشت وی سفید بود و مزه شیرین دیر گوارد و تری فزاید و سیر نباد
سازد نمک و سعتر مضرت باز دارد ثعلب روباه زنده بجوشانند و پس از تنقیه در آب وی نشینند
درد مفاصل بماند یا زیت مهرا سازند و در وی نشینند تحلیل زیاده از طبیخ یابد روغن پیه
وی در گوش چکانند درد بنشاند مداومت نمایند کوری زایل گرداند پیه وی با پوست
سوخته بیامیزند و بر داء الثعلب مالند موی برویاند یا زیت بکدازند و بر نقرس مالند شفا
یابد یا چوب مالند و در کنج خانه نهند کیکان بر وی گرد آیند و در دهان دارند درد
دندان بماند زهره وی با آب کرفس و اشق و ریدیت جذام سعوط سازند سود دارد
شش وی خشک سازند و بسایند و با یک درم یا دو درم قند تناول نمایند سرفه و تنگی
نفس بنشاند و درم خداوند درد سپرز سود شفا یابد پوست وی سرد مزاج را نشاید
و محرور را زیان دارد ثوم سیر گرم و خشک بود در سیوم گویند در چهارم باد و درد روده را
بنشاند و مضرت اختلاف سیاه باز دارد گرم را ابکشند خام و پخته و بریان سرفه کهن که
از سردی بود زایل گرداند و آواز صاف سازد و بول براند و شکم نرم دارد و قولنج بگشاید و
قوت مباشرت بیفزاید و عرق النسا زایل گرداند با شراب تناول نماید زهر جانوران
و سگ دیوانه و رتیلا و مار و افعی و عقرب از ار بنشاند با سرکه بسایند و غرغره
کنند دیوچه از گلو بیرون آورد با سرکه بر بهق مالند نیز د آید با عسل و روغن بان بر داء
الثعلب مالند موی برویاند بر بدن مالند جرب و قوبا بماند بریان وی بر دندان نهند درد
بنشاند با زهره گوسفند و روغن کنجد بجوشانند و در گوش چکانند دفع کری نماید با روغن
گاو بریان کنند و بر قضیب مالند بزرگ و سخت گرداند سیر خورده از زهر مار آزار نیابد در
طبیخ برگ و ساق وی نشینند حیض براند و مشیمه بیندازد آتش حرارت و حدت وی کم سازد
چشم را زیان دارد و درد سر آورد گوشت فربه و روغن و ترشی دفع مضرت نماید بدل سیر بری
بود ثلج سرد و تر بود خشکی عارض وی گرداند و معده و ولی را زیان دارد از وی سرفه
و تشنگی تولد کند خاصه که در معده ماده بارده بود غذا نیکو آرد درد دندان که از گرمی بود
بنشاند علقه از گلو بیرون آورد آب وی بد بود چه لطیف تحلیل یابد و کثیف بماند جبن
پنیر تر سرد و تر بود در سیوم باید که شیرین بود و از شیر حیوان جوان تندرست دیر گوارد و بدن
فربه سازد و دفع مضرت مردا سنگ نماید و جراحت از تورم باز دارد و تلبیخ را مضرت
چشم نهند آماس گرم بنشاند نمک و سنگ کرده بدید آورد قند و شهد دفع مضرت نماید
پنیر که از شیر ترش سازند زود تر گوارد جبن یابس پنیر خشک گرم و خشک بود در سیوم با روغن و
شیر نیکو بود دیر گوارد و تشنگی آورد و بد لاغر سازد معده را زیان دارد ماده مراری و
سنگ گرده بدید آید ریش خشک سازد درد معده و قولنج بیفزاید پس از غذا یک درم
بنوشند معده را یاری دهد یا گرد غذا در آید بهتر گوارد بریان وی دفع اسهال نماید بیت باز
بسایند و در تجر مالند نانند کجم بیرون آورد از بن سازند جاموس گاومیش گوشت وی سرد
و خشک بود و از گوشتهای دیگر غلیظتر و از وی خون سوداوی خیزد جبنهاسک تخم ترب زرد
گرم و خشک بود در سیوم بلغم و ماده غلیظه باقی بر آرد و حب مفلوح را نشاید زیاده از یک درم
کشنده بود غثیان و خناق و عرق سرد آورد ند بر وی قی و حقنه تیز بود د حقنه نهم

حنظل باید پس شربت شیرازه بد اخر بود حُبّ گرم وخشک بود در دوم خطایی و رسوده بنفش باید
وسندی بسیاهی گراید خطایی بهتر از سندی بود و بجای کری بزرکتر و بهتر از خطایی بود و نمک بسایند و
با شراب بنوشند مضرت زهر جانوران و نیش افعی باز دارد معده بنشاند و قولنج ریحی بگشاید با آب
تخم خیارین تناول نمایند درد گرده و مثانه و عسر البول زایل گرداند با سرکه بر ورم دموی و صفراوی
و بلغمی و سوداوی و خنازیر و طاعون مالند تحلیل یابد و شفا روی نماید بر سر ریش کهن دیرینه بزند
گوشت پوسیده بزداید و تازه برویاند نیم درم با شراب با جلاب بر ناهار بنوشند فرح آورد
و قوت دل بیفزاید و خفقان نماند و مانند تریاق بود بر منع عفونت هوا و دفع مضرت وبا
نماید با سکنجبین سده بگشاید و استسقای لحمی را سود دارد با آب بسایند و بر زهار مالند بول و ریم
براند و ریش مثانه نماند بر ناسور مالند درد بنشاند و اماس تحلیل یابد زن با جلاب گرم تناول
نماید و با پشم بردارد دشوار زاییدن آسان گرداند غذا و ندیم هفت روز با جلاب بنوشد
تب نماند کودک نیم دانگ با شیر دایه بیاشامد از صرع نماید بر دندان مالند درد بنشاند
درچشم چکانند درد بلغمی زایل گرداند بر پلک مالند اماس و درد صفراوی نماند بر بهق و برص
سفید مالند بزداید با شراب قوت مباشرت بیفزاید و نعوظ تمام آورد و ضربه سازد
روده را ریش گرداند شیرازه که آهن تاب داده در روغن اندازند دفع مضرت شربت ربع درم
بود و بدل آن در دفع زهر نیم وزن وی زرنباد حما دل اخر تا سرد وخشک بود در دوم گویند
در اول دیر گوارد و اسهال خون باز دارد و قوت اعضای درونی بیفزاید و منی صفراوی
دفع نماید بر زخم زنبور نهند درد بنشاند مضر بود بسینه شهد و خرما دفع وی اندک بود و مزه
وی نزدیک بشیر خشت از سردی ببرند نضج دهد با اشق بر سپرز نهند بگدازد بر زخم جانوران
زهردار مالند زهر مضرت نرساند شیروی بر ورم مالند تحلیل یابد سکنجبین و کلنگبین
دفع مضرت نماید حنیفا گرم بود در دوم وخشک بود در سوم نرنج و روی نیکو بود و صبر زردی معده و جگر
و اماس سپرز و پهلو سود دارد سده جگر و سپرز بگشاید بول و حیض براند فرزجه سازند بچه بیندازد
با سرکه بر بهق مالند زایل سازد سه دانک با شراب تناول نماید زهر مار و عقرب و سگ دیوانه
و زهرها کشنده مضرت نرساند مصلح اسقولوقندریون و بدل او وزن و نیم اسارون و نیم وزن
پوست بیخ کبر گویند بدل او وزن وی تداوند کرد بود بز کرز گرم و تر بود در دوم زرد و شیرین
و بی ریشه نیکو بود دیر گوارد و غذا زیاده از شلغم دهد و قوت مباشرت بیفزاید و بول براند
معده از لزوجت و بلغم غلیظ بزداید و هضم را یاری دهد و سده جگر بگشاید و شکم نرم دارد
با گوشت بپزند و بلغم بگدازد و قوی سازد پشت و آلت برخیزاند با شهد مربا سازند رطوبت
نقصان یابد و حرارت بیفزاید و قوت پشت و باه و منی زیاده گرداند بریان وی در بن
باب قوی تر از مربای پخته بود در سرکه و نمک نهند معده و جگر و سپرز را سود دارد از وی نفخ
تولد کند سرکه و خردل و ابکامه دفع وی نماید تخم کرز شهوت باه برانگیزد و بول و حیض براند
و دفع مضرت زهر جانوران نماید بسایند در قرحه ساعیه ریزند از سعی باز دارد بر ریش
عضو ریزند گوشت پوسیده بزداید مستسقی بنوشد شفا یابد غذا و بندد درد ساق بگدازد با بلک
قند تناول نماید درد نماند با قاتید مثانه از ریگ پاک سازد دود وی بر رحم رسانند بچه مرده
بیندازد جرجیر گرم بود در سیوم گویند در دوم و خشک بود در اول بستانی نیکو بود قوت مباشرة
و منی و شیر بیفزاید و بدن گرم سازد و سده و درد سر و ظلمت بصر و نفخ پدید آید و آلت
برخیزاند و شکم نرم دارد با شراب تناول نماید زهر راسو مضرت نرساند آمیخته با آب
ریش مالند بزداید در بن انار ترش بپزند تا روی سپید گردد سرکه و خرفه و کاهو و کاسنی دفع

مضرت

مضرت نماید تخم وی گرم و خشک بود در سیم برانگیزد با سکنجبین و آب گرم بکاربرم بنوشند بلغم
باقی بر آید بر غش و کلف مالند زایل گرداند از خوردن وی درد سر و ظلمت بصر تولد کند و شش
را زیان دارد مصلح کثیرا بود و بدل نبات وی گویند بدل او تودری بود و گویند تخم کند نا و تخم
حرذل جندبیدستر خایه سگ آبی گرم و خشک بود در سیوم گویند در دوم باهم چسپیده و نارسل پوست
و سفید نیکو بود رعشه و صرع و خدر و فالج و لقوه و نسیان و درد سر و ام الصبیان را سود دارد
تحلیل نفخ نماید و قولنج ریحی و بلغمی بگشاید و خفقان که از سردی بود زایل گرداند و حیض براند و
بچه مرده بیندازد و بدن گرم سازد با سرکه بینی نامند فواق و پیچ روده باز دارد بسایند و در رحم
کشند روشنی بیفزاید تا بیشم بردارند باد رحم تحلیل یابد و رطوبت وی نماند بر زخم عقرب
مالند درد بنشاند با شراب بنوشند زهر سرد نباتی و حیوانی مضرت نرساند خاصه خربق دافیون
با سرکه سده بگشاید و گرمی که از سردی بود زایل سازد با روغن نارون بر پیشانی مالند از آکله
صرع نماید با زیت بر نقرس مالند درد بنشاند با شراب بنوشند زهر سرد نباتی و حیوانی مضرت
نرساند بر قضیب مالند و در احلیل چکانند دشواری بول زایل گرداند و بویند ورم شش که از ماده
غلیظ بود زایل سازد با زیت در گوش چکانند درد بنشاند شربت یکدرم بود و بدل وزن وی
دو و نیم وزن فلفل گویند بدل سنگ ترکی بود سیاه و وی یکدرم روز دوم بگنند در روز اول
تدبیر وی قی بود با آب طبیخ شبت و بوره و سپستان و شهد بس شربت ترشی ترنج و سرکه
و دیگر میوه های ترش و شیر خشت گرم و خشک بود در دوم فربه و سیاه دبراق نیکو بود نغزوی
باز دارد جوبه ومرو نبات نرم بسایند و در چشم ریزند درد بنشاند و سوحی زایل گرداند بر ریش
قضیب بریزند گوشت برویاند جراد ملخ گرم و خشک بود در دوم ده عدد با برگ بور خشک
بنوشند استسقا و تقطیر البول را سود دارد زرو روی باد سور و دشواری بول زایل سازد
و درون وی بر کلف مالند بزداید ملخ دراز بر خداوند ربع بندند شفا یابد جعده گرم بود در سیوم
خشک بود در دوم تازه و سفید نیکو بود سده بگشاید بول و حیض براند و کرم بیرون آورد مضرت
زهر عقرب و جانوران باز دارد و نسیان زایل گرداند خشک وی بسایند و بر ریش ریزند گوشت
برویاند با سرکه بر سپرز مالند بگدازد جانوران گزنده از دود وی فرار نمایند عصاره وی با شهد
در چشم کشند نور بیفزاید معده را زیان دارد و درد سر آورد مصلح حماما بود و بدل در بیرون
آوردن کرم و پوست بیخ انار و ترس جفت بلوط پوست درون وی سرد و خشک بود در دوم اسهال
و ترف دم باز دارد خاصه از زن ریش روده بر سازد بر فرج مالند از نزول ماده مانع آید بدل
وزن پوست انار و نیم وزن غنچه گل سرخ گویند بدل گلنار بود خبازی نسه کلنک بود و انوعی گوید
ترگوشت وی گرم و خشک بود در سیوم گویند گرم و تر در بر گوارد با دارچینی و حوائج بریزند و شوربای وی
با روغن جوز بنوشند بدن گرم سازند و بلغم بگدازد و باد براند سرد مزاج را سود دارد و گرم مزاج را
زیان بود پوست درون سنگدان وی خشک سازند و با نمک اندرانی بسایند و در چشم کشند منع نزول
نماید منک که در سنگدان وی باشد بر گردن خداوند رعاف بندند رعاف در ساعت خون باز ماند
خون وی خشک سازند و بنوشند تنگی نفس بشاید بیه وی با نمک و سنبل مالند نحو و حیض باز ند
و بیخ عدد با آب نیم گرم بر بینا تناول نماید انار درد بنشاند گویند قولنج و درد مفاصل آورد با بیکر با
زیت و سرکه و دارچینی بریزند و پس از وی حلوای انگبین و زنجبیل تر با بنوشند جوز گرم و تر بود در دوم
گویند گرم بود و در سیوم تر بود در اول مغز وی بیخ شکم باز دارد ما هی شکم براند و کرم کدو براند با
انجیر و سداب بنوشند دار و های کشنده مضرت نشاند با شهد و نمک بر زخم آدمی و سگ دیوانه نهند

درد بنشاند یا پوست بسوزند و با زیت و شراب بر سر کودک و دا الثعلب مالند موی برویاند پوست
وی بسوزند و با شراب بیاشامند و قرحه ساکن سازد حیض بازدارد پوست بیرون وی بسوزند و
بر ریش ریزند گوشت برویاند پوست سبز و بادام اهن بسایند و بر ... بکوبند بر موی مالند سیاه
سازد بر قوبا مالند زایل گرداند محرور را زیان دارد سکنجبین دفع مضرت نماید مغز جوز کهن
غثیان و کرب و سوزش گلو آورد مصلح رب غوره و ریباس و آبی و سیب ترش بود و بدل وزن
مغز بن گویند بدل جوز سندی بود جوز بوا گرم و خشک بود در درجه دوم و آن وی در آب بجوشانند و لعا
وی بیاشامند و بر روی آب گرم بنوشند بلغم باقی برآید فالج و لقوه را سود دارد و شکم براند بدل بوزه
وجه دل بود جوز ماثل و توره سرد و خشک بود در چهارم وی دو گونه بود مانند جوز القی مد بکری خار دارد و
دنبال وی مانند دنبال بادنجان پوست وی سیاه بود و به زردی گراید و درون وی بر تخم زرد بود و پوست
تخم تنک و بزرگتر از تخم بادنجان بود دانگی بنوشند حرارت بنشاند دل و دماغ را زیان دارد و در یک کشد
بود بدین وی قی بود بطرون با آب بجوشانند و با روغن یا دلم بیاشامند و پیش از تاثیر وی قی کنند
پس بوینه و معز و بادنجان با سرکه بجوشانند و بیالایند با شیر تازه بیاشامند جوز السرو سرد و خشک
بود در دوم گویند گرم بود قوت عصب بیفزاید منع رعشه نماید با شراب تنگی نفس و سرفه کهن و ...
زایل سازد با انجیر بکوبند و فتیله سازند و در بینی نهند گوشت فزونی نماید در اب طبخ وی نشیند
خروج رحم و مقعده باز دارد با سرکه بر قوبا مالند دفع نماید شربت نیم درم بود و بدل هم وزن پوست انار
گویند بدل وزن کرمازو بود حب الزلم گرم و خشک بود در دوم گویند گرم بود در دوم تر بود در اول گویند
گرم بود در سیوم تر بود در اول مانند سیل بود و در رطوبت فزونی بدن فربه سازد منی و قوت مباشرت
بیفزاید آلت برخیزاند بجایند و بر کلف مالند ببرد آید بدل شقاقل بود حب البطم گرم و خشک بود در سیوم گویند
در چهارم گرمی وی زیاده از خشکی بود سبز و تازه پوست درست نیکو بود در گوارد و از وی غذای نیک خیزد
معده را بود محرور را زیان دارد سینه و گرده و مثانه گرم سازد بول براند شهوت مباشرت برانگیزد
سرفه و درد سینه و فالج و لقوه زایل با شراب زهر رتیلا مضرت بنشاند مرهم روغن وی بر درد پهلو
مالند تحلیل نماید چوب وی بسوزند و بر دا الثعلب مالند موی برویاند برگ خشک وی بسایند و بر
موی سر مالند دراز سازد صمغ وی در منفعت نزدیک بمصطکی بود بر شهوت غذا ببرد و درد سر
آورد رب سیبهای ترش و سکنجبین دفع مضرت نماید بدل صمغ وی مغز حب بود گویند مغز پسته و بادام
حجر البصر فادزهر گرم و خشک بود در سیوم و در زبان و بیداری مانند ... معرب فارسی پادزهر است
اگر سرخ نماید نیکو بود و اگر سبز نماید بد نبود و ... بکار نیاید و از وی بیره خاک آید زیرباد بزرگتر از
فارسی بود و ... گراید فارسی در شکم بزکوهی بود ... و زیربادی در شکم ... و ... سوزن
سرخ سازند و بر وی نهند اگر دود برآید و ... سوزن ... طبیعی بود و اگر دود سیاه برآید
عملی دنکی تناول نماید ضعف دل زایل سازد و قوت اعضا بیفزاید نیم دانک هر روز بنوشند از زهر مضرت
نیابند و وزن دوازده جو بسایند و با شراب بیاشامند زهر معدنی و نباتی و حیوانی و زهر جانوران
مضرت نرساند با آب زنانه بر زخم مار و عقرب مالند درد بنشاند و بیمار شفا یابد محرور را مضرت
رساند شربت جهت دفع زهر وزن دوازده جو بود و جهت حفظ قوت و تندرستی نیم دانک حجر ...
دو گونه بود یکی یونانی و او در قفای ... بود رمانند و سید و روی خطها بود و بر اباد مهره و یا مهره
مانند نشان وی آن بود که بر جامه سیاه مالند سفید سازد و سفیدی بماند یکی مربع نشان وی آن
بود که در آب لیمو اندازند حرکت نماید بر زخم مار نهند بر وی چسبد و دفع زهر نماید با خود دارند زهر
مضرت نرساند بنوشند یا بر زخم مالند شفا یابند حجر ... سرد و خشک بود در دوم و درازی و کندکی

مانند نشان

[illegible] آبیکی خوانند بر خطهای [illegible]
[illegible] دو جوینده [illegible]
[illegible] بسبب [illegible]

مانند زیتون بدین سبب عبرانیست به یهود کنند چه یهود روز دوشنبه از خانه بیرون نیاید کویند وی
زیتون بود بسوی یهود ریخت و صورت سنک کرفت بنابراین در زیر زیتون واقعست وی به بهبود نمایند
سه دانک بسایند و با آب کرم بنوشند ریک مثانه بریزاند و عسر البول زایل سازد با خون خفاش در
چشم کشند موی مژه برویاند ضعف معده آورد و شهوت غذا ببرد شهد دفع مضرت نماید حداء
غلیواج خون وی با اشک بیامیزند و با شراب در ناهار بنوشند تنکی نفس زایل سازد بر وی بسوزند
و با آب بیاشامند درد نقرس بنشاند زهره وی در سایه خشک سازند و یک میل در چشم کشند از
زعفران و عقرب و جانوران زهردار مضرت نیابند زخم اکر در جانب راست بود در چشم چپ کشند
و اکر در جانب چپ در چشم راست حرمل اسفند کرم و خشک بود در دوم کویند در چهارم وی دو کونه
بود سرخ و سفید مانند برک سنا بود و شکوفه وی سفید و بار وی در ان و بزر اسفند مانند بار
سرخ بود و درخت وی کوچک تر از سفید بدن کرم و خون بر سازد مره سودا و بلغم لزج و بول و حیض
براند قولنج بکشاید سینه و شش از ماده لزج ببرد آید فالج و لقوه و تشنج بلغمی زایل سازد قوت مباشرت
بیفزاید نقیع وی سودا براند و خون سودا وی صاف کرداند درد کرده و مثانه و وران و زانو و عرق
النسا و نقرس را سود دارد باد روده براند کرم کدو بیرون آورد آب بزر اسفند با آب کشنیز تر
و شهد بنوشند تب لرز باز دارد با شهد و زهره مرغ و زهره کبک و زعفران و آب رازیانه تر
در چشم کشند نور بصر بیفزاید پنج بزر اسفند بسایند و با روغن سوسن کبود فرزجه سازند دهان
رحم بکشاید خوردن وی غثیان و سدر و دوار و سردی و سستی آورد و سیبهای ترش دفع مضرت نماید
کویند قرنفل و داروچینی مضرت باز دارد شربت یک درم و نیم بود بدل وزن وی قردمانا و تخم سداب
حرف تخم سپندان کرم و خشک بود در سیوم و در چهارم و بتازی حب الرشاد کویند و بسریانی
معلیثا وی دو کونه بود سرخ و سفید کری سرخ زیاده بود شهوت غذا ببرد و آورد الت بر انکیزد
و شکم نرم دارد معده از بلغم لزج ببرد آید با شهد تناول نمایند سرفه و شوصه پهلو که از ماده غلیظ
بود زایل سازد استرخای اعضا و عرق النسا و سردی کرده را سود دارد بیخ درم نرم بسایند و با آب
کرم تناول نمایند شکم براند و قولنج بکشاید و کرم کدو بیرون آورد باد روده زایل کرداند داء الثعلب
موی ستر مانع آید ضماد وی درد زخم عقرب بنشاند و دفع زهر جانوران نماید از دود وی کزنده
فرار نماید بریان وی نفخ شکم باز دارد بسایند و سفوف سازند برص زایل سازد با انکبین بر سر ریز
مالند بکوارد بود مثل خند نضج یابد بر اماس بلغمی نهند تحلیل یابد با سرکه بر بهق سفید مالند و با
شهد بر غش بر نهایند خوردن وی معده و شش را زیان دارد تند و نبات دفع مضرت نماید شربت
یک درم بود و بدل خردل حرف لنکی کرم و خشک بود در دوم کویند سرد و تر بود کویند کرم بود در اول
تر بود در دوم بول براند و کند بغل زایل کرداند و اماس درون بنشاند و درد پی نهده بر سازد و شکم نرم
دارد و قوت مباشرت بیفزاید و کرده و مثانه کرم دارد و بر داء الثعلب مالند موی برویاند بر ورم صلب
مالند تحلیل یابد آب وی با موم روغن بیامیزند و بر ریش مالند کوشت برویاند سر با آب وی بشویند
خارش نماند دماغ را زیان دارد روغن دفع مضرت نماید حصرم غوره سرد و خشک بود در دوم کویند
سرد بود در دوم خشک بود در سیوم حرارت و صفرا بنشاند و قوت معده بیفزاید شکم را رفتن باز
دارد و پیچ روده آورد کلنکبین دفع مضرت نماید بدل ریباس و ترشی ترنج بود حضض سرد و خشک
در دوم کویند سرد بود در اول خشک بود در دوم مکی عصاره وی قرص بود تحلیل و قبض در وی
زیاده از تندی بود در چشم کشند روشنی بیفزاید و تاریکی زایل سازد اسهال کهن باز دارد ریش

ورود شفا یابد با آب بیاشامند سرفه و نفث دم نماند نزف و زخم شاند سیلان رطوبت بیاید
بر شقاق مقعد نالند زایل کرداند بر ورم نالند بنشاند بر کلف نالند بزداید بر ریش دهان و کوش
مالند به شاند غرغره کنند خناق بکشاید بنوشند منع ترف دم نماید هندی از قبیل زهره بود و درد
سر و یرقان سیاه زایل شاند بر زخم سگ دیوانه نالند درد بنشاند و زهرا از بنرساند شربت
نیم درم بود و بدل وزن وی قبیل زهره و فوفل و صندل گویند سیر زبزرك شاند مصطکی و
حاما دفع مضرت نماید حلتیت انگزد کرم بود در چهارم خشك بود در دوم سرخ و صاف که بکدازند
لبغیلی کراید نیکو بود تیز بوی دانستن گویند و کم بوی یا طیب باد تر زاید خون بسته بکشاید
قوت مباشرت بیفزاید دفع ریح بلغمی نماید با شراب و فلفل و سداب بنوشند کراز و راز ایل کرداند
صرع و اسهال بلغمی باز دارد بول و حیض براند بچه بیندازد و قلع ماده لوخه نماید نیم درم با وزن وی سکنجبین
تناول نمایند فالج و خدر و پیچ شکم و درد مفاصل را سود نماید کرم کدو بیرون آورد با شهد در چشم کنند
روشنی بیفزاید و از نزول آب منع آید با سرکه بر داء الثعلب نالند زایل شازد با سرکه بر رفق نالند بر مابینها زیت
بکدازند و بر زخم عقرب و رتیلا مالند درد بنشاند با سیر بسرشند زهر سگ دیوانه و زهر جانوران
و تیر و تیغ زهردار مضرت نرساند در تقبه دندان نهند درد بنشاند و دندان بر نیاید نیم درم با
لسان الحمل بکدازند و با داروی قابض بیامیزند و چند روز محافظت نمایند و بر قضیب مرد وزن از
پیش مباشرت لذت تمام یابد معده و جگر را مضرت رساند فرخه و جوز بوا دفع مضرت نماید شربت سه
دانگ بود و بدل وزن وی اشترغار حماما گرم و خشك بود در دوم گویند و سیوم زرد وی نیکو بود
سده جگر بکشاید بول براند و بر پیشانی مالند درد سر بنشاند با زیت بر ورم معده و جگر و سپرز مالند نافع
کرداند آب طبیخ وی نقرس و درد کرده و جگر سود دارد بر زخم شازند درد رحم نماند با دروج
بر زخم عقرب مالند درد بنشاند شرب وی درد سپرز و سستی و خواب آورد و صندل و گلاب دفع
وی نماید مضر بود بمعده مصلح تخم کرفس بود شربت دو درم بود و بدل وزن وی ج و ایسان و
ربع سبز و چوب ترنفل حماض ترشه و تخم وی سرد و خشك بود در دوم درخت بزرگ از انسان اجل
بود برك وی که چکره ترشی و تری زیاده از بستانی بود بوی در کوه و زمین نیك روید و تشنگی
و غثیان و صفرا وی بنشاند و دفع خمار نماید و از روی کل برد و زهر عقرب مضرت نرساند درش
رود دارد مره صفرا بود زایل کرداند با زیت بریان کنند و زیره و کشنیز خشك و آب نار و ترش
بر روی ریزند و بنوشند نزفی شکم باز دارد با شراب بجوشانند و مضمضه کنند درد دندان نماند
بر خنازیر و امثال کوش نهند بکدازند با سرکه بجته بر سیر نهند تحلیل یابد بر حرق مالند زایل شاند
بیخ وی بر کردن بندند خنازیر نماند بیاید و بفرزجه سازند سیلان رطوبت باز ماند بکدرم و نیم
با زیت آبی بنوشند ریش روده به شاند و اسهال خون باز دارد با شراب بجوشانند و بیاشامند دفع
یرقان نماید و حیض براند و سنگ مثانه بریزاند تخم وی باید که سرخ و فربه بود سیاهی کراید
بنوشند صفرا بنشاند و روده از مره صفرا پاك شاند و قطع اسهال برآری نماید زنن
بر با زوی چپ بندد آبستن نکردد شربت دو درم بود تخم وی مضر بود بکرده مصلح قند بود تخم بستانی
مضر بود بسپرز مصلح تخم کرفس و رازیانه بود خورنده تخم وی از نیش عقرب آزار نیابد حماض عرب سبزه وی
مزه حماض بستانی بود برگ وی بخایند درد دندان نماند و بن وی محکم آید پخته تناول نمایند دفع
غثیان نماید و شکم براند بجوشانند و بدن مالند خارش بنشاند تخم وی بخایند و با شراب بنوشند
شادی آورد و خفقان گرم زایل شازد حمص نخود گرم و تر بود در اول گویند خشك بود سفید و بزرگ
نیکو بود و منی بیفزاید باه بر انگیزاند بول و حیض براند و رنگ روی نیکو کرداند تمش بزداید ماده نضج

نضج دهد وروغن وی قوبای کهنه زایل سازند اشامه که از آرد نخود وسیر تازه سازند شش ازوی
غذا زیاده از چیزهای دیگر یابد آرد وی بر ریش ریزند خشک سازد بر سرطان مالند نافع بود بربیت
مالند خارش چشم اند نخود سیاه در تقویت باه زیاده از سفید و سرخ بود فالج و بیماری سرد ودرد
مفاصل که از بلغم بود زایل گرداند سده گرده بگشاید بحه بجوشانند و بر ناهار بنوشند و آب وی
بپاشانند ورقضیب سخت سازند و نطوخ تمام اورد دفع جذام و زهر جانوران و زهر داروهای کشنده
نماید ریش کرده و بنشانند را زیان دارد جرم وی بر معده گران کرده دکلسکی دفع گرانی نماید **حمام**
کبوتر گوشت وی گرم و خشک بود بر گوارد ثقل وی زود بیرون نیاید منی وخون بیفزاید
زمستان بنوشند بهتر بود برای مزاج بابست و نخود وکند تا وروغن بسیار ریزند وبرای گرم
مزاج با حصرم و کاسنی وآب انار بریزند زود رسا زند بر زخم عقرب نهند درد بنشاند سر
وی با پر بسوزند و بسایند و در چشم کشند تاریکی و شب کوری زایل گرداند خون کبوتر بر
پیشانی و سر بریزند رعاف که از حجامه بود باز دارد بر پاره که از بال وی بود کنند و خون قصبه زیری
در چشم چکانند طرفه بند آید خون کبوتر اهلی و بری بر زخم سر ریزند از ورم باز دارد اگر جراحت
زخم با استخوان رسد سرگین کبوتر با وزن وی شکر سفید بیامیزند و با آب سرد تناول نمایند سنگ مثانه
وگرده بریزاند و از ماده وی بالش سازند کودک نیم درم بنوشد و بالغ یک درم خوردن تخم کتان نماید
ورم از وی نضج یابد و انفجار پذیرد بسبب در هم خراج بکار آید با ضماد استسقا اماس بنشاند
در خرقه کتان بندند و بسوزند و با روغن گاو بیامیزند و بر ریش مالند خشک بر بال کبوتری با
وزن وی نمک کرد و زرا بیخ کوبند بسوزند و بسایند و مقدار نمک با خمیر بیامیزند و نان پزند و
کسانی که خنازیر دارند تناول کنند از آفت وی امان یابند گوشت کبوتر بچه گرم و تر بود گرده
فربه سازد باه بیفزاید سخونت در خوردن بدید آورند سرد مزاج وقولنجی و خلاو بند ردیست را
شاید دماغ و پشت را زیان دارد خاصه بریان پس از وی ناروی باید که منع بخار نماید گرم مزاج
با سرکه و آب غوره و آب لیمو و سماق تناول نمایند تا مضرت نیابد **حمار اهلی** خر شهری گوشت وی گرم
و خشک بود در سیم جگر وی بسوزند و با روغن برشقاق مالند که از سرما بود زایل سازد بر ضماد
مالند یک بار ازیک باب و خداوند جذام بنوشد شفا یابد مصروع بر ناهار تناول نماید صرع بنشاند
خداوند گزاز در آب طبیخ گوشت وی نشیند صحت یابد پیه وی منافع سازند باه بیفزاید شیر
وی بیاشامند از ناله سرفه و سل و دق نماید مضمضه با وی بن دندان محکم سازد و دندان از آفت
نیابد خون وی بر پیشانی مالند قطع رعاف کند خصیه وی قوت باه بیفزاید مصروع از سم وی
انگشتری سازند از صرع امان یابد بسوزند و بنوشد مصروع نیاید بینی با کمیز وی بشویند دفع کند
وی نماید و دود کرده بنشاند آب سرگین وی بر پیشانی مالند و آب وی در بینی چکانند رعاف
باز ماند پوست پیشانی وی بر کودک بندند در خواب نترسد و سیخ گوش وی بد و دهلان
کوبیا ناماند عقرب زده بر وی نشیند ودر گوش وی گوید مرا عقرب زده باز گردد و دم
وی بگیرد درد انتقال نماید مصروع پوست وی با خود دارد و سال دیگر باز دارد صرع زوال
یابد روغن بر کون مالند از اوان باز آید **حمار وحشی** خر بری گوشت وی گرم و خشک و غلیظ
بود با ثبت و نخود و زنجبیل ودارچینی پزند و شوربای وی بیاشامند باد براند و درد مفا
زایل گرداند گرم مزاج ترک وی نماید کسی که در معده از وی گرانی و قبض یابد جوارش بمری و
وشهریاران و حب الاناویه و معجون وی تناول نمایند نظر بر چشم وی صحت چشم آورد و
منع نزول آب نماید روغن پیه وی در کلف مالند بزداید با روغن قسط مالند درد پشت

وکرده که از باد غلیظ بود بنماید و بعره وی بر داء الثعلب مالند موی برویاند بر دوالی مالند تحلیل یابد سپرزدی
خشک سازند و در دو ورم با شکر یا سکنجبین تناول نمایند درد سپرز بنشاند کمیز وی بیاشامند سنگ
مثانه بریزاند سم وی بسوزند و ببویند صرع زوال یابد با زیت بر خنازیر مالند بگدازد و بر داء الثعلب
مالند موی براید حنا سرد و خشک بود در دوم گویند گرمی و سردی معتدل بود سبز نکو بود آب طبیخ وی
بر ورم گرم و سوخته آتش و استخوان شکسته بریزند سود دارد مضمضه با وی بثور دهان زایل گرداند با آب
بیامیزند و بر بار خنا و ندجوری نهند ابدا از چشم بر نیاید خضاب وی بول سرخ سازد زن آب
نقیع وی بیاشامد بچه بیفکند از شرب کاورا زیان دارد و کثیرا دفع مضرت نماید حندقوقا دوا میست
گرم و خشک بود در دوم گویند در سیوم بستانی بهتر بود بنوشند بول و حیض براند دفع صرع و استسقا
نماید بر کلف مالند ببرد آید روغن بر مفاصل مالند درد بنشاند بر بدن مالند باد تحلیل یابد بر کودک
مالند زود در حرکت آید عصاره بستانی در چشم کشند سفیدی نماند آب وی بر زخم عقرب ریزند
در ساعت درد بنشاند بر جای سالم ریزند درد پدید آید تخم وی باد برانگیزد سعوط عصاره وی
مصدع بود شرب وی صاف در کلو آورد کاهو و کاسنی و کشنیز دفع وی نماید حنطه گندم گرم و تر بود
در اول سرخ و سفید نکو بود و سیاه بد وی را بر و قوم و قمح نیز گویند بخایند و بر زخم سگ دیوانه
نهند درد بنشاند بخایند و بر ورم دمل نهند نضج یابد و بگشاید روغن وی بر قوبا مالند
ببرد ابنخام و بریان بنوشند کرم پدید آید حنا نار گوشت وی سدد قوت نماید و خاصه بعض
گرداند و جوانی نگاه دارد خنازیر و جذام و دردها که از سردی بود زایل سازد آب طبیخ وی
بر خنازیر و جذام مالند فایده یابد پوست وی با شراب بجوشانند و مضمضه کنند درد دندان
نماند وی جزاغی و اسود سالخ بزرگ باید پوست و گوشت وی بکار آید ماده بهتر بود
در گوشت افعی پایه بود پوست خاصیت گوشت دارد پوست وی بنوشند فربهی نیوی
پوست پدید آید بدین سبب نشر بد باید گوشت خورد بر گردن وی خراج بزرگ بود نشتر زنند
بر نشتش بود مهره وی با خود دارد زهر مضرت نرساند گویند مهره سنگ مثانه بریزد حی العالم
سرد بود در سیوم خشک بود در اول وی همیشه سبز بود بدین سبب و برادرش نام برند بری در
سایه و بیخ دیوار روید و برگ وی شیرین بود و شاخ وی تنها و برگ وی بسیار شکوفه وی
زرد دراز و بستانی گرد بود و کندگی برابر انگشتان وی پنج درم بنوشند زهر رتیلا مضرت
نرساند در چشم کشند درد بنشاند با شراب بیاشامند کرم دراز بیرون آورد با سکنجبین
تناول نمایند حدت صفرا و دم نماند و قوت بدن بیفزاید و اسهال صفراوی باز دارد و ریش
روده که از مره صفرا بود زایل گرداند با سرکه و روغن گل بر سر مالند درد بنشاند با سویق
جو بر حمره و نمله و آماس گرم جگر و سینه و نقرس مالند نماند زن بردارد قطع سیلان رطوبت
رحم نماید سپرز را زیان دارد گل ارمنی دفع مضرت نماید حب نان کلاغ سرد و تر بود در اول
گویند وی گرم و خشک بود و گویند معتدل برگ وی بنوشند سرفه که از خشکی و درشتی سینه
بود زایل گرداند و بول براند و شکم نرم دارد با نمک بخایند و با صبر حسیم نهند بال سازد
و گوشت برویاند با زیت بزنند و بر زخم عقرب نهند درد بنشاند با زیتون بسایند و بر جمره
مالند زایل گرداند با آب بزنند و بر دمل و آماس نهند بگشاید بر ورم گرم نهند باز گرداند با روغن
بزنند و بر ورم کرده و مثانه نهند تحلیل یابد بجوشانند در آب وی نشینند و صلابت
رحم و مقعد نماند آب طبیخ برگ و بیخ وی بیاشامند دفع زهر جانوران و دوای کشنده نماید
شکوفه وی بنوشند و ضماد کنند ریش کرده و مثانه به سازد تخم وی با تخم حندقوقای بری
بیامیزند و با شراب تناول نمایند درد مثانه بنشاند و خشونت سینه و شش و مثانه

بازدارد **خبز الخمیر** نان و خمیر گرم و تر بود در اول و یرا رغیف نیز کویند معده دیر کوارد و غذا بسیار
دهد و بدن فربه سازد و ازوی سده و سنگ مثانه و کرده و نفخ پدید آید و قولنج و مفاصل و
کسی را از باد و دم رنج آید زیان دارد پس از وی سکنجبین بزوری باید کسی که از سنگ مثانه و
کرده ترسد سعوطی که یاد کرده آمد سه درم بر ناشتا تناول نماید و پس از وی آب طبیخ بر بسیار و نان
دو تو و نانخواه سندی و بادام تلخ هر یک دو درم مغز تخم خربزه ده درم شکر سفید وزن داروها
کسی که از باد آزار یابد پس از وی ترک نماید و کمونی و شراب کهن بنوشند و اسفیدباجی چرب
بکار دارد گرم مزاج آب خیار بادرنک بیاشامد تا آن تولد منک اما آن یابد خشکار زود تر
ترکوارد و غذا اندک دهد و از وی خون غلیظ تولد کند و ضعف و لاغری و آنچه پیری و بیرکی
شره و کود خارش و باسور و بیماریهای سوداوی پدید آید مضرتها که یاد کرده شد باندازه
سبوس بود آنچه با کتر بود مضرت کمتر رساند و غذا بیشتر دهد با شیر و روغن گاو و مسکه و شیرینی
و اسفیدباجی چرب تناول نماید و از سبزی و چیزهای تیزی و شور باز آید فطیر بادنانک
دیر کوارد و سنگ و کرده پدید آید آنچه در نان میده یاد کرده شد دفع مضرت نماید نان
میده تابه بد بود و غذا اندک دهد و دیر کوارد و از وی نفخ پدید آید شراب کهن و کمونی دفع مضرت
نماید کاج و یرا بتازی خبز الملة کویند بسیار بد بود چه بیرون وی قوت خاکستر کیرد و درون
خام و لزج بود بدین سبب دیر کوارد و از وی باد تولد کند آنچه در نان تابه یاد کرده شد دفع مضرت
نماید نان برنج سرد و خشک بود شکم به بندد و دیر کوارد و روده را غذا دهد و روغن بادام دفع
مضرت نماید **خبز الشعیر** نان جو سرد و خشک بود غذا اندک دهد و شکم به بندد مصلح غذاهای چرب بود
**خبث الحدید** ریم آهن گرم و خشک بود در سیوم و یرا بزبان یونان فنحیوش کویند وی قوی تر از خبثهای دیگر
بود تنک و هموار و سبک نیکو بود قوت معده و باه بیفزاید و رطوبت خشک سازد و درد
روده و مثانه و سلس البول دفع نماید و ورم سپرز بکذارد معده و جگر و عضو دیگر از رطوبت بد
با شراب کهن منع خون ناسور نماید و از باز کرفتن نافع آید و شیر بسته در پستان بکشاید با سکنجبین
دفع مضرت دوایی کشنده نماید و فرجه بسازد خون بیاید جهت خوردن مدبر باید غیر مدبر
اعراض برادة آهن نماید تدبیر وی تدبیر برادة بود **صفت** آن خبث نرم بسایند و چهار روز
در سرکه انکوری تند بخیسانند و خشک سازند و با روبکی بسایند و با روغن بادام شیرین بریان
کنند و بنوشند شربت دانکی بود و بدل سه بیر اطریفل کوچک و بدل عین مدبر **خردل** گرم
و خشک بود در چهارم بستانی و تازه و فربه و سرخ و زرد مغز نیکو بود بنوشند قوت مباشرت
بیفزاید و سپرز بکذارد و تبهای کهن و اختناق رحم زایل سازد با زرده بیضه یک درم و نیم تناول
نماید کرده قوی کرداند و شهوت باه برانکیزد در عصاره انکور ریزند بجوشند باید کزنده
از دود وی بکریزند و نقرس و عرق النسا و سپرز نالند درد بنشاند بر ضماد ریزد ماسترین
نالند تحلیل یابد بر بهق و برص نالند نماند بر قوبا نالند بزد آید باید که پس از حمام روی
وی با نمک با خرقه درشت بخراشند و دارو مالند با سکنجبین بر جرب مالند زایل کرداند بکوبند
و بنوشند عطسه آورد و سده مصفات بکشاید آب طبیخ وی با شهد در چشم کشند دفع شب
کوری نماید شربت سه درم بود و بدل دو وزن حب الرشاد کویند بدل دو وزن تخم شلغم
**خرزه بقر** مهره کاو زهره در زهره کاو بود وند و سبک با آب بر جره و بغله و قرحه مالند زایل
کرداند وزن یک عدس با آب بیخ سلق سازند منع نزول نماید بر داء الثعلب و برص مالند موی
سیاه برویاند **خرفه** سرد و تر بود در سیوم کویند در دوم و یرا رجله و بقلة الحمقا نیز کویند

... العسل و اسفیدباجهای چرب بکار دارد صح

کویند آب وی ده درم بنوشند حدت صفرا و جگر و تب بنشاند ربع [illegible] و اسهال برای دفع
نماید درد و سوزش مثانه و ترشح دم قی صفراوی باز دارد برگ بر ثولول مالند زایل کرداند بر
ورم کرم نهند سود دارد باه را زیان دارد اکثار وی شب کوری و ظلمت آورد مصلح کرفس
و نعنا بود مضر بود بر روده مصلح مصطکی بود شیره تخم وی با نبات بیاشامند حدت تب و درد
جگر که از گرمی بود بنشاند با جلاب بنوشند سوزش و سرفه که از سخونت و یبوست شش بود
زایل کرداند شهوت غذا ببرد سیر نه و معده بلغمی را زیان دارد قند دفع مضرت نماید بدلش بقول
بود و شربت پنج درم حرف سرد و خشک بود حرف سرطان بحری بر کلف و نمش مالند ببرد آید تا
مرهم بیا بزند بر جرب و قرحه مالند زایل سازد حرف سور بر نقرس مالند درد بنشاند با سرکه
بر جرب و حکه و بعفه و حصف و قوبا مالند نماند حسک کاهو سرد و تر بود در سیوم کویند در
دوم و برا کرک نیز کویند زود کوارد سخونت معده و تشنگی بنشاند و خواب آورد و بول براند و
دفع سیلان منی نماید و خون صاف کرداند و مضرت اخلاط سیاه باز دارد آب وی با کافور در
بینی چکانند درد سر بنشاند بر جبهه و اماس کرم مالند ضماد وی درد چشم که از گرمی بود
زایل کرداند تخم وی بنوشند قطع شهوت مباشرت و احتلام نماید شیر کاو بری بیهمه کیموس
مائی براند و مضرت زهر عقرب و رتیلا باز دارد با سرکه شهوت غذا بیفزاید و دفع یرقان نما
اکثار وی نور بصر کم سازد بیش از تنقیه و ناغ مرزا و هلیله بنوشند و آب باز یانه در چشم چکا
باه را زیان دارد کرفس و نعنا دفع مضرت نماید حشخاش سفید سرد و تر بود در دوم کویند در سیوم سرد
و خشک بود در دوم غذا اندک دهد و خواب آورد سرفه نزله کرم و نفث دم باز دارد با شهد
رطوبت معده بر دارد و منی بیفزاید آب برگ وی بنوشند شکم براند پوست وی بخیسانند و بما
و آب وی بیاشامند نوم بدید آید و منع اسهال نماید مضر بود بدماغ مصلح شهد و قند بود پوست
وی مضر بود بشش مصلح مصطکی بود حشخاش سیاه سرد و خشک بود در سیوم کویند در چهارم کو
سرد و تر بود کرمی جگر بنشاند و خواب آورد بکوبند و با شراب بنوشند قطع اسهال نماید و از سیلان
رطوبت رحم مانع آید شش و دماغ را زیان دارد تخم را زیانه دفع مضرت نماید شربت نیم درم
و بدل دو وزن تخم خشخاش سفید خصیه خایه کرم و تر بود کویند سرد و خشک بود خایه خروس فربه
منی و قوت مباشرت بیفزاید وی غذا کمتر از بیضان دهد و دیر کوارد خاصه خایه پیر مصلح نمک
و ابجدان و پودینه کوهی و صعتر هندی بود خصیة الثعلب کرم و تر بود در اول وی بیخ درخت بود نه بار
تازه و فربه نیکو بود منی و قوت مباشرت بیفزاید در تقویت باه بجای سقنقور بود فالج و تشنج
بلغمی زایل کرداند شربت از یک درم و نیم تا سه درم بود و بدل وزن وی بوزیدان کویند بدل وزن
وی تخم الجزر بود و دو وزن تخم جرجیر مقعد را زیان دارد لسان الحمل و شکر دفع مضرت بود حنظل
سرد و تر بود کویند کرم و تر برگ وی با سرکه بر بهق مالند در آفتاب بنشینند زایل کرداند حب
بر کوش و پستان و مقعد و دمل و خنازیر نرم سازد و کرمی بنشاند با پیه مرغ بر مفاصل
و عروق لثنا مالیدن نماند ضماد وی درد سر و شقیقه بنشاند با شهد و آرد جو بر ورم شش
و پهلو مالند تحلیل دهد با زیت بر زخم جانوران مالند زهر و مضرت نرساند بیخ وی با سرکه
بجوشانند و مضمضه کنند درد دندان زایل کرداند و آب طبیخ وی بیاشامند و بیش بوده
و عسر البول نماند و سنک کرده بریزاند و ماده غلیظ نضج یابد با پیه بط و صمغ البطم فرزجه
سازند و در رحم نهند دهان وی بکشاید تخم وی بکوبند و سه درم بنوشند قولنج
زایل کرداند و بول و حیض براند با سرکه بر بهق مالند نماند با سرکه و زیت بر بدن مالند کزند ه ه

مضرت

مضرت رساند بولیکن بیخ حنظل کوهی با وی بپزند و بلغم برسی آن اند و دو بنشاند بباید و با نبات منوف سازند یا حلاوت
کرم تناول نمایند بس قبض و صفرا در وی نا مضر بود بیرون مصلح شهد بود کویند مضر بود بمعده و بر روده مصلح آب بذر ترنج
بود و بدل جاذی **خوخ** شب پره خون وی پیش از بلوغ بر زهار مالند موی نیاید با روغن کنجد بجوشانند و بر عرق النسا مالند
درد بنشاند شوربای وی با شو مند شکم براند و درد رگ زایل کرد اند در قضیب چکانند بول براند مغز سر وی
بر کف پا مالند شهوت باه برانگیزد با آب بسانند در چشم کشند منع نزول آب نماید خاکستر وی نور بصر بفزاید
و سفیدی ببرد آید سر وی در ظرف مس یا آهن با روغن زنبق بهرا سازند و بپالایند و بر نقرس و فالج
و رعشه مالند شفا یابد زن وقت نفاس زهره وی فرزجه سازند در حال برآید سرکین وی فرزجه
سازند در حال برآید سرکین وی بقوبا مالند ببرد آید هفت عدد شب پره کشته در دیگ سفال
اندازند و سرکه بر وی بریزند سر دیگ بپوشند و در گل کیرند و در تنور گرم مطین سازند و سر دیگ
بگشایند و کوشت با سرکه بمالند و بر بهق رند و در دم تناول نمایند سپیدی ببرد اند شب پره خشک
سازند و بسایند و یک قیراط با شکر و سکنجبین بنوشند ورم سپرز نماند **خطاطیف** پرستو وقت فرود
ماه شکم بچه نخستین بشکافند در وی سنگ یابند یک سنگ یکرنگ و دیگری کوتا شکون هر دو را
در پوست کوساله بچنند و بر بازوی مصروع بندند صرع نیاید بسایند و یک درم بنوشند نور بصر
بیفزاید مغز وی با شهد تناول نمایند خاکستر وی بر کام خداوند ورم لهات و خناق مالند
زایل گرداند در چشم کشند باصره قوت یابد دو درم با نمک بنوشند چشم وی بسایند و با
با روغن زنبق وقت نفاس بر ناف مالند در حال برآید خون وی زن بنوشد و نداند شبق
در وی نماند سعوط زهره وی موی و دندان سیاه کرداند وقت سعوط شیر تازه در دهان باید
تا منع سیاهی دندان نماید سرکین وی در چشم کشند سفیدی ببرد آید با زهره گاو بر مو مالند
سفید سازد در حال خایه وی با شیر تازه بیامیزند و بخایند و در وی بگذارند و بیاشامد بول بگشاید
**خل** سرکه سرد و خشک بود در سیوم و مرکب بود از گرمی و سردی غالب بود و جگر نیکو صفرا
و تشنگی بنشاند معده گرم را سود دارد و شهوت غذا بدید آورد و هاضمه را یاری دهد معده
از رطوبت لزج برداید و قطع ماده غلیظه نماید با نمک بنوشند شیر و خون بسته بگشاید گرم بیا
بیاشامند زهر شوکران و خانق النمر مضرت نرساند با گلاب نیم گرم سازند و مضمضه کنند درد
دندان بنشاند و بن وی محکم دارد با روغن گل و گلاب بیامیزند و خرقه کتان با وی بیالایند و بر
پیشانی اندازند درد سر که از گرمی بود و سردی زایل گرداند در گوش چکانند کرم بمیرد بخار وی
دفع گرانی گوش و طنین نماید و کرم بیرون آورند و اماس و استسقا بنشاند اگر بدن از زهر
جانوران برودت پذیرد گرم برو زخم بریزند برودت هم نماند و اگر سخونت پذیرد سرد بر وی بریزند
حرارت بنشاند غرغره کنند سیلان رطوبت از دهان باز آرد خناق بگشاید و اماس لهات
تحلیل یابد و دیوچه از گلو برآید در دهان دارند درد دندان که از گرمی بود و سردی نماند چه
اگر برودت یابد طبیعت جوهر بارد بکار دارد و اگر سخونت یابد جوهر حار دسیم با وی
بپالایند و بر زخم نهند از نو تم مانع آید با آب عنب الثعلب بر حمره و نمله و داحس مالند
درد و سخونت بنشاند بر جرب تر مالند خشک سازد با ریوند بر قوبا مالند ببرد آید و لیکن خورنده
با وی ببوسند شفا یابد اکثار شرب وی نور بصر کم سازد و با سقسقا انجامد صفرایی و
سودایی زیان دارد و عقد نفع مضرت نماید **خل العنصل** سرکه پیاز بری بنوشند تنگی نفس و
عرق النسا زایل سازد دو درم هر روز بر ناهار بیاشامند کند دهان نماند و قوه معده
و نور بصر بیفزاید و دندان محکم دارد و از ضاف سازند و معده و درد سر بنشاند و
از آن صرع نماید و رنگ و رو نیکو گرداند باید که هر روز ربع درم بیفزاید تا به بیست درم

بان باید پیمانه سفید پالایند و ما کار در حوب بان سازند و در ریشه کهنه از کتان باشد و
در سایه چهل روز بنهاوند و در یکمن سیاه هشت من سرکه انگوری ریزند و دو ماه در آفتاب دارند اگر
ضرورت بود تا سرکه در دیگ سنگ بجوشانند و مصفا سازند و بپالایند و تناول نمایند قوت و
خاصیت در آفتابی زیاده باشد خمر شراب انگور گرم و خشک بود در دوم و بهترین رقیق و صاف و بیاض
و طلا و عقار و قهوه و قرقف نیز گویند زرد و خوشبو نیکو بود در بوی و کهنگی و قوام میانه
باید این را بتازی ریحانی گویند زود گوارد و اعانت هاضمه نماید شهوت کلی و رمد بلغمی و منی
زایل کند چاند حرارت غریزی بیفزاید بجرعه نماید تشنگی بنشاند و سفید رقیق بود شیرین غلیظ
بود نفخ در معده پدید آید مثانه و گرده را سود دارد شراب شکم نرم سازد و بول براند و اورا
و سکر و درد سر در قابض زیاده بود حبس شکم بسته و منع سیلان ماده نماید کهنه را
زیان دارد تازه دیر هضم و بادانگیز بود اکثار وی ازاله شهوت غذا و مباشرت نماید و درد
سر و ضعف جگر و سپرز و ضعف بصر و زوال عقل و نسیان و رعشه و سکته و فالج و لقوه و صرع و
تب و مرگ فجا و ضعف عصب آورد و برصها و تشنج و پس از نبیذ و ریاضت غذا تدبیر وی قصد
وقی بود و شرب شراب ترنج و ریباس سرد مزاج اگر خواهد که دیر مست گردد در سیب غوره بنوشد
و در قلت غذا کوشد و نیلوفر ببوید و گرم مزاج کاو و جماد و انار میخوش و آش غوره و سماق و
انار زیاده از شراب خمر تازه گرم بود در دوم کهنه گرم و خشک بود در سیوم ترب و خشکی به
اندازه نمک تازگی و کهنگی بود در وی سردی و گرمی بود سردی از حموضت بود و گرمی از نمک و
آرد و عفونت وی حابس و منضج و محلل و جاذب بود ماده بلغمی از درون بیرون آورد بر دوم هضم
نضج باید داد وی در آب بگدازند و بپالایند و نیم وزن روغن بنفشه با وی بیامیزند و غرغره
کنند ورم گلو بنشاند اشامه سازند و قطره چند در گوش چکانند و بیامیزند نرمی شکم با بخار دقیق
و طباشیر هریک دانگی زعفران یک قیراط با سی درم آب خمیر بنوشند خمار زایل گرداند و تشنگی بنشاند
خندریز کاسنی بری بگویند و با شهد بر برص مالند زایل گرداند بسایند و با نطرون بر بهق مالند
بر داید صمغ وی با موی بود آرند حیض براند بیخ وی با نشتر بسازند و رطوبتی که بیرون آید بر بن موی
زیاده مالند که در وی بود بر بن اند صمغ وی بر بن موی منقلب مالند نماند با آب کاسنی در چشم
کشند سبل زایل گرداند آب وی با شراب بیاشامند دفع زهر افعی نماید با شراب بجوشانند
و بنوشند نرمی شکم بازدارد آب برگ وی بر باسور مالند ببندد از شیر وی عمل صمغ نماید خولنجان
گرم و خشک بود در دوم گویند در سیوم کنده و سرخ و کم گره نیکو بود و هندی بهتر از چینی
غذا بگوارد باد براند دهان خوشبو گرداند آلت برخیزاند معده را قوت دهد و نشف
رطوبت وی نماید شهوت مباشرت بیفزاید قولنج بگشاید بیماریهای بلغمی و سوداوی چون
سرطان و خنازیر و عرق النسا و صرع و درد سر زایل سازد سخونت در معده و جگر سرد
پدید آید دل را زیان دارد کتیرا دفع مضرت نماید گویند مضر بود به سینه مصلح طباشیر
و صندل العود و بدل قرفه و قرنفل خوخ شفتالو سرد بود در دوم تر بود در اول گویند سرد و تر در
دوم دیر گوارد شکم نرم دارد مزاج گرم و خشک را مناسب بود شهوت غذا پدید آید معده
گرم را قوت دهد باه بیفزاید گرمی و تشنگی بنشاند حمای محرقه زایل گرداند آب نقیع وی
سیلان فضول از معده و روده بازدارد بوی دهان از گرمی معده آید دفع نماید برگ وی آب برگ
بیخ بباید و بر غذای میوه نشاید تنها که از میوه تولد کند بقوت تر و دراز تر از تنها بود که
از زردالو پدید وی تولد خام بود و رطوبت وی زود عفونت پذیرد زردالو زود گوارد و شکم
نرم دارد سفترک خوشبوی دل گرم را سود دارد و خونی که در وی بود صاف گرداند آب برگ وی

درکوی

چکانند کرم بمیرد و بسبب باران بیاشامند کرم که در ان بماند روغن دانه وی در گوش ریزند
درد شقیقه بنشاند کندر و مصطکی و انیسون با میبه و کمونی و قندا و یقون و سرتای تحلیل
دفع مضرت نماید جرجیر گرم و خشک بود در اول گویند در دوم زود نیکو بود کل وی بنوشند
رطوبت دماغ بر دارد و خشونت در روی پدید آید و باد غلیظ تحلیل دهد با موم و روغن بیامیزند
و بر شقاق انگشت و مقعد مالند بر نشاند بجوشانند و اب وی بیاشامند حیض براند و بچه تباه
کرداند در آب طبیخ وی نشینند اماس رحم بنشاند و بچه مرده و مشیمه بیندازد سه درم تخم وی
بنوشند باد معده و روده و حیض براند و فواق بنشاند تخم وی با سرکه بسایند و بر سپرز نهند
بگدازد بر نقرس مالند درد بنشاند بر ورم مفاصل نهند تحلیل دهد با سرکه بجوشانند و مضمضه کنند
درد دندان زایل کرداند بوی وی درد سر آورد سرکه و روغن گل دفع وی نماید جوزبوا گرم و خشک
بود در سیوم تازه و فربه و تیز بو نیکو بود و وی لطیفتر از قاقله بود شهوت غذا پدید آید و غذا
بگوارد معده از بلغم بزداید قی باز دارد سپرز و جگر سرد کرم سازد قوة دماغ بیفزاید بیماری های
سرد زایل کرداند با کندس و حب الرشاد و شهد بر بهق مالند زوال یابد شربتی یک درم بود و
بدل وزن وی قرنفل دار فلفل گرم و خشک بود در سیوم گویند خشک بود در دوم گویند تر بود در
اول وی باد بود نه بهار درخت وی کوچک تر از تنبول بود و برگ وی مانند برگ تنبول غذا
بگوارد معده و جگر و پشت را قوت دهد باه بیفزاید بیماری سرد زایل سازد معده از رطوبت
لزجه بزداید سدّه جگر و سپرز بگشاید صرع و فالج و عرق النسا را سود دارد در جگر بر نهند و در چشم
کشند نور بصر بیفزاید و شب کوری زایل سازد درد سر آورد صندل و گلاب دفع وی نماید شربتی
بنیم درم بود و بدل وزن فلفل گویند بدل مرحل بود و گویند زرنباد دارچینی گرم و خشک بود در
سیوم گویند در دوم باریک و تیز و سرخ و شیرین و سیلانی خوش بوی نیکو بود شامه و معده
و دل را قوت دهد و شادی آورد و حفظ قوت نماید و باد براند سدّه جگر بگشاید و عفونت کام
باز دارد دهان خوشبو سازد نور بصر بیفزاید رعشه و سرفه کهنه و استسقا زایل کرداند با
مصطکی بجوشانند و آب وی بیاشامند فواق بلغمی بنشاند معده و سینه و دماغ از فضول بپالاید
دفع زهر جانوران نماید حیض براند و منع دارو نماید دبا کدو سرد و تر بود در سیوم زود گوارد
گرمی و تشنگی بنشاند با کشک جو یا ماش پوست کنده بپزند و با روغن بادام بنوشند سرفه خشک
و خشونت سینه و تب صفراوی با ترشی بنوشند سرد مزاج بلغمی و سوداوی ترک وی نماید تا
قولنج مضرت نرساند اگر خواهد که از او بنیاید با فلفل و خردل و سداب و کرفس و پودنه و
نعنا بپزد و پس از وی شراب صرف تناول نماید در خمیر گیرند و بریان کنند و آب وی با قند
بیاشامند تشنگی و حدت تب و درد سر بنشاند و اماس دماغ زایل کرداند با ترنجبین و
فلوس خیار چنبر بیاشامند صفرای خالصه براند آب گل وی در چشم چکانند درد بنشاند
پوست کدو با آرد جو بر سر مالند درد بنشاند بر جمره و نمله مالند ماده باز دارد و درد ساکن
کرداند پوست کدوی خشک بسوزند و بر عضو بریزند منع رفتن خون نماید با سرکه بر برص
مالند زایل کرداند بر ریش قضیب ریزند خشک سازد با روغن گل بر عضو سوخته مالند
سود دارد شیره تخم وی تشنگی و سرفه که از گرمی بود دفع نماید و سوزش مثانه که از تیزی ماده
بود بنشاند و روغن وی در بینی چکانند و بر دست و پا و خصیه و مقعد مالند خواب آورد
در معده از وی ثقل پدید آید فلفل و پودنه و سعتر دفع وی نماید دجاج ماکیان گوشت
وی گرم و تر بود جوان و فربه نیکو بود زود گوارد و از خون پاک و لطیف خیزد بدن

رنگ را نیکو گرداند و بدن فربه سازد و منی و قوت دماغ بیفزاید و باد برانگیزد [illegible] دفع سرخشک
نماید مغز وی عقل و جوهر دماغ زیاده سازد با شراب منع رعاف نماید گوشت نخچیر وی خاصیت تقویت
معده بنشاند چنانکه شوربای خروس بخاصیت شکم براند خاصه با ترشی غوره و انار و اکثار وی
قولنج آورد بدین سبب خوردن وی با دوغ و ماست نشاید پوست بیضه که بچه بیرون آمده سه درم با سه
درم حجر الیهود بیامیزند و یک درم و نیم با آب خنک و یا شراب کهن تناول نمایند سنگ مثانه نماند در چشم
کشند دمعه باز دارد بسوزند سفیدی بزداید دخن ارزن سرد و خشک بود در دوم گویند در سیوم گرم
و خشک بود در دوم دیر گوارد و غذا اندک دهد و براز باز دارد و بسته و گرم کرده بر بدن آید نشست وی
دفع وجع اسهال سوداوی نماید شیر خشکی کم سازد و غذا بیفزاید دفع مضرت نماید گویند مضر بود بشش
مصلح مصطکی بود و بدلش برنج ⁂ گوشت و بچه تیز و لطیف تر از گوشت کباب و فاخته بود منی و دماغ
بیفزاید و شکم ببندد ناقه را سود دارد ⁂ دُرد شراب گرم و خشک بود در دوم ورم بگدازد بر
کلف و نمش مالند بزداید با اشنان بسایند و بر رو مالند اثر نار نماند ⁂ دُرد سرکه سرد و خشک
بود در دوم خشک سازد و در کوزه صاف خام بسوزند و بشویند و بر ریش نهند خشک سازد
و گوشت فزونی و اثر دمل زد آید با رایح بر سفیدی و ناخن مالند زایل گرداند با روغن مصطکی بر موی
و شب بگذارند سرخ سازد در چشم کشند تاریکی نماند با آب مورد در معده و شکم مالند منع سیلان رطوبت
نماید بر ورم پستان مالند تحلیل یابد بر بهار مالند نخص براند بر ورم گرم مالند بنشاند ⁂
گرم و خشک بود در سیوم گویند در دوم غذا بگوارد دل را قوت دهد دفع مضرت زهرها نماید باد
که در معده و روده بود براند با شراب سیب بیامیزند گرمی وی نقصان یابد و خاصیت نماید با کافور
بنوشند خفقان گرم زایل گرداند در منزلها و بر نهند هوام از او فیا آید رشته از وی مکید رانند و
میان ران حامله بیاویزند حفظ جنین نماید و زود بر آید و زادن آسان گرداند مضر بود بدماغ
قند و روان با نه دفع مضرت نماید شربت یکدرم بود و بدلش در تحلیل با دو وزن وی زرنباد و ربع وزن
وی قرنفل ⁂ خرهره گرم و خشک بود در سیوم و بتاسیم الحمار نیز گویند آبی که در وی رویند
بود برگ وی جهت را سازند و بسایند و بر ورم صلب مالند نرم سازد و بگدازد بر جرب و حکه مالند
زایل سازد بر پشت و بندها مالند درد بنشاند نیم درم با [illegible] بجوشانند و بیاشامند
دفع زهر جانوران و درد مفاصل نماید برگ خشک سازند و بسایند و بر ریش نهند خشک سازد
آب طبیخ وی در منزل پاشند کیک بمیرد و ارضه فرار نماید برگ وی کل سم آدمی و غیر بود [illegible] تقیع برگ
کشنده بود کل تشنگی قوی آورد ششش [illegible] سازد اشامه حروب با دو ناب و لعاب اسبغول با کثیرا
و روغن گل و خرمای شیرین و انجیر خشک با قند و شهد و پالوده و حلوا و جلاب دفع مضرت نماید
⁂ چنار چوب وی سرد و تر بود و پوست و بار سرد و خشک برگ تر با شراب بجوشانند
و بر چشم نهند دفعه بنشاند بر ورم بلغمی نهند تحلیل یابد بر ورم گرم نهند درد بنشاند بسایند
بر ریش نهند خشک سازد پوست وی بسوزانند و بر برص مالند بر دارد بر ریش بر نهند به سازد
با سرکه بجوشانند و مضمضه کنند درد دندان نماند مانه با شراب بنوشند دفع زهر جانوران نماید
غبار برگ و بار پشش وا آواز را زیان دارد شیرنا به و قرقر و دارچینی دفع مضرت نماید ⁂
مغز سر سرد و تر بود و مغز مرغ و بره و گوساله بهتر فربه سازد بدن منی و مغز سر بیفزاید باه برا
انگیزد چون لزج خیزد دفع زهر نماید رطوبت روده و گرده باز دارد معده سبالائی و شهوت غذا
نماید شکم نرم دارد قی و غثیان آورد سرکه و نعنا و فلفل و خردل و بودینه و دارچینی و صعتر
دفع مضرت نماید مغز سر بریان دیر گوارد ⁂ خون سیاوشان سرد و خشک بود در دوم گویند

گرم و خشک

کرم وخشک بود ... نیکو بود معده وجکر راقوت دهد بازده بجینه ببیمن شت بشویند
نرمی شکم بازدآرد وریش روده شفا یابد باموم روغن برشقاق مقعد مالند دفع نماید بر زخم ریزند
کوشت برویاند تشنج باز دارد وصمغ عربی وکتیرا دفع مضرت نماید شربت نیم درم بود وبدل
کاهو ۰ تخم کرز بری کرم بود در سیوم خشک بود در دوم کویند کرم بود در دوم غذا بکوارد منی
وقوت معده وشهوت مباشرت بیفزاید بول وحیض براند بیح شکم بازدارد دفع ریش روده کودک
نماید سده جکر بکشاید سینه از ماده بلغمی پاک نماید سر درد کران بلغم تولد کند زایل سازد سنک مثانه
وکرده بریزاند آب طبیخ وی بیاشامد زهر عقرب مضرت نرساند بالتحاء ارمنی با ترس کرم کند ودرار
بیدار زد کویند ضعف مثانه آورد تخم مورد وبلوط دفع وی نماید شربت یکدرم بود وبدل وی
دمنه سرد وخشک بود در دوم فرنکی شیرین بهار ازکرمانی وسندی بود باآب بسایند وبر آبینه مالند
پس از خشکی اکر رنک نماید ترش بود باشیر محوشانند شیرین کرد دبا مروآرید وتوتیای هندی سایند
بسایند ودر چشم کشند سفیدی برود آید ونور بصر بیفزاید بر زخم عقرب مالند درد بنشاند
باسرکه بر قوبا مالند کرازمرهٔ سودا بود زایل کرداند بر صعفه مالند نماند زهر خورده رادل
نماید زهر مضرت نرساند ناخورده بنوشد بمیرد دیکر خروس کوشت وی کرم وخشک
بود باشیب وشبغایج وبیازبپزند وشوربای وی بیاشامند تنکی نفس ورعشه ودرد
مفاصل سود دارد باسیرهٔ تخم کاجره شکم نرم دارد وبلغم براند وقولنج بکشاید دانه مورد و
طرائیث وقرط بپزند ریش روده به سازد باسیر بپزند قرحه مثانه شفا یابد زهره شکم وی
بشکافند وبرزخم افعی ومار نهند جذب زهر نماید پوست درون سنکدان وی خشک سازند
وبسایند سحوق معده قوت یابد دیکر زرنیخ مصعد کشنده بود کوشت فزونی بر دارد قطع
بواسیر نماید برآکله ریزند از خوردن بازآید برریش ریزند کوشت برویاند زراوند کرم وخشک بود
در سیوم کویند در دوم وی کشنده بود ونبات سرخ ومقدار زنبور بزرک وبروی نقطهای سیاه
بود بر سر نشیند وسروی نوشد بربولول مالند قلع نماید باسرکه بربهق وبرص مالند برد آید
باموم روغن بابرخن مالند برد آید وببید ازد وبرداءالثعلب مالند موبرویاند بانیت
بجوشانند وبروم سرطانی مالند بکدازد بر جرب وقوبا مالند زایل سازد باروغن کنجد یک
هفته برآفتاب نهند وقطره درکوش چکانند درد بنشاند وکرم بکشد روغن وی بر ورم
بلغمی مالند تحلیل یابد اکر خواهند که بنوشد سرکه درد یک سنک بجوش آورند وزرابح ذهبی
زنده درکوزه نو اندازند وسروی باخرقه کتان استوار سازند وبازکون بالای یک سیاه زنند
بابخار سرکه بد وبرسد وبمیرد خشک سازند وبسایند ویک قیراط باکتیرا ومانند آن تناول
نماید سنک مثانه بریزاند ودرد وا الذرابح بکار آید مضر بود بمثانه مصلح حبکاکنج وکل
مختوم بود زبیب کرک مغزوی باریت وآب سداب بریدن مالند بیماری که از سردی بود
زایل کرداند حشیم وی برکودک بندند در خواب نترسد سرکین وی قولنج بکشاید وی سفید
وبی مو باید انجه بر خار وسنک بود ازوی زود تر بید آید مفعل روباقلاده را بنویه نقره کنند
وبرجامه وسنک بود ببندند قولنج نماند روده وی خشک سازند وبسایند وباداروی قولنج امیزند
فاید زیاده از سرکین باید جکروی بنود بدین سبب درد جکر کراز کرمی وسردی بود زایل سازد
وآثار سیاکه دروی جکر کرک بود درد جکر را سود دارد شش وی خشک سازند ویکدرم
باشهد وشیر تازه بنوشند خفقان وتنکی نفس زایل سازد وزهره وی باانکبین مردبر قضیب
مالد وبباشرت نماید زن ویرا دوست دارد وبی وی قرار نیابد خصیه وی با ربیت زن

حرف ذال

زن بیاید وچشم باوی بیالایند ودرد آرند از شهوت باز آید سعوط بهی ... تشنج وکذا ازو
نزله نماید کسی که چشم وی با خود دارد از صرع ودزد وراه زن ایمان یابد وکزنده نزد وی نیاید
پیه وی بر داء الثعلب وداء الحیه مالند مو بروید نامه نکاح بر پوست گوسفند کرگ خورده
نویسند زن با شوهر مخالفت ننماید چشم وپوست وی آدمی با خود دارد بر خصم غالب آید و
محبوب نماید سر وی از برج کبوتر بیاویزند از سوزن امان یابد دم وی در چراگاه بیاویزند گا
از چریدن باز آید قولنجی پوسته بر پوست وی نشیند یا پوست وی بر کمر بندد شفا یابد زرآوند حرف ر
دانایانه گرم بود در اول تخم وبیخ وی گرم وخشک بود در سیوم گویند خشک بود در اول گرم بود در دوم
برگ وی دیر گوارد درد معده وتب مزمن زایل کرد دآب برگ وی بنوشند سده بگشاید شیر بیفزاید
باد تحلیل یابد وبول وحیض براند با شراب مضرت زهر جانوران باز دارد با ... سرد کرمی معده
وغثیان بنشاند بجوشانند وبپالایند وبا شهد وکشیح در چشم کشند منع نزول نماید ونور بصر فزاید
تخم وی معده گرم سازد وباد براند ودرد پهلو وسینه که از سده وماده غلیظ تولد کند زایل سازد وطو
معده بر نماید سنگ مثانه وگرده بریزاند وسده بگشاید بیخ قوی تر از برگ بود تخم بود سده
جگر وسپرز بگشاید بری قویتر از بستانی بود در مزاج گرم درد سر آورد صندل وکافور دفع وی
نماید بدل کرفس بود رازی گرم وخشک بود در دوم گویند در سیوم سبز وتازه نیکو بود شادی آورد
قوت دل ومثانه بیفزاید باه برانگیزد سده جگر وسپرز بگشاید سرفه وتنگی نفس ودرد شقیقه
که از بلغم بود نماند ودردی که از سردی بود زایل کرداند سینه وشش از رطوبت لزجه بزداید
با زیت بر ورم مالند تحلیل یابد بر عرق النسا مالند نماند بر مفاصل مالند درد بنشاند با شهد
بنوشند کرم بمیرد وتقطیر البول زایل کردد ودود وی بر رحم رسانند بچه مرده بیندازد وحیض
بیاید آب طبیخ وی بول وحیض براند گویند مصدع بود ومصلح سرکه گویند مصطکی وحماما وگویند
مربای بنفشه وبدل وابرسا وشربت دو درم راتینج صمغ صنوبر گرم وخشک بود در دوم گو
گرم بود در سیوم وخشک بود در اول وبرا بنایج گویند سفید که بزردی گراید وازوی بوی
صنوبر آید نیکو بود وورم بگدازد گوشت برویاند پی کرم سازد الم برانگیزد مصلح موم روغن
بود وبدل قنه وعلک البطم گویند بدل زفت کهنه بود رخم کرکس زهره وی در گوش جانب
مخالف چکانند وبر شقیقه ان جا مالند درد دیگر نماند با گلاب در چشم کشند سفیدی
بر نماید بر زخم مار وعقرب وزنبور مالند دفع زهر نماید دود سرگین وی بر رحم رسانند بچه
بیندازد با زیت در گوش چکانند کری زایل سازد با سرکه بر برص مالند بزداید کزنده از
دود وی بگریزد پر بال راست وی میان پای زن نهند با سرعتی بزاید زن بندند تا آسان
زاید جگر وی بریان کنند وبسایند وبا سرکه سه روز روزی سه نوبت بنوشند جنون نماند
پوست درون سنگدان وی خشک سازند وبسایند وبا شراب تناول نمایند دفع زهر نماید
رصاص سرب سرد وتر بود در دوم گویند سرد وخشک بود تنگه وی بر کمر وعانه بندند منع احتلام
نماید بر بثورها نهند زایل کرداند بر خنازیر وغدد بندند بگدازد با زیت یا روغن گل بکار برند و
بر ریش پستان وقضیب ومقعد ونهار سوده شفا یابد با شراب بیاشامند وبر ورم گرم مالند درد بنشاند
ولمان نماید در دیک اندازد گوشت نضج بیابد براده وی بنوشند بول سرباز دارد وتنگی نفس ردی
نماید باد وروده ومعده بدید آید شکم سنگین ورنگ رصاص نماید وایلاوس بظهور آید تدبیر وی
قی بود با آب طبیخ کرفس وشبت وانجیر وبوره وماء العسل ساق درخت روی گیرند بیوه ... و
بار بیفزاید ؛ گرم وتر بود در اول گویند در دوم گویند گرم بود در دوم تر بود در اول گرمی باندازه

سیمی

شیرینی بود غذا بی تب و زیاده از نضج بود دیر گوارد و از وی خون غلیظ خیزد و معده سرد را نیکو بود
و مستی بیفزاید شکم نرم دارد سده جگر و سپرز آورد دندان و گوشت بن وی تباه کرد اند حتی از وی درد
در سر و درد چشم و جگر گرم و کسی که وی را خناق بسیار آید ترک وی نماید محرور با مغز بادام بود
پس کاهو و سکنجبین و خیار با سرکه تناول نماید و مرطوب بن دندان پاک سازد و غرغره کند رماد البلوط
قابض بود نزف دم باز دارد با جریره بر بندد و دو درم با شراب تناول نماید بر ناهار دفع ثقل معده
نماید رماد الكرم سرد و خشک بود در دوم گویند گرم بود و رماد زرد بهتر بود تا آن نیم درم بنوشند ریش روده
به سازد با سرکه بر زخم سگ دیوانه و جانوران مالند سود دارد با سرکه و نطرون بر خصیه مالند
سود دارد با سرکه و نطرون مالند گوشت فزونی ببرد باید با زیت و سرکه و پیه کهنه مالند شدت
عضله و استرخای در مفاصل و تعقد عصب نماند شش را زیان دارد کتیرا دفع مضرت نماید
رأس سر گرم و تر بود و سر بزغاله و بره بهتر و گوشت و دماغ و بن گوش بهتر و گوشت چشم فربه
سبک بود و پوست و غضروف و لب غلیظ و مولد قولنج اکثار وی پس از یک ساعت بر معده گران
کند و تنگی نفس آورد قولنج و کسی که ضعف معده دارد از خوردن وی باز آید در هوای گرم و
بی شهوت صادقه خوردن نشاید سر گوسفند تر و غذا بیش از بره دهد سر ابره هوا و سر خوک
تر و سبک تر بود گوشت سرد بر گوارد و بدن گرم سازد و قوت مباشرت بیفزاید شراب پس
از وی بدن ممتلی سازد پیش از سه ساعت شرب آب زیان دارد و اگر ضرورت بود شاید بجرعه
نماید خواب پس از وی صواب بود و پس از غذای وی ریاضت اکی شکم پس از سه ساعت نباید خوردن ۲ ابکامه جمع
و سفرجلی مسهلی و شیاف بوره و مانند و شحم حنظل ضروری بود تا خورنده از قولنج امان یابد گو
سر با سرکه و سماق و خوردن با بجدان باید سر ماهی نمک سود بسوزند و بر ورم لهند ملاذه و آماس
صلب مالند نماند بر شقاق مقعد مالند شفا یابد روسختج مس سوخته گرم و خشک بود در سوم آب
در برانند گوشت فزونی ببرد باید نور بصر بیفزاید ریش پاک سازد در حضیا سو بکار آید روبیان
ماهیک دریایی گرم و خشک بود در اول گویند گرم و تر بود تازه وی نیکو بود قوت باه بیفزاید ریه
پاک سازد شکم نرم دارد نمک سود وی جگر را زیان دارد و از وی خون سوداوی بدید آید مصلح
روغن بادام بود تازه دیر گوارد با سرکه و مری و کرویا باید خورد جوارش عود و جوارش سفرجل بخورد
پس از وی زیت و انار ترش تناول نماید برای باه با پیاز و زرده بیضه و کند تا باید ریواج
سرد و خشک بود در سوم تشنگی و گرمی معده و جگر بنشاند دفع خمار نماید قی طعام صفراوی و
مستی باز دارد حصبه و جدری و تب صفراوی و وبا سود دارد آب وی بر چشم کشند نور
بصر بیفزاید بر جمره و نمله مالند نافع سینه را زیان دارد و قولنج آورد مربای ترنج دفع مضرت نماید
گویند باه را زیان دارد مصلح شراب عود و انیسون بود و بدل غوره و ترشی ترنج رئه شش گرم و تر بود
و شش بره بهتر دیر گوارد و غذا اندک دهد معده و گرده و مثانه را زیان دارد دانه مورد و شکر دفع
مضرت نماید ریحان شاهسپرم گرم بود در اول خشک بود در دوم و وی را ضیمران نیز گویند سده دماغ
بگشاید بلغم لزج از سینه و شش ببرد آید قوت روح بیفزاید قلاع بلغمی زایل کرداند بر داء الثعلب
مالند موی برویاند با آب سرد ببویند و ببویند خواب آورد بر داء الفیل مالند سود دارد تخم وی بریان
کنند شکم ببندد و بیش زوده به سازد و اسهال و رعاف و اسهال مزمن نماند مضر بود بگرده
حرف زاء مصلح مرزنگوش بود و بدل تخم مرو شربت دو درم زاج چهار گونه بود سبز را قلقند گویند و سفید
را قلقلیس و سرخ را سوری و زرد را قلقطار سفید لطیفتر بود و سبز قویتر و سرخ غلیظتر
و زرد میانه قلقند گرم و خشک بود در سوم گویند در چهارم محرق و ملطف سوری محرق و

قابض بود جرب و حکه دفع نماید قلقطار گرم بود و خشک در سیوم محرق و قابض بود تجفیف دهد و ...
زیاده و لدغ کم با سرمه نور بصر بیفزاید و غلظ پلک زایل سازد زبیب مویز گرم و تر بود در دوم و دانه وی
سرد و خشک با دانه معده و جگر را قوت دهد درد روده بنشاند گوشت وی گرده و مثانه را سود
دارد شکم براند سهل را یاری دهد بدن فربه سازد دفع سرفه نماید رطوبت قصبه شش ببرد با زیره
و آرد باقلا بر ورم خصیه مالند تحلیل آید با شراب بسایند و بر جرب ریش و ریش شهدی و سرطان مالند
به سازد با جاورس بر نقرس مالند نماند غذا مویز زیاده از انگور دهد و محروران را دارد سکنجبین
و میوهای ترش دفع مضرت نماید گویند چون بسوزد مصلحیا را چنین بود و بدل کشمش و شربت ده
درم زبد البحر کف دریا گرم و خشک بود در سیوم گویند گرم و تر بود و زردی زایل نیکو بود و دشواری
بول باز دارد سنگ مثانه و گرده بریزاند حیض براند استسقا و درد سپرز و گرده را سود دارد با شراب
سرخ بر داء الثعلب مالند موی برویاند با موم و روغن گل جرب و قوبا و بهق و خنازیر و کلف و
نمش و بثور و آثار ریش و اعضا مالند زایل گرداند با سرمه سفیدی دیده ببرد آید مضر بود بدماغ و
مصلح روغن گل و بوره شربت از یک دانگ تا دو دانگ زبد مسکه گرم و تر بود در اول تری وی غالب بود
بر بدن مالند غذا دهد و فربه سازد ورم بن دندان و گوش و دهان بنشاند بر لثه کودک
مالند دندان زود و آسان بر آید با شهد بنوشند ورم شش و برسام را سود دارد و چون از شش
آید بانها با شکر و بادام دفع سرفه سرد و خشک و سوزش مثانه نماید مضرت زهرها باز دارد ریش پاک سازد
و گوشت برویاند بر ورم خصیه مالند نماند حقنه سازند ورم گرم رحم و روده بنشاند مرخی معده
بود و شکم نرم دارد و غثیان آورد مصلح قابض هندی بود زباد گرم بود در سیوم و در خشکی و تری
معتدل وی در نافه مانند مسکه چرب و سفید بود و از وی بوی مشک آید زباد گربه زباد نیکو
بود نافه ماده زبر فحج بود و نافه نر بر خصیه هفته یکبار نافه بگشایند و زباد بر دارند بوی
وی زکام و درد سر و شقیقه که از سردی بود دفع نماید یک قیراط با ده درم شراب ریحانی بگدازند
و تناول نمایند خفقان و ضعف دل زایل گرداند یک درم زعفران با شوربای مرغ فربه زن بیاشامد
آسان زاید در مجرای قضیب هند بول بگشاید زجاج آبگینه گرم بود در اول خشک بود در دوم با روغن
زنبق بر داء الثعلب مالند موی برویاند بسایند و در چشم کشند سفیدی ببرد و نور بصر بیفزاید
بسوزند و با شراب بنوشند سنگ مثانه و گرده بریزاند طریق سوختن آن بود که در کوره آهنگران
نهند و بر بندند چون نزدیک شود که بگدازد بیرون آورند و در آب اقلیمیا زنند و سوده
بکار دارند زرنباد گرم و خشک بود در دوم گویند در اول بنوشند باد تحلیل یابد و شکم باز دارد
بدن فربه سازد روح طبیعی و حیوانی را قوت دهد دفع زهر جانوران نماید با انگبین تناول
نماید صرع و فالج و نقرس و عرق النسا و برص کودک را سود دارد سودا و بول براند و حشو غم
و فساد فکر و خفقان و بیماریها سوداوی زایل گرداند رطوبت ببرد از دود وی مور بگریزد
و باز باید با شهد بر جرب کودک مالند شفا یابد بسیار خوردن دل را مضر دارد مصلح بود
بود گویند سنبل هندی و نبات و بدل در دفع ریح و تحلیل باد نیم وزن درونج و نیم وزن آن
ترنج و شربت یک درم زراوند گرد گرم و تر بود در سیوم خشک بود در دوم گویند گرم بود در دوم خشک
بود در سیوم زرد و فربه نیکو بود قوی تر و لطیف تر از دراز بنوشند وسواس و صرع و تنگی نفس
و فواق و نقرس را سود دارد دفع مضرت زهر جانوران داروهای کشنده نماید قوت سامعه
بیفزاید دفع ماده بلغمی و مراری نماید و هن عضله و اماس سپرز و درد پهلو زایل گرداند
معده و دماغ از ماده ردیه پاک سازد با شهد دفع درد شقیقه و فالج و یرقان بلغمی و درد ران

و عرق النسا

و ورم لثه و نقرس سود دهد و بر ریشهای عفن نماید بر بهق مالند بر دانه‌ها نهند و بر دندان مالند جلا یابد ضماد وی
خنازیر را بگدازد و بیرون آورد بر ریش بد نهند گوشت برویاند با فتیله شهد بیالایند و در گوش نهند
چرک نماند بینی خشک سازد روغن بنفشه و کدو دفع خشکی نماید گویند مضر بود به سپرز گویند و با
با فتیله شهد بیالایند در گوش نهند مصلح انگبین بود و بدل وی وزن و نیم زراوند گویند بدل وی زوفا
زرنباد و دو دانگ بسباسه و نیم وزن قسط شیرین بود و گویند بدل وزن وی راسن بود و شربت یک
درم و نیم تا دو درم **زرنباد** در اول گرم بود در سیوم خشک بود در دوم زردی کند نیکو بود از الهام کند
تریاق بنوشند صرع و کمان دفع نماید ساده فزونی از سینه بزداید رنگ روی صاف گرداند بر ریش
ریزند گوشت برویاند با سکنجبین تناول نمایند مضرت زهر عقرب و جانوران و داروهای کشنده
باز دارد با مویز و فلفل بنوشند رحم از فضول پاک سازد و حیض براند و کرم کدو دانه را بیرون آورد
معده سرد و تبهای بلغمی را سود دارد با شهد و ابرها بنوشند و ریش عمیق گوشت برویاند با روغن بر
بدن مالند خارش نماند فرزجه سازند بچه بیفکند جگر را زیان دارد مصلح انگبین بود و بدل وزن
وی زرنباد و نیم وزن فلفل و دو دانگ بسفایج و نیم وزن زرنباد بود و شربت دو درم **زرنیخ**
گرم و خشک بود در سیوم زرد و رخشنده نیکو بود گوشت فزونی بزداید با آهک قطع مو
نماید و روغن وی مالند جرب نماند با زفت بمالند جنون برده که از ضربه بود بگدازد و خنازی
سازد با زیت کهنه بمالد خارش نماند با روغن گل بر داءالثعلب بمالند زایل گرداند سرخ وی با موم
روغن بیامیزند و ریش خبیثه و دهان و آکله مالند شفا یابد با آب برگ ترب پس از کندن مو
بر بغل و عانه مالند بر نیاید مار را بسیج برد داءالثعلب مالند مو برویاند سفید و صفرا کشنده
بود بد بوی سیل ازقی با آب گرم و روغن کنجد جلاب و شیر تازه و شوربای جرب و روغن
بادام شیرین و لعاب بود بدل سرخ نیم وزن وی زرد بود **زرنب** گرم و خشک بود در آخر دوم با
وی عطریت و تلطیف و قبض بود بدین سبب تفریح و تقویت دل زیاده از زرنباد نماید در قوت
مانند کبابه و سلیخه بود معده سرد و جگر ضعیف را سود دارد باد از بدن براند تمام درد
عصب بنشاند با روغن گل سعوط کنند درد سر که از سردی بود و تری زایل سازد شکم
باز دارد مصلح جلاب نیم گرم بود و بدل وی دارچینی گویند بدل سلیخه و کبابه بود و گویند
بدل وزن وی خیار بوا و شربت دو درم **زعفران** گرم بود در دوم خشک بود در اول و گویند گرم
بود در سیوم و خشک در دوم و وی را خلوق و کرکم نیز گویند مغربی بهتر و بارنگتر و سرخ تر از
رومی بود و بعضی بهترش کنند و فارسی و شامی و مصری بکار نیاید منضج و محلل بود دفع
عفونت نماید دل را قوی گرداند شادی و خواب آورد و قوت مباشرت بیفزاید غذا بگوارد
شهوت غذا باز دارد معده و سپرز را آسودگی زدن و پشت و جگر و دماغ را قوت دهد سده
جگر بگشاید بول براند گرده و مثانه پاک سازد شقیقه و درد سر که از سردی بود زایل گرداند
قوت دوا با عضا رساند سه درم فرح قوی آورد و خورنده از فرح بمیرد یک درم با زرده بیضه
نیمبرشت زن بنوشد زاییدن آسان گرداند با شراب تناول نمایند شادی و مستی بیفزاید رنگ
روی نیکو گرداند در چشم کشند نور بصر بیفزاید و سفیدی بزداید و دفع دمعه نماید با ضماد
درد معده و رحم بیامیزد درد بنشاند بر ورم پس گوش مالند تحلیل یابد شش را زیان دارد
دفع مضرت نماید گویند درد سر و غثیان آورد مصلح آب ترش بود و بدل وزن وی قسط
و دو دانگ و یک دانگ و نیم سنبل و سه رابع وزن پوست سلیخه و شربت نیم درم تا یک درم گویند بدل دو
وزن فلفل روغن وی بود **زعرور** سرد و خشک بود در دوم قبض وی زیاده از سنجد بود معده و

جگر را قوت دهد بدن فربه سازد حرقت صفرا و خون بنشاند شکم ... آرد و بول براند
داء الثعلب را سود دارد و گرده را زیان دارد و درد سر ... آورد مصلح انیسون بود و شربتی سه
درم گویند بدل جعده بود و مصلح کلشکر زفت رومی گرم و خشک بود در دوم براق و صاف و املس
و نشر را زیان دارد مصلح کثیرا و بدل وی قطران و شربتی دو درم گویند بدل علک البطم
و جاوشیر بود زفت تر گرم و خشک بود در دوم وی مانند قطران روان بود و شربتی دو درم ... از
صنوبر بگیرند با شکر بنوشند سینه را از فضول پاک سازد و شکم براند و منع نفث الدم نماید بر
داء الثعلب طلا کنند موی برویاند بر خنازیر طلا کنند زایل گرداند بر ورم صلب طلا کنند بگدازد بر قوبا طلا کنند
ببرد آید بر عضو لاغر طلا کنند فربه سازد بر شقاق پا طلا کنند شفا یابد حقنه سازند دفع زهر مار و
عقرب نماید روغن وی با شهد تناول نمایند زهر مضرت نرساند بر زخم افعی طلا کنند سود دارد
و دود وی مژه برویاند در قوت مانند دود کندر بود بر ریش ریزند زایل گرداند و قیل زفت
زفت چشم سفید پاک بالای وی بپاشند و بخار بسیار که در وی گرد آید بفشارند و نگاه دارند
این را روغن زفت گویند زفت خشک گرم و خشک بود در دوم گویند گرم بود در دوم خشک بود در سوم
وی زفت تر بود که بپوست بدن برد ریش اندوده پاک گرداند و گوشت برویاند بر قوبا طلا کنند
ببرد آید بر ورم صلب طلا کنند تحلیل یابد بر جای ضربه طلا کنند درد بنشاند و خون مرده بگدازد زمرد
سرد و خشک بود حبس از انتشار زهر و وزن شش جو بنوشند زهر مضرت نرساند و اسهال الدم با
دارد با خود دارد از صرع و مضرت جانوران امان یابند بر ران بندند زادن آسان گرداند بنوشیدن
در وی نگرند نور بصر بیفزاید اعنی نظر بر وی ... از دیده وی ... آید گویند نور بصر وی باز
نماند زنجبیل گرم بود در سوم خشک بود گویند تر بود در اول زرد و فربه و بی ریشه نیکو بود
با دمعه و روده ... جگر و دماغ بگشاید قوت مباشرت و منی فزاید بصر حفظ بیفزاید
فالج و خدر و لقوه و جمود و عرق النسا و نقرس را سود دارد معده و گلو از رطوبت لزجه برهاند
با شهد بنوشند درد ... اگر انسردگی بود زایل سازد بلغم و مره سودا براند دفع افیون و جانوران
نماید مضر بود بگلو مصلح انگبین بود و بدل وزن وی دار فلفل گویند بدل یک وزن و نیم دارچینی بود
بدل عاقرقرحا بود و شربتی دو درم زنجار گرم و خشک بود در آخر سوم معدنی بهتر بود قوت زنگار
زیاده از مس سوخته بود برص و بهق و جرب زایل سازد بر ریش ریزند گوشت پوسیده ببرد آید
و تازه برویاند سفیدی و ناخنه و سبل و جرب ببرد آید نور بصر بیفزاید و نشف رطوبت نماید با
مرهم بر ناسور و ناصور ... طلا کنند نماند با شهد در چشم کشند دفع غلظ پلک نماید بنوشند
قی و سوز گلو و پیچ شکم آورد و روده ریش سازد تدبیر وی شیر و جلاب و آب گرم و روغن
بادام و شود با جرب و لعاب بود و بدل وزن وی اقلیمیا و نیم وزن شنجرف زنجار حدید زنگ آهن
سرد و خشک بود در دوم بن دندان محکم دارد و بر نقرس طلا کنند ... با سرکه بر جرح و بثره طلا کنند
زایل سازد بر داحس طلا کنند شفا یابد در چشم کشند سخونت جفن نماند زن برد آرد قطع نماید بنوشند
آبستن نگردد زوفا تر گرم بود در دوم گویند در سوم تر بود در اول و آن سبز بود که بر دنبه گوسفند
ارمنی گرد آید وقتی که در میان گیاه و سبزه ... و دنبه وی بر آن گیاه آید و سبز بر دارد بر
ورم صلب طلا کنند بگدازد صلابت مثانه و رحم بنشاند با موره و انجیر بر سپرز طلا کنند تحلیل یابد
بنوشند استسقا و سرفه را سود دارد با سکر و اکلیل الملک بر دارند حیض براند و بچه
بیندازد با پیه بط بر ریش گوشت رحم و قضیب طلا کنند زایل گرداند و دفع تشنج نماید گویند درد
سر آورد مصلح سرکه و روغن گل بود و بدل مغز ساق گاو زیتون سبز سرد و خشک بود سیاه گرم

وخشک

وخوب بود ... [illegible] ... نه زودتر گوارد و غذا بیش دهد معده قوت یابد شهوت غذا
پدید آید قوت ... [illegible] ... بیفزاید عصاره وی زن بردارد منع ترشح و سیلان رحم نماید مضمضه
با آب نمک وی بن دندان محکم کرداند خوردن وی بخوابی و درد سر آورد که دفع وی نماید گویند مضر بود به
شش مصلح انگبین بود **زیت** انچه از زیتون رسیده گیرند گرم و تر بود و انچه از زیتون سبز گیرند سرد
و خشک و گویند زیت گرم و خشک بود در دوم روغن هر زیتون شیرین بود از زیت انفاق گویند
و تلخ زیت حار بر جرم ریشی و جرب و قوبا مالند زایل کرداند بر سر مالند درد بنشاند و دفع سبوسه
نماید بر موی مالند سرعت شیب باز آرد در دهان دارند بن دندان محکم سازد بنوشند شکم براند
و قولنج بگشاید و دفع اماس معده نماید کهنه وی در چشم کشند نور بیفزاید تا دیگی و سبل زایل کرداند
بر نقرس مالند نافع بود گرم بر زخم عقرب مالند درد زایل کرداند شسته وی درد عصب و عرق النسا
بنشاند شستن وی آن بود که با آب بیامیزند و بر هم زنند و بپالایند پس از آن کهنه گردد و هم چنین
بماند بهتر بود بدل وی روغن بید انجیر بود گویند روغن ترب بود بدل داروهای کشنده زنجبیل
**زیبق** سیماب گرم و خشک بود در دوم گویند سرد و تر بود زنده و غیر مستعمل نیکو بود از خرقه بگذرانند
آنکه سیاه بود مستعمل بود با آب ترب و لیمو بسایند تا بمیرد و روغن گل با وی بیامیزند در حکه و
جرب مالند زایل سازد با آب لیمو بکشند و رشته با وی بیالایند و بر گردن بندند شپش برود وی
کرداید بر بدن حیوان مالند کشته ماند در گوش ریزند گران گردد و اختلاط عقل پدید آید و
شاید که صرع و سکته انجامد میل زیبا بر ... در گوش نهند با وی بیالایند زنده بنوشند
قولنج التوا بگشاید درد وی کری و ظلمت بصر و رعشه و حبس اعضا و بحر و زوال عقل
و حبس دماغ آورد دمار و عقرب و گزنده از دود وی ماند مصعد و مقتول کشنده بود **ساذج**
گرم و خشک بود در دوم گویند تر بود گویند گرم بود در سیوم خشک بود در دوم هندی و
تازه سبز نیکو بود سیاه تیز بوی برگ قرنفل بود وی مانند برگ جوز بود معده و جگر سرد گرم
سازد درد معده و جگر و سینه و روده زایل سازد باد و بول براند قوت بدن بیفزاید و فربه
سازد خفقان را سود دارد زائیدن آسان کرداند درد دهان دارد دفع بوی وی نماید با سرکه
بر شکم مالند حیض بگشاید و مثل سودا براند بسایند در چشم مالند سود نماند بر جامه ریزند
از آفت کرم نگاه دارد دود وی برحم رساند مشیمه بیرون آورد مضر بود بمثانه مصلح شراب
آبی بود گویند مضر بود بشش مصلح مصطکی بود و بدل سنبل هندی گویند بدل بلیلج کتیرا بود
و شربت یک درم و نیم **ساج** سرد و خشک بود سیاه و صلب نیکو بود بسوزند و در چشم کشند قوت وی
بیفزاید و اماس پلک بنشاند با آب سرد بسایند و بر سر مالند درد نشاند بر ورم صفراوی و
دموی مالند زایل کرداند نشاره وی بنوشند کرم بیرون آورد روغن میوه وی با سنگ بیامیزند
وزن بیفزاید و رنگ و بوی مشک تغیر نیابد **سپستان** معتدل بود که بهتر سرد و تر بود گویند گرم و تر
در دوم علیق گویند تازه و فربه نیکو بود سودا براند بدن را قوت دهد و از ماده رد تیز پاک سازد
حدت ده و از فضول بزداید تشنگی بنشاند سینه و گلو نرم دارد سرفه که از گرمی و خشکی بود دفع نماید
تب دموی و صفراوی را سود دارد غذا اندک دهد بلغم بیفزاید مضر بود بجگر مصلح عناب
بود شربت سی عدد **سداب** گرم و خشک بود در دوم و خشک در سیوم نیز گویند و بری در چهارم
بستانی سبز و تیز بوی نیکو بود قطع ماده لزجه نماید سرفه و تنگی نفس و درد سینه و پهلو و
درد مفاصل و عرق النسا را سود دارد با انجیر خشک و مغز جوز بنوشند دفع زهرها و گزنده
و جانوران نماید با شبت بجوشانند و آب وی بیاشامند پیچ شکم نماید با زیت بجوشانند
و بنوشند کرم بمیرد حقنه سازند باد قولون و رحم و روده مستقیم براند و درد رحم کر

ح ف شر وس

ازاختناق بود بنشاند برگ وی بسایند و در چشم کشند [illegible] بیرون آید
برص و بهق و ثولول و خنازیر مالند زایل گرداند بخایند بوی سیر و پیاز نماند [illegible] بر سر مالند درد
سر را بنشاند با انجیر بر استسقا طحال مالند ورم تحلیل یابد با برگ غار بر ورم قضیب مالند سود دارد
با شهد بر قوبا مالند بر داء الثعلب آب وی در پوست انار گرم کنند و در گوش چکانند درد نماند با آب
رازیانه و انگبین در چشم کشند قوت یابد با سرکه و سفیده و روغن گل بر نمله و جمره و ریش تر
مالند زایل گرداند روغن وی یک درم بنوشند رعشه و فالج و قولنج بلغمی را سود دارد ده درم آب
طبیخ وی با بیست درم شهد تناول نمایند فواق بنشاند برگ وی بنوشند منع [illegible] و دفع
زهر مار و عقرب و رتیلا و سگ دیوانه نماید یک درم آب برگ وی با پنج درم روغن بجوشانند
و بر بدن مالند گزنده نزدیک نیاید آب وی در خانه بود بزند بمیرد و تخم وی یک درم با انگبین
یا سکنجبین تناول نمایند صرع و کابوس و قولنج ریحی که از بلغم و سردی بود زایل شاند با زیت
بجوشانند و بر مثانه نهند عسر البول نماند عصاره و بیخ سداب جبلی با موم بیامیزند و بر داء الثعلب
مالند موی برویاند وی درین باب بهترین داروها بود آب برگ سداب بستانی در بینی کودک
مالند دفع صرع نماید بنوشند منی خشک شاند و شهوت مباشرت نماند درد سر و منفعة آورد
مصلح انیسون بود و بدل او دو بنه و شربت جهت [illegible] درم و بوای کودک دانگی [illegible] گویند و بر
عضو نهند ورم گرم تولد کند بنوشند حرقت و التهاب قوی پدید آید تدبیر وی پس از قی
تدبیر وطی بود سرگین گرم و خشک بود در دوم بزرگ و سیاه که درون وی صمغ بود بکار آید با شهد
یا شراب بنوشند بچه زنده بمیرد و مرده کرم که اندرون بیرون آورد با انگبین تناول نماید درش
کرده و مثانه و عرق النسا و نقرس و درد مفاصل را سود دارد بر ریش تر بریزند خشک شاند
مضر بود بگرده مصلح شکر سفید بود گویند شاه بلوط بود و بدل شیح ارمنی و شربت دو درم با
داروی گرم کمتر از دو درم بیامیزند فایده نیابند سرطان نهری خرچنگ جوی بار سرد و تر بود در دوم
اگر بگوارد غذا بسیار دهد خداوند سل و دق را سود دارد شوربای وی با [illegible] مند قرحه ریش
نماند با گوشت و رازیانه بپزند و سی درم عرق وی تناول نمایند حیض براند گوشت و شوربا قوت
مباشرت بیفزاید بکوبند و بشویند و بدان آب غرغره کنند خناق و درد لهات زایل گرداند بور...
با سرکه بر بهق و کلف مالند بر دا آید بر زخم [illegible] مالند سود دارد با شهد بر شقاق مقعد
مالند شفا یابد بر زخم عقرب و رتیلا مالند درد بنشاند بر ورم صلب مالند نماند با شیر خر
بنوشند دفع زهر جانوران نماید با شراب بیاشامند دشواری بول زایل گرداند بر سرطان
پستان مالند صحت یابد پای وی بر درخت بندند بار بریزد مضر بود بمثانه مصلح گل
قبرسی بود سرطان زنده بر تابه مس سرخ بریان کنند تا سیاه گردد و سودن را شاید وقت
سوختن پس از برآمدن شعری بود و آفتاب و ماه در اسد باید سرطان بحری خرچنگ دریایی سرد و
خشک بود در سیوم نوع این تمام اندام مجری بود بسوزند و در چشم کشند نور بیفزاید و
نشف رطوبت طبقات دیده نماید با داروی ناخنه و جوب بیامیزند قوت یابد بر ریش بریزند
زایل گرداند بر دندان مالند سفید شاند بر بشره و کلف مالند بر دا آید [illegible] خستک بود
در دوم گویند تر بود در گرمی و سردی معتدل در وی حرارت و عفوصت بود برگ وی قابض
بود دفع ترشح دم نماید با سرکه بر موی مالند سیاه گرداند با پست جو بر نمله و جمره مالند نماند
با زیت و موم بر مقعد مالند قوت یابد بر فتق مالند سود دارد آب طبیخ وی با سرکه درد دهان
دارند درد دندان بنشاند پیشه اندود برگ و چوب و میوه وی نماند ثمره وی سرد و خشک

وقابض

وقابض بود کو[illegible] در اول خشک بود در دوم ویرا جوز السرو گویند دهان خوشبو سازد
معده وجگر وسپرز و روده را قوی گرداند اسهال دموی وصفراوی باز دارد قوت بدن
بیفزاید نشف رطوبت عروق نماید سده جگر بگشاید درد سر وشقیقه که از سردی بود
بنشاند با شراب سینه از بلغم بزدآید وعصب قوت یابد ونفث دم نماند وسرفه کهن و
عسر البول را سود دارد در آب طبخ وی نشینند منع خروج مقعد ورحم نماید با سرشین بر
فتق لند از نزول ماده مانع آید با انجبار بسایند وفتیله سازند ودر بینی نهند گوشت فزونی
بند آید مضر بود بدل مصلح انگبین وروغن بادام بود وبدلش نیم وزن کزمازو ونیم وزن پوست
انار وشربت نیم درم اسپاسیوس تخم انجدان رومی گرم وخشک بود در دوم ویرا کاشم نیز گویند سده جگر
بگشاید باد معده وروده براند درد گرده ومثانه واختناق رحم وعسر البول زایل گرداند وزاییدن
آسان گرداند با شهد بنوشند سرفه مزمن وتنگی نفس نماند درد درون بنشاند بلغم غلیظ بگدازد
دفع درد پشت وصرع نماید بسیار خوردن ضعف جگر آورد مصلح آب انار ترش بود وبدل
خردل سفید وشربت یکدرم سعد گرم بود در اول خشک بود در دوم فربه وبیرون سیاه
وسفید وخوشبو نیکو بود بر ریش دهان وقلاع بلغمی واسترخای گوشت بن دندان و
اکله را سود دارد گرده ومثانه وعصب را قوت دهد حفظ بیفزاید معده وجگر گرم دارد دفع تقطیر
البول نماید سردی رحم وتبهای کهن را سود دارد با شراب بجوشانند وده درم بیاشامند کرم کدو دانه را
نماند بخایند دهان خوشبو سازند خون را ببندد وبسیار خوردن جذام آورد مضر بود بشش مصلح آن
بود وشربت یکدرم گویند مضر بود بکلیه ومصلح قند وصندل بود سفرجل سرد بود در دوم گویند در سوم
وگویند در اجزای اول شیرین سرد وتر بود وترش سرد وخشک رسیده وبزرگ وآبدار نیکو بود
قبض ترش زیاده بود معده را قوت دهد منع سیلان فضول نماید پیش از غذا شکم ببندد وبالای غذا شکم
براند وغثیان باز دارد بوی وی دل ودماغ قوی گرداند آب وی تشنگی بنشاند وبول براند وضماد و
تنگی نفس ونفث دم وذوسنطاریا را سود دارد در تقویت معده قویتر از خام بود در قضیب
چکانند حرقت بول نماند حقنه از آب طبخ وی سازند شقاق مقعد شفا یابد بسیار خوردن قولنج
وپیچ شکم ودرد عصب آورد نارسیده دیر گوارد مصلح انگبین بود سقنقور گرم وتر بود در دوم ونمک سود گرم
وخشک گویند خشک بود در اول گرم بود در دوم وی بچه نهنگ بود بدین سبب وی را [illegible] ماهی گویند
واندیار صعید مصر ودر کنار نیل یابند بکشند ودرون وی بر نمک کنند سر [illegible] بود
وزبان وی دو سر ماهی در اندرزبان یک ناخن وی سیاه تر ودر انبار ناخن بری بود ودر لب بیند و
کوته بود رنگ یکی بزردی گراید ودیگری سیاه بود وبر روی نقشهای سفید ورنگ ماهی بسیاهی گراید
وان نقطه عاری بود اکثر در بهار گیرند بهتر بود وناف وگرده وگوشت بن دم وشانه وپیه ونمک
تر ونمک وی چرب وسیاه بود وسفید که بر نمک سود مزاج سرد وتر را شاید ومزاج گرم وخشک
را مضرت رساند بتابستان اگر از سردی بود زایل سازد گوشت دباید وبا شراب ماء العسل بنوشند نهی
وقوت مباشرت بیفزاید نمک وی با غذا وزرده بیضه نیمبرشت تناول نمایند شهوت مباشرت
قوی یابند پیه گرده یکدرم تناول نمایند با شراب باه با انگبین وجز شراب شیره تخم کوک وشوربای
عدس فرو نشیند شربت از گوشت یکدرم ونیم تا سه درم بود واز نمک دو درم واز پیه یکدرم و
بدل وزن وی خصیة الثعلب وقضیب گاو بود تنها بنوشند منفعت زیاده از آن یابند که با دارو
بیامیزند شکر قند گرم وتر بود در دوم سفید نیکو بود کهنه بخشکی گراید شکم نرم دارد رطوبت معده زاید
قوت معده وجگر بیفزاید با روغن بادام شیرین قولنج بگشاید با آب گرم سرفه زایل گرداند واواز

بگشاید سینه و شش نرم سازد و دفع خشونت مثانه نماید [illegible] ... بنشاند
با روغن گاو بنوشند بول بگشاید ده درم با بیست درم روغن تازه نیم گرم تناول نمایند درد درون
نماند و زنان زاینده را پاک سازد کهنه وی بلغم از معده بزداید و تشنگی آورد و صفرا بیفزاید مصلح
انار میخوش بود و شربت ده درم و بدل وزن وی شکر گویند مصلح آسانی و طباشیر بود و بدل مویز
شکر عسکر حال نایل بگرمی بود و وی مانند نمس بر عسر کرده آید سفید وی نیکو بود شیرینی وی اندک بود
بدین سبب تشنگی نیاورد معده و گرده و جگر را سود دارد شکم نرم سازد ده درم با آب نیم گرم سی روز
بپیوسته بنوشند تنگی نفس نماند با شیر شتر دفع استسقا نماید در چشم کشند سفیدی بزداید و
روشنی بیفزاید سک عصاره آمله گرم و خشک بود در دوم خوشبو نیکو بود سده بگشاید قوت مثانه
بیفزاید درد دل و مفاصل و درد عصب بنشاند بلغمی و ترقف دم باز دارد اعضای درونی قوی گرداند
بر شکم مالند دفع نرمی نماید بوی وی درد سر آورد مصلح بوی کافور بود و شربت نیم درم سلق
گرم و خشک بود در اول گویند تر بود آب برگ وی بر کلف و ثولول مالند بزداید بر داء الثعلب
مالند موی برویاند با روغن کنجد بجوشانند و بر سر مالند سبوسه نماند با شهد بر قوبا مالند
زایل گرداند بلوم روغن بر قدم مالند بنشاند بر موی سر مالند شپش نماند بنوشند قولنج بگشاید
با مری و توابل تناول نمایند قطع بلغم و دفع رعشه نماید با داروی مسهل بلغم براند و درد ورک
و مفاصل نماند نیم درم غاریقون با دو درم آب وی بنوشند دفع ماده غلیظه نماید آب بیخ وی در
بینی صرعی چکانند خون را بسوزاند و انعوی کیموس بد خیزد مصلح سرکه بود و بدل برگ چغندر
بیخ وی غثیان آورد مزب غوره و شراب ترنج دفع وی نماید سلیخه گرم و خشک بود در سیوم و
مانند دارچینی بود و رنگ وی جگری و در خوابیدن از وی لعاب پدید آید قوت اعضا
بیفزاید دفع زهر افعی نماید سده جگر و حیض بگشاید بول و باد براند بچه مرده و زنان و مشیمه
بیفکند و درد گرده بنشاند معده و جگر را سود دارد درد سینه و پهلو که از ماده لزج و باد
غلیظ بود زایل گرداند با داروی چشم بیامیزند روشنی بیفزاید دود وی بر رحم رسانند
نشف رطوبت عفنه نماید مضر بود به گرده مصلح کثیرا بود و شربت یک درم و بدل نیم وزن دارچینی
سنجه پوست انار سرد و خشک و مجفف بود پوست انار که سفید بود بکار باید بجوشانند
و در گوش چکانند درد بنشاند مضمضه کنند درد دندان نماند بسوزانند و بر داء الثعلب مالند
موی برویاند یک درم با حنا بر ثولول مالند زایل سازد با زیت چند روز در آفتاب بیاویزند و در چشم
کشند رمص و غلظ جفن نماند بر ران زن بندند دندان زاید و بچه مرده بیفکند با زیت بجوشانند
و در گوش چکانند درد که از سردی بود بنشاند و منع جریان ماده نماید و ریش خشک سازد
مانند و وی قران نماید با شهد بیامیزند و در چشم کشند نور بیفزاید سلحفات سنگ پشت و بر
لاک پشت نیز گویند چون سنگ پشت دریایی با شراب و بیخ بابونه خرگوش و شیره بنوشند
دفع زهر هوام و ضفدع اجاجی و زهر جانوران نماید بر نقرس و مفاصل مالند درد نماند با
شهد و آرد جو مانند فلفل حب سازند و مصروع صبح و شام یک حب تناول نمایند صرع نیاید
وی مالند تشنج و کزاز نماند زهره وی بر خناق مالند دفع نماید و در بینی چکانند صرع زایل گرداند
بر قلاع مالند نماند با انگبین در چشم کشند سفیدی بزداید و نزول آب نه آید بیضه وی دفع
سرفه کودک نماید زردی با سفیده بیضه وی بر شقاق مالند شفا یابد سلدخم گویند کمین بر
کوهی بود اسم رسمی بود و خلاف بود در شین یاد کرده آید سماق سرد بود در دوم خشک بود در
سیوم تازه و سرخ نیکو بود رطوبت معده بزداید قوت وی بیفزاید تشنگی و غثیان صفراوی

بنشاند

بنشاند شیر ... بیا بدید ید و اسهال صفراوی باز دارد منع ترف دم نماید بریان کنند قبض
بیفزاید کوشت مرغ و دراج با وی پزند و بنوشند نفخ شکم باز دارد بر معده و شکم مالند بر بندند باکلاه
بجوشانند و در چشم چکانند قوی کرداند و درد که از گرمی بود بنشاند و سلاق و حرکت پلک و
حکاک وی زایل کرداند حرقه با آب طبیخ وی بپالایند و بر اکله نهند شفا یابد آب نقیع وی
بیاشامند منع جریان نماید مضمضه کنند قلاع نماند در چشم چکانند آمله بر بیاید بقوام
آورند قبض بیفزاید بر جمره و آماس گرم مالند نماند با انگشت چون بلوط بر باسور مقعد مالند
بیندازد با شهد بر پلک مالند خشونت زایل سازد آب برگ وی در گوش چکانند جرل بپالاید
و ریش خشک سازد آب طبیخ برگ وی بر موی مالند سیاه کرداند حقنه سازند ریش روده
و روده به سازد بقوام آورند در چشم کشند از نزول مانع آید با آب لسان الحمل بر ریش مالند
گوشت برویاند و زهار و بر قضیب مالند سلس البول که از استرخای مثانه بود باز دارد مضر بود
بجگر سرد مصلح مصطکی بود سمسم کنجد گرم و تر بود در اول گویند در دوم و بیر اصل نیز گویند منی
و باه بیفزاید حرقت معده که از تیزی ماده و شراب و داروی گرم بود بنشاند دفع زهر مار
نماید بریان و پوست کنده زودتر گوارد و غذای نیک دهد و بدن فربه سازد لعوق وی سرفه
سرد و بیماری سینه و شش را سود دارد آب نقیع وی حیض براند بر بدن مالند نرم سازد
بر شقاق مالند شفا یابد بر جای ضربه مالند اثر کبود نماند بر عضو سوخته مالند درد و حرقه
بنشاند و بر ورم صلب مالند تحلیل یابد خام وی دیر گوارد و از وی خون غلیظ حاصل آید معده
ضعیف کرداند غثیان و تشنگی آورد مصلح انکامه بود و شربت پنج درم و بدل تخم کتان بود
با آب طبیخ برگ وی بشویند نرم و درخشان کردد دهن روغن گرم و تر بود در اول گرمی وی زیاده
از سکه بود و نضج و تلین وی قوی تر هر چند بماند حرارت بیفزاید سینه نرم دارد و ضعف
کرد وی بود نضج یابد با شکر نضج بیفزاید دفع زهر داروی کشته نماید ده درم با
شکر بنوشند بول بگشاید با بیست درم آب انار ترش بیاشامند ذوسنطاریا زایل کرداند
بر ورم بن گوش و غیر آن مالند نضج یابد بر خشکریشه مالند با پنبه بر زخم نهند ... آهن بیاید
و سر زخم وسیع سازد بر پلک مالند صلابت بنشاند با آب عنب الثعلب در چشم کشند
ورم و درد و ضربان نماند بر رو مالند صفا یابد روغن کاو از وصول زهر افعی به ... مانع
آید رازی گوید یکی را افعی گزید روغن کاو کهنه نوشید مضرت زهر ندید سمک ماهی تازه سرد
و تر بود در دوم و شور گرم و خشک وی در بزرگی و کوچکی و فربهی و لاغری میانه باید
تازه وی با روغن بریان کنند دیر گوارد و تشنگی آورد کباب زود گوارد و بدن فربه سازد منی
و قوت مباشرت بیفزاید خاصه با ... و ماهی شور با ی وی دفع زهر داروی کشنده
و سگ دیوانه و مار و جراحت نماید وی مورث بلغم غلیظ و مرخی عصب بود وقت پختن باید که
فلفل بیالایند و پس از وی بریان زنجبیل و شراب صرف تناول نمایند و از شراب و آب باز ایستند
اگر ضرورت بود تجرع نمایند روزی که قی خواهند آب بیاشامند اگر قی نیاید بلغم لزج
در بدن کرد آید و فالج و سکته و قولنج قوی پدید آید درین صورت شهد با سرکه بنوشند تا از
بیماریها که یاد کرده شد امان یابند سرد از ماهی تازه ... آید تا بهق و برص و خدر و سکته
و فالج و قولنج بلغمی نیاید ماهی شور بلغم بگدازد و تشنگی قوی و بهق سیاه آورد مصلح سرکه
و سعتر و کرویا بود سمک صیدا مانند ... کوچک بود جز وقت بهار ... صیاد ...
از نهر بود صیدا جای بود در شام نسبت ماهی بدانجا کنند نیم درم خشک وی بیالایند

و با شراب آمیخته بیضه بنوشند شهوت مباشرت برانگیزد و بقوط ... و بوی وی مهیج باه
مرد بود و ماده مهیج باه زن بود سمانی گوشت وی گرم و خشک بود غذای نیک دهد سنگ گرده
بریزاند بول براند درد مفاصل زایل گرداند تن درست و نافع را شاید گاه بود که تمدد و تشنج
آورد چه وی خربق خورد او را زیان ندارد بسبب مناسبتی که میان وی و خربق با سرکه و کشنیز
بپزند آفت نرساند خون وی در گوش چکانند درد بنشاند زهره وی سعوط کنند صرع بنشاند
سهور مسخن و مجفف بود و زود تغیر پذیرد چه مانند پوست حیوانات دیگر دباغت نیابد جز
بس و سرد مزاج را نشاید سنبل گرم بود در اول خشک بود در دوم گویند در سیوم وی را سنبل
الطیب نیز گویند تازه و خوشبو خوشه وی کوچک بود و زبان در خاییدن خشک سازد
و بوی وی در دهان دیرتر ماند نیکو بود معده و جگر و دماغ را قوت دهد سده معده
و جگر و دماغ بگشاید سینه و معده از فضول ببراید قی بلغمی باز دارد معده و بول براند رنگ
روی نیکو گرداند تنگی نفس و استسقا و خفقان را سود دارد ماسکه قوت یابد بوی دهان
و درد سپرز بنشاند با سرمه موی مژه برویاند شکم باز دارد قرحه سازد منع سیلان رطوبت
رحم نماید بو در دم جگر و معده مالند زایل سازد و بر بدن مالند عرق بازدارد بر ریش ریزند خشک
گرداند مضر بود بگرده مصلح کثیرا بود شربت یک درم و بدل وزن وی اذخر گویند بدل سادج
بود سندروس گرم و خشک بود در اول گویند در دوم نزف دم باز دارد و فضول از معده و روده
باز دارد دفع استرخای عصب نماید کرم که در روده بود از بیرون آورد با سود را سود دارد بر زخم ریش
ریزند خشک سازد با روغن گل بگدازند و بر شقاق مزمن مالند شفا یابد و سرفه و تنگی
نفس و خفقان و اسهال مزمن که از رطوبت بود زایل گرداند و اتباع صبر نیز بگدازد با ماء العسل
بول و حیض براند در چشم چکانند روشنی بیفزاید دود وی دفع نزله و زکام و درد دندان
نماید روغن وی بر بواسیر مالند نماند وی در قوت مانند کهربا بود سکنجبین هر روز نیم درم
بنوشند لاغری روی نماید سنجاب گرمی وی اندک بود و گرم مزاج را شاید سوسن کبود گرم و خشک
بود در اول وی سه گونه بود و سفید وی در سیوم گویند در اول سفید و کبود و زرد و کبود بستانی
نیکو بود و دفع درد سپرز و زهر جانوران نماید بر کلف و نمش مالند بزداید بر ریش جرب مالند شفا
یابد بیخ وی با شهد آب زرد براند قوت دل و فرح بیفزاید بوی وی مضر بود بدماغ گرم مصلح بوی
کافور شربت یک درم تا سه درم سویق حنطه پست گندم گرم و خشک در اول گویند تر بود با آب بنوشند
تشنگی بنشاند و در تن سرد سازد و دیر گوارد مصلح قند بود که با وی بیامیزند سویق شعیر پست جو
سرد و خشک بود معده را قوت دهد نشف رطوبت وی نماید نرمی شکم باز دارد خاصه با
آب انار ترش درد سر و تب صفراوی و حرقت معده و فواق و غثیان زایل گرداند اشامیدن وی
با شیرینی بیاشامند بدن فربه سازد باد در معده و روده پدید آید مصلح قند بود سویق التفاح پست
سیب قوت معده بیفزاید شکم باز دارد قی و غثیان صفراوی بنشاند تشنگی و سرفه و درد
سینه که از گرمی بود زایل سازد سویق النبق پست کنار معده را قوت دهد و شهوت غذا پدید آید و
حدت صفرا بنشاند و شکم باز دارد سیسنبر سرد بود در اول خشک بود در دوم گویند گرم بود در
اول گویند سرد بود در دوم گویند در گرمی و سردی معتدل بود دیر گوارد رطوبت معده بزداید
دفع رعاف نماید مثانه از ماده ردیه پاک گرداند بدن فربه سازد اسهال معدی و بوخر باز دارد
نفخ در معده پدید آید مصلح قند بود و بدل خرنوب بود شادنج گرم و خشک بود در دوم عدسی
که از سرخی بسیاهی آید و زود شکند و درون وی سرخ بود بکار آید گویند که دو کرد که در جلا
مانند

مانند سنگ ... بپزند سرخی وی زوال یابد علی بود جاورسی سنگ سرخ بود در روی نقطهای سیاه
وسندی بکرنگ وبرا بگویند ورم بسایند ودر ریاله چینی بشویند تا شاد نه با آب برآید وریک بماند
بگذارند تا رسوب نماید پس آب بریزند وخشک سازند وبرگوشت فزونی ترویند بزدایدا رزده
بیضه بر پلک مالند ورم گرم وسوزش بنشاند وخشونت زایل کرده اند با شیر زن در چشم کشند
درد معده بازدارد وحفظ صحت دیده نماید بر ریش بریزند گوشت فزونی بروید با شراب بنوشند
دفع دشواری بول ومنع سیلان منی وجریان حیض نماید با آب انار تناول نمایند نفث دم نماند معده
مرده را زیان دارد مصلح آب زرشک بود وبدل نیم وزن روی سوخته شبت گرم وخشک بود
در دوم گویند گرم بود در سیوم خشک بود در دوم گرمی ترکمتر بود ونضج وی قوی تر وتحلیل خشک
بیشتر بلغم لزج از معده بیرون آید درد سینه وشش را سود دارد شیر بیفزاید فواق امتلایی بنشاند
پیچ شکم زایل کرده اند نمک کرده بر بواسیر آب طبیخ وی با شهد بنوشند بلغم وصفرا براند ودرد
وباد نماند ودرد گرده ومثانه که از سده وباد غلیظ بود دفع نماید آب وی با انگبین بقوام آورند و
بر مقعد مالند شکم نرم دارد بسیار خوردن معده وگرده ومثانه ودیده را زیان دارد مصلح
لیمو بود گویند مصلح شهد بود وگویند دارچینی وقرنفل بود وبدل وی تخم وی شحم پیه گرم وتر بود
گویند خشک بود گرمی وی زیاده از سردی بود خشونت گلو باز دارد معی ومرخی معده بود
نمک وزنجبیل دفع مضرت نماید شحم الاسد پیه شیر گرم تر از پیهای دیگر بود وخشکی وی زیاده و
قوت وی قوی تر بر ورم صلب مالند بگدازد بر مفاصل مالند درد بنشاند وباد براند شحم الخنزیر پیه
خوک رطوبت وی زیاده از پیهای دیگر بود وگرمی وی کمتر از پیه بز وگوسفند نضج وی زیاده از
زیت بر ورم مالند بنشاند بنوشند دیش روده نماید بر بدن مالند دفع زهر جانوران نماید شعیر
گز بری گرم وتر بود در سیوم گویند گرم وخشک بود گویند گرم بود در سیوم خشک بود در دوم
اورا اسقاقل وشقاقل نیز گویند کنده وسنگین وزرد رنگ بود قوت مباشرت بیفزاید آلت سخت
سازد بول براند شیر زیاده کرده اند زن بر آرد بچه ببیندازد برلسوی بکوبند وبا شهد بر حوزه
مالند شفا یابد مضر بود بشش مصلح انگبین بود وبدل جلغوزه وبوره وبوزیدان وشربت سه درم
شعیر جو سرد وخشک بود در اول گویند در دوم غذای وی کمتر از گندم بود وجلای وی زیاده آرد
با سرکه بر کلف مالند بزداید بر ریش جرب مالند زایل کرده اند بر نقرس مالند نماند ومنع سیلان
فضول نماید با پوست خشخاش واکلیل الملک بر ورم پهلو مالند سود دارد بر ورم گرم مالند
بگدازد با انجیر بپزند وبر ورم بلغمی مالند تحلیل یابد با نفت وسرگین کبوتر وراتینج بر ورم صلب
مالند نرم سازد با موم وزیت وزفت تر بر خنازیر مالند بگدازد با آب عنب الثعلب برحمره مالند
وعلقمونی وما بندآن مالند نماند با سرکه بر پیشانی مالند درد سر بنشاند شعیر مو گرم وخشک بود
در سیوم موی آدمی بسوزند با سرکه بر بثره مالند با شهد بر قلاع کودک مالند شفا یابد
با مرداسنگ بر پلک مالند حکه بنشاند وجرب را سود دارد با روغن گل در گوش چکانند
درد دندان نماند با روغن کاو بر زخم وامثر وریش مالند شفا یابد دود وی بر چشم رسانند خناق
بگشاید ودفع سیلان نماید موی کودک از عقرب زده وخداوند نقرس بیاویزند دفع درد کند
اب معطوی برداء الثعلب مالند موی بروید ولیک سفال نو بر مو سازند وطبق سوراخ دار
بر گلوی نهند وآتش بر افروزند تا بسوزد شقیقن بحرا در رنگ وبزرگی مانند ماسوچه بود ویرا در
بخاری ماسوچه بستانی گویند پای وی سرخ بود وما وانی درخت بری از خانگی باز شناکرده
نزد ابن بیطار تمام بود وابن خطا بود چه یمام در لغت حمام بود خداوند منهاج الاسما گوید شقیقن

بر زخم ... سیلان ... مالند ودرد ... بنشاند با زیت ... با سرکه ... از شعیر ... آب ...

مقدار فاخته بود و مخلب و منقار وی سرخ این نیز خط بود چه وی کو [illegible] و منقار وی
سیاه خداوند اختیارات بدیعی گوید بوتیمار بود وی نیز بر خط بود چه بوتیمار ... بزرگ بود
و روزگار در کنار آب گذراند و گردن و منقار وی دراز بود و پای وی سیاه بود کسی در جامع خود
گوید سقفین مانند فاخته بود و رنگ وی بسبزی گراید و بفارسی توتر گویند سخن وی نزدیک
بصواب بود گوشت وی گرم و خشک بود پیر و مفلوج را شاید ماسکه را قوت دهد و حفظ بیفزاید
و بیخوابی آورد مصلح سرکه و کشنیز تر بود صفیر بحری مانند خفاش بود و دم وی مانند دم موش باشد و بر سر وی
نیشی بود مانند سوزن از گزیدن و نیش زدن وی درد قوی خیزد وی را در خانه دفن کنند مردم خانه
متفرق شوند و در بیخ درخت دفن کنند تا بسیار دود در جامه خواب نهند خواب نیاید خاکستر وی
بر کسانی که میان ایشان دوستی بود بریزند با هم عداوت نمایند بدین جهت وی را حوت الشر خوانند
سوسن لاله گرم و خشک بود در دوم بر قوبا و بهق مالند بزداید فرزجه سازند حیض براند با برگ و نمک
پخته بنوشند شیر بیفزاید آب وی در چشم کشند قوت بدهد و سفیدی زایل سازد و دیدن سیاه
گرداند جاذب دل نافع آید تخم وی هر روز یکدرم با آب سرد تناول کنند برص نماند نیم رطل پوست زرد
جوز تر با یکرطل لاله در شیشه زیر سرگین تازه دو هفته نگاه دارند و بر مو و دست مالند سیاه کند
سکاع گرم و خشک بود در سیوم گویند گرم بود در اول خشک بود در دوم بدن را قوت دهد و معده
و روده از فضول بزداید سده سودا و باد رحم براند و جذام زایل گرداند با شهد و افسنتین دو درم
بیاشامند بهق و برص نماند با جلاب بیاشامند ربع زوال یابد اماس و ملاذه و مقعد را سود
دارد بر عضو مفلوج مالند شفا یابد زیر بالین کودک نهند لعاب از دهان وی نیاید بیخ وی
سیلان رطوبت رحم و جریان خون سینه باز دارد مضر بود به شش مصلح صمغ عربی بود و شربت وی دو
گویند پنج درم مسک برگ موش کافی بود وی را بتازی سم الفار گویند و تراب الهالک نیز گویند وی
کشنده بود با خمیر بیامیزند موش بخورد بمیرد و موش از بوی بگریزد سل تر بود در اول گرم بود در
سیوم وی میوه هندی بود مزه وی ترش و شیرین بود و رنگ و جثه وی مانند زردالو بزبان
هندی وی را شیل گویند پی را قوت دهد صلابت وی باز دارد با دمعه و روده و رحم براند و حفظ
جنین نماید با شهد بیفشارند بنوشند معده و روده از فضول بزداید عرق النسا و نقرس زایل گرداند
با آب طبخ افتیمون بیاشامند دفع استسقا نماید مضر بود به شش مصلح انگبین بود و شربت یکدرم
گویند درد سر آورد مصلح خشخاش سیاه بود سنجه لفظ هندی بود بشیلا بکسر شین سنگ بود و
جت بفتح جیم و تای منقوطه بدو نقطه لک وان رطوبتی بود مانند مومیایی که از سنگ بر آید
و منعقد گردد و آن اهل هند بود و از سرخی بسیاهی گراید و از وی بوی کمیز آید مردم از بوی آن
کمیز نهند و کمیز بز کوهی گویند وی گرم و خشک بود در دوم گویند در اول جذام سازد یک
دانگ با ده درم آب خشک و نیم درم بوره ارمنی بنوشند سنگ مثانه و گرده بریزاند شمع
موم گرم بود در اول گویند معتدل بود بر زخم بکام زهر آلود مالند حرارت سم نماند با روغن
سوسن بر روی مالند صفا یابد و کلف بزداید بر خشک ریشه مالند نماند بر سینه مالند دفع خشونت
وی نماید بر بدن مالند پی نرم دارد بر دل مالند نضج یابد با روغن بنفشه موم سازند از پستان
شیره دپستان مانع آید برابر جا و سر حب سازند ده عدد تا شامه بر بخ بنوشند و پس روده
شفا یابد بوعلی وی دفع مضرت وبا نماید خوردن وی منفعت در شهوت غذا بیفزاید سبح سرد
و خشک بود گویند تر بود وی را حلزون گویند و در بعض بلاد خراسان ابلیس نامند وی کوچک بود
و از سیاهی بزردی گراید و صدف وی بر پیچ بود گاهی که از صدف بر آید و حرکت نماید راه بالغا

[illegible] نابینا و در چشم کشند دفع دمعه و نشف رطوبت نماید
و سفیدی [illegible] بیفزاید تجفیف در سوختن زیاده بود و جلا در ناسوخته و اگر در کوزه محکم
کنند و بر گل حکمت گیرند در تنور نهند تا بسوزد و سفید گردد بر دندان مالند جلا دهد و لثه وی
نماند بر ورم گرم نهند درد بنشاند شش را زیان دارد مصلح انگبین بود شربت نیم درم شونیز
سیاه دانه گرم بود و خشک در سیم و عرب بتازی حبة السودا گویند قطع بلغم نماید با دو بول و حیض
براند با شهد و آب گرم بنوشند سنگ مثانه و گرده بریزاند با سکنجبین تناول نماید تب بلغمی و سوداوی
بخاصیت زایل گرداند با انگبین و سرکه و روغن دردکرده و زخم بنشاند با آب گرم دو درم بیاشامند در
زخم سگ دیوانه نماند با نطرون دفع تنگی نفس نماید معروف سازند بچه مشیمه بیندازد و آرد وی
بر پیشانی مالند درد سر بنشاند بر بهق و برص و ثولول و خیلان مالند برد آید با خون و پشت بر
سفیدی عضو مالند بگدازد با آب بر ناف مالند کرم دراز دفع نماید با آب سبج مالند کرم کدو را
بیرون آورد با آب حنظل مالند کرم کرد بیندازد با روغن بیا بپزند و سه قطره در گوش چکانند
باد و سردی و سده نماند بریان وی در زیت بخیسانند و سه قطره در بینی چکانند بسیاری
عطسه که از زکام بود زایل سازد هفت دانه در شیر زن بخیسانند و سعوط سازند یرقان
چشم بزداید و روغن وی سعوط کنند دفع فلج و کزاز بلغمی نماید مضر بود بشش بگرده مصلح کتیرا
بود بدل صمغ زیتون شوکران سرد و خشک بود در سیوم زیرا که وی سفید بود و درختی مانند تخم کرفس
و خاییدن از وی لعاب بدید آید و تخم کرفس بزرگتر گراید و مزه وی تلخ و تیز بود و از وی
در خاییدن بوی کرفس آید عصاره وی بر حمره و نمله مالند زایل گرداند برگ درخت وی
بکوبند و بر پستان نهند اگر مانع آید بر پستان شیر دار نهند قطع شیر نماید بر زهار مالند موی
بر نیاید بنوشند از آنکه عقل نماید و ظلمت بصر و خناق آورد و چون زنده از تکلم عاجز آید و بشره
سرخ سازد تدبیر وی پیر از قی شربت گل مختوم و تریاق بزرگ و فلفل و جند و حلتیت بود
شبت گرم و خشک بود در دوم گویند در سیوم تازه و هندی نیکو بود درد مفاصل زایل گرداند
نشف رطوبت معده نماید با سرکه بر بهق و برص و قوبا مالند بزداید [illegible] بگدازد [illegible]
درد دندان بنشاند مضر بود بشش مصلح مصطکی بود در دوم خشک بود در اول بنوشند گرم کرده
و [illegible] و باد بول و حیض براند دفع زهر عقرب و رتیلا نماید تنگی که از بلغم بود زایل کند
رماد وی با روغن بادام بر داء الثعلب مالند شفا یابد بر ریش زنند گوشت برویاند بر جای ریش
مالند موی برویاند معده وی را زیان دارد و درد سر آورد مصلح شراب ریباس و شراب ترنج بود
و بدل در کشتن کرم برنک و در غیر وی درمنه کوهی شربت سه درم شیلم گرم بود در اول گویند
در دوم گویند در سیوم سده و بیهوشی آورد بر قوبا و بهق مالند بزداید بر ضماد بر مالند بگدازد
با سرگین کبوتر بروی مالند منفجر سازد پیکان و خار بیرون آورد و روغن وی در دفع قوبا
قوی تر از روغن گندم بود بر صدغ مالند خواب آورد شیرج روغن کنجد گرم و تر بود در دوم
و [illegible] نیز گویند تنگی نفس سود دارد دفع سموم و خشونت سینه و گلو نماید بود
با وی بجوشانند و بر موی مالند از شپش نیز آید و شقاق مالند شفا یابد غلیظ معده مرخی
معده بود بریان کنند غلظ و مضرت وی نقصان یابد شیرزق شیرخشک گرم و خشک بود [illegible]
و سفیدی بزداید سنگ مثانه و گرده بریزاند سرایج سرد و خشک بود در سیوم گویند گرم و
و تر بود مقبض وی کمتر از آنکه بود وی را در شیر سه روز بخیسانند و هر روز شیر اضافه کنند

تا از حدت باز آید و بر دیت غربال ریزند و بمالند آنچه از غربال [illegible] [illegible]
بزداید شهوت غذا بدید آید و حرارت بنشاند قی و سیلان لعاب از [illegible] و مضر بود بمثانه
مصلح انگبین و شیر تازه بود و شربت یکدرم و نیم شخص کرمی وی اندک بود و صلح وی از ترنجبین بهتر
سفید و شقاق نیکو بود صابون کرم و خشک بود در چهارم بردارند قولنج بگشاید و دفع ثقل نماید و
بلغم خام براند با آب دهان برهم سازند و بر ورم نهند نضج یابد و بر ریش نهند گوشت برویاند با نمک
بیامیزند در گرمابه بر بدن مالند حکه و جرب نماند بر قوبا و غش مالند بزداید تا جای بر ز او مالند
نرود بنشاند بر ریش مالند زایل کرداند در گرمابه سر را وی بشویند شپش و رشوسه نماند با دار و بیخ
بهق و نمش بیامیزند قوت یابد با سرگین کبوتر بر ورم مالند بگشاید شربها آمیختی کشنده بود بدل
وی بیرانقی شوربای مرغ و روغن بادام بود سنبل ماهی ابه کرم بود در اول خشک بود در دوم گو
کرم و خشک بود در دوم رطوبت معده بزداید درد و برك و بوی دهان که از فساد معده بود دفع
نماید تشنگی و درد سر و حکه و جرب آورد مصلح مغز کاهو بود صندل سرد و خشک بود سفید که
در آب شیرین یابند نیکو بود لبا بیند و بر ریش بریزند خشک سازد با سرکه با شراب بر حرارت
متعفن مالند دفع عفونت نماید بر مفاصل مالند و نقرس درد بنشاند با سرکه در بینی چکانند
رعاف باز دارد بر سر بر شا مالند بکداز ند فرزجه سازند حیض براند دود وی بر رحم رسانند دفع جنین
نمایند بشویند و بر درد دندان مالند جلا یابد و چشم کشند غلظ پلك بزداید پس از کندن
موی زیاد در جای وی طلا کنند از رویدن مانع آید بر بهق مالند بزداید شوربای صدف کوچک شکم
براند گوشت وی دفع زهر سگ دیوانه نماید مضر بود بمثانه مصلح انگبین بود و بدل دفع وشربت
یکدرم سعتر گرم و خشک در سیوم بری قویتر از بستانی و کوچک برك نیکو بود غذا بکوارد معده
رو ده از بلغم پاك کرداند سردی معده و جگر و درد رحم زایل سازد سده و قولنج بگشاید باد تحلیل
یابد تب کهنه و ظلمت بصر که از رطوبت بود بماند قی و غثیان بنشاند با سرکه بنوشند شیر زنگدار
و بول و حیض براند بخایند درد دندان نماند با بستج بر ورم بلغمی نهند تحلیل یابد آب طبخ وی
بو شکم براند و دفع فضول بزاری و کرم کند و نماید و شهوت غذا بدید آورد و درد ورك بنشاند
با شراب بیاشامند دفع زهر جانوران نماید میبختج تناول نماید افیون و شوکران مضر تشنگی
شکوفه وی بلغم و مره سودا براند و روغن وی سینه و شش را سود دارد ادرسه را از ثنایان دارد
مصلح سرکه انکوری بود و شربت یکدرم صمغ عربی گرم و خشک بود در اول کویند سرد بود و کویند
معتدل سفید و شفاف نیکو بود معده را قوت دهد اسهال صفراوی باز دارد خشونت سینه
و قضیب و شش و سرفه زایل کرداند او از صاف سازد حدت دوا بنشاند شربت
درم بود و بدل صمغ بادام و دانه مورد صمغ اللوز صمغ بادام کرم و تر بود کویند کرم و خشک بود
تا یل بسودی بود سفید وی نیکو بود بدن فربه سازد سرفه و تب دق و درد کلو را سود
دارد صمغ بادام تلخ قابض و سخن بود با شراب نفث دم و سرفه کهن باز دارد و منك
کرده بر نهاند با سرکه بر قوبا مالند بزداید مضر بود بسپرز مصلح قند و خشخاش بود و بدل صمغ
عربی و کتیرا صمغ الاجاص صمغ الو کرم و تر بود کویند کرم و خشک بود درد سینه و شش زایل کند
با شراب سنك مثانه و کرده بر نهاند با سرکه بر قوبای کودك مالند بزداید بر ریش حشف نماند
نماند و چشم کشند روشنی بیفزاید کویند مضر بود بسپرز مصلح قند بود صمغ السرو کرم بود در سیوم خشک بود در
دوم باد براند بر ورم صلب و خنازیر مالند بکدازد شربت دانگی بود و بدل دو وزن حلتیت سندل
سفید سرد بود در سیوم خشک بود در دوم کویند سرد بود در دوم خشک بود در سیوم مفاصل و درد

حروف صاد

و مزی

و خوشبو [...] سفیر کند مره صفرا و حدت سکن بنشاند دل گرم را قوی گرداند و شادی آورد
گرم مزاج را سود [...] باشد و بر پیشانی مالند درد سر زایل کند که از گرمی بوده باشد با آب عنب
الثعلب بعده گرم [...] نقرس مالند زایل کند پس از بوییدن بویی نماند خاوان را زیان دارد مصلح جلاب
نبات بود و بدل اشنه صندل سرد و خشک بود در دوم گویند سرد و تر آن سفید بود و خشک تر و دوم گرم
بنشاند منع ماده نماید معده و دل قوت دهد بر چهره مالند نماند بر پیشانی مالند دفع درد سر نماید
بدل وی فوفل بود صنوبر دو گونه بود کوچک و بزرگ کوچکتر را نوشی گویند و بزرگ را کاج دانه او گرم
گرم و خشک بود در اول گویند در دوم گویند گرم و تر بود گویند معتدل بود در دوم خشک بود در
اول گویند تر بود در اول و ورا جلغوزه گویند منی و شیر و قوت مباشرت بیفزاید سنگ بریزاند
رعشه و عرق النسا و استرخا را سود دارد رطوبت شش برون آید با انجیر و خرما و گلنگبین
دفع زهر عقرب نماید سه درم با شهد بر ناشتا تناول نماید فالج زوال یابد درد پشت و پی نماند و
مثانه از ریگ پاک گرداند درد سر آورد مصلحش قند و خشخاش بود و بدل وزن وی مغز تخم خرزه گویند
بدل جوز هندی بود گویند بدل وزن وی تخم محلب بود و نیم وزن مغز بادام پوست کنده و شربت
سه درم بود و پوست وی بر رحم رسانند بچه و مشیمه بیندازد و دود وی با دارو چشم بیامیزند
حفظ شده و دفع دمعه نماید دانه بزرگ گرم و خشک بود در دوم با دیگر و کوچکتر بدین قریب سازند
شش را قوت دهد نفث رطوبت وی نماید با کنجد پوست کنند و خوردن منی بیفزاید شانه و گرده قوی
گرداند بسیار خورند شکم بر آید و پیچ شکم آورد اما در ترش دفع وی نماید معده را زیان دارد سرد مزاج
با شهد بنوشد و گرم مزاج با قند شربت چهار درم بود و بدل جلغوزه پوست بیخ وی گرم بود در دوم
خشک بود در سیوم بر شکم مالند ریش بعده نماند آب طبیخ چوب وی در دهان دارند درد دندان زایل

حرف ض ضبع البحر

ضبع البر کفتار ماده گوشت وی گرم و خشک بود در دوم پای کفتار به برگ حنظل [...] کرد گویند
در رفتار لنگ شاید گوشت وی بخاصیت دفع ناسور نماید در آب طبیخ وی نشیند با دعلیط برآید و
درد مفاصل و نقرس و فالج و خدر زایل گرداند زهره وی حدت بصر بیفزاید و از دیدن او سوی زیاده
مانع آید با پیه شیر بر کلف مالند زهره اید با روغن بط در ظرف مس سه روز بگذارند و در چشم کشند
شبره و سفیدی نماند خون وی دفع وسواس نماید مغز ساق با زیت بر نقرس مالند درد بنشاند پوست
وی بر طفل ببندند تحفظ جنین نماید قلع دو وی که بر نیل گزنده سگ دیوانه آسان وی بنوشد تخم
با وی بیامیزند و بکارند فرع از آفت امان یابد پوست خاصره وی بسوزند و با زیت بر ذکر مالند
ابنه زایل سازد موی بز ماده ابنه آورد دارنده وی سگ آواز باز دارد ضبغ سی سمار بر کین
وی سفیدی کلف و نمش ببرد اید ضرو گرم بود در دوم گویند در سیوم و تر بود در اول گویند خشک
بود وی درخت یمنی بود برگ وی بسر حج کراید میوه وی مانند بطم بود آب برگ وی بقوام آورند
و بنوشند خشونت سینه و سرفه که از گرمی بود زایل سازد در دهان دارند دفع قلاع نماید مضمضه
با آب طبیخ وی بن دندان محکم سازد و جذب بلغم نماید سی درم بیاشامد درد خاصره نماند روغن
دانه وی بنوشند یا بمالند با دبر اند و پیچ شکم باز دارد در گوش چکانند درد بنشاند صمغ وی
گرم بود در دوم خشک بود در اول و ورا کام گویند بر ورم صلب مالند بگدازد و جذب ماده
بظاهر نماید انگشت چوب وی بر جوب دبر زند خون باز دارد ضفدع و ورا غوک گویند
گوشت ضفدع نهری بر جای بکاوه ببندند بیرون آورد رماد وی بر عضو بریزند دفع جریان
نماید با زفت تر بود آن الثعلب مالند موی برویاند با سرکه و آب بجوشانند و مضمضه کنند درد دندان
بنشاند بکوبند و بر زخم مار و عقرب ببندند مضرت نرساند با گوشت وی بر دندان ببندند بیندازد

حیوان با علف خورد دندان وی نماند خون ضفدع سبز بجای بوی [illegible] خاصه
سبز آجامی و سرخ دریایی آماس دل پدید آید و سستی آورد تدبیر وی [illegible] و انکبین و نمک
و خون حجام بود پس شراب صرف و سکنجبین و افضل وی جوب دارچینی بروی [illegible] و لعاب [illegible] غذا
نماند و برنک و تباه گرداند و قی و غثیان و درد دل و آماس شکم و ساق آورد تدبیر وی تدبیر اجامی
بود طالیسفر سرد و خشک بود در دوم گویند گرم و خشک بود در اول و گویند در گرمی و سردی معتدل بود
و خشک بود در دوم گویند در سوم و وی پوست بیخ درخت زیتون بود و برا از هند آرند گویند درخت
وی در هند بسیار بود و بدین نزدیک بسفیدی و صلابت و کندکی زیاده از قرفه بود و از سفیدی
نزدیک گراید و وی نزدیک بجرم هلیله بود و [illegible] و سرعت انزال و [illegible] باز دارد
باسور خشک گرداند دفع فالج و لقوه نماید با آب طبخ وی در دهان دارند قلاع بلغمی نماند با سرکه
بجوشانند و مضمضه کنند درد دندان بنشاند مضر بود بشش مصلح انگبین بود شربت یک درم و نیم
و بدل وزن وی سنبل و نیم وزن ساداج گویند بدل مقل و ابهل بود طاوس گرم و خشک بود در دوم
گوشت وی غلیظ تر از گوشت [illegible] و بط بود و دیر گوارد قوت مباشرت بیفزاید شوربای
وی برسام را سود دارد پیه وی بگدازند و با آب و انگبین [illegible] بنوشند درد معده
بنشاند و قولنج ریحی را بگشاید زهره وی با سرکه بر زخم جانوران مالند زهر مضرت [illegible]
وی بکلف مالند بزداید [illegible] مالند [illegible] سرگین وی [illegible] مالند غذای زهر آلود چند
برقص آید [illegible] طباشیر سرد و خشک بود در دوم گویند در سوم گویند گل [illegible]
بود گویند سرد بود در دوم خشک بود در سوم و وی صمغ قصب هندی بود و برا در درون نی یابند سپید
و شفاف نیکو بود معده را و دل را قوت دهد و فرح قوی آورد نشف رطوبت معده نماید شکم و قی صفراوی
باز دارد تشنگی و حرارت تب و سخونت معده و جگر بنشاند خفقان که از گرمی بود دفع نماید و قلاع [illegible]
زایل گرداند سنون سازند دندان محکم سازند ورم [illegible] مالند [illegible] زعفران تفریح وی بیفزاید و برودت
کم سازد باه را زیان دارد مصلح مصطکی و انیسون بود و شربت یک درم و بدل وزن وی تخم کاسنی
و نیم وزن صندل گویند بدل عصاره لحیة التیس بود گویند نیم وزن کافور بود گویند طین مختوم بود
گویند مضر بود بشش مصلح گلاب بود طحلب سرد و تر بود در دوم گویند سرد بود در سوم و تر در
دوم بر حمره و آماس گرم نهند زایل گرداند بر نقرس و مفاصل نهند درد بنشاند بر [illegible] طفل
نهند دفع نماید با زیت کهن بجوشانند و بمالند [illegible] نرم گرداند طحال سپرز سرد و خشک بود گویند گرم
و خشک دیر گوارد و از وی خون سودا وی خیزد طراثیث سرد و خشک بود در دوم گویند در سوم و برا
طرثوث نیز گویند معده و جگر و مفاصل را قوت دهد شکم باز دارد دفع نزف دم نماید مضر
بود برودت مصلح کلنار بود و شربت یک درم و نیم و بدل وزن وی جفت بلوط طرخون گرم و خشک
بود در سیوم گویند سرد بود تازه و بستانی نیکو بود معده را قوت دهد و دیر گوارد تشنگی و درد گلو آرد
گرفتن دفع مضرت وی نماید بخایند بوی دهان و قلاع بلغمی و درد دندان زایل سازد و خورند مسهل
مزه دارد [illegible] طرفا گز سرد و خشک بود گویند گرم بود برگ وی با آب شراب بجوشانند [illegible]
سپرز بگدازند آب طبخ وی در دهان دارند درد دندان بنشاند در وی نشینند دفع سیلان رطوبت
رحم نماید [illegible] چوب گز آب [illegible] چوب وی [illegible] خشک
سازند فرزجه سازند نشف رطوبت نماید دود وی بگلو برسانند علق بیرون آید بمقعد
رسانند ناسور نماند [illegible] دفع زکام نماید طریفیل [illegible] عدس پوست کنده بود که با سرکه بپزند صفرا بنشاند
و شکم باز دارد طیهوج بهتر گوشت وی معتدل بود [illegible] و شکم باز دارد طین کل حکمة

حرف الطا طالیسفر

صنعوی

مشعث غيلان [illegible] نيم من نمك ويكمن كاغذ ويكمن وربع موي بز مقرض ويكمن وربع
سركين اسب بيايد [illegible] آب برهم زنند وبنادق سازند ومحافظت نمايند ودر وقت حاجت با آب
كدازند وبكار دارند طين بوره در كرمي و سردي معتدل بود يبوست وي زياده از رطوبت بود سفيدي كه
بسرخي كرايد نيكو بود موضع وي ميان قسطنطنيه و بورسه بود وير اباران از كوه فرود آرد و
در دامن كوه در مغاكها كرد آيد وير اكاسني ومعره يماني نيز كويند دل را قوت دهد وشادي قوي آرد
ودفع جميع سموم نمايد شكم وتوقف دم باز دارد باشراب تناول نمايند زهر جانوران وافعي وساير [illegible]
مضرت نرساند زهر اربب مجرب ودراح باقي براصرد دفع وبا وطاعون و [illegible] نمايد بوي وي
قوت دماغ بيفزايد مضر بود بشش مصلح كلاب بود وشربت دو درم وبدل قبض طين ارمني
ودر ترياقيت بي بدل بود طين ارمني سرد وخشك بود در اول خشك بود در دوم وزردي كه بزردي كرايد
نيكو بود نزله وشكم وتوقف دم باز دارد وريش خشك كرداند هر بعد اندك با كلاب يا
شراب بنوشند وبا مضرت نرساند با آب سرد وكلاب دفع حدت تب نمايد برطاعون مالند
بر قلا ربزند شفا يابد بر جراحت ريزند شفا يابد وكوشت برويانند با اقاقيا بر عضو شكسته مالند
سود دارد مضر بود بسپرز مصلح كلاب بود وشربت يكدرم ونيم وبدل طين مختوم طين شاموس سرد وخشك
بود بردست مالند سوختي روي بماند بر زبان نهند جدا نكردد پاره سازند رگهاي زرد نمايد
با آب سرد نوشند دفع ريش روده ونفث دم وزهر داروي كشنده نمايد بر ورم كرم مالند
نماند بر عضو كوفته وشكسته مالند سود دارد وشربت يكدرم بود وبدل طين مختوم طين قبرسي
مانند شكر رخام بود وسفيد وچرب وخوشبو ونرم وي مانند مزه كافور وزود نفع نمايد
وخود در آب نكدازد ودر روي تبريد وتحليل بود بشويند قوت [illegible] نمايد از مني بهار اندلسي
بود با آب بر عضو سوخته مالند شفا يابد بر ورم كرم مالند بنشاند بر ريش ريزند خشك
كرداند طين البحر كل بحر ريك بود طين حر كل سر بو بود وسرخ نيكو بود در شش راسود دارد مضر بود بمثانه
مصلح شورباي سرطان نهري بود ظفر المغز ناخن بز سرد وخشك بود در سوم بسوزند وباسركه بر داء
الثعلب مالند موي برويانند باشراب بر زخم جانوران مالند دفع مضرت زهر نمايد مفاصل ونقرس مالند
درد بنشاند با بول كودك مالند در شكم قولنج بلغمي وريحي بكشايد وآب نهند براند مقل [illegible] ناخن تكه

حرف ع عدس

بسوزند وبا شهد بيا ميزند وبنوشند دفع بول [illegible] نمايد [illegible] عدس سرد وخشك
بود در دوم كويند در سوم دير كوارد وازوي خون سوداوي تولد كند وخون را غليظ كرداند
وظلمت بصر وجذام وسرطان واكلر صلب بوي نمايد باد در معده وروده پديد آورد جرم وي شكم را
دارد با سير [illegible] وتكهاي جكر نماند آب وي شكم براند ودفع حناق نمايد دانه مورد وپوست انار
وكل سرخ [illegible] طراثيث ومسح الحمار قبض وي بفزايد وحدت خون بنشاند منع بول و
حيض نمايد عسر البول را زيان دارد قبض در پوست وي زياده بود بر نقرس مالند درد نماند
بر ورم پستاني مالند زايل كرداند با شهد بر ريش غاير مالند كوشت برويانند معده وي ودماغ
را زيان دارد كوشت بره فربه وروغن كاو دفع مضرت نمايد [illegible] سرو كوهي كرم بود در سوم خشك
بود در اول سده بكشايد وبول وحيض براند دفع زهر جانوران واختناق رحم نمايد كرنده
اند ودوي نماند عرعر [illegible] درخت خاردار بود وشكوفه زرد بنج وي بكار آيد وير ا آذربود كويند
بنج را باعتبار اصل عرطبيت نامند وي كرم وخشك بود در سوم با شراب بنوشند دفع زهر
جانوران وداروي كشنده نمايد فواق بلغمي بنشاند سده مصنفا بكشايد فرزند مرده بجه
بيفكند بوي وي عطسه قوي آورد حامله از بوي وي بار آرد با سركه بر داء الثعلب مالند موي را
برويانند وي با سركه بر عرق النسا مالند نمانده مضر بود بروده ومصلح رب مورد بود وشربت يكدرم

بیخ نمک سند ابود تشنکی و حدت دو لبنشاند خشونت [illegible] سرفه کرا تشنکی
بود دفع نماید و درد پی نماند و زایدن آسان کرداند عصارهٔ وی [illegible] فوفل بزداید درد
سینه و جکر و کرده و جرب مثانه را سود دارد رب وی دفع سرفه نماید شربت سه درم بود و بدل
نیم وزن رب وی و بدل رب دو وزن بیخ وی عروق الصفر زرد چوبه کرم و خشک بود در دوم کویند در سوم
و برا عروق الزعفران و عروق الصباغین نیز کویند با شراب عسل و انیسون بنوشند یرقان که از سده جکر
بود زایل کرداند بخایند درد دندان نماند در چشم کشند باصره قوت یابد و نور بیفزاید و سعیدی
بزداید بوید بن مالند جلا یابد بر ریش ریزند خشک سازد شربت یکدرم بود بدل نیم وزن عاقرقرحا
کویند نیم وزن مامیران بود عسل انکبین کرم و خشک بود در دوم سبزه و سفید و خوشبو نیکو بود و
ربیعی و صیفی نیکوتر حدت رطوبت و منع عفونت نماید بول براند و خناق بلغمی زایل کرداند دفع
زهر جانوران و سک دیوانه و افیون و قطر نماید صفرا بیفزاید و قطع بلغم نماید سرد مزاج را سود
دارد و کرم مزاج را زیان با آب بیاشامند سینه از فضول بزداید و قوت مباشرت بیفزاید و دفع
فالج نماید و شکم براند و ریش بوده پاک کرداند بر دندان مالند جلا یابد و کوشت بن دندان برویاند
و حفظ صحت وی نماید با روغن کل بر ریش سمک و بلغمی مالند نماند با داروی چشم بیامیزند
جلا یابد روشنی نور بیفزاید با میعه بوده نهند بکشاید با کو سند یا زراوند دراز بر ریش غایر
مالند بکوشت رویانیدن داروی بهق و برص با وی بیامیزند جلا بیفزاید با نمک اندرانی نیم کرم
در کوش چکانند و درد وی نماند غرغره با وی آماس کلو و لهات و عضله زبان بنشاند با آب
شبت بجوشانند و بر قوبا مالند بزداید بد زهره از عفونت باز دارد اکثار وی فج آورد مصلح
انار ترش و ترشی ترنج و رب فواکه و بدل سیحته کویند نوعی از شهد خریفی بود که بوی وی عطسه
آورد کویند از بوی وی عقل زوال یابد و بیهوشی و عرق سرد پدید آید تدبیر وی پس از قی با ماء
نمک بود و سداب و امرود و سیب ترش بود و نوع دیکر بود که خوردن وی با بان شوکران نماید تدبیر
وی تدبیر شوکران بود عسل [illegible] شیره قند سفید بود و عسل قصب عصاره نیشکر اول کرم بود و تر
در آخر اول و دوم در اول دوم شکر [illegible] عسل بلادر [illegible] بود که دست با روغن کردکان بیالایند و بلادر
بشکافند و با کارد عسل وی بردارند عشر کرم بود در سیوم خشک بود در دوم و وی از یتبوعات بود
شکوفه و لبنی وی شکم براند و سه درم کشنده بود بر قوبا و سعفه مالند نماند عصفر خشک و کونه
بود بری و بستانی بری کرم و خشک بود در سیوم و بستانی کرم بود در اول خشک بود در دوم و برا کل
کاجیره کویند با سرکه بر کلف و قوبا مالند بزداید با شهد بر قلاع بلغمی مالند زایل کرداند با ماء
ترش بوده کرم و باد سرخ مالند دفع نماید عصی الراعی سرد بود در دوم خشک بود در سیوم کویند تر
بود سرخ که بسیاهی کراید نیکو بود شکم [illegible] دم باز دارد بول براند بدین سبب دفع تقطیر
البول نماید قولنج بکشاید بکوبند و بوودم و موی و جرم و نمله نهند زایل کرداند عصاره وی
در کوش چکانند کرم نماند و ریش خشک سازد و زحیر سازند قطع سیلان رحم نماید با شراب
بیاشامند زهر دارد و جانوران مضرت نرسانند حدت تب دموی و صفراوی بنشاند مضر بود
بشش مصلح بود صندل سفید و بدل عنب الثعلب و شربت ده درم عصفور کنجشک کوشت وی
کرم و خشک بود در سیوم از وی خون بد تولد کند خانکی و بچه به نیکو بود استسقا و فالج
و استرخا و لقوه را سود دارد قوت مباشرت بیفزاید کرم مزاج از وی باز آید اکر بنوشند پس
از وی سکنجبین تناول نماید استخوان وی در موی و روده بماند بر روی داروهای زهر دار
خورد عصاره ماشا سرد و خشک بود در دوم و بر اشیاف ماشیا نیز کویند زرد و سبک نیکو بود و
موصل نیکوتر بود و درم کرم مالند نماند و حرارت بنشاند در چشم کشند نور بیفزاید بدل وی حضض

حضض پس دهند

حصص و [illegible] قابض بود و معده و جگر را قوت دهد گرمی معده و جگر و التماس گرم بنشاند
بدل وی ذو [illegible] بود عصاره سرد و خشک و قابض بود و بدل اقاقیا است استخوان سرد و
خشک بود در سیوم ریزه استخوان آدمی بنوشند صرع نیابد و درد مفاصل شفا یابد ریزه استخوان
کهنه بر ریش قضیب و حصیه ریزند زایل گرداند با سرکه بر عضو سوخته مالند سود دارد استخوان
پوسیده بسایند و در بعد سانند ریش خشک سازد با سرکه بجوشانند و بر سر ریزند دفع رعاف نماید
با کشک آب بر انار مالند بروید ناخن نکته بسوزند با سکنجبین بنوشند سپرز بگدازد با شهد قوت
مباشرت بیفزاید ریزه استخوان ران گاو و شکم و ترف خم باز دارد سوده استخوان آدم خداوند
تب تناول نماید و ندانند تب زوال یابد بر اسب بندند درد وی نماند برخفا و بند بیع بیندند تب نیابد
ریزه ناخنهای دست که بنوشند اورا دوست دارند دندان آدم مرده و استخوان با الهدهد زیر
بالین خفته نهند بیدار نگردد و دندان اول کودک پیش از آنکه بر زمین آید در نقره گیرند و با خود
دارند منع آبستن نماید دندان راست نهنگ بر بازوی راست نهند قوت مباشرت بیفزاید
دندان پیش روباه بر مصروع بندند صرع نیابد ماده سگ با پوست وی بر بازو بندند سگ دیوانه
مضرت نرساند بر کودک بندند دندان وی آسان برآید برخفا و بند بروقان بیندند سود دارد نزد
دارنده وی سگ آنا و آن تا آید کعب راسوی زنده بیرون آورند و با خود دارند آبستن شدن مانع
آید عنبر باز و سرد بود در دوم گویند در اول خشک بود در سیوم گویند در دوم سبز وی سوراخ وی
بود و سرخ و سفید و بزرگ و ضعیف قوت معده بیفزاید و شکم باز دارد بسایند و در بینی
دمند خون نیاید گوشت فرو نی ریزد بزداید با سرکه بر قلاع مالند دفع نماید بر قوبا مالند بزداید
با سرکه بزنند در جره و نمله مالند نفع نماید بر قوبا مالند بزداید در آب طبخ وی نشینند منع خروج
مقعد و رحم و سیلان رطوبت وی نماید با زیت بسوزند و بر موی مالند سیاه گرداند بر آتش
بسوزند و در سرکه اندازند و بسایند و بر زخم ریزند دفع جریان نماید با زرده بیضه نیمبرشت
و صمغ محلول بنوشند گلو مضرت نیابد شربت یک درم بود و بدل وزن وی کرمازدیوست
انار و دانه وی وقرط بلوط عقیق سرخ و شفاف نیکو بود و یمانی نیکوتر سوخته وی سرد
و خشک بود در دوم دل را قوت دهد خفقان زایل گرداند نور بصر بیفزاید بر دندان مالند
محکم سازد خون باز دارد دارنده انگشتری وی پیش دشمن رود از او بترساند عقرب در دوم
سرد و خشک بود و بزنبه اشاره لا عو کو جگر بود نیش طره باریک بود و نیش مرگنده
بکوبند و بر زخم وی نهند درد نماند با زیت بجوشانند و در گوش چکانند درد بنشاند بسوزند
و بنوشند سنگ مثانه و گرده بریزاند نیم درم با شراب دفع زهر مار نماید در چشم کشند قوه
یابد با نیم وزن سرگین موش بیامیزند و بکشند جرب زایل سازد و قوت بصر بیفزاید عقرب
سیاه بزرگ بسایند و با سرکه بر بهق و برص مالند برجا آید بر داء الثعلب مالند موی بروید
بیست و هفتم ماه عقرب در شیشه اندازند و زیت بر وی ریزند و سر وی استوار سازند و
بگذارند تا روغن قوت وی بستاند بر پشت و ران مالند درد بنشاند بر بواسیر مالند نماند
عقرب مرده زن با خود دارد بچه بیندازد و جنین از آفت امان یابد عقرب زنده در شیشه
کنند و در گل حکمت گیرند و در تنور گرم نهند و یکشب بگذارند و بیرون آورند و در
آبگینه محافظت نماید مضر بود نیش صلح [illegible] گرنش و گل ارمنی بود و شربت دانکی عقاب زهره
وی در چشم کشند منع نزول نماید و روشنی بیفزاید دود وی بر رحم رساند اختناق رحم نماند
سرگین وی کلف بزداید برخفا [illegible] مالند تحلیل یابد بر ریش مالند خشک گرداند بر بواسیر مالند
بگدرد

کوفته برویانند با حقنه بیاشامند ریش روده و مقعد زایل [illegible] ه ریش رحم نافع
آب غوره بقوام آورند و در دندان کرم خورده مالند بیندازد تازه و [illegible] مفاصل و نقرس مالند
در درد بنشانند علیق ذیوجه کا وجاعت کند بر قوبا و سعفه نهند جذب خون فاسد نماید رماد وی
بر پلک مالند موی زیاده برویاند عنب انگور پوست وی سرد و خشک بود در اول و دانه وی در دوم
و گوشت وی گرم و تر بدن فربه سازد و قوت وی بیفزاید و از وی خون نیک پدید آید سینه و شش
را سود دارد مضر بود بمثانه و سپرزی و جگر تشنگی آورد انار میخوش دفع مضرت نماید و گوشت
وی دیر گوارد عنب الثعلب انگور روباه سرد و تر بود در دوم گویند در اول گویند گرم بود با سفیده و [illegible]
گل برجمره و علتها مالند غرغره با آب وی ورم زبان زایل سازد بر سر مالند درد بنشاند آب
بنوشند تشنگی نماند استسقا و [illegible] معده را سود دارد سفیده با آب وی بر عضو سوخته و
ریش خنزیری مالند زایل سازد عصاره وی در چشم کشند قوت یابد فرزجه سازند منع [illegible]
دم نماید پوست بیخ وی یکدرم و نیم با شراب بیاشامند خواب آورد مضر بود بمثانه مصلح قند
سفید بود سیاه وی [illegible] و خون آورد [illegible] ازقی تیز تازه بود با انیسون یا ماء العسل
عناب معتدل بود گویند گرم و تر بود گویند سرد بود در اول رسیده و تازه و بزرگ نیکو بود
حدت دم بنشاند سرفه و تنگی نفس رفع کند و مثانه و گلو و سینه را سود دارد و وی
دیر گوارد غذا اندک دهد معده را زیان دارد مویز و کشمش دفع مضرت نماید برگ وی با سرکه
بسایند و بر اکله مالند زایل گرداند بخایند مزه دارو مسهل بیابند پوست بیخ وی با
سفیده صمغ وی بر قوبا مالند برد آید باه را زیان دارد و منی کم سازد عنبر گرم بود در دوم
خشک بود در اول وی موم بود [illegible] سهل در وی نماند و مانند موم بگدازد معتدل بران
[illegible] بود دوی و چرب دست و سلب اند دل و دماغ را قوت دهد باد غلیظ از
معده و روده براند و سده بگشاید بخور وی دفع درد سر و شقیقه نماید بوی وی فالج و کزاز و
لقوه را سود دارد با روغن بابونه و مرزنگوش بگدازند و سعوط سازند باد و بلغم که در دماغ بود نافع
یا روغن ان بر بدن مالند [illegible] زایل گرداند و قوت اعضا عصب بیفزاید مضر بود
[illegible] مصلح صمغ عربی بود و شربت دانگی و بدل دو وزن وی مشک و زعفران گویند بدل وی
وزن مشک وزن وی یک وزن زعفران گویند مضر بود بمثانه مصلح وی کافور بود عود گرم
خشک بود در دوم سیاه و سخت و سنگین که در آب نشیند و بر آتش نهند بگدازد نیکو بود باد بران
و سده بگشاید و قوت معده و جگر و دل و دماغ و عصب بیفزاید رطوبت عفنه از معده ببرد [illegible]
شکم و بسیاری بول که از سردی و ضعف مثانه بود باز دارد و دفع ذوسنطاریا نماید بخایند
دهان خوشبو سازد و دود وی بدماغ رسانند بلغم فرود آید مضر بود بروده مصلح گل سرخ بود و
شربت از نیم درم تا یکدرم و نیم و بدل در قبض صندل سفید بود و در معجون ربع وزن وی زعفران
و دارچینی و زراوند گرد عود حیه مانند عرق السوس بود از زنگبار خیزد در دست مارگیرند مار
نزدیک نیاید نظر دارنده بروی افتد مار از حرکت باز آید بخایند و تفل وی در دهان
افعی اندازند نماند بنوشند دفع زهر گرم و سرد نماید شربت یکدرم عنبر الدیک حشیم خروس گرم و تر
بود در دوم وی دانه سرخ و گرد بود از هند خیزد و منی و قوت باه بیفزاید شربت یکدرم
بود غار درخت بزرگ بود در سنگستان روید برگ او درازتر از برگ بید بود دانه وی مانند
عنبر او کوچک بود و پوست وی سیاه و مغز وی زرد دانه گرم و خشک بود در سیوم یا شمند دفع
زهر مار و افعی و جانوران نماید با [illegible] شکم و تقطیر البول باز دارد و [illegible] نشان گرداند

حرف غ غار

داس شوند

بار اس بنوشند [illegible] م و باد بود بنشاند آب نقیع وی بفشانند بکس نماند شربت
سه درم بود وبدل [illegible] بادام تلخ و دانه حلب برلک کرمی و خشکی مانند آنه بود بنوشند تنکی
نفس و درد وی ورحم مثانه نماند برنزانند بکوبند و بر معده نهند قی آورد با بست جو بر ورم
مالند بنشاند با شراب بر بهق مالند ببرد آید و شکم براند برلک تر بکوبند و بر زخم زنبور نهند درد
زایل کرداند با سرکه بجوشانند و مضمضه کنند درد دندان و شکم براند بنشاند چهار دنک
و نیم پوست بیخ وی با شراب بکار خنک مثانه ببرند شربت نیم مثقال بود وبدل وزن وی ستبر عاقرقرحا
روغن نام کرم و خشک بود در سیوم ورم نرم سازد در کوش چکانند درد بنشانند بوی وی صرع
و درد سر زایل کرداند و شادی آورد بر دارند درد رحم نماند و حیض براند و اعانت آبستنی
نماید عرب بره کرم و خشک بود در سیوم و ورم نرم سازد دم عصاره برلک وی ماده از کوش باز دارد
و سده جگر بگشاید و علق از حلق بیرون آورد و قطع ترف دم نماید پوست بیخ وی با سرکه بر ثولول
مالند آب طبیخ وی بر نقرس ما آنکه درد بنشاند شکوفه و برلک و پوست وی قابض و مجفف بود ماش
مز آرجشان کرم و خشک بود در سیوم وی را خالق الشعر نیز کویند بنوشند یا با انجبر ضماد کنند
سپرز بکدازد و صرع و سدد زایل سازد با شراب دفع زهر افعی و جانوران نماید برلک وی بخته تنا دل
نمایند شکم و بول و بلغم براند با سکنجبین سرفه و سرسام را سود دارد زن در آب طبیخ وی نشیند
بچه بیفکند و رحم پاک کرداند پوست وی بر ثولول و انار زنا لیند ببرد باید با شراب بر ورم مالند تحلیل
یابد سوده مل مالند بگشاید استخوان شکسته مالند التیام یابد فرزجه سازند بچه مشیمه بیفکند از عصاره
بیخ با صبر بر سپرز مالند بکدازد بنوشند حقل زایل سازد عصاره برلک قی آورد و با وی ماده غلیظ براید
میوه وی بر جوب مالند نماند شربت یکدرم بود وبدل وزن وی دو درم و نیم وزن بسباسه فاسرسن نوع
فاشرا بود و مانند لبلاب بر درخت بپیچد بیرون بیخ وی سیاه بود درون بزردی کراید شکوفه
وی کبود بود و درم سپرز بنشاند بول و حیض براند فالج و صرع را سود دارد ناسید کرم و تر بود در اول
کویند کرم بود در سیوم لیکن تر نیکو بود وی را کعب الغزال کویند سرفه زایل سازد و شکم نرم دارد
صنعت او آن بود که قند سفید بقوام آورند و پاره سازند و با دارو بیامیزند فاسیه شکوفه حنا
در کرمی و سردی معتدل بود ببوید قوت دماغ یابد بشمیند از آفت سوس نکاه دارد فاغر لبابه
شامی کرم و خشک بود در دوم کویند در سیوم وی را فاحزه و کبابه شکافته نیز کویند شکم باز دارد
سردی جگر و معده و سوی استسقا اگر از سردی بود زایل کرداند فاخته کوشت وی کرم و خشک بود در سیوم
خدر و فالج و سدد را سود دارد و سمی آورد و کشنیز تر ضرر وی کم سازد سرکین وی بر کودک بندند
دفع صرع نماید فاوانیا کرم و خشک بود در دوم رومی و کنده نیکو بود وی را عود الصلیب نیز کویند
در وی قبض و تجفیف و تحلیل و تفتیح بود با شراب یرقان و درد شکم و کرده و درد مثانه زایل
کرداند و سده بگشاید و شکم باز دارد بر بدن مالند آثار سیاه ببرد باید تر وی بر کودک بندند
از صرع امان یابد مضر بود بمعده و مصلح کتیرا بود وبدل وی زفت کویند بدل اغاریقون و زراوند
کرد بود فار موش کوشت وی غشیان و نسیان آورد شکم وی بشکافند و بر خار برنهند زایل
کرداند بر زخم عقرب نهند درد بنشاند بر جای خار و پیکان نهند بیرون آورد در طبیخ وی
نشینند عسر البول نماند خون وی بر ثولول مالند ببرد باید بریان کنند و کودک بنوشد لعاب از
دهان وی بیاید سرکین وی با سرکه بر داء الثعلب نهند موی برویاند در چشم کشند سفیدی و
رطوبت فرینه نیابد بردارند شکم کودک براند سر وی بسوزند و با شهد بر داء الثعلب مالند شفا یابد
فادزهر نام حجر الحیه و حجر التیس بود خاصیت حفظ روح و دفع مضرت سم نماید وی را نیز فادزهر کویند

حرف ف فا شرا

فجل ترب گرم بود و تر در دوم گویند خشک بود در دوم تر بود [illegible] قوی‌تر از برگ بود
و برگ قوی‌تر از گوشت و دانه قوی‌تر از همه بر غذا تناول نمایند بگدازد شکم نرم دارد و معده گرم دارد و
بول براند و شیر بیفزاید و درد گرده و مثانه بنشاند و قوت مباشرت زیاده گرداند پخته بنوشند سرفه
کهنه و کیموس غلیظ که در سینه بود نماند آب وی قی آورد و مستسقی را سود دارد با شراب دفع زهر افعی
و مار شاخ‌دار نماید بر عقرب ریزند نماند چون از پیش عقرب خورند زهر وی مضرت نرساند بر بدن
مالند دفع زهر جانوران نماید بر بهقها [illegible] سنبل شانه و کرده برویاند و یرقان زایل گرداند با
روغن گل بجوشانند و نیم گرم در گوش چکانند کرم در گوش نماند و کری زایل سازد با سکنجبین بپزند
و غرغره کنند دفع خناق نماید آب ترب سیاه در گوش چکانند درد بنشاند تخم وی بهر دفع زهر
جانوران نماید قی و شیر و شهوت و باه بیفزاید با شکر معده از بلغم پاک گرداند و سرفه زایل سازد با
شهد درد بنشاند با سرکه و کندس بر بهق مالند برد آید بر داء الحیه و داء الثعلب مالند موی برویاند
بر نمش و بر سر مالند زایل سازد با روغن کنجد بر قضیب مالند قوت یابد وی خیش بد آورد و
دندان و چشم را زیان دارد و غذا تباه سازد و باد بوی بد آید فرسیون کندنای جبلی گرم
بود در دوم خشک بود در سیوم سده و سپرز و جگر بگشاید حیض و باد غلیظ براند درد معده
و درد گرده بنشاند بر سینه مالند تنگی نفس نماند عصاره وی در گوش چکانند درد زایل گرداند با
شهد در چشم کشند قوت یابد و روشنی بیفزاید سعوط کنند دفع یرقان نماید با آب انار ترش
بر جرب پلک مالند بزداید و در چشم چکانند سبل و غشاوه زایل سازد و نور بصر بیفزاید
با شراب بنفشه یا جلاب بیاشامند قطع سرفه و رطوبت ریه سینه نماید با ابرسا سینه از فضول
غلیظه بر آید زن بنوشد آسان زاید و مشیمه بیرون آید با شهد بر ریش عفنه مالند پاک گرداند و
بر دمل مالند نضج یابد و بگشاید بر خنازیر مالند بگدازد آب تخم وی با شهد بنوشند سرفه و تنگی
نفس و قرحه شش نماند بر لسعه عقرب ریزند و بر بنطارین نهند درد که از باد بود و دشواری بول بود زایل سازد
با پیه گرده بر ورم نهند تحلیل یابد با شهد پخته بنوشند سرفه و تنگی نفس نماند وی در باب
بهمنون داروها بود و گرده و مثانه را زیان دارد تخم بادیان دفع مضرت نماید گویند مضر بود
بگرده و عصب مصلح سنبل هندی بود و بدل وزن وی اسارون گویند بدل انیسون بود گویند بلاغیه
بود و شربت نیم درم فرنجمشک گرم و خشک بود در دوم معده و دل و جگر سرد را قوت دهد غذای غلیظ
بگوارد و خفقان که از بلغم و سودا بود زایل گرداند با سوزرا سود دارد بوی وی سده دماغ بگشاید
مضر بود بدماغ گرم مصلح بنفشه بود و بدل القرنفل تخم دیمی خشک سازد فستق پسته گرم بود در سیوم
خشک بود در دوم گویند گرم بود در دوم خشک بود در سیوم گویند تر بود تازه و برگ وی نیکو بود و
معده را قوت دهد سده جگر بگشاید قوت مباشرت بیفزاید و دفع غثیان و سرفه بلغمی و زهر
عقرب و جانوران نماید پیچ شکم زایل گرداند پوست سبز وی در آب بجوشانند و بیاشامند تشنگی
بنشاند و قی و شکم باز دارد بدل وزن وی مغز بادام و مغز بن بود روغن وی بخاصیت معده را
زیان دارد فصفصه اسپست گرم و تر بود در دوم وی را رطبه نیز گویند دفع سرفه و خشونت سینه نماید
قوی شکم براند و روزی دو بار کوفته بر دست نهند رعشه نماند روغن وی بر دست مالند رعشه
زایل گرداند فضه نقره معتدل بود دفع بخر و خفقان و رطوبت لزجه نماید جرب و حکه و عسر البول زایل
گرداند دل را قوت دهد و شادی آورد و بوی کوکرد و بر اسیاه سازد با نمک بشویند سیاهی نماند شراب
از پیاله نقره بنوشند مستی بیفزاید مضر بود بمثانه مصلح انگبین بود و شربت دانگی فطر سماغ
گرم و تر بود در سیوم گویند در دوم وی را کما نیز گویند آنچه نزدیک خم شراب و در زیر سرگین و بن درخت

زیتون

زیتون و بجای [illegible] رو بد کشنده بود دیر گوارد و خفقان و سکته و بیهوشی و تنگی نفس
و عرق سرد آورد و بدل او [illegible] پیش از وی شراب قوی بود و ما ورد و سکنجبین و بعد از وی جبلی فطراسالیون تخم
کرفس جبلی گرم و خشک بود در سیوم و وی سیاه و دراز بود قوت وی زیاده از بستانی بود و بدل
وزن وی تخم کرفس گویند بدل نیم وزن افسنتین بود فقاح گرم بود در اول خشک بود در دوم شکوفه
گیاه دبا بتازی تفاح گویند اذخر گیاه خوشبو بود و شکوفه وی سفید درد کرده و ورم بنشاند
ترف دم باز دارد و ورم بیش که از معده و جگر بود دفع آب طبخ وی سنگ مثانه و گرده بریزاند و بول
و حیض براند و چون بکم شاند مصلح بادزهر بود و بدل قصب الذریره بود فلفلمویه گرم و خشک بود در دوم
وی بیخ درخت تنبول بود نه فلفل قوت مباشرت بیفزاید باد سرد و مزه سودا براند دفع نقرس
و قولنج و تشنج امتلائی و بیماریهای سرد نماید با سکر و روم سیر زنا لند بگدازد و بر عرق النسا مالند
درد بنشاند شربت یک درم بود و بدل او دار فلفل گویند بد وزن وی نارمشک بود فلفل سیاه گرم
بود در چهارم غذا بگوارد معده و جگر را و اندام دیگر گرم دارد بلغم ستاند فالج و رعشه و خدر را
سود دارد بشناند [illegible] بول براند دفع دمعه و ظلمت بصر نماید با زیت بر خنازیر مالند
بگدازد با نطرون بر بهق مالند ببرد آید با نمک و میان بر داء الثعلب مالند مو برویاند با زیت بر [illegible]
و خنازیر مالند زایل سازد لیکن بسیار شربت بر دارند منع حبل نماید شربت نیم درم بود و بدل او [illegible] و نیم
فلفل سفید فلفل گرم و خشک بود در دوم وی بیخ بود با برگ نانند عاقرقرحا و روی عطوبت
بود درد پهلو بنشاند و حیض براند آب طبخ وی بر داء الثعلب نهند سود دارد مضر بود بگرده مصلح
تخم رازیانه بود و شربت نیم درم و بدل وزن وی کبابه گویند بدل وزن وی سنبل بود گویند فلفل
سیاه بود فوفل سرد و خشک بود در سیوم سپید و زرد و سرخ نیکو بود دل را قوت کند و معده
گرم و لثه را بنشاند بن دندان محکم سازد دفع استرخا نماید بر ورم گرم مالند نماند و چشم کشند جرب
بر دارد شربت یک درم و نیم بود و بدل وزن وی صندل سرخ فوفلجه بود بیخ گیاهی گرم و خشک بود
در دوم تازه و سبز و خوشبو نیکو بود مره سودا را براند یرقان و استسقا را دفع نماید زهر عقرب را
بجاید بوی سیر ببرد بویه بر مالند آثار سیاه ببرد آید فواق زایل کند و اند حیض براند بچه بمشیمه بیندازد
با شهد و نمک هندی بنوشند معده از فضول پاک سازد و ببویند و سنون سازند دفع ریش دهان و
استرخای لثه نماید آب طبخ وی در گرمابه بمالند جرب و حکه نماند مضر بود بروده مصلح کثیرا بود و
شربت یک درم و نیم بود بدل وی جوز بوا فودنج گرم و خشک بود در سیوم با ماء الجبن بنوشند دوالی و داء
الفیل نماند با شراب دفع زهر داروی کشنده و جانوران نماید بر [illegible] با سرکه بسایند و ببویانند
بیمار از غشی باز آید بنوشند نقصان در مباشرت پدید آید آب طبخ وی بپاشانند و روغن
وی بمالند دفع نقرس نماید گزنده از و دوری نماید مضرت دهد بگرده مصلح کثیرا بود و شربت
یک درم و بدل او وزن وی نعناع فوه روناس گرم و خشک بود در سیوم در هندی و تازه و سرخ و باریک
نیکو بود جگر و سپرز از فضول پاک سازد بول و حیض براند سده و چون بسته بگشاید با شراب
یک درم بنوشند از ضربه و سقطه نماند با ماء العسل دفع عرق النسا و درد اعضا و استرخا نماید با
سرکه بر بهق مالند ببرد آید برگ وی بنوشند دفع زهر جانوران نماید با رب یا سکنجبین تناول
نمایند و درم سپرز بگدازد مضر بود بدماغ مصلح انیسون بود و شربت دو درم و بدل در منفعت جگر
و سپرز و راندن بول و حیض وزن وی سلیخه در جلای بهق و برص سطوخ فسریح در گرمی معتدل
بود عصاره حصص هندی بود بسیار مالند قوت یابد بنوشند درد سپرز و یرقان نماند آب
طبخ وی حیض براند بول و وی را حصص بود فیروزج پیروزه سرد و خشک بود در سیوم کهنه و رنگین

نیکو بود تا بند و بنوشند دفع زهر عقرب نماید در چشم [illegible] بصر بیفزاید
و روغن و عرق نیک رو بیرون آید دارند و بیخ قنبر بیابد قبیل دندان وی را عاج گویند و وی سرد و
خشک بود در سیوم نشارهٔ وی یک درم بود با ماء العسل تناول نمایند حفظ بیفزاید زن با نبات
بنوشد و پس از یکهفته مرد با وی مباشرت نماید بار بردارد بر گردن کودک ببندند از وبا الم آن
نیابد بر عضو آستخوان بیرون آید دمد وی بنزع و درخت رسانند گرم افت نرسانند سرگین وی
با پیه خوک ضماد سازند منع حبل نماید به از دود سرگین وی نماند قاقله گرم و خشک بود در سیوم وی دو
گونه بود بزرگ و کوچک بزرگ مانند فندق بود و کوچک مقدار نخود پوست بزرگ سخت و سرخ بود و لبیاض
گراید و پوست کوچک نرم و سفید بزرگ گرم بود و کوچک ثلث قی و غثیان باز دارد معده
و روده از فضول بپالاید درد جگر بنشاند و سده وی بگشاید با سکنجبین دفع صرع نماید مضر بود بشش
مصلح فندق بود و شربت از نیم درم تا یک درم و بدل وزن وی خیربوا گویند بدل نیم وزن قرنفل بود
قاقلی گرم و خشک بود در اول لسان زبن شوربه بود و سبزه وی سود و قابض آب بلند و صفرا
دو لب راند ضعف جگر زایل کرداند شربت از آب وی نیم رطل بود تا ده درم شکر سرخ قاقو به ماوندی
گرم و خشک بود در دوم وی انضمام خرد بر عضو مالند درد بنشاند با انسام بنوشند سرفه کهن
نماند شربت یک درم بود و بدل دارا الله [illegible] قبج کبک گوشت وی گرم و تر بود و لطیف از گوشت
دیکو دل روشن گرداند قوت مباشرت بیفزاید بریان وی شکم باز دارد جگر وی گرم فرو برد صرع
بیاید زهره وی ماهی بکنار سعوط کنند دفع نسیان نماید نور بصر بیفزاید در چشم کشند تاریکی
زایل سازد با وزن وی مروارید و مشک بیامیزند سفیدی و جرب برد آید بیضه وی با سرکه عنصل
بجوشانند و بنوشند سحج شکم و دردی ماند قردید گرم وی کمتر از منکسود بود غذا اندک دهد
استسقای لحمی و زقی را سود دارد قرع کدو سرد و تر بود در سیوم وی را و با بینی گویند تا کشکاب
با ماش و پوست کنده بپزند و بنوشند گرمی معده و جگر و تشنگی و حدت صفرا بنشانند و خشونت سینه
و سرفه که از خشکی شش بود زایل سازد مولد خون بلغمی بود دموی و صفراوی را شاید بلغمی و سوداوی
را زیان دارد و قولنج وی آورد اگر ضرورت بود با زیت بپزند و با خردل و فلفل و سداب و کرفس و
نعنا تناول نمایند و پس از وی شراب صرف بیاشامند اگر معده گرم بود با آب غوره و انار و سرکه
بپزند و با خردل و فلفل و سداب وی را در خمیر گیرند در تنور بریان کنند آب وی با قند بنوشند
درد سر و تشنگی گرمی تب صفراوی و دموی نماند با خمیرهٔ بنفشه و حنا خمیر و ترنجبین صفراو
خالصه راند با روغن گل در گوش چکانند درد بنشاند تا بگل وی در چشم کشند دفع حدت
وی نماید با شیر زن بریلک نهند ورم نماند تا را اول وقتی که خرد بود بر حمین بریان کنند و آب
وی در چشم چکانند زردی که از یرقان بود بزداید تراشه وی بر سر نهند درد بنشاند
بر جبهه نهند زوال نیابد پست وی سرفه و سوزش نشانه که از گرمی بود زایل کرداند رماد پوست
خشک وی بر ریش قضیب ریزند خشک سازد با روغن گاو بر عضو سوخته مالند شفا یابد
خوردن کدو موجب ثقل معده بود نافل و ابکامه دفع مضرت نماید قردی گرو با بری گرم و خشک
بود در سیوم وی را کرویا ی جبلی نیز گویند تازه وی زرد و فربه نیکو بود سفینه را از فضول بزداید صرع
معالج و استرخای و پیچ شکم و عرق النسا و سرفه که از سردی بود دفع نماید و کرم بیرون آورد با
شراب بنوشند درد گرده و عسر البول و قولنج ریحی نماند و دفع زهر جانوران نماید با پوست بیخ خار سنگ
بشانه و کوده بو بیاند با سرکه بر جرب و سعفه مالند زایل سازد دود وی بر چرم رسانند بچه بیفکند
مضر بود بسپرز پس مصلح انیسون بود و شربت یک درم و نیم بدل آن دخرو حرمد گویند بدل مشکطر امیع

حرف ق قاقله

[illegible]

و در درد سپرز و تشنگی بود و گرمی و صفراوی
باز دارد و در [illegible] دفع بلغمی
دراز وی سرفه [illegible]

بود قرن السنبل ... سون سازند دندان بزداید و کوشت بن وی محکم سازد و بشوید
درد مثانه و بیقای ... مضر بود بشش مصلح کتیرا بود و بدل بستان و خولنجان و شربت یکدرم
قرون السنبل مانند سنبل سفید بود در میان وی دو دید بنوشند بجای بول خون آید و زنان بسیار
کرده اند و ازالۀ عقل نماید تب بری وی پس از آن قرص کافور و شیره تخم خرفه و دوغ کاو و کشکاب
و حب سیب ترش بود و ضمادی که حرارت دل و جکر بنشاند قرفه کرم و خشک بود در سیوم
وی باریکتر و شیرین تر از دارچینی بود و فعل وی قوی تر معده و جکر را قوت دهد فالج و صرع
را سود دارد پی و درد دل بنشاند بر قضیب مالند لذت مباشرت بیفزاید بر قوبا مالند
بزداید شربت یکدرم بود و بدل نیم وزن قرنفل و نیم وزن دارچینی قسط کرم و خشک بود در دوم
کویند در سیوم کرم بود در چهارم خشک سفید و تازه وی بهترین بود پس سیاه هندی سفید
شیرین بود و سیاه تلخ سفید قسط بحری خوانند و بیخ سوسن رومی بود و برادر بنفشه بروید بن
سبب بیخ بنفشه و برا نامند حلقت ماده نماید معده و جکر و اعضای دیکر کرم دارد استرخای
پی و عرق النسا را سود دارد و سرسام بلغمی زایل کرداند درد سینه بنشاند و کلف و صح و
کوفت عضله نماید سده جکر بکشاید بول و حیض براند با شراب افسنتین دفع زهر افعی و جانور
نماید با شهد درد معده و کرده و پهلو بنشاند و سنگ بریزاند و پیچ شکم باز دارد با سکنجبین دفع
تب ربع نماید و آب کرم بیرون آورد با شهد و شراب قوت مباشرت بیفزاید با سرکه بر کلف و
بهق مالند بزداید بر داء الثعلب مالند موی برویاند با فالج مالند سود دارد درد وی برحم رسانند
درد وی نماند بچه بمیراند بخور وی دفع وبا و نزله نماید مضر بود بمثانه مصلح کل سرخ و
قند بود کویند مضر بود بشش مصلح انیسون بود شربت یکدرم و بدل نیم وزن عاقرقرحا
کویند بدل لحج بود قشر رمان پوست بیخ انار سرد و خشک بود در دوم بعدم کرم مالند نماند آب
طبیخ وی بنوشند کرم بمیراند حقنه سازند زحیر ببرد به سازند و شکم باز دارد مقعد را
وی بشویند منع خروج مقعد و خون با سوی نماید در دهان دارند کوشت بن دندان محکم دارد
قشر البیض پوست تخم مرغ سرد و خشک بود در دوم بسوزند و در چشم کشند جرب و حکه نماند
بشویند سفیدی بزداید و با صمغ قوت یابد و منع دمعه نماید و ماده وی باز دارد و قرحه
و بثوره که در وی بود زایل کرداند با مغز تخم خربزه بر کلف مالند نماند با آب کشنیز تر در بینی
چکانند رعاف بنشاند قصب بی رنا دوی سرد و خشک بود در دوم حیض براند درد زخم عقرب
بنشاند بر داء الثعلب مالند موی برویاند در چشم کشند سفیدی بزداید برک و بیخ وی با پیاز
جیب سل نماید قصب نیشکر کرم و تر بود در اول کویند معتدل بود از وی خون معتدل
خیزد دفع سرفه نماید رطوبت سینه بزداید مثانه پاک سازد بول براند نفخ در معده
پدید آید با آب کرم بشویند و ازاله پوست وی نماید نفخ نقصان یابد صمغ وی نفیکی
دیده بزداید کرم و خشک بود در سیوم وی دوکونه بود یکی بزرک و تیز مزه و مجوف بود و
پس از شکستن در وی نسج عنکبوت نماید و دیکری مانند چوب کحنه بود و از بیزی و تلخ
عاری این بکار نیاید وی را نهند خیزد کویند که بندهای وی نزدیک بود و پس از شکستن
در وی شاخهای باریک نماید نیکو بود ابوریحان کوید چوبی که درون وی تهی بود وی را
قصب کویند و قصب الذریره بدست نیاید بدین سبب طبیب بدل وی بکار آید و در
تریاق نشاید که بدل داروی دیکر کند چه کار وی بخاصیت نافع آید با شهد ورم معده
و جکر بنشاند استسقا و تقطیر البول را سود دارد بول و حیض براند آب طبیخ وی دفع درد

کرده ورحم نماید شربت یکدرم بود وبدل عدس تلخ واظفار الطیب ... گرم وخشک بود
در سیوم گویند درچهارم شامی نیکو بود ویرا قصوبر گیرند وحیوة ... گویند با شراب دفع زهر
ارنب بحری نماید وگوشت قوت باید برقوبا ودوالی وداء الفیل واستسقا وجرب شتر مالند
نماند در دهان دارد دندان محکم سازد بر سر طلا کنند درد بنشاند با نمک بر زخم مار شاخ دار مالند
دفع زهر نماید با بیه گاو کوهی بر بیت مالند کژدم نزدیک نیاید گوشت مرده مالند از عفونت
مانع آید بوی او بچه بیندازد بر قضیب مالند منع حبل نماید بر گلو مالند خناق وآماس لهات ببرند
بر دندان کرم خورده مالند بریزاند با سرکه در گوش چکانند کرم بمیرد ودود وی وطنین نماند بدل وی
نفط سیاه وجاوشیر بود      سرمق سرد وتر بود در دوم گویند در اول محرور جگر را سود دارد
سرد مزاج با زیت بزد وبامری تناول کند اب وی استسقا زایل کند بول وی بر بیت مالند حکه
زوال یابد بر جمره وآماس گرم مالند نماند تخم وی با سکنجبین وجلاب بنوشند ورم درون بنشاند
با آب طبیخ سرمق بری زن بنوشد مشیمه بیندازد      مرغی بود مانند گنجشک وبر سر وی نتوی
پرواز وی اندک بود ورنگ وی بزردی گراید وپراز پای تخاری جل گویند گوشت وی بر گوارد
واز وی خون سوداوی خیزد استسقا وضعف جگر را سود دارد روغن مضرت وی کم سازد گویند
سرکه دفع مضرت وی کند ریها داستخوان وی با زیت بر سر کل وداء الثعلب مالند موی برویاند
گرم وخشک بود در دوم مانند زفت بود واز وی بوی قراید قرمزی وشفاف نیکو بود بدل
قوی گرداند چون بسته بگشاید دفع قرحه شش ونفث دم وصلابت رحم نماید با دمعده وروده برآید
با شراب وچند زهر جانوران وتنگی نفس وسرفه مزمن باز دارد بول وحیض براند قوت مباشرت
بیفزاید درد رحم بنشاند بر دارند ودود وی را بر رحم دفع احتناق وخروج وی وبولی نماید با کشکاب
حقنه سازند روده نماند بر عضو شکسته وکوفته مالند شفا یابد با زیت بجوشانند وبیاشامند
کاهو ویا از وی بطعوراید بر موبا مالند برد آید بر نقرس وعرق النسا مالند زایل گرداند بر زخم
مالند سپید نماند بر دندان مالند درد بنشاند در چشم کشند انا له بیاض نماید با مرهم بیامیزند
گوشت برویاند بر خنازیر مالند نضج یابد دود وی دفع نزله ومار وعقرب وکرند نماید وی درد
سر آورد مصلح کافور وگلاب بود شربت دو درم وبدل زفت      ماش هندی گرم وخشک
بود در دوم گویند سرد بود در دوم وتر بود در اول وی مانند شیافا غبر بود شکم باز دارد فواق
بنشاند سنگ مثانه وگرده بریزاند بول وحیض براند      اشقار گرم وخشک بود در چهارم ویرا
از اشنان گیرند وشیر العصفر نیز گویند قروی دقوبا وبهق برد آید دفع معفه وجرب نماید
مرعشت گرم وخشک بود در دوم گویند در اول سعنه وشش از کیموس غلیظ بزداید
سده شش وجگر وسپرز بگشاید آب وی شکم براند معده وجگر قوی گرداند بر کلف وبهق
برص مالند برد آید بر با سور مالند بیندازد بر ریش بستان مالند شفا یابد بر زخم جانوران مالند
دفع زهر نماید سعوط آب بیخ وی دماغ از رطوبت پاک سازد      کرنب رومی سرد وخشک بود
در دوم سده بگشاید خمار باز دارد منع مستی نماید نطول آب طبیخ وی درد مفاصل بنشاند وی
خون را غلیظ گرداند گوشت وی با سرکه وموی دفع مضرت وی نماید      کرم وخشک بود در
دوم گویند سرد وخشک بود وی بزر قد رملی بود گویند خال سرخ بود گرم کند ودرا زنبیل آزرد
بر ریش ریزند خشک سازد روغن گل با معفه مالند نماند بر جرب مالند شفا یابد مضر بود
بر روده مصلح شیح ارمنی بود وبدل رازیانه وشربت دو درم گویند مصلح انیسون بود وبدل
ترمس وبرنات گویند مضر بود بفم معده مصلح مصطکی      خاربشت گوشت وی گرم وخشک بود

در سیوم

وه

[illegible] جبلی بزرک بود کوشت وی با سرکه عضل دفع جذام و فالج
واستسقا ده رد کرده [illegible] داء الفیل و تشنج و استلائی نماید بول فراش و زهر جانوران باز دارد
مضر بود بمثانه مصلح انکبین بود کویند مصلح شکر سرخ بود و بیخ کرفس کوشت وی خنازیر و بیماریهای
عصبانی و سل و تبهای مزمن زایل کرداند جکر وی دفع استسقای لحمی نماید کوشت بحری شکم و بول براند و
ازار معده بنشاند زهره وی با موم بنوشند بچه مرده بیفکند در چشم کشند سفیدی ببرد اید رماد
پوست وی با زفت تر بر داء الثعلب مالند موی برویاند کوشت بری معده و جکر کرم را زیان دارد قنب
کنب کرم و خشک بود در دوم کویند در اول و بیاحز واعظم نیز کویند رطوبت معده ببرد اید فرج و
شهوت غذا بدید آید قوت مباشرت بیفزاید دفع سرعت انزال نماید بول براند شکم باز دارد خام وی
موجب درد سر و ظلمت بصر بود دوغ و آب سرد و رب میوهای ترش دفع مضرت وی نماید آب وی در
کوش چکانند درد بنشاند تخم وی بنوشند باد معده براند و منی خشک کرداند سکنجبین قندی مضرت
وی باز دارد شربت از یکدرم تا دو درم بود قیصوم کرم و خشک بود در دوم کویند کرم بود در اول خشک
بود در دوم کویند تر بود در دوم وی نوعی از برنجاسف جبلی بود صفرا و حیض براند سنک کرده
بریزاند بچه بیفکند عرق النسا را سود دارد با شراب دفع زهر داروی کشنده و رتیلا نماید رماد وی
وی بر داء الثعلب مالند موی برویاند با روغن ترب بر جای محاسن مالند موی برویاند روغن وی دفع
عسر البول و انضمام رحم نماید مضر بود بشش مصلح شیح ارمنی بود کویند مصلح صمغ عربی و کتیرا و
تخم خشخاش بود و بدل بابونه و شربت یکدرم و نیم کادی و برا کاذی کویند شراب وی دفع حصبه و جدری
نماید کافور سرد و خشک بود در سیوم بنوشند منی بیفزاید کرده و مثانه سرد سازد معده ضعیف
کرداند و پیری آورد سنک مثانه و کرده بدید آید قطع شهوت مباشرت نماید اماس کرم باز دارد
با سرکه و روغن کل بر پیشانی مالند درد بنشاند قلاع صفراوی زایل کرداند با داروی چشم بیامیزند
دفع کرمی نماید با آب سیب ترش زهر عقرب حراره مضرت بنشاند کوشت مرده از تعفن باز دارد
شربت دانکی بود و بدل قند و طباشیر و صندل کاکنج عروس در پرده سرد و خشک بود در دوم
کویند در سیوم جکر و کرده و مثانه و تنکی نفس را سود دارد بول براند قی صفراوی بنشاند کرم کرد
و درد آن بیفکند بول حیض هفت روز روزی هفت دانه بود آرند منع حبل نماید مضر بود بشش مصلح
کل قند بود و شربت دو درم و بدل در ترید و عنب الثعلب کبر کرم و خشک بود در دوم کویند در سیوم
تر و غیره پوست وی بکار آید [illegible] باد و بلغم خام و حیض براند قوت مباشرت بیفزاید دفع کرم
و سموم نماید با سرکه سده سپرز بکشاید و صلابت وی بنشاند عرق النسا و درد ورک و هتک عضله
را سود دارد آب نقیع وی شکم براند تره و میوهای وی با نمک بنوشند شکم نرم دارد و تشنکی آورد
دو درم ثمره وی با شراب سی روز تناول نماید سپرز بکدازد و بول و حیض براند مضمضه با طبیخ
دانه وی دفع درد دندان نماید پوست و بیخ وی بنوشند یا با آرد جو بر سپرز مالند نماند با فلفل
و سداب سده جکر بکشاید سنون سازند درد دندان بنشاند با سرکه بر بهق مالند زایل کرداند بر
خنازیر و اماس صلب مالند بکدازد برک وی در کوش چکانند کرم نماند مضر بود بمعده سرکه دفع
مضرت نماید کویند مضر بود بمثانه مصلح اسطوخودوس بود کویند مضر بود بکرده انکبین و خولنجان
مصلح بود و بدل تره تیزک بود کنکر کرفس بری کرم و خشک بود در چهارم کویند در سیوم با سرکه بر
بهق و برص و جرب و داء الحیه و داء الثعلب و ثولول مالند نماند بر دندان مالند بریزاند وی
اندامهای کشنده بود حرارت دل فانی کرداند [illegible] وی [illegible] بلادر بود کبابه کرم و خشک
بود در دوم کویند در سیوم و یواجب العروس نیز کویند شکم باز دارد سده جکر و کرده بکشاید

حرف کاف

ودرد گلو بنشاند واو انصاف کرداند حصاة مثانه از ریگ پاک سازد [illegible] بدهان مضمضه کنند
بیفزاید سنگ مثانه وگرده بریزاند در دهان دارند بخایند بجایند [illegible] تقطیع بالتدریج آرمنبات
لثت قوی یابد وی درد سر آورد مصلح بوی صندل وگلاب بود وبدل آن جرنوا وداراچینی وشربت یک درم
کثیرا گرم وتر بود در اول گویند سرد وخشک بود در دوم گویند سرد وتر بود سفید وی نیکو بود
سرفه وخشونت گلو وسینه وریش مثانه را سود دارد بلغم لزج ومره سودا راند با داروی مسهل
بیامیزند قوت یابد وکسر حدت وی نماید درد گرده وسوزش مثانه زایل کرداند گویند مضر بود برودت
مصلح افیسون بود وبدل آن صمغ عربی وشربت نیم درم کرفس گرم وخشک بود در دوم گویند در سیوم باد
معده وروده وبول وحیض براند تنگی نفس وعرق النسا را سود دارد شهوت مباشرت مرد وزن
بیفزاید وشیر کم سازد بچه ومشیمه بیندازد جگر وگرده ومثانه پاک سازد وسده بگشاید سخونت
در معده وجگر پدید آورد وسنگ وگرده بریزاند صرع را زیان دارد مرضعه ترک وی نماید تا فرزند
از حمق امان یابد اثر زهر عقرب در خورنده وی زودتر نماید چه کرفس مجاری بگشاید وزهر زود
بمحل وصول یابد بری بود آب الثعلب مانند سو برو باشد وی درد سر آورد مصلح تخم کاهو بود و
بدل رازیانه گویند بدل مصطکی وگل قند بود تخم وی بول براند ودفع زهر جانوران نماید قوت
امتلائی بنشاند سده کرده بنشاند با وزن وی قند بیامیزند وبا روغن گاو حب سازند و
سه روز تناول نمایند حصبه بنشاند قوت مباشرت بیفزاید آب طبخ وی بنوشند ورم شکم نماند
شربت سه درم بود وبدل فطراسالیون بیخ وی بیاویزند صرع نیاید کبر گرم وخشک بود
در سیوم گویند گرم بود در سیوم خشک بود در دوم قصبه شش از فضول بزداید شهوت غذا
پدید آید دفع باسور نماید سده جگر بگشاید قوت مباشرت بیفزاید بول براند مزاج ولثه و
دندان وریش مثانه وگرده را زیان دارد بکوبند وبر زخم افعی وجانوران نهند زهر مضرت
نرساند آب وی با سرکه وکندر وشیره روغن گل در گوش چکانند درد نماند اکثار وی درد
سر وظلمت بصر آورد بجوشانند وبا سرکه وروغن زیت بزنند دفع مضرت نماید کرنب گرم بود در
اول خشک بود در دوم گویند سرد بود برگ وی بنوشند رعشه نماند بر سپرز نهند نرم سازد با
جو بر ورم بلغمی وجمره وشری نهند زایل کرداند آب وی با شراب دفع زهر جانوران وسگ
دیوانه ودرد سپرز نماید شوربای وی شکم براند واو انصاف کرداند ومنع سرفه ودرد پشت وزانو
نماید بر نقرس ومفاصل ببندند درد بنشاند رماد وی با سفیده بیضه بر عضو سوخته مالند
شفا یابد بر ورم صلب مالند صلابت بنشاند معده وسوداوی را سود دارد سرطان وداء الفیل ودوالی
را زیان دارد سرد مزاج با خردل بسیار تناول نماید بری گرم تر از بستانی بود خشک وی دو درم با
شراب بنوشند زهر مضرت افعی نرسد کرم سرد وخشک بود در دوم برگ وی با پست جو بر ورم
معده نهند نماند والتهاب بنشاند آب برگ وی درد معده وتپ ودم وریش روده را سود دارد وحفظ
جنین نماید صمغ وی با شراب سنگ مثانه وگرده بریزاند قوبا بزداید با زیت بر عضو مالند
موی برویاند رماد وی با سرکه بر زخم افعی مالند سود دارد با سداب وسرکه وروغن گل بر سپرز
مالند بگدازاند کرسنه گرم وخشک بود در دوم گویند در سیوم مصری وشامی که بسفیدی گراید
نیکو بود سینه وشش از رطوبت غلیظ بزداید بریان وی بخایند وچهار روز با انگبین تناول
نمایند بدن فربه سازد با سرکه یا روغن کنجد بنوشند عسر البول وحرقت کرده ونفخ شکم وزحیر
زایل کرداند بول وشکم براند آرد وی صلابت رحم بنشاند بر بهق وکلف وآثار وی مالند
بشره از کلف ومرت بزداید با شراب بر زخم افعی وسگ دیوانه مالند زهر مضرت نرساند با سرکه گرم

افسنتین

دهستیان بجز [illegible] بنشاند بوبرش ریزند کوشت برویاند آب طبخ وی
بوبدن مالند حکه [illegible] وی اند و وزن تا سه درم بود اکثار وی خون براند مصلح
کلاب و سنی و کا کنج بود کویند مصلح کلاب و جو بود آب بروی ریزند و بجنبانند تا جلا
نماید و بریان کنند تا پوست جدا کرده اند پس آرد سازند و با حریره بپزند کرویا زیره رومی
کرم و خشک بود در دوم کویند در سوم کویند در اول بستانی و تازه نیکو بود قوت
معده و جگر بیفزاید شکم باز دارد غذا بگوارد باد معده و روده و بول براند خفقان
که از ماده لزجه بود زایل کرداند دفع پیچ شکم نماید کرم کرده و در ران بخیزاند نفخ کرده و معده
و مثانه بنشاند درد معده و تنگی نفس را سود دارد معده از فضول بزداید سده جگر
بگشاید با غذا بدن فربه و قوی کرداند مضر بود بشش مصلح مغز بود و بدل نیم وزن زیره سیاه و نیم
وزن انیسون و شربت دو درم کرم دانه کرم و خشک بود در سوم وی تخم مازریون بود و مانند
دانه مورد آب زرد و مره صفرا بر آید بر داوند سخونت در رحم پدید آورد دو درم کشنده
بود تدبیر چو زیون وی لیمون کرسنه کلنک کوشت وی کرم و خشک بود کویند سرد و خشک
بود از وی خون سوداوی خیزد رعشه و فالج و لقوه را سود دارد قوت مباشرت بیفزاید
کلف و بهق سیاه و سرطان و داء الفیل را زیان دارد زهره وی با روغن زنبق سعوط کنند
دفع نسیان نماید با آب سلق یا مرزنکوش سعوط سازند لقوه نماند مغز سر وی در چشم کشند
شب کوری زایل سازد کزبره کشنیز سرد و تر بود در دوم کویند در وی قوت متضاده بود جالینوس
کوید بگرمی کراید چه خنازیر بگداند روفس کوید سرد بود چه آب وی بسبب سردی
کشنده بود کویم شاید که تحلیل وی مانند آرد جو عرضی بود نه ذاتی بخایند بوی سیر و
پیاز ببرد با بست جو بر ورم خصیه و نار فارسی و جمره و نمله و سرطان الثدی زایل کرداند با آرد باقلا
بر خنازیر مالند تحلیل دهد با سرکه و صندل و روغن کل بر ورم کرم مالند نماند آب وی با
شیر زنان در چشم چکانند درد بنشاند با سرکه در بینی چکانند رعاف بنشاند مضمضه با وی
جوشش زبان زایل سازد سرکه با وی بیامیزند خشونت زبان نماند سی درم آب وی
ناهار بنوشند مضرت وی بدل رسد و سدر و غشا و جنون آورد و از بعد وی بوی کشنده
آید تدبیر وی بیش از قی با آب طبیخ شبت و بوره ارمنی و زیت و زرده بیضه نیمبرشت
بود با نمک و فلفل و شوربای مرغ فربه با نمک بسیار مفلفل و بیحتنه و شراب صرف
قوی تخم وی معده و دل را قوت دهد و شادی آورد و دفع بخار مراری و بلغمی و خفقان
نماید دو درم با آب لسان الحمل تناول نماید بوف دم باز دارد اکثار وی منی خشک سازد
و قطع مباشرت نماید و زوال عقل و نسیان و ظلمت بصر آورد سکنجبین سفرجلی دفع مضرت نماید
کست برکست کرم و خشک بود در دوم کویند در اول وی نبات هندی بود و مانند رشته
بر حیض بجهاند رطوبت فاسده و بلغم غلیظ براند بر قوبا و جرب مالند نماند منی و شیر کم سازد
قطع شهوت مباشرت نماید مصلح مربای جلغوزه بود و بدل وزن وی کافور و سه وزن
وی صبر و شربت دو درم کوزه بقر ناخن کاو را بسوزند و سنون سازند دندان بزداید و بن
وی محکم سازد با سکنجبین بنوشند سپرز بگدازند و قوت مباشرت بیفزاید با شهد تناول
نمایند بدن فربه و جگر قوی کرداند و شادی آورد و بهق مالند نماند در چشم جلا یابد کفری
پوست بهار خرما سرد و خشک بود در اول عفص و سکین و خوشبو نیکو بود آب طبیخ بنوشند
درد پی و کرده و مثانه و روده نماند سیلان از فضول شکم و رحم باز دارد و قوت وی بیفزاید

موی را وی بشویند سیاه گرداند با مرهم بیامیزند ریش [illegible] سود دارد
جگر بیامیزند معده قوی گرداند و درد بنشاند کاشم گرم و خشک [illegible] دوم گویند در چهارم
وی صمغ کرفس جبلی بود گویند صمغ وی باشد جاوشیر بود بول و حیض و آب زرد براند بچه بیندازد
کمثری امرود سرد و خشک بود در دوم شیرین غذا بسیار دهد ترش قوت معده بیفزاید
تشنگی و حدت صفرا بنشاند شکم باز دارد پیر و سرد مزاج را مضرت رساند بخاصیت قولنج
آورد شراب صرف و ماء العسل و مربای زنجبیل دفع مضرت نماید رب وی معده از فضول بزداید
و قطع اسهال صفراوی نماید کمادریوس گرم و خشک بود در سیوم گویند گرم بود در دوم و خشک بود در
سیوم وی گیاهی بود شکوفه وی کبود و تلخی وی زیاده از تیزی بلغم غلیظ و بول و حیض براند
سده جگر بگشاید با شهد دفع یرقان و عرق النسا نماید با ماء العسل درد گرده و جگر و بول و حیض
بیخ شکم باز دارد با شهد بر صلابت مالند بگدازد آب طبیخ وی بنوشند زهر خانق النمر مضرت رساند
مضر بود بشش مصلحش انیسون بود و بدل هم وزن سیاه لیوس و یکدانگ و نیم سلیخه گویند بدل وزن
وی زیره کرمانی بود کمافیطوس گرم و خشک بود در سیوم گویند در دوم وی برگ گیاه و تخم بود و برگ وی
سبز و بیخ وی تلخ سرفه کهن و استسقا سود دارد بول و حیض براند سپرز بگدازد بچه بیندازد
با شراب دفع زهر جانوران نماید تازه وی بکوبند و بر سپرز نهند تحلیل یابد آب طبیخ وی یرقان
زایل سازد با زیت بیاشامند سنگ مثانه و گرده بریزاند با جلاب یا شهد بنوشند درد مزمن
گرده سینه و شش بود نماند با انگبین بر بهق مالند پاک سازد و شربت سه درم بود بدل وزن
وی سلیخه گویند بدل تخم حماض بری و بلغم بود کار زیره گرم و خشک بود در سیوم گویند در دوم
غذا نیکو دهد رطوبت معده بزداید باد غلیظ براند مدر بول سفوف سازند قطع شهوت گل نماید
بریان وی شکم باز دارد با نمک بنوشند لعاب از دهان بیاید بخایند و آب در چشم چکانند
طرفه و ترف دم نماند با سرکه در بینی چکانند رعاف باز ماند بیاشامند فواق بنشاند با صمغ عربی
بر جای موی زیاده مالند نروید با شراب سنگ مثانه و گرده بریزاند دفع زهر جانوران و قطر
البول نماید با زیت و شهد بر آثار پلک مالند زایل گرداند عصاره وی در چشم کشند جلا دهد
بود برودت مصلحش کتیرا بود و شربت دو درم و بدل کرمانی هم وزن وی فارسی گویند بدلش دو وزن
بود گویند یک وزن و نیم نبطی بود و بدل فارسی نیم وزن کرمانی کندر گرم و خشک بود در سیوم گویند
خشک بود در اول گرم بود در سیوم گرد و سفید نیکو بود بر آتش بریزند بر افروزد و دود وی
را لبان نیز گویند غذا نیکو دهد قوت معده و حفظ بیفزاید سحوقت در جگر پدید آید دم و
قی و رعاف باز دارد نسیان و خفقان و سرفه بلغمی زایل گرداند باد معده نماند با پیه حولی بر
قوبا مالند زایل سازد با شراب شیرین در گوش چکانند درد بنشاند دود وی دفع وبا نماید با
قطران بر داء الثعلب مالند موی برویاند بخایند لثه و دندان محکم دارد و جذام و بهق و برص
سیاه آورد شربت یکدرم بود و بدل هم وزن وی مصطکی گویند بدل وزن وی دقاق وی بود پوست
درخت وی گرم و خشک بود در دوم وی را قشور کندر گویند بر ریش بریزند گوشت رویاند
بر دارند ازاله رطوبت رحم نماید بنوشند ترقیه رحم و قرحه رحم نماید بدل وی کندر دقاق
وی آرد وی بود کما زکند رحما کرده کندس گرم بود در چهارم خشک بود در سیوم وی بیخی
بود بیرون سیاه و درون سفید که بر وی چکراید عاده لرجه و بول و حیض براند سنگ مثانه
و گرده بریزاند بر سپرز مالند بگدازد بر بهق و برص سیاه و جرب مالند بزداید با شهد فرزجه
سازند بچه بیندازد با روغن بنفشه قدر یک عدس سعوط کنند شبکوری زایل گرداند در

بینی

[illegible] ... [illegible] وشاید که بحناق انجامد تدبیر خورنده وی قی و حقنه حاره
نضر بود بنشش مفتح ... [illegible] شربت دانگی و بدل در نی جون الفی کهربا سرد و خشک بود در دوم گو[یند]
گرم و خشک بود در سیوم ... وی که بر روی کرا ید نیکو بود قی و نزف دم باز دارد خفقان زایل سازد
وقوت دل بیفزاید وشادی اورد با آب سرد و مصطکی معده قوی گرداند و درد بنشاند حصر البول
دفع نماید حامله با خود دارد بچه بیندازد منع حیض و خون ناسور نماید شربت نیم درم بود و بدل او وزن وی
طباشیر گویند بدل سندروس بود لادن گرم بود در اول گویند در دوم چرب و خوشبو نیکو بود پس — حرف ل لادن
از کداز نقل شده بکشاید سده از بلغم بزداید صلابت معده و جگر بنشاند با شراب شکم باز دارد
دبول براند با روغن گل در گوش چکانند درد گوش نماند حقنه سازند ریش روده زایل سازد با روغن
بزبر یافوخ کودکان مالند دفع نزله و سرفه نماید با روغن شبت بر عضوها مالند صداع بنشاند با روغن مورد
بر سر مالند دفع انتشار مو نماید و بن وی محکم دارد با پیه خوک بر ورم مقعد مالند شفا یابد دود
وی بر رحم رسانند بچه و مشیمه بیندازد گویند مضر بود بروده مصلح سنبل الطیب بود و شربت
یکدرم لبن شیر گرم بود در اول تر بود در دوم گویند معتدل بود گویند سرد و تر بود و ورا حلیب
نیز گویند شیر زنان و گاو و بز و گوسفند و آهو و اسب و شتر و خر و گورخر نیکو بود قوام وی
چنان باید که بر ناخن قرار یابد شیر حیوان سیاه دیر گوارد و قوی رطوبت در شیر جوان زیاده
بود و پیوسته شیر هر شیر گیاه سبکتر بود و شیر گیاه تابستان غلیظتر مزاج گرم و خشک
سود دارد با نبات بدن فربه سازد و صفاء بشره پدید آید دفع جرب و حکه و ریش روده
نماید قوت مباشرت بیفزاید زهر دوای کشنده و جانوران را منع باز دارد معده صفراوی صفرا
گرد خفقان که از رطوبت و اماس بلغمی [illegible] و بن دندان و ظلمت بصر و شبکوری را زیان دارد
سده و سنگ مثانه و گرده و برص آورد بجوشانند و پس از وی کشمش تناول نماید دفع نفخ
نماید بروی غذا و دوغ ترش و ترف نشاید چه غذا وی را فاسد و هیضه پدید آید و دوغ
ترش را بنر گرداند و تنگی نفس و تب نافض و غشی و عرق سرد روی نماید نمک در ریختن بیفزاید
بیفزاید به [illegible] بود بینه جبلی بکشاید و باقی با اسهال بدر آید لبن مخیض دوغ ترش سرد و خشک بود و ورا
مخیض نیز گویند دوغ شیرین سرد و تر تشنگی و سخونت معده بنشاند دفع جشای دخانی
نماید اسهال صفراوی باز دارد قوت مباشرت بیفزاید گوشت بن دندان را مضرت رسد
مضمضه با ماء العسل دفع مضرت نماید اگر بسیار ترش بود دفم معده را برنجاند و بیهوشی
آورد و بدن سرد سازد تدبیر وی بسیار قی با ماء العسل شراب صرف قوی و مثلث فلافلی
بود و روغن ناردین نیم گرم بر معده مالیدن لبن البقر شیر گاو دیر گوارد و غذا بسیار دهد و
بدن فربه سازد لبن المعز شیر بز نزله و ریش گلو و مثانه و سرفه خشک و نفث دم و سل و
دق و سوء مزاج یابس را سود دارد و غرغره با وی خناق زایل سازد و اماس ملازه و نا...
شیر نو مکه شکم براند چه وی بسیار نکی خورد لبن الابل شیر شتر و ورا لبن اللقاح گویند زود گوارد
و غذا کمتر از شیرهای دیگر دهد سده بکشاید جگر تازه دارد سپرز بگدازد دفع
اماس صلب نماید قوت مباشرت بیفزاید استسقای لحمی و زقی و تنگی نفس را سود دارد
آب زرد راند گرمی جگر بنشاند لبن النعاج شیر میش چرب و غلیظ بود و بیشتر وی بسیار بقوت
بود قوت مباشرت و دماغ بیفزاید و دفع زهر دوای کشنده و نفث دم و سرفه و بسر خوردن ریش
روده نماند لبن الاتن شیر خر سرفه و سل و نفث دم و تنگی نفس و ریش گرده و مثانه و قضیب را سود دارد
مضمضه با وی گوشت بن دندان محکم سازد لبن الفرس شیر اسب زود گوارد قوت بدن و شهوت مباشرت

بیفزاید حیض براند بدن گرم دارد لبن النساء شیر زنان سل و دق [illegible] بسیار نماید
چشم چکانند درد بنشاند و خشونت زایل گرداند با سفید [illegible] سته بر پلک نهند از
حرارت نماید لبنا فله سرد و تر بود دیر گوارد بدن فربه سازد [illegible] معده و روده و حشای دماغی
و سنگ مثانه و گرده آورد شهد دفع مضرت وی نماید لحم الحمل گوشت بره گرم و تر بود در اول غذا
بسیار دهد و بدن فربه سازد رما دوی دفع نهرما و عقرب حرارة نماید با شراب زهر ملک دوای
مضرت وی نشاند برص و بهق و حقویا مانند زرد آید لحم الجدی گوشت بزغاله سرد و تر بود و فضول وی
کمتر از گوشت بره غذا بسیار دهد زود گوارد و دفع شور محتمل نماید لحم الارنب گوشت آهو گرم و خشک
بود بدن گرم سازد و قولنج ریحی بگشاید دفع نسیان و فالج و لقوه نماید لحم التیس گوشت بز سرد بود در
اول خشک بود در دوم گویند در سوم گویند گرم بود در اول معده و اعضا قوی گرداند خون بینی و
رحم و ریش روده نماند برا روی ربن خشک سازد عصاره وی شکم و ریش خشک سازد دزو
وی گوشت برویاند بدل الکلنار بود لسان الحمل برگ بارتنگ سرد و خشک بود در دوم بر ورم گرم ماسند
نماند بر دمل نهند جذب سده نماید عصاره وی قلاع بنشاند بیخ وی بکوبند و بر زخم سگ دیوانه
نهند دفع مضرت نشاند مضر بود بسپرز مصلح مصطکی و سلیخه بود و بدل برگ حماض بستانی تخم
وی سرد و خشک بود در دوم و برا بارتنگ نامند شکم و نفث دم باز دارد مضر بود بشش مصلح
انگبین بود و بدل تخم حماض بستانی و شربت سه درم لسان الثور گاو زبان گرم و تر بود در اول گویند
سرد و تر بود در سوم ورق کنند که بر روی نقطهای سفید بود بکار آید دل را قوی گرداند و شادی
آورد سرفه و خشونت سینه و خفقان و بیماریهای سوداوی زایل گرداند ذرور وی قلاع نماید
گویند مضر بود بسپرز مصلح صندل سفید بود گویند مصلح مربای هلیله بود و شربت دو درم و
بدل وزن وی ابریشم سوخته و ربع وزن وی پوست ترنج بود و گویند بادرنجبویه و کاسنی بود
لسان العصافیر گرم و خشک بود در دوم قوت مباشرت بیفزاید سنگ بشکند و گرده بریان دفع
خفقان خاصه نماید شربت دو درم بود و بدل در تقویت باه وزن وی جوز پوست کنده و تودری
سرخ گویند بدل نیم وزن بهمن سرخ بود لاذن گرم و خشک بود در دوم گویند در اول وی
طل بود که بر درخت بز و انجیر آید رطوبت معده بزداید سده جگر بگشاید و جگر را قوی گرداند
و درد وی بنشاند استسقا و خفقان و یرقان را سود دارد هزال بدید آورد لاغر را فشاید
مضر بود بدماغ مصلح مصطکی بود شربت یک درم و بدل در تفتیح سده تقویت جگر ثلث وزن وی
ریوند چینی و ثلث وزن طباشیر و نیم وزن اسارون نا شسته وی بکار نماید بیخ وی با ادخر
و ریوند بجوشانند و بپالایند و بیالایند و آب نمک کود بر روی بریزند و بر هم زنند و از جویر
بگذرانند الحجه مانند نارد بگر آب بر روی بریزند و صاف سازند و بگدازند تا دبوب نماید آ.
بریزند و خشک سازند لوز حلو بادام شیرین تر بود در دوم و در گرمی و سردی معتدل گویند
گرم و تر بود در اول سینه از فضول بزداید سرفه خشک و نفث دم و حرقت مثانه باز دارد
با شکر قوت مباشرت بیفزاید روده و مثانه و شش را سود دارد بریان وی معده قوی گرداند
با انجیر شکم نرم دارد و دفع زهر سگ دیوانه نماید گاه بود که غثیان و کرب و بیهوشی آورد
مضر بود وی پس از قی رب غوره و انار و سیب ترش و ریباس بود لوز مر بادام تلخ گرم و خشک بود
در دوم گویند در سوم سده جگر و سپرز بگشاید دفع جرب و حکه و عسر البول نماید سنگ مثانه
بریزاند بول براند بر و با و کلف مالند بزداید بیش از شراب پنج عدد بخورند دفع مستی نماید
روغن وی در گوش چکانند درد بنشاند مضر بود بروده مصلح بادام شیرین و نبات بود بونیا گرم

وخشک

وخشک بود در ... بود کری در سرخ زیاده بود بدن فربه سازد و سینه و شش را
سود دارد وی مولد ... بد بود زیت و سرکه و دارچینی و سعتر و نعناع و فلفل و خردل
و شراب قوی دفع مضرت نماید ابطبیخ سرخ وی بول و حیض براند بدن از خون نقش برداید و
بچه و شیمه بیفکند لولو مروارید سرد و خشک بود در اول سفید صیاف و بزرگ نیکو بود درد
دل و خفقان زایل کرداند نفث دم باز دارد در چشم کشند قوت باید و در معده بیاید حفظ
صحت وی نماید مضر بود بمثانه شربت ربع درم بدل یکوزن و نیم صدف صاف لیمو ترشی وی سرد
و خشک بود در سیوم و منفعت وی زیاده از ترشی ترنج بود و پوست وی گرم و خشک بود در
اول فصل وی مانند فصل ترنج آب پوست وی سودی ... ترشی کم سازد بدل وی سیب پوست

## حرف میم ماميثا

باید کند اجاص وی قوت دل بیفزاید مامیثا سرد و خشک بود در اول از عصاره وی شیاف
سازند صبر و اضافه سازند در چشم کشند قوت باید و دفع درد و سرخ نماید در بدایت رمد
سود دارد و ورم گرم بنشاند مازریون گرم و خشک بود در سیوم و ویرا سم السمک نیز گویند و وی نوعی
بیخ نباتی باشد مانند شرم باد اروی مسهل نقرس و درد پشت و مفاصل را سود دارد با ...
در بزند ماهی بخورد بمیرد وی اب آید شربت وی با نبات یک درم و نیم بود و با مطبوخ دو درم و با
حب نیم درم مضر بود برووده مصلح روغن بادام و انیسون و کتیرا و ... بود ماش پوست کنده
وی سرد و تر بود در اول گویند خشک بود در ... وی نفخ ... آید باه را زیان دارد
با شیر ... و روغن بادام بزند شکم براند و نفخ نماید و دفع مضرت ... نماید با پوست بجوشانند
پس با بول ... وآب انار ترش و آب سماق بزند شکم باز دارد و حرارت بنشاند با روغن
بادام دفع سرفه نماید با کاهو و اسفناج و جو بزند حمای حاده زایل سازد بر عضو کوفته بمنند
قوت باید ملاوزه را سود دارد ... ضعیف کرداند بدل با قلای پوست کنده بود میلان گرم
و خشک بود در دوم گویند در چهارم گویند گرم بود در اول خشک بود در سیوم وی بیخ زرده بود
مانند زرد چوبه ... و باریک و کره ... نیکو بود تنقیه چشم بنماید نور بصر بیفزاید بول براند
دفع ... شکم و یرقان نماید با سرکه ... مانند نماید مضر بود بگرده مصلح انگبین بود و شربت
نیم درم و بدل وزن وی زرد چوبه ماء الورد گلاب سرد و تر بود در اول گویند گرم بود سفید و خوشبو
و تلخ مزه نیکو بود بو شنند ... دل را قوت دهد نفث دم و خفقان و بیهوشی زایل گرداند
بو بیند قوت دل و دماغ بیفزاید و درد سر بنشاند مضمضه با وی گوشت بن دندان محکم
دارد در چشم چکانند حرارت نماند مثلث شیره انگور بود ویرا بجوشانند تا ثلث بماند و
گرم و خشک بود مخلصه گرم و خشک بود در دوم از ... آید نیکو بود دفع جمیع سموم کند
بدین سبب ویرا مخلصه گویند بکسر لام مار و عقرب زده بار نیت بنوشد شفا یابد سه روز
اول ... تناول کنند تا ... زهر دوای کننده و مار و افعی و جانوران ...
بر سانید گویند بن کوهی ... مخلصه خورد و ... وی بماند حجر التیس بروی کرد اید
سخن دور از صواب بود چه ... زهر بحصول ... و از مخلصه عاری بود و نیز باید
نادر ... مخلصه ... شربت یک درم بود و بدل حجر التیس مخ مغز گرم و تر بود لذت وی
زیاده از مغز سر بهتر ... مغز ساق گوساله بود پس گاو کوهی پس گاو دیگر ...
گوسفند غذا بسیار دهد شکم نرم دارد صلابت رحم نماید بر ورم عضله ... صلب مالند
بگدازد ... دست و پا مالند شفا یابد مضر بود بمعده مصلح سعتر و نعناع و فلفل و
دارچینی مرزنگوش گرم و خشک بود در دوم ویرا آذان الفار نیز گویند و بفارسی مرزنگوش

آب طبیخ وی پیچ شکم و استسقا و عسر البول را سود دارد اسپرز را وی [illegible] نماید مضر بود بمثانه
مصلحش تخم خرفه بود و بدلش افسنتین رومی مر گرم بود در سوم خشک [illegible] دوم سنگین صاف و تلخ و
خوشبو که بسرخی گراید نیکو بود با دمعه و آب بندد براند تنگی نفس و سرفه کهن و درد سینه و پهلو
و گرده و مثانه و رحم و مفاصل و درد نشر بوده و پیچ شکم زایل گرداند با شراب او آن ضماد سازند و زهر مار
و عقرب و جانوران مضرت نرساند کرم بمیراند درد دهان دارند دفع بخر نماید بر بغل مالند بوی بد
با زیت و شراب بگدازند و مضمضه کنند دندان و گوشت بن دندان محکم دارد بر ریش ریزند گوشت
برویاند و از عفونت مانع آید با افسنتین و ترمس و ماء السداب حقنه سازند حیض براند با حنظل و
ماميثا و افیون در گوش چکانند ورم نشاند و از سده پاک سازد با قطران و شهد بر ثؤلول مالند
نماند با سرکه بر قوبا و کلف مالند ببرد در چشم کشند اثار سفیدی و تاریکی زایل با سرکه و روغن
گل بر جرب و حکه مالند زایل گرداند با اسعود بر ابهام پای راست مالند قوت مباشرت بیفزاید
بر ورم مالند تحلیل یابد بر سر نهند بگدازد با زرده بیضه نیمبرشت بنوشند کرمهت حیض باز دارد
با سداب فرزجه سازند بچه بیندازد با سرکه و زعفران و روغن گل بر شعیره مالند نماند با کندر و
زعفران بر دارند دفع رحو نماید بوی وی سبل و درد سر آورد صندل و گلاب مضرت وی باز دارد
گویند مضر بود بمثانه مصلحش انگبین بود و شربت نیم درم و بدلش وزن وی قصب الذریره و صمغ بادام
تلخ و فقاح اذخر و قسط مرقشیثا گرم و خشک بود در سوم ذهبی و فضی نیکو بود و وی را حجر النور
و حجر الروشنا نیز گویند ذهبی بزردی گراید و فضی بسفیدی و نحاسی بسرخی و حدیدی بسیاهی
قوت چشم و نور بیفزاید بر ورم مالند نضج یابد با راسخ گوشت فزونی ببرد با سرکه بر نمش و
برص مالند زایل سازد و بر کودک بندند از فزع امان یابد با مرهم دو درم بکار برند و بدلش
مغنیسیا بود مرداسنج سرد و خشک بود در دوم ذهبی و عراقی نیکو بود و وی را مرتک نیز گویند اثر
سیاهی و امکه و خون مرده ببرد دفع عرق و بوی بغل نماید گوشت برویاند کلف زایل کند
با بوره بدن سیاه سازد با روغن گل بر بغل مالند فزونی موی دل بیاید شسته وی در چشم کشند
جلا یابد بنوشند بول بگشاید و باد در شکم بپالاید و شاید که با بلادر انجامد گاه بود که شکم براند
خناق نماند تب بروی پس از قی زنجبیل پرورده و شراب قوی و شوربای چرب بود و بدلش اقلیمیا
مری آبکامه گرم و خشک بود در سوم گویند گرم بود در اول خشک بود در دوم نشف رطوبت
معده و قطع لزوجت نماید بدن از ماده غلیظه ببرد شکم نرم دارد تشنگی بیفزاید سخونت در دل
و جگر پدید آید غذا لطیف گرداند درد رگ و عرق النسا را سود دارد بر بهق بنوشند کرم بمیراند
دفع ماده وی نماید پیش از ظهور آبله در چشم کشند از بروز مانع آید و پس از وی تحلیل یابد غرغره
با وی بلغم از دماغ فرو آورد و سده املس و منابع پاک گرداند و دهان خوشبو سازد با حقنه
قولنج بگشاید بر زخم سگ دیوانه مالند زهر مضرت نرساند مرو مرو خوش گرم و خشک بود در سوم
گویند در دوم گویند خشک بود در چهارم گویند گرم بود در اول معده قوی گرداند رطوبت وی
ببرد باد براند قی باز دارد و سده جگر بگشاید با شراب بجوشانند مستی بیفزاید بوی وی
درد سر آورد صندل و گلاب و بنفشه و نیلوفر دفع وی نماید شربت یکدرم بود و بدلش وزن وی
مرزنگوش و بدل دار [illegible] وزن وی افسنتین و ربع وزن زعفران مراره گرم و خشک بود در چهارم
زرد وی نیکو بود شکم براند منع نزول آب و ظلمت بصر نماید مرارهٔ نمر زهرهٔ آهو حمیت چشم [illegible]
زهرها بود مرارهٔ [illegible] زهرهٔ گور بر داء الثعلب مالند موی برویاند بر اثر [illegible] نماند مرارة الدب زهرهٔ خرس
با سکنجبین بنوشند درد حلق بنشاند با شهد و آب رازیانه در چشم کشند نور بیفزاید با فلفل و

انگبین

وآن [illegible] بود آب الشیر [illegible] مرارة الثور زهرهٔ گاو زهر جانوران باز دارد دهان عروق بواسیر بگشاید
با روغن گل در گوش چکانند [illegible] طنین نماند با شهد فرزجه سازند دفع درد نماید بر برص بمالند
به سازد و شربت دانگی بود زهره جگر را زیان دارد مصلح کتیرا و انگبین مرارة التیس زهرهٔ تکه دفع زهر
جانوران نماید دوای داء الفیل را سود دارد مضر بود بگرده و زهره مصلح انیسون و انگبین بود و
شربت از یک دانگ تا دو دانگ مرارة الخنزیر زهرهٔ خوک موی سر بمالند موی برویاند مرارة الاسد زهرهٔ شیر دفع نزول
ظلمت بصر نماید زهرهٔ کبک درین باب بهتر بود مرارة الکرکس زهرهٔ کلنک با آب مرزنکوش در بینی چکانند
لقوه زایل گرداند مرارة التیس زهرهٔ گوسفند [illegible] در گوش چکانند مرارة الذئب زهرهٔ گرگ [illegible] چشم [illegible]
زخم مار و عقرب و زنبور بمالند زهر اثر نماند مشک گرم و خشک بود در سیوم گویند در دوم
بهتر [illegible] چینی و هندی بود [illegible] قوت مباشرت و شجاعت بیفزاید دل و دماغ
قوی گرداند دفع مادهٔ سوداوی [illegible] سقوط قوت نماید [illegible] سرد را سود دارد
سده بگشاید باد معده و روده براند شکم باز دارد خفقان و زردی روی و آفت [illegible]
[illegible] زایل سازد فرح پدید آید سعوط وی دفع فالج و سکته نماید و دماغ از فضول [illegible]
[illegible] فالج نماید [illegible] بمالند شفا یابد با داروی چشم قوت بیفزاید و
سفیدی [illegible] و منع دمعه نماید با روغن خیری بر سر قضیب مالند بر کثرت مباشرت یاری دهد
و سرعت انزال باز دارد مضر بود بدماغ گرم مصلح کافور بود و شربت قیراطی [illegible] بدل [illegible]
[illegible] گرم و خشک بود در سیوم [illegible] مادة الزجاج نیز گویند سفیدی
چشم ببرد [illegible] دفع رطوبت وی نماید [illegible] و حکه بمالند زایل گرداند بدل [illegible]
[illegible] بود مس سوده وی بر پستان بکر و خصیهٔ کودک بمالند [illegible]
بمالند موی برویاند با سرکه [illegible] بمالند [illegible] مشمش زرد آلو سرد و تر بود در دوم صفرا براند آب [illegible]
وی تشنگی و حدت تپ بنشاند غذا تباه گرداند پس از وی نیم درم مصطکی یا سکنجبین [illegible]
و نیم درم انیسون [illegible] اگر [illegible] بود غثیان [illegible] تدبیر وی [illegible]
ترشی ترنج و آب لیمو [illegible] روغن وی بر بواسیر بمالند نماند [illegible] گرم و خشک بود در [illegible]
گویند خشکی وی در چهارم بود رطوبت [illegible] از سینه [illegible] بول و حیض [illegible]
براند سنگ مثانه و گرده [illegible] گوسفند خورد بچه بیندازد [illegible] دفع [illegible]
مضر بود بگرده مصلح رب [illegible] بود و شربت یک درم و نیم و بدل [illegible]
[illegible] بود گویند اکلیل الملک و شقایق [illegible] مصطکی [illegible] رومی گرم و خشک بود در دوم گویند
تر بود [illegible] علک رومی نیز گویند تخفیف در سیاه زیاده بود و قبض در سفید [illegible] و لطیف تر از
[illegible] بود و حدت وی کمتر از [illegible] معده و جگر و روده [illegible] را سود دارد
معده و جگر قوی گرداند رطوبت معده برد آید [illegible] شکم [illegible] رطوبت بود باز دارد [illegible]
پدید آورد بلغم بگدازد دفع سرفهٔ بلغمی و نفث دم نماید [illegible] دندان محکم و دهان خوشبوی
با روغن [illegible] سعوط سازند درد سر نماند [illegible] بگدازند [illegible] بمالند شقاق وی شفا
یابد با طبیخ [illegible] وی منع سیلان رطوبت رحم نماید خروج مقعد و رحم باز دارد بول براند [illegible]
بمالند زایل گرداند مضمضه کنند دندان محکم سازد [illegible] چوب وی مسواک سازند دندان جلا
یابد مضر بود بمثانه مصلح کتیرا بود گویند [illegible] شش را زیان دارد مصلح صمغ عربی و قند
بود و شربت یک درم و بدل [illegible] صمغ البطم گویند بدل وزن وی کندر رومی بود مغاث
گرم و خشک بود در دوم گویند گرم و تر بود قوت مباشرت بیفزاید اعضا قوی گرداند [illegible]

شکسته و کوفته مالند سود دارد بر نقرس المفاصل درد بنشاند ... بدل آن ده درم بتنها
و بمالند مضر بود بمثانه مصلح انگبین بود و شربت یک درم و بدل آن ... ملح هندی سرد گل سرخ
سرد و خشک بود در دوم قبض و تجفیف وی زیاده از طین مختوم بود چون بر ریش خشک سازد گرم بمالند
با سرکه بر حمره و اماس گرم مالند درد بنشاند با زرده بیضه نیمبرشت بنوشند نفث الدم و شکم باز
دارد با آب لسان الحمل دفع ریش روده و مثانه نماید ملح نفطی سنگی بود سست و سیاه که بسرخی گراید
در وی نقطهای سفید بود معده قوی گرداند سنگ مثانه و گرده بریزاند نفث رطوبت نماید مضر
بود بدل مصلح انگبین بود و شربت نیم درم و بدل آن تربشینا جوار گرم و خشک بود در سیوم گویند
گرم و تر بود در دوم و وی را مقل مکی و مقل ازرق و مقل الیهود نیز گویند باید که زرد بگدازد و از کوهی
بزردی گراید بنوشند سنگ مثانه و گرده بریزاند باد و بلغم و سودا و بول و حیض براند قوت
مباشرت بیفزاید و بدن فربه سازد و سده گرده و مثانه بگشاید دفع سرفه کهنه و زهر جانوران
و عرق النسا و نقرس و کلدار و درد پهلو و تشنج عضله و ناسور نماید با مسهل بیامیزند دارو مضرت
بروده نرساند چون بسته بگشاید بر ورم و طاعون مالند تحلیل یابد فرزجه سازند با دو دو وی بر رحم
رسانند از انضمام نافع آید و بچه بیفکند و رطوبت بزداید مضر بود بحلق مصلح زعفران بود شربت
یک درم و بدل وزن وی صمغ البطم و نیم وزن کندر مضر بود بشش مصلح کتیرا بود ملح نمک گرم و
خشک بود در دوم باد و بلغم خام براند درد معده که از سردی بود بنشاند غذا بگوارد منع عفونت
نماید بلغم غلیظ بگدازد با سکنجبین مضرت افیون و زهر باز دارد برقی و اسهال یاری دهد معده و
سینه و روده از فضول بزداید اماس بلغمی و نقرس و جذام و حکه و جرب و قوبا را سود دارد بر ریش
ریزنده گوشت فزون نماید با زیت و سرکه و شهد بر کام مالند خناق و اماس نفانغ بنشاند با
جو سوخته و انگبین بر آکله و قلاع و ابتر جای لثه مالند زایل سازد با تخم کتان و بوره بینه کوهی
بر زخم عقرب و افعی مالند زهر مضرت نرساند با زفت و قطران و شهد بر زخم مار و شاخ دار مالند
از مضرت زهر مانع آید با انگبین دفع زهر زنبور و هزارپا نماید با مویز بر دمل نهند نضج یابد
با شراب بوده به بر زخم نهند سود دارد با سرکه بگدازند و مضمضه کنند خون از بن دندان باز
دارد غرغره کنند دماغ از بلغم بزداید با گلاب بیامیزند و نیم گرم در دهان دارند دندان را
درد دندان بنشاند نمک اندرانی در چشم کشند نور بیفزاید و سفیدی و سبل و ناخنه بزداید
اکثار نمک منی و نور بصر کم سازد و خون بسوزد و خشش با زبان دارد بسوزند و با عرق ناول
نمایند مضرت نرساند شربت نیم درم بود و بدل آن حزن وی بوره ملح هندی گرم تر و لطیف تر از انواع
دیگر بود ملح نفط سودا راند مضر بود بروده مصلح هلیله زرد بود موحیه سرد و تر بود در دوم گویند
در سیوم درخت وی مانند درخت حنا زی بود و برگ وی مانند برگ اصنا التهاب معده و حلق
بنشاند سرفه و ریش روده زایل گرداند سده جگر و زهره بگشاید بر سینه و عانه مالند منع
جریان حیض نماید بوسیر مالند درد بنشاند گویند مضر بود بمثانه مصلح گلاب بود مس گرم بود در
اول گویند گرم و خشک بود در دوم وی حلوا بود شیرین که بر درخت سنگ آید سینه و شش
از رطوبت بزداید سرفه که از رطوبت بود زایل سازد موز سرد و تر بود در اول گویند گرم و تر بود
دیر گوارد غذا اندک دهد ریش گلو و سینه و شش و گرده و مثانه و سرفه خشک را سود دارد
قوت مباشرت بیفزاید خوردن وی با نبات پیش از گواریدن غذا باید مو گرم بود در دوم
خشک بود در سیوم وی در سبکی مانند غاریقون بود و از ضعف بوی بزردی گراید جگر گرم دارد
درد گرده و مثانه و درد مفاصل را بنشاند عسر البول زایل سازد و بول و حیض براند با شهد
بنوشند

...شند با ... در رحم نمانند و زنهار کودک را ندهند که بلغم آرد مضر بود بسپرز مصلح
تخم کرفس بود ... بدل آن هم وزن وی جوز الطیب هم وزن سنبل گویند بدل آن هم وزن فلفل
سیاه بود و نیم وزن جوزبوا موميا گرم و خشک بود در دوم گویند در سیوم معدنی قوی تر از حیوانی بود
بدن گرم سازد حرارت عزیزی را برافروزد ضربه و سقطه و فالج و لقوه و کسر و خلع را سود دارد با شراب
سو هضم و درد معده که از سردی بود زایل سازد با آب مرزنگوش در بینی چکانند صرع و دوار و
درد سر و شقیقه نماید با آب طبیخ سعتر بیاشامند ازاله گرانی زبان نماید و نفث دم از سینه باز
دارد با سکنجبین درد گلو و خناق بنشاند با آب طبیخ کرفس فواق زایل گرداند با شیر تازه ریش مثانه
بهسازد با آب طبیخ افتیمون در بدایت برص و جذام و داء الفیل سود دارد با آب طبیخ افتیمون و بوبنه
جبلی رخ دار و بنا و عقرب مضرت برساند با آب طبیخ سعتر و راسن کوبی بعضی که از برودت بود
زوال یابد شربت دو دانگ بود و بدل قفر الیهود مها سنگی بود سفید مانند نمانا بندانی در دیار
صعید بسیار بود زن بران بندد آسان زاید با نمک و مرو عفران و سرکه بسایند و با شهد بر
زبان مالند گرانی نماند با آب بسایند در چشم کشند سفیدی ببرد میعه گرم و خشک بود در
دوم گویند تر بود و وی تفل میعه سایله بود دماغ از فضول پاک گرداند شکم باز دارد دفع خناق
نماید سرفه و زکام که از رطوبت بود زایل سازد بر دارو حیض براند و دود وی منع رایحه عفنه و دفع
وبا نماید مضر بود بشش مصلح مصطکی بود و شربت یک درم و نیم میبختج آب انگور بود که بجوشانند تا
تا بثلث بماند مویز گرم و خشک بود در سیوم ویرا زبیب گویند سبز و سیاه نیکو بود بهق و
برص را لند بعد از آن بخایند و آب وی بر قضیب مالند لذت مباشرت بیفزاید مضر بود بسپرز مصلح
حرف ن
کتیرا بود و بدل لعاق و جا خوردن وی ریش مثانه پیدا آورد نارجیل جوز هندی گرم بود در دوم
تر بود در اول تازه وی نیکو بود غذا بسیار دهد منی و قوت مباشرت بیفزاید کرده گرم سازد و
دفع قطر البول نماید در کوارد باید کر پوست وی در سازند و با قند تناول نمایند روغن وی با
مالند درد بنشاند روغن کهنه وی ده درم بنوشند کرم کدو بیندازد رنج وی غثیان و کرب
بهوش آورد تعبیر وی بس از نی رطب میوه های ترش بود نانخواه گرم و خشک بود در دوم گویند در
سیوم غذا بگوارد غثیان باز دارد معده و جگر گرم سازد مده بگشاید باد و حیض براند سنگ
مثانه و گرده بریزاند و از فضول پاک گرداند کرم کدو بیندازد با شراب دفع زهر جانوران و پیچ شکم
و عسر البول نماید بسوزند و با عسل کرد کان بنوشند رخو نماند آب طبیخ وی در چشم چکانند چون
نبسته بگدازد با شهد بر ورم بلغمی مالند تحلیل یابد فرزجه سازند رطوبت عفنه از رحم بیرون آید
و خوشبو گرداند و وی سیر کم سازد مصلح ترهس بود و شربت یک درم و نیم و بدل انیسون نارنج پوست
و تخم وی گرم و خشک بود در دوم ترشی وی سرد و خشک بود در اول التهاب معده بنشاند و قی
صفراوی باز دارد جامه از سیاهی بزداید معده سرد را زیان دارد بر لبها و جگر ضعیف گرداند
پوست خشک وی بسایند و با آب گرم بیاشامند در ساعت دفع پیچ شکم نماید نارنیت گرم دراز
بیندازد پوست تر وی در روغن کنجد اندازند و بیست روز در آفتاب بنهند منفعت روغن
نارو بن از وی بظهور آید سه درم از وی بیاشامند زهر عقرب و جانوران مضرت نرساند تخم وی
بنوشند دفع برودت تم نماید نیل گرم و خشک بود در سیوم گویند گرم در اول و خشک در دوم وی
شکوفه سرخ بود با املک براسه ماده غلیظ بگدازد معده و جگر سرد را سود دارد شربت یک درم
بود و بدل آن هم وزن وی پوست پسته و یک دانگ سنبل و یک دانگ و نیم زنجبیل بود و نیم وزن سنبل
ناردین سنبل رومی گرم و تر بود در دوم خشک بود در سیوم وی تلخ بود مانند اسارون و

ورنک وی مانند ماميران باشد و کسند و خوشبوی نیکو بود [illegible]
براند و ورم رحم بنشاند دفع فالج ولقوه نماید با شستن موی سره بروباند مضر بود بشش مصلح کثیرا و
شهد بود و شربت یکدرم صندل سنبل هندی **نبق رطب** کنار سرد و تر بود بروقت ترش زیاده بود دیر کوارد
وازوی بلغم پدید آید و شکم براند کرم مزاج پس از وی سکنجبین تناول نماید و سوداء مزاج کلنکبین
**نبق یابس** کنار خشک بود معده قوی کرداند شکم باز دارد نزف دم و اسهال کی از ضعف معده بود دفع
نماید خاصه بریان و با استخوان **نبیذ** شراب کرم و تر بود و از نبیذهای دیگر غلیظتر دیر کوارد شکم
براند غذا بسیار دهد سده آورد خون را سوداء سازد وخاصه وی را زیان دارد ترشی دفع مضرت
نماید **نبیذ الدبس رطب** شراب دوشاب خرما و تر کرم و تر بود کرمی وی کمتر از شراب خرما دیر کوارد غذا بسیار دهد
شکم براند باد در معده و روده پدید آید **نبیذ العسل** کرم و خشک بود در سوم رطوبت معده ببرد اید سده بکشاید
سرد مزاج و بیماریهای بلغمی را سود دارد کرم مزاج از وی با ناید تا صفرا نیفزاید و درد سر بیارد
خمار وی بسیار بود رب میوهای ترش دفع وی نماید **نبیذ التین** شراب انجیر شکم براند صفراوی و حرارت
ریک و مثانه و کرده را سود دارد جرب و حکه آورد **نبیذ الشعیر** شراب جوین کرم و تر بود و کرمی وی از
شراب سیاه کمتر شکم براند رطوبت معده ببرد اید غذا بسیار دهد باد پدید آید بول براند کرده و
مثانه کرم دارد و از ریک پاک کرداند سرد مزاج و بیماریهای بلغمی را سود دارد خون وی کمتر از خون
شراب بود زود سودا کردد و سوداوی از وی باز آید **نبات** معتدل بود سفید و شفاف نیکو بود آواز
صاف سازد دفع سرفه نماید سینه و شش و قصبه را سود دهد و معده صفراوی را زیان میوهای ترش
دفع مضرت نماید **نرجس** نرکس کرم و خشک بود در دوم کویند در سیوم سده دماغ بکشاید دفع زکام نماید
بوی دماغ کرم را زیان دارد بنفشه و کافور دفع مضرت نماید **نسرین** کرم و خشک بود در دوم کویند در
سیوم دوی و طنین و سردی زایل سازد سده مفاصل بکشاید دفع فواق باز دارد دماغ قوی
کرداند درد دندان بنشاند یکدرم و نیم هر روز بنوشند از [illegible] نافع آید بر بدن مالند خوشبو سازد
**نسر** کرکس زهره وی در چشم کشند منع نزول و دفع ظلمت بصر نماید غلیظ جفن و جرب زایل
کرداند پیه وی بکدازند و در کوش چکانند کرم و کری نماند **نشا** سرد و تر بود در دوم دیر کوارد
و سده آورد اشامیدن وی با قند و روغن بادام سرفه و خشونت کلو و سینه و قصبه شش زایل
کرداند با زعفران بر کلف مالند بزداید با شراب بر زخم افعی مالند درد بنشاند مصلح وی شیرینی بود
و بدل کرد آسیا **نعنا** کرم بود در سیوم خشک بود در اول کویند معتدل بود معده و دل قوی کرداند
درد معده بنشاند شهوت غذا پدید آورد فرح بیفزاید عصاره وی با سرکه دفع نفث دم نماید و
کرم دراز را بکشد بوی وی با آب انار ترش فواق بنشاند هیضه و غثی زایل سازد با
جو بر دمل مالند بکدازد بر پیشانی مالند درد سر نماند بر پستان زن مالند ورم تحلیل یابد و شیر
بسته بکشاید با نمک بر زخم سک دیوانه مالند بنشاند بر زبان مالند خشونت نماند پیش از
مباشرت در زهره سازند حبل نماند در شیر اندازند انعقاد و مانع آید بخایند درد دندان زایل
سازد بر زخم مالند زهر مضرت نرساند بر ناسور مالند ببندد اکثار وی خون [illegible]
دهی بود بدنه **نعام** شترمرغ کوشت دیر کوارد و فضول وی بسیار بود پیه وی ورم بلغمی بکدازد
درد کران سردی بود زایل سازد بر زخم عقرب مالند درد بنشاند ماران از بوی وی فرار نمایند
**نفط** کرم و خشک بود در چهارم باد براند سده بکشاید درد مفاصل بنشاند دفع فالج ولقوه
نماید سفیدی چشم بزداید نزول باز آرد دیو و سرفه کهنه زایل سازد مثانه کرم دارد بچه و
مشیمه بیکدرم با آب کرم بیاشامند بیخ شکم نماند کرم کدو و [illegible] را از بیرون آورد بر زخم جانوران

بنشاند

مالند

الطف [...] بیشتر مصلح وی شکر و کتیرا بود و بدل نفط سیاه قطران نمل بود
بیشتر از تنقیه بر برص مالند زایل سازد حصف باده درم روغن زنبق سه هفته بر آفتاب نهند
و بر قضیب مالند بر انگیزد و اعصاب وی را قوی گرداند بسایند و پس از کندن مو بر جای وی
بمالند از رویدن مانع آید نمر پلنگ حنث وی بر کلف مالند بزداید مغز وی با روغن زنبق
بگدازند و فرزجه سازند درد رحم بنشاند دود پیه وی دفع فالج نماید پیه کفتار بر بدن
مالند و نزد پلنگ روند مضرت بر حرکت نیابد زهره وی کشنده بود نرگس گرم و خشک بود در
سیوم سفیدی چشم بزداید بر بلادر مالند محکم دارد خناق بلغمی زایل گرداند با آب بگدازند و در منخر
افشانند ما رفتار نماید در سوراخ وی ریزند نماند با آب سداب بیاشامند علق از حلق بیرون آورد
بخایند و در دهان افعی اندازند بمیرد با روغن زنبق بر جرب سوداوی مالند زایل گرداند پس
از تنقیه با روغن گل بر برص مالند بزداید بدل وی شبت و بوره و نمک اندرانی بود نیلوفر سرد و
تر بود در دوم گویند در سیوم غنچه وی نیکو بود حدت معده و جگر و التهاب تب و درد
سر و ایلاس گرم بنشاند منع احتلام و دفع شهوت مباشرت نماید منی مجفف سازد بیخ وی بر
بهق مالند بزداید بر بهار مالند درد مثانه نماند مضر بود بمعده و مثانه مصلح نبات بود و بدل
حرف و وج بنفشه وج گرم و خشک بود در دوم گویند در سیوم کننده و خوشبو نیکو بود قوت مباشرت
بیفزاید باد و بول و حیض براند نشف رطوبت نماید گرانی زبان زایل سازد دفع بهق و برص
و تشنج بلغمی و درد پهلو و سینه و جگر و پیچ شکم و باد فتق نماید صلابت سپرز بنشاند زخم
جانوران مالند زهر مضرت بنشاند در چشم کشند سفیدی بزداید و ظلمت که از رطوبت بود زایل
سازد مضر بود بدماغ مصلح تخم رازیانه بود شربت یکدرم بود و بدل وزن وی زرنباد گویند بدل
وزن وی عود و ربع وزن قرنفل بود ورد گل سرخ سرد بود در اول خشک بود در دوم غنچه وی
نیکو بود قوت معده و دل و دماغ بیفزاید سده جگر بگشاید بر بدن مالند دفع عرق نماید بر
دندان مالند محکم دارد بر سحج بن ران مالند زایل گرداند بر ریش ریزند گوشت بر رویاند بوی
وی درد سر بنشاند عصاره وی شکم براند بنوشند دفع غشی و خفقان نماید در دهان دارند
بثره و قلاع زایل سازد بر روی خواب آید شهوت باه نماند وسمه گرم بود در اول بر اخضاب بر مو مالند
حرف ه هدهد سیاه سازد هدهد گوشت وی با آب شبت بجوشانند و مرق وی بیاشامند قولنج بگشاید
خون وی در چشم چکانند سفیدی بزداید روده خشک وی بسایند و با روغن کنجد و روغن
بیامیزند و پس از یکساعت بر موی مالند سیاه گرداند دل وی خشک سازند و بسایند و با شراب
بنوشند قوت مباشرت بیفزاید دود گوشت وی دفع دوی نماید چشم وی با خود دارد
نسیان نماند [illegible] انجدام الما ن یابد کرنه اندود بر روی قرار نماید آدمی با خود دارد
بر خصم غالب آید و حاجت وی بر آید بسه و نبات و پری که در بال وی دراز تر بود موی بر ران
و آبت بنهد در مباشرت قوت یابد هیون گرم و تر بود در اول گویند معتدل بود سده بگشاید
باد براند قوت مباشرت بیفزاید طبیخ وی درد روده بنشاند و دفع یرقان و عرق النسا و
عسر البول نماید زنا [illegible] آسان نماید قولنج بگشاید معده و دل قوی گرداند درد وی بنشاند و
شهوت غذا پدید آورد قی که از بلغم و ضعف معده بود باز دارد گرده و مثانه گرم دارد تقطیر
البول که از سردی باشد زایل گرداند سنگ مثانه و گرده بریزاند سینه و شش و درد کمر اسود
سوده دارد بیخ وی با شراب بجوشانند و بیاشامند دفع زهر رتیلا نماید مضمضه با آب طبیخ
وی درد دندان بنشاند بیخ وی بر دندان نهند بر دارد مضر بود بمعده باید که با کوفته بریزند

وایکامه وزیت بروی لیزند هندبا کاسنی سرد و تر بود در [illegible] و خشک بود گویند
خشکی وی در دوم بود بری را طرخشقوق نامند فضل وی قوی‌تر از بستانی بود و سدهٔ جگر بگشاید
قوت دل بیفزاید دفع مضرت زهر مار و عقرب نماید تب ربع زایل سازد آب وی استسقا را سود
دارد با زیت بیاشامند داروها کشند مضرت نرسانند شیر وی سفیدی چشم ببرد اگر سردی
در بستانی زیاده بود معده را قوت دهد سدهٔ جگر و سپرز بگشاید حرارت خون و صفرا بنشاند آب
وی بجوشانند و کف بردارند و با سکنجبین تناول نمایند قوت تفتیح بیفزاید و معده از ماده عفنه
بزداید و تب [illegible] زایل سازد با آرد جو برد طلا کنند خفقان نماند بر نقرس طلا کنند درد بنشاند
بر زخم جانوران طلا کنند زهر مضرت نرساند [illegible] با آب وی [illegible] زایل سازد با
آب رازیانه بنوشند دفع یرقان نماید برگ وی بکوبند و بر ورم نهند بگدازد [illegible] وی قوی‌تر
از تخم بود کاسنی دیرگوارد مصلح بود بنوشند قوت تفتیح نماید هلیون گرم و خشک بود در سوم وی را داری
رهی گویند و آن برگ و دانه و شکوفه بود و زنان وی سرخ بول و حیض براند دفع کرم نماید آب
وی بنوشند درد نقرس نماند بار وی بچه بیندازد بدل وزن وی تخم ادخر و نیم وزن کهی بود گویند
بدل تخم شبت و انیسون بود و شربت یکدرم همن گرم و خشک بود در سوم بوی وی قوت دماغ حرف یا [illegible]
بیفزاید و باد غلیظ تحلیل یابد و درد سر بنشاند سده بگشاید و دفع فالج نماید عرق النسا را سود
دارد یاسمین سفید خشک سازد و کلف طلا کنند بزداید یاقوت معتدل بود فرح قوی آورد وسواس و خفقان
و ضعف دل زایل گرداند در دهان دارند شادی بیفزاید و تشنگی بنشاند و حرارت غریزی بر
افروزد و دفع سموم نماید اسطوخودوس [illegible] و افتیمون و اشق و اجاص و بسفایج و بزرالمرو وافسنتین
سیاوشان و بزر [illegible] و بنفشه و بصل العنصل و باقلا و تربد و توبال النحاس و ترمس و تمر هندی و
ترنجبین و جوز القی و جاوشیر و حلبه و حب الخروع و حب البلسان و حجر ارمنی و حجر لاجورد و حاشا
حسک و خربق و ذهب و رمان و راوند و روغنها و زنجبیل و سقمونیا و سورنجان و سکبینج و سپستان
و شحم حنظل و شاهتره و [illegible] و غاریقون و فودنج و فلفل و قثا و قرطم و قثاء
الحمار و قنطوریون و قراصیا و کشوث و کندش و لبن الشبرم و لسان الثور و لبلاب و میعه سایله
و ماء الجبن و نطرون و مازریون و [illegible] و ومقل [illegible] و ورق الحنظل و هلیله این داروها در باب هشتم در
وصف داروهای مسهل یاد کرده شد چون اینجا طلب دارد گروهی از طبیبان پیشین ارباب تجربه
بودند و داروهای مفرد و شناختن این را طب قدیم گویند منفعت داروهای مفرد بعضی در خواب
دیدند و تایید بعضی بتجربه معلوم کردند چنانکه داروی چند مفرد در تداوی بیماری چند آزموده اند
و ازان دواها مرکب جهت بیماریهای مزاج آمیخته ترتیب دادند و داروی چند در یک بیماری و مزاج
یکی سودمند یافتند و در مزاج دیگری منفعت بدین سبب داروی چند که در یک درجه بودند باهم
آمیخته اند تا بیماری ازان منفعت یابند و گروهی اصحاب قیاس این گروه اختلاف انسان و
اختلاف بیماریها و لوازم آن و اختلاف مزاج و فعل و خاصیت داروهای مفرد و کیفیت فعل
هریک در مزاجها و بیماریها و اندامها و درجه کیفیت داروها دانستند پس دواهای مرکب
ساختند [illegible] اهل تجربه بر ترتیب دادند بر آن است که اهل قیاس ترکیب کردند چه اجزای
مرکب اهل تجربه مجربست و ترکیب ایشان باتفاق ترتیب یافته و اجزای ترکیب اهل قیاس با آنکه
در حین تجربه نیامده هریک از روی قیاس ترتیب داده اند [illegible] بتجربه نمایند در سلک تجربه
کشیده اند ازین جهت فایده بر بعضی تراکیب ایشان مترتب نمیشود سبب ترکیب نزد اصحاب
قیاس یکی اختلاف طبیعت مرض و وجه گاه بود که بیماری در دوم بود و داروی این درجه وجود نیابد

سبب ترکیب و مرکبات

درین صورت

[illegible] اولی یا سیوم ضرورت بود دوا با مزاج بیمار برابری نماید
یا نزدیک بمزاج وی باشد تا هر دو با دیگری بیامیزد و با اندام در آمیزد و غرض دفع ما تفقا لیبر یا مساوی
بود داین اندوایی بفرد بیاید چه شاید که صفرا زیاده یا برابر بود و دوا بلغم زیاده بر آید و شاید
که بلغم زیاده یا مساوی بود و دارو صفرا زیاده ر آند در این حالات ترکیب ضروری بود تا می کند داروی
یکی بیفزاید یا مساوی سازد گاه بود که او و ایت بیماری مختلف بود چون درد سر و اماس گرم این هنگام در
بیت اراده باید بیرون محلل گاه بود که سوی مزاج محکم بود و داروی مفردان آن روی نماید دویم اختلاف
اوضاع و احوال اعضا چه دوا اگر از برای عضو دور بود چون گرده و مثانه لازم بود بس داروی که قوت
دوا زود بدو رساند چون انیسون و تخم کرفس و سلیخه و داروی که قوت دوا نگاه دارد چون بزر البنج
و افیون با وی بیامیزد و از برای معده و جگر بود داروی قابض و خوشبو چون گل سرخ و دارچینی و مصطکی
بیفزاید و اگر از برای تفتیح سده بود داروی که دوا را بر اعضا نگاه دارد چون نید و فم معده فرود
و داروی مخدر چون افیون اضافه نماید و اگر از برای ریش گرده و مثانه بود داروهای پاک کننده چون
بر سیاوشان و تخم خیار و داروها که قوت کثیرا و صمغ و نشاسته نگاه دارد چون زعفران و چلغوزه
بیامیزند و اگر از برای عضو مشارک بود چون معده و دماغ داروی هر یک باید که با داروی بود که
مناسب دیگری بود سیوم اختلاف قوت کیفیت داروها مزد چه دوا بعضی بدمزه و بدبو چون جاو
شیر و سکنجبین و معده از وی نفرت نماید و بدفع وی بر آید درین صورت داروهای خوشبو و خوش مزه
باید چون سنبل و دارچینی و شکر و انگبین تا مزه و بوی دارو نماید و بعضی غثیان و قی آورد چون بنفشه و
خیار چنبر و گل سرخ چون نوا باید تا مضرت باز دارد و بعضی مضر بود بمعده چون سورنجان و تخم حنظل
و صمغ عربی و قنطوریون و قثاء الحمار و محموده گل سرخ و قرنفل و مصطکی و کندر و عود و زیره و
بودینه و فلفل و نانخواه و زنجبیل و دارچینی و دار فلفل و هلیله کابلی و بلیله و آمله دفع مضرت
نماید و بعضی جگرها را مضرت رساند چون مر و سرکه و فرفیون داروی نافع جگر چون زراوند و زعفران
و سنبل و مشک مخافت مضرت باز دارد و بعضی مضر بود بدل چون لفاح و [illegible] و آب کشنیز تر
و بزر البنج داروهای مقوی دل چون سنبل و زعفران و عود و سوسن سفید و ابریشم و بادرنج و
بهمن سرخ و سفید و پوست ترنج و گاوزبان دفع مضرت نماید و بعضی نافع گرده بود چون حب الفقد
و کاکنج و تخم خیار با ذریک بعضی نافع سپرز چون بیخ کبر و کرفس و اشق و سپندان و زراوند کاهی
که داروی نافع با دیگری ترکیب یابد قوت وی بیفزاید و بزودی نافع و دفع بیماری نماید و بعضی صفرا را
چون خربای هند و هلیله زرد و محموده و صبر و افسنتین و بعضی بلغم را چون تربد و حب النیل و مقل
و قثاء الحمار و سکبینج و فرفیون و جاوشیر و بعضی سودا را چون حجر ارمنی و حجر لاجورد و غاریقون
و خربق سیاه و نمک هندی و افتیمون و بعضی ماده از معده بر آید چون تربد و بعضی از روده چون
سکبینج و بعضی از بیخها چون سورنجان و بعضی از سینه و شش چون غاریقون و بعضی از پیها چون
تخم حنظل و بعضی از جگر چون مازریون و بعضی از سپرز چون جاوشیر و بعضی از دماغ چون صبر و
اسطوخودوس و بعضی ماده غلیظه بر آید چون بیخ سوسن کبود و عنصل و حاشا و جعده و زوفا
و بعضی ماده را غلیظ سازد چون نشا و صمغ عربی و کثیرا و بعضی بول راند چون بادیان و تخم
کرفس و فطراسالیون و بعضی حیض بگشاید چون شیطرج آسیع و ابهل و بعضی حیض باز دارد چون
صمغ عربی و کهربا و بعضی اسهال چون طباشیر و گل ارمنی و بعضی ماده ساکن سازد چون پوست
خشخاش و تخم وی و بعضی معده و جگر قوی گرداند چون سلیخه و دارچینی و انار و تخم
ادویه مضره کرفس و دیگر اعضا رساند بعضی ماده بیفشرد چون افیون و بزر البنج افیون مضر بود بقوت

حیوانی شك و عود و جند بیدستر دفع مضرت نماید و بند البنج [illegible]
سنبل و دارچینی حرارت باز دارد و سورنجان شهوت غذا ببرد و اگنار دی ضد بیت [illegible] خورند با عود
و مصطکی و بود بنه تناول نماید و موم روغن برند تا الصبر مضرت بمقعد رساند با وی مقل باید زیرا
حدت رطوبت نماید و از دفع عاجز آید با زنجبیل باید تا با غاریقون ضماده نماید چهارم زهرها را رفع نماید
بسیار چنانکه در معاجین کبار یاد کرده اید فایده زیاده و نقصان در دواها در ترکیب دارو فایده
زیاده و نقصان او از آن دواها در ترکیب اگر شریف بود فایده وی بسیار و عضو مقصود از معده دور
مقدار وی بسیار باید تا مقصود زودتر بهتر تمام یابد خاصه که با وی داروی بود که دوای شریف الضعیف
سازد و اگر خسیس بود و منفعت وی اندك فایده وی در دوای دیگر موجود و عضو مقصود نزدیك
مقدار وی کم آید خاصه که با وی دوای نباشد که ضعف در قوت وی پدید آید و اگر فایده وی بسیار
بود و قوت وی قوی مقدار وی معتدل باید چه قوی بسیار ننشاید و بسیار منفعت کم نیابد تا [illegible]
از فایده کم بهره نماند و اگر بسیار قوی بود و منفعت وی کم مقدار وی اندك بود و اگر ضعیف بود و
فایده وی بسیار مقدار وی بسیار باید تا بسیاری مقدار در قوت دوا بیفزاید خاصه که با کثرت منفعت
فایده وی بسیار شریف بود و عضوی مقصود دور و اگر ضعیف بود و منفعت وی اندك در مقدار معتدل
باید تا اعتدال مقدار جبر ضعیف نماید و اگر فایده وی شریف و اندك بود مقدار وی معتدل باید و اگر
قوی بود و فایده وی شریف و بسیار و این فایده در دوای دیگر موجود مقدار وی اندك زیاده از
اعتدال باید فی الجمله اگر به هر سببی خوفی دارو در یك دوا زیاده باید مقدار وی بیفزاید و اگر سبب
بکم باید کم سازد و اگر برابر باید از درجه اعتدال تجاوز ننماید دوای برنج را شریف گویند و با
برنج را خسیس گویند دارو باید که تازه و پاك بود نه کهنه و نمناك سازند ترکیب باید که دواها
در هاون سنگ هر یك جدا نرم بکوبند و از حریر بگذرانند و هر یك را وزن کنند و با هم بیامیزد اجزای
جوارش بسیار نرم نسازد چه با نرمی اجزا از معده زود گذر یابد و بول براند و مقصود انجام نیابد
جالینوس در درد معده دهنت جهت مداوی جوارش درشت ساخت و از وی فایده دید و ادرار بول
از او نرساند بیاضت که تباهی مزاج بجدی رسد که طبیعت از کار رفته بود دوا عاجز کردند
پس از اندیشه بسیار بخاطر آورد که اجزای جوارش نرم بود و زود از معده گذر بود بدین سبب کار
وی بظهور نیامد بار دیگر ساخت و از وی فایده یافت عصاره و صمغ و چیزی که تعلق بترکیب دارد
مثل شراب بجوشانند و در هاون نمالند تا یکسان نماید پس با انگبین بیامیزد و دارویی که فند بود وی
بیامیزد و بروی نهند در زمستان انگبین سه وزن دوا سازد و در تابستان دو وزن وی حفظ
قوت دارو نماید و از سرعت تحلیل و فساد مانع آید و با اجزا دوا در آید تا یکی گردد بیامیزد و
سینه و جگر از فضول پاك سازد و قوت تریاق بیفزاید چه مضرت زهر جانوران و سگ دیوانه
و قطور و حسجاس و بزر البنج سیاه باز دارد گویند این فواید از شهد کف گرفته آید برابر این شهد دوا
المسك خام نشاید انگبین صاف و از کف پاك باید و ظرف سنگ و نقره و چینی و غیره باید چه شاید که
بجوشاند و از ظرف برآید یا آفت بوی رساند و پس از چند روز تا زمان امتزاج اگر دارو ترکیب بود
بر هم بزنند تا بخار از وی برآید و دوا آفت نیابد قوت معجونها و سایر صمغها در سود و نقصان
یابد دارویی که بوای حکی و کوفته بود بسیار نرم نباید تا زود با اجزا عضو در آید دارویی قرص در
هاون با عصاره یا گلاب بمالند و قرص سازد و بر عرض بالهند و از آفتاب بغبار محافظت نماید تا
عدم غبار صحیح و سالم بر کی باند تا از نکوح و تباهی امان یابد لك پاك سازد و بکوبید و از حریر
بگذرانند و در هاون کنند و آب طبیخ ریوند چینی و بخا دخ بر وی بریزند بمالید و بپالاید و خشك سازد

كيفيت تركيب

غسل لك

و با دارو ی

با [illegible] کلاه حب بجلیسانند تا بگدازد و در هاون نمالد پس دارو حب
بر وی نهند [illegible] بنیم بجوشانند تا قوت دوا نقصان نیابد بر سیاوشان و بنفشه و
افتیمون دو ا جزو بنهد بس بجوشانند تا خود آورده و بیالاید دیگ عیران نمالد تا خورند
را از مزه وی ناخوش آید بر مطبوخ ترنجبین و شیرخشت ریزند و بمالد تا بگدازد و بپالاید نیم گرم بر نهار
به بیمار دهد دوای که همگی وی در مطبوخ گدازد چون نمک هندی زیاده از شربت بکار مطبوخ آرد داروی
که تمامی وی نگدازد چون غاریقون و تربد بر شربت بیفزاید این دوا اگر در حب نیم درم باید در
مطبوخ دو درم کند پوست هلیله بکوبد و در آب بجلیسانند تا جذب نماید و با روغن کاو بریان
کند سفال نو گرم سازد و از آتش فرود آورد و تخم بر وی ریزد و بر هم زند تا بو بر آید لسبد و مروارید
و حجر ارمنی و لاجورد و توتیا و شادنج و اقلیمیا و مانند آن اینها باید و در هاون کند و آب بر
وی ریزد نمالد و آنچه با آب بیامیزد در چینی ریزد و چند بار این کار کند تا دارو از زیر لاجاع
یابد و از غبار نگاه دارد تا دوا رسوب نماید پس آب بریزند و دارو در آفتاب خشک سازد و
با غبار نیامیزد یا قوت و شب و مانند آن بر اخگر نهند تا گرم شود و در آب سرد اندازند و چند بار
این کار کند تا سائیدن آسان گردد و آبگینه بر اخگر سرخ سازند و در آب اشقار سرد اندازند و
وقتی که آفتاب در اسد بود سرطان بگیرد و دست و پای وی ببندازد و در کوزه فخار کنند و در
گل حکمت گیرد و یکشبه در تنور بگذارد تا بریان گردد عقرب را آبگینه بریان کند تا رطوبت وی
نماند روغن اگر ده درم بود زمستان دو درم موم با وی بیامیزد و در تابستان سه درم آنچه بر موم
روغن ریزد در هاون نمالد تا با وی امتزاج یابد ضماد و مرهم بدین گونه سازد خاصه که با موم روغن
بیامیزد آنچه از وی روغن گیرد نیم کوفته در آب بجلیسانند و روغن یکی نماید و بپالاید و ثلث آب
روغن بوی افکنند و بجوشانند تا روغن بماند داروی که با زهر مقاومت نماید و آن را به یونان
یونان خوانند و او را تریوق گفتند و جانوران زهردار را تریوق گویند بعضی بر آنند که
پس از خوردن گوشت افعی این نام بر وی نهادند چه وی از جمله جانوران بود که زهر دارند
تریاق اربعه مضرت زهر جانوران باز دارد و دفع بیماریهای سرد نماید خاصه صرع و خفقان که از
سردی و تری بود و بادهای که در معده تولد کرده اند و درد مفاصل نشانند زراوند دراز و حب
الغار و مر مکی و جنطیانای رومی مساوی با انگبین مقوم بیامیزند و یکمثقال با آب گرم بنوشند
بعضی زعفران افزوده اند بعضی بدل مر قسط کرده اند و بعضی بدل زراوند کرد این را ابتدا
ماحس اول ساخت و پیش از وی تریاقی نبود تریاق الکبیر حب الغار و پوست بیخ کوکنار و قسط تلخ و
زراوند دراز و ریوند چینی و زردچوبه و جنطیانای رومی و مر مکی با شهد بیامیزند و یکمثقال
تناول نمایند پس از تریاق اربعه این تریاق بود تریاق الکبیر مضرت زهر جانوران باز دارد زهر خورده
تناول نماید قی آید و زهر باقی بیرون آید تا قی موجود بود ترک وی ننماید اگر زهر در بدن
باشد هر چند بنوشند قی نیاید حب الغار و گل مختوم سوده با روغن گاو چرب سازند
و با انگبین بیامیزند تریاق الکبیر و بزرگ تریاق افاعی و تریاق فاروق نیز گویند دفع زهر مار و افعی و
جانوران و سگ دیوانه نماید آفت زهرهای کشنده و هیضه و سرفه که با وی خون آید و سبب
رطوبت سینه و شش بود باز دارد و بیماریهای سودایی و بلغمی خاصه جذام و برص و بهق و
فالج و سکته و صرع و لقوه و رعشه زایل سازد و وسواس و خفقان بلغمی و سوداوی و ضیق النفس
و درد سر و شقیقه و دوار و تب نافض و شهوت کلبی و یرقان سوداوی دفع نماید و از وی سده
جگر و سپرز و قولنج و بول و حیض بگشاید و درد گرده و مثانه نشانند سنگ مثانه بریزاند بچه

طریق سفیدن مروارید وغیره

مرده و کرم کرد بیدا از دیش بود ده کران سودا و بلغم شود نیز [illegible] ...
زایل کرداند قوت دل بیفزاید و دلیری پدید آورد بر زخم جانوران نهند سود مضرت برساند تمامی
سموی و صفراوی را زیان دارد در صحت تناول نماید و با ز هر از تا تیر باز ماند فشده و جعد
و حجر الیهود و جاوشیر و فنطوریون باریک و زراوند دراز هریک دو مثقال وج و دوقو و تخم کرفس
و سیساليوس و تخم سپندان سفید و نانخواه و کماذریوس و کمافیطوس و عصاره لحیة التیس و سنبل رومی
و صمغ عربی و ساذج هندی و فودنج و جنطیانای رومی و حماما و تخم بادیان و ختم الملک و سوقار
و تخم بلسان و قلقطار سوی و اقاقیا و ایغیون و قردمانا و لبنی هریک چهار مثقال مر مکی و زعفران و ریوند صینی
و یودینه کوهی و زنجبیل و فراسیون و اسطوخودوس و فطراساليون و فلفل و کندر و قسط مر
و فقاح اذخر و شکاعی اشنع و سلیخه و صمغ البطم و شیلک و فنطافلیون و جند بیدستر هریک شش مثقال گل
سرخ و بیخ سوسن کبود و اسقوردیون و تخم شلغم بری و دارچینی و بریشوش و روغن بلسان و غاریقون
هریک دوازده مثقال فلفل سیاه و افیون و قرص افعی و قرص اندروخورون هریک بیست و چهار
مثقال قرص عنصل چهل و هشت مثقال شهد مقوم دو وزن داروها با روغن بلسان در ماء العسل
بگدازند و داروها کوفته بروی بریزند و با انکجا و شیر و قنه و لبنی و بریشوش و اقاقیا و عصاره
لحیة التیس در شراب شیرین بخیسانند و با انگبین بیامیزند و دارو بروی بریزند و بر هم زنند
حسین ابن اسحق گوید بهترین نسخها تریاق فاروق این است افیون در نسخه دیگر دوازده مثقال است
ماغنوس در زمان جالینوس مقدم طبیبان بود دارچینی دوازده مثقال زیاده ساخت و ذیمقراطیس در
عهد جالینوس قرص عنصل دو مثقال کاست نسخه اندروماخس در تیمارستان جندیسابور مستعمل
بود و جالینوس از وی روایت نمود جند بیدستر و زراوند و دوقو و تخم کزدبری و حجر الیهود و جاوشیر
و فنطوریون باریک و بارزد هریک دو مثقال تخم کرفس و میعه تر و کمافیطوس و حماما و نانخواه
و خواتیم الملک و کماذریوس و فودنج و ساذج هندی و قلقطار مشوی و تخم بلسان و جنطیانای رومی
و ایغیون و عصاره لحیة التیس و اقاقیا و صمغ عربی و تخم بادیان و سیساليوس و قردمانا و حرف
ابیض و بعو و غاریقون و سکبینج و نانخواه هریک چهار مثقال ریوند چینی و فلفل سفید و قسط تلخ
و مر مکی و سلیخه و زعفران و سنبل هندی و فراسیون و شکاعی اشنع و فقاح اذخر و یودینه کوهی
و جعده و کندر و اسطوخودوس و فطراساليون و زنجبیل و علک البطم و فنطافلیون هریک شش
مثقال روغن بلسان ده مثقال بیخ سوسن کبود و گل سرخ و تخم شلغم بری و اسقوردیون و تخم
مرکب محلول و افیون و غاریقون هریک دوازده مثقال فلفل سیاه و دار فلفل و قرص افعی
و قرص اندروخورون هریک بیست و چهار مثقال قرص عنصل چهل و هشت مثقال انگبین کف
گرفته دو وزن افعی قرص داروها نسخه قند و دوقو و سکبینج و جاوشیر و حجر الیهود و زراوند گرد
و جند بیدستر و فنطوریون باریک و کندر و یودینه نهری و کندر و عود و اینا و مصطکی و
زراوند دراز هریک دو مثقال وج و تخم بلسان و حرف بابلی و لبنی و سیساليوس و سنبل
رومی و نانخواه و کماذریوس و کمافیطوس و جنطیانای رومی و لحیة التیس و فودنج و ساذج
هندی و تخم کرفس و تخم بادیان و افیثمون و طین بحیره و قلقطار مشوی و بعو و ایغیون و صمغ عربی
و قردمانا و اقاقیا و حماما هریک چهار مثقال سلیخه و لسان العصافیر و فقاح اذخر و علک البطم
و اسطوخودوس و شکاعی اشنع و فلفل سفید و زعفران و زنجبیل و دار فلفل و فراسیون و
ریوند چینی و قسط تلخ و بزر البنج سفید و فنطافلیون هریک شش مثقال رب سوس و تخم
شلغم بری و ایرسا و غاریقون و روغن بلسان و گل سرخ و سیر بری و دارچینی هریک دوازده

مثقال ... پاه وافیون هر یک بیست وچهار مثقال قرص عنصل بیست
وهشت مثقال ... ترقه دو وزن داروها خداوند قانون درین نسخه گوید عدد دارو
هفتاد است وشهد دو وزن وی وجمله انچه تریاق است هزار وچهارصد وسی وچهار
مثقال است واین درست نیست چه وزن وی چهارصد وپنجاه وشش مثقال است وضعف
وی نهصد ودوازده مثقال بنابراین جمله انچه در تریاق است هزار وسیصد وشصت وهشت
مثقال است نه هزار وچهارصد وسی وچهار مثقال سر افعی پهن بود ودم وی کوتاه یعنی بر
نشان قوت دماغ بود ماده واشقر وجوان وتندرست پوست درشت نیکو بود دندان پیش
زرد بود وزهر سیاه بد وقوت سفید ضعیف وقوت اشقر معتدل وحرکت جوان تند
بود وحرکت پیر آهسته تن درست در رفتار سر برافرازد وبیمار سر از زمین برندارد وقوت
شکم وی درشت باید این نشان قلت فضول بود جای وی بکستان نابسند وانچه در زمین ابستن
شود ونزدیک آب ومیان درخت بود خاصه درخت بلوط وانچه در شکم وی حیوان بود
بکار نیاید وقت گرفتن وی میان ربیع بود چه در زمستان قوت وی نقصان پذیرد اگر هوا بسیار
سرد بود اول تابستان گیرند ودر حال سر ودم وی یکبار ببیندازند زهر در جانب سر بود و
فزونی در جانب دم وفرج نزدیک دنبال انچه خون از وی بسیار رود وحرکت وی ایستد انگاه
کار آید درون وی پاک سازند واز پوست وی بسیار بیرون آورند وبا آب خاکستر پاک
بشویند ودر آب نمک اغازند ونگذارند که شور گردد ودر دیگ سنگ باتش نرم بجوشانند
وسر دیگ پوشیده دارند پس از آنکه بهتر اشود گوشت از استخوان جدا سازند وبا کاک سپید
وزن گوشت در هاون سنگ بکوبند اگر حاجت بود شوربای گوشت بر وی ریزند وقرص
سازند باید که قرص باریک وپهن بود وهر یک مثقالی وبر غربال در سایه خشک کنند واز
نم وغبار نگاه دارند وصبح وشام برگردانند پس از زوال رطوبت در ظرفی آبگینه چینی
دارند وقت ساختن قرص دست با روغن بلسان بیالایند وقرص را چرب سازند فضلهای
بد که در وی ... از سمیت تحلیل یابد ونان رطوبت خشک گرداند وحفظ گوشت نماید
قرص عنصل پیاز کوهی که بیرون وی سرخی یا کبودی گراید سر وبن وی بیندازند ودر خمیر
گیرند ودر تنور نهند تا سرخ گردد پس بیرون آورند وپوست دور سازند وخمیر پوست پیاز
دور کنند وبا آرد کرسنه تازه نرم بکوبند ومانند قرص افعی قرص سازند ودست با روغن
چرب کنند تا بوی اسقیل نماند پیاز میانه باید چه رطوبت بزرگ بغایت بود و
پوست کوچک در نهایت آرد کرسنه با پیاز برابر باید وبعض اندرو ماخیرد وزن پیاز
مایه وی یک است که زود نشف رطوبت پیاز کند ونگذارد که تکرج پذیرد وعفونت یابد
ونیکویی به فع زهر جانوران واخراج دیدان قرص اندروخورون حسین بن اسحق اختیار نموده فو ومصطکی
واساروون وعود بلسان وسلیخه وقصب الذریره وداشیشعان هریک شش مثقال زعفران
وفقاح اذخر هریک دوازده مثقال اقحوان سفید بیست مثقال حماما بیست وچهار مثقال با شراب
ریحانی یا بماء العسل قرص سازند ودست وکفه را با روغن بلسان بیالایند نسخه دیگر فو ومصطکی واقحوان
سفید ودارشیشعان هریک شش مثقال زعفران دوازده مثقال سادج وسنبل هندی هریک
شانزده مثقال مو اساروون وقسط تلخ وقصب الذریره وجعده وحماما وعود بلسان و
دارصینی ومر صافی هریک بیست وچهار مثقال مدت ادراک تریاق تا شش ماه بود گویند

تا پنج سال بود گویند تا دوازده سال قوت در شهرهای گرم [illegible] بماند
بیست سال و پس از سی سال تا چهل سال تا شصت سال در شهرهای [illegible] سخت تر
دیگر باید بنا برین پیر وی مانند سن آدمی بود آنچه تازه بود دفع زهر نماید و پس از سی سال عاجز آید
شربت وی اگر استعمال سقمونیا و مانند آن باز دارد تازه بود چه قوت تریاق تازه قوی بود و تریاقیت
وی با سمیت دوا مقاومت نماید و از عمل مانع آید اگر این کار از وی بباید کهنه و مغشوش ضعیف بود
و سمیت دوا قوی بنا برین از مقاومت باز ماند و سمیت بروی غلبه نماید خروس تی را تریاق دهند
و اندک توقف نمایند و مار کشنده بروی اندازند اگر از زهر امان یابد تریاق خوب بود گویند مزاج وی که تر
از خروس اهلی بود و رگهای وی تنگ و گوشت وی سخت بدین سبب زود گزند نیابد و تریاق بروی
سبقت نماید و پیش از وصول بدل در آید و گوشت خروس اهلی نرم بود و عروق وی وسیع و زهر زود
بدل وصول یابد و تا زمان رسیدن قوت تریاق بعضو رئیس مرغ نماید گویم تنگی رگ و سختی گوشت باید
که منع سرعت قوت تریاق نماید و با وسعت عروق و رخاوت گوشت قوت تریاق زود بدل در آید و
تریاق بیش از گزیدن نماید چه اگر پس از زخم ورود یابد و از وی فایده نیابد دلالت بر [illegible] نکند
چه باید که حرارت معده در وی تصرف نماید و قوت وی بجگر در آید و از وی بدل تا حفظ حرارت
نماید درین صورت زهر مبادرت نماید و حرارت را فانی سازد و پس از فنای حرارت طبیعت از کار
فرمودن تریاق عاجز آید ازین جهت بتجربه در خروس اهلی نتوان شاید [illegible] یکمثقال تا چهار دقیقه
شراب تناول نماید سگ دیوانه گزیده یکمثقال تا چهل درم شراب و ده درم سرطان بریان بنوشند
مضروب زده با شراب و ده درم سرطان بریان بنوشند و عقرب زده با شراب و زنبور زده با سرکه
و افیون و شوکران و زراریح و فرفیون و مانند آن خورده با شراب و خداوند شهوت کلبی با سی درم
شراب ممزوج با آب و خداوند تب ناقص که سخونت نیابد نیم درم با آب گرم و خداوند یرقان
طحالی یک ترمس با آب طبیخ اسارون و خداوند استسقا یک بندقه با سرکه ممزوج و خداوند تنگی نفس
یک ترمس با ده درم سکنجبین سرکه عنصل تا سه روز و خداوند سرفه بلغمی و درد سینه و پهلو و
ترمس با جلاب با ماء العسل و خداوند تب بلغمی با سی درم آب گرم با شراب و خداوند صرع و شقیقه
و درد سر با سکنجبین عنصل و خداوند لقوه و رعشه و مانند آن با ماء العسل و خداوند جذام با ماء
الجبن و خداوند برص با ماء الوصول و خداوند قولنج با آب طبیخ زیره و بادیان و خداوند کرم کدو با آب
طبیخ قیصوم و خداوند باد معده و روده با آب طبیخ زیره و خداوند درد گرده و مثانه با آب طبیخ کرفس
خداوند ریش روده با آب سماق و خداوند هیضه با شراب سیب و خداوند نفث الدم در بید آب
با سرکه ممزوج در آخر با ماء العسل حصص گرفته و خاطه بچه در شکم مرده با آب طبیخ سداب با
شکطرا شیع یا ابهل و ترمس ها و از گرفته با ماء العسل اگر تریاق بماء العسل دهان خارد
و آنچه در دهان وکرد فرو برد او از یکشاید [illegible] پادشاه یونان بود و دارویی چند در دفع بگدازد
بیمارها و دفع مضرت زهرها آزموده و ازین داروها ترکیبی ترتیب داد و نام خود بروی نهاد
و تریاق دیریان این بود اندر وی ماحس دو درم گوشت افعی و داروها چند افزود و دارویی چند
کاست و تریاق فاروق هست و تریاق فاروق در دفع مضرت زهر قوی تر از مثرودیطوس و در
سایر منافع با تریاق مساوی و شربت وی اندک زیاده از شربت تریاق صفت از [illegible] سداب دو
درم وج و انیسون و سکبینج هر یک سه درم فودانج و اقاقیا و تخم لوفاریقون و نانخواه و [illegible] هر یک
چهار درم و نیم اشق و مصطکی و سنبل رومی و قطراسالیون و فودنج و تخم بادیان و صمغ عربی

وکل سرخ و [illegible] ریون هریک پنج درم سلیخه و فلفل سفید و سیاه و جعده و سورنجان
و دوقو و اکلیل الملک و خطیانا و روغن بلسان و قرص فرفیون و اسقوردیون و مقل و تخم لبان
هریک هفت درم کندر و جوزبل سفید و سنبل هندی و اذخر و اسطوخودوس و قسط تلخ و بیسالیون
و حنه و علک البطم و دارفلفل و عصاره لحیة التیس و جندبیدستر و ساذج و میعه تر و جاوشیر
و کمافیطوس و عود بلسان هریک هشت درم مومکی و کثیرا و دارصینی و زنجبیل و سعد و سلیخه و حب
الغار و غاریقون و زعفران هریک ده درم شراب ریحانی چندانکه همه را بکدازد و انگبین ضعفی دو
وزن داروها پس از شش ماه بکار دارند اسقوردیون بکنیح و سداب و کثیرا و اسطوخودوس و اسارون
و سورنجان و مقل ازرق و فلفل سیاه و اکلیل الملک و کمافیطوس و غاریقون و عود بلسان
در نسخه جالینوس نیست نمک هندی و پنج سوسن در نسخه وی هست تخم سداب در نسخه شابور
هست و خطیانا پنج درم است و در قول آنها دخ هریک دوازده درم و علک البطم بیست چهار درم
قرص فرفیون که درین معجون بکار آید زعفران یکدرم قفر الیهود دو درم و نیم مقل ازرق و دارصینی
و سعد و سلیخه و حب الغار و دخ هریک دوازده درم علک البطم بیست و چهار درم در نسخه اسارون
و دارشیشعان هریک دو درم است شیثا بزبان یونان داروی خدا بود و برا اهلیلیه نیز گویند سازا
کرا الملل جزوی بود این دوا بیماریهای بلغمی و سوداوی را چون صرع و سکته و رعشه و فالج و لقوه و خفقان
و نسیان سود دهد و نفع نماید اختناق رحم زایل سازد باد غلیظ براند درد شقیقه و مفاصل و دوا
بنشاند حفظ جنین مضرت قطر و زهرهای دیگر باز دارد استرخای زبان و کوفتگی ان زایل کند
ورق نقره و زرنیخ و کندر و مصطکی و قناج سرخ و شونیز و سرگین روباه و بیخ کبر و پوست
سلیخه و عنصل هریک نیم درم شکوفه بید و حموم المجوس و جعده و بیخ کشنه و عصاره ابرسا و دار
شیشعان و قیصوم طیب زجاوشیر و حماما و تخم هزار اسفند و اشنان و فرفیون و اشنه و تخم
کرفس و تخم سداب و سرگین گاو کوهی و کوکرد زرد و سرخ و لبنی و حزنو سفید و مارچوبه و
بیخ هزار اسفند و سعد و مامیران و حب المحلب و هزارجشان و عود بلسان و سپستان و بنیا
و ابرسا هریک دو درم جوز هندی دو درم و چهار دانگ ابریشم خام و تخم شبت و بیخ وج
زرنباد و درونج و زنجبیل و خطیانا و بسد و عاقرقرحا و نمک هندی و لسان العصافیر و قفر
الیهود و دوقو و بند قطونا و انگدان سیاه و ظالخ چهار دانگ و سعتر فارسی و خندی هریک
چهار درم اکلیل الملک چهار درم و چهار دانگ ریوند چینی و بادآورد و کره کاه دیوار کهنه
هریک هفت درم قرنفل و اسارون و سنبل هندی و قسط تلخ و خربوا و برسیاوشان هریک
هشت درم تفاح اذخر و تخم بادیان و زوفا و زعفران و مروارید نا سفته و جوز بوا و جند بیدستر
و جرجیر و تخم کرنب هریک درم فلفل سفید و سیاه و دارفلفل و زراوند دراز و گرد و افیون
بزر البنج سفید هریک بیست درم تفاح بیست عدد داروها که در نسخه دیگر یاد کرده اند
فودنا و طباشیر هریک ده دانه مورد مصری و ختم الملک و حلتیت نیز و حجر لاجورد
و کشوث و کهربا و مورد بری و حفت اوزند و اهل و سما و مرباخور و بهمن سرخ و سفید هریک
دو درم انیسون و درمنه ترکی و نمک اندرانی و فطراسالیون و رب سوس و عصاره غافث هریک
سه درم بیخ انگشت و بیخ خیری سرخ و شکوفه حنا و حب البان و حب السانج و پوست کندر و تخم
و عود قاقلیا هریک چهار درم مغز کودکان پنج درم سنگ مقناطیس شش درم پودینه کوهی و بادام
هریک هفت درم بکوبند و صمغ و عصاره در شراب بگدازند و با انگبین مقوم اند بسرشانند
و داروها با وی بیامیزند و پس از شش ماه بقدر یک نخود با اب گرم تناول نمایند نسخه ورق نقره هم

و پوست بیخ کبر و سرگین روباه و زرنب و حب بلسان و مصطکی و سوسن ... کبود و ...
شونیز و حب محلب و بسباسه و سلیخه و عود هر یک ده درم مشک و اشنان و تخم کرفس و اشنه و تخم
سداب و کوکرد زرد و سرگین گاو کوهی یا بز کوهی و حماما و فرفیون و سعد و کافور و خربق سیاه و میعه
و مامیران چینی هر یک دو درم عنبر و ابریشم و مقل و سنبل هندی و زرنباد و مر و بیخ عصرتی و تخم هاون
و اصابع صفر و شعر الغول و کشت برکشت و عود بلسان و خردل سفید و بیخ کسنه و تخم شبت و شکوفه
لسان العصافیر و جنطیانا نای دعی و نمک هندی و سعتر فارسی و ایرسا و غافت و حماو خالی چهار راه و
زراوند گرد و تخم کاسنی و سپندان و حزا رحشا هر یک چهار درم بادآورد و کره کاه دیوار کهنه و ریوند
چینی هر یک هفت درم خیربوا هشت درم زعفران و جوزبوا و ساذج هندی و تخم جرجیر و تخم زوفا
و جند بیدستر و مقفاح اذخر و زراوند هر یک ده درم لفاح ده عدد فلفل سیاه و دار فلفل و بزر البنج سفید
زراوند دراز و افیون هر یک بیست درم انگبین دو وزن داروها پس از شش ماه مقدار نخودی با آب
کرفس یا آب بادیان بنوشند و مقدار دانه گندم با آب شبت دانه سعوط کنند نسخه دیگر ورق زر و نقره و
زرنب و شونیز و تخم بلسان و پوست بیخ کبر و سرگین روباه هر یک نیم درم بسباسه و بیخ سوسن کبود
و آب شونیز هر یک ده درم و حماما شلیث و فرفیون و تخم کرفس و تخم سداب و اشنان و اشنه و کوکرد زرد
و سرگین گاو کوهی یا بز کوهی و سعد و خربق سفید و سیاه و مامیران چینی و میعه تر و تخم هلیون و دا
شیشعا و اصابع صفر و بیخ کندنا و پرسیاوشان و حب المحلب و کشت برکشت و کافور هر یک دو درم
مصطکی سه درم ایرسا و جنطیانا و تخم شبت و شکوفه لسان العصافیر و ابریشم خام و سپندان و نمک
هندی و حزا رحشا و زراوند گرد و حجر الیهود و زنجبیل و فلفل سفید و بیخ شبت هر یک چهار درم
بسد و بزرقطونا هر یک چهار درم و دود نک بندق هندی چهار درم و نیم تخم بادیان شش درم باد
آورد و کره کاه دیوار کهنه و ریوند چینی هر یک هفت درم خیربوا و تخم هزار اسفند و قسط تلخ و
سنبل هندی و قرنفل و عود و پرسیاوشان هر یک هشت درم لفاح هشت عدد ... و سارج و
جند بیدستر و زعفران و مقفاح اذخر و تخم زوفا و تخم جرجیر هر یک ده درم بزر البنج سفید و فلفل
و دار فلفل و مر و آرند هر یک بیست درم حنا و ندقا و ن گوید من این ترکیب فایده جز زوال اشتها
و زیان و کوفتگی ان نیافتم کو هم نسخهای این ترکیب در وزن و ترتیب با هم موافقت ندارند اگر
فواید بسیار که از نسخه ظهور اعتراض بر وی نباید و بنشا کر داروهای مفرد تبدیل پذیرد فایده که
بر وی مترتب بود از ترکیب نباید مختصر و براسو سطرا نیز گویند و سواس و صرع و فالج و رعشه و تشنج
بلغمی و دوار و درد سر مزمن و درد دندان و درد چشم و نقرس و درد مفاصل که از بلغم بود و پیچ شکم
و ریش روده و مثانه و تبهای کهن و یرقان طحالی زایل سازد و ماده از چشم باز دارد پس از قدح
در چشم کنند منع معاودت آب نماید با ماء العسل بنوشند درد سینه و پهلو و شراسیف
نماند با آب بادیان تناول نمایند تا دبراند و درد معده و سپرز و اروغ ترش زایل کرداند منتا
از فضول پاک سازند آماس بنشاند مضرت زهر جانوران باز دارد بر قضیب مالند شهوت
برانگیزد بجنباند تا حقنه سازند شکم براند سبنا کوس یکدرم و نیم دار فلفل و حماما و زعفران
هر یک شش درم قسط تلخ و دار چینی و قرص ان دو ماده در نسخه دیگر کند و ممیع و میعه تر
و اسارون هر یک نه درم سنبل هندی ده درم مرمکی و سلیخه و اذخر و انیسون و افیون هر یک
پانزده درم تخم کرفس بیست درم جند بیدستر و فطراسالیون هر یک بیست و چهار درم و نیم انگبین
سه وزن داروها پس از شش ماه از یکدرم تا یک مثقال بنوشند قرص که درین جا بکار آید قرص
یکدرم و نیم داروها کوفته با شراب بیامیزند و قرص سازند بزرگ آورد فایده مانند تریاق فاروق

و هیمنا

وشیثنا و [illegible] بجی قوی مشک وکافور وثنا درم و آرید ناسفته
تخم سداب [illegible] و دارچینی هریک ربع فلفل و تخم هزار اسفند و ساذج هندی هر
یک ده درم عاقرقرحا و دارفلفل و تخم هزار اسفند و ساذج هندی هریک چهار درم زعفران
و بزر البنج سفید هریک شش درم و نیم روغن بلسان و زرنباد هریک هشت درم سنبل هندی
هریک سیزده درم افیون و فرفیون هریک بیست درم در نسخهٔ دیگر مرکی و کافور هریک چهار
درم داروها در شراب بجوشانند و با انگبین بیامیزند و پس از شش ماه از یکدرم تا یکمثقال
تناول نمایند داء المسک که دل را قوت دهد و شهوت مباشرت بیفزاید و دفع مضرت زهر جانوران
نماید و غذا بگوارد و بلغم بگدازد و منی زیاده سازد عنبر و مشک هریک دو درم و نیم وج و زعفران
و افسنتین و ناردین و دارچینی و افیون و عود و کافور و قسط تلخ هریک سه درم پوست بیخ
و مر صافی و جنطیانای رومی و تخم بلسان و برگ مادرحوبه و تخم ریحی و زرنباد و تخم فرنجمشک
و درونج عقربی هریک چهار درم با انگبین بیامیزند و پس از شش ماه یکمثقال بنوشند تریاق
باد غلیظ که در معده و روده بود براند مضرت زهر جانوران باز دارد درد جگر و سپرز بنشاند
دفع صرع و خفقان و فالج و لقوه و رعشه نماید تخم سداب یکمثقال دانه ترنج پوست کنده و سماق
هریک دو مثقال دارچینی و عاقرقرحا و تخم رازیانه و تخم کرفس و کوکودزد و تخم رطبه و فرفیون
و اسارون و قودمانا و ناردین و شکوفه و فو و افتیمون هریک سه مثقال تفاح اذخر و عصاره
لحیة التیس و مقل ازرق هریک هشت مثقال قرص اندروخورون و بلیخه و گل سرخ هریک
نه مثقال حاماما و مرمکی و سنبل و ساذج هندی و ریوند چینی و ملک منقی و مامیثا و قرنفل و دارصینی
و مامیثا و تیمولیا و قسط تلخ و جنطیانا هریک دوازده مثقال روغن بلسان بیست و چهار مثقال
بزر البنج سفید بیست و چهار و هشت مثقال کتیرا و خشخاش سفید و سیاه هریک سی مثقال صمغ و
عصاره در شلب بگدازند و داروها با روغن بلسان چرب سازند و با انگبین بیامیزند و پس
از شش ماه از هریک مثقال تا دو مثقال بنوشند در نسخهٔ کامل و قانون تفاح چهار مثقال و نیم
بود و در نسخهٔ کامل و قانون حاوی و غیر آن بی تفاح مرجوح تر جز استعمال نباید بنابرین
شکوفه می‌شاید که در ترکیب درآید و بیرون شکوفه عاری باشد :. وبرا مادة الحیوة نیز
گویند باد براند بلغم بگوارد و غذا بگوارد و شهوت و [illegible] آید و منی و قوت حفظ بیفزاید و
قوت جوانی باز آورد دفع سلس البول نماید بن دندان محکم سازد قضیب برخیزاند درد پشت
و خاصره و مفاصل بنشاند جو مزاج بلغمی را شاید فلفل و دارفلفل و دارچینی و زنجبیل و
پوست هلیله کابلی و آمله و بلیله و شیطرج هندی و بابونه و خصیة الثعلب و زراوند
گرد و مغز جلغوزه و جوز هندی هریک ده درم مویز دانه بیرون کرده سی درم شهد مقوم
دو وزن داروها مویز و جلغوزه و جوز هندی نرم بسایند و با انگبین بیامیزند و داروها
بروی ریزند و برهم زنند و پس از سه ماه دو درم تناول نمایند :. دوای هندی بود و
معرخ خوردن و [illegible] از غذا و پس از وی شاید قوت معده و جگر بیفزاید و رنگ روی سرخ
گرداند غذا بگوارد بوی دهان و عرق دفع نماید خنده و شادی و فربهی آورد قرفه و زرنب
و زعفران و بسباسه و قاقله بزرگ و کوچک و جوزبوا هریک دو درم قرنفل و مصطکی و اسارون
هریک سه درم سعد بیخ ده درم گل سرخ شش درم پوست آمله صد و بیست درم در نسخه
دیگر مروارید ناسفته و برگ فرنجمشک و ساذج هندی هریک دو درم [illegible] دانگی پوست
آمله صد و بیست درم در نسخهٔ دیگر مروارید ناسفته و برگ فرنجمشک و ساذج هندی هریک

دو درم بود و مشک دنکی پوست آمله ده درم رطل آب [illegible] [illegible] بکوبند ببالایند و با انکبین
با قایند بقوام آورند و داروها بروی ریزند و با چوب بید بر هم زنند [illegible] یکدرم و نیم
تا سه درم بنوشند سیر آمله بر آن آب وی بود چه خشکی آمله از سیر نقصان یابد و چربی وی
از دوا دور اما نفع آید صواب آنست که نصف فانید انکبین بود تا شهد اجزا با هم بیامیزد و
حفظ دوا نماید و نزدیک باعتدال اید ❊ در تفریح قوی تر عنبر نیم درم زعفران و جوز
بوا و بسباسه و خیربوا هر یک درمی قرفه و مصطکی و خولنجان و شقاقل و دورونج سرخ و سفید
و زرنب هر یک دو درم سنبل و بادرنجبویه و بهمن سرخ و اسارون و قرنفل هر یک سه درم
سعد و کاوزبان و بهمن سفید و پوست آمله و هلیله کابلی هر یک پنج درم کل سرخ شش درم
قاقله کبیر ده درم نیم من آمله در چهار من و نیم آب بجوشانند تا ثلث بماند و آنچه در نسخه پیش یاد کرده
شد کار فرماید و از نیم مثقال تا یکمثقال و نیم بنوشند ❊ که دیده روشن سازد و معده از فضول
بزداید و شکم نرم دارد و دفع باسور نماید هلیله سیاه و فلفل دراز و فلفل و هلیله و آمله و
قنطوریان باریک بکوبند و با روغن کاو چرب سازند و با انکبین بیامیزند از یکمثقال تا دو مثقال
تناول نمایند ❊ دل را قوت دهد و شادی آورد و وسواس و خفقان زایل سازد و قوت مباشرت بیفزاید
و منی را بیفزاید و غذا بگوارد و باد معده و روده براند نور بصر بیفزاید سده جگر و قولنج بگشاید
درد کمر و مفاصل بنشاند بدن قوی گرداند بیماریهای مزمن و امتلای دماغی و بیماریهای معده
و جگر و سپرز و تبهای کهن دفع نماید کا فور نیم مثقال زر درد یکمثقال یاقوت سرخ و بسد و کهربا
و حجر لاجورد و مشک ترکی و سادج و سنبل هندی و بهمن سرخ و بادروج و کل ارمنی هر یک
دو مثقال لعل و فیروزه و یشب و مرزنجوش قرنفل و ابریشم سوخته و نیلوفر و صندل سرخ و سفید
و قرنفل و تخم بادرنجبویه و قاقله کبیر و دارچینی از هر یک یکمثقال و رق زر و نقره و یاقوت
زرد و کبود و عقیق و مروارید و بادرنجبویه و عود درونج و عنبر و کل مختوم و کل سرخ و پوست
بیرون پسته و بهمن سفید هر یک مثقال چهار کاوزبان و طباشیر و تخم فرنجمشک هر یک مثقالی
پوست هلیله کابلی و آمله هر یک ده مثقال عصاره زرشک پانزده مثقال آب سیب و آب کلابی
هر یک سی سپید مشک و نبات هر یک دو من سیر سی با اینها بقوام آورند و نیم من آب حماض بر
وی ریزند و داروها با وی بیامیزند و پس از سه ماه از نیم درم تا یکدرم بنوشند ❊ جید یکدرم
ورق نقره و زر و لعل و یشب و یاقوت رمانی و زعفران و جدوار و مروارید و مصطکی و کهربا
هر یک درمی و نیم ریوند چینی دو درم پوست ترنج و صندل سفید و کاوزبان و تخم کاهو هر یک سه
درم کل سرخ و طباشیر هر یک چهار درم تخم خرفه و کاسنی و پوست آمله و کشنیز خشک و خشخاش
سفید و عود و پوست بیرون پسته هر یک پنج درم بهمن سفید و صندل سرخ هر یک شش درم
زرشک بیدانه هشت درم آب سیب و آبی هر یک بیست درم عرق بید و کاوزبان هر یک پنجاه درم
نبات یکمن با عرقها بقوام آورند و آبها بروی ریزند و داروها با وی بیامیزند و از یکدرم تا یکمثقال
تناول نمایند نسخه مشک نیم درم سنبل هندی و عقیق یمانی و سادج و قاقله کبیر و مصطکی و حجر
ارمنی و زعفران و ختم الملک و نارمشک هر یک درمی نقره و زر و جدوار و لعل و لاجورد و سعد
و تخم کاسنی و دارچینی و درونج عقربی و یاقوت رمانی هر یک درمی و نیم بادرنجبویه و ابریشم هر یک دو درم
و فرنجمشک و پوست بیرون پسته و آمله و خیربوا هر یک دو درم بسد و کهربا و مروارید و کل
سرخ و طباشیر و کاوزبان و صندل سرخ و سفید و زرشک و کشنیز خشک و عود و بهمن سرخ
و سفید و پوست ترنج هر یک سه درم آب آبی و سیب هر یک بیست درم کلاب سی درم عرق بید
و کاوزبان هر یک پنجاه درم نبات و انکبین هر یک نیم من با عرقها بقوام آورند و آبها بر وی

بروغن بیزند [illegible] درم تا یکمثقال تناول نمایند نسخه دیگر مشک نیم درم سنبل هندی
و عقیق [illegible] مصطکی و حجر ارمنی و زعفران و ختم الملک و بادرنبویه هریک
دو درم نقره و زر و جدوار و لعل و لاجورد و سعد و تخم کاسنی و دارچینی و درونج عقربی و یاقوت
رمانی هریک درمی و نیم بادرنجبویه و ابریشم بریده و فرنجمشک و پوست بیرون پسته و آمله و خربواهی
یک دو درم بسد و کهربا و مروارید و گل سرخ و طباشیر و گاوزبان و صندل سرخ و سفید و زرشک و
کشنیز خشک و عود و بهمن سرخ و سفید و پوست ترنج هریک سه درم آب آبی و سیب هریک
بیست درم گلاب سی درم عرق بید و گاوزبان هریک پنجاه درم نبات و انگبین هریک نیم من با
عرقها بقوام آورند و آنها بروی ریزند و یکدرم داروها با وی بیامیزند و یکدرم و نیم بنوشند
نسخه دیگر مشک نیم مثقال ورق نقره و زر هریک مثقالی حجر لاجورد یکمثقال و نیم یاقوت
رمانی و صندل سرخ و طین مختوم و بادرنجبویه و مرتوتیای چینی هریک دو درم سادج هندی و زرنباد
و درونج عقربی هریک دو درم و نیم پیسب و لعل و عقیق و کهربا و نیلوفر و زرشک و کشنیز
خشک و تخم گل و عود هندی و پوست ترنج و گاوزبان و بهمن سرخ و سفید و تخم کاسنی و کاهو و
صبر و ابریشم سوخته هریک سه درم بسد چهار درم طباشیر و صندل سفید هریک پنج درم افتیمون
شش درم مروارید هشت درم پوست هلیله کابلی و سیر آمله هریک بیست درم شراب سیب و شراب
انار شیرین هریک پانزده درم شراب آبی بیست درم یکمن نبات با یکمن گلاب بقوام آورند و شراب
بروی و داروها با وی بیامیزند و از نیم مثقال تا یکدرم تناول نمایند نسخه دیگر ورق نقره و زر هریک
نیم درم یاقوت رمانی و گاوزبان و تخم کاسنی و سنبل و کافور هریک درمی کهربا و مروارید و
ابریشم بریده و سرطان بحری بریان و زعفران و مصطکی و سلیخه و دارچینی و قاقله بزرگ و
کوچک و جدوار خطائی و بهمن سفید و عود هندی و حجر ارمنی و حجر لاجورد و پسته هریک
درمی و نیم سادج و سنبل هندی و ترنجبین هریک دو درم و نیم اسطوخودوس و تخم فرنجمشک و
بادرنجبویه هریک سه درم گل سرخ چهار درم شراب سیب و شراب حماض و انار شیرین
هریک چهل و پنج درم گلاب صد و پنجاه درم انگبین دو وزن داروها باشد با آب و شراب بقوام
آورند و داروها با وی بیامیزند و یکدرم و نیم بنوشند نسخه دیگر ورق نقره و زر و یاقوت سرخ
هریک نیم درم زعفران یکدرم مروارید و گل مختوم و درونج عقربی هریک درمی و نیم زرنب
و قرنفل و دارچینی و کشنیز خشک و بسد محرق و کهربای سوخته هریک دو درم کبابه چینی
و زرنباد هر سه سه درم صندل سفید و گل سرخ هریک پنج درم گاوزبان و بادرنجبویه
و بهمن سرخ و سفید و تخم فرنجمشک هریک هشت درم عود ده درم پوست آمله بیست درم
عسل هلیله ربع داروها مویز بیدانه نیمن قند سفید یکمن و نیم شهد هلیله با قند بقوام
آورند مویز نرم بسایند و با وی بیامیزند و داروها بروی ریزند و برهم زنند و یکدرم و نیم
تناول نمایند مفرح سرد زعفران دانگی بسد و کهربا و مروارید و کافور هریک نیم درم صندل
سفید و کشنیز بریان هریک درمی طباشیر و گاوزبان و گل سرخ و بهمن سفید هریک دو درم
مغز دانه کدو و مغز تخم خیار و خیار بادرنگ هریک چهار درم زرشک بیدانه شش درم تخم
خرفه پانزده درم عرق بید مشک و سیب شیرین هریک هفتاد و پنج درم نبات مصری صد درم
در عرق بگدازند و بقوام آورند و داروها با وی بیامیزند و از یکدرم تا یکمثقال بنوشند مفرح معتدل
زعفران نیم درم یاقوت سرخ چهار دانگ ورق نقره و زر هریک درمی و نیم درونج عقربی و پوست
بیرون پسته و بهمن سرخ و سفید و مروارید ناسفته و کهربای محرق و بسد سوخته و ابریشم بریده

هریک دو درم صندل سفید سه درم گل سرخ و [illegible] زبان ده درم
شیر امله پانزده درم آب حماض و آب سیب شیرین هریک چهل درم [illegible] بقوام آورند و
آنها بروی بریزند و داروها باوی بیامیزند و یکدرم و نیم تناول نمایند نوع دیگر مشک دانگی کافور نیم درم
لعل نیم مثقال عنبر و زعفران و درونج عقربی هریک دو درم تخم کاسنی و سادج هندی و تخم
بالنگو و تخم فرنجمشک و کشنیز خشک هریک دو درم و نیم افتیمون و گل سرخ هریک سه درم پوست
امله و صندل سرخ و سفید طباشیر هریک چهار درم بسد و مروارید و گاوزبان و عود هندی هر
یک پنج درم با شراب حماض بیامیزند و از یکدرم تا یکمثقال بنوشند شراب سیب با شراب حماض برابر باید
مفرح دلگشا وسواس و خفقان سوداوی زایل سازد قوت دل بیفزاید و شادی آورد زعفران
دانگی مشک ترکی یک دانگ و نیم کافور نیم درم ورق نقره و زر و درونج و عنبر و زرنباد هریک
نیم مثقال بسد و کهربا و بهمن سرخ و کبابه چینی و سادج هندی و دارچینی هریک درمی و عود
یکدرم و نیم طباشیر و بهمن سفید و کشنیز خشک و گل ارمنی هریک دو درم پوست بیرون پسته و
بادرنجبویه و مروارید ناسفته و فرنجمشک و گل سرخ و پوست ترنج و صندل سرخ و سفید هریک
سه درم گاوزبان و پوست امله هریک پنج درم عصاره زرشک ده درم شراب آبی سی درم شراب
سیب شصت درم شراب حماض صد و بیست درم داروها با شرابها بیامیزند و پس از سه ماه یکدرم
تناول کنند نسخه دیگر کهربا یکدرم و ورق نقره و زر و زعفران و جدوار و ریوند چینی و درونج عقربی
و مشک ترکی و مصطکی هریک درمی و نیم بسد و مروارید و یاقوت سرخ و لعل و یشب و حجر
لاجورد هریک دو درم صندل سرخ و سفید تخم خرفه و کاسنی و گاوزبان و بهمن و تخم کاهو
و خشخاش سفید و پوست ترنج هریک سه درم گل سرخ و طباشیر هریک چهار درم پوست امله و
کشنیز خشک و عود هندی و پوست بیرون پسته هریک پنج درم زرشک بیدانه هفت درم و نیم
آب آبی بیست درم عرق بید و عرق گاوزبان و گلاب هریک پنجاه درم نبات سفید یکمن با عرقها
بقوام آورند و داروها بیامیزند و یکدرم بنوشند نسخه تخم کرفس یکدرم مشک یکدرم و نیم زعفران
دو درم بهمن سفید و سرخ هریک دو درم و نیم خشخاش سفید و مغز بادام و کنجد پوست کنده
و هلیله سیاه یکدرم دارچینی سه درم و نیم بادرنجبویه و گل سرخ و گاوزبان و پوست ترنج و
مغز تخم خیار و خیار بادرنگ هریک پنج درم روغن بادام هفت درم و نیم نبات و ترنجبین هر
یک نیم من در گلاب بگدازند و بقوام آورند و داروها باوی بیامیزند و یکدرم تناول نمایند
مفرح دلگشای سرد ورق نقره و زر هریک نیم درم پوست بیرون پسته یکدرم گل سرخ و بهمن
سفید و کهربا و طباشیر و مروارید هریک درمی و نیم کشنیز خشک و صندل سفید هریک دو درم
تخم خرفه هشت درم زرشک بیدانه ده درم آب ترنج شصت درم قند سفید صد و بیست
درم بقوام آورند و آب ترنج بروی بریزند و داروها باوی بیامیزند و یکدرم بنوشند مفرح دلگشای
معتدل بسد و کهربا و درونج عقربی و زرنباد هریک درمی عود هندی یکدرم و نیم پوست
بیرون پسته هلیله کابلی و پوست ترنج و ابریشم برید و مروارید ناسفته هریک پنج درم گاوزبان
و شاهتره و بادرنجبویه و آب کشنیز تر و زرشک و آب آبی و آب انار ترش و آب حماض هریک ده درم
قند سفید و شراب بنفشه هریک صد و پنجاه درم بقوام آورند و آنها بروی بریزند و داروها با وی
بیامیزند و یکدرم تناول نمایند مفرح اکبر معده و دل و جگر و دماغ و پشت و کمر و گرده را قوت
دهد منی و قوت مباشرت بیفزاید شهوت غذا پدید آورد و قضیب محکم سازد و غذا بگوارد
مشک ترکی نیم درم ورق زر و نقره هریک نیم مثقال زنجبیل و دارفلفل و سعد هندی هر

یکدرمی

درمی عنبر و [illegible] و مصطکی و پوست ترنج و بسباسه و لسان العصافیر و
قرنفل و [illegible] و صبر و قرنفل و قاقله صغیر و کبیر و کبابه چینی و خولنجان
هر یک سه درم اشنه و سنبل هندی و بهمن سرخ هر یک چهار درم قرفه و گاوزبان و بادرنجبویه
و گل سرخ هر یک پنج درم خشخاش سفید ده درم با روغن بادام بیست درم جز و اعظم سی و هفت درم
داروها را روغن بادام چرب سازند و با انگبین بیامیزند و از یک درم تا دو درم بنوشند نسخه دیگر
لعل و یاقوت کبود و مشک ترکی هر یک نیم درم ورق نقره وزن هر یک نیم مثقال بسد و
کهربا و عاقرقرحا هر یک درمی عنبر و سعد هر یک دو درم بسباسه و قاقله کبیر و اشنه و برگ
قرنفل و گاوزبان و زنجبیل و گل سرخ و مروارید ناسفته و قرنفل و خولنجان و زعفران و
پوست ترنج هر یک سه درم قرفه چهار درم نارمشک و فرنجمشک و جوزبوا و خصیة الثعلب
و بهمن سرخ و سفید هر یک پنج درم قضیب گاو بر سوهان زده و مغز سر گنجشک ز هر یک
ده درم جز و اعظم پنجاه درم انگبین دو وزن داروها دواء المسک شربتی معده و دل را قوت دهد
صرع و خفقان و تنگی نفس و فالج و لقوه و تب ربع و بیماریهای سودایی زایل سازد و دفع مضرت
جانوران نماید و باد زن حامله براند و رنگ روی نیکو گرداند مشک ترکی و فلفل و زنجبیل
هر یک نیم درم جوزبوا و بهمن سرخ و سفید و اشنه و قرنفل و سادج هندی و سنبل و جند
بیدستر هر یک درمی و کهربا و مروارید و درونج عقربی و زرنباد و ابریشم بریده هر یک درمی
و نیم با انگبین خام بیامیزند و پس از نه ماه از یک درم تا یک مثقال تناول نمایند در نسخه دیگر
مشک دانگی بود و فلفل و جند هر یک نیم درم دار فلفل دار فلفل و زنجبیل هر یک درم و نیم
مشک و درونج و زرنباد هر یک درمی بسد و کهربا و مروارید و ابریشم بریده هر یک درمی و نیم
سادج و بهمن سرخ و سفید و جوزبوا و اشنه و سنبل هندی و جند بیدستر و قرنفل هر یک
چهار درم با شهد خام بیامیزند و از یک درم تا یک مثقال بنوشند دواء مفرح دفع وسواس نماید و
معده بیفزاید انس کلی بنشاند خفقان سوداوی و سوء مزاج دل که از سردی بود زایل
گرداند مرمکی و سنبل و سادج هندی و جند بیدستر و مشک ترکی هر یک درمی زعفران
و تخم کرفس و نانخواه هر یک چهار درم ریوند چینی شش درم صبر سقوطری و افسنتین رومی
هر یک هشت درم در گلاب بگدازند و بر شهد قوام ریزند و داروها با وی بیامیزند و از
نیم درم تا یک درم تناول نمایند نسخه دیگر جند بیدستر یک درم و نیم مرمکی و مشک ترکی و سنبل رومی
و سادج هندی هر یک دو درم زعفران و نانخواه و تخم کرفس هر یک چهار درم ریوند چینی
و صبر سقوطری و افسنتین رومی هر یک هشت درم انگبین دو وزن داروها باشد
دواء السنه وی را دواء الملوک نیز گویند سیاهی موی نگاه دارد و درد مفاصل بنشاند و دفع
ناسور و باسور نماید جذام و بهق و برص سفید و سیاه ببرد حواس قوی گرداند قوت
مباشرت و قضیب محکم سازد سعد و نارمشک و جوزبوا هر یک سه درم عسل بلادر و کبابه
چینی هر یک نه درم فلفل سیاه ده درم و زنجبیل و فلفلمویه و دار فلفل هر یک سی درم
شونیز سی و شش درم هلیله سیاه و بلیله و آمله هر یک پنجاه درم تانبل سفید
صد و پنجاه درم در آب بگدازند و بقوام آورند و داروها با وی بیامیزند و قرص سازند هر
یک دو مثقال و یک دانگ و نیم مقوی یکسال تا امداد قرصی بنوشند و از تره و لبنیات باز
ایند دواء الکرکم بزرگ بیماریها جگر و سپرز که از سردی بود زایل سازد سده جگر و سپرز
و گرده بگشاید باد غلیظ براند درد گرده و مثانه بنشاند ماده غلیظ با بول براند استسقا

که از ورم جگر و سپرز بود دفع نماید سلیخه و شکوفه اذخر و [illegible] بیدمشک [illegible]
عاقرقرحا و رب سوس و جعده هریک سه درم فوفل و انیسون و دوقو و اسارون و [illegible] فطراسالیون و مر مکی
و ریوند چینی هریک چهار درم روغن بلسان پنج درم سنبل هندی شش درم زعفران دوازده درم
با انگبین بیامیزند و از یکدرم و نیم تا دو درم با ماء العسل تناول نمایند در نسخه دیگر مصطکی سه درم
بود و حب البان بدل تخم بلسان که کرکم بزبان یونان زعفران بود بدین سبب این دارو را دواء الکرکم
گویند دواء الکرکم کوچک زعفران و سلیخه و قسط و مر مکی و سنبل هندی و شکوفه اذخر و دارچینی دارو ها
کوفته و بیخته یکشب و یکروز در شراب انگوری بخیسانند و با انگبین بیامیزند و پس از شش ماه از
یکدرم تا یکمثقال بنوشند دواء الملک مسمی فایده وی فایده دواء الکرکم بود زعفران سه درم روغن بلسان
سه درم و نیم فو و جوزبوا و فقاح خشک و مر مکی و کمافیطوس هریک چهار درم قرنفل و دارچینی و مغز
بادام تلخ پوست کنده و ساذج هندی هریک پنج درم اسارون و زراوند گرد و جنطیانا هریک پنج
درم زنجبیل و دوقو و تخم کرفس و زیره کرمان و فطراسالیون و لک هریک هشت درم سنبل
دوازده درم [illegible] در شراب بکوبانند و بر شهد بیزند و دارو ها [illegible] بیامیزند و پس از
شش ماه یک بندقه تناول نمایند در نسخه دیگر صبر ده درم بود و کندر [illegible] پنج درم و دار فلفل
و زراوند دراز هریک هفتاد درم نسخه دیگر زعفران و جعده و فقاح اذخر هریک سه درم کندر
و روغن بلسان و فطراسالیون هریک سه درم و نیم دوقو و مر مکی و جوزبوا و فقاح خشک و کمافیطوس
هریک چهار درم قرنفل و دارچینی و مغز بادام و ساذج هندی و ریوند چینی و زراوند گرد و
جنطیانا رومی هریک پنج درم و دار فلفل و زراوند هریک هفت درم مقل و مصطکی و سلیخه
و عصب الذریره و اسارون و تخم بلسان هریک هفت درم و نیم دوقو و زنجبیل و تخم کرفس و زیره
کرمانی و فطراسالیون و لک پالک هریک هشت درم قسط تلخ و فلفل سیاه هریک نه درم رب
سوس و صبر سقوطری هریک دوازده درم با انگبین بیامیزند دواء الملک کبیر مر و حلبه و فلفل سیاه
و حب الغار و شکوفه اذخر و قسط تلخ و لک منقی هریک ده درم ریوند چینی پانزده درم با انگبین
بیامیزند و یکدرم با آب طبیخ افسنتین بنوشند دواء البرشعثا بیماریهای بلغمی و سودایی و تنگی نفس و نافض
و تبهای کهن زایل سازد و ریم که از سینه بر آید دفع نماید استسقا و سرفه بلغمی و درد سپرز را
سود دارد و سنگ مثانه و گرده بریزاند و بول بگشاید و مضرت زهر جانوران افیون و بیخ لفاح
و شوکران باز دارد افیون و زعفران هریک دو درم و بزر البنج سفید و کوکرد زرد و میعه و
قردمانا و [illegible] هریک هشت درم سداب و قسط تلخ هریک ده درم سلیخه دوازده درم فلفل
سفید بیست و دو درم با انگبین بیامیزند و پس از شش ماه از یکدرم تا یکمثقال تناول نمایند
نسخه دیگر فرفیون و دار فلفل و زراوند دراز و قسط تلخ و پوست بیخ لفاح هریک سه درم فلفل
سفید و کوکرد زرد هریک شش درم زعفران و افیون هریک ده درم قردمانا و بزر البنج سفید
و مر مکی هریک دوازده درم با انگبین بیامیزند یکدرم و نیم بنوشند دواء [illegible] دفع خناق و اماس
منفذ سینه نماید سنبل و نشاسته هریک پنج درم انیسون و نانخواه و تخم کرفس و شبت یمانی
و بیخ سوسن کبود و رب سوس و هزار اسفند و دارچینی و حماما و زراوند دراز و گرد و مر مکی هریک
ده درم بزر الورد و قرص [illegible] و [illegible] هریک بیست درم قسط تلخ و رب الخطاطیف هریک سی
درم مازوی خام هشت عدد با انگبین بیامیزند و از نیم مثقال تا یکدرم با کشکاب که در وی بیخ
سوسن و تخم بادیان بود تناول نمایند و با آب طبیخ انیسون با کشکاب بر موضع مالند دواء [illegible]
بلغمی زایل سازد و نفخ بلغم [illegible] و دفع نماید زنجبیل و مصطکی و تربد سفید هریک پنج درم نبات ده

درم

درم شیر ... [illegible] اثاطا نیخته بر تنور بکشند و پاک کنند و نمک سوده بروی مالند
و در شیشه کنند ... [illegible] استوار سازند و در گل حکمت گیرند و در تنور گرم نهند و شب بگذارند
و در تنوری سوخته از شیشه بیرون آورند بسایند و بکار دارند قرص حماما و گل سرخ و قسط
تلخ هریک درمی زعفران و دارچینی هریک دو درم ساذج هندی و بیخ سوسن کبود هریک دو درم
و نیم مر مکی چهار درم کوفته و بیخته با شراب قرص سازند و در سایه خشک کرده باد آورند
زعفران را بزبان یونان اقروقو معما گویند دوا الکلبشت با سکنجبین دفع تب ربع نماید و با شراب
دفع مضرت زهر عقرب و رتیلا و سداب و حلتیت و مر و فلفل با انکبین بیامیزند و پس از دو ماه
یک مثقال بنوشند جوارش کرده و مثانه گرم سازد و سنگ بگشاید فلفل سیاه و سفید و حماما و قسط
تلخ و سداب و ساذج و سنبل هندی و قصب الذریره و زعفران و تخم کرفس و عاقرقرحا و انیسون
و تخم انجره و تخم سداب کوهی با انکبین بیامیزند و پس از دو ماه یکدرم با ماء الاصول یا با بادیان
و کرفس تناول نمایند معجون مرسی درد مفاصل و نقرس و درد سرین و گرده و پشت و روده زایل سازد
باد غلیظ براند فالج و لقوه بلغمی و ریحی و تشنج و استرخای عصب و یرقان و استسقای لحمی و
طبلی و زقی را سود دارد و ریگ گرده و مثانه بود با بول براند و حیض بگشاید وج و غاریقون
و قردمانا و اسارون و فو و تخم سداب و زوفا و فرفیون هریک ده درم بیخ عرطنیثا و زراوند دراز
و قرنفل و نانخواه و حاشا و تخم کرفس هریک بیست درم قسط تلخ و سلیخه هریک سی درم حنطیانا شصت درم
سنبل هندی و بعدینه کوهی و فطراسالیون و کمادریوس و افقوریون هریک هشتاد درم با انکبین
بیامیزند و پس از دو ماه بر دهان از یکدرم و نیم تا دو درم بنوشند اثاناسیا نجات دهند بیماری معده و
جگر و سپرز که از سردی و بلغم و سودا بود زایل سازد باد غلیظ که در روده بود و بخم بود براند
درد گرده و مثانه بنشاند اسهال بلغمی و خون ناسور بود زایل سازد و حیض و نفث الدم باز دارد
درد پشت و معده که از بلغم شور بود و سودا دور سازد دفع تنگی نفس و سرفه بلغمی نماید زعفران و
افیون و مرمکی و صمغ بیخ ترب و بزر البنج سفید و قسط تلخ و سنبل هندی و قردمانا و تخم خشخاش سفید
و عصاره غافث و حب کوکب و شاخ راست سوخته بز کوهی با انکبین بیامیزند و پس از شش ماه از
نیم درم تا یکدرم با رب سیب و آب بهی تناول نمایند اثاناسیا نسخه دیگر زعفران و افیون و قسط تلخ
و سنبل هندی و سلیخه از هریک چهار درم عصاره غافث هشت درم نسخه دیگر عود بلسان و مر مکی
هریک چهار درم جمرتا فرو دارند سده جگر و سپرز بگشاید باد و حیض براند تنگی نفس و سرفه بلغمی
و استسقا و یرقان سده ای زایل سازد درونج و زرنباد هریک چهار درم قرنفل شش درم فلفل سیاه
و مصطکی و حب البان و زعفران و اکلیل الملک و سنبل هندی و کندر هریک ده درم افیون
و زنجبیل و قسط تلخ و سلیخه هریک دوازده درم زراوند دراز و ریوند چینی هریک بیست درم
گل سرخ و سوسن هریک سی درم سعد شصت درم تخم هزار اسفند صد و هشتاد درم با دو وزن
داروها انکبین بیامیزند پس از شش ماه یکدرم بنوشند در نسخه دیگر افیون و زنجبیل و قسط و سلیخه
هریک پانزده درم بود و فلفل بیست درم نسخه دیگر زرنباد و درونج عقربی و افیون و صمغ
بیخ ترب و عاقرقرحا و فلفل و دارفلفل و سلیخه و سموم المجوس و بزر البنج سفید و قسط تلخ و
لبنی و جاوشیر و زعفران هریک شش درم حلتیت درم انکبین دو وزن داروها انجرسیا بسیار
نجات دهند معده گرم سازد و سده جگر و قولنج بگشاید و صلابت سپرز بگشاید و درد دندان
و خورده سنگ ان و مزاج سرد و بیماریهای سرد و نخیه و دشواری بول که از بلغم بود زایل سازد
و باد غلیظ براند زعفران نیم درم دوقو و دوقو و صمغ بیخ ترب و افیون و دارچینی با ساذج

هریک دو درمی فلفل و بابرند و قسط تلخ و مر مکی هریک شش درم [illegible] ند و داروها با وی
بیامیزند و پس از شش ماه نیم مثقال با آب نیم گرم بنوشند نسخه دیگر قسط رومی و [illegible] جندبیدستر و فلفل
سیاه و افیون و بابرند و زعفران و فو و مو و دوقو و اسارون هریک دو درم نسخه دیگر زعفران دو درم و
نیم جندبیدستر و فو و مو و افیون و دوقو و دارچینی و اسارون هریک ده درم بابرند و فلفل و دار فلفل
و قسط تلخ و مر مکی هریک شصت درم در نسخه دیگر زنجبیل ده درم بود و سعد تر سی درم نسخه دیگر قسط تلخ
دو درمی فو و مو و افیون و زعفران و دارچینی و فلفل سیاه و اسارون هریک دو درم جهت فرزند شدن
و باز کردن حیض و باد رحم مقدار باقلا با روغن سوسن یا با دام تلخ بگدازند و پشم با وی بیالایند و بر
دارند یا دارو بر اخگر ریزند و قمع بر وی نهند و دود وی بر رحم رسانند و جهت سرفه و درد سینه
و گرده و دشواری بول و شراب صرف تناول نمایند نسخه دیگر افیون و دارچینی و جندبیدستر هریک
دو درم زیره کرمانی و زعفران و فودنج و تخم کرفس هریک سه درم و فو و مو و فلفل سیاه و دار فلفل
و بابرند و قسط تلخ و زعفران و فطراسالیون هریک شش درم نانخواه ده درم سعد سی درم انقردیا
بلادری بود بجاری سرد که از معده و جگر و سپرز و روده بود و از رحم نفع نماید صرع و فالج و لقوه و
نسیان و درد سر بلغمی و استرخای عصب و بهق و برص و جذام و بیماریها که از سودا بود و از بلغم
زایل سازد عسل بلادر پنج درم غاریقون هشت درم بیخ سوسن کبود و سالیخ و سنبل هندی و زعفران
و سلیخه و مر مکی و افیثمون و بیخ اذخر و ریوند چینی و قرنفل و تخم سداب و پوست کندر و پنج روی هر
یک ده درم بیخ بادیان سپید و شصت درم دو من و نیم سرکه یک شب و یک روز بجوشانند و بپالایند
سه وزن دارو باید و شهد این نسخه از شش صد زیاده می آید نسخه دیگر سعد و طباشیر و عسل بلادر
هریک شش درم خیربوا هشت درم در نسخه دیگر هفت درم افیون و فلفل و دار فلفل و زنجبیل
و فلفلمویه هریک دوازده درم شونیز بیست و چهار درم پوست هلیله کابلی و آمله و بلیله هریک
سی و پنج درم در نسخه دیگر تربد ده درم انگبین تا فانید سه وزن دارو بقوام آورند و داروها
و پی با میزند و پس از شش ماه از یک درم تا سه درم بنوشند غلوح(?) جند مروماء الاصول با روغن بید
انجیر تناول نمایند یا حب شبطرج و مانند آن استفراغ کنند و پس از استفراغ یک شربت از
این دوا بنوشند نسخه دیگر قوت معده و شهوت مباشرت بیفزاید برگ سداب و خبطا آتای(?) و
و زراوند گرد و جندبیدستر و حب الغار و شیطرج هندی و خردل و حلتیت هریک پنج درم عسل
بلادر شش درم و نیم وج و شونیز و عاقرقرحا و فلفل و دار فلفل و قسط تلخ هریک ده درم داروها
با روغن گردکان چرب سازند و با انگبین بیامیزند و از یک درم تا یک درم و نیم تناول نمایند امروسیا
سده بگشاید و صلابت جگر و سپرز بنشاند و سنگ بشکند و گرده بر براند و بول براند در بدایت استسقا
سود دارد فلفل سیاه و سفید و قسط تلخ هریک نیم درم عود بلسان و زیره کرمانی و دوقو و
سلیخه و فودنج و نانخواه و تفاح و ادخر و تخم کرفس هریک دو درمی وج و زعفران هریک دو درم مر صافی
سه درم حب الغار ده عدد با انگبین بیامیزند و یک بندقه با آب گرم تناول نمایند عسد دیتول(?) معده گرم
سازد و باد براند و درد معده و روده بنشاند کنند و مغز بادام تلخ هریک دو درم زنجبیل و تخم کرفس
و تخم سداب و زعفران و حاشا و مغز جلغوزه و انگدان هریک شش درم فلفل سفید هشت درم با دو
وزن دارو انگبین بیامیزند نسخه فلفل و قرنفل و قرفه و جوزبوا و دارچینی هریک سه درم وج و
انیسون و عود الصلیب هریک پنج درم تخم کرفس و زنجبیل و حاشا و جلغوزه و زعفران و کاشم هر
یک شش درم قباد الملک درد چشم و گرده و نقرس و مفاصل و درد سپرز بنشاند و تبهای کهن
زایل سازد و باد غلیظ براند و سرفه و تنگی نفس و ریش روده که از بلغم شور بود دفع نماید عفران(?)

دریکی

ونیوشکی وقسط [illegible] دوخو وسنبل هند وفرفیون واشق وپوست بیخ لفاح وبود
کوهی وتخم جرجیر [illegible] وتخم لبسان هریک چهار درم ونیم کاشم وتخم جند قوقا وعصاره غافث
وصمغ بادام هریک شش درم فراسیون وتخم سداب بری واسقوردیون وکمافیطوس وخبطیانای
رومی واسطوخودوس وفودنج نانا وجاوشیر ومیعه تر هریک شش درم ونیم افیون وبزرالبنج سفید هر
یک نه درم سلیخه ده درم دارچینی دوازده درم عصاره وصمغ در شراب بگدازند وبر انگبین ریزند
وداروها وی بیامیزند وپس از شش ماه یکدرم بنوشند نسخه دیگر دفع نقرس بلغمی نماید نمک هندی وکف دریا
ونشادر هریک نیم درم در نسخه دیگر درمی ونیم میعه خشک درمی زنجبیل وفلفل سیاه ودارفلفل
وپوست بیخ کبر وبرگ دی وبرگ حنا وزیره کرمانی هریک دو درم سورنجان ده درم با انگبین بیامیزند
ودو درم وقت خواب با اب گرم تناول نمایند نسخه نمک هندی وکف دریا ومیعه خشک ونشادر هریک
نیم مثقال فلفل ودارفلفل وپوست بیخ کبر وبرگ حنا وزیره کرمانی هریک درمی ونیم زنجبیل وهزار اسفند
هریک دو درم ونیم ترید پانزده درم با انگبین بیامیزند واز دو درم تا سه درم بنوشند معجون مشک دلراوة
دهد وخفقان که از سودا بود وبیماریهای سودا وی را سود دارد وتنگی نفس که از بلغم بود دفع نماید
مشک سه طسو وزنجبیل ودارفلفل هریک دودانک بسد وکهربا ودرونج عقربی ومروارید وزرنباد
هریک درمی بهمن سرخ وسفید وساذج وسنبل هندی وخیربوا وقرنفل وجندبیدستر وابریشم خام
هریک درمی با انگبین بیامیزند ومقدار نخودی با شراب ریحانی با اب گرم تناول نمایند نسخه دیگر درد معده وجگر
بنشاند وباد براند وسده بگشاید وقوت معده وجگر بیفزاید عود وقرنفل هریک درمی ونیم مشک
ترکی وسلیخه وساذج وسنبل هندی ولک منقی وریوند چینی وخبطیانای رومی هریک دو درم زعفران
ونانخواه وتخم کرفس ومصطکی هریک چهار درم دارچینی وزراوند گرد هریک سه درم با انگبین بیامیزند ومقدار
باقلا با آب بنوشند معجون فربارس درد بنشاند فرفیون وزعفران وسنبل هندی وعاقرقرحا وخربوا ودار
فلفل وسورنجان هریک هفت درم ونیم افیون بذرالبنج سفید هریک پانزده درم با انگبین بیامیزند کودک
دانگی بنوشد وبزرگ نیم مثقال فلونیای ترکی باد براند دفع قولنج وزوله نماید وهیضه ونفث دم واسهال دموی
وسیلان حیض باز دارد فرفیون وتخم کرفس جبلی هریک شش درم زعفران هفت درم ونیم افیون
پانزده درم بذرالبنج وفلفل سفید هریک سه درم با انگبین بیامیزند وپس از شش ماه از برای دفع
قولنج از نیم مثقال تا یکدرم ونیم با اب طبیخ شبت بنوشند از برای درد معده با آب طبیخ واز برای سپرز
با سکنجبین واز برای درد جگر با اب طبیخ حلبه واز برای گرده ومثانه با اب بادیان واز برای دفع
خون با اب طبیخ سماق در نسخه دیگر بدل تخم کرفس بستانی دوقو بود فولیون طرسوسی این ترکیب را
ترتیب داده اند واین نام ازین لفظ گرفت ونیروی نهاد فلونیای فارسی حافظ قوت دماغ بود ورحم
بیفزاید وباد رحم براند قی واسهال وترف دم باز دارد ودرد روده بنشاند وحفظ جنین نماید
کافور دانگی ونیم مشک وزرنباد ودرونج ومروارید هریک نیم درم در نسخه دیگر مشک ومروارید
هریک نیم مثقال جندبیدستر رومی سنبل هندی وفرفیون وگل مختوم هریک ده درم بذرالبنج
وفلفل سفید هریک بیست درم معجون مفرح شادی آورد وشهوت مباشرت بیفزاید ودل ودماغ
وگرده وپشت قوی گرداند والتحکم سازد یاقوت زرد درمی مشک ترکی ولعل هریک درمی
ونیم ودرونج وزرنباد وزنجبیل وکبابه چینی وزرنب وتخم بادرنجبویه ومصطکی وزرنباد وتخم گزر
تخم رطبه وتخم انجره وبسد وکهربا وابریشم وساذج هندی هریک سه درم تودری زرد وسرخ
هریک چهار درم شقاقل ومروارید وبهمن سرخ وسفید وقرنفل وبسباسه وبوزیدان وجوز هندی
ولسان العصافیر وخولنجان ومغز بن وسورنجان وقاقله بزرگ وحب الغار ودارفلفل وتخم شلغم و

وعاقرقرحا وسلیخه وتخم بلبسان وساذج هندی
هریک درمی ونیم تخم کرفس بستانی چهار درم
سنبل هندی نیم

ونارمشک وفرنجمشک وبادرنجبویه وقرفه وتخم هلیون واسارون [illegible]
وقرنفل واشنه وعود هندی ودرونج عقربی وقضیب کاو [illegible] وسنبل هریک ده درم
زعفران پانزده درم ناف سقنقور بیست وچهار درم تخم جزر واعظم ضعف پنجاه درم با دو وزن انگبین بیامیزند
واز یکدرم تا یک مثقال بنوشند نسخه دیگر ورق نقره وزر ومشک ترکی هریک نیم مثقال یاقوت زرد یکدرم
لعل یکدرم ونیم قرفه وشقاقل وبهمن سرخ وسفید وبسباسه وبوزیدان وقاقله کبیر وصغیر ولسان
العصافیر وکبابه چینی وخولنجان وفرنجمشک ونارمشک وسارج وسنبل هندی وقرنفل وعنبر و
مروارید ومصطکی هریک سه درم قضیب کاو وتخم هلیون وعود هندی وزعفران هریک پنجدرم
لبن وکهربا وسعد وخصیة الثعلب وزنجبیل ومغز بادام وخشخاش سفید هریک ده درم ناف
سقنقور پانزده درم جزر واعظم جمله پنجدرم با انگبین بیامیزند واز یکدرم تا یک مثقال تناول نمایند
معجون مفرح دراسفوح محرون کویند وسواس وفکر فاسد وصرع وجنون ونسیان وضعف دل وسرفه و
مزمن وبهق وبرص وسل ودق وضعف دماغ ودرد سر ودرد معده وجگر وسپرز وظلمت بصر و
نقرس ودرد مفاصل وداء الثعلب وداء الحیه وداء الفیل وغب وربع ویرقان وبالو وزحیر
زایل سازد وقوت مباشرت بیفزاید وقضیب محکم دارد ونارمشک وتخم پنجکشت وقردمانا و
الغاریقون وزراوند دراز وجنطیانا هریک دو درم سلیخه ومصطکی وانیسون وتخم بلبسان وحب بلسان واسارون
وعود بلسان هریک دو درم ونیم تخم پیاز وتخم جرجیر وتخم کندنا وزعفران وزرنب وعنصل سوری وشیطرج
هندی وتخم کرفس وزرنباد ودرونکی ودرونج عقربی وجوزبوا وقرنفل وبسباسه وریوند چینی واشنه و
قاقله کبیر ودارچینی وسنبل هندی هریک سه درم سعد وحب محلب هریک چهار درم بادرنجبویه و
گل سرخ وبال مغسول هریک پنجدرم هلیله سیاه وبلیله وآمله هریک شش درم صبر سقوطری ده درم
عود هندی دوازده درم تربد سفید بیست پنجدرم کوفته وبیخته با روغن بادام تلخ چرب سازند وبا انگبین
بیامیزند وپس از شش ماه که بدین حو محافظت نمایند از دو درم تا سه درم بنوشند حسین از زبان
شراب شادی یونان بزبان عرب آورد ودر عهد مامون فرستاد شادی آورد ودل ودماغ قوی کرداند وشهوت
مباشرت ومنی بیفزاید ورنگ روی صاف سازد وقضیب برخیزاند پس از مباشرت تناول نماید ان
نقرس وعرق النسا ونقصان منی وباه وبیماریهای عصبانی را نافع باشد مشک واند ونیم قرنفل ودارچینی
واسارون وسنبل هندی وبسباسه وکبابه چینی وسعد کوفی وجوزبوا وقرفه ودارفلفل ونارمشک
وعود وعنبر وزعفران هریک دو درم ونیم مغز تخم الزم وزرنباد وقسط شیرین ودرونج عقربی وبوزیدان
ودارفلفل سفید ومغز تخم خربزه وخیار بادرنگ وحب البان ودوقو وتخم هلیون وتخم کاجره وخلنگ
مزنی وتخم بلسان هریک دو درم وح وبهمن سرخ وبهمن سفید وخولنجان هریک سه درم ناف سقنقور شش
درم مغز پسته وبادام وجلغوزه ومغز ... ومغز دانه پنبه وکنجد سفید پوست کنده وجوزهندی هریک
هفت درم با انگبین بیامیزند وپس از سه ماه از دو درم تا سه درم بنوشند زعفران ومشک وعنبر از
پی یکدیگر بسایند ومغز از پی هم معجون اللبوب شادی آورد ومنی بیفزاید ودل ودماغ وگرده وپشت
قوی کرداند ونشانه ازو نیک وبلغم بر آید والت برخیزاند مشک ترکی نیم مثقال زعفران یکدرم
یاقوت کبود یکدرم ونیم ورق زر وبهمن سفید وبوزیدان ومصطکی وقضیب کاو وجوزهندی و
خصیة الثعلب وخولنجان هریک سه درم مروارید وفرنجمشک وکاوزبان هریک پنجدرم مغز حب
فلفل وحب الزم وپسته وفندق ومغز بادام وجلغوزه وکنجد پوست کنده ومغز دماغ گنجشک نر و
بابونه وخشک میوه وبهمن سرخ ودارچینی وشقاقل وعنبر وتودری سرخ وسفید هریک
هفت درم ونیم عود هندی ده درم شربت سه درم نسخه دیگر بسباسه ومصطکی ولسان العصافیر و

نارنگ

و [illegible] [illegible] و زعفران و سنبل هندی هریک سه درم کوبیده و کشـ
[illegible] چهار درم کبابه و قرنفل و خولنجان و شقاقل هریک نیم درم بهمن سرخ و
سفید و تخم هلیون و تخم کرز و تخم شلغم و تخم رطبه و تخم کندنا و تخم بیان و تودری زرد و سرخ و
سفید و بوزیدان و مغاث هریک شش درم مغز دماغ کنجشک نر و پسته و فندق و بادام و مغز
دانه صنوبر و مغز بن و کردکان و جلغوزه و جوز هندی و مغز تخم خربزه و حب الزلم و کنجد پوست کنده
و خشخاش سفید هریک ده درم خصیة الثعلب فربه پانزده درم با انگبین بیامیزند و پس از دو ماه
سه درم بنوشند و غذا نخوداب و قلیه کدو و زرده بیضه نیمبرشت و کباب و از ترشی و سردی و
ماست اجتناب نمایند نسخه دیگر مغز پسته و بادام و فندق و مغز بن و مغز حب الزلم و مغز حب قلقل و
جلغوزه و جوز هندی و تودری زرد و سرخ و کنجد پوست کنده و تخم کرز و تخم شلغم و تخم پیاز و تخم انجره
و تخم رطبه و تخم کندنا و تخم هلیون و زنجبیل و لسان العصافیر و بهمن سرخ و سفید و دارفلفل و کبابه چینی
با انگبین بیامیزند و از یکدرم و نیم تا دو درم تناول نمایند معجون بوزیدان [illegible] قوی کرداند و قوت مباشرت زیاده
سازد و قضیب برخیزاند و مثانه در خون بند آورد و لذت مباشرت بیفزاید و زن مرد را دوست
دارد صمغ عربی و کثیرا هریک دانکی سلیخه و دارچینی و اسارون و مصطکی هریک دانکی و نیم شکوفه
اذخر و کوناز و سعد هریک نیم درم پنج لبلاب و کاکنج هریک نیم مثقال افتیمون و بهمن سرخ و سفید هر
یک درمی سنبل و مروارید هریک درمی و نیم با انگبین بیامیزند و بیش از مباشرت یکدرم و نیم بنوشند
معجون ابن عباس دفع سرعت انزال نماید کندر و مصطکی و جفت بلوط و دانه قنب هریک ده درم با انگبین
بیامیزند و سه درم تناول نمایند و غذا جز کباب نباشد نسخه دیگر سرعت انزال و تقطیر بول باز دارد و تقویت
هلیله کابلی و بلیله و امله و هلیله سیاه هریک درمی کرویا و زیره کرمانی و نانخواه هریک
یکدرم کندر و شونیز و بلوط و گلنار و کشنیز خشک هریک ده درم با انگبین بیامیزند و سه درم
صبح و شام بنوشند و از کباب تجاوز نکنند معجون زر عوط غذا بگوارد و معده و جگر و دل و دماغ قوی کرداند
قوت مباشرت بیفزاید شهوت غذا بیارد قضیب محکم سازد بول براند سنگ مثانه و کرده بریزاند
معده از ماده رطبه بپالاید مشک ترکی نیم درم عنصل مشوی یکدرم و نیم عنبر دو درم بسباسه و زنجبیل
و قرنفل و کبابه چینی و عاقرقرحا و فلفلمویه و تخم رطبه و تخم شلغم و تخم پیاز و تخم انجره و کندنا و تخم خرفه و جوز
بوا و دارفلفل و خولنجان هریک سه درم قرفه و زعفران و عود و کندر و مصطکی هریک چهار درم
بهمن سرخ و سفید و لسان العصافیر هریک یکدرم تخم کرفس و نانخواه و افتیمون و تخم کرز و رازیانه و مغز
تخم خربزه و خیار و خیار بادرنک و پوست بیخ کرفس و مغز حب قلقل و مغز حب الزلم و جلغوزه و جوز
هندی هریک هفت درم و نیم مغز دماغ کنجشک نر و قضیب کاو نر و خصیه مرغ و شکوفه خرما هریک
پانزده درم فانید سفید وزن دارو و جمله با انگبین بیامیزند گرم مزاج سه درم بنوشند و از پس وی
ده درم شیر کاو با ده درم شکر و سرد مزاج یکدرم و از پس وی ده درم ماء العسل معجون مسیح غذا بگوارد
قوت مباشرت بیفزاید کمر و پشت قوی کرداند شهوت غذا پدید آید معده از ماده بپردازد و
دفع سرعت انزال نماید سیاهی مویها نکاه دارد و درد پشت و مفاصل زایل سازد قضیب محکم
دارد مشک ترکی نیم درم عنبر یکدرم خیربوا و زعفران و دارشک و دارفلفل هریک سه درم
قرنفل و مصطکی و شقاقل و پوست ترنج و بسباسه و عاقرقرحا و سعد هندی و زرنباد و گل سرخ و
خولنجان و لسان العصافیر هریک پنج درم جوزبوا و سنبل هندی و روغن بادام هریک ده درم
جو اعظم پنجاه درم شربت دو درم معجون طحیقون غذا بگوارد صرع و خفقان و درد معده که
از سردی بود زایل سازد و مواق بخشاند مشک ترکی دانکی مروارید و زرنباد دو درم ترنج عقربی

هریک نیم درم جاوشیر یک درم فلفل سیاه و بلیجه و قسط تلخ [illegible] و سنبل
رب السوس و صمغ عربی هریک سه درم با انگبین بسرشند [illegible] معجون [illegible] درد معده و
جگر و سپرز بنشاند سرفه زایل کرداند بول براند فتق را سود دارد سلیخه و زعفران و سنبل هندی
و دارشیشعان و دارچینی هریک درمی علک البطم و شکوفه اذخر و قصب الذریره و عاقرقرحا هر
یک دو درم نیم مرصافی چهار درم سورنجان بیست و پنج درم صمغ و مویز دو ثلث یکی ازند و با
انگبین بسرشند و دارو با وی بیامیزند و از یکدرم تا یک مثقال بنوشند معجون حلتیت درد کرده و معده و مثانه
بنشاند سده بگشاید تنهای تخمه زایل سازد صلابت جگر و سپرز بگدازد فلفل سیاه و حلتیت تا
رومی هریک دو درم قسط تلخ و سادج و سنبل هندی و ریوند چینی هریک سه درم و نیم با انگبین
بیامیزند و دو درم با آب سداب بنوشند برکتی باد براند و درد بنشاند و دفع وبا نماید کبیخ
و جاوشیر و صمغ عربی هریک دو درم وج و دار فلفل و پودینه جبلی و زیره کرمانی و شونیز و نانخواه
و سعتری و کاشم و کرویا و فلفل سیاه و بادام تلخ و فطراسالیون هریک سه درم بول سداب و بیح
درم تا نیم درم شربت دو درم معجون اصطمخیقون سردی معده و ضعف هضم و تباهی مزاج زایل سازد
تخم رطبه و انیسون و نانخواه و زیره کرمانی و دوقو و فلفل سیاه و زراوند دراز و سیسالیوس و
افسنتین رومی و اسارون و فطراسالیون و تخم کرفس و انجدان سیاه و پودینه بری هریک چهار درم
حماما و سلیخه و مصطکی و قسط تلخ و سنبل هندی هریک دوازده درم با انگبین بیامیزند و یکدرم با آب
گرم تناول نمایند معجون افسنتین دفع سردی معده و جگر نماید تخم کرفس و افسنتین رومی و بادام تلخ و اسارون
هریک درمی شربت دو درم معجون فلفلی دفع ریح و مضرت زهرها بوزان نماید بول براند و حیض بکشاید و فلفل
سیاه و حلتیت طیب هریک ده درم با انگبین بیامیزند و از یکدرم تا یک مثقال بنوشند نسخه دیگر بول سداب و
مرصافی و پودینه جبلی و قسط تلخ و فلفل سیاه و قردمانا هریک یکدرم شربت از نیم درم تا دو درم
معجون روفا سرفه و نزله و تنگی نفس زایل سازد و بول براند سنگ مثانه و گرده بریزاند فلفل و قردمانا هریک
سه درم زراوند گرد و تخم انجره و بادام تلخ هریک پنج درم رب السوس و برشیاوشان و زوفا هریک ده درم
شربت یکدرم و نیم در نسخه دیگر بدل برشیاوشان مثکطرامشیع بود معجون فرودوس باد براند دفع نسیان و
قولنج و ناسور نماید و پیچ شکم و بیماری زنان البتة که از سردی بود زایل سازد قوت معده و شهوت
مباشرت بیفزاید و سرعت انزال باز آرد و عنبر یکدرم و نیم مشک ترکی سه درم نانخواه و دار فلفل
و پوست بلیله و آمله هریک چهار درم بسباسه و سلیخه و قرنفل و خیربوا و شیطرج هندی و تخم کرفس
و خولنجان و قسط تلخ و پوست هلیله زرد و کابلی هریک شش درم فلفلمویه و جوزبوا و زنجبیل و
تودری سرخ و سفید و تخم نیاز هریک هشت درم سعد کوفی ده درم زنگ آهن مدبر دو دانگ
و روغن گاو و شصت درم با وی بیالایند و با انگبین بیامیزند و پس از شش ماه دو درم تا ده درم
گوسفند تناول نمایند نسخه دیگر زعفران و سنبل و عاقرقرحا و فرفیون هریک هفت درم افیون
و بذرالبنج هریک بیست درم شربت پس از شش ماه یکدرم معجون نانخواه باد براند و درد معده و جگر که از
سردی بود بنشاند و تب بلغمی و سوداوی زایل کرداند بابونه و تخم کرفس و حاشا هریک چهار
درم پودینه کوهی و جبلی و سیسالیوس و فطراسالیون هریک دوازده درم کاشم پانزده درم
فلفل سیاه چهل و چهار درم با انگبین بیامیزند و یکدرم با آب گرم بنوشند معجون زراوند دیرا معجون ربع
نیز گویند سرفه بلغمی و تنگی نفس زایل سازد زوفا و برشیاوشان و رب السوس هریک دو درم تخم
انجره و مغز بادام تلخ و تخم سپیدان سفید و فلفل سیاه و کرسنه و زراوند گرد و قردمانا هریک

[illegible] درم

[illegible] آب طبیخ زوفا بنا اول نمایند معجون باد غلیظ براند و ما
بارده دفع نماید [illegible] دارچینی و ابهل و نانخواه هریک ده درم شربت دو درم معجون کاکنج
ریش کرده و مثانه و بول دم زایل سازد زعفران دو درم و نیم افیون و فندق و مغز تخم خربزه
و تخم خاص و مغز جلغوزه و مغز بادام تلخ بریان هریک سه درم کتیرا چهار درم رازیانه و تخم
کرفس و بذر البنج سفید هفت درم کاکنج بیست و پنج عدد با سپخته سابیزند و پس از سه ماه یکدرم با شراب
خشخاش یا ماء العسل یا چند بقون بنوشند معجون … منع ابتدا نزول آب نماید وج و رازیانه و حلتیت
و زنجبیل هریک پنجدرم شربت یکدرم و نیم معجون کندر سرعت انزال و سلس البول باز دارد و هلیله
سیاه و پوست هلیله زرد و بلیله هریک سه درم نانخواه و زیره کرمانی هریک پنجدرم و نیز
بلوط و گلنار و کشنیز خشک و کندر هریک ده درم شربت صبح و شام سه درم و غذا کباب
معجون … قوت مباشرت و منی بیفزاید و قضیب برخیزاند و قوی کرداند حلتیت و خرف
معرفه و دارفلفل و شقاقل و بهمن سرخ و سفید و لسان العصافیر و قسط شیرین و مغز
حب الزلم و مغز فلفل و بوزیدان و زنجبیل و تخم رطبه و تخم هلیون و تخم پیاز و تخم ترب
و تخم کرز تخم شلغم هریک ده درم شربت سه درم تا ده درم شیره تازه با شراب بنوشند معجون … قوه
معده و بدن بیفزاید و رنگ روی سرخ کرداند و حرارت غریزی برافروزد و شهوت غذا بدید
آورد و معده و سده از بلغم برد آید و صرع و فالج و لقوه و رعشه و باد ناسور و بهق و برص زایل
کرداند و برودت مزاج را سود دارد سیر نیم من با کمی شیر مصرا سازند و سه ربع وی انگبین و
سی درم روغن گاو بریزند و عود و زعفران هریک پنج درم بسباسه و قرنفل و جوزبوا و
فلفل و مصطکی و قاقله کبیر و صغیر و پوست هلیله کابلی و زنجبیل و دارچینی هریک
ده درم با وی بیامیزند و پس از دو ماه مقدار کردکان بنوشند معجون … درد معده و جگر بنشاند
اسارون و تخم کرفس و نانخواه و انیسون هریک پنج درم راسن و شترغار و ریوند چینی و زنجبیل
هریک ده درم شربت پس از دو ماه مقدار فندق معجون … دفع صرع نماید عاقرقرحا سه درم عود
فاوانیا پنج درم اسطوخودوس و پوست هلیله زرد و کابلی و بلیله و آمله هریک ده درم مویز
بیدانه نیم من بکوبند و دارو با وی بیامیزند و پس از دو ماه پنج درم وج و کندر و سعد هریک
ده درم شربت پس از دو ماه یکدرم و نیم معجون … [illegible] و سعد هریک پنج درم گلنار ده درم کندر و
بلوط هریک بیست درم شربت پس از دو ماه یکدرم معجون … دفع ناسور و تباهی مزاج و استرخای
معده نماید و قوت مباشرت بیفزاید و سرعت انزال باز دارد و رنگ را صاف کرداند و [illegible]
رطوبت نماید سنک ترکی دو درم تخم رطبه و کندر تا هریک چهار درم سعد و فلفل و دارفلفل
و زنجبیل و سنبل و شیطرج هندی و هلیله سیاه و پوست هلیله کابلی و آمله هریک ده درم
خبث الحدید مدبر صد درم با روغن بادام بارد بکوبسایند و با انگبین بیامیزند و پس
از شش ماه دو درم تا چهل روز بنوشند معجون حجر الیهود و سنگ مثانه و کرده بیرون آرد مغز تخم خربزه
و خیار و خیار بادرنگ و حب کاکنج هریک پنجدرم حجر الیهود پنجاه درم شربت پس از دو ماه
نیم درم معجون … دفع زهر وی نماید و سنگ مثانه و کرده بریزاند زنجبیل یکدرم حنظل تا یکدرم
و نیم فلفل و دارفلفل هریک دو درم عقرب سوخته سه درم و نیم جندبیدستر چهار درم کاکنج
پنج درم شربت پس از دو ماه یک دانک با آب کرفس بنوشند … باد غلیظ براند درد معده بنشاند
شهوت کلبی زایل کرداند راسن و زنجبیل و تخم کرفس و اسارون و سلیخه و سیسالیون هر
یک درمی سنبل و حماما هریک دو درم تخم بلسان ده درم فلفل و دارفلفل هریک سی درم [illegible]

پس اندوماه با آب کرم یکدرم معجون قوت معده بیفزاید [illegible]
زنك وره صاف کرده اند آبی پوست کنده ودانه بیرون آورده نیم من سرکه مصفا بیازند وبکوبند
انگبین بقوام آورده وزعفران ونانخواه وتخم کرفس هریك دو درم زنجبیل وفلفل ودارفلفل هر
یك چهار درم باوی وپس اندوماه شش درم تناول نمایند عشا بر درد بنشاند وخون شکم ونزله
وزکام باز دارد وقولنج بگشاید برد دندان نشنند درد نماند فرفیون وسنبل صعا قرقرحا هریك درمی
ونیم زعفران هفت درم ونیم افیون پانزده درم فلفل سفید وبزرالبنج هریك سی درم شربت
پس از شش ماه نیم درم نسخه دیگر وهو من دوا لیخولیا واستسقا زایل سازد معده کرا از باد غلیظ بود
بنشاند ودفع نزله وزکام نماید وجند بیدستر وفرفیون هریك درمی عاقرقرحا وسنبل هندی
ورومی هریك دو درم زعفران وزراوند دراز وحنطیانای رومی وعنصل سوسی هریك چهار
درم مرمکی وافیون وحب الغار هریك هفت درم فو وبزرالبنج دفو بجمشك وعاشرا وفلفل
سفید هریك ده درم با انگبین بیامیزند وپس از شش ماه نیم درم تناول نمایند نسخه افیون وسنبل
هندی وصمغ عربی وجند بیدستر ومغاویقون وگل مختوم هریك سه درم حماما وحجر واسارون
وزراوند دراز وریوند چینی وروغن بلسان هریك سه درم ونیم حب الغار وحب الذریره و
عصاره لحیة التیس ودار شیشعان هریك پنج درم زعفران وحرف ولبنی ومرمکی وکمازریوس
وحنطیانای رومی واقاقیا وفطراسالیون وسوقاریقون هریك ده درم صمغ وعصاره را
در گلاب بگدازند وبر انگبین بریزند ودارو باوی بیامیزند نسخه زعفران یکدرم سلیخه وحنطیا
رومی ودارفلفل وجند بیدستر دارو باوی بیامیزند نسخه دیگر زعفران یکدرم سلیخه وحنطیانای
رومی ودارفلفل وجند بیدستر ودارچینی هریك چهار درم فو وزنجبیل وفودنه هریك
هفت درم سنبل هندی وشکوفه اذخر وزراوند دراز وقسط وتلخ واسارون ومرمکی و
روغن بلسان باروغن گل هریك ده درم افیون مصری پانزده درم تخم کرفس وانیسون هریك
بیست درم فلفل سیاه سی درم معجون نانخواه معده از رطوبت باز دارد وشهوت غذا بدید آورد وقوت
مباشرت بیفزاید وغذا بگوارد وباد غلیظ براند حاشا سه درم بسباسه ورازیانه وجوزبوا وزنجبیل
وتخم کرفس هریك شش درم نعنا وشونیز وزیره کرمانی وصعتر فارسی ونانخواه وزوفا هر
هریك هفت درم ونیم شربت پس اندوماه یکدرم ونیم معجون سکبینج دفع صرع وکزاز ولقوه نماید
وقولنج بگشاید واختناق رحم وبیماریهای وی زایل سازد واز کثرت جریان حیض مانع آید
ترفه ودرونج وتخم سوسن وقرص کشوثا هریك دو درم عنبر ومشك وبرك مورد بری وسلیخه
وبیخ بیروج وتخم رازیانه وجعدا فرید وتخم بلسان وزراوند گرد ودرانو اهیل وهزار
اسفند وجوزسرو هریك چهار درم سکبینج وسیعه تر ودرونج عقربی هریك شش درم وج
هشت درم زعفران وبسباسه وسعد وبادرنگ هریك ده درم هلیله زرد وافیون
وجوزبوا وقسط تلخ هریك دوازده درم خیربوا چهار درم فربیون وفو بجمشك هریك بیست و مغاث پانزده درم
چهار درم صمغ در سیخته بگدازند وبر انگبین بریزند ودارو باوی بیامیزند وپس از شش ماه از یك
درم تا دو درم بنوشند کاسکبینج لفظ هندی بود و معنی وی سبز رنگ قرص سونطلو کر درانجا بکار آید
مشك وعود هریك نیم درم زعفران وبسباسه وقرفه وقرنفل هریك دو درم کندر وسعد
ومیعه تر وقصب الذریره واظفار الطیب هریك چهار درم میعه در شراب ریحانی بگدازند
ودارو باوی بیامیزند نجات دهنده را از زبان یونان کشوتا گویند معجونی که شهوت کل ونمك و

دانک

وابکشت وکج ... پوست هلیله کابلی وبلیله وآمله ونمک سیاه هریک دو درم
کندر وسعد وسیعه وقصب الذریره واظفار الطیب هریک چهار درم میویزج شربت نبات
وبجانب بکار زند وبدار وباوی بیامیزند نجات دهنده را زبان یونان کشوثا گویند معجون که شهوت
کل وغلف وابکشت وکج ومانند آن باز دارد پوست هلیله کابلی وبلیله وامله ونمک سیاه هر
یک دو درم ایارج فیقرا ده درم با انگبین بیامیزند وازسه درم تا چهار درم با آب طبیخ بوزیدن
بنوشند معجون که دماغ از فضول برداید کثیرا ونمک هندی هریک نیم درم مصطکی وانیسون
ومحموده مشوی وشحم حنظل وپوست آمله هریک درمی غاریقون واسطوخودوس هریک دو
درم تربد سفید وایارج فیقرا هریک ده درم شربت یکدرم ونیم معجون که قولنج ریحی وبلغمی بگشاید
دارچینی وزنجبیل وفلفل ودار فلفل هریک نیم درم مصطکی یکدانگ محموده ربع درم تربد سفید
یکدرم با انگبین بیامیزند وتناول نماید نسخه سکنجبین ده درم مغز تخم کاجیره پنجاه درم شربت پنج درم بود
معجون که دفع زلق معده وروده نماید کندر وعنا بخواه وگلنار وپوست بیرون پسته هریک ده درم
مویز با دانه بسایند ودار وباوی بیامیزند ومقدار یک جوزی بنوشند معجون که حکه وجرب زایل کند
شاهتره وسنا مکی هریک پنج درم پوست هلیله ... درم با انگبین بیامیزند وبامداد پنج درم
تناول نماید معجون که دفع جرب ودمل نماید سنا مکی وشاهتره وافتیمون هریک ده درم پوست هلیله
زرد سی درم شربت صبح وشام مقدار جوزی معجون که دفع صرع نماید که سبب وی بخاری بود که از
عضوی بدماغ اید سادج هندی چهار درم بسفایج واسطوخودوس هریک دو درم حجر ارمنی وکافیطوس
وتربد سفید وایارج فیقرا وغاریقون پنج درم تخم حنظل هشت درم پوست هلیله وبلیله کابلی هریک
ده درم شربت سه درم معجون که دفع استسقای زقی نماید پوست بلیله دو درم زنجبیل وآمله هر
یک چهار درم فلفل سیاه پنج درم تربد سفید وبادریون ... وپوست هلیله زرد هریک ده درم
شربت با شیر شتر یکدرم ونیم وتنها سه درم اگر با استسقا تب بود شربت با شیر شتر نشاید عصاره بیخ
سوسن کبود ده درم با اندک شراب ریحانی وحب ... درم کمتر با شیر اعرابی تا شاید استسقا بیابند
معجون که با برای ... وزنان آبستن براند اشنه وسنبل هریک نیم درم زعفران وکبسبا وقرنفل
وابریشم وبسبد وکهربا وفرادون هریک درمی وجند بیدستر یکدرم ونیم زرنباد وپنج عقرب
هریک دو درم شربت یکدرم ونیم معجون که ... بازدارد وج وکندر وهلیله وناخواه ودارچینی
هریک ده درم شربت فندق معجون که دفع استسقای کرم نماید هلیله سیاه پوست هلیله زرد وبلیله
وآمله هریک ده درم تمر هندی سی درم عناب وآلو هریک پنجاه درم در پنج من آب بجوشانند
تا ثلث بماند بپالایند ونیم من فلوس خیارشنبر در وی بگدازند وصاف سازند ونیم من روغن بادام
بروی ریزند وبا نیم من قند سفید بقوام آرند وانیسون وشکوفه اذخر وافسنتین رومی ومصطکی
وریوند چینی وعصاره غافث نمک هندی وتخم لبسان وکما ذریوس هریک درمی سنبل وتخم زرنبا
هریک سه درم وعصاره زرشک وتخم کشوث وتخم سرمق ورد سوس هریک پنج درم تربد سفید سی
درم باوی بیامیزند وسه درم با ماء الجبن تناول نمایند معجون که ما لیخولیا ودوار بلغمی وسوداوی زایل
سازد وسعد از فضول بپردازد نمک هندی دو درم اسطوخودوس وبسفایج هریک سه درم افتیمون
پنج درم تربد سفید وپوست کنه هلیله کابلی وبلیله هریک هفت درم ایارج فیقرا ده درم شربت
سه درم معجون که از ... وحشت وسودا نماید قرنفل وفرنجمشک وسادج هندی هریک ربع درم
غاریقون ونمک هندی وحجر ارمنی هریک نیم درم تربد سفید وبسفایج وافتیمون وهلیله سیاه و
اسطوخودوس هریک درمی شربت سه درم معجون که بدن فربه سازد سعال وجوز کند زنبور بادام

حب استسقا

ورد سرخ هو

وتخم خشخاش وکتیرا وکهربا وبهمن سرخ وسفید هریک ده درم [illegible] بپزند تا بیایند کنند
و بادرون بسته کنند و یکمن شکر سفید بقوام آورند و بیامیزند و بیست درم با بیمن شربت از اشامه سازند
و بروغن گاو بروی ریزند و پس از کرمابه بیاشامند معجون نمر هندی قولنج و بول بگشاید محموده سوده پنج درم
برگ سداب و مغز بادام پوست کنده و خرمای هندی هریک ده درم فلفل سفید و زنجبیل و بوره ارمنی
و زیره کرمانی و فطراسالیون هریک دوازده درم خرما در سرکه یک شب و یکروز بخیسانند و بر انگبین ریزند
و داروها وی بیامیزند و از سه درم تا چهار درم تناول نمایند معجون بوره ارمنی پنج درم مغز بادام تلخ پوست کنده
ده درم برگ سداب و زنجبیل هریک سیزده درم محموده پانزده درم تربد بیست درم فلفل سفید سی عدد
خرمای بیدانه صد عدد معجون محموده و فلفل سفید و زنجبیل هریک ده درم برگ سداب و مغز بادام
پوست کنده و خرمای هند هریک چهل درم معجون محموده دو درم فلفل سفید و زنجبیل هریک بیست درم
برگ سداب و مغز بادام و خرمای هند هریک شصت درم معجون جالینوس قولنج بگشاید و صفرا براند و مزاج گرم و
خشک را سود دارد تخم بادیان و مصطکی و انیسون هریک پنج درم نمک هندی و تربد و سوس هریک هفت
درم محموده مشوی دوازده درم بنفشه بیست درم تربد سفید و روغن بادام هریک چهار درم عسل
خیارچنبر و عناب و انگبین هریک صد درم دارو کوفته با روغن بادام چرب سازند و با عسل خیار
چنبر پالاینده بکدارند و شهد بروی ریزند و داروها وی بیامیزند و از هفت درم تا ده درم با آب
بادیان بنوشند معجون بزر با دبرانند قولنج بگشاید درد پشت و پهلو بنشاند قاقله صغیر و کبیر و قرفه
و دارچینی و زنجبیل و قرنفل و نانخواه و فلفل سیاه هریک هفت درم و نیم محموده مشوی
پانزده درم تربد و شکر سفید هریک صد و پنجاه درم با انگبین بیامیزند و از پنج درم تا ده درم تناول
نمایند معجون لوزی صفرا و بلغم بزداید براند زعفران یک درم مغز بادام شیرین پنج درم محموده و مغز تخم
کاجیره هریک ده درم شکر سفید بیست و پنج درم شربت یک درم و نیم معجون دیگر مصطکی دو جو خیر بوا هر
یک دو درم کتیرا دو درم محموده سه درم شحم حنظل چهار درم مغز تخم خرخیر و کاجیره پنج درم
شربت یک درم و نیم معجون قولنج بگشاید و غثیان بنشاند آبی از پوست و دانه بیرون آورد نیم من
با سرکه یا شراب بجوشانند و صاف سازند و در هاون سنگ با چوب نرم بکوبند و در یکمن انگبین
ریزند و دارچینی دو درم و قاقله صغیر و کبیر و زعفران هریک سه درم زنجبیل و دارفلفل هریک
چهار درم مصطکی پنج درم محموده مشوی ده درم تربد سفید سی درم با وی بیامیزند و شش درم
بنوشند نسخه مزاج گرم را سود دارد و در تابستان نیز بکار آید بدین سبب زیرا تابستانی گویند گل
سرخ و طباشیر هریک دو درم محموده دو درم و نیم مغز کدو و خیار هریک پنج درم تربد سفید
ده درم آب آبی و ترنجبین هریک پنجاه درم ترنجبین در آب آبی بکدازند و بقوام آورند و داروها
با وی بیامیزند و ده درم شربت سازند معجون که دفع اسهال و زحیر نماید زعفران و اسارون و درمنه
و سلیخه و تخم کرفس و انیسون و سنبل هندی و کل ارمنی و کلنار و بذر البنج سفید و افیون و جند
بیدستر و میعه تر هریک ده درم با انگبین بیامیزند و یک درم با آب سماق یا شراب مورد یا رب
آبی بنوشند معجون که اسهال صفراوی باز دارد امرود ده استار آبی و سیب ترش نیم من با آب
سماق در دیگ سنگ مهرا سازند و در هاون چوب نرم بکوبند و شکر سفید یکمن با آب میوه کرده
دیگ تا نیم بجوشانند و کف بردارند و آبی و سیب بروی ریزند و بقوام آورند و طباشیر و تخم حماض
هریک ده درم و عصاره زرشک خشک بیست درم با وی بیامیزند و از سه درم تا پنج درم با آب
تناول نمایند معجون که قولنج بگشاید و غذا بگوارد و شهوت وی بدید آورد و باد غلیظ براند سنبل
هندی و تخم کرفس و زعفران و مصطکی هریک نیم مثقال خرفه و قرنفل و اهله و دارفلفل و فلفل

وزنجبیل وخیربوا ... ... ... پوست کنده کابلی هریک دو درم ونیم تربد سفید ومحموده مشوی
هریک پانزده درم شربت دو درم معجون که معده وجگر ودل ودماغ را قوت دهد وغذا بگوارد و
شهوت ونیرو پدید آورد بدین سبب وی را مقوی معده نامند زرنب وسعد وسادج وسنبل هندی
وخیربوا ودرونج عقربی هریک درمی پوست تله وانیسون وریوند چینی وزرنباد ومصطکی
هریک دو درم طباشیر وگل سرخ وصندل سفید وتخم کشنیز بیان وعنبر وزیره مدبر هریک
سه درم با ربت آبی بیامیزند ودو درم بنوشند معجون الرحیم قولنج در ساعت بگشاید فلفل ودارچینی
وزنجبیل وزیره کرمانی وقرفه وسداب وخولنجان هریک ده درم محموده مشوی هفتاد درم
شربت یکدرم ونیم معجون جلنجوین بول بگشاید وعسر البول زایل سازد بغنا وخنلنیم درم دو وسلیخه
وسنبل هندی وبیخ اذخر وانیسون وریوند چینی وتخم البنان ودارچینی واسارون وکما
فیطوس وفطراسالیون وزعفران هریک سه درم مغز چلغوزه سی درم شربت سی درم نسخه دیگر دو و
مو ودو وقو وشکوفه اذخر وریوند چینی وسنبل هندی وتخم کرفس وزعفران وقسط تلخ واسارون
وبودینه بهری وفطراسالیون وخطیامای رومی وفواسالیون وکمافیطوس وافوردیون
وکمادریوس وزراوند گرد وراسن ونانخواه وجندبیدستر وبیخ سوسن کبود ومصطکی ومعبرحلی و
کرویا وسیساالیوس وپوست بیخ کبر وخردل وعنصل مشوی وفوفل وزیره کرمانی وتخم بادیان
هریک درمی چلغوزه بیست درم شربت دو درم معجون که حیض بگشاید وزاییدن آسان گرداند وبچه
بیندازد مر مکی وریوند چینی هریک دو درم برگ سداب وبودینه کوهی وعود ماما وسکطوا سبع
وحلتیت وجاوشیر وقوه هریک سه درم ابهل ده درم با انگبین بیامیزند وسه درم با آب طبیخ حزنا
حسا شنا فل نمایند معجون که معده از فضول باز دارد وقی بلغمی وسوداوی ودوار سوداوی وبلغمی زایل
سازد نمک سیاه ده درم آمله وپوست هلیله کابلی واسطوخودوس وهلیله سیاه هریک سه درم تا
وافتیمون هریک چهار درم ایارج فیقرا ده درم شربت سه درم معجون که دفع فالج ولقوه وبیمارهای
بلغمی نماید بر عصو فلوج مالند سود دارد وجندبیدستر وافیون وفرفیون وبزرالبنج وفلفل سفید
وسنبل ودارفلفل ودارچینی وزعفران هریک ده درم شربت دو درم معجون که سکته ولقوه ورعشه
وفالج وبرص وجذر زایل گرداند ومزاج گرم سازد زراوند گرد وخطیامای رومی وبرگ سداب
وشیطرخ هندی وخردل وجندبیدستر وحلتیت ودانه غار هریک پنج درم وج وشونیز وعاقرقرحا
وقسط تلخ وفلفل ودارفلفل وزنجبیل وعسل بلادر هریک ده درم شربت یکدرم ونیم معجون سورنجان
نقرس وعرق النسا ودرد مفاصل ودرد پشت زایل سازد زیره کرمانی وشیطرخ هندی هر
یک دو درم برگ حنا وفلفل سیاه ودارفلفل وپوست بیخ کبر ومحموده مشوی وکف دریا هر
یک سه درم نمک سیاه پنج درم ونیم بوزیدان پنج درم زنجبیل هفت درم پوست هلیله زرد هفت
درم ونیم تربد سفید چهل درم سورنجان مصری چهل وپنج درم شربت ده درم نسخه تخم کرفس ونمک
هندی وبرگ حنا وکف دریا تخم بادیان وفلفل سفید وسعتر فارسی هریک درمی ونیم زهره ماهی
وپوست بیخ کبر وزیره کرمانی وشیطرخ هندی وبوزیدان هریک دو درم زنجبیل ومحموده وگل
سرخ وتخم کشنیز هریک سه درم سورنجان مصری شش درم روغن بادام شش درم ونیم
پوست هلیله زرد هفت درم تربد سفید پانزده درم شربت هفت درم معجون نجاح دفع ماده سودا
ومالیخولیا نماید اسطوخودوس وتربد سفید وبسفایج وافتیمون هریک پنج درم هلیله سیاه و
پوست هلیله کابلی وبلیله وآمله هریک ده درم نسخه دیگر محموده مشوی وحجر لاجورد
شسته وحجر ارمنی مغسول هریک دو درم ونیم در نسخه دیگر زعفران وریوند چینی هریک

دریی کاوزبان وخیربوا وناردشک وسنبل وپوست بیخ ... وبیخ عصفر ... هریک
دو درم زنجبیل سفید دوازده درم شربت پنج درم نسخه دیگر حجر لاجورد وحجر ارمنی معسول هریک
دو درم ونیم محموده مشوی وغاریقون هریک سه درم بسفایج واسطوخودوس وتربد سفید هر
یک پنج درم هلیله کابلی وبلیله وآمله وافتیمون هریک ده درم شربت پنج درم بود
شادریطوس حرارت غریزی برافروزند درد سر وسینه ومعده وجگر وسپرز وگرده ورحم
بنشاند حیض وقولنج بگشاید صرع ورعشه وفالج ولقوه وخفقان وبرص وجذام ونسیان
وتاریکی چشم ودشواری نفس زایل گرداند بدن از ماده ردیه برهاید وقوت وی بیفزاید
وفربهی ... زاید براند وسده سپرز بگشاید وبیماریهای کهن واستسقا که از ضعف جگر و
سردی وی بود دفع نماید ماده که در گرده ومثانه بود براند سنبل هندی سه درم وج وزعفران
ودارچینی ومصطکی وعود بلسان هریک چهار درم محموده وسلیخه واسارون هریک
شش درم صبر سقوطری وغاریقون هریک بیست درم با انگبین بیامیزند وشش درم با
آب طبیخ غاریقون وافتیمون بنوشند این ترکیب حکیم از عهد جالینوس جهت شادریطوس که
ملک آن زمان بود ترتیب داده اند ونام وی بر مرکب نهادند نسخه سنبل ومرمکی وریوند چینی هر
یک شش درم ایرسا وسنبل هندی هریک هشت درم جوزبوا ومحموده مشوی هریک دوازده
درم اخوان مجده درم صبر سقوطری شصت درم نسخه دیگر شکوفه اذخر وحماما ومرمکی هریک ده درم
حنطیانا وفلفل سیاه وسفید وفرفیون ودارفلفل وامفوربیون وعود بلسان وتخم ورق
وی هریک چهار درم وج وقرنفل ومصطکی ودارچینی وسنبل هندی هریک شش درم قسط تلخ دکاردریس
هریک هشت سلیخه وجوزبوا هریک دوازده درم اخوان مجده درم صبر سقوطری شصت درم
نسخه دیگر شکوفه اذخر وحماما ومرمکی هریک دو درم حنطیانا هریک ده درم فرفیون وروغن
بلسان ودرونج وفلفل سیاه وسفید وفلفل دراز وتخم بلسان هریک چهار درم قسط تلخ وکما
دریوس هریک پنج درم وج وزعفران ودارچینی ومصطکی وسنبل هندی هریک شش درم سلیخه وافتیمون
هریک دوازده درم محموده مشوی بیست درم غاریقون بیست وچهار درم صبر سقوطری شصت درم
کلکلانه که دفع استسقای گرم نماید تخم کاسنی مغز حب القرع وخیار وگل سرخ وبیخ سوسن کبود وتب
سوس هریک دو درم عصاره افسنتین سه درم پوست هلیله زرد وغاریقون ومازریون ... 
هریک پنج درم فانید سفید وترنجبین ومغز فلوس خیارچنبر بود بیزند ودارو باوی بیامیزند ولیس
از دو ماه از دو درم تا چهار درم تناول نمایند دوای گرم را بزبان هند کلکانه گویند کلکلانه که
استسقای سرد را سود دارد انیسون وسنبل هندی وعصاره غافث وریوند چینی هریک ده
درم بیخ سوسن کبود سه درم سکبینج وپوست هلیله زرد وغاریقون ومازریون ... هریک
پنج درم شربت دو درم تا چهار درم کلکلانه معرب صرع واستسقا وتب مزمن وبهق وبرص وتنگی
نفس وسرفه بلغمی وناصور وبیماری رحم وضعف معده که از سردی وترشح بود زایل سازد بول
وقولنج بگشاید صلابت جگر وسپرز سرد مزاج را سود دارد زنجبیل وفلفل وبه ودارفلفل و
نمک سرخ اندرانی ونمک چینی ولسان العصافیر وشیطرج هندی ومیعه کوفی وقرفه وقرنفل
وبرنگ پوست کندر کابلی وشونیز وصعتر فارسی وتخم کرفس وحب النیل وزیره کرمانی وتخم کشنیز
وسادج هندی هریک پنج درم هلیله سیاه وپوست هلیله زرد وآمله هریک هفت فلوس خیارچنبر
پانزده درم ترنجبین سفید صد وپنجاه درم مویز بی دانه نیم من شیر آمله یکمن مویز وآمله در دوازده
من آب بجوشانند تا ثلث بماند بپالایند وازاو آب برآرند وخیارچنبر در وی بگدازند وبپالایند

فلفل سیاه ودارفلفل ومرمکی ... شکوفه اذخر وحماما وتخم بلسان ...

وسه مرتبه نمایند

[illegible] ب با قوام آورند وداروهای خیار چنبر باوی بیامیزند
و بیرون اندوماه پنج درم بنوشند نسخه باد براند سده و قولنج بگشاید یرقان و دبیله زایل کند
استسقا و بیماری جگر و سپرز دفع نماید وج وانیسون وتخم کرفس وتخم بادیان وقسط تلخ
هریک سه درم بلیخه وکمافیطوس وبزرک پوست کندە کابلی وکیبالیون واسارون ومصطکی
وعود بلسان وجنطیانا ی رومی وزوفا کرمانی هریک چهار درم سعد وبیخ اذخر وعصاره
غافث وعصاره افسنتین هریک پنج درم سنبل هندو وملک معقول وگل سرخ وریوند چینی و
فطراسالیون وبیخ سوسن کبود وغاریقون وفوه ونمک هندی هریک شش درم محموده وبرنج کابلی
وتخم کشوث هریک ده درم تربد سفید پنجاه درم بکوبند وهلیله سیاه وبلیله هریک پانزده
درم پوست هلیله زرد بیست درم خرمای هندی پنجاه درم پوست آمله بکمن ونیم مویز بیدانه نیم من
دوازده من آب بجوشانند تا ربع بماند بپالایند وازین آب نیم من فلوس خیار چنبر بزنند
وبمالند وبپالایند ده من نمایند و باقی آب بگذارند و صد وهشتاد درم روغن تازه
کنجد اضافه نمایند بقوام آورند وبیست درم تا ذریون با سی درم روغن کنجد یا بادام و
صد وبیست درم آب بجوشانند تا روغن بماند بپالایند وداروی کوفته با روغن بپالایند
وبا خیار چنبر مقوم بزنند بوفا شد وبیامیزند وازچهار درم تا پنج درم با آب عنب الثعلب با شیر
شتر بنوشند معجون فلب باد ورهده وباسور براند وامکان مقعد کراز خون بود ببندد قوت
هلیله کابلی وبلیله وآمله وتخم گندنا وتخم سپندان وتخم ریحان هریک پنجدرم مقل ازرق
پنجاه درم درآب کند تا بر آید مصطکی بگدازند وداروها وی بیامیزند ودو درم تناول
نمایند معجون بنفشه قولنج بگشاید وصفرا وبلغم براند مصطکی وبرنج سوس هریک پنجدرم بنفشه
ومغز بادام پوست کنده هریک ده درم تربد سفید بیست درم قند وترنجبین وفلوس خیار
چنبر هریک پنجاه درم شربت از دو درم تا ده درم نسخه دیگر زعفران دو درم ونیم کتیرا وتخم
بادیان هریک پنجدرم گل سرخ ده درم بیخ ابهل مهلک پوست کنده ومحموده هریک بیست درم
بنفشه چهل درم قند صد درم بقوام آورند وصد درم انگبین بروی بریزند وداروها وی
بیامیزند وازچهار درم تا پنج درم بنوشند جوارش عنبر ورا جوارش کسری نیز گویند درد معده
ببندد خفقان وبیماری رحم زایل گرداند بیر اسود د آرد مشک ترکی وعنبر هریک درمی
ونیم روغن بلسان دو درم بذرالبنج سفید ونانخواه وتخم کرفس وانیسون وجند بیدستر
وافیون وتخم مرزنگوش وبادرنجبویه وزعفران هریک سه درم قرنفل وقاقله کبیر و
سعد وپوست ترنج وکبابه چینی وعود هندی هریک پنجدرم عنبر با روغن بلسان بگدازند
وافیون با شراب وبا انگبین بیامیزند وپس از دوماه دو درم بنوشند گویند پس از شش
ماه بزبان یونان جوارش گویند نسخه دیگر عنبر ومصطکی وبذرالبنج سفید وقرفه وسنبل و
هندی وافیون واشنه ومشک ترکی هریک دو درم قاقله کبیر وصعتر وسیاه ودارچینی
هریک چهار درم روغن بلسان شش درم قرنفل وزعفران هریک ده درم زنجبیل
ودارفلفل هریک دوازده درم جوزبوا ده عدد شربت دو درم نسخه دیگر مشک ترکی نیم درم
قرفه وقرنفل وانیسون وبذرالبنج سفید وعنبر هریک دو درم روغن بلسان چهار درم
کندر وکبابه وجوزبوا هریک شش درم زنجبیل ودارفلفل هریک دوازده درم قند
سفید وزن دارو عنبر در روغن بلسان بگدازند در انگبین بریزند وداروها وی بیامیزند
وازنیم درم تا یکدرم تناول نمایند جوارش عود قوت دل ومعده بیفزاید بیر اسود د آرد زعفران

کوارنده را

[illegible]

یکدرم قرنفل وزنجبیل وساذج وعود هندی وجو[illegible]
شربت دو مثقال نسخه تخم کرفس وانیسون وسنبل هندی ودرونج ومصطکی هریک دو
کبابه وجوزبوا هریک درمی ونیم قرفه ومسک وقرنفل وپوست هلیله کابلی در شراب
خیسانیده وبریان کرده وگل سرخ وقصب الذریره وعود قرحی هریک ده درم فرنجمشک
ده درم ونیم مرزنجوش سه درم بابسیه بیامیزند وسه درم بنوشند نسخه کافور دانگی ونیم مشک
ترکی دودانگ صمغ وکبابه ونارمشک وزرنب وزرنباد ودارچینی وفرنجمشک هریک
ده درم ونیم فلفل وقرنفل وزنجبیل ومصطکی هریک دو درم وج وتخم کرفس وتخم بادیان
وعود هندی هریک سه درم گاوزبان پنج درم شربت دو درم بود جوارش مسک ضعف معده و
خفقان زایل شاند باد معده وروده وباسور براند مشک ترکی نیم درم مثقال زعفران
وجوزبوا وقرنفل وزنجبیل وفلفل ودارفلفل وجوزبوا هریک دو درم دارچینی سه
درم عود قماری ده درم شکر وزن داروها با انگبین بیامیزند ودو درم تناول نمایند
جوارش [illegible] ی وقوت مباشرت بیفزاید شهوت غذا پدید آید باد معده وروده براند
جگر وبول بگشاید سنگ مثانه وگرده بریزاند رطوبت معده بزداید جوزبوا وبهمن سرخ
وسفید ودارچینی هریک دو درم کبابه پوست کنده ولسان العصافیر ومغز چلغوزه
وتودری سرخ وسفید وحب الرشاد وتخم ترب وتخم شلغم وتخم پیاز وتخم شبت وتخم حلوه
وتخم کندنا وتخم کدو وتخم جرجیر وتخم الجزر وعنصل مشوی هریک سه درم زنجبیل
ودارفلفل وشقاقل وخولنجان وناف سقنقور هریک پنج درم قانید سکری وزن
داروها با انگبین بیامیزند ودو درم با شرابزه یا مثلث یا ماء العسل بنوشند جوارش [illegible]
قوت معده وجگر بیفزاید ماده غلیظ بگدازد باد معده وروده براند شهوت غذا پدید
آورد کبابه چینی وجوزبوا هریک دو درم سلیخه وانیسون وتخم بادیان ومصطکی وخولنجان
هریک سه درم فلفل ودارفلفل وسنبل هندی واسارون وقرنفل هریک شش درم
نعناع هشت درم زنجبیل ده درم در نسخه دیگر بیست درم شربت دو درم قوت معده
وروده بیفزاید غذا بگوارد باد غلیظ براند هیضه واسهال رطوبی باز دارد زعفران
یکدرم جوزبوا یکدرم قرنفل ودارچینی هریک پنج درم زنجبیل هشت درم جوزبوا وصمغ
عربی هریک ده درم نشاسته بریان چهل ودو درم شکر سفید صد وبیست درم شربت
سه درم غذا بگوارد ومعده وجگر را قوی گرداند مشک ترکی وکافور هریک دو
درم ونیم قرفه وزنجبیل وفلفل ودارفلفل ودارچینی وساذج وسنبل ومصطکی هندی
وجوزبوا وصندل سفید وتخم بلسان وکبابه وقرنفل وجوزبوا ونارمشک وطالیسفر وکبابه
وعود هندی هریک پنج درم قند سفید صد وپنج درم با انگبین بیامیزند ودو درم بنوشند
غذا بگوارد باد معده وروده براند ومعده گرم دارد اسهال بلغمی زایل گرداند مشک
ترکی نیم درم جوزبوا وقرنفل وجوزبوا هریک پنج درم فلفل ودارفلفل هریک ده درم زنجبیل
وخولنجان هریک دوازده درم قند سفید بیست درم کندر شصت درم انگبین دو وزن
داروها شربت دو درم نسخه کندر وپودینه کوهی وفلفل وسنبل هندی وگلنار وانجدان
سفید وشونیز وانیسون وناخواه هریک پنج درم شربت سه درم جوارش [illegible] دیگر جوارش سلیمان نیز
گویند معده گرم دارد ونسیان زایل گرداند وقوت حفظ وذکا بیفزاید ورنگ روی سرخ
سازد وقضیب برخیزاند عسل بلادر وهلیله سیاه وفلفل ودارفلفل وبلیله وآمله و[illegible]

بلیله

هریک ... پوست ... کابلی و قسط تلخ ده دانه غار و قند سفید هریک دوازده
درم کوفته با روغن گاو چرب سازند و عسل بلادر با انگبین بگدازند و داروها بیامیزند و پس از شش ماه
دو درم با آب طبیخ کرفس و بادیان تناول نمایند و از غم و هم و غضب و تعب و ریاضت و کثرت مباشرت باز
ایستد و اسفیدباج خورند جوارش کمونی قوت معده بیفزاید و قولنج بگشاید درد نقرس و مفاصل بنشاند کبابه و سادج
و شیطرج هریک چهار درم قرنفل پنج درم جوزبوا و بادرنگبویه و نانخواه هریک دوازده درم زنجبیل قندی شصت
درم شربت با نبید کهنه دو درم جوارش خوزی غذا بگوارد قوت معده و جگر بیفزاید و بول براند کبابه و دارچینی هریک
سه درم شیطرج و قرنفل و انیسون و بادرنگ و اکلیل الملک هریک چهار درم اشنه و ریوند چینی و زراوند
هریک پنج درم نسخه دیگر دو درم جوزبوا پنج عدد سلیخه و قرنفل و سنبل و تخم بلسان و قسط تلخ هریک دوازده
درم دانه مویز بری وزن داروها با قند سفید بقوام بیامیزند و پس از دو ماه مقدار بندقه با آب سرد تناول نمایند
نسخه دیگر ترنج پوست کنده کابلی و زرآوند دراز و اشنه و ریوند چینی هریک دو درم کبابه سه درم قرنفل
و انیسون و اکلیل الملک و شیطرج هندی و بادرنگ و جوزبوا هریک چهار درم فلفل و دارفلفل و
قصب الذریره هریک پنج درم قرنفل و سلیخه و سنبل و تخم بلسان و قسط تلخ هریک ده درم بلیله ده عدد
جوزبوا پانزده عدد هلیله سیاه بریان دوازده درم دانه مویز وزن داروها با انگبین بیامیزند و یکدرم
و نیم بنوشند جوارش خوزی نوع دیگر قوت معده بیفزاید غذا بگوارد و شکم باز دارد باد معده و روده براند کند و کرمان و
نانخواه و خرنوب سیاه و کلنار هریک ده درم دانه مورد بریان دوازده درم دانه مویز بریان صد و بیست
درم دانه مویز هفصد و بیست درم شربت دو درم جوارش حبشی شهوت غذا بدید آورد سستی وقت مباشرت
بیفزاید کرده و پشت قوی کرداند مشک ترکی یکدانگ مشک و انیسون و تخم کرفس هریک دنگی و نیم سنبل
و قرنفل و قرنفل و دارچینی و جوزبوا و فلفل هریک سه درم نعناع و مصطکی و عود هندی و زیره کرمانی
مدبر و بریان هریک شش درم شربت از یکدرم و نیم تا یکدرم بود جوارش ملکی قوت مباشرت و شهوت غذا بیفزاید
کند و جوزبوا هریک دو درم و نیم زعفران و کبابه و جوزبوا و قرنفل و سنبل و دخ و لسان العصافیر و زنجبیل
و دارچینی و مصطکی و عود هندی هریک سه درم اشنه شش درم سنبل و قند و گلاب هریک
پانزده درم با انگبین بیامیزند و یکدرم تناول نمایند جوارش سوسی قوت اعضا و شهوت مباشرت بیفزاید
و طحال و سرفه بلغمی و جنون و درد سر گران سردی بود باز دارد و از ریاح پاک گرداند درد نقرس بنشاند
قوبا و بهق بزداید دفع باسور نماید بیست و یکروز بنوشند بیماریها که از باد کوده باشد نماید سنبل و
سلیخه و دارچینی و خولنجان و سعد و قرنفل و زنجبیل و قسط بحری و فلفل سفید و دارفلفل و زعفران
و اسارون و تخم سورد و قصب الذریره و عود بلسان هریک دو درم مصطکی ده درم قند سفید وزن
داروها با انگبین بیامیزند و پس از ده روز سه درم بنوشند جوارش اسهال اسهال صفرا باز دارد بیست سیب و
بیست کنار و بیست جو و کال بغدادی و خرنوب شامی هریک ده درم سماق سیصد درم با شراب آبی بیامیزند
و پنج درم بنوشند جوارش سنبل معده گرم دارد و سوء هضم زایل گرداند و باد غلیظ براند و باسور دفع نماید قرنفل
و دارچینی و زنجبیل و جوزبوا و کبابه و دارفلفل و اسارون هریک دو درم قرنفل یکدرم و نیم فلفل
دو درم قاقله کبیر پنج درم قند سفید بیست درم با انگبین بیامیزند و یکدرم و نیم تناول نمایند جوارش سم
قوت معده بیفزاید و شهوت زیادت زن حامله باز دارد و رنگ روی صاف گرداند و شهوت غذا
بدید آورد زیره کرمانی و تخم کرفس و نانخواه و زیره بادیان هریک دو درم فلفل و دارفلفل و زنجبیل
و دارچینی و کندر هریک دو درم فلفل و دارفلفل و زنجبیل و دارچینی و کندر هریک سه درم کمند
پوست کنده ده درم قند سفید صد درم با گلاب بقوام آورند و داروها بیامیزند و دو درم بنوشند
جوارش خوزی معده و جگر و دماغ و پشت و گرده قوی گرداند تخمه و سیلان آب دهان باز دارد باد غلیظ

نسخه دیگر ... فلفل و خولنجان هریک
شصت درم ... دو درم

قوت مباشرت بیفزاید چنانکه مباشرت با ده عورت بجا تواند آورد [illegible]
وعاقرقرحا و مصطکی و عود هندی هریک ده درم بسباسه و قرنفل و فلفل مویه و کبابه چینی هریک
سه درم تخم کندر و تخم رطبه و تخم کرفس و نانخواه و تخم رازیانه و مغز تخم خربزه و حبا و بادرنگ و بوستبخ
کرفس هریک هفت درم و نیم با انگبین بیامیزند پس از نود روز تا سه درم تناول نماید نسخه شقاقل و
بهمن سرخ و سفید و لسان العصافیر و بوزیدان و تخم کبر و تخم هلیون و تخم کزر و تخم پیاز و تخم شلغم و
تخم سپندان و مغز جلغوزه و مغز حب الزلم هریک دو درم جلبیت و خردل سفید و فلفل سیاه هریک
پنج درم کوفته با روغن جوز هندی چرب سازند و با انگبین بیامیزند و سه درم بنوشند و پس از وی ده
درم قند سفید با بیست درم شیر تازه بیاشامند نسخه تخم انجره دو درم بوزیدان و جوزبوا و دارچینی و
دارفلفل و زنجبیل و خولنجان و تخم کزر و تخم شلغم و تخم رطبه و تخم پیاز و تخم کندنا و تخم جرجیر و تخم
سپندان هریک سه درم تخم هلیون و شقاقل و بهمن سرخ و سفید و تودری سرخ و زرده و ناف
سقنقور و لسان العصافیر هریک پنج درم قند سفید وزن داروها با انگبین بیامیزند و از یک
درم و نیم تا سه درم تناول نماید اگر ناف سقنقور نیابند دو وزن وی خصیة الثعلب سازند
جوارش عطای منی و قوت مباشرت بیفزاید کرده و مغز قوی گرداند بول براند کرده و مثانه از فضول
بزداید تخم پیاز و تخم خاص و تخم هلیون و تخم رطبه و تخم جرجیر و تخم شلغم و تخم کرفس و مغز تخم خربزه
و بهمن سرخ و سفید و تودری سرخ و زرد و کتیرا هریک شش درم شقاقل و قرفه و جوزبوا و زنجبیل
و دارفلفل و جوزبوا و دارچینی و خولنجان هریک هفت درم و نیم ترنجبین سفید سه وزن داروها
یکشب در شیر تازه بخیسانند و بمالند و بپالایند و بقوام آورند و داروها را وی بیامیزند و شش درم با
شیر گاو بنوشند جوارش [illegible] قوت معده بیفزاید قی و اسهال بلغمی زایل سازد وساذج هندی هریک چهار
درم جوزبوا و نانخواه و تخم کرفس هریک پنج درم سلیخه و سنبل و جوزبوا و انیسون و زیره کرمانی و کرویا
و قرومانا و مصطکی هریک شش درم فلفل و دارفلفل و زنجبیل هریک ده درم هلیله سیاه و بلیله
و آمله و طالیسفر هریک بیست درم دانه مورد یکمن شربت یکدرم جوارش [illegible] باد غلیظ براند [illegible]
و [illegible] جبلی و فطراسالیون و حاشا و سیساليوس هریک سیزده درم شربت دو درم جوارش [illegible] تشنگی و
حرارت تب بنشاند و اسهال صفرا باز دارد زعفران و انیسون هریک سه درم سماق و گلنار
و عصاره لحیة التیس هریک هفت درم طباشیر و صمغ عربی و گل سرخ و تخم خاص و دانه مورد هریک ده
درم با شراب آبی یا شراب سیب بیامیزند و چهار درم تناول نمایند نسخه عود هندی و مصطکی هر
یک نیم درم گلنار و قاقله کبیر هریک دو درم سماق دو درم گل سرخ سه درم طباشیر ده درم با شراب آبی
بیامیزند و سه درم بنوشند جوارش سردی معده و خصیه و تب بلغمی و سوداوی زایل سازد و فواق
ریحی و بلغمی بنشاند و باد معده و روده براند و قولنج ریحی بگشاید بوره ارمنی ده درم فلفل سی درم
برگ سداب و زنجبیل هریک چهل درم زیره کرمانی یکمن نسخه بوره ارمنی بیست درم برگ سداب و
فلفل و زنجبیل هریک شصت درم زیره یکمن نسخه بوره ارمنی شصت درم برگ سداب و فلفل و زنجبیل
هریک نیم من زیره یکمن نسخه بوره و فلفل و زنجبیل هریک نیم من زیره یکمن نسخه بوره و فلفل و زنجبیل
هریک ده درم برگ سداب چهل درم زیره صد درم نسخه معده گرم دارد سده بگشاید باد براند و آروغ
ترش دفع نماید فلفل ده درم بوره تازه و زنجبیل هریک بیست درم افتیمون سی درم زیره صد
درم قولنجی سودمند است و آنکه این نسخه بنوشد از آفت قولنجی امان یابد جوارش [illegible] اسهال که از صفرا بود و بلغم باز دا
رد سک و سماق و کزمازج و دانه مورد هریک ربع درم تخم سپندان نیم درم پوست هلیله زرد بریان یکدرم
غیر از تخم سپندان بکوبند و با شراب آبی بیامیزند و دو درم بنوشند جوارش [illegible] معده و جگر و دل و روده

قوی گرداند

[illegible] بیامیزند و از یک درم تا دو درم تناول نمایند نسخه [illegible] سلیخه و قرنفل تخم لسان و مصطکی و سنبل هندی هریک چهار درم بوره ارمنی ده درم فلفل سی درم برگ سداب و زنجبیل هریک چهل درم زیره کرمانی [illegible]

[illegible] و دفع نماید غذا بگوارد و شهوت طعام پدید آورد آمله و
بلیله [illegible] و آب ترشک و آب سماق مساوی با یکدیگر بجوشانند تا
ربع بماند قند سفید بقوام آورند و تر و یک بانعقاد رسانند و در وقت برزدن آب میوه انعقاد که
باید قند مقوم ریزند و بر تخته ریخته ببرند و بر سبیل منقل بنوشند جوارش زرد غذا بگوارد و بادها براند بوی دهان
زایل سازد مشک ترکی یکدانگ و نیم جوزبوا و قرنفل و فلفل و دارچینی و زنجبیل و خولنجان و خیربوا
هر یک یک درم پوست ترنج سی درم شربت دو درم جوارش کمّادی دراند و دار فلفل و دل و تنگی خفقان زایل گرداند کافور یکدانگ و نیم
مشک ترکی دو دانگ سعد و کبابه و بادرنگ و قرنفل و زرنب و زرنباد و دارچینی هر یک یک درم و نیم قرنفل
و فلفل و زنجبیل و مصطکی هر یک دو درم و تخم بادیان و تخم کرفس و سنبل هندی هر یک سه درم کافور
زبان بنج درم شربت دو درم جوارش مسک ضعف معده و روده و اسهال الصفرا زایل سازد بسد و مروارید هر یک
دو درم کهربای و مصطکی و طباشیر هر یک سه درم تخم خرفه پنج درم و زرشک و سماق و دانه مورد بریان
و پست کنار و زنجبیل و نانخواه و مغز خیار هر یک شش درم نارنگ هفت درم با رب آلی یا آب حامض
بیامیزند و دو درم با آب گرم تناول نمایند جوارش زرنبک درد معده بنشاند و ضعف وی زایل گرداند نارشک
و فلفل و دار فلفل هر یک دو درم کندر و سعد و سنبل هر یک پنج درم شربت قرنفل سه درم دارچینی
چهار درم دار فلفل پنج درم قند سفید سی درم انگبین دو وزن داروها شربت سه درم جوارش سیب
معده قوی گرداند و غذا بگوارد و شهوت طعام پدید آورد و دل را قوت دهد مشک ترکی یکدانگ زنجبیل
و نارشک و زعفران و دارچینی و عود هندی هر یک نیم درم سیب از پوست و دانه بیرون آورده صد و
بیست درم در دو وزن مثلث بخیسانند و بجوشانند و نرم بکوبند و با انگبین بقوام آورند و دارو با وی
بیامیزند و دو درم بنوشند جوارش بزوری معده قوی گرداند غذا بگوارد باد غلیظ براند نانخواه و تخم کرفس هر
یک دو درم قرنفل و مصطکی و خولنجان هر یک سه درم اسپغول پنج درم تخم سپستان بریان بیست درم شربت
دو درم جوارش خوزی معده قوی گرداند دفع باسور نماید رنگ رو صاف گرداند قوت مباشرت بیفزاید شربت
انزال بیارد تخم کند نا و تخم شبت هر یک چهار درم سعد و زنجبیل و فلفل و دار فلفل و سنبل و
شیطرج هندی و پوست بلیله و آمله و هلیله کابلی هر یک ده درم خبث الحدید بسیار بریان
صد درم با روغن گاو چرب سازند و با انگبین بقوام آورند و دارو با وی بیامیزند و دو درم بنوشند
نسخه دیگر معده قوی گرداند غذا بگوارد باد غلیظ براند نانخواه و تخم کرفس هر یک دو درم قرنفل
و مصطکی و خولنجان هر یک سه درم نسخه دیگر تخم کند نا و تخم کرفس و تخم گزر و تخم شلغم و تخم شبت
و تخم جرجیر و زیره کرمانی و فلفل و دار فلفل و زنجبیل و گل سرخ و سعد و سلیخه و دارچینی و پوست
بلیله و آمله و هلیله کابلی و جوزبوا و قرنفل هر یک درمی بسباسه و سلیخه و قاقله کبیر و صغیر و
مشک ترکی و عود هندی هر یک دو درم تخم سپندان سی درم ریم آهن سه چند بریان وزن داروها
نسخه دیگر معده گرم را سود دارد گل سرخ و بیخ سوسن کبود و ادخر و پوست هلیله کابلی و آمله هر یک دو
درم خبث الحدید بوزن داروها قند سفید بقوام آورد و دارو با وی بیامیزد و دو درم با شراب
سیب و مانند آن بنوشند و دفع قولنج نماید که در وی بیهوشی پدید آید و بیمار آنچه تناول نماید باز آید
سلیخه قرنفل و مصطکی و قرفه و زنجبیل و جوزبوا و محموده مشوی درمی با آب ترش با انگبین
مساوی بقوام آورند و دارو با وی بیامیزند و دو درم و نیم تناول نمایند جوارش که درد معده گرم بنشاند
زیره و سنبل هر یک دو درم عود هندی و مصطکی و راسن و زعفران هر یک سه درم کهربا و گل سرخ
و زرشک هر یک پنج درم با قند مقوم بیامیزند و دو درم با شراب سیب بنوشند جوارش که دفع کثرت
بول نماید و سبب کرمی بود و جفت بلوط و گلنار و گل سرخ و پوست هلیله زرد و آمله هر یک ده درم

دو درم نسخه دیگر تقویت معده [illegible] و استسقای طحالی
زایل سازد [illegible] قاقله کبیر دو درم [illegible]

جوارش سیب

کوفته با روغن بادام چرب سازند و با انگبین بیامیزند ... جوارش
رطوبت معده بزداید و غذا بگوارد و شکم نرم دارد کافور دو دانگ تمر هندی و لاجورد شسته نیم
یک درم عنبر یکدرم و نیم سعد و زرنب و قرنفل و سنباده هریک سه درم زربد سفید چهار درم و عیدان
و زنجبیل و خیربوا و فلفل و فرنجمشک و بنبادو و دارچینی هریک پنج درم عود قماری هفت درم
شربت سه درم بود جوارش که معده قوی گرداند و اسهال که از ضعف وی بود زایل سازد طباشیر بجند
زرشک ده درم آبی و امرود از پوست و دانه بیرون آورده با وی بیامیزند و پنج درم بنوشند
جوارش که ملالت معده و درد و قراقر زایل گرداند سعد و سنبل و کندر و با نخواه و مصطکی هریک
یکدرم دانه سرکه انگوری بریان سی درم تخم ورد منقی دانه درم شربت از سه درم تا چهار درم جوارش که دفع
ضعف ماسکه معده نماید سعتر فارسی و نانخواه هر که سه درم تخم سپندان بریان یکدرم ریم آهن مدبر و هلیله
سیاه بریان هریک ده درم شربت دو درم بود جوارش که رطوبت از دل زایل سازد مشک و عنبر هریک دو دانگ
تخم کشنیز و بادرنجبویه هریک دو درم مصطکی و سنبل و کندر هریک سه درم بهمن سرخ و سفید هریک پنج
درم بسد و کهربا و مروارید و فرنجمشک و پوست آمله هریک شش درم ابریشم مقرض و بادرنجبویه
و گاوزبان هریک ده درم شربت یکدرم و نیم جوارش که بول فراش باز دارد رامکی و اقاقیا و شیاف مامیثا
هریک دو درم شب یمانی بریان سه درم تخم خطمی هفت درم و اسفرزه و تخم کتان و پوست هلیله کابلی هر
یک دو درم شربت دو درم جوارش که دفع اسهال نماید کافور سه درم فوفل و کهربا و طباشیر هریک چهار
درم زعفران و نیلوفر و دانه انار ترش و شاه بلوط هریک یکدرم برگ مورد و گل سرخ هریک شش
درم تخم حماض بریان هفت درم سماق هشت درم زرشک و عنبرا و پست سیب هریک ده درم با
رب ترنج با سیب ترش بیامیزند و دو درم تناول نمایند جوارش که بدن فربه سازد و رنگ و روی صاف گرداند
و قوت مباشرت بیفزاید مغز بادام و پسته و فندق و مغز تخم و چلغوزه و جوزق و جوز هندی
پوست کنده و شهدانه هریک ده درم با انگبین بیامیزند و مانند جوز بوا بنادق سازند و از پنج
بندق تا ده بندق صبح و شام بنوشند و از پس وی اندک شراب جوارش قولنج بگشاید و دفع دشواری
بول نماید زنجبیل و فلفل سفید و بوره ارمنی و ذبره کرمانی و فطراسالیون هریک ده درم حب
یک شب و یک روز در سرکه بخیسانند و دارو بر وی ریزند و با انگبین بیامیزند از هفت درم تا ده
درم تناول نمایند جهت دفع قولنج با آب گرم بنوشند نسخه بوره ارمنی یکدرم و نیم زنجبیل سه درم
برگ سداب و محموده مشوی هریک نه درم مغز بادام پوست کنده سی عدد خرمای بی دانه پنجاه
درم در نیم من سرکه یک شب و یکروز بخیسانند و بپالایند و دارو بر وی ریزند و با انگبین بیامیزند
جوارش سفرجل معده قوی گرداند شهوت غذا پدید آورد و قولنج بلغمی بگشاید و دارچینی و زنجبیل
و دارفلفل هریک دو درم قاقله کبیر و صغیر و زعفران هریک سه درم مصطکی یکدرم محموده
مشوی ده درم تربد سفید سی درم آبی از پوست کنده و دانه بیرون آورده نیم من در یک من
سرکه بجوشانند و نرم بکوبند و در انگبین مقوم ریزند و دارو با وی بیامیزند و از شش درم
تا ده درم تناول نمایند جوارش که شکم براند و قولنج بگشاید و معده و جگر گرم دارد و دفع استسقا
نماید محموده مشوی سه درم سلیخه و قرفه و قرنفل و زنجبیل و دارچینی و جوزبوا و سنبل هندی
و قاقله کبیر و صغیر و مصطکی و زعفران و تخم بلسان هریک چهار درم و نیم تربد سفید و حب
النیل هریک هشت درم تند وزن داروها با انگبین بیامیزند و از چهار درم تا هفت درم با آب
گرم بنوشند نسخه دیگر فلفل و دارفلفل و زنجبیل و قرفه و قرنفل و خیربوا و نارمشک و ساذج
و شیطرج و نشاسته و مصطکی و قاقله کبیر و دارچینی و سلیخه و سنبل هندی و تخم کرفس و انیسون

دماکرا

و انیسون و تخم بادیان هر یک شش درم محموده مشوی ده درم تربد سفید و افتیمون هر یک دوازده
درم قند سفید بیست درم با انگبین بیامیزند جوارش تربد سفید و لک مغسول و مصطکی و سنبل و
گل سرخ و ریوند چینی هر یک درمی ماذریون در سرکه خیسانیده دو درم آبی با سرکه بجوشانند و
بکوبند و بر انگبین بریزند و داروها با وی بیامیزند و یکدرم و نیم تناول نمایند جوارش محموده مشوی ده
درم و نیم دارچینی و مصطکی و عود هندی هر یک چهار درم تربد سفید ده درم در آب آبی و آب سیب
هر یک چهل درم قند و انگبین هر یک پنجاه درم شیرینی با آب میوها بقوام آورند و دارو با وی
بیامیزند و سه درم بنوشند جوارش که معده قوی گرداند و شکم براند و جراحت بنشاند محموده مشوی
یکدرم زعفران و گل سرخ و طباشیر هر یک درمی و نیم تربد سفید ده درم شربت سه درم
نسخه دیگر که محموده مشوی و عود هندی هر یک سه درم مصطکی چهار درم تربد سفید ده
درم با رب سیب بیامیزند و پنج درم تناول نمایند جوارش سفرجل باد با سور و بلغم خام که در معده بود
براند قی بهیچ باز دارد و قولنج بگشاید درد پشت و خاصره بنشاند قوت مباشرت بیفزاید
سه کبابه و پوست آمله و دارچینی و خیربوا و قرنفل و مصطکی و جوزبوا هر یک دو درم و نیم فلفل
و زنجبیل هر یک چهار درم محموده مشوی هفت درم و نیم شربت دو درم اگر خواهند که شکم
براند شش درم اطریفل کبیر منفعت آنکه معده و روده گرم سازد مثانه قوی گرداند قوت مباشرت
بیفزاید تودری سرخ و زرد و بهمن سرخ و سفید و لسان العصافیر هر یک درم کبابه و شقاقل
و شیطرج هندی و بوزیدان و پوست بلیله و آمله و هلیله کابلی هر یک دو درم بنوشند نام گیاهی
معروف [illegible] بود [illegible] بزبان هندی سه درم بود بیخ [illegible] بنابر این معرب [illegible] اطریفل
و هرم بنشاند که در آید نسخه دیگر سه کبابه و بوزیدان و زنجبیل و بهمن سرخ و سفید و لسان العصافیر و
شقاقل مصری و خشخاش سفید هر یک ده درم فلفل و دارفلفل و هلیله سیاه و پوست بلیله
و آمله و هلیله کابلی هر یک سی درم کوفته با روغن بادام چرب سازند و با انگبین سرشته نشاد و نیم
درم و سنبل و حماما و خیربوا هر یک سه درم دارچینی چهار درم دارشیشعان و فلفل سیاه و
سفید و نمک هندی هر یک پنج درم هلیله سیاه شش درم پوست آمله و تخم کرفس جبلی
نانخواه و شیطرج و صعتر فارسی هر یک ده درم خردل بانو نه درم خبث الحدید مدبر سی درم کوفته
با روغن گاو چرب سازند و با انگبین بیامیزند و از سه درم تا پنج درم تناول نمایند اطریفل صغیر قوت
معده بیفزاید زنگ و رو صاف سازد از فضول بر هاند دفع باسور نماید هلیله سیاه و پوست
هلیله زرد و بلیله و آمله و هلیله کابلی هر یک ده درم کوفته با روغن بادام چرب سازند
و با انگبین بیامیزند و از یکدرم و نیم تا سه درم بنوشند نسخه پوست بلیله و آمله و هلیله کابلی
هر یک ده درم با روغن گاو چرب سازند و با انگبین بیامیزند اطریفل شهرزوری درد سر گرم بنشاند بخار که
از معده بدماغ بر آید باز دارد پوست بلیله و آمله و هلیله کابلی هر یک ده درم مقل ازرق ورق
دارو همه را در آب کنند تا بگدازند و انگ بجوشانند و بر انگبین ریزند دارو با وی بیامیزند و
چهار درم تناول نمایند نسخه هلیله سیاه و پوست هلیله زرد و آمله و بسفایج و اسطوخودوس
و افتیمون هر یک ده درم مقل و عنصل فلوس خیارشنبر هر یک سی درم در آب کنند تا بگدازند و
بر انگبین ریزند و دارو با وی بیامیزند و سه درم بنوشند اطریفل افتیمون سیاهی و تیرگی چشم ببرد و دفع بیماری
سوداوی نماید بسفایج و انیسون و نمک سیاه هر یک دو درم شیطرج هندی سه درم افتیمون
و تربد سفید و سنای مکی هر یک پنج درم پوست بلیله و آمله هر یک ده درم پوست هلیله کابلی بیست
درم شربت چهار درم اطریفل گشنیزی دفع خنازیر و خناق نماید قرنفل و قرنفل و مصطکی و انیسون و خیربوا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وجوز بوا هریک دو درم نشادر وغاریقون وشیطرج هندی وتربد هریک سه درم بسفایج و
اسطوخودوس وسنای مکی وعصاره کوفته خشک کرده هریک پنج درم ترید سفید وپوست
بلیله وآمله هریک هفت درم افتیمون ده درم هلیله سیاه پانزده درم شربت پنج درم اطریفل اهره
خاردشو سعفه وکرنایل سازد بسفایج جبنی دو درم پوست هلیله کابلی سه درم پوست بلیله وآمله
هریک ده درم شاه ترج ده درم پوست هلیله کابلی هر دو چهل درم کوفته با روغن بادام چرب سازند
وبا کشمش بیامیزند واز یکدرم ونیم تا چهار درم تناول نمایند اطریفل شکم نرم دارد حدت از ماده بیماری
بوخاید ده روز پیوسته بنوشند وسنه نماید زنجبیل وپوست بلیله وآمله وهلیله کابلی هریک ده درم
نانخواه قندی وزن با رها بقوام آورند وداروها وی بیامیزند وازدو درم تا سه درم بنوشند اطریفل
سرخ بادورا بادشا نیز کویند بنفشه وگل سرخ تخم وتخم کاسنی هریک دو درم پوست بلیله پنجدرم
شاهتره وسنای مکی هریک شش درم هلیله سیاه هفت درم پوست هلیله زرد ده درم با کشمش
بیامیزند واز پس آن نضج قیفال کشایند ورک پیشانی وحجامت ساق خرج سه درم تناول نماید
اطریفل سهل که دفع برص وبهق سفید نماید وبیماری بلغمی زایل کرداند کند ومصطکی وافتیمون دو فلفل
وجوز بوا وحب بوا هریک دو درم سعد وزنجبیل وشیطرج هندی وقسط تلخ هریک سه درم فلفل
ودارفلفل ومارشک هریک چهار درم سارج هندی پنج درم غاریقون شش درم بسفایج
واسطوخودوس هریک هفت درم پوست بلیله وآمله هریک ده درم برنک پوست کنده کابلی
پانزده درم پوست هلیله کابلی بیست درم شربت از سه درم تا چهار درم نسخه دیگر شیطرج هندی
وعاقرقرحا وجوز بوا هریک دو درم قرفه ودارفلفل هریک چهار درم پوست بلیله وآمله و
هلیله کابلی دو دو قوا وافتیمون هریک پنج درم شربت دو درم نسخه وسواس وفکر فاسد را بجوانیا
دفع نماید افتیمون وتخم کرفس هریک دو درم تربد سفید بسفایج واسطوخودوس وافسنتین رومی و
سنای مکی وشیطرج هندی وافتیمون شامی هریک چهار درم پوست بلیله وهلیله کابلی هریک
ده درم کوفته با روغن بادام چرب سازند وبا انکبین یا مویز بیدانه بیامیزند وسه درم بنوشند
اطریفل که دفع کرم کدو ودان نماید ترمس وقسط وسعد هندی وبرنج ونمک سیاه وخربق سفید
وشحم حنظل وافسنتین رومی افتیمون اقریطی وبسبایج ارمنی هریک سه درم ونیم تربد سفید حب
النیل وقسط تلخ هریک پنج درم برنج پوست کنده کابلی ده درم با انکبین بیامیزند واز دو درم تا
شش درم تناول نمایند ایارج داء الفیل وبیمار بلغمی وسوداوی زایل سازد زعفران وحجر
ورمکی وسلیخه واسطوخودوس ودارچینی هریک شش درم فلفل سیاه وزراوند کرد وفطراسالیون
هریک هفت درم ونیم جاوشیر وسکبینج هریک دوازده درم غاریقون وکمازریوس هریک پانزده درم
شحم حنظل سی درم صمغها در شراب بکدازند وبا انکبین ربزند وداروها وی بیامیزند وشش درم
بنوشند ودارویی مسهل را بزبان یونان ایاره کویند یعنی دوای الهی بود واین نام بر مسهل
از بهر آن نهادند که استعمال کاروقت دوا بود وقوت وسخن کار خدای تعالی چه ماده وطبیعت
تا سخن قوت نکرد داروی بظهور نیاید مسهل نخست ایاره روفس بود مسهلهای دیگر ترتیب
دادند ونام دی ایاره نهادند از بهر آن ترکیب کردند که از شل خربق وشحم حنظل ترسیدند وقت
استفراغ داروی مصلح ومرق با دوای مصلح دادند واخر تجارب نمودند وحب ساختند واز
ساختن ایاره باز آمدند ایاره با ابطینج افتیمون بدین نسخه بنوشند اسطوخودوس سه درم افتیمون
چهار درم هلیله سیاه هفت درم مویز بیدانه ده درم در یکمن ونیم آب بجوشانند تا ثلث بماند
بپالایند وایاره دوی بکدازند نسخه دیگر سنبل وسلیخه ودارچینی وزعفران وزنجبیل وجعده ومصطکی

ص... ده درم فلفل سفید و بسفایج و سالیوس و زراوند گرد هریک پنج درم جاوشیر و سکبینج هریک
هشت درم خولنجان و صبر سقوطری هریک ده درم شحم حنظل و کمادریوس هریک بیست درم نسخهٔ دیگر غاریقون
و حب البلسان و کمافیطوس هریک ده درم صمغ را در آب طبیخ افتیمون بگدازند و حب سازند ایارهٔ فیقرا رطوبت معده
و روده و جگر و دماغ ببرد و اینها بلغمی باز دارد و قولنج بگشاید درد مفاصل بنشاند فالج و لقوه و استرخا و گرانی
زبان زایل گرداند و دفع بخار بسر کند سنبل و سلیخه و زعفران و تخم بلسان و مصطکی و زعفران و تخم
بلسان و مصطکی و دارچینی و اسارون و عود بلسان هریک دو درم صبر سقوطری دوازده درم شربت دو
درم نسخهٔ مشهور این بود اجزای وی نیز سنبل و سلیخه و زعفران قوت معده و دل بیفزاید و ماده را نضج دهد
و مصطکی و تخم بلسان و عود بلسان تقویت معده نماید و ماده بگدازد و اسارون بر اسهال و دفع یاری دهد و
احتباس را سود دهد باقی غثیان و صداع کرم از زعفران باز آید و بدل گل سرخ سازند کبابه چینی لطیف
بود اگر بدل اسارون در سلک اجزا در آید شاید صبر موجب ... بوده بود شکوفهٔ اذخر خواستن دفع
مضرت نماید کار ایاره فیقرا شاهترج و شاید که روز دوم عمل نماید با انگبین بیامیزند اثر وی زود
تر بظهور آید و وزن زعفران مثقال در آب بگدازند و ایاره با وی بیامیزند و قرص سازند صبر آفت نبود قوت
وی نقصان یابد و گرم مزاج را ... کسی را که تب وی ... گرم باشد فیقرا و زبان یونان تلخ بود این
دوا بسبب تلخی صبر فیقرا گویند نسخهٔ دیگر زعفران دو درم سلیخه و دارچینی و سنبل هندی و قرنفل و کوبه
اذخر و عود بلسان هریک سه درم صبر سقوطری وزن داروها در نسخهٔ دیگر صبر شصت درم بود و بدل قرنفل
کبابه چینی نسخهٔ دیگر زعفران نیم درم سلیخه و مصطکی و سنبل هندی و تخم بلسان و قرنفل و شکوفهٔ اذخر و عصارهٔ
غافث و عود بلسان و دارچینی و اسارون و کبابه و جوز بوا هریک دو درم صبر سقوطری وزن همه نسخه دو
سپرز بلغمی و سوداوی بنشاند تب غرین و ... زایل کند پنج اذخر و مصطکی و افتیمون و حبطاء ... و
قسط تلخ و سلیخه و قصب الذریره شاهترج و زعفران و حجر و عصارهٔ افسنتین هریک دو درم حنظل یکی و
عصارهٔ غافث هریک سه درم شربت یکدرم و نیم نسخه سپرز و جگر ازو فعل نیز آید و از استسقا ...
نماید عود بلسان هریک ... درم عصارهٔ افسنتین و شکوفهٔ اذخر و عود بلسان و دارچینی و اسارون و
عصارهٔ غافث و تخم بلسان هریک سه درم صبر سقوطری سی درم در نسخهٔ دیگر شصت درم با غلظ کیموس
معده و درد جگر و سپرز ایاره بلیش ... باید که غذا بگوارد تا با وی بیامیزند و کار خود نمایان سازد
ایارهٔ جالینوس فالج و تشنج و لقوه و رعشه و صرع زایل سازد بول ... اراده باز دارد و دفع استسقا
و استرخای مثانه نماید بدن از ماده لزج ... پاک کند و دراز و سکبینج و مر مکی و فلفل سیاه و سفید
و دار فلفل و دارچینی و جاوشیر و جند بیدستر و فطراسالیون در نسخهٔ دیگر زعفران و صبر سقوطری هریک
چهار درم و سلیخه و بسفایج و مقل ازرق و کمادریوس در نسخهٔ دیگر فراسیون هریک هفت درم در نسخهٔ
دیگر نه درم محموده و اشق و غاریقون و خربق سیاه و فربیون و حیوانا ریقون و تخم حنظل و عنصل
مشوی هریک شانزده ده درم صمغ در میفختج بگدازند و بر انگبین ریزند و با وی بیامیزند و پس
از شش ماه از سه درم تا شش درم با آب طبیخ افتیمون و سوبو و هلیلهٔ کابلی و نیم درم نمک هندی
بنوشند نسخهٔ دیگر فلفل سفید و دار فلفل و خربق سیاه و کمادریوس و محموده و غاریقون و اسطوخودوس
و سنبل هندی و افتیمون و عنصل مشوی هریک نه درم مر مکی و زعفران و اشق و حیوانا ریقون
هریک دوازده درم شربت شش درم ایارهٔ لوغاذیا دفع بخارات سر نماید صرع و فالج و لقوه و سکته و
و استرخا و رعشه و کوری و دوالی زایل گرداند ماده را از ضربیات بیرون آورد اسهال وی مضرت
نرساند معده از فضول برداید سده جگر بگشاید حیض براند و تنگی نفس و سپرز مختلف و بیماریهایی
که از بلغم خام بود و بیماری که از سودا تولد کند زایل سازد و درد نقرس و مفاصل و عرق

الثنا بخشاند ماده محرقه براند دا برو سعفه و شقیقه و درد سر ... و ... داء الفيل وداء الحيه وداء الثعلب وقوبا وبهق وبرص وجذام وخنازير وسرطان دفع نمايد اسطوخودوس و
خبطيا ناي رومي هريك سي ونيم حاشا و هيوفاريقون وشاهترج هندي وفراسيون وجعده وسليخه وفلفل
سفيد وسياه ودارفلفل وزعفران ودارچيني وبسفايج وجاوشير وسكبينج وجندبيدستر ومصطكي وزراوند
وفطراساليون وعصاره افسنتين وسنبل وحماما ومقل وفوفيون هريك دو درم افتيمون وكمادريوس
ومقل ازرق وصبر سقوطري هريك سه درم عنصل مشوي ومحموده واشق وخربق سياه واسطوخودوس
وغاريقون هريك چهار درم نسخه ديگر دو درم ونيم شحم حنظل پنج درم با انگبين بياميزند وشش درم
پس از شش ماه وقت خواب تناول نمايند مويز وبسفايج وزوفا وافتيمون واسطوخودوس وگاوزبان و
پوست هليله كابلي بجوشانند وبانيم درم نمك هندي بياشامند نسخه جعده وحاشا وفرفيون وشاهترج
هندي وحماما هريك دو درم سنبل ومقل وجندبيدستر وزراوند گرد وخبطيا ناي رومي هريك سه درم
زعفران وفطراساليون ودارچيني ومصطكي وفلفل سياه وسفيد ودارفلفل هريك چهار درم اسطوخودوس
وعصاره افسنتين وجاوشير وسكبينج واسقورديون هريك پنج درم سليخه وهيوفاريقون وكمادريوس وفراسيون
هريك هفت درم مقل ازرق وبسفايج وعنصل مشوي هريك هشت درم اشق وغاريقون وخربق سياه
وافتيمون هريك ده درم محموده وشحم حنظل وصبر سقوطري هريك پانزده درم با انگبين بياميزند وشش
درم ... مذكور بنوشند نسخه زعفران ودارچيني وفلفل سياه وسفيد وجاوشير وسكبينج وفطراساليون
وزراوند دراز وجندبيدستر هريك شش درم بسفايج وافتيمون ومقل ازرق وصبر سقوطري وكمادريوس و
سليخه وفراسيون هريك دوازده درم اشق وشحم حنظل وخربق سياه وغاريقون ومحموده مشوي وهيو
فاريقون هريك پانزده درم شربت شش درم نسخه مصطكي وجاوشير وسكبينج وفطراساليون وفلفل سياه
وسفيد ودارفلفل ودارچيني وزعفران وجندبيدستر وزراوند گرد هريك شش درم سليخه وبسفايج
وافتيمون ومقل ازرق وصبر سقوطري وكمادريوس وفراسيون هريك دوازده درم اشق وخربق سياه
وغاريقون ومحموده وعنصل مشوي وهيوفاريقون هريك دوازده درم شحم حنظل سي درم ايارج لعص
ابركاغانيس دفع بخاري بلغمي وسوداوي نمايد ودرد كلو بنشاند واز نكبساند تنگي نفس زايل كرداند با آب
طبيخ قنطوريون بادينك يا افسنتين عرق النسا وبا آب طبيخ شاهتره كر وقوبا با يكدرم سرطان بحري
بريان زهر سلد ... مصطكي وجعده وسنبل وسكبينج ودارچيني وپنج زراوند گرد وبودينه جبلي هريك
دو درم اشق وجاوشير وصبر سقوطري وفوفيون وزعفران وخبطيا ناي رومي وفطراساليون وعنصل
مشوي هريك ده درم اشق وجاوشير وصبر سقوطري وفوفيون وزعفران وخبطيا ناي رومي و
فطراساليون وعنصل مشوي هريك ده درم اسطوخودوس وخربق سياه وكمادريوس وفراسيون ومحموده
وفلفل هريك بيست درم شحم حنظل بيست ودو درم شربت شش درم حب الشحم حل ارمني نيم مثقال
گل سرخ وخربق سياه وشحم حنظل ونمك هندي وفلفل سفيد وافتيمون هريك درمي ونيم نعنا وتخم
ريحان وتخم ... وتخم بادرنجبويه وتخم ترنج هريك دو درم ونيم دو ... وتخم كرفس وتخم كرد صعتر
وحماما واسارون وتخم بلسان ومقل وغاريقون هريك سه درم صبر سقوطري هفت درم ونيم
گاوزبان ده درم نسخه كوكب قوت معده بيفزايد ومنع سيلان فضول نمايد الهرونيع ... يازده
با سركه بر پيشاني مالند درد بنشاند با آب مرزنگوش در گوش چكانند درد نماند با سركه بر دندان
ودندان كرم خورده بمنند سود دارد سرفه كهن وچون كه با سرفه برآيد دفع نمايد با آب مرزنگوش
بنوشند بتمامي ... زايل سازد با آب ... دفع زهر كشنده وزهر جانوران نمايد ... واسهال
خون وريش مثانه وروده كه از بلغم شور بود زايل كرداند با پخته غرغره كنند خناق بلغمي زوال يابد

داروي

[illegible] بند و مانند اقاقیا بهمن سازند و بن اقراص مانند سنبل وجند
بیدستر و سلیخه وختم الملک و مصطکی و بیخ لفاح هریک چهار درم افیون و زعفران و قسط تلخ
و کواکب الارض هریک پنج درم در نسخهٔ دیگر داروی احمر چهار درم تخم خشخاش سفید شش
درم دوقو و انیسون و بزر البنج و میعه تر و سیساليوس و تخم کرفس هریک هشت درم میعه وافیون
در شراب ریحان بگدازند و داروها وی بیامیزند و قرص سازند هریک نیم درم و پس از شش ماه
بنوشند نسخه درد معده بنشاند و رطوبت وی ببرد آید و تب مزمن بلغمی زایل کرداند سنبل
و بیخ مهک هریک ده درم کل سرخ بیست درم با مثلث بیامیزند و دو درم با سکنجبین ساده یا
بزوری تناول نمایند نسخه دفع تبهای آمیخته نماید سنبل دو درم بیخ مهک چهار درم کل سرخ
شش درم با میخته بیامیزند نسخه سدهٔ جگر بگشاید و تب مزمن و امیخته زایل کرداند انیسون
و مصطکی هریک درمی سنبل هندی دو درم رب سوس و طباشیر هریک سه درم غافث پنج درم ترنجبین
و کل سرخ هریک ده درم ترنجبین در کلاب بگدازند و داروها وی بیامیزند و قرص سازند و از یک درم
و نیم تا دو درم با سکنجبین ساده یا بزوری بنوشند نسخه انیسون یک درم زعفران و مصطکی و ریوند
چینی هریک دو درم عصارهٔ غافث وگلو و رب سوس وافسنتین رومی هریک سه درم سنبل
هندی چهار درم کل سرخ هفت درم شربت با سکنجبین دو درم نسخه درد معده وجگر و آماس
که بنشاند تخم ارض وصندل سرخ و سنبل هندی هریک سه درم کهربا چهار درم بابونه و نوفل و
اکلیل الملک و کل سرخ هریک پنج درم بیخ مهک هفت درم شربت با سکنجبین یا آب عنب الثعلب
یا آب طبیخ کرفس و بادیان دو درم نسخه دیگر دفع تب بلغمی نماید سنبل و مصطکی و عود هریک درمی
بیخ مهک و عصارهٔ غافث وافسنتین رومی هریک چهار درم کل سرخ ده درم شربت با کلنکبین
یا ماء الاصول سه درم نسخه ابا له متطر الغب نماید سنبل و طباشیر وافسنتین رومی هریک دو
درم ترنجبین سه درم بیخ مهک و کل سرخ چهار درم شربت دو درم نسخه دفع تب مذکور نماید و
سرفه و اسهال که با وی یار کردد نماید سنبل هندی و عود قماری و زعفران و زرشک هریک
پنج درم تخم حماض بریان شش درم ریوند چینی چهار درم صمغ بریان و طباشیر و کل سرخ و لک مغسول
هریک پنج درم کلارسی هفت درم با لعاب دانه آبی بیامیزند نسخه حرارت بنشاند و تب غب
خالصه دفع نماید کافور نیم درم کثیرا و زعفران و سنبل هندی و ریوند چینی هریک درمی زرشک
و تخم خرفه و طباشیر هریک دو درم نشاسته سه درم تخم حماض و صمغ عربی هریک چهار درم کل
سرخ شش درم شربت دو درم نسخه تب آمیخته که ماده وی صفراوی بود با بلغم و صفرا غالب
دفع نماید سنبل سه درم مغز خیارین و خیار بادرنگ هریک چهار درم بیخ مهک پنج درم کل سرخ
ده درم شربت سه درم نسخه صفرا براند و معده قوی کرداند سنبل هندی و مصطکی و محموده
سوی هریک دو درم رب سوس پنج درم شربت با جلاب و آب سرد دو درم و نیم در نسخهٔ دیگر
بجای رب سوس بیخ وی هشت درم بود و سنبل هشت درم و از نسخه مصطکی عاری قرص کافور
تشنگی و درد معده که از گرمی بود بنشاند یرقان و تب گرم زایل کرداند کافور یک درم رب سوس
وصندل سفید هریک دو درم کثیرا و تخم کاهو و تخم خرفه و تخم کاسنی هریک سه درم مغز تخم خیار
و تخم کدو هریک پنج درم کل سرخ و زرشک و طباشیر هریک هفت درم با لعاب اسپغول بیامیزند
و دو درم با سکنجبین تناول نمایند نسخه گرمی جگر بنشاند و تب دق و محرقه دموی و صفراوی
زایل کرداند کافور نیم مثقال تخم کاسنی و رب سوس و صندل سفید هریک هفت ترنجبین ده درم
با لعاب دانه آبی بیامیزند و دو درم با شراب غوره در تب صفراوی بنوشند و با جلاب یا سکنجبین

در تب دموی نسخه درد معده و سینه را بنشاند و گرمی تب باز [illegible]
صندل مقاصری و جو مقشر و عود قماری هر یک دو درم تخم کاهو و رب السوس هر یک سه درم کتیرا
چهار درم با لعاب دانه‌ای قرص سازند و دو درم با جلاب یا دوغ تناول نمایند نسخه سده جگر بگشاید
و گرمی بنشاند کافور و کتیرا هر یک دو درم رب السوس و زعفران و طباشیر و لک مغسول و ریوند چینی هر یک
مغز تخم خیار و خیار بادرنگ دو درم ترنجبین ده درم شربت با سکنجبین دو درم نسخه تب دق و محرقه را
کورانند تپ خون و اسهال دم باز دارد رب السوس و زعفران و کاهو و سرطان بریان هر یک دو درم تخم
کاسنی و تخم خرفه و تخم کاهو و تخم خشخاش سفید و مغز تخم کدو و خیار و خیار بادرنگ و صندل سفید
هر یک دو درم طباشیر سه درم گل چهار درم شربت دو درم قرص طباشیر تشنگی و گرمی تب بنشاند
و اسهال صفرا باز دارد بگیرند دو درم صمغ عربی و گل ارمنی هر یک سه درم گلنار و تخم خرفه و تخم حماض
هر یک پنج درم زرشک و سماق و طباشیر و گل سرخ هر یک ده درم شربت با شراب آبی دو درم نسخه
سوزش معده و سینه و گرمی تب بنشاند کافور یک درم زعفران دو درم رب السوس و نشاسته هر یک
سه درم کتیرا و طباشیر هر یک چهار درم تخم خرفه و مغز تخم کدو و خیار بادرنگ و گل سرخ هر یک
شش درم با لعاب اسبغول قرص سازند و دو درم با سکنجبین بنوشند نسخه تشنگی بنشاند و تب صفراوی
و اسهال صفرا باز دارد صندل سفید دو درم زرشک و تخم خرفه بریان و تخم حماض و صمغ عربی و نشاسته
و گل ارمنی هر یک سه درم طباشیر پنج درم گل سرخ هفت درم با شراب آبی و مانند آن دو درم نسخه تشنگی
و گرمی بنشاند صندل و تخم خرفه و تخم کاهو و مغز تخم خیار و خیار بادرنگ هر یک ده درم شربت با آب
سیب یک درم و نیم نسخه حرارت بنشاند و اسهال صفرا که با وی تب بود زایل گرداند گل سرخ و نشاسته
بریان هر یک هشت درم طباشیر و گل ارمنی و تخم حماض و صمغ عربی بریان هر یک ده درم با آب قرص
سازند و دو درم با رب آبی بنوشند نسخه دفع وبا مطر نماید کافور نیم درم صندل سفید و اقاقیا و گلنار
و صمغ عربی هر یک دو درم گل سرخ و گل ارمنی و تخم کشنیز یک شب و یک روز در سرکه خیسانیده و بریان
کرده هر یک پنج درم طباشیر ده درم تخم خرفه و تخم کاهو هر یک پانزده درم شربت با آب انار ترش و گلاب
سرد سه درم نسخه اماس معده و جگر بنشاند دفع تب بلغمی و استسقای لحمی نماید زعفران نیم درم
رب السوس و تخم کشوث و طباشیر و تخم کاسنی و عصاره غافث و مصطکی و سنبل هندی و لک مغسول و
و ریوند و فوه هر یک دو درم مغز تخم خربزه و خیار و خیار بادرنگ و عصاره زرشک هر یک سه درم
ترنجبین شش درم شربت دو درم نسخه اسهال دموی و صفراوی باز دارد سماق و بذر زرشک و طباشیر
هر یک هفت درم نشاسته و صمغ عربی و تخم حماض و گل ارمنی هر یک ده درم گل سرخ پانزده درم با
گلاب قرص سازند و یک درم و نیم تناول نمایند نسخه زعفران یک درم نشاسته بریان دو درم طباشیر
و تخم حماض و صمغ عربی و گل ارمنی هر یک چهار درم گل سرخ هفت درم با لعاب اسبغول بیامیزند
و از یک درم تا یک درم و نیم بنوشند نسخه زرشک و سماق هر یک پنج درم طباشیر و گل ارمنی هر یک
هفت درم و نیم صمغ عربی و نشاسته و گل سرخ و تخم حماض هر یک ده درم با گلاب قرص سازند و
یک درم تناول نمایند نسخه دفع تب گرم و اسهال دم نماید تخم حماض و طباشیر هر یک سه درم صمغ عربی
و نشاسته و کتیرا هر یک چهار درم گل سرخ شش درم شربت یک درم و نیم نسخه تشنگی و حدت تب
صفراوی بنشاند و سرفه و خشونت سینه زایل گرداند نشاسته و کتیرا و صمغ عربی و خشخاش
سفید هر یک دو درم مغز تخم کدو و خیار و خیار بادرنگ و ترنجبین هر یک سه درم طباشیر چهار درم
شربت یک درم و نیم نسخه زرشک گرمی تب و جگر بنشاند سنبل هندی نیم درم ریوند چینی یک درم زرشک دو
درم تخم کاسنی و تخم خرفه و مغز تخم خیار هر یک سه درم گل سرخ پنج درم شربت با سکنجبین از یک درم و نیم

تا دو درم

[illegible] وسده که بگشاید زعفران و مصطکی و لک و ریوند
چینی هریک درمی سنبل و ترنجبین و رب سوس هریک دو درم طباشیر و مغز تخم خیار و عصاره
افسنتین رومی هریک سه درم زرشک یکدرم شربت با سکنجبین دو درم نسخه یرقان و بیماری
جگر که با وی تب بود زایل کرداند و سده بگشاید سنبل و زعفران و ریوند چینی و لک هریک
درمی رب سوس دو درم ترنجبین و طباشیر هریک سه درم زرشک یکدرم با آب کاسنی بیامیزند
دو درم با سکنجبین بنوشند نسخه ورم معده و جگر که از گرمی بود زایل کرداند فوفل و زعفران
و ریوند چینی هریک درمی طباشیر یکدرم و نیم عصاره غافث و سنبل هندی و مصطکی هریک دو درم
تخم کاسنی و تخم کشوث و رب سوس و گل سرخ و مغز تخم خربزه و خیار هریک سه درم ترنجبین
شش درم زرشک ده درم ترنجبین در آب کاسنی بگدازند و دارو با وی بیامیزند و دو درم با سکنجبین
تناول نمایند نسخه تشنگی بنشاند و دفع تب گرم نماید کافور نیم درم سنبل هندی یکدرم زعفران و تخم
خرفه و نشاسته و کثیرا هریک دو درم طباشیر و رب سوس هریک سه درم مغز تخم خیار سه
درم و نیم گل سرخ شش درم و نیم شربت دو درم نسخه درد جگر که با وی تب و سرفه بود زایل کرداند
کافور و زعفران و مصطکی و طباشیر هریک درمی مغز تخم کدو و خربزه و خیار و خیار بادرنگ و مغز
بادام پوست کنده و تخم خرفه هریک دو درم سنبل و بنفشه و رب سوس و زرشک و نشاسته و کثیرا
هریک سه درم و نیم ترنجبین ده درم با لعاب دانه آبی قرص سازند و سه درم با جلاب جوشیده
بنوشند نسخه که دفع کرمی و زردی نماید خربق سیاه و سفید یکدرم و نیم زعفران دو درم و نیم نطرون
پنج درم قرص سازند و پس از استفراغ با سرکه بسایند و در گوش چکانند نسخه که خورده شدن
گوشت بن دندان زایل کرداند مرمکی چهار درم زرنیخ زرد شش درم زرنیخ سرخ و شب یمانی هریک
هفت درم اقاقیا دوازده درم با سرکه بیامیزند لعوق که شکم خداوند سل و دق باز دارد تخم خرفه و
مغز تخم خیار و کدو هریک سه درم طباشیر و گل ارمنی چهار درم هریک گل سرخ شش درم و شربت
با روغن گاو یکدرم و نیم قرص که دفع سل و دق و تب وی نماید نشاسته و کثیرا هریک درمی سرطان
بریان و طباشیر هریک دو درم گل سرخ و بیخ مهلت چهار درم تخم خرفه و تخم مغز خیار هریک یکدرم
شربت یکدرم و نیم قرص که دفع بول خون نماید که از گرده و مثانه آید شب یمانی نیم درم گلنار دو درم
کثیرا و نشاسته و مغز خیار هریک یکدرم شربت دو درم قرص که تب و آماس سپرز زایل کرداند تخم خرفه
و تخم کاسنی هریک یکدرم کرمان و حب الفقد هریک ده درم شربت با سکنجبین سه درم قرص که آماس
سپرز بنشاند غاریقون یکدرم سنبل هندی و عصاره غافث و مصطکی و عود قماری و پوست بیخ
کبر یکشب در سرکه خیسانیده و حنظل کرده و ریوند چینی یکدرم و نیم زرشک و بیخ مهک هریک
سه درم گل سرخ شش درم با آب برگ بید قرص سازند و یکدرم و نیم با سکنجبین بزوری تناول نمایند
و دارویی که یاد کرده آمد بر خرقه مالند سپرز را ندارند گل سرخ و صندل مقاصری هریک درمی نعناع
و گل خطمی سفید و آرد جو هریک دو درم با آب عنب الثعلب و اندکی سرکه بیامیزند قرص که اسهال
مقوی باز دارد کهربا و بسد و بارتنگ و زرشک و شحم حماض هریک درمی نشاسته و طباشیر
و گل مختوم و صمغ عربی هریک دو درم گل سرخ چهار درم با لعاب به دانه بیامیزند و یکدرم و نیم با
رب مورد با آبی تناول نمایند حب که دفع سرفه خشک نماید رب سوس و تخم بادیان و پرسیاوشان
هریک درمی فانید و تخم و مغز بادام پوست کنده هریک سه درم با لعاب تخم کتان قرص سازند
و در دهان دارند با شدت سرفه و غلظ ماده نیم درم غاریقون یکدرم تخم کرفس بیفزاید و سه درم
با آب طبیخ زوفا بنوشند ورم که نفث دم باز دارد کندر و دانه مورد و گلنار دو درم الوجوین و گل مختوم

وکل ارمنی وصمغ عربی وکل قبرسی هریک دو درم با کلاب [illegible] قرص
ریش کرده ومثانه وقضیب نماید وکوشت برویاند ومغز خورده واقاقیا وکثیرا هریک [illegible]
وکل ارمنی هریک شش درم با آب لسان الحمل بیامیزند ویکدرم ونیم با آب بنوشند وپس از دو ساعت غذا
وپس از ده ساعت شربت دیگر قرص که استسقا کرم زایل کرده اند واسهال که با وی بار کردیده باز دارد
دفع فساد جکر وسپرز نماید کاهو ربع درم شکوفه اذخر وسعد وافسنتین وسنبل هندی وافیون ولک و
پوست بیخ کبر وریوند چینی هریک نیم درم کل سرخ وطباشیر وسماق وزرشک وکرمازو وفرنجمشک و
کلنار وتخم حماض وتخم خرفه هریک درمی شربت یکدرم قرص که فواق بنشاند عود ومصطکی هریک دو
درم پوست بیرون پسته چهار درم سلیخه وکل سرخ هریک یکدرم شربت دو درم قرص که درد معده ومثانه
وضعف وی که از سردی بود وتری بود زایل کرداند سنبل هندی وسلیخه وبیخ اذخر ومصطکی وریوند چینی
وافسنتین رومی هریک درمی کل سرخ سه درم با شراب کهن بیامیزند وهفت درم کلنکبین در آب
انیسون بکدازند وبا دو درم قرص بنوشند قرص که جکر قوی کرداند ودفع یرقان نماید ودر بدایت
استسقا بکار آید لک مغسول وریوند چینی وافسنتین رومی هریک درمی کل سرخ سه درم با شراب کهن
تخم کرفس چهار درم تخم بادیان وتخم سرمق وعصاره غافث هریک پنج درم افسنتین رومی شش درم تخم
کشوث هشت درم تخم کاسنی ده درم شربت با سکنجبین دو درم قرص که خون وریم وسل دفع نماید کل
مختوم سه درم نشاسته وکل سرخ وکل ارمنی هریک چهار درم نسیل وکهربا ودانه مورد وطباشیر
وکتیرا وشادنه مغسول ورب سوس هریک یکدرم سرطان نهری بریان هفت درم با آب بنفشه قرص
سازند ودو درم با آب خیار تناول نمایند قرص که زحیر وپیچ شکم واسهال قوی که از ریش روده وتر فساد
وفساد معده زایل کرداند سنبل هندی وسلیخه وافیون ومصطکی هریک دو درم انیسون وتخم بادیان
هریک چهار درم نانخواه وتخم کرفس هریک هشت درم با شراب ریحانی بیامیزند وپس از شش ماه نیم
مثقال بنوشند قرص که نفث دم واسهال خون باز دارد وزعفران وسماق وتخم کرفس ومصطکی
هریک درمی قرطاسیس وطراثیث وکل مختوم وکل ارمنی هریک دو درم نشاسته وکل سرخ
هریک سه درم تخم حماض وکلنار وصمغ عربی هریک چهار درم با لعاب بقول بیامیزند واز
یکدرم تا یکدرم ونیم تناول نمایند قرص که معده قوی کرداند ونرمی شکم باز دارد سک وزعفران
هریک نیم درم پوست کندر وعود هندی هریک درمی کتیرا وصمغ عربی هریک دو درم اقاقیا
سه درم کل سرخ وکلنار هریک چهار درم با آب بیامیزند ویکدرم ونیم با رب آبی تناول نمایند و
با آب سیب یا آب سرد نیز بنوشند قرص که درد سر بنشاند فلفل سفید وبزر مورد وسنبل هندی
هریک دو درم بیخ سوسن کبود چهار درم شربت با سکنجبین بزوری یکدرم قرص که یکدرم از وی
با آب کشنیز تر بر پیشانی وصدغ مالند درد سر بنشاند ودفع بیخوابی نماید بزر البنج سفید وبیخ
لفاح وزعفران وافیون هریک سه درم با آب کاهو بیامیزند ودر سایه خشک سازند
قرص زعفران وافیون وپوست بیخ لفاح وبزر البنج وبزر کاهو ولادن هریک پنج درم کل ارمنی
ورامک وکندر وانزروت هریک ده درم با کلاب وآب خس بیامیزند وبا سرکه یا آب کاهو بسایند
قرص لک غذا بکوارد وسده جکر بکشاید واماس وی بنشاند تخم کرفس ونانخواه وابهل وبیخ
اذخر ومغز بادام تلخ وسنبل هندی وعصاره غافث وفوه واسارون وقسط تلخ وجنطیانای
رومی هریک درمی ونیم مصطکی ولک مغسول وریوند چینی هریک سه درم با آب بیامیزند ویکدرم ونیم
با سکنجبین بزوری تناول نمایند قرص سده بکشاید واماس جکر بنشاند فوه وانیسون وتخم کرفس
ولک مغسول واسارون ومغز بادام وقسط تلخ وزراوند دراز ودارچینی وافسنتین رومی هریک درمی

در نسخه دیگر

سوسن بادمود قرص دیوند اماس جگر و سپرز بگشاند و
... ایل ... عافث ... افسنتین و تخم کوشن هر یک سه درم لک مغسول و فوه هر یک
چهار درم ریوند چینی هشت درم با سکنجبین بیامیزند ویکدرم و نیم بنوشند قرص سردی جگر زایل سازد تخم
بادیان و انیسون و غافث و مصطکی و سنبل هندی و افسنتین رومی هر یک دو درم و نیم ریوند چینی ده درم
با آب بادیان بیامیزند و یکدرم و نیم تناول نمایند نسخه درد جگر بنشاند و اسهال باز دارد زعفران نیم درم
ریوند چینی و لک مغسول هر یک سه درم گل سرخ و طباشیر هر یک چهار درم تخم حماض پنجدرم شربت
دو درم نسخه دفع اسهال خون نماید تخم کاسنی و زرشک و ریوند چینی هر یک درمی با صمغ عربی بیامیزند
و یکدرم و نیم با آب لسان الحمل بنوشند و با عدم تب با شراب انگوری که اهر آب داده مکر بدو و ایذاد
قرص افسنتین معده قوی گرداند و شهوت غذا پدید آورد و سده جگر و سپرز بگشاید و
سردی معده و جگر و تب بلغمی زایل گرداند و بعلو برابر اسارون و مغز بادام تلخ و افسنتین رومی و
تخم کوشن هر یک دو درم شربت یکدرم قرص دفع بیماری معده و جگر و سپرز و تب امیخته نماید مصطکی
و دوقو و تخم کوشن و مغز بادام و عصاره غافث و اسارون و سنبل هندی هر یک درمی و نیم سارج
و صبر سقوطری هر یک دو درم و نیم انیسون سه درم شربت از یکدرم و نیم تا دو درم نسخه دیگر درد معده
که پس از ... غذا پدید آید و ... الم بیاید بنشاند و این قرص را ادویس نیز گویند مر مکی و فلفل و
جنطیانا و افتیمون هر یک دو درم انیسون و تخم کوشن هر یک پنج درم افسنتین رومی ده درم سلیخه
بیست درم با آب بیامیزند و دو درم با شراب بو ... تناول نمایند قرص کبر درد سپرز بنشاند و سده
وی بگشاید زراوند دراز هر یک شش درم اشق و پوست بیخ کبر هر یک چهار درم فلفل سیاه تخم پنجنکشت
و زراوند دراز هر یک شش درم اشق و بیخ کبر هر یک دوازده درم شربت دو درم نسخه زعفران
نیم درم بیخ سوسن کبود فلفل سیاه و اسارون و فطراسالیون دراز و پنجنکشت و پوست بیخ کبر هر یک
دو درم با سرکه بیامیزند نسخه اشنه و ... و قسط شیرین و زراوند دراز هر یک سه درم
و پوست بیخ کبر هر یک شش درم تخم پنجنکشت هشت درم شربت با سکنجبین یکدرم و نیم نسخه صلابت
سپرز زایل گرداند سنبل هندی و اسارون و مصطکی هر یک درمی و عصاره غافث و عصاره افسنتین
هر یک سه درم ... و پوست بیخ کبر و تخم پنجنکشت هر یک هفت درم شربت با سکنجبین از یکدرم تا
یکدرم و نیم نسخه درد جگر و سپرز بنشاند قسط تلخ و بلوط و جاوشیر و حب البان و کاکنج و جعده
و کزمازک و هر یک دو درم افسنتین سه درم بیخ کبر رومی که وی را اسقولوقندریون گویند پنج درم شربت
یکدرم قرص پنجنکشت سده بگشاید سپرز بگدازد تخم خرفه و کاسنی و تخم پنجنکشت و مغز تخم کدو
هر یک ده درم با سکنجبین بیامیزند و یکدرم و نیم تناول نمایند قرص غافث تب ربع و یرقان و تب
مزمن و سده جگر و سپرز زایل گرداند و سده بگشاید زعفران و مصطکی هر یک درمی ... سوسن
دو درم پوست هلیله زرد سه درم صبر سقوطری و عصاره غافث و عصاره افسنتین رومی
هر یک پنجدرم شربت با سکنجبین یکدرم و نیم نسخه اماس جگر و سپرز بنشاند دفع استسقا نماید کرویا و
و بادرد و عنصل مشوی و کمادریوس و کمافیطوس هر یک درمی جعده و فردماما و قسط تلخ و
تخم البان و اشق و زراوند دراز هر یک دو درم بیخ اذخر و زعفران و پوست بیخ کبر هر یک سه
درم عصاره غافث پنج درم صمغ در آب کاسنی بگدازند و دارو را وی بیامیزند و با سکنجبین یکدرم و نیم بنوشند
نسخه دفع تب بلغمی نماید اسارون و بیخ اذخر و سنبل هندی و عود قماری هر یک درمی فوه و افسنتین
رومی هر یک ده درم شربت با سکنجبین یکدرم و نیم بنوشند نسخه پوست بیخ کبر و زراوند دراز و مصطکی
یکدرم و نیم عصاره غافث و عصاره افسنتین هر یک شش درم گل سرخ ده درم شربت با ماء الاصول

یکدرم ونیم نسخه دفع بیماری بلغمی نماید گل سرخ یکدرم ونیم ط... غافث چهار درم شربت ...
درم قرص قوه کرده وسپرز بگدازد و درو حکم نشانند ... زایل گرداند ... تخم ...
دراز وافسنتین رومی هریک ده درم شربت با سکنجبین یکدرم ونیم نسخه پوست بیخ کبر وزراوند دراز
وبیخ بهک هریک درمی در نسخهٔ دیگر دو درم بیخ سوسن کبود دو درم قوه دوازده درم با سکنجبین بیاشامند
قرص انیسون غذا بگوارد وباد لطیف گرداند ودفع تپ بلغمی نماید نعنا وقاقله کبیر وجوزبوا وفطراسالیون
وگل سرخ ومصطکی وزعفران وسنبل هندی هریک درمی تخم کرفس وتخم بادیان وانیسون هریک سه
درم با سکنجبین بیامیزند ویکدرم با ماء الاصول بنوشند نسخه سده بکشاید ضعف جگر وتپ بلغمی وتهییج که
که در بیماری بد پدید آید زایل گرداند تخم کرفس ومصطکی هریک درمی اسارون وعصارهٔ غافث وسادج
هندی هریک درم سنبل وانیسون ومغز بادام تلخ وافسنتین رومی وصبر سقوطری هریک چهار درم با
گلاب بیامیزند وبا آب طبیخ افسنتین رومی یکدرم ونیم تناول نمایند در نسخه دیگر تخم شبت دو درم ودر نسخه
دیگر تخم غاریقون ۲ صمغ در سرکه بگدازند ودارو با وی بیامیزند دو درم با سکنجبین تناول نمایند گویند
طبیبی که این قرص ساخت چون کسی را سه روز دادی سپرز وی تمام گداخت قرص کزمازج وسپرز بگدازد حنظل
سفید وسنبل هندی واشق هریک سه درم کزمازج شش درم صمغ در سرکه عنصل بگدازند ودارو با وی
بیامیزند ویکدرم ونیم با سکنجبین بنوشند نسخه دیگر قوه پنج درم جعده وزراوند دراز وحب البان وحب
الفقد هریک شش درم اسقولوقندریون وپوست بیخ کبر هریک هفت درم کزمازج ده درم شربت دو درم
قرص عود معده قوی گرداند وغذا بگوارد وسموت وی پدید آید دفع نماید وقوه باز آرد قرنفل وعود
قماری وسنبل هندی وگل نیشابوری وکبابه چینی وسک بغدادی هریک دو درم کنند وگل سرخ و
طباشیر هریک سه درم شربت با انگوشت یا شراب لعل یا شراب سیب دو درم اگر نیم درم مشک ودو درم
پوست بیرون پسته زیاده سازند قوت وی بیفزاید نسخه زنجبیل وجوزبوا وزعفران ودارفلفل
هریک درمی بسباسه وجوزبوا وسنبل هندی هریک دو درم قرفه وپوست ترنج وعود قماری هریک نیم درم
قند سفید وزن همه نسخه کنند دفع هیضه وقی نماید وباد معده ومرقده ببرد کافور ومشک هریک دانگی
قرنفل نیم درم جوزبوا وکبابه چینی وسک بغدادی هریک دو درم کنند ده درم شربت با شراب نعنا
یکدرم ونیم در نسخه دیگر کافور ودانه الهیل وسک ومصطکی وقرنفل هریک درمی طباشیر سه درم نیز
نسخه از سنگ غاری بود نسخه چون که با سرفه وقی بر آید بازدارد افیون ودارچینی وتپ نمای هریک
دو درم کنند ودرم الوجوبین وخشخاش سفید وصمغ عربی هریک سه درم کهربا وسادج هندی هریک
پنج درم گل مختوم ده درم شربت با آب برگ خرفه یا با دوغ دو درم نسخه قوای بلغمی نشاند نانخواه
یکدرم ونیم برگ سداب وپودینه نهری وعدس هندی هریک دو درم راسن وتخم سپند هریک سه درم
کنند وپنج درم شربت با آب طبیخ زیره ونانخواه یکدرم ونیم نسخه دفع هیضه نماید قرنفل وسک بغدادی
هریک دانگی کافور یکدانگ ونیم جوزبوا وکبابه چینی هریک درمی کنند ده درم شربت با آب انار ترش
یکدرم ونیم قرص موردی قی واسهال بازدارد وتا زود آرد بازو پوست انار هریک پنج درم کزمازج وبلوط ونشاسته
بریان ودانه مورد وسماق وصندل یکی هریک ده درم شربت دو درم بود نسخه سرفه واسهال ونفث الدم
نماید کهربا وسریشب سوسن هریک سه درم نشاسته وبلوط ودانه مورد هریک پنج درم گل مختوم و
صمغ عربی هریک ده درم قرص راسن هیضه وقی واسهال بازدارد ودرد معده وحب ... پدید آید
سک بغدادی یکدرم راسن وافیون ومصطکی وبیخ لفاح هریک درمی ونیم قرفه دو درم قرنفل ده درم
ده قرص سازند ویکقرص تناول نمایند قرص نسبت دفع اسهال الدم نماید وهر که با سرفه وقی بر آید زایل
کند با نشاسته چینی درمی کتیرا وگل مختوم وصمغ عربی هریک سه درم کنند واقاقیا هریک چهار درم سپید

دو درم قرص امیرسا صلابت سپرز بنشاند اشق وقلفل سعد ... وسنبل هندی هریک دو درم ایضا چهار درم صح

دو درم [illegible] با تب آمیخته دم قرص که خون با تب بیاید و حیض و خون باسور و اسهال خون و نفث دم
باز دارد اقاقیا و طباشیر و عصاره لحیة التیس هریک دو درم کهربا و بسد و مروارید نا سفته
و صدف و شاخ گوزن سوخته و شادنج شسته هریک سه درم گلنار و صمغ عربی بریان و گل سرخ
و تخم خرفه و تخم کشنیز و سماق و نشاسته بریان هریک پنج درم با نقیع گلنار بیامیزند و دو درم بنوشند
اگر سرفه و تب بود با لعاب اسپغول با آب لسان الحمل قرص سازند قرص که دفع ریش کرده و بول خون را
کند و طباشیر و دم الاخوین و تخم کوکنار و افیون هریک دو درم گلنار و عصاره لحیة التیس و صمغ
عربی و گل ارمنی هریک سه درم کهربا و صمغ بادام هریک پنج درم تا ربّ آبی بیامیزند و دو درم بنوشند
نسخه بول خون باز آرد گلنار و اقاقیا هریک درمی و نیم کهربا و نشاسته و صمغ عربی و کثیرا
و مغز تخم خیار و گل هریک سه درم با لعاب اسپغول با آب لسان الحمل بیامیزند و دو درم با آب
برگ خرفه یا سماق تناول نمایند نسخه که خون با قی برآید دفع نماید زعفران دو درم کهربا و لک
مغسول و مصطکی و خشخاش سفید هریک ده درم با آب لسان الحمل بیامیزند و دو درم بنوشند
قرص کحل دفع نفث دم نماید و قی و اسهال باز دارد زعفران و لادن هریک نیم درم اقاقیا
و شاخ گوزن سوخته هریک درمی پر سیاوشان یک درم و نیم مازو و گلنار هریک دو درم سرمه
صفاهانی و دم الاخوین و شادنه سه درم با آب لسان الحمل بیامیزند و طباشیر و گل ارمنی کیسه
یکروز در بام باران اندازند و دو درم از آن دارو بوی بکار زنند و تناول نمایند در نسخه دیگر کهربا نیم
درم بود قرص حب ادرار البول نماید گلنار و تخم خرفه و کثیرا و گل ارمنی شسته و شاخ گوزن سوخته
و حب یمانی با آب برگ خرفه بیامیزند نسخه صمغ عربی دو درم گلنار و دم الاخوین و حب یمانی
هریک سه درم کثیرا شش درم با آب خرفه قرص سازند و با شراب مورد بنوشند نسخه افیون و
حب یمانی هریک درمی شاخ گوزن سوخته سه درم تخم خرفه و گل مختوم هریک پنج درم تخم خیار
نشاسته و کثیرا هریک هفت درم با شراب خشخاش تناول نمایند قرص طین مختوم بول خون باز دارد
و دفع ریش مثانه نماید تخم خیار و خیار بادرنگ و گل مختوم و طباشیر و صمغ فارسی و کثیرا و صمغ
عربی با سپیده بیامیزند با غلبه حرارت با لعاب اسپغول قرص سازند و با کشکاب بنوشند
نسخه مغز کدو و خربزه و خیار و جلغوزه و تخم خشخاش و بذر البنج سفید و ریوند چینی و لک
مغسول و تخم کوکنار و رب السوس و نشاسته و کندر و گل مختوم و دم الاخوین با سپیده بیامیزند
نسخه بول خون باز آرد و انار ریش کرده و ضعف وی نماید اقاقیا و گلنار هریک دو درم صندل
سفید و طباشیر و سماق و گل سرخ هریک دو درم تخم خرفه و دانه مورد و بلوط بریان هریک
سه درم با آب لسان الحمل قرص سازند و یک درم با شراب مورد یا آبی تناول نمایند در نسخه دیگر
شاخ گوزن سوخته دو درم [illegible] دارو نسخه ریش کرده بزداید و گوشت برویاند مقل
و گل مختوم و گل ارمنی و صمغ البطم مقل را با شراب بگدازند و دارو با وی بیامیزند قرص یک درم
و نیم بود قرص کاکنج بول خون و سوزش بول باز دارد و ریش کرده و مثانه زایل گرداند افیون درمی
تخم کوکنار و مغز بادام شیرین و رب السوس و نشاسته و کثیرا و تخم خشخاش سفید هریک دو درم
کندر و صمغ عربی و دم الاخوین و گل ارمنی هریک دو درم و نیم حب کاکنج شش درم مغز تخم خیار
بادرنگ ده درم با لعاب اسپغول یا دانه آبی قرص سازند و یک درم و نیم با شراب بنفشه بنوشند نسخه دیگر
تقطیر البول باز دارد و دفع ریش کرده و مثانه نماید تخم بادیان دو درم تخم حماض و مغز جلغوزه و بادام
و افیون و زعفران هریک سه درم تخم کرفس و شهدانه و بذر البنج هریک شش درم مغز تخم خیار
دوازده درم کاکنج [illegible] نسخه دیگر سوزش بول باز آرد و ریش کرده و مثانه زایل گرداند تخم

تخم

خشخاش سفید سه درم کتیرا و صمغ عربی هریک چهار درم تخم خرفه و صیلبری‌د و خطمی و تخم خیار
بادرنگ و دانه آبی و رب سوس و نشاسته هریک یکدرم مغز تخم خربزه و کدوی شیرین هریک هفت
درم با سپغول قرص سازند و با آب لسان الحمل تناول نمایند و در نسخه دیگر افیون یکدرم بود نسخه دیگر
بول خون و ریش کرده و مثانه را سود دارد دم مکی یکدرم زعفران و تخم بادیان هریک دو درم تخم
حماض و چلغوزه بریان و مغز بادام تلخ و انیسون و کتیرا و صمغ عربی هریک سه درم بزرالبنج سفید و
تخم کتان هریک یکدرم سنبل دانه شش درم مغز تخم خیار ده درم کاکنج بیست و یکعدد دیگر ضماد البول و ریش
کرده و مثانه بر دارد گل ارمنی و افیون و بزرالبنج سفید هریک دو درم و دوقو و تخم کرفس و تخم بادیان
و مغز تخم محلب هریک سه درم تخم خیارین و تخم خرفه و تخم خطمی و نشاسته هریک سه درم و نیم مغز بادام
شیرین و مغز دانه آبی و فندق و چلغوزه و مغز بادام تلخ هریک چهار درم پسته کنار و مغز تخم کدوی
شیرین و رب سوس و تخم حماض و تخم خیار هریک یکدرم با لعاب تخم کتان بیامیزند و دو درم با سکنجبین
با جلاب بنوشند در نسخه دیگر نشاسته و تخم خیارین و تخم خرفه و تخم خطمی هریک دوازده درم و نیم
نیم بود قرص [illegible] مثانه نماید رب سوس و تخم خطمی و کتیرا و نشاسته و مغز تخم کدوی شیرین و تخم خشخاش
سفید و گل ارمنی و مغز بادام و بزرالبنج سفید هریک دو درم مغز تخم خربزه ده درم با آب [illegible] تناول
نمایند در نسخه دیگر بزرالبنج یکدرم بود و نام قرص مادو البرد است نسخه ان الله ریش مثانه و جرب و حکه
افیون دو درم تخم کرفس و کندر و صمغ عربی و دم الاخوین و گل ارمنی هریک سه درم مغز تخم خیار
و خربزه و کدوی شیرین هریک یکدرم با شراب خشخاش با جلاب بنوشند نسخه دیگر بول که با ریگ
مثانه کرده بر نیاید مغز تخم خربزه و کتیرا هریک دو درم تخم کرفس و انیسون و دانه بلسان و
قطراساليون هریک چهار درم مغز تخم خیار بادرنگ هریک یکدرم [illegible] هریک شش درم
و نیم هفت درم با آب ترب یا آب کرفس با آب نخود سیاه بنوشند قرص خشخاش جرب مثانه و بول
خون و سوزش بول دفع نماید ریوند چینی دو دانگ بزرالبنج سفید چهار دانگ نشا و کتیرا و صمغ
عربی هریک درمی تخم خشخاش سفید و سیاه هریک دو درم با آب لسان الحمل بیامیزند دو درم با
سکنجبین سفرجل تناول نمایند قرص ان الکتیب و درد سینه و سرفه نماید و اسهال خون و نفث دم
و سوزش بول باز دارد زعفران دو دانگ نشا و کتیرا هریک دو درم گل سرخ و صمغ عربی هر
یک چهار درم با لعاب دانه آبی بیامیزند در [illegible] با جلاب یا شراب بنفشه بنوشند و در سرفه با
شراب زوفا قدر یک مثقال دم با شراب خشخاش در نسخه دیگر زعفران نیم درم بود و دانه [illegible] بریان
سه درم بود قرص مازریون دفع تب کرم نماید و شکم نرم دارد جو و شکر سفید و پوست هلیله زرد
و مازریون مدبر هریک دو درم شراب با جلاب یا شراب بنفشه یکدرم و نیم قرص مرحیض براند
و کودک فرو دارد [illegible] و پودینه و سنبل و برگ سداب و قردمانا و جوزه و جاوشیر و سکبینج و الکرز
و شکطرامشیع هریک دو درم مر مکی سه درم ترس پوست کنده پنجدرم صمغها با آب یکبار زند
و دارو بادی بیامیزند و دو درم و نیم با آب طبیخ ابهل تناول نمایند قرص کلنار بسیاری بول و اسهال
باز دارد کتیرا دو درم صمغ عربی و بسیخه و گل ارمنی هریک چهار درم اقاقیا و کلنار سرخ هریک
هشت درم شربت یکدرم و نیم بود نسخه دفع زحیر و اسهال خون نماید خاصه که خون از جگر آید سلس
و صمغ عربی هریک دو درم طباشیر سه درم کهربا چهار درم گل سرخ پنج درم آرد سماق و قرظ و کلنار
و جفت بلوط و دردانه مورد بریان هریک بیست درم با رب آبی بنوشند نسخه خون مقعد و اسهال
باز دارد افیون و مصطکی هریک درمی کندر دو درم صمغ عربی و بسیخه و گل مختوم هریک چهار درم
کهربا پنجدرم کلنار و گل سرخ هریک شش درم اقاقیا هفت درم قرص بنفشه دفع سرفه با تب نماید

نشته

[illegible] بنفشه وگل سرخ و مغز تخم خیار و کدوی شیرین و بادام
پوست کنده هر یک بجدرم شربت با جلاب یا کشکاب یکدرم و نیم بود در نسخه دیگر سنبل یکدرم
و مصطکی یکدرم و نیم بود **نسخه** شکم نرم سازد و سرفه و تب زایل گرداند رب سوس و کثیرا هر یک
چهار درم مغز خیار و بادام هر یک بجدرم بنفشه ده درم شربت با جلاب یا شراب بنفشه دو درم
**نسخه** قولنج بگشاید و دفع سرفه و تب نماید کثیرا نیم درم مصطکی یکدرم و نیم رب سوس و سقمونیا
سه درم تربد پنج درم بنفشه ده درم دو درم و نیم در تب با جلاب تناول نمایند و در قولنج با طبیخ
مویز و انجیر و فلوس خیار چنبر **قرص** قوط اسهال صفراوی که در تب گرم پدید آید باز دارد دانه
مورد و جفت بلوط و قرط و طراثیث و تخم حماض بریان هر یک دو درم شربت با شراب سیب یا
آبی یکدرم و نیم **قرص** سنبل ورم صلب که در معده و جگر بود زایل گرداند اشق نیم درم فلفل
و مرو و زعفران و انیسون و قسط هر یک درمی مصطکی و مقل هر یک دو درم سنبل و سلیخه
و فقاح اذخر و گل سرخ و ریوند چینی و عصب الذریره هر یک دو درم سنبل و سلیخه و فقاح
اذخر و گل سرخ و ریوند چینی و عصب الذریره هر یک سه درم اشق در شلث بگدازند دارو
با وی بیامیزند و در وا ثانی معده دو درم با شلث بنوشند و دو درم جگر با سکنجبین **قرص** غاریقون
عظم سپرز بنشاند سنبل و لک مغسول و ریوند چینی و عصاره غافث و پوست بیخ کبر مدبر
هر یک درمی و نیم غاریقون زرشک و طباشیر و گل سرخ هر یک بجدرم با سکنجبین دو درم بنوشند
**قرص** زرنیخ حقنه وی ریش بعده بزداید و گوشت برویاند اقاقیا و آهک آب دیده هر یک
هفت درم کاغذ سوخته هشتاد و دو درم زرنیخ زرد و سرخ هر یک صد و بیست درم با آب
لسان الحمل بیامیزند و بکار دارند **نسخه** زرنیخ در سرکه خیسانیده چند روز و اقاقیا و مازو و
آهک واشقار **نسخه** مرداسنگ و عصاره لحیة التیس هر یک سه درم سفیده و رب عوره
هر یک بجدرم کاغذ سوخته و نان سپید و زرنیخ زرد هر یک پانزده درم زرنیخ بیست درم
**قرص** آهک ذرا قلقندیقون نیز گویند دفع ناسور و باز رفتن گوشت بن دندان نماید نشادر
چهار درم زرنیخ زرد و سرخ هر یک دو درم اقاقیا و شب یمانی هر یک دو درم و نیم صبر و آهک
آب نادیده هر یک سه درم با سرکه بسایند و بر سفال نو مالند و در آفتاب خشک سازند و با
سرکه بگدازند و بمالند **نسخه** مازو و شب یمانی و زرنیخ سرخ و زرد و آهک هر دو با سرکه در حزیران
و تموز بسایند و نگاهدارند و بکار دارند **قرص** حلتیت دفع تب نماید برگ سداب و مرمکی و دانه
بان پوست کنده و حب کاکنج و جاوشیر و قسط و بلوط هر یک دو درم افسنتین رومی سه
درم اسقولوقندریون چهار درم جاوشیر با سرکه بگدازند و دارو با وی بیامیزند و یکدرم و نیم
بنوشند **قرص** کهربا نافع خون مقعد و زحیر نماید زیره کرمانی مدبر و بریان و مازوی سبز هر یک
درمی جفت و کنار و دانه مورد و طباشیر و گل مختوم و گل ارمنی و طراثیث هر یک دو درم
نشاسته و گل سرخ هر یک سه درم گلنار و صمغ عربی و تخم حماض ریحی هر یک چهار درم با آب
لسان الحمل بیامیزند و یکدرم تناول نمایند **قرص** که در سل و دق و نفث دم بکار آید رب سوس
سه درم نشا و تخم خشخاش و کثیرا و طباشیر هر یک بجدرم نشاسته و گل سرخ و گل ارمنی و گل
مختوم و گل رعی هر یک شش درم سرطان نهری سوخته ده درم با آب لسان الحمل بیامیزند
و دو درم با شراب انار شیرین بنوشند **قرص** سرطان سوخته دو درم رب سوس سه درم گل
ارمنی چهار درم نشا و تخم مغسول بجدرم دانه مورد شش درم با آب بیامیزند و یکدرم و نیم
تناول نمایند **قرص** انجبار دفع ریش روده نماید اقاقیا یکدرم رب سوس و نشاسته و گل ارمنی و

اسپغول بریان [illegible] کثیرا و صمغ عربی و گل سرخ هریک دو درم و کلنار هریک دو درم تناشیند
درم نبات سوده بپا بیزند و یکدرم و نیم بنوشند داروی که در خشکیدن زبان دیر بند انرا سفوف
کویند سفوف طباشیر که دفع دل زایل کرداند کافور دانکی سنبل رومی و آرد و کهربا هریک نیم درم کشنیز
خشک دو درم طباشیر و کل سرخ هریک سه درم شربت با سکنجبین صرخی دو درم سفوف دفع کرمی
معده و جشان تشنگی نماید سماق سه درم کشنیز خشک در سرکه جوشانیده و بریان کرده پنجدرم
طباشیر و کل سرخ هریک ده درم شربت با آب انار ترش سه درم سفوف کل ارمنی که دفع اسهال نماید
کافور نیم دانک کهربا و طباشیر هریک نیم درم کشنیز خشک و کل ارمنی هریک درمی جمله یکشربت
بود با دوغ گاو سفوف دیش معده و اسهال مراری زایل کرداند بنکو و تخم ریحان و تخم مرو تیشان
و تخم حماض و صمغ عربی بریان و طباشیر و کل ارمنی هریک ده درم با روغن گاو چرب سازند و از
سه درم تا هفت درم با رب آبی و مورد بنوشد سفوف درونج سردی دل زایل کرداند زرنباد
درم کاوزبان و درونج هریک شش درم و نیم ابریشم سه درم شراب کهن تناول نمایند سفوف پوست ترنج
و تخم فرنجمشک هریک نیم درم کهربا و صندل هریک درمی با شراب کهن بنوشند سفوف خفقان که از سردی
بود و تری باز دارد مشک دانکی و درونج و زراوند مدحرج هریک درمی و آرد و سنبل هریک
درمی سنبل و کهربا و شیب یمانی و نعنا جمله بریان و سعد هریک سه درم قند سفید بیست درم شربت
با طبیخ افسنتین سه درم سفوف عود با دبرانند و دهان خوشبوی کرداند و دفع سردی و تری حل
نماید سنبل و مصطکی هریک سه درم کبابه و قرنفل هریک پنجدرم عود قماری بیست درم قند سفید
وزن همه شربت یکدرم با کلنکبین در عسل نسخه دیگر عود پانزده درم بود و جوزبوا دو درم و
سک بغدادی پنجدرم سفوف که غذا بگوارد و اشتها دی آورد و دهان خوشبو دارد و دفع وسواس و
نسیان و دردب و تباهی معده و زردی رو نماید مشک و عنبر هریک درمی قرنفل و سادج
هندی و عود قماری و جوزبوا و اسارون و مصطکی و پوست هلیله کابلی و فلفل و زنجبیل و قرنفل و
دانه انار و جوزبوا و کافور کبابه و نارمشک و دارفلفل و دارچینی و فرنجمشک و زیره کرمانی هریک
دو درم قند سفید شش وزن داروها شربت سه درم سفوف که سردی و تری معده زایل کرداند و
قوت حکمی بیفزاید کند و مصطکی هریک دو درم قند سفید دو وزن داروها شربت شش هفت
روز بنوشند جان کوشت با آب سفوف که فواق بلغمی بنشاند وج نیم درم سعد و تخم کرفس و فطراسالیون
هریک دو درم قسط و دوقو و پوست بیرون پسته و پودینه و زیره کرمانی و انیسون هریک
سه درم شربت دو درم قسط و دوقو و پوست بیرون پسته و پودینه و زیره کرمانی سفوف که
از زوی زنان بستن و کل خوردن باز دارد کبابه و قاقله کبیر و صغیر هریک سه درم قند سفید وزن
همه شربت با آب کرم دو درم در نسخه دیگر بجای کبابه پسته بود سفوف که تشنج و درد جگر بنشاند
زعفران درمی اسارون و فقاح اذخر و تربد و سوس هریک درمی و نیم سنبل و مصطکی و غصا
غافث و افسنتین رومی و ریوند چینی هریک دو درم زرشک بیدانه پنجدرم کل سرخ هشت
درم شربت با سکنجبین دو درم و نیم بود سفوف که دفع باده صرع نماید زراوند کرد مدحرج قیراط لیمو بنیا
نیم درم غاریقون یکدرم و نیم قند دو وزن داروها جمله یکشربت بود با آب کرم سفوف که دفع
خمار نماید کل سرخ و طباشیر و تخم کوکنار و تخم کاهو و عدس پوست کنده و سماق و زرشک بیدانه
شربت سه درم تا ده درم با آب انار سفوف که مستی باز ندارد نمک و نانخواه و سداب و زیره کرمانی
هریک درمی مغز بادام تلخ و شیرین تخم کرنب نبطی هریک سه درم شربت بر ناهار با آب
سرد یا آب انار دو درم سفوف که دفع کرمی جگر و خمار و منع بزور و جدری نماید و اسهال

صفوف و

قرص ... که ... بنشاند کافور دو درم صندل سفید دو درم و نیم خرفه
تخم کاهو و تخم خشخاش سفید و تخم حماض و طباشیر پوست کنده و زرشک سماق هریک پنج درم گل سرخ
ده درم طباشیر بیست درم شربت با شراب لیمو و ترنج یا شراب غوره یا شراب انار سه درم سفوف که ماده
غلیظ براند و ماده غلیظ که در معده بود بگدازد سپندان سفید و قسط و مصطکی و فقاح اذخر هریک
سه درم کنند چهار درم تخم کرفس و نانخواه و انیسون هریک پنج درم شربت با فانید دو درم سفوف که درد
جگر گرم بنشاند زعفران و مصطکی و سنبل و کافور هریک دو درم زیره و انیسون هریک دو درم و نیم عود
و سلیخه و طباشیر هریک سه درم کهربا و گل سرخ و زرشک بیدانه هریک پنج درم شربت دو درم با ده درم
رب سیب سفوف که قی صفرا و بلغم باز دارد عود طباشیر هریک سه درم سماق چهار درم پودینه و زرشک
بیدانه هریک پنج درم انار دانه بریان ده درم شربت با رب سیب چهار درم سفوف که شکم براند و معده و
بدن از فضول بپالاید و خوردن وی بر خلو معده و بری نشاید مصطکی ده درم قند بیست درم شربت
چهار درم سفوف کهربا رفتن خون باز دارد ولک و گلنار ده درم الوخین و گل ارمنی و کهربا هریک ده درم
سه درم با ده درم آب نقیع سماق و داماکی افیون بنوشند سفوف انار دانه دفع اسهال معده و ضعف وی
نماید گلنار و سماق و خرنوب هریک ده درم کشنیز در سرکه خیسانیده و بریان کرده و کهربا در سرکه جوشانیده
هریک بیست درم انار دانه بریان صد درم شربت با رب آبی سه درم نسخه سک طرامشک و عود قماری هر
یک ده درم و نیم سماق و زیره کرمانی بهبر و بریان و دانه مورد و جفت بلوط و پسته کنار و صمغ و کشنیز
بریان و خرنوب شامی هریک ده درم دانه انار پانزده درم شربت پنج درم سفوف که اسهال سوداوی باز
دارد کهربا و تخم سداب و تخم ریحان و بهمن سرخ و زرنباد بریان هریک ده درم شربت سه درم سفوف
قرط اسهال کهن دفع نماید گلنار و قرط و طراثیث و جفت بلوط و اقاقیا بریان هریک سه درم سک
معدادی پنج درم دانه مورد و انار دانه و دانه مویز و سرکه هریک ده درم سفوف انار دانه و زرشک شربت
سه درم نسخه افیون و بذر البنج سفید هریک دو درم قرط و پوست انار و مازوی سبز هریک شش درم کا...
بیدانه ده درم شربت دو درم سفوف بقلیا تا برش رود و اسهال بلغم و ضعف معده زایل گرداند
قنا سه بریان چهار درم تخم مر و تخم ریحان و تخم حماض و دانه مورد و شاه بلوط همه بریان ده درم
سپندان بریان سی درم شربت با شراب مورد سه درم و نسخه دیگر تخم خرفه و تخم خشخاش هر
یک شش درم بود نسخه که دفع پیچ شکم و ریش روده و بواسیر نماید مصطکی سه درم پوست هلیله کابلی با روغن
گاو بریان کرده هفت درم زیره سیاه و تخم کتان و تخم گندنا همه بریان هریک ده درم سپندان
سفید سی درم غیر تخم بکوبند و با وی بیامیزند و سه درم بنوشند سفوف که خون معده و رحم باز دارد
صدف سوخته و سبد و کهربا و حب ... هریک دو درم مازو و قرنفل و گلنار و بلوط بریان هریک پنج درم
سماق و کشنیز بریان هریک ده درم با آب سرد شربت دو درم سفوف که دفع اسهال بلغم نماید کندر دو
درم نانخواه چهار درم جوز بریان دوازده درم کوک دو درم با آب برگ بنوشد و بزرگ چهار درم
و نیم سفوف که زنان آبستن را سود دارد و باد رحم براند و قوت معده و جگر بیفزاید عاقرقرحا و مرزنجوش
هریک دو درم پودینه و تخم بادیان هریک دو درم و نیم و درونج و تخم کرفس و دارچینی و جوزبوا
و زرنباد و خیربوا هریک سه درم مصطکی و زنجبیل هریک پنج درم قند سفید وزن داروها شربت
دو درم سفوف که معده قوی گرداند و روده از کرم پاک گرداند پوست هلیله کابلی و املج و برنگ کابلی
هریک ده درم تربد سفید سی درم فانید دوازده درم شربت دو درم سفوف که بسیاری بول از
سردی و ضعف مثانه بود باز دارد مازو و گلنار هریک پنج درم کشنیز بریان و گل ارمنی و صمغ
عربی هریک ده درم کندر سی درم بلوط پنجاه درم شربت با آب کم سی درم سفوف که کوفت معده

وحکر و سیر زرورده راسوده آرد قسط و زعفران هریک دو درم قصب الذریره و گل مختوم و گل ارمنی
ولک مغسول و ریوند چینی هریک سه درم کلیل الملک چهار درم شربت با آب عنب الثعلب و خیار چنبر
دو درم سفوف که دفع بول خون بسد و کهربا و دم الاخوین و شب یمانی و گلنار و تخم خرفه و شادنه و عدس مقشر
و گل ارمنی هریک ده درم شربت با آب سماق دو درم سفوف که سوزش بول و بول الدم و سرفه که از گرمی بود با
وآرد کهربا سیزده درم تخم کاهو نوزده درم و نیم تخم خرفه و تخم خشخاش و صمغ عربی هریک سی و دو درم
و نیم کتیرا شصت و پنج درم قند سفید وزن همه شربت با آب سرد پنج درم سفوف سورنجان دفع نقرس و درد
مفاصل نماید فلفل دو درم و بوزیدان و زیره بریان هریک دو درم سورنجان هفت درم قند وزن باز
شربت دو درم بود نسخه زعفران دو درم سقمونیا دو درم مغز بادام پوست کنده سه درم سنا مکی
تربد سفید هریک پنج درم سورنجان مصری پانزده درم قند سفید سی درم شربت با آب سه درم
نسخه زعفران و محموده بریان هریک نیم درم مغز بادام پوست کنده پنج درم قند سفید و سورنجان
مصری هریک ده درم نسخه درد مفاصل و نقرس و عرق النسا بنشاند زعفران نیم درم سقمونیا یک
درم مغز بادام و پوست هلیله زرد هریک سه درم سنا مکی هفت درم سورنجان مصری ده درم شربت
با آب سرد سه درم ماده اگر بلغم بود محموده نشاید بلکه پنج درم تربد باید سفوف که سنگ مثانه و
گرده بریزاند حجر الیهود نیم درم مغز تخم خربزه و خیار و خیار بادرنگ و مغز تخم کدوی شیرین و تخم
رازیانه و خطمی هریک دو درم باشه هندی و صمغ الوی سیاه هریک دو درم شربت یک درم و نیم با بیست
درم آب طبیخ حسک و پنج درم قند سفید سفوف که مثانه و گرده که در کی از سنگ پاک سازد مغز تخم خربزه
و خیار و صمغ تخم خربزه و خیار و صمغ عربی و صمغ الوی سیاه خشخاش هندی هریک پنج درم شربت نیم درم
سفوف نمک معده و جگر از فضول بپالاید و درد مفاصل بنشاند و بادها که در عروق نهان بود دفع نماید
انیسون و نانخواه و تخم خربزه و تخم کرفس و سنبل هندی هریک ده درم و فلفل سیاه و نوشادر و بوره
برنی هریک بیست درم فلفل سفید سی درم نمک صدف و بیست درم شربت با آب گرم سه درم سفوف که بیرون
آمدن منی و بول بی اراده نباشد آرد زیره و انیسون و بذر البنج و کسیلا هریک سه درم تخم خرفه چهار
درم گلنار و گل سرخ هریک پنج درم فانید وزن داروها شربت پنج درم پوست هلیله کابلی و بلیله و
آمله هریک هفت درم تاوی با بیرنده قوت دوا بیفزاید سفوف که آماس جگر که از گرمی بود بنشاند محموده
نیم درم تخم کاسنی و تخم کشوث و لک مغسول و مغز تخم خیار و خیار بادرنگ و ریوند چینی هریک دو درم
پوست هلیله زرد ده درم شربت با ماء الجبن دو درم سفوف که بول براند و آماس جگر بنشاند کافور
دو دانگ لک مغسول چهار دانگ زعفران و سنبل و مصطکی و افسنتین دو درم هریک دو درم ریوند چینی یک درم
و نیم تخم کرفس و انیسون و بادیان و رب سوس هریک دو درم تخم کاسنی و تخم کشوث هریک سه درم
عصاره زرشک چهار درم مغز تخم خربزه و خیار و خیار بادرنگ هریک پنج درم شربت سه درم سفوف
از رب سوس و لک و زعفران و مصطکی و سنبل و افسنتین و کافور عادت سفوف که بدن فربه سازد
کشک جو و گندم و مغز بادام که پوست کنده باشند و برنج شسته و خشک کرده هریک سی درم
خشخاش سفید با دانه چهل درم نخود سفید در سرکه خیسانیده و خشک کرده پنجاه درم نان
سیده خشک کرده پنجاه درم نان سیده خشک کرده پنجاه درم قند سفید صد و بیست درم ماست
تازه سی درم بجوشانند و برنها ... سفوف که دفع سرفه گرم نماید رب سوس و کتیرا و نشا
و مغز دانه آبی هریک سه درم بیخ مهک و مغز تخم خیار هریک پنج درم مغز تخم خطمی و خبازی
و بادام شیرین هریک شش درم فانید هفت درم مویز بیدانه بیست عدد سپستان سی عدد
بیخ مهک و مویز و سپستان در یک من آب بجوشانند تا نصف بماند بپالایند و با شصت

و پنج درم

و پنج درم قند سفید بقوام آورند و دارو باوی بیامیزند و در نسخهٔ دیگر بنفشه پنج درم بود و خشخاش
سفید نیم کوفته با تخم هفت عدد و فلوس خیارچنبر پانزده درم عناب بیست عدد در وقت
آمیختن آرد باقلا ده درم و روغن بادام سی درم لعوق خشخاش نزلهٔ گرم و تنگی نفس زایل
گرداند مغز تخم کدو و دانهٔ آبی شیرین هریک چهار درم تخم خشخاش سفید نیم کوفته با تخم هفت
عدد و فلوس خیارچنبر پانزده درم عناب بیست عدد و در وقت آمیختن آرد باقلا ده درم
و روغن بادام سی درم بیامیزند خشخاش الخ ده درم با جلاب پخته بیامیزند نسخه عناب پنجاه عدد
سپستان صد عدد با صد و بیست درم خشخاش سفید نیم کوفته با تخم در دو من آب بجوشانند
تا ربع بماند بپالایند با نیم من شکر و نیم من سپیخته بقوام آورند و نشا و کثیرا و صمغ عربی هریک
پنج درم نرم بسایند باوی بیامیزند در نسخهٔ دیگر بود زعفران و اقاقیا و گلنار و عصارهٔ
لحیة التیس هریک درمی بود در نسخهٔ دیگر بجای عصاره یکدرم انزروت لعوق سپستان سرفهٔ گرم با
دارد فلوس خیارچنبر بیست درم بیخ سهک پوست کنده سی درم مویز دانه چهل درم عناب
پنجاه عدد سپستان صد و پنجاه عدد در سه من آب بجوشانند تا یکمن بماند بپالایند با صد درم
فانید و صد درم سپیخته بقوام آورند و مقدار حاجت آرد باقلا باوی بیامیزند لعوق خیارچنبر
ذات الجنب و ذات الریه را سود دارد کثیرا و صمغ بادام و آرد باقلا هریک پنج درم مغز بادام
شیرین و نبات و روغن بادام هریک ده درم فلوس خیارچنبر پنجاه درم در آب گرم بگدازند
و بپالایند و دارو باوی بپزند و با انگبین یا سکنجبین بیامیزند و بنوشند و با عدم سوسن یک
شونیز سازند لعوق جلغوزه سینه از ماده بزداید کثیرا و صمغ عربی و بیخ سوسن کبود و مغز
جلغوزه هریک درمی تخم کتان بریان و تمرهندی بیدانه هفت درم با روغن گاو چرب سازند
و با انگبین بیامیزند لعوق تخم کتان سینه از فزونی پاک سازد زوفا و فرنجمشک هریک سه درم
کند و شش درم تخم کتان بریان دوازده درم با انگبین بیامیزند و برنفا و یک ملعقه تناول نماید
لعوق حبه دانه ماده غلیظ بزداید فراسیون و اردکن سنه هریک سه درم آرد باقلا پنج
درم مغز دانه و بادام شیرین هریک ده درم با شصت درم فانید بقوام بیامیزند و صبح یک
ملعقه و شام یکی بنوشند لعوق کوبت سینه از ماده غلیظ پاک سازد و حلبه و تخم کتان بریان
هریک پنج درم مغز جلغوزه و حبه دانه و آرد باقلا هریک ده درم مغز فندق پانزده درم
عصارهٔ کوبت پخته یکمن و نیم با نیم من انگبین بقوام آورند و دارو باوی بیامیزند و پنج
درم با شیر آتان بنوشند لعوق غاریقون سینه از فضول غلیظ بزداید صمغ البطم و میعهٔ تر
و مویز با سپیخته بگدازند و با داروهای دیگر با انگبین بیامیزند و یکدرم و نیم تناول نمایند
لعوق تیز سینه از ماده ردیه غلیظ پاک سازد مغز دانهٔ فلفل و کرسنه و حلبه و تخم انجره
و تخم بادیان هریک چهار درم با آب طبیخ انجیر و سپیخته و روغن بادام تلخ بیامیزند و دو
درم با سکنجبین عسلی بنوشند لعوق بطم سرفهٔ کهن تا بدآرد و آواز صاف سازد و روده
بگشاید و سینه از ماده غلیظ بزداید مر و زعفران و کندر هریک پنج درم آرد باقلا و نخود و
ریوند چینی و فلفل سفید و نانخواه و نشاسته و بیخ سوسن کبود و حرف و میعهٔ تر هریک ده
درم بیخ سهک و علک البطم و مغز فندق بریان هریک سی درم مغز جلغوزه و بادام شیرین
و تلخ هریک شصت درم مویز بیدانه و تخم کتان بریان هریک صد و بیست درم با شیر آتان قرص
سازند و بکوبند و با انگبین بیامیزند و یکی ملعقه صبح و یکی شام تناول نمایند لعوق بارزد ه
غلیظ شش بیرون آورد و سینه از سده پاک سازد کثیرا و مغز بادام تلخ پوست کنده و تخم بادیان

و بارزد هر یک سه درم رب سوس پنجدرم بارزد با انگبین و روغن گاو بگدازند و داروها وی بیا
و سه درم با آب طبیخ زوفا بنوشند نسخه زعفران و جاوشیر هر یک دو درم بارزد و میعه تر هر یک
چهار درم مغز بادام تلخ پوست کنده شش درم جاوشیر با سپخته بگدازند و میعه و بارزد با روغن
گاو و داروها وی بیامیزند نسخه زعفران یکدرم و نیم جاوشیر و مر مکی و حلبه و بارزد هر یک پنجدرم
مغز بادام تلخ پوست کنده شش درم لعوق بادام آواز بگشاید و سینه از بلغم برد آید و سرفه کهن باز دارد
رب سوس سه درم مغز جلغوزه و میعه تر و تخم کتان و انیسون و کتیرا و صمغ عربی و مغز بادام تلخ
و شیرین هر یک چهار درم فانید شصت درم با صد درم آب بادیان تر بگدازند و میعه در قدح اندازند
و داروها وی بیامیزند نسخه طباشیر چهار درم و سنبل و حب بوا و کتیرا و رب سوس و مغز بادام تلخ هر
یک پنج درم مغز تخم خیار و جلغوزه و بادام شیرین هر یک هفت درم تخم بادیان و نشاسته و صمغ عربی
و تخم خشخاش سفید هر یک ده درم کوفته با انگبین بیامیزند لعوق حلبه دفع تنگی نفس نماید و سینه
از بلغم غلیظ برداید تخم بادیان و کتیرا و صمغ عربی و نشا هر یک سه درم مغز جلغوزه و رب
سوس و مغز بادام تلخ و شیرین هر یک پنجدرم تخم حلبه و کتان هر یک ده درم با روغن گاو چرب سازند
و با انگبین با سپخته بیامیزند لعوق حرف سینه از بلغم غلیظ برداید زراوند گرد یکدرم ایرسا
و تخم بادیان هر یک دو درم صعتر و پودینه بری هر یک سه درم سونیز و حب الرشاد هر یک چهار
درم با انگبین بیامیزند و یکدرم و نیم با سکنجبین تناول نمایند لعوق کبر باده را نضج دهد و سرفه
بلغمی را باز دارد و سینه از بلغم برد آید سیر پوست کنده نیم من با نیم من روغن گاو [illegible] ده
درم بسایند و با انگبین بیامیزند و بقوام آورند شراب فاکهی معده و حرقت صفرا بنشاند
معده قوی گرداند آب غوره و ترشی ترنج و خرمای هندی و آلو سیاه و زرشک هر یک صد درم با دویست
و پنجاه درم قند بقوام آورند نسخه دفع قی و اسهال صفراوی نماید و شهوت غذا باز آورد و قوت
معده بیفزاید آب غوره و سیب و آبی و انار ترش و مورد و ترشی ترنج مساوی زرشک و دانه مورد و
سماق و عیر کنار و زعرور نیم کوفته در آب میوه یکشب و یکروز بخیسانند و بپالایند و با ثلث
وزن آب شکر بقوام آورند نسخه شکم نرم دارد سپستان سی درم کشمش و انجیر و مویز بیدانه هر یک
شصت درم عناب و آلوی سیاه و زردآلو و شفتالو و مویز سیاه بیدانه هر یک صد و بیست درم در آب
بخیسانند و بامداد بپالایند و پنج درم بنفشه در خرقه ببندند و در وی اندازند و با صد و بیست درم قند
سفید بقوام آورند و بیست درم بنوشند نسخه معده و جگر قوی گرداند و اسهال صفرا باز دارد و
زرشک و دانه مورد و انار ترش و سیب و امرود مساوی نیم کوفته با آب انار ترش چهار وزن میوه
بجوشانند تا ثلث بماند بپالایند و با اندک شکر بقوام آورند شراب انار قی صفراوی باز دارد و معده
قوی گرداند عود قماری و سنبل و مصطکی هر یک سه درم بکوبند در خرقه ببندند و مصطکی در خرقه دیگر
و با صد و بیست درم آب انار ترش پوست بیرون نشسته ده عدد و خرما بمالند و بپالایند و نعنا
و پوست پسته بگدازند و با قند سفید بقوام آورند و با گلاب تناول نمایند و پوست پسته و نعنا
بیفکنند نسخه معده و جگر قوی گرداند و اسهال صفرا باز دارد زرشک و دانه مورد و انار
ترش و سیب و امرود مساوی نیم کوفته با آب انار ترش چهار وزن میوه بجوشانند تا ثلث
بماند و با قند سفید بقوام آورند نسخه در برسام بکار آید آب سیب صد و بیست درم قند سفید
بقوام آورند نسخه در برسام بکار آید آب سیب صد و بیست درم قند شراب انار مسهل آب انار
ترش و شیرین هر یک دویست و بیست درم تربد سفید نیم کوفته بیست درم در خرقه ببندند
و با آب بجوشانند و بمالند و یکدرم زعفران و پنجدرم محموده در خرقه ببندند و با صد و بیست

درم قند

ونیم قند سفید بقوام آورند چون در دیگ لند وبچینلا زنند وده درم بنوشند شراب الو عناب
دانه بیرون کرده سی عدد ترنجبین کوفته وبنفشه هریک بیست درم خرمای هندی بیدانه سی درم آلوی
سیاه صد عدد در پنج من آب بجوشانند تا ثلث بماند وبپالایند وپانصد وبیست درم قند سفید
صد وهشتاد درم ترنجبین بقوام آورند ویکدرم زعفران ویکدرم ونیم محموده با وی بیامیزند شراب
نعناعی وفواق بنشاند ودفع اسهال نماید دانه انار شیرین وترش با پیه وپی بکوبند وآب وی
بگیرند ونیم وزن وی آب نعناع بیامیزند وبجوشانند وکف برآرند وشکر وزن آب نعناع در وی
اندازند وبقوام آورند شراب بنفشه سینه وپهلو نرم سازد وشکم براند صد وبیست درم بنفشه در
دویست وچهل درم آب یکشب ویکروز بجوشانند وبمالند وبا یکمن قند بقوام آورند اگر قوی تر باید
بنفشه بیشتر سازند نسخه دفع سوء صدر وسرفه نماید دانه آبی وتخم خطمی وصمغ عربی هریک ده درم بنفشه
نه صد وبیست درم در ده من ونیم آب یکشب ویکروز بخیسانند وبجوشانند تا ثلث بماند بمالند
وبپالایند وبا یکمن فانید بقوام آورند وهفت درم بنوشند نسخه دفع برسام نماید دانه آبی وصمغ
عربی هریک ده درم تخم خطمی پانزده درم کتیرا بیست درم بنفشه نه صد وبیست درم سه من آب
گرم یکشب ویکروز بجوشانند وبخیسانند وبا نیم من قند بقوام آورند وبیست درم باسکا
نیم گرم تناول نمایند شراب نیلوفر تشنگی بنشاند وتب گرم وبرسام زایل گرداند گل نیلوفر
نیم من یکشب در آب یا گلاب بخیسانند وبجوشانند وبپالایند وبا یکمن بقوام آورند شراب
خشخاش بزبان یونان دیاقوده خوانند نزله از سینه وسر ببندد وباز دارد ودفع نفث
دم نماید خشخاش تازه سفید صد عدد نیم کوفته در هفت من آب چشمه یا باران بخیسانند
تا نرم شود وبجوشانند وبمالند وبپالایند وبر دو من آب صد وشصت درم انگبین وصد و
شصت درم می پخته بر افکنند وبقوام آورند وزعفران وکلنار رومی یکی واقاقیا وعصاره لحیة
التیس هریک ده یک درم بسایند وبا وی بیامیزند اگر در سینه ماده غلیظ بود بدل می پخته انگبین سازند
نسخه سینه وحلق نرم دارد ودفع سرفه نماید دانه آبی وکتیرا وتخم خبازی وخطمی وصمغ عربی هر
یک پنجدرم بذرقطونا ده درم بیخ سوس کبود تراشیده ونیم کوفته هشت درم خشخاش سفید بیست
عدد در سه من آب بجوشانند تا نصف بماند بپالایند وبا یکمن می پخته بقوام آورند ودر نسخه
دیگر فانید ومیپخته هریک نیم من بود ودر نسخه دیگر بجای هر دو قند نسخه در سل وسرفه که با وی
خون بر آید وسرفه قوی که تب پیدا آرد بکار آید تخم کاهو وبذر البنج سفید هریک سی درم خشخاش
سفید وسیاه هریک پنجاه درم نیم کوفته در پانصد درم می پخته بقوام آورند نسخه تخم خشخاش نیم کوفته
نیم من در سه من آب یکشب ویکروز بخیسانند وبجوشانند تا نصف بماند بپالایند وبا نیم من
شکر ونیم من می پخته بقوام آورند اگر ماده غلیظ بود بدل شکر انگبین سازند می پخته آب انگور
شیرین در دیگ سنگ یا سفال باتش نرم بجوشانند تا ثلث بماند شراب عنب ده درم گلو ودرونش
روده ودرد وبواسیر دارد موسکی وشب یمانی هریک ده یک زعفران دو درم گل سرخ ومازو وگلنار
تمام ناشکفته وبیخ سوسن خراشیده ونیم کوفته هریک سی وشش درم با سه من شراب قابض بجوشانند تا
ثلث بماند بپالایند وبا نیم من انگبین بقوام آورند شراب بکر قند با سه من گلاب بجوشانند تا نصف بماند
یکدرم زعفران سوده با وی بیامیزند وبا آب شربت سازند ویخ در وی اندازند وبیاشامند
شراب سیب تشنگی بنشاند ودفع شوق وخفقان نماید ومعده ودل قوی گرداند خاصه که بیمار
با ضعف دل دلگیری باید آب سیب ترش وشیرین ساوی بجوشانند وبپالایند ویکشب
بگذارند ودر یکمن آب نیم من قند بیندازند وبقوام آورند شراب امرود معده قوی گرداند واسهال

باز دارد آب امرود عفص بجوشانند تا نصف بماند و با قند قوام آرند شراب سیب بقوام آورند شراب
غوره که معده و تشنگی بنشاند و منع غلبه صفرا و قی و مضرت شراب گرم و غذا نماید غوره بجوشانند
تا نصف بماند و رب بگذارند و با صاف بپالایند و با قند بقوام آورند اگر ترش باید با یکمن آب سه من قند
بیامیزند و اگر شیرین باید یکمن آب ده درم قرنفل در خرقه بندند و در دیگ اندازند و بجوشانند
بمالند شراب مورد معده و روده قوی گرداند و اسهال و حیض باز دارد و آب سیب و آب آبی و
انار ترش هر یک دویست و چهل درم قرط و طراثیث هر یک ده درم مورد و دانه مورد هر یک پنجاه
درم نیم کوفته در دیگ اندازند و بجوشانند تا نصف بماند و بپالایند و با قند بقوام آورند نسخه آب دانه
مورد تازه بگیرند و بپالایند و با دو من آب و یکمن و نیم قند بیامیزند و بجوشانند تا ربع بماند بپالایند
و با نیم من قند بقوام آورند نسخه دانه مورد خشک یکمن در چهار من آب بجوشانند تا ربع بماند بپالایند
و با یکمن قند بقوام آورند شراب گل صفرا بنشاند و تشنگی را دو من برگ گل تر با ده من آب بجوشانند
تا رنگ و قوت گل به آب باز آید بمالند و بپالایند و دو من قند با انگبین بقوام آرند شراب گل بکر دو
من برگ گل تر با ده من آب بجوشانند و بپالایند بار دیگر دو من گل در این آب بجوشانند و بمالند و بپالایند
تا هفت بار این کار کنند و با دو من قند یا انگبین بقوام آورند و با ده درم سکنجبین و آب سرد تناول
نمایند و پس از شرب وی هر گاه که آب سرد بیاشامند یک مجلس براند نسخه دیگر اول برگ خشک
گل نیم من با دو من آب بجوشانند تا نصف بماند بپالایند و با نیم من قند بقوام آرند شراب صندل قوت
دل بیفزاید و گرمی جگر بنشاند و دفع تب گرم نماید صندل سفید سوهان کرده پنجاه درم در بیست درم
آب غوره یا سرکه صاف و بیست درم آب یکشب بخیسانند و بجوشانند تا نیم من بماند بمالند و بپالایند
و با یکمن قند بقوام آورند یکدرم زعفران و یکدرم و نیم کافور با وی بیامیزند و پنج درم باسلیره تخم خرفه سوده
شراب به معده قوی گرداند و قی صفراوی باز دارد و درد جگر بنشاند آب آبی ترش و شیرین
هر یک دو من و نیم نفل و عود دو من و نیم شراب ریحانی یکشب و یکروز بخیسانند و بجوشانند و
بپالایند و آب آبی بیامیزند و بجوشانند تا نصف بماند بپالایند و با یکمن و ربع قند یا انگبین
بقوام آورند اگر خواهند زعفران و مشک هر یک دانگی عود و قرنفل و زنجبیل و مصطکی و جوز
بوا هر یک نیم درم نیم کوفته در خرقه بندند و در دیگ اندازند و پیوسته بمالند تا قوت دوا بستانند
نسخه دیگر زنجبیل و مصطکی هر یک دو درم قرنفل سه درم زعفران و دارچینی و قاقله کبیر و صغیر
هر یک چهار درم و نیم کوفته در خرقه بندند و با شش من و نیم شراب کهنه و با ده من آب آبی ترش
بجوشانند تا نصف بماند خرقه بمالند و بپالایند و بیندازند و با ده من انگبین بقوام آورند و نیم درم
مشک سوده با وی بیامیزند نسخه سنبل و قرنفل و زنجبیل و دارچینی و جوزبوا و قاقله کبیر و صغیر
هر یک نیم درم زعفران و مصطکی هر یک درمی بسباسه یکدرم و نیم عود قماری دو درم و نیم کوفته
در خرقه بندند و با نیم من آب سیب و یکمن آب آبی بجوشانند و نیم من شراب کهنه و نیم من انگبین
بقوام آورند و نیم درم مشک و یکدرم سک با وی بیامیزند شراب هلیله دفع تب صفراوی و درد
مفاصل نماید هلیله زرد صد عدد در ظرفی کنند و آب بر وی ریزند چندانکه بر روی وی آید
و سه روز در آفتاب نهند و آب وی بگیرند و بار دیگر آب بر وی ریزند و در آفتاب نهند و
آب وی بگیرند و چند بار این کار کنند و آب بر وی ریزند و با صد درم ترانگبین بقوام آورند
و یکدرم و نیم محموده با وی بیامیزند و بیست درم تناول نمایند شراب افسنتین معده از صفرا بزداید
افسنتین رومی پنج درم گل سرخ هفت درم شاهتره ده درم مویز بی دانه و خرمای هندی هر
یک بیست درم آلوی سیاه بیست عدد با دو من و نیم آب بجوشانند تا نیم من بماند بپالایند

دماوراد

دیا مداد بیست مثقال نیم صبر بنوشند نسخه شکم نرم دارد و معده قوی کرداند و صلابت جگر و
سپرز بنشاند زعفران یکدرم و نیم گل سرخ و سنبل و سادج هندی و صبر سقوطری و غافث
با مصطکی و قسط تلخ هر یک دو درم افسنتین رومی هفت درم و نیم کوفته در خرقه بندند و با
یکمن انگبین و سه من شراب کهن انگور بجوشانند و در قرابه کنند و خرقه بر وی اندازند هفت
روز در آفتاب نهند و هر روز خرقه بمالند و روز هفتم بیرون آورند و ده درم از این شراب
با اندک شکر بنوشند نسخه نافع وی جهت [illegible] نسخه حبش بود افسنتین رومی صد درم
با سه من آب بجوشانند تا ثلث بماند بمالند و بپالایند و آنچه باز ماند در خرقه تر بندند و ده روز بر
آتش نرم بریان کنند و آب وی بگیرند و ثلث آب افسنتین آب آنرا بیامیزند و ربع وی
انگبین و نصف وی شراب کهن با آتش نرم بقوام آورند نسخه شکم براند و سده بکشاید و معده
قوی کرداند اسارون و سنبل و سادج و انیسون و تخم کرفس هر یک ده درم بودینه یکدرم و نیم
زعفران و صبر و پوست بیخ بادیان هر یک دو درم حاشا و افسنتین رومی و نعناع و بیخ سوسن
کبود هر یک سه درم غاریقون چهار درم گل سرخ هشت درم با چهار من شراب کهن
بجوشانند تا نصف بماند بپالایند و با یکمن انگبین بقوام آرند نسخه باد براند و درد معده بنشاند
و قولنج بکشاید نسخه بیست درم تخم کرفس سی درم افسنتین رومی پنجاه درم با دو من آب
بجوشانند تا ثلث بماند بپالایند و یکمن قند بقوام آورند شراب که پیران در هوای سرد بکار آید
قرنفل و دار فلفل و قاقله صغیر و کبیر هر یک ده درم نیم کوفته در خرقه بندند و با سه من انگبین
و بیست و ده من آب انگور شیرین بجوشانند تا نصف بماند خرقه بمالند و بیرون آورند و سه
درم زعفران سوده با وی بیامیزند و در قرابه ریزند و سر وی استوار بسازند اگر رقیق بود در
آفتاب نهند شراب که جگر قوی کرداند و سپرز بگدازند ایرسا و فلفل سفید و تخم بادیان هر
یک ده درم افسنتین رومی و مصطکی هر یک دو درم سلیخه چهار درم نیم کوفته در خرقه بندند
و در قرابه اندازند و چهار من کم ربع شراب انگوری بر وی ریزند و سر قرابه با گل استوار سازند
و پس از چهل روز بنوشند و در نسخه دیگر بجای انیسون ده درم تخم کرفس دو من انگبین با وی
بیامیزند شراب دینار شکم نرم دارد و تشنگی و گرمی جگر بنشاند و برسام و سوء القنیه و
استسقا را سود دارد تخم کشوث پنجاه درم گاوزبان و نیلوفر هر یک ده درم تخم کاسنی بیست
درم پوست بیخ کاسنی سی درم نیم کوفته با سه من آب بجوشانند تا نصف بماند بپالایند
و با یکمن قند بقوام آورند و پنج درم ریوند چینی سوده با وی بیامیزند نسخه گاوزبان و نیلوفر
و گل سرخ و [illegible] هر یک ده درم تخم کاسنی پانزده درم پوست بیخ کاسنی بیست درم
نیم کوفته با سه من آب بجوشانند تا نصف بماند بپالایند و با یکمن قند بقوام آورند چهار درم
و نیم ریوند با وی بیامیزند شراب بزوری باد براند و درد مفاصل بنشاند و معده و جگر و استسقا
را سود دارد تخم کرفس و دار پانه و پوست بیخ کرفس و کبر هر یک ده درم تخم کاسنی و پوست
بیخ بادیان هر یک بیست درم تخم کشوث بیست و پنج درم بیخ کاسنی سی درم نیم کوفته با
پنج من آب بجوشانند تا نصف بماند بپالایند و با یکمن و نیم قند بقوام آورند شراب لیمو
تشنگی و حدت صفرا بنشاند و دفع خمار و قی و تب صفراوی و معده قوی کرداند و غذا
بگوارد قند سفید بقوام آورند و آب لیمو بر وی ریزند و اندک بجوشانند شراب حماض منفعت
و صفت وی مانند منفعت و صفت شراب لیمو بود شراب خرمای هندی شکم نرم دارد و حرارت
و حدت صفرا بنشاند و معده قوی کرداند یکمن خرمای هندی تازه در چهار من آب یکشب بخیسانند

و بامداد آب وی بردارند و با یکمن قند بقوام آرند شرب ریباس دفع خمار نماید و قی و صفرا تسکین بازدارد و قند سفید
در دیگ سنگ بقوام آورند و آب ریباس بروی ریزند و بقوام آورند باید که ریباس تازه در هاون
چوب یا سنگ بکوبند و چند بار ریبا پالایند شرب توت آب توت سیاه دو من و نیم با یکمن و نیم قند بقوام
آورند شرب اجاص یکمن آلوی سیاه با پنج من آب بجوشانند تا نصف بماند بپالایند با یکمن و نیم قند بقوام آرند
شرب انجیر منی و شهوت مباشرت بیفزاید و آلت برخیزاند و گرده قوی گرداند و مثانه از ریگ و سنگ پاک گرداند
نخود سیاه یکمن در پنج من آب یک شب بخیسانند و دو من انجیر سفید در پنج من آب بخیسانند و بپالایند و با
آب نخود بیامیزند و با سه من انگبین بقوام آرند و زعفران نیم درم دارچینی و قرنفل و خولنجان و سنبل هر
یک درمی باوی بیامیزند و ده درم پیش از غذا و پس از غذا تناول نمایند شرب گاوزبان دل قوی گرداند و
دفع وحشت نماید آب گاوزبان و بادرنجبویه هر یک منی با یکمن قند یا انگبین بقوام آورند و ده درم بنوشند
شرب مفرح سودا غذا بگوارد و معده و جگر سرد را سود دارد قرنفل دانگی دارچینی و فلفل سیاه هر یک دانگی و نیم قاقله
صغیر و کبیر هر یک نیم درم زنجبیل یکدرم نیم کوفته در خرقه بندند و با یکمن و دیم انگبین و دو من و نیم شراب
کهن بجوشانند و بپوسته در خرقه بمالند و بقوام آورند و خرقه بیندازند و یکدانگ زعفران و یکدانگ و نیم
مشک با وی بیامیزند شرب زعفران دو درم عود و سنبل و قاقله کبیر هر یک سه درم فلفل و زنجبیل و
دارچینی هر یک یکدرم در خرقه بندند و هشت من شراب کهن در قرابه کنند و خرقه دارو در وی
اندازند و یکشب دیگر روز بگذارند و با یکمن قند و دو من انگبین بقوام آورند و نیم درم مشک و یکدرم سک
با وی بیامیزند شرب مربح معده قوی گرداند و خفقان را سود دارد برگ ترنج تازه پنجاه عدد در دو من و نیم شراب
کهن هفت روز بخیسانند و اندک بجوشانند و بپالایند و با یکمن قند بقوام آرند چون جلاب شود بیست درم
بنوشند شرب سلوبه معده قوی گرداند و شهوت غذا پدید آورد و دفع خفقان نماید عود قماری یکدرم
و نیم قرنفل سه درم مویز حورده درم پوست ترنج صد و بیست درم نیم کوفته در خرقه بندند و در قرابه
اندازند و دو من و نیم شراب کهن بروی ریزند و سه روز بگذارند و خرقه بمالند و بیندازند و با سه من
و نیم قند سفید بقوام آورند و دو دانگ سک و نیم درم زعفران و یکدرم و نیم مصطکی با وی بیامیزند و ده درم
تناول نمایند شرب عود معده قوی گرداند جوزبوا و سنبل و مصطکی و قرنفل هر یک دو درم عود قماری و سک
بغدادی هر یک یکدرم نیم کوفته در خرقه بندند و با یکمن گلاب بجوشانند تا نصف بماند خرقه بمالند و بیندازند
و با یکمن قند بقوام آورند و یکدانگ مشک سوده با وی بیامیزند شرب عنبر درد معده و عصب زایل گرداند
دو من انگبین با سه من آب بقوام آورند و یکدرم و نیم عنبر و یکدرم زعفران سوده با وی بیامیزند سه
درم بنوشند شرب مشک معده را و سایر اعضا قوی گرداند و بیرون تب بلغمی را سود دارد یکمن انگبین
با دو من آب بقوام آورند و یکدرم زعفران و یکدرم و نیم مشک سوده با وی بیامیزند و سه درم تناول
نمایند شرب سنبل درد معده و جگر و سپرز بنشاند و دفع تبهای بلغمی کهن نماید بیست درم سنبل
با دو من آب بخیسانند و بجوشانند تا نصف بماند بپالایند دو من انگبین بقوام آورند و ده درم بنوشند
شرب سیب دل سوداوی قوی گرداند قرنفل یکدرم و نیم عود قماری و گل سرخ هر یک دو درم
گاوزبان و بادرنجبویه هر یک سه درم نیم کوفته در خرقه بندند و با یکمن آب آبی و یکمن آب ریحانی
و دو من آب سیب بجوشانند تا نصف بماند خرقه بمالند و با یکمن قند سفید بقوام آورند و بیست
درم تناول نمایند شرب خبث الحدید بدن گرم و فربه سازد خاصه کرلا عرجا از سوء مزاج سرد بود
انیسون و زیره و نانخواه و تخم کرفس و بادیان و تخم سداب و جرجیر و بیان و کشنیز و کرویا و کاسم و کندر
و فلفل و دار فلفل و دارچینی و سنبل و قرنفل و جوزبوا هر یک درمی و نیم ریم آهن مدبر سه درم
با سه من شراب بجوشانند تا نصف بماند بپالایند و سی درم بنوشند نسخه معده قوی گرداند و بدن
فربه سازند و دفع شهوت گل نماید زیره و حلبه و کاسم و شونیز و نانخواه و ریم آهن مدبر سوده مانند

سپستان هریک ده درم نعنا و کرفس و شبت تر هریک دسته با دو من و نیم دوغ گاو در ظرفی کنند
و پس از آن بعد یک من بپالایند و بنوشند و پس از چهار ساعت غذا تناول نمایند و از سرکه و
تره و جز شور اجتناب نمایند و بجای آب دوغ مذکور بیاشامند شراب نقوعا تنگی نفس و سرفه
بلغمی زایل گرداند بنفشه و تخم خطمی و خبازی هریک پنج درم زوفا و پرسیاوشان و بیخ مهک
تراشیده هریک هفت درم انجیر سفید بیست عدد عناب سی عدد سپستان و مویز بیدانه هریک
پنجاه عدد در سه من آب بجوشانند تا نصف بماند بپالایند و با یک من قند بقوام آرند ده درم بنوشند
و در نسخه دیگر فراسیون پنج درم بود نسخه دیگر دفع نزله سرد نماید مصطکی و زراوند گرد و عنصل
مشوی هریک دو درم زوفا و بیخ اذخر و شکوفه وی هریک سه درم تخم مهک خراسیون و بنفشه
و پرسیاوشان هریک سه درم مویز بیدانه بیست درم انجیر سفید دوازده عدد عناب بیست عدد
سپستان سی عدد با دو من آب بجوشانند تا نصف بماند بپالایند و بامداد چهل درم با یکدرم معجون
و یکدرم روغن بادام شیرین تناول نمایند نسخه التهاب جگر و سپرز بنشاند زوفا سه درم تخم خطمی و
خبازی هریک چهار درم پرسیاوشان و بیخ مهک پنج درم تخم کتان هفت درم حلبه هشت ده درم
انجیر سفید ده عدد مویز بیدانه بیست عدد بجوشانند و بپالایند و چهل درم با یکدرم روغن
بادام و یکدرم روغن بادام تلخ و یکدرم روغن بید انجیر بنوشند نسخه تنگی نفس زایل گرداند سنبل
و مصطکی و سازج هندی هریک دو درم تخم خطمی و خبازی و فراسیون و زراوند گرد و بیخ سوسن کبود
هریک سه درم فنطوریون باریک و کمادریوس و جاشا و پودینه کوهی و شیح ارمنی و برنجاسف و زوفا
و پوست بیخ کبر هریک چهار درم پوست بیخ کرفس و بیخ مهک هریک پنج درم مویز منقی بیست
درم انجیر سفید پانزده عدد عناب بیست عدد سپستان سی عدد با دو من و نیم آب بجوشانند تا
نصف بماند بپالایند و بامداد چهل درم با یکدرم و نیم معجون ... و یکدرم و نیم روغن جلغوزه
تناول نمایند اگر قویتر باید نیم درم تریاق اربعه بیفزایند نسخه حلبه و تخم کرفس و بادیان و بیخ سوسن
کبود و نعنا و فراسیون و پرسیاوشان و تخم کرفس و بادیان و بیخ سوسن کبود هریک ده درم
بجوشانند و چهل درم بنوشند نسخه زوفا پرسیاوشان و تخم کرفس و بادیان و تخم ترب و بیخ
سوسن کبود هریک ده درم بجوشانند و بپالایند و بامداد شصت درم بیاشامند نسخه دیگر انجیر
شکم نرم دارد گرده گرم سازد و درد پشت که از سردی بود زایل گرداند انجیر سفید سه من در دو من
آب بخیسانند و بپالایند و نیم وزن آب انگبین با وی بیامیزند و بقوام آرند نسخه گرده گرم سازد و
قوت مباشرت بیفزاید حلبه سه درم انجیر سفید سه من چهار من آب یک شب و یک روز بخیسانند
و بپالایند و بمقدار آب انگبین بروی بریزند و تودری سرخ و سفید و تخم هلیون هریک دو درم
نیم کوفته در خرقه بندند و در وی اندازند و بقوام آرند و پس آن خرقه بمالند و بیست درم تناول
نمایند نسخه درد پشت بنشاند و قوت مباشرت بیفزاید یک من نخود در پنج من آب بجوشانند تا نصف
بماند بپالایند و با یک من انگبین بیامیزند دارچینی و خولنجان و سنبل و قرنفل هریک دو درم
نیم کوفته در خرقه بندند و در وی اندازند و بقوام آرند و پنج درم مشک و نیم درم زعفران
با وی بیامیزند شراب گزر درد پشت بنشاند و قوت مباشرت بیفزاید دو من گزر پاک سازند
و پوست وی بیندازند و ریزه سازند و با سه درم حلبه و دو من آب در دیگ سنگ ریزند و
سر وی با خمیر استوار کرده بهم اساذند و بپالایند و با وزن آب انگبین بیامیزند و تودری سرخ
و سفید و تخم هلیون هریک دو درم نیم کوفته در خرقه بندند در وی اندازند و بقوام آرند و
خرقه بمالند و بیندازند و نیم درم زعفران و نیم درم مشک با وی بیامیزند و در نسخه دیگر

شراب انگور و زون آب کرنبود شراب دیگر کوبا یکمن باده من آب بهم اندازند و جوش دهند و بپالایند با یکمن
آب و یکمن انگبین ده من شراب بجوش بیامیزند دوقو و کوبا و تخم بادیان هریک دو درم قرنفل و بسباسه و آ
مشک و جوزبوا هریک سه درم سلیخه و اسارون هریک چهار درم خولنجان و سنبل هندی هریک پنج درم
انیسون ده درم نیم کوفته در خرقه بندند و در وی اندازند و بقوام آورند و نیم درم مشک و یکدرم زعفران
باوی بیامیزند شراب بهی بلغم براند زنجبیل چهار درم تربد سفید صد درم نیم کوفته در شیشه کنند و آب
بروی ریزند تا دو انگشت بالا آید و سه روز بآفتاب نهند و آب بروی ریزند و آب وی بگیرند و چند
بار این کار کنند و با یکمن قند بقوام آورند و بیست درم بنوشند شراب که صفرا براند محموده نیم درم بلیله
ده درم بسایند و در خرقه بندند و باده من شراب انگوری در قرابه کنند و پس از پنج روز خرقه را بمالند و
بیندازند و بیست درم با آب گرم بر ناهار بیاشامند شراب که بلغم براند سنبل رومی یکدرم و نیم حب الملوک
ده درم نیم کوفته باده من شراب انگوری در قرابه کنند و پس از پنج روز بیست درم با آب گرم بر ناهار بنوشند
شراب که سودا براند بسفایج ده درم بسایند و بپزند و با پنج من شراب انگوری در قرابه کنند و پس از
بیست روز تناول کنند شراب که تب صفرا براند و قبض بگشاید و تشنگی بنشاند و تب صفراوی
زایل گرداند ترنجبین سفید یکمن در ده من آب گرم بگدازند و بپالایند و بقوام آورند و یکدانگ محموده
باوی بیامیزند و بیست درم بر ناهار بنوشند شراب که قوت مباشرت بیفزاید لحم حبرجیر و شلغم و
بوزیدان و تخم هلیون و بهمن سرخ و سفید و لسان العصافیر و [illegible] و تخم کرز و لعبه بربری و تودری
سرخ و سفید هریک شصت درم نیم کوفته در خرقه بندند با ده من آب انگور شیرین در قرابه کنند و هر
روز خرقه را بمالند و پس از رسیدن شراب خرقه بیندازند و بنوشند شراب انگبین معده قوی گرداند و
شکم نرم دارد یکمن انیسون انگبین با پنج من شراب انگور در قرابه ریزند و سه درم و نیم مصطکی سوده
در خرقه بندند در وی اندازند و پس از شش روز سی درم بر ناهار با آب گرم بیاشامند شراب که
صلابت سپرز بنشاند فوه و تربد و غاریقون و پوست بیخ کبر و بیخ سداب و تخم کشوث و کاسنی و
افتیمون هریک ده درم در نیم آب و یکمن سرکه یکشب بخیسانند و بجوشانند تا نصف بماند بپالایند
و با قند سفید بقوام آورند و بیست درم (بیست درم با) جلاب بنوشند شراب که دفع نزله و زکام سرد کرم نماید کتیرا
درمی پوست خشخاش و دانه آبی و تخم خطمی و کشک جو هریک پنج درم بیخ سماق و مویز بدانه هر
یک درم عناب هشت عدد سپستان پنجاه عدد بجوشانند و در سی درم ده درم مربای بنفشه بگدازند
و بنوشند تا غلظ ماده [illegible] و پرسیاوشان هریک درمی پوست بیخ رازیانه چهار درم انجیر سفید
ده عدد بیفزاید شراب که قوت مباشرت بیفزاید وج و زنجبیل و دارچینی و بسباسه و جوز
بوا و اشنه و سنبل و خیربوا و قرنفل و فلفل و زرنباد و قسط و زعفران و مصطکی و عود قماری و
مشک ترکی و کبابه چینی و قاقله کبیر و درونج عقربی و دانه بلسان و پوست ترنج و شقاقل مصری
هریک ده درم نیم کوفته در خرقه بندد و با پنجاه من آب انگور در قرابه کنند و هر روز خرقه را بمالند و پس
از رسیدن شراب بیندازند و بعد اعتدال تناول نمایند شراب که صفرای عفنه بر آرد تربد سفید کوفته
نیم من در ده من گلاب بجوشانند تا ثلث بماند بپالایند و با یکمن قند سفید بقوام آورند و نیم درم زعفران و
یکدرم محموده باوی بیامیزند و بیست درم بنوشند شراب صعتر تب بلغمی و برد و نافض که از بلغم بود زایل
گرداند سعتر و نانخواه و زنجبیل و گل سرخ و بیخ بادیان بری و کشنیز خشک هریک سه درم مویز سرخ
دانه بیرون آورده بیست عدد با دویست درم آب بجوشانند تا نصف بماند و سی درم پیش از نوبت
تناول نمایند شراب که در بدایت آبله بنوشند آسان برآید کتیرا و لک مغسول هریک سه درم تخم
کرفس و بادیان هریک چهار درم عدس پوست کنده و گل سرخ هریک هفت درم مویز بیدانه ده درم

انجیر

بجنبانند و ده عدد انجیر و نیم آب بجوشانند تا ثلث بماند بپالایند شربت بیست درم با دانگی زعفران
شراب که قوت دهد در دفع جدری با شراب کرد بلوری کنند آب کاهو و آب طرخون و آب عدس نقیع و
آب طبیخ عناب هریک ربع من آب غوره و آب انار ترش و آب ترشی ترنج و دیواج و آب توت سیاه و آب
نقیع سماق و آب زرشک هریک نیم من سرکه انگوری یک من و نیم با چهار من قند بقوام آورند
طباشیر و کافور هریک ده درم نرم کوفته بسایند و با چوب بید بیامیزند و ده درم با گلاب در بیماری حمی
صفراوی و خناق و حمی و طاعون بنوشند سکنجبین ساده قوت جگر بیفزاید و معده از بلغم برآید و سده
بگشاید و تشنگی بنشاند و تب صفراوی زایل کرداند و باه را زیان دارد قند سفید با آب بگدازند
و بعد از گلاب بروی بریزند و بجوشانند و بر دیگ قوام سرکه انگوری با وی بیامیزند و بقوام آورند
و ده درم بنوشند سکنجبین آبی قوت معده و جگر بیفزاید و سده بگشاید و شهوت غذا بدید آورد و
ناقه را سود دارد آب آبی یک من با یک من قند سفید بقوام آورند و ربع من سرکه تند بروی بریزند و ده درم
تناول نمایند سکنجبین بزوری سده بگشاید و حدت تب و تشنگی بنشاند و بول براند و سوء القنیه
و استسقا را سود دارد تخم کاسنی و خربزه و خیار و خیار بادرنگ هریک پنج درم پوست بیخ کاسنی
و رازیانه هریک ده درم نیم کوفته در سی مثقال سرکه و یک من و نیم آب یک شب و یک روز بخیسانند
بجوشانند و بپالایند و با یک من قند بقوام آورند سکنجبین دیگر معده از فضول برداید و سده جگر بگشاید
و دفع سوء القنیه و استسقا نماید عصاره غافث دو درم افسنتین و تخم کاسنی و رازیانه و کرفس
و کشوث هریک پنج درم پوست بیخ کبر و رازیانه و کرفس هریک هفت درم نیم کوفته در ربع من
سرکه بخیسانند و بجوشانند و بپالایند و یک من قند با انگبین بقوام آورند و ده درم ریوند چینی با
وی بیامیزند سکنجبین رمانی تشنگی بنشاند و حمای محرقه زایل کرداند سرکه سی درم آب زرشک
شصت درم آب انار ترش و شیرین و گلاب هریک نیم من و نیم من قند سفید بقوام آورند و بیست
درم بنوشند سکنجبین ریوندی چینی و درد جگر بنشاند و حمای محرقه و برسام دفع نماید تخم رازیانه سه
درم تخم کاسنی و خربزه و خیار و خیار بادرنگ و تخم کشوث و تخم شاهتره و گل سرخ هریک ده درم
پوست بیخ کاسنی و زرشک بیدانه هریک یازده درم نیم کوفته با دو من آب بجوشانند و سه
درم ریوند چینی در خرقه کتان بندند و در روی اندازند و پیوسته خرقه بمالند و بپالایند و با ربع من
سرکه و یک من قند بقوام آورند سکنجبین که صفرا براند محموده و عصاره قثاء الحمار هریک چهار درم در
خرقه کتان بندند و یک درم پوست بیخ کرفس و ده درم پوست بیخ رازیانه نیم کوفته در دیگ سنگ
بجوشانند و خرقه دوا در روی اندازند و پیوسته بمالند و بپالایند و با ربع من سرکه و نیم من قند
و نیم من گلاب بقوام آرند و ده درم با بیست درم گلاب با جلاب تناول نمایند تا عدم عصاره و ترب
هلیله زرد با تربد بدل سازند بیخ بادیان و کرفس حسب اصلاح سقمونیا کرده اند سکنجبین که
بلغم براند تخم کرفس و بادیان هریک دو درم نیم پوست بیخ کرفس و بادیان هریک ده درم نیم کوفته
دو نیم من سرکه عنصل و دو من آب یک شب و یک روز بخیسانند و بجوشانند تا نصف بماند بپالایند
و سی درم تخم معصفر بکوبند و شیرم بگیرند و با وی بیامیزند و بیست درم ترب تربد در خرقه کتان
بندند در وی اندازند و با یک من قند یا انگبین بقوام آرند و ده درم بنوشند سکنجبین که سودا براند خربق
سیاه چهار درم نرم بسایند و بسفایج کوفته سی درم هریک جدا در خرقه کتان بندند و با
صد درم سرکه و یک من قند در دیگ سنگ بجوشانند و نزدیک قوام سی درم افتیمون در خرقه کتان
بندند و در وی اندازند و پیوسته خرقها بمالند و پس از قوام بیندازند و بیست درم تناول
نمایند سکنجبین که آب زرد براند و مستسقی را سود دارد برگ نادریون تازه ده درم ربع من سرکه

یکمن آب یک هفته بخیسانند و بجوشانند و بپالایند و با یکمن قند بقوام آورند اگر سی درم آب آبی با این
و بدل آب گلاب کنند شربت مضرت نرسانند و جمله ده شربت بود سکنجبین که دفع اسهال صفرا نماید
و خداوند جدری را سود دارد و حدت صفرا و گرمی خمار بنشاند برگ گل سرخ پنجاه درم گلنار ده درم
در یکمن سرکه و دو من گلاب سه روز بخیسانند و اندک بجوشانند و بپالایند و با دو من قند بقوام
آورند سکنجبین عنصل غذا بگوارد و سده بگشاید و صلابت جگر و سپرز بنشاند و دفع ماده غلیظ و
منع آروغ ترش نماید و تنگی نفس و درد پهلو و استسقا و صرع بلغمی و سوء هضم و درد معده که از
سردی و تری بود زایل کرده اند قردمانا دو درم نانخواه و تخم کرفس رومی و انجدان سفید و سادج هندی
هر یک پنجاه درم زنجبیل و تخم بادیان و انیسون و بیخ انجدان و عاقرقرحا و بودینه بری هر یک بیست
درم برگ سداب خشک صد درم پیاز عنصل دویست و چهل درم نیم کوفته با دو من مثلث و سه من
انگبین و دوازده من سرکه عنصل در قرابه کنند و پس از هفت روز بپالایند و پیش از غذا و پس از وی
بنوشند سرکه عنصل معده قوی گرداند و غذا بگوارد و قصبه شش از رطوبت بزداید و آواز صاف سازد
و صفا در بشره پدید آید و حدت بصر بیفزاید و غرغره با وی گوشت بن دندان سخت کرده اند و
بجهت نشف رطوبت خون بن دندان باز دارد و دهان خوشبو سازد و در گوش چکانند درد
وی که از قرحه باشد بنشاند از وی و سکنجبین وی اندک تناول نمایند و تدبیر بید درم سازند
بیخ پیاز کوهی و بکارد چوب پاره سازند و در رشته پنبه بکشند چنانکه پارهای عنصل بهم باز نیاید
و در سایه بیاویزند و پس از چهل روز یکمن از این پیاز با ده من سرکه تند در قرابه کنند و شصت روز
با فتاب بنهند و بپالایند و محافظت نمایند بعضی یکمن عنصل را در سه من و ده استار سرکه
خیسانند و بعضی یکمن پیاز تر پاره سازند با ده من سرکه در قرابه کنند و پس از شش ماه بکار دارند
نسخه که سده بگشاید و صلابت جگر و سپرز بنشاند و دفع ماده غلیظ نماید پیاز عنصل بکارد چوب
پاره سازند و صد و هشتاد درم با هفت درم و نیم سرکه بجوشانند و مصفا سازند و بپالایند و بهر یک من
سرکه یکمن و نیم قند سفید برافکنند و بقوام آورند سکنجبین که سنگ مثانه بریزاند پیاز عنصل ده و نطرا
سالیون و راسن هر یک پنجاه درم پوست بیخ کبر و رازیانه هر یک ده درم پوست ترب بیست درم در یکمن و نیم
سرکه کهنه سه روز بخیسانند و بجوشانند تا نصف بماند بپالایند و با یکمن قند بقوام آورند سکنجبین
درد سپرز که از سردی بود بنشاند وج و فوه و اسارون و پوست بیخ ببل و پوست بیخ کبر و کرنا و اسقو
لوفندریون هر یک ده درم با یکمن سرکه بجوشانند و بپالایند با یکمن انگبین بقوام آورند رب آبی
و اسهال که از گرمی بود باز دارد آب آبی ترش با آتش نرم بقوام آرند رب انار گرمی معده و تشنگی
بنشاند و قی صفراوی باز دارد و خداوند تب گرم را سود دارد و آب انار ترش در دیگ سنگ بقوام
آورند رب سیب قوت دل بیفزاید و حدت خون و صفرا بنشاند و قی و اسهال صفراوی باز دارد
و آب سیب شامی با کوهی بقوام آورند رب غوره تشنگی و حدت صفرا بنشاند و تب دموی و صفراوی
زایل کرده اند آب غوره در دیگ سنگ بقوام آورند رب ریواج حدت تب بنشاند و قی و اسهال صفراوی
باز دارد آب ریواج بقوام آورند رب آلوی سیاه تشنگی بنشاند و شکم نرم دارد و دفع تب گرم
نماید آلوی سیاه ترش در آب بجوشانند و بپالایند و بقوام آورند رب توت دفع خناق نماید آب
توت سیاه بجوشانند در یکمن و نیم آب توت یکمن برافکنند و بقوام آرند من یکی درم زعفران و شب یمانی
هر یک درمی با وی بیامیزند رب هلیله صفرا براند و تب صفراوی زایل گرداند عصاره هلیله
و قند بر آفتاب بنهند تا بقوام آید رب ترنج بلغم براند و معده از بلغم بزداید صفت وی مانند صفت

## اقسام مطبوخ هلیله

دیگر هلیله بود مطبوخ هلیله صفرا براند و گویند بجوشانند تخم خرفه و کاسنی هریک سه درم بنفشه و گل سرخ هریک
پنج درم هلیله سیاه و پوست هلیله زرد و کابلی هریک هفت درم خرمای هندی پانزده درم عناب
و سپستان و آلوی سیاه هریک سی عدد برگ کرفس و سنبل کوچک در یک من و نیم آب بجوشانند تا ثلث
بماند و پانصد درم آب مطبوخ بیست درم شیرخشت بیامیزند بپالایند و بیاشامند نسخه هلیله زرد و
کابلی هریک هفت درم خرمای هندی پانزده درم عناب و سپستان و آلوی سیاه هریک سی عدد و عنب
عنب الثعلب بجوشانند و بپالایند و ده درم فلوس خیارشنبر و بیست درم شیرخشت در وی بگدازند و بپالایند
و تناول نمایند نسخه هلیله زرد ده درم شاهتره بیست درم خرمای هندی سی درم آلوی سیاه سی عدد
و سپستان پنجاه عدد بجوشانند و بپالایند و سی درم شیرخشت در وی بگدازند و بپالایند و با یکدرم
صبر بنوشند نسخه انیسون و تخم بادیان هریک دو درم تخم خرفه و کاسنی و تخم کشوث هریک سه درم شاهتره
و بنفشه و گل سرخ و سنای مکی هریک پنج درم هلیله سیاه و پوست هلیله زرد و کابلی هریک هفت
درم خرمای هندی و گلشکر و فلوس خیارشنبر هریک پانزده درم شیرخشت سی درم سپستان و مویز
بیدانه و آلوی سیاه سی عدد برگ کرفس و کاسنی و لبلاب و عنب الثعلب هریک دسته بجوشانند
و بپالایند و دانگی و نیم محموده مشوی و نیم درم غاریقون و نیم درم تربد با وی بیامیزند نسخه سودا
و بلغم را براند و دفع تب ربع نماید اسطوخودوس سه درم افسنتین رومی چهار درم هلیله سیاه
و پوست هلیله زرد و بلیله و کابلی و آمله و سنای مکی هریک پنج درم افتیمون شامی هفت درم مویز
بیدانه بیست درم آلوی سیاه بیست عدد بجوشانند و بپالایند و دانگی و نیم خربق سیاه و نیم درم صبر
و یکدرم غاریقون باهم بیامیزند و بنوشند و پس از وی صد درم از این مطبوخ بیاشامند م ب
دفع یرقان سوداوی نماید خربق سیاه نیم دو درم پوست بیخ رازیانه و کرفس هریک چهار درم بسفایج و شکوفه
اذخر و شاهتره و افتیمون هریک پنج درم هلیله سیاه و پوست هلیله زرد هریک ده درم مطبوخ
افتیمون مالیخولیا مجرب و قوبا و بهق سیاه زایل گرداند بسفایج پنج درم کابلی سنای مکی هفت درم اسطوخودوس
و افتیمون و هلیله سیاه هریک ده درم بجوشانند و بپالایند و با دانگی خربق سیاه و نیم درم صبر و
چهار دانگ غاریقون تناول نمایند نسخه دفع سودا و مالیخولیا نماید تربد چهار درم اسطوخودوس و
پوست هلیله کابلی و افتیمون و مویز بیدانه هریک ده درم بجوشانند و بپالایند و دانگی خربق سیاه
و دو دانگ نمک هندی و چهار دانگ غاریقون و یکدرم صبر با وی بیامیزند و بنوشند نسخه تربد دو درم
بسفایج سه درم اسطوخودوس و گاوزبان و بادرنجبویه و غافث و پوست هلیله و آمله هریک چهار
درم افتیمون پانزده درم مویز بیدانه سی درم آلوی سیاه عدد بجوشانند و بپالایند و یک دانگ نیم
خربق سیاه و نیم درم صبر و یکدرم غاریقون با انگبین بیامیزند و در وی بگدازند و بیاشامند نسخه
خربق سیاه چهار دانگ تخم بادیان و انیسون هریک درمی تربد و گاوزبان و بادرنجبویه و تخم فرنجمشک
هریک دو درم اسطوخودوس و کمادریوس و کمافیطوس هریک سه درم غافث و بسفایج و شکاعی
و بادآورد و سنای مکی و بنفشه و گل سرخ و افسنتین رومی هریک چهار درم هلیله زنگی و پوست هلیله
کابلی و بلیله و آمله هریک پنج درم بجوشانند و بپالایند و با یک دانگ و نیم شحم حنظل و دو دانگ
حجر لاجورد و دانگ نمک سیاه و چهار دانگ صبر و یکدرم غاریقون و ده درم قند سفید تناول
اگر خواهند که صبر هم براند محموده نیم دانگ و پوست هلیله زرد هفت درم بیفزایند نسخه بلغم
و سودا و صفرای سوخته براند و دفع بیماریهای سوداوی نماید بسفایج و پوست بیخ رازیانه و بیخ
کبر هریک دو درم گاوزبان و بادرنجبویه و شاهتره و اسطوخودوس و پرسیاوشان و بنفشه و نیلوفر
هریک سه درم گل سرخ چهار درم هلیله سیاه و پوست هلیله زرد و افتیمون هریک پنج درم سنای

بكى هفت درم مويز بيدانه وسبستان هريك سى عدد در يكمن وديم آب بجوشانند تا ثلث بماند بپالايند وگلقند
ده درم وترنجبين وفلوس خيار چنبر هريك پانزده درم درويى يكدازند وبپالايند وبياشامند مطبوخ
شاهتره كه خارش زايل گرداند تا ميران چينى دو درم گل سرخ وبسفايج وتخم كاسنى وافتيمون رومى
هريك سه درم افتيمون شامى چهار درم شاهتره وسنا مكى هريك پنج درم پوست هليله زرد پانزده درم
در سيصد درم آب بجوشانند تا صد درم بماند بپالايند وده درم ترنجبين درويى يكدازند وبنوشند مطبوخ
خيار چنبر بدين از مواد محترقه بزدايد بنفشه سه درم گل سرخ پنج درم خرماى هندى پوست وى بپالايند وبنوشند
مطبوخ سورنجان تخم كاسنى وكرفس وباديان وسورنجان هريك دو درم تربد سفيد سه درم پوست هليله زرد با
سيصد درم آب بجوشانند تا صد درم بماند بپالايند وسى درم ترنجبين درويى يكدازند نسخه تخم كاسنى وكرفس
باديان هريك درم سورنجان مصرى دو درم گل سرخ سه درم تربد وبسفايج وشاهتره هريك چهار درم
پوست هليله زرد پانزده درم مانند مطبوخ اول بجوشانند نسخه تخم كرفس وباديان ومصطكى وانيسون
وفوه واسارون وبوزيدان وماهى زهره وسورنجان هريك دو درم پوست هليله كابلى هفت درم زبد
وشاهتره وپوست هليله زرد هريك ده درم مويز بيدانه پانزده درم بجوشانند وبپالايند وبا دو دانك
غاريقون وده دانك تربد ويك درم ايارج فيقرا بنوشند نسخه درد پشت وپهلو زايل گرداند هليله كابلى
وماهى زهره هريك سه درم شيطرج وبيخ اذخر وبوزيدان وفوه وسورنجان هريك پنج درم پوست
بيخ كرفس وباديان هريك هفت درم حلبه ومويز آبى دانه هريك ده درم بجوشانند وبپالايند وچهل
درم با سه درم روغن بيد انجير تناول نمايند مطبوخ دفع گرمى سپرز نمايد هليله سياه وپوست بيخ كبر وباديان
وتخم كرفس وباديان هريك پنج درم شاهتره وخرماى هندى وپوست هليله زرد هريك ده درم بجوشانند
وبپالايند ويكدرم غاريقون ويكدرم ونيم غاريقون ويكدرم ونيم ايارج فيقرا با وى بياميزند وبياشامند
مطبوخ كه بول وحيض براند غافت وجا وبيخ اذخر وعود بلسان وانيسون وكادريون وناتخواه وقسط واسارون
هريك سه درم وج سه درم ونيم جعده وسداب وبودينه بر هر تخم كرفس وباديان هريك چهار درم
سكنطرا نيج وبرنجاسف وفراسيون هريك پنج درم ... هفت درم با سه من آب بجوشانند تا ثلث بماند
بپالايند وچهل درم با سه درم روغن بيد انجير تناول نمايند مطبوخ كه سده بگشايد وصلابت جگر و
سپرز بنشاند ودفع استسقا نمايد سنبل وافسنتين رومى وشكوفه اذخر وغافت وانيسون
واسارون هريك سه درم شاهتره وپوست هليله كابلى هريك هفت درم مويز بيدانه ده درم
عناب ده عدد بجوشانند وپنج درم بيخ فلوس خيار چنبر درويى يكدازند وبپالايند ويكدرم صبر
ونيم درم غاريقون با سكنجبين بياميزند وبيش از مطبوخ بنوشند مطبوخ كه ماده محترقه سودا براند
ودفع بهق وبرص وكلف وعشق نمايد تخم كرفس وانيسون ومصطكى هريك دو درم شكوفه اذخر
وبيخ ... وتربد هريك سه درم بسفايج پنج درم پوست هليله زرد وكابلى ومويز بيدانه هريك
ده درم بجوشانند وبپالايند ويكدرم ايارج فيقرا ويكدرم غاريقون وانگبين بياميزند وپيش
از مطبوخ بيك ساعت تناول نمايند مطبوخ زوفا دفع سرفه گرم نمايد صلابت ودق را سود دارد برسيا وشان
سه درم كتيرا ودانه مورد هريك پنج درم تخم خطمى هفت درم بيخ ... وخشخاش سفيد هر
يك ده درم كشك جو پانزده درم انجير زرد سه عدد بجوشانند وسى درم با ده درم ترياك
بنفشه وسه درم روغن بادام بنوشند مطبوخ كه دفع كرم كدو ودراز نمايد پوست درخت انار
ترش وشيرين هريك ده درم در ديك كنند وصد درم آب بروى ريزند ويكشب بگذارند و
بجوشانند تا سى درم بماند بپالايند وپيش از وى سه عدد خرما بنوشند بايد كه پوست انار
بسوى زير تراشند نه سوى زبر چه در صورت دوا فى برآيد وقاى از وى بيايد مطبوخ كه

صلابت سپرز بشناند اشنه وانیسون وکرناز وتخم بادیان هریک سه درم تخ کبر وادخر وتربد هریک پنج
درم شاهتره وهلیله سیاه هریک ده درم بجوشانند وبپالایند وتا نیم درم غاریقون ویکدرم
ایارج فیقرا تناول نمایند مطبوخ درد مفاصل که از صفرا وبلغم بود بنشاند انیسون وتخم کشوث و
ریوند چینی وبوزیدان هریک درمی وزنجان یکدرم ونیم تخم کرفس دو درم گاوزبان وپوست بیخ کا
وبیخ مهک هریک سه درم گل سرخ پنجدرم شاهتره ده درم آلوی سیاه وبوزیدانه هریک سی
عدد خرمای هند وفلوس خیار چنبر هریک ده درم شیرخشت سی درم در چهل درم مطبوخ بگدازند
وبپالایند وبا دانگی محموده ونیم درم تربد وبیست درم آب کاکنج بنوشند مطبوخ که سنگ کرده بگشاید
وسنگ مثانه بریزاند اسطوخودوس وکمادریوس وکمافیطوس وفراسیون واسقولوقندریون هریک دو
درم [illegible] وسنبل وسلیخه وبیخ اذخر ودارچینی و[illegible] وتخم کرفس ودارزیانه وقسط واسا
وغطراسالیون هریک سه درم نخود سیاه بیست درم انجیر هفت ده عدد در ده من آب بجوشانند
تا ربع بماند بپالایند وچهل درم با یکدرم ونیم روغن بادام تلخ بنوشند مطبوخ که حیض براند وبول [illegible]
نیم درم اسارون یکدرم تخم بادیان دو درم لوبیای سرخ پنجدرم بنوشند بجوشانند وبا ده درم انگبین
بیاشامند نسخه برگ سداب سه درم حلبه وانیسون ونخود ولوبیای سرخ هریک چهار درم در یکمن وربع
آب بجوشانند تا ربع بماند بپالایند وچهل درم با ده درم قند سفید بر ناهار تناول نمایند مطبوخ که حیض
بگشاید انجبور زد بیخ غده برگ سداب وترمس وافسنتین رومی ودمنه ترکی وتخم بادیان وکرفس هر
یک ده درم بجوشانند وبا نه درم گلقند درو بگدازند وسه روز بنوشند وسه روز ترک نمایند نسخه
که فواق بنشاند خاصه که از پس غذای غلیظ وشراب ممزوج بدید آید زیره وانیسون وبودینه وکندر هر
یک درمی با صد درم آب بجوشانند تا ثلث بماند بپالایند وتجرع نمایند نسخه فواق که از سردی معده بود
دفع نماید فراسیون وسعد وانیسون وتخم کرفس هریک دو درم بجوشانند وبنوشند نسخه که از باد غلیظ
بود زایل گرداند نانخواه وتخم سداب هریک سه درم با شراب کهن بجوشانند وبیاشامند نقوع فاکه
دفع تب صفراوی ودرد سر گرم نماید وتشنگی بنشاند تخم کاهو وکشنیز هریک دو درم بنفشه وتخم
کاسنی هریک پنجدرم فلوس خیار چنبر هفت درم پوست هلیله زرد ده درم خرمای هندی پانزده درم آلو
سیاه بیست عدد عناب وسپستان هریک سی عدد یکشب در آب بخیسانند وبپالایند وچهل درم
با ده درم قند وبیست درم ترنجبین بیاشامند نقوع هلیله صفرا براند ودرد سر گرم بنشاند پوست
هلیله زرد پانزده درم در صد درم آب نقوع آلوی سیاه با خرمای هند بخیسانند ودر هاون
سنگ بسایند وبپالایند وبا بیست درم ترنجبین با جلاب تناول نمایند نقوع صبر باد براند وبدن
از ماده غلیظه بزداید ودرد سر که از باد وماده بود بنشاند سعد وسنبل وافسنتین رومی وشکوفه
اذخر وتخم کرفس وبادیان ونانخواه وزیره کرمانی هریک ده درم در یکمن آب بجوشانند تا بنصف
باز آید بپالایند وبا ده درم صبر در شیشه کنند وسه روز در آفتاب نهند وشب در خانه گرم نگاه
دارند وروز چهارم ده درم بپالایند وبا دو درم روغن بید انجیر بیاشامند نسخه صبر چهار دانگ
در سی درم آب کاسنی روز در آفتاب محافظت نمایند وبپالایند وبیاشامند نسخه درد سر بلغمی و
سوداوی زایل گرداند مصطکی وقنطوریون باریک هریک سه درم اسارون پنجدرم افسنتین
رومی ده درم در یکمن ونیم آب بجوشانند تا نیم من بماند بپالایند وبا شش درم صبر سه روز در
آفتاب نگاه دارند وسی درم با یکدرم روغن بادام شیرین تناول نماید نقوع بزور وابهل وهزار
اسفند هریک درمی ونیم دوقو و[illegible] هریک دو درم تخم کرفس وبادیان وانیسون هریک

سه درم سنبل وافسنتین رومی هریک چهار درم تخم خربزه هفت درم نیم کوفته در شیشه کنند یکمن ونیم آب
بروی ریزند وسه روز در آفتاب نهند وبجوشانند تا نصف بماند وچهل درم با یکدرم روغن بادام شیرین
بنوشند الاصول دفع فالج ولقوه وصرع نماید وبخارهای بلغمی زایل کند سلیخه یکدرم سنبل وشکوفه اذخر
وحنطیانا ومصطکی هریک دو درم اسارون ودانه بلسان هریک دو درم ونیم بوزیدان وهزار اسفند
وعود بلسان هریک سه درم انیسون وتخم کرفس وبادیان هریک چهار درم پوست بیخ کرفس وبادیان
وبیخ اذخر هریک ده درم مویز بیدانه بیست درم با دومن آب بجوشانند تا نصف بماند بپالایند چهل
درم با یکدرم روغن بادام تلخ ویکدرم روغن بید انجیر بنوشند نسخه سده جگر وسپرز بگشاید وسوء
مزاج سرد واستسقا وتبهای بلغمی زایل کرداند سنبل ومصطکی هریک دو درم غافث وشکاعی وباد
آورد وپوست بیخ کبر وکمادریوس وکمافیطوس وگل سرخ وافسنتین رومی هریک سه درم زرنباد دو درم
مویز بیدانه بیست درم بجوشانند وچهل درم با یکدرم روغن بادام شیرین ویکدرم دوا الکرکم فیما ند
ان تناول نمایند نسخه که حیض براند وصرع که از ماده وی از فم بدماغ رسانند نماند انیسون وپنجم وکرفس و
بادیان ودراونه کوهی ودرونج وهزار اسفند وبیخ فاوانیا وقنطوریون باریک هریک سه درم پوست
بیخ کرفس وبادیان ومویز بیدانه هریک ده درم با یکمن ونیم آب بجوشانند تا ربع بماند بپالایند وچهل
درم با یکدرم ونیم ومهر با یکدرم ونیم با روغن بادام شیرین بنوشند نسخه که سنگ مثانه وگرده بریزاند
وبالنگ ستاره برسیاوشان واسقولوقندریون هریک سه درم پوست بیخ کرفس وبادیان هریک پنج درم
تخم خربزه وبادرنجبویه هریک هفت درم مویز بیدانه وده درم انجیر سفید ده عدد با یکمن وربع آب
بجوشانند تا ربع بماند بپالایند وچهل درم با نیم درم سنگ سپاه ونیم درم حجر الیهود تناول نمایند
نسخه که درد نقرس ودرد مفاصل زایل کرداند انیسون وشیطرج وبانخواه وقنطوریون باریک سورنجان
وماهی زهره وپوست حنظل وچوبنیدان هریک پنج درم پوست بیخ کرفس وبادیان وکبر هریک ده درم بجوشانند
وده درم با یکدرم ونیم روغن بید انجیر بیاشامند نسخه درد مفاصل بنشاند ونضج بلغم دهد تخم کاسنی
وبیخ سهک وبرسیاوشان هریک سه درم انیسون وتخم کرفس وبادیان هریک چهار درم پوست بیخ بادیان
پنج درم تخم خربزه هفت درم انجیر سفید بیست عدد مویز ده دانه چهل درم با دومن آب بجوشانند تا نصف
بماند بپالایند وچهل درم باده درم مربای گل تناول نمایند مربای گل معده قوی کرداند سه من گل با دومن
قند سفید بسایند ودر ظرف کنند وچهل روز در آفتاب نهند وبکار آرند اگر بدل قند انگبین سازند
چهار من گل نیم بسایند وبا ده من انگبین بیامیزند ودر آفتاب نهند وپس از چهل روز بنوشند و
گویند پس از شش ماه مربای بنفشه سینه نرم دارد ودفع سرفه نماید برگ بنفشه یکمن با دومن قند سفید
بسایند وچهل روز در آفتاب نهند مربای ترنج غذا بگوارد ومعده قوی کرداند پوست زرد ترنج وسپیدی
وی ببینداند وپاره سازند ودر آب نمک نهند وتا هفت روز آب نمک هر روز تازه کنند پس آب
شیرین شوید از وی بستانند ویکمن با دومن آب بجوشانند وکف بردارند وترنج در وی ریزند و
بجوشانند تا بیرون وی مانند مروارید نماید وبا دومن مربا ویکدانگ ونیم مشک ونیم درم قرنفل
ونیم درم دارچینی ویکدرم ونیم زعفران ویکدرم ونیم جوز بوا بیامیزند مربای هلیله معده قوی کرداند
ورطوبت از معده بزداید وبخار معده از دماغ بردارد وتحلیل بخار دماغ کند مربای تر وی بهتر از
خشک بود اگر هلیله تر نباشد هلیله خشک درشت کنند در دیگ وآب بروی ریزند تا
هلیله جذب رطوبت کند ونرمک نشود وخرما وکنک چونان بجوشانند وبپالایند وهلیله
بدان آب بجوشانند تا نرم گردد بیرون آورند وسیخ بروی زنند ونیم وزن انگبین مقوم کلاب

بروی ریزند و هلیله با وی بجوشانند و داروهای مربای ترنج کوفته در خرقه بندند و در وی اندازند
و بپوشته خرقه بمالند و بپالایند و قدری عنبر و مشک و زعفران با وی بیامیزند مربای زنجبیل بول
براند و معده و گرده قوی گرداند و مثانه گرم دارد و دفع تب بلغمی نماید زنجبیل تازه بی ریشه پاک نمایند
و سیخ بروی زنند و با قند یا انگبین بجوشانند و قدری عنبر و مشک با وی بیامیزند مربای آمله
حفظ بیفزاید و دفع باسور نماید و فایده مربای هلیله از وی ظهور یابد با عدم آمله تر آمله خشک
در آب بجوشانند و با انگبین بجوشانند و داروهای مربای زنجبیل با وی بیامیزند مربای شقاقل کرده
و مثانه قوی گرداند و قوت مباشرت بیفزاید شقاقل اگر تازه بود نماند ترنج مربا سازند و داروها
با وی بیامیزند اگر خشک بود در آب بجوشانند مربای داس بول براند و دفع فالج نماید و گرده و
مثانه گرم دارد داس ترا پاک سازند و با انگبین و آب بجوشانند تا نرم گردد و داروهای مربای
ترنج بسایند و با وی بیامیزند مربای گزر سینه نرم و پشت گرم دارد و قوت مباشرت بیفزاید و درد
پشت زایل گرداند درون گزر بیندازند و ریزه سازند و با انگبین و آب بهم سازند و داروی
مربای ترنج بسایند و با وی بیامیزند مربای آبی غذا بگوارد و قی و اسهال باز دارد پوسته درون آبی دور
بیندازند و با انگبین بجوشانند و داروها که یاد کرده شد با وی بیامیزند مربای سیب قی باز دارد
و معده و دل قوی گرداند صفت وی مربای آبی و داروهای وی مربای جوز قوت مباشرت
بیفزاید و پوست مغز جوز تر دور سازند و با انگبین و آب بجوشانند و داروهای گذشته با وی
بیامیزند مربای بادام دفع سرفه نماید پوست بادام دفع سرفه نماید پوست دوی وی بیندازند و بادو
بجوشانند و سه روز بگذارند و از وی بیرون آورند و با شکر عسکری معقوم اندک بجوشانند مربای
چلغوزه درد پی بنشاند و قوت مباشرت بیفزاید مغز چلغوزه با انگبین و آب بجوشانند و داروها
که یاد کرده شد با وی بیامیزند مربای سیر غذا بگوارد و معده از رطوبت بزداید و دفع بیماریهای
سرد نماید پوست دانه سیر دور سازند و یک شب و یکروز در شیر تازه بخیسانند و با انگبین بجوشانند
و با سه من مربا داروها که یاد کرده شده اند بیامیزند زعفران و دار فلفل و قرنفل و جوزبوا
هریک نیم درم زنجبیل و دارچینی و خیربوا هریک درمی مربای وج دفع صرع و لقوه و فالج و قولنج
ریحی نماید وج تازه پاک سازند و سه روز در آب بخیسانند و با انگبین و آب بجوشانند و پس از
چهل روز دو درم تناول نمایند مربای گاوزبان سودا و خفقان و سرفه بلغمی زایل گرداند بگیرند شکوفه
بادروج صاف بسایند و در آفتاب نهند مربای اسطوخودوس دماغ از ماده سوداوی بزداید و
شکوفه وی مانند شکوفه گاوزبان مربا سازند حب اسطوخیقون بدن از بلغم و سودا و ماده
ردیه بزداید قرنفل یک درم انیسون و تخم کرفس و اسارون هریک دو درم آمله و غاریقون و محموده
و افسنتین نیم درم هلیله کابلی شش درم تربد سفید هفت درم ایارج فیقرا ده درم فانید با
گلاب بگدازند و بقوام آورند و داروها با وی بیامیزند و مانند فلفل حب سازند و سه درم بخورند
حب وج و سلیخه و اسارون و دارچینی و زعفران و مصطکی و بیخ ادخر و عصاره افسنتین
و زراوند گرد و نمک هندی و تخم بلسان هریک درمی شحم حنظل و محموده و غاریقون هریک سه
درم افتیمون و بسفایج هریک شش درم صبر زرد ده درم با آب کرنب نبطی حب سازند و دو درم
تناول نمایند نسخه محموده و انیسون و پوست هلیله زرد و کابلی و آمله و ایارج فیقرا هریک
ده درم افتیمون بیست درم تربد هشتاد درم مقل پانزده درم با آب کرفس بگدازند و داروها
با وی بیامیزند و دو درم بخورند نسخه سنای مکی دو درم شحم حنظل سه درم افتیمون و بسفایج و
پوست هلیله زرد هریک پنج درم حب النیل و ایارج فیقرا هریک ده درم مقل دو درم با آب

وکرفس و اسارون هریک سه درم افتیمون ع

بادیان مکی رند و دارو با وی بیامیزند و سه درم با آب انیسون تناول نمایند حب دفع درد سر و چشم
زایل گرداند و بدن از ماده بزداید زعفران و کثیرا و محموده و مصطکی هریک سه درم گل سرخ
پنج درم پوست هلیله زرد ده درم صبر بیست درم با گلاب بیامیزند و دو درم و نیم بنوشند نسخه زعفران
یک درم و نیم مصطکی و گل سرخ هریک دو درم و نیم محموده سه درم و نیم پوست هلیله زرد پنج
درم تربد سفید هفت درم صبر ده درم شربت دو درم و نیم حب قوقایا بدن از فضول بزداید درد سر
و چشم زایل گرداند صبر و محموده و تخم حنظل و مصطکی و عصاره افسنتین هریک پنج درم با آب
کرفس بیامیزند و یک درم و نیم تناول نمایند بعدم عصاره افسنتین بدل سازند نسخه محموده دو درم و نیم
شحم حنظل سه درم و دو دانگ تربد و اسطوخودوس هریک پنج درم ایارج فیقرا ده درم جمله ده شربت
بود حب که دفع جذام و داء الثعلب و بیماریهای سوداوی نماید محموده و شحم حنظل و نمک هندی هریک سه
درم بسفایج و انزروت هریک چهار درم و نیم افتیمون شش درم صبر پانزده درم تربد هجده درم شربت
سه درم نسخه داء الثعلب سوداوی زایل سازد محموده و نمک هندی هریک دو دانگ عود لاجورد چهار دانگ
بسفایج و افسنتین رومی هریک درمی افتیمون و هلیله زنگی و ایارج فیقرا و تربد هریک درمی و نیم
غاریقون دو درم با ماء العسل بیامیزند و در ماهی سه بار سه درم بنوشند حب که دفع داء الثعلب بلغمی
نماید نانخواه و زیره و انیسون و تخم کرفس و بادیان هریک دو درم مصطکی و هلیله زنگی هریک
سه درم صبر وزن همه داروها با آب برگ ترنج بیامیزند پس از غذا یک درم بنوشند نسخه دیگر محموده
نیم درم غاریقون و ایارج و نمک هندی هریک درمی تربد دو درم شربت سه درم حب که رطوبت
و بدن از ماده غلیظ لزجه بزداید زعفران و سادج هندی و مصطکی و افسنتین رومی هریک نیم درم
مقل و سکبینج و انیسون و تخم کرفس هریک درمی محموده دو درم تربد و غاریقون هریک سه درم صبر
هفت درم شربت سه درم حب که صفرا و بلغم براند زعفران نیم درم محموده و نمک هندی هریک درمی
صبر و پوست هلیله زرد و افتیمون هریک دو درم شربت دو درم و نیم حب سورنجان درد پیوند
زایل گرداند شیطرج و سپندان و زنجبیل و جند و فلفل و تخم کرفس هریک نیم دانگ محموده
و سورنجان و ماهی زهره هریک دانگی و نیم مقل و سکبینج و جاوشیر و بوزیدان و شحم حنظل و قنطوریون
باریک هریک دو دانگ تربد نیم درم صمغ با آب کرفس بگدازند و دارو با وی بیامیزند و تناول نمایند
نسخه دیگر اشق و جاوشیر و سکبینج و مقل و قنه و هزار اسپند هریک درمی بوزیدان و ماهی زهره و مقل
و نمک هندی هریک دو درم ایارج فیقرا سه درم سورنجان چهار درم غاریقون پنج درم با آب برگ
بیامیزند و سه درم بنوشند نسخه تخم کرفس و نمک هند هریک دانگی محموده و سورنجان هریک دانگی و نیم
تربد و پوست هلیله زرد هریک نیم درم صبر درمی با آب کرفس بیامیزند و بنوشند نسخه نقرس و درد
پیوندها که از ماده با سودا آمیخته بود دفع نماید خربق سیاه دو درم ماهی زهره و سورنجان و شحم
حنظل و بوزیدان هریک سه درم ایارج فیقرا شش درم پوست هلیله زرد هفت درم تربد هشت
درم با آب بیامیزند و سه درم تناول نمایند نسخه کثیرا و شحم حنظل هریک دانگی نمک هند
دانگی و نیم غاریقون و حب النیل هریک نیم درم ماهی زهره یک درم صبر و تربد و سورنجان هریک درمی
و نیم با آب کرفس بیامیزند و بنوشند حب منتن نقرس و درد پیوند بلغمی و درد پشت و فالج و
لقوه زایل گرداند و قولنج بگشاید و بول و حیض براند و باد غلیظ براند جند و فلفل و حرمل
و حلتیت و شیطرج و جاوشیر و سکبینج هریک درمی و فربیون دو درم و نیم عصاره قثاء الحمار و شحم
حنظل و قنطوریون و مازریون هریک پنج درم ایارج فیقرا ده درم صمغ عربی با شراب یا آب کرفس
بیامیزند و سه درم تناول نمایند نسخه مقل و اشق و سکبینج و جاوشیر و هزار اسپند و شحم حنظل

و دوکست

وپوست هلیله زرد وازرنعت وصبر وتربد هریک پنجدرم صمغها را با آب کنند تا بگدازند ودارو
باوی بیامیزند وسه درم باوی بنوشند نسخه فوفل وفوفیون هریک نیم درم زعفران وسنبل وقاقله
هریک درمی ونیم محموده وپوست هلیله زرد وحب نیل هریک دو درم افتیمون وسنبروبرنجان
هریک چهار درم مقل واشق وجاوشیر وسکبینج وهزاراسفند وصبر وتخم حنظل هریک
هشت درم شربت سه درم حب نفط باد براند وقولنج بگشاید ودفع فالج ولقوه وعرش
وبیماری بلغمی نماید صبر وپوست هلیله زرد وتخم حنظل وماهی زهره وهزاراسفند وجند وانزروت
ومقل واشق وجاوشیر وسکبینج وصمغ سداب ونفط سفید هریک پنجدرم صمغ با نفط بگدازند
ودارو باوی بیامیزند ودو درم ونیم با آب گرم بنوشند نسخه حب شیطرج ماده لوخیه براند وعرق
النسا ودرد سرین ودرد گرده زایل گرداند زیره ونانخواه وانیسون وتخم کرفس ومو وعود
وزنجبیل ودارفلفل هریک چهار درم مقل وجاوشیر وسکبینج وفرفیون هریک درمی صبر وافتیمون
وغاریقون هریک درمی ونیم حبه ونداوند کرد وقنطوریون باریک دو درم ونیم
وج وخردل وشحم حنظل وشیطرخ ونمک هند هریک چهار درم با آب کاکنج بیامیزند وده
درم تناول نمایند نسخه حب قسط وزنجبیل وقرنفل ودارفلفل وخردل ومصطکی ونانخواه و
وانیسون هریک درمی وج ونمک هندی وشیطرخ وغاریقون وشحم حنظل ومقل وسکبینج و
هزاراسفند هریک دو درم افتیمون وهلیله زنگی هریک پنجدرم صبر وتربد وسورنجان هریک
ده درم با آب کاکنج بیامیزند ودو درم بنوشند نسخه فلفل ودارفلفل هریک درمی حرمل سه
درم فانید چهار درم پوست هلیله زرد ده درم صبر بیست درم با آب کرنب بیامیزند ودو
درم تناول نمایند نسخه درد زانو وپیوند بنشاند وج ونمک هندی وخردل سفید ودار
فلفل هریک نیم دانک محموده وغاریقون وشحم حنظل هریک دانگی مقل وجاوشیر وسکبینج هریک
دو دانک فانید نیم درم با آب کرنب بیامیزند وبنوشند نسخه حیض براند ودرد پی ودرد
پیوند بنشاند ودفع فالج ولقوه نماید ودارفلفل وعاقرقرحا هریک درمی وج وزنجبیل وخردل
سفید ونمک هند وشیطرخ هریک دو درم فانید چهار درم تربد ده درم صبر بیست درم
با آب کندنا بیامیزند وسه درم تناول نمایند حب غافث دفع یرقان ودرد جگر نماید وتب
بلغمی زایل گرداند صبر وپوست هلیله زرد وغاریقون وعصاره غافث هریک پنج
درم با آب کرفس بیامیزند وسه درم با آب گرم بنوشند نسخه تب ابتجه ودرد جگر زایل گرداند
در بدایت استسقا بکار آید عصاره غافث وپوست هلیله زرد ومصطکی وافسنتین رومی
زعفران ولک مغسول وریوند چینی وشاهتره وانیسون وایارج فیقرا هریک ده درم با
آب عنب الثعلب بیامیزند ویکدرم ونیم وقت خواب تناول نمایند وباسرطبهم وزن دارو رب
سوس بیفزایند حب فرفیون عصب را از رطوبت خام بزداید ودفع فالج واسترخا نماید مقل و
غاریقون وشحم حنظل وسکبینج هریک درمی صبر دو درم با آب کرنب بیامیزند ودو درم
بنوشند حب سکبینج درد زانو وسرین وتهیگاه بنشاند تربد وشحم حنظل وغاریقون وتخم
کرفس وتخم هزاراسفند هریک درمی مقل وسکبینج وایارج فیقرا هریک دو درم شربت
سه درم نسخه حیض براند وقولنج بگشاید وبیماریها که از مواد غلیظه گرداید دفع نماید محموده
دو درم تخم حنظل سه درم تخم کرفس وصبر وسکبینج وازرنعت وپوست هلیله زرد هریک پنج درم
تربد بیست درم شربت دو درم نسخه قولنج بگشاید محموده سه درم ودو دانگ تخم حنظل

و سکبینج هر یک ده درم با آب سداب بیامیزند و یکدرم تناول نمایند نسخه بیماریهای بلغمی و فالج و لقوه و دردها
زایل گرداند زنجبیل و فلفل و دارفلفل و شیطرج و نانخواه و جند و زعفران هر یک دو درم پوست هلیله
کابلی و آمله و سورنجان هر یک سه درم تربد و محموده هر یک پنج درم مقل و اشق و جاوشیر و سکبینج
و تخم حنظل هر یک ده درم صبر بیست درم با آب کندنا بیامیزند و دو درم بنوشند نسخه که قولنج بگشاید
انیسون و تخم کرفس هر یک سه درم سرگین کرک چهار درم تربد پنج درم شربت سه درم نسخه غاریقون
سده بگشاید و استسقا و بیماریهای جگر را سود دارد انیسون و سیاالیوس و فو و تخم کرفس و فطراسالیون
هر یک دو درم محموده سه درم غاریقون چهار درم صبر و افتیمون هر یک شش درم شربت سه درم
نسخه دفع سرفه بلغمی نماید و سینه از ماده بزداید از زروند و تخم حنظل هر یک دو درم فراسیون و بیخ
سوسن کبود هر یک سه درم مر و غاریقون و تربد و ایارج فیقرا هر یک پنج درم شربت دو درم در نسخه دیگر محموده
و انیسون هر یک دو درم بود نسخه استسقای زقی زایل کند و بانه عصاره غافث و ریوند چینی هر یک
دو درم غاریقون و قند سفید هر یک ده درم شربت یکدرم هر روز بنوشند و پس از افراط اسهال باز
آیند حب لاجورد سودا براند محموده یکدرم انیسون و قرنفل هر یک دو درم لاجورد شسته سه درم
افتیمون و بسفایج هر یک چهار درم غاریقون پنج درم ایارج فیقرا شش درم شربت با ماء الجبن حب که درد
بیماریهای صفراوی بکار آید پوست بلیله و آمله و نمک هندی هر یک دو درم محموده و شاهتره و افسنتین
رومی هر یک سه درم غاریقون چهار درم ایارج فیقرا پنج درم پوست هلیله زرد هفت درم گل سرخ ده درم
حب که باد غلیظ براند و آماس خصیه بنشاند و ازاله فتق نماید انیسون و تخم کرفس و مصطکی و هزار
اسفند و زعفران هر یک دو درم پوست هلیله کابلی و بلیله و آمله و مقل و سکبینج هر یک دو درم
شکوفه اذخر و قسط و زرنباد و درونج و عقربی و اسارون و بودنه بری و فطراسالیون هر یک سه
درم با آب سداب بیامیزند و یکدرم تناول نمایند حب مقل و پوست هلیله کابلی هر یک پانزده درم صمغ
با آب کندنا بگدازند و با وی بیامیزند و دو درم بنوشند نسخه دفع باسور و شقاق نماید و شکم نرم دارد
و بحور و را شاید کتیرا پنج درم مقل ده درم پوست هلیله کابلی هر یک بیست درم انجره فلفل ده عدد بکوبند
و بپالایند و مقل و کتیرا در دو بگدازند و هلیله با وی بیامیزند و دو درم تناول نمایند حب که خون باسور
باز دارد نانخواه سه درم بسبد و کهربا و صدف و شاخ گوزن سوخته هر یک پنج درم پوست هلیله کابلی
و بلیله و آمله و شب یمانی هر یک ده درم مقل بیست درم با آب کندنا بیامیزند و دو درم بنوشند نسخه
درد روده و مقعد بنشاند و دفع باسور نماید هلیله زنگی و پوست بلیله و آمله هر یک ده درم مقل
وزن همه با آب کندنا بگدازند و دارو با وی بیامیزند و دو درم و نیم تناول نمایند حب که دفع رعاف نماید
کهربا پانزده درم پوست هلیله کابلی با روغن گاو بریان کرده سی درم مقل وزن هر دو با آب کندنا
بیامیزند و دو درم بنوشند نسخه حب که ناصور خشک سازد و خون باسور باز دارد مار رو سر در دوغ
سوخته و کهربا و بلیله و آمله و هلیله زرد بریان هر یک پنج درم داری شش درم مقل پانزده درم
با آب کندنا بگدازند و دارو با وی بیامیزند و دو درم با آب کندنا تناول نمایند حب نعجوس باد
براند و معده قوی گرداند دفع باسور و ناصور نماید تخم کرفس و کمون و نانخواه و تخم گوز و تربد
و جند بیدستر و خیرو هر یک بیست و پنج درم سپندان سفید دویست درم محموس صد و پنجاه
درم هفت روز در آب کندنا بخیسانند و هر روز آب تازه سازند و بسایند و دارو با وی بیامیزند و با
آب کندنا حب سازند و دو درم بنوشند حب که دفع خنازیر نماید جاوشیر و محموده و تخم حنظل هر یک
درمی و نیم نشادر دو درم غاریقون دو درم و نیم ایارج فیقرا سه درم ازروت چهار درم تربد هفت
درم با آب کندنا بیامیزند و دو درم تناول نمایند حب که دفع خنازیر نماید و آماس صلب بگدازد سنبل و

سلیخه

وبسفایج واسارون ودارچینی وزعفران ومصطلکی وعود بلسان وتخم ویی هریک درمی نمک هندی
درمی محموده چهار درم اسطوخودوس وشحم حنظل هریک پنج درم تربد هفت درم افتیمون ده درم صبر
پانزده درم شربت دو درم ونیم حب که دفع صرع وبهق وبرص نماید سنبل وافتیمون هریک درمی
محموده وخربق سیاه وشحم حنظل هریک دو درم ایارج فیقرا پنج درم لاجورد هفت درم افتیمون ده
درم با آب کرفس با ماء العسل بیامیزند ودو درم ونیم بنوشند حب که تب وبیماریهای بلغمی وبهق
سفید وسیاه وشهوت بیهوده زایل گرداند خردل سفید وسعتر ومصطلکی وشونیز ونمک اندرانی وزنجبیل
هریک درمی صبر وانزروت وحل وسکبینج وشحم حنظل وهلیله کابلی هریک پنج درم صمغ با آب کرفس بکوبند
ودارو باوی بیامیزند وبا ستفلفل حب سازند ویک درم تناول نمایند حب که کرم کدو وغیرها بیرون آورد فلفل
سفید وبرنج پوست کنده وصبر ونمک هندی هریک پنج درم قسط هریک هفت درم تربد پانزده
درم شربت پنج درم نسخه قرد مانا هشت درم تربد وقنبیل بودینه وبرنج پوست کنده هریک ده درم
شربت با آب طبیخ درمنه ترکی یا شیر سه درم حب که دفع کرم وخارش نماید کتیرا نیم دانگ محموده وکل
سرخ هریک دانگی ونیم صبر وپوست هلیله زرد هریک درمی با آب شاهتره بیامیزند وتناول نمایند
نسخه محموده سه درم هلیله زنگی وپوست هلیله زرد وکابلی هریک پنج درم صبر هفت درم با آب
شاهتره بیامیزند ویک درم ونیم بنوشند حب مازریون دفع استسقای زقی نماید تخم کاسنی وعصاره غافث السعال
وریوند چینی هریک سه درم غاریقون پنج درم مازریون مدبر ده درم شربت سه درم حب اسطوخودوس که دود
سر هوداوی زایل گرداند خربق سیاه دو درم شحم حنظل دو درم ونیم هلیله زنگی وپوست هلیله زرد
کابلی هریک سه درم غاریقون چهار درم اسطوخودوس وافتیمون هریک پنج درم شربت ده درم ونیم
نسخه دیگر بودینه بری وقرنفل هریک درمی شحم حنظل یک درم ونیم بسفایج وغاریقون واسطوخودوس
وافتیمون هریک سه درم تربد هفت درم شربت چهار درم حب که دفع سرفه وسل ودق نماید رب سوس
ونشاسته وتخم کاهو وتخم خرفه وصمغ عربی وکتیرا وتخم خطمی ومغز دانه آلو هریک سه درم مغز تخم کدو
خیار ومغز بادام وارد باقلا هریک پنج درم قند سفید ده درم با لعاب اسبغول بیامیزند وپیوسته در دهان
دارند حب که تشنگی وگرمی بنشاند وسینه نرم دارد ودفع سرفه نماید تخم کاهو وتخم خشخاش سفید هر
یک پنج درم کتیرا وصمغ عربی هریک هفت درم مغز دانه آلو هشت درم تخم خرفه ومغز تخم خربزه ورب
سوس وقند سفید هریک ده درم مغز تخم خیار پانزده درم با لعاب بزرقطونا بیامیزند حب که سینه نرم
سازد وسرفه بنشاند زعفران نیم درم مغز بادام وارد باقلا هریک چهار درم با لعاب اسبغول بیامیزند
حب که در تب گرم وسرفه در دهان دارند تشنگی بنشاند رب سوس ربع درم تخم کاهو نیم درم
تخم خرفه ومغز تخم کدو وخیار هریک درمی با رب انار بیامیزند ودر سایه خشک سازند وبکوبند وبا
لعاب اسبغول حب سازند حب که سینه از ماده غلیظه بزداید وسرفه شب دفع نماید افیون دانگی ونیم سرفه شب
نیم رب سوس یک درم ومیعه نر هریک دو درم با آب بیامیزند وشب در دهان دارند حب مرو
حلتیت وفلفل وقردمانا ومغز بادام تلخ هریک دو درم رب سوس پنج درم با ماء العسل بیامیزند حب که
دفع سرفه بلغمی نماید کتیرا وصمغ عربی ومغز دانه کدو هریک درمی کشمش ورب سوس هریک سه درم نبات
سفید نیم وزن دارو با لعاب دانه آلو بیامیزند حب که دفع سرفه گرم نماید نشاسته وصمغ عربی وتخم خشخاش
سفید ومغز خیار وخیار بادرنگ ومغز بادام پوست کنده هریک درمی رب سوس دو درم آرد باقلا
سه درم با لعاب اسبغول بیامیزند حب که اسهال خون باز دارد افیون وکرمازو هریک درمی با آب
صمغ عربی بیامیزند ودو دانگ بنوشند حب که سنگ سماق هریک سه درم دانه مویز سرکه پنج درم
دانه مورد بیست درم بلیله ده عدد با آب صمغ بیامیزند ودو درم تناول نمایند حب ساذج سبز و

و پوست انار بکوبند و با سرکه بخورانند و مانند فلفل حب سازند و وقت عدد با آب سرد بنوشند حب افیون درمی
اقاقیا دو درم سماق و دانه مورد و کندر و هر یک چهار درم با آب آبی بیامیزند و یکدم بتناول نمایند حب که
دفع اسهال البلغمی نماید خرفه و مروحند و افیون هر یک درمی مانند فلفل حب سازند و کوچک دو حب
تا بیخ باندازه قوت و سال بنوشند و بزرگ هفت عدد حب افیون و زعفران و مر و سندروس و کندر هر یک
دو درم مانند نخود حب سازند و دو حب تناول نمایند حب که بوی دهان خوش سازد و دفع بوی ناخوش نماید
مشک ترکی دو دانگ کافور نیم درم قرنفل و دارچینی و فوفل و جوزبوا و خیربوا و خولنجان هر یک درمی
مانند نخود حب سازند و پیوسته در دهان دارند و اگر کبابه و زنجبیل و بسباسه و سعد و سنبل بیفزایند شاید
حب دیگر مشک دو دانگ قرنفل و نارمشک و کبابه چینی هر یک نیم درم فوفل و سازج هندی و سعد
و پوست ترنج هر یک درمی با آب صمغ و گلاب بیامیزند حب که قوت مباشرت بیفزاید کف دریا و تخم
بیان سفید و شقاقل و مغز دماغ گنجشک نر هر یک ده درم با آب صمغ مانند نخود حب سازند و سه
با شراب بگدازند و بیاشامند حب سیاه که درد سر و صداع زایل کرداند محموده و کثیرا هر یک نیم درم تربد
و مصطکی و پوست هلیله زرد و گل سرخ هر یک درمی صبر سه درم شربت وقت خواب یکدرم و نیم
حب دیگر معده از بلغم بزداید مصطکی دو درم صبر سه درم گل سرخ چهار درم تربد و پوست هلیله
کابلی هر یک پنج درم شربت یکدرم و نیم حب ایارج بدن و دماغ از ماده بزداید و دفع صرع و سکته
نماید شحم حنظل و نمک هندی هر یک دانگی و نیم غاریقون و حب نیل و انیسون هر یک نیم درم تربد و ایارج
فیقرا هر یک درمی با آب رازیانه بیامیزند حب صبر نقرس و درد مفاصل و فالج و لقوه زایل کرداند
افیون و مقل و کثیرا و نمک هند هر یک دانگی و نیم غاریقون و حب نیل هر یک نیم درم صبر و تربد هر یک
درمی و نیم با آب کرفس بیامیزند حب صرع سکبینج و نمک هند و غاریقون و اسطوخودوس و افیتمون
هر یک نیم دانگ شحم حنظل و کثیرا و محموده و تربد و پوست هلیله زرد هر یکی دانگی و نیم بوزیدان و
اسطوخودوس هر یک نیم درم تربد و غاریقون و ایارج فیقرا هر یک درمی حب صرع و استرخا محموده
نیم دانگ مصطکی و شحم حنظل هر یک دانگی عود و دارچینی و بوزیدان و اسطوخودوس هر یک نیم درم
تربد و غاریقون و ایارج فیقرا هر یک درمی حب بنات سمری محموده دانگی و نیم تخم کرفس و رازیانه
و نمک هند هر یک نیم درم تربد و پوست هلیله زرد هر یک درمی بنفشه دو درم حب مثانه محموده
نیم دانگ مقل دانگی گل سرخ دو دانگ صبر چهار دانگ تربد و غاریقون و پوست هلیله کابلی هر
یک نیم درم حب دیگر مقل و انیسون هر یک دانگی ماهی زهره و عصاره افسنتین و قنطوریون باریک
هر یک دو دانگ شحم حنظل و محموده هر یک سه حبه افیون و ایارج فیقرا و غاریقون هر یک
چهار دانگ با آب رازیانه بیامیزند حب اصلاح مقل و انیسون و مصطکی و شحم حنظل هر یک دانگی
عصاره افسنتین و عصاره غافث دو دانگ محموده دو دانگ و نیم غاریقون چهار دانگ صبر یکدرم
با آب کاسنی بیامیزند حب که درد مفاصل و درد رون بنشاند و دفع ناسور نماید محموده و انیسون هر یک درمی
مقل یکدرم و نیم صبر و تربد هر یک هشت درم بوزیدان و پوست هلیله زرد و سورنجان هر یک درمی
با آب گندنا بیامیزند و سه درم با آب گرم بنوشند حب که ربو و تنگی نفس و سرفه مزمن زایل کرداند و دفع
بیماریهای سینه نماید انزروت و بیخ سوسن و شحم حنظل و ایارج فیقرا هر یک دو درم تربد سه درم شربت
با ماء العسل یکدرم و نیم حب جهت کسی که از مسهل تنفر نماید و دارو در معده وی قرار نگیرد گاوزبان
و فرنجمشک و بادرنجبویه و زعفران و گل سرخ و طباشیر و محموده هر یک دانگی هلیله زنگی و پوست هلیله
زرد و مصطکی هر یک دانگ و نیم غاریقون چهار دانگ شربت یکدرم و نیم با جلاب بیامیزند غرغره که در
صرع و فالج و لقوه بکار آید زنجبیل و عاقرقرحا و فلفل و سعتر و خردل و مرزنگوش و ایارج فیقرا هر یک

پنج درم

پنج درم با شکر و عسل و انگبین بیامیزند و دو درم با ابکامه با سکنجبین عسل بکار دارند نسخه مویزج
و عاقرقرحا و مرزنگوش و خردل هر یک دو درم و دانه انار ترش بیست درم با ابکامه با سکنجبین عسل کار فرمایند
نسخه نشادر سه درم بوره ارمنی و بیخ سوسن و خردل سفید و عاقرقرحا هر یک سه درم خردل سفید و مرزنگوش
و پوست بیخ کبر و فایاریج فیقرا هر یک پنج درم با انگبین بیامیزند و با ابکامه کار فرمایند اگر با آب سماق
بکار دارند بهتر بود خاصه در لقوه چه دماغ از رطوبت بیرون آید و قوت غضب بیفزاید نسخه که در لقوه
بکار آید فلفل و زنجبیل و عاقرقرحا و مویزج و صعتر و زوفا و خردل و مرزنگوش و دانه انار ترش هر یک
ده درم با سکنجبین عسل بیامیزند و با آب گرم بکار دارند نسخه ورم زبان که از گرمی بود بجوشانند صعتر و بیخ
سوسن و پوست انار شیرین هر یک پنج درم بجوشانند و بپالایند و کار فرمایند آب عنب الثعلب و آب
کاسنی و آب کاهو و لعاب اسپغول و گلاب و آب طبیخ عدس و لعاب دانه آبی در این باب صواب بود نسخه
که ورم صلب زبان بگدازد خرمای هندی بیست درم تخم حلبه سی درم انجیر سفید سی عدد با یکمن و نیم آب
بجوشانند تا نصف بماند بپالایند و عمل نمایند نسخه گرانی زبان که از بلغم بود نافع بود نشادر
و خردل و زنجبیل و نمک هندی و شونیز و مویزج و عاقرقرحا و مرزنگوش هر یک پنج درم با انگبین بیامیزند
و با ابکامه بکار دارند اگر داروی مذکور بجوشانند و آب وی با سکنجبین عسل بیامیزند شاید نسخه نشادر
سه درم و بوره ارمنی و خردل سفید و پوست بیخ کبر و شونیز و نمک هندی هر یک پنج درم مویزج و صعتر و
عاقرقرحا و فایاریج فیقرا هر یک هفت درم فلفل و زوفا و بیخ سوسن ده درم با انگبین بیامیزند و سکنجبین
کار فرمایند نسخه که فرو آمدن کام آسوده دارد مازو و سماق و دانه انار ترش هر یک ده درم یک شب
یکروز در شیر بز بخیسانند و بپالایند و بکار دارند نسخه گل سرخ و تخم گل هر یک دو درم شب یمانی بریان
و نمک اندرانی هر یک سه درم سماق پنج درم بسایند و یک درم و نیم با شراب توت سیاه و گلاب کار فرمایند
نسخه که در خناق گرم بکار آید روغن گل سه درم آب عنب الثعلب و عصی الراعی هر یک پانزده درم آب
لسان الحمل سی درم نسخه که فلوس خیار چنبر بود سه درم رب توت ده درم آب عنب الثعلب بیست درم آب
طبیخ عدس و سماق و آب انار ترش با روغن گل در این باب صواب بود نسخه که ماده خناق باز دارد عفص و
و شب یمانی و گلنار و گل سرخ و نشادر و بیخ سوسن و مامیران و سیاف مامیثا و سماق و عصاره لحیة التیس و
اقاقیا و پوست انار و قصب الذریره و دار فلفل هر یک پنج درم با رب غوره یا رب توت بکار دارند نسخه
خناق که از سردی بود دفع نماید عاقرقرحا و خردل سفید و تخم ترب و تخم هزار اسفند و مر و حلتیت و بورق
و فیثاذر و فلفل و بودینه و رماد الخطاطیف هر یک سه درم با انگبین بیامیزند و با گلاب بکار دارند
نسخه در بدایت خناق بلغمی بکار آید عدس پوست کنده با نیم من آب بجوشانند تا نصف بماند بپالایند
و پنج درم رب جوز با وی بیامیزند نسخه در اواخر خناق بلغمی بکار آید گل سرخ یک درم عاقرقرحا دو درم و
با پنج درم رب جوز بیامیزند و با گلاب بکار دارند نسخه برگ خیار و برگ سوسن و قصب الذریره هر یک ده درم
جو مقشر سی درم با یکمن و نیم آب بجوشانند تا نصف بماند بپالایند و عمل نمایند نسخه ماده خناق را نضج
دهد انگبین و روغن گاو هر یک دو درم شیر انجیر پنجاه درم با شصت درم اندک بجوشانند و
بکار دارند نسخه تخم سپندان پنج درم حلبه و کتان هر یک ده درم در شصت درم آب چندان بجوشانند
و بپالایند و بکار دارند نسخه بودینه و صعتر و مرزنگوش هر یک ده درم تخم حلبه و کتان هر یک پنج درم
بنفشه و گل سرخ هر یک هفت درم مویز بیدانه و سپستان و عناب و عدس پوست کنده و بیخ سوسن و
بادیان هر یک ده درم با یکمن و نیم آب بجوشانند تا نصف بماند بپالایند و هشت درم فلوس خیار چنبر
و ده درم شراب توت یا انار با وی بیامیزند نسخه دفع ریش گلو نماید نشادر و نمک سوخته هر یک نیم درم
مازوی سبز و کندر و حنا و زعفران و کاغذ سوخته و زاج سفید سیاه هر یک درمی و نیم با شکر

بکار دارند نسخه قلاع و دهن و استرخای لثه زایل کرداند برگ مورد و سماق و گل سرخ هریک سه درم
با آب زیتون جوشانیده با رب پوست انار غرغره فرمایند نسخه دفع سقوط لهات نماید تخم گل و اقماع رمان هر
یک درمی و نیم شب یمانی سه درم نمک اندرانی سه درم و نیم گلنار ترش دو درم با رب توت بکار دارند نسخه دیگر
قلاع سوداوی زایل کرداند برگ مورد و گلنار و گل سرخ و تخم کشنیز و خرنوب هریک پنج درم بجوشانند
و پالایند و عمل نمایند نسخه دفع سرخی و نزله نماید گلنار و گل سرخ و خرنوب هریک ده درم بجوشانند
و بکار دارند سعوط که درد سر گرم و خشک را سود دارد روغن نیلوفر و آب کاهو هریک پنج درم شیر زنان
ده درم ~~بجوشانند و بکار دارند~~ بیامیزند و در بینی چکانند نسخه زعفران دانگی و نیم نشاسته و کافور هریک
نیم درم طباشیر دو درم نرم بسایند و با روغن نیلوفر بکار دارند سعوط سعوطی که باد براند و دوار باز
دارد و دفع درد سر بلغمی نماید مشک نیم درم کندس دو درم حضض مکی و جند و زعفران و صبر و کندر
و فلفل سفید و دار فلفل و سعتر فارسی و مرزنجوش هریک درمی با آب مرزنگوش بچکانند نسخه درد سر که
از ریاح بود زایل کرداند جند و فرفیون و مشک و مومیایی مساوی با روغن زنبق بکار دارند نسخه سده
بگشاید و دفع درد سر بلغمی نماید نشادر و تربد هریک درمی شونیز چهار درم با روغن بادام تلخ بکار
دارند نسخه دفع فالج و لقوه نماید جاوشیر و سکبینج و برو هزار اسفند و فلفل و دار فلفل و انگژد و عاقرقرحا
و جند و فرفیون هریک درمی در سرکه انگور کهنه بخیسانند و پالایند و یکقطره در بینی چکانند و روغن
زردالو با روغن بادام تلخ با آب مرزنگوش در جانب مخالف چکانند دفع درد شقیقه سرد نماید زهره
کلنگ با آب مرزنگوش یا سداب یا شیر زنان در بینی چکانند سکته و لقوه نماند زهره بانه و زهره کرک
و زهره کبک و زهره شبوط و سکبینج با زیت و فرفیون و مومیایی با روغن بنفشه و سلیخا با آب مرزنگوش در بینی
با صواب بود نطوح که دفع رعاف نماید پوست انار ترش و اقاقیا و مر و کندر و کافور و صدف و کاغذ سوخته
و نشاسته و شسته هریک درمی با آب بادروج در بینی چکانند شموم که دفع سرسام گرم نماید صندل و گلاب
و آب سیب با آملک کافور بیامیزند و ببویند بنفشه و نیلوفر و آبی و سیب ببویانند شموم که در نسیان
و صداع سرد بکار آید در منزل ترکی و جوزبوا و قرنفل و مرزنگوش هریک درمی و نیم لبسپا شش درم با آب
سیب بیامیزند و ببویند شموم دفع صرع نماید نعنا و آرد جو با سرکه شمامه سازند و پیوسته ببویانند بخور که
مدة و دماغ بگشاید مشک و صندل سفید بر اخگر بیزند و شمع بر روی نهند و دود آن بدماغ رسانند
مورد و شکر سفید و گل سرخ بخور کنند باقلا در سرکه بخیسانند و بر اخگر نهند و بر بخار روی دارند
اگر نزله بود عود و مشک و قسط و کندر و لادن و چوب گز و شونیز بسوزند بخور که دفع ریو نماید مر و سلیخه
و قسط و زعفران هریک نیم درم با شراب قرص سازند و دود وی فرو برند نسخه زراوند و راوند و مر زرد
با روغن گاو بیامیزند و بسوزند نسخه که با سر خشک سازد بنید انجیر کوهی و چوب
زهره و خار ترنجبین و بیخ انگدان و سوسن کبود هریک درمی و نیم بر آتش سرگین شتر نهند و دود وی به
یا سوده رسانند نسخه که دفع زکام نماید قسط و میعه خشک و مر و سندروس هریک دو درم قرص سازند و
بر اخگر نهند و دود وی بدماغ رسانند بخور که در صرع و سکته و فالج بکار آید شونیز و بوره و شحم
حنظل و فلفل سفید هریک درمی صبر و کندر هریک دو درم با آب سداب در بینی چکانند و منند
قطور که درد گوش و طنین زایل کرداند روغن بادام تلخ سه درم میعه تر چهار درم علک الانباط
پنج درم روغن خیری ده درم میعه و علک با روغن بگدازند و یکقطره در گوش چکانند قطور که درد
قوی بنشاند زهره گاو بزرده درم باده درم روغن خیری بجوشانند تا روغن بماند و یکقطره در گوش
چکانند قطور که درد گوش جوان و شارب شراب دفع نماید افیون درمی و سرکه انگور و شیاف بیاض
هریک سه درم روغن گل چهار درم افیون و شیاف با سرکه بگدازند و با روغن بیامیزند و یکقطره

نیم درم

نیم درم در گوش چکانند قطوری که درد گوش که از سردی بود دفع نماید فرفیون دو درم برگ سداب تر پنج درم
زیت پانزده درم با بیست درم شراب کهن بجوشانند تا روغن بماند و یک قطره در گوش چکانند قطوری که دفع
دوی و طنین نماید و درد گوش که از سردی بود بنشاند دانه غار و برگ صنوبر و زوفای خشک هر یک
سه درم با آب بجوشانند و بپالایند و نیم گرم در گوش چکانند قطوری روغن بادام تلخ روغن سوسن و آب
سداب هر یک دو درم با پنج درم سرکه بجوشانند و در گوش چکانند قطوری که التهاب گوش بنشاند و دفع ریم نماید
حنظل یک درم فلفل سفید و شب یمانی و افیون و زعفران و مر و کندر و پوست انار و سنبل هر یک دو درم
باده درم سرکه و ده درم انگبین بیامیزند و نیم گرم در گوش چکانند قطوری که درد گوش بنشاند و ریم باز
دارد افیون و زعفران و کندر هر یک درمی حضض و مر و پوست انار و تخم گل هر یک دو درم با پنجاه درم
سرکه و پوست انار و تخم گل بجوشانند و داروها وی بیامیزند و با شراب ریحانی یکبار زنند و در گوش چکانند
نسخه دیگر که درد گوش کهن زایل گرداند فلفل و مغز بادام تلخ هر یک دو درم جند بیدستر سه درم مر و خربق
سفید و کندر و افیون و زعفران و آب هوره و شب یمانی هر یک چهار درم قلقند پنج درم پوست پنج
درم با شصت درم سرکه بجوشانند و بپالایند مر و کندر و افیون در وی یکبار زنند داروها وی بیامیزند
و با روغن ناردین در گوش چکانند قطوری که گرانی گوش پس از بیماری پدید آید و دفع نماید بوره ارمنی
و فرفیون و قسط هر یک درمی جند و زراوند گرد و عصاره افسنتین هر یک درمی و نیم با زهره گاو
شیاف سازند و با روغن بادام تلخ در گوش چکانند قطوری که درد گوش بنشاند افیون و جند هر یک
دو درم با سپیخته بجوشانند و نیم گرم در گوش چکانند قطوری که شب کوری زایل گرداند آب سداب
و آب کشنیز مساوی بجوشانند تا نصف بماند و سه بار در چشم چکانند قطوری که دفع قرحه مجرای
بول نماید سفیده و کندر و انزروت و صمغ عربی و نشاسته و دم الاخوین هر یک درمی با آب برگ
سازند و یکی از آن با شیر دختران بسایند و در قضیب چکانند دارویی که درد گوش بنشاند و جرب
ستر کهن با زنگار ده درم الاخوین و صبر و انزروت و مر و کندر و ریم آهن و زنگار هر یک دو درم
نرم بسایند و فتیله با شهد و دارو بیالایند و در گوش نهند دارویی که درد گوش که از سردی بود
زایل گرداند جند و برنجاسف و مرزنگوش هر یک سه درم با پنج درم روغن سوسن و ده
درم آب سداب و ده درم ترنجبین بجوشانند تا آب نماند فتیله با وی بیالایند و نیم گرم در
گوش نهند دارویی که دفع گرانی گوش نماید دانه انجیر سفید دو درم سازند و علک و خردل با
وی بیامیزند و فتیله سازند در گوش نهند دارویی که دفع کرم گوش نماید اسپرک شفتالو و آب
برگ بودینه و آب ترب هر یک پنج درم بوره و محموده و افسنتین و زراوند گرد هر یک درمی با اینها
کرباد کرده شد بیامیزند و در آفتاب خشک سازند و بسایند و در گوش دهند دارویی که بیماریهای دماغی
که از سودا و تری بود زایل گرداند مغز فارسی و زراوند دراز و دم الاخوین هر یک نیم درم برگ
جوز بوره که سه ماه برو درآویخته بود و عاقرقرحا هر یک سه درم کندر چهار درم بسوزند و اندک در بینی
دمند قطوری که درد گوش که از گرمی بود دفع نماید روغن بادام شیرین سه درم روغن گل شش درم باده
درم سرکه بجوشانند تا روغن بماند و نیم گرم در گوش چکانند قطوری که دفع طنین و گرانی گوش نماید بوره ارمنی
دو درم مر و زعفران و فرفیون و جند و خربق سفید و کندر هر یک سه درم با سرکه قرص سازند و با شراب
بسایند و در گوش چکانند قطوری درد گوش بنشاند و سده بگشاید و ریش خشک سازد زنگار ده درم سرکه
انگور هفت درم انگبین هشت درم با سرکه بقوام آورند و زنگار با وی بیامیزند و با سرکه یکبار زنند و در گوش
چکانند ضمادی که در صداع گرم بکار آید سنبل و زعفران هر یک درمی لفاح یک درم و نیم افیون و
مامیثا هر یک دو درم صندل سرخ و سفید و تخم کاهو هر یک سه درم برگ نیلوفر و گل سرخ و سفید

هریک چهار درم با آب کاهو قرص سازند و با گلاب بسایند و بر صدغ مالند نسخه برگ خرفه و برگ بید و برگ
خطمی و کدوی تر و حی العالم و صندل سرخ و سفید با گلاب و سرکه بر سر و پیشانی مالند نسخه که رفع درد
سر قوی که از آفتاب پدید آید نماید افیون دو دانگ صندل سرخ و سفید و انزروت هریک دو درم با آب
کشنیز تر مالند نسخه افیون و صندل سفید هریک ده درم با آب کشنیز تر قرص سازند و با گلاب بسایند
نسخه که در بدایت سرسام سود دارد و انواع صداع گرم بکار آید سرکه تند و گلاب هریک پنج درم روغن گل
ده درم با یکدیگر بیامیزند و خرقه کتان با وی بیامیزند و بر پیشانی اندازند در سرسام سرد نعنا و [illegible]
سرکه عنصل بیامیزند و روز سوم بدل سرکه انگوری سرکه عنصل سازند و اندک جند بیدستر افزایند نسخه که
دفع رعاف نماید کافور دانگی آرد جو و اقاقیا و گلنار و عصاره لحیة التیس و صندل سفید و افیون
هریک سه درم با گلاب بر پیشانی مالند طلا که منع بزرگ شدن پستان نماید و دفع سوخته و کندر هر
یکی درمی آرد جو دو درم با سرکه تند مالند طلا که از بیرون ناف مانع آید شب یمانی سه درم دردی سرکه
شش درم مازو سه عدد با آب مالند و رفاده بروی نهند و استوار دارند طلا که دفع اختناق
رحم نماید فلفل و سلیخه و شونیز و پودنه کوهی هریک پنج درم عاقرقرحا و شاهدانه هریک هفت
درم اکلیل الملک هشت درم حب البطم و مصطکی و هزار اسفند هریک ده درم روغن زیت هر
یک بیست درم مصطکی و حب الغار با روغن یکجا زنند و دارو با وی بیامیزند و بر شکم و ناف و خاصره و کمر
و استخوان و سرین مالند طلا که در نقرس گرم بکار آید افیون ربع درم گل سرخ و صندل سفید و شیاف
مامیثا و فوفل و پوست دربند هریک درمی نسخه دفع نقرس پخته نماید شبت و برگ خطمی و دانه مورد و
سورنجان و آرد جو و روغن گل مساوی در دیگ کنند و بر آتش نرم نهند و قطره چند بروی بریزند
نسخه دیگر صندل و حضض و بوصیر و مامیثا و زعفران هریک درمی گوگرد سوخته چهار درم
با آب عنب الثعلب مالند طلا که در نقرس بلغمی بکار آید بابونه و اکلیل الملک و حلبه و
تخم کتان و برگ غار و هزار اسفند و نعناع و برگ کرنب و حب البطم هریک دو درم با پخته
بمالند اگر قوتی باید یکدرم روغن بلسان بیفزاید طلا که دفع داء الثعلب نماید گوگرد و خربق سفید هریک
دو درم نشا و فرفیون و خردل سفید و دانه غار هریک شش درم با زیت مالند نسخه داء الثعلب بلغمی
زایل کند خربق سیاه و سفید هریک درمی و نیم فرفیون و سداب هریک دو درم موم زرد
ده درم با روغن بید انجیر یکجا زنند و دارو با وی بیامیزند طلا که دفع داء الثعلب صفراوی
نماید بوره و کف دریا سوخته و سرگین موش و سنبادج محرق و عاقرقرحا و شبم سوخته هریک سه درم با
زیت بمالند طلا که داء الثعلب سوداوی بزداید بیخ نی سوخته و سرگین موش و پرسیاوشان و سرگین
گوسفند سوخته و عاقرقرحا و خربق سفید هریک درمی شونیز بریان سه درم با روغن بادام بمالند
طلائی که دفع انواع داء الثعلب نماید مویزج و زرنیخ هریک درمی بوره و خردل و گوگرد و قسط و
فرفیون هریک دو درم با زیت کهن بمالند و پیاز موش بیاز یا آماله یکروز یا دو روز ساکن فرمایند
و با پیه بط و پیه مرغ و مرهم سفید به سازند نسخه سرگین موش و بیخ نی سوخته و برگ خارپشت
و بوره و نشا و خربق سفید و مغز بادام تلخ سوخته هریک سه درم با زیت بمالند و با بول بشویند
ابخره بخارانند طلا که از انتشار موی سر و موی رو مانع آید لادن در شراب عفص بجوشانند و با
روغن مورد بسایند و نیم وزن لادن پرسیاوشان با وی بیامیزند و در گرمابه بمالند با سردی مزاج
و فضل [illegible] روغن [illegible] بیفزایند نسخه لادن و پرسیاوشان و افسنتین و دانه غار هریک دو درم
با روغن گل پخته بمالند طلا که در بدایت اصلع بکار آید مر و لادن هریک پنج درم کندر و پرسیاوشان
و پوست صنوبر و برگ مورد هریک درمی با شراب و روغن مورد بسایند و بمالند طلا که منع شکستن [illegible]

و بمالند

موی نماید لعاب اسپغول و برگ کنجد تر هر یک ده درم در گرمابه بمالند طلای که دفع ریش سر کودک نماید مرداسنگ
و نیم نقره و زراوند پر از هر یک دو درم با زیت بمالند نسخه اقاقیا و سفیداب و کندر و نیم نقره و مرداسنگ
و کوکرد هر یک درمی با سرکه بمالند طلای که خارش تن کودک بنشاند مرداسنگ پنج درم زراوند دراز
هفت درم با روغن گل سه روز بمالند و بعد در گرمابه بشویند طلای که دفع گر خشک و خارش نماید نمک و
سیماب کشته هر یک دو درم تخم ریواج و مغز زرد آلوی تلخ هر یک بیست درم بسایند و سه درم با سرکه وقت
در گرمابه بمالند و یکساعت درنگ نمایند و بشویند طلای که در دفع گر تر بکار آید کندس و سیماب کشته هر یک
دو درم زرد چوبه سه درم زراوند دراز چهار درم سیم شانزده درم با سرکه و روغن گل در گرمابه بمالند
طلای که دفع خارش نماید حلبه و شحم حنظل هر یک ده درم با آب بجوشانند و بمالند نسخه بوره ارمنی ده درم
آرد باقلا و تخم خربزه و آب کوچ هر یک بیست درم در گرمابه بمالند نسخه مغز ارده عدس با سرکه و روغن
گل بمالند نسخه آب کرفس و سرکه و گلاب طلای که دفع سلس نماید زرنیخ و سیماب کشته و مویزج هر یک ده درم
با زیت شب بمالند و بامداد در گرمابه بشویند طلای که بهق سفید زایل گرداند زراوند گرد و خیطیا نا و عاقر قرحا
و قسط هر یک درمی تخم ترب چهار درم با سرکه و قطران شامی بمالند طلای مویزج و خردل و بوره و تخم ترب
هر یک ده درم با سرکه بسایند و بمالند طلای که بهق سیاه و سفید زایل گرداند و نیز دافع کلف است هشت درم تخم ترب
ده درم با سرکه بسایند و بمالند طلای بوره و کندس و شحم حنظل و زراوند هر یک پنج درم با سرکه بمالند طلای
که دفع قوبا نماید کندس و تخم ترب و خردل و تخم جرجیر هر یک سه درم خربق سیاه هفت درم با آب کرنب بمالند
طلای آنکه ترش و اشق هر یک سه درم صمغ عربی پنج درم بوره سرخ شش درم با سرکه سخت بسایند و هفت روز بمالند
طلای که قوبا و سعفه بزداید کندس و کوکرد و زاج و شحم حنظل هر یک سه درم مرداسنگ چهار درم سیماب
کشته پنج درم مامیثا هشت درم کرم فرز ده درم با پانزده درم زیت بمالند طلای که دفع قوبای خبیثه نماید
مویزج یک درم کوکرد دو درم سفیداب هشت درم با سرکه بمالند طلای که قوبا و خارش که در مقعد بود زایل گرداند
نطرون شامی پنج درم شب یمانی بریان ده درم با سرکه بیامیزند و خرقه کتان با وی بیالایند و بر موضع اندازند
طلای که دفع برص نماید فوه و عاقر قرحا و خردل و حمص و شونیز و مرو و زرنیخ زرد و شقایق هر یک دو درم
با خون بز بمالند طلای کندس و مغز بادام تلخ و تخم ترب و شیطرج و زرنیخ زرد و سرخ و هزار اسفند و خربق
سیاه و پوست جوز تر هر یک سه درم با شراب بمالند طلای فوه و کندس و خردل و شیطرج و مازریون و تخم
ترب و خربق سفید و شحم حنظل و نعنا و مویزج و محموده هر یک درمی شقایق دو درم با سرکه بمالند نسخه دیگر
عاقر قرحا و مغاث و فرفیون و شیطرج هر یک سه درم با هفت درم عسل بلادر بیامیزند و بمالند نسخه ترمس
و مغز بادام تلخ و ترب و خردل و تخم جرجیر و تخم کرنب و حرف و زراوند گرد و خربق سیاه و شیطرج و خیطیا
و فرفیون هر یک دو درم با آب طبیخ مازریون بمالند طلای که رنگ برص براند و بیست روز بماند نیل و بوره و
شیطرج و مغره و شب یمانی با سرکه بسایند و با آب طبیخ فوه بمالند طلای که دفع کلف نماید تخم ترب و تخم جرجیر و
آرد باقلا با سرکه بسایند و خیک سازند و قسط و مغز بادام تلخ و اکلیل الملک و کتیرا با وی بیامیزند و بمالند
طلای که دفع کلف و بثور نماید بوره و فلفل و تخم ترب با سرکه بسایند و بمالند و با آب نخود بشویند طلای که
نشان آبله بزداید مرو قسط و آرد برنج و مرداسنگ و بیخ نی و استخوان پوسیده و دانه بان و تخم جرجیر هر یک دو
درم با لعاب حلبه بمالند طلای که دفع ثولول نماید شب یمانی و تخم جرجیر و مازو با زهره گاو روزی چند بار بمالند
نسخه دیگر زنگار و بوره و نشادر و اسقیل و عروق و زرنیخ و ابهل و اشنان هر یک درمی با زهره گاو بمالند طلای
که دفع آبله عضو سوخته نماید گل سرخ و عدس پوست کنده بیزند و آرد جو و روغن گل با وی بیامیزند و بمالند
نسخه دیگر درد سوزش عضو سوخته بنشاند عدس پوست کنده مهرا سازند و با سرکه بسایند و سفیداب ارزیزی با وی
بیامیزند و بمالند و خرقه با گلاب بیالایند و با یخ سرد سازند و در وی اندازند نسخه زرد سفیده بیضه با روغن

دفع اثار ابله و غراه

دفع گوشت زیادتی

جهت تقیح

بیا بزند و بمالند و خرقه با گلاب بیالایند و بابنج طلا که اثار بود باید بوره و صابون مصری و اسقار با آب
بمالند سنج بذر بنج و تخم ترب با آرد و بمالند طلا که دفع اثار سقطه نماید صبر و اقاقیا هر یک سه درم گل ارمنی
و مغاث و ماش پوست کنده هر یک ده درم با آب برگ مورد بمالند طلا که گوشت فرزی بر آید و عضو را بیازارد
و ضعف سیاه و بذر بنج سرخ و اهک و سرگین کبوتر هر یک پنج درم اشق و دار زرنانه و توبال مس هر یک ده درم با
زیت بسایند و بمالند طلا که دفع خنزیر نماید زرنیخ سرخ ده درم صمغ صنوبری سی درم روغن گل شصت
درم صمغ با روغن گل بگدازند و دارو باوی بیامیزند و بمالند طلا سرگین گاو با سرکه بزند و بمالند اگر بی رنج یک
بود با ثلث بیامیزند سنج که خنزیر بنم شاند بیخ سوسن کبود و خمیر ترش هر یک بیست درم بخته بمالند طلا حلبه
با انگبین بخته بکار دارند طلا که در تقیح بکار آید زعفران و گل ارمنی و اقاقیا و شیاف مامیثا و صبر و مر و حضض
قرص سازند و با سرکه و اسکرنب بسایند و بمالند اگر تقیح درد و بلک بود با سرکه و آب کاسنی بمالند طلا که
دفع سفیدی ناخن نماید کوکرد و شب یمانی و زرنیخ سرخ هر یک درمی زرفت دو درم با سرکه و انگبین بگدازند
و دارو باوی بیامیزند و بمالند و بربندند طلا که ناخن سفید بیندازد زراوند دو درم موم و روغن شراب خته
هر یک سه درم تا ده درم روغن گل بعضی دوبار بمالند طلا که موی برویاند دانه غار و شونیز سوخته با سرکه
بسایند و برابرو بمالند طلا که دفع بوی بغل نماید مرداسنگ زرد با آب بسایند و بمالند سنج سعد و سنبل
و گل سرخ و شب یمانی و زرنباد هر یک ده درم با گلاب قرص سازند و بسایند و بمالند طلا که دفع بثور نماید
زعفران نیم دانگ کافور نیم دانگ گل ارمنی دو درم با سرکه و گلاب بمالند طلا که قلع وشم نماید بوره ارمنی با انگبین
بمالند طلا که دفع محوط عین نماید صبر و حضض و اقاقیا و عصاره لحیة التیس هر یک درمی بر پلک بمالند
و بادفاده استوار دارند و بر قفا خوابانند طلا که در بدایت سرسام سرد در پا و ساق نهند و در آخر بر سر عنصل
تازه و روغن سنک یا چوب بکوبند و با سرکه عنصل بیامیزند ضماد که در بیماری حار و وقت هذیان گفتن بیمار
بر سر نهند برگ خطمی سه درم بنفشه و سبوس میده هر یک پنج درم آرد جو ده درم با آب بید و سرکه و روغن بسایند
ضماد که دفع صداع نماید که از رحم بدید آید برگ مورد و برگ سرو و لادن و اکلیل الملک و گل ارمنی و عن
سوسن و شب یمانی هر یک سه درم با آب بیامیزند ضماد که دفع غشیان نماید که از حس صداع بدید آید صبر و
فرفیون و مر و جند و صمغ و انزروت و قسط و کندر هر یک دو درم با شراب خوشبو با اسپغول بیامیزند ضماد
که ورم بن گوش نشاند روغن بیضه مرغ و بط هر یک پنج درم سرکو سفند نیم بسایند و بپزند و باوی
بیامیزند ضماد زعفران و صبر و فوفل و شیاف مامیثا و صندل سرخ هر یک درمی با گلاب بیامیزند ضماد
که درد سر سرسام بنشاند بنفشه و بابونه و شبت و سبوس میده و تخم خطمی و حلبه و تخم کتان و آرد جو با
آب زنند و خرقه باوی بمالند و بیالایند و بر جای درد نهاد زنند ضماد که بر ... معده ... از تولن ... نفع ...
سنبل و مصطکی هر یک دو درم لادن و سک و عود قماری و راسن هر یک سه درم گل سرخ چهار درم با آب
مرزنگوش تمام بسایند و بر حلق معده بکار دارند ضماد که معده قوی کرداند سنبل و مصطکی هر یک سه درم
سعد و اذخر و قصب الذریره هر یک پنج درم با بیه با شراب کهن بیامیزند سنج لادن و مصطکی و افسنتین
رومی هر یک نه درم صبر و حالی با شراب پخته هر یک بیست درم گل سرخ و ... با شراب جو بسایند هر یک سی
درم ضماد اماس معده بنشاند موم سه درم با روغن نارودین با روغن مصطکی با روغن سوسن بگدازند و
مصطکی و اشق هر یک پنج درم دانه بان و مقل و تخم کرنب هر یک ده درم باوی بیامیزند ضماد که در ورم سرد
معده بکار آید مرو دانه بلسان و چوب وی هر یک درمی مصطکی و زعفران هر یک دو درم سنبل و سلیخه
و افسنتین هر یک پنج درم میعه و صبر هر یک چهار درم موم سه درم با روغن نارودین بگدازند و دارو باوی
بیامیزند ضماد که دفع ورم صلب معده نماید سعد و اذخر و قصب الذریره هر یک دو درم سنبل و مصطکی هر یک
سه درم گل سرخ پنج درم آرد حلبه و بنفشه هر یک ده درم بابونه و خطمی و آرد جو هر یک هفت درم با لعاب

[illegible]

تخم کتان بیامیزند ضمادی که معده گرم سازد و قوی گرداند مسک و قرنفل و دارچینی و اذخر و قصب الذریره هر یک
دو درم سعد و سنبل و قسط و افسنتین هر یک سه درم کندر چهار درم مصطکی پنج درم با شراب کهن بیامیزند
ضمادی که دفع هیضه نماید سعد و کندر و مسک و اقاقیا و گلنار هر یک سه درم گل سرخ و برگ مورد و صندل
سفید هر یک هفت درم با آب برگ مورد بیامیزند ضمادی پوست انار ترش و اقاقیا و عصاره لحیة التیس هر یک
پنج درم سماق و پسته جو هر یک ده درم با آب مورد و سیب حامض بیامیزند ضمادی که در تب صفراوی بکار آید کافور دانگی
زعفران نیم درم عود سه درم صندل و صندل سفید هر یک چهار درم مسک گل سرخ هر یک پنج درم با آب مورد سایند
ضمادی که قی بلغمی باز دارد کافور دانگی مسک قصب الذریره هر یک نیم درم عود و سنبل و افسنتین و مصطکی
هر یک سه درم با آب مورد بیامیزند ضمادی که معده قوی گرداند سنبل یک درم مسک و افسنتین هر یک سه
درم گل سرخ پنج درم با آب مورد و سیب بیامیزند ضمادی که درد جگر گرم را زایل گرداند کافور و زعفران هر یک نیم درم
بنفشه و نیلوفر و آرد جو و تخم خطمی هر یک سه درم صندل سفید شش درم موم پنج درم با روغن گل بگدازند و
دارو با وی بیامیزند ضمادی که باد براند و معده و جگر گرم دارد عود بلسان دو درم زعفران دو درم و نیم سلیخه
و سنبل و افسنتین هر یک سه درم مصطکی و صبر و میعه تر هر یک چهار درم موم دوازده درم با بیست و
چهار درم روغن ناردین بگدازند و دارو با وی بیامیزند ضمادی که درد معده و جگر بنشاند و بیشتر بر دارند
الماس و ورم زایل گرداند زعفران دو درم و نیم مقل و اشق و میعه تر و مصطکی و صبر هر یک هفت درم زوفا
سی درم موم هفتاد درم روغن بسط هشتاد درم موم با روغن ناردین و پیه بگدازند و دارو با وی
بیامیزند ضمادی که معده و جگر قوی گرداند و صلابت بنشاند و دفع استسقا کند نماید صبر و قصب الذریره و
عود قماری و اقاقیا و مر هر یک درم دارچینی و افسنتین رومی و مصطکی و کندر هر یک دو درم کال چهار درم
آبی با شراب پخته شش درم خرما پنجاه عدد کال و خرما در شراب بخیسانند و موم با روغن گل و روغن ناردین بگدازند
و دارو با وی بیامیزند ضمادی که دفع ورم جگر گرم نماید بنفشه و برگ عنب الثعلب و تخم کاهو و آرد عدس و آرد جو و
طحلب و برگ لسان الحمل و عصا الراعی با روغن گل بیامیزند ضمادی که صلابت سپرز بنشاند آرد کرسنه و
باقلا و ترمس و حلبه و بابونه و اکلیل الملک و سنبل هر یک پنج درم اشق ده درم مقل بیست درم انجیر سیاه
صد و بیست درم در سرکه بخیسانند و از غربال بگذرانند و روغن بابونه و روغن سداب بر وی ریزند
و دارو با وی بیامیزند ضمادی کافور یک درم قصب الذریره سه درم بنفشه و گل سرخ و صندل سفید حی
العالم هر یک شش درم با روغن گل بگدازند و دارو با وی بیامیزند ضمادی که دفع صلابت سپرز کودک نماید
پوست بیخ کبر سه درم قسط بگدازند و دارو با وی بیامیزند و در کاغذ مالند و در وقت خلو معده بر سپرز
اندازند و دو ساعت بگذارند و بماء الطبیخ بابونه و کرنب بشویند و روغن خیری مالند پیش از ضماد با
مطبوخی که یاد کرده شد تکمید نمایند بوره یک درم پوست بیخ کبر دو درم برگ لسان الحمل سداب سه
درم اشنه پنج درم با سرکه بجوشانند و نمد با وی مالیده بندند و بر موضع نهند ضماد از بوره و بورینه هر
یک سه درم اشق هفت درم برگ سداب ده درم بوره و اشق در سرکه بگدازند و با وی بیامیزند نسخه
مر و مقل و اشق و کندر هر یک پنج درم با سرکه بگدازند نسخه درد سپرز که از باد بود بنشاند صبر و اشق
و مقل و سکنجبین و جاوشیر هر یک ده درم آرد حلبه و سرگین گوسفند هر یک سی درم انجیر سیاه چهل
درم با سرکه بیامیزند ضمادی که در استسقای زقی بکار آید و آبی که در خصیه گرد آید دفع نماید بوره
و سوس آورده جو و سرگین گوسفند و زیره کرمانی و گل ارمنی با آب بیامیزند و بر شکم و خصیه نهند
نسخه دیگر که در استسقای زقی که از سردی معده و جگر بود بکار آید سعد پنج درم لادن شش درم صبر
و کندر لبان و مر و کندر هر یک هفت درم مقل و اشق هر یک هشت درم حماما و سنبل و قردمانا هر
یک ده درم قسط و سلیخه و میعه خشک و عاقرقرحا و سیسالیوس و گل سرخ و زراوند دراز و فرنجمشک

چهار درم صمغ ... ده درم
انجیر سیاه پنجاه درم در سرکه بخیسانند
و بمالند ... با روغن خیری

ومصطکی واکلیل الملک هریک پانزده درم شحم الحنظل وقثاء الحمار هریک سه درم صمغ ناسد بگدازند وداروها وی
بیامیزند ضماد که در استسقاء زقی شکم براند حماما و بورهٔ سرخ و نمک اندرانی و فرفیون و قردمانا هریک پنج درم سنبل و
شحم حنظل وحب نیل ومحموده ومر وصبر وسنبل ترو بیخ خطمی وسورنج وزهره گاو وقثاء الحمار وصمغ صنوبر وپوست
بیخ کبر وروغن پیه مرغ وپیه بط هریک ده درم مقل وتربد وبیخ سوسن کبود وسرگین گاو هریک پانزده درم موم
سی درم با روغن کنجد وپیه بگدازند وداروها وی بیامیزند نسخه اشق وسکبینج وجاوشیر ومغز بادام تلخ هریک هفت
درم تربد ومحموده وفرفیون هریک هشت درم بابونه وارد حلبه وتخم کتان هریک دو درم صبر ومر وزهره گاو ونمک
هندی وفلفل وزنجبیل وسورنج وپوست هلیله زرد وبلیله وبادروج هریک دوازده درم بوره وکوکرد زرد هریک
پانزده درم موم شصت درم با روغن گاو وروغن بادام بگدازند وداروها وی بیامیزند ودر معده وشکم نهند ضماد که
دفع اسهال نماید خاصه زلق الامعاء صفراوی برگ مورد تر وبرگ علیق وگل سرخ وگلنار ومازو وصندل سفید ولادن
وسنبل وبرگ آس با آب آبی بر شکم نهند ضماد که دفع زلق الامعاء بلغمی نماید جوزبوا وقرنفل وعود قماری هریک دو درم قصب
الذریره ومرزنگوش ونمام وسعد ولادن ومصطکی هریک پنج درم با آب برگ مورد یا آب شاخ رز بیامیزند ضماد که زلق الامعای
که سبب وی ضعف قوت ماسکه بود بازدارد پسته جو وسماق وگل سرخ وگلنار ومازو وعصاره لحیة التیس و
حضض ومامیثا هریک سه درم شب یمانی واقاقیا ولادن وصبر ومر ومصطکی وکندر هریک چهار درم با آب برگ
مورد بیامیزند ضماد که دفع اسهال نماید وسبب وی ضعف هاضمه معده وسردی جگر بود زعفران دو درم لادن وبرگ
مورد وگلنار وگل سرخ وصندل سفید وسنبل ومصطکی وقصب الذریره ومر وکندر وافسنتین رومی هریک ده
درم سک وپوست انار ترش هریک پانزده درم با شراب کهن بیامیزند ضماد که اسهال صفراوی بازدارد کافور
نیم درم زعفران وسماق ومصطکی وحضض مکی واقاقیا وکندر هریک دو درم گل سرخ شش درم دانه مورد وشاخ
مورد هریک دوازده درم با آب آبی وآب مورد وروغن گل وروغن مورد یا روغن مصطکی بیامیزند نسخه اقاقیا پنج
درم لادن ده درم موم سفید بیست درم با روغن مورد بگدازند وداروها وی بیامیزند ضماد که درد باسور بنشاند مقل
وکوهان شتر ومغز ساق گاو ومغز دانه زردالو وسبعه تر وزرده بیضه وپیاز در روغن گاو بریان کنند ومقل در وی
بگدازند وداروها وی بیامیزند ضماد که دفع ورم باسور نماید زعفران وافیون هریک نیم درم حلبه وتخم کتان وخطمی
هریک هشت درم زرده بیضه جوشانیده ده درم بابونه واکلیل الملک هریک سی درم مقل سه درم با سپیده
بگدازند وارد با وی بیامیزند وبر روی پاره خرقه نهند وروغن کنجد با روغن پیه مرغ یا بط بر دارو بمالند
وبر موضع نهند نسخه موم زرد وروغن پیه مرغ وروغن مغز ساق گاو وکوهان شتر وپیه هریک
پنج درم روغن زردالو ومقل هریک ده درم زرده بیضه یک عدد مقل با لعاب تخم کتان بگدازند وموم با روغن
وداروها وی بگدازند وبیامیزند ضماد که ورم نرم سازد زعفران دو درم سنبل رومی واکلیل الملک هریک
هفت درم نفت وداریانه وقرنفل هریک ده درم حلبه وتخم کتان هریک دوازده درم اشق بیست
درم موم سی درم با روغن سوسن یا کنجد بگدازند ومقل واشق با سپیده وداروها وی بیامیزند ضماد که
ورم خصیه وقضیب که از گرمی بود دفع نماید موم زرد وپیه بط با روغن بابونه وزیره کرمانی وآرد
حلبه وباقلا ومویز آبی دانه بسایند وبا موم وروغن بیامیزند نسخه آرد جو وباقلا هریک ده درم با آب
برگ عنب الثعلب واندک زعفران بیامیزند ضماد آرد جو وعدس وباقلا وبرگ کاکنج روغن وروغن گل
وزرده بیضه بیامیزند نسخه که در ورم خصیه که از سردی بود بکار آید انجیر ده عدد با نیم من مویز
کرنب بجوشانند پخته بسایند وبر موضع نهند نسخه آرد حلبه وباقلا وزیره ومویز سپید آنرا با روغن کنجد
بیامیزند ضماد که صلابت ورم خصیه بنشاند بنفشه پنج درم آرد باقلا ونخود هریک ده درم مویز سپید
پانزده درم با روغن پیه بط ومرغ بیامیزند ضماد که ورم صلب که در خصیه وقضیب بود زایل گرداند
مصطکی پنج درم زرده بیضه پخته د موم زرد وپیه گرده ومویز سپید از هریک ده درم با روغن کنجد

بیامیزند

بیامیزند ضماد که ورم خصیه و قضیب و مثانه بنشاند روغن پیه بط دوازده درم موم و روغن گل هر یک
بیست درم مغز ساق گاو شصت درم ضماد که دفع صلابت خصیه و قضیب نماید پیه گرده بز و باقلا
پوست کنده و مویز بیدانه با روغن گل و سفیده بیضه بیامیزند ضماد که دفع خوف مثانه نماید گل ارمنی و گل
مختوم و صمغ عربی و کتیرا و تخم خرفه و گل سرخ و شاخ گوزن سوخته و عصاره لحیة التیس با لعاب لسان
الحمل بیامیزند ضماد که بسیاری بول که با وی تشنگی بود زایل گرداند سماق و یک درم لادن و کندر و عصاره لحیة
التیس حب الآس هر یک دو درم اقاقیا چهار درم با آب مورد بیامیزند ضماد که حبس البول سرد حاما و فطراسالیون
هر یک یک درم تخم ترب و تخم کرفس و تخم جرجیر هر یک هفت درم تخم شبت و دانه غار هر یک ده درم آرد
نخود پانزده درم اکلیل الملک بیست درم با روغن سوسن بیامیزند ضماد که ورم قضیب و مثانه و بول دم را
آورد حلبه و تخم شبت و تخم سداب هر یک ده درم شکوفه بیست درم موم سفید چهار درم روغن بابونه شش
درم موم با روغن بگدازند و دارو با وی بیامیزند ضماد که درد مفاصل و عرق النسا بنشاند برگ کرنب بجوشانند
و با زرده بیضه جوشانیده بسایند و با درد سرکه بیامیزند نسخه سوسن سپید و خطمی و بابونه و شبت و آرد
حلبه و تخم کتان با آب کرنب بیامیزند ضماد که دفع صلابت عصب نماید مقل ده درم موم بگدازند و تخم خطمی
ده درم با وی بیامیزند ضماد که درد عضله بادی بنشاند بوره و درم علك البطم پانزده درم و سنج کرمانه و
خاکستر بیخ نی و مادجوب از هر یک بیست درم با زیت بیامیزند ضماد که درد عرق النسا بنشاند
مازریون و شب یمانی و کوکرد زرد و بوره و جاوشیر و عنصل سوسی هر یک دو درم دانه غار و صمغ بادام تلخ
و فربیون و علك البطم و درد سرکه هر یک ده درم با روغن نارون بیامیزند نسخه بوره سه درم تخم سپندان
چهار درم عاقرقرحا پنج درم قسط هشت درم دانه غار ده درم روغن یاسمین بیست درم زفت رومی سی
درم با روغن بگدازند و دارو با وی بیامیزند و بر کاغذ بمالند و بر موضع نهند ضماد که در فتق بکار آید مرد
کندر و صمغ عربی و اقاقیا و مرزنگوش و جوز سرو و سعد با سریشم ماهی بیامیزند نسخه دیگر صبر و
حضض و دم الاخوین و اقاقیا و شیاف مامیثا و کلنار و انزروت و کندر و مصطکی با آب صمغ بیامیزند
نسخه دیگر اقاقیا و جوز سرو و مرزنگوش و سداب و مازو و دانه غار و عفص و صمغ عربی با سریشم ماهی
بیامیزند و بر موضع نهند و دو روز بسته دارند ضماد که فتق کودک از باد تولد کند مر و مقل با سرکه بگدازند
و بکار دارند ضماد که دفع قیلة الماء کودک نماید بوره و زیره و سعد و مس سوخته و شحم حنظل و قثاء الحمار
و صبر هر یک درمی آرد جو و سرگین کبوتر و سفید و کاه و گل ارمنی هر یک دو درم با آب کرفس بیامیزند
ضماد که دفع ورم بیخ قضیب نماید زعفران یک درم و دو درم قسط و زراوند کرفس و زراوند گرد و فرفیون
هر یک سه درم زفت و علك البطم و میعه تر هر یک پنج درم زفت و میعه و علك با روغن گل بگدازند و
زعفران در شراب بخیسانند و با وی بیامیزند ضماد که حیض استن بازدارد مازو و برگ مورد و پوست
انار ترش و عدس پوست کنده و سعد و گل سرخ و لادن و افسنتین و گلنار هر یک ده درم خرما سی عدد
با شراب بخیسانند و لادن در وی بگدازند و دارو با وی بیامیزند ضماد که شیر کم سازد آرد باقلا و اکلیل
الملک و درد سرکه کهن پخته نیم گرم بر پستان نهند ضماد که ورم گرم پستان بنشاند نان سپید و آرد باقلا
و آرد جو و آرد حلبه و خطمی و زعفران و زرده بیضه با روغن گل بیامیزند ضماد که درد ورم پستان و ورم گرده
بکار آید تخم کتان و حلبه و کنجاره کنجد و بیخ سوسن و میعه تر و سرگین بز و کبوتر و بوره و راتیانه هر
یک سه درم با روغن کنجد بگدازند و دارو با وی بیامیزند ضماد که از بیرون آمدن ناف مانع آید مازو و گلنار
و پوست انار ترش و آرد باقلا پخته پوست بیضه با وی بیامیزند و بر موضع نهند و با رفاده استوار دارند
ضماد که دفع تشنج عصب نماید روغن پیه مرغ و پیه بط و پیه گرده و مغز ساق گاو و دنبه و روغن
یاسمین و نشاسته و علك البطم مساوی ضماد که فربیون و فلفل و زوفا و اشق و زعفران و جند و روغن البان

ضماد جهة فتق

وجاوشیر وعلك البطم وبارزد ومیعه تر هریك دو درم موم زرد سی درم زیت نیم من صمغ را بسفته بکدازند و
موم با زیت ودارو با وی بیامیزند ضماد که دمل را نضج دهد انجیر خشك وخردل سفید بکوبند وروغن
کتان با روغن سوسن با وی بیامیزند ضماد بوره ونمك وسرکین کبوتر وسرکین خروس هریك درمی خمیر ترش
سه درم با زیت بیامیزند نسخه میعه تر چهار درم حلبه وتخم کتان هریك ده درم موم بیست درم با روغن [illegible]
بیامیزند ضماد که درد نقرس گرم بنشاند افیون سه درم آرد جو بیست درم با آب عنب الثعلب بیامیزند
ضماد که در نقرس سرد بکار آید فرفیون ومر وصبر واقاقیا وجند بیدستر ومیعه تر با شراب کهن
بیامیزند ضماد علك که درد مفاصل را سود دارد موم وسرکه هریك پنج درم روغن گاو وروغن [illegible]
مغز ساق گاو ومقل واشق وجاوشیر هریك ده درم بابونه وخطمی واکلیل الملك وروغن شبت هریك
بیست درم موم با روغن بکدازند ودارو با وی بیامیزند ضماد که آسیب معده وجگر وجای دیگر را سود
دارد صبر ومسك وزعفران هریك سه درم [illegible] ولادن وگل ارمنی هریك ده درم با گلاب وآب
مورد بیامیزند اگر جا عصبانی بود شراب روغن نرگس بیفزایند نسخه [illegible] وپوست کندم وگل ارمنی
هریك ده درم با آب برگ مورد بیامیزند ضماد درد سر که از ضربه وسقطه پدید آید مرمکی یکدرم شب یمانی
دو درم گل ارمنی ده درم با روغن گل بیامیزند ضماد معده که وی را زخم وآسیبی رسد مصطکی وصبر
وجوز سرو هریك درمی سیب شیرین در زیر آتش نرم پخته پنجاه درم با گلاب بیامیزند با [illegible] عسل
نیم درم کافور ویکدرم زعفران ودو درم آرد جو بیفزایند نسخه سنبل ومصطکی ودارچینی هریك دو [illegible]
لادن وگل سرخ هریك پنج درم لادن با روغن خیری بکدازند ودارو با وی بیامیزند ضماد درد جگر که از ضربه
وسقطه بود وزخم تولد کند مرمکی وعود قماری ودانه غار وبرگ مورد وقصب الذریره هریك ده
درم موم ده درم روغن زنبق سی درم ضماد که دفع آسیب پستان نماید ماش پوست کنده ودانه مویز با آب
برگ سرو بیامیزند ضماد که در نضج ورم ودوبیله بکار آید بوره وحنا وسرکین کبوتر وسرکین خروس
هریك سه درم خمیر ترش ده درم با زیت بیامیزند ضماد که دبیله وصلابت که در اندام پدید آید دفع نماید موم
زرد وروغن بیضه مرغ وبط هریك ده درم مغز ساق گاو بیست درم روغن سوسن شصت درم نسخه دیگر
اشق وجاوشیر ومیعه وبارزد هریك پنج درم روغن سوسن وروغن کتان ومقل هریك پنج درم پیه مرغ
بیست درم صمغ با شراب بکدازند وپیه با روغن [illegible] بیامیزند ضماد که در ورم گرم که از ضربه وسقطه
بود بکار آید آرد جو با آب کشنیز تر بیامیزند ضماد زعفران وصندل سرخ با آب کشنیز تر بکار دارند
نسخه حی العالم وپوست انار ترش وآرد جو با شراب پخته بسایند وبر موضع نهند ضماد که دفع تهیج نماید
که از پس بیماری پدید آید سرکه وگلاب وروغن گل وآب برگ مورد با اسفنج بر جا آرند ودر پلك ودو نهند
نسخه دیگر برگ مورد وکبر بکوبند وبر عضو نهند ضماد که منع نقش پوست بر ناخن نماید جو ونمك بکوبند وبر
موضع نهند ضماد که مضرت زهر جانوران باز دارد جند بیدستر وسکبینج وحلتیت وکبریت ونوشادر و[illegible]
وسرکین کبوتر با زیت کهن بیامیزند نطول که در سرسام گرم وبیخوابی بکار آید بنفشه وتخم کاهو هریك پنج درم نیلوفر
وگل سرخ وپوست خشخاش وبابونه وکدوی تر هریك ده درم کنك جو نیم کوفته پنجاه درم با پنج من آب بجوشانند
تا بنصف بماند وسر بو بخار وی دارند وآب وی بر سر ریزند نطول که دفع صداع سرد نماید شبت ومرزنگوش
هریك شش درم بابونه واکلیل الملك هریك ده درم در آفتابه آهن بجوشانند ودر وقت کوفتن بخار
سر وی بگشایند هو بابونه واکلیل الملك ونمام وبرگ غار ومرزنگوش وشیح هریك ده درم نطول که
دواها را بکار آید ویرا نطول المجانین گویند بنفشه ونیلوفر وبیخ خطمی وبرگ بید تر وکشك جو وبرگ
کاهو وتراشه کدو هریك ده درم برگ عنب الثعلب وبرگ [illegible] وبرگ اسبغول وپوست خشخاش سفید
وبابونه وگل سفید هریك بیست درم سپستان بی عدد بجوشانند وپالایند وده درم روغن بنفشه بیفزایند

دوبیله

بر بخار روی دارند و آب وی بر سر ریزند و این را نطول کویند نطول که دفع صداع سوداوی نماید بنفشه
و نیلوفر و بابونه و سوسن و اکلیل الملک و ساذج و بادرنجبویه و قرنفل و کشنیز جو بجوشانند و آب وی بر
سر ریزند نطول که صداع ریحی را بکار آید و زایل کرداند برگ کرنب و بادیان و بابونه و اکلیل الملک
و زیره و تخم کرفس و رازیانه و صعتر و مرزنکوش و شبت بود نطول که در بیماریهای سرد و خشک بکار آید
حلبه و شبت و بابونه و اکلیل الملک و باچه بره بجوشانند و آب وی بر سر ریزند نطول که در سکته بکار آید
شیح و بابونه و شبت و صعتر و مرزنکوش و اکلیل الملک و برگ ترنج و پودینه بری و حاشا و برگ سداب
بجوشانند و بپالایند و بر سر و مهرهای بیمار چکانند نطول که دفع کرانی کوش نماید که از انجا بدید آید تمام و
مرزنکوش و پوست بیخ رازیانه و کرفس و گل سرخ هریک پنجدرم مقصوم (?) و بابونه و اکلیل الملک هریک ده درم
باده من آب بجوشانند تا سه من بماند و سر بر بخار وی دارند نطول که نشان آبله بزداید بنفشه و نیلوفر و
صندل سرخ و سفید و تخم کاهو و تخم کاسنی هریک چهار درم گل سرخ هفت درم با پنج من آب بجوشانند
تا سه من بماند و پس از حمام بر بدن ریزند نطول که سنک مثانه و کرده بریزاند و بول براند بنفشه و دو قود (?)
برگ نیلوفر و بر بخاسف (?) هریک سه درم حلبه و کاکنج چهار درم اشنان و بیخ بهک (?) و پوست خربزه و پرسیاوشان
هریک هفت درم بابونه و خطمی و اکلیل الملک هریک ده درم با ده من آب بجوشانند تا نصف بماند
بپالایند و در وی نشینند و پس از بیرون آمدن سه قطره روغن عقرب در قضیب چکانند و آب
دارو بر عانه ریزند نطول بابونه و درمنه ترکی و ثمام و مرزنکوش و برگ ترب و کرنب و خطمی و شبت و
حسک و پوست خربزه و اکلیل الملک بجوشانند و در آب وی نشینند و ثفل دارو بر ظهار (?) نهند
و آب دارو بر وی ریزند نطول که دفع کثرت حیض نماید شب یمانی و مازو و پوست انار و جوز سرو و کزمازج
هریک سه درم شب یمانی و مازو و کلنار هریک پنجدرم برگ مورد و گل سرخ هریک ده درم بجوشانند و در
وی نشینند و آب دارو بر عانه ریزند و قرص کهربا در آب مورد بنوشند نطول که حفظ جنین نماید شب
یمانی و مازو و پوست انار هریک سه درم برگ مورد چهار درم کزمازو و کلنار هریک پنج درم بجوشانند
و در وی نشینند و آب وی بر شکم چکانند نطول که مدة (?) بچه بکشاید شونیز و چوب کز و لادن
بجوشانند و سر بر بخار وی دارند سرمه جواهر حدت بصر بیفزاید زعفران نیم درم ساذج دو درم مروارید
سه درم مرقشیشا پنجدرم سرمه صفاهانی هفت درم اقلیمیای زرد دوازده درم سرمه زعفران و توبال
مس و یاقوت سرخ و لاجورد شسته هریک دو درم مرجان و مرقشیشا و عقیق سرخ و دهانه
فرنک و مامیران و زر و سیم و فلفل سفید و دارفلفل و اقلیمیای زرد و نقره در روی سوخته هریک
چهار درم مروارید و سرطان بحری و ساذج هندی هریک شش درم سرمه اصفهانی و توتیای
هندی هریک ده درم سرمه زعفران خارش پلک بنشاند و دمعه و سیلان رطوبت باز دارد و ظلمت
بصر دفع نماید کافور و فلفل سفید هریک دانکی و نیم نشا دو نیم درم دارفلفل یکدرم سنبل و زعفران
هریک دو درم مازو سه درم سرمه که دمعه باز دارد فلفل نیم درم دارفلفل یکدرم صبر و سیر و کوت (?)
هلیله زرد هریک چهار درم توتیای شسته ده درم سرمه روشنایی دفع ضعف بصر و شبکوری
نماید زعفران و فلفل و شحم حنظل هریک نیم درم صبر و زنکار و بوره هریک درمی اقلیمیای زرد
دو درم مس سوخته و نشادر شسته هریک پنجدرم سرمه عزیزی حدت بصر بیفزاید و دفع تاریکی
دمعه و سبل نماید مشک و کافور هریک دانکی قرنفل و دانک زنجبیل نیم درم ساذج و پوست هلیله
زرد و فلفل و دارفلفل و صبر و نشادر و حضض مکی و زعفران و سرطان بحری هریک درمی مازو
شسته و اقلیمیای زرد و نقره و توتیای هند و مس سوخته هریک دو درم سرمه اصفهانی پنجدرم
سرمه مازو و قوت بصر بیفزاید و دمعه باز دارد و خارش بنشاند کافور یک طسوج مشک نیم خربوا (?)

هر یک دانگی دم الاخوین و مازو فلفل هر یک نیم درم مرقشیثای سوخته هر یک درمی شادنج و زنجار نیم شسته
هر یک دو درم سرمه که دفع ناخنه و دمعه و جرب و حکه نماید کافور نیم دانگ مشک و خیر دم الاخوین هر یک
دانگی شادنج هندی دو دانگ روی سوخته و دارفلفل و سنبل هر یک نیم درم نشادر نه شسته دو درم سرمه که از
از وضحق تیره مانع آید زعفران نیم درم سنبل و فلفل و سرگین موش و دانه خرمای سوخته و فندق محرق
هر یک درمی سوده اصفهانی سه درم اخر سوخته سه درم سرمه که دفع خیرگی نماید که از رطوبت بدید آید
نشادر نیم درم مامیران و فلفل و دارفلفل و زنجبیل هر یک درمی توتیای شسته ده درم سرمه که دمعه و
خارش باز دارد و نور بیفزاید فلفل سیاه دو درم صبر و دارفلفل و زرد چوبه و پوست هلیله زرد هر یک
چهار درم توتیای شسته ده درم سرمه فلفل سیاه درم دارفلفل یکدرم صبر و سنبل و پوست هلیله زرد هر
یک چهار درم توتیای شسته درمی سرمه که قوت باصره و نور بصر بیفزاید صبر و حضض و مامیران هر یک
درمی توتیای هندی مروارید و توبال مس هر یک دو درم شیاف مامیثا و شادنج هندی و مس سوخته هر یک
چهار درم سرمه زعفران و مشک هر یک نیم درم شادنج هندی دو درم مرقشیثا پنجدرم سرمه اصفهانی
هفت درم اقلیمیا زر بیست درم باسلیقون مزیل ظلمت بصر و بطوء نزول و دمعه و جرب و سبل و
ظفره و شرناق بکار آید نمک هندی و اشنه و قرنفل هر یک درمی شادنج و سفیداب ارزیز و فلفل و دارفلفل و
سنبل و سرمه اصفهانی و نمک اندرانی هر یک دو درم مامیران و مروارید و زرد چوبه و نشادر هر یک سه
درم پوست هلیله زرد چهار درم مس سوخته و صبر و عصاره مامیثا هر یک پنجدرم اقلیمیای نقره
و کف دریا هر یک ده درم باسلیقون کوچک در غایت نزدیک بزرگ بود جدم و فلفل و دارفلفل و نشادر
و سفیداب ارزیز و نمک اندرانی هر یک نیم درم مس سوخته دو درم و نیم اقلیمیای نقره پنجدرم باسلیقون
عزیزی خارش و نزول دمعه باز دارد و نور بیفزاید نشادر و فلفل و دارفلفل هر یک درمی سرمه
اصفهانی و شادنج هندی و اقلیمیای زر و زعفران و توبال مس و صبر و سرطان بحری هر یک دو درم
بود سرمه دفع قرحه و بور سرخ نماید روی سوخته یکدرم نشاسته و افیون هر یک دو درم اقلیمیای نقره
و صمغ عربی هر یک چهار درم سفیداب ارزیز هشت درم ذروری که در ناصور گوشه چشم بکار آید انزروت
و صبر و کندر و دم الاخوین و سرمه و کلنار و زاج و زرنیخ سرخ و شب یمانی هر یک دو درم جای
ناصور پاک سازند و دارو برکنند برود حضض در جرب و بیاض و دمعه و سیلان و سبل و ظفره
بکار آید نمک هندی یکدرم مامیران و دارفلفل هر یک سه درم زرد چوبه و زنجبیل و پوست هلیله
زرد هر یک پنجدرم توتیای کرمانی شسته ده درم کوفته و بیخته بیست روز در آب غوره پرورند
و در سایه خشک کنند و بسایند و بکار دارند برود بنفشه دفع جرب نماید صمغ عربی و کثیرا و کشنیز
تر و بنان و بنفشه هر یک درمی نشاسته سه درم کوفته و بیخته با زرده در سرکه بخیسانند و خشک
سازند و بسایند و از حریر بگذرانند و استعمال نماید برودی که دمع قرحه و بور سرخ نماید روی سوخته
و نشاسته و افیون و شادنه شسته هر یک دو درم صمغ عربی هفت درم و نیم اقلیمیای نقره ده درم
سفیداب ارزیز پاک ده درم برودی که دمعه باز دارد و ما نوع نمک اندرانی هر یک درمی و نیم استخوان
هلیله کابلی سوخته سه درم برودی که نور بصر بیفزاید و حفظ قوت باصره نماید مشک دانگی کافور
دو دانگ زعفران و شادنج و سنبل هر یک درمی مروارید دو درم توتیا و مرقشیثا و اقلیمیای
نقره هر یک پنجدرم ۲ دفع کوری و سوزش نماید نبات مصری یکدرم مروارید یکدرم و نیم روی سوخته برود احمر
پنجدرم شادنه شسته ده درم برود اسود دمعه باز دارد و بیاض بزداید مشک و کافور هر یک دانگی زعفران
نیم درم شادنج یکدرم مروارید دو درم مرقشیثا هشت درم سرمه و توتیای شسته هر یک ده درم برودی که
دفع قرحه و بیاض نماید شادنه و مروارید و صدف سوخته هر یک درمی توتیا و مامیران هر یک درمی سرمه

و توبال

توبال مس و مس سوخته هریک سه درم شاخ هندی شش درم ذرور ملکایا و وی نافع بود ابتدای رمد
بکار آید انزروت پرورده و صمغ عربی و نشاسته و نبات مصری مساوی بسایند و بر بیزند ذرور اصفر
در رمد کهنه که سبب رطوبت بود بکار آید صبر و زعفران و تخم گل هریک نیم درم افیون چهار دانگ
شیاف مامیثا دو درم انزروت پرورده بشیر یکدرم صبر و زعفران و تخم گل هریک نیم درم افیون و حضض
هریک دو درم انزروت پرورده ده درم سنون که دفع سبل و قرحه و بور سرخ نماید افیون و مس سوخته
هریک دو دانگ صمغ عربی یکدرم اقلیمیا نقره دو درم سفیداب ارزیز سه درم ذرور که در ابتدای رمد
بکار آید صبر و سفیداب و اقلیمیای نقره هریک دو دانگ افیون ده درم کثیرا بیست درم نشاسته سی
درم صمغ عربی چهل درم گل سفید شصت درم با آب رازیانه پرورده بکار دارند ذرور که در جرب و سبل و
دمعه بکار آید مامیران یکدرم شیح سوخته و توتیای کرمانی پرورده و توبال مس و سرمه اصفهانی
پرورده هریک ده درم ذرور که قرحه از سبل بزداید سفیداب ارزیز و انزروت پرورده هریک دو درم
نشاسته سه درم ذرور که دفع بیاض نماید انزروت و عاقرقرحا و سرگین خطاف و سقمونیا و زنگار
و اقلیمیای نقره هریک درمی ذرور ظفره سارج هندی و مامیثا و شیاف مامیثا هریک دانگی و نیم مس
و فلفل و زنگار هریک درمی ذرور کمنه صبر دانگی و نیم دارفلفل و مامیران هریک دو دانگ کف دریا
یکدرم مر و حضض و پوست هلیله زرد هریک دو درم ذرور سنبل صبر و دارفلفل و حضض و کف دریا
و پوست هلیله زرد هریک درمی صمغ عربی یکدرم و نیم توتیای شسته سه درم انزروت پرورده شش
درم ذرور بیاض مروارید ناسفته هریک درمی مامیران و صدف سوخته هریک دو درم سرمه
اصفهانی مس سوخته و توبال مس هریک سه درم ذرور کافوری دفع رمد و گرمی نماید کافور دانگی
مروارید سوخته هریک دو درم ذرور که گوشت برویاند و رعاف و خون جراحت باز دارد انزروت
مر و کندر و دم الاخوین مساوی ذرور که گوشت برویاند شیاف مامیثا و گل ارمنی هریک درمی و کندر
و گل مختوم و مرداسنگ هریک درمی و نیم صبر و مر و آرد و زراوند گرد و دم الاخوین هریک دو درم انزروت
چهار درم ذرور که در سوختگی آتش و آب گرم بکار آید آهک و مرداسنگ و حنا بسایند و عفص سوخته مازوعفص
گل جرب سازند و دارو با وی بریزند و روغن سیوم شفا یابد آید شیاف که جرب و سبل و گوشت فزونی بزداید
زعفران نیم درم مر و افیون درمی مس سوخته و قلقطار هریک دو درم زنگار سه درم صمغ عربی پنج درم شادنه
شسته شش درم با شراب کهن بیامیزند شیاف که سبل و ناخنه و گوشت فزونی بزداید دفع سلاق نماید سفیداب
ارزیز و اقلیمیای نقره و صمغ عربی و اشق هریک دو درم زنگار سه درم اشق با آب سداب بگدازند و
دارو با وی بیامیزند شیاف که جرب کهنه باز دارد و سفیدی رقیق بزداید و دفع نزول نماید زرنیخ سرخ یکدرم و ربع
درم و نیم صمغ عربی و شیاف مامیثا و انزروت هریک سه درم اقلیمیای نقره و فلفل و افیون و
زعفران هریک چهار درم با شراب کهن بگدازند و بیامیزند شیاف ابیض درد و ضربان که از گرمی بود نشاند
اقلیمیای نقره و افیون هریک درمی نشاسته دو درم کثیرا سه درم صمغ عربی چهار درم انزروت پرورده
و سفیداب ارزیز ناسفیداب شسته ده درم با سفیده بیضه بیامیزند سنون در اول رمد بکار آید کثیرا
و افیون هریک درمی صمغ عربی چهار درم سفیداب ارزیز هشت درم با سفیده بیضه بیامیزند سنون
در قرحه و سبل غلیظه بکار آید کندر نیم درم کثیرا و افیون و انزروت پرورده هریک درمی صمغ
عربی چهار درم سفیداب ارزیز هشت درم با آب باران بیامیزند شیاف ابار در قرحه بکار آید و از
ملتحمه نافع آید افیون یکدرم سرمه و روی سوخته و ذهب محرق و توتیای کرمانی و کثیرا و صمغ عربی هر
یک بیست درم با آب باران بیامیزند سنون دفع قرحه و بور سرخ نماید افیون یکدرم و نیم صبر شش
درم دم الاخوین و بارد سوخته شسته هریک دو درم انزروت سه درم سرمه و کندر و توتیای کرمانی و

واقلیمیای زر هریک چهار درم با آب باران بیامیزند شیاف [illegible] دفع جوشش نماید افیون یکدرم و نیم زنگار و قلقطار
محرق هریک چهار درم روی سوخته و اقلیمیای زر هریک شش درم با آب باران بیامیزند شیاف که درد قوی [illegible]
و خواب آورد [illegible] و صمغ عربی و زعفران و افیون هریک دو درم کتیرا و انزروت هریک چهار درم
شیاف مامیثا هشت درم با سفیده بیضه بیامیزند شیاف که در ابتدای رمد بکار آید افیون نیم درم زعفران و سنبل هر
یک درمی سفیده و نشاسته هریک دو درم گل سرخ چهار درم شیاف مراره دفع نزول نماید زهره مار و زهره کلنگ
و زهره شبوط و زهره کبک و زهره کرک و زهره عقاب و زهره کرکس و زهره ماهی و زهره گوزن و زهره [illegible]
کبوتر و زهره دراج و زهره لک لک و زهره روباه و زهره خرگوش و زهره آهو و زهره خرس و فرفیون و شحم
حنظل و سکبینج هریک دو درم با آب بادیان بگدازند و داروها در وی بیامیزند شیاف که بیاض کهن ببرد کافور [illegible]
هریک دانگی زعفران و نشاسته و سادج هندی و [illegible] و سرگین سوسمار هریک درمی اکلیل و توتیای
اقلیمیای زر و کف دریا و شبح سوخته هریک دو درم مروارید سه درم با آب بادیان بیامیزند شیاف که در [illegible] و
قرحه بکار آید و نشان آبله ببرد افیون یکدرم توبال مس دو درم کندر شاخ گوزن سوخته و صمغ عربی محرق
هریک چهار درم شیاف که دفع قرحه غائره نماید افیون یکدرم زعفران یکدرم و نیم اقلیمیای زر کندر هریک دو
درم نشاسته و صمغ عربی و کتیرا هریک سه درم سفیداب ارزیز شش درم شیاف که [illegible]
چشم را سود دارد افیون و زعفران هریک درمی فلفل دو درم سنبل و آب غوره هریک سه درم صمغ عربی و [illegible]
اقاقیا هریک شش درم با آب باران بیامیزند شیاف که سفیده [illegible] سرطان بحری و [illegible] سرخ و قند سفید
و توتیا و کف دریا و سحقونیا هریک سه درم بکوبند و بیزند و ده درم زاج و ده درم مامیران با [illegible]
تا نصف بماند بپالایند و داروها را بآب بیامیزند و در سایه خشک سازند و بسایند و بار دیگر با آب مذکور
بیامیزند و خشک سازند تا آب بماند شیاف کند [illegible] بثره و قرحه [illegible] بکار آید زعفران دو درم
اشق و انزروت هریک پنج درم کندر پنج درم با لعاب حلبه بسایند شیاف [illegible] دفع نماید افیون
نیم درم کتیرا یکدرم زعفران دو درم شیاف مامیثا و انزروت پرورده هریک هشت درم با آب باران بیامیزند
و با سفیده بیضه بکار دارند شیاف درد [illegible] دفع نماید صمغ عربی و افیون هریک درمی و نیم زعفران و سفیداب ارزیز
هریک سه درم گل سرخ شش درم شیاف درد قوی در ساعت بنشاند صمغ عربی یکدرم سنبل و افیون هریک
دو درم زعفران هشت درم گل سرخ پانزده درم شیاف در بثره و قرحه [illegible] سرخ [illegible]
[illegible] بکار آید سنبل و زنگار و توبال مس هریک سه درم [illegible] و افیون هریک چهار درم و نیم [illegible]
شش درم زعفران نه درم صمغ عربی و اقلیمیای نقره هریک [illegible] درم گل سرخ صد و پنجاه درم با آب باران بیامیزند
شیاف زعفران بادبرانی [illegible] صمغ عربی و کتیرا و سنبل و زعفران هریک درمی اقاقیا
دو درم مس سوخته دو درم با آب بیامیزند شیاف احمر [illegible] در انتهای رمد و سیلان و غلظ اجفان بکار آید
زعفران و دم الاخوین هریک درمی و صمغ عربی و کتیرا هریک دو درم سادج هندی و [illegible] و مروارید
هریک چهار درم مس سوخته هشت درم شادنه مغسوله ده درم شیاف احمر حاد سنبل و ناخنه و بیاض
ببرد و دفع سلاق نماید زعفران و مر هریک دانگی و نیم صبر و افیون هریک نیم درم مس سوخته و زاج محرق هریک
دو درم زنگار دو درم و نیم صمغ عربی پنج درم شادنه مغسوله شش درم شیاف اخضر جرب و سبل و بیاض ببرد صمغ
عربی و اقلیمیای نقره و اشق و سفیداب ارزیز هریک دو درم زنگار سه درم صمغ با آب سداب بگدازند و داروها در وی بیامیزند
شیاف اصفر در ابتدای نزول ظلمت بصر بکار آید زعفران یکدرم و نیم [illegible] دو درم بوره و فلفل سفید
هریک چهار درم انزروت پرورده و شیاف مامیثا هریک هشت درم با آب بادیان بیامیزند شیاف اسود در [illegible]
و [illegible] و دمعه و سبل که با وی گرمی بود بکار آید نشاسته و [illegible] سوخته و سنبل هریک درمی و نیم افیون و صمغ
عربی و سفیداب ارزیز و اقلیمیای زر هریک چهار درم اقاقیای شسته [illegible] و چهار درم با آب عنب الثعلب

بیامیزند

بیامیزند شیاف باد پلک و سبل بر اند شیاف مامیثا و زعفران هریك نیم درم سنبل و مروارید هریك درمی افیون
و شیبه هریك دو درم و نیم اقاقیا پنج درم با آب باران بیامیزند شیاف روشنائی جرب و ناخنه بزداید و در
انتشار و ابتدای نزول بکار آید کافور و مشك هریکی دانگی اقلیمیای نقره و زر و مروارید هریك دو درم با آب
باران بیامیزند شیاف سماق دفع جرب و خارش و سوزش و عجوط نماید سماق چهل درم با نیم من آب بجوشانند
تا نصف بماند بپالایند و بجوشانند تا بقوام آید و ده درم صمغ و ارزیز با وی بیامیزند شیاف دینارکون دفع
ریح سوداوی نماید افیون و زعفران هریك درمی و نیم اقلیمیای نقره و سفیداب ارزیز هریك ده درم شیاف جرب
و ناخنه و سبل بزداید و دید روشن سازد نبات مصری و اقاقیا و قند و زرنیخ سرخ هریك نیم درم روی سوخته و نشا
و زعفران هریك دو درم سنبل و مروارید و دم الاخوین هریك چهار درم و کتیرا هریك پنج درم افیون هفت
درم اقلیمیای زر و سفیداب ارزیز هریك ده درم شیاف اصطفیطقان در استرخای پلك و ظلمت بصر
و ابتدای نزول بکار آید زرنیخ زرد و انزروت و نمك هندی هریك درمی فلفل و افیون و اقلیمیای زر هر
يك چهار درم صمغ عربی و شیاف مامیثا هریك هشت درم بوره ارمنی دوازده درم شیاف زنکار دفع جرب
و باد سبل نماید زنکار و صمغ عربی و سفیداب ارزیز هریك درمی با آب سداب بیامیزند شیاف عروق زنکار
دانگی و نیم صبر و کندر و گلنار و انزروت و دم الاخوین و سرمه و شب یمانی هریك درمی با گلاب بیامیزند
و سه بال سازند و شیاف بسایند و بر وی چکانند شیاف قلقند ناخنه بزداید زرنیخ سرخ نیم درم
بوره و نشادر و قلقند هریك درمی زنکار دو درم روی سوخته پنج درم با سرکه بیامیزند شیاف مر دفع
طرفه نماید زرنیخ سرخ نیم درم زعفران و مر و کندر هریك درمی با آب کشنیز تر بیاشامند شیاف ملای
در حکه و جرب و سلاق و ظلمت بصر و دمعه و سیلان و طرفه و خشونت جفن بکار آید زعفران دو
درم صمغ عربی و کتیرا و پوست هلیله زرد و دار فلفل و زنجبیل و کف دریا و ساذج و حضض هندی هر
يك سه درم و شیاف مامیثا هریك پنج درم توتیای [illegible] شش درم با آب عوره بپرورده شیاف سازند
شیاف حلتیت در حالات و ابتدای نزول بکار آید سکبینج سه درم مرتفیشا پنج درم سرمه اصفهانی
هشت درم حلتیت و خربق سفید هریك ده درم با انکبین بیامیزند شیاف جرب بزداید و باد سبل براند
و دفع کند و سلاق و استرخای جفن نماید افیون و زعفران هریك درمی روی سوخته پنجاه درم زنکار و قلقطار
محرق هریك پنج درم صمغ عربی ده درم نشادر و سپیته دوازده درم با آب باران بیامیزند شیاف بنفشه
قولنج بگشاید و در بیماریهای گرم بکار آید نمك هندی دو درم بوره و محموده و تربد سفید هریك سه درم
بنفشه و فانید هریك پنج درم با پنج درم مثلث بیامیزند شیاف خیارشنبر طبع نرم سازد و قولنج بگشاید
نمك هندی یك درم بنفشه دو درم خطمی سه درم نشاسته پنج درم شکر سرخ و عسل خیار و خیارشنبر هریك
شیاف که قولنج بگشاید شحم حنظل و بزر کتان هریك درمی مقل دو درم بوره و خطمی هریك سه
درم شیاف که درد پشت گران سردی بود دفع نماید مقل و اشق و جاوشیر و سکبینج و بیوبخان و زنجبیل و شحم حنظل
و تخم کرفس و انیسون و تخم بادیان و نمك هندی و انزروت و جند بیدستر و نفت و زرنباد و بزر سداب و ماهی
زهره شیاف که درد پشت که از بلغم بود زایل گرداند صابون مصری سه درم بوره و قنطوریون هریك پنج درم
نارکیل و جلبهنك و مقل و سکبینج هریك هفت درم خرمای نرم و انجیر هریك ده عدد جلبهنك بکوبند
و در میان کاغذ دو تو کنند و جزوی گران بر روی وی نهند تا روغن بیرون آید شیاف که قولنج بگشاید و
صفرا و بلغم براند و دفع درد پشت نماید جاوشیر و مقل و اشق و سکبینج هریك هفت درم و نمك هندی و
شحم حنظل و بوره و محموده و تربد و حب النیل صمغ با آب سداب بگدازند و دارو با وی بیامیزند شیاف که درد
ناسور و درد مفاصل و درد پشت بکار آید جند بیدستر نیم درم مقل و سکبینج و جاوشیر و بادزهر و شحم
حنظل و روغن بید انجیر و ماهی زهره و بوزیدان هریك درمی بزر البنج با آب گندنا بیامیزند شیاف که اسهال

حمول بارزد و مر و اقاقیا و بزر البنج و صمغ بادام و صمغ عربی با آب مورد تر بیامیزند شیاف که بعد از تنقیه مسهل
بکار آید و محرور را شاید خطمی و صابون مصری و نمک اندرانی هریک دو درم ترنجبین و قند یمانی هریک پنجاه
شیاف که دفع زحیر نماید افیون و مر و زعفران و حضض شیاف زعفران و افیون و میعه و تخم الاحیرید و صمغ
عربی و کندر هریک درمی افیون دو درم شیاف که درد روی و طنین و گرانی گوش و کری که از بلغم بود بکار آید صبر
دانگی قسط دانگی و نیم شحم حنظل یکدرم بوره ارمنی سه درم با زهره گاو تر بیامیزند و با روغن بادام تلخ بسایند
در گوش چکانند شیاف که قوت مباشرت بیفزاید و تقویت مثانه و منع قی نماید و سلس البول را نافع بود جلغوزه
و مغز نارگیل و بادام تلخ و حب محلب و کرم دانه مغز حب الزلم هریک دو درم سداب و فرفیون و جندبیدستر
هریک سه درم مقل ده درم با آب گندنا بیامیزند شیاف که قوت مباشرت بیفزاید مشک ترکی نیم درم فرفیون
و حلتیت هریک درمی نسخه پیه سوسمار و زهره کرکی و عاقرقرحا و مغز دانه پنبه با روغن سنبل بیامیزند
که چون از ناسور بار دار شود سفید و صدف سوخته هریک درمی حمول که حیض بگشاید اگر چه ده سال گشته
باشد مر مکی و پودینه کوهی هریک چهار درم ابهل هشت درم برگ سداب خشک ده درم موم سیاه بیست
درم با زهره گاو تر بیامیزند حمول که بچه مرده بیندازد و آسان زادن گرداند مر و جاوشیر و خربق سفید با زهره
گاو بیامیزند حمول که بسیار حیض باز دارد کلنار و سرمه و زنگار با آب برگ مورد تر بیامیزند و با پشم بر
دارند نسخه شب یمانی و کلنار و مازو و اقاقیا با آب برگ مورد بیامیزند و بر ران و عانه و پشت مالند
حمول که فرج گرم سازد و رطوبت بر دارد و زن آبستن گرداند بارزد و جاوشیر و حب بلسان و میعه
تر و قسط و مقل و سنبل و دانه بلسان و جندبیدستر و صمغ با شراب بگدازند و دارو با وی بیامیزند و چهار
ساعت پیش از مباشرت چند شب پیوسته بر دارند مشک و عنبر و زعفران و اقاقیا و سایج و مازو و کندر
و سعد و نفط سیاه و غالیه و حماما درین باب صواب بود فرزجه که منع حبل نماید و بچه بیندازد سرگین فیل
و تخم جند قوقی و استخوان زعرور و خردل و حب فلفل با میعه تر بیامیزند نسخه مازو و دانه مورد با آب گرم
بیامیزند و پیش از مباشرت بر دارند فرزجه که بچه مرده و مشیمه بیندازد تخم سپندان و ابهل و ترمس و زراوند
گرد با زهره گاو بیامیزند فرزجه که بچه مرده و زنده بیندازد اشنان و عاقرقرحا و شونیز و برگ سداب و فراسیون
با روغن زنبق بیامیزند فرزجه که اعانت حبل نماید نبات مصری و عنبر و سایج و دارچینی و مایه خرگوش با
گلاب بیامیزند فرزجه که قوت رحم بیفزاید و فرج تنگ و خوشبو سازد مرزنگوش و سنبل و نبات و
پوست کندر و سعد و اذخر و گل سرخ و پوست بیخ کبر و ترمس با روغن بیامیزند و با پشم بر دارند نسخه
الله نیم دانگ مشک ترکی دانگی عنبر نیم درم عود و قرنفل و سعد و شکوفه اذخر هریک درمی با گلاب سرشته
و با پشم بر دارند نسخه که دفع حکه رحم نماید زعفران و کافور هریک دانگی مرداسنگ دو دانگ دانه
نیم درم با سفیده بیضه و روغن گل بیامیزند فرزجه که دفع ورم صلب نماید اشق و زعفران و جاوشیر
هریک درمی مقل و کندر و بارزد هریک دو درم روغن سوسن و زعفران و روغن بابونه و مصطکی و
روغن پیه بط و جندبیدستر هریک سه درم صمغ با میبختج بگدازند و دارو با وی بیامیزند حقنه نرم
قولنج که از گرمی بود بگشاید و ثفل خشک از روده بیرون آورد انجیر سفید پنج عدد و سوسن و کندر و
برگ خطمی و جو نیم کوفته و بنفشه و بابونه و برگ ترنج هریک کفی بیخ سوسن نیم کوفته ده درم برگ
چغندر ده عدد سپستان سی عدد با سه من آب بجوشانند تا ثلث بماند بپالایند و پنجاه درم با نیم درم نمک
هندی و یکدرم و نیم بوره و ده درم انگبین و ده درم روغن بنفشه با روغن کنجد و پانزده درم لعاب اسبغول
بکار دارند نسخه بابونه و بنفشه و خطمی و سپستان و انجیر سفید و عناب و تخم کتان هریک کفی بجوشانند
و یکدرم نمک هندی و پانزده درم روغن کنجد و هفت درم قند یمانی و بیست درم انگبین بکار دارند
اگر قوی تر باید نیم درم جندبیدستر و دو درم قنطوریون باریک و دو درم شحم حنظل و ده درم انگبین

بیفزایند

بیفزاید نسخه که قولنج بگشاید و درد پشت و سرین و عرق النسا و درد مفاصل زایل گرداند شحم
حنظل و کتیرا تخم سپند و مغز بادام تلخ هر یک پنج درم بابونه و حلبه و تخم کتان و شبت و قنطوریون
باریک هر یک ده درم برگ سداب و تخم معصفر و سبوس گندم هر یک بیست درم انجیر سفید ده عدد عناب
و سپستان هر یک سی عدد برگ چغندر و کرنب هر یک دسته کوچک با هفت من آب بجوشانند تا
یکمن بماند بپالایند و هفتاد درم با یکدرم بفرزه کاوزهره دو درم بوره و پنج درم روغن بان و ده درم
زیت با روغن کنجد و ده درم انگبین بکار دارند نسخه قولنج بگشاید که بلغمی باشد و باد براند و درد پشت
بنشاند شحم حنظل و فانید مقل و سکبینج و جاوشیر هر یک سه درم فانید و انگبین هر یک شش درم
نسخه حلبه و تخم کتان و بابونه و قنطوریون باریک و خسک و خطمی و اکامه هر یک ده درم مغز تخم
معصفر پانزده درم سبوس گندم بیست درم انجیر سفید ده عدد عناب و سپستان هر یک سی عدد
برگ چغندر و کرنب و سداب و شبت هر یک دسته کوچک نسخه انجیر سفید و عناب و سپستان و بنفشه و
خطمی و بابونه و خسک و اکلیل الملک و سبوس گندم و شبت هر یک کفی بجوشانند و بپالایند و با
یکدرم نمک هندی ده درم فانید و پانزده درم روغن کنجد بکار دارند نسخه درد پیچ شکم و درد پس روده که
از معصفر بود بکار آید برنج و کشک جو با پیه کرده بپزند و با نیم درم شیاف ابیض و ملیند زرده
بیضه پخته با روغن گل بیخته بر نهند نسخه درد پشت و سردی رحم زایل گرداند و دفع رطوبت نماید
جند بیدستر یکدرم جاوشیر دو درم تخم بادیان و تخم کرفس و نانخواه و فطراسالیون هر یک چهار درم سکبینج و مقل
اشق هر یک پنج درم بابونه و حلبه و شبت و خسک هر یک ده درم با یکمن و نیم آب بجوشانند تا ثلث بماند
بپالایند و با ده درم انگبین و پانزده درم روغن کنجد بکار دارند نسخه قوت مباشرت بیفزاید و کرده
قوی گرداند حلبه و برگ چغندر هر یک بیست درم خسک پنج درم بهمن و شلغم و خصیه ... نیم کوفته
با یکمن شیرازه و یکمن و نیم آب خسک بجوشانند تا ربع بماند و سه بار نیم گرم بکار دارند نسخه که دفع
سردی گرده و مثانه نماید روغن زنبق و گردکان و بان و روغن بادام تلخ هر یک ده درم با پنجاه
درم کشکاب سه روز بکار دارند نسخه بدن فربه سازد و قوت مباشرت بیفزاید قنطوریون
باریک هفت درم بوزیدان مصری ده درم خسک بری بیست درم با یکمن و نیم آب بجوشانند
تا نصف بماند بپالایند و چهل درم با پنجاه درم روغن کنجد و پنجاه درم روغن تخم ترب و ده درم روغن
بان و ده درم روغن یاسمین و ده درم روغن سوسن و بیست درم روغن بابونه سه روز بر بزند
نسخه که در ریش روده بکار آید افیون و زعفران هر یک نیم درم صمغ عربی یکدرم گل سرخ چهار
درم با آب حرفه بیامیزند و زرده بیضه یک عدد با روغن گل بسایند و بر وی افکنند نسخه که
دفع خون روده نماید زعفران و شیاف ابیض هر یک درمی اقاقیا و کلنار و ... نشاسته
هر یک درمی و نیم زرده بیضه پخته و با روغن گل بیخته عدد برنج و کشک جو پیه کرده از هر یک
سی درم بجوشانند و بپالایند و چهل درم با داروها که یاد کرده شد بکار دارند روغن بابونه دفع
بیماریها سرد نماید در گوش چکانند درد وی بنشاند سعوط سازند درد سر بنشاند بنوشند یا بر گرم مالند
بادها براند و قولنج بگشاید و پیچ روده و درد جگر زایل گرداند با پشم بر بارند جم گرم دارد در
قضیب چکانند دفع استرخای مثانه نماید سعد و برگ غار و عود بلسان و سایح و بهمن و ...
و سنبل و برگ مورد و مرزنگوش و قردمانا و قصب الذریره هر یک بیست درم پنج درم شراب
ممزوج با آب یکشب بخیسانند و پنجمن روغن کنجد بروی ریزند و بجوشانند تا روغن بماند بپالایند
و دارچینی و حماما هر یک شانزده درم گل سرخ و سلیخه و برگ مورد هر یک سی درم با آب و شراب بخیسانند

و روغن پالوده بروی افکنند و بجوشانند تا روغن بماند در نسخه دیگر سنبل و فلفل هر یک سی درم بوده خونه
با پنجاه درم دارو در آب و شراب بجوشانند و با روغن مذکور بیامیزند و بجوشانند تا روغن بماند و سی
درم میعه تر و صبی و شش درم روغن بلسان درو می بگدازند و در نسخه دیگر کل و مرزنگوش و حلبه در
و نورد هر یک بیست درم است و دارچینی و حماما نیست روغن قسط دفع فالج و لقوه نماید و معده و
جگر و پی را قوت دهد و در رنجهای سرد بکار آید فرفیون و فلفل هر یک سه درم عاقرقرحا چهار
قسط ده درم جندبیدستر سیزده درم در نیم من شراب ریحانی یک شب و یک روز بخیسانند و بجوشانند
تا نصف بماند بمالند و بپالایند و نیم من زیت با وی بریزند و بجوشانند تا روغن بماند در نسخه دیگر
سلیخه پنج درم بود روغن شونیز در فالج و لقوه بکار آید شونیز بیست درم مغز بادام تلخ کوهی سی درم با
یک من بکوبند و روغن بگیرند و بر مهرهای گردن و پشت نیز ل زنجبیل با طبیخ مرزنگوش و نمام و
درمنه ترکی و برگ ترنج و نانخواه و صعتر و بودینه و حاشا و قیصوم و سکلط اشیع بمالند روغن
کنند و مرزنگوش که از سردی بود زایل کرداند صبر و مصطکی و مر و حضض و جندبیدستر و زهره گاو هر یک
درمی کند پنج درم روغن بادام تلخ بیست درم دارو نیم کوفته در بیست درم شراب بخیسانند و روغن
بادام بروی ریزند و بجوشانند تا روغن بماند روغن مصطکی دفع استرخا و ضعف معده نماید و
مصطکی ده درم بسایند و پنجاه درم زیت با روغن کنجد با صد درم آب بیامیزند و مصطکی بروی
ریزند و بجوشانند تا روغن بماند و نیم گرم بر معده بمالند با نیم با وی بپالایند و بروی نهند بعضی
مصطکی در آبگینه کنند و در ریگ نمک میان آب بیاویزند تا مصطکی بگدازد طریق اول نیکوتر بود و جز در طریق
دوم مصطکی با روغن بیامیزند تا در آبگینه بماند روغن میعه تا ده از سنها باز دارد و گرده و مثانه و
رحم گرم سازد و در دردهای سرد بکار آید میعه خشک بیست و چهار درم در یک من روغن کنجد با آتش نرم
بگدازند و بکار دارند روغن بابونه باد براند و پی را قوت دهد و دفع اماسهای سرد نماید شکوفه بابونه
بیست درم با نیم من روغن کنجد در آبگینه کنند و چهل روز در آفتاب نهند اگر قوی تر باید بیست
شکوفه با وی بیامیزند روغن شبت دفع تب نماید و اماس سر و صلب بگدازد و تخم شبت و خشک
هر یک ده درم با یک من روغن کنجد در آبگینه کنند و چهل روز در آفتاب بگذارند روغن خشک قوت باه
بیفزاید و بول بگشاید و مجرای وی پاک سازد زنجبیل نیم کوفته نیم من خایند یک من و ربع آب خشک تر دو من
و ربع شیر گاو ده من و ربع روغن کنجد بجوشانند و دفع استرخای پی نماید بر اصحاب از چهل درم با
یک من آب و ده من روغن کنجد بجوشانند تا آب نماند بپالایند و بمالند روغن فرفیون دردهای گران سردی
بود زایل کرداند خاصه درد پی و عرق النسا و وجع سر درم کند چهار درم جندبیدستر عاقرقرحا هفت
درم قسط تلخ ده درم پودینه کوهی دوازده درم در چهارصد درم شراب ریحانی یک شب و یک روز بخیسانند
و بجوشانند تا ثلث بماند بپالایند و مقل روی روغن خیری در وی ریزند و بجوشانند تا روغن بماند
و بر هر ده درم روغن دو درم فرفیون سوده بیامیزند و پس از یک جوش فرود آورند روغنها سنبه در
بنات بهابکار آید قسط تلخ ده درم مصطکی و تخم بلسان هر یک سه درم سلیخه و قصب الذریره هر یک
پنج درم اشنه سی و شش درم با سرکه و شراب سه روز بخیسانند و یک من و ربع روغن بوره بروی ریزند
و بجوشانند تا روغن بماند بپالایند و بکار دارند در نسخه دیگر برماحوز ده درم بود و میعه پنج درم
و مصطکی و دانه بلسان بود روغن زعفران درد رحم بنشاند و دفع تشنج بلغمی نماید و حرارت غریزی برافروزد
مر یکی پنج قصب الذریره پنج درم زعفران و قردمانا هر یک شش درم در سرکه بخیسانند و بگذارند روز
هفتم قردمانا بخیسانند و روز هشتم با سی درم روغن کنجد بجوشانند تا روغن بماند روغن مورد منع

انتشار

انتساب نمایند وبعد ومحکم ساز آب برگ مورد تر نیم من با نیم من روغن کنجد بجوشانند تا روغن بماند و ده
درم لادن در وی انداخته بکدازند **روغن** سوسن موی را بکشاید و دفع اختناق رحم نماید و گرده و مثانه و رحم
گرم دارد زعفران و قرفه و قرنفل هر یک پنج درم سلیخه و مصطکی و دانه بلسان و قسط تلخ هر یک ده درم
گل سوسن سی عدد زنبق هندی مثانی وی دو بسایند و نیم من روغن کنجد در آبگینه کنند و در جای گرم نهند
و پس از چهل روز بکار دارند در نسخه دیگر زعفران دو درم **روغن** آبی معده قوی گرداند و عرق بسوزد
مثانه و اسهال باز دارد جهت باز داشتن عرق پرزها و صورتهای نیست بمالند و جهت قوت معده
و گرده و مثانه و اسهال با شربت یا کسکاب تناول نماید آب آبی دو من با یک من آب مورد تر و یک من روغن
کنجد بجوشانند **روغن** بید انجیر سده جگر و سپرز و قولنج بکشاید و در استرخا یا فالج و
لقوه بکار آید اسق و سکبینج و جاوشیر و عصا رحسان و درونج عقربی و زرنباد هر یک سه درم
فلفل و دار فلفل و قرنفل و دارچینی و زنجبیل و قاقله کبیر و صغیر و جوزبوا و بسباسه و کبابه
و شونیز و قسط تلخ و کرویا هر یک چهار درم سنبل و شیطرج و مقل هر یک پنج درم پودینه کوهی و تخم
و نانخواه و تخم کرفس و بادیان و انیسون و مو ماخور و تخم خنث قوتی و مصطکی و حلبه و اسارون هر یک
هفت درم و اسو و بیخ کرفس و بادیان و بیخ اذخر و سوسن کبود هر یک هشت درم بکسیت و کرور در
آب بخیسانند و بجوشانند و بمالند و بپالایند و با سه من و ربع روغن بید انجیر بجوشانند و از یک درم
و نیم تا سه درم با ماء الاصول تناول نمایند **روغن** ریحان در فالج و درد زانو و پیوندها بکار آید آب
برگ وی نیم من با نیم من روغن کنجد بجوشانند و از یک درم و نیم تا پنج درم با بیست درم نخود آب
در وی ... کرمانی بود بنوشند **روغن** املج موی سیاه سازد و بر وی قوی گرداند پوست املج و برگ
مورد و پوست بیخ صنوبر در آب بخیسانند و بمالند و بپالایند و بمقدار آب روغن کنجد بر وی ریزند و
بجوشانند تا روغن بماند **روغن** که موی نگاه دارد و موی ریخته بر رویاند تازه برگ مورد و پوست هلیله
کابلی با شراب ریحانی بجوشانند و بمالند و بپالایند و بمقدار روی روغن کنجد بیامیزند و بجوشانند و
بر سر نیم من روغن شراب ده درم لادن در وی بکدازند و هر شب بر بن موی مالند و بامداد با آب
طبیخ برگ مورد بشویند **روغن** که موی سیاه سازد و از ریختن باز دارد خیر بوا پنج درم زعفران و لادن هر یک
ده درم مازو و قسط تلخ و اظفار الطیب و سارج و حماما هر یک سی درم با یک رطل و نیم زیت و سه
رطل شراب بجوشانند **روغن** حنا موی سیاه سازد و عرق النسا و درد پیها را سود دارد برگ حنا ربع من
با دو من آب بجوشانند تا نصف بماند بپالایند و با نیم من روغن کنجد بجوشانند **روغن** بیضه دو هفته
زهرجا بمالند موبراید سر خربزه بردارند و تخم وی بیرون آورند و سی عدد زرده بیضه مرغ و ده درم
برگ مورد و ده درم براده آهن سوده در وی ریزند و سر خربزه بر وی نهند و در گل حکمت گیرند و شب
در تنور بگذارند و بامداد بیرون آورند و گل از وی دور سازند و روغن زیتون بر وی مالند و بکار دارند
**روغن** که بر بینی مالند دفع سبات نماید نشادر و نمک سیاه و فلفل و زنجبیل و تخم سپندان و تخم جرجیر
و کاکنج با آب بجوشانند و بپالایند و بمقدار مطبوخ روغن بید انجیر بر وی ریزند و بجوشانند **روغن**
مازریون در استسقا و لمس نیکو بکار آید مازریون نیم درم من آب بجوشانند تا وزن مازریون
بماند بپالایند و با سی درم روغن بادام بجوشانند و یک درم با شربت بنوشند **روغن** بنفشه بادام اندکی
نرم سازد و مجرب نماید و بخواب باز دارد بادام پوست کنده با بنفشه در کیسه کنند و تا ده روز
هر سه روز بنفشه تازه سازند و روغن وی بیرون آورند **روغن** گل بادام درد سر که از گرمی بود دفع
نماید با سرکه و آب بجوشانند و بر جرب و حکه بمالند زایل گرداند بادام شیرین پوست کنده با برگ
گل سرخ در کیسه کنند و چند بار گل تازه کنند و روغن بگیرند **روغن** گل سرخ و سفید و زنبق و سوسن

ونرگس وشقایق وانچه تازه بود در آبگینه کنند و یک روز در آفتاب بیاویزند و نیز بعضی گویند بوره
بیزند و چهل روز در آفتاب بگذارند دیگر خشنبت عجنه ... دهن الاخیری و دهن المبارک
نامند در بیماریهای سرد بکار آید و دفع مضرت زهر عقرب نماید معجون و بذر البنج نماید
تا دیر بآتش اخگر ... سازند و ... شیرین ... در آبگینه کنند و ... 
ریزند و در گل حکمت گیرند و سر وی با موم استوار سازند و آن سر کاسه بگذارند و بیالایند
کاسه نهند و کاسه را بر آتش اخگر کنند و انچه از شیشه فرود آید محافظت نمایند دیگر موی
درد مفاصل زایل گرداند قصب الذریره و سورنجان مصری نیم کوفته بکیسه و یک روز در آب
بخیسانند و بجوشانند و بپالایند و آب کرفس بیفزایند و با ربع من زیت بجوشانند دیگر
کسی تا دفع ناسور نماید روغن کنجد نیم من با ده درم مقل و بکمزاب کنند با بجوشانند دیگر عقرب
سنگ مثانه بریزاند و بیرون آورد و جنطیانا رومی و سعد هندی و پوست بیخ کرفس و ریوند
چینی هر یک ده درم با نیم من روغن بادام تلخ در آبگینه کنند و هفت روز در آفتاب نهند و
ده عدد عقرب زنده در وی افکنند و سر آبگینه استوار سازند و یک هفته در آفتاب بیاویزند
و ده قطره در قضیب چکانند مرهم کافوری در شقاق و مقعد و عضو سوخته و ناسور که با
وی سوزش بود بکار آید سفیداب ارزیز و مرداسنگ سفید هر یک ده درم موم دوازده درم روغن
گل چهل و دو درم سفیده بیضه دو عدد کافور نیم درم موم با روغن بگذارند و داروها در وی بیامیزند
و نیم درم کافور و سفیده بیضه در وی ریزند و در هاون بمالند مرهم که در ریشهای کهنه بکار آید
کلیواد و ده درم ریم سیم سه درم مرداسنگ سفیداب ارزیز هفت درم موم سفید ده درم روغن گل
چهل درم موم با روغن بگذارند و داروها در وی بیامیزند مرهم که در ریشهای کرم که بر سر و اندام پدید
آید دفع نماید و گوشت برویاند زنجفر سه درم مرداسنگ ... ده درم تا مرکه نرم بسایند
و ده درم موم با چهل درم روغن بگدازند و با داروها بیامیزند مرهم داخلیون در ریشهای سخت مرهم
سازند و خنزیر بگدازند مرداسنگ ... شصت درم با نیم من زیت بجوشانند ... بر هم
زنند تا روغن سیاه نماید پس لعاب خطمی و لعاب اسفول هر یک شصت درم و لعاب تخم کتان
نیم من با وی بیامیزند و بقوام آورند دیگر لعاب تخم خطمی و حلبه و تخم کتان هر یک نیم من بجوشانند
تا آب لعاب نقصان یابد پس سی درم مرداسنگ سوده با صد و هفتاد درم زیت بجوشانند
تا روغن سیاه گردد پس لعاب بر وی ریزند و بقوام آورند مرهم که ریش از سر تا بالا سازد و گوشت
برویاند و در ناسور و ... سخت بکار آید و براحواریون ساختند و دوازده تن بودند هر
یک دارویی اختیار نمودند زنگار و مر و بازرد و جاوشیر هر یک سه درم مرداسنگ چهار درم
زیت صد و بیست درم صمغ با سرکه بگدازند و بازرد و موم با زیت و با هم بیامیزند دیگر جاوشیر و زنگار
و بازرد و مر هر یک دو درم کندر ... آورند در از هر یک چهار درم و نیم اشق هفت درم موم و راتینا
هر یک چهارده درم زیت در تابستان نیم من و در زمستان صد و هفتاد درم مرهم باسلیقون
بزرگ ریم بزم سازد و ریم بیرون آورد و گوشت برویاند و در ریشهای که بزد بلغمی بود بکار آید
مر و راتیانه و علک البطم هر یک چهل درم زفت هشتاد درم موم زرد نیم من زیت شیرین دو من و نیم در
نسخه دیگر بر وزن موم پیه گاو بود دیگر کوچک زفت و موم و راتیانه با زیت بیامیزند مرهم زنگار
ریشهای کهن خشک سازد و گوشت فزونی بزداید موم و علک البطم و راتیانه هر یک پنج درم با زیت
بگدازند و زنگار دو درم نرم بسایند و با وی بیامیزند و در هاون بمالند و در نسخه دیگر زنگار سه درم
دیگر مرهم زراوند دراز و انزروت هر یک پنج درم زنگار و اشق هر یک چهل درم صمغها با سرکه بگدازند

وداروها

شبت

جا بوضا دو دهاون با وی بیا میزند و روغن زیتون با وی بیا میزند نسخه دیگر با صبر و در ریشهای ریم بار و کو
مرهم بکار باید ابر تعیب واشق هر یک پنجدرم زنکار پنجدرم با سرکه بسایند و با انگبین بیامیزند مرهم سفیده
موم سفید ده درم با پنجدرم روغن بکدازند سفیده قلعی یکدرم و سفیده بیضه یکدرم با وی بیامیزند
نسخه دیگر سرکین ازیرنب یکدرم بوره ارمنی دو درم خاکستر چوب انجیر بیست درم زیت هفتاد درم
بیا زیت بکدازند و دارو با وی بیامیزند نسخه سرکین کبوتر و سرکین کاو هر یک خمس اشق دو درم با بارزد
سه درم مرصافی هفت درم موم پانزده درم زیت مقدار کفایت مرهم که گوشت برویاند موم ده درم
با سی درم زیت بکدازند و ده درم مرداسنگ سوده و قدری سرکه بروی ریزند و بیامیزند مرهم شادنه و
باسور و شقاق مقعد بکار آید افیون و زعفران هر یک دو درم سفیده مرداسنگ دو درم شادنه
شسته و کل ارمنی و عصاره لحیة التیس هر یک سه درم موم سفید پنجدرم با بیست درم روغن
بنفشه با دام بکدازند و دارو با وی بیامیزند و ده درم شیر اتان بروی ریزند و در هاون یکسان
سازند مرهم سرنج درسرطان و خنازیر و نضج اورام بکار آید مرداسنگ پنجدرم سفیده
سوخته و علک البطم هر یک هشت درم موم و کندر و بارزد و اشق هر یک ده درم روغن زیتون
مقدار کفایت مرهم سیاه گوشت مرده بزداید و ریش کهن به سازد علک البطم پنجدرم زفت رومی
بیست درم موم زرد سی درم مرداسنگ ربع من زیت نیم من مرهم که در جراحت عصب بکار آید
مجموده و موم سفید هر یک بیست درم روغن گل پنجاه درم مرهم مصری ریم از گوش پاک سازد و در
ریشهای دیگر بکار آید هفت درم سرکه با هشت درم انگبین بقوام آورند و دو درم زنکار با
وی بیامیزند و فتیله با وی بیالایند و در گوش نهند مرهم شنجرف و سرطان و خنازیر بغلناس
خصیه بکار آید مرداسنگ ده درم با بیست درم شنجرف در هاون بسایند و گاه سرکه و گاه
روغن گل بروی چکانند و ده درم موم با بیست درم روغن گل بکدازند و دارو با وی بیامیزند در
زمستان بدل روغن گل زیتون سازند و بدل شنجرف سرنج اگر نصف سرنج و نصف شنجرف
کنند شاید نسخه دیگر مرداسنگ پنجدرم علک البطم شش درم شنجرف هفت درم کندر و بارزد و اشق
هر یک ده درم موم زرد دوازده درم زیت مقدار کفایت صمغ با سرکه بکدازند و موم با زیت و دارو
با وی بیامیزند در نسخه دیگر بارزد پنجدرم بود مرهم مقل در باسور و اماسهای سوداوی بکار آید کندر
و سفیده و زنکار و مرداسنگ هر یک سه درم بارزد و علک البطم هر یک پنجدرم موم سی درم
مقل پنجاه درم زفت صد و بیست درم زیت مقدار کفایت و مقل و بارزد و با سپخته بکدازند و موم
و علک البطم با زیت و دارو بروی ریزند و بیامیزند مرهم خمیر درم نرم سازد و بکشاید کندر سر درم
نمک سفید و مرداسنگ هر یک چهار درم اشق شش درم خمیر کندم و پیه مرغ هر یک بیست درم مقدار
کفایت زیت اشق با سرکه بکدازند و پیه با زیت و دارو بروی ریزند و بیامیزند مرهم آهک در عضو
سوخته بکار آید و ریش خشک سازد آهک آب نادیده چند بار بشویند و در شیر بروی ریزند و ممالند
تا بقوام آید مثل مرهم بعضی آهک آب نادیده با روغن کنجد بیامیزند و مانند مرهم سازند و آب
بروغن بریزند و برهم زنند و آب وی بریزند و پانزده بار این کار کنند تا حدت وی نماند و بار
دیگر روغن بروی افکنند و ممالند نسخه مرداسنگ و ریم سیم و سفیده و قیمولیا و آهک شسته
و روغن گل و سفیده مرهم تا بستانی گوشت بزداید مرداسنگ پنجدرم کاه با سرکه و گاه با روغن
گل بسایند و پنجدرم سفیده ارزیز با وی بیامیزند مرهم دو پاننج مرداسنگ سوده
ده درم با سی درم زیت بجوشانند و کندر و بارزد و دم الاخوین و انزروت هر یک دو درم با وی
بیامیزند مرهم که رطوبت خشک سازد و گوشت بزداید زنکار جوبه و سرمه و دم الاخوین و گلنار

وشب یمانی و اقلیمیا نقره و روی سوخته هریک ده درم نمک اندرانی شش درم با شراب کهنه بسایند و بدان
باوی بیامیزند مرهم کلنار و دربله شامی اکاریابی بسوزند با نعنع خمیر و مرو سنک هریک
درم کلنار و برک مورد و عصاره لسان الحمل هریک دو درم ... مرهم
در بجنباند و ریش ... بسازند صندل سفید یکدرم اقاقیا و بوش ... هریک ... 
وشیاف امیثا هریک چهار درم سرطان سوخته یکدرم روغن کل ... ده درم مرهم انکبین ... ریش
بالیسازد شهد سفید بقوام اورند و نقل روی آن زوفت باوی بیامیزند مرهم جالینوس درم خطاف
در یکصفته بکدارد خردل و تخم انجره و کوکرد زرد و کفک دریا و بلوط در آن روغن کل و اسو بار ...
کهن ... بیامیزند مرهم که دود باسور نقشاند و دفع وی نماید مغز ... وکاو و پیه مرغ و کوهان شتر
با روغن کل بکدازند اندلسنا دبوس باوی بیامیزند مرهم که دفع باسور نماید صفته ... شهد درم موم
سفید و پیه بط و پیه بز هر یک یکدرم ... الوعیتلخ و روغن ... وروغن کل هر
یک ده درم بیست درم مقل در اب کنند بکدازند و پیه و بیه با روغن و با مقل ... 
مرهم که دفع کرانی زبان نماید سعه زبان سه درم موم ... و پیه بط و پیه بز هر یک نشادر و خول
سفید و دار فلفل و عاقرقرحا بسایند در بن زبان و زیر زبان بمالند نسخه انیسون و مصطکی و
سیسالیون و دو قوهریک درم کهربا و مروارید و نانخواه و زراوند دراز و تخم کرفس و سارج هند
هریک دو درم سنبل هریک و دارچینی و حماما هریک سه درم شربت یکدرم بود با آب کرم یا شراب
کهن دارو که دفع قلاع سیاه نماید زعفران یکدرم سعد و شب یمانی و قلقطار هریک چهار درم اقاقیا
و برک زیتون هریک ده درم بیخ سوسن سی درم بسایند و بر بثور ریزند دارو که در بثره گوشت بن
دندان و خورده شدن ان بکار اید کزمازو سک و نمک هندی و کل سرخ و سماق هریک چهار درم مازو
و شب یمانی هریک هشت درم مازوی سبز و پوست انار ترش هریک ده درم قرص سازند و بسایند و
و بر بثور ریزند دارو که خون از بن دندان باز دارد و دفع خورده شدن گوشت بن دندان نماید مازو و
زرنیخ سرخ و زرد و اهلک قرص سازند و بسایند و بمالند و بر ... روغن کل در دهان دارند تا
سوزش بنشاند دارو که دندان محکم سازد شب یمانی و زرنیخ سرخ هریک سه درم کلنار و پوست انار ترش
هریک شش درم سماق و کل سرخ هریک هشت درم سنبل و فقاح اذخر هریک ده درم بسایند و بمالند
نسخه شب یمانی و قوتیا و مر و سماق و کلنار و کل سرخ و سک و مازو و کرمازو و استخوان هلیله و پوست
انار ترش و کل سرخ دارو که سیاهی دندان بزداید سابج دو درم حماما سه درم فلفل چهار درم مازوی
سوخته هشت درم سنبل ده درم بسایند و بمالند دارو که بن دندان بزداید و دهان خوشبو سازد
سک و کرمازو و زنجبیل و کف دریا و دار فلفل و خیربوا هریک دو درم عود سوخته پنج درم جو محرق
هفت درم نمک بریان ده درم نسخه کافور دو دانک جوزبوا و بسباسه و مصطکی و قرنفل و کبابه هر
یک سه درم قرفه و کندر و پوست ترنج و عود و سک و اظفار الطیب و کل سرخ هریک چهار درم صندل
و دارچینی و صندل سفید هریک پنج درم با آب سیب بیامیزند و بمالند دارو که دندان بزداید و بن
وی محکم سازد قطران یکدرم مو ... ترکی سوخته چهل درم صعتر بری پنج درم زراوند دراز و نمک
هندی هریک ده درم با انکبین قرص سازند و بسوزند و بسایند سلیخه و زنجبیل و کف دریا و سلیخه
هریک دو درم کرمازو دو درم بسایند و با قرص سوده بیامیزند و بمالند دارو که درد دندان که از سردی
و کاواکی بود بنشاند زنجبیل با سرکه و انکبین بجوشانند و بسایند و در سوراخ دندان نهند
و بوین ... بمالند نسخه شونیز بریان با سرکه بسایند و در رقیقه نهند با قطران بیامیزند و در وی
نهند و مازو را با بذر البنج و میویزج با سرکه و مازو و سطرون با انکبین و خردل سوده با حرمل و زعفران

باحضان

باقطران وحلتیت وافیون وسکبینج وتراب [illegible] و [illegible] از [illegible] اند وان ترابد [illegible] وچ
ابهل [illegible] که در استرخاء ملازده بکار [illegible] هر یک نیم درم را ملک یکی نیم
[illegible] و نیم کلیات چهار درم [illegible] بعوسج بسل برند و بملازده رسانند و نطول پیاورند
[illegible] درم و نیم با انکبین بسایند و با مغز عسیل بملازده رسانند
سنجرزر بستانند و فلفل لمن راب هر یک نیم درم شب یمانی یکدرم مازو یک نیم سه درم [illegible] که درین
باب دهان و تنگیا راید شب یمانی دری قیصوم سوخته و بنا در و بمال اند آن هر یک دو درم جوز
سرو عنا بیران حضض و کزمازو و کل سرخ و رب الخطاطیف و شیاف مامیثا هر یک سه درم
سماق و مازو و اقماع رمان و اقاقیا و عصاره لحیة التیس هر یک چهار درم بر خاق طلی دهند
و در استرخاء ملازده بوی رسانند دارو که بسیکدهان کلان کرمی بود بیشانند طباشیر و سماق
و مامیثا و لسان الحمل و تخم کل و پوست علیله رنج کلینا بویرل زیتون و کزمازو و شب یمانی شب
برد سیدیکی دیزند اوزان دو دانه خردل بود و استار شش درم و دو دانک و نزد بعضی شش
درم و ابولوس دو [illegible] و نزد بعضی [illegible] و نیم بود دطلوب دنگی بود و بندقه یکدرم و نزد بعضی یکدرم و نیم و بابلای
یونانی بیست و چهار جو و مصری چهل و هشت درم سرمه دو قیراط بود موره مطلقه شش درم بود و
نزد بعضی نه درم و نزد بعضی دوازده درم و نیم و جوزه نبطیه یکدرم و نیم و جوزه ملکیه شش درم و نزد
بعضی نه درم و نیم و جوزه کوچک چهار قسط و جوزه بزرگ بیست و چهار قسط حبه بیست یکمن
درم بود و خامای کوچک سه درم و خامای بزرگ چهار درم برو شامیه یک قیراط بود دانق دانکی بود
و درهم شش دانک و نزد بعضی چهار دانک و نیم و درهمی یکدرم و نیم و نزد بعضی یکدرم و دو درهم قسط
و دو درم و رطل انطاکی هشت درهمی رطل عطاری در مکه و مصر و شام و حلب دوازده وقیه و وقیه عطاری
چهارده وقیه رطل بغدادی و مساوی رطل عطاری بود و آن صد و سی و پنج درم بود و بیست استار و نود
مثقال کوجه مطلقه شش استار و ربع استار بود و سکوجه کوچک سه وقیه و سکوجه بزرگ نه وقیه
و سمطین جوزه کوچک حدده نه وقیه بود و صاع چهار من و نزد بعضی ده من طسوج دو حبه بود و طوطون
نه وقیه و طالیطون صد و بیست و پنج رطل عزاما یکدانک و نیم بود قمحه ده درم بود و فلنجار [illegible] درم
قیراط چهار جو و قوطولی نه وقیه و قوطیل صد و شش درم و قطون صغیر شش درم و قسطون
کبیر سه وقیه و قسط چهار رطل و نزد بعضی دوازده درم و نزد بعضی بیست وقیه و قسط انکبین
نزد یونان یک وقیه و نزد بعضی یک رطل و نیم و قفیز بیست و پنج من و قنطار صد و بیست رطل
کیلجه صد و سی درم بود و کسو باقی وزن بود و پیمانه وزن هشت قیراط بود و پیمانه [illegible] درم و
کوزه یکدانک و نیم و کیاس یک استار و کف شش درم مثقال یکدرم بود و ملعقه از دارو و دو درم
و از انکبین و معجون شش درم و مکوک یکمن و مکیل بیست و چهار کیله و من عطاری در مکه
شریفه دو رطل و من انکبین و روغن سی رطل و من رومی بیست و یک وقیه و من انطاکی شانزده
وقیه نیمه دو وقیه بود و نزد بعضی هشت درم و نزد بعضی ده و استار پانزده درم و
ربع بود هام بیست و پنج استار بود و نرجس شش قسط رومی مستعمل و رطب رطل من عطاری
بود وا در معرفت درجه کیفیت ادویه مرکبه دوای معتدل چگونه بود یکی متفق در قوت و درجه
مثلا دو دوای گرم یا سرد که هر یک در اول بود دوم مختلف در قوت و متفق در درجه مثلا
دو دوا اگر یکی گرم بود در اول و دیگری سرد [illegible] سیم متفق در قوت و مختلف در درجه مثل دو دوا
گرم که یکی در اول بود و یکی در دوم چهارم مختلف در قوت و در درجه مثل دو دوا اگر یکی سرد بود در
اولی و دیگری گرم در دوم پنجم مختلف در وزن مثل دو دوای گرم یا سرد که یکی یکدرم بود و

و دیگری دو درم [illegible] قوت و [illegible] متفق [illegible] درجه مرکب وی درجه معروف بود چه قوت
یکی زیاده از دیگری باید تا کیفیت [illegible] متفق بود در دو جزء از
ترکیب اعتدال ظهور آید چه ضعف یا ضعیف [illegible] بود متفاوت نماید و مرکب باعتدال
باز آید و اما واکه متفق بود در وزن و مختلف در درجه [illegible]
در یک درجه و نیم بود اگر یکی در اولی بود و دیگری در سیوم مرکب در دوم بود اگر یکی در اولی بود و دیگری
در چهارم ممتزج در دو درجه و نیم بود اگر یکی در دوم و دیگری در سیوم مرکب در دو
درجه و نیم بود و اگر یکی در دوم بود و دیگری در چهارم ممتزج در آخر سیوم بود و اگر یکی در سیوم
بود و دیگری در چهارم مرکب در سه درجه و نیم بود چه دوایی که قوت وی کم بود و با دوایی که قوت
وی زیاده بود بیامیزد قوت کم بیفزاید و قوت زاید نقصان پذیرد و معرفت آن آنست که
درجه کیفیت ناقصه را بر درجه کیفیت [illegible] بیفزاید و مجموع را بر عدد دو قسمت نماید و
نصف آن بحساب آورند چه دوایی که حاجت از اعتدال یک درجه بود و دیگری به دو درجه
پس از ترکیب در هر یک نصف کیفیت صرف بود چه قوتی که با قوت ضعیفه بیامیزد نقصان
پذیرد و گاهی که با ضعف وی بیامیزد بضعف بازآید بنابرین درجه که با دو درجه بیامیزد سه
درجه بوجود آید و نصف وی یک درجه و نیم بود درین صورت مرکب در یک درجه و نیم بود
و گاهی با سه درجه بیامیزد چهار درجه بحصول پیوندد برین تقدیر مرکب در آخر درجه دوم بود
و اما که مختلف بود در قوت و درجه چنانکه قوت یکی در اولی بود و قوت دیگری در دوم
مرکب در نصف درجه اولی بود و اگر قوت یکی در اولی بود و قوت دیگری در سیوم ممتزج در آخر
درجه اولی بود و اگر قوت یکی در اولی بود و قوت دیگری در چهارم مرکب در یک درجه و نیم بود و اگر
قوت یکی در دوم بود و قوت دیگری در سیوم ممتزج در نصف درجه اولی بود و اگر قوت یکی در دوم
و قوت دیگری در چهارم مرکب در آخر درجه دوم بود و اگر قوت یکی در سیوم و قوت دیگری در
چهارم ممتزج در آخر درجه دوم بود گاهی که درجه ناقصه از درجه زاید ساقط کردد مرکب از اعتدال
نقل زیاده بیرون برد و نصف آن در حساب آید چه زیاده در تمام مرکب سرایت ننماید و اگر
اجزای مرکب زیاده از دو بود جمله درجه دوا را جمع کنند اگر قوت متفق بود مجتمع را بر جمله ادویه
قسمت نمایند مثل سه دوا که یکی در اولی بود و یکی در دوم و دیگری در سیوم درین حالت قوت مرکب
در آخر دوم بود چه دوا سه بود و درجه شش و حصه هر یک از سه دو درجه بود و اگر مختلف بود ناقص
را از زاید بیندازد و باقی را بر عدد دوا قسمت کنند مانند سه دوا که یکی گرم بود در اولی و یکی در
دوم و دیگری سرد در چهارم درین صورت قوت مرکب در ثلث درجه اولی بود چه درجه حرارت
سه بود و درجه برودت چهار کم که از زیاده بیفتد یکی ماند زیرا که بر عدد دوا قسمت کنند ثلث
حصه یکی بود و اما که مختلف بود در وزن نصف وزن دوا در حساب آورند و از برای یک درم یک درجه
وی بگیرند و از برای نیم درم نصف درجه وی و از برای دو درم ضعف درجه وی و قوتها را جمع سازند
و بر دوا قسمت کنند اگر قوت مختلف بود کم را از زیاده بیندازند مثال آنکه قوت اجزای وی
متفق بود سنبل دو درم مصطکی یک درم فلفل چهار درم سنبل گرم بود در اولی و یک درم بود و درجه
وی یک مصطکی گرم بود در دوم و نیم درم بود و درجه وی یک و نیم فلفل گرم بود در چهارم
و دو درم بود و درجه وی هشت و دوا چهار بود درجه ده درین حالت قوة مرکب در دو درجه و ربع
بود و مثال آنکه قوت اجزای وی مختلف بود و وزن دو درم سنبل نیم درم مصطکی ربع
درم و ورد سرد بود در اولی و مرکب سرد در ثانی درجه اولی تمت [illegible] فرغ من تسوید

تمت النسخة الشريفة النادرة التحفة الطبية في يوم الاثنين من العشر الثالث
من الشهر [illegible] في القرن [illegible] من شهور سنة [illegible]
بعد الالف من الهجرة النبوية المصطفوية عليه صلوة الرحمن والتحية
على يد اسير [illegible] صانه الله تعالى من الآفات والعاهات والفنا
الفقير المحتاج الى رحمة ربه الغني ابن محمد اسمعيل زين الدين
غفر الله للمؤمنين والمؤمنات ولمن كتب هذا الكتاب
ولمن سعى في كتابته ولوالدينا ولاستادينا
ولمعلمينا ولنا ولاخواننا ولمن قال لي الدعا
الحمد لله اولا واخرا وظاهرا وباطنا والصلوة
والسلام على اشرف انبيائه والمرسلين
محمد وآله واصحابه الطيبين
الطاهرين
الى يوم الدين

بسم الله الرحمن الرحيم

چنين گويد حكيم كامل و فيلسوف فاضل [illegible] نعمة الله [illegible] كه روزي در خدمت ابو القاسم عبد الله [illegible] اوزار آن عصر بود [illegible]
از طب [illegible] جماعتي از اطبا در آن مجلس حاضر بودند [illegible] سخن بمعالجه [illegible] اين جماعت اطبا گفتند كه بعضي از علل و امراض [illegible]
لازم و مشهور حادث شود از آنكه آن قسم [illegible] الامور و اللازم و مشهوري كه آن مرض حادث و اين كلام را جماعتي از مطببين
[illegible] آن جماعت را غرض [illegible] آن بود كه [illegible] بسيار [illegible] در معالجه [illegible]
معالجه [illegible] نه باشند [illegible] و [illegible] را اطلاع ساختم كه بعضي امراض كه [illegible] ايام بهم رسيده باشد علاج آن [illegible]
[illegible] حيرت از اين سخن جماعتي از اطبا كه حاضر بودند تعجب نمودند [illegible] در حيرت مي افزودند تا آنكه اضعف [illegible] التماس نمودند
[illegible] مشتمل بر جميع علل و امراض كه [illegible] ساعت متيسر باشد [illegible] زمانه [illegible] اين كتاب را بتمام [illegible]
[illegible] اين كتاب في [illegible] سر الاسرار است [illegible] در طب و الله [illegible]
واليه المرجع والمآب باب اول در صداع و صداع دردي است كه در اعضاي سر بهم رسد هر گاه در حوالي سر [illegible] بوده باشد [illegible]
[illegible] غلبه خون است [illegible] كه چون [illegible] حجامت و فصد [illegible] افيون [illegible]
به [illegible] قدري [illegible] دم [illegible] اگر چند عدد عناب [illegible] بخورند در لحظه صداع بر طرف شود
و اگر صداع در وسط دماغ باشد [illegible] حرارت بايد كه فرق كتان را در روغن گل سرخ و سركه [illegible] يا خرقه [illegible]
[illegible] تر كرده بر سر گذارند در حال ساكن گردد و هر گاه گل [illegible] و سركه [illegible] از [illegible]
[illegible] شربت [illegible] زرشك [illegible] اطفا صفرا [illegible] بخورند [illegible] ساكن شود [illegible]
[illegible] بادام [illegible] هر گاه [illegible] صاحب اين صداع [illegible] در حال ساكن گردد و هر گاه صداع [illegible]
[illegible] بهم رسد چون اين نوع از بلغم باشد طريق علاج آن است كه سكنجبين و آب [illegible] ساكن [illegible]
[illegible] افراج شود [illegible] گرم [illegible] در حال [illegible] ساكن شود و هر گاه [illegible] در حال ساكن
گردد [illegible] غرغره كند در حال بر طرف شود صفت آن مصطكي زعفران سنبل عود بلبان حب [illegible]
[illegible] از هر يك يك مثقال صبر سقوطري [illegible] مثقال [illegible] جمع [illegible] بند [illegible]
[illegible] دردي است كه در يكي از دو طرف سر بهم رسد [illegible] علاج [illegible] اين [illegible]
ساكن گردد و اگر اين حال [illegible] بايد [illegible] گرفته [illegible] تا آب [illegible] نرم شود [illegible]
[illegible] انگشت [illegible] كنند [illegible] و اگر [illegible]

[illegible]

[illegible]

در قولنج و آن مرضی است مولم که در امعا بهم میرسد [illegible] این مرض خروج [illegible]

عارض شود [illegible] معجون [illegible] ظاهر شود و اگر [illegible]

[illegible] در حال [illegible]

[illegible] آن مجموع را [illegible] آب [illegible]

ساکن شود — در حلقو و آن بهمالی است که بجهت لون مختلف [illegible] چون صاحب این مرض [illegible] کافور و آب ریحان

بر شکم طلا کنند اثر عظیم دهد و اگر [illegible] نافع باشد — در زخیر صبیان

بهجا است که اکثر صبیان را عارض شود چون [illegible] کنند و روغن [illegible]

کهنه [illegible] در طفل [illegible] در حال بر طرف شود [illegible] ساکن شود — در بواسیر

و آن نزه حیه است که بر سر [illegible] ظاهر شود چون [illegible] در حال ساکن شود

و اگر [illegible] ساکن شود — در خروج مقعده [illegible]

ام ن مقعده چون این حال طفلی را عارض شود باید [illegible]

[illegible] کرده [illegible] چند جوش [illegible]

و فوت

Rustam Jurjani, *Zakhira-I Nazam-Shahi*, HMD B1uncat 2001-110.
**Previous restoration:** This leather binding has undergone extensive conservation treatment at some time in the past. It appears that the text block has been resewn in some selected sections. The spine has been replaced with new leather and the original covers have been reattached. There are numerous pages that contain thick brown paper mends that obscure the text. (See photodocumentation). In addition, the front and back fly leaves bear brittle mends that are no longer dimensionally stable. No record of treatment has been located.
**Conservation treatment:** Mends that obscure text areas were removed and the associated adhesive reduced as much as possible using a methylcellulose poultice (A4M, Talus). Tears in these areas were mended using wheat starch paste and a minute amount of tosa tengo-jo Japanese paper. Historic mends that do not obscure the text were allowed to remain because they show repairs throughout various time periods, using a variety of historic papers and adhesives. Old mends that were weak and brittle, particularly mends on the title page and on the endpapers, were reinforced as appropriate. Pages that were broken at the gutter and brittle along the foredge were reinforced. These repairs were carried out using Japanese kizukishi paper with wheat starch paste.
Conservation treatment carried out by Rachel-Ray Cleveland,
HMD Paper Conservator, 9/2001.

